مَنهَجُ العِلمِ وَالبیَانِ
وَنُزهَةُ السَّمعِ وَالعِیَانِ

از سوی شَیّخ فَقِیه

مُحَمَّد بِن مُقَاتِل قَطیّ بَغدَادی کاظمی

تَهیه و تَحقِیق تیم:

عقیدتِی کتیبهٔ مُحَمَّد بن نُصیر



روشن علم و بیان و بزم گوش و دیدگان معروف به رساله مصریه

منهج العلم و البیان و نزهه السمع و العیان

معروف به رساله مصریه

تالیف

محمد بن مقاتل قطی بغدادی کاظمی

تهیه و تحقیق کتیبه عقیدتی محمد بن نصیر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم

مالك يوم الدين إياك نعبد وإياك

نستعين اهدنا الصراط المستقيم

صراط الذين أنعمت عليهم

غير المغضوب عليهم ولا الضالين

كتيبة
مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ
العَقَائِدِيَّةُ فِي بَيَانِ
الحَقَّائِقِ المَخْفِيَّةِ

سیاست نشر و ضوابط عمومی

تذکر عمومی:

متون و روایت‌هایی که از مولایمان، جل جلاله، و اصحابشان به ما رسیده، روش و منبع اعتقادات ما را تشکیل می‌دهند.
اما دیدگاه‌ها و تفاسیری که در کتاب‌های منتشر شده ما آمده است، بیانگر دیدگاه نویسنده در درجه اول است و لزوماً نشان‌دهنده مواضع فکری و عقیدتی کتابخانه نیست، و همچنین به معنای مخالفت ما با آن‌ها نیز نمی‌باشد.

توجه:

کتاب‌هایی که کتابخانه منتشر می‌کند، یا به طور کامل تحقیق و آماده‌سازی شده توسط کتابخانه هستند، یا کتابخانه صرفاً آن‌ها را با اعمال تغییرات جزئی بازنشر می‌کند، و این موضوع در مقدمه کتاب‌ها ذکر خواهد شد.

www.alawibook.com

نخستین چاپ کتاب

مكتبة
كتيبة
محمد بن نصير
العقائدية في بيان
الحقائق المخفية

آماده‌سازی و تحقیق:
کتابخانه عقیدتی محمد بن نصیر

وب‌سایت رسمی برای مطالعه و دانلود تمامی کتاب‌ها - www.alawibook.com

یوتیوب ------------------------------------ کتیبة محمد بن نصیر

تلگرام -- @ali_ali_ali110

فهرست مطالب

(مقدمه)

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

ستایش خدای بلندمرتبه و ستوده را سزاست، پدیدآورنده‌ی ازل و بازگرداننده، دیرینه‌ی نخستین، ایجادگری که هر چه خواست، به انجام رساند، علت‌العلل، پدیدآورنده‌ی حرکاتِ ادوار و روزگاران، و آنکه صاحبان شرایع و آیین‌ها به پرستش او فراخواندند، نه هیچ اَجَلی بر او پیشی گیرد و نه هیچ امیدی از دسترس او بیرون است، زنده‌ی پایدار که نه خوابی سبک و نه خوابی گران او را فروگیرد، جاودانی و همیشگی، زنده‌ای تابناک و درخشان، داناست، نه از راهِ آموختن بلکه علم او ذاتی است، ابدی و آشکار، توانایی که غایات فروتر از اویند، آشکارشونده به وسیله‌ی آیات، گویای به زبانِ کائنات، خدایِ خدایان، یگانه خوانده‌شده به تمامی زبان‌ها و گویش‌ها، یکتا در ازلیتِ خود، از داشتنِ شبیه و نظیر برتر است، یگانه در قِدَمَتِ (بی‌آغازیِ) خود، فراتر از آن است که در اندیشه و خیال بگنجد بی‌نیاز مطلقی که همه نیازمند اویند که در فرمانروایی شریک و وزیری ندارد، به عزت خویش، از هر یاور و یاریگری بی‌نیاز است، نام‌گذارِ نام‌ها وعطا کننده‌ی هویت به هر موجود، آفریننده‌ی

مردمان، خالقِ اشیاء، پروردگار آسمان‌های بلند و زمین‌های پست، صاحبِ آنچه دیده می‌شود و آنچه دیده نمی‌شود، شنونده‌ی راز و نجوایِ پنهان، و برطرف‌کننده‌ی رنج و گرفتاری، مقصود و مطلوبِ تمامی آفریدگان، آن حقیقتِ غیبی و ذاتِ الهی که به تنهایی در آخرت و دنیا پر ستیده می شود، و هر آنچه غیر او ست، از انوار و نام‌های نیکویش، بندگان اویند، هیچ حدی او را در بر نگیرد و هیچ وصف‌کننده‌ای به کُنه ذاتش نرسد، و هر که او را شناخت، گمش نمی‌کند، آنکه بر آفریدگان با ذاتِ بلندمرتبه‌ی خویش تجلی می‌کند، آن دیده شده و مشاهده شده در صورتِ اَنزَعیّه (صورت بشری امیرالمؤمنین که نشانی آن پیشانیِ فراخ و بی‌مو در دو سوی آن بود) که در میانِ مردمان آن را برمی‌گزیند تا راهِ روشن برای کسی که به آن اقرار کرده آشکار گردد و حجت بر کسی که او را انکار کرده ثابت شود. پس در عقل‌ها آنچه را که به اندازه‌ی صفا و لطافتشان توانِ حملش را داشتند، استوار گشت و گوش‌ها از او چیزی را شنیدند که جوهرِ دل‌ها را می‌رساند و چشم‌ها به اندازه‌ی گنجایش خود نگریستند؛ پس هر کس او را به آن اندازه که سزاوارِ دیدن او ست می‌بیند و مطابق با جایگاهش به او می‌نگرد. پس مقدس است آنکه ازذات حقیقی خود زایل نگشت، هرچند که در برابر دیدگان ظاهر شد.این بدان سبب است که خدا خود حق است و آنچه به جای او می‌خوانند باطل است و این

خدا ست که والا و بزرگ ا ست. به شناختش سعادتمند شد آنکه او را شناخت و اقرار کرد، و دور و بدبخت گشت آنکه او را انکار نمود وبر

انکارش پافشـــاری کرد. پس برای هر فردی از ایشـــان پاداشِ کاری اســـت که پیش فرســتاده، و جزایِ عملی اســت که در گذشــته به انجام رســانده اسـت. او را سـتایش می‌کنم و به او ایمان دارم و بر او تو کل می‌کنم و گواهی می‌دهم که خدایی جز او نیســت، خدایی بلندمرتبه (علیّ)، آفریننده و یکتا. و گواهی می‌دهم که محمد، "اســم" (نخستین تجلی و حجابِ ذات الهی) اوست؛ آنکه به سوی او فرامی‌خواند، آنکه او را از نورِ ذاتِ خویش اختراع کرد و پدید آورد و خداو ند او را "الله" نامید آنگاه که با او سخن گفت و راز گفت. و هرگاه عارفی به آن ا سم دعا کند، او را در آنچه خوا سته و خوانده ا ست، اجابت می‌کند. و او حجابِ ابدی او ست که او را شرافت بخ شید و به خود نزدیک گرداند و بیت العتیق اوســـت که هر کس قصـــد او کند و به ســـویش روی آورد، نجاتش دهد. و بنده‌ی او ست که او را فر ستاد و برگزید و پیامبر او ست که او را ویژه گرداند و انتخاب کرد. و او مَثَلِ برتر و والاتر اسـت و آن "نفس" اسـت که همه‌ی مردمان را از آن بر حذر دا شت و فطرتی ا ست که آفریدگان را بر آن سر شت و قدرتی است که بندگان را به سویش فراخواند و حکمتِ تام و آشکار است و مشیتی است که ا شیاء را پدید آورد و علمی ا ست که به اهل زمین و آ سمان احاطه دارد و لطفِ پنهان از

اهل حیرت و کوری اســت. از او انوار درمحور هســتی درخشــیدن گرفت و مقام‌ها و حجاب‌ها پدیدار شدند. مولایش او را شرافت بخشید آنگاه که در هنگام ظهور، به مانند صورتِ او ظاهر گشت و مولایش تمامی نام‌ها و صفات را به او بخشید. پس او سرور، محمدِ ستوده، یگانه‌ی مقصود است؛ آنکه هر کس او را شناخت، همانا پروردگارِ موجود، یکتای معبود را شناخته است. اوست روشن‌کننده‌ی انوار و آفریننده‌ی شب و روز و نازل‌کننده‌ی باران‌ها و روان سازنده‌ی رودها و فراخواننده به سوی آفریننده‌اش در تمامی روزگاران و دوران‌ها. و پدیده‌ها و آفرینش و پیدایش به ســوی اوســت و کلیدهای اهل زمین و آســمان‌ها در دســت اوســت. پس بازگشــتشــان به ســوی او و حسابشان بر عهده‌ی او ست.پس امر را بر آنان مشتبه ساخت، همانگونه که خود شان مشتبه می‌کردند و فرمان خود را در آنچه بوده و خواهد بود، جاری ساخت. و درباره‌ی او، که ثنایش بزرگ باد، می‌گوید:پس منزّه اســت آنکه ملکوتِ هر چیزی به دســت اوســت و به ســوی او بازگردانده می‌شــوید. پس درودهای خدای علیّ عظیم بر این حجابِ کریم باد و تحیات و ســلام فزاینده‌اش بر او و بر "باب" (درگاه معرفت او که اشاره به مقامی خاص، چون جناب سلمان فارسی دارد) خانه‌ی بلندمرتبه‌اش و جایگاهِ صفاتِ اسم شریفش؛ آنکه امّت را به طاعتش فرمان داد، پس عبادتشان کامل نمی‌شود

مگر با قصد کردن و شناختِ او. پس فرمود، که قدرتش بزرگ باد: و نیکی آن نیست که از پشتِ خانه‌ها وارد شوید، بلکه نیکی کسی راست که تقوا پیشه کرده و از درهایِ خانه‌ها وارد شوید. پس اوست آن نورِ درخشانِ تابان و راهنمای بر هر رسول و پیامبری. نخستین موجودی که "مکان" (خالق هستی) او را پدید آورد و مقدّر ساخت و او را از نورِ نورِ خویش آفرید و سرشت و امر و نهی خود را به او واگذارنمود. اوست تدبیرکننده‌ی افلاک و سرورِ فرشتگان، مخصوص گشته به وحی و اسرار و صاحبِ بیم و انذار، خورشیدِ تابانِ درخشان و آسمانِ والای بلند. پس علم و روزی به دست او ست و ثواب و عقاب به سوی او ست. کشتیِ نجات و چشمه‌ی حیات، سرور ما "سَلسَل" (اشاره به مقام جناب سلمان، باب علم) و آنکه به واسطه‌ی او به درگاه حق توسل جسته می‌شود؛ آنکه مولای شکوهمند برحقانیت او تصریح فرمود و فضل او در کتاب قرآن آمده است. او ست بابِ شهر علم و آنکه " سید اسم" (حضرت محمد) به واسطه‌ی او ظهور کرد و دلیل و معجزه‌ی آشکار را نمایان ساخت و آنگاه که بر منابر به تبلیغ پرداخت، توحید را آشکار نمود و بدان ندا در داد و به گوش هر بادیه‌نشین و شهرنشینی رساند.

پس درودهای خدای احدِ جزادهنده و "اسمِ" یگانه‌ی بخشایشگر او، بر بابِ رضوانش باد؛ آنکه راهنمای به سوی معرفت حق و بیان است. و بر "ایتامِ" (اصطلاحی برای

مرتبه‌ای از بزرگان روحانی مانند مقداد و ابوذر) او باد؛ آن پیشی گیرندگان در روز عهد ازلی در عالم ذر و آنان که معرفت در هر آیینی به واسطه‌ی ایشان کامل گشت؛ آن پنج نورِ آشکار و آن ستارگانِ نورانیِ سیارِ درخشان. و بر اهل مراتبِ علویِ نورانی باد؛ چراغ‌های تاریکی و روشنایی‌اش و برج‌های سپهر و زیبایی‌اش. و بر آنان که در پی ایشان می‌آیند از اهل مراتب هفت‌گانه‌ی بشری؛ آن ستارگانِ مقدسِ تابان و اجرامِ صافیِ نورانی. درودی کامل، فزاینده و فراگیر و رحمتی سرشار و پایدارباد و از برکات و درودهای خالصانه‌ی ایشان بر ما نیز باد، مطابق با تفضل و احسان او بر ما؛ درودی که ما را به خشنودی و رسیدن به آرزوها برساند و اینکه به کرم و لطف خویش، قصاص را بر ما سبک گرداند و ما را به درجه‌ی پیروان و پیوستگان راستین، یعنی اهل اخلاص، ملحق سازد و آنچه را که از معرفتش بر ما منت نهاده و از هدایتش ما را موفق گردانده، از ما سلب ننماید و گناهان ما را بیامرزد و ما را به سبب گناهانمان در دینمان نیازماید و ما را از زمره‌ی رستگارانِ سپاسگزارِ شکرگزار قرار دهد و بر دشمنانمان پیروز و ازشر ایشان محفوظ بدارد، به حول و فضل و رأفتش، که او شنوا، اجابت‌کننده، بلندمرتبه و بزرگ است.

و اما بعد: نامه‌ی تو رسید ای برادر بزرگوار، که قدرش گران‌بها و یادش شریف است. خداوند تو را به عنایت خویش در بر گیرد و در سایه‌ی کفایت خود پناه دهد و تو را از

همنشینی با عالم ناسوت به بارگاه‌های ملکوت برکشد. در آن نامه یادآور شده‌ای آنچه را که با عقلت که ترازویی میان تو و پروردگارت است تشخیص داده‌ای؛ اینکه با وجود اخوت و محبت استوار میان ما و پیشینه‌ی طولانی هم‌نشینی و رفاقتمان، از من درباره‌ی سببِ گرد آمدنم با شیخ و یادآورم رضی الله عنه و هم‌عصری‌ام با او نپر سیده‌ای و شرحِ ویژه ساختن من از سوی او به مقام پدری اش را ندانسته‌ای. و از من می‌خواهی که شرح آن را برایت ارسال کنم و در فرستادنش شتاب ورزم و به همراه آن، تو را به ارمغانی مفتخر سازم از علوم شگرف و نادری که او از مشایخ مورد اعتماد روایت کرده و نیز آنچه من از دیگر برادران و سروران از اخبار و شنیده‌های مأثور نقل کرده‌ام و اینکه تمام اینها به صورتی مختصر، گزیده و باب‌بندی‌شده باشد تا شنیدنِ آن بر فهمِ هر عارفی نزدیک آید و هر موحدِ فاضلی را به عمل و پیروی از آن فراخواند.

(العقل)

فَالعَقْلُ الَّذِي هَداكَ أَيُّهَا الأَخُ السَـــلِيمَةُ دِيَانَتُهُ، العَمِيمَةُ أَمَانَتُهُ، عَلَى مَا مَيَّزْتَهُ، وَهَدَاكَ إِلَى مَا اِلْتَمَسْـــتَهُ، هُوَ الَّذِي جَعَلَهُ اللهُ مِيزَانَاً بَيْنَ العَالَمِ لِيَتَمَيَّزَ بِهِ العَاقِلُ مِنْهُمْ عَنْ الجَاهِلِ وَكَانَ اللهُ جلَّ ثَنَاؤُهُ قَدْ فَضَّلَهُ وَقَرَنَهُ بِنَفْسِهِ وَعَزَّهُ وَأَعْلَا أَهْلَهُ الَّذِينَ هُمْ أَهْلُ المِيزَةِ وَالإِسْتِقَامَةِ، فَلِذٰلِكَ حَبَاهُمْ اللهُ تَعالَى بِإِكْرَامِهِ بِقَوْلِهِ لِرَسُولِهِ فِي مُحْكَمِ تَنْزِيلِهِ: ﴿وَتِلْكَ الأَمْثالُ نَـــضْرِبُها لِلناسِ وَمَـا يُعْقِلُهَا إِلَّا العَالِمُونَ﴾[1] وَكانَتْ الْأَئِمَّةُ م قَدْ ذَكَّتْهُ بِقَوْلِهِمْ: "مَنْ أَعْطَاهُ اللهُ المَعْرِفَةَ فَأَيُّ شَيْءٍ حَرَمَهُ.

پس آن خردی که تو را ای برادر، که دینت سالم و امانتت فراگیر است، بر آنچه تشخیص دادی و به سوی آنچه طلب نمودی هدایت کرد، همان است که خداوند آن را میزانی در میان عالم قرار داد تا به وسیله آن، خردمندِ از ایشان از نادان متمایز گردد. و خداوند جلّ ثناؤه آن عقل را برتری بخشـیده و با خود قرین سـاخته و عزت بخشـیده و اهل آن را، کسانی که اهل بصیرت و استقامت هستند، بلندمرتبه گردانیده است.

[1] سوره عنکبوت آیه۴۳

از این رو خداوند تعالی با اکرام خویش آنان را مخصوص گردانید، به وسیله‌ی این فرمایش خویش به رسولش در کتاب قرآن کریم: و این مَثَل‌ها را برای مردم می‌زنیم، و جزاهل علم و معرفت کسی آنها را درک نمی‌کند.

و امامان (عزّعزّهم) آن را با این فرمایش خود تأیید کرده و تعالی بخشیده‌اند: هر کس را که خداوند معرفت بخشید، از چه چیز محرومش ساخته است؟.

[١] وَقَوْلُ مَوْلَانَا سَيِّدُ العَابِدِينَ عَزَّعِزُّهُ: "مُجَالَسَةُ الصَالِحِينَ دَاعِيَةٌ إِلَى الصَلَاحِ، وَطَاعَةُ وُلَاةِ الأَمْرِ تَمَامُ العِزِّ، وَإِرْشَادُ المُسْتَرْشِدِ قَضَاءٌ لِحَقِّ النِعْمَةِ، وَآدَابُ العُلَمَاءِ زِيَادَةٌ فِي العَقْلِ، وَكَفُّ الأَذَى إِتْمَامُ الفَضْلِ".

و فرمایش مولای ما، سرور عابدان امام زین العابدین، که عزتش بزرگ باد: هم‌نشینی با صالحان، دعوت‌کننده به سوی نیکوکاری است، و اطاعت از اولیای امر، کمالِ عزّت است، و راهنماییِ ارشادجو، ادای حق نعمت است، و رعایت آداب دانشمندان، فزونی در خرد است، و بازداشتن آزار از دیگران، به کمال رساندنِ فضل و برتری است.

[٢] وَمَا رَوَيْنَاهُ مِنَ الأَخْبارِ فِي ذٰلِكَ، فَمِنْهُ مَا حَدَّثَنِي بِهِ أَبُو نَصْرٍ مُحَمَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنِي مَوْلَايَ الشَيْخُ الجَلِيلُ أَبُو الحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الجَلِيِّ عَنْ شَيْخِهِ الحُسَيْنِ بْنِ حَمْدَانَ الخُصَيْبِيِّ عَنْ رِجَالِهِ عَنْ السَيِّدِ الرَسُولِ مُحَمَّدٍ عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ العَقْلِ فَقالَ: "مَا يُعْبَدُ اللهُ إِلَّا بِهِ، وَلَا عَبَدَ اللهَ إِلَّا ذُو عَقْلٍ".

و از جمله روایاتی که در این باره روایت کرده‌ایم، آن اســت که ابونصر ـ محمد برای من روایت نمود و گفت: مولایم، شیخ جلیل ابوالحسین محمد بن علی الجلّی برایم حدیث کرد از شیخ خود، حسین بن حمدان الخُصیبی، از رجال خود، از سرور و رسول، محمد که عزتش بزرگ باد، که از او درباره‌ی عقل پرسیده شد و ایشان فرمود:خداوند جز به وسیله عقل عبادت نمی‌شود، و خداوند را جز صاحب خرد عبادت نکرده است.

[٣] وَعَنْ سَيِّدِنَا الجَلِيِّ رَوَاهُ عَنْ الخُصَيبِيِّ عَنْ أَشْياخِهِ عَنْ العالِمِ عَزَّ عِزُّهُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ العَقْلِ فَقالَ: "العَقْلُ عَقْلانِ، عَقْلٌ كَامِنٌ فِي القُلُوبِ كَكَمُونِ النَارِ فِي الحَدِيدِ، وَعَقْلٌ مَوْهُوبٌ مِنَ الرَبِّ إِلَى المَرْبُوبِ فَبِوُجُودِ العَقْلِ يَجِدُ واجِدُهُ مَعْرِفَةَ رَبِّهِ".

و از سرور ما الجلّی، که آن را از الخُصــیبی روایت کرده اســت، از مشــایخ خود، از آن عالِم، که عزتش بزرگ باد، که از او درباره‌ی عقل پرسیده شد و ایشان فرمود:عقل دو گونه است: عقلی نهفته در دل‌ها همچون نهفته بودن آتش در آهن، و عقلی بخشیده‌شده از ســوی پروردگار به بنده. پس به واســطه وجودِ عقل اســت که یابنده‌اش، معرفتِ پروردگارش را می‌یابد.

[٤] وَعَنْهُ عَنْ رِجَالِهِ عَنْ المَوْلَى جَعْفَرٍ الصَــادِقِ عَزَّ عِزُّهُ أَنَّهُ سُــئِلَ عَنْ العَقْلِ وَمَا هُوَ فَقَالَ: "العَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَحْمَنُ وَاكْتُسِبَ بِهِ الجِنَانُ" قالَ السَائِلُ: فَالَّذِي كَانَ فِي مُعاوِيَةَ؟ قَالَ: "هُوَ المَكْرُ وَالشَيْطَنَةُ وَهُوَ يُشْبِهُ العَقْلَ وَلَيْسَ بِهِ".

و از او، از رجال خود، از مولا جعفر صادق، که عزتش بزرگ باد، روایت ا ست که از او درباره‌ی عقل و چیستی آن پرسیده شد، پس فرمود:عقل آن چیزی است که به وسیله آن، خداوند رحمان عبادت می شود و بهشت‌ها به د ست آورده می شود. پر سش‌کننده گفت: پس آنچه در معاویه بود چیســت؟ فرمود:آن مکر و شــیطنت اســت؛ آن به عقل شباهت دارد، ولی عقل نیست.

[٥] وَبِإِسْنادِهِ عَنْ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّتْ أَسْمَاؤُهُ قَالَ: "إِعْجَابُ المَرْءِ بِنَفْسِهِ دَلِيلٌ عَلَى ضَعْفِ عَقْلِهِ".

و با اســنادِ او، از مولای ما امیرالمؤمنین، که نام‌هایش بزرگ باد، روایت اســت که فرمود:خودپسندیِ شخص، دلیلی بر ضعفِ عقلِ اوست.

(عقل وعبادت)

[٦] وَبِالإِسْـنادِ عَنْهُ بِعَيْنِهِ عَنْ الشَـيْخِ أَبِي الحُسَـيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الجَلِيِّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ عَنْ المَوْلَى الصَـادِقِ عَزَّعِزُّهُ وَقَدْ قِيلَ: إِنَّ فُلَانًا مِنْ عِبادَتِهُ وَدِينِهِ عَلَى أَمْرٍ حَسَـنٍ يَجُوزُ الوَصْـفَ، فَقالَ مَوْلَانَا عَزَّعِزُّهُ: "فَكَيْفَ عَقْلُهُ؟" قِيلَ: لا نَدْرِي قالَ: "إِنَّ الثَوَابَ عَلَى قَدْرِ العَقْلِ، إِنَّ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ يَعْبُدُ اللهَ فِي جَزِيرَةٍ خَضْــــرَاءَ كَثِيرَةِ الشَجَرِ طَاهِرَةَ المِيَاهِ وَكَانَ

مَلِكٌ مِنَ المَلائِكَةِ مَرَّ بِهِ، فَاسْتَعْظَمَ عِبَادَتَهُ وَقَالَ: رَبِّ أَرِنِي ثَوَابَ عَبْدِكَ هٰذَا، فَأَرَاهُ اللهُ ذٰلِكَ، فَاسْتَقَلَّهُ المَلِكُ فَأَوْحَى اللهُ تَعَالَى إِلَيْهِ أَنْ اِصْحَبْهُ، فَأَتَاهُ المَلِكُ فِي صُورَةِ إِنْسِيٍّ فَقالَ لَهُ العَابِدُ: مَنْ أَنْتَ؟ فَقَالَ المَلِكُ: أَنَا رَجُلٌ عَابِدٌ بَلَغَنِي مَكَانَكَ وَعِبَادَتَكَ فَأَتَيْتُ لِأَعْبُدَ اللهَ مَعَكَ فَلَمَّا أَصْبَحَ الصَبَاحُ قَالَ لَهُ المَلِكُ: إِنَّ مَكَانَكَ لَنَزِهٌ وَمَا يَصْلُحُ إِلَّا لِلعِبَادَةِ فَقَالَ العَابِدُ: إِنَّ لِمَكَانِنَا عَيْبًا؟ فَقَالَ المَلِكُ: وَمَا العَيْبُ؟ فَقَالَ العَابِدُ: لَيْسَ لِرَبِّنَا بَهِيمَةٌ، وَلَوْ كَانَ لَهُ حِمَارٌ رَعَيْنَاهُ فِي هٰذَا المَوْضِعِ، فَإِنَّ هٰذَا الحَشِيشَ يَضِيعُ، فَقالَ لَهُ المَلِكُ: أَوَمَا لِرَبِّنَا حِمَارٌ؟ فَقَالَ العَابِدُ: لَوْ كَانَ لِرَبِّنَا حِمَارٌ لَمَا كَانَ يَضِيعُ هٰذَا الحَشِيشُ فَأَوْحَى اللهُ إِلَى المَلِكِ: إِنَّمَا أَتَيْتُهُ ثَوابَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِهِ".

و با همین سند از خود او، از شیخ ابی الحسین محمد بن علی الجلی قدّس الله روحه، از مولا صادق ﷺ روایت است که گفته شد: فلانی در عبادت و دینداری خود به مرتبه‌ای نیکو رسیده است که فراتر از وصف است. مولای ما ﷺ فرمود: عقلش چگونه است؟ گفته شد: نمی‌دانیم.

فرمود: همانا ثواب به اندازه عقل است. مردی از بنی اسرائیل بود که خدا را در جزیره‌ای سبز و خرم، پردرخت و دارای آب‌های پاک عبادت می‌کرد. و پادشاهی از فرشتگان بر او گذر کرد و عبادتش را بزرگ و شگرف یافت. و گفت: پروردگارا، ثواب این بنده‌ات

را به من بنمایان. پس خداوند آن را به او نشان داد، و آن فرشته، پاداش را ناچیز شمرد.

پس خداوند تعالی به او وحی فرمود که همراه او شو.

پس آن فرشته در صورت یک انسان نزد او آمد. عابد به او گفت: تو کیستی؟ فرشته گفت: من مردی عابد هستم که وصف جایگاه و عبادت تو به گوشم رسید و آمدم تا با تو خدا را بپرستم. چون صبح شد، فرشته به او گفت: جایگاه تو بسیار پاکیزه و مُنَزَّه است و جز برای عبادت شایسته نیست. عابد گفت: ولی جایگاه ما یک عیب دارد. فرشته گفت: چه عیبی؟ عابد گفت: پروردگار ما چهارپایی ندارد، و اگر الاغی می‌داشت، آن را در این مکان می‌چراندیم، زیرا این علف‌ها هدر می‌رود.

فرشته به او گفت: مگر پروردگار ما الاغ ندارد؟

عابد گفت: اگر پروردگار ما الاغی می‌داشت، این علف‌ها این‌گونه هدر نمی‌رفت.

پس خداوند به فرشته وحی فرمود: همانا من پاداشش را فقط به اندازه عقلش به او عطا کردم.

[٧] وَبِالإِسْنَادِ بِعَيْنِهِ عَنْ الشَيْخِ أَبِي الحُسَيْنِ عَنْ أَشْياخِهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ عَنْ إِسْحَاقِ بْنِ عَمَّارٍ أَنَّهُ قَالَ: قُلْتُ لِمَوْلايَ الصَادِقِ الوَعْدِ عَزَّ عَزَّهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ لِي جَارًا كَثِيرُ الصَوْمِ كَثِيرُ الصَدَقَةِ، كَثِيرُ الحَجِّ، لا بَأْسَ بِهِ، فَقَالَ لِي مَوْلَايَ: "يا إِسْحَاقُ، فَكَيْفَ عَقْلُهُ؟" فَقُلْتُ: لَا عَقْلَ لَهُ فَقَالَ: "لَا تَعْبَأْ بِذٰلِكَ مِنْهُ".

و با همان سند، از شیخ ابی الحسین، از مشایخ او رضی الله عنهم، از اسحاق بن عمار روایت است که گفت: به مولایم صادق الوعد عَزَّعِزُّهُ عرض کردم: فدایت شوم، همسایه‌ای دارم که بسیار روزه می‌گیرد، بسیار صدقه می‌دهد و بسیار به حج می‌رود، و شخص موجهی است. مولایم به من فرمود: ای اسحاق، عقلش چگونه است؟ عرض کردم: عقلی ندارد. فرمود: پس به آن کارها از او اعتنایی مکن.

(عقل و ادب)

[٨] وَعَنْهُ عَنْ رِجَالِهِ عَنْ مَوْلَانَا الرِضَا عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "العَقْلُ حِبَاءٌ مِنَ اللهِ جَلَّ إِسْمُهُ وَالأَدَبُ كُلْفَةٌ فَمَنْ تَكَلَّفَ الأَدَبَ قَدَرَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَكَلَّفَ العَقْلَ لَمْ يَزْدَدْ إِلَّا جَهَالَةً".

و از او، از رجال خود، از مولای ما رضا، که عزتش بزرگ باد، روایت است که ایشان فرمود: عقل، هدیه‌ای است از سوی خداوند، که نامش بزرگ است، و ادب، نیازمند کوشش و تلاش است. پس هر که برای ادب کوشید، بر آن توانا می‌گردد، و هر که برای به دست آوردنِ عقل به زحمت افتد وتظاهر به آن کند، جز بر نادانی‌اش افزوده نخواهد شد.

(عقل و زيبايى)

[٩] وَعَنْ الشَيْخِ الثِقَةِ نَزَّهَ اللهُ شَخْصَهُ عَنْ رِجالِهِ عَنْ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "العَقْلُ غِطَاءٌ شاهِرٌ وَالخُلُقُ جَمَالٌ ظَاهِرٌ فَاُسْتُرْ خَلَلَ خُلْقِكَ بِعَقْلِكَ وَقَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ تَسْلَمْ لَكَ المَوَدَّةُ وَتَظْهَرْ لَكَ المَحَبَّةُ".

و از شيخ مورد اطمينان كه خداوند شخص او را منزه گرداند، از رجال او، از مولاى ما اميرالمؤمنين عَزَّعَزُّهُ روايت است كه فرمود: عقل، پوششى آشكار است و خُلق نيكو، جمالى ظاهر است. پس نقصِ خُلقت را با عقلت بپوشان، و با عقلت به جنگ هواى نفست برو، تا دوستى برايت سالم و پايدار شود و محبت براى تو آشكار گردد.

(مكان و كيفيت عقل)

[١٠] وَبِرِوايَتِهِ عَنْ مَوْلَانَا البَاقِرِ عَزَّعَزُّهُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ العَقْلِ فِي الخَلْقِ فَقَالَ: "هُوَ مِنْ ضِيَاءِ شُعَاعِ نُورِ الخَالِقِ، يَسْرَحُ فِي كُلِّ واحِدٍ بِحَسَبِ مَكَانِهِ لَيْسَ بِمُنْفَصِلٍ عَنْ نُورِ البَارِي وَلَا بِمُنْقَسِمٍ".

از مولای ما باقر، که عزتش بزرگ باد، دربارهی عقل درمخلوقات پرسیده شد، پس فرمود:آن از روشنایيِ پرتوِ نورِ آفریدگار است، که در هر یک به اندازه جایگاهش جریان دارد؛ نه از نورِآفریدگارجداست و نه تقسیمپذیر است.

[١١] وَعَنْهُ قَدَّسَ اللهُ لَطِيفَهُ عَنْ رِجَالِهِ عَنْ السَيِّدِ الرَسُولِ ﷻ وَقَدْ سُئِلَ عَنْ العَقْلُ مَا هُوَ؟! فَقَالَ: "فِي الحَواسِّ الخَمْسِ كَالسِرّاجِ فِي البَيْتِ يَكُونُ فِي مَكَانٍ وَاحِدٍ، وَضَوْؤُهُ فِي سَائِرِهِ، لَيْسَ بِمُنْحَصِرٍ فِي الجِسْمِ فَيَنْفَصِلُ عَنْ مَعْدِنِهِ، وَلَا خَالٍ مِنَ الجِسْمِ فَيَكُونُ صُورَةً بَهْمَاءَ مُهْمَلَةً، بَلْ كَالشَمْسِ الَّتِي ضَوْؤُهَا فِي الأَمْكِنَةِ كُلِّهَا، غَيْرُ مُتَحَيِّزٍ وَلَا مَحْصُورٍ، مَالَمْ يَحْجِبْ ضَوْءَهَا عَنْ مَوْضِعٍ مِنَ الأَرْضِ حَاجِبٌ وَكَذٰلِكَ العَقْلُ فِي العُقَلَاءِ مَا لَمْ يَحْجُبْهُ حَاجِبٌ وَيُمْنَعُ مِنْهُ عَرَضٌ مِنَ الأَعْرَاضِ الخَمْسَةِ الَّتِي هِيَ الضِدُّ الحَاجِبُ لِلْعَبْدِ وَهِيَ الهَوَى وَالشَكُّ وَالشَهْوَةُ وَالكِبَرُ وَالتَبَلُّدُ".

و از او، که خداوند روح لطیفش را مقدس گرداند، از رجال خود، از سرور و رسول، که عزتش بزرگ باد، روایت است که از ایشان دربارهی عقل پرسیده شد که چیست؟! پس فرمود: جایگاهش در حواس پنج گانه، مانند چراغی در خانه است؛ که در یک مکان قرار دارد، اما نورش در سراسر آن است. در جسم محصور نیست تا از معدن خود جدا شود، و نه خالی از جسم است که بیمعنا باشد. بلکه مانند خورشیدی است که نورش در همه مکانهاست، بدون آنکه در جایی مستقر یا محصور باشد، تا زمانی که

مانعی نور آن را از جایی بر روی زمین نپوشـاند. و عقل در خردمندان نیز چنین اسـت، تا زمانی که مانعی آن را نپوشـاند و عارضـی از عوارض پنج‌گانه مانع آن نگردد؛ که آن عوارض برای بنده به منزله‌ی ضـدِ بازدارنده هسـتند و آنها عبارتند از: هوی وهوس، شک، شهوت، کبر و کندذهنی وبی‌احساسی.

[۱۲] وَبِالإِسْنادِ بِعَيْنِهِ عَنْ الْعَالِمِ عَزَّعَزُّهُ وَقَدْ سُئِلَ عَنْ كَيْفِيَّةِ العَقْلِ وَكَمِّيَتِهِ فَقَالَ لِلسَائِلِ: "هُوَ حُجَّةُ الْخَالِقِ عَلَى الْمَخْلُوقِ كَمَا أَنَّ أَحَدَكُمْ لَا يُعَاقِبُ عَبْدَهُ وَلَا وَلَدَهُ عَلَى خَطِيئَةٍ لَمْ يَكُنْ عَمِلَهَا عَبْدُهُ وَلَا وَلَدُهُ وَلَا حَذَّرَهُ مِنْهَا وَأَرَاهُ فَسَادَهَا فَمَنْ فَتَحَ بِالفِكْـرِ قُفْلَ قَلْبِهِ لِيُـضِيءَ ذٰلِكَ العَقْلُ فِيهِ وَطَهَّرَ حَوَاسَّهُ لِيُشْـرِقَ ذٰلِكَ العَقْلُ عَلَيْهَا كَانَ عَاقِلاً، وَمَنْ تَعَامَى عَمِيَ، وَمَنْ تَصَامَمَ أَصَمَّهُ اللهُ وَأَعْمَى قَلْبُهُ وَبَصَرُهُ". كَمَا قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْـتَحَبُّوا العَمَى عَلَى الْهُدَى﴾[۱] وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلْ اللهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾[۲] وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿أَوَمَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْـشِي بِـهِ فِي النَاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾[۳].

و با همان اسناد، از آن امام، که عزتش بزرگ باد، روایت است که از او درباره‌ی کیفیت و کمیت عقل پرسـیده شـد، پس به پرسـش‌کننده فرمود:آن حجتِ آفریدگار بر آفریده

[۱] سوره فصلت،آیه۱۷
[۲] سوره نور،آیه۴۰
[۳] سوره انعام ، آیه۱۲۲

اســـت؛ همان‌طور که هیچ‌یک از شـــما بنده یا فرزندش را به خاطر خطایی که مرتکب نشده، یا به خاطر خطایی که از آن بر حذر نشده و فسادش به او نشان داده نشده است، مجازات نمی‌کند. پس هر کس با اندیشـــه، قفلِ دلش را بگشـــاید تا آن عقل در آن بدرخشـــد، و حواس خود را پاک گرداند تا آن عقل بر آنها بتابد، چنین کســـی خردمند اســـت. و هر کس خود را به کوری زند، کور می‌شـــود، و هر کس خود را به کری زند، خداوند او را کر و دل و دیده‌اش را کور می‌گرداند.

چنان‌که خداوند عزّ و جلّ فرموده است:و اما قوم ثمود، پس ما آنان را هدایت کردیم، ولی آنان کوری را بر هدایت ترجیح دادند.

و فرمایش او عزّ و جلّ: و هر کس که خداوند برایش نوری قرار نداده باشد، پس برای او هیچ نوری نیست.

و فرمایش او عزّ و جلّ: آیا کسی که مرده بود و ما او را زنده کردیم و برایش نوری قرار دادیم که با آن در میان مردم راه می‌رود، مانند کسی است که در تاریکی‌ها ست و از آن خارج‌شدنی نیست؟.

[١٣] وَعَنْهُ عَنْ رِجَالِهِ عَنْ الْعَالَمِ ﷻ وَقَدْ سُئِلَ عَنْ كَمِّيَةِ الْعَقْلِ فَقَالَ: "لَمْ يَحْـــوِهِ شَيْءٌ قَطُّ فَيُعْرَفُ بِهِ مِقْدَارُهُ، وَلَا تَكَامَلَ فِي مَكَـــانٍ فَتُحْـــــــصَى كَمِّيَتُهُ، بَلْ كُلُّ وَاحِدٍ يَأْخُذُ مِنْهُ بِحَسَبِ صَفَائِهِ وَإِصْغَائِهِ إِلَيْهِ كَمَا إِنَّ كُلَّ حَيَوَانٍ يَأْخُذُ مِنَ الْهَوَاءِ بِنَفَسِهِ حَسَبَ قُوَّتِهِ وَعَلَى مِقْدَارِ سَعَتِهِ، فَالذَرَّةُ تَأْخُذُ مِنْهُ عَلَى قَدْرِ قُوَّتِهَا، وَالْفِيلُ يَأْخُذُ مِنْهُ بِمِقْدَارِ قُوَّتِهِ".

و از او، از رجال خود، از آن عالِم، که عزتش بزرگ باد، روایت اســت که از او درباره‌ی کمیت عقل پر سیده شد، پس فرمود: هرگز چیزی آن را در بر نگرفته است تا مقدارش دانسته شود، و در مکانی به کمال نر سیده است تا کمیتش شمارش گردد. بلکه هر کس به اندازه صـــفای باطن و گوش ســپردنش به آن، از آن بهره می‌برد؛ همان‌طور که هر حیوانی با نَفَس خود، به اندازه توان و به مقدار گنجایشـــش از هوا برمی‌دارد. پس مورچه به قدر توانش از آن برمی‌گیرد، و فیل به مقدار نیرویش از آن بهره می‌برد.

[١٤] وَعَنْ الشَيْخِ الثِقَةِ اِبْي الحُسَيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الجَلِيِّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ بِإِسْنَادِهِ إِلَى الْعَالِمِ ﷻ وَقَدْ سُـئِلَ عَنْ أَيْنِيَّةِ العَقْلِ فَقَالَ: "هُوَ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَلَيْسَ شَيْءٌ خَارِجٌ عَنْهُ، فَأَصْـلُهُ مِنْ نُورٍ لا يُطْفَأَ وَمَعْدِنٍ لا يَفْنَى وَعُنْـصُرٍ لَا يُحْصَى، إِنْ كَانَ فِيمَنْ دَنَا فَهُوَ فِي الْعُلَا لَا يَنقَسَّمَ وَلَا يَتَجَزَّءُ".

و از شیخ مورد اعتماد، ابی الحسین محمد بن علی الجلّی، که خداوند روحش را مقدس گرداند، با اســـنادِ او به آن عالِم، که عزتش بزرگ باد، روایت اســـت که از او درباره‌ی

مکان و جایگاه عقل پرسـیده شـد، پس فرمود:آن در همه چیز هسـت و هیچ چیز از آن خارج نیست. زیرا ا صل آن از نوری ا ست که خاموش نمی شود و معدنی ا ست که فنا نمی‌پذیرد و عنصری است که به شـمار نمی‌آید. اگر در کسـی باشـد که در مرتبه پایین است، در مرتبه بالا نیز هست؛ نه تقسیم می‌شود و نه تجزیه می گردد.

[١٥] وَعَنْهُ عَنْ رِجَالِهِ عَنْ سَـيِّدِنَا مُحَمَّدٍ عَزَّعَزُّهُ وَقَدْ سُـئِلَ عَنْ بِدَايَةِ العَقْلِ فَقَالَ: "هُوَ فِي اللهِ بِغَيْرِ بِدَايَةٍ، وَفِي الخَلْقِ بِبِدايَةٍ، أَوْسَـعُ مِنَ الفَضَـاءِ وَذٰلِكَ أَنَّهُ ضِـيَاءٌ لَطِيفٌ مِنَ النُورِ العَظِيمِ".

و از او، از رجال خود، از سرور ما محمد (عزعزه)، که عزتش بزرگ باد، روایت اسـت که از او دربارهٔ آغازِ عقل پر سیده شد، پس فرمود:آن در خداوند بدون آغاز ا ست، و در آفرینش دارای آغاز اسـت. وسـیع‌تر از فضـاسـت، و این بدان جهت اسـت که آن، روشناییِ لطیفی از آن نورِ بزرگ است.

(عقل و نور)

[١٦] وَبِرِوَايَتِهِ عَنْ رِجَالِهِ عَنْ مَوْلَانَا الصَادِقِ عَزَّعَزَّهُ وَقَدْ سُئِلَ فَقِيلَ لَهُ: هَلْ النُورُ الَّذِي بِهِ يَعْقِلُ العَاقِلُ وَبِعَدَمِهِ يَجْهَلُ الجَاهِلُ، أَهُوَ بِذَاتِهِ أَمْ بِذاتِ اللّٰهِ؟ فَقالَ عَزَّعَزَّهُ : "لَيْسَ هُوَ غَيْرُ اللّٰهِ فَتَكُونُ ذَاتُ اللّٰهِ غَيْرُ ذَاتِهِ، وَلَا هُوَ مَعَ اللّٰهِ فَيَكُونُ بِذَاتِهِ كَمَا أَنَّ اللّٰهَ بِذَاتِهِ، وَلَوْ كَانَ النُورُ اللَطِيفُ الَّذِي بِهِ يَعْقِلُ العَاقِلُ وَيَحِسُّ الحَاسُّ وَيَتَحَرَّكُ السَاكِنُ وَيَسْكُنُ المُتَحَرِّكُ وَيُعْلَمُ المَجْهُولُ وَيُقْدَرُ عَلَى المَعْلُومِ غَيْرَ اللّٰهِ لَكانَ إِلٰهًا مَعَ اللّٰهِ، أَمَا سَمِعْتَ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: ﴿اللّٰهُ نُورُ السَمَواتِ وَالأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْباحٌ المِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةِ الزُجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾[١] فَلَيْسَ النُورُ الَّذِي هُوَ العَقْلُ الأَكْبَرُ وَالبَيانُ الأَزْهَرُ غَيْرُ اللّٰهِ وَلَا هُوَ سِواهُ".

و به روایت او از رجال خود، از مولای ما صادق عَزَّعَزَّهُ است که از ایشان پرسیده شد:آیا نوری که عاقل به وسیله آن تعقل می‌کند و جاهل به سبب نبودِ آن در جهل است، آیا آن نوربه ذات خود قائم است یا به ذات خداوند؟ پس ایشان عَزَّعَزَّهُ فرمود:آن نور، غیر از خداوند نیست تا ذات خداوند غیر از ذات او باشد، و نه همراه با خداوند ا ست تا به ذات خود قائم با شد همانگونه که خداوند به ذات خویش ا ست. اگر آن نور

[١] سوره نور،آیه٣٥

لطیفی که عاقل با آن تعقل می‌کند و حس‌کننده با آن حس می‌کند و ساکن با آن به حرکت درمی‌آید و متحرک با آن سکون می‌یابد و نادانسته دانسته می شود و بر دانسته قدرت حاصل می گردد، غیر از خداوند بود، هرآینه معبودی همراه با خداوند می‌بود. آیا نشنیده‌ای که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: ﴿خداوند نور آسمان‌ها و زمین است؛ مَثَل نور او همچون چراغدانی است که در آن چراغی باشد، آن چراغ در حبابی شیشه‌ای است، آن شیشه گویی ستاره‌ای درخشان است که از درخت پربرکت زیتونی افروخته می‌شود که نه شرقی است و نه غربی﴾ پس آن نوری که همان عقل اکبرو بیان ازهر است، نه غیر از خداوند است و نه جز اوست.

[١٧] وَبِإِسْنادِهِ عَنْ السَيِّدِ الرَسُولِ عَزَّ عِزُّهُ وَقَدْ قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللهِّ قَدْ سَبَقَ قَوْلُكَ وَهُوَ الحَقُّ "إِنَّ النُورَ لا يَتَجَزَّأُ فِي أَحَدٍ وَلا يَنْقَسِمُ فَيَكُونُ عَدَدًا وَقَدْ نَرَاهُ فِي كُلِّ أَحَدٍ بِمِقْدارٍ يَتَفاضَلُ، وَنَجِدُهُ يَزِيدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ" فَقالَ عَزَّ عِزُّهُ: "إِنَّ العَدَدَ مَرْكَزُهُ، وَالقِسْمَةُ مَطَالِعُهُ، وَالتَفْرِقَةُ مَسَاكِنُهُ فَهُوَ فِي الوَاسِعِ المُتَّسِعِ لَهُ واسِعٌ، وَفِي الحَرَجِ المُتَضايِقِ عَنْهُ ضَيِّقٌ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ العَقْلَ الأَوَّلَ الَّذِي بَدَا مِنْهُ لَطِيفُهُ فِي العَقْلِ الثانِي، بِهِ يُعْقَلُ عَنْ اللهِّ، وَبِهِ يُعْرَفُ اللهُّ، وَبِهِ يُهْتَدَى إِلَى اللهِّ، وَإِنَّهُ هُوَ الواحِدُ القَدِيمُ وَالنُورُ العَظِيمُ الرَحْمٰنُ الرَحِيمُ المُنْفَطِرُ مِنْ نُورِ ذَاتِ الأَحَدِ فَالغَيْبُ بَاطِنُهُ، وَهُوَ بِوَحْدَانِيَّةِ نُورِ الأَحَدِ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ وَهُوَ كَالْوَاوِ مِنَ الهَاءِ، وَإِذَا قُلْتَ حَرْفَانِ فَمَعْنَاهُمَا وَاحِدٌ وَغَيْبُهُمَا الأَحَدُ لَا تُدْرِكُهُ

الْأَبْصَـــارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الأَبْصَـــارَ وَهُوَ اللَطِيفُ الخَبِيرُ، لا تَحْوِيهِ الأَقْطَارُ وَهُوَ يَحْوِيهَا وَهُوَ اللَطِيفُ فِي الفِكْرِ الخَبِيرُ الخَفِيُّ فِي الغَيْبِ السَمِيعُ البَصِيرُ".

و با اسناد او از سید رسول عَزَّعَزَّهُ روایت است که به ایشان عرض شد:ای رسول خدا، این کلام شـــما پیشـــتر بیان شـــده و حق اســـت که:همانا نور در احدی تجزیه نمی‌پذیرد و تقســـیم نمی‌گردد تا به شـــمارش درآید، در حالی که ما آن را در هر کســـی به مقداری می‌بینیم که تفاوت دارد و درجاتش متفاضل است، و می‌یابیم که بعضی از آن بر بعضی دیگر فزونی دارد.پس ایشـــان عَزَّعَزَّهُ فرمود: هما نا عدد، مرکز اوســـت و قســـمت، طلوع‌گاه‌های او ست و تفرقه، م سکن‌های او ست. پس او درظرفِ و سیع و گ شاده، و سیع ا ست و درظرفِ تنگ و در م ضیقه، تنگ ا ست. آیا نداز سته‌ای که عقل اول که لطیفه‌اش در عقل دوم پدیدار شد، به و سیله او از خداوند تعقل می شود و به و سیله او خداوند شناخته می شود و به و سیله او به سوی خداوند هدایت حا صل می‌گردد؟ و همانا اوســـت واحد قدیم و نور عظیم، رحمان و رحیم، آن شـــکافته و پدید آمده از نور ذاتِ احد.

پس غیب، باطنِ اوســـت و او به ســـبب وحدانیت نور احد، ﴿نَه زاییده و نَه زاده شـــده ا ست و هیچ همتایی برای او نبوده ا ست﴾. و او همچون "واو" از "هاء" ا ست (ا شاره به اسم هُوَ) که اگر دو حرف بگویی، معنایشان یکی است و غیبِ آن دو، "احد" است.

﴿چشم‌ها او را درنمی‌یابند و او ست که چشم‌ها را درمی‌یابد و او لطیف آگاه است﴾.

مکان‌ها او را در بر نمی‌گیرند و او ست که آنها را در بر می‌گیرد، و او ست آن لطیف در اندیشه، آن آگاهِ پنهان در غیب، آن شنوای بینا.

(عقل کیست؟)

[١٨] وَرَوَى مَوْلايَ الشَيْخُ أَبُو عَبْدِ اللهِ مُحَمَّدُ بْنُ الحُسَيْنِ البَلَدِيِّ نَضَّرَ اللهُ وَجْهَهُ وَقَدَّسَ رُوحَهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو القَاسِمِ عَلِيُّ بْنُ الحُسَيْنِ بْنِ عِيسَى النُّعْمَانِيِّ عَنْ الشَيْخِ الثِقَةِ أَبِي الحُسَيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الجِلِّيِّ رَضِيَ اللهُ عَنهُمَا أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ المَعْنَى تَعَالَى ذِكْرُهُ كَانَ وَلَا مَكَانَ وَلَا دَهْرَ وَلَا زَمَانَ ثُمَّ شَاءَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى أَنْ يَخْلُقَ خَلْقًا بِإِتْقَانٍ فَاخْتَرَعَ إِسْمَهُ الأَجَلَّ الأَعْظَمَ مِنْ نُورِ ذَاتِهِ وَهُوَ العَقْلُ الَّذِي رَوَاهُ العَارِفُ وَالْمُقَصِّرُ وَالمُؤَالِفُ وَالمُخَالِفُ: "إِنَّ اللهَ تَعَالَى أَوَّلَ مَا خَلَقَ العَقْلَ فَأَقَامَهُ المَقَامَ المَحْمُودَ، ثُمَّ خاطَبَهُ مِنْهُ وَنَاجَاهُ بِهِ فَقَالَ لَهُ: أَقْبِلْ، فَأَقْبَلَ وَعَادَ مُتَّصِلاً، ثُمَّ قال لَهُ: أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ فَقَالَ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقاً هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَلَا أَقْرَبُ إِلَى ذَاتِي مِنْ صِفَتِكَ، بِكَ آخُذُ، وَبِكَ أُعْطِي، وَبِكَ أُثِيبُ، وَبِكَ أُعَاقِبُ، وَهُوَ السَيِّدُ المِيمُ إِلَيْهِ التَسْلِيمُ وَإِنَّمَا سُمِّيَ عَقْلاً لِأَنَّهُ مَعْقِلُ العِبَادِ وَإِلَيْهِ المَعَادُ وَذٰلِكَ أَنَّهُ مُعَقِّلُ الأُمَمِ بِالشَرائِعِ، وَرَابِطُ المُحِبِّينَ بِالمَعْرِفَةِ".

و مولایم، شـــیخ ابوعبدالله محمد بن الحســـین البلدی که خداوند چهره‌اش را نورانی و روحش را مقدس گرداند روایت کرده و گفت: ابوالقاســـم علی بن الحســـین بن عیسی النعمانی برای ما حدیث کرد از شـــیخ مورد اعتماد، ابی الحســـین محمد بن علی الجلّی خداوند از هر دوی ایشان راضی باد که او گفت:

همانا المعنی (ذات الهی)، که یادش بلندمرتبه باد، بود در حالی که نه مکانی بود، نه روزگاری و نه زمانی. ســـپس او، ســـبحانه و تعالی، اراده فرمود که آفریده‌ای را با کمال ا ستادی بیافریند. پس ا سمِ أجلّ و اعظمِ خود را از نورِ ذات خویش ابداع فرمود، و آن همان «عقل» اســـت. همان عقلی که عارف و مقصّرـــ و موافق و مخالف، آن را روایت کرده‌اند: همانا خداوند تعالی نخســـتین چیزی که آفرید، عقل بود. پس آن را درجایگاه ستوده برپا داشت، سپس از جانب خود با آن سخن گفت و به وسیله‌ی آن با خود نجوا کرد و به او فرمود: روی آور، پس روی آورد و در حالی که متصل بود بازگشت. سپس به او فرمود: پشت کن، پس پشت کرد. آنگاه فرمود: به عزت و جلالم سوگند، آفریده‌ای نیافریدم که نزد من از تو محبوب‌تر با شد، و نه صفتی نزدیک‌تر به ذاتم از صفت تو. به وســـیله تو بر مردمان ســـخت می‌گیرم و به وســـیله تو عطا می‌کنم، به وســـیله تو پاداش می‌دهم و به وســـیله تو کیفر می‌کنم.و او همان سرور، «میم» اســـت که تســـلیم در برابر اوست. و همانا «عقل» نامیده شد، زیرا که او پناهگاه (معقل) بندگان است و بازگشت

به ســوی اوســت. و این بدان جهت اســت که اوســت که امت‌ها را با قوانین الهی مقید می‌سازد، و عاشقان را با معرفت پیوند می‌دهد.

[١٩] وَبِالإِسْنادِ إِلَى الْعَالِمِ عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ العَقْلِ فَقَالَ: "هُوَ السَيِّدُ الظَاهِرُ بِذٰلِكَ النُورِ الزَاهِرِ، اِخْتَرَعَهُ الأَزَلُ مِنْ نُورِ ذَاتِهِ وَنَاجَاهُ وَخَاطَبَهُ فَقَالَ لَهُ: أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ فَقَالَ: وَعِزَّتِي وَجَلالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَقْرَبَ إِلَيَّ مِنْكَ، بِكَ فَتَقْتُ رَتْقِي، وَبِكَ أَظْهَرْتُ خَلْقِي وَبِكَ آخُذُ عَلَيْهِمْ عَهْدِي، وَبِكَ آخُذُ، وَبِكَ أُعْطِي، وَبِكَ أَحْكُمُ، وَبِكَ أَقْضِي، لَا وَصْلَ إِلَى مَنْ جَحَدَكَ، وَلَا اِحْتَجَبَ عَنِّي مَنْ عَرَفَكَ رَضِيْتُكَ لِلْعَالَمِينَ رَبًّا وَبِحُكْمِي فِيهِمْ مُدِيرًا".

و با اسناد به آن امام ، که عزتش بزرگ باد، روایت است که از او درباره‌ی عقل پرسیده شد، پس فرمود: او همان سرورِ آشکار به وسیله‌ی آن نور درخشان است، که خداوند ازلی او را از نور ذات خویش ابداع فرمود و با او نجوا و گفتگو کرد و به او فرمود: روی آور، پس روی آورد. سپس به او فرمود: پشت کن، پس پشت کرد. آنگاه فرمود: به عزت و جلالم ســوگند، آفریده‌ای نزدیک‌تر از تو به خود نیافریدم. به وســیله تو، هر آنچه به هم پیوسته بود را از هم گشودم، و به وسیله تو آفرینشم را آشکار ساختم و به وسیله تو پیمانم را از آنان می‌گیرم. به وسیله تو بر مردمان سخت می‌گیرم و به وسیله تو عطا می‌کنم، به وســیله تو حکم می‌کنم و به وســیله تو داوری می‌نمایم. هیچ راه

و صلی به سوی ک سی که تو را انکار کند نی ست، و هر کس تو را ب شنا سد، از من در حجاب نخواهد بود. تو را برای جهانیان به عنوان پروردگار پســندیدم و به عنوان مدیرِ حکمِ خویش در میان آنان برگزیدم.

[۲۰] وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ الزَاهِرِيِّ عَلَيْهِ السَلَامُ قَالَ: سَأَلْتُ مَوْلَايَ الصَادِقَ عَزَّعِزُّهُ عَنْ صِــفَاتِ الأَزَلِ فَقَالَ: "العَقْلُ" فَقُلْتُ: وَمَا العَقْلُ؟ فَقَالَ: "أَنَا العَقْلُ، وَبِي يَعْقِلُ الْعَاقِلَ، وَبِي يَنْطِقُ النَاطِقُ، وَبِي يَتَحَرَّكُ السَاكِنُ وَبِي يُذَاقُ الطَيِّبُ، وَبِي يُحِسُّ الحَاسُّ، وَإِلَيَّ أَفَاضَ النَاسُ".

و با اسنادِ او، از محمد بن سنان الزاهری علیه السلام، روایت است که گفت: از مولایم صادق، که عزتش بزرگ باد، درباره صفات ذات ازلی پرسیدم، پس فرمود: عقل. پس گفتم: و عقل چیست؟ فرمود: من همان عقل هستم، و به و سیله من ا ست که خردمند تعقل می‌کند، و به وسیله من است که گوینده سخن می‌گوید، و به وسیله من است که ساکن به حرکت درمی‌آید و به و سیله من طعمِ خوش چشیده می شود و به و سیله من حس‌کننده، حس می‌کند، و بازگشتِ مردم به سوی من است.

[٢١] وَبِالرِوَايَةِ عَنْ النَقِيبِ مُحَمَّدٍ بْنِ سِـنَانٍ الزَاهِرِيِّ عَلَيْهِ السَـلَامُ عَنْ مَوْلَانَا العَالِمِ عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: سَـأَلْتُهُ عَنْ العَقْلِ وَمَنْزِلَتِهِ مِنَ الأَزَلِ؟ فَقَالَ عَزَّعِزُّهُ: "بِمَنْزِلَةِ العِلْمِ مِنَ العَالِمِ لَيْسَ هُوَ بِمُنْفَصِـلٍ عَنْهُ وَلَا هُوَ سِـوَاهُ" وَقَالَ العَالِمُ: "يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ الأَزَلَ اِطَّلَعَ مِنْ نُورِ ذَاتِهِ نُوراً عَلِيّاً لَمْ يَنْفَصِلْ مِنْهُ وَلَا غَابَ عَنْهُ فَسَمَّاهُ عَقْلًا وَخَاطَبَهُ بِهِ، فَقَالَ لَهُ: مَنْ أَنَا؟ قَالَ: أَنْتَ المُبْدِي لِي وَمُظْهِرِي، وَأَنَا مِنْكَ ظَهَرْتُ فَقَالَ لَهُ: أَدْبِرْ أَيْ إِظْهَرِ كَالمُنْفَصِـلِ عَنِّي فَظَهَرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ وَعُدْ أَيْ إِتَّصِـلْ بِي فَاتَصَـلَ، فَقَالَ لَهُ بِهِ وَخاطَبَهُ مِنْهُ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا قَبْلَكَ إِذْ لَا قَبْلَ لَكَ إِلَّا أَنَا، وَأَنَا مَعْدِنُكَ وَلَا أَخْلُو مِنْكَ لِأَنَّكَ مِنْ نُورِ ذَاتِي بَدَأْتَ، وَبِكَ أُدْعَى لِأَنَّكَ سِرِّي وَنُورِي فِي سَمَاوَاتِي وَأَرْضِي، بِكَ آخُذُ حَقِّي مِنْ خَلْقِي، وَبِكَ أُجَازِي مَنْ عَرَفَنِي وَأَقَرَّ بِي وَأَنْتَ الوَاحِدُ الَّذِي لا مِثْلَ لَكَ، وَأَنَا الأَحَدُ العَلِيُّ العَظِيمُ".

و با روایت از نقیب ، محمد بن سـنان الزاهری، علیه السـلام، از مولای ما امام، که عزتش بزرگ باد، که گفت: از ایشان دربارەی عقل و جایگاهش نسبت

به ذات ازلی پرسیدم؟ پس ایشـان، که عزتش بزرگ باد، فرمود: جایگاهش به منزلەی علم نسبت به عالِم است؛ نه از او جداست و نه غیر اوست. و آن عالِم فرمود: ای محمد، همانا ذات ازلی از نور ذات خویش، نور والایی را پدیدار ساخت که نه از او جدا شد و نه از او غایب گشت. پس آن را «عقل» نامید و به وسیلەی آن با خود سخن گفت. به او فرمود: من کیسـتم؟ گفت: تو پدیدآورنده و آشـکارکنندەی منی، و من از تو آشـکار

گشته‌ام. پس به او فرمود: پشت کن یعنی "همچون چیزی جدا از من، ظاهر شو" پس ظاهر شد. سپس به او فرمود: روی آور و بازگرد یعنی "به من متصل شو"پس متصل گشت. پس به وسیله‌ی آن و از جانب خود به او فرمود: به عزت و جلالم سوگند، آفریده‌ای را پیش از تو نیافریدم، زیرا هیچ پیش از تویی وجود ندارد جز من، و من سرچشمه تو هستم و از تو خالی نیستم، زیرا تو از نور ذات من آغاز گشتی. و به وسیله تو خوانده می شوم، زیرا تو راز من و نور من در آسمان‌ها و زمین منی. به وسیله تو حق خود را از آفریدگانم می‌گیرم، و به وسیله تو هر کس را که مرا شناخت و به من اقرار کرد، پاداش می‌دهم. و تو آن یگانه‌ای هستی که مانندی برایت نیست، و من آن احدِ والا و بزرگم.

[۲۲] وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ الوَعْدَ عَزَّعَزُّهُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ العَقْلِ فَقَالَ: "هُوَ مُحَمَّدٌ وَذٰلِكَ أَنَّهُ لَمَّا اِخْتَرَعَهُ مَوْلَاهُ وَأَبْدَاهُ مَعْنَاهُ وَخَاطَبَهُ وَنَاجَاهُ وَالْمُخَاطَبَةُ لا تَكُونُ إِلَّا مِنْ مُخَاطِبِ الْمُخَاطَبِ، فَأَنْحَلَهُ إِسْمُهُ الَّذِي بِهِ يدْعَى، وَجَعَلَهُ بَيْتَهُ الَّذِي إِلَيْهِ يُسْعَى كَعْبَةً لِقَاصِدِيْهِ يَطُوفُ بِهَا عَارِفُوهُ كَمَا قَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اِسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالغَدُوِّ وَالآصَالِ رِجَالٌ﴾[1]

[1] سوره نور، آیه۳٦

و با اسنادِ او، از مولای ما، آن راست وعده، که عزتش بزرگ باد، روایت است که از او درباره‌ی عقل پرسیده شد، پس فرمود: آن محمد است؛ و این بدان جهت است که چون مولایش او را ابداع فرمود و معنایش او را پدیدار ساخت و با او سخن گفت و نجوا کرد و گفتگو جز از سوی گوینده‌ای با شنونده صورت نمی‌گیرد پس نام خویش را که با آن خوانده می‌شود، به او بخشید، و او را خانه‌ی خویش قرار داد که به سویش شتافته می‌شود، کعبه‌ای برای قاصدانش که عارفانش به گِرد آن طواف می‌کنند، چنان‌که آن تواناترینِ گویندگان فرموده است: (این چراغ در خانه‌هایی است که خدا رخصت داده که قدر و منزلت آنها رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود. در آن خانه‌ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می‌کنند: مردانی).

(اختراع چیست؟)

وَرَوَى مَوْلَايَ وَ سَيِّدِي وَ شَيْخِي أَبُو الفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ عَنْ أَشْيَاخِهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَقَدَّسَ أَرْوَاحَهُمْ قَالَ: إِنَّ المَعْنَى تَعَالَى جَدُّهُ اِخْتَرَعَ الإِسْمَ مِنْ نُورِ ذَاتِهِ، فَقَوْلُنَا مُخْتَرِعُهُ، وَالْمُخْتَرِعُ هُوَ كَالصَّانِعِ الَّذِي صَنَعَهُ أَيْ صَنَعَ صَنْعَةً لَمْ يَسْبِقْهُ أَحَدٌ إِلَى مِثْلِهَا، جَلَّ رَبُّنَا وَتَقَدَّسَ إِسْمُهُ عَنْ المِثْلِ وَفِيهِ يَقُولُ اللهُ جَلَّ وَعَلَا: ﴿بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾[١] وَهُوَ مِثْلُ قَوْلِ القَائِلِ: اللهُ شَيْءٌ لَا كَالأَشْيَاءِ، لا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ مِنَ الأَشْيَاءِ، وَهُوَ السَّيِّدُ مُحَمَّدٌ، نُورٌ كُلُّهُ وَجْهٌ كُلُّهُ، بَصَرٌ كُلُّهُ، سَمْعٌ كُلُّهُ، عِلْمٌ كُلُّهُ قُدْرَةٌ كُلُّهُ، سُلْطَانٌ كُلُّهُ لِأَنَّهُ مَوْضِعُ صِفَاتِ اللهِ وَأَسْمَائِهِ وَنُعُوتِهِ كَقَوْلِنَا: السَمِيعُ البَصِيرُ القَوِيُّ الشَدِيدُ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ مِنَ الصِفَاتِ وَقَوْلُهُ: ﴿فَأَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ﴾ وَهُوَ العَقْلُ الَّذِي وَرَدَ فِيهِ بِالإِجْمَاعِ أَنَّ البَارِيَ تَعَالَى قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ فَعَادَ إِلَيْهِ وَلَحِقَ بِهِ مُتَّصِلاً، وَقَالَ لَهُ: أَدْبِرْ، أَيْ أَظْهِرْ الغَيْبَةَ وَالإِسْتِتَارَ فَكَانَ إِدْبَارُهُ إِقْبَالاً، وَإِقْبَالُهُ إِدْبَارًا.

مولا و سرور و شیخ من، ابوالفتح محمد بن حسن، از اساتید خود خداوند از ایشان خشنود باد و ارواحشان را مقدس گرداند روایت کرده است که فرمود: همانا «المعنی» (ذات الهی که به مولا علی اشاره دارد) جلّ جده، «الإسم» را (که به سیدنا محمد اشاره

---

[١] سوره بقره،آیه١١٧

دارد) از نور ذات خویش ابداع نمود. پس اینکه می‌گوییم مُبدعِ آن ا ست، و مُبدع مانند صـــنعتگری اســـت که آن را ســـاخته، یعنی اثری را خلق کرده که هیچکس پیش از او مانندش را نســاخته اســت. پروردگار ما بزرگ اســت و نامش از داشــتنِ مانند، منزه و مقدس اســـت. و در این باره خداوند جلّ و علا می‌فرماید: ﴿پدیدآورنده آســـمان‌ها و زمین اوست و چون به کاری حکم فرماید، تنها به آن می‌گوید: «باش»، پس می‌شود.﴾ و این مانند ســـخن آن گوینده اســـت که: خداوند چیزی اســـت اما نه مانند چیزها، و هیچ‌یک از چیزها به او شباهت ندارد.

و او (یعنی الإ سم) سید محمد ا ست؛ تماماً نور، تماماً وجه ، تماماً بینایی، تماماً شنوایی، تماماً علم، تماماً قدرت و تماماً سلطنت ا ست. زیرا او محل تجلی صفات، ا سماء و نعوت خداوند اســت، مانند این قول ما: شــنوا، بینا، نیرومند، اســتوار و دیگر صــفاتی از این دست. و این قول خداوند: ﴿پس به هر سو رو کنید، آنجا وجه‌الله (روی خدا) است.﴾

و او همان عقلی اســـت که درباره‌اش به اجماع روایت شـــده که باری تعالی به او فرمود: روی آور (اَقبِل) پس به سوی او بازگشت و به او متصل شد. و به او فرمود: پشت کن (اَدبِر)، یعنی غیبت و پنهانی را آشکار ساز. پس پشت کردنش، روی آوردن بود و روی آوردنش، پشت کردن.

وَقَدْ رُوِيَ فِيهِ: "إِنَّ الإِخْتِرَاعَ إِنْفِصَالُ الصُورَةِ مِنَ المُصَوِّرِ" لِتَعْرِفَ هٰذِهِ مِنْ هٰذَا، هٰذَا رَبٌّ وَهٰذَا عَبْدٌ، هٰذِهِ أَنْزَعِيَّةٌ مَعْنَوِيَّةٌ وَهٰذِهِ مُحَمَّدِيَّةٌ إِسْمِيَّةٌ، تِلْكَ صِفَةُ الإِلٰهِيَّةِ وَتِلْكَ صِفَةُ الرُبُوبِيَّةِ، هٰذَا بِوَفْرَةٍ يَدُلُّ عَلَى أَنَّ فَوْقَهُ غايَةٌ، وَهٰذَا أَصْلَعُ لِأَنَّهُ تَعَالَى غَايَةُ كُلِّ غَايَةٍ، وَإِنَّمَا سَمَّاهُ عَقْلاً لِأَنَّهُ سَمَّاهُ وَأَمَرَهُ وَنَهَاهُ، وَهُوَ عَقْلٌ مِنْهُ وَلِسانٌ، لِأَنَّهُ سَمِعَ عَنْ اللهِ، وَ سَمّاهُ عَقْلًا لِأَنَّهُ عَقِلَ عَنْ مَعْنَاهُ، وَهُوَ المُؤَدِّي عَنْهُ لِأَنَّ المَعْنَى تَعَالَى وَتَقَدَّسَ يَنْطِقُ مِنْهُ فَيَكُونُ إِلٰهاً لَهُ وَهُوَ عَرْشُهُ لِأَنَّهُ عَرَّشَ حَقِيقَةَ المَعْرِفَةِ فِي قُلُوبِ المُؤْمِنِينَ العَارِفِينَ بِضِيَاءِ نُورِهِ، وَهُوَ مَكَانُهُ، لِأَنَّهُ مَكَّنَ العَالَمَ مِنْ مَعْرِفَةِ بَارِئِهِمْ وَ هَدَاهُمْ إِلَيْهِ وَدَلَّهُمْ عَلَيْهِ فَالمَعْنَى المُكَوِّنُ وَالإِسْمُ المَكَانُ وَالمَعْنَى مُسْتَغْنٍ عَنْ المَكَانِ، وَالمَكَانُ مُفْتَقِرٌ إِلَيْهِ وَالعَالَمُ العُلْوِيُّ وَالسُفْلِيُّ بِأَسْرِهِمْ مُضْطَرُّونَ مُحْتَاجُونَ إِلَى المَكَانِ لِيُمَكِّنَهُمْ وَيُوصِلَهُمْ إِلَى مَعْرِفَةِ المُكَوِّنِ البَارِي الأَزَلِ.

و در این باره روایت شده است: همانا ابداع (آفرینش)، جدا شدنِ صورت از صورتگر است، تا بتوانی این را از آن تمییز دهی. این یکی ربّ است و آن دیگری عبد؛ این یکی دارای صفت اَنزَعیّه مَعنَویّه است (صفت مولا علی به عنوان ذات الهی) و آن دیگری دارای صفت محمدیّه اِسمیّه است (صفت حضرت محمد به عنوان اسم الهی). آن یکی صفت الوهیت است و این یکی صفت ربوبیت.

این یکی (محمد) دارای موی فراوان ا ست تا دلالت کند که فراتر از او غایتی ه ست، و آن دیگری «اَصــلَع» اســت (لقب مولا علی به معنای بی‌مو بودن جلوی سر)، زیرا او تعالی غایتِ هر غایتی است.

و همانا او را عقل نامید، زیرا برای او نام نهاد و او را امر و نهی فرمود. و او عقلی از سوی او و زبانی برای او ست، زیرا از خداوند شنید. و او را عقل نامید زیرا از معنای خویش تعقُّل نمود. و اوســت که از جانب او پیام را ادا می‌کند، زیرا ذات الهی تعالی و تقدس، از درون او سخن می‌گوید، پس برای او «إله» می‌شود.

و محمد (الإســم) عرشِ اوســت، زیرا حقیقت معرفت را در دل‌های مؤمنانِ عارف با پرتو نور خویش برافرا شت و م ستقر ساخت. و او مکانِ او ست، زیرا او عالَم را برای شناخت آفریدگار شان توانا و متمکّن ساخت و آنان را به سوی او هدایت و راهنمایی کرد.

پس معنی تکوین‌کننده (المُکوِّن) اســت و إســم مکان (المَکان). و معنی از مکان بی‌نیاز اســت، و مکان به او نیازمند اســت. و عالم علوی و ســفلی، همگی، ناگزیر و محتاج به مکان هستند تا آنان را توانا سازد و به معرفتِ آن تکوین‌کننده‌ی آفریدگارِ ازلی برساند.

(جایگاه اسم نزد آفریننده اش)

فَمَنْ قَالَ إِنَّ السَّـيِّدَ مُحَمَّدَ الَّذِي هُوَ الإِسْـمُ الأَعْظَمُ وَالحِجَابُ الأَقْدَمُ مُكَوَّنٌ كَالْمُكَوَّنَاتِ وَمُحْدَثٌ كَالْمُحْدَثَاتِ فَقَدْ أَخْطَأَ وَضَـلَّ وَافْتَرَى لِأَنَّ المَعْنَى تَعَالَى مِنْ نُورِ ذَاتِهِ فَطَرَهُ وَأَبْدَاهُ وَأَظْهَرَهُ وَجَعَلَهُ مَوْضِـعَ أَسْـمَائِهِ وَصِـفَاتِهِ وَأَوَّلَ حُجُبِهِ وَمَقَامَاتِهِ. بَلْ أَقُولُ: إِنَّ مَنْزِلَتَهُ مِنْ بَارِيهِ مَنْزِلَةٌ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا المِيمُ عَزَّ عِزُّهُ وَلَا يُحِيطُ بِهَا غَيْرُ مَوْلَاهُ الأَزَلُ الْقَدِيْمُ فَإِذَا كَانَ الْأَمْرُ كَذٰلِكَ فَهَلْ يُحِيطُ بِهَا الْبَابُ وَمَنْ دُونَهُ مِنْ أَهْلِ المَرَاتِبِ وَالْأَسْبَابِ؟ يُؤَيِّدُ ذٰلِكَ قَوْلُهُ تعالَى: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِـشَيْءٍ مِـنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَـاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَمَوَاتِ وَالأَرْضَ وَلَا يَؤُدُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ العَلِيُّ العَظِيمُ﴾[1] فَالعِلْمُ هُوَ السَيِّدُ مُحَمَّدٌ الإِسْمُ وَقَدْ اِخْتَصَـرْتُ لَكَ الجَوَابَ خَوْفًا مِنْ ضَجَرِكَ لِكَثْرَةِ الإِسْهَابِ وَالقَوْلُ فِيهِ كَثِيرٌ وَالوَصْفُ وَاسِعٌ عَظِيمٌ.

پس هرکس بگوید که سید محمد، که همانا اسم اعظم و حجاب أقدم است، مانند سایر تکوین شدگان، تکوین شده و همچون دیگر پدیده‌ها، پدیده آمده است، به تحقیق به خطا رفته، گمراه شـده و افترا بسـته اسـت. زیرا ذات الهی تعالی، او را از نور ذات خویش آفرید و پدیدار و آشکارش ساخت و او را جایگاه اسماء و صفات خویش و نخستین حجاب‌ها و مقاماتِ خود قرار داد.

[1] سوره بقره،آیه۲۵۵

بلکه می‌گویم: همانا منزلت و جایگاه او نزد آفریدگارش، منزلتی اســـت که جز «میم» (کنایه‌ای رمزی از حضرـــت محمد) عَزَّعَزَّهُ، آن را نمی‌داند و غیر از مولای ازلی و قدیم او، کسی بر آن احاطه نمی‌یابد. پس اگر امر چنین است، آیا باب (مقام سلمان فارسی) و کسانی که در مراتب و اسباب، فروتر از اویند، می‌توانند بر آن احاطه یابند؟

این ســـخن را این قول خداوند تعالی تأیید می‌کند: ﴿و آنان به چیزی از علم او احاطه نمی‌یابند مگر به آنچه او بخواهد. کرسی او آسمان‌ها و زمین را دربرگرفته و نگهداری آن دو بر او دشوار نیست و اوست آن بلندمرتبه بزرگ.﴾ پس علم در این آیه، همان سید محمد یعنی إسم است.

و من از ترس ملال تو به خاطر زیاده‌گویی، پاسخ را برایت مختصر کردم، وگرنه سخن در این باره بسیار و وصف، گسترده و عظیم است.

(صفت و موصوف کیست؟)

وَقَدْ رُوِيَ: إِنَّ الصِفَةَ الإِسْمُ، وَالْمَوْصُوفُ البابُ وَتَحْقِيقُ ذٰلِكَ: مَا أَجْمَعَ عَلَيْهِ الخَاصَّةُ أَنَّ الأَحَدَ المَعْنَى، وَالوَاحِدَ الإِسْمَ، وَالوَحْدانِيَّةَ البَابَ، وَالإِسْمَ إِسْمٌ لِمَعْنَاهُ وَمِلْكٌ لَهُ، وَالمَعْنَى لَا يَقَعُ عَلَيْهِ إِسْمٌ وَلَا صِفَةٌ، أَيْ لَا يُسَمَّى بِإِسْمٍ هُوَ سَمَّاهُ، وَلَا يُوصَفُ بِصِفَةٍ هُوَ أَقامَهَا وَأَظْهَرَهَا فَالصِفَةُ صِفَةُ الإِسْمِ وَنَعْتُ الإِسْمِ مِلْكٌ لَهَا، مَلَّكَهُ إِيَّاهَا مَعْنَاهُ.

و روایت شده است که: همانا صفت، همان إسم است و موصوف، همان باب است. و تحقیقِ این سخن، آن چیزی است که اهل معرفت بر آن اجماع دارند که: اَحَد (ذات یکتای غیرقابل شمارش)، همان معنی (اشاره به مولا علی) است؛ و واحد، همان إسم (اشاره به سیدنا محمد) است؛ و وحدانیّت (کیفیت و حال یگانگی)، همان باب (اشاره به سلمان فارسی) است.

و إسم، اسمی برای معنای خویش و مُلک اوست. و برمعنی هیچ اسم و صفتی اطلاق نمی‌شود؛ یعنی به اسمی که خود، آن را نام نهاده است، نامیده نمی‌شود و به صفتی که خود، آن را برپا و آشکار ساخته است، وصف نمی‌گردد.

پس صفت، صفتِ إسم است و وصفِ إسم مِلکِ آن صفت است؛ که معنای او، آن را به ملکیت او درآورده است.

[٢٣] هٰذَا مَا قَالَ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّ عِزُّهُ: "ظَاهِرِي إِمَامَةٌ وَوَصِيَّةٌ وَقَالَ: ظَاهِرِي باطِنُ إِسْمِي، وَظاهِرُ إِسْمِي باطِنُ البَابِ".

وَمَعْنَى هٰذا القَوْلِ: لا أُعْرَفُ إِلَّا مِنْ إِسْمِي وَلا يُعْرَفُ إِسْمِي إِلَّا مِنَ البَابِ فَتَأَمَّلْ مَا سَأَلْتَ عَنْهُ فَقَدْ بَيَّنْتُهُ لَكَ حَسَبَ مَعْرِفَتِي، وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٍ.

این اســت آنچه مولای ما امیرالمؤمنین (عَزَّ عِزُّهُ) فرمود: ظاهرِ من، امامت و وصــایت است. و فرمود: ظاهرِ من، باطنِ اسمِ من است؛ و ظاهرِ اسمِ من، باطنِ باب است.

و معنای این سخن این ا ست: من (معنی) شناخته نمی شوم مگر از طریق ا سمِ خود (محمد)، و اسمِ من شناخته نمی‌شود مگر از طریق باب (سلمان).

پس در آنچه درباره‌اش پر سیدی تأمل کن، که من آن را به اندازه معرفت خویش برایت بیان کردم؛ و فراتر از هر صاحب دانشی، داناتری است.

(آنچه که خدا از بندگانش خواسته)

[٢٤] وَقَدْ رُوِيَ عَنْ العَالِمِ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ: "إِنَّ القَدِيمَ أَرَادَ مِنْ عِبَادِهِ ثَلاثَةً وَنَهَاهُمْ عَنْ ثَلاثَةٍ، أَرَادَ مِنْهُمْ: أَنْ يَعْرِفُوهُ فَلا يُنْكِرُوهُ، وَيُقِرُّوا بِهِ فَلَا يَجْحَدُوهُ، وَأَنْ يَتَواصَلُوا بِهِ فَلَا يَقْطَعُوهُ وَنَهَاهُمْ عَنْ ثَلاثَةٍ: عَنْ الجَهْلِ وَالإِنْكَارِ وَمُنَاصَحَةِ الأَضْدَادِ، وَعَلِمَ أَنَّهُمْ لا يَفْعَلُونَ ذٰلِكَ إِلَّا بِواسِطَةٍ لِيَعْلَمُوا مِنْهُ وَيَهْتَدُوا بِهِ فَاخْتَرَعَ السَّيِّدَ الإِسْمَ مِنْ نُورِ ذَاتِهِ وَأَقَامَ شَخْصَهُ وَفَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ مُلْكِهِ فَهُوَ خَالِقُ خَلْقِهِ وَمُبْدِي إِرَادَتِهِ".

و از آن امام، که عزتش بزرگ باد، روایت شـــده اســـت که فرمود: همانا ذات ازلی از بندگانش سـه چیز را اراده فرمود و آنان را از سـه چیز نهی کرد. از آنان اراده فرمود: که او را بشـناسـند و انکارش نکنند، و به او اقرار کنند و او را رد ننمایند، و به وسـیله او با یکدیگر پیوند برقرار کنند و آن را قطع نکنند. و آنان را از سـه چیز نهی فرمود: از جهل و انکار و از خیرخواهی برای مخالفان . و خداوند می‌دانست که آنان این کارها را جز به وا سطه‌ای انجام نمی‌دهند، تا از آن وا سطه بیاموزند و به و سیله او هدایت شوند. پس ا سم را از نور ذات خویش ابداع فرمود و شخصِ او را برپا دا شت و امرِ پاد شاهی‌اش را به او واگذار نمود. پس اوست آفریننده‌ی آفریدگانش و پدیدآورنده‌ی اراده‌اش.

(آنچه که در مورد عقل و عاقل گفته شده)

[٢٥] وَمِنْ كَلَامِ أَرِسْــتَطَالِيسَ ﷿ وَغَيْرِهِ فِي العَقْلِ، قَالَ أَرِسْــتَطَالِيسُ ﷿ : إِذَا قَوِيَ عَقْلُ المَرْءِ كَثُرَ يَقِينُهُ، وَإِذَا ضَعُفَ كَثُرَ شَكُّهُ.

و از ســخنان ارســطا طاليس عزت و جلالش بزرگ باد و ديگران در باب عقل، ارسطاطاليس فرمود: چون عقل آدمى قوى گردد، يقينش بسيار شود، و چون ضعيف گردد، شكّش بسيار شود.

[٢٦] وَقَالَ ﷿ : "غَضَبُ الجَاهِلِ فِي قَوْلِهِ، وَغَضَبُ العَاقِلِ فِي فِعْلِهِ".

و او ﷿ فرمود: خشمِ نادان در گفتار اوست، و خشمِ خردمند در كردار اوست.

[٢٧] وَقَالَ ﷿ : "العَاقِلُ لَا يَسْتَقْبِلُ النِعْمَةَ بِبَطَرٍ وَلَا يُوَدِّعُهَا بِجَزَعٍ".

و او ﷿ فرمود: خردمند، نعمت را با ناسـپاسـى پيشـواز نمى‌كند و با بى‌تابى آن را وداع نمى‌گويد.

[٢٨] وَقَالَ ﷿ : "الأَدَبُ صُورَةُ العَقْلِ، فَحَسِّنْ عَقْلَكَ كَيْفَ شِئْتَ".

و او ﷿ فرمود: ادب،تجلى عقل اســت، پس عقل خويش را هرگونه كه خواهى بياراى وبا ادب نيكو كن.

يُؤَيِّدُ ذٰلِكَ قَوْلُ مَوْلَانَا الصَــادِقِ عَزَّعَزَّهُ : "أَدَبُ الدِينِ قَبْلَ الدِينِ فَمَنْ لَا أَدَبَ لَهُ لا دِيْنَ لَهُ".

این ســخن را گفتار مولای ما صــادق عَزَّعَزَّهُ تأیید می‌کند که فرمود: ادبِ دین، پیش از دین است، پس هر آنکه ادب ندارد، دین ندارد.

[۲۹] وَقَالَ أَفْلَاطُونُ عَزَّعَزَّهُ : "العَقْلُ غَرِيزَةٌ تُرَبِّيهَا التَجارُبُ".

و افلاطون عَزَّعَزَّهُ فرمود:عقل، غریزه‌ای است که تجربه‌ها آن را پرورش می‌دهند.

[۳۰] وَقَالَ عَزَّعَزَّهُ : "إِذَا تَمَّ العَقْلُ نَقَصَ الكَلَامُ".

و او عَزَّعَزَّهُ فرمود: چون عقل کامل شود، سخن اندک گردد.

[۳۱] وَقَالَ عَزَّعَزَّهُ : "الْعَاقِلُ لَا يُرَوِّعُهُ مَا سَــتَرَ البَارِي جَلَّ ثَناؤُهُ مِنْ عُيُوبِهِ وَلا يَفْرَحُ بِمَا ظَهَرَ مِنْ حَسناتِه.

و او عَزَّعَزَّهُ فرمود: خردمند از عیب‌هایی که آفریدگار ســتایش او بزرگ باد پوشــانده است هراسان نمی‌شود و به نیکی‌هایی که از او آشکار گشته است شادمان نمی‌گردد.

[۳۲] وَقَالَ عَزَّعَزَّهُ : "لَا يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَطْلُبَ طَاعَةَ غَيْرِهِ، وَطَاعَةُ نَفْسهُ عَلَيْهِ مُمْتَنِعَةٌ".

و او عَزَّعَزَّهُ فرمود: شایسته خردمند نیست که خواهانِ فرمانبرداری دیگران باشد، در حالی که نفسش از فرمانبری او سر باز می‌زند.

[٣٣] وَقَالَ سُـقْرَاطُ مِنْهُ السَـلامُ: "العَقْلُ بِلَا أَدَبٍ كَالشَـجَرَةِ العَاقِرِ، وَالعَقْلُ مَعَ الأَدَبِ كَالشَجَرَةِ المُثْمِرَةِ".

و سقراط که سلام بر او باد فرمود: عقل بدون ادب، همچون درختِ بی‌بَر است، و عقل همراه با ادب، همچون درختِ بارور است.

وَقِيلَ: مَنْ لَمْ يَكُنْ عَقْلُهُ أَكْثَرَ مِمَّا هُوَ فِيهِ هَلَكَ بِأَقَلِّ مَا فِيهِ.

و گفته شده است: هر کس عقلش از آنچه در آن است بیشتر نباشد، به سبب کمترین چیزی که در آن است هلاک می‌شود.

وَقَالَ الحَارِثُ: مَنْ كَانَ فِيهِ خُصْلَةٌ أَكْمَلُ مِنْ عَقْلِهِ فَأَحْرَى بِهَا أَنْ تَكُونَ سَبَبًا لِمَنِيَّتِهِ.

و حارث گفت: هر کس در او خصلتی چیره‌تر از عقلش باشد، آن خصلت سزاوارتر است که سبب مرگش گردد.

وَ كَانَتْ العَرَبُ تَقُولُ: مَنْ لَمْ يَكُنْ عَقْلُهُ أَغْلَبَ خِصَـالِ الخَيْرِ عَلَيْهِ كَانَ حَتْفُهُ فِي أَغْلَبِ خِصَالِ الشَرِّ عَلَيْهِ، وَهُوَ الدُرْبَةُ وَالعَادَةُ.

و عرب می‌گفت: هر کس که عقلش بر خصـلت‌های نیک او چیره نباشـد، مرگش در چیره‌ترین خصـلت‌های بدِ او خواهد بود، و آن [خصـلت] خو گرفتن به بدی و عادت است.

وَبِالإِسْنَادِ عَنْ يَزِيدَ بْنِ حَبِيبٍ أَنَّهُ قَالَ: العُلَمَاءُ يَتَمَتَّعُونَ بِعُقُولِهِمْ وَقَالَ: مَنْ لَمْ يَتَأَمَّلْ الأَمْرَ بِعَيْنِ عَقْلِهِ لَمْ يَقَعْ سَيْفُ حِيلَتِهِ إِلَّا عَلَى مَقَاتِلِهِ.

و به اسناد از یزید بن حبیب که او گفت: عالمان از عقل خویش بهره‌مند می‌شوند و گفت: هر کس در کار با دیدهٔ عقل خویش ننگرد، شمشیر تدبیرش جز برنقاط کُشنده خود فرود نیاید.

[٣٤] وَقَالَ أَرِسْتَطَالِيسَ ﷻ: "العَقْلُ إِذَا فَسَدَ كَالجَوْهَرِ إِذَا اِنْكَسَرَ".

و ارسطاطالیس ﷻ فرمود: عقل چون تباه گردد، همچون گوهری است که بشکنند.

[٣٥] وَقَالَ ﷻ: "العَاقِلُ مَنْ عَقَلَ لِسَانَهُ، وَالجَاهِلُ مَنْ جَهِلَ قَدْرَهُ".

و [او] ﷻ فرمود: خردمند کسی است که زبانش را مهار کند، و نادان کسی است که قدر خویش را نداند.

وَقَالَ الحَكِيمُ: العَقْلُ وَالأَنَاةُ تَوْأَمَانِ (الحِلْمُ وَالأَدَبُ) يُنْتِجُهُمَا عُلُوُّ الهِمَّةِ.

و حکیم گفت: عقل و درنگ (بردباری و ادب) دو همزادند که بلندهمتی آن دو را پدید می‌آورَد.

وَقَالَ: الصَّبْرُ قُوَّةٌ مِنَ العَقْلِ، فَبِقَدْرِ مَوَادِّ العَقْلِ يَقْوَى الصَّبْرُ.

و او فرمود: شکیبایی نیرویی از عقل است، پس به اندازهٔ مایه‌های (مواد) عقل، شکیبایی قوّت می‌یابد.

وَقَالَ غِرِيغُورْيُوسُ: العَقْلُ مَجْبُولٌ فِي طِبَاعِ الحَيَوانِ لِأَنَّهُ تَمَامُ الخِلْقَةِ وَخَاتِمُ الحَرَكَةِ، وَقُوَّتُهُ فِي مَسْكَنِهِ الَّذِي هُوَ رُطُوبَةُ الدِمَاغِ المُقَوِّيَةُ لِلأَعْصَابِ وَحَرَكَتُهُ عَنْ يُمْنَةِ القَلْبِ لِأَنَّ الهَوَى المُضَادَّ لِلعَقْلِ هُوَ عَنْ شِمَالِ القَلْبِ وَالخَيْرُ وَالعِلْمُ وَالحِلْمُ وَالتَأَنِّي وَالسَلامَةُ مِنَ العَقْلِ، وَالشَرُّ وَالجَهْلُ وَالفَسَادُ وَالبَطْشُ مِنَ الهَوَى المُتَوَلِّدِ عَنْ يَسْرَةِ القَلْبِ.

وَقَالَ فِيثَاغُورْثُ: إِنَّ الْعَقْلَ ضِيَاءٌ بَسِيطٌ فِي رُطُوبَةٍ بَسِيطَةٍ لَطِيفَةٍ فِي الحَيَوانِ تَجْلُوهَا أَكُفُّ العَقْلَ المُكْتَسَبِ بِالحَواسِّ الخَمْسِ، فَلَمَّا قَوِيَتْ هٰذِهِ الأَوْصَافُ المُكْتَسَبَةُ بِالحَواسِّ الخَمْسِ زالَتْ الحُجُبُ فَزَادَ إِشْرَاقُهُ وَعَظُمَ ضِياؤُهُ كَمَا يُجْلَى الجَوْهَرُ فَيُضِيءُ.

مِثْلَ المِرْآةِ وَالسَيْفِ وَمَا أَشْبَهَهُمَا إِذَا جُلِيَ مِنَ الصَدَأِ الَّذِي قَدْ كَانَ حَجَبَ ضِيَاءَهُ فَيُشْرِقُ جَوْهَرُهُ أَلَا تَرَى إِلَى الأَطْفَالِ أَنَّ فِيهِمْ عَقْلًا طَبِيعِيًّا مَوْلُوداً عِنْدَ خُرُوجِهِ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ وَهُوَ مَعَ خَلْقِهِ يَزِيدُ بِزِيَادَتِهِ بِالعَادَةِ المُكْتَسَبَةِ فَمَعَ خُرُوجِهِ مِنْ ضِيقِ الأَحْشَاءِ يَرَى وَيَسْمَعُ مَالَمْ يَرَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَيَسْتَوْحِشُ وَيُنْكِرُ، فَيُعْطَى الثَدْيَ فَيَرْضَى بِهِ إِذَا ذَاقَهُ وَيَتَعَرَّفُ بِهِ فَلَا يَزَالُ يَأْلَفُ مَا يَرَى وَيَعْتَادُ مَا يَسْمَعُ، وَيَتَقَرَّبُ إِلَى مَا يُقَادُ حَتَّى يَصِيرَ ذٰلِكَ تَجْرُبَةً وَعادَةً تَنْكَشِفُ بِهَا حُجُبُ عَقْلِهِ الطَبِيعِيِّ قَلِيلًا قَلِيلًا حَتَّى يَكْمُلَ نُورُهُ وَيَتِمَّ ظُهُورُهُ، فَلَا يَجْهَلُ، وَلَا يَزَالُ كَذٰلِكَ حَتَّى يَدْخُلَ عَلَى عَقْلِهِ عَرَضٌ يُهَجِّنُهُ أَوْ صَدَءٌ يَسْتُرُ ضِيَاءَهُ فَيَضْمَحِلُّ وَيَتَبَلَّدُ وَيَجْهَلُ فَيُسَمَّى جَاهِلًا أَوْ مَجْنُونًا بِحَسَبِ الصَدَءِ الدَاخِلِ عَلَيْهِ فِي عَقْلِهِ وَالعَرْضِ عَلَى نُورِهِ فَإِنْ

دَخَلَتْ عَلَى ذٰلِكَ الصَـــدَإِ الأَوْصَـــافُ المُنَقِّيَةُ لَهُ، مِثْلَ الإِخْتِبَارِ وَالفِكْرِ وَالإِعْتِبَارِ وَالتَدَبُّرِ أَحْرَقَتْ تِلْكَ الأَوْصَافَ وَأَزَالَتْ ذٰلِكَ الصَدَأَ وَتَغَيَّرَ عَنْ تِلْكَ العَادَةِ.

و غریغوریوس گفت: عقل در سرشتِ موجود زنده سرشته شده است، زیرا که آن کمالِ آفرینش و پا یانِ حرکت اســـت، و نیروی آن در جایگاهش که همان رطوبتِ مغزِ تقویت‌کنندهٔ اع صاب ا ست قرار دارد. و حرکت آن از سمتِ را ستِ دل ا ست، زیرا هوای نفس که ضد خِرَد ا ست، از سمتِ چپِ دل ا ست. و خیر و دانش و بردباری و درنگ و سلامت از خِرَد است، و شر و نادانی و تباهی و خشونت از هوای نفسی است که از جانبِ چپِ دل پدید می‌آید.

و فیثاغورث گفت: همانا عقل ، نوری ا ست بسیط (ساده و بی‌جزء) در رطوبتی بسیط و لطیف درموجود زنده که د ست‌های عقل اکتسابیِ به د ست آمده از حواس پنجگانه آن را جلا می‌دهد. پس چون این او صافِ اکتسابی به و سیلهٔ حواس پنجگانه نیرومند گشت، حجاب‌ها کنار رفت و درخشش آن افزون گشت و نورش عظیم شد، همان‌گونه که گوهری را جلا دهند و بدرخشد.

همچون آینه و شمشیر و مانند آن دو، که چون از زنگاری که نورش را پوشانده بود جلا داده شود، جوهرش می‌درخشد. آیا به کودکان نمی‌نگری که در ایشان خِرَدی طبیعی و مادرزادی از هنگام خروج از شـــکم مادرشـــان وجود دارد و آن همراه با خلقتش، به

واسـطهٔ عادتِ اکتسـابی، با رشـد او فزونی می‌یابد؟ پس با خروجش از تنگیِ زهدان، آنچه را که در شکم مادرش ندیده بود می‌بیند و می‌شنود و احساس بیگانگی و ناآشنایی می‌کند. پس پستان به او داده می‌شود و چون آن را بچشد بدان راضی می‌گردد و آن را می‌شناسد. پس پیوسته به آنچه می‌بیند خو می‌گیرد و به آنچه می‌شنود عادت می‌کند و به آنچه به سویش کشانده می‌شود نزدیک می‌گردد تا آنکه این تجربه به آزمون و عادتی بدل می‌شود که به واسطهٔ آن، حجاب‌های خِرَد طبیعی‌اش اندک اندک کنار می‌رود تا نورش کامل و ظهورش تمام گردد. پس دیگر نادانی نمی‌کند و پیوسـته چنین اسـت تا آنکه بر خردش عارضـه‌ای درآید که آن را تباه سـازد یا زنگاری که نورش را بپوشـاند. پس عقل ضـعیف و کند می‌گردد و نادان می‌شـود و آنگاه به نسـبتِ زنگاری که بر خردش وارد شـده و عارضـه‌ای که بر نورش نشسـته اسـت، نادان یا دیوانه نامیده می‌شود. پس اگر بر آن زنگار، او صافِ پاک‌کنندهٔ آن وارد شود - همچون آزمودن، و اندیشـیدن، و پند گرفتن، و ژرف‌نگری – آن اوصـاف، آن زنگار را می‌سـوزاند و زایل می‌گرداند و فرد از آن عادت ناپسند تغییر می‌یابد.

[٣٦] قَالَ أَرِسْتَطَالِيسُ عَزَّعَزَّهُ: "العَقْلُ هُوَ الحَامِلُ لِلصُّورَةِ، وَالصُّورَةُ مُتَحَرِّكَةٌ بِالعَقْلِ، وَقُوَّتُهُ فِي القَلْبِ، وَحُكْمُهُ فِي سَائِرِ الجَوَارِحِ وَالحَواسِّ كَخَيْمَةِ المَلِكِ الَّتِي يَكُونُ فِيهَا، لَا تَكُونُ إِلَّا فِي وَسَطِ العَسْكَرِ لِيُدِيرَ مَيْمَنَتَهُ وَمَيْسَرَتَهُ وَقُدَّامَهُ وَخَلْفَهُ، فَيَضَعُ كُلَّ شَيْءٍ فِي خَتْمِهِ فَمَتَى حَجَبَ العَقْلَ عَرَضٌ دَخَلَ عَلَى سَائِرِ الحَواسِّ مِنَ النَقْصِ بِمِقْدارِ ذٰلِكَ العَرَضِ، وَمَتَى حَجَبَ الصَدَءُ العَقْلَ الطَبِيعِيَّ المَوْلُودَ لَمْ يَكْتَسِبْ الإِنْسَانُ عَقْلًا مَوْجُودًا جَدِيدًا وَلا تَجْرِبَةً، وَكَانَ النُقْصَانُ أَقْرَبُ مِنْهُ إِلَى الزِيَادَةِ".

ارسطاطالیس عَزَّعَزَّهُ فرمود: عقل همان حاملِ صورت است، و صورت به واسطهٔ عقل در حرکت است، و نیروی آن در دل است. و فرمانروایی آن بر سایر اعضا و حواس، همچون خیمهٔ پادشاه است که در آن به سر می‌برد و جز در مرکز سپاه قرار نمی‌گیرد تا بتواند جناح راست و چپ و پیش و پسِ لشکر را اداره کند و هر چیزی را در جایگاه بایستهٔ آن (در مهر نهایی‌اش) قرار دهد. پس هرگاه عارضه‌ای خرد را در حجاب کند، به همان اندازهٔ آن عارضه، نقصی بر سایر حواس وارد می شود. و هرگاه زنگار، خردِ طبیعیِ مادرزادی را در حجاب کند، انسان نه خردِ موجودِ جدیدی کسب می‌کند و نه تجربه‌ای، و کاستی به او نزدیک‌تر از فزونی خواهد بود.

(شناخت مردم به واسطه عقل)

وَقِيلَ لِبِزَرْجَمْهِرٍ: أَيُّ شَيْءٍ آثَرُ عِنْدَ الإِنْسَانِ؟ فَقالَ: مَا دَامَ صَحِيحًا فَقَضَى أَوْطَارَ النَفْسِ، وَإِذَا مَرِضَ فَالصِحَّةُ، وَإِذا أَيْقَنَ بِالمَوْتِ فَالأَمْنُ مِنَ العِقابِ.

و به بزرگمهر گفته شد: چه چیزی نزد انسان ارزشمندتر است؟ گفت: مادامی که تندرست است، برآوردنِ نیازهای نفس. و هنگامی که بیمار شود، تندرستی. و هنگامی که به مرگ یقین کند، ایمنی از عذاب.

[٣٧] وَمِمَّا وَرَدَ فِي مُحْكَمِ المَقَالِ عَنْ مَوْلَانَا الصَادِقِ عَزَّ عِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "لاَ يُعْجِبَنَّكُمْ إِيمَانُ رَجُلٍ حَتَّى تَنْظَرُوا مَا عُقِدَ عَلَيْهِ قَلْبُهُ".

و از جمله آنچه در کلام استوار از مولای ما صادق (ع)، که عزتش بزرگ باد، وارد شده این است که فرمود: ایمانِ شخصی شما را به شگفتی وانَدارد تا آنکه بنگرید دلش به چه چیز گره خورده است.

[٣٨] وَقَالَ عَزَّ عِزُّهُ: "الدِينُ بَعْضُ شَيْءٍ مِنْ عُقُولِ الرِجَالِ".

و ایشان، که عزتش بزرگ باد، فرمود: دین، بخشی از عقل مردان است

[٣٩] وَقَالَ عَزَّ عِزُّهُ: "اِعْرِفُوا عُقُولَ شِيعَتِنَا بِحَسَبِ رِوَايَتِهِمْ عَنَّا".

و ایشــان، که عزتش بزرگ باد، فرمود: عقل شــیعیانِ ما را به اندازه‌ی روایتشــان از ما بشناسید.

[٤٠] وَعَنْ سَيِّدِنا الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ مِنهُ السَلامُ قَالَ: قَالَ مَوْلَانَا الصَادِقُ عَزَّعِزُّهُ: "اِعْرِفُوا عُقُولَ الرِجَالِ الرُوَاةِ بِحَسَبِ مَعْرِفَتِهِمْ بِأَحَادِيثِنَا، فَإِنَّ الرِوَايَةَ تَحْتَاجُ إِلَى الدِرَايَةِ".

و از سرور ما، مفضــل بن عمر، که ســلام بر او باد، روایت اســت که گفت: مولای ما صادق (ع)، که عزتش بزرگ باد، فرمود: عقل مردانِ راوی را به اندازه‌ی معرفتشان به احادیث ما بشناسید، زیرا روایت نیازمند فهم عمیق است.

[٤١] وَقَدْ رُوِيَ أَنَّ رَجُلًا كَانَ يَحْــضُرُ مَجْلِسَ الصَادِقِ عَزَّعِزُّهُ فَافْتَقَدَهُ ذَاتَ يَوْمٍ فَسَأَلَ عَنْهُ، فَقَالَ بَعْضُ مَنْ حَضَـــرَ: يَا مَوْلَانَا إِنَّهُ نَبَطِيٌّ يُرِيدُ الوَضْعَ مِنْهُ فَقَالَ مَوْلَانَا الصَادِقُ عَزَّعِزُّهُ: "أُسْكُتْ فَإِنَّ أَصْلَ الرَجُلِ عَقْلُهُ، وَحَسَبُهُ دِينُهُ، وَكَرَمُهُ تَقْوَاهُ".

و روایت شده است که مردی در مجلس امام صادق (ع)، که عزتش بزرگ باد، حاضر می شد. روزی امام سراغ او را گرفت و درباره‌اش پرسید. یکی از حاضران گفت: ای مولای ما، او یک نبطی اســت، و قصــدش از این حرف، کوچک شــمردنِ او بود. پس مولای ما صادق (ع)، که عزتش بزرگ باد، فرمود: خاموش باش! زیرا اصلِ یک مرد، عقلِ اوست، و شرافت خانوادگی‌اش دینِ اوست، و بزرگواری‌اش تقوایِ اوست.

[٤٢] وَبِالإِسْنَادِ الأَوَّلِ عَنْ الشَيْخِ الثِقَةِ أَبِي الحُسَيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الجَلِيِّ عَلَيْهِ سَلَامُ المَلِكِ العَلِيِّ عَنْ رِجَالِهِ عَنْ السَيِّدِ الرَسُولِ عَزَّ عِزُّهُ وَقَدْ سُئِلَ عَنْ العَقْلِ، فَقالَ لِلسَائِلِ: "هُوَ الَّذِي أَيْقَظَكَ أَنْ تَسْأَلَ عَنْهُ".

وَلَمَّا كَانَ ذٰلِكَ كَذٰلِكَ، فَهٰذَا العَقْلُ الَّذِي أَقْرَرْنَا لَهُ وَعَرَفْنَاهُ وَأَوْضَحْنَا أَنَّهُ إِسْمُ الإِلٰهِ الَّذِي عَبَدْنَاهُ هُوَ الَّذِي أَيْقَظَنَا عَلَى مَعْرِفَتِهِ فَأَثْبَتْنَاهُ، وَنَبَّهَنَا إِلَى عِلْمِ ما شَرَحْنَاهُ وَأَلِفْنَاهُ وَهُوَ الَّذِي هَدَاكَ إِلَى مَا عَلِمْتَهُ وَشَرَحْتَهُ مِنْ خِطَابِكَ وَحَثَّكَ عَلَى طَلَبِ مَا اِسْتَدْعَيْتَهُ وَذَكَرْتَهُ فِي كِتَابِكَ، وَهَمَمْتَ عِنْدَ وُقُوفِكَ عَلَيْهِ هَيْبَةً لَكَ وَإِجْلَالًا لِمَحَلِّكَ بِالسُكُوتِ، وَجَنَحْتَ عِنْدَ قِرَاءَتِكَ إِيّاهُ رَهْبَةً لِفَضْلِكَ إِلَى الصَمْتِ.

و با همان اسنادِ نخست، از شیخ مورد اعتماد، ابی الحسین محمد بن علی الجلّی، که سلامِ پادشاهِ بلندمرتبه بر او باد، از رجال خود، از سرور و رسول، که عزتش بزرگ باد، روایت است که از ایشان دربارهٔ عقل پرسیده شد، پس به پرسش‌کننده فرمود: آن همان چیزی است که تو را بیدار کرد تا درباره‌اش بپرسی.

و چون امر چنین است، پس این همان عقلی است که به آن اقرار کردیم و آن را شناختیم و روشن ساختیم که آن، «اسمِ» آن معبودی است که او را پرستیدیم؛ همان است که ما را برای معرفتِ خویش بیدار ساخت، پس آن را اثبات نمودیم، و ما را به دانشِ آنچه شرح دادیم و تألیف کردیم، آگاه نمود. و اوست که تو را به سوی آنچه از گفتارت

دانستی و شرح دادی، هدایت کرد، و تو را بر طلبِ آنچه درخواست نمودی و در کتابت ذکر کردی، برانگیخت. و ما هنگام آگاهی یافتن از آن کتاب تو، به خاطر هیبت تو و بزرگداشتِ جایگاهت، قصد سکوت کردیم، و هنگام خواندنش، از روی بیم‌آمیخته با احترام به فضلِ تو، به خاموشی گراییدیم.

(علم و تعلیم آن)

لٰكِنَّهُ لَمَّا كَانَ اِتِّبَاعُ الأَمْرِ فِي القُرْآنِ فَرْضاً يَلْتَزِمُهُ الإِنْسَانُ وَقِسْطَاسًا وَبَيَانًا وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمْ الَّذِي اِخْتَلَفُوا فِيهِ﴾[1] وَقَوْلُهُ تَعَالَى جَلَّ مِنْ قَائِلٍ: ﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنْ الْمُشْرِكِينَ﴾[2]

وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿يَا أَيُّهَا الرَسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾[3] وَقَوْلُهُ تَبَارَكَ إِسْمُهُ: ﴿هٰذَا بَلَاغٌ لِلنَاسِ وَلِيُنْذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلٰهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذْكَرَ أُوْلُوا الأَلْبَابِ﴾[4]

[1] سوره نحل،آیه٦٤
[2] سوره حجر،آیه٩٤
[3] سوره مائده،آیه٦٧
[4] سوره ابراهیم،آیه٥٢

وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ﴾[1] وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَمَن يَبخَل فَإِنَّمَا يَبخَلُ عَن نَّفسِهِ﴾[2] وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾[3].

وَمِمَّا رُوِيَ عَنْ المَوَالِي الأَنْوَارِ عَزَّعَزَّهُم فِي ذٰلِكَ مِنْ مَأْثُورِ الأَخْبَارِ الَّذِي رَوَى أَهْلُ الفَضْلِ بِهِمْ فِي القَوْلِ وَالنَقْلِ مَا أَدَّبُوا بِهِ أَتْبَاعَهُمْ وَأَمَرُوا بِهِ أَشْـيَاعَهُم فَكَانَ أَمْرُهُم لِلأَوائِلِ أَلْحَقَنَا اللهُ بِهِمْ مَنْهَجاً لَنَا نَنْتَهِجُهُ وَنَقْتَفِيهِ، وَمَحْظُورٌ عَلَيْنَا تَجَاوُزُهُ وَتَعَدِّيهِ، نَسْـأَلُ اللهَ الكَرِيمَ أَنْ يُوَفِّقَنَا لِلقَوْلِ وَالعَمَلِ بِمَا يُرْضِيهِ إِنَّهُ سَمِيعُ الدُعَاءِ قَرِيبٌ مُجِيبٌ.

و لیکن از آنجا که پیروی از امرِ [الهی] در قرآن، فریضه‌ای ا ست که ا نسان بدان پایبند ا ست و میزانی (قسطاس) و بیانی ا ست، و آن گفتار خداوند عزّ و جلّ ا ست که: و ما کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف کرده‌اند، برایشـان رو شن سازی و نیز گفتار او تعالی، که چه بزرگ ا ست گوینده‌اش: پس آنچه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی بگردان.

و گفتار او عزّ و جلّ: ای پیامبر، آنچه را از جانب پروردگارت به سـوی تو نازل شـده اسـت، ابلاغ کن؛ و اگر نکنی، رسـالت او را نرسـانده‌ای و گفتار او که نامش پربرکت

---

[1] سوره آل عمران،آیه۱۸۷
[2] سوره محمد،آیه۳۸
[3] سوره ضحیٰ،آیه۱۱

ا ست: این قرآن پیامی برای مردم ا ست تا بدان بیم داده شوند و تا بدانند که او خدایی است یگانه و تا خردمندان پند گیرند.

و گفتار او عزّ و جلّ: و یاد کن هنگامی را که خداوند از کسانی که به آنان کتاب داده شد، پیمان گرفت که حتماً باید آن را برای مردم بیان کنید و کتمانش مکنید؛ اما آنان آن را پشت سر افکندند و در برابرش بهایی اندک به دست آوردند، و چه بد است آنچه می‌خرند و گفتار او عزّ و جلّ: و هر کس بخل ورزد، تنها به زیان خود بخل ورزیده است و گفتار او عزّ و جلّ: و اما نعمت پروردگارت را، پس بازگو کن.

و از جمله آنچه از سرورانِ نورانی عزت شان بزرگ باد در این باب از اخبار روایت شده نقل گشته، همان ا ست که اهل فضل در گفتار و نقل از ایشان روایت کرده‌اند؛ آنچه که با آن پیروان خویش را ادب آموختند و شیعیان خود را بدان فرمان دادند. پس فرمان ایشان برای پیشینیان – که خداوند ما را به آنان ملحق گرداند - راه و روشی برای ما شد که آن را در پیش گیریم و از آن پیروی کنیم، و فراتر رفتن و تعدی از آن بر ما حرام گشته است. از خداوند کریم می‌خواهیم که ما را به گفتار و کردار در آنچه او را خشنود می‌سازد توفیق دهد. به راستی که او شنوای دعاست، نزدیک و اجابت‌کننده است.

[٤٤] فَمِنْ ذٰلِكَ مَا حَدَّثَنِي بِهِ مَوْلَايَ سَيِّدِي وَشَيْخِي أَبُو الفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ البَغْدادِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنهُ وَأَرْضَاهُ قَالَ: حَدَّثَنِي شَيْخِي أَبُو الحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللهِ المَقَرِّيِّ البَصْرِيِّ يَرْفَعُ الحَدِيثَ إِلَى أَبِي القاسِمِ عَبْدِ اللهِ بْنِ مُحَمَّد البَرْقِي وَكَانَ ثِقَةً دَيَّاناً يَحْضُرُ مَجْلِسَ مَوْلَانَا الصَادِقِ الوَعْدِ عَزَّعِزُّهُ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ مَوْلَايَ ذَاتَ يَوْمٍ فَلَمْ أَبْرَحْ حَتَّى اِنْفَضَّ النَاسُ وَلَمْ يَبْقَ أَحدٌ، فَقَالَ لِي مَوْلَايَ: "أَلِحَاجَةٍ تَخَلَّفْتَ عَنْ أَصْحَابِكَ؟" قُلْتُ: نَعَمْ يَا مَوْلَايَ لِتَخُصَّنِي بِشَيْءٍ مِنَ العِلْمِ، فَحَدَثَنِي بِأَشْياءَ حَفِظْتُ بَعْضَها وَكَتَبْتُ بَعْضَهَا وَانْصَرَفْتُ مُغْتَبِطًا بِمَا عَلَمَنِي فَلَقِيَنِي رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِي كَانَ مَعِي فِي المَجْلِسِ فَقَالَ لِي: أَمِنْ عِنْدَ مَوْلَانَا جِئْتَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَمَا اِسْتَفَدْتَ؟ فَضَنَنْتُ عَلَيْهِ وَقُلْتُ: مَا مِنْ بَعْدِ اِنْصِرَافِكَ شَيْءٌ يُسْتَفَادُ، فَتَرَكَنِي وَانْصَرَفَ، فَمَضَيْتُ إِلَى مَنْزِلِي فَأَخْرَجْتُ الصَحِيفَةَ الَّتِي كَتَبْتُهَا فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لَيْسَ فيها شيء، فَذَهَبْتُ لِأَتَذَكَّرَ ما كُنْتُ حَفِظْتُهُ فَلَمْ أَذْكُرْ مِنْهُ حَرْفًا واحِدًا فَأَقْرَرْتُ بِخَطِيئَتِي وَاِعْتَرَفْتُ بِزَلَّتِي وَبِتُّ واجِمًا، فَلَمّا أَصْبَحْتُ أَتَيْتُ إِلَى مَوْلايَ، فَبَدَأَنِي وَحَدَّثَنِي بِالحَدِيثِ مَنْ أَوَّلَهُ إِلَى آخِرِهِ، فَبَكَيْتُ، فَقالَ لِي: "أَبْشِرْ يا عَبْدَ اللهِ إِنَّ اللهَ تَعالَى إِذا أَحَبَّ عَبْدًا أَدَّبَهُ، وَاِعْلَمْ يا عَبْدَ اللهِ إِنَّ عُنْوانَ الإِيمانِ صِدْقُ مَودَّةِ الإِخْوانِ، فَإِذا عَرَفْتَ شَيْئًا مِنْ أَمْرِنَا فَلا تَمْنَعْهُ عَنْ وَلِيٍّ لَنا فَتَظْلِمَهُ" ثُمَّ قَرَأَ قَوْلَهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَأَمّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ وَقالَ عَزَّعِزُّهُ: "فَحَدِّثْ بِها مُسْتَحِقِّيهَا".

و از جمله آن اخبار، چیزی ا ست که مولایم، سرورم و شیخم ابوالفتح محمد بن حـسن بغدادی -خداوند از او خشنود باد و او را خشنود گرداند- برایم حدیث کرد، گفت: شیخ من ابوالحسن علی بن عبدالله مقری بصری برایم حدیث کرد و حدیث را به ابوالقاسم عبدالله بن محمد برقی می‌رسانَد و او فردی مورد اعتماد و متدین بود و در مجلس مولای ما صادق الوعد عَزَّعَزَّهُ حاضر می‌شد گفت:

روزی نزد مولایم بودم و از جای برنخاستم تا آنکه مردم پراکنده شدند و کسی باقی نماند. پس مولایم به من فرمود: آیا برای حاجتی از یارانت بازمانده‌ای؟

گفتم: آری ای مولای من، تا مرا به چیزی از علم مخصوص گردانی. پس او چیزهایی برایم بیان فرمود که برخی را به خاطر سپردم و برخی را نوشتم و شادمان از آنچه به من آموخته بود بازگشتم. در راه، مردی از برادرانم که با من در مجلس بود مرا دید و گفت: آیا از نزد مولایمان می‌آیی؟ گفتم: آری. گفت: چه بهره‌ای یافتی؟ من بر او بخل ورزیدم و گفتم: پس از رفتن تو چیزی که قابل استفاده باشد وجود نداشت. پس مرا رها کرد و برفت. من به خانه‌ام رفتم و نوشته‌ای را که یادداشت کرده بودم بیرون آوردم، و دیدم که آن صفحه سفید است و چیزی در آن نیست. آنگاه خواستم آنچه را حفظ کرده بودم به یاد آورم، اما حتی یک حرف از آن را به یاد نیاوردم. پس به خطایم اقرار و به لغزشم اعتراف کردم و شب را غمزده به صبح رساندم.

چون صبح شد، نزد مولایم رفتم. او پیش از من سخن را آغاز کرد و تمام آن حدیث را از اول تا آخر برایم بازگفت. پس من گریستم. به من فرمود: بشارت باد تو را ای عبدالله. همانا خداوند تعالی چون بنده‌ای را دوست بدارد، او را ادب می‌کند. و بدان ای عبدالله که نشانِ ایمان، صدقِ دوستیِ برادران است. پس هرگاه چیزی از امر ما را دانستی، آن را از دوستی از دوستان ما دریغ مکن که بر او ستم خواهی کرد. سپس گفتار خداوند عزّ و جلّ را خواند که: و اما نعمت پروردگارت را، پس بازگو کن و مولای ما عَزَّعَزَّهُ فرمود: پس آن را برای کسانی که سزاوار آنند بازگو کن.

[٤٥] وَرُوِيَ عَنْ السَيِّدِ الرَسُولِ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قالَ: "ما أَهْدَى رَجُلٌ أَوْ أَخٌ إِلَى أَخِيهِ أَفْضَلَ مِنْ كَلِمَةِ حِكْمَةٍ يَزِيدُهُ بِها هُدىً وَيَصُدُّهُ عَنْ رَدَىً".

و از سرور رسولان عَزَّعَزَّهُ روایت شده است که فرمود: هیچ مرد یا برادری به برادر خویش هدیه‌ای برتر از سخنِ حکمت‌آمیزی که با آن هدایتش را بیفزاید و از هلاکت بازش دارد، نداده است.

[٤٦] وَقَدْ رُوِيَ أَنَّ الْمُسْــلِمَ هُوَ الَّذِي لَقِيَ السَــلامَ يَوْمَ الأَظِلَّةِ، وَلِذٰلِكَ قالَ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ : "لَنْ يُؤْمِنَ فِي يَوْمِهِ إِلّا مَنْ آمَنَ فِي أَمْسِّــهِ". كَمَا قَالَ سُــبْحَانَهُ: ﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًــا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَــبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا﴾[١] وَالخَيْرَ هُوَ المَعْرِفَةُ.

و روایت شده است که مُسلِم کسی است که درعالم ذر به تسلیم رسیده است. و از این رو مولای ما امیرالمؤمنین عَزَّعَزَّهُ فرمود: در امروزش ایمان نیاوَرَد مگر کســی که در دیروزش ایمان آورده باشــد. چنانکه خداوند ســبحانه فرمود: روزی که برخی از آیات پروردگارت فرا رسـد، ایمانِ کســی که پیش از آن ایمان نیاورده یا در ایمان خویش خیری کسب نکرده باشد، سودی به حالش نخواهد داشت و خیر همان معرفت است.

[٤٧] وَقَوْلُهُ عَزَّعَزَّهُ فِي خِطْبَةٍ: "أَلا إِنَّ الفائِزَ مَنْ فَازَ بِالنَشْــــرِ الأَوَّلِ بِسُــــرْعَةِ القَبُولِ وَأَجَابَ بِالتَصْدِيقِ، وَالهالِكُ مِنْ هَلَكَ بِالْجُحُودِ وَالتَغْرِيرِ فَخَسِــــرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلُّوا عَنْ طَرِيقِ هِدايَتِهِمْ".

و این گفتار او عَزَّعَزَّهُ در یکی از خطبه‌هایش است: آگاه باشید که رستگار کسی است که به واسطهٔ سرعت در پذیرش، دررستاخیز نخستین رستگار شد و با تصدیق، پاسخ

---

[١] سوره انعام،آیه١٥٨

گفت. و هلاک شده کسی ا ست که به سبب انکار و فریب هلاک گ شت، پس آنان به خویشتن زیان رساندند و از راه هدایتشان گمراه شدند.

[٤٨] وَرُوِيَ عَنْ جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفَضَّلِ عَنْ جَدِّهِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَلَيْنَا سَلامُهُمْ أَنَّهُ قالَ: "الصَدَقَةُ تَمْنَعُ مَيْتَةَ السُوءِ وَالصَدَقَةُ هِيَ: مُطارَحَةُ العِلْمِ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ العالِي فِي المَعْرِفَةُ إِلَى مَنْ دُونَهُ فِي المَعْرِفَةِ وَمَيْتَةُ السُوءِ: الكُفْرُ بِاللهِ".

و از جعفر بن محمد بن مفضّل از جدش مفضّل بن عمر که سلام ما بر آنان باد روایت شده ا ست که فرمود: صدقه از مرگ بد جلوگیری می‌کند. و صدقه عبارت ا ست از: مبادلهٔ علم میان مؤمنان، از آنکه در معرفت برتر اســـت به آنکه در معرفت فروتر از اوست. و مرگ بد، کفر به خداوند است.

[٤٩] وَقَوْلُ مَوْلَانَا عَزَّعَزَّهُ: "مَنْ سَأَلَكُمْ شَيْئًا يُزِيلُ عَنْهُ الشَكَّ فَأَعْطُوهُ مِنْ نِثارِ مَوائِدُكُمْ" مَعْناهُ: إِذَا جاءَكُمْ السَائِلُ الطَالِبُ لِمَعْرِفَةِ اللهِ فَأَعْطُوهُ مِثْلَ مَا تُعْطُونَ تَلامِيذَكُمْ، وَالمَائِدَةَ البابُ، وَالنِثارُ العِلْمُ الَّذِي يَخْرُجُ مِنْهُ.

و این گفتار مولای ما عَزَّعَزَّهُ اســت که: هر کس از شـما چیزی پرسـید که شـک را از او بزداید، از آنچه از ســفرهایتان فرومی‌ریزد به او بدهید. معنایش این اســـت: هر گاه پرسشگری که طالب معرفت خداوند است نزد شما آمد، به او همانند آنچه به شاگردان

خود می‌دهید، عطا کنید. و سفره همان باب یعنی دروازه علم است و نثار دانشی است که از او خارج می‌شود.

[٥٠] وَبِالإِسْنادِ عَنْ الْمُفَضَّلِ مِنْهُ السَلامُ أَنَّهُ قالَ: "تَهادَوْا العِلْمَ بَيْنَكُمْ تَهْتَدُوا إِلَى الطَرِيقِ الأَعْظَمِ وَالبَلَدِ الأَيْمَنِ، فَإِنَّ فِي الهَدِيَّةِ زَوالُ الشَحْناءِ". يَعْنِي: نَفْيُ الشَكِّ عَنْكُمْ.

و به اسناد از مفضّل که سلام از او باد روایت شده است که فرمود: دانش را میان خود به یکدیگر هدیه دهید تا به راه بزرگ‌تر و سرزمین ایمن‌تر هدایت شوید، زیرا در هدیه دادن، کینه‌توزی از میان می‌رود.یعنی: زدوده شدن شک از شما.

[٥١] وَعَنْهُ مِنْهُ السَلامُ أَنَّهُ قالَ: "ما نَقَصَ مَالٌ مِنْ صَدَقَةٍ" يَعْنِي: ما نَقَصَ عِلْمٌ مِنْ بَذْلِهِ إِلَى أَهْلِهِ.

و از او که سلام از او باد روایت است که فرمود: هیچ مالی از صدقه کم نشد. یعنی: هیچ دانشی با بخشیدن آن به اهلش، کم نشد.

[٥٢] وَعَنْهُ مِنْهُ السَلامُ أَنَّهُ قالَ: "مَنْ أَعْطَى مُؤْمِنًا شَيْئًا مِنْ عُلُومِ اللهِ أَعْطَاهُ اللهُ بِكُلِّ حَرْفٍ سَبْعِينَ أَلْفَ حَرْفٍ فَإِنْ أَعْطاهُ وَقَدْ أَشْرَفَ عَلَى الهَلَكَةِ وَالإِرْتِيابِ فَأَنْقَذَهُ مِنَ الشُبْهَةِ وَالزَيْغِ أُزِيلَ عَنْهُ عَشَرَةُ بُيُوتٍ قَدْ وَجَبَ عَلَيْهِ أَنْ يَسْكُنَهَا مِمّا يُعاقَبُ فِيْهَا".

و از او که سلام از او باد روایت است که فرمود: هر کس به مؤمنی چیزی از علوم خداوند عطا کند، خداوند به ازای هر حرف، هفتاد هزار حرف به او عطا فرماید. و اگر

در حالی به او عطا کند که به هلاکت و شــک نزدیک شــده و او را از شــبهه و گمراهی برهاند، ده خانه از خانه‌هایی که به سبب مجازات، سکونتش در آنها واجب گشته بود، از او برداشته می‌شود.

[٥٣] وَحَدَّثَنِي مَوْلايَ سَيِّدِي الشَيْخُ أَبُو عَبْدِ اللهِ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ قالَ: حَدَّثَنِي شَيْخِي أَبُو مُحَمَّدٍ الحَسَنُ بْنُ مُحَمَّد البَلَدِيِّ بِإِسْنادِهِ مَرْفُوعًا إِلَى مَوْلانا الصادِقِ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَالَّذِينَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْــــرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكانَ بَيْنَ ذٰلِكَ قَوامًا﴾[١] فَقالَ مَوْلانا عَزَّعَزَّهُ: "هُوَ عِلْمُ الباطِنِ الَّذِي هُوَ عِنْدَ الْمُؤْمِنِ، وَهُوَ مُحْتاجٌ إِلَيْهِ أَكْثَرَ مِنَ الطَعامِ وَالشَــرابِ فَيَجِبُ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَنْ لا يُحَمِّلَ أَخاهُ الْمُؤْمِنَ مِنَ العِلْمِ إِلَّا ما يَعْلَمُ أَنَّهُ يُطِيقُ حَمْلَهُ وَلا يَمْنَعُهُ مَا تَقْوَى رَغْبَتُهُ فِيهِ إِذَا عَلِمَ أَنَّهُ صَــابِرٌ عَلَيْهِ وَمُحْتَمِلٌ لَهُ وَمَنْ حَمَلَ العِلْمَ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ كانَ كَمُعَلِّقِ الدُرِّ فِي رِقابِ الخَنازِيرِ، وَهُوَ العِلْمُ الباطِنُ إِذا أَعْطَاهُ العارِفُ لِأَهْلِ الظاهِرِ".

و مولایم، سرورم، شیخ ابوعبدالله محمد بن حسن برایم حدیث کرد، گفت: شیخ من ابومحمد حســن بن محمد بلدی با اســناد خود که آن را به مولای ما صــادق عَزَّعَزَّهُ می‌رســانَد، برایم حدیث کرد که از ایشــان دربارۀ این گفتار خداوند عزّوجلّ پرســیده شد:و کسانی که چون انفاق کنند، نه اسراف می‌ورزند و نه تنگ می‌گیرند، و میان این دو، راهی میانه در پیش می‌گیرند. پس مولای ما عَزَّعَزَّهُ فرمود: آن، علم باطن ا ست که

[١] سوره فرقان،آیه٦٧

نزد مؤمن قرار دارد، و او بدان نیازمندتر از خوردنی و آشـامیدنی اسـت. پس بر مؤمن واجب است که بر برادر مؤمن خود از دانش، جز آنچه را که می‌داند توانایی تحملش را دارد، بار نکند؛ و نیز آنچه را که میلش به آن قوی اسـت، از او دریغ ندارد، هرگاه بداند که بر آن شکیبا و متحمل است. و هر کس علم را برای نااهلش ببرد، مانند کسی است که مروارید بر گردن خوکان آویخته باشد، و آن همان علم باطن است هنگامی که عارف آن را به اهل ظاهر عطا کند.

[٥٤] وَبِالإِسْنَادِ بِعَيْنِهِ عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَلا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْـيَةَ إِمْلاقٍ﴾[١] قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "مَعْنَاهُ، لا يَمْنَعُ الوالِدُ وَلَدَهُ عِلْمًا يَعْلَمُهُ خِيفَةً أَنْ يَحُوزَ عِلْمُهُ وَيَرْقَى إِلَى دَرَجَتِهِ فَاللهُ تَعالَى يَفْتَحُ لَهُ أَبْوابًا مُضاعَفَةً مِنَ العِلْمِ عِوَضًا عَمّا يَدْفَعُهُ إِلَيْهِ".

و با همان اسناد از مولای ما صادق علیه السلام روایت است که از ایشان دربارهٔ این گفتار خداوند عزوجل پرسیده شد: و فرزندانتان را از ترس تنگدستی مکشید. ایشان علیه السلام فرمود: معنایش این است که استاد معنوی دانشی را که می‌داند از شاگرد دریغ ندارد، از ترس آنکه مبادا دانش او را فراگیرد و به درجهٔ او برسـد. چرا که خداوند تعالی در عوض آنچه به او می‌بخشد، درهای دوچندانی از دانش را به رویش می‌گشاید.

[١] سوره اسراء، آیه ٣١

[٥٥] وَرَوَاهُ أَخِي أَبُو عَبْدِ اللهِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ البَغْدادِي المَعْرُوف بِالمُهَلْهَلِيِّ رَحِمَهُ اللهُ بِإِسْنادِهِ عَن رِجالِهِ عَن أَمِيرِ المُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قالَ: "قُوَامُ الدُنْيا بِأَرْبَعَةٍ: بِعالِمٍ لا يَبْخَلُ بِعِلْمِهِ، وَمُتَعَلِّمٍ لا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ وَبِغَنِيٍّ جَوَادٍ بِمَعْرُوفِهِ، وَبِفَقِيرٍ لا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْياهُ".

و برادرم ابوعبدالله محمد بن محمد بغدادی معروف به مهلهلی خداوند رحمتش کند آن را با اسناد خویش از رجال خود از امیرالمؤمنین عليه السلام روایت کرده است که فرمود: قوام و پایداری دنیا به چهار چیز است: به عالمی که در دانش خود بخل نمی‌ورزد، به دانش‌آموزی که از آموختن سر باز نمی‌زند، به ثروتمندی که در نیکی‌اش بخشنده است، و به فقیری که آخرتش را به دنیایش نمی‌فروشد.

[٥٦] وَعَنْهُ عَنْ رِجالِهِ قَدَّسَ اللهُ أَرْوَاحَهُمْ عَنْ مَوْلَانَا أَمِيرِ المُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: "العِلْمُ وَدِيعَةُ اللهِ عِنْدَ العَالِمِ لِلمُتَعَلِّمِ، فَإِنْ لَمْ يُؤَدِّ الوَدِيعَةَ إِلَى أَهْلِهَا سَلَبَهُ اللهُ تِلْكَ الوَدِيعَةَ وَجَعَلَهَا حُجَّةً عَلَيْهِ وَوَبَالًا لَدَيْهِ".

و از او، از رجال او خداوند ارواحشان را پاک گرداند از مولای ما امیرالمؤمنین عليه السلام روایت است که فرمود: دانش، امانت خداوند نزد عالم برای دانش‌آموز است. پس اگر عالم آن امانت را به اهلش نرساند، خداوند آن امانت را از او سلب می‌کند و آن را حجتی علیه او و وبالی برای او قرار می‌دهد.»

[٥٧] وَبِالإِسْنَادِ بِعَيْنِهِ عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ: "مَا أَخَذَ اللهُ عَلَى الجُهَّالِ عَهْدًا بِتَعَلُّمِ العِلْمِ مِنَ العُلَمَاءِ إِلَّا وَقَدْ أَخَذَ عَلَى العَالِمِ سَبْعِينَ عَهْدًا أَنْ لَا يَكْتُمُهُ عَنْ مُسْتَحِقِّهِ، وَلِطَلَبِ العِلْمِ خَمْسُ حُدُودٍ لَا يُوجَدُ العِلْمُ إِلَّا بِهَا وَلَا يُؤْخَذُ إِلَّا عَنْهَا: الصَّمْتُ، وَحُسْنُ الإِسْتِمَاعِ، وَجَوْدَةُ الحِفْظِ وَالعَمَلُ بِهِ، وَنَشْرُهُ فِي أَهْلِهِ".

و با همان اسناد از مولای ما صادق عَزَّعَزَّهُ روایت است که فرمود: «خداوند از جاهلان پیمانی برای آموختن دانش از علما نگرفت، مگر آنکه پیش از آن، هفتاد پیمان از عالم گرفته بود که آن را از کسی که سزاوار آن است، کتمان نکند. و طلبِ دانش را پنج شرط است که دانش جز با آنها یافت نشود و جز از طریق آنها فرا گرفته نشود: خاموشی، و خوب گوش سپردن، و نیکو به خاطر سپردن، و عمل کردن به آن، و نشرِ آن در میان اهلش.»

[٥٨] وَقَالَ سَيِّدُنَا المَسِيحُ عَزَّعَزَّهُ: "لَا تَمْنَعُوا الحِكْمَةَ عَنْ أَهْلِهَا فَتَظْلِمُوهُمْ وَلَا تُعْطُوهَا غَيْرَ أَهْلِهَا فَتَظْلِمُوهَا".

و سرور ما مسیح عَزَّعَزَّهُ فرمود: «حکمت را از اهلش دریغ مدارید که به آنان ستم کرده‌اید، و آن را به نااهلش ندهید که به خودِ آن حکمت ستم کرده‌اید.»

فَعِنْدَ ذٰلِكَ تَجَاسَرْتُ عَلَى إِجَابَتِكَ، وَعَلِمْتُ أَنَّ أَحْظَى الأُمُورَ وَأَرْجَى الآمَالَ إِلَى إِدْرَاكِ السُّرُورِ طَاعَتِي لَكِ لَا يَتَطَرَّقُ إِلَيْهَا مَعْصِيَةٌ لِمِثْلِكَ وَلَا يَلْحَقُهَا سَئَامَةٌ لِقَبُولِ قَوْلِكَ،

فَانْتَهَيْتُ إِلَى إِشرَاكِكَ إِيْجَابًا لِنَبَاهَةِ قَدْرِكَ وَقَدْ أَوْدَعْتُ رِسَالَتِي هٰذِهِ الْمُسَمَّاةِ: (بِمَنْهَجِ العِلْمِ وَالبَيانِ وَنُزْهَةِ السَمْعِ وَالعَيَانِ) السَبَبَ الَّذِي وَصَلْتُ بِهِ إِلَى مَعْرِفَةِ اللهِ تَعالَى ذِكْرُهُ عَلَى يَدِ شَيْخِي وَمُذَكِّرِيَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَمَا حَدَّثَنِي بِهِ شِفَاهًا وَنَقَلْتُهُ عَنْهُ سَمَاعًا فِي أَيَّامِ مُعاصَرَتِهِ وَمَا أَتْحَفَنِي بِهِ مِمَّا كَانَ حَفِظَهُ وَأَلَّفَهُ قَبْلَ إِجْتِمَاعِي بِهِ وَمُشاهَدَتِهِ وَأَجَازَ لِي رِوَايَتِي عَنْهُ وَطُرُقاً مُسْتَحْسَنَةً مِمَّا وَصَلَ إِلَيَّ بُعْدِ نَقْلِهِ وَرِوَايَتِهِ عَنْ السَادَاتِ الإِخْوَانِ خَصَّهُمْ اللهُ بِالرَحْمَةِ وَالرِضْوَانِ وَقَدْ شَرَحْتُهُ جَمِيعَهُ وَلَخَّصْتُهُ وَأَوْضَحْتُ مُشْكِلَهُ وَقَرَّبْتُهُ وَحَذَفْتُ أَسَانِيدَهُ تَجَنُّبًا لِلتَطْوِيلِ وَلْيَسْهُلَ عَلَى الناظِرِ فِيهِ وَلَا يَمَلُّهُ مُسْتَمِعُهُ وَقَارِئُهُ وَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ مَا يَرِدُ إِلَيْكَ مِنْ ذٰلِكَ مَحْفُوفًا بِالنَجَاحِ وَمَوْقُوفًا عَلَى الصَلَاحِ وَلَوْلَا مَا قَدَّمْتُهُ مِنْ اِفْتِراضِي طَاعَتَكَ وَإِعْرَاضِي عَنْ مُخالَفَتِكَ مَا تَجَاسَرْتُ عَلَى إِنْفاذِ عِلْمٍ مِنِّي إِلَيْكَ تَقِفُ عَلَيْهِ إِذْ أَنْتَ مَعْدِنُهُ وَالْمُرْشِدُ إِلَيْهِ، وَالآنَ حَيْثُ أَلْزَمْتَنِي أَنْ لَا أَطْوِيْهِ عَنْكَ وَلَا أُخْفِيَهُ مِنْكَ فَأَسْأَلُكَ أَيُّهَا الأَخُ الْمُقْتَدَى بِحُبِّهِ الْمُفْدَّى بَيْنَ صَحْبِهِ أَنْ تَصْفَحَ عَنْ الزَلَلِ مِنْهُ وَتُسَامِحَ بِالخَلَلِ فِيهِ، وَاللهُ تَعالَى بِكَرَمِهِ الْمُوَفِّقِ لِمَا يُرْضِيهِ وَيُقَرِّبُ مِنْهُ وَيُزْلِفُ لَدَيْهِ بِمَنِّهِ وَطَولِهِ وَجُودِهِ وَفَضْلِهِ وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الوَكِيلُ.

در آن هنگام بود که بر پاسخ‌گفتن به تو جسارت ورزیدم و دانستم که خوش‌اقبال‌ترین امور و امیدوارکننده‌ترین آرزوها برای رسیدن به شادمانی، همانا طاعت من از توست؛ طاعتی که نافرمانی از چون تویی در آن راه نیابد و از پذیرش گفتارت، ملالتی بدان

نرسد. پس در نهایت، به جهت بزرگداشت مقام والای تو، به مشارکت با تو در این امر تن در دادم. و همانا در این رسالۀ خویش که نامش «روش دانش و بیان و تفرجگاه گوش و دیدگان» است، آن سببی را که به واسطۀ آن و به دست شیخ و یادآورندەام رضی الله عنه به معرفت خداوند تعالی ذکره رسیدم، به ودیعت نهادم؛ و نیز آنچه را که شفاهی برایم بازگفت و در ایام همراهی با او از وی شنیدم و نقل کردم؛ و آنچه را که از محفوظات و تألیفاتش پیش از دیدار و مشاهدۀ او به من هدیه فرمود و روایت کردنم از جانب خویش را برایم اجازه داد؛ و نیز روش های پسندیده‌ای را که پس از نقل و روایت او از سرورانِ برادر که خداوند آنان را به رحمت و رضوان خویش مخصوص گرداند به من رسید. من تمام آن را شرح و خلاصه کرده، دشواری‌هایش را روشن ساخته و آن را دسترس‌پذیر نموده‌ام و برای پرهیز از دراز سخنی، اسناد آن را حذف کرده‌ام تا برای نگرنده در آن آسان باشد و شنونده و خواننده‌اش از آن خسته نشوند. و امیدوارم آنچه از این نوشته به تو می‌رسد، با کامیابی همراه و بر صلاح و نیکی وقف شده باشد. و اگر نبود که طاعتت را بر خود فریضه شمردم و از مخالفتت روی گرداندم، هرگز جسارت نمی‌کردم دانشی را از جانب خود به سوی تو روانه سازم تا بر آن واقف گردی، چرا که تو خود معدن آن و راهنمای به سوی آنی. و اکنون که مرا ملزم ساختی که آن را از تو درنپیچم و از تو پنهانش ندارم، از تو می‌خواهم، ای برادری که در

دوســتی‌ات به تو اقتدا می‌شــود و در میان یارانت گرامی داشــته می‌شــوی، که از لغزش‌های آن چشم‌پوشی و از کاستی‌هایش درگذری. و خداوند تعالی به کرم خویش توفیق‌دهنده ا ست به آنچه او را خ شنود می سازد و به او نزدیک می‌کند و به درگاهش مقرب می‌گرداند، به حقّ منّت و بخشش و جود و فضلش؛ و او ما را بس است و نیکو وکیلی است.

(باب اول / ابوت و طلب علم و نهى از اذاعه)

يَشْتَمِلُ عَلَى مَعْرِفَةِ السَبَبِ الَّذِي بِهِ وَصَلْتُ إِلَى مُذَكِّرِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَأَتْبَعْنَا ذٰلِكَ مِمَّا وَرَدَ عَنْ المَوالِي عَزَّعِزُّهُ فِي الحَضِّ عَلَى طَلَبِ الأُبُوَّةِ وَحِفْظِ عِلْمِ اللهِ جَلَّتْ عَظَمَتُهُ وَالنَهْيِ عَنْ إِذاعَتِهِ إِلَّا لِمَنْ صَحَّ فِي الدِينِ نَسَبُهُ وَاتَّضَحَتْ أُبُوَّتُهُ وَسَبَبُهُ. قَالَ عَبْدُ آل مُحَمَّد عَزَّعِزُّهُ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ: مَوْلَايَ وَأَبِي حَقَّاً وَمَنْ أَنَا عَبْدُهُ رِقَّاً الشَيْخُ أَبُو الفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ بْنُ مُقَاتِلٍ البَغْدادِيِّ القَاضِي المَعْرُوفِ بِالقَطِيعِيِّ مِنْ مَوْضِعٍ بِبَغْدَادَ بِالكَرْخِ يُعْرَفُ بِقَطِيعَةِ الرَبِيعِ أَنالَهُ اللهُ الرِضَى وَجَزَاهُ أَفْضَلَ الجَزاءِ وَأَلْحَقَهُ بِمَنَازِلِ أَهْلِ الصَفاءِ وَلِجَمِيعِ المُؤْمِنِينَ إِنَّهُ سَمِيعُ الدُعَاءِ رَؤُوفٌ بِمَنْ يَشَاءُ.

شَيْخَهُ وَوَالِدُهُ أَبُو الحَسَنِ عَلِيُّ بِنُ عَبْدِ اللهِ البَصَرِيِّ المَقَرِيِّ المَعْرُوفُ بِإبْنِ الفَحَّاصِ، وَقِيلَ بِأَبِي القَحّاشِ شَيْخُهُ وَوالِدُهُ أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمُ بِنُ مُحَمَّدٍ الرِفَاعِيِّ شَيْخُهُ وَوالِدُهُ فَقِيهُنَا وَقُدْوَتُنَا الشَيْخُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الخَصِيبِيِّ بْنِ الخَصِيبِ بِنِ أَحْمَدَ الجُنْبِلَانِيِّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ وَوَالِدَهُ سَيِّدُنَا وَطَرِيقُنَا الشَيْخُ أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللهِ بِنُ مُحَمَّدٍ الفَارِسِيِّ الجَنَّانِ المَعْرُوفُ بِالزَاهِدِ وَكَانَ مُقِيمًا بِجَنْبَلَاءَ قَدَّسَ اللهُ لَطِيفَهُ وَشَرَّفَ مَقَامَهُ سَمَاعَهُ مِنْ سَيِّدِنَا مُحَمَّدِ بْنِ جُنْدَبٍ يَتِيمِ الوَقْتِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ يَتِيمُ السَيِّدِ أَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدُ بْنُ نُصَيْرِ بْنِ بَكْرٍ النُمَيْرِيِّ العَبْدِيِّ إِلَيْهِ التَسْلِيمُ.

وَلَمَّا ذَكَرْنَا مَا تَفَضَّلَ اللهُ الكَرِيمُ جَلَّ جَلَالُهُ عَلَيْنَا بِهِ مِنْ هٰذَا السَبَبِ الَّذِي أَوْصَلَنَا إِلَى مَعْرِفَةِ الحَقِّ وَآلِهِ وَهِيَ الأُبُوَّةُ مِنْ شَيْخِنَا وَسَيِّدِنَا أَبِي عَبْدِ اللهِ الحُسَيْنِ بْنِ حَمْدانَ الخَصِيْبِيِّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ الَّتِي هِيَ شُعْبَةٌ مِنْ شَعْبِ البَيْتِ الشُعَيْبِيِّ الجَلِيلِ الشَامِخِ وَمَعْدِنُ الشَرَفِ الأَصِيْلِ نَذْكُرُ السَبَبَ فِي ذٰلِكَ وَنَشْرَحُهُ إِنْ شَاءَ اللهُ فَنَقُولُ: إِنَّ والِدِي الأَمِيرَ مُعِزَّ الدَوْلَةِ عَلِيُّ بْنُ عِيسَى كُوبَخْ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ كَانَ مِمَّنْ وَصَلَ إِلَى هٰذَا البَيْتِ وَعَرَفَ الحَقَّ، وَسَمِعَهُ بِالْعِرَاقِ مِنْ رَجُلٍ يُعْرَفُ بِأَبِي طَاهِرٍ مُحَمَّدِ بْنِ الحَسَنِ الزَّنْجَانِيِّ السِّمْسَارِ السُّورَانِيِّ وَحَدَّثَنِي أَنَّ أَبَا طَاهِرٍ مُحَمَّدَ بْنَ الحَسَنِ الزَّنْجَانِيِّ هَذَا كَانَ سَمَاعُهُ مِنْ أَحْمَدَ الصَّائِغِ بْنِ هَارُونَ رَحِمَهُ اللهُ فَلَمْ أَعْرِفْ مُنْذُ نَشَأْتُ غَيْرَ مَذْهَبِ التَّشَيُّعِ، وَكَانَ لِي مُؤَدِّبٌ يُعْرَفُ بِأَبِي الحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ الْقَاسِمِ الرَّهَاوِيِّ، وَكَانَ دَيَّانًا رَحِمَهُ اللهُ، وَسَمَاعُهُ مِنْ أَبِي الْقَاسِمِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَغْدَادِيِّ المَعْرُوفِ بِالدَّنَفِ المُنْشِدِ، وَكَانَ وَالِدِي يُوصِيهِ أَنْ يُعَرِّفَنِي مَذْهَبَ الْإِمَامَةِ، فَقَبِلَ مَا وَصَّاهُ بِهِ، وَعَرَفَنِي ذَلِكَ، فَقَبِلْتُهُ وَاعْتَقَدْتُهُ وَعَمِلْتُ بِهِ فَلَمَّا قَوِيَ عِلْمِي فِي مَعْرِفَتِهِ تَطَلَّعَتْ نَفْسِي إِلَى مَعْرِفَةِ مَا وَالِدِي عَلَيْهِ، فَسَأَلْتُهُ فِي ذَلِكَ، فَسَوَّفَنِي مُدَّةً طَوِيلَةً وَأَنَا أُلِحُّ عَلَيْهِ بِالمَسْأَلَةِ، فَنَقَلَنِي إِلَى مَذْهَبِ التَّفْوِيضِ وَخَاطَبَنِي بِهِ مُشَافَهَةً، فَلَمَّا أَلْقَاهُ إِلَيَّ لَمْ أَقْبَلْهُ وَرَفَضْتُهُ، وَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ الْأَمْرَ الَّذِي تَعْتَقِدُهُ غَيْرُ هَذَا، وَقَدْ أَخْفَيْتَهُ عَنِّي وَسَتَرْتَهُ.

وَكَانَ مَوْلَايَ وَمُذَكِّرِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ صَدِيقًا لِوَالِدِي حَمِيمًا وَمُحْدِثًا وَمُؤَانِسًا، وَكُنْتُ أُكْثِرُ الجُلُوسَ مَعَهُمَا إِذَا اجْتَمَعَا، فَلَمَّا عَلِمَ وَالِدِي شِدَّةَ حِرْصِي فِي التَّطَلُّعِ إِلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ،

اسْــتَوْحَشَ مِنِّي وَقَطَعَ كَثِيراً مِنَ الْمُذَاكَرَةِ مَعَ مَوْلَايَ وَمَا كَانَ يَجْرِي بَيْنَهُمَا عِنْدَ حُضُــورِي مَعَهُمَا فَاغْتَمَمْتُ لِذَلِكَ غَمّاً شَدِيداً وَكَثُرَ مِنِّي الْبُكَاءُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَالتَّضَـــرُّعُ إِلَيْهِ وَكَانَ وَالِدِي رَحِمَهُ اللهُ بِي بَارّاً رَؤُوفًا وَعَلَيَّ حَدِبًا عَطُوفًا، فَرَّقَ لِي عِنْدَمَا شَاهَدَ مِنِّي وَتَحَقَّقَ رَغْبَتِي فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ الَّذِي تَلْمِسُــهُ مِنِّي لَا يَجُوزُ أَنْ أُلْقِيَهُ إِلَيْكَ لِأَنِّي أَبُوكَ وَهُوَ مَحْظُورٌ عَلَيَّ إِلْقَاؤُهُ إِلَيْكَ، وَمُؤَدِّبُكَ أَبُو الْحَسَنِ الرَّهَاوِيُّ، فَفِي هَذِهِ الْمَدِينَةِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ وَهُوَ الشَّيْخُ أَبُو الْفَتْحِ، وَلَا يَسُــوغُ لِمُؤَدِّبِكَ وَلَا لِغَيْرِهِ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْبَلْدَةِ الْفَتْحُ عَلَيْكَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ، وَلَكِنَّنِي أَسْأَلُ الشَّيْخَ أَبَا الْفَتْحِ بِإِجَابَتِكَ وَأَلْطُفُ لَهُ فِي خِطَابِكَ، وَأَرْجُو أَنْ يُجِيبَنِي بِإِجَابَتِكَ إِلَى ذَلِكَ فَإِنَّكَ تَنَالُ بِوَصْــلِكَ بِهِ أَجَلَّ نَسَــبٍ فِي الدِّينِ وَتَفْتَخِرُ بِأُبُوَّتِهِ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ، فَوَثَّقْتُ نَفْـــسِي بِالَّذِي وَعَدَنِي بِهِ وَاسْتَبْشَــرْتُ، فَحَــضَرَ سَيِّدِي عِنْدَهُ فَشَرَحَ لَهُ حَالِي وَقَالَ لَهُ: إِنِّي آنَسْــتُ رُشْــدَهُ وَأَنَا أَسْــأَلُكَ مُخَاطَبَتَهُ وَإِلْقَاءَ سِرِّ اللهِ إِلَيْهِ وَأَنْ يَكُونَ وَلَدَكَ فَأَجَابَهُ إِلَى ذٰلِكَ وَأَمَرَنِي بِخِدْمَتِهِ إِذَا حَضَـرَ عِنْدَهُ وَالْمُوَاظَبَةِ عَلَى مُؤانَسَتِهِ، فَأَقَمْتُ عَلَى ذٰلِكَ بُرْهَةً، ثُمَّ اجْتَمَعَ هُوَ وَوالِدِي فَبَكَيْتُ لَدَيْهِمَا وَقُلْتُ: قَدْ آنَ لَكُمَا أَنْ تَفُكَّا أَسْرِي وَتَحُلَّا وَثَاقِي.

فَأَجَابَنِي إِلَى الفَتْحِ عَلَيَّ، وَذٰلِكَ فِي اليَوْمِ العَاشِرِ مِنْ مُحَرَّمٍ سَنَةَ سَبْعٍ وَأَرْبَعُمَائَةٍ، وَكَانَتْ نِعْمَةُ اللهِ فِيهِ جَارِيَةً عَلَيَّ مِنْ والِدِي وَمَوْلَايَ وَ سَيِّدِي وَمُذَكِّرِي وَمُنْقِذِي وَمُعْتِقِ رَقَبَتِي أَبِي الفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَــنِ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ، وَكَانَ ذٰلِكَ بِدَارِ وَالِدِي بِالقَاهِرَةِ، وَالشَّـاهِدَانِ عَلَيَّ عِنْدَ مُخَاطَبَتِهِ لِي: وَالِدِي الأَمِيرُ مُعِزُّ الدَوْلَةِ وَأَبُو الحَسَــنِ الْمُؤَدِّبِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا وَعُمْرِي فِي ذٰلِكَ

الوَقْتِ سِتَّةَ عَشَــرَ سَنَةً فَكَانَ مَا أَلْقَاهُ إِلَيَّ أَنَّ مَوْلَايَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الأَنْزَعُ البَطِيْنُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَتَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ إِلٰهُ الآلِهَةِ وَغَايَةُ الغَايَاتِ الظَاهِرُ بِذَاتِهِ وَالقَائِلُ عَلَى مِنْبَرِ عَظَمَتِهِ: "أَنَا سَـمَّكْتُ سَمَائَهَا أَنَا سَطَحْتُ أَرْضَهَا" وَإِنَّ ذٰلِكَ القَوْلَ المَسْمُوعَ مِنْهُ قَوْلٌ شَاهِرٌ مِنْ رَبٍّ قادِرٍ عَلِيٍّ ظَاهِرٍ أَحَدٍ قَاهِرٍ، يُشِيرُ إِلَى مَعْنَوِيَّتِهِ وَيُنَبِّهُ عَلَى رُبُوبِيَّتِهِ، وَإِنَّ تِلْكَ الصُورَةَ المَرْئِيَّةَ الأَنْزَعِيَّةَ هِيَ الذَّاتُ العَلِيَّةُ وَإِنَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ أَظْهَرَ العَالَمَ بِالأَسْمَاءِ وَالصِفَاتِ، وَظَهَرَ لَهُمْ بِإِسْمٍ وَصِفَةٍ وَخَاطَبَهُمْ بِذَاتِهِ وَدَعَاهُمْ إِلَى تَوْحِيدِهِ عَدْلًا مِنْ رَأْفَةٍ وَنِعْمَةٍ، وَإِنَّ السَيِّدَ مُحَمَّدَ عَزَّعِزُّهُ إِسْمَهُ وَنَفْسُهُ وَعَرْشُهُ وَحِجَابُهُ بَاطِنًا، وَنَبِيُّهُ وَرَسُولُهُ وَعَبْدُهُ ظَاهِرًا وَإِنَّ سَلْمَانَ إِلَيْهِ التَسْلِيمُ بَابُهُ الدَاعِي إِلَيْهِ وَسَبِيلُهُ الدَالُّ عَلَيْهِ ظَاهِرًا وَهُوَ جِبْرِيلُ صَاحِبُ الوَحْيِ وَالتَنْزِيلِ بَاطِنًا، وَإِنَّ المَعْنَى أَحَدٌ أَبَدًا، وَإِسْمُهُ واحِدٌ أَبَدًا، وَبَابُهُ وَحْدَانِيَّةٌ أَبَدًا، وَأَيْتَامُهُ خَمْسَةٌ أَبَدًا وَنُقَبَاؤُهُ إِثْنَا عَشَرَ أَبَدًا.

این بخش شاملِ شناختِ سببی است که به وسیله آن به آموزگارم خداوند از او راضی باد رسیدم. و به دنبال آن، روایاتی را از مولایان که عزتشان بزرگ باد در باب تشویق به طلبِ «اُبوّت»، و حفظِ علمِ خداوند که عظمتش بزرگ باد و نهی از فاش ساختنِ آن، مگر برای کسی که نَسَبش در دین، صحیح با شد و «اُبوّت» و سببِ او آشکار گردد، آورده‌ایم. بنده‌ی خاندان محمد که عزتشـان بزرگ باد محمد بن محمد، چنین می‌گوید: مولای من و پدر حقیقی من، و آنکه من بنده زرخرید اویم، یعنی شـیخ ابوالفتح محمد

بن الحســن بن مقاتل البغدادی، آن قاضــی معروف به «قطیعی» این لقب برگرفته از محله‌ای در بغداد در منطقه کرخ اســت که به «قطیعة الربیع» شــهرت دارد خداوند رضــایت خویش را نصــیب او گرداند و بهترین پاداش را به او جزا دهد، و او را به جایگاه‌های اهل صفا ملحق فرماید، و همچنین جمیع مؤمنان را. همانا او شنوای دعاست و به هر که بخواهد، مهربان است.

و شیخ و پدرِ او، ابوالحسن علی بن عبدالله البصری المقری، معروف به «ابن فحّاص» و گفته شــده «ابوالقحّاش» بود. و شــیخ و پدرِ او، ابواســحاق ابراهیم بن محمد الرفاعی بود. و شیخ و پدرِ او، فقیه و اسوه‌ی ما، شیخ ابوعبدالله الحسین بن حمدان الخُصَیبی بن الخصیب بن احمد الجُنبُلانی که خداوند روحش را مقدس گرداند بود.

و پدرِ او، سرور و طریقتِ ما، شــیخ ابومحمد عبدالله بن محمد الفارســی الجنّان، معروف به پرهیزگار بود؛ و او در «جُنبُلاء» اقامت داشــت خداوند روح لطیفش را مقدس و جایگاهش را شریف گرداند.

او از سرور ما، محمد بن جُندَب، «یتیمِ زمانه» که درودهای خداوند بر او باد دریافت علم داشته است. و محمد بن جندب شاگرد خاص و جانشین سرور، ابوشعیب محمد بن نُصَیر بن بکر النُمَیری العبدی که تسلیم در برابر اوست بود.

و چون از آن پیوندی که خداوند کریم جلّ جلاله بر ما منت نهاد و ما را به معرفتِ حق و خاندانش رسـانید، یاد کردیم و آن همان «اُبوّت» (پدری روحانی) از جانب شـیخ و سرورمان، ابوعبدالله الحسـین بن حمدان الخُصـیبی، قدّس الله روحه، اسـت که خود شاخه‌ای از شاخه‌های خاندانِ بزرگ و بلندمرتبه‌ی « شُعَیبی» و معدنِ شرافتِ ا صیل اسـت اکنون سـببِ این امر را ذکر کرده و به خواسـتِ خداوند آن را شرح می‌دهیم و می‌گوییم: همانا پدرم، امیر معزالدوله علی بن عیسی کوبخ رضی الله عنه از کسانی بود که به این خاندان رسید و حق را شناخت. او این طریق را در عراق از مردی معروف به ابوطاهر محمد بن الحسن الزنجانی السمسار السورانی شنیده بود. و پدرم برایم بازگو کرد که این ابوطاهر محمد بن الحسـن الزنجانی نیز از احمد الصـائغ بن هارون رحمه الله دریافت علم داشته است.

بنابراین من از زمانِ نشـو و نما، مذهبی جز تشـیع نشـناختم. و من آموزگاری داشـتم معروف به ابوالحسن علی بن القا سم الرهاوی، که مردی متدین بود رحمه الله و سماعِ او از ابوالقاسم علی بن محمد البغدادی معروف به «الدَنَف المنشد» بود. پدرم به او سفارش می‌کرد که مذهب امامیه را به من بیاموزاند. او نیز سـفارش پدرم را پذیرفت و آن را به من آموخت، و من نیز آن را پذیرفتم و بدان معتقد شدم و عمل کردم.

پس چون علم من در شناخت آن مذهب استوار گشت، نفسم مشتاق شد تا از عقیده‌ی خودِ پدرم آگاه شـــوم. پس در این باره از او پرســـیدم، اما او مدت درازی مرا به تأخیر می‌انداخت در حالی که من بر پرســـش خود اصرار می‌ورزیدم. سرانجام مرا به مذهب «تفویض»رهنمون شد و رو در رو با من در این باره سخن گفت. اما چون آن را بر من عرضه کرد، نپذیرفتم و ردش کردم و به او گفتم: «آن امری که تو بدان معتقدی، غیر از این است، و تو آن را از من پنهان و پوشیده داشته‌ای».

و مولای من و آموزگارم رضی الله عنه دوستی صمیمی و هم صحبت و مونسِ پدرم بود، و من هرگاه آن دو با هم جمع می‌شدند، بسیار با آنان می‌نشستم. پس چون پدرم از شدتِ اشتیاقِ من برای آگاهی از عقیده‌ی خویش باخبر شد، از من احساس بیگانگی کرد و بســـیاری از گفتگوها با مولایم و آنچه را که در حضـــور من میانشـــان رد و بدل می‌شـــد، قطع نمود. از این رو، به‌شـــدت اندوهگین شـــدم و در برابرش بســـیار گریه و زاری می‌کردم.

و پدرم رحمه الله با من نیکوکار و رؤوف، و بر من مهربان و دلسوز بود. پس هنگامی که حال مرا مشاهده کرد و از اشتیاقِ حقیقیِ من مطمئن شد، دلش به رحم آمد و گفت: «ای پسرکم، این امری که از من می‌جویی، جایز نیست که من آن را به تو بیاموزم، زیرا من پدرِجسمانی تو هستم و آموختنِ آن به تو بر من حرام است. و آموزگار تو ابوالحسن

رهاوی است، اما در این شهر کسی داناتر از او هست و او شیخ ابوالفتح است. و برای آموزگار تو و نه هیچ‌یک از اهالی این شهر جایز نیست که بر تو «فتح باب» کنند ، مگر پس از اجازه‌ی او. ولی من از شیخ ابوالفتح خواهم خواست که درخواست تو را بپذیرد و در سخن گفتن درباره‌ی تو با او به نرمی رفتار خواهم کرد، و امیدوارم که با پذیرفتنِ خواسته‌ات، به من پاسخ مثبت دهد. زیرا تو با پیوستن به او، به والاترین نَسَب در دین دست خواهی یافت و به «اُبوّت» (پدری روحانی) او در میان مؤمنان افتخار خواهی کرد».

پس من به وعده‌ای که به من داد، دلگرم شدم و شادمان گشتم. آنگاه پدرم نزد شیخ حاضر شد و حال مرا برایش شرح داد و به او گفت: «من در او شایستگی را مشاهده کرده‌ام و از تو می‌خواهم که با او سخن بگویی و راز خداوند را به او بیاموزی و او فرزندِ روحانی تو با شد». او نیز درخوا ستش را پذیرفت و به من د ستور داد که هرگاه نزدش حاضر می شوم، خدمتش کنم و بر هم‌ن شینی با او مداومت ورزم. پس مدتی بر این حال ماندم. سپس او و پدرم با هم جمع شدند، و من نزد آن دو گریستم و گفتم: «زمان آن فرا رسیده است که شما دو تن، اسارت مرا پایان دهید و بند از پایم بگشایید». پس او با «فتح باب» بر من موافقت کرد، و این امر در روز دهم محرم سال چهار صد و هفت هجری بود. و نعمت خداوند در این امر، از جانب پدرم و مولایم و سرورم و

آموزگارم و نجات‌دهنده‌ام و آزادکننده‌ی گردنم از بندگی جهل، یعنی ابوالفتح محمد بن الحســن قدّس الله روحه جاری بود. و این واقعه در خانه‌ی پدرم در شــهر قاهره رخ داد. و دو شــاهد بر من، هنگام ســخن گفتنِ او با من، عبارت بودند از: پدرم، امیر معزالدوله، و ابوالحسنِ آموزگارخداوند از هر دوی ایشان راضی باد. و عمر من در آن هنگام، شانزده سال بود.

پس آنچه او به من آموخت این بود که مولایم، امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب، «اَلأَنْزَعُ البَطِین» (اصطلاحی در وصف ظاهر ایشان)، که ثنایش بزرگ و نام‌هایش مقدس باد، خدای خدایان و نهایتِ نهایی‌ها است. اوست ظاهرشونده به ذاتِ خویش، و گوینده‌ای که بر منبر عظمت خویش فرمود: «من آسمانش را برافراشتم، من زمینش را گستردم». و اینکه این ســخنِ شــنیده‌شــده از او، کلامی آشــکار از ســوی پروردگاری توانا، والا، ظاهر، یکتا و چیره است که به «معنویت» او اشاره دارد و بر ربوبیتش آگاهی می‌بخشد. و اینکه آن صورتِ دیدنی، همان ذاتِ والا است.

و اینکه او که یادش بلندمرتبه باد عالم را به وسیله «اسماء» و «صفات» آشکار ساخت، و خود برای آنان در قالبِ یک «اسم» و یک «صفت» ظاهر شد و با ذاتِ خویش آنان را مخاطب قرار داد و از روی عدلِ برخاســته از رأفت و نعمت، آنان را به توحیدِ خویش فراخواند.

و اینکه سرور، محمد که عزتش بزرگ باد، در مقام باطن، «اسم» و «نفس» و «عرش» و «حجاب» اوست، و در مقام ظاهر، نبی و رسول و بنده اوست.

و اینکه سلمان که تسلیم در برابر اوست در مقام ظاهر، «بابِ» دعوت‌کننده به سوی او و راهِ هدایت‌کننده به اوست، و در مقام باطن، جبرئیل، صاحب وحی و تنزیل است.

و اینکه ذات الهی همیشه «احد» است، و «اسم» او همیشه «واحد» است، و «باب» او همیشه «وحدانیت» است. و «ایتام» او همیشه پنج تن هستند و «نقباء» او همیشه دوازده تن هستند.

وَنُجَبَاؤُهُ ثَمَانِيَةٌ وَعِشْرُونَ أَبَدًا، وَأَنَّ المُخْتَصِّينَ وَالمُخْلِصِينَ وَالمُمْتَحَنِينَ هُمْ تَتِمَّةُ المَرَاتِبِ السَبْعَةِ الخَمْسَةِ آلَافٍ العَالَمُ الكَبِيرُ العُلْوِيُّ النُورَانِيُّ وَإِنَّ العَالَمَ الصَغِيرَ المَرَاتِبَ السَبْعَ البَشَرِيَّةَ هُمْ مِائَةُ أَلْفِ شَخْصٍ وَتِسْعَةَ عَشَرَ أَلْفِ شَخْصٍ وَهُمْ: المُقَرَّبُونَ وَالكَرُّوبِيُّونَ وَالرُوحَانِيُّونَ وَالمُقَدَّسُونَ وَالسَائِحُونَ وَالمُسْتَمِعُونَ وَالْلَاحِقُونَ، وَإِنَّ جَمِيعَ العَالَمِينِ العُلْوِيِّ وَالسُفْلِيِّ أَعْدَادُ أَغْيَارِ آحَادٍ لَا يَسْتَوِي مِنْهُمَا اِثْنَانِ فِي دَرَجَةٍ وَأَنَا أَحْمَدُ مَنْ حَمِدَهُ جَدِّي السَيِّدُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الخَصِيبِي بْنُ الخَصِيْبِ ذُو الرَأْيِ المُصِيبِ، وَأَذِمُّ مَنْ ذَمَّهُ، وَأَقْتَفِي أَثَرَهُ وَسُنَّتَهُ فِي جَمِيعِ الخِصَالِ الَّتِي تَفَرَّدَ بِهَا وَبَيَّنَهَا وَأَوْضَحَهَا وَإِنِّي وَلِيٌّ لُوَصِيِّهِ وَوَلَدِهِ الشَيْخُ الثِقَةُ أَبِي الحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الجِلِيِّ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ مِنَ المَلِكِ العَلِيِّ، وَأُدِينُ بِدِينِهِ وَأَهْتَدِي بِهَدْيِهِ، فَقَبِلْتُ ذٰلِكَ مِنْهُ وَاعْتَقَدْتُهُ، وَهُوَ دِينِي الَّذِي بِهِ أَرْجُو نَجَاتِي وَعَلَيْهِ أَحْيَا، وَعَلَيْهِ أُنْقَلُ

بِتَوْفِيقِ اللهِ تَعالَى وَرَحْمَتِهُ وَعَظِيمِ مِنَّتِهِ وَتَحَقَّقَتْ أُبُوَّتُهُ مِنْ يَوْمِيْ ذٰلِكَ، وَكَانَ يُكْثِرُ مُوَاصَــلَتِي وَيُوَاظِبُ عَلَى مُذاكَرَتِي، فَأَدَّبَنِي وَعَلَّمَنِي وَخَصَّنِي بِغَرَائِبِ العُلُومِ، وَأَتْحَفَنِي بِطَرائِفِ السِـرِّ المَكْتُومِ، وَلَمْ تَزَلْ نِعَمُهُ عَلَيَّ مُتَرادِفَةً، وَأَيادِيهِ إِلَيَّ مُتَواتِرَةً مُتَضَــاعِفَةً أَيّامَ حَيَاتِهِ إِلَى أَنْ نُقِلَ إِلَى رَحْمَةِ اللهِ تَعالَى وَكَانَتْ نَقَلَتُهُ بِالعَشْـرِ الأُولَى فِي شَوَّالٍ مِنْ سَنَةِ تِسْعٍ وَأَرْبَعِمِائَةٍ كَرَّمَ اللهُ مَثْوَاهُ وَرَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَأَرْضاهُ وَجَعَلَ مَا أَنْعَمَ بِهِ عَلَيَّ مُسْتَقِرًّا غَيْرَ مُسْتَوْدَعٍ، ثَابِتًا غَيْرَ مُسْتَرْجَعٍ بِمِنِّهِ وَلُطْفِهِ إِنَّهُ سَمِيعُ الدُعَاءِ جَوَادٌ كَرِيمٌ.

و «نُجَباء» او همیشــه بیســت و هشــت تن هســتند. و اینکه «مختصــین»، «مخلصــین» و «ممتحنین»، تکمیل‌کننده‌ی مراتب هفت‌گانه‌ی آن پنج هزار فردِ عالَمِ کبیرِ عُلویِ نورانی هستند. و اینکه عالَمِ صغیر، یعنی مراتب هفت‌گانه‌ی بشری، صد و نوزده هزار شخص هستند و آنان عبارتند از: «مقرّبون»، «کَرّوبیون»، «روحانیون»، «مقدّســون»، «ســائحون»، «مســتمعون» و «لاحقون». و اینکه تمامیِ دو عالَمِ عُلوی و سُــفلی،افرادی متمایز و بی‌همتا هستند ؛ که هیچ دو تنی از آنان در یک درجه برابر نیستند.

و من آن کس را می‌ســتایم که جدّم، سرور ابوعبدالله الخُصــیبی بن الخصــیب، صــاحبِ رأیِ درســت، او را ســتوده اســت؛ و آن کس را نکوهش می‌کنم که او نکوهش کرده است. و در تمام خصلت‌هایی که در آنها یگانه بود و آنها را تبیین و آشکار ساخت، از راه و روش او پیروی می‌کنم. و من دوستدار و پیروِ وصی و فرزندِ او، شیخ مورد اعتماد،

ابی الحســین محمد بن علی الجلّی که درودهای خداوند از جانبِ پادشــاهِ بلندمرتبه بر او باد هستم. و به دین او ایمان دارم و به هدایت او راهم را می‌جویم.

پس آن را از او پذیرفتم و بدان معتقد شــدم، و این همان دینی اســت که با آن به نجات خویش امیدوارم، بر آن زندگی می‌کنم و با توفیق خداوند تعالی و رحمت و منتِ بزرگش، بر آن از این دنیا منتقل خواهم شــد. و «اُبوّت» (پدری روحانی) او از همان روز برایم محقق گشت. و او بسیار به من سر می‌زد و بر گفتگو و آموزش با من مداومت می‌ورزید. پس مرا ادب آموخت و تعلیمم داد و مرا به علومِ شــگفت‌آور مخصــوص گردانید، و نوادرِ رازِ پنهان را به من هدیه داد. و نعمت‌هایش بر من پی در پی بود، و الطافش به سوی من در ایام حیاتش، مستمر و چندین برابر بود تا آنکه به رحمت خداوند تعالی منتقل شد. و وفات او در دهه‌ی اولِ شوال سال چهار صد و نه (هجری) بود. خداوند جایگاهش را گرامی دارد و از او راضی باشد و او را راضی گرداند. و به منت و لطف خویش، آنچه را به من ارزانی داشــت، پایدار قرار دهد موقت ، و ثابت گرداند نه پس گرفتنی. همانا او شنوای دعاست، بخشنده و بزرگوار است.

وَإِنَّمَا بَدَأْنَاهُ بِذِكْرِ الأُبُوَّةِ وَقَدَّمْنَاهُ فِي صَدْرِ هٰذِهِ الرِسالَةِ، لِأَنَّ كُلَّ سَبَبٍ مِنْ أَسْبابِ الدِينِ أَصْلُهُ مَعْرِفَةُ الأُبُوَّةِ، فَإِذَا صَحَّتْ الأُبُوَّةُ صَحَّ العَقْدُ وَتَأَكَّدَ بِمَعْرِفَتِها كُلُّ عَهْدٍ، وَاِتَّبَعْنَا فِي ذٰلِكَ ما أَمَرَ بِهِ المَوالِي عَزَّعَزَّهُم فِي الحَضِّ عَلَى طَلَبِ الأُبُوَّةِ وَالبَحْثِ عَنْ صِحَّتِها وَحِفْظِ سِرِّ

اللهِ وَصِيانَتِهِ وَالنَهْيِ عَنْ إِذَاعَتِهِ إِلَّا إِلَى ذَوِي الدِيَانَةِ مِنْ أَهْلِهِ مَنْ قَدْ عَرَفْتَ ثِقَتَهُ وَفَضْلَهُ وَأَمَانَتَهُ وَعَقْلَهُ. وَرُبَّمَا خَفِيَ عَلَى مَنْ وَقَفَ عَلَى هٰذِهِ الرِسَالَةِ مَا أَوْرَدْنَاهُ مِنْ ذٰلِكَ وَلِحَقَهُ مَلَلٌ عِنْدَ قِرَاءَتِهِ فَقَالَ: هٰذَا مَا لَمْ تُجْرِيهِ عَادَةُ الْمُصَنِّفِينَ فِيمَا وَضَعُوهُ مِنْ كُتُبِهِمْ وَصَنَّفُوهُ وَجَمَعُوهُ فِي رَسَائِلِهِمْ وَأَلَّفُوهُ فَأَوْرَدْنَا فِي هٰذَا البَابِ مَا عَلِمْنَا وَرَوَيْنَا مِنْ مُتَواتِرِ الأَخْبَارِ الَّتِي نَقَلَهَا الدَيّانُونَ الأَخْيَارُ عَنِ المَوالِي الأَنْوَارِ عَزَّعِزُّهُم وَمَا يَشْهَدُ بِهِ مُحْكَمُ القُرْآنِ وَكَفَى بِهِ مِنْ عَقْلٍ بُرْهَانًا وَاللهُ الْمُوَفِّقُ لِلسَدَادِ الهَادِي إِلَى سَبِيلِ الرَشادِ بِعَوْنِهِ وَرَحْمَتِهِ فَمِنْ ذٰلِكَ مَا أَوْرَدَهُ فَقِيهُنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ الحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانِ الخَصِيبِيِّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ فِي فَصْلٍ مِنْ رِسَالَتِهِ الَّتِي تَنُوبُ عَنْ مُشاهَدَتِهِ: وَقَدْ وُجَدْنَا فِي العَالَمِ الَّذِي أَبَانَ فَضْلَهُ وَمَنْزِلَتَهُ أَنَّهُ قَدْ كَانَ لَهُ سَبَبٌ بَلَغَ بِهِ تِلْكَ الغَايَةَ العُظْمَى فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا﴾[١]

وَهٰذَا مِمَّا يَجِبُ أَنْ يُحْسَنَ قَبُولُهُ وَالتَسْلِيمَ إِلَيْهِ، وَذٰلِكَ أَنَّ العَالَمَ الكَبِيرَ وَالسَيِّدَ العَظِيمَ أَوْجَدَ أَنَّهُ اِتَّبَعَ سَبَبًا، وَكَانَ لَهُ سَبَبٌ أَوْصَلَهُ إِلَى تِلْكَ الغايَةِ العُظْمَى فَأَلْزَمَ العَالَمَ جَمِيعًا أَنْ يَطْلُبُوا لَهُمْ سَبَبًا لِنَجَاتِهِمْ وَخَلَاصِهِمْ وَيَبْلُغُونَ بِهِ إِلَى وَحْدانِيَّةِ اللهِ تَعَالَى وَمَنْ لَمْ يَجِدْ لَهُ سَبَبًا بَقِيَ فِي التِيهِ وَالحَيْرَةِ فَلْيَقْصِدْ كُلُّ إِنْسَانٍ إِلَى مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ فَوْقَهُ بِالعِلْمِ وَأَرْفَعَ مِنْهُ فِي المَعْرِفَةِ فَلْيَجْعَلْهُ سَبَبًا إِلَى الوُصُولِ فِي مَعْرِفَةِ مَا قَدْ عَرَفَ حَتَّى يُعَرِّفَهُ، فَإِذا عَرَّفَهُ ذٰلِكَ فَقَدْ خَلَّصَهُ وَلَا يُداخِلُ أَحَدٌ كِبْرَاً أَنْ يَقْصِدَ العِلْمَ البَاطِنَ حَيْثُ كَانَ مِنْ مَعادِنِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ.

---

[١] سوره كهف،آيه٨٩

و همانا ما این رساله را با ذکرِ «اُبوّت» (پدری روحانی) آغاز کردیم و آن را در صدرِ این نو شته قرار دادیم، زیرا ا صل و بنیادِ هر سببی از ا سبابِ دین، معرفتِ «اُبوّت» ا ست. پس هرگاه «اُبوّت» صحیح باشد، پیمان نیز صحیح خواهد بود و با شناختِ آن، هر عهدی استوار می‌گردد. و ما در این امر، از آنچه مولایان که عزتشان بزرگ باد در تشویق به طلبِ «اُبوّت» و جستجو از صحتِ آن، و نیز فرمانشان به حفظِ رازِ خداوند و نگاهداری از آن، و نهی از فاش ساختنِ آن، مگر برای متدینان از اهلِ آن، کسانی که به وثاقت، فضل، امانت و خردشان معرفت یافته‌ای، فرمان داده‌اند، پیروی کردیم.

و چه بسا آنچه ما در این باره آورده‌ایم، بر کسی که این رساله را مطالعه می‌کند، پوشیده ماند و هنگام خواندنش دچار ملال شود و بگوید: «این رو شی نیست که نویسندگان در کتاب‌هایی که تألیف و تصنیف کرده‌اند، و در رساله‌هایی که گردآوری و نگاشته‌اند، بر آن عادت داشته‌اند». از این رو، ما در این باب، آنچه را از اخبار متواتر که متدینانِ نیکوکار از مولایانِ نورانی که عزتشان بزرگ باد نقل کرده‌اند، دانسته‌ایم و روایت کرده‌ایم، و نیز آنچه را که قرآنِ محکم بدان گواهی می‌دهد و همین برای خرد به عنوان برهان کافی است آورده‌ایم. و خداوند به یاری و رحمت خویش، توفیق‌دهنده به درستی و هدایتگر به راهِ راست است.

پس از جمله دلایل، آن چیزی اســت که فقیه ما، ابوعبدالله الحســین بن حمدان الخُصــیبی قدّس الله روحه در فصــلی از رســالهی خویش که جایگزینِ دیدارش می‌باشــد، آورده است: «و ما دربارهی آن «عالِم» که فضل و منزلت خویش را آشکار ساخته، دریافته‌ایم که او را «سببی» بوده است که به وسیلهی آن به آن غایتِ عظمی رسیده است، چنان‌که در فرمایش خداوند عزّ و جلّ آمده است: ﴿ سپس از وسیله‌ای پیروی کرد ﴾ و این امری است که پذیرشِ نیکوی آن و تسلیم در برابرش، واجب است. و این بدان جهت است که آن «عالِمِ کبیر» و «سید عظیم» نشان داده است که خود از «سببی» پیروی کرده اســت، و برای او «ســببی» بوده که او را به آن غایتِ عظمی رســانده اســت. در نتیجه، تمامِ مردم را ملزم ســاخت که برای نجات و رهاییِ خویش، «ســببی» برای خود بطلبند و به وســیله آن به وحدانیت خداوند تعالی دســت یابند. و هر کس برای خود «سببی» نیابد، در سرگردانی و حیرت باقی خواهد ماند.

پس هر انسانی باید به سوی کسی برود که می‌داند در علم از او برتر و در معرفت از او والاتر است و باید او را « سبب» و وسیله‌ای برای رسیدن به معرفتِ آنچه او می‌داند، قرار دهد تا آن را به ســالک بیاموزاند. پس چون آن را به او آموخت، به‌راســتی که او را رهایی بخشــیده اســت. و هیچ‌کس نباید اجازه دهد که تکبر مانعش شــود از اینکه علم باطن را، هر کجا که باشد، از معادنِ خداوند عزّ و جلّ، طلب کند.

[٥٩] فَقَدْ رَوَيْنَا ﷺ أَنَّهُ قَالَ: "خُذُوا العِلْمَ وَلَوْ عَنْ المَزابِلِ" وَقَالَ ﷺ: "أُطْلُبُوا العِلْمَ وَلَوْ بِالصِينِ".

پس روایت کرده‌ایم که ایشان، که عزتش بزرگ باد، فرمود: علم را فراگیرید، حتی اگر از زباله‌دان‌ها باشد. و نیز فرمود: علم را بجویید، حتی اگر در چین باشد.

[٦٠] وَقَدْ قالَ العَالِمُ ﷺ: "لَرُبَّ ذِي طِمْرَيْنِ رَثَّيْنِ لَوْ أُقْسَمَ عَلَى اللهِ لَأَبَرَّ قَسْمَهُ". فَيَجِبُ أَنْ تَعْلَمَ مَا أُرِيدَ بِذٰلِكَ كُلِّهِ وَلَا يَشْتَكِلُ عَلَيْكَ فَتَتَأَوَّلَ فِيهِ فَتَهْلَكَ وَهُوَ أَنْ يَكُونَ رَجُلٌ أَرَثَّ مِنْكَ حَالًا وَأَنْقُصُ مِنْكَ مَنْزِلَةً فِي دُنْيَاهُ، وَهُوَ بِذٰلِكَ رَفِيعٌ فِي دِينِهِ مُنْفَرِدٌ لَا يَعْرِفُهُ الشَاكُّونَ وَلَا يُثْبِتُهُ الجَاهِلُونَ، فَإِنَّ ذٰلِكَ هُوَ الَّذِي لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللهِ لَأَبَرَّ قَسَمَهُ.

و آن امام، که عزتش بزرگ باد، فرموده است: چه بسا فردی ژنده‌پوش با دو جامه‌ی کهنه، که اگر خدا را سوگند دهد، خداوند سوگندش را به اجابت می‌رساند.

پس واجب است که بدانی منظور از تمام اینها چیست و امر بر تو مشتبه نگردد، که مبادا در آن تأویلِ نادر ست کنی و هلاک شوی. منظور این ا ست که چه بسا مردی با شد که حالش از تو ژنده‌تر و جایگاه دنیوی‌اش از تو پست‌تر باشد، اما با این وجود، در دینِ خود بلندمرتبه و یگانه با شد؛ به گونه‌ای که شک‌آورندگان او را نمی شنا سند و نادانان به حقانیت او اقرار نمی‌کنند. پس چنین ک سی همان ا ست که اگر خدا را سوگند دهد، خداوند سوگندش را به اجابت می‌رساند.

[٦١] وَقَدْ رَوَى فِيهِ عَنْ العَالِمِ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ: "لَوْ أَنَّ ذٰلِكَ العَبْدَ أَقْسَمَ عَلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْ لا يَخْلُقَ سَمَاءً وَلَا أَرْضاً وَلا تَقُومَ السَّاعَةُ وَأَنْ لَا يُعَذِّبَ اللهُ العِبَادَ وَأَنْ يُخْرِجَ أَهْلَ النَارِ مِنَ النَارِ لَأَجَابَهُ، وَلٰكِنَّ ذٰلِكَ العَبْدَ قَدْ أَعْطَاهُ اللهُ مِنْ مَعْرِفَةِ هٰذَا العَالَمِ مَا هُمْ عَلَيْهِ فَهُوَ لَا يَرْحَمُ أَهْلَ النَارِ فَلَا يَسْأَلُ اللهَ أَنْ لَا يُعَذِّبَهُمْ بَلْ يُحِبُّ لَهُمْ الزِيَادَةَ مِنَ العَذَابِ، وَهُوَ لا يُحِبُّ أَنْ يَرْحَمَ أَهْلَ الجُحُودِ لِوَحدانِيَّةِ اللهِ فَهُوَ لَا يَسْأَلُ اللهَ أَنْ يُرْحَمَهُمْ وَهُوَ يُحِبُّ كَوْنَ السَمَاءِ وَالأَرْضِ لِأَنَّهُ قَدْ عَرَفَهُمَا وَأَقَرَّ بِهِمَا، وَكَذٰلِكَ جَمِيعُ مَا قَدْ عَلِمَهُ مِنْ باطِنِ جَمِيعِ مَا شَرَحْنَاهُ إِنَّهُ طَاعَةٌ فَلَا يُحِبُّ أَنْ يَأْتِيَ فِيهِ بِمَعْصِيَةٍ".

فَاقْتِبَاسُ العِلْمِ وَطَلَبُهُ مَفْرُوضٌ عَلَى الطَالِبِينَ المُرِيدِينَ بِأَنْ يَأْخُذُوهُ مِنْ حَيْثُ وَجَدُوهُ وَأَنْ يُعَظِّمُوا أَهْلَهُ وَيَطْلُبُوهُ مِنْهُمْ بِاللِينِ وَالرَغْبَةِ، فَإِنَّهُمْ قَدْ أُمِرُوا بِكِتْمَانِ مَا أُلْقِيَ إِلَيْهِمْ، وَمَنْعِ مَنْ جَاءَهُمْ بِغَيْرِ أُنْسٍ وَرُشْدٍ، وَأَمَرَهُمْ بِذٰلِكَ تَعَالَى فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ ۖ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَن يَكْبَرُوا ۚ وَمَن كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ ۖ وَمَن كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ ۚ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ ۚ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾[١] وَأَمْوَالُهُمْ هِيَ العِلْمُ فَقَالَ: ﴿وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا﴾ مَعْنَى ذٰلِكَ: أَنْ لَا تَكْتُمُوهُمْ إِيَّاهَا. وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾[٢]

---

[١] سوره نساء ،آيه٦

[٢] سوره نساء ،آيه١٠

وَأَمْوَالُ اليَتامَى هِيَ العِلْمُ البَاطِنُ فَاليَتِيمُ هُوَ الَّذِي زَالَ عَنْهُ سَــيِّدُهُ الَّذِي بَوَّأَهُ العِلْمَ فَبَقِيَ يَتِيمًا لا يَجِدُ مَنْ يَأْنَسُ إِلَيْهِ فَإِذَا عَرَفَهُ العَالِمُ فَعَلَيْهِ أَنْ يُعْطِيهِ العِلْمَ فَإِنَّهُ لَهُ، وَلَا يَمْنَعُهُ إِيَّاهُ فَإِنْ مَنَعَهُ إِيَّاهُ فَهُوَ آثِمٌ وَإِلَى كَمْ وَبَعْدَ كَمْ يَعْرِفُ رُشْدُهُ هٰذَا العَالَمُ المَنْكُوسُ وَأَمَرَهُمْ؟ فَقَالَ: "لَا تَمْنَعُوا الحِكْمَةَ عَنْ أَهْلِهَا فَتَظْلِمُوهُمْ وَلا تُعْطُوهَا غَيْرَ أَهْلِهَا فَتَظْلِمُوهَا" وَقَدْ بَذَلْنَا عِلْمَنَا الَّذِي عَلَّمَنَاهُ اللهُ وَأَوْصَلَنَا إِلَيْهِ بِفَضْلِهِ كَمَا أَمَرنَا، فَعَلَى مُقْتَبِسِهِ وَطَالِبِهِ وَالرَاغِبِ فِيهِ قَبُولَهُ وَالتَسْلِيمَ إِلَيْهِ وَالعَمَلَ بِهِ، وَلَا يَتِمُّ قَبُولُهُ إِلَّا بِالعَمَلِ المَشْــرُوطِ بِهِ وَاسْتِعْمَالِ فِقْهِهِ وَالمُواظَبَةِ عَلَى التَخَلُّصِ مِنْ أَوْزَارِهِ فَقَدْ حَضَّ عَلَى العَمَلِ وَأَمَرَ بِهِ وَوَعَدَ الثَوابَ عَلَيْهِ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ ۖ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾[1] وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ﴾[2] وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾[3] وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾[4] وَقَالَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ: ﴿وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ اللهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمَ أَجْرًا﴾[5] وَالأَجْرُ الجَزاءُ مِنَ اللهِ تَعَالَى يَكُونُ أَفْضَلُ مِنَ العَمَلِ أَضْعَافاً كَثِيرَةً كَمَا قَالَ عَزَّوَجَلَّ:

[1] سوره توبه،آيه١٠٥
[2] سوره انبياء ،آيه٩٤
[3] سوره زلزله،آيه٧و٨
[4] سوره بقره،آيه٢١٥
[5] سوره مزمل،آيه٢٠

﴿فَيُضَاعِفُهُ لَهُ أَضْعَافاً كَثِيرَةً﴾[۱] أَيْ مُضَاعَفَةً وَفِي مَعْنَى مَا ذَكَرْنَاهُ مَا رَوَاهُ فِي رِسَـــــالَتِهِ فِي فَصْلٍ اِقْتَصَرْنَا مِنْهُ هٰـذَا الخَبَرَ.

و در این باره از آن امام، که عزتش بزرگ باد، روایت کرده اســت که فرمود: «اگر آن بنده، خداوند عزّ و جلّ را سوگند می‌داد که آسمان و زمینی نیافریند و قیامت برپا نشود، و اینکه خداوند بندگان را عذاب نکند و دوزخیان را از آتش بیرون آورد، خداوند حتماً او را اجابت می‌کرد. ولی خداوند به آن بنده، از معرفتِ این عالَم وحالی که اهل آن بر آن هســتند، چنان شــناختی عطا کرده اســت که او بر دوزخیان رحم نمی‌آورد، پس از خداوند نمی‌خواهد که عذابشان نکند، بلکه افزایش عذاب را برایشان دوست دارد. و او دوســت ندارد که بر منکرانِ وحدانیتِ خداوند رحم آورده شــود، پس از خداوند نمی‌خواهد که به آنان رحم کند. و او وجودِ آســمان و زمین را دوســت دارد، زیرا آن دو را شناخته و بدان‌ها اقرار کرده است. و همچنین، تمام آنچه را که از باطنِ همه‌ی چیزهایی که شرح دادیم، دانسته است، می‌داند که طاعت از خدا است، پس دوست ندارد که در آن مرتکب معصیتی شود».

پس فراگرفتنِ علم و طلبِ آن، بر طالبان و مریدان واجب ا ست، به این صورت که آن را از هر کجا که یافتند، برگیرند و اهلِ آن را بزرگ شمارند و آن را با نرمی و ا شتیاق از

---

[۱] سوره بقره،آیه۲٤٥

آنان طلب کنند. زیرا اهل علم مأمور شده‌اند که آنچه را به ای شان آموخته شده، پنهان دارند و کسی را که بدون آشنایی و شایستگی به نزدشان آید، از آن منع کنند. و خداوند تعالی آنان را به این امر فرمان داده و فرموده اســـت: و یتیمان را بیازمایید تا آنگاه که به سن ازدواج ر سند، پس اگر در ایشان شایستگی یافتید، اموالشان را به ایشان بدهید و آن را به اسراف و شتاب مخورید که مبادا بزرگ شوند. و آن کس که توانگر ا ست باید پار سایی ورزد و آن کس که تنگد ست ا ست باید به شیوه‌ی پ سندیده از آن بخورد. و چون اموالشـــان را به ایشـــان بازدادید، بر آنان گواه بگیرید و خدا برای محاســـبه کافی ا ست. و اموال شان همان علم ا ست. پس فرمود: و آن را به اسراف و شتاب مخورید که مبادا بزرگ شـــوند. معنای آن این اســـت: که علم را از آنان کتمان نکنید. و فرمایش خداوند عزّ و جلّ: آنان که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، جز این نیست که آتشی در شـــکم خود فرو می‌برند و به زودی در آتشـــی افروخته درخواهند آمد. و اموال یتیمان، همان علم باطن اســـت. پس «یتیم» کســـی اســـت که سرورش، که او را در جایگاه علم قرار داده بود، از او دور شـــده، و او یتیم مانده و کســـی را نمی‌یابد که با او اُنس بگیرد. پس هرگاه «عالِم» او را شناخت، بر او واجب ا ست که علم را به او عطا کند، زیرا علم از آنِ او ست. و نباید او را از آن منع کند، که اگر منعش کند، گناهکار ا ست. و اما این عالَمِ وارونه، تا کی و پس از چه مدت، شـــایســـتگی او و فرمانِ خدا درباره‌ی آنان را

خواهد شناخت؟ پس فرمود: «حکمت را از اهلش بازندارید که به آنان ستم کرده‌اید، و آن را به نااهلان ندهید که به خودِ حکمت ستم کرده‌اید».

و ما علمی را که خداوند به ما آموخت و به فضل خویش ما را بدان رسانید، همان‌گونه که فرمان یافته بودیم، عرضه داشته‌ایم. پس بر فراگیرنده و جوینده و مشتاقِ آن، واجب اســت که آن را بپذیرد و در برابرش تســلیم باشــد و بدان عمل کند. و پذیرشِ آن کامل نمی‌گردد مگر با عملِ مشروط به آن، و به کار بستنِ فهمِ عمیقِ آن، و مداومت بر رهایی از بارهای گناهِ آن. پس خداوند به عمل تشویق کرده و بدان فرمان داده و بر آن وعده‌ی ثواب داده اســـت. چنان‌که عزّ و جلّ فرمود: و بگو: عمل کنید! که به زودی خدا و رسولش و مؤمنان، عمل شما را خواهند دید و به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانده می‌شــوید و شــما را از آنچه انجام می‌دادید، خبر می‌دهد. و فرمود عزّ و جلّ: پس هر کس کارهای شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، کوشش او ناسپاسی نخواهد شد و ما آن را می‌نویســیم. و فرمود عزّ و جلّ: پس هر کس هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند، آن را خواهد دید. و هر کس هم‌وزن ذره‌ای بدی کند، آن را خواهد دید. و فرمود عزّ و جلّ: و هر خیری که انجام دهید، همانا خداوند به آن داناســـت. و فرمود جلّ ثناؤه: و هر خیری که برای خود پیش فرســتید، آن را نزد خدا خواهید یافت؛ آن بهتر و پاداشــش بزرگ‌تر است.

و پاداش از ســوی خداوند تعالی، چندین برابر بهتر از خودِ عمل خواهد بود، چنان‌که عزّ و جلّ فرمود:پس خداوند آن را برای او چندین برابر می‌کند ، یعنی چندین و چند برابر.

و در معنای آنچه ذکر کردیم، روایتی ا ست که او در ر ساله‌ی خویش در ف صلی آورده است که ما این خبر را از آن خلاصه کرده‌ایم.

[٦٢] وَهُوَ عَنْ العَالِمِ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ: "مَنْ لَمْ يَجِدْ فِي وَقْتِهِ مَقَاماً وَلَا بَاباً فَلْيَطْلُبْ يَتِيماً، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَنَقِيباً، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَنَجِيباً، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَمُخْتَصَّــاً، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَمُخْلِصَــاً، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَمُمْتَحَناً، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَلْيَطْلُبْ مَنْ هُوَ فَوْقَهُ فِي العِلْمِ بِجَعْلِهِ سَبَبَهُ وَنَجَاتَهُ وَيَسْأَلُهُ عَمَّا اِشْتَكَلَ عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِ فِيمَا اِلْتَبَسَ عَلَيْهِ إِلَى ذٰلِكَ العَالِمِ بِمَا لا يَعْلَمُهُ فَيَسْــأَلُهُ عَنْهُ حَتَّى يَكْشِــفَ لَهُ عَنْ شَكِّهِ فَإِنَّهُ إِنْ عَدِمَ ذٰلِكَ بَقِيَ فِي شَكِّهِ وَتِيهِهِ وَحَيْرَتِهِ". وَلَوْلَمْ يَرِدْ فِي الأُبُوَّةِ وَالحَضِّ عَلَى طَلَبِ الأَسْبابِ غَيْرَ هٰذَا الفَضلِ لَكَانَ فِيهِ مُقْنِعٌ لِذَوِي الأَلْبابِ، جَعَلَنَا اللهُ وَإِيَّاكُمْ مِمَّنْ عَلِمَ وَعَمِلَ فَانْتَفَعَ بِمَا عَلِمَ وَفَازَ بِتَوْفِيقِ اللهِ وَسَــلِمَ، وَأَعَاذَنَا بِرَحْمَتِهِ مِمَّنْ يَكُونُ فَرَطَ فِيمَا عَلِمَ فَخَابَ وَنَدِمَ.

و آن روایتی اســت از آن امام، که عزتش بزرگ باد، که فرمود: «هر کس در زمانه‌ی خویش، «مَقامی» و «بابی» نیافت، پس باید یتیمی را بجوید. پس اگر نیافت، «نقیبی» را؛ پس اگر نیا فت، «نجیبی» را؛ پس اگر نیا فت، «مختصّــی» را؛ پس اگر نیا فت،

«مخلصــی» را؛ و اگر نیافت، «ممتحنی» را بجوید. و اگر هیچ‌یک از اینها را نیافت، پس باید کسی را که در علم از او برتر است، بجوید و او را «سبب» و وسیله نجات خویش قرار دهد و درباره‌ی آنچه از امر دینش بر او مشتبه و نامفهوم گشته، از او بپر سد، و آن راهنما نیز درباره‌ی آنچه نمی‌داند، از آن «عالِم» بالاترجویا شــود و آنقدر از او بپرســد تا شکش را برای او برطرف سازد. زیرا اگر چنین کسی را نیابد، در شک و سرگردانی و حیرتِ خویش باقی خواهد ماند».

و اگر درباره‌ی «اُبوّت» و تشویق به طلبِ «ا سباب» جز این فضیلت وارد نشده بود، هرآینه برای خردمندان قانع‌کننده بود. خداوند ما و شــما را از کســانی قرار دهد که دانستند و عمل کردند و از آنچه دانستند، بهره‌مند گشتند و با توفیق الهی رستگار و سالم ماندند. و به رحمت خویش ما را از کسانی که در آنچه می‌دانستند، کوتاهی یا زیاده‌روی کردند و در نتیجه ناکام و پشیمان شدند، در پناه خود گیرد.

[٦٣] كَمَا رَوَاهُ الشَيْخُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الخُصَيْبِيِّ قَدَّسَهُ اللهُ عَنْ شَيْخِهِ أَبِي مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللهِ الجَنَّانِ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ وَالرِضْوانُ عَنْ العَالِمِ عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "عَمَلٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ ضَارٌّ غَيْرُ نَافِعٍ، وَعَمَلٌ بِعِلْمٍ نافِعٌ غَيْرُ ضَارٍّ". وَقَدْ سَبَقَ فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَقُلْ اِعْمَلُوا فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ

وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ وَفِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوَلُوا الأَلْبَابِ﴾[١] مَا فِيهِ كِفَايَةٌ.

وَلْنَعُدْ إِلَى الْمَنْهَجِ الَّذِي اِعْتَمَدْنَا عَلَيْهِ فِي هٰذَا البَابِ وَأَكَّدْنَا فِيهِ فَصْلَ الخِطَابِ، فَمِنْهُ مَا رَوَاهُ أَخِي أَبُو عَبْدِ اللهِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ البَغْدَادِيِّ المَعْرُوفِ بِالْمُهَلْهَلِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ.

چنان‌که شیخ ابوعبدالله الخُصیبی که خداوند او را مقدس گرداند از شیخ خود، ابومحمد عبدالله الجنّان که رحمت و رضوان بر او باد از آن امام، که عزتش بزرگ باد، روایت کرده است که فرمود: «عملِ بدون علم، زیان‌بار است و سودی ندارد؛ و عملِ همراه با علم، سودمند است و زیانی ندارد».

و پیش‌تر در فرمایش خداوند عزّ و جلّ گذشت که:و بگو: عمل کنید! که به زودی خدا و رسولش و مؤمنان، عمل شما را خواهند دید. و در فرمایش خداوند عزّ و جلّ که: بگو: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند، برابرند؟ تنها خردمندان متذکر می‌شوند کفایت است. و اکنون به همان روشی بازگردیم که در این باب بر آن تکیه کردیم و سخنِ قاطع را در آن به تأکید بیان نمودیم. پس از آن جمله است آنچه برادرم، ابوعبدالله محمد بن محمد البغدادی معروف به «الْمُهَلهَلی» رضی الله عنه روایت کرده است

[١] سوره زمر،آیه۹

[٦٤] بِإِسْنَادِهِ عَنْ رِجَالِهِ عَنْ الْمُفَضَّلِ بِنِ سَعِيدٍ عَلَيْهِ السَلَامُ أَنَّهُ قَالَ: سَمِعْتُ بَعْضَ مُوالِي مَوْلَانَا الحَسَنِ الحَادِي عَشَـرَ عَزَّعَزَّهُ يَقُولُ: "كَادَ العُلَمَاءُ أَنْ يَكُونُونَ أَرْبَابًا".

وَأَشَـــارَ بِذٰلِكَ إِلَى مَرْتَبَةِ الأُبُوَّةِ فَعَظُمَ ذٰلِكَ عَلَيَّ وَتَرَدَّدَ فِي نَفْــــسِي وَضَاقَ بِهِ صَدْرِي، فَدَخَلْتُ عَلَى مَوْلَايَ عَزَّعَزَّهُ فِي أَثَرِ ذٰلِك، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ قَالَ مُبْتَدِئًا مِنْ غَيْرِ أَنْ أَنْطِقَ: "كَادَ العُلَمَاءُ أَنْ يَكُونُونَ أَرْبَابًا يا مُفَضَّلُ بْنُ سَعِيد السَامِرِيِّ" وَكَانَ هٰذا إِسْمِي وَإِسْمُ أَبِي دَائِمًا، وَكُنْتُ أَتَسَمَّى بِصَعْصَعَةِ بْنِ عامِرٍ، فَلَمَّا سَمِعْتُ ذٰلِكَ مِنْهُ قُلْتُ: فَمَنْ الْمُسْتَحِقُّ ذٰلِكَ مِنِّي يَا مَوْلَايَ؟ قَالَ: "مُسْــمِعُكَ إِيَّاهُ عَنِّي" فَقُلْتُ: أَنتَ أَحَقُّ بِالمَكَانِ وَأَوْلَى بِالرُتْبَةِ قَالَ: "صَـــدَقْتَ وَلٰكِنْ بِهِ اِهْتَدَيْتَ وَمِنْهُ إِلَيَّ أَتَيْتَ" ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿وَأَتُوْا البُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾

فَأَرَادَ مَوْلَانَا عَزَّعَزَّهُ بِذٰلِكَ إِعْلَامَنَا بِشَـرَفِ الأُبُوَّةِ وَعِظَمِ مَنْزِلَتِها لِأَنَّهَا طَرِيقُ المَعْرِفَةِ وَسَبَبُ الإِتْصَالِ إِلَى مَعْرِفَةِ اللهِ جَلَّ ذِكْرُهُ.

با ا سنادِ او، از رجال خود، از مفضل بن سعید علیه السلام روایت ا ست که گفت: از یکی از پیروان وفادار مولای ما،امام حـ سن عـ سکری، که عزتش بزرگ باد، شنیدم که می‌گفت: «نزدیک بود که عالمان، پروردگاران باشـــند». و او با این ســخن به مرتبه‌ی «اُبوّت» (پدری روحانی) ا شاره دا شت. این امر بر من گران آمد و در دلم تردید افتاد و سینه‌ام از آن تنگ شد. پس به دنبالِ آن، بر مولایم که عزتش بزرگ باد وارد شدم. چون

به من نگریست، پیش از آنکه من سخنی بگویم، خود آغاز به سخن کرد و فرمود: «ای مفضل بن سعید سامری، نزدیک بود که عالمان، پروردگاران با شند». و این همواره نام من و نام پدرم بود، در حالی که من خود را صعصعة بن عامر می‌نامیدم. چون این را از او شنیدم، گفتم: «ای مولای من، پس چه کسی از سوی من سزاوارِ آن مقام ا ست؟» فرمود: «آن کس که این سخن را از جانب من به گوش تو ر ساند». گفتم: « شما به این جایگاه سزاوارتر و به این مرتبه شایسته‌ترید». فرمود: «راست گفتی، ولی تو به و سیله او هدایت شـدی و از طریق او به نزد من آمدی». سـپس این فرمایش خداوند تعالی را تلاوت فرمود:و به خانه‌ها از درهایشان وارد شوید. پس مولای ما که عزتش بزرگ باد با این کار قصد داشت ما را از شرافتِ «اُبوّت» و بزرگیِ جایگاه آن آگاه سازد، زیرا آن، راهِ معرفت و وسیله‌ی اتصال به شناختِ خداوند جلّ ذکره است.

[٦٥] وَحَدَّثَنِي أَبُو الفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الطَبَرَانِيِّ رَحِمَهُ اللهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الخَطَّابِ عَبْدُ القُدُّوسِ بْنُ عَلِيٍّ الجَامِعِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الأَبْلَقِ قَالَ: دَخَلْتُ الكُوفَةَ أَلْتَمِسُ أَبَا الحَسَنِ العَقِيقِيِّ وَابْنَ الآسِيِّ العَلَوِيِّ لِأَسْمَعَ مِنْهُمَا وَأَرْوِيَ عَنْهُمَا، فَرَأَيْتُ الطَائِيَّ رَاكِبًا فِي مَرْكَبٍ حَسَنٍ وَحَشَمٍ وَإِلَى جَانِبِهِ رَجُلٌ حَسَنَ الوَجْهِ مَلِيحَ البَزَّةِ، فَسَأَلْتُ عَنْهُ؟ فَقِيلَ: هٰذَا إِسْحَاقُ بْنُ عَمّارٍ الكُوفِيِّ عَليهِ السَلامُ يَتِيمُ أَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدُ بْنُ نُصَيرٍ مِنهُ السَلامُ فَعُدْتُ إِلَى مَنْزِلِي وَقَدْ أَضْمَرْتُ فِي نَفْسِي مُبَاكَرَتَهُ فَبِتُّ لَيْلَتِي وَأَخَذْتُ وِرْدِي وَخَرَجْتُ فِي الوَقْتِ أُرِيدُ دَارَ

سَيِّدِي إِسْحَاقَ بْنَ عَمَّارٍ، وَكَانَ العَسَسُ شَدِيدًا، فَلَمَّا بَعُدْتُ تَدَاخَلَنِي رُعْبٌ وَأَخَذَنِي الفَزَعُ وَقَدْ قَرُبْتُ مِنْ دَارِ الطَّائِيِّ فَوَثَبَ نَفَّاطٌ وَأَخَذَ مِشْعَلًا وَسَارَ بَيْنَ يَدِيَّ حَتَّى وَصَلْتُ إِلَى الدَّارِ، ثُمَّ طَرَحَهُ بَيْنَ يَدَي الخَلْقِ وَانْصَرَفَ فَلَمْ يَسْتَقِرَّ بِيَ المَوْضِعُ حَتَّى سَمِعْتُ صَوْتَ الْأَبْوَابِ وَالأَغْلَاقِ تُفْتَحُ، وَإِذَا بِشَخْصٍ قَدْ بَدَرَ فَتَأَمَّلْتُهُ، فَتَارَةً أَرَاهُ خَادِمًا وَتارَةً أَراهُ جَارِيَةً وَقَالَ لِي: يَا عَلِيُّ بْنُ عَلِيٍّ أَدْخُلْ فَدَخَلْتُ إِلَى دَارٍ حَسْناءَ، وَأُخَذْتُ عَلَى يَمِينِي، فَإِذَا بِسَيِّدِي إِسْحَاقُ بْنُ عَمّارٍ عَلَيْهِ السَلَامُ جَالِسٌ وَرَأْسُهُ مَكْشُوفٌ، وَبَيْنَ يَدَيْهِ شَمْعَةٌ وَقَدْ غَلَبَ نُورُ وَجْهِهِ عَلَى نُورِ الشَمْعَةِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ عَلَيَّ السَلَامَ وَأَدْنَانِي إِلَى أَنْ قَبَّلْتُ رَأْسَهُ ثُمَّ قَبَضَ عَلَى يَدِي وَأَجْلَسَنِي إِلَى جَانِبِهِ وَقَالَ لِي: "يا عَلِيُّ بْنُ عَلِيٍّ، اِسْمَعْ وَعِ" وَدَارَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ خِطَابٌ كَثِيرٌ فَلَمَّا أَرَدْتُ الإِنْصِرَافَ قُلْتُ لَهُ: يَا سَيدِي، أَنَا عَلِيُّ بْنُ الحُسَيْنِ بْنُ حَمِيْدٍ. فَقَالَ: "يا سُبْحَانَ اللهِ، مَنْ كَانَ سَبَبُكَ؟" قُلْتُ: عَلِيٌّ المُعَلِّمُ قَالَ: "فَإِذَنْ أَنْتَ عَلِيُّ بْنُ عَلِيٍّ فَقُلْتُ لَهُ: بِحَقِّ سَيِّدِنَا أَبِي شُعَيْبٍ مِنْهُ السَلامُ مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ إِنِّي عَلِيُّ بْنُ عَلِيٍّ وَهُوَ شَيْءٌ مَا عَلِمَهُ مِنِّي أَحَدٌ قَطُّ؟ فَقَالَ لِي: أَخْبَرَنِي سَيِّدُنا أَبُو شُعَيْبٍ عَلَيْنَا سَلَامُهُ بِذٰلِكَ فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي مِنْ قَبْلِ أَنْ أَعْرِفَ أَمْ كَيْفَ ذٰلِكَ؟ فَقَالَ: "وَاللهِ مَا غَابَ عَنِّي سَيِّدُنَا أَبُو شُعَيْبٍ مِنْهُ السَلامُ وَإِنِّي أَرَاهُ وَأُشَاهِدُهُ".

و ابوالفتح محمد بن محمد الطبرانی رحمه الله برایم حدیث کرد و گفت: ابوالخطاب عبدالقدوس بن علی الجامعی از پدرش، علی بن ابلق، برایم روایت کرد که گفت:

«وارد کوفه شدم در حالی که در جستجوی ابوالحسن عقیقی و ابن الآسی علوی بودم تا از آنان حدیث بشنوم و روایت کنم. در آنجا، طائی را دیدم که سوار بر مرکبی نیکو و با خدم و حشم بود و در کنارش مردی خوش‌سیما و خوش‌پوش نشسته بود. درباره‌اش پر سیدم. گفته شد: «این ا سحاق بن عمار کوفی علیه ال سلام ا ست، «یتیمِ» (شاگرد خاص) ابو شعیب محمد بن نُصَیر که سلام بر او باد.» پس به منزلم بازگشتم در حالی که در دلم نیت کرده بودم که صبح زود به دیدارش بروم. شب را سپری کردم، وِردِ خود را خواندم و در وقتِ مقرر به قصدِ خانه‌ی سرورم، اسحاق بن عمار، بیرون رفتم. نگهبانان شب بسیار سخت‌گیر بودند. چون مقداری دور شدم، وحشتی به دلم راه یافت و هراس مرا فراگرفت. به خانه‌ی طائی نزدیک شده بودم که ناگاه یک نگهبان مشعل‌دار برجست و مشعلی برگرفت و پیشاپیش من حرکت کرد تا به آن خانه رسیدم. سپس مشعل را در برابر مردم انداخت و رفت. هنوز آرام نگرفته بودم که صدای باز شدنِ درها و قفل‌ها را شنیدم، و ناگهان شخصی پدیدار شد. به او خیره شدم؛ گاهی او را خدمتکاری مرد می‌دیدم و گاهی کنیزی زن. و به من گفت: «ای علی بن علی، داخل شو».

پس به خانه‌ای زیبا وارد شدم و به سمت راست راهنمایی شدم. ناگهان سرورم اسحاق بن عمار علیه السلام را دیدم که با سرِ برهنه نشسته بود و در برابرش شمعی قرار

داشت، اما نورِ چهره‌اش بر نورِ شمع غلبه کرده بود. بر او سلام کردم، و او نیز پاسخم را داد و مرا نزدیک خود خواند تا سرش را بوسیدم. سپس دستم را گرفت و مرا در کنار خویش نشاند و فرمود: «ای علی بن علی، بشنو و دریاب». و میان من و او سخنان بسیاری رد و بدل شد. چون خواستم بازگردم، به او گفتم: «ای سرور من، من علی بن الحسین بن حمید هستم». فرمود: «سبحان الله! راهنمای تو که بود؟» گفتم: «عليِ معلّم». فرمود: «پس در این صورت، تو علی بن علی هستی». به او گفتم: «شما را به حقِ سرورمان ابو شعیب که سلام بر او باد سوگند می‌دهم، از کجا دانستید که من علی بن علی هستم، در حالی که این چیزی است که هرگز کسی از زبان من نشنیده است؟» به من فرمود: «سرورمان ابوشعیب که سلامش بر ما باد مرا از این امر باخبر ساخت». گفتم: «ای سرور من، آیا پیش از آنکه من او را بشناسم یا چگونه؟» فرمود: «به خدا سوگند، سرورمان ابوشعیب که سلام بر او باد هرگز از من غایب نبوده است و من همواره او را می‌بینم و مشاهده می‌کنم».

[٦٦] وَ سُئِلَ مَوْلَانَا العَالِمُ عَزَّعَزَّهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ تَعَالَى: ﴿فَلْيَنْظُرِ الإِنْسانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾ فَقَالَ: "الطَعَامُ هُوَ العِلْمُ فَلْيَنْظُرِ الإِنْسَانُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ".

و از مولای ما، آن امام، که عزتش بزرگ باد، درباره‌ی این فرمایش خداوند تعالی پرسیده شد: پس انسان باید به طعامِ خویش بنگرد. پس فرمود: «طعام، همان علم است؛ پس انسان باید بنگرد که آن را از چه کسی فرامی‌گیرد».

[٦٧] وَقَالَ عَزَّعَزُّهُ : لَابُدَّ لِمَنْ يَدْخُلُ فِي هٰذَا الأَمْرِ مِنْ غَيْرِ بَابِهِ وَأَدَاءِ حُقُوقِهِ وَإِقَامَةِ فُرَوضِهِ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهُ كَمَا دَخَلَ فِيهِ.

و ایشـــان، که عزتش بزرگ باد، فرمود: «هر کس که به این دین از غیرِ «بابِ» آن وارد شود و حقوقش را ادا نکند و واجباتش را برپا ندارد، ناگزیر همان‌گونه که وارد شده، از آن خارج خواهد شد».

[٦٨] وَقَالَ عَزَّعَزُّهُ : "مَنْ دَخَلَ فِي الدِينِ بِآرَاءِ الرِجَالِ خَرَجَ مِنْهُ بِآرَائِهِمْ".

و ایشان، که عزتش بزرگ باد، فرمود: «هر کس با آراء و نظراتِ مردان وارد دین شود، با آراء و نظراتِ آنان نیز از آن خارج می‌گردد».

[٦٩] وَعَنْ العَالِمِ عَزَّعَزُّهُ : "مَنْ لَمْ تَثْبُتْ أُبُوَّتُهُ لَا تَصِحُّ أُخُوَّتُهُ".

و از آن امام، که عزتش بزرگ باد، روایت است: «هر کس «اُبوّت» (پدری روحانی) او ثابت نباشد، «اُخوّت» (برادری دینی) او نیز صحیح نخواهد بود».

[٧٠] وَحَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ الحَسَنُ بْنُ سُرُورٍ الصُّورِيِّ الهِياجِيِّ رَحِمَهُ اللهُ عَنْ الشَيْخِ سَعِيدٍ مَيْمُونِ بْنِ القَاسِمِ الطَبَرَانِيِّ نَضَّرَ اللهُ وَجْهَهُ قَالَ: سَأَلْتُ مَوْلَايَ الشَيْخَ الثِقَةَ أَبَا الحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الجِلِيِّ عَلَيْهِ صَلاةُ المَلِكِ العَلِيِّ عَنْ قَوْلِ سَيِّدِنَا الرَسُولِ عَزَّعَزَّهُ: "المُؤْمِنُ لا يَدْخُلْ عَلَى سَوْمِ أَخِيهِ؟"

فَأَجَابَ: مَعْنَاهُ: إِذَا فَتَحَ رَجُلٌ عَلَى تِلْمِيذِهِ عِلْمَ اللهِ وَحَصَّلَ وَلَدَهُ لَا يَجُوزُ لِغَيْرِهِ أَنْ يُلْقِيَ إِلَيْهِ شَيْئًا مِنَ العِلْمِ إِلَّا بِإِذْنِ سَيِّدِهِ وَأَمْرِهِ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ ذٰلِكَ والِدًا لِلمُؤْمِنِ الَّذِي فَتَحَ عَلَيْهِ فَلَا بَأْسَ أَنْ يَسْأَلَ جَدَّهُ وَلَا حَرَجَ عَلَى جَدِّهِ أَنْ يُطارِحَهُ بِشَيْءٍ مِنَ العِلْم عَلَى أَنَّ مَرْتَبَةَ الأَوَّلِ بَاقِيَةٌ فِي العُلُوِّ وَثابِتَةٌ فِي الحَقِّ وَلَا يَجُوزُ لِأَحَدٍ مِنَ المُؤْمِنِينَ أَنْ يُخاطِبَهُ إِلّا بِإِذْنِ سَيِّدِهِ غَيْرَ جَدِّهِ وَبِالإِسْنَادِ بِعَيْنِهِ عَنْ الشَابِّ الثِقَةِ أَبِي سَعِيدٍ مَيْمُونٍ قَالَ: سَأَلْتُ مَوْلَايَ الجِلِيِّ نَضَّرَ اللهُ وَجْهَيْهِمَا عَن قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿الزَانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذٰلِكَ عَلَى المُؤْمِنِينَ﴾[١] فَأَجَابَ: الزَانِيَةُ فِي البَاطِنِ هُوَ التِلْمِيذُ الَّذِي قَدْ سَمِعَ عِلْمَ اللهِ عَلَى طَرِيقِ السَرِقَةِ وَالأَخْذِ لَهُ مِنْ غَيْرِ أُبُوَّةٍ وَلَا دِرَايَةٍ، فَلَا يَجُوزُ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يُلْقِيَ إِلَيْهِ شَيْئًا مِنَ العِلْمِ وَلَا يُحَسِّنُ لَهُ شَيْئًا مِمَّا فِي يَدَيْهِ لِأَنَّهُ قَدْ أَخَذَهُ مِنْ غَيْرِ وَجْهٍ بِلَا حِلٍّ فَإِنْ خَاطَبَهُ وَطَارَحَهُ بِشَيْءٍ مِنَ العِلْمِ وَلا أُبُوَّةَ لَهُ فَقَدْ زَنَى بِهِ، وَالزِنَى حَرَامٌ كُلُّهُ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا. وَحُرِّمَ ذٰلِكَ عَلَى المُؤْمِنِينَ وَفِيهِ يَقُولُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَلَا تَقْرَبُوا الزِنَى إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً

---

[١] سوره نور، آيه٣

وَسَاءَ سَبِيلًا﴾[١] وَظَاهِرُهُ مَاقَدْ عَــرْفِهُ الخَاصُّ وَالعَامُّ، وَباطِنُهُ الْمُطَارَحَةُ بِالْعِلْمِ لِمَنْ لا أُبُوَّةَ لَهُ وَلَا سَماعَ، وَقَدْ رَضِيَ بِمَا هُوَ عَلَيْهِ وَعَنْهُ عَنْ الشَّيْخِ أَبِي سَعِيدٍ مَيْمُونَ بْنِ القاسِــمِ الطَبَرانِيِّ نَضَّرَــ اللهُ وَجْهَهُ قَالَ: سَــأَلْتُ مَوْلَايَ الجِلِيَّ قَدَّسَــهُ اللهُ وَرَفَعَ دَرَجَتَهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ ۚ فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ ۚ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُم بِهِ وَلَٰكِن مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ ۚ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾[٢]

و ابوعلی حسن بن سرور الصوری الهیاجی رحمه الله از شیخ سعید میمون بن قاسم الطبرانی که خداوند چهره‌اش را نورانی گرداند برایم حدیث کرد که گفت: از مولایم، شیخ مورد اعتماد، ابی الحسین محمد بن علی الجلّی که درودِ پادشاهِ بلندمرتبه بر او باد دربارهٔ این فرمایش سرور ما رسول، که عزتش بزرگ باد، پرسیدم: «مؤمن بر روی معاملهٔ برادرش، معامله نمی‌کند».

پاسخ داد: معنای آن این است: هرگاه شخصی بابِ علمِ خداوند را بر روی شاگردش بگشاید و او را به فرزندیِ روحانی خود درآورد، برای دیگری جایز نیست که چیزی از علم را به او بیاموزاند مگر با اجازه و فرمانِ سرورِ او. مگر آنکه آن شخصِ دیگر، «پدرِ» آن مؤمنی باشد که باب علم را بر او گشوده است. در این صورت، مانعی ندارد

---

[١] سوره اسراء،آیه۳۲

[٢] سوره احزاب،آیه۵

که شاگرد از «جدّ» روحانی خود بپرسد و بر جدّش نیز حرجی نیست که چیزی از علم را با او در میان گذارد؛ به شرط آنکه مرتبه‌ی استاد نخستین، در بلندیِ خود باقی و در حق، ثابت بماند، و برای هیچ‌یک از مؤمنان، غیر از جدّش، جایز نیست که با شاگرد سخن بگوید مگر با اجازه‌ی سرورِ او.» و با همان اسناد، از آن جوانِ مورد اعتماد، ابوسعید میمون، روایت است که گفت: از مولایم، الجلّی که خداوند چهره‌ی هر دویشان را نورانی گرداند درباره‌ی این فرمایش خداوند عزّ و جلّ پرسیدم:مرد زناکار، جز با زن زناکار یا مشرک ازدواج نمی‌کند؛ و زن زناکار را، جز مرد زناکار یا مشرک، به ازدواج خود درنمی‌آورد؛ و این کار بر مؤمنان حرام شده است.

پاسخ داد: «در باطن، «زن زناکار» همان شاگردی است که علم خداوند را از راه دزدی و بدون «اُبوّت» و فهم عمیق برگرفته است. پس برای مؤمنی جایز نیست که چیزی از علم را به او بیاموزاند و یا چیزی از آنچه را که در دست دارد برایش تأیید کند، زیرا او آن را از راهِ نادرست و به ناحق به دست آورده است. پس اگر با او سخن بگوید و چیزی از علم را با او در میان گذارد در حالی که «اُبوّت»ی برای او نیست، با او زنا کرده است؛ و زنا، چه در ظاهر و چه در باطن، تماماً حرام است.

و به همین خاطر این کار بر مؤمنان حرام شده است، و در این باره خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید:و به زنا نزدیک نشوید، که آن همواره زشتکاری و راهی ناپسند است. ظاهرِ

آن همان است که خاص و عام می‌دانند، و باطنِ آن، در میان گذاشتنِ علم با کسی است که نه «اُبوّت»ی دارد و نه «سـماع» (شـنیدن مشرـوع) و به همان حالتی که بر آن اسـت، ر ضایت داده ا ست». و از او، از شیخ ابو سعید میمون بن قا سم الطبرانی که خداوند چهره‌اش را نورانی گرداند روایت اســت که گفت: از مولایم، الجلّی که خداوند او را مقدس گردا ند و در جه‌اش را رفیع ســازد در باره‌ی این فر مایش خداو ند عزّ و جلّ پرســیدم:آنان را به نام پدرانشــان بخوانید که این نزد خدا منصــفانه‌تر اســت. و اگر پدرانشــان را نمی‌شــناســید، پس برادران دینی و موالیان شــمایند. و در آنچه به خطا کرده‌اید، بر شــما گناهی نیســت، ولی در آنچه دل‌هایتان عمدًا قصــد کرده اســت گناه است. و خداوند همواره آمرزنده و مهربان است.

[٧١] وَمِمَّا جَاءَ فِي الخَبَرِ: "مَنْ لَمْ تَثْبُتْ أُبُوَّتُهُ لَمْ تَصِحَّ أُخُوَّتُهُ"فَقالَ: سَماعِي فِيهِ مِنْ شَيْخِي أَبِي عَبْدِ اللهِ الخُصَـيْبِيِّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ أَنَّ مَعْنَاهُ إِذَا لَقِيَ الْمُؤْمِنُ رَجُلًا ذُكِرَ لَهُ أَنَّهُ مُؤْمِنٌ اِسْتَكْشَفَهُ وَسَأَلَهُ عَنْ أُبُوَّتِهِ، فَإِنْ صَحَّتْ لَهُ فَهُوَ أَخُوهُ فِي الدِينِ لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿اُدْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ﴾ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ أَبٌ كَانَ أَخُوكَ فِي الدِينِ بِغَيْرِ أُبُوَّةٍ، فَإِنْ دَعَاكَ أَبًا وَسَـأَلَكَ ذٰلِكَ وَآنَسْتَ مِنْهُ رُشْدًا فَأَلْقِ إِلَيْهِ مَعْرِفَةَ اللهِ تَعَالَى فَأَنْتَ مَوْلَاهُ. وَبِالإِسْنَادِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ مَيْمُونٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الحُسَيْنِ الجَلِيِّ نَضَّـرَ اللهُ وَجْهَيْهِمَا عَنْ سَمَاعِ الْمُؤْمِنِ مِنْ أَبِيهِ الدُنْيَوِيِّ فِي البَشَـرِيَّةِ؟ فَقَالَ: هٰذا بَاطِلٌ وَمُحَالٌ سَأَلْتُ عَنْهُ سَيِّدَنَا وَشَيْخَنَا الخَصِيبِيِّ فَقَالَ: لا يَجُوزُ أَنْ

يُلْقِي إِلَى وَلَدِهِ الدُنْيَوِيِّ عَلْمَ اللهِّ لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ ذَمًّا عَلَى الكَافِرِينَ: ﴿وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُّقْتَدُون﴾[1] وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكُم بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُّمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ كَافِرُونَ﴾[2] وَالرَجُلُ يَدْخُلُ تَحْتَ رَأْيِ أَبِيهِ الدُنْيَوِيِّ حَقًّا كَانَ أَمْ بَاطِلًا، وَلَا يَدْخُلُ الأَبُ تَحْتَ رَأْيِ إِبْنِهِ إِلَّا عَلَى بَصِيرَةٍ وَحَقٍّ وَقَدْ يَجُوزُ لِلإِبْنِ أَنْ يَفْتَحَ عَلَى أَبِيهِ الدُنْيَوِيِّ وَلَا يَجُوزُ لِلأَبِ أَنْ يَفْتَحَ عَلَى اِبْنِهِ.

و از جمله آنچه در خبر آمده این است: «هر کس «اُبوّت» او ثابت نباشد، «اُخوّت» (برادری دینی) او نیز صحیح نخواهد بود». پس در پاسخ گفت: «آنچه من در این باره از شیخ خود، ابوعبدالله الخُصیبی که خداوند مقامش را شریف گرداند شنیده‌ام، این است که معنای آن چنین است: «هرگاه مؤمنی با مردی روبرو شد که به او گفته شده آن مرد نیز مؤمن است، باید درباره‌ی او تحقیق کند و از «اُبوّت» او بپرسد. پس اگر (اُبوّت) او صحیح بود، آن مرد برادرِ دینیِ اوست، به دلیل فرمایش خداوند عزّ و جلّ: آنان را به نام پدرانشان بخوانید. و اگر برای او پدری روحانی نبود، او برادر دینی توست اما بدون «اُبوّت». پس اگر تو را پدر خواند و این را از تو درخواست کرد و تو در او شایستگی یافتی، پس معرفتِ خداوند تعالی را به او بیاموزان؛ در این صورت تو

[1] سوره زخرف،آیه۲۳
[2] سوره زخرف،آیه۲٤

مولای او خواهی بود». و با همان ا سناد، از ابو سعید میمون روایت ا ست که گفت: از ابوالحسین الجلّی که خداوند چهره‌ی هر دویشان را نورانی گرداند درباره‌ی دریافت علمِ مؤمن از پدرِ دنیوی و بشری‌اش پرسیدم؟ پاسخ داد: «این باطل و محال است. من در این باره از سرور و شیخمان، الخُصیبی، پرسیدم و او فرمود: جایز نیست که پدرعلمِ خداوند را به فرزندِ دنیویِ خود بیاموزاند، به دلیل این فرمایش خداوند عزّ و جلّ در نکوهشِ کافران:ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و ما نیز بر پیِ آنان راه می‌سپریم. و این فرمایش خداوند عزّ و جلّ:پیامبر گفت: آیا هرچند هدایت‌کننده‌تر از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌اید، برایتان آورده باشم؟ گفتند: ما به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید، کافریم. و پسر، چه حق باشد و چه باطل، تحتِ رأی و نظرِ پدرِ دنیویِ خود درمی‌آید؛ اما پدر، جز با بصیرت و بر مبنای حق، تحت رأی پسرش درنمی‌آید. و چه بسا برای پسر جایز باشد که بر روی پدرِ دنیویِ خود «فتح باب» کند واو را به دین وارد سازد، اما برای پدر جایز نیست که بر روی پسرش «فتح باب» نماید».

[٧٢] وَقَدْ قِيلَ لِمَوْلَانَا الصَادِقِ عَزَّعِزُّهُ: يَا مَوْلَانَا هَلْ يَجُوزُ أَنْ نُلقِيَ إِلَى أَوْلَادِنَا عِلْمَ تَوْحِيدِكُمْ؟ فَقَالَ: "مَهٍ، عَلِّمُوهُمْ الوَلَاءَ وَالبَرَاءَ فَإِذَا أَرَادَ اللهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا أَخَذَ بِنَاصِيَتِهِ فَسَاقَهُ إِلَى هٰذَا الأَمْرِ سُوْقًا" وَمَنْ كَانَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ سَمَاعُهُ مِنْ أَبِيهِ الدُنْيَوِيِّ فَسَمَاعُهُ صَحِيحٌ وَطَرِيقَتُهُ فاسِدَةٌ.

و به مولای ما صادق، که عزتش بزرگ باد، گفته شد: «ای مولای ما، آیا جایز است که علمِ توحیدِ شما را به فرزندانمان بیاموزانیم؟» پس فرمود: «بس کنید! به آنان دو ستی با دوســتان خدا و بیزاری از دشــمنان خدا را بیاموزید. زیرا هرگاه خداوند برای بنده‌ای خیری اراده کند، مویِ پیشــانیِ او را می‌گیرد و او را با قدرت به ســوی این دین می‌کشاند». و هر کس از مؤمنان که دریافت علمِ او از پدرِ دنیوی‌اش باشد، پس «سماعِ» او صحیح، اما راه و روش او فاسد است.

[٧٣] وَحَدَّثَنِي الشَّيْخُ أَبُو عَبْدِ اللهِ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ البَلَدِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سَعِيدٍ مَيْمُونُ بْنُ القَاسِمِ الطَبَرَانِيِّ نَضَّــرَ اللهُ وَجْهَهُ قَالَ: حَدَّثَنِي الشَّيْخُ أَبُو الحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الجِلِّيِّ رَفَعَ اللهُ دَرَجَتَهُ قَالَ: حَدَّثَنِي سَيِّدِي شَيْخِي السَيِّدُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الخُصَيْبِيِّ شَرَّفَ اللهُ مَقامَهُ قَالَ: مُنْذُ كُنْتُ عَلَى طَرِيقِ التَشَــيُّعِ وَالإِمَامَةِ وَالتَفْوِيضِ وَهُوَ طَرِيقُ آبَائِي وَأَجْدِادِي كُنْتُ أَسْمَعُ أَبِي وَعَمِّي يَتَذاكَرَانِ عِلْمَ التَوْحِيدِ فَأَعْلَمُهُ وَلَا أَشُكُّ فِيهِ وَلَا أَجْسُـرُ أَنْ أُبْدِيَهُ فَقُلْتُ لِأَبِي يَوْمًا وَقَدْ مَــضَى مِنْ عُمْرِيَ أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَنَةً: أَلْقِ إِلَيَّ عِلْمَ اللهِ فَإِنِّي قَدْ سَــمِعْتُهُ مِنْكَ وَمِنْ عَمِيَ وَقَرَأْتُهُ مِنْ كُتُبِكُمَا فَنَهَرَنِي وَزَجَرَنِي وَقَالَ لِي: مَا بَلَغْتَ وَقَالَ لِي عَمِّي: تَرَفَّقْ تَرْشَــدْ فَبِتُّ لَيْلَتِي كَئِيباً حَزِينًا إِذْ رَأَيْتُ فِي مَنَامِي فِي آخِرِ لَيْلَتِي وَأَنَا عَلَى أَتَمِّ طَهَارَةٍ وَذِكْرٍ وَتَهَجُّدٍ وَأَنَا بَيْنَ النَائِمِ وَاليَقْظَانِ كَأَنِّي فِي أَرْضٍ بَيْضَاءَ ذَاتِ حَــــــصًى صِغَارٍ وَنَبَاتٍ أَخْضَرَ وَإِذَا بِمَوْلَانَا أَمِيرُ المُؤْمِنِينَ عَزَّعِزُّهُ بِصُورَتِهِ وَنَعْتِهِ واقِفًا. فَلَمَّا رَآنِي قَالَ لِي: "يا

حُ سينُ أَحْزَنَكَ مَنْعُ أَهْلِكَ مَعْرِفَتِي؟" إِرْقَ عَلَى يَدِيَ اليُمْنَى، فَرَقَيْتُ، فَرَفَعَنِي فَنَظَرْتُ إِلَى الأَرْضِ وَجَمِيعِ مَا فِيهَا تَحْتِي فَكَبَّرْتُهُ وَهَلَلْتُهُ وَقَدَّسْتُهُ ثُمَّ أَعَادَنِي إِلَى يَدِهِ وَقَالَ لِي: "أَقْنَعَكَ مَا رَأَيْتَ يا حِسِينُ؟" قُلْتُ: مِنْكِ أَطْلُبُ المَزِيدَ يا مَوْلَايَ. فَرَفَعَنِي ثانِيَةً وَدَحانِي فِي الجَوِّ فَرَأَيْتُ الدُنْيَا تَحْتِي كَدَارَةِ الدِرْهَمِ وَالكَواكِبُ بِإِزَائِي، فَهَلَلْتُهُ وَكَبَّرْتُهُ وَقَدَسْتُهُ ثُمَّ أَعَادَنِي إِلَى يَدِهِ وَقَالَ لِي: "أَقْنَعَكَ مَا رَأَيتَ يا حُسَينُ؟" فَقُلْتُ: مِنْكَ أَطْلُبُ الزِيَادَةَ يا مَوْلَايَ، فَدَحانِي الثَالِثَةَ ثُمَّ قَالَ لِي: أَنْظُرُ فَنظَرْتُ فَلَمْ أَرَ شَيْئًا غَيْرَ السَماءِ تَحْتَ رَأْسِي وَالمَلائِكَةَ يُسَبِّحُونُ وَيُهَلِّلُونَ وَيُمَجِّدُونَ فَكَبَرْتَهُ وَهَلَّلْتُهُ وَمَجَدْتُهُ، ثُمَّ رَدَّنِي إِلَى يَدِهِ وَقَالَ لِي: أَقْنَعَكَ مَا رَأَيْتَ؟ فَقُلْتُ: ذٰلِكَ بِفَضْلِكَ وَطَولِكَ فَحَطَّنِي وَقَالَ: امْضِ فَإِنَّ اللهَ سَيُعْلِي قَدْرَكَ دِينًا وَدُنْيَا وَأَهْلُكَ لَنْ يَمْنَعُوكَ بَعْدَها عِلْمِي وَيَلْتَمِسُونَ لَكَ أَبًا فَغَدَوْتُ إِلَى أَبِي وَعَمِّي فَحَدَّثْتُهُمَا بِمَا رَأَيْتُ، فَصَدَقَانِي وَ سَأَلْتُهُمَا الفَتْحَ عَلَيَّ، فَقَالَا: لَا يَجُوزُ أَنْ يَجْرِيَ مِنْ مِثْلِنَا إِلَى مِثْلِكَ فَتْحٌ وَلَا شَيْءٌ مِنَ العِلْمِ إِلَّا بَعْدَ الأُبُوَّةِ وَامْتَنَعَا مِنْ ذٰلِكَ وَحَمَلَانِي إِلَى الشَيْخِ أَبِي مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الفَارِسِيِّ بِجَنْبَلَاءَ وَسَأَلَاهُ أَنْ يَفْتَحَ عَلَيَّ، فَأَجَابَ سُؤالَهُمَا وَفَتَحَ عَلَيَّ وَاعْتَقَدْتُ أُبُوَّتَهُ وَسَمَاعَهُ وَأَخْذَ العِلْمِ مِنْهُ وَمِنْ أَبِي وَعَمِّي وَاللهُ المُوَفِّقُ.

و شیخ ابوعبدالله محمد بن حسن بلدی برایم روایت کرد، گفت: ابوسعید میمون بن قاسم طبرانی – خداوند رویش را نورانی کناد– برایم روایت کرد، گفت: شیخ ابوالحسین محمد بن علی جُلّی –خداوند درجه‌اش را والا گرداند– برایم روایت کرد،

گفت: سرورم و شیخم، سید ابوعبدالله حسین بن حمدان خُصَیبی -خداوند مقامش را شریف گرداند- برایم روایت کرد، گفت: از آن زمان که بر طریقت تشـیع و امامت و تفویض (واگذاری امور خلقت و دین به امامان) بودم، و آن طریقت پدران و نیاکانم بود، همواره می‌شـنیدم که پدر و عمویم در باب علم توحید با یکدیگر گفتگو می‌کنند، پس آن را می‌آموختم و در آن شـکی نداشـتم، اما جرأت ابراز آن را نداشـتم. روزی به پدرم گفتم، در حالی که چهارده سال از عمرم گذشته بود: «علم خداوند را بر من عطا کن، چرا که من آن را از تو و از عمویم شنیده و از کتاب‌های شما دو تن خوانده‌ام.» پس بر من نهیب زد و مرا سرزنش کرد و گفت: «تو هنوز به آن حد نرسیده‌ای.» و عمویم به من گفت: «صـبور باش تا راه یابی.» آن شـب را با دلی گرفته و اندوهگین به صـبح رساندم. در آخر شب، در رؤیایی در حالی که در کامل‌ترین طهارت و ذکر و نماز شب بودم و در حالتی میان خواب و بیداری به سر می‌بردم، گویی در سرزمینی سـفید با سـنگریزه‌هایی خُرد و گیاهی سـبز بودم که ناگهان مولای ما امیرالمؤمنین -عزتش والا باد- را در صورت و هیئت خود ایستاده دیدم.

چون مرا دید، به من فرمود: «ای حسـین، آیا منع کردن خاندانت از معرفت من، تو را اندوهگین ساخت؟ بر دست راست من بالا بیا.» پس بالا رفتم، و او مرا بلند کرد و من به زمین و هرآنچه در آن بود نگریستم که زیر پایم قرار داشت. پس او را تکبیر و تهلیل

و تقدیس گفتم. ســپس مرا به دســت خود بازگرداند و فرمود: «ای حســین، آیا آنچه دیدی تو را قانع ساخت؟» عرض کردم: «ای مولای من، از تو فزون‌تر می‌طلبم.»

پس بار دوم مرا بلند کرد و در آسمان پرتاب کرد، و دنیا را در زیر پایم همچون دایره یک درهم دیدم و ستارگان در برابرم بودند. پس او را تهلیل و تکبیر و تقدیس گفتم. سپس مرا به د ست خود بازگرداند و فرمود: «ای حسین، آیا آنچه دیدی تو را قانع ساخت؟» عرض کردم: «ای مولای من، از تو فزونی می‌طلبم.» پس برای بار ســوم مرا ر ها ساخت، سپس به من فرمود: «بنگر.» پس نگریستم و چیزی جز آسمان را در زیر سرم ندیدم و فرشــتگان را که تســبیح و تهلیل و تمجید می‌کردند. پس او را تکبیر و تهلیل و تمجید گفتم. سپس مرا به د ست خویش بازگرداند و فرمود: «آیا آنچه دیدی تو را قانع ساخت؟» عرض کردم: «این به فضل و بخشش تو ست.» پس مرا فرود آورد و فرمود: «برو، که خداوند به زودی قدر تو را در دین و دنیا بالا خواهد برد و خاندانت پس از این تو را از علم من منع نخواهند کرد و برا یت پدری (مرشــد و راهنمای رو حانی) خواهند جست.»

بامدادان نزد پدر و عمویم رفتم و آنچه را دیده بودم برایشــان بازگفتم. آنان ســخن مرا ت صدیق کردند و از ای شان خوا ستم که بر من گ شایش روحانی دهند و اجازه ورود به علم باطن را صادر کنند. گفتند: «جایز نیست که از چون مایی برای چون تویی، فتح یا

چیزی از علم جاری شود، مگر پس از اُبُوَّت.» و از این کار امتناع ورزیدند و مرا به نزد شـیخ ابومحمد عبدالله بن محمد فارسـی درجُنبُلاء بردند و از او خواسـتند که بر من فتح کند. او درخواستشان را پذیرفت و بر من فتح کرد و من به اُبُوَّت او و شنیدن علم از او و گرفتن علم از او و از پدر و عمویم معتقد شدم، و خداوند توفیق‌دهنده است.

[٧٤] وَ عَنْ مَوْلَايَ الشَّيْخِ أَبِي عَبْدِ اللهِ مُحَمَّدِ بْنِ الحُسَيْنِ البَلَدِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: سَأَلْتُ الشَيْخَ أَبَا القَاسِمِ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ بْنِ عِيسَى النُعْمَانِيَّ نَضَّرَ اللهُ وَجْهَهُ عَنْ قَوْلِ السَيِّدِ الرَسُولِ عَزَّعَزُّهُ: "الأَيِّمُ أَوْلَى بِنَفْسِهَا مِنْ أَبِيهَا وَالبِكْرُ تُسْتَأْذَنُ، وَإِذْنُهَا صَمْتُهَا؟" فَقَالَ: سَمَاعِي فِيهِ عَنْ ثِقَاتِي أَنَّهُ أَرَادَ بِالبِكْرِ: المُؤْمِنَ الَّذِي قَدْ عَرَفَ عَنْ قَرِيبٍ، فَهُوَ بِكْرٌ فِي مَعْرِفَتِهِ، فَلَا يَجِبُ أَنْ يَتَفَقَّهَ إِلَّا بِإِذْنِ وَالِدِهِ الَّذِي هُوَ سَبِيلُهُ وَسَبَبُهُ فَإِنْ كَانَ قَبُولًا لِمَا سَمِعَهُ صَامِتًا عَنْ الإِذَاعَةِ لِسِرِّ اللهِ، ثِقَةً عَلَى مَا يُلْقَى إِلَيْهِ أُعْطِي سُؤْلَهُ مِنْ عِلْمِ اللهِ وَأُبْلِغَ أُمْنِيَّتَهُ بِصَمْتِهِ عَنْ الإِذَاعَةِ، وَالأَيِّمُ الَّتِي هِيَ أَوْلَى بِنَفْسِهَا: هُوَ المُؤْمِنُ البَالِغُ فِي عِلْمِهِ وَأَدَبِهِ، فَلَا حَرَجَ عَلَى المُؤْمِنِينَ أَنْ يُذاكِرُوهُ بِغَيْرِ إِذْنِ أَبِيهِ، لِأَنَّهُ قَدْ رَاضَهُ فِي العِلْمِ، وَلَيْسَ يُخْشَى عَلَيْهِ إِنْكِسارٌ وَلا يَكْبُرُ عَلَيْهِ مَا سَمِعَهُ مِنَ العِلْمِ، فَقَدْ مَلَكَ نَفْسَهُ وَصَارَ فَقِيهًا مِثْلَ وَالِدِهِ الَّذِي هُوَ وَلِيُّهُ وَسَبَبُهُ.

وَبِالإِسْـنَادِ عَنْهُ فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ﴾[1] هُوَ أَنَّ الْمُبَذِّرَ الَّذِي يُعْطِي تَوْحِيدَ اللهِ مَنْ لَيْسَ هُوَ مِنْ أَهْلِهِ وَيَدْفَعُهُ إِلَى مَنْ لَيْسَ بِمُسْتَحِقِّهِ، وَالَّذِي يَرْوِي تَوْحِيدَ اللهِ فِي مَجَالِسِ الْمُخَالِفِينَ، فَذٰلِكَ هُوَ الْمُبَذِّرُ.

وَبِإِسْنَادِهِ قَالَ: سَأَلْتُ الشَّيْخَ أَبَا القَاسِمِ النُعْمَانِي رَحِمَهُ اللهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا﴾[2] فَقَالَ: سَمَاعِي فِيهَا ثَلاثَةَ أَوْجُهٍ: أَحَدُهَا: الأَمَانَةُ، أَنَ لَا تُسَمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لِشَخْصٍ مِنَ الأَشْخاصِ إِلَّا لِلعَيْنِ تَعَالَى.

وَوَجْهٌ ثَانٍ: إِنَّكَ إِذَا رَأَيْتَ طَالِبًا لِلمَعْرِفَةِ وَعَلِمْتَ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِهَا مُسْتَحِقًّا لَهَا فَلَا تَمْنَعْهُ وَأَدِّ إِلَيْهِ طَلِبَتَهُ تَغْنَمُ بِخَلَاصِهِ وَتَسْلَمُ بِقَبُولِهِ، وَالثَالِثُ: إِذَا رَوَاكَ رَجُلٌ رِوَايَةٍ، فَلَا تَرْوِهَا عَنْ غَيْرِهِ فَتَكُونَ قَدْ أَدَّيْتَ الأَمَانَةَ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهَا وَخُنْتَ، وَمَنْ خَانَ وَلِيًّا مِنْ أَوْلِيَاءِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ خَانَ اللهَ وَأَثِمَ.

و از مولایم شیخ ابوعبدالله محمد بن حسین بلدی رضی الله عنه روایت است که گفت: از شیخ ابوالقاسم علی بن حسین بن عیسی نعمانی خداوند رویش را نورانی کند درباره این فرموده سید رسول عزتش والا باد پرسیدم: « (زن بی‌شوهر) بر نفس خود از پدرش سزاوارتر است، و از (دختر باکره) باید اجازه گرفته شود، و اجازه‌اش سکوت اوست؟ »

---

[1] سوره اسراء،آیه۲۷

[2] سوره نساء ،آیه۵۸

ایشـــان فرمود: آنچه من در این باره از معتمدانم شـــنیده‌ام آن اســـت که مراد او از دختر باکره، مؤمنی اســـت که به تازگی به معرفت رســـیده اســـت، پس او در معرفتش "بکر" اســـت. بر او واجب نیســـت که در پی فهم عمیق دین برود مگر با اجازه "والد" خود (پدر روحانی) که راه و هدایت اوست. پس اگر آنچه را شنیده است بپذیرد و در مورد فاش کردن سرّ خداوند خاموشـــی گزیند و بر آنچه به او القا می‌شـــود امین باشـــد، خواســـته‌اش از علم خداوند به او عطا می‌شـــود و به ســـبب ســـکوتش از فاش‌گویی، به آرزویش خواهد رســـید. و اما زن بی‌شـــوهر که بر نفس خود ســـزاوارتر اســـت، او همان مؤمنِ به کمال رســـیده در علم و ادب خویش اســـت. پس بر مؤمنان ایرادی نیســـت که بدون اجازه "پدرش" با او به مباحثه علمی بپردازند، زیرا او در علم ورزیده گشـــته و بیم شـــکســـت در عقیده بر او نمی‌رود و آنچه از علم می‌شـــنود بر او ســـنگینی نمی‌کند، چرا که او مالک نفس خویش گشـــته و فقیهی همچون "والد" خود شـــده که ولی و هدایت اوست.

و با همان اســـناد از او روایت اســـت در تفســـیر این قول خداوند عزو جل: ﴿همانا اسراف‌کنندگان برادران شیاطین بودند﴾ که فرمود: اسراف‌کننده کسی است که توحید خداوند را به کسی که اهلش نیست عطا می‌کند و آن را به کسی می‌دهد که سزاوارش

نیســـت، و کســـی که توحید خداوند را در مجالس مخالفان روایت می‌کند. چنین کســـی اسراف‌کننده است.

و با اسناد او روایت است که گفت: از شیخ ابوالقاسم نعمانی رحمه الله درباره این قول خداوند عزوجل پرسیدم: ﴿همانا خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به اهلش بازگردانید﴾. ایشان فرمود: شنیده‌های من در این باره سه وجه دارد:

اولین وجه: امانت آن است که نام «امیرالمؤمنین» را برای هیچ شخصی از اشخاص به کار نبری، مگر برای "العَيْن تعالی" (اشـــاره به ذات الهی که در صـــورت علی بن ابی‌طالب ظهور یافته است).

وجه دوم: آنکه هرگاه طالب معرفتی را دیدی و دانستی که او اهل و سزاوار آن است، او را از آن منع مکن و خواسته‌اش را به او برسان تا با رهایی و هدایت او بهره‌مند شوی و با پذیرش او به سلامت بمانی.

وجه سوم: هرگاه شخصی روایتی را برای تو نقل کرد، تو آن را از غیر او روایت مکن، که در این صورت امانت را به غیر اهلش سپرده و خیانت کرده‌ای. و هر کس به ولی‌ای از اولیای خداوند عزوجل خیانت کند، همانا به خداوند خیانت کرده و گناهکار شـــده است.

[٧٥] وَحَدَّثَنِي أَبُو الحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ سَعِيدِ بْنِ هَيّاجٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سَعِيدٍ مَيْمُونُ بْنُ القَاسِمِ الطَبَرَانِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ الشَيْخَ الثِقَةَ أَبَا الحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الجَلِيِّ نَضَّرَ اللهُ وَجْهَهُ عَنْ قَوْلِ مَوْلَانَا الصَادِقِ عَزَّ عِزُّهُ: "شِيعَتُنَا لَا تَلِدُهُمْ العَواهِرُ فِي جَاهِلِيَّةٍ وَلَا إِسْلامٍ؟" فَأَجَابَ: إِنَّ ظَاهِرَ هٰذَا الخَبَرِ يُغْنِي عَنْ بَاطِنِهِ بِأَنَّ شِيعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ لا تَلِدُهُمْ العَوَاهِرُ وَلَا يَكُونُونَ أَوْلَادَ زِنَا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَلَا إِسْلامٍ إِعْزَازاً لِشِيعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ وَنَفْيًا لِلخَنَى عَنْهُمْ وَبَاطِنُهُ: إِنَّ المُؤْمِنَ لَا يَسْمَعُ هٰذَا العِلْمَ إِلَّا مِنْ أُبُوَّةٍ صَحِيحَةٍ وَمَقالَةٍ فَصِيحَةٍ لَا مِنْ سِفَاحٍ وَلَا مِنْ وَالِدٍ لَا أُبُوَّةَ لَهُ وَلَا صِحَّةَ لِنَسَبِهِ.

و ابوالحسن علی بن سعید بن هیّاج رضی الله عنه برایم روایت کرد، گفت: ابو سعید میمون بن قاسم طبرانی برایم روایت کرد، گفت: از شیخ مورد اعتماد، ابوالحسین محمد بن علی جُلّی خداوند رویش را نورانی کند درباره این فرموده مولای ما صادق عزتش والا باد پرسیدم: «شیعیان ما را زنان زناکار نه در جاهلیت و نه در اسلام به دنیا نمی‌آورند؟»

ایشان پاسخ داد: همانا ظاهرِ این خبر ظاهر و باطنش یکی است، به این معنا که شیعیان آل محمد را زنان زناکار به دنیا نمی‌آورند و آنان نه در جاهلیت و نه در اسلام زنازاده نیستند؛ این برای عزت بخشیدن به شیعیان آل محمد و دور ساختن تهمت و نا سزا از ایشان است. و باطن آن این است: مؤمن علم باطن را نمی‌شنود مگر از یک پدری

روحانی و حقیقی و گفتاری فصیح؛ نه از راه رابطه نامشروع و بدون اجازه روحانی و نه از مرشدی که اهلیت پدری و صحت در سلسله معنوی را ندارد.

[٧٦] وَقَدْ رُوِيَ عَنْ السَيِّدِ الرَسُولِ عَزَّعَزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "الجَنَّةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى أَوْلَادِ الزِنَا" وَالجَنَّةُ هِيَ المَعْرِفَةُ، وَمَنْ لَا أُبُوَّةَ لَهُ فَهُوَ وُلْدُ زِنَا وَالمَعْرِفَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِ وَإِنْ كَانَ رَوَى وَأَقَرَّهَا إِقْرَاراً فَهُوَ هَبَاءٌ مَنْثُورٌ، وَحُجَّةٌ عَلَيْهِ لَا حُجَّةٌ لَهُ إِلَّا أَنْ يُقِرَّ بِالْأُبُوَّةِ المَعْرُوفَةِ المَشْهُورَةِ.

وَمَعْنَى قَوْلِهِ: "لَا تَعْلُوهُمْ الرِجَالُ" فَقَدْ يَجْرِي عَلَى المُؤْمِنِ مِثْلُ هٰذَا فِي صِبَاهُ عَلَى طَرِيقِ الخُدْعَةِ وَالفَزْعَةِ، وَيَكُونُ ذٰلِكَ لِذَنْبٍ اِقْتَرَفَهُ فِي قَمِيصٍ غَيْرِ ذٰلِكَ القَمِيصِ، وَجُرْمٍ أَجْتَرَمَهُ مَعَ أَخِيهِ المُؤْمِنِ مِنْ هَتْكِ سَتْرِهِ أَوْ نَظَرٍ إِلَى حَرَمِهِ أَوْ مُعَاوَنَةِ الضِدِّ عَلَيْهِ وَافْتِخَارِهِ عَلَيْهِ بِمُلَابَسَةِ الأَضْدَادِ فَجُوزِيَ عَلَى مَا أَتَاهُ بِعُلُوِّ هَيْكَلِ الضِدِّ المَلْعُونِ عَلَى هَيْكَلِهِ الصَافِي فَوَطِئَهُ وَأَذَلَّهُ وَأَقْمَاهُ عَدْلًا مِنَ البَارِي تَعَالَى.

وَلَهُ بَاطِنٌ آخَرُ: "لَا تَعْلُوهُمْ الرِجَالُ" هٰؤُلَاءِ الرِجَالُ مَذْمُومِينَ وَهُمْ أَصْحَابُ عِلْمِ الظَاهِرِ لَا يَعْلُونَ عَلَى مُؤْمِنٍ بِعِلْمِهِمْ وَلَا يَدْخُلُ تَحْتَ رَأْيِهِمْ وَلَا يَشْهَدُ لَهُمْ جَمَاعَةً وَلَا يَسْمَعُ لَهُمْ مَقَالَةً، فَإِنْ فَعَلَ ذٰلِكَ فَقَدْ عَلَا الضِدُّ المَلْعُونُ عَلَى الوَلِيِّ.

و از سید رسول عزتش والا باد روایت شده است که فرمود: «بهشت بر زنازادگان حرام است.» و بهشت همان معرفت و شناخت باطنی است؛ **و هر کس که پدری ندارد، او زنازاده است و معرفت بر او حرام است. و اگر این علم را روایت کرده و به**

آن اقرار ظاهری کند، اقرارش همچون غبار پراکنده در هواست و نه حجتی علیه اوست نه به نفع او؛ مگر آنکه به اُبُوَّتِ شناخته شده و مشهور اقرار کند.

و در باره معنای این سخن که: «مردان بر آنان علو نمی‌جویند یا بر آنان سوار نمی‌شوند»، تفسیرش این است که گاهی ممکن است برای مؤمن در دوران کودکی‌اش از روی فریب و ترس چنین اتفاقی بیفتد، و این به سبب گناهی است که در قمیصی غیر از این قمیص (کالبد و حیاتی دیگر) مرتکب شده، و جرمی است که در حق برادر مؤمنش انجام داده است، از قبیل دریدن آبروی او، یا نگاه کردن به ناموس او، یا یاری رساندن به دشمن علیه او، و افتخار کردن به همنشینی با مخالفان. پس به سزای آنچه کرده است، کالبدِ ضدِّ ملعون بر کالبدِ پاک او علو می‌جوید و او را لگدمال کرده، خوار و سرکوب می‌نماید، و این عین عدالت از سوی باری تعالی است.

و این سخن، باطن دیگری نیز دارد: «مردان بر آنان علو نمی‌جویند». این مردانِ نکوهش‌شده، همان اصحاب علم ظاهر هستند. آنان با علم خویش بر مؤمن برتری نمی‌یابند و مؤمن زیر رأی آنان نمی‌رود و در نماز جماعتشان حاضر نمی‌شود و به گفتارشان گوش نمی‌دهد. پس اگر چنین کند، همانا ضدِّ ملعون بر مؤمن حقیقی علو جسته است.

[٧٧] وَقَوْلُهُ عَزَّعَزُّهُ: "وَلَا يَمُدُّونَ أَيْدِيَهُمْ لِلسُّؤَالِ"

اليَدُ هَاهُنا العِلْمُ وَيُقَالُ لِلرَجُلِ المُنْعِمِ عَلَى غَيْرِهِ لِفُلَانٍ عَلَى فُلَانٍ يَدٌ وَأَيَادٍ، وَتَقُولُ لِلرَجُلِ المُنْعِمِ عَلَيْكَ: لَمْ تَزَلْ أَيَادِيكِ أَبَدًا مُتَّصِلَةً عَلَيَّ وَعِنْدِي وَالمُؤْمِنُ لَا يَمُدُّ يَدَهُ إِلَى عِلْمِ الضِدِّ وَلَا يَأْخُذُ مِنْهُ وَلَا يَرْوِي عَنْهُ إِلَّا أَنْ يَتَّقِيَهُ تَقِيَّةً وَيَخَافَهُ مَخَافَةً، فَلْيَسْتُرْ نَفْسَهُ بِهِ سِتْرًا.

و درباره این فرموده او عزتش والا باد: «و دستانشان را برای سؤال دراز نمی‌کنند.»

دست در اینجا به معنای علم است. به شخصی که به دیگری نعمتی می‌بخشد گفته می‌شود: «فلانی بر فلانی یَد لطف و نعمتی دارد.» و تو به شخصی که به تو نعمتی بخشیده است می‌گویی: «همواره نعمت‌های تو پیوسته بر من و نزد من بوده است.» و مؤمن، دست خود را به سوی علمِ مخالف و اهل ظاهر دراز نمی‌کند و از او چیزی نمی‌گیرد و از او روایتی نقل نمی‌کند؛ مگر آنکه از روی تقیّه با او مدارا کند و از او بترسد، که در این صورت باید خود را با علم ظاهری به خوبی بپوشاند.

[٧٨]رَوَاهُ الشَيْخُ أَبُو سَعِيدٍ مَيْمُونُ بْنُ القَاسِمِ الطَبَرَانِيِّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ عَنْ أَبِي نَصْرٍ مُحَمَّدٍ القَاشَانِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي أَبِي يَعْقُوبَ إِسْحَاقَ بِنِ مُحَمَّدٍ فَقُلْتُ لَهُ: سَيِّدِي قَدْ آنَسْتُ مِنْ فُلَانٍ الكَاتِبِ رُشْدًا وَقَدْ أَحْبَبْتُ أَنْ يَجْتَمِعَ مَعَكَ، فَقَالَ: لَيْتَ وَلَا أَنْتَ يَا أَبَا نَصْرٍ فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ وَلِمَ؟ هَلْ رَدَدْتُ عَلَيْكَ قَوْلًا أَمْ أَذَعْتُ لَكَ سِرًّا؟ فَقَالَ: مَا عَلِمْتُ مِنْكَ إِلَّا خَيْرًا وَلٰكِنْ سَمِعْتُ المَوْلَى صَاحِبَ العَسْكَرِ عَزَّعَزُّهُ يَقُولُ: "إِذَا خَاطَبَ أَحَدُكُمْ

رَجُلًا غَيَّبَ اللهُ شَخْصَ ذٰلِكَ الرَجُلِ وَكَانَ هُوَ الْمُسْتَمِعُ فَانْظُرُوا مَاذَا تَقُولُونَ فَمَنْ يَسْتَطِيعُ الخِطَابَ لِرَبِّ العَالَمِينَ؟"

وَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا نَصْـــرٍ، قَالَ اللهُ تَبَارَكَ إِسْمُهُ فِي كِتَابِهِ العَزِيزِ: ﴿وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ القِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُــورًا﴾[1] فَالطَائِرُ هُوَ التِلْمِيذُ وَالكِتَابُ المَنْشُــورُ العَمَلُ.

قَالَ: إِذَا ظَهَرَ القَائِمُ عَزَّعَزُّهُ قَالَ لَهُ: " بَلَّغْتُ، هٰذَا مَأْمَنُهُ".

این را شیخ ابو سعید میمون بن قا سم طبرانی قدس الله روحه از ابونصر محمد قا شانی روایت کرده اســت، گفت: بر سرورم ابویعقوب اســحاق بن محمد وارد شــدم و به او عرض کردم: «سرورم، من در فلان نویســنده، نشــانه‌ای از رشــد و هدایت یافته‌ام و دوســت دارم که با شــما گرد هم آید.» ایشــان فرمود: «ای کاش نه او بود و نه تو، ای ابونصرـ!» عرض کردم: «ای مولای من، برای چه؟ آیا ســخنی از شــما را رد کرده ام یا سرّی از شما را فاش نموده ام؟»

ایشان فرمود: «از تو جز نیکی ندیده ام، لیکن از مولا امام حسن عسکری -عزتش والا باد- شنیدم که می‌فرمود: هرگاه یکی از شما با شخصی سخن بگوید، خداوند شخصِ

[1] سوره اسراء،آیه۱۳

آن مرد را غایب می‌گرداند و خود، شـــنونده اســـت. پس بنگرید که چه می‌گویید. چه کسی را توانِ سخن گفتن با پروردگار جهانیان است؟»

و به ابونصرـ فرمود: «ای ابونصرـ، خداوند که نامش پربرکت اســت در کتاب عزیزش فرموده: ﴿و کارنامه هر انســانی را به گردن او بســته‌ایم، و روز قیامت برای او نامه‌ای گشـــاده بیرون می‌آوریم که آن را پیش روی خود خواهد دید﴾.» پس کارنامه همان شاگرد است و نامه گشاده همان عمل است.

سپس گفت: چون قائم عزتش والا باد ظهور کند، به مرشد می‌گوید: «رساندی، اینک اینجا جایگاه امن اوست.»

[۷۹] وَبِرِوايَتِهِ عَنْ سَيِّدِنَا أَبِي عَبْدِ اللهِ الْخُصَيبِيِّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ بِإِسْنَادِهِ إِلَى الْمَوْلَى الصَادِقِ عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَفْتَحَ عَلَى رَجُلٍ مَعْرِفَةَ اللهِ تَعَالَى وَيُلْقِيَ إِلَيْهِ تَوْحِيدَهُ يَطَّلِعُ اللهُ سُبْحَانَهُ عَلَيْهِمَا فَإِنْ عَلِمَ مِنَ الْمُسْتَمِعِ خَيْرًا أَسْمَعَهُ وَإِلَّا غَيَّبَ سَمْعَهُ عَمَّا يُلْقَى إِلَيْهِ، وَيَكُونُ هُوَ عَزَّوَجَلَّ الْمُسْـتَمِعُ لِمَا يُلْقِي إِلَيْهِ الْمُؤْمِنُ، فَإِذَا خَاطَبَ أَحَدُكُمْ رَجُلًا فَلْيَنْظُرْ مَا يَقُولُ وَلِمَنْ يُخَاطِبُ فَإِنَّهُ يُخَاطِبُ اللهَ عَزَّوَجَلَّ".

وَرَوَاهُ أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ الْبَصْـــرِيِّ رَحِمَهُ اللهُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْعُلَا عَنْ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ عَلَيْهِ السَّـلَامُ عَنْ فُرَاتِ بْنِ أَحْنَف عَلَيْهِ السَّـلَامُ قَالَ: صَـحِبْتُ عُثْمَانَ بْنَ رَزِينٍ أَرْبَعِينَ سَنَةً ثُمَّ سَأَلْتُهُ عَنِ الأَصْلِ؟ فَزَبَرَنِي ثُمَّ صَحِبْتُهُ خَمْسًا وَسَأَلْتُهُ؟ فَزَبَرَنِي

ثُمَّ صَحِبْتُهُ خَمْسًا وَحَضَـــرَتْهُ الوَفَاةُ فَقُلْتُ لَهُ: اللهُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ إِذَا سَأَلَنِي أَقُولُ: صَحِبْتُ عُثْمَانَ بِنَ رَزِينٍ عَلَيْهِ السَلَامُ خَمْسِينَ سَنَةً فَلَمْ يُعَرِّفْنِي بِكَ، فَقَالَ عُثْمَانُ: أَجْلِسْنِي، فَأَجْلَسْتُهُ فَخَطَّ لِي فِي الأَرْضِ "إِلِيَّا" فَقُلْتُ: إِلِيَّا، فَقَالَ: "أَنْتَ قُلْتَ" ثُمَّ اِضْطَجَعَ فَمَاتَ.

ذَكَرَ المَاوَرْدِيُّ أَنَّ عُثْمَانَ السَـائِلَ وَفُرَاتُ المَسْـؤُولُ، وَهُوَ حَقِيقٌ عِنْدَ ذَوِي العُقُولِ وَالدِرَايَةِ لأَنَّ فُرَاتَ بْنَ أَحْنَفَ يَتِيمُ دِينِ اللهِ.

و به روايت او از سرور ما ابوعبدالله خُصَـيبی خداوند مقامش را شريف گرداند با اسـنادش به مولا صـادق عزتش والا باد كه ايشـان فرمود: «همانا مؤمن هرگاه بخواهد معرفت خداوند تعالی را بر شخصی بگشايد و توحيد او را بر وی القا نمايد، خداوند سـبحان بر آن دو آگاه و مشرـف اسـت. پس اگر در شـنونده خيری ببيند، او را شـنوا می سازد، وگرنه شنوايی‌اش را از آنچه به او القا می شود می‌پوشاند، و در اين حال، خودِ او عز و جل شنونده آن چيزی است كه مؤمن القا می‌كند. پس هرگاه يكی از شما با شخصی سخن گفت، بايد بنگرد كه چه می‌گويد و با چه كسی سخن می‌گويد، چرا كه او در حقيقت با خداوند عز و جل سخن می‌گويد.»

و اين را ابوعلی محمد بن جعفر بن عبدالملک بصرـی رحمه الله با اسـنادش از عبدالله بن علا از مُعلّی بن خُنَيس عليه السلام از فرات بن اَحنَف عليه السلام روايت كرده است، گفت: چهل سـال با عثمان بن رَزين همراهی كردم، سـپس از او درباره اصـل يا همان

اساس عقیده پرسیدم؛ پس مرا با تندی راند. سپس پنج سال دیگر با او همراهی کردم و دوباره از او پرســیدم؛ باز مرا راند. ســپس پنج ســال دیگر با او همراهی کردم تا آنکه وفاتش فرار سید. به او گفتم: «خداوند میان من و تو حاکم با شد، اگر از من بپر سد در روز قیامت، می‌گویم: پنجاه سال با عثمان بن رزین علیه السلام همراهی کردم اما او تو را به من ن شنا ساند.» پس عثمان گفت: «مرا بن شان.» او را ن شاندم، پس بر روی زمین برایم نوشــت: «إِلِيَّا» (نام امیرالمؤمنین علی به زبان سریانی و در کتب آســمانی پیشــین). گفتم: «إِلِيَّا؟» فرمود: «تو خود گفتی.» سپس دراز کشید و از دنیا رفت.

شــارح در اینجا می‌گوید ماوردی ذکر کرده اســت که عثمان ســؤال‌کننده و فرات پاسخ‌دهنده بوده است، و این نزد خردمندان و اهل بصیرت صحیح‌تر است، زیرا فرات بن احنف «یتیم دین خدا» است (لقبی که به فردی با جایگاه روحانی بسیار والا اطلاق می‌شود که مستقیماً تحت تربیت الهی است).

[۸۰] وَبِرِوَايَتِهِ عَنْ اليَقْطِينِيِّ عَنْ الكَرْخِيِّ عَنْ أَبِي سَــمِينَةَ عَنْ اِبْنِ سِــنَانٍ وَزَيْدِ بْنِ طَلْحَةَ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيانَ عَلَيْهِ السَــلَامُ عَنْ مَوْلَانَا الصَــادِقِ عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "مَا مَدَحُ اللهُ إِلَّا القَلِيلَ فَلَا تَكُونُوا مِنَ الأَكْثَرِينَ بِدَعْوَتِكُمْ مَنْ لَيْسَ مِنْكُمْ".

و به روایت او از یقطینی از کرخی از ابو سَمینه از ابن‌ِسِنان و زید بن طلحه از یونس بن ظَبیان علیه السلام از مولای ما صادق عزتش والا باد که ایشان فرمود: «خداوند جز اندکی را ستایش نکرده است. پس شما با دعوت کردنِ کسانی که از شما نیستند، از اکثریت که مورد ستایش نیستند مباشید.»

[٨١] وَبِهٰذَا الإِسْنَادِ عَنْ العَالِمِ عَزَّعَزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: بَعَثَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزُّهُ نُوَيْرَةَ بْنَ مَالِكٍ بْنِ غِيلَانَ إِلَى الفُرْسِ يَدْعُو مِنْهُمْ خَمْسَةَ نَفَرٍ فَقَطْ، فَمِنْ مَحَبَّتِهِ لِلكَثْرَةِ دَعَا كُلَّ مَنْ شَاهَدَهُ، فَمَسَخَهُ اللهُ سِنَّوْرًا مُحِبّاً لِأَهْلِ البَيْتِ فَلِذٰلِكَ قالَ الرَسُولُ عَزَّعَزُّهُ: "هُنَّ مِنْ الطِوافاتِ عَلَيْكُمْ" أَيْ: مِنَ الدُعَاةِ.

و به همین اسناد از عالم عزتش والا باد روایت است که فرمود: امیرالمؤمنین عزتش والا باد نُوَیرَة بن مالک بن غِیلان را به سوی ایرانیان فرستاد تا از میان آنان فقط پنج نفر را دعوت کند. اما او به دلیل علاقه‌اش به کثرت و تعداد زیاد، هر کسی را که دید دعوت کرد. پس خداوند او را به صورت گربه‌ای دوستدار اهل بیت مسخ نمود. به همین دلیل رسول عزتش والا باد فرمود: «آنها از طواف‌کنندگان بر شما هستند»؛ یعنی: از داعیان و دعوت‌کنندگان هستند.

[٨٢] وَرَوَاهُ السَّيَّارِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةَ العَنْبَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ الزَّاهِرِيِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ الْجُعْفِيِّ عَلَيْنَا سَلَامُهُ قَالَ: قِيلَ لِلصَّادِقِ عَزَّ عِزُّهُ: أَنُعَلِّمُ أَوْلَادَنَا هٰذَا العِلْمَ؟ قَالَ: "لَا، فَإِنَّ اللهَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يُدْخِلَ أَحَدَكُمْ فِي هٰذَا الأَمْرِ أَخَذَ بِضِبْعَيْهِ فَأَدْخَلَهُ فِيهِ شَاءَ أَمْ أَبَى".

و این را سیّاری از محمد بن صدقه عنبری از محمد بن سنان زاهری علیهم السلام از مفضل بن عمر جعفی سلام ما بر او باد روایت کرده است، گفت: به صادق عزتش والا باد عرض شد: «آیا این علم را به فرزندانمان بیاموزیم؟» فرمود: «نه، زیرا خداوند هرگاه بخواهد یکی از شما را در این عقیده و راه وارد کند، دو بازویش را می‌گیرد و او را خواه بخواهد یا نخواهد، در آن داخل می‌کند.»

[٨٣] وَحَدَّثَ العَدَوِّيُّ عَنْ حَمَّادٍ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ عَزَّ عِزُّهُ: "لَا يُعَلَّمَنَّ إِلَّا الْمَأْمُونُ العِلْمَ الأَكْبَرَ".

و عَدَوی از حمّاد روایت کرده است، گفت: صادق عزتش والا باد فرمود: «برترین دانش نباید آموخته شود مگر به شخص مورد اعتماد.»

[٨٤] وَبِإِسْنَادِهِ قَالَ: حَدَّثَنِي الهَمْدَانِيُّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخُدَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ الْمَوْلَى صَاحِبُ العَسْكَرِ عَزَّ عِزُّهُ: "لَا تُلْقُوا هٰذَا الأَمْرَ إِلَى أَحَدٍ فَإِنَّ اللهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا أَدْخَلَهُ فِيهِ شَاءَ أَمْ أَبَى".

و با اســناد او روایت اســت که گفت: همدانی از ابوســعید خُدری علیه السـلام برایم روایت کرد، گفت: مولا صاحب العسکرعزتش والا باد فرمود: «این امر را به هر کسی القا مکنید، چرا که خداوند هرگاه برای بنده‌ای خیری بخواهد، او را خواه بخواهد یا نخواهد، در آن داخل می‌فرماید.»

[۸۵] وَبِالإِسْنَادِ عَنْ مَوْلَانَا الصَادِقِ عَزَّ عِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "إِنَّ أَمْرَنَا لَيَمُرُّ بِالْمَسَامِعِ فَتَشْمَئِزُّ مِنْهُ قُلُوبٌ وَتَخْضَعُ لَهُ قُلُوبٌ، فَلَا تُلْقُوهُ إِلَى أَحَدٍ فَقَلَّ مَنْ سَمِعَهُ إِلَّا عانَدَهُ".

و با همین ا سناد از مولای ما صادق عزتش والا باد روایت ا ست که فرمود: «همانا امر ما از کنار گوش‌ها می‌گذرد، پس دل‌هایی از آن بیزار و رمیده می‌شــوند و دل‌هایی در برابر آن خا ضع می‌گردند. پس آن را به هر کسی القا مکنید، که کمتر کسی آن را شنید مگر آنکه با آن دشمنی ورزید.»

[۸۶] وَبِالإِسْــنَادِ بِعَيْنِهِ عَنْ العَالِمِ عَزَّ عِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "لِيَدْخُلَ فِي هٰذَا الأَمْرِ الرَجُلُ الَّذِي لا يُرِيدُهُ وَلَا يَهْتَمُّ بِهِ، وَإِنَّهُ لَيَكُونُ السَامِعُ لَهُ مُقْتَدِيًا عَلَى القَوْلِ بِهِ، فَلَا تَمْضِي لَهُ الْمُدَّةُ حَتَّى يَصِيرَ عَنِيدًا".

و با همان ا سناد از عالم عزتش والا باد روایت ا ست که فرمود: «گاهی شخصی در این امر داخل می شود که نه آن را می‌خواهد و نه به آن اهمیتی می‌دهد، و گاهی شنونده‌ای

اســـت که در ظاهر از این گفتار پیروی می‌کند، اما زمانی بر او نمی‌گذرد مگر آنکه به یک دشمن سرسخت تبدیل می‌شود.»

[۸۷] وَرَوَاهُ اليَقْطِينِيُّ عَنْ اِبْنِ سِـنَانٍ عَلَيْهِ السَـلَامُ قَالَ: قَالَ الصَـادِقُ عَزَّعَزُّهُ: "الْمُؤْمِنُونَ عُدُولٌ تَتَكَافَا دِمَاؤُهُمْ وَيُسْـعَى بِذِمَمِهِمْ أَدْنَاهُمْ، لَا يُسْـتَبَاحُ حِمَاهُمْ، وَهُمْ يَدٌ واحِدَةٌ عَلَى مَنْ سِـواهُمْ فَأَنْظُرُوا القائِمَ بِفَرائِضِ اللّٰهِ فِيهِمْ سِرًّا وَجَهْرًا كَاتِمًا مَا أَسْرَرْناهُ، مُعْلِنًا مَا أَظْهَرْنَاهُ، فَخُذُوا عَنْهُ مَعَالِمَ دِينِكُمْ".

و یقطینی از ابن سنان علیه السلام روایت کرده است، گفت: صادق عزتش والا باد فرمود: «مؤمنان همگی عادل‌اند، خونشان با یکدیگر برابر است، و پناهی که پایین‌ترین فرد شان بدهد برای همگان معتبر است، و حریم‌شان هرگز مباح شمرده نمی شود، و آنان در برابر غیر خود شان یک دست واحد هستند. پس در میان خود به کسی بنگرید که فرائض خداوند را در نهان و آشـکار به پا می‌دارد، آنچه را ما پنهان داشـته‌ایم پنهان می‌دارد، و آنچه را ما آشکار کرده‌ایم آشکار می سازد. پس نشانه‌های دین خود را از او فراگیرید.»

[۸۸] وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ العَلاءِ عَنْ إِدْرِيسَ عَنْ هِشَـامٍ عَنْ الْمُفَضَّـلِ مِنْهُ السَـلامُ قَالَ: قَالَ الصَادِقُ عَزَّعَزُّهُ: "لَزِمَتْ التَقِيَةُ الْمُؤْمِنِينَ مُنْذُ قَتْلِ قابِيلُ هابِيلًا".

و از عبدالله بن علاء از ادریس از هشام از مفضل سلام بر او باد روایت است که گفت: صادق عزتش والا باد فرمود: «از زمان کشته شدن هابیل به دست قابیل، تقیّه بر مؤمنان واجب گشت.»

[۸۹] وَحَدَّثَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى عَنْ مَهْرَانَ عَنْ اِبْنِ سِنَانٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ عَنْ المُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَلَيْنَا سَلَامَهُ أَنَّهُ قَالَ: "الدِينُ حَبْلٌ بَيْنَ العَبْدِ وَبَيْنَ خَالِقِهِ فَمَنْ تَمَسَّكَ بِهِ مِنْ جِهَةِ حَبْلِهِ هُدِيَ، وَمَنْ طَلَبَهُ مِنْ غَيْرِ جِهَتِهِ ضَلَّ".

و محمد بن موسی از مهران از ابن سنان علیهم السلام از مفضل بن عمر سلام ما بر او باد روایت کرده است که او فرمود: «دین، ریسمانی است میان بنده و آفریدگارش. پس هر کس از جهت صحیحِ این ریسمان به آن چنگ زند، هدایت می‌شود، و هر کس آن را از غیر مسیرش بطلبد، گمراه می‌گردد.»

[۹۰] وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى الكَرْخِيِّ عَنْ أَبِي سَمِينَةَ عَنْ اِبْنِ سِنَانٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَوْلَانَا الصَادِقِ عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "أَمْرُنَا أَهْلَ البَيْتِ سِرٌّ مُسْتَتِرٌ مُقَنَّعٌ بِالدُرِّ، فَمَنْ أَذَاعَهُ فَقَدْ هَتَكَ سِرَّ اللهِ عَلَيْنَا"، وَرُوِيَ: "فَقَدْ هَتَكَ حِجَابَ اللهِ".

و از محمد بن موسی کرخی از ابو سَمینه از ابن سنان علیه السلام از مولای ما صادق عزتش والا باد روایت است که ایشان فرمود: «امر ما اهل بیت، سرّی است پوشیده و

در پرده‌ای از دُرّ نهان گشـــته. پس هر کس آن را فاش کند، سرّ خداوند را بر ما دریده است.» و در روایتی دیگر آمده: «حجاب خداوند را دریده است.»

[٩١] وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ العَلَاءِ عَنْ إِدْرِيسَ عَنْ زَيْدِ بْنِ طَلْحَةَ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَلَيْهِ السَلَامُ عَنْ المَوْلَى العَالِمِ عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "ظُهُورُ اللّٰهِ لِعِبَادِهِ سِـرٌّ مُسْـتَسَرٌّ فَمَا عَرَفْتُمْ فَمَكْتُومٌ عَمَّنْ سِوَاكُمْ، فَكُونُوا عَلَى طَرِيقَتِنَا وَمِنْهَاجِنَا، إِنَّ اللّٰهَ تَعالَى لَوْ أَرَادَ هَتْكَهُ مَا سَتَرَهُ وَمَا أَنْكَرَهُ أَحَدٌ وَلٰكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ".

و از عبدالله بن علاء از ادریس از زید بن طلحه از یونس بن ظَبیان علیه السلام از مولای عالِم عزتش والا باد روایت اســت که ایشــان فرمود: «ظهور خداوند برای بندگانش، سرّی است بسیار نهفته. پس آنچه شما شناخته‌اید، از غیر شما پنهان داشته شده است. پس بر طریقت و راه و روش ما باشید. همانا اگر خداوند تعالی می‌خواست آن را فاش کند، هرگز آن را نمی‌پوشــاند و هیچ‌کس آن را انکار نمی‌کرد، لیکن اینچنین کرد تا برخی از شما را با برخی دیگر بیازماید.»

[٩٢] وَحَدَّثَ حَمْزَةُ بْنُ الرَبِيعِ عَنْ سَـيِّدِنَا أَبِي شُـعَيْبٍ عَنْ عُمْرِ بْنِ الفُرَاتِ عَلَيْنَا سَـلَامُهُمَا قَالَ: قَالَ مَوْلَانَا الرِضَـا عَزَّعِزُّهُ: "لَقَدْ أَخْفَى اللّٰهُ هٰذَا الأَمْرَ حَتَّى ظُنَّ أَنَّهُ لَا يُحِبُّ أَنْ يُظْهِرَهُ، وَأَظْهَرَهُ حَتَّى ظُنَّ أَنَّهُ لا يُحِبُّ أَنْ يُخْفِيَهُ".

و حمزة بن ربیع از سرور ما ابوشـــعیب از عمر بن فرات ســـلام ما بر آن دو باد روایت کرده اســـت، گفت: مولای ما رضـــا عزتش والا باد فرمود: «خداوند این امر را چنان پنهان داشـــت که گمان برده شـد دوسـت ندارد آن را آشـکار سـازد، و از ســویی چنان آشکارش کرد که گمان برده شد دوست ندارد آن را پنهان نماید.»

[۹۳] وَعَنْ العَدَوِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيانَ عَلَيْهِ السَّـلَامُ عَنْ العَالِمِ عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "لَقَدْ أَخْفَى اللهُ هٰذَا الأَمْرَ حَتَّى ظُنَّ أَنَّهُ أَحَبَّ أَنْ لَا يُعْبَدَ".

و از عدوی از یونس بن ظَبیان علیه الســـلام از عالم عزتش والا باد روایت اســـت که ای شان فرمود: «خداوند این امر را چنان پنهان دا شت که گمان برده شد که او دو ست دارد عبادت نشود.»

[۹۴] وَرَوَاهُ الشَّيْخُ أَبُو سَعِيدٍ مَيْمُونُ بْنُ القَاسِمِ الطَبَرَانِيِّ قَدَّسَهُ اللهُ بِإِسْنَادِهِ إِلَى جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفَضَّلِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلَيْنَا سَلَامُهُمَا أَنَّهُ قَالَ يَوْمًا لِأَصْحَابِهِ: "مَنْ سَأَلَكُمْ عِلْمًا فَأَعْطُوهُ عَلَى مِقْدَارِهِ إِذَا كَانَ مِنْ أَهْلِهِ، وَإِذا كَانَ مُعَانِدًا فَاقْطَعُوا يَدَهُ وَرِجْلَهُ مِنْ خِلَافٍ" كَمَا قَالَ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَالسَّـارِقُ وَالسَّـارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَـبَا نَكَالًا مِنَ اللهِ وَاللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾[۱]

[۱] سوره مائده،آیه۳۸

وَهُمَا اللَّذَانِ يَطْلُبَانِ عِلْمَ اللهِ زِنَىً مِنْ غَيْرِ أُبُوَّةٍ وَيُعَانِدَانِ العُلَمَاءَ عَلَى ذٰلِكَ وَيَأْخُذَانِ العُلُومَ مِنْ غَيْرِ شُكْرٍ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا، أَيْ اقْطَعُوا عَنْهُمَا العِلْمَ وَالمَعْرِفَةَ لِمَا أَضْمَرَا مِنَ الْمُعَانَدَةِ.

وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلَهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يَنْفَوا مِنَ الأَرْضِ﴾[1] فَالَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ هُمْ: الْمُقَرْمِنَةُ وَالْمُفَوِّضَةُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ وَيُعَانِدُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَاللهَ أَمِيرَ النَحْلِ، وَرَسُولَهُ: مُحَمَّداً وَالأَرْضُ الَّتِي يَسْعَوْنَ فِيهَا هَاهُنا: الأَبْوابُ وَأَصْحَابُ المَرَاتِبِ مِثْلُ الأَيْتَامِ وَالنُقَبَاءِ وَالنُجَباءِ وَالْمُخْتَصِّينَ وَالْمُخْلِصِينَ وَالْمُمْتَحَنِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ الطَالِبِينَ، كُلٌّ عَلَى مِقْدَارِهِ، ﴿أَنْ يُقَتَّلُوا﴾ أَيْ يَكَفَّرُوا أَوْ يُصَلَّبُوا: أَيْ يُخْرَجُوا مِنَ الإِيمَانِ.

أَوْ تُقْطَعُ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ مِنْ خِلَافٍ: أَيْ يُمْنَعُوا مِنَ العُلُومِ البَاطِنَةِ وَيُتْرَكُوا فِي أَهْوَائِهِمْ يَمُوجُونَ أَوْ يُنْفَوا مِنَ الأَرْضِ: أَيْ لَا يُكَلَمُوا وَلَا يُعَاشَرُوا وَيَخْرُجُوا مِنْ حَدِّ الإِيمَانِ إِلَى حَدِ الكُفْرِ وَالإِنْكَارِ. ذٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُنْيا: بِسُوءِ مُعامَلَتِهِمْ لِلمُؤْمِنِينَ وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ: وَهِيَ الهَيا كِلُ الضَيِّقَةُ الَّتِي يَجْرِي عَلَيْهِمْ فِيها الرَهْبُ الذَبْحُ فِي كُلِّ وَقْتٍ وَزَمَانٍ.

---

[1] سوره مائده ،آيه٣٣

و شیخ ابو سعید میمون بن قا سم طبرانی قدس الله روحه با ا سنادش به جعفر بن محمد بن مفضل از پدرش از جدش سلام ما بر آن دو باد روایت کرده است که روزی به اصحاب خود فرمود: «هر کس از شما علمی درخواست کرد، اگر از اهلش بود، به اندازه ظرفیت او به وی عطا کنید. و اگر معاند و ستیزه‌جو بود، دست و پایش را به طور مخالف قطع کنید»؛ همانگونه که خداوند عز و جل فرموده است: ﴿و مرد و زن دزد را به سزای آنچه کرده‌اند، د ستشان را به عنوان کیفری از جانب خدا قطع کنید، و خداوند عزیز و حکیم است﴾.

و آن مرد و زن دزد کسانی هستند که علم خداوند را از راه زنا و بدون اُبُوَّت می‌طلبند و بر سر آن با علما به عناد و ستیز برمی‌خیزند و علوم را بدون سپا سگزاری اخذ می‌کنند. پس دستانشان را قطع کنید، یعنی: به دلیل عنادی که در دل پنهان کرده‌اند، علم و معرفت را از آنان قطع نمایید.

و درباره این فرموده خداوند عز و جل: ﴿همانا جزای کسانی که با خدا و پیامبرش می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند، آن است که کشته شوند، یا به دار آویخته شوند، یا دست و پایشان به طور مخالف بریده شود، یا از سرزمین خود تبعید شوند﴾.

کسانی که با خدا و پیامبرش می‌جنگند عبارتند از: مُقَزْمِنَه و مُفَوِّضَه (نام دو گروه مخالف در عقیده) که مؤمنان را آزار می‌دهند و با آنان عناد می‌ورزند، و خداوند،

امیرالنحل (لقبی برای امیرالمؤمنین) است و پیامبرش، محمد است. و سرزمینی که در آن فساد می‌کنند در اینجا عبارت است از: ابواب و اصحاب مراتب (اشاره به سلسله مراتب روحانی) مانند ایتام، نُقَباء، نُجَباء، مختصّین، مخلصین، ممتحنین و مؤمنانِ طالب، هر یک بر حسب مرتبه خویش.

اینکه کشته شوند یعنی: کافر دانسته شوند.

یا به دار آویخته شوند یعنی: از ایمان اخراج شوند.

یا دست و پایشان به طور مخالف بریده شود یعنی: از علوم باطنی منع گردند و در هواهای نفسانی خود سرگردان رها شوند.

یا از سرزمین خود تبعید شوند یعنی: با آنان سخن گفته نشود و معاشرت نگردد و از حد ایمان به حد کفر و انکار خارج شوند.

این برای آنان خواری و رسوایی در دنیاست: به سبب بدرفتاری‌شان با مؤمنان.

و برای آنان در آخرت عذابی بزرگ است: و آن عذاب، کالبدهای تنگی است که در آن، وحشتِ سر بریده شدن در هر وقت و زمانی بر آنان جاری می‌شود.

[۹۵] وَبِالإِسْنَادِ عَنْ الْمُفَضَّلِ مِنْهُ السَلامُ أَنَّهُ قَالَ: "اِتَّقُوا جِدَالَ الْمُسْتَهْزِئِينَ الشَاكِّينَ وَلَا تُجَالِسُوهُمْ فَيَفْتِنُوكُمْ فَإِنَّ الْمُجَادِلَ فِي النَارِ، وَأَخْرِجُوا الْمُنَازِعِينَ لَكُمْ فِي دِينِكُمْ مِمَّنْ يَدَّعِي شَيْئًا مِمَّا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِ ظَهْرَانَيْكُمْ، وَلَا تَدْعُوهُمْ يَقْرَبُونَ مَسَاجِدَكُمْ وَلَا جَمَاعَتَكُمْ،

خُصُّوا الأَوْلِياءَ مِنْكُمْ بِالتَسْلِيمِ وَالتَرْحِيبِ، وَتَباعَدُوا عَنْ المُتَأَكِّلِينَ المُذِيعِينَ سِرَّ اللهِ فَإِنَّهُمْ يُرِيدُونَ بِذٰلِكَ الرِياءَ وَالسُمْعَةَ، وَالمُسْتَهْزِئُ بِالمُؤْمِنِينَ فِي دَارِ الدُنْيَا يَسْتَهْزِيءُ بِنَفْسِهِ فِي النَارِ كَمَا كَانَ يَفْعَلُ بِالمُؤْمِنِينَ فِي دَارِ الدُنْيَا".

و با اسناد از مفضل سلام بر او باد روایت است که ایشان فرمود: «از جدال با استهزاکنندگانِ شکّاک بپرهیزید و با آنان همنشینی مکنید که شما را به فتنه می‌اندازند، چرا که مجادله‌کننده در آتش است. و کسانی را که در دینتان با شما به نزاع برمی‌خیزند و ادعای چیزی از عقاید شما را دارند، از میان خود بیرون کنید. و اجازه ندهید به مساجد و جماعت شما نزدیک شوند. دوستان حقیقی خود را به سلام و خوشامدگویی مخصوص گردانید، و از کسانی که دین را وسیله امرار معاش قرار داده و سرّ خداوند را فاش می‌کنند دوری کنید، چرا که آنان با این کار در پی ریا و شهرت هستند. و کسی که در این دنیا مؤمنان را استهزا می‌کند، در آخرت خود را استهزا خواهد کرد، همانگونه که در دنیا با مؤمنان رفتار می‌کرد.»

[۹۶] رُوِيَ عَنْ مَوْلَانَا الصَادِقِ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ: "لَا تَصِحُّ أُخُوَّةٌ حَتَّى تَثْبُتَ أُبُوَّةٌ، وَكُلُّ أُخُوَّةٍ مُنْفَصِلَةٌ إِلَّا أُخُوَّةُ الإِيمَانِ فَإِنَّهَا عَقْدٌ وَثِيقٌ وَسَبَبٌ لا يَنْفَصِلُ، تَرِثُهُ وَيَرِثُكَ وَتُوَرِّثُهُ وَتُواسِيهِ وَتُسَاوِيهِ، مَتَى سَبَقْتَهُ أَوْصَلْتَه، وَمَتَى غَنِمْتَ مِنْ شَيْءٍ قاسَمْتَهُ، تَعْمُرُ دَارُهُ وَتَطْلُبُ إِيثَارَهُ، وَتَحْرِصُ فِي سُرُورِهِ وَتُغْمِضُ عَنْ عُيُوبِهِ، إِنْ غَابَ خَلَفْتَهُ وَإِنْ شَهِدَ بَجَّلْتَهُ، وَإِنْ

حَدَّثَ صَدَّقَتَهُ وَإِنْ هَدَأَ وَقَّرَتَهُ". وَفِي ذٰلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ﴾[۱] دَلالَةٌ وَإِيضَاحٌ بِأَنَّ اللهَ تَعَالَى إِذَا أَيَّدَ مُؤْمِنًا بِمَعْرِفَةِ مُؤْمِنٍ فَقَدْ عَضَّدَهُ، وَإِنْ قَطَعَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ فَقَدْ قَطَعَ دِينَهُ.

از مولای ما صادق عزتش والا باد روایت شده است که فرمود: «هیچ اُخُوَّتی صحیح نیست تا آنکه اُبُوَّتی ثابت گردد. **و هر برادری‌ای گسستنی است مگر برادری ایمانی، که آن پیوندی استوار و سببی ناگسستنی است.** از او ارث می‌بری و او از تو ارث می‌برد، به او ارث می‌دهی، با او مواسات و همیاری می‌کنی و او را با خود برابر می‌دانی. هرگاه از تو پیشی گرفت، او را به مقصد می‌رسانی، و هرگاه غنیمتی یا سودی به دست آوردی، با او تقسیم می‌کنی. خانه‌اش را آباد می‌کنی و در پی ایثار برای او هستی. بر شادمانی‌اش حریصی و از عیب‌هایش چشم می‌پوشی. اگر غایب بود، جانشین او می‌شوی و اگر حاضر بود، او را بزرگ می‌داری. اگر سخن گفت، تصدیقش می‌کنی و اگر آرام بود، احترامش می‌کنی.»

و این سخن خداوند عز و جل در این باره: ﴿ما بازوی تو را با برادرت استوار خواهیم کرد﴾، دلالت و توضیحی است بر اینکه خداوند تعالی هرگاه مؤمنی را با معرفت

[۱] سوره قصص،آیه۳۵

مؤمنی دیگر تأیید کند، همانا بازوی او را اســتوار کرده اســت. و اگر مؤمنی برادرش را قطع کند، همانا دین خود را قطع کرده است.

[٩٧] وَعَنْ مَوْلَانَا الصَادِقِ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ: "لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ، وَزَكَاةُ الْمُؤمِنِ كِتْمانُهُ دِينَهُ".

و از مولای ما صادق عزتش والا باد روایت ا ست که ای شان فرمود: «برای هر چیزی زکاتی است، و زکات مؤمن، پنهان داشتن دینش است.»

[٩٨] وَعَنْهُ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ: "إِنَّ أَهْلَ الكَهْفِ كَتَمُوا الإِيمَانَ وَأَظْهَرُوا الكُفْرَ فَكَانُوا فِي إِظْهَارِهِمْ الكُفْرَ أَعْظَمُ أَجْرًا فِي كِتْمَانِهِمْ الإِيمَانَ فَأَتَاهُمْ اللهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ".

و از ای شان عزتش والا باد روایت ا ست که فرمود: «همانا ا صحاب کهف ایمان خود را پنهان داشــتند و کفر را اظهار کردند. پس آنان در اظهار کفرشــان، پاداشــی بزرگتر از پنهان داشتن ایمانشان داشتند. لذا خداوند پاداششان را دو بار به آنان عطا فرمود.»

[٩٩] وَعَنْهُ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ: "الْأُخْوَةُ فِي الدِينِ هِيَ الْمُواشَــجَةُ بِاللَحْمِ وَالدَمِ فَإِذَا قَامَ قائِمُنَا أَسْقَطَ الأَخَ فِي النَسَبِ وَوَرَّثَ الأَخَ فِي السَبَبِ يَعْنِي الدِينَ".

و از ایشــان عزتش والا باد روایت اســت که فرمود: «برادری در دین، همچون در هم تنیدگی با گو شت و خون ا ست. پس آنگاه که قائم ما قیام کند، برادرِ نَسَبی را از ارث ساقط می‌کند و برادرِ سَبَبی، یعنی دینی، را وارث قرار می‌دهد.»

[۱۰۰] وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَوْلَانَا الصَادِقِ عَزَّ عِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "إِنَّ اللهَ أَخَذَ المِيثَاقَ عَلَى الخَلْقِ عَامَّةً وَعَلَيْكُمْ خَاصَّةً بِتَرْكِ الإِذَاعَةِ وَمَنْ أَذَاعَ سِرَّ اللهِ أَذَاقَهُ اللهُ حَرَّ الحَدِيدَ وَبَرْدَهُ، أَلَا فَعَلَيْكُمْ بِكِتْمَانِ مَا عَلِمْتُمْ فَإِنَّ مَقَامَكُمْ فِي هٰذَا العَالَمِ مَقَامَ الأَنْبِيَاءِ كَتَمُوا الحَقَّ وَقَدْ عَلِمُوهُ وَمَا كَانَ عَلَيْهِمْ فِي ذٰلِكَ تَبِعَةٌ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اللهِ وَقَدْ عَاتَبَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيَّهُ فِي ظَاهِرِ الأَمْرِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ: ﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ ۞ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُسَيْطِرٍ﴾[۱]" وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾[۲]

و از محمد بن سنان علیه السلام از مولای ما صادق عزتش والا باد روایت است که ایشان فرمود: «همانا خداوند از عموم خلق پیمان گرفت و از شما به طور خاص پیمان گرفت که اذاعه را ترک کنید. و هر کس سرّ خداوند را فاش کند، خداوند گرمی و سردی آهن را به او می‌چشاند. هان! پس بر شما باد به پنهان داشتن آنچه دانسته‌اید، چرا که جایگاه شما در این عالم، جایگاه پیامبران است؛ آنان حق را با آنکه می‌دانستند، پنهان داشتند و در این کار، میان خود و خدا، هیچ مسئولیتی بر عهده‌شان نبود. و خداوند عزو جل پیامبرش را در ظاهر امر عتاب کرد و فرمود: ﴿پس تذکر ده که تو تنها تذکردهنده‌ای. تو بر آنان سلطه‌گر نیستی﴾.

[۱] سوره غاشیه،آیه۲۱و۲۲

[۲] سوره مائده ،آیه۱۰۵

و خداوند عز و جل فرمود: ﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید، مراقب خود باشید؛ اگر شما هدایت یافته‌اید، گمراهی کسانی که گمراه شده‌اند، به شما زیانی نمی‌رساند﴾

[١٠١] وَبِالإِسْنَادِ عَنْهُ أَنَّهُ عَزَّعَزَّهُ قَالَ: "حَقِيقٌ عَلَى مَنْ عَلِمَ مِنْ مَكْنُونِ مَخْزُونِ سِرِّنَا أَنْ يَجْعَلَهُ فِي وِعَاءِ قَلْبِهِ وَلَا يُبْدِيهِ فَيَكُونَ مِنْ حِزْبِ الشَيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَيْطَانِ هُمْ الخَاسِرُونَ".

و با همان اسناد از ایشان روایت است که آن بزرگوار عزتش والا باد فرمود: «بر کسی که از سرّ نهانِ در خزانهٔ ما آگاه است، سزاوار است که آن را در ظرفِ دل خویش قرار دهد و آشکارش نسازد، که در این صورت از حزب شیطان خواهد بود. آگاه باشید که حزب شیطان همان زیانکارانند.»

[١٠٢] وَبِالإِسْنَادِ عَنْهُ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ: "إِنَّ أَحَبَّ أَصْحَابِي إِلَيَّ أَوْرَعُهُمْ وَأَفْقَهُهُمْ لِحَدِيثِنَا".

و با همان اسناد از ایشان عزتش والا باد روایت است که فرمود: «همانا محبوب‌ترین اصحاب من نزد من، پرهیزگارترینِ آنان و فقیه‌ترینِ آنان در فهم حدیث ماست.»

[١٠٣] وَبِالإِسْنادِ عَنْهُ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ: "مَا النَاطِقُ عَلَيْنَا بِمَا نَكْرَهُ أَشَدُّ مِنَ المُذِيعِ".

و با همان اسناد از ایشان عزتش والا باد روایت است که فرمود: «آنکه بر علیه ما سخنی ناخوشایند بگوید، گناهش شدیدتر از کسی نیست که اسرار ما را فاش می‌کند.»

[۱۰۴] وَقَالَ عَزَّعَزُّهُ: "شِيْعَتُنَا الْخُرْسُ بِلَا عَيْبٍ".

و آن بزرگوار عزتش والا باد فرمود: «شیعیان ما، لال‌هایِ بی‌عیب هستند.»

[۱۰۵] وَبِالإِسْنَادِ عَنْهُ عَزَّعَزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "إِحْذَرُوا إِفْشَاءَ السِـــرِّ فَإِنَّهُ يُنْقِصُ العُمْرَ وَيُعْمِي القَلْبَ وَيَقْطَعُ الرِزْقَ" ثُمَّ قَرَأَ: ﴿إِنَّ الشَـيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا﴾[1] وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾[2]

و با همان اسـناد از ایشـان عزتش والا باد روایت اسـت که فرمود: «از فاش کردن سرّ بپرهیزید، که عمر را کوتاه، دل را کور، و روزی را قطع می‌کند.» سـپس این آیه را قرائت فرمود: ﴿همانا شیطان دشمن شما ست، پس او را دشمن گیرید﴾، و این سخن خداوند تعالی: ﴿پس تا می‌توانید تقوای الهی پیشه کنید﴾.

[۱۰۶] وَحَدَّث عَلِيُّ بْنُ الحَكَمِ عَنْ سُـلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الجَعْفَرِيِّ عَلَيْهِ السَـلَامُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى مَوْلايَ أَبِي الحَسَـنِ مُوسَـى عَزَّعَزُّهُ فَسَـأَلْتُهُ عَنْ مَسَـائِلَ فَأَجَابَنِي عَنْهَا ثُمَّ قُمْتُ لِأَخْرُجَ فَقَالَ لِي مَوْلَايَ: "لا تُفْسِدْ صَوْمَكَ" فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ لَسْتُ بِصَائِمٍ، فَقَالَ: "إِنَّ الْمُؤْمِنَ صَائِمٌ أَبَدًا فِي دَوْلَةِ الضِدِّ فَلَا تَتَكَلَّمْ بِـــشَيْءٍ مِمَّـــا عِنْدَكَ إِلَى وَقْتِ إِفْطَارِكَ" فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ وَمَتَى وَقْتُ اِفْطَارِي؟ قَالَ: "إِذَا قَامَ قَائِمُنَا".

---

[1] سوره فاطر،آیه٦

[2] سوره تغابن،آیه١٦

و علی بن حکم از سلیمان بن جعفر بن ابراهیم جعفری علیه السلام روایت کرده است، گفت: بر مولایم ابوالحسن موسی عزتش والا باد وارد شدم و از ایشان درباره مسائلی پرسیدم و ایشان به من پاسخ دادند. سپس برخاستم تا خارج شوم که مولایم به من فرمود: «روزه‌ات را فا سد مکن.» عرض کردم: «ای مولای من، من روزه نیستم.» ایشان فرمود: «همانا مؤمن در دوران حاکمیت مخالفان همواره روزه‌دار است. پس از آنچه نزد توست سخنی مگو تا وقت افطارت فرا رسد.» عرض کردم: «ای مولای من، وقت افطار من کی فرا می‌رسد؟» فرمود: «آنگاه که قائم ما قیام کند.»

[١٠٧] وَبِالإِسْنَادِ عَنْهُ عَزَّعَزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "أَفْضَلُ النَاسِ مَنْ أَوْفَى بِالذِمَامِ وَسَكَتَ حَتَّى يَحْتَاجَ إِلَى الكَلَامِ".

و به اسناد از او روایت شده است که فرمود: برترینِ مردم کسی است که به پیمان و تعهد وفا کند و سکوت ورزد تا زمانی که به سخن گفتن نیاز افتد.

[١٠٨] وَعَنْ مَوْلَانَا العَالِمِ عَزَّعَزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "الصَمْتُ فِي دَوْلَةِ الطَوَاغِيتِ عِبادَةٌ".

و از مولای دانای ما عزتش والا باد روایت است که فرمود: سکوت در دولتِ طاغوت‌ها یا همان حاکمان ستمگر و سرکش عبادت است.

[١٠٩] وَعَنْهُ عَزَّ عَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ: "تَعَلَّمُوا أَحْسَـنَ القَوْلِ فَرُبَّمَا غُلِبَ الإِنْسَـانُ عَلَى القَوْلِ وَلَا يُغْلَبُ عَلَى الصَمْتِ".

و از او كه عزتش والا باد روايت است كه فرمود: نيكوترين سخن را بياموزيد، چرا كه چه بسا انسان در سخن مغلوب گردد ولی در سكوت مغلوب نمی‌شود.

[١١٠] وَرَوَاهُ شَيْخِي أَبُو الفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ فِي قَوْلِ مَوْلَانَا الصَادِقِ عَزَّ عَزَّهُ: "المُؤْمِنُونَ لَا تَلِدُهُمْ العَوَاهِرُ، وَلَا تَعْلُوهُمْ الرِجَالُ وَلَا يَمُدُّونَ أَيْدِيَهُمْ لِلسُـؤَالِ" فَقَالَ: سَـمَاعِي فِيهِ بِرِوايَتَيْنِ عَنْ أَشْـياخِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ مَرْفُوعًا إِلَى سَـيِّدِنَا جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الجُعْفِي إِلَيْهِ التَسْلِيمُ أَنَّهُ قَالَ: سَأَلْتُ مَوْلَايَ الصَادِقَ عَزَّ عَزَّهُ عَنْ هٰذَا السُؤالَ، فَقَالَ: "يَا جَابِرُ العَاهِرُ: هُوَ الَّذِي يَسْمَعُ تَوْحِيدَ اللهِ مِنْ غَيْرِ أَصْلٍ وَهُوَ سَارِقٌ مُتَطَلِّعٌ".

وَمَعْنَى لَا تَعْلُوهُمْ الرِجَالُ: فَالرِجَالُ هُمْ المُخالِفُونَ هَاهُنَا، وَبَيانُ ذٰلِكَ قِصَّـةُ لُوطٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْـرِفُونَ﴾[١] وَالرِجَالُ فِي هٰذا المَوْضِعِ هُمْ الَّذِينَ أُرْجِلُوا عَنْ مَعْرِفَةِ اللهِ، وَهُمْ الَّذِينَ لا يَعْلُونَ المُؤْمِنِينَ بِالنَظَرِ وَالعِلْمِ، وَمَعْنَى قَوْلِنَا وَلَا يَمُدُّونَ أَيْدِيَهُم لِلسُـؤَالِ: أَيْ لايَسْـأَلُونَ أَضْـدَادَهُم وَمُخَالِفِيهِمْ عَنْ مَعَالِمِ دِينِهِمْ.

[١] سوره اعراف،آيه٨١

و شیخ من ابوالفتح محمد بن حسن که خداوند روحش را مقدس گرداند آن را در تفسیرِ سـخن مولای ما صـادق که عزتش والا باد روایت کرده اسـت: مؤمنان را زنانِ بدکاره نمی‌زایند، و مردان بر آنان برتری نمی‌یابند، و د ستانشان را برای درخوا ست یا سؤال دراز نمی‌کنند.

پس گفت: شـــنیده‌ی من در این باره، در دو روایت از مشـــایخم که خداوند از ایشـــان خشـنود باد با سـندی که به سرور ما جابر بن یزید جُعفی که تسـلیم بر او باد می‌رسـد، چنین اســـت که او گفت: از مولایم صـــادق که عزت و بزرگی‌اش باد درباره‌ی این پرسش سؤال کردم، پس فرمود:

ای جابر، عاهر در معنای باطنی این حدیث ک سی ا ست که توحید خداوند را از منبعی غیر حقیقی می‌شنود، و او دزدی فضول و کنجکاو است.

و معنای «و مردان بر آنان برتری نمی‌یابند» این اســـت: پس «رجال» در اینجا همان مخالفان عقیدتی هستند، و بیانِ آن، دا ستان لوط در این فرموده‌ی خداوند متعال ا ست: ﴿شما از روی شهوت به جای زنان با مردان آمیزش میکنید بلکه شما گروهی اسرافکار و تجاوزگر هسـتید﴾. و «رجال» در این جایگاه، کسـانی هسـتند که از معرفت خداوند بازداشـته شـده‌اند، و آنان کسـانی هسـتند که با برهان و بینش و علم بر مؤمنان برتری نمی‌یابند و چیره نمی‌شوند.

و معنای این سخنِ ما «و د ستاذشان را برای درخوا ست (سؤال) دراز نمی‌کنند» این است: یعنی از اضداد و مخالفانِ خود درباره‌ی تعالیم و نشانه‌های دینشان پرسش نمی‌کنند.

(التقية)

[١١١] وَحَدَّثَنِي مَوْلَايَ وَشَيْخِي أَنَالَهُ اللهُ الرِضَا وَبُلُوْغَ المُنَى بِإِسْنَادِهِ إِلَى سَيِّدِنَا أَبِي خَالِدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الكَابُلِيِّ إِلَيْهِ التَسْلِيمُ أَنَّهُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى مَوْلايَ عَلِيِّ بْنَ الحُسَيْنِ عَزَّعِزُّهُ يَوْمًا فَقَالَ لِي: "يَا أَبَا خَالِدٍ، إِنَّ قَوْمًا مِنْ أَصْحَابِكَ يُحَدِّثُونَ النَاسَ بِسِرِّنَا وَيُذِيعُونَ إِلَيْهِمْ عِلْمَنَا" فَقُلْتُ: يَا مَوْلَانَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِمْ، قَالَ: فَدَفَعَ إِلَيَّ خَاتَمًا كَانَ فِي يَدِهِ وَقَالَ: "أَقْرَأْ مَا عَلِيهِ فَقَرَأْتُ مَا عَلَى فَصِّهِ فَإِذَا عَلَيْهِ مَكْتُوبٌ اِلْزَمْ التَقِيَّةَ تَنْجُ" ثُمَّ قَالَ: "يَا أَبَا خَالِدٍ، اِلْتَقِيَةُ دِينِي وَدِينُ آبَائِي وَأَجْدَادِي، فَمَنْ لَا تَقِيَةَ لَهُ لَادِينَ لَهُ".

و مولا و شیخ من خداوند او را به خشنودی و رسیدن به آرزوها نائل گرداند برایم چنین حدیث گفت، با سند خود که به سرور ما ابی‌خالد بن عبدالله کابلی که تسلیم بر او باد می‌رسد، که او گفت: روزی بر مولایم علی بن حسین که عزت و بزرگی‌اش باد وارد شدم، پس به من فرمود: «ای اباخالد، گروهی از یاران تو، راز ما را برای مردم

بازگو می‌کنند و علم ما را برای‌شان فاش می سازند». پس گفتم: ای مولای ما، شما به حال آنان داناترید.

راوی گفت: پس انگشتری را که در دست داشت به من داد و فرمود: «آنچه بر آن است بخوان». پس آنچه را بر نگینش بود خواندم و دیدم بر آن نوشته شده است: «تقیه را پیشه کن تا نجات یابی». سپس فرمود: «ای اباخالد، تقیه دین من و دین پدران و نیاکان من است، پس هرکس تقیه ندارد، دین ندارد».

[١١٢] وَبِالإِسْنَادِ عَنْهُ عَنْ أَبِي خَالِدٍ مِنْهُ السَلامُ قَالَ: قَالَ مَوْلَايَ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَزَّعَزُّهُ: "يَا أَبَا خَالِدٍ التَقِيَّةُ حِصْنٌ حَصِينٍ وَدِرْعٌ مَنِيْعٌ"، وَقَالَ أَيْضًا: "ما قَتَلَنَا مَنْ قَتَلَنَا بِالسَيْفِ وَإِنَّما قَتَلَنَا مَنْ أَذَاعَ سِرَّنَا".

و به اسناد از او، از ابی‌خالد که سلام بر او باد روایت است که گفت: مولایم سید العابدین که عزتش والا باد فرمود: «ای اباخالد، تقیه دژی استوار و سپری نفوذناپذیر است». و همچنین فرمود: «آنکه ما را کشت، با شمشیر نکشت، بلکه ما را کسی کشت که راز ما را فاش ساخت».

[١١٣] وَقَالَ عَزَّعَزُّهُ: "أَلْزَمْ التَقِيَّةَ فِيمَا لَا تَقِيَةَ فِيهِ لِتَلْزَمَ التَقِيَةَ فِيمَا فِيهِ التَقِيَةُ فَيَصِيرَ ذٰلِكَ خُلُقَكَ".

و او که عزت و بزرگی‌اش باد فرمود: «تقیه را در جایی که ظاهراً نیازی به تقیه نیست نیز رعایت کن، تا در جایی که تقیه واجب است به آن پایبند بمانی، و بدین سان این امر، خوی و سرشت تو گردد».

[۱۱۴] وَبِالإِسْنَادِ عَنْ رِجَالِهِ مَرْفُوعًا إِلَى مَوْلَانَا الصَادِقِ عَزَّ عِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ لِأَبِي مُعَاوِيَةَ: "مَثَلُ شِيعَتِنَا كَمَثَلِ فِتْيَةِ أَهْلِ الكَهْفِ أَذَاعُوا الكُفْرَ وَاسْتَبْطَنُوا الإِيمَانَ، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ القِيامَةِ حَشَرَهُمُ اللهُ أُمَّةً بِذَاتِهِمْ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَهُ تَعَالَى حِكَايَةً عَنْ يَعْقُوبَ عَلَيْنَا سَلَامُهُ فِي قَوْلِهِ: ﴿يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾[1] يَعْنِي: إِلْزَمْ التَقِيَّةَ".

و به اسناد از راویان مورد اعتمادش، با سندی که به مولای ما صادق که عزت و بزرگی‌اش باد می‌رسد، که او به ابی‌معاویه فرمود: «مَثَلِ شیعیان ما همچون مَثَلِ جوانان اهل کهف است؛ که کفر را آشکار کردند و ایمان را در درون خود پنهان داشتند. پس چون روز قیامت فرا رسد، خداوند آنان را به صورت امتی مستقل محشور می‌گرداند. آیا این سخن خداوند متعال را نشنیده‌ای که از زبان یعقوب که سلام ما بر او باد حکایت می‌کند، آنجا که فرمود: ﴿ای فرزندم خواب خود را برای برادرانت بازگو

---

[1] وره یوسف،آیه۵

مکن که برای تو نقشه خطرناکی میکشند چرا که شیطان برای انسان دشمنی آشکار است﴾ یعنی: تقیه را پیشه کن».

[١١٥] وَبِالإِسْنَادِ أَنَّ مَوْلَانَا العَالِمَ عَزَّ عِزُّهُ قَالَ لِأَبِي مُعَاوِيَةَ: يَا أَبَا مُعاوِيَةَ أَقْرِيءْ شِيعَتِي مِنِّيَ السَلامَ وَقُلْ لَهُمْ: "إِنَّمَا مِثْلُكُمْ مِثْلُ النَحْلَةِ إِنْ أَكَلْتَ أَكَلْتَ طَيِّبًا وَإِنْ وَضَعَتْ وَضَعْتَ طَيِّبًا، وَإِنْ سَقَطَتْ عَلَى عُودٍ لَمْ تَخْدُشْهُ، وَلَوْ عَلِمَ الطَيْرُ مَا فِي بُطُونِهَا لَأَكَلَتْهَا، وَكَذٰلِكَ لَوْ عَلِمَ أَعْدَاؤُنَا مَا فِي صُدُورِكُمْ مِنْ عِلْمِنَا لَقَتَلُوكُمْ، فَلَا تُذِيعُوا إِلَيْهِمْ سِرًّا".

و به روایت شده است که مولای دانای ما که عزت و بزرگی‌اش باد به ابی‌معاویه فرمود: ای ابامعاویه، از جانب من به شیعیانم سلام برسان و به آنان بگو: «همانا مَثَل شما، مَثَل زنبور عسل است؛ اگر بخورد، چیزی پاکیزه می‌خورد، و اگر چیزی از خود بنهد ، چیزی پاکیزه می‌نهد، و اگر بر شاخه‌ای بنشیند، آن را نمی‌خراشد و نمی‌شکند. و اگر پرندگان می‌دانستند در درونش چیست، هرآینه آن را می‌خوردند. و به همین ترتیب، اگر دشمنان ما می‌دانستند که در سینه‌های شما از علم ما چه نهفته است، شما را می‌کشتند. پس هیچ رازی را برای آنان فاش نسازید».

[١١٦] وَرَوَاهُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فِي قَوْلِ السَّـــيِّدِ الرَسُـــولِ عَزَّعِزُّهُ: "فِي كُلِّ كَبِدٍ حَرَى أَجْرٌ" فَقَالَ: سَـمَاعِي فِيهِ عَنْ ثِقَاتِي عَنْ مَوْلَانَا الصَـادِقِ عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ سُـئِلَ عَنْ ذٰلِكَ فَقَالَ: "الكَبِدُ الحَرْى هُوَ الطَالِبُ لِمَعْرِفَةِ اللهِ وَتَوْحِيدِهِ، الرَاغِبُ إِلَيْهِ المُتَلَهِّفُ عَلَيْهِ، فَالَّذِي يُعَرِّفُهُ ذٰلِكَ وَيُلْقِيهِ إِلَيْهِ لَهُ أَجْرٌ مِنَ اللهِ، فَإِنْ أَخَذَ عَلَيْهِ رَشْوَةٌ فَلَا أَجْرَ لَهُ عِنْدَنا.

وَبِرِوَايَتِهِ فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿الطَلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْـــرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾[١] فَقَالَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ: سَمَاعِي فِيهِ مِنْ شَيْخِي وَ سَيِّدِي أَبِي الحَسَنِ المُقَرِّيِّ مَا حَدَّثَنِي عَنْ أَبِيهِ أَبِي إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمَ الرِفَاعِـــيِّ نَضَّرَ اللهُ وَجْهَيْهِمَا قَالَ: سَأَلْتُ سَيِّدَنَا السَيِّدَ أَبَا عَبْدِ اللهِ الخُصَـــيْبِيِّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ عَنْ هٰذِهِ الآيَةِ فَقَالَ: يَا بُنَيَّ أعْلَمْ أَنَّ عَلَى العَالِمِ فَرْضٌ واجِبٌ أَنْ يَقُولَ لِتِلْمِيذِهِ الَّذِي خاطَبَهُ إِذَا قَوِيَ فِي عِلْمِهِ: قَدْ أَطْلَقْتُكَ يَا بُنَيَّ أَنْ تُخَاطِبَ مَنْ آنَسْـــتَ رُشْدَهُ وَتَنْشُـــرَ مَا عَلِمْتَهُ بَيْنَ إِخْوَانِكَ وَتُذَاكِرَهُمْ، وَيَكُونُ والِدُهُ يُرَاعِيهِ فِي قَوْلِهِ وَفِعْلِهِ فَإِنْ رَآهُ عَالِمًا أَدِيبًا يَصْلُحُ أَنْ يُخَاطِبَ الرِجَالَ وَيُكَاثِرَهُمْ تَرَكَهُ عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ، وَإِنْ لَمْ يَرَهُ نَاهِضًا فِيمَا عَلَّمَهُ مَنَعَهُ مِنَ المُذاكَرَةِ وَواظَبَ عَلَى مُذاكَرَتِهِ حَتَّى يَقْوَى فِي عِلْمِهِ وَيَزْدَادَ فَهْمُهُ، فَإِذَا رَآهُ قَدْ تَهَذَّبَ وَتَفَقَّهَ أَطْلَقَهُ وَهِيَ الثَانِيَةُ فَإِنْ رَآهُ قَدْ قَوِيَ فِي عِلْمِهِ وَحَسُـــنَتْ بَصِـــيرَتُهُ فِي مُذاكَرَتِهِ لِإِخْوَانِهِ فَلَا حَرَجَ عَلَيْهِ فِي مُخَاطَبَتِهِ لِمَنْ رَغِبَ إِلَيْهِ، وَإِنْ رَآهَ أَبُوهُ بَعْدَ المُواظَبَةِ مُقَصِّرًا فِي فَهْمِهِ لَيْسَ لَهُ نَهْضَةٌ بَيْنَ إِخْوَانِهِ فِيمَا يَنْهَضُونَ بِهِ مِنَ العِلْمِ وَكَانَ قَبُولًا لِمَا سَمِعَهُ مُعْتَقِدًا

[١] سوره بقره،آيه ٢٢٩

لَهُ، فَإِنَّ ذٰلِكَ التَقْصِيرَ مِنْهُ فِي العِلْمِ هُوَ بِذَنْبٍ اِسْتَحَقَّهُ فِي قَمِيصِهِ، فَلْيَأْمُرْهُ أَبُوهُ بِالإِمْسَاكِ عَنْ الْمُذاكَرَةِ وَيَسْأَلُ اللّٰهَ لَهُ الثَبَاتَ، وَيُحْسِنَ مُصَاحَبَتَهُ وَهُوَ قَوْلُهُ: "أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ".

وَمَا حَدَّثَنِي بِهِ سَيِّدِي وَ شَيْخِي قَدَّسَهُ اللّٰهُ قَالَ: إِنَّ الَّذِي أَدَبَنَا بِهِ شُيُوخُنَا وَعَلِمْنَاهُ لَا يَجُوزُ لِرَجُلٍ أَنْ يَفْتَحَ عَلَى أَحَدٍ مِنَ الطَالِبِينَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ فِي تِلْكَ البَلْدَةِ الَّتِي هُوَ فِيهَا مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ، فَإِنْ كَانَ فِي البَلْدَةِ أَكْفَاءٌ فِي السَمَاعِ وَالعِلْمِ فَلْيُشَاوِرْ أَكْبَرَهُمْ، فَإِنْ تَكَافَأَتْ أَعْمَارُهُمْ فَلْيُشَاوِرْ أَقَدَمُهُمْ فِي السَمَاعِ فَإِنْ تَكَافَأُوا فِي السَمَاعِ فَلْيُشَاوِرْ عَشَرَةً مِنْهُمْ قَبْلَ أَنْ يُخَاطِبَ مَنْ رَغِبَ إِلَيْهِ فَإِذا هُمْ أَشَارُوا عَلَيْهِ بِمُخاطَبَتِهِ وَكانُوا يَحْمِدُونَ طَرِيقَتَهُ وَيَشْكُرُونَ أَفْعَالَهُ فِيمَا يَرْوِيهِ وَيَأْتِيهِ قَالُوا لَهُ: قَدْ آنَسْنَا رُشْدَهُ وَرَضِينَاهُ لَكَ وَلَدًا فِي مَعْرِفَةِ اللّٰهِ فَحِينَئِذٍ يُخَاطِبُهُ بَعْدَ ذٰلِكَ بِمَحْضَرٍ مِنْ رَجُلَيْنِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَيُشْهِدُهُمَا عَلَيْهِ، وَهُوَ باطِنُ الطَوَافِ بِالبَيْتِ الحَرَامِ وَهُوَ طَوَافُ الْمُتْعَةِ، فَاعْلَمْ ذٰلِكَ.

و اوکه خداوند از او خشنود باد در تفسیر سخن سرورِ فرستاده که عزت و بزرگی‌اش باد روایت کرده است که: «در هر جگرِ تشنه‌ای، پاداشی است». پس گفت: شنیده‌ی من در این باره از افراد مورد اعتمادم از مولای ما صادق که عزت و بزرگی‌اش باد چنین است که از ایشان درباره‌ی آن سؤال شد، پس فرمود: «جگرِ تشنه همان جوینده‌ی معرفت و توحید خداوند است، کسی که به سوی او مشتاق و برای او بی‌تاب است.

پس آن کس که این معرفت را به او بیاموزاند و به او القا کند، از جانب خداوند پادا شی دارد. اما اگر برای این کار رشوه‌ای بگیرد، نزد ما اجری نخواهد داشت.»

و در روایت او درباره‌ی این سخن خداوند عز و جل: طلاق دو مرتبه ا ست، پس از آن یا باید او را به طور شـــایســـته نگاه داشـــت یا به نیکی رها کرد، پس اوکه خداوند از او خشنود باد گفت: شنیده‌ی من در این باره از شیخ و سرورم ابی‌الحسن مُقَرّی است، بر اســاس آنچه او از پدرش ابی‌اســحاق ابراهیم رِفاعی خداوند چهره‌ی هر دو را نورانی گرداند برایم حدیث گفت، که ابراهیم گفت: از سرورمان ســـید اباعبدالله خُصَـــیبی خداوند مقامش را شریف گرداند درباره‌ی این آیه پرسیدم، پس فرمود:

ای فرزندم، بدان که براستاد فرض واجبی است که به شاگردش، هنگامی که در علمش قوی شد، بگوید: «ای فرزندم، تو را طلاق دادم ورها و آزاد ساختم تا با هرکس که در او رشدی یافتی سخن بگویی و آنچه را آموخته‌ای میان برادرانت منتشر سازی و با آنان مذاکره کنی». و پدرش (استاد معنوی‌اش) باید مراقب گفتار و کردار او باشد. پس اگر او را عالمی ادیب دید که شایستگی سخن گفتن با مردان اهل معرفت و بحث با آنان را دارد، او را به حال خود رها می‌کند. و اگر او را در آنچه آموخته توانمند نیافت، او را از مذاکره و تعلیم دیگران باز می‌دارد و بر مذاکره و تعلیم با خود او مواظبت می‌کند تا در علمش قوی گردد و فهمش افزون شود. پس هنگامی که دید آن شاگرد تهذیب یافته و

فقیه شده است، او را رها می سازد و این همان طلاق مرتبه‌ی دوم است. پس اگر دید که در علمش نیرومند گشته و بصیرتش در مذاکره با برادرانش نیکو شده است، در سخن گفتن او با کسی که به وی روی آورده، منعی بر او نیست.

و اما اگر پدرش پس از این مراقبت و تعلیم، او را در فهمش مقصر دید و در میان برادرانش در علومی که آنان در آن پیشرفت کرده‌اند، توانایی و جهشی نداشت، در حالی که آنچه را شنیده می‌پذیرد و به آن معتقد است، پس همانا این تقصیر در علم، به سبب گناهی است که در قمیص یا دوره‌ی پیشین حیات خود مستحق آن شده است.

در این صورت، پدرش باید او را به خودداری از مذاکره امر کند و از خداوند برای او ثبات قدم بخواهد و مصاحبتش را با او نیکو گرداند، و این همان معنای سخن خداوند است که:یا رها کردن به نیکی.

و آنچه سرور و شیخ من که خداوند او را مقدس گرداند برایم حدیث گفت، این است که گفت: «همانا ادبی که مشایخ ما به ما آموختند و ما نیز آن را فراگرفتیم، این است که برای هیچ مردی جایز نیست که بر روی یکی از طالبان راه معرفت را بگشاید، در حالی که می‌داند در آن شهری که او هست، کسی عالم‌تر از او وجود دارد. پس اگر در آن شهر، افراد هم‌رتبه در شنیدن علم و دانش وجود داشتند، باید با بزرگترینشان مشورت کند. اگر در سن برابر بودند، با کسی که در سماع پیش‌کسوت‌تر است مشورت کند. و

اگر در شنیدن علم نیز برابر بودند، پیش از آنکه با طالبِ روی‌آورده سخن بگوید، باید با ده تن از آنان مشورت کند. پس زمانی که آنان به او اجازه‌ی سخن گفتن با آن طالب را دادند و روش او را ستودند و از اعمالش در آنچه روایت می‌کند و به جا می‌آورد سپاسگزاری کردند، به او می‌گویند: «ما در او رشد و کمال را یافتیم و او را به عنوان فرزندی در معرفت خداوند برای تو پسندیدیم». در این هنگام، پس از آن، در حضور دو مرد از مؤمنان با او سخن می‌گوید و او را تعلیم می‌دهد و آن دو را بر او شاهد می‌گیرد. و این، باطنِ طواف به دور بیت الحرام و همان طواف تمتع است. پس این را بدان.»

[١١٧] وَعَنْهُ عَنْ رِجَالِهِ عَنْ مَوْلَانَا العَالِمِ عَزّعَزّهُ أَنَّهُ قَالَ لِلمُفَضَّلِ مِنْهُ السَلامُ "يَا مُفَضَّلُ وَالَّذِي نَفَسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ الْمُؤْمِنَ أَعْطَى لِأَبِيهِ الَّذِي أَلْقَى إِلَيْهِ مَعْرِفَةَ اللهِ تَعَالَى مِلْءَ الأَرْضِ ذَهَبًا لَكَانَ الَّذِي أَعْطَاهُ وَأَلْقَى إِلَيْهِ مِنَ المَعْرِفَةِ أَعْظَمَ مِنَ الَّذِي أَعْطاهُ مِنَ الذَهَبِ". قَالَ المُفَضَّلُ مِنْهُ السَلامُ يَا مَوْلَايَ، فَإِنْ مَرَقَ أَبُوهُ الْمُلْقِيَ إِلَيْهِ ذٰلِكَ، ما يَصْنَعُ بِهِ الْمُؤْمِنُ؟ قَالَ: "يَكُونُ مَعَهُ كَمَا قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُنْيا مَعْرُوفًا﴾[١] فَإِذَا عَلِمَ مِنْهُ أَنَّهُ قَدْ كَفَرَ فَلَا يَتَبَرَّأُ مِنْهُ بِوَجْهِهِ لِئَلّا يَفْضَحَهُ عِنْدَ أَعْدَائِهِ وَيُنْذِرَهُمْ بِذَمِّهِ، وَيَفْعَلَ مَا أَمَرَهُ اللهُ بِهِ فِي قَوْلِهِ

[١] سوره لقمان،آیه١٥

عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ﴾[١] فَيَتْبَعَ العُلَمَاءَ الَّذِينَ وَصَلُوا مِنَ العِلْمِ إِلَى مَالَمْ يَصِلْ إِلَيْهِ وَيَقْتَفِي سَبِيلَهُمْ فَفِيهِ نَجَاتُهُ".

و از او از رجال او از مولای دانای ما که عزت و بزرگی‌اش باد روایت شده است که به مفضّل که سلام بر او باد فرمود: «ای مفضّل، سوگند به آنکه جان محمد در دست اوست، اگر مؤمن به پدرش که معرفت خداوند تعالی را به او القا کرده، به اندازه‌ی پُر شدن زمین طلا بدهد، هرآینه آنچه آن پدر از معرفت به او داده و القا کرده، بزرگتر از آن طلایی است که او بخشیده است.»

مفضّل که سلام بر او باد عرض کرد: ای مولای من، پس اگر آن پدری که این معرفت را به او القا کرده منحرف شود، آن مؤمن با او چه باید بکند؟ فرمود: «با او همان‌گونه باشد که خداوند عز و جل فرموده است:و در دنیا با آن دو به شایستگی و نیکی همراهی کن. پس هنگامی که دانست او کافر شده است، آشکارا از او بیزاری نجوید تا او را نزد دشمنانش رسوا نکند و با نکوهش او، آنان را بر ضدش نشوراند، و باید آنچه را خداوند در این سخنش عز و جل امر کرده، انجام دهد:و از راه کسی که به سوی من بازگشته است، پیروی کن). پس باید از عالمانی پیروی کند که از علم به جایگاهی رسیده‌اند که او نرسیده است و راه آنان را دنبال کند که نجاتش در آن است.»

[١] سوره لقمان،آیه١٥

[١١٨] وَبِإِسْنادِهِ عَنْ مَوْلَانَا الصادِقِ عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ لِجَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الجُعْفِيِّ إِلَيْهِ التَسْلِيمُ: "يَا جَابِرُ، أَنْصَحْ لِتِلْمِيذِكَ كَمَا نَصَحَكَ مَوْلَاكَ وَتَحْنَنْ عَلَيْهِ كَمَا تَحْنَنَ عَلَيْكَ، وَإِيَّاكَ وَعَسِّهِ فَإِنَّكَ مُطالَبٌ، وَمَنْ لَمْ يُحْسِنْ تَأْدِيبَ وَلَدِهِ وَتَعْلِيمَهُ أَوْ ضَنَّ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ مِنَ العِلْمِ فَقَدْ قَتَلَهُ وَقَدْ نَهَى اللهُ عَنْ ذٰلِكَ فَقَالَ: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ﴾[١].

و به اسناد او از مولای ما صادق که عزت و بزرگی‌اش باد روایت است که به جابر بن یزید جُعفی که تسلیم بر او باد فرمود: «ای جابر، برای شاگردت خیرخواهی کن همان‌گونه که مولایت برای تو خیرخواهی کرد، و بر او مهربان باش همان‌گونه که او بر تو مهربان بود. و از بدرفتاری و سخت‌گیری با او بپرهیز، چرا که تو مورد بازخواست قرار خواهی گرفت. و هرکس در تأدیب و تعلیم فرزندش یا همان شاگردش کوتاهی کند یا از آموختن چیزی از علم به او بخل ورزد، همانا او را کشته است، و خداوند از این کار نهی کرده و فرموده است:و فرزندان خود را از ترس تنگدستی نکشید؛ ما به آنان و شما روزی می‌دهیم.»

[١] سوره اسراء،آیه٣١

[١١٩] وَحَدَّثَنِي مَوْلَايَ شَيْخِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بِرِوَايَتِهِ عَنْ رِجَالِهِ عَنْ السَّيِّدِ الرَسُولِ عَزَّعَزُّهُ أَنَّهُ قَالَ يَوْمًا لِسَلْمَانَ مِنْهُ السَلامُ وَقَدْ دَخَلَ عَلَيْهِ: كَيْفَ أَصْبَحْتَ يا سَلْمَانُ؟ فَقَالَ: مُؤْمِنًا حَقًّا، فَقَالَ لَهُ: مَا عَلامَةُ إِيمَانِكَ؟ فَقَالَ سَلْمَانُ: عَرَفْتُ الإِتْصَالَ مِنَ الإِنْفِصَالِ، قَالَ المِيمُ عَزَّعَزُّهُ: "عَرَفْتَ فَالْزَمْ".

فَالإِتْصَالُ مَعْرِفَةُ الإِسْمِ الأَعْظَمِ وَإِتِصَالُهُ بِنُورِ الذَاتِ فِي القِدَمِ وَالإِنْفِصَالُ ظُهُورُهُ مِنْهَا لِإِظْهَارِ القُدْرَةِ وَالآياتِ وَالحُكْمِ.

و مولا و شیخ من رضی الله عنه برایم با روایت خود از رجال خود از سید رسول که عزت و بزرگی‌اش باد حدیث گفت که روزی به سلمان که سلام بر او باد در حالی که بر ایشان وارد شده بود، فرمود: «چگونه صبح کردی ای سلمان؟» پس عرض کرد: «مؤمنی حقیقی.» پس به او فرمود: «نشانه‌ی ایمانت چیست؟» سلمان عرض کرد: «اتصال را از انفصال شناختم.» میم (اشاره به سید رسول محمد) که عزت و بزرگی‌اش باد فرمود: «شناختی، پس بر آن پایبند باش.»

پس اتصال، معرفت اسم اعظم و پیوستگی آن به نور ذات درازل است. و انفصال، ظهور آن (اسم) از ذات برای آشکار ساختن قدرت و آیات و حِکَم است.

[١٢٠] وَبِإِسْنَادِهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَنْ أَشْيَاخِهِ عَنْ السَيِّدِ المِيم عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ يَوْمًا لِلمِقْدادِ عَلَيْهِ السَلَامُ: "كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا مِقْدَادُ؟" فَقَالَ: أَصْبَحْتُ مُؤْمِنًا حَقًّا قَالَ لَهُ: "مَا عَلامَةُ إِيمَانِكَ؟" فَقَالَ المِقْدَادُ: أَصْبَحْتُ وَالجَنَّةُ عَنْ يَمِينِي وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَيْهِ، وَالنَارُ عَنْ شَمَالِي، وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الثَانِي وَالصِراطُ تَحْتَ قَدَمَيَّ وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى سَلْمَانَ، وَاللهُ عَزَّوَجَلَّ نَاظِرٌ إِلَيَّ وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعِزُّهُ قَالَ لَهُ المِيمُ: "عَرَفْتَ فَالْزَمْ".

و به اسناد او رضی الله عنه از مشایخ خود از سیدِ میم که عزت و بزرگی‌اش باد روایت است که روزی به مقداد علیه السلام فرمود: «چگونه صبح کردی ای مقداد؟» عرض کرد: «در حالی که مؤمنی حقیقی هستم.» به او فرمود: «نشانه‌ی ایمانت چیست؟» مقداد عرض کرد: « صبح کردم در حالی که بهشت در سمت را ست من است، و با دستش به شخصی که آنجا بود اشاره کرد، و دوزخ در سمت چپ من است، و با دستش به دومی اشاره کرد، و صراط زیر پاهای من است، و با دستش به سلمان اشاره کرد، و خداوند عز و جل به من می‌نگرد، و با دستش به امیرالمؤمنین که عزت و بزرگی‌اش باد اشاره کرد.» میم به او فرمود: «شناختی، پس بر آن پایبند باش.»

[١٢١] وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ رِجَالِهِ عَنْ السَيِّدِ المِيم عَزَّعَزُّهُ أَنَّهُ قَالَ يَوْمًا لِحَارِثَةَ بِنِ النُعْمَانُ عَلَيْهِ السَلَامُ وَقَدْ دَخَلَ عَلَيْهِ: "كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا حَارِثَةُ؟" فَقَالَ: أَصْبَحْتُ مُؤْمِنًا حَقًّا، وَكَانَ النَبِيُّ مُتَّكِئًا، فَاسْتَوَى جَالِسًا وَقَالَ لَهُ: "لِكُلِّ شَيْءٍ حَقِيقَةٌ فَمَا عَلامَةُ إِيمَانِكِ يَا حَارِثَةُ؟" فَقَالَ: لَوْ أَصَبْتُ الدُنْيَا دُرَّهَا وَيَوَاقِيتِهَا وَذَهَبِهَا وَفِضَّتِهَا وَتُرَابِهَا وَحَجَرِهَا وَمَدَرِهَا سَوَاءٌ عِنْدِي فَقَالَ لَهُ: "عَرَفْتَ فَالْزَمْ".

وَهٰذا وَإِنْ كَانَ خِطَابُ الإِسْمِ الأَمِينِ وَرَحْمَتُهُ عَلَى العَالَمِينَ لِمَنْ يَلِيهِ مِنَ الأَمْلَاكِ النُورَانِيِّينَ صَلَوَاتُهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ فَإِنَّ المُرادَ بِهِ المُؤْمِنُونَ البَشَرِيُّونَ إِذَا وَ صَلَ إِلَيْهِمْ فَيَتَأَدَّبُونَ بِهِ فِي حِفْظِ السِرِّ، وَيُواظِبُونَ عَلَى التَفَقُّهِ وَالذِكْرِ وَاسْتِعْمَالِ التَقِيَّةِ فِي كِتْمَانِ الأَمْرِ لِأَنَّهُ أَجَلُّ العُلُومِ وَخَفِيُّ السِرِّ الشَرِيفِ المَكْتُومِ، كَمَا قَالَ بِزَرْجَمْهَرُ بْنُ البُخْتُكَانِ فِي كَلَامِهِ: "إِذَا كَانَ اللهُ غايَةُ الغَايَاتِ وَنِهَايَةُ النِهَايَاتِ كَانَتْ المَعْرِفَةُ بِهِ أَجَلُّ العِبَادَاتِ".

و به اسناد او از رجال او از سیدِ میم که عزتش والا باد روایت است که روزی به حارثة بن نعمان علیه السلام در حالی که بر ایشان وارد شده بود، فرمود: «چگونه صبح کردی ای حارثه؟» عرض کرد: «در حالی که مؤمنی حقیقی هستم.» و پیامبر تکیه داده بود، پس برخاست و راست نشست و به او فرمود: «هر چیزی را حقیقتی است، پس نشانه‌ی ایمان تو چیست ای حارثه؟» عرض کرد: «اگر تمام دنیا را، با درها و

یاقوت‌هایش، طلا و نقره‌اش، خاک و سنگ و کلوخش به دست آورم، نزد من یکسان است.» پس به او فرمود: «شناختی، پس بر آن پایبند باش.»

و این سخن، اگرچه خطابِ «نام امین» (کنایه از سید رسول) و رحمت او بر عالمیان، به کسانی است که پس از او می‌آیند، یعنی فرشتگان نورانی - که درودهای او بر همگی آنان باد - اما مقصود از آن، مؤمنان بشری هستند تا هنگامی که این کلام به آنان می‌رسد، به آن تأدب جسته و در حفظ سرّ بکوشند، و بر تفقّه (فهم عمیق دین) و ذکر و به کارگیری تقیه در پوشیده داشتنِ امر (مذهب حق) مواظبت کنند، زیرا که این، والاترینِ علوم و رازِ شریفِ پنهان داشته شده است؛ همان‌گونه که بزرگمهر پسر بختگان در کلامش گفته است: «هنگامی که خداوند غایتِ غایت‌ها و نهایتِ نهایت‌ها باشد، معرفت به او والاترینِ عبادت‌ها خواهد بود.»

[۱۲۲] وَمِمَّا رُوِيَ فِي مُحْكَمِ المَقَالِ عَنْ مَوْلَانَا جَعْفَرٍ عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ أَعْطَاهُ اللهُ المَعْرِفَةَ وَظَنَّ أَنَّ أَحَدًا أُعْطِيَ فَوْقَ مَا أُعْطِيَ فَقَدْ صَغَّرَ مَا عَظَّمَ اللهُ، وَعَظَّمَ مَا صَغَّرَ اللهُ.

و از آنچه در «محکم المقال» از مولای ما جعفر که عزتش والا باد روایت شده است که فرمود: هرکس که خداوند به او معرفت عطا کند و گمان برد که به کسی دیگر چیزی فراتر از آنچه به او داده شده، عطا گشته است، پس همانا آنچه را خدا بزرگ داشته، کوچک شمرده، و آنچه را خدا کوچک داشته، بزرگ شمرده است.

[١٢٣] وَرُوِيَ عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ إِلَيْهِ التَسْلِيمُ أَنَّهُ قَالَ: "نِهايَةُ مَا فِي الدَارِ مَعْرِفَةُ اللهِ فَإِذَا أَعْطَاهَا لِعَبْدِهِ الفَقِيرِ فَقَدْ أَعْطَاهُ نِهَايَةَ الْمُلْكِ".

و از مفضل بن عمر که تسلیم بر او باد روایت شده است که گفت: «نهایتِ آنچه در جهان هستی وجود دارد، معرفت خداوند است. پس هنگامی که آن را به بنده‌ی فقیر خود عطا کند، همانا نهایتِ پادشاهی را به او بخشیده است.»

[١٢٤] وَعَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَلَيْهِ السَلَامُ قَالَ: قَالَ لِي مَوْلَانَا الصَادِقُ عَزَّ عِزُّهُ: "مَنْ وَجَدَ بَرْدَ حُبِنَا فِي قَلْبِهِ فَلْيَحْمَدِ اللهَ عَلَى أَوَّلِ النِعَمِ" قُلْتُ: سَيِّدِي مَا أَوَّلُ النِعَمِ؟ قالَ: "طَيِّبُ الوِلَادَةِ".

و از اسحاق بن عمار علیه السلام روایت است که گفت: مولای ما صادق که عزتش والا باد به من فرمود: «هرکس خنکای محبت ما را در قلبش بیابد، پس باید خداوند را بر نخستینِ نعمت‌ها سپاس گوید.» عرض کردم: «سرورم، نخستینِ نعمت‌ها چیست؟» فرمود: «پاکیِ ولادت.»

(صفت مومنين زاهد)

وَأَضَفْنَا فِي هٰذَا البَابِ مَا وَرَدَ فِي صِفَةِ الْمُؤْمِنِينَ الزَاهِدِينَ.

[١٢٥] فَمِنْ ذٰلِكَ مَا رَوَيْنَاهُ عَنْ مَوْلَانَا سَيِّدِ العَابِدِينَ عَزَّعَزُّهُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنِي الحُسَيْنُ بْنُ سَعْدٍ الأَهْوازِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُمَالِيِّ عَلَيْهِ السَلَامُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَايَ عَلِيِّ بْنُ الحُسَيْنِ عَزَّعَزُّهُ وَهُوَ جَالِسٌ فِي بَيْتٍ وَحْدَهُ وَلَيْسَ عِنْدَهُ أَحَدٌ وَهُوَ يَقُولُ: "بِنَفْسِكَ بِنَفْسِكَ" فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ مَنْ تُخَاطِبْ وَلَيْسَ عِنْدَكَ أَحَدٌ؟ فَقَالَ: "إِنَّ يَحْيَى بْنَ أُمِّ الطَوِيلِ شَكَا إِلَيَّ الوَحْدَةَ وَقَالَ بِمَنْ آنَسُ؟"فَقُلْتُ: "بِنَفْسِكَ بِنَفْسِكَ"فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، لَسْتُ أَرَاهُ، فَنَادَى: "يا يَحْيِى" فَإِذَا بِهِ. فَقَالَ مَوْلَانَا: "يا يَحْيِى، إِنَّ اللهَ جَعَلَ أُنْسَ الْمُؤْمِنِ فِي وَحْدَتِهِ وَرَاحَتَهِ فِي مَعْرِفَتِهِ.

و در اين باب، آنچه را كه در وصف مؤمنانِ زاهد وارد شده است، افزوديم.

پس از جمله‌ى آن، روايتى است كه از مولاى ما سيد العابدين كه عزتش والا باد روايت كرده‌ايم، به اسناد او از محمد بن ابراهيم كه گفت: حسين بن سعد اهوازى از پدرش از جدش از جابر از ابى‌حمزه ثمالى عليه السلام برايم حديث گفت كه او گفت: بر مولايم على بن حسين كه عزتش والا باد وارد شدم، در حالى كه در خانه‌اى تنها نشسته بود و

کسی نزدش نبود و می‌فرمود: «با خودت باش، با خودت باش.» پس عرض کردم: ای مولای من، با چه کسی سخن می‌گویید در حالی که کسی نزد شما نیست؟

پس فرمود: «همانا یحیی بن امطویل از تنهایی به من شکایت کرد و گفت: با چه کسی انس بگیرم؟» پس به او گفتم: «با خودت باش، با خودت باش.» ابوحمزه می‌گوید عرض کردم: ای مولای من، من او را نمی‌بینم. پس ندا داد: «ای یحیی!» و ناگهان او حاضر شد. پس مولای ما فرمود: «ای یحیی، همانا خداوند، اُنس مؤمن را در تنهایی او و آسایشش را در معرفت او قرار داده است.»

[١٢٦] **وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى عَنْهُ أَيْضًا أَنَّهُ قَالَ: فَوَاللّٰهِ لَقَدْ أَشَارَ إِلَى الجِدَارِ أَنْ اِنْشَقَّ، فَانْشَقَّ وَخَرَجَ مِنْهُ سَيِّدُنا أَبُو الحُسَيْنِ يَحِيى مِنْهُ السَلامُ ثُمَّ اِلْتَفَتَ إِلَيَّ وَقَالَ عَزَّعَزَّهُ: "يَا أَبَا حَمْزَةَ، إِنَّ اللّٰهَ جَعَلَ أُنْسَ الْمُؤْمِنِ فِي وِحْدَتِهِ وَراحَتَهُ فِي مَعْرِفَتِهِ".**

و در روایتی دیگر نیز از او آمده است که ابوحمزه گفت: «پس سوگند به خدا که مولایم به دیوار اشاره‌ای کرد که بشکاف، پس دیوار شکافته شد و سرور ما ابوالحسین یحیی که سلام بر او باد از آن خارج شد.» سپس به من رو کرد و فرمود: «ای اباحمزه، همانا خداوند، اُنس مؤمن را در تنهایی او و آسایشش را در معرفت او قرار داده است.»

[١٢٧] وَرَوَاهُ الشَيْخُ أَبُو الحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الجَلِيِّ قَدَّسَ اللهُ لَطِيفَهُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ رِجالِهِ عَنْ سَيِّدِنَا جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الجُعْفِيِّ إِلَيْهِ التَسْلِيمُ أَنَّهُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَانَا الصَادِقِ عَزَّ عِزُّهُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ لِرَجُلٍ مِنْ شِيعَتِهِ: تَخَفَّرْ "وَلَا تُشْهِرْ، وَوَارِ شَخْصَكَ فَلَا تُذْكَرْ وَتَعَلَّمْ وَاعْمَلْ وَاسْمَعْ وَاكْتُمْ وَما عَلَيْكَ إِذَا عَرَفْتَ اللهَ لا تُرِيدُ مَعَهُ سِواهُ".

و شیخ ابوالحسین محمد بن علی جُلّی خداوند روح لطیف او را مقدس گرداند به اسناد خود از رجال خویش از سرور ما جابر بن یزید جُعفی که تسلیم بر او باد روایت کرده است که گفت:بر مولای ما صادق که عزتش والا باد وارد شدم و شنیدم که به مردی از شیعیانش می‌فرمود: «پوشیده و پنهان باش و خود را مشهور مکن، و شخصیت خود را پنهان دار تا نامت برده نشود، و بیاموز و عمل کن و بشنو و کتمان کن. و بر تو باکی نیست اگر خدا را شناختی و با او، غیر او را نخواستی.»

[١٢٨] وَحَدَّثَ أَبُو مُحَمَّدٍ الهَمَذانِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الآدَمِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ وَهُوَ اِبْنُ حَسَكَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَلَيْهِ السَلَامُ عَنْ مَوْلَانَا الصَادِقِ عَزَّ عِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "إِنَّ المُؤْمِنَ أَعَزُّ مِنَ الكِبْرِيتِ الأَحْمَرِ، لَا يَذُلُّ نَفْسَهُ، فَرَحُهُ بِدِينِهِ وَأُنْسُهُ فِي وَحْدَتِهِ لا يَحْتَشِمُ وَلا يَغْتَنِمُ وَلَا يَصْبِرُ عَلَى ضَيْمٍ ثُمَّ تَلَا: ﴿وَللهِ العِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلمُؤْمِنِينَ﴾[١]

[١] سوره منافقون،آیه٨

و ابومحمد همدانی از ابی سعید آدمی از علی بن حسین که همان ابن‌حَسَکه است از محمد بن سنان علیه السلام از مولای ما صادق که عزتش والا باد حدیث کرد که فرمود: «همانا مؤمن از گوگرد سرخ کمیاب‌تر است. نفس خود را خوار نمی سازد، شادی‌اش در دین اوست و انسش در تنهایی اوست. از غیر خدا پروا ندارد و در پی غنیمت نیست و ستم را تحمل نمی‌کند.» سپس این آیه را تلاوت فرمود:و عزت از آنِ خدا و فرستاده‌ی او و مؤمنان است.

[١٢٩] وَبِهٰذَا الإِسْنَادِ عَنْهُ عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "الْمُؤْمِنُ أَعَزُّ مِنَ الكِبْرِيتِ الأَحْمَرِ لَهُ التَوَسُّمُ وَلَوْ قَالَ لِهٰذا الجَبَلِ سِرْ لَسَارَ" قالَ: فَسَارَ الجَبَلُ بِقَوْلِ مَوْلَانَا فَقالَ لَهُ: "لَمْ أَعْنِكَ، قِفْ" فَوَقَفَ الجَبَلُ.

و با همین ا سناد از او که عزتش والا باد روایت ا ست که فرمود: «مؤمن از کبریت احمر کمیاب‌تر است، برای او فراست است و اگر به این کوه بگوید حرکت کن، هرآینه حرکت می‌کند.» راوی گفت: پس کوه با سخن مولای ما به حرکت درآمد. پس به آن فرمود: «مقصودم تو نبودی، بایست.» پس کوه ایستاد.

[١٣٠] وَرَوَى عَنْ العَدَوِيِّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ مَوْلَانَا الصَادِقِ عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "أَبَى اللهُ أَنْ يُؤَجِّلَ لِلمُؤْمِنِ أَجَلًا، لٰكِنْ إِذا هَمَّ بِذَنْبٍ يُوبِقُهُ قَبَضَهُ إِلَيْهِ".

و از عَدَوی از حماد بن عیسی از مولای ما صادق که عزتش والا باد روایت شده است که فرمود: «خداوند ابا ورزیده است که برای مؤمن اجل معینی قرار دهد، لیکن هرگاه قصد گناهی کند که او را به هلاکت اندازد، جانش را به سوی خود می‌گیرد.»

[١٣١] وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ مَوْلَانَا الصَادِقِ عَزَّ عِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "إِنَّ اللهَ لَمْ يُؤَجِّلْ لِلْمُؤْمِنِ أَجَلًا، وَلٰكِنْ إِذَا شَاءَ قَبْضَهُ أَنْسَاهُ أَهْلَهُ وَمَالَهُ وَوَلَدَهُ وَبَغَّضَ إِلَيْهِ مُقَامَهُ فِيهِمْ وَحَبَّبَ إِلَيْهِ أَجَلَهُ فَإِذَا أَحَبَّهُ قَبَضَهُ".

و به اسناد او از مولای ما صادق که عزتش والا باد روایت است که فرمود: «همانا خداوند برای مؤمن اجل معینی قرار نداده است، ولیکن هرگاه بخواهد جانش را بگیرد، خانواده، مال و فرزندش را از یاد او می‌برد و ماندن در میان آنان را در نظرش ناخوشایند می‌گرداند و مرگش را برایش دوست‌داشتنی می‌کند، و چون مرگ را دوست داشت، جانش را می‌گیرد.»

[١٣٢] وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: "إِنَّهُ يَبْعَثُ بِمَلَكَيْنِ يُقَالُ لِأَحَدِهِمَا الْمُنْسِي وَالآخَرُ الْمُسَلِّي، فَيُنْسِيهِ الأَوَّلُ طَيِّبَاتِ الدُنْيَا، وَيُسَلِّيهِ الآخَرُ عَنْ أَهْلِهِ وَوَلَدِهِ، ثُمَّ يَقْبِضُهُ إِلَيْهِ".

و در روایتی دیگر آمده است: «همانا او دو فرشته را می‌فرستد که به یکی از آنها فراموشاننده و به دیگری تسلی‌بخش گفته می‌شود. پس اولی خوشی‌های دنیا را از یاد

او می‌برد و دومی او را نسبت به خانواده و فرزندانش تسلی می‌دهد، سپس جانش را به سوی خود می‌گیرد.»

[١٣٤] وَرَوَى عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الجَعْفَرِيِّ عَلَيْهِ السَلَامُ عَنْ مَوْلَانَا الرِضَا عَزَّعَزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "إِنَّ اللهَ خَلَقَ رُوحَ الْمُؤْمِنِ مِنْ نُورِ حِجَابِهِ، وَخَلَقَ هَيْكَلَهُ مِنْ طِينِ رَحْمَتِهِ فَأَبُوهُ النُورُ وَأُمُّهُ الرَحْمَةُ، فَاتَّقَوْا فَرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللهِ الَّذِي خُلِقَ مِنْهُ".

و از سلیمان بن جعفر جعفری علیه السلام از مولای ما رضا که عزتش والا باد روایت شده است که فرمود: «همانا خداوند روح مؤمن را از نور حجاب خود آفرید، کالبد او را از گِل رحمت خود آفرید. پس پدر او نور است و مادرش رحمت. پس، از فراست مؤمن بپرهیزید، چرا که او با نور خداوندی می‌نگرد که از آن آفریده شده است.»

[١٣٤] وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الجُعْفِيِّ مِنْهُ السَلَامُ أَنَّهُ قَالَ: قُلْتُ لِمَوْلَايَ الصَادِقِ عَزَّعَزُّهُ: إِنِّي لَأُهَمُّ فِي بَعْضِ الأَوْقَاتِ هَمّاً يَأْتِينِي فِي وَجْهِي مِنْ غَيْرِهَمٍّ وَلَا سَبَبَ لَهُ؟ فَقَالَ مَوْلَايَ: "يَا جَابِر، إِنَّ اللهَ خَلَقَ هَيَاكِلَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ طِينَةِ الجِنَانِ، وَنَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِ رَحْمَتِهِ، فَإِذَا أَصَابَ أَحَدَهُمْ أَمْرٌ صَعْبٌ بِذَنْبٍ أَوْ خَطِيئَةٍ اِكْتَسَبَهَا حَزِنَتْ تِلْكَ الأَرْوَاحُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الأَرْضِ لِقُرْبِهَا مِنْهُ وَاِتِّصَالِهَا بِهِ، وَكَذٰلِكَ خَلَقَ أَجْسَادَ الْمُشْرِكِينَ مِنْ طِينَةِ خَبَالٍ فَهِيَ تَجْرِي هٰذَا المَجْرَى".

و به اسناد او از جابر بن یزید جُعفی که سلام بر او باد روایت است که گفت: به مولایم صادق که عزتش والا باد عرض کردم: همانا من در برخی اوقات دچار اندوهی می‌شوم که بی‌دلیل و بی‌سبب به من دست می‌دهد و در چهره‌ام آشکار می‌شود، علت آن چیست؟ پس مولایم فرمود: «ای جابر، همانا خداوند هیاکل مؤمنان را از گِل بهشت‌ها آفرید و از روح رحمت خویش در آن دمید. پس هرگاه به یکی از آنان به سبب گناه یا خطایی که مرتکب شده، امر دشواری برسد، ارواح دیگر مؤمنان در زمین به دلیل نزدیکی و اتصالشان با او، محزون می‌شوند. و به همین ترتیب، اجساد مشرکان را از گِل تباهی و فساد آفرید و آنان نیز بر همین منوال‌اند.»

[١٣٥] وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عِيسَى الفَـرَّاءِ عَنْ زَيْدِ بْنِ خَلِيفَةَ قَالَ: قَالَ مَوْلايَ الصادِقُ عَزَّعَزُّهُ: "إِنَّ الْمُؤْمِنَ لِيَدْخُلُ الْقَرْيَةَ وَلَيْسَ فِيهَا إِلَّا مُؤْمِنٌ واحِدٌ، فَتَصِلُ رُوحَ هٰذَا إِلَى رُوحِ هٰذَا وَرُوحُ هٰذَا إِلَى هٰذَا حَتَّى يَلْتَقِيَا".

و از علی بن محمد از یحیی بن محمد از عیسی فَرّاء از زید بن خلیفه روایت است که گفت: مولایم صادق که عزتش والا باد فرمود: «همانا مؤمن به شهری وارد می‌شود که در آن جز یک مؤمن نیست، پس روح این به روح آن، و روح آن به این می‌پیوندد تا آنکه یکدیگر را ملاقات کنند.»

[١٣٦] وَرُوِيَ عَنْ مَنْصُورٍ الصَّنْعَانِيِّ عَنْ الْمُعَلّى بْنِ خُنَيْسٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ السَّيِّدِ الرَّسُـــولِ عَزَّ عِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "يَقُولُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: إِنِّي لَحَرْبٌ لِمَنْ اِسْـتَذَلَّ عَبْدِيَ الْمُؤْمِنَ، وَإِنِّي الأَسْرَعُ إِلَى نُصْـــــرَةِ أَوْلِيَائِي، وَمَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ مِثْلَ تَرَدُّدِي فِي مَوْتِ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ، يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَأَنَا أُحِبُّ لِقَاءَهُ، فَأَصْرِفُهُ عَنْهُ، وَإِنَّهُ لَيَدْعُونَنِي فَأُجِيبُهُ، وَإِنَّهُ لَيَسْـأَلُنِي فَأُعْطِيهِ، وَلَوَلَمْ يَكُنْ فِي الدُنْيا إِلّا مُؤْمِنٌ وَاحِدٌ مِنْ عَبِيدِي لَاسْـتَغْنَيْتُ بِهِ عَنْ جَمِيعِ خَلْقِي، وَلَخَلَقْتُ لَهُ مِنْ إِيمَانِهِ أُنْسًا لا يَسْتَوْحِشُ مَعَهُ وَلَا يَأْنَسُ إِلَى أَحَدٍ".

و از منصـور صـنعانی از مُعَلّی بن خُنَیس علیه السـلام به اسـناد او از سـید رسـول که عزتش والا باد روایت شده است که فرمود: «خداوند عز و جل می‌فرماید: هرآینه من در جنگم با کسـی که بنده‌ی مؤمن مرا خوار شـمارد، و همانا من در یاری رسـاندن به اولیای خود شتابنده‌ترینم. و در هیچ کاری که انجام دهنده‌ی آنم، تردید نکرده‌ام، مانند تردیدم در گرفتن جان بنده‌ی مؤمنم؛ او مرگ را ناخوشـایند می‌دارد و من دیدارش را دوسـت دارم، پس آن را از او بازمی‌گردانم. و همانا او مرا می‌خواند و من اجابتش می‌کنم، و همانا او از من درخواسـتی می‌کند و من عطایش می‌کنم. و اگر در دنیا جز یک مؤمن از بندگانم نبود، هرآینه به وسیله‌ی او از همه‌ی آفریدگانم بی‌نیاز می‌شدم و از ایمانش برای او انیسـی می‌آفریدم که با آن هرگز احسـاس وحشـت و تنهایی نکند و به هیچ‌کس دیگری انس نگیرد.»

[١٣٧] وَمِنْ طَرِيقٍ آخَرَ بِرِوايَةِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الشَلْمَغَانِيِّ فِي كِتَابِ تَثْبِيتِ الإِمَامَةِ عَنْ السَــيِّدِ الرَسُــولِ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ: يَقُولُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: "لِيَأْذَنْ بِحَرْبٍ مِنِّي مَنْ أَذَلَّ عَبْدِيَ الْمُؤمِنَ، وَلْيَأْمَنْ غَضَبِي مَنْ أَكْرَمِ عَبْدِيَ الْمُؤمِنَ، وَلَوَلَمْ يَكُنْ فِي الأَرْضِ مِنْ خَلْقِي إِلَّا مُؤْمِنٌ وَاحِدٌ مَعَ إِمَامٍ عَادِلٍ لَا سْتَغْنَيْتُ بِعِبادَتِهِمَا عَنْ جَمِيعِ مَنْ خَلَقْتُهُ، وَلَقامَتْ سَمَائِي وَأَرْضِي بِهِمَا وَلَخَلَقْتُ لَهُمَا مِنْ إِيمَانِهِمَا أُنْسًا لَا يَحْتَاجَانِ مَعَهُ إِلَى سِوَاهُ".

و از طریقی دیگر، به روایت ابی‌جعفر محمد بن علی شــلمغانی در کتاب «تثبیت الامامة» از سـید رسـول که عزتش والا باد روایت اسـت که فرمود: خداوند عز و جل می‌فرماید: «باید آماده‌ی جنگی از سوی من باشد کسی که بنده‌ی مؤمن مرا خوار کند، و باید از خشم من در امان باشد کسی که بنده‌ی مؤمن مرا گرامی دارد. و اگر در زمین از آفریدگانم جز یک مؤمن همراه با امامی عادل نبود، هرآینه به عبادت آن دو از جمیع آنچه آفریده‌ام بی‌نیاز می‌شدم و آسمان و زمینم به واسطه‌ی آن دو برپا می‌ماند و برایشان از ایمانشان انیسی می‌آفریدم که با آن به غیر خود نیازی نداشته باشند.»

[١٣٨] وَحَدَّثَ العَدَوِّيُّ عَنْ حَمَّــــادِ بْنِ عِيسَى قَالَ: قَالَ مَوْلَانَا الصَادِقُ عَزَّعَزَّهُ: "يَقُولُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: إِنَّ العَبْدَ الْمُؤمِنَ لِيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَوافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتَ لِسَــانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ، وَعَيْنُهُ الَّتِي يَنْظُرُ بِهَا، وَسَــمْعَهُ الَّذِي يَسْــمَعُ بِهِ، وَيَدُهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَمَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنَا فاعِلُهُ مِثْلَ تَرَدُّدِي فِي قَبْضِ رُوحِ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ المَوْتَ وَأَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ، فَمَنْ

كَرِهْتُ مَسَاءَتَهُ فَحَقَّ عَلَى عِبَادِي أَنْ يَطْلُبُوا مَرْضَاتَهُ، وَلَا أَحَدَ أَضْيَعَ لِحَقِهِ مِنْ أَخِيهِ، وَلَوْلَا ذٰلِكَ لَظَهَرَ لَهُمْ الحَقُّ".

و عَدَوی از حماد بن عیسی حدیث کرد که گفت: مولای ما صادق که عزتش والا باد فرمود: «خداوند عز و جل می‌فرماید: همانا بنده‌ی مؤمن به وسیله‌ی نوافل (عبادات مستحب) به من تقرب می‌جوید تا آنکه دوستش بدارم. پس چون دوستش داشتم، من زبان او می شوم که با آن سخن می‌گوید، و چشم او که با آن می‌بیند، و گوش او که با آن می‌شنود، و دست او که با آن با قدرت ضربه می‌زند و در هیچ کاری که انجام دهنده‌ی آنم، تردید نکرده‌ام، مانند تردیدم در گرفتن جان بنده‌ی مؤمنم؛ او مرگ را ناخوشایند می‌دارد و من نیز ناراحت کردن او را ناخوشایند می‌دارم. پس هرکس که من ناراحتی‌اش را نخواهم، بر بندگانم واجب است که رضایت او را بطلبند. و هیچ‌کس بیش از برادرش، حق او را ضایع نمی‌کند، و اگر چنین نبود، هرآینه حق برایشان آشکار می‌شد.»

[١٣٩] وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَلَيْهِ السَلَامُ عَنْ المَوْلَى الصَادِقِ عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "إِنَّ اللهَ لَيُبْلِي عَبْدَهُ المُؤْمِنَ بِالبَلَاءِ كَمَا يُغَذِّي الطَيْرُ فَرْخَهُ لِيُعَوِّضَ العَافِيَةَ وَالسُرُورَ فِي دَارِ البَقَاءِ" وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿تِلْكَ الدَارُ الآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوّاً فِي الأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالعاقِبَةُ لِلمُتَّقِينَ﴾[١].

و از محمد بن سنان علیه السلام از مولای صادق که عزتش والا باد روایت است که فرمود: «همانا خداوند بنده‌ی مؤمن خود را به بلا مبتلا می‌کند همان‌گونه که پرنده جوجه‌ی خود را غذا می‌دهد، تا در سرای آخرت، عافیت و سرور را به او عوض دهد.» و این همان فرموده‌ی خداوند عز و جل است: آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین اراده‌ی برتری‌جویی و فساد ندارند، و عاقبت نیک از آنِ پرهیزکاران است.

[١٤٠] وَعَنْ دَاوُودَ بْنِ كَثِيرٍ الرُقِيِّ عَلَيْهِ السَلَامُ عَنْ مَوْلَانَا العَالِمِ عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "لَا يَقْبَلِ اللهُ مِنَ القُلُوبِ إِلَّا مَا صَفَا وَ صَلُبَ وَرَقَّ فَأَمَّا صَفاؤُهَا: فَلِقُرْبِ مَعْرِفَتِهَا وَأَمَّا صَلابَتُهَا: فَلِتَقْوَى عَلَى حَمْلِ سِرِّنَا وَأَمَّا رِقَّتُهَا: فَلِتَلِينَ لِلإِخْوَانِ" ثُمَّ قَالَ: "لَا يَرْتَفِعَنَّ أَحَدُكُمْ عَلَى أَخِيهِ وَإِنْ كَانَ أَكْبَرَ مِنْهُ فَيَرْفَعُهُ اللهُ عَلَيْهِ وَإِنْ كَانَ أَصْغَرَ مِنْهُ، وَكَذٰلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللهُ عَلَيْكُمْ".

[١] سوره قصص،آیه٨٣

و از داوود بن کثیر رُقّی علیه السلام از مولای دانای ما که عزتش والا باد روایت است که فرمود: «خداوند از قلب‌ها جز آن را که پاک و خالص، و محکم و استوار، و نرم و رقیق باشد، نمی‌پذیرد. اما پاکی و صفای آن: برای نزدیکی معرفتش است. و اما استواری آن: تا برای حمل سرّ ما قوی باشد. و اما نرمی آن: تا برای برادران نرم باشد.» سپس فرمود: «هیچ‌یک از شما خود را بر برادرش برتری ندهد، هرچند از او بزرگتر باشد، که در این صورت خداوند او را بر وی برتری خواهد داد هرچند از او کوچکتر باشد. و شما پیش از این چنین بودید و خداوند بر شما منت نهاد.»

[١٤١] وَحَدَّثَ العَلاءُ بْنُ خَلِيلٍ عَنْ شَيْبانَ عَنْ أَبِي عَاصِمٍ العَبَدَانِيِّ عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عِيسَى الرَّقَّاشِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُكَنْدَرِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الأَنْصَارِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ عَزَّعِزُّهُ: "يَقُولُ اللهُ تَبارَكَ وَتَعَالَى: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِيَ الْمُؤْمِنِ، فَلْيَظُنَّ بِي خَيْراً، وَأَنَا مَعَهُ حَيْثُ ذَكَرَنِي فَإِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي، وَإِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَإٍ مَنْ خَلَقِي ذَكَرْتَهُ فِي مَلَإٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ، وَإِنْ تَقَرَّبَ مِنِّي شِبْرًا تَقَرَّبْتُ مِنْهُ ذِرَاعًا، وَإِنْ تَقَرَّبَ مِنِّي ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ مِنْهُ بَاعًا، وَإِنْ جَائَنِي مَاشِيًا جِئْتُهُ هَرْوَلَةً".

و علاء بن خلیل از شیبان از ابی عاصم العبدانی از مفضل بن عیسی الرقاشی از محمد بن المکندر از جابر بن عبدالله انصاری علیه السلام روایت کرده است که گفت: رسول الله که عزتش بزرگ باد فرمود: خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: من نزد گمان بندهٔ

مؤمن خود هستم، پس باید به من گمان نیک داشته باشد. و من با اویم هر جا که مرا یاد کند. پس اگر مرا در نزد خود در دل یاد کند، او را در نزد خود یاد می‌کنم. و اگر مرا در جمعی از آفریدگانم یاد کند، او را در جمعی بهتر از آنان یاد می‌کنم. و اگر یک وجب به من نزدیک شود، یک ذراع به او نزدیک می‌شوم. و اگر یک ذراع به من نزدیک شود، به اندازه گشودن دو دست به او نزدیک می شوم. و اگر پیاده به سوی من آید، شتابان به سوی او می‌آیم.

[١٤٢] وَرَوَاهُ أَخِي أَبُو عَبْدِ اللهِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ البَغْدَادِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ رِجَالِهِ عَنْ مَوْلَانَا أَمِيرِ المُؤْمِنِينَ عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "يَطْلُبُ هٰذَا الشَأْنَ مِنَ النَاسِ ثَلاثَةُ أَصْنَافٍ:

الصِنْفُ الأَوَّلُ: يَطْلُبُهُ لِلرِيَاءِ وَالجِدَالِ، فَهُوَ ذُو خَبٍّ وَمَلَقٍ قَدْ تَسَرْبَلَ بِالتَخَشُّعِ، وَتَخَلَّى عَنْ الوَرَعِ، فَقَطَعَ اللهُ مِنْ هٰذَا خَيْشُومَهُ وَرَضَّ مِنْهُ حَيْزُومَهُ

وَأَمَّا الصِنْفُ الثَانِي: فَيَطْلُبُهُ لِلمِرَاءِ وَالإِسْتِطَالَةِ، لِيَسْتَطِيلَ بِهِ عَلَى مَنْ هُوَ دُونَهُ، وَيَتَوَاضَعَ لِلأَغْنِياءِ فَهُوَ لِحَلَوَائِهِمْ هَاضِمٌ وَلِدِيْنِهِ حَاطِمٌ فَأَعْمَى اللهُ مِنْ هٰذَا بَصَرَهُ وَقَطَعَ مِنْ بَيْنَ العُلَمَاءِ أَثَرَهُ وَخَبَرَهُ.

وَأَمَّا الصِنْفُ الثَالِثُ: فَيَطْلُبُهُ لِلعِلْمِ وَالتَفَقُّهِ، قَدْ اِنْحَنَى فِي بُرْنُسِهِ وَقَامَ اللَيْلَ فِي حُنْدُسِهِ خَائِفًا وَجِلاً، قَدْ اِسْتَوْحَشَ مِنْ أَوْثَقِ إِخْوَانِهِ فَشَدَّ اللهُ مِنْ هٰذَا أَرْكَانَهُ، وَأَعْطَاهُ يَوْمَ القِيامَةِ أَمَانَهُ".

و برادرم ابوعبدالله محمد بن محمد بغدادی با سـند خود از رجال خویش از مولای ما امیرالمؤمنین که عزتش بزرگ باد روایت کرده اسـت که فرمود: این امر را سـه گروه از مردم می‌جویند:

گروه اول: آن را برای ریا و جدال می‌جوید، پس او فردی فریبکار و چاپلوس ا ست که لباس فروتنی دروغین به تن کرده و پار سایی را رها نموده ا ست. پس خداوند بینی این شخص را ببرد و سینه‌اش و بالای سینه‌اش را درهم شکند.

و اما گروه دوم: آن را برای مجادله و فزون‌طلبی می‌جو ید، تا با آن بر فروتر از خود برتری جوید و برای ثروتمندان فروتنی کند. پس او هضـم‌کننده شـیرینی‌های آنان و درهم‌شکننده دین خویش است. پس خداوند چشم این شخص را کور گرداند و نام و نشانش را از میان علما قطع کند.

و اما گروه سوم: آن را برای دانش و فهم عمیق می‌جوید، که در کلاه بلند خود سر خم کرده و شـب را در تاریکی آن به عبادت برخاسـته اسـت، ترسـان و هراسـان، که از مطمئن‌ترین برادرانش دوری گزیده اسـت. پس خداوند ارکان این شـخص را اسـتوار سازد و در روز قیامت امان و آسایش را به او عطا فرماید.

[١٤٤] وَعَنْهُ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَ اللهُ دَرَجَتَهُ بِرِوَايَتِهِ عَنْ الْمُفَضَّلِ إِلَيْهِ التَسْلِيمُ قَالَ: سَمِعْتُ مَوْلَايَ الصَادِقَ عَزَّعَزُّهُ وَهُوَ يَقُولُ لِأَبِي الخَطَّابِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي زَيْنَبَ مِنْهُ السَلامُ "يَا مُحَمَّدُ أَحْذَرِ الدُخَلَاءَ فِي مَعْرِفَةِ اللهِ فَإِنَّهُمْ يَدْخُلُونَ أَبْنَاءَ خَمْسَ عَشَرَةَ سَنَةً وَيَخْرُجُونَ أَبْنَاءَ ثَلاثِينَ سَنَةً وَيَدْخُلُونَ أَبْنَاءَ ثَلَاثِينَ سَنَةَ وَيَخْرُجُونَ أَبْناءَ سِتِّينَ" فَنَسْأَلُ اللهُ الثَبَاتَ وَأَنْ يَجْعَلَهَا مُسْتَقِرَّةً لَا مُسْتَوْدَعَةً.

و از خصیبی با سند خویش که خداوند به سبب روایتش درجه‌اش را بلند گرداند از مفضل که تسلیم بر او باد روایت است که گفت: از مولایم صادق که عزتش بزرگ باد شنیدم در حالی که به ابی الخطاب محمد بن ابی زینب که سلام از اوست می‌فرمود: "ای محمد، از بیگانگان و مدعیان در معرفت خداوند برحذر باش، زیرا آنان در حالی که پانزده ساله‌اند وارد می‌شوند و در حالی که سی ساله‌اند خارج می‌شوند، و در حالی که سی ساله‌اند وارد می شوند و در حالی که شصت ساله‌اند خارج می شوند. پس از خداوند ثبات و پایداری می‌خواهیم و اینکه آن را مستقر و پایدار قرار دهد نه امانتی و موقتی.

[١٤٥] وَرَوَى فِي المَوْعِظَةِ الخَامِسَةَ عَشَرَ مِنَ الإِنْجِيلِ: يَقُولُ اللهُ سُبْحانَهُ وَتَعَالَى: "وَيْلٌ لِمَنْ عَلِمَ وَلَمْ يَعْمَلْ، وَوَيْلٌ لِمَنْ لَمْ يَعْلَمْ كَيْفَ يُضَاعَفُ لَهُ العَذابُ ضِعْفَيْنِ، وَوَيْلٌ لِمَنْ سَمِعَ بِالعِلْمِ وَلَمْ يَطْلُبْهُ كَيْفَ يُحْشَرُ مَعَ الجُهَّالِ فِي النَارِ".

و در موعظه پانزدهم از انجیل روایت کرده است: خداوند سبحانه و تعالی می‌فرماید: وای بر آنکه دانست و عمل نکرد، و وای بر آنکه ندانست، چگونه عذاب برای او دوچندان می شود، و وای بر آنکه از علم شنید و آن را طلب نکرد، چگونه با نادانان در آتش محشور می گردد.

[١٤٦] وَوَرَدَ فِيهِ: "أُطْلُبُوا العِلْمَ وَاعْمَلُوا بِهِ فَإِنَّكُمْ إِذَا عَمِلْتُمْ بِهِ سَعِدْتُمْ".

و در انجیل آمده است: علم را بجویید و به آن عمل کنید، زیرا هرگاه به آن عمل کنید، سعادتمند می‌شوید.

[١٤٧] وَرُوِيَ بِالإِسْنَادِ الصَّحِيحِ عَنْ ذِي النُّونِ المِصْرِيِّ قَالَ: كَانَ مِنْ كَلَامِ المَسِيحِ عَزَّ عِزُّهُ: "مَنْ عَلِمَ وَعَمِلَ فَهُوَ يُدْعَى عَظِيمًا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاءِ".

و با سند صحیح از ذوالنون مصری روایت شده است که گفت: از سخنان مسیح که عزتش بزرگ باد این بود: هر کس که بداند و عمل کند، او در ملکوت آسمان، بزرگ خوانده می‌شود.

[١٤٨] وَعَنْ الشَيْخِ الثِقَةِ أَبِي الحُسَيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الجَلِيِّ عَلَيْهِ سَلامُ المَلِكِ العَلِيِّ قَالَ: قَالَ لَنَا شَيْخُنَا وَقُدْوَتُنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ الحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الخُصَيْبِيِّ نَضَّرَ اللهُ وَجْهَهُ وَنَحْنُ بِحَضْرَتِهِ جَمَاعَةٌ مِنْ أَوْلَادِهِ: رُوِيْنَا عَنَ العَالِمِ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ: "أَدَبُ الدِينِ قَبْلَ الدِينِ، فَتَأَدَّبُوا، ثُمَّ تَدَيَّنُوا، ثُمَّ اِعْرِفُوا، ثُمَّ اِعْلَمُوا ثُمَّ اِعْمَلُوا، ثُمَّ عَلِّمُوا".

وَقَالَ الشَيْخُ أَبُو الحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الجَلِيّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ آمِينَ:

رَضِيتُ فَسَلَّمْتُ مُسْتَسْلِم ... بِقَلْبٍ تَقِيٍّ وَنَفْسٍ زَكِيَّة

وَصُمْتُ عَلَى أَنَّنِي مُفْطِرٌ ... وَرَأْسُ العِبَادَةِ حِفْظُ التَقِيَّة

وَقَالَ آخَرُ:

لَعُمْرُكَ مَا الإِنْسَانُ إِلَّا بِدِينِهِ ... فَلَا تَتْرُكْ التَقْوَى اِتِّكَالًا عَلَى النَسَبْ

فَقَدْ رَفَعَ الإِسْلَامُ سَلْمَانَ فارِسٍ ... وَقَدْ وَضَعَ الشِرْكُ اللَعِينَ أَبَا لَهَبْ

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ أَوْحَى لِمَرْيَمٍ ... وَهُزِّي إِلَيْكِ الجِذْعَ يَسَّاقَطُ الرُطَبْ

وَلَوْ شَاءَ أَحْنَى الجِذْعَ مِنْ غَيْرِ هَزِّهِ ... إِلَيْهَا وَلٰكِنَّ الأُمُورَ لَهَا سَبَبٌ

وَما قِيلَ فِي الأُبُوَّةِ:

إِنَّا وَآبَاؤُنَا الَّذِينَ هُم ... قَدْ أَوْقَعُونَا فِي وَرْطَةِ التَلَفِ

مِنْ عَلَّمَ العِلْمَ كَانَ خَيْرُ أَبٍ ... ذاكَ أَبُو الرُوحِ لَا أَبُو النُطَفِ

وَفِيمَا أَوْرَدْنَاهُ فِي هٰذَا البَابِ وَشَرَحْنَاهُ عَنْ المَوالِي عَزَّعَزَّهُ م مَا أَيْسَرُهُ يُقْنِعُ لِمَنْ صَفَتْ لَهُ سَرِيرَةٌ وَفَهْمٌ، وَأَنْدَرُهُ يَنْفَعُ لِمَنْ لَهُ بَصِيرَةٌ وَعِلْمٌ وَلَوْلَا خَوْفُ الإِطَالَةِ لَنَظَمْنَا فِي ذٰلِكَ

أَضْعَافَ مَا اِنْتَظَمَ، وَالحَمْدُ للهِ واهِبِ النِعَمِ وَصَلَواتُهُ عَلَى الإِسْمِ الأَعْظَمِ وَبَابُهُ الأَكْرَمُ، وَمَنْ آلِ إِلَيْهِمْ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا وَلِلمُؤْمِنِينَ أَجْمَعِينَ.

و از شیخ مورد اعتماد، ابی الحسین محمد بن علی الجلّی که سلام پاد شاه بلندمرتبه بر او باد روایت است که گفت: شیخ و پیشوای ما ابوعبدالله الحسین بن حمدان الخصیبی که خداوند چهره‌اش را شاداب گرداند به ما فرمود در حالی که ما، گروهی از شاگردان و پیروانش، در محضر او بودیم: از امام که عزتش بزرگ باد روایت کرده‌ایم که فرمود: ادبِ دین پیش از خودِ دین است. پس ادب بیاموزید، سپس دین‌داری کنید، سپس معرفت یابید، سپس بدانید، سپس عمل کنید، و سپس بیاموزانید.

و شیخ ابوالحسین محمد بن علی الجلّی که خداوند روحش را مقدس گرداند فرمود:

رضایت دادم و تسلیم شدم، تسلیم شده با دلی پرهیزگار و جانی پاکیزه و روزه گرفتم در حالی که روزه‌خوار بودم و اساس عبادت، حفظ تقیه است.

و دیگری گفته است:

به جان تو سوگند که انسان چیزی جز به دینش نیست ،پس تقوا را به اتکای نَسَب رها مکن چرا که اسلام، سلمان فارسی را رفعت بخشید و شرکِ لعین، ابولهب را پست گرداند. آیا ندیدی که خداوند به مریم وحی کرد که تنه درخت را به سوی خود بتکان

تا خرمای تازه بر تو فرو ریزد و اگر می‌خواســـت، تنه درخت را بدون تکان دادن به سوی او خم می‌کرد لیکن امور را سببی است (هر کاری از راه سببش انجام می‌شود).

و آنچه در باب پدری گفته شده است:

همانا ما و پدرانمان، همان‌ها که ما را در ورطه هلاکت افکندند

آن کس که علم آموخت، بهترین پدر بود او پدرِ روح است، نه پدرِ نطفه‌ها.

و در آنچه در این باب آوردیم و از موالی که عزتشان بزرگ باد شرح دادیم، آسان‌ترینش برای کســی که باطن و فهمی پاک دارد، قانع‌کننده اســت و نادرترینش برای کســی که بصیرت و دانشی دارد، سودمند ا ست. و اگر ترس از به درازا کشیدن سخن نبود، در این باره چندین برابر آنچه به نظم درآمده را به نظم می‌کشــیدیم. و ســپاس خدای را که بخشنده نعمت‌ها ست و درودهای او بر ا سم اعظم و باب گرامی‌اش و بر خاندانی که به ایشان بازمی‌گردند و سلام و درودی فراوان باد، و همچنین بر جمیع مؤمنان.

(باب دوم / ظهور خدا بين خلق و اثبات توحيد)

يَشْـتَمِلُ عَلَى وُجُودِ الحَقِّ لِأَهْلِ التَحْقِيقِ وَإِثْبَاتِ التَوْحِيدِ بِالشَـوَاهِدِ الَّتِي يَشْـهَدُ بِهَا أَهْلُ التَصْدِيقِ أَمَّا بَعْدُ: أَيُّهَا الأَخُ الكَرِيمُ نَسَبُهُ، الجَلِيلُ حَسَبُهُ، الحَمِيدُ مَذْهَبُهُ أَسْعَدَكَ اللهُ سَعَادَةَ أَوْلِيَائِهِ، وَحَبَاكَ بِحِبَاءِ أَصْـفِيَائِهِ، فَإِنَّا لَمْ نُقَدِّمْ ذِكْرَ الأُبُوَّةِ إِلَّا لِمَا عَلِمْنَاهُ مِنْ تَطَلُّعِكَ إِلَى شَرْحِ ذٰلِكَ وَبَيَانِهِ، فَسَـارَعْنَا إِلَى إِيثَارِكَ بِإِيضَـاحِهِ وَإِعْلَانِهِ، إِذْ قَدْ وَفَّينَا فِيهِ الغَرَضَ وَبَلَغْنَا فِي إِجابَتِكَ المُفْتَرَضَ، فَلْنَعُدْ الآنَ إِلَى شَرْحِ مَعْرِفَةِ التَوْحِيدِ وَكَشْـفِهِ لِلرَاغِبِ المُرِيدِ وَالطَالِبِ الرَشِيدِ المُوَفَّقِ السَدِي

بِالإِفْصَاحِ وَالتَصْـــرِيحِ وَالإِيضَاحِ وَالبَيَانِ وَالكَشْفِ وَالدَلائِلِ وَالبُرْهَانِ، وَمَا يَشْهَدُ بِهِ مُحْكَمُ التَنْزِيلِ مِنَ الكِتَابِ الَّذِي لَايَأْتِيهِ البَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ.

وَالدَلِيلُ مِنَ الخَبَرِ المَأْثُورِ الَّذِي دَلَّ عَلَيْهِ وَنَطَقَ بِهِ السَـيِّدُ الرَسُـولُ وَشَـهِدَ بِصِـحَتِهِ أَرْبَابُ العُقُولِ، وَلا يُنْكِرُهُ إِلَّا كُلُّ غَوِيٍّ جُهُولٌ، وَعَلَى اللهِ قَصْدُ السَبِيلِ إِنَّهُ عَلَيٌّ جَلِيلٌ. فَإِنْ قَالَ لَنَا قَائِلٌ: مَا الدَلِيلُ عَلَى الرَبِّ المَوْجُودِ وَالإِلٰهِ المَعْبُودِ، وَكَيْفَ السَـبِيلُ إِلَى مَعْرِفَتِهِ وَوُجُودِهِ فِي خَلْقِهِ وَبَرِّيَتِهِ؟ أَوْجَدَنَا ذٰلِكَ وَدَلَّنَا عَلَيْهِ مِنَ الكِتَابِ المَسْـطُورِ وَالخَبَرِ المَأْثُورِ اللَّذَيْنِ أَجْمَعَ عَلَيْهِمَا الجُمْهُورُ لِيَزُولَ عَنَّا بِإِيجَادِهِ الشَـكُّ وَالإِرْتِيَابُ فَنُخْلِصَ العِبادَةَ لِرَبِّ الأَرْبَابِ،

وَنَسْلَمُ مِنَ الحَيْرَةِ وَالإِنْقِلَابِ؟ قُلْنَا لَهُ: نَجِيبُكَ عَنْ ذٰلِكَ وَنَدُلُّكَ عَلَيْهِ بِالخَبَرِ المَشْهُورِ وَالمَقَالِ المُنِيرِ المَأْثُورِ، وَمِنَ القُرْآنِ الحَكِيمِ وَالتَأْوِيلِ المُبْرَمِ، وَالحُجَجِ العَقْلِيَّةِ وَالشَوَاهِدِ الجَلِيَّةِ وَالآثَارِ المُضِيَّةِ. وَأَرْجُو أَنْ يُصادِفَ ذٰلِكَ مِنْكَ قَلْبًا نَيِّرًا وَصَدْرًا خَيْرًا وَأُذُنًا وَاعِيَةً وَعَيْنًا صَافِيَةً فَنَتَلَقَّى حَقِيقَتَهُ بِالإِجَابَةِ وَالتَسْلِيمِ، وَصِحَّتَهُ بِالتَوْقِيرِ وَالتَعْظِيمِ فَنَفُوزَ جَمِيعًا وَمَنْ نَظَرَ فِيهِ بِالمَثُوبَةِ وَالأَجْرِ وَنَسْنِي الإِفَادَةَ وَالذِكْرَ بِفَضْلِ اللّٰهِ وَرَحْمَتِهِ وَإِرَادَتِهِ وَسَابِقِ مَشِيئَتِهِ إِنَّهُ عَلِيٌّ عَظِيمٌ. إِعْلَمْ أَيَّدَكَ اللّٰهُ بِمَعُونَتِهِ: إِنَّ الحَقَّ لا يَقُومُ إِلَّا بِأَرْبَعَةٍ:

أَوَّلُهَا: كِتَابُ اللّٰهِ المُنْزَلِ الَّذِي فِيهِ بَيانُ كُلِّ مُشْكِلٍ كَمَا قَالَ اللّٰهُ جَلَّ مِنْ قَائِلٍ: ﴿مَا فَرَّطْنَا فِي الكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾[1] وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَحْيِي المَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾[2] وَهُوَ الكِتَابُ، فَالكَافِرُ هُوَ المَيِّتُ فَإِذَا وَصَلَ إِلَى المَعْرِفَةِ فَقَدْ حَيِيَ الحَيَاةَ الدائِمَةَ. وَالثَانِي: قَوْلُ السَيِّدِ الرَسُولِ عَزَّوَجَلَّ وَمَا دَلَّ عَلَيْهِ وَأَشَارَ. وَالثَالِثُ: إِجْمَاعُ أَهْلِ العِلْمِ وَالنَقْلِ. وَالرَابِعُ: حُجَّةُ العَقْلِ.

فَمِنَ الأَدِلَّةِ الَّتِي نَذْكُرُهَا قَوْلُ اللّٰهِ فِي كِتَابِهِ العَظِيمِ بُرْهَانُهُ: ﴿إِنَّ اللّٰهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ ۖ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا ۖ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ ۚ إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾[3] فَهٰذِهِ خَمْسُ خِصَالٍ اِنْفَرَدَ اللّٰهُ بِعِلْمِهَا، وَصَرَّحَ لِأَهْلِ

---

[1] سوره انعام ،آيه٣٨

[2] سوره ياسين،آيه١٢

[3] سوره لقمان ،آيه٣

مَعْرِفَتِهِ أَنَّهُ الخَبِيرُ بِهَا وَالعَلِيمُ بِعِلْمِهَا، وَدَلَّ السَّيِّدُ الرَسُولُ عَزَّعَزَّهُ بِهَا عَلَيْهِ، وَأَخْبَرَ أَنَّهَا إِلَيْهِ وَإِنَّهُ اِسْتَأْثَرَ بِهَا دُونَ خَلْقِهِ وَبَرِيَّتِهِ.

در بر دارندۀ وجود ذات الهی برای اهل تحقیق و اثبات توحید با شـواهدی که اهل تصدیق بدان گواهی می‌دهند.

اما بعد: ای برادر گرامی‌نژاد، والاگهر، و پسـندیده‌مذهب، خداوند تو را به سـعادت اولیائش سـعادتمند گرداند و به عطای برگزیدگانش مخصـوص فرماید. همانا ما ذکر «اُبُوَّت» را پیش نیاوردیم مگر برای آنکه از اشتیاق تو به شرح و بیان آن آگاه بودیم. پس شتافتیم تا تو را به توضیح و آشکار ساختن آن برگزینیم، زیرا که در این کار، هدف را به جای آورده و در پاسخ به تو، وظیفۀ خود را به انجام رساندیم. پس اکنون بازگردیم به شرح معرفت توحید و کشف آن برای مشتاقِ مرید و طالبِ راشدِ موفقِ استواررأی. با فصاحت و صراحت، و با ایضاح و بیان، و با کشف و دلایل و برهان، و آنچه از قرآن که باطل از پیش و پسِ آن بدو راه نمی‌یابد و از جانب حکیمی ستوده نازل گشته، بدان گواهی می‌دهد.

و دلیل از روایت نقل شـده که سـید رسـول بر آن دلالت کرده و بدان سـخن گفته و خردمندان به صـحت آن گواهی داده‌اند، و آن را جز هر گمراه نادانی انکار نمی‌کند، و راه راست بر عهدۀ خداوند است، که او علیّ و بزرگ است.

پس اگر گوینده‌ای به ما بگوید: دلیل بر ربّ موجود و الاهِ معبود چیست؟ و راه شناخت و وجود او در میان خلق و آفریدگانش چگونه است؟

این را برای ما بیابید و ما را از کتاب نوشته شده و خبر مأثور که جمهور بر آن اجماع دارند، بدان راهنمایی کنید تا به یافتن آن، شک و تردید از ما زایل گردد و عبادت را برای رب‌الارباب خالص گردانیم و از سرگردانی و دگرگونی در امان بمانیم؟ به او می‌گوییم: تو را از آن پاسخ می‌دهیم و بدان راهنمایی می‌کنیم به وسیلۀ خبر مشهور و گفتار روشن و مأثور، و از قرآن حکیم و تفسیر استوار، و حجت‌های عقلی و شواهد آشکار و آثار درخشان.

و امیدوارم که این سخن از سوی تو با دلی نورانی و سینه‌ای نیکو و گوشی شنوا و چشمی صافی روبرو شود، تا حقیقت آن را با اجابت و تسلیم، و صحت آن را با توقیر و تعظیم بپذیریم. پس همگی ما و هر کس که در آن بنگرد، به ثواب و اجر دست یابیم و به فضل و رحمت و اراده و مشیت پیشینِ خداوند، توفیقِ فایده رساندن و یادآوری یابیم، که او علیّ و بزرگ است.

بدان، خداوند تو را به یاری خویش تأیید فرماید: که حق جز بر چهار اصل استوار نمی‌گردد:

نخستینِ آنها: کتابِ مُنزَلِ خداوند است که در آن بیان هر مشکلی وجود دارد، چنانکه خداوند که بزرگ اســـت گوینده‌اش، فرمود: ما در این کتاب، از هیچ چیز فرو گذار نکردیم. و فرمودۀ او عزّ و جلّ: همانا این ما هســـتیم که مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه را از پیش فرســـتاده‌اند و آثارشـــان را می‌نویســـیم و همه چیز را در امامی آشـــکار بر شمرده‌ایم، و امام مبین همان کتاب است. پس کافر همان مرده است، و چون به معرفت رسد، به حیات جاودان زنده گشته است. دوم: گفتار سید رسول که عزتش گرامی باد، و آنچه بر آن دلالت نمود و بدان اشـــاره کرد. ســـوم: اجماع اهل علم و نقل. چهارم: حجت عقل. پس از جمله دلایلی که ذکر می‌کنیم، این فرموده خداوند در کتابش اســـت که برهانش بزرگ است: در حقیقت، خداست که علم به قیامت نزد اوست، و باران را فرو می‌فرستد، و آنچه را که در رحمها ست می‌داند، و کسی نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد، و کســـی نمی‌داند در کدامین سرزمین می‌میرد. در حقیقت، خدا دانای آگاه است. پس اینها پنج خصلت است که خداوند علم آن را به خود منحصر کرده است، و برای اهل معرفتش تصرـــیح فرموده که اوســـت که به آنها آگاه اســـت و به علم آنها دانا است. و سید رسول که عزتش گرامی باد به وسیلۀ آنها بر ذات حق دلالت نمود، و خبر داد که آن خصـــال]از آنِ اوســـت ، و اینکه آن را برای خود و نه برای دیگر خلق و آفریدگانش برگزیده است.

[١٤٩] وَقَدْ نَقَلَ الثُقَاةُ عَنْ مَوْلَانَا أَمِيرِ المُؤْمِنِينَ عَزَّ عِزُّهُ أَنَّهُ قالَ فِي خِطْبَةٍ لَهُ مَشْهُورَةٍ سَمِعَهَا كَافَّةُ مَنْ حضَـرَ، وَعَلِمَهَا أَهْلُ العَقْلِ وَالنَظَرِ: "أَنَا عِنْدِي عِلْمُ السَاعَةِ، وَعَلَيَّ دَلَّتْ الرُسُلُ، وَبِتَوْحِيدِي نَطَقَتْ الكُتُبُ، وَإِلَى مَعْرِفَتِي دَعَتْ المِلَلُ، أَنَا سَـمَّكْتُ سَـمَاءَهَا، أَنَا سَـطَحْتُ أَرْضَهَا وَأَرْسَيْتُ جِبالَهَا وَأَجْرَيْتُ أَنْهَارَهَا وَأَنْبَتُ أَشْجارَهَا وَأَخْرَجْتُ ثِمارَهَا، أَنَا غَسَّقْتُ الغَسَـقَ، أَنَا أَطْلَعْتُ شَـمْسَـهَا وَأَنَرْتُ قَمَرَهَا، وَأَنَا خَلَقْتُ جِنانَهَا، وَأَنَا خَلَقْتُ الخَلْقَ وَبَسَطْتُ الرِزْقَ، وَأَنَا رَبُّ الأَرْبَابِ وَمالِكُ الرِقَابِ، العَلِيُّ العَلَّامُ، أَنَا قَرْنٌ مِنْ حَدِيدٍ، أَنَا فِي كُلِّ يَوْمٍ جَدِيدٌ، أَنَا المُبْدِي المُعِيدُ، أَنَا أَوْلَجْتُ عِيـسَى فِي بَطْنِ أُمِّهِ إِيلَاجًا أَنَا أَرْسَلْتُ الرُسُلَ وَنَبَّأْتُ النَبِينَ، أَنَا مُسَـمِّي الأَسْـمَاءِ وَمُبْدِيهَا، أَنَا اِحْتَجَبْتُ فِي آدَمَ كَوْرَهُ وَ دَوْرَهُ وَ تَسْـمِيْتُ هَابِيلَ، أَنَا اِحْتَجَبْتُ بِنُوحٍ فِي كُورِهِ وَ دَوْرِهِ وَ تَسَمِّيْتُ شِيْثَاً، أَنَا اِحْتَجَبْتُ بِيَعْقُوبَ فِي كَورِهِ وَ دَوْرِهِ وَ تَسْمِيْتُ يُوسُفَ أَنَــا اِحْتَجَبْتُ بِمُوسَى فِي كَورِهِ وَ دَوْرِهِ وَ تَسَمِّيْتُ يُوَشَعَ، أَنَا اِحْتَجَبْتُ بِسُلَيْمانَ فِي كَوْرِهِ وَدَوْرِهِ وَ تَسْمِّيتُ آصِفَ، أَنَا اِحْتَجَبْتُ بِعِـيسَى فِي كَورِهِ وَدَوْرِهِ وَ تَسَمِّيْتُ شَمْعُونًا، أَنَا اِحْتَجَبْتُ بِمُحَمَّدٍ فِي كَوْرِهِ وَدَوْرِهِ وَتَسَمَّيْتُ عَلِيًّا، أَنَا الشَاهِدُ الَّذِي لَا أَغِيبُ، أَنَا الحَيُّ القَيُّومُ، أَنَا غَايَةُ الطَالِبِينَ وَأَمَانُ الخائِفِينَ".

و راویان مورد اطمینان از مولای ما امیرالمؤمنین که عزتش گرامی باد نقل کرده‌اند که او در خطبه‌ای مشـهور که همه حاضران آن را شـنیدند و اهل عقل و نظر آن را دانسـتند، فرمود: «علم قیامت نزد من است، و رسولان بر من دلالت کردند، و کتاب‌ها به توحید

من سـخن گفتند، و آیین‌ها به معرفت من فراخواندند. من آسـمانش را برافراشـتم، من زمینش را گستردم و کوه‌هایش را استوار ساختم و نهرهایش را روان کردم و درختانش را رویاندم و میوه‌هایش را برآوردم. من تاریکی شـب را پدید آوردم ، من خورشـیدش را طالع کردم و ماهش را روشـن سـاختم، و من بهشـت‌هایش را آفریدم. من خلق را آفریدم و رزق را گ ستردم. من پروردگار پروردگاران و صاحب اختیار همگان ه ستم، آن بلندمرتبه ب سیار دانا. من قرنی از آهن ه ستم (کنایه از قدرت و شک ست‌ناپذیری)، من در هر روزی جدید هسـتم، من آغازگر و بازگرداننده‌ام. من عیسـی را در شـکم مادرش به نیکی وارد ساختم، من ر سولان را فر ستادم و پیامبران را نبی گردانیدم. من نام‌گذارِ نام‌ها و پدیدآورندهٔ آنهایم. من در آدم در کَوْر و دَوْر او در حجاب شدم و خود را هابیل نامیدم. من به نوح در کور و دور او در حجاب شـدم و خود را شـیث نامیدم. من به یعقوب در کور و دور او در حجاب شدم و خود را یو سف نامیدم. من به مو سی در کور و دور او در حجاب شدم و خود را یو شع نامیدم. من به سلیمان در کور و دور او در حجاب شدم و خود را آ صف نامیدم. من به عی سی در کور و دور او در حجاب شدم و خود را شمعون نامیدم. من به محمد در کور و دور او در حجاب شدم و خود را علی نامیدم. من آن شاهد ه ستم که هرگز غایب نمی شوم، من زنده پاینده ه ستم. من غایت طالبان و امان ترسندگانم.»

(علم الساعة)

[١٥٠] وَقَدْ رُوِيَ مِنْ جِهَاتٍ عِدَّةٍ أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللهِ الأَنْصَارِيِّ عَلَيْهِ السَلَامُ سَأَلَ مَوْلَانَا أَمِيرَ المُؤْمِنِينَ عَزَّعِزُّهُ عَنِ السَاعَةِ؟ فَقَالَ لَهُ: ﴿اللهُ الَّذِي أَنزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ ۗ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ ❁ يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا ۖ وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ ۗ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ﴾[1] "إِنَّ السَاعَةَ تَكُونُ فِي يَوْمِ كَذَا مِنْ شَهْرِ كَذَا، وَذَكَرَ اليَوْمَ بِعَيْنِهِ فَقَالَ: تَكُونُ فِي يَوْمِ الجُمْعَةِ". ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ ۚ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾[2]

و از طرق گوناگون روایت شده است که جابر بن عبدالله انصاری علیه السلام از مولای ما امیرالمؤمنین که عزتش گرامی باد دربارهٔ قیامت پرسید. پس به او فرمود: (خداست که کتاب و ترازو را به حق فرود آورد، و تو چه می‌دانی؟ شاید قیامت نزدیک باشد آنان که بدان ایمان ندارند، شتاب‌زده آن را می‌خواهند، و کسانی که ایمان آورده‌اند

---

[1] سوره شوری،آیه١٧و١٨

[2] سوره یونس،آیه٢۴

از آن هراسانند و می‌دانند که آن حق است. آری، کسانی که در مورد قیامت جدال می‌کنند، قطعاً در گمراهی دور و درازی هستند).«همانا قیامت در فلان روز از فلان ماه خواهد بود،» و آن روز را مشخصاً ذکر کرده و فرمود: «در روز جمعه خواهد بود.» سپس این فرمودۀ خداوند عزّ و جلّ را تلاوت نمود:(در حقیقت، مَثَل زندگی دنیا بسان آبی است که آن را از آسمان فرستادیم، پس گیاهان زمین از آنچه مردم و دام‌ها می‌خورند، با آن درآمیخت، تا آنگاه که زمین پیرایه خود را برگرفت و آراسته گردید و اهل آن پنداشتند که آنان بر آن قدرت دارند، ناگهان فرمان ما شبی یا روزی به آن رسید و آن را چنان درویده کردیم که گویی دیروز هیچ چیز نبوده است. این گونه، آیات خود را برای گروهی که می‌اندیشند، به تفصیل بیان می‌کنیم).

(انزال الغيث)

[١٥١] وَأَمَّا قَوْلُهُ: وَيُنَزِّلُ الغَيْثَ: فَقَدْ رُوِيَ بِالإِجْمَاعِ أَنَّ بَنِي دَارِمٍ أَتَوْا إِلَى مَوْلَانَا أَمِيرِ المُؤْمِنِينَ عَزَّعَزُّهُ فَشَكَوْا إِلَيْهِ حَبْسَ القَطْرِ عَنْهُمْ، وَأَنَّ الضُّرَّ قَدْ أَجْهَدَهُمْ، فَقالَ لَهُمْ: "أَمْضَوْا إِلَى دِيَارِكُمْ فَقَدْ سُقِيْتُمْ فِي يَوْمِكُمْ هٰذا" وَإِنَّهُمْ عَادُوا إِلَى حَيِّهِمْ فَوَجَدُوا أَرْضَهُمْ قَدْ أُمْطِرَتْ فِي ذٰلِكَ اليَوْمِ الَّذِي حَضَرُوا فِيهِ بِحَضْرَةِ مَوْلَانَا عَزَّعَزُّهُ.

و اما در مورد فرمودۀ او: (و باران را فرو می‌فرستد): به اجماع روایت شده است که قبیله بنی دارم نزد مولای ما امیرالمؤمنین که عزتش گرامی باد آمدند و از قطع شدن بارش و اینکه سختی و گزند آنان را به ستوه آورده است، به او شکایت کردند. پس به ایشان فرمود: «به دیار خود بازگردید که در همین امروزتان سیراب شدید». و آنان به قبیلۀ خویش بازگشتند و دریافتند که سرزمینشان در همان روزی که در محضر مولای ما که عزتش گرامی باد حاضر شده بودند، بارانی شده است.

[١٥٢] وَمِثْلُهُ مَا رُوِيَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ عَزَّ عَزَّهُ كَانَ جَالِسًا وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّ عَزَّهُ إِلَى جَانِبِهِ وَالْمُسْلِمُونَ مُجْتَمِعُونَ مِنْ حَوْلِهِ فَقَالَ لَهُ: "يَا عَلِيُّ أَنَا عَطْشَانٌ" وَكَانَ إِلَى جَانِبِهِ صَخْرَةٌ فَضَرَبَهَا مَوْلَانَا عَزَّ عَزَّهُ بِقَضِيبٍ كَانَ مَعَهُ فَانْبَجَسَ مِنْهَا مَاءٌ زُلَالٌ، فَشَرِبَ مِنْهُ سَيِّدُنَا الرَسُولُ عَزَّ عَزَّهُ وَمَنْ حَضَرَ فَأَنْزَلَ الغَيْثَ وَأَنْبَعَ المَاءَ مِنَ الحَجَرِ.

و مانند آن، آنچه روایت شده است که رسول الله که عزتش گرامی باد نشسته بود و امیرالمؤمنین که عزتش گرامی باد در کنارش بود و مسلمانان گِرد او جمع بودند، پس به او فرمود: «ای علی، من تشنه‌ام». و در کنار او صخره‌ای بود. پس مولای ما که عزتش گرامی باد چوب‌دستی یا شاخه‌ای که همراه داشت، بر آن ضربه‌ای زد و از آن آبی گوارا جوشیدن گرفت. پس سرور ما رسول که عزتش گرامی باد و حاضران از آن نوشیدند. پس او باران را نازل کرد و آب را از سنگ جوشانید.

(علم ما في الأرحام)

[١٥٣] وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَيَعْلَمُ مَا فِي الأَرْحَامِ﴾[١] فَحَدَّثَنِي سَيِّدِي شَيْخِي أَبُو الفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ البَغْدَادِيِّ نَضَّرَ اللهُ وَجْهَهُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ رِجَالِهِ أَنَّ أَبْرَهَةَ بْنَ الصَّبَّاحِ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَأَسْلَمَ وَهَاجَرَ إِلَى رَسُولِ اللهِ عَزَّعَزَّهُ وَتَزَوَّجَ فِي المَدِينَةِ وَأَنَّهُ سَافَرَ عَنْ أَهْلِهِ فَغابَ أَرْبَعِينَ سَنَةً. وَكَانَ سَيِّدُنَا الرَسُولُ عَزَّعَزَّهُ يَتَفَقَّدُ حَالَ مُخَلَّفِيهِ، وَأَنَّهُ قَدِمَ مِنْ سَفَرِهِ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَى زَوْجَتِهِ وَجَدَهَا ذَاتَ حَمْلٍ وَهِيَ مُقْرِبٌ، فَأَصْبَحَ مِنْ غَدِهِ وَأَخَذَ بِيَدِهَا وَأَتَى بِهَا إِلَى رَسُولِ اللهِ عَزَّعَزَّهُ وَأَمِيرُ المُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ جَالِسٌ وَالمَحْفَلُ بِالمُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارِ غَاصٌّ فَقَالَ الرَجُلُ: يَا سِيدِي يَا رَسُولَ اللهِ إِنَّ زَوْجَتِي هٰذِهِ سَافَرْتُ عَنْهَا فِي الوَقْتِ الَّذِي تَعْلَمُهُ وَخَلَّفْتُهَا عَلَى حَالِ السَلامَةِ فِي نَفْسِهَا، فَلَمَّا وَصَلْتُ البَارِحَةَ وَجَدْتُهَا عَلَى هٰذِهِ الحَالَةِ فَقَالَ النَبِيُّ لِمَوْلَانَا أَمِيرِ المُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ: "يَا أَبَا الحَسَنِ أَخْبِرْهُمْ بِقِصَّةِ هٰذِهِ المَرْأَةِ فَإِنَّكَ بِهَا خَبِيرٌ" فَأَدْنَاهَا إِلَيْهِ وَقَالَ لَهَا مَوْلَانَا عَزَّعَزَّهُ: "إِذَا سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ فَأَصْدُقِينِي فَإِنَّ بَرَاءَتكِ فِي صِدْقِكِ؟" فَقَالَتْ لَهُ: نَعَمْ يَا مَوْلَايَ، قَالَ: "أَلَسْتِ تَذْكُرِينَ أَنَّكَ كُنْتَ فِي يَوْمِ كَذَا مِنْ شَهْرِ كَذَا مَا ضِيَةً فِي شَارِعٍ مِنْ شَوَارِعِ المَدِينَةِ، فَجَاءَكَ الحَيْضُ فَاسْتَحْيَيْتِ مِنَ النَاسِ وَجَلَسْتِ فِي وَسَطِ الطَرِيقِ فَوَجَدْتِ صُوفَةً مَطْرُوحَةً فَأَخَذْتِهَا وَتَحَمَّلْتِ بِهَا فِي المَوْضِعِ لِأَجْلِ الدَمِ؟"

---

[١] سوره لقمان،آيه٣٤

فَقالَتْ: قَدْ كَانَ ذٰلِكَ يَا مَوْلَايَ فَقَالَ: "إِنَّ تِلْكَ الصُوفَةَ قَدْ كَانَ مَسَحَ بِهَا رَجُلٌ إِحْلِيلَهُ مِنْ وَطْءٍ وَطْأَهُ فَعَلَّقَ المَنِيُّ فِي الصُــوفَةِ، فَلَمَّا تَحَمَّلْتِ بِهَا كَانَ المَوْضِــعُ حَارًّا فَتَحَلَّلَتْ النُطْفَةُ وَاخْتَلَطَتْ بِالدَمِ الحَارِّ فَكَانَ مِنْهَا هٰذَا الحَمْلُ، وَهُوَ ذَكَرٌ أَبْيَضُ اللَوْنِ أَشْــقَرُ الشَــعْرِ أَزْرَقُ العَيْنَيْنِ، وَفِي هٰذِهِ اللَيْلَةِ تَضَــعِينَهُ" فَأَخَذَ الرَجُلُ بِيَدِ زَوْجَتِهِ وَخَرَجَ، فَلَمَّا كَانَ اللَيْلُ ضَرَبَهَا المَخَاضُ فَوَضَعَتْ الحَمْلَ ذَكَرًا كَمَا وَصَفَ مَوْلَانَا عَزَّعَزُّهُ.

و اما فرمودۀ او عزّ و جلّ:(و آنچه را در رحم هاســـت می‌دا نند)، سرورم و شــیخم ابوالفتح محمد بن حســن بغدادی خداوند رویش را نورانی کند با اســناد خود از رجال خویش برایم حدیث کرد که ابرهة بن صباح پسری دا شت که ا سلام آورد و به سوی رســول الله که عزتش گرامی باد هجرت کرد و در مدینه ازدواج نمود و از نزد خانواده‌اش به سفر رفت و چهل سال غایب شد. و سرور ما ر سول که عزتش گرامی باد همواره از حال بازماندگان یارانش جویا می‌شــد. و آن مرد از ســفرش بازگشــت و چون بر همسرــش وارد شـــد، او را باردار و نزدیک به زایمان یا فت. فردای آن روز برخا ست و د ست همسرش را گرفت و او را نزد ر سول الله که عزتش گرامی باد آورد در حالی که امیرالمؤمنین که عزتش گرامی باد نشسته بود و محفل از مهاجرین و انصار آکنده بود. پس آن مرد گفت: «ای سرورم، ای رســول خدا، من در زمانی که خود می‌دانید از نزد این همسرم به سفر رفتم و او را در حالی که از نظر جسمی سالم بود ترک

کردم، اما دیشب که رسیدم او را بر این حال یافتم.» پس نبی به مولای ما امیرالمؤمنین که عزتش گرامی باد فرمود: «ای اباالحسن، آنان را از داستان این زن باخبر ساز که تو به حال او آگاهی.»پس او را به نزد خود خواند و مولای ما که عزتش گرامی باد به او فرمود: «هر گاه از تو چیزی پرسیدم، با من راست بگو که برائت تو در صداقت توست.» زن گفت: «آری ای مولای من.» فرمود: «آیا به یاد نمی‌آوری که در فلان روز از فلان ماه در یکی از خیابان‌های مدینه می‌رفتی که دچار حیض شدی، پس از مردم حیا کردی و در میان راه نشستی و پاره پشمی را افتاده یافتی، پس آن را برداشتی و برای جذب خون، آن را به عنوان مانع استفاده کردی؟» زن گفت: «آری ای مولای من، چنین بود.» پس فرمود: «همانا آن پشم را مردی پس از نزدیکی، آلت خود را با آن پاک کرده بود و منی به پشم آویخته بود. چون تو آن را بر خود نهادی و آن موضع گرم بود، نطفه باز شد و با خون گرم آمیخته گشت و این حمل از آن پدید آمد. و او پسری است سفیدرو، بورموی و زاغ‌چشم، و همین امشب او را به دنیا خواهی آورد.» پس مرد دست همسرش را گرفت و بیرون رفت. چون شب فرا رسید، درد زایمان زن را فراگرفت و فرزندی پسر، همانگونه که مولای ما که عزتش گرامی باد وصف کرده بود، به دنیا آورد.

[١٥٤] وَمِثْلُ ذٰلِكَ مَا حَدَّثَنِي بِهِ سَيِّدِي وَ شَيْخِي بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَشْيَاخِهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ أَنَّ عَبْدَ اللهِ بْنَ سَبَأَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَإِخْوَتَهُ أَتَوْا إِلَى مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ وَمَعَهُمْ أُخْتُهُمْ فَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هٰذِهِ أُخْتُنَا أَيِّمٌ لَا بَعْلَ لَهَا، اِسْتَقْضَيْنَاهَا الْيَوْمَ حَاجَةً: فَقَامَتْ وَهِيَ تَئِنُّ وَتَتَأَوَّهُ مِنْ ثِقَلِ جَوْفِهَا فَاسْتَرَبْنَا مُحَالَهَا وَأَدْخَلْنَا عَلَيْهَا امْرَأَةً قَابِلَةً: فَرَفَعَتْ عَنْ جَوْفِهَا لِتَنْظُرَ مَوْضِعَ الأَلَمِ، فَلَمَّا شَاهَدَتْهَا ذَكَرَتْ أَنَّهَا حَامِلٌ، وَقَدْ سَلَّمْنَاهَا إِلَيْكَ لِتَحْكُمَ فِيهَا بِحُكْمِكَ الَّذِي هُوَ حُكْمُ اللهِ وَرَسُولُهُ، فَقَالَ لَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ: "صَدَقَتْ القَابِلَةُ بِقَوْلِهَا لَكُمْ إِنَّهَا حَامِلٌ لٰكِنَّهَا لَمْ تَعْلَمْ الحَمْلَ مَا هُوَ وَمَا سَبَبُهُ، ثُمَّ قَالَ لَهَا: أَقْبِلِي، فَأَقْبَلَتْ ثُمَّ قَالَ لَهَا: أَدْبِرِي، فَأَدْبَرَتْ، فَقَالَ: إِنَّ أُخْتَكُمْ هٰذِهِ اِغْتَسَلَتْ بِمَاءٍ بَارِدٍ فِيهِ عَلَقٌ، فَدَخَلَتْ عَلَقَةٌ فِي الرَحِمِ، فَحَدَثَ مِنْهَا مَا تَرَوْنَ مِنْ هَيْئَةِ الحَمْلِ، وَلٰكِنْ اِجْلِسُوا حَتَّى تَرَوْا ذٰلِكَ عَيَانًا" فَجَلَسُوا كَمَا أَمَرَهُمْ، وَقَالَ: "عَلَيَّ بِأَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ" فَأَتَتْ، فَقَالَ لَهَا: "خُذِي هٰذِهِ الجَارِيَةَ إِلَيْكَ وَعَرِّيهَا وَأَجْلِسِيهَا فِي إِنَاءٍ وَاسِعٍ، وَاُدْلُكِي فَرْجَهَا بِالمَاءِ الحَارِّ وَانْظُرِي مَا يَكُونُ فَأَعْلِمِينِي بِهِ" فَأَخَذَتْ أَسْمَاءُ بِيَدِ الجَارِيَةِ وَمَضَتْ بِهَا إِلَى مَنْزِلِهَا وَفَعَلَتْ مَا أَمَرَهَا مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ فَمَا غَابَتْ أَسْمَاءُ إِلَّا هُنَيْهَةً ثُمَّ أَقْبَلَتْ وَالمَرْأَةُ مَعَهَا وَجَارِيَةُ أَسْمَاءَ مَعَهَا وَعَلَى رَأْسِهَا الإِنَاءُ الَّذِي كَانَ فِيهِ المَاءُ، فَوَضَعَتْهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَعَبْدُ اللهِ وَإِخْوَتُهُ جُلُوسٌ، فَإِذَا بِالطِسْتِ مَمْلُوءٌ دَمًا عَبِيطًا فِيهِ عَلَقَةٌ كَالقِثَاءَةِ، فَقَالَتْ أَسْمَاءُ: يَا مَوْلَايَ أَخَذْتُ هٰذِهِ الجَارِيَةَ فَفَعَلْتُ بِهَا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ وَإِذَا بِهٰذِهِ العَلَقَةِ قَدْ خَرَجَتْ وَتَبِعَهَا الدَمُ، فَقَالَ أَمِيرُ النَحْلِ

عَزَّعَزُّهُ لِعَبْدِ اللهِ بْنِ سَبَأَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَإِخْوَتِهِ: "خُذُوا بِيَدِ أُخْتِكُمْ وَامْضُوا وَاسْأَلُوهَا أَنْ تَجْعَلَكُمْ فِي حَلٍّ فَفَعَلُوا ذٰلِكَ".

و مانند آن است آنچه سرورم و شیخم با اسناد خود از مشایخ خویش رضی الله عنهم برایم حدیث کرد که عبدالله بن سبأ علیه السلام و برادرانش نزد مولای ما امیرالمؤمنین که عزتش گرامی باد آمدند و خواهر شان همراه‌شان بود. پس گفتند: «ای امیرالمؤمنین، این خواهر ما بیوه و بی شوهر است. امروز او را برای کاری فرستادیم، پس در حالی که از سنگینی شکمش می‌نالید و آه می‌کشید برخاست. ما به حال او شک کردیم و زنی ماما را بر او وارد ساختیم. پس ماما از شکمش لباس را بالا زد تا موضع درد را ببیند و چون او را مشاهده کرد، گفت که او حامله است. و ما او را به تو تسلیم کردیم تا حکم خود را که همان حکم خدا و رسولش است، درباره‌اش جاری کنی.»

پس امیرالمؤمنین که عزتش گرامی باد به آنان فرمود: «ماما در گفتارش به شما که او حامله است راست گفته، لیکن ندانسته است که این حمل چیست و سبب آن چه بوده است.» سپس به زن فرمود: «رو به من کن.» پس رو کرد. سپس به او فرمود: «پشت کن.» پس پشت کرد. آنگاه فرمود: «این خواهر شما با آبی سرد که در آن زالو بوده، غسل کرده است و زالویی وارد رحم او شده و از آن، این حالتی که به شکل حاملگی می‌بینید پدید آمده است. لیکن بنشینید تا آن را به چشم ببینید.» پس همانطور که امرشان

کرده بود نشستند. و فرمود: «اسماء بنت عمیس را نزد من آورید.» پس آمد. به او فرمود: «این کنیزک را نزد خود ببر و او را برهنه کن و در ظرفی بزرگ بنشان، و فرج او را با آب گرم ماساژ بده و ببین چه می‌شود و مرا باخبر کن.»

پس اسماء دست کنیزک را گرفت و او را به منزل خویش برد و آنچه مولای ما امیرالمؤمنین که عزتش گرامی باد امر فرموده بود انجام داد. اسماء لحظه‌ای بیش غایب نبود که بازگشت در حالی که آن زن و کنیز اسماء همراهش بودند و ظرفی که آب در آن بود بر سر کنیز بود. پس آن را در برابر ایشان نهاد در حالی که عبدالله و برادرانش نشسته بودند. پس دیدند که طشت پر از خون تازه است و در آن زالویی همچون خیارچنبرقرار دارد. پس اسماء گفت: «ای مولای من، این کنیزک را بردم و آنچه امر فرمودی با او کردم، و ناگهان این زالو خارج شد و خون به دنبالش آمد.» پس امیر النحل که عزتش گرامی باد به عبدالله بن سبأ علیه السلام و برادرانش فرمود: «دست خواهرتان را بگیرید و بروید و از او بخواهید که شما را حلال کند.» پس آنان چنین کردند.

(و ما تدری نفس ماذا تکسب غداً)

وَقَوْلُهُ تَعَالَى عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسَ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا﴾[١].

فَقَدْ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ يُخْبِرُ النَاسَ بِمَا يَكُونُ مِنْهُمْ فِي غَدِهِمْ، وَقَدْ أَخْبَرَ وَأَنْبَأَ بِمَا رَوَاهُ جَمَاعَةٌ عَنْهُ بِمَا هُوَ مَشْهُورٌ فِي خُطَبِهِ مِنَ الْمَلَاحِمِ الَّتِي أَجْمَعَ عَلَى صِحَّتِهَا الجَمُّ الغَفِيرُ وَلَمْ يَخْلُ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَمِنْ ذٰلِكَ مَاذَكَرَهُ عَنْ الفَرَاعِنَةِ وَالجَبَابِرَةِ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ وَمِنْ بَنِي العَبَّاسِ وَغَيْرِهِمْ حَتَّى لَقَدْ ذَكَرَ أَسْمَاءَهُمْ وَأَسْمَاءَ آبائِهِمْ وَكُنَاهُمْ وَأَلْقَابُهُمْ وَكَمْ يَمْلِكُ كُلُّ واحِدٍ مِنْهُمْ، وَمَنْ هُوَ الَمخْلُوعُ مِنْهُمْ وَالمَقْتُولُ وَمَنْ يَمُوتُ عَلَى فِرَاشِهِ، وَوَصَفَ كُلًّا مِنْهُمْ بِنَعَتِهِ وَ صِفَتِهِ وَأَفْعَالِهِ وَ سِيرَتِهِ، وَإِلَى غَيْرِ ذٰلِكَ مِمَّا يَكُونُ وَيَحْدُثُ مِنْهُمْ فِي مَمَالِكِهِمْ مِنَ الخَوَارِجِ عَلَيْهِمْ، وَمَا يَظْهَرُ مِنَ الآيَاتِ، وَمَا يَكُونُ فِي الأَقَالِيمِ مِنَ التَأْثِيرَاتِ، وَغَيْرِ ذٰلِكَ مِمَّا يَطُولُ شَرْحُهُ.

و فرمودۀ خداوند تعالی عزّ و جلّ:(و هیچ کس نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد).

در مقابل این آیه، امیرالمؤمنین که نام‌هایش مقدس باد مردم را از آنچه در فردایشـــان برایشـــان رخ می‌داد، خبر می‌داد. و از آنچه جماعتی از او روایت کرده‌اند، خبر داده و آگاه ساخته است؛ یعنی آنچه در خطبه‌های مشهورش در باب پیشگویی‌های بزرگ و

[١] سوره لقمان،آیه۳۴

رویدادهای آخرالزمان آمده و گروهی انبوه بر صـحت آن اجماع کرده‌اند و حتی یک حرف از آن خلاف واقع نشـده اسـت. از آن جمله اسـت آنچه دربارهٔ فراعنه و جباران بنی‌امیه و بنی‌عباس و غیر ایشان ذکر فرمود؛ تا جایی که نام‌هایشان، نام‌های پدرانشان، کنیه‌ها و القابشـان را ذکر کرد و اینکه هر یک از آنان چه مدت حکومت می‌کند، و کدام‌یک از آنان خلع می‌شـود و کدام‌یک کشـته می‌شـود و کدام‌یک در بسـتر خود می‌میرد. و هر یک از آنان را با ویژگی‌ها، صفات، افعال و سیرتشان وصف نمود. و غیر از آن، از آنچه در ممالکشـان رخ می‌دهد، از جمله خروج‌کنندگان بر علیه ایشـان، و نشـانه‌هایی که ظاهر می‌شـود، و تأثیراتی که در رویدادهای کیهانی و منطقه‌ای پدید می‌آید، و جز اینها از اموری که شرح آن به درازا می‌کشد.

(و ما تدرى نفس بأي أرض تموت)

وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾[1].

[١٥٥] فَمِنْهُ مَا حَدَّثَنِي سَـيِّدِي وَشَـيْخِي أَبُو الفَتْحِ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو العَبّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُـفَ القَاضِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَرِيرٍ الطَبَرِيِّ أَنَّهُ رَوَى أَنَّ أَمِيرَ المُؤْمِنِينَ عَزَّعِزُّهُ لَقِيَهُ شِرْشِـيرُ بْنُ سِـوَارٍ الدِهْقَانُ الفَارِسِيُّ وَهُوَ يُرِيدُ الخَوَارِجَ، فَقَالَ لَهُ مَوْلَانَا بَعْدَ كَلَامٍ طَوِيلٍ: "يَا دِهْقَانُ إِنَّ فِي يَوْمِنَا هٰذا وَلَيْلَتِنَا هٰذِهِ يَمُوتُ مِائَةُ أَلْفٍ مِنْهُمْ فِي البَرِّ وَمِنْهُمْ فِي البَحْرِ وَمِنْهُمْ فِي رُؤُوسِ الجِبَالِ وَفِي بُطُونِ الأَوْدِيَةِ وَفِي الخَرَابِ وَالعُمْرَانِ" ثُمَّ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى سَوادِ العَسْكَرِ، فَنَظَرَ إِلَى سَعْدِ بْنِ أَبِي مُسْعَدَةَ الحَارِثِيِّ فَقَالَ: وَهٰذَا مِنْهُمْ فَهُوَ يَتَجَسَّسُ عَلَيْنَا، فَصَعِقَ سَعْدٌ لِوَجْهِهِ وَمَاتَ لِوَقْتِهِ. وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿إِنَّ اللهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾[2] فَهٰذِهِ خَمْسُ خِصَالٍ اِسْتَأْثَرَ بِهَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ وَبَرِّيَتِهِ، وَبِذٰلِكَ شَهِدَ الكِتَابُ وَدَلَّ عَلَيْهِ الرَسُولُ فِي الخِطَابِ بِأَنَّهُ رَبُّهُ الَّذِي يَدْعُو إِلَيْهِ وَالإِلٰهُ الَّذِي يَعْتَمِدُ عَلَيْهِ وَهُوَ الخَبِيْرُ بِهَا.

---

[1] سوره لقمان،آيه٣٤

[2] سوره حجرات،آيه١٣

و فرمودهٔ او عزّ و جلّ: (و هیچ کس نمی‌داند در کدامین سرزمین می‌میرد).

از جمله دلایل در این باب، آن ا ست که سرورم و شیخم ابوالفتح قدّس الله روحه برایم حدیث کرد، گفت: ابوالعباس محمد بن یوسف قاضی از محمد بن جریر طبری برایم حدیث کرد که او روایت نموده است که امیرالمؤمنین که عزتش گرامی باد در حالی که عازم جنگ با خوارج بود، با شِر شیر بن ِسوار، دهقانِ ایرانی، روبرو شد. پس مولای ما پس از سخنی طولانی به او فرمود: «ای دهقان، همانا در همین امروز و امشبِ ما، صد هزار تن می‌میرند؛ برخی از آنان در خشکی و برخی در دریا، و برخی بر قله‌های کوه‌ها و در دلِ دره‌ها، و در ویرانی و آبادی.» سپس با دست خود به سیاهی لشکر اشاره کرد و به سعد بن ابی مَسعَدَة حارثی نگریست و فرمود: «و این مرد از آنان است و دارد از ما جا سو سی می‌کند.» پس سعد بر چهره خود درغلتید و در دم جان داد. و فرمودهٔ او عزّ و جلّ:(همانا خداوند دانای آگاه ا ست). پس اینها پنج خصلت ا ست که خداوند آن را برای خود و نه برای دیگر خلق و آفریدگانش برگزیده است. و کتاب به همین گواهی داده و رسول در کلام خود بر آن دلالت کرده است که او مظهر این صفات، یعنی علی همان پروردگارش ا ست که به سوی او فرامی‌خواند و همان الاهی است که بر او توکل می‌کند، و اوست که به آن امور پنج گانه آگاه است.

وَقَدْ أَوْرَدْنَا فِي ذٰلِكَ جُزْءًا مِمَّا رَوَاهُ أَهْلُ العِلْمِ وَالنَّقْلِ، فَلَمَّا قامَتْ الشَّـواهِدُ الخَمْسَـةُ عَلَى صِحَّةِ مَا ذَكَرْنَاهُ، وَثَبَتَ فِي عِلْمِنَا بِهِدَايَةِ العَقْلِ الَّذِي هُوَ أَصْلُ كُلِّ نِعْمَةٍ وَبِهِ عَرَفْنَا أَنَّ مَنْ عَلِمَ هٰذِهِ الخِصَالَ وَأَخْبَرَ بِهٰذِهِ الأَفْعَالِ هُوَ الرَبُّ المَعْبُودُ وَالإِلٰهُ المَقْصُودُ الظَاهِرُ المَوْجُودُ، وَفِي مَعْنَى هٰذَا يَقُولُ سَيِّدُنَا وَ شَيْخُنَا وَقُدْوَتُنَا وَإِمَامُ طَائِفَتِنَا السَيِّدُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الخُصَيْبِيِّ شَرَّفَ اللهُ مَقامَهُ آمِينَ:

خَمْسَةُ أَشْيَاءَ بِهَا اللّٰهُ اِنْفَرَد لِيَعْرِفَ الخُلْقُ مَنْ الفَرْدُ الصَمَدْ
إِنْزالُهُ الغَيْثُ وَعِلْمُ السَاعَةِ وَعِلْمُ مَا فِي رَحِمٍ مِنَ الوَلَدْ
وَمَا دَرَتْ نَفْسٌ بِمَا فِي غَدِهَا تَكْسِبُ أَوْ فِي أَيِّ أَرْضٍ تُفْتَقَدْ
حَتَّى إِذَا قَالَ عَلِيٌّ إِنَّنِي بِهَا عَلِيمٌ قَالَ مَنْ فِيهِ رَشَدْ
هٰذَا الَّذِي الرُسُلُ عَلَيْهِ كُلُّهَا كَانَتْ تَدُلُّ فِي القَدِيمِ وَالأَبَدِ

وَمَا عَلِمْنَا وَلَا نُقِلَ إِلَيْنَا وَلَا أَجْمَعَ أَحَدٌ مِنَ المِلَلِ وَالأَدْيَانِ المُخْتَلِفَةِ أَنَّ نَبِيًّا مِنَ الأَنْبِيَاءِ وَلَا رَسُولًا مِنَ الرُسُلِ وَأَصْحَابِ الشَـرائِعِ اِدَّعَى هٰذِهِ الخِصَالَ لِنَفْسِهِ وَلَا شَيْئًا مِنْهَا دُونَ إِلٰهِهِ وَمُرْسِلِهِ بَلْ قَالُوا كُلُّهُمْ: إِنَّ لَهُمْ إِلٰهًا عَبَدُوهُ وَدَعَوْا إِلَيْهِ الأُمَمَ وَهُوَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ السَاعَةِ، وَهُوَ مُنْزِلُ الغَيْثِ، وَالعَالِمُ مَا فِي الأَرْحَامِ، وَتَمَامُ الآيَةِ.

و ما در اين باب، بخشـی از آنچه را كه اهل علم و نقل روايت كرده‌اند آورديم. پس چون شواهد پنج‌گانه بر صحت آنچه ذكر كرديم اقامه شد، و با هدايت عقل كه اصل هر نعمتی است در علم ما ثابت گشت، به وسيلهٔ آن دانستيم كه هر كس اين خصلت‌ها

را بداند و از این افعال خبر دهد، او همان پروردگار پر ستیده شده و خدای مورد نظر و ظاهرِ موجود اســـت. و در همین معنا، سرور و شـــیخ و پیشـــوا و امام طایفهٔ ما، ســـید ابوعبدالله حسین بن حمدان خُصَیبی خداوند مقامش را شریف گرداند) می‌فرماید:

پنج چیز اســـت که خداوند به آن منفرد گشـــت تا خلق بدانند که یگانه بی‌نیاز کیســـت ،نازل کردن باران و علم قیامت و علم به فرزندی که در رحم است و هیچ‌کس ندانست که در فردای خود چه به دســـت می‌آورد یا در کدامین سرزمین گمشـــده و درگذشـــته خواهد شـــد تا آنکه علی گفت: همانا من به این امور آگاهم؛ پس هر آنکه هدایت یافته بود گفت:این همان کســـی اســـت که تمام رســـولان در گذشـــته و تا ابد بر او دلالت می‌کردند.

و ما ندانسته‌ایم و به ما نقل نشده و هیچ‌یک از ملت‌ها و ادیان مختلف اجماع نکرده‌اند بر اینکه نبی‌ای از انبیا یا رســـولی از رســـولان و صـــاحبان شرایع، این خصـــلت‌ها را برای خود ادعا کرده باشـــد و نه حتی یکی از آنها را، جدا از الاه و فرســـتنده‌اش. بلکه همگی گفتند: آنان الاهی دارند که او را پرستیدند و امت‌ها را به سوی او فراخواندند و اوست که علم قیامت نزد اوست، و اوست نازل‌کنندهٔ باران، و دانای آنچه در رحم‌هاست.

وَإِنَّ هٰذِهِ الأَفْعَالَ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا مِنْ إِنْبَاتِ الشَّجَرِ وَخَلْقِ الحَصَا وَالمَدَرِ وَمَا شَاكَلَهَا مِنَ القُدَرِ وَأَحْيَاءِ الأَمْوَاتِ وَنَشْرِ العِظَامِ الدَارِسَاتِ الرُفَاتِ لَا يَقْدِرُ عَلَيْهَا إِلَّا الإِلٰهُ الَّذِي لَهُ يَعْبُدُونَ وَإِلَيْهِ يَدْعُونَ فَلَمَّا كَانُوا صَادِقِيْنَ وَفِي مَعْرِفَتِهِمْ مُحِقِّيْنَ كَانَ هٰذَا القَوْلُ مِنْهُمْ حَقًّا وَصِدْقًا، يُؤَيِّدُ ذٰلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾[1]. وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾[2] وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ﴾[3]. وَقَوْلُهُ جَلَّ إِسْمُهُ: ﴿أَوَلَمْ يَرَ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن نُّطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ ۞ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ ۖ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ ۞ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ ۖ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ۞ الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ ۞ أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُم ۚ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ۞ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ﴾[4].

و همانا این افعالی که ذکر کردیم، از رویاندن درخت و آفرینش سنگریزه و کلوخ و قدرت‌های همانند آن، و زنده کردن مردگان و برانگیختن استخوان‌های پوسیده و خاک شده، کسی جز آن الاهی که او را می‌پرستند و به سوی او فرامی‌خوانند، بر آنها

[1] سوره لقمان،آیه۳۰
[2] سوره حج،آیه۶
[3] سوره ق،آیه۴۳
[4] سوره یس،آیه۷۷ـ۸۲

قادر نیست. پس چون پیامبران را ستگو بودند و در معرفتشان بر حق بودند، این گفتار از ایشان حق و صدق بود. این امر را فرمودۀ خداوند عزّ و جلّ تأیید می‌کند: (این بدان سبب است که خدا خود حق است و آنچه به جای او می‌خوانند، آن باطل است، و این خداست که والا و بزرگ است).

و فرمودۀ او عزّ و جلّ: (این بدان سبب است که خدا خود حق است و هموست که مردگان را زنده می‌کند و همو ست که بر هر چیزی توانا ست). و فرمودۀ تعالی: (ماییم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و بازگشت به سوی ماست).

و فرمودۀ او جلّ اسمه: (آیا انسان ندانسته است که ما او را از نطفه‌ای آفریده‌ایم، و آنگاه او ستیزه‌جویی آشکار شده است؟ و برای ما مَثَلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد؛ گفت: «چه کسی این ا ستخوان‌ها را که چنین پو سیده ا ست زندگی می‌بخشد؟» بگو: «همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را پدید آورد، و او به هر آفرینشی داناست.» همان کسی که برای شما از درخت سبز، آتشی پدید آورد و شما در هنگام نیاز از آن آتش می‌افروزید. آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده، توانا نیست که مانند آنها را بیافریند؟ آری، و او ست آفریننده دانا. چون به چیزی اراده فرماید، کارش این بس که می‌گوید: «باش»، پس می‌باشد).

وَقَوْلُهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ ۖ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾[1]. وَلَمَّا أَقَمْنَا الشَّوَاهِدَ مِنَ الْقُرْآنِ فَإِنَّ تَتَبُّعَهَا بِمَا قَدْ نَقَلْنَاهُ مِنْ جَوَاهِرِ الأَخْبَارِ وَرَوَيْنَاهُ مِنْ عُيُونِ الآثَارِ حَسْبَمَا قَدَّمْنَاهُ مِنَ الشَّوَاهِدِ عَلَى الخِصَالِ الخَمْسِ لِتَقْوَى بِذٰلِكَ النَّفْسُ وَيَزْدَادُ بِهِ الْمُسْتَبْصِرُ مِنَ الهِدَايَةِ وَالأُنْسِ، وَاللَّهُ تَعَالَى الْمُوَفِّقُ بِمَعُونَتِهِ إِلَى الصَّوَابِ.

و فرمودهٔ او جلّ ثناؤه: (آیا داستان آن کس را که خدا به او پادشاهی داده بود ندانستی که با ابراهیم در باره پروردگارش به محاجّه برخاست؟ آنگاه که ابراهیم گفت: «پروردگار من همان کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند.» او گفت: «من هم زنده می‌کنم و می‌میرانم.» ابراهیم گفت: «همانا خدا خورشید را از خاور برمی‌آورد، پس تو آن را از باختر برآور.» پس آن کس که کفر ورزیده بود، مبهوت ماند. و خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند).

و چون شواهد را از قرآن اقامه کردیم، اکنون آنها را با آنچه از گوهرهای اخبار نقل کرده و از گزیده‌های آثار روایت نموده‌ایم، مطابق با شواهدی که بر خصلت‌های پنج‌گانه پیشتر آوردیم، پی می‌گیریم تا بدان، نفسْ قوت گیرد و جویای بصیرت را از

[1] سوره بقره،آیه ۲۵۸

هدایت و انس با حقیقت افزون گردد. و خداوند تعالی اســت که با یاری خویش به سوی راه صواب توفیق می‌بخشد.

[١٥٦] فَأَمَّا إِحْيَاءُ المَوْتَى: فَمِنْ ذٰلِكَ مَا حَدَّثَنِي بِهِ أَبُو الحَسَنِ رَائِقُ بْنُ الخَضـِرِ بْنِ القَاسِمِ الغَسَّــانِيِّ المَعْرُوفُ بِالمُهَلَّمِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي شَـيْخِي أَبُو الحَسَـنِ الكُوفِيِّ العَطَّارِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ النُّعْمَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ كُوهِيِّ السِـيرَائِيِّ يَرْفَعُهُ بِإِسْنَادِهِ إِلَى سَالِمٍ الأَرْمَنِيِّ عَنْ سَلْمَانَ الفارِسِيِّ إِلَيْهِ التَسْلِيمُ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ مَوْلَايَ السَيِّدِ مُحَمَّدٍ عَزَّعَزُّهُ إِذْ طَرَقَ البَابَ عَلَيْنَا طَارِقٌ فَقَالَ: "قُمْ يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ اِفْتَحْ البَابَ" فَفَعَلْتُ كَمَا أَمَرَنِي، فَدَخَلَ الثَلاثَةُ، فَلَمَّا اِسْـتَقَرَّ بِهِمْ الجُلُوسُ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا مُحَمَّدُ (وَلَمْ يَقُلْ يَا رَسُـولَ اللهِ!) أَنْتَ قُلْتَ لَنَا إِنَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلُ اللهِ وَأَنَا خَيْرٌ مِنْهُ وَأَفْضَـلُ فَمَا الدَلِيلُ عَلَى ذٰلِكَ؟ وَقَالَ عُمَرُ: يَا مُحَمَّدُ! أَنْتَ قُلْتَ لَنَا أَنَّ مُوسَـى كَلِيمُ اللهِ وَكَلِمَتُهُ وَأَنَا خَيْرٌ مِنْهُ وَأَفْضَـلُ فَمَا الدَلِيلُ عَلَى ذٰلِكَ؟ وَقَالَ عُثْمَانُ: يا مُحَمَدُ! أَنْتَ قُلْتَ لَنَا أَنَّ عِيـــسَى رُوحُ اللهِ وَكَلِمَتُهُ وَأَنَا خَيْرٌ مِنْهُ وَأَفْضَلُ فَمَا الدَلِيلُ عَلَى ذٰلِكَ؟ فَغَضِبَ رَسُولُ اللهِ عَزَّعَزُّهُ (وَلَمْ يَكُنْ يَغْضَبُ بَلْ يَحْمَرُّ وَجْهُهُ) وَقَالَ: "يَا سَـلْمَانُ عَلَيَّ بِأَخِي وَابْنِ عَمِّي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ" قَالَ سَـلْمَانُ: فَخَرَجْتُ أُرِيدُ مَوْلَايَ أَمِيرَ المُؤْمِنِينَ عَزَّعَزُّهُ فَاسْـتَقْبَلَنِي فِي الطَرِيقِ وَقَالَ: "أَرْجِعْ فَأَنَا قَاصِـدٌ إِلَيْكُمْ وَقَدْ عَلِمْتُ حَالَ القَوْمِ وَقَوْلَهُمْ" وَدَخَلَ إِلَى الرَسُـولِ عَزَّعَزُّهُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ عَزَّعَزُّهُ قامَ لِأَمِيرِ المُؤْمِنِينَ وَقَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَقَالَ: "يَا عَلِيُّ أُخْرُجْ مَعَ هٰؤُلاءِ القَوْمِ إِلَى البَقِيعِ فَإِنَّكَ تَرَى قَبْرًا

دَارِسًا، فَنَادِهِ فَإِنَّهُ يُجِيبُكَ" قَالَ سَلْمَانُ: فَخَرَجَ القَوْمُ وَخَرَجْتُ مَعَهُمْ حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالبَقِيعِ وَقَفَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ عَلَى قَبْرٍ دارِسٍ وَنَادَاهُ: "أَجِبْ بِالَّذِي يُحْيِي العِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ؟" فَانْشَقَّ القَبْرُ وَخَرَجَ مِنْهُ شَيْخٌ عَظِيمُ الخَلْقِ يَنْفُضُ التُّرَابَ عَنْ رَأْسِهِ وَهُوَ يَقُولُ: لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدَ الوَصِيِّيْنِ وَوَصِيَّ خَاتَمِ النَبِيِّينَ أَقْرَأْ عَلَى سَيِّدِي مُحَمَّدٍ السَلَام وَقُلْ لَهُ: إِنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَإِنَّكَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ خاتَمُ النَبِيِّينَ وَسَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ، وَإِنَّ وَصِيَكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ خَيْرُ الوَصِيِّيْنِ وَأَعْلِمْهُ أَنَّهُ هَتَفَ بِي هَاتِفٌ فِي هٰذِهِ السَّاعَةِ فَقَالَ: قُمْ وَاشْهَدْ لِمُحَمْدٍ بِالرِسَالَةِ وَلُوَصِيهِ بِالوَصِيَّةِ، فَإِنَّ قَوْمَهُ قَدْ كَذَّبُوهُ فِي هٰذا اليَوْمَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ: "مِنْ أَيِّ نَاسٍ أَنْتَ؟" فَقَالَ: مِنْ قَوْمِ عَادٍ، مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُمْ، لِي مُنْذُ مِتُّ أَلْفَانِ وَخَمْسِمِائَةِ سَنَةٍ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: "نَمْ مُمَهداً" وَعَادَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ إِلَى النَبِيِّ عَزَّعَزَّهُ فَأَعَادَ القِصَّةَ عَلَيْهِ كَأَنَّهُ سَادِسُنَا، فَقَالَ الثلاثَةُ: يا رَسُولَ اللهِ إِنَّمَا أَحْبَبْنَا أَنْ نَعْلَمَ أَخْبَارَ النُبُوَّةِ فَاسْتَغْفِرْ لَنَا، فَقَالَ: "وَمَا يَنْفَعُكُمْ إِسْتِغْفارِي لَكُمْ مَعَ تَجَبُّرِكُمْ عَلَيَّ؟" فَأَنْزَلَ اللهُ تَعَالَى: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللهُ لَهُمْ﴾[١].

و اما زنده کردن مردگان: از جملهٔ آن، چیزی است که ابوالحسن رائق بن خضر بن قاسم غسّانی معروف به مُهَلّمی رضی الله عنه برایم حدیث کرد، گفت: شیخ من ابوالحسن

[١] سوره منافقون،آیه ۶

کوفی عطّار برایم حدیث کرد، گفت: محمد بن ابراهیم نعمانی برایم حدیث کرد، گفت: محمد بن کوهی سیرائی با اسناد خود که آن را مرفوعاً به سالم ارمنی از سلمان فارسی که تسلیم بر او باد می‌رساند، برایم حدیث کرد، گفت: نزد مولایم سید محمد که عزتش گرامی باد بودم که ناگاه کسی در را کوبید. پس فرمود: «برخیز ای اباعبدالله، در را باز کن.» من چنانکه امر فرموده بود عمل کردم، پس آن سه تن وارد شدند. چون نشستنشان قرار گرفت، ابوبکر گفت: «ای محمد» و نگفت ای رسول خدا «تو به ما گفتی که ابراهیم خلیل خداست و من از او بهتر و برترم، دلیل بر آن چیست؟» و عمر گفت: «ای محمد! تو به ما گفتی که موسی کلیم خدا و کلمهٔ اوست و من از او بهتر و برترم، دلیل بر آن چیست؟» و عثمان گفت: «ای محمد! تو به ما گفتی که عیسی روح خدا و کلمهٔ اوست و من از او بهتر و برترم، دلیل بر آن چیست؟»

پس رسول الله که عزتش گرامی باد خشمگین شد و او خشم نمی‌گرفت بلکه چهره‌اش سرخ می‌شد و فرمود: «ای سلمان، برادرم و پسر‌عمویم علی بن ابی‌طالب را نزد من آور.» سلمان گفت: پس بیرون رفتم و قصد مولایم امیرالمؤمنین که عزتش گرامی باد را کردم، که در راه با من روبرو شد و فرمود: «بازگرد که من خود به سوی شما می‌آیم و از حال آن قوم و گفتارشان آگاه گشته‌ام.» و بر رسول که عزتش گرامی باد وارد شد. چون رسول که عزتش گرامی باد به او نگریست، برای امیرالمؤمنین برخاست و میان دو

چشمش را بوسید و فرمود: «ای علی، با این قوم به سوی بقیع بیرون شو که قبری کهنه و مندرس خواهی دید، پس او را ندا کن که تو را پاسخ خواهد داد.» سلمان گفت: پس آن قوم بیرون رفتند و من نیز با آنان بیرون رفتم. چون به بقیع رسیدیم، امیرالمؤمنین که عزتش گرامی باد بر قبری مندرس ایستاد و ندایش داد: «پاسخ ده به آنکه استخوان‌ها را در حالی که پوسیده‌اند زنده می‌کند.» پس قبر شکافته شد و از آن پیری عظیم‌الجثه بیرون آمد در حالی که خاک از سر خود می‌تکاند و می‌گفت: «لبیک لبیک ای امیرالمؤمنین و سرور اوصیا و وصی خاتم پیامبران. بر سرورم محمد سلام برسان و به او بگو: من شهادت می‌دهم که خدایی جز الله نیست و تو محمد، رسول خدا، خاتم پیامبران و سرور رسولانی، و همانا وصی تو علی بن ابی‌طالب بهترین اوصیاست. و او را آگاه ساز که در این ساعت هاتفی مرا ندا داد و گفت: برخیز و برای محمد به رسالت و برای وصی‌اش به وصایت شهادت ده، زیرا که قومش او را در این روز تکذیب کرده‌اند.» پس امیرالمؤمنین که عزتش گرامی باد به او فرمود: «تو از کدام مردمی؟» گفت: «از قوم عاد، از مؤمنانِ ایشان. از زمانی که مرده‌ام دو هزار و پانصد سال می گذرد.» پس امیرالمؤمنین به او فرمود: آسوده بخواب. و امیرالمؤمنین که عزتش گرامی باد نزد نبی بازگشت و داستان را چنان برایش بازگفت که گویی ششمین نفرِ ما و حاضر در واقعه بوده است. پس آن سه تن گفتند: «ای رسول خدا، ما فقط دو ست

داشتیم از اخبار نبوت آگاه شویم، پس برای ما طلب آمرزش کن.» فرمود: «با این سرکشی که بر من می‌کنید، طلب آمرزش من برای شما چه سودی دارد؟» پس خداوند تعالی نازل فرمود: (برای آنان یکسان است، چه برایشان آمرزش بخواهی یا نخواهی، خداوند هرگز آنان را نخواهد بخشید).

[١٥٧] وَمِثْلُهُ مَا حَدَّثَنِي بِهِ شَيْخِي أَبُو الفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ أَنَالَهُ اللهُ الرِضَى قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو العَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يُوسُفَ القَاضِي قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ الكَرْخِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ المَوْلَى صَاحِبَ العَسْكَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: "أَنَّ نَصَارَى نَجْرَانَ لَمَّا قَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالُوا لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، أَنْتَ شَهِدْتَ لِصَاحِبِنَا عِيسَى أَنَّهُ أَحْيَا المَوْتَى وَقَدْ رَأَيْنَا فِي صَحْرَاءِ هٰذِهِ المَدِينَةِ قَبْرًا مَكْتُوبًا عَلَيْهِ تَارِيخُ وَفَاةِ الَّذِي دُفِنَ فِيهِ، فَحَسَبْنَا ذٰلِكَ فَوَجَدْنَا لِلمَيِّتِ ثَلاثَةَ آلَافِ سَنَةٍ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: فَمَا الَّذِي تُرِيدُونَ؟ قَالُوا: نُرِيدُ إِحْيَاءَ هٰذَا المَيِّتِ لِنُؤْمِنَ بِكَ وَنُصَدِّقَ بِرِسَالَتِكَ وَنَدْخُلَ فِي مِلَّتِكَ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِأَمِيرِ المُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَلِيُّ أُخْرُجْ إِلَى ظَاهِرِ المَدِينَةِ وَهُمْ مَعَكَ فَأَحْيِ لَهُمُ المَيِّتَ المَدْفُونَ فِي ذٰلِكَ القَبْرِ فَخَرَجَ أَمِيرُ المُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالنَّصَارَى مَعَهُ إِلَى ظَاهِرِ المَدِينَةِ وَتَبِعَهُمْ أَهْلُ المَدِينَةِ لِيُشَاهِدُوا مَا يَفْعَلُ، فَأَتَى إِلَى القَبْرِ فَوَقَفَ عَلَيْهِ وَضَرَبَهُ بِقَضِيبٍ كَانَ مَعَهُ، وَصَاحَ بِهِ: قُمْ أَيُّهَا المَيِّتُ فَانْشَقَّ القَبْرُ وَتَمَخَّضَ اللَحْدُ وَإِذَا بِرَجُلٍ جَالِسٍ بِلَا يَدَيْنِ فِي وَسَطِ القَبْرِ، فَالْتَفَتَ يَمِينًا وَشَمَالًا وَنَظَرَ إِلَى أَمِيرِ المُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ لَهُ: لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ المُؤْمِنِينَ، يَا مَنْ

أَمَاتَنِي ثُمَّ أَحْيَانِي وَأَنْتَ مُحْيِي كُلَّ حَيٍّ وَمُمِيتَهُ فَقَالَ لَهُ: أَخْبِرْهُمْ بِاسْمِكَ وَحَالِكَ فَقَالَ: نَعَمْ، أَنَا إِسْمِي مُزَاحِمُ صَاحِبُ الأَيْكَةِ، مَلَكْتُ مِنْ قَافٍ إِلَى قَافٍ وَابْتَنَيْتُ بِأَلْفِ بِكْرٍ، وَأَمَرْتُ وَنَهَيْتُ شَرْقًا وَغَرْبًا ثُمَّ مُتُّ فَوَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ عِنْدَ مَوْتِي فَرَأَيْتُكَ تَقْضِي وَتُمْضِي وَتُدْخِلُ الجَنَّةَ أَقْوَامًا وَتُدْخِلُ النَّارَ آخَرِينَ وَمَا رَأَيْتُ نَاجِيًا عَلَى الصِرَاطِ إِلَّا عَارِفِيكَ وَأَنَا مُسْتَجِيرٌ بِعَفْوِكَ فَاعْفُ عَنِّي وَأَجِرْنِي، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: إِذَنْ فَنَمْ فِي مَضْجَعِكَ فَعَادَ إِلَى حَالِهِ".

و مانند آن، چیزی ا ست که شیخ من ابوالفتح محمد بن حسن که خداوند خشنودی‌اش را نصیب او گرداند برایم حدیث کرد، گفت: ابوالعباس احمد بن یو سف قا ضی برایم حدیث کرد، گفت: محمد بن عبدالله کرخی از پدرش برایم حدیث کرد، گفت: از مولا امام حسن عسکری که عزتش گرامی باد شنیدم که می‌فرمود:

«همانا نصارای نجران چون بر رسول الله که عزتش گرامی باد وارد شدند، به او گفتند: "ای محمد، تو برای صاحب ما عیسی شهادت دادی که او مردگان را زنده می‌کرد، و ما در صحرای این شهر قبری دیده‌ایم که بر آن تاریخ وفات کسی که در آن دفن شده نو شته شده ا ست. پس آن را حساب کردیم و دریافتیم که از مرگ آن مرده سه هزار سال می‌گذرد. پس رسول الله که عزتش گرامی باد به آنان فرمود: چه می‌خواهید؟"

گفتند: می‌خواهیم این مرده را زنده کنی تا به تو ایمان آوریم و رسالتت را تصدیق کنیم

و به آیین تو درآییم. پس رسول الله که عزتش گرامی باد به امیرالمؤمنین که عزتش گرامی باد فرمود: ای علی، به بیرون شهر برو در حالی که اینان با تو هستند و مردهٔ مدفون در آن قبر را برایشان زنده کن. پس امیرالمؤمنین که عزتش گرامی باد و نصاری همراهش به بیرون شهر رفتند و اهل مدینه نیز به دنبالشان رفتند تا آنچه را انجام می‌دهد مشاهده کنند. پس به سوی قبر آمد و بر آن ایستاد و با چوب‌دستی که همراه داشت، بر آن ضربه‌ای زد و بر او فریاد کشید: برخیز ای مرده! پس قبر شکافته شد و لحد به حرکت درآمد و ناگهان مردی بی‌دست، در میان قبر نشسته بود. پس به راست و چپ نگریست و به امیرالمؤمنین که عزتش گرامی باد نگاه کرد و به او گفت: لبیک لبیک ای امیرالمؤمنین، ای کسی که مرا میراندی و سپس زنده‌ام کردی، و تویی زنده‌کننده و میرانندهٔ هر زنده‌ای. پس امیرالمؤمنین به او فرمود: آنان را از نام و حال خود خبر ده. گفت: آری، نام من مزاحم، صاحب الأیکه از قوم شعیب که درخت می‌پرستیدند است. از کران تا کران جهان پادشاهی کردم و با هزار دوشیزه ازدواج نمودم و در شرق و غرب امر و نهی کردم. سپس مُردم و هنگام مرگم در برابر تو ایستادم. پس تو را دیدم که قضاوت می‌کنی و حکم می‌رانی و اقوامی را به بهشت و دیگران را به آتش وارد می‌کنی، و بر صراط هیچ نجات‌یافته‌ای ندیدم جز عارفان تو آنان که به معرفت تو رسیده‌اند. و من به عفو تو پناهنده‌ام، پس از من درگذر و مرا پناه ده. پس امیرالمؤمنین

که عزتش گرامی باد به او فرمود: "اگر چنین ا ست، پس در آرامگاهت بخواب. پس به حال پیشین خود بازگشت.»

[١٥٨] وَحَدَّثَنِي شَـيْخِي قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ عَنْ رِجَالِهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ إِنَّ أُبَيَّ بْنَ خَلَفِ الجُمَحِيِّ حَضَـــرَ فِي مَحْفَلٍ مِنْ مَحَافِلِ الجَاهِلِيَّةِ، فَتَذَاكَرُوا حَالَ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ ﷺ فَقَالَ أُبَيُّ بْنُ خَلْفٍ لَعَنَهُ اللهُ: يَا عَرَبُ وَالْلَّاتِ وَالعُزَى لَأُسْـكِتَنَّ مُحَمَّدًا غَدًا وَلْأَدْعُونَّهُ إِلَى أَمْرٍ يَعْجَزُ عَنْهُ سِحْرُهُ فَإِذَا أَنَا غَدَوْتُ فاغْدُوا مَعِي بِأَجْمَعِكُمْ فَلَمَّا أَ صْبحَ أُبَيُّ بْنُ خَلَفٍ لَعَنَهُ اللهُ أَتَى إِلَى رَسُولِ اللهِّ ﷺ وَمَعَهُ مُشْـــرِكُوا العَرَبِ الَّذِينَ كَانُوا بِمَكَّةَ، فَأَخْرَجَ أُبَيٌّ لَعَنَهُ اللهُ فَكَّ جَمَلٍ وَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، أَيَقْدِرُ رَبُّكَ أَنْ يُحْيِيَ هٰذَا الفَكَّ وَيُعِيدُهُ خَلْقًا سَـوِيًّا؟ فَقَالَ لَهُ النَبِيُّ ﷺ: "نَعَمْ" فَفَرَكَهُ حَتَّى صَارَ كَالتُّرَابِ، وَكَانَ مِنَ المَوْصُوفِينَ بِالشِّدَّةِ فَقَالَ: أَيُعِيدُهُ رَبُّكَ وَهُوَ هٰكَذَا؟ فَقَالَ: "نَعَمْ" فَقَالَ: أَرِنَا ذٰلِكَ يَا مُحَمَّدُ فَغَطَّاهُ رَسُـولُ اللهِّ بِالبَرْدَةِ وَقَالَ: يَا عَلِيُّ نَادِهِ وَأَحْيِهِ فَنَادَاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: عُدْ رَطِبًا زَكِيًّا فَرَفَعَ رَسُولُ اللهِّ ﷺ البَرْدَةَ، فَإِذَا بِالفَكِّ عَادَ عَظْمُهُ صَـحِيحًا فَوْقَهُ لَحْمٌ، وَفَوْقَهُ جِلْدٌ، وَفَوْقَ الجِلْدِ وَبَرٌّ، وَهُوَ يَخْتَلِجُ فَقَالَ أُبَيٌّ لَعَنَهُ اللهُ: هٰذَا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ فَأَنْزَلَ اللهُ تَعَالَى: ﴿أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُـــوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ۞ وَ ضَـــرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ ۞ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾[1]

---

[1] سوره یس،آیه٧٧_٨١

و شــیخ من قدّس الله روحه از رجال خود رضــی الله عنهم برایم حدیث کرد که اُبَیّ بن خَلَف جُمَحی در محفلی از محافل جاهلیت حاضر شد. پس دربارهٔ حال سرور ما محمد که عزتش گرامی باد ســخن به میان آوردند. اُبیّ بن خلف لعنه الله گفت: «ای عرب، ســوگند به لات و عزّی که فردا حتماً محمد را ســاکت خواهم کرد و او را به کاری فراخواهم خواند که ســحرش از آن عاجز آید. چون من صــبح کردم، همگی با من بیایید.»چون صبح شد، ابیّ بن خلف لعنه الله نزد رسول الله که عزتش گرامی باد آمد در حالی که مشرــکان عرب که در مکه بودند همراهش بودند. پس ابیّ لعنه الله آروارهٔ شتری را بیرون آورد و گفت: «ای محمد، آیا پروردگارت می‌تواند این را زنده کند و آن را به آفرینشی کامل بازگرداند؟» نبی که عزتش گرامی باد به او فرمود: «آری.» پس ابیّ آن را سایید تا مانند خاک شد و او از کسانی بود که به زورمندی وصف می‌شد و گفت: «آیا پروردگارت آن را در حالی که چنین اســت بازمی‌گرداند؟» فرمود: «آری.» گفت: «آن را به ما نشان ده ای محمد.» پس رسول الله آن را با ردا خود پوشاند و فرمود: «ای علی، او را ندا کن و زنده‌اش گردان.» پس امیرالمؤمنین که عزتش گرامی باد ندایش داد: «تازه و پاک بازگرد.» آنگاه رسول الله که عزتش گرامی باد ردا را برداشت و ناگهان آن فک در حالی بازگشــته بود که اســتخوانش ســالم، بر روی آن گوشــت، و بر روی آن پوست، و بر روی پوست، کرک قرار داشت و می‌جنبید. پس ابیّ لعنه الله گفت: «این

سحری است مداوم.» آنگاه خداوند تعالی نازل فرمود: (آیا انسان ندانسته است که ما او را از نطفه‌ای آفریده‌ایم، و آنگاه او ستیزه‌جویی آشکار شده است؟ و برای ما مَثَلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد؛ گفت: «چه کسی این استخوان‌ها را که چنین پوسیده است زندگی می‌بخشد؟» بگو: «همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را پدید آورد، و او به هر آفرینشی داناست.»)

[١٥٩] وَحَدَّثَنِي أَبُو الحَسَنِ رَائِقُ بْنُ خِضْرَ الغَسّانِيِّ المَعْرُوفُ بِالْمُهَلَّمِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو القَاسِمِ عَلِيُّ بْنُ الحَسَنِ بْنِ عِيسَى النُّعْمَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الجَلِيِّ عَلَيْهِ رِضْوانُ المَلِكِ العَلِيِّ عَنْ شَيْخِهِ السَيِّدِ أَبِي عَبْدِ اللهِ الخُصَيْبِيِّ شَرَفَ اللهُ مَقامَهُ قَالَ: حَدَّثَنا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ العِجْلِيِّ النَهْرَوَانِيِّ بِمَكَّةَ عَنْ سَلْمَانِ بْنِ مُقَاتِلٍ الخُرَاسَانِيِّ عَنْ أَيُّوبَ القُمْيِّ عَنْ داوُودَ بْنِ كَثِيرٍ الرِقِيِّ عَنْ قَادِرٍ الأَعْرَجِ عَنْ مَاهَانَ الآَبُلِيِّ عَلَيْهِمُ السَلَامُ عَنْ سَيْدِنَا جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الجُعْفِيِّ مِنْهُ السَلامُ قَالَ: سَأَلْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللهِ الأَنْصَارِيِّ عَلَيْهِ السَلَامُ حِينَ دَخَلَ الكُوفَةَ بَعْدَ مُنْصَرَفِ أَمِيرِ المُؤْمِنِينَ عَزَّعَزُّهُ مِنْ قِتالِ الخَوَارِجِ، كَيْفَ كَانَ مَسِيرُهُ بِكَمْ؟ وَعُبُورُهُ جِسْرَ بُورَانَ؟ فَقَالَ لِي: إِنَّ مَوْلَانَا أَمِيرَ المُؤْمِنِينَ عَزَّعَزُّهُ نَزَلَ بِجِسْرِ بُورَانَ يَوْمَ الجُمْعَةِ وَلَيْلَتِهِ وَصَبِيحَةَ يَوْمِ السَبْتِ إِلَى أَنْ تَعالَى النَهارُ، ثُمَّ أَمَرَ المُسْلِمِينَ بِالمَسِيرِ فَكُنَّا نَمُرُّ بِقَتْلَى الخَوَارِجِ عَلَى التِلَالِ وَالقِيعَانِ، فَنَنْظُرُ إِلَيهِمْ فَنَعْرِفُهُمْ فَيَقُولُ بَعْضُنَا البَعْضُ: هٰذَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ وَنُحْصِي قَبَائِلَهُمْ وَإِنَّ أَمِيرَ المُؤْمِنِينَ عَزَّعَزُّهُ لِيَنْفُضَ رَأْسَهُ وَلَا يُكَلِّمُ

وَاحِدًا وَلَا يَأْمُرَ فِيهِمْ بِأَمْرٍ كَأَمْرِهِ فِي سِواهُمْ حَتَّى أَتَى عَلَى آخِرِ قَتِيلٍ مَرَّ بِهِ فَوَقَفَ عَلَيْهِ وَقَالَ: "يَا عَتْبَةُ بْنُ رَافِعٍ، مَا أَوْدَى بِكَ إِلَّا حِفَاظُ الجَاهِلِيَّةِ لِأَهْلِكَ وَقَوْمِكَ وَاللهِ لَوْ كُنْتَ مُخَالِفًا لِرَأْيِهِمْ غَيْرَ مُعْتَقِدٍ لِسِرِّهِم لَنَجُوتَ بَلْ صَابَرْتَ المَوْتَ وَاحْتَمَلْتَ الحَرْبَ تَطْلُبُ بِذٰلِكَ رِفْعَةَ الذِكْرِ مَخَافَةَ أَنْ يُقالَ: لَمْ يَخْرُجْ عَنْ أَهْلِهِ فِي مُلِمَّةٍ، وَلَا قَعَدَ عَنْهُمْ فِي مُهِمَّةٍ، فَارْدُمُوا عَلَيْهِ"قَالَ جَابِرٌ: فَوَارَيْنَاهُ، وَلَمْ نُوَارِ فِيهِمْ أَحَدًا غَيْرَهُ، وَسَارَ بِنَا فِي أَرْضِ كِسْرَى وَآثَارِهِ وَجَعَلَ يَقِفُ عَلَى الأَبْنِيَةِ وَالأَنْهَارِ المُشَقَّقَةِ فَيَقُولُ: "يَا جَابِرُ مَافَعَلَ أَهْلُ هٰذِهِ؟" فَأَقُولُ: هَلَكُوا يَا أَمِيرَ المُؤْمِنِينَ فَيَقُولُ عَزَّوَجَلَّ: "وَمَلَكَهَا بَعْدَهُمْ غَيْرُهُمْ وَيَهْلَكُونَ" وَسَارَ بِنَا يَوْمًا فَأَشْرَفْنَا عَلَى إِيوَانِ كِسْرَى وَقَصْرِهِ فَنَزَلَ بِفِنَائِهِ وَقَدْ غَرَبَتْ الشَمْسُ وَبَاتَ هُنَاكَ ثُمَّ إِنَّهُ عَادَ فَرَكِبَ بِغْلَتَهُ وَجَعَلَ يَدُورُ فِي قَصْرِ كِسْرَى وَآثَارِهِ إِلَى أَنْ وَقَفَ بِالإِيوَانِ وَدَخَلَهُ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ وَقَالَ: "يَا جَابِرُ هَلْ رَأَيْتَ فِي الحِجَازِ هٰكَذَا مِنَ التَشْبِيكِ وَالبِنَاءِ؟" فَقُلْتُ: لَا يَا أَمِيرَ المُؤْمِنِينَ، إِنَّ فِي أَرْضِ الفُرْسِ لَأَشْيَاءُ عَظِيمَةٌ يَعْجَزُ عَنْهَا النَاسُ أَنْ يَأْتُوا مِثْلَهَا قَالَ عَزَّوَجَلَّ: "وَسَيَكُونُ بَعْدَهُمْ مَنْ يَأْتِي بِآثَارٍ أَعْظَمَ مِنْ آثَارِهِمْ وَمُلْكٍ أَعْظَمَ مِنْ مُلْكِهِمْ وَطُغْيَانٍ أَعْظَمَ مِنْ طُغْيَانِهِمْ" فَقُلْتُ: يَا مُولَايَ، مَا فَعَلَ مَنْ بَنَى هٰذِهِ القُصُورَ وَشَيَّدَهَا وَعَلَّاهَا وَحَصَّنَهَا وَامْتَنَعَ بِهَا وَلَمْ تَكْبُرْ لَدَيْهِ، مَا أَقَلَّ مَا دَفَعَتْ عَنْهُ مَكَارِهَهُ وَأَحَادَتْ عَنْهُ مَوارِدَهُ فَقَالَ: "يَا جَابِرُ، أَتُحِبُّ أَنْ تَرَاهُ؟" فَقُلْتُ: وَكَيْفَ لِي بِذٰلِكَ؟ فَصَاحَ فِي وَسَطِ الإِيوَانِ: "يَا كِسْرَى بِنَ بَانِي" فَوَاللهِ مَا اِسْتَتَمَّ مِنْ كَلَامِهِ وَنِدَائِهِ حَتَّى رَأَيْتُ جُمْجُمَةً قَدْ

أَقْبَلَتْ مِنْ صَدْرِ الإِيوَانِ تَتَدَحْرَجُ، لَهَا دَوِيٌّ كَدَوِيِّ الرَّعْدِ القا صِفُ، فَرَأَيْتُهَا وَهِيَ كَبِيرَةٌ لَمْ أَرَ أَهْوَلَ مِنْهَا وَلَا أَعْظَمَ، فَتَدَحْرَجَتْ حَتَّى وَصَلَتْ بَيْنَ يَدَيِ البَغْلَةِ فَقالَتْ بِصَوْتٍ مُسْمَعٍ: هَا أَنَا كِسْرَى بْنُ يَانِي، مَلَكْتُ أَرْضَ بَابِلَ وَ طَأْتُ البِلَادَ وَقَهَرْتُ المُلُوكَ وَقُدْتُ الجُيُوشَ وَشَيَّدْتُ الأَبْنِيَةَ وَعَمَرْتُ الخَرَابَ وَاِنْقَادَتْ لِي الأُمُورُ وَأَذْلَلْتُ وَأَعْزَزْتُ وَقَوَّيتُ وَأَضْعَفْتُ، وَحَبَوْتُ وَمَنَعْتُ، وَمَا غالَبَنِي أَحَدٌ إِلَّا قَهَرْتُهُ، وَلَا طَاوَلَنِي أَحَدٌ إِلّا قَصَمْتُهُ، وَلَا سَاهَمَنِي أَحَدٌ إِلّا أَبْطَلْتُهُ، مَلَكْتُ ذٰلِكَ كُلَّهُ مَرَّاتٍوَكَرَّاتٍ، ثُمَّ نُقِلَ عَنِّي بِأَسْرَعِ هَوْنٍ وَأَقْرَبِ حِينٍ، تَجَبَّرْتُ عَلَى المُتَجَبِّرِ الجَبّارِ فَقَصَمَنِي وَتَكَبَّرْتُ عَلَى المُتكَبِّرِ القَهّارَ فَقَهَرَنِي وَأَبْدَلَنِي بِكُلِّ نِعْمَةً بُؤْسًا وَبِكُلِّ رَفاهِيَةً شِدَّةً وَبِكُلِّ نَخْوَةً ذِلَّةً، وَأَحَلَنِي مَحَلَّ الهَوامِّ وَدَوَابِّ الأَنْعَامِ وَجَعَلَ مَوْطِنِي الآجَامَ وَالأَكَامَ، قَالَ جَابِرٌ: وَجَعَلَ يَأْتِي عَلَى كَلَامٍ وَيَصِفُ أَحْوَالًا وَإِنَّ الجُمْجُمَةَ لَمُنْتَصِبَةٌ عَلَى قَصَبَةِ الحُلْقُومِ كَالمُواجِهَةِ حَتَّى اِنْتَهَى كَلَامُهُ فَقَالَ لَهُ مَوْلَايَ: "إِهْوِ إِلَى سَقَرٍ إِلَى يَوْمِ الحَشْرِ" فَكَبَا لِوَجْهِهِ وَجَعَلَ يَتَدَحْرَجُ إِلَى نَحْوِ مَجِيئِهِ الَّذِي جَاءَ مِنْهُ إِلَى أَنْ غَابَ فِي بَعْضِ زَوَايَا الإِيوَانِ، ثُمَّ إِنَّ جَمَاعَةً مِنَ العَسْكَرِ وَافُوْا نَحْوَنَا لِيَرَوْا عِظَمَ الإِيوَانِ، فَلَمَّا أَحَسَّ بِهِمْ مَوْلَانَا أَمِيرُ المُؤْمِنِينَ عَزَّعَزُّهُ ثَنَى رِجْلَيْهِ عَلَى عُرَيكَةِ البَغْلَةِ وَكَبَّرَ ثَلَاثًا وَأَعْلَنَ بِتَوْحِيدِ اللهِ وَتَلَا قَوْلَهُ سُبْحَانَهُ: ﴿فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا﴾[١] وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الأَرْضَ لِلّٰهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾[٢] ثُمَّ اِسْتَقْبَلَ القِبْلَةَ وَصَلَّى

[١] سوره نمل،آيه ٥٣
[٢] سوره اعراف،آيه١٢٨

رَكْعَتَيْنِ، وَ صَلَّيْتُ بِصَلَاتِهِ وَنَزَلَ الجَمْعُ فَصَلُّوا كَمَا صَلَّيْنَا وَأَعْلَنُوا كَمَا أَعْلَنَّا بِالتَوْحِيدِ وَاخْتَطَّ فِي الايْوَانِ فِي المَوْضِعِ الَّذِي صَلَّى فِيهِ مَسْجِدًا، وَسَارَ مِنَ المَوْضِعِ نَحْوًا مِنْ دَعْوَةٍ، وَرَجَعَ وَنَزَلَ نَحْوَ دِجْلَةَ فَأَقَامَ الصَلَاةَ فَصَلَّى الظُهْرَ وَالعَصْرَ وَرَسَمَ هُنَاكَ مُصَلًّى وَرَكِبَ بَغْلَتَهُ وَرَكِبْتُ مَعَهُ إِلَى أَنْ وافَى دِجْلَةَ فَوَقَفَ عَلَيْهَا وَقَالَ: "يَا جَابِرُ، هٰذَا مَوْضِعٌ عَبَرَ فِيهِ أَصْحَابُ عُمَرٍ حِينَ فَتَحُوا هٰذِهِ المَدِينَةَ، وَإِنَّ العُبُورَ فِيهِ حَرَامٌ عَلَى المُؤْمِنِينَ، فَمُرْ النَاسَ بِالمَسِيرِ إِلَى حَيْثُ أَنَا سَائِرٌ" فَقُلْتُ: إِنَّ أَمِيرَ المُؤْمِنِينَ سَائِرٌ فَسِيرُوا حَيْثُ يُرِيدُ، فَسَارُوا وَهُوَ أَمَامَهُمْ سَائِرٌ حَتَّى نَزَلَ إِلَى نَهْرٍ يَرْمِي إِلَى دِجْلَةَ، فَنَزَلَ هُنَاكَ وَنَزَلْتُ مَعَهُ وَقَدْ حَانَتْ صَلاةُ العَشَاءِ الآخِرِ فَكَانَ هٰذَا مِنْ دَلائِلِهِ وَمَا رَأَيْتُهُ مِنْهُ بَعْدَ قِتَالِ الخَوَارِجِ وَمَسِيرِهِ إِلَى مَدَائِنِ كِسْرَى.

و ابوالحسن رائق بن خضر-غسّانی معروف به مُهَلَّمی برایم حدیث کرد، گفت: ابوالقاسم علی بن حسن بن عیسی نعمانی برایم حدیث کرد، گفت: ابوالحسین محمد بن علی جَلی که خشنودی ملکِ علیّ بر او باد از شیخ خود، سید ابوعبدالله خُصَیبی شرّف الله مقامه برایم حدیث کرد، گفت: احمد بن عبدالله عجلی نهروانی در مکه از سلمان بن مقاتل خرا سانی از ایوب قمی از داوود بن کثیر رِقّی از قادر اعرج از ماهان اَبُلی علیهم السلام از سرور ما جابر بن یزید جُعفی که سلام از اوست برای ما حدیث کرد، گفت:از جابر بن عبدالله انصاری علیه السلام هنگامی که پس از بازگشت امیرالمؤمنین

که عزتش گرامی باد از قتال خوارج وارد کوفه شد، پر سیدم: مسیر حرکت و عبور او از پل بوران چگونه بود؟ پس به من گفت: همانا مولای ما امیرالمؤمنین که عزتش گرامی باد روز جمعه و شب آن و صبح روز شنبه تا بالا آمدن روز، در پل بوران فرود آمد. سپس به مسلمانان فرمان حرکت داد. ما از کنار کشتگان خوارج بر تپه‌ها و دشت‌ها می‌گذشتیم و به آنان می‌نگریستیم و آنان را می‌شناختیم. برخی از ما به برخی دیگر می‌گفت: این فلان پسر فلان است، و قبایلشان را برمی‌شمردیم. و امیرالمؤمنین که عزتش گرامی باد سر خود را تکان می‌داد و با هیچ‌کس سخن نمی‌گفت و دربارهٔ آنان دستوری نمی‌داد، برخلاف دستورش دربارهٔ دیگران. تا اینکه به آخرین کشته‌ای که از کنارش گذشت رسید، پس بر او ایستاد و فرمود: «ای عتبة بن رافع، تو را جز تعصب و غیرت جاهلی برای خانواده و قومت به هلاکت نینداخت. به خدا سوگند اگر با رأی آنان مخالف بودی و به رازشان معتقد نبودی، نجات می‌یافتی. بلکه بر مرگ شکیبایی کردی و سنگینی جنگ را به دوش کشیدی تا نامت بلند آوازه شود، از ترس آنکه گفته شود: در مصیبتی از خانواده‌اش جدا نشد و در کار مهمی از آنان کناره نگرفت. پس او را با خاک بپوشانید.» جابر گفت: پس او را به خاک سپردیم و از میان آنان جز او کسی را دفن نکردیم. و ما را در سرزمین کسری و آثار او به حرکت درآورد. و بر بناها و نهرهای خشکیده می‌ایستاد و می‌فرمود: «ای جابر، اهل اینجا چه شدند؟» می‌گفتم:

«هلاک شدند ای امیرالمؤمنین.» پس می‌فرمود: «و پس از آنان دیگران مالک آن شدند و آنان نیز هلاک خواهند شد.» و آن روز ما را به حرکت درآورد تا بر ایوان و قصر کسری مشرف شدیم. پس در آستانه‌اش فرود آمد در حالی که خورشید غروب کرده بود و شب را آنجا ماند. سپس بازگشت و بر قاطرش سوار شد و در قصر کسری و آثارش می‌گشت تا آنکه در ایوان ایستاد و وارد آن شد. پس به من رو کرد و فرمود: «ای جابر، آیا در حجاز چنین شبکه‌کاری و معماری دیده‌ای؟» گفتم: «نه ای امیرالمؤمنین، همانا در سرزمین فارس چیزهای عظیمی ا ست که مردم از آوردن مانند آن عاجزند.» که عزتش گرامی باد فرمود: «و پس از آنان ک سانی خواهند آمد که آثاری عظیم‌تر از آثار ای شان و پادشاهی‌ای بزرگ‌تر از پادشاهی ایشان و طغیانی عظیم‌تر از طغیانشان خواهند آورد.» گفتم: «ای مولای من، آنکه این قصرها را ساخت و برافراشت و بلند گردانید و استوار ساخت و بدان پناه جست و در نظرش بزرگ نیامد، چه شد؟ چه اندک، ناگواری‌ها را از او دفع کرد و پیشامدها را از او دور ساخت.» فرمود: «ای جابر، آیا دوست داری او را ببینی؟» گفتم: «چگونه برایم ممکن است؟»

پس در میان ایوان فریاد زد: «ای کسری بن بانی!» به خدا سوگند کلام و ندایش تمام نشده بود که دیدم جمجمه‌ای از صدر ایوان غلتان به پیش آمد که صدایی همچون غرش رعد خروشان داشت. آن را دیدم در حالی که بزرگ بود و هولناک‌تر و عظیم‌تر از آن

ندیده بودم. پس غلتید تا میان دستان قاطر رسید و با صدایی شنیدنی گفت: «منم کسری بن یانی. سرزمین بابل را مالک شدم و شهرها را پیمودم و پاد شاهان را مقهور ساختم و سپاهان را رهبری کردم و بناها ساختم و ویرانی‌ها را آباد کردم. امور برایم رام گشت. خوار و عزیز کردم، قوی و ضعیف گردانیدم، بخشیدم و بازداشتم. هیچ‌کس با من به نبرد برنخا ست مگر آنکه مقهورش ساختم، و هیچ‌کس بر من برتری نجـ ست مگر آنکه درهم‌اش شکـ ستم، و هیچ‌کس با من رقابت نکرد مگر آنکه باطلش نمودم. همهٔ اینها را بارها و بارها مالک شدم. سپس با سریع‌ترین خواری و در نزدیک‌ترین زمان از من گرفته شد. بر خدای متجبر جبار، جباری کردم پس مرا درهم شکست، و بر خدای متکبر قهار، تکبر ورزیدم پس مرا مقهور ساخت. و هر نعمتی را به بؤسی، و هر رفاهی را به شدتی، و هر نخوتی را به ذلتی برایم بدل کرد. و مرا در جایگاه حشرات و چارپایان قرار داد و مسکنم را نیزارها و تپه‌ها گردانید.» جابر گفت: و همچنان سخن می‌گفت و احوال را و صف می‌کرد در حالی که جمجمه بر ا ستخوان گردن چنان را ست ای ستاده بود که گویی روبروی ما ست، تا کلامش پایان یافت. پس مولایم به او فرمود: به سوی دوزخ تا روز حشر فرو شو. پس با چهره به زمین افتاد و به سوی همان جایی که از آن آمده بود شروع به غلتیدن کرد تا در یکی از زوایای ایوان ناپدید شد. سپس جماعتی از لشکر به سوی ما آمدند تا عظمت ایوان را ببینند. چون

مولای ما امیرالمؤمنین که عزتش گرامی باد حضـورشـان را حس کرد، پاهایش را بر پشـت و کوهان قاطر جمع کرد و سـه بار تکبیر گفت و به توحید خداوند ندا داد و این فرمودهٔ سبحان را تلاوت کرد: (و این خانه‌های آنها ست که به سزای ستم‌شان خالی مانده است). و فرمودهٔ تعالی: (همانا زمین از آنِ خداست؛ آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می‌دهد و فرجام [نیک] از آنِ پرهیزگاران است). سپس رو به قبله ایستاد و دو رکعت نماز گزارد، و من نیز با او نماز گزاردم. و آن جماعت فرود آمدند و همانند ما نماز گزاردند و همانند ما به توحید ندا دادند. و در ایوان، در همان محلی که نماز گزارده بود، مسـجدی را معین فرمود. و از آن مکان به اندازهٔ مسـافتی به قدر یک صـدا زدن حرکت کرد و بازگشت و در نزدیکی دجله فرود آمد. پس نماز را برپا داشت و نماز ظهر و عصر را خواند و در آنجا نمازگاهی را مشخص کرد. و بر قاطرش سوار شد و من نیز با او سوار شدم تا به دجله رسید. پس بر آن ایستاد و فرمود: «ای جابر، اینجا مکانی است که یاران عمر هنگامی که این شهر را فتح کردند، از آن عبور نمودند و عبور از آن بر مؤمنان حرام اسـت. پس به مردم فرمان ده به همان سـویی که من می‌روم حرکت کنند.» پس گفتم: «امیرالمؤمنین در حرکت اسـت، پس به همان سـو که او می‌خواهد بروید.» پس حرکت کردند و او پیشـاپیش آنان می‌رفت تا به نهری که به دجله می‌ریزد رسید. پس در آنجا فرود آمد و من نیز با او فرود آمدم در حالی که وقت نماز عشاء آخر

رســيده بود. پس اين از دلايل او بود و آنچه من از او پس از قتال خوارج و حركتش به سوى مدائن كسرى ديدم.

[١٦٠] وَبِالإِسْنَادِ عَيْنِهِ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الجُعْفِيِّ مِنْهُ السَلامُ قَالَ: خَرَجْتُ مُشَيِّعًا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللهِ الأَنْصَــارِيِّ عَلَيْهِ السَــلَامُ وَقَدْ خَرَجَ عَنْ الكُوفَةِ يُرِيدُ الحِجَازَ، فَقَدِمْتُ مَعَهُ القادِسِيَّةَ وَبِتُّ مَعَهُ لَيْلَتِي فَصِـــرْتُ آخُذَ مِنْهُ وَعَنْهُ لِأَنِّي عَلِمْتُ أَنَّنِي لَا أَلْقاهُ بَعْدَ مُفارَقَتِهِ لِكَوْنِهِ قَدْ كَبُرَ وَأَوْعَزَ إِلَيَّ بِذٰلِكَ قَالَ جابِرُ بْنُ عَبْدِ اللهِ الأَنْصَـارِيِّ: خُذْ مِنِّي بِحَظٍّ فَكَأَنِّي بِكَ تَقُولُ: رَحِمَ اللهُ جَابِرًا، فَقُلْتُ لَهُ: أُرِيدُ أَنْ تُحَدِّثَنِي بِمَا كَانَ مِنْ أَمِيرِ المُؤْمِنِينَ عَزَّ عِزُّهُ يَوْمَ رَحَلَ عَنْ سُــوقِ العَقِيقِ. فَقالَ: يَا جَابِرُ، رَحَلَ بِنَا أَمِيرُ المُؤْمِنِينَ عَزَّ عِزُّهُ مِنْ سُــوقِ العَقِيقِ وَهُوَ عَمُودُ الفُرَاتِ فِي اليَوْمِ السَابِعِ، فَمَرَّ بِنَاوّسَيْنِ لِلفُرْسِ قِيلَ: إِنَّ لَهُمَا أَلْفاً وَخَمْسِمِائَةِ سَنَةٍ، وَكَانَ إِلَى جَانِبِهِمَا ضَــيْعَةٌ فِيهَا دَهَاقِيْنُ مِنَ الفُرْسِ فَخَرَجُوا إِلَيْهِ وَتَلَقَّوْهُ وَهَنَّأَوْهُ بِحُسْـنِ سَـلامَتِهِ وَقُدُومِهِ وَمَا أَنْعَمَ اللهُ عَلَيهُ بِهِ مِنْ تَأْيِيدِهِ بِمَعُونَتِهِ، فَجَزَاهُمْ خَيْرًا، ثُمَّ عَادَ إِلَى النَاوّسَــيْنِ فَوَقَفَ عَلَيْهِمَا، ثُمَّ دَعَاهُمْ فَسَأَلَهُمْ عَنْ أَسْمَاءِ مَنْ يَعْرِفُونَهُ فِيهِمَا وَمَنْ يَذْكُرُونَهُ أَنَّهُ حُبِسَ فِيهِمَا مِنْ مَعَارِفِهِمْ، فَجَعَلُوا يَذْكُرُونَ لَهُ قَوْمًا قَدْ مَكَثُوا خَمْسَــمِائَةِ سَــنَةٍ وَأَقَلَّ وَأَكْثَرَ فَقَالَ لَهُمْ: "نَادُوهُمْ بِأَسْمائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَقُولُوا لَهُمْ: إِنَّ عَلِيًّا يَدْعُوكُمْ ثُمَّ أَوْقِفْنِي وَقَالَ: يَا جَابِرُ عَايِنْ هٰؤُلَاءِ الفُرْسَ وَما يَكُونُ مِنْهُمْ" وَأَقْبَلَ الفُرْسُ يَدْعُونَ: يَا فُلَانَ بْنَ فُلانٍ إِنَّ عَلِيّاً بْنَ أَبِي طَالِبٍ يَدْعُوكَ، فَيَخْرُجُ عَلَيْنَا مِنَ النَاوُوسِ أَقْوَامٌ كَأَمْثَالِ الجِبَالِ طُولًا وَعِظَمًا وَشُــعُورًا

وَعَظَمَةً وَجُثَثًا مَهُولَةً وَهُمْ يَقُولُونَ: لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ أَيُّهَا الدَاعِي، حَانَ عَفْوُكَ وَغُفْرانُكَ لَنا، حَتَّى خَرَجَ مِنَ النَاوُوسَيْنَ خَلَائِقُ عَظِيمَةٌ وَجُثَثٌ مَهُولَةٌ اِمْتَلَأَ بِهِمْ الفَضَاءُ وَعَظُمَ ضَجِيجُهُمْ. ثُمَّ قَالَ لَهُمْ مَوْلَايَ عَزَّعَزُّهُ: "أَدْعُوا الآنَ مَنْ تَعْرِفُونَهُ حَتَّى يَخْرُجُوا بِحَالِهِمْ الَّتِي هُمْ عَلَيْهَا" فَجَعَلَ يَخْرُجُ إِلَيْنَا كُلَّمَا نَادَوْا بِإِسْمِ جُمْجُمَةٌ تَنْقَلِبُ عَلَى وَجْهِ الأَرْضِ إِلَى أَنْ تَصِيرَ بِإِزَاءِ مَوْلَانَا أَمِيرِ المُؤْمِنِينَ عَزَّعَزُّهُ حَتَّى صَارَ بَيْنَ يَدَيْهِ كَالتَلِّ العَظِيمِ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى مَنْ كَانَ قَدْ خَرَجَ مِنْهُمْ مِنَ النَاوُوسَيْنِ وَهُوَ شَخْصٌ واحِدٌ، وَجَعَلَ يُخَاطِبُهُ وَيَسْأَلُهُ عَنْ حَالِهِ فِي أَيّامِ ثَرْوَتِهِ وَمُلْكِهِ وَمَا كَانَ مِنْهُ وَأَيْنَ تِلْكَ الحَالُ، فَيُجِيبُهُ بِمَا يَعْرِفُهُ، حَتَّى لَمْ يَبْقَ شَخْصٌ إِلَّا سَأَلَهُ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الجَمَاعَةِ فَخَاطَبَهُمْ بِمِثْلِ مَا خَاطَبَ بِهِ الأَوَّلَيْنَ، فَكَانَ جَوابُهُمْ وَخِطَابُهُمْ مِثْلَ خِطَابِ الأَشْخَاصِ وَجَوابِهِمْ مَثَلاً بِمِثْلٍ، حَتَّى لَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا خَاطَبَهُ وَكَلَّمَهُ، وَإِنَّ النَاسَ لَيَحَارُونَ مِنْ مَوْلَايَ وَمَا قَدْ رَأَوْهُ مِنْهُ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الجَمِيعِ وَقَالَ لَهُمْ بِكَلِمَةٍ وَاحِدَةٍ: "لِيَأْخُذْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَلْيَرْجِعْ إِلَى مَا كَانَ عَلَيْهِ مَحْصُورًا" فَأَقْبَلَ كُلُّ شَخْصٍ يَعْمَدُ إِلَى جُمْجُمَةٍ، فَيَحْمِلُهَا بِيَدِهِ وَيَقْصِدُ نَحْوَ النَاوُوسِ وَأَقْبَلَتْ كُلُّ جُمْجُمَةٍ إِلَى كُلِّ شَخْصٍ مِنْ تِلْكَ الأَشْخَاصِ تَلْتَقِمُ الرَجُلَ وَتَنْقَلِبُ نَحْوَ النَاوُوسِ حَتَّى تَلِجَ فِيهِ، كَمَا أَخَذَ كُلُّ شَخْصٍ جُمْجُمَةً وَكَذٰلِكَ أَخَذَتْ كُلُّ جُمْجُمَةٍ شَخْصًا حَتَّى كَانُوا بِالسَوِيَّةِ فِي أَخْذِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا، وَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ شَيْءٌ ثُمَّ أَنَّهُ عَطَفَ رَأْسَ بَغْلَتِهِ وَسَارَ وَقَالَ: "سِرْ يَا جَابِرُ وَاعْلَمْ أَنَّ مَوْلَاكَ قَدْ كَشَفَ أَمْرًا لَمْ يَكْشِفْهُ مُنْذُ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ" وَأَقْبَلَ النَاسُ يَتَعاوَدُونَ أَمْرَهُ

وَيَقُولُونَ: مَا نَرَى إِلَّا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طالِبٍ يَأْتِي بِـــــشَيْءٍ فِي عَقِبِ شَيْءٍ، يُرِينَا إِيَّاهُ لِنُقِرَّ لَهُ أَنَّهُ رَبُّ العَالَمِينَ كَمَا قَالَ فِيهِ قَوْمٌ وَنَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّ فِي آلِ عَبْدِ المَطَّلِبِ سِحْرًا وَكَهَانَةً وَتَخْيِيلًا، فَإِنَّهُ بِالأَمْسِ رَدُّالشَّمْسَ وَكَانَتْ قَدْ غَرَبَتْ، حَتَّى لَمْ يَشُكَّ النَاسُ أَنَّهَا الشَمْسُ وَصَلَّى العَصْـــرَ ثُمَّ غَرَبَتْ لِلوَقْتِ، وَلَوْ كَانَتْ حَقًّا لَقَامَتْ حَتَّى تَجْرِيَ فِي مَجْرَى الفَلَكِ مِنَ العَصْــــرِ إِلَى الغُرُوبِ وَهٰذا اليَوْمَ يَدْعُو بِأَمْوَاتٍ قَدْ أَتَتْ عَلَيْهِمْ دُهُورٌ مِنْ ناوُوسٍ فَيَنْسَلُّونَ إِلَيْهِ، وَيَزْعُمُ أَنَّهُ قَدْ أَمَرَ الفُرْسَ أَنْ يَدْعُوَهُمْ بِأَسْـمائِهِمْ وَيَقُولُوا: أُجِيبُوا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طالِبٍ ثُمَّ إِنَّهُ لَمْ يُقْنِعْهُ ذٰلِكَ حَتَّى خَاطَبَهُمْ، ثُمَّ أَعَادَ جَمَاجِمَ خَاطَبَهَا كَمَا خَاطَبَ بِهِ مَنْ تَقَدَّمَ وَكُلٌّ مِنْهُمْ يُجِيبُهُ وَيُكَلِّمُهُ وَنَحْنُ نَسْـمَعُ ذٰلِكَ، وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَأْخُذَ بَعْضُـهُمْ بَعْضًـا وَيَعُودُوا إِلَى مَوَاضِـعِهِمْ، فَكَانَ الرَأْسُ يَحْمِلُ شَـخْصًـا، وَالشَـخْصُ يَحْمِلُ رَأْسًـا حَتَّى لَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ أَحَـــدٌ إِلَّا حَمَلَ صَاحِبُهُ، إِنَّ هٰـــذَا لِـــشَيْءٍ عَظِيمٍ مَا سَمِعْنَا بِمِثْلِهِ،حَتَّى نَزَلَ خُزَاعَةَ ثُمَّ صَلَّى بِنَا وَقَامَ خَطِيبًا فَأَتَى بِكَلَامٍ كَشَفَ بِهِ عَنْ نَفْسِهِ وَصَرَّحَ بِمَا لَمْ يَكُنْ مِثْلُهُ وَ كَتَبَ النَاسُ مَا خَطَبَ بِهِ وَمَا لَفَظَ، وَهُوَ مَحْفُوظٌ عَنْهُ، وَقَدْ سُمِّيَتْ تِلْكَ الخِطْبَةَ بِالكَاشِفَةِ ثُمَّ دَخَلَ الكُوفَةَ مَعَ غُرُوبِ الشَمْسِ وَلَقَدْ أَقَامَتْ كِنْدَةٌ تَتَعَاوَدُ خُطْبَتَهُ وَتَعْزِمُ عَلَى مُسَـــاءَلَتِهِ عَنْ الَّذِيْ تَكَلَّمَ بِهِ فَتَفَرَقُ مِنْهُ، فَكَانَ يَهْلِكُ مِنْهُمْ رَئِيسٌ لِعُصْبَةٍ لِئَلَّا يُعَاوِدُوا عَلَيْهِ فِي سُؤالِهِمْ إِيّاهُ، فَيَشْتَغِلُونَ بِحُزْنِهِمْ عَلَيْهِ أَيَّامًا، ثُمَّ يَعُودُونَ إِلَى مَا كَانُوا عَلَيْهِ أَوَّلًا، فَإِذَا هَمُّوا بِالمُسَـــاءَلَةِ مَاتَ مِنْهُمْ رَئِيسٌ آخَرُ، فَكَانَ ذٰلِكَ حَالُهُمْ حَوْلًا، فَلَمَّا طَالَ عَلَيْهِمْ ذٰلِكَ، وَدَامَ فِيهِمْ أَمْسَـكُوا عَنْ مُعاوَدَتِهِمْ شَـيْئًا مِنْ ذٰلِكَ

فَانْقَطَعَ عَنْهُمْ مَوْتُ رُؤَسَائِهِمْ، وَكَانَ هٰذَا آخِرَ مَا رَأَيْتُهُ مِنْ دَلَائِلِ مَوْلَايَ عَزَّعِزُّهُ فِي رُجُوعِهِ عَنْ الخَوَارِجِ.

فَهٰذَا مِنْ بَعْضِ مَا أَظْهَرَهُ مَوْلَانَا جَلَّتْ قُدْرَتُهُ مِنْ إِحْيَاءِ الأَمْوَاتِ وَنَشْرِ العِظَامِ الرُّفَاتِ الَّذِي عَلَيْهِ أَصْحَابُ النَقْلِ وَالرِوَايَاتِ، وَلَهُ كَثِيرٌ مِنْ ذٰلِكَ مِمَّا هُوَ آتٍ فِي البَابِ الَّذِي يَتَضَمَّنُ ذِكْرَ المُعْجِزَاتِ السَمَاوِيَّةِ، وَإِنَّمَا أَوْرَدْنَا هُنَا مَا نُثْبِتُ بِهِ الحُجَّةَ فِي الغَرَضِ الَّذِي اِعْتَمَدْنَاهُ وَالمَنْهَجَ الَّذِي قَصَدْنَاهُ.

و به همان اسناد از جابر بن یزید جُعفی که سلام از او ست گفت: برای مشایعت جابر بن عبدالله انصاری علیه السلام که از کوفه به قصد حجاز خارج می شد، بیرون رفتم. همراه او به قادسیه رسیدم و شب را با او ماندم. پس شروع به گرفتن علم از او کردم، زیرا می‌دانستم که پس از جدایی دیگر او را ملاقات نخواهم کرد، چون بسیار پیر شده بود و خود نیز به این امر به من اشاره کرده بود. جابر بن عبدالله انصاری گفت: «از من بهره‌ای برگیر، گویی تو را می‌بینم که می‌گویی: خدا جابر را رحمت کند.» پس به او گفتم: «می‌خواهم برایم از آنچه از امیرالمؤمنین که عزتش گرامی باد در روزی که از بازار عقیق کوچ کرد، رخ داد، حدیث کنی.»

پس گفت: ای جابر، امیرالمؤمنین که عزتش گرامی باد در روز هفتم ما را از سوق العقیق کوچ داد. پس از کنار دو مقبره متعلق به ایرانیان گذشتیم که گفته می شد هزار و

پانصـــد ســـال قدمت دارند. در کنار آن دو، روســـتایی بود که در آن بزرگان و مالکان ایرانی بودند. پس به سوی او خارج شدند و به استقبالش آمدند و به او برای سلامتی و قدومش و نعمتی که خداوند با یاری و تأییدش بر او ارزانی داشـــته بود، تبریک گفتند. پس او نیز برایشان دعای خیر کرد. سپس به سوی دو ناووس بازگشت و بر آنها ایستاد. آنگاه آنان را فراخواند و از ایشـــان دربارهٔ نام کســـانی که در آن دو مقبره می‌شـــناختند و کسانی که به یاد داشتند از آشنایانشان در آنجا مدفون شده‌اند، پرسید. پس آنان شروع به ذکر نام قومی کردند که پانصد سال و کمتر و بیشتر در آنجا مانده بودند. پس به آنان فرمود: «آنان را به نام خود شان و نام پدراز شان ندا کنید و به ای شان بگویید: همانا علی شـــما را می‌خواند.» ســـپس مرا متوقف کرد و فرمود: «ای جابر، این ایرانیان و آنچه از ای شان سر می‌زند را بنگر.» ایرانیان رو کرده و ندا می‌دادند: «ای فلان پ سر فلان، همانا علی بن ابی طا لب تو را می‌خوا ند.» پس از مقبره اقوامی همچون کوه ها در بلندی و بزرگی و مو و عظمت و با پیکرهایی هولناک بر ما خارج می شدند و می‌گفتند: «لبیک لبیک ای دعوت‌کننده، زمان عفو و غفران تو برای ما فرا رســـید.» تا اینکه از دو مقبره، خلایقی عظیم و پیکرهایی هولناک خارج شـــدند که فضـــا از آنان پر شـــد و فریادشـــان عظیم گشـــت. ســـپس مولایم که عزتش گرامی باد به آنان فرمود: «اکنون کســـانی را که می شنا سید ندا کنید تا به همان حالی که بر آن هستند خارج شوند.» پس هر بار که نامی

را ندا می‌کردند، جمجمه‌ای به ســوی ما خارج می‌شــد که بر روی زمین می‌غلتید تا در برابر مولای ما امیرالمؤمنین که عزتش گرامی باد قرار می‌گرفت، تا آنکه در برابرش همچون تپه‌ای بزرگ از جمجمه‌ها پدید آمد. ســپس به ســوی کســی که از آن دو مقبره به صورت یک شخص کامل خارج شده بود رو کرد و شروع به خطاب کردن و پرسیدن از حال او در روزگار ثروت و پادشــاهی‌اش و آنچه از او سر زده و آن حال کجاســت، نمود. پس او نیز آنچه می‌دانست پاسخ می‌داد، تا آنکه شخصی باقی نماند مگر آنکه از او پرســید. ســپس به جماعت جمجمه‌ها رو کرد و آنان را همانند پیشــینیان خطاب نمود. پس جواب و کلام شان همانند کلام و جواب اشخاص کامل بود، مثل در برابر مثل. تا آنکه از آنان کســی باقی نماند مگر آنکه او را خطاب کرد و با او ســخن گفت. و همانا مردم از مولایم و آنچه از او دیده بودند در حیرت بودند. سپس به سوی همگان رو کرد و با یک کلمه به آنان فرمود: «باید برخی از شــما برخی دیگر را برگیرد و به همان حال محصور خود بازگردد.» پس هر شخصی به سوی جمجمه‌ای می‌رفت، آن را به دست می‌گرفت و به سوی ناووس روانه می‌شد، و هر جمجمه‌ای به سوی هر شخصی از آن اشخاص رو می‌آورد، مرد را در کام می‌کشید و به سوی ناووس بازمی‌گشت تا در آن داخل شود. همانگونه که هر شخص جمجمه‌ای را گرفت، به همان ترتیب هر جمجمه نیز شخصی را گرفت تا در گرفتن یکدیگر مساوی شدند و چیزی از آنان باقی نماند. سپس

او سر قاطرش را برگرداند و حرکت کرد و فرمود: «حرکت کن ای جابر و بدان که مولای تو امری را فاش ساخت که از پانصد سال پیش فاش نساخته بود.» و مردم شروع به بازگویی کار او کردند و می‌گفتند: «جز این نمی‌بینیم که علی بن ابی طالب پیاپی کارهایی شگفت می‌آورد و به ما نشان می‌دهد تا برایش اقرار کنیم که او رب العالمین است، چنانکه قومی درباره‌اش گفته‌اند. و ما می‌دانیم که در آل عبدالمطلب سحر و کهانت و چشم‌بندی وجود دارد. چرا که او دیروز خورشید را که غروب کرده بود بازگرداند، تا حدی که مردم شک نکردند که آن همان خورشید است، و نماز عصر را خواند و سپس خورشید در وقت خود غروب کرد. و اگر این کار حقیقی بود، خورشید می‌ایستاد تا در مسیر فلک از عصر تا غروب حرکت کند. و امروز مردگانی را که روزگاران بر آنان گذشته است از ناووس فرا می‌خواند و آنان به سویش می‌شتابند. و گمان می‌کند که به ایرانیان دستور داده تا آنان را به نام‌هایشان بخوانند و بگویند: علی بن ابی‌طالب را اجابت کنید. سپس به آن نیز قناعت نکرد تا آنکه آنان را خطاب نمود، سپس جمجمه‌هایی را بازگرداند و همانند پیشینیان خطاب‌شان کرد و هر یک از آنان او را پاسخ می‌داد و با او سخن می‌گفت و ما آن را می‌شنیدیم. و به آنان دستور داد که برخی برخی دیگر را برگیرند و به جایگاه‌های خود بازگردند. پس سر، شخصی را حمل

می‌کرد و شــخص، سری را، تا آنکه از آنان کســی نماند مگر آنکه همراهش را حمل کرد. همانا این چیزی عظیم است که مانندش را نشنیده‌ایم.»

این گفتگوها ادامه داشت تا آنکه در محل قبیله خُزاعه فرود آمد. سپس با ما نماز گزارد و به خطبه ایستاد. پس سخنانی ایراد کرد که با آن از حقیقت خود پرده برداشت و چیزی را تصریح فرمود که مانندش نبود. و مردم آنچه خطبه خواند و بیان کرد را نوشتند و آن از او محفوظ مانده اســت. و آن خطبه «الکاشــفة» نامیده شــد. ســپس هنگام غروب خورشــید وارد کوفه شــد. و همانا قبیله کِنده به بازخوانی خطبه‌اش پرداختند و عزم کردند که از او دربارهٔ آنچه گفته بود بپرسند، اما از هیبت او هراسان بودند. پس هر بار که عزم می‌کردند، رئیسی از گروهشان هلاک می‌شد تا از سؤال کردن بازایستند. پس چند روزی به عزای او مشغول می‌شدند، سپس به همان حالت اول خود بازمی‌گشتند. و چون قصد پرسیدن می‌کردند، رئیس دیگری از آنان می‌مرد. و این حالشان به مدت یک سال بود. چون این امر بر آنان به درازا کشید و در میانشان ادامه یافت، از بازگشت به آن کار دست کشیدند، پس مرگ رؤسایشان از آنان قطع شد. و این آخرین چیزی بود که از دلایل مولایم که عزتش گرامی باد در بازگشتش از جنگ خوارج دیدم.

پس این بخشــی از آن چیزی اســت که مولای ما که قدرتش بزرگ باد از زنده کردن مردگان و برانگیختن استخوان‌های پوسیده و خاک‌شده، که اصحاب نقل و روایات بر

آن متفق‌اند، آشکار ساخت. و برای او از این نوع معجزات بسیار است که در بابی که ذکر معجزات آسمانی را در بر دارد، خواهد آمد. و ما در اینجا تنها آن مقداری را آوردیم که با آن، حجت را در هدفی که بدان تکیه کرده‌ایم و روشی که قصد نموده‌ایم، اثبات کنیم.

(بازگشت خورشيد از مغرب)

[١٦١] فَمِنْ ذٰلِكَ مَا حَدَّثَنِي بِهِ سَيِّدِي وَ شَيْخِي أَبُو الفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بِإِسْنَادِهِ إِلَى جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الأَنْصَارِيِّ عَلَيْهِ السَلَامُ قَالَ: رَجَعَ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام مِنْ قِتَالِ الخَوَارِجِ وَوَصَلَ إِلَى بَابِلَ نَزَلَ هُنَاكَ: وَأَنَّهُ بَعْدَ نُزُولِهِ رَكِبَ بَغْلَتَهُ وَبِيَدِهِ قَضِيبُ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَأَتَى إِلَى شَاطِيءِ الفُرَاتِ، فَوَقَفَ عَلَيْهِ وَوَضَعَ رِجْلَهُ مِنْ غَيْرِ تَشْبِيهٍ جَلَّ وَعَلَا عَلَى عُرْفِ البَغْلَةِ ثُمَّ أَدْنَانِي مِنْهُ فَأَوْقَفَنِي إِلَى جَانِبِهِ وَوَقَفَ النَاسُ مِنْ حَوْلِهِ، ثُمَّ ضَرَبَ الفُرَاتَ بِالقَضِيبِ الَّذِي كَانَ فَانْشَقَّ وَسَطُ الفُرَاتِ حَتَّى بَانَتْ الأَرْضُ وَالحَصَى، ثُمَّ صَاحَ مَوْلَانَا: يَانُونُ، فَإِذَا بِسَمَكَةٍ عَظِيمَةٍ قَدْ أَقْبَلَتْ مِنَ الفُرَاتِ وَحَصَلَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لَهَا: "أَيَّتُهَا السَمَكَةُ تَكَلَّمِي" فَتَكَلَّمَتْ السَمَكَةُ فِي الحَالِ بِلِسَانٍ طَلْقٍ فَهِمَهُ الصَغِيرُ وَالكَبِيرُ وَقَالَتْ: نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَنَا نُونٌ حُوتُ يُونُسَ بْنِ مَتَّى الَّتِي اِبْتَلَعَتْهُ، وَلَقَدْ كُنْتُ بِهِ شَفِيقَةً رَفِيقَةً، مَا أَوْهَنْتُ لَهُ عَظْمًا وَلَا خَدَشْتُ لَهُ جِلْدًا، وَإِنَّهُ شَكَّ وَارْتَابَ وَقَالَ: إِنَّ إِسْمَكَ وَأَنْتَ سَوَاءٌ فَأَمَرْتَنِي يَا مَوْلَايَ فَابْتَلَعْتُهُ فَلَبِثَ فِي بَطْنِي حَتَّى تَابَ وَأَنَابَ وَقَالَ مَاوَرَدَ فِي مُحْكَمِ التَنْزِيلِ عَلَى لِسَانِ السَيِّدِ الرَسُولِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ: ﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَّهَبَ مُغَا ضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَّا إِلَٰهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ

الظَّالِمِينَ﴾[١] فَكَانَ قَوْلُهُ إِعْتِرَافًا، بِكَ وَإِشَـــارَةٍ مِنْهُ إِلَيْكَ وَإِقْرَارًا لَكَ أَنَّكِ لاشْرِيكَ لَكَ وَلَا عَدِيلَ لَكَ وَلا نَظِيرَ لَكَ وَلَا كُفْءَ لَكَ.

فَقَالَ مَوْلَايَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لِذٰلِكَ الحُوتِ العَظِيمِ: "إِرْجِعْ مِنْ حَيْثُ جِئْتَ" فَغَابَ ذٰلِكَ الحُوتُ فِي الفُرَاتِ، ثُمَّ إِنَّ مَوْلَايَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ضَرَبَ الفُرَاتَ بِالقَضِيبِ، فَعَادَ إِلَى مَاكَانَ عَلَيْهِ، فَبِوُقُوفِهِ عَلَى الفُرَاتِ وَخِطَابِهِ السَــمَكَةَ وَخِطَابِهَا لَهُ تَكَاثَرَ أَصْــحَابُهُ حَوْلَهُ وَبَيْنَ يَدَيْهِ وَكَثُرَ ضَجِيجُهُمْ وَمُعَاوَدَتُهُمْ مَا سَمِعُوهُ وَ وَعَوْهُ وَ شَاهَدُوهُ وَحَقَّقُوهُ مِنْ ذٰلِكَ، وَمَوْلَانَا مَعْرِضٌ عَنْهُمْ بِوَجْهِهِ الكَرِيمِ إِلَى أَنْ غَرَبَتْ الشَــمْسُ وَقَدْ شُــغِلُوا بِمَا هُمْ فِيهِ عَنْ صَلَاةِ العَصْـــرِ، فَلَمَّا غَرَبَتْ الشَمْسُ أَتَوْا إِلَيْهِ وَقَالُوا لَهُ: يَاأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، شُغِلْنَا بِمَا شَاهَدْنَاهُ مِنْ هٰذِهِ الْمُعْجِزَةِ عَنْ صَلَاةِ العَصْـرِ فِي وَقْتِهَا فَقَالَ لَهُمْ عليه السلام: "مَا تَفُوتُ الصَلَاةُ مُؤْمِنًا وَلَا يَلْحَقُهَا كَافِرٌ" ثُمَّ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: "يَا غَزَّالَةُ عُودِي إِلَى وَقْتِ عَصْـــرِكَ" فَعَادَتْ الشَمْسُ إِلَى مَحَلِّهَا مِنْ الأُفُقِ فِي وَقْتِ العَصْـرِ وَصَلَّى بِهِمْ ثُمَّ غَرَبَتْ وَبُنِيَ فِي بَابِلٍ مَسْجِدَينِ، يُعْرَفُ أَحَدُهُمَا بِالمَوْضِعِ الَّذِي رَدَّ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِيهِ الشَمْسَ بَعْدَ مُنْصَرَفِهِ مِنْ قِتَالِ الخَوَارِجِ لَمَّا شَقَّ الفُرَاتَ وَخَاطَبَ السَمَكَةَ. وَفِي يَوْمِ الخَنْدَقِ: نَظَرَ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَى الشَــمْسِ وَقَدْ هَمَّتْ بِالغُرُوبِ وَهُوَ مع عَمْرو بْنُ عَبْدِ وُدٍّ لَعَنَهُ اللهُ فِي مَجَالِ الحَرْبِ وَالطِعَانِ فَقَالَ لَهَا: عُودِي إِلَى وَقْتِ عَصْـــرِكَ، فَعَادَتْ، فَقَتَلَ عليه السلام عَمْرو بْنُ عَبَدِ وُدٍّ لَعَنَهُ

[١] سوره انبياء ،آيه٨٧

اللّٰهُ وَحَازَ الغَنائِمَ. وَقَدْ رَدَّ مَوْلَانَا الشَمْسَ مِنْ مَغْرِبِهَا فِي سَبْعَةَ عَشَـــرَ مَوْضِعًا، مِنْهَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ عَزَّعَزَّهُ وَبَعْدَ غَيْبَتِهِ، وَنَحْنُ نَذْكُرُ ذٰلِكَ فِي مَوْضِعِهِ بِمَشِيئَةِ اللّٰهِ وَعَوْنِهِ وَحُسْنِ تَوْفِيقِهِ.

از جملهٔ آن، چیزی ا ست که سرورم و شیخم ابوالفتح محمد بن حـسن ر ضی الله عنه با ا سناد خود به جابر بن عبدالله انصاری علیه السلام برایم حدیث کرد، گفت: مولای ما امیرالمؤمنین که عزتش گرامی باد از قتال خوارج بازگشـــت و به بابل رســـید و در آنجا فرود آمد. و پس از فرود آمدنش، بر قاطرش سوار شد در حالی که عـصای ر سول الله که عزتش گرامی باد در دســـتش بود و به کنار فرات آمد. پس بر آن ایســـتاد و پایش را بدون هیچ تشبیه و مانندی، که او بزرگ و والا ست بر یال قاطر نهاد. سپس مرا به خود نزدیک کرد و در کنارش قرار داد و مردم گِرد او ایستادند. آنگاه با عصایی که در دست بود بر فرات ضربه‌ای زد، پس میان فرات شکافته شد تا آنکه زمین و سنگریزه‌ها نمایان گشت. سپس مولای ما فریاد زد: «یا نون!» ناگهان ماهی عظیمی از فرات روی آورد و در برابرش قرار گرفت. پس به او فرمود: «ای ماهی، ســـخن بگو.» پس ماهی در دم با زبانی روان که کوچک و بزرگ آن را فهمیدند به ســـخن آمد و گفت: «آری ای امیرالمؤمنین، من نون هســـتم، ماهی یونس بن متّی که او را بلعیدم. و من با او مهربان و با مدارا بودم، نه استخوانی از او را سست کردم و نه پوستی از او را خراشیدم. و همانا

او شک و تردید کرد و گفت: همانا نام تو و خود تو یکسان هستید؛ اشاره به یکی بودن اسم و ذات الهی. پس ای مولای من، تو مرا امر فرمودی و من او را بلعیدم. پس در شکم من ماند تا آنکه توبه و انابه کرد و آنچه را که در کتاب محکم بر زبان سید رسول آمده است بر زبان راند، در این فرمودهٔ خدای تعالی: (و ذاالنون را یاد کن آنگاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز بر او تنگ نمی‌گیریم، تا در دل تاریکي‌ها ندا درداد که: معبودی جز تو نیست، منزّهی تو، که من از ستمکاران بودم). پس این گفتار او اعترافی به تو، و اشاره‌ای از جانب او به سوی تو، و اقراری برای تو بود که تو را شریک و همتا و نظیر و همسنگی نیست.» پس مولایم امیرالمؤمنین که عزتش گرامی باد به آن ماهی عظیم فرمود: «از همانجا که آمدی بازگرد.» پس آن ماهی در فرات ناپدید شد. سپس مولایم امیرالمؤمنین که عزتش گرامی باد با عصا بر فرات ضربه‌ای زد، پس به حال پیشین خود بازگشت. به سبب ایستادن او بر فرات و خطابش به ماهی و خطاب ماهی به او، یارانش گِرد او و در برابرش انبوه شدند و هیاهو و بازگویی‌شان دربارهٔ آنچه شنیده و دریافته و مشاهده کرده و به یقین رسیده بودند، بسیار شد. و مولای ما با چهرهٔ کریمش از آنان روی‌گردان بود تا آنکه خورشید غروب کرد در حالی که آنان به سبب آنچه در آن بودند از نماز عصر غافل شده بودند. چون خورشید غروب کرد، نزد او آمدند و گفتند: «ای امیرالمؤمنین، به سبب مشاهدهٔ این معجزه از نماز عصر در وقتش

بازماندیم.» پس به آنان فرمود: نماز از مؤمن فوت نمی‌شود و کافر به آن نمی‌رسد. سپس امیرالمؤمنین که عزتش گرامی باد فرمود: ای آهو (کنایه از خورشید)، به وقت عصر خود بازگرد. پس خورشید به جایگاه خود در افق در وقت عصر بازگشت و با آنان نماز گزارد، سپس غروب کرد. و در بابل دو مسجد بنا شد که یکی از آنها به مکانی که مولای ما امیرالمؤمنین که عزتش گرامی باد پس از بازگشت از قتال خوارج، آنگاه که فرات را شکافت و ماهی را خطاب نمود، خورشید را در آن بازگرداند، شناخته می‌شود.

و در روز خندق: مولای ما امیرالمؤمنین که عزتش گرامی باد به خورشید نگریست در حالی که آهنگ غروب کرده بود و او با عمرو بن عبدود لعنه الله در میدان جنگ و نبرد بود. پس به خورشید فرمود: «به وقت عصر خود بازگرد.» پس بازگشت. آنگاه که عزتش گرامی باد عمرو بن عبدود لعنه الله را کشت و غنایم را به دست آورد. و مولای ما خورشید را از مغربش در هفده موضع بازگردانده است، که برخی از آنها در زمان رسول الله که عزتش گرامی باد و برخی پس از غیبت او بوده است. و ما آن را به خواست و یاری و توفیق نیکوی خداوند در جای خود ذکر خواهیم کرد.

[١٦٢] وَمِنَ الأَدِلَّةِ الوَاضِحَةَ وَالبَرَاهِينِ اللَّائِحَةَ لِذِي العُقُولِ وَالأَذْهَانِ الصَافِيَةِ الرَاجِحَةِ قَوْلُ مَوْلَانَا أَمِيرِ المُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ عَلَى مِنْبَرِهِ فِي الكُوفَةِ إِعْلَانًا وَتَصْرِيحًا فِي آخِرِ خِطْبَتِهِ المَعْرُوفَةِ بِخِطْبَةِ البَيَانِ: "أَنَا الَّذِي طَوَيْتُ أَسْبَابَهَا وَ عَلِمْتُ غِيَابَهَا، وَسَرَّبْتُ سَرَابَهَا، وَرَكَّبْتُ سَحَابَهَا، أَنَا مُزَلْزِلُ الأَرْضِ وَجِبَالِهَا، وَمُخْرِجُ كُنُوزِهَا وَأَثْقَالِهَا، أَنَا مُقِيمُ القِبْلَةِ وَصَاحِبُ الكَعْبَةِ وَمَبْدِي الشَرِيعَةِ، وَمُطْفِي النَارِ الحَامِيَةِ، أَنَا ذَابِحُ إِبْلِيسَ وَرَافِعُ إِدْرِيسَ وَنَاكِسُ عِلْمِ الكُفْرِ، وَالنَاطِقُ بِكُلِّ سِفْرٍ، أَنَا أَهْلَكْتُ القُرُونَ بَعْدَ القُرُونِ، أَنَا أَعَدْتُ وَأَبْدَيْتُ وَدَمَّرْتُ وَأَفْنَيْتُ، وَأَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُبْدُونَ وَمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَخِرُونَ، وَمَا مِنْ غَيْبٍ إِلَّا وَعِنْدِي مَفاتِحُهُ، أَنَا أَهْلَكْتُ عَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذٰلِكَ كَثِيرًا، أَنَا رَافِعُ السَمَوَاتِ وَسَامِكَهَا، وَدَاحِي الأَرْضِينَ وَبَاسِطِهَا وَغارِسُ الأَشْجَارِ وَمَنْبِتُهَا وَمُفَجِّرُ الأَنْهَارِ وَمُجْرِيَهَا سُلُونِي عَنْ عِلْمِ المَنَايَا وَالبَلَايَا وَالوَصَايَا وَفَصْلِ الخِطَابِ وَالقَضَايَا، وَعَنْ مَوْلُودِ الإِسْلَامِ وَعَنْ مَوْلُودِ الكُفْرِ، وَعَنْ كُلِّ شَاةٍ ضَلَّتْ، وَكُلِّ فِئَةٍ ضَلَّتْ وَاهْتَدَتْ وَعَنْ سَائِقِهَا وَنَاعِقِهَا وَبَاعِثِهَا، وَعَمَّا كَانَ وَمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ القِيَامَةِ أَنَا قَرْنٌ مِنْ حَدِيدٍ، أَنَا فِي كُلِّ وَقْتٍ جَدِيدٍ، أَنَا مُنَبِئُ النَبِيِّينَ وَمُرْسِلُ المُرْسَلِينَ، عَلَيَّ دَلَّتْ الرُسُلُ وَبِتَوْحِيدِي نَطَقَتْ الكُتُبُ".

وَقَوْلُهُ فِي الخِطْبَةِ التَطَنُّجِيَّةِ مُسْمِعًا كَافَّةَ البَرِيَّةِ:

أَنَــا الأَزَلُ الفَرْدُ مَا أَنْ أَزُولْ ... أُجِيلُ الدُهُورَ وَأُفْنِي القُرُونَا
وَأُجْرِي الأُمُورَ بِأَحْكَامِهَا ... أُكَوِّنُ مـا شِئْتُهُ أَنْ يَكُونَا
أَمِينُ الإِلٰهِ الَّذِي خَصَّنِي ... لِطَوْعِي لَهُ وَارْتَضَانِي امِينَا
شَهِدْتُ الجَبَابِرَةَ الأَوَّلِينْ ... كَمَا قَدْ شَهِدْتُهُمْ آخِرِينَا
أُكَرِّرُهُمْ بِاخْتِلَافِ السِنِينْ ... عَلَيْهِمْ فَلَا يَعْرِفُونَ السِنِينَا
فَكَمْ كَرَةٍ لَهُمْ فِي العَذَابِ ... تَكُرُّ عَلَيْهِمْ فَلَا يَعْقِلُونَا
أَضَلَّهُمْ حَبْتَرٌ فِي الدِهُورِ ... فَظَلُّوا لِبَيْعَتِهِ قَابِلِينَا
فَسَوْفَ يُلاقُونَ مَا يَكْرَهُونْ ... وَلَا بُدَّ مِنْ كَوْنِ مَا يَأْمَلُونَا
وَلٰكِنَّ شِيعَتِي الفَائِزُونْ ... وَعَنْ طَاعَةِ اللّٰهِ لايَفْتُرُونَا
يَطِيرُونَ حَيْثُ يَشَاؤُونَ فِي ... ظِلَالِ الجِنَانِ فَلَا يُمْنَعُونَا
بِإِيثَارِهِمْ دَعْوَةَ الأَوْصِيَاءْ ... فَهُمْ فِي جِنَانِهِمْ خَالِدُونَا

و از دلایل آشکار و براهین درخشان برای خردمندان و اذهان پاک و برتر، این فرمایش مولای ما امیرالمؤمنین ﷷ بر منبر خود در کوفه است که در پایان خطبه‌اش معروف به «خطبه البیان» به طور علنی و صریح اعلان فرمود:

«من آنم که اسباب آن را درنوردیدم و از غیب‌های آن آگاه شدم، و سرابش را روان ساختم و ابرهایش را برهم نشاندم. منم لرزاننده زمین و کوه‌هایش، و بیرون آورنده گنج‌ها و بارهای سنگینش. منم برپاکننده قبله و صاحب کعبه و بنیان‌گذار شریعت، و

خاموش کننده آتش شعله‌ور. منم ذبح‌کننده ابلیس و بالابرنده ادریس و نگونسار کننده پرچم کفر، و سخنگو به هر کتابی. منم که نسل‌ها را پس از نسل‌ها هلاک ساختم. منم که بازگرداندم و آغاز کردم و ویران نمودم و فانی ســاختم، و می‌دانم آنچه را پنهان می‌کنید و آنچه را آشــکار می‌ســازید و آنچه را می‌خورید و آنچه را ذخیره می‌نمایید. و هیچ غیبی نیســت مگر آنکه کلیدهایش نزد من اســت. منم که عاد و ثمود و اصــحاب الرّس و نســل‌های بســیار دیگری را در این میان هلاک کردم. منم بالابرنده آسمان‌ها و برپادارنده آن، و گســتراننده زمین‌ها و پهن‌کننده آن، و کارنده درختان و رویاننده آن، و شکافنده رودها و روان‌کننده آن. از من بپر سید از علم مرگ‌ها و بلاها و و صیت‌ها و کلام قاطع و جداکننده حق از باطل و داوری‌ها، و از زاده‌ی اســلام و از زاده‌ی کفر، و از هر گوســفندی که گمراه شــد، و هر گروهی که گمراه گشــت و هدایت یافت و از راننده و ندا دهنده و برانگیزاننده‌اش، و از آنچه بوده و آنچه تا روز قیامت خواهد بود. منم قدرت ا ستوار و شکست‌ناپذیر ا ست، من در هر زمانی جدیدم. منم خبر دهنده به پیامبران و فرستنده رسولان.

فَأُنِيبُوا إِلَيَّ يَا أَهْلَ بَيْعَتِي وَمَعْدِنَ شِيعَتِي، فَأَنَا الأَمَلُ المَأْمُولُ وَالفَاضِلُ لَا المَفْضُولُ وَالحَامِلُ لَا المَحْمُولُ، أَنَا مُكَوِّنُ الجِبِلَّةِ وَمُقَدِّرُ الأَهِلَّةِ أَنَا الأَبَدُ الَّذِي لَا يَبِيدُ، أَنَا القَرْنُ الحَدِيدُ وَالأَرْوَعُ الصِنْدِيدُ، المُبْدِي المُعِيدُ، الفَعَّالُ لِمَا يُرِيدُ، أَنَا مُجَنِّدُ الجُنُودِ، وَصَاحِبُ الوُرُودِ وَمُصَعِّدُ الصُعُودِ، أَنَا مُقَرِّبُ البَعِيدِ، أَنَا الغَايَةُ بِلَا تَحْدِيدٍ، أَنَا الظَاهِرُ المَوْجُودُ وَالبَاطِنُ بِلَا غُمُودٍ، أَنَا صَاحِبُ القُرْآنِ وَمَعْدِنِ الفُرْقَانِ وَمُعَطِّلُ الأَوْثَانِ، وَمُهْلِكُ حِزْبِ الشَيْطَانِ أَنَا وارِثُ عِلْمِ الأَنْبِيَاءِ، أَنَا سَيِّدُ الأَوْصِيَاءِ،أَنَا شَهِيدُ دَارِ الفَنَاءِ، أَنَا شَفِيعُ دَارِ البَقَاءِ، أَنَا مُدِيرُ الأَيَّامِ، وَخَالِقُ الأَنَامِ، وَمُجْرِي الأَحْكَامِ، أَنَا مُولِجُ الضِيَاءِ فِي الظَلَامِ أَنَا نُورُ الأَنْوَارِ، وَقَسِيمُ الجَنَّةِ وَالنَارِ، وَمُبِيدُ الأَشْرَارِ وَمُدَمِّرُ الكُفَّارِ أَنَا مُخَرِّبُ الدِيَارِ، وَمُحْصِي عَدَدَ قُطرِ الأَمْطَارِ وَكَيْلِ البِحَارِ، وَالعَالِمُ بِعَدَدِ الرَمْلِ وَمُثْمِرُ الثِمَارِ وَمُشَقِّقُ الأَنْهَارِ، وَالعَالِمُ بِمَوَاقِعِ أَجْنِحَةِ الأَطْيارِ وَمُجْرِي الفَلَكِ الدُوَّارُ، وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدِي بِمِقْدَارٍ، أَنَا صَاحِبُ مِكْيَالِهَا وَأَوْزَانِهَا وَأَلْوَانِهَا وَأَرْوَاحِهَا وَأَزْوَاجِهَا، أَنَا المُكَوِّنُ لَهَا المُتَكَفِّلُ بِأَرْزَاقِهَا لِمَا دَبَّ مِنْهَا وَدَرَجَ، وَلِكُلِّ ذِي حَرَكَةٍ وَسُكُونٍ، أَنَا مُصَنِّفُ الصُنُوفِ وَمُظْهِرُ الآيَاتِ بِالطُفُوفِ، وَرَامِي الأُمَمِ بِالزَلَازِلِ وَالخُسُوفِ وَمَسِيِّرُ القَمَرِ المَكْسُوفِ، أَنَا صَاحِبُ العَهْدِ وَالمِيثَاقِ، أَنَا صَاحِبُ يَوْمِ التَلَاقِ يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ، أَنَا آخِذُ النُفُوسِ عِنْدَ التَرَاقِ، أَنَا الَّذِي عَلَى لِسَانِيْ نَطَقَ الصَادِقُ وَعِنْدَ نُطْقِي صَمَتَ النَاطِقِ، أَنَا فَاتِقُ الفَتُوقِ وَرَاتِقُ الرُتُوقِ، أَنَا صَاحِبُ الشَفَقِ وَاللَيْلِ وَمَا وَسَقَ وَالقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ، أَنَا صَاحِبُ النَبِيِّينَ وَبَاعِثُ المُرْسَلِينَ، أَنَا صَاحِبُ مَدْيَنَ

وَيَوْمِ الظُلَّةِ، أَنَا مُهْلِكُ عَادٍ وَثَمُودَ، أَنَا صَاحِبُ النَارِ ذَاتِ الوَقُودِ، أَنَــا مَــدَدُ الأُخْدُودِ، أَنَا الشَاهِدُ وَالمَشْهُودُ، أَنَا صَاحِبُ الصِــــرَاطِ وَالمِرْ صَادِ، أَنَا الوَاقِفُ عَلَى الأَعْرَافِ وَالآخِذُ بِالإِنْ صَافِ، أَنَا مَعْدِنُ الأَفْ ضَالِ وَ صَاحِبُ النكَالِ وَالمُطَوِّقُ بِالأَغْلَالِ أَنَا مُحَزِّبُ الأَحْزَابِ، وَالمُنْتَقِمُ بِالعَذَابِ وَالوَاقِفُ عَلَى الحِسَابِ وَضَارِبُ الرِقَابُ، أَنَــا صَاحِبُ الرَحْمَةِ وَالغُفْرَانِ وَالهَادِي إِلَى الرَحْمٰنِ، أَنَا مُجْرِي الأَنْهَارِ وَمُسَــيِّرُ الفَلَكِ فِي البِحَارِ أَنَا القَاهِرُ الغَفَّارُ، وَدُعَامَةُ الجَبَّارِ، وَمُطَعِّمُ الثِمَارِ، أَنا صَـــا حِبُ فَلَكِ نُوحٍ وَ فاتِحُ الفُتُوحِ، وَمُبْدِي الجُرُوحِ، وَمُبَيِّنُ الكِتَابِ المَشْــــرُوحِ، أَنَا الوَاقِفُ عَلَى التَطْنَجَيْنِ، وَالنَاظِرُ إِلَى المَغْرِبَيْنِ، وَالمُوفِي عَلَى المَشْرِقَيْنِ وَمَارِجُ البَحْرَيْنِ وَمُبَرْزِخُ البَرْزَخِينِ، وَمُرْدِمُ السَـدَّيْنِ وَمُدِيرُ الثقَلَينِ، وَصَــاحِبُ الرَجْعَتَيْنِ وَمُقَدِّرُ الكَرَّتَيْنِ، أَنَا رَأَيْتُ أَفْرِيدَوسَ رَأْيَ العَيْنِ أَنَا الهَيّلَا() الكُبْرَى وَالهُيُولَا الصُــغْرَى"

قِيلَ: فَقَامَ إِلَيْهِ الإِ صبَغُ بْنُ نَباتَة عَلَيْهِ الـ سَلَامُ وَقَالَ لَهُ: ياأَمِيرَ المُؤْمِنِينَ، مَاهُمَا التَطْنَجَانِ وَمَا هُوَ أَفْرِيدُوسُ؟

فَقَالَ: "هُمَا جَبَلَانِ قائِمَانِ غَيْرُ مَسْطُوحَيْنِ فِي وَ سَطِ أَفْرِيدُوسَ، وَهُوَ البَحْرُ المُحِيطُ السَابِعُ الَّذِي لَا تَجْرِي فِيهِ الفَلَكُ، وَإِنَّ أَطْرَافَ الأَرْضِ مُلْتَفَّةٌ بِهِ إِلْتِفَافَ الثَوْبِ المَعْصُــورِ، وَهِيَ فِي جُرْمِ التَطْنَجِ الآخَرِ، وَهُوَ مِنْ قِبَلِ المَغْرِبِ فِي وَسَــطِ أَفْرِيْدُوسَ، وَرَأَيْتُ الشَــمْسَ فِي كَمَالِ صُورَتِهَا فِي أَسْفَلِ الهَيُولَى فِي صُورَتِهَا كَالطَائِرِ المُنْصَــرِفِ إِلَى وَكْرِهِ وَأَسْرَعَ مِنْ ذٰلِكَ حَتَّى تَأْتِيَ الذَهَبَ وَالمَاءَ الأَسْــوَدَ وَلَوْلَا اِصْــطِكَاكُ رَأْسِ أَفْرَ يدُوسَ وَصَرِيْرُ القَلَمِ وَاخْتِلاجُ

التَطْنَجَيْنِ لَصَعِقَ مَنْ فِي السَمَواتِ وَالأَرْضِ مِنْ شِدَّةِ صَوْتِهَا وَنَشِيشِ نُزُلِهَا فِيْ المَاءِ الأَسْوَدِ (وَهِيَ العَيْنُ الحَمِئَةُ) ثُمَّ قَالَ: هَلُمُّوا إِلَيَّ، فَإِنِّي مُنْشِـــــرٌ مَنْ فِي القُبُورِ وَمُحَصِّـــلٌ مَا فِي الصُدُورِوَصَاحِبُ الزَبُورِ وَالكِتَابِ المَسْطُورِ وَالرِقِّ المَنْشُورِ، أَنَا عَيْنُ الحَيَاةِ وَمَعْدِنُ الصَلَاةِ، وَمُعَذِّبُ الطُغَاةِ لَا يَتَجَاوَزُنِي عِلْمٌ، وَلَا يَعْزُبُ عَنِّيَ حُكْمٌ، وَلَا يُخَالِجُنِي وَهْمٌ، وَلَا يُحَاجِجُنِي خَصْمٌ، شَهِدْتُ الأُمَمَ الأَوَّلِينَ وَالآخَرِينَ، وَأَنَا الأَوَّلُ وَالآخِرُ وَالبَاطِنُ وَالظَاهِرُ، وَأَنَا بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ" إِلَى قَوْلِهِ فِيهَا شِعْرًا:

أُنِيبُـوا إِلَيَّ بِحَسَنِ اليَقِينْ ... وَصَبْرِ النُفُوسِ عَلَى ما أُرِيدُ

فَإِنْ تَفْعَلُوا ذاكَ مُسْتَيْقِنِينْ ... فَنِـعْمَ الوَلاءُ وَنِعْمَ العَبِـيدُ

وَإِنْ تَجْهَلُوا حَــقَّ ما قُلْتُهُ ... فَقَدْ جَهِلَتْهُ قَدِيمًا ثَمـــــُودُ

فَجَازَيْتُـهُمْ بَعْدَ عِصْيانِهِمْ ... صَواعِقَ فِيهَا عَذابٌ شَدِيدْ

وَهِيَ خِطْبَةٌ طَوِيلَةٌ اِخْتَصَرْنا مِنْها ما ذَكَرْنَاهُ.

پس به سـوی من بازگردید و توبه کنید ای اهل بیعت من و ای معدن شـیعیان من، چرا که منم آن آرزوی مورد امید، و آن برتر نه آنکه برتری داده شـده، و آن حمل‌کننده نه آنکه حمل شـده اسـت. منم به وجود آورنده سرشـت‌ها و تقدیرکننده هلال‌های ماه. منم آن ابدیتی که نابود نمی‌شـود. منم آن قدرت آهنین و آن وجود برترِ شـجاع و بزرگ.منم آغازگر و بازگرداننده، و انجام دهنده هر آنچه اراده کند. منم گردآورنده سـپاهیان، و صـاحب ورودها به عوالم مختلف، و بالابرنده صـعودها. منم نزدیک‌کننده دور. منم آن

نهایتِ بدون محدودیت. منم آن ظاهرِ موجود و آن باطنِ بدون پیچیدگی و پوشیدگی. منم صاحب قرآن و معدن جداکننده حق و باطل و از کار اندازنده بت‌ها، و هلاک‌کننده حزب شیطان. منم وارث علم پیامبران، منم سرور اوصیاء، منم شاهد سرای فانی،منم شفیع سرای آخرت. منم گرداننده روزگاران، و آفریننده مردمان، و جاری‌کننده احکام. منم واردکننده روشنایی در تاریکی. منم نورِ نورها، و تقسیم‌کننده بهشت و دوزخ، و نابودکننده اشرار و ویرانگر کافران. منم ویران‌کننده دیارها، و شمارنده تعداد قطرات باران‌ها و پیمانه دریاها، و آگاه به تعداد ریگ‌ها و میوه دهنده ثمره‌ها و شکافنده رودها، و آگاه به جایگاه بال‌های پرندگان و گرداننده سپهر دوّار، و هر چیزی نزد من به اندازه‌ای معین است. منم صاحب پیمانه و وزن و رنگ و روح و جفت‌های آن. منم به وجود آورنده آن و عهده‌دار روزی آن، برای هر جنبنده‌ای که در آن حرکت می‌کند و می‌رود، و برای هر متحرک و ساکنی. منم دسته‌بندی کننده انواع، و آشکارکننده آیات سرزمین کربلا، و درهم کوبنده امت‌ها با زلزله‌ها و خسوف‌ها و به حرکت درآورنده ماهِ گرفته. منم صاحب عهد و میثاق، منم صاحب روزی که کار سخت و دشوار شود (اشاره به آیه یوم یکشف عن ساق). منم گیرنده جان‌ها در هنگام رسیدن به گلوگاه. منم آنکه «صادق» بر زبانم سخن گفت و هنگام سخن گفتن من، هر سخنگویی خاموش گشت. منم شکافنده شکاف‌ها و پیونددهنده گسستگی‌ها.منم صاحب شفق

و شــب و آنچه را که فرا می‌گیرد و ماه آنگاه که کامل شــود. منم صــاحب پیامبران و فرستنده رسولان. منم صاحب مدین و روز ابر آتشبار. منم هلاک‌کننده عاد و ثمود. منم صاحب آتشِ پر از هیزم. منم حقیقتِ اصحاب اخدود. منم شاهد و مشهود. منم صــاحب صراط و مرصــاد. منم ایســتاده بر اعراف و گیرنده به انصــاف. منم معدن برتری‌ها و صــاحب عذاب و کیفر و آنکه با غل و زنجیرها در بند می‌کشــد. منم گردآورنده احزاب، و انتقام‌گیرنده با عذاب و ایستاده بر حساب و زننده گردن‌ها. منم صــاحب رحمت و آمرزش و هدایتگر به ســوی رحمان. منم جاری‌کننده رودها و روان‌کننده کشــتی در دریاها. منم آن چیره بخشــاینده، و ســتون قدرت جبّار، و طعام دهنده میوه‌ها. منم صاحب کشتی نوح و گشاینده فتوحات، و پدیدآورنده جراحت‌ها، و بیان‌کننده کتاب شرح داده شده. منم ایستاده بر دو «تَطْنُج»، و نگرنده به دو مغرب، و مشرف بر دو مشرق، و به هم آمیزنده دو دریا و برپاکننده دو برزخ، و سازنده دو سد و گرداننده جن و انس ، و صاحب دو رجعت و تقدیرکننده دو بازگشت. منم «افریدوس» را به چشم سر دیدم. منم «هیلای» بزرگ و «هیولای» کوچک (هیولی: ماده نخستین یا جوهر اصلی).»

گفته شد: پس اصبغ بن نباته علیه السلام به سوی او برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین، آن دو تَطْنُجان چیستند و افریدوس چیست؟

پس فرمود: «آنها دو کوه اســتوار هســتند که در میان افریدوس مســطح نیســتند، و افریدوس همان دریای هفتم فراگیر است که کشتی در آن روان نمی‌شود، و همانا اطراف زمین به دور آن پیچیده ا ست همچون پیچیدن جامه فشرده شده، و زمین در جرمِ تطنجِ دیگر اســت که آن از ســوی مغرب در میان افریدوس قرار دارد. و من خورشــید را در کمال صورتش در پایین‌ترین مرتبه هیولی (ماده نخستین) دیدم که به شکل پرنده‌ای بود که به آ شیانه‌اش باز می‌گردد و سریع‌تر از آن، تا به شعله و آب سیاه بر سد. و اگر نبود برخورد سرِ افریدوس و صدای کشیده شدن قلم و تلاطم دو تطنج، هر که در آسمان‌ها و زمین بود از شدت صدای آن و صدای فرود آمدنش در آب سیاه و آن همان چشمه گل‌آلود اســت بیهوش می‌شــد.» ســپس فرمود: «به ســوی من بشــتابید، که همانا منم برانگیزاننده کسانی که در قبرهایند و گردآورنده آنچه در سینه‌هاست و صاحب زبور و کتاب نو شته شده و صحیفه گ شوده. منم چ شمه حیات و معدن نماز، و عذاب‌کننده طغیانگران. هیچ علمی از من فراتر نمی‌رود، و هیچ حکمی از من پنهان نمی‌ماند، و هیچ وهمی در من راه نمی‌یابد، و هیچ دشــمنی با من احتجاج نتواند کرد. من شــاهد امت‌های اولین و آخرین بوده‌ام، و منم اول و آخر و باطن و ظاهر، و من به هر چیزی دانا هســتم.» تا آنجا که در آن به شــعر فرمود: به ســوی من بازگردید با یقینی نیکو و با

صبرِ جان‌ها بر آنچه اراده می‌کنم پس اگر این کار را با یقین کامل انجام دهید چه نیکو ولایتی و چه نیکو بندگانی و اگر حقیقتی را که گفتم ندانید (و انکار کنید)

پس همانا قوم ثمود نیز در گذشته آن را ندانستند پس آنان را پس از نافرمانی شان کیفر دادم با صاعقه‌هایی که در آن عذابی شدید بود

و این خطبه‌ای طولانی است که آنچه ذکر کردیم را از آن خلاصه نمودیم.

[١٦٣] وَحَدَّثَنِي شَيْخِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَنْ رِجالِهِ مَرْفُوعًا إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الكَوَّاء أَنَّهُ قَالَ لِمَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزُّهُ: سَمِعْتُكَ وَأَنْتَ تَقُولُ عَلَى المِنْبَرِ: "أَنَا أَهْلَكْتُ عَادًا وَثَمُودَ وَقُرُونًا بَيْنَ ذٰلِكَ كَثِيرًا، وَسَمِعْتُكَ وَأَنْتَ تَقُولُ: أَنَا دَابَّةُ الأَرْضِ وَذُو قَرْنَيْهَا؟" فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزُّهُ: "يَا ابْنَ الكَوَاء إِنَّ عَبْدَ اللهِ بْنَ رَوَاحَةَ الأَنْصَارِيَّ عَلَيْهِ السَلَامُ هُوَ الَّذِي أَرْسَلْتُهُ إِلَى قَوْمِ عَادٍ فَأَهْلَكْتُهُمْ بِهِ وَلَمْ يَلْبَثُوا لِمَا أَمَرْتُ بِهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ، إِنَّمَا أَمْرِي إِذَا أَرَدْتُ شَيْئًا أَنْ أَقُولَ لَهُ: كُنْ فَيَكُونَ فَبِعَبْدِ اللهِ بْنِ رَوَاحَةَ أَهْلَكْتُ عَادًا وَثَمُودَ، وَهُوَ الرِيحُ العَقِيمُ".

وَإِذْ أَوْرَدْنَا هٰذَا القَدْرَ مِنَ الْمُعْجِزَاتِ وَالدَلَائِلِ المُبْهِرَاتِ، وَأَقَمْنَا الشَوَاهِدَ عَلَيْهَا بِالآيَاتِ أَنَّهَا مِنْ فَعْلِ إِلٰهِ الأَرْضِ وَالسَمَوَاتِ، فَإِنَّا نَذْكُرُ أَيْضًا مَا رَوَاهُ أَهْلُ العِلْمِ وَالرِوَايَاتِ مِنَ الثِقَاةِ فِي الإِشَارَاتِ الَّتِي أَشَارَ بِهَا السَيِّدُ مُحَمَّدٌ عَزَّعَزُّهُ إِلَى مَوْلَاهُ عَزَّعَزُّهُ وَدَعْوَتَهُ إِلَيْهِ وَالدَلِيلُ الَّذِي دَلَّ بِهِ عَلَيْهِ.

و شیخ من رضی الله عنه از رجال خود با سندی که به محمد بن کَوّاء می‌رسد برایم حدیث کرد که او به مولای ما امیرالمؤمنین عَزَّعَزَّهُ گفت: از شما شنیدم که بر منبر می‌فرمودید: «منم که عاد و ثمود و نسل های بسیار دیگری را در این میان هلاک کردم»، و از شما شنیدم که می‌فرمودید: «منم دابة الارض (جنبنده زمین) و ذوالقرنین» پس امیرالمؤمنین عَزَّعَزَّهُ فرمود: «ای ابن کَوّاء، همانا عبدالله بن رواحه انصاری علیه السلام همان کسی است که من او را به سوی قوم عاد فرستادم و آنان را به وسیله او هلاک ساختم و آنان در برابر آنچه فرمان دادم به اندازه چشم بر هم زدنی درنگ نکردند. همانا فرمان من چنین است که چون چیزی را اراده کنم، به آن می گویم: «باش» پس به وجود می‌آید. پس به وسیله عبدالله بن رواحه بود که عاد و ثمود را هلاک کردم، و او همان باد نازا است.»

و چون این مقدار از معجزات و دلایل شگفت‌انگیز را آوردیم، و شواهدی بر آنها از آیات اقامه کردیم که اینها از فعلِ خدای زمین و آسمان‌هاست، پس اکنون آنچه را که اهل علم و روایت از راویان موثق نقل کرده‌اند نیز ذکر می‌کنیم؛ در باب اشاراتی که سید محمد عَزَّعَزَّهُ به مولای خود عَزَّعَزَّهُ نمود و دعوتش به سوی او و دلیلی که با آن به او راهنمایی کرد.

[١٦٤] فَمِنْ ذٰلِكَ مَا حَدَّثَنِي بِهِ أَبُو الحَسَنِ رَائِقُ بْنُ الخَضِرِ الغَسَّانِيِّ رَحِمَهُ اللهُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ رِجَالِهِ مَرْفُوعًا إِلَى السَيِّدِ الرَسُولِ مُحَمَّدٍ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ يَوْمًا لِأَصْحَابِهِ: "إِنِّي مُؤَدِّبُكُم بِآدَابِ اللهِ وَرَسُولِهِ، وَهُوَ إِنِّي آمُرُكُم أَنْ لَا يَقُومَ العَبْدُ إِلَّا لِمَوْلَاهُ، وَالوَلَدُ إِلَّا لِوَالِدِهِ، وَالْمُتَعَلِّمُ إِلَّا لِمُعَلِّمِهِ وَالتِلْمِيذُ إِلَّا لِلْحَكِيمِ، وَالصَغِيرُ إِلَّا لِلْكَبِيرِ، وَاللهُ أَمَرَنَا نَحْنُ مَعَاشِرَ الأَنْبِيَاءِ أَنْ لَا نَقُومَ إِلَّا لِلرَبِّ جَلَّ إِسْمُهُ". قَالَ: وَأَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ بَعْدَ وَقْتٍ، فَلَمَّا رَآهُ سَيِّدُنَا رَسُولُ اللهِ عَزَّعَزَّهُ قَامَ لَهُ وَقَبَّلَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ فَقَالَ لَهُ أَبُو دُجَانَةَ سِمَاكُ بْنُ خَرْشَنَةَ الأَنْصَارِيِّ عَلَيْهِ السَلَامُ: يَارَسُولَ اللهِ أَنْتَ السَاعَةَ تَقُولُ لَنَا: إِنَّ اللهَ أَمَرَنَا مَعَاشِرَ الأَنْبِيَاءِ أَنْ لَا نَقُومَ إِلَّا لِلرَبِّ، وَأَنْتَ رَبَّيْتَ عَلِيًّا، وَقُلْتَ: لَا يَقُومُ الوَلَدُ إِلَّا لِوَالِدِهِ، وَالْمُتَعَلِّمُ إِلَّا لِمُعَلِّمِهِ، وَالتِلْمِيذُ إِلَّا لِحَكِيمِهِ وَأَنْتَ أَعْلَمُ مَنْ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مِنْكَ عَلِمَ، وَقُلْتَ: لَايَقُومُ الصَغِيرُ إِلَّا لِلكَبِيرِ، وَقَدْ رَأَيْنَاكَ قُمْتَ لِعَلِيٍّ وَأَنْتَ أَكْبَرُ مِنْهُ؟ فَقَالَ عَزَّعَزَّهُ: "أَنَا قُمْتُ لِلنُورِ الَّذِي بَيْنَ عَيْنَيْهِ".

از جمله آن، چیزی است که ابوالحسن رائق بن خَضِر غسّانی رحمه الله با اسناد خود از رجال خویش با سندی که به سید رسول، محمد عَزَّعَزَّهُ می‌رسد برایم حدیث کرد که ایشان روزی به اصحاب خود فرمودند: «همانا من شما را به آداب خداوند و رسولش ادب می‌آموزم، و آن این است که به شما امر می‌کنم که بنده برنخیزد مگر برای مولایش، و فرزند مگر برای پدرش، و دانش‌آموز مگر برای آموزگارش، و شاگرد مگر برای

حکیم، و کوچک مگر برای بزرگ. و خداوند ما جماعت پیامبران را امر فرموده است که برنخیزیم مگر برای پروردگار که نامش جلیل باد.»

راوی گفت: و امیرالمؤمنین ﷺ پس از مدتی وارد شد. هنگامی که سرور ما رسول الله ﷺ او را دید، برای او برخاست و میان دو چشمش را بوسید. پس ابودجانه، سِماک بن خَرَشَنَه انصاری علیه السلام به او گفت: یا رسول الله، شما همین الان به ما می‌فرمایید که «خداوند ما جماعت پیامبران را امر فرموده است که برنخیزیم مگر برای پروردگار»، در حالی که شما علی را تربیت کرده‌اید و فرمودید «فرزند برنمی‌خیزد مگر برای پدرش» و «دانش‌آموز مگر برای آموزگارش» و شما از علی داناترید و علی از شما علم آموخته است، و فرمودید «کوچک برنمی‌خیزد مگر برای بزرگ»، و دیدیم که شما برای علی برخاستید در حالی که از او بزرگترید؟ پس ﷺ فرمود: «من برای آن نوری که میان دو چشم او بود برخاستم.»

[١٦٥] وَعَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الخَطَّابِ عَبْدُ القُدُّوسِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو السَــهْلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدُونَ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الحَسَــنِ بْنِ مُعَدَّانَ عَنْ اِسْمَاعِيلَ بْنِ أَسَدِ البَسَاسِيرِيِّ عَنْ رُوحٍ بْنِ عُبَادَةَ عَنْ هِشَامِ بْنِ عُبَادَةَ عَنْ المُبَارَكِ بْنِ المَنْهَلِ عَنْ أَبِي الهَيْثَمِ مَالِكِ بْنِ التِيهَانِ عَلَيْهِ السَــلَامُ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُــولَ اللهِ ﷺ وَأَمِيرُ المُؤْمِنِينَ ﷺ يُحَفِظُهُ سُورَةَ ﴿هَلْ أَتَى﴾ فَقُلْتُ لَهُ: يَا سِيدِي يَا رَسُولَ اللهِ، أَلَسْتَ صَاحِبَهُ وَأَنْتَ عَلَّمْتَنَاهُ؟ فَقَالَ: "وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى القُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ".

و از شیخم روایت است که گفت: ابوالخطاب عبدالقدوس بن علی برایم حدیث کرد، گفت: ابوعلی بن علی برایم حدیث کرد، گفت: ابو سهل محمد بن عبدون برایم حدیث کرد، گفت: علی بن حسن بن معدان از اسماعیل بن اسد بساسیری از روح بن عباده از هشام بن عباده از مبارک بن منهل از ابوالهیثم مالک بن تیهان علیه السلام برایم حدیث کرد که گفت: رسول الله ﷺ را دیدم در حالی که به امیرالمؤمنین ﷺ سوره «هَلْ أَتَى» را تلقین می‌نمود. پس به او گفتم: ای سرورم، یا رسول الله، آیا شما همراه او نیستید و این سوره را شما به ما نیاموختید؟ پس فرمود: «و همانا تو قرآن را از نزد حکیمی دانا دریافت می‌کنی.»

[١٦٦] وَرُوِيَ عَنْ السَيِّدِ مُحَمَّدٍ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ سَمِعَ رَجُلًا يَقُولُ: يَا أَرْحَمَ الرَاحِمِينَ فَأَخَذَ النَبِيُّ بِمَنْكِبَيْ الرَجُلِ وَقَالَ لَهُ: "هٰذَا أَرْحَمُ الرَاحِمِينَ، قَدْ اِسْتَقْبَلَكَ بِوَجْهِهِ فَاِسْأَلْهُ حَاجَتُكَ؟" قَالَ: فَنَظَرَ الرَجُلُ فَإِذَا هُوَ بِمَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ فَقَالَ: أَهُوَ هُوَ؟ قَالَ سَيِّدُنَا مُحَمَّدٌ عَزَّعَزَّهُ: "نَعَمْ هُوَ هُوَ".

و از سید محمد عَزَّعَزَّهُ روایت شده است که ایشان شنید مردی می‌گوید: ای مهربان‌ترین مهربانان. پس پیامبر شانه آن مرد را گرفت و به او فرمود: «این است أرحم الراحمین، که با چهره‌اش به تو روی آورده ا ست، پس حاجتت را از او بخواه.» راوی گفت: پس آن مرد نگریست و ناگهان مولای ما امیرالمؤمنین عَزَّعَزَّهُ را دید. پس گفت: آیا او همان است؟ سرور ما محمد عَزَّعَزَّهُ فرمود: «آری، او همان است.»

[١٦٧] وَرَوَى شَيْخِي وَسَيِّدِي أَبُو الفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ نَضَّرَ اللهُ وَجْهَهُ قَالَ: حَدَّثَنِي شَيْخِي أَبُو الحَسَن المَقرِيِّ بِإِسْنَادِهِ إِلَى زَادَانَ عَلَيْهِ السَلَامُ مَوْلَى سَلْمَانٍ عَنْ سَيِّدِنَا سَلْمَانٍ مِنْهُ السَلامُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى السَيِّدِ مُحَمَّدٍ عَزَّعَزَّهُ وَهُوَ فِي المَسْجِدُ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ السَلَامَ وَأَمَرَنِي بِالجُلُوسِ، فَجَلَسْتُ هُنَيْهَةً ثُمَّ قَالَ لِي: "يَا سَلْمَانُ أَلَا أُعَلِّمُكَ سُورَةً تِلَاوَتُكَ لَهَا كَتِلَاوَتِكَ القُرْآنَ بِأَسْرِهِ؟" فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي وَمَوْلَايَ، النِعْمَةُ لَكَ، فَأَمْسَكَ سَاعَةً ثُمَّ نَهَضَ لِلخُرُوجِ مِنَ المَسْجِدِ قَالَ سَيِّدُنَا سَلْمَانُ: فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: فَاتَنِي الفَائِدَةُ مِنْ رَسُولِ اللهِ عَزَّعَزَّهُ فَعَلِمَ مِنِّي ذٰلِكَ فَقَالَ لِي بَعْدَ أَنْ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى يَدِي: "يَا سَلْمَانُ إِقْرَأْ سُورَةُ الفِيلِ"

فَقَرَأْتُهَا إِلَى قَوْلِهِ تَعالَى: ﴿فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ﴾[۱] وَأَمْسَكْتُ، فَقَالَ لِي: قُلْ يا سَلْمَانُ: "لِي إِلٰهٌ فِي قُرَيْشٍ إِلٰهٌ فِيهِمْ رِحْلَةُ الشِتَاءِ وَالصَيْفِ" قَالَ: فَقَرَأْتُ ذٰلِكَ إِلَى آخِرِهَا، فَقَالَ لِي: "يَا سَلْمَانُ هِيَ وَالفِيلُ سُورَةٌ واحِدَةٌ فَاعْلَمْ ذٰلِكَ وَلا تَقْطَعْها، وَاعْلَمْ أَنَّكَ إِذَا تَلَوْتَهَا فَكَأَنَّمَا تَلَوْتَ القُرْآنَ بِأَسْرِهِ، وَقَدْ نِلْتَ مَا ذَكَرْتَهُ لَكَ مِنَ الأَجْرِ الَّذِي هُوَ لِمَنْ قَرَأَ القُرْآنَ بِأَسْرِهِ" قَالَ سَلْمَانُ: سَمْعاً وَطَاعَةً لَكَ يَا رَسُولَ اللهِ وَشُكْراً لِنِعْمَتِكَ يَا مَوْلايَ.

و شیخ و سرورم ابوالفتح محمد بن حسن خداوند رویش را نورانی گرداند روایت کرد، گفت: شیخ من ابوالحسن مقری با اسناد خود به زاذان علیه السلام غلام سلمان، از سرور ما سلمان منه السلام برایم حدیث کرد که گفت: بر سید محمد عَزَّعَزَّهُ در حالی که در مسجد بود وارد شدم. بر او سلام کردم و او جواب سلامم را داد و مرا به نشستن امر فرمود. پس اندکی نشستم. سپس به من فرمود: «ای سلمان، آیا سوره‌ای به تو نیاموزم که تلاوت آن همچون تلاوت تمام قرآن باشد؟» پس گفتم: ای سرور و مولای من، این نعمتی از جانب شماست. پس لحظه‌ای درنگ کرد و سپس برای خروج از مسجد برخاست. سرور ما سلمان گفت: با خود گفتم: این فایده را از رسول الله عَزَّعَزَّهُ از دست دادم. پس او آنچه در دل من گذشت را دانست و بعد از آنکه دستش را بر د ستم نهاد، به من فرمود: «ای سلمان، سوره فیل را بخوان.» پس آن را تا این فرمایش

[۱] سوره فیل،آیه۵

خداوند تعالی خواندم: (پس آنان را همچون کاه جویده شده قرار داد) و سکوت کردم. پس به من فرمود: بگو ای سلمان: «مرا خدایی است در قریش، خدایی که کوچ زمستان و تابستان برای ایشان است.» راوی گفت: پس آن را تا آخر خواندم. سپس به من فرمود: «ای سلمان، آن (سوره قریش) و سوره فیل یک سوره واحد هستند، این را بدان و آن را قطع مکن. و بدان که هر گاه آن را تلاوت کنی، گویی تمام قرآن را تلاوت کرده‌ای و به آن پادا شی که برایت ذکر کردم، یعنی پاداش کسی که تمام قرآن را خوانده است، دست یافته‌ای.» سلمان گفت: شنیدم و اطاعت می‌کنم ای رسول خدا و سپاسگزار نعمتت هستم ای مولای من.

[١٦٨] وَبِهٰذَا الإِسْنَادِ عَنْ سَيِّدِنَا سَلْمَانٍ إِلَيْهِ التَسْلِيمُ أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ عَزَّعَزَّهُ فِي حُجَّةِ الوَدَاعِ: "إِنَّ إِلٰهُكُمْ قَدْ حَضَرَ فِي مَوْسِمِكُمْ هٰذَا عَلَى جَمَلٍ أَوْرَقَ مُتَّشِحًا بِعَبَاءَةٍ قُطْوَانِيَّةٍ تَحْتَهُ قَطِيفَةٌ أُرْجُوَان" قَالَ سَيِّدُنَا سَلْمَانُ إِلَيْهِ التَسْلِيمُ: فَأَعْمَلْتُ الطَلَبَ فِي هٰذا المَوْصُوفِ بِهٰذِهِ الصِفَةِ، فَلَمْ أَرَ فِي المَوْقِفِ ذَا جَمَلاً أَوْرَقَ مُتَّشِحًا بِعَبَاءَةٍ قُطْوَانِيَّةٍ تَحْتَهُ قَطِيفَةُ أُرْجُوانٍ غَيْرِ مَوْلَانَا أَمِيرِ المُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ.

و با همین اسناد از سرور ما سلمان تسلیم بر او باد روایت است که گفت: رسول الله عَزَّعَزَّهُ در حجة الوداع فرمود: «همانا خدای شما در این موسمِ شما بر شتری خاکستری رنگ حاضر شده است، در حالی که عبایی قطوانی به دوش انداخته و زیر او پوششی

مخملین ارغوانی رنگ است.» سرور ما سلمان گفت: پس در جستجوی کسی با این او صاف برآمدم و در آن جایگاه کسی را که بر شتری خاکستری رنگ سوار باشد و عبایی قطوانی به دوش داشته و زیرش قطیفه‌ای ارغوانی باشد، جز مولایمان امیرالمؤمنین عَزَّعَزَّهُ نیافتم.

[١٦٩] وَعَنْ سَيِّدِي وَ شَيْخِي نَضَّرَ اللهُ وَجْهَهُ بِإِسْنَادِهِ مَرْفُوعًا إِلَى عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ عَلَيْهِ السَلَامُ أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ عَزَّعَزَّهُ يَوْمًا لِأَصْحَابِهِ فِي يَوْمِ بَدْرٍ: "إِنَّ إِلهكُمَ قَدْ حَضَرَ فِي هٰذَا اليَوْمِ عَلَيْهِ جُبَّةٌ صُوفٍ بَيْضَاءُ بِغَيْرِ أَكْمَامٍ رَأْسُهُ مَكْشُوفٌ، يُقاتِلُ مَعَكُمْ وَيَنْصُرُكُمْ" قَالَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ عَلَيْهِ السَلَامُ: فَاعْتَبَرْتُ الجَمْعَ بِأَسْرِهِ، فَلَمْ يَكُنْ فِي المَصَافِّ مَنْ عَلَيْهِ جُبَّةٌ صُوفٍ بَيْضَاءَ بِغَيْرِ أَكْمَامٍ مَكْشُوفَ الرَأْسِ غَيْرَ مَوْلَانَا عَزَّعَزَّهُ.

و از سرور و شیخ من با اسناد او که به عمار بن یاسر علیه السلام می‌رسد، روایت است که گفت: رسول الله عَزَّعَزَّهُ روزی در جنگ بدر به اصحابش فرمود: «همانا خدای شما در این روز حاضر شده است در حالی که جبه‌ای پشمین و سفید بدون آستین بر تن دارد و سرش برهنه است، همراه شما می‌جنگد و شما را یاری می‌کند.» عمار بن یاسر علیه السلام گفت: پس تمام آن جمع را از نظر گذراندم، و در میان صفوف جنگ کسی که جبه‌ای پشمین و سفید و بدون آستین بر تن داشته و سرش برهنه باشد، جز مولای ما نبود.

[١٧٠] وَرُوِيَ أَنَّ سَائِلًا سَأَلَ بَعْضَ العُلَمَاءِ فَقَالَ لَهُ: بِمَ عَرَفْتَ اللهَ؟ فَقَالَ: ظَهَرَ فَوَجَدْتُهُ قَالَ: فِي أَيِّ وَقْتٍ ظَهَرَ فَوَجَدْتَهُ؟ قَالَ: فِي الوَقْتِ الَّذِي قَالَ فِيهِ ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى﴾ وَبَطَنَ فَعَبَدْتُهُ فقَالَ: فِي أَيِّ وَقْتٍ بَطَنَ فَعَبَدْتَهُ؟ قَالَ: عِنْدَ ظُهُورِ أَفْعَالِهِ فِيَّ، وَغَابَ فَشَهِدْتُهُ، قَالَ: كَيْفَ غابَ فَشَهِدْتُهُ؟ قالَ: لَمْ يَغِبْ غَيْبَةَ الفَنَاءِ وَإِنَّمَا غُيِّبَ عَنْ الْمُشاهَدَةِ بِسُوءِ عَمَلِي.

و روایت شده است که پرسنده‌ای از یکی از علما پرسید و به او گفت: خداوند را به چه شناختی؟ گفت: ظاهر شد پس او را یافتم. پرسید: در چه زمانی ظاهر شد که او را یافتی؟ گفت: در آن زمانی که در آن فرمود: ﴿آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری﴾ و باطن شد پس او را عبادت کردم. پرسید: در چه زمانی باطن شد که او را عبادت کردی؟ گفت: هنگام ظهور افعالش در من. و غایب شد پس او را مشاهده کردم . پر سید: چگونه غایب شد و تو او را شهادت دادی؟ گفت: غیبتی از نوع فنا و نیستی نبود، بلکه تنها به سبب کردار بدم از مشاهده پنهان گشت.

[١٧١] وَمِمَّا نَقَلْنَاهُ مِنْ كِتَابِ الأَسوَسِ وَأَضَفْنَاهُ إِلَى هٰذَا الفَصلِ:قَالَ العَالِمُ عَزَّعَزَّهُ: "ثُمَّ إِنَّ اللهَ شَاءَ وَأَرَادَ وَقَدَّرَ وَقَضَى وَتَكَلَّمَ وَظَهَرَ لِلخَلْقِ فَكَانُوا يَرَوْنَهُ حَقًّا وَيُثْبِتُونَهُ صِدْقًا، وَذٰلِكَ أَنَّهُمْ كَانُوا رَوْحَانِيِّينَ فَأَمْكَنَهُمْ النَظَرُ بِلُطْفِ ذَوَاتِهِمْ، فَحِينَئِذٍ وَقَعَتْ الصِفَاتُ وَاحْتِيجَ إِلَى المَعَارِفِ وَنِسْبَةُ الأَمَاكِنِ" قَالَ السَائِلُ: أَيَظْهَرُ الرَبُّ سُبْحانَهُ مِنَ الشَجَرِ وَالحَجَرِ كَمَا يَظْهَرُ مِنَ البَشَرِ؟ قَالَ العَالِمُ عَزَّعَزَّهُ: "يَظْهَرُ الرَبُّ مِنْ حَيْثُ يَشَاءُ فَإِنَّ القُدْرَةَ

وَالإِرَادَةَ لَهُ، وَلَهُ أَنْ يَظْهَرَ بِالصُورَةِ الإِنْسَانِيَّةِ لِأَنَّهَا عَلَى صُورَتِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى، وَلَيْسَتْ صُورَةُ المَاءِ وَالحَجَرِ وَالشَجَرِ عَلَى صُورَتِهِ". قَالَ السَائِلُ: فَهَلْ أَرَادَ أَنْ يُشْبِهَ الخَلْقَ؟ قَالَ العَالِمُ عزّ عزّه: "إِنَّمَا يَقَعُ الشَبَهُ فِي الأَجْنَاسِ وَلَيْسَ هُوَ مِنْ جِنْسِهِمْ عزّ عزّه" قَالَ السَائِلُ: أَهُوَ سُبْحَانَهُ يَظْهَرُ كَأَنَّهُ خَلْقُهُ أَوْ يُخْلُقَ خَلْقًا يَسْتَتِرُ بِهِ وَيَتَكَلَّمُ مِنْهُ؟ قَالَ العَالِمُ: "هٰذَا مَا لَا يُمْكِنُ أَنْ يُحَوِّلَ نَفْسَهُ عَنْ هَيْئَتِهَا" قَالَ السَائِلُ: فَكَيْفَ صَارَتْ لَهُ صُورَةٌ؟ قَالَ العَالِمُ عزّ عزّه: "لِحَاجَةِ المَخْلُوقِينَ إِلَيْهَا كَحَاجَتِهِمْ إِلَى الكَلَامِ فَإِنَّهُ لَا كَلَامَ إِلَّا مِنْ صُورَةٍ، وَلَا مَعْرِفَةَ إِلَّا مِنْ قُدْرَةٍ، فَأَتَاهُمْ مِنْ حَيْثُ هُمْ يَعْرِفُونَهُ" ثُمَّ قَالَ العَالِمُ عزّ عزّه: "وَاعْلَمْ أَيُّهَا السَائِلُ: إِنَّ الزَمَانَ كُلَّهُ لِلرَبِّ تَعَالَى، فَكَمَا ظَهَرَ فِي أَوَّلِهِ كَذٰلِكَ يَظْهَرُ فِي آخِرِهِ وَكَذَا فِي أَوْسَطِهِ فَلَا تُكَذِّبَنَّ بِظُهُورِهِ، وَلَا تُكَذِّبَنَّ الأَوْقَاتَ عَلَيْهِ وَلَا تَحَيُّزُهَا، فَكَمَا عَدَلَ عَلَى أَوَّلِ خَلْقِهِ كَذٰلِكَ يَعْدِلُ عَلَى آخِرِهِمْ وَوَسَطِهِمْ، وَكَمَا عَدَلَ عَلَى المَلَائِكَةِ كَذٰلِكَ يَعْدِلُ عَلَى الآدَمِيِّينَ".

و از آنچه از کتاب «الأَسوَس» نقل کرده و به این فصل افزوده‌ایم: عالم عزّ عزّه فرمود: « سپس همانا خداوند خوا ست و اراده کرد و تقدیر نمود و حکم راند و سخن گفت و برای خلق ظاهر شد، پس او را به حق می‌دیدند و به صدق اثباتش می‌کردند. و این بدان سبب بود که آنان روحانی بودند و لطافتِ ذاتشان آنان را بر دیدن توانا ساخته بود.

پس در آن هنگام بود که صفات واقع شد و نیاز به معارف و نسبت دادن مکان‌ها پدید آمد.»

پرسنده گفت: آیا پروردگار از درخت و سنگ نیز ظاهر می شود همان‌گونه که از بشر ظاهر می‌گردد؟ عالم عَزَّعَزَّهُ فرمود: «پروردگار از هر جا که بخواهد ظاهر می‌شود، چرا که قدرت و اراده از آنِ او ست. و او را ست که به صورت انسانی ظاهر شود، زیرا آن صورت انسانی بر صورت اوست (سبحانه و تعالی)، در حالی که صورت آب و سنگ و درخت بر صورت او نیست.» پرسنده گفت: پس آیا او اراده کرده است که به خلق شباهت یابد؟ عالم عَزَّعَزَّهُ فرمود: «شباهت تنها در میان همجنسان واقع می شود و او از جنس آنان نیست.»

پرسنده گفت: آیا او چنان ظاهر می‌شود که گویی خودِ خلقِ اوست، یا خلقی را می‌آفریند که در آن مستور گردد و از آن سخن گوید؟

عالم فرمود: «این چیزی است که ممکن نیست نفس خود را از هیئت و حالت خویش برگرداند.» پرسنده گفت: پس چگونه برای او صورتی پدید آمد؟ عالم عَزَّعَزَّهُ فرمود: «به سبب نیاز مخلوقات به آن، همچون نیازشان به کلام. چرا که هیچ کلامی نیست مگر از صورتی، و هیچ معرفتی نیست مگر از قدرتی. پس از آن راهی بر آنان وارد شد که او را می‌شناختند.» سپس عالم عَزَّعَزَّهُ فرمود: «و بدان ای پرسنده، که تمام زمان از آنِ

پروردگار تعالی اســت. پس همان‌گونه که در آغاز آن ظاهر شــد، در پایانش نیز ظاهر می شود و همچنین در میانه‌اش. پس هرگز ظهورش را تکذیب مکن، و زمان‌ها را بر او دروغ مشمار و برای او محدودیت مکانی قائل مشو. پس همان‌گونه که بر نخستین خلق خود به عدالت رفتار کرد، بر آخرین و میانه آنان نیز به عدالت رفتار می‌کند، و همان‌گونه که بر فرشتگان به عدالت رفتار کرد، بر آدمیان نیز به عدالت رفتار می‌کند.»

[۱۷۲] وَمِمَّا وَرَدَ فِيهِ أَيْضًـا: أَنَّ البارِيَ جَلَّ وَعَلَا ظَهَرَ لِلعَالَمِينَ بِصُـورَةِ الشَّـيْخِ الكَبِيرِ الفَانِي، وَمِثْلِ صُورَةِ الطِفْلِ الصَغِيرِ الدَانِي، وَمِثْلِ صُورَةِ الشَابِّ الشَدِيدِ ذِي القُوَّةِ العَمِيدَ مَفْتُولَ السِبَالِ رَاكِبًا عَلَى أَسَدٍ مِنْ نُورٍ بِصُورَةِ الغَضَبِ فَلَمَّا رَآهُ العَالَمَانِ البَشَـرِيُّ وَالنُورَانِيُّ أَنَّهُ فِي كُلِّ ظُهُورٍ يَظْهَرُ فِيهِمْ قُدْرَةً وَيَغِيبُ عَنْهُمْ، وَالقُدْرَةُ لَا تَخْتَلِفُ وَالصُـوَرُ تَخْتَلِفُ، وَلَا يَشْكُونَ قَالُوا لِبارِئِهِمْ سُبْحَانَهُ وَتَعالَى: "إِظْهَرْ بِمَا شِئْتَ كَيْفَ شِئْتَ فَأَنْتَ أَنْتَ". وَذٰلِكَ بِتَوْفِيقِهِ لَهُمْ وَتَسْدِيدِهِ لِأَهْلِ الإِقْرَارِ وَلِإِثْبَاتِهِ الحُجَّةَ عَلَى أَهْلِ الجُحُودِ وَالإِنْكَارُ.

و از آنچه در این باره نیز وارد شده است: آنکه باری تعالی برای دو عالم جهان بشری و جهان نورانی به صـورت پیرمردی بزرگ و فانی، و مانند صـورت کودکی خردسـال و نزدیک، و مانند صورت جوانی نیرومند و استوار، با سبیلی تابیده، سوار بر شیری از نور به هیئت خشـم، ظاهر شـد. پس چون دو عالم بشرـی و نورانی دیدند که او در هر ظهوری قدرتی را در میانشـان آشـکار می‌سـازد و سـپس از آنان غایب می‌شـود، و آن

قدرت دگرگون نمی‌شود اما صورت‌ها دگرگون می‌شوند، و شک نکردند، به آفریدگار شان گفتند: «به هر چه می‌خواهی و هرگونه که می‌خواهی ظاهر شو، که تو، تویی.» و این به سبب توفیقی بود که او به ایشان ارزانی داشت و استوار داشتنی که برای اهل اقرار فراهم آورد و برای آنکه حجت را بر اهل انکار و جحود ثابت گرداند.

[١٧٣] وَسُئِلَ بَعْضُ الحُكَمَاءِ عَنْ الَّذِي لَاعِيبَ فِيهِ؟ فَقَالَ الحَكِيمُ: مَا فِي هٰذِهِ الدَارِ أَحَدٌ إِلَّا وَفِيهِ عَيْبٌ، وَذٰلِكَ أَنَّهُ مَنْ لَاعَيْبَ فِيهِ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَمُوتَ وَفِي هٰذَا المَعْنَى مَاوَرَدَ فِي الإِنْجِيلِ: يَقُولُ اللهُ جَلَّ جَلَالُهُ: "يَا عَبْدِي أَنَا الحَيُّ الَّذِي لا أَمُوتُ، إِعْرِفْنِي حَقَّ مَعْرِفَتِي أَجْعَلُكَ حَيًّا لَا تَمُوتُ".

وَمِمَّا اِسْتَحْسَنْتُهُ وَهُوَ فِي التَوْرَاةِ: يَقُولُ اللهُ سُبْحَانَهُ: "أَيَطْرُقُ عَبْدِي بَابَ غَيْرِي بِالفَقْرِ وَبَابِي مَفْتُوحٌ، أَبَخِيلٌ أَنَا فَيُبَخِّلُنِي عَبْدِي، أَمْ قَلِيلٌ ذَاتُ يَدٍ فَيَسْأَلُ غَيْرِي، بِي حَلَفْتُ لأَقْطَعَنَّ أَمَلَ كُلِّ آمِلٍ أَمِلَ غَيْرِي بِاليَأْسِ وَلَأُلْبِسَنَّهُ ثَوْبَ المَذَلَّةِ بَيْنَ النَاسِ". وَقَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: "وَأَنَا اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا مُفْقِرُ الزُنَاةِ وَتَارِكُ تَارِكِي الصَلَاةِ عُرَاةً".

و از حکیمی پرسیده شد در مورد آنکه هیچ عیبی در او نیست؟ پس آن حکیم گفت: در این دنیا کسی نیست مگر آنکه در او عیبی است، و این بدان سبب است که هر کس عیبی در او نبا شد، سزاوار نیست که بمیرد. و در همین معنا ست آنچه در انجیل وارد

شده است: خداوند جل جلاله می‌فرماید: «ای بنده من، من آن زنده‌ای هستم که نمی‌میرم. مرا به حقِ معرفتم بشناس تا تو را زنده‌ای قرار دهم که نمی‌میری.»

و از آنچه آن را نیکو یافتم و در تورات آمده است: خداوند می‌فرماید: «آیا بنده من درِ خانه ی غیر مرا به هنگام نیازمندی می‌کوبد در حالی که درِ خانه ی من باز است؟ آیا من بخیلم که بنده من مرا بخیل می‌شمارد؟ یا مگر دستم تنگ است که از غیر من درخوا ست می‌کند؟ به خودم سوگند که امید هر آرزومندی را که به غیر من امید بسته است، با ناامیدی قطع خواهم کرد و هر آینه جامه خواری را در میان مردم بر او خواهم پوشاند.» و خداوند عز و جل فرمود: «و منم الله که خدایی جز من نیست، فقیر کننده زناکاران و رها کننده ترک‌کنندگان نماز به صورت برهنه.»

[۱۷۴] وَمِمَّا حَدَّثَ بِهِ يَعْقُوبُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الجَلَّابِ عَنْ اِبْنِ غِيَاثِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَهْرَانَ عَنْ الحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الحَكَمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ مَوْلَانَا الصَادِقِ عَزَّ عِزُّهُ: "مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ اللّٰهُ بِغَيْرِ رُؤْيَةٍ فَقَدْ ضَلَّ وَغوَى، لِأَنَّهُ مَاعُرِفَ مَحْفُوظٌ وَمَا جُهِلَ مَنْبُوذٌ، فَإِذَا شَكَّ المَرْءُ وَارْتَابَ فِيمَا يَرَى فَهُوَ فِيمَا لَا يَرَى أَشُكَّ وَأَرْيَبُ".

و از آنچه یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم جلّاب از ابن غیاث بن مسلم از محمد بن عبدالله بن مهران از حسن بن محبوب از هشام بن حکم علیه السلام حدیث کرده است،

گفت: مولای ما صـــادق عَزَّعِزَّهُ فرمود: «هر که گمان برد که خدا را بدون دیدن می‌شـناسـد، هر آینه گمراه و منحرف گشـته اسـت، زیرا آنچه شـناخته شـود، محفوظ می‌ماند و آنچه نا شناخته ماند، دور انداخته می شود. پس اگر شخص در آنچه می‌بیند شک و تردید کند، او در آنچه نمی‌بیند شاک‌تر و مرددتر خواهد بود.»

[١٧٥] وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَـدَقَةَ عَنْ الْمُنْذِرِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ الْمُفَضَّـلِ بْنِ عُمَرَ إِلَيْهِ التَسْـلِيمُ قَالَ: قَالَ الصَادِقُ عَزَّعِزَّهُ: "مِنْ صِفَةِ الحَكِيمِ أَنْ لايَعْبُدَ إِلَّا ظَاهِرًا مَوْجُودًا، لِأَنَّ مَاغَابَ فَلَا يُرَى يُوشِـكُ أَنْ لا يَكُونَ شَـيْئًا، إِنَّ العَزِيزَ عَزَّوَجَلَّ لَمَّا خَلَقَ الخَلْقَ دَعَاهُمْ إِلَى وَحْدانِيَّتِهِ، ثُمَّ ظَهَرَ بَيْنَهُمْ يَنْتَقِلُ فِيمَا يَنْتَقِلُونَ فِيهِ، فَمَنْ عَرَفَهُ هُنَاكَ عَرَفَهُ هَاهُنَا، وَمَنْ أَنْكَرَهُ هُنَاكَ أَنْكَرَهُ هَاهُنَا، وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا".

و از محمد بن صـدقه از منذر بن یزید از مفضـل بن عمر الیه التسـلیم روایت اسـت که گفت: صـادق عَزَّعِزَّهُ فرمود: «از ویژگی‌های حکیم آن اسـت که جز موجودی ظاهر و موجود را عبادت نکند، زیرا آنچه غایب اسـت و دیده نمی‌شـود، بیم آن می‌رود که چیزی نبا شد. همانا خداوند عزیز عز و جل چون خلق را آفرید، آنان را به یگانگی خود فراخواند، سپس در میانشان ظاهر شد و در مکان‌هایی که آنان نقل مکان می‌کردند، او نیز نقل مکان می‌کرد. پس هر که او را آنجا شناخت، اینجا نیز او را می شنا سد، و هر

که او را آنجا انکار کرد، اینجا نیز او را انکار می‌کند. و دوزخ شعله‌ور برایشان کافی است.»

[١٧٦] وَمِنْ كَلَامٍ لِمَوْلَانَا الرِضَا ﷺ فِي مُناظَرَةٍ جَرَتْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ عُمْرَانِ الصَابِئِيِّ، وَذٰلِكَ أَنَّ عِمْرَانَ الصَابِئِيَّ عَلَيْهِ السَلَامُ قَالَ لِمَوْلَانَا الرِضَا ﷺ: يَامَوْلَانَا زِدْنِي فَقَالَ لَهُ مَوْلَانَا: "إِيَّاكَ إِيَّاكَ يَا عُمْرَانُ وَقَوْلُ الْجُهَّالِ أَهْلُ العَمَى وَالضَلَالِ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اِسْمُهُ مَوْجُودٌ فِي الآخِرَةِ لِلثَوَابِ وَالعِقَابِ، وَلَيْسَ بِمَوْجُودٍ فِي الدُنْيَا لِلطَاعَةِ وَالرِضَا أَوَلَمْ يَعْلَمِ الجَهَالُ أَنَّهُ إِذَا كَانَ أَهْلًا لِلوُجُودِ لِخَلْقِهِ فِي الآخِرَةِ فَهُوَ أَهْلٌ لِلوُجُودِ فِي الدُنْيَا، وَلَوْ كَانَ لِوُجُودِ اللهِ نَقْصٌ وَاهْتِضَامٌ فِي الدُنْيَا لَكَانَ كَذٰلِكَ فِي الآخِرَةِ وَلَمْ يُوجَدْ سُبْحانَهُ وَلٰكِنَّ القَوْمَ تَاهُوا وَصُمُّوا وَعَمُوا عَنْ الحَقِّ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ" وَذٰلِكَ قَوْلُهُ سُبْحانَهُ وَتَعَالَى فِي كِتَابِهِ الْمُنْزَلِ عَلَى نَبِيِّهِ الْمُرْسَلِ: ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾[1]

و از سخنان مولای ما رضا ﷺ در مناظره‌ای که میان ایشان و عمران صابئی درگرفت، و آن چنین بود که عمران صابئی علیه السلام به مولای ما رضا ﷺ گفت: ای مولای من، بر علم من بیفزا. پس مولای ما به او فرمود: «ای عمران، بر حذر باش، بر حذر باش از گفتار جاهلانِ کوردل و گمراه که گمان می‌کنند خداوند در آخرت برای

[1] سوره اسراء،آیه ٧٢

ثواب و عقاب موجود اســت، اما در دنیا برای طاعت و رضــا موجود نیســت. آیا این جاهلان ندانسته‌اند که هرگاه او شایسته وجود و حضور برای خلقش در آخرت باشد، پس شایسته وجود و حضور در دنیا نیز هست؟ و اگر در وجود خداوند در دنیا نقص و کاســتی‌ای می‌بود، در آخرت نیز چنین می‌بود و او یافت نمی‌شــد. ولیکن این قوم سرگشته و کر و کور از حق گشته‌اند، از آنجا که خود نمی‌دانند.» و این همان فرمایش او در کتاب نازل شــده‌اش بر پیامبر فرســتاده‌اش می‌باشــد: ﴿و هر که در این دنیا کور باشد، در آخرت نیز کور و گمراه‌تر خواهد بود.﴾

[١٧٧] وَرَوَاهُ أَبُو عَلِيٍّ إِسْــمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ القُمِّيُّ فِي كِتَابِهِ المَعْرُوفِ بِكِتَابِ الظُّهُورَاتِ المَرْوِيِّ عَنْ المُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ الجُعْفِيِّ إِلَيْهِ التَسْلِيمُ: "إِنَّ مُوسَى عَزَّعَزَّهُ أَتَى وَمَعَهُ هَارُونُ إِلَى فِرْعَوْنَ فِي وَقْتٍ لَمْ يَكُنْ لِيَدْخُلَ عَلَيْهِ فِي مِثْلِهِ أَحَدٌ، فَاسْــتَأْذَنَ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ آذِنُهُ: إِنَّ هٰذَا وَقْتٌ لا يَدْخُلُ عَلَيْهِ فِيهِ أَحَدٌ مِنَ النَاسِ، فَقَالَ لَهُ مُوسَــى عَزَّعَزَّهُ: اُدْخُلْ وَقُلْ لَهُ إِنِّي أُرِيدُ الدُخُولَ عَلَيْهِ طَائِعًا وَإِلَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ وَهُوَ كَارِهٌ، قَالَ: فَدَخَلَ عَلَيْهِ الآذِنُ وَقَالَ لَهُ: إِنَّ مُوسَــى وَأَخِيهِ هارُونَ بِالبَابِ وَهُمَا يَطْلُبَانِ الدُخُولَ إِلَيْكَ، وَقَدْ قَالَ مُوسَــى لَا بُدَّ لَهُ مِنْ ذٰلِكَ، فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ لَعَنَهُ اللهُ: قُلْ لَهُ إِنْ كانَتْ لَكَ حَاجَةٌ قَضَيْنَاهَا وَلَا يَدْخُلُ عَلَيْنَا فِي هٰذا الوَقْتِ فَإِنِّي أَكْرَهُهُ، فَإِنْ أَبَى إِلَّا الدُخُولَ فَأَدْخِلْهُ فَخَرَجَ إِلَيْهِ الآذِنُ، فَعَرَفَ مُوسَــى ذٰلِكَ، فَأَبِي مُوسَــى إِلَّا الدُخُولُ هُوَ وَهارُونُ فَأَذِنَ لَهُمَا، فَدَخَلَا عَلَيْهِ، فَلَمَّا رَآهُمَا فَزِعَ وَهَلَعَ وَقَامَ

وَقَعَدَ وَاشْتَدَّ بِهِ الأَمْرُ مِمَّا رَأَى وَشَاهَدَ، ثُمَّ قَالَ لِحَاجِبِهِ: كَمْ أَدْخَلْتَ؟ فَقَالَ الحَاجِبُ: إِثْنَيْنِ، فَقَالَ فِرْعَوْنُ: إِنِّي أَرَى ثَلاثَةَ أَشْخَاصٍ قَالَ المُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ إِلَيْهِ التَسْلِيمُ: إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَنَهُ اللهُ رَأَى مَوْلَانَا أَمِيرَ المُؤْمِنِينَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى فَرَسٍ مِنْ ذَهَبٍ وَفِي رِجْلَيْهِ نَعْلَانِ مِنْ ذَهَبٍ، وَلَهُ سَبلَتَانِ() عَظِيمَتَانِ بِصُورَةِ الشَابِّ القَادِرِ القَاهِرِ، جَلَّ مَنْ يَظْهَرُ كَيْفَ يَشَاءُ لِمَنْ يَشَاءُ، وَحَوْلَهُ فِرَاشٌ مِنْ ذَهَبٍ وَقَدْ أَمَرَ القَصْرَ الَّذِي فِيهِ فِرْعَوْنُ لَعَنَهُ اللهُ فَانْقَلَعَ وَتَعَلَّقَ عَنْ الأَرْضِ وَتَحَلَّقَ فَلَمَّا رَأَى ذٰلِكَ فِرْعَوْنَ لَعَنَهُ اللهُ عَلِمَ أَنَّهُ قَدْ دُهِيَ وَأُخِذَ مِنْ مَأْمَنِهِ، فَبادَرَ إِلَى الإِسْتِكَانَةِ وَالإِذْعَانِ وَقَالَ: يَا مَوْلَايَ، إِنَّ لِي عَلَيْكَ وَعْدًا وَأَنْتَ لَا تُخْلِفُ المِيعَادَ وَقَدْ وَعَدْتَنِي بِالإِنْظَارِ فِي يَوْمِ الأَظِلَّةِ عِنْدَمَا ظَهَرْتَ بِحُجُبِ الأَنْوارِ وَأَمْهَلْتَنِي إِلَى يَوْمِ الوَقْتِ المَعْلُومِ، وَلَمْ يَأْتِ ذٰلِكَ الوَقْتُ وَأَنْتَ أُولَى مَنْ وُفَّى بِوَعْدِهِ فَأَمْهَلَهُ مَوْلَانَا عَزَّعَزُّهُ وَعَرَجَ إِلَى السَمَاءِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ عَبْدُ اللهِ بْنُ سَبأَ عَلَيْهِ السَلَامُ".

و ابوعلی اسماعیل بن علی قمی در کتاب خود معروف به کتاب «الظهورات» که از مفضل بن عمر جعفی الیه التسلیم روایت شده، آن را روایت کرده است: «همانا موسی عَزَّعَزُّهُ به همراه هارون نزد فرعون آمدند، در زمانی که هیچ کس را یارای وارد شدن بر او در چنین وقتی نبود. پس اجازه ورود خواست. دربانش به او گفت: این زمانی است که هیچ یک از مردم بر او وارد نمی شود. مو سی عَزَّعَزُّهُ به او فرمود: داخل شو و به او بگو که من می‌خواهم با رضایت او وارد شوم وگرنه در حالی که او ناخشنود است

وارد خواهم شـــد. راوی گفت: پس دربان بر او وارد شـــد و گفت: همانا موســـی و برادرش هارون پشت در هستند و خواهان ورود نزد تو می‌باشند، و موسی گفته است که از این کار گریزی نیســـت. فرعون لعنه الله به او گفت: به او بگو اگر حاجتی داری آن را برآورده می‌کنیم ولی در این وقت بر ما وارد نشـــو که من آن را ناخوش می‌دارم. پس اگر جز به وارد شدن اصرار ورزید، او را داخل کن. پس دربان به سوی او خارج شد، و موسی از ماجرا آگاه شد، اما موسی جز به وارد شدن به همراه هارون رضایت نداد، پس به آن دو اجازه داده شد و بر او وارد شدند. چون فرعون آن دو را دید، ترسید و بی‌تاب شد و برخاست و نشست و از آنچه دید و مشاهده کرد، کار بر او سخت شد. ســـپس به حاجب خود گفت: چند نفر را وارد کردی؟ حاجب گفت: دو نفر. فرعون گفت: من ســـه شـــخص را می‌بینم.» مفضـــل بن عمر الیه التســـلیم گفت: «همانا فرعون لعنه الله مولای ما امیرالمؤمنین را بر اســـبی از طلا دید که در پاهایش نعلینی از طلا بود، و دو طرف ســـبیل بلند بزرگ داشـــت به صـــورت جوانی قدرتمند و چیره. جلیل اســـت آنکه هرگونه بخواهد برای هر که بخواهد ظاهر می‌شـــود. و پیرامون او موجوداتی نورانی شـــبیه پروانه از طلا بود و او به کاخی که فرعون لعنه الله در آن بود فرمان داد، پس کاخ از جا کنده شـــد و از زمین فاصـــله گرفت و به صـــورت حلقه‌ای درآمد. چون فرعون لعنه الله آن را دید، دانست که به بلایی عظیم دچار گشته و از جایگاه امن خود

گرفته شــده اســت. پس به التماس و تســلیم شــتافت و گفت: ای مولای من، مرا بر تو و عده‌ای اســـت و تو هرگز خُلف و عده نمی‌کنی. تو در عالم ذر هنگامی که در حجاب‌های نورانی ظاهر شـــدی، به من وعده مهلت دادی و مرا تا روز وقت معلوم مهلت بخشیدی، و هنوز آن وقت فرانرسیده است و تو سزاوارترین کسی هستی که به وعده‌اش وفا می‌کند. پس مولای ما عَزَّعِزُّهُ او را مهلت داد و به آســمان عروج کرد در حالی که عبدالله بن سبأ علیه السلام در پیشاپیش او بود.»

[۱۷۷] وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَنَهُ اللهُ قَالَ لِمَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعِزُّهُ لَمَّا أَنْ ظَهَرَ بِصُورَةِ الغَضَبِ وَأَرَاهُ السَبَلَتِينِ الطَوِيلَتَيْنِ العَظِيمَتَيْنِ: "لَوْ ظَهَرْتَ لِي بِالصُورَةِ الَّتِي ظَهَرْتَ بِهَا يَوْمَ أَقَمْتَ حُجُبَ الأَنْوارِ لَعَرَفْتُكَ قَالَ: فَظَهَرَ مَوْلَانا بِصُورَةٍ أَنْزَعَ بِطِينٍ، فَاِسْتَمْهَلَهُ فِرْعَوْنُ لَعَنَهُ اللهُ، فَأَنْظَرُهُ وَأَمْهَلَهُ عِنْدَ الإِعْتِرَافِ، وَكَانَ مَوْلَانَا هُوَ يُوَشَّعُ بْنُ نُونٍ عَزَّعِزُّهُ".

و در روایتی دیگر: همانا فرعون لعنه الله به مولای ما امیرالمؤمنین عَزَّعِزُّهُ هنگامی که به صورت خشم ظاهر شد و آن دو سبیل بلند و بزرگ را به او نشان داد، گفت: «اگر به آن صورتی که روزی که حجاب‌های نورانی را برپا دا شتی بر من ظاهر می شدی، هر آینه تو را می شناختم.» راوی گفت: «پس مولای ما به صورت کسی که موی جلوی

سرش ریخته و شکمی برآمده دارد ظاهر شد. فرعون لعنه الله از او مهلت خواست، پس او را هنگام اعترافش، مهلت و امان داد. و مولای ما همان یوشع بن نون عَزَّعَزَّهُ بود.»

[١٧٩] وَحَدَّثَنِي أَبُو الحَسَنِ الهِيَاجِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ الشَّيْخَ أَبَا سَعِيدٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَمَّا وَرَدَ فِي هٰذَا الخَبَرِ وَغَيْرِهِ مِنَ الأَخْبَارِ فِي ذِكْرِ الفِرَاشِ وَقَوْلِ دَانْيَالٍ عَزَّعَزَّهُ: "رَأَيْتُ قَدِيمَ الأَيَّامِ عَلَى فَرَسٍ مِنْ ذَهَبٍ وَفِي رِجْلَيْهِ نَعْلَانِ مِنْ ذَهَبٍ وَحَوْلَهُ فِرَاشٌ مِنْ ذَهَبٍ؟" فَقَالَ: سَأَلْتُ عَنْهُ شَيْخِي سَيِّدِي الشَّيْخَ الثِقَةَ أَبَا الحُسَيْنِ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الجِلِّيَّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ عَنْ هٰذَا الخَبَرِ فَقَالَ: سَمَاعِي فِيهِ مِنْ سَيِّدِي وَشَيْخِي أَبِي عَبْدِ اللهِ الحُسَيْنِ بْنِ حَمْدَانَ الخُصَيْبِيِّ شَرَفَ اللهُ مَقَامَهُ فَقَالَ: إِنَّ الفِرَاشَ هُمْ أَشْخَاصُ الإِسْمِ وَهُمْ حَجْبُ الأَنْوَارِ وَهُمْ فِرَاشُ النُورِ عَزَّعَزَّهُم.

و ابوالحسن هیاجی برایم حدیث کرد گفت: از شیخ ابوسعید رضی الله عنه درباره آنچه در این خبر و دیگر اخبار در ذکر «فِراش» و این گفته دانیال عَزَّعَزَّهُ وارد شده است پرسیدم: ازلی را بر اسبی از طلا دیدم که در پاهایش نعلینی از طلا بود و پیرامون او فِراشی از طلا بود؟ پس گفت: درباره آن از شیخ خود، سرورم، شیخ مورد اعتماد، ابوالحسین محمد بن علی جُلّی قدس الله روحه پرسیدم، پس او گفت: شنیده من در این باره از سرور و شیخ من ابوعبدالله حسین بن حمدان خُصَیبی شرف الله مقامه است که فرمود: «همانا فِراش، همان اشخاصِ اسم هستند، و آنان حجاب‌های نورانی‌اند و آنان

فِراشِ نور عليهم السلام هســتند.» فِراش در اینجا به معنای موجودات نورانی و نزدیک به ذات الهی است، مانند پروانگان گرد نور

[١٨٠] وَسُـئِلَ مَوْلَانَا الصَـادِقُ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ تَعَالَى لِمُوسَــى وَهَارُونَ: إِنَّنِي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى؟ فَقَالَ: "نَحْنُ كُنَّا مَعَهُمَا، وَاللهِ مَا كَانَ مَعَهُمَا إِلَّا أَمِيرُ النَحْلِ".

و از مولای ما صــادق عليه السلام درباره این فرمایش خداوند تعالی به موســی و هارون پرسیده شد: «همانا من با شما دو تن هستم، می شنوم و می‌بینم»؟ پس فرمود: «ما با آن دو بودیم. به خدا سوگند کسی با آن دو نبود مگر امیر النحل.»

[١٨١] وَعَنْ مَوْلَانَا العَالِمِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: "نَحْنُ نَبَّأْنَا النَبِيِّينَ وَأَرْسَـلْنَا المُرْسَـلِينَ" فَقِيلَ: مَنْ كَلَّمَ مُوسَى مِنَ الشَجَرَةِ؟ فَقَالَ: "فَتَى بَنِي هَاشِمٍ".

و از مولای ما عالم عليه السلام روایت ا ست که فرمود: «ما به پیامبران خبر دادیم و ر سولان را فر ستادیم.» پس گفته شد: چه ک سی از آن درخت با مو سی سخن گفت؟ فرمود: «جوانی از بنی‌هاشم.»

[١٨٢] وَرُوِيَ عَنْ أَبِي الصَبَّاحِ الكِنَانِيِّ عَلَيْهِ السَلَامُ أَنَّهُ قَالَ: سَمِعْتُ مِنَ الصَادِقِ عليه السلام وَهُوَ يَقُولُ: "لَقَدْ تَجَلَّى اللهُ تَعَالَى لِإِبْرَاهِيمَ فِي حِجَابِهِ العَرَبِيِّ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: هٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ: لَا أُحِبُّ الأَفِلِينَ، فَلَمَّا تَرَاءَى لَهُ فِي حِجَابِهِ الخُسْــــرُوانِيِّ وَالعِبْرَانِيِّ قَالَ: هٰذَا رَبِّي، فَلَمَّا أَفَلَ جَبُنَتْ نَفْسُهُ وَقَالَ: يَاقَدِيمَ الأَيَّامِ لَئِنْ لَمْ تَهْدِنِي لَأَكُونَنَّ مِنَ القَوْمِ الضَالِينَ، ثُمَّ تَرَاءَى لَهُ

فِي حِجَابِهِ الفَارِسِيِّ فَقَالَ: هٰذَا رَبِّي هٰذَا أَكْبَرُ، فَلَمَّا أَفَلَ خَرَّ سَاجِدًا وَنَادَى: عَفْوَكَ يَا عَظِيمُ وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَّرَ السَمَوَاتِ وَالأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ المُشْرِكِينَ هٰذَا قَالَهُ إِبْرَاهِيمُ: فِي ظُهُورِهِ بِالنَاسُوتِ، فَاعْتَرَفَ وَأَذْعَنَ، وَلَقَدْ تَرَاءَى لَهُ فِي الصُورَةِ الَّتِي نَفَخَ فِي جَيْبِهَا، فَكَانَتْ النَفْخَةُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَزَّعَزَّهُ وَهُوَ الَّذِي نَادَى بِهِ نُوحٌ فِي المَلَكُوتِ، فَكَانَ المُجِيبُ لَهُ أَمِيرُ المُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ وَهُوَ الَّذِي تَلَقَّى آدَمُ مِنْهُ الكَلِمَاتِ وَهُوَ خالِقُهُ وَهُوَ دَيانُ يَوْمِ الدِينِ".

و از ابی صباح کنانی علیه السلام روایت شده است که گفت: از صادق عَزَّعَزَّهُ شنیدم که می‌فرمود: «همانا خداوند تعالی برای ابراهیم در حجابِ عربیِ خود تجلی کرد، پس ابراهیم گفت: این پروردگار من است. پس چون افول کرد، گفت: من افول‌کنندگان را دوست ندارم. پس چون در حجابِ خسروانی و عبرانیِ خود بر او نمایان شد، گفت: این پروردگار من است. پس چون افول کرد، جانش هراسان شد و گفت: ای ازلی، اگر مرا هدایت نکنی هر آینه از گروه گمراهان خواهم بود. سپس در حجابِ فارسیِ خود بر او نمایان شد، پس گفت: این پروردگار من است، این بزرگتر است. پس چون افول کرد، به سجده افتاد و ندا داد: عفوت را خواهانم ای بزرگ، من روی خود را به سوی کسی گرداندم که آسمان‌ها و زمین را آفرید، در حالی که حق‌گرایم و از مشرکان نیستم. این را ابراهیم در هنگام ظهور او به صورت بشری گفت، پس اعتراف کرد و

اذعان نمود. و همانا خداوند در آن صورتی بر او نمایان شد که در گریبانش دمید، و آن دمیدن، عیسی بن مریم عَزَّعَزُّهُ گشت. و او همان کسی است که نوح در ملکوت او را ندا داد، و پاسخ‌دهنده به او امیرالمؤمنین عَزَّعَزُّهُ بود. و او همان کسی است که آدم کلمات را از او دریافت کرد و او آفریننده اوست و او داور روز جزاست.»

[١٨٣] وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانٍ عَلَيْهِمَا السَلَامُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَانَا الصَادِقِ عَزَّعَزُّهُ فَقُلْتُ: أَشْهَدُ أَنَّكَ إِلَهُ الآلِهَةِ، وَإِنَّكَ الَّذِي ظَهَرْتَ فِي بُيُوتَاتِ العَجَمِ، ثُمَّ ظَهَرْتَ فِي بُيُوتَاتِ العَرَبِ.فَقَالَ: "يَا يُونُسُ إِذَا جَاءَ الكَشْفُ رَجَعَ الأَمْرُ إِلَى العَدْلِ الأَوَّلِ وَهِيَ البَهْمَنِيَّةُ البَيْضَاءُ وَالدِينُ المَكْشُوفُ أَوَّلُ شَيْءٍ".

و از محمد بن سنان از یونس بن ظبیان علیهما السلام روایت است که گفت: بر مولای ما صادق عَزَّعَزُّهُ وارد شدم و گفتم: شهادت می‌دهم که تویی خدای خدایان، و تویی آنکه در خاندان‌های عجم ظاهر شدی، و سپس در خاندان‌های عرب ظاهر گشتی. پس فرمود: «ای یونس، چون زمان کشف و آشکار شدن حقیقت فرا رسد، کار به عدل نخستین بازمی‌گردد و آن همان آیین بهمنی سپید و دینِ آشکار شده است که نخستین چیز است.»

[١٨٤] وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَوْلَانَا مُوسَى الكَاظِمِ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ: "كَلَّفَ اللهُ عِبَادَهُ أَنْ لايَنكِرُوهُ فِي أَيِّ صُورَةٍ ظَهَرَ لَهُمْ بِهَا، فَظَهَرَ لَهُمْ كَمِثْلِ صُوَرِهِمْ فَأَنْكَرُوهُ وَقَالَ: مَنْ عَبَدَ مَعْدُومًا حَصَلَ عَلَى مَعْدُومٍ".

و از محمد بن صدقه علیه السلام از مولای ما موسی کاظم عَزَّعَزَّهُ روایت است که فرمود: «خداوند بندگانش را مکلف ساخت که او را در هر صورتی که بر ایشان ظاهر می شود، انکار نکنند. پس او مانند صورت‌های خود شان بر ایشان ظاهر شد، اما آنان انکارش کردند.» و فرمود: «هر که موجودی غیرموجود را بپرستد، به معدوم دست یافته است.»

[١٨٥] وَبِالإِسْنَادِ عَنْ العَالَمِ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ: "مَنْ عَبَدَ مَنْ لَا يَعْرِفُهُ كَانَ حَقِيقًا عَلَيْهِ إِذَا لَقِيَهُ أَنْ لَا يَعْرِفَهُ".

و به همین ا سناد از عالم عَزَّعَزَّهُ روایت ا ست که فرمود: «هر که کسی را که نمی شنا سد بپرستد، سزاوار است که چون او را ملاقات کند، او نیز وی را نشناسد»

[١٨٦] وَقَالَ: "كُلُّ مَالَا يَقَعُ عَلَيْهِ إِسْمُ الظُّهُورِ يُوشِكُ أَنْ لَا يَكُونَ شَيْئًا".

و فرمود: «هر آنچه نام «ظهور» بر آن اطلاق نشود، بیم آن می‌رود که چیزی نباشد.»

[١٨٧] وَبِالإِسْنَادِ عَنْ الصَادِقِ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ: "إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ: "ظَهَرَ لِلعَجَمِ بِبَهْمَنَ الفَارِسِيِّ فَقَالَ: أَنَا رَبُّكُمْ الَّذِي تَعْبُدُونَ وَإِلٰهُكُمْ الَّذِي تَطْلُبُونَ، فَقَالَ قَوْمٌ: أَنْتَ

كَذٰلِكَ، وَآمَنُوا بِهِ، وَقَالَ البَاقُونَ: إِنَّنَا نَعْرِفُ أَبَاكَ قَبْلَ أَنْ يَتَّصِلَ بِأُمِّكَ وَنَعْرِفُ مَوْلِدَكَ وَنَعْرِفُكَ فِينَا صَبِيًّا فَنَفَخَ فِيهِمْ نَفْخَةً فَصَارَتْ نَارًا فَأَحْرَقَهُمْ، ثُمَّ إِنَّهُ رَحِمَهُمْ فَنَشَرَهُمْ فَعَادُوا أَحْيَاءً، وَغَابَ مَوْلَانَا ﷺ عَنْهُمْ، فَصَارَ الفُرْسُ يُعَظِّمُونَ النَارَ مِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ إِلَى الآنَ".

و به همین اسناد از صادق ﷺ روایت است که فرمود: «همانا امیرالمؤمنین ﷺ برای ایرانیان در صورتِ بَهمن فارسی ظاهر شد و فرمود: منم پروردگار شما که می‌پرستید و معبود شما که می‌جویید. پس گروهی گفتند: تو چنینی، و به او ایمان آوردند. و باقی‌ماندگان گفتند: ما پدرت را پیش از آنکه با مادرت وصلت کند می‌شناسیم و زادروزت را می‌دانیم و تو را از کودکی در میان خود می شناسیم. پس در آنان دَم شی دمید که آتشی گشت و آنان را سوزاند. سپس بر آنان رحم آورد و آنان را برانگیخت و زنده بازگشتند، و مولای ما ﷺ از آنان غایب شد. از این رو ایرانیان تا به امروز آتش را به این سبب بزرگ می‌شمارند.»

[١٨٨] وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَلَيْهِ السَلَامُ أَنَّهُ قَالَ: نَظَرْتُ إِلَى بَشَّارِ الشَعِيرِيِّ عَلَيْهِ السَلَامُ وَهُوَ يُنَادِي فِي مَدِينَةِ الرَسُولِ ﷺ: لَبَّيْكَ يَأَوَّلَ الأَوَّلِينَ لَبَّيْكَ يَا آخِرَ الآخَرِينَ، لَبَّيْكَ يَا جَعْفَرُ فَاسْتَبْشَعَ أَصْحَابُهُ ذٰلِكَ عَلَيْهِ وَقَالُوا: أَذَعْتَ سِرَّ اللهِ بِغَيْرِ أَوَانِهِ وَلَمْ تُؤْمَرْ فَقَالَ: دَعُونِي وَيْحَكُمْ، إِنِّي دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَايَ جَعْفَرَ الصَادِقِ ﷺ فَوَجَدْتُهُ عَلَى جَنَاحِ نَسْرٍ فِي رَوْضَةٍ

مِنْ نُورٍ، فَلَمَّا رَأَيْتُهُ خَرَرْتُ سَاجِدًا فَقَالَ لِي: "يَا بَشَّارُ، إِرْفَعْ رَأْسَكَ فَلْيَأْتِيَنَّ عَلَى النَاسِ زَمَانٌ يُصَلُّوْنَ إِلَيَّ فِيهِ" قُلْتُ: مَتَى ذٰلِكَ يَا مَوْلَايَ لَاإِلٰهِ إِلَّا أَنْتَ؟ قَالَ: "إِذَا اِجْتَمَعَتَ الأُمَمُ وَنَادَوْا عَلَى الصَوَامِعِ عَلِيٌّ رَبُّ العَالَمِينَ".

و از محمد بن سنان علیه السلام روایت است که گفت: به بشّار شعیری علیه السلام نگریستم در حالی که در مدینه رسول عَزَّعَزَّهُ ندا می‌داد: «لبیک ای اولینِ اولین‌ها، لبیک ای آخرینِ آخرین‌ها، لبیک ای جعفر!» پس اصحابش این کار را بر او ناپسند شمردند و گفتند: راز خدا را پیش از موعدش فاش ساختی در حالی که به آن امر نشده بودی. پس گفت: رهایم کنید، وای بر شما! همانا من بر مولایم جعفر صادق عَزَّعَزَّهُ وارد شدم و او را بر بال عقابی در باغی از نور یافتم. چون او را دیدم، به سجده افتادم. پس به من فرمود: «ای بشار، سرت را بلند کن. هر آینه زمانی بر مردم خواهد آمد که در آن به سوی من نماز می‌گزارند.» گفتم: آن کی خواهد بود ای مولای من، که خدایی جز تو نیست؟ فرمود: «آنگاه که امت ها گرد آیند و ازمناره ها ندا دهند: علی پرورد گار جهانیان است.»

[١٨٩] وَعَنْهُ عَنْ سَيِّدِنَا الْمُفَضَلِ بْنِ عُمَرَ إِلَيْهِ التَسْلِيمُ أَنَّهُ قَالَ: قَالَ مَوْلَانَا الصَادِقُ عَزَّعَزَّهُ: مَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ عَلَى صِبْيَانٍ يَلْعَبُونَ فِي حُجُورِ أُمَّهَاتِهِمْ فَقَالَ لَهُمْ: "مَنْ رَبُّكُمْ؟

قَالُوا: أَنْتَ الوَحْدانِيُّ فِي الدُنْيَا وَأَنْتَ الوَحْدَانِيُّ فِي الآخِرَةِ، فَقَالَ لَهُمْ: اُسْكُتُوا لَيْسَ هٰذَا أَوَانَ نُطْقِكُمْ فَلِذٰلِكَ الصَبِيُّ لَا يَتَكَلَّمُ حَتَّى يَبْلُغَ السَنَتَيْنِ".

و از او از سرور ما مفضل بن عمر اليه التسليم روايت است كه گفت: مولای ما صادق عَزَّعَزَّهُ فرمود: اميرالمؤمنين عَزَّعَزَّهُ بر كودكانی گذر كرد كه در دامان مادرانشان بازی می‌كردند. پس به آنان فرمود: «پروردگارتان كيست؟» گفتند: «تويی آن يگانه در دنيا و تويی آن يگانه در آخرت.» پس به آنان فرمود: «ساكت شويد، اكنون زمان سخن گفتن شما نيست.» و از اين روست كه كودک تا به دو سالگی نرسد، سخن نمی‌گويد.

[١٩٠] وَرُوِيَ أَنَّ مَوْلَانَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّتْ قُدْرَتَهُ مَرَّ بِصِبْيَانٍ يَلْعَبُونَ فِي المَدِينَةِ فَقَالَ: "يَا صِبْيَانٌ، مَنْ فارَقَكُمْ اِسْتَرَاحَ، وَمِنْ نَاجَاكُمْ أَرَاحَ" فَأَجَابَهُ صَبِيٌّ مِنْهُمْ فَقَالَ: نَعَمْ فَارَقْتَنَا فَأَنْتَ فَوْقَنَا، وَأَرَحْتَنَا إِذْ عَرَّفْتَنَا حِجَابَكَ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ: "مَهْلًا مَهْلًا يَا بُنَيَّ، الرَحْمَةُ وَمَوْضِعُ العِلْمِ" فَأَجَابَهُ صَبِيٌّ مِنْهُمْ وَقَالَ: شَهِدْنَا أَمْرَكَ فَعَبَدْنَاكَ إِذْ عَرَفْنَاكَ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ: "مَهْلًا مَهلًا، لَا تَشْهَدُوا بِهٰذَا إِلَّا لِلرَبِّ المَعْبُودِ رَبِّ العَالَمِينَ" فَقَالَ صَبِيٌّ مِنْهُمْ: نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَصَاحَ عَزَّعَزَّهُ صَيْحَةً فَوَقَعْتُ فِي المَدِينَةِ ضَجَّةً فَأَخْرَسَ الصِبْيَانَ عَنْهُ بَعْدَ ذٰلِكَ.

و روايت شده است كه مولای ما اميرالمؤمنين بر كودكانی گذر كرد كه در مدينه بازی می‌كردند، پس فرمود: «ای كودكان، هر كه از شما جدا شد، آسوده گشت، و هر كه با

شما نجوا کرد، آسایش بخشید.» پس کودکی از میان آنان پاسخش داد و گفت: آری، از ما جدا شدی پس تو فراتر از مایی، و ما را آسایش بخشیدی آنگاه که حجاب خود را به ما شناساندی. پس امیرالمؤمنین عَزَّعِزُّهُ به او فرمود: «آرام، آرام ای پسرکم، شما رحمت و جایگاه علم هستید.» پس کودکی دیگر از میانشان پاسخ داد و گفت: ما امر تو را شهادت دادیم، پس تو را پر ستیدیم آنگاه که تو را شناختیم. امیرالمؤمنین عَزَّعِزُّهُ فرمود: «آرام، آرام، به این شهادت ندهید مگر برای پروردگار معبود، پروردگار عالمیان.» پس کودکی از میانشان گفت: شهادت می‌دهیم که خدایی جز تو نیست ای امیرالمؤمنین. پس عَزَّعِزُّهُ فریادی برآورد که در مدینه غوغایی برپا شد و پس از آن، کودکان را از سخن گفتن درباره او خاموش ساخت.

[١٩١] وَحَدَّثَنِي اِبْوُ الحَسَنِ رَائِقُ بْنُ الخَضِرِ الغَسَّانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ فَهْدٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا بِإِسْنَادِهِ مَرْفُوعًا إِلَى مَوْلَانَا البَاقِرِ عَزَّعِزُّهُ وَقَدْ سُئِلَ عَنْ (نِسْبَةِ الرَبِّ؟) فَقَالَ: "خَمْسُ كَلِمَاتٍ بِخَمْسِ صَلَوَاتٍ: اللّٰهُ أَحَدٌ، مُحَمَّدٌ الحَمْدُ، مُحَمَّدٌ الصَمَدُ فَاطِرٌ لَمْ تَلِدْ الحَسَنَ وَالحُسَيْنَ، وَلَمْ تُولَدْ مِنْ مُحَمَّدٍ، وَلَمْ يَكُنْ لِمَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ كُفُوًا أَحَدٌ".

و ابوالحسن رائق بن خضر غسانی برایم حدیث کرد گفت: ابوعبدالله اسحاق بن محمد بن فهد رضی الله عنهما با اسناد خود که به مولای ما باقر عَزَّعِزُّهُ می‌رسد برایم حدیث

کرد که از ایشــان درباره توصــیف و معرفی پروردگار پرســیده شــد، پس فرمود: «پنج کلمه اســت برای پنج نماز: الله احد اســت، محمد حمد اســت، محمد بی‌نیاز اســت، فاطر ،حســن و حســین را نزایید، و از محمد زاده نشــد، و برای مولای ما امیرالمؤمنین هیچ همتایی نبود.»

[١٩٢] وَبِإِسْنَادِهِ أَنَّ النَجَاشِيَّ عَلَيْهِ السَلَامُ شَكَا إِلَى رَسُولِ اللهِ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ يَكْتُبُ فَلَا تَصِلُ كُتُبُهُ إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ النَبِيُّ عَزَّعَزَّهُ: "أَتْرِبْهَا" فَقَالَ لَهُ النَجَاشِيُّ: يَا رَسُولَ اللهِ إِنِّي أَذُرُ عَلَيْهَا التُّرَابَ فَقَالَ النَبِيُّ: "لَيْسَ هٰذَا إِتْرَابُهَا" فَقَالَ النَجَاشِيُّ: فَمَا إِتْرَابُهَا؟ فَقَالَ لَهُ عَزَّعَزَّهُ: "إِتْرَابُهَا أَنْ تَكْتُبَ فِي صَدْرِ الكِتَابِ بِقَلَمٍ بِغَيْرِ مِدَادٍ: بِأَبِي تُرَابٍ أَسْتَفْتِحُ وَبِهِ أَسْتَنْجِحُ، وَبِهِ أَبْدَأُ وَبِهِ أَخْتِمُ، وَعَلَيْهِ أَتَوَكَّلُ، وَهُوَ رَبُّ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ، وَهُوَ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ".

و با ا سناد او روایت ا ست که نجا شی علیه السلام به ر سول الله عَزَّعَزَّهُ شکایت کرد که نامه می‌نویســد اما نامه‌هایش به ایشــان نمی‌رســد. پس نبی عَزَّعَزَّهُ به او فرمود: «آن را خاک‌آلود کن.» نجاشی به او گفت: یا رسول الله، من بر آن خاک می‌پاشم. نبی فرمود: «این خاک‌آلود کردنِ آن نیست.» نجا شی گفت: پس خاک‌آلود کردنش چگونه ا ست؟ پس عَزَّعَزَّهُ به او فرمود: «خاک‌آلود کردنش آن اســت که در ابتدای نامه با قلمی بدون جوهر بنویســی: به ابوتراب آغاز می‌کنم و به او رســتگاری می‌جویم، و به او شروع می‌کنم و به او پایان می‌دهم، و بر او توکل می‌کنم، و او ست پروردگار اولین و آخرین،

و او ست على اميرالمؤمنين.» (در اينجا كنايه‌اى ا ست ميان «اِتراب» از ريشه «تُراب» به معناى خاک، و لقب اميرالمؤمنين يعنى «ابوتراب» به معناى پدر خاک).

(دعوت رسول به الوهيت مولا/ بيعت الدار)

[١٩٣] وَبِالإِسْنَادِ عَنْ أَبِي الحَسَنِ رَائِقِ بْنِ الخَضِـرِ الغَسَّانِيِّ المَهْلَمِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ إِسْحَاقَ بْنِ فَهْدٍ مُرْسَلًا عَنْ سَيِّدِنَا سَلْمَانَ الفَارِسِيِّ إِلَيْهِ التَسْلِيمُ قَالَ: دَعَانِي رَسُولُ اللهِ عَزَّعَزَّهُ يَوْمًا فِي مَنْزِلِ أُمِّ سَلَمَةَ، وَأَحْضَـرَ جَمَاعَةً مِنْ خَوَاصِّ أَصْحَابِهِ مِنْهُمْ: المِقْدَادُ بْنُ الأَسْوَدِ الكِنْدِيِّ، وَأَبُو الذَرِّ جُنْدُبُ بْنُ جُنَادَةَ بْنِ سَكَنٍ الغَفَارِيِّ، وَعَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ وَأَبُو أَيُّوبَ خَالِدُ بْنُ زَيْدٍ الأَنْصَارِيِّ عَلَيْهِمُ السَلَامُ إِلَى تَمَامِ أَرْبَعِينَ رَجُلًا، وَكَانَ فِينَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ عَلَيْهِ السَلَامُ صَبِيًّا، فَأَتَانَا بِطَعَامٍ، فَأَكَلْنَا وَغَسَلْنَا أَيْدِينَا ثُمَّ قَالَ لَنَا رَسُولُ اللهِ عَزَّعَزَّهُ: "اِطْمَئِنُّوا، فَإِنَّكُمْ عَلَى خَيْرٍ، وَمَا دَعَوْتُكُمْ إِلَّا إِلَى خَيْرٍ اِسْمَعُوا وَعُوا: يَقُولُ لَكُمْ نَبِيُّكُمْ: آمَنْتُمْ بِاللهِ تَعَالَى وَبِي؟" قُلْنَا: آمَنَّا بِاللهِ تَعَالَى وَبِكَ فَقَالَ: "أَلَسْتُ صَادِقًا عِنْدَكُمْ غَيْرَ كَاذِبٍ؟" فَقُلْنَا بِأَجْمَعِنَا: نَعَمْ وَاللهِ يا رَسُولَ اللهِ مَا شَكَكْنَا فِيكَ لَحْظَةً قَطُّ، فَقَالَ: "اللهُ عَلَيْكُمْ مِنْ الشَاهِدَيْنِ فَلَا تُكَذِّبُونِي فِيمَا أَقُولُ" فَقُلْنَا: سَمْعًا وَطَاعَةً لَكَ فِي جَمِيعِ مَا تَقُولُ، فَقَالَ: "اِسْمَعُوا الآنَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَإِيَّاكُمْ وَالشَكَّ فِيمَا تَسْمَعُونَ مِنِّي، اِعْلَمُوا أَنِّي أَدْعُوكُمْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ كَمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى اللهِ، أَلَا إِنَّ هٰذَا..الخ".ادامه وَفِي رِوَايَةِ شَيْخِي :"أَلَا

إِنَّ عَلِيًّا مَوْلَايَ وَمَوْلَاكُمْ، أَلَا وَإِنَّكُمْ خَوَاصُّ أَنْصَارِي، أَقُولُ لَكُمْ كَمَا قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ لِلحَوَارِيِّينَ: مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللهِ؟ قَالَ الحَوَارِيُّونَ: نَحْنُ أَنْصَارُ اللهِ، فَآمَنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيْلَ وَكَفَّرَتُ طَائِفَةٌ، فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ، فَكُونُوا مِنْ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَا تكُونُوا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَنْتُمْ شُهُودُ اللهِ وَنُقَبَاؤُهُ أَدْعُوكُمْ إِلَى عَلِيٍّ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنْ اِتْبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، أَدْعُوكُمْ إِلَى عَلِيٍّ بِأَمْرٍ مِنْهُ، إِيَّاكُمْ وَالرَّبُّ وَالخَذْلَةُ، أَلَا إِنَّ نُبُوَّتِي تَحْتَ وِلَايَةِ عَلِيٍّ، أَلَا وَإِنَّ عَلِيّاً بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ، أَلَا إِنِّي خُلِقْتُ مِنْ نُورِ ذَاتِ عَلِيٍّ، أَلَا إِنَّ عَلِيّاً عَلَّمَنِي القُرْآنَ، أَلَا إِنَّ عَلِيّاً بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ، أَلَا إِنَّ عَلَيّاً رَبِّي وَرَبُّكُمْ، أَلَا إِنَّ عَلِيّاً أَرْسَلَنِي إِلَيْكُمْ أَلَا إِنَّ عَلَيّاً خَالِقِي وَخَالِقُكُمْ فَأَطِيعُوهُ، أَلَا إِنَّ عَلِيّاً بَارِئُكُمْ فَاعْرِفُوهُ، أَلَا إِنَّ عَلِيّاً إِلٰهُكُمْ فَاتَّقُوهُ، أَلَا إِنَّ عَلِيّاً مُعَاقِبُكُمْ فَخَافُوهُ، أَلَا إِنَّ عَلِيّاً شَاهِدُكُمْ وَقَائِدُكُمْ وَسَائِقُكُمْ فَاحْذَرُوهُ، أَلَا إِنَّ عَلِيّاً حَاكِمُكُمْ فَاعْلَمُوهُ أَلَا إِنَّ عَلِيّاً حَافِظَكُمْ فَارْغَبُوا إِلَيْهِ، أَلَا إِنَّ عَلِيّاً رَازِقُكُمْ فَاسْأَلُوهُ، أَلَا إِنَّ عَلِيّاً يَرَاكُمْ وَإِنْ غَابَ عَنْكُمْ فَاحْذَرُوهُ، أَلَا إِنَّ عَلِيّاً هُوَ الْمُعْطِي وَالْمَانِعُ فَابَتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ، أَلَا إِنَّ عَلَيّاً قَرِيبٌ مُجِيبٌ فَادْعُوهُ يَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، أَلَا إِنَّ عَلِيّاً بَارِئُكُمْ فَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذٰلِكَ الفَوْزُ العَظِيمُ، أَلَا إِنَّ عَلِيّاً صَاحِبُ العَرْشِ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَ مَا تَحْتَ الثَرَى، أَلَا إِنَّ عَلِيّاً يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَنَجْوَاكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ، أَلَا إِنَّ عَلِيّاً مَعْبُودُكُمْ

فَاُعْبُدُوهُ وَلَا تُشْـــرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا، أَلَا إِنَّ عَلِيّاً خَالِقُ السَمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ المَشَارِقِ وَالمَغَارِبِ، أَلَا لَا إِلٰهَ إِلَّا عَلِيّاً رَبُّ المَشْـــرِقِ وَالمَغْرِبِ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذُوهُ وَكِيْلًا، أَلَا إِنَّ عَلِيّاً هُوَ الحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِــينَ لَهُ الدِينَ الحَمْدُ للهِ رَبِّ العَالَمِيْنَ، أَلَا إِنَّ عَلِيّاً لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمْ الأَوَّلِينَ، أَلَا إِنَّ عَلِيّاً لِاإِلٰهِ إِلَّا هُوَ إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ، أَلَا إِنَّ عَلِيّاً لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ العَرْشِ العَظِيمِ، أَلَا إِنَّ عَلِيّاً لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاُعْبَدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ، أَلَا إِنَّ عَلَيّاً لَهُ مَقَالِيدُ السَــمَوَاتِ وَالأَرْضِ يَبْسُــطُ الرِزْقَ لِمَنْ يَشَــاءُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ، أَلَا إِنَّ عَلَيّاً لاتُدْرِكَهُ الأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الأَبْصَارَ وَهُوَ اللَطِيفُ الخَبِيرُ، أَلَا إِنَّ عَلِيّاً قَابِضُ الأَرْوَاحِ وَإِلَيْهِ تَصِيرُ الأُمُورُ، أَلَا إِنَّ المُؤْمِنَ مَنْ آمَنَ بِهِ وَقَبِلَ وِلَايَتَهُ، أَلَا إِنَّ المُسْـلِمَ مَنْ أَسْــلَمَ لَهُ بِالحَقِيقَةِ فِي مَعْرِفَتِهِ، أَلَا إِنَّ الشَهِيدَ مَنْ شَهِدَ لَهُ بِالرُبُوبِيَّةِ أَلَّا إِنَ عَلَيّاً مَنْ تَنَالُهُ رَحْمَتُهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا، أَلَا إِنَّ المَغْفُورَ مَنْ غَفَرَ لَهُ عَلِيٌّ وَإِنَّ مَعَادَكُمْ إِلَيْهِ فَآمِنُوا بِهِ وَأَطِيعُوهُ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ، أَلَا إِنَّهُ لَا مَهْرَبَ مِنْهُ إِلَّا إِلَيْهِ فَسَــارِعُوا إِلَى طَاعَتِهِ وَلَا تُخَالِفُوهُ وَلَا تَعْصُــوهُ فِيمَا أَمَرَكُمْ". وَبِرِوَايَتِهِ: "وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْــلِمُونَ، فَاجْتَنِبُوا فِيهِ قَوْلَ الزُورِ وَتَمَسَّــكُوا بِهِ وَلَا تَتَخَلَّفُوا عَنْهُ، أَلَا فَاعْلَمُوا أَنَّهُ إِمَامُكُمْ وَهُوَ مِنْ وَرَائِكُمْ وَهُوَ عَنْ أَيْمَانِكُمْ وَعَنْ شَمَائِلِكُمْ وَمِنْ فَوْقِكُمْ، أَلَا إِنَّهُ بِكُمْ مُحِيطٌ، يَعْرِفُ ضَمَائِرَكُمْ وَأَسْرَارَكُمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورَكُمْ".

و با اسناد از ابی‌الحسن رائق بن خضر- غسانی مهلمی رضی الله عنه از ابی‌عبدالله اسحاق بن فهد به صورت مرسل از سرور ما سلمان فارسی الیه التسلیم روایت است که گفت: روزی رسول الله ﷺ در منزل ام سلمه مرا فراخواند و جماعتی از اصحاب خاص خود را حاضر کرد، از جمله: مقداد بن اسود کندی، و ابوذر جندب بن جناده بن سکن غفاری، و عمار بن یاسر و ابوایوب خالد بن زید انصاری علیهم السلام تا تمام شدن چهل مرد. و در میان ما محمد بن ابی‌بکر علیه السلام بود که کودکی بود. پس برای ما طعامی آورد، ما خوردیم و دستانمان را شستیم. سپس رسول الله ﷺ به ما فرمود: «آرام باشید، که شما بر خیر هستید، و من شما را جز به خیر دعوت نکرده‌ام. بشنوید و دریابید: پیامبرتان به شما می‌گوید: آیا به خداوند تعالی و به من ایمان آوردید؟» گفتیم: به خداوند تعالی و به تو ایمان آوردیم. پس فرمود: «آیا من نزد شما راستگو نیستم و دروغگو نمی‌باشم؟» همگی گفتیم: آری به خدا سوگند یا رسول الله، ما هرگز لحظه‌ای در تو شک نکرده‌ایم. پس فرمود: «خداوند بر شما دو شاهد است، پس مرا در آنچه می‌گویم تکذیب مکنید.» گفتیم: در تمام آنچه می‌گویی، گوش به فرمان و مطیع تواییم. فرمود: «اکنون آنچه را به شما می‌گویم بشنوید و از شک کردن در آنچه از من می‌شنوید بپرهیزید. بدانید که من شما را به سوی علی بن ابی‌طالب دعوت می‌کنم همان‌گونه که شما را به سوی الله دعوت می‌کنم. آگاه باشید که این...تا آخر حدیث.»

و در روایت شیخ من آمده است:

«آگاه باشید که همانا علی مولای من و مولای شماست. آگاه باشید که شما یاران خاص من هستید. به شما می‌گویم همان‌گونه که عیسی بن مریم به حواریون گفت: «یاران من در راه خدا چه کسانی هستند؟» حواریون گفتند: «ما یاران خداییم». پس گروهی از بنی‌اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند. پس ما کسانی را که ایمان آوردند بر دشمنشان یاری دادیم تا چیره و پیروز شدند. پس از کسانی باشید که ایمان آوردند و از کسانی نباشید که کفر ورزیدند، چرا که شما گواهان خدا و نقیبان و نمایندگان برگزیده او هستید. من و هر که از من پیروی کرده است، شما را با بصیرت و بینش کامل به سوی علی فرا می‌خوانیم و منزه است خدا و من از مشرکان نیستم. شما را به امری از جانب او به سوی علی دعوت می‌کنم. از تردید در ربوبیت او و خذلان و دست از یاری کشیدن بپرهیزید.

آگاه باشید که همانا نبوت من تحت ولایت و سرپرستیِ تام علی است.

آگاه باشید که همانا علی مرا به‌سوی شما فرستاده ومبعوث کرده است.

آگاه باشید که همانا من از نورِ ذاتِ علی آفریده شده‌ام.

آگاه باشید که همانا علی قرآن را به من آموخت.

آگاه باشید که همانا علی مرا به‌سوی شما فرستاده است.

آگاه باشید که همانا علی پروردگار من و پروردگار شماست.

آگاه باشید که همانا علی مرا به‌سوی شما روانه کرده است.

آگاه باشید که همانا علی آفریننده من و آفریننده شماست، پس از او اطاعت کنید.

آگاه باشید که همانا علی پدیدآورنده شماست، پس او را بشناسید.

آگاه باشید که همانا علی معبود و خدای شماست، پس از او پروا کنید.

آگاه باشید که همانا علی کیفردهنده شماست، پس از او بترسید.

آگاه باشید که همانا علی شاهد و پیشوا و راننده شماست، پس از او برحذر باشید.

آگاه باشید که همانا علی حاکم شماست، پس این را بدانید.

آگاه باشید که همانا علی حافظ شماست، پس به‌سوی او راغب باشید.

آگاه باشید که همانا علی روزی‌دهنده شماست، پس از او بخواهید.

آگاه باشید که همانا علی شما را می‌بیند هرچند از شما غایب باشد، پس از او برحذر باشید.

آگاه باشید که همانا علی عطا کننده و بازدارنده است، پس از فضل او بجویید.

آگاه باشید که همانا علی نزدیک و اجابت‌کننده است، پس او را بخوانید تا شما را اجابت کند اگر راستگو باشید.

آگاه باشید که همانا علی پدیدآورنده شماست، پس به او ایمان آورید تا گناهانتان را برای شما بیامرزد و شما را به باغ‌هایی درآورد که از زیر آن نهرها جاری است و به مسکن‌های پاکیزه در بهشت‌های جاودان. این است آن رستگاری بزرگ.

آگاه باشید که همانا علی صاحب عرش وفرمانروای عالم است و هر که در آسمان‌ها و زمین و میان آن دو و آنچه در زیر خاک است، تسلیم اوست.

آگاه باشید که همانا علی نهان و نجوای شما را می‌داند و می‌داند آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌دارید.

آگاه باشید که همانا علی معبود شماست، پس او را بپرستید و چیزی را شریک او مسازید و به پدر و مادر نیکی کنید.

آگاه باشید که همانا علی آفریننده آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است و پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌هاست.

آگاه باشید، هیچ خدایی جز علی نیست، پروردگار مشرق و مغرب، هیچ خدایی جز او نیست، پس او را وکیل و کارساز خود گیرید.

آگاه باشید که همانا علی زنده است و هیچ خدایی جز او نیست، پس او را در حالی که دین را برای او خالص گردانیده‌اید، بخوانید. حمد مخصوص خدا، پروردگار جهانیان است.

آگاه باشید که همانا علی، هیچ خدایی جز او نیست، زنده می‌کند و می‌میراند، پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شماست.

آگاه باشید که همانا علی، هیچ خدایی جز او نیست، اگر اهل یقین هستید.

آگاه باشید که همانا علی، هیچ خدایی جز او نیست، پروردگار عرش بزرگ است.

آگاه باشید که همانا علی، هیچ خدایی جز او نیست، آفریننده هر چیزی است، پس او را بپرستید و او بر هر چیزی وکیل و نگهبان است.

آگاه باشید که همانا از آنِ علی است کلیدها و اختیارات آسمان‌ها و زمین، روزی را برای هر که بخواهد می‌گشاید و او به هر چیزی داناست.

آگاه باشید که همانا علی را چشم‌ها درک نمی‌کنند و اوست که چشم‌ها را درک می‌کند و او لطیفِ آگاه است.

آگاه باشید که همانا علی گیرنده جان‌هاست و کارها به‌سوی او بازمی‌گردد.

آگاه باشید که همانا مؤمن کسی است که به او ایمان آورده و ولایتش را پذیرفته باشد.

آگاه با شید که همانا م سلمان ک سی ا ست که در معرفت او، در حقیقت ت سلیم او شده باشد.

آگاه باشید که همانا شهید کسی است که به ربوبیت او گواهی دهد.

آگاه باشــید که همانا هر کس رحمت علی به او برســد، به راســتی به رســتگاری بزرگی دست یافته است.آگاه باشید که همانا آمرزیده کسی است که علی او را آمرزیده باشد و بازگشت شما به سوی او ست، پس به او ایمان آورید و اطاعتش کنید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

آگاه با شید که هیچ گریزگاهی از او جز به سوی خود او نیست، پس به سوی طاعتش بشتابید و با او مخالفت نکنید و در آنچه شما را امر کرده، نافرمانی‌اش مکنید.»

و بنا بر روایت او: «و نمیرید مگر آنکه مسلمان یا همان تسلیم شدگان به او با شید. پس در ولایت او از گفتار باطل دوری کنید و به او چنگ زنید و از او باز نمانید. آگاه باشــید و بدانید که او امام شما و از پشت سر شما و از سمت راست شما و از سمت چپ شما و از بالای سر شماســت. آگاه باشــید که همانا او بر شــما احاطه دارد، نهانِ دل‌های شــما و اسرار شما و آنچه سینه‌هایتان پنهان می‌دارد را می‌شناسد.»

وَبِرِوَايَتِهِ: قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ أَلَا إِنَّ عَلَيّاً خَلَقَكُمْ وَصَــوَّرَكُمْ وَأَحْيَاكُمْ وَيُمِيتُكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ، أَلَا إِنَّهُ شَاهِدُكُمْ وَنَاشِرُكُمْ وَبَاعِثُكُمْ وَحَاشِرُكُمْ وَ سَائِلُكُمْ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، أَلَا إِنَّ عَلِيّاً لَا يُحَدُّ وَلَا يُو صَفُ وَلَا يُنْعَتُ، وَلَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُّوَاً أَحَدٌ، وَلَمْ يَتَّخِذْ صَــاحِبَةً وَلَا وَلَدَاً، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكبِرْهُ تَكْبِيرًا لَا شْرِيكَ لَهُ وَلَا نَظِيرَ، وَلَا مُعَيَّنَ وَلَا ظَهِيرَ، وَلَا شَبِيهَ وَلَا مَثِيلَ هُوَ الأَوَّلُ بِلَا

مِثَالٍ وَلَا بِدَايَةٍ وَالآخَرُ بِلَا فَنَاءٍ وَلَا زَوَالٍ وَلَا نِهَايَةٍ، الظَاهِرُ بِالآيَاتِ، البَاطِنُ بِمَا فِي الكائِنَاتِ أَلَا إِنَّ عَلِيّاً هُوَ اللهُ ﴿اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ۚ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ ۚ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِندَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ ۚ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ ۖ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ ۚ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ۖ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا ۚ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾[١] أَلَا إِنَّ عَلِيّاً بِيَدِهِ الخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، أَلَا إِنَّ عَلِيّاً يَرَاكُمْ أَشْبَاحًا وَأَجْنَاسًا مُخْتَلِفَةً، أَلَا إِنَّ عَلِيّاً ذَرَاهَا وَبَرَاهَا، وَلَا يُطِيقُ أَحَدٌ رُؤْيَتَهُ، وَلَا يَقُومُ أَحَدٌ عِنْدَ رُؤْيَتِهِ ثُمَّ اِلْتَفَتَ وَمَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزُّهُ عَنْ يَمِينِهِ جَالِسٌ فَقَالَ لَهُ: أَسْأَلُكَ بِعِزِّ عِزِّكَ"

وَبِرِوَايَةٍ أَيْضاً: " وَعِزِّ جَلَالَكَ وَكِبْرِيَائِكَ وَعَظِيمِ مَلَكُوتِكَ وَلَاهُوْتِكَ" فَمَا اِسْتَتَمَّ كَلَامُهُ السَيِّدُ مُحَمَّدٌ عَزَّعَزُّهُ أَلَا وَقَدْ غَيَّبَ مَوْلَانَا أَمِيرُ النَحْلِ جَلَّ جَلَالُهُ شَخْصَهُ، فَأَضَاءَ لَنَا نُورٌ عَظِيمٌ لَا يُحَاطُ بِكِيَانِهِ وَلَا تُدْرَكُ نِهَايَتُهُ فَأَخَذَتْنَا الغَشْيَةُ مِنْ شِدَّةِ، ضَوْئِهِ فَكَأَنَّنَا نَرَاهُ فِي الحُلْمِ وَلَوْ كَانَ بِرُؤْيَةِ الأَبْصَارِ لَذَهَبَتْ وَذُهِلَتْ العُقُولُ، أَلَا أَنَّهُ وَقَعَ عَلَيْنَا سَنَةُ سُبَاتٍ وَأَدْهَشَتْنَا الغَشْيَةُ فَكُنَّا نَقُولُ: سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ شَأْنَكَ آمَنَّا بِكَ وَ صَدَّقْنَا رُسُلَكَ، وَمَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ سَاجِدٌ يَرَى الحُلْمَ مِمَّا وَقَعَ عَلَيْنَا مِنَ الهَيْبَةِ وَالخَشْيَةِ، وَقَدْ أَخَذَنَا الرَجَفَانُ وَذَهَبَتْ أَرْوَاحُنَا فَصِرْنَا أَشْبَهَ بِالمَوْتَى وَنَحْنُ لَا نَعْقِلُ بَلْ نَحْلُمُ وَنَرَى كَمَا يَرَى النَائِمُ وَقَدْ فَارَقَتْ

---

[١] سوره بقره،آيه٢٥٥

أَرْوَاحُنَا أَجْسَامَنَا حَتَّى مَضَتْ عَلَيْنَا سَاعَةٌ مِنَ النَهَارِ، ثُمَّ أَفَقْنَا وَنَحْنُ كَهَيْئَةِ النَائِمِ إِذَا اِنْتَبَهَ مِنْ نَوْمِهِ، فَرَأَيْنَا رَسُولَ اللهِ عَزَّعَزَّهُ فَقَالَ: "كَمْ لَبِثْتُمْ؟" قُلْنَا: سَاعَةً أَوْ بَعْضَ سَاعَةٍ، قَالَ: "بَلْ لَبِثْتُمْ سَبْعَ لَيَالَ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ" فَنَكَثَ مِنَ القَوْمِ رَجُلَانِ وَكَفَرَا وَقَالَا: هٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ أَنُؤْمِنُ لبَشَرِينَ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ؟ وَهٰذَا اليَوْمُ يَعْرِفُهُ أَهْلُ الظَاهِرِ وَيُسْمَى ﴿بَيْعَةَ الدَارِ﴾.

وَإِنَّ هٰذِهِ البَيْعَةَ كَانَتْ قَبْلَ بَيْعَةِ يَوْمِ الغَدِيرِ فَأَيُّ بَيَانٍ أَبْيَنُ وَأَيُّ شَاهِدٍ أَعْدَلُ وَأَيُّ بُرْهَانٍ أَعْظَمُ مِمَّا قَدْ وَرَدَ فِي هٰذَا الخَبَرِ عَنْ السَيِّدِ الرَسُولِ مُحَمَّدٍ عَزَّعَزَّهُ وَمَا قَدْ أَظْهَرَهُ لِأَهْلِ الحَقَائِقِ وَالإِيمَانِ وَنَشَرَهُ لِذَوِي العُقُولِ وَالأَذْهَانِ مِنَ التَصْرِيحِ وَالإِعْلَانِ بِتَوْحِيدِ مَوْلَاهُ وَدَلَالَتِهِ عَلَيْهِ أَنَّهُ غَايَتُهُ وَمَعْنَاهُ، تَعَالَى اللهُ وَتَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ.

و بنا بر روایت او: «ما آیات و نشانه‌ها را برای شما به روشنی بیان کردیم اگر تعقل کنید. آگاه باشید که همانا علی شما را آفرید و صورت بخشید و زنده کرد و می‌میراند، سپس به‌سوی او بازگردانده می‌شوید. آگاه باشید که همانا او شاهد شما و برانگیزاننده پس از مرگ شما و زنده کننده شما و گردآورنده شما در محشر و پرسنده شما از آنچه می‌کردید، است.

آگاه باشید که همانا علی محدود نمی‌شود و وصف نمی‌گردد و نعت و صفت نمی‌پذیرد، و نه زاده و نه زاده شده است و هرگز برای او همتایی نبوده است، و همسری و فرزندی

برنگزیده اســـت، و در فرمانروایی شریکی برای او نبوده و از روی خواری و ناتوانی سرپرســتی برای او نبوده اســت، و او را بزرگ شــمار، بزرگ شــمردنی که هیچ شریکی برای او نیست و نه نظیری، و نه یاوری و نه پشتیبانی، و نه شبیهی و نه مانندی.

اوست اول، بدون مثال و نمونه پیشین و بدون آغاز، و آخر، بدون فنا و زوال و نهایت.

ظاهر است به واسطه آیات و نشانه‌ها، و باطن است در آنچه در کائنات است.

آگاه باشید که همانا علی همان الله است:

﴿خداوند یگانه است که معبودی جز او نیست زنده و پاینده و برپا دارنده هستی است نه چرت او را فرا میگیرد و نه خواب. آنچه در آسمان ها و در زمین است از آن اوست. کیست آن کس که جز به اذن او در نزدش شفاعت کند؟ آنچه را پیش روی آنان و آنچه را پشت سر شان است میداند و به چیزی از علم او احاطه نمی یابند جز به آنچه خود بخواهد . کرسی علم و قدرت او آسمان ها و زمین را در بر گرفته و نگاهداری آن دو بر او دشوار نیست و اوست والای بزرگ مرتبه.﴾

آگاه باشید که همانا علی، خیر به دست اوست و او بر هر چیزی تواناست. آگاه باشید که همانا علی شما را به صورت اشباح و انواع گوناگون می‌بیند. آگاه باشید که همانا علی آن ها را آفرید و پدید آورد، و هیچ‌کس طاقت دیدن او را ندارد، و هیچ‌کس هنگام رؤیت او بر پای نمی‌ماند.»

سـپس رو برگرداند در حالی که مولای ما امیرالمؤمنین که عزتش بزرگ باد در سـمت راست او نشسته بود، پس به او گفت: «تو را به عزتِ عزتت سوگند می‌دهم...»

و در روایتی دیگر نیز آمده: «... و به عزت جلالت و کبریایی‌ات و ملکوت عظیم و ذات الهی تو سوگند می‌دهم...»

پس سخنان سید محمد که عزتش بزرگ باد به پایان نرسیده بود که مولای ما امیرالنحل که جلالش بزرگ باد شخص خود را پنهان نمود، پس نوری عظیم برای ما درخشید که به کُنه آن احاطه نتوان یافت و پایانش درک نمی‌شود. پس از شدت نورش، بیهوشی ما را فرا گرفت، چنان شـدیم که گویی او را در خواب می‌بینیم و اگر با چشـم سر دیده می‌شد، هر آینه عقل‌ها از بین می‌رفت و مدهوش می‌گشت.

آگاه باشید که بر ما خوابی گران افتاد و بیهوشی ما را مدهوش ساخت، پس می‌گفتیم: «منزهی تو، چه بزرگ اسـت شـأن تو، به تو ایمان آوردیم و فرسـتادگانت را تصـدیق کردیم.» و هیچ‌یک از ما نبود مگر آنکه در سجده بود و از آن هیبت و خشیتی که بر ما عارض شـده بود، رؤیا می‌دید. و لرزش ما را فراگرفته و جان‌هایمان رفته بود، پس همانند مردگان شـدیم در حالی که تعقل نمی‌کردیم بلکه خواب می‌دیدیم و همچون شخص خفته می‌دیدیم و ارواحمان از جسم‌هایمان جدا گشته بود، تا آنکه ساعتی از روز بر ما گذشت.

سـپس به هوش آمدیم در حالی که مانند شـخص خفته‌ای بودیم که از خواب بیدار می‌شـود، پس رسـول الله – که عزتش بزرگ باد– را دیدیم. فرمود: «چقدر درنگ کردید؟» گفتیم: « ساعتی یا بخشی از یک ساعت.» فرمود: «بلکه هفت شب و هشت روز درنگ کردید.» پس دو مرد از آن قوم پیمان شکستند و کافر گشتند و گفتند: «این جادویی آشکار است، آیا به دو بشر مانند خودمان ایمان بیاوریم در حالی که قوم‌شان پرستندگان ما هستند؟» و این روز را اهل ظاهر می‌شـناسـند و آن را «بیعت دار» می‌نامند.

و این بیعت پیش از بیعت روز غدیر بود. پس کدام بیانی روشـن‌تر و کدام گواهی عادل‌تر و کدام برهانی بزرگ‌تر از آنچه در این خبر از سـید رسـول محمد که عزتش بزرگ باد وارد شـده اسـت، و آنچه برای اهل حقایق و ایمان آشـکار سـاخته و برای خردمندان و اندیشـمندان نشرـ داده اسـت، از تصرـیح و اعلان به توحید مولایش و دلالتش بر اینکه او هدف نهایی و معنای اوست. برتر و متعالی است الله و مقدس است نام‌های او.

(حجت چهارم: هدایت عقل)

وَقَدْ كُنَّا قَدَّمْنَا الخِطَابَ فِي اِبْتِداءِ هٰذَا البَابِ أَنَّ الحَقَّ لايَقُومُ إِلَّا مِنْ أَرْبَعَةٍ: كِتَابُ اللّٰهِ الكَرِيمُ، وَقَوْلُ رَسُولِهِ ﷺ وَإِجْمَاعُ أَهْلِ العِلْمِ السَنِيِّ، وَحُجَّةُ العَقْلِ المُضِيِّ، وَلَمَّا أَقَمْنَا هٰذِهِ الشَوَاهِدَ الثَلَاثَةَ الَّتِي هِيَ: الكِتَابُ النَاطِقُ وَالخَبَرُ الصَادِقُ وَإِجْمَاعُ أَهْلِ الحَقَائِقِ. وَأَوْرَدْنَا فِي إِثْبَاتِ وُجُودِ العَلِيِّ الخَالِقِ عَزَّوَجَلَّ مَا عَلِمْنَا بِحَسَبِ مَعْرِفَتِنَا وَمَا هَدَانَا اللّٰهُ إِلَيْهِ سُبْحَانَهُ وَوَفَقَنَا لَهُ، اِسْتَدْلَلْنَا بِهِدَايَةِ العَقْلِ وَهِيَ الحُجَّةُ الرَابِعَةُ الَّتِي تَقَدَّمَتْ، وَهِيَ أَصْلُ كُلِّ رَحْمَةٍ، وَبِهَا عَرَفْنَا أَنَّ الإِلٰهَ الَّذِي دَعَا إِلَيْهِ الأَنْبِيَاءُ بِالعِبَادَةِ، وَدَلَّ عَلَى مَعْرِفَتِهِ أَصْحَابُ المِلَلِ أُولُوا العَزْمُ مِنْ الرُسُلِ وَقَالُوا: إِنَّهُ مُرْسِلُهُمْ وَخَالِقُهُمْ، وَإِنَّهُ سُبْحَانَهُ مَوْلَاهُمْ أَمِيرُ النَحْلِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَتَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ الَّذِي أَظْهَرَ هٰذِهِ القُدَرَ وَالآيَاتِ وَأَبَانَ هٰذِهِ الأَفْعَالَ وَالْمُعْجِزَاتِ وَأَخْبَرَ بِعِلْمِ مَاكَانَ وَمَا هُوَ آتٍ، وَإِنَّهُ إِلٰهُ الأَرْضِينَ وَالسَمَوَاتِ، وَإِنَّ أُولِيَ العَزْمِ مِنَ الرُسُلِ وَهُمْ: نُوحٌ وَإِبْرَاهِيمُ وَمُوسَى وَعِيسَى وَمُحَمَّدٌ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِلَيْهِ دَعَوْا وَبِتَوْحِيدِهِ أَعْلَنُوا، وَإِنَّهُ إِلٰهُهُمْ الَّذِي لَهُ يَعْبُدُونَ وَعَلَيْهِ يَعْتَمِدُونَ وَإِلَيْهِ يَتَوَسَّلُونَ وَبِهِ مُتَأَلِّهُونَ.

و ما در ابتدای این باب، سخن را بر این مقدمه نهاده بودیم که حق جز از چهار چیز برپا نمی‌گردد: کتاب خدای کریم، و گفتار رسول او ﷺ، و اجماع اهل علم والا و حجت عقل نورانی . و چون این سه شاهد را که عبارتند از: کتاب ناطق، و خبر صادق، و

اجماع اهل حقایق، برپا داشتیم. و در اثبات وجود علیِ خالق عَزَّوَجَلَّ آنچه را که به حسب معرفتمان دانستیم و آنچه را خداوند سبحان ما را به سوی آن هدایت نمود و توفیق داد، بیان کردیم، اکنون به هدایت عقل استدلال می‌کنیم و آن حجت چهارم است که پیشتر ذکر شد، و آن اصل هر رحمتی است، و به وسیله آن شناختیم که آن معبودی که انبیاء به‌سوی عبادتش فراخواندند، و صاحبان آیین‌ها از رسولان اولوالعزم به معرفتش رهنمون شدند و گفتند: همانا او فرستنده و آفریننده ایشان است، و همانا او سبحانه مولایشان امیرالنحل است که ثنایش بزرگ باد و نام‌هایش مقدس باد آن کسی است که این قدرت‌ها و آیات را آشکار ساخت و این افعال و معجزات را بیان نمود و از علم آنچه بوده و آنچه خواهد آمد خبر داد، و همانا او معبود زمین‌ها و آسمان‌ها ست، و همانا رسولان اولوالعزم که عبارتند از: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد عَزَّوَجَلَّم، به‌سوی او دعوت کردند و به توحید او اعلان نمودند، و همانا او معبودشان است که او را می‌پرستند و بر او تکیه می‌کنند و به او توسل می‌جویند و تنها او را شایسته پرستش دانسته و در او فانی هستند.

(رسولان اولوا العزم)

[١٩٤] وَرُوِيَ عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ ﷺ أَنَّهُ سُئِلَ فَقِيلَ لَهُ: يَا مَوْلَانَا لِمَ سُمِّيَ هٰؤُلَاءِ الخَمْسَةُ أُولِي العَزْمِ مِنَ الرُسُلِ؟ فَقَالَ: "لِأَنَّهُمْ عَزَمُوا عَلَى تَوْحِيدِ أَمِيرِ النَحْلِ عَزَّوَجَلَّ وَذٰلِكَ انَّ الرَسُولُ ﷺ إِذَا ظَهَرَ دَعَا إِلَى الْمُرْسِلِ وَالْمُرْسِلُ ﷺ إِذَا ظَهَرَ دَعَا إِلَى نَفْسِهِ وَأَشَارَ إِلَى ذَاتِهِ وَلَوْلَا ذٰلِكَ لَمَا عَرَفَ العَالَمُ الرَبَّ مِنَ الْمَرْبُوبِ وَلَا القُدْرَةَ مِنَ القَادِرِ وَلَا الإِلٰهَ مِنَ المَأْلُوهِ وَلَا القَدِيمَ مِنَ الْمُحْدَثِ، وَلَا الرَسُولَ مِنَ الْمُرْسِلِ".

وَأَصْحَابُ الشَرَائِعِ مِنْهُمُ السَلامُ هُمُ الأَئِمَّةُ لِلأُمَةِ، وَمَوْلَانا أَمِيرُ النَحْلِ هُوَ إِمَامُ الأَئِمَّةِ كَمَا يُقالُ: إِلٰهُ الآلِهَةِ، لِأَنَّهُ مَقْصِدُهُمْ وَمَعْبُودُهُمْ، وَهُوَ غَايَةُ الغَايَاتِ وَنِهَايَةُ النِهَايَاتِ، الخَارِجُ عَنْ الصِفَاتِ وَالنُعُوتِ وَالإِشَارَاتِ فَإِذَا اِنْتَهَى تَوْحِيدُ الرُسُلِ وَالْأَبْوَابِ وَأَهْلُ المَرَاتِبِ وَالأَسْبَابِ الَّذِينَ هُمْ دُعَاةُ الخَلْقِ إِلَى الحَقِّ كَمَا قَالَ السَيِّدُ الرَسُولُ ﷺ: ﴿هُوَ الْحَيُّ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ۗ الْحَمْدُ للهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾[١] وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: ﴿ذٰلِكَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ البَاطِلَ﴾[٢].

---

[١] سوره غافر،آيه٦٥

[٢] سوره لقمان،آيه٣٠

و از مولای ما صادق ﷺ روایت شده که از ایشان سؤال شد و گفته شد: ای مولای ما، چرا این پنج تن، اولوالعزم از رسـولان نامیده شـدند؟ پس فرمود: «زیرا آنان بر توحید امیرالنحل عَزَّوَجَلَّ عزم نمودند و آن بدین سـبب اسـت که رسـول ﷺ هرگاه ظاهر شود، به سوی مُرسِل دعوت می‌کند و مُرسِل ﷺ هرگاه ظاهر شود، به سوی خودش دعوت می‌کند و به ذات خویش اشـاره می‌نماید، و اگر چنین نبود، عالِم، ربّ را از مربوب، و قدرت را از قادر، و إله را از مألوه (پرستنده)، و قدیم را از مُحدَث (پدیده)، و رسول (فرستاده) را از مُرسِل (فرستنده) تشخیص نمی‌داد.»

و صاحبان شرایع از ایشان سلام بر آنان امامان امت هستند، و مولای ما امیرالنحل، امامِ امامان است، همان‌گونه که گفته می شود: خدایِ خدایان، زیرا او مقصد و معبود ایشـان اسـت، و او غایتِ غایات و نهایتِ نهایات اسـت، خارج از صـفات و نُعوت و اشارات. پس چون توحید رسولان و ابواب و اهل مراتب و اسباب، که دعوت‌کنندگان خلق به سـوی حق هسـتند، به نهایت رسـد، همان‌گونه که سـید رسـول ﷺ فرمود: ﴿اوست زنده، هیچ خدایی جز او نیست، پس او را در حالی که دین را برای او خالص گردانیده‌اید، بخوانید. حمد مخصوص خدا، پروردگار جهانیان است﴾ و خداوند عَزَّوَجَلَّ فرمود: ﴿این بدان سبب است که الله همان حق است و آنچه غیر از او می‌خوانند باطل است﴾

[١٩٥] ثُمَّ صَرَّحَ فَقَالَ عَزَّعَزُّهُ: "مَنْ أَرَادَ الحَقَّ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيٍّ، عَلَيٌّ الحَقُّ حَيْثُ كَانَ".

سپس تصریح نمود و عَزَّعَزُّهُ فرمود: «هر که حق را می‌خواهد، باید به علی بنگرد، علی حق است هر جا که باشد.»

[١٩٦] ثُمَّ اِعْتَرَفَ لَهُ بِالعُبُودِيَّةِ فَقَالَ: "عَلِيٌّ مِنِّي كَزِرِّي مِنْ قَمِيصِي".

أَرَادَ بِهِ أَنَّهُ مَالِكُ رَقَبَتِي، فَلَا بُدَّ مِنْ إِشَارَاتِ الأَنْبِيَاءِ وَأَصْحَابِ الشَــرَائِعِ إِلَى مَعْبُودٍ ظَاهِرٍ مَوْجُودٍ يَرَاهُ أَهْلُ الدَعْوَةِ فَيَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَأَنْفُسَهُمْ، وَإِذَا لَمْ يَكُنْ ذٰلِكَ ظَاهِرًا مَوْجُودًا يَرَاهُ أَهْلُ الدَعْوَةِ فَلَا مَعْبُودَ وَقَدْ شَرَحْنَا مِنَ الشَــوَاهِدِ فِي ذٰلِكَ مَافِيهِ كِفَايَةً وَغِنىً لِمَنْ فَتَحَ اللهُ قُفلَ قَلْبِهِ وَطَهَّرَ حَوَاسَّهُ بِصَفاءِ لُبِّهِ.

سپس به عبودیت برای او اعتراف نمود و فرمود: «علی برای من همچون دکمه پیراهنم است.»

منظورش این بود که او مالک گردن من و صــاحب اختیارم اســت. پس ناگزیر باید از سوی انبیاء و صاحبان شرایع، اشاراتی به یک معبودِ ظاهرِ موجود باشد که اهل دعوت او را ببینند و او را بشنا سند همان‌گونه که فرزندان و خود شان را می شنا سند. و اگر آن معبود، ظاهر و موجود نباشــد که اهل دعوت او را ببینند، پس هیچ معبودی وجود ندارد. و ما از شواهد در این باره به مقداری که کفایت و بی‌نیازی است برای کسی که

خداوند قفل قلبش را گشوده و حواسش را به صفای خردش پاک گردانیده است، شرح دادیم.

[۱۹۷] وَقَدْ سُئِلَ مَوْلَانَا العَالَمُ عَزَّعِزُّهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿قُلْ فَالله الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾[۱] فَقَالَ: "هِيَ وَاللهِ تَأْتِي إِلَى العَالِمِ فَيَعْلَمُهَا بِعِلْمِهِ، كَمَا تَأْتِي إِلَى الجَاهِلِ فَيَدْفَعُهَا بِجَهْلِهِ، إِنَّ السَدِيدَ السَعِيدَ مَنْ تَابَ وَارْعَوَى وَنَهَى النَفْسَ عَنْ الهَوَى".

و از مولای ما العالِم که عزتش بزرگ باد درباره این سخن خداوند عَزَّوَجَلَّ پرسیده شد: ﴿بگو: پس حجت رسا و قاطع از آنِ خداست، و اگر می‌خواست، همگی شما را هدایت می‌کرد﴾ پس فرمود: «به خدا سوگند، آن حجت بر عالِم عرضه می شود و او با علمش آن را درمی‌یابد، همان‌گونه که بر جاهل عرضه می شود و او با جهلش آن را رد می‌کند. همانا استوارِ سعادتمند کسی است که توبه کند و از گمراهی باز ایستد و نفس را از هوی باز دارد.»

[۱۹۸] وَعَنْهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ أَنَّهُ قَالَ: "مَنْ سَمِعَ وَلَمْ يَفْهَمْ فَهُوَ الأَصَمُّ وَمَنْ أَبْصَرَ وَلَمْ يُدْرِكْ حَدَّ النَظَرِ فَهُوَ الأَعْمَى، وَمَنْ تَكَلَّمَ وَلَمْ يُفْهِمْ فَهُوَ الأَخْرَسُ، وَمَنْ عَلِمَ وَلَمْ يَعْمَلْ فَهُوَ المَيِّتُ لَا جَعَلَنَا اللهُ مِمَّنْ هٰذِهِ صِفَتُهُمْ".

[۱] سوره انعام ،آیه۱۴۹

وَأَنْشَدَنِي أَبُو الحَسَنِ رَائِقُ بْنُ الخِضْرِ الغَسَّانِيِّ رَحِمَهُ اللهُ وَقَدَّسَ نَفْسَهُ:

مَشَيْتُ عَلَى الصِرَاطِ بِحَمْدِ رَبِّي ... سَوِيًّا لَا عَلَى وَجْهِي مُكِبًّا
وَهَا أَنَا آمِنٌ مِنْ حَرِّ نَارٍ ... كَوَتْ مِنْ حَرِّهَا ظَهْراً وَجَنْبَا
وَذٰلِكَ إِنَّنِي لَمْ أَدْعُ غَيْرَ ... الَّذِي دَلَّ الرَسُولُ عَلَيْهِ رَبَا

وَلَهُ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ:

مَنْ شَهِدَ الذِكْرَ لَهُ أَنَّهُ ... صَانِعٌ مَا يَأْتِي وَمَا غَابَا
وَمَنْ بَدَا فِي فِعْلِهِ مَا بِهِ ... أَذْهَلَ أَبْصَاراً وَأَلْبَابَا
وَقَالَ لِلخَلْقِ أَنَا خَالِقُ ... الخَلْقِ وَقَدْ سَبَّبَ أَسْبَاباً
فَهُوَ الَّذِي أَعْبُدُهُ وَحْدَهُ ... إِنْ عَبْدَ العَالَمُ أَرْبَابَا

وَلَهُ نَزَّهَ اللهُ شَخْصَهُ:

إِذَا عَرَفَ العَبْدُ مَنْ ... يَعْبُدُهُ فِي القِدَمْ
بِمُعْجِزِهِ فِي الوَرَى ... وَقُدْرَتِهِ فِي الأُمَمْ
فِيمَا رَآهُ نَفَاهُ ... وَأَثْبَتَ مَاقَدْ عَلَمْ
وَأَسْلَمَ مُسْتَسْلِمًا ... فَبُشْرَاهُ أَنْ قَدْ سَلَّمْ

تَمَّ البَابُ الثَانِي فِي مَعْرِفَةِ مَعْنَى المَعَانِي وَرَبُّ المَثَانِي، وَالحَمْدُ للهِ العَلِيِّ الوَهَّابِ، الظَاهِرِ بِذَاتِهِ لَابِبَيْتٍ وَلَا بَابٍ، وَصَلَوَاتُهُ عَلَى الإِسْمِ الأَعْظَمِ وَالحِجَابِ، وَمَنْ يَلِيهِ مِنْ أَهْلِ المَرَاتِبِ وَالأَسْبَابِ، صَلاةٌ تَتَرَى عَلَيْهِمْ فِي البَدْءِ وَالمَآبِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا.

و از او که نام‌هایش مقدس باد روایت است که فرمود: «هر که بشنود و نفهمد، او کر است. و هر که ببیند و حدّ نگاه را درنیابد، او کور است. و هر که سخن گوید و مقصود را نفهماند، او گنگ ا ست. و هر که بداند و عمل نکند، او مرده ا ست. خداوند ما را از کسانی که صفتشان این است قرار ندهد.»

و ابوالحسن رائق بن خضر غسانی رحمه الله و قدّس نفسه برایم چنین سرود:

به حمد پروردگارم بر صراط راه پیمودم ا ستوار، نه آنکه با صورت به رو درافتم و اینک من از حرارت آتشی در امانم که از گرمایش، پشت‌ها و پهلوها را سوزانده است و این بدان سبب است که من غیر از آن کسی را نخواندم

که رسول، او را به عنوان پروردگار شناسانده است.

و از اوست (قدّس الله روحه):

هر آن کس که «ذِکر» (مظهر حق) برایش گواهی داد که او آفریننده آن چیزی است که می‌آید و آنچه پنهان است و آنکه در فعلش چیزی آشکار شد که بدان چشم‌ها و خردها را مدهوش ساخت و به خلق گفت من آفریننده

خلق هستم و اسباب را سبب‌ساز گشتم پس اوست آنکه به تنهایی می‌پرستمش هرچند که عالَم، پروردگارانِ متعدد را پرستید

و از اوست (نزّه الله شخصه):

آنگاه که بنده شناخت آن کسی را که در ازل می‌پرستیدش به معجزه‌اش در میان مردمان و قدرتش در میان امت‌ها آنچه را با چشم ظاهر دید، نفی کرد و آنچه را با بصیرت دانست، اثبات نمود و تسلیم شد، تسلیم شدنی کامل پس مژده باد او را که به سلامت رست.

باب دوم در معرفتِ معنای معانی و پروردگار مثانی به پایان رسید، و حمد مخصوص خداوندِ علیِّ وهّاب است، آنکه به ذات خویش ظاهر است نه به خانه‌ای و نه به بابی یا واسطه‌ای. و صلوات او بر اسم اعظم و حجاب، و هر که پس از ایشان آید از اهل مراتب و اسباب، صلواتی پی‌درپی بر ایشان در آغاز و انجام، و سلام و درودی کامل باد.

(باب سوم / ظهورهای امیر المومنین در قبه ها ی مختلف)

يَشْتَمِلُ عَلَى ظُهُورِ مَوْلَانَا أَمِيرِ النَحْلِ بِالذَاتِ جَلَّ عَنْ الأَمْثِلَةِ وَالصِفَاتِ وَالَّذِي نَشْــــرَحُهُ مِنْ ذٰلِكَ وَنَتبَيَّنُهُ وَنُوَضِّحُهُ وَنُبَرْهِنُهُ فَهُوَ مِمَّا مَنَّ اللهُ بِهِ عَلَيَّ وَأَوْصَلَهُ مِنْ جَزِيلِ نِعْمِهِ إِلَيَّ عَلَى يَدِ أَبِي حَقًّا وَمَنْ أَنَا عَبْدُهُ رِقًّا وَهُوَ شَيْخِي وَسَيِّدِي الشَيْخُ أَبُو الفَتْــحِ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ البَغْدادِيِّ نَوَّرَ اللهُ شَخْصَهُ فِي رِسَالَتِهِ الَّتِي كَانَ أَرْسَلَهَا إِلَيَّ وَخَصَّنِي بِهَا لَخَّصْــتُ مِنْهَا مَا فِي هٰذِهِ الرِسَــالَةِ أَوْدَعْتُهُ، وَأَوْضَــحْتُ مُشْــكِلَهُ وَهَذَّبْتُهُ بِحَسَــبِ مَا مَلَكَهُ عِلْمِي وَوَصَــلَ إِلَيْهِ فَهْمِي وَمِنَ اللهِ أَسْــتَمِدُّ التَوْفِيقَ، وَإِيَّاهُ أَسْــأَلُ المَعُونَةَ عَلَى سُــلُوكِ نَهْجِ الطَرِيقِ دِيْنًا وَدُنْيَا، إِنَّهُ ذُو عَطَفَاتٍ وَعَظَمَةٍ وَرَأَفَاتٍ وَرَحْمَةٍ وَهُوَ حَسْبِي وَنِعْمَ الوَكِيْلُ.

قَالَ مَوْلَايَ وَسَــيِّدِي وَمُذَكِّرِي: إِعْلَمْ يَا وَلَدِيْ عَلَّمَكَ اللهُ الخَيْرَ وَوَفَقَكَ لِلعَمَلِ بِهِ أَنَّ أَوَّلَ ظُهُورِ المَعْنَى جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَتَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ فِي الكَوْنِ البَشَرِيِّ بِالذَاتِ لَا بِالأَمْثِلَةِ وَالصِفَاتِ. ظَهَرَ بِهَابِيلَ وَهُوَ أَمِيرُ المُؤْمِنِينَ جَلَّتْ قُدْرَتُهُ الأَنْزَعُ البَطِيْنُ عَزَّ ذِكْرُهُ وَذٰلِكَ أَنَّهُ لَمَّا شَاءَ المَوْلَى عَزَّ عِزُّهُ عِمارَةَ هٰذِهِ الدَارِ بِالعَالَمِ البَشَــرِيِّ بَعْــدَ خُلُوِّهَا مِنَ العَوَالِمِ الخَمْسَةِ الَّذِينَ كَانُوا فِيهَا وَهُمْ:

در بر گیرندهٔ ظهور مولای ما، امیر النحل، به ذات (یعنی تجلی خود جوهر الهی و نه نمادی از او) است، که او از مثال‌ها و صفت‌ها منزه و برتر است.

و آنچه از آن شرح می‌دهیم و آن را آشکار و روشن و مبرهن می‌سازیم، از چیزهایی است که خداوند بر من منت نهاده و از نعمت‌های فراوانش به من رسانده است، به دست پدر حقیقی من و کسی که من بندهٔ زرخرید اویم، و او شیخ و سرور من، شیخ ابوالفتح محمد بن الحسن البغدادی است – خداوند شخص او را نورانی گرداند. از رسالهٔ او که برایم فرستاده و مرا بدان مخصوص گردانیده بود، آنچه را در این رساله به ودیعه نهاده‌ام، خلاصه کرده‌ام؛ و دشواری‌های آن را روشن ساخته و آن را به اندازه‌ای که علمم اجازه می‌داد و فهمم بدان می‌رسید، پیراسته‌ام. و از خداوند توفیق می‌طلبم و از او برای پیمودن راه طریقت در دین و دنیا یاری می‌جویم. به راستی که او دارای مهرها و بزرگی و رأفت‌ها و رحمت است و او مرا کافی است و نیکو وکیلی است.

مولا و سرور و یادآور من گفت: بدان ای فرزندم، خداوند به تو خیر را بیاموزاند و تو را برای عمل به آن موفق گرداند، که نخستین ظهور «معنی» که اصطلاحی عرفانی برای ذات الهی که بر مولا علی اطلاق می‌شود، که ستایش او بزرگ و نام‌هایش مقدس است، در عالم بشری به ذات بود، نه به مثال‌ها و صفت‌ها.

او به صورت «هابیل» ظهور کرد و او همان امیرالمؤمنین است، آن پیشانی گشادهٔ میان‌پر (انزع بطین: از اوصاف ظاهری امام علی به معنای کسی که موی جلوی سرش ریخته و شکمی برآمده دارد)، که قدرتش بزرگ و یادش گرامی باد. و این بدان سبب بود که مولا، که عزتش بزرگ باد، پس از خالی شدن این جهان از عوالم پنج‌گانه‌ای که در آن بودند، اراده فرمود تا آن را با عالم بشری آبادان سازد، و آن عوالم پنج‌گانه عبارت بودند از:

(الجن و البن والطم والرم)

وَسنورِدُ شَرْحَ مَا عَلِمْنَاهُ مِنْ أَخْبَارِ هٰذِهِ الأُمَمِ فِي مَوْضِعٍ يَقْتَضِي فِيهِ ذِكْرُهُمْ بِمَشِيئَةِ اللّٰهِ وَعَوْنِهِ، وَهُوَ مَارَوَاهُ أَصْحَابُ الحَدِيثِ: إِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى أَهْبَطَ آدَمَ وَزَوْجَهُ حَوَّاءُ عَلَيْهِمَا السَلامُ إِلَى هٰذِهِ الدَارِ لِلْعِمَارَةِ وَرَوَوْا: إِنَّ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ فِي كَرَّةِ البَعْثِ يَدْعُو أَهْلَ الجَنَّةِ بِأَسْمَائِهِمْ إِلَّا آدَمَ عَزَّعَزَّهُ فَإِنَّهُ يُكَنِّيْهِ بِأَبِي مُحَمَّدٍ إِكْرَامًا لِسَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ عَزَّعَزَّهُ .

و به خواست و یاری خداوند، شرح آنچه را که از اخبار این امت‌ها دانسته‌ایم، در جایگاهی که ذکر شان اقتضا کند خواهیم آورد. و آن چیزی است که اصحاب حدیث روایت کرده‌اند: که خداوند تعالی آدم و همسرش حوا علیهما السلام را برای آبادانی به این سرا فرود آورد. و روایت کرده‌اند: که خداوند سبحان در بازگشتِ رستاخیز، اهل

بهشت را به نام‌هایشان می‌خواند مگر آدم عَزَّعَزَّهُ که او را به جهت اکرام سرورمان محمد عَزَّعَزَّهُ به کنیهٔ «ابومحمد» می‌خواند.

وَأَمَّا عِنْدَ أَهْلِ الحَقِيقَةِ: فَإِنَّ آدَمَ عَزَّعَزَّهُ هُوَ السَّــيِّدُ مُحَمَّدٌ عَزَّعَزَّهُ وَحوّاءُ هي خَدِيجَةٌ، فَأَظْهَرَ آدَمُ أَنَّ قَابِيْلَ ظَهَرَ مِنْهُ بِالتَّوْلِيدِ، وَكَانَ قَابِيْلَ هُوَ الضِــدُّ الْمَلْعُونُ وَهُوَ إِبْلِيسُ الأَبَالِسَــةِ الثانِي لَعَنَهُ اللهُ، فَلَمَّا ظَهَرَ المَوْلَى هَابِيلُ وَهُوَ المَعْنَى عَزَّعَزَّهُ الأَزَلُ القَدِيمُ أَعْظَمَهُ آدَمُ إِعْظَامَ العَبْدِ لِمَوْلَاهُ وَأَقَرَّ لَهُ أَنَّهُ غايَتُهُ وَمَعْنَاهُ وَدَعَا قَابِيْلَ إِلَى طَاعَتِهِ وَأَمَرَهُ بِعِبادَتِهِ، فَاسْــتَكْبَرَ قَابِيلَ وَأَبَي لِمَا فِيهِ مِنْ قَدِيم المَعْصِيَةِ وَالْمُخَالَفَةِ، هٰذا عِنْدَ أَهْلِ الحَقِيقَةِ الْمُهْتَدِيْنَ.

وَأَمَّا مَارَوَاهُ أَهْلُ الظَاهِرِ مِنْ أَصْحَابِ الحَدِيثِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ: إِنَّ هَابِيلَ عَزَّعَزَّهُ أَلْبَسَهُ آدَمُ دِرَّاعَةً مِنْ كِسْــوَةِ الجَنَّةِ وَحَيّاهُ بِهَا، فِيهَا صُــوَرُ كُلِّ مَا فِي البَحْرِ وَالبَرِّ مِنَ الطَيْرِ وَالوَحْشِ، فَكَانَ هَابِيلُ إِذَا أَرَادَ أَكْلَ شَيْءٍ مِنْ صَــيْدِ البَرِّ أَوْ البَحْرِ نَظَرَ إِلَى صُــورَةِ مَا أَرَادَ فِي الدِرْاعَةِ فَجَاءَهُ ذٰلِكَ إِنْ مَقْلِيًّا أَوْ مَشْوِيًّا أَوْ مَطْبُوخًا، فَحَسَدُهُ قابِيلُ عَلَى ذٰلِكَ.

فَكَانَ هٰذَا سَببُ مَا جَرَى بَيْنَهُمَا مِنَ الأَمْرِ الَّذِي دَعَاهُ هَابِيْلُ فِيهِ إِلَى القُرْبَانِ، وَرَوَاهُ آخَرُونَ: أَنَّ آدَمَ أَرَادَ أَنْ يُزَوِّجَ أُخْتَ قَابِيلَ لِهَابِيلَ، وَأُخْتَ هَابِيلَ لِقَابِيلَ وَإِنَّ قَابِيلَ لَعَنَهُ اللهُ لَمْ يُجِبْ إِلَى ذٰلِكَ وَخَالَفَ أَبَاهُ وَقَالَ لَهُ: مَا أَتَزَوَّجُ إِلَّا بِأُخْتِي عِنَاقُ الَّتِي وُلِدَتْ مَعَهُ تَوْأَمًا، وَكَانَ القُرْبَانُ مِنْهُمَا لِأَجْلِ ذٰلِكَ وَهٰذَا مِنْ رِوَايَةِ أَهْلِ الخِلَافِ وَالعَوامِّ السَــفْسَــافِ، وَهُوَ دِينُ المَجُوسِ الَّذِي سَنَّهُ إِبْلِيسُ لَعَنَهُ اللهُ وَهُوَ قابِيلُ الضِدُّ المَلْعُونُ لِأَنَّهُ نَكَحَ أُخْتَهُ عِنَاقَ لَمَّا أَظْهَرَ

الخِلَافَ عَلَى آدَمَ وَالنِفاقَ. وَقَدْ نَزَّهَ اللهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى السَيِّدَ آدَمَ عَزَّعَزَّهُ الَّذِي هُوَ الإِسْمُ الأَعْظَمُ أَنْ يُسَنَّ فِي الأُمَمِ تَحْلِيلَ مَا هُوَ مُحَرَّمٌ، لِأَنَّ الشَرِيعَةَ واحِدَةٌ لَا تُغَيَّر.

وَالسَيِّدُ مُحَمَّدٌ عَزَّعَزَّهُ هُوَ صَاحِبُها وَمُقِيمُهَا وَالسُنَّةُ وَاحِدَةٌ جَارِيَةٌ مِنْ أَوَّلِ الأَمْرِ إِلَى آخِرِهِ، وَهُوَ الأَمْرُ بِتَحْلِيلِ مُحَلَّلِهَا وَتَحْرِيمِ مُحَرَّمِهَا وَالدَلِيلُ عَلَى ذٰلِكَ قَوْلُ اللهِ تَعَالَى: ﴿فَلَمْ يَكُ يَنفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا ۖ سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ ۖ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ﴾[1] وَقَالَ جَلَّ ثَناؤُهُ: ﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلُ ۖ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾[2]

وَإِنَّمَا التَبْدِيلُ وَالتَغْيِيرُ وَقَعَ مِنْ إِبْلِيسَ اللَعِينِ، فَأَحَلَّ هٰذِهِ المُحَرَّمَاتَ وَأَمَرَ بِارْتِكَابِ هٰذِهِ القَاذُورَاتِ رَدًّا وَخِلَافًا لِمَا أَمَرَ بِهِ أَهْلُ المَقَامَاتِ وَأَطَاعَهُ عَلَى ذٰلِكَ مَنْ كَانَ مِنْ سِنْخِهِ وَحِزْبِهِ، فَأُرْكِسَ وَأُرْكِسُوا وَسَلَكُوا بِذٰلِكَ فِي العَذَابِ الأَلِيمِ وَالنَكَالِ المُقِيم.

و اما نزد اهل حقیقت: آدم عَزَّعَزَّهُ همان سید ما محمد عَزَّعَزَّهُ است و حوا همان خدیجه است. پس آدم چنین آشکار نمود که قابیل از طریق تولید نسل از او ظاهر شد، و قابیل همان «ضد ملعون» و او ابلیسِ ابلیسانِ دوم است، لعنت خدا بر او باد. پس هنگامی که مولا هابیل، که همان «معنی» ازلی و قدیم است، ظهور کرد، آدم او را همچون بنده در برابر مولایش بزرگ داشت و برای او اقرار کرد که او غایت و معنای او ست، و قابیل

---

[1] سوره غافر،آیه۸۵

[2] سوره احزاب،آیه۶۲

را به طاعت او فراخواند و به عبادتش امر کرد. اما قابیل به سبب معصیت و مخالفت دیرینه‌ای که در او بود، تکبر ورزید و سر باز زد. این تفسیر نزد اهل حقیقتِ هدایت‌یافته است.

و اما آنچه اهل ظاهر (کسانی که به معنای ظاهری نصوص بسنده می‌کنند) از اصحاب حدیث روایت کرده‌اند، برخی از آنان گفته‌اند: که آدم جامه‌ای زره‌مانند از پوشاک بهشت را به هابیل عليه‌السلام پوشاند و او را بدان گرامی داشت، که در آن تصاویر همهٔ پرندگان و وحوش دریا و خشکی وجود داشت. پس هابیل هرگاه می‌خواست چیزی از شکار خشکی یا دریا بخورد، به تصویر آنچه در آن جامه می‌خواست نظر می‌کرد و آن چیز، چه سرخ‌کرده یا کباب‌شده یا پخته، برایش حاضر می‌شد. پس قابیل بر این امر بر او حسد ورزید.

پس این سببِ آن امری بود که میان آن دو رخ داد و هابیل او را در آن به قربانی فراخواند. و دیگران روایت کرده‌اند: که آدم خواست خواهر قابیل را به هابیل تزویج کند و خواهر هابیل را به قابیل، و قابیل لعنه الله به این امر پاسخ مثبت نداد و با پدرش مخالفت کرد و به او گفت: من جز با خواهرم «عِناق» که با من دوقلو زاده شده، ازدواج نمی‌کنم. و قربانی آن دو به این دلیل بود. و این از روایت مخالفان و عوامِ بی‌ارزش و فرومایه است، و آن همان دین مجوس است که ابلیس لعنه الله که همان قابیلِ ضد ملعون

است، آن را بنیان نهاد، زیرا او پس از آنکه مخالفت و نفاق خود را بر آدم آشکار ساخت، با خواهرش عناق نکاح کرد. و خداوند سبحان و تعالی، سید ما آدم عَزَّعِزُّهُ را که همان ا سم اعظم ا ست، منزه دا شته ا ست از اینکه در میان امت‌ها چیزی را که حرام ا ست، حلال گرداند یا سنت گذارد، زیرا شریعت یکی است و تغییر نمی‌پذیرد.

و سید ما محمد عَزَّعِزُّهُ صاحب و برپاکنندۀ آن شریعت ا ست، و سنت، واحد و جاری اســت از اول امر تا آخر آن؛ و آن همان امر به حلال شــمردن حلال آن و حرام شــمردن حرام آن اســـت. و دلیل بر این امر، این گفتۀ خداوند تعالی اســـت: ﴿پس هنگامی که عذاب سخت ما را دیدند، ایمانشان سودی به حالشان نبخشید. این سنت خداست که از دیرباز در میان بندگانش جاری بوده، و آنجا بود که کافران زیانکار شدند﴾.

و ستایش او بزرگ باد، فرمود: ﴿این سنت خداوند درباره کسانی است که پیش از این بوده‌اند؛ و هرگز برای ســـنت خدا تبدیلی نخواهی یافت﴾. و همانا تبدیل وهرگونه دگرگونی از جانب ابلیس ملعون واقع شـــد، پس او این محرمات را حلال شـــمرد و به ارتکاب این پلیدی‌ها امر کرد، به عنوان رد و مخالفتی با آنچه «اهل مقامات» (صـاحبان مراتب عالی روحانی) امر کرده بودند. و کسانی که از همان اصل و طینت او و از حزب او بودند، از او اطاعت کردند. پس او واژگون شـــد و آنان نیز واژگون شـــدند و با این کار، در عذاب دردناک و کیفر و عذاب سخت و پایدار قرار گرفتند

[١٩٩] وَالَّذِي يُؤَيِّدُ ذٰلِكَ مَا شَرَحْتُهُ فِي هٰذا الفَصْلِ وَأَضَفْتُهُ إِلَى مَا رَوَاهُ سَيِّدِي وَ شَيْخِي قَدَّسَ اللهُ لَطِيْفَهُ، وَلَهُ فِي ذٰلِكَ الفَضْلُ وَالمِنَّةُ، وَهُوَ مَا حَدَّثَنِي بِهِ أَبُو الحَسَنِ رائِقُ بْنُ الخِضْرِ المَهْلَمِيِّ رَحِمَهُ اللهُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ رِجَالِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الحَسَنِ عَنْ أَبِي خَالِدٍ العَاقُولِيِّ عَنْ رَجُلٍ مِنْ ثِقَاةِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي زَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ العِجْلِيِّ عَنْ مَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللهِ الصَادِقِ عَزَّعَزُّهُ وَمِنْ طَرِيقٍ آخَرَ مَرْفُوعًا إِلَى أَبِي عَبْدِ الرَحْمٰنِ عَنْ شَيْخِهِ عَنْ مَوْلَانَا أَبِي جَعْفَرٍ البَاقِرِ عَزَّعَزُّهُ قَالَ: "إِنَّ الإِسْمَ عَزَّعَزُّهُ لَمَّا وُلِدَ لَهُ هِبَةُ اللهِ شِيثُ عَزَّعَزُّهُ قَالَ: يَارَبُّ أُزَوِّجُ هِبَةَ اللهِ؟ فَأَهْبَطَ اللهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى إِلَيْهِ مِنَ الجَنَّةِ حُورِيَّةً إِسْمُهَا نَازِلَة فَزَوَّجَهَا مِنْ هِبَةِ اللهِ شِيثٍ، سُبْحَانَ مَنْ هُوَ مُنَزَّهٌ عَنْ الأَزْوَاجِ وَالأَوْلَادِ، فَأَوْلَدَهَا أَرْبَعَةَ بَنِينَ فَقَالَ آدَمُ: يارَبُّ، أُزَوِّجُ وَلَدَ هِبَةِ اللهِ؟ فَأَمَرَ اللهُ تَعَالَى أَنْ يَخْطُبَ إِلَى رَجُلٍ مِنَ الجِنِّ فِي جَزِيرَةٍ مِنْ جَزَائِرِ البَحْرِ لَهُ أَرْبَعُ بَنَاتٍ، فَزَوَّجَ بَنِيهِ مِنْ بَنَاتِ الجِنِّيِّ وَأَوْلَدَ أَوْلَادًا، ثُمَّ زَوَّجَ هٰؤُلَاءِ مِنْ بَنِي عَمِّ هٰؤُلَاءِ، فَمَا كَانَ مِنْ وَقَارٍ وَسَكِينَةٍ وَأَنَاةٍ وَحُلْمٍ فَمِنْ آدَمَ، وَمَنْ كانَ مِنْ جُرْأَةٍ وَعَجَلَةٍ وَقُبْحٍ وَحَوَلٍ فَمِنْ الجِنِّ" فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَزَّعَزُّهُ: يا مَوْلَايَ، إِنَّ النَاسَ يَقُولُونَ: إِنَّ آدَمَ عَزَّعَزُّهُ كَانَ يُولَدُ لَهُ الذَكَرُ وَالأُنْثَى فِي بَطْنٍ وَاحِدٍ، فَيُزَوِّجُ هٰذَا بِأُخْتِ هٰذَا مِنَ البَطْنِ الآخَرِ فَقَالَ مَوْلَانَا البَاقِرُ عَزَّعَزُّهُ: "سُبْحَانَ اللهِ، هٰذِهِ المَجُوسِيَّةُ بِعَيْنِهَا وَاللهُ مَا أَحَلَّ هٰذَا قَطُّ".

وَأَمَّا الَّذِي رَوَيْنَاهُ عَنْ أَهْلِ الظَاهِرِ بِالإِجْمَاعِ مِنْ مُتَوَاتِرِ الأَخْبَارِ: أَنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ أَهْبَطَ آدَمَ بِالهِنْدِ، وَحَوَّاءَ بِجِدَّةَ، وَالحَيَّةَ بِأَصْفَهَانَ، وَإِبْلِيسَ بِبِيسَانَ وَإِنَّهُ أَقَامَ آدَمَ بِالهِنْدِ مِائَةَ سَنَةٍ يَبْكِي

عَلَى خَطِيئَتِهِ فَلَمَّا تابَ اللهُ عَلَيْهِ اِجْتَمَعَ هُوَ وَحَوَّاءُ بِعَرَفَاتٍ فَتَعَارَفَا وَلِذٰلِكَ سُـمِّيَتْ عَرَفَاتٌ لِكَوْنِهِمَا تَعَارَفَا هُنَاكَ، وَإِنَّهُ وَاقَعَهَا بِالْمُزْدَلِفَةِ فَعَلِقَتْ مِنْهُ بِقَابِيلَ وَأُخْتِهِ عِنَاقٌ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِمَا بِهابَيلٍ لِأَنَّهُمَا لَمْ يَكُنْ لَهُمَا فِي الجَنَّةِ وَلَدٌ وَدَلِيلُ ذٰلِكَ قَوْلُهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ ۚ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّـجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَـوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِـفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ ۖ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّــجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّــيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾[١]. وَقَوْلُهُ: ﴿قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُــكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ ۖ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِــلُّ وَلَا يَشْقَىٰ﴾[٢].

وَإِنَّ الْمُحَاوَرَةَ جَرَتْ بَيْنَ قَابِيلَ وَهَابِيلَ عَزَّعَزَّهُ بِدِمَشْــقَ حِينَ قَدَّمَهُ عَلَيْهِ آدَمُ عَزَّعَزَّهُ وَأَمَرَ قَابِيلَ بِطَاعَتِهِ، فَخَالَفَ قَابِيلُ أَمْرَ أَبِيهِ آدَمَ وَقَتَلَ أَخَاهُ هَابِيلَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ قُرَى دِمَشْقَ تُسَمَّى إِبِلٌّ وَدَمُهُ بَاقٍ فِي الجَبَلِ إِلَى الآنَ وَهُوَ مَوْضِــعٌ مَعْرُوفٌ يَزُورُهُ أَهْلُ الظَاهِرِ وَيُصَــلُّونَ فِيهِ. وَلَوْلَا خَوْفُ الإِطَالَةِ فَتَخْرُجَ عَنْ سِــيَاقَةِ هٰذِهِ الرِسَــالَةِ لَأَوْرَدْنَا مَا رَوَيْنَاهُ عَنْ شُــيُوخِ أَهْلِ النَقْلِ بِأَضْعَافِ مَا تَضَمَّنَهُ هٰذَا الفَصْلُ.

وَنَعُودُ إِلَى مَا نَقَلْنَاهُ عَنْ شَــيْخِنَا أَبِي الفَتْحِ مُحَمَّدِ بْنِ الحَسَــنِ رَحِمَهُ اللهُ قَالَ: وَرَوَتْ طَائِفَةٌ أُخْرَى وَهِيَ الفِرْقَةُ الَّتِي تُقارِبُ أَهْلَ الحَقِيقَةِ: أَنَّ هَابِيلَ عَزَّعَزَّهُ لَمَّا وُلِدَ لِآدَمَ أَمَرَهُ اللهُ أَنْ يُكْرِمَهُ وَيَتَّخِذَهُ وَصِيَّهُ، فَقَدَّمَهُ عَلَى أَخِيهِ قابِيلَ وَأَظْهَرَ تَفْضِيلَهُ عَلَيْهِ وَأَشارَ بِأَنَّهُ وَصِيَّهُ وَأَمَرَ

---

[١] سوره اعراف،آيه ٢٢

[٢] سوره طه،آيه ١٢٣

قَابيلَ بِطَاعَتِهِ وَقَبُولِ أَمْرِهِ فَخَالَفَ قَابِيلُ أَمْرَ آدَمَ وَقَالَ لَسْتُ أَقْبَلُ مِنْكِ ذٰلِكَ، وَلَا أُطِيعُ هَابِيلَ وَأَتَّبِعُهُ لِأَنَّنِي أَكْبَرُ مِنْهُ سِنًّا وَأَحَقُّ بِالوَصِيَّةِ وَالتَّقْدِيمِ عَلَيْهِ وَلَيْسَ هٰذَا الَّذِي فَعَلْتَهُ عَنْ أَمْرِ اللهِ بَلْ هُوَ بِرَأْيِكَ أَنْتِ وَمَحَبَّتِكَ لَهُ وَأَنْتَ اِرَدْتَ تَفْضِيلَ هابيلَ عَلَيَّ فَكَانَتْ المُحَاوَرَةُ بَيْنَ هَابِيْلَ وَقَابِيلَ لِأَجْلِ ذٰلِكَ، وَأَنَّ هَابِيلَ دَعَا أَخَاهُ قابِيلَ إِلَى القُرْبَانِ وَأَنْ يُقَرِّبَ كُلُّ واحِدٍ مِنْهُمَا قُرْبَانًا وَيَتَضَرَّعَا إِلَى اللهِ وَيَسْأَلَاهُ قَبُولَهُ مِنْهُمَا فَمَنْ أَنْزَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى قُرْبانِهِ نارًا مِنْ السَمَاءِ تَأْكُلُهُ صَحَّتْ دَلَالَتُهُ وَوَجَبَ عَلَى أَخِيهِ طَاعَتُهُ وَإِنَّ هابِيلَ قَرَّبَ قُرْبَانًا وَدَعا اللهَ جَلَّ إِسْمُهُ فَأَنْزَلَ اللهُ مِنَ السَمَاءِ نَارًا فَأَكَلَتْ قُرْبَانَهُ وَلَمْ يَبْقَ عَلَى وَجْهِ الأَرْضِ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَا أَثَرٌ وَأَنَّ قابِيلَ قَرَّبَ قُرْبَانًا وَدَعَا فَلَمْ تَنْزِلْ النَارُ عَلَى قُرْبَانِهِ، فَحَسَدَ أَخَاهُ هَابِيلَ وَقَتَلَهُ، وَكَانَ القُرْبَانُ الَّذِي قَرَّبَهُ كَبْشًا مِنْ بَقِيَّةِ مُسَوَّخِيّاتِ العالَمِ الظُلْمِيِّ الَّذِينَ كَانُوا فِي الدارِ قَبْلَ ظُهُورِ آدَمَ عَزَّعَزُّهُ.

وَقَالَ آخَرُونَ: بَلْ كَانَ القُرْبَانُ الَّذِي قَرَّبَاهُ وَدَعَا بِهِ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا دُعَاءً فَتَقَبَّلَ مِنْ هَابيلَ وَلَمْ يَتَقَبَّلْ مِنْ قَابِيلَ فَحَسَدَهُ فَقَتَلَهُ وَالدَلِيلُ عَلَى أَنَّ القُرْبَانَ الَّذِي قَرَّباهُ كانَ ذَبِيحًا قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ ۖ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾[1]. وَمِنْ ذٰلِكَ العَهْدِ جَرَتْ السَنَةُ فِي القَرَابِينِ وَهِيَ ذَبائِحُ تُذْبَحُ إِلَى وَقْتِنَا هٰذَا وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ

[1] سوره مائده ،آيه٢٧

يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ ۖ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾[١] فَهٰذَا خِطَابُ هَابِيلَ لِأَخِيهِ قَابِيلُ فِي ظَاهِرِ الأَمْرِ، وَأَمَّا عِنْدَ أَهْلِ البَاطِنِ: فَهَابِيْلُ هُوَ اللهُ وَإِنَّمَا كَانَ هٰذَا القَوْلُ مِنَ المَعْنَى جَلَّ وَعَلَا نَهْيًا لَنَا لِئَلَّا تَقْتُلَ أَخَاكَ قَوْلًا وَفِعْلًا وَخَفْ اللهَ رَبَّكَ وَرَاقِبْهُ.

وَأَمَّا مَا أَظْهَرَ المَوْلَى هَابِيلُ لِذِكْرِهِ التَعْظِيمُ مِنَ القُرْبَانِ وَالدُعَاءِ فَإِنَّمَا هُوَ تَأْدِيبٌ لِلْعَالَمِ بِفِعْلِهِ، فَعَلَّمَهُمْ العِبَادَةَ وَتَقْرِيبَ القَرَابِينِ إِلَيْهِ، كَمَا أَظْهَرَ تَعَالَى ذِكْرُهُ فِي هٰذِهِ القُبَّةِ مَا أَظْهَرَهُ مِنَ النُسُكِ وَالتَعَبُّدِ وَفَرائِضِ الشَـرِيعَةِ المَأْمُورِ بِهَا وَهِيَ الصَوْمُ وَالصَلاةُ وَغَيْرُ ذٰلِكَ مِمّا فَعَلَهُ مِنْ وُجُوهِ العِبَادَاتِ فِي سَائِرِ الظُهُورَاتِ وَخَصَّ الأُمَّةَ عَلَى فِعْلِهِ، وَأَمَرَهُمْ بِالمُواظَبَةِ عَلَيْهِ، وَوَعَدَ العَالَمُ بِحُسْنِ المُجَازَاةِ وَالثَوَابِ، وَأَعَدَ لِمَنْ خَالَفَ أَمْرَهُ وَبِيْلَ العِقَابِ.

و آنچه این سـخن را تأیید می‌کند، چیزی اسـت که در این فصـل شرح دادم و آن را به روایتی که سرور و شیخ من خداوند روح لطیف او را مقدس گرداند نقل کرده ا ست، افزودم؛ و در این امر، فضل و منت از آنِ اوست. و آن، روایتی است که ابوالحسن رائق بن الخِضرـ المَهلَمی رحمه الله با اِسـناد خود از راویانش از محمد بن الحسـن از ابی خالد العاقولی از مردی از ا صحاب مورد اعتماد ما از ابی زید بن معاویة العِجلی از مولای ما ابی عبدالله الصادق عَزَّعَزَّهُ برایم حدیث کرد. و از طریقی دیگر به صورت مرفوع به ابی عبدالرحمن از شیخ او از مولای ما ابی جعفر الباقر عَزَّعَزَّهُ رسیده است که فرمود:

---

[١] سوره مائده ،آیه٢٨

«همانا «ا سم» که لقبی برای آدم که باطن آن سیدنا محمد ﷺ ا ست، هنگامی که هبة الله شـــیث ﷺ برای او زاده شـــد، گفت: پروردگارا، آیا هبة الله را تزویج کنم؟ پس خداوند سبحانه و تعالی از بهشت حوریه‌ای به نام «نازله» (به معنی فرودآمده) را بر او فرود آورد و او را به ازدواج هبة الله شیث درآورد – پاک و منزه است آنکه از همسران و فرزندان مبرا ست. پس آن حوریه برایش چهار پسر به دنیا آورد. آدم گفت: پروردگارا، آیا فرزندان هبة الله را تزویج کنم؟ پس خداوند تعالی امر فرمود که از مردی از جنیان در جزیره‌ای از جزایر دریا که چهار دختر دا شت، خوا ستگاری کند. پس پسرانش را با دختران آن جنی تزویج کرد و فرزندانی آوردند. ســپس اینان را با پسر‌ـعموهای آنان تزویج نمود. پس هر آنچه از وقار و آرامش و تأنی و بردباری در نسل بشر بود، از آدم است، و هر آنچه از جسارت و شتابزدگی و زشتی و لوچی بود، از جنیان است.»

پس به ابی جعفر ﷺ گفتم: ای مولای من، مردم می‌گویند که برای آدم ﷺ در هر بار زایمان یک پسر و یک دختر زاده می شد، و او این پسر را با خواهر آن پسر دیگر از زایمان دیگر تزویج می‌کرد. پس مولای ما باقر ﷺ فرمود: «سبحان الله! این عیناً آیین مجوسیت است. به خدا سوگند، او هرگز این را حلال نکرده است.»

و اما آنچه از اهل ظاهر بر اســاس اجماع از طریق اخبار متواتر (اخبار نقل‌شــده توسـط راویان بسیار) روایت کرده‌ایم: آن ا ست که خداوند سبحان، آدم را در هند، حوا را در

جده، مار را در اصفهان و ابلیس را در بیسان شهری در فلسطین یا عراق فرود آورد. و آدم صد سال در هند بر خطای خود می‌گریست. پس چون خداوند توبهٔ او را پذیرفت، او و حوا در عرفات گرد هم آمدند و یکدیگر را شناختند ، و به همین دلیل آنجا «عرفات» نامیده شد، زیرا آن دو در آنجا یکدیگر را شناختند. و آدم در مزدلفه با وی همبستر شد و حوا از او به قابیل و خواهرش عِناق باردار گشت و پس از آن دو، به هابیل باردار شد، زیرا آن دو در بهشت فرزندی نداشتند. و دلیل این امر، این گفتهٔ او جلّ ذکره است: ﴿پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید. چون از آن درخت چشیدند، شرمگاه‌شان بر آنان آشکار شد و بنا کردند به چسباندن برگ‌های بهشت بر خود؛ و پروردگارشان ندایشان داد: آیا شما را از آن درخت نهی نکردم و به شما نگفتم که شیطان برای شما دشمنی آشکار است؟﴾

و این گفتهٔ او: ﴿گفت: همگی از آن فرود آیید، در حالی که دشمن یکدیگرید. پس اگر از جانب من هدایتی برایتان آمد، هر کس از هدایت من پیروی کند، نه گمراه می‌شود و نه بدبخت می‌گردد﴾

و همانا گفتگو و مشاجره میان قابیل و هابیل عليه السلام در دمشق روی داد، هنگامی که آدم عليه السلام او هابیل را بر وی قابیل مقدم داشت و قابیل را به اطاعت از او امر کرد. اما قابیل از فرمان پدرش آدم سرپیچی کرد و برادرش هابیل را در روستایی از روستاهای دمشق

به نام «اِبِلّ» به قتل رسـاند و خون او تا به امروز بر کوه باقی اسـت و آن مکانی اسـت معروف که اهل ظاهر آن را زیارت کرده و در آن نماز می‌خوانند. و اگر از بیم به درازا کشیدن سخن که از چارچوب این رساله خارج شود نبود، چندین برابر آنچه در این فصل آمده است، از روایاتی که از مشایخ اهل نقل (راویان اخبار ظاهری) در دست داریم، نقل می‌کردیم.

و بازمی‌گردیم به آنچه از شـیخ خود ابوالفتح محمد بن الحسـن رحمه الله نقل کردیم که گفت: و گروهی دیگر، که آن گروهی اسـت که به اهل حقیقت نزدیک اسـت، روایت کرده‌اند: که چون هابیل عَزَّعَزَّهُ برای آدم زاده شـد، خداوند به او امر کرد که وی را گرامی بدارد و او را وصـی خود قرار دهد. پس او را بر برادرش قابیل مقدم داشـت و برتری‌اش را بر او آشکار ساخت و اشاره نمود که او وصی اوست و قابیل را به طاعت از او و پذیرش فرمانش امر کرد. اما قابیل از فرمان آدم سرپیچی کرد و گفت: «من این را از تو نمی‌پذیرم و از هابیل اطاعت و پیروی نمی‌کنم، زیرا من از او بزرگ‌ترم و به وصایت و مقدم داشته شدن بر او سزاوارترم. و این کار تو از فرمان خدا نیست، بلکه از رأی و نظر خودت و محبتت به اوسـت و تو خواسـتی هابیل را بر من برتری دهی.» پس گفتگو و مشـاجره میان هابیل و قابیل به این دلیل بود. و هابیل برادرش قابیل را به قربانی فراخواند و اینکه هر یک از آن دو قربانی‌ای تقدیم کند و به درگاه خدا تضرع

کنند و از او پذیرش آن را بخواهند؛ پس هر کس که خداوند عَزَّوَجَلَّ بر قربانی‌اش آتشی از آسمان فرود آورد که آن را بخورد، دلالت حقانیت او صحیح بوده و بر برادرش اطاعت از او واجب می‌گردد. و همانا هابیل قربانی‌ای تقدیم کرد و خداوند جلّ اسمه را خواند، پس خداوند از آسمان آتشی فرود آورد و قربانی‌اش را خورد و بر روی زمین هیچ چیز و اثری از آن باقی نماند. و قابیل قربانی‌ای تقدیم کرد و دعا نمود اما آتش بر قربانی‌اش فرود نیامد، پس بر برادرش هابیل حسد ورزید و او را کشت. و قربانی‌ای که هابیل تقدیم کرده بود، قوچی از باقیماندهٔ مسخ‌شدگانِ عالمِ تاریک بود که پیش از ظهور آدم عَزَّعِزَّهُ در این سرا بودند.

و دیگران گفته‌اند: بلکه قربانی‌ای که تقدیم کردند، دعایی بود که هر یک از آن دو خواندند، پس از هابیل پذیرفته شد و از قابیل پذیرفته نشد، پس بر او حسد ورزید و او را کشت. و دلیل بر آنکه قربانی‌ای که تقدیم کردند، قربانی‌ای ذبح‌شده بود، این گفتهٔ خداوند تعالی است: ﴿و داستان دو پسر آدم را به حق بر آنان بخوان، آنگاه که قربانی‌ای تقدیم کردند، پس از یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. قابیل گفت: «حتماً تو را خواهم کشت.» هابیل گفت: «خدا فقط از تقوایان می‌پذیرد»﴾ و از آن زمان، سنت در قربانی‌ها که همان حیوانات ذبح‌شده است و تا زمان ما ذبح می‌شوند، جاری شد. و این گفتهٔ خداوند تعالی: ﴿اگر تو دستت را به سوی من دراز

کنی تا مرا بکشی، من دستم را به سوی تو دراز نخواهم کرد تا تو را بکشم، چرا که من از الله، پروردگار جهانیان، می‌ترسم﴾ این سخن هابیل به برادرش قابیل در ظاهر امر است. و اما نزد اهل باطن (پیروان معنای درونی): هابیل همان الله است و این سخن از جانب «معنی» جلّ و علاء، نهی و بازداشتی برای ماست تا برادرت را در گفتار و کردار نکشی و از پروردگارت بترسی و مراقب او باشی.

و اما آنچه مولا هابیل که یادش بزرگ باد از قربانی و دعا آشکار ساخت، همانا برای تأدیب عالم با فعل خویش بود. پس با عمل خود، عبادت و تقدیم قربانی‌ها به درگاهش را به آنان آموخت؛ همان‌گونه که تعالی ذکره در این قبه (کنایه از عالم یا گنبد آسمان) مناسک و عبادت و فرایض شریعتی را که بدان امر شده است، آشکار ساخت؛ فرایضی همچون روزه و نماز و دیگر وجوه عباداتی که در سایر ظهورات خود انجام داد و امت را به انجام آن مخصوص گردانید و آنان را به مواظبت بر آن امر کرد و به عالم وعدهٔ پاداش و ثواب نیکو داد و برای کسی که با فرمانش مخالفت ورزد، عقاب سخت و سنگین را مهیا ساخت.

[٢٠٠]يُؤَيِّدُ ذٰلِكَ مَا وَرَدَ فِي النَقْلِ الـصَحِيحِ عَنْ مَوْلَانَا الرِضا عَلِيِّ بْنِ مُوسى عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "إِنَّمَا ظَهَرَ اللهُ بِذَاتِهِ لِيُؤْخَذَ بِآدَابِهِ، فَمَا عَمِلْنَاهُ فَاعْمَلُوهُ وَما رَفَضْناهُ فَارْفُضُوهُ" وَالخَبَرُ بِطُولِهِ. وَقَدْ جَاءَ فِي الحَدِيثِ:" أَنَّ فِي الوَقْتِ الَّذِي جَرَتْ المُحَاوَرَةُ بَيْنَ هَابِيلَ وَقَابِيلَ لَمْ يَكُنْ يُعْرَفُ قَبْلَ ذٰلِكَ شَرٌّ وَلَا عِدَّةً يَعْتَدُّ بِهَا لِلقِتَالِ، وَأَنَّ قَابِيلَ أَخَذَ صَخْرَةً فَرَمَى بِهَا هَابِيلَ، فَوَقَعَتْ الصَخْرَةُ عَلَيْهِ فَمَاتَ، تَعَالَى اللهُ وَتَقَدَّسَ الحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ، فَلَمَّا قُتِلَ بَقِيَ هَابِيلُ مَطْرُوحًا عَلَى وَجْهِ الأَرْضِ مَيِّتًا بَيْنَ يَدَيَ قَابِيلَ، وَنَدِمَ قَابِيلَ عَلَى فِعْلِهِ فَحَمَلَهُ عَلَى كَتِفِهِ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ وَهُوَ حَائِرٌ لا يَدْرِي مَا يَصْنَعْ بِهِ وَقَدْ أَشْفَقَ عَلَيْهِ أَنْ يَطْرَحَهُ وَيَمْضِيَ فِينَالَ مِنْهُ الوَحْشُ وَالطَيْرُ، فَبَعَثَ اللهُ غُرَابَيْنِ فَسَقَطَا بَيْنَ يَدَيْ قَابِيلَ وَهُوَ جَالِسٌ وَقَدْ تَعِبَ مِنْ حَمْلِهِ وَهُوَ مَطْرُوحٌ لَدَيْهِ، فَجَعَلَ كُلَّ غُرَابٍ مِنْهُمَا يَضْرِبُ بِمِنْقَارِهِ صَاحِبَهُ وَيُخَمِّشُهُ بِمِخْلَبِهِ، فَلَمْ يَزَالَا يَتَضَارَبَانِ حَتَّى قَتَلَ أَحَدُهُمَا الآخَرَ فَلَمَّا قَتَلَهُ وَقَابِيلَ يَنْظُرُ إِلَى فِعْلِهِمَا أَقْبَلَ الغُرَابُ القَاتِلُ يَحْفِرُ الأَرْضَ بِمِنْقَارِهِ حَتَّى حَفَرَ حَفِيرَةً وَجَرَّ الغُرابَ المَقْتُولَ وَطَرَحَهُ فِيهَا وَقَلَبَ الحِجَارَةَ عَلَيْهِ حَتَّى صَارَ كَهَيْئَةِ القَبْرِ، ثُمَّ أَنَّهُ سَقَطَ فِي المَاءِ وَلَمْ يَزَلْ يَحْمِلُ بِمِنْقَارِهِ المَاءَ وَيَرُشُّ عَلَى القَبْرِ حَتَّى رَشَّ جَمِيعَهُ بِالمَاءِ، هٰذَا مَا رَوَاهُ أَهْلُ الظَاهِرِ.

وَأَمَّا عِنْدَ أَهْلِ الحَقِيقَةِ: فَإِنَّ الغُرَابَيْنِ هُما جَبْرَائِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَهُمَا سَلْمَانُ وَالمِقْدَادُ، وَالأَوَّلُ القَاتِلُ وَهُوَ السِينُ، وَالمَقْتُولُ هُوَ القَافُ، وَالقَتْلُ باطِنُيّه مَعْرِفَتُهُ وَتَحَقُّقُهُ بِعَظْمِ المَنْزِلَةِ وَأَمَّا مَعْنَى الدَفْنِ فَهُوَ التَقِيَةُ وَإِقَامَتُهَا وَأَنْ لَا يُذِيعَ سِرَّ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَيُعَلِّمَهُ إِلَى غَيْرِ أَهْلُهُ وَأَمَّا مَعْنى

قَلْبِ الحِجَارَةِ: فَمَعْنَاهُ أَنْ المُخَالِفَ إِلَيْهَا يَصِيرُ وَهِيَ دَرَجَةُ الرَسْخِ الخَامِسَةِ مِنَ العَذَابِ وَأَمَّا مَعْنَى أَخْذِ المَاءِ بِمِنْقَارِهِ وَرَشِّهِ عَلَى القَبْرِ: فَبَاطِنُهُ أَنَّ المَاءَ مِنْهُ حَياةُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ العِلْمُ. وَالدَلِيلُ الَّذِي يُؤَيِّدُ مَا شَرَحْتُهُ مَا قَصَّهُ اللهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى مِنْ قَوْلِهِ: ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ ۚ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَٰذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي ۖ فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ﴾[١] فَفَعَلَ قَابِيلُ بِأَخِيهِ كَفِعْلِ الغُرَابِ عَلَى مَا شَرَحْنَاهُ.

وَرُوِيَ: أَنَّ آدَمَ عَزَّعَزَّهُ اِفْتَقَدَ هَابِيلَ عَزَّعَزَّهُ حِينَ غَابَ عَنْهُ فَطَلَبَهُ فَلَمْ يَرَهُ وَلَا عَرَفَ لَهُ خَبَرًا، فَسَأَلَ عَنْهُ قَابِيلَ فَأَظْهَرَ أَنَّهُ لَا يَعْلَمُ حَالَهُ، فَلَمْ يَزَلْ آدَمُ يَلْطِفُ بِقَابِيلَ حَتَّى أَقَرَّ لَهُ بِمَا فَعَلَ بِأَخِيهِ، فَقَالَ لَهُ: دُلَّنِي عَلَى مَوْضِعِ قَبْرِهِ فَحَمَلَهُ إِلَى القَبْرِ فَلَمَّا رَأَى القَبْرَ بَكَى آدَمُ عَلَى هَابِيلَ وَنَاحَ بِقَوْلِهِ:

تَغَيَّرَتْ البِلَادُ وَمَنْ عَلَيْهَا ... فَوَجْهُ الأَرْضِ مُغْبَرٌّ قَبِيحُ
تَغَيَّرَ كُلُّ ذِي طَعْمٍ وَلَوْنٍ ... وَقَلَّ بِشَاشَةُ الْوَجْهِ الْمَلِيحِ
وَقَتْلُ قَابِيلَ هَابِيلاً أَخَاهُ ... فَوَا أَسَفِي عَلَى الوَجْهِ الصَبِيحِ
أَيَا هَابِيلُ لَا تُقْتَلْ فَإِنِّ ... عَلَيْكَ اليَوْمَ مَحْزُونٌ قَرِيحُ
بَكَتْ عَيْنِي يَحِقُّ لَهَا بُكَاهَا ... فَدَمْعُ العَيْنِ مُنْهَلٌ سَفُوحُ

---

[١] سوره مائده ،آيه ٣١

وَإِبْلِيسُ اللَّعِينُ لَنَا عَدُوٌّ ... رَجِيمٌ لَوْ يَمُوتُ فَنَسْتَرِيحُ
تَنُوحُ عَلَى البِلَادِ وَسَاكِنِيهَا ... وَفِي الفِرْدَوْسِ ضَاقَ بِكَ الفَسِيحُ
وَكُنْتَ بِهَا وَزَوْجُكَ فِي نَعِيمٍ ... مِنَ الدُّنْيَا وَقَلْبُكَ مُسْتَرِيحُ
فَمَا زَالَتْ مُكَايَدَتِي وَمَكْرِي ... إِلَى أَنْ فَاتَكَ الثَّمَنُ الرَّبِيحُ

وَقَدْ رُوِيَ أَنَّ آدَمَ عَزَّعَزَّهُ قَالَ: مَابَقِيَ فِي النَاسِ أُنْسٌ، فَأَجَابَهُ إِبْلِيسُ: لَا وَلَا فِي الجِنِّ حُرٌّ، قَالَ آدَمُ: قَدْ مَضَى حَرُّ الفَرِيقَيْنِ، قَالَ إِبْلِيسُ: فَطَعْمُ العَيْشِ مُرٌّ وَفِي نُسْخَةٍ أُخْرَى فَأَجَابَهُ إِبْلِيسُ:

مَا بَقِيَ فِي الأُنْسِ حُرٌّ ... لَا وَلَا فِي الجِنِّ حُرٌّ
قَدْ مَضَى حَرُّ الفَرِيقَيْنِ ... فَطَعْمُ العَيْشِ مُرٌّ

و آنچه این سخن را تأیید می‌کند، روایتی است که در نقل صحیح از مولای ما علی بن موسی عَزَّعَزَّهُ وارد شده است که فرمود: «همانا خداوند به ذات خود ظهور کرد تا به آداب او عمل شود. پس آنچه ما انجام دادیم، شما نیز انجام دهید و آنچه ما ترک کردیم، شما نیز ترک کنید.» و خبر به طور کامل طولانی‌تر است.

و در حدیث آمده است: «که در زمانی که گفتگو میان هابیل و قابیل درگرفت، پیش از آن نه شری شناخته شده بود و نه ابزار و ساز و برگی که برای جنگ به کار آید. و قابیل صخره‌ای برگرفت و آن را به سوی هابیل پرتاب کرد، پس صخره بر او افتاد و او

درگذشت برتر و مقدس است خداوند، آن زنده‌ای که هرگز نمی‌میرد ، پس چون کشته شد، هابیل در حالی که مرده بود در برابر قابیل بر زمین افتاده باقی ماند. و قابیل از کردهٔ خود پشیمان شد و او را سه روز بر دوش خود حمل کرد در حالی که سرگردان بود و نمی‌دانست با او چه کند. و ترسید که اگر او را بر زمین نهد و برود، درندگان و پرندگان به آن دست یابند و آن را بدرند. پس خداوند دو کلاغ را فرستاد که در برابر قابیل فرود آمدند در حالی که او نشسته بود و از حمل برادرش خسته شده بود و جسد در کنارش بر زمین افتاده بود. پس هر یک از کلاغ‌ها شروع به زدن دیگری با منقارش کرد و با چنگالش او را می‌خراشید. و پیوسته با هم جنگیدند تا یکی از آنها دیگری را کشت. پس چون او را کشت، در حالی که قابیل به کار آن دو می‌نگریست، کلاغ قاتل پیش آمد و با منقارش زمین را کند تا گودالی حفر کرد و کلاغ کشته شده را کشید و در آن انداخت و سنگ‌ها را بر روی آن برگرداند تا به شکل قبر درآمد. سپس در آب فرود آمد و پیوسته با منقارش آب حمل می‌کرد و بر روی قبر می‌پاشید تا تمام آن را با آب مرطوب ساخت. این است آنچه اهل ظاهر روایت کرده‌اند.

و اما نزد اهل حقیقت: آن دو کلاغ، همان جبرائیل و میکائیل، و آن دو همان سلمان و مقداد هستند. و اولی که قاتل است، «سین» (اشاره به سلمان) است و مقتول، «قاف» (اشاره به مقداد) است. و معنای باطنی «کشتن»، شناخت و تحقق یافتن او به عظمت

جایگاه دیگری است. و اما معنای «دفن»، همان «تقیه» و برپاداشتن آن است و اینکه راز خداوند عَزَّوَجَلَّ را فاش نسازد و آن را به نااهل نیاموزد. و اما معنای «برگرداندن سنگ‌ها»: معنایش آن است که مخالف به آن سنگ‌ها تبدیل می‌شود و آن پنجمین درجهٔ فرو رفتن در عذاب است. و اما معنای «برگرفتن آب با منقار و پاشیدن آن بر قبر»: معنای باطنی‌اش آن است که حیات هر چیزی از آب است و آب همان علم (دانش باطنی) است.

و دلیلی که آنچه را شرح دادم تأیید می‌کند، داستانی است که خداوند سبحانه و تعالی در این گفته‌اش بیان فرموده است: ﴿پس خداوند کلاغی را برانگیخت که در زمین جستجو می‌کرد تا به او نشان دهد چگونه جسد برادرش را بپوشاند. قابیل گفت: «ای وای بر من! آیا عاجز بودم که مثل این کلاغ باشم و جسد برادرم را بپوشانم؟» پس از پشیمانان گشت﴾. پس قابیل با برادرش همان کاری را کرد که کلاغ انجام داد، طبق آنچه شرح دادیم.

و روایت شده است: که آدم عَلَیهِ‌السَّلَامُ چون هابیل عَلَیهِ‌السَّلَامُ از نظرش غایب شد، دلتنگ او گشت و در طلبش برآمد اما او را نیافت و خبری از او ندانست. پس از قابیل درباره‌اش پرسید و او چنان وانمود کرد که از حالش بی‌خبر است. پس آدم پیوسته با قابیل به نرمی و مهربانی رفتار کرد تا آنکه او به کاری که با برادرش کرده بود، اقرار نمود. پس

به او گفت: جای قبرش را به من نشـــان ده. پس او را به کنار قبر برد. چون قبر را دید، آدم بر هابیل گریست و با این سروده نوحه‌سرایی کرد:

شهرها و هر که بر آنهاست، دگرگون شدند و چهرهٔ زمین، غبارآلود و زشت است. هر چیز صاحب طعم و رنگی، تغییر کرده و شادابی چهرهٔ زیبا، اندک شده است.

و قابیل، برادرش هابیل را به قتل رساند،پس ای دریغا بر آن چهرهٔ درخشان.

ای هابیل، تو کشته نمی شوی وحقیقت تو زنده است، به راستی که من امروز برای تو اندوهگین و جریحه‌دارم.

چشمم گریست و گریه بر آن سزاوار است، پس اشک چشم، روان و ریزان است.

و ابلیس ملعون، دشمن ماست آن رانده‌شده‌ای که کاش می‌مُرد تا ما آسوده شویم.

پس ابلیس به او پاسخ داد:

بر شـــهرها و ســـاکنانش نوحه می‌کنی در حالی که در فردوس، آن گســـترهٔ پهناور بر تو تنگ آمد.

و تو در آنجا با همسرت در نعمتی دنیوی بودی و قلبت آسوده بود.

پس حیله‌ها و مکر من پیوسته ادامه یافت تا آنکه آن بهای سودآور را از دست دادی.

و روایت شده است که آدم عليه‌السلام گفت: «در میان مردم دیگر آرام شی نمانده است.»

پس ابلیس پاسخ داد: «نه، و نه در میان جنیان مانده است.» آدم گفت: «آزادگانِ هر دو

گروه از میان رفتند.» ابلیس گفت: «پس طعم زندگی تلخ است.» و در نسخه‌ای دیگر، ابلیس اینگونه پاسخ داد:

«در میان آدمیان آزاده‌ای نمانده است / نه، و نه در میان جنیان آزاده‌ای.»

«آزادگانِ هر دو گروه از میان رفتند / پس طعم زندگی تلخ است.»

(تفسیر و تاویل باطنی):

وَقَدْ عَلِمْتَ يَا سِيدِي وَفَّقَكَ اللهُ أَنَّ آدَمَ هُوَ المِيمُ الإِسْمُ العَظِيمُ وَالحِجَابُ الكَرِيمُ الَّذِي خَلَقَ المُلْكَ بِأَسْرِهِ وَهُوَ مَجْمُوعٌ فِي قَبْضَتِهِ، فَهَلْ يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي السَمواتِ وَالأَرْضِ وَالكُلُّ إِلَيْهِ وَمَقالِيدُهُ بِيَدِهِ، فَهَلْ خَفِيَ عَلَيْهِ مَا فَعَلَهُ قَابِيلُ حَتَّى سَالَهُ أَنْ يُرِيَهُ مَوْضِعَ القَبْرِ؟ سُبْحَانَ مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الأَرْضِ وَلَا فِي السَماءِ وَهُوَ السَمِيعُ العَلِيمُ لٰكِنَّهُ لَمَّا أَظْهَرَ مَوْلَانَا هَابِيْلُ عَزَّتْ قُدْرَتُهُ العَجْزَ وَإِنَّهُ مَيِّتٌ مَطْرُوحٌ بَيْنَ يَدَيْ قابِيلَ كَذٰلِكَ وَجَبَ أَنْ يُظْهِرَ إِسْمُهُ الأَعْظَمُ العَجْزَ، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُ الظَالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا، فَأَظْهَرَ العَجْزَ، وَسَأَلَهُ أَنْ يَدُلَّهُ عَلَى مَوْضِعِ القَبْرِ وَإِظْهَارُ العَجْزِ مِنَ القَادِرِ قُدْرَةٌ، وَالمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِإِظْهَارِ العَجْزِ كَإِيمانِهِمْ بِالمُعْجِزِ.

و ای سرورم، خداوند تو را توفیق دهد، تو به یقین دانسته‌ای که آدم همان «میم» (اشاره به سیدنا محمد)، همان اسم عظیم و حجاب کریم است که تمام مُلک را آفرید و همگی در قبضهٔ قدرت او ست. پس آیا چیزی در آسمان‌ها و زمین بر او پو شیده می‌ماند در حالی که همه چیز به سوی او ست و کلیدهای آن به د ست او ست؟ پس آیا آنچه قابیل انجام داد بر او پوشیده بود تا آنجا که از او بخواهد جای قبر را نشانش دهد؟

پاک و منزه است آنکه چیزی در زمین و آسمان بر او پوشیده نیست و او شنوای داناست. لکن هنگامی که مولای ما هابیل که قدرتش بزرگ باد عجز و ناتوانی را آ شکار ساخت و نشان داد که مرده‌ای ا ست که در برابر قابیل بر زمین افتاده، به همین سان واجب بود که اسم اعظم او یعنی آدم نیز عجز را آشکار سازد او پاک و برتر است از آنچه ستمکاران می‌گویند، برتری‌ای بزرگ. پس او عجز را آشکار ساخت و از قابیل خواست که او را به جایگاه قبر راهنمایی کند. و آشکار ساختن عجز از سوی قادر، خود قدرت ا ست؛ و مؤمنان به این آ شکار سازی عجز ایمان دارند، همانند ایمانشان به معجزه.

[۲۰۱] وَقَدْ رُوِيَ أَنَّ المَوْلَى الصَّادِقَ عَزَّعَزُّهُ كَانَ يَقُولُ بِدُعَائِهِ: "آمَنْتُ بِعَجْزِكَ وَمُعْجَزِكَ يَا أَمِيرَ النَحْلِ" فَإِظْهَارُ العَجْزِ لِحِكْمَةٍ مَا، وَإِظْهَارُ المُعْجِزِ لِحِكْمَةٍ مَا.

و روایت شده است که مولا صادق ﷻ در دعای خود می‌فرمود: «به عجز تو و به معجزهٔ تو ایمان آوردم، ای امیر النحل.» پس آشکار ساختن عجز برای حکمتی است و آشکار ساختن معجزه نیز برای حکمتی است.

(ظهور شیث)

[٢٠٢] وَقَدْ رُوِيَ عَنْ السَـيِّدِ آدَمَ ﷻ: أَنَّهُ أَظْهَرَ الْحُزْنَ وَالأَسَـفَ عَلَى هَابِيلَ وَأَقَامَ عَلَى ذٰلِكَ مُدَّةً طَوِيلَةً، ثُمَّ أَنَّهُ وَاقَعَ حَوَّاءَ فَحَمَلَتْ بِشِـيثٍ، فَلَمَّا وَضَـعَتْهُ سَـمّاهُ آدَمُ هِبَةَ اللّٰهِ أَيْ:وَهَبَ اللّٰهُ لِي عِوَضًا مِنْ هَابِيلَ فَأَوْحَى اللّٰهُ إِلَيْهِ أَنْ سَمِّهِ شِيْثَاً وَاتَّخِذْهُ وَصِيًّا.
جَلَّ مَنْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كَفُوَاً أَحَدٌ، وَظَهَرَ الْمَعْنَى تَعَالَى ذِكْرُهُ بِالذَّاتِ وَهُوَ شِـيثُ الأَزَلُّ القَدِيمُ وَيُسَمَّى هِرْمِسُ الْهَرَامِسَةِ، فَقَامَ بِالوَصِيَّةِ وَالإِمَامَةِ وَأَظْهَرَ تَأْلِيفَ صُحُفِ آدَمَ وَجَمَعَهَا فِي اِثْنَتَيْ عَشَـرَ أَلْفَ جِلْدٍ بَقَرِيٍّ وَهُوَ البَاقِي الْمَعْبُودُ الْمَعْنَى ﷻ الإِلٰهُ الْمُشارُ إِلَيْهِ بِالوُجُودِ تَبارَكَ وَتَقَدَّسَ.

و از سید ما آدم ﷻ روایت شده است: که او بر هابیل حزن و تأسف آشکار ساخت و مدتی طولانی بر این حال بود. سپس با حوا همبستر شد و او به شیث باردار گشت. پس چون او را به دنیا آورد، آدم او را «هِبَةَ الله» نامید، یعنی: «خداوند او را به عنوان

جانشــین و جایگزین هابیل به من بخشــید.» پس خداوند به او وحی فرســتاد که او را «شیث» بنام و او را وصی وجانشین خود قرار ده.

بزرگ اســت آنکه نه زاده و نه زاده شــده اســت و هرگز برای او همتایی نبوده اســت. و «معنی» یا همان ذات الهی به ذات ظهور کرد و او همان شیثِ ازلیِ قدیم است و «هِرمِسِ هِرمِسان» (لقبی برای شیث به معنی سرور حکیمان) نامیده می‌شود. پس او امر وصایت و امامت را بر عهده گرفت و تألیف کتب آســمانی آدم را آشــکار ســاخت و آنها را در دوازده هزار پوست گاو جمع‌آوری نمود. و او همان «معنیِ» باقیِ معبود عَزَّعِزُّهُ است، آن معبودِ مورد اشاره در هستی که پربرکت و مقدس است.

(ظهور يوسف وتأويل باطني):

وَظَهَرَ المَعْنَى عَزَّعِزُّهُ وَهُوَ يُوسُــفُ مِنْ يَعْقُوبَ بِالذَاتِ تَعَالَى مَنْ لَا تُشْــبِهُ ذَاتُهُ الذَوَاتَ. وَأَظْهَرَ سِــيرَةَ الجُبِّ وَالسَــيَّارَةِ وَمَا فَعَلَ بِهِ إِخْوَتَهُ فِي ظَاهِرِ الأَمْرِ وَسِــيرَتِهِ مَعَ العَزِيزِ وَهُوَ الوَلِيدُ بْنُ مُصْعَبِ بْنِ الرَيّانِ بِنِ دَوْفَعَ صَاحِبُ الأَهْرَامِ وَزَلِيخَةُ زَوْجُهُ، وَكَانَ العَزِيزُ أَحَدُ أَشْخَاصِ الإِسْمِ يَعْقُوبَ، وَالمَوْلَى يُوسُفُ هُوَ الرَبُّ المَطْلُوبُ، وَأَمَّا زَلِيْخَةُ فَهِيَ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمِيسِ الخَثْعَمِيَّةِ فِي القُبَّةِ المُحَمَّدِيَّةِ الهَاشِــمِيَّةِ وَهِيَ آسِــيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ فِي القُبَّةِ المُوسَــوِيَّةِ، وَرَاحِيلُ أُمُّ يُوسُــفَ هِيَ فاطِمَةُ بِنْتُ أَسَــدٍ، وَأَمَّا دُنْيَا فَإِنَّهَا فَاخِتَةُ أَمُّ هَانِيءِ اِبْنَةُ أَبِي طَالِبٍ، وَإِخْوَةُ يُوسُفَ هُمْ أَوْلَادُ عَبْدُ المَطَّلِبِ وَهُمْ أَيْضًا ثَمَانِيَةُ أَوْلَادِ السَيِّدِ المِيمِ وَثَلاثَةُ أَوْلادِ أَبِي طَالِبٍ وَهُمْ: جَعْفَرُ وَعَقِيلٌ وَطَالِبٌ.

و «معنى» عَزَّعِزُّهُ به ذات ظهور کرد و او همان یوسف پسر یعقوب است؛ برتر است آن ذاتی که به ذات‌های دیگر شـباهت ندارد. و او داسـتان چاه و کاروان و آنچه برادرانش در ظاهر امر با او کردند و داستانش با عزیز مصر را آشکار ساخت؛ و آن عزیز، ولید بن مصعب بن ریان بن دوفع، صاحب اهرام، بود و زلیخا همسرش بود. و عزیز مصر یکی از اشـــخاصِ «اســـم» یعقوب بود یعنی یعقوب در شـــخص او تجلی کرده بود و مولا یوسـف همان پروردگارِ مورد طلب و پرسـتش اسـت. و اما زلیخا، او همان اسـماء بنت

عميس خثعميه در قبهٔ محمدی هاشمی یعنی در دورهٔ ظهور اسلام است و او همان آسیه بنت مزاحم در قبهٔ موسوی در دورهٔ ظهور حضرت موسی است. و راحیل، مادر یوسف، همان فاطمه بنت اسد است. و اما «دنیا»، او همان فاخته ام هانی، دختر ابوطالب است. و برادران یوسف همان پسران عبدالمطلب هستند که عبارتند از هشت پسر سید ما «میم» (سیدنا محمد) و سه پسر ابوطالب یعنی جعفر و عقیل و طالب.

(ظهور يوشع وتأويل باطني):

وَسَنُورِدُ مِن شَرْحِ الظُّهُورِ اليُوسُفِيِّ فِي بَابِ تَفْسِيرِ القُرْآنِ مَا يُوَفِّقُ اللهُ تَعَالَى لَهُ بِعَوْنِهِ وَلُطْفِهِ وَظَهَرَ المَعْنَى تَعَالَى بِيُوشَعَ بْنِ نُونٍ بِالذَاتِ لَا بِالأَمْثِلَةِ وَالصِفَاتِ،وَأَظْهَرَ بَعْدَ غَيْبَةِ مُوسَى عَزَّعَزَّهُ مُحَارَبَةَ مَنْ مَرَقَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَمَعَهُمْ صَفْرَاءُ اِبْنَةُ شُعَيْبٍ زَوْجِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَزَّعَزَّهُ تَقْدُمُهُمْ عَلَى زَرَافَةٍ وَهِيَ الحُمَيْرَاءُ الَّتِي قَاتَلَتْ الرَبَّ مَوْلَانَا عَزَّعَزَّهُ وَهُوَ يُوشَعُ بْنُ نُونٍ، ثُمَّ قَاتَلَتْهُ عَلَى جَمَلٍ وَهِيَ الحُمَيْرَاءُ وَهُوَ أَمِيرُ النَحْلِ عَزَّعَزَّهُ .

و به یاری و لطف خداوند، در باب تفسیر قرآن، از شرح ظهور یوسفی یا همان تجلی خداوند در صورت یوسف آنچه را که خداوند توفیق دهد، خواهیم آورد. و «معنی» تعالی به صورت یوشع بن نون به ذات ظهور کرد، نه به مثال‌ها و صفت‌ها. و او پس از

غیبت مو سی عزّعزّه، جنگ با کسانی از بنی‌اسرائیل را که از دین خارج شدند، آ شکار ساخت؛ در حالی که صفوراء دختر شعیب، همسر موسی بن عمران عزّعزّه، همراهشان بود و سوار بر زرافه‌ای پیشاپیش آنان حرکت می‌کرد. و او همان «حمیراء» ا ست (لقبی برای عایشه) که با پروردگار و مولای ما عزّعزّه که همان یوشع بن نون بود، جنگید. سپس حمیراء سوار بر شتر با او جنگید، در حالی که او خدایش امیر النحل عزّعزّه بود.

(گفت و گوی جناب سلمان با مولایمان علی عزّعزّه)

وَلَقَدْ نَظَرَ إِلَيْهَا السَيِّدُ سَلْمَانُ إِلَيْهِ التَسْلِيمُ فِي بَعْضِ الغَزَوَاتِ مَعَ السَيِّدِ المِيم عزّعزّه فِي هَوْدَجٍ فَقَالَ لِمَوْلَانَا: "يَا سِرَاهَنْگ الْمُؤْمِنِينَ" قَالَ لَهُ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عزّعزّه: "لَبَّيْكَ ياكِي خَسْرُو" قَالَ: "بُگو يارزرد وبگو يَارِسَرْخ" قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عزّعزّه: "أَرِهْ"

و همانا سید سلمان سلام بر او در برخی از جنگ ها در حالی که با سید ما «محمد عزّعزّه همراه بود به آن زن در هودجی نگریست و به مولای ما گفت: «ای سراهنگ مؤمنان». مولای ما امیرالمؤمنین عزّعزّه به او فرمود: «لبیک، ای کیخسرو». سلمان گفت: «بگو یار زرد و بگو یار سرخ». امیرالمؤمنین عزّعزّه فرمود: «آری».

(محاکات یا بازنمایی داستان صفورا نسبت به جنگ جمل):

بَلْ كُلُّ الوَيْلِ لَهَا وَلِمَنْ جاءَتْ تَقْدُمُهُمْ، وَكانَ عِدَّةُ مَا مَعَهَا ثَلاثُمِائَةِ أَلْفِ رَجُلٍ وَالسَّامِرِيُّ يَقْدُمُهُمْ وَهُوَ صَاحِبُ عَسْكَرِهَا (كَمَا كَانَ طَلْحَةُ) وَعَلَى ظَهْرِهِ ثَوْبٌ مُلَطَّخٌ بِالدَمِ يَزْعُمُ أَنَّهُ قَمِيصُ مُوسَى لِأَنَّهَا قالَتْ لَعَنَهَا اللهُ لِأَهْلِ الشَامِ: قَدْ عَلِمْتُمْ إِنِّي اِبْنَةُ شُعَيْبِ النَبِيِّ عَزَّوَجَلَّ الَّذِي بَعَثَهُ اللهُ إِلَى أَرْبَعِ أُمَمٍ، وَأَنَّ يُوشَّعَ بْنَ نُونٍ قَتْلَ زَوْجِي مُوسَى بْنَ عُمْرَانَ نَبِيَّ اللهِ وَكَلِيمُهُ وَهٰذَا دَمُهُ عَلَى ثَوْبِهِ، وَقَدْ خَرَجْتُ أُقاتِلُهُ وَآخُذُ بِثَأْرِهِ مِنْهُ فَأَطَاعَهَا أَهْلُ الشَامِ بِأَسْرِهِمْ وَسَارُوا مَعَهَا.

بلکه تمام عذاب بر او و بر کسانی باد که او پیشاپیش آنان آمده بود. و تعداد همراهان او سیصد هزار مرد بود و سامری آنان را رهبری می‌کرد و او فرمانده لشکرش بود (همان‌گونه که طلحه بود) و بر پشت او جامه‌ای آغشته به خون بود و گمان می‌کرد که آن پیراهن موسی است. زیرا او -لعنت خدا بر او باد- به اهل شام گفت: «شما به یقین می‌دانید که من دختر شعیب نبی عَزَّوَجَلَّ هستم که خداوند او را به سوی چهار امت برانگیخت، و اینکه یو شع بن نون، همسرم مو سی بن عمران، نبی و کلیم الله را به قتل ر سانده و این خون او بر پیراهنش ا ست. و من برای جنگ با او و گرفتن انتقام خونش از وی، خروج کرده‌ام.» پس تمام اهل شام از او اطاعت کردند و همراهش به راه افتادند.

(نبرد و معجزه باز گشت خورشید):

وَكَانُوا ثَلَاثَةَ صُفُوفٍ فِي كُلِّ صَفٍّ أَلْفُ مُقَاتِلٍ وَمَا سِوَى ذٰلِكَ فَلَا يُحْــصَى عَدَدُهُ، فَتَقَدَّمَ الْمَوْلَى يُوَشَــعُ عَزَّوَجَلَّ وَبِيَدِهِ الحَرْبَةُ وَالدَرَقَةُ فَهُزِمَ مِنْهُمْ صِــفَّيْنِ وَقُتِلَ أَكْثَرُهُمْ، ثُمَّ نَظَرَ إِلَى الشَمْسِ وَقَدْ هَمَّتْ بِالْغُرُوبِ فَقَالَ مُسْمِعًا أَصْحَابَهُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ: يارَبُّ إِنْ كَانُوا عَلَى الحَقِّ فَغَيِّبَ الشَــمْسَ، وَإِنْ كُنْتُ عَلَى الحَقِّ وَهُمْ عَلَى البَاطِلِ فَأُرْدُدْ فِي الشَــمْسِ إِلَى آوَانِ عَصْــرِهَا حَتَّى أَظْفَرَ بِمَنْ بَقِيَ مِنْ أَعْدَائِكَ. فَعَادَتْ الشَمْسُ مِنَ الْمَغْرِبِ إِلَى آوَانِ وَقْتِ العَصْــرِ، وَلَمْ تَزَلْ طَالِعَةً مُضِيئَةً عَلَيْهِمْ حَتَّى هُزِمَ جَمِيعُهُمْ، وَظَفِرَ بِهِمْ، وَأَسَرَ صَفْرَاءَ بِنْتَ شُعَيْبٍ، ثُمَّ غَرَبَتْ الشَمْسُ.

و آنان سه صف بودند که در هر صف هزار مبارز بود و غیر از آن، تعداد شان به شمار نمی‌آمد. پس مولا یوشع عَزَّوَجَلَّ در حالی که نیزه و سپر در دست داشت، پیش تاخت و دو صف از آنان را شکست داد و بیشترشان را به قتل رساند. سپس به خورشید نگریست در حالی که آهنگ غروب کرده بود، پس در حالی که یارانش از بنی‌اسرائیل را می شنوانید، گفت: «پروردگارا، اگر آنان بر حق هستند، پس خور شید را پنهان کن، و اگر من بر حقم و آنان بر باطل، پس خورشید را برایم به هنگام عصر ـ بازگردان تا بر باقیماندهٔ دشمنانت پیروز شوم.» پس خورشید از مغرب به هنگام وقت عصر بازگشت

و پیوسته بر آنان تابان و درخشان باقی ماند تا همگی شکست خوردند و او بر آنان پیروز شد و صفوراء دختر شعیب را اسیر کرد. سپس خورشید غروب نمود.

(رویداد های پس از جنگ):

وَلَمَّا أَسَرَ صَفْرَاءَ خَفَرَهَا وَأَمَرَ بِحِفْظِهَا وَكَانَ قِتَالُهُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَلَمَّا انْقَضَى عَنْهُمْ يَوْمُ السَّبْتِ سَيَّرَهَا مَوْلَانَا عَزَّعَزُّهُ يَوْمَ الأَحَدِ مَخْفُورَةً إِلَى مَدْيَنَ بِحَيْثُ مَنْزِلُ أَبِيهَا مُكَرَّمَةٌ حَتَّى وَصَلَتْ، وَإِنَّ طَائِفَةً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَمَّا رَأَوْا رَدَّ الشَّمْسِ آمَنُوا بِهِ إِيمَانَ حَقِيقَةٍ وَأَقَرُّوا بِمَعْنَوِيَّتِهِ.

و چون صفوراء را اسیر کرد، با او با شرم و حیا رفتار کرد و از او محافظت نمود و امر به نگهبانی از وی داد. و جنگ ایشان در روز جمعه بود. پس چون روز شنبه بر آنان گذشت، مولای ما عَزَّعَزُّهُ در روز یکشنبه او را در حالی که مورد احترام و محافظت بود، به سوی مدین، به منزلگاه پدرش، روانه کرد تا آنکه به آنجا رسید. و همانا گروهی از بنی‌اسرائیل چون بازگشت خورشید را دیدند، به او ایمان حقیقی آوردند و به «معنویت» او اقرار کردند وبه حقیقت الهی او ایمان آوردند.

(تجلی یوشع درعمواس):

وَأَظْهَرَ بِعِمْوَاسَ مَا هُو مَشْــهُورٌ يَطُولُ شَرْحُهُ هَاهُنَا، فَمِنْ ذٰلِكَ أَنَّهُ أَتَى إِلَى عِمْوَاسَ وَهِيَ مَدِينَةٌ لَهَا سَــبْعَةُ أَسْــوَارٍ، فَكَانَ يَجِيءُ إِلَى السُــورِ يَقِفُ مِنْ ظَاهِرِهِ ثُمَّ يَدُورُ حَوْلَهُ وَيَتَكَلَّمُ بِكَلَامٍ يُحَرِّكُ بِهِ شَــفَتَيْهِ تَعَالَى مَنْ لَا تَجَسُّــمَ لَهُ وَلَا شَــبِيهَ فَيَسْــقُطُ السُــورُ عَنْ آخِرِهِ فَلَم يَزَلْ يَفْعَلُ حَتَّى وَقَعَتْ أَسْــوَارُ المَدِينَةِ جَمِيعُهَا إِلَى الأَرْضِ وَفَتَحَهَا وَمَلَكَهَا وَضَرَبَ وَسَــطَ نَهْرِ الأُرْدُنِّ بِالحَرْبَةِ فَانْفَلَقَ وَعَبَرَ فِي وَسَطِهِ هُوَ وَعَسْكَرُهُ وَهُوَ يُوَشَعُ بْنُ نُونٍ عَزَّعِزُّهُ مَعْنَى المَعَانِي وَعَيْنُ العُيُونِ الَّذِي لَا تُحِيطُ بِهِ الأَوْهَامُ وَلَا الظُنُونُ.

و در عمواس چیزی را آشـکار سـاخت که مشــهور اســت و شرح آن در اینجا به درازا می‌کشــد. از جمله آنکه او به عمواس آمد، و آن شــهری بود که هفت دیوار و حصــار داشــت. پس او به کنار دیوار می‌آمد و از بیرون آن می‌ایســتاد، ســپس گرداگرد آن می‌چرخید و ســخنی می‌گفت که لب‌هایش را با آن به حرکت درمی‌آورد برتر اســت آنکه جســمانیتی ندارد و شــبیهی برای او نیســت پس دیوار به کلی فرو می‌ریخت. و او پیو سته چنین می‌کرد تا آنکه تمام دیوارهای شهر بر زمین افتاد و او شهر را گشود و به تملک درآورد. و با نیزه به میان رود اردن زد، پس رود شـکافته شـد و او و لشـکرش از

میان آن عبور کردند. و او همان یوشـع بن نون عَزَّعَزُّهُ، «معنیِ معانی و چشـمِ چشـمان» است، آنکه اوهام و گمان‌ها او را در بر نمی‌گیرد.

(ظهور آصف بن برخیا و روایت ملک سبأ):

وَظَهَرَ المَعْنَى جَلَّتْ قُدْرَتُهُ وَعَزَّعَزُّهُ وَهُوَ آصِـفُ بْنُ بَرْخِيَا تَعَالَى رَبُّنَا البَارِي العَلِيُّ بِذَاتِهِ وَحَقِيقَتِهِ، وَأَظْهَرَ مَا أَظْهَرَهُ لِلسَـيِّدِ سُـلَيْمَانَ الَّذِي هُوَ إِسْـمُهُ وَحِجَابُهُ، تَعَالَى مَنْ لا تُدْرِكُهُ النَوَاظِرُ وَلَا تَحْجُبُهُ السَواتِرُ، مِنْ إِحْضَارِ عَرْشِ بَلْقِيسَ إِلَيْهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ طَرْفُهُ مِنْ بِلَادِ سَبَأٍ وَهِيَ مَدِينَةٌ بِاليَمَنِ بَيْنَ حَضْـــرَمَوْتٍ وَصَنْعَاءَ، قَدْ رَأَيْتُها فِي سَفَرِي وَهِيَ الَّتِي أَرْسَلَ اللهُ عَلَيْهَا سَيْلَ العَرِمِ. وَرُوِيَ: أَنَّ المَرْأَةَ كَانَتْ تَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهَا وَعَلَى رَأْسِـهَا مِكْيَالٌ، فَتَمْـشِي تَحْتَ الأَشْـجَارِ فَيَمْتَلِيءُ مِكْيَالُهَا بِمَا يَسْـقُطُ فِيهِ مِنَ الثِمَارِ وَقَالَ تَعالَى: ﴿لَقَدْ كَانَ لِسَـبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ ۖ جَنَّتَانِ عَن يَمِينٍ وَشِمَالٍ ۖ كُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ ۚ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ﴾[1] فَلَمَّا كَفَرُوا بِاللهِ وَنِعَمِهِ أَرْسَلَ اللهُ عَلَيْهِمْ سَيْلَ العَرِمِ قَالَ تَعَالَى: ﴿فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُم بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثْلٍ وَشَيْءٍ مِّن سِدْرٍ قَلِيلٍ ۞ ذَٰلِكَ جَزَيْنَاهُم بِمَا كَفَرُوا ۖ وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ﴾[2] وَالجَنَّتَانِ اللَّتَانِ ذَكَرَهُمَا

---

[1] سوره سبأ، آیه ١٥

[2] سوره سبأ، آیه ١٦ و ١٧

اللهُ فِي كِتَابِهِ عَلَى حَالَتَيْهِمَا إِلَى الآنَ وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿سَـيْلُ العُرِمِ﴾ أَرَادَ بِهِ الكَثْرَةَ، وَقِيلَ: هُوَ إِسْمُ الوَادِي الَّذِي إِنْحَدَرَ مِنْهُ السَيْلُ، وَقِيلَ: هُوَ إِسْمُ الفَأْرَةِ الَّتِي نَقَبَتْ السَدَّ وَقَوْلُهُ: العَرِمِ: أَرَادَ بِهِ الكَثْرَةَ، مُشْتَقٌّ مِنْ قَوْلِهِمْ: جَيْشٌ عَرَمْرَمٌ إِذَا اِسْتَكْثَرَ.

و معنی که قدرتش بزرگ و عزتش والاســت ظهور کرد و او همان آصــف بن برخیا است؛ برتر است پروردگار ما، آن آفریدگار بلندمرتبه، به ذات و حقیقت خویش. و او برای سید ما سلیمان، که «اسم» و «حجاب» اوست، آنچه را باید، آشکار ساخت برتر اســت آنکه دیدگان او را درنمی‌یابند و پرده‌ها او را نمی‌پوشـانند، از جمله حاضر کردن تخت بلقیس نزد او پیش از آنکه چشم بر هم زند، از سرزمین سبأ که شهری است در یمن میان حضرموت و صنعا. من آن را در سفر خود دیده‌ام و آن همان شهری است که خداوند بر آن سیل ویرانگر سد را فرستاد.

و روایت شده است: که زن از خانه‌اش بیرون می‌آمد و پیمانه‌ای بر سر داشت، پس زیر درختان راه می‌رفت و پیمانه‌اش از میوه‌هایی که در آن می‌افتاد پر می‌شـد. و خداوند تعالی فرمود: ﴿همانا برای قوم سبأ در محل سکونتشان نشانه‌ای بود: دو باغ از راست و چپ. به آنان گفته شد از روزی پروردگارتان بخورید و او را شکر کنید. شهری است پاکیزه و پروردگاری آمرزنده﴾. پس چون به خدا و نعمت‌هایش کفر ورزیدند، خداوند سیل عرم را بر آنان فرستاد.

خداوند تعالی فرمود: ﴿پس روی گرداندند و ما سیل «عَرِم» را بر آنان فر ستادیم و دو باغ پر نعمت ایشان را به دو باغ با میوه‌هایی تلخ و درخت گز و اندکی از درخت سدر تبدیل کردیم. ❁ این را به سـزای کفرشـان به آنان جزا دادیم؛ و آیا جز ناسـپاس را مجازات می‌کنیم؟﴾. و آن دو باغ که خداوند در کتابش ذکر کرده، تا به امروز به همان دو حالت سر سبز و ویران باقی هستند. و گفتهٔ خداوند تعالی: « سیلُ العَرِم»، از آن کثرت را اراده کرده است. و گفته شده: آن نام دره‌ای است که سیل از آن سرازیر شد. و گفته شده: آن نام مو شی ا ست که سد را سوراخ کرد. و گفته‌اش: «العَرِم»، از آن کثرت را اراده کرده، که برگرفته از این گفتهٔ آنان ا ست: لشکر انبوه و بسیار هنگامی که بسیار و انبوه باشد.

(داستان سرزمین مورچه ها یا همان وادي النمل):

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ❁ فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ﴾[1].

[1] سوره نمل،آیه۱۸ و ۱۹

و گفتهٔ خداوند تعالی: ﴿تا آنکه به سرزمین مورچگان رسـیدند، مورچه‌ای گفت: «ای مورچگان، به خانه‌های خود داخل شوید تا سلیمان و لـ شکریانش شما را در حالی که متوجه نیسـتند، خرد نکنند.» ❁ سـلیمان از سـخن او تبسـمی کرد و خندید و گفت: «پروردگارا، به من الهام کن تا شکر نعمتی را که بر من و بر پدر و مادرم ارزانی دا شتی به جای آورم و کاری شـایسـته که تو آن را بپسـندی انجام دهم و مرا به رحمت خود در میان بندگان صالحت داخل کن.»﴾ .

(تأویل داستان مورچه):

فَالنَمْلَةُ السَيِّدَةُ أَمُّ سَلَمَةَ مِنْها السَلامُ الَّتِي هِيَ جَوْهَرَةُ سَيِّدِنَا سَلْمَانُ إِلَيْهِ التَسْلِيمُ، وَالنَمْلُ البَاقُونَ: هُمْ الْمُؤْمِنُونَ، وَقَوْلُها لَهُمْ: اُدْخُلُوا مَسَـاكِنَكُمْ: مَعْنَاهُ: اِحْفَظُوا مَرَاتِبَكُمْ وَالْزَمُوا مَا عَرَّفَكُمْ اللهُ تَعَالَى مِنْ عِلْمِ التَوْحِيدِ وَاُكْتُمُوهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ وَلَا تُجِيبُوا بِفَتْوَى مِنْ أَنْفُسِـكُمْ، وَاعْرِفُوا السَيِّدَ سُلَيْمَانَ عَزَّعِزُّهُ بِالحَقِيقَةِ أَنَّهُ الإِسْمُ الأَعْظَمُ وَالحِجَابُ الأَكْرَمُ. وَأَمَّا التَبَسُّمُ: فَإِنَّهُ لا يَكُونُ إِلَّا عَنْ رِضىً.

پس آن مورچه، سرور ما ام سـلمه سـلام بر او اسـت که او گوهر و جوهرهٔ سرور ما سلمان – سلام بر او– ا ست. و دیگر مورچگان، همان مؤمنان هستند. و این گفتهٔ او به

آنان که: «به خانه‌های خود داخل شوید»، معنایش این است: مراتب خود را حفظ کنید و به آنچه خداوند تعالی از علم توحید به شما شناسانده است پایبند باشید و آن را جز از اهلش پنهان دارید و از پیش خود فتوا ندهید، و سـید ما سـلیمان عَزَّعَزَّهُ را به حقیقت بشناسید که او همان «اسم اعظم» و «حجاب اکرم» است. و اما تبسم: آن جز از روی رضایت نیست.

(تأویل داستان تخت بلقیس یا همان عرش بلقیس):

وَأَظْهَرَ المَعْنَى عَزَّعَزَّهُ مَا أَتَى بِهِ مِنْ عَرْشٍ بَلْقِيسَ فِي طَرْفَةِ عَيْنٍ كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ فِي قَوْلِهِ: ﴿قَالَ الَّذِي عِندَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ ۚ فَلَمَّا رَآهُ [سُلَيْمَانُ] مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَٰذَا مِن فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ ۖ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ﴾[1]. فَهَٰذِهِ إِشَارَةٌ مِنَ السَيِّدِ سُلَيْمَانَ الإِسْمِ إِلَى مَوْلَاهُ آصِـفُ عَزَّعَزَّهُ الَّذِي هُوَ المَعْنَى أَنَّهُ رَبُّهُ وَمَبْدِئُهُ وَإِلٰهُهُ وَبَارِيْهِ وَهُوَ مَوْلَانَا أَمِيرُ النَحْلِ عَزَّعَزَّهُ الأَنْزَعُ البُطَيْنُ رَبُّ الأَرْبَابِ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الكِتَابِ وَسُـلَيْمَانُ هُوَ الإِسْـمُ الأَعْظَمُ وَالحِجَابُ الأَكْرَمُ عَزَّعَزَّهُ.

[1] سوره نمل، آیه ۴۰

و «معنی» عَزَّعَزَّهُ آنچه را انجام داد، یعنی حاضر کردن تخت بلقیس در یک چ شم بر هم زدن را آشــکار ســاخت، همان‌گونه که خداوند تعالی از زبان او در این گفته‌اش خبر می‌دهد: ﴿کسی که دانشی از کتاب نزد او بود گفت: «من آن را پیش از آنکه چشم بر هم زنی، نزد تو می‌آورم.» پس چون سـلیمان آن را نزد خود مســتقر دید، گفت: «این از فضـل پروردگار من اســت تا مرا بیازماید که آیا شـکر می‌کنم یا کفران می‌ورزم. و هر کس شــکر کند، تنها به ســود خود شــکر کرده، و هر کس کفران ورزد، به راســتی که پروردگار من بی‌نیاز و کریم است.»﴾.

پس این اشاره‌ای است از سوی سید ما سلیمان که «اسم» است، به مولای خود آصف عَزَّعَزَّهُ که «معنی» است، مبنی بر اینکه او پروردگار، مبدأ، معبود و آفریدگار او ست. و او مولای ما امیر زنبوران عَزَّعَزَّهُ، آن پیشانی‌گشادهٔ میان‌پر، پروردگارِ پروردگاران است که علم کتاب نزد اوست. و سلیمان همان «اسم اعظم» و «حجاب اکرم» عَزَّعَزَّهُ است.

(تأويل شخصيت های داستان سلیمان):

وَبَلْقِيسُ هِيَ فِي القُبَّةِ الهَا شِمِيَّةِ صَفِيَّةٌ بْنَةُ حُيَيٍّ بْنِ أَخْطَبَ الخَيْبَرِيَّةِ وَالعِفْرِيْتُ الَّذِي قَالَ اللهُ تَعَالَى إِخْبَارًا عَنْهُ: ﴿قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَّقَامِكَ ۖ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ﴾[١] [هُوَ المِقْدَادُ] وَالهُدْهُدُ الَّذِي قَالَ اللهُ تَعَالَى فِي حَقِّهِ: ﴿وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ﴾[٢] [هُوَ البابُ]. وَكَذٰلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿اذْهَبْ بِكِتَابِي هَٰذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ﴾[٣] [فَهُوَ السَّيِّدُ سَلْمَانُ إِلَيْهِ التَسْلِيمُ]. وَقَوْلُهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى فِي حَقِّ الْهُدْهُدِ بِقَوْلِهِ: ﴿فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ﴾[٤].

و بلقیس در قبهٔ هاشمی ، همان صفیه دختر حیی بن اخطب خیبری است. و عفریتی که خداوند تعالی از او خبر داده و فرموده اســـت: ﴿عفریتی از جنیان گفت: «من آن را برای تو می‌آورم پیش از آنکه از جای خود برخیزی، و من بر این کار توانا و امینم.»﴾ او همان مقداد است.

---

[١] سوره نمل،آیه٣٩

[٢] سوره نمل،آیه٢٠

[٣] سوره نمل،آیه٢٨

[٤] سوره نمل،آیه٢٢

و هدهدی که خداوند تعالی درباره‌اش فرمود: ﴿و جویای پرندگان شـد و گفت: «مرا چه شده است که هدهد را نمی‌بینم؟ یا اینکه از غایبان است؟»﴾ او همان باب است.

و همچنین این گفتهٔ او عَزَّوَجَلَّ: ﴿این نامهٔ مرا ببر و بر آنان بیفکن، سـپس از ایشـان روی برگردان و بنگر چه پا سخی می‌دهند.﴾ [پس او همان سرور ما سلمان ا ست - سلام بر او-].

و این گفتهٔ خداوند سـبحانه و تعالی دربارهٔ هدهد: ﴿پس دیری نپایید که هدهد آمد و گفت: «به چیزی احاطه یافتم که تو به آن احاطه نیافته‌ای و از سـبأ برایت خبری یقینی آورده‌ام.»﴾

(تأویل سخن هدهد):

فَفِيهِ وَجْهَانِ:

الوَجْهُ الأَوَّلِ: أَحَدُهُمَا عَلَى طَرِيقِ الإِسْـتِفْهَامِ تَقْدِيرُهُ: أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ، فَكَانَتْ هٰذِهِ الإِشَارَةُ مِنَ السَيِّدِ سَلْمَانَ إِلَيْهِ التَسْلِيمُ إِلَى السَيِّدِ الإِسْمِ سُلَيْمَانُ عَزَّعَزَّهُ أَيْ: إِنِّي لَمْ أُحِطْ إِلَّا بِمَا أَحَطْتَ بِهِ وَأَنْتَ بِهِ مُحِيطٌ وَأَنْتَ بِهِ أَعْلَمُ بِكَوْنِ كَوْنِهِ قَبْلَ عِلْمِي.

الوَجْهُ الثَّانِي: وَهُوَ قَوْلُ الهُدْهُدِ: أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحُطْ بِهِ، يَعْنِي: الطَّيْرَ وَهُمْ أَرْبَابُ المَرَاتِبِ العُلْوِيَّةِ، لِأَنَّهُ لا يُحِيطُ أَحَدٌ مِنْهُمْ بِمَا يُحِيطُ بِهِ البَابُ مِنَ العِلْمِ، وَلا يَبْلُغُونَ كُنْهَ مَعْرِفَتِهِ.

پس در این سخن هدهد دو وجه وجود دارد:

وجه اول: یکی از آن دو به صورت استفهام و پرسشی است و تقدیر آن چنین است: «آیا به چیزی احاطه یافتم که تو به آن احاطه نیافته‌ای؟» پس این اشاره‌ای بود از سوی سرور ما سلمان - سلام بر او- به سرور ما «اسم»، سلیمان عَزَّعِزُّهُ، به این معنا که: «من احاطه نیافتم مگر به آنچه تو به آن احاطه یافته‌ای و تو بر آن محیطی و تو به بودنِ بودنِ آن پیش از علم من، داناتری.»

وجه دوم: و آن این گفتهٔ هدهد است: «به چیزی احاطه یافتم که تو به آن احاطه نیافته‌ای»، مقصود او «پرندگان» است و آنان همان صاحبان مراتب عالی هستند؛ زیرا هیچ یک از آنان به علمی که «باب» به آن احاطه دارد، احاطه ندارد و به کنه معرفت او نمی‌رسند.

(ظهور شمعون الصفا وتأويل آيات عيسى):

وَظَهَرَ المَعْنَى جَلَّ جَلَالُهُ وَهُوَ شَـمْعُونُ الصَـفَا بْنُ يُونَانَ بِالذَاتِ لَا بِالأَمْثِلَةِ وَالصِـفَاتِ، وَأَظْهَرَ مَعَ عِيـسَى عَزَّعِزُّهُ خَلْقَ الطَيْرِ مِنْ طِينٍ وَأَبْرَأَ الأَكَمَةِ وَالأَبْرَصَ وَأَصْحَابِ العِلَلِ المُخْتَلِفَةِ وَأَحْيَا المَوْتَى، وَدَلَّ عِيـسَى عَلَى مَعْنَاهُ بِالإِلٰهِيَّةِ فَقَالَ: ﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُم بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ ۖ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم مِّنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ ۖ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ ۖ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾[1]. ثُمَّ اِعْتَرَفَ المِيمُ عَزَّعِزُّهُ لِمَوْلَانَا بِالعُبُودِيَّةِ وَنَفَى عَنْ نَفْسِـهِ المَعْنَوِيَّةِ فَقَالَ: ﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ۞ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾[2].

و «معنی» جلّ جلاله ظهور کرد و او همان شمعون الصفا پسر یونان ا ست، به ذات، نه به مثال‌ها و صفت‌ها. و او به همراه عیسی عَزَّعِزُّهُ آفرینش پرنده از گِل را آشکار ساخت و کور مادرزاد و پیس و مبتلایان به بیماری‌های گوناگون را شـفا داد و مردگان را زنده کرد. و عیسی به «معنی» خود که همان الوهیت ا ست، راهنمایی کرد و گفت: ﴿و او را رسـولی به سـوی بنی‌اسرائیل قرار داد که به آنان گفت: من با نشـانه‌ای از سـوی

---

[1] سوره آل عمران،آیه۴۹

[2] سوره مریم،آیه۳۰ و ۳۱

پروردگارتان نزد شما آمده‌ام؛ من از گِل برای شما چیزی به شکل پرنده می‌سازم، سپس در آن می‌دمم، پس به اجازهٔ پروردگارم پرنده‌ای می‌شود؛ و کور مادرزاد و پیس را شفا می‌دهم و مردگان را به اذن الله زنده می‌کنم؛ و شما را از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید، خبر می‌دهم. به راستی اگر مؤمن باشید، در این برای شما نشانه‌ای است.﴾

سپس «میم» (اشاره به سیدنا عیسی که «اسم» است) عَزَّعَزَّهُ به عبودیت برای مولای ما شمعون اعتراف کرد و «معنویت» را از خود نفی نمود و گفت: ﴿عیسی گفت: «همانا من بندهٔ الله هستم، به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است. ❁ و مرا هر جا که باشم مبارک گردانیده و تا زنده‌ام مرا به نماز و زکات سفارش کرده است.»﴾

(إتمام حجت عيسى وشمعون):

إشــارَةً لِأَهْلِ البَصَــائِرِ أَنَّهُ الإِلَهُ المَعْبُودُ، وَأَنَّهُ بَارِئُهُ المُحْسِــنُ إِلَيْهِ وَالمُنْعِمُ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ قَوْلًا مُعْلَنًا سَمِعَهُ أَهْلُ الظَاهِرِ: "يَا شَمْعُونُ أَنْتَ صَخْرَتِي وَعَلَيْكَ حَطَطْتُ رَحْلِي، وَعَلَيْكَ أَبْنِي كَنِيسَتِي".

وَكَذٰلِكَ قَالَ وَهُوَ السَّيِّدُ المِيمُ لِمَوْلَانَا أَمِيرَ المُؤْمِنِينَ ﷺ: "أَنْتَ صَخْرَتِي وَعَلَيْكَ حَطَطْتُ رَحْلِي" وَهُوَ شَمْعُونُ بْنُ يُونَانَ الظَّاهِرُ فِي كُلِّ عَصْرٍ وَزَمَانِ المَعْبُودُ بِكُلِّ لُغَةٍ وَلِسَانٍ.

و این اشاره‌ای برای اهل بصیرت است که شمعون همان معبود پرستیده شده و آفریدگار و احسان‌کننده و نعمت‌بخش به عیسی است. سپس عیسی سخنی آشکار گفت که اهل ظاهر آن را شنیدند: «ای شمعون، تو صخرهٔ من هستی و بر تو بار خود را فرود آوردم و بر تو کلیسای خود را بنا می‌کنم.»

و همچنین سید ما «محمد» به مولای ما امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «تو صخرهٔ من هستی و بر تو بار خود را فرود آوردم.» و او همان شمعون بن یونان است که در هر عصر و زمانی ظهور می‌کند، آنکه به هر زبان و بیانی پرستیده می‌شود.

(تجلی نهایی وتأویل مشارق ومغارب):

وَظَهَرَ المَـعْـنَـى جَلَّ جَلَالُهُ وَتَقَدَّسَـتْ أَسْـمَاؤُهُ وَهُـوَ مَوْلَانَا أَمِيرُ النَحْلِ مِـنْ سَيِّدِنَا أَبِي طَالِبِ بْنِ عَبْدِ المُطَّلِبِ عَزَّعَزُّهُمُ بِالذَاتِ، تَعَالَى مَنْ ذَاتُهُ لَا تُشْبِهُ الذَوَاتَ وَظُهُورَاتُهُ لَا تُشْبِهُ الظُهُورَاتِ. وَالسَيِّدُ أَبُو طَالِبٍ هُوَ البَيْتُ المُعَظَّمُ المَوْضُوعُ وَالسَقْفُ العَالِي المَرْفُوعُ الَّذِي ظَهَرَ المَوْلَى سُبْحَانَهُ مِنْهُ بِذَاتِهِ.

قَالَ اللهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ ۝ عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِّنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ﴾[١] وَقَالَ تَعَالَى: ﴿إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ﴾[٢] وَهٰذَا قَسَمُ الإِسْمِ الأَعْظَمِ عَزَّعَزُّهُ لِمَوْلَاهُ.

﴿المَشَارِقُ﴾ أَبُو طَالِبٍ، ﴿وَالمَغَارِبُ﴾ الحَسَنُ الحَادِي عَشَرَ صَاحِبُ العَسْكَرِ عَزَّعَزُّهُ إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ: فَالوَعْدُ هُوَ الرَجْعَةُ البَيْضَاءُ وَظُهُورُ مَوْلَانَا أَمِيرُ النَحْلِ بِأَنْزَعَ بِطِينٍ فِي الكَرَّةِ البَيْضَاءِ وَالرَجْعَةِ الزَهْرَاءِ وَالمُجَازَاةُ: إِسْتِيفَاءُ الحُقُوقِ فَيَفُوزُ بِالنَجَاةِ أَهْلُ الإِقْرَارِ وَيَلْحَقُونَ بِأَهْلِ الصَفَاءِ وَيُقْتَلُ كُلُّ طَاغٍ وَبَاغٍ وَيَكُونُ فِي النَكَالِ أَهْلُ الإِنْكَارِ وَالجُحُودِ وَالعَمَى.

---

[١] سوره معارج،آیه۴۰و۴۱

[٢] سوره ذاریات،آیه۵

و «معنی» جلّ جلاله و نام‌هایش مقدس باد ظهور کرد و او همان مولای ما امیر زنبوران است که از سید ما ابوطالب بن عبدالمطلب عَزَّعَزُّهُ م به ذات ظهور نمود؛ برتر است آنکه ذاتش به ذات‌ها و ظهوراتش به ظهورات دیگر شباهت ندارد. و سید ما ابوطالب همان «بیت معظمِ بنا نهاده شده» و « سقف عالیِ برافرا شته» ا ست که مولا سبحانه از او به ذات خویش ظهور کرد. خداو ند فرمود: ﴿پس ســوگند به پرورد گار مشرــق ها و مغرب‌ها که ما تواناییم ❁ بر اینکه بهتر از آنان را جایگزین کنیم و ما هرگز مغلوب نخواهیم شد﴾ و خداوند تعالی فرمود: ﴿که آنچه وعده داده می‌شوید، راست است﴾ . و این سوگند «اسم اعظم» (محمد) عَزَّعَزُّهُ برای مولای خویش علی است.

«المشارق» ابوطالب ا ست، و «المغارب» امام حـسن عـسکری عَزَّعَزُّهُ ا ست. «که آنچه وعده داده می شوید، را ست ا ست»: پس آن «وعده»، همان بازگشت نورانی و ظهور مولای ما امیر نحل به صــورت پیشــانی‌گشــادهٔ میان‌پر در بازگشــت نورانی و رجعت درخشــان اســت. و پاداش و کیفر: بازپس‌گیری کامل حقوق اســت، پس معتقدان به نجات دســت می‌یابند و به اهل صــفا می‌پیوندند و هر طغیانگر و ســتمکاری کشــته می‌شود و اهل انکار و کتمان حقیقت و کوری در عذاب سخت گرفتار می‌شوند.

(تأویل مشرق ومغرب):

وَكَذٰلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿رَّبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا﴾[۱] فَالْمُشْرِقُ: هُوَ ما أَشْرَقَ المَعْنَى جَلَّ جَلَالُهُ مِنْهُ فَظَهَرَ، وَالمَغْرِبُ: مَا غَرَبَ المَعْنَى عِنْدَ ظُهُورِهِ بِهِ وَغَابَ عَنْ عُيُونِ أَهْلِ المِزَاجِ وَالكَدَرِ، لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا.

و همچنین این گفتهٔ خداوند تعالی: ﴿پروردگار مشرق و مغرب که معبودی جز او نیست، پس او را وکیل خود برگزین﴾. پس «مشرق»: آن چیزی است که «معنی» جلّ جلاله از آن درخشید و ظهور کرد. و «مغرب»: آن چیزی است که «معنی» هنگام ظهورش در آن غروب کرد و از چشمان اهل مزاج و کدورت وکسانی که طینتشان آلوده است پنهان گشت. معبودی جز او نیست، پس او را وکیل خود برگزین.

[۱] سوره مزمل،آیه۹

(شواهدی از احادیث):

[٢٠٣] كَذَا رُوِيَ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ بِالإِجْمَاعِ أَنَّهُ قَالَ لِمَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ قَوْلًا عَرَفَهُ أَهْلُ الإِرْتِفَاعِ: "يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَكِيلِي وَخَلِيفَتِي" ثُمَّ صَرَّحَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ فَقَالَ: "اللّٰهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالخَلِيفَةُ فِي الأَهْلِ وَالمَالِ وَالوَلَدِ وَلَا يَجْمَعُهُمَا غَيْرُكَ" فَمَا أَحْسَنَ هٰذَا الشَّاهِدَ وَأَعْظَمَ بَيَانَهُ لِأَهْلِ البَصِيرَةِ وَمَنْ قَدْ عَافَاهُ اللّٰهُ مِنَ الشَّكِّ وَالحَيْرَةِ.

همچنین به اجماع از رسول الله ﷺ روایت شده است که او به مولای ما امیرالمؤمنین ﷺ سخنی فرمود که اهل مراتب عالی آن را شناختند: «ای علی، تو وکیل و خلیفهٔ من هستی.» سپس در جای دیگری تصریح فرمود و گفت: «خداوندا، تو همراه در سفر و جانشین در خانواده و مال و فرزند هستی و جز تو این دو را در خود جمع نمی‌کند.» پس چه نیکو ست این شاهد و چه بزرگ است بیان آن برای اهل بصیرت و کسی که خداوند او را از شک و سرگردانی رهایی بخشیده است.

(خلاصه ظهورات هفتگانه ذات)

وَهٰذِهِ الظُّهُورَاتُ السَبْعَةُ الَّتِي شَرَحْنَاهَا هِيَ الَّتِي ظَهَرَ فِيهَا مَوْلَانَا عَزَّعِزُّهُ بِالذَّاتِ مِنَ المَقَامِ الآدَمِيِّ إِلَى آخِرِ الظُّهُورِ المُحَمَّدِيِّ وَهِيَ: هَابِيلُ، شِيثٌ يُوسُفُ، آصِفُ، يُوشَعُ، شَمْعُونُ، عَلِيٌّ أَمِيرُ النَحْلِ عَزَّوَجَلَّ وَأَظْهَرَ مَوْلَانَا الغَيْبَةَ عَلَى يَدِ الوَلِيِّ المُقَرَّبِ المُخْتَبَرِ عَبْدِ الرَحْمٰنِ بْنِ مُلْجِمٍ عَلَيْهِ السَلَامُ وَسَنُورِدُ حَمْدَهُ فِي المَوْضِعِ الَّذِي يَقْتَضِيهِ، **وَهٰذِهِ الظُّهُورَاتُ كُلُّهَا ذاتِيَّةٌ** أَحدِيَّةٌ ظَهَرَ فِيهَا أَمِيرُ المُؤْمِنِينَ عَزَّعِزُّهُ بِالأَنْزَعِ البَطِّيْنِ، وَهُوَ الحَقُّ المُبِينُ عَيْنُ اليَقِينِ إِلٰهُ العَالَمِيْنَ، سُبْحانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْـــرِكُونَ، الَّذِي بِهَا عَرَفَهُ أَهْلُ المَعْرِفَةِ مِنْ أَهْلِ السَموَاتِ وَالأَرْضِ فِي سالِفِ الدُهُورِ وَالأَحْقابِ.

و این ظهورات هفت‌گانه‌ای که شرح دادیم، همان‌هایی هســتند که مولای ما عَزَّعِزُّهُ از مقام آدمی تا پایان ظهور محمدی، به ذات در آنها ظهور کرد و آنها عبارتند از: هابیل، شیث، یوسف، آصف، یوشع، شمعون، و علی امیر نحل عَزَّوَجَلَّ. و مولای ما غیبت را به دســت ولیِّ مقربِ آزموده، عبدالرحمن بن ملجم علیه الســلام، آشــکار ساخت و ستایش او را در جای منا سب خواهیم آورد. و تمام این ظهورات، ذاتی و یگانه هستند که امیرالمؤمنین عَزَّعِزُّهُ در آنها به صورت «انزع بطین» (پیشانی‌گشادهٔ میان‌پر) ظهور کرد؛ و او همان حق آشــکار، عین‌الیقین و معبود جهانیان اســت؛ پاک و برتر اســت از آنچه

شرک می‌ورزند؛ آنکه اهل معرفت از اهالی آسمان‌ها و زمین در روزگاران و دوران‌های گذشته، او را به واسطهٔ همین ظهورات شناختند.

(در تنزیه و تقدیس ذات الهی):

ثُمَّ ظَهَرَ بِغَيْرِهَا فِيمَا مَـضَى وَبِهَا يَظْهَرُ يَوْمَ البَعْثِ وَالحِسَابِ فَتَعَالَى مَوْلَانَا الأَزَلُ القَدِيمُ الَّذِي لَيْسَ الحَمْدُ إِلَّا لَهُ وَلَا العِزَّةُ لِسِواهُ، عَلَا عَلَى العُلَا بِلَا مُبَايَنَةٍ، وَقَرُبَ بِلَا مُشَاهَدَةٍ، وَاسْتَتَرَ بِلَا مُمَازَجَةٍ، لَيْسَ بِمَدْرُوكٍ وَلَا مَحْدُودٍ وَلَا مَوْصُوفٍ، فَلَا يُحَيَّثُ بِحَيْثٍ، وَلَا يُوجَدُ بِأَيْنٍ وَلَا يُقْرَنُ بِبِمَعِيَّةٍ يَمْلِكُ الأَشْيَاءَ وَلَا تَمْلُكُهُ يَقْدِرُ عَلَيْهَا وَلَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ يَحْوِيهَا وَلَا تَحْوِيهِ، لَيْسَ يَعْرِفُهُ إِلَّا مَنْ خَصَّهُ بِمَعْرِفَتِهِ وَارْتَضَاهُ مِنْ أَهْلِ طَاعَتِهِ، لَامِنْ شَيْءٍ وَلَا فِي شَيْءٍ وَلَا عَلَى شَيْءٍ، مَنْ قَالَ أَنَّهُ مِنْ شَيْءٍ جَعَلَهُ مُحْدَثًا، وَمَنْ قَالَ أَنَّهُ فِي شَيْءٍ جَعَلَهُ مَحْصُورًا، وَمَنْ قَالَ أَنَّهُ عَلَى شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مَحْمُولًا بَلْ هُوَ كَمَا قَالَ عَلَى مَنَابِرِ عَظَمَتِهِ: أَنَّهُ الخَالِقُ لِلأَشْيَاءِ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ بِغَيْرِ دَلِيلٍ دَلَّهُ عَلَى ذَوَاتِ صِفَاتِهَا وَلَا سَابِقَ سَبَقَهُ إِلَى أَوَّلِيَتِهَا، قَدْ قَوَّمَهَا بِإِرَادَتِهِ، وَكَوَّنَهَا بِمَشِيئَتِهِ، وَهِيَ مَجْمُوعَةٌ فِي قَبْضَتِهِ إِلَى يَوْمِ القِيَامَةِ.

سپس در گذشته به غیر این صورت‌ها ظهور کرد و در روز رستاخیز و حساب نیز به همین صورت (انزع بطین) ظهور خواهد کرد. پس برتر است مولای ما، آن ازلی قدیم

که حمد جز برای او و عزت جز از آنِ او نیســت. بر فراز بلندی‌هاســت بدون جدایی از آنها، نزدیک است بدون دیده‌شدن، و پنهان است بدون آمیختگی. نه قابل ادراک است، نه محدود و نه موصوف.

پس به «چگونگی» تو صیف نمی شود و به «کجا» یافت نمی شود و با «همراهی» قرین نمی‌گردد. مالک اشیاء است و اشیاء مالک او نیستند؛ بر آنها تواناست و آنها بر او توانا نیستند؛ آنها را در بر می‌گیرد و آنها او را در بر نمی‌گیرند. او را نمی شنا سد مگر کسی که او را به معرفت خویش مخصــوص گردانده و از اهل طاعتش برگزیده باشــد. نه از چیزی، نه در چیزی و نه بر چیزی است. هر کس بگوید او از چیزی است، او را حادث قرار داده؛ و هر کس بگوید او در چیزی است، او را محصور قرار داده؛ و هر کس بگوید او بر چیزی است، او را محمول قرار داده است. بلکه او همان‌گونه است که بر منبرهای عظمت خویش فرموده: او آفرینندۀ اشــیاء اســت پیش از آنکه به وجود آیند، بدون آنکه دلیلی او را بر ذات صفاتشان راهنمایی کرده با شد و بدون آنکه پیشی‌گیرنده‌ای بر او در اولیت آنها پیشی گرفته با شد. با ارادۀ خویش آنها را برپا دا شت و با مشیت خود آنها را به وجود آورد و همگی تا روز قیامت در قبضۀ قدرت اویند.

(حقيقت معنى واسم ومكان)

ذٰلِكَ اللهُ العَلِيُّ الكَبِيرُ لا تُدْرِكُهُ الأَبْصارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الأَبْصارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الخَبِيرُ كَانَ وَلَا مَكَانَ، ثُمَّ أَبْدَى المَكَانَ مِنْ كَوْنٍ لَامَكَانَ فِيهِ، إِذَا كَانَ يُوجِبُ أَنَّهُ لَا فِي مَكَانٍ يُعْرَفُ بِالنِسْبَةِ إِلَيْهِ، فَالمَعْنَى عَزَّ عِزُّهُ المُكَوِّنُ وَالإِسْمُ المَكَانَ وَالمُكَوِّنُ غِنِيٌّ عَنْ المَكَانِ، وَالمَكَانُ مُفْتَقِرٌ إِلَى المُكَوِّنِ وَالعَالَمَانِ العُلْوِيُّ وَالسُفْلِيُّ مُفْتَقِرُونَ إِلَى المَكَانِ الَّذِي هُوَ السَيِّدُ الإِسْمُ مُحَمَّدٌ عَزَّ عِزُّهُ لِيُمَكِنَهُمْ مِنْ مَعْرِفَةِ المَوْلَى العَلِيُّ العَظِيمُ وَيَدُلُّهُمْ عَلَيْهِ.

اين است خداوند بلندمرتبهٔ بزرگ. چشم‌ها او را درنمی‌یابند و او ست که چشم‌ها را درمی‌یابد و او لطیف و آگاه است. او بود و مکانی نبود. سپس «مکان» را از «بودنی» که مکانی در آن نبود، پدیدار ساخت. چنین بودنی ایجاب می‌کند که او در هیچ مکانی که با نسبت به او شناخته شود، قرار ندارد. پس «معنی» عَزَّ عِزُّهُ «مکوِّن» (ایجادکننده) است و «اسم»، «مکان» است. و ایجادکننده از مکان بی‌نیاز است و مکان به ایجادکننده نیازمند است. و دو عالم علوی و سفلی به آن «مکانی» که همان سرور ما «اسم»، محمد عَزَّ عِزُّهُ است، نیازمندند تا آنان را برای شناخت مولای بلندمرتبهٔ بزرگ توانا سازد و به سوی او راهنمایی‌شان کند.

(چگونگی آفرینش نخستین یا کیفیت خلق اول)

وَذٰلِكَ أَنَّ المَعْنَى سُــبْحَانَهُ كَانَ وَلَا مَكَانَ وَلَا دَهْرَ وَلَا زَمَانَ وَلَا حِينَ وَلَا آوَانَ وَلَا سَــمَاءَ مَبْنِيَّةً وَلَا أَرْضَ مُدْحِيَّةٍ وَلَا شَمْسَاً مُشْـرِقَةً وَلَا قَمَرَاً مُنِيرَاً وَلَا كَوَاكِبَ مُتَأَلِّقَةً وَلا نُورَاً وَلَا ظُلْمَةٌ وَلا لَيْلَ وَلَا نَهَارَ وَلا بَرَّاً وَلَا بَحْرَاً وَلَا رَفْعٌ وَلَا خَفْضٌ، فَلَمَّا شَاءَ أَنْ يَجْعَلَ الرَتْقَ فَتْقًا وَالسُكُونُ حَرَكَةٌ وَالكِيانَ عَيَانًا اِخْتَرَعَ السَيِّدَ مُحَمَّدَاً عَزَّعِزَّهُ الَّذِي هُوَ إِسْمُهُ الأَعْظَمُ الكَرِيمُ مِنْ نُورِ ذَاتِهِ وَأَقَامَ شَــخْصَــهُ وَنَادَاهُ وَخَاطَبَهُ وَنَاجَاهُ، وَجَعَلَهُ إِسْــمُهُ الأَجَلَ الَّذِي بِهِ يُدْعَى وَحِجَابُهِ الأَدْنَى وَمَثَلُهُ الأَعْلَى فَقَالَ فِيهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ ۚ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾[١] وَفَوَّضَ إِلَيْهِ مَقَالِيدَ مُلْكِهِ وَخَلْقَ خَلْقِهِ، وَجَعَلَهُ السَــبِيلَ إِلَيْهِ وَالدَلِيلُ عَلَيْهِ فَالمَعْنَى عَزَّعِزَّهُ نَسَــبُهُ سُــورَةُ الإِخْلَاصِ إِلَى آخِرِهَا.

و آن بدین گونه بود که «معنی» سـبحانه بود و نه مکانی، نه دهری، نه زمانی، نه هنگامه‌ای، نه آوانی، نه آسمانی بنا شده، نه زمینی گسترده، نه خورشیدی درخشان، نه ماهی تابان، نه ستارگانی فروزان، نه نوری، نه ظلمتی، نه شبی، نه روزی، نه خشکی، نه دریایی، نه بلندی و نه پستی. پس چون خواســت که بسته را گشـوده، سـکون را

---

[١] سوره روم،آیه ٢٧

حرکت، و وجود بالقوه را عیان گرداند، سـید ما محمد ﷺ را که همان اسـم اعظم و کریم او ست، از نور ذات خویش ابداع کرد و شخص او را برپا دا شت و او را ندا کرد و با او سخن گفت و با او راز گفت. و او را ا سم برتر خود که با آن خوانده می شود، و حجاب نزدیکتر و مَثَل اعلای خویش قرار داد. پس عَزَّوَجَلَّ دربارۀ او فرمود: ﴿و او ست کسی که آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را بازمی‌گرداند و این بر او آسان‌تر ا ست. و برای او در آسمان‌ها و زمین، مَثَل اعلی یا وصف برتر است و او عزیز و حکیم است.﴾. و کلیدهای مُلک خویش و آفرینش خلقش را به او تفویض نمود و او را راه به سـوی خود و دلیل بر خود قرار داد. پس «معنی» ﷺ، نَسَب و تو صیف او سوره اخلاص است تا پایان آن.

(مقام احدیت و مرتبه واحدیت):

فَالأَحَدُ المَعْنَى، وَالوَاحِدُ الإِسْمُ وَهُوَ أَصْلُ العَدَدِ وَهُوَ العَرْشُ الَّذِي عَرَّشَ العِلْمَ فِي قُلُوبِ أَهْلِ المَعْرِفَةِ وَهُوَ النَّفْسُ المُحَذِّرَةُ الَّتِي قَالَ اللهُ تَعالَى فِيهَا: ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا ۗ وَيُحَذِّرُكُمُ اللهُ نَفْسَهُ ۗ وَاللهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾[1].

پس «احد» (یگانه) همان «معنی» است، و «واحد»همان «اسم» است و او اصل عدد است و او همان عرشی است که علم را در دل‌های اهل معرفت بنا نهاد و برافراشت. و او همان «نفس» هشداردهنده‌ای است که خداوند تعالی درباره‌اش فرموده: ﴿روزی که هر کس، آنچه از کار نیک انجام داده و آنچه از کار بد انجام داده را حاضر شده می‌یابد و آرزو می‌کند که کاش میان او و آن کار بد فاصله‌ای دور بود. و خداوند شما را از «نفس» خود بر حذر می‌دارد؛ و خداوند به بندگان مهربان است.﴾.

[۲۰۴] وَفِي ذٰلِكَ يَقُولُ السَّيِّدُ مُحَمَّدٌ عَزَّعَزُّهُ: أَعْرَفُكُمْ بِنَفْسِهِ أَعْرَفُكُمْ بِرَبِّهِ" مَعْنَاهُ: أَعْرَفُكُمْ بِالمِيمِ أَعْرَفُكُمْ بِالعَيْنِ لِأَنَّهُ مَنْ عَرَفَ الإِسْمَ بِحَقِيقَتِهِ فَقَدْ عَرَفَ المَعْنَى وَصَحَّتْ لَهُ عِبادَتُهُ.

[1] سوره آل عمران ،آیه ۳۰

و در این باره سید ما محمد ﷺ می‌فرماید: «داناترین شما به «نفس» خویش، داناترین شما به پروردگار خویش است.» معنایش این است: داناترین شما به «میم» (محمد)، داناترین شما به «عین» (علی) است. زیرا هر کس «اسم» را به حقیقتش بشناسد، «معنی» را شناخته و عبادتش صحیح گشته است.

[٢٠٥] وَمِمَّا رُوِيَ بِالإِجْمَاعِ عَنْ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ فِيَّ قَسَمِهِ: "وَحَقِّ مَنْ نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ".

و از جمله آنچه به اجماع از مولای ما امیرالمؤمنین ﷺ روایت شده، آن است که ایشان در سوگند خود می‌فرمود: «به حق آنکه جان محمد به دست اوست.»

[٢٠٦] وَوَرَدَ عَنْ الفَضْلِ بْنِ العَبَّاسِ عَلَيْهِ السَلَامُ أَنَّهُ قَالَ: "إِنَّ نَفْسَ رَسُولِ اللهِ سَالَتْ بِكَفِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ مِثْلَ اللُؤْلُؤَةِ البَيْضَاءِ فَأَهْوَى بِهَا إِلَى فِيهِ" وَقَرَأَ: ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ❁ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ❁ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ❁ وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾[١]. وَكَذٰلِكَ رَوَتْهُ عائِشَةُ أَيْضًا، وَعِبادُهُ فِي هٰذا الْمَوْضِعِ: الحَاءَانِ وَالجَنَّةُ: السَيِّدُ فَاطِرُ ﷺ.

و از فضل بن عباس علیه السلام وارد شده است که گفت: «همانا «نفس» رسول الله همچون مرواریدی سفید در کف دست امیرالمؤمنین ﷺ روان شد، پس آن را به سوی

---

[١] سوره فجر: ٢٧-٣٠

دهان خویش برد» و این آیه را خواند: ﴿ای «نفس» مطمئنه ❁ خشـنود و پسـندیده به سوی پروردگارت بازگرد ❁ پس در میان «عباد» من درآی ❁ و به «جنت» من داخل شو﴾

و عایشه نیز این را روایت کرده است. و «عباد» او در این موضع: دو «حاء» حسن و حسین هستند. و «جنت»: سرور ما فاطر (فاطمه) عَزَّعَزَّهُ است.

[٢٠٧] وَكَذٰلِكَ رُوِيَّ عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ: "مَنْ عَرَفَ مَواقِعَ الصِّفَةِ بَلَغَ قَرَارَ المَعْرِفَةِ" وَالصِّفَةُ السَّيِّدُ مُحَمَّدٌ عَزَّعَزَّهُ وَهُوَ المَقْصُودُ وَقَرَارُ المَعْرِفَةِ مَعْرِفَةُ العَيْنِ المَعْنَى المَعْبُودِ عَزَّعَزَّهُ.

و همچنین از مولای ما صادق عَزَّعَزَّهُ روایت شده است که فرمود: «هر کس جایگاه‌های «صفت» را بشناسد، به اساس و بنیان شناخت حقیقی می‌رسد.» و «صفت»، سید ما محمد عَزَّعَزَّهُ است و او مقصود است. و «قرارگاه معرفت»، شناخت «عین»، یعنی «معنیِ» معبود عَزَّعَزَّهُ است.

(نیاز فرشتگان به معرفت و ظهور پروردگار بر آنان):

[٢٠٨] وَهٰذِهِ رِوَايَتِي عَنْ شُيُوخِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَحَدَّثَنِي حُمُّودُ المَصْرِيُّ قَالَ: قُلْتُ لِلسَيِّدِ أَبِي عَبْدِ اللهِ الخُصَيْبِيِّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَه: يَا سَيْدِي، العَالَمُ العُلْوِيُّ مُحْتَاجُونَ إِلَى مَعْرِفَةِ الأَسْمَاءِ وَالصِفَاتِ؟ قَالَ: نَعَمْ، جَمِيعُ العَالَمَيْنِ العُلْوِيِّ وَالسُفْلِيِّ مُحْتَاجُونَ إِلَى مَعْرِفَةِ الأَسْمَاءِ وَالصِفَاتِ وَالدَلِيلُ عَلَى ذٰلِكَ مَا رَوَيْنَاهُ: "أَنَّ المَلائِكَةَ قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: تَعَالَوْا نَطْلُبُ الرَبَّ وَقَدْ غَابَ عَنْهُمْ، فَظَهَرَ لَهُمْ بِصُورَةِ الطِفْلِ الصَغِيرِ المُحْتَاجِ إِلَى التَرْبِيَةِ وَأَظْهَرَ فِيهِمْ قُدْرَةً وَغَابَ عَنْهُمْ، ثُمَّ ظَهَرَ لَهُمْ بِصُورَةِ الشَابِّ ذِي القُوَّةِ مَفْتُولُ السِبالِ رَاكِبًا عَلَى أَسَدٍ بِهَيْئَةِ الغَضَبِ وَأَظْهَرَ لَهُمْ قُدْرَةً ثُمَّ غَابَ عَنْهُمْ، ثُمَّ ظَهَرَ لَهُمْ بِصُورَةِ الشَيْخِ الكَبِيرِ" وَهُوَ الَّذِي ذَكَرَهُ دانْيالُ عَزَّعَزُّهُ فَقَالَ: "رَأَيْتُ قَدِيمَ الأَيَّامِ بِصُورَةِ الشَيْخِ أَبْيَضَ الرَأْسِ وَاللِحْيَةِ بِهَيْئَةِ النُسُكِ وَالوَقَارِ جَالِسًا عَلَى كُرْسِيٍّ مِنْ ذَهَبٍ إِلَى جَانِبِهِ فِرَاشٌ مِنْ ذَهَبٍ وَالمَلائِكَةُ تَطُوفُ مِنْ حَوْلِهِ وَتُعَظِمُهُ". وَإِنَّ الشَيْخَ أَظْهَرَ فِيهِمْ قُدْرَةً وَغَابَ عَنْهُمْ فَلَمَّا اِخْتَلَفَتْ عَلَى المَلَائِكَةِ الصُوَرُ وَلَمْ تَخْتَلِفْ عَلَيْهِمْ القُدْرَةُ قَالُوا لَهُ: سُبْحَانَكَ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ إِظْهَرْ كَيْفَ شِئْتَ بِمَا شِئْتَ فَأَنْتَ أَنْتَ

و این روایت من از اساتید روحانی من است –رضی الله عنهم– و حمود المصری برایم حدیث کرد و گفت: به سید ابی عبدالله الخُصیبی –شرف الله مقامه– گفتم: ای سرورم،

آیا عالم علوی یا جهان بالا به شناخت اسماء و صفات نیازمندند؟ فرمود: آری، تمام دو عالم علوی و سفلی به شناخت اسماء و صفات نیازمندند و دلیل بر آن، روایتی است که نقل کرده‌ایم: «که فرشتگان به یکدیگر گفتند: بیایید پروردگار را طلب کنیم، در حالی که از آنان غایب شده بود. پس او برایشان به صورت کودکی صغیر و نیازمند به تربیت ظهور کرد و در میانشان قدرتی آشکار ساخت و از آنان غایب شد. سپس برایشان به صورت جوانی نیرومند با سبیل‌های تابیده، سوار بر شیر و با هیئت خشم ظهور کرد و برایشان قدرتی آشکار ساخت و سپس از آنان غایب شد. سپس برایشان به صورت پیری کهنسال ظهور کرد.» و او همان است که دانیال عَزَّعَزَّهُ ذکر کرده و گفته است: «ازلی را به صورت پیری سپید موی سر و ریش، با هیئت عبادت و وقار دیدم که بر کرسی‌ای از طلا نشسته بود و در کنارش بستری از طلا بود و فرشتگان گرداگرد او طواف می‌کردند و او را بزرگ می‌داشتند.» و آن پیر در میانشان قدرتی آشکار ساخت و از آنان غایب شد. پس چون صورت‌ها بر فرشتگان متفاوت گشت اما قدرت بر آنان متفاوت نشد، به او گفتند: «پاک و منزهی تو، معبودی جز تو نیست. هرگونه که خواهی و به هر چه خواهی ظهور کن، که تو همانی که هستی.»

(اسماء ذات يا مقام غيب و اسماء تعريف يا مقام تجلى):

وَذٰلِكَ بِتَوْفِيقِهِ لَهُمْ وَلَوْلَانَا أَمِيرُ النَحْلِ عَزَّوَجَلَّ أَسْمَاءٌ كَثِيرَةٌ شَرِيفَةٌ سَنِيَّةٌ، فَمِنْهَا مَاهُوَ فِي القُرْآنِ الَّذِي يَعْلَمُ ظَاهِرَهَا لِيَدْعُوهُ بِهَا مِنْ كافَّةِ البَرِيَّةِ، وَأَسْمَاؤُهُ فِي الظُهُورَاتِ المِثْلِيَّةِ فَلَا يَعْلَمُ حَقِيقَتَهَا غَيْرَ الفِرْقَةِ الشُعَيبِيَّةِ

وَسَنُورِدُ فِي ذٰلِكَ مَا عَلِمْنَاهُ فِي البَابِ الَّذِي يَتَضَمَّنُ مَعْرِفَةَ أَسْمَاءِ أَمِيرِ المُؤْمِنِينَ عَزَّوَجَلَّ وَلَمَّا ذَكَرْنَا الأَسْمَاءَ السَبْعَةَ الذَاتِيَّةَ الَّتِي أَظْهَرَهَا فِي الكَوْنِ البَشَرِيِّ، وَجَبَ أَنْ نَذْكُرَ أَسْمَاءَهُ الَّتِي هِيَ لَهُ خَاصَّةً فِي حَقِيقَةِ الدُعَاءِ بِالإِشَارَةِ إِلَيْهِ وَهِيَ: المَعْنَى، القَدِيمُ، الأَزَلُ، الأَحَدُ، الفَرْدُ الصَمَدُ، العَلِيُّ، مُعِلُّ العِلَلِ مَعْنَى المَعَانِي، غَايَةُ الغَايَاتِ، إِلٰهُ الآلِهَةِ.

فَهٰذِهِ أَسْمَاؤُهُ لِذَاتِهِ الَّتِي اِسْتَأْثَرَ وَتَفَرَّدَ بِهَا فِي القِدَمِ وَلَمْ يُنْحِلْهَا عَزَّوَجَلَّ لِإِسْمِهِ الأَعْظَمِ، وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُدْعَى بِهَا أَحَدٌ غَيْرُهُ تَعَالَى. وَلَا يُشَارُ بِهَا إِلَّا إِلَيْهِ وَالأَسمَاءُ السَبْعَةُ الَّتِي هِيَ أَسمَاءُ التَعْرِيفِ الَّتِي أَوَّلُهَا هَابِيلُ إِلَى آخِرِهَا الَّتِي ظَهَرَ فِيهَا بِذَاتِهِ لِكَافَّةِ النَاسِ عَدْلًا مِنْهُ وَرَحْمَةً وَلُطْفًا بِخَلْقِهِ إِذْ ظَهَرَ لَهُمْ كَخَلْقِهِ وَلَمْ يُدْخِلْ الإِسْمَ فِي مَقَامٍ مِنْهَا وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُسَمَّى بِالأَسْمَاءِ الذَاتِيَّةِ المَعْنَوِيَّةِ غَيْرِ المَعْنَى العَيْنِ جَلَّ جَلَالُهُ وَتَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ.

و آن به توفیق او برای ایشـان بود. و مولای ما امیر نحل عَزَّعَزُّهُ نام‌های بسیار شریف و والایی دارد. برخی از آنها در قرآن اســت که ظاهر آن را تمام آفریدگان می‌دانند تا او را بدان بخوانند. و نام‌های او در ظهورات نهادین ا ست که حقیقت آن را جز فرقهٔ شعیبیه نمی‌دا ند. و در این باره آنچه را دانســته‌ایم در بابی که متضــمن شــنا خت نام های امیرالمؤمنین عَزَّعَزُّهُ اســت، خواهیم آورد. و چون نام‌های ذاتی هفت‌گانه‌ای را که او در عالم بشری آشکار ساخت ذکر کردیم، واجب است که نام‌های او را که در حقیقتِ دعا و ا شاره به او، مخصوص او ست، ذکر کنیم و آنها عبارتند از: «معنی»، «قدیم»، «ازل»، «احد»، «فرد صــمد»، «علی»، «علت‌العلل» (علتِ علت‌ها)، «معنیِ معانی»، «غایت غایات» (هدف نهایی اهداف)، و خدای خدایان.

پس اینها نام‌های ذات اوســت که در ازل برای خود برگزیده و در آن یگانه اســت و عَزَّعَزُّهُ آنها را به «اسم اعظم» خود نبخشیده است و جایز نیست که کسی غیر از او تعالی با آنها خوانده شود. و با آنها جز به او اشاره نمی‌شود. و آن نام‌های هفت‌گانه که نام‌های معرفی‌کننده هستند و اولشان هابیل است تا آخر، همان‌هایی هستند که او از روی عدل و رحمت و لطف به خلقش، به ذات خود در آنها برای تمام مردم ظهور کرد، زیرا برایشان مانند یکی از خودشان ظهور نمود و «ا سم» را در هیچ یک از آن مقام‌ها داخل نکرد. و

جایز نیســـت که به نام‌های ذاتی معنوی، غیر از «معنیِ عین» -جلّ جلاله و نام‌هایش مقدس باد- کسی نامیده شود.

(عقیده مولف و ختام کلام):

وَكُلُّهَا أَنْزَعِيَّةٌ أَحَدِيَّةٌ لَا تَتَجَزَّأُ وَلَا تَنْقَسِـــمُ وَلَا تُثَنَّى فِي عَدَدٍ، بَلْ جَوْهَرٌ قَائِمٌ بِذَاتِهِ، قَدِيمُ القَدَمِ، عِلَّةُ العِلَلِ أَمِيرُ النَحْلِ البَارِي الأَزَلُ، الَّذِي لَيْسَ فَوْقَهُ غَايَةٌ وَلَا وَرَاءَهُ نِهَايَةٌ، مُسَمِّي الأَسْـمَاءِ وَمُبْدِي حَقَائِقِ الأَشْـيَاءِ، وَالأَسْـمَاءُ كُلُّهَا مُحْتَاجَةٌ إِلَيْهِ، مُعْتَرِفَةٌ لَهُ بِالعُبُودِيَّةِ يَمُدُّهَا بِالعِلْمِ وَالآيَاتِ وَالقَدَرِ وَالْمُعْجِزَاتِ يَنْقُلُ وَلَا يَنْتَقِلُ، وَيُغَيِّرُ وَلَا يَتَغَيَّرُ كَنَقْشِ فَصِّ الخَاتَمِ يُؤَثِّرُ وَلَا يُؤَثَّرُ فِيهِ، يُحِيلُ وَلَا يَحُولُ، يُزِيلُ وَلَا يَزُولُ عَنْ كِيَانِهِ وَإِنْ ظَهَرَ لِعَيَانِهِ فَهَذَا أَصْـلُ مَذْهَبِي وَدِينِي. كَمَا قَالَ جَدِّي وَقُدْوَتِي الخَصِيبِيُّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ فِي شِعْرِهِ الَّذِي هُوَ هِدَايَةُ العَارِفِ:

أَسْمَاءٌ سَبْعاً تُسَمَّى — مُسَمِّياً لا مُسَمَى

و تمام آن ظهورات، انزعی و احدی و برآمده از ذات یگانهٔ انزع هســتند که نه تجزیه می‌شـود و نه تقسـیم می‌پذیرد و در شـمار، دو تا نمی‌شـود؛ بلکه گوهری قائم به ذات، قدیمِ ازلی، علت‌العلل، امیر نحل، آفریدگار ازلی است. آنکه بالاتر از او غایتی و فراتر

از او نهایتی نیست. نام‌گذارِ نام‌ها و پدیدآورندۀ حقایق اشیاء است. و تمام «اسماء» به او نیازمندند و به عبودیت برای او معترفند. اوســـت که آنها را با علم و آیات و قدر و معجزات یاری می‌ر ساند. منتقل می‌کند ولی خود منتقل نمی شود؛ تغییر می‌دهد ولی خود تغییر نمی‌کند؛ مانند نقش نگین انگشـــتر، اثر می گذارد ولی اثر نمی‌پذیرد؛ تغییر می‌دهد ولی تغییر نمی‌کند؛ زایل می‌کند ولی از وجود خویش زایل نمی‌شـــود، هرچند برای دیدگان آشکار گردد. پس این اصل مذهب و دین من است.

همان‌گونه که جد و پیشـــوای من، خصـــیبی شرف الله مقامه در شـــعر خود که راهنمای عارف اســـت، فرموده: «هفت نام اســـت که « نام گذار» نامیده می‌شـــود، نه «نام‌گذاری‌شده».»

(درباب آن کس که أنا لاهوتی میگوید):

فَمَنْ قَالَ: إِنَّ الَّذِي كَانَ عَلَى المِنْبَرِ يَقُولُ أَنَا فَعَلْتُ أَنَا صَـــنَعْتُ أَنَّهُ المِيمُ فَقَدْ كَفَّرَ وَضَـــلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا لِأَنَّ قَوْلَ مَوْلَانَا عَزَّعَزُّهُ: أَنَا، لَا يَدُلُّ إِلَّا عَلَى المُتَكَلِّمِ كَقَوْلِ القَائِلِ: أَنَا العَالِمُ أَنَا السَخِّيُّ أَنَا الشُجَاعُ وَغَيْرُ ذٰلِكَ مِنَ الكَلَامِ فَهٰذِهِ الكَلِمَةُ لَا تَدُلُّ إِلَّا عَلَى قَائِلِهَا.

وَلَا يَقُولُ أَنَا إِلَّا المَعْنَى إِلٰهُ العَالَمِينَ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الأَنْزَعُ البَطِيْنُ الَّذِي اِخْتَرَعَ السَيِّدَ الإِسْمَ وَأَبْدَاهُ وَكَوَّنَهُ مِنْ نُورِ ذَاتِهِ وَأَنْشَأَهُ وَأَطْلَعَهُ عَلَى إِرَادَتِهِ فَهُوَ إِلٰهُهُ وَمَعْنَاهُ القَادِرُ عَلَيْهِ وَالمَالِكُ لَهُ، وَهُوَ عَبْدٌ لَهُ وَخُلِقَ مِنْهُ وَمُفْتَقِرٌ إِلَيْهِ غَيْرُ خَالٍ مِنْهُ وَتِلْكَ الصُورَةُ الأَنْزَعِيَّةُ غَيْرُ مُكَوَّنَةٍ وَلَا إِسْمِيَّةٍ بَلْ هِيَ الذَاتُ القَدِيمَةُ الأَحَدِيَّةُ وَهُوَ القَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ القَائِلِ عَلَى مَنَابِرِ عَظَمَتِهِ: أَنَا فَعَلْتُ أَنَا صَنَعْتُ بِلِسَانِ قُدْرَتِهِ لَاإِلَهَ غَيْرُهُ وَلَا غَايَةَ فَوْقَهُ.

پس هر کس بگوید: آنکه بر منبر بود و می گفت «من انجام دادم، من ساختم»، همان محمد ا ست، به تحقیق کافر شده و به گمراهی دوری افتاده ا ست. زیرا این گفتهٔ مولای ما عَزَّعِزُّهُ که «من»، جز بر خود گوینده دلالت نمی‌کند؛ مانند این گفتهٔ گوینده که: «من عالمم، من سخاوتمندم، من شجاعم» و دیگر سخنان. پس این کلمه جز بر گویندهٔ آن دلالت ندارد.

و «من» نمی‌گوید مگر «معنی»، معبود جهانیان، علی امیرالمؤمنین، آن «انزع بطین»، که سید ما «اسم» را ابداع و آشکار نمود و او را از نور ذات خویش به وجود آورد و ایجادش کرد و او را بر ارادهٔ خویش آگاه ساخت. پس علی معبود و «معنیِ» محمد است که بر او توانا و مالک او ست. و محمد بندهٔ او و آفریدهٔ او و نیازمند به او ست، در حالی که از او خالی نیست. و آن صورت انزعی (صورت مولا علی)، نه آفریده شده و نه «اسمی» است، بلکه همان ذات قدیم و احدی است. و اوست که بر بندگانش چیره

است و بر منبرهای عظمتش با زبان قدرتش می‌گوید: «من انجام دادم، من ساختم».

معبودی جز او نیست و غایتی فراتر از او وجود ندارد.

(یگانگی معنی وتعدد أشخاص اسم):

وَقَدْ يَكُونُ الإِسْمُ ظَاهِرًا بِأَشْخَاصٍ عِدَّةٍ وَلٰكِنَّهَا فِي الحَقِيقَةِ لَوْ كَانَتْ أَلْفَ شَخْصٍ فَهُوَ واحِدٌ وَهُوَ السَّيِّدُ المِيمُ عَزَّعَزُّهُ وَالمَعْنَى عَزَّعَزُّهُ لَا يَظْهَرُ إِلَّا بِشَخْصٍ وَاحِدٍ وَالدَلِيلُ عَلَيْهِ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللهُ لَفَسَدَتَا ۚ فَسُبْحَانَ اللهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾[١]. وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَقَالَ اللهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلٰهَيْنِ اثْنَيْنِ ۖ إِنَّمَا هُوَ إِلٰهٌ وَاحِدٌ ۖ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ﴾[٢].

و گاهی «اسم» در چندین شخص ظهور می‌کند، لکن در حقیقت اگر هزار شخص هم باشند، او یکی است و او همان سید ما محمد عَزَّعَزُّهُ است. اما «معنی» عَزَّعَزُّهُ جز در یک شخص ظهور نمی‌کند و دلیل بر آن، این گفتهٔ خداوند تعالی است: ﴿اگر در آسمان و زمین خدایانی جز الله وجود داشت، هر دو تباه می‌شدند؛ پس منزه است الله، پروردگار عرش، از آنچه وصف می‌کنند.﴾ و این گفتهٔ او عَزَّوَجَلَّ: ﴿و خداوند فرمود: دو معبود برنگزینید؛ همانا او معبودی یگانه است؛ پس تنها از من بترسید.﴾

---

[١] سوره انبیاء ،آیه٢٢

[٢] سوره نحل،آیه٥١

(حقیقت توحید در مقام صامت یا معنی و مرتبه ناطق یا اسم):

وَهٰذا هُوَ التَوْحِيدُ المَحْضُ بِعَيْنِهِ فَالمَعْنَى سُبْحانَهُ فِي سَطْرِ النُبُوَّةِ صَامِتٌ وَالإِسْمُ نَاطِقٌ يَدُلُّ عَلَيْهِ وَيَدْعُو إِلَيْهِ وَفِي سَطْرِ الإِمَامَةِ الإِسْمُ صَامِتٌ وَالمَعْنَى نَاطِقٌ يُشِيرُ إِلَى ذَاتِهِ وَيُصَرِّحُ بِمَعْنَوِيَّتِهِ. وَهُوَ تَعالَى وَإِنْ ظَهَرَ كَصُورَةِ الإِسْمِ فَإِنَّ أَهْلَ البَصَائِرِ يَعْلَمُونَ أَنَّ ظُهُورَاتِهِ كُلُّهَا ذَاتِيَّةٌ أَنْزَعِيَّةٌ وَإِنْ قَلَبَ الأَبْصَارَ فِي رُؤْيَتِهِ فَالعِلَّةُ فِي النَاظِرِ لَا فِي المَنْظُورِ إِلَيْهِ فَمَنْ عَبَدَ الإِسْمَ وَالمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ، وَمَنْ عَبَدَ الإِسْمَ دُونَ المَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ، وَمَنْ عَبْدِ المَعْنَى بِذَاتِهِ فَقَدْ أَصَابَ العِبَادَةَ وَأُولٰئِكَ أَصْحَابُ أَمِيرِ المُؤْمِنِينَ إِنْ دَعَوْهُ فِي بَرٍّ أَوْ فِي بَحْرٍ أَجَابَهُمْ.

و این عیناً همان توحید محض وخالص است. پس «معنی» سبحانه در دورهٔ پیامبران صامت وساکت است و «اسم» ناطق وسخنگو است که بر او دلالت می‌کند و به سوی او فرامی‌خواند. و در دورهٔ امامان، «ا سم» صامت ا ست و «معنی» ناطق ا ست که به ذات خویش اشاره می‌کند و به «معنویت» خود تصریح می‌نماید. و او تعالی اگرچه به صورت «اسم» ظهور کند، اهل بصیرت می‌دانند که تمام ظهورات او، ذاتی و انزعی است. و اگر دیدگان در رؤیت او دچار خطا شوند، علت در نگرنده است، نه در نگریسته شده. پس: هر کس «ا سم» و «معنی» را با هم بپرستد، به تحقیق شرک ورزیده ا ست. هر کس «ا سم» را بدون «معنی» بپرستد، به تحقیق کفر ورزیده ا ست. و هر کس

«معنی» را به ذات او بپرســـتد، به عبادت حقیقی دســـت یافته اســـت. و اینان یاران امیرالمؤمنین هستند که اگر او را در خشکی یا در دریا بخوانند، آنان را پاسخ می‌دهد.

[٢٠٩] كَذَا رَوَيْتُهُ عَنْ شُــيُوخِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَاعْتَقَدْتُهُ مِنْ ثِقَاتِي فَمِنْ ذٰلِكَ مَا رَوَيْتُهُ بِالإِسْنَادِ الصَحِيحِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَلَيْهِمَا السَلَامُ قَالَ: سَمِعْتُ مَوْلَانَا الصَــادِقَ عَزَّعَزُّهُ يَقُولُ: "مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ اللهَ بِتَوَهُّمِ القُلُوبِ فَقَدْ نَفَى المَعْبُودَ، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ لَا يُرَى فَقَدْ أَحَالَ عَلَى غَائِبٍ، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ الإِسْمَ دُونَ المَعْنَى فَقَدْ اِلْتَزَمَ الكُفْرَ لِأَنَّ الإِسْــمَ مُحْدَثٌ، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ الإِسْــمَ وَالمَعْنَى فَقَدْ جَعَلَ لِلّٰهِ شَرِيكًا، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ المَعْنَى بِحَقِيقَةِ المَعْرِفَةِ فَأُولٰئِكَ أَصْــحَابُ أَمِيرِ المُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يُجِيبُونَهُ فِي البَرِّ وَالبَحْرِ".

همچنین این را از مشایخ خود –رضی الله عنهم– روایت کرده‌ام و از افراد مورد اعتمادم به آن معتقد شده‌ام. از جمله آن، روایتی ا ست که با ا سناد صحیح از محمد بن سنان از یونس بن ظبیان –علیهما الســـلام– نقل کرده‌ام که گفت: از مولای ما صـــادق عَزَّعَزُّهُ شنیدم که می‌فرمود: «هر کس گمان برد که خدا را با توهم و گمان قلوب می شنا سد، به تحقیق معبود را نفی کرده است. و هر کس گمان برد که او دیده نمی‌شود، به امری غایب حواله داده اســـت. و هر کس گمان برد که «اســـم» را بدون «معنی» می‌پرســـتد، به کفر ملتزم شده ا ست، زیرا «ا سم» پدیده‌ای مخلوق ا ست. و هر کس گمان برد که «ا سم» و

«معنی» را با هم می‌پر ستد، برای خداوند شریکی قرار داده ا ست. و هر کس گمان برد که «معنی» را با حقیقت معرفت می‌پرســتد، آنان یاران امیرالمؤمنین هســتند که او در خشکی و دریا پاسخشان را می‌دهد.»

[٢١٠] وَبِالإِسْــنادِ عَنْ مَوْلَانَا العَالِمِ عَزَّعَزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ الإِسْــمَ دُونَ المَعْنَى فَقَدْ أَقَرَّ بِالكُفْرِ لِأَنَّ الإِسْمَ مُحْدَثٌ، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ الإِسْمَ وَالمَعْنَى فَقَدْ جَعَلَ مَعَ اللهِ إِلٰهًا آخَرَ، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ الصِفَةَ بِالإِدْرَاكِ فَقَدَ حَدَّ المَعْبُودَ، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ المَعْنَى بِحَقِيقَةِ المَعْرِفَةِ فَأُولٰئِكَ هُمْ المُهْتَدُونَ. وَحَدَّثَنِي أَبِي وَ سَيِّدِي وَ شَيْخِي قَالَ: حَدَّثَنِي الشَيْخُ سَيِّدِي أَبُو الحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللهِ المُقَرِّيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَأَلْتُ سَيِّدِي وَشَيْخِي أَبَا إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الرِفَاعِيِّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ عَنْ قَوْلِنَا: إِسْمٌ وَمَعْنىً هُوَ اللهُ وَقَوْلُنَا: اللهُ إِسْمٌ لِمَعْنىً؟ فَقَالَ: الإِشَارَةُ لِلإِسْمِ وَالضَمِيرُ لِلمَعْنَى بِالمُعْتَقَدِ فَقُلْتُ: يَا سِيدِي، إِكْشِفْ لِي عَنْ ذٰلِكَ؟ فَقَالَ: إِنَّ المَعْنَى فِي سَــطْرِ الإِمَامَةِ يُزِيلُ الإِسْــمَ وَيَظْهَرُ كَمِثْلِ صُــورَتِهِ وَهُوَ جَلَّتْ قُدْرَتُهُ بِذَاتِهِ، فَهٰذِهِ حَقِيقَةُ المُعْتَقَدِ إِلَّا أَنَّهُ قَدْ يُسَــمَّى بِإِسْــمٍ غَيْرِ ذَاتِيٍّ فِي ظَاهِرِ العِيَانِ وَهُوَ فِي حَقِيقَةِ المُعْتَقَدِ أَمِيرُ النَحْلِ، إِلَّا أَنَّكَ تُسَــمِّيهِ بِالحَائِنِ وَمُحَمَّدٍ وَجَعْفَرٍ سِــتْرًا عَلَى مَعْنَوِيَّتِهِ، وَهٰذَا لَا يَكُونُ إِلَّا عِنْدَ الظُهُورَاتِ المِثْلِيَّةِ الجَارِيَةِ فِي سَــطْرِ الإِمَامَةِ وَالنُبُوَّةِ فَأَمَّا إِذَا كَانَتْ الصُــورَتَانِ المَعْنَى وَالإِسْــمُ ظَاهِرَتَيْنِ بِذَاتِهِمَا فَقَدْ وَقَعَ الفَرْقُ وَعُرِفَ الرَبُّ جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَتَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ.

و با همین ا سناد از مولای ما عالم عَزَّعِزُّهُ روایت شده ا ست که فرمود: هر کس گمان برد که «ا سم» را بدون «معنی» می‌پر ستد، به کفر اقرار کرده ا ست، زیرا «ا سم» پدیده‌ای نوظهور ا ست. و هر کس گمان برد که «ا سم» و «معنی» را با هم می‌پر ستد، با خداوند معبود دیگری قرار داده است. و هر کس گمان برد که «صفت» را از طریق ادراک حسی می‌پر ستد، معبود را محدود ساخته ا ست. و هر کس گمان برد که «معنی» را با حقیقت معرفت می‌پرستد، آنان همان هدایت‌یافتگانند.

و پدر و سرور و شیخ من برایم حدیث کرد و گفت: شیخ و سرورم ابوالحسن علی بن عبدالله المقری رضـی الله عنهما برایم حدیث کرد و گفت: از سرور و شـیخ خود ابا ا سحاق ابراهیم بن محمد الرفاعی -قدس الله روحه- دربارهٔ این گفتهٔ خودمان پر سیدم: «ا سم و معنی، او الله ا ست» و این گفتهٔ دیگرمان: «الله ا سمی برای یک معنی ا ست»؟ پس فرمود: «در عقیدهٔ ما، «اشـاره» برای «اسـم» اسـت و «ضـمیر» (حقیقت درونی) برای «معنی» اسـت.» گفتم: ای سرورم، این را برایم بگشـا.فرمود: «همانا «معنی» در دورهٔ امامان، «ا سم» را از میان برمی‌دارد و به صورت او ظهور می‌کند، در حالی که او -که قدرتش بزرگ باد- به ذات خویش ا ست. پس این حقیقتِ عقیده ا ست. جز آنکه او در ظاهر امر به نامی غیر ذاتی نامیده می‌شـود، در حالی که در حقیقتِ عقیده، همان امیر زنبوران اسـت؛ مثلاً تو او را به نام دو «حاء» حسـن و حسـین و محمد و جعفر

می‌نامی تا پرده‌ای بر «معنویت» (حقیقت الهی) او باشـد. و این جز در ظهورات نمادین و تمثیلی که در سـطر امامت و نبوت جاری اسـت، رخ نمی‌دهد. اما هنگامی که دو صورتِ «معنی» و «اسم» به ذاتِ خودشان آشکار باشند، آنگاه فرق و تمایز واقع شده و پروردگار -که ستایشش بزرگ و نامهایش مقدس باد- شناخته شده است.

(تأویل محکم ومتشابه)

[٢١١] وَما يُؤَكِّدُ ما شَرَحْناهُ أَنَّ المَعْنَى تَعالَى لا يَظْهَرَ إِلَّا بِذاتِهِ ما رَوَيْتُهُ عَنْ مَوْلَانا الصَـادِقِ عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ سُـئِلَ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿هُوَ الَّذِي أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ ۖ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ ۗ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ ۗ وَالرَّاسِـخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا ۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾[١]

فَقالَ عَزَّعِزُّهُ: "الآياتُ المُحْكَماتُ هِيَ الظُهُوراتُ الذاتِيَّةُ وَالمُتَشَـابِهاتُ: هِيَ الظُهُوراتُ المِثْلِيَّةُ الَّتي يَظُنُّ أَهْلُ المِزاجِ أَنَّ المَعْنَى فِيها ظاهِرٌ بِإِسْـمِهِ، وَأَهْلُ الصَـفا لَايَرَوْنَهُ إِلَّا ظاهِرًا بِذاتِهِ".

---

[١] سوره آل عمران ،آیه٧

و آنچه شرح دادیم را تأیید می‌کند مبنی بر اینکه «معنی» تعالی جز به ذات خود ظهور نمی‌کند روایتی است که از مولای ما صادق عَزَّعِزُّهُ نقل کرده‌ام که از ایشان دربارهٔ این گفتهٔ خداوند عَزَّوَجَلَّ سؤال شد: ﴿او ست کسی که کتاب را بر تو نازل کرد؛ بخشی از آن، آیات محکم وصریح و است که آنها اساس کتاب هستند و بخشی دیگر، متشابهات است. اما کسانی که در دل‌هایشان کژی و انحراف است، برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن، از متشابهات پیروی می‌کنند؛ در حالی که تأویل آن را جز خدا نمی‌داند. و دانشمندان ژرف‌نگر می‌گویند: «ما به آن ایمان آوردیم؛ همه از نزد پروردگار ماست.» و جز خردمندان پند نمی‌گیرند.﴾

پس ایشان عَزَّعِزُّهُ فرمود: «آیات محکمات، همان ظهورات ذاتی هستند. و متشابهات، همان ظهورات نهادین هستند که اهل مزاج (طینت‌های آلوده) گمان می‌کنند که «معنی» در آنها به «اسم» خود ظهور کرده است؛ در حالی که اهل صفا او را جز در حال ظهور به ذات خویش نمی‌بینند.»

(روايت جابر انصاري در بيان حقايق نوراني)

[٢١٢] يُؤَيِّدُ ذٰلِكَ مَا اِعْتَقَدْنَاهُ أَنَّ ظُهُورَاتِ المَعْنَى كُلَّهَا بِالذَاتِ، وَإِنَّ هٰذِهِ الظُهُورَاتِ السَبْعَةَ أَنْزَعِيَّاتٌ مَا رَوَيْتُهُ بِالإِسْنَادِ الصَحِيحِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الأَنْصَارِيِّ عَلَيْهِ السَلامُ أَنَّهُ قَالَ: قَالَ لِي مَوْلَايَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعِزُّهُ يَوْمًا وَأَنَا جَالِسٌ: "يَاجَابِرُ هَلْ تَعْرِفُ هَابِيلَ؟" فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا مَوْلَايَ إِذَا عَرَّفْتَنِي بِهِ فَحَرَّكَ رَأْسَهُ فِيْ مِئزَرَتِهِ فَإِذَا بِهِ هَابِيلُ عَزَّعِزُّهُ فَسَجَدْتُ فَقَالَ عَزَّعِزُّهُ وَقَدْ رَفَعْتُ رَأْسِي: "يَاجَابِرُ، هَلْ تَعْرِفُ شَـيْئاً؟" فَقُلْتُ: نَعَمْ يا مَوْلَايَ إِذَا عَرَّفْتَنِي بِهِ فَتَحَرَّكَ ثَانِيَةً فَإِذَا بِهِ شِـيـثٌ عَزَّعِزُّهُ فَسَـجَدْتُ فَقَالَ وَقَدْ رَفَعْتُ رَأْسِي: "يَاجَابِرُ هَلْ تَعْرِفُ يُوسُفَ؟" فَقُلْتُ: نَعَمْ إِذَا عَرَّفْتَنِي بِهِ يَا مَوْلَايَ: فَحَرَّكَ رَأْسَهُ فِي مِئْزَرَتِهِ فَإِذَا بِهِ يُوسُفُ، فَسَجَدْتُ ثُمَّ قَالَ لِي وَقَدْ رَفَعْتُ رَأْسِي: "يَا جَابِرُ، هَلْ تَعْرِفُ يُوَشَعَ؟" فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا مَوْلَايَ إِذَا عَرَّفْتَنِي بِهِ فَحَرَّكَ رَأْسَـهُ فِي مِئْزَرَتِهِ فَإِذَا بِهِ يُوَشَـعُ، فَسَـجَدْتُ لِعَظَمَتِهِ ثُمَّ رَفَعْتُ رَأْسِي، فَقَالَ لِي: "يَا جَابِرُ، هَلْ تَعْرِفُ آصِـفَ؟" فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا مَوْلَايَ إِذَا عَرَّفْتَنِي بِهِ بِكَرَمِكَ؟ فَحَرَّكَ رَأْسَهُ فِي مِئْزَرَتِهِ فَإِذَا بِهِ آصِفُ، فَسَجَدْتُ، فَقَالَ لِي وَقَدْ رَفَعْتُ رَأْسِي: "يَاجَابِرُ، هَلْ تَعْرِفُ شَمْعُونَ؟" فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا مَوْلَايَ إِذَا عَرَّفْتَنِي بِهِ عَرَفْتُهُ؟ فَحَرَّكَ رَأْسَهُ فِي مَئْزَرَتِهِ فَإِذَا بِهِ شَـمْعُونُ، فَسَـجَدْتُ، فَقَالَ لِي بَعْدَمَا رَفَعْتُ رَأْسِي: "يَا جَابِرُ، هَلْ تَعْرِفُ

عَلِيًّا؟" فَتَبَسَّــمْتُ وَقُلْتُ: نَعَمْ يَا مَوْلَايَ يَا أَمِيرَ النَحْلِ، فَحَرَّكَ رَأْسَــهُ فِي مِئْزَرَتِهِ، فَإِذَا بِهِ الأَنْزَعُ البَطِيْنُ لَمْ يَزَلْ عَنْ كِيَانِهِ وَإِنْ ظَهَرَ لَعِيَانِهِ.

آنچه این اعتقاد ما را تأیید می‌کند مبنی بر اینکه تمام ظهورات «معنی» به ذات اســت و این ظهورات هفت‌گانه همگی انزعی هســتند یعنی ظهورات همان ذات انزع هســتند روایتی است که با اسناد صحیح از جابر بن عبدالله انصاری علیه السلام نقل کرده‌ام که گفت: روزی مولایم امیرالمؤمنین عَزَّعَزُّهُ در حالی که من نشــســته بودم، به من فرمود: «ای جابر، آیا هابیل را می‌شــناســی؟» گفتم: آری ای مولایم، اگر شــما او را به من بشــناســانی. پس سرش را در روپوش یا لنگ خود حرکت داد و ناگهان او همان هابیل عَزَّعَزُّهُ بود. پس سجده کردم. در حالی که سرم را بلند کرده بودم، فرمود: «ای جابر، آیا شیث را می شنا سی؟» گفتم: آری ای مولایم، اگر شما او را به من بشنا سانی. پس بار دیگر حرکت کرد و ناگهان او همان شــیث عَزَّعَزُّهُ بود. پس ســجده کردم. در حالی که سرم را بلند کرده بودم، فرمود: «ای جابر، آیا یوسـف را می‌شـناسـی؟» گفتم: آری ای مولایم، اگر شــما او را به من بشــناســانی. پس سرش را در روپوش خود حرکت داد و ناگهان او همان یوســف بود. پس ســجده کردم. ســپس در حالی که سرم را بلند کرده بودم، به من فرمود: «ای جابر، آیا یو شع را می شنا سی؟» گفتم: آری ای مولایم، اگر شما او را به من بشنا سانی. پس سرش را در روپوش خود حرکت داد و ناگهان او همان

یوشــع بود. پس به خاطر عظمتش ســجده کردم. ســپس سرم را بلند کردم و او به من فرمود: «ای جابر، آیا آصف را می‌شناسی؟» گفتم: آری ای مولایم، اگر به کرم خود او را به من بشناسانی. پس سرش را در روپوش خود حرکت داد و ناگهان او همان آصف بود. پس سجده کردم. در حالی که سرم را بلند کرده بودم، به من فرمود: «ای جابر، آیا شمعون را می شناسی؟» گفتم: آری ای مولایم، اگر شما او را به من بشناسانی، او را می شناسم. پس سرش را در روپوش خود حرکت داد و ناگهان او همان شمعون بود. پس ســجده کردم. بعد از آنکه سرم را بلند کردم، به من فرمود: «ای جابر، آیا علی را می‌شناسی؟» پس تبسم کردم و گفتم: آری ای مولایم، ای امیر زنبوران. پس سرش را در روپوش خود حرکت داد و ناگهان او همان «انزع بطین»بود که از وجود حقیقی خویش زایل نگشت، هرچند برای دیدگان آشکار شد.

(تبيين رمزگونه امير نحل و ختام اين باب معرفت):

وَقَوْلُنَا: أَمِيرُ النَحْلِ، يَذْهَبُ إِلَى قَوْلِ مَوْلَانَا الصَادِقِ عَزَّعِزُّهُ لِأَبِي مُعَاوِيَةَ: يَا أَبَا مُعَاوِيَةَ، أَقْرِأْ شِيعَتِي مِنِّي السَلَامَ وَقُلْ لَهُمْ: "إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ النَحْلَةِ" وَقَدْ تَقَدَّمَ الخَبَرُ.

وَوَجْهٌ آخَرُ: إِنَّ النَحْلَ هُمْ سَطْرُ الإِمَامَةِ وَهُوَ أَمِيرُهُمْ وَمُنِيل لَهُمْ العِلْمَ فَقَوْلُنَا أَمِيرُ النَحْلِ: مَعْنَاهُ أَمِيرُ الإِمَامَةِ، أَيْ: رَبُّهُمْ وَإِلٰهُهُمْ وَغَنِيٌّ عَنْهُمْ وَ خَالٍ مِنْهُمْ وَهُمْ مُفْتَقِرُونَ إِلَيْهِ غَيْرُ خَالِينَ مِنْهُ. وَقَدْ كَشَفْنَا فِي هٰذَا البَابِ مِنْ حَقِيقَةِ التَوْحِيدِ وَإِثْبَاتِهِ لِأُولِي الأَلْبَابِ وَظُهُورِ المَعْنَى جَلَّ وَعَلَا بِالذَّاتِ مَا فِيهِ لِلمُوَفِّقِ المُرِيدِ كِفَايَةٌ وَغِنىً وَيَزِيدُ الطَالِبَ السَعِيدَ دِرَايَةً وَهُدىً وَنُورًا يَسْتَضِيءُ بِهِ بِعَوْنِ العَلِيِّ الأَعْلَى سُبْحَانَهُ إِنَّهُ رَؤُوفٌ بِمَنْ يَشَاءُ. وَنَحْنُ نُتبِعُ ذٰلِكَ بِمَا يَقْتَضِيهِ الغَرَضُ الَّذِي اِعْتَمَدْنَاهُ فِيهِ بِشَوَاهِدَ مِنَ الأَخْبَارِ الَّتِي رَوَيْتُهَا عَنْ مَوْلَايَ وَ سَيِّدِي وَ شَيْخِي أَبِي الفَتْحِ مُحَمَّدِ بْنِ الحَسَنِ البَغْدَادِيِّ أَثَابَهُ اللهُ وَرَضِيَ عَنْهُ الَّتِي رَوَاهَا عَنْ شُيُوخِهِ الَّذِينَ لَقِيَهُمْ وَأَخَذَ عَنْهُم الرِوَايَةَ الصَحِيحَةَ.

و اين گفتۀ ما «امير النحل»، به اين گفتۀ مولاى ما صادق عَزَّعِزُّهُ به ابومعاويه بازمى گردد كه فرمود: «اى ابومعاويه، از جانب من به شيعيانم سلام برسان و به آنان بگو: همانا مَثَل شما همچون مَثَل زنبور عسل است.» و اين خبر پيش‌تر گذشت.

و وجه دیگر: آن است که «نحل» (زنبوران) همان سلسلهٔ امامان هستند و او امیر ایشان و بخشندهٔ علم به آنان ا ست. پس گفتهٔ ما «امیر النحل»، معنایش «امیر امامت» ا ست؛ یعنی پروردگار و معبودشان که از آنان بی‌نیاز و جداست، در حالی که آنان به او نیازمند و از او خالی نیستند.

و ما در این باب از حقیقت توحید و اثبات آن برای خردمندان و ظهور «معنی» -جلّ و علا- به ذات، پرده برداشــتیم؛ به اندازه‌ای که برای مریدِ توفیق‌یافته، کفایت و بی‌نیازی اســت و بر درایت و هدایت و نورِ جویندهٔ ســعادتمند می‌افزاید تا به یاری خداوند علی اعلی سبحانه که بر هر که بخواهد مهربان ا ست، از آن رو شنایی گیرد. و ما در ادامه، متناسب با هدفی که در این رساله داشته‌ایم، شواهدی از اخباری را که از مولا و سرور و شیخ خود، ابوالفتح محمد بن الحسن البغدادی -خداوند پاداشش دهد و از او راضی با شد- روایت کرده‌ام، خواهیم آورد؛ اخباری که او از مشایخ خود که آنان را ملاقات کرده و روایت صحیح را از ایشان اخذ نموده، روایت کرده است.

[٢١٣] فَمِنْ ذٰلِكَ مَا حَدَّثَنِي بِهِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللهِ الشِيرَازِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِــي الشَيْخُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الحُسَــيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الخُصَــيْبِيِّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ قَالَ: حَدَّثَنِي عَسْــكَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الفَارِسِيِّ نَوَّرَ اللهُ شَخْصَهُ: أَنَّ سَيِّدَنَا أَبَا شُعَيبٍ مُحَمَّدُ بْنُ نُصَيرٍ النُمَيْرِيِّ إِلَيْهِ التَسْلِيمُ كَانَ يَقُولُ فِي سَجَوُّدِهِ: "إِيَّاكَ أَعْبُدُ ياعَلِيُّ وَبِكَ اِسْتَعِينَ".

از جملهٔ آن روایات، چیزی است که شیخم برایم حدیث کرد و گفت: ابوعبدالله الشیرازی برایم حدیث کرد و گفت: شیخ ابوعبدالله الحسین بن حمدان الخُصیبی شرف الله مقامه برایم حدیث کرد و گفت: عسکر بن محمد الفارسی نور الله شخصه برایم حدیث کرد: که سرور ما ابو شعیب محمد بن نُصَیر النُمیری سلام بر او در سجود خود می‌گفت: «تنها تو را می‌پرستم ای علی، و از تو یاری می‌جویم.»

[٢١٤] وَحَدَّثَنِي عَنْ شَيْخِهِ أَبِي الحَسَنِ الْمُقَرِّيِّ عَنْ شَيْخِهِ أَبِي إِسْحَاقَ الرِفَاعِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي شَيْخِي الخَصِيبِيِّ عَنْ شَيْخِهِ أَبِي مُحَمَّدٍ الجَنَّانِ الجُنْبُلانِيِّ الفَارِسِيِّ نُوَّرَ اللهُ شَخْصِيْهِمَا قَالَ: حَدَّثَنِي سَيِّدِيْ، بْنُ جَنْدَبٍ اليَتِيمُ عَلَيْهِ السَلَامُ قَالَ: كَانَ سَيِّدُنَا أَبُو شُعَيْبٍ النُمَيْرِيِّ إِلَيْهِ التَسْلِيمُ يَقُولُ فِي تَسْبِيحِهِ: "يَا مُحَمَّدُ يَا مَحْمُودُ يَا عَلَيُّ يَا مَعْبُودُ" وَكَانَ يَقُولُ فِي تَسْبِيحِهِ أَيْضًا: "سُبْحَانَ مَنْ هُوَ فِي السَمَاءِ إِلٰهٌ وَفِي الأَرْضِ إِمَامٌ".

و شیخم از شیخ خود ابوالحسن المقری از شیخ او اباسحاق الرفاعی برایم حدیث کرد و گفت: شیخ من الخُصیبی از شیخ خود ابامحمد الجنان الجنبلانی الفارسی برایم حدیث کرد و گفت: سرورم، ابن جندب الیتیم علیه السلام برایم حدیث کرد و گفت: سرور ما ابو شعیب النمیری سلام بر او در ستایش‌هایش می‌گفت: «ای محمد، ای محمود، ای علی، ای معبود.» و در تسبیح خود همچنین می‌گفت: «پاک و منزه است آنکه در آسمان معبود است و در زمین امام.»

[٢١٥] وَسُئِلَ مَوْلَانَا البَاقِرُ عَزَّعَزُّهُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾[١] فَقَالَ: "إِيَّاكَ: تَقَعُ بِالإِشَارَةِ إِلَى البَابِ وَالإِسْتِعانَةُ بِالمِيمِ وَالقَصْدُ بِالعِبَادَةِ لِلعَيْنِ".

و از مولای ما باقر عَزَّعَزُّهُ دربارهٔ این گفتهٔ خداوند تعالی پرسیده شد: تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم. پس فرمود: «کلمهٔ «إِيَّاكَ» با اشاره به جناب سلمان واقع می شود، و «یاری جستن» به سیدما محمد است، و مقصود از «عبادت»، مولای ما علی است.»

[٢١٦] وَرُوِيَ أَنَّ رَجُلًا مِنْ الُمرِيدِينَ سَأَلَ مَوْلَانَا الصَادِقَ عَزَّعَزُّهُ: عَنْ الرُكُوعِ وَالسُجُودِ؟ فَقَالَ: "السُجُودُ لِلإِسْمِ، وَالعِبادَةُ لِلمَعْنَى".

و روایت شده است که مردی از مریدان از مولای ما صادق عَزَّعَزُّهُ دربارهٔ رکوع و سجود پرسید. پس فرمود: سجود برای «اسم» است و عبادت برای «معنی».

[٢١٧] وَبِالإِسْنادِ الأَوَّلِ عَنْ شَيْخِي عَنْ أَشْيَاخِهِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ أَنَّ طَائِفَةً مِنَ الُموَحِّدِينَ اِخْتَلَفُوا بِالعِبَادَةِ، فَقَالَ قَوْمٌ: العِبَادَةُ لِلإِسْـمِ وَقَالَ آخَرُونَ: بَلْ العِبَادَةُ لِلمَعْنَى فَكَتَبُوا رُقْعَةً فِي ذٰلِكَ وَأَوْصَلُوهَا إِلَى السَيِّدِ أَبِي شُعَيْبٍ النُمَيْرِيِّ إِلَيْهِ التَسْلِيمُ فَوَقَّعَ عَلَيْهَا، عَلَى ظَهْرِهَا: (كَيْفَ) وَأَنْفَذَهَا إِلَيْهِمْ، فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَى كَيْفَ، لَمْ يَفْهَمُوا مَعْنَاهَا فَأَتَوْا إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ جُنْدَبٍ عَلَيْهِ السَلَامُ فَدَفَعُوا إِلَيْهِ الرُقْعَةَ وَسَأَلُوهُ عَمَّا فِيهَا؟ فَقَالَ لَهُمْ: "أَلْقُوهَا عَلَى عَدَدِ الأَحْرُفِ"

[١] سوره فاتحه،آیه٥

فَقَالُوا: هِيَ ثَلاَثَةٌ، قَالَ: "أَوَلَمْ تَعْلَمُونَ بِأَنَّ عَلِيّاً ثَلاَثَةَ أَحْرُفٍ؟" قالُوا: نَعَمْ، قَالَ: "وَكَذٰلِكَ كَيْفَ ثَلَاثَةُ أَحْرُفٍ فَالعِبادَةُ لَعَلِّي".

وَوَجْهٌ آخَرُ: إِنَّ كَيْفَ فِي حِسَابِ الجُمَّلِ الكَبِيرِ مِائَةٌ وَعَشَرَةٌ، وَكَذٰلِكَ عَلِيٌّ مِائَةٌ وَعَشَرَةٌ.

و با اسناد اول از شیخ من از مشایخ او رضی الله عنهم روایت شده است که گروهی از موحدان دربارۀ عبادت اختلاف کردند. گروهی گفتند: عبادت برای «اسم» است. و دیگران گفتند: بلکه عبادت برای «معنی» است. پس نامه‌ای در این باره نوشتند و آن را به سرور ما ابو شعیب النمیری سلام بر او رساندند.او بر پشت آن، کلمۀ «کَیفَ» یعنی چگونه را نوشت و برایشان فرستاد. چون به «کَیفَ» نگریستند، معنایش را نفهمیدند. پس نزد محمد بن جندب علیه السلام آمدند و نامه را به او دادند و از محتوای آن پرسیدند. او به آنان گفت: «آن را بر اساس تعداد حروف بسنجید.» گفتند: سه حرف است. گفت: «آیا نمی‌دانستید که «علی» سه حرف است؟» گفتند: آری. گفت: «و همچنین «کَیفَ» سه حرف است، پس عبادت برای علی است.»

و وجه دیگر: آنکه «کَیفَ» درحساب ابجد بزرگ برابر با صد و ده است و «علی» نیز صد و ده است.

[٢١٨] وَحَدَّثَنِي الشَــيْخُ أَبُو الحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عِيسَى الجِسْــرِيُّ الكِتَّانِيِّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ قَالَ: حَدَّثَنِي شَيْخِي السَيِّدُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الخُصَيْبِيِّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الحَسَنِيِّ قَالَ: كُنَّا يَوْمًا بِحَضْـرَةِ سَيِّدِنَا أَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدُ بْنُ نُصَيْرٍ النُمَيرِيِّ إِلَيْهِ التَسْـلِيمُ وَهُوَ يُذاكِرُنَا فَكَانَ مَا حَفِظْتُهُ مِنْهُ أَنَّهُ قَالَ: "عَلِيٌّ هُوَ المَعْنَى المَعْبُودُ عَزَّتْ آلَاؤُهُ وَتَقَدَّسَــتْ أَسْـمَاؤُهُ إِلٰهُ الآلِهَةِ وَرَبُّ الأَرْبَابِ غَايَةُ كُلِّ غَايَةٍ وَمُنْتَهَى كُلِّ نِهايَةٍ" وَأَنَّ السَيِّدَ السِينَ مِنْهُ السَلَامُ لَقِيَ السَيِّدَ المِيمَ عَزَّعَزَّهُ فِي بَعْضِ طُرُقَاتِ المَدِينَةِ فَسَجَدَ لَهُ فَقِيلَ لَهُ: يَا سَلْمَانُ أَتَسْجُدُ لِمُحَمَّدٍ؟ فَقَالَ: "سَجَدْتُ لِلنُورِ الَّذِي بَيْنَ عَيْنَيْهِ، فَهُوَ المَطْلُوبُ" فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ حَضَـرَ: يَاسِيدَنَا يَابَابَ اللهِ وِدَيَّانَنَا، فَسِّـرْ لَنَا هٰـذَا المَوْضِعَ فَقَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ عَزَّعَزَّهُ: "عَلِيٌّ نُورٌ بَيْنَ عَيْنَيَّ" فَكَانَ سُــجُودُ سَــلْمَانَ لِلنُورِ الَّذِي بَيْنَ عَيْنَيْهِ فَهُوَ المَعْنَى المَعْبُودُ ثُمَّ قَالَ سَــيِّدُنَا أَبُو شُــعَيْبٍ إِلَيْهِ التَسْـلِيمُ: "مَنْ عَبَدَ غَيْرِ العَيْنِ فَقَدْ أَخْطَأَ لِأَنَّ المِيمَ مَكَانٌ لَهُ".

و شیخ ابوالحسن علی بن عیسی الجسری الکتانی قدس الله روحه برایم حدیث کرد و گفت: شــیخ من، ســید ابوعبدالله الحســین بن حمدان الخُصــیبی شرف الله مقامه برایم حدیث کرد و گفت: محمد بن اســماعیل الحســنی برایم حدیث کرد و گفت: روزی در محضر سرورمان ابوشعیب محمد بن نُصیر النمیری سلام بر او بودیم و او با ما مذاکره و گفتگوی علمی می‌کرد. آنچه از او به خاطر ســپردم این بود که فرمود: «علی همان

«معنِي» معبود اســـت، نعمت‌های او بزرگ و نام‌هایش مقدس باد؛ خدایِ خدایان و پروردگارِ پروردگاران، غایتِ هر غایت و نهایتِ هر نهایت اســـت.» و اینکه سرور ما «سین» - سلام از او ست- سرور ما «میم» عَزَّعِزَّهُ را در یکی از راه‌های مدینه ملاقات کرد و برای او سجده نمود. به او گفته شد: ای سلمان، آیا برای محمد سجده می‌کنی؟ پس فرمود: «من به نوری که میان دو چشـــم او بود ســـجده کردم، که او همان مطلوب ا ست.» پس یکی از حاضران به او گفت: ای سرور ما، ای باب الله و ای دین‌دهندهٔ ما، این مو ضوع را برای ما تفسیر کن. پس سلمان فرمود: ر سول الله عَزَّعِزَّهُ فرموده ا ست: «علی نوری است میان دو چشم من.» پس سجدهٔ سلمان برای آن نوری بود که میان دو چشم او قرار دا شت و او همان «معنِي» معبود ا ست. سپس سرور ما ابو شعیب - سلام بر او- فرمود: «هر کس غیر از «عین» (علی) را بپر ستد، به خطا رفته ا ست، زیرا «میم» (محمد) مکانی برای اوست.»

[٢١٩] **وَعَنْ سَـيِّدِنَا جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الجُعْفِيِّ إِلَيْهِ التَسْـلِيمُ قَالَ: سَـأَلْتُ مَوْلَانَا الصَـادِقَ عَزَّعِزَّهُ: عَنْ التَوْحِيدِ؟ فَقَالَ: "ظُهُورُهُ وُجُودُهُ، وَوُجُودُهُ عِيَانُهُ وَعَيَانُهُ تَوْحِيدُهُ، وَتَوْحِيدُهُ نَفْيُ الصِفَاتِ عَنْهُ، وَنَفْيُ الصِفَاتِ عَنْهُ إِبَانَتُهُ عَنْ خَلْقِهِ، وَإِبَانَتُهُ عَنْ خَلْقِهِ شَهَادَةُ أَنَّ الصِفَةَ غَيْرَ المَوْصُـوفِ، فَالصِـفَةُ الإِسْـمُ، وَالمَوْصُـوفُ البَابُ، وَهُمَا يَشْـهَدانِ لِلْمَعْنَى أَنَّهُ رَبُّهُمَا وَمُبْدِيهِمَا وَمُكَوِّنُهُمَا وَأَنَّهُمَا عَبْدَانِ لَهُ".**

و از سرورمان جابر بن یزید جُعفی، تسلیم بر او باد، روایت است که گفت: از مولایمان صادق عَزَّعَزَّهُ دربارهٔ توحید پرسیدم؟ پس فرمود: ظهور او وجود او ست، و وجود او، مشاهده و رؤیت او ست، و عیانِ او توحید او ست، و توحید او نفی صفات از او ست، و نفی صفات از او، جدا ساختن و متمایز کردن او از خلقش است، و جدا ساختن او از خلقش، گواهی بر این است که صفت غیر از موصوف است. پس صفت، «اسم» است و موصوف، «باب» است، و آن دو برای «معنی» گواهی می‌دهند که او پروردگارشان، پدیدآورنده‌شان و هستی‌بخششان است و اینکه آن دو، بندگان او هستند."

[٢٢٠] وَبِالإِسْنَادِ قَالَ جَابِرٌ الجُعْفِي إِلَيْهِ التَسْلِيمُ قُلْتُ لِمَوْلَانَا الصَادِقِ عَزَّعَزَّهُ: يَا مَوْلَايَ، أَطْلِعْنِي عَلَى مَحْضِ التَوْحِيدِ مِنَ القُرْآنِ؟ فَقَالَ: "إِقْرَأْ يَاجَابِرُ" ﴿فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا ۖ يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ ۚ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ۖ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾[١]

و به همان سند، جابر جعفی، تسلیم بر او باد، گفت: به مولایمان صادق عَزَّعَزَّهُ عرض کردم: ای مولای من، مرا بر توحید محض از قرآن آگاه فرما؟ پس فرمود: بخوان ای جابر: ﴿پدیدآورندهٔ آسمان‌ها و زمین، برای شما از جنس خودتان همسرانی قرار داد و از

---
[١] سوره شوریٰ،آیه١١

چهارپایان نیز جفت‌هایی؛ شما را بدین وسیله بسیار می‌آفریند و تکثیر می‌کند. هیچ چیز همانند او نیست و اوست شنوای بینا﴾.

[۲۲۱] وَرُوِيْتُ عَنْ هِشامِ بْنِ الحَكَمِ عَلَيْهِ السَلَامُ قَالَ: لَقِيتُ أَبَا هَاشِمٍ الزِنْدِيقِ فَقَالَ لِي: يَا هِشَامُ لِي أَيَّامٌ وَأَنَا أَطْلُبُكَ، فَقُلْتُ: هَا أَنَا، فَقَالَ: أَيَقْدِرُ الرَبُّ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُ؟ فَإِنْ قُلْتَ نَعَمْ، فَقَدْ جَعَلْتَ لَهُ شَبِيهًا، وَإِنْ قُلْتُ لَا فَقَدْ نَسَبْتَ الرَبَّ إِلَى العَجْزِ فَأَتَيْتُ إِلَى مَوْلَايَ الصَادِقِ عَزَّعَزُّهُ فَأَعْلَمْتُهُ فَقَالَ مَوْلَايَ: "يَا هِشَامُ، فَإِنْ خَلَقَ الرَبُّ مِثْلَهُ أَيَكُونُ المَخْلُوقُ كَالخَالِقِ وَالمُبْدَأُ كَالمُبْدِي وَالقَدِيمُ، كَالحَدِيثِ، أَوْ الصَانِعُ كَالمَصْنُوعِ أَوْ الرَبُّ كَالمَرْبُوبِ؟ تَعَالَى مَنْ لَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ مِنْ مَخْلُوقَاتِهِ".

و از هشام بن حکم، علیه السلام، روایت کردم که گفت: ابوهاشم زندیق را ملاقات کردم، پس به من گفت: ای هشام، چند روزی است که در جستجوی توأم. گفتم: من اینجایم. گفت: آیا پروردگار می‌تواند همانند خود را بیافریند؟ اگر بگویی آری، برای او شبیهی قرار داده‌ای، و اگر بگویی نه، پروردگار را به ناتوانی نسبت داده‌ای. پس به نزد مولایم صادق عَزَّعَزُّهُ آمدم و او را آگاه ساختم. مولایم فرمود: ای هشام، اگر پروردگار همانند خود را بیافریند، آیا مخلوق مانند خالق خواهد بود، و پدیدآمده مانند پدیدآورنده، وازلی مانند حادث، یا سازنده مانند ساخته شده، یا پروردگار مانند پرورده شده؟ برتر است آنکه هیچ‌یک از آفریدگانش همانند او نیست.

[٢٢٢] وَعَنْهُ قَالَ: قُلْتُ لِمَوْلَانَا الصَــادِقِ عَزَّعَزَّهُ: مَا الدَلِيلُ عَلَى أَنَّ اللهَ واحِدٌ؟ فَقَالَ: "اِزْدِوَاجُ العَالَمِ".

وَحَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ النُعْمَانِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: سَأَلْتُ سَيِّدَنَا الخُصَيبِيَّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ عَنْ العِبَادَةِ؟ فَقَالَ: العِبَادَةُ لِلمَعْنَى وَالسُــجُودُ لِلإِسْــمِ، فَقُلْتُ: يَاسِــيدِي، هٰذِهِ شِرْكَةٌ فَقَالَ: أَعُوذُ بِاللهِ أَنْ يَكُونَ ذٰلِكَ، وَأَنْ يَكُونَ لِلمَعْنَى شَرِيكٌ أَوْ نَظِيرٌ، إِنَّ المَعْنَى تَعالَى شَرَّفَ إِسْمَهُ وَكَرَّمَهُ فَجَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْعَالَمِ، إِلَيْهِ يَسْجُدُونَ، وَالعِبَادَةُ لِلمَعْنَى.

و از او روایت اســت که گفت: به مولایمان صــادق عَزَّعَزَّهُ عرض کردم: دلیل بر اینکه خداوند یکتاست چیست؟ فرمود: زوجیت یا دوگانگی جهان.

و ابوعبدالله بن ابراهیم نعمانی رضــی الله عنه برایم حدیث کرد که گفت: از سرورمان خُصَــیبی شرّف الله مقامه دربارۀ عبادت پرســیدم؟ پس فرمود: عبادت برای «معنی» ا ست و سجود برای «ا سم». گفتم: ای سرورم، این شراکت شرک ا ست. فرمود: پناه بر خدا که چنین باشــد، و اینکه برای «معنی» شریک یا همتایی باشــد. همانا «معنی» تعالی، «اســم» خود را شرافت و کرامت بخشــید و آن را قبله‌ای برای جهانیان قرار داد که به سوی آن سجده می‌کنند، در حالی که عبادت در اصل برای «معنی» است.

[٢٢٣] وَعَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي شَـيْخِي أَبُو إِسْـحَاقَ إِبْراهِيمُ الرِفَاعِيُّ عَنْ السَـيِّدِ أَبِي عَبْدِ اللهِ الْخُصَيبِي نَضَّـرَ اللهُ وَجْهَهُ قَالَ: حَدَّثَنِي عَسْكَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الفَارِسِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِسَيِّدِنَا أَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدٍ النَمِيرِيِّ عَلَيْهِ السَلامُ: يَا سِيدِي، لِمَنْ العِبَادَةُ؟ فَقَالَ: لِمَنْ قَالَ لِموسَى عَزَّعَزَّهُ عِنْدَ مُنَاجَاتِهِ لَهُ: ﴿وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ ۞ إِنَّنِي أَنَا اللهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّـلَاةَ لِذِكْرِي﴾[١] فَكَانَ هٰذَا القَوْلُ مِنَ المَعْنَى لِإِسْـمِهِ تَعْرِيفًا لِلْعَالَمِ أَنَّهُ الرَبُّ المَعْبُودُ، وَلَا يُعْلِنُ بِنُونَ العَظَمَةِ إِلَّا المَعْنَى عَزَّعَزَّهُ فَمَنْ عَبَدَ الإِسْمَ دُونَ المَعْنَى كَانَ كَافِرًا.

و از او روایت است که گفت: شیخ من ابواسحاق ابراهیم رفاعی برایم حدیث کرد از سـید ابوعبدالله خُصَـیبی خداوند چهره‌اش را نورانی کناد که گفت: عسـکر بن محمد فارسـی برایم حدیث کرد که گفت: به سرورمان ابوشـعیب محمد نمیری علیه السـلام عرض کردم: ای سرورم، عبادت برای کیست؟ فرمود: برای کسی است که به موسی عَزَّعَزَّهُ هنگام مناجاتش با او گفت: ﴿و من تو را برگزیدم، پس به آنچه وحی می‌شـود گوش فرا ده ۞ همانا منم خداوند که معبودی جز من نیسـت، پس مرا بپرسـت و برای یاد من نماز برپا دار﴾. پس این سـخن، از جانب «معنی» به «اسـم» او بود تا به جهانیان بشناساند که معنی پروردگارِ مورد پرستش است؛ و با نون عظمت (ضمیر جمع برای

[١] سوره طه،آیه ١٣و١۴

بیان بزرگی) جز «معنی» عَزَّعِزُّهُ سخن نمی‌گوید. پس هرکس «ا سم» را بدون «معنی» بپرستد، کافر است.

[۲۲۴] وَبِالإِ سْنَادِ عَنْ السَيِّدِ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ الخُ صَيبِيِّ عَنْ عَ سْكَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَيِّدِنَا أَبِي شُعَيْبٍ النُمَيْرِيِّ عَنْ عُمَرَ بْنِ الفُرَاتِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ المُفَضَّلِ عَنْ أَبِيهِ المُفَضَّلِ إِلَيْهِم التَسْلِيمُ قَالَ: "إِنَّ المَوْلَى عَزَّتْ آلَاؤُهُ هُوَ الظَاهِرُ بَيْنَ الأُمَمِ، وَهُوَ المُتَوَلِّي لَهُمْ وَ هُوَ القَاضِي بَيْنَهُمْ فِي أَطْرَافِ الأَرْضِ وَأَوْسَطِهَا وَهُوَ النَاطِقُ فِيهِمْ حَتَّى لَا يَبْقَى حَقٌّ وَلَا وَجْهُ حَقٍّ مِنْ وُجُوهِ الحَقِيقَةِ إِلَّا وَهُوَ مُحْتَجٌّ بِهِ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ الأَنْبِيَاءَ دُونَهُ وَالمَلَائِكَةُ دُونَهُ، وَلِكُلٍّ هُدىً وَلَيْسَ هُمْ الفَاعِلِينَ ذٰلِكَ، وَهُوَ الفَاعِلُ عَلَى أَيْدِيهِمْ وَالنَاطِقُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ وَالقُدْرَةُ لَيْسَتْ بِمُسْتَعَارَةٍ وَأَنَّ النِهَايَةَ فِي الكُفْرِ وَالجُحُودِ بِهِ أَنْ تَقُولَ أَنَّ غَيْرَهُ يَنْطِقُ عَلَى لِسَانِهِ أَوْ تَدْعُو غَيْرَهُ، وَأَنْتَ تُرِيدُهُ".

و به همان سند از سید ابوعبدالله خُصَیبی از عسکر بن محمد از سرورمان ابوشعیب نمیری از عمر بن فرات از محمد بن مفضل از پدرش مفضل تسلیم بر آنان باد روایت است که گفت: "همانا مولا که نعمت‌هایش بزرگ است اوست آن ظاهر در میان امت‌ها، و او ست سرپر ست آنان، و او ست داور میان آنان در کرانه‌ها و مرکز زمین، و اوست سخنگو در میان آنان تا آنکه هیچ حقی و هیچ وجهی از وجوه حقیقت باقی نماند مگر آنکه او به وسیله آن بر ایشان حجت را تمام نموده باشد. چرا که انبیا و

فر شتگان در مرتبه‌ای پایین‌تر از او هستند، و هر یک را هدایتی ا ست، اما آنان فاعل آن نیستند؛ و اوست فاعل از طریق دستانشان و سخنگو بر زبانشان، و این قدرت عاریه‌ای نیســت. و همانا نهایت کفر و انکار او این اســت که بگویی دیگری بر زبان او ســخن می‌گوید، یا دیگری را بخوانی در حالی که قصدت اوست."

[٢٢٥] وَحَدَّثَنِي سَـيِّدِي وَشَـيْخِي أَبُو الفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَـنِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ دَلَفُ بْنُ جُحْدُرٍ الشِبْلِيّ فِي سَنَةِ خَمْسَةٍ وَعِشْـــرِينَ وَثَلَاثِمِائَةٍ وَكَانَ مِمَّنْ يَعْتَقِدُ الحَقَّ مَعَنَا، وَهُوَ مِنْ آحَادِ شُـيُوخِ التَوْحِيدِ الَّذِينَ لَقِيتُهُمْ لِأَنَّنِي سَـافَرْتُ إِلَيْهِ وَسَـمِعْتُ الحَدِيثَ عَنْهُ، وَكُنْتُ مِنْ أَصْحَابِهِ وَمِمَّنْ يَأْنَسُ إِلَيْهِ فَحَدَّثَنِي يَوْمًا وَالجَمَاعَةُ مِنْ خَوَاصِّ أَصْحَابِهِ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا فِي بَيْتِي وَحْـــدِي قَدْ اِنْفَرَدْتُ بِنَفْـــــسِي وَأَغْلَقْتُ عَلَيَّ بَابَ البَيْتِ وَأَنَا أُفَكِّرُ بِرَبِّ العَالَمِينَ وَتَوْحِيدِهِ، فَإِذَا بِالبَابِ قَدْ فُتِحَ عَلَيَّ وَإِذَا بِرَجُلٍ قَدْ دَخَلَ عَلَيَّ بِخِرْقَتَيْنِ نَظِيفَتَيْنِ، وَوَجْهٍ مَا رَأَيْتُ أَحْسَـــنَ مِنْهُ قَطُّ وَلَا أَكْمَلَ جَمَالًا وَهَيْئَةً، فَقُلْتُ: مَنْ أَنْتَ؟ فَقَالَ مِنْهُ السَـــلامُ: "أَنَا رَبُّكَ أَبُو شُـــعَيْبٍ مُحَمَّدُ بْنُ نُصَـــيْرٍ" فَقُلْتُ لَهُ: مَكَانَكَ، وَقُمْتَ فَأَتَيْتَ بِحَطَبٍ وَأَضْرَمْتُهُ نَارًا وَقُلْتُ: إِنْ كُنْتَ كَمَا ذَكَرْتَ فَلِجْ فِي هٰذِهِ النَارِ قَالَ: فَوَلَجَ فِيهَا، فَرَأَيْتُ النَارَ وَسَمِعْتُهَا وَهِيَ تَسْبَحُ وَتُقَدِّسُ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْهِ فَقُلْتُ: حَقًّا حَقًّا أَنْتَ يَاسِيدِي، آمَنْتَ بِكَ وَصَـــدَقْتُكَ، أَعِدْ عَلَيَّ قَوْلَكَ؟ فَقَالَ مِنْهُ السَـــلامُ: "أَنَا رَبُّكَ بِرَبٍّ هُوَ المَالِكُ لِي وَالمِبْدِيءُ وَالمُكَوِّنُ، وَهُوَ الحِجَابُ الأَكْبَرُ وَالنُورُ الأَعْظَمُ، رَبِّي وَرَبُّهُ رَبُّ الأَرْبَابِ وَمالِكُ

الرِقَابِ الَّذِي هُوَ فِي السَمَاءِ إِلٰهٌ وَفِي الأَرْضِ إِمَامُ الأَنْزَعِ البُطَّيْنِ، الَّذِي ظَهَرَ لِلعَالَمِ كَالعَالَمِ لِتَقْرُبَ الصُورَةُ مِنَ الصُورَةِ" وَغَابَ عَنِّي فَلَمْ تَرَهُ عَيْنِي.

و سرور و شیخ من ابوالفتح محمد بن حسن رضی الله عنه برایم حدیث کرد که گفت: ابوبکر دلف بن جحدر شبلی در سال سیصد و بیست و پنج برایم حدیث کرد و او از کسانی بود که همراه با ما به حق معتقد بود، و او از شیوخ بی‌نظیر توحید است که من ملاقاتشان کردم، زیرا من به سوی او سفر کردم و از او حدیث شنیدم و از یاران او و از کسانی بودم که به او انس می‌گرفت، پس روزی در حالی که جماعتی از یاران خاصش حضور داشتند برایم حدیث کرد که گفت: در خانه‌ام تنها نشسته بودم، با خود خلوت کرده و درِ خانه را بر روی خود بسته بودم و دربارهٔ پروردگار جهانیان و توحید او می‌اندیشیدم. که ناگهان در بر رویم گشوده شد و مردی با دو جامهٔ تمیز و چهره‌ای که هرگز زیباتر و کامل‌تر از آن در زیبایی وشکل و شمایل ندیده بودم، بر من وارد شد. گفتم: تو کیستی؟ او که سلام از او ست، فرمود: من پروردگار تو، ابو شعیب محمد بن نصیر هستم. به او گفتم: برجای خود بمان. و برخاستم و هیزم آوردم و آتشی افروختم و گفتم: اگر آنچنانی که گفتی، پس به این وارد شو. راوی گفت: پس به آن وارد شد، و من آتش را دیدم و شنیدم در حالی که از زیر پاهایش تسبیح و تقدیس می‌کرد. پس گفتم: حقا حقا تویی ای سرورم، به تو ایمان آوردم و تو را تصدیق کردم، سخنت را

برایم تکرار کن. او که سلام از اوست، فرمود: من پروردگار تو هستم به واسطۀ پروردگاری که مالک من و پدیدآورنده و هستی‌بخش من است، و اوست حجاب اکبر و نور اعظم. پروردگار من و پروردگار او، پروردگارِ پروردگاران وصاحب اختیار همگان است، همان که در آسمان معبود است و در زمین امامِ اَنزَعِ بَطین لقبی برای امیرالمؤمنین علی، به معنای کسی که موی جلوی سرش ریخته و دارای دانش فراوان است، همان که برای جهانیان به صورتِ کالبدی انسانی ظاهر شد تا صورت به صورت نزدیک گردد. و از نظرمن غایب شد و دیگر چشمم او را ندید.

[٢٢٦] وَحَدَّثَنِي عَنْ أَبِي بَكْرٍ الشِبْلِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي سَيِّدِي أَبُو القَاسِمِ الجُنَيْدُ بْنُ مُحَمَّدٍ القَوَارِيرِيِّ فَقِيرُ العِرَاقِ وَشَيْخُ التَصَوُّفِ قَالَ: لَقِيتُ الفَتْحَ بْنَ شُحْرُفٍ فَقِيرُ خُرَاسَانَ فَقُلْتُ لَهُ: أَيُّ شَيْءٍ تَقُولُ فِي الحِجَابِ الأَعْظَمِ؟ فَقَالَ: أَقُولُ فِيهِ كَمَا قَالَ السَيِّدُ السِينُ مِنْهُ السَلَامُ: "إِنَّهُ لَيْسَ بِمَخْلُوقٍ إِجْلَالًا وَإِعْظَامًا بَلْ اللهُ المَعْنَى فَوْقَهُ" قَالَ أَبُو القَاسِمِ الجُنَيْدُ: فَقُلْتُ لَهُ: "يَا بَرَاذَر خُداءِ، المَعْنَى سَرْ أَبُو طَالِبٍ" قَالَ لِي الفَتْحُ بْنُ شَخْرَفٍ: "آرِهِ أَيْ دَوسْت".

و از ابوبکر شبلی رضی الله عنه برایم حدیث کرد که گفت: سرورم ابوالقاسم جنید بن محمد قواریری، فقیر عراق و شیخ تصوف، برایم حدیث کرد که گفت: فتح بن شحرف، فقیر خراسان، را ملاقات کردم و به او گفتم: دربارۀ حجاب اعظم چه می‌گویی؟ پس

گفت: دربارهٔ او همان را می‌گویم که سید «سین» که سلام از اوست فرمود: «همانا او از روی تجلیل و تعظیم، مخلوق خوانده نمی شود، بلکه الله یعنی «معنی» فراتر از او ست.» ابوالقاسم جنید گفت: پس به او گفتم: «یا برادر خدای، معنی، سَرِ ابوطالب است» ای برادر خدا، «معنی» همان سرور ابوطالب [یعنی علی] است. فتح بن شخرف به من گفت: «آری، ای دوست».

قَالَ أَبُو بَكْرٍ الشِبْلِيُّ: إِنَّ أَبَا القَاسِمِ الجُنَيْدِ هُوَ سَبَبِي فِي مَعْرِفَةِ الحَقِّ، وَكَانَ مِنْ بَيْتِ السَيِّدِ أَبِي شُعَيْبٍ إِلَيْهِ التَسْلِيمُ الَّذِي تَشَعَّبَتْ مِنْهُ الشَرَائِعُ وَهُوَ فِي البَاطِنِ مُتَّصِلٌ بِالمِيمِ، وَفِي الظَاهِرِ مُنْفَصِلٌ عَنْهُ لا كَإِنْفِصَالِ الشَيْءِ عَنْ الشَيْءِ، قَالَ: وَسَمِعْتُهُ يَوْمًا وَهُوَ يَعِظُ النَاسَ وَيَلُوحُ فِي وَعْظِهِ كَلَامٌ لا يَفْهَمُهُ غَيْرُ أَهْلِهِ. وَذٰلِكَ أَنَّهُ أَنْشَدَ:

رَأَيْتُكَ يَاسَيِدِي مُقبِلًا ... وَكُلُّ الخَلَائِقِ قَدْ أَطْرَقُوا
حَذاراً عَلَى ضَوْءِ أَبْصَارِهِم ... وَكُلٌّ عَلَى نَفْسِهِ مُشْفِقٌ
فَنُودُوا مِنَ الجَوِّ إِنْ تَنظُرُوا ... فَمِنْ نُورِ أَنْوَارِهِ تُحْرَقُوا

ابوبکر شبلی گفت: همانا ابوالقاسم جنید سبب من در معرفت حق بود، و او از خاندان سرور ابوشعیب تسلیم بر او باد بود که شرایع از او منشعب شده است؛ و او در باطن به محمد متصل است و در ظاهر از او منفصل، اما نه چون جدایی چیزی از چیز دیگر. راوی گفت: و روزی شنیدم که مردم را موعظه می‌کرد و در موعظه‌اش سخنی آشکار

می‌شـــد که جز اهلش آن را نمی‌فهمیدند. و آن چنان بود که این اشـــعار را سرود: تو را دیدم ای سرورم که پیش می‌آمدی / و همهٔ خلایق سر به زیر افکنده بودند. از بیمِ آسیب رسیدن به نور دیدگانشان / و هر کس بر جان خویش نگران بود. پس از آسمان ندا داده شدند که اگر بنگرید / از نورِ انوار او خواهید سوخت.

قَالَ: وَحَفِظْتُ مِنهُ هٰذَا الدُعَاءَ وَهُوَ: يَا مْطْلُوبَا فِي الأَوَّلِينَ وَمَطْلُوبًا فِي الآخَرِينَ، يَا مَشْهُودًا فِي الأَوَّلِينَ وَمَشْـــهُودًا فِي الآخَرِينَ، يَامَنْ اِجْتَهَدَتْ الفَرَاعِنَةُ وَالأَضْـــدَادُ عَلَى إِطْفَاءِ نُورِهِ وَإِدْحَاضِ حُجَّتِهِ وَإِنْكَارِ مَعْرِفَتِهِ فَلَمْ يَبْلُغُوا إِلَى إِدْرَاكِ ذٰلِكَ، يَامَنْ دَلَّتْ أَفْعَالُ قُدْرَتِهِ عَلَى رُبُوبِيَّتِهِ، يَامَنُ دَلَّ إِسْـــمُهُ عَلَى مَعْنَاهُ يَامَنْ فِي السَـــمَاءِ عَرْشُـــهُ وَفِي الأَرْضِ سُـــلْطَانُهُ، يَامَنْ الرَسُـــولُ بَابُهُ وَالإِمَامُ نُورُهُ لَوْلَا مَا أَلْهَمْتَ أَهْلَ تَوْحِيدِكَ وَأَهْلَ مَعْرِفَتِكَ وَأَهْلَ طَاعَتِكَ وَرَبَطْتَ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَثَبَّتَ أَقْدَامَهُمْ لَصَـــغُوا إِلَى قَوْلِ المُلْحِدِينَ وَا لجَا حِدِينَ لِمَعْرِفَتِكَ الحَائِدِينَ عَنْ طَرِيقِ هِدَايَتِكَ، فَلَكَ الحَمْدُ يَا عَلِيُّ يَا عَظِيمُ عَلَى مَا مَنَنْتَ عَلَيْنَا مِنْ مَعْرِفَتِكَ، يَامَنْ الأَنْبِيَاءُ حُجُبُهُ وَالأَئِمَّةُ كُنْهَهُ، يَامَنْ تَمْلِكُنِي لَاتُهْلِكْنِي فَوَيلٌ لِلقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ عَنْ ذِكْرِكَ القَائِلِينَ فِيكَ مَالَا يَعْلَمُونَ، تَعَالَيْتَ عَمَّا يَقُولُ الظَالِمُونَ وَالجَاحِدُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا.

قَالَ: وَلَقَدْ أَقْسَمَ يَوْمًا فِي مَجْلِسِهِ فَقَالَ: وَحَقِّ الحَقِّ أَمِيرِ النَحْلِ، ثُمَّ اِسْتَرْجَعَ فَقَالَ: أَلَا إِنَّ اللهَ هُوَ الحَقُّ المُبِيِّنُ.

راوی گفت: و این دعا را از او حفظ کردم و آن این اســـت: ای مطلوب در اولین و مطلوب در آخرین، ای مشـــهود در اولین و مشـــهود در آخرین، ای آنکه فرعونان و دشمنان برای خاموش کردن نورش و باطل ساختن حجتّش و انکار معرفتش کوشیدند اما به درک آن نرسیدند، ای آنکه افعال قدرتش بر ربوبیتش دلالت کرد، ای آنکه «اسم» او بر «معنی» او دلالت دارد، ای آنکه عرششش در آسمان و سلطنتش در زمین است، ای آنکه رسول، «باب» او و امام، نور اوست.اگر نبود که به اهل توحیدت و اهل معرفتت و اهل طاعتت الهام کردی و دل‌هایشـــان را اســـتوار ســـاختی و گام‌هایشـــان را ثابت نمودی، هرآینه به سخن ملحدان و منکران معرفتت که از راه هدایتت منحرف شده‌اند، متمایل می‌شـــدند. پس حمد توراســـت ای علی، ای عظیم، بر معرفتت که بر ما منت نهادی. ای آنکه انبیا حجاب‌های او و امامان کُنه ذات اویند، ای آنکه مالک منی پس هلاک مساز مرا، پس وای بر آنان که دل‌هایشان از یاد تو سخت شده، همان‌ها که دربارهٔ تو آنچه را نمی‌دانند می‌گویند. بســـی برتری از آنچه ســـتمکاران و منکران می‌گویند، برتریِ بسیار بزرگ.

راوی گفت: و روزی در مجلســـش ســـوگند یاد کرد و گفت: «و به حقِ حق، امیرالنحل سوگند». سپس استرجاع کرد (گفت: انا لله و انا الیه راجعون) و گفت: «آگاه باشید که خداوند همان حق آشکار است».

وَحَدَّثَ وَقَالَ: اِنْحَدَرْتُ مَعَ أَبِي بَكْرٍ دَلَفَ بْنَ جُحْدُرٍ الشِبْلِيِّ نَضَّرَ اللهُ وَجْهَهُ مِنَ البَصْرَةِ إِلَى بَغْدَادَ وَأَقَمْتُ مَعَهُ إِلَى أَنْ قَبَضَ المُقْتَدِرُ عَلَى الحُسَيْنِ بْنِ مَنْصُورٍ الحَلَّاجِ وَأَمَرَ فَقُطِعَتْ يَدَاهُ وَرِجْلَاهُ وَصُلِبَ عَلَى الجِسْرِ... فَقَالَ لَهُ الشِبْلِيُّ: هٰذِهِ عُقُوبَةُ إِذَاعَتِكَ لِمَا أَوْدَعَكَ اللهُ. فَقَالَ الحَلَّاجُ: لَا وَحَقِّ الحَقِّ يَا أَبَا بَكْرٍ، لٰكِنَّ هٰذِهِ عُقُوبَةٌ أَعْرِفُ سَبَبَهَا... فَدَعَا عَلَيَّ بِقَطْعِ يَدِي وَرِجْلِي، فَهٰذِهِ عُقُوبَةُ ذٰلِكَ الشَيْخِ. فَقَالَ لَهُ الشِبْلِيُّ: وَمَا هٰذَا المَقَامُ؟ فَقَالَ لَهُ الحُسَيْنُ: هٰذَا أَوَّلُ قَدَمٍ فِي التَصَوُّفِ ثُمَّ أَنْشَدَ:

عَذَابُهُ فِيكَ عَذْبٌ ... وَبُعْدُهُ عَنْكَ قُرْبٌ
فَأَنْتَ لِلعَيْنِ عَيْنٌ ... وَأَنْتَ لِلقَلْبِ قَلْبٌ
حَسْبِي مِنَ الأَمْرِ إِنِّي ... لِمَا تُحِبُّ أُحِبُّ

فَصَاحَ الشِبْلِيُّ وَخَرَقَ مِطْبَقَتَهُ وَخَرَّ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ... فَلَمَّا كَانَ مِنْ غَدٍ أَقْبَلَ عَلَيْهِ وَأَنَا مَعَهُ، فَقَالَ لَهُ: كَيْفَ قَدَمُكَ اليَوْمَ؟ فَقَالَ: أَعْلَاهَا قَدَماً، ثُمَّ أَنْشَدَ:

عَجِبْتُ مِنْكَ وَمِنِّي ... شَغَلْتَنِي بِكَ عَنِّي
أَدْنَيْتَنِي مِنْكَ حَتَّى ... حَسِبْتُ أَنَّكَ إِنِّي

قَالَ: فَصَاحَ الشِبْلِيُّ وَخَرَقَ مُرَقَّعَتَهُ... ثُمَّ أَنَّهُ بَكَّرَ إِلَيْهِ مِنَ الغَدِ... فَقَالَ لَهُ: كَيْفَ قَدَمُكَ اليَوْمَ؟ فَقَالَ: أَوَّلُ قَدَمِ العَارِفِينَ... أَنْشَدَنَا الشَيْخُ أَبُو بَكْرٍ الشِبْلِيَّ لِأَبِي القَاسِمِ الجُنَيْدِ...:

ذَكَرْتُكَ لَا إِنِّي نَسِيتُكَ سَاعَةً ... وَأَيْسَرُ مَا فِي الذِكْرِ ذِكْرُ لِسَانِي

... فَخَاطَبْتُ مَوْجُودًا بِغَيْرِ تَكَلُّمٍ وَعَايَنْتُ مَعْلُومًـــا بِغَيْرِ عِـيَانِ

قَالَ: وَاجْتَمَعْتُ بِبَعْضِ مُرِيدِيهِ... فَسَـأَلْتُهُ عَمَّا سَـمِعَهُ مِنْهُ عِنْدَ مُفارَقَتِهِ الدُنْيا؟... فَقَالَ: دَخَلْتُ عَلَيْهِ وَهُوَ مُسَـجَّىَ... فَدَنَوْتُ مِنْهُ وَقُلْتُ لَهُ فِي أُذْنِهِ: يَاسَـيْدِي... إِذْكُرْ التَوْحِيدَ... فَقَالَ:

إِنَّ بَيْتًا أَنْتَ سـَـــاكِنُهُ غَيْرُ مُحْتَاجٍ إِلَى السَـرْجِ
وَجْـهُكَ المَيْـمُونُ حُجَّتُنَا يَـوْمَ يَأْتِي اللهُ بِالحُجَجِ

ثُمَّ قَـضَى نَحْبَهُ رَحِمَهُ اللهُ...

قَالَ: وَاجْتَمَعْتُ بِالمُبَارَكِ بْنِ الحَسَـنِ الفَقِيهِ السُـرُوجِيِّ... فَقُلْتُ لَهُ: أَدْرَكْتُ مَنْ رَأَى أَبَا بَكْرٍ الشِبْلِيِّ؟ فَقَالَ لَهُ: حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ... قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا بَكْرٍ الشِبْلِيِّ رَحِمَهُ اللهُ وَهُوَ مُسْتَنِدٌ إِلَى عَمُودٍ مِنْ أَعْمِدَةِ جَامِعِ الرَمْلَةِ وَهُوَ يَعِظُ النَاسَ.

ثُمَّ أَنْشَدَ:

أَسْقَيْتَنِي كَأْسًا فَأَسْكَرْتَنِي فَمِنْكِ سُكْرِيْ لَامِنْ الكَاسِ
أَوْقَعْتَنِي فِي قَعْرِ بَحْرِ الهَوَى فِي لُجٍ تَحْرِقُ أَنْفَاسِـــــي
فَتارَةً يَقْـــــذِفُنِي يَمُّـــــهُ وَتارَةً أَهْـــوِي عَلَى رَأْسِـي
أَنَا غَرِيقٌ وَالهَـــــوَى قَاتِلِي يَا دُولَتِي عُودِي مِـنَ الرَاسِ

ثُمَّ انْصَـرَفَ صَاعِدًا إِلَى العِرَاقِ وَكَانَ آخِرُ العَهْدِ بِهِ رَحِمَهُ اللهُ.

و حدیث کرد و گفت: همراه با ابوبکر دلف بن جحدر شــبلی خداوند چهره‌اش را نورانی کناد از بصرـه به بغداد سرازیر شــدم و با او ماندم تا آنکه مقتدر خلیفه عباســی، حسین بن منصور حلاج را دستگیر کرد و دستور داد دو دست و دو پایش را قطع کردند و او را بر پل به دار آویختند... شبلی به او گفت: این سزای فاش کردنِ تو ست آنچه را که خداوند به تو ســپرده بود. حلاج گفت: نه، به حقِ حق ســوگند ای ابوبکر، بلکه این کیفری است که سببش را می‌دانم... پس او مرا به بریده شدن دست و پایم نفرین کرد، و این سزای نفرین آن شیخ است. شبلی به او گفت: و این چه مقامی است؟ حسین به او گفت: این اولین گام در تصوف است. سپس سرود:

عذاب او در راه تو گواراست / و دوری‌اش از تو، نزدیکی است

تو برای چشم، خودِ چشمی / و تو برای قلب، خودِ قلبی

مرا از این ماجرا همین بس که من / آنچه را تو دوست داری، دوست می‌دارم.

پس شبلی فریاد کشید و جامهٔ رویین خود را درید و بیهوش بر زمین افتاد... چون فردا شــد، من به همراه او نزد حلاج رفتم. شــبلی به او گفت: امروز گام تو چگونه اســت؟ حلاج گفت: بلندترینِ گام‌ها. سپس سرود:

در شگفتم از تو و از خود / مرا با خودت از خودم مشغول ساختی

آنچنان مرا به خود نزدیک کردی که / پنداشتم تو، منی.

راوی گفت: پس شبلی فریاد کشید و جامۀ مرقع خود را درید... سپس فردای آن روز صبح زود نزد او رفت... و به او گفت: امروز گام تو چگونه است؟ گفت: اولین گامِ عارفان. و از اوست که گفت: شیخ ابوبکر شبلی این اشعار را از ابوالقاسم جنید رحمهم الله تعالی برای ما خواند:

تو را یاد کردم، نه آنکه ساعتی فراموشت کرده باشم / و آسان‌ترین مرتبۀ ذکر، ذکر زبان من است... پس با موجودی بدون سخن گفتن، مخاطب شدم / و معلومی را بدون مشاهده، دیدم.

راوی گفت: و با یکی از مریدانش ملاقات کردم... و از او دربارۀ آنچه هنگام وفات شبلی از او شنیده بود پرسیدم. او گفت: بر او وارد شدم در حالی که [در بستر مرگ] پوشیده و رو به قبله دراز کشیده بود... به او نزدیک شدم و در گوشش گفتم: ای سرورم... توحید را یاد کن... او گفت:

خانه‌ای که تو ساکن آنی / نیازی به چراغ ندارد

... چهرۀ مبارک تو حجت ماست / روزی که خداوند حجت‌ها را می‌آورد

سپس جان به جان آفرین تسلیم کرد (رحمه الله)...

راوی گفت: و با مبارک بن حسن فقیه سُروجی، که از بزرگان مشایخ صوفیه است، دیدار کردم و به او گفتم: آیا کسی را که ابوبکر شبلی را دیده باشد، درک کرده‌ای؟ او

گفت: ابوبکر... برایم حدیث کرد و گفت: ابوبکر شبلی رحمه الله را دیدم در حالی که به ستونی از ستون‌های مسجد جامع رمله تکیه داده بود و مردم را موعظه می‌کرد.

سپس این اشعار را سرود:

مرا جامی نوشاندی و مستم کردی / پس مستی من از توست، نه از جام

مرا در قعر دریای عشق افکندی / در ژرفایی که نَفَس‌هایم را می‌سوزاند

گاهی موجش مرا به بیرون پرتاب می‌کند / و گاهی با سر در آن سقوط می‌کنم

من غریقی هستم و عشق قاتل من است / ای بخت و اقبال من،از ابتدا شروع شو

سپس به سوی عراق بالا رفت و این آخرین دیدار با او بود.

وَحَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ الحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ النِيسَابورِيِّ الوَاعِظُ فِي العَشْرِ الأَوَاخِرِ مِنْ جُمادَى الآخِرَةِ مِنْ سَنَةِ ثَلاثَةٍ وَأَرْبَعِينَ وَأَرْبَعِمائَةٍ وَهُوَ مِنْ أَصْحَابِ الحَدِيثِ فِي الظَاهِرِ، وَمِنْ مَشْيَخَةِ الصُوفِيَّةِ قَالَ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ الشِبْلِيِّ رَحِمَهُ اللهُ أَخَذَ التَصَوُّفَ عَنْ أَبِي القَاسِمِ الجُنَيْدِ بْنِ مُحَمَّدٍ القَوَارِيرِيِّ، وَأَنَّ الجُنَيْدَ أُخَذَ عَنْ السِرِّيِّ بْنِ مُغَلَّسٍ السَقَطِيِّ وَهُوَ خَالُهُ، وَأَخَذَ السِرِّيُّ عَنْ أَبِي مَحْفُوظٍ مَعْرُوفِ بْنِ فَيْرُوزَ الكَرْخِيِّ وَكَانَ مَجُوسِيًّا، فَأَسْلَمَ عَلَى يَدِ مَوْلَاهُ الرِضا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى عَزَّوَجَلَّ وَصَحِبَهُ وَأَخَذَ عَنْهُ الطَرِيقَةَ فِي التَصَوُّفِ وَلَقَدْ ازْدَحَمَ النَاسُ يَوْمًا عَلَى بَابِ مَوْلَانَا الإِمَامِ الرِضَا عَزَّوَجَلَّ وَمَعْرُوف إِذْ ذَاكَ يَحْجُبُهُ، فَرَمَوْهُ فَانْكَسَرَ ضِلْعُهُ فَمَاتَ، وَقَبْرُهُ بِبَغْدَادَ بِالجَانِبِ الغَرْبِيِّ فِي المَوْضِعِ المَعْرُوفِ بِنَهْرِ طَابِقٍ وَكَانَ لَهُ فِي التَصَوُّفِ

طَرِيقَتَانِ: إِحْدَاهُمَا عَنْ مَوْلَاهُ الرِضَــا عليه‌السلام وَالثَانِيَةُ مِنْ داوُدِ الطَائِيِّ عَنْ حَبِيبِ العَجَمِيِّ عَنْ الحَسَنِ بْنِ يَسَارٍ وَهُوَ أَبُو الحَسَنِ البَصَــرِيِّ عَنْ مَوْلَانَا أَمِيرِ المُؤْمِنِينَ عليه‌السلام.

و ابومحمد حسن بن محمد نیشابوری واعظ، در دهۀ آخر جمادی‌الآخرۀ سال چهار صد و چهل و سه، برایم حدیث کرد – و او در ظاهر از اصحاب حدیث و در باطن از مشایخ صــوفیه بود – که گفت: همانا ابوبکر شــبلی رحمه الله تصــوف را از ابوالقاســم جنید بن محمد قواریری اخذ کرد، و جنید از سَریّ بن مغلّس سَقَطی که دایی او بود، اخذ کرد، و سَریّ از ابومحفوظ معروف بن فیروز کرخی اخذ نمود. و او معروف زرتشــتی بود و به دســت مولایش رضــا، علی بن موســی عليه‌السلام، اســلام آورد و با او مصــاحبت نمود و طریقت در تصــوف را از ایشــان گرفت. و روزی مردم بر درِ خانه مولایمان امام رضــا عليه‌السلام هجوم آوردند در حالی که معروف در آن هنگام حاجب و دربان ایشان بود. پس او را در فشار جمعیت افکندند و دنده‌اش شکست و از دنیا رفت. و قبر او در بغداد در جانب غربی در محلی معروف به نهر طابق است. و او در تصوف دو طریقت داشت: یکی از مولایش رضا عليه‌السلام و دومی از داوود طائی از حبیب عجمی از حسن بن یسار که همان ابوالحسن بصری است، از مولایمان امیرالمؤمنین عليه‌السلام.

[٢٢٦] وَحَدَّثَنِي عَنْ ثُقاةٍ عَنْ أَبِي الحَسَنِ بْنِ يَسَارٍ البَصْـــرِيِّ وَكَانَ مَوْلَىً لِمُعَاذِ بِنِ جَبَلٍ قَالَ: كُنْتُ رَدِيفَ رَسُــولِ اللهِّ عَزَّعَزَّهُ فَقَالَ لِي: "يَا مُعَاذُ، أَيُّ شَيْءٍ لله عَلَى العِبادِ؟" فَقُلْتُ: اللهُّ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. فَقَالَ: "يَا مُعَاذُ للهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى عَبِيدِهِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يُشْـــرِكُوا بِهِ شَيْئًا" فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا رَسُــولَ اللهِّ فَقَالَ: "يَامُعَاذُ، فَمَا لِلعِبَادِ عَلَى اللهِّ إِذَا فَعَلُوا ذٰلِكَ؟" فَقُلْتُ: اللهُّ وَرَسُــولُهُ أَعْلَمُ فَقَالَ: "يَا مُعَاذُ، لِلعِبَادِ عَلَى اللهِّ إِذَا فَعَلُوا ذٰلِكَ أَنْ يَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا يُعَذِّبَهُمْ" وَهٰذَا اِسْتِشْهَادٌ حَسَنٌ وَإِنْ كَانَ قَدْ رَوَاهُ أَهْلُ الظَاهِرِ، إِنَّ العِبَادَةَ لاتَكُونَ إِلَّا لِلمَعْنَى عَزَّعَزَّهُ.

و از افراد موثق از ابوالحســن بن یســار بصرــی، که از موالی معاذ بن جبل بود، برایم حدیث کرد که گفت: معاذ گفت من ردیف ترک نشین ر سول الله عَزَّعَزَّهُ بودم که به من فرمود: ای معاذ، حق خداوند بر بندگان چیســت؟گفتم: خدا و رســولش داناترند. فرمود: ای معاذ، حق خداوند عزوجل بر بندگانش این ا ست که او را بپر ستند و چیزی را با او شریک نکنند. گفتم: بله ای رســول خدا. فرمود: ای معاذ، پس حق بندگان بر خداوند چیست اگر چنین کنند؟ گفتم: خدا و ر سولش داناترند. فرمود: ای معاذ، حق بندگان بر خداوند اگر چنین کنند این اســت که آنان را بیامرزد و عذابشــان نکند. و این اســتشــهادی نیکوســت، هرچند که اهل ظاهر آن را روایت کرده باشــند؛ چرا که همانا عبادت جز برای «معنی» عَزَّعَزَّهُ نیست.

[٢٢٧] وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ الصادِقِ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ: "مَنْ عَبَدَ الصُّورَةَ عَلَى أَنَّهَا مَحْدُودَةٌ بِطُولٍ وَعَرْضٍ مِثْلُ صُورَتِهِ فَقَدْ قَالَ بِالجِسْمِ وَالمِثْلِ وَمَنْ عَبَدَ الإِسْمَ دُونَ المَعْنَى فَقَدَ عَبَدَ مُحْدَثًا، لِأَنَّ المَعْنَى قَبْلَ الإِسْمِ وَقَبْلَ الصِفَاتِ، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ الإِسْمَ وَالصُورَةَ وَالمَعْنَى فَقَدَ عَبَدَ أَرْبَابًا مُشْتَرِكِيْنَ وَآلِهَةً مُعَدَّدِينَ، وَمَنْ عَرَفَهُ بِهِ وَأَقَرَّ لَهُ بِحَقِيقَةِ مَعْرِفَتِهِ فَأُولٰئِكَ هُمْ المُهْتَدُونَ".

و به سند او از صادق عَزَّعَزَّهُ روايت است كه فرمود: "هركس «صورت» را از آن جهت كه محدود به طول و عرضی مانند صورت خودش است بپرستد، به جسمانيت و همانندی قائل شده است. و هركس «اسم» را بدون «معنی» بپرستد، همانا موجودی حادث را پرستیده است؛ زيرا «معنی» پیش از «اسم» و پیش از صفات است. و هركس گمان كند كه «اسم» و «صورت» و «معنی» را می‌پرستد، همانا پروردگاران شريک و خدايان متعدد را پرستیده است. و هركس او را به وسیلهٔ خودش شناخت و به حقيقت معرفتش اقرار كرد، آنان همان هدايت‌يافتگانند."

[٢٢٨] وَحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الحَسَنِ الكُوفِيُّ المَعْرُوفُ بِالمَهْلَمِيِّ عَنْ غَيلَانَ بْنِ بَكْرٍ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ القَاسِمِ بْنِ سَلَامَةَ الفارِسِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى الكَرْخِيِّ عَنْ أَبِي سَمِينَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَلَيْهِمُ السَلَامُ عَنْ المُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ إِلَيْهِ التَسْلِيمُ قَالَ: قَالَ الصَادِقُ عَزَّعَزَّهُ: "مَنْ عَرَفَ اللهَ مِنْ جِهَةِ الإِسْمِ فَقَدْ جَهِلَ أَكْثَرَ مِمَّا عَلِمَ، وَمَنْ جَمَعَ بَيْنَ

الإِسْـــمِ وَالمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ بِاللهِ مَالَمْ يُنْزِلْ بِهِ سُــلْطَانًا، وَمَنْ قَالَ إِنَّهُ لَا يُرَى فَقَدْ أَحَالَ عَلَى خَافٍ مَسْتُورٍ، وَمَنْ قَالَ تُدْرِكُهُ الأَبْصَارُ فَقَدْ شَبَّهَهُ بِخَلْقِهِ، وَمَنْ قَالَ أَنَّهُ كَالشَّيْءِ فِي الـشَّيْءِ فَقَدَ حَدَّهُ وَجَسَّمَهُ، وَمَنْ أَخْرَجَهُ عَنْ خَلْقِهِ فَقَدْ أَحَازَهُ وَأَحَازَ مُلْكَهُ عَنْهُ، وَمَنْ قَالَ لَا يَعْرِفُ بِوَجْهٍ مِنَ الوُجُوهِ فَقَدْ نَفَى وُجُودَهُ، وَمَنْ عَرَفَهُ بِدَلَائِلِهِ وَتَبْيِينِ إِشَــارَتِهِ، وَأَشَــارَ إِلَيْهِ مِنْ حَيْثُ ظَهَرَتْ دَلَالَتُهُ، وَعَرَفَهُ بِظُهُورِ قُدْرَتِهِ بِمَا شَاهَدَ مِنْ مُعْجِزَاتِهِ، فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ أَمِيرِ المُؤْمِنِينَ".

محمد بن علی بن حســن کوفی معروف به مهلمی از غیلان بن بکر از ابومحمد قاســم بن سلامه فارسی از محمد بن موسی کرخی از ابوسمینه از محمد بن صدقه از محمد بن سنان علیهم الســلام از مفضــل بن عمر تســلیم بر او باد برایم حدیث کرد که گفت: صــادق عزّعزّه فرمود: هرکس خدا را از جهت «اســم» بشــناســد، همانا به چیزی بیش از آنچه دانسته، جاهل بوده است. و هرکس میان «اسم» و «معنی» در عبادت جمع کند، به خدا شرک ورزیده که هیچ دلیلی بر آن نازل نکرده است. و هرکس بگوید او دیده نمی‌شود، همانا به موجودی پنهان و پوشــیده حواله داده اســت. و هرکس بگوید چشــم‌ها او را درمی‌یابند، همانا او را به خلقش تشــبیه کرده اســت. و هرکس بگوید او مانند چیزی در چیزی است، او را محدود و جسمانی کرده است. و هرکس او را از خلقش خارج کند، او را محصور کرده و ملکش را از او جدا ساخته است. و هرکس بگوید به هیچ وجهی

شــناخته نمی‌شــود، وجود او را نفی کرده اســت. و هرکس او را به وســیلۀ دلایلش و آشکار شدن اشاراتش شناخت، و از آنجایی که دلالتش ظاهر گشت به او اشاره کرد، و او را به ظهور قدرتش از طریق معجزاتی که مشــاهده کرد، شــناخت، پس آنان اصحاب امیرالمؤمنین هستند.

[٢٢٩] وَرَوَاهُ الحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ خَيْرَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ البَصْــرِيِّ عَنْ جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ المُفَضَّلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَلَيْهِ السَلَامُ عَنْ المُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ مِنْهُ السَلامُ قَالَ: سَأَلْتُ مَوْلَانَا الصَادِقَ عَزَّعَزُّهُ عَنْ الإِسْمِ وَالمُسَمِّي؟ فَقَالَ: "الإِسْمُ مُحْدَثٌ وَالمَعْنَى فَوْقَهُ، وَالإِسْمُ المِيمُ وَالمَعْنَى العَيْنُ".

و آن را حسن بن محمد روایت کرده که گفت: محمد بن احمد بن خیران برایم حدیث کرد که گفت: اسحاق بن محمد بصری از جعفر بن محمد بن مفضل از محمد بن سنان علیه السلام از مفضل بن عمر سلام از اوست برایم حدیث کرد که گفت: از مولایمان صادق عزّعزّه دربارۀ «اسم» و «مسمّی» (نام و نامیده شده) پرسیدم؟ پس فرمود: «اسم» حادث است و «معنی» فراتر از آن اســت، و «اســم» همان محمد است و «معنی» همان «عین» علی است.

[٢٣٠] وَبِهٰذَا الإِسْنَادِ عَنْ مَوْلَانَا العَالِمِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: "مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللهَ فِي شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مَحْصُورًا، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مِنْ شَيْءٍ فَقَدْ بَعَّضَهُ عَنْ بَعْضٍ وَدَانَ بِبَعْضٍ دُونَ بَعْضٍ، وَمَنْ قَالَ أَنَّهُ عَلَى شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مَحْمُولًا، وَمَنْ قَالَ هُوَ يَظْهَرُ لِمَنْ يَشَاءُ بِمَا يَشَاءُ كَيْفَ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ لا مَحْدُودًا وَلَا مَوْصُوفًا وَلَا زَائِلًا وَلَا يُقْضَى عَلَيْهِ بِحِرَاكٍ اِسْتَدْلَلْتُ بِهِ عَلَى نَفْسِهِ وَصُورَتِهِ، وَلَمْ أَسْتَدِلَّ بِصُورَتِهِ وَنَفْسِهِ عَلَيْهِ فَقَدْ صَارَ بِذٰلِكَ عَلَى سَبِيلِ النَجَاةِ".

و به این سند از مولایمان عالم ﷺ روایت است که فرمود: هرکس گمان کند که خداوند در چیزی است، او را محصور کرده است، و هرکس گمان کند که او از چیزی است، او را جزء جزء کرده و به جزئی ایمان آورده و به جزئی دیگر کافر شده است، و هرکس بگوید او بر چیزی است، او را محمول قرار داده است. و هرکس بگوید: او برای هرکس از خلقش که بخواهد، با هر چه بخواهد و هرگونه که بخواهد ظاهر می‌شود، در حالی که نه محدود است، نه وصف‌شدنی، نه زوال‌پذیر، و نه به حرکتی محکوم است، و بگوید: من از حقیقتِ خودِ او بر ذات و صورتش دلیل آوردم، و نه اینکه از صورت و ذاتش بر حقیقتِ او دلیل آورده باشم، پس چنین کسی به این وسیله در راه نجات قرار گرفته است.

[٢٣١] وَبِهٰذَا الإِسْــنَادِ عَيْنِهِ عَنْ أَحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَيْرَانَ قَالَ: رَوَىٰ أَنَّهُ دَخَلَ رَجُلٌ عَلَى مَوْلَانَا الصَــادِقِ عَزَّعَزُّهُ وَعِنْدَهُ أَبُو الخَطَّابِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي زَيْنَبَ مِنْهُ السَــلامُ فَخَرَّ الرَجُلُ سَاجِدًا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ: يارَبَّ الأَرْبَابِ وَمُنْــــشِيءَ السَــحَابِ، يَا قَدِيماً لَا يَزُولُ، فَقَالَ مَوْلَانَا الصَادِقُ عَزَّعَزُّهُ : "أَنَا ذٰلِكَ، أَنَا اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا، خَلَقْتُ السَمٰوَاتِ وَالأَرْضَ بِقُدْرَتِي وَأَنَا القَائِمُ فِي أَوَّلِيَّتِي، أَنَا اللهُ لَاإِلَهَ إِلَّا أَنَا، مَالِكُ جَنَّتِي وَنَارِي، وَأَنَا مَالِكُ المَوْتِ وَقَابِضُ الأَرْوَاحِ" وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى أَبِي الخَطَّابِ، ثُمَّ قَالَ: "أَنَا اللهُ وَحْدِي وَهٰذَا إِسْمِي خَلَقْتُهُ بِيَدِي" فَقَالَ الرَجُلُ: فَرِّجْ عَنِّي فَقَدْ تَحَيَّرْتُ فِي أَمْرِي، أَنْتَ اللهُ، وَهٰذا اللهُ رَبِّي، فَقَالَ مَوْلَايَ: "تَعَالَيْتُ وَجَلَّ أَمْرِي، هٰذَا اللهُ خَلَقْتُهُ بِيَدِي وَفَوَّضْتُ إِلَيْهِ أَمْرِي، فَهٰذَا الخَالِقُ بِإِذْنِي وَالمُدَبِّرُ بِأَمْــرِي، أُخْنِسُ نَفْــسِي فَأُخْنِسُهُ مَعِي، وَأجْرِي فَأُجْرِيهِ بِقُدْرَتِي لَا يَخْلُو مِنْهُ خَلْقِي وَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي سَــمَائِي وَأَرْضِي، وَلَوْ ظَنَّ فِي نَفْسِــهِ غَيْرَ مَاقُلْتُ لَعَذَبْتُهُ بِنَارِي، فَمَنْ عَرَفَهُ وَعَرَفَ مَنْزِلَتَهُ مِنِّي أَدْخَلْتَهُ جَنَّتِي"

و به همین سند از احمد بن محمد بن خیران روایت است که گفت: روایت شده که مردی بر مولایمان صادق عَزَّعَزُّهُ وارد شد و ابوالخطاب محمد بن ابی زینب سلام از اوست نزد ایشان بود. پس آن مرد به سجده افتاد، سپس سرش را بلند کرد و گفت: ای پروردگارِ پروردگاران و ای پدیدآورندهٔ ابرها، ای قدیمِ زوال‌ناپذیر. پس مولایمان صــادق عَزَّعَزُّهُ فرمود: من آنم. منم الله که خدایی جز من نیست. آسمان‌ها و زمین را به قدرتم آفریدم و

من در ازلیّت خود قائِمَم.منم الله که خدایی جز من نیســـت، مالک بهشـــت و دوزخ خویشـــم و من مالک مرگ و گیرندهٔ ارواحم.**و با دســـتش به ابوالخطاب اشـــاره کرد و سپس فرمود: منم اللهِ یکتا و این «ا سم» من ا ست که او را به د ست خویش آفریدم**.مرد گفت: گشایشی در کارم ایجاد کن که در امر خود سرگشته شده‌ام، تو الله هستی و این نیز الله پروردگار من اســـت. مولایم فرمود: برتر و بزرگم من و امر من. این «الله» را به دســـت خویش آفریدم و امر خود را به او وا گذاردم. پس این، خالق به اذن من و تدبیرکننده به امر من اســـت. خود را پنهان می‌کنم، پس او را با خود پنهان می‌کنم، و جاری می‌شـــوم پس او را به قدرت خویش جاری می‌ســـازم. خلقت من از او خالی نیست و چیزی در آسمان و زمینم بر او پوشیده نیست. و اگر او دربارهٔ خود غیر از آنچه گفتم گمان بَرَد، هرآینه او را به آتش خود عذاب می‌کنم. پس هرکس او را بشـــناســـد و جایگاه او را نسبت به من بداند، او را به بهشت خویش داخل می‌کنم.

[۲۳۲] وَبِالإِسْنَادِ بِعَيْنِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ بَشَّارِ الشُعَيْرِيِّ عَلَيْهِمَا السَلَامُ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبُو الخَطَابِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْـــمَاعِيلَ إِلَيْهِ التَسْـلِيمُ وَعِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ إِخْوَانِنَا إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ أَبُو الخَطَّابِ: "أَلَا مَنْ أَرَادَ اللّٰهَ" فَقَالَ لَهُ الرَجُلُ: أَنْتَ اللّٰهُ مَبْدِي الأَشْـيَاءِ وَمُعِيدُهَا، قَالَ: "ذَالِكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ، المُتَفَرِّدُ بِالوَحْدَانِيَّةِ الصَـــمَدِيَّةِ بَلَاكَيْنُونِيَّةٍ المَدْعُوُّ بِالرُبُوبِيَّةِ".

و به همین سند از محمد بن سنان از بشار شعیری علیهما السلام روایت است که گفت: نزد ابوالخطاب محمد بن اسماعیل تسلیم بر او باد بودم و جماعتی از برادرانمان نزد او بودند که مردی بر او وارد شد. ابوالخطاب به او فرمود: هان! چه کسی خدا را می‌خواهد؟ آن مرد به او گفت: تویی الله، پدیدآورنده و بازگرداننده اشیاء. ابوالخطاب گفت: آن مقام از آنِ محمد بن عبدالله است؛ آن یگانه در وحدانیتِ صمدی بدونِ کینونیّت (بدون چگونگی و کیفیت)، که به ربوبیت خوانده می‌شود.

[٢٣٣] وَعَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَلَيْهِ السَلَامُ عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ إِلَيْهِ التَسْلِيمُ قَالَ: لَمَّا أَشْرَفَ سَيِّدِي أَبُو عَبْدِ اللهِ الصَادِقِ عَزَّعَزَّهُ عَلَى مَكَّةَ، نَظَرَ إِلَى النَاسِ يَطُوفُونَ حَوْلَ البَيْتِ وَسَمِعَ ضَجِيجَهُمْ فَقَالَ: "مَابِقِي فِي هٰذِهِ الأَرْضِ صُنَمٌ يَعْبُدُ إِلَّا هٰذَا البَيْتُ".

و از یونس بن ظبیان علیه السلام از مفضل بن عمر تسلیم بر او باد روایت است که گفت: هنگامی که سرورم ابوعبدالله صادق عَزَّعَزَّهُ بر مکه مشرف شد، به مردمی که گرد خانه طواف می‌کردند نگریست و هیاهوی آنان را شنید و فرمود: در این زمین هیچ بتی که پرستیده شود باقی نمانده است، مگر این خانه.

[٢٣٤] وَبِهٰذَا الإِسْنَادِ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَلَيْهِ السَلَامُ قَالَ: سَأَلْتُ الصَادِقَ عَزَّعَزَّهُ عَنْ كَسْرِ رَسُولِ اللهِ عَزَّعَزَّهُ الأَصْنَامَ وَالحِجَارَةَ فَقَالَ: لَا يُعْبَدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ، ثُمَّ يَأْمُرُ النَاسَ بِالطَوَافِ حَوْلَ البَيْتِ وَهُوَ مِنْ حِجَارَةٍ وَيُصَلُّونَ إِلَيْهِ؟ فَقَالَ لِي مَوْلَانَا عَزَّعَزَّهُ: "سِرْ إِلَى

الْمُفَضَّـــلِ يُخْبِرُكَ" فَجِئْتُ إِلَى الْمُفَضَّـــلِ مِنْهُ السَّـــلامُ فَسَـــأَلْتُهُ عَنْ ذٰلِكَ فَقَالَ: "أَلَمْ يُجِبْكَ مَوْلَايَ؟" فَقُلْتُ: إِنَّمَا دَلَّنِي إِلَيْكَ وَقَدْ جِئْتُكَ، فَقَالَ: "إِنَّ الأَصْنَامَ ذَوَاتُ صُوَرٍ إِنْسَانِيَّةٍ، وَإِبْلِيسُ لَا يَتْرُكُ النَاسُ يُقِرُّونَ لِلصُورَةِ لِأَنَّهُ مِنَ الصُورَةِ دُهِيَ أَلَا تَرَى إِلَى النَاسِ يُصَدِّقُونَ أَنَّ اللهَ تَكَلَّمَ مِنْ شَجَرَةٍ وَلَا يُصَدِّقُونَ أَنَّهُ تَكَلَّمَ مِنَ الإِنْسَانِ"

وَرَوَى أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الشِبْلِيَّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ كَانَ فِي مَجْلِسِهِ يَتَكَلَّمُ مَعَ النَاسِ فِي وَعْظِهِ فَضَـــرَبَ بِيَدِهِ وَأَشَارَ إِلَى الحَائِطِ وَقَالَ: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَلَمْ يُنْكِرْ ذٰلِكَ أَحَدٌ مِمَّنْ حَضَـــرَ مَجْلِسَهُ، وَإِنَّهُ قَالَ فِي مَجْلِسٍ آخَرَ: أَنَا اللهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ فَأَخَذَتْهُ الْأَيْدِي وَلُطِمَ حَتَّى أَزْبَدَ فَأَوْرَى أَنَّهُ مَجْنُونٌ، وَهُوَ يُلْعَنُ بَيْنَ طَائِفَةٍ مِنَ الصُّـــوفِيَّةِ إِلَى وَقْتِنَا هَذَا.

و به این سند از یونس بن ظبیان علیه السلام روایت است که گفت: از صادق عَزَّعَزَّهُ پرسیدم که چرا رسول الله عَزَّعَزَّهُ بت‌ها و سنگ‌ها را شکست تا غیر از خدا پرستیده نشوند، اما سپس به مردم دستور می‌دهد گرد خانه که از سنگ است طواف کنند و به سوی آن نماز بخوانند؟ مولایمان عَزَّعَزَّهُ به من فرمود: نزد مفضل برو تا تو را آگاه کند. پس نزد مفضل سلام از اوست آمدم و از او در این باره پرسیدم. گفت: آیا مولایم پاسخت را نداد؟ گفتم: او مرا به سوی تو راهنمایی کرد و من نزد تو آمده‌ام. فرمود: همانا بت ها دارای صورت های انسانی هستند، و ابلیس نمی گذارد که مردم به

« صورت» اقرار کنند، زیرا او به خاطر همین « صورت» بود که هلاک شد. آیا نمی‌بینی که مردم تصدیق می‌کنند خداوند از درختی سخن گفت، اما تصدیق نمی‌کنند که او از کالبد انسانی سخن گفته باشد.

و روایت شده که ابوبکر شبلی رضی الله عنه در مجلس خود در حال موعظه با مردم سخن می‌گفت، پس با دست خود زد و به دیوار اشاره کرد و گفت: همانا ولی شما خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان آورده‌اند. و هیچ‌یک از حاضران در مجلسش این کار را انکار نکرد. و همانا او در مجلسی دیگر گفت: منم الله که خدایی جز من نیست و با دست به سینهٔ خود اشاره کرد. پس دست‌ها او را گرفتند و آنقدر به او سیلی زدند که کف بر دهان آورد. آنگاه تظاهر کرد که دیوانه است، و او تا به امروز در میان گروهی از صوفیه مورد لعن قرار می‌گیرد.

[٢٣٥] وَرُوِيَ عَنْ سَيِّدِنَا أَبِي عَبْدِ اللهِ مُرْسَلاً عَنْ سَيِّدِنَا أَبِي خَالِدٍ عَبْدِ اللهِ الْكَابُلِيِّ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ أَنَّهُ قَالَ: كُنْتُ مَعَ مَوْلَايَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَزَّ عِزُّهُ إِذَا سَمِعَ رَجُلًا يَقْرَأُ: ﴿لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ﴾ فَقَالَ مَوْلَانَا: "يَا أَبَا خَالِدٍ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ" فَقُلْتُ: يَا مَوْلَانَا، كَيْفَ ذَلِكَ؟ فَقَالَ هِيَ: "لِي إِلَهٌ فِي قُرَيْشٍ إِلَهٌ فِيهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ" فَقُلْتُ: الْمِنَّةُ لَكَ يَا مَوْلَايَ، فَقَالَ: "يَا أَبَا خَالِدٍ، هُوَ وَاللهِ أَصْلَعُ قُرَيْشٍ إِلَهُهُمْ الْمَعْبُودُ وَرَبُّهُمْ الْمَقْصُودُ الْمَشْهُودُ مُحْيِي الْعِظَامِ الَّذِي اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهِ، فَمَا عَرَفَهُ مِنْهُمْ إِلَّا الْقَلِيلُ".

و از سرورمان ابوعبدالله به صورت مرسل از سرورمان ابوخالد عبدالله کابلی تسلیم بر او باد) روایت شـده که گفت: با مولایم علی بن حسـین عَزَّعَزُّهُ بودم که شـنید مردی می‌خواند: ﴿لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ﴾. مولایمان فرمود: ای ابوخالد، کلمات را از جایگاه‌هایشان تحریف می‌کنند.عرض کردم: ای مولای من، چگو نه؟ فرمود: آ یه در اصـل چنین اسـت:برای من خدایی در قریش اسـت، خدایی در میان آنان برای کوچ زمسـتان و تابستان. عرض کردم: منت از آنِ شماست ای مولای من. فرمود: ای ابوخالد، سوگند به خدا، او همان ا صلعِ (دارای پیشانیِ باز و بی‌مو، از القاب امیرالمؤمنین) قریش ا ست؛ معبودِ مورد پرستش آنان و پروردگارِ مقصود و مشهود آنان؛ زنده کنندهٔ استخوان‌ها که مردم دربارهٔ او اختلاف کردند، و از آنان جز اندکی او را نشناختند.

[٢٣٦] وَمِثْلُ هَذَا الْحَدِيثِ مَا رُوِيَ عَنْ سَـيِّدِنَا جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ إِلَيْهِ التَّسْـلِيمُ قَالَ كُنْتُ مَعَ مَوْلَانَا الصَادِقِ عَزَّعَزُّهُ وَقَدْ دَخَلَ الْمَسْجِدَ بِالْمَدِينَةِ فَمَرَّ بِرَجُلٍ يَقْرَأُ: لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ فَقَالَ مَوْلَانَا: "يَا جَابِرُ، هَذَا هُوَ الْكُفْرُ الصـُّرَاحُ بِعَيْنِهِ وَاللَّغْوُ الَّذِي يَسْتَحِقُّ قَائِلُهُ النَّارَ.

و مانند این حدیث، روایتی اسـت از سرورمان جابر بن یزید جعفی تسـلیم بر او باد که گفت: با مولایمان صادق عَزَّعَزُّهُ بودم و ایشان وارد مسجد مدینه شد. پس از کنار مردی گذشـت که می‌خواند: لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ. مولایمان فرمود: ای جابر، این عینِ کفرِ محض و آشکار و آن سخن بیهوده‌ای است که گوینده‌اش سزاوار آتش است.

[٢٣٧] وَعَنْ شَيْخِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ مَا حَدَّثَ بِهِ مُرْسَلًا أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَنْتَ الْقَائِلُ أَنَا فَعَلْتُ أَنَا صَنَعْتُ أَنَا الْقَادِرُ وَبِمَعْرِفَتِي يَصِحُّ التَّوْحِيدُ، وَأَنَا رَفَعْتُ سَمَاءَهَا وَسَطَحْتُ أَرْضَهَا، وَأَنَا اللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ؟ فَقَالَ: "أَنَا قَائِلُ ذَلِكَ وَأَنَا فَاعِلُهُ وَإِلَيَّ يُؤَولُ" فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: يَا مَوْلَانَا، السَّيِّدُ مُحَمَّدٌ أَظْهَرَ الصَلَاةَ وَالزَّكَاةَ وَالصَّوْمَ وَالْحَجَّ وَالْجِهَادَ وَأَنْتَ تَقُولُ إِنِّي عَبْدُ اللهِ وَأَخُو رَسُولِهِ!! فَقَالَ: "نَعَمْ" فَقَالَ الرَّجُلُ: فَكَيْفَ ذَلِكَ؟ وَكَيْفَ يَتَخَلَّصُ أَهْلُ الْكَثَافَةِ مِمَّا رَأَوْكَ فَاعِلُهُ؟ فَقَالَ مَوْلَانَا عليه السلام: "مَا كُلُّ مَا قِيلَ عَنِّي لَزِمَنِي، وَلَا كُلُّ مَاحُكِيَ عَنِّي وَجَبَ عَلَيَّ، وَلَا كُلُّ مَا أَنَا فِيهِ وَجَبَ قَوْلُهُ، وَلَا كُلَّ مَاوَجَبَ قَوْلُهُ وُجِدَ أَهْلُهُ، وَلَا كُلُّ مَا وُجِدَ أَهْلُهُ حَضَرَ وَقْتُهُ، فَإِذَا وُجِدَ أَهْلُهُ وَحَضَرَ وَقْتُهُ وَوَجَبَ قَوْلُهُ فَأَنَا قُلْتُهُ" فَقَالَ السَّائِلُ: اللَّهُمَّ إِلَيْكَ التَّسْلِيمُ وَأَنْتَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

و از شیخ من ر ضی الله عنه در حدیثی مر سل روایت ا ست که مردی نزد امیرالمؤمنین عليه السلام آمد و به او گفت: ای امیرالمؤمنین، آیا تویی آنکه می‌گوید من کردم، من ساختم، من قادرم و به معرفت من توحید صحیح می‌گردد، و من آسمانش را برافراشتم و زمینش را گستردم، و منم الله، پروردگار جهانیان؟ فرمود: من گویندۀ آن و کنندۀ آنم و تأویل آن به سوی من است. آن مرد به او گفت: ای مولای ما، سرور ما محمد، نماز و زکات و روزه و حج و جهاد را آشکار ساخت و شما می‌گویید من بندۀ خدا و برادر

رسول اویم!! فرمود: آری.مرد گفت: پس این چگونه است؟ و مردمان گرفتار در عالم مادی چگونه از آنچه دیده‌اند که شما انجام داده‌اید رهایی یابند؟ پس مولایمان عَزَّعِزُّهُ فرمود: "نه هرآنچه دربارهٔ من گفته شده، بر من لازم می‌آید، و نه هرآنچه از من حکایت شده، بر من واجب بوده است، و نه هر مقامی که من در آنم، گفتنش واجب است، و نه برای هرآنچه گفتنش واجب است، اهلش یافت شده است، و نه برای هر اهلش که یافت شده، وقت آن فرا رسیده است. پس هرگاه که اهلش یافت شود و وقتش فرا رسد و گفتنش واجب گردد، آنگاه من آن را گفته‌ام. پس پرسشگر گفت: بار خدایا، تسلیم به سوی توست و تو به هر چیزی دانایی.

[٢٣٨] وَحَدَّثَ شَيْخِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي الشَّيْخُ الثِّقَةُ أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْجِلِّيِّ قَدَّسَهُ اللهُ الْمَلِكُ الْعَلِيُّ عَنْ شَيْخِهِ أَبِي عَبْدِ اللهِ الْخَصِيبِيِّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ بِإِسْنَادِهِ مَرْفُوعاً إِلَى سَيِّدِنَا الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ الْجُعْفِيِّ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ أَبِي مُخْنَفٍ لُوطٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ مَوْلَايَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَعَبَرَ بِرَجُلٍ يَهُودِيٍّ وَهُوَ يَقُولُ: سُبْحَانَ مَنِ احْتَجَبَ بِالنُّورِ فَلَا عَيْنَ تَرَاهُ فَقَالَ لَهُ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعِزُّهُ: "مَنْ تَعْنِي بِذَلِكَ؟" فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: أَعْنِي بِهِ اللهَ تَعَالَى فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعِزُّهُ: "إِنَّ اللهَ يَا أَخَا الْيَهُودِ لَمْ يَحْتَجِبْ عَنْ خَلْقِهِ، بَلْ حَجَبَهُمْ عَنْ رُؤْيَتِهِ سُوءُ أَفْعَالِهِمْ فَإِذَا شَاءَ عَرَّفَ مَنْ شَاءَ نَفْسَهُ".

و شیخ من ر ضی الله عنه حدیث کرد که گفت: شیخ مورد اعتماد، ابوالحسین محمد بن علی جُلّی از شیخ خود ابوعبدالله خ صیبی (شرف الله مقامه) با سند خود به صورت مرفوع تا سرورمان مفضل بن عمر جعفی تسلیم بر او باد از ابی‌الزبیر از ابومخنف لوط برایم حدیث کرد که گفت: با مولایم امیرالمؤمنین بودم که از کنار مردی یهودی گذشت در حالی که می‌گفت: منزه است آنکه در نور پنهان شد، پس هیچ چشمی او را نبیند. مولایمان امیرالمؤمنین عَزَّعَزَّهُ به او فرمود: منظورت از این سخن کیست؟ یهودی گفت: منظورم الله تعالی است. امیرالمؤمنین عَزَّعَزَّهُ به او فرمود:ای برادر یهودی، همانا خداوند خود را از خلقش پنهان نکرده است، بلکه بدیِ اعمالشان، آنان را از دیدن او محجوب کرده است. پس هرگاه بخواهد، خود را به هرکس که بخواهد می‌شناساند.

[٢٣٩] وَفِي هَذَا الْمَعْنَى مَا رَوَيْنَاهُ بِإِسْنَادِهِ إِلَى رَشِيدٍ الْهَجَرِيِّ مِنْهُ السَلامُ قَالَ: كُنْتُ مَعَ مَوْلَايَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَزَّعَزَّهُ ذَاتَ يَوْمٍ فَمَرَّ بِرَجُلٍ وَقَدْ رَفَعَ يَدَهُ إِلَى الْهَوَاءِ وَهُوَ يُكْثِرُ مِنَ الْإِبْتِهَالِ وَالدُّعَاءِ، فَقَالَ عَزَّعَزَّهُ: "أَتَرَاهُ يَا رَشِيدُ يَعْبُدُ الْهَوَاءَ وَمَا يَعْلَمُ أَنَّ رَبَّهُ مَعَهُ يَسْمَعُ وَيَرَى".

و در این معنا، آنچه به سند خود تا رشید هجری سلام از او ست روایت کرده‌ایم این است که گفت: روزی با مولایم علی بن حسین عَزَّعَزَّهُ بودم که از کنار مردی گذشت که دستش را به سوی هوا بلند کرده و بسیار ابتهال و دعا می‌کرد. پس امام عَزَّعَزَّهُ

فرمود: ای رشـــید، آیا او را می‌بینی؟ هوا را می‌پرســـتد و نمی‌داند که پروردگارش با اوست، می‌شنود و می‌بیند.

[۲۴۰] وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ سَيِّدِنَا رَشِيدٍ الْهَجَرِيِّ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ قَالَ: مَرَرْتُ مَعَ مَوْلَايَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَزَّعِزُّهُ فِي بَعْضِ طُرُقَاتِ الْمَدِينَةِ فَإِذَا بِرَجُلٍ يُبَصْبِصُ وَيُشِيرُ بِإِصْبَعِهِ فَقَالَ مَوْلَانَا: "هَذَا شَيْطَانٌ يُشِيرُ إِلَى شَيْطَانٍ".

و به این ســـند از سرورمان رشـــید هجری تســـلیم بر او باد روایت اســـت که گفت: با مولایم علی بن حســـین عَزَّعِزُّهُ در برخی از راه‌های مدینه می‌گذشـــتم که ناگاه مردی را دیدم که دم تکان می‌دهد (چاپلوســـی می‌کند) و با انگشـــتش اشـــاره می‌کند. مولایمان فرمود: این شیطانی است که به شیطانی دیگر اشاره می‌کند.

[۲۴۱] وَفِي مِثْلِهِ مَا حَدَّثَنِي بِهِ شَيْخِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ مُرْسَلاً عَنْ الصَّادِقِ عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ مَرَّ مَرَّةً بِقَصَّابٍ وَهُوَ يَقُولُ: سُبْحَانَ مَنْ احْتَجَبَ بِالنُّورِ فَلَا عَيْنَ تَرَاهُ فَقَالَ لَهُ مَوْلَانَا: "كَذَبْتَ، إِنَّ اللهَ تَعَالَى مَا احْتَجَبَ عَنْ خَلْقِهِ، وَلَكِنَّ الْعَالَمَ مَحْجُوبُونَ عَنْهُ بِذُنُوبِهِمْ" وَتَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۞ كَلَّا إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ﴾[1]

وَأَنْشَدَنِي لِوَلَدِهِ حَيْدَرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ:

شَهِدْتُ بِأَنَّ إِلَهَ الْوَرَى — عَلِيٌّ مُقَلِّبِ مَافِي الْقُلُوبِ

[1] سوره مطففین، آیه ۱۴ و ۱۵

وَمَا احْتَجَبَ اللهُ عَنْ خَـلْقِهِ وَلَكِنَّهُـمْ حُجِـــبُوا بِالذُّنُوبِ
وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَـــنُوْا وَاتَّقَوْا لَكَانُــوا مَلَائِكَــةً فِـي الْغُيُوبِ
يَسِيحُونَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَا وَقَدْ طَـهُرُوا مِنْ جَمِيعِ الذُّنُـوبُ

و همانند آن، چیزی است که شیخ من رضی الله عنه به صورت مرسل از صادق عَزَّعَزَّهُ برایم حدیث کرد که ایشان یک بار از کنار قصابی گذشت در حالی که قصاب می‌گفت: منزه است آنکه در نور پنهان شد، پس هیچ چشمی او را نبیند. مولایمان به او فرمود: دروغ گفتی. همانا خداوند تعالی خود را از خلقش پنهان نکرده است، ولیکن این عالمیانند که به سبب گناهانشان از او در حجابند. و این قول خداوند تعالی را تلاوت فرمود: ﴿چنین نیست، بلکه آنچه مرتکب می شدند بر دل‌هایشان زنگار بسته است ❁ چنین نیست، بی‌گمان آنان در آن روز از دیدار پروردگارشان محجوبند﴾.

و این اشعار را از فرزندش حیدره (رضی الله عنه) برایم خواند:

گواهی دادم که معبودِ آفریدگان علی است، آن دگرگون‌کنندهٔ آنچه در دل‌هاست. و خداوند خود را از خلقش پنهان نکرده ولیکن آنانند که به سبب گناهان در حجاب مانده‌اند. و اگر آنان ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند هرآینه فرشتگانی در عوالم غیب می‌شدند. در ملکوت آسمان سیاحت می‌کنند در حالی که از همهٔ گناهان پاک گشته‌اند.

وَحَدَّثَنِي شَيْخِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ أَبِي إِسْحَاقَ الرَّفَاعِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ لَنَا شَيْخُنَا وَقُدْوتَنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ الْخَصِيبِيِّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ يَوْمًا وَنَحْنُ بِحَضْـــرَتِهِ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ أَوْلَادِهِ: "كُلٌّ عَبَدَ غَيْبًا لَا يَعْرِفُهُ وَرَبًّا لَا يُثْبِتُهُ إِلَّا نَحْنُ، فَإِنَّا عَبَدْنَا مَنْ سَــمِعْنَا كَلَامَهُ، وَحَذَّرَنَا عِقَابَهُ وَعَذَابَهُ، وَوَعَدَنَا بِرَحْمَتِهِ، وَقَالَ لَنَا عَلَى مِنْبَرِ عَظَمْتِهِ: أَنَا، وَلَا يُعْلِنُ بِهَا إِلَّا المَعْنَى الْأَزَلُ جَلَّتْ قُدْرَتُهُ فَلِأَجْلِ هَذَا سُــمِّينَا المُوَحَّدَةَ، لِأَنَّنَا عَبَدْنَا مَنْ رَأَيْنَاهُ وَدَلَّنَا عَلَى مَعْرِفَتِهِ، فَعَرَفْنَاهُ وَشَاهَدْنَاهُ".

وَلِسَيِّدِنَا أَبِي الْغُصْنِ جُحَا وَهُوَ ثَابِتُ بْنُ الدُّكِينِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

نِهَايَةُ المَطْلُوبِ وَالطَّالِبِ حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبِ

أَمَا تَرَى مَعْبُودَنَا ظَاهِــــرًا لَيْسَ كَمَا قَــــدْ قِيلَ بِالْغَائِبِ

و شیخ من رضی الله عنه برایم حدیث کرد که گفت: پدرم از پدرش ابوا سحاق رفاعی رضی الله عنه برایم حدیث کرد که گفت: روزی شیخ و پیشوای ما ابوعبدالله خصیبی (قدس الله روحه) در حالی که ما در محضر او همراه با جماعتی از فرزندانش بودیم، به ما فرمود: همگان غیبی را پرســتیدند که نمی‌شــناســندش و پروردگاری را که اثباتش نمی‌کنند، مگر ما. زیرا ما کســی را پرســتیدیم که کلامش را شــنیدیم و ما را از کیفر و عذابش بر حذر داشـــت و به رحمتش وعده داد، و بر منبر عظمتش به ما فرمود: من. و این ادعا را جز «معنی» ازلی آشکارا نمی‌گوید. به همین خاطر ما موحدان حقیقی نامیده

شدیم، زیرا ما کسی را پرستیدیم که او را دیدیم و ما را به معرفت خویش راهنمایی کرد، پس او را شناختیم و مشاهده کردیم.

و از سرورمان ابوالغصن جحا، که همان ثابت بن دکین علیه السلام است:

نهایتِ مطلوب و طالب عشقِ علی بن ابی‌طالب است.

پس هرکس خالقش را می‌خواهد، باید که اراده کند بابِ علیِ طالبِ غالب را. تا آنگاه که او را به چشم دید، پس باید بگوید سخن حقی را که دروغ نیست: منزه است آنکه ناسوتش (جنبه انسانی‌اش) را ظاهر ساخت در حالی که آن رازِ درخششِ خیره‌کنندهٔ لاهوتش (جنبه الهی‌اش) است.

و آنکه در میان خلقش آشکارا پدیدار شد به صورتِ خورنده و آشامنده.

تا آنجا که خلقش او را به چشم دیدند از طریقِ حجاب و حاجب (پرده و پرده‌دار). و چشمانی او را سواره می‌بینند در حالی که نه پیاده است و نه سواره. شگفت‌تر از آن، او ظاهر و هویداست در حالی که نه محصور است و نه در پرده. و اگر او در میان خلقش ظاهر نمی‌شد حقیقتی دیدنی، پس واجب الوجود نبود.

آیا نمی‌بینی معبود ما ظاهر است نه آنچنان که گفته شده، غایب است.

(باب چهارم/ معجزه هایی که امیرالمومنین در قبه هاشمیه ظاهر کرد)

يَتَضَمَّنُ مَا وَرَدَ فِي مُتَوَاتِرِ الْأَخْبَارِ مِنَ الْمُعْجِزَاتِ السَّمَاوِيَّةِ وَالْأَرْضِيَّةِ الَّذِي أَظْهَرَهَا مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ جَلَّتْ قُدْرَتُهُ فِي الْقُبَّةِ الْهَاشِمِيَّةِ

وَالَّذِي نَشْرَحُهُ مِنْ ذَلِكَ:

[٢٤٢] فَهُوَ أَوَّلُ شَيْءٍ نَقَلْتُهُ سَمَاعًا مِنْ سَيِّدِي وَشَيْخِي أَبِي الْفَتْحِ مُحَمَّدِ بْنُ الْحَسَنِ الْبَغْدَادِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَأَرْضَاهُ فَإِنَّهُ قَالَ لِي: إِسْمَعْ يَا وَلَدِي أَسْعَدَكَ اللهُ بِمَعْرِفَتِهِ وَوَفَّقْنَا وَإِيَّاكَ لِلْقَوْلِ وَالْعَمَلَ بِطَاعَتِهِ: إِنَّ لِلْمَعْنَى جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَتَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ آيَاتٍ وَمُعْجِزَاتِ سَمَاوِيَّةً وَأَرْضِيَّةً أَظْهَرَهَا فِي أَيَّامِ سَيِّدِنَا رَسُولِ اللهِ عَزَّعَزَّهُ وَبَعْدَ غَيْبَتِهِ فَمِنْهَا مَا حَدَّثَنِي بِهِ أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الشَّهِيدِ .عَنْ أَبِيهِ يَرْفَعُ الْحَدِيثَ إِلَى مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَزَّعَزَّهُ : "فَأَوَّلُ مَا أَظْهَرَهُ مَوْلَانَا عَزَّعَزَّهُ مِنَ الْمُعْجِزَاتِ أَنَّهُ تَكَلَّمَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي وُلِدَ فِيهَا فَقَرَأَ صُحُفَ إِبْرَاهِيمَ وَالتَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ وَالْقُرْآنِ ثُمَّ صَمَتَ، وَكَانَ هَذَا أَوَّلُ الْمُعْجِزَاتِ الْأَرْضِيَّةِ".

شامل است آنچه در اخبار متواتر (اخبار نقل شده توسط راویان بسیار که تبانی آنها بر دروغ محال است) از معجزات آسمانی و زمینی وارد شده است، آن معجزاتی که مولای ما امیرالمؤمنین، قدرتش شکوهمند باد، در قُبّه هاشمیه (کنایه از ظهور و تجلی او در صورت بشری از بنی‌هاشم) آشکار ساخت.

و آنچه از آن شرح می‌دهیم:

پس این نخستین چیزی است که به صورت شنیداری از سرور و شیخ خود، ابوالفتح محمد بن حسن بغدادی، رضی الله عنه ، نقل کرده‌ام. زیرا او به من گفت: بشنو ای فرزندم، خداوند تو را به معرفتش سعادتمند گرداند و ما و تو را برای گفتار و کردار در طاعت او توفیق دهد: همانا برای معنی (اصطلاحی برای اشاره به ذات الهی که همان مولا علی است)، ستایش او شکوهمند و نام‌هایش مقدس باد، آیات و معجزاتی آسمانی و زمینی است که آنها را در ایام سرور ما رسول الله، عزتش بزرگ باد، و پس از غیبت او (پنهان شدن و عدم حضور جسمانی او) آشکار ساخت. از آن جمله است آنچه ابوبکر محمد بن الشهید از پدرش برایم روایت کرد و حدیث را به مولای ما صادق، عزتش بزرگ باد، می‌رساند: پس نخستین معجزه‌ای که مولای ما، عزتش بزرگ باد، آشکار ساخت این بود که در شبی که در آن زاده شد، سخن گفت و صُحُف ابراهیم، تورات، انجیل، زبور و قرآن را خواند و سپس سکوت کرد، و این نخستینِ معجزات زمینی بود.

[٢٤٣] وَبَعْدَ ذَلِكَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ الْقَاضِي وَمُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ أَسْلَمَ الْوَاقِدِيِّ قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ أَبِي صَبْرَةَ عَنِ الضَّحَّاكِ بْنِ مُزَاحِمٍ الْبَلْخِيِّ عَنْ وَهْبِ بْنِ كَيْسَانَ وَمَعْمَرِ بْنِ سَبَأٍ مَوْلَى الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ قَالُوا جَمِيعاً: حَدَّثَنَا الزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوَّامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ قُرَيْشاً قَالَتْ لِرَسُولِ اللهِ عَزَّعَزَّهُ: يَا مُحَمَّدُ لَوْ كَانَ لَنَا مُسْتَوَىً وَقَضَاءٌ، وَفِي أَوْدِيَتِنَا سَعَةٌ، لَمَا كَانَ تَجَاسَرَ أَبْرَهَةُ بْنُ الصَّبَّاحِ أَنْ دَخَلَ عَلَيْنَا بِعَسْكَرِهِ، فَلَوْ أَنَّكَ تُوَسِّعُ لَنَا الْوَادِي لَمَا كَانَ أَحَدٌ يَجْسُرُ مِنْ مُلُوكِ الْأَرْضِ أَنْ يَتَوَجَّهَ إِلَيْنَا وَلَا يَقْدُمُ عَلَى قِتَالِنَا، فَاسْأَلْ رَبَّكَ أَنْ يُوَسِّعَ لَنَا جَبَلَ أَبِي قُبَيْسٍ ثَمَانِينَ ذِرَاعاً، وَالْجَبَلَ الْأَحْمَرَ ثَمَانِينَ ذِرَاعاً فَتَكُونُ الْجَمِيعُ مِائَةً وَسِتِّينَ ذِرَاعًا فَقَالَ لَهُمْ النَّبِيُّ عَزَّعَزَّهُ: فَإِنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَمَا أَنْتُمْ صَانِعُونَ؟ قَالُوا: نُؤْمِنُ بِكَ يَا مُحَمَّدُ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ عَزَّعَزَّهُ: عَلِّمُوا فِي الْجَبَلَيْنِ عَلَامَةً فَعَلَّمَتْ قُرَيْشٌ أَصْلَ الْجَبَلَيْنِ وَذُرِعَتْ سَعَتُهُمَا، فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ النَّبِيُّ عَزَّعَزَّهُ لِمَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ: "يَا عَلِيُّ، قُمْ فَأَوْسِعْ لَهُمُ الْوَادِي فَقَامَ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي وَسَطِ الْوَادِي وَجَمَعَ رَاحَتَيْهِ وَبَسَطَ يَدَيْهِ وَجَعَلَ يَفْتَحُ الْيُمْنَى وَالْيُسْرَى وَالْجَبْلَانِ يَتَفَرَّقَانِ وَيَتَزَعْزَعَانِ حَتَّى تَمَّ الْمَدَى" فَجَلَسَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ وَقَالَ لَهُمْ: "أَذْرَعُوا سَعَةَ الْجَبَلَيْنِ" فَذَرَعُوهُمَا فَوُجُودُهُمَا قَدْ اتَّسَعَا مِائَةً وَسِتِّينَ ذِرَاعاً، فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ لَعَنَهُ اللهُ: يَا مُحَمَّدُ لَقَدْ زَادَ عَلِيٌّ عَلَيْكَ بِالسِّحْرِ، فَجَمَعَ مَوْلَانَا عَزَّعَزَّهُ يَدَيْهِ مِثْلَمَا فَتَحَهُمَا، فَرَجَعَ الْجَبْلَانِ إِلَى حَالَيْهِمَا، فَأَنْزَلَ اللهُ فِي ذَلِكَ قَوْلَهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ ۗ بَل لِّلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا ۗ أَفَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَن لَّوْ

يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا ۗ وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُم بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾[۱].

و پس از آن، محمد بن اسحاق قاضی و محمد بن عمر بن اسلم واقدی برایم حدیث کردند و گفتند: عبدالعزیز بن ابی صبره از ضحاک بن مزاحم بلخی، از وهب بن کیسان و مَعْمَر بن سبأ غلام زبیر بن عوام برای ما حدیث کرد، همگی گفتند: زبیر بن عوام علیه السلام برای ما حدیث کرد که قریش به رسول الله، عزتش بزرگ باد، گفتند: ای محمد، اگر ما جایگاه و حریمی داشتیم و دره‌های ما وسیع بود، ابرهه بن صباح جرأت نمی‌کرد که با لشکریانش بر ما وارد شود. اگر تو این دره را برای ما وسیع گردانی، هیچ‌یک از پاد شاهان زمین جرأت نخواهد کرد که به سوی ما روی آورد و بر جنگ با ما اقدام ننماید. پس از پروردگارت بخواه که کوه ابوقبیس را هشتاد ذراع و کوه سرخ را هشتاد ذراع برای ما فراخ گرداند تا مجموع آن صد و شصت ذراع شود. پیامبر، عزتش بزرگ باد، به آنان فرمود: اگر چنین کند، شما چه خواهید کرد؟ گفتند: به تو ایمان می‌آوریم ای محمد. پس رسول الله، عزتش بزرگ باد، فرمود: در این دو کوه علامتی بگذارید. پس قریش پایه دو کوه را علامت‌گذاری کرده و پهنای آن دو را اندازه گرفتند. در این هنگام پیامبر، عزتش بزرگ باد، به مولای ما امیرالمؤمنین، عزتش بزرگ باد،

[۱] سوره رعد،آیه ۳۱

فرمود: ای علی، برخیز و دره را برایشـــان فراخ گردان. پس مولای ما امیرالمؤمنین در میان دره برخا ست و دو کف د ست خود را کنار هم نهاد و د ستانش را گشود و شروع به باز کردن دســـت راســـت و چپ نمود و آن دو کوه از هم جدا می‌شـــدند و به لرزه درمی‌آمدند تا به اندازه مقرر رسـید. پس امیرالمؤمنین، عزتش بزرگ باد، نشـسـت و به ایشـان فرمود: پهنای دو کوه را اندازه بگیرید. پس آن دو را اندازه گرفتند و دیدند که به اندازه صد و شصت ذراع فراخ شده‌اند. پس اباجهل، لعنت خدا بر او باد، گفت: ای محمد، همانا علی در جادوگری بر تو پیشـی گرفت. پس مولای ما، عزتش بزرگ باد، دســتانش را همان‌گونه که گشــوده بود، جمع کرد و آن دو کوه به حالت اول خود بازگشــتند. پس خداوند در این باره این قول خود را نازل فرمود: ﴿و اگر قرآنی بود که کوه‌ها با آن به حرکت درمی‌آمد یا زمین با آن شـکافته می‌شـد یا مردگان با آن به سـخن درمی‌آمدند (باز هم ایمان نمی‌آوردند). بلکه همه امور از آنِ خداســت. آیا کســانی که ایمان آورده‌اند ندانسته‌اند که اگر خدا می‌خواست، قطعاً همه مردم را هدایت می‌کرد؟ و پیوسته کسانی که کفر ورزیدند، به سزای آنچه کردند، مصیبتی کوبنده به آنان می‌رسد یا نزدیک خانه‌شـــان فرود می‌آید تا وعده خدا فرا رســد. همانا خداوند در وعده خلاف نمی‌کند﴾.

[٢٤٤] وَحَدَّثَنِي حُمُّودُ الْمِصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي السَيِّدُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الْخَصِيبِيِّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ مُرْسَلًا: أَنَّ مَوْلَانَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّ عِزُّهُ اجْتَازَ بِبَابِلَ فَقَالَ لِقَيْسِ بْنِ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ الْخَزْرَجِيِّ عَلَيْهِ السَلَامُ: "يَاقِيسُ أُدْخُلْ إِلَى هَذِهِ الْمَغَارَةِ وَأَخْرِجْ مَا تَجِدُهُ تَحْتَ الصَّخْرَةِ السَّوْدَاءِ الْمُلَمْلَمَةِ الَّتِي فِي أَقْصَى الْمَغَارَةِ" قَالَ: فَدَخَلَ قَيْسٌ الْمَغَارَةَ، فَمَا لَبِثَ إِلَّا هُنَيْهَةً ثُمَّ خَرَجَ وَبِيَدِهِ رَأْسَانِ عَظِيمَانِ قَدْ أَثْقَلَهُ حَمْلُهُمَا، فَوَضَعَهُمَا بَيْنَ يَدَيْ مَوْلَانَا عَزَّ عِزُّهُ وَهُوَ رَاكِبٌ عَلَى بَغْلَتِهِ، فَأَشَارَ إِلَى أَحَدِهِمَا بِمِخْصَرَةٍ كَانَتْ فِي يَدِهِ، وَقَالَ لَهُ: "أَنْطِقْ" فَقَالَ لَهُ: الْعَفْوَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي قُحَافَةَ فَقَالَ مَوْلَانَا: "قُلْ صَحِيحًا" فَقَالَ: جَلَسْتُ فِي غَيْرِ مَجْلِسِي، وَتَسَمَّيْتُ بِغَيْرِ إِسْمِي، وَلَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ أَرُدَّ الْأَمْرَ إِلَيْكَ، وَأُقِرَّ لَكَ بِالْحَقِّ فَمَنَعَنِي شَيْطَانِي عُمَرُ فَقَالَ لَهُ مَوْلَانَا: "أَسْكُتْ" ثُمَّ أَشَارَ إِلَى الرَّأْسِ الْآخَرِ بِمِخْصَرَتِهِ وَقَالَ لَهُ: "أَنْطِقْ" فَقَالَ: نَعَمْ يَامُولَانَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَنَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، الْإِقَالَةَ وَالْعَفْوُ، فَقَالَ لَهُ مَوْلَانَا: "الْمِيعَادُ يَوْمَ الْكَشْفِ" ثُمَّ قَالَ: "يَا قِيسُ أَرْدُدْهُمَا إِلَى حَيْثُ هُمَا" فَرَدَدْتُهُمَا، وَهُوَ يَلْعَنُهُمَا.

و حمود مصری برایم حدیث کرد، گفت: سید ابوعبدالله خصیبی، خداوند مقامش را شریف گرداند، به صورت مرسل (و آن حدیثی است که در سلسله سند آن، نام راوی مستقیم از امام ذکر نشده باشد) برایم حدیث کرد: که مولای ما امیرالمؤمنین، عزتش بزرگ باد، از بابل گذر کرد و به قیس بن سعد بن عباده خزرجی علیه السلام فرمود:

ای قیس، به این غار داخل شو و آنچه را زیر سنگ سیاه گرد و صافی که در انتهای غار است می‌یابی، بیرون آور. قیس گفت: پس وارد غار شـدم و جز لحظه‌ای کوتاه درنگ نکردم، سپس خارج شدم در حالی که دو سر بزرگ در دست داشتم که حملشان بر من سـنگینی می‌کرد. پس آن دو را پیش روی مولای ما، عزتش بزرگ باد، نهادم در حالی که او بر قاطر خود سوار بود. پس با عصای کوتاهی که در دست داشت به یکی از آن دو اشاره کرد و به او فرمود: به سخن آی. پس آن سر گفت: بخشش ای امیرالمؤمنین، من ابوبکر بن ابی قحافه هستم. مولای ما فرمود: راست بگو. پس گفت: در جایگاهی نشستم که از آنِ من نبود، و به نامی خوانده شدم که نام من نبود، و همانا خواستم که خلافت و ولایت را به تو بازگردانم و به حق تو اقرار کنم، اما شـیطانم، عمر، مرا بازداشت. پس مولای ما به او فرمود: ساکت شو. سپس با عصای کوتاه خود به سر دیگر اشـاره کرد و به او فرمود: به سـخن آی. پس گفت: بله ای مولای ما، ای امیرالمؤمنین، من عمر بن خطاب هستم، درگذشتن از خطا و بخشش را خواهانم. پس مولای ما به او فرمود: وعده‌گاه، روز آشـکار شـدن حقایق) اسـت. سـپس فرمود:ای قیس، آن دو را به جایی که بودند بازگردان. پس آن دو را بازگرداندم در حالی که او آن دو را لعنت می‌فرمود.

[٢٤٥] وَحَدَّثَنِي أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يُوسُفَ الْقَاضِي رَحِمَهَا اللهُ قَالَ فِي السِّيرَةِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَرِيرٍ الطَّبَرِيِّ أَنَّ مَوْلَانَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّ عِزُّهُ لَمَّا عَبَرَ بِالْمَدَائِنِ وَوَقَفَ عَلَى جُمْجُمَةٍ عَظِيمَةٍ مُلْقَاةٍ عَلَى الطَّرِيقِ وَهِيَ كَدَوْرَةِ الرَّحَى فَعَجِبَ النَّاسُ مِنْهَا وَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا أَكْبَرَ هَذِهِ الْجُمْجُمَةَ فَأَشَارَ إِلَيْهَا بِقَضِيبٍ كَانَ فِي يَدِهِ وَقَالَ: أَنْطِقِي فَقَالَتْ الْجُمْجُمَةُ: نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَا عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ فَضَجَّ النَّاسُ بِاللَّعْنَةِ وَكَثُرَ مِنْهُمْ الْكَلَامُ حَتَّى غَابَ عَنْهُمْ خِطَابُ الْجُمْجُمَةِ، فَمَا سَمِعُوا غَيْرَ، قَوْلِهُ: الْعَفْوُ، فَقَالَ لَهُ مَوْلَانَا عَزَّ عِزُّهُ: "الْمِيعَادُ يَوْمَ الْكَشْفِ".

و ابوالعباس احمد بن یوسف قاضی رحمه الله برایم حدیث کرد و در کتاب السیرة از محمد بن جریر طبری نقل نمود که مولای ما امیرالمؤمنین، عزتش بزرگ باد، هنگامی که از مدائن عبور کرد، بر جمجمه بزرگی که در راه افکنده شده بود و همچون سنگ آسیاب گرد بود، ایستاد. مردم از آن شگفت‌زده شدند و گفتند: ای امیرالمؤمنین، این جمجمه چقدر بزرگ است!

پس با چوبی که در دست داشت به آن اشاره کرد و فرمود: سخن بگو. پس جمجمه گفت: بله ای امیرالمؤمنین، من عثمان بن عفان هستم. پس مردم با لعنت فریاد برآوردند و سخن در میانشان بسیار شد تا جایی که سخن جمجمه از گوششان پنهان ماند و جز

این سخنش را نشنیدند که می‌گفت: بخشش را خواهانم. پس مولای ما، عزتش بزرگ باد، به او فرمود: وعده‌گاه، روز آشکار شدن حقایق است.

[٢٤٦] وَرَوَى أَنَّ مَوْلَانَا ﷻ أَمَرَ أَنْ يُفَتَّشَ وَادِي الْعَوْسَجَةِ مَغَارَاتِهِ وَشِعَابِهِ، فَفَعَلَ ذَلِكَ أَصْحَابُهُ، وَلَمْ يَجِدُوا فِيهِ شَيْئاً، ثُمَّ أَنَّهُمْ خَرَجُوا إِلَيْهِ وَأَخْبَرُوهُ بِذَلِكَ، فَنَادَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: "أُخْرُجِي أَيَّتَهَا النُّوقُ" فَخَرَجَتِ النُّوقُ مِنْهُ.

و روایت شده است که مولای ما، عزتش بزرگ باد، دستور داد تا دره العوسجه، غارها و راه‌های کوهستانی آن را بازرسی کنند. یارانش چنین کردند و در آن چیزی نیافتند. سپس نزد او بازگشتند و او را از این امر آگاه ساختند. پس امیرالمؤمنین ندا داد: ای شتران ماده، خارج شوید. پس شتران ماده از آنجا خارج شدند.

[٢٤٧] وَحَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ زَيْدٍ الرَّازِيَّ قَالَ: حَدَّثَنِي السَّيِّدُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الْخَصِيبِيِّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْحَسَنِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنِي سَيِّدُنَا أَبُو شُعَيْبٍ مُحَمَّدٌ النُّمَيْرِيُّ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ أَنَّ يَهُودَ خَيْبَرَ لَمَّا قَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللهِ ﷻ وَكَانَتْ عِدَّتُهُمْ أَرْبَعِينَ رَجُلًا وَفِيهِمْ دِيَّانٌ لَهُمْ مِنْ عُلَمَائِهِمْ لِيُنَاظِرُوهُ، فَوَقَفُوا بِظَاهِرِ الْمَدِينَةِ آخِرَ النَّهَارِ لِيَدْخُلُوا عَلَيْهِ فِي غَدِهِمْ فَأَنْفَذَ لَهُمْ الرَّسُولُ ﷻ طَعَامَاً وَشَرَابَاً مَعَ بِلَالِ بْنِ رَبَاحٍ الشَّنَوِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَمَرَهُ أَنْ يَأْكُلَ مَعَهُمْ، فَأَكَلَ الْيَهُودُ مِنَ الطَّعَامِ الَّذِي حَمَلَهُ إِلَيْهِمْ وَشَرِبُوا مِنَ الشَّرَابِ وَمَاتُوا بِحَيْثُ هُمْ لَيْلَتَهُمْ، ثُمَّ أَصْبَحُوا أَمْوَاتاً عَنْ آخِرِهِمْ.

فَقَالَ عَبْدُ اللهِ بْنُ أَبِي السَّلُولِ الْمُنَافِقُ لَعَنَهُ اللهُ وَالْمُنَافِقُونَ: لَمَّا عَلِمَ مُحَمَّدٌ أَنَّ مَنْ قَدِمَ عَلَيْهِ مِنْ خَيْبَرَ يُفْلِجُونَ عَلَيْهِ الْحُجَّةَ وَيُبْطِلُونَ مَا فِي يَدِهِ اِسْتَمَهُمْ فِي الطَّعَامِ الَّذِي أَنْفَذَهُ لَهُمْ وَقَتَلَهُمْ، فَقَالَ لَهُمْ بِلَالٌ: وَاللهِ لَقَدْ أَمَرَنِي رَسُولُ اللهِ أَنْ آكُلَ مَعَهُمْ مِنَ الطَّعَامِ وَأَشْرَبَ مِنَ الشَّرَابِ الَّذِي حَمَلْتُهُ إِلَيْهِمْ، فَفَعَلْتُ ذَلِكَ فَلَمْ يَحْفُلُوا بِقَوْلِ بِلَالٍ، وَأَصَرُّوا عَلَى مَا هُمْ عَلَيْهِ مِنَ النِّفَاقِ وَالْقَوْلِ الشَّنِيعِ وَبَلَغَ الْحَدِيثَ سَيِّدَنَا الرَّسُولَ عَزَّ عَزَّهُ فَقَالَ لِمَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّ عَزَّهُ: "يَا عَلِيُّ أُخْرُجْ إِلَى ظَاهِرِ الْمَدِينَةِ فَأَحْيِهِمْ لِيُخْبِرُوا مَنْ قَتَلَهُمْ" فَخَرَجَ مَوْلَانَا عَزَّ عَزَّهُ إِلَى ظَاهِرِ الْمَدِينَةِ وَخَرَجَ مَعَهُ أَهْلُ الْمَدِينَةِ بِأَسْرِهِمْ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ فَوَقَفَ مَوْلَانَا عَزَّ عَزَّهُ عَلَى جَمْعِ الْيَهُودِ الْمَوْتَى وَأَخَذَ فِي فِيهِ مَاءٌ وَبَخَّهُ عَلَيْهِمْ وَصَاحَ: "يَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ أَنْطِقُوا بِإِذْنِ اللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ" فَقَامُوا بِإِذْنِ اللهِ وَهُمْ يَكْتُبُونَهُ بِالشَّهَادَةِ فَأَتَى بِهِمْ إِلَى رَسُولِ اللهِ فَقَالَ لَهُمْ: "تَخْتَارُونَ الْحَيَاةَ أَوْ الْمَوْتَ؟" فَقَالُوا: الْحَيَاةَ، فَأَجَّلَهُمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَآمَنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ، وَزَوَّجَهُمْ وَجَاءَهُمْ أَوْلَادٌ فَكَانُوا يُسَمَّوْنَ أَوْلَادَ الْمَوْتَى فَتَحَيَّرَ الْمُشْرِكُونَ مِنْ ذَلِكَ وَقَالُوا: قَدْ بَلَغَ سِحْرُ مُحَمَّدٍ إِلَى أَنْ يُحْيِي الْمَوْتَى.

و ابوبکر محمد بن زید رازی برایم حدیث کرد، گفت: سید ابوعبدالله خصیبی، خداوند مقامش را شریف گرداند، برایم حدیث کرد، گفت: محمد بن اسماعیل حسنی علیه السلام برایم حدیث کرد، گفت: سرور ما ابو شعیب محمد نمیری، درود بر او باد، برایم حدیث کرد که یهودیان خیبر هنگامی که نزد رسول الله، عزتش بزرگ باد، آمدند و

تعدادشان چهل مرد بود و در میانشان دین‌شناس و عالمی از علمایشان بود تا با او مناظره کنند در پایان روز در بیرون مدینه توقف کردند تا فردای آن روز بر او وارد شـوند. پس رسول، عزتش بزرگ باد، به همراه بلال بن رباح شنوی علیه السلام برایشان خوراک و نوشیدنی فرستاد و به او دستور داد تا با ایشان غذا بخورد. پس یهودیان از خوراکی که برایشان برده بود خوردند و از آن نوشیدنی نوشیدند و همان شب در جای خود مردند و صـبح همگی آنان مرده بودند. پس عبدالله بن ابی سـلول منافق، لعنت خدا بر او باد، و منافقان گفتند: چون محمد دانست کسانی که از خیبر نزد او آمده‌اند در دلیل و برهان بر او چیره می‌شـوند و آنچه را در دسـت دارد باطل می‌کنند، در خوراکی که برایشـان فرستاد به آنان سم داد و ایشان را کشت. بلال به آنان گفت: به خدا سوگند رسول الله به من دسـتور داد که از همان خوراک با ایشـان بخورم و از همان نوشـیدنی که برایشـان بردم بنوشم و من چنین کردم. اما آنان به سخن بلال اعتنایی نکردند و بر نفاق و سخن زشت خود اصرار ورزیدند. این سخن به سرور ما رسول، عزتش بزرگ باد، رسید. پس به مولای ما امیرالمؤمنین، عزتش بزرگ باد، فرمود: ای علی، به بیرون مدینه برو و آنان را زنده گردان تا خبر دهند چه کسـی آنان را کشـته اسـت. پس مولای ما، عزتش بزرگ باد، به بیرون مدینه رفت و تمام اهل مدینه از مرد و زن و کودک به همراه او خارج شـدند. مولای ما، عزتش بزرگ باد، بر جمع یهودیان مرده ایسـتاد و در دهان خود آبی

گرفت و بر آنان پاشـــيد و فرياد زد: ای گروه يهود، به اذن خداوند علی عظيم ســـخن بگوييد.پس به اذن خداوند برخاستند در حالی كه به يگانگی او شهادت می‌دادند. پس ايشـــان را نزد رســـول الله آورد. پيامبر به آنان فرمود: زندگی را برمی‌گزينيد يا مرگ را؟ گفتند: زندگی را. پس برايشان چهل سال مهلت قرار داد و آنان به خدا و رسولش ايمان آوردند و ازدواج كردند و صـــاحب فرزندان شـــدند و ايشـــان را فرزندان مردگان می‌ناميدند. پس مشركان از اين امر در شـگفت ماندند و گفتند: جادوی محمد به جايی رسيده است كه مردگان را زنده می‌كند.

[٢٤٨] هَذَا مَا وَرَدَ فِي رِوَايَةٍ وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: قَالَ لَهُمْ: "قُومُوا بِقُدْرَةِ مَنْ يَقُـــولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ" فَقَامَ الْيَهُودُ أَحْيَاءً، فَقَالَ لَهُمْ بِلَالٌ: أَلَمْ آكُلْ مَعَكُمْ مِنَ الطَّعَامِ الَّذِي جِئْتُكُمْ بِهِ وَأَشْرَبُ مِنَ الشَّـــرَابِ؟ قَالُوا: نَعَمْ قَدْ فَعَلْتَ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُمْ بِلَالٌ: إِنَّ أَهْلَ الْمَدِينَةِ زَعَمُوا أَنَّ الَّذِي جِئْتُكُمْ بِهِ مِنَ الطَّعَامِ كَانَ مَسْـــمُوماً فَقَتَلَكُمْ، فَقَالُوا بِأَجْمَعِهِمْ: مَا قَتَلَنَا طَعَامٌ وَلَا شَرَابٌ، بَلْ مِتْنَا بِآجَالِنَا وَقَبَضَ مَلَكُ الْمَوْتِ أَرْوَاحَنَا، وَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّ دِينَ مُحَمَّدٍ هُوَ الْحَقُّ وَإِنَّهُ رَسُولُ اللهِ فَقَالَ لَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: "أَتُحِبُّونَ الْمَوْتَ أَوِ الْحَيَاةَ؟" قَالُوا: بَلْ نُحِبُّ أَنْ تُبْقِيَنَا أَحْيَاءً عَلَى مَعْرِفَةِ اللهِ تَعَالَى وَمَعْرِفَةِ رَسُـــولِهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله فَأَنْتَ أَحْيَيْتَنَا، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: "بَلِ اللهُ يُحْيِيكُمْ إِذْ قَدِ اخْتَرْتُمْ ذَلِكَ" وَإِنَّ الْيَهُودَ دَخَلُوا أَحْيَاءً إِلَى رَسُـــولِ اللهِ

وَأَسْلَمُوا عَلَى يَدِهِ وَحَسُنَ إِسْلَامُهُمْ وَلَمْ يَزَالُوا بِالْمَدِينَةِ أَحْيَاءً يَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ، وَتَزَوَّجُوا وَأَعْقَبُوا أَوْلَاداً وَكَانُوا يُسَمُّونَهُمْ بِالْمَدِينَةِ أَوْلَادَ الْمَوْتَى.

این چیزی است که در روایتی وارد شده و در روایتی دیگر آمده است: به آنان فرمود: برخیزید به قدرت آن کس که به چیزی می‌گوید باش، پس می‌شود. پس یهودیان زنده برخاستند. بلال به آنان گفت: آیا من از خوراکی که برایتان آوردم با شما نخوردم و از آن نوشیدنی ننوشیدم؟ گفتند: آری، تو چنین کردی. بلال به آنان گفت: همانا اهل مدینه گمان بردند که خوراکی که برایتان آوردم مسموم بوده و شما را کشته است. پس همگی گفتند: ما را نه خوراکی کشته و نه نوشیدنی، بلکه ما به اجل‌های خود مردیم و فرشته مرگ جان‌های ما را گرفت، و ما دانستیم که دین محمد حق است و او فرستاده خداست. پس امیرالمؤمنین، عزتش بزرگ باد، به آنان فرمود: مرگ را دوست دارید یا زندگی را؟ گفتند: بلکه دوست داریم ما را زنده نگاه داری بر معرفت خداوند تعالی و معرفت فرستاده‌اش محمد، عزتش بزرگ باد، چرا که تو ما را زنده کردی. امیرالمؤمنین فرمود: بلکه خداوند شما را زنده می‌کند، چرا که شما این را برگزیدید. و همانا یهودیان زنده بر رسول الله وارد شدند و به دست او اسلام آوردند و اسلامشان نیکو گشت و پیوسته در مدینه زنده بودند، می‌خوردند و می‌نوشیدند و ازدواج کردند و صاحب فرزندان شدند و در مدینه ایشان را فرزندان مردگان می‌نامیدند.

[٢٤٩] وَرَوَى أَنَّ مَوْلَانَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزُّهُ نَفَذَ إِلَى صَرْصَرِ الدبر وَقَدْ أَغَارَ عَلَيْهِمْ حُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ السَّكُونِيِّ وَكَسَرَهُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَهُمْ فِي الصَّلَاةِ، فَقَتَلَ إِمَامَ مَسْجِدِهَا وَمَنْ وُجِدَ مَعَهُ عَنْ آخِرِهِمْ، فَكَانَ مَوْلَانَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَمُرُّ بِالرَّجُلِ فَيَقُولُ: "هَذَا فُلَانٌ قَتَلَهُ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ" فَاعْتَرَضَهُ بَعْضُ الْمُنَافِقِينَ فَقَالَ لَهُ: قَوْلُكَ هَذَا فُلَانٌ صَدَقْتَ، فَمَنْ لَنَا بِأَنْ قَتَلَهُ فُلَانٌ؟ فَرَكَلَهُ بِرِجْلِهِ مَوْلَانَا عَزَّعَزُّهُ وَقَالَ: قُمْ فَأَخْبِرْهُمْ بِمَنْ قَتَلَكَ، فَقَامَ الرَّجُلُ حَيًّا، فَأَخْبَرَهُمْ بِمَا قَالَهُ مَوْلَانَا عَزَّعَزُّهُ فَاعْتَرَضَهُ الرَّجُلُ وَقَالَ: الْإِقَالَةُ يَا مَوْلَايَ فَقَالَ لَهُ مَوْلَانَا: أَخْسَأْ يَا كَلْبُ فَصَارَ الرَّجُلُ كَلْبًا، فَضَجَّ النَّاسُ عِنْدَ ذَلِكَ وَسَارَ مَوْلَانَا عَزَّعَزُّهُ مِنْ وَقْتِهِ.

و روایت شده است که مولای ما امیرالمؤمنین، عزتش بزرگ باد، به صَرْصَرِ الدَّبْر (نام مکانی) رفت، در حالی که حُصین بن نُمیر سکونی بر آنان هجوم برده و در روز جمعه هنگامی که در نماز بودند، آنان را در هم شکسته بود. او امام مسجد شان و هر که را با او بود تا آخرین نفر کشته بود. پس مولای ما امیرالمؤمنین از کنار هر مردی می‌گذشت و می‌فرمود: این فلانی است که او را فلانی پسر فلانی کشته است. در این هنگام یکی از منافقان معترض او شد و گفت: سخن تو که این فلانی است، راست گفتی، اما از کجا بدانیم که او را فلانی کشته است؟ پس مولای ما، عزتش بزرگ باد، با پایش به کشته لگدی زد و فرمود: برخیز و به آنان خبر ده چه کسی تو را کشته است. پس آن مرد زنده برخاست و آنچه را مولای ما، عزتش بزرگ باد، گفته بود به ایشان خبر داد. پس

آن مرد منافق معترض او شــد و گفت: درگذشــتن از خطا را خواهانم ای مولای من. مولای ما به او فرمود: دور شو ای سگ. پس آن مرد به سگی تبدیل شد. در آن هنگام مردم فریاد برآوردند و مولای ما، عزتش بزرگ باد، همان لحظه به راه خود ادامه داد.

[٢٥٠] رَوَى أَنَّهُ لَمَّا أَصْلَحَ رَسُولُ اللهِ عَزَّعَزَّهُ الْمَنْجَنِيقَ رَمَى سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ مِنْهُ السَّلامُ ثَلَاثَةَ أَحْجَارٍ، فَوَقَعَ الثَّالِثُ فِي الْحِصْنِ، فَقَالَ مَوْلَانَا لِلرَّسُولِ عَزَّعَزَّهُ: يَا رَسُولَ اللهِ اِجْعَلْنِي فِي كِفَّةِ الْمَنْجَنِيقِ فَقَالَ لَهُ الرَّسُولُ: "أَفْعَلْ مَا أَرَدْتَ" فَجَلَسَ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ فِي كِفَّةِ الْمَنْجَنِيقِ وَرُمِيَ بِهِ إِلَى الْحِصْنِ، فَغَابَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ فِي الْهَوَاءِ وَطَلَعَ عَلَى الْحِصْنِ وَكَانَ قَدْ بَقِيَ بَيْنَهُمَا أَرْبَعُونَ ذِرَاعًا، فَخَطَا فِي الْهَوَاءِ، وَلَا يَخْطُو فِي الْهَوَاءِ إِلَّا الرَبُّ تَعَالَى ثُمَّ انْقَضَّ مِنَ السَّمَاءِ يُرِيدُ الْحِصْنَ، فَمَا شَعَرَ بِهِ الْيَهُودُ إِلَّا وَهُوَ فِي وَسَطِ الْحِصْنِ وَاقِفًا عَلَى صَخْرَةٍ، فَأَقْبَلُوا يَنْقَبُونَ مِنْ دَاخِلِ الْحِصْنِ خَوْفًا مِنْ مَوْلَانَا عَزَّعَزَّهُ وَالْمُسْلِمُونَ يَنْقُبُونَ مِنْ ظَاهِرِ الْحِصْنِ لِيَنْظُرُوا إِلَى مَوْلَانَا جَلَّتْ قُدْرَتُهُ وَمَا يَكُونُ مِنْهُ فَقَالَ اللهُ تَعَالَى كَشْفاً لِذَوِي الْأَلْبَابِ: ﴿هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ ۚ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا ۖ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا ۖ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ ۚ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ﴾[1] وَاللهُ تَعَالَى لَا يُعْتَبَرُ بِهِ وَإِنَّمَا يُعْتَبَرُ بِأَفْعَالِهِ.

[1] سوره حشر، آیه ٢

روایت شده است که هنگامی که رسول الله، عزتش بزرگ باد، منجنیق را آماده ساخت، سلمان فارسی، درود بر او باد، سه سنگ از آن پرتاب کرد و سنگ سوم در قلعه افتاد. پس مولای ما به رسـول، عزتش بزرگ باد، گفت: ای رسـول خدا، مرا در کفه منجنیق قرار ده. رســول به او فرمود: آنچه را اراده کردی انجام ده. پس مولای ما امیرالمؤمنین، عزتش بزرگ باد، در کفه منجنیق نشـسـت و با آن به سـوی قلعه پرتاب شـد. پس امیرالمؤمنین، عزتش بزرگ باد، در هوا ناپدید گشـت و بر فراز قلعه برآمد و میان او و قلعه چهل ذراع فاصـله مانده بود. پس در هوا گام برداشـت، و در هوا گام برنمی‌دارد مگر پروردگار تعالی. سپس از آسمان به قصد قلعه فرود آمد. یهودیان متوجه او نشدند مگر زمانی که او در میان قلعه بر روی صخره‌ای ایستاده بود. پس آنان از ترس مولای ما، عزتش بزرگ باد، از داخل قلعه شروع به کندن تونل برای فرار کردند و مسلمانان از بیرون قلعه نقب می‌زدند تا به مولای ما، قدرتش شکوهمند باد، و آنچه از او سر می‌زند بنگرند. پس خداوند تعالی برای آشـکار سـاختن حقیقت برای خردمندان فرمود: ﴿اوسـت کسـی که کافران از اهل کتاب را برای نخسـتین بار گردآوری، از دیارشـان بیرون راند. گمان نمی‌کردید که بیرون روند و خود شان گمان دا شتند که دژهای شان در برابر خدا مانع آنها خواهد بود؛ اما خدا از آنجا که گمان نمی‌کردند به سراغشـان آمد و در دل‌هایشـان بیم افکند، به طوری که خانه‌های خود را با دسـت خویش و با دسـت

مؤمنان ویران می‌کردند. پس ای دیده‌وران، عبرت گیرید﴾. و از خداوند تعالی عبرت گرفته نمی‌شود، بلکه از افعال او عبرت گرفته می‌شود.

[٢٥١] وَمَا رُوِيَ بِالْإِجْمَاعِ عَنْ يَوْمِ خَيْبَرَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ عَزَّعِزُّهُ عَقَدَ لِأَبِي بَكْرٍ رَايَةً فَرَجَعَتْ مُنْهَزِمَةً، وَعَقَدَ مِنَ الْغَدِ لِعُمَرَ رَايَةً فَرَجَعَتْ مُنْهَزِمَةً، فَقَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ لِرَسُولِ اللهِ عَزَّعِزُّهُ: يَا رَسُولَ اللهِ، أَنَا فِي غَدٍ رَاجِعٌ إِلَى الْمَدِينَةِ أَذِنْتَ لِي أَمْ لَمْ تَأْذَنْ؟ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ عَزَّعِزُّهُ: "وَلِمَ ذَلِكَ يَا سَعْدُ" فَقَالَ: يَا سِيدِي عَقَدْتُ رَايَتَيْنِ فِي يَوْمَيْنِ فَرَجَعْنَا مُنْهَزِمَتَيْنِ، لَعَلَّ اللهَ تَعَالَى لَمْ يَأْذَنْ بِفَتْحِ هَذَا الْحِصْنِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ عَزَّعِزُّهُ: "أَسْكُنْ يَا سَعْدُ لِأَدْفَعَ الرَّايَةَ فِي غَدٍ لِرَجُلٍ يُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللهُ وَرَسُولُهُ، كَرَّارٌ غَيْرِ فِرَارٍ، يَفْتَحُ اللهُ عَلَى يَدَيْهِ. فَقَوْلُهُ لِرَجُلٍ: هَذَا إِسْمٌ يَدُلُّ عَلَى الْكَمَالِ كَقَوْلِ الْوَاصِفِ: رَجُلٌ عَالِمٌ وَرَجُلٌ عَارِفٌ وَمَا أَشْبَهَهُمَا.

قَالَ مَوْلَانَا الصَّادِقُ عَزَّعِزُّهُ: "هَذَا دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ اللَّذَيْنِ دَفَعَ إِلَيْهِمَا الرَّايَتَيْنِ كَانَا غَيْرَ رَجُلَيْنِ بَلْ كَانَا مِسْخَيْنِ مُؤَنَّثَيْنِ" ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿إِن يَدْعُونَ مِن دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِن يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَّرِيدًا ۝ لَّعَنَهُ اللَّهُ ۘ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا﴾[١] فَبَاتَ الْمُسْلِمُونَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ وَكُلٌّ مِنْهُمْ يَقُولُ: لَعَلَّ الرَّايَةَ تُدْفَعُ إِلَيَّ فِي غَدٍ، فَلَمَّا أَصْبَحُوا قَالَ رَسُولُ اللهِ: "يَا سَلْمَانُ ايْنُ عَلِيٌّ؟" فَقَالَ: هُوَ أَرْمَدُ يَا رَسُولَ اللهِ فَقَالَ: "عَلَيَّ بِهِ" فَنَادَاهُ سَلْمَانُ فَجَاءَ بِهِ وَهُوَ يَعْتَمِدُ عَلَى سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ وَعَلَى عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ، فَلَمَّا وَصَلَ النَّبِيُّ عَزَّعِزُّهُ قَالَ: "مَا تَجِدُ يَا أَبَا

[١] سوره نساء،آیه١١٧و١١٨

الْحَسَنِ؟" فَقَالَ: "الرَّمَدُ يَا رَسُولَ اللهِ" فَتَفَلَ رَسُولُ اللهِ فِي عَيْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَزَالَ الرَّمَدُ وَمَا كَانَ يَجِدُهُ مِنَ الْإِلْمِ، وَعَقَدَ النَّبِيُّ رَايَةً فَأَخَذَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّوَجَلَّ وَهَزَّهَا، فَلَمَعَ مِنَ الرَّايَةِ بَرْقَةٌ أَضَاءَ لَهَا الْعَسْكَرُ وَالْحِصْنُ ثُمَّ هَزَّهَا ثَانِيَةً وَثَالِثَةً، وَفِي كُلِّ دُفْعَةٍ يُلْمَعُ مِنْهَا بَرْقٌ يَزِيدُ وَمَيْضُهُ عَلَى مَا قَبْلَهُ، فَلَا يَسْتَقِرُّ لِعِظَمِ ضَوْئِهِ الْأَبْصَارُ.

ثُمَّ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ خَطَا يُرِيدُ الْحِصْنَ، فَتَعَلَّقَ حَسَانُ بْنُ ثَابِتٍ الْأَنْصَارِيِّ بِهِ وَقَالَ:

وَكَانَ عَلِيٌّ أَرْمَدَ الْعَيْنِ يَبْتَغِي ... دَوَاءً فَلَمَّا لَمْ يُحِسَّ مُدَاوِيًا
حَيَّاهُ رَسُولُ اللَّهِ مِنْهُ بِتَفْلَةٍ ... فَبُورِكَ مَرْقُواً وَبُورِكَ رَاقِيًا
وَقَالَ سَأُعْطِي الرَّايَةَ الْيَوْمَ سَيِّدًا ... حَمِيًّا وَلِيًّا لِلرَّسُولِ مَوَاخِيًا
يُحِبُّ النَّبِيَّ وَالْإِلَهُ يُحِبُّهُ بِهِ ... يَفْتَحُ اللهُ الْحُصُونَ الْحَوَامِيَا
فَأَفْضَى بِهَا دُونَ الْبَرِيَّةِ كُلِّهَا ... عَلِيًّا وَسَمَّاهُ النَّذِيرُ الْمُصَافِيَا

فَقَالَ: وَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ لَمَّا سَارَ بِالرَّايَةِ يُرِيدُ الْحِصْنِ قَالَ لَهُمْ دِيَّانٌ لَهُمْ: وَمَنْ يَفْتَحُهُ؟ قَالُوا: إِلِيَّا، قَالَ لَهُمْ الدِّيَانُ: مِنْ أَيْنَ فِي كُتُبِكُمْ يُفْتَحُ هَذَا الْحِصْنُ؟ قَالُوا: مِنْ طَرِيقِ هَذَا الرَّجُلِ صَاحِبِ الرَّايَةِ، قَالَ لَهُمْ الدَّيَانُ: فَهَذَا عَلِيٌّ هُوَ إِلِيَّا، دَعُونِي أَخْرُجُ إِلَيْهِ وَآخُذُ لَكُمْ مِنْهُ أَمَانًا فَهُوَ أَبُو الْإِبَاءِ.

قَالَ: فَرَمَوا بِهِ عَلَى أُمِّ رَأْسِهِ وَهُوَ يَصِيحُ بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا عَلِيُّ دِينِي عَلَى دِينِكَ، فَنَزَلَ إِلَيْهِ سَالِمًا لَمْ يُصِبْهُ أَلَمٌ، وَأَرْكَزَ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ الرَّايَةَ إِلَى جَانِبِ الْخَنْدَقِ، فَانْهَزَمَ الْقَوْمُ

الَّذِينَ كَانُوا عَلَيْهِ يُرِيدُونَ الْحِصْنَ فَاتَّبَعَهُمْ وَالْتَفَتَ فَنَظَرَ إِلَى الْبَابِ فَرَجَعَ يُرِيدُهُ، فَصَاحَ الْيَهُودُ: الْبَابَ الْبَابَ، فَأَدْخَلَ رِجْلَهُ دَاخِلَ الْبَابِ وَالْيَهُودُ يُقَاتِلُونَهُ مِنْ خَارِجٍ وَمِنْ دَاخِلٍ وَمِنْ فَوْقِ الْحِصْنِ وَطَائِفَةٌ تُعَالِجُ الْبَابَ لِتُغْلِقَهُ، فَاقْتَلَعَهُ مَوْلَانَا جَلَّتْ قُدْرَتُهُ بِيَدِهِ، وَكَانَ هَذَا الْبَابُ الَّذِي لِلْحِصْنِ يُغْلِقُهُ أَرْبَعُونَ رَجُلاً وَيَفْتَحُهُ أَرْبَعُونَ رَجُلاً، فَجَذَبَهُ مَوْلَانَا بِيَدِهِ، فَتَزَعْزَعَتْ الْبُرْجَانُ وَا ضْطَرَبَتْ الصَّدَرَةُ وَارْتَفَعَ الْغُبَارُ حَتَّى غَشِيَ الْعَسْكَرَ وَغَطَّى الْبَابَ وَجَذَبَ الْبَابَ إِلَيْهِ وَكَانَ مِنْ حَجَرٍ أَسْوَدٍ، وَلِلْبَابِ صِيَّارَةٌ تَحْتَانِيَّةٌ وَأُخْرَى فَوْقَانِيَّةٌ وَعَتَبَةٌ تَحْتَانِيَّةٌ وَأُخْرَى فَوْقَانِيَّةٌ وَخَدَّانِ فَانْتَزَعَهُ مِنْ خَارِجٍ وَرَمَى بِهِ، فَرَدَّهُ إِلَى الْخُنْدَقِ، وَنَزَلَ إِلَيْهِ فَجَعَلَهُ عَلَى الْخُنْدَقِ جِسْرًا، فَعَبَّرَ الْمُسْلِمُونَ عَلَيْهِ وَدَخَلُوا إِلَى الْحِصْنِ فَقَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ: هَذِهِ قُوَّةٌ لَيْسَتْ مِنْ قُوَى الْبَشَرِ وَقَدْ وَصَفَ اللَّهُ نَفْسَهُ بِالْقُوَّةِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾[1] وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ ۚ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾[2] وَلَا قُوَّةَ أَعْظَمُ مِنْ هَذِهِ الْقُوَّةِ لِلْمُسْتَبْصِرِينَ.

و آنچه به اجماع (اتفاق نظر راویان) از روز خیبر روایت شده است، این است که رسول الله، عزتش بزرگ باد، پرچمی برای ابوبکر بست، اما شکست‌خورده بازگشت. فردای آن روز پرچمی برای عمر بست، و آن نیز شکست‌خورده بازگشت. پس سعد بن عباده به رسول الله، عزتش بزرگ باد، گفت: ای رسول خدا، من فردا به مدینه بازمی‌گردم،

---

[1] سوره ذاریات،آیه۵۸

[2] سوره غافر،آیه۲۲

چه به من اجازه دهی و چه ندهی. پیامبر، عزتش بزرگ باد، به او فرمود: چرا چنین می‌کنی ای سعد؟ گفت: ای سرور من، دو پرچم را در دو روز بستی و ما هر دو بار شکست‌خورده بازگشتیم، شاید خداوند تعالی اجازه فتح این قلعه را نداده است. پس رسول الله، عزتش بزرگ باد، به او فرمود: آرام باش ای سعد، زیرا فردا پرچم را به مردی خواهم سپرد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند، حمله‌کننده‌ای پی‌درپی است نه گریزپا، که خداوند به دستان او قلعه را فتح خواهد کرد.

پس سخن او برای یک مرد: این اسمی است که بر کمال دلالت دارد، مانند سخن وصف‌کننده‌ای که می‌گوید: مردی عالم و مردی عارف و مانند این‌ها.

مولای ما صادق، عزتش بزرگ باد، فرمود: این دلیلی است بر آنکه آن دو تنی که پرچم به ایشان سپرده شد، مرد نبودند، بلکه دو موجود مسخ‌شده و مؤنث (زن‌صفت) بودند.

سپس این قول خداوند عز و جل را تلاوت فرمود: ﴿آنان به جای او جز موجوداتی مادینه را نمی‌خوانند و جز شیطان سرکش را نمی‌خوانند ❁ خدایش لعنت کرد و شیطان گفت: «بی‌گمان از بندگان تو سهمی معین خواهم گرفت.»﴾ پس مسلمانان آن شب را به صبح رساندند در حالی که هر یک از آنان می‌گفت: شاید فردا پرچم به من سپرده شود. چون صبح شد، رسول الله فرمود: ای سلمان، علی کجاست؟ گفت: او

چشم‌درد دارد ای رسول خدا. فرمود: او را نزد من آور. پس سلمان او را ندا داد و او را آورد در حالی که بر سلمان فارسی و عمار بن یاسر تکیه داده بود. چون به نزد پیامبر، عزتش بزرگ باد، رسید، فرمود: چه احساس می‌کنی ای اباالحسن؟ فرمود: چشم‌درد ای رسول خدا. پس رسول الله آب دهان در چشمان امیرالمؤمنین انداخت و چشم‌درد و هر دردی که احساس می‌کرد، زایل شد. و پیامبر پرچمی بست و امیرالمؤمنین عز و جل آن را گرفت و تکان داد. پس از پرچم برقی درخشید که لشکر و قلعه را روشن ساخت. سپس بار دوم و سوم آن را تکان داد و در هر بار برقی از آن می‌درخشید که تلألؤ آن از بار قبل بیشتر بود، چنانکه دیدگان از شدت نورش قرار نمی‌یافتند.

سپس امیرالمؤمنین، عزتش بزرگ باد، به قصد قلعه گام برداشت. پس حسان بن ثابت انصاری به او آویخت و گفت:

و علی چشم‌درد داشت و در پی دارو بود پس چون هیچ درمانگری نیافت

رسول خدا با آب دهانی از سوی خود او را شفا بخشید پس مبارک بود آنکه شفا یافت

و مبارک بود آنکه شفا داد و پیامبر گفت امروز پرچم را به سروری خواهم داد غیرتمند، ولیّ، و برادرخوانده رسول که پیامبر را دوست دارد و خداوند نیز او را دوست دارد و خدا به دست او قلعه‌های استوار را می‌گشاید پس آن پرچم را به جز از همه مردمان به او سپرد به علی، و آن بیم‌دهنده پیامبر او را برگزیده و خالص نامید.

راوی گفت: و همانا امیرالمؤمنین، عزتش بزرگ باد، هنگامی که با پرچم به سوی قلعه روانه شد، عالم دینشان به آنان گفت: چه کسی آن را فتح می‌کند؟ گفتند: ایلیا (نام امیرالمؤمنین در کتب پیشین). عالم دین به آنان گفت: در کتاب‌های شما از کجا نوشته شده این قلعه فتح می‌شود؟ گفتند: از راه این مرد صاحب پرچم. عالم دین به آنان گفت: پس این علی همان ایلیا است، بگذارید من به سوی او بروم و برای شما از او امان بگیرم، که او ابوالإباء است (پدر امتناع از پستی و صاحب عزت نفس).

راوی گفت: پس او را از بالای دیوار با سر به پایین انداختند در حالی که با بلندترین صدایش فریاد می‌زد: ای علی، دین من بر دین توست. پس سالم به پایین فرود آمد و هیچ آسیبی به او نرسید. و مولای ما امیرالمؤمنین، عزتش بزرگ باد، پرچم را در کنار خندق بر زمین کوبید. پس گروهی که بر آن دیوار بودند به قصد قلعه گریختند. او آنان را تعقیب کرد و سپس برگشت و به در نگریست و به سوی آن بازگشت. یهودیان فریاد زدند: در را ببندید، در را! پس او پای خود را درون در نهاد در حالی که یهودیان از بیرون و از درون و از بالای قلعه با او می‌جنگیدند و گروهی نیز با در کلنجار می‌رفتند تا آن را ببندند. پس مولای ما، قدرتش شکوهمند باد، آن را با دستش از جا برکند. و این درِ قلعه را چهل مرد می‌بستند و چهل مرد می‌گشودند. پس مولای ما آن را با دستش کشید، پس دو برج کناری لرزیدند و پیشانی دیوار مضطرب گشت و غبار چنان

برخا ست که لـ شکر را فرا گرفت و در را پو شاند. و او در را که از سنگ سیاه بود به سوی خود کشید. و آن در، یک پا شنه پایینی و یک پا شنه بالایی و یک آ ستانه پایینی و یک آستانه بالایی و دو چهارچوب داشت.

پس آن را از بیرون از جا کند و پرتاب کرد و آن را به ســوی خندق بازگرداند و به پایین رفت و آن را همچون پلی بر روی خندق قرار داد. پس مسلمانان از روی آن عبور کردند و به قلعه داخل شــدند. پس ســعد بن عباده گفت: این نیرویی اســت که از نیروهای بشری نیست. و خداوند خود را به قوت و صف کرده و فرموده ا ست سبحانه: ﴿همانا این خداســت که خود روزی‌دهنده و صــاحب قوت اســتوار اســت﴾ و قول خداوند تعالی: ﴿این بدان سبب بود که پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان می‌آوردند ولی کافر شــدند، پس خدا گریبان آنان را گرفت. همانا او نیرومند ســخت‌کیفر اســت﴾. و برای اهل بصیرت ، هیچ قوتی عظیم‌تر از این قوت نیست.

[٢٥٢] وَقَدْ رُوِيَ أَنَّ مَوْلَانَا عَزَّعَزَّهُ لَمَّا سَــارَ عَنْ الْمَدَائِنِ بَعْدَ خِطَابِهِ لِلْجَمَاجِمِ، فَإِذَا بِالْخَيْلِ قَدْ عَادَتْ مُنْهَزِمَةً، فَقَالَ لَهُمْ: مَا الْخَبَرُ؟ فَقَالُوا: سَــبُعٌ، فَقَالَ مَوْلَانَا عَزَّعَزَّهُ: أَوْسِــعُوا لِي، فَأَوْسَعُوا لَهُ، وَسَارَ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ فَاقْعَى السَّبُعُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لَهُ: "تَكَلَّمْ" فَقَالَ: جِئْتُ مُسَــلِّمًا عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ. فَقَالَ لَهُ: "بَلَغَ سَــلَامُكَ، فَزُلْ عَنْ طَرِيقِنَا" فَعَادَ السَّــبُعُ رَاجِعًا وَسَارَتْ الْخَيْلُ.

و روایت شـده اسـت که مولای ما، عزتش بزرگ باد، هنگامی که پس از خطابش به جمجمه‌ها از مدائن روانه شد، ناگهان سواران را دید که شکست‌خورده بازگشته‌اند. به آنان فرمود: خبر چیست؟ گفتند: شیر. پس مولای ما، عزتش بزرگ باد، فرمود: برای من راه باز کنید. پس برایش راه گشـودند و او به راه افتاد تا در برابر آن حیوان ایسـتاد. پس آن درنده در برابرش به دو پا نشست. مولا به او فرمود: سخن بگو. گفت: آمده‌ام تا بر امیرالمؤمنین سلام کنم. به او فرمود: سلامت رسید، پس از راه ما کنار برو. پس آن درنده بازگشت و سواران به راه خود ادامه دادند.

[٢٥٣] وَلِمَا رُوِيَ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سَـبَأٍ عَلَيهِ السَّـلَامُ وَإِخْوَتِهِ وَنِدَاءُهُمْ بِلَاهُوتِيَّةِ مَوْلَانَا عَزَّتْ آلَاؤُهُ بِالطَّائِفِ مِنْ أَرْضِ الْيَمَنِ عَلَى عَهْدِ رَسُـولِ اللهِ عَزَّعَزَّهُ وَحَمْلِهِمْ مِنَ الْيَمَنِ إِلَى الرَّسُولِ عَزَّعَزَّهُ وَإِصْرَارَهُمْ عَلَى النِّدَاءِ وَالتَّصْـرِيحِ بِلَاهُوتِيَّتِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ: "يَا عَلِيُّ أَخْرِجْهُمْ إِلَى الصَّفَا وَأَجِّجْ لَهُمْ نَارًا وَاعْرِضْ عَلَيْهِمْ التَّوْبَةَ، فَإِنْ تَابُوا فَأَرْدُدْهُمْ إِلَيَّ، وَإِنْ هُمْ أَقَامُوا عَلَى ذَلِكَ فَأَحْرِقْهُمْ بِالنَّارِ" فَأَخَذَهُمْ مَوْلَانَا عَزَّعَزَّهُ وَأَخْرَجَهُمْ إِلَى ظَاهِرِ الصَّـفَا وَعَرَضَ عَلَيْهِمْ التَّوْبَةَ، فَلَمْ يَرْجِعُوا عَنْ قَوْلِهِمْ، فَأَحْرَقَهُمْ بِالنَّارِ، فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ظَهَرُوا بِالْكُوفَةِ، فَلَمْ يَزَالُوا بِهَا أَحْيَاءً إِلَى أَنْ وَلِيَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ الْكُوفَةَ وَجَرَى لَهُمْ مِنْ حَدِيثِ أُخْتِهِمْ مَا قَدْ شَرَحْنَاهُ فِيمَا تَقَدَّمَ، فَلَمَّا أَخْبَرَهُمْ بِمَا فِي الْأَرْحَامِ صَرَّحُوا بِمَعْنَوِيَّتِهِ وَدَعَوْا بِلَاهُوتِيَّتِهِ وَأَقَرُّوا بِرُبُوبِيَّتِهِ فَانْتَهَى ذَلِكَ إِلَى مَوْلَانَا عَزَّعَزَّهُ وَاضْـطَرَبَ الْمُسْـلِمُونَ

وَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ، فَأَمَرَ مَوْلَانَا بِإِحْضَارِهِمْ، وَحَفَرَ لَهُمْ أُخْدُودًا وَهُوَ الْجُبُّ فِي اللُّغَةِ وَأَمَرَ أَنْ تُضْرَمَ فِيهِ النَّارُ وَقَالَ: "لَمَّا رَأَيْتُ الْأَمْرَ أَمْرًا مُنْكَرًا أَجَجْتُ نَارًا وَدَعَوْتُ قَنْبَرًا".

فَكَانَ مَوْلَانَا جَلَّ جَلَالُهُ يَأْخُذُ الرَّجُلَ مِنْهُمْ بِيَدِهِ وَيَعْرِضُ عَلَيْهِ التَّوْبَةَ وَيُخَوِّفُهُ بِالنَّارِ وَيَدْعُوهُ إِلَى الرُّجُوعِ عَمَّا هُوَ عَلَيْهِ، فَيُصِرُّ عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ مِنَ التَّوْحِيدِ وَالْإِقْرَارِ بِاللَّاهُوتِيَّةِ، فَيَنْزِلُهُ بَعْدَ ذَلِكَ فِي النَّارِ، فَلَمَّا حَصَّلُوا فِيهَا أَقْبَلُوا يُحَيُّونَ بَعْضَهُمْ بَعْضًا بِالْجَمْرِ وَالنَّاسُ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ مَوْلَانَا: "أَرْدِمُوا عَلَيْهِمْ الْحُفْرَةَ" فَرَدَمُوهَا حَتَّى صَارُوا بِأَسْرِهِمْ حِمَمًا، وَأَمَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مَوْلَانَا عَزَّ عِزُّهُ فَأُخْرِجُوا وَصَلَّى عَلَيْهِمْ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ:

و درباره آنچه از عبدالله بن سبأ علیه السلام و برادرانش روایت شده است، و فریاد برآوردنشان به الوهیت مولای ما، که نعمت‌هایش بزرگ باد، در طائف از سرزمین یمن در زمان رسول الله، عزتش بزرگ باد، و آوردنشان از یمن نزد رسول، عزتش بزرگ باد، و اصرار شان بر این ندا و تصریح به الوهیت او: پس رسول الله فرمود: "ای علی، آنان را به بیرونِ صفا ببر و برایشان آتشی برافروز و توبه را بر ایشان عرضه کن. پس اگر توبه کردند، نزد من باز شان گردان، و اگر بر آن عقیده باقی ماندند، ایشان را با آتش بسوزان. پس مولای ما، عزتش بزرگ باد، آنان را گرفت و به بیرونِ صفا برد و توبه را بر ایشان عرضه کرد، اما از سخن خود بازنگشتند، پس ایشان را با آتش سوزاند. چون سه روز گذ شت، آنان در کوفه ظاهر شدند و پیو سته زنده در آنجا بودند تا آنکه

امیرالمؤمنین، عزتش بزرگ باد، والی کوفه شد و دا ستان خواهر شان برایشان پیش آمد که پیشتر شرح دادیم. پس هنگامی که او آنان را از آنچه در رحم‌ها بود آگاه ساخت، به معنویت او تصریح کردند (یعنی به حقیقت باطنی و الهی او که در صورت بشری ظاهر شـــده اســـت) و به الوهیت او دعوت کردند و به ربوبیت او اقرار نمودند. این خبر به مولای ما، عزتش بزرگ باد، رسید و مسلمانان مضطرب شده و نزد او گرد آمدند. پس مولای ما دستور به احضار آنان داد و برایشان گودالی حفر کرد که در لغت به آن جُبّ (چاه) گویند و دستور داد که در آن آتش افروخته شود و فرمود:

چون امر را امری ناپســند و خلاف ظاهر شریعت دیدم آتشــی برافروختم و قنبر را فرا خواندم.

پس مولای ما، جلالش شکوهمند باد، هر مردی از ایشان را با دستش می‌گرفت و توبه را بر او عرضـــه می‌کرد و او را از آتش می‌ترســـاند و به بازگشـــت از عقیده‌اش فرا می‌خواند، اما او بر آنچه بر آن بود از توحید و اقرار به الوهیت اصرار می‌ورزید. پس از آن، او را در آتش می‌انداخت. هنگامی که همگی در آتش قرار گرفتند، شروع به تهنیت گفتن به یکدیگر با گدازه‌های آتش کردند در حالی که مردم به آنان می‌نگریســـتند. پس مولای ما فرمود: گودال را بر سرشـــان پر کنید. پس آن را پر کردند تا همگی خاکســـتر

شدند. و پس از آن، مولای ما، عزتش بزرگ باد، دستور داد تا آنان را بیرون آورند و با این قول خداوند عز و جل بر آنان نماز گزارد:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ ۞ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ ۞ وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ ۞ قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ ۞ النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ ۞ إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ ۞ وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ ۞ وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ۞ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ۞ إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ ۞ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ۚ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ ۞ إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ ۞ إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَيُعِيدُ ۞ وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ ۞ ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ ۞ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ﴾[1].

إِلَى آخِرِ السُّورَةِ.

فَقَالَ لَهُ مَالِكُ الْأَشْتَرُ النَّخَعِيُّ عَلَيْهِ السَلَامُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ رَأَيْتُكَ وَقَدْ قَرَأْتَ عَلَيْهِمْ هَذِهِ السُّورَةَ وَأَنْتَ تُشِيرُ بِذَلِكَ إِلَيْهِمْ، وَهَذِهِ نَزَلَتْ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللهِ عَزَّعَزُّهُ؟ فَقَالَ مَوْلَانَا عَزَّعَزُّهُ: "ذَاكَ تَنْزِيلُهَا وَهَذَا تَأْوِيلُهَا".

---

[1] سوره بروج

ثُمَّ إِنَّ مَوْلَانَا كَبَّرَ عَلَيْهِمْ خَمْسًا وَخَمْسِينَ تَكْبِيرَةً، فَقِيلَ لَهُ: لِمَا ذَلِكَ؟ فَقَالَ: "أَلِيسُوا أَحَدَ عَشَرَ رَجُلًا، لِكُلِّ مَيِّتٍ خَمْسُ تَكْبِيرَاتٍ" فَلَمَّا دُفِنُوا وَوَارَاهُمْ أَصْبَحَ أَهْلُ الْكُوفَةِ مِنَ الْغَدِ فَرَأَوْهُمْ جُلُوسَاً عَلَى أَبْوَابِ دُورِهِمْ وَقَدْ الْتَحَفُوا أُزُرَاً خُضْرَاً وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَالطُّرُقِ، فَجَاءَ أَهْلُ الْكُوفَةِ إِلَى مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ.

وَقَالُوا لَهُ: إِنَّ عَبْدَ اللهِ بْنَ سَبَأٍ وَأَصْحَابَهُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ، عَلَيْهِمْ أُزُرٌ خُضْرٌ، وَهُمْ فِي حَوَانِيتِهِمْ وَدُورِهِمْ، وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَالطُّرُقِ مَعَنَا فَقَالَ لَهُمْ مَوْلَانَا عَزَّعَزُّهُ: "إِذَا كَانَ اللهُ تَعَالَى قَدْ أَحْيَاهُمْ كَمَا شَاءَ، فَالْأَمْرُ إِلَيْهِ، لَهُ يَفْعَلُ مَا يِشَاءَ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ" وَلَهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ مِثْلُ هَذَا كَثِيرٌ مِنَ الْقُدَرِ وَالْآيَاتِ الْأَرْضِيَّةِ مَالَا يُحْصَى وَإِنَّمَا اخْتَصَرْنَا عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ تَفْهِيمًا لِمَنْ وَقَفَ عَلَيْهِ وَتَنْبِيهًا وَهُوَ يَسِيرٌ مِنْ كَثِيرٍ، وَأَمَّا الْآيَاتُ السَّمَاوِيَّةُ:

به نام خداوند بخشنده مهربان

﴿سوگند به آسمان صاحب برج‌ها ❁ و به روز وعده داده شده ❁ و به گواه و گواهی شده ❁ که کشته باد اصحاب اخدود (صاحبان گودال آتش) ❁ همان آتش دارای هیزم فراوان ❁ آنگاه که آنان بر کنار آن نشسته بودند ❁ و خود بر آنچه بر سر مؤمنان می‌آوردند، گواه بودند ❁ و بر آنان عیبی نگرفتند جز اینکه به خدای توانای ستوده ایمان آورده بودند ❁ همان که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آنِ اوست و خداوند بر هر چیزی گواه است ❁ همانا کسانی که مردان و زنان مؤمن را آزردند و سپس توبه

نکردند، برایشان عذاب دوزخ و عذاب آتش سوزی است ❁ بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، برایشان باغ‌هایی است که از زیر (درختان) آن نهرها روان است؛ این است کامیابی بزرگ ❁ به راستی که گرفتن پروردگار تو بسیار سخت است ❁ همانا اوست که (آفرینش را) آغاز می‌کند و بازمی‌گرداند ❁ و اوست آمرزنده و دوستدار (مؤمنان) ❁ صاحب عرش و بزرگوار ❁ هر چه را اراده کند، به انجام می‌رساند﴾. تا آخر سوره.

پس مالک اشتر نخعی علیه السلام به او گفت: ای امیرالمؤمنین، تو را دیدم که این سوره را بر آنان خواندی و با آن به ایشان اشاره می‌کردی، در حالی که این سوره در زمان رسول الله، عزتش بزرگ باد، نازل شده است؟ پس مولای ما، عزتش بزرگ باد، فرمود: آن ظاهر وحی است و این تفسیر و معنای باطنی آن.

سپس مولای ما پنجاه و پنج تکبیر بر آنان گفت. به او گفته شد: این برای چیست؟ فرمود: آیا آنان یازده مرد نبودند؟ برای هر مرده پنج تکبیر است. پس چون دفن شدند و آنان را در خاک پنهان کردند، فردای آن روز اهل کوفه چون صبح کردند، ایشان را دیدند که بر درِ خانه‌هایشان نشسته‌اند در حالی که پوشش‌های سبزرنگی بر خود پیچیده‌اند و در بازارها و راه‌ها راه می‌روند. پس اهل کوفه نزد مولای ما امیرالمؤمنین، که ثنایش شکوهمند باد، آمدند.

و به او گفتند: همانا عبدالله بن سبأ و یارانش، درود خدا بر آنان باد، پوشش‌های سبزی بر تن دارند و در دکان‌ها و خانه‌هایشـان هسـتند و در بازارها و راه‌ها با ما راه می‌روند. پس مولای ما، عزتش بزرگ باد، به آنان فرمود: چون خداوند تعالی آنان را آنگونه که خواسته زنده کرده است، پس امر به دست اوست. او هر چه بخواهد می‌کند و هر چه اراده کند حکم می‌راند. و برای او که یادش بلندمرتبه باد، از این‌گونه قدرت‌ها و آیات زمینیِ بی شمار، بسیار است و ما تنها برای فهماندن و آگاه ساختن کسی که بر آن واقف شـود، به آنچه ذکر کردیم بسـنده نمودیم، و این اندکی از بسـیار اسـت. و اما آیات آسمانی:

[٢٥٤] فَمِنْهَا مَا هُوَ مَشْهُورٌ مَذْكُورٌ وَتَشْهَدُ السِّيرَةُ بِهِ عَنْ قُرَيْشٍ أَنَّهَا قَالَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ عَزَّعِزُّهُ وَهُوَ بِمَكَّةَ فِي بَعْضِ اللَّيَالِي وَقَدْ طَلَعَ الْقَمَرُ مُبْدِرَاً: يَا مُحَمَّدُ، هَذَا الْقَمَرُ رَبُّكَ؟ قَالَ: "لَا" قَالُوا: فَأَنْتَ رَبُّهُ؟ قَالَ: "لَا" قَالُوا: فَأَمْرُكَ يَجُوزُ عَلَيْهِ؟ قَالَ: "نَعَمْ بِأَمْرِ رَبِّي" قَالُوا: فَشُقَّ لَنَا هَذَا الْقَمَرَ نِصْفَيْنِ حَتَّى نَعْلَمَ أَنَّكَ نَبِيٌّ فَقَالَ النَّبِيُّ عَزَّعِزُّهُ لِمَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعِزُّهُ: "قُمْ يَا عَلِيُّ فَافْعَلْ ذَلِكَ" فَقَامَ مَوْلَانَا عَزَّعِزُّهُ وَأَشَارَ إِلَى الْقَمَرِ بِإِصْبَعِهِ فَانْشَقَّ الْقَمَرُ نِصْفَيْنِ، فَرَأَى أَهْلُ مَكَّةَ ذَلِكَ بِأَجْمَعِهِمْ وَشَاهَدُوا أَثَرَ إِصْبَعِ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعِزُّهُ فِي الْقَمَرِ وَقَدِ انْشَقَّ، فَوَقَعَتْ شَقَّةٌ عَلَى الصَّفَا وَشَقَّةٌ عَلَى الْمَرْوَةِ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: عُدْ كَمَا كُنْتُ،

فَعَادَتِ الشِّقَّتَانِ الْتَحَمَتَا وَالنَّاسُ يَرَوْنَهُمَا حَتَّى اجْتَمَعَتَا فِي السَّمَاءِ وَعَادَ بَدْرًا كَمَا كَانَ فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ لَعَنَهُ اللهُ: يَا مُحَمَّدُ هَذَا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ.

فَأَنْزَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانشَقَّ الْقَمَرُ ۞ وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ ۞ وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ ۚ وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقِرٌّ ۞ وَلَقَدْ جَاءَهُم مِنَ الْأَنبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ ۞ حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ ۖ فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ ۞ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ ۘ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكُرٍ﴾[1]

پس از آن جمله است آنچه مشهور و مذکور است و کتب سیره به آن شهادت می‌دهد از قریش، که آنان در یکی از شب‌ها در مکه، در حالی که ماه کامل طلوع کرده بود، به رسول الله، عزتش بزرگ باد، گفتند: ای محمد، آیا این ماه پروردگار توست؟ فرمود: نه. گفتند: پس آیا تو پروردگار اویی؟ فرمود: نه. گفتند: پس آیا فرمان تو بر او جاری می‌شود؟ فرمود: آری، به فرمان پروردگارم. گفتند: پس این ماه را برای ما دو نیم کن تا بدانیم که تو پیامبری. پس پیامبر، عزتش بزرگ باد، به مولای ما امیرالمؤمنین، عزتش بزرگ باد، فرمود: برخیز ای علی و چنین کن. پس مولای ما، عزتش بزرگ باد، برخاست و با انگشت خود به ماه اشاره کرد، پس ماه دو نیم شد. پس تمام اهل مکه آن را دیدند و اثر انگشت مولای ما امیرالمؤمنین، عزتش بزرگ باد، را در ماه که شکافته شده بود، مشاهده کردند. پس پاره‌ای بر کوه صفا و پاره‌ای بر کوه مروه افتاد. سپس به

[1] سوره قمر، آیه ۱ـ۶

آن فرمود: به حالتی که بودی بازگرد. پس آن دو پاره بازگشـــتند و به هم پیوســـتند در حالی که مردم آن دو را می‌دیدند، تا آنکه در آسمان یکی شدند و دوباره به صورت ماه کامل درآمد. پس اباجهل، لعنت خدا بر او باد، گفت: ای محمد، این جادویی پیوســـته است.

پس خداوند عز و جل نازل فرمود: ﴿نزدیک شـد قیامت و ماه شـکافته شـد ❁ و اگر نشانه‌ای ببینند، روی برمی‌گردانند و می‌گویند: «جادویی پیو سته ا ست» ❁ و تکذیب کردند و از هوس‌های خود پیروی نمودند، و هر امری قرارگاهی دارد ❁ و قطعاً از اخبار (گذشـــتگان) آنچه در آن بازدارندگی اســـت برایشـــان آمده اســـت ❁ حکمتی ر سا ست، اما بیم‌دهندگان سودی نمی‌بخشند ❁ پس از آنان روی برگردان، روزی که آن دعوتگر به سوی چیزی ناخوشایند فرا می‌خواند.

[٢٢٥] وَرُوِيَ أَنَّ رَسُــولَ اللهِّ ﷺ قَالَ يَوْماً لِأَصْــحَابِهِ: "لَا تَجِيؤُوا إِلَيَّ فِي غَدٍ إِلَّا وَقَدْ غَسَلْتُمْ أَطْهَارَكُمْ، وَمَنْ كَانَ لَهُ ثَوْبٌ جَدِيدٌ فَلْيَلْبَسْهُ وَتَطَيَّبُوا حَتَّى تَخْرُجُوا مَعَ عَلِيٍّ إِلَى بَقِيعِ الْغَرْقَدِ لِأَنَّ الشَّمْسَ اشْتَكَتْ لِرَبِّهَا شَوْقَهَا إِلَى عَلِيٍّ، وَقَدْ أَمَرَنِي أَنْ آمُرَ عَلِيّاً أَنْ يَخْرُجَ فَيُسَلِّمَ عَلَى الشَّـمْسِ وَتُسَـلِّمَ عَلَيْهِ، فَكُونُوا مَعَهُ" قَالَ: فَلَمَّا كَانَ مِنْ غَدِ ذَلِكَ الْيَوْمِ أَتَى النَّاسُ كَمَا أَمَرَهُمْ النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَ رَسُــولُ اللهِّ لِمَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: "يا عَلِيُّ، خُذْ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ مَعَكَ عَنْ يَمِينِكَ وَعَنْ شِمَالِكَ لِيَشْهَدَا ذَلِكَ وَيَسْمَعَا خِطَابَ الشَّمْسِ وَسَلَامَهَا

عَلَيْكَ مَا يُحَدِّثَانِ بِهِ النَّاسَ عَنْكَ" فَخَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى بَقِيعِ الْغَرْقَدِ وَالنَّاسُ مَعَهُ حَتَّى أَتَى بِقِيعِ الْغَرْقَدِ فَصَعِدَ إِلَى تَلٍّ هُنَاكَ، وَأَجْلَسَ أَبَا بَكْرٍ عَنْ يَمِينِهِ وَعُمَرَ عَنْ شِمَالِهِ، وَإِذَا بِالشَّمْسِ قَدْ طَلَعَتْ فَأَوْمَأَتْ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِالتَّعْظِيمِ وَأَشَارَتْ بِالتَّشْرِيفِ وَقَالَتْ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ طَلَقٍ يَفْهَمُهُ الصَّغِيرُ وَالْكَبِيرُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَوَّلُ يَا آخِرُ يَا ظَاهِرُ يَا بَاطِنُ يَامَنْ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَا حَقُّ يَا يَقِينَ فَقَالَ لَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: "وَعَلَيْكِ السَّلَامُ أَيُّهَا الشَّخْصُ الْجَدِيدُ السَّائِرُ فِي فَلَكِ التَّحْدِيدِ عُودِي إِلَى مَوْضِعِكِ" فَعَادَتْ إِلَى مَوْضِعِهَا، فَقَامَ عُمَرُ يَسْعَى حَتَّى أَتَى إِلَى رَسُولِ اللهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ، لَقَدْ رَأَيْنَا عَجَبًا!! قَالَ: "وَمَا رَأَيْتَ يَا عُمَرُ، وَمَا سَمِعْتُ يَا بْنَ الْخَطَّابِ؟" قَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ، رَأَيْتُ الشَّمْسَ تُخَاطِبُ عَلِيًّا كَمَا يُخَاطِبُ الْعَبْدُ مَوْلَاهُ وَسَمِعْتُهَا وَهِيَ تَقُولُ لَهُ: يَا أَوَّلُ يَا آخِرُ يَا ظَاهِرَ يَا بَاطِنَ يَامِنْ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "وَمَا رَأَيْكَ مِنْ ذَلِكَ يَا عُمَرُ؟ أَوَمَا عَلِمْتَ أَنَّ عَلِيّاً أَوَّلُ مَنْ آمَنَ وَأَقَرَّ للهِ بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَلِي بِالنُّبُوَّةِ وَقَوْلُهَا: يَا آخِرُ: فَهُوَ آخِرُ الْخُلَفَاءِ لِأَنَّ الْخُلَفَاءَ أَرْبَعَةٌ قَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۖ قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ ۖ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾[1] يَعْنِي آدَمَ وَقَالَ سُبْحَانَهُ فِي حَقِّ دَاوُدَ: ﴿يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللهِ

[1] سوره بقره،آيه ٣٠

ۚ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾[١] وَلَقَدْ طَلَبَ مُوسَى لِأَخِيهِ الْخِلَافَةَ فَقَالَ لِأَخِيهِ هَارُونَ: أَخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ، وَإِنَّ عَلِيًّا مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَلَوْ كَانَ ذَلِكَ لَكَانَ عَلِيّاً، وَأَمَّا قَوْلُهَا: يَا ظَاهِرَ، فَهُوَ ظَاهِرٌ عَلَى كُلِّ مَنْ نَاوَأَهُ. وَأَمَّا قَوْلُهَا: يَا بَاطِنُ، فَعَلِيٌّ بَاطِنٌ فِي الْأُمَمِ، وَأَمَّا قَوْلُهَا: يَامَنْ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ فَهُوَ عَلِيمٌ بِالْمَنَايَا وَالْبَلَايَا وَالْقَضَايَا وَفَصْلَ الْخِطَابِ" فَعِنْدَهَا قَالَ عُمَرُ: يَانَبِي اللَّهِ، لَقَدْ فَضَّلَ اللهُ عَلِيًّا إِذْ كَلَّمَتْهُ الشَّمْسُ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ عَزَّعَزُّهُ: "لَقَدْ فَضَّلَ اللهُ الشَّمْسَ إِذْ جَعَلَهَا أَهْلًا أَنْ تُكَلِّمَ عَلِيّاً".

و روایت شده است که رسول الله، عزتش بزرگ باد، روزی به یارانش فرمود: "فردا نزد من نیایید مگر آنکه جامه‌های کهنه‌تان را شسته باشید، و هر کس لباس نویی دارد آن را بپوشد و خود را خوشبو کنید تا همراه علی به بقیع الغرقد خارج شوید، زیرا خورشید از اشتیاق خود به علی به پروردگارش شکایت برده است و خداوند به من امر کرده که به علی امر کنم تا خارج شود و بر خورشید سلام کند و خورشید بر او سلام کند، پس با او باشید.راوی گفت: پس چون فردای آن روز شد، مردم همان‌گونه که پیامبر، عزتش بزرگ باد، امر کرده بود، آمدند. پس رسول الله به مولای ما امیرالمؤمنین، عزتش بزرگ باد، فرمود: ای علی، ابوبکر و عمر را با خود در سمت

[١] سوره ص،آیه۲۶

راست و چپت ببر تا بر این امر گواه باشند و سخن خورشید و سلامش بر تو را بشنوند و آنچه از تو برای مردم حدیث کنند. پس امیرالمؤمنین، عزتش بزرگ باد، به سوی بقیع الغرقد خارج شد و مردم با او بودند تا به بقیع الغرقد رسید. پس به تپه‌ای در آنجا بالا رفت و ابوبکر را در سمت راست خود و عمر را در سمت چپ خود نشاند. ناگهان خورشید طلوع کرد و با تعظیم به امیرالمؤمنین اشاره نمود و با بزرگداشت اشارتی کرد و با زبانی عربی و روان که کوچک و بزرگ آن را می‌فهمیدند، گفت: سلام بر تو ای اول، ای آخر، ای ظاهر، ای باطن، ای کسی که به هر چیزی داناست، ای امیرالمؤمنین، ای حق، ای یقین. پس امیرالمؤمنین به او فرمود: و بر تو سلام ای پیکر نوپدید، ای رونده در مدار معین شده، به جایگاه خود بازگرد. پس خورشید به جایگاه خود بازگشت. آنگاه عمر شتابان برخاست تا نزد رسول الله آمد و گفت: ای رسول خدا، ما چیز شگفتی دیدیم!! فرمود: چه دیدی ای عمر، و چه شنیدی ای پسر خطاب؟ گفت: ای رسول خدا، دیدم که خورشید با علی سخن می‌گفت همان‌گونه که بنده با مولای خود سخن می‌گوید و شنیدم که به او می‌گفت: ای اول، ای آخر، ای ظاهر، ای باطن، ای کسی که به هر چیزی داناست. پس پیامبر، عزتش بزرگ باد، به او فرمود: و نظر تو در این باره چیست ای عمر؟ آیا ندانسته‌ای که علی نخستین کسی است که ایمان آورد و به یگانگی برای خدا و به نبوت برای من اقرار کرد؟ و سخن خورشید که گفت: ای آخر،

پس او آخرینِ خلفا اســـت، زیرا خلفا چهار تن‌اند. خداوند تعالی فرموده: ﴿آنگاه که پروردگارت به فر شتگان گفت: من در زمین جانشینی قرار می‌دهم...﴾ که منظور آدم اســـت. و ســبحا نه در حق داوود فرموده: ﴿ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه گرداندیم...﴾. و موسی برای برادرش خلافت را طلبید و به برادرش هارون گفت: در میان قوم من جانشــینم باش و اصــلاح کن. و همانا نســبت علی به من، به منزله نسـبت هارون به موسی است، جز آنکه پس از من پیامبری نیست، و اگر بود، هرآینه علی بود. و اما ســخنش که گفت: ای ظاهر، پس او بر هر کس که با او دشـــمنی ورزد ، پیروز است. و اما سخنش که گفت: ای باطن، پس علی در میان امت‌ها باطن و پنهان است. و اما ســخنش که گفت: ای کســی که به هر چیزی داناســت، پس او به سرنوشــت‌ها، بلاها، قضــاوت‌ها و ســخن قاطع داناســت. در این هنگام عمر گفت: ای پیامبر خدا، همانا خداوند علی را برتری بخشید که خورشید با او سخن گفت.

پس پیامبر، عزتش بزرگ باد، به او فرمود: همانا خداوند خور شید را برتری بخ شید که آن را شایسته آن ساخت تا با علی سخن گوید.

[٢٥٦] وَرُوِيَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ عَزَّعَزَّهُ فِي يَوْمِ حُنَيْنٍ حِينَ انْهَزَمَ الْمُسْلِمُونَ وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قَالَ اللهُ فِيهِ: ﴿لَقَدْ نَصَـــــــرَكُمُ اللهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ

عَنكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ﴾[١] وَكَانَ قَدْ ثَبَتَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ وَوَقَفَ فِي الْوَادِي وَرَدَّ بِدَرَقَتِهِ خَمْسَةً وَثَمَانِينَ أَلْفَ فَارِسٍ وَرَاجِلٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَهُوَ عَزَّعَزَّهُ يَقُولُ:

لَمْ يَبْقَ إِلَّا حَسَبِي وَدِينِي — وَصَارِمٌ يَحْمِلُهُ يَمِينِي
إِنْ أُقْتَلْ الْيَوْمَ فَهُوَ يُدْنِينِي — مِنْ رَحْمَةِ اللهِ إِذَا لَقِينِي

قَالَ: فَلَمَّا اسْتَوَى النَّبِيُّ عَزَّعَزَّهُ فِي الْمُسْتَوَاةِ وَرَجَعَ النَّاسُ نَظَرَ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ إِلَى الشَّمْسِ وَقَدْ هَمَّتْ بِالْغُرُوبِ وَمَا نَالَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ شَيْئًا، قَالَ لَهَا: "عُودِي إِلَى وَقْتِ عَصْرِكِ" فَعَادَتْ إِلَى وَقْتِ عَصْرِهَا، فَقَتَلَ ذَا الْخِمَارِ وَدُرَيْدُ بْنُ الصِمَّةِ، وَفَعَلَ مَاهُوَ مَذْكُورٌ.

و روایت شده است که رسول الله، عزتش بزرگ باد، در روز حنین، هنگامی که مسلمانان شکست خوردند - و آن همان روزی است که خداوند در آن فرمود: ﴿همانا خداوند شما را در موارد بسیار یاری کرد و در روز حنین، آنگاه که فزونی شمارتان شما را به شگفت آورد، ولی چیزی را از شما دفع نکرد و زمین با همه فراخی‌اش بر شما تنگ شد، سپس پشت‌کنان بازگشتید﴾ و در آن روز مولای ما امیرالمؤمنین، عزتش بزرگ

[١] سوره توبه،آیه۲۵

باد، ثابت قدم ماند و در دره ای ستاد و با سپر خود هشتاد و پنج هزار سواره و پیاده از مشرکین را بازگرداند، در حالی که او، عزتش بزرگ باد، می‌فرمود:

باقی نمانده است جز شرف و دینم و شمشیری برنده که دست راستم آن را حمل می‌کند

اگر امروز کشته شوم، این مرا نزدیک می‌کند به رحمت خداوند آنگاه که او را ملاقات کنم.

راوی گفت: پس هنگامی که پیامبر، عزتش بزرگ باد، در جایگاه هموار قرار گرفت و مردم بازگشتند، مولای ما امیرالمؤمنین، عزتش بزرگ باد، به خورشید نگریست در حالی که قصد غروب داشت و او هنوز انتقام لازم را از مشرکین نگرفته بود. به آن فرمود: "به وقت عصر خود بازگرد. پس خورشید به وقت عصر خود بازگشت، و او ذا الخمار و درید بن الصمه را کشت و آنچه را که در تاریخ مذکور است، به انجام رساند.

[٢٥٧] وَرُوِيَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ عَزَّعَزَّهُ نَظَرَ إِلَى الشَّمْسِ فِي يَوْمِ بَدْرٍ وَقَدْ هَمَّتْ بِالْغُرُوبِ وَلَمْ يَبْلُغْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ مُرَادُهُ فَقَالَ لِلأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ: "يَا عِلِيُّ، الشَّمْسُ قَدْ دَنَتْ لِلْغُرُوبِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ، أَتُحِبُّ أَنْ تَبْلُغَ الْمُرَادَ؟" قَالَ: "نَعَمْ" فَأَشَارَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِيَدِهِ عَزَّتْ قُدْرَتُهُ إِلَى الشَّمْسِ أَنْ عُودِي إِلَى وَقْتِ عَصْرِكِ، فَعَادَتْ حَتَّى قُتِلَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اثْنَيْنِ

وَ سَبْعِينَ رَجُلًا وَأَسَرَ مِثْلَهُمْ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: "أَرَضِيتَ يَا رَسُولَ اللهِ؟" قَالَ: "نَعَمْ" فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لِلشَّمْسِ: "اغْرُبِي فَغَابَتْ".

و روایت شده است که رسول الله، عزتش بزرگ باد، در روز بدر به خورشید نگریست در حالی که قصد غروب داشت و او هنوز به مقصود خود از شکست مشرکین نرسیده بود. پس به امیرالمؤمنین، عزتش بزرگ باد، فرمود: ای علی، خورشید نزدیک به غروب است. علی فرمود: ای رسول خدا، آیا دوست داری به مقصود برسی؟ فرمود: آری. پس امیرالمؤمنین با دست خود، که قدرتش شکوهمند باد، به خورشید اشاره کرد که: به وقت عصر خود بازگرد. پس خورشید بازگشت تا آنکه هفتاد و دو مرد از مشرکین کشته شدند و به همان تعداد اسیر گشتند. پس امیرالمؤمنین فرمود: آیا راضی شدی ای رسول خدا؟ فرمود: آری. پس امیرالمؤمنین به خورشید فرمود: غروب کن. پس غروب کرد.

[٢٥٨] وَرُوِيَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ عَزَّ عِزُّهُ كَانَ بِالْجُحْفَةِ وَقَدْ حَضَرَ وَقْتَ صَلَاةِ الْعَصْرِ فَصَلَّى رَسُولُ اللهِ وَمَنْ مَعَهُ وَلَمْ يُصَلِّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، فَلَمَّا أَتَى قَالَ لَهُ النَّبِيُّ عَزَّ عِزُّهُ: "يَا عَلِيُّ، قَدْ أَخَذَتْنِي أَمَنَةُ نُعَاسٍ فَوَطِيءْ لِي فَخِذَكَ لِأَرْقُدَ" فَوَطَّأَ لَهُ، فَنَامَ رَسُولُ اللهِ فِي حِجْرِهِ، وَأَخَذَ الْمُسْلِمُونَ يَذْهَبُونَ وَيَجِيئُونَ وَرَسُولُ اللهِ رَاقِدٌ، فَيَقُولُ لَهُمْ مَوْلَانَا عَلِيٌّ: "أَصَلَّيْتُمْ؟" فَيَقُولُونَ: "نَعَمْ" فَيَقُولُ لَهُمْ: "لَكِنِّي لَمْ أُصَلِّ" فَيَقُولُونَ لَهُ: نَبِهْ رَسُولَ اللهِ فَيَقُولُ: "مَا

أُحِبُّ أَنْ أَقْطَعَ عَنْهُ لَذَّةَ الْوَسَنِ، لَكِنَّ اللهَ يَعْذُرُنِي إِذَا قَضَيْتُهَا فِي غَيْرِ وَقْتِهَا" ثُمَّ إِنَّ النَّبِيَّ عَزَّعَزُّهُ اِنْتَبَهَ وَقَدْ غَرَبَتِ الشَّمْسُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزُّهُ: "يَا رَسُولَ اللهِ مَا صَلَّيْتَ أَنْتَ الْعَصْرَ وَلَمْ أُصَلِّهَا أَنَا، وَقَدْ غَرَبَتْ الشَّمْسُ" فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ عَزَّعَزُّهُ: "نَادِهَا فَإِنَّهَا تُجِيبُكَ يَا عَلِيُّ، فَصَاحَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزُّهُ: يَا غَزَّالَةُ" فَقَالَتْ بِصَوْتٍ يَسْمَعُهُ مَنْ حَضَرَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ: لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ: "عُودِي إِلَى وَقْتِ عَصْرِكِ، فَعَادَتْ الشَّمْسُ إِلَى وَقْتِ عَصْرِهَا، فَصَلَّى مَوْلَانَا" ثُمَّ غَرَبَتْ وَالنَّاسُ يَنْظُرُونَ.

و روایت شده است که رسول الله، عزتش بزرگ باد، در جُحفه بود و وقت نماز عصر فرارسیده بود. پس رسول الله و همراهانش نماز گزاردند اما امیرالمؤمنین نماز نخوانده بود. چون آمد، پیامبر، عزتش بزرگ باد، به او فرمود: ای علی، خوابی آرامش‌بخش مرا فراگرفته است، ران خود را برایم بستری ساز تا بخوابم. پس او ران خود را برایش آماده ساخت و رسول الله در دامان او به خواب رفت. و مسلمانان می‌رفتند و می‌آمدند در حالی که رسول الله خفته بود. مولای ما علی به آنان می‌فرمود: آیا نماز گزاردید؟ می‌گفتند:آری. پس به آنان می‌فرمود: اما من نماز نگزارده‌ام. به او می‌گفتند: رسول الله را بیدار کن. می‌فرمود: دوست ندارم لذت خواب را از او ببرم، اما خداوند مرا معذور خواهد داشت اگر آن را در غیر وقتش قضا کنم. سپس پیامبر، عزتش بزرگ باد، بیدار شد در حالی که خورشید غروب کرده بود. امیرالمؤمنین، عزتش بزرگ باد، فرمود: "ای

رسـول خدا، نه شـما نماز عصر را خواندید و نه من آن را خواندم، و خورشید غروب کرده است. پس رسول الله، عزتش بزرگ باد، به او فرمود: او را ندا کن که تو را پاسخ خواهد داد ای علی. پس امیرالمؤمنین، عزتش بزرگ باد، فریاد زد: ای غزاله (نامی شاعرانه برای خورشید). پس خورشید با صدایی که تمام مسلمانان حاضر آن را شنیدند، گفت: لبیک، لبیک ای امیرالمؤمنین. فرمود: به وقت عصر خود بازگرد. پس خورشید به وقت عصر خود بازگشت و مولای ما نماز گزارد، سپس غروب کرد در حالی که مردم می‌نگریستند.

[٢٥٩] وَفِي يَوْمِ أُحُدٍ عِنْدَمَا انْهَزَمَ عَسْكَرُ رَسُولُ اللهِ عَزَّعَزَّهُ وَقُتِلَ حَمْزَةُ وَكَانَ مَا هُوَ مَعْلُومٌ، نَظَرَ مَوْلَانَا عَزَّعَزَّهُ إِلَى الشَّمْسِ وَقَدْ هَمَّتْ أَنْ تَغْرُبَ وَلَمْ يَشْفِ صَدْرَهُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، فَنَادَاهَا: "يَا غَزَّالَةُ عُودِي إِلَى وَقْتِ عَصْرِكِ" فَعَادَتْ فَقَتَلَ ابْنَ عَبْدِ الدَّارِ، وَفَعَلَ مَا هُوَ مَشْهُورٌ.

و در روز احد، هنگامی که لشکر رسول الله، عزتش بزرگ باد، شکست خورد و حمزه کشته شد و آنچه معلوم است رخ داد، مولای ما، عزتش بزرگ باد، به خورشید نگریست در حالی که قصد غروب داشت و هنوز دلش از انتقام مشرکین آرام نگرفته بود. پس آن را ندا داد: ای غزاله، به وقت عصر خود بازگرد. پس بازگشت و او پسر عبد الدار را کشت و آنچه را مشهور است، به انجام رساند.

[٢٦٠] وَرُوِيَ أَنَّ مَوْلَانَا عَزَّ عِزُّهُ لَمَّا فَتَحَ صَنْعَاءَ الْيَمَنِ شُغِلَ بِالْقِتَالِ عَنْ صَلَاةِ الْعَصْـــرِ، جَلَّ مَنْ لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ، وَغَابَتْ الشَّمْسُ فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ: يَا مَوْلَانَا قَدْ غَابَتْ الشَّمْسُ وَلَمْ نُصَلِّ الْعَصْـــرَ فَنَادَاهَا: "عُودِي إِلَى وَقْتِ عَصْرِكِ" فَعَادَتْ فَصَلَّى بِهِمْ مَوْلَانَا ثُمَّ غَرَبَتْ.

و روایت شـده اسـت که مولای ما، عزتش بزرگ باد، هنگامی که صـنعای یمن را فتح کرد، به سـبب جنگ از نماز عصرـ بازماند بزرگ اســت آنکه هیچ کاری او را از کاری دیگر باز ندارد و خورشــید غروب کرد. یارانش به او گفتند: ای مولای ما، خورشــید غروب کرده و ما نماز عصرــ را نخوانده‌ایم. پس آن را ندا داد: به وقت عصرــ خود بازگرد. پس بازگشت و مولای ما با ایشان نماز گزارد، سپس خورشید غروب کرد.

[٢٦١] وَرُوِيَ أَنَّهُ لَمَّا أَتَى مَوْلَانَا عَزَّ عِزُّهُ إِلَى الْمَوْضِـعِ الْمَعْرُوفِ بِبَرَاثَا نَظَرَ مَوْلَانَا إِلَى الْأَرْضِ فَإِذَا فِيهَا شَوْكٌ عَظِيمٌ، فَنَزَلَ مَوْلَانَا عَنْ دَابَّتِهِ وَأَقْبَلَ يَقْطَعُ الشَّوْكَ، وَنَزَلَ النَّاسُ لَمَّا نَظَرُوا إِلَى مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّ عِزُّهُ قَدْ نَزَلَ وَأَقْبَلُوا يَقْطَعُونَ الشَّوْكَ حَتَّى غَرَبَتِ الشَّمْسُ فَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ فَاتَتْنَا صَلَاةُ الْعَصْـــرِ، فَنَادَاهَا مَوْلَانَا وَقَدْ هَوَتْ لِلْغُرُوبِ: "عُودِي إِلَى وَقْتِ عَصْرِكَ" فَعَادَتْ فَصَلَّى الْمَوْلَى بِهِمْ صَلَاةَ الْعَصْرِ ثُمَّ غَرَبَتْ.

و روایت شده است که هنگامی که مولای ما، عزتش بزرگ باد، به مکانی معروف به براثا رسـید، مولای ما به زمین نگریســت و دید که در آن خارهای بزرگی اســت. پس

مولای ما از مَرکب خود فرود آمد و شروع به کندن خارها کرد. مردم نیز وقتی دیدند مولای ما امیرالمؤمنین، عزتش بزرگ باد، فرود آمده اســت، از مرکب‌ها فرود آمدند و شروع به کندن خارها کردند تا آنکه خور شید غروب کرد. پس گفتند: ای امیرالمؤمنین، نماز عصرـ ما از دســت رفت. پس مولای ما آن را در حالی که به ســوی غروب متمایل شده بود، ندا داد: به وقت عصر خود بازگرد. پس خور شید بازگشت و مولا با ایشان نماز عصر را گزارد، سپس غروب کرد.

[۲۶۲] وَفِي مَسِــيرِهِ إِلَى الْخَوَارِجِ اجْتَازَ بِالْمَغَارَةِ الَّتِي فِيهَا الرُّؤُوسُ، فَبِوُقُوفِهِ هُنَاكَ فَاتَهُ صَلَاةُ الْعَصْـرِ وَغَرَبَتْ الشَّمْسُ، فَنَادَاهَا مَوْلَانَا عَزَّتْ قُدْرَتُهُ: "عُودِي إِلَى وَقْتِ عَصْـرِكِ" فَعَادَتْ كَمَا أَمَرَهَا طَائِعَةً، فَصَلَّى بِهِمْ صَلَاةَ الْعَصْرِ وَغَرَبَتْ وَاللَّيْلُ أَلْيَلَ.

و در مسیر خود به سوی خوارج، از غاری که سرها در آن بود، گذر کرد. پس به سبب توقفش در آنجا، نماز عصر از د ستش رفت و خور شید غروب کرد. پس مولای ما، که قدرتش شــکوهمند باد، آن را ندا داد: به وقت عصرــ خود بازگرد. پس خورشــید فرمانبردارانه همان‌گونه که امر کرده بود، بازگشت. پس با ایشان نماز عصر را گزارد و خورشید غروب کرد و شب کاملاً فرارسید.

[۲۶۳] وَرُوِيَ أَنَّهُ لَمَّا تَوَجَّهَ إِلَى صِفِّينَ لِقِتَالِ مُعَاوِيَةَ انْتَهَى بِهِ الطَّرِيقُ إِلَى الدَّيرِ وَالصَّوْمَعَةِ الَّتِي عَلَى الْفُرَاتِ وَقْتَ صَلَاةِ الظُّهْرِ، فَصَلَّى بِأَصْحَابِهِ ثُمَّ رَكِبَ بَغْلَتَهُ عَزَّعِزُّهُ وَتَبِعَهُ الْعَسْكَرُ،

فَوَقَفَ عَلَى الدَّيرِ وَصَاحَ بِالرَّاهِبِ فَأَشْرَفَ عَلَيْهِ الرَّاهِبُ مِنَ الصَّومَعَةِ وَفِي عُنُقِهِ صَلِيبٌ وَبَيْنَ عَيْنَيْهِ صَلِيبٌ فَقَالَ لَهُ مَوْلَانَا عَزَّعَزَّهُ: "الْكِتَابُ الَّذِي كَانَ بِيَدِكَ السَّاعَةَ وَأَنْتَ تَقْرَؤُهُ، وَقَدْ وَضَعْتَهُ بَيْنَ مِخَدَّتَيْكَ، خُذْهُ بِيَدِكَ وَأَخْرِجْهُ مِنَ الطَّاقَةِ" فَفَعَلَ الرَّاهِبُ مَا أَمَرَهُ بِهِ مَوْلَانَا عَزَّعَزَّهُ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْعَسْكَرُ قَدْ أَحْدَقُوا بِهِ وَعِدَّتُهُمْ أَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ أَلْفاً بَيْنَ فَارِسٍ وَرَاجِلٍ يَسْمَعُونَ مَا يَقُولُهُ مَوْلَانَا عَزَّ ذِكْرُهُ، فَقَالَ مَوْلَانَا لِلرَّاهِبِ: "كِتَابُكَ فِيهِ: بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: هَذَا مِنْ نَبِيِّ اللهِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ لِوَصِيِّهِ آصِفِ بْنِ بَرْخِيَا، إِنَّ اللهَ بَعَثَ أَنْبِيَاءَ وَوَسَّطَ وَسَائِطَ مُعْذِرِينَ وَمُنْذِرِينَ، وَإِنَّهُ سَيَكُونُ نَبِيٌّ عَرَبِيٌّ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ يَأْمُرُ بِالْحَقِّ وَيَأْتِي بِالصِّدْقِ، وَيَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ عَشِيرَتِهِ هَنَّاتٌ، وَإِنَّهُمْ سَيَقُولُونَ بِمَقَالَتِهِ وَيَشْهَدُونَ بِشَهَادَتِهِ، وَإِنَّهُ يُخَلِّفُ فِيهِمْ خَلَفاً وَيَتْرُكُ فِيهِمْ نُوراً فَيَثِبُونَ عَلَى ذَلِكَ الرَّجُلِ الَّذِي يُخَلِّفُهُ فِيهِمْ فَيُقَاتِلُونَهُ وَيَضْرِبُونَ فِي وَجْهِهِ بِالسَّيْفِ، فَتَعِسَ وَنَكِسَ مَنْ قَاتَلَهُ وَالْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ لِمَنْ خَالَفَهُ، وَلَقَدْ فَازَ وَنَجَحَ مَنْ نَصَرَهُ وَقَاتَلَ مَعَهُ" ثُمَّ إِنَّهُ قَالَ لِلرَّاهِبِ: "يَا أَيُّهَا الرَّاهِبُ، أَهَكَذَا فِي الْكِتَابِ؟" قَالَ الرَّاهِبُ: يَا مَوْلَايَ، هَذَا هُوَ فِي الْكِتَابِ بِلَا زِيَادَةٍ وَلَا نُقْصَانِ لَفْظَةٍ وَاحِدَةٍ. فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ: "الْحَمْدُ للهِ، فَقَدْ ذَكَرَتْنَا الْأَنْبِيَاءُ فِي كُتُبِهَا وَالْأَوْصِيَاءُ فِي رُسُومِهَا وَخُطُوطِهَا" فَقَالَ الرَّاهِبُ: وَإِنَّكَ ذَاكَ الرَّجُلُ؟ فَقَالَ: "نَعَمْ" قَالَ الرَّاهِبُ: فَإِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْكِتَابِ فَعَلَ هَاهُنَا شَيْئًا وَأَظْهَرَ آيَةً فَقَالَ لَهُ مَوْلَانَا تَعَالَى ذِكْرُهُ: "يَا عِمْرَانُ، فَلِأَجْلِ ذَلِكَ الشَّيْءِ وَقَفْنَا بِكَ" وَأَطَالَ الْحَدِيثَ مَعَهُ إِلَى

أَنْ غَرَبَتْ الشَّمْسُ، فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ غَرَبَتْ الشَّمْسُ وَمَا صَلَّيْنَا الْعَصْرَ فَأَشَارَ إِلَيْهَا مَوْلَانَا وَقَدْ كَادَتْ أَنْ تَغْرُبَ وَقَالَ لَهَا: "يَا غَزَّالَةُ" فَقَالَتْ: "لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مُرْنِي بِأَمْرِكَ" بِصَوْتٍ سَمِعَهُ الْعَسْكَرُ بِأَسْرِهِمْ فَقَالَ لَهَا: "عُودِي إِلَى وَقْتِ عَصْرِكَ" فَعَادَتْ إِلَى وَقْتِ الْعَصْرِ بَيْضَاءَ نَقِيَّةً، فَصَلَّى بِهِمْ صَلَاةَ الْعَصْرِ ثُمَّ غَرَبَتْ، فَنَزَلَ عِنْدَهُ ذَلِكَ الرَّاهِبُ وَهُوَ يَقُولُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ مَوْلَايَ عَلِيّاً أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَسْلَمَ عَلَى يَدَيْ مَوْلَانَا وَحَسُنَ إِسْلَامُهُ وَسَارَ بَيْنَ يَدَيْ مَوْلَانَا إِلَى صِفِّيْنَ فَقُتِلَ بِهَا هُوَ وَأُوَيْسٌ الْقُرَنِيُّ وَدِحْيَةُ الْقُرَنِيُّ عَلَيْهِمُ السَلَامُ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةُ هُمْ عُبَّادُ الْعَرَبِ قَتَلَهُمْ أَهْلُ الشَّامِ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ.

و روایت شده است که هنگامی که برای جنگ با معاویه به سوی صفین روانه شد، در وقت نماز ظهر، مسیرش به دیر و صومعه‌ای که بر کنار رود فرات بود، رسید. پس با یارانش نماز گزارد، سپس او، عزتش بزرگ باد، بر قاطر خود سوار شد و لشکر به دنبالش به راه افتاد. پس بر درِ دیر ایستاد و راهب را فریاد زد. راهب از صومعه بر او مشرف شد در حالی که صلیبی بر گردن و صلیبی میان دو چشم داشت. مولای ما، عزتش بزرگ باد، به او فرمود: "آن کتابی که ساعتی پیش در دست داشتی و می‌خواندی و آن را میان دو بالش خود نهاده‌ای، به دست گیر و از آن دریچه بیرون آور. پس راهب آنچه را مولای ما، عزتش بزرگ باد، امر کرده بود، انجام داد. پس

امیرالمؤمنین در حالی که لشکر، که تعدادشان بیست و چهار هزار سواره و پیاده بود، او را احاطه کرده بودند و آنچه را مولای ما، که یادش بزرگ باد، می‌فرمود می شنیدند، به راهب فرمود: در کتاب تو چنین آمده است: به نام خداوند بخشنده مهربان: این از سوی پیامبر خدا سلیمان بن داوود برای وصی او آصف بن برخیا است. همانا خداوند پیامبرانی را برانگیخت و واسطه‌هایی را میانجی قرار داد که عذرآور و بیم‌دهنده بودند، و همانا به زودی پیامبری عربی از فرزندان اسماعیل خواهد بود که به حق فرمان می‌دهد و راستی را می‌آورد، و میان او و عشیره‌اش درگیری‌هایی خواهد بود، و آنان به زودی به گفتار او اقرار خواهند کرد و به شهادت او گواهی خواهند داد، و او در میانشان جانشینی بر جای خواهد گذاشت و نوری در میانشان باقی خواهد نهاد. پس آنان بر آن مردی که او در میانشان جانشین قرار داده است، خواهند شورید و با او خواهند جنگید و با شمشیر بر چهره‌اش خواهند زد. پس نگون‌بخت و سرنگون باد آنکه با او بجنگد و وای و همه وای بر کسی که با او مخالفت ورزد، و همانا رستگار و پیروز شد آنکه او را یاری کند و همراهش بجنگد. سپس به راهب فرمود: ای راهب، آیا در کتاب چنین است؟ راهب گفت: ای مولای من، این عیناً در کتاب است، بدون کم و زیاد شدن حتی یک لفظ. در این هنگام مولای ما امیرالمؤمنین، عزتش بزرگ باد، فرمود: " سپاس خدای را، که پیامبران در کتاب‌هایشان و اوصیا در نوشته‌ها و خطوطشان ما را یاد

کرده‌اند." راهب گفت: و آیا تو آن مرد هستی؟ فرمود: "آری."راهب گفت: پس همانا صاحب این کتاب در اینجا کاری کرد و نشانه‌ای آشکار ساخت. مولای ما، که یادش بلندمرتبه باد، به او فرمود: "ای عمران، به خاطر همان کار بود که نزد تو توقف کردیم." و سخن با او را به درازا کشاند تا آنکه خورشید غروب کرد. پس یارانش به او گفتند: ای امیرالمؤمنین، خورشید غروب کرد و ما نماز عصر را نخوانده‌ایم. پس مولای ما در حالی که خورشید نزدیک بود غروب کند به آن اشاره کرد و فرمود: "ای خورشید." پس خورشید با صدایی که تمام لشکر آن را شنیدند، گفت: "لبیک، لبیک ای امیرالمؤمنین، مرا به فرمان خود امر کن." به آن فرمود: "به وقت عصر خود بازگرد." پس خورشید به وقت عصر، سفید و درخشان بازگشت. پس با ایشان نماز عصر را گزارد، سپس غروب کرد. آنگاه آن راهب نزد او فرود آمد در حالی که می‌گفت: گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست، یگانه است و شریکی ندارد، و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست، و اینکه مولای من علی، امیرالمؤمنین است. و به دستان مولای ما اسلام آورد و اسلامش نیکو گشت و پیشاپیش مولای ما به سوی صفین روانه شد و در آنجا او و اویس قرنی و دحیه قرنی علیهم السلام به شهادت رسیدند. این سه تن، عابدان عرب بودند که اهل شام، آن گروه ستمگر، آنان را به قتل رساندند.

[٢٦٤] وَرُوِيَ أَنَّ مَوْلَانَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّه لَقِيَهُ وَهُوَ مُتَوَجِّهٌ إِلَى الْخَوَارِجِ سَبُعٌ مَهُولُ الْخِلْقَةِ، فَجَفَلَ الْعَسْكَرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ، فَقَالَ لَهُمْ: مَوْلَانَا: "لَا تَرْتَاعُوا وَأَفْرِجُوا لَهُ" فَأَفْرَجُوا لِلسَّبُعِ حَتَّى قَرُبَ مِنْ مَوْلَانَا عَزَّعَزَّه فَقَالَ بِلِسَانٍ طَلِقٍ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَنَا الْهَامُّ بْنُ الْهِيمِ بْنِ لَا قِيسَ بْنِ إِبْلِيسَ قَدْ أَتَيْتُكَ فِي يَوْمِي هَذَا حَتَّى أَلَاقِيَ الْخَوَارِجَ الَّذِينَ خَرَجُوا إِلَيْكَ لِيُحَارِبُوكَ، فَارْجِعْ يَا مَوْلَايَ أَنَا أَكْفِيكَ شَرَّهُمْ إِنْ أَذِنْتَ لِي فَقَالَ لَهُ مَوْلَانَا: "عُدْ إِلَى مَوْضِعِكَ" فَعَادَ السَّبُعُ مُسْرِعًا حَتَّى غَابَ عَنْ أَعْيُنِهِمْ وَقَدْ كَانَ قَوْمٌ عِنْدَ رَدِّهِ الشَّمْسَ بِبَابِلَ قَالُوا: سَحَرَ عَلِيٌّ وَاللهِ فَقَالَ لَهُمْ مَوْلَانَا: "إِنْ كُنْتَ لِلشَّمْسِ سَاحِرًا فَأَنَا لِلْأَسَدِ أَسْحَرُ" وَسَارَ مَوْلَانَا لِقِتَالِ الْخَوَارِجِ حَتَّى إِذَا أَتَى الْقَنْطَرَةَ يُرِيدَ قِتَالَهِمْ، وَكَانَ فِيهِمْ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ ذُو الثَّدِيَّةِ، لَهُ بُزُوزٌ كَبُزُوزِ الْكَلْبَةِ.فَقَتَلَهُ مَوْلَانَا عَزَّتْ قُدْرَتُهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ، فَلَمَّا بَلَغَ عَائِشَةَ أَنَّ مَوْلَانَا قَدْ قَتَلَ فِيمَنْ قَتَلَ رَجُلًا لَهُ بِزَوْزٌ كَبُزُوزِ الْكَلْبَةِ لَطَمَتْ خَدَّيْهَا وَبَكَتْ فَقِيلَ لَهَا: مَالَكِ تَبْكِينَ؟ قَالَتْ: أَسَفًا عَلَى مَا فَرَطَ مِنِّي فِي قِتَالِ عَلِيٍّ، إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ عَزَّعَزَّه يَقُولُ: "ذُو الثُّدَيَةِ شَرُّ النَّاسِ وَالْبَرِيَّةِ، يَقْتُلُهُ خَيْرُ النَّاسِ وَالْبَرِيَّةِ" فَصَلَّى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِأَصْحَابِهِ الظُّهْرَ ثُمَّ عَبَرَ الْقَنْطَرَةَ وَقَالَ عَزَّعَزَّه: "أَحْمِلُوا عَلَيْهِمْ فَإِنَّهُ لَا يُقْتَلُ مِنْكُمْ إِلَّا أَقَلُّ مِنْ عَشَرَةٍ وَلَا يَبْقَى مِنْهُمْ إِلَّا أَقَلَّ مِنْ عَشَرَةٍ فَحَمَلَ النَّاسُ عَلَيْهِمْ" فَصَاحَ الْخَوَارِجُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ فَكَفَّ أَصْحَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَنْ قِتَالِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا ذَلِكَ مِنْهُمْ فَقَالَ مَوْلَانَا عَزَّعَزَّه: "إِنَّهَا كَلِمَةٌ لَمْ تَبْلُغْ تَرَاقِيهِمْ، دُونَكُمْ وَقِتَالَهُمْ" فَحَنَقُوا

عَلَيْهِمْ وَكَانَ وَقْتَ صَـلَاةِ الْعَصْـــــرِ، فَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، الصَّـلَاةُ فَقَالَ: "أَقْتُلُوهُمْ مُقْبِلِينَ وَمُدْبِرِينَ، وَإِنْ سَـــأَلُوكُمْ الْأَمَانَ فَلَا تُعْطُوهُمْ، وَاجْهِزُوا عَلَى الْجَرْحَى وَاذْبَحُوا الْقَتْلَى" فَمَا زَالَ ذَلِكَ دَأْبُهُمْ إِلَى أَنْ غَرَبَتِ الشَّــمْسُ وَحَانَ وَقْتُ الْمَغْرِبِ فَقَالُوا: يَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الصَّلَاةُ، فَقَالَ: "نَحْنُ فِي الصَّلَاةِ" وَأَمَرَهُمْ بِأَمْرِهِ الْأَوَّلِ إِلَى أَنْ حَانَ وَقْتُ صَلَاةِ الْعَتَمَةِ، فَقَالُوا: الصَّــلَاةُ يَاأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: "نَحْنُ فِي صَــلَاةٍ" فَرُوِيَ عَنْ قَنْبَرٍ عَلَيْهِ السَّـــلَامُ قَالَ: قُلْتُ فِي نَفْـــــسِي مَوْلَايَ يَقْتُلُ أَهْلَ الْقِبْلَةِ وَيَحْضُرُ وَقْتُ الصَّلَاةِ وَلَا يُصَلِّي، وَاللهِ لَأَقْتُلَنَّهُ، وَأَخَذَ قَنْبَرٌ سَــيْفًا وَدَفَنَهُ عَلَى بَابِ الْخَيْمَةِ ثُمَّ وَضَــعَتْ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا، وَقَدْ قَتَلَهُمْ مَوْلَانَا عَنْ آخِرِهِمْ إِلَّا أَرْبَعَةَ نَفَرٍ، وَلَمْ يُقْتَلْ مِنْ أَصْحَابِهِ الْأَكْعَدَةِ الْبَاقِينَ مِنَ الْخَوَارِجِ، فَأَقْبَلَ مَوْلَانَا عَزَّعَزُّهُ يَطُوفُ عَلَى الْقَتْلَى وَيَدُهُ عَلَى كَتِفِ قَنْبَرٍ وَهُوَ يَقُولُ: "هَذَا فُلَانٌ قَتَلَهُ فُلَانٌ". حَتَّى أَتَى إِلَى الْقَنْطَرَةِ وَقَدْ اخْتَبَأَ تَحْتَهَا قُطَرِيُّ بْنُ الْفُجَاءَةِ وَهُوَ الَّذِي يَقُولُ:

وَكَانَ عَلِيٌّ قَبْلَ تَحْكِيمِهِ جِلْدَةٌ بَيْنَ الْعَيْنِ وَالْحَاجِبِ

فَوَقَفَ مَوْلَانَا عَزَّعَزُّهُ عَلَى الْقَنْطَرَةِ وَقَالَ: "لَوْ شِــئْتُ لَقَتَلْتَ مِنْ تَحْتَ هَذِهِ الْقَنْطَرَةَ" حَتَّى إِذَا عَبَرَ عَسْكَرُ الشُّـــرَاةِ وَهِيَ مِنَ الْأَرْضِ الَّتِي خَسَفَ اللهُ بِأَهْلِهَا، وَلِذَلِكَ لَمْ يُصَلِّ هُنَاكَ وَانْكَفَأَ إِلَى عَسْــكَرِهِ فَقَالَ مَوْلَانَا عَزَّعَزُّهُ: "أَقِمْ الصَّــلَاةَ يَا قَنْبَرُ" فَقَالَ قُنْبَرٌ: أَيُّ صَــلَاةٍ يَا مَوْلَايَ؟ قَالَ: "صَلَاةُ الْعَصْـرِ" فَقَالَ قُنْبَرٌ: وَأَيُّ عَصْـرٍ وَقَـدْ مَضَى مِنَ اللَّيْلِ ثُلُثُهُ؟ فَقَالَ مَوْلَانَا: "أَقِمْ الصَّلَاةَ وَقُلْ: صَلَاةُ الْعَصْـــرِ رَحِمَكُمْ اللهُ" قَالَ قُنْبَرٌ: فَمَا تَنَحْنَحْتُ لِلْإِقَامَةِ

حَتَّى سَمِعْتُ صَوْتَ الْفَلَكِ صَاعِدًا مِنَ الْمَغْرِبِ وَ لِلشَّمْسِ دَوِيٌّ كَدَوِيِّ الرَّعْدِ الْقَاصِفِ فَلَمَّا أَتْمَمْتُ الْإِقَامَةَ لَحِقَتْ الشَّمْسُ بِأَوَّلِ أَوْقَاتِ الْعَصْرِ، فَصَلَّى بِنَا الْعَصْرَ، ثُمَّ غَرَبَتْ الشَّمْسُ فَصَلَّى بِنَا الْمَغْرِبَ، ثُمَّ صَلَّى بِنَا الْعَتَمَةَ وَاللَّيْلُ أَلْيَلَ وَ سَارَ مَوْلَانَا يُرِيدُ الْخَيْمَةَ وَيَدُهُ عَلَى كَتِفِ قَنْبَرٍ، فَأَخَذَ قَنْبَرٌ يُحِيدُهُ عَنْ الطَّرِيقِ بِحَيْثُ دَفَنَ السَّيْفَ، فَقَالَ مَوْلَانَا عَزَّ عِزُّهُ: "يَا قَنْبَرُ، مُرَّ بِنَا حَيْثُ دَفَنْتَ السَّيْفَ" قَالَ قَنْبَرٌ: قَدْ كَانَ ذَلِكَ يَا مَوْلَايَ، ثُمَّ جَاءَ إِلَى مَوْضِعِهِ وَقَالَ لَهُ: "أَخْرِجَ السَّيْفَ" فَبَكَى قَنْبَرٌ فَقَالَ لَهُ مَوْلَانَا: "لَا تَبْكِ يَا قَنْبَرُ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكَ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللهُ لَكَ أَلَيْسَ قَدْ صَلَّيْنَا الصَلَوَاتِ فِي أَوْقَاتِهَا؟" قَالَ: نَعَمْ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ جَلَّتْ قُدْرَتُهُ: "يَا قَنْبَرُ، إِنَّ تِلْكَ الْأَرْضَ الَّتِي كَانَ عَلَيْهَا الْخَوَارِجُ أَرْضٌ خَسَفَ اللهُ بِأَهْلِهَا لَمْ يَكُنْ مَوْلَاكَ لِيُصَلِّيَ فِيهَا".

و روایت شده است که مولای ما امیرالمؤمنین، عزتش بزرگ باد، در حالی که به سوی خوارج می‌رفت، درنده‌ای با آفرینش هولناک با او روبرو شد. پس لشکر از برابرش رمید. مولای ما به آنان فرمود: "نترسید و برایش راه باز کنید." پس برای آن درنده راه گشودند تا به مولای ما، عزتش بزرگ باد، نزدیک شد و با زبانی روان گفت: سلام بر تو ای امیرالمؤمنین، من هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس هستم. امروز نزد تو آمده‌ام تا با خوارجی که برای جنگ با تو خروج کرده‌اند، روبرو شوم. پس بازگرد ای مولای من، اگر به من اذن دهی، من شر آنان را از تو کفایت می‌کنم. مولای ما به او فرمود: "به

جایگاه خود بازگرد." پس آن درنده به‌سرعت بازگشت تا از دیدگانشان پنهان شد. و گروهی هنگام بازگرداندن خورشید توسط او در بابل گفته بودند: "به خدا سوگند علی جادو کرد." پس مولای ما به آنان فرمود: "اگر من برای خورشید جادوگر بودم، پس برای شیر جادوگرترم." و مولای ما برای جنگ با خوارج روانه شد تا آنکه برای جنگ با ایشان به پل رسید. و در میان آنان مردی بود که به او صاحب پستانک می‌گفتند، که پستانچه‌هایی مانند پستانچه‌های سگ ماده داشت. پس مولای ما، که قدرتش شکوهمند باد، او را در آن روز به قتل رساند. چون به عایشه خبر رسید که مولای ما در میان کشتگان، مردی را که پستانچه‌هایی چون پستانچه‌های سگ ماده داشته به قتل رسانده است، به صورت خود سیلی زد و گریست. به او گفته شد: تو را چه شده که می‌گریی؟ گفت: از افسوس بر آنچه در جنگ با علی از من سر زد. همانا از رسول الله، عزتش بزرگ باد، شنیدم که می‌فرمود: "ذوالثدیه بدترینِ مردم و آفریدگان است، و بهترینِ مردم و آفریدگان او را می‌کشد." پس امیرالمؤمنین با یارانش نماز ظهر را گزارد، سپس از پل عبور کرد و او، عزتش بزرگ باد، فرمود: "بر آنان حمله کنید، زیرا از شما کمتر از ده تن کشته نمی شوند و از آنان کمتر از ده تن باقی نمی‌مانند. پس مردم بر آنان حمله بردند." خوارج فریاد زدند: لا اله الا الله، محمد رسول الله. پس یاران امیرالمؤمنین چون این را از ایشان شنیدند، از جنگ با آنان دست کشیدند. مولای ما،

عزتش بزرگ باد، فرمود: "این کلمه‌ای است که از دل برنخاسته . بر شما باد به جنگ با آنان." پس بر ایشان خشم گرفتند و وقت نماز عصر بود. گفتند: ای امیرالمؤمنین، نماز! فرمود: "آنان را بکشید، چه روی‌آورنده باشند و چه پشت‌کننده، و اگر از شما امان خوا ستند، امانشان ندهید، و زخمی‌ها را کار شان را تمام کنید و کشتگان را سر ببرید." پس پیوسته این شیوه آنان بود تا آنکه خورشید غروب کرد و وقت مغرب فرارسید. گفتند: ای امیرالمؤمنین، نماز! فرمود: " ما در نماز هستیم." و آنان را به همان فرمان نخست خود امر کرد تا آنکه وقت نماز عشاء فرارسید. گفتند: نماز ای امیرالمؤمنین. فرمود: "ما در نماز هستیم."

پس از قنبر علیه السلام روایت شده ا ست که گفت: در دلم گفتم: مولای من اهل قبله را می‌کشد و وقت نماز فرامی‌رسد و نماز نمی‌گزارد، به خدا سوگند هرآینه او را خواهم کشت. و قنبر شمشیری برداشت و آن را در کنار درِ خیمه پنهان کرد. سپس جنگ بارهای خود را بر زمین نهاد (به پایان رسید) و مولای ما آنان را تا آخرین نفر کشته بود، مگر چهار تن، و از یارانش کسی کشته نشد و از خوارج نیز کمتر از ده نفر باقی نماندند. پس مولای ما، عزتش بزرگ باد، در حالی که دستش بر شانه قنبر بود، به گشتن بر گرد کشتگان پرداخت و می‌فرمود: "این فلانی است که او را فلانی کشته است." تا آنکه به

پل رســـید و در زیر آن "قطری بن فجاءة" پنهان شـــده بود و او همان کســـی اســـت که می‌گوید:

و علی پیش از تحکیم خویش چون پوستی بود میان چشم و ابرو

پس مولای ما، عزتش بزرگ باد، بر روی پل ایستاد و فرمود: "اگر می‌خواستم، هرآینه کسی را که زیر این پل ا ست می‌کشتم." تا آنکه از سرزمین شُراة (لقب خوارج) عبور کرد و آن سرزمینی اســـت که خداوند اهلش را در آن فرو برده بود، و به همین دلیل در آنجا نماز نگزارد و به ســـوی لشـــکرگاه خود بازگشـــت. مولای ما، عزتش بزرگ باد، فرمود: "نماز را بر پا دار ای قنبر." قنبر گفت: کدام نماز ای مولای من؟ فرمود: "نماز عصر." قنبر گفت: کدام عصر، در حالی که یک سوم از شب گذشته است؟ مولای ما فرمود: "نماز را برپا دار و بگو: نماز عصرـ، خدا شـــما را رحمت کند." قنبر گفت: هنوز برای اقامه دهان باز نکرده بودم که صـــدای فلک را شـــنیدم که از مغرب بالا می‌آمد و خورشـــید صـــدایی خروشـــان مانند خروش رعدی شـــکننده داشـــت. چون اقامه را تمام کردم، خورشـــید به ابتدای اوقات عصرـ رســـید. پس با ما نماز عصرـ را گزارد، ســـپس خورشـــید غروب کرد و با ما نماز مغرب را گزارد، ســـپس با ما نماز عشـــاء را گزارد در حالی که شب کاملاً فرارسیده بود. و مولای ما در حالی که دستش بر شانه قنبر بود، به

سوی خیمه روانه شد. قنبر شروع کرد به منحرف کردن او از مسیری که شمشیر را در آن پنهان کرده بود.

مولای ما، عزتش بزرگ باد، فرمود: "ای قنبر، ما را از همان‌جا که شـــمشـــیر را پنهان کردی، ببر." قنبر گفت: چنین بوده ا ست ای مولای من. سپس به آن مکان آمد و به او فرمود: " شمشیر را بیرون آور." پس قنبر گریست. مولای ما به او فرمود: "گریه مکن ای قنبر، امروز هیچ سرزنشـــی بر تو نیســـت، خداوند تو را می‌آمرزد. آیا نمازها را در اوقات خود نخواندیم؟" گفت: آری. پس امیرالمؤمنین، که قدرتش شـــکوهمند باد، فرمود: "ای قنبر، همانا آن سرزمینی که خوارج بر آن بودند، سرزمینی ا ست که خداوند اهلش را در آن فرو برده است و مولای تو هرگز در آن نماز نمی‌گزارد."

[٢٦٥] **وَسُـئِلَ مَوْلَانَا الصَّـادِقُ عَزَّعِزُّهُ عَمَّا قَالَ قَنْبَرٌ عَلَيْهِ السَـلَامُ عَنْ دَفْنِهِ السَّـيْفَ؟ فَقَالَ مَوْلَانَا الصَّـــادِقُ عَزَّعِزُّهُ: "حُوشِيَ قَنْبَرٌ مِنْ هَذَا الْفِعْلِ، لَكِنَّ الْمَعْنَى يُظْهِرُ آيَاتِهِ وَقُدْرَتَهُ عَلَى أَيْدِي خَوَاصِّهِ الْكِرَامِ عَلَيْهِ وَأَوْلِيَائِهِ لِيَرْوُوهَا عَنْهُ فَتَصِلُ إِلَيْكُمْ فَتُؤْمِنُوا بِهَا وَتُسَلِمُوا إِلَيْهِ".**

واز مولای ما صـــادق عزتش بزرگ باد، درباره آنچه قنبر علیه الســـلام در مورد پنهان کردن شمشیر گفته بود، پرسیده شد. پس مولای ما صادق، عزتش بزرگ باد، فرمود: "حاشا که قنبر چنین فعلی مرتکب شود، لیکن "معنی" آیات و قدرت خود را به دستان

خواص گرامی و اولیای خود آ شکار می سازد تا آنان آن را از او روایت کنند و به شما برسد و شما به آن ایمان آورید و در برابر او تسلیم شوید."

[٢٦٦] وَرُوِيَ أَنَّ ثَلَاثَةَ نَفَرٍ أَتَوْا إِلَى رَسُولِ اللهِّ عَزَّعَزَّهُ مِنْ أَرْضِ الْيَمَنِ مِنْ مَوْضِعٍ يُعْرَفُ بِحَضْرَمَوْتَ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِّ، نَحْنُ قَوْمٌ آمَنَّا بِكَ قَبْلَ مُشَاهَدَتِكَ، وَقَدْ أَتَيْنَا إِلَيْكَ لِنُشَاهِدَ دَلَائِلَ النُّبُوَّةِ مِنْكَ وَنَزْدَادَ يَقِينًا بِمَعْرِفَتِكَ فَقَالَ لَهُمْ: "قُولُوا" قَالُوا: فَإِنَّ اللهَّ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلاً، وَكَلَّمَ مُوسَى تَكْلِيمًا وَأَذِنَ لِعِيسَى فَأَحْيَا الْمَوْتَى وَأَنْتَ أَفْضَلُهُمْ وَخَاتَمُهُمْ، فَأَيُّ شَيْءٍ أَعْطَاكَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللهِّ عَزَّعَزَّهُ: "إِنْ كَانَ اللهُّ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا فَأَنَا اتَّخَذَنِي حَبِيبًا وَالْحَبِيبُ أَقْرَبُ مِنَ الْخَلِيلِ، وَإِنْ كَانَ كَلَّمَ اللهُّ مُوسَى فِي الْأَرْضِ تَكْلِيمًا فَقَدْ كَلَّمَنِي فِي السَّمَاءِ وَالْمُخَاطَبَةُ فِي السَّمَاءِ أَفْضَلُ مِنَ الْمُخَاطَبَةِ فِي الْأَرْضِ وَأَمَّا إِحْيَاءُ الْمَوْتَى فَقُمْ يَا عَلِي إِلَى ظَاهِرِ الْمَدِينَةِ فَأَحْيِ لَهُمْ مَيِّتًا مِنَ الْأَمْوَاتِ" فَخَرَجَ مَوْلَانَا عَزَّعَزَّهُ إِلَى ظَاهِرِ الْمَدِينَةِ وَهُمْ مَعَهُ وَمَعَهُمْ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارُ، فَأَحْيَا عَدِيُّ بْنُ زَيْدٍ وَهُوَ ابْنُ أُخْتِ قَيْسِّ بْنِ سَاعِدَةَ فَقَالَ الثَّلَاثَةُ: أَنْتَ أَنْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَجَاءَ إِلَى النَّبِيِّ فَأَعْلَمَهُ، فَقَالَ لَهُمُ النَّبِيُّ عَزَّعَزَّهُ: "قَدْ سَمِعَ اللهُّ مَقَالَتَكُمْ وَأَنَا شَاهِدٌ عَلَيْكُمْ، فَتُوبُوا مِنْ هَذَا الْقَوْلِ فَأَبَوْا، فَأَمَرَ بِإِحْرَاقِهِمْ، فَأُحْرِقُوا".

و روایت شده است که سه نفر از سرزمین یمن از مکانی معروف به حَضْرَـموت نزد رسول الله، عزتش بزرگ باد، آمدند و گفتند: ای رسول خدا، ما قومی هستیم که پیش

از دیدارت به تو ایمان آوردیم و اکنون نزد تو آمده‌ایم تا دلایل نبوت را از تو مشـــاهده کنیم و در معرفت تو بر یقین خود بیفزاییم. به آنان فرمود: "بگویید." گفتند: همانا خداوند ابراهیم را به دوستی نزدیک برگزید و با موسی سخن گفت و به عیسی اذن داد پس مردگان را زنده کرد، و تو برترین و خاتم ایشـــان هســـتی، پس به تو چه چیزی عطا شده است؟ رسول الله، عزتش بزرگ باد، فرمود: "اگر خداوند ابراهیم را خلیل خود ساخت، پس مرا حبیب خود ساخت و حبیب از خلیل نزدیک‌تر است. و اگر خداوند با موسی در زمین سخن گفت، پس با من در آسمان سخن گفته است و گفتگو در آسمان برتر از گفتگو در زمین اســـت. و اما زنده کردن مردگان، پس برخیز ای علی، به بیرون مدینه برو و برایشـــان مرده‌ای از مردگان را زنده گردان." پس مولای ما، عزتش بزرگ باد، به بیرون مدینه رفت در حالی که آنان و مهاجرین و انصـــار همراهش بودند. پس عدی بن زید را که پسر خواهر قیس بن ساعده بود، زنده کرد.

پس آن ســـه تن گفتند: تو خودِ اویی، تو خودِ اویی ای امیرالمؤمنین. پس علی نزد پیامبر آمد و او را آگاه ســـاخت. پیامبر، عزتش بزرگ باد، به آنان فرمود: "همانا خداوند گفتار شـــما را شـــنید و من بر شـــما گواهم. پس از این ســـخن توبه کنید." اما آنان سر باز زدند. پس دستور به سوزاندنشان داد و آنان سوزانده شدند.

[٢٦٧] وَحَدَّثَنِي شَيْخِي عَنْ شَيْخِهِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْمُقْرِيِّ عَنْ أَبِيهِ أَبِي إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمَ الرِّفَاعِيِّ عَنْ سَيِّدِهِ الْخُصِيبِيِّ شَرَفِ اللهُ مَقَامَهُ بِإِسْنَادِهِ مَرْفُوعَاً إِلَى الْأَصْبَغُ بْنِ نَبَاتَةَ عَلَيْهِ السَــلَامُ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًــا عِنْدَ مَوْلَايَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعِزُّهُ بِالْكُوفَةِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ يَحْتَكِمَانِ إِلَيْهِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أُحْكُمْ بَيْنَنَا بِالسَّــوِيَّةِ وَاعْدِلْ فِي هَذِهِ الْقَضِــيَّةِ فَحَكَمَ بَيْنَهُمَا بِالسَّــوِيَّةِ فَقَالَ الْمَحْكُومُ عَلَيْهِ: جَرَتْ عَلَيَّ يَا مَوْلَايَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَهَا ثَلَاثًا، قَالَ الْأَصْــبَغُ: فَرَأَيْتُ مَوْلَانَا قَدْ حَرَّكَ شَــفَتَيْهِ بِكَلَامٍ لِأَفْهَمَهُ، فَإِذَا بِالرَّجُلِ قَدْ صَارَ كَلْبًا يَبَصْبِصُ وَيُحَرِّكُ ذَنْبَهُ، فَبَكَى الرَّجُلُ صَاحِبُهُ بَيْنَ يَدَيْ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعِزُّهُ فَقُلْتُ يَا مَوْلَايَ، أَيَدْخُلُ إِلَيْكَ رَجُلَانِ خَلْقَيْنِ سُويِيْنِ فَيَخْرُجَانِ مِنْ عِنْدِكَ وَأَحَدُهُمَا صَارَ كَلْباً؟ قَالَ: فَتَكَلَّمَ ثَانِيَةً شَيْئًا لَمْ أَفْهَمْهُ، فَإِذَا بِالْكَلْبِ قَدْ عَادَ بَشَــرًا رَجُلًا سَوِيًّا كَمَا كَانَ فَقَالَ لَهُ مَوْلَانَا عَزَّعِزُّهُ: "خُذْ بِيَدِ صَاحِبِكَ وَامْضِيَا لِشَأْنِكُمَا" فَخَرَجَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ، قَالَ الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ عَلَيْهِ السَــلَامُ: فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، لَكَ هَذِهِ الْقُدْرَةَ وَمُعَاوِيَةُ يُقَاتِلُكَ؟ فَقَالَ: "مَهْ يَا أَصْبَغُ، لَوْ مَدَّدْتُ يَدِي هَذِهِ الْقَصِيرَةِ فِي مَدَائِنِكُمْ الطَوِيلَةِ لْأَحْضَــرَتْ مُعَاوِيَةُ" ثُمَّ مَدَّ يَدَهُ الْكَرِيمَةَ وَضَــمَّهَا إِلَى كَتِفِهِ، فَإِذَا بِمُعَاوِيَةَ بَيْنَ يَدَيْهِ يَرْتَعِدُ كَالسَّــعَفَةِ فِي يَوْمِ رِيحٍ عَاصِــفٍ، فَنَظَرْتُ إِلَيْهِ نَظَراً شَافِياً، ثُمَّ قَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: "أَمْضِ لِشَأْنِكَ حَيْثُ كُنْتَ لِيَقْــضِيَ اللهُ أَمْراً كَانَ مَفْعُولَاً" فَغَابَ عَنْ عَيْنِي، فَلَمْ أَرَهُ، ثُمَّ قَالَ لِي: "يَا أَصْبَغُ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ آصَفَ بْنَ بَرْخِيَا أَتَى بِعَرْشٍ بِلْقِيسَ بِأَقْرَبَ مِنْ ارْتِدَادِ الطَّرَفِ، وَأَنَا الْحَافِظُ الْعَلِيمُ لَوْ شِئْتَ لَأَتَيْتُ

بِالْمُشْـــرِقِ إِلَى الْمُغْرِبِ وَبِالْمُغْرِبِ إِلَى الْمُشْــرِقِ" فَقُلْتُ: يَا مُولَاي آمَنْتُ وَصَدَقْتَ جَلْتَ قُدْرَتَكَ.

و شیخ من از شیخ خود، ابوالحسن علی بن عبدالله مقری، از پدرش ابواسحاق ابراهیم رفاعی، از سرورش خصـیبی، خداوند مقامش را شریف گرداند، با اسـناد خود که به اصـبغ بن نباته علیه السـلام می‌رسـد، برایم حدیث کرد که گفت: در کوفه نزد مولایم امیرالمؤمنین، عزتش بزرگ باد، نشسته بودم که دو مرد برای داوری نزد او وارد شدند. یکی از آن دو گفت: ای امیرالمؤمنین، میان ما به مســاوات حکم کن و در این قضــیه عدالت ورز. پس میان آن دو به مساوات حکم کرد. آنکه حکم علیه او صادر شده بود، گفت: بر من ستم کردی ای مولای من، ای امیرالمؤمنین. و این را سه بار گفت. ا صبغ گفت: پس مولایمان را دیدم که لبانش را با سخنی که من نفهمیدم، حرکت داد. ناگهان آن مرد به سگی تبدیل شد که دم تکان می‌داد و چاپلوسی می‌کرد. پس همراهِ آن مرد، در برابر مولای ما امیرالمؤمنین، عزتش بزرگ باد، به گریه افتاد. گفتم: ای مولای من، آیا دو مرد با خلقت کامل و برابر نزد تو وارد می‌شوند و در حالی از نزدت خارج می‌شوند که یکی از آنان سـگ شـده اسـت؟ اصـبغ گفت: پس او بار دیگر چیزی گفت که من نفهمیدم، و ناگهان آن سـگ به صـورت بشرـی کامل، همان‌گونه که بود، بازگشـت. مولای ما، عزتش بزرگ باد، به او فرمود: "دسـت همراهت را بگیر و پی کار خود

روید." پس از برابرش خارج شدند. ا صبغ بن نباته علیه السلام گفت: پس گفتم: ای مولای من، تو این قدرت را داری و معاویه با تو می‌جنگد؟ فرمود: "خاموش باش ای ا صبغ، اگر این د ست کوتاه خود را در شهرهای بلند شما دراز می‌کردم، هرآینه معاویه را حاضر می‌کرد." سپس د ست کریم خود را دراز کرد و آن را به سوی شانه‌اش جمع کرد، ناگهان معاویه در برابرش بود و همچون شاخه نخلی در روزی با باد طوفانی می‌لرزید. من نگاهی کامل به او انداختم. سپس امیرالمؤمنین به او فرمود: "پی کار خود برو، همان‌جا که بودی، تا خداوند امری را که شدنی بود، به انجام رساند." پس از دیدگانم پنهان شد و دیگر او را ندیدم. سپس به من فرمود: "ای ا صبغ، آیا ندانسته‌ای که آ صف بن برخیا تخت بلقیس را در زمانی کمتر از چ شم بر هم زدنی آورد؟ و من آن نگهبان دانا هستم که اگر می‌خواستم، مشرق را به مغرب و مغرب را به مشرق می‌آوردم." پس گفتم: ای مولای من، ایمان آوردم و تصدیق کردم، قدرتت شکوهمند باد.

[٢٦٨] وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ سَيِّدِنَا أَبِي عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنِ بْنِ حَمْدَانَ الْخَصِيبِيِّ نَضَّرَ اللهُ وَجْهَهُ يَرْفَعُهُ إِلَى عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لِسَيِّدِنَا رَسُولِ اللهِ عَزَّعَزَّهُ: يَا رَسُولَ اللهِ، إِنِّي كُنْتُ فِي يَوْمِ أُحُدٍ قَدْ انْهَزَمْتُ مَعَ النَّاسِ وَعَلَوْتُ الْجَبَلَ فَإِذَا بِأَرْبَعِينَ فارِسًا مِنْ فُرْسَانِ قُرَيْشٍ رَأَيْتُهُمْ فِي الْوَادِي كَمَا رَأَيْتُهُمْ فِي الْمُسْتَوِى وَهُمْ يَحْلِفُونَ وَيَتَالُونَ كُلُّ وَاحِدٌ مِنْهُمْ يُقْسِمُ أَنَّهُ

رَأَى عَلِيًّا خَلْفَهُ وَإِنِّي رَأَيْتُ مَوْلَايَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزُّهُ مَا بَرِحَ مِنْ مَوْضِعِهِ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ عَزَّعَزُّهُ: "يا عَمَّارَ، كَانَ مَعَ عَلِيٍّ أَرْبَعُونَ مَلِكًا عَلَى صُورَتِهِ، فَلَمَّا تَحَرَّكَ لِلْحَمْلَةِ حَمَلَ الْأَرْبَعُونَ مِلْكًا، فَكُلٌّ مِنْ أُولَئِكَ رَأَى صُورَةَ الْمَلِكِ عَلَى صُورَةٍ عَلَى، يا عَمَّارٍ هَلْ رَأَيْتَ مَوْلَاكَ عَلِيًّا زَالَ عَنْ مَوْضِعِهِ؟" فَقُلْتُ: لَا يا مَوْلَايَ.

قَالَ السَّيِّدُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الْخَصِيبِيُّ بيّضَ اللهُ وَجْهَهُ: هَذِهِ قِصَّةُ الْمُعَلِّمِ لَنَا فِي قَوْلِ السَّيِّدِ الرَّسُولِ عَزَّعَزُّهُ لِعَمَّارٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "هَلْ رَأَيْتَ مَوْلَاكَ زَالَ عَنْ مَوْضِعِهِ" قَالَ: لَا يا رَسُولَ اللهِ، يُعَلِّمُنَا أَنَّ مَوْلَانَا الَّذِي يُزِيلُ الْأَشْيَاءَ وَلَا يَزُولُ وَيُحِيلُ الْكَائِنَاتِ وَلَا يُحُولُ، وَيَقْلِبُ الْأَبْصَارَ فِي رُؤْيَتِهِ وَلَا يَتَقَلَّبُ، وَيُرِي الْعُيُونَ مَا شَاءَ أَنْ يُرِيهَا وَهُوَ الْأَحَدُ الَّذِي لَا يَدْخُلُ فِي عَدَدٍ قَدِيمِ الْقِدَمِ، قَائِمٍ بِذَاتِهِ، مُنَزَّهٌ عَنْ صِفَاتِهِ، فَمَنْ قَالَ أَنَّهُ وَالْإِسْمُ السَّيِّدُ مُحَمَّدٌ سَوَاءٌ فَقَدْ ضَلَّ وَغَوَى وَكَذَبَ وَافْتَرَى، فَهَذِهِ يا وَلَدِي مِنْ آيَاتِ مَوْلَانَا عِزَّتْ الاؤَهُ وَتَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَمُعْجِزَاتُهُ السَّمَاوِيَّةُ وَالْأَرْضِيَّةُ اخْتُصِرَتْ مِنْهَا عَلَى مَا ذَكَرْتُهُ لَكَ، وَهُوَ جُزْءٌ يَسِيرٌ مِنْ مِائَةِ أَلْفِ جُزْءٍ مِمَّا لَا يَنْتَهِي فِي الْقِلَّةِ.

مِنْ قَدْرِهِ وَآيَاتِهِ وَمُعْجِزَاتِهِ الرَّبَّانِيَّةِ وَأَفْعَالِهِ الْإِلَهِيَّةِ وَقَدْ تَمَّ الْبَابُ فِي ذِكْرِ مَا أَوْرَدْنَا مِنْ الْمُعْجِزَاتِ، وَإِنَّمَا اعْتَمَدْنَا عَلَى مَا رَوَيْنَاهُ فِيهِ مَا نَقَلَهُ شَيْخُنَا وَمَنْ كَانَ لَهُ سَبَبًا لِنِعَمِ اللهِ عِنْدَنَا، أَنَالَهُ اللهُ الرِّضَى وَلِلْمَوَالِي السَّادَاتِ مِنْ الْآيَاتِ السَّمَاوِيَّةِ وَالْأَرْضِيَّةِ الَّتِي أَظْهَرُوهَا فِي الْقُبَّةِ الْهَاشِمِيَّةِ مَالًا يُحْصَى عَدَدُهَا وَلَا يُحَاطُ بِبَعْضِهَا. وَفِيمَا أَظْهَرَهُ مَوْلَانَا عَزَّعَزُّهُ عِنْدَ مَسِيرِهِ إِلَى

النَّهْرَوَانِ لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْأَنْصَارِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَعْدَ عَوْدَتِهِ، وَهِيَ الْأَخْبَارُ الْمَعْرُوفَةُ بِالْجَابِرِيَّاتِ الَّتِي ذَكَرْنَا مِنْهَا خَبَرَيْنِ فِي صَدْرِ هَذِهِ الرِّسَالَةِ وَكَذَلِكَ مَا أَظْهَرَهُ عَزَّ عِزُّهُ مِنْ الْمُعْجِزَاتِ وَالْقَدْرِ الْبَاهِرَاتِ الَّتِي تُرَدُّ مَعَ الْأَخْبَارِ الصَّفِينِيَّةِ وَالْكُوفِيَّةِ لَوْ ذَكَرْنَاهَا، لَا تِسْعَ فِيهِ الْخِطَابُ وَكَانَ كُلُّ بَابٍ مِنْهُ كِتَابًا مُفْرَدًا بِذَاتِهِ، وَالْحَمْدُ للهِ ذِي الْفَضْلِ الْعَمِيمِ وَالْمَنِّ الْقَدِيمِ، وَصَلَوَاتُهُ عَلَى إِسْمِهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ وَبَابُهُ السَّيِّدُ الْكَرِيمُ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ.

و با اسناد خود از سرور ما ابوعبدالله حسین بن حمدان خصیبی، خداوند چهره‌اش را نورانی گرداند، که سند آن را به عمار بن یاسر علیه السلام روایت کرده است که او به سرور ما رسول الله، عزتش بزرگ باد، گفت: ای رسول خدا، من در روز احد همراه با مردم شکست خوردم و از کوه بالا رفتم. ناگهان چهل سوار از سواران قریش را در دره دیدم، همان‌گونه که ایشان را در دشت هموار دیده بودم، و آنان سوگند می‌خوردند و قسم یاد می‌کردند و هر یک از آنان قسم می‌خورد که علی را پشت سر خود دیده است، در حالی که من مولایم امیرالمؤمنین، عزتش بزرگ باد، را دیدم که از جای خود تکان نخورد. پس پیامبر، عزتش بزرگ باد، به او فرمود: "ای عمار، همراه علی چهل فرشته در صورت او بودند. پس چون او برای حمله حرکت کرد، آن چهل فرشته نیز حمله کردند. پس هر یک از مشرکین صورت آن فرشته را به صورت علی دید. ای عمار، آیا مولای خود علی را دیدی که از جایگاهش حرکت کند؟" گفتم: نه ای مولای من.

سید ابوعبدالله خصیبی، خداوند چهره‌اش را نورانی گرداند، فرمود: این داستانی است که در سخن سید رسول، عزتش بزرگ باد، به عمار علیه السلام به ما می‌آموزد: "آیا مولای خود را دیدی که از جایگاهش حرکت کند؟" و او گفت: نه ای رسول خدا. این به ما می‌آموزد که مولای ما آن کسی است که اشیاء را جابجا می‌کند و خود جابجا نمی‌شود، و موجودات را دگرگون می‌سازد و خود دگرگون نمی‌شود، و دیدگان را در رؤیت خود می‌گردانند و خود دگرگون نمی‌شود، و به چشم ها آنچه را بخواهد می‌نمایاند، و او آن یگانه‌ای است که در شمار نمی‌آید، قدیم ازلی است، قائم به ذات خویش است و منزه از صفات مخلوقاتش می‌باشد. پس هر کس بگوید که "معنی" و "اسم" (که همان سید محمد است) برابرند، همانا گمراه و منحرف شده و دروغ گفته و بهتان زده است. پس ای فرزندم، اینها بخشی از آیات مولای ما، که نعمت‌هایش بزرگ باد و نام‌هایش مقدس باد، و معجزات آسمانی و زمینی اوست که من به آنچه برایت ذکر کردم، از آن بسنده نمودم، و این جزئی ناچیز از صد هزار جزء از آن چیزی است که در اندک بودن، پایانی ندارد. یعنی از قدر و آیات و معجزات ربانی و افعال الهی او. و این باب در ذکر معجزاتی که آوردیم، به پایان رسید. و همانا ما در آنچه در آن روایت کردیم، بر آنچه شیخ ما و کسی که سببی برای نعمت‌های خداوند نزد ما بود، نقل کرده است، اعتماد نمودیم؛ خداوند او را به رضایت خود نائل گرداند. و برای سروران

موالی، از آیات آســمانی و زمینی که در قُبّه هاشــمیه (کنایه از ظهور و تجلی ایشــان در صورت بشری از بنی‌ها شم) آشکار ساختند، آن‌قدر است که شمارش نمی شود و به برخی از آن نیز احاطه نمی‌توان یافت. و از آن جمله است آنچه مولای ما، عزتش بزرگ باد، هنگام حرکتش به سوی نهروان برای جابر بن عبدالله انصاری علیه السلام و پس از بازگشتش آشکار ساخت، و آن اخبار معروفی است که به "جابریات" (اخبار مربوط به جابر) شــناخته می‌شــود و ما دو خبر از آن را در ابتدای این رســاله ذکر کردیم. و همچنین معجزات و قدرت‌های شگفت‌انگیزی که او، عزتش بزرگ باد، آشکار ساخت و همراه با اخبار صفینیه (مربوط به جنگ صفین) و کوفیه (مربوط به دوران حضور در کوفه) روایت می شود که اگر آنها را ذکر می‌کردیم، سخن گنجایش آن را نداشت و هر باب از آن، خود کتابی جداگانه می شد. و سپاس خدای را که صاحب فضل فراگیر و نعمت دیرینه است، و درودهای او بر اسم عزیز و حکیمش حضرت محمد و باب او که همان سلمان فارسی و بر تمامی خاندانش باد.

(باب پنجم/ معرفت اميرالمومنين در زبان ها و ظهورات مختلف)

يَشْتَمِلُ عَلَى مَعْرِفَةِ أَسْمَاءِ الْمَعْنَى عَزَّعَزُّهُ فِي الظُّهُورَاتِ وَأَسْمَائِهِ فِي مُخْتَلِفِ اللُّغَاتِ وَقَدْ ذَكَرْنَا فِيمَا تَقَدَّمَ أَسْمَاءُ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزُّهُ عِنْدَ ظُهُورِهِ بِالذَّاتِ الَّتِي هِيَ لَهُ خَاصَّةً فِي حَقِيقَةِ الدُّعَاءِ وَالْإِشَـــارَاتِ عِنْدَ طَلَبِ الْحَاجَاتِ مِنْهُ وَإِلَيْهِ فَأَمَّا أَسْـــمَاءُ مَوْلَانَا تَعَالَى ذِكْرَهُ الَّتِي لَايُشَارِكُهُ فِيهَا غَيْرُهُ وَهِيَ خَاصَّةٌ لَهُ فَهِيَ: الْمَعْنَى، الْقَدِيمُ، الْأَزَلُ، الْأَحَدُ، الْفَرْدُ، الصَّمَدُ، الْعَلِيُّ، وَهِيَ سَبْعَةٌ قَدْ ذَكَرَهَا شَيْخُنَا الْخَصِيبِيُّ شَرَفُ اللهُ مَقَامَهُ فِي آخِرِ فَصْلٍ مِنْ رِسَالَتِهِ الصَّغِيرَةِ الْمَعْرُوفَةِ بِالرَّاسْتِبَاشِيَّةِ. وَنَحْنُ مِنْ بَحْرِ عِلْمِهِ اغْتَرَفْنَا وَلَهُ الْمِنَّةُ عَلَيْنَا فِيمَا بِهِ فَهِمْنَا، وَلَهُ شَرَحْنَا وَأَوْضَحْنَا، فَهَذِهِ أَسْمَاءُ ذَاتِهِ تَفَرَّدَ بِهَا فِي الْقِدَمِ، فَيَجِبُ عَلَى الْمُؤْمِنِ الْعَارِفِ أَنْ لَا يَدْعُوَ بِهَا إِلَّا إِلَيْهِ وَلَا يَدْعُو بِهَا لِغَيْرِهِ، فَإِنَّهَا أَسْمَاؤُهُ خَاصَّةٌ لِذَاتِهِ الْمَعْنَوِيَّةِ، وَيَجْرِي مَجْرَى هَذِهِ السَّبْعَةِ الذَّاتِيَّةِ وَيَنْحُو نَحْوَهَا وَمَحْظُورٌ أَنْ يُدْعَى بِهَا الْإِسْمُ عَزَّعَزُّهُ وَهِيَ: مَعْنَى الْمَعَانِي، رَبُّ الْمَثَانِي، عِلَّةُ الْعِلَلِ، غَايَةُ الْغَايَاتِ نِهَايَةُ النِّهَايَاتِ، إِلَهُ الْآلِهَةِ، مُؤَزِّلُ الْأَزَلِ، مُؤَبِّدُ الْأَبَدِ، حَيٌّ دُرِّي حَيُّ دَارِ الْحَيُّ الْقَيُّومُ، أَمِيرُ النَّحْلِ، الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ، أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا شَاكَلَهَا مِنْ الْأَسْمَاءِ الَّتِي لَا يَجُوزُ أَنْ يُسَمَّى بِهَا إِلَّا هُوَ. وَلَهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ فِي الْقُرْآنِ أَسْمَاءً كَثِيرَةً أَجْمَعَ عَلَيْهَا الْكَافَّةَ وَلَا يُعْرَفُ بَاطِنَ حَقِيقَتِهَا إِلَّا الْخَاصَّةَ وَهِيَ مَشْهُورَةٌ وَنَحْنُ نَذْكُرُ مِنْهَا مَا يُوَفِّي عَلَى الْغَرَضِ الَّذِي قَصَدْنَاهُ وَيَنْبِيءُ مِنْ الشَّرْحِ الَّذِي اعْتَمَدْنَاهُ.

این متن دربرگیرنده شـــناخت نام‌های «معنی» عزّ شـــأنه در ظهورات و نام‌های او در زبان‌های گوناگون است.

و پیش از این، نام‌های مولایمان امیرالمؤمنین عزّ شـــأنه را هنگام ظهورش به آن ذاتی که در حقیقتِ دعا و اشـــارات، در زمان طلب حاجات از او و به ســـوی او، مخصـــوص اوســـت، ذکر کردیم. اما نام‌های مولایمان که یاد او بلند باد که غیر او در آنها شریک نیســـت و ویژهٔ اوســـت، عبارتند از: معنی، قدیم، ازل، احد، فرد، صـــمد، علی. و اینها هفت نام ا ست که شیخ ما خصیبی خداوند مقامش را شریف گرداند در آخرین فصل از رساله کوچک خود معروف به «راستباشیه» ذکر کرده است.

و ما از دریای علم او برگرفتیم، و منت از آنِ اوست بر ما در آنچه به وسیله او فهمیدیم، و برای او شرح و توضـــیح دادیم. پس اینها نام‌های ذات اوســـت که در ازلیت به آنها یگانه بوده اســـت، لذا بر مؤمنِ عارف واجب اســـت که با این نام‌ها جز او را نخواند و برای غیر او دعا نکند، چرا که اینها نام‌های مخصـــوص ذاتِ معنوی اوســـت. و نام‌های دیگری نیز در حکم این هفت نام ذاتی بوده و در مســـیر آنها قرار می‌گیرد و حرام اســـت که «اسم» (مقصود مرتبه پیامبر یا حجاب است که در سلسله مراتب، پس از معنی قرار دارد) با این نام‌ها خوانده شود، و آن نام‌ها عبارتند از: معنیِ معانی‌ها، پروردگار مثانی علتِ علت‌ها، غایتِ غایت‌ها، نهایتِ نهایت‌ها، خدایِ خدایان، ازلیت‌بخشِ ازل،

ابديت‌بخشِ ابد، زنده‌ی دُرّخشـــان، زنده‌ی سرای زندگی، زنده‌ی پاینده (حیّ قیّوم)، امیر نحل ، علیِّ کبیر ، امیرالمؤمنین و نام‌هایی از این دست که نامیدن غیر او به آنها جایز نیست.

و برای او که یادش بلند باد در قرآن نام‌های بسیاری است که همگان بر آن اجماع دارند و باطنِ حقیقتِ آن را جز خواص و عارفان نمی شنا سند، و این نام‌ها مشهور ا ست و ما از میان آنها آنچه را که مقصـــود ما را برآورده ســـازد و از شرحی که در نظر داریم خبر دهد، ذکر می‌کنیم.

وَهَذِهِ الْأَسْمَاءُ الَّتِي فِي الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَهِيَ:

"السَّـــمِيعُ، الْبَصِـــيرُ، الْخَبِيرُ، الْقَدِيرُ، الْعَلِيمُ، الْعَزِيزُ، الْحَكِيمُ، الْقَوِيُّ الشَّـــدِيدُ، الْغَنِيُّ، الْحَمِيدُ، الْمُبْدِيءُ، الْمُعِيدُ، الْوَاحِدُ، الْمَنَّانُ، اللهُ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمُ" فَهَذِهِ وَمَا شَاكِلُهَا مِنَ الْأَسْمَاءِ فِي الْقُرْآنِ هِيَ أَسْـــمَاءُ الْمَعْنَى جَلَّ وَعَلَا الَّتِي شَرَّفَ بِهَا الْمِيمُ الْإِسْـــمُ الْأَعْظَمُ وَالْمَكَانُ الْأَكْرَمُ الْمُكَرَّمُ الَّذِي هُوَ السَّـــيِّدُ الْمِيمُ وَأَنْحَلَهُ إِيَّاهَا وَهِيَ الْأَسْـــمَاءُ الْوَاقِعَةُ عَلَى الْإِسْمِ فِي الدُّعَاءِ كَمَا أَخْبَرَنَا سَيِّدُنَا وَفَقِيهُنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ الْخَصِيبِيُّ شَرَفُ اللهِ مَقَامَهُ بِقَوْلِهِ:

فَإِنْ قَالَ لَنَا قَائِلٌ: مَا الدَّلِيلُ عَلَى الْمَعْنَى وَمَا كَوْنُهُ.. إِلَى قَوْلِهِ: أَنَّهُ كَانَ وَلَا كُونَ مَعَهُ، قَدِيمٌ أَزَلٌّ فَرْدَ صَمْدٍ، مُنْشِئُ الْأَشْيَاءِ لَا شَيْءَ مَعَهُ فَلَمَّا شَاءَ أَنْ يَكُونَ الْمَكَانُ كَوْنَهُ مِنْ نُورِ ذَاتِهِ، وَقَدْ أَتَى هَذَا الْكَلَامَ بِعَيْنِهِ فِي هَذَا اللَّفْظِ فِي رِسَالَتِهِ الصَّغِيرَةِ وَهُوَ أَبْيَنُ مِمَّا وَرَدَ فِي رِسَالَتِهِ الْكَبِيرَةِ وَإِنْ كَانَ مَعْنَاهُمَا فِي الْحَقِيقَةِ وَاحِدًا. فَإِذَا دَعَوْتَ السَّيِّدُ مُحَمَّدٌ عَزَّعَزُّهُ بِإِسْمٍ مِنْ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَقَدْ عَرَفْتَ أَنَّهُ إِسْمٌ لِلْمَعْنَى وَمُكَوَّنٌ مِنْ نُورِ ذَاتِهِ كُنْتَ مُصِيبًا بِقَوْلِكَ وَدُعَائِكَ لِأَنَّكَ مُقِرٌّ بِأَنَّ فَوْقَهُ غَايَةُ أَجَلّ مِنْهُ وَأَعَلَا وَهُوَ مَوْلَانَا أَمِيرُ النَّحْلِ، إِلَهُ الْإِسْمِ وَهُوَ غَايَتُهُ وَمَعْنَاهُ وَبَارِئُهُ وَمَوْلَاهُ الَّذِي أَنْحلَهُ أَسْمَاءَهُ وَشَرَفُهُ وَاصْطَفَاهُ.

و این است نام‌هایی که در قرآن عظیم آمده است و آنها عبارتند از:

«سمیع، بصیر، خبیر، قدیر، علیم، عزیز، حکیم، قوی، شدید، غنی، حمید، مبدیء، معید، واحد، منّان، الله، رحمن، رحیم». این نام‌ها و نظایر آنها در قرآن، نام‌های «معنی» جلّ و علا است که به وسیلهٔ آنها به «میم»، یعنی اسم اعظم و مکانِ گرامیِ گرامی‌داشته شده، که همان «سید میم» (اشاره به حضرت محمد) است، شرافت بخشید و آن نام‌ها را به او عطا کرد. و اینها نام‌هایی هستند که در دعا بر «اسم» اطلاق می شوند، همانگونه که سید و فقیه ما ابوعبدالله خصیبی خداوند مقامش را شریف گرداند با این گفته به ما خبر داده است:

«پس اگر گوینده‌ای به ما بگوید: دلیل بر وجود "معنی" چیست و هستی او چگونه است...» تا آنجا که می‌گوید: «او بود و هیچ هستیِ دیگری با او نبود، قدیم، ازلی، یکتا و بی‌نیاز است. پدیدآورندهٔ اشیاء است در حالی که چیزی با او نبود. پس آنگاه که خواست "مکان" را از نور ذات خویش به وجود آورد...». و او عیناً این کلام را با همین لفظ در رسالهٔ کوچک خود آورده است و آن روشن‌تر از چیزی است که در رسالهٔ بزرگش آمده، هرچند معنای هر دو در حقیقت یکی است.

پس هرگاه «سید محمد» عزّ شأنه را به نامی از این نام‌ها بخوانی، در حالی که دانستی آن نامی برای «معنی» و پدید آمده از نور ذات اوست، در گفتار و دعایت راه درست را رفته‌ای، زیرا تو اقرار داری که فراتر از او، غایت و مقصودی برتر و والاتر وجود دارد و او مولای ما «امیر النحل» است، که خدایِ «ا سم» و غایت، معنا، آفریننده و مولای اوست؛ همو که نام‌هایش را به او بخشید و او را شرافت داد و برگزید.

[٢٦٩] وَقَدْ رُوِيَ عَنْ مَالِكٍ الْأَشْتَرِ النَّخَعِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ يَحْمِلُ فِي صِفَّينَ وَيَقُولُ اللهُ أَكْبَرُ إِسْمٍ لِمَعْنَى جُلَّ مُسَمِّيهِ قَالَ لَهُ مَوْلَانَا: "جَلَّ مُسَمّي الْأَسْمَاءِ".

و از مالک اشتر نخعی علیه السلام روایت شده است که او در جنگ صفین حمله می‌کرد و می‌گفت: «الله اکبر نامی است برای "معنی"ای که نامیده‌شده‌اش (آنکه به این نام خوانده شده) بزرگ است». مولایمان به او فرمود: «نامگذارِ نام‌ها بزرگ است».

[٢٧٠] وَرُوِيَ أَيْضاً عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ الْهَمْدَانِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ حَمَلَ بَيْنَ يَدَيْ مَوْلَانَا ﷻ وَقَالَ: اللهُ أَكْبَرُ إِسْمٍ لِمَعْنَى جَلَّ مَنْ سَمَّاهُ: فَقَالَ لَهُ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ جَلَّ مِنْ قَائِلٍ: "وَحَدْتَ يَا أَخَا هَمْدَانَ".

وَأَمَّا أَسْمَاءُ مَوْلَانَا ﷻ الَّتِي تُسَمَّى عِنْدَ ظُهُورِهِ فِي الْبَشَرِيَّةِ بِهَا فَهِيَ السَّبْعَةُ الذَّاتِيَّةُ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا فِيمَا تُقَدَّمُ الْوَاقِعَةُ عَلَى الشَّخْصِ الْمَرْئِيِّ الَّذِي عَايَنَهُ الرَّائِي بِالصُّورَةِ الْبَشَرِيَّةِ وَهِيَ: هَابِيلُ، شِيثْ، يُوسُفُ، يُوشَعُ، آصِف شَمْعُونْ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، فَهِيَ أَسْمَاءُ التَّعْرِيفِ لَايَجُوزُ أَنْ يُدْعَى بِهَا سِوَاهُ وَلَا يَبْتَهِلُ بِهَا إِلَّا إِلَيْهِ بِالْقَصْدِ وَالدُّعَاءِ.

وَأَمَّا أَسْمَاؤُهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ الَّتِي أَنْحَلَهَا إِسْمُهُ وَشَرَفَهُ بِهَا فِي الظُّهُورَاتِ الْمِثْلِيَّةِ وَهُوَ الظُّهُورُ الْأَفْرَاجِيُّ الَّذِي ذَكَرَهُ شَيْخُنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الْخَصِيبِيُّ قَدَّسَ اللهُ لَطِيفَهِ فِي رِسَالَتِهِ فِي السِّيَاقَةِ: فَأَزَالَ الْمَعْنَى الْإِسْمَ وَظَهَرَ كَمَثَلِ صُورَتِهِ.

وَسَنَشْرَحُ مَا عَلِمْنَا مِنْ ذَلِكَ بَعْدَ تَمَامِ هَذَا الْفَصْلِ بِعَوْنِ اللهِ وَتَوْفِيقِهِ فَهِيَ الْأَسْمَاءُ الْمِثْلِيَّةُ وَهِيَ: أَرْبَعَةٌ وَخَمْسُونَ إِسْماً مِنَ الْمَوْلَى أَنُوشُ بْنُ شِيثِ بْنِ آدَمَ إِلَى مَوْلَانَا الْحَسَنِ الْأَخِيرِ الْعَسْكَرِيِّ ﷻ وَهِيَ:

"آنُوشْ، قِينَانْ، مَهْلَايِلْ، يَارْدْ، إِدْرِيسُ، الْمُتَوشْلِخْ، لِمَكْ، نُوحٍ، سَامْ، أَرْفَخْشُدْ يُعْرِبُ، هُودٌ، صَالِحٌ، لُقْمَانَ، لُوطٍ، إِبْرَاهِيمُ، إِسْمَاعِيلُ، إِسْحَاقُ، إِلْيَاسُ قُصَي، شَعْيبِ، كَوْلُبْ، حِزْقِيلِ، شَمْوِيلِ، طَالُوتَ، دَاوُدَ، أَيُّوبَ، يُونُسُ، أَشْعِيَا الْيَسَعُ، الْخَضْرُ، زَكَرِيَّا، يَحِيى،

دَانْيَالْ الْإِسْكَنْدَرْ، أَزْدِشِيرْ، سَابُورْ، لُؤَيٌّ، مُرَّةً كِلَابُ، قُصَي، عَبْدُ مَنَافٍ، هَاشِمٍ، عَبْدُ الْمُطَّلِبُ، الْحَسَنُ، الْحُسَيْنُ، عَلِي مُحَمَّدُ، جَعْفَرٍ، مُوسَى، عَلِي، مُحَمَّدٍ، عَلِي، الْحَسَنُ الْحَادِي عَشَرَ صَاحِبُ الْعَسْكَرِ عَزَّعَزَّهُم"

فَهَذِهِ الْأَسْمَاءُ هِيَ أَسْمَاءُ الْإِسْمِ عَزَّوَجَلَّ الَّتِي شَرَفَهُ الْمُعْنَى فِيهَا بِأَنْ أَزَالَهُ وَظَهَرَ كَمَثَلِ صُورَتِهِ فِي مَقَامَاتِ النُّبُوَّةِ وَالرِّسَالَةِ وَالْإِمَامَةِ مِنْ أَوَّلِ الْكَوْنِ الْبَشَرِيِّ إِلَى آخِرِ الظُّهُورِ الْحُسَنِيِّ: وَهِيَ الْأَسْمَاءُ الَّتِي تَقَعُ عَلَى الْإِسمِ مِنْ الْمُعْنَى جَلَّ وَعَلَا فِي الظُّهُورَاتِ كَمَا أَنَّ أَسْمَاءَ الْمُعْنَى عَزَّعَزَّهُ الَّتِي تَقَعُ عَلَى إِسمِهِ فِي الْإِبْتِهَالَاتِ وَهِيَ أَشْرَفُ مِنْ أَسْمَاءِ الْإِسمِ الذَّاتِيَّةِ، لِأَنَّ تِلْكَ مِيمٌ طَمِيسٌ مَحْضٌ لَمْ يَزِلْهُ الْمُعْنَى فِيهَا وَلَا يَظْهَرُ كَمَثْلِ صُورَتِهِ وَهِيَ الْأَسْمَاءُ التِّسْعَةُ:

"آدَمُ، يَعْقُوبُ، مُوسَى، هَارُونُ، سُلَيْمَانُ، عِيسَى، عَبْدُ اللهِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيُّ" هَذِهِ أَسْمَاءُ الْإِسْمِ الذَّاتِيَّةُ التِّسْعَةُ إِضَافَةً إِلَى الْأَسْمَاءِ الْمِثْلِيَّةِ الْأَرْبَعَةِ وَخَمْسِينَ.

وَإِلَى هَذِهِ الْأَسْمَاءِ الْمِثْلِيَّةِ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا أَشَارَ سَيِّدُنَا الْخُصِيبِيُّ نَضَّرَ اللهُ وَجْهَهُ فَقَالَ فِيمَا بَيَّنَهُ مِنْ فِقْهِ الرِّسَالَةِ الرَّاسْتِبَاشِيَّةِ. فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَلَا تَعجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُل رَبِّ زِدْنِي عِلْماً﴾[١] وَمَا شَرَحَهُ مِنْ فِقْهِ بَاطِنِهِ إِلَى قَوْلِهِ فِيهَا: وَهَذَا

---

[١] سوره طه،آيه١١٤

خِطَابُ الْإِسْمِ لِلْبَابِ، وَمَنْ لَا يَعْرِفُ هَـذَا الشَّـرْحَ مِنْ الْفِقْهِ يَجْعَلُهُ خِطَابَ الْمَعْنَى لِلْإِسْمِ، وَهَذَا مَا لَا يَجُوزُ.

و همچنین از حارث اَعوَر هَمْدانی علیه الـ سلام روایت شده ا ست که در برابر مولایمان عزّ شأنه حمله کرد و گفت: «الله اکبر نامی است برای "معنی"ای که بزرگ است آنکه او را نامید». پس مولایمان امیرالمؤمنین، که گوینده‌ای بزرگ اســـت، به او فرمود: « به یگانگی اقرار کردی ای برادرِ هَمْدان».و اما نام‌های مولایمان عزّ شأنه که هنگام ظهورش در عالم بشری به آنها نامیده می شود، همان هفت نام ذاتی ا ست که پیش‌تر ذکر کردیم و بر آن شخصِ دیده شده‌ای اطلاق می شود که بیننده او را در صورت بشری مشاهده کرده ا ست، و آن نام‌ها عبارتند از: هابیل، شیث، یو سف، یو شع، آ صف، شمعون ، علی امیرالمؤمنین. اینها «نام‌های شـــناســـاننده» هســـتند و جایز نیســـت که غیر او با آنها خوانده شود و در قصد و دعا، جز به سوی او با این نام‌ها ابتهال و زاری نمی‌شود.

و اما نام‌های او که به «ا سم» خود بخشید و او را در «ظهورات مثلیه» (ظهور در مِثل و مانند) به آنها شرافت بخشید – و آن همان «ظهور اَفراجی» ا ست که شیخ ما ابوعبدالله حسین بن حمدان خصیبی در رساله‌اش در باب «سیاقه» ذکر کرده است: «پس "معنی"، "اسم" را از میان برداشت و به مِثل صورتِ او ظاهر شد». و به یاری و توفیق خداوند، آنچه را از آن دانســـته‌ایم پس از پایان این فصـــل شرح خواهیم داد. اینها نام‌های مثلیه

هستند و عبارتند از پنجاه و چهار نام از مولا انوش بن شیث بن آدم تا مولای ما حسن عسکری عزّ شأنه، و آنها عبارتند از:

«آنوش، قینان، مهلایل، یازد، ادریس، متوشلخ، لمک، نوح، سام، ارفخشد، یعرب، هود، صالح، لقمان، لوط، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، الیاس، قُصَی، شعیب، کولب، حزقیل، شمویل، طالوت، داود، ایوب، یونس، اشعیا، یسع، خضر، زکریا، یحیی، دانیال، اسکندر، اردشیر، شاپور، لؤی، مرة، کلاب، قصی، عبد مناف، هاشم، عبدالمطلب، حسن، حسین، علی، محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن یازدهم صاحب عسکر عَزَّعِزُّهُ م».

پس این نامها، نامهای «اسم» عَزَّوَجَلَّ است که «معنی» او را در آنها شرافت بخشید به اینکه او را از میان برداشت و به مِثل صورت او در جایگاه‌های نبوت، رسالت و امامت، از ابتدای آفرینش بشری تا پایان ظهور حَسَنی، ظاهر شد. و اینها نامهایی است که در این ظهورات از سوی «معنی» بر «اسم» اطلاق می‌شود؛ همانطور که نامهای «معنی» عَزَّعِزُّهُ که در ابتهالات بر «اسم» او اطلاق می‌شود، شریف‌تر از نامهای ذاتی خود «اسم» است، زیرا آن (نامهای ذاتی اسم)، یک «میمِ صرفاً پنهان و ناپیدا» است که «معنی» او را در آن از میان برنداشته و به مثل صورت او ظاهر نشده است. و آن نامهای نُه‌گانه عبارتند از:

«آدم، یعقوب، موسی، هارون، سلیمان، عیسی، عبدالله بن عبدالمطلب، محمد رسول الله، محمد بن حسن عسکری». اینها نُه نام ذاتی «اسم» است که بر پنجاه و چهار نام مثلیه افزوده می‌شود.

و سید ما خصیبی به همین نام‌های مثلیه‌ای که ذکر کردیم، اشاره کرده و در آنچه از فقه رساله «راستباشیه» بیان داشته، گفته است: در تفسیر قول خداوند متعال: ﴿و پیش از آنکه وحی آن بر تو پایان یابد، در [تلاوت] قرآن شتاب مکن، و بگو پروردگارا، بر علم من بیفزا﴾ و آنچه از فقه باطن آن شرح داده تا آنجا که می‌گوید: «و این، کلامی از "اسم" خطاب به "باب" است، و کسی که این شرح از فقه را نداند، آن را کلامی از "معنی" خطاب به "اسم" می‌پندارد، و این چیزی است که جایز نیست».

لِأَنَّ قَوْلَهُ: ﴿وَلَا تَعَجَّلْ بِالْقُرْآنِ﴾ هُوَ نَهْيٌ فِي الْخِطَابِ، وَالنَّهْيُ لَا يَلِيقُ بِالْإِسْمِ، وَلَا يَقَعُ الْإِسْمُ تَحْتَ النَّهْيِ، وَإِنَّمَا يَقَعُ تَحْتَ النَّهْيِ الْمُحْدَثِ وَقَدْ دَلَّلْنَا أَنَّ مُحَمَّدَ عَزَّعَزَّهُ قَدِيمٌ لَا مُحْدَثَ عَلَى سَبِيلِ التَّكْوِينِ، وَنَفَيْنَا ذَلِكَ عَنْهُ كَمَا يَجِبُ أَنْ يُنْفَى لِمَوْضِعِ وُقُوعِ الْإِسْمِ مِنْهُ عَلَى الْمَعْنَى، وَفِي دُونِ مَا ذَكَرْنَاهُ كِفَايَةٌ، فَهَذِهِ الْأَسْمَاءُ الْمِثْلِيَّةُ هِيَ الَّتِي أَشَارَ إِلَيْهَا بِقَوْلِهِ هَذَا وَذَكَرَ أَنَّهَا أَسْمَاءُ الْإِسْمِ الْوَاقِعَةُ عَلَى الْمَعْنَى عَزَّعَزَّهُ وَنَفَى عَنْهَا الْحَدَثَ وَأَنْ تَكُونَ مُحْدَثَةً كَالْمُحْدَثَاتِ وَمُكَوَّنَةً كَالْمُكَوِّنَاتِ إِجْلَالاً مِنْهُ لَهَا وَإِعْظَامًا لِظُهُورِ الْمَعْنَى كَهَيْئَتِهَا عِنْدَ الْأَنَامِ، وَتَسْمِيَتُهُ بِهَا عِنْدَ الْخَاصِّ وَالْعَامِّ.

وَذَلِكَ أَنَّ الْإِسْـمَ عَزَّوَجَلَّ إِذَا شَـاءَ الْمَعْنَى جَلَّتْ قُدْرَتُهُ إِظْهَارَهُ أَمْرٌ أَوْ إِحْدَاثَ شَرِيعَةٍ أَظْهَرَهُ بِإِسْـمٍ وَصِـفَةٍ وَقَبِيلَةٍ وَنُسـبٍ فِي الْقَبَائِلِ وَالشُّـعُوبِ الَّتِي شَـاءَ أَنْ يُظْهَرَ فِيهَا ذَلِكَ الْأَمْرُ وَالنَّسَبُ فَقَامَ بِالنُّبُوَّةِ وَالرِّسَالَةِ وَأَوْضَحَ لِأُمَّتِهِ الْبَرَاهِينَ وَالدَّلَائِلَ، فَإِذَا أَرَادَ الْمَعْنَى سُبْحَانَهُ تَشْـــرِيفَ الْإِسْمِ غَيْبَهُ تَحْتَ تَلَأْلُؤِ أَنْوَارِهِ الذَّاتِيَّةِ وَظَهَرَ كَمَثَلِ صُورَتِهِ وَتُسَمَّى بِاسْمِهِ الَّذِي سَـمَّاهُ بِهِ، وَأَظْهَرَ الْقَدْرَ الْبَاهِرَاتِ وَالْأَفْعَالَ الْإِلَهِيَّاتِ فَإِذَا شَـاهَدَ الْعَالِمُ الْمَزُوجِينَ هَذِهِ الْآيَاتِ وَمَنْ لَمْ يَرْتَقِ مِنْهُمْ دَرَجَةُ الْعَارِفِينَ ظَنُّوا أَنَّ الْإِسْمَ أَظْهَرُ ذَلِكَ لِعِظَمِ مَنْزِلَتِهِ مِنْ بَارِئِهِ وَاتِّصَـــالِهِ بِنُورِ ذَاتِهِ الَّذِي بَدْؤُهُ مِنْهُ وَمَعَادُهُ إِلَيْهِ وَلَا يُعْلَمُ حَقِيقَةَ ذَلِكَ بِأَنَّ الْمَعْنَى تَعَالَى هُوَ الظَّاهِرُ كَمَثْلِ صُورَةِ إِسْمِهِ وَالْمُظْهَرُ مَا أَظْهَرَهُ مِنْ عِظَمِ قُدْرَتِهِ إِلَّا مَنْ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِ بِمَعْرِفَتِهِ وَشَرَحِ صَدْرِهِ بِمَنَّتِهِ وَجَعَلَ لَهُ نُورًا يَسْـتَضِيءُ بِهِدَايَتِهِ وَقَدْ شَـرَحْنَا مَا عَلِمْنَاهُ مِنَ اللهِ وَأَنْعَمَ بِهِ عَلَيْنَا مِنْ مَعْرِفَةِ أَسْـمَاءِ الْإِسْـمِ الَّتِي تَقَعُ عَلَى الْمَعْنَى جَلَّ جَلَالُهُ فِي الظُّهُورَاتِ الْمِثْلِيَّةِ، وَأَسْمَاءُ الْمَعْنَى الْوَاقِعَةِ عَلَى إِسْمِهِ فِي الدُّعَاءِ.

تُؤَيِّدُ ذَلِكَ مَا رَوَيْنَاهُ مِنْ جِهَاتٍ عِدَّةٍ فَمِنْهَا مَا رَوَيْنَاهُ عَنْ الشَّـيْخِ أَبِي سَـعِيدٍ مَيْمُونِ بْنِ الْقَاسِمِ الطَّبَرَانِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: سَأَلْتُ الشَّيْخَ أَبَا الْحُسَيْنِ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْجِلِّيَّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ عَنْ مَقَامَاتِ الْإِسْمِ التِّسْعَةِ الذَّاتِيَّةِ الَّتِي لَمْ يَزَلْهُ الْمَعْنَى سُبْحَانَهُ فِي وَاحِدٍ مِنْهَا وَيَظْهَرُ كَمَثَلِ صُورَتِهِ، وَأَيُّهَا أَفْضَلُ هِيَ أُمُّ الْمِثْلِيَّةِ الَّتِي أَزَالَهَا وَظَهَرَ كَهَيْئَةِ الْإِسْمِ؟ فَقَالَ: الْمِثْلِيَّةُ أَجَلُّ

وَأَعَلَّا، لِأَنَّ الْمَعْنَى تَعَالَى وَتَقَدَّسَ أَزَالَهُ وَظَهَرَ كَمَثَلِ صُورَتِهِ تَشْـــرِيفًا لِإِسْمِهِ، وَلَمْ يَزَلْ عَنْ كِيَانِهِ وَإِنْ ظَهَرَ لِعِيَانِهِ.

وَسَالَتْ أَنَا مَوْلَايَ وَشَيْخِي أَبَا الْفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْبَغْدَادِيُّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ تَعَالَى فِي حَقِّ السَّيِّدِ إِدْرِيسَ: ﴿وَرَفَعْنَاهُ مَكَاناً عَلِيّاً﴾[1] فَقَالَ: سَمَاعِي فِيهِ عَنْ شُيُوخِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ مَرْفُوعاً إِلَى السَّيِّدِ الْخُصِيبِيِّ شَرَفِ اللهِ مَقَامَهُ: أَنَّ الْمَعْنَى أَزَالَ إِدْرِيسَ وَظَهَرَ كَمَثَلِ صُورَتِهِ.

زیرا قول او: ﴿و در تلاوت قرآن شتاب مکن﴾، یک نهی در کلام است، و نهی، شایسته «اسم» نیست و «اسم» مشمول نهی واقع نمی‌شود، بلکه تنها موجودِ مُحدَث (پدید آمده) مشمول نهی قرار می‌گیرد. و ما پیش‌تر دلیل آوردیم که محمد از راهِ تکوین (آفرینش)، قدیم است نه مُحدَث، و این محدث بودن را از او نفی کردیم همانگونه که باید به دلیل جایگاهِ اطلاق «اسم» از سوی او بر «معنی»، نفی شود. و کمتر از آنچه ذکر کردیم نیز کفایت می‌کند. پس این نام‌های مثلیه همان است که او با این گفته‌اش به آن اشاره کرد و ذکر نمود که آنها نام‌های «اسم» هستند که بر «معنی» عَزَّعِزُّهُ اطلاق می‌شوند و از روی بزرگداشت و تعظیم برای آنها، حدوث و مُحدَث بودنشان مانند سایر پدید آمده‌ها و مکوّن بودنشان مانند سایر موجودات را نفی کرد؛ به خاطر

[1] سوره مریم،آیه۵۷

بزرگداشتِ ظهور «معنی» در هیئت آنها در نزد مردمان، و نامیده شدن او به آن نام‌ها در نزد خاص و عام.

و تو ضیح آن این ا ست که هرگاه «معنی» بخواهد امری را آ شکار سازد یا شریعتی را پدید آورد، «اسـم» را با یک نام، صـفت، قبیله و نسـب در میان قبایل و اقوامی که می‌خواهد آن امر و نسب در میانشان ظاهر شود، آشکار می‌سازد. پس اسم به نبوت و رسالت قیام می‌کند و براهین و دلایل را برای امتش آشکار می‌سازد. اما هرگاه «معنی» بخواهد «اسم» را شرافت بخشد، او را در زیر درخشش انوار ذاتی خود پنهان می‌سازد و به مِثل صـورت او ظاهر می‌شـود و به نامی که او را به آن نامیده، نامیده می‌شـود و قدرت‌های شـگرف و افعال الهی را آشـکار می‌سـازد. پس آنگاه که عالمان آمیخته (به شـک یا علوم ظاهری) و کسـانی از آنان که به درجه عارفان نرسـیده‌اند این آیات را مشـاهده می‌کنند، گمان می‌برند که «اسـم» به دلیل عظمت منزلتش نزد آفریننده‌اش و اتصالش به نور ذات او که آغازش از او و بازگشتش به سوی او ست، آن را ظاهر کرده اسـت. و حقیقتِ این امر دانسـته نمی‌شـود که «معنی» همان اسـت که به مِثل صـورت «اسـم» خود ظاهر شـده و آشـکارکنندۀ آن قدرت عظیم اسـت که آشـکار نموده، مگر کسی که خداوند با معرفتش بر او نعمت بخشیده و با منت خود سینه‌اش را گشاده و برایش نوری قرار داده که با هدایتش از آن روشنی گیرد. و ما آنچه را از خدا دانستیم و

به ما ارزانی داشـــت از معرفت نام‌های «اســـم» که در ظهورات مثلیه بر «معنی» جل جلاله اطلاق می‌شود، و نام‌های «معنی» که در دعا بر «اسم» او اطلاق می‌گردد، شرح دادیم.

آنچه از چندین جهت روایت کرده‌ایم، این مطلب را تأیید می‌کند. از جمله آنچه از شیخ ابوســعید میمون بن قاســم طبرانی رضــی الله عنه روایت کردیم که گفت: از شــیخ ابوالحسین محمد بن علی جُلّی درباره نُه جایگاه ذاتی «ا سم» که «معنی» در هیچ یک از آنها او را از میان برندا شته تا به مِثل صورت او ظاهر شود، پر سیدم که کدام یک برتر ا ست: اینها یا جایگاه‌های مثلیه که او را از میان بردا شته و در هیئت «ا سم» ظاهر شده اســت؟ پس گفت: «مقامات مثلیه والاتر و برتر اســت، زیرا "معنی" برای شرافت بخشیدن به "اسم" خود، او را از میان بردا شت و به مِثل صورت او ظاهر شد، و ا سم از هستی ذاتی خود زایل نشد، هرچند برای دیدگان ظاهر شد».

و من از مولا و شیخ خود، ابوالفتح محمد بن حـ سن بغدادی ر ضی الله عنه درباره قول خداوند متعال در حق سید ادریس: ﴿و او را به مکانی بلند برکشیدیم﴾ پر سیدم. پس گفت: شنیده من در این باره از مـ شایخم ر ضی الله عنهم که به سید خـ صیبی شرف الله مقامه می‌رسد، این است که: «"معنی"، ادریس را از میان برداشت و به مِثل صورت او ظاهر شد».

وَ كَذَلِكَ رَوَى بِهَذَا الْإِسْـــنَادِ عَنْهُ شَرَفُ اللهِ مَقَامَهُ فِي قَوْلِ اللهِ تَعالَى لِإِبْراهِيمَ عَزَّوَجَلَّ ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً﴾[1] وَكَانَ هَذَا الْقَوْلُ بَعْدَ النُّبُوَّةِ فَقَالَ رَضِيَ عَنْهُ: كَانَتْ هَذِهِ الرُّتْبَةُ الَّتِي فَضَّلَهُ بِهَا عَلَى رُتْبَةِ النُّبُوَّةِ أَنْ ظَهَرَ كَمَثَلِ صُورَتِهِ كَانَ إِسْمًا وَحِجَابًا وَرَسُولًا وَنَبِيًّا فَصَارَ إِمَامًا وَمَعْنًى مِثْلِيًّا.

و همچنین با همین سند از او در تفسیر قول خداوند متعال به ابراهیم عَزَّوَجَلَّ : ﴿من تو را برای مردم امام قرار دادم﴾ روایت کرده اســت، و این کلام پس از نبوت بود. پس او فرمود: این رتبه‌ای که او را بدان بر رتبه نبوت برتری بخشــید، این بود که معنی به مِثل صورت او ظاهر شد. ابراهیم یک «اسم»، حجاب، رسول و نبی بود، پس یک «امام» و «معنای مثلی» گشت.

[٢٧١] وَحَدَّثَنِي مَوْلَايَ الشَّيْخُ أَبُو عَبْدِ اللهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْبَلَدِيُّ رَحِمَهُ اللهُ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْقَاسِمِ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عِيسَى النُّعْمَانِيَّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ تَعَالَى: ﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْـــــرِكْ بِي شَـيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّـجُودِ﴾[2] فَقَالَ: سَمَاعِي فِيهِ مِنَ الشَّيْخِ الثِّقَةِ أَبِي الْحُسَيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْجِلِّيِّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ بِرِوَايَتِهِ عَنْ أَشْـيَاخِهِ رَحِمَهُمُ اللهُ عَنِ الصَّـادِقِ عَزَّوَجَلَّ وَقَدْ سُئِلَ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ: "هَذَا قَوْلُ الْمَعْنَى لِلسَّـيِّدِ الْمِيمِ عَزَّوَجَلَّ لِيَغِيبَ الْإِسْـمُ وَيَظْهَرَ بِالْحَسَـنِ فَيَكُونَ مِيماً كُلِّيّاً

---

[1] سوره بقره،آیه ۱۲۴

[2] سوره حج،آیه ۲۶

فَيَسْتَوْجِبُ ظُهُورُ الْمَعْنَى كَمِثْلِهِ، فَلَمَّا غَابَ السَّيِّدُ الْمِيمُ عَزَّعَزَّهُ وَظَهَرَ بِالْحُسْنِ صَارَ الْحَسَنُ مِيمًا كُلِّيًّا فَأَزَالَهُ الْمَعْنَى وَظَهَرَ كَمَثَلِ صُورَتِهِ".

و مولایم شـــیخ ابوعبدالله محمد بن حســـن بلدی رحمه الله برایم روایت کرد، گفت: از ابوالقا سم علی بن حـ سین بن عیـ سی نعمانی ر ضی الله عنه درباره قول خداوند متعال: ﴿و آنگاه که برای ابراهیم جای خانه را معین کردیم و گفتیم که چیزی را با من شریک مگردان و خانه مرا برای طواف‌کنندگان و قیام‌کنندگان و راکعان و ســاجدان پاکیزه دار﴾ پر سیدم. پس گفت: شنیدهٔ من در این باره از شیخ مورد وثوق، ابوالحسین محمد بن علی جُلّی به روایت از مشایخش رحمهم الله از امام صادق عَزَّعَزَّهُ است که از او درباره این آیه سؤال شد، پس فرمود: «این کلام "معنی" به "سید میم" عَزَّعَزَّهُ است تا "اسم" غایب شود و معنی در صورتِ حسن ظاهر گردد تا او یک "میمِ کلّی"شود و در نتیجه، مستوجب ظهور "معنی" به مِثلِ خود گردد. پس چون " سید میم" عَزَّعَزَّهُ غایب شد و معنی در صورتِ حسن ظاهر گشت، حسن یک "میم کلّی" شد، پس "معنی" او را از میان برداشت و به مِثلِ صورت او ظاهر شد».

[٢٧٢] وَبِالْإِسْــنَادِ عَيْنَهُ فِي تَفْسِــيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِذَا سَــأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ ۖ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ۖ فَلْيَسْــتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُــدُونَ﴾[١] قَالَ: مَنْ سَــأَلَ عَنْ مَعْرِفَةِ الْعَيْنِ مُخْلِصًــا طَلَبًا لِلْفَوْزِ وَالْخَلَاصُ سَــهْلَ الْمَعْنَى تَعَالَى لَهُ شَــخْصــاً، إِمَّا صَاحِبُ مَقَامٍ أَوْ صَاحِبُ تَقْوَى فَيُوقِفُهُ عَلَى مَعْرِفَةِ اللهِ سُبْحَانَهُ تَعَالَى، وَهُوَ قَوْلُهُ: ﴿أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ قَالَ: "مَعْنَاهُ إِذَا عَرَفَنِي بِاللَّاهُوتِيَّةِ وَعَرَفَ حِجَابِي بِالنُّورَانِيَّةِ وَدَخَلَ مِنْ بَابِي بِالْمَعْرِفَةِ لَمْ أُحَرِّمْهُ رُؤْيَتِي وَالنَّظَرُ إِلَيَّ بِكَمَالِ مَعْرِفَتِي فَلْيَسْــتَجِيبُوا لِلْمَعْنَى وَحْدَهُ وَلْيُؤْمِنُوا بِتَوْحِيدِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ إِلَى الرُّؤْيَةِ وَالْمَنْزِلَةِ الرَّفِيعَةِ".

وَنَحْنُ نَشْــرَحُ مِنْ هَذِهِ الظُّهُورَاتِ الْمِثْلِيَّةِ مَا يَسْــتَضِيءُ بِشَرْحِهِ كُلَّ مَنْ وَقَفَ عَلَى هَذَا الْفَصْلِ.

وَهُوَ مَا حَدَّثَنِي بِهِ الشَّيْخُ أَبُو عَبْدِ اللهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْبَلَدِيُّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَنِ الشَّيْخِ أَبِي سَعِيدٍ مَيْمُونِ بْنِ الْقَاسِمِ الطَّبَرَانِيِّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ قَالَ: سَأَلْتُ الشَّيْخَ أَبَا الْحُسَيْنِ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْجِلِّيَّ نَضْــرَ اللهُ وَجْهَهُ عَنْ الْمَعْنَى هَلْ يَظْهَرُ بِحِجَابِهِ وَالْحِجَابُ يَظْهَرُ بِبَابِهِ؟ فَأَجَابَنِي أَثَابَهُ اللهُ جَوَاباً اسْتَخْرَجْنَا مِنْهُ هَذَا الْفَصْلَ وَهُوَ أَنَّهُ قَالَ: وَالتَّحْقِيقُ الصَّحِيحُ مِنْ ظُهُورَاتِ الْأَزَلِ تَعَالَى أَنَّ ظُهُورَاتِهِ كُلَّهَا ذَاتِيَّةٌ، يَعْلَمُ ذَلِكَ أَهْلُ الصَّــفَاءِ، فَإِنَّ الْمَعْنَى إِذَا أَرَادَ أَنْ يُغَيِّبَ الْإِسْــمَ غَيَّبَهُ تَحْتَ تَلَأْلُؤِ نُورِ ذَاتِهِ وَغَمْرِهِ وَأَخْفَاهُ وَظَهَرَ كَمَثْلِ صُــورَتِهِ، وَهَذَا شَيْءٌ بَاطِنٌ،

[١] سوره بقره،آيه ١٨٦

بَاطِنُهُ أَكْثَرُ مِمَّا تَقَدَّمَ وَلَيْسَ بَعْدَهُ نِهَايَةٌ، وَهُوَ أَنَّ الْأَزَلَ مَا زَالَ عَنْ كِيَانِهِ وَإِنْ ظَهَرَ لِعِيَانِه، وَإِنَّمَا زَالَتْ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ وَتَقَلَّبَتْ فَرَأَتْ غَيْبَةً وَظُهُوراً وَحُجُبَةً وَحُضُوراً، وَجَمِيعُ الْخَلْقِ فِي الْوَقْتِ الَّذِي يُغَيِّبُ الْمَوْلَى لِلْإِسْمِ وَيَظْهَرُ كَمَثَلِ صُورَتِهِ عَلَى ضُرُوبٍ ثَلَاثَةٌ: فَالْأَوَّلُ: أَهْلُ الصَّفَا وَالثَّانِي: أَهْلُ الْمِزَاجِ بِالصَّفَا، وَالثَّالِثُ: أَهْلُ الْكَدْرِ.

فَأَمَّا أَهْلُ الصَّفَا: فَيَعْلَمُونَ عِنْدَ ذَلِكَ أَنَّ مَوْلَاهُمْ مَا زَالَ عَنْ كِيَانِهِ وَإِنْ ظَهَرَ لِعِيَانِهِ، وَإِنَّهُ مَا حَالَ وَلَا بَطَنَ، هُوَ هُوَ مِنْ غَيْرِ زَوَالٍ وَلَا انْتِقَالٍ، وَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُ يَنْتَقِلُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ.

وَأَمَّا أَهْلُ الْمِزَاجِ بِالصَّفَا: فَيَقُولُونَ وَيَظُنُّونَ أَنَّهُ ظَهَرَ كَمِثْلِ صُورَةِ الْحِجَابِ تَشْرِيفًا لَهُ وَهِيَ الْمَنْزِلَةُ الْوُسْطَى الْمَذْكُورَةُ.

وَأَمَّا أَهْلُ الْكَدْرِ: مَحْجُوبٌ عَنْهُمْ الْحَالَانِ جَمِيعاً، فَيَرَوْنَ أَنَّ الْمَعْنَى كَأَحَدِهِمْ، وَأَنَّهُ بَشَرٌ مِثْلُهُمْ.

وَالَّذِي رَوَيْنَاهُ ايْضًا بِإِسْنَادِهِ فِي هَذَا الْفَصْلِ عَنْ الشَّيْخِ أَبِي سَعِيدٍ مَيْمُونِ الطَّبَرَانِيِّ نُورِ اللهِ شَخْصَهُ قَالَ: سَأَلْتُ سَيِّدِي الْجِلِّيَ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ: مَا مَعْنَى الْقَوْلِ فِي جَوَابِهِ أَنَّهُ غَيَّبَهُ تَحْتَ تَلَأْلُؤِ نُورِ ذَاتِهِ، كَيْفَ التَّغْيِيبُ؟ وَقَوْلُهُ: بَاطِنٌ بَاطِنُهُ أَكْثَرُ مِمَّا تَقَدَّمَ، فَمَا هَذَانِ الْبَاطِنَانِ؟

فَأَجَابَ: إِذَا أَرَادَ اللهُ إِخْفَاءَ الْإِسْمِ غَيْبَهُ تَحْتَ تَلَأْلُؤِ نُورِ ذَاتِهِ، أَيْ: حَجَبَهُ عَنْ الْعَالَمِينَ الْعُلْوِيِّ وَالسُّفْلِيِّ وَسَلَبَهُ جَسَدَهُ النُّورَانِيُّ الظَّاهِرُ كَالْبَشَرِ فَيَحْصُلُ الْإِسْمُ كَبَدْءِ أَمْرِهِ قَبْلُ،

وَيَظْهَرُ الْمَعْنَى لِأَهْلِ الْمِزَاجِ كَهَيْئَتِهِمْ، وَعِنْدَ أَهْلِ الصَّفَا: ظُهُورُهُ مُحْتَجِبًا بِنُورِ ذَاتِ اللهِّ مَا زَالَ عَنْ كِيَانِهِ وَإِنْ ظَهَرَ لِعِيَانِهِ.

و با همان ســـند در تفســـیر قول خداوند متعال: ﴿و چون بندگان من از تو درباره من پرســـند، [بگو] من نزدیکم و دعای دعاکننده را چون مرا بخواند اجابت می‌کنم، پس باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان آورند، باشـد که راه یابند﴾،و آن چیزی اسـت که شیخ ابوعبدالله محمد بن حسن بلدی رضی الله عنه از شیخ ابو سعید میمون بن قاسم طبرانی قدس الله روحه برایم روایت کرد که گفت: از شـــیخ ابوالحســـین محمد بن علی جُلّی نصر الله وجهه پرسیدم: آیا «معنی» به وسیله حجابش ظاهر می شود و حجاب به وسیله بابش؟ پس او پاسخی به من داد که این فصل را از آن استخراج کردیم و آن این اســت که گفت: و تحقیق صـحیح دربارهٔ ظهورات «ازل» آن اسـت که همه ظهورات او ذاتی است و این را «اهل صفا» می‌دانند. زیرا «معنی» چون بخواهد «اسم» را غایب کند، او را در زیر درخشش و فراگیری نور ذات خود غایب و پنهان می سازد و به مِثل صورت او ظاهر می شود. گفت: «معنایش این است که چون مرا به لاهوتیت بشناسد و حجاب مرا به نورانیت بشناسد و از باب من با معرفت وارد شود، دیدارم و نگریستن به خود را با کمال معرفتم بر او حرام نمی‌کنم. پس باید "معنی" را به تنهایی اجابت کنند و به توحید او ایمان آورند، باشد که به سوی رؤیت و منزلت رفیع هدایت شوند».

و ما از این ظهورات مثلیه آنچه را که هر کس بر این فصل واقف شود با شرح آن روشن گردد، شرح می‌دهیم. گفت: هر کس خالصانه برای رستگاری و رهایی از معرفت «عین») سؤال کند، «معنی» شخصی را، یا صاحب مقام یا صاحب تقوا، برای او آسان می‌سازد تا او را بر معرفت خداوند سبحانه و تعالی واقف گرداند، و این همان قول اوست: ﴿دعای دعاکننده را چون مرا بخواند اجابت می‌کنم﴾. و این امری باطنی است که باطن آن از آنچه گذشت بیشتر است و پس از آن نهایتی نیست و آن این است که «"ازل" هستی ذاتی خود زایل نشد، هرچند برای دیدگان ظاهر شد، بلکه این قلب‌ها و دیدگان بودند که دگرگون و متغیر شدند و غیبت و ظهور، و حجاب و حضور را دیدند». و تمام خلق در آن هنگام که مولا، «اسم» را غایب می‌کند و به مِثل صورت او ظاهر می‌شود، بر سه دسته‌اند: دسته اول: اهل صفا ، دسته دوم: اهل امتزاج با صفا ، و دسته سوم: اهل کَدِر (اهل تیرگی و کدورت).

اما اهل صفا: آنان در آن هنگام می‌دانند که مولایشان از کیان خود زایل نشده، هرچند برای دیدگانشان ظاهر شده است، و اینکه او نه تغییر حالت داده و نه پنهان شده است. او همان است بدون زوال و انتقال، و معتقد نیستند که او از حالی به حال دیگر منتقل می‌شود.

و اما اهل امتزاج با صفا: آنان می‌گویند و گمان می‌کنند که او برای شرافت بخشیدن به حجاب، به مِثل صورت حجاب ظاهر شده است و این همان منزلت میانه است که ذکر شد.

و اما اهل کدر: هر دو حال از آنان پوشیده است، پس می‌پندارند که «معنی» مانند یکی از آنهاست و بشری همچون خودشان است.

و آنچه نیز با سند آن در این فصل از شیخ ابوسعید میمون طبرانی روایت کردیم، گفت: از سیدم، جُلّی قدس الله روحه پرسیدم: معنای این سخن در جوابش که «او را در زیر درخشش نور ذات خود غایب کرد» چیست؟ این غایب کردن چگونه است؟ و سخن او که «باطن است و باطن آن از آنچه گذشت بیشتر است»، این دو باطن چیستند؟

پس پاسخ داد: چون خداوند بخواهد «اسم» را پنهان کند، او را در زیر درخشش نور ذات خود غایب می‌کند، یعنی: او را از عالمیانِ علوی و سفلی محجوب می‌سازد و جسم نورانی او را که مانند بشر ظاهر است، از او سلب می‌کند، پس «اسم» به حالت اولیه خود پیش از آن بازمی‌گردد. و «معنی» برای اهل امتزاج در هیئت آنان ظاهر می‌شود، و نزد اهل صفا، ظهور او در حالی است که به نور ذات الله محجوب است و از کیان خود زایل نشده، هرچند برای دیدگان ظاهر شده است.

وَهَذَا أَ شفى الْأَجْوِبَةَ فِي هَذَا الْمَعْنَى وَأَعْلَاهَا وَأَمَّا أَ سَمَاءُ الْمَعْنَى سُبْحَانَهُ فِي سَائِرِ اللُّغَاتِ، وَفِي مُحْكَمِ الْآيَاتِ الَّتِي أَقَرَّ بِهَا أَهْلُ الْمَعْرِفَةِ وَالْإِثْبَاتِ.

فَإِنِّي سَأَلْتُ مَوْلَايَ وَشَيْخِي أَبَا الْفَتْحِ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ الْبَغْدَادِيَّ رَفَعَ اللهُ دَرَجَتَهُ عَنْ أَسْمَاءُ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ فِي سَائِرِ اللُّغَاتِ الْمُخْتَلِفَةُ؟ فَأَجَابَنِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَقَالَ: يَا وَلَدِي وَفَّقَكَ اللهُ لِمَعْرِفَتِهِ وَطَاعَتِهِ وَأَيَّدَكَ وَأَيَّانَا بِتَوْفِيقِهِ، سَأَلْتَنِي عَنْ أَسْمَاءِ الْمَعْنَى جَلَّتْ الاؤُهُ وَعَزّتْ أَسْمَاؤُهُ فِي سَائِرِ اللُّغَاتِ الْمُخْتَلِفَةِ، وَأَنَا أَذْكُرُ لَكَ ذَلِكَ مَا وَصَلَ إِلَيَّ عِلْمُهُ وَعَلِمْتَهُ مِنْ شُيُوخِي وَبَلَغَ إِلَيْهِ فَهْمِي وَمَا مَنَحَ اللهُ بِهِ مِنْ مَعْرِفَتِهِ، فَلَهُ الْحَمْدُ وَالْمِنَّةُ عَلَى ذَلِكَ فَإِنْ كَانَ فِيمَا أَذْكُرَهُ لَكَ مِنْ ذَلِكَ كَلِمَةُ غَلَطٍ فَمِنِّي، وَمَا كَانَ فِيهِ مِنْ حَقٍّ فَبِتَوْفِيقِ اللهِ تَعَالَى فَلَسْتُ بِعَالِمٍ عَصْرِيٍّ وَأَنَا مُتَّبَعٌ لَا مُبْتَدِعٌ:

فَأَمَّا أَسْمَاءُ الْمَعْنَى عَزَّعَزَّهُ فَهَذَا تَلْخِيصُهَا سَمَّتْهُ الْعَرَبُ: عَلِيّاً، يُقَالُ أَنَّهُ مِنْ زَمَنِ آدَمَ إِلَى زَمَنِ مُحَمَّدٍ مَا مِن أَحَدٌ سُمِيَ عَلِيًّا إِلَّا هُوَ، وَهُوَ مُشْتَقٌّ مِنَ الْعُلُوِّ كَقَوْلِكَ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى.

وَقَوْلُ سَيِّدِنَا الرَّسُولِ عَزَّعَزَّهُ فِي ظَاهِرِ الْأَمْرِ: أَخْبَرَنِي جِبْرَائِيلُ عَنْ رَبِّي الْعَلِيِّ الْأَعْلَى، وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ فِي آخِرِ آيَةِ الْكُرْسِيِّ: ﴿وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾[1]

وَوَرَدَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ: ﴿وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾[2] وَسُمِّيَ الْأَنْزَعُ الْبَطِينَ:

قَالَتْ طَائِفَةٌ وَأَصْحَابُ الْحَدِيثِ: أَنْزَعُ مِنَ الشِّـرْكِ، بِطِينٍ بِالْعِلْمِ

[1] سوره بقره،آيه٢٥٥

[2] سوره سبأ،آيه٢٣

وَقَالَتْ الْخَاصَّــةُ: بِطِينٍ بِالذَّاتِ أَنْزَعُ مِنْ الصِّــفَاتِ وَوَجْهٌ آخَرُ: بِطِينٍ فِي الْأُمَمِ أَنْزَعَ مِنْ الْوَالِدِ وَالْوَلَدِ.

وَسَمَّتْهُ قُرَيْشٌ: بَيْضَةُ الْوَادِي، أَرَادَتْ بِهِ الْإِسْتِوَاءَ، لِأَنَّ الْبَيْضَةَ لَاعوجَ فِيهَا وَطَائِفَةٌ رَوَتْ: أَنَّهُ أَصْلَبُ رَجُلٍ بِمَكَّةَ، كَمَا أَنَّ الْبَيْضَةَ لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ عَلَى كَسْـرِهَا إِلَّا إِذَا فَرَكَهَا.

وَسَــمَّتْهُ الْعَرَبُ: أَصْــلَعَ قُرَيْشٍ، وَذَهَبَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكَلَامِ إِلَى قَوْلٍ مِنْ قَوْلِ أَصْــلَعَ قُرَيْشٍ: أَيْ أَطْهَرِ بَيْتٍ فِي قُرَيْشٍ لِأَنَّهُ تَمَامُ طَهَارَةِ الْحَاجِّ حَلْقَ الرَّاسِ، وَهُوَ أَنْ لَا يَدْخُلَ الْبَيْتَ إِلَّا كَمَا أَمَرَ اللهُ تَعَالَى: "مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ" فَأَرَادَ بِهِ أَطْهَرَ بَيْتٍ فِي قُرَيْشٍ.

وَقَالَ آخَرُونَ: أَيْ: أَنَّهُ عَالِمُ قُرَيْشٍ لِأَنَّ الْعَرَبَ كَانَ الْعَالِمَ فِي زَمَانِهِمْ يَحْلِقُ رَأْسَــهُ وَغَيْرُهُ بِشُعُورِهِمْ لِيَعْرِفَ مِنْ بَيْنِهِمْ بِحَلْقِ رَأْسِهِ وَكَانَ مَوْلَانَا عَزَّعَزَّهُ هُوَ عَالِمُ الْعَرَبِ فِي وَقْتِهِ وَعَالِمِ قَرَيش.

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ: أَصْلَعُ قُرَيْشٍ مَعْنَاهُ: أَنَّ الْمَلِكَ مِنْهُمْ كَانَ يَحْلِقُ رَأْسَهُ فَقَوْلُهُمْ أَصْلَعَ قُرَيْشٍ أَيْ مَلَكَهُمْ، مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ الْقَاضِي رَحِمَهُ اللهُ: وَقَالَ مَعْنَى ذَلِكَ فِي قَوْلِهِمْ أَصْلَعَ قُرَيْشٍ: لِأَنَّ فِي يَوْمِ الْحَرْبِ كَانَتْ تَكُونُ الْأَرْضُ سَــوْدَاءَ بِالْخَيَالَةِ وَالرَّجَّالَةِ فَإِذَا بَرَزَ إِلَيْهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ اشْتَالَتْ الْخَيَّالَةُ وَالرَّجَّالَةُ، فَتَقُولُ الْعَرَبُ: مَا لِلْأَرْضِ قَدْ تَصَلَّعَتْ؟ فَيُقَالُ: قَدْ بَرَزَ إِلَيْهَا اصْلَعْ قُرَيْشٍ.

وَقَالَ أَهْلُ الْحَقِيقَةِ الْمُهْتَدُونَ: إِنَّمَا ظَهَرَ بِالصَّلْعَةِ لِيُرِيَ أَنْ لَيْسَ فَوْقَهُ شَيْءٌ وَإِنَّهُ غَايَةُ كُلِّ غَايَةٍ، وَأَظْهَرَ الْمِيمَ بِالْوَفْرَةِ لِيُرِيَ أَنَّ فَوْقَهُ غَيْرُهُ وَهُوَ مَعْنَاهُ وَغَايَتُهُ.

و این کامل‌ترین و والاترین پاسخ در این معناست. و اما نام‌های «معنی» در سایر زبان‌ها، و در آیات محکمی که اهل معرفت و اثبات به آن اقرار کرده‌اند:

من از مولا و شیخ خود، ابوالفتح محمد بن حسن بغدادی رفع الله درجته درباره نام‌های مولایمان امیرالمؤمنین عَزَّعَزُّهُ در سایر زبان‌های مختلف پر سیدم. پس او ر ضی الله عنه به من پاسخ داد و گفت: ای فرزندم، خداوند تو را بر معرفت و طاعتش موفق گرداند و تو و ما را با توفیقش تأیید کند. از من درباره نام های «معنی» در سایر زبان های گوناگون پرسیدی، و من آنچه را علم آن به من رسیده و از مشایخم آموخته‌ام و فهمم به آن دست یافته و آنچه خداوند از معرفتش به من ارزانی داشته، برایت ذکر می‌کنم. پس حمد و منت برای اوست بر این نعمت. اگر در آنچه برایت ذکر می‌کنم کلمه‌ای اشتباه باشد، از من است، و آنچه در آن از حق باشد، به توفیق خداوند متعال است. من دانشمند دوران خود نیستم و من پیرو هستم نه بدعت‌گذار.

و اما نام‌های «معنی» عَزَّعَزُّهُ ، خلاصه آن چنین است:

عرب او را «علی» نامید. گفته می‌شـــود که از زمان آدم تا زمان محمد، هیچ کس جز او «علی» نامیده نشد، و این نام از «علوّ» مشتق شده است، مانند این گفته تو: « سبحان ربی الأعلی» (پاک و منزه است پروردگار برتر من).

و نیز گفتار ســید ما رســول ﷺ در ظاهر امر: «جبرئیل از ســوی پروردگارم، علیّ اعلی، به من خبر داد». و قول خداوند عَزَّوَجَلَّ در پایان آیة الکرســی: ﴿وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ (و اوست آن بلندمرتبه بزرگ).

و در جایی دیگر آمده است: ﴿وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ (و اوست آن بلندمرتبه بزرگ).

و او «اَنزَع بَطین» نامیده شـد (انزع: کســی که موی دو طرف پیشـانی‌اش ریخته باشـد؛ بطین: کسی که شکم برجسته دارد).

گروهی و اصحاب حدیث گفته‌اند: «انزع از شرک» به دور از شرک ، و «بطین به علم» آکنده از علم.

و عارفان گفته‌اند: «بطین با لذات» پُر در ذات، «انزع از صــفات» تهی از صــفات محدودکننده. و وجهی دیگر: «بطین در میان امت‌ها» حضورش فراگیر در میان امت‌ها، «انزع از پدر و فرزند» منزه از داشتن پدر و فرزند.

و قریش او را «بَیضةُ الوادی» نامیدند. مقصودشان از آن، راستی و بی‌نقصی بود، زیرا تخم‌مرغ هیچ کجی ندارد. و گروهی روایت کرده‌اند که مقصــود این بود که او

سرسـختترین مرد مکه بود، همانطور که هیچ کس نمی‌تواند تخم‌مرغ را بشـکند مگر آنکه آن را بساید.

و عرب او را «اَصلَع قریش» (بی‌مویِ قریش) نامید.

گروهی از اهل کلام به این معنا برای «اصلع قریش» رفته‌اند که: یعنی پاک‌ترین خاندان در قریش؛ زیرا کمال طهارت حاجی، تراشـیدن سر اسـت، و اینکه به خانه کعبه وارد نشود مگر آنگونه که خداوند امر فرموده: «در حالی که سرهای خود را تراشیده و موی کوتاه کرده‌اید و هراسی ندارید». پس مقصودشان پاک‌ترین خاندان در قریش بود.

و دیگران گفته‌اند: یعنی او عالم قریش اسـت، زیرا در زمان عرب‌ها، عالم سر خود را می‌تراشـید و دیگران با موهایشـان بودند تا او با تراشـیدن سرش از میان آنان شـناخته شود، و مولای ما عَزَّعَزُّهُ عالم عرب در زمان خود و عالم قریش بود.

و گروهی گفته‌اند: معنای «اصلع قریش» این است که پادشاه در میان آنان سر خود را می‌تراشید، پس گفتارشان «اصلع قریش» یعنی پادشاهشان.

محمد بن اسحاق قاضی (رحمه الله) گفته است: معنای سخنشان «اصلع قریش» این اسـت که در روز جنگ، زمین از [انبوه] سـواران و پیادگان سـیاه می‌شـد، اما چون امیرالمؤمنین عَزَّعَزُّهُ به میدان می‌آمد، سـواران و پیادگان پراکنده می‌شـدند، پس عرب

می‌گفتند: «زمین را چه شده که بی‌موگشته است؟». پس گفته می‌شد: «اصلع قریش به سوی آن آمده است».

و اهل حقیقتِ هدایت‌یافته گفته‌اند: او بی‌مویی کامل سر ظاهر شـد تا نشـان دهد که چیزی فراتر از او نیست و او غایتِ هر غایتی است. و حضرت محمد را با موی فراوان ظاهر ساخت تا نشان دهد که فراتر از او دیگری هست و آن دیگری، «معنی» و غایتِ اوست..

(وَسمَتْهُ أمُهُ حيدرة)

فَقَالَ أَهْلُ الظَّاهِرِ: إِنَّمَا أَرَادَتْ بِهَذَا الْإِسْـمِ لِتُحْيِيَ بِهِ إِسْـمَ أَبِيهَا لِأَنَّهَا فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَـدٍ، وَحَيْدَرَةُ أَحَدُ أَسَامِي الْأَسَدِ.

وَقَالَ أَهْلُ الْحَقِيقَةِ الْمُهْتَدُونَ: إِنَّمَا هُوَ حَيَاةُ الدَّارِ وَهُوَ حَيٌّ دَائِرٌ وَحَيٌ دُرِّيٌّ كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ۗ الْحَمْدُ للهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾[1]

[1] سوره غافر، آیه ۶۵

و مادرش او را [حیدره] نامید.

پس اهل ظاهر گفته‌اند: او با این نام تنها می‌خواســـت نام پدرش را زنده کند، زیرا او فاطمه بنت اسد است و «حیدره» یکی از نام‌های شیر است.

و اهل حقیقتِ هدایت‌یافته گفته‌اند: همانا او حیاتِ سرای هستی است، و او «حیٌ دائر» زنده‌ی گردنده و همواره حاضر است، و زنده‌ی دُرخشان و گوهری است. همانگونه که خداوند متعال فرموده اســـت: ﴿اوســـت زنده‌ای که خدایی جز او نیســـت، پس او را در حالی که دین را برای او خالص گردانیده‌اید، بخوانید. حمد مخصـــوص الله، پروردگار جهانیان است﴾.

(وسماهُ أبوهُ زيداً)

لِأَنَّهُ إِسْـمٌ مُشْـتَقٌّ مِنْ الزِّيَادَةِ، وَهُوَ زَائِدٌ عَلَى النَّاسِ كُلِّهِمْ بِالْفَصَـاحَةِ وَالْعِلْمِ وَالشَّـجَاعَةِ، وَكَانَ إِذَا تَقَلَّدَ السَّيْفُ: يَكُونُ أَشْجَعَ النَّاسِ، وَإِذَا قَالَ: كَانَ أَبْلَغَهُمْ وَأَنْطَقَهُمْ.

(و سماهُ أبوهُ أيضا حيدرة)

قَالَ أَبُو طَالِبٍ يَوْمَ أَجْمَعَتْ قُرَيْشٌ عَلَى قَتْلِ بَنِي هَاشِمٍ مَعَ رَسُولِ اللهِ ﷺ:

وَلَمَّا رَأَيْتُ الْقَوْمَ لَا وَدَ فِيهِمْ وَقَدْ قَطَعُوا حَبْلَ الْعُرَى وَالْوَسَائِلِ

وَقَدْ حَالَفُوا قَوْمًا عَلَيْنَا أَضِنَّةٌ يَعَضُّونَ غَيْظًا خَلْفَنَا بِالْأَنَامِلِ

فَإِنَّا لَعَمْرُ اللَّهِ إِنَّ جَدَّ جَدَّنَا لَنَلْمِسُ أَسْيَافًا لَنَا بِالْحَمَائِلِ

بِكَفِّ فَتًى مِثْلُ الشَّوَاطِ سَمَيْدَعَ اخِي ثِقَةٌ حَامِي الْحَقِيقَةِ بَاسِل

وسماهُ ابوطالب أيضا: ظهيراً

لِأَنَّهُ ظَاهِرٌ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَقَوْلُهُ ظَهِيرًا الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ.

و پدرش او را زید نامید.زیرا این نامی مشتق از «زیادت» است، و او در فصاحت، علم و شجاعت بر همه مردمان برتری داشت. هرگاه شمشیر بر کمر می‌بست، شجاع‌ترینِ مردم بود، و هرگاه سخن می‌گفت، بلیغ‌ترین و ناطق‌ترینِ آنان بود.

و پدرش او را همچنین حیدره نامید. ابوطالب آن روز که قریش بر کشتن بنی‌هاشم به همراه رسول الله ﷺ هم‌پیمان شدند، گفت:

و چون دیدم که در آن قوم هیچ دوستی و مهری نیست / و ریسمان پیوندها و وسیله‌ها را بریده‌اند

و با قومی علیه ما پیمان بسته‌اند که بر ما بخیل و کینه‌توزند / و از شدت خشم در پشت سر ما، سرانگشتان خود را می‌گزند

پس سوگند به جان خدا، اگر کار ما بالا بگیرد و جدّی شود / هر آینه شمشیرهایمان را که در حمایل است لمس خواهیم کرد

به دست جوانی چون شعله آتش، بزرگوار و بخشنده / برادری مورد اعتماد، پشتیبان حقیقت و دلاور

و ابوطالب او را همچنین «ظهیر» نامید. زیرا او بر هر چیزی ظاهر و چیره است و این نام «ظهیر» به اسماء الهی «الظاهر» و «الباطن» اشاره دارد.

(وسماهُ رسول الله: الرَّجُل)

عِنْدَ قَوْلِهِ ﷺ: "لِأَدْفَعَ الرَّايَةَ غَداً لِرَجُلٍ يُحِبُّ اللهَّ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّهُ اللهُّ وَرَسُولُهُ" يُرِيدُ بِقَوْلِهِ لِرَجُلٍ: أَنَّهُ الْكامِلُ فِي نَفْسِهِ وَكَانَ بِالْإِجْمَاعِ مِنْ عُلَمَاءِ الظَّاهِرِ قَدْ دَفَعَهَا رَسُولُ اللهَّ ﷺ قَبْلَ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَعَقْدَهَا أَوَّلًا لِلْأَوَّلِ وَثَانِيًا لِلثَّانِي فَرَجَعَا مَهْزُومَيْنِ وَقَدْ تَقَدَّمَ الْحَدِيثُ

وَالْخَبَرُ، فَأَطْلَقَ عَلَيْهِمَا إِسْـــمَ التَّأْنِيثِ، يُؤَيِّدُهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿إِن يَدْعُونَ مِن دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِن يَدْعُونَ إِلَّا شَـيْطَانًا مَّرِيدًا ۞ لَّعَنَهُ اللَّهُ ۘ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِـيبًا مَّفْرُوضًـا﴾[1] وَقَدْ كَانَ يُدْعَى الْأَوَّلَ خَلِيفَةَ رَسُــولِ اللهِ، وَالثَّانِي بِالْأَمْرَةِ، وَهَذَانِ إِسْــمَانِ هُمَا فِي الْحَقِيقَةِ لِمَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّ عِزُّهُ.

(وسماهُ عمهُ المقوم بن عبدالمطلب الصلصال)

وَالصَّلْصَالُ هُوَ التُّرَابُ عَالٍ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ، أَرَادَ بِهِ فِي لُغَةِ الْعَرَبِ الْحَرَكَةَ وَالسُّـرْعَةَ، وَكَانَ مَوْلَانَا عَزَّ عِزُّهُ شَــدِيدُ الْحَرَكَةِ، فَلِذَلِكَ كَنَّاهُ النَّبِيُّ عَزَّ عِزُّهُ: بِأَبِي تُرَابٍ، لِأَنَّهُ أَبٌ لِكُلِّ مَا خُلِقَ مِنْ التُّرَابِ.

و رســول الله او را مرد کامل نامید. هنگام این فرمایش او: «هر آینه فردا پرچم را به "مردی" می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد، و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند». مقصودش از کلمه «مرد»، آن است که او در نفسِ خود کامل است. و به اجماع علمای ظاهر، رسول الله عَزَّ عِزُّهُ پیش از آن روز پرچم را ابتدا برای «اولی» و سپس برای «دومی» بسته بود، اما هر دو شکست‌خورده بازگشتند – که حدیث و خبر آن پیش‌تر

[1] سوره نساء،آیه ۱۱۷و۱۱۸

آمده است. پس پیامبر بر آن دو نام مؤنث اطلاق کرد. این امر را این قول خداوند متعال تأیید می‌کند: ﴿آنان به جای او جز «موجودات مؤنث» را نمی‌خوانند، و جز شـیطان سرکش را نمی‌خوانند ۝ خداوند او را لعنت کرد، و شیطان گفت: هر آینه از بندگانت نصیبی معین برخواهم گرفت﴾. و «اولی» خلیفه رسول الله خوانده می شد و «دومی» فرمانروایی ، و این دو نامی اسـت که در حقیقت از آنِ مولای ما امیرالمؤمنین عَزَّعِزُّهُ است.

و عمویش، مقوم بن عبدالمطلب، او را صلصال نامید. و « صلصال» همان خاکی است که بر هر چیزی برتری دارد. در لغت عرب از آن، «حرکت» و «سرعت» اراده شـده است. و مولای ما عَزَّعِزُّهُ بسیار پر تحرک بود، به همین دلیل نبی عَزَّعِزُّهُ او را به «ابوتراب» کنیه داد، زیرا او پدرِ هر آن چیزی است که از خاک آفریده شده است.

(وسمتهُ ظئرهُ و هی دایتهُ. میموناً)

[٢٧٣] قَالَ مَوْلَانَا الصَّـادِقُ عَزَّعِزُّهُ: "كَانَتْ دَايَتُهُ الْهِلَالِيَّةُ بَدَوِيَّةً أَرْضَـعَتْهُ فِي الْبَادِيَةِ، وَأَخُوهُ فِي الرَّضَاعِ عُثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ" وَكَانَ عَلَى بَابِ الْبَيْتِ الْمَضْـرُوبِ لَهُمْ غَدِيرُ مَاءٍ، فَمَضَـتْ دَايَتُهُ لِبَعْضِ حَوَائِجِهَا وَبَقِيَ عُثْمَانُ بْنُ مَظعُونٍ وَعَلِيٌّ طِفْلَانِ يَحْبُوَانِ عَزَّوَجَلَّ تَعَالَى

عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا وَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ زَعَقَ عَلَى عُثْمَانَ فَهَرَبَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَانْقَلَبَ إِلَى الْغَدِيرِ، فَتَعَلَّقَ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعِزُّهُ بِرَجُلِ عُثْمَانَ وَعُثْمَانُ يُصْـيِحُ، فَجَاءَتْ دَايَتُهُ فَأَدْرَكَتْهُمَا وَهُمَا عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ فَقَالَتْ لِمَوْلَانَا عَزَّعِزُّهُ: يَا مَيْمُونُ لَقَدْ مَنَنْتَ عَلَيَّ بِوَلَدِي.

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ الْقَاضِي: رُوِيتُ أَنَّهَا قَالَتْ لَهُ: يَا مُجَمِّعُ قَدْ جَمَعْتُ عَلَى وَلَدِي وَفِي بَنِي هِلَالٍ بَيْتٌ يُقَالُ لَهُ: مَجْمَعٌ، أَيْ بَيْتُ مُبَارَكٍ.

(وسمتهُ جدتهُ: علياً)

مَأْخُوذٌ مِنَ الْعِلْمِ، وَكَذَلِكَ أَخْبَرَ عَنْ نَفْسِهِ عَلَى الْمِنْبَرِ فَقَالَ عَزَّعِزُّهُ: "أَنَا خَبِيرٌ بِمَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَعَالِمٌ بِمَا فِي الْأَرْحَامِ".

(وسماهُ اخوهُ جعفرٌ مرتضى)

فَهُوَ الَّذِي ارْتَضَى بِهِ أَهْلُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِمَاماً، وَهُوَ قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِمَامٌ﴾[1]

[1] سوره زخرف،آيه ٨٤

و دایه‌اش ظئر او را میمون نامید. مولای ما صـــادق عَزَّ‌عَزّهُ فرمود: «دایه‌اش از قبیله بنی‌هلال و بادیه‌نشین بود و او را در بادیه شیر داد، و برادر رضاعی او عثمان بن مظعون بود». و در کنار خیمه‌ای که برایشــان برپا شــده بود، آبگیری قرار داشــت. پس دایه‌اش برای انجام برخی کارهایش رفت و عثمان بن مظعون و علی در حالی که دو کودک چهار دست و پا رونده بودند باقی ماندند و او عزّ و جلّ از آنچه می‌گویند بسیار برتر و والاتر است و امیرالمؤمنین بر سر عثمان فریاد کشید، پس عثمان از برابر او گریخت و به ســوی آبگیر افتاد. پس مولایمان امیرالمؤمنین عَزَّ‌عَزّهُ پای عثمان را گرفت در حالی که عثمان فریاد می‌زد. در این هنگام دایه‌اش آمد و آن دو را در این حالت یافت و به مولایمان عَزَّ‌عَزّهُ گفت: «ای میمون (مبارک)، تو با نجات دادن پسرــم بر من منت نهادی».

محمد بن اسحاق قاضی گفته است: روایت کرده‌ام که آن زن به او گفت: «جمع‌کننده، تو پسرم را برایم جمع کردی». و در قبیله بنی‌هلال خاندانی است که به آن «مُجَمَّع» گفته می‌شود، یعنی خاندان مبارک.

و مادربزرگش او را علیاً نامید. این نام برگرفته از «عِلم» اســت، و او نیز خود بر منبر از خویش چنین خبر داد و فرمود عَزَّ‌عَزّهُ : «من به آنچه در آســمان‌ها و زمین اســت آگاه هستم، و به آنچه در رحم‌هاست دانا هستم».

و برادرش جعفر او را مرتضی نامید. پس او کسی است که اهل آسمان‌ها و زمین او را به عنوان امام پسندیدند . و این همان قول او عَزَّوَجَلَّ است که: ﴿و او ست آنکه در آسمان خداست و در زمین امام است﴾.

(وسماهُ الراهبُ الناموس شمعونَ الصفا)

فَالرَّاهِبُ عَلِمَ وَتَحَقَّقَ أَنَّهُ شَمْعُونُ الصَّفَا، فَلِذَلِكَ سَمَّاهُ بِإِسْمِهِ، وَقَدْ عَلِمَ مُعَلِّمُهُمْ أَنَّ شَمْعُونَ الصَّفَا هُوَ النَّامُوسُ الْأَعْظَمُ، فَلَمَّا نَظَرَ وَ الرَّاهِبُ إِلَى مَا بَدَا مِنْ أَفْعَالِهِ الْمُبْهِرَةِ سَمَّاهُ بِإِسْمِ شَمْعُونَ الصَّفَا.

و راهبِ ناموس او را [شمعون الصفا] نامید.

زیرا آن راهب دانست و به یقین دریافت که او همان شمعون الصفا (معادل شمعون پطرس در مسیحیت) است، به همین دلیل او را به نام وی نامید. و آموزگار شان دانسته بود که شمعون الصفا همان صاحب سرّ یا شریعت بزرگ الهی است. پس چون آن راهب کارهای شگفت‌آوری را که از او سر می‌زد دید، او را به نام شمعون الصفا نامید.

[٢٧٤] وَقَدْ قَالَ السَّـــــــــيِّدُ عِيـــسَى عَزَّعَزُّهُ لِمَوْلَانَا عَزَّعَزُّهُ : "يَا شَمْعُونْ، أَنْتَ صَخْرَتِي وَعَلَيْكَ بَنَيْتَ كَنِيسَـــتِي" وَكَذَلِكَ قَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ عَزَّعَزُّهُ : "أَنْتَ صَـــخْرَتِي وَعَلَيْكَ حَطَطْتَ رَحْلِي".

و سید عیسی (عزّ شأنه) به مولای ما (عزّ شأنه) فرموده است: «ای شمعون، تو صخره منی و بر تو کلیســـای خود را بنا کردم». و همچنین محمد (عزّ شـــأنه) به او فرمود: «تو صـــخره منی و بر تو رحلِ خود را نهادم (کنایه از ســـپردن کامل رســـالت و میراث معنوی)».

(وسمى نفسه جل اسمه على المنبر: ارسطاليس)

[٢٧٥] فَقَالَ عَزَّعَزُّهُ : "لِكُلِّ أُمَّةٍ أُرُسْـــطَالِيسَ وَأَنَا أَرِسْـــطُالِيسُ كُلَّ أَرِسْـــطَالِيسْ وَأَنَا أُرِسْطُالِيسُ هَذِهِ الْأُمَّةَ" مَعْنَاهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ عَالِمٌ وَأَنَا عَالِمُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَعَالِمُ كُلِّ عَالِمٍ.

و او جلّ ا سمه خود را بر منبر، ار سطو نامید، پس فرمود: «برای هر امتی یک ار سطو است، و من ار سطوىِ هر ار سطویی هستم، و من ار سطوی این امت هستم». معنایش این است: برای هر امتی دانشمندی است، و من عالمِ این امت و عالمِ هر عالمی هستم.

(واسمهُ في التوراة: بريا)

أَيْ بَرِيءٌ مِنْ الْوَالِدِ وَالْوَلَدِ وَمِنْ جَمِيعِ الْأَعْرَاضِ فَلَا يَدْخُلُ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا وَلَا يَتَحَدَّدُ فِي قِسْمَةٍ وَلَا يَدْخُلُ فِي عَدَدٍ وَلَا هُوَ مِنْ شَيْءٍ وَلَا فِي شَيْءٍ وَلَا عَلَى شَيْءٍ فَمَنْ قَالَ: إِنَّهُ مِنْ شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مُحْدِثًا وَمَنْ قَالَ: إِنَّهُ فِي شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مَحْصُورًا، وَمَنْ قَالَ: إِنَّهُ عَلَى شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مَحْمُولًا، سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا، عَلَا عَلَى الْعُلَى بِلَا مُبَايَنَةٍ، وَقَرُبَ بِلَا مُلَامَسَةٍ وَظَهَرَ بِلَا مُشَاهَدَةٍ وَاسْتَتَرَ بِلَا مُمَازَجَةٍ وَلَا مُشَابَهَةٍ وَلَا مُمَاثَلَةٍ.

و نام او در تورات، بریا ا ست. یعنی بریء و منزه از پدر و فرزند و از صفات غیر ذاتی است. پس هیچ یک از آنها بر او داخل نمی‌شود و به تقسیمی محدود نمی‌گردد و در عددی داخل نمی‌شود. و او نه از چیزی است، نه در چیزی و نه بر چیزی. پس هر کس بگوید او از چیزی است، او را مُحدَث قرار داده؛ و هر کس بگوید او در چیزی است، او را محصور قرار داده؛ و هر کس بگوید او بر چیزی ا ست، او را محمول قرار داده ا ست. پاک و منزه است او و از آنچه می‌گویند بسیار برتر است. بر فرازِ بلندی‌ها برتری یافت بدون جدایی، و نزدیک شد بدون تماس، و ظاهر شد بدون مشاهده، و پنهان گشت بدون آمیختگی و بدون شباهت و بدون همانندی.

(و اسمهُ فى الانجيل: إيليًّا)

وَتَفْسِيرُهُ: عَلِيٌّ وَهُوَ مُشْتَقٌّ مِنْ الْإِلَهِيَّةِ وَأَنَّهُ إِلَهُ الْآلِهَةِ وَرَبُّ الْأَرْبَابِ.

و نام او در انجیل، ایلیا است. و تفسیر آن «علیّ» است و از «الوهیت» مشتق شده است و اینکه او خدای خدایان و پروردگار پروردگاران است.

(و اسمهُ عند الكهنة: أبَا)

هَذَا مَأْخُوذٌ مِنْ الْأُبُوَّةِ، لِأَنَّهُ أَبُو الْآبَاءِ كَمَا قَالَ الْمَسِيحُ عَزَّعَزُّهُ لِلْحَوَارِيِّينَ: أَنَا مَاضٍ إِلَى أَبِي وَأَبِيكُمْ، أَيْ: إِلَهِي وَإِلَهِكُمْ.

و نام او نزد کاهنان، أَبَا ا ست. این نام از «اُبُوَّت» گرفته شده ا ست، زیرا او پدرِ پدران است. همانطور که مسیح عزّ شأنه به حواریون گفت: «من به سوی پدرم و پدر شما می‌روم»، یعنی: خدای من و خدای شما.

(و اسمهُ عندالهنود: كنكر)

أَرَادَ بِهِ أَنَّهُ صَاحِبُ الْكُرَّاتِ وَالدَّوْلَاتِ وَمَنْشِئُ الْأَشْيَاءِ.

و نام او نزد هندیان، کنکر ا ست. مقصود شان از آن این ا ست که او صاحب «کَرّات» (ادوار بازگشت) و «دولت‌ها» (ادوار حکومت حق) و پدیدآورنده اشیاء است.

(واسمهُ فی الزبور: أريا)

مَأْخُوذٌ مِنْ قَوْلِهِمْ عَنْ مُوسَى عَزَّ عِزُّهُ : رَبِّ ارْنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ وَهُوَ مَأْخُوذٌ مِنْ الرُّبُوبِيَّةِ وَهِيَ تَدُلُّ عَلَى الرُّؤْيَةِ كَمَا قَدْ عَلِمْنَا وَاعْتَقَدْنَا أَنَّهُ مَرَّئي مُعَايَنٌ.

و نام او در زبور، [أريا] ا ست. برگرفته از سخن آنها درباره مو سی (عزّ شأنه) ا ست: «پروردگارا، خود را به من بنمایان (اَرِنی) تا تو را بنگرم». و آن برگرفته از «ربوبیت» است و بر «رؤیت» (دیدن) دلالت دارد، چنانکه ما دانسته‌ایم و باور داریم که او دیدنی و قابل مشاهده است.

(وإسمهُ عندالروم: بطريق)

أَرَادُوا بِهِ أَنَّهُ الْبَطْرَكُ أَيْ بِطْرُكِ الْبَطَارِكَةِ وَقَدْ رُوِيَ أَنَّهُمْ أَرَادُوا بِهِ طَورَ سَيْنَاءَ لِتَجَلِّيهِ لِأَنَّهُ عَزَّعَزُّهُ تَجَلَّى لِلسَّيِّدِ مُوسَى الْكَلِيمِ عَزَّعَزُّهُ بِطُورِ سَيْنَاءَ وَقَدْ بَيَّنَ السَّيِّدُ الْمَسِيحُ عَزَّعَزُّهُ ذَلِكَ فَقَالَ: "جَاءَ النُّورُ مِنْ طَورِ سَيْنَاءَ وَاسْتَعْلَى وَعَلَا مِنْ النَّاصِرَةِ وَأَضَاءَ وَأَشْرَقَ مِنْ جِبَالِ فَارَانَ" وَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّ جِبَالَ فَارَانَ هِيَ جِبَالُ مَكَّةَ فَأَرَادَ بِهِ الرُّومَ مَاذَكَرْنَاهُ.

و نام او نزد روميان، بطريق است. مقصودشان از آن اين بود كه او پاتريارک است، يعنی اسقف اعظم اسقف‌ها. و روايت شده است كه مقصود شان از آن، «طور سينا» بود به خاطر تجلی او در آنجا، زيرا او عزّ شأنه بر سيد موسی كليم عزّ شأنه در طور سينا تجلی كرد. و سيد مسيح عزّ شأنه اين را چنين بيان فرموده است: «نور از طور سينا آمد، و از ناصره برخاست و بلند شد، و از كوه‌های فاران درخشيد و تابيد». و ما دانسته‌ايم كه كوه‌های فاران همان كوه‌های مكه است. پس مقصود روميان از آن نام، همين بود كه ذكر كرديم.

(وإسمهُ عندالفرس: باريا)

وَهُوَ مَأْخُوذٌ مِنْ خَلْقِ الْعَالِمِ أَيْ: بَرَأَهُمْ قَالَ السَّيِّدُ الْخَصِيبِيُّ شَرَفُ اللهُ مَقَامَهُ: بَلْ هُوَ بَارِئُ مَنْ بَرَأَ الْبَرَايَا فَالَّذِي بَرَأَ الْعَالَمَ هُوَ السَّيِّدُ الْمِيمُ عَزَّعِزُّهُ وَلَهُ بَارِئ بَرَأَهُ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ.

و نام او نزد پارسیان، باریا است. و آن برگرفته از آفرینش جهان است، یعنی: آنان را آفرید. سید خصیبی شرف الله مقامه فرموده است: «بلکه او آفریننده کسی است که آفریدگان را آفرید». پس آنکه جهان را آفرید، «سید میم» عزّ شأنه است، و او را نیز آفریننده‌ای است که او را آفریده و او همان «علیّ عظیم» است.

(و إسمهُ عندالرنج: حربيا)

تَفْسِيرُهُ حَرْبَةٌ يَحْمِلُهَا الزُّنُوجُ يَفْتَخِرُ بِهَا الْمَلِكُ إِنْ وَقَعَتْ فِي شَيْءٍ أَهْلَكَتْهُ وَدُمِّرَتْ عَلَيْهِ، وَمَنْ حَمَلَهَا عَزَّ بِهَا وَاعْتَصَمَ مِنْ عَدُوِّهِ فَسَمَّوْهُ بِإِسْمِ هَذِهِ الْحَرْبَةِ وَهُوَ كَذَلِكَ مَنْ عَرَفَهُ اعْتَزَّ بِمَعْرِفَتِهِ وَاعْتَصَمَ بِحَبْلِ اللهِ كَمَا قَالَ مَوْلَانَا عِزَّتْ آلَاؤُهُ فِي بَعْضِ خُطَبِهِ عَلَى مِنْبَرِ عَظَمَتِهِ: "يَعِزُّ ذَلِيلُهَا بِإِقْرَارِهِ وَيُذِلُّ عَزِيزُهَا بِإِنْكَارِهِ".

و نام او نزد «زَنج» (احتمالاً زنگیان)، حربیا اســـت. تفســـیر آن «حَربَه» (زوبین یا نیزه کوتاه) ا ست که زنگیان آن را حمل می‌کنند و پاد شاه به آن افتخار می‌کند. اگر به چیزی برخورد کند، هلاک و نابودش می سازد، و هر کس آن را حمل کند، به و سیله آن عزیز و از د شمنش در امان می‌ماند. پس او را به نام این حربه نامیدند. و او نیز چنین ا ست؛ هر کس او را بشنا سد، به معرفتش عزیز می شود و به ریسمان الهی چنگ می‌زند. همانطور که مولای ما عزتش بزرگ باد در یکی از خطبه‌هایش بر منبر عظمتش فرمود: «خوارِ آن با اقرار به او عزیز می‌شود، و عزیزِ آن با انکار او خوار می گردد».

(وإسمهُ عندالحبشة: تبریک)

وَتَبْرِيكٌ فِي بِلَادِهِمْ شَـــجَرَةٌ يَعْبُدُونَهَا وَهِيَ عَطِرَةُ الرَّائِحَةِ كَثِيرَةُ الظِّلِّ وَهُوَ مَأْخُوذٌ مِنْ قَوْلِ اللهِ تَعَالَى: ﴿فَسَقَىٰ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾[1]

و نام او نزد حبشیان، تبریک ا ست. و «تبریک» در سرزمینشان درختی ا ست که آن را می‌پرســـتند و آن خوش‌بو و پر ســـایه اســـت. و این نام برگرفته از قول خداوند متعال

[1] سوره قصص،آیه۲۴

است: ﴿پس برای آن دو گوسفندان را آب داد، سپس به سوی سایه بازگشت و گفت: پروردگارا، من به هر خیری که به سویم نازل کنی، نیازمندم﴾.

[٢٧٦] وَقَدْ سُئِلَ مَوْلَانَا الصَّادِقُ عَزَّعِزُّهُ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ: "الظِّلُّ هَاهُنَا الْمَعْنَى أَيْ رَجَعَ مُوسَى إِلَى مَعْنَاهُ وَافْتَقَرَ إِلَيْهِ وَلَا يَكُونُ الْإِسْمُ فَقِيرًا إِلَّا إِلَى مَعْنَاهُ لَا إِلَى شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ، فَآوَى إِلَيْهِ لِأَنَّهُ رَبُّهُ الْقَادِرُ عَلَيْهِ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ الْمُنْعِمُ عَلَيْهِ، وَمُوسَى عَبْدُهُ الْفَقِيرُ إِلَيْهِ".

وَكُلُّ ظِلٍّ فِي كِتَابِ اللهِ تَعَالَى فَهُوَ مَحْمُودٌ مِثْلُ قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ ﴿وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ❁ فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ❁ وَطَلْحٍ مَّنضُودٍ ❁ وَظِلٍّ مَّمْدُودٍ ❁ وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ ❁ وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ❁ لَّا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ ❁ وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ ❁ إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنشَاءً ❁ فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا ❁ عُرُبًا أَتْرَابًا ❁ لِّأَصْحَابِ الْيَمِينِ ❁ ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ ❁ وَثُلَّةٌ مِّنَ الْآخِرِينَ﴾[١]

إِلَّا ظَلَّيْنِ أَحَدُهُمَا: قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿انطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ ❁ لَّا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ ❁ إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ ❁ كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ ❁ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ❁ هَٰذَا يَوْمُ لَا يَنطِقُونَ ❁ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ ❁ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ﴾[٢]

[١] سوره واقعه،آیه ٢٧_٤٠

[٢] سوره مرسلات،آیه ٣٠_٣٧

فَهَذَا الظِّلُّ بِعَيْنِهِ هُوَ عَائِشَــةُ، وَالجُمَالَاتُ: طَلْحَةُ وَمَرْوَانُ وَعَمْرو بْنُ الْعَاصِ وَأَشْــبَاهُهُمْ، وَعَائِشَةُ فَهِيَ الحُمَيْرَاءُ وَالصُّفَيْرَاءُ، وَهُمْ عُيُونُ السُّوءِ الَّذِينَ لَعَنَهُمْ رَسُولُ اللهِ ﷺ.

و از مولای ما صادق عزّ شأنه درباره این آیه سؤال شد، پس فرمود: «"ظل" (سایه) در اینجا همان "معنی" است. یعنی موسی به سوی "معنی" خود بازگشت و به او نیازمند شد. و "اسم" جز به "معنی" خود به هیچ چیز دیگری نیازمند نمی‌باشد. پس به او پناه برد، زیرا او پروردگارش، قادر بر او، علیّ عظیم و نعمت‌دهنده بر اوســت، و موســی بنده نیازمند به اوست».

و هر «ظلی» در کتاب خداوند متعال، ســتوده و پســندیده اســت، مانند این قول او عزّوجلّ: ﴿و یاران دست راست، چه یاران دست راستی! ❀ در میان درختان سدر بی‌خار، ❀ و درختان موز که میوه‌اش بر هم چیده شده، ❀ و سایه‌ای پایدار، ❀ و آبی ریزان، ❀ و میوه‌ای فراوان، ❀ نه بریده و نه ممنوع، ❀ و بسترهایی برافرا شته، ❀ ما آنان را آفرینشــی [نو] آفریدیم، ❀ و آنان را دوشــیزه قرار دادیم، ❀ شــوهر دوســت و هم‌ســال، ❀ برای یاران دســت راســت، ❀ گروهی از پیشــینیان، ❀ و گروهی از پسینیان﴾.

مگر دو ظل (ســایه مذموم)؛ یکی از آن دو: قول خداوند متعال: ﴿بروید به ســوی ســایه‌ای ســه شــاخه، ❀ نه ســایه‌بخش اســت و نه از گزند شــعله باز می‌دارد. ❀ آن

[دوزخ] شراره‌هایی چون کاخ می‌افکند، ❁ گویی شـــترانی زرد رنگ‌اند. ❁ وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان. ❁ این روزی اســـت که ســـخن نمی‌گویند، ❁ و به آنان اجازه داده نمی‌شود تا عذرخواهی کنند. ❁ وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان﴾.

پس این ظل مشخصاً همان عایشه است، و شتران زرد طلحه و مروان و عمرو بن عاص و امثال آنان هستند. و عایشه همان حمیراء و صفَیراء (زن سرخ‌رو و زردچهره) است، و آنان همان «چشمان پلیدی» هستند که رسول الله عزّ شأنه آنان را لعنت کرد.

[۲۷۷] فَقَالَ رَسُـــولُ اللهِ عَزَّعَزَّهُ: "لَعَنَ اللهُ عُيُونَ السُّـــوءِ" وَهُمْ الْأَوَّلُ وَالثَّانِي وَالثَّالِثُ وَمُعَاوِيَةُ وَعَمْرو بْنُ الْعَاصِ، وَالظِّلُّ الثَّانِي فِي سُـــورَةِ الْوَاقِعَةِ فِي ذِكْرِهِ أَصْـــحَابَ الشِّـــمَالِ فَقَالَ: ﴿وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ ❁ فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ ❁ وَظِلٍّ مِّن يَحْمُومٍ ❁ لَّا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ ❁ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَٰلِكَ مُتْرَفِينَ ❁ وَكَانُوا يُصِرُّـــونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ﴾[۱]

پس رسـول الله عزّ شـأنه فرمود: «خداوند چشـمان پلیدی را لعنت کند». و آنان اولی و دومی و سومی و معاویه و عمرو بن عاص هستند. و ظل دوم در سوره واقعه در ذکر «اصحاب شمال» آمده است که فرمود: ﴿و یاران دست چپ، چه یاران دست چپی!

[۱] سوره واقعه،آیه ۴۱-۴۶

❁ در میان باد گرم و آب جوشان، ❁ و سایه‌ای از دود سیاه، ❁ نه سرد و نه خوشایند.

❁ آنان پیش از این در ناز و نعمت بودند، ❁ و بر گناه بزرگ اصرار می‌ورزیدند﴾.

[٢٧٨] وَرُوِيَ عَنْ سَيِّدِنَا سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ أَنَّهُ رَأَى عَائِشَةَ فِي غَزْوَةٍ مِنَ الْغَزَوَاتِ مَعَ رَسُولِ اللهِ عَزَّعَزَّهُ فِي الْهَوْدَجِ، وَكَانَ سَلْمَانُ إِلَى جَانِبِ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ فَقَالَ مَوْلَانَا: "يَاسِرْهُنَّكَ الْمُؤْمِنِينَ" فَقَالَ لَهُ: "لَبَّيْكَ يَاكِي خَسِرُوا" فَقَالَ: "بِكُو يَا زَرْدُ وَبَكُوبَا سَرْخٍ "فَقَالَ مَوْلَانَا: "أَرَهُ".

وَهَذِهِ الشَّجَرَةُ الَّتِي تُقَدَّمُ ذِكْرُهَا أَنَّهَا تَبْرِيكٌ كَثِيرَةُ الْمَنَافِعِ كَمَا قَدْ وَرَدَ وَهِيَ إِنْ وَقَعَ عَلَيْهَا شَيْءٌ أَهْلَكَتْهُ وَإِنْ وَقَعَتْ عَلَى شَيْءٍ أَهْلَكَتْهُ وَمَنْ عَرَفَهَا أَنْجَتْهُ.

(وسمته الارمن: آفريقا)

وَهُوَ مَأْخُوذٌ مِنْ الْفَرْقِ فَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ فَرْقُ مَا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ قَوْلًا وَفِعْلًا فَمَنْ عَرَّفَهُ بِمَعْنَوِيَّتِهِ فَهُوَ مِنْ حِزْبِهِ وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِمَعْنَوِيَّتِهِ فَهُوَ مِنْ الْفَرْقِ الثَّانِي وَحِزْبِهِ لِأَنَّهُ سُمِّيَ الْفَارُوقَ، إِذْ لَمْ يُفَرِّقْ قَطُّ غَيْرُهُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَلِذَلِكَ سُمِّيَ الدِّرْيَاقُ الْفَارُوقُ لِأَنَّهُ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْإِسْمِ وَالْجِسْمِ، فَمَنْ عَرَفَ مَوْلَانَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ بِالْمَعْنَوِيَّةِ فَقَدْ فَارَقَ الْجَهْلَ وَاتَّبَعَ

الْحَقَّ كَمَا قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ﴾[1] الْمُعَايِنُ الْمَنْظُورُ، الرَّبُّ الْمَوْجُودُ، الَّذِي بَانَ وَظَهَرَ وَقَدْ قَالَ فِي بَعْضِ خُطَبِهِ: "أَنَا الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَالْفَارُوقُ الْأَعْظَمُ".

و از سرور ما سلمان فارسی تسلیم بر او باد روایت شده است که او عایشه را در یکی از غزوات همراه رسول الله عَزَّعَزَّهُ در هودج دید، و سلمان در کنار مولای ما امیرالمؤمنین عَزَّعَزَّهُ بود، پس مولای ما فرمود: «يَاسِرْهُنَّكَ الْمُؤْمِنِينَ» پس به او گفت: «لَبَّيْكَ يَاكِي خَسِرُوا» پس فرمود: «بِكُو يَا زَرْدُ وَبَكْوبَا سَرْخٍ» (گویا به فارسی: بگو ای زرد و بکوب آن سرخ را) پس مولای ما فرمود: «أَرَهُ».

و این درختی که پیشتر ذکر آن آمد، آن مایه برکت بسیار است و منافع بسیاری دارد، چنانکه وارد شده است، و آن اگر چیزی بر آن افتد هلاکش کند و اگر بر چیزی افتد هلاکش کند، و هر که آن را بشناسد، نجاتش دهد.

و ارامنه آن را: آفریقا (افریقا) نامیدند. و آن برگرفته از «الْفَرْقِ» (جدایی/ تمایز) است، پس امیرالمؤمنین عَزَّعَزَّهُ جداکننده میان حق و باطل در گفتار و کردار است. پس هر که او را به معنویتش بشناسد، از حزب اوست، و هر که او را به معنویتش انکار کند، او از دومی(عمر) و حزب اوست؛ زیرا او «فاروق» نامیده شد، چرا که هرگز جز او میان

[1] سوره نور،آیه ۲۵

حق و باطل جدایی نینداخت. و از این رو «درياق الفاروق» نامیده شـــد، زیرا میان «اســـم» و «جســـم» جدایی می‌اندازد. پس هر که مولای ما امیرالمؤمنین عَزَّعَزُّهُ را به «معنویت» بشـناسـد، به تحقیق از جهل جدا شـده و از حق پیروی کرده اسـت، چنانکه خداوند عَزَّوَجَلَّ فرمود:(آن روز خداوند دین حقشـان را به تمام به آنان می‌دهد و می‌دانند که خدا همان حق آشکار است). آن مشاهده شده‌یِ نگریسته شده ، پروردگار موجود، که آشکار و هویدا گشت. و در برخی از خطبه‌هایش فرمود: «من صدیق اکبر و فاروق اعظم هستم».

(وسمته الديلم:هو)

[۲۷۹] وَكَانَ سَلْمَانُ مِنْهُ السَلامُ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ: "يَاهُو يَاهُو يَا مِن لَا يُعْلَمُ مَاهُو إِلَّا هُوَ" وَقَدْ قَالَ اللهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ: ﴿اللهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۚ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ ۗ وَمَنْ أَصْـــدَقُ مِنَ اللهِ حَدِيثًا﴾[۱] وَمِنْ سَـــبِيلِكَ أَنْ تَعْرِفَ الْهَاءَاتِ الَّتِي فِي كِتَابِ اللهِ تَعَالَىٰ الْمَعْرُوفَةِ بِهَاءَاتِ الْوُجُودِ مِثْلَ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿كَلَّا ۖ بَلْ ۜ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۞ كَلَّا إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ ۞ ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُو الْجَحِيمِ ۞ ثُمَّ يُقَالُ هَٰذَا الَّذِي كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ﴾[۲] وَمَثْلُ قَوْلِهِ يَوْمَ الْكَشْفِ وَالرَّجْعَةِ: ﴿وَلَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ عِندَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ

[۱] سوره نساء،آیه ۸۷

[۲] سوره مطففین،آیه ۱۴_۱۷

لَهُ ۚ حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ ۖ قَالُوا الْحَقَّ ۖ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾[۱] فَهَذَا وَمَا أَشْبَهَهُ مِنْ هَاءَاتِ الْوُجُودِ.

و دیلم آن را نامیدند: هو و سلمان سلام از او باد در دعای خود می‌گفت: «ای هو، ای هو، ای آنکه دانسته نمی‌شود چیست ماهیت او و مگر خودِ او». و خداوند تعالی در کتابش فرموده است:(خداوند، هیچ معبودی جز او نیست؛ قطعاً شما را در روز قیامت که شکی در آن نیست گرد می‌آورد، و چه کسی از خدا راستگوتر است؟

و بر تو لازم است که «هاءات» موجود در کتاب خداوند تعالی را که به «هاءاتِ وجود» معروفند، بشناسی. مانند این فرموده خدای تعالی: (نه چنین است! بلکه آنچه مرتکب می‌شدند بر دل‌هایشان زنگار بسته است * نه چنین است! آنان در آن روز از پروردگارشان محجوبند * سپس آنان به دوزخ درآیند * آنگاه گفته شود: این همان چیزی است که آن را دروغ می‌انگاشتید)

و مانند فرموده‌ی او در روز «کشف» و «رجعت»: (و شفاعت نزد او سودی نمی‌بخشد مگر برای آن کس که به او اذن دهد؛ تا آنگاه که هراس از دل‌هایشان برطرف شود، گویند: پروردگارتان چه گفت؟ گویند: حق را گفت؛ و او بلندمرتبه و بزرگ است). پس این و آنچه مانند آن است، از «هاءاتِ وجود» می‌باشد.

---

[۱] سوره سبأ،آیه ۲۳

[٢٨٠] وَقَدْ قَالَ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعِزُّهُ فِي بَعْضِ كَلَامِهِ الْمُحْكَمِ: "أَنَا مَعْنَى كُلِّ هُوَ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى". وَمِنْ أَسْمَائِهِ الَّتِي كَانَ يَدْعُوهُ بِهَا الْأُمَمُ فِي الدَّارِ قَبْلَ الْبَشَرِ وَهُمْ: الْجِنُّ وَالْبَنُّ وَالطَّمُّ وَالرَّمّ وَالْجَانُّ وَهُمُ الْجِنُّ فَكَانُوا يَدْعُونَهُ: الْبِرُّ الرَّحِيمُ فَيَقُولُونَ: يَابِرُّ يَا رَحِيمُ، يُؤَيِّدُ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلُ نَدْعُوهُ ۖ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ﴾[١] وَقَالَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ: ﴿وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ﴾[٢] وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِن قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِّمَّا جَاءَكُم بِهِ ۖ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَن يَبْعَثَ اللَّهُ مِن بَعْدِهِ رَسُولًا ۚ كَذَٰلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ﴾[٣]

وَيُوسُفُ هَذَا هُوَ يُوسُفُ بْنُ مَاكَانَ النَّبِيُّ الَّذِي بَعَثَهُ اللَّهُ إِلَى الْجَانِّ، وَكَانَ مَوْلَانَا جَلَّ جَلَالُهُ يُدْعَى فِيهِمْ بِالْبِرِّ الرَّحِيمِ بِدَلِيلِ هَذِهِ الْآيَةِ، فَهَذَانِ الْإِسْمَانُ مِنْ أَسْمَائِهِ الَّتِي كَانَ يَدْعُوهُ بِهِمَا الْعَوَالِمَ الْخَمْسَةَ الَّذِينَ ذَكَرْنَاهُمْ أَوَّلاً. وَلِلَّهِ عَزَّتُ الْآؤهُ أَسْمَاءٌ كَثِيرَةٌ لَا تُحْصَى وَلَا تُعَدُّ وَلَا تُحْصَرُ مُنْذُ إِبْدَاءِ الْعَالَمِ إِلَى وَقْتِنَا هَذَا يُسْمَى بِهَا وَلَهُ فِي الْقُرْآنِ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ إِسْماً مِنْهَا: الْمُسَبِّحُ، الْمُقَدَّسُ، التَّالِي، الشَّاكِرُ، الذَّاكِرُ، الْحَامِدُ، الْمُصَلِّي، وَمَا أَشْبَهَهُمَا مِنْ الْأَسْمَاءِ وَهِيَ مَعْرُوفَةٌ مَشْهُورَةٌ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا ۖ وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ ۚ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾[٤]

[١] سوره طور،آيه ٢٨
[٢] سوره حجر،آيه ٢٧
[٣] سوره غافل،آيه ٣٤
[٤] سوره اعراف،آيه ١٨٠

أَفَيَحْسُنُ أَنْ يَكُونَ أَحَدُنَا فِي شِدَّةٍ وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَسْأَلَ اللهَ كَشْفَهَا عَنْهُ أَنْ يَقُولَ: يَا مُسَيْطِرُ يَا مُدَمْدِمُ؟ لَا، بَلْ يُحْسِنُ أَنْ يَقُولَ: يَا سَلَامُ سَلِّمْنِي، يَا حَافِظُ احْفَظْنِي، فَأَمَرَكَ أَنْ تَدْعُوهُ لِمَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ الشِّدَّةِ بِالْإِسْمِ الَّذِي يَلِيقُ بِخَلَاصِكَ مِمَّا أَنْتَ فِيهِ أَنْ تَخُصَّهُ سُبْحَانَهُ مِنْ أَسْمَائِهِ الحُسْنَى بِالْحَيِّ وَالْعَالِمِ وَالْقَادِرِ، فَهَذَا يَا وَلَدِي مَتَّعَنِي اللهُ بِكَ، مَا وَصَلَ إِلَى وَعَلِمْتُهُ، نَسْأَلُ اللهَ بَلَاغَاً فِي حَقِيقَةِ مَعْرِفَتِهِ بِمَنِّهِ وَطُولُهُ وَرَحْمَتِهِ.

وَمِنْ أَسْمَاءِ مَوْلَانَا عَزَّ عِزُّهُ: الْمَلِكُ، الْحَقُّ، الْمُبِينُ، الَّذِي اسْتَخْرَجْنَاهُ بِتَوْفِيقِ اللهِ تَعَالَى وَأَضَفْنَاهُ إِلَى مَارَوَيْنَاهُ عَنْ سَيِّدِنَا شَيْخِنَا أَبِي عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنِ بْنِ حَمْدَانَ الْخَصِيبِيِّ شَرَفُ اللهُ مَقَامَهُ وَالْفَضْلُ لَهُ فِيمَا نُورِدُهُ لِأَنَّنِي وَلَدُهُ وَغَرْسُهُ، وَهُوَ أَنَّهُ مِنْ أَسْمَائُهُ عَزَّ عِزُّهُ: الْمَوْتُ بِدَلِيلِ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَلَقَدْ كُنتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِن قَبْلِ أَن تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ﴾[1]

وَكَانَ عَزَّ عِزُّهُ يَقُولُ فِي الْحَرْبِ: "أَنَا الْمَوْتُ" وَبِهَذَا الْإِسْمِ كَانَتْ تُسَمِّيهِ الْعَرَبُ إِذَا بَرَزَ إِلَيْهَا فِي الْقِتَالِ، يَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: جَاءَكُمْ الْمَوْتِ. وَقَوْلُهُ عَزَّ عِزُّهُ لِلْمُخْتَبَرِ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُلْجِمٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أُشَدِّدُ حَيَازِيمَكَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَاقِيكَ .

فَكَانَ هَذَا أَمْراً مِنْهُ لِعَبْدِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يُشَدِّدَ حِيَازِيمَهُ لِلْمَوْتِ فِي الْأَمْرِ الَّذِي أَمَرَهُ بِهِ.

يُؤَيِّدُ ذَلِكَ قَوْلُ شَيْخِنَا الْخَصِيبِيِّ شَرَفِ اللهُ مَقَامَهُ فِي قَصِيدَتِهِ اللَّامِيَّةِ:

وَالْمَوْتُ أَعْلَى مِنَ الْقَتْلِ … وَالْحَدِيثُ يَطُولُ

[1] سوره آل عمران ،آيه ١٤٣

"فَالْمَعْنَى هُوَ الْمَوْتُ وَالْإِسْمُ هُوَ الْقَتْلُ" سَمَّتْ الْعَرَبُ مَوْلَانَا جَلَّ ذِكْرُهُ بِهَذَا الْإِسْمِ أَنَّهُ لَمَّا كَانَ فِي يَوْمِ بَدْرٍ وَرُوِيَ لِمَا شَاهَدْتُهُ مِنْ عَظِيمِ بَأْسِهِ، فَكَانَ بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمِ إِذَا لَقِيَ الرَّجُلُ الرَّجُلَ يَقُولُ لَهُ: إِلَى اين تَرِيد؟ فَيَقُولُ: أُرِيدُ أَنْ أَمْضِيَ إِلَى يَتِيمِ أَبِي طَالِبٍ يَعْنِي بِهِ سَيِّدَنَا الرَّسُولَ عَزَّعَزَّهُ لِأُجَادِلَهُ وَأُفَاضِلُهُ. فَيَقُولُ لَهُ: إِرْجِعْ عَنْ مَقْصِدِكَ فَإِنَّ الْمَوْتَ مَعَ يَتِيمِ أَبِي طَالِبٍ يَسِيرُ إِذَا سَارَ وَيَقِفُ إِذَا وَقَفَ، فَلَمَّا كَانَ فِي يَوْمِ أُحُدٍ كَانَ كُلُّ مَنْ رَآهُ فِي يَوْمِ بَدْرٍ تَحَايَدَ عَنْهُ فِي يَوْمِ أُحُدٍ وَيُوَلِّي هَرَباً وَمَنْ لَمْ يَرَهُ يَوَدُّ أَنَّهُ رَآهُ فَأَنْزَلَ اللهُ سُبْحَانَهُ عَلَى رَسُولِهِ عَزَّعَزَّهُ: ﴿وَلَقَدْ كُنتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِن قَبْلِ أَن تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ﴾

و مولای ما امیرالمؤمنین عَزَّعَزَّهُ در برخی از سخنان محکم خود فرمود: «من معنای هر "هُوَ" در کتاب خداوند تعالی هستم».

و از نام‌های او که امت‌ها در سرای پیش از بشر ـ او را بدان می‌خواندند، و آنان عبارت بودند از: «الْجِنّ» و «الْبَنّ» و «الطَّمّ» و «الرَّمّ» و «الْجَانّ» و ایشان همان «الْجِنّ» هستند؛ پس او را: نیکو کار مهر بان می‌خوا ند ند و می‌گفتند: ای «بِرّ»، ای «رحیم». این را فرموده‌ی خدای تعالی تأیید می‌کند:(ما از پیش او را می‌خواندیم؛ به راستی او، همان "او" نیکوکار مهربان است). و (جَلَّ ثَنَاؤُهُ) فرمود: (و "الجانّ" را پیش از آن، از آتش سوزان آفریدیم).

و فرمودهٔ‌ی او عَزَّوَجَلَّ: (و به راستی "یوسف" پیش از این دلایل روشن برای شما آورد، اما شما همواره در آنچه او برایتان آورده بود، تردید داشتید؛ تا آنکه چون درگذشت، گفتید: خداوند پس از او هرگز رسولی برنخواهد انگیخت. این گونه خداوند هر اسرافکار شکاکی را گمراه می‌سازد).

و این یوسف، همان یوسف بن ماکان پیامبر است که خداوند او را به سوی «الجانّ» فرستاد، و مولای ما جَلَّ جَلَالُهُ در میان آنان به «الْبِرُّ الرَّحِيمُ» خوانده می‌شد، به دلیل این آیه. پس این دو نام، از نام‌های اوست که «عوالم پنجگانه» که نخست ذکر کردیم، او را بدان‌ها می‌خواندند.

و خداوند را نام‌های بسیاری است که به شمار و عدد در نمی‌آید و از ابتدای آفرینش عالم تا زمان ما بدین نام‌ها خوانده می‌شود، و او در قرآن نود و نه نام دارد، از جمله: «الْمُسَبِّحُ» ، «الْمُقَدَّسُ» ، «التَّالِي» ، «الشَّاكِرُ» ، «الذَّاكِرُ»)، «الْحَامِدُ» ، «الْمُصَلِّي» ، و نامهایی مانند اینها، که شناخته شده و مشهور هستند، چنانکه خداوند فرمود: (و نام‌های نیکو از آنِ خداوند است؛ پس او را با آنها بخوانید، و آنان را که در نام‌های او کژروی می‌کنند واگذارید؛ به زودی به آنچه می‌کردند جزا داده خواهند شد).

آیا نیکوست که یکی از ما در شدتی باشد و بخواهد از خدا رفع آن را بخواهد، بگوید: ای چیره ، ای هلاک‌کننده؟ نه، بلکه نیکوست که بگوید: ای ایمنی‌بخش ، مرا سلامت

دار، ای نگهدارنده ، مرا حفظ کن. پس تو را امر کرد که او را برای آن شــدتی که در آن هستی، به نامی بخوانی که شایستهی رهایی تو از آن و ضعی است که در آنی، که او را از میان نامهای نیکویش به «الْحَيّ» (زنده) و «الْعَالِمِ» (دانا) و «الْقَادِرِ» (توانا) مخصوص گردانی. پس این است ای فرزندم، خداوند مرا از تو بهرهمند سازد، آنچه به من رسید و دانستم. از خداوند رسیدن به حقیقت معرفتش را به فضل و بخشش و رحمتش مسئلت داریم.

و از نامهای مولای ما عَزَّوَجَلَّ : «الْمَلِكُ» ، «الْحَقُّ» ، «الْمُبِينُ» اســت، که آن را به توفیق خداوند تعالی استخراج کردیم و به آنچه از سرورمان و شیخمان ابی عبدالله الحسین بن حمدان الخصــیبی شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ روایت کردیم، افزودیم. و در آنچه میآوریم از آنِ اوســت، زیرا من فرزند او و پروردهی اویم. و آن این اســت که از نامهای او عَزَّوَجَلَّ : مرگ اســت، به دلیل فرمودهی خدای تعالی: (و شــما مرگ را آرزو میکردید، پیش از آنکه با آن روبرو شــوید؛ پس او را دیدید در حالی که مینگریســتید). و در جنگ میفرمود: «من مرگ هستم». و عرب هنگامی که در نبرد به سوی آنان آشکار می شد، او را بدین نام میخواندند؛ برخی به برخی دیگر میگفتند: مرگ به سراغتان آمد. و فرمودهی او عَزَّوَجَلَّ به آزمودهشــده عبدالرحمن بن ملجم عَلَيْهِ السَّــلَامُ: (کمربندهایت را برای مرگ محکم ببند که قطعاً مرگ تو را ملاقات خواهد کرد).

پس این امری بود از او به بنده‌اش عَلَيْهِ السَّلَامُ که کمربندهایش را برای مرگ در آن امری که او را بدان فرمان داده بود، محکم ببندد.

این را فرموده‌ی شیخ ما الخصیبی در قصیده‌ی لامیّه‌اش تأیید می‌کند: و مرگ برتر از "القتل" است.

و سخن طولانی است..........

«پس "المعنی" همان مرگ است و "الإسم" همان "القتل" است». عرب مولای ما را بدین نام نامیدند زیرا هنگامی که در روز بدر بود، و روایت شده به خاطر آنچه از شدت دلاوری‌اش مشاهده کردم، پس از آن روز چنین بود که هرگاه مردی مردی را ملاقات می‌کرد، به او می‌گفت: به کجا می‌روی؟ می‌گفت: می‌خواهم نزد «یتیم ابی طالب» بروم – که منظورش سرور ما الرسول عَزَّعَزَّهُ بود - تا با او مجادله و مفاخره کنم.

پس به او می‌گفت: از مقصدت بازگرد، زیرا مرگ همراه «یتیم ابی‌طالب» است؛ هرگاه او راه رود، راه می‌رود و هرگاه بایستد، می‌ایستد. پس چون روز احد فرا رسید، هر کس که او را در روز بدر دیده بود، در روز احد از او کناره می‌گرفت و گریزان پشت می‌کرد، و هر کس او را ندیده بود، آرزو می‌کرد که ای کاش او را می‌دید. پس خداوند سبحان بر رسولش عَزَّعَزَّهُ نازل فرمود: (و شما مرگ را آرزو می‌کردید، پیش از آنکه با آن روبرو شوید؛ پس او را دیدید در حالی که می‌نگریستید).

(وتسمي في يوم بدر بالسمعمع)

[٢٨١] وَهُوَ مَا رَوَيْنَاهُ بِإِسْنَادِهِ فَحَذَفْنَاهُ خَوْفَ الْإِطَالَةِ عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ قَالَ: قَالَ لِي عُثْمَانُ: أَتُحِبُّ عَلِيًّا؟ قُلْتُ: نَعَمْ كَيْفَ لِأُ أحَبَّهُ وَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ لَهُ: "أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَانْبِي بَعْدِي".

و آن چیزی است که ما با اسنادش روایت کردیم، پس آن را از ترس طولانی شدن (کلام) حذف کردیم، از مصعب بن سعد از پدرش سعد بن ابی وقاص که گفت: عثمان به من گفت: آیا علی را دو ست داری؟ گفتم: آری، چگونه او را دو ست ندا شته با شم در حالی که از رسول الله (ﷺ) شنیدم که به او می‌فرمود: «تو برای من به منزله‌ی هارون برای موسی هستی، جز اینکه پیامبری پس از من نیست».

[٢٨٢] وَرَأَيْتُهُ بَارِزًا فِي يَوْمِ بَدْرٍ وَهُوَ يَحَمْحِمُ كَمَا يَحَمْحِمُ الْفَرَسَ وَهُوَ يَقُولُ: "بَازِلْ عَامَيْنِ حَدِيثُ السِّنِّ سَمعمع اللَّيْلَ كَأَنِّي لِمِثْلِ هَذَا وَلَدَتْنِي أُمِّي"

قَالَ: فَمَا رَجَعَ حَتَّى خَضَبَ سَيْفُهُ دَمًا.

و او را در روز بدر دیدم که آ شکارا به میدان آمده بود و شیهه می‌کشید چنانکه ا سب شیهه می‌کشد، و می‌فرمود: شتر قوی دو ساله،سریع و سبکبار در شب گویی مادرم مرا برای چنین روزی زاده است».

گفت: پس بازنگشت تا آنكه شمشيرش به خون رنگين شد.

[٢٨٣] وَرُوِيتُ بِغَيْرِ هَذَا الْإِسْنَادِ أَنَّهُ كَانَ يُهَمُّهُمْ كَمَا يُهَمُّهُمْ الْأَسَدُ وَهُوَ يَقُولُ: "مَا يَنْقِمُ الْحَرْب جَوَاداً مِنِّي سَمِعْمَعُ اللَّيْلَ كَأَنِّي جِنِّي لِمِثْلِ هَذَا وَلَدَتْنِي أُمِّي"

فَقَوْلُهُ سَمِعْمَعُ اللَّيْلَ كَأَنِّي جِنِّي: أَيْ أَجُولُ اللَّيْلَ، وَقِيلَ: أَرَادَ بِالسَّمَعمَعِ الذِّئْبَ، هَذَا مَا رَوَيْنَاهُ فِي يَوْمِ بَدْرٍ عَنِ اهْلِ الظَّاهِرِ.

و به سندى ديگر روايت كردم كه او بر آنان غرّش مى‌كرد چنانكه شير غرّش مى‌كند، و مى‌فرمود: جنگ چه عيبى از قهرمانى چون من مى‌يابد؟ (سريع‌السيرِ شب، گويى كه جنى هستم مادرم مرا براى چنين روزى زاده ا ست». پس فرموده‌ى او: يعنى «در شب مى‌گردم»، و گفته شده: منظور از «السَّمَعمَعِ» گرگ بوده ا ست. اين آن چيزى ا ست كه ما درباره روز بدر از «اهل ظاهر» روايت كرديم.

[٢٨٤] وَأَمَّا مَا رَوَيْنَاهُ عَنِ الْخَاصَّةِ فِي يَوْمِ بَدْرٍ فَهُوَ مَا حَدَّثَنِي بِهِ شَيْخِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بِإِسْنَادِهِ مَرْفُوعاً إِلَى عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ لِأَصْحَابِهِ فِي يَوْمِ بَدْرٍ: "إِنَّ إِلَهَكُمْ قَدْ حَضَرَكُمْ فِي هَذَا الْيَوْمِ عَلَيْهِ جُبَّةٌ صُوفٍ بَيْضَاءُ بِغَيْرِ أَكْمَامٍ مَكْشُوفُ الرَّأْسِ يُقَاتِلُ مَعَكُمْ وَيَنْصُرُكُمْ" قَالَ عَمَّارٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَقَلَبْتُ طَرَفِي فِي جَمِيعِ الْجَيْشِ فَلَمْ يَكُنْ فِيهِ عَلَى هَذِهِ الصِفَةِ إِلَّا مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ جَلَّتْ قُدْرَتُهُ.

وَيَدُلُّ عَلَى هَذَا قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَلَقَدْ نَصَـــــــرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنتُمْ أَذِلَّةٌ ۖ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾[1]

اما آنچه از پیروان مذهب حق درباره روز بدر روایت کردیم، آن چیزی ا ست که شیخ من ر ضی الله عنه با ا سناد خود که به عمار بن یاسر علیه الـ سلام میر سد برایم حدیث کرد که گفت: ر سول الله عَزَّ عِزُّهُ در روز بدر به ا صحاب خود فرمود: «همانا معبود شما در این روز نزد شما حاضر شده است، بر او جامه بلند پشمین سفید بدون آستین است، سر برهنه ، همراه شما می‌جنگد و شما را یاری می‌دهد». عمار علیه السلام گفت: پس چشم خود را در تمام سپاه گرداندم، و در میان آنان کسی بر این صفت نبود جز مولای ما امیرالمؤمنین قدرتش شکوهمند باد. و بر این سخن دلالت دارد فرمودهی خدای تعالی: (و یقیناً خداوند شما را در بدر یاری کرد در حالی که ناتوان بودید؛ پس از خدا پروا کنید، باشد که شکرگزار باشید).

[٢٨٥] وَمِنْ أَ سْمَائِهِ الَّتِي دَلَّ عَلَيْهَا الـ سَّيِّدُ الْمِيمُ عَزَّ عِزُّهُ: الْإِيمَانُ، حِينَ بَيَّنَ ذَلِكَ مِنْ قَوْلِهِ فِي يَوْمِ الْخَنْدَقِ وَقَدْ بَرَزَ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّ عِزُّهُ إِلَى عَمْرِو بْنِ عَبْدِ وُدٍّ الْعَامِرِيِّ فَقَالَ: "بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلُّهُ إِلَى الشِّرْكِ كُلِّهِ". وَكَانَ الرَّجُلُ الْمَذْكُورُ بِالشَّجَاعَةِ مِنَ الْجَاهِلِيَّةِ يُعَدُّ بِأَلْفِ

[1] سوره آل عمران ،آیه ١٢٣

رَجُلٍ، وَكَانَ عَمْرو فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ بِعْدَ بِعَشَرَةِ رِجَالٍ مِنْ الْمَذْكُورِينَ، وَعَمْرُ عِنْدَنَا جَوْهَرَةُ الضِّدِّ لَعَنَهُ اللهُ.

وَيُؤَيِّدُهُ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ ۖ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَّكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَّهُمْ ۖ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ ۗ وَمَن يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾[1]

فَالْإِيمَانُ هُوَ مَوْلَانَا عَزَّعِزَّهُ وَمَنْ كَفَرَ بِهِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلَهُ كَمَا قَالَ عَزَّوَجَلَّ: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَاءُ ۚ وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾[2]

وَيُؤَيِّدُ مَا ذَكَرْنَاهُ عَنْ عَمْرو وَمَا رَوَاهُ الشَّيْخُ الثِّقَةُ أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْجِلِّيُّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا ظَهَرَ الْإِسْمُ فِي الْقُبَّةِ الْهَاشِمِيَّةِ بِخَمْسَةِ أَشْخَاصٍ كَانَ الضِّدُّ هُوَ الثَّانِي لَعَنَهُ اللهُ ظَاهِرًا بِخَمْسَةِ أَشْخَاصٍ وَهُمْ: (عُمَرو، وَعَمْرو بْنُ عَبْدِ وُدٍّ الْعَامِرِيُّ، وَأَبُو جَهْلٍ، عُمَرَ بْنُ هِشَامٍ، وَسُرَاقَةُ بْنُ مَالِكٍ وَعَائِشَةُ)

وَأَمَّا: قَوْلُ السَّيِّدِ الْمِيمِ عَزَّعِزَّهُ: "قَدْ بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلُّهُ إِلَى الشِّرْكِ كُلِّهِ" يَعْنِي عَمْرو بْنَ وَدٍّ الْعَامِرِيَّ، مَعْنَاهُ أَنَّهُ ظَهَرَ مِنْ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ فَهُمْ الضِّدُّ الثَّانِي وَهُوَ جُمْلَةُ الشِّرْكِ وَسَمَّاهُ السَّيِّدُ الرَّسُولَ: "الْهَادِي"

---

[1] سوره مائده،آیه ۵

[2] سوره نساء ،آیه ۴۸

وَبِذَلِكَ دَلَّ عَلَيْهِ وَأَشَارَ إِلَيْهِ بِقَوْلِهِ: "عَلِيٌّ الْهَادِي" قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿قُلْ هَلْ مِن شُرَكَائِكُم مَّن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ ۚ قُلِ اللهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ ۗ أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّي إِلَّا أَن يُهْدَىٰ ۖ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾[1]

و از نام‌های او که سید محمد عَزَّعَزَّهُ بر آن دلالت کرد: ایمان ا ست؛ هنگامی که آن را در سـخن خود در روز خندق بیان فرمود، آنگاه که مولای ما امیرالمؤمنین عَزَّعَزَّهُ به سـوی عمرو بن عبد ودّ العامری به میدان رفت ، پس فرمود: «"ایمان" به تمامی، به سـوی "شرک"به تمامی، به میدان رفت». و عمرو به شـجاعت در دوران جاهلیت، برابر هزار مرد شمرده می شد، و عمرو در آن زمان برابر ده مرد از آن مذکورین شمرده می شد، و عمرو نزد ما «گوهرِ ضِدّ» ا ست، خداوند لعنتش کند. و این را فرموده‌ی او عَزَّوَجَلَّ تأیید می‌کند: (امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شد... و هر کس به "ایمان" کفر ورزد، قطعاً عملش تباه شده و او در آخرت از زیانکاران است).

پس «ایمان» همان مولای ما عَزَّعَزَّهُ اسـت و هر کس به او کفر ورزد، عملش تباه شـده اسـت، چنانکه عَزَّوَجَلَّ فرمود: (همانا خداوند این را که به او شرک ورزیده شـود نمی‌آمرزد، و پایین‌تر از آن را برای هر که بخواهد می‌آمرزد؛ و هر کس به خدا شرک ورزد، به تحقیق گناهی بزرگ بربافته است).

[1] سوره یونس،آیه ۳۵

و آنچه درباره‌ی عمرو ذکر کردیم، تأیید می شود با آنچه شیخ مورد وثوق ابو الحسین محمد بن علی الحِلّی قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ روایت کرده که گفت: هنگامی که «الإسم» در «قبّه‌ی هاشمی» در پنج شخص ظاهر شد، «الضِّدُّ» که همان دومی است لعنه الله نیز در پنج شخص ظاهر بود و آنان عبارتند از: عُمَرو، و عَمرو بن عبد ودّ العامری، و ابوجهل، عُمَر بن هشام، و سراقة بن مالک و عایشه.

و اما: فرموده‌ی سید محمد عَزَّعِزُّهُ: «"ایمان" به تمامی، به سوی "شرک" به تمامی، به میدان رفت»، که منظورش عمرو بن ودّ العامری است، معنایش آن است که او از جمله‌ی این پنج تن ظاهر شد، پس آنان «ضدّ دوم» هستند و عمرو «جمله‌ی شرک» است.

و سید رسول او را هدایتگر نامید.

و بدین ترتیب بر او دلالت کرد و با فرموده‌اش به او اشاره نمود: «علی هدایتگر است».

خداوند عَزَّوَجَلَّ فرمود: ﴿بگو: آیا از شریکان شما کسی هست که به سوی حق هدایت کند؟ بگو: خداست که به سوی حق هدایت می‌کند. پس آیا آن کس که به سوی حق هدایت می‌کند سزاوارتر است که پیروی شود، یا آن کس که راه نمی‌یابد مگر آنکه هدایت شود؟ شما را چه شده؟ چگونه داوری می‌کنید؟﴾.

[٢٨٦] وَ سَمَّاهُ أَيْضاً: الْوَكِيلَ حِينَ قَالَ لَهُ: "يَاعِلِي أَنْتَ وَكِيلِي وَخَلِيفَتِي" وَصَرَّحَ بِذَلِكَ فَقَالَ: "اللَّهُمَّ أَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ وَالْمَالِ".

و همچنین او را «الْوَكِيلَ» نامید، هنگامی که به او فرمود: «ای علی، تو وکیل من و خلیفه‌ی من هستی». و به آن تصریح کرد و فرمود: «بار خدایا، تو خلیفه در اهل و مال هستی».

[٢٨٧] يُؤَيِّدُهُ مَارُوِي عَنْ الثُّقَاةِ بِالْإِجْمَاعِ أَنَّ الرَّسُولَ عَزَّعَزَّهُ قَالَ لِجَبْرَائِيلُ مِنْهُ السَلامُ: "يَا أَخِي مِنْ لِأُمَّتِي بَعْدِي؟" فَعَادَ إِلَيْهِ جِبْرِيلُ مِنْهُ السَـلامُ:وَقَالَ "اللهُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى يُقَرِّبُكَ السَّلَامُ وَيَقُولُ" ﴿رَّبُّ الْمَشْـرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا﴾[1]

این را تأیید می‌کند آنچه از مورد اطمینانان به اجماع روایت شده است که رسول عَزَّعَزَّهُ به جبرائیل مِنْهُ السَلامُ فرمود: «ای برادر من، پس از من چه کسی برای امت من است؟» پس جبرئیل مِنْهُ السَـلامُ به نزد او بازگشت و گفت: «خداوندِ بلند مرتبه‌ی والا به تو سلام می‌رساند و می‌گوید:» پروردگار مشرق و مغرب، هیچ معبودی جز او نیست، پس او را "وکیل" برگزین.

[1] سوره مزمل،آیه۹

[٢٨٨] وَقَوْلُهُ لِسَيِّدِنَا سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ وَقَدْ خَرَجَ يَوْمُ السَّقِيفَةِ إِلَى الْجُبَّانَةِ بِالْمُدِينَةِ فَلَحِقَهُ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عِزّتِ الاؤِهَ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْمِقْدَادُ وَالْخَبَرُ مَشْهُورٌ يُعْرَفُ بِخَبَرِ الْأَعِنَّةِ، فَقَالَ لَهُ مَوْلَانَا: "وَقَدْ جَعَلْتُ إِلَى إِسْمِي وَحِجَابِي حِسَابِهِمْ وَإِلَيْهِ مَا بِهِمْ وَحَسْبِي عَلَيْهِمْ وَكِيلًا".

و فرموده‌ی او به سرور ما سلمان فارسی تسلیم بر او باد ، در حالی که روز سقیفه به گورستان در مدینه خارج شده بود، پس مولای ما امیرالمؤمنین نشانه‌های قدرتش شکوهمند باد و حسن و حسین و مقداد به او پیوستند، و این خبر مشهور است و به خبر لگام‌ها شناخته می‌شود، پس مولای ما به او فرمود: «و به تحقیق، حساب آنان را به "إسم"خود و "حجاب" خود واگذار کردم، و آنچه مربوط به آنهاست به سوی اوست، و من بر آنان "وکیل" هستم».

[٢٨٩]فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ: "أَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ" وَقَالَ عَزّعَزّهُ: "عَلِيٌّ الْقَاضِي بِالْحَقِّ" وَبِهَذَا الْإِسْمِ كَانَتْ الْعَرَبُ تَدْعُوهُ فَتَقُولُ: حَدَّثَنَا الْقَاضِي عَنْ رَسُولِ اللهِ وَكَانُوا يَفِدُونَ عَلَيْهِ مِنْ نَجْدٍ وَغَيْرِهَا وَيَقُولُونَ: نَحْنُ وَفْدُ الْقَاضِي لِيُعَلِّمَنَا مَعَالِمَ دِينِنَا.

پس به اصحابش فرمود: «قضاوت‌کننده‌ترین شما علی است». و عَزّعَزّهُ فرمود: « علی،ق ضاوت‌کننده به حق ا ست». و عرب او را بدین نام می‌خواندند، پس می گفتند:

قاضی از رسول الله برای ما حدیث کرد. و از نجد و جاهای دیگر به نزد او می‌آمدند و می‌گفتند: ما فرستادگان قاضی هستیم تا نشانه‌های دینمان را به ما بیاموزد.

[۲۹۰] وَقَالَ عُمَرَ: أَمَرَنَا رَسُولُ اللهِ ﷺ إِذَا اخْتَلَفْنَا فِي أَمْرٍ أَنْ نَحْكُمَ عَلِيّاً وَقَالَ اللهُ سُبْحَانَهُ: ﴿وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ ۖ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ ۗ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾[۱].

و عمر گفت: رسول الله ﷺ به ما امر فرمود که هرگاه در امری اختلاف کردیم، علی را حَکَم قرار دهیم. و خداوند سُبْحَانَهُ فرمود: و خداوند به حق قضاوت می‌کند؛ و کسانی که جز او می‌خوانند، به چیزی قضاوت نمی‌کنند. همانا خداوند شنوای بیناست.

(و من اسمائه عزعزه)

[۲۹۱] وَشَاهِدُ ذَلِكَ مَا رَوَيْنَاهُ عَنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَهُ عَنْ الْكَلَالَةِ فَقَالَ رَسُولَ اللهِ، قَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ ۚ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ ۚ وَهُوَ يَرِثُهَا إِن لَّمْ يَكُن لَّهَا وَلَدٌ ۚ فَإِن كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ ۚ وَإِن كَانُوا إِخْوَةً رِّجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ ۗ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَن تَضِلُّوا ۗ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾[۲] فَقَالَ رَسُولُ اللهِ: "الْمُفْتِي عَلِيٌّ".

---

[۱] وره غافر،آیه ۲۰

[۲] سوره نساء،آیه ۱۷۶

و از نام‌های اوست: عزعزه (عزت و شکوه او بزرگ باد)

و گواه آن، چیزی است که از رسول الله که عزّتش بزرگ باد روایت کرده‌ایم، که مردی از او درباره ارث کسی که پدر و فرزندی ندارد پرسید. پس رسول الله فرمود، الله تعالی فرموده است: ﴿از تو فتوا می‌خواهند، بگو: خدا درباره کلاله به شما فتوا می‌دهد: اگر مردی بمیرد و فرزندی نداشته باشد و خواهری داشته باشد، نصف میراث او از آنِ خواهر اوست؛ و آن مرد نیز از خواهر خود ارث می‌برد، اگر خواهر فرزندی نداشته باشد. و اگر دو خواهر باشند، دو سوم میراث را می‌برند. و اگر چند برادر و خواهر باشند، سهم مرد مانند سهم دو زن است. خدا برای شما بیان می‌کند تا گمراه نشوید، و خدا به هر چیزی داناست﴾پس رسول الله فرمود: " فتوا دهنده علی است."

[٢٩٢] وَرُوِيَتْ بِإِسْنَادِ الشَّيْخِ الثِّقَةِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: ﴿هُوَ اللهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ ۚ سُبْحَانَ اللهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾[١] أَنَّهُ قَالَ: عَلِيٌّ الْمُهَيْمِنُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ: هُوَ السَّيِّدُ الْمِيمُ وَالْخَالِقُ الْبَارِي الْمُصَوِّرُ: السِّينُ وَهُوَ عِنْدِي خَلْقُ عِلْمٍ لا خَلْقُ تَكْوِين، لِأَنَّ الْخَلْقَ وَالتَّكْوِينَ

[١] سوره حشر،آیه ٢٣

لَمْ يُفَوِّضْـهُ الْأَوَّلُ إِلَّا لِإِسْـمِهِ الْأَجَلَ الْمِيمَ، وَخَلْقِ الْعِلْمِ وَتَكْوِينِهِ فَوَضَـهُ الْمِيمُ إِلَى السِّـينِ وَالْمَرَاتِبِ.

وَأَمَّا السَّلَامُ: فَهُوَ مِنْ أَسْمَائِهِ جَلَّ وَعَلَا كَمَا قَالَ السَّيِّدُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الْخَصِيبِيُّ نَضَرَ اللهُ وَجْهَهُ فِي بَدْءِ رِسَالَتِهِ: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّيِّدِ السَّلَامُ الْعَلِيِّ الْعَلَّامِ، وَقَوْلُهُ فِي سِيَاقَةِ فَصْلٍ مِنْ فِقْهِ رِسَـالَتِهِ الْكَبِيرَةِ: وَالدَّلِيلُ عَلَى أَنَّهُ ظَهَرَ بِهَا يَعْنِي النَّارَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾[1] فَهَذَا الذِّكْرُ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ هُوَ السَّلَامُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿هُوَ اللهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّـلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ ۚ سُـبْحَانَ اللهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾

و به اسـناد شـيخ ثقه رضـی الله عنه در كلام او: ﴿اوسـت خدايی كه جز او معبودی نيسـت؛ همان فرمانروای پاک، «سـلام»، مؤمن ، نگهبان ، با عزت ، جبّار ، متكبّر. منزّه اسـت خدا از آنچه شريک او می‌سـازند﴾ روايت شـده اسـت كه امام فرمود: علی «مهيمن» بر مؤمنان ا ست و «العزيز الجبّار المتكبّر»: او همان آقای محمد ا ست ، و الخالق البارئ المصوّر: سلمان ا ست و آن نزد من آفرينشِ علمی ا ست نه آفرينشِ تكوينی ، زيرا خداوند اول، خلق و تكوين را جز به اسم بزرگترش ، محمد، واگذار نكرد ، و خلقِ علم و تكوين آن را، محمد به سلمان و ساير مراتب واگذار كرد.

[1] سوره انبياء ،آيه ۶۹

و اما «السّــلام»: آن از نام‌های او جلّ وعلا اســت، چنانکه ســید ابو عبدالله خصــیبی خداوند چهره‌اش را نورانی گرداند در ابتدای رســاله خود فرمود: ســلامی بر شــما از سوی آقای « سلام»، آن بلند مرتبه بـ سیار دانا ، و گفته او در بیان فـ صلی از فقه ر ساله کبیره خود: و دلیل بر اینکه او به وســیله آن، یعنی آتش، ظهور کرد، کلام خدای تعالی است: ﴿گفتیم: «ای آتش، بر ابراهیم سرد و «سلام» (مایه سلامت) باش!»﴾

پس این ذکر دلیلی اســت بر اینکه او همان «ســلام» اســت، به دلیل کلام خدای تعالی: ﴿اوســت خدایی که جز او معبودی نیســت؛ همان فرمانروای پاک، «ســلام»، مؤمن (ایمنی بخش)، مهیمن (نگهبان)، عزیز (با عزت)، جـّبار (پُرصــلا بت)، متکبّر (بزرگمنش). منزّه است خدا از آنچه شریک او می‌سازند﴾

(و من اسمائه : الغني)

[٢٩٣] وَالدَّلِيلُ عَلَيْهِ مَا رُوِيَ بِالْإِجْمَاعِ أَنَّهُ لَمَّا زَوَّجَهُ رَسُولُ اللهِ عَزَّعِزُّهُ فَاطِمَةَ قَالَ كُفَّارُ قُرَيْشٍ لَعَنَهُمُ اللهُ: زَوْجَ فَاطِمَةَ لِفَقِيرٍ لَا مَالَ لَهُ فَأَنْزَلَ اللهُ: ﴿لَّقَدْ سَمِعَ اللهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ ۘ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾[١]

وَأَكَّدَ ذَلِكَ بِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللهِ ۖ وَاللهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾[٢]

و از نام‌های اوست: بی‌نیاز و دلیل بر آن، چیزی است که به اتفاق نظر راویان روایت شده است که هنگامی که رسول الله که عزّتش بزرگ باد فاطمه را به ازدواج او درآورد، کافران قریش لعنت خدا بر آنان باد گفتند: فاطمه را به فقیری که مالی ندارد شوهر داد. پس خداوند نازل فرمود: ﴿هر آینه خدا سخن کسانی را که گفتند: «خدا فقیر است و ما توانگریم»، شنید. به زودی آنچه را گفتند، و به ناحق کشتنِ پیامبران را، خواهیم نوشت و خواهیم گفت: «بچشید عذاب سوزان را﴾

و آن را با این کلام خود عَزَّوَجَلَّ تأکید فرمود: ﴿ای مردم، شما به خدا نیازمندید ، و خداست که بی‌نیازِ ستوده است﴾.

---

[١] سوره آل عمران ،آیه ١٨١

[٢] سوره فاطر ،آیه ١٥

(و من اسمائه جل جلاله:الحق)

[۲۹۴] وَبِذَلِكَ أَشَارَ إِلَيْهِ السَّيِّدُ الرَّسُولُ ﷺ بِقَوْلِهِ: "الْعَيْنُ حَقٌّ كَمَا إِنِّي رَسُولُ اللهِ حَقٌّ" ثُمَّ صَرَّحَ فَقَالَ: "مَنْ أَرَادَ الْحَقَّ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيٍّ، عَلَيَّ الْحَقُّ حَيْثُ كَانَ".

يُؤَيِّدُ ذَلِكَ قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾[1] وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ﴾[2]

و از نام‌های اوست: الحق و به همین معنا سید رسول که عزتش بزرگ باد با این گفته‌اش به او اشاره فرمود: "«چشم زخم حق است، همانگونه که من، رسول خدا، حق هستم»" سپس تصریح کرد و فرمود: "«هرکس حق را می‌خواهد، باید به علی بنگرد، حق با علی است در هر کجا که علی با شد»." این را کلام خدای تعالی تأیید می‌کند: ﴿این بدان سبب است که خدا خود حق است و آنچه به جای او می‌خوانند باطل است، و این خدا ست که والا و بزرگ است﴾ و کلام او تعالی: ﴿آن روز، خدا جزای سزاوار آنان را به تمامی می‌دهد و درمی‌یابند که خدا همان حقِ آشکار است﴾

---

[1] سوره لقمان،آیه ۳۰

[2] سوره نور،آیه۲۵

[٢٩٥] قَالَ السَّـيِّدُ مُحَمَّدٌ عَزَّ عِزُّهُ حِينَ سَـدَّ الْأَبْوَابَ: "مَنْ أَرَادَ الْحَقَّ فَلْيَدْخُلْ إِلَى مِنْ بَابِ عَلِيٍّ".

سـيد محمد که عزتش بزرگ باد هنگامی که درها را بسـت فرمود: "«هرکس حق را می‌خواهد، پس باید وارد شود از درِ علی»."

[٢٩٦] ذَلِكَ قَوْلُ أَبِي ذَرٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ نَفَاهُ عُثْمَانُ عَنِ الْمَدِينَةِ وَخَرَجَ مَوْلَانَا مُشَيِّعاً لَهُ، فَقَالَ لِمَوْلَانَا وَقَدْ وَدَّعَهُ: "تَرَكْتَنِي يَا حِقُّ وَمَا لِي مِنْ صِدِّيقٍ"

این، گفته ابوذر علیه السلام است، هنگامی که عثمان او را از مدینه تبعید کرد و مولای ما برای بدرقه او خارج شـد، پس در حالی که با مولای ما وداع می‌کرد، به او گفت: "«مرا رها کردی ای حق، در حالی که هیچ دوستی برایم نمانده است»."

[٢٩٧] وَقَدْ رُوِيَ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ هِيَ خَاتِمَةُ الْإِنْجِيلِ وَهِيَ قَوْلُهُ: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ﴾ وَإِنَّ مِنْ نَقْشِهَا عَلَى فَصِّ خَاتَمِهِ أَذْهَبَ اللهُ عَنْهُ الْحُزْنَ.

و روایت شده است که این آیه، خاتمه انجیل است و آن، این کلام است: (هیچ معبودی جز خدا نیسـت، آن فرمانروای حقِ آشـکار)، و اینکه هرکس آن را بر نگین انگشـترش حک کند، خداوند اندوه را از او دور می‌سازد.

(و من أسمائه: الحيّ)

دَلِيلُهُ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ۗ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾[١].

و از نام‌های اوست: [الحی] دلیل آن، کلام او عَزَّوَجَلَّ است: ﴿اوست زنده، معبودی جز او نیست، پس او را بخوانید در حالی که دین را برای او خالص گردانیده‌اید. ستایش مخصوص خدایی است که پروردگار جهانیان است﴾

(و من اسمائه: الولي)

دَلِيلُهُ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ ۖ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾[٢]. وَقَدْ بَيَّنَهُ رَسُولُ اللَّهِ عَزَّعَزَّهُ وَصَرَّحَ بِهِ بِإِعْلَانِهِ فِي الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ وَالْمُنَادَاةِ فَوْقَ الصَّوَامِعِ بِقَوْلِهِ: وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ۖ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ

---

[١] سوره غافر،آیه۶۵

[٢] سوره شوریٰ،آیه۹

إِلَى الظُّلُمَاتِ ۗ أُولَٰئِكَ أَصْـحَابُ النَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾[١]. فَمَا أَحْسَـنَ شَـوَاهِدِ هَذِهِ الْآيَاتِ عَلَى مَعْرِفَةِ رَبِّ الْأَرْبَابِ، وَأَبْيَنَهُ مِنْ خِطَابٍ وَأَوْضَحَهُ مِنْ كَشَفَ لِأُولِي الْأَلْبَابِ.

و از نام‌های اوســت: سرپرســت دلیل آن، کلام او عَزَّوَجَلَّ اســت: ﴿آیا به جای او سرپر ستانی گرفته‌اند؟ پس خدا، او ست که سرپر ست ا ست و او ست که مردگان را زنده می‌کند و او ست که بر هر چیزی توانا ست﴾. و ر سول الله که عزتش بزرگ باد آن را بیان نموده و به آن تصرــیح فرموده اســت، با اعلام آن در اذان و اقامه و ندا دادن بر بالای مناره‌ها به این گفته‌اش: و شهادت می‌دهم که علی سرپر ست مؤمنان ا ست. الله عَزَّوَجَلَّ فرمود: ﴿خدا سرپرســت کســانی اســت که ایمان آوردند، آنان را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌برد. و کسانی که کفر ورزیدند، سرپر ستانشان طاغوت هستند که آنان را از نور به سوی تاریکی‌ها بیرون می‌برند. آنان اهل آتشند و در آن جاودانه‌اند﴾. پس چه نیکو ست شواهد این آیات بر معرفت پروردگار پروردگاران ، و چه رو شن‌تر است از هر خطاب، و چه واضح‌تر است از هر کشف برای خردمندان.

---

[١] سوره بقره،آیه۲۵۷

(ومن أسمائه عزعزه: الساعة)

قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾[١] فَقَدْ أَوْجَدْنَا أَنَّ السَّاعَةَ هَاهُنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّ عِزُّهُ. وَقَالَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ: ﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ﴾[٢] وَلَا فَرْقَ بَيْنَ الْقَوْلَيْنِ لِمَنْ عَرَفَ اللهَ بِالْحَقِيقَةِ. وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا﴾[٣]

و از نام‌های اوست : [الساعة] الله عَزَّوَجَلَّ فرمود: ﴿و غیب آسمان‌ها و زمین از آنِ خداست، و کار «ساعة» (رستاخیز) جز مانند یک چشم بر هم زدن نیست یا نزدیکتر از آن است، همانا خدا بر هر چیزی توانا ست﴾ پس ما دریافتیم که «الساعة» (آن ساعت) در اینجا همان امیرالمؤمنین که عزتش بزرگ باد است.

و جلّ ثناؤه فرمود: ﴿و فرمان ما جز یک بار نیست، مانند یک چشم بر هم زدن﴾ و هیچ فرقی میان این دو گفته نیست برای کسی که خدا را به حقیقت شناخته است. و کلام او عَزَّوَجَلَّ: ﴿روزی که آن را می‌بینند، گویی جز شبی یا روزی درنگ نکرده‌اند﴾

[١] سوره نحل،آیه۷۷
[٢] سوره قمر،آیه۵۰
[٣] سوره نازعات،آیه۴۶

[٢٩٨] وَقَدْ سُئِلَ مَوْلَانَا الصَّادِقُ عَزَّ عِزُّهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: "يَرَوْنَ الْمَعْنَى ظَاهِراً بِالصُّورَةِ الْمَرْئِيَّةِ".

و از مولای ما صادق که عزتش بزرگ باد درباره آن پرسیده شد، پس فرمود: "«معنی» را می‌بینند که به «صورتِ دیدنی» ظاهر شده است."

[٢٩٩] وَمَا رُوِيَ أَيْضاً عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَزَّ عِزُّهُ وَقَدْ سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ ۚ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ۞ يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُم بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾[١]

فَقَالَ لِلسَّائِلِ عَزَّ عِزُّهُ: "يَرَوْنَ عَلِيّاً الْمَعْنَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ظَاهِراً بِالصُّورَةِ الْأَنْزَعِيَّةِ، وَقَدْ ظَهَرَ مِنْ عَيْنِ الشَّمْسِ وَبِيَدِهِ ذُو الْفَقَارِ تَعَالَى الْمَلِكُ الْجَبَّارُ".

و همچنین آنچه از مولای ما صادق عَزَّ عِزُّهُ روایت شده است، که از ایشان درباره‌ی فرموده‌ی خداوند عزّ و جلّ پرسیده شد: ﴿ای مردم، از پروردگارتان پروا کنید، همانا زلزله‌ی ساعت (قیامت) چیزی سهمگین است ۞ روزی که آن را ببینید، هر زن شیردهی از آنچه شیر می‌داد غافل می‌شود، و هر بارداری بار خود را بر زمین می‌نهد، و مردم را مست می‌بینی در حالی که مست نیستند، ولی عذاب خدا شدید است﴾ پس

---

[١] سوره حج،آیه ١ و ٢

ایشان عَزَّعِزُّهُ به پرسنده فرمود: «علی امیرالمؤمنین را می‌بینند که در صورتِ اَنزَعیه ظاهر شده است، و از چشمه‌ی خورشید ظهور کرده و ذوالفقار در دست او ست، فراتر و برتر است آن پادشاه جبار.»

[٣٠٠] وَرُوِيَ أَنَّ السَّيِّدَ الْمِيمَ عَزَّعِزُّهُ سَمِعَ رَجُلاً يَدْعُو وَيَقُولُ: يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، فَأَخَذَ النَّبِّي عَزَّعِزُّهُ بِمَنْكِبِ الرَّجُلِ وَقَالَ: "هَاهُو أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ قَدِ اسْتَقْبَلَكَ بِوَجْهِهِ فَاسَأَلْهُ حَاجَتُكَ؟" فَنَظَرَ الرَّجُلُ فَإِذَا هُوَ بِمَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعِزُّهُ فَقَالَ لَهُ: أَهُوَ هُوَ؟ فَقَالَ لَهُ السَّيِّدُ الْمِيمُ: "نَعَمْ هُوَ هُوَ".

وَهَذَا أَيْضاً مِنْ أَسْمَائِهِ الَّتِى أَشَارَ بِهَا إِلَيْهِ، وَأَشَارَ بِذَلِكَ أَيْضاً الْمِيمُ عَزَّعِزُّهُ وَهُوَ يَعْقُوبُ فِي الْقُبَّةِ الْيُوسُفِيَّةِ حَيْثُ أَرْسَلَ بِنْيَامِينَ مَعَ إِخْوَتِهِ فَقَالَ: ﴿قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِن قَبْلُ ۖ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا ۖ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾[1] ثُمَّ اعْتَرَفَ أَنَّهُ مَرْبُوبٌ بِقَوْلِهِ: ﴿فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا ۖ﴾ وَقَوْلُهُ: ﴿قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي ۖ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾[2] وَلَمَّا دَخَلَ الْأَسْبَاطُ عَلَى رَبِّهِمُ الْغَافِرِ وَإِلَهُهُمْ الْمَلِكَ الْقَادِرَ قَالَ: ﴿قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ ۖ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ ۖ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾[3] فَهَذَا إِسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ الْمَعْنَى يَدْعُوهُ بِهِ الْعَارِفُونَ وَبِهِ إِلَى كَرَمِهِ يَتَضَرَّعُ الْمُذْنِبُونَ. وَقَدْ شَرَحْنَا مِنْ أَسْمَاءِ الْمَعْنَى جَلَّ ثَنَاؤُهُ

[1] سوره یوسف،آیه ۶۴
[2] سوره یوسف،آیه ۹۸
[3] سوره یوسف،آیه۹۲

وَتَقَدَّسَتْ أَسمَاؤُهُ مَا وَصَلَ إِلَيْهِ عِلْمِي وَمَا عَلِمْتُهُ مِنْ سَيدِي وَشَيْخِي، وَمَا أَخَذْتُهُ عَمَّنْ لَقِيتُهُ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ السَّادَاتِ وَالْإِخْوَانِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ.

تَمَّ الْبَابُ بِحَمْدِ اللهِ وَمِنْهُ وَحَسْنُ تَوْفِيقِهِ وَمَعُونَتِهِ وَصَلَّى اللهُ عَلَى مَشَاكِي أَنوارِهِ وَمَعَادِنِ أَسْرَارِهِ الشَّجَرَةُ الْمُبَارَكَةُ الزَّيْتُونَةُ الَّتِي لَا شَرْقِيَّةٌ وَلَا غَرْبِيَّة وَحَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.

وَأَنْشَدَنِي شَيْخِي لِوَلَدِهِ حَيْدَرَةَ رَحِمَهُمَا اللهُ تَعَالَى:

يَا مَنْ تَسَمَّى بِكُلِّ إِسْمٍ وَهُوَ عَلَى حَالِهِ مُقِيمُ
ظَهَرْتَ فِي عَالَمٍ عَلْيَا وَأَنْتَ مَعْنَاهُمْ الْقَدِيمُ

و روایت شده است که السید المیم (اشاره‌ی باطنی به حضرت محمد عَزَّعَزَّهُ) شنید که مردی دعا می‌کند و می‌گوید: ای مهربان‌ترین مهربانان، پس نبی عَزَّعَزَّهُ شانه‌ی آن مرد را گرفت و فرمود: «اینک او ارحم الراحمین است که با چهره‌اش به تو رو کرده است، پس حاجتت را از او بخواه؟» پس آن مرد نگریست و ناگهان مولای ما امیرالمؤمنین عَزَّعَزَّهُ را دید. پس به به نبی گفت: آیا او همان است؟ (پرسش درباره‌ی هویت الهی و یکی بودن آن دو) فرمود: «آری، او همان است» (تأیید آن هویت واحد).

و ارحم الراحمین نیز از نام‌های علی است که بدان به او اشاره کرد، و همچنین محمد عَزَّعَزَّهُ در حالی که او یعقوب در قبّه‌ی یوسفی (مقام و تجلیگاه یوسفی) بود، به آن اشاره کرد، آنگاه که بنیامین را با برادرانش فرستاد و گفت: ﴿گفت آیا شما را بر او امین شمارم

همان‌گونه که شما را پیش از این بر برادرش امین شمردم؟ پس خدا بهترین نگهبان است و او ارحم الراحمین است﴾. سپس یعقوب با این گفته‌ی خود: ﴿فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا ﴾ اعتراف کرد که او مربوب است و نیز گفته‌ی او: ﴿گفت به‌زودی برای شما از پروردگارم آمرزش می‌طلبم، همانا او ست که آمرزنده‌ی مهربان ا ست﴾. و هنگامی که فرزندان یعقوب بر ربّ آمرزنده خود و الهِ ملکِ قادرِ خود (اشاره به یوسف) وارد شدند، یوسف گفت: ﴿گفت امروز بر شما سرزنشی نیست، خداوند شما را می‌آمرزد و او ارحم الراحمین است﴾. پس ارحم الراحمین نامی از نام‌های ذات الهی است که عارفان او را بدان می‌خوانند و گناهکاران بدان نام به‌سوی کرم او تضرع و زاری می‌کنند

و به‌راستی از نام‌های «معنی» که ثنایش جلیل باد و نام‌هایش مقدس باد آنچه را که علم من بدان ر سید و آنچه از سَرور و شیخ خود آموختم، و آنچه از سادات و برادرانی که پس از او ملاقات کردم، فرا گرفتم ، شرح دادیم. این باب به حمد و مِنّت الهی و توفیق نیک و یاری او به پایان رسید. و درود خدا برمحل‌های تابش انوار او و معادن اسرار او باد، همان درخت مبارک زیتون که نه شرقی و نه غربی است، و خداوند ما را بس است و نیکو وکیلی است. و شیخ من این اشعار را از فرزندش حیدره برایم خواند: ای آنکه به هر نامی نامیده شدی و در هر صورتی ظاهر گشتی در حالی که ذات تو بر حال خود پایدار است ، در عالمی برتر ظاهر شدی و تو معنای قدیم آن نام‌ها و صورت‌هایی.

(باب ششم/ معرفت سید محمد و جایگاهش نزد خالقش)

يَتَضَمَّنُ مَعْرِفَةَ السَّيِّدِ الْإِسْمَ الْأَزَلِيَّ
وَمَنْزِلَتَهُ مِنْ مُسَمِّيهِ وَبَارِئِهِ الْأَوَّلُ الْعَلِيِّ عَزَّعَزُّهُ عَلَى مَمَرِّ الْأَيَّام

امَّا بَعْدُ: ايَهَا الْاخُ الرَّ صِينُ عَقْلُهُ الْمَشْهُورُ فَضْلُهُ أَسْبَغَ اللهُّ نِعمَهُ عَلَيْكَ وَ ضَاعِفَهَا لَدَيْكَ، فَأَوَّلُ خِطَابٍ نُوَضِّحُهُ وَنُبَيِّنُهُ وَلَفْظُ نَشْرَحُهُ وَنثْبِتِهِ، حَمْداً للهِ جَلَّتْ قُدْرَتُهُ، وَالشُّكْرُ لَهُ عَمَّتْ رَحْمَتُهُ عَلَى مَا مَنَّ بِهِ مِنْ هِدَايَتِهِ، وَنَسْأَلُهُ بِإِسْمِهِ الرَّفِيعَة مَنْزِلَتَهُ الْمَنِيعَةَ رُتْبَتُهُ، أَنْ يُوَزِّعَنَا شُكْرَ نِعْمَتِه، وَيُوَفِّقُنَا لِلْقَوْلِ وَالْعَمَلِ بِطَاعَتِهِ وَجَمِيعُ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُ سَمِيعٌ مُجِيبٌ.

وَلَمَّا أَوْضَحْنَا لِذَوِي الْعُقُولِ وَالْأَذْهَانِ وَأَرْبَابِ الْبَصَائِرِ وَالْإِيمَانِ الَّذِينَ هُمْ لِلْفَضْلِ حَائِزُونَ وَمَعْرِفَةُ الْعِلْمِ وَالتَّوْحِيدِ مُتَمَيِّزُونَ، وُجُودُ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزُّهُ فِي خَلْقِهِ وَبَرِيَّتِهِ وَظُهُورِهِ فِيهِمْ بِذَاتِهِ وَحَقِيقَتِهِ وَدَلَّلْنَا وَأَثْبَتْنَا وَبَرْهَنَا وَكَشَفْنَا أَنَّهُ الرَّبُّ الْمَعْبُودُ وَالْإِلَهُ الْمَقْصُودُ.

وَجَبَ أَنَّ نُورِيَ بِتَوْفِيقِ اللهِّ عَزَّوَجَلَّ مَعْرِفَةُ مَنْزِلَةِ الْإِسْمِ الْأَعْظَمِ وَالْحِجَابِ الْأَقْدَمِ مِنْ بَارِئِهِ الْمَلِكُ الْوَهَّابُ وَمَا خَصَّهُ بِهِ، سَمَتْ أُرُومَتُهُ وَتَقَدَّسَتْ مَشِيئَتُهُ وَمَا فَوَّضَهُ إِلَيْهِ مِنْ مِلْكِهِ وَقُدْرَتِهِ، وَنَعْتَمِدُ فِيمَا نُورِدُهُ مِنْ هَذَا الْبَابِ وَنَشْرَحُهُ وَنُبَيِّنُهُ مِنْ عِلْمِ اللهِّ وَ نُوَضِّحُ مَا

اعْتَمَدْنَاهُ فِيهَا تَقَدَّمَ مِنَ الْمَنْهَجِ الَّذِي قَصَــدْنَاهُ وَالْمَسْــلَكِ الَّذِي انْتَهَجْنَاهُ، فَتَسْــتَقِيمُ بِذَلِكَ لِلْمُؤْمِنِ الْمُرِيدِ الْمَحَجَّةِ وَتَثْبُتُ لَهُ عَلَى خَصْمِهِ بِهِ الْحُجَّةُ، وَقَدْ تَقَدَّمَ قَوْلُنَا أَنَّ الْحَقَّ لَايَقُومُ إِلَّا بِأَرْبَعَةٍ:

كِتَابُ اللهِ الَّذِي لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ، وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ عَزَّوَجَلَّ وَإِجْمَاعُ أَهْلِ الْعِلْمِ وَالنَّقْلِ، وَحُجَّةُ الْعَقْلِ الْمُؤَيِّدِ لِأَهْلِ الْفَضْلِ.

إِنَّ الْإِسْمَ غَيْرُ الْمُسَمِّي وَالرَّسُولَ غَيْرُ الْمُرْسَلِ وَالْمَكَانَ غَيْرُ الْمُكَوِّنِ: وَذَلِكَ أَنَّ الْإِسْمَ عَزَّوَجَلَّ سَمَّاهُ، وَمُرْسَلٌ أَرْسَلَهُ وَاصْطَفَاهُ، وَمُكَوِّنٌ لَهُ مُسَمٍّ كَوْنِهِ وَأَبْدَاهُ وَإِنَّهُ لَيْسَ هُوَ بِالْحَقِيقَةِ الْإِلَهَ الْمَقْصُودَ بَلْ هُوَ إِسْمُهُ الْعَابِدُ لَا الْمَعْبُودُ وَرَسُولُهُ إِلَى أَهْلِ الْحَقِّ وَالْجُحُودِ وَبِذَلِكَ شَهِدَ أَنَّهُ نَبِيُّهُ وَرَسُولُهُ وَعَبْدُهُ الْمُفْتَقِرُ إِلَيْهِ وَإِنَّهُ إِلَهُهُ الَّذِي يَعْتَمِدُ عَلَيْهِ وَيَدْعُوهُ وَيَتَضَــرَّعُ إِلَيْهِ وَيُنَاجِيهِ لِكَشْفِ ضُرِّهِ وَتَفْرِيجِ كَرْبِهِ وَيَنْتَصِــرُ بِهِ عَلَى أَعْدَائِهِ فِي مُلِمَاتِهِ وَحَرْبِهِ وَمِنْ الْأَدِلَّةِ الْوَاضِحَةِ وَالْحُجَجِ الثَّابِتَةِ الشَّاهِدَةِ الَّتِي تَدُلُّ عَلَى أَنَّ السَّيِّدَ هُوَ الْإِسْمُ الْأَعْظَمُ وَعَبْدُهُ وَخَصِيصُهُ الْمُكَرَّمُ وَرَسُــولُهُ إِلَى كَافَّةِ الْأُمَمِ، الشَّــاهِدُ الَّذِي أَظْهَرَهُ مِمَّا لَا يُمْكِنُ دَفْعُهُ وَرَدُّهُ، وَلَا بُدَّ لِلْمُوَحِّدِ مِنْ الْقَوْلِ بِهِ فِي عِبَادَتِهِ وَقَصْدِهِ، وَهِيَ شَهَادَتُهُ مُعْلِنًا وَنِدَاؤُهُ مُبَيِّنًا: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ.

وَقَوْلُهُ سُــبْحَانَهُ وَتَعَالَى فِي كِتَابِهِ الْمُنَزَّلِ الَّذِي فِيهِ بَيَانُ كُلِّ مُشْــكِلٍ: ﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ۞ مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ﴾[١] وَإِقْرَارُ الْمِيمِ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ رَسُــولٌ بِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُــولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّــمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ ۖ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُــولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾[٢]

وَقَوْلُ بَارِئِهِ: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ ۖ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ۚ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾[٣]

وَخِطَابُهُ لَهُ وَتَسْمِيَتُهُ لَهُ بِإِسْمِهِ الَّذِي لَا يَشُكُّ فِيهِ مَنْ عَرَفَهُ: ﴿يس ۞ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ۞ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۞ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ۞ تَنزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ۞ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ ۞ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾[٤]

وَقَوْلُهُ فِي الظُّهُورِ الْمَسِــيحِيِّ: ﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ۞ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾[٥]

---

[١] سوره نجم،آيه ١٠

[٢] سوره اعراف،آيه ١٥٨

[٣] سوره مائده،آيه ٦٧

[٤] سوره يس،آيه ١ـ٧

[٥] سوره مريم،آيه ٣١

وَقَوْلُ بَارِئِهِ فِي حَقِّهِ: ﴿مَّا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ ۖ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ ۗ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ﴾[١]

وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿لَّن يَسْتَنكِفَ الْمَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبْدًا لِّلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ ۚ وَمَن يَسْتَنكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا﴾[٢] وَالْمَلَائِكَةُ: هُنَا الْبَابُ وَمَنْ دُونِهِ مِنْ عَالَمِ الْمُلْكِ.

وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿لَّن يَسْتَنكِفَ الْمَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبْدًا لِّلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ ۚ وَمَن يَسْتَنكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا﴾ عَطْفًا عَلَى الثَّانِي وَحِزْبِهِ، فَقَدْ ثَبَتَ بِهَذَيْنِ الدَّلِيلَيْنِ اللَّذَيْنِ لَا يُمْكِنُ دَفْعُهُمَا وَهُمَا الْكِتَابُ وَالسُّنَّةُ أَنَّ الْإِلَهَ الْقَدِيمَ هُوَ مَوْلَانَا الْعَلِيُّ الْعَظِيمِ وَإِنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ إِسْمُهُ الْعَظِيمُ وَبَيْتُهُ الْكَرِيمِ وَصَفِيهِ وَنَبِيِّهِ.

وَقَدْ رُوِيَ: أَنَّ اللهَ إِسْمٌ هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ وَهُوَ الْمِيمُ، الَّذِي ظَاهِرُهُ سَيِّدُنَا الرَّسُولُ الْأَجَلُّ الْأَفْضَلُ عَزَّعَزَّهُ وَبَاطِنُهُ هُوَ اللهُ إِسْمُ الْمَعْنَى الْقَدِيمِ الْأَزَلِ.

شـنا ختِ سَرور محمد در بر گیرندەی نامِ ازَلی و جایگاهِ او نزدِ نام گذار ندەاش و آفرینندەی نخستین‌اش، آن خدای والا است – که شکوهش در گذر روزگاران بزرگ باد.

[١] سوره مائده،آیه٧٥

[٢] سوره نساء،آیه١٧٢

اما بعد: ای برادرِ اســتوار عقل و نامدار فضــل ، خداوند نعمت‌هایش را بر تو کامل و فراوان گرداند و آن را نزد تو دوچندان ســازد، پس نخســتین گفتاری که آن را واضــح می سازیم و بیان می‌کنیم، و نخستین لفظی که آن را شرح می‌دهیم و ا ستوار می‌داریم، این اســت: ستایش و سپاس برای خداســت که قدرتش بزرگ اســت ، و شـکر برای اوست که رحمتش فراگیر است، به خاطر آنچه از هدایتِ خویش ارزانی داشته است، و از او به نامش – که جایگاهش رفیع و رتبه‌اش بلند و دست‌نیافتنی است – می‌خواهیم، که شکر نعمتش را به ما الهام فرماید ، و ما را برای گفتار و کردار در راهِ طاعتِ او توفیق دهد، و نیز همه‌ی مؤمنان را. به‌راستی که او شنوایِ اجابت‌کننده است.

و هنگامی که برای خردمندان و صــاحبان اندیشــه و اربابان بصــیرت و ایمان – آنان که دارای فضل هستند و در شناختِ علم و توحید متمایز اند روشن ساختیم، وجودِ مولای ما امیرالمؤمنین که شــکوهش بزرگ باد در میانِ خلقش و آفریدگانش و ظهورِ او در میان ایشان با ذاتِ خویش و حقیقتِ خویش را روشن ساختیم ، و دلیل آوردیم و ثابت کردیم و برهان اقامه نمودیم و آشـکار ســاختیم که او همان پروردگارِ پرســتیده شــده و خدای مورد نظر است.

لازم شد که با توفیق خداوند عَزَّوَجَلَّ، شناختِ جایگاهِ اسم اعظم و حجابِ پیشین را نزدِ آفریننده‌اش، آن پادشــاهِ بســیار بخشــنده، روشــن کنیم ، و نیز آنچه را که آفریننده بدان

مخصوصش گردانیده، ریشه و اصلش والا گردید و مشیت و خواستش مقدس گشت، و آنچه از مُلک و قدرتش به او واگذارده است، و در آنچه در این باب می‌آوریم و شرح می‌دهیم و بیان می‌کنیم، بر علمِ خدا اعتماد می‌کنیم و آنچه را که پیشتر در آن روشی که قصد کرده‌ایم و راهی که در پیش گرفته‌ایم، مبنای خود قرار داده‌ایم، توضیح می‌دهیم.

پس بدین وسیله، راهِ روشن برای مؤمنِ سالک راست و مستقیم گردد و حجتِ او بر علیهِ دشمنش بدان ثابت شود، و پیشتر این گفتارِ ما بیان شد که حق جز به چهار چیز برپا نمی‌شود: کتاب خدا که باطل از پیشِ رو و از پشتِ سر به آن راه نمی‌یابد؛ نازل شده‌ای از سوی خدای حکیمِ ستوده است، و سنتِ پیامبرش محمد که شکوهش بزرگ باد و اجماعِ اهل علم و نَقل، و حجتِ عقل که تأیید کننده‌ی اهل فضل است.

بدان که إسم غیر از مُسمّی است، و فرستاده غیر از فرستنده است، و «مکان» غیر از «مُکوَّن» است: و این بدان جهت است که «نام» را که شکوهش بزرگ باد کسی او را نام نهاده است، و «رسول» را کسی فرستاده و برگزیده است، و پدید آورنده‌ای برای اوست که وجودش را نام نهاده و او را پدیدار ساخته است، و إسم در حقیقت، آن خدای مورد نظر نیست، بلکه او نامِ خدا و آن نام عابد است نه معبود و فرستاده‌ی او به سوی اهل حق و اهل انکار است و بدین حقیقت شهادت داد که او نبی و رسولِ او و بنده‌ی نیازمند به اوست، و اینکه خدا معبودِ اوست که بر او تکیه می‌کند و او را

می‌خواند و به درگاهش تضرع می‌کند و با او برای برطرف شدن گزندش و زدودن اندوهش مناجات می‌کند، و از او بر علیه دشمنانش در سختی‌ها و جنگش یاری می‌جوید.

و از جمله‌ی دلایلِ واضح و حجت‌های ثابتِ گواه که دلالت می‌کند بر اینکه آن سَرور همان نامِ اعظم و بنده و خاصّه‌ی گرامی‌داشته‌ی او و فرستاده‌ی او به سوی همه‌ی امت‌ها ست، آن شاهدی است که آن را آشکار ساخت، که دفع و رد آن ممکن نیست و گریزی برای موحد از گفتنِ آن در عبادت و قصدش نیست، و آن، شهادت دادنِ او به طور علنی و ندای او به طور آشکار است: (گواهی می‌دهم که هیچ معبودی جز الله نیست و گواهی می‌دهم که محمد فرستاده‌ی الله است). و گفتارِ او سبحانه و تعالی در کتابِ نازل شده‌اش که در آن بیانِ هر مشکلی است:(پس وحی فرستاد به بنده‌اش آنچه را وحی فرستاد. دل آنچه را دید دروغ نشمرد).

و اقرارِ حضرت محمد که شکوهش بزرگ باد به اینکه او رسول است، به گفتارِ او عَزَّوَجَلَّ: (بگو ای مردم، من فرستاده‌ی خدا به سوی همه‌ی شما هستم، آن که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آنِ اوست، هیچ معبودی جز او نیست، زنده می‌کند و می‌میراند، پس به خدا و فرستاده‌اش، آن پیامبرِ اُمّی که به خدا و کلماتِ او ایمان دارد، ایمان بیاورید و از او پیروی کنید، باشد که هدایت شوید).

و گفتارِ آفریننده‌اش: (ای فرستاده، آنچه را از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده برسان، و اگر نکنی، رسالتِ او رانرسانده‌ای، و خدا تو را از گزند مردم حفظ می‌کند، همانا خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند).

و خطابِ خدا به پیامبر و نامیدنش به نامی که هر که او را بشناسد در آن شک نمی‌کند: (یس. سوگند به قرآنِ حکیم. که تو قطعاً از فرستادگانی. بر راهی راست. کتابی نازل شده از سوی خدای عزیزِ رحیم. تا قومی را بیم دهی که پدرانشان بیم داده نشدند و آنان غافلند. قطعاً عذاب بر بیشترشان محقق شده، پس آنان ایمان نمی‌آورند).

و گفتارِ رسول در ظهورِ مسیحایی:(عیسی گفت: من بنده‌ی خدا هستم، به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است. و مرا هر جا که باشم مبارک ساخته و تا زنده‌ام مرا به نماز و زکات سفارش کرده است).

و گفتارِ آفریننده‌اش در حقِ مسیح:(مسیح پسر مریم جز فرستاده‌ای نبود که پیش از او نیز فرستادگانی گذشته‌اند، و مادرش زن بسیار راستگویی بود، هر دو غذا می‌خوردند. بنگر چگونه آیات را برای آنان بیان می‌کنیم، سپس بنگر چگونه از حق بازگردانده می‌شوند).

و گفتارِ او عَزَّوَجَلَّ: (مسیح هرگز ابا ندارد که بنده‌ی خدا باشد و نه فرشتگانِ مقرب. و هر کس از عبادتِ او ابا ورزد و تکبر کند، به زودی همه‌ی آنان را به ســوی خود گرد می‌آورد).

و فرشتگان در اینجا مقصود «باب» است و هر که پایین‌تر از او در عالمِ مُلک قرار دارد.

و گفتارِ او عَزَّوَجَلَّ: ﴿لَّن يَسْتَنكِفَ الْمَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبْدًا لِّلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ ۚ وَمَن يَسْتَنكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا﴾ به عنوانِ عطف بر دومی یعنی باب و حزبِ او.

پس با این دو دلیل که دفعِ آن دو ممکن نیست و آن دو «کتاب» و « سنت» هستند، ثابت شد که معبودِ قدیم همانا مولای ما «العلی العظیم» است و اینکه محمد بنده و فرستاده‌ی او، نامِ عظیمِ او و بیتِ کریمِ او و برگزیده و نبیِ اوست.

و روایت شده است: که «الله» نامی است که بزرگتر از آن وجود دارد و آن «محمد» است که ظاهرِ آن، سَرورِ ما رسول که شکوهش بزرگ باد است و باطنِ آن، همان «الله»، نامِ «معنی» قدیم اَزَلی است.

لاحِيثُ ذَهَبَ إِلَيْهِ مَنْ اعْتَقَدَ أَنَّ الْإِسْمَ قَدِيمٌ، وَإِذَا اعْتَقَدُوا ذَلِكَ تَقْلِيدًا وَلَمْ يَتَفَقَّهُوا فِيهِ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ فَيَعْرِفُوا مَنْزِلَةَ الْإِسْمِ مِنْ مُسَمّيهِ فَقَدْ جَعَلُوهُمَا جَوْهَراً وَاحِداً وَقَالُوا بِإِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِذْ جَعَلُوهُمَا قَدِيمَيْنِ وَهَذَا مَالَا تَقْبَلُهُ الْعُقُولُ، وَالشَّاهِدُ بِهِ مُضْمَحَلٌّ مَعْلُولٌ بِأَنْ يُسَاوَى الْإِسْمُ بِمَعْنَاهُ أَوْ الْعَبْدُ بِمَوْلَاهُ، أَوْ أَنْ يَكُونَ الْمَأْلُوهُ كَالْإِلَهِ، تَعَالَى رَبَّنَا الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ وَتَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَقَدْ جَاءَ النَّهْيُ عَنْ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ الْمُبِينِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَٰهَيْنِ اثْنَيْنِ ۖ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ ۖ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ﴾[1] وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَلَا يَأْمُرَكُمْ أَن تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا ۗ أَيَأْمُرُكُم بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ﴾[2]

وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً ۖ قُلِ اللَّهُ ۖ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ ۚ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُم بِهِ وَمَن بَلَغَ ۚ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَىٰ ۚ قُل لَّا أَشْهَدُ ۚ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ وَإِنَّنِي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾[3]

لَكِنَّ قَائِلَ هَذِهِ الْمَقَالَةِ يَتَعَسَّفُ فِي طَرِيقِ الضَّلَالَةِ لَمْ يَنَلْ مِنْ الْعِلْمِ كَثِيرُ حَظٍّ، وَلَا فُهْمَ مِنْهُ أَيْسَرُ لَفْظٍ، وَلَوْ عَلِمَ شَيْئًا مِمَّا نَقَلَهُ الشُّيُوخُ الْمُتَقَدِّمُونَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ عَنَ الْمَوَالِي عَزَّعَزَّهُم فِي مَعْرِفَةِ فَتْقِ الْإِسْمِ مِنَ الرَّتْقِ لِصَحَّ لَهُ بِمَعْرِفَتِهِ الْعِبَادَةَ لِلْحَقِّ، فَأَثْبَتَ الْإِسْمَ الَّذِي هُوَ بَاطِنُهُ الْقِدَمُ، وَنَزَّهَهُ عَنْ كَيْفِيَّةِ الْحَدَثِ كَالْمُحْدَثَاتِ إِجْلَالاً وَتَعْظِيمًا لِنُورِ الذَّاتِ الَّذِي مِنْهُ اخْتَرَعَهُ

---

[1] نحل،آیه ٥١

[2] سوره آل عمران،آیه ٨٠

[3] سوره انعام،آیه ١٩

بَارِئُهُ وَأَظْهَرَهُ لِإِرَادَتِهِ فِيهِ، وَأَوْقَعَ الْحَدَثَ بِالصُّورَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ الَّتِي تَأَنَّسَ بِهَا إِلَى الْأُمَمِ، فَكَانَ مُتَّبَعاً لِأَهْلِ الْعِلْمِ مِمَّنْ تَقَدَّمَ.

بدان جهت که کسانی که معتقد شدند إسم قدیم است، بدین عقیده گراییدند، و هنگامی که این را از روی تقلید باور داشتند و در آن از نزد اهل علم ژرف‌اندیشی نکردند تا جایگاه «نام» را نسبت به «نام‌گذارنده‌اش» بشناسند، همانا آن دو را یک جوهر واحد قرار دادند و قائل به دو خدا شدند، زیرا که آن دو را قدیم پندا شتند. و این چیزی است که خردها آن را نمی‌پذیرند، و گواه بر آن تباه و بیمار است؛ گواه بر اینکه إسم با «معنای» خود برابر دانسته شود، یا بنده با مولایش، یا اینکه «پرستش‌شده» مانند «معبود» باشد.

برتر است پروردگار ما، آن بلندمرتبه‌ی بزرگ، و مقدس است نام‌های او. و همانا نهی از این عقیده در کتابِ روشنگر در گفتارِ خداوند تعالی آمده است: (و خدا گفت: دو معبود برنگیرید، همانا او معبودی یگانه است، پس تنها از من بترسید).

و گفتارِ او عَزَّوَجَلَّ: (و نه اینکه به شما دستور دهد که فرشتگان و پیامبران را پروردگارانِ خود بگیرید. آیا شما را به کفر فرمان می‌دهد پس از آنکه شما مسلمانید؟).

و گفتارِ او عَزَّوَجَلَّ: (بگو: چه چیزی در گواهی دادن بزرگتر است؟ بگو: خدا میان من و شما گواه است؛ و این قرآن به من وحی شده تا شما را و هر که را این پیام به او برسد بیم

دهم. آیا شـــما گواهی می‌دهید که با خدا معبودان دیگری هســـت؟ بگو: من گواهی نمی‌دهم. بگو: همانا او معبودی یگانه است و من از آنچه شرک می‌ورزید بیزارم).

لیکن گوینده‌ی این گفتار در راهِ گمراهی به بیراهه می‌رود ، از علم بهره‌ی بســـیاری به دست نیاورده، و از آن علم آسان‌ترین لفظی را نفهمیده است.

و اگر چیزی از آنچه شیوخِ پیشین رضی الله عنهم از سروران عَزَّعَزُّهُم درباره‌ی شناختِ حالت یکپارچگی و عدم تمایز اولیه نقل کرده‌اند، می‌دانســـت، هرآینه با این شـــناخت، عبادت برای خدا برایش صحیح می‌گشت.

پس «نام» را اثبات می‌کرد نامی که باطنِ آن ازلی بودن اســـت، و آن را از چگونگیِ «پدید آمدن» مانندِ «پدید آمده‌ها» منزه می‌داشـــت، به جهتِ اجلال و تعظیمِ نورِ ذات، نوری که آفریننده‌اش آن نام را از آن اختراع کرد و آن را برای اراده‌ی خویش در آن، آشکار ساخت، و آفریننده «پدید آمدن» را بر «صورتِ محمدی» واقع ساخت، صورتی که به و سیله‌ی آن صورت با امت‌ها انس گرفت. پس در این صورت او از پیروانِ اهل علم از میانِ پیشینیان می‌بود.

[٣٠١] كَمَا قَالَ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزُّهُ فِي بَعْضِ كَلَامِهِ: "مَنْ عَرَفَ الْفَصْلَ مِنْ الْوَصْلِ وَالْفَتْقِ مِنْ الرَّتْقِ وَالْحَرَكَةِ مِنْ السُّكُونِ، وَأَفْرَدَ الصِّفَاتِ مِنْ الذَّاتِ فَذَلِكَ الْخَالِصُ التَّوْحِيدُ".

بَيَانُهُ قَوْلُ اللهِ تَعَالَى فِي قِصَّةِ مُوسَى عَزَّعَزُّهُ: ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ ۚ قَالَ لَن تَرَانِي وَلَٰكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي ۚ فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا ۚ فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾[١].

فَأَوْضَحَ لَنَا بَيَانَ ذَلِكَ الشَّيْخِ أَبُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الْخَصِيبِيُّ شَرَفُ اللهِ مَقَامَهُ فِي قَوْلِ اللهِ تَعَالَى: ﴿فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا ۚ﴾ أَنَّ الْجَبَلَ جِسْمُ مُوسَى، وَالصُّورَةُ الَّتِي ظَهَرَ بِهَا فِي الْبَشَرِيَّةِ جَعَلَهَا دَكًّا لِأَنَّهُ لَمْ يَثْبُتْ جِسْمُهُ لِنُورِ اللَّاهُوتِ لِمَا تَجَلَّى لَهُ، فَصَارَ الْجِسْمُ دَكًّا وَلَمْ يَثْبُتْ فَيَرَى، وَقَامَ مُوسَى بِالنُّورَانِيَّةِ دُونَ الْجُسْمَانِيَّةِ نُورًا مُجَرَّدًا مِنْ هَيْكَلِهِ. فَدَلَّ بِهَذَا الْقَوْلِ مِنْ مَقَالِهِ الَّذِي نَقَلَهُ عَنْ رِجَالِهِ أَنَّ الْقَدِيمَ هُوَ بَاطِنُ الْمِيمِ وَحَقِيقَتُهُ الْمُخْتَرَعُ مِنْ نُورِ الذَّاتِ الْمَعْنَوِيَّةِ، وَهُوَ الَّذِي أَخْبَرَ عَنْهُ أَنَّهُ لَمْ يَتَدَكَّدْكَ وَلَا تَلَاشَى، وَالْمُحْدِثُ جِسْمُ مُوسَى وَهُوَ الْجَبَلُ الَّذِي تَدَكْدُكَ وَخَرَّ صَعْقًا، لِأَنَّهُ لَمَّا تَجَلَّى الْمَعْنَى بِذَاتِهِ الْمُعَظَّمَةِ لَمْ يَثْبُتْ لِنُورِهِ إِلَّا مَا مِنْهُ بُدًّا. فَمَنْ عَلِمَ مِنْ عِلْمِ شَيْخِنَا مَا عَلِمْنَاهُ وَتَدَبَّرَهُ وَاطَّلَعَ

[١] سوره اعراف،آيه ١٤٣

عَلَيْهِ بِعَيْنِ الْبَصِـيرَةِ وَفَهِمَ غَوَامِضَ فِقْهِهُ قَالَ كَمَا نَقُولُ بِتَوْفِيقِ اللهِ وَبِهِ الْقُوَّةُ وَالْحَوْلُ وَلِشَـيْخِنَا عَلَيْنَا بِذَلِكَ الْمِنَّةُ وَالطَّوْلِ حَيْثُ قَالَ: "إِنَّ الْإِسْـمَ عَزَّعِزُّهُ مَاهِيَّتُهُ مِنْ نُورَيْنِ جَوْهَرَيْنِ قَدِيمٌ وَمُحْدِثٌ، فَالْقَدِيمُ بَاطِنُهُ الَّذِي هُوَ اللهُ الْإِسْـمُ الْجَلِيلُ الْمُخْتَرِعُ مِنْ نُورِ ذَاتِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، وَالنُّورُ الْمُحْدِثُ هُوَ ظَاهِرُ السَّيِّدِ الْمِيمِ، وَمِنْهُ رُوحُ الْبَابِ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ".

چنانکه مولای ما امیرالمؤمنین که شـکوهش بزرگ باد در برخی از سـخنانش فرمود: «هر کس جدایی را از پیوستگی، وجداسازی را از درهم‌تنیدگی، و حرکت را از سکون بازشناسد، و صفات را از ذات جدا سازد، پس آن شناخت، توحیدِ ناب است.»

بیانِ آن، گفتارِ خداوند تعالی در داسـتان موسـی که شـکوهش بزرگ باد اسـت: ﴿و هنگامی که موسی به میقات ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت: پروردگارا، خود را به من بنمایان تا به تو بنگرم. گفت: هرگز مرا نخواهی دید، لیکن به کوه بنگر، پس اگر در جایش اسـتوار ماند، مرا خواهی دید. پس هنگامی که پروردگارش بر کوه تجلی کرد، آن را درهم کوبید و موسی مدهوش افتاد. پس چون به هوش آمد، گفت: تو منزهی، به سوی تو بازگشتم و من نخستینِ مؤمنانم﴾.

پس شیخ ابو عبدالله الحسین بن حمدان الخصیبی که خداوند مقامش را شریف گرداند بیانِ آن را در گفتارِ خداوند تعالی: ﴿پس هنگامی که پروردگارش بر کوه تجلی کرد، آن را درهم کوبید و موسـی مدهوش افتاد﴾ برای ما روشـن سـاخت و فرمود که «کوه»

همان جسمِ موسی بود، و آن صورتی که درعالَم بشریت بدان ظاهر شده بود، آن را درهم کوبید زیرا جسمِ او در برابرِنورِ الوهیت آنگاه که بر او تجلی کرد، تاب نیاورد.

پس آن جسم، درهم کوبیده شد و ثابت نماند تا ببیند، و موسی با «نورانیت» برخاست نه با «جسمانیت»، به صورت نوری جدا شده از کالبدش.

پس با این گفتار از سخنش که آن را ازاساتید و مشایخِ مورد اعتمادش نقل کرده است، دلالت نمود که قدیم همان باطنِ محمد و حقیقتِ اوســـت که از نورِ ذاتِ معنوی ابداع شده است، و اوست آنکه خدا از او خبر داد که درهم نشکست و متلاشی نشد.

و پدید آمده جسمِ موسی است و او همان «کوه» است که درهم شکست و مدهوش افتاد، زیرا هنگامی که «معنی» با ذاتِ مُعَظَّمِ خویش تجلی کرد، در برابر نورِ او پایدار نماند مگر آنچه از او پدید آمده بود.

پس هر کس از علمِ شـــیخِ ما آنچه را ما دانســـته‌ایم بداند و در آن تدبر کند و با چشـــمِ بصـــیرت بر آن آگاه شـــود و پیچیدگی‌های ژرفایِ فهمِ او را درک کند، همانندِ ما خواهد گفت، به توفیقِ خداوند، و نیرو و توان از اوست.

و شیخِ ما را بدین آموزه‌ها بر ما نعمت و برتری است، آنجا که فرمود:

«همانا اِسم که شکوهش بزرگ باد ماهیتش ازدو جوهر نورانی است: قدیم یا ازلی و مُحدَث یا پدید آمده.

پس « قديم» باطنِ اوســـت که همان «الله» نامِ جليل اســـت که از نورِ ذاتِ «على العظيم»ابداع شده است.

و نورِ «مُحدَث» همان ظاهرِ سَروَرمان محمد ا ست، و از او ست روحِ «باب» که تسليم بر او باد.»

[٣٠٢] يُؤَيِّدُ مَا ذَكَرْنَاهُ مَا رَوَاهُ الشَّــيْخُ الثِّقَةُ أَبُو الْحُسَــيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْجِلِّيُّ قَدَّسَ اللهُ رُوحُهُ فِي فَصْلٍ مِنْ رِسَالَتِهِ الْمُسَمَّاةِ بِالْفَتْقِ وَالرَّتْقِ: قَالَ وَقَدْ سُئِلَ الْعَالِمُ عَزَّعَزُّهُ فَقِيلَ لَهُ: يَا سِيدُنَا، الْإِسْمُ قَدِيمٌ أَمْ مُحْدِثٌ؟ فَقَالَ: "قَدِيمٌ" قِيلَ لَهُ: الْمَعْنَى قَدِيمٌ وَالْإِسْمُ قَدِيمٌ، فَكَيْفَ يَكُونُ قَدِيمٌ مَعَ قَدِيمٍ، فَيَكُونَانِ قَدِيمَيْنِ؟ فَقَالَ: "إِنَّ الْمَعْنَى قَدِيمٌ لَمْ يَزَلْ، وَالْإِسْــمُ قَدِيمٌ لَكُمْ، فَهُوَ قَدِيمٌ مِنْ قَدِيمٍ، أَزَلِيٍّ مِنْ أَزَلَّ، أَبْدَاهُ الْقَدِيمُ مِنْ نُورِ ذَاتِهِ، وَنُورَ ذَاتِهُ لَمْ يَزَلْ، فَهُوَ قَدِيمٌ بِالنُّورِ مُحْدَثٌ بِالظُّهُورِ".

وَفِي مَعْنَاهُ مَا عِنْهُ رَوَاهُ أَبُو سَــعِيدٍ مَيْمُونُ بْنُ الْقَاسِــمِ الطَّبَرَانِيُّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فِي جَوَابٍ عَنْ سُؤَالِ هَذَا مِنْهُ قَالَ: "لِأَنَّ عِنْدَنَا وَعَلَى رَأْيِ شَيْخِنَا السَّيِّدِ أَبِي عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ الْخَصِيبِيُّ نُورُ اللهِ شَخْصُهُ أَنَّ رُوحَ الْبَابِ خُلِقَتْ مِنْ جَسَدِ الْحِجَابِ الَّذِي ظَهَرَ بِهِ فِي الْبَشَــرِيَّةُ فَكَأَنَّهُ لَمَّا ظَهَرَ الْحِجَابُ بِالْبَابِ امْتَزَجَ فِي الْبَابِ جَسَــدُ الْمِيمِ وَرُوحُ السِّــينِ الْمَخْلُوقَةِ مِنْ جَسَــدِ الْمِيمِ، وَتَمَازَجَ فِيهِ هَذَانِ النُّورَانِ وَهُمَا شَيْءٌ وَاحِدٌ أَصْــلًا وَفَرْعًا، وَجَسَــدُ السِّــينَ مِنْهُ رُوحُ الْيَتِيمِ

الْأَكْبَرِ، وَلَا أَقُولُ أَنَّ جَسَدَ الْمِيمِ بَشَرِيٌّ بَلْ جَوْهَرٌ شَفَّافٌ خُلِقَ مِنْ نُورِ اللهِ يَرَاهُ أَهْلُ الصَّفَا كُلّ عَلَى قَدْرِ مَرْتَبَتِهِ وَعُلُوِّ مَنْزِلَتِهِ وَيَرَاهُ أَهْلُ الْكَدْرِ جِسْمًا كَالْأَجْسَامِ جَسَدًا كَالْأَجْسَادِ". وَذَلِكَ حُجَّةٌ عَلَيْهِمْ وَزِيَادَةٌ فِي كَدِرْهِم، وَرُوحِ الْمِيمِ الَّتِي تَحِلُّ فِي هَذَا الْجَسَـدِ النُّورِيِّ الَّذِي بِدِؤُ بِدْؤُهُ مِنْ نُورِ نُورِ اللهِ هِيَ مِنْ نُورِ الذَّاتِ بَدَأَتْ وَإِلَيْهَا تَعُودُ فُصَـلَتْ مِنْ نُورِ الذَّاتِ لِسُكُونِ الْحَرَكَاتِ، غَيْرَ مَخْلُوقَةٍ وَلَا خَالِقَةٍ قَدِيمَةٍ عِنْدَنَا مُحْدَثَةٌ عِنْدَ نُورِ بَارِيهَا كَمَا تَقَدَّمَ قَوْلِي فِي رِسَالَةِ الْفَتْقِ وَالرُّتقِ إِنَّ الْإِسْمَ قَدِيمٌ بِالنُّورِ مُحْدَثٌ بِالظُّهُورِ.

آنچه را ذکر کردیم، روایتی تأیید می‌کند که شیخِ مورد اعتماد ، ابو الحسین محمد بن علی الجِلّی قدس الله روحه در فصلی از رساله‌اش موسوم به «الفتق و الرتق» آورده است:

گفت: و همانا از امام - که شـکوهش بزرگ باد - پرسـیده شـد و به او گفته شـد: ای سرور ما، إسم ازلی است یا پدید آمده؟

پس فرمود: «قدیم یا همان ازلی ا ست.» گفته شد: «معنی» قدیم ا ست و إ سم هم قدیم است، پس چگونه قدیم با قدیم [جمع] می‌شود، و در نتیجه دو موجود قدیم باشند؟

پس فرمود: «همانا "معنی" قدیمِ لم یزل و همیشگی است، و إسم در نزد شما قدیم است. پس او قدیم از قدیم اســت، اَزَلی از اَزَل اســت. خدای قدیم او را از نورِ ذاتِ خویش آشکار ساخت، و نورِ ذاتِ او همیشگی است. پس إسم به واسطه‌ی نور، قدیم است و به واسطه‌ی ظهور، مُحدَث یا پدید آمده است.»

و در معنایِ آن روایت، چیزی است که ابو سعید میمون بن القاسم الطبرانی رضی الله عنه ازجلی یاخصیبی در پاسخی به سؤالی در همین باره، روایت کرده است. گفت:

«زیرا نزد ما و بنا بر رأی شیخِ ما، السید ابی عبدالله الحسین الخصیبی که خدا شخصش را نورانی کند این است که روحِ «باب» (روح سلمان) از جسدِ «حجاب» (جسد محمد) آفریده شد، حجابی که در عالم بشریت بدان ظاهر گشت.

پس گویی هنگامی که «حجاب» به وسیله‌ی «باب» ظاهر شد، در «باب» ، جسدِ محمد و روحِ سلمان که از جسدِ محمد آفریده شده بود در هم آمیختند. و این دو نور در سلمان با هم ممزوج شدند، در حالی که آن دو، چه در اصل و چه در فرع، یک چیز واحد هستند. و از جسدِ سلمان، روحِ یتیمِ اکبر (روح مقداد) پدید آمد.

و من نمی‌گویم که جسدِ محمد بشری است، بلکه جوهری شفاف است که از نورِ خدا آفریده شده است، که اهلِ صفا هر یک به اندازه‌ی مرتبه و بلندیِ جایگاهش او را می‌بینند، و اهلِ کَدَر یا تیره‌دلان او را جسمی مانند سایر اجسام، کالبدی مانند سایر کالبدها می‌بینند.»

و این حجتی است بر علیه آنان و افزایشی در تیرگیِ آنان .

و روحِ محمد که در این جسدِ نوری حلول می‌کند – جسدی که آغازِ آغازِ آن از نورِ نورِ خداست – آن روح از نورِ ذات آغاز شده و به سوی آن بازمی‌گردد. آن روح از نورِ

ذات برای سکونِ حرکات جدا گشت،نه آفریده شده است و نه آفریدگار. نزد ما قدیم است و نزدِ خدا پدید آمده است، چنانکه گفتار من در رساله‌ی «الفتق و الرتق» گذشت که: «همانا إسم به نور قدیم است و به ظهور مُحدَث یا پدید آمده است.»

[٣٠٣] وَقَدْ رُوِيَ عَنْ أَشْعِيَا عَزَّ عَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ فِي السَّفَرِ الْأَوَّلِ مِنْ التَّوْرَاةِ: "إِنَّ رَبَّ الْأَرْبَابِ عِنْدَنَا إِلَهُ الْآلِهَةِ، الْخَالِقُ لِكُلِّ شَيْءٍ خَالِقٌ، فَلَيْسَ هُوَ مِمَّنْ يَدْخُلُ عَلَيْهِ: مَا، وَلَا فِي، وَلَا قَبْلَ، وَلَا بَعْدُ، وَلَا عِنْدَ، وَلَا إِلَى، وَلَا مِنْ، وَلَا كَمٍّ، وَلَا عَنْ، بَلْ مَعْنَى الْمَعَانَى وَغَايَةِ الْغَايَاتِ، وَكُلُّ الْكُلِّيَّاتِ".

وَقَدْ عَلِمَ أَهْلُ الْعُقُولِ وَالْأَلْبَابِ أَنَّ رَبَّ النَّاسِ هُوَ الْإِسْـمُ الْأَعْظَمُ وَالْحِجَابُ الْأَقْدَمُ، وَفِي مَعْنَى ذَلِكَ خَبَرٌ وَهُوَ

و از اِشعیا که شکوهش بزرگ باد روایت شده است که او در سِفرِ اولِ تورات گفت:

«همانا پروردگارِ پروردگاران نزد ما معبودِ معبودان است وخالقِ خالق‌هاست.

پس او از آنانی نیست که کلماتی چون: چه چیزی، در، پیش از، پس از، نزد، به سوی، و از، چقدر، و از بر او اطلاق‌شود.

بلکه اومعنایِ معناها ونهایتِ نهاییها وکُلِ کُلّیّات است.»

و همانا خردمندان و صاحبانِ اندیشه دانسته‌اند که پروردگارِ مردم همان «اسمِ اعظم» و «حجابِ اَقدَم» است. و در معنایِ آن، خبری است و آن خبراین است:

[٣٠٤] مَا حَدَّثَنِي بِهِ أَبُو الْحَسَنِ رَائِقُ بْنُ الْخَضِـرِ الْغَسَّانِيُّ الْمَعْرُوفُ بِالْمُهَلْهَلِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَنْ شَـيْخِهِ أَبِي الْحَسَـنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ الْكُوفِيِّ عَنْ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيِّ أَنَّهُ رَوَاهُ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ رِجَالِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّضْـــرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللهِ الْبَجَلِيِّ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مِسْكَانَ عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ عَلَيْهِ السَلَامُ قَالَ: سَـمِعْتُ مَوْلَانَا الصَّـادِقَ عَزَّعَزَّهُ يَقُولُ: "اللهُ خَلَقٌ مِنْ خَلْقِهِ، وَخَلَقُهُ خَلْقٌ مِنْهُ، وَكُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ إِسْـمٌ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خِلَا الْمُعْنَّى عَزَّعَزَّهُ وَاللهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ تَبَارَكَ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ".

وَإِذَا كَانَ الْمَعْنَى سُبْحَانَهُ هُوَ الْخَالِقُ لِخَالِقِ الْأَشْيَاءِ الَّذِي هُوَ الْإِسْمُ الْأَعْظَمُ عَزَّعَزَّهُ كَمَا بَيَّنَهُ سَـيِّدُنَا حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ عَنْ مَوْلَانَا الصَّـادِقِ عَزَّعَزَّهُ كَانَ هَذَا الْإِسْـمُ الْجَلِيلُ الْخَالِقُ إِسْـماً لَا كَالْأَسْمَاءِ الْمُحْدَثَةِ، وَشَيْئاً لَا كَالْأَشْيَاءِ الْمُكَوَّنَةِ لِأَنَّ قَوْلَنَا: اللهُ، عَرَضٌ، وَلَا يَعْبُدُ الْعَرَضَ، لِأَنَّ الْعَرْضَ لَا يَقُومُ بِنَفْسِهِ، وَمَا لَا يَقُومُ بِنَفْسِهِ لَا يَثْبُتَ وُجُودُهُ، لِأَنَّهُ لَا حَيِّزَ لَهُ فِي الْوُجُودِ، وَمَا لَا حَيِّزَ لَهُ فِي الْوُجُودِ غَيْرُ مَوْجُودٍ، وَمَا لَا يَكُونُ مَوْجُوداً لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ إِسْـماً لِلْمَعْبُودِ، وَلَمَّا كَانَ الْبَارِي الْأَزَلُ مَعَلّ الْعِلَلِ ظَاهِراً مَرْئِيّاً مُشَـاهَداً مُتَجَلِّياً مُعَايِناً لِخَلْقِهِ مَوْجُوداً رَأْفَةً مِنْهُ بِهِمْ وَلُطْفاً وَنِعْمَةً عَلَيْهِمْ، لَمْ يَجُزْ فِي الْإِثْبَاتِ حُجَّتِهِ التَّامَّةِ أَنْ يَكُونَ إِسْـمُهُ الْكَرِيمُ وَرَسُـولُهُ الْعَزِيزَ الْحَكِيمُ إِلَّا ظَاهِراً مَوْجُوداً يَدْعُو إِلَى مَوْلَاهُ وَيَدُلُّ عَلَى مَعْنَاهُ لِإِتْمَامِ الْحِكْمَةِ وَإِقَامَةِ الْعَدْلِ فِي الْأُمَّةِ. وَالْإِسْـمِ فِي لُغَةِ الْعَرَبِ سِـمَةٌ يُعْرَفُ بِهَا الْمُسَـمّي، وَهَذَا فِي

الْأَسْـمَاءِ الْمُحْدَثَاتِ الَّتِي قُلْنَا إِنَّهَا عَرَضٌ، وَذَلِكَ أَنَّ جَمِيعَ الْأَسْـمَاءِ الْمُحْدَثَةِ وَإِنْ كَانَتْ أَشْـخَاصُـهَا ظَاهِرَةً نَاطِقَةً فَاعِلَةً فَإِنَّهَا فِي الْحَقِيقَةِ مَفْعُولَةٌ غَيْرُ فَاعِلَةٍ، وَصَـامِتَةٌ وَإِنْ كَانَتْ نَاطِقَةً، وَنَاقِصَـةً وَإِنْ شُـوهِدَتْ عِنْدَ حُدُوثِهَا، كَامِلَةً، لِأَنَّهَا بِالْحَالِ الَّتِي هِيَ بِهَا لِا بَقَاءٍ لَهَا، بَلْ هِيَ مُضْمَحَلَّةٌ فَانِيَةٌ زَائِلَةٌ، وَإِسْمُ الْمَعْنَى جَلَّتْ عِزَّتُهُ إِسْمٌ قَائِمٌ تَامٌ بِذَاتِهِ، شَخْصٌ حَيٌّ ظَاهِرٌ نَاطِقٌ عَالِمٌ قَادِرٌ خَالِقٌ قَدِيمٌ مُؤَبَّدٌ وَاحِدٌ أَزَلِيٌّ، يَرَى وَيُوجَدُ، سَرْمَدِيٌّ دَائِمٌ، بِإِلَهِيَّةِ بَارِئِهِ يَشْـهَدُ، وَإِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ وَيَقْصِـدُ يُؤَيِّدُ ذَلِكَ قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿شَـهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ ۚ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾[1].

فَاللهُ الْإِسْـمُ شَـهِدَ لِلْمَعْنَى جَلَّ وَعَلَا أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمَ هُمْ: الْبَابُ وَالْأَيْتَامُ وَالنُّقَبَاءُ وَالنُّجَبَاءُ وَجَمِيعُ أَرْبَابِ الْمَرَاتِبِ إِلَى آخِرُهُمْ عَلَيْهِمْ سَلَامُ اللهِ تَعَالَى.

این خبرهمان است که ابو الحسن رائق بن الخضر الغسانی معروف به المُهَلهَلی – رضی الله عنه – برایم بازگفت ، از شـیخِ خود ابو الحسـن علی بن محمد العطار الکوفی، از راویان مورد اعتمادش، از ابو جعفر محمد بن یعقوب الکلینی، که او روایت کرد از تنی چند از رجالِ خود، از احمد بن خالد، از پدرش، از النضر بن سُوَید، از یحیی بن عبدالله البَجَلی، از عبدالله بن مِسکان، از حُمران بن أعیَن – علیه السلام – گفت:

شنیدم مولای ما الصادق – که شکوهش بزرگ باد – می‌فرمود:

[1] سوره آل عمران،آیه۱۸

«الله» یعنی إســم آفریده‌ای از آفریدگانِ معنی اســت، و آفریده‌ای از او اســت. و هر چه اسم بر آن اطلاق گردد، پس آن آفریده شده است، به جز معنی که شکوهش بزرگ باد و «الله» همان إســم آفریننده‌ی هر چیزی اســت. خجســته باد معنی که هیچ چیز مانندِ او نیست.»

و هنگامی که «معنی» سبحانه همان آفریننده‌یِ چیزها ا ست، که همان «نامِ اعظم» که شکوهش بزرگ باد می‌با شد، چنانکه سرور ما حمران بن أعین از مولای ما صادق که شکوهش بزرگ باد بیان نمود،در این صورت این إ سم جلیلِ آفریننده، نامی ا ست نه مانندِ نام‌های پدید آمده ، و چیزی است نه مانندِ چیزهای پدید آورده شده.

زیرا اگر بگوییم گفتارِ ما «الله» صرفاً یک ویژگی اســت،صــحیح نیســت، و صــفت پر ستیده نمی شود، زیرا صفت به خودی خود برپا نیست، و آنچه به خودی خود برپا نیســت، وجودش ثابت نمی‌شــود، زیرا برای آن جایگاهی در وجود نیســت، و آنچه جایگاهی در وجود ندارد، موجود نیست، و آنچه موجود نبا شد، جایز نیست که نامی برای «معبود» باشد.

و از آنجا که آفریننده‌ی ازلی علی عزعزه که علتِ علت‌ها اســت، می‌بایســت ظاهر، دیدنی، مشـاهده‌پذیر، متجلی، و در برابرِ دیدگانِ خلقش موجود باشـد آن هم از روی رأفت و لطف و نعمت بر آنان ،جایز نبود در اثباتِ حجتِ تامه‌ی او، که «نامِ» کریمِ او

و «ر سولِ» عزیزِ حکیمِ او جز به صورت ظاهر و موجود با شد، که به سوی مولایش یعنی معنی، دعوت کند و بر ذات الهی دلالت نماید، تا حکمت تمام گردد و عدل در میان امت برپا شود.

و «ا سم» در لغت عرب، نشانه ای ا ست که «نام‌نهاده» بدان شناخته می شود، و این در موردِ نام‌های پدید آمده است که گفتیم «صفت» هستند.

و این بدان جهت ا ست که همه‌ی نام‌های پدید آمده، اگرچه ا شخاصِ آنها ظاهر و ناطق و فاعل باشند، اما در حقیقت مفعول هستند نه فاعل، و خاموش هستند اگرچه سخنگو باشند، و ناقص‌اند اگرچه در هنگامِ پدید آمدنشان، کامل مشاهده شوند، زیرا در آن حالی که هستند، بقایی برایشان نیست، بلکه تباه‌شونده، فانی و زوال‌پذیرند.

اما ا سمِ ذات الهی که عزتش بزرگ باد نامی ا ست قائم به ذاتِ خود ، کامل، شخصی است زنده، ظاهر، ناطق، عالم، قادر، خالق، قدیم،جاودان، یگانه و ازلی.

دیده می‌شـــود وموجود اســـت، سرمدی و دائمی اســـت، به الوهیتِ آفریننده‌اش یعنی معنی شهادت می‌دهد، و به سوی آفریننده روی می‌آورد و قصد می‌کند.

این مطلب را گفتارِ او تعالی تأیید می‌کند: ﴿خدا گواهی داد که هیچ معبودی جز او نیست، و فر شتگان و صاحبانِ علم نیز گواهی دادند؛ در حالی که او (ا سم) به قسط قیام کرده است. هیچ معبودی جز معنی نیست، آن عزیزِ حکیم.﴾.

پس «الله» که همان إسـم اسـت، برای «معنی» جلّ و علا گواهی داد که هیچ معبودی جز او نیست.

پس «فرشتگان و صاحبان علم» آنان عبارتند از: «باب» (سلمان) و «ایتام» مقداد و...) و «نُقَباء» و «نُجَباء» و همه‌ی صـاحبان مراتب روحانی تا آخرِ ایشـان، سـلامِ خداوند تعالی بر آنان باد.

[٣٠٥] وَنَزِيدُ ذَلِكَ وُضُوحاً وَبَيَاناً مِنْ قَوْلِ شَيْخِنَا فَقِيهُنَا الشَّيْخِ أَبِي عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنِ بْنِ حَمْدَانَ الْخُصِيبِيُّ نُورُ اللهِ شَخْصَهُ وَهُوَ مَا رَوَاهُ فِي فِقْهِ رِسَالَتِهِ عَنْ يَحْيَى بْنِ مَعِينٍ السَّامِرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسُؤَالُهُ لِلسَّيِّدِ أَبِي شُعَيْبٍ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ فِي قَوْلِ اللهِ تَعَالَى: ﴿قَالَ ذَٰلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ ۖ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ ۖ وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ﴾[١] فَقَالَ أَبُو شُعَيْبٍ مِنْهُ السَلامُ: "الْأَجَلَانِ هُمَا السَّيِّدُ سَلْمَانُ وَالسَّيِّدُ مُحَمَّدٍ مِنْهُمَا السَّلَامُ فَإِنَّهُ يَجِبُ أَنْ يَعْرِفَ أَوَّلاً السَّيِّدُ سَلْمَانَ، ثُمَّ يُعْرَفُ مِنْ سَلْمَانَ السَّيِّدِ مُحَمَّدٍ عَزَّ عِزُّهُ حَتَّى يَدْخُلَ مِنَ الْبَابِ كَمَا أَمَرَ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ بِقَوْلِهِ: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ ۖ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ ۗ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَن تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِن ظُهُورِهَا وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ ۗ وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾[٢] فَإِذَا قَضَى هَذَيْنِ الْأَجَلَيْنِ فَلَا عُدْوَانَ: أَيْ لَيْسَ فَوْقَهُمَا إِلَّا الْبَارِي وَهُوَ الْغَايَةُ وَمَعْنَى قَوْلِهِ: (فَلَا عُدْوَانَ): أَيْ لَيْسَ مُحَمَّدُ الْغَايَةَ الَّتِي هِيَ الْمَعْنَى

[١] سوزه قصص،آیه٢٨
[٢] سوره بقره،آیه١٨٩

تَعَالَى وَفِي هَذَا قَالَ سُـبْحَانَهُ: ﴿لِّيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ ۗ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَـمِيعٌ عَلِيمٌ﴾[1] وَفِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَـهُ ۗ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾[2] فَالنَّفْسُ الْمُحَذِّرَةُ هِيَ مُحَمَّدٌ عَزَّعِزُّهُ لِأَنَّهُ مَوْضِـعُ النَّعْتِ وَالصِّـفَةِ وَلَهُ مَالِكٌ هُوَ الْغَايَةُ فَقَالَ تَعَالَى: وَيُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ أَنَّ تَجْعَلُوهُ مَخْلُوقًا يَجْرِي عَلَيْهِ مَا يَجْرِي عَلَى الْمَخْلُوقِينَ".

و این مطلب را با گفتاری از شیخ و فقیه ما، شیخ ابو عبدالله الحسین بن حمدان الخصیبی که خدا شخصش را نورانی کند وضوح و بیان بیشتری می‌بخشیم، و آن، چیزی است که در «فقه رسـاله»ی خود از یحیی بن مَعین السـامری - علیه السـلام – و سـؤالِ او از السید ابو شعیب که تسلیم بر او باد روایت کرده است، درباره‌ی گفتارِ خداوند تعالی: ﴿موسی گفت: این قرار میان من و تو باشد؛ هر یک از دو مدت را که به پایان رساندم، پس هیچ ستمی بر من نیست؛ و خدا بر آنچه می‌گوییم گواه است﴾. پس ابو شعیب که سلام از اوست فرمود:

« "دو مدت" همان سید سلمان و سید محمد که سلام بر آن دو باد هستند. پس همانا واجب است که نخست السید سلمان شناخته شود، سپس از طریق سلمان، سید محمد که شکوهش بزرگ باد شناخته شود تا اینکه از «باب» وارد شود، چنانکه خداوند سبحانه در کتابش به گفتارِ خود امر فرموده اسـت: ﴿از تو درباره‌ی هلال‌های ماه می‌پرسـند؛

[1] سوره انفال ،آیه۴۲
[2] سوره آل عمران ،آیه ۳۰

بگو: آنها وقت‌نماهایی برای مردم و موسم حج‌اند. و نیکی آن نیست که به خانه‌ها از پشتِ آنها درآیید، بلکه نیکی کارکسی است که تقوا ورزد؛ و به خانه‌ها از درب‌هایشان وارد شوید؛ و از خدا پروا کنید، باشد که رستگار شوید﴾.

پس هنگامی که این دو مدت (یعنی شناخت سلمان و محمد) را به پایان رساند، پس ستم و تجاوزی نیست: یعنی، بالاتر از آن دو جز «آفریننده» نیست و او همان «غایت» یانهایت است.

و معنای گفتارش:پس ستمی نیست: یعنی، محمد آن «غایت»که همان «معنی» تعالی است، نیست.»

و در این باره خداوند سبحانه فرموده است: ﴿تا آنکه هلاک می‌شود از روی دلیلی روشن هلاک شود و آنکه زنده می‌ماند از روی دلیلی روشن زنده بماند؛ و همانا خداوند شنوای داناست﴾.

و در گفتارِ او عَزَّوَجَلَّ: ﴿و خداوند شما را از «نفسِ» خود برحذر می‌دارد؛ و خداوند به بندگان رئوف است﴾.

پس آن «نفسِ برحذر دارنده» همان محمد - که شکوهش بزرگ باد – است، زیرا او جایگاهِ نعت و صفت است و او را مالکی است که همان نهایت است. پس خداوند

تعالی فرمود: و خداوند شـما را از «نفسِ» خود برحذر می‌دارد، یعنی از اینکه محمد را مخلوقی قرار دهید که آنچه بر مخلوقین جاری می‌شود، بر او نیز جاری گردد.

[۳۰۶] يُؤَيِّدُ ذَلِكَ مَارُوِيٌّ عَنِ السَّيِّدِ الْمِيمِ عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ ظَاهِراً: "أَوَّلُ مَنْ يُصَلِّي عَلَيَّ رَبِّي وَمَلَائِكَتِهِ" فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ صَلَّى عَلَيْهِ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعِزُّهُ وَسَلْمَانُ مِنْهُ السَّلامُ وَالْمِقْدَادُ وَابُو ذَرٍّ عَلَيْهِمَا السَلَامُ وَهُمْ مَالِكُو عِلْمِ الْمَلَكُوتِ كَمَا قَالَ تَعَالَى: ﴿إِنَّ اللهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ ۚ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾[1]

وَدَلِيلٌ آخَرُ مِنْ قَوْلِ شَيْخِنَا قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ فِي جَوَابِهِ لِأَبِي الْقَاسِمِ بْنِ شُعْبَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ حِينَ سَأَلَهُ فَقَالَ لَهُ: يُخْبِرُنِي الشَّيْخُ مَا يَكُونَ جَوَابُ مَنْ قَالَ إِنَّ الْإِسْمَ مُحْدَثٌ؟ فَقَالَ نَضَرَ اللهُ وَجْهَهُ: هَذَا مَا لَمْ أَشْرَحْهُ لِأَحِدٍ قَطُّ حَذَراً عَلَى مَكْنُونِ سِرِّ اللهِ، وَلَكِنْ قَدْ أَلْزَمَتْنِي أَمْراً لَابُدَّ مِنْ إِيضَاحِهِ، أعْلَمْ يَا وَلَدِي أَنَّ الْإِسمَ مُحْدَثٌ مِنَ الْقَدِيمِ وَهُوَ قَدِيمٌ لِسَّائِرُ الْمُحَدِّثِينَ.

وَمِثْلُهُ مَا نُورِدَهُ عَنْهُ رَفَعَ اللهُ دَرَجَتَهُ فِي شِعْرِهِ الَّذِي فِيهِ بَيَانُ الْحُكْمِ:

أَسْمَاءٌ سَبْعًا تُسَمى مُسَمّيًا لَا مُسَمَّى

وَشَرْحُ ذَلِكَ بِقَوْلِهِ: أَسْمَاءٌ سَبْعٌ لِلْمَعْنَى بِالذَّاتِ لَمْ تَقَعْ عَلَى غَيْرِهِ مِنْ إِسْمٍ وَلَا بَابٍ، وَهِيَ بِالْحَقِيقَةِ مِنْ هَابِيلَ إِلَى مَوْلَانَا الْعَيْنِ عَزَّعِزُّهُ وَهُوَ الْمُسَمّي لِجَمِيعِ الْأَسْمَاءِ وَالْأَسْمَاءُ هِيَ مُحَمَّدٌ، وَهُوَ مَوْضِعُ الْأَسْمَاءِ وَالصِّفَاتِ وَالنُّعُوتِ وَكَذَلِكَ الْبَابُ هُوَ مَوْضِعُ أَسْمَاءِ مُحَمَّدٍ وَصِفَاتِهِ،

---

[1] سوره احزاب،آیه۵۶

لِأَنَّ مُحَمَّداً لَا يُدْرِكُهُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ وَلَا يَحُدُّهُ وَلَا يُعْرَفُ كُنْهُهُ غَيْرَ بَارِيهِ الْأَزَلِ الْقَدِيمُ الْمُحْدِثُ لِلْأَزَلِيِّ وَالْبَابِ وَمَنْ دُونَهُ.

وَحَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ سُرُورٍ الْهَيَّاجِيُّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَنِ الشَّيْخِ أَبِي سَعِيدٍ مَيْمُونِ بْنِ الْقَاسِمِ الطَّبَرَانِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحُسَيْنِ مُحَمَّدٍ الْجِلِّيَّ قَدَّسَهُمَا اللهُ عَنْ قَوْلِهِ تَبَارَكَ إِسْمُهُ: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ ۚ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ ۖ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ۖ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ ۚ انتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ ۚ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ ۖ سُبْحَانَهُ أَن يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ ۘ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾[1] فَقَالَ: هَذَا نَهْيٌ لِلْمُؤْمِنِينَ أَنْ يُسَاوُوا بَيْنَ الْإِسْمِ وَالْمَعْنَى وَهُوَ الْغُلُوُّ فِي الْإِسْمِ.

وَبِرِوَايَتِهِ أَيْضًا قَالَ: فَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ۖ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ۖ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ ۖ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ﴾[2] وَقَدْ وَجَدْنَا أَنَّ الْمَسِيحَ هُوَ الْإِسْمُ؟ فَأَجَابَنِي: أَيْ كُفْرَ مَنْ قَالَ أَنَّ اللهَ هُوَ الْمَسِيحُ، أَيْ أَنَّهُ الْأَزَلُ الْقَدِيمُ الْعِلَّةُ الْأُولَى الْكُلِّيَّةُ، وَأَمَّا مَنْ قَالَ أَنَّهُ الْإِسْمُ الدَّالُّ عَلَى الْمَعْنَى وَالْمَعْنَى هُوَ الدَّالُّ عَلَى نَفْسِهِ لَمْ يَكْفُرْ.

---

[1] سوره نساء،آيه ۱۷۱

[2] سوره مائده،آيه ۷۲

تأیید کننده‌ی آن، روایتی ا ست که از سیدمحمد که شکوهش بزرگ باد نقل شده که او در ظاهر فرمود: «نخستین کسی که بر من صلوات می‌فرستد پروردگار من و ملائکه ی او هستند.»

پس نخستین کسی که بر او صلوات فرستاد، مولای ما امیرالمؤمنین که شکوهش بزرگ باد در مقام رب و سلمان که سلام از اوست و مقداد و ابوذر که سلام بر آن دو باد بودند در مقام ملائکه و آنان مالکانِ علمِ ملکوت هستند، چنانکه خداوند تعالی فرمود: ﴿همانا «الله» (یعنی امیرالمؤمنین) و «ملائکه‌اش» (یعنی باب و ایتام) بر پیامبر صلوات می‌فر ستند؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او صلوات فر ستید و چنانکه باید تسلیم شوید﴾. و دلیلی دیگر از گفتارِ شیخِ ما قدس الله روحه در جوابِ او به ابی القاسم بن شعبه رضی الله عنه هنگامی که از او پرسید و به او گفت: شیخ به من خبر دهد که جوابِ کسی که می‌گویدإ سم پدید آمده ا ست، چیست؟ پس شیخ که خدا رویش را نورانی کند فرمود: «این چیزی است که هرگز برای احدی شرح نداده‌ام، از روی پروا بر رازِ پنهان خداوند. ولیکن مرا به امری ملزم ساختی که گریزی از توضیحِ آن نیست.

بدان ای فرزندم که إ سم پدید آمده از معنی ا ست، و إ سم نسبت به سایرِپدید آمدگان پیشین است.»

و مانندِ آن، چیزی ا ست که از او که خدا درجه‌اش را بالا بَرَد در شعرش که در آن بیانِ حقیقت اســت، می‌آوریم: هفت نام اســت که «نام‌گذارنده» نامیده می‌شــوند، نه «نام‌نهاده».

و شرحِ آن به گفتارِ او،این است:

هفت نام برای «معنی» بالذات یعنی مخ صو صا وجود دارد که بر غیرِ او از إ سم و باب اطلاق نشــده اســت، و آن نام‌ها در حقیقت از هابیل تا مولای ما علی که شــکوهش بزرگ باد هستند، و اوست نام‌گذارنده ی همه‌ی نام‌ها .

و «نام‌ها» همان محمد است، و او جایگاهِ نام‌ها و صفات واوصاف است.

و همچنین سلمان جایگاهِ نام‌ها و صفاتِ محمد ا ست، زیرا محمد را هیچ یک از خلقش ادراک نمی‌کند و او را حدّ و مرزی نمی‌نهد وذات او را نمی‌شــناســد، جز آفریننده‌ی اَزلیِ قدیمش یعنی علی، همان که پدید آورنده‌یِ آن اَزَلی یعنی محمد وســلمان و هر که پایین‌تر از اوست.

و ابو الحسن علی بن سرور الهَیّاجی رضی الله عنه از شیخ ابو سعید میمون بن القا سم الطبرانی برایم حدیث کرد که گفت:

از ابو الحســین محمد الجِلّی که خدا آن دو را مقدس گرداند درباره‌ی گفتارِ او که نامش خجسته باد پر سیدم: ﴿ای اهل کتاب، در دینِ خود غلوّ و زیاده‌روی نکنید و درباره‌ی

«الله» جز حق نگویید. همانا مسیح، عیسی پسر مریم، رسولِ «الله» و کلمه‌ی او ست که آن را به مریم افکند و روحی از اوست. پس به «الله» و رسولانش یعنی إسم و باب ایمان بیاورید؛ و نگویید " سه". باز ایستید که برای شما بهتر ا ست. همانا «الله» معبودی یگانه ا ست. منزه ا ست او از اینکه فرزندی دا شته با شد. آنچه در آ سمان‌ها و آنچه در زمین است از آنِ اوست؛ و خدا برای کارسازی کافی است﴾.

پس فرمود: «این نهی‌ای ا ست برای مؤمنان که میان إ سم و معنی برابری قرار ندهند، و این همان غلوّ در نام است. »

و به روایتِ او طبرانی همچنین گفت: پس از او جِلّی درباره‌ی گفتارِ او عَزَّوَجَلَّ پرسـیدم: ﴿همانا کافر شـدند کسـانی که گفتند «الله» همان مسـیح پسرـ مریم اسـت؛ در حالی که مسیح گفت: ای بنی‌اسرائیل، «الله» را که پروردگارِ من و پروردگارِ شما ست بپر ستید. همانا هر کس به «الله» شرک ورزد، قطعاً خدا بهشـــت را بر او حرام کرده و جایگاهش آتش ا ست؛ و برای ستمکاران هیچ یاوری نی ست﴾. سؤال این بود:در حالی که ما به این نتیجه رسیده‌ایم که مسیح همان إسم است؟

پس به من پا سخ داد: «یعنی: کافر شد هر کس که گفت «الله» همان مسیح ا ست، یعنی کافر شد هر کس که گفت مسیح همان اَزَلِ قدیم، علتِ نخستینِ کُلّی ا ست. و اما کسی

که گفت مسیح إسم است که دلالت کننده بر «معنی» است و «معنی» دلالت کننده برذات خویش است، کافر نشده است.»

وَبِالْإِسْنَادِ بِعَيْنِهِ أَنَّهُ قَالَ: سَأَلْتُ الشَّيْخَ الثِّقَةَ فَقُلْتُ لَهُ: مَا الْفَرْقُ بَيْنَ الْإِخْتِرَاعِ وَالْإِبْتِدَاعِ، وَبَيْنَ الْبِدَايَةِ وَبَيْنَ الْإِفْتِرَاعِ، وَبَيْنَ الْخَلْقِ وَبَيْنَ الْإِنْتِزَاعِ، وَهَلْ لِلْإِسْمِ أَنْ يَخْتَرِعَ مِثْلَ مَا اخْتَرَعَهُ الْمَعْنَى مَوْلَاهُ؟ فَأَجَابَنِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَقَالَ: "إِعْلَمْ أَنَّ الْخَلْقَ يَجْرِي عَلَى ضُرُوبٍ شَتى، فَمِنْهُ خَلْقُ خَلْقٍ مِنْ شَيْءٍ، وَخَلْقُ خَلْقٍ مِنْ عَدَمٍ، فَالْإِسْمُ اِبْدَاعٌ وَ فَتقٌ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ نُورُ الْبَارِي الْأَزَلُ، وَاخْتُرِعَ مِنْهُ وَهُوَ غَيْرُ مَخْلُوقٍ، وَظُهُورُهُ مُبْدِعٌ، فَإِذَا اُضْطُرِرْنَا إِلَى نَفْسِ الْقَوْلِ لِيَصِحَّ لَنَا التَّوْحِيدُ قُلْنَا: أَظْهَرَ وَ فَتَقَ وَحَرَّكَ وَاخْتَرَعَ وَكُلُّهُ مَخْلُوقٌ، لِأَنَّ الْأَشْيَاءَ لَا تَخْلُو مِنْ خَالِقٍ وَمَخْلُوقٍ.

و با همان سند آمده است که او گفت: از شیخ مورد اطمینان پرسیدم و به او گفتم: تفاوت میان «اختراع» و «ابتداع» چیست، ومیان «بدایت» و«افتراع» (پدید آوردن بدون سابقه)، و میان «خلق» و «انتزاع» (جدا ساختن)، و آیا «اسم» می‌تواند چیزی را اختراع کند همانگونه که «معنی» اختراع کرده است؟

پس او رضی الله عنه به من پاسخ داد و گفت: «بدان که خلق بر انواع گوناگونی جاری می‌شود، پس برخی از آن، خلقِ خلقی از یک چیز است، و برخی خلقِ خلقی از عدم است. پس «اسم»، ابداع و آشکار ساختن از چیزی است و آن نور خالق ازلی است، و

از او اختراع شده در حالی که او مخلوق نیست، و ظهور او ابداع شده است. پس هرگاه به اصل این گفتار ناچار شدیم تا توحید برای ما صحیح افتد، گفتیم: آشکار ساخت و شکافت و به حرکت درآورد و اختراع نمود و همه اینها مخلوق است، زیرا اشیاء از خالق و مخلوق خالی نیستند.»

[۳۰۷] وَقَدْ سُئِلَ السَّيِّدُ الْبَابَ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ عَنْ مِثْلِ هَذَا فَقَالَ: "لَا أَقُولُ إِنَّ مُحَمَّداً مَخْلُوقٌ إِجْلَالًا وَإِعْظَامًا، وَلَكِنْ أَقُولُ إِنَّ الْمَعْنَى فَوْقَهُ".

وَفِيمَا كَشَفْنَاهُ مِنْ الْبَاطِنِ الْخَفِيِّ وَشَرَحْنَاهُ مِنْ شَوَاهِدِ الْحَقِّ الْمُضِيِّ الَّذِي نَقَلْنَاهُ عَنْ شَيْخِنَا وَوَلَدِهِ الْجَلِيِّ نُورِ اللهِ شَخْصَيْهِمَا بَلَاغٌ وَغِنًى وَكِفَايَةٌ وَهُدًى، فَمَنْ اهْتَدَى بِهَدْيِهِمَا وَسَلَّمَ إِلَيْهِمَا فَقَدْ وَحَّدَ، وَمَنْ عَدَلَ عَنْهُمَا إِلَى مَقَالَةِ غَيْرِهِمَا فَقَدْ أَلْحَدَ وَنَحْنُ نَتَّبِعُ هَذَا الشَّرْحَ مِنْ عُيُونِ الْأَخْبَارِ وَمَأْثُورِهَا مَا يَقْتَضِي الْمَنْهَجَ الَّذِي اعْتَمَدْنَاهُ فِي هَذَا الْبَابِ، فَمِنْ ذَلِكَ مَا رَوَيْنَاهُ مِنْ عِدَّةِ جِهَاتٍ.

و از سید باب که تسلیم بر او باد درباره چیزی مانند این پرسیده شد، پس فرمود: «من از روی اجلال و بزرگداشت نمی‌گویم که محمد مخلوق است، بلکه می‌گویم همانا «معنی» فراتر از اوست.»

و در آنچه از باطنِ پنهان آشکار ساختیم و از شواهد حقِ درخشان شرح دادیم آنچه را که از شیخ خود و فرزند جلیلش نقل کردیم، که خداوند هر دو وجود ایشان را منور

گرداند، در آن بلاغ و بی‌نیازی و کفایت و هدایت اســـت. پس هر که به هدایت آن دو هدایت یافت و تسـلیم آن دو شـد، به تحقیق توحید ورزیده اســت، و هر که از آن دو به گفتار دیگری روی آورد، به تحقیق از راه حق منحرف شده است. و ما در پی این شرح، از اخبار ناب و برگزیده و روایات نقل شده آن، آنچه را که درخورِ رو شی ا ست که در این باب بر آن اعتماد کرده‌ایم، می‌آوریم. پس از جمله آن، چیزی اســت که از چند جهت روایت کرده‌ایم.

[٣٠٨] **بِالْإِسْنَادِ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفَضَّلِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ الْجُعْفِيِّ إِلَيْهِم التَّسْلِيمُ أَنَّهُ قَالَ: قَالَ مَوْلَايَ الصَّادِقُ عَزَّعَزُّهُ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ: "لَا تَمْضِي الْأَيَّامُ وَاللَّيَالِي حَتَّى يَخْطُبَ خَاطِبٌ عَلَى مِنْبَرِ الْبَصْرَةِ يَأْمُرُ النَّاسَ بِأَمْرٍ مَنْ أَقَرَّ بِهِ كُفْرٌ، وَمَنْ أَنْكَرَهُ كَفْرٌ، قُلْتُ: وَمَا ذَلِكَ يَا سِيدِي؟ قَالَ: يَدْعُو النَّاسَ إِلَى أَنَّ مُحَمَّدًا هُوَ اللهُ، فَمَنْ أَقَرَّ بِهِ أَنَّهُ لا غَايَةَ فَوْقَهُ فَقَدْ كَفَرَ وَمَنْ أَنْكَرَ أَنْ يَكُونَ إِسْمًا لِلْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ".**

با اسناد به جعفر بن محمد بن المفضل از پدرش از جدش المفضل بن عمر الجعفی تسلیم بر آنان باد که او گفت: مولای من صادق عَزَّعَزُّهُ و قول او حق ا ست فرمود: «روزها و شب‌ها سپری نمی شود تا اینکه خطیبی بر منبر بصره خطبه بخواند که مردم را به امری فرا می‌خواند که هر کس به آن اقرار کند کفر ورزیده، و هر کس آن را انکار کند کفر ورزیده اســـت. گفتم: ای سرور من، آن چیســـت؟ فرمود: مردم را به این می‌خواند که

محمد همان الله اســت. پس هر کس اقرار کند که اوســت ونهایتی فراتر از او نیســت، به تحقیق کفر ورزیده اســت، و هر کس انکار کند که او «اســمی» برای «معنی» اســت، به تحقیق کفر ورزیده است.»

[٣٠٩] وَمَا رُوِيَ عَنْ مَوْلَانَا الْحَسَنِ الْأَوَّلِ أَنَّهُ قَالَ لِمَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعِزُّهُ: "لَقَدْ أَفْلَحَ مِنْ عَرْفَكَ ظَاهِرًا وَ آمَنَ بِكَ بَاطِنًا" يُرِيدُ أَنَّهُ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ أَقَرَّ لِلصُّــورَةِ الْمَرْئِيَّةِ بِالْمَعْنَوِيَّةِ، وَعَرِفَ أَنَّ الذَّاتَ الْأَزَلِيَّةَ ظَاهِرَةٌ بِهَذِهِ الصُّورَةُ الْمَرْئِيَّةُ.

و آنچه از مولای ما امام حسن مجتبی روایت شده است که او به مولای ما امیرالمؤمنین عَزَّعِزُّهُ گفت: «همانا رســتگار شــد آنکه تو را در ظاهر شــناخت و در باطن به تو ایمان آورد.» منظورش این است که رستگار شد آنکه برای صورتِ دیدنی به معنویت یعنی حقیقتِ معنا و الوهیت اقرار کرد، و دانست که ذات ازلی به این صورتِ دیدنی ظاهر گشته است.

[٣١٠] وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ أَنَّ مُخَاطِباً خَاطَبَ مَوْلَانَا الْحَسَنَ الْأَوَّلَ عَزَّعِزُّهُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَنْتَهَرَهُ فَقَالَ الرَّجُلُ: يَا أَمِيرَ الْكَافِرِينَ فَقَالَ: "هِيَ وَاللهِ وَإِنْ كَانَتْ تَغِيظُ فَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ الْأُولَى، لِأَنَّ هَذَا الْإِسْــمَ لَا يَتَسَــمَّى بِهِ أَحَدٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّــمَاءِ إِلَّا مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيّ عَزَّعِزُّهُ".

فَإِذَا كَانَ مَوْلَانَا الْحَسَنُ لَا يُشَارِكْ مَوْلَانَا جَلَّ جَلَالُهُ فِي ظَاهِرِ الْأَسْمَاءِ وَلَا يَتَكَنَّى بِإِسْمِهِ أَحَدٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ، فَكَذَلِكَ فِي أَسْمَائِهِ الْبَاطِنَةُ الذَّاتِيَّةُ لَا يُشَارِكْهُ فِيهَا وَلَا فِي صِفَاتِ قَدَمِهِ الْأَنْزَعِيَّةُ الْأَحَدِيَّةِ أَحَدٌ، بَلْ لَهُ سُبْحَانَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى، وَلَا يُسَمَّى أَحَدٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ إِلَهًا وَمَعْنَى إِلَّا الْعَلِيُّ الْأَعْلَى عَزَّعَزُّهُ.

و با همین ا سناد آمده ا ست که مخاطبی، مولای ما حسن مجتبی عَزَّعَزُّهُ را خطاب قرار داد و گفت: ای امیرالمؤمنین. پس مولایمان حسن او را نهیب زد و بازداشت. مرد گفت: ای امیر کافران. مولایمان فرمود: «به خدا سوگند همین است، و اگرچه این لقب به خشم می‌آورد، اما نزد من از لقب اولی دوست‌داشتنی‌تر است، زیرا امیرالمؤمنین را هیچکس نه در زمین و نه در آسمان به خود نمی‌خواند مگر مولای ما امیرالمؤمنین علی عَزَّعَزُّهُ.»

پس هنگامی که مولای ما حسن، با مولای ما جلّ جلاله در نام‌های ظاهری شریک نیست و هیچکس در زمین و آسمان به نام او ملقب نمی‌شود یا کنیه او را نمی‌گیرد، پس به همان سان در نام‌های باطنیِ ذاتیِ او نیز هیچکس با او شریک نیست، و نه در صفات ازلی اَنزَعیِ او احدی شریک است. بلکه برای او سبحانه نام‌های نیکوست، و هیچکس در زمین و آسمان، خداوند و مَعنَی نامیده نمی‌شود مگر علیِ اعلی عَزَّعَزُّهُ.

[۳۱۱] وَمِثْلُ ذَلِكَ مَا رُوِيٌّ عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ وَقَدْ سَأَلَهُ سَائِلٌ عَنْ مَوْلَانَا الْقَائِمِ الْمُنْتَظَرِ عَزَّعَزَّهُ: فَقَالَ السَّائِلُ: يَا مُولَانَا أَنُسَلِّمُ عَلَيْهِ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: "لَا ذَلِكَ إِسْمٌ تُسَمَّى بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَزَّعَزَّهُ لَمْ يَتَّسِمْ بِهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ، وَلَا يَتَسَمَّى بِهِ أَحَدٌ بَعْدَهُ إِلَّا كَافِرٌ ضَالٌّ" قَالَ السَّائِلُ: فَكَيْفَ نُسَلِّمُ عَلَيْهِ يَا مُولَانَا إِنْ عِشْنَا إِلَى أَوَانِ ظُهُورِهِ؟ فَقَالَ لَهُ: قُلْ: "السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللهِ" ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿بَقِيَّتُ اللهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ۚ وَمَا أَنَا عَلَيْكُم بِحَفِيظٍ﴾[1]

و مانند آن، چیزی ا ست که از مولای ما صادق عَزَّعَزَّهُ روایت شده ا ست که فرمود در حالی که پرسنده‌ای از او درباره مولای ما محمد بن الحسن عَزَّعَزَّهُ پرسید: پرسنده گفت: ای مولای ما، آیا بر او به لقب فرمانروایی مؤمنان سلام کنیم؟ فرمود: «نه، آن اسمی ا ست که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب عَزَّعَزَّهُ به آن نامیده شد. هیچکس پیش از او به آن نامیده نشد، و هیچکس پس از او به آن نامیده نمی‌شود مگر اینکه کافر و گمراه باشد.» پرسنده گفت: ای مولای ما، پس چگونه بر او سلام کنیم اگر تا زمان ظهورش زنده ماندیم؟ به او فرمود: بگو: «السلام علیک یا بقیة الله» سپس این سخن خدای تعالی را تلاوت فرمود: ﴿بقیة الله برای شما بهتر ا ست اگر مؤمن با شید، و من بر شما نگاهبان نیستم﴾.

[1] سوره هود،آیه۸۶

[٣١٢] وَبِإِسْنَادِهِ عَنِ الْعَالِمِ الصَّادِقِ عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "الْأَسْمَاءُ وَالصِّفَاتُ تَدُلُّ عَلَى الْمُحْدَثَاتِ، أَعْنِي الْمَكَانَ وَهُوَ الْمِيمُ، لِأَنَّهُ قَدْ دَخَلَ عَلَيْهِ الْإِسْمُ وَالصِّفَةُ وَمُنْذُ وَكَمْ وَإِلَى وَأَيِّ شَيْءٍ وَمِنْ أَيِّ شَيْءٍ، وَالْأَزَلُ عَزَّوَجَلَّ هُوَ الْمَعْنَى غَيْرُ مُحْتَاجٍ إِلَى ذَلِكَ، وَإِنَّمَا الْعَارِفُ مُحْتَاجٌ إِلَى الْإِسْمِ لِيَدْعُوَ بِهِ وَإِلَى الصِّفَاتِ لِيُسْتَدِلَّ بِهَا عَلَى وُجُودِهِ حَتَّى لَا يَحْتَاجَ الطَّالِبُ الْمُرْبَدُ إِلَى رُؤْيَةٍ بِعَيْنٍ أَمْ لَمْسٍ بِكَفٍّ أَوْ سَمَاعٍ بِأُذُنٍ أَوْ إِحَاطَةٍ بِقَلْبٍ، وَلَوْ كَانَتْ صِفَاتُهُ لَا تَدُلُّ عَلَيْهِ وَأَسْمَاؤُهُ لَا تَدْعُو إِلَيْهِ، لَكَانَ الْمَعْبُودُ غَيْرَهُ وَالْمَطْلُوبُ سِوَاهُ وَلَطَالَ عَلَى الرَّاغِبِ مَعْرِفَتُهُ وَعَلَى الْعَالَمِ وُجُودُهُ".

و با اسناد او از امام صادق عَزَّعِزُّهُ آمده است که فرمود: «اسامی و صفات بر پدیده‌های نوظهو دلالت می‌کنند، منظورم «مکان» یا همان عالم مخلوق ا ست و آن «محمد» ا ست ، زیرا بر آن، اسم و صفت و "از کِی" و "چه اندازه" و "تا کجا" و "چه چیزی" و "از چه چیزی" داخل شده است یعنی در قالب اینها می‌گنجد. و اَزَل عَزَّوَجَلَّ همان «معنی» ا ست که نیازی به آن قالب‌ها ندارد. و عارف همانا به «ا سم» نیازمند ا ست تا به و سیله آن معنی را بخواند، و به صفات نیازمند است تا به وسیله آنها بر وجود او استدلال شود، تا اینکه طالبِ مبتدی یا جوینده؛ نیازمند دیدن با چ شم یا لمس کردن با د ست یا شنیدن با گوش یا دریافت کامل با قلب نباشد، و اگر صفات او بر او دلالت نمی‌کردند

و نام‌هایش به سوی او فرا نمی‌خواندند، هرآینه معبود غیر او بود و مطلوب جز او بود، و شناخت او بر شخص مشتاق و وجود او بر عالَم، طولانی و دشوار می‌گشت.»

[٣١٣] وَرُوِيَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ السُّلَمِيُّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ مَوْلَانَا الصَّادِقَ عَزَّعَزَّهُ يَقُولُ: "مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللهَ مِنْ شَيْءٍ أَوْ فِي شَيْءٍ أَوْ عَلَى شَيْءٍ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً بَعِيداً، لِأَنَّ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مِنْ شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مُحْدِثاً، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ فِي شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مَحْصُوراً، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ عَلَى شَيْءٍ فَقَدْ جَعَلَهُ مَحْمُولًا، وَمَنْ عَبَدَ اللهَ وَإِسْمَهُ فَقَدْ أَشْرَكَ بِهِ وَمَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ جَحَدَ، وَمَنْ عَبَدَ اللهَ دُونَ أَسْمَائِهِ فَذَلِكَ خَالِصُ التَّوْحِيدُ".

و روایت شده از علی بن الحکم، گفت: ابراهیم بن محمد السلمی از پدرش برایم حدیث کرد، گفت: شنیدم مولای ما صادق عَزَّعَزَّهُ می‌فرمود: «هر کس گمان برد که الله از چیزی است یا در چیزی است یا بر چیزی است، همانا به گمراهی دوری دچار شده است. زیرا هر کس گمان برد که او از چیزی است، او را نوظهور قرار داده، و هر کس گمان برد که او در چیزی است، او را محصور قرار داده، و هر کس گمان برد که او بر چیزی است، او را محمول قرار داده است. و هر کس الله و اسم او را بپرستد، به او شرک ورزیده است، و هر کس "اسم" را بدون "معنی" بپرستد، همانا "جحد" ورزیده

ا ست، و هر کس الله را بدون ا سماء او بپر ستد یعنی عبادت ذات معنی فراتر از ا سماء، پس آن، توحید خالص است.»

[٣١٤] وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَوَادَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْخَطَّابِ مُحَمَّدَ بْنَ إِسْمَاعِيلَ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ يَقُولُ: سَمِعْتُ مَوْلَايَ الصَّادِقَ عَزَّعِزُّهُ يَقُولُ: "إِنَّ الْمَعْنَى أَمِيرُ النَّحْلِ أَحَدٌ، خَلَقَ وَاحِدًا مِنْ نُورِ ذَاتِهِ فَجَعَلَهُ إِسْمَهُ الْوَاحِدَ وَهُوَ مُحَمَّدٌ، وَأَجْرَى عَلَى يَدِهِ الْخَلْقَ وَالرِّزْقَ وَالْحَيَاةَ وَالْمَوْتُ، فَهُوَ الْمَلْجَأُ وَإِلَيْهِ الْمُسْتَغَاثُ".

و با اسناد او از محمد بن سواده، گفت: شنیدم ابا الخطاب محمد بن اسماعیل الیه التسلیم می‌گفت: شنیدم مولای من صادق عَزَّعِزُّهُ می‌فرمود: «همانا معنی ، امیر نحل، اَحَد ویکتا است.واحد را از نور ذات خویش آفرید، پس او را اسم واحِدِ یا نام یگانه خود قرار داد و او محمد است. و به دست او خلق و رزق و حیات و مرگ را جاری ساخت. پس اوست پناهگاه و از او یاری خواسته می‌شود.»

[٣١٥] وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي هَارُونَ الْبَصِيرِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَايَ الصَّادِقِ عَزَّعِزُّهُ فَقَالَ لِي: يَا أَبَا هَارُونَ، قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا مَوْلَايَ: فَقَالَ: "مَنْ أَرَادَ اللهَّ الْأَحَدَ الْمَعْنَى الَّذِي لَا ضِدَ لَهُ فَأَنَا هُوَ وَمَنْ أَرَادَ إِسْماً مُخْلِصاً خَلَقْتُهُ بِيَدِي فَذَلِكَ مُحَمَّدٌ الَّذِي مَنْ لَقِيَنِي بِمَعْرِفَتِهِ أَسْكَنْتُهُ جَنَانِي، وَمَنْ أَتَانِي بِغَيْرِ مَعْرِفَتِهِ عَذَّبْتُهُ عَذَاباً أَلِيماً" قَالَ أَبُو هَارُونَ: فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ اللهَّ إِسْمٌ، وَأَنْتَ اللهَّ الْمَعْنَى الَّذِي لَمْ تَزَلْ وَلَنْ تَزُولَ، وَلَا يَقَعُ عَلَيْكَ

إِسْمٌ وَلَا صِفَةٌ وَلَا شَبَهَ؟ فَقَالَ: "صَدَقْتَ يَا أَبَا هَارُوْنَ لِأَنَّكَ صِدِّيقٌ أَنَا اللهُ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا شَيْءَ مَعِي وَمُحَمَّدٌ عَبْدِي الْقَائِمُ بِقِسْطِي" فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ مَا مَعْنَى قِسْطِكَ؟ قَالَ: "مَعْرِفَتِي".

و از محمد بن سنان از ابی هارون البصیر علیهما السلام گفت: بر مولای خود صادق عَزَّ عِزُّهُ وارد شدم، پس به من فرمود: ای ابا هارون. گفتم: لبیک ای مولای من. فرمود: «هر کس "اللهِ اَحد"، آن معنی را بخواهد که همتایی برای او نیست، پس "من" او هستم. و هر کس "اسمی" خالص بخواهد که آن را با دست خویش آفریدم، پس آن محمد است، که هر کس مرا با شناخت او ملاقات کند، او را در بهشت‌هایم ساکن می‌گردانم، و هر کس بدون شناخت او نزد من آید، او را به عذابی دردناک عذاب می‌کنم.» ابوهارون گوید: پس گفتم: ای مولای من، "الله" یک "اسم" است، و "شما" آن "اللهِ معنی" هستید که همواره بوده‌اید و هرگز زایل نمی‌شوید، و هیچ اسم و صفت و مانندی شما را در بر نمی‌گیرد؟ فرمود: «راست گفتی ای ابا هارون، زیرا تو بسیار راستگو هستی. من "الله" هستم، فراتر از هر چیز، و هیچ چیز با من نیست. و محمد بنده من است که به "قسط" من قیام کرده است.» پس گفتم: ای مولای من، معنای "قسطِ" شما چیست؟ فرمود: «معرفت و شناخت من.»

[٣١٦] وَعَنْ مَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللهِ الصَّادِقِ عَزَّوَجَلَّ أَنَّهُ قَالَ: "مَنْ عَبَدَ الْمُسَمّي فَقَدْ عَبَدَ بِحَقِيقَةِ الْمَعْنَى"

و از مولای ما ابی عبدالله صادق عَزَّوَجَلَّ آمده است که فرمود: «هر کس "مُسَمّی" یعنی ذاتی که نام بر او دلالت دارد را بپرستد، همانا "معنی" را به حقیقتِ آن پرستیده است.»

[٣١٧] وَعَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: "مَنْ لَمْ يُخَلِّصِ الْإِسْمَ مِنَ الْمُسَمّي وَالصِّفَةِ مِنَ الْمَوْصُوفِ لَمْ يَعْبُدْ شَيْئًا".

و از او آمده است که فرمود: «هر کس اسم را از مُسَمّی و صفت را از موصوف جدا و خالص نسازد، هیچ چیز را نپرستیده است.»

[٣١٨] وَبِالْإِسْنَادِ بِعَيْنِهِ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ لِيُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَلَيْهِ السَلَامُ: "حَلَفْتُ إِنِّي لَا أُبِيحُ جَنَّتِي إِلَّا لِمَنْ عَرَفَنِي وَوَحَدَنِي وَخَلَصَ إِسْمِي مِنِّي، فَالْإِسْمُ مُخْتَلَفٌ فِيهِ وَالْمَعْنَى قَائِمٌ بِذَاتِهِ، وَالْأَسْمَاءُ عِبَارَاتٌ".

و با همان اسناد از او آمده است که به یونس بن ظبیان علیه السلام فرمود: « سوگند یاد کرده‌ام که بهشتم را مباح نمی‌کنم مگر برای کسی که مرا بشناسد و مرا یگانه بداند و "اسم مرا از من جدا سازد". پس "اسم"، مورد اختلاف است و "معنی" قائم به ذات خویش است، و "اسماء" عبارت‌ها و الفاظی هستند.»

[۳۱۹] وَحَدَّثَ أَبُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَغْدَادِيُّ أَنَّهُ قَرَأَ فِي كِتَابِ الْكَافِي فِي دُعَاءٍ لِمَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزُّهُ يَقُولُ فِيهِ: "اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِإِسْمِكَ الَّذِي ظَهَرْتَ بِهِ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِكَ وَعِبَادَكَ الَّذِينَ عَرَفُوكَ بِحَقِيقَتِكَ فَوَحَدُوكَ إِذْ وَجَدُوكَ أَنْ تُعَرِّفَنِي نَفْسَكَ لِأُقِرَّ لَكَ بِحَقِيقَةِ الْإِيمَانِ، وَلَا تَجْعَلْنِي مِمَّنْ عَبَدَ الْإِسْمَ دُونَ الْمَعْنَى إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ".

و ابو عبدالله الحسين بن محمد البغدادی حدیث کرد که او در کتاب "الکافی" در دعایی از مولای ما امیرالمؤمنین عَزَّعَزُّهُ خوانده است که در آن می‌گوید: «خداوندا، همانا من تو را می‌خوانم به آن "اسم" تو که با آن برای خاصانِ اولیائت و بندگانت که تو را به حقیقتت شناختند، ظاهر شدی، پس تو را یگانه دانستند آنگاه که تو را یافتند؛ از تو می‌خواهم که ذات خودت را به من بشناسانی تا برای تو به حقیقت ایمان اقرار کنم، و مرا از کسانی قرار مده که "اسم" را بدون "معنی" پرستیدند، همانا تو بر هر چیز توانایی.»

[۳۲۰] وَعَنْ النَّقِيبِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَزَّعَزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "إِنَّ الْمَعْنَى أَحَدٌ خَلَقَ وَاحِداً، فَجَعَلَهُ عَيْنَهُ الَّتِي يَنْظُرُ بِهَا وَأُذُنَهُ الَّتِي يَسْمَعُ بِهَا وَلِسَانُهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ، فَلَوْا كَانُوا أَلْفَ شَخْصٍ لَكَانُوا وَاحِداً وَهُوَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ الْهَاشِمِي".

و از نقیب محمد بن سنان علیه السلام از مولای ما الصادق عَزَّعَزُّهُ آمده است که فرمود: «همانا "معنی"، "اَحَد" و یکتا است که "واحدی" را آفرید، پس او را چشم خود قرار

داد که با آن می‌بیند و گوش خود که با آن می‌شنود و زبان خود که با آن سخن می‌گوید.

پس اگر جمیع مظاهر ا سم هزار شخص بودند، هرآینه "واحد" (یکی) بودند و او محمد بن عبدالله الهاشمی است.»

[٣٢١] وَعَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: "الْأَحَدُ أَمِيرُ النَّحْلِ، وَالْوَاحِدُ الْمِيمُ" فَقِيلَ لَهُ: يَا مَوْلَانَا، لِمَ سُمِّيَ وَاحِدًا؟ فَقَالَ: "لِأَنَّهُ وَحَّدَ الْأَحَدَ تَوْحِيدًا لَمْ يُوَحِّدْهُ مِثْلُهُ أَحَدٌ فَهُوَ وَاحِدٌ فِي تَوْحِيدِهِ الْأَحَدَ".

و از او آمده است که فرمود: «"اَحَد" یا ذات یگای یکتا امیر النحل مولی علی است، و "واحد" محمد است.» پس به او گفته شد: ای مولای ما، چرا "واحد" نامیده شد؟ فرمود: «زیرا او "اَحَد" را به توحیدی یگانه دانست که هیچکس مانند او، او را یگانه ندانست. پس او در توحید ورزیدنَش نسبت به "اَحَد"، "واحد" و یگانه است.»

[٣٢٢] وَبِالْإِسْنَادِ عَنْ الْعَالَمِ عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "إِنَّ اللهَّ سُبْحَانَهُ كَانَ وَلَا مَكَانَ، ثُمَّ خَلَقَ الْمَكَانَ فَجَعَلَهُ يَحْوِي وَلَا يُحْوَى وَهُوَ الْمِيمُ".

و با اسناد از امام صادق عَزَّعِزُّهُ آمده است که فرمود: «همانا الله سبحانه بود و مکانی وجایی نبود. سپس "مکان" را آفرید، پس آن را چنان قرار داد که "در بر می‌گیرد" و "در بر گرفته نمی‌شود" ، و آن محمد است.»

[٣٢٣] وَرُوِيَ أَنَّ سَائِلًا سَأَلَ مَوْلَانَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ فَقَالَ لَهُ: يا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَيْنَ كَانَ اللهُ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْمَكَانَ؟ فَغَضِبَ مَوْلَانَا عَزَّعَزَّهُ وَقَالَ: "سُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَخْلُقْ الْمَكَانَ لِفَاقَتِهِ إِلَيْهِ وَسُبْحَانَ مَنْ لَا يَسَعُهُ الْمَكَانُ لِجَلَالَتِهِ وَعَظَمَتِهِ عَنْ الْمَكَانِ بَلْ كَيْفَ يَسَعُ الْمَكَانَ مَنْ هُوَ أَعْظَمُ مِنْ الْمَكَانِ؟ فَاللهُ سُبْحَانَهُ غَنِيٌّ عَنْ الْمَكَانِ كَاسْتِغْنَائِهِ إِذْ كَانَ وَلَا مَكَانَ" ثُمَّ عَادَ إِلَى خُطْبَتِهِ.

و روایت شده است که پرسنده‌ای از مولای ما امیرالمؤمنین عَزَّعَزَّهُ پرسید در حالی که او بر منبر بود، پس به او گفت: ای امیرالمؤمنین، الله پیش از آنکه مکان را بیافریند کجا بود؟ پس مولای ما عَزَّعَزَّهُ خشمگین شد و فرمود: «منزه است آنکه مکان را به خاطر نیازش به آن نیافرید، و منزه است آنکه مکان به دلیل جلالت و عظمتش از مکان، او را در بر نمی‌گیرد و گنجایش او را ندارد. بلکه چگونه مکان کسی را در بر گیرد که او از مکان بزرگتر است؟ پس الله سبحانه از مکان بی‌نیاز است، همانند بی‌نیازی‌اش آنگاه که بود و مکانی نبود.» سپس به خطبه خویش بازگشت.

[٣٢٤] وَرُوِيَ عَنْ الْعَالِمِ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ: "عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، أَمِيرُ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، أَمِيرُ مَنْ مَضَى وَأَمِيرُ مَنْ بَقِيَ، لَا أَمِيرَ فِيهِمَا قَبْلَهُ وَلَا أَمِيرَ فِيهِمَا بَعْدَهُ وَلَا بَعْدَ".

و روایت شده از امام صادق عَزَّعَزَّهُ که فرمود: «علی امیرالمؤمنین است؛ امیرِ هر که در آسمان و زمین است، امیرِ هر که درگذشت و امیرِ هر که باقی ماند. نه امیری در آن دو

آسـمان و زمین پیش از او بوده، و نه امیری در آن دو پس از او، و نه هرگز پس از آن خواهد بود.»

[٣٢٥] وَعَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ: مَضَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ أُمُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَعَهَا صَفِيَّةُ بِنْتُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَلَيْهِما السَلَامُ إِلَى الْكَعْبَةِ، فَأَخَذَهَا مَا يَأْخُذُ النِّسَاءَ مِنْ الطَّلْقِ وَالْمَخَاضِ عِنْدَ الْوِلَادَةِ فَصَاحَتْ فَاطِمَةُ: يَا صِفِيَّةُ أَدْرِكِينِي، قَالَتْ صَفِيَّةُ: فَبَادَرْتُ إِلَيْهَا فَبَهَرَنِي النُّورُ، فَجَزَعْتُ فَنَادَانِي مَوْلَايَ: "لَا عَلِيْكَ أَنا اللهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنا" فَمَضَيْتُ أَعْدُو، فَلَقِيَنِي ابْنُ أَخِي فَقَالَ لِي عَزَّعَزَّهُ: "صَدَقَ وَأَنَا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ".

و از مولای ما صادق عَزَّعَزَّهُ آمده است که فرمود: فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین، به همراه صفیه بنت عبدالمطلب علیهما السلام به سوی کعبه رفت. پس فاطمه را دردی که زنان را هنگام ولادت می‌گیرد، یعنی درد زایمان، فرا گرفت. پس فاطمه فریاد زد: ای صفیه، مرا دریاب. صفیه گفت: پس به سوی او شتافتم، اما نور چشمم را خیره کرد. پس هراسان شدم. آنگاه مولای من یعنی علی نوزاد مرا ندا داد: «بر تو باکی نیست، من الله هستم که خدایی جز من نیست.» پس در حالی که می‌دویدم، رفتم. آنگاه پسر برادرم یعنی حضرت محمد مرا ملاقات کرد، پس او عَزَّعَزَّهُ به من فرمود: «علی راست گفت، و من بنده او و رسول او هستم.»

[٣٢٦] وَرُوِيَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِّ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ مَوْلَانَا الصَّـــادِقِ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ يَوْماً لِشِيعَتِهِ: "لَقَدْ ارْتَقَيْتُمْ إِلَى دَرَجَةٍ مَا فَوْقَهَا مُرْقَاةٌ، مَا بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللهِّ وَرَسُولِهِ إِلَّا الْبَاطِلَ فَمَاذَا تَطْلُبُونَ؟".

يُؤَيِّدُ ذَلِكَ أَنَّ جَمِيعَ الْأَنْبِيَاءِ كَانُوا مُفْتَقِرِينَ إِلَى الْأَوْصِـــيَاءِ، فَمِنْ ذَلِكَ أَنَّ سَـــيِّدَنَا يَعْقُوبَ إِسْرَائِيلَ اللهُّ عَزَّعَزَّهُ الَّذِي قَالَ فِي حَقِّهِ فِي التَّوْرَاةِ: يَعْقُوبُ بَكْرِي وَوَلَدِي، أَظْهَرَ الْعَجْزَ فِي أُمُورِهِ، وَالْفَاقَةُ إِلَى يُوسُفَ وَصِيِّهِ، وَشَكَا إِلَيْهِ بثهْ وَحُزْنِهِ، فَسَمِعَ الْمَوْلَى يُوسُفَ عَزَّعَزَّهُ نَجْوَاهُ وَأَجَابَ دُعَاهُ وَأَعَادَ إِلَيْهِ بَصَـرَهُ وَأَبْرَاهُ، وَغَفَرَ لِوَقْتِهِ لِأُخُوَّتِهِ الْجُنَاةِ، وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّداً كَمَا أَخْبَرَ اللهُّ وَمَا كَانَ يَعْقُوبُ الَّذِي هُوَ إِسْرَائِيلُ اللهُّ، وَصَفْوَةُ اللهِّ، لِيَسْجُدَ لِغَيْرِ اللهِّ وَلَا يُشْرِكَ بِاللهِّ، بَلْ سَجَدَ للهِّ الْمُحْسِنِ إِلَيْهِ، وَهُوَ وَصِيُّهُ وَرَبُّهُ الْمُنْعِمُ عَلَيْهِ.

وَكَذَلِكَ مُوسَـى عَزَّعَزَّهُ وَهُوَ مُصْـطَفَى اللهِّ وَكَلِيمُهُ وَأَحَدُ أُولِي الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُـلِ، اعْتَرَفَ لِوَصِيِّهِ يُوشَعَ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ هَادِيهِ، رَبُّهُ الْمَانّ عَلَيْهِ وَعَلَى اخِيهِ وَمُنَجِّيهِ حَيْثُ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ: ﴿فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرَكُونَ ۞ قَالَ كَلَّا ۖ إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾[١] فَنَجَّاهُمُ الْمَوْلَى يُوشَعُ بْنُ نُونٍ عَزَّعَزَّهُ أَجْمَعِينَ وَأَغْرَقَ الْآخَرِينَ.

وَكَذَلِكَ سُلَيْمَانُ عَزَّعَزَّهُ مَعَ وَصِيِّهِ آصِفَ بْنِ بَرْخِيَا عَزَّعَزَّهُ وَمَا أَظْهَرَه لَهُ مِنْ أَمْرِهِ وَكَشَفَ لَهُ مِنْ سِرِّهِ، وَأَثْبَتَ الْحُجَّةَ لَهُ أَنَّهُ رَبُّهُ الْقَادِرُ وَإِلَهُهُ الظَّاهِرُ الْأَمْرُ حِينَ أَحْضَـــرَ لَهُ عَرْشَ بِلْقِيسَ

---

[١] سوره شعراء،آيه ٦١و٦٢

قَبْلَ ارْتِدَادِ طَرَفِ سُـلَيْمَانَ إِلَيْهِ كَمَا قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ وَبَيَّنَهُ فِي مُحْكَمِ الْقُرْآنِ: ﴿قَالَ الَّذِي عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ ۚ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِندَهُ قَالَ هَٰذَا مِن فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ ۖ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ ۖ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ﴾[١]

فَصَـــرَّحَ سُلَيْمَانُ وَهُوَ الْإِسْمُ الْأَعْظَمُ بِالْمَكْتُومِ وَكَشَفَ وَأَوْضَحَ بِالْمَعْلُومِ وَأَقَرَّ لِوَصِيِّهِ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَاعْتَرَفَ لَهُ بِالْعُبُودِيَّةِ.

وَكَذَلِكَ السَّـــيِّدُ عِيــــسَى عَزَّعَزَّهُ اعْتَرَفَ لِوَصِيِّهِ مَوْلَانَا شَـــمْعُونَ عَزَّعَزَّهُ بِقَوْلِهِ: "انْتِ صَخْرَتِي وَعَلَيْكَ أَبْنِي كَنِيسَتِي" فَأَقَرَّ لَهُ أَنَّهُ إِلَيْهِ الْمَلْجَأُ وَأَنَّهُ الْمَوْثُوقُ بِهِ وَكَذَلِكَ سَيِّدُنَا مُحَمَّدٌ عَزَّعَزَّهُ أَظْهَرَ الْعَجْزَ فِي أُمُورِهِ وَالْفَاقَةَ إِلَى وَصِـيِّهِ، وَأَعْلَنَ وَصَرّحَ بَانَهُ رَبُّهُ بِالْتِجَائِهِ إِلَيْهِ فِي شِدّتِهِ وَكَرْبِهِ فِي أُمُورِهِ وَالْإِسْتِغَاثَةُ بِهِ عِنْدَ كُلِّ نَازِلَةٍ وَشِدَّةٍ وَمِحْنَةٍ بِقَوْلِهِ: "أَيْنَ مُنَجِّزٌ وَعَدِيٌّ، أَيْنَ قَاضِي دِينِي، أَيْنَ مُفْرِجُ الْهَمِّ عَنِّي، أَيْنَ عَلِيَّ وَصِيٌّ" وَمَنْ أَوْضَحِ دَلِيلٍ وَاحْتِجَاجٍ مَا وَرْدَ فِي خَبَرِ الْمِعْرَاجِ وَمَا شَفَعَهُ مِنْ فَتْحِ مَكَّةَ وَكَسْـــرِ اصْنَامِ أَهْلِ الشّـــرْكِ حِينَ عَلَا مَوْلَانَا عَلَى كَتِفِ الرَّسُولِ فِي ظَاهِرِ الْمَنْقُولِ، وَبَاطِنُهُ هُوَ الَّذِي عَرَفَهُ أَهْلُ الْعُقُولِ مِنْ عُلُوِّ الْفَاضِلِ عَلَى الْمَفْضُولِ.

---

[١] سوره نمل،آيه ٤٠

كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ: ﴿الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ ۞ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ ۞ وَإِن تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى ۞ اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾[1] تَعَالَى اللهُ الْعَلِيُّ الرَّحْمَنُ وَجَلَّ عَرْشَهُ سَيِّدُنَا مُحَمَّدٍ الْمَكَانُ الدَّالُّ عَلَيْهِ فِي كُلِّ عَصْرٍ وَزَمَانٍ.

و روایت شده از محمد بن عبدالله بن مهران از مولای ماصادق عَزَّعَزَّهُ که روزی به شیعیانش فرمود: «همانا شما به درجه‌ای بالا رفته‌اید که فراتر از آن هیچ نردبان یا پله‌ای برای صعود نیست. پس از معرفت الله و رسولش جز باطل نیست، پس چه می‌طلبید؟» این سخن را تأیید می‌کند که همانا جمیع انبیاء به اوصیاء نیازمند بودند. از جمله آن موارد، سرور ما یعقوب، اسرائیل عَزَّعَزَّهُ، است که خداوند در حق او در تورات فرمود: یعقوب نخست‌زاده و فرزند من است؛ او در امور خویش اظهار ناتوانی ونیازمندی به یوسف، وصی خود، نمود، و غم و اندوه شدید خود را به او شکایت برد. پس مولا یوسف عَزَّعَزَّهُ نجوای او را شنید و دعای او را اجابت کرد و بینایی‌اش را به او بازگرداند و او را بهبود بخشید، و در همان زمان برادرانِ جنایتکارش را آمرزید، و پدر و مادرش را بر تخت بالا برد و آنان برای او سجده‌کنان فرو افتادند چنانکه الله خبر داده است. و یعقوب، که همان اسرائیل و برگزیده است، چنان نبود که برای غیر الله سجده کند یا به

[1] سوره طه،آیه۵ـ۸

الله شرک ورزد، بلکه او برای "اللهِ" نیکوکار به خویش سجده کرد، و یوسف وصی او و پروردگار نعمت‌بخش او بود.

و همچنین موسی عَزَّعَزَّهُ که برگزیده الله و کلیم او و یکی از رسولان اولی العزم بود، برای وصی خود یوشع عَزَّعَزَّهُ اعتراف کرد که او هدایتگر اوست، و پروردگار اوست که بر او و برادرش منت نهاده و نجات‌بخش اوست، آنگاه که قومش به او گفتند: ﴿پس چون دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: ما قطعاً گرفتار خواهیم شد. ❁ موسی گفت: چنین نیست، همانا پروردگارم با من است، به زودی مرا هدایت خواهد کرد﴾. پس مولا یوشع بن نون عَزَّعَزَّهُ همگی آنان را نجات داد ودشمنان را غرق ساخت.

و همچنین سلیمان عَزَّعَزَّهُ با وصی خود آصف بن برخیا عَزَّعَزَّهُ و آنچه آصف ازقدرت خویش برای سلیمان آشکار ساخت و از سرّ خویش برای او فاش نمود، و حجت را برای او ثابت کرد که آصف پروردگار توانا وخدای ظاهر الأمر اوست، هنگامی که تخت بلقیس را پیش از آنکه چشم سلیمان به هم خورد نزد او حاضر ساخت، چنانکه الله عَزَّوَجَلَّ فرمود و در محکم قرآنش بیان نمود: ﴿کسی که نزد او علمی از کتاب بود گفت: من آن را پیش از آنکه چشمت به هم خورد نزد تو می‌آورم. پس چون سلیمان آن را نزد خویش مستقر دید گفت: این از فضل پروردگارم است تا مرا بیازماید که آیا شکر

می‌کنم یا کفران می‌ورزم؟ و هر کس شکر کند همانا به سود خویش شکر می‌کند، و هر کس کفران ورزد، پس همانا رب من بی‌نیاز و کریم است﴾.

پس سلیمان، در حالی که او نام بزرگ پنهان بود، به این حقیقت تصریح کرد و آن را فاش ساخت و آشکار را واضح گردانید، و برای وصی خویش آصف به ربوبیت اقرار کرد و برای آصف به بندگی خویش اعتراف نمود.

و همچنین سید عیسی ﷺ برای وصی خود مولا شمعون ﷺ با این گفتارش اعتراف کرد: «تو صخره منی و بر تو کلیسای خود را بنا می‌کنم.» پس برای او اقرار کرد که پناهگاه به سوی اوست و او مورد اطمینان است.

و همچنین سرور ما محمد ﷺ در امور خویش اظهار عجز و نیازمندی به وصی خود نمود، و با پناه بردن به او در سختی و اندوهش در امورش، اعلان و تصریح کرد که علی پروردگار او ست، و همچنین با یاری خوا ستن به او در هنگام هر پیشامد ناگوارو سختی و محنتی، با این گفتارش: «کجاست تحقق‌بخش وعده‌ام، کجاست پرداخت‌کننده دِینم، کجاست زداینده اندوه از من، کجاست عليِ وصی؟»

و از واضح‌ترین دلیل و احتجاج، آن چیزی است که در خبر معراج آمده و آنچه به دنبال آن آمد از فتح مکه و شکستن بت‌های اهل شرک، هنگامی که مولای ما علی بر شانه رسول در آنچه ظاهراً نقل شده بالا رفت، و باطن آن همان چیزی ا ست که اهل

عقول آن را شـــناخته‌اند، یعنی برتری یافتنِ "فاضـــل" (برتر – علی) بر "مفضـــول" (پایین‌تر – محمد).

چنانکه او سبحانه فرمود: ﴿خدای رحمان بر عرش ا ستیلا یافت . ❁ آنچه در آ سمان‌ها و آنچه در زمین و آنچه میان آن دو و آنچه زیر خاک اســت، از آنِ اوســت. ❁ و اگر ســخن آشــکارا گویی، پس همانا او نهان و نهان‌تر را می‌داند. ❁ الله که خدایی جز او نیست، نام‌های نیکو از آنِ اوست.﴾

پس برتر اســت "اللهِ علیِ رحمان"، و بزرگ اســت عرش او یعنی سرور ما محمد، آن "مکان" و مظهری که در هر عصر و زمانی بر او یعنی الله العلی دلالت می‌کند.

[٣٢٧] وَلَقَدْ رُوِيتَ فِي ذَلِكَ خَبَراً حَدَّثَنِي بِهِ أَبُو الْحَسَنِ رَائِقُ بْنُ الْخَضِـرِ الْغَسَّانِيُّ رَحِمَهُ اللهُ بِإِسْــنَادِهِ عَنْ رِجَالِهِ أَنَّ جَمَاعَةً مِنْ غَالِيَةِ الشِّــيعَةِ اجْتَمَعُوا فِي جَامِعِ الْكُوفَةِ، فَتَذَاكَرُوا فَتْحَ مَكَّةَ وَصُــعُودَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ عَلَى كَتِفِ السَّــيِّدِ مُحَمَّدٍ عَزَّعَزَّهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ حَتَّى رَقِيَ الْبَيْتَ وَكَسَـــرَ الْأَصْنَامَ وَرَمَى بِهَا وَكَانَ إِلَى جَانِبِهِمْ إِعْرَابِيٌّ وَهُمْ لَا يَعْرِفُونَهُ، وَكَانَ يَسْمَعُ كَلَامَهُمْ فَقَالَ لَهُمْ: يَا قَوْمُ قَدْ رَوَيْتُمْ خَبَرَ صُعُودِهِ عَلَى كَتِفِ الرَّسُولِ إِلَى الْبَيْتِ، فَهَلْ عَلِمْتُمْ كَيْفَ كَانَ نُزُولُهُ عَنْ الْبَيْتِ هَلْ كَانَ عَلَى كَتِفِ الرَّسُولِ عَزَّعَزَّهُ بِحبَلٍ أَمْ بِسَلَمٍ؟ فَلَمْ يَدْرُوا مَا يُجِيبُونَهُ فَقَالَ لَهُمْ: مَا عَلِمْتُمْ شَــيْئًا قَالُوا: فَتَعَلَّمْنَا مَا عِنْدَكَ فِي ذَلِكَ؟ فَقَالَ لَهُمْ: مَالِي إِلَى

ذَلِكَ مِنْ سَبِيلٍ، فَقَامُوا بِأَجْمَعِهِمْ حَتَّى أَتَوْا إِلَى سَيِّدِنَا جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ فَذَكَرُوا لَهُ الْحَالَ وَسَأَلُوهُ كَيْفَ كَانَ نُزُولُ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزُّهُ ؟

فَبَكَى جَابِرٌ وَقَالَ: سَأَلْتُ مَوْلَانَا الْبَاقِرَ عَزَّعَزُّهُ فَقَالَ: "يَا جَابِرْ انَّهُ لِمَا رَّقَا مَوْلَانَا عَلَى كَتِفِ الرَّسُولِ إِلَى الْبَيْتِ اقْتَلَعَ هَبَلَ الْأَعْلَى وَرَمَى بِهِ وَقَالَ: مَعَاشِرُ النَّاسِ، مَا مِنْكُمْ إِلَّا مِنْ عَبَدَ هَذَا دُونِي فَإِنِّي مَا عَبَدْتُهُ، وَأَلْقَاهُ عَنْ الْبَيْتِ مَعَ بَقِيَّةِ الْأَصْنَامِ، ثُمَّ رَكَلَ الْبَيْتَ بِرِجْلِهِ وَقَالَ: أَيُّهَا الْبَيْتُ غَبْ فَإِنَّ عَلَيْكَ مُثْبِتُ بُيُوتَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ فَغَابَ الْبَيْتُ، ثُمَّ خَطَا مَوْلَانَا عَنْهُ وَقَالَ لَهُ: عُدْ أَيُّهَا الْبَيْتُ إِلَى حَالَتِكِ فَقَدْ أَعْتَقْنَاكَ فَسُمِّيَ الْبَيْتَ الْعَتِيقَ".

و همانا در این باره خبری روایت کرده‌ام که ابوالحسن رائق بن الخضر الغسانی رحمه الله با ا سناد خود از رجال خویش برایم حدیث کرد که: جماعتی از غالیان شیعه در مسجد جامع کوفه گرد آمدند، پس درباره فتح مکه و بالا رفتن امیرالمؤمنین عَزَّعَزُّهُ بر شانه سید محمد عَزَّعَزُّهُ در آن روز تا اینکه بر بام خانه کعبه برآمد و بت‌ها را شکست و آنها را فرو انداخت، گفتگو می‌کردند. و در کنار آنان مردی عرب بادیه‌نشین بود در حالی که آنان او را نمی شناختند، و او سخنانشان را می شنید. پس به آنان گفت: ای قوم، شما خبر بالا رفتن او بر شانه رسول به سوی خانه را روایت کردید، آیا دانسته‌اید که پایین آمدن او از خانه چگونه بود؟ آیا بر شانه رسول عَزَّعَزُّهُ بود یا با طناب یا با نردبان ؟ پس آنان ندانستند چه پاسخی دهند. مرد اعرابی به آنان گفت: شما چیزی ندانستید. گفتند: پس

ما را از آنچه نزد توســت در این باره آگاه کن. او به آنان گفت: مرا به آن راهی نیســت یعنی منبع آن نیستم.

پس همگی برخا ستند تا نزد سرور ما جابر بن یزید الجعفی الیه التسلیم آمدند و حال را برای او بازگو کردند و از او پرسیدند که پایین آمدن مولای ما امیرالمؤمنین عَزَّعَزُّهُ چگونه بود؟ پس جابر گریســت و گفت: از مولای خود باقر عَزَّعَزُّهُ پرســیدم، پس فرمود: «ای جابر، همانا چون مولای ما بر شانه رسول به سوی خانه کعبه بالا رفت، بزرگترین بت را از جا کند و آن را انداخت و فرمود: ای گروه مردمان، هیچ یک از شــما نیســت مگر آنکه این را به جای من پرستیده است، پس همانا من هرگز او را نپرستیدم. و آن را همراه با بقیه بت‌ها از بام خانه فرو انداخت. ســپس با پایش به خانه کعبه لگد زد و فرمود: ای خانه، غایب شو! زیرا بر تو برپاکننده خانه‌های آسمان و زمین قرار دارد. پس خانه کعبه غایب شــد. ســپس مولای ما از آن مکان گامی به کنار نهاد و به آن فرمود: ای خانه، به حالت خود بازگرد، همانا ما تو را آزاد ســاختیم. پس "بیت العتیق" (خانه آزاد شــده) نامیده شد.»

[٣٢٨] وَعَنْهُ أَيْضاً مَا حَدَّثَ عَنْهُ مُرْسَلاً عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ الدَّؤلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: كُنْتُ مَعَ مَوْلَايَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ وَهُوَ سَائِرٌ إِلَى الْخَوَارِجِ فَبَيْنَا نَحْنُ ذَاتَ لَيْلَةٍ سَائِرُونَ وَالْجَيْشُ مُحْدَقٌ بِهِ فِي وَجْهِ السحر إِذَا بِرَجُلَيْنِ قَدْ خَرَجَا مِنْ أَكَمَة فَأَسْرَعَ إِلَيْهِمَا مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ وَقَالَ: "سَيْرًا فَقَدْ بَلَغْتُمَا أَمْنِيَتَكُمَا" فَقَالَا لَهُ: وَمَا أَمْنِيَتُنَا؟ فَقَالَ: "هَذَا حِزْبُ اللهِ وَذَاكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ" فَقَالَا لَهُ: لَعَلَّكَ الْمُقَدَّمُ عَلَى هَذَا الْجَيْشِ؟ فَقَالَ لَهُمَا: أَنَا ذَاكَ فَقَالَا: أَوَكُنْتُ الْمُعِينَ لِرَسُولِ اللهِ وَالنَّاصِرِ لَهُ؟ فَقَالَ لَهُمَا: "وَأَنَا ذَاكَ" فَقَالَ لَهُ أَحَدُهُمَا: أَمَّا أَنَا فَقَرَأْتُ فِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ: "أَنَّهُ سَيَأْتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ نَبِيٌّ يُقَالُ لَهُ الْفَارْقْلِيطُ يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنَ الشِّرْكِ وَيَكْسِرُ الْأَصْنَامَ وَيَهْدِمُ الْأَوْثَانَ وَيَكُونُ الرَّبُّ فِي جَيْشِهِ كَهَيْئَةِ الْمُعِينِ لَهُ وَالنَّاصِرِ لِدِينِهِ".

وَفِي ذَلِكَ يَقُولُ بَعْضُ الْعَارِفِينَ:

وَسَمَّيْتُمُوهُ كَاشِفًا كَرْبَ أَحْمَدَ ... وَمُنْقِذَهُ بِالسَّيْفِ مِنْ غَمَرَاتٍ
فَهَلْ يَكْشِفُ الْكَرْبُ الْعَظِيمُ سِوَى ... الَّذِي يُسَبَّحَ بِالْآصَالِ وَالْغَدَوَاتِ

و از جابر همچنین، آنچه به صورت مُرسَل با سند مقطوع از ابوالاسود الدؤلی علیه السلام حدیث کرده است که او گفت: با مولای خود امیرالمؤمنین عَزَّعَزَّهُ بودم در حالی که به سوی خوارج رهسپار بود. در این میان که ما شبی در حال حرکت بودیم و سپاهیان در هنگام سپیده‌دم گرداگرد او حلقه زده بودند، ناگهان دو مرد از یک تپه بیرون آمدند. پس مولای ما امیرالمؤمنین عَزَّعَزَّهُ به سوی آن دو شتافت و فرمود: «به راه

خود بروید که همانا به آرزو یا مقصود خود رسیدید.» آن دو به او گفتند: و آرزوی ما چیست؟ فرمود: «این سپاه حزب الله است و سپاه خوارج حزب شیطان است.»

آن دو به او گفتند: شاید تو فرمانده این سپاه هستی؟ به آن دو فرمود: «من همانم.» گفتند: آیا تو آن یاری‌دهنده رسول الله و یاور او بودی؟ به آن دو فرمود: «و من همانم.» پس یکی از آن دو به او گفت: اما من، در صُحُف ابراهیم خوانده‌ام: «که همانا در آخرالزمان پیامبری خواهد آمد که به او "فارقلیط" گفته می شود، زمین را از شرک پاک می سازد و بت‌ها را می شکند و مجسمه‌ها را ویران می‌کند، و پروردگار در سپاه او به شکل یاری‌دهنده او و یاور دین او خواهد بود.»

و در این باره یکی از عارفان می گوید:

«و شما او را "برطرف‌کننده اندوه احمد" نامیدید و "نجات‌بخش" او با شمشیر از گرداب‌ها و سختی‌های ژرف پس آیا کسی اندوه بزرگ را برطرف می‌سازد جز آنکه در شامگاهان و بامدادان تسبیح گفته می‌شود؟»

(و معنای قدیم بودن اسم)

مَا رَوَاهُ أَبُو الْفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الطَّبَرِيُّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: سَــأَلْتُ مَوْلَايَ الْجَلِيَّ نُورَ اللهِ شَخْصَهُ عَنْ قَوْلِهِ فِي الْإِسْمِ عَزَّوَجَلَّ أَنَّهُ قَدِيمٌ بِالنُّورِ مُحْدَثٌ بِالظُّهُورِ؟ فَقَالَ: رُوِيَ أَنَّ الْمَعْنَى الْقَدِيمَ الْأَزَلُ تَعَالَى كَانَ وَلَا مَكَانَ فَلَمَّا شَــاءَ أَنْ يَكُونَ الْمَكَانُ اخْتَرَعَهُ مِنْ نُورِ ذَاتِهِ وَأَقَامَهُ نُورَانِيّاً أَحَدِيّاً لَا ثَالِثَ لَهُمَا مُدَّةٌ لَا يَبْلُغُهَا الْأَمَدُ وَلَا يُحْصِيهَا الْعَدَدُ وَاحِداً مَعَ أَحَدٍ، ثُمَّ شَاءَ الْوَاحِدُ الَّذِي هُوَ الْإِسْمُ فَكَانَ مِنْ مَشِيئَتِهِ السِّينُ، فَنَظَرَ السِّينَ أَمَامَهُ فَأَشْرَقَ مِنْ نُورِ نَظَرِهِ الْيَتِيمَ الْأَكْبَرَ الْمِقْدَادُ، وَنَظَرَ عَنْ يَمِينِهِ فَأَشْرَقَ مِنْ نُورِ نَظَرِهِ أَبُو الذَّرِّ وَنَظَرَ عَنْ شِمَالِهِ فَأَشْرَقَ مِنْ نُورِ نَظَرِهِ عَبْدُ اللهِ بْنُ رَوَاحَةَ، وَنَظَرَ إِلَى وَرَائِهِ فَأَشْرَقَ مِنْ نُورِ نَظَرِهِ عُثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ، وَنَظَرَ تَحْتَ قَدَمَيْهِ فَأَشْرَقَ مِنْ نُورِ نَظَرِهِ قُنْبَرٌ، وَكَانَ ذَلِكَ بِأَمْرِ الْحِجَابُ الْأَكْبَرُ الْأَمْرُ بِأَمْرِ مَوْلَاهُ وَقُدْرَةِ مَعْنَاهُ

ثُمَّ شَــاءَ الْقَدِيمُ الْأَزَلُ إِنْشَــاءُ الْخَلْقِ بِإِرَادَتِهِ وَحُكْمِهِ، وَتَجَلَّى لَهُمْ بِذَاتِهِ وَقَالَ لَهُمْ: "أَلَسْــتُ بِرَبِّكُمْ؟" قَالُوا: بَلَى فَكَانَ الْإِسْــمُ قَدِيماً بِالنُّورِ تِلْكَ الْمُدَّةَ الَّتِي لَا يَبْلُغُهَا الْأَمَدُ وَلَا يُحْصِــيهَا الْعَدَدُ، لِأَنَّهُ قَدِيمٌ بِقِدَمِ الْأَزَلِ مَوْلَاهُ وَلَا مُسَــاوِيًا مَعْنَاهُ، بَلْ الْمَعْنَى مَوْلَاهُ مُنْشِــئُهُ الْهُهُ بَارِئُهُ، فَإِذَا شَاءَ أَنْ يُشْــرِفَهُ، وَيَعْلِيهِ غَيْبُهُ تَحْتَ تَلَأْلُؤِ نُورِ ذَاتِهِ وَظَهَرَ كَمَثَلِ صُورَتِهِ مِنْ غَيْرِ زَوَالٍ وَلَا انْتِقَالٍ.

وَعَنْ أَبِي الْفَتْحِ رَحِمَهُ اللهُ قَالَ: سَأَلْتُ مَوْلَايَ الشَّيْخَ أَبَا الْحُسَيْنِ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْجِلِيَّ قَدَّسَ اللهُ لَطِيفِهِ عَنْ قَوْلِهِ فِي رِسَالَتِهِ الْفَتْقُ وَالرَّتْقُ: إِنَّ الْإِسْمَ قَدِيمٌ بِالنُّورِ مُحْدَثٌ بِالظُّهُورِ، فَهَلْ الْقَدِيمُ بِالنُّورِ الْإِسْمُ الَّذِي اخْتَرَعَهُ الْمَعْنَى مِنْ نُورِ ذَاتِهِ هُوَ الْمُحْدِثُ بِالظُّهُورِ أَمْ الْجَسَدِ النُّورَانِيُّ الَّذِي تَشَخَّصَ بِهِ الْإِسْمُ؟ فَأَجَابَ: هَذَا الْقَدِيمُ بِالنُّورِ الْمُحْدَثِ بِالظُّهُورِ هُوَ رُوحُ الْمِيمِ الَّتِي فَتَقَهَا الْأَزَلُ مِنْ رَتَقِهِ وَحَرَّكَهَا مِنْ سُكُونِهِ وَاخْتَرَعَهَا مِنْ نُورِ ذَاتِهِ، فَهِيَ الَّتِي تَدَّعِي نَفْسَهُ وَيُدْعَى بِهَا الْإِسْمُ اللهُ، وَهُوَ الْوَاحِدُ وَمَوْلَاهُ الْأَحَدَ.

وَأَمَّا الْجَسَدُ الَّذِي ظَهَرَ بِهِ الْإِسْمُ فَمَخْلُوقٌ مِنْ نُورٍ غَيْرِ نُورِ الذَّاتِ وَمِنْهُ رُوحُ السِّينِ، وَلَمَّا ظَهَرَ السَّيِّدُ الْمِيمُ فِي الْقُبَّةِ الْمُوسَوِيَّةِ سَأَلَ الْمَعْنَى تَعَالَى كَمَا قَدْ وَرَدَ فِي الْقُرْآنِ الْعَزِيزِ الرُّؤْيَةُ، فَقَالَ: لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أُنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ، وَالْجَبَلُ جِسْمُ مُوسَى وَالصُّورَةُ الَّتِي ظَهَرَ بِهَا فِي الْبَشَرِيَّةِ هُوَ نُورٌ مَخْلُوقٌ، فَلَمَّا تَجَلَّى الْمَعْنَى جَلَّ جَلَالُهُ زَالَ الْمَخْلُوقُ وَكَانَ كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ ۚ قَالَ لَن تَرَانِي وَلَٰكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي ۚ فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا ۚ فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾[1] وَبَقِيَتْ رُوحُ الْمِيمِ الْمُوسَوِيَّةُ الَّتِي بَدَتْ مِنْ نُورِ الذَّاتِ لَمْ تَضْمَحِلَّ وَلَمْ تَزَلْ.

[1] سوره اعراف،آیه۱۴۳

وَقَدْ دَلَّ شَيْخُنَا و قُدْوَتُنَا السَّيِّدُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الْخَصِيبِيُّ نَصْرُ اللهِ وَجْهَهُ فِي رِسَالَتِهِ الَّتِي هَدَانَا اللهُ بِهَا مِنْ الضَّلَالَةِ قَالَ: وَمَعْنَى قَوْلِهِ: ﴿هَٰذَا نَذِيرٌ مِّنَ النُّذُرِ الْأُولَىٰ﴾[١] أَرَادَ بِهِ أَنَّهُ الْمُنْذِرُ الْأَوَّلُ وَهُوَ الْآخَرُ، وَإِنَّ عِدَّةَ أَشْخَاصِ الْمُنْذِرِينَ وَاحِدٌ كُلُّهَا الَّتِي تَظْهَرُ بِالنُّبُوَّةِ وَالرِّسَالَةُ هِيَ الْإِسْمُ، وَبَاطِنُهُ اللهُ وَالنَّفْسُ وَالْحِجَابُ يَشْهَدُ بِهِ قَوْلُهُ نَظْمًا فِي قَصِيدَتِهِ الَّتِي أَوَّلُهَا: بَابُ الْهِدَايَةِ:

وَاللهُ بَاطِنُهُ إِسْمٌ وَظَاهِرُهُ نُبُوَّةٌ وَرِسَالَاتٌ بِلَا أَوْدَ

و در معنای ازلی بودن ا سم آنچه ابو الفتح محمد بن محمد الطبری ر ضی الله عنه روایت کرد، گفت: از مولای خود الجلی که خداوند شخص او را منور گرداند درباره سخن او پیرامون "ا سم" عَزَّعِزُّهُ پر سیدم که فرمود: «او قدیم به نور و مُحدَث به ظهور ا ست»؟ پس فرمود: روایت شده است که "معنی" ، آن "قدیمِ ازَل"، بود و مکانی نبود. پس چون خواست که "مکان" (کنایه از اسم) باشد، آن را از نور ذات خویش اختراع فرمود، و آن را نورانی و اَحَدی برپا داشت، که سومی برای آن دو نبود، و این برای مدتی بود که زمان به آن نمی‌رسد و شمارش آن را در نمی‌یابد؛ "واحدی" همراه با "اَحَد"بود.

[١] سوره نجم،آیه۵۶

سـپس آن "واحد" که همان "اسـم" اسـت، خواسـت مشـیئت کرد، پس از مشـیئت او سـلمان به وجود آمد. پس "سـلمان" به پیش روی خود نگریسـت، پس از نور نگاهش، "یتیم اکبر" یعنی مقداد پدید آمد. و به سـمت راسـت خویش نگریسـت، پس از نور نگاهش ابوذر درخشید. و به سمت چپ خویش نگریست، پس از نور نگاهش عبدالله بن رواحه درخشـید. و به پشـت سر خویش نگریسـت، پس از نور نگاهش عثمان بن مظعون درخ شید. و به زیر پاهایش نگری ست، پس از نور نگاهش قنبر درخ شید. و آن خلقت ایتام به امر "حجاب اکبر" بود، و آن امر نیز به امر مولای او و قدرت "معنا"ی او بود.

سپس "قدیمِ اَزَل"، آفریدنِ خلق را به اراده و حکم خویش خوا ست، و با ذات خویش بر آنان تجلی فرمود و به آنان گفت: «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: آری.

پس "ا سم"، "قدیم به نور" بود در آن مدتی که زمان به آن نمی‌ر سد و شمارش آن را در نمی‌یابد؛ زیرا او به قِدَمِ مولا یش "اَزَل"، قدیم است، اما مساوی با "معنا"ی او نیست. بلکه "معنی"، مولای او، پدیدآورنده و آفریننده اوسـت. پس هرگاه معنی بخواهد که او را شرا فت بخشـد و برتری د هد، او را در زیر درخشـش نور ذات خویش پنهان می‌سـازد و خودِ معنی همانند صـورت اسـم ظاهر می‌شـود، بدون از بین رفتن و جا به جایی.

و از ابی الفتح رحمه الله گفت: از مولای خود شیخ ابوالحسین محمد بن علی الجلی قدس الله لطیفه درباره سخن او در ر سالهاش "الفتق و الرتق" پر سیدم: «همانا ا سم، قدیم به نور و مُحدَث به ظهور اســت». پرســیدم آیا آن "قدیم به نور"، همان "اســمی" اســت که "معنی" آن را از نور ذات خویش اختراع کرد و او همان "مُحدَث به ظهور" ا ست؟ یا آن "جسد نورانی" است که "اسم" به وسیله آن آشکار شد؟

پس پا سخ داد: این "قدیم به نورِ مُحدَث به ظهور"، همان "روحِ محمد" ا ست که "اَزَل" آن را از وحدت خویش آ شکار کرد، و آن را از سکونش به حرکت درآورد، و آن را از نور ذات خویش اختراع فرمود. پس اوست که نفسِ معنی خوانده میشود و اسم الله به وسیله او خوانده میشود، و او واحد است و مولای او اَحَد است.

و اما آن پیکری که ا سم به و سیله آن ظاهر شد، از نوری غیر از نور ذات آفریده شده ا ست، و روحِ سلمان از نورِ غیر ذات ا ست. و هنگامی که سید محمد در قُبّه مو سوی ظاهر شــد، از معنی تعالی چنانکه در قرآن عزیز آمده دیدار را درخواســت کرد. پس معنی فرمود: «هرگز مرا نخواهی دید ولیکن به کوه بنگر». و کوه همان جسم مو سی و صورتی بود که در بشریت بدان ظاهر گشته بود، و آن نور مخلوق بود. پس هنگامی که معنی جل جلاله تجلی فرمود، آن جســم مخلوق از میان رفت و چنان شــد که الله تعالی فرمود: ﴿و چون موســی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او ســخن گفت، عرض

کرد: پروردگارا، خود را به من بنمای تا به تو بنگرم. فرمود: هرگز مرا نخواهی دید، ولیکن به کوه بنگر، پس اگر در جای خود قرار گرفت، مرا خواهی دید. پس چون پروردگارش بر کوه تجلی کرد، آن را درهم کوبید و موسی مدهوش بر زمین افتاد. پس چون به خود آمد، گفت: تو منزهی، به سوی تو بازگشتم و من نخستین مؤمنانم﴾.

و "روحِ محمد موسوی" که از نور ذات پدیدار گشته بود، باقی ماند و مضمحل نشد و زایل نگشت. و همانا شیخ ما و پیشوای ما سید ابو عبدالله الخصیبی که یاری خدا بر چهره وجود او باد - در رساله‌اش که خداوند ما را به وسیله آن از گمراهی هدایت فرمود، دلالت کرده است، گفت: و معنای این سخن او تعالی: ﴿این بیم‌دهنده‌ای از بیم‌دهندگان نخستین است﴾؛ منظورش این است که محمد همان بیم‌دهنده نخستین است و او همان "آخر" است. و همانا مجموعه پیکرهای بیم‌دهندگان که به نبوت و رسالت ظاهر می شوند، همگی واحد هستند و آن "اسم" است؛ و باطن اسم "الله" و "نَفس" و "حجاب" است.

بر این معنا شهادت می‌دهد سخن خصیبی که در قصیده‌اش که اول آن «باب الهداية» است، به نظم درآورده: «و "الله"، باطن اسم است، و او "اسم" است، و ظاهر او نبوت و رسالت‌هایی بدون هیچ کژی است».

وَمِثْلُ قَوْلِهِ فِي قَصِيدَةٍ أَوَّلُهَا: يَا سَرْ مَري لَقَدْ أَصْبَحْتُ لِي سَكَناً إِلَى قَوْلِهِ:

كَمَا الرَّسُولُ رِسَالَاتٌ ظَهَرْنَ بِهِ   مَعَ النُّبُوَّةِ إِيمَاناً وَ مُرْتَكنا
وَبَاطِنَ الْإِسْمِ نَفْسٌ حَذِرَتْ وَلَهُ   نَفْسُ التَّالِهِ إِتْقَاناً بِهِ تَقْنا

فِي بَعْضِ النُّسَخِ: (نَفْسُ التَّأَلُّهِ إِيقَانًا بِهِ يَقْنَا) فَأَثْبَتَ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ الْبُرْهَانَ وَالدَّلِيلُ، عَلَى الْمُرِيدِ قَصْدُ السَّبِيلِ مِنْ عِلْمِ السَّيِّدِ.

وَمَا نَقَلَهُ عَنْهُ شَرَفُ اللهِ مَقَامَهُ وَلَدُهُ الْجَلِيُّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ: إِنَّ الْإِسْمَ جَلَّ جَلَالُهُ مِنْ نُورَيْنِ جَوْهَرِيَّيْنِ قَدِيمٌ وَمُحْدِثٌ فَالنُّورُ الَّذِي هُوَ الْقَدِيمُ بَاطِنُهُ هُوَ اللهُ تَعَالَى الْإِسْمَ الْجَلِيلُ الْمُخْتَرِعُ مِنْ نُورِ الذَّاتِ الْعَلِيَّةِ وَالنُّورُ الْمُحْدِثُ الْجَوْهَرِيُّ ظَاهِرُهُ هُوَ الْمِيمُ حَسْبَ مَا أَوْرَدْنَاهُ فِيمَا تَقَدَّمَ، وَكُنَّا مُصِيبِينَ بِحَمْدِ اللهِ تَعَالَى فِيمَا شَرَحْنَاهُ وَأَعْتَقَدْنَاهُ فِي رِسَالَتِنَا هَذِهِ أَوْدَعْنَاهُ بِفَضْلِ اللهِ وَمَعُونَتِهِ.

و مانند گفتار او در قصیده‌ای که مطلع آن است: «ای سِرّ من همانا برای من مأوا گشتی» تا آنجا که می‌گوید: همچنان که رسول رسالت‌هایی است که به وسیله او ظاهر شدند،همراه با نبوت ، از روی ایمان و به عنوان تکیه‌گاه . و باطنِ «ا سم»، نفسی ا ست که پرهیز کرد یا هشدار داد و برای او ست نفسِ پر ستنده، با ا ستحکام که به آن اطمینان دارد.

در برخی نسخه‌ها آمده است: نفسِ پرستش از روی یقین که به آن اطمینان دارد پس او که خداوند روحش را مقدس دارد برهان و دلیل را اثبات نمود، که بر مرید است که راه را از علمِ استاد بجوید.

و آنچه فرزند بزرگوارش که خداوند مقامش را شریف گرداند و از او راضی باد از او نقل کرده است: همانا «اِسم» جلّ جلاله از دو نورِ ذاتی است: قدیم و مُحدَث (نوپدید). پس آن نوری که قدیم است، باطنِ اسم می‌باشد، که همان الله تعالی، اسمِ بزرگ، آن پدید آورنده از نورِ ذاتِ برتر است.

و نورِنوپدید جوهری، ظاهرِاسم است، که همان «محمد» است، طبق آنچه پیشتر آوردیم.

و به حمد الله تعالی، در آنچه شرح دادیم و در این رساله خود به آن معتقد شدیم و به فضل و یاری خداوند در آن به ودیعه نهادیم، درست بوده‌ایم.

[٣٢٩] وَقَدْ رُوِيَ عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَزَّعَزُّهُ أَنَّهُ خَرَجَ عَلَى أَصْحَابِهِ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ وَعَلَيْهِ جُبَّةٌ هَرَوِيَّةٌ وَهُوَ يَقُولُ: أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَذَا، وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَذَا، وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَذَا، وَأَمَّا الْيَتِيمَانِ فَكَذَا عَلَى مَا جَاءِ مِنْ قِصَّتِهِمْ فِي الْقُرْآنِ إِذْ صَفَرَ طَائِرٌ بَعْدَمَا سَقَطَ فِي الْبَحْرِ، فَقَالَ لِمَنْ حَضَرَ: "أَتَدْرُونَ مَا يَقُولُ هَذَا الطَّائِرُ؟" فَقَالُوا: لَا يَا مَوْلَانَا، فَقَالَ: "إِنَّهُ يُقْسِمُ أَنَّ عِلْمَ مُوسَى فِي عِلْمِ الْعَالِمِ الَّذِي خَرَقَ السَّفِينَةَ وَقَتَلَ الْغُلَامَ وَأَقَامَ الْجُدُرَ كَمَثَلِ مَا أَخَذَ الطَّائِرُ

بِمِنْقَارِهِ مِنْ هَذَا الْبَحْرِ" وَقَدْ عُلِمَ مَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَنَّ الْعَالِمَ هُوَ مَعْنَى الْعُيُونِ يُوشَـعُ بْنُ نُونٍ، وَإِنَّ مُوسَى إِسْمُهُ الْجَلِيلُ الْمَكْنُونِ.

و از مولای ما صادق ﷺ روایت شده است که روزی در حالی که جامه‌ای منسوب به هرات بر تن دا شت، بر ا صحاب خود وارد شد و می‌فرمود: «اما ک شتی پس چنین بود، و اما آن پسر ـ نوجوان پس چنین بود، و اما آن دیوار پس چنین بود، و اما آن دو یتیم پس چنین بودند» بر اساس آنچه از داستان ایشان در قرآن آمده است.

در این هنگام پرنده‌ای پس از آنکه در دریا فرود آمد و آبی برگرفت، صـفیری زد. پس ایشـان به حاضران فرمود: «آیا می‌دانید این پرنده چه می‌گوید؟» گفتند: نه ای مولای ما. فرمود: «او سوگند یاد می‌کند که عِلم موسی در برابرِ عِلم آن شخص آگاه که کشتی را سوراخ کرد و پسر را کشت و دیوار را برافرا شت، مانند آن مقدار آبی ا ست که این پرنده با منقارش از این دریا برگرفت.» و هر آنکه قلبی آگاه دارد، دانسـته اسـت که آن عالِم همان «معنی العیون» (حقیقت چ شمه‌ها یا چ شم‌ها) یو شع بن نون ا ست، و همانا موسی، «اسمِ» جلیلِ پوشیده اوست.

[٣٣٠] وَمِمَّا يُؤَيِّدُ مَا شَرَحْنَاهُ مَا رَوَاهُ السَّيِّدُ الخَصِيبِيُّ شَرَفُ اللهِ مَقَامَهُ فِي كِتَابِهِ الْفَرْقِ بَيْنَ الرَّسُولِ وَالْمُرْسَلِ عَنْ سَيِّدِنَا جَابِرٍ الْجُعْفِيِّ مِنْهُ السَّلامُ قَالَ: سَأَلْتُ مَوْلَايَ الْبَاقِرَ عَزَّعِزُّهُ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿لَا الشَّمْسُ يَنبَغِي لَهَا أَن تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ ۚ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾[١]

فَقَالَ: (الشَّمْسُ الْمِيمُ وَالْقَمَرُ الْمَعْنَى) فَلَا يَنْبَغِي لِلرَّسُولِ أَنْ يُدْرِكَ الْمُرْسِلَ، كَمَا لَيْسَ اللَّيْلُ قَبْلَ النَّهَارِ، لِأَنَّ النُّورَ قَبْلَ الظُّلْمَةِ، وَالْمُكَوِّنُ قَبْلَ الْمَكَانِ.

وَبَعْدُ: فَلَعَلَّ مَنْ يَقِفُ عَلَى رِسَالَتِنَا هَذِهِ، رُبَّمَا الْتَبَسَ عَلَيْهِ قَوْلُنَا فِي السَّيِّدِ الْمِيمِ عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ الْعَابِدُ لَا الْمَعْبُودُ، وَلَمْ يُسْلَمْ فِيهِ إِلَيْنَا، وَنَحْنُ بِحَمْدِ اللهِ لَمْ نَخْرُجْ عَنْ مَنْهَجِ التَّوْحِيدِ الْمَقْصُودِ، وَلَمْ نَقُلْ فِي ذَلِكَ إِلَّا مَا قَالَهُ سَيِّدُنَا فَقِيهُنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ الْخَصِيبِيُّ نَضَّرَ اللهُ وَجْهَهُ فِي رِسَالَتِهِ وَهُوَ قَوْلُهُ فِي فَصْلٍ مِنْهَا، فَإِنْ قَالَ لَنَا قَائِلٌ: مَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ عَلِيّاً هُوَ الْمَعْنَى الْمَعْبُودُ، بَيِّنْهُ لَنَا مِنَ الْكِتَابِ كَمَا بَيَّنْتُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَنَبِيُّهُ مِنْ كِتَابِ اللهِ تَعَالَى؟ قُلْنَا لَهُ: نُبَيِّنُهُ لَكَ مِنَ الْكِتَابِ وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ:

﴿اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ۚ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ ۚ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِندَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ ۚ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ ۖ وَلَا

[١] سوره يس،آيه ٤٠

يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ ۚ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ۖ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا ۚ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾[1]

وَمَا يَلِيهَا مِنْ أيِ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ الَّذِي اسْتُشْهِدَ بِهِ عَلَى مَا ذَكَرَهُ إِلَى آخِرِ الْفَصْلِ، وَلَا حَاجَةٌ إِلَى ذِكْرِهِ هَاهُنَا. وَ شَاهِدٌ آخَرُ حَسَنٌ اسْتَخْرَجْنَاهُ بِمَعُونَةِ اللهِ يُؤَكِّدُ مَا سَطَرْتُهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَٰذَا الْبَيْتِ﴾ فَهَلِ الْبَيْتُ إِلَّا الْإِسْمُ الَّذِي ظَاهِرُهُ كَعْبَةٌ وَقِبْلَةٌ وَبَاطِنُهُ السَّيِّدُ الْأَعْلَى الْمِيمُ مُقِيمُ كُلِّ شَرِيعَةٍ وَمِلَّةٍ، فَقَدْ اعْتَرَفَ أَنَّهُ مَرْبُوبٌ وَقَدْ أُمِرْنَا بِالْعِبَادَةِ لِرَبِّهِ الْعُلْيُ الْأَعْلَى الْمَطْلُوبِ.

و از آنچه شرح دادیم، روایتی است که سیّد خصیبی خداوند مقامش را شریف گرداند در کتاب خود «اَلْفَرْقِ بَيْنَ الرَّسُولِ وَالْمُرْسَلِ» (تفاوت میان رسول و مُرسَل) از سرور ما جابر جُعفی سلام بر او باد نقل کرده است، که گفت: از مولایم باقر عَزَّعِزُّهُ درباره این گفتار خداوند عزّ و جلّ پرسیدم: ﴿خورشید را نسزد که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی گیرد، و هر یک در سپهری شناورند﴾.

پس فرمود: (خورشید «محمد» است و ماه «معنی» پس رسول را نسزد که مُرسِل را درک کند وبه او برسد)، همچنان که شب پیش از روز نیست، زیرا نور پیش از ظلمت است، و مُکَوِّن (ایجاد کننده) پیش از مکان است.

[1] سوره بقره،آیه۲۵۵

اما بعد: چه بسا کسی که بر این ر ساله ما واقف گردد، شاید این گفتار ما درباره سیّد «محمد» عَزَّعَزَّهُ که او «عابد» ا ست نه «معبود»، برایش شبهه‌انگیز شود و در این سخن از ما نپذیرد. و ما به حمدالله از راهِ توحیدِ مقصود مورد نظر خارج نشده‌ایم و در این باره جز آنچه سَیِّدِ ما و فقیه ما ابوعبدالله خصیبی خداوند سیمایش را یاری کند در رساله‌اش گفته است، نگفته‌ایم؛ و آن گفتار او در فصلی از آن رساله است:

«پس اگر گوینده‌ای به ما بگوید: دلیل بر اینکه علی همان «معنیِ معبود» (حقیقتِ پر ستش شده) ا ست چیست؟ آن را ازقرآن برای ما بیان کن، همانگونه که بیان کردی محمد بنده، رسول و نبیِ او از کتاب الله تعالی است؟ به او می‌گوییم: آن را از کتاب برای تو بیان می‌کنیم و آن، این گفتار خداوند عزّ و جلّ است:

﴿الله، که هیچ معبودی جز او نیست، زنده و پاینده است، نه خوابی سبک او را فرا گیرد و نه خوابی گران. آنچه در آ سمان‌ها و آنچه در زمین ا ست از آنِ او ست. کی ست آنکه جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟ آنچه در پیش روی آنان و آنچه در پشت سرشان است می‌داند، و به چیزی از علم او احاطه نیابند مگر به آنچه او بخواهد. کرسی و سلطه او آسمان‌ها و زمین را در برگرفته، و نگهداری آن دو بر او گران نیاید، و اوست علیّ العظیم﴾

و آیات پس از آن از قرآن کریم که بدان بر آنچه ذکر کرده است، تا پایان فصل، استشهاد نموده، و نیازی به ذکر آن در اینجا نیست.»

و شاهد نیکوی دیگری که به یاری خداوند ا ستخراج پیدا کرده‌ایم و آنچه را نگا شته‌ام تأکید می‌کند، این گفتار خداوند تعالی است:پس باید پروردگار این خانه را بپرستند.

پس آیا خانه جز آن «اِسم» است که ظاهرش کعبه و قبله است و باطنش سرور برتر «محمد» یعنی برپاکننده هر شریعت و ملتی است؟ پس همانا محمد اعتراف کرده است که او پرورده است و ما همانا به عبادتِ پروردگارِ «عَلیِ اَعلی» (برترِ برترین) او که مطلوب و مقصود است، امر شده‌ایم.

[٣٣١] وَنَزِيدُ ذَلِكَ وُضوحًا مَا نَطَقَ بِهِ الْخَبَرُ الْمَأْثُورُ الَّذِي يَشْهَدُ بِصِحَّتِهِ الْجُمْهُورِ، وَهُوَ مَا رَوَاهُ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ شُعْبَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ مَرْفُوعاً إِلَى هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ أَحَدُ النُّقَبَاءِ فِي زَمَنِ الصَّادِقِ عَزَّعَزَّهُ قَالَ هِشَامٌ: سَأَلْتُ مَوْلَانَا الصَّادِقَ عَزَّعَزَّهُ عَنِ الْأَسْمَاءِ للهِ تَعَالَى وَاشْتِقَاقِهَا فَمَا هُوَ اللهُ وَمِمَّا هُوَ؟ "فَقَالَ: يَا هِشَامُ أَمَّا اللهُ فَهُوَ مُشْتَقٌّ مِنْ إِلَهٍ، وَالْإِلَهُ يَقْتَضِي مَأْلُوهًا فَالْإِسْمُ غَيْرُ الْمُسَمّي فَمِنْ عَبَدِ الْإِسْمِ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَلَمْ يَعْبُدْ شَيْئاً، وَمَنْ عَبْدِ الْإِسْمِ وَالْمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ وَعَبْدَ اثْنَيْنِ، وَمِنْ عَبْدِ الْمَعْنَى دُونَ الْإِسْمِ فَذَلِكَ التَّوْحِيدُ، أَفْهَمَتْ يَا هْشَامُ؟" فَقُلْتُ: زِدْنِي يَا مَوْلَايَ؟ فَقَالَ: "يَا هِشَامُ إِنَّ للهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ إِسْماً، فَلَوْ كَانَ الْإِسْمُ هو الْمُسَمّي لَكَانَ كُلُ إِسْمٍ مِنْهَا إِلَهاً، وَلَكِنَّ اللهَ تَعَالَى مَعْنًى

تَدُلُّ عَلَيْهِ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ وَكُلُّهَا غَيْرُهُ يَا هِشَامْ: الْخُبْزُ إِسْمُ الْمَأْكُولِ، وَالْمَاءُ إِسْمُ الْمَشْرُوبِ وَالثَّوْبُ إِسْمُ الْمَلْبُوسِ، وَالنَّارُ إِسْمُ الْمُحْرِقِ، أَفَهِمْتَ يَا هِشَامُ؟ فَهَذَا مَا نَدْفَعُ بِهِ خَصْمَنَا وَنُنَاضِلُ أَعْدَاءَنَا الْمُلْحِدِينَ الْمُتَّخِذِينَ مَعَ اللهِ غَيْرَه".

و بر وضوح این مطلب می‌افزاییم با آنچه خبرِ روایت شده که همگان به صحت آن گواهی می‌دهند، بدان گویا شده است؛ و آن، روایتی است که ابومحمد الحسن بن شعبه خداوند از او راضی باد با سند متصل به معصوم تا هشام بن الحکم سلام بر او باد که یکی از نُقَباء (نمایندگان) در زمان صادق عَزَّعَزُّهُ بود، نقل کرده است. هشام گفت: از مولایم صادق عَزَّعَزُّهُ درباره نام های الله تعالی و ریشه آنها پرسیدم، که «الله» چیست و از چه چیز است؟

«پس فرمود: ای هشام، اما «الله»برگرفته از «اِلَه» (معبود) است، و «اِلَه» اقتضا دارد که «مَألوه» باشد. پس «اِسم» غیر از «مُسَمّی» (صاحب نام) است.

پس هر کس «اِسم» را بدون «معنی» بپرستد، همانا کافر شده و چیزی را نپرستیده است. و هر کس «اِسم» و «معنی» را با هم بپرستد، همانا شرک ورزیده و دو چیز را پرستیده است. و هر کس «معنی» را بدون «اِسم» بپرستد، این همان «توحید» است.

آیا فهمیدی ای هشام؟» گفتم: ای مولای من بر دانشم بیفزا. فرمود:

«ای هشام، همانا برای خداوند نود و نه نام است. پس اگر «اِسم» همان «مُسَمّی» می‌بود، هر آینه هر نامی از آنها معبودی می‌بود. ولیکن الله تعالی «معنی» حقیقتی است که این نام‌ها بر او دلالت می‌کنند و همه آنها غیرِ او هستند.

ای هشام: «نان» نامِ خوردنی است، و «آب» نامِ نوشیدنی است، و «جامه» نامِ پوشیدنی است، و «آتش» نامِ سوزاننده است. آیا فهمیدی ای هشام؟»

پس این است آنچه با آن دشمن خود را دفع می‌کنیم و با دشمنانِ بی‌دین خود که با خداوند، معبود دیگری برگزیده‌اند، مبارزه می‌نماییم.

[٣٣٢] وَحَدَّثَنِي شَيْخِي أَبُو الْفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللهِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ النُّعْمَانِيُّ قَالَ: سَأَلْتُ الشَّيْخَ أَبَا عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنَ بْنَ حَمْدَانَ الْخَصِيبِيَّ نَضَرَ اللهُ وَجْهَهُ عَنِ الْعِبَادَةِ؟ فَقَالَ: الْعِبَادَةُ لِلْمَعْنَى وَالسُّجُودُ لِلْإِسْمِ فَقُلْتُ: هَذِهِ شَرِكَةٌ فِي الْعِبَادَةِ فَقَالَ: أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشِّرْكِ أَوْ أَنْ أَجْعَلَ لِلْمَعْنَى شَرِيكاً أَوْ نَظِيراً، إِنَّ الْمَعْنَى عَزَّ عِزُّهُ شَرَّفَ إِسْمَهُ وَكَرَّمَهُ إِذْ جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْعَالَمِ يَسْجُدُونَ إِلَيْهِ وَالْعِبَادَةُ لِلْمَعْنَى عَزَّ وَجَلَّ سُبْحَانَهُ.

و شیخ من ابوالفتح محمد بن الحسن البغدادی برایم حدیث کرد، گفت: ابوعبدالله محمد بن ابراهیم النُعمانی برایم حدیث کرد، گفت: از شیخ ابوعبدالله الحسین بن حمدان الخصیبی خداوند سیمایش را نورانی و شاداب گرداند درباره «عبادت» پر سیدم؟ پس فرمود: «عبادت برای "معنی" است و سجود برای "اِسم" است.» پس گفتم: این،

شریک قائل شدن در عبادت است. پس فرمود: «پناه می‌برم به خدا از شرک، یا از اینکه برای "معنی" شریک یا همتایی قرار دهم. همانا "معنی" عزتش بزرگ باد "اِســـمِ" خود را شرافت و کرامت بخشید، آنگاه که او را قبله‌ای برای عالمیان قرار داد که به سوی او سجده می‌کنند، اما عبادت برای "معنی" عَزَّ وَ جَلَّ می‌باشد.»

[٣٣٣] وَعَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ الْمُقْرِي قَالَ: حَدَّثَنِي سَيِّدِي أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمُ الرِّفَاعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي سَيِّدِي وَ شَيْخِي السَّيِّدُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الْخَصِيبِيُّ شَرَفُ اللهُ مَقَامَهُ قَالَ: حَدَّثَنِي عَسْكَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْفَارِسِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لِسَيِّدِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدٍ النُّمَيْرِيِّ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ: يَا سِيدِي لِمَنْ الْعِبَادَةُ بِحَقِيقَتِهَا؟ قَالَ: "لِمَنْ قَالَ لِمُوسَى عِنْدَ الْمُنَاجَاةِ: ﴿وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ ۞ إِنَّنِي أَنَا اللهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾[١] فَكَانَ هَذَا الْقَوْلُ مِنَ الْمَعْنَى لِإِسْمِهِ تَعْرِيفاً بِأَنَّهُ رَبُّهُ الْمَعْبُودُ، وَلَا يُعْلَنُ بِنُونِ الْعَظَمَةِ إِلَّا الْمَعْنَى عَزَّ عِزُّهُ فَمِنْ عَبْدِ الْإِسْمِ دُونَ الْمَعْنَى كَانَ كَافِرًا".

و از او نقل است گفت: ابوالحسن المُقری برایم حدیث کرد، گفت: سرورم ابو اسحاق ابراهیم الرفاعی برایم حدیث کرد، گفت: سرورم و شیخ من السیّد ابوعبدالله الخصیبی خداوند مقامش را شریف گرداند برایم حدیث کرد، گفت: عسکر بن محمد الفارسی

---

[١] سوره طه،آیه ١٣_١٤

ســـلام بر او باد برایم حدیث کرد، گفت: سرورم شـــعیب محمد النُمَیری درود بر او باد گفتم: ای سرور من، عبادت در حقیقتِ خود برای کیست؟

گفت: «برای آن کســی که هنگام مناجات به موســی گفت: ﴿و من تو را برگزیدم، پس به آنچه وحی می شود گوش فرا ده. ❀ همانا منم الله، معبودی جز من نیـ ست، پس مرا بپرست و برای یاد من نماز برپا دار﴾.

پس این گفتار، از ســوی "معنی" به "اِســمِ" او یعنی موســی بود، تا بشـناسـاند که او پروردگارِ معبودِ او ست. و کسی آشکارا سخن نمی‌گوید جز "معنی" عَزَّعِزُّهُ. پس هر کس "اِسم" را بدون "معنی" بپرستد، کافر بوده است.»

وَقَدْ أَوْضَــحْنَا بِتَوْفِيقِ اللهِّٰ تَعَالَى لِذَوِي الْعُقُولِ وَالْبَصَــائِرِ وَالْأَسْــمَاعِ وَالْجَوَاهِرِ بِالشَّــوَاهِدِ الْأَرْبَعَةِ الَّتِي قَدَّمْنَاهَا وَهِيَ كِتَابُ اللهِّٰ الْنَاطِقُ وَ سُنَّةُ نَبِيِّهِ الصَّادِقِ وَإِجْمَاعُ أَهْلِ الْعِلْمِ وَالنَّقْلِ وَحُجَّةُ الْعَقْلِ الْمُؤَيِّدِ لِأَهْلِ الْفَضْلِ أَنَّ مَوْلَانَا أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عَزَّعِزُّهُ ظَاهِرٌ مَوْجُود أَحَدٌ مَعْبُودٌ، وَأَنَّ عَبْدَهُ وَرَسُولَهُ وَاسْمَهُ وَحِجَابَهُ وَاحِد ظَاهِرٌ مَوْجُودٌ عَابِدٌ لَا مَعْبُودٌ.

وَنَحْنُ نَتَّبِعُ هَذَا الشَّــرْحَ بِمَا يَزِيدُهُ بَيَاناً وَبُرْهَاناً مِنْ رِسَالَةٍ لِمَوْلَايَ وَسَيِّدِي شَيْخِي أَبِي الْفَتْحِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَنِ الْبَغْدَادِيِّ رَضِيَ اللهُّٰ عَنْهُ فِي مَعْرِفَةِ مَنْزِلَةِ الْإِسْمِ عَزَّعِزُّهُ مِنْ مُسَمِّيهِ الْبَارِيءِ الْعَلِيِّ الْعَلَّامِ.

قَالَ: سَأَلْتُ سَيِّدِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: أَسْعَدَكَ اللهُ بِطَاعَتِهِ سَعَادَةُ عَارِفِيهِ وَوَفَّقَكَ لِلْقَوْلِ وَالْعَمَلِ بِمَا يُرْضِيهِ، سَأَلْتُ عَنْ مَنْزِلَةِ الْإِسْمِ مِنَ الْمُسَمَّى الَّذِي سَمَّاهُ وَجَعَلَهُ سَبِيلَهُ وَطَرِيقَهُ وَوَجْهَهُ الَّذِي بِهِ يُعْرَفُ وَإِلَيْهِ يَقْصِدُ، هَلْ هُوَ قَدِيمٌ مَعَهُ أَمْ مُحْدِثٌ أَحْدَثَهُ الْمُسَمَّى لِنَفْسِهِ؟ فَاسْتَعْمَلْتُ فِيمَا أَجَبْتُكَ بِهِ مِنْ كِتَابِ اللهِ تَعَالَى الْجَلِيِّ الَّذِي فِيهِ بَيَانُ كُلِّ شَيْءٍ كَمَا قَالَ اللهُ سُبْحَانَهُ: ﴿وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُم ۚ مَّا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِن شَيْءٍ ۚ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ﴾[1].

و همانا به توفیق الله تعالی برای صاحبان خرد و بصیرت و گوش‌های شنوا و گوهرها، با شواهد چهارگانه‌ای که پیشتر آوردیم و آنها: کتابِ ناطقِ خداوند، و سنّتِ پیامبرِ صادقِ او، و اجماعِ اهل علم و روایت، و دلیل عقلی که اهل فضل را تأیید می‌کند روشن ساختیم که: مولای ما امیرالمؤمنین عَزَّعِزُّهُ ظاهری موجود، یگانه‌ای معبود است.

و همانا بنده، رسول، اِسم و حجابِ او (اشاره به حضرت محمد) واحد، ظاهری موجود، عابد (پرستنده) است، نه معبود (پرستش شده).

و ما این شرح را با آنچه که بر بیان و برهانِ آن می‌افزاید، از رساله‌ای از مولایم و سرورم، شیخ من ابوالفتح محمد بن الحسن البغدادی خداوند از او راضی باد در باب

[1] سوره انعام،آیه۳۸

«معرفتِ جایگاهِ اِسم ﷺ از معنی خود، آن آفریدگارِ برترِ بسیار دانا»، پی می گیریم.
او گفت: از سرورم درباره آن پرســیدم. پس فرمود: خداوند تو را به طاعتِ خود ســعادتمند گرداند، ســعادتِ عارفانِ به او؛ و تو را به گفتار و کردارِ آنچه او را خشــنود می‌سازد، موفق بدارد. پرسیدی از جایگاهِ «اِسم» نسبت به آن «مُسَمّی» که او را نام نهاد و او را راه، طریق و وَجهی که بدان شناخته می شود و به سوی او قصد می شود، قرار داد؛ آیا آن اِسم قدیم همراه با او ست، یا «مُحْدَث» است که آن «مُسَمّی» او را برای خود پدید آورده است؟ پس در آنچه به تو پاسخ دادم، از کتابِ جلیل الله تعالی که در آن بیانِ هر چیزی اســت بهره جســتم، چنانکه خداوند ســبحانه فرمود: ﴿و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیســت و نه هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود می‌پرد، مگر آنکه امّت‌هایی مانند شمایند. ما چیزی را در کتاب فروگذار نکردیم. سپس به سوی پروردگار شان محشور خواهند شد﴾.

[۳۳۴] وَقَدْ رُوِيَ عَنِ السَّــيِّدِ الْمِيم ﷺ أَنَّهُ قَالَ: "مَا مِنْ شَيْءٍ قِيلُ وَلَا يُقَالُ إِلَّا وَلَهُ فِي كِتَابِ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ أَصْلٌ وَبَيَانٌ".

و از حضرت محمد ﷺ روایت شده است که فرمود: «هیچ چیزی گفته نشده و گفته نخواهد شد، مگر آنکه برای آن در کتاب الله عزّ و جلّ، اصل و بیانی است.»

[٣٣٥] وَعَنْهُ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: "تَكْثُرُ الْكَذَّبَةُ مِنْ بَعْدِي عَلَيَّ، فَمَا جَاءَكُمْ عَنِّي فَاعْرِضُوهُ عَلَى كِتَابِ اللّٰهِ، فَمَا وَافَقَ الْكِتَابَ فَأَنَا قُلْتُهُ، وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللّٰهِ فَهُوَ كَذِبٌ عَلَيَّ" وَرُوِيَ: "فَهُوَ زُخْرُفٌ" وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: "فَاعْرِضُوهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ وَخُذُوا بِمَا يَقُولُونَ".

وَأَنَا مُتَّبِعٌ كِتَابَ اللّٰهِ جَلَّ إِسْمُهُ وَمَا أَكَّدَهُ سَيِّدُنَا الرَّسُولُ ﷺ وَأَمَرَ بِهِ بِاتِّبَاعِ مَا وَافَقَهُ، ثُمَّ مَا وَرَدَ فِي ذَلِكَ عَنْ الشُّيُوخِ الثِّقَاةِ الَّذِينَ لَقِيتُهُمْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ، وَأَعُوذُ بِاللّٰهِ فِيمَا أُورِدُهُ مِنْ الزِّيَادَةِ وَالنُّقْصَانِ.

و از او ﷺ روایت است که فرمود: «پس از من، دروغ گویان بر من بسیار خواهند شد. پس هر چه از من به شما رسید، آن را بر کتاب الله عرضه کنید. آنچه موافق کتاب بود، پس من آن را گفته‌ام، و آنچه مخالف کتاب الله بود، پس آن دروغی بر من است.» و روایت شده: «پس آن سخنی آراسته و باطل است.» و در روایتی دیگر آمده: «پس آن را بر علماء عرضه کنید و آنچه را می‌گویند، برگیرید.» و من پیروِ کتاب الله و آنچه سرور ما رسول ﷺ آن را تأکید کرده و به پیروی از آنچه موافق آن است، امر فرموده، هستم؛ و سپس پیروِ آنچه در آن باره از شیوخِ مورد اعتماد که آنان را ملاقات کردم خداوند از همگی آنان راضی باشد وارد شده است. و در آنچه می‌آورم، از زیاده و نقصان به خدا پناه می‌برم.

[٣٣٦] رُوِيَ عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "إِنَّ الْإِسْمَ غَيْرُ الْمُسَمّي وَالسَّاكِنُ غَيْرُ الْمَسْكُونِ، بَائِنٌ مِنْهُ بِأَصْلِيَّتِهِ، ظَاهِرٌ بِكَمَالِهِ" وَقَالَتْ الْمُعْتَزِلَةُ: الْإِسْمُ غَيْرُ الْمُسَمّي، لَكِنَّهُمْ عَمُّوا عَنْ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ.

وَأَمَّا أَصْحَابُ الْكَلَامِ مِنْ الْفَلَاسِفَةِ فَإِنَّهُمْ قَالُوا: إِنَّ الْإِسْمَ مَا يَفْتَرِقُ وَلَا يَنْفَصِلُ عَنْ الْمُسَمّي، وَإِنَّهُ مِنْهُ كَالشُّعَاعِ مِنْ الْقُرْصِ وَكَاللَّهْبِ مِنْ النَّارِ وَبَرْدِ الثَّلْجِ مِنْ الثَّلْجِ وَبَيَاضِ الْقُطْنِ مِنْ الْقُطْنِ وَاخْتِلَاجِ الْمَاءِ مِنْ الْمَاءِ، كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْ هَذِهِ الصِّفَاتِ تُوجَدُ مَعَ صَاحِبِهَا وَهِيَ غَيْرُهُ، وَلَا يَنْفَكُّ عَنْهَا، وَلَا يُعْرَى مِنْهَا وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْحَقِيقَةِ: إِنَّ الْإِسْمَ أَبْدَاهُ الْمُسَمّي وَأَظْهَرَهُ لَنَا لِنعرفهُ بِهِ، لِأَنَ الْعِلْمَ فِينَا، وَالْحَاجَةُ لَنَا إِلَى مَعْرِفَتِهِ، وَالْمَعْنَى غَنِيٌّ عَنْهُ غَيْرُ مُحْتَاجٍ إِلَيْهِ وَأَمَّا مَا سَمِعْتَهُ مِنْ الشُّيُوخِ الَّذِينَ لَقِيتُهُمْ فَإِنَّ أَهْلَ التَّوْحِيدِ قَالُوا بِكُلِّيَّتِهِمْ: إِنَّ الْمَعْنَى تَعَالَى كَانَ وَلَا مَكَانَ وَلَا دَهْرَ وَلَا زَمَانَ، فَلَمَّا شَاءَ أَنْ يَجْعَلَ الرَّتْقَ فَتْقاً وَالسُّكُونَ حَرَكَةً وَالْكِيَانُ عِيَانًا اخْتَرَعَ الْإِسْمَ عَزَّعِزُّهُ مِنْ نُورِ ذَاتِهِ، وَخَلَقَ بِهِ جَمِيعَ مَخْلُوقَاتِهِ، وَجَعَلَهُ إِسْمَهُ الَّذِي يُدْعَى بِهِ، وَمَكَانُهُ الْمَقْصُودُ وَحِجَابُهُ الدَّالُّ عَلَيْهِ، وَالْمَثْلُ الْأَعْلَى الَّذِي قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهِ: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ ۚ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾[١] كُلَّتِ الْأَلْسُنُ أَنْ تَصِفَ هَذَا الْإِسْمَ الْعَظِيمَ وَعَجَزَتْ الْأَفْهَامُ أَنْ تُدْرِكَهُ وَضَلَّتْ الْعُقُولُ عَنْ الْإِحَاطَةِ بِهِ وَهُوَ الْعَقْلُ الْكُلِّيُّ الَّذِي وَرَدَ

[١] سوره روم،آيه٢٧

فِيهِ بِالْإِجْمَاعِ مِنْ الْمُقَصِّـــرَةِ وَغَيْرِهِمْ مِنْ الْعَارِفِينَ أَنَّهُ تَعَالَى لَمَّا أَبْدَاهُ فَقَالَ لَهُ: "أَقْبَلْ فَأَقْبَلَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ".

و از مولای ما صادق عَزَّعِزَّهُ روایت شده است که فرمود: «همانا "اِسم" غیر از معنی است، و "ساکن" غیر از "مَسکون" است. به واسطه ذات خود از او جدا است، و به واسطه کمال خود آشکار است.»

و معتزله گفتند: "اِسم" غیر از "مُسَمّی" است، لیکن آنان از معرفت آن کور ماندند.

و اما اصحاب متکلمان از فلاسفه گفتند: همانا "اِسم" از "مُسَمّی" جدا نمی‌گردد و منفصل نمی‌شود، و اسم نسبت به مسمی مانند پرتو از قُرص خورشید، و مانند شعله از آتش، و سردیِ یخ از یخ، و سپیدیِ پنبه از پنبه، و لرزش آب از آب است.

هر یک از این صفات همراه با صاحب خود یافت می‌شود در حالی که غیرِ اوست، و از او جدا نمی‌شود و از آن تهی نمی‌گردد.

و طایفه‌ای از اهل حقیقت گفتند: همانا "اِسم" را "مُسَمّی" آشکار ساخت و آن را برای ما ظاهر نمود تا او را بدان بشناسیم، زیرا علم در ماست، و این ما هستیم که به معرفت او نیاز داریم، و "معنی" از اسم بی‌نیاز است و به آن محتاج نیست.

و اما آنچه از شیوخی که ملاقاتشان کردم شنیدم، این است که همانا اهل توحید همگی گفتند: همانا "معنی" بود در حالی که نه مکانی بود، نه روزگاری و نه زمانی.

پس چون خواست که "رَتق" (بسته) را "فَتق" (گشوده) گرداند، و سکون را حرکت، و کیان را عیان سازد،

اِسم عَزَّعِزُّهُ را از نورِ ذاتِ خود اختراع نمود ، و به وسیله او جمیع مخلوقاتش را آفرید.

و او را اِسمِ خود و مکانِ مورد نظر خود، و حجابِ دلالت‌کننده‌ی بر خود قرار داد.

و او "مَثَلِ اَعلی" است که الله عزّ و جلّ درباره‌اش فرمود: ﴿و اوست کسی که آفرینش را آغاز می‌کند سپس آن را باز می‌گرداند و این بر او آسان‌تر است، و برای اوست مَثَلِ اَعلی در آسمان‌ها و زمین، و اوست عزیز حکیم﴾.

زبان‌ها از توصیف این "اِسمِ" عظیم درمانده شدند، و اَفهام از درک او عاجز گشتند، و عقول از احاطه بر او گمراه شدند.

و او همان "عقلِ کُلّی" است که درباره او به اجماعِ مقصّره (آنان که در حق ائمه کوتاهی کرده‌اند) و غیر ایشان از عارفان وارد شده است که الله تعالی چون او را پدیدار ساخت، به او فرمود: « روی آور» پس روی آورد. سپس به او فرمود: « پشت کن» پس پشت کرد.

[٣٣٧] وَرُوِيَ أَنَّهُ قَالَ لَهُ: "أَقْبِلْ، فَعَادَ إِلَيْهِ وَلَحِقَ بِهِ مُتَّصِــلًا، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَدْبِرْ، فَبَانَ عَنْهُ مُنْفَصِــلًا فَقَالَ لَهُ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي إِنِّي بِكَ آخِذُ وَبِكَ أُعْطِي وَبِكَ أُثِيبُ وَبِكَ أُعَاقِبُ، وَبِكَ أَدْخِلُ الْجَنَّةَ، وَبِكَ أَدْخِلَ النَّارَ".

وَمَعْنَى قَوْلِنَا فَلَحِقَ بِهِ مُتَّصِلاً: لِأَنَّهُ بَدْؤُهُ مِنْهُ وَمَعَادُهُ إِلَيْهِ، وَقَوْلُهُ أُدبرَ: أَيْ الْغَيْبَةُ وَالْإِسْتِتَارِ، فَكَانَ إِدْبَارُهُ إِقْبَالًا، وَإِقْبَالُهُ إِظْهَارًا

و روایت شده است که به او فرمود: « روی آور» پس به سوی او بازگشت و متصل به او ملحق شد . سپس به او فرمود: «پشت کن» پس منفصل از او جدا گشت.

پس به او فرمود: «به عزت و جلالم سوگند ، همانا من به وسیله تو بازخواست می‌کنم و به و سیله تو عطا می‌کنم، و به و سیله تو ثواب می‌دهم و به و سیله تو عقاب می‌کنم، و به وسیله تو به بهشت وارد می‌کنم، و به وسیله تو به آتش وارد می‌کنم.»

و معنای گفتار ما که «پس متصل به او ملحق شد» این است: زیرا آغاز اسم از معنی است و بازگشتش به سوی اوست.

و معنای گفتار او «اِدبار کن»: یعنی غیبت و پوشـیدگی. پس پشـت کردن او، روی آوردن بود ، و اِقبالِ او، اِظهار آشکار شدن بود.

[٣٣٨] وَقَدْ رُوِيَ عَنْهُ أَيْضاً أَنَّهُ قَالَ: الْإِخْتِرَاعُ هُوَ انْفِصَالُ الصُّورَةِ الْإِسْمِيَّةِ عَنْ نُورِ مُصَوِّرِهَا لِتَعْرِفَ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ، هَذَا رَبٌّ وَهَذَا عَبْدٌ، هَذَا بِوَفْرَةٍ يَدُلُّ عَلَى أَنَّ فَوْقَهُ غَايَةٌ، وَهَذَا أَصْلَعُ يَدُلّ عَلَى أَنْ لَيْسَ فَوْقَهُ غَايَةٌ، وَمِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾[١]

وَالْمَسَاجِدُ هِيَ أَشْخَاصُ الْإِسْمِ فَافْتَرَضَ طَاعَتَهَا عَلَى الْعِبَادِ، فَمِنْ عَبْدِ اللهَ مِنْ غَيْرِ طَرِيقِهِمْ وَالتَّوَجُّهِ إِلَيْهِمْ فَهُوَ مُشْرِكٌ، يُؤَيِّدُ ذَلِكَ قَوْلُ اللهِ لِلْمَلَائِكَةِ فِي بَدْءِ الظُّهُورِ الْآدَمِيِّ وَأَخْبَرَنَا بِذَلِكَ فَقَالَ تَعَالَى: ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ ۞ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ۞ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ﴾[٢]

فَهَذَا مِنْ أَدَلِّ دَلِيلٍ عَلَى أَنَّ طَاعَةَ الْإِسْمِ مُفْتَرَضَةٌ لِأَنَّ السُّجُودَ هُوَ الطَّاعَةُ، فَالسُّجُودُ لِلْإِسْمِ، وَالْعِبَادَةُ لِلْمَعْنَى، وَكَذَلِكَ التَّوَجُّهُ لِلْإِسْمِ، وَالْعِبَادَةُ لِلْمَعْنَى بِالْإِخْلَاصِ.

وَقَوْلُهُ: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾

فَإِيَّاكَ تَقَعُ بِالْإِشَارَةِ عَلَى الْمِيمِ وَالْقَصْدِ بِالْعِبَادَةِ لِلْعَيْنِ، وَالْمَعْنَى عَزَّوَجَلَّ مَا أَبْدَى وَلَا كَوْنُ غَيْرِ الْإِسْمِ عَزَّوَجَلَّ وَكَوَّنُ الْإِسْمِ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ وَخَلْقَهَا بِإِذْنِهِ وَإِرَادَتِهِ، وَفِيهِ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى: ﴿إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَن نَّقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ﴾[٣].

---

[١] سوره جن،آيه١٨

[٢] سوره ص،آيه ٧١

[٣] سوره نحل،آيه٤٠

وَكُنْ إِسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ السَّيِّدِ الْمِيمِ، وَإِنَّ الْمَعْنَى جَلَّتْ قُدْرَتُهُ أَمَرَ الْإِسْمِ بِغَيْرِ وَاسِطَةٍ فَخَلَقَ الْبَابَ وَهُوَ جِبْرَائِيلُ خَلَقَهُ مِنْ نُورِ نُورِهِ، ثُمَّ غَابَ عَنْهُ السَّيِّدُ الْمِيمُ فَالْتَبَسَ عَلَى السِّينِ أَمْرُهُ فَالْتَفَتَ يَمِيناً وَشِمَالاً لَا حَائِراً وَلَا شَاكًّا فَلَمْ يَرَ أَحداً، وَأَطْرَقَ فَلَمْ يَرَ أَحَدًا، فَثَبَّتَهُ الْإِسْمُ وَوَفَّقَهُ بِإِرَادَةِ الْمَوْلَى فِيهِ وَمَشِيئَتِهِ.

ثُمَّ إِنَّ الْإِسْمَ ظَهَرَ لَهُ فَرَأَى عَظْمَ جَلَالِهِ وَضِيَاءَ نُورِهِ وَجَمَالِهِ، فَأَشَارَ إِلَيْهِ بِالتَّأَلُّهِ وَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا... وَأَرَادَ أَنْ يُتِمَّهَا: أَنْتَ فَوَقَّفَهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ وَأَرْشَدَهُ السَّيِّدُ الْمِيمَ: فَرَفَعَ طَرَفَهُ إِلَى الْعُلُوِّ فَرَأَى الْمَعْنَى جَلَّ وَعَلَا فَقَالَ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَّا اللهُ فَتَمَّتْ كَلِمَةُ التَّوْحِيدِ لِلْأَزَلِ الْمَعْبُودِ.

وَقَدْ تَقَدَّمَ الْقَوْلُ أَنَّ الْمَعْنَى تَعَالَى مَا أَبْدَى وَلَا كَوَّنَ غَيْرَ الْإِسْمِ، وَمِنْهُ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿هَٰذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ ۚ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾[١]

وَخَلَقَ السَّيِّدُ الْإِسْمَ الْبَابَ وَأَهْلَ الْمَرَاتِبِ الْعَلْوِيَّةِ وَالسُّفْلِيَّةِ عَلَيْهِمْ السَّلَامُ وَإِسْمُهُ: كُنْ وَقَدْ كُنْتُ أَلِفْتُ رِسَالَةً بِأَنَّ الْمِيمَ اسْمُهُ: كُنْ وَأَدُلُّ عَلَيْهِ مِمَّا عَلِمْتُهُ وَرَوَيْتُهُ وَأَرْجُو أَنْ تَصِلَ إِلَيْكَ فَتَقِفَ عَلَيْهَا، فَفِيهَا طُرُقٌ مُسْتَحْسَنَةٌ أَعَانَنِي عَلَيْهَا فِي تَأْلِيفِهَا الشَّبَابُ وَمُسَاعَدَةُ الزَّمَانِ، وَقَدْ افْتَرَقَ أَهْلُ التَّوْحِيدِ فِرْقَتَيْنِ:

فِرْقَةٌ قَالَتْ: إِنَّ الْعَالَمَ الْعَلَوِيَّ وَالسُّفْلِيَّ خَلْقُ الْبَابِ بِأَمْرِ الْحِجَابِ

وَفِرْقَةٍ قَالَتْ: بَلْ خَلْقُ الْإِسْمِ.

---

[١] سوره لقمان،آيه ١١

وَأَقُولُ وَاللهُ الْمُوَفِّقُ لِلصَّوَابِ: إِنَّ الْعَالَمِينَ الْعُلْوِيَّ وَالسُّفْلِيَّ وَالْمُلْكَ بِأَسْرِهِ خَلَقَ السَّيِّدُ الْمِيمَ، وَأَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ وَأَحْتَجُّ عَلَى خَصْمِي بِقَوْلِ جَدِّي الْخَصِيبِيِّ شَرَفَ اللهُ مَقَامَهُ فِي فِقْهِ رِسَالَتِهِ الَّتِي هِيَ عُمْدَةُ أَهْلِ التَّوْحِيدِ أَنَّهُ قَالَ فِي ذِكْرِ الصِّفَاتِ الَّتِي هِيَ مَخْلُوقَاتٌ لِا خَالِقَاتٍ.

فَهَذِهِ مَخْلُوقَاتٌ وَلَهَا كُلُّ الْأَشْيَاءِ مِنْ الْإِرَادَاتِ وَالْبُلُوغِ فِي أَسْبَابِ السَّمَوَاتِ، إِلَّا أَنْ تَخْلِقَ فَلَيْسَ لَهَا ذَلِكَ، وَلَا خَصَّ بِهِ الْأَزَلَ إِلَّا مُحَمَّداً إِذْ جَعَلَهُ إِسْمُهُ وَحِجَابَهُ الْمَوْجُودَ بِلَا كَيْفِيَّةٍ وَلَا إِحَاطَةٍ، لِأَنَّهُ لَا يُعْلَمُ كُنْهَهُ إِلَّا بَارِئُهُ الْمَعْنَى تَعَالَى، وَمُحَمَّدٌ عَزَّ عِزُّهُ لَا يُحِيطُ بِشَيْءٍ مِنْ كُنْهِ مَوْلَاهُ، وَلَا يَبْلُغُ إِلَى تَحْدِيد، وَكَيْفَ لَا يَكُونُ ذَلِكَ كَذَلِكَ وَهُوَ مُكَوَّنَ الْغَايَةِ.

يُؤَيِّدُ ذَلِكَ قَوْلُ الْمَعْنَى إِشَارَةٌ إِلَى إِسْمِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى: ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ ۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾[1].

وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾[2]

وَقَوْلُهُ جَلَّ أسْمُهُ: ﴿أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ ۚ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ۚ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ﴾[3]

---

[1] سوره زمر،آيه ٦٢

[2] سوره صافات،آيه ٩٦

[3] سوره فاطر،آيه ٣

و از صــادق عزعزه نیز روایت شــده اســت که فرمود: «اِختراع همان جدایی صــورتِ اِسميّه از نورِ صورتگر آن ا ست ، تا این از آن شناخته شود: این پروردگار ا ست و این بنده است.

این بنده دارای موی پرپشت تا بناگوش است که دلالت می‌کند مافوق او غایتی است.

و این رب کم‌مو یا بی‌مو در جلوی سر است که دلالت می‌کند مافوق او غایتی نیست.»

و از آن جمله ا ست گفتار او تعالی: (و همانا مساجد از آنِ الله ا ست، پس با الله هیچ کس را مخوانید).

و «مساجد» همان اشخاصِ «اِسم» هستند، پس خداوند طاعت آنان را بر بندگان واجب ســاخت. پس هر کس الله را از غیرِ راهِ آنان و بدون توجه به آنان بپرســتد، او مشرــک است.

این را تأیید می‌کند گفتار الله به ملائکه در آغازِ ظهورِ آدمی ، که ما را از آن خبر داد و فرمود تعالی: ﴿آنگاه که پروردگارت به فرشــتگان گفت: من آفریننده بشرــی از گِل هســتم. ❁ پس چون او را اســتوار ســاختم و از روح خود در او دمیدم، برای او سجده‌کنان بیفتید. ❁ پس فرشتگان همگی با هم سجده کردند﴾.

پس این از رو شن‌ترین دلیل ا ست بر اینکه طاعتِ «اِ سم» واجب ا ست، زیرا سجود همان طاعت است.

پس سـجود برای «اِسـم» اسـت، و عبادت برای «معنی» اسـت. و همچنین توجه برای «اِسم» است، و عبادت برای «معنی» با اخلاص است.

و گفتار او: (تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم).

پس (تنها تو را) به عنوان اشـاره بر محمد واقع می‌شـود، و قصـدِ عبادت برای «عین» (کنایه از علی) است.

و «معنی» عَزَّعَزُّهُ جز «اِسم» عَزَّعَزُّهُ را پدیدار نساخت و ایجاد نکرد. و «اِسم» جمیع اشیاء را به اذن و اراده معنی ایجاد کرد و آفرید.

و در این باره اسـت گفتار او سـبحانه و تعالی: ﴿گفتار ما به چیزی چون آن را اراده کنیم، تنها این است که به آن می‌گوییم: باش ، پس می‌باشد﴾.

و «کُن» (باش) نامی از نام‌های محمد است.

و همانا «معنی» قدرتش بزرگ باد اِسـم را بدون واسـطه امر فرمود، پس اِسـم باب را آفرید، و او جبرائیل است، که او را از نورِ اِسم آفرید.

سپس سیّد «محمد» از باب غایب شد، پس امر بر سلمان مشتبه گشت. پس به راست و چپ نگریسـت، نه در حال حیرت و نه شـک، پس کسـی را ندید. و سر به زیر افکند ، پس کسی را ندید. پس اِسم او را ثابت گرداند و به اراده و مشیتِ مولا در او، توفیقش داد.

سپس «اِسم» بر او ظاهر شد، پس باب عظمتِ جلال و روشنایی نور و جمال او را دید.

پس به پرستش او اشاره کرد و گفت: گواهی می‌دهم که معبودی نیست جز و خواست که آن را با «أَنْتَ» تمام کند.

پس الله العلیّ العظیم او را توفیق داد و سیّد محمد او را ارشاد نمود: پس باب چشم خود را به سوی بلندا برافراشت ، پس «معنی» را دید ، پس در آن هنگام گفت: «إِلا الله» (جز الله).

پس کلمه توحید برای آن بی‌آغازِ معبود، تمام گشت.

و پیشتر این گفتار گذشت که «معنی» تعالی جز «اِسم» را پدیدار نساخت و ایجاد نکرد.

و از آن جمله است گفتار او عزّ و جلّ: ﴿این خلقِ الله است ، پس به من نشان دهید آنان که غیر اویند چه آفریده‌اند؟ بلکه ستمکاران در گمراهی آشکارند﴾.

و «اِسم»، «باب» و اهلِ مراتبِ بالا و پایین عَلَيْهِمُ السَلامُ را آفرید. و اِسم: «كُن» است.

و من پیشتر رساله‌ای تألیف کرده بودم مبنی بر اینکه «محمد» نامش «كُن» است و از آنچه دانسته و روایت کرده‌ام بر آن استدلال می‌کنم. و امیدوارم که به تو بر سد و بر آن واقف گردی، که در آن راه‌ها نیکویی است که در تألیف آن، جوانی و مساعدتِ زمانه مرا یاری نمود.

و همانا اهل توحید دو فرقه شدند:

فرقه‌ای گفتند: همانا عالَمِ عُلوی و سُفلی، خلقِ «باب» به امرِ «حجاب» است.

و فرقه‌ای گفتند: بلکه خلقِ «اِسم» است.

و من می‌گویم و الله توفیق‌دهنده به در ستی ا ست : همانا عالَمَینِ عُلوی و سُفلی و مُلک را به تمامی، سیّد «میم» آفرید.

و بر آن استدلال می‌کنم و بر خصمِ خود دلیل می‌آورم به گفتار جدّم خصیبی در رساله اش که آن رساله، ستون اهل توحید است؛ که او در ذکر «صفات» که آنها مخلوقات هستند نه آفرینندگان ، فرمود:

«پس اینها مخلوقات هستند و همه چیز از ارادات و رسیدن در راه‌های آسمان‌ها برای آنهاست، مگر آفریدن که آن برای ایشان نیست. و خداوند ازلی خلق را جز به محمد اختصاص نداد، آنگاه که او را اِسم و حجابِ موجودِ خود، بدون کیفیت و اِحاطه قرار داد.»

زیرا کُنهِ او را جز آفریدگار او، یعنی «معنی» تعالی، نمی‌داند. و محمد عَزَّعِزُّهُ به چیزی از کُنهِ مولای خود احاطه ندارد و به تعیین حد نمی‌رسد. و چگونه چنین نباشد در حالی که معنی ایجاد کننده اِسم است؟

این را تأیید می‌کند گفتار «معنی» سبحانه و تعالی در اشاره به «اِسمِ» خود:

(الله آفریدگار هر چیزی است ، و او بر هر چیزی وکیل است).

و گفتار او عزّ و جلّ: (و الله شما را و آنچه عمل می‌کنید آفرید).

و گفتار او: (ای مردم، نعمت الله را بر خود یاد کنید. آیا آفریدگاری جز الله هست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟ معبودی جز او نیست، پس چگونه از حق گردانده می‌شوید؟).

وَشَــوَاهِدُ كَثِيرَةٌ تَدُلُّ عَلَى أَنَّ الْمُلْكَ بِأَسْرِهِ خَلْقُ الْمِيمِ عَزَّعَزَّهُ اقْتَصَـــــرَتْ مِنْهَا عَلَى أَحَدَ مَا ذَكَرْتَهُ لَكَ، وَأَمَا قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿ثُمَّ اسْـتَوَىٰ إِلَى السَّـمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾[١].

فَالسَّمَاءُ السَّيِّدُ السِّينُ مِنْهُ السَلامُ وَلَيْسَ فِي الْمُلْكِ أَجَلٌ مِنْهُ وَلَا أَسْنَى مَنْزِلَةً بَعْدَ الْإِسْمِ وَأَمَّا الْأَرْضُ فَهِيَ الِايْتَامُ عَلَيْهِمُ السَلامُ وَقَوْلُهُ: وَهِيَ دُخَانٌ يُرِيدُ بِهِ أَنْوَاراً بِلَا أَجْسَادٍ، قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ فَقَدْ عَلِمَ الْمَوْلَى مِنْهُمْ الطَّاعَةَ لِأَنَّهُمْ عَالَمُ الطَّاعَةِ، وَقَدْ عَلِمَهَا مِنْهُمْ قَبْلَ خَلْقِهِمْ وَإِنَّهُمْ يُجِيبُونَ بِهَذَا الْجَوَابِ.

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا ۝ وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا ۝ وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا﴾[٢] فَقَدْ قُلْنَا إِنَّ الْأَرْضَ الْأَيْتَامُ، وَالْمِهَادَ الْمَعْرِفَةُ الَّتِي تَمَهَّدَتْ بِهِمْ لِمَنْ دُونَهُمْ مِنْ أَهْلِ الْمَرَاتِبِ، وَإِنَّ الْمَعْنَى أَجَلُّ وَأَعَلا وَإِنَّهُ أَوْحَى إِلَى الْإِسْمِ بِلَا وَاسِطَةٍ أَنْ يَخْلُقَ الْعَالَمُ الْعُلْوِيَّ فَخَلَقَهُمْ.

---

[١] سوره فصلت،آیه ١١

[٢] سوره نبأ،٦-٨

فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ خَلَقَ بَعْدَ الْبَابِ الْيَتِيمَ الْأَكْبَرَ الْمِقْدَادَ وَهُوَ الَّذِي قُدَّ مِنْهُ قَدَّ الْعَالَمِ، لَا كَمَا يُقَدُّ الشَّسْعَ مِنْ الْجِلْدِ فَيَكُونُ الْمِقْدَادُ وَهُوَ مِيكَائِيلُ مَلَكٌ نُورَانِيّ يَقَدُّ مِنْهُ خَلْقٌ بَشَرِيٌّ طِينِيٌّ وَإِنَّمَا قَدْ مِنْهُ عِلْمُ الْعَالِمِ، وَكَذَا أَبُو الذَّرِّ ذَرا بِالْعِلْمِ ذَرُوهُمْ وَعَبْدُ اللهِ بْنُ رَوَاحَةَ رَوّحَ بِالْمَعْرِفَةِ قُلُوبُهُمْ، وَعُثْمَانُ بْنُ مَظْعُون أَظْعَنَ بِالْعِلْمِ الشُّكُوكَ وَالشُّبَهِ عَنْهُمْ، وَقُنْبَرٌ أَقْنَاهُمْ بِالْعِلْمِ وَأَبَرَهُمْ.

ثُمَّ خَلَقَ السَّيِّدُ الْإِسْمَ بَعْدَ الْأَيْتَامِ النُّقَبَاءَ ثُمَّ النُّجَبَاءَ ثُمَّ الْمُخْتَصِّينَ ثُمَّ الْمُخْلِصِينَ ثُمَّ الْمُمْتَحِنِينَ وَهَؤُلَاءِ هُمُ الْعَالَمُ الْعَلَوِيُّ النُّورَانِيُّ الَّذِينَ عَدَدُهُمْ خَمْسَةُ آلَافِ شَخْصٍ عَلَيْهِمُ السَلَامُ.

فَهَذَا هُوَ قَوْلِي الَّذِي نَقَلْتُهُ وَ أَعْتَقَدُ عَنْ شُيُوخِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ أَنَّ الْبَابَ يَخْلُقُ خَلْقَ عِلْم لَا خَلْقَ بِدَايَة، وَكَذَا الْأَيْتَامُ هُمْ أَيتامٌ لِلْبَابِ فِي خَلْقِهِمْ خَلْقُ عِلْمٍ لِا خُلُقِ بِدَايَة، فَلَمَّا تَمَّ خَلْقُ الْعَالَمِ الْعُلْوِيِّ تَجَلَّى لَهُمْ الْمَعْنَى تَعَالَى بِذَاتِهِ، فَشَاهَدُوهُ وَخَاطَبَهُمْ ظَاهِراً حَقّاً فَشَافَهُوهُ، وَدَعَاهُمْ إِلَى عِبَادَتِهِ فَأَجَابُوهُ كُلُّهُمْ بِالطَّاعَةِ، وَأَقَرُّوا لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ، تَعَالَى اللهُ وَتَقَدَّسَ إِسْمُهُ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ وَالْجَاحِدُونَ عُلُوّاً كَبِيراً.

فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ أَقَرَّ وَأَجَابَ السَّيِّدُ الْبَابَ ثُمَّ الْأَيْتَامُ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ النُّقَبَاءُ ثُمَّ النُّجَبَاءُ ثُمَّ بَاقِي الْمَرَاتِبِ إِلَى آخِرِهِمْ وَهُمْ: الْمُمْتَحِنُونَ وَهِيَ الدَّعْوَةُ الْأُولَى ثُمَّ إِنَّ الْمَعْنَى أَمَرَ الْأَسْمَ أَنْ يَخْلُقَ الْعَالَمُ الصَّغِيرَ الْبَشَرِيَّ السَّبْعَ مَرَاتِبَ.

وَهُمْ: الْمُقَرَّبُونَ وَالْكرُّوبِيّونَ وَالرُّوحَانِيُّونَ وَالْمُقَدَّسُونَ وَالسَّائِحُونَ وَالْمُسْتَمِعُونَ وَاللَّاحِقُونَ الَّذِينَ عِدَّتُهُمْ مِائَةُ أَلْفٍ وَتِسْعَةَ عَشَـــرَ أَلْفَ شَخْصٍ فَهُمْ الْعَالَمُ الصَّغِيرُ، وَخَلَقَ مَنْ تَبِعَهُمْ مِنْ عَالِمِ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ هُمْ أَهْلُ الْإِقْرَارِ عَلَى طَبَقَاتِهِمْ وَتَقَدُّمِهِمْ بِالدَّعْوَةِ وَتَأَخُّرِهِمْ بِالْإِجَابَةِ ثُمَّ خَلَقَ مِنْ بَعْدِهِمْ عَالَمَ الْجُحُودِ وَالْإِنْكَارِ مِنْ فَضْـلِ طِينَةِ أَهْلِ الْإِقْرَارِ لِأَنَّ عَالَمُنَا نَحْنُ تَبَعٌ بَعْدَ الْمِائَةِ أَلْفٍ وَتِسْعَةَ عَشَـــرَ أَلْفَ شَخْصٍ الْعَالَمِ الصَّغِيرَ، لِأَنَّ تِلْكَ الْمَرَاتِبَ تَمَّتْ، وَنَحْنُ بِحَمْدِ اللهِّ وَتَوْفِيقِهِ تَابِعُونَ، وَمَرْتَبَةُ اللَّاحِقِينَ يَلْحَقُ الْمُؤْمِنُونَ لَا إِلَى جُمْلَةِ عِدَّتِهِمْ يَضَـــافُونَ لَهُمْ تَابِعُونَ كَمَا قَالَ اللهُّ تَعَالَى: ﴿وَالسَّـــابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنصَـــارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللهُّ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ۚ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾[١] وَلَمَّا خَلَقَ السَّيِّدُ الْأَسْمَ عَزَّعَزَّهُ الْعَالَمِينَ الْمُقِرُّ وَالْعَاصِي أَمَرَهُ مَوْلَاهُ الْمَعْنَى جَلَّ جَلَالُهُ فَمَزَجَ الْعَالَمِينَ الْمُطِيعَ وَالْعَاصِي فَخَلَطَهُمْ، ثُمَّ تَجَلَّى لَهُمُ الْمَعْنَى عَزَّعَزَّهُ بِذَاتِهِ وَخَاطَبَهُمْ، وَهُمْ إِذْ ذَاكَ أَشْبَاحٌ كَالذَّرِّ لَا كَالنَّمْلِ.

وَرُوِيَ أَنَّهُمْ كَانُوا فِي وَقْتِ الدَّعْوَةِ كَأَسْـنَانِ الْمُشْـطِ لَا يَزِيدُ فِيهِمْ شَـخْصٌ عَلَى شَـخْصٍ فِي سَـمَاعِهِ الدَّعْوَةَ، وَفِيهِمْ الْجُزْءُ الَّذِي مَنَحَهُمْ مِنْ جَوْهَرِ الْعَقْلِ وَقُوَّةِ السَّـمَاعِ وَرَدِّ الْجَوَابِ وَالنَّظَرِ الصَّحِيحِ الَّذِي لَيْسَ فِيهِ ارْتِيَابٌ سُبْحَانَ الْقَادِرُ عَلَى مَا يِشَاء، عَدْلاً مِنْ الْبَارِي تَعَالَى وَتَطَوُّلاً مِنْهُ عَلَيْهِمْ.

[١] سوره توبه،آيه ١٠٠

فَقَالَ سُبْحَانَهُ: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ۖ قَالُوا بَلَىٰ ۛ شَهِدْنَا ۛ أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَٰذَا غَافِلِينَ﴾[1] أَيْ: كَمَا قَدْ شَاهَدْتُمْ وَتَحَقَّقْتَمَ، فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ إِلَى الطَّاعَةِ وَقَالَ بَلَى: الْأَيْتَامُ وَمَنْ تَلَاهُمْ مِنْ أَرْبَابِ الْمَرَاتِبِ النُّورَانِيَّةِ كَمَا أَجَابُوا فِي الدَّعْوَةِ الْأُولَى وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ أَقَرَّ بِالطَّاعَةِ مِنْ عَالَمِ الْمِزَاجِ: السَّبْعُ مَرَاتِبَ الْعَالَمِ الصَّغِيرِ فَأَذْعَنَ بِالْإِجَابَةِ الْمُقَرَّبُونَ، ثُمَّ مَنْ تَلَاهُمْ يَتْلُو بَعْضُهُمْ بَعْضاً إِلَى آخِرِ اللَّاحِقِينَ ثُمَّ مَنْ اتَّبَعَهُمْ مَنَ الْمُؤْمِنِينَ.

و شواهد بسیاری دلالت می‌کند بر اینکه هستی به تمامی ، آفریده‌ی «میم» عَزَّعَزُّهُ است که از آن شواهد ، به یکی از آنچه برایت ذکر کردم ، اکتفا نمودم.

و اما گفتار او تعالی: ﴿سپس به آسمان پرداخت در حالی که دودی بود، پس به آن و به زمین فرمود: خواه یا ناخواه بیایید. آن دو گفتند: فرمانبردار آمدیم﴾.

پس آسمان همان باب مِنْهُ السَلام است و در هستی کسی بزرگوارتر از او و نه بلند مرتبه‌تر از او در منزلت، پس از «اِسم»، وجود ندارد.

و اما زمین همان «اَیتام» عَلَیْهِمُ السَلامُ هستند.

و گفتار او: (در حالی که دودی بود)، منظور از آن، انواری بدون اجساد است.

---

[1] سوره اعراف،آیه ۱۷۲

(آن دو گفتند: فرمانبردار آمدیم) ، پس همانا مولا طاعت را از ای شان می‌داذ ست، زیرا آنان عالَمِ طاعت هســتند، و همانا خداوند طاعت را پیش از خلق کردنشــان از آنان می‌دانست، و می‌دانست که آنان با این جواب پاسخ خواهند داد.

و گفتار او تعالی: (آیا زمین را بستری نگرداندیم؟ ❁ و کوه‌ها را میخ‌هایی؟ ❁ و شما را جفت‌ها آفریدیم؟).

پس همانا گفتیم که زمین همان «ایتام» هســتند، و «مِهاد» همان «معرفت» اســت که به وسیله ایتام برای کسانی که پایین‌تر از ایشان از اهل مراتب هستند، هموار گشته است.

و همانا «معنی» بزرگوارتر و برتر است و همانا او بدون واسطه به «اِسم» وحی فرمود که عالَمِ بالا را بیافرینند، پس اِسم آنان را آفرید.

پس نخســتین کســی که پس از «باب» آفرید، «یتیمِ اَکبر» یعنی «مقداد» بود، و او کســی است که هستی از او بریده و جدا شد.

نه آنگونه که بند کفش از چرم بریده می‌شـود، که در آن صـورت مقداد که او میکائیل، فر شته‌ای نورانی ا ست مبدأ خَلقِ بشریِ گِلین با شد؛ بلکه همانا علمِ عالَم از او بریده و جدا شد.

و همچنین «ابوذر»، منتشر کرد و پراکند علم را به آنان .

و «عبدالله بن رَواحه»، معطر ساخت با معرفت، قلوبِ آنان را.

و «عثمان بن مَظعون»،زدود با علم، شک‌ها و شبهه‌ها را از آنان.

و «قنبر»، آنان را با علم بی‌نیاز ساخت و به آنان نیکی نمود.

سپس «اِ سم» پس از «ایتام»، «نُقَباء» را آفرید، سپس «نُجَباء» را، سپس «مُختَصّين» را، سپس «مُخلِصين» را، سپس «مُمتَحَنين» را. و اینان همان «عالَمِ عُلويِ نورانی» هستند که تعدادشان پنج هزار شخص است عَلَيْهِمُ السَلامُ.

پس این است گفتار من که آن را نقل کردم و از شیوخ خود خداوند از آنان راضی باد به آن معتقدم: که «باب»، آفرینشِ معرفت می‌کند، نه ایجاد از عدم.

و همچنین «ایتام»، آنان شاگردان «باب» هستند در خلق کردنشان که «خَلقِ عِلم» است نه «خَلقِ بِدايَة».

پس چون خَلقِ عالَمِ عُلوی تمام گشت، «معنی» تعالی به ذاتِ خود بر آنان تجلّی فرمود. پس او را مشاهده کردند و او آشکارا و حقیقتاً آنان را مخاطب ساخت، پس با او رو در رو سخن گفتند.

و آنان را به عبادت خود فراخواند، پس همگی آنان با طاعت او را اجابت کردند، و به ربوبیتِ او اقرار نمودند. بس برتر است خدا و نامش مقدس باد از آنچه ستمکاران و منکران می‌گویند.

پس نخستین کسی که اقرار کرد و اجابت نمود، سیّد «باب» بود، سپس «ایتام» پس از او، سپس «نقباء»، سپس «نجباء»، سپس باقی مراتب تا آخرینِ ایشان که «ممتحنون» هستند. و این فراخوانِ نخست بود.

سپس همانا «معنی»، «اِسم» را امر فرمود که «عالَمِ صغیرِ بشری» یعنی هفت مرتبه را بیافریند.

و آنان عبارتند از: «مُقَرَّبون»، «کَرّوبیّون»، «روحانیّون»، «مُقَدَّسون»، «سائِحون»، «مُستَمِعون» و «لاحِقون» ؛ کسانی که تعدادشان یکصد و نوزده هزار شخص است.

پس آنان «عالَمِ صغیر» هستند.

و سپس اِسم کسانی را که از عالَمِ مؤمنین – که اهل اقرار هستند – در پی آنان آمدند، بر اساس طبقاتشان و تقدمشان در پذیرش دعوت و تأخرشان در اجابت، آفرید.

سپس بعد از آنان، جهانِ انکار را از زیادیِ گِلِ اهلِ اقرار آفرید.

زیرا عالَمِ ما، ما اهل اقرار، تابعِ آن یکصد و نوزده هزار شخصِ عالَمِ صغیر هستیم، چرا که آن مراتب به تمامیت رسید وکامل شد، و ما به حمدالله و توفیق او، تابع هستیم.

و مرتبه «لاحِقین» جایی است که مؤمنان به آن می‌پیوندند، اما به مجموع تعداد آنان افزوده نمی‌شوند، بلکه تابعِ آنان هستند، چنانکه الله تعالی فرمود: ﴿و پیشگامانِ نخستین از مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی از آنان پیروی کردند، الله از ایشان

خشنود گشت و آنان نیز از او خشنود شدند، و برای آنان باغ‌هایی آماده کرده است که از زیرِ درختان آن نهرها جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند. این همان پیروزیِ بزرگ است﴾.

و هنگامی که سیّد «اِسم» عَزَّعِزُّهُ دو عالَم اقرار کننده و نافرمان را آفرید، مولایش «معنی» جَلَّ جَلالُهُ او را امر فرمود، پس اِسم دو عالَم مطیع و نافرمان را ممزوج ساخت و آنان را مخلوط کرد.

سپس «معنی» عَزَّعِزُّهُ به ذاتِ خود بر آنان تجلّی فرمود و ایشان را مخاطب قرار داد، در حالی که آنان در آن هنگام کالبدها مانند ذرات یا مورچگان ریز بودند، نه مانند مورچگان درشت.

و روایت شده است که آنان در وقتِ دعوت، مانند دندانه‌های شانه بودند، هیچ شخصی بر شخص دیگر در شنیدنِ دعوت برتری نداشت. و در آنان آن بهره‌ای که خداوند از جوهرِ عقل و قوّتِ شنیدن و پاسخ دادن و بینش صحیحی که در آن شکی نیست، به آنان بخشیده بود، وجود داشت. سبحانَ القادرُ علی ما یشاء، این عدالتی از سوی باری تعالی و بخششی از جانب او بر ایشان بود.

پس او سبحانه فرمود: ﴿و یاد کن هنگامی که پروردگارت از پشتِ فرزندان آدم،نسل آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری،گواهی دادیم. تا روز قیامت نگویید که ما از این امر غافل بودیم﴾. یعنی: چنانکه هم‌اکنون مشاهده کردید و برایتان محقق گشت.

پس نخستین کسانی که به طاعت اجابت کردند و گفتند آری: «اَیتام» و کسانی که در پی آنان بودند از اربابِ مراتبِ نورانیّه بودند، همانگونه که در دعوتِ نخست اجابت کرده بودند.

و نخستین کسانی که از عالَمِ مِزاج به طاعت اقرار کردند: هفت مرتبه‌ی عالَمِ صغیر بودند. پس «مُقَرَّبون» به اجابت اقرار نمودند، سپس کسانی که در پی آنان بودند، در حالی که برخی در پی برخی دیگر اجابت می‌کردند ، تا آخرینِ «لاحِقین»، سپس کسانی که از مؤمنین از آنان پیروی کردند.

[٣٣٩] يُؤَيِّدُ ذَلِكَ قَوْلَ الصَّادِقِ عَزَّعَزَّهُ: "وَاللَّهِ مَا آمَنَ فِي يَوْمِهِ إِلَّا مَنْ آمَنَ فِي أَمْسِهِ" وَقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَأُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَن يُؤْمِنَ مِن قَوْمِكَ إِلَّا مَن قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾[١]

وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنِ الْإِجَابَةِ ابْلِيسَ الْأَبَالِسَةِ وَهُوَ الثَّانِي الشَّيْطَانُ الرَّجِيمُ لَعَنَهُ اللهُ وَأَتْبَاعُهُ وَأَشْيَاعُهُ، وَتَبِعَهُ مَنْ يَلِيهِ مِنْ عَالَمِ الظُّلْمَةِ وَالْكُفْرِ فَهُوَ أَصْلُ جُحُودِهِمْ وَقَائِدِهِمْ وَمَضِلِّهِمْ، فَتَمَيَّزُوا عِنْدَ ذَلِكَ فَكَانَ عَالَمُ الْإِقْرَارِ يَمِيناً، وَعَالَمُ الْإِنْكَارِ وَالْجُحُودِ شِمَالًا.

فَقَالَ اللهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ فِي حَقِّ أَصْحَابِ الْيَمِينِ الَّذِينَ هُمْ أَهْلُ الْإِيمَانِ وَالْإِجَابَةِ إِلَى الطَّاعَةِ مَا نَطَقَ بِهِ الْكِتَابُ الْعَزِيزُ وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ۝ فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ۝ وَطَلْحٍ مَّنضُودٍ ۝ وَظِلٍّ مَّمْدُودٍ ۝ وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ ۝ وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ۝ لَّا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ ۝ وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ﴾[٢]

وَقَالَ فِي وَصْفِ أَصْحَابِ الشِّمَالِ وَمَا أُعِدَّ لَهُمْ: ﴿وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ ۝ فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ ۝ وَظِلٍّ مِّن يَحْمُومٍ ۝ لَّا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ ۝ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَٰلِكَ مُتْرَفِينَ ۝ وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ﴾[٣] أَعَاذَنَا اللهُ وَإِيَّاكُمْ وَجَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُمْ وَجَعَلْنَا

---

[١] سوره هود،آيه ٣۶

[٢] سوره واقعه ،آيه ٢٧-٣۴

[٣] سوره واقعه،آيه ۴١-۴۶

مِمَّنْ سَمِعَ وَوَعَى وَبِالْحَقِّ اهْتَدَى، وَنَعُودُ إِلَى تَمَامِ الْجَوَابِ فِيمَا سَأَلْتُ عَنْهُ عَنْ مَعْرِفَةِ الْإِسْمِ وَمَنْزِلَتِهِ مِنْ الْمَعْنَى.

این را گفتار صادق عَزَّعَزُّهُ تأیید می‌کند: «به خدا سوگند، در دنیا ایمان نیاورد مگر کسی که در دیروزش یعنی در عالم ذرایمان آورده بود.»

و نیز گفتار او عزّ و جلّ: ﴿و به نوح وحی شد که از قوم تو جز کسانی که تاکنون ایمان آورده‌اند، دیگر هیچ کس ایمان نخواهد آورد. پس از آنچه می‌کردند، اندوهگین مباش﴾.

و نخستین کسی که از اجابت تخلّف ورزید، بزرگ شیاطین بود، و او همان دومی یعنی شیطانِ رانده شده است خدا او را لعنت کند و پیروان و دنباله‌روانش.

و هر آن کس از عالَمِ تاریکی و کفر که در پی او بود، از او پیروی کرد. پس او اصلِ انکارِ آنان و پیشوا و گمراه‌کننده‌ی آنان است.

پس در آن هنگام از هم متمایز شدند. پس عالَمِ اقرار در سمتِ راست قرار گرفت، و عالَمِ انکار و جحود در سمتِ چپ.

پس الله ثنایش بزرگ باد در حقِّ « یاران راست که آنان اهل ایمان و اجابت به سوی طاعت هستند آنچه قرآن بدان گویا شده است، فرمود، و آن گفتار او تعالی است:

﴿و یاران راست ، چه اصحاب یمینی! ❁ در زیر درختان سِدرِ بی‌خار. ❁ و طَلحِ درخت موزی پر بار. ❁ و سایه‌ای پاینده. ❁ و آبی ریزان. ❁ و میوه‌ای بسیار. ❁ نه تمام شدنی و نه ممنوع. ❁ و بسترهایی بلند پایه﴾.

و در وصفِ یاران چپ و آنچه برایشان آماده شده است، فرمود:

﴿و یاران چپ ، چه اصحاب شمالی! ❁ در میان بادِ سوزان و آب جوشان. ❁ و سایه‌ای از دودِ سیاه. ❁ نه سرد و نه خوش. ❁ همانا آنان پیش از این در ناز و نعمت بودند. ❁ و بر گناهِ بزرگ اصرار می‌ورزیدند﴾.

خداوند ما و شما و جمیع مؤمنین را از آنان پناه دهد و ما را از کسانی قرار دهد که شنیدند و حفظ کردند و به حق هدایت یافتند.

و به ادامه جواب درباره آنچه از معرفتِ «اِسم» و جایگاه او نسبت به «معنی» پرسیدی، بازمی‌گردیم.

[٣٤٠] رُوِيَ عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "مَنْ عَبَدِ الْإِسْمِ دُونَ الْمُعْنَى فَقَدْ عَبَدَ مُحْدِثاً، وَمِنْ عَبْدِ الْإِسْمِ وَالْمُعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ، وَمِنْ عَبْدِ الْمُعْنَى دُونَ الْإِسْمِ أَصَابَ بِعِبَادَتِهِ الْمَعْبُودُ". فَتبيّنَ هَذَا مِنْ قَوْلِ الْمُوْلَى فَفِيهِ كِفَايَةٌ لِمَنْ وَفَّقَهُ اللهُ وَغِنًى.

وَقَدْ تَقَدَّمَ الْقَوْلُ أَنَّ الْإِشَارَاتِ تَقَعُ عَلَى الْإِسْمِ وَالتَّسْبِيحِ وَالتَّقْدِيس وَالتَّوَجُّهِ إِلَيْهِ، وَالْقَصْدُ بِالْعِبَادَةِ وَحَقِيقَتِهَا لِلْمَعْنَى، لِأَنَّ الْمُعْنَى لَا يَدْخُلُ تَحْتَ شَكْلٍ وَلَا تَقَعُ عَلَيْهِ إِشَارَةٌ.

وَقَوْلُنَا: هُوَ فَالْهَاءُ وَالْوَاوُ مَخْلُوقَتَانِ مَدْرُوكَتَانِ وَالْمَعْنَى تَعَالَى لَيْسَ بِمَخْلُوقٍ وَلَا مَدْرُوكٍ وَلَا مَحْدُودٍ وَلَا مَوْصُوفٍ جَلَّ رَبُّنَا وَتَعَالَى جَدُّهُ عَنْ كُلِّ حَدٍّ وَكُلِّ صِفَةٍ، وَتَعَالَى مِنْ إِسْمِهِ مَوْقِعُ صِفَاتِهِ وَنُعْوتِهِ، فَالْإِسْمُ هُوَ قُدْرَةُ الْمَعْنَى وَ سُلْطَانُهُ وَعَيْنُهُ وَوَجْهُهُ الَّذِي يَقُولُ فِيهِ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا ۚ وَكَانَ عِندَ اللَّهِ وَجِيهًا﴾[١]

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ ۚ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾[٢]

وَقَوْلُكَ: الْمَشِيئَةُ للهِ، وَالْعِزَّةُ للهِ، وَالْحَمْدُ للهِ، وَالْكِبْرِيَاءِ اللهُ فَللهِ ثَلَاثَةُ أَحْرُفٍ، وَهُوَ عَلَيَّ ثَلَاثَةُ أَحْرُفٍ وَهُوَ الْمَعْبُودُ وَحْدَهُ، فَالْحَمْدُ وَالْمَشِيئَةُ وَالْعِزَّةُ وَالْكِبْرِيَاءُ هَذِهِ كُلُّهَا وَمَا أَشْبَهَهَا الْإِسْمَ، وَقَوْلُنَا: اللهُ هُوَ الْمَعْنَى، فَافْهَمْ ذَلِكَ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ ۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾[٣] فَاللهُ الْإِسْمُ سُبْحَانَهُ، وَهُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ.

وَفِيهِ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا ۖ يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ ۚ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ۖ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾[٤] وَيُقَالُ إِنَّ اللهَ شَيْءٌ لَا كَالْأَشْيَاءِ وَهُوَ الْإِسْمُ.

---

[١] سوره احزاب،آيه ۶۹

[٢] سوره بقره،آيه ۱۱۵

[٣] سوره زمر،آيه ۶۲

[٤] سوره شورى،آيه ۱۱

وَقَدْ رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَرَ لَهُ فَيْءٌ فِي شَـــمْسٍ وَلَا فِي قَمَرٍ وَلَمْ يَرَ لَهُ نَجْوَى وَلَا بَوْلٌ وَلَمْ يَسْـــقُطْ عَلَيْهِ ذُبَابٌ وَلَا عَلَاهُ غُبَارٌ وَلَا تُثَاءَبْ وَلَا تُمْطَى وَكَانَ يَرَى مِنْ خَلْفِهِ كَمَا يَرَى مِنْ قُدَّامِهِ، وَكَانَتْ تُظِلُّهُ الْغَمَامَةُ مِنْ وَقْتِ ظُهُورِهِ إِلَى وَقْتِ غَيْبَتِهِ، وَأَخْبَرَ بِمَا فِي النُّفُوسِ وَأَعْلَمَ بِمَا كَانَ وَبِمَاهُوَ كَائِنٌ وَأَطْعَمَ الْكَثِيرَ مِنْ الْقَلِيلِ، وَسَـــقى الْكَثِيرَ مِنْ الْقَلِيلِ، وَقَطَعَ الْعُذْرَ، وَأَوْضَحَ السَّبِيلَ، وَبَايَنَ الْخَلْقَ فِي خَلْقِهِ وَخُلُقُهُ وَفِعْلِهِ وَقَوْلِهِ، وَبَيَّنَّ ذَلِكَ لَهُمْ.

از مولای ما صادق ﷺ روایت شده است که فرمود:

«هر کس اِسم را بدون معنی بپرستد، همانا پدیده‌ای نو را پرستیده است. و هر کس اِسم و معنی را با هم بپرســتد، همانا شرک ورزیده اســت. و هر کس معنی را بدون اِســم بپرســتد یعنی عبادت را خالص برای معنی بداند، با عبادتش به حقیقتِ معبود دســت یافته است.»

پس این از گفتار مولا روشــن شــد، که در آن برای کســی که خداوند او را توفیق دهد، کفایت و بی‌نیازی است. و پیشتر این گفتار گذشت که اشاره ها بر اِسم واقع می‌شود، و نیز تسبیح و تقدیس و توجه به سوی او. اما «قصدِ» عبادت و حقیقتِ آن، برای معنی است.

زیرا «معنی» تحت هیچ شکلی درنمی‌آید و هیچ اشاره‌ای بر او واقع نمی‌شود.

و گفتار ما: «هُوَ» (او)، پس "هاء" و "واو" آفریده شده و درک‌شدنی هستند، در حالی که «معنی» تعالی نه مخلوق ا ست، نه مدرُوک، نه محدود و نه مو صوف. بزرگوار ا ست پروردگار ما و بلند مرتبه است از هر حدّ و مرز و هر صفت. و او برتر است، و از اسم اوست جایگاه صفات و اوصاف او.

پس اِسم همان قدرتِ معنی و سلطان او و چشم او و وَجه اوست، که درباره اِسم می‌فرماید: ﴿... و او نزد الله «وجیه» (دارای وجه) بود﴾.

و گفتار او تعالی: ﴿و مشرق و مغرب از آنِ الله است، پس به هر سو رو کنید، «وَجهُ الله» آنجاست. همانا الله گشایشگر و دانا است﴾.

و گفتار تو: خواست از آنِ الله است، و عزت از آنِ الله است، و ستایش از آنِ الله است، و بزرگی از آنِ الله است.

پس «للهّ» سه حرف است، و او «عَلِیّ» سه حرف است، و اوست معبودِ یگانه.

پس حمد و مشیت و عزت و کبریاء، اینها همگی و آنچه مانند آنهاست، «اِسم» هستند. و گفتار ما «اللهُّ»، او همان «معنی» است. پس این را بفهم.

و اما گفتار او: الله آفریدگار هر چیزی است و او بر هر چیزی ناظر و گواه است پس «اللهُّ» در اینجا «اِسم» است و اِسم خالقِ هر چیزی است.

در این باره است گفتار او تعالی: ﴿او پدید آورنده آسمان‌ها و زمین است؛ برای شما از جنس خودتان همسرانی قرار داد و از چهارپایان نیز جفت‌هایی؛ شما را به این وسیله بسیار می‌کند. هیچ چیز مانند او نیست ۚ و اوست شنوای بینا﴾.

و گفته می شود که «اللَّه» یعنی اِ سم « شَیء»ا ست اما نه مانند ا شیاء، و او همان «اِ سم» است.

و همانا روایت شده است که برای پیامبر عَزَّعَزَّهُ سایه نه در خورشید و نه در ماه دیده نشد، و برای او مدفوع و نه ادرار دیده نشد، و مگسی بر او ننشست، و غباری بر او ننشست، و خمیازه نکشید وکِش و قوس نکرد.

و از پشت سرِ خود می‌دید همانگونه که از پیش رویِ خود می‌دید.

و ابر از وقتِ ظهورش تا وقتِ غیبتش بر او سایه می‌افکند.

و از آنچه درسینه‌ها بود خبر داد، و به آنچه بوده و آنچه خواهد بود آگاه ساخت.

و جمع کثیر را از غذای قلیل اطعام نمود، و جمع کثیر را از آب قلیل سیراب ساخت. و بهانه را برید، وراه را واضح ساخت.

و از مردمان درآفرینشِ وجودی،اخلاق، فعل و قول خود جدا و متمایز گشت، و آن تمایز را برای ایشان بیان آشکار نمود.

[٣٤١] فَقَالَ عَزَّعَزَّهُ: "لَسْتُ كَأَحَدِكُمْ، إِنِّي أَظَلُّ عِنْدَ رَبِّي فَيُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي" وَمِثْلُ ذَلِكَ كَثِيرٌ لَمْ نَذْكُرْهُ.

وَإِنَّ قَوْماً ادَّعَوْا فِيهِ الْمَعْنَوِيَّةَ لَمَّا شَاهَدُوا مِنْهُ مَا ذَكَرْنَاهُ، فَقَالَ عِنْدَ ذَلِكَ: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ ۖ فَمَن كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾[١] إِشَارَةٌ مِنْهُ إِلَى الْعَيْنِ وَنَفْيُ ذَلِكَ عَنْ نَفْسِهِ ثُمَّ اعْتَرَفَ بِالْعُبُودِيَّةِ.

فَقَالَ تَعَالَى عَنْهُ: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ ۚ هَٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ﴾[٢] فَأَمَرَهُمْ بِعِبَادَةِ الْمَعْنَى دُونَهُ، وَأَقَرَّ بِأَنَّهُ رَبُّهُ الْمَالِكُ لَهُ ثُمَّ أَعْلَنَ بِالْقَوْلِ فِي يَوْمِ الْغَدِيرِ وَنَادَى بِتَوْحِيدِ رَبِّهِ وَبَارِئِهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ وَلَقَدْ كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمُ يَوْمَ كَشْفٍ وَنِدَاءٍ مِنْ الْأَنْدِيَةِ الْمَعْرُوفَةِ.

فَقَالَ: "مَعَاشِرُ النَّاسِ، أَلَسْتُ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ ۖ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ ۗ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَن تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُم مَّعْرُوفًا ۚ كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا﴾[٣]

وَهَؤُلَاءِ الْمُؤْمِنُونَ هَاهُنَا هُمْ الْأَبْوَابُ، فَقَالُوا: نَعَمْ، فَقَالَ: "اللَّهُمَّ اشْهَدْ"

---

[١] سوره كهف،آيه ١١٠

[٢] سوره زخرف،آيه٦٤

[٣] سوره احزاب،آيه٦

قَالَهَا ثَلَاثًا، وَكَرَّرْهَا عَلَيْهِمْ وَهُمْ يَقُولُونَ: نَعَمْ، فَقَالَ عِنْدَ ذَلِكَ: "مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ" يَا قَوْمِ: "اعْلَمُوا أَنَّ عَلِيّاً مَوْلَايَ وَمَوْلَاكُمْ، إِلَهِي وَإِلَهُكُمْ، رَبِّي وَرَبُّكُمْ" كُلُّ ذَلِكَ لِيَنْفِيَ عَنْ نَفْسِهِ مَا ادَّعَوْهُ فِيهِ مِنَ الْمَعْنَوِيَّةِ وَالْمَوْلَى فِي كِتَابِ اللهِ عَلَى خَمْسَةِ أَوْجُهٍ: أَعْلَاهَا: "مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ".

يُؤَيِّدُ ذَلِكَ قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿لَّن يَسْتَنكِفَ الْمَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبْدًا لِّلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ ۚ وَمَن يَسْتَنكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا﴾[1] فَالْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ هُمْ: الْبَابُ وَمِنْ دُونَهِ أَهْلُ الْمَرَاتِبِ وَهُمْ مَالِكُوا عِلْمَ اللهِ وَمَعْرِفَتَهُ.

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَمَن يَسْتَنكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا﴾ فَالْإِشَارَةُ فِيهِ إِلَى الثَّانِي وَأَشْيَاعِهِ وَحِزْبِهِ وَمَنْ يَلِيهِ مِنَ الْفَرَاعِنَةِ وَالْمُعَانِدِينَ لِمَوْلَانَا عَزَّ عِزُّهُ فِي الْأَدْوَارِ وَالْأَعْصَارِ.

فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا فِي يَوْمِ الْكَشْفِ وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي يَرُدُّهُمْ فِيهِ مِنَ الْقَوَالِبِ الَّتِي هُمْ فِيهَا إِلَى الْبَشَرِيَّةِ فَيَقْتُلُهُمْ أَلْفُ قَتْلَةٍ وَيذْبَحُهُمْ أَلْفَ ذَبْحَة وَيَحْرِقُهُمْ أَلْفَ حُرْقَة مُتَوَالِيَة مُتَدَارَكَة وَفِيهِ يَقُولُ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾[2] أَيْ: هُوَ اللهُ الَّذِي أَبْدَاكُمْ وَأَظْهَرَكُمْ مِنَ الْعَدَمِ إِلَى الْوُجُودِ وَهُوَ الْوَاحِدُ، وَالْمَعْنَى الْأَحَدُ كَمَا.

---

[1] سوره نساء ،آيه ١٧٢

[2] سوره احزاب،آيه ٤٠

پس آنکه عزّتش والا ست فرمود: «من مانند هیچ‌یک از شما نیستم، من نزد پروردگارم می‌مانم و او به من طعام می‌دهد و مرا می‌نوشاند» و مانند این سخنان بسیار است که ذکر نکردیم.

و همانا گروهی چون آنچه را ذکر کردیم از او مشاهده کردند، در مورد او ادعای «معنویت» کردند. پس در آن هنگام فرمود: ﴿بگو: من بشری همچون شمایم جز اینکه به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است؛ پس هر که به لقای پروردگار خود امید دارد، باید کاری شایسته کند و هیچ‌کس را در عبادت پروردگارش شریک نسازد﴾. این آیه اشاره‌ای است از جانب او به صورت ظاهری و نفی ادعای الوهیت از خودش، سپس به بندگی اعتراف کرد.

پس او تعالی فرمود: ﴿همانا الله پروردگار من و پروردگار شماست، پس او را بپرستید؛ این راهی است مستقیم﴾. پس آنان را به عبادت «معنی» و نه عبادت صورت بشری‌اش امر فرمود، و اقرار کرد که او پروردگارش و مالک اوست. سپس در روز غدیر سخن را آشکار ساخت و به توحید پروردگار و آفریننده‌اش، آن علیّ کبیر، ندا داد. و به راستی آن روز، روز آشکار ساختن حقیقت و ندایی از مجالس و محافل معروف بود.

پس فرمود: «ای گروه مردمان، آیا من به شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟ همان‌گونه که خدای تعالی فرمود: ﴿پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسران او مادران

ایشـــانند، و خویشـــاوندان در کتاب خدا برخی بر برخی دیگر مقدم‌اند، این اولویت بر مؤمنان و مهاجران مقدم ا ست، مگر آنکه بخواهید به دو ستان خود نیکی کنید؛ این در کتاب (لوح محفوظ) نوشته شده است﴾».

و این مؤمنان در اینجا همان «ابواب» هســتند. پس گفتند: آری. فرمود: « خدایا گواه باش». این را سه بار فرمود و بر آنان تکرار کرد و آنان می‌گفتند: آری. پس در آن هنگام فرمود: «هر که من مولای اویم، پس این علی مولای اوست». ای قوم: «بدانید که علی مولای من و مولای شما ست، معبود من و معبود شما ست، پروردگار من و پروردگار شـــمـاســـت». همه‌ی اینها برای آن بود که آنچه را از «معنویت» در مورد او ادعا کرده بودند، از خود نفی کند. و «مولی» در کتاب خدا بر پنج وجه است: که برترینِ آنها: «هر که من مولای اویم، پس این علی مولای اوست».

این سخن را این فرموده‌ی خدای تعالی تأیید می‌کند: ﴿م سیح هرگز ابا ندارد از اینکه بنده‌ی خدا با شد، و نه فر شتگان مقرب. و هر کس از عبادت او ابا ورزد و تکبر کند، به زودی همه‌ی آنان را به سوی خود گرد می‌آورد﴾. پس «فر شتگان مقرب» همان «باب» هســتند و پایین‌تر از او، «اهل مراتب» قرار دارند، و آنان صـــاحبان علم خدا و معرفت اویند.

و این فرمودەی خدای تعالی: ﴿و هر کس از عبادت او ابا ورزد و تکبر کند، به زودی همەی آنان را به ســوی خود گرد می‌آورد﴾، اشــاره در آن به خلیفه دوم و پیروانش و حزبش و کسانی از فرعون‌ها و معاندانِ مولای ما که عزتش والاست است که در طول ادوار و اعصار از او پیروی می‌کنند.

پس به زودی همەی آنان را در روز آشکار شدن به سوی خود گرد می‌آورد، و آن روزی است که آنان را از کالبدهای جسمانی که در آن هستند به صورت بشری بازمی‌گرداند، پس آنان را هزار بار می‌کُشد و هزار بار سر می‌بُرد و هزار بار می‌سوزاند، عذابی پی در پی و پیاپی. و در مورد آن، خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿محمد پدر هیچ‌یک از مردان شــما نیســت، ولی فرســتادەی خدا و خاتم پیامبران اســت؛ و خدا به هر چیزی داناست﴾. یعنی: اوست الله که شما را پدید آورد و از عدم به وجود آشکار ساخت، و اوست «واحد» ، و «معنی» است «احد»، چنانکه

[٣٤٢] قَالَ مَوْلَانَا الصَّادِقُ عَزَّعِزُّهُ: "إِنَّ الْمَعْنَى الْأَحَدَ اخْتَرَعَ وَاحِدًا فَجَعَلَهُ أَصْلًا لِلْعَدَدِ وَهُوَ الْعَرْشُ الَّذِي عَرْشَ الْعِلْمَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، وَهُوَ النَّفْسُ الْمُحَذَّرَةُ الَّتِي قَالَ اللهُ تَعَالَى فِيهَا: ﴿وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾[١].

[١] سوره آل عمران ،آیه ٣٠

وَقَوْلُ الْإِسْمِ وَخِطَابُهُ لِبَارِئِهِ فِي الظُّهُورِ الْمَسِيحِيِّ: ﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ ۖ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ ۚ إِن كُنتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ ۚ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ ۚ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾[١]

مَعْنَاهُ: تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي إِذْ أَنَا نَفْسُكَ وَأَنْتَ أَبْدَيْتَنِي وَكَونَتنِي، وَلَا أَعْلَمُ مَا فِيَ نَفْسَكَ أَيْ وَلَا أَعْلَمُ مَالِكَ فِيَّ مَنْ خَفِيَ غَيْبِكَ وَمَكْنُونِ سِرِّكَ يَا عِينَ الزَّمَانَ وَعِلَّةِ الْمَكَانِ، وَكَذَا كَانَ يُقْسَمُ فِي الظُّهُورِ الْمُحَمَّدِيِّ فَيَقُولُ: "وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ".

مولای ما صادق که عزتش والاست فرمود: «همانا "معنیِ احد" ، واحدی را اختراع کرد و او را پایه ی شمارش قرار داد، و او همان عرشی است که علم را در دل‌های مؤمنان برپا داشت، و او همان ذات هشدار داده شده است که خداوند تعالی درباره‌اش فرمود: ﴿و خداوند شما را از "نفس"خود برحذر می‌دارد﴾».

و این سخن "اسم" و خطاب او به آفریننده‌اش در ظهور مسیحی است: ﴿و یاد کن هنگامی را که خدا گفت: ای عیسی پسر مریم، آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را همچون دو خدا به جای الله بگیرید؟ گفت: منزهی تو، مرا نرسد که آنچه را به حق برای من نیست بگویم. اگر آن را گفته بودم، قطعاً تو آن را می‌دانستی. تو آنچه را در "نفس"

[١] سوره مائده،آیه۱۱۶

من اســـت می‌دانی، و من آنچه را در "نفس" توســـت نمی‌دانم. همانا تویی که دانای غیب‌هایی﴾.

معنای آن: تو آنچه را در نفسِ من اســـت می‌دانی، زیرا من "نفس" تو هســـتم و تو مرا پدید آوردی و هستی بخشیدی، و من آنچه را در "نفس" تو ست نمی‌دانم، یعنی: و من نمی‌دانم آنچه را که از غیب پنهان و راز نهانت در وجود من داری، ای ذات زمان و علتِ مکان. و همچنین در ظهور محمدی این‌گونه قسم می‌خورد و می‌فرمود: « سوگند به آنکه "نفس" من به دست اوست».

[٣٤٣] وَقَدْ وَرَدَتْ الرِّوَايَةُ عَنْ الْفَضْلِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَلَيْهِ السَلاَمُ قَالَ: رَأَيْتُ نَفْسَ رَسُولِ اللهِّ سَالَتْ فِي كِفْتِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّ عِزُّهُ وَقَدْ تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ.

و روایتی از فضل بن عباس علیه‌السلام وارد شده است، گفت: دیدم جان رسول‌الله در دست امیرالمؤمنین که عزتش والاست جاری شد، و ذکر آن پیشتر گذشت.

[٣٤٤] وَقَدْ رُوِيَ عَنْ شَـيْخِنَا السَّـيِّدِ أَبِي عَبْدِ اللهِّ الْخَصِـيبِيِّ نُورِ اللهِّ شَـخْصَـهُ فِي قَوْلِ اللهِّ تَعَـالَى: ﴿وَإِذْ قَالَ اللهُّ يَا عِـيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ مِن دُونِ اللهِّ ۖ قَالَ سُـبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ ۚ إِن كُنتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ ۚ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ ۚ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾ إِنَّهُ أَرَادَ بِذَلِكَ نَفْسَ

الْحَيَاةِ الدَّائِمَةِ، لِأَنَّهُ لَيْسَ فِي الْمُلْكِ أَشْرَفُ مِنْهُ وَلَا أَنْفُسُ وَلَا أَعْلَى فَمَنْ يَقُولُ هَذَا يَكُونُ هُوَ وَالْمَعْنَى سَوَاءٌ فَقَدْ كَفَرَ.

و از شیخ ما، سید ابی عبدالله خصیبی ، در مورد این سخن خدای تعالی روایت شده است: ﴿و یاد کن هنگامی را که خدا گفت: ای عیسی پسر مریم... تو آنچه را در "نفس" من است می‌دانی، و من آنچه را در "نفس" توست نمی‌دانم...﴾، که همانا عیسی از آن، ذاتِ حیات دائمی را اراده کرده است، زیرا درعالَم هستی شریف‌تر از آن و نفیس‌تر و برتر از آن وجود ندارد. پس هر کس بگوید که او و "معنی" برابرند، قطعاً کافر شده است.

[٣٤٥] وَقَوْلُهُ عَزَّعِزُّهُ لِلْحَوَارِيِّينَ: "إِنَّ الَّذِي أَصْنَعُهُ وَتَرَوْنَهُ مِنْ فِعْلِي هُوَ مِنْ فِعْلِ الْآبِ وَبِحَوْلِهِ وَإِرَادَتِهِ وَقُوَّتِهِ أَفْعَلُ"

وَبِهَذَا شَهِدَ الْكِتَابُ الْعَزِيزُ حِكَايَةٌ عَنْهُ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُم بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ ۖ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم مِّنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ ۖ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ ۖ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾[١].

---

[١] سوره آل عمران ،آیه۴۹

وَقَدْ قَالَ الشَّيْخُ الجَلِيُّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ: إِنَّ الشَّيْخَ أَبَا عَبْدِ اللهِ الخَصِيبِيَّ شَرَفَ اللهُ مَقَامَهُ قَالَ: إِنَّ للهِ المَعْنَى فِي الإِسْمُ عِلْماً لَا يَعَلِمْهُ الإِسْمَ.

و این سخن او که عزتش والاست به حواریین است: «همانا آنچه من انجام می‌دهم و از فعل من می‌بینید، آن از فعل پدر و به حول و اراده و قوت او انجام می‌دهم».

و کتاب قرآن به این امر گواهی داده است، در حکایتی از جانب او، آنجا که خدای عزوجل می‌فرماید: ﴿و او را به عنوان رسولی به سوی بنی‌اسرائیل فرستاد که گفت: من با نشانه‌ای از سوی پروردگارتان به سوی شما آمده‌ام؛ من از گِل برای شما چیزی به شکل پرنده می‌سازم، پس در آن می‌دمم و به اجازه خدا پرنده‌ای می‌شود؛ و کور مادرزاد و پیس را شفا می‌دهم، و مردگان را به اجازه خدا زنده می‌کنم؛ و شما را از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید خبر می‌دهم. همانا در این، برای شما نشانه‌ای است اگر مؤمن باشید﴾.

و شیخ جلیل قدس الله روحه گفته است: همانا شیخ اباعبدالله خصیبی شرف الله مقامه فرمود: همانا برای الله که همان "معنی" است، در "اسم"، علمی است که "اسم" آن را نمی‌داند.

[٣٤٦] وَمَا وَرَدَ عَنْ السَّـيِّدِ سَـلْمَانَ إِلَيْهِ التَّسْـلِيمُ أَنَّهُ قَالَ: "أَنَا بَابُ الْأَبْوَابِ وَمُسَـبَّبُ الْأَسْبَابِ، وَلِي مَوْلى، وَلِمَوْلَايَ مَوْلى هُوَ أَصْلُ الْأُصُولِ، مِنْهُ بَدَا الْأَمْرُ وَإِلَيْهِ يَعُودُ" فَأَثْبَتَ أَنَّ لَهُ مَوْلى وَهُوَ الْإِسْمُ عَزَّعَزُّهُ وَلِمَوْلَاهُ مَوْلى هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزُّهُ.

و آنچه از سید سلمان که تسلیم بر او باد وارد شده که فرمود: «من "باب الابواب" و "مسبب الا سباب" هستم، و من مولایی دارم، و مولای من مولایی دارد که او "ا صل الا صول" ا ست، امر از او آغاز شد و به او بازمی‌گردد». پس ثابت کرد که او مولایی دارد و آن "ا سم" که عزتش والا ست می‌با شد، و مولای او یعنی ا سم مولایی دارد که او امیرالمؤمنین که عزتش والاست می‌باشد.

[٣٤٧] وَقَوْلُ الرَّسُولِ لِلْخَاصِّ وَالْعَامِّ: "أَنَا مِنْ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مِنِّي" فَمَعْنَى قَوْلِهِ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ جُزْئِي، وَعَلِيٌّ مِنِّي كُلِّي، وَمَعْنى آخَرُ لَطِيفٌ حَسَـنٌ: أَنَا مِنْ عَلِيٍّ إِسْـمُهُ وَحِجَابُهُ وَرَسُـولُهُ وَمَكَانُهُ وَعَلِيٌّ مِنِّي: غَايَتِي وَمَعْنَايَ وَ إِلَهِيّ وَمَكُونِي.

و این سخن رسول (ص) برای خاص و عام: «من از علی هستم و علی از من است».
پس معنای سخنش که «من از علی هستم» یعنی جزء او هستم، و «علی از من ا ست» یعنی کلّ من ا ست. و معنایی دیگر، لطیف و نیکو: «من از علی هستم» یعنی ا سم او و حجاب او و ر سول او و مکان وجلوه‌گاه او هستم، و «علی از من ا ست» یعنی غایت من و معنای من و معبود من و هستی‌بخش من است.

[٣٤٨] وَرَوَى أَبُو لُؤْلُؤَةَ الْخَبَّازُ عَنِ الشَّيْخِ أَبِي الْحُسَيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْجِلِّيِّ عَنِ السَّيِّدِ أَبِي عَبْدِ اللهِ الْخَصِيبِيِّ نَضَّرَ اللهُ وَجْهَهُ فِي قَوْلِهِ: أَنَا مِنْ عَلِيٍّ عَبْدٌ وَهُوَ مِنِّي رَبٌّ، فَالْإِسْمُ عَبْدٌ لِلْمَعْنَى، وَهُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخَرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيم.

لِأَنَّ هَذِهِ وَإِنْ كَانَتْ صِفَاتُ الْأَزَلِ الْمَعْنَى تَعَالَى فَقَدْ أَنْحَلَهَا إِسْمُهُ جَلَّ ذِكْرُهُ لِأَنَّهُ مَوْقِعُ أَسْمَائِهِ وَصِفَاتِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ ذَاتِهِ فَإِنَّهَا لَهُ خَاصَّةً لَا يَجُوزُ أَنْ يُدْعَى بِهَا غَيْرُهُ، وَالْإِسْمُ عَزَّعِزُّهُ هُوَ الَّذِي يَخْلُقُ الشَّيْءَ مِنَ الشَّيْءِ، وَالْمَعْنَى تَعَالَى يَخْلُقُ الشَّيْءَ مِنْ لَا شَيْءَ.

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ: إِنَّ الْإِسْمَ يَخْلُقُ الشَّيْءَ مِنْ لَا شَيْءٍ وَالْمَعْنَى تَعَالَى يَخْلُقُ الشَّيْءَ مِنَ الشَّيْءِ، فَهَذَا غَلَطٌ مِنْهُمْ، لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ الْأَمْرُ عَلَى مَا ذَكَرُوهُ لَكَانَ الَّذِي خُلِقَ مِنْهُ الْمِيمَ إِمَّا أَنْ يَكُونَ أَقْدَمَ مِنْهُ أَوْ مَخْلُوقاً مَعَهُ، فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ الشَّيْءُ شَخصاً فَهُوَ أَقْدَمُ مِنَ الْمِيمِ وَأَقْرَبُ إِلَى الْمَعْنَى مِنْهُ، وَهَذَا لَا يَجُوزُ قَوْلُهُ، وَهُوَ مُحَالٌ، تَبَارَكَ اللهُ وَتَقَدَّسَ إِسْمُهُ عَنْ هَذَا.

فَإِنَّ الْإِسْمَ هُوَ الْقَائِمُ بِالنُّبُوَّةِ وَالرِّسَالَةِ، وَهُوَ الْوَاسِطَةُ ظَاهِراً، وَأَمَّا بَاطِناً فَهُوَ الْإِسْمُ وَالْحِجَابُ وَالْعَرْشُ وَالْمَكَانُ، كَمَا أَنَّ الْمَعْنَى تَعَالَى ظَاهِرُهُ إِمَامَةٌ وَوَصِيَّةٌ، وَبَاطِنُهُ غَيْبٌ لَا يدْرَكُ، لَكِنَّ الْإِمَامَةَ تَقَعُ بِالسَّيِّدِ الْإِسمِ فِي سَطرِ الْأَئِمَّةِ، وَالْمَعْنَى الظَّاهِرُ بِالْوَصِيَّةِ وَالْإِمَامَةِ هُوَ الْغَيْبُ الَّذِي لَا يُدْرَكُ الْبَاطِنُ بِالْمَعْنَوِيَّةِ وَاللَّاهُوتِيَّةِ وَهُوَ شَيْءٌ وَاحِدٌ وَجَوْهَرٌ وَاحِدٌ قَائِمٌ بِذَاتِهِ، جُزْءٌ أَصَمٌّ مُنَزَّهٌ عَنْ صِفَاتِهِ.

كَمَا قَالَ عَزّ مِنْ قَائِلٍ فِي صِفَةِ عَارِفِيهِ الْمُتَّقِينَ: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾[١]

فَالْغَيْبُ: هُوَ مَوْلَانَا أَمِيرُ النَّحْلِ وَالْإِيمَانِ بِهِ: هُوَ مَعْرِفَةُ تَوْحِيدِهِ وَأَنَّهُ غَيْبٌ لَا يُدْرَك، وَأَمَّا إِقَامَةُ الصَّلَاةِ: فَهِيَ مَعْرِفَةُ الْمِيمِ وَأَنَّهُ مُتَّصِلٌ بِالْمَعْنَى بِحَقِيقَةِ مَنْزِلَتِهِ مِنْهُ وَقَدْ وَصَفَهُمُ اللهُ تَعَالَى فِي مَوْضِعٍ آخَرَ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ بِإِقَامَةِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ وَالزَّكَاةُ هِيَ: الْبَابُ وَمَعْرِفَةُ مَنْزِلَةَ.

وَلَوْ قُلْنَا أَنَّ بَيْنَ الْمَعْنَى وَ إِسْمِهِ فَرْقاً أَوْ فَاصِلَةً لَخَالَفْنَا الْمُتَقَدِّمِينَ وَكُنَّا غَيْرَ مُصِيبِينَ لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ الْمُنزَلِ الَّذِي إِلَيْهِ يَرْجِعُ أَهْلُ الْمِلَلِ وَبِهِ يَسْتَعّدُونَ عَلَى خُصُومِهِمْ وَمِنْهُ يَسْتَدِلُّونَ وَهُوَ فِيمَنْ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْإِسْمِ وَالْمَعْنَى فَقَالَ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا﴾[٢].

وَفِيهِ قَوْلُهُ تَعَالَى جَدُّهُ: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ ۚ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ ۚ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا ۗ وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾[٣] أَيْ: مِنْ عِنْدِهِ جَاءَتْ الرُّسُلُ وَنَطَقَتْ عَنْهُ وَهُوَ مُرسَلُهُمْ فِي الْأَدْوَارِ

---

[١] سوره بقره ،آيه٣

[٢] سوره نساء ،آيه ١٥٠

[٣] سوره آل عمران ،آيه ١٤٤

وَالْأَعْصَارِ. فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: إِنَّ بَيْنَ الْمَعْنَى وَالْإِسْمِ فَرْقاً فَقَدْ لَزِمَ أَنْ يَكُونَ شَخْصاً إِنْ كَانَ مُوَحِداً، لِأَنَّهُ لَا خِلَافَ بَيْنَ الْمُوَحِدَةِ أَنَّ الْمَعْنَى الْمَعْبُودَ الْإِلَهَ الْمَوْجُودَ ظَهَرَ بِشَخْصٍ، وَأَنَّهُ أَظْهَرَ إِسْمَهُ شَخْصاً وَبَابَهُ شَخْصاً، وَكَذَلِكَ فَإِنَّ الْوَقْتَ شَخْصٌ، وَالشَّمْسَ شَخْصٌ، وَالْقَمَرَ شَخْصٌ، وَالْيَوْمَ شَخْصٌ، وَاللَّيْلَةَ شَخْصٌ وَالسَّاعَاتُ أَشْخَاصٌ، وَالسَّنَةُ شَخْصٌ، وَالشُّهُورُ أَشْخَاصٌ، وَالْمُلْكُ بِأَسْرِهِ أَشْخَاصٌ؟

فَنقُولُ: هَذَا الْقَوْلَ بِإِجْمَاعِ أَهْلِ التوحيد، فَيَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يُبَيِّنَ أَنَّ هَذَا الْفَرْقَ شَخْصٌ وَأَنَّهُ غَيْرُ الْإِسْمِ، وَلَا يَجِدُ إِلَى ذَلِكَ سَبِيلًا، لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ، وَأَنَا أَسْتَغْفِرُ اللهَ مِمَّا قُلْتُهُ لَكَانَا قَدِيمَيْنِ، وَلَا يَكُونُ ذَلِكَ وَلَا يُسِيغُهُ الْعَقْلُ وَلَا يَحْتَمِلُهُ النَّقْلُ، تَعَالَى الْعَلِيُّ الْأَحَدُ عَنْ أَنْ يَكُونَ لَهُ مِثْلٌ أَوْ شَبَهٌ أَوْ نَظِيرٌ أَوْ كُفْوٌ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا.

بَلْ نَقُولُ: إِنَّ الْمَعْنَى تَعَالَى ذِكْرُهُ اخْتَرَعَ الْإِسْمَ كَمَا شَاءَ، فَهُوَ سَمْعٌ كُلُّهُ بَصَرٌ كُلُّهُ، وَجْهٌ كُلُّهُ، عِلْمٌ كُلُّهُ، بَيْتُ الْمَعْنَى وَحِجَابُهُ، لَا يَعرِفُهُ بِكَمَالِهِ إِلَّا مَوْلَاهُ الَّذِي أَقَامَهُ وَأَظْهَرَهُ وَفَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ مُلْكِهِ، فَدَبَّرَهُ وَأَحْدَثَ خَلْقَهُ، فَفَعَلَ كَمَا أَمَرَهُ.

وَقَالَتْ الْفَلَاسِفَةُ: إِنَّ الْهَيُولَى أَصْلُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عِنْدِي: السَّيِّدُ الْمِيمُ الَّذِي هُوَ الْإِسْمُ الْعَظِيمُ، وَهُوَ أَصْلُ الْأَشْيَاءِ، وَالْمَعْنَى أَصْلُهُ وَقَدِيمُهُ.

وَقَالَ آخَرُونَ: إِنَّ الْفَلَكَ الأَيُونِيّ هُوَ الَّذِي أَوْجَدَ الْأَشْيَاءَ وَأَحْدَثَهَا

وَهُوَ عِنْدِي: السَّيِّدُ الْمِيمُ عَزَّعِزُّهُ وَالْعَيْنُ هُوَ الَّذِي أَحْدَثَهُ وَأَبْدَاهُ.

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ: إِنَّ الْحَرَارَةَ هِيَ الَّتِي أَبْدَتْ الْأَشْيَاءَ وَفَعَلَتْهَا

وَهِيَ عِنْدِي: السَّيِّدُ الْمِيمُ، وَمَوْلَاهُ هُوَ الَّذِي أَبْدَاهُ.

و ابولؤلؤة خبّاز از شیخ ابی‌الحسین محمد بن علی جلّی از سید ابی‌عبدالله خصیبی روایت کرده در مورد این سخن پیامبر: «من از علی، بنده هستم و او از من، رب است». پس "اسم"، بنده‌ی "معنی" است، و اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به هر چیزی داناست.

زیرا اینها اگرچه صفات ازلیِ "معنی" تعالی است، اما آن را به "اسم" خود جل ذکره بخشیده است، زیرا اسم تجلی‌گاه اسما و صفات اوست، مگر اسماء ذات او که آن اسماء ویژه‌ی خود اوست و جایز نیست که غیر او بدانها خوانده شود. و "اسم" که عزتش والاست کسی است که «چیزی را از چیزی» می‌آفریند، و "معنی" تعالی «چیزی را از ناچیز» می‌آفریند.

و گروهی گفتند: همانا "اسم"، «چیزی را از ناچیز» می‌آفریند و "معنی" تعالی «چیزی را از چیزی» می‌آفریند. پس این اشتباهی از جانب آنهاست، زیرا اگر امر آن‌گونه بود که ذکر کردند، هر آینه آن چیزی که محمد از آن آفریده شد، یا باید از او قدیم‌تر می‌بود یا همراه او آفریده شده بود. پس اگر آن چیز یک "شخص" و موجود مستقل می‌بود، پس

او از "میم" قدیم‌تر و به "معنی" نزدیک‌تر از او می‌بود، و این سخن جایز نیست و محال است. تبارک الله و مقدس است اسم او از این سخنان.

پس همانا "ا سم"، همان قائم به نبوت و ر سالت ا ست، و او در ظاهر، وا سطه ا ست. و اما در باطن، او "اسم" و "حجاب" و "عرش" و "مکان" است. همان‌گونه که "معنی" تعالی، ظاهرش امامت و وصایت است، و باطنش غیبی است که درک نمی‌شود. لیکن امامت به‌واسطه‌ی سیدِ محمد در ردیف امامان قرار می‌گیرد، و "معنی" که به وصایت و امامت ظاهر شده، همان غیبِ درک‌ن شدنيِ باطن ا ست که دارای معنویت و ذات الهی است، و او شیء واحد و جوهر واحد و قائم به ذات خویش است، جزء بسیط و تجزیه‌ناپذیر و منزه از صفات خویش است.

چنانکه اوکه قائلی والاست در وصف عارفان متقی خود فرمود: ﴿آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را برپا می‌دارند و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند﴾.

پس «غیب»: همان مولای ما «امیر نحل» است. و «ایمان به او»: همان معرفت توحید اوست و اینکه او غیبی است درک‌ناشدنی. و اما برپاداشتن نماز: پس آن، معرفت محمد ا ست و اینکه او به وا سطه‌ی حقیقتِ منزلتش نسبت به او، به "معنی" متصل ا ست. و خداوند تعالی آنان را در جای دیگری از کتاب عزیزش به اقامه‌ی نماز و دادن زکات وصف نموده است، و «زکات» همان: سلمان و معرفت منزلت اوست.

و اگر بگوییم که میان "معنی" و "اسم" او جدایی یا فاصله‌ای است، هر آینه با پیشینیان مخالفت کرده‌ایم و راه‌صــواب را نپیموده‌ایم. به دلیل این ســخن او عزوجل در کتاب مُنزلش که اهل ملل به آن بازمی‌گردند و به وسیله‌ی آن بر دشمنان خود یاری می‌جویند و از آن ا ستدلال می‌کنند، و آن درباره‌ی کسی ا ست که میان "ا سم" و "معنی" جدایی می‌افکند، پس فرمود: ﴿هما نا کســانی که به خدا و رســولانش کفر می‌ورز ند و می‌خواهند میان خدا و ر سولانش جدایی افکنند و می‌گویند به برخی ایمان می‌آوریم و به برخی کفر می‌ورزیم و می‌خواهند میان ایمان و کفر راهی برگزینند﴾.

و در آن کتاب این سخن او تعالی جده است: ﴿و محمد جز رسولی نیست که پیش از او نیز رسولانی گذشته‌اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به عقب بازمی‌گردید؟ و هر کس به عقب بازگردد، هرگز زیانی به خدا نمی‌رســاند، و به زودی خداوند شــاکران را پاداش خواهد داد﴾. یعنی: از نزد محمد ر سولان آمدند و از جانب او سخن گفتند و او فر ستنده‌ی آنان در ادوار و اعصار ا ست. پس اگر گوینده‌ای بگوید: همانا میان "معنی" و "ا سم"، جدایی ا ست، پس لازم می‌آید که آن (فرق) یک موجود مستقل با شد، اگر گوینده موحّد باشد. زیرا میان اهل توحید اختلافی نیست که "معنی" "معبودِ الهِ موجود، به صورت شخصی ظاهر شد، و همانا "ا سم" خود را به صورت شخصی و "باب" خود را به صورت شخصی ظاهر ساخت. و همچنین است، پس همانا وقت یک شخص

ا ست، و "خور شید" یک شخص ا ست، و "ماه" یک شخص ا ست، و "روز" یک شخص است، و "شب" یک شخص است، و "ساعات" اشخاص‌اند، و "سال" یک شخص است، و "ماه‌ها" اشخاص‌اند، وعالم هستی به تمامی اشخاص است؟

پس می‌گوییم: این سخن مورد اجماع اهل توحید ا ست. پس برآن گوینده واجب ا ست که بیان کند که این جدایی خود یک "شخص" است و غیر از "اسم" است. و او راهی به ســوی اثبات آن نمی‌یابد. زیرا اگر چنین می‌بود و من از آنچه گفتم از خدا آمرزش می‌طلبم هر آینه اسم و آن فرق قدیم می‌بودند، و چنین چیزی ممکن نیست و عقل آن را نمی‌پذیرد و روایت آن را برنمی‌تابد. برتر است آن علیّ احد از آنکه برای او مِثل یا شِبه یا نظیر یا همتایی باشد. منزه است او و بسیار برتر است از آنچه می گویند.

بلکه می گوییم: همانا "معنی" تعالی ذکره "اســم" را آن‌گونه که خواســت، پدید آورد. پس ا سم تماماً شنوایی ا ست، تماماً بینایی ا ست، تماماً صورت ا ست، تماماً علم ا ست، خانه‌ی "معنی" و حجاب اوســت. او را به کمالش نمی‌شــناســد مگر مولا یش که او را برپا دا شت و ظاهر ساخت و امرِ فرمانروایی خود را به او تفویض کرد. پس ا سم آن را تدبیر نمود و خلقش را پدید آورد، و چنان کرد که معنی امر فرموده بود.

و فلاسفه گفتند: همانا ماده‌ی نخستین اصل هر چیز است. و آن نزد من:سید محمد است که همان "اسم عظیم" است، و او اصل اشیاء است، و "معنی" اصلِ او و قدیمِ اوست.

و دیگران گفتند: همانا "فلک الأيونى" اســـت که اشـــياء را به وجود آورد و پديدار ساخت. و آن نزد من: سید محمد عَزَّعِزُّهُ است، و علی کسی است که او را پدید آورد و آشکار ساخت.

و گروهی گفتند: همانا گرما اســـت که اشـــیاء را پدید آورد و ایجاد کرد. و آن نزد من: "سید محمد" است، و علی کسی است که او را پدید آورد.

[٣٤٩] وَقَدْ رُوِيَ أَنَّ السَــيِّدَ الْمسِيحَ عَزَّعِزُّهُ مَرَّ بِرَجُلٍ مَصْلُوبٍ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ قَالَ لِلْحَوَارِيِّينَ: "إِنِّي خَلَقْتُ الْعَالَمَ عَلَى صُورَةِ الرَبِّ".

(علت نامگذاری مسیح)

فَقَدْ قِيلَ: إِنَّمَا سُمّيَ الْمسِيحُ مَسِيحًا لِأَنَّهُ باسم وَصِفَةٍ مَسَحَ الْعَالَمَ بِالْأَسْمَاءِ وَالصِفَاتِ وَمَسَحَ نَفْسَهُ باسم وَصِفَةٍ.

وَقَالَ قَوْمٌ: إِنَّهُ كَانَ مَمْسُوحًا لَيْسَ لَهُ مَا لِلرِجَالِ وَلَا مَا لِلنِسَاءِ.

وَقَالَ قَوْمٌ: إِنَّمَا سُمِّيَ الْمسِيحُ مَسِيحاً، لِأَنَّهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ مَسْحَةٌ مِنْهُ.

وَقَالَ قَوْمٌ: إِنَّمَا سُمِّيَ مَسِيحًا لِأَنَّهُ مَسَحَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ.

وَقَالَ قَوْمٌ: إِنَّمَا سُمِّيَ مَسِيحًا لِأَنَّهُ كَانَ يَمْسَحُ كُلَّ ذِي عَاهَةٍ بِيَدِهِ فَيُبْرِئُهُ.

و روایت شده است که سید مسیح که عزتش والا ست بر مردی صلیب‌زده گذر کرد، پس چون به او نگریست، به حواریین فرمود: «همانا من عالم را بر صورت رب آفریدم».

و در نام‌گذاری مسیح:

پس گفته شده: همانا مسیح، مسیح نامیده شد زیرا او «به‌واسطه‌ی اسمی و صفتی»عالم را به وسیله‌ی اسماء و صفات متبرک کرد وذات خود را «به‌واسطه‌ی اسمی و صفتی» مسح کرد.

و گروهی گفتند: همانا او مسح‌شده بود، نه آلت مردانه داشت و نه آلت زنانه.

و گروهی گفتند: همانا مسیح، مسیح نامیده شد، زیرا در هر چیزی اثری از او ست. و گروهی گفتند: همانا مسیح نامیده شد زیرا او آسمان‌ها و زمین را پوشاند.

و گروهی گفتند: همانا مسیح نامیده شد زیرا او هر صاحب بیماری را با دست خود «مسح» می‌کرد پس او را شفا می‌داد.

[٣٥٠] وَقَدْ رُوِيَ أَنَّهُ لَمَّا نَادَى سَيِّدُنَا أَبو الْخَطَّابِ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ مِنْ عَلَى مِئْذَنَةِ الْجَامِعِ بِالْكُوفَةِ قَالَ: "أَنَا اللهُ الْمَأْلُوهُ بِالْإِلَهِيَّةِ"

أَيْ: أَنَا إِلَهٌ بِإِلَهٍ "فَمَنْ ادَّعَى عَلَيَّ مَالَمْ أَقُلْ فَقَدْ بَرِيءَ مِنْ تَوْحِيدِ جَعْفَرٍ الرَّفِيعِ الْأَعْلَى".

وَكَانَ السَيِّدُ أَبُو الْخَطَّابِ حِينَ نَادَى وَقَالَ هَذَا الْقَوْلَ قَدْ ظَهَرَ الاسم بِهِ عَزَّعَزَّهُ وَكَانَ الْمَعْنَى الْمَوْلَى جَعْفَرٌ عَزَّعَزَّهُ وَالْبَابُ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ الْجُعْفِيِّ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ.

وَيَجِبُ عَلَيْكَ أَنْ تَعْلَمَ عِلْماً يَقِيناً تَعْتَقِدُهُ وَهُوَ حَقِيقَةُ الدِّينِ وَرَأْيُ الشُّــيُوخِ الْمُتَقَدِّمِينَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ: أَنَّ ظُهُورَاتِ الْمَعْنَى عَزَّعِزُّهُ كُلَّهَا بِالذَّاتِ وَإِنَّهُ وَإِنْ ظَهَرَ كَمِثْلِ صُورَةِ الْإِسْمِ، فَإِنَّ أَهْلَ الْحَقِيقَةِ يَعْلَمُونَ عِلْماً يَقِيناً أَنَّهُ لَا يَظْهَرُ إِلَّا بِذَاتِهِ أَنْزَعُ بَطِينٌ، وَإِنَّمَا ذَلِكَ تَشَــكَّلَ فِي أَعْيُنِ النَّاظِرِينَ عَلَى مَا قَدَّمْنَا ذِكْرَهُ مِنْ تَفَاوُتِ مَنَازِلِهِمْ وَأَقْدَارِهِمْ فِي الْمَعْرِفَةِ، لِأَنَّ الْعِلَّةَ فِي النَّاظِرِ لَا فِي الْمَنْظُورِ إِلَيْهِ.

فَمَعْرِفَةُ الْإِتْصَالِ: هِيَ مَعْرِفَةُ ظُهُورِ الْمَعْنَى كَمِثْلِ صُورَةِ الْإِسْمِ.

وَمَعْرِفَةُ الْإِنْفِصَالِ: هِيَ مَعْرِفَةُ ظُهُورِ الْمَعْنَى بِالذَّاتِ.

وَأَنَّهُ سُــبْحَانَهُ لَا يَحُولُ وَلَا يَزُولُ عَنْ كِيَانِهِ وَإِنْ ظَهَرَ لِعِيَانِهِ فِي كُلِّ قُبَّةٍ وَظُهُورٍ وَكَوْرٍ وَدَوْرٍ لَا يَظْهَرُ إِلَّا بِأَنْزَعٍ بَطِينٍ وَهُوَ الْحَقُّ الْمُبِيْنُ الَّذِي بَانَ وَظَهَرَ وَشُوهِدَ وَرُئِيَ.

و روایت شده است که هنگامی که سید ما ابوالخطاب محمد بن اسماعیل که تسلیم بر او باد از بالای مأذنه‌ی مســجد جامع کوفه ندا داد، گفت: «منم الله، که به الوهیت، پرستیده‌شده هستم».

یعنی: «من خدایی هستم به واسطه‌ی خدایی دیگر». «پس هر کس بر من چیزی را ادعا کند که نگفته‌ام، قطعاً از توحید جعفرِ رفیع اعلی، بی‌زار شده است».

و سید ابوالخطاب هنگامی که ندا داد و این سخن را گفت، "اسم" که عزتش والا ست به واســطه‌ی او ظاهر شــده بود، و "معنی"، مولا جعفر که عزتش والاســت بود، و "باب"، مفضل بن عمر جعفی که تسلیم بر او باد بود.

و بر تو واجب ا ست که علم یقینی‌ای را که بدان معتقد می شوی، بدانی، و آن حقیقت دین و رأی شیوخ متقدمین ر ضی الله عنهم ا ست: همانا «ظهوراتِ» "معنی" که عزتش والاســت همگی به واســطه‌ی ذات خود او اســت، و همانا او اگرچه به مانند صــورت "اســم" ظاهر شــد، اما اهل حقیقت به علم یقین می‌دانند که او ظاهر نمی‌شــود مگر به ذات خویش به صورت «أنزع بطین».

و جز این نیست که ظهور، در چشمان ناظران شکل گرفته است، بر ا ساس آنچه پیشتر ذکر کردیم، مبنی بر تفاوت منازل واندازه آنان در معرفت. زیرا نقص در بیننده ا ست نه در دیده‌شده.

پس «معرفت اتصال»: همان معرفت ظهور "معنی" به مانند صورت "اسم" است.

و «معرفت انفصال»: همان معرفت ظهور "معنی" به ذات حقیقی‌اش است.

و همانا او سبحانه از ذات و هستی خویش دگرگون نمی شود و زایل نمی شود، اگرچه آشکارا در هر «قبّه» یا جلوه‌گاه و ظهور و عصر و دوره ظاهر شود. او ظاهر نمی شود

مگر به صورت «أنزع بطين»، و اوست حقّ آشکار که آشکار شد و ظاهر گشت و مشاهده شد و دیده شد.

[٣٥١] وَقَدْ رُوِيَ عَنْ السَيِّدِ سَلْمَانَ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ أَنَّهُ دَخَلَ يَوْماً عَلَى السَيِّدِ الْمِيمِ عَزَّعِزُّهُ فَقَالَ لَهُ: "كَيْفَ أَصْبَحْتَ يا سَلْمَانُ؟!" فَقَالَ لَهُ: يَا مَوْلَايَ أَصْبَحْتُ مُؤْمِناً حَقّاً فَقَالَ لَهُ الْمِيمُ: "فَمَا حَقِيقَةُ إِيمَانِكَ؟" فَقَالَ سَلْمَانُ: عَرَفْتُ الْإِنْفِصَالَ مِنَ الْإِتْصَالِ فَقَالَ لَهُ: "عَرَفْتَ فَالْزَمْ" وَهُمَا مَا ذَكَرْنَاهُ.

وَرُوِيَ أَنَّ الْإِنْفِصَالَ هُوَ اخْتِرَاعُ الْإِسْمِ مِنْ نُورِ الذَّاتِ وَانْفِصَالُهُ عَنْهَا بَعْدَ أَنْ كَانَ مُتَّصِلاً وَقَدْ قِيلَ: إِنَّ الْإِنْفِصَالَ هُوَ إِنْفِصَالُ الصُّورَةِ مِنَ الصُّورَةِ لِتُعْرَفَ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ، هَذَا رَبٌّ وَهَذَا عَبْدٌ، هَذِهِ صُورَةٌ أَنْزَعِيَّةٌ أَحَدِيَّةٌ وَهَذِهِ صُورَةٌ مُحَمَّدِيَّةٌ وَاحِدِيَّةٌ مُبْدَاةٌ إِسْمِيَّةٌ.

وَقِيلَ: الْإِتْصَالُ هُوَ مَعْرِفَةُ ظُهُورِ الْمَعْنَى عَزَّعِزُّهُ كَالْإِسْمِ فِي الْمَقَامَاتِ الْمِثْلِيَّةِ وَهِيَ تُسَمَّى ظُهُورُ الْإِفْرَاجِ الَّتِي شَرَّفَ الْمَعْنَى تَعَالَى اسْمَهُ بِهَا وَظَهَرَ كَمِثْلِ صُورَتِهِ، فَكَانَ عِنْدَ انْفِصَالِهِ مِنْهُ اسْمًا وَحِجَابًا، فَعَادَ عِنْدَ اتِّصَالِهِ مَعْنًى مِثْلِيًّا وَمَا سِوَاهَا مِنْ ظُهُورَاتِ الْإِسْمِ فَهِيَ مِيمٌ مَحْضٌ وَهِيَ الَّتِي ظَهَرَ الْإِسْمُ فِيهَا بِذَاتِهِ لَمْ يُزِلْهُ الْمَعْنَى فِيهَا وَمَقَامُ التَّشْرِيفِ أَنَّهُ أَزَالَهُ وَظَهَرَ كَمَثْلِ صُورَتِهِ فَالظُّهُورَاتُ الْإِسْمِيَّةُ الذَاتِيَّةُ هِيَ تِسْعَةٌ وَهِيَ: آدَمُ، يَعْقُوبُ، مُوسَى، هَارُونُ سِلَيْمَانُ، عِيسَى، عَبْدُ اللهِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَهْدِيِّ الْمُنْتَظَرُ الْقَائِمُ عَزَّعِزُّهُمْ فَهَذِهِ التِّسْعَةُ أَسْمَاءُ الذَاتِيَّةِ.

وَقَدْ رُوِيَ فِي الْجَنِينِ: أَنَّهُ إِذَا وَضَعَتْهُ أُمُّهُ الْحَامِلَةُ بِهِ لِسَبْعَةِ أَشْهُرٍ عَاشَ أَوْ لِتِسْعَةِ أَشْهُرٍ عَاشَ، وَإِذَا هِيَ وَضَعَتْهُ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ أَوْ لِثَمَانِيَةٍ لَمْ يَعِشْ، لِأَنَّ السِّتَةَ وَالثَّمَانِيَةَ مُتَحَيِّرَةٌ بَيْنَ السَّبْعَةِ وَالتِّسْعَةِ، وَإِنَّ ذَلِكَ مَمْثُولٌ عَلَى طَالِبِ الْمَعْرِفَةِ، فَإِذَا هُوَ عَرَفَ ظُهُورَاتِ الْمَعْنَى السَّبْعَةِ الذَاتِيَّةِ فَقَدْ حُبِيَ وَتَمَّتْ حَيَاتُهُ أَعْنِي مَعْرِفَتَهُ.

وَكَذَلِكَ إِذَا وُلِدَ لِتِسْعَةِ أَشْهُرٍ لَمْ يُخْشَ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ قَدْ عَرَفَ الْإِسْمَ بِالْحَقِيقَةِ وَعَرَفَ ظُهُورَاتِهِ التِّسْعَةَ الذَاتِيَّةَ، فَهُوَ يَصِلُ إِلَى مَعْرِفَةِ الْمَعْنَى تَعَالَى جَدُّهُ، وَتَكْمُلُ لَهُ مَعْرِفَتُهُ وَتَتِمُّ حَيَاتُهُ فِي الظَّاهِرِ وَهُوَ رَضَاعَتُهُ وَتَغْذِيَتُهُ فَهَذِهِ الْأَسْمَاءُ التِّسْعَةُ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا لَكَ هِيَ مِيمٌ مَحْضٌ، وَقَدْ يَجْرِي مَجْرَى هَذِهِ الْأَسْمَاءِ التِّسْعَةِ الذَاتِيَّةِ مِنْ مَقَامَاتِ الْإِسْمِ: الرَّيَّانُ بْنُ دُوفَعٍ وابْنُهُ الْوَلِيْدُ وَهُوَ عَزِيزُ مِصْرَ، وَيَلِيهِ فِي الْقُبَّةِ الْمُوسَوِيَّةِ أَسْمَاءُ وَهِيَ: شُبَّرٌ وَشُبَيْرٌ وَمُشَبَّرٌ الْإِسْمِ ظَهَرَ فِيهَا بِخَمْسَةِ أَشْخَاصٍ كَمَا ظَهَرَ فِي الْقُبَّةِ الْإِبْرَاهِيمِيَّةِ وَفِي الْقُبَّةِ الْمُحَمَّدِيَةِ ظَهَرَ أَيْضًا بِخَمْسَةِ أَشْخَاصٍ، فَمِنْهَا مَا هُوَ مِيمٌ مَحْضٌ كَهَذِهِ التِّسْعَةِ وَهُمَا فَاطِرٌ وَمُحْسِنٌ وَسَيِّدُنَا مُحْسِنٌ هُوَ اللُّطْفُ الْخَفِيُّ.

و روایت شده است که سید سلمان که تسلیم بر او باد روزی بر سید محمد که عزتش والاست وارد شد، پس محمد به او فرمود: «چگونه صبح کردی ای سلمان؟!» پس سلمان به او گفت: ای مولای من، صبح کردم در حالی که به راستی مؤمنم. پس میم به

او فرمود: «پس حقیقت ایمانت چیست؟» سلمان گفت:انفصال را از اتصال شناختم. پس به او فرمود: «شناختی، پس بر آن بمان». و آن دو، همان است که ذکر کردیم.

و روایت شده است که «انفصال» همان آفرینش "اسم" از نور "ذات" است و جدا شدن او از آن، پس از آنکه به آن متصل بود. و گفته شده: همانا «انفصال» همان جدایی صورت از صورت است تا این از آن شناخته شود؛ این رب است و این بنده است، این صورتی «أَنزَعيّه أحديّه» یعنی صورت علويِ یکتا است و این صورتی «محمّدیه واحديّه مُبدأة یا آفریده‌شده اسميّه» است.

و گفته شده: «اتصال» همان معرفت ظهور معنی که عزتش والاست همچون اسم به صورت و شکل اسم است. و آن، ظهورات تشریفی نامیده می شود که "معنی" تعالی "اسم" خود را بدان مشرف ساخت و به مانند صورت او ظاهر شد. پس اسم هنگام جدایی‌اش از معنی، "اسم" و "حجاب" بود، و هنگام اتصالش با او،جلوه‌ای از معنا بازگشت. و جز آن از ظهورات "اسم"، پس آن محمدِ خالص است، و آن ظهوراتی است که "اسم" در آنها به ذات خود ظاهر شد و "معنی" او را در آنها کنار نزد. و «مقام تشریف» آن است که او را کنار زد و به مانند صورت او ظاهر شد.

پس جلوه‌های ذاتیِ اسـم نُه تا اسـت و آن ها عبارتند از: آدم، یعقوب، موسـی، هارون، سلیمان، عیسی، عبدالله بن عبدالمطلب، محمد ر سول الله، محمد بن الحسن المهدی المنتظر القائم که عزتشان والاست. پس این نُه مورد، نام‌های ذاتیِ اسم هستند.

و در مورد جنین روایت شـده: که هر گاه مادرِ باردار به او، وی را در هفت ماهگی به دنیا آورد زنده می‌ماند، یا در نُه ماهگی به دنیا آورد زنده می‌ماند. و اگر او را در شـش ماهگی یا هشت ماهگی به دنیا آورد، زنده نمی‌ماند. زیرا شش و هشت میان هفت و نُه سرگردان هسـتند. و همانا این، مثالی اسـت برای طالب معرفت. پس زمانی که او ظهورات هفت‌گانه‌ی ذاتی "معنی" را بشناسد، قطعاً عطا یافته و حیاتش یعنی معرفتش تمام گشته است.

و همچنین اگر در نُه ماهگی متولد شود، بر او ترسی نیست، زیرا او "اسم" را به حقیقت شناخته و ظهورات نُه‌گانه‌ی ذاتی او را شناخته است. پس او به معرفت "معنی" تعالی جده می‌رسـد و معرفتش برای او کامل می‌گردد و حیاتش در ظاهر تمام می‌شـود، و آن حیات ظاهر شیرخوارگی و تغذیه‌ی اوست.

پس این ا سماء نُه‌گانه که برای تو ذکر کردیم،محمد خالص ه ستند. و گاهی در ردیف یا مجرای این اسماء نُه‌گانه‌ی ذاتی، اسامی دیگری از مقامات "اسم" قرار می‌گیرد: «الریّان بن دوفع» و پسرش «الولید» و او عزیز مصر است. و در «قبّه‌ی موسویّه» اسماء دیگری

در پی او می‌آیند و آنها عبارتند از: «شـبّر» و «شـبیر» و «مشـبّر». "اسـم" در آن قبه به صـورت پنج شـخص ظاهر شـد، همان‌گونه که در «قبّه‌ی ابراهیمیّه» ظاهر شـد، و در «قبّه‌ی محمّدیّه» نیز به صـورت پنج شـخص ظاهر شـد. پس برخی از آنها محمد خالص است مانند این نُه مورد، و آن دو از پنج تن قبه محمدیه «فاطر» و «محسن» هستند. و سید ما محسن، همان لطف پنهان است.

[٣٥٢] فَقَدْ رُوِيَ أَنَّ للهِ تَعَالَى فِي الْقِدَمِ قَبْلَ الذَّرْوِ خَمْسَةَ أَسْمَاءٍ: "الْمَشِيئَةُ وَالْفِطْرَةُ وَالْعِلْمُ وَالْقُدْرَةُ وَاللُّطْفُ الْخَفِيُّ، فَالْمَشِـيئَةُ الْمِيمُ، وَالْفِطْرَةُ فَاطِرٌ وَالْعِلْمُ الْحَسَـنُ، وَالْقُدْرَةُ الْحُسَـيْنُ، وَاللُّطْفُ الْخَفِيُّ الْمُحْسِـنُ وَهُوَ الشَّـخْصُ الْخَفِيُّ الَّذِي لَمْ تَرَهُ أَعْيُنُ الْجَاحِدِينَ" وَلِذَا تَقُولُ الْعَامَّةُ قَوْلًا لَا يَعْرِفُونَ مَا مَعْنَاهُ: إِنَّ للهِ لُطْفٌ خَفِيٌّ وَكَقَوْلِهِمْ: الْمَشِـيئَةُ للهِ وَالْقُدْرَةُ للهِ وَهُمَا السَيِّدُ الْمِيمُ وَهُوَ لِلْمَعْنَى.

پس روایت شـده اسـت که برای خدای تعالی درازل، پیش از آفرینش، پنج اسـم بوده ا ست: «المشیئة و الفطرة و العلم و القدرة و اللطف الخفی. پس المشیئة محمد ا ست، و الفطرة فاطمه است، و العلم حسن است، و القدرة حسین است، و اللطف الخفی محسن است. و او همان شخص پنهان است که چشمان منکران او را ندیده است».

و از این روســـت که تودهٔ مردم ســـخنی را می‌گویند که معنایش را نمی‌دانند: «همانا خدا را لطف پنهانی است». و مانند این سخنشان: «المشیئة از آنِ خداست» و «القدرة از آنِ خداست». و المشیئة و القدرة همان سید محمد هستند، و **محمد از آنِ "معنی" است.**

[٣٥٣] وَرُوِيَ عَنْ النَّقِيبِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ الزَّاهِرِيِّ عَلَيْهِ السَلَامُ قَالَ: "رَأَيْتُ مُحَمَّدَ الحَمْدِ فِي سَبْعِينَ مَقَامًا فَمَا شَكَكْتُ فِي شَيْءٍ مِنْهَا حَتَّى رَأَيْتُهُ فِي الظُّهُورِ الْمُحَمَّدِيِّ قَدْ ظَهَرَ بِالْفَرْجِ وَالشَّعْرِ تَأْنِيثاً، فَغَضَضْتُ طَرَفِي كَالشَّاكِ فِيهِ فَحُجِبْتُ" قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، فَاللهُ الْمِيمَ وَالرَّحْمَنُ الْحَسَنُ وَالرَّحِيمُ الْحُسَيْنِ.

و از نقیب محمد بن ســـنان زاهری علیه الســـلام روایت شـــده اســـت، گفت: «"محمد عزعزه" را در هفتاد مقام دیدم و در هیچ‌یک از آنها شک نکردم، تا اینکه او را در ظهور محمدی دیدم که به صـــورت اندام زنانه وموی زهار به شـــکل مؤنث ظاهر شـــد. پس چشمانم را همچون شک‌کننده در او، فرو بستم، پس از دیدار او محروم شدم».

خداوند عزوجل فرمود: ﴿بســـم الله الرحمن الرحیم﴾. پس «الله» همان محمد اســـت، و «الرحمن» همان «حسن» است، و «الرحیم» همان «حسین» است.

[٣٥٤] يُؤَيِّدُ ذَلِكَ مَا حَدَّثَنِي بِهِ سَيِّدِي وَ شَيْخِي نَوَّرَ اللهُ شَخْصَهُ عَنْ شَيْخِهِ أَبِي الْحُسَيْنِ الْمُقْرِيِّ عَنْ شَيْخِهِ أَبِي إِسْحَاقَ الرِّفَاعِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي شَيْخِي أَبُو عَبْدِ اللهِ الْخُصِيبِيِّ رَفَعَ اللهُ دَرَجَتَهُ قَالَ: حَدَّثَنِي شَيْخِي أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللهِ قَالَ: حَدَّثَنِي شَيْخِي مُحَمَّدُ بْنُ جُنْدُبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتِيمُ الْوَقْتِ وَالسَّاعَةِ قَالَ: كُنْتُ بِحَضْرَةِ الْمَوْلَى الْحَسَنِ الْأَخِيرِ الْعَسْكَرِيِّ عَزَّعِزُّهُ وَقَدْ جَرَى بَيْنَ يَدَيْهِ حَدِيثٌ فِي "الرَّحْمَنِ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى" فَقَالَ لِسَيِّدِي أَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدٍ النُّمَيْرِيِّ مِنْهُ السَّلَامُ: "يَا بَابِي الَّذِي مِنْهُ أُوتَى، قُلْ مَا عَلَّمْنَاكَ فِي الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ".

قَالَ السَّيِّدُ أَبُو شُعَيْبٍ مِنْهُ السَّلَامُ: "الرَّحْمَنُ وَالرَّحِيمُ إِسْمَانِ رَقِيقَانِ أَحَدُهُمَا أَرَقُّ مِنْ صَاحِبِهِ وَهُمَا الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ إِسْمَانِ للهِ عَزَّوَجَلَّ".

فَقَالَ مَوْلَانَا الْحَسَنُ عَزَّعِزُّهُ لِمَنْ حَضَرَ وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى السَّيِّدِ أَبِي شُعَيْبٍ "الرَّحْمَنُ، فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا".

وَالْعَامَّةُ تَقُولُ عَنْ الْفَلَاسِفَةِ: إِنَّهُمْ يُسْقِطُونَ الْوَسَائِطَ، صَدَقُوا لَكِنَّهُمْ عَمُوْا عَنْ مَعْرِفَةِ الْحَقِيقَةِ فِي ذَلِكَ، وَإِنَّمَا الْفَلَاسِفَةُ يَقُولُونَ: إِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ غَيْرُ مُحْتَاجٍ إِلَى الْوَسَائِطِ وَإِنَّمَا هُوَ قَائِمٌ بِنَفْسِهِ يَظْهَرُ فِي الْعَالَمِ وَيَمْضِي بَيْنَهُمْ وَيُظْهِرُ فِيهِمْ أَنَّهُ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا يَجْرِي عَلَيْهِمْ فَيَعْرِفُهُ أَهْلُ الْعِلْمِ مِنْهُمْ.

وَرُوِيَ فِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ: "إِنَّ اللهَّ تَعَالَى كَانَ يَظْهَرُ فِي الْيُونَانِيِّينَ بَارْسْتَطَالِيسَ، وَإِنَّ الْإِسْمَ كَانَ يَظْهَرُ بِإِفْلَاطُونْ، وَكَانَ الْبَابُ يَظْهَرُ بِسُقْرَاطٍ وَالْيَتِيمَانِ يَظْهَرَانِ بِبَقَرَاطِيسَ وَجَالِينُوسْ، وَكَانَ الضِدُّ لَعَنَهُ اللهُّ سُوفَسْطَا".

این سخن را تأیید می‌کند آنچه سید من و شیخ من برایم حدیث کرد، از شیخ خود ابی‌الحسین مُقری، از شیخ خود ابی‌اسحاق رفاعی، گفت: شیخ من ابوعبدالله خصیبی رفع الله درجته برایم حدیث کرد، گفت: شیخ من ابومحمد عبدالله برایم حدیث کرد، گفت: شیخ من محمد بن جندب علیه السلام "یتیمِ وقت و ساعت" برایم حدیث کرد، گفت: در محضر مولا حسن اخیر عسکری که عزتش والا ست بودم، و در حضور او سخنی درباره‌ی (خداوند رحمن بر عرش استیلا یافت) به میان آمد. پس به سید من ابی‌شعیب محمد نمیری که سلام از اوست فرمود: «ای باب من که از طریق او به من وارد می‌شوند، آنچه را در مورد الرحمن الرحیم به تو آموختیم، بگو».

سید ابو شعیب که سلام از او ست گفت: «الرحمن و الرحیم دو اسم لطیف هستند که یکی از آن دو از دیگری لطیف‌تر است. **و آن دو، حسن و حسین هستند، دو اسم برای خدای عزوجل**».

پس مولای ما حسن که عزتش والاست به حاضران فرمود **و با دستش به سید ابوشعیب اشاره کرد و فرمود: «او الرحمن است**، پس درباره‌ی او از شخص آگاه بپرس».

وتودەی مردم از قول فلا سفه می‌گویند: «همانا آنان وا سطه‌ها را نفی می‌کنند». را ست گفتند، لیکن از معرفت حقیقت در آن امر، کورشـــدند. و جز این نیســـت که فلاســـفه می‌گویند: همانا الله سبحانه نیازی به وسائط ندارد، و همانا او قائم به ذات خویش است، در عالم ظاهر می‌شـــود و میان آنان راه می‌رود و در میان آنان چنان می‌نمایاند که آنچه بر آنان می‌گذرد، بر او نیز می‌گذرد. پس اهل علم از میان آنان، او را می‌شناسند.

و در برخی روایات روایت شـــده: «همانا خدای تعالی در میان یونانیان به صـــورت ار سطو ظاهر می شد، و همانا "ا سم" به صورت افلاطون ظاهر می شد، و "باب" به صورت سقراط ظاهر می شد، و "یتیمان" دو یتیم به صورت بقراط و جالینوس ظاهر می‌شدند. و "ضدّ" لعنه الله سوفسطا (سوفیست) بود».

[٣٥٥] وَرَوَاهُ الْعَبَادَانِيُّ فِي كِتَابِ الظُّهُورَاتِ: "إِنَّ الْمَعْنَى تَعَالَى ظَهَرَ بِالْهُمَيْسَـــعِ وَكَانَ بَابُهُ أَدَدُ، وَكَانَ الضِّدُّ ظَاهِرًا بِثَلَاثَةِ اشْخَاصٍ: يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرَا وَقَدْ رُوِيَ أَنَّ الْبَابَ كَانَ فِي زَمَنِ الْمَوْلَى يُوسُـــفَ عَزَّعِزَّهُ ظَاهِرَاً بِأَخِيهِ بِنْيَامِينَ وَعَلَى عَهْدِ الْمَسِـــيحِ كَانَ ظَاهِرَا بِيُوحَنَّا الدَّيْلَمِيِّ، وَالضِدُّ كَانَ بُولُسَ وَبَابُهُ دِمُدِيرٌ (مُدِيرٌ) وَيُقَالُ: أَدْمَاصٌ".

وَقَدْ كُنْتُ ذَكَرْتُ لَكَ أَنَّ الْإِسْمَ فِي سَطْرِ النُّبُوَّةِ نَاطِقٌ يَدْعُو إِلَى الْمَعْنَى تَعَالَى وَيُشِيرُ إِلَيْهِ، وَفِي سَطْرِ الْإِمَامَةِ يَكُونُ الْإِسْمُ صَامِتاً وَالْمَعْنَى نَاطِقَاً إِلَى ذَاتِهِ وَيُعْلِنُ بِتَوْحِيدِهِ، إِلَّا أَنَّهُ مِنْ سَبِيلِكَ أَنْ تَعْرِفَ ذَلِكَ وَتَعْرِفَ كَلَامَ الْمَعْنَى وَالْإِسْـــمِ وَالْبَابِ وَالْمُنبأِ، وَلَا يَشْـــتَبِهُ عَلَيْكَ ذَلِكَ، وَكُلُّ

مَا مَرَّ بِكَ فِي الْقُرْآنِ مِنْ لَفْظَةِ أَنَا "فَذَلِكَ مِنْ كَلَامِ الْمَعْنَى جَلَّ وَعَلَا لَا يُشْرِكُهُ فِيهِ غَيْرُهُ، وَإِذَا مَرَّ بِكَ نَحْنُ وَلَدَيْنَا وَعِنْدَنَا" فَهُوَ مِنْ كَلَامِ الْإِسْمِ عَزَّ عِزُّهُ وَإِذَا مَرَّ بِكَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ وَإِلَهِي وَإِلَهُكُمْ وَمَا أَشْبَهَهُ فَهُوَ مِنْ كَلَامِ الْبَابِ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ۝ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ فَهَذَا مِنْ كَلَامِ الْمُنَبَّأِ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ، وَإِيَّاكَ: تَقَعُ بِالْإِشَارَةِ إِلَى الْمِيمِ وَالْقَصْدُ بِالْعِبَادَةِ لِلْمَعْنَى.

و عبادانی آن را در کتاب «الظهورات» روایت کرده است: « هما نا معنی تعالی به صورت "هُمَیسَع" ظاهر شد و باب او "أَدَد" بود، و ضدّ یا همان دشمن به صورت سه شخص ظاهر بود: یَغوث و یَعوق و نَسر».

و روایت شده است که باب در زمان مولا یوسف که عزتش والاست به صورت برادرش بنیامین ظاهر بود، **و در عهد مسیح به صورت "یوحنای دیلمی" ظاهر بود،** و "ضدّ" همان "بولس" بود و باب او "دِمُدیر" بود و گفته میشود: "أدماص" بود».

و پیشتر برایت ذکر کردم که "ا سم" در ردیف نبوت، "ناطق" ا ست و به سوی معنی تعالی دعوت میکند و به او اشاره مینماید. و در ردیف امامت، "اسم"، "صامت" ا ست و معنی، "ناطق" به سوی ذات خویش ا ست و توحید خود را آشکار می سازد.

جز اینکه این بر عهدهی توست که آن را بشناسی و کلام "معنی" و "اسم" و "باب" و خبر داده شده را بشناسی، و آن بر تو مشتبه نشود.

و هر چه در قرآن از لفظ «أنا» بر تو گذشــت، پس آن از کلام "معنی"جلّ و علا اســت که غیر او در آن شریک نیست. و هرگاه «نحن» و «لدینا» و «عندنا» بر تو گذشت، پس آن از کلام "اسم" که عزتش والا ست است. و هرگاه پروردگار من و پروردگار شما و معبود من و معبود شما و مانند آن بر تو گذشت، پس آن از کلام "باب" است.

و اما این سخن او:تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم ❊ ما را به راه راست هدایت فرما، پس این از کلام "مُنبَّأ" (خبر داده شده)، زید بن حارثه، است. و «إیّاک» به معنای تنها تو را: اشــارهای اســت به محمد، و **مقصــود از عبادت، "معنی" همان مولایمان علی است.**

[٣٥٦] وَرُوِيَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الحَسَنِيِّ أَنَّهُ قَالَ: اخْتَلَجَ فِي نَفْسِي قَوْلُ السَّيِّدِ الْمِيمِ عَزَّعَزُّهُ: "الْكَالِي بِالْكَالِي" فَغَدَوْتُ إِلَى بَابِ مَوْلَانَا الْحَسَنِ عَزَّعَزُّهُ وَقَدْ أَضْمَرْتُ الْمَسْأَلَةَ عَنْ ذَلِكَ.

فَرَأَيْتُ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرَ عَلَى بَابِ مَوْلَايَ فَقُلْتُ: وَاللهِ لَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ فَقُلْتُ لَهُ: يَا سِيدِي يَا أَبَا يَعْقُوبَ، مَا مَعْنَى قَوْلِ الرَّسُولِ عَزَّعَزُّهُ: "الْكَالِي بِالْكَالِي؟" فَقَالَ: نَهْيًا مِنْهُ لَكَ عَنَ الرِّبَا وَالزِّيَادَةِ فِي الْكَيْلِ الَّذِي تُعْطِي بِهِ هُوَ الْكَيْلُ الَّذِي تَأْخُذُ فَقُلْتُ: يَا سِـيدِي، هَذَا هُوَ ظَاهِرُهُ فَمَا بَاطِنُهُ؟

فَقَالَ: هَذَا ظَاهِرُهُ وَبَاطِنُهُ فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ فِي الْحَدِيثِ إِذْ أَقْبَلَ سَيِّدِي أَبُو شُعَيْبٍ مُحَمَّدٌ إِلَيْهِ التَّسْلِيمَ فَنَهَضْتُ وَقَامَ إِسْحَاقُ وَالْجَمَاعَةُ الَّذِينَ كَانُوا عَلَى الْبَابِ وَ سَلَّمُوا عَلَيْهِ فَلَمَّا جَلَسَ قَالَ لِي: "يَا حَسَنِيُّ، سَمِعْتُكَ مَعَ أَبِي يَعْقُوبَ فِي كَلَامٍ، أَعِدْهُ" فَأَعَدْتُهُ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ سَيِّدُنَا أَبُو شُعَيْبٍ: "هَذَا هُوَ ظَاهِرُ هَذَا الْقَوْلِ فَمَا بَاطِنُهُ؟" وَإِذَا بِصَقِيلِ الْخَادِمِ قَدْ فَتَحَ بَابَ الدَّارِ وَأَذِنَ لِلنَّاسِ بِالدُّخُولِ، فَأَخَذَ أَبُو شُعَيْبٍ بِيَدِ إِسْحَاقَ وَدَخَلَا وَدَخَلَ النَّاسُ، فَسَلَّمْنَا عَلَى مَوْلَانَا عَزَّ عِزُّهُ فَأَمَرَنَا بِالْجُلُوسِ، فَجَلَسْنَا وَجَلَسَ أَبُو شُعَيْبٍ إِلَى جَانِبِهِ بِحَيْثُ كَانَ يَجْلِسُ فَقَالَ لِي مَوْلَايَ: "يا مُحَمَّدُ، كُنْتَ سَأَلْتَ إِسْحَاقَ فِي سُؤَالٍ فَاعِدْهُ" فَأَعَدْتُهُ بِحَضْرَتِهِ، فَقَالَ مَوْلَانَا لِأَبِي شُعَيْبٍ: "يَا بَابَ اللهِ، عُدْ إِلَى مَاكُنْتَ بَدَأْتَ بِهِ مَعَ إِسْحَاقَ" فَقَالَ أَبُو شُعَيْبٍ لِإِسْحَاقَ: "أَنْتَ جَعَلْتَ لِلزَهْرِ وَالرَّيَاحِينِ أَشْخَاصاً، وَقَوْلُ الرَّسُولِ عَلَيْنَا سَلَامُهُ تَقُولُ فِيهِ إِنَّ هَذَا ظَاهِرُهُ وَبَاطِنُهُ وَاحِدٌ!!؟"

فَأَمْسَكَ إِسْحَاقُ فَقَالَ مَوْلَانَا لِلسَيِّدِ أَبِي شُعَيْبٍ: يَا بَابَ اللهِ أَجِبْ الْحَسَنِيَّ فَقَالَ أَبُو شُعَيْبٍ فِي قَوْلِ الرَّسُولِ عَزَّ عِزُّهُ: "الْكَالِي بِالْكَالِي: فَالْاسْمُ هُوَ الْكَالِي لِأَهْلِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَالْكَالِي الَّذِي يَكْلَؤُهُ هُوَ الْمَعْنَى عَزَّ عِزُّهُ" كَمَا قَالَ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ: ﴿قُلْ مَن يَكْلَؤُكُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَٰنِ ۗ بَلْ هُمْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِم مُّعْرِضُونَ﴾[1] فَقَالَ مَوْلَانَا الْحَسَنُ عَزَّ عِزُّهُ لِسَيِّدِنَا أَبِي شُعَيْبٍ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ: "صَدَقْتَ يَا بَابَ اللهِ".

[1] سوره انبياء ،آيه۴۲

و از محمد بن اسماعیل حسنی روایت شده است که گفت: در دلم درباره‌ی سخن سید محمد که عزتش والا ست نسیه در برابر نسیه سؤالی افتاد. پس صبحگاهان به درگاه مولایمان حسن که عزتش والاست رفتم در حالی که پرسش درباره‌ی آن را در دل پنهان داشتم.

پس اسحاق احمر را بر درگاه مولایم دیدم، پس با خود گفتم: به خدا قسم حتماً از او درباره‌ی آن می‌پرسم. پس به او گفتم: ای سید من، ای ابایعقوب، معنای سخن رسول که عزتش والاست «الْكَالِي بِالْكَالِي؟» چیست؟

پس گفت: نهی‌ای است از جانب او برای تو از ربا و زیاده‌روی در پیمانه. پیمانه‌ای که با آن می‌دهی، همان پیمانه‌ای است که می‌گیری.

پس گفتم: ای سید من، این ظاهر آن است، پس باطن آن چیست؟

پس گفت: این ظاهر و باطن آن است. پس در حالی که ما در آن سخن بودیم، ناگاه سید من ابو شعیب محمد که تسلیم بر او باد فرا رسید. پس من برخاستم و اسحاق و جماعتی که بر درگاه بودند برخاستند و بر او سلام کردند. پس چون نشست، به من گفت: «ای حسنی، شنیدم که با ابایعقوب در سخنی بودی، آن را تکرار کن». پس آن را بر او تکرار کردم. پس سید ما ابو شعیب به اسحاق گفت: «این ظاهر این سخن است، پس باطن آن چیست؟

و ناگاه صـقیلِ خادم، درِ خانه را گشـود و به مردم اجازه‌ی ورود داد. پس ابوشـعیب دست اسحاق را گرفت و آن دو وارد شدند و مردم نیز وارد شدند. پس بر مولایمان که عزتش والاست سلام کردیم، پس ما را به نشستن امر فرمود، پس نشستیم. و ابوشعیب در کنار او، آنجا که معمولاً می‌نشست، نشست.

پس مولایم به من فرمود: «ای محمد، از اسـحاق سـؤالی پرسـیده بودی، آن را تکرار کن». پس آن را در محضر او تکرار کردم.

پس مولایمان به ابوشـعیب فرمود: «ای باب الله، به آنچه با اسـحاق آغاز کرده بودی بازگرد». پس ابوشـعیب به اسـحاق گفت: «تو برای شـکوفه‌ها و گل‌ها موجودات مسـتقل قرار دادی و ظاهر وباطن میدانی، و درباره‌ی سـخن رسـول سـلام ما بر او می‌گویی که این، ظاهر و باطن آن یکی است!!؟»

پس اسحاق سکوت کرد. پس مولایمان به سید ابوشعیب فرمود: «ای باب الله، حسنی را پاسخ ده».

پس ابوشعیب درباره‌ی سخن رسول که عزتش والاست «الْكَالِي بِالْكَالِي» گفت: «پس محمد همان "الكالی" (حفظ‌کننده) اهل آسـمان‌ها و زمین اسـت، و نگاهبانی که او را حفظ می‌کند، همان "معنی" مولا علی که عزتش والا ست می‌با شد». چنانکه خداوند تعالی در کتاب عزیزش فرمود:بگو چه کسـی شـما را در شـب و روز از عذاب رحمن

حفظ می‌کند؟ بلکه آنان از یاد پروردگارشان رویگردانند. پس مولایمان حسن که عزتش والاست به سید ما ابوشعیب که تسلیم بر او باد فرمود: «راست گفتی ای باب الله».

وَاعْلَمْ يَا أَخِي وَسَيِّدِي أَيَّدَكَ اللهُ أَنَّ لِكُلِّ مَذْهَبٍ أَضْدَاداً وَشَيَاطِينَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيُشَكِّكُونَ أَهْلَهُ وَيُدْخِلُونَ عَلَيْهِ الشُّبَهَ، وَلَا بُدَّ مِنْ ذَلِكَ وَالَّذِي يُؤَيِّدُ مَا قُلْتُهُ لَكَ قَوْلُ اللهِ سُبْحَانَهُ إِذْ يَقُولُ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ:

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِندِ اللهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۞ وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ ۖ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ ۚ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ ۖ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ ۚ وَمَا هُم بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللهِ ۚ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنفَعُهُمْ ۚ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ ۚ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ ۚ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾[1]

وَذَلِكَ أَنَّهُ رُوِيَ أَنَّ بَعْدَ غَيْبَةِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَزَّعَزُّهُ وُجِدَ فِي كُتُبِهِ أَشْيَاءُ يُضَادُّ بَعْضُهَا بَعْضَاً، وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ غَيَّرُوا كُتُبَهُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ كَمَا أَخْبَرَ اللهُ تَعَالَى بِقَوْلِهِ: ﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا﴾[2]

---

[1] سوره بقره، آیه ۱۰۱-۱۰۲

[2] سوره بقره، آیه ۱۰۲

وَعِلْمُ الْحَقِّ لَا يُنَافِي بَعْضَهُ بَعْضاً، بَلْ بَعْضُهُ يَدُلُّ عَلَى بَعْضٍ وَيُثْبِتُ بَعْضُهُ بَعْضاً وَالْمَلَاحِدَةُ بَايَنَتْ الْأَنْبِيَاءَ وَأَصْحَابَ الشَّرَائِعِ وَقَالُوا: مَا فِي أَيْدِيهِمْ شَيْءٌ مِنْ عِلْمِ الْحَقِّ وَنَسَبُوهُ إِلَى السِّحْرِ وَالْكَهَانَةِ، ثُمَّ بَعْدَهُمْ الْخَوَارِجُ بَايَنُوا مَوْلَانَا عَزَّعَزَّهُ وَخَرَجُوا عَلَيْهِ بِالسَّيْفِ وَخَالَفُوهُ، وَقَالُوا: إِنَّهُ أَمْرٌ صَغِيرٌ، وَكَفَرُوا كُفْرًا كَبِيرًا، وَهُمْ فِي وَقْتِنَا هَذَا مُتَشَبِهون قَالُوا مِثْلُ قَوْلِهِمْ وَخَالَفُوا كَخَلَافِهِمْ وَهُمْ فِرْقَةٌ مِنْ الْمُتَصَوِّفَةِ قَالَتْ: بِعَيْنِ الْجَمْعِ يَعْتَقِدُونَ أَنَّ اللهَّ يَظْهَرُ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَيَحِلُّ فِي كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى فِي دُودِ الْخَلِّ، وَيُقَارِبُهُمْ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمُنَجِّمُ الْمَعْرُوفُ بِيَتِيمَ كَشْكَةَ لَعَنَهُ اللهُّ وَهُوَ مِنْ أَعْدَاءِ الْحَقِّ، وَأَشْبَاهُ مَنْ ذَكَرْنَاهُ الْمُعْتَزِلَةُ لِأَنَّهُمْ قَالُوا: إِنَّ مُحَمَّدَاً لَيْسَ لَهُ شَفَاعَةٌ وَلَا يَشْفَعُ، وَإِنَّهُ لَمْ يُعْرَجْ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ، وَلَمْ يُبَاهِلْ بِأَهْلِ بَيْتِهِ، وَقَالُوا بِإِمَامَةِ الْمَفْضُولِ عَلَى الْفَاضِلِ فَنَاقَضَوْا اصْلَ الشَّرْعِ بِهَذَا الْقَوْلِ، وَهُمْ فِيهِ وَبِهِ وَمِنْهُ مُخْتَلِفُونَ.

وَكَذَا فِي التَّوْحِيدِ قَوْمٌ يَذْكُرُونَ أَنَّهُمْ أَهْلُهُ وَهُمْ مُلْحِدُونَ كَاذِبُونَ فِي قَوْلِهِمْ، مُبَايِنُونَ لِأَهْلِ الْحَقِّ، يُدْخِلُونَ فِي الْمَذْهَبِ مَا لِيسَ فِيهِ وَمَا لَمْ تَقُلْهُ الْعُلَمَاءُ وَلَا نَقَلُوهُ عَنْ الْمَوَالِي، وَعِلْمُ التَّوْحِيدِ هُوَ عِلْمُ الْحَقِّ مَعْرُوفٌ مَضْبُوطٌ، رِجَالُهُ مَعْرُوفُونَ، وَطَرِيقُهُ وَاضِحٌ، وَأَخْبَارُهُ تَدُلُّ عَلَيْهِ، وَكِتَابُ اللهَّ عَزَّوَجَلَّ يَشْهَدُ لَهُ، وَلَا يَنْقُضُ بَعْضُهُ بَعْضاً.

وَاعْلَمْ أَنَّنِي لَمْ أُورِدْ هَذَا الشَّرْحَ إِلَّا لَمَا رَأَيْتُ الْبِدَعَ قَدْ كَثُرَتْ وَظَهَرَ قَوْلُ الْمُشَبِهَةِ بِالْمُوَحَّدَةِ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللهِّ الْكَذِبَ، فَمِنْ ذَلِكَ أَنَّهُمْ قَالُوا: إِنَّ فَوْقَ الْغَايَةِ غَايَةٌ وَإِذَا كَانَ الْأَمْرُ

كَذَلِكَ جَازَ أَنْ يَكُونَ فَوْقَ تِلْكَ الْغَايَةِ غَايَةً إِلَى مَالَا نِهَايَةَ لَهُ وَهَذَا مِمَّا لَا يَصِحُّ فِي الْعَقْلِ وَلَمْ يُجْمِعْ عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ النَّقْلِ وَلَيْسَ لَهُ حَقِيقَةٌ فِي الْعِلْمِ.

ثُمَّ إِنَّهُمْ قَالُوا: إِنَّ آدَمَ الْمُصْطَفَى هُوَ الَّذِي أَذْنَبَ وَخَالَفَ وَأَكَلَ مِنَ الشَّجَرَةِ وَقَالُوا أَيْضاً: هُمَا إِثْنَانِ فَآدَمَ الْعَاصِي: بِالدَالِ الْمُعْجَمَةِ وَآدَمُ: بِالدَّالِ غَيْرِ الْمُعْجَمَةِ هُوَ النَّبِيُّ الْمُصْطَفَى.

و بدان ای برادر و سید من، خدایت تأیید کند، که برای هر مذهبی، دشمنان و شیاطینی است که کلمات را از جایگاهش تحریف می‌کنند و اهل آن مذهب را به شک می‌اندازند و شبهه بر آن وارد می‌کنند، و گریزی از آن نیست. و آنچه را برایت گفتم تأیید می‌کند، این سخن خداوند سبحان است، آنگاه که می‌گوید و سخنش حق است:

﴿و هنگامی که رسولی از جانب خدا برای آنان آمد که آنچه را با آنان بود تصدیق می‌کرد، گروهی از آنان که کتاب به آنان داده شده بود، کتاب خدا را پشت سر افکندند، گویی که آنان نمی‌دانند ❁ و از آنچه شیاطین در پادشاهی سلیمان می‌خواندند پیروی کردند. و سلیمان کفر نورزید، لیکن شیاطین کفر ورزیدند که به مردم سحر می‌آموختند، و نیز از آنچه بر آن دو فرشته در بابل، هاروت و ماروت، نازل شده بود. و آن دو به هیچ‌کس چیزی نمی‌آموختند مگر آنکه می‌گفتند: همانا ما آزمایشی هستیم، پس کافر مشو. پس از آن دو چیزهایی می‌آموختند که با آن میان مرد و همسرش جدایی می‌افکندند. و آنان به وسیله‌ی آن به هیچ‌کس زیانرسان نبودند مگر به خواست خدا.

و چیزی را می‌آموختند که به آنان زیان می‌ر ساند و سودی به آنان نمی‌بخشید. و قطعاً می‌داﻧ ستند که هر کس خریدار آن با شد، در آخرت هیچ بهره‌ای ندارد. و به را ستی بد بود آنچه خود را بدان فروختند، اگر می‌دانستند﴾.

و آن بدین سـبب اسـت که روایت شـده که پس از غیبت سـلیمان بن داوود که عزتش والاسـت در کتاب‌هایش چیزهایی یافت شـد که برخی با برخی دیگر در تضـاد بود، و همانا شـیاطین کتاب‌هایش را پس از غیبت او تغییر دادند، چنانکه خدای تعالی خبر داد به این سخنش: ﴿و سلیمان کفر نورزید، لیکن شیاطین کفر ورزیدند﴾.

و علم حق، برخی با برخی دیگر منا فات ندارد، بلکه برخی بر برخی دیگر دلا لت می‌کند و برخی، برخی دیگر را اثبات می‌نماید. و ملحدان از انبیاء و اصـحاب شرایع جدایی گزیدند و گفتند: آنچه در دست آنان است، چیزی از علم حق نیست، و آن را به سحر و کهانت نسبت دادند.

سپس بعد از آنان، خوارج از مولای ما که عزتش والا ست جدایی گزیدند و با شمشیر بر او خروج کردند و با او مخالفت ورزیدند، و گفتند: همانا آن امری کوچک اسـت، و کفری بزرگ ورزیدند. و آنان در این زمان ما، پیروان مشابهی دارند که مانند سخن آنان را گفتند و همچون مخالفت آنان، مخالفت کردند. و آنان فرقه‌ای از متصـوفه هسـتند که قائل به وحدت وجود شـدند. معتقدند که خدا در هر چیزی ظاهر می‌شـود و در هر

چیزی حلول می‌کند، حتی در کِرم سرکه. و نزدیک به آنان اســت زید بن علی منجم، معروف به «یتیمِ کَشکَة» لعنه الله و او از دشمنان حق است.

و شبیهانِ ک سانی که ذکر کردیم، معتزله ه ستند، زیرا آنان گفتند: همانا محمد شفاعتی ندارد و شـفاعت نمی‌کند، و همانا او به آسـمان عروج نکرده، و با اهل بیت خود مباهله نکرده ا ست. و به امامت پایین‌تر بر برتر قائل شدند. پس با این سخن، ا صل شرع را نقض کردند، و آنان در آن و به آن و از آن، اختلاف دارند.

و همچنین در توحید، گروهی هستند که ذکر می‌کنند اهل آنند درحالی‌که آنان ملحدانی دروغگو در سخنشان هستند، از اهل حق جدایند، در مذهب چیزی را وارد می‌کنند که در آن نیست و آنچه را علما نگفته‌اند و از سروران نقل نکرده‌اند.

و علم توحید، همان علم حقِ معروف و دقیق اســت، رجال آن معروف، و طریق آن واضــح اســت، و اخبار آن بر آن دلالت می‌کند، و کتاب الله عزوجل بر آن گواهی می‌دهد، و برخی از آن، برخی دیگر را نقض نمی‌کند.

و بدان که من این شرح را نیاوردم مگر بدان سبب که دیدم بدعت‌ها بسیار شده و سخن اهل تشبیه به اهل توحید آشکار گشته است، آنان که بر خدا دروغ می‌بندند.

پس از جمله‌ی آن بدعت‌ها این است که گفتند: همانا فراتر از نهایت، غایتی است. و اگر امر چنین باشـد، جایز اسـت که فراتر از آن غایت، غایتی باشـد تا بی‌نهایت. و این از

چیزهایی است که در عقل صحیح نیست و هیچ‌یک از اهل نقل بر آن اجماع نکرده‌اند و حقیقتی در علم ندارد.

ســپس همانا آنان گفتند: همانا آدمِ برگزیده همو بود که گناه کرد و مخالفت ورزید و از آن درخت خورد. و همچنین گفتند: آن دو نفر هســتند. پس «آذمِ» گناهکار: با دال نقطه‌دار است، و «آدَمِ»: با «دال بی‌نقطه همان نبی مصطفی است.

وَطَائِفَةٌ مِنْهُمْ قَالُوا: إِنَّ الْإِسْمَ عَزَّعِزُّهُ كَانَ فِي الْعَالَمِ كَالْعَالَمِ، وَجَوْهَرُهُ وَجَوْهَرُ الضِدِّ وَاحِدٌ، جَلَّ وَتَقَدَّسَ إِسْـمُ اللهِ وَعَلَا، وَإِنَّ الْعَالَمَ الْعُلْوِيَّ ارْتَقَوْا بِأَعْمَالِهِمْ وَإِنَّ سَـلْمَانَ وَالْأَيْتَامُ كَانُوا بَشَـرَاً فَعَمِلُوا وَصَفَوا، أَعَاذَنَا اللهُ مِنْ قَوْلِهِمْ فَهُوَ الْكُفْرُ الصُـرَاحُ وَالشِّـرْكُ الَّذِي لَا يُبَاحُ، بَلْ قَوْلُ أَهْلِ الْإِفْكِ لَعَنَهُمْ اللهُ فِي كُلِّ مَسَاءٍ وَصَبَاحٍ، وَلَوْ شَرَحْتُ لَكَ مَا يَقُولُهُ أَهْلُ الْبِدَعِ لَأَطَلْتُ وَالْيَسِـيرُ مِنْ قَوْلِهِمْ يُغْنِي عَنْ الْكَثِيرِ، أَعَاذَنَا اللهُ وَايَاكَ مِنْهُمْ وَلَا عَدَلَ بِنَا وَبِكَ عَنْ طَرِيقِ الْحَقِّ وَأَهْلِهِ بِتَوْفِيقِهِ وَرَحْمَتِهِ.

و طایفه‌ای از آنان گفتند: همانا "اسم" که عزتش والاست در عالم، بخشی از عالم بود، و جوهر او و جوهر دشــمن یکی اســت بزرگ و مقدس و برتر اســت اســم الله .و همانا جهان بالا با اعمالشــان ارتقا یافتند ، و همانا ســلمان و "ایتام" بشرــی بودند، پس عمل کردند و پاک شدند و به خلوص رسیدند.

خدا ما را از سخن آنان پناه دهد، پس آن کفرآشکار است و شرکی است که بخشیده نمی‌شود، بلکه سخن اهل «افک» دروغ بزرگ است که خداوند آنان را در هر شامگاه و صبحگاه لعنت کند. و اگر آنچه را اهل بدعت می‌گویند برایت شرح می‌دادم، به درازا می‌کشاندم. و اندکی از سخن آنان، از شرح بسیار، بی‌نیاز می‌کند. خداوند ما و تو را از آنان پناه دهد و ما و تو را از طریق حق و اهل آن، به توفیق و رحمتش، منحرف نسازد.

[٣٥٧] وَقد سُئِلَ مَوْلَانَا الْعَالِمُ عَزَّعِزُّهُ فَقِيلَ لَهُ: يَا مَوْلَانَا أَلَيْسَ اللهُ تَعَالَى أَنْعَمَ عَلَى الْعَالَمِ بِأَنْ أَظْهَرَهُمْ مِنَ الْعَدَمِ إِلَى الْوُجُودِ، وَلَهُ سُبْحَانَهُ الْبِدَا وَالْمَشِيئَةُ؟ قَالَ: "أَجَلْ" فَقِيلَ لَهُ: فَلَوْ بَدَا لَهُ فَرَدَّهُمْ مِنَ الْوُجُودِ إِلَى الْعَدَمِ إِلَى أَيِّ شَيْءٍ كَانُوا يَعُودُونَ؟ فَقَالَ: "كَانُوا يَرْجِعُونَ إِلَى عَنَاصِرِهِمْ الَّتِي مِنْهَا أَبْدَاهُمْ، كُلٌّ مِنْهُمْ يَرْجِعُ إِلَى عُنْصُرِهِ" قِيلَ لَهُ: فَإِنْ شَاءَ تَلَاشِي الْعَنَاصِرَ، أَلَيْسَ كَانَتْ تَتَلَاشَى كَمَا بَدَتْ مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ قَالَ: "أَجَلْ" قِيلَ: فَإِلَى أَيِّ شَيْءٍ كَانَ يَعُودُ الْإِسْمُ؟ أَيَتَلَاشَى كَمَا تَتَلَاشَى الْعَنَاصِرُ؟ قَالَ: "مَعَاذَ اللهِ، الْإِسْمُ يَعُودُ إِلَى عُنْصُرِهِ الَّذِي مِنْهُ بَدَا وَهُوَ نُورُ الذَّاتِ".

و از مولای ما عالم که عزتش والاست پرسیده شد، پس به او گفته شد: ای مولای ما، آیا الله تعالی بر عالم نعمت نبخشید که آنان را از نیستی به هستی ظاهر ساخت، وتغییر تقدیر وخواست از آنِ او سبحانه است؟ فرمود: «آری».

پس به او گفته شد: پس اگر تغییری برای او حا صل می شد و آنان را از وجود به عدم بازمی‌گرداند، به چه چیزی بازمی گشتند؟

فرمود: «آنان به عناصر خود که از آن پدیدارشـان سـاخته بود بازمی‌گشـتند، هر یک از آنان به عنصر خود بازمی‌گردد».

گفته شد: پس اگر او نابودی عناصر را بخواهد، آیا متلا شی نمی شدند همان‌گونه که از ناچیز پدیدار شدند؟ فرمود: «آری». گفته شد: پس "اسم" به چه چیزی بازمی‌گشت؟ آیا او نیز متلاشی می‌شد همان‌گونه که عناصر متلاشی می‌شوند؟

فرمود: «پناه بر خدا، "ا سم" به عنـصر خود که از آن پدیدار شد بازمی‌گردد، و آن نور ذات است».

[٣٥٨] وَحَدَّثَنِي أَبِي وَ شَيْخِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَنْ شَيْخِهِ قَالَ: حَدَّثَنِي شَيْخِي أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمُ الرِّفَاعِيُّ قَالَ: كُنْتُ بِحَضْـرَةِ سَيِّدِنَا أَبِي عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنِ الْخَصِيبِيِّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ فَسَأَلَهُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ هَارُونَ عَنْ الْإِسْمِ عَزَّعِزَّهُ ؟ فَقَالَ لَهُ شَيْخُنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ الْخُصِيبِيِّ: يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ مِنْهُ بَدَا وَإِلَيْهِ يَعُودُ فَقَالَ لَهُ: يَا سِيدِي، فَهُوَ مِنْهُ بَدَا، فَكَيْفَ يَعُودُ إِلَيْهِ؟ فَقَرَأَ الشَّيْخُ نَوَّرَ اللهُ شَخْصَهُ: ﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا ۗ قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَن تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَن تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا﴾[١] ثُمَّ

---

[١] سوره کهف ،آیه۸۶

قَالَ: يَا بْنَ هَارُونَ لَمَّا بَلَغَ الْبَابُ إِلَى غَيْبَةِ الْحَادِي عَشَـــرَ وَجَدَهُ يَغْرُبُ فِي الْمَعْنَى عَزَّوَجَلَّ إِذْ هُوَ عَيْنُهُ الَّتِي مِنْهَا بَدَا وَفِيهَا يَغْرُبُ وَهُوَ أَصْـــلُهُ وَقَدِيمُهُ وَمُقَدِّرُهُ وَمُظْهِرُهُ، تَمَّ الْجَوَابُ الَّذِي أَوْرَدْتُهُ عَنْ شَيْخِي قَدَّسَهُ اللهُ وَأَنْشَدَنِي أَبُو الْحَسَنِ رَائِقُ بْنُ الْخَضِرِ الْغَسَّانِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ:

سُبْحَانَ مُبْدِي صِـــفَاتِهِ حَـدَثًا ... دَلَّ عَـلَى مُحْـدِثٍ لَهَـا فَاعِـلِ
إِذْ صِـفَةُ الـشَّيْءِ غَيْرُهُ وَكَـــذَا ... كُلُّ مُسَمَّى سِوَاهُ فِي الْحَاصِلِ
عَزَّ عَنِ النَّعْتِ وَالصِّـفَاتِ فَمَا ... يُدَرَكُ إِلَّا بِالْعِلْمِ مِنْ عَاقِـلِ
لَـهُ تَعَـالَى الْأَسْـمَاءُ أَحْسَـنُهَا ... يُدْعَى بِهَا وَهُوَ وَاحِدٌ كَامِلِ
وَهُـــوَ الْمُنْـشِئُ وَلَمْ يَكُنْ أَحَـدٌ ... قَـبْـلُ لَـهُ دَاعٍ وَلَا قَـائِـلِ
حُرُوفُ لَفْـظٍ وَقَـعْنَ مِنْـهُ عَلَى ... أَشْخَاصِهَا نِحْلَةٌ مِنَ النَّاحِلِ
وَكُـلُّ حَـرْفٍ مُحْـدَثٌ وَعَـلَى ... الْمُحْدِثِ لِمَعْنَى وُقُوعِهِ فَاعِلِ
كَذَا وَقَعْـنَ الصِّـفَاتِ مِنْهُ عَلَى ... أَشْخَاصِ نُورٍ لِجَمْعِهَا شَامِلِ
النَّفْسُ وَالْعَـيْنُ وَاللِّسَـانُ مَعَ ... الـجَنْبِ أَجَلٌ وَالْيَدَانِ لِلْبَاذِلِ
إِذْ نَسَـبَ اللّـهَ عِنْدَ كُـفْرِهِمِ ... الـيَهُودُ جَـهْـلًا بِأَنَّـهُ بِـاخِـلِ
وَالـرُّوحُ رُوحُ الْإِلَـهِ بَيْـنَـهَا ... لِذِي حِجًى فِي كِتَابِهِ الـنَّـازِلِ
فَالْعَـيْنُ فَـرْدٌ مُـنَــزَّهٌ أَحَــدُ ... وَالْوَاحِدُ إِسْمٌ بِأَمْرِهِ عَـامِلِ

فَالْأَحَدُ الْفَرْدُ لَيْسَ يَدْخُلُ فِي ... الْأَعْدَادِ فَافْهَمْ وَلَا تَكُنْ غَافِلِ
وَالْمِيمُ أَصْلُ الْأَعْدَادِ مُنْقَسِمٌ ... يُثْنَى إِذَا عُدَّ حَاسِبٌ فَاضِلِ
فَهَلْ يَكُونُ الَّذِي يُقْسَمُ أَوْ ... يُثَنَّى قَسِيمُ الْأَصَمِّ مِنْ عَادِلِ
وَهَلْ يَكُونَانِ وَاحِدَاً فَعَلَى ... هَذَا فَقِسْ أَيُّهَا السَّائِلَ
هَذَا هُوَ الْحَقُّ لَا يَدَاخِلُهُ ... شَكٌّ لِمُسْتَبْصِرٍ وَلَا بَاطِلِ
فَمَنْ عَدَاهُ إِلَى سِوَاهُ فَقَدْ ... أَخْبَرَ عَنْهُ بِأَنَّهُ جَاهِلِ

وَلَهُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَسُبْحَانَ مَنْ لَا يَسْهَى وَلَا يَغْفُلُ:

يَا أَحَدَاً دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ ... وَاحِدُهُ الْمُدَّعَى بِهِ إِسْمَا
وَهُوَ الَّذِي نَدْعُوهُ نَفْسًا لَهُ ... وَكُلُّ أَوْصَافٍ لَهُ عَلَمَاً
وَالْأَحَدُ الْفَرْدُ عَلِيٌّ فَلَا ... تُدْرِكُهُ وَصْفَاً وَلَا فَهْمَاً
فَهُوَ لَطِيفٌ فِي عُقُولِ الْوَرَى ... فِي أَنْ حَوَى صَنْعَتَهُ عَظْمَا

تَمَّ الْبَابُ فِي مَعْرِفَةِ الْإِسْمِ مِنَ الْمُسَمِّي عَزَّ وَجَلَّ بِعَوْنِ اللهِ تَعَالَى وَحُسْنِ تَوْفِيقِهِ وَالْحَمْدُ للهِ.

و پدرم و شیخم رضی الله عنه برایم حدیث کرد از شیخ خود، گفت: شیخ من ابواسحاق ابراهیم رفاعی برایم حدیث کرد، گفت: در محضر سید ما ابی‌عبدالله الحسین

الخصیبی شرف الله مقامه بودم. پس ابوعبدالله الحسین بن احمد بن هارون از او درباره‌ی "اسم" که عزتش والاست پرسید؟

پس شیخ ما ابوعبدالله خصیبی به او فرمود: «ای اباعبدالله، از او پدیدار شد و به او بازمی‌گردد».

پس ابن هارون به او گفت: ای سید من، او از او پدیدار شد، پس چگونه به او بازمی‌گردد؟

پس شیخ نور الله شخصه خواند: ﴿تا آنگاه که به غروبگاه خورشید رسید، آن را چنین یافت که در چشمه‌ای گِل‌آلود یا داغ غروب می‌کند و نزد آن قومی را یافت. گفتیم: ای ذوالقرنین، یا عذاب می‌کنی و یا در میان آنان روش نیکویی پیش می‌گیری﴾.

سپس فرمود: «ای پسر هارون، هنگامی که "باب" به غیبت امام یازدهم رسید، امام یازدهم را یافت که در "معنی" که عزتش والاست غروب می‌کند. زیرا معنی همان ذات اوست که از آن پدیدار شد و در آن غروب می‌کند. و معنی اصل اسم و قدیم او و تقدیرکننده‌ی او و ظاهرکننده‌ی اوست».

تمام شد جوابی که از شیخ خود قدسه الله آوردم. و ابوالحسن رائق بن الخضر الغسانی رضی الله عنه برایم سرود:

منزه است پدیدآورنده‌ی صفاتش به عنوان نوظهور که بر پدیدآورنده‌ای فاعل برای آنها دلالت کرد.

زیرا صفتِ شیء، غیرِ آن شیء است و همچنین هر "مُسَمّی" یا نامیده شده‌ای در نهایت جز اوست.

او معنی از و صف و صفات برتر ا ست، پس درک نمی شود مگر به و سیله‌ی علم، از جانب عاقل.

از آنِ او تعالی بهترینِ نام‌هاست که بدانها خوانده می‌شود، و او "واحدی" کامل است.

و اوست پدیدآورنده، و پیش از او احدی نبود که او را خواننده یا گوینده باشد.

حروف لفظی که از او بر مصادیقِ آنها واقع شدند، بخششی است از جانب بخشنده.

و هر حرفی پدیده است و بر وجود پدیدآورنده‌ای برای معنای وقوعش، فاعل است.

اینچنین صفات از او بر اشخاص نوری واقع شدند که جامع و شامل آنها بود.

ذات و چشم و زبان همراه پهلو، آری، و دو دست برای بخشنده است.

آنگاه که یهود هنگام کفرشان، از روی جهل خدا را به بخیل بودن نسبت دادند که گفتند دست خدا بسته است.

و روح، همان روح خدا ا ست که آن را برای صاحب خرد در کتاب نازل شده‌اش بیان کرد.

پس علی همان فردِ یگانه منزهِ «أحد» ا ست و «الواحد» همان "ا سم" ا ست که به امر او عمل می‌کند.

پس یکتای بی‌همتا در شمارش وارد نمی‌شود، پس بفهم و غافل مباش.

و محمد ا صل اعداد و قابل تقسیم ا ست آنگاه که حسابگری برتر او را بشمارد، دوگانه می‌گردد.

پس آیا کسی که تقسیم می‌شود یا دوتا می‌شود، شریک تجزیه‌ناپذیر است، آن هم از نوعِ هم‌تراز؟ و آیا احد و واحد یکی می‌شوند؟ پس بر این اساس قیاس کن ای پرسنده.

این همان حق است که در آن برای شخص بینا، نه شکی راه می‌یابد و نه باطلی.

پس هر کس از آن به ســوی غیر آن تجاوز کند، قطعاً ازحال خود خبر داده که او جاهل است.

و شعری دیگر از او ست ر ضی الله عنه، و منزه ا ست آنکه نه سهو می‌کند و نه غفلت می‌ورزد:

ای «أحد» که بر ذات او دلالت کرد «واحد» او، که «اسم» نامیده می‌شود.

و واحد که او را جلوه أحد می‌خوانیم و نیز تمام اوصافی که برای اوست، از روی علم.

و یکتای بی‌همتا «علی» است، پس او را نه به وصف درمی‌یابی و نه به فهم.

پس او در عقل‌های مردمان فراتر از درک اســـت در آنکه آفرینش خویش را به بزرگی دربرگرفت .

فصل در معرفت "اسم" از "مُسَمّی" که عزتش والاست به یاری خدای تعالی و حُسن توفیق او تمام شد، و الحمد لله.

(باب هفتم / ظهورات اسم از آدم تا محمد عزعزه)

يَتَضَمَّنُ مَعْرِفَةَ ظُهُورَاتِ الْحِجَابِ بِالنُّبُوَّةِ وَالْكِتَابِ فِي الْكَوْنِ الْبَشَرِيِّ مِنْ آدَمَ إِلَى السَّيِّدِ مُحَمَّدٍ عَزَّعَزَّهُ وَهُوَ مَا أَتْحَفَنِي بِهِ أَبِي وَسَيِّدِي وَشَيْخِي فِي رِسَالَتِهِ الَّتِي أَرْسَلَهَا إِلَيَّ وَأَجَازَ لِي رِوَايَةَ مَا تَضَمَّنْتُهَا عَنْهُ، قَالَ مَوْلَايَ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ وَهُوَ شَيْخِي أَبُو الْفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنُ الْبَغْدَادِيِّ: اعْلَمْ يَا وَلَدِي أَمْتَعَكَ اللهُ بِمُسَامَرَةِ الذِّكْرِ وَأَنْقَذَكَ مِنْ حُلُولِ الْغَفْلَةِ وَالنُّكْرِ وَجَعَلَكَ مِمَّنْ سَمِعَ فَوَعَى وَنَظَرَ فَحَقَّقَ وَعَلِمَ فَارْعَوَى، وَلَا فَتَنَكَ فِي دِينِهِ، وَمَنَحَكَ كَمَنْ أَنَارَ قَلْبَهُ بِنُورِ يَقِينِهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ.

إِنَّ آدَمَ عَزَّعَزَّهُ هُوَ السَّيِّدُ مُحَمَّدٌ الْإِسْمُ الْأَعْظَمُ وَالْحِجَابُ الْأَكْرَمُ، وَهُوَ مِيمٌ مَحْضٌ لِأَنَّهُ أَوَّلُ الظُّهُورَاتِ الْإِسْمِيَّةِ التِّسْعَةِ الذَاتِيَّةِ، وَإِنَّ حَوَّاءَ هِيَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَالْمَعْنَى عَزَّعَزَّهُ أَوَّلُ ظُهُورِهِ فِي هَذِهِ الْقُبَّةِ الْآدَمِيَّةِ كَانَ بِذَاتِهِ وَحَقِيقَتِهِ هُوَ هَابِيلُ بْنُ آدَمَ عَزَّعَزَّهُ وَأَظْهَرَ الْغَيْبَةَ عَلَى يَدِ أَخِيهِ قَابِيلَ، جَلَّ مَنْ لَا يَغِيبُ وَلَا يَزُولُ وَلَا يَتَغَيَّرُ وَلَا يَحُولُ، وَتَعَالَى عَنْ إِدْرَاكِ ذَوِي الْعُقُولِ.

وَإِنَّ الْبَابَ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ كَانَ جِبْرَائِيلُ نُورَانِيًّا خَفِيًّا مَعَ آدَمَ، وَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ إِلَى ظُهُورِ إِدْرِيسَ عَزَّعَزَّهُ وَالضِّدُّ كَانَ ظَاهِرًا بِثَلَاثَةِ أَشْخَاصٍ: قَابِيلُ وَأُخْتُهُ عِنَاقُ الَّتِي تَزَوَّجَهَا خِلَافًا

لِمَا بِهِ أَمَرَهُ آدَمُ، وَوَلَدُهُ عِوجُ بْنُ عِنَاقٍ، لِأَنَّ قَابِيلَ نَكَحَ أُخْتَهُ عَنَاقَ هَذِهِ كَمَا نَكَحَ الخَطَّابُ أُمَّهُ صَهَاكَ فَوَلَدَتْ مِنْهُ الثَّانِي عُمَرَ وَهُوَ الضِدُّ لَعَنَهُ اللهُ فِي كُلِّ كَوْرٍ وَدَوْرٍ وَإِنْ تَغَيَّرَ اِسْمُهُ.

وَالمُخَاطَبُ فِي الظَّاهِرِ بِآدَمَ أَبِي الْبَشَرِ هُوَ فِي الْبَاطِنِ عِنْدَ أَهْلِ الحَقِيقَةِ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ المُنبَأُ وَإِنَّمَا سُمِّيَ زَيْدًا لِأَنَّ رُتْبَتَهُ زَادَتْ عَلَى رُتْبَةِ المُنْبَئِينَ وَعِدَّتُهُمْ سَبْعَةَ عَشَرَ شَخْصًا، وَزِيدُ أَوَّلُهُمْ وَأَشْرَفُهُمْ، وَاسْمُ المُنَبَّأِ فِي كُلِّ قُبَّةٍ هُوَ مُشْتَقٌّ مِنْ إِسْمِ النَبِيِّ وَالخِطَابُ بِالذَمِّ وَالتَّحْذِيرِ الَّذِي ذُكِرَ مِمَّا هُوَ مَسْطُورٌ فِي الْقُرْآنِ وَسَائِرِ الْكُتُبِ المُنَزَّلَةِ فَهُوَ يَقَعُ بِالمُنبَأِ، وَإِنَّ المُنَبَّأَ فِي زَمَنِ إِبْرَاهِيمَ الخَلِيلِ عَزَّعَزَّهُ كَانَ يُدْعَى بِإِبْرَاهِيمَ بْنِ آزَرَ، وَفِي عَهْدِ مُوسَى كَانَ المُنبَأُ مُوسَى بْنُ أَشْيَمَ عَلَيْهِ السَلَامُ وَمَعَ عِيسَى كَانَ عِيسَى بْنُ المِجْدَلَانِيَّةِ، وَجَمِيعُ مَا جَرَى فِي هَذِهِ الظُّهُورَاتِ مِنَ الخِطَابِ بِالذَمِّ وَالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ فَهُوَ وَاقِعٌ عَلَى المُنَبَّئِينَ الَّذِينَ ذَكَرْنَاهُمْ، وَالْإِسْمُ عَزَّعَزَّهُ مُنَزَّهٌ عَنْ ذَلِكَ.

وَرَوَى أَصْحَابُ الحَدِيثِ الَّذِينَ نَقَلُوا كِتَابَ المُجْتَبَى: أَنَّهُ كَانَ فِي الدَّارِ قَبْلَ الْعَالَمِ الْبَشَرِيِّ عَوَالِمُ يُعْرَفُونَ بِالحَنِّ وَالبَنِّ وَالطَمِّ وَالجَانِّ وَهُمْ الجِنُّ أَقَامَ كُلُّ عَالِمٍ مِنْهُمْ فِي هَذِهِ الدَّارِ دُهُورًا وَأَحْقَابًا مَا شَاءَ اللهُ تَعَالَى، وَسَبَقَ فِيهِمْ عِلْمُهُ وَكَانَ فِيهِمْ دَعَوَاتٌ وَإِنْذَارٌ، وَأَرْسَلَ اللهُ إِلَيْهِمْ رُسُلًا، وَشَرَّعَ لَهُمْ شَرَائِعَ وَتَشَعَّبُوا شُعُوبًا وَفِرَقًا، وَكَانَ فِيهِمْ مِنَ الْإِنْذَارِ وَالْإِعْذَارِ وَالْوَعْدِ وَالْوَعِيدِ كَمَا جَرَى فِي هَذَا الْعَالَمِ الْبَشَرِيِّ، وَنَشَأَ فِيهِمْ فَرَاعِنَةٌ وَأَضْدَادٌ وَأَبَالِسَةٌ وَشَيَاطِينُ فَأَرْسَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ رُسُلًا وَبَعَثَ فِيهِمْ أَنْبِيَاءَ فَكَذَّبُوهُمْ بِمَا جَاؤُوهُمْ بِهِ وَخَالَفُوا الَّذِينَ

أُرْسِلُوا إِلَيْهِمْ وَأَفْسَدُوا فِي الْأَرْضِ، وَسَفَكُوا الدِّمَاءَ وَدَلِيلُ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۖ قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ ۖ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾[١] وَهَؤُلَاءِ الْمَلَائِكَةُ الْمُخَاطَبُونَ هُمْ الْعَالَمُ النُّورَانِيُّ الْخَمْسَةُ آلَافِ أَرْبَابِ الْمَرَاتِبِ الْعَلْوِيَّةِ لَا غَيْرِهِمْ، وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ۞ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا ۖ إِنَّكَ أَنتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾[٢].

فُورَدَ فِي ذَلِكَ عَنْ الشُّيُوخِ الثِقَاةِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ: أَنَّ اللهَ تَعَالَى عَلَّمَ آدَمَ الْمُنَبَّأَ أَسْمَاءَ الْمَلَائِكَةِ أَصْحَابَ الْمَرَاتِبِ النُّورَانِيَّةِ مِنَ الْبَدْوِ إِلَى يَوْمِ الْكَشْفِ قَالَتْ الْمَلَائِكَةُ: ﴿قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا ۖ إِنَّكَ أَنتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ۞ قَالَ يَا آدَمُ أَنبِئْهُم بِأَسْمَائِهِمْ ۖ فَلَمَّا أَنبَأَهُم بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ﴾[٣] فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ الَّتِي لَمْ يَكُونُوا يَعْلَمُونَهَا إِلَّا مِنْهُ عَظَّمَتِ الْمَلَائِكَةُ آدَمَ الْمُنَبَّأَ وَعَرَفُوا الْمَنْزِلَةَ الَّتِي خَصَّهُ اللهُ بِهَا فَقَالَ اللهُ تَبَارَكَ اسْمُهُ لِلْمَلَائِكَةِ: ﴿قَالَ يَا آدَمُ أَنبِئْهُم بِأَسْمَائِهِمْ ۖ فَلَمَّا أَنبَأَهُم بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ﴾[٤].

---

[١] سوره بقره،آيه ٣٠

[٢] سوره بقره،آيه ٣١-٣٢

[٣] سوره بقره ،آيه ٣٢-٣٣

[٤] سوره بقره،آيه ٣٣

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾[١].

فَهَذَا خِطَابُ السَيِّدِ الْإِسْمِ عَزَّعَزُّهُ لِلْمِنبَأِ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ عَلَيْهِ السَلَامُ وَالزَّوْجَةُ هِيَ الدَّعْوَةُ الْعَالِيَةُ، وَالْجَنَّةُ هِيَ الْمَعْرِفَةُ وَالنِّعْمَةُ الدَّائِمَةُ وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ ۖ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ ۖ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾[٢]

وَالشَّيْطَانُ: هُوَ الضِدُّ الثَّانِي لَعَنَهُ اللهُ، أَغْوَى الْمُنَبَّأَ بِعِلْمٍ مِنْ عِلْمِهُ مُزَخْرَفٍ حَسَنٍ فَصَبَا إِلَيْهِ وَأَكَلَ مِنْهُ.

این باب شامل معرفت ظهورات حجاب به نبوت و کتاب است در عالم بشری از آدم تا سید محمد که عزتش والاست و آن چیزی است که پدرم و سیدم و شیخم در رساله‌اش که برایم فرستاد، به من هدیه داد و به من اجازه داد آنچه را که دربرداشت از جانب او روایت کنم. مولای من قدس الله روحه – و او شیخ من ابوالفتح محمد بن الحسن بغدادی است – فرمود:

بدان ای فرزندم، خداوند تو را از هم‌نشینی با ذکر بهره‌مند سازد و از فرود آمدن غفلت و انکار نجاتت دهد و تو را از کسانی قرار دهد که شنیدند و فراگرفتند، و نگریستند و

---

[١] سوره بقره ،آیه۳۵

[٢] سوره بقره ،آیه۳۶

به حقیقت رسـیدند، و دانسـتند و از خطا باز ایسـتادند. و تو را در دینش دچارآزمون سـخت نسـازد، و به تو عطا کند همچون کسـی که قلبش را به نور یقینش منور سـاخته است. همانا او شنوا و نزدیک است.

همانا آدم که عزتش والا ست همان سید محمد، "اسم اعظم" و "حجاب اکرم" است. و او محمد خالص است، زیرا او نخستین ظهور از ظهورات نُه‌گانه‌ی ذاتیِ منسوب به اسم اسـت. **و همانا حواء همان خديجة بنت خويلد اسـت. و "معنی" که عزتش والاسـت نخسـتین ظهورش در این دوره آدم به ذات و حقیقت خویش بود، او هابیل بن آدم که عزتش والاست بود.** و «غیبت» را به دست برادرش قابیل آشکار ساخت. بزرگ است آنکه غایب نمی‌شـود و زایل نمی‌گردد و تغییر نمی‌پذیرد و دگرگون نمی‌شـود، و از ادراک خردمندان برتر است.

و همانا "باب" که تسـلیم بر او باد در آن دوره جبرائیل بود، به صـورتی نورانی و پنهان همراه آدم. و همچنان بود تا ظهور ادریس که عزتش والا ست. ود شمن به صورت سه شخص ظاهر بود: قابیل و خواهرش «عِناق» که برخلاف آنچه آدم به او امر کرده بود، با او ازدواج کرد، و فرزندش «عِوَج بن عِناق». زیرا قابیل با خواهرش عَناق این آمیزش کرد همان‌گونه که «خطّاب» با مادرش «صَهاک» آمیزش کرد، پس صهاک از او "دومی"

یعنی عمر را به دنیا آورد، و او همان " ضدّ" لعنه الله در هر ع صر و دوره ا ست، اگرچه نامش تغییر کند.

و آنکه در ظاهر به نام آدم ابوالبشرـ مخاطب اســت، او در باطن نزد اهل حقیقت، زید بن حارثه خبر داده شـــده اســـت. و همانا زید نامیده شـــد زیرا رتبه‌اش بر رتبه‌ی خبر داده شدگان فزونی یافت، و تعداد آنان هفده شخص ا ست، و زید نخ ستین و شریف‌ترین آنان ا ست. و ا سم "منبأ" در هر دوره از ا سم نبی م شتق ا ست. و خطابِ نکوهش و هشداری که ذکر شد، از آنچه در قرآن و سایر کتب نازل شده نو شته ا ست، پس آن بر "منبأ" واقع می‌شـــود. و همانا "منبأ" در زمان ابراهیم خلیل که عزتش والاســت به نام ابراهیم بن آزر خوانده می شد. و در عهد مو سی، "منبأ" مو سی بن ا شیم علیه السلام بود. و همراه عیســی، عیســی بن مجدلانیّه بود. و جمیع آنچه در این ظهورات از خطاب مذمت و امر و نهی گذ شته ا ست، پس آن بر "منبئین" خبر داده شدگان که ذکر کردیم واقع شده است، و "اسم" که عزتش والاست از آن منزه است.

و اصـــحاب حدیث که کتاب «المجتبی» را نقل کردند، روایت نمودند: که همانا در این دنیا پیش از عالم بشری، عوالم دیگری بودند که به «الحنّ» و «البنّ» و «الطمّ» و «الجانّ» – و آنان همان جن هســـتند – شـــناخته می‌شـــدند. هر عالمی از آنان در این سرا، دهرها و حقبه‌ها آن‌گونه که خدای تعالی خواســـت، اقامت گزیدند. و علم او درباره‌ی آنان

سبقت گرفته بود و در میان آنان دعوت‌ها و انذارها بود. و خداوند رسولانی به سوی آنان فرستاد و شرایعی برای آنان تشریع نمود و آنان به گروه‌ها و فرقه‌ها منشعب شدند. و در میان آنان هشدار و اتمام حجت و وعد و وعید بود، همان‌گونه که در این عالم بشری روی داد. و در میان آنان فرعون‌ها ودشمنان و ابلیس‌ها و شیاطین پدید آمدند. پس خداوند عزوجل رسولانی فرستاد و در میان آنان انبیایی برانگیخت، پس آنان را در آنچه برایشان آورده بودند تکذیب کردند و با کسانی که به سویشان فرستاده شده بودند مخالفت ورزیدند و در زمین فساد کردند و خون‌ها ریختند.

و دلیل آن، این سخن خدای تعالی است: ﴿آنگاه که پروردگارت به ملائکه گفت: همانا من در زمین خلیفه وجانشینی قرار می‌دهم. گفتند: آیا در آن کسی را قرار می‌دهی که در آن فساد کند و خون‌ها بریزد، و حال آنکه ما به حمد تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟ فرمود: همانا من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید﴾. و این ملائکه‌ی مخاطب، همان «عالم نورانی» هستند، آن پنج هزار صاحبان مراتب بالا، نه غیر آنان.

و این سخن خدای تعالی: ﴿و همه‌ی نام‌ها را به آدم آموخت، سپس آنان را بر ملائکه عرضه داشت و فرمود: مرا از اسماء اینان خبر دهید اگر راست می‌گویید ❁ گفتند: منزهی تو، ما را علمی نیست جز آنچه به ما آموخته‌ای؛ همانا تویی دانای حکیم﴾.

پس در آن باره از شیوخ مورد اطمینان رضی الله عنهم وارد شده است: که همانا خدای تعالی به آدمِ "منبأ"، اسـماء ملائکه، یعنی اصـحاب مراتب نورانیّه، را از آغاز تا روز آشکار شدن آموخت. ملائکه گفتند: ﴿گفتند: منزهی تو، ما را علمی نیست جز آنچه به ما آموخته‌ای؛ همانا تویی دانای حکیم ❁ فرمود: ای آدم، آنان را از اسـماء آنان خبر ده. پس هنگامی که آنان را از اسـماء آنان خبر داد، فرمود: آیا به شـما نگفتم که همانا من غیب آسـمان‌ها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشـکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌داشـتید می‌دانم؟﴾. پس هنگامی که آنان را از اسـماء آنان که جز از طریق او نمی‌دانسـتند، خبر داد، ملائکه، آدمِ "منبأ" را تعظیم کردند و منزلتی را که خدا به آن مخصوصش گردانده بود، شناختند. پس خداوند تبارک اسمه به ملائکه فرمود: ﴿فرمود: ای آدم، آنان را از اسماء آنان خبر ده. پس هنگامی که آنان را از اسماء آنان خبر داد، فرمود: آیا به شما نگفتم که همانا من غیب آسـمان‌ها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشـکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌داشتید می‌دانم؟﴾.

و این سخن خدای تعالی: ﴿و گفتیم: ای آدم، تو و همسرت دربهشت ساکن شوید و از نعمت‌های آن به فراوانی هر جا که می‌خواهید بخورید، و به این درخت نزدیک نشوید، که از ظالمان خواهید شد﴾.

پس این، خطاب " سیدِ ا سم" که عزتش والا ست به "منبأ" زید بن حارثه علیه السلام است. و همسر همان دعوت والا است. و بهشت همان «معرفت» و نعمت دائمی است.

و این ســـخن او عزوجل: ﴿پس شـــیطان آن دو را از آن لغزاند و آنان را از آنچه در آن بودند بیرون کرد. و گفتیم: فرود آیید، در حالی که برخی دشمن برخی دیگرید؛ و برای شما در زمین تا مدتی قرارگاه و بهره‌ای است﴾.

و « شیطان»: همان د شمن یعنی "دومی" لعنه الله ا ست. "منبأ" را به و سیله‌ی علمی از علوم فریبنده و نیکوی خود، اغوا کرد، پس منبأ به آن متمایل شد و از آن خورد.

[٣٥٩] وَالْأَكْلُ هَاهُنَا لَيْسَ بِطَعَامٍ وَإِنَّمَا هُوَ عِلْمٌ، لِقَوْلِ الرَّسُـــولِ عَزَّعِزَّهُ: "إِذَا حَصَّـــلَتْ النَّفْسُ قُوتَهَا اِطْمَأَنَّتْ".

وَالْقُوتُ الْعِلْمُ، فَلَمَّا أَغْوَى الضِدُّ الْمُنَبَّأَ وَأَخْرَجَهُ مِنْ الْجَنَّةِ قَالَ الْإِسْمُ لِلْمُنَبيءِ وَالضِدِّ: ﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا ۖ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾[١].

لِأَنَّ الْمُنَبَأَ نُزِعَتْ مِنْهُ الدَّعْوَةُ الْعَالِيَةُ وَشَمِتَ بِهِ الضِدُّ، فَعَادَ الْمُنَبأُ لِمَوْلَاهُ يَسْأَلُهُ بِأَسْمَائِهِ الْحُسْنَى حَتَّى تَابَ عَلَيْهِ، وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ ۚ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾[٢].

[١] سوره بقره ،آیه٣٨

[٢] سوره بقره ،آیه٣٧

وَقَوْلُهُ: ﴿فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّةِ ۚ وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ ۝ ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ﴾

وَالْغِوَايَةُ: هِيَ التَّشَبُّعُ مِنَ الْمَعْصِيَةِ، أَيْ أَنَّهُ أَكْثَرُ مِنْ عِلْمِ الضِدِّ، وَهُوَ الَّذِي قَالَ فِيهِ الضِّدُّ الْمَلْعُونُ: ﴿قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ ۖ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ﴾[1].

و «خوردن» در اینجا به معنای طعام نیست، بلکه همان علم است. به دلیل سخن رسول که عزتش والاست: «هرگاه نفس، نیروی خود را به دست آورد، آرام می‌گیرد».

و نیرو یا خوراک همان علم است. پس هنگامی که دشمن، "منبأ" (خبر داده شده) را اغوا کرد و او را ازبهشت بیرون راند، "اسم" به "منبأ" و "ضدّ" فرمود: ﴿گفتیم: همگی از آن فرود آیید؛ پس هرگاه هدایتی از جانب من برای شما آید، کسانی که از هدایت من پیروی کنند، نه ترسی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند﴾.

زیرا دعوت والا از "منبأ" گرفته شد و "ضدّ" او را شماتت کرد. پس "منبأ" به سوی مولایش بازگشت و او را به اسماء حُسنایش خواند تا آنکه خدا توبه‌اش را پذیرفت. و آن، این سخن او تعالی است: ﴿پس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت کرد، پس خدا توبه‌اش را پذیرفت؛ همانا اوست توبه‌پذیر مهربان﴾.

---

[1] سوره اعراف،آیه۱۲

و این سخن او: ﴿پس آن دو از آن خوردند و شرمگاه‌های آنان بر آنان آشکار شد و بر آن شدند که از برگ درختان بهشت بر خود بپوشانند؛ و آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و گمراه شد ❁ سپس پروردگارش او را برگزید و توبه‌اش را پذیرفت و هدایت کرد﴾.

و گمراهی: همان پر شدن از معصیت است. یعنی: همانا او از علم "ضدّ" بسیار اخذ کرد. و المنبأ یا آدم کسی است که "ضدّ" ملعون درباره‌ی او گفت: ﴿فرمود: چه چیز تو را بازداشت از اینکه سجده کنی آنگاه که تو را امر کردم؟ گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفریدی و او را از گِل آفریدی﴾.

[٣٦٠] وَقَدْ رُوِيَ: "أَنَّ الجَنَّةَ هِيَ السَّيِّدُ المِيمُ وَالْأَنْهَارُ الثَّمَانِيَةُ: ظُهُورُهُ بِأَشْخَاصِهِ الذَّاتِيَّةِ الَّتِي هِيَ مِنْ آدَمَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الحَسَنِ المُنْتَظَرِ وَالشَّجَرَةُ المَنْهِيُّ عَنْهَا: هِيَ الضِدُّ الَّذِي هُوَ إِبْلِيسُ اللَّعِينُ الثَّانِي وَثَمَرُهَا عِلْمُهُ وَبِدَعُهُ الَّتِي نَهَى المُنَبَّأَ عَنْ أَكْلِهَا وَاسْتِمَاعِهَا مِنْهُ وَالْإِصْغَاءِ إِلَيْهَا".

وَحَدَّثَنِي أَبُو مَنْصُورٍ إِينَالُ التُّرْكِيُّ وَلَدُ السَّيِّدِ الخُصَيبِيِّ قَالَ: كُنْتُ مَعَ مَوْلَايَ وَسَيِّدِي الشَّيْخِ أَبِي عَبْدِ اللهِ الحُسَيْنِ بْنِ حَمْدَانَ الخَصِيبِيِّ نَوَّرَ اللهُ شَخْصَهُ فِي الحَمَّامِ، فَسَأَلْتُهُ وَأَنَا أَخْدُمُهُ عَنْ الجَنَّةِ؟

فَقَالَ: الْجَنَّةُ الْمِيمُ فَمَنْ وَصَلَ إِلَى مَعْرِفَتِهِ فَقَدْ سَكَنَ الْجَنَّةَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَالْأَنْهَارُ: هُمْ الْأَشْخَاصُ الْأَرْبَعَةُ: فَاطِرٌ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَمُحْسِنٌ فَمَنْ عَرَفَهُمْ بِالْحَقِيقَةِ وَصَلَ إِلَى مَعْرِفَةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الْمَعْنَى الْمَعْبُودِ وَكَانَ مِنَ الْخَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزَ الْعَظِيمَ مَعْنَاهُ: إِنَّ الرِّضْوَانَ وَالْفَوْزَ وَالْخُلُودَ لِمَنْ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِ بِتَقْوَاهُ وَصَبَرَ عَلَى بَلْوَاهُ، وَحِينَئِذٍ يَكُونُ مِمَّنْ اخْتَارَهُ اللهُ وَاجْتَبَاهُ وَرَضِيَ عَنْهُ وَأَرْضَاهُ.

وَظَهَرَ الْإِسْمُ بِأَخْنُوخَ وَهُوَ إِدْرِيسُ هِرْمِسُ الْهَرَامِسَةِ، وَكَانَ الْمَعْنَى ظَاهِرًا بِيَازْدُ، سُبْحَانَ مَنْ لَا يَغِيبُ وَلَا يَتَغَيَّرُ، وَهُوَ مَعْنًى مِثْلِيٌّ كَمَا شَرَحْنَاهُ فِيمَا تَقَدَّمَ وَظَهَرَ وَالْبَابُ بِيَائِلَ بْنِ فَاتِنٍ أَوَّلَ ظُهُورِهِ فِي الْبَشَرِيَّةِ، وَكَانَ الضِّدُّ لَعَنَهُ اللهُ ظَاهِرًا بِنَاحُورِ الْجَبَّارِ وَبِعَلَاقِيمَ.

وَأَظْهَرَ الْإِسْمُ وَهُوَ إِدْرِيسُ عَزَّعِزُّهُ مَا رَوَاهُ أَهْلُ الظَّاهِرِ أَصْحَابُ النَّقْلِ أَنَّ إِدْرِيسَ سَأَلَ اللهَ أَنْ يُمِيتَهُ، فَأَمَاتَهُ ثُمَّ أَحْيَاهُ، وَإِنَّهُ رَفَعَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَعَبَرَ عَلَى الصِّرَاطِ، وَدَخَلَ الْجَنَّةَ، وَنَظَرَ إِلَى مَا أَعَدَّهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهَا مِنَ النَّعِيمِ مِنْ بَعْدِ مَا دَخَلَ إِلَى النَّارِ وَنَظَرَ إِلَى مَا أَعَدَّهُ اللهُ فِيهَا مِنَ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ، وَإِنَّهُ أَوْحَى إِلَيْهِ لَمَّا كَانَ فِي الْجَنَّةِ، وَشَاهَدَ الْحُورَ وَالْوِلْدَانَ: أُخْرُجْ يَا إِدْرِيسُ، فَقَالَ: يَا رَبِّ ضَمِنْتَ عَلَى نَفْسِكَ أَنَّهُ مَنْ دَخَلَ الْجَنَّةَ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهَا، هَذَا عِنْدَ أَهْلِ الظَّاهِرِ.

وَأَمَّا عِنْدَ أَهْلِ الْبَاطِنِ الَّذِينَ هُمْ أَهْلُ الْحَقِيقَةِ الْمُهْتَدُونَ: فَإِنَّهُمْ يَعْلَمُونَ أَنَّ هَذِهِ الْأَفْعَالُ كُلُّهَا الَّتِي أَظْهَرَهَا إِدْرِيسُ وَأَخْبَرَ بِهَا أَنَّهُ شَاهَدَهَا، فَإِنَّمَا شَاهَدَهَا عِلْمًا وَبَيَانًا لِأَنَّكَ تَعْلَمُ يَا سِيدِي

جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنَّ إِدْرِيسَ هُوَ السَّيِّدُ الْإِسْمُ الْأَعْظَمُ وَالْحِجَابُ الْأَجَلُّ الْأَكْرَمُ، فَهُوَ الَّذِي خَلَقَ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ، وَإِلَيْهِ وَبِيَدِهِ خَلْقُ الْخَلْقِ وَبَعْثُهُمْ وَالْمَوْتُ وَالْحَيَاةُ، وَالْكُلُّ فِي قَبْضَتِهِ، فَوَّضَهُ إِلَيْهِ مَوْلَاهُ أَمِيرُ النَّحْلِ عَزَّعَزُّهُ.

فَقَوْلُهُمْ لِسُخْفِ عُقُولِهِمْ أَنَّهُ عَزَّعَزُّهُ عَبَرَ عَلَى الصِّرَاطِ، أَلَيْسَ قَدْ رَوَوْا أَنَّ الصِّرَاطَ أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرَةِ وَأَحَدُّ مِنَ السَّيْفِ؟ أَلَا تَعْلَمُ أَنَّ الرَّجُلَ الْعَاقِلَ إِذَا سَمِعَ عِلْماً حَسَناً شَرِيفاً شِفَاهًا لَمْ يَكُنْ سَمِعَهُ قَبْلَ ذَلِكَ وَلَا عَلِمَهُ يَقُولُ: دَقَّ فَهْمُ هَذَا الْعِلْمِ عَلَى خَاطِرِي أَنْ أَدْرِيهِ، وَهُوَ عِلْمُ التَّوْحِيدِ دَقِيقٌ أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرَةِ وَأَحَدُّ مِنَ السَّيْفِ، لِأَنَّ السَّيْفَ مِنَ الْحَدِيدِ، كَمَا قَالَ اللهُ سُبْحَانَهُ: ﴿وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ﴾[1] الْحَدِيدُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَهُ، وَكَذَلِكَ الصَّاعِقَةُ قَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَن يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ﴾[2] كُلٌّ عَلَى قَدْرِ مَنْزِلَتِهِ مِنْ عِلْمِهِ وَعَمَلِهِ مَعَ إِخْوَانِهِ.

---

[1] سوره حديد،آيه٢٥

[2] سوره رعد،آيه١٣

و روایت شــده اســت: «همانابهشــت همان ســید محمد اســت. وهشــت نهر: ظهور او به صــورت اشــخاص ذاتی‌اش اســت که از آدم تا محمد بن الحســن منتظر می‌باشــند. و "درخت نهی‌شده": همان "ضدّ" است که او ابلیس ملعون یعنی "دومی" (عمر) است. و میوه‌ی آن، علم او و بدعت‌های اوست که "منبأ" را از خوردن آن و شنیدن آن از او و گوش سپردن به آن، نهی کرد».

و ابومنصــور اینال ترکی، فرزند ســید خصــیبی، برایم حدیث کرد، گفت: با مولایم و سیدم شیخ ابی‌عبدالله الحسین بن حمدان الخصیبی نور الله شخصه در حمام بودم. پس در حالی که به او خدمت می‌کردم، از او درباره‌ی بهشت پرسیدم؟

پس فرمود: «بهشت همان محمد است. پس هر کس به معرفت او برسد، قطعاً در جنتی ســاکن شــده که از زیر آن نهرها جاری اســت. پس نهرها: همان اشــخاص چهارگانه هستند: فاطر و الحسن و الحسین و محسن. پس هر کس آنان را به حقیقت بشناسد، به معرفت رب العالمین یعنی "معنیِ" معبود، رســیده و از جاودانگان در بهشــت خواهد بود. خدا از آنان خشنود است و آنان از او خشنودند، این است آن رستگاری بزرگ».

معنای آن: همانا رضوان و رستگاری و جاودانگی از آنِ کسی است که خداوند به او نعمت تقوا بخشیده و بر بلای او صبر کرده است. و در آن هنگام از کسانی خواهد بود که خدا او را برگزیده و انتخاب کرده و از او راضی شده و او را راضی گردانده است.

و "ا سم" به صورت "أخنوخ" ظاهر شد و او ادریس همان هرمس الهرامسه ا ست. و "معنی" به صـورت "یازْدُ" یا یزد ظاهر بود – منزه اسـت آنکه غایب نمی‌شـود و تغییر نمی‌کند – و آن جلوه‌ای همانندِ معنا بود، چنانکه پیشـتر شرح دادیم. و "باب" به صورت "یائل بن فاتن" ظاهر شد، که نخستین ظهور او در عالم بشریت بود. و "ضدّ" لعنه الله به صورت "ناحورِ جبّار" و به صورت "عَلاقیم" ظاهر بود.

و "اسم" و او ادریس که عزتش والاست آنچه را که اهل ظاهر روایت کرده‌اند، آشکار ساخت: که ادریس از خدا خواست او را بمیراند، پس او را میراند سپس زنده‌اش کرد. و همانا او را به آسمان بالا برد و از صراط عبور کرد و وارد بهشت شد و به آنچه خداوند عزوجل در آن از نعیم آماده کرده بود نگریسـت، پس از آنکه به دوزخ داخل شـد و به آنچه خدا در آن از عذاب الیم آماده کرده بود نگریسـت. و همانا هنگامی که در بهشـت بود و حور و ولدان را مشـاهده کرد، به او وحی کرد: «ای ادریس خارج شـو». پس گفت: «ای پروردگار، بر خود زمانت دادی که هر کس وارد بهشت شود، از آن خارج نخواهد شد». این تفسیر نزد اهل ظاهر است.

و اما نزد اهل باطن، که آنان اهل حقیقتِ هدایت‌یافته‌اند: پس همانا آنان می‌دانند که تمام این افعال که ادریس آنها را آشـکار سـاخت و خبر داد که آنها را مشـاهده کرده، جز این نیست که آنها را از روی علم و آگاهی مشاهده کرده است. زیرا تو می‌دانی ای سید من،

فدایت شـوم، که ادریس همان سـید "اسـم اعظم" و "حجاب اجلّ اکرم" اسـت. پس او ست که بهشت و دوزخ را آفرید، و آفرینش خلق و برانگیختن آنان و مرگ و حیات، به سوی او و به دست اوست.

و همه در اختیار اوسـت. اینها را مولایش امیرالنحل که عزتش والاسـت به او تفویض کرده است.

پس این سـخن آنان به خاطر سـُبکی و پوچی عقلشـان که او که عزتش والاسـت از صراط عبور کرد، نادرسـت اسـت. آیا روایت نکرده‌اند که صراط باریک‌تر از مو و بُرّنده‌تر از شمشیر ا ست؟ آیا نمی‌دانی که مرد عاقل هنگامی که علم نیکو و شریفی را رو در رو بشنود که پیش از آن نشنیده و آن را ندانسته است، می‌گوید: «فهم این علم بر خاطر من دشـوار آمد که آن را دریابم». و آن، علم توحید اسـت که ظریف اسـت، باریک‌تر از مو و برّنده‌تر از شمشیر. زیرا شمشیر از آهن است، چنانکه خداوند سبحان فرمود: ﴿و آهن را نازل کردیم که در آن نیروی سخت ا ست﴾. آهن و سختی بر کسی است که آن را انکار کرد. و همچنین است صاعقه. خدای تعالی فرمود: ﴿و رعد به حمد او تسبیح می‌گوید و ملائکه نیز از بیم او. و صاعقه‌ها را می‌فرستد و به هر کس بخواهد می‌ر ساند، در حالی که آنان درباره‌ی خدا مجادله می‌کنند و او سخت‌کیفر ا ست﴾. هر عقوبتی بر اندازه‌ی منزلت او و از علمش و عملش با برادرانش است.

[٣٦١] وَمَا وَرَدَ فِي هَذَا الْمَعْنَى فِي كِتَابِ الصِّــــــرَاطِ عَنْ مَوْلَانَا الصَّــادِقِ عَزَّعَزُّهُ أَنَّهُ قَالَ لِلْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ: "يَا مُفَضَّلُ، أَتُرِيدُ أَنْ أَضْرِبَ لَكَ مَثَلاً فِي ذَلِكَ؟" فَقَالَ: إِنْ أَنْعَمْتَ يَا مَوْلَايَ فَقَالَ: "يَا مِفْضَــلُ، أَلَسْــتَ تَعْلَمُ أَنَّ الْأَرْضَ وَاحِدَةٌ وَالْآبَارَ وَاحِدَةٌ وَالْمِحْرَاثَ وَاحِدٌ؟" قَالَ الْمُفَضَّــلُ: نَعَمْ يَا مَوْلَايَ قَالَ مَوْلَانَا عَزَّعَزُّهُ: "فَهَلْ يَخْرُجُ الْقَمْحُ كُلُّهُ بِمَعْنًى وَاحِدٍ يُشْبِهُ بَعْضُهُ بَعْضاً، أَلَيْسَ مِنْهُ الحَسَنُ الْمَنْظَرَ الْمُتَنَاهِي فِي الْجَوْدَةِ، وَمِنْهُ مَا هُوَ مُتَوَسِّطٌ لَيْسَ كَالْأَوَّلِ، وَمِنْهُ دُونَ الْجَمِيعِ فَكَذَلِكَ مَنْ يَسْمَعُ الدَّعْوَةَ وَهِيَ دَعْوَةُ الْحَقِّ، فَمِنْهُمْ الَّذِي إِذَا سَمِعَ ذَلِكَ بَالَغَ فِيهِ وَتَنَاهَى فِي الْبَحْثِ عَنْهُ وَمِنْهُمْ الَّذِي إِذَا سَمِعَهُ قَبِلَهُ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ رَغْبَةٌ فِي الْمَعْرِفَةِ وَطَلَبِ الْعِلْمِ كَمَا قَدَّمْنَا ذِكْرَهُ، وَمِنْهُمْ الَّذِي يَسْــمَعُهُ فَيَعْتَقِدُهُ وَلَا يَعْمَلُ بِشُرُــوطِهِ وَهُوَ الثَّالِثُ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ: فَالْمُؤْمِنُ كَذَلِكَ كُلَّمَا عَلِمَ وَعَمِلَ رَقِّيَ حَتَّى يَأْتِيَ الْعَقَبَةَ الْأُولَى مِنْ عَقَبَاتِ الصِّــــرَاطِ فَيُحَصِّلُ فِيهَا مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ فَيَسْتَحِقُّ أَنْ يَرْقَى إِلَى الْعَقَبَةِ الثَّانِيَةِ، فَلَا يَزَالُ كَذَلِكَ يَرْقَى إِلَى عَقَبَةٍ بَعْدَ أُخْرَى بِعَمَلِهِ وَاجْتِهَادِهِ مِنْ دَرَجَةٍ إِلَى مَا هُوَ أَعْلَى مِنْهَا حَتَّى يَصِــلَ إِلَى الْعَقَبَةِ السَّــابِعَةِ الَّتِي ذَكَرَهَا اللهُ فِي كِتَابِهِ، فَقَالَ تَعَالَى ذِكْرُهُ: ﴿فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ ❁ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ ❁ فَكُّ رَقَبَةٍ﴾[١] وَهَذِهِ الْعَقَبَةُ هِيَ مَعْرِفَةُ الْبَابِ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ فَإِذَا عَرَفَ الْبَابَ بِالْحَقِيقَةِ فَقَدْ فَكَّ رَقَبَتَهُ وَصَارَ حُرًّا مُحَرَّرًا وَصْفًا وَتَخَلَّصَ مِنْ عَالَمِ الْكَثَافَةِ، فَيَظْهَرُ فِي أَيِّ وَقْتٍ يُرِيدُ، وَيَغِيبُ فِي الْوَقْتِ الَّذِي يُرِيدُ وَمَسْــكَنُهُ

---

[١] سوره بلد،آيه ١١-١٣

الْعُلُوَ، وَإِنَّمَا يَهْبِطُ إِذَا شَـاءَ إِلَى الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَيَجْتَازُ بِالْجَمَاعَةِ مِنْ إِخْوَانِهِ وَهُمْ يَتَذَاكَرُونَ فَيُنَاظِرُهُمْ وَيَقْطَعُهُمْ وَيُحَاجُّهُمْ حَتَّى يُذْهِلَهُمْ، فَإِذَا هُوَ تَوَلَّى عَنْهُمْ يَقُولُونَ سَـمِعْنَا كَلَامًا كَالصَّوَاعِقِ الْمُحْرِقَةِ وَأَجْوِبَةً كَالسُّيُوفِ الْبَوَاتِرِ، وَسَمِعْنَا كَلَاماً وَمَا رَأَيْنَا إِنْسَاناً، صَدَقُوا وَاللهِ مَا رَأَوْهُ بَلْ سَـمِعُوا كَلَامَهُ وَإِنَّ أَحَدَهُمْ لَيَجْتَازُ بِأَخِيهِ الَّذِي هُوَ وَهُوَ سَـمِعَا فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ مِنْ أَبٍ وَاحِدٍ فَهَذَا عَمِلَ بِمَا عَلِمَ فَرُقِّيَ وَتَخَلَّصَ، وَذَلِكَ عَلَمَ وَمَا عَمِلَ فَبَقِيَ تَحْتَ الْكَدَرِ وَمُعَانَاةِ الْبَشَـريَّةِ فَعِنْدَهَا يَقُولُ ذَلِكَ الْمُؤْمِنُ الَّذِي تَخَلَّصَ إِذَا رَآهُ: هَذَا وَاللهِ أَخِي الَّذِي كُنْتُ أَنَا وَإِيَّاهُ سَمِعْنَا نَفَعَنِي اللهُ بِاجْتِهَادِي وَتَخَلَّفَ بِتَقْصِيرِهِ فِي الْعَمَلِ، فَرَقِيْتُ وَبَقِيَ هُوَ، فَيَجْلِسُ مَعَهُ وَيُحَادِثُهُ وَيُؤَانِسُـهُ فَيَقُولُ الْمُتَخَلِّفُ إِذَا قَامَ عَنْهُ أَخُوهُ الْمُتَخَلِّصُ: هَذَا وَاللهِ كَأَنِّي أَعْرِفُهُ وَكَأَنِّي اجْتَمَعْتُ بِهِ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ وَقَدْ تَغَيَّرَ عَلَيَّ، فَهَذَا هُوَ الصِّـرَاطُ وَشَرْحُ عَقَبَاتِهِ لَا كَمَا يَرْوِيهِ أَهْلُ النَّقْصِ وَالْحِيرَةِ".

وَأَمَّا قَوْلُهُ تَعَالَى فِي حَقِّ إِدْرِيسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ﴿وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ ۚ إِنَّهُ كَانَ صِـدِّيقًا نَبِيًّا ۞ وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا﴾[1] فَهُوَ ظُهُورُ الْمَعْنَى كَمِثْلِهِ، فَهَذِهِ الرِّفْعَةُ هُوَ مَا ذَكَرْنَاهُ كَانَ اسْـمًا فَصَارَ مَعْنًى مِثْلِيًّا لَا كَمَا يَرْوِيهِ الْعَوَامُّ.

وَظَهَرَ الْاِسْمُ بِنُوحِ بْنِ لَامَكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاسْمُهُ عَبْدُ الْغَافِرِ فِي رِوَايَةِ أَهْلِ الظَّاهِرِ، وَإِنَّمَا سُمِّيَ نُوحاً لِنُوَاحِهِ عَلَى قَوْمِهِ وَبُكَائِهِ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُ مِنَ الْبَكَّائِينَ وَآدَمُ أَوَّلُهُمْ، وَعَاشَ أَلْفًا وَخَمْسُـمِائَةِ

[1] سوره مريم،آيه٥٦و٥٧

سَنَةٍ، مِنْهَا يَدْعُو قَوْمَهُ قَبْلَ الطُّوفَانِ تِسْعَمِائَةٍ وَخَمْسِينَ سَنَةً، وَعَاشَ بَعْدَ الطُّوفَانِ خَمْسُمِائَةٍ وَخَمْسِينَ سَنَةً فَقَسَمَ الْأَرْضَ عَلَى أَوْلَادِهِ وَأَسْكَنَهُمْ فِيهَا، هَذِهِ رِوَايَةُ أَهْلِ الظَّاهِرِ بِالْإِجْمَاعِ.

وَكَانَ الْمَعْنَى ظَاهِراً بِلَامِك وَهُوَ مَعْنَىً مِثْلِيٌّ تَعَالَى وَكَانَ الْبَابُ ظَاهِراً بِيَائِيلَ بْنِ فَاتِنٍ وَكَانَ الضِـدُّ ظَاهِرًا بِحَامِ بْنِ نُوحٍ وَأَشْخَاصِهِ: يَغُوثُ وَيَعُوقُ وَنَسْرٌ وَسِوَاعٌ وَغَيْرُهُمْ مِمَّنْ سَنَذْكُرُهُمْ فِيمَا بَعْدُ إِنْ شَاءَ اللهُ وَأَمَّا السَّفِينَةُ الَّتِي مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَا: فَهِيَ الْمَعْرِفَةُ، مَعْرِفَةُ التَّوْحِيدِ فَمَنْ عَرَفَهُ نَجَا بِهِ وَتَخَلَّصَ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ غَرِقَ وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ﴾[١] هَذَا الْقَوْلُ وَرَدَ فِيهِ أَنَّهُ إِشَارَةٌ إِلَى الدَّعْوَةِ الْهَاشِمِيَّةِ لِأَنَّهَا أُمُّ الدَّعَوَاتِ، فَهِيَ ثَابِتَةٌ فِي الْعَالَمِ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ وَهُوَ يَوْمُ الْكَشْفِ.

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ: إِنَّ دَعْوَةَ نُوحٍ عَزَّ وَجَلَّ قَامَتْ هَذِهِ الْمُدَّةَ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَاماً، وَوَجْهٌ آخَرُ: إِنَّهَا إِشَارَةٌ إِلَى دَعْوَةِ الْقَائِمِ الْمُنْتَظَرِ عَزَّ وَجَلَّ تُقِيمُ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا وَكَذَلِكَ عِنْدَ أَهْلِ التَّفْوِيضِ.

وَسَامُ بْنُ نُوحٍ أُمُّ الْخَيْرِ، وَهُوَ تَوْحِيدُ اللهِ، وَقَدْ عَرَفَ الْمَعْنَى بِالْحَقِيقَةِ فَلِذَلِكَ سُمِّيَ سَاماً، وَمِنْ أَشْخَاصِ الضِدِّ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ: يَافِثُ بْنُ نُوحٍ وَهُوَ الَّذِي نَفَثَ الْحَقَّ وَكَانَ يَسْبَحُ إِلَى جَانِبِ السَّفِينَةِ.

---

[١] سوره عنكبوت

فَقَالَ لَهُ السَـــيّدُ نُوحٌ عَزَّوَجَلَّ الْقَوْلُ الَّذِي نَطَقَ بِهِ الْقُرْآنُ الْمَجِيدُ وَأَخْبَرَ عَنْهُ بِقَوْلِهِ: ﴿وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَىٰ نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَب مَّعَنَا وَلَا تَكُن مَعَ الْكَافِرِينَ ۞ قَالَ سَآوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ ۚ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَن رَحِمَ ۚ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ﴾[١].

فَالْجَبَلُ الَّذِي أَشَـــارَ إِلَيْهِ هُوَ الْأَوَّلُ، وَمَعْنَى الْغَرَقِ: هُوَ الْغَرَقُ فِي الذُّنُوبِ وَالآثَامِ وَالْفِتَنِ وَإِنَّ يَافِثَ أُلْقِيَ إِلَى الْأَوَّلِ فَفَتَنَهُ قَالَ نَوْحٌ: ﴿وَنَادَىٰ نُوحٌ رَّبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ ۞ قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ ۖ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ ۖ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ۖ إِنِّي أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾[٢].

وَالْعَمَلُ الَّذِي هُوَ عَمَلُهُ هُوَ خِلَافُهُ عَلَى نُوحٍ وَكَوْنُهُ آوَى إِلَى الْجَبَلِ وَهُوَ الضِـــدُّ، وَرُوِيَ أَنَّ الضِدَّ كَانَ ظَاهِرًا فِي زَمَنِ نُوحٍ بِالدَّرْمَثِيلِ، وَكُلَّمَا وَجَدْتَ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَلْكاً ضَالّاً أَوْ مُفْتَرِيَاً فَهُوَ الْأَوَّلُ، وَوَزِيرُهُ هُوَ الثَّانِي لَعَنَهُمَا اللهُ

وَفِي رِوَايَةِ الْعِرَاقِيِّينَ: إِنَّ نُوحاً فِي السَّفِينَةِ كَانَ تَوْحِيدُهُ وَإِشَارَتُهُ إِلَى ابْنِهِ سَامٍ وَكَانَ يَقُولُ لَهُ: يَا مُعِلَّ الْعِلَلِ وَ مَبْدِيء حَرَكَاتِ الْأَوَلِ، فَيَقُولُ سَامٌ: بِعَيْنِي تَجْرِي وَبِعَيْنِي تَرْسِي.

---

[١] سوره هود،آيه۴۲و۴۳
[٢] سوره هود،آيه۴۵و۴۶

وَالثَّمَانُونَ الَّذِينَ رَكِبُوا فِي السَّفِينَةِ: أَرْبَعُونَ رَجُلًا وَأَرْبَعُونَ امْرَأَةً، وَرُوِيَ انهم أُعْقِمُوا، فَمَا ظَهَرَ لِأَحَدِهِمْ وَلَدٌ وَلَا عَلِقَتْ مِنْهُنَّ أُنْثَى، وَالْعَالَمُ كُلُّهُمْ مِنْ وَلَدِ سَامٍ وَحَامٍ وَيَافِثٍ، وَلِوَلَدِيْ حَيْدَرَةَ رَحِمَهُ اللهُ:

إِلَى سَفِينَةِ نُوحٍ مُنْتَهَى طَلَبِي … فَكُفَّ لَوْمَكَ عَنَى أَيُّهَا اللَّاحِي
فَلَسْتُ أُصْغِي إِلَى مَا أَنْتَ قَائِلُه … فَاسْمَعْ هَدِيَّةَ مَقَالَاتٍ بِإِفْصَاحِ
إِنَّ السَّفِينَةَ أَشْخَاصٌ لَهُمْ خَطَرٌ … بِهِمْ تَتِمُّ مَسَرَّاتِي وَأَفْرَاحِي
تَجْرِي بِبَحْرٍ عَمِيقٍ غَيْرِ مُنْقَذِفٍ … مِنَ الْعُلُومِ جَلِيلُ الْقَدْرِ طَفَاحِ
سَلْمَانُ مِنْهَا بِلَا شَكٍّ فَكُنْ فَطِنًا … أَخَا النَّبَاهَةِ أَضْحَى خَيْرُ مَلَّاحِ
أَشْرَاعُهَا الْعِلْمُ وَالتَّوْحِيدُ أَحْبَلُهَا … لِأَنَّهَا أُنْشِأَتْ مِنْ غَيْرِ أَلْوَاحِ
أَنْوَارُهَا خُلِقَتْ مِنْ قَبْلِ آدَمِنَا … مَعَ الْقَدِيمِ بِإِيقَانٍ وَإِيضَاحِ
حَتَّى إِذَا مَا أَرَادَ اللَّهُ نَشْأَتَهَا … عَادَتْ جُسُومًا لَهَا فِي مِثْلِ أَرْوَاحِ
فَاسْمَعْ بَدِيهِ مَنْ أَضْحَى بِحُبِّهِمْ … مُتَيَّمًا عَلِقًا فِي حَالٍ مُرْتَاحِ

وَالْغَرَقُ هُوَ الْفِتْنَةُ كَمَا ذَكَرْنَا، وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ ۚ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾[1] فَالتَّنُّورُ هُوَ الثَّانِي لَعَنَهُ اللهُ وَقَوْلُهُ: فَارَ، أَرَادَ بِهِ جَوْلَتَهُ لِأَنَّ لَهُ فِي كُلِّ عَصْرٍ جَوْلَةً حَتَّى يَظُنُّ الْمُؤْمِنُ أَنَّ الْحَقَّ قَدْ مَاتَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَأْتِي الْحَقُّ فَيَدْمَغُ الْبَاطِلَ وَلَمْ يَزَلْ نُوحٌ عَزَّعَزَّهُ أَمْرُهُ مُسْتَقِيمًا بَعْدَ الطُّوفَانِ، وَدَعْوَتُهُ قَائِمَةٌ إِلَى أَنْ غَابَ يُعْرَبُ عَزَّعَزَّهُ ثُمَّ فِي زَمَنِ هُودٍ ظَهَرَتْ الْفَرَاعِنَةُ، فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ ظَهَرَ مِنْهُمْ عَادٌ وَسَدُومٌ الَّذِي يَتَمَثَّلُ بِأَقْضِيَتِهِ الْعَامَّةِ إِذَا جَارَ عَلَيْهِمْ حَاكِمٌ يَقُولُونَ: هَذَا حُكْمُ سَدُومٌ وَهُمْ لَا يَعْرِفُونَهُ، وَظَهَرَ بَعْدَهُمْ مَعَ صَالِحٍ عَزَّعَزَّهُ قَيْدَارُ بْنُ شَارِفٍ عَاقِرُ النَّاقَةِ.

و آنچه در این معنا در کتاب «صراط» از مولای ما صادق که عزتش والاست وارد شده است که به مفضل بن عمر که تسلیم بر او باد فرمود: «ای مفضل، آیا می‌خواهی برایت مثالی در آن مورد بزنم؟» پس گفت: اگر نعمت ارزانی دارید ای مولای من. فرمود: «ای مفضل، آیا نمی‌دانی که زمین یکی است و آب‌ها یکی است و گاوآهن یکی است؟» مفضل گفت: آری ای مولای من. مولای ما که عزتش والا ست فرمود: «پس آیا گندم تماماً به یک کیفیت خارج می‌شود که برخی شبیه برخی دیگر باشد؟ آیا از آن، نوع نیکومنظر و در نهایتِ خوبی نیست؟ و از آن، آنچه متوسط است و مانند اولی نیست؟

[1] سوره هود،آیه ۴۰

و از آن، نوعی پایین‌تر از همه؟ پس همچنین ا ست ک سی که "دعوت" را می شنود و آن دعوت حق است. پس از آنان کسی است که چون آن را بشنود، در آن بسیار بکوشد و در بحث از آن به نهایت ر سد. و از آنان ک سی ا ست که چون آن را بـشنود، بپذیرد ولی رغبتی در معرفت و طلب علم ندا شته با شد، چنانکه پیشتر ذکر کردیم. و از آنان کسی ا ست که آن را می شنود پس بدان معتقد می شود ولی به شروط آن عمل نمی‌کند، و او سومی است که ذکر کردیم.

پس مؤمن اینچنین اســـت، هر چه بیشـــتر بداند و عمل کند،ترقی می‌کند تا اینکه به "عقبه" نخستین از عقبات راه می‌آید. پس در آنجا از اهل علم، آنقدر به د ست می‌آورد که بدان عمل کند، پس مستحق می‌شود که به عقبه‌ی دوم بالا رود. پس پیو سته اینچنین از عقبه‌ای به عقبه‌ی دیگر با عمل و اجتهادش بالا می‌رود، از درجه‌ای به آنچه بالاتر از آن است، تا اینکه به عقبه‌ی هفتم می‌رسد که خداوند در کتابش ذکر فرموده است. پس تعالی ذکره فرمود:پس به آن عقبه (گردنه‌ی سخت) وارد ن شد ❁ و تو چه دانی که آن عقبه چیست؟ ❁ آزاد کردن برده‌ای است.

و این عقبه، همان معرفت "باب" که تســلیم بر او باد اســـت. پس چون "باب" را به حقیقت بشـــناســـد، قطعاً گردن خود را آزاد کرده و آزاد و رها گشـــته و از جهان مادی رهایی یافته است. **پس در هر وقتی بخواهد ظاهر می‌شود و در هر وقتی بخواهد غایب**

می‌شود و مسکنش بالا است. و جز این نیست که هرگاه بخواهد به سوی زمین هبوط می‌کند. و همانا او بر جماعتی از برادرانش که در حال مذاکره‌اند می‌گذرد، پس با آنان مناظره می‌کند و آنان را مغلوب می‌کند و با آنان محاجه می‌نماید تا آنان را مبهوت سازد. پس چون از نزد آنان بازگردد، می‌گویند: سخنی چون صاعقه های سوزان و جواب‌هایی چون شمشیرهای برّان شنیدیم، و سخنی شنیدیم و انسانی ندیدیم. راست گفتند، به خدا قسم او را ندیدند بلکه کلامش را شنیدند.

و همانا یکی از رهاشدگان بر برادرش می‌گذرد، در حالی که او و آن برادر در یک وقت و از یک پدر معنوی شنیده بودند. پس این رها شده به آنچه دانست عمل کرد پس ترقی نمود و رها شد، و آن دیگری دانست و عمل نکرد، پس در زیر تیرگی و رنج بشریت باقی ماند. پس در آن هنگام آن مؤمنی که رها یافته، چون او را ببیند، می‌گوید: به خدا قسم این برادر من است که من و او با هم شنیدیم. خدا مرا به اجتهادم نفع بخشید و او به سبب تقصیرش در عمل، بازماند کرد. پس من ترقی کردم و او باقی ماند. پس با او می‌نشیند و گفتگو می‌کند و با او انس می‌گیرد. پس آن بازمانده هنگامی که برادر رهاشده او از نزدش برمی‌خیزد، می‌گوید: به خدا قسم گویی من او را می‌شناسم و گویی در جای دیگری با او گرد آمده‌ام و بر من تغییر کرده است. پس این است "صراط" و شرح عقبات آن، نه آنچنان که اهل نقص و حیرت روایت می‌کنند».

و اما این سـخن او تعالی در حق ادریس که عزتش والاسـت:و در کتاب از ادریس یاد کن؛ همانا او صـدیقی نبی بود ❁ و او را به مکانی والا بالا بردیم. پس آن ، ظهور "معنی"همچون او اسـت. پس این "رفعت" و بالا رفتن همان اسـت که ذکر کردیم؛ "اسـمی" بود پس جلوه‌ای همانندِ معنا گشـت. نه آنچنان که توده‌ی مردم روایت می‌کنند.

و "ا سم" به صورت نوح بن لامک که عزتش والا ست ظاهر شد. و نام او در روایت اهل ظاهر، "عبدالغافر" اسـت. و همانا نوح نامیده شـد به سـبب نوحه او بر قومش و گریه‌اش بر آنان، زیرا او از بسیار گریه‌کنندگان بود و آدم نخستین آنان ا ست. و هزار و پانصد سال زیست. از آن مدت، پیش از طوفان، نهصد و پنجاه سال قومش را دعوت می‌کرد. و پس از طوفان پانصد و پنجاه سال زیست.پس زمین را میان فرزندانش تقسیم کرد و آنان را در آن ساکن نمود. این روایت اهل ظاهر به اجماع است.

و "معنی" به صـورت لامک ظاهر بود، و او جلوه‌ای همانندِ معنا بود. و "باب" به صـورت یائیل بن فاتن ظاهر بود. و دشـمن به صـورت حام بن نوح و اشـخاص او: یغوث و یعوق و نسر و ِسواع و غیر آنان ظاهر بود که بعداً آنان را ذکر خواهیم کرد ان شاء الله. و اما کشتی که هر کس در آن سوار شد نجات یافت: پس آن شناخت ا ست،

معرفت توحید. پس هر کس او را شناخت، به و سیله‌ی آن نجات یافت و رها شد، و هر کس از آن بازماند، غرق شد.

و این سخن او تعالی: ﴿و به راستی نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس در میان آنان هزار سال مگر پنجاه سال درنگ کرد؛ پس طوفان آنان را در حالی که ظالم بودند فرا گرفت﴾. در مورد این سخن وارد شده که آن، اشاره‌ای است به دعوت دوره محمدی، زیرا آن مادر دعوت‌ها است. پس آن در عالم تا قیام ساعت و آن روز آشکار شدن است ثابت است.

و طایفه‌ای گفتند: همانا دعوت نوح که عزتش والا ست این مدت، یعنی هزار سال مگر پنجاه سال، برپا بود. و وجهی دیگر: همانا آن، اشاره‌ای است به دعوت قائم منتظر که عزتش والا ست که هزار سال مگر پنجاه سال برپا می‌ماند. و همچنین این نظر نزد اهل تفویض است.

و سام بن نوح مادر نیکی است، و او توحید الله است. و او "معنی" را به حقیقت شناخته بود، فلذا "سام" نامیده شد. و از اشخاص "ضدّ" در آن وقت: یافث بن نوح بود، و او کسی است که حق را بیرون انداخت و در کنار کشتی شنا می‌کرد.

پس سید نوح که عزتش والا ست به او آن سخنی را گفت که قرآن مجید آن را بیان نمود و از آن خبر داد به این قولش: ﴿و آن کشتی آنان را در موجی کوه‌آسا می‌بُرد، و نوح

پسرـش را که در کناری بود ندا داد: ای پسرـکم، با ما سـوار شـو و با کافران مباش ✿ گفت: به زودی به کوهی پناه می‌برم که مرا از آب حفظ کند. گفت: امروز هیچ حفظ‌کننده‌ای از امر خدا نیـست مگر کـسی که خدا رحم کند. و موج میان آن دو حائل شد و او از غرق‌شدگان گشت﴾.

پس کوهی که به آن ا شاره کرد، همان ابوبکر ا ست. و معنای "غرق": همان غرق شدن در گناهان و ز شتی‌ها و فتنه‌ها ا ست. و همانا یافث به سوی "اولی" پناه برد، پس او را فریب داد. نوح گفت: ﴿و نوح پروردگارش را ندا داد و گفت: پروردگارا، همانا پسرم از اهل من ا ست، و همانا وعده‌ی تو حق ا ست و تو احکم الحاکمین هستی ✿ فرمود: ای نوح، همانا او از اهل تو نیست؛ همانا او عملی غیر صالح است. پس چیزی را که به آن علم نداری از من مخواه. همانا من تو را موعظه می‌کنم که از جاهلان نباشی﴾.

و عملی که همان عمل اوســت، همان مخالفت او با نوح و پناه بردنش به کوه و او همان د شمن ا ست می‌با شد. و روایت شده که " ضدّ" در زمان نوح به صورت "دَرْمَثِیل" ظاهر بود. و هر جا در کتاب خدا پادشــاهی گمراه یا افترازننده یافتی، پس او ابوبکر است، و وزیر او همان عمر است لعنهما الله.

و در روایت عراقیین: همانا نوح در کشتی، توحید او و اشاره‌اش به پسرش سام بود. و به او می‌گفت: «ای مُعلّل العِلل و ای آغازگر حرکات نخستین‌ها». پس سام می‌گفت: «به ذات من جاری می‌شوی و به ذات من لنگر می‌اندازی».

و هشتاد تنی که در کشتی سوار شدند: چهل مرد و چهل زن بودند. و روایت شده که آنان نازا شدند، پس برای هیچ‌یک از آنان فرزندی ظاهر نشد و هیچ زنی از آنان آبستن نگردید. و مردم جهان همگی از فرزندان سام و حام و یافث هستند.

و از آنِ دو فرزند حیدره رحمه الله:

به سوی کشتی نوح نهایتِ طلبِ من است / پس سرزنش خود را از من بازدار ای ملامتگر.

پس من به آنچه تو می‌گویی گوش نمی‌سپارم / پس بشنو این هدیه‌ی گفتارها را با کمال روشنگری.

همانا کشتی، افرادی هستند که جایگاهی دارند / به واسطه‌ی آنان مسرّات و شادی‌های من تمام می‌شود.

در دریایی عمیق که کم‌عمق نیست، جاری است / دریایی از علوم، والامقام وسرشار.

سلمان بی شک از آن کشتی است، پس زیرک باش / ای صاحب هوشمندی، او بهترین کشتیبان گشته است.

بادبان‌هایش علم است و طناب‌هایش توحید / زیرا آن کشتی از غیر تخته‌ها ساخته شده است.

نورهای آن پیش از آدم ما خلق شده‌اند / همراه "قدیم" ، به یقین و روشنی.

تا آنگاه که خدا خلقت آن را اراده کرد / آن انوار به شکل جسم‌هایی بازگشتند که برایشان در مثلِ ارواح بود.

پس بشنو بداهه‌ی کسی را که به حبّ آنان / شیفته ودلبسته در حالی آسوده گشته است.

و "غرق" همان فتنه است چنانکه ذکر کردیم. و این سخن او تعالی: ﴿تا آنگاه که امر ما آمد و "تنّور" فوران کرد، گفتیم: در کشتی از هرنوع یک جفت و اهلت را مگر کسی که وعده عذاب بر او سبقت گرفته و کسانی که ایمان آورده‌اند، حمل کن. و با او جز اندکی ایمان نیاورده بودند﴾.

پس "تنّور" همان عمرلعنه الله است. و سخن او:فوران کرد، تاخت و تاز او را اراده کرده است، زیرا برای او در هر عصری جولانی است، تا آنجا که مؤمن گمان می‌کند که حق مرده است. پس در آن هنگام حق می‌آید و باطل را نابود می‌کند.

و پیوسته امر نوح که عزتش والاست پس از طوفان پابرجا بود، و دعوتش قائم بود تا آنکه غایب شد. سپس در زمان هود، فراعنه ظاهر شدند. پس نخستین کس از آنان که ظاهر شد، "عاد" و "سَدوم" بود. همان سدومی که مردم به قضاوت‌های او مَثَل

می‌زنند، آنگاه که حاکمی بر آنان ستم کند می‌گویند: «این حکم سدوم است»، در حالی که او را نمی‌شناسند. و پس از آنان، همراه صالح که عزتش والا ست، "قَیدار بن شارف"، پی‌کننده‌ی شتر ماده، ظاهر شد.

[۳۶۲] وَقَدْ رُوِيَ عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ: "مَا بَعَثَ اللهُ نَبِيّاً إِلَّا وَهُوَ مُحَمَّدٌ، وَلَا وَصِيّاً لِنَبِيٍّ الَا وَهُوَ عَلِيٌّ، وَلَا ضِدّيْنِ إِلَّا وَهُمَا الْأَوَّلُ وَالثَّانِي"

ثُمَّ ظَهَرَ الْإِسْمُ عَزَّعَزَّهُ بِلُوطٍ وَهُوَ لُوطُ بْنُ هَارَانَ، وَكَانَ الْمَعْنَى جَلَّ ثَنَاؤُهُ ظَاهِرَاً بِلُقْمَانَ عَزَّعَزَّهُ وَهُوَ مَعْنًى مِثْلِيٌّ، وَالْبَابُ يَائِيلُ بْنُ فَاتِنٍ كَمَا كَانَ فِي زَمَنِ نُوحٍ عَزَّعَزَّهُ.

وَقَوْلُ لُوطٍ عَزَّعَزَّهُ: ﴿وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِن قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ ۚ قَالَ يَا قَوْمِ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ ۖ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي ۖ أَلَيْسَ مِنكُمْ رَجُلٌ رَّشِيدٌ﴾[۱] فَالْبَنَاتُ هَاهُنَا: التَّلَامِيذُ الَّذِينَ قَدْ سَمِعُوا دَعْوَةَ الْحَقِّ فَقَبِلُوهَا، فَكَانُوا أَطْهَرَ مِنَ الرِّجَالِ الَّذِينَ أَرْجَلُوا عَنْ الْمَعْرِفَةِ.

وَقَوْلُهُ: ﴿أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّن دُونِ النِّسَاءِ ۚ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾[۲] فَالنِّسَاءُ هَاهُنَا هُمْ الَّذِينَ آنَسُوا إِلَى الْمَعْرِفَةِ وَهُمْ رِجَالٌ عِنْدَ أَهْلِ الْحَقِيقَةِ لَيْسُوا بِنِسْوَانٍ فَقَالَ: ﴿أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنكَرَ ۖ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ

---

[۱] سوره هود،آیه۷۸
[۲] سوره نمل،آیه۵۵

إِلَّا أَن قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللهِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾[١] الَّذِينَ أَرْجَلُوا عَنْ الْمَعْرِفَةِ، وَالْبَنَاتُ وَالنِّسْوَانُ: لَيْسُوا بِإِنَاثٍ بَلْ رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ يَدْعُونَ إِلَى مَعْرِفَةِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَامْرَأَةُ نُوحٍ هِيَ الْحُمَيْرَاءُ وَهِيَ أَيْضًا امْرَأَةُ لُوطٍ عَزَّعَزُّهُ.

وَفِي ذَلِكَ يَقُولُ السَّيِّدُ إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحِمْيَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِمْرَأَةُ نُوحٍ فِي الْكِتَابِ هِيَ الَّتِي ... نَبَحَتْ بِهَا سَحَرَاً كِلَابُ الْحَوْأَبِ
وَامْرَأَةُ لُوطٍ تِرْبُهَا بَلْ نَفْسُهَا ... أَعْنِي سُلَالَةَ تَرْبِ عَقْبِ الشَّيْصَبِ

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۞ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾[٢] فَقَدْ رُوِيَ: أَنَّ أُولَئِكَ لَيْسُوا بِمُؤْمِنِينَ عَلَى الْحَقِيقَةِ وَإِنَّمَا سُمُّوا بِالْمُؤْمِنِينَ لِأَنَّهُمْ آمَنُوا بِالنَّمْرُودِ لَعَنَهُ اللهُ، فَأَهْلَكَهُمُ اللهُ عَلَى يَدِ جِبْرِيلَ وَهُوَ الْبَابُ مِنْهُ السَّلَامُ مُهْلِكُ الْأُمَمِ الْجَاحِدَةِ.

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا وَهُمْ الَّذِي سَلَّمُوا فَسَلِمُوا وَوَرَدَ فِيهِ وَجْهٌ آخَرُ: إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ هُمُ الْمُسْلِمُونَ وَإِنَّ هَذَيْنِ الْإِسْمَيْنِ عَطْفٌ عَلَى ذِكْرِ الْبَيْتِ عَيْنُهُ وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَلَا يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ﴾[٣] مَعْنَاهُ: وَلَا تَلْتَفِتُوا إِلَى مَنْ خَالَفَ لَنَا أَمْرًا وَأَنْكَرَ دَعْوَةَ الْحَقِّ.

---

[١] سوره عنکبوت ،آیه۲۹
[٢] سوره ذاریات،آیه۳۵و۳۶
[٣] سوره هود ،آیه ۸۱

وَظَهَرَ الْإِسْــمُ بِإِبْرَاهِيمَ بْنِ نَاحُورَ بْنِ آزَرَ، لِأَنَّ آزَرَ كَانَ جَدَّهُ، وَأُمُّهُ إِسْــمُهَا تَارِحُ وَكَانَ ظَاهِراً بِخَمْسَةِ أَشْخَاصٍ وَهُمْ: إِبْرَاهِيمُ، وَإِسْمَاعِيلُ، وَإِسْـحَاقُ وَقُـصَيٌّ وَالْيَاسُ، كَمَا ظَهَرَ فِي الْقُبَّةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ الْهَاشِـمِيَّةِ، وَكَانَ الْمَعْنَى ظَاهِراً بِلُوطٍ وَهُوَ مَعْنًى مِثْلِيٌّ، وَكَانَ الْبَابُ ظَاهِراً بِحَامٍ وَلَيْسَ هُوَ حَامُ بْنُ نُوحٍ وَالضِــدُّ كَانَ ظَاهِرًا بِالنَّمْرُودِ بْنِ كُوشِ بْنِ كَنْعَانَ وَوَزِيرِهِ خُوبَالَ.

وَكَانَ الْمُنَبَّأُ فِي زَمَنِ إِبْرَاهِيمَ يُدْعَى بِإِبْرَاهِيمَ بْنِ آزَرَ، وَأَمَّا لُوطٌ فَكَانَ ابْنُ خَالَةِ إِبْرَاهِيمَ، وَأَمَّا دَعْوَةُ لُوطٍ فَكَانَتْ قَبْلَ إِبْرَاهِيمَ، ثُمَّ دَعَا إِبْرَاهِيمُ فِي زَمَنِ النَّمْرُودِ، كَذَا رَوَاهُ أَصْــحَابُ الْحَقِيقَةِ.

وَأَمَّا النَّارُ الَّتِي طُرِحَ فِيهَا: فَعِنْدَنَا هِيَ الْفِتْنَةُ وَلَيْسَــتْ بِنَارٍ مُحْرِقَةٍ وَقَوْلُهُ تَعَالَى حِكَايَةً عَنْ إِبْرَاهِيمَ فِي قَوْلِهِ لِلنَّمْرُودِ لَعَنَهُ اللهُ فَقَالَ تَعَالَى: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ ۖ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْــرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ ۗ وَاللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾[١]. فَرَوَى أَصْحَابُ الْحَدِيثِ: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَمَّا قَالَ لِلنَّمْرُودِ: إِنَّ اللهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْـــــرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنْ الْمَغْرِبِ، عَادَتِ الشَّــمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا عِنْدَ قَوْلِهِ فِي الْوَقْتِ، فَأَبْهَتَ النَّمْرُودُ هَذَا الْفِعْلُ وَهُوَ قَوْلُهُ: ﴿فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ﴾ فَكَانَ هَذَا مُعْجِزًا أَتَاهُمْ بِهِ.

[١] سوره بقره ،آيه٢٥٨

وَأَمَّا الْعَجْزُ: فَهُوَ مَا أَظْهَرَهُ مِنْ طَرْحِهِمْ لَهُ فِي النَّارِ، وَكَوْنِهَا كَانَتْ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَــلَامًا فَهَذَا مُعْجِزٌ لِأَنَّ الْمَعْنَى تَعَالَى ذِكْرُهُ إِذَا شَــاءَ أَنْ يُظْهِرَ عَجْزَاً أَرْدَفَهُ بِمُعْجِزٍ، وَ كَذَلِكَ الْإِسْــمُ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِهِمَا وَيُسَلِّمُونَ إِلَيْهِمَا.

وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا ۖ قَالَ هَٰذَا رَبِّي ۖ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ ۞ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي ۖ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ۞ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَا أَكْبَرُ ۖ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْــرِكُونَ ۞ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا ۖ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾[١].

فَتَبَيَّنْ وَفَّقَكَ اللهُ وَلَا فَتَنَكَ فِي مَعْرِفَتِهِ، أَلَسْــتَ تَعْلَمُ أَنَّ صِــفَةَ الْكَوْكَبِ غَيْرُ صِــفَةِ الْقَمَرِ، وَكَذَلِكَ صِفَةُ الْقَمَرِ غَيْرُ صِفَةِ الشَّمْسِ، وَإِنَّ أَنْوَارَهُمْ يَزِيدُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ، وَإِنَّ إِبْرَاهِيمَ هُوَ الْمِيمُ وَهُوَ الْإِسْــمُ الْأَعْظَمُ عَزَّعِزُّهُ وَهُوَ مُعَلِّمُ الْعَالَمِ بِأَسْرِهِمْ وَمُبْدِيهِمْ، وَإِنَّمَا هَذَا الْخِطَابُ وَاقِعٌ مِنْهُ عَلَى الْمُنبَأِ الَّذِي هُوَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ آزَرَ فِي هَذِهِ الْقُبَّةِ، وَهُوَ عَلَى وَجهِ التَّأْدِيبِ لَنَا لِنَسْتَدِلَّ بِهِ عَلَى مَعْرِفَةِ الرَّبِّ تَعَالَى فَنَتَحَقَّقَ نَحْنُ أَنَّهُ ظَهَرَ بِالصُّوَرِ الْمُتَنَقِّلَةِ وَالْأَسْمَاءِ الْمُخْتَلِفَةِ، فَكَمَا رَأَيْتَنِي أَسْــتَدِلُّ عَلَى الرَّبِّ وَأَطْلُبُهُ، فَكَذَا أَنْتَ فَكُنْ عَاقِلًا فَطِنًا فَاطْلُبْهُ وَاسْــتَدِلَّ عَلَى مَعْرِفَتِهِ فَإِنَّهُ غَيْرُ مَحْجُوبٍ عَنْكَ، أَلَا إِنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ الْمِبْنُ، فَمَا تَنْظُرُ إِلَيْهِ وَتَعَايِنُهُ هُوَ الْحَقُّ

[١] سوره انعام ،آيه٧٦ـ٧٩

الْمُبِينُ الْإِلَهُ الَّذِي قَالَ سُبْحَانَهُ: أَنَا فَعَلْتُ، أَنَا صَنَعْتُ، وَلَا يَقُولُ: أَنَا، غَيْرُ الْمَعْنَى عَزَّعَزُّهُ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ.

وَظَهَرَ الْإِسْمُ بِيَعْقُوبُ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَزَّعَزُّهُ وَهُوَ مِيمٌ مَحْضٌ لِأَنَّهُ مِنَ الْأَسْمَاءِ التِّسْعَةِ الذَّاتِيَّةِ الْإِسْمِيَّةِ الَّتِي تَقَدَّمَ ذِكْرُهَا، وَهُوَ إِسْرَائِيلُ اللهِ وَفِيهِ يَقُولُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى فِي التَّوْرَاةِ: "يَعْقُوبُ وَلَدِي وَبِكْرِي".

و روایت شده است از مولای ما صادق که عزتش والا ست که فرمود: «خداوند هیچ نبی‌ای را مبعوث نکرد مگر آنکه او محمد بود، و نه هیچ وصی‌ای برای نبی‌ای مگر آنکه او علی بود، و نه هیچ دو دشمنی مگر آنکه آن دو، اولی و دومی بودند».

سپس "اسم" که عزتش والاست به صورت لوط ظاهر شد، و او لوط بن هاران است.

و **"معنی" جلّ ثناؤه به صورت لقمان که عزتش والاست ظاهر بود،** و او جلوه‌ای همانندِ معنا بود. و "باب"، یائیل بن فاتن بود، همان‌گونه که در زمان نوح که عزتش والاست بود.

و این سخن لوط که عزتش والا ست: ﴿و قومش شتابان به سوی او آمدند، و پیش از آن کارهای بد انجام می‌دادند. گفت: ای قوم من، اینان دختران من هستند؛ آنان برای شما پاکیزه‌ترند. پس از خدا بترسید و مرا در مورد میهمانانم رسوا مکنید. آیا در میان شما

مردی عاقل نیست؟﴾. پس دختران در اینجا:شاگردان هستند که دعوت حق را شنیدند و آن را پذیرفتند. پس آنان پاکیزه‌تر بودند از مردانی که از معرفت کناره گرفتند.

و این سخن او: ﴿آیا شما از روی شهوت به سراغ مردان می‌روید به جای زنان؟ بلکه شما قومی هستید که جهل می‌ورزید﴾. پس زنان در اینجا کسانی هستند که به معرفت انس گرفتند. و آنان نزد اهل حقیقت مرد هستند و زن نیستند.

پس فرمود: ﴿آیا شما به سراغ مردان می‌روید و راه را قطع می‌کنید و در محفل خود کار ناپسند انجام می‌دهید؟ پس جواب قومش جز این نبود که گفتند: اگر از راستگویانی، عذاب خدا را برای ما بیاور﴾. **منظور از رجال کسانی هستند که از معرفت کناره گرفتند. دختران و زنان مؤنث نیستند، بلکه مردان مؤمنی هستند که به سوی معرفت الله عزوجل دعوت می‌کنند.**وهمسر نوح همان عایشه ا ست و او همچنین همسر لوط که عزتش والاست می‌باشد.

و در آن باره سید اسماعیل بن محمد حمیری علیه السلام می گوید:

هم سر نوح در کتاب قرآن همان ک سی ا ست که / سگ‌های حوأب سحرگاهان بر او پارس کردند.

و همسر لوط هم‌سن او، بلکه خود اوست / منظورم سلاله و نسل شیطان است.

و این ســخن او تعالی: ﴿پس هر که از مؤمنین در آن شــهر بود بیرون بردیم ❀ و در آن جز یک خانه از مسلمین نیافتیم﴾. پس روایت شده: که آنان بر حقیقت، مؤمن نبودند، و همانا مؤمن نامیده شدند زیرا به نمرود لعنه الله ایمان آورده بودند. پس خداوند آنان را به دســت جبرئیل و او همان "باب" منه الســلام هلاک‌کننده‌ی امت‌های منکر اســت هلاک کرد.

و این ســـخن او تعالی: ﴿و در آن جز یک خانه از مســـلمین نیافتیم﴾. پس آنان همان مؤمنان حقیقی هستند و آنان کسانی هستند که تسلیم شدند پس سالم ماندند.

و در آن وجه دیگری وارد شده: همانا مؤمنین همان مسلمین هستند و همانا این دو اسم، عطف بر ذکر خودِ خانه است. و این سخن او عزوجل: ﴿و نباید هیچ‌یک از شما نگاه به پشت سر کند﴾. معنایش: و به کسی که با امر ما مخالفت کرد و دعوت حق را انکار نمود، توجه نکنید.

و "اسم" به صورت ابراهیم بن ناحور بن آزر ظاهر شد، زیرا آزر جد او بود، و مادرش نامش "تارِح" بود. و او به صورت پنج شخص ظاهر بود و آنان: ابراهیم، و اسماعیل، و اسحاق و قُصَیّ و الیاس هستند. همان‌گونه که در دوره محمدی ظاهر شد. و "معنی" به صــورت لوط ظاهر بود، و او جلوه‌ای هماننِد معنا بود. و "باب" به صــورت "حام"

ظاهر بود و او حام بن نوح نیست و دشمن به صورت نمرود بن کوش بن کنعان و وزیرش "خوبال" ظاهر بود.

و خبر داده شده در زمان ابراهیم به نام ابراهیم بن آزر خوانده می‌شد. و اما لوط، پسر-خاله‌ی ابراهیم بود. و اما دعوت لوط، پس آن پیش از ابراهیم بود، سپس ابراهیم در زمان نمرود دعوت کرد. اینچنین اصحاب حقیقت روایت کرده‌اند.

و اما آتش که در آن افکنده شد: پس نزد ما آن آزمون است و آتش سوزاننده نیست.

و این سخن او تعالی در حکایتی از ابراهیم در سخنش به نمرود لعنه الله، پس تعالی فرمود: ﴿آیا ندیدی آن کس را که با ابراهیم درباره‌ی پروردگارش گفتگو کرد، بدان سبب که خدا به او پاد شاهی داده بود؟ آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگار من آن ا ست که زنده می‌کند و می‌میراند. گفت: من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: همانا خدا خورشید را از مشرق می‌آورد، پس تو آن را از مغرب بیاور. پس آن کس که کفر ورزیده بود مبهوت شد. و خدا قوم ظالم را هدایت نمی‌کند﴾.

پس اصحاب حدیث روایت کردند: همانا ابراهیم چون به نمرود گفت: «همانا خدا خور شید را از م شرق می‌آورد، پس تو آن را از مغرب بیاور»، خور شید در همان وقت هنگام سخن او، از مغربش بازگشت. پس این فعل، نمرود را مبهوت ساخت، و آن

همان سخن اوست: ﴿پس آن کس که کفر ورزیده بود مبهوت شد﴾. پس این معجزه‌ای بود که برای آنان آورد.

و اما امر خارق‌العاده پس آن چیزی است که از افکندنشان او را در آتش آشکار ساخت، و اینکه آن آتش بر او سرد و سلامت بود. پس این معجزه است. زیرا "معنی" تعالی ذکره هر گاه بخواهد امر خارق‌العاده‌ای را آشکار کند، در پی آن معجزه‌ای می‌آورد. و همچنین "ا سم" نیز چنین ا ست. و مؤمنان به عجز و معجز ایمان می‌آورند و تسلیم آن دو می‌شوند.

و این سخن او عزوجل: ﴿پس چون شب او را فرا گرفت، ستاره‌ای دید. گفت: این پروردگار من است. پس چون افول کرد، گفت: افول‌کنندگان را دوست ندارم ❁ پس چون ماه را در حال طلوع دید، گفت: این پروردگار من است. پس چون افول کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکرده بود، قطعاً از قوم گمراهان می‌بودم ❁ پس چون خورشید را در حال طلوع دید، گفت: این پروردگار من است، این بزرگ‌تر است. پس چون افول کرد، گفت: ای قوم، همانا من از آنچه شریک می‌سازید بیزارم ❁ همانا من روی خود را به سوی کسی گرداندم که آسمان‌ها و زمین را آفرید، در حالی که حق‌گرا هستم؛ و من از مشرکان نیستم﴾.

پس دریاب، خدایت موفق دارد و در معرفتش دچار فتنه‌ات نسازد. آیا نمی‌دانی که صفت ستاره غیر از صفت ماه است، و همچنین صفت قمر غیر از صفت خورشید است؟ و همانا انوار آنان برخی بر برخی دیگر فزونی دارد؟ و همانا ابراهیم همان محمد است و او "اسم اعظم" که عزتش والاست می باشد؟ و او معلم تمام عالم و پدیدآورنده‌ی آنان است؟ و جز این نیست که این خطاب، از جانب او برخبر داده شده که همان ابراهیم بن آزر در این دوره است واقع شده است. و آن بر وجه ادب آموختن برای ماست تا به وسیله‌ی آن بر معرفت رب تعالی استدلال کنیم. پس ما به یقین برسیم که او به صورت‌های منتقل شونده و نام‌های مختلف ظاهر شد. و پیام این است: پس همان‌گونه که مرا دیدی بر رب استدلال می‌کنم و او را می‌طلبم، پس تو نیز چنین باش. پس عاقل و زیرک باش و او را بطلب و بر معرفتش استدلال کن، زیرا او از تو پوشیده نیست. آگاه باش که همانا الله همان حق مبین است. پس آنچه بدان می‌نگری و آن را مشاهده می‌کنی، همان حق مبین است، همان معبودی که سبحانه گفت: من کردم، من ساختم. و من نمی‌گوید، غیر از "معنی" که عزتش والاست، علی امیرالمؤمنین.

و "اسم" به صورت یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم که عزتش والاست ظاهر شد. و او محمد خالص است، زیرا او از اسماء نُه‌گانه‌ی ذاتیِ منسوب به اسم است که ذکر آن

گذ شت. و او اسرائیل الله ا ست. و درباره‌ی او سبحانه و تعالی در تورات می‌فرماید:

«یعقوب فرزند من و نخست‌زاده‌ی من است».

وَظَهَرَ الْمَعْنَى بِذَاتِهِ وَهُوَ يُوسُفُ عَزَّ إِسْمُهُ لَا بْإِسْمٍ وَلَا بِصِفَةٍ، وَكَانَ الْبَابُ ظَاهِرَاً بِحَامِ الَّذِي تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ، وَالْإِسْمُ ظَاهِرٌ بِشَخْصَيْنِ وَهُمَا: يَعْقُوبُ وَالرَّيَّانُ عَزِيزُ مِصْرَ بْنُ دَوْفَعٍ وَهُوَ صَاحِبُ الْأَهْرَامِ، وَسِيرَتُهُ كَبِيرَةٌ وَمَا أَظْهَرَهُ وَكَانَ لِيَعْقُوبَ أَحَدَ عَشَرَ وَلَدًا كَمَا كَانَ لِعَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَهُوَ الْإِسْمُ أَيْضًا وَإِنْ تَغَيَّرَتْ أَسْمَاؤُهُمْ وَصِفَاتُهُمْ.

وَرَوَتْ طَائِفَةٌ مِنَ الْمُوَحَّدَةِ: "أَنَّ الْبَابَ كَانَ بِنْيَامِينَ أَخَا يُوسُفَ مِنْ يَعْقُوبَ وَرَاحِيلَ، وَكَانَ الضِدُّ ظَاهِرًا بِعِمْلَاقِ الْجَبَّارِ وَوَزِيرِهِ عَمَالِيقَ، وَرَاحِيلُ يُوسُفَ فَهِيَ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ".

وَقَدْ قَالَ الْخُصِيبِيُّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ: إِنَّ الْجُبَّ هُوَ فَاطِمَةُ ابْنَةُ أَسَدٍ أَيْضَاً لِمَوْقِعِ ظُهُورِ الْمَعْنَى مِنْهَا وَمَا ادَّعَوْهُ مِنْ ذَلِكَ، وَبِنْيَامِينَ فَهُوَ جَعْفَرُ الطَّيَّارُ فِي الْقُبَّةِ الْهَاشِمِيَّةِ وَهُوَ الَّذِي طَارَ بِالْمَعْرِفَةِ، وَدَانِيَةُ ابْنَةُ يَعْقُوبَ هِيَ فَاخِتَةُ أُمُّ هَانِيءٍ فِي الْقُبَّةِ الْهَاشِمِيَّةِ، وَأَمَّا الصَّاعُ فَهُوَ شَخْصُ الْبَابِ فِيهِ تُكَالُ عُلُومُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ.

وَمَعْنَى قَوْلِ إِخْوَةِ يُوسُفَ لِيَعْقُوبَ عَزَّعِزُّهُ: ﴿أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾[1] بِسَبَبِ أَنَّ يَعْقُوبَ كَانَ يُعَظِّمُ يُوسُفَ لِمَا ظَهَرَ وَيُقَدِّمُهُ عَلَى إِخْوَتِهِ، وَلَمْ يَقُلْ

[1] سوره یوسف ،آیه۱۲

لِأَوْلَادِهِ: هَذَا هُوَ الْمَعْنَى إِلَهِي وَإِلَهُكُمْ فَاعْبُدُوهُ فَقَالُوا لَهُ أَرْسَلَهُ مَعْنَاهُ: أَيْ أَرْسَلَ لِسَانَهُ مَعَ أَلْسِنَتِنَا. وَالرَاعِي: مَقَامُ الْقُوتِ وَهُوَ الْعِلْمُ.

﴿وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ﴾[١] مَعْنَاهُ: إِنْ كَانَ إِلْهُنَا نَصَحْنَاهُ فِي الْحِفْظِ وَعَرَفْنَاهُ، وَإِنْ كَانَ كَأَحَدِنَا عَرَفْنَاهُ، وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَن يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ ۚ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمْرِهِمْ هَٰذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾[٢] فَهَذَا الْفِعْلُ يَجْرِي كَالْفِعْلِ الَّذِي فَعَلَهُ فِي الْقُبَّةِ الْهَاشِمِيَّةِ مِنْ إِظْهَارِهِ الرَّمَدَ وَمَجِيئِهِ إِلَى الرَّسُولِ حَتَّى تَفَلَ فِي عَيْنَيْهِ، وَكَالضَّرْبَةِ فِي يَوْمِ عَمْرِو بْنِ وُدٍّ الْعَامِرِيِّ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ مِنَ الْعَجْزِ الَّذِي أَظْهَرَهُ الْمَوْلَى، وَهُوَ مُعْجِزٌ عِنْدَ أَهْلِ الْحَقِيقَةِ وَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْأَسْبَاطِ الَّذِينَ أَظْهَرَهُمْ بِالْأُخُوَّةِ هُمْ: حُجَجُ الْمَعْنَى وَمَوَاقِعُ تَلْبِيسَاتِهِ عَلَى الْعَالَمِ، فَاعْلَمْ ذَلِكَ وَتَدَبَّرْهُ تَجِدُهُ كَذَلِكَ وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُ ۖ قَالَ يَا بُشْرَىٰ هَٰذَا غُلَامٌ ۚ وَأَسَرُّوهُ بِضَاعَةً ۚ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾[٣].

فَالدَّلْوُ هُنَا: هُوَ إِثْبَاتُ الْحُجَّةِ كَمَا يُقَالُ: أَدْلَى فُلَانٌ بِحُجَّتِهِ وَ كَذَلِكَ يُقَالُ لِلْمُتَكَلِّمِ بَيْنَ الْجَمَاعَةِ: أَدْلِ دَلْوَكَ فِي الدِلَاءِ، أَيْ بَيِّنْ كَلَامَكَ وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَجَاءُوا عَلَىٰ قَمِيصِهِ بِدَمٍ

---

[١] سوره يوسف ،آيه ١١
[٢] سوره يوسف ،آيه١٥
[٣] سوره يوسف ،آيه ١٩

كَذِبٍ ۚ قَالَ بَلْ سَــوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُــكُمْ أَمْرًا ۖ فَصَــبْرٌ جَمِيلٌ ۖ وَاللَّهُ الْمُسْــتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾[١].

فَالْقُمْصَانُ عِنْدِي ثَلَاثَةٌ:

أَحَدُهُمَا: هَـذَا الْقَمِيصُ وَهُـوَ ظُهُورُهُ كَالْبَشَـرِ وَالدَّمُ الْكَذِبُ قَوْلُهُمْ بِأَنَّ يُوسُفَ بَشَرٌ كَهُمْ.

وَالثَّانِي: قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى: ﴿وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِن دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ ۚ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَن يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾[٢].

يَعْنِي زَلِيخَةَ وَهِيَ فِي هَذِهِ الْقُبَّةِ الْهَاشِمِيَّةِ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ الْخَثْعَمِيَّةِ عَلَيهَا السَلامُ وَذَلِكَ أَنَّ زُلَيْخَةَ أَرَادَتْ أَنْ تَأْخُذَ عِلْمَ اللهِ بِغَيْرِ وَاسِطَةٍ فَقَدَتْ الْقَمِيصَ، وَهُوَ فِي لُغَةِ الْعَرَبِ نَفْسُ الشَّيْءِ، قَالَ الشَّاعِرُ:

وَإِنْ تَكُ قَدْ سَاءَتْكِ مِنِّي خَلِيقَةٌ ... فَسُلِّي ثِيَابِي مِنْ ثِيَابِكِ تَنْسَلِي

أَيْ: خَلِّصِي قَلْبِي مِنْ قَلْبِكِ وَقَالَ آخَرُ:

فَشَكَكْتُ بِالرُّمحِ الْأَصَـمِّ ثِيَابُهُ ... لَيْسَ الْكَرِيمُ عَلَى الْقَنَا بِمُحَرَّمِ

يُؤَيِّدُهُ قَوْلُ اللهِ تَعَالَى: ﴿وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ﴾[٣] أَيْ قَلْبَكَ، وَهَذَا خِطَابُ الرَّسُــولِ لِلْمُنَبَّأِ، وَقَالَ تَعَالَى: ﴿وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَن نَّفْسِهِ﴾[٤].

---

[١] سوره يوسف ،آيه١٨

[٢] سوره يوسف،آيه٢٥

[٣] سوره مدثر،آيه۴

[٤] سوره يوسف،٢٣

وَأَمَّا الْمُرَاوَدَةُ وَقَوْلُهُ لَهَا: ﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ ۖ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ﴾[1] فَمَعْنَاهُ: إِشَارَةٌ إِلَى سَيِّدِهِ وَهُوَ الْمِيمُ اللَّهُ رَبَّانِيٌّ وَقَدْ نَصَبْتُهُ لِلدَّعْوَةِ فَخُذِي مَعْرِفَتِي مِنْهُ.

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ ۖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَن رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ ۚ كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ ۚ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾[2].

و «معنی» به ذات خود ظاهر گشت و او یوسف است، نه به اسمی و نه به صفتی. و «باب» به شخص حام که پیشتر ذکر شد، ظاهر بود. و «اسم» به دو شخص ظاهر بود و آن دو: یعقوب و ریّان عزیز مصر فرزند دوفع بودند، و ریّان صاحب اهرام مصر است، و سیرت او بزرگ است و آنچه آشکار ساخت. و یعقوب را یازده پسر بود، همانگونه که عبدالمطلب را بود، وعبدالمطلب نیز «اسم» است، هرچند نام‌ها و صفات شان تغییر کرده باشد.

و طایفه‌ای از موحدین روایت کرده‌اند: «که "باب" همانا بنیامین، برادر یوسف از پدری یعقوب و مادری راحیل بود. ونیروی مخالف به صورت عِملاقِ جبار و وزیرش عمالیق ظاهر بود. و راحیل مادر یوسف، همانا فاطمه بنت اسد است.»

و خُصَیبی قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ گفته است: که **آن چاه نیز همان فاطمه ابنة اسد است، به دلیل جایگاه ظهور «معنی» از او و آنچه در این باره ادعا کرده‌اند** یا به آن معتقدند. و بنیامین،

---

[1] سوره یوسف ،آیه۲۳

[2] سوره یوسف ،آیه۲۴

همانا جعفر طیار در «قبة هاشمیه» است و اوست که با معرفت پرواز کرد. و دانیه دختر یعقوب، همانا فاخته ام هانی در «قبة هاشـمیه» اسـت. و اما پیمانه همانا شـخصِ «باب» است که علوم خداوند عَزَّوَجَلَّ با آن پیمانه می‌شود.

و معنای گفتار برادران یوسـف به یعقوب عَزَّعِزَّهُ: ﴿او را فردا با ما بفرسـت تا بگردد و بازی کند و ما به خوبی نگهبان او خواهیم بود﴾ بدین سبب بود که یعقوب، یوسف را به خاطر آنچه از معنی ظاهر کرده بود، بزرگ می‌داشـت و او را بر برادرانش مقدم می‌شـمرد. و به فرزندانش نگفت: «این همان "معنی" اسـت، معبود من و معبود شما، پس او را بپرستید.» پس به او گفتند «او را بفرست» معنایش این است: یعنی زبان او را با زبان‌های ما بفرست تا هم‌سخن شویم. و چراگاه: مقام خوراک روحانی است و آن همان «عِلم» است.

﴿و ما خیرخواه او خواهیم بود﴾ معنایش این اسـت: اگر او معبود ما باشـد، او را در حفظ اسرار نصیحت کرده و او را می‌شناسیم، و اگر مانند یکی از ما باشد باز هم او را می‌شناسیم. و گفتار خداوند تعالی: ﴿پس چون او را بردند و هم‌داستان شدند که او را در نهانخانه چاه بیفکنند، به او وحی کردیم که قطعاً آنان را از این کارشـان آگاه خواهی سـاخت، در حالی که آنان درنمی‌یابند﴾، این فعل همانند فعلی اسـت که او در «قبة هاشـمیه» انجام داد، از قبیل آشـکار سـاختن درد چشـم و آمدنش نزد رسـول تا در

چ شمانش آب دهان انداخت، و مانند تجلی قدرت در روز نبرد با عمرو بن ود عامری و امثال آن از عجزی که مولا آ شکار ساخت، و این عجز ظاهری نزد اهل حقیقت امری شگفت است. و آنان نمی‌دانند که این نوادگان که آنان را در قالب برادری آشکار ساخت، **همانا «حجت‌های معنی» و جایگاه‌های «تلبیسات» او بر جهانیان هستند**. پس این را بدان و در آن تدبر کن که آن را چنین خواهی یافت. و گفتار خداوند عَزَّوَجَلَّ: ﴿و کاروانی آمد و آب‌آور خود را فرستادند، پس دلو خود را فرو انداخت؛ گفت: مژده باد! این پسری است. و او را به عنوان کالایی پنهان داشتند، و خدا به آنچه می‌کردند آگاه بود﴾.

پس سطل در اینجا: همان اثبات حجت است، چنانکه گفته می‌شود: فلانی حجت خود را اقامه کرد. و همچنین به کسی که در میان جمعی سخن می‌گوید، گفته می‌شود: دلو خود را در میان دلوها بینداز، به معنای: کلام خود را بیان کن. و گفتار خداوند تعالی: ﴿و پیراهنش را آغشته به خونی دروغین آوردند؛ یعقوب گفت: بلکه نفس شما کاری را برایتان آراسته است. پس صبری زیبا لازم است، و خدا بر آنچه توصیف می‌کنید، یاری‌دهنده است﴾.

پس پیراهن‌ها نزد من سه تا هستند:

اولی: همین پیراهن است و آن، ظهور یوسف به صورت بشر است؛ و «خون دروغین» همان گفتار آنان است که یوسف بشری مانند آنهاست.

و دومی: گفتار خداوند سبحانه و تعالی: ﴿و هر دو به سوی در شتافتند و آن زن پیراهن او را از پشت درید، و شوهر او را نزد در یافتند. زن گفت: سزای کسی که قصد بدی به خانواده‌ات داشته باشد، چیست، جز اینکه زندانی شود یا عذابی دردناک ببیند؟﴾.

مقصود از آن زن، زلیخا است و او در این «قبة هاشمیه» همان اسماء بنت عمیس خثعمیه عَلَیها السَلَامُ است. و این بدان سبب بود که زلیخا می‌خواست علم خدا را بدون واسطه باب بگیرد، پس پیراهن را درید، وپیراهن در لغت عرب به معنای خودِ ذات است. شاعر گفته است:

وَإِنْ تَكُ قَدْ سَاءَتْكِ مِنِّي خَلِيقَةٌ فَسُلِّي ثِيَابِي مِنْ ثِيَابِكِ تَنْسَلِي

یعنی: اگر خویی از من تو را آزرده است، جامه‌ام را از جامه‌ات جدا کن تا جدا شود

یعنی: قلب مرا از قلب خود رها کن. و دیگری گفته:

فَشَكَكْتُ بِالرُّمْحِ الْأَصَمِّ ثِيَابُهُ. لَيْسَ الْكَرِيمُ عَلَى الْقَنَا بِمُحَرَّمِ

(یعنی: با نیزه سخت، جامه‌اش (قلبش) را شکافتم...)

و این را گفتار خداوند تعالی تأیید می‌کند: ﴿و لباســت را پاک کن﴾ یعنی قلبت را. و این خطاب پیامبر به خبرگیرنده اســت. و خداوند تعالی فرمود: ﴿و آن زنی که او یوسف در خانه‌اش بود، از او کام خواست﴾.

و اما مراوده و گفتار یوســف به زن: ﴿گفت: پناه بر خدا! او پروردگار من اســت که جایگاه مرا نیکو داشته﴾، معنایش این است: اشاره‌ای است به «سید» او که همان محمد اســت. که می‌گوید« خداوند مرا تربیت‌یافته الهی قرار داد و من محمد را برای دعوت منصوب کردم، پس معرفت مرا از او بگیر.»

و گفتار خداوند تعالی: ﴿و همانا آن زن آهنگ او کرد، و یوســف نیز آهنگ او می‌کرد، اگر برهان پروردگارش را ندیده بود. چنین کردیم تا بدی و پلیدی را از او دور سازیم، چرا که او از بندگان مخلص ما بود﴾.

فَهُوَ مَا ذَكَرْنَاهُ كَوْنُهَا هَمَّتْ أَنْ تَأْخُذَ مَعْرِفَةَ اللهِّ بِغَيْرِ وَاسِــطَةٍ مِنْ بَابٍ وَلَا حِجَابٍ وَهَمَّ بِهَا: أَرْشَــدَهَا إِلَى الحِجَابِ لَوْلَا أَنْ رَءَا بُرْهَانَ رَبِّهِ: وَهُوَ الحُجَّةُ لِأَنَّ الْبُرْهَانَ إِقَامَةُ الدَّلِيلِ عَلَى الْمَعْرِفَةِ وَالْبُرْهَانُ إِشَارَةٌ إِلَيْهَا وَهُوَ مَا ذَكَرْنَاهُ.

وَأَمَّا الْقَمِيصُ الثَّالِثُ: فَهَوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿اذْهَـبُوا بِقَمِـيصِي هَـٰذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ﴾[۱] وَهُوَ قَمِيصُ الذَّاتِ وَظُهُورُهُ بِالصُّورَةِ الْيُوسُفِيَّةِ لِمَا ظَنُّوا

---

[۱] سوره یوسف ،آیه۹۳

أَنَّهُ مَعْنَى مِثْلِيٌّ، فَا شْتبَهَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ فَكَانَ ظُهُورُهُ بِالـ صُّورَةِ الْيُو سُفِيَّةِ وَهِيَ الـ سَّبْعُ ذَوَائِبَ الَّتِي أَظْهَرَ هَا وَلَمْ يَظْهَرْ بِمِثْلِهَا فِيمَا تَقَدَّمَ وَلَا فِيمَا بَعْدُ فَقَالَ: إِذْهَبُوا إِلَى يَعْقُوبَ فِي طَلَبِ الْحَقِيقَةِ مِنْهُ فَإِنَّكُمْ تَأْتُونَ مِنْ عِنْدِهِ مُبْصِـــرِينَ بِغَيْرِ شَكٍّ فِي مَعْرِفَتِي، فَتُصَرِّحُون بِالدَّعْوَةِ عَلَى بَصِيرَةٍ.

وَأَمَّا الْبَشِيرُ الَّذِي جَاءَ بِالْقَمِيصِ فِي ظَاهِرِ الْأَمْرِ: فَهُوَ أَحَدُ أَ شْخَاصِ يَعْقُوبَ لِأَنَّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ بَيْنَ الْمَعْنَى وَحِجَابِهِ وَاسِطَةٌ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْهُ، وَلَوْ كَانَ ذَلِكَ لَكَانَ الْبَشِيرُ أَفْضَلُ مِنْ يَعْقُوبَ، بَلْ هُوَ مِنْ أَشْخَاصِ الْإِسْمِ عَزَّعَزُّهُ.

وَقَدْ وَرَدَ فِيهِ وَجْهَانِ:

فَقَالَتْ طَائِفَةٌ: إِنَّ الْبَشِيرَ كَانَ رُوبِيلُ بْنُ يَعْقُوبَ، لِأَنَّهُ كَانَ أَكْبَرَ أَوْلَادِهِ

وَطَائِفَةٌ قَالَتْ: كَانَ الْبَشِيرُ يَهُوذَا بْنُ يَعْقُوبَ، لِأَنَّ الْكَبِيرَ قَالَ: فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ.

وَأَما الْقَمِيصُ: فَهُوَ عِنْدَ أَهْلِ الظَّاهِرِ قَمِيصُ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ الَّذِي أَنْزَلَهُ اللهُ مِنَ الْجَنَّةِ وَأَلْبَسَهُ إِيَّاهُ حِينَ طُرِحَ فِي النَّارِ، فَكَانَتِ النَّارُ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا وَلَوْلَا خَوْفُ الْإِطَالَةِ فَيَنْقَطِعُ مَا أَوْرَدْتُهُ مِنْ هَذِهِ السِيَاقَةِ لَذَكَرْتُ صُوَرًا مِنْ بَاطِنِ هَذِهِ السُّورَةِ لَكِنِّي قَدْ سِقْتُ تَفْسِيرَهَا عَلَى كَمَالِهَا فِي الْبَابِ الثَّانِيَ عَشَـرَ وَأَنْتَ بِعَوْنِ اللهِ تَقِفُ عَلَيْهِ.

وَظَهَرَ الْإِسْـمُ بِمُوسَـى وَهَارُونَ، وَهُمَا مِيمٌ مَحْضٌ، لِأَنَّهُمَا مِنْ أَسْـمَائِهِ التِّسْـعَةِ الذَّاتِيَّةِ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا وَظَهَرَ فِي هَذِهِ الْقُبَّةِ الْمُوسَوِيَّةِ بِخَمْسَةِ أَشْخَاصٍ: بِمُوسَى وَهَارُونَ وَشُبَّرٍ وَشُبَيْرٍ وَمُشْبَرٍ.

ظَهَرَ الْمَعْنَى عَزَّوَجَلَّ بِالذَّاتِ بِيُوشَـعَ بْنِ نُونٍ عَزَّوَجَلَّ وَكَانَ الْبَابُ ظَاهِراً بِدَانٍ وَالْمُنَبأُ ظَاهِرٌ بِمُوسَى بْنِ أَشْيَمَ وَكَانَ الضِدُّ ظَاهِرًا بِفِرْعَوْنِ مِصْـرَ لَعَنَهُ اللهُ وَهُوَ الْوَلِيدُ بْنُ مُصْعَبٍ وَمِنْ أَشْخَاصِهِ: قَارُونُ وَهَامَانُ وَهُوَ السَّامِرِيُّ وَالْعِجْلُ وَهُوَ الْأَوَّلُ فِي هَذِهِ الْقُبَّةِ الْهَاشِمِيَّةِ، وَقَدْ ذَكَرْتُ لَكَ فِي بَدْءِ كَلَامِي أَنَّ الخِطَابَ وَالْأَمْرَ وَالنَّهْيَ فِي كُلِّ ظُهُورٍ وَكُلِّ دَعْوَةٍ وَمَلِيَّةٍ إِنَّمَا هُوَ وَاقِعٌ بِالْمُنْبَأِ وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِـعَ مِن قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ﴾[١].

فَالْمَرَاضِعُ: الدَّعْوَةُ، لِأَنَّهَا حَيَاةُ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا يَتَغَذَّوْنَ بِهِ مِنْ عِلْمِ تَوْحِيدِ اللهِ وَمَعْرِفَتِهِ، وَلَمْ يَكُنْ السَّيِّدُ مُوسَى عَزَّوَجَلَّ أَذِنَ لِلْمِنبَاَ بِنَشْرِ الدَّعْوَةِ وَإِذَاعَتِهَا فِي الْمُؤْمِنِينَ وَهُوَ الرَّضَاعُ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْهِ بِقَوْلِهِ: ﴿وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِـعَ مِن قَبْلُ﴾ وَأَمَّا قَوْلُهُ: ﴿وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَٰذَا مِن شِيعَتِهِ وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ ۖ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِن شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ ۖ قَالَ هَٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ ۖ إِنَّهُ

[١] سوره قصص،آيه١٢

عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ﴾[١] يَعْنِي بِهِ الْقِبْطِيَّ حِينَ وَكَزَهُ مُوسَى فَقَتَلَهُ فَقَالَ مُوسَى: ﴿هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾.

أَيْ عَمَلُكَ أَوْرَدَكَ هَذَا الْمَوْرِدَ يَا شِيطَانُ، فَإِنْ قَالَ الْخَصْمُ: اللهُ يَشْهَدُ عَلَى مُوسَى أَنَّهُ قَتَلَ الْقِبْطِيَّ، وَمُوسَى شَهِدَ عَلَى نَفْسِهِ بِذَلِكَ كَانَ الْجَوَابُ: إِنَّ الْخِطَابَ وَاقِعُ عَلَى مُوسَى بْنِ أَشْيَمَ الَّذِي هُوَ الْمُنَبَأُ.

وَمَعْنَى قَوْلِهِ جَلَّ مِنْ قَائِلٍ حِكَايَةً عَنْ مُوسَى عَزَّعَزَّهُ لِابْنَتَيْ شُعَيْبٍ ﴿وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِن دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ ۖ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا﴾[٢] وَجَوَابُهُمَا لَهُ: ﴿قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصْدِرَ الرِّعَاءُ ۖ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ﴾[٣] مَعْنَاهُ: لَا نَتَكَلَّمْ بِأَمْرِ اللهِ وَلَا نُذِيعُهُ أَمْرًا بِالتَّقِيَّةِ.

وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿فَسَقَىٰ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾[٤] فَمَعْنَى سَقَى لَهُمَا أَيْ هُوَ الَّذِي عَلَمَهُمَا فَسَقَاهُمَا وَرَوَاهُمَا بِالْعِلْمِ، وَقَوْلُهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى: ﴿ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَى الظِّلِّ﴾ فَالظِّلُّ هُوَ الْمَعْنَى فِي هَذَا الْمَوْضِعِ وَإِلَيْهِ يَرْجِعُ مُوسَى وَهُوَ السَّيِّدُ الْإِسْمُ عَزَّعَزَّهُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ لَا الْمُنَبَأُ.

---

[١] سوره قصص،آیه١٥
[٢] سوره قصص،آیه٢٣
[٣] سوره قصص،آیه٢٣
[٤] سوره قصص،آیه٢٤

پس تفسیر آیه همان است که ذکر کردیم، مبنی بر اینکه زلیخا قصد کرد که معرفت الله را بدون واسـطه، نه از طریق «باب» و نه «حجاب»، دریافت کند. و یوسـف قصـد به او کرد: یعنی او را به سـوی «حجاب» ارشـاد کرد. ﴿اگر برهان پروردگارش را ندیده بود﴾: و آن «حجت» ا ست، زیرا «برهان» همانا اقامه دلیل بر معرفت ا ست و «برهان» اشاره‌ای به حجت است و آن همان است که ذکر کردیم.

و اما پیراهن سـوم: همان گفتار خداوند تعالی اسـت: ﴿این پیراهن مرا ببرید و آن را بر چهره پدرم بیفکنید تا بینا شـود، و همه خانواده خود را نزد من آورید﴾. و آن «پیراهن ذات» و ظهور معنی به «صـورت یوسـفی» اسـت؛ زیرا آنان گمان کردند که او «معنی» مِثلی ا ست، و این امر بر آنان مـشتبه شد. پس ظهور او به « صورت یو سفی» بود و آن همان «هفت گیسو» است که آشکار ساخت و نه در گذشته و نه در آینده، مانند آن ظاهر نـشده بود. پس گفت: به سوی یعقوب بروید و حقیقت را از او بطلبید، که همانا از نزد او «بینا» باز خواهید گشـت، بدون هیچ شـکی در معرفت من. پس آنگاه دعوت را با بصیرت آشکارا بیان خواهید کرد.

و اما «بـشیر» یا مژده‌آور که پیراهن را در ظاهر امر آورد: او یکی از تجلیات یعقوب بود؛ **زیرا جایز نیسـت که میان «معنی» و «حجاب» او، واسـطه‌ای نزدیک‌تر از خودِ حجاب**

وجود داشته باشد، و اگر چنین می‌بود، هرآینه «بشیر» از یعقوب برتر می‌بود. بلکه بشیر از اشخاصِ اسم عَزَّعَزَّهُ است.

و در این باره دو نظر وارد شده است:

طایفه‌ای گفته‌اند: «بشـیر» همانا «روبیل» پسرـ یعقوب بود، زیرا او بزرگترین فرزندش بود.

و طایفه‌ای گفته‌اند: «بشیر» همانا «یهوذا» پسر یعقوب بود، زیرا آن برادر بزرگتر گفت: «من هرگز از این سرزمین حرکت نمی‌کنم تا پدرم به من اجازه دهد یا خدا درباره من داوری کند و او بهترین داوران است.»

و اما پیراهن از دیدگاه دیگر: نزد «اهل ظاهر» همان پیراهن ابراهیم خلیل اســت که خداوند آن را از بهشت نازل کرد و هنگامی که در آتش افکنده شد، آن را بر او پوشانید، پس آتش بر او سرد و سلامت شد. و اگر بیم طولانی شدن کلام نبود که آنچه را از این دنباله ســخن آورده‌ام قطع کند، هرآینه تصــاویری از باطن این ســوره را ذکر می‌کردم، لکن من تفســیر کامل آن را در باب دوازدهم آورده‌ام و تو به یاری خداوند بر آن آگاه خواهی شد.

و «اسم» به صورت موسی و هارون ظاهر گشت، و آن دو تجلی خالص محمد هستند، زیرا آن دو از نام‌های نُه‌گانه ذاتی او هستند که ذکر کردیم. و اسم در این گنبد موسوی به پنج شخص ظاهر شد: به موسی، هارون، شُبَّر، شُبَیْر و مُشْبَر.

«معنی» عَزَّعَزَّهُ به ذات خود، به صورت یوشع بن نون عَزَّعَزَّهُ ظاهر گشت. و «باب» به صورت «دان» ظاهر بود. و «مُنبَأ» به صورت موسی بن اَشیَم ظاهر بود. و نیروی مخالف به صورت فرعون مصر ـ لَعَنَهُ اللهُ ظاهر بود و او ولید بن مُصعَب است. و از «اشخاص» تجلیات ضد: قارون و هامان هستند، و هامان همان سامری است، و گوساله؛ و او همان اولی در این «قبة هاشمیه» است. و در ابتدای کلامم برایت ذکر کردم که همانا خطاب، امر و نهی در هر ظهور و هر دعوت و آیین، فقط بر «مُنبَأ» واقع می شود. و گفتار خداوند تعالی: ﴿و ما از پیش، دایگان را بر او حرام کرده بودیم. پس خواهرش گفت: آیا شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که او را برایتان سرپرستی کنند و خیرخواه او باشند؟﴾.

پس دایگان: همان «دعوت» است؛ زیرا دعوت مایه حیات مؤمنان است به واسطه آنچه از علم توحید خدا و معرفتش تغذیه می‌کنند. و «سید موسی» عَزَّعَزَّهُ به «مُنبَأ» اجازه نشر دعوت و اعلان آن در میان مؤمنان را نداده بود، و این همان شیرخوارگی است که با گفتار او ﴿و ما از پیش، دایگان را بر او حرام کرده بودیم﴾ بر او حرام شد.

و اما گفتار او: ﴿و به هنگام غفلت اهل شهر، وارد آن شد. پس دو مرد را در آنجا یافت که با هم می‌جنگیدند؛ این یک از پیروان او بود و آن یک از دشـــمنانش. پس آن کس که از پیروانش بود، بر ضد کسی که از د شمنانش بود، از او یاری خوا ست. پس مو سی م شتی به او زد و او را کُ شت. مو سی گفت: این از عمل شیطان بود؛ همانا او د شمنی گمراه‌کننده و آ شکار ا ست﴾ مقصودش آن «قبطی» ا ست هنگامی که مو سی مشتی به او زد و او را کُشت، پس موسی گفت: ﴿این از عمل شیطان بود﴾.

یعنی: ای شیطان، عمل تو، تو را به این مهلکه کشاند. پس اگر مخالف بگوید: «خداوند بر مو سی شهادت می‌دهد که او قبطی را کشت، و مو سی نیز خود بر این امر شهادت داد»، جواب این ا ست: همانا خطاب بر «مو سی بن اَ شیَم» که همان «مُنبَأ» ا ست، واقع شده است.

و معنای گفتار خداوند در حکایت از موسی عَلَیْهِ‌السَّلَامُ به دو دختر شعیب: ﴿و چون به آب مَدیَن رسید، گروهی از مردم را بر آن یافت که دام‌های خود را آب می‌دادند و پشت سر آنان دو زن را یافت که گو سفندان خود را دور می‌کردند. گفت: کار شما چیست؟﴾ و جواب آن دو به او: ﴿گفتند: ما آب نمی‌دهیم تا چوپانان بازگردند، و پدر ما پیری کهنســال اســت﴾ معنایش این اســت: ما به امر خدا ســخن نمی‌گوییم و آن را فاش نمی‌کنیم، به عنوان امری برای «تقیه».

و گفتار خداوند ﷻ: ﴿پس مو سی گو سفندانشان را آب داد، سپس به سوی سایه بازگشت و گفت: پروردگارا! همانا من به هر خیری که به سویم نازل کنی، نیازمندم﴾. پس معنای «آب داد برای آن دو» (فَسَقَىٰ لَهُمَا) یعنی او بود که آن دو را تعلیم داد، پس آنان را از علم سیراب کرد و معرفت بخشید. و گفتار خداوند سبحانه و تعالی: ﴿سپس به سوی سایه بازگشت﴾، سایه در اینجا همان «معنی» است، و مو سی به سوی او بازمی‌گردد، و موسی در اینجا همان «سید اسم» عَزَّعِزُّهُ است، نه «مُنبَأ».

[۳۶۳] لِقَوْلِ الْمَوْلَى الصَّادِقِ عَزَّعِزُّهُ: "الظِلُّ هاهُنَا الْمَعْنَى وَإِلَيْهِ رَجَعَ الْإِسْمُ عَزَّعِزُّهُ" فَرَجَعَ مُوسَى هَذَا إِلَى مَعْنَاهُ.

وَقَوْلُهُ: ﴿رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾[۱] دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ الْإِسْمَ عَزَّعِزُّهُ رَجَعَ إِلَى مَعْنَاهُ وَهُوَ الْمُفْتَقِرُ إِلَيْهِ وَذَلِكَ أَنَّ صَفْرَاءَ وَأُخْتَهَا صَفِيرَاءُ اِبْنَتَا السَيِّدِ شُعَيْبٍ عَزَّعِزُّهُ شَاهَدَتَا مِنْ مُوسَى الْمُعْجِزَ الْبَاهِرَ.

وَمَا رَوَاهُ أَهْلُ الظَّاهِرِ عَنْ الْحَجَرِ الَّذِي كَانَ عَلَى الْبِئْرِ: لَمْ يَكُنْ يَقْلَعُهُ إِلَّا أَرْبَعِينَ رَجُلًا، فَقَلَعَهُ السَيِّدُ مُوسَى عَزَّعِزُّهُ بِيدَهْ وَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ أَعَادَهُ، فَادَّعَتَا فِيهِ الْمَعْنَوِيَّةَ، فَعَلِمَ مُوسَى عَزَّعِزُّهُ ذَلِكَ مِنْهُمَا فَقَالَ: ﴿رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾ مَعْنَاهُ: مَا أَنَا ذَلِكَ الْمَعْبُودُ، بَلْ الْمَعْنَى غَيْرِي هُوَ الَّذِي أَبْدَانِي وَكَوَّنَنِي وَأَنَا الْفَقِيرُ إِلَيْهِ.

---

[۱] سوره قصص،آیه۲۴

وَكُلُّ ظِلٍّ فِي كِتَابِ اللهِ تَعَالَى مَحْمُودٌ إِلَّا قَوْلَهُ: ﴿انطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ ۞ لَّا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ﴾[1] فَهَذَا الظِلُّ مَذْمُومٌ وَهُوَ شَخْصُ الثَّانِي لَعَنَهُ اللهُ، وَظِلٌّ آخَرُ: وَهو قَوْلُهُ تَعَالَى فِي سُورَةِ الْوَاقِعَةِ: ﴿وَظِلٍّ مِّن يَحْمُومٍ ۞ لَّا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ ۞ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَٰلِكَ مُتْرَفِينَ ۞ وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ ۞ وَكَانُوا يَقُولُونَ أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ۞ أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ﴾[2] وَهُوَ عَلَى وَجْهِ الذَمِّ لِأَصْحَابِ الشِّمَالِ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ تَعَالَى حِكَايَةً عَنْ مُوسَى: ﴿قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَىٰ﴾[3] فَالْغَنَمُ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ، وَمُوسَى عَزَّوَجَلَّ يَرْعَاهُمْ وَيَحْفَظُهُمْ قَوْلًا وَفِعْلًا، وَقَوْلُهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى فِي حَقِّ مُوسَى عَزَّوَجَلَّ: ﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِن جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مَنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ﴾[4].

بنا بر گفتار مولای صادق عَزَّوَجَلَّ: «"ظل" (سایه) در اینجا معنی است و اسم عَزَّوَجَلَّ به سوی او بازگشت.» پس این موسی به «معنای» خود بازگشت.

و گفتار او: ﴿پروردگارا! همانا من به هر خیری که به سویم نازل کنی، نیازمندم﴾دلیلی است بر اینکه «اسم» عَزَّوَجَلَّ به «معنای» خود بازگشت و اوست که نیازمند به اوست.

---

[1] سوره مرسلات،آیه۳۰و۳۱

[2] سوره واقعه،آیه۴۳-۴۸

[3] سوره طه،آیه۱۸

[4] سوره قصص،آیه ۲۹

و این بدان سبب است که صفراء و خواهرش صفیرَاء، دو دختر سید شعیب عزعِزّهُ، آن معجزه آشکار را از موسی مشاهده کردند.

و آنچه «اهل ظاهر» روایت کرده‌اند درباره سنگی که بر دهانه چاه بود: که آن را جز چهل مرد نمی‌توانستند از جا بکنند، پس سید موسی عَزّعَزّهُ با دست خود آن را از جا کند و گوسفندان را آب داد، سپس سنگ را بازگرداند. پس آن دو دختر در مورد او ادعای «مَعنَویّت» کردند. پس موسی عَزّعَزّهُ این ادعا را از آن دو دریافت، پس گفت: ﴿پروردگارا! همانا من به هر خیری که به سویم نازل کنی، نیازمندم﴾ معنایش این است: من آن معبود نیستم، بلکه «معنی» غیر از من است، او ست که مرا پدید آورد و هستی بخشید و من نیازمند به او هستم.

و هر «ظل» در کتاب الله تعالی ستوده است، مگر گفتار او: ﴿بروید به سوی سایه‌ای سه شاخه ❁ نه سایه‌بخش است و نه از سوزش شعله باز می‌دارد﴾. پس این «ظل» نکوهیده است و آن شخصِ دومی است لَعَنَهُ اللهُ. و سایه‌ای دیگر: و آن گفتار خداوند تعالی در سوره واقعه است: ﴿و سایه‌ای از دود سیاه ❁ نه سرد و نه خوش ❁ آنان پیش از این در ناز و نعمت بودند ❁ و بر گناه بزرگ پافشاری می‌کردند ❁ و می‌گفتند: آیا چون مردیم و خاک و استخوان شدیم، آیا واقعاً برانگیخته می شویم؟ ❁ یا پدران نخستین ما؟﴾. و آن نیز در جهت نکوهش اصحاب شمال است.

و اما گفتار خداوند تعالی در حکایت از موسی: ﴿گفت: این عصای من است، بر آن تکیه می‌کنم و با آن برای گوسفندانم برگ می‌تکانم و مرا در آن نیازهای دیگری نیز هست﴾، پس گوسفندان همان مؤمنان هستند، و موسی عزعِزّهُ آنان را در گفتار و کردار سرپرستی و حفظ می‌کند. و گفتار خداوند سبحانه و تعالی در حق موسی عزعِزّهُ: ﴿پس چون موسی آن مدت را به پایان رسانید و با خانواده‌اش به سوی مصر روان شد، از جانب طور آتشی احساس کرد. به خانواده‌اش گفت: درنگ کنید که من آتشی احساس کردم، شاید خبری از آن برایتان بیاورم یا پاره‌ای آتش تا خود را گرم کنید﴾.

[٣٦٤] فَقَدْ رُوِيَ أَنَّ هَذِهِ النَّارَ هِيَ الْإِسْمُ هَاهُنَا وَالَّذِي آنَسَ هُوَ مُوسَى بْنُ أَشْيَمَ عَلَيْهِ السَلَامُ الْمُنبَأُ وَقَدْ قَالَ شَيْخُنَا سَيِّدُنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الْخَصِيبِيُّ نَضَّرَ اللهُ وَجْهَهُ فِي قَصِيدَتِهِ:

مَتَى فِي النَّارِ مُنْضَرِجًا تَرَانِي ... يُقَلِّبُنِي النَّجَاشِي أَوْ سَطِيحُ

وَوَجْهٌ آخَرُ: إِنَّ الشَّجَرَةَ هِيَ الْإِسْمُ وَالنَّارُ الَّتِي أَنِسَ مِنْهَا: هِيَ الْمَعْنَى عَزَّ عِزُّهُ وَوَجْهٌ آخَرُ وَهُوَ أَعْلَى مِمَّا تَقَدَّمَ: إِنَّ الشَّجَرَةَ الَّتِي خَرَجَتْ مِنْهَا النَّارُ هِيَ ذَاتُ الْمَعْنَى جَلَّتْ قُدْرَتُهُ وَهِيَ لَا تُشْبِهُ الذَّوَاتِ وَإِلَيْهَا آنَسَ مُوسَى الَّذِي هُوَ الْإِسْمُ، وَلَا يَأْنَسُ مِثْلُهُ إِلَّا إِلَى الْمَعْنَى الْحَقِّ تَعَالَى، وَهَذِهِ رِوَايَةُ السَيِّدِ أَبِي عَبْدِ اللهِ الْخَصِيبِيِّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ الَّذِي هُوَ فَقِيهُنَا.

وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِن شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَن يَا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾[1].

فَهُوَ الْبَابُ كَمَا قَالَ شَيْخُنَا شَرَّفَ اللَّهُ مَقَامَهُ أَنَّهُ مِنَ الْحُرُوفِ الْيَاءُ.

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ﴾ وَهُوَ الْيَتِيمُ الْأَكْبَرُ الْمِقْدَادُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْخِطَابُ عَلَى هَذَا الْوَجْهِ فَهُوَ الْمُنبَأُ.

وَأَمَّا مَا رَوَاهُ أَهْلُ الظَّاهِرِ عَنْ مُوسَى: أَنَّهُ كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ أَرْبَعُونَ مِيلًا فَظَنَّ أَنَّهَا قَرِيبَةٌ مِنْهُ، فَلَمَّا سَارَ إِلَيْهَا قَالَتْ لَهُ صَفْرَاءُ: عَلَى مَنْ تُخَلِّفُنِي يَا مُوسِي وَتَمْضِي؟ فَقَالَ: "عَلَى مَنْ خَلَّفَتْ مُوسَى أُمُّهُ حِينَ أَلْقَتْهُ فِي الْيَمِّ" فَقَالَتْ لَهُ كَلِّمْنِي لِئَلَّا أَسْتَوْحِشَ، فَكَانَ يُكَلِّمُهَا وَهِيَ وَرَاءَهُ، فَلَمَّا بَعُدَ عَنْهَا أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى جِبْرِيلَ مِنْهُ السَّلَامُ: أَنْ اِهْبِطْ وَحَادِثِ الصَّفْرَاءَ لِئَلَّا تَسْتَوْحِشَ فَنَزَلَ جِبْرِيلُ مِنْهُ السَّلامُ وَكَانَ يُخَاطِبُهَا بِلِسَانِ مُوسَى بِالْعِبْرَانِيَّةِ.

قَالَتْ الْعَامَّةُ: فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى النَّارِ وَقَلْبُهُ مَشْغُولٌ بِهَا لِكَوْنِهِ خَلَّفَهَا خَلْفَهُ وَلَمْ يَعْلَمْ مَا كَانَ مِنْهَا نَاجَاهُ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ ۖ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾[2] أَرَادَ بِالنَّعْلِ الزَّوْجَةَ، أَيْ: إِخْلَعْ حُبَّ صَفْرَاءَ مِنْ قَلْبِكَ، هَذَا عِنْدَهُمْ.

---

[1] ورسوره قصص،آيه۳۰

[2] سوره طه،آيه۱۲

وَوَجْهٌ آخَرُ عِنْدَهُمْ: إِنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ فِي رِجْلَيْهِ نَعْلٌ مِنْ جِلْدِ حِمَارٍ غَيْرِ مَدْبُوغٍ، فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْوَادِ الْمُقَدَّسِ الْمُطَهَّرِ أَتَاهُ النِّدَاءَ: وَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ فَإِنَّهَا نَجِسَةٌ لَا تَصْلُحُ أَنْ يُدَاسَ بِهَا فِي هَذَا الْمَوْضِعِ.

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ: إِنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ فِي قَلْبِهِ شَيْءٌ مِنْ مَحَبَّةِ الدُّنْيَا، وَإِنَّمَا أَرَادَهَا لِأَجْلِ الْآخِرَةِ وَسَبَبَاً يَسْتَوْجِبُ الْإِجَابَةَ وَالتَّوَصُّلَ إِلَى الْآخِرَةِ، وَرَغْبَةً فِيمَا عِنْدَ اللهِ، فَنَاجَاهُ اللهُ تَعَالَى: ﴿إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ ۖ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾ أَيْ: اخْلَعْ مِنْ قَلْبِكَ حُبَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاشْتَغِلْ بِي فَأَنَا الْغَايَةُ فَلَا يَكُنْ فِي قَلْبِكَ سِوَايَ لِأَنَّ الْقَلْبَ بَيْتِي وَحَرَمِي وَلَا أُحِبُّ أَنْ يَسْكُنَ فِيهِ غَيْرِي فَلَا تَشْغَلْهُ بِسِوَايَ.

وَرِوَايَتُهُمْ عَنْهُ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: أَقَرِيبٌ أَنْتَ فَأُنَاجِيكَ أَمْ بَعِيدٌ فَأُنَادِيكَ هَذَا كُلُّهُ عِنْدَنَا كَلَامُ الْمُنَبَّإِ يُعْلِمُنَا أَنَّ الْمَعْنَى قَرِيبٌ غَيْرُ بَعِيدٍ لِقَوْلِهِ: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ ۖ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ۖ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾[1].

وَلِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۖ مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَىٰ مِن ذَٰلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ۖ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۚ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾[2] أَيْنَمَا كَانُوا مِنْ غَيْرِ زَوَالٍ وَلَا انْتِقَالٍ.

---

[1] سوره بقره ،آيه١٨٦

[2] سوره مجادله،آيه٧

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ ۖ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾[١].

پس روايت شده است كه اين آتش در اينجا همان «اسم» است و آن كس كه آتش را احساس كرد، همان موسى بن اَشيَم عَلَيْهِ السَّلَامُ «مُنبَأ» بود. و شيخ ما و سيد ما ابوعبدالله الحسين بن حمدان الخصيبى نَضَّرَ اللهُ وَجْهَهُ در قصيده‌اش گفته است:

«كِى مرا در آتشِ شعله‌ور مى‌بينى كه نجاشى يا سطيح مرا در آن زير و رو مى‌كند»

و نظرى ديگر: همانا آن درخت همان «اسم» است، و آتشى كه از آن احساس كرد: همان «معنى» ذات الهى عَزَّ عِزَّهُ است. و وجهى ديگر، و آن برتر از آن چيزى است كه گذشت: همانا درختى كه آتش از آن خارج شد، همان «ذاتِ معنى» است و او شبيه ذات‌ها نيست، و موسى كه همان «اسم» است به سوى آن انس گرفت، و مانند او جز به «معنىِ حق تعالى» انس نمى‌گيرد. و اين روايت سيد ابوعبدالله الخصيبى است كه فقيه ماست.

و گفتار خداوند عَزَّوَجَلَّ: ﴿پس چون به آن آتش رسيد، از جانب راستِ دره، در آن بارگاه مبارك، از آن درخت ندا داده شد كه: اى موسى! همانا منم الله، پروردگار جهانيان﴾.

پس او «باب» است، چنانكه شيخ ما گفت كه او از حروف، حرف «ياء» است.

[١] سوره ق،آيه١۶

و گفتار خداوند تعالی: در آن بارگاه مبارک و آن همان «یتیم اکبر» مقداد عَلَیْهِ السَّلَامُ است. و خطاب بنا بر این وجه، همان «مُنبَأ» است.

و اما آنچه «اهل ظاهر» از موسی روایت کرده‌اند: که میان او و آتش چهل میل فاصله بود، و گمان کرد که به او نزدیک ا ست. پس چون به سوی آن روان شد، صفراء به او گفت: ای مو سی، مرا به که می سپاری و می‌روی؟ گفت: «به آن کس که مادر مو سی، او را به او سپرد آنگاه که او را به دریا افکند.» پس صفراء به او گفت: با من سخن بگو تا احساس وحشت نکنم. پس مو سی با او سخن می‌گفت در حالی که صفراء پشت سرش بود. پس چون از او دور شد، خداوند تعالی به جبرئیل وحی فرمود: که فرود آی و با صفراء هم سخن شو تا وحشت نکند. پس جبرئیل نازل شد و به زبان مو سی به عبری با او سخن می‌گفت.

عوام گفته‌اند: پس چون مو سی به آتش ر سید و قلبش م شغول صفراء بود، زیرا او را پشت سر رها کرده بود و نمی‌دانست چه بر سر او آمده، خداوند تعالی با او مناجات کرد: ﴿همانا من پروردگار توام، پس کفش‌هایت را بیرون آر، که تو در وادی مقدسِ طُوی هستی﴾. مقصود از کفش همان همسر است. یعنی: محبت صفراء را از قلبت بیرون کن. این تفسیر نزد آنان است.

و وجهی دیگر نزد آنان: همانا موسی عزعِزّهُ کفشی از پوست الاغ دباغی‌نشده در پاهایش بود. پس چون به وادی مقدس و مطهر رسید، ندا آمد: و کفش‌هایت را بیرون آر، زیرا نجس است و شایسته نیست که با آن در این مکان گام نهاده شود.

و طایفه‌ای از آنان گفته‌اند: همانا در قلب مو سی عَزعِزّهُ چیزی از محبت دنیا بود، و همانا او آن را برای آخرت می‌خواست و به عنوان سببی که موجب اجابت و رسیدن به آخرت شود، و به خاطر رغبت در آنچه نزد خدا ست. پس خداوند تعالی با او مناجات کرد: ﴿همانا من پروردگار توام، پس کفش هایت را بیرون آر، که تو در وادی مقدسِ طُوی هستی﴾ یعنی: محبت دنیا و آخرت را از قلبت بیرون کن و به من مشغول شو، که من هدف نهایی هستم. پس نباید در قلبت جز من با شد، زیرا قلب، خانه من و حرم من است و دوست ندارم غیر من در آن ساکن شود، پس آن را به غیر من مشغول مساز.

و روایت آنان از مو سی که می‌گفت: «آیا نزدیکی تا با تو مناجات کنم، یا دوری تا تو را ندا دهم؟» این همگی نزد ما، کلام «مُنبَأ» است که به ما می‌آموزد که «معنی» نزدیک است و دور نیست، به دلیل گفتار او: ﴿و هنگامی که بندگانم از تو درباره من بپر سند، بگو من نزدیکم؛ دعای دعا کننده را هنگامی که مرا بخواند، پاسخ می‌گویم. پس باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند﴾.

و به دلیل گفتار خداوند تعالی: ﴿آیا ندانسته‌ای که خدا آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است می‌داند؟ هیچ گفتگوی پنهانیِ سه نفره‌ای نیست مگر اینکه او چهارمین آنها ست، و نه پنج نفره‌ای مگر اینکه او ششمین آنها ست، و نه کمتر از آن و نه بیشتر، مگر اینکه او با آنهاست هر کجا که باشند. سپس روز قیامت آنان را از آنچه انجام داده‌اند آگاه می‌سازد. همانا خدا به هر چیزی داناست﴾هر کجا که باشند، بدون زوال و انتقال.

و گفتار خداوند تعالی: ﴿و به یقین، ما انسان را آفریدیم و می‌دانیم نفس او چه وسوسه‌ای به او می‌کند، و ما از رگ گردن به او نزدیکتریم﴾.

[٣٦٥] وَقَوْلُ مَوْلَانَا عَزَّ عِزُّهُ عَلَى مِنْبَرِ عَظَمْتِهِ بِالْكُوفَةِ: "أَنَا إِلَى الْمُؤْمِنِ وَالْكَافِرِ أَقْرَبُ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ، أَنْظُرُ إِلَيْهِ وَأَسْمَعُ كَلَامَهُ، أَنَا الْخَالِقُ، أَنَا الرَّازِقُ، أَنَا الْفَاتِقُ وَالرَّاتِقُ، وَأَنَا الْمُحْيِي وَالْمُمِيتُ".

وَأَمَّا قَوْلُهُ تَعَالَى حِكَايَةً عَنْ مُوسَى عَزَّ عِزُّهُ: ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ ۚ قَالَ لَن تَرَانِي وَلَٰكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي ۚ فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا ۚ فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾[1].

---

[1] سوره اعراف،آیه۱۴۳

و گفتار مولای ما عَزعِزّهُ بر منبر عظمتش در کوفه:

«من به مؤمن و کافر از رگ گردن نزدیکترم، او را می‌بینم و کلامش را می‌شـــنوم، منم خالق، منم رازق، منم شکافنده و پیوند دهنده، و منم زنده کننده و میراننده.»

و اما گفتار خداوند تعالی در حکایت از موسی عَزَّعِزُّهُ:

﴿و چون موســـی به میعاد گاه ما آمد و پرورد گارش با او ســـخن گفت، گفت: «پروردگارا! خود را به من بنمایان تا تو را بنگرم.» گفت: «هرگز مرا نخواهی دید، لیکن به کوه بنگر، پس اگر در جای خود اســـتوار ما ند، مرا خواهی د ید.» پس چون پروردگارش بر کوه جلوه نمود، آن را خُرد و متلاشـــی ســـاخت و موســـی مدهوش بر زمین افتاد. پس چون به هوش آمد، گفت: «منزهی تو! به ســـوی تو بازگشـــتم و من نخستین مؤمنانم.»﴾.

[٣٦٦] فَقَدْ وَرَدَ فِيهِ أَنَّ مُوسَـــى عَزَّعِزُّهُ سَـــأَلَ الْمَعْنَى جَلَّ جَلَالُهُ أَنْ يَرَاهُ بِصُـــورَتِهِ الذَّاتِيَّةِ الْأَحَدِيَّةِ الَّتِي هِيَ فِي الْقِدَمِ وَهُوَ الْوَاحِدُ وَمَعْنَاهُ الْأَحَدُ، فَقَالَ سُـــبْحَانَهُ: ﴿لَن تَرَانِي وَلَٰكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْـتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَـوْفَ تَرَانِي﴾ تَقْدِيرُهُ: لَنْ تَرَانِي وَأَنْتَ مُتَعَلِّقٌ بِالصُّـورَةِ الْجُسْمَانِيَّةِ الْمُوسَوِيَّةِ، وَهِيَ الْجَبَلُ [وَلَكِنْ أَنْظُرُ إِلَى الْجَبَلِ وَهُوَ الْبَابُ] وَتَجَلَّى لَهُ بِعَظْمِ جَلَالِكَ وَنُورِ كَمَالِكِ الَّذِي هُوَ مِنْ نُورِ ذَاتِي، فَإِنْ ثَبتَ الْبَابُ لِنُورِكَ فَسَـــتَثْبُتُ ذَاتُكَ لِنُورِي إِذَا

تَجَلَّيْتُ لَكَ بِعِظَمِ اللَّاهُوتِ، فَلَمَّا ظَهَرَ مُوسَــى عَزَّعَزَّهُ بِذَاتِهِ النُّورِيَّةِ إِلَى الْبَابِ وَهُوَ الجُبَلُ، تَدَكْدَكَ وَلَمْ يَثْبُتْ لِعِظَمِ نُورِهِ وَتَلَاشَى.

وَهُوَ قَوْلُهُ: ﴿فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا﴾ وَالْخُرُورُ هُوَ السُّقُوطُ إِلَى الْأَرْضِ وَهُوَ سُجُودُ مُوسَى لَمَّا شَاهَدَ حَقِيقَةَ الْمَثَلِ الَّذِي ضَرَبَهُ اللهُ تَعَالَى ثُمَّ قَالَ: ﴿سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ وَيَحِقُّ لِمُوسَى أَنْ يُسَبِّحَ بَارِئَهُ وَيَتُوبَ إِلَيْهِ وَقَوْلُهُ: ﴿وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ أَيْ: أَنَا أَوَّلُ مَبْدَإٍ أَبْدَيْتَهُ وَأَنَا مُؤْمِنٌ بِكَ.

وَأَما مِصْــــرُ فَهِيَ الْمِيمُ عَزَّعَزَّهُ وَكُلَّمَا وَجَدْتَ فِي الْقُرْآنِ ذِكْرَ مَدِينَةٍ فَهِيَ الْإِسْمُ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَٰذَا مِن شِــيعَتِهِ وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ ۖ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِن شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ فَقَــضَىٰ عَلَيْهِ ۖ قَالَ هَٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ ۖ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ﴾[1].

وَقَوْلُهُ: ﴿وَجَـاءَ مِـنْ أَقْـصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْـعَىٰ قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴾[2] فَاعْلَمْ أَنَّ الْمَدِينَةَ الْإِسْمُ سُبْحَانَهُ وَالْمُنَادِي: الْبَابُ وَهُوَ الَّذِي قَالَ: ﴿يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ۞ اتَّبِعُوا مَن لَّا يَسْــأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُم مُّهْتَدُونَ ۞ وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾[3] فَهُوَ صَاحِبُ الدَّعْوَةِ وَهُوَ الْمُنَادِي وَالدَّاعِي إِلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ.

---

[1] سوره قصص،آيه١٥

[2] سوره يس،آيه٢٠

[3] سوره يس،آيه٢٠-٢٢

وَأَمَّا الْبَقَرَةُ الَّتِي قَالَ اللهُ تَعَالَى فِيهَا: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تَذْبَحُوا بَقَرَةً ۖ قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا ۖ قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾[١] فَقَدْ رُوِيَ أَنَّهَا فَاطِرُ عَزَّعَزَّهُ ا وَقِيلَ: إِنَّهَا أُمُّ سَلَمَةَ وَرَوَتْ طَائِفَةٌ أَنَّهَا الْبَابُ.

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَّا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَّا شِيَةَ فِيهَا ۚ قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ ۚ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ﴾[٢] أَيْ: لَا عِيبَ فِيهَا، فَوَصَفَهَا سُبْحَانَهُ بِالْكَمَالِ وَعَرَّفَ النَّاسَ حَقِيقَتَهَا لِيَعْرِفُوهَا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَا مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ، وَكَذَلِكَ الْحَجَرُ فَقَدْ رُوِيَ أَنَّهُ السَّيِّدُ فَاطِرُ عَزَّعَزَّهُ.

فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِب بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ ۖ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا ۖ قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ ۖ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِن رِّزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾[٣] وَالْعُيُونُ الَّتِي انْفَجَرَتْ مِنْهَا عُيُونُ الْكِبْرِيَاءِ هُمْ حَجْبُ الْمَعْنَى وَمَقَامَاتُهُ وَهُمُ الْحَاءَاتُ الثَّلَاثُ وَمَقَامَاتُ الْإِمَامَةِ إِلَى مَوْلَانَا الْحُجَّةُ صَاحِبِ الزَّمَانِ عَزَّعِزَّهُ.

[١] سوره بقره،آيه ۶۷
[٢] سوره بقره ،آيه ۷۱
[٣] سوره بقره،آيه ۶۰

پس در این باره وارد شده است که موسی ﷺ از «معنی» جَلَّ جَلَالُهُ درخواست کرد که او را به صورت ذاتی احدیّتش که در «قِدَم» است، ببیند، در حالی که موسی «واحد» اســت و «معنای» او «احد» اســت. پس خداوند ســبحانه فرمود: ﴿هرگز مرا نخواهی دید، لیکن به کوه بنگر، پس اگر در جای خود استوار ماند، مرا خواهی دید﴾. تفسیرش این اســت: هرگز مرا نخواهی دید در حالی که تو به صــورت جســمانی موســوی تعلق داری، و آن صــورت همان کوه اســت و لیکن به کوه بنگر و آن «باب» اســت و من با عظمت جلال تو و نور کمال تو که از نور ذات من ا ست، بر باب تجلی می‌کنم. پس اگر « باب» در برابر نور تو ثبات ورز ید، پس ذات تو نیز در برابر نور من ثبات خوا هد ورزید، آنگاه که من با عظمت لاهوت بر تو تجلی کنم. پس چون موســی ﷺ با ذات نوریه‌اش بر «باب» که همان کوه بود، ظاهر شد، باب خُرد و متلا شی گشت و در برابر عظمت نور او ثبات نیافت و متلاشی شد.

و آن همان گفتار اوســـت: ﴿پس چون پرورد گارش بر کوه تجلی کرد، آن را خُرد و متلاشــی ســاخت و موســی مدهوش بر زمین افتاد﴾. و «خُرور» همان ســقوط بر زمین اســت و آن «ســجود» موســی بود آنگاه که حقیقت مَثَلی را که خداوند تعالی زده بود، مشاهده کرد. سپس گفت: ﴿منزهی تو! به سوی تو بازگشتم و من نخستین مؤمنانم﴾. و سزاوار ا ست برای مو سی که پروردگارش را تسبیح گوید و به سویش توبه کند. و

گفتار او: ﴿و من نخستین مؤمنانم﴾ یعنی: من اولین آفریده‌ای هستم که تو پدید آوردی و من به تو مؤمن هستم.

و اما «مِصـــــر»: آن همان محمد عَزَّعَزَّهُ است. و هر کجا در قرآن ذکر شهر یافتی، پس آن همان «ا سم» ا ست، مانند گفتار خداوند تعالی: ﴿و به هنگام غفلت اهل شهر، وارد آن شـــد. پس دو مرد را در آنجا یافت که با هم می‌جنگیدند؛ این یک از پیروان او بود و آن یک از دشمنانش. پس آن کس که از پیروانش بود، بر ضد کسی که از دشمنانش بود، از او یاری خواست. پس موسی مشتی به او زد و او را کُشت. موسی گفت: این از عمل شیطان بود؛ همانا او دشمنی گمراه‌کننده و آشکار است﴾.

و گفتار او: ﴿و از دورترین نقطه شـــهر، مردی شـــتابان آمد؛ گفت: ای قوم من! از فر ستادگان پیروی کنید﴾. پس بدان که شهر همان «ا سم» سبحانه ا ست و ندا دهنده همان «باب» ا ست. و او ست که گفت: ﴿ای قوم من! از فر ستادگان پیروی کنید ✽ از کسانی پیروی کنید که پاداشی از شما نمی‌خواهند و آنان هدایت‌یافته‌اند ✽ مرا چه شده که نپرســـتم آن کس را که مرا آفریده و به ســـوی او بازگردانده می‌شـــوید؟﴾. پس او «صـــاحب دعوت» اســـت و او «منادی» و «داعی» یا دعوت‌کننده به ســـوی الله عَزَّوَجَلَّ است.

و اما بقره به معنای گاو که خداوند تعالی درباره‌اش فرمود: ﴿و هنگامی که موسی به قوم خود گفت: همانا خدا به شما فرمان می‌دهد که گاوی را سر ببرید. گفتند: آیا ما را به ریشخند می‌گیری؟ گفت: پناه می‌برم به خدا که از جاهلان باشم﴾. پس روایت شده است که آن «فاطر» عَزَّعَزَّهُا است. و گفته شده: همانا او ام سلمه است. و طایفه‌ای روایت کرده‌اند که آن «باب» است.

و گفتار خداوند تعالی: ﴿گفت: او می‌فرماید: همانا آن، گاوی است نه آنقدر رام که زمین را شخم زند و نه کشتزار را آبیاری کند؛ گاوی سالم که هیچ لکه‌ای در آن نیست. گفتند: اکنون حق را آوردی. پس آن را سر بریدند، و نزدیک بود که انجام ندهند﴾. یعنی: هیچ عیبی در آن نیست. پس خداوند سبحانه او را به کمال وصف نمود و حقیقتش را به مردم شناساند تا او را بشناسند، تا آنکه هلاک می‌شود از روی دلیل روشن هلاک شود و آنکه زنده می‌ماند از روی دلیل روشن زنده بماند. و همچنین سنگ؛ پس روایت شده است که آن «سید فاطر» عَزَّعَزَّهُ است.

پس آن، گفتار خداوند تعالی است: ﴿و هنگامی که موسی برای قوم خود آب خواست، گفتیم: با عصایت بر سنگ بزن. پس دوازده چشمه از آن جوشید؛ هر گروهی آبشخور خود را دانست. از روزی خدا بخورید و بیاشامید و در زمین به فساد و تباهی نکوشید﴾. و چشمه‌هایی که از آن جوشید، «چشمه‌های کبریایی» هستند، آنان

حجاب‌های «معنی» و مقامات او هستند، و آنان «حاء»های سه‌گانه و مقامات امامت تا مولای ما «حجت صاحب الزمان» عَزَّعِزَّهُ هستند.

[٣٦٧] فَهُمْ اثْنَا عَشَرَ كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى وَكَمَا قَالَ سَيِّدُنَا الرَّسُولُ عَزَّعِزَّهُ: "أَوَّلُنَا مُحَمَّدٌ وَأَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَآخِرُنَا مُحَمَّدٌ وَكُلُّنَا مُحَمَّدٌ" وَقَوْلُهُ عَزَّعِزَّهُ: "فَاطِمَةُ أُمُّ أَبِيهَا" فَهُوَ إِشَارَةٌ إِلَى ظُهُورِ أَشْخَاصِهِ مِنْهَا.

وَوَجْهٌ آخَرُ قَوْلُهُ: ﴿اضْرِب بِعَصَاكَ الْحَجَرَ﴾ فَالْعَصَا الْبَابُ وَالْمِقْدَادُ وَالْإِثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْناً هُمْ النُّقَبَاءُ الْإِثْنَا عَشَرَ وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ ۖ كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ ۖ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾[1] فَالْمَنُّ: هُوَ مَا مَنَّ اللهُ عَلَيْكَ عَلَى لِسَانِ أَبِيكَ الْمُخَاطِبِ لَكَ بِمَعْرِفَةِ اللهِ تَعَالَى.

وَالسَّلْوَى: مَعْنَاهُ إِنَّكَ سَلَوْتَ مِنْ ذَلِكَ عَنْ كُلِّ عِلْمٍ وَهُوَ الرِّزْقُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللهُ تَعَالَى ﴿كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾ يَعْنِي: الْحَلَالَ وَالْحَلَالُ أَنْ تَأْخُذُوا أَرْزَاقَكُمْ مِنْ حَيْثُ أَحَلَّ اللهُ لَكُمْ أَخْذَهُ مِنْ وَجْهِهِ وَطُرُقِهِ، وَنَهَاكُمْ أَنْ تَنْتَسِبُوا إِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ أُبُوَّةٍ فَيَحْرُمَ ذَلِكَ عَلَيْكُمْ، وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَهُوَ عِلْمُ الثَّانِي وَأَفْعَالُهُ فَلَا تَتَّبِعُوهَا وَاجْتَنِبُوهَا.

وَأَمَّا الْآيَاتُ الَّتِي أَظْهَرَهَا مُوسَى عَزَّعِزَّهُ فَمِنْهَا الْعَصَا وَهُوَ الْبَابُ كَمَا قَالَ عَزَّوَجَلَّ: ﴿قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَىٰ﴾[2] فَالْغَنَمُ الْمُؤْمِنُونَ، وَأَمَّا

---

[1] سوره بقره، آیه ۵۷

[2] سوره طه، آیه ۱۸

السَّـــحَرَةُ فَهُمْ النُّقَبَاءُ فِي الْقُبَّةِ الْمُوسَــوِيَّةِ وَأَمَّا الظُّلَّةُ: فَهُمْ عِلْمُ الْحَقِّ الَّذِي يَظِلِّ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ الْعَاهَاتِ وَالْحُلُولِ فِي الْهَيَاكِلِ الْمُسُوخِيَّةِ.

وَقَوْلُ بَنِي إِسْرَائِيلَ لِمُوسَى: ﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَن نَّصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنبِتُ الْأَرْضُ مِن بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا ۖ قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ ۚ اهْبِطُوا مِصْــــــرًا فَإِنَّ لَكُم مَّا سَـأَلْتُمْ ۗ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْــكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَــبٍ مِّنَ اللَّهِ ۗ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ۗ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوا وَّكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾[1].

فَقَدْ رَوَاهُ أَصْــحَابُ الْحَدِيثِ أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَمَّا كَانُوا بِالشَّــامِ أَنْعَمَ الرَّبُّ عَلَيْهِمْ بِالتُّفَّاحِ اللُّبْنَانِيِّ وَالْأَعْنَابِ الْمُخْتَلِفَةِ وَالْفَوَاكِهِ وَالْأَطْعِمَةِ، فَطَلَبُوا عِوَضَهَا مَا ذَكَرْنَاهُ، فَعَاتَبَهُمْ الرَّبُّ عَزَّوَجَلَّ بِقَوْلِهِ وَهُوَ الْحَقُّ: ﴿قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ ۚ اهْبِطُوا مِصْـرًا فَإِنَّ لَكُم مَّا سَأَلْتُمْ ۗ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ﴾[2].

پس آنان دوازده نفرند، چنانکه خداوند تعالی فرمود و چنانکه سـیدما رسـول عَزَّعَزَّهُ فرمود: «اول ما محمد اسـت و میانه ما محمد اسـت و آخر ما محمد اسـت و همه ما محمد هسـتیم.» و گفتار او عزعزه: «فاطمه مادر پدرش اسـت»، پس آن اشـاره‌ای اسـت به ظهور «اشخاصِ» پیامبر ازفاطمه.

[1] سوره بقره،آیه ۶۱

[2] سوره بقره،آیه ۶۱

و وجهی دیگر در گفتار او: ﴿با عصـایت بر سـنگ بزن﴾؛ پس «عصـا» همان «باب» و مقداد اســت، و «دوازده چشــمه» همان «نقباء» دوازده‌گانه هســتند. و گفتار خداوند عَزَّوَجَلَّ: ﴿و ابر را بر شما سایبان ساختیم و گَزَنگَبین و بِلدِرچین بر شما نازل کردیم؛ از چیزهای پاکیزه‌ای که روزی شـما کرده‌ایم بخورید. و آنان بر ما سـتم نکردند، بلکه بر خودشان ستم می‌کردند﴾.

پس گزنگبین: آن چیزی اسـت که خداوند بر تو، بر زبان پدرت که با تو درباره معرفت الله تعالی سخن می‌گوید، عطا کرده است.

وبلدرچین: معنایش این اسـت که تو به واسـطه آن، از هر علم دیگری دل کندی. و آن همان رزقی اسـت که خداوند تعالی ذکر فرمود: ﴿از چیزهای پاکیزه‌ای که روزی شـما کرده‌ایم بخورید﴾. یعنی: حلال. و حلال آن ا ست که روزی‌های خود را از آنجایی که خداوند گرفتن آن را برای شـما حلال کرده اسـت، ازطریق آن و راه‌های آن بگیرید. و شما را نهی کرد از اینکه خود را به او بدون «ابوّت» منتسب کنید، که در آن صورت آن علم بر شما حرام می‌شود. و از گام‌های شیطان پیروی نکنید، و شیطان همان علمِ دومی و افعال اوست. پس از آنها پیروی نکنید و از آنها اجتناب ورزید.

و اما نشانه‌هایی که موسی عزعزه آشکار ساخت، از جمله آنها «عصا» است و آن «باب» ا ست، چنانکه عَزَّوَجَلَّ فرمود: ﴿گفت: این عـصای من ا ست، بر آن تکیه می‌کنم و با آن

برای گوسفندانم برگ می‌تکانم و مرا در آن نیاز های دیگری نیز هست﴾. پس گوسفندان همان مؤمنان هستند. و اما جادوگران، آنان همان «نقباء» در گنبد موسوی هستند. و اما «ظُلّه» (سایبان): آن همان «علم حق» است که مؤمنان را از آفات و «حلول» در کالبدهای مسخ‌شده در سایه خود نگه می‌دارد.

و گفتار بنی اسرائیل به مو سی: ﴿و هنگامی که گفتید: ای مو سی! ما هرگز بر یک نوع خوراک شکیبایی نخواهیم کرد، پس از پروردگارت برای ما بخواه تا از آنچه زمین می‌رویاند، از سبزی، خیار، سیر، عدس و پیازش، برای ما برویاند. مو سی گفت: آیا چیزی را که پست‌تر است با آنچه بهتر است جایگزین می‌کنید؟ به شهری فرود آیید که آنچه خواسته‌اید برای شما در آنجا هست. و خواری و بیچارگی بر آنان زده شد و به خشمی از خدا گرفتار آمدند. این بدان سبب بود که به آیات خدا کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند. این بدان سبب بود که نافرمانی کردند و تجاوز می‌نمودند﴾.

پس اهل حدیث روایت کرده‌اند که بنی اسرائیل هنگامی که در شام بودند، پروردگار به آنان سیب لبنانی و انگورهای مختلف و میوه‌ها و خوراکی‌ها ارزانی داشت. پس آنان به جای آن، آنچه را در آیه ذکر کردیم، طلب کردند. پس پروردگار عَزوَجَلّ با گفتار خود که حق است، آنان را سرزنش کرد: ﴿موسی گفت: آیا چیزی را که پست‌تر است با

آنچه بهتر است جایگزین می‌کنید؟ به شهری فرود آیید که آنچه خواسته‌اید برای شما در آنجا هست. و خواری و بیچارگی بر آنان زده شد و به خشمی از خدا گرفتار آمدند﴾.

[٣٦٨] وَالَّذِي وَرَدَ فِي ذَلِكَ عَنْ أَهْلِ الْحَقِيقَةِ: بِأَنَّ الْقَوْمَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ ادْعَوْا فِي مُوسَى الْمَعْنَوِيَّةِ فَاسْتَحَقُّوا بِذَلِكَ الذَمَّ وَالسَّخَطَ وَقِيلَ لَهُمْ: اتَسْبَدَلُونَ الَّذِي هُوَ ادْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ، وَقَوْلُهُ: أَهْبِطُوا مِصْراً فَهُوَ الْإِسْمُ عَزَّعَزَّهُ فَأَمَرَهُمْ بِالرُّجُوعِ إِلَى الْإِسْمِ عِنْدَ ضَلَالَتِهِمْ. وَقَوْلُهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ: ﴿وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مَنَ اللهِ﴾ فَتَقْدِيرُ الْحَالِ فِيهِ عَلَى مَنْ كَفَرَ مِنْهُمْ بَعْدَ إِيمَانِهِ وَأَشْرَكَ بِالْعِبَادَةِ بَيْنَ الْإِسْمِ وَالْمَعْنَى.

وَوَجْهٌ آخَرُ: إِنَّ الْفَاكِهَةَ وَالنِّعْمَةَ الَّتِي كَانُوا فِيهَا هِيَ عِلْمُ الْبَاطِنِ فَإِنَّهُمْ طَرَحُوهُ وَكَفَرُوا بِهِ بَعْدَ أَنْ عَرَفُوهُ وَالْتَمَسُوا عِلْمَ الظَّاهِرِ وَطَلَبُوهُ، فَقَالَ لَهُمْ: ﴿قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ ۚ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُم مَّا سَأَلْتُمْ ۗ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مَنَ اللهِ﴾ لَمَّا كَفَرُوا بِمَا عَرَفُوا وَعَدَلُوا إِلَى الظَّاهِرِ مِنَ الْعِلْمِ وَقَبِلُوهُ.

وَظَهَرَ الْإِسْمُ عَزَّعَزَّهُ بِعِيسَى وَهُوَ مِيمٌ مَحْضٌ لِأَنَّهُ مِنَ الْأَشْخَاصِ الْمِيمِيَّةِ الذَّاتِيَّةِ التِّسْعَةِ الَّتِي قَدَّمْنَا ذِكْرَهَا وَظَهَرَ الْمَعْنَى جَلَّ جَلَالُهُ بِشَمْعُونِ الصَفَا بِالذَّاتِ وَهُوَ شَمْعُونُ بْنُ يُونَانَ عَزَّعَزَّهُ الْقَدِيمُ الْأَزَلُ عَزَّوَجَلَّ جَلَالُهُ وَفِي الْإِنْجِيلِ شَاهِدُهُ إِنَّ ابْنَ يُونَا بِغَيْرِ نُونٍ آخِرِهِ، وَيَعْرَفُ ذَلِكَ مِنْ هُنَاكَ وَظَهَرَ الْبَابُ بِرَوْزَبَةَ بْنِ الْمَرْزُبَانِ وَكَانَ الْمُنَبَّأُ فِي هَذِهِ الْقُبَّةِ يُدْعَى بِعِيسَى بْنِ

مَرْيَمَ الْمَجْدَلَانِيَّةِ وَكَانَ الضِــدُّ هَرْدَوْسُ الْمَلِكِ وَيَهُوذَا اسْــخَرْيُوطَا لَعَنَهُ اللهُ الَّذِي دَلَّ عَلَى السَّيِّدِ الْمَسِيحِ عَزَّعَزَّهُ وَوَقَعَ بِهِ الشَّبَهُ كَمَا وَقَعَ بِالثَّانِي، وَالْمُثْلَةُ فِي يَوْمِ الطُّفُوفِ.

وَفِي رِوَايَةٍ قَوْمٍ مِنْ أَصْـحَابِ الْحَدِيثِ: إِنَّ الَّذِي دَلَّ عَلَى السَـيِّدِ الْمَسِـيحِ عَزَّعَزَّهُ كَانَ يُدْعَى بُولُسَ وَهُوَ أَيْضًا مِنْ أَشْخَاصِ الضِدِّ لَعَنَهُ اللهُ وَسُمِّيَ الْمَسِيحُ مَسِيحَاً: لِأَنَّهُ كَانَ يُمَرِرُ يَدَهُ عَلَى وَجْهِهِ وَلِحْيَتِهِ وَهِيَ سَــوْدَاءُ فَتَعُودُ بَيْضَــاءَ، وَيُمَرِرُهَا عَلَى وَجْهِهِ وَلِحْيَتِهِ وَهِيَ بَيْضَــاءُ فَتَعُودُ سَوْدَاءَ، فَمَنْ رَآهُ شَابَاً فَهُوَ هُوَ، وَمَنْ رَآهُ شَيْخَاً فَهُوَ هُوَ.

و آنچه در این باره از «اهل حقیقت» وارد شده است: این است که همانا آن قوم از بنی اسرائیل، در مورد موسی ادعای «مَعنَویّت» کردند، پس بدین سبب، مستحق نکوهش و خشم شدند. و به آنان گفته شد: «آیا چیزی را که پست‌تر است با آنچه بهتر است جایگزین می‌کنید؟». و گفتار او: «به شــهری یا مصرــ فرود آیید»، **پس آن مِصرــ همان «اسم» عزعزهُ است. پس آنان را هنگام گمراهی شان، به بازگشت به سوی «اسم» امر فرمود.**

و گفتار او جَلَّ ثَنَاؤُهُ: ﴿و خواری و بیچارگی بر آنان زده شــد و به خشــمی از خدا گرفتار آمدند﴾ پس تفسیر و ضعیت در این آیه، بر کسی است که از آنان پس از ایمانش کافر شد و در عبادت، میان «اسم» و «معنی» شرک ورزید.

و وجهی دیگر: همانا آن میوه و نعمتی که در آن بودند، همان «علم باطن» اســت. پس آنان آن را رها کردند و **پس از آنکه آن را شــناختند، به آن کافر شــدند و «علم ظاهر» را جســتجو کرده و آن را طلبیدند**. پس به آنان گفت: ﴿گفت: آیا چیزی را که پســت‌تر اســت با آنچه بهتر اســت جایگزین می‌کنید؟ به شــهری یا مصرـ فرود آیید که آنچه خواسته‌اید برای شما در آنجا هست. و خواری و بیچارگی بر آنان زده شد و به خشمی از خدا گرفتار آمدند﴾؛ این خواری بدان ســبب بود که به آنچه از علم باطن شــناخته بودند کافر شدند و از آن به «ظاهرِ علم» روی گرداندند و آن را پذیرفتند.

و «اسم» عزعزهُ به صورت عیسی ظاهر گشت، و او تجلی خالص محمد است، زیرا او از تجلیات محمدی ذاتی نُه‌گانه‌ای است که پیشتر ذکر کردیم. و «معنی» به ذات خود، به صورت شمعون الصفا ظاهر گشت، و او شمعون بن یونان عزعزه قدیمِ ازل عَزَّوَجَلَّ جَلَالُهُ است. و در انجیل، شاهد آن آمده که پسر یونا بدون نون در آخرش است، و این مطلب از آنجا شناخته می شود. و «باب» به صورت روزبة بن المرزبان ظاهر گشت. و «مُنبَأ» در این دوره به نام عیســی بن مریم مجدلانیه خوانده می‌شــد. و نیروی مخالف هِردوسِ پادشاه و یهودا اسخریوطا لَعَنَهُ اللهُ بود، همان کسی که «سید مسیح» عزعزهُ را نشان داد. و شبیه سازی بر یهودا واقع شد، همانگونه که بر دومی واقع شد، و کیفر در روز کربلا واقع شد.

و در روایت گروهی از «اصحاب حدیث»: همانا کسی که «سید مسیح» عزعزهُ را نشان داد، «بولس» خوانده می‌شد، و او نیز از تجلیات نیروی مخالف است لَعَنَهُ اللهُ.

وعیسی، «مسیح» نامیده شد: زیرا دست خود را بر صورت و ریشش می‌کشید در حالی که سیاه بود، و آن سفید بازمی‌گشت؛ و آن را بر صورت و ریشش می‌کشید در حالی که سفید بود، و آن سیاه بازمی‌گشت. پس هر که او را جوان می‌دید، او همان بود، و هر که او را پیر می‌دید، او همان بود.

[٣٦٩] وَقَدْ سُئِلَ الْعَالِمُ عَزَّعَزُّهُ عَنْ الْمَسِيحِ لِمَ سُمِّيَ مَسِيحاً؟ قَالَ: "لِأَنَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ مِنْهُ مِسْحَةٌ وَلَيْسَ فِيهِ مَسْحَةٌ مِنْ غَيْرِهِ فَلِذَلِكَ سُمّيَ مَسِيحًا".

و از امام عزعزه پرسیده شد که چرا مسیح، "مسیح" نامیده شد؟ گفت: «زیرا در هر چیزی از اواثر یا لمسی است و در او لمسی از غیر او نیست، بدین سبب "مسیح" نامیده شد.»

[٣٧٠] وَسُئِلَ أَيْضاً عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: "لِأَنَّهُ لَاهُوتٌ تَامٌّ خَلَقَ نَاسُوتًا تَامًّا فَأَحْدَثَهُ، ثُمَّ مَسَحَ نَفْسَهُ بِالصُّورَةِ الَّتِي مَسَحَهُمْ بِهَا".

و همچنین از آن علت پرسیده شد، پس گفت: «زیرا او ذات الهی تامّی است که ذات بشری تامّی را آفرید و آن را پدید آورد، سپس خود را به همان صورتی که آنان را بدان "مسح" کرد، "مسح" نمود.»

[٣٧١] وَسُـئِلَ أَيْضـاً عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: "لِأَنَّهُ كَانَ مَمْسُـوحاً لَيْسَ لَهُ مَا لِلرِجَالِ وَلَا مَا لِلنِّسَاءِ".

وَباز درباره علت نام‌گذاری به مسیح سؤال شد، پس گفت: «زیرا او تطهیر شده بود، نه آنچه مردان دارند را داشت و نه آنچه زنان دارند.»

وَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ فَهُوَ لَاهُوتٌ تَأَنَّسَ إِلَى النَّاسُوتِيِّينَ كَأَشْبَاهِهِمْ لِتَقْرُبَ الصُّورَةُ مِنْ عُقُولِهِمْ، وَكُلُّ ذَلِكَ إِثْبَاتُ الْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ.

و چون چنین بود، پس او ذات الهی بود که به سـوی انسـان‌ها در کالبد شـبیه به آن‌ها، تجسم یافت، تا آن صورت به عقول آن‌ها نزدیک شود؛ و همه این‌ها برای اتمام حجت بر آنان است.

وَقَدْ رُوِيَ فِيهِ: أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ فِي زَمَانِهِمْ فِي الْبَيْتِ الْمُقَدَّسِ قَرْنٌ يَرْشَـحُ زَيْتًا، فَلَمَّا جَاءَ مُوسَى مَسَحَ يَدَهُ عَلَيْهِ فَنَشَّفَ الزَّيْتَ، فَلَمَّا جَاءَ الْمَسِيحُ مَسَحَ يَدَهُ عَلَيْهِ فَرَشَّحَ زَيْتًا عَلَى مَا كَانَ أَوَّلًا فَلِذَلِكَ سُمِّيَ مَسِيحًا.

و درباره مسیح روایت شده است که: بنی اسرائیل در زمانشان در بیت المقدس شاخ حیوانی داشتند که روغن از آن تراوش می‌کرد. هنگامی که موسی آمد، دست خود را بر آن کشـید، پس روغن خشـک شـد. و هنگامی که مسـیح آمد، دسـت خود را بر آن

کشـــید، پس دوباره روغن تراوش کرد بر همان صـــورتی که اول بود؛ به همین دلیل «مسیح» نامیده شد.

وَفِي ذَلِكَ وَجْهٌ آخَرُ: وَهُوَ إِنَّهُ مَسَحَ الْعَالَمَ الْعُلْوِيَّ وَالسُّفْلِيَّ، وَمِنْ أَحْسَنِ مَا وَرَدَ فِيهِ: أَنَّهُ مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَفِيهِ مِسْحَةٌ مِنْهُ وَلَيْسَ فِيهِ مِسْحَةٌ إِلَّا مِنَ الرَّبِّ الْقَدِيمِ تَعَالَى مَنْ لَا يَشْبَهُهُ شَيْءٌ مِنْ مَخْلُوقَاتِهِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ.

و در نام‌گذاری مسیح وجه دیگری نیز هست: و آن اینکه او عالم علوی و سفلی را مسح وتطهیر کرد؛ و از بهترین چیزهایی که درباره او وارد شـــده، این اســـت که: هیچ کس نیست جز اینکه در او اثر و بویی از مسیح هست، و در مسیح مسحه‌ای نیست جز از پروردگار ازلی متعال، کســـی که هیچ چیزی از مخلوقاتش شـــبیه او نیســـت، و اوســـت العلی العظیم.

وَوَجْهٌ آخَرُ: وَهُوَ أَنَّهُ مَسَحَ الْعَالَمَ بِأَسْمَاءٍ وَصِفَاتٍ وَمَسَحَ نَفْسَهُ بِإِسْمٍ وَصِفَةٍ لِتَقَرُّبَ الصُّورَةُ مِنْ الصُّورَةِ، فَلِذَلِكَ سُمِّيَ مَسِيحًا وَلَقَدْ مَرَّ عَزَّ عَزَّهُ بِرَجُلٍ مَصْلُوبٍ فَقَالَ: انِّي خَلَقْتُ الْعَالَمَ عَلَى صُورَةِ الرَّبِّ تَعَالَى.

و وجهی دیگر: و آن اینکه او عالم را با اسماء و صفات مسح کرد، و خود را با اسم و صفتی مسح کرد تا صورت به صورت نزدیک شود؛ به همین دلیل «مسیح» نامیده شد.

و به راستی «عَزَّوَجَلَّ» (تعبیر کنایی برای امام یا مولی) از کنار مردی به صلیب کشیده شده عبور کرد و فرمود: «من عالَم را بر صورت پروردگار متعال خلق کردم.»

[٣٧٢] وَقَدْ رُوِيَ أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ مَرّ بِرَجُلٍ مَقْتُولٍ فَقَالَ: "قَتَلْتَ فَقُتِلْتَ وَسَيُقْتَلُ قَاتِلُكَ".

و روایت شده است که «عَزَّوَجَلَّ» از کنار مردی کشته شده عبور کرد و فرمود: «کشتی ،پس کشته شدی و قاتل تو نیز کشته خواهد شد.»

وَقَوْلُهُ سُبْحَانَهُ عَنْهُ حِكَايَةً: ﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُم بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ ۖ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم مِّنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ ۖ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ ۖ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾[١].

و سخن مسیح سبحانه از او حکایت می‌کند: ﴿و او را فرستاده به سوی بنی اسرائیل قرار داد: که من آیه‌ای از پروردگارتان برای شما آورده‌ام؛ من از گِل چیزی شبیه به شکل پرنده برای شما می سازم، پس در آن می‌دمم، و به اذن خدا پرنده‌ای می شود؛ و کور مادرزاد و پیس را شفا می‌دهم، و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم؛ و شما را از آنچه می‌خورید و آنچه در خانه های خود ذخیره می‌کنید خبر می‌دهم. همانا در این، نشانه و دلیلی برای شماست اگر مؤمن باشید.﴾

---

[١] سوره آل عمران ،آیه۴۹

فَهَذَا قَوْلٌ ظَاهِرٌ وَبَاطِنٌ مُفَسِّرُ حَقٍّ مُبِينٍ أَنَّ الْمَسِيحَ يَخْلُقُ وَيُرْزَقُ وَيُحْيِي وَيُمِيتُ بِإِذْنِ مَوْلَاهُ الْقَدِيمِ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ تَعَالَى عَمَّا تَقُولُ الظَّالِمُونَ وَالْجَاحِدُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا وَكَانَ ذَلِكَ كُلُّهُ إِلَيْهِ وَبِيَدِهِ.

پس این سخنی ظاهر و باطنی است، که حقیقت روشنی را تفسیر می‌کند، که مسیح خلق می‌کند و روزی می‌دهد و زنده می‌کند و می‌میراند، به اذن مولای قدیم خویش، که هیچ چیزی شبیه او نیست، و او شنوا و بینا است؛ او بسیار برتر است از آنچه ستمکاران و انکارکنندگان می‌گویند، و همه این امور اعم از خلق، روزی، احیا و اماته به او مسیح و در دست او بود.

[٣٧٣] وَكَذَلِكَ كَانَ يَقُولُ عَزَّعِزُّهُ: "إِنَّ الَّذِي تَرَوْنَهُ هُوَ مِنَ الَّذِي وَرَائِي وَهُوَ الْمَالِكُ لِي، فَأَنَا أَخْلُقُ وَالنَّفْخَةُ مِنَ الْقَدِيمِ".

و همین‌گونه مسیح «عَزَّعِزُّهُ» می‌فرمود: «آنچه می‌بینید، از آن کسی است که در ورای من است و او مالك من است، پس من خلق می‌کنم و دمیدن روح از خداوند ازلی است.»

فَسَيِّدُنَا الْمَسِيحُ عَزَّعِزُّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ قَوْلاً وَفِعْلاً، أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَلْقَى لِرَجُلٍ مَعْرِفَةَ اللّٰهِ تَعَالَى وَعَرَّفَهُ حِكْمَتَهُ فَقَدْ أَحْيَاهُ الْحَيَاةَ الدَّائِمَةَ وَإِنَّهُ إِذَا شَكَا لِلْمُخَالِفِ فِي شَيْءٍ مِنْ الْعِلْمِ فَقَدْ أَمَاتَهُ.

پس سـيد ما مسـيح «عَزَّوَجَلَّ» هم به قول و هم به فعل زنده می‌کند و می‌میراند. آیا نمی‌دانی که مؤمن اگر معرفت خداوند متعال را به کسـی بیاموزد و او را به معارف باطنی الهی آشنا سـازد، پس او را به «حیات دائمی» زنده کرده اسـت، و اگر به سـوی مخالف در مورد چیزی از علم شکایت برد یا سرّ را فاش سازد، پس او را میرانده است.

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ﴾ فَذَلِكَ كَوْنُ الظُّهُورِ الْمَسِيحِيِّ كَانَ فِي زَمَانٍ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِهِ عِلْمُ الطِبِّ فَجَاءَهُمْ بِالْمُعْجِزِ الْبَاهِرِ وَهُوَ أَنَّهُ أَبْرَأَ الدَّاءَاتِ مِنْ غَيْرِ دَوَاءٍ وَلَا يَقُولُ لِلْمَرِيضِ خُذْ كَذَا وَكَذَا، لَكِنَّهُ إِذَا خَرَجَ مِنْ بَيْتِ الْعِبَادَةِ وَأَصْحَابِ الْأَمْرَاضِ وَالْعِلَلِ يَنْتَظِرُونَهُ وَهُمْ جُلُوسٌ عَلَى الْبَابِ فَيَمُرُّ يدَهُ الْمُبَارَكَةَ مِنْ غَيْرِ تَجْسِيمٍ وَلَا تَشْبِيهٍ عَلَى أَصْحَابِ الْعِلَلِ وَالْأَمْرَاضِ فَيُبْرِئُهُمْ لِوَقْتِهِ، فَإِنْ كَانَ مُقْعَداً مَشَى، وَإِنْ كَانَ أَعْمَى أَبْصَرَ، أَوْ أَبْرَصَ بَرِيءٍ، أَوْ أَيَّةُ عِلَّةٍ كَانَتْ زَالَتْ لِوَقْتِهَا وَكَانَ يَمُرُّ يَدَهُ الَّتِي لَا كَالْأَيْدِي عَلَى الْمَرِيضِ وَيَقُولُ: بِإِسْمِ الأَبِ، فَيَزُولُ الْأَلَمُ لِوَقْتِهِ وَيُعَافِي الْمَرِيضَ، وَالْمَعْنَى جَلَّ جَلَالُهُ هُوَ أَبُو الْآبَاءِ، تَعَالَى مَنْ لَيْسَ لَهُ وَالِدٌ وَلَا وَلَدٌ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحدٌ وَقَوْلُهُ: ﴿وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللهِ﴾ فَدَلِيلُ مُعْجِزِ النُّبُوَّةِ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفِعْلِ الَّذِي يَعْجِزُ أَهْلَ عَصْرِهِ وَزَمَانِهِ عَنْهُ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِهِ وَيُبْهِرَهُمْ بِمَا يَظْهَرُ مِنْهُ، فَيَضْطَرُّهُمْ الْأَمْرُ بِالْوَجْهِ الَّذِي لَا دَافِعَ لَهُ أَنْ يُسْلِمُوا إِلَيْهِ وَيُؤْمِنُوا بِهِ عِنْدَ تِلْكَ الْحَالِ إِذَا شَاهَدُوا مُعْجِزَاتِهِ.

و سـخن عیسـی پاك و منزه: ﴿و کور مادرزاد و پیس را شـفا می‌دهم﴾؛ این به دلیل آن است که ظهور مسیحی در زمانی بود که علم طب بر اهل آن رایج و مسلط بود، پس او معجزه آ شکار را برای آنان آورد؛ و آن اینکه او بیماری‌ها را بدون دارو شفا می‌داد و به بیمار نمی‌گفت این و آن را بخور یا اسـتفاده کن، بلکه وقتی از عبادتگاه خارج می‌شـد، صاحبان امراض و بیماری‌ها در انتظار او بر در نشسته بودند، پس او دست مبارکش را، بدون جسمیت دادن به دست و مانند کردن دست به دست بشر، بر صاحبان امراض و بیماری‌ها می‌کشید، و آنان را در همان لحظه شفا می‌داد. اگر زمین‌گیر بود راه می‌رفت، و اگر کور بود بینا می شد، یا اگر پیس بود خوب می شد، یا هر بیماری دیگری که دا شت همان لحظه برطرف می شد؛ و او د ستش را که مانند د ست‌ها نبود، بر بیمار می‌ک شید و می‌گفت: «به اسـم پدر»، و درد در همان لحظه از بین می‌رفت و بیمار شـفا می‌یافت. و مولا علی، جلّ جلاله، او ست پدر پدران ریشه و منشأ همه، منزه ا ست آن که نه والد دارد و نه فرزند و نه هیچ کس همتای او بود. و سخن او عیسی: ﴿و کور مادرزاد و پیس را شـفا می‌دهم و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم﴾؛ پس این دلیل معجزه نبوت است که کاری را انجام دهد که اهل عصر و زمانش از انجام دادن مانند آن عاجز باشند و او با آنچه از او ظاهر می‌شـود آنان را شـگفت‌زده سـازد، در نتیجه این امر آنان را به

گونه‌ای ناچار می سازد که هیچ چیز دفع کننده‌ای ندارد، تا در آن حال که معجزاتش را می‌بینند، به او تسلیم شوند و به او ایمان آورند.

وَجَاءَهُمْ مُوسَى ﷺ فِي الزَّمَانِ الَّذِي كَانَ مُعْظَمُ أَهْلِهِ يَقُولُونَ بِعِلْمِ النُّجُومِ وَالطَّلْسَمَاتِ وَالسِحْرِ وَالْهَنْدَسَةِ وَ النَّيرَنجَاتِ لِأَنَّ هَذِهِ الْعُلُومَ لَمْ تَزَلْ مُنْذُ الْأَوَّلِينَ، وَكَانَ الَّذِي وَضَعَهَا إِدْرِيسُ ﷺ ثَابِتَةٌ فِي الْعَالَمِ أَحْكَامُهَا وَهُمْ يَعْمَلُونَ بِهَا وَيُعَلِّمُونَ النَّاسَ وَتَصِحُّ لَهُمْ حَقِيقَتُهَا، إِلَى أَنْ ظَهَرَ مُوسَى ﷺ وَمَعَهُ الْعَصَا، فَبَطَلَتْ بِظُهُورِهِ حَقَائِقُ هَذِهِ الْعُلُومِ، وَتَلَقَّفَتْ الْعَصَا مَا صَنَعُوهُ مِنْ سِحْرِهِمْ، وَدَرَسَتْ تِلْكَ مِنْ عَهْدِ ذَلِكَ الظُّهُورِ وَاضْمَحَلَّ أَهْلُهَا.

و موسی «ﷺ» در زمانی به سوی آنان آمد که بیشتر اهل آن به علم نجوم، طلسمات، سحر، هندسه و حیله‌گری‌ها،تردستی‌های جادویی اعتقاد داشتند، زیرا این علوم از همان پیشینیان وجود داشته است، و کسی که آنها را پایه‌گذاری کرد ادریس «ﷺ» بود که احکام آن در جهان ثابت بود و مردم به آن عمل می‌کردند و به دیگران می‌آموختند و حقیقت آن برایشان درست بود، تا اینکه موسی «ﷺ» ظاهر شد و عصا همراه او بود، پس با ظهور او حقایق این علوم باطل شد، و عصا آنچه از سحرشان ساخته بودند را بلعید، و علوم از زمان آن ظهور کهنه و منسوخ شد و اهلش از بین رفتند.

وَكَذَلِكَ سَيِّدُنَا مُحَمَّدٌ ﷺ: كَانَ ظُهُورُهُ فِي زَمَانٍ يُعَظِّمُ أَهْلُهُ أَرْبَابَ الشِّعْرِ وَالْفَصَاحَةِ وَالْقُوَّةِ وَالشَّجَاعَةِ، وَكَانَ شَاعِرُهُمْ إِذَا قَالَ قَصِيدَةً عَلَّقَهَا عَلَى بَابِ الْكَعْبَةِ يَفْتَخِرُ بِهَا، وَكَانَ الرَّجُلُ مِنَ الْجَاهِلِيَّةِ يُعَدُّ بِأَلْفِ مُقَاتِلٍ وَعَمْرو بْنُ عَبْدِ وُدٍّ بِعَشَرَةِ رِجَالٍ مِنَ الْمَذْكُورِينَ، فَكَانُوا يَعُدُّونَهُ بِعَشَرَةِ آلَافِ مُقَاتِلٍ وَكَانَ أَحَدُهُمْ يَأْخُذُ فَكَّ الْبَعِيرِ يَفْرُكُهُ بِيَدِهِ فَظَهَرَ السَّيِّدُ مُحَمَّدٌ ﷺ بِالْمُعْجِزِ الْبَاهِرِ الَّذِي هُوَ الْقُرْآنُ كَلَامُ اللهِ تَعَالَى الَّذِي ﴿لَّا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ ۖ تَنزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾[1] فَعِنْدَ ذَلِكَ خَرَسَ الْفُصَحَاءُ وَعَجَزُوا أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِهِ، وَجَاءَهُمْ فِيهِ الْخِطَابُ الْمُعْجِزُ بِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿قُل لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾[2].

و همچنین سید ما محمد «ﷺ»: ظهور او در زمانی بود که اهل آن، اربابان شعر و فصاحت و قدرت و شجاعت را بزرگ می‌داشتند، و شاعرشان هرگاه قصیده‌ای می‌گفت، آن را بر در کعبه می‌آویخت تا به آن افتخار کند، و مردی از جاهلیت به اندازه هزار رزمنده به شمار می‌آمد، و عمرو بن عبد ودّ به اندازه ده مرد از مردان یاد شده به شمار می‌آمد، پس او را به اندازه ده هزار رزمنده می شمردند، و یکی از آنان آرواره شتر را می‌گرفت و با دست خود آن را خرد می‌کرد؛ پس سید محمد «ﷺ» با معجزه آشکار که همان قرآن کلام خداوند متعال است ظاهر شد، قرآنی که: ﴿باطل از پیش رو

---

[1] سوره فصلت ،آیه۴۲

[2] سوره اسراء،آیه ۸۸

و پشت سرش به آن راه نمی‌یابد؛ فرو فر ستاده‌ای از سوی حکیم ستوده ا ست﴾؛ پس در آن هنگام فصیحان لال شدند و عاجز ماندند که مانند آن را بیاورند، و خطاب اعجازآمیز در قرآن با سخن «عزّ و جلّ» به سوی آنان آمد: ﴿بگو: اگر انس و جن گرد آیند که مانند این قرآن را بیاورند، مانند آن را نمی‌آورند، هرچند برخی از آنان پشتیبان برخی دیگر باشند.﴾

وَظَهَرَ مَعْنَى الْمَعَانِي عِلَّةُ الْعِلَلِ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزُّهُ فَقَتَلَ عَمْرو وَغَيْرُهُ، وَخَطَا فِي الْهَوَاءِ وَهُوَ الْقَادِرُ عَلَى مَا يَشَاءُ، وَنَزَلَ مِنَ الْهَوَاءِ إِلَى دَاخِلِ الْحِصْنِ حِصْنَ خَيْبَرَ وَاقْتَلَعَ الْبَابَ، وَفَعَلَ مَا هُوَ مَشْهُورٌ، فَقَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةُ عِنْدَ ذَلِكَ: "هَذِهِ قُوَّةٌ رَبَّانِيَّةٌ لَيْسَتْ بِقُوَّةِ الْآدَمِيِّينَ".

و «معنای معانی»، «علة العلل» مولای ما امیرالمؤمنین «عَزَّعَزُّهُ» ظاهر شد، پس عمرو و دیگران را کشت، و در هوا گام بردا شت، و او بر آنچه بخواهد قادر ا ست، و از هوا به داخل دژ خیبر فرود آمد و در را از جا کند، و آنچه م شهور ا ست انجام داد، پس سعد بن عباده در آن هنگام گفت: «این یك نیروی ربّانی است نه نیروی آدمیان.»

وَظَهَرَ السَّيِّدُ الْمَسِيحُ فِي زَمَنِ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِهِ عِلْمُ الطِبِّ، فَفَعَلَ مَا أَبْهَرَهُمْ وَأَعْجَزَهُمْ فِعْلَهُ، وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِهِ جَالِينُوسَ وَسَلَّمَ إِلَيْهِ لَمَا انْتَهَى إِلَيْهِ أَمْرُهُ وَهَاجَرَ إِلَيْهِ مِنْ رُومِيَّةٍ فَمَاتَ بِحِمْصَ وَلَمْ يَلْقَهُ وَخَبَرُهُ يَطُولُ.

و سید مسیح در زمانی ظاهر شد که علم طب بر اهل آن غالب بود، پس کاری را انجام داد که آنان را مبهوت ساخت و از انجام آن عاجز کرد، و اولین کسی که به او ایمان آورد جالینوس بود و هنگامی که مأموریت مسیح به او رسید، تسلیم او شد و از شهر رم به سوی او هجرت کرد، اما در حمص مُرد و او را ندید، و داستانش طولانی است.

[٣٧٤] وَعَنْ حُبْقُوقِ النَّبِيِّ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ فِي نُبُوَّتِهِ: "إِنَّ اللهَ يَأْتِي مِنَ الْيَمَنِ وَالْقُدْسِ مِنْ جِبَالِ فَارَانَ، وَقَدْ قَالَ اللهُ تَعَالَى فِي التَّوْرَاةِ: جَاءَ اللهُ مِنْ طَورِ سَيْنَاءَ، وَاسْتَعْلَنَ مِنْ سَاعِيرَ، وَأَشْرَقَ مِنْ جِبَالِ فَارَانَ وَهِيَ جِبَالُ مَكَّةَ وَهِيَ الْقَرْيَةُ الَّتِي ظَهَرَ مِنْهَا الْمَسِيحُ".

و از حَبَقّوق پیامبر عزتش نیرومند باد که در نبوتش گفت: "همانا خداوند از یمن و قدس از کوه‌های فاران می‌آید، و خداوند تعالی در تورات فرموده است: خداوند از طور سینا آمد، و از ساعیر آشکار شد، و از کوه‌های فاران اشراق نمود، و این کوه‌ها همان کوه‌های مکه هستند و مکه قریه‌ای است که مسیح از آنجا ظهور کرد".

وَأَمَّا مَرْيَمُ ابْنَةُ عِمْرَانَ عَزَّعَزَّهَا فَهِيَ آمِنَةُ بِنْتُ وَهْبِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ وَقَالَ قَوْمٌ: إِنَّهَا السَّيِّدُ فَاطِرٌ لِقَوْلِ الرَّسُولِ: "فَاطِرُ أُمُّ أَبِيهَا" وَذَلِكَ لِظُهُورِ الْحَائَاتِ مِنْهَا وَهِيَ أَشْخَاصُهُ وَقَالَ الْعِرَاقِيُّونَ: إِنَّ مَرْيَمَ فِرَاشُ نُورٍ.

و اما مریم دختر عمران عَزَّعَزَّهَا عزتش نیرومند باد، پس او آمنه دختر وهب بن عبد مناف است. و قومی گفتند: همانا او سَیِّد بانو فاطر است به دلیل گفته رسول عزعزه:

"فاطر مادر پدرش ا ست"، و این به سبب ظهور حاءها از او ست و آنها ا شخاص میم هستند. و عراقیان گفتند: همانا مریم بستر نور است.

وَزَعَمَ الْجُهَّالُ أَنَّهَا زَوْجَةُ الرَّبِّ، تَعَالَى اللّٰهُ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوّاً كَبِيراً، قَالَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى: ﴿لَوْ أَرَدْنَا أَن نَّتَّخِذَ لَهْوًا لَّاتَّخَذْنَاهُ مِن لَّدُنَّا إِن كُنَّا فَاعِلِينَ ❁ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ ۚ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ﴾[١] مَعْنَاهُ: إِنِّي لَوْ أَرَدْتُ ذَلِكَ لَتَزَوَّجْتُ فِي السَّمَاءِ.

وَظُهُورُ الْمَسِيحِ مِنْهَا بِالْوِلَادَةِ لِيُرِيَ أَنَّ لَهُ مُبْدِيًا أَبْدَاهُ، وَإِنَّ فَوْقَهُ مَنْ يَمْلِكُهُ وَيُظْهِرُهُ وَيُغَيِّبُهُ وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ حِكَايَةً عَنِ الْحَوَارِيِّينَ: ﴿إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَن يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِّنَ السَّمَاءِ ۖ قَالَ اتَّقُوا اللّٰهَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾[٢].

و نادانان گمان بردند که او همسر پروردگار ا ست، خداوند از آنچه می‌گویند بسیار برتر است. خداوند سبحانه و تعالی فرمود: ﴿اگر می‌خواستیم سرگرمی برگزینیم، قطعاً آن را از نزد خود برمی‌گرفتیم اگر فاعل بودیم ❁ بلکه حق را بر باطل پرتاب می‌کنیم و مغزش را متلاشی می‌کند، پس در آن هنگام ناگهان آن باطل نابود می‌شود؛ و وای بر شما از آنچه و صف می‌کنید﴾ معنایش این ا ست: اگر من خداوند چنین می‌خوا ستم، همسری در آسمان برمی‌گزیدم .

---

[١] سوره انبیاء ، آیه ١٧-١٨

[٢] سوره مائده ، آیه ١١٢

و ظهور مسیح از مریم به وسیله ولادت، برای آن بود که نشان دهد او را پدیدآورنده‌ای ا ست که او را پدید آورده ، و بالای او ک سی ا ست که او را مالک ا ست و آ شکارش می‌کند و پنهانش می‌سازد. و این سخن خداوند عَزَّ وَ جَلَّ است به حکایت از حواریون: ﴿آنگاه که حواریون گفتند: ای عیسی پسر مریم، آیا پروردگارت می‌تواند سفره‌ای از غذا از آسمان بر ما فرو فرستد؟ گفت: از خدا بپرهیزید اگر مؤمن هستید﴾.

وَرُوِيَ عَنْ الْحَوَارِيِّينَ أَنَّهُمْ كَانُوا قَصَّارِينَ فَلَمَّا أَبْصَرُوهُ آمَنُوا بِهِ فَسَمَّاهُمْ الْحَوَارِيِّينَ لِأَنَّهُمُ الْخَاصَّةُ وَكَانَتْ عِدَّتُهُمْ اثْنَيْ عَشَرَ، وَهُمْ عِنْدَ أَهْلِ الْحَقِيقَةِ النُّقَبَاءُ الْإِثْنِيَّ عَشَرَ فِي كُلِّ قُبَّةٍ لَا يَزِيدُونَ وَلَا يَنْقُصُونَ، وَهُمْ الَّذِينَ أَخْلَصُوا لَهُ وَأَجَابُوهُ فِي الظَّاهِرِ حِينَ قَالَ: ﴿فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنصَارِي إِلَى اللَّهِ ۖ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ۞ رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾[1].

وأَنَّ السَّيِّدَ الْمَسِيحَ لَمَّا ظَهَرَ وَوَصَلَ إِلَى الْحُكَمَاءِ أَمْرُهُ وَأَنَّهُ قَدْ ظَهَرَ بِأَرْضِ الْقُدُسِ نَبِيٌّ يَبْرِيءُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ قَالُوا: أَمَّا الْأَكْمَهُ وَالْأَبْرَصُ فَنَحْنُ نُبْرِئُهُمَا فَلَمَّا قِيلَ: أَنَّهُ يُحْيِّ الْمَوْتَى بِإِذْنِ الْعِلَّةِ الْكُلِّيَّةِ.

---

[1] سوره آل عمران ، آیه ۵۲-۵۳

قَالَ سُوفُسْطَا: مَا بِنَا مِنْ حَاجَةٍ إِلَى أَنْ نُحْيِيَ الْمَوْتَى، هَؤُلَاءِ الْأَشْخَاصُ الَّذِينَ أَلِفْنَاهُمْ وَأَلِفُونَا وَعَرَفْنَاهُمْ وَعَرَفُونَا، يَسْأَلُ الْعِلَّةَ الْكُلِيَّةَ أَنْ يُبْقِيَهُمْ أَحْيَاءً، فَقَالَ لَهُ غَالِينُوسُ: يَا أَخِي جَالِينُوسْ، بَلْ يَسْأَلُ الْعِلَّةَ الْكُلِيَّةَ أَنْ يَحْبِسَ عَنَّا الْمَوْتَ يَوْمَاً وَاحِدًا.

فَقَالَ لَهُمَا جَالِينُوسْ: هَذَا سُؤَالُ إِعْنَاتٍ لِأَنَّهُ يَقْتَضِي خَرْقَ الْعَادَاتِ وَلَيْسَ مِنْ شَأْنِ الْحَكِيمِ فَسَادُ الْحِكْمَةِ بِخَرْقِ الْعَادَةِ، وَهَبْنَا أَنْ سَلَّمْنَا لَكُمْ أَنَّكُمْ تُبْرِّئُونَ الْأَكَمَةَ وَالْأَبْرَصَ فما لكم مَعَ إِحْيَاءِ الْمَوْتَى مُصْطَبِرٌ عَنْ التَّسْلِيمِ وَالْإِذْعَانِ لَهُ، ثُمَّ إِنَّهُ قَصَدَهُ، وَسَارَ مِنْ رُومِيَّةَ مُهَاجِرًا إِلَى السَّيِّدِ الْمَسِيحِ عَزَّعَزَّهُ فَمَاتَ بِحِمْصَ وَقَبْرُهُ هُنَاكَ.

وَ جَالِينُوسْ مِنْ جُمْلَةِ الْحُكَمَاءِ الْمَحْمُودِينَ وَ لَهُ مَرْتَبَةٌ نَقَلْنَا فِيمَا تَقَدَّمَ عَنْ شُيُوخِ التَّوْحِيدِ الْعَارِفِينَ لِأَنَّهُمْ قَدْ رَوَوْا أَنَّ الْمَعْنَى تَعَالَى ظَهَرَ فِي الْيُونَانِيِّينَ الْحُكَمَاءَ بِإِرِسْطَالِيسَ وَالْإِسْمُ كَانَ ظَاهِرَاً بِأَفْلَاطُونَ الْأَكْبَرِ وَ كَانَ الْبَابُ سُقْرَاطِيسَ وَالْيَتِيمَانِ بِقَرَاطِيسَ وَ جَالِينُوسَ وَالضِّدُّ كَانَ ظَاهِرَاً بِسُوفُسْطَا.

و از حواریون روایت شده است که آنان شستشوکنندگانِ پارچه بودند، پس چون او را دیدند، به او ایمان آوردند. لذا آنان را حواریون نامید؛ زیرا ایشان خواصّ او بودند و تعدادشان دوازده نفر بود. و آنان نزد اهل حقیقت، نُقَباء دوازده‌گانه در هر قُبَّه هستند که نه افزون می‌شوند و نه کاسته، و ایشان کسانی‌اند که برای او اخلاص ورزیدند و در ظاهر به او پاسخ دادند هنگامی که فرمود: ﴿پس هنگامی که عیسی کفر را از بنی

اسرائیل احساس کرد، گفت: یاران من به سوی خدا چه کسانی‌اند؟ حواریون گفتند: ما یاری‌دهندگان خداییم، به خدا ایمان آوردیم و گواه باش که ما تسلیم‌شدگان و مسلمانان هستیم ❁ پروردگارا، به آنچه نازل کردی ایمان آوردیم و از رسول پیروی کردیم، پس ما را با گواهان بنویس﴾.

و اینکه هنگامی که سَیِّد مسیح ظهور کرد و خبر او به حکیمان رسید و خبر رسید که پیامبری در سرزمین قدس ظاهر شده است که کور مادرزاد و پیس را شفا می‌دهد، گفتند: اما اکمه و ابرص را ما شفا می‌دهیم. پس هنگامی که گفته شد: همانا او مردگان را به اذن مبدا اصلی زنده می‌کند.

سوفسطا گفت: ما را نیازی به زنده کردن مردگان نیست، همین اشخاصی که با آنان اُنس گرفته‌ایم و با ما اُنس گرفته‌اند و آنان را شناخته‌ایم و ما را شناخته‌اند، از علت کلیه می‌خواهد که آنان را زنده نگه دارد. پس غالینوس به او گفت: ای برادر من جالینوس، بلکه باید از علت کلیه بخواهد که مرگ را برای یک روز از ما باز دارد.

پس جالینوس به آن دو گفت: این درخواست درخواست دشوار است، زیرا شکستن عادت‌ها را اقتضا می‌کند و تباه کردن حکمت با خرق عادت، شأن حکیم نیست. فرض می‌کنیم که به شما تسلیم کردیم که اکمه و ابرص را شفا می‌دهید، پس چه چیزی شما را در مورد زنده کردن مردگان از تسلیم و اذعان به او بازدارنده است؟ سپس

جالینوس قصد مسیح کرد و از روم به سوی سَیِّد مسیح عَزَّعَزَّهُ مهاجر شد، و در حِمص درگذشت و قبرش در آنجاست.

و جالینوس از جمله حکیمان ستوده است و او را مرتبه‌ای است که پیش از این از شیوخ توحید عارف نقل کردیم؛ زیرا آنان روایت کرده‌اند که معنا تعالی در حکیمان یونانی به ارسطاطالیس ظاهر شد، و إسم به افلاطون اکبر ظاهر بود، و باب سقراطیس بود، و یتیمان به قراطیس و جالینوس ظاهر بودند، و ضِدّ به سوفسطا ظاهر بود.

[٣٧٥] يُؤَيِّدُ ذَلِكَ قَوْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ: "لِكُلِّ أُمَّةٍ أَرُسْتَطَالِيسَ وَأَنَا أَرِسْتَطَالِيسُ كُلَّ إِرْسِتْطَالِيسْ" مَعْنَى ذَلِكَ بِمُقْتَضَى قَوْلِهِ عَزَّعَزَّهُ: لِكُلِّ أُمَّةٍ عَالِمٌ وَأَنَا عَالِمُ الْعُلَمَاءِ.

این را گفته امیرالمؤمنین عَزَّعَزَّهُ تأیید می‌کند: "برای هر امتی ارسطالیسی است، و من ارسطالیسِ تمام ارسطالیس‌ها هستم". معنای آن به موجب گفته او عَزَّعَزَّهُ این است: برای هر امتی عالمی است و من عالمِ عالمان هستم.

[٣٧٦] وَفِي مَعْنَاهُ مَا رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ الزَّاهِرِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ مِنْهُ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: ذَكَرَ أَرُسْتُطَالِيسَ بَيْنَ يَدَيْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَزَّعَزَّهُ وَأَطْنَبُوا بِفَضْلِهِ وَقَالُوا: لَمْ يَكُنْ فِي زَمَانِهِ أَعْلَمَ مِنْهُ فَقَالَ مَوْلَانَا عَزَّعَزَّهُ: "رَحِمَ اللهُ أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ فَإِنَّهُ كَانَ مُؤْمِناً مُوَحِداً وَأَنَا ارْسِتَطَالِيسُ هَذِهِ الْأُمَّةِ".

وَبَاطِنُ ذَلِكَ: أَنَا قَدِيمٌ لِلسَيِّدِ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدٌ قَدِيمٌ لَكُمْ، فَهَذَا وَإِنْ لَمْ يُورِدْهُ السَيِّدُ شَيْخُنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ الْخَصِيبِيُّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ فِي رِسَالَتِهِ فَإِنَّا لَمْ نَخْرُجْ عَنْ مَنْهَجِ الشَّرِيعَةِ، لِأَنَّ شَيْخَنَا نَوَّرَ اللهُ شَخْصَهُ قَدْ عَرَّضَ بِبَعْضِهِ عِنْدَ ذِكْرِ السِّيَاقَةِ لِأَنَّهُ ذَكَرَ ظُهُورَ الْمَعْنَى جَلَّ جَلَالُهُ كَمَثَلِ صُورَةِ الْإِسْكَنْدَرِ بْنِ فَيْلِيبْسَ الرُّومِيِّ، وَلَا خِلَافَ إِنْ كَانَ مُعَلِّمًا لِلْإِسْكَنْدَرِ وَهُوَ مُفْتَقِرٌ إِلَيْهِ عِنْدَ أَهْلِ الظَّاهِرِ هَكَذَا يَقُولُونَ.

وَأَقُولُ أَيْضًا: إِنَّ سَيِّدَنَا شَيْخُنَا أَبَا عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنَ بْنَ حَمْدَانَ الْخَصِيبِيِّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ أَوْرَدَ فِي سِيَاقَةِ رِسَالَتِهِ عِنْدَ رُوَاةِ الْحَدِيثِ أَنَّ مِنَ الظُّهُورَاتِ مَا هُوَ مَشْهُورٌ مَعْرُوفٌ وَاضِحٌ، وَفِي ذَلِكَ مَا فِيهِ هِدَايَةٌ لِلْمُسْتَرْشِدِ وَكِفَايَةٌ لِلْعَاقِلِ الْمُوَحِّدِ، وَمَا سِوَاهُ فَقَدْ أَوْرَدَهُ مُجْمَلًا وَدَلَّ عَلَيْهِ فِي شَعْرِهِ حَيْثُ يَقُولُ:

وَاللهُ يُورِي ظُهُورًا فِي مَشِيئَتِهِ	فِي كُلِّ جِنْسٍ مِنَ الْأَجْنَاسِ وَالْعَدَدِ
فِي الْعُرْبِ وَالْعُجْمِ وَالرُّومِ الْمُصَاصِ	وَفِي سَنَدٍ وَهِنْدٍ وَنُوبٍ غَيْرِ مُحَيَّدِ
وَفِي الشُّعُوبِ وَفِي كُلِّ الْقَبَائِلِ مِنْ	قَحْطَانِهَا وَجَمِيعِ النَّسْلِ مِنْ أَدَدِ

فَلَزِمَنَا أَنْ لَا نَدْفَعَ مَا رَوَيْنَاهُ إِذْ كَانَتْ ظُهُورَاتُهُ جَلَّ جَلَالُهُ فِي خَلْقِهِ مُخْتَلِفَةً كَثِيرَةً، وَقُدْرَتُهُ فِي مِلْكِهِ لِا نِهَايَةِ لَهَا، وَلَا يُحَاطُ بِمَعْرِفَتِهَا.

و در معنای آن چیزی است که محمد بن سنان زاهری عَلَيْهِ السَّلام از مفضّل بن عمر سلام از او باد روایت کرده ا ست که گفت: ار سطاطالیس نزد مولای ما صادق عَزَّعَزُهُ ذکر شد و در فضل او بسیار سخن کردند و گفتند: در زمان او داناتر از وی نبوده است. پس مولای ما عَزَّعَزُهُ فرمود: "خداوند ابو عبدالرحمن را رحمت کند، همانا او مؤمن و موحّد بود، و من ارسطاطالیس این امت هستم".

و باطن آن سخن: من قَدیم برای سَیِّد محمد هستم و محمد قدیم برای شماست. پس این سخن اگرچه سَیِّد شیخ ما ابوعبدالله خصیبی خداوند مقامش را شرافت بخشد آن را در رساله خود نیاورده است، اما ما از روش شریعت خارج نشده‌ایم؛ زیرا شیخ ما خداوند شخصش را نورانی کند به بخشی از معنا در هنگام سیر بحث اشاره کرده است، چون او ظهور مَعْنی جلَّ جَلالُه را مانند صورت اسکندر پسر فیلیپس رومی ذکر نمود، و اختلافی نیست که ار سطاطالیس معلم ا سکندر بود و ا سکندر نزد اهل ظاهر محتاج به اوست، این‌گونه می‌گویند.

و همچنین می‌گویم: همانا سَیِّد ما شیخ ما ابوعبدالله حسین بن حمدان خصیبی خداوند روحش را پاک گرداند در سیاق رساله‌اش نزد راویان حدیث آورده است که از جمله ظهورات، آنچه مشهور و معروف و واضح است وجود دارد، و در این مطلب آنچه مایه هدایت برای جوینده هدایت و کفایت برای عاقل موحّد است، وجود دارد. و

آنچه غیر از این است، آن را به صورت به‌طور خلاصه آورده و در شعرش به آن دلالت کرده ا ست، آنجا که می‌گوید: و خداوند ظهوراتی را در مشیت خود آ شکار می سازد در هر نوعی از انواع و به هر عددی. در عرب و عجم و رومیانِ ا صیل و در سند و هند و سرزمین نوبه که غیرمنحصر است. و در اقوام و در تمامی قبایل از قحطانش و تمام نسل از جدّی در انساب. پس بر ما لازم است که آنچه روایت کردیم را انکار نکنیم، زیرا ظهورات او بزرگ باد جلالش در مخلوقاتش گوناگون و بسیار ا ست، و قدرت او در جهان را نهایتی نیست و معرفت به آن احاطه نمی‌شود

[٣٧٧] وَرُوِيَ أَنَّ أَفْلَاطُونَ الْأَكْبَرَ قَالَ لِمُوسَى عَزَّ عَزُّهُ: أَنْتَ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّ الْعِلَّةَ الْكُلِّيَّةَ تُخَاطِبُكَ، فَأَخْبِرْنِي كَيْفَ كَانَ ذَلِكَ؟ فَأَقَامَ يَوْمَهُ أَجْمَعَ قَدْ تَغَشَّاهُ الْعَرَقُ وَلَمْ يُجِبْهُ ثُمَّ قَالَ: "صَفَا الصُّفُوُّ مِنِّي، فَقَابَلَ عُنْصُرَهُ فَخَاطَبَنِي بِمَا أَدَّاهُ إِلَيَّ عَنْهُ" فَسَلَّمَ إِلَيْهِ أَفْلَاطُونُ وَأَذْعَنَ لَهُ.وَنَعُودُ إِلَى ذِكْرِ الْحَوَارِيِّينَ الَّذِينَ هُمُ النُّقَبَاءُ الْإِثْنِي عَشَرَ فِي زَمَنِ السَّيِّدِ الْمَسِيحِ عَزَّ عَزُّهُ.

و روایت شده ا ست که افلاطون اکبر به مو سی عَزَّ عَزُّهُ گفت: تو کسی هستی که گمان می‌بری مبدأ اصلی با تو سخن می‌گوید، پس مرا خبر ده که چگونه بود؟ پس تمام روزش را ماند در حالی که عرق او را پوشانده بود و به او پاسخ نداد. سپس گفت: نهایت پاکی از من پاکیزه شد، پس با عنصر او مقابله کرد، وعنصر با من سخن گفت به آنچه از جانب مبدا ا صلی یا علت کلیه به من ر سانید . پس افلاطون به او تسلیم کرد و

اذعان کرد.و باز می‌گردیم به ذکر حواریون که ایشــان نُقَباء دوازده‌گانه در زمان سَـيِّد مسیح عَزَّعَزُّهُ هستند.

[٣٧٨] وَقَدْ قَالَ الرَّسُـولُ عَزَّعَزُّهُ: "إِنَّ لِي حِوَارِيِّينِ كَحَوَارِيِي الْمَسِـيحِ" عَزَّعَزُّهُ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُمْ هُمْ، وَقَدْ قَالَ: "وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا أَقْبَلُ مِـنَ الْأَعْمَالِ إِلَّا الْخَاصَّةَ". يَعْنِي مَوْضِـعَ رَأْسِ آدَمَ وَإِنَّهُ هُوَ هُوَ فَلِأَجْلِ ذَلِكَ سَـمَّاهُمْ الْحَوَارِيِّينَ، وَأَمَّا قَوْلُهُمْ: ﴿إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَن يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ ۖ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾.

و رسول عَزَّعَزُّهُ فرموده است: "همانا مرا حواریونی است مانند حواریون مسیح عَزَّعَزُّهُ" که دلیل بر آن ا ست که آنان همان‌ها هستند. و نیز فرموده ا ست: " سوگند به آنکه جانم در دست اوست، از اعمال نمی‌پذیرم مگر خاصه".

یعنی منظور از خاصّه جایگاه سر آدم است و همانا مسیح خودِ آدم است (هُوَ هُوَ) فارغ از تعینات زمان و مکان، و به همین دلیل آنان را حواریون نامید. و اما گفته حواریون: ﴿آنگاه که حواریون گفتند: ای عیسی پسر مریم، آیا پروردگارت می‌تواند سفره‌ای از غذا از آسمان بر ما فرو فرستد؟ گفت: از خدا بپرهیزید اگر مؤمن هستید﴾.

[٣٧٩] فَرُوِيَ أَنَّ عِيسَى عَزَّعَزُّهُ قَالَ لِلْحَوَارِيِّينَ: "أَيُّ شَيْءٍ تُرِيدُونَ أَنْ يَكُونَ عَلَى الْمَائِدَةِ؟" فَقَالُوا: نُرِيدُ الرِّقَاقَ وَالسَمَكَ الْحَارَّ وَالْبَقْلَ، فَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: ﴿قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِّنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِّأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِّنكَ ۖ وَارْزُقْنَا وَأَنتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾[1] فَنَزَلَتْ فِي الْحَالِ عَلَيْهِمُ الْمَائِدَةُ مِنَ السَّمَاءِ وَفِيهَا مَا طَلَبُوا، فَأَكَلُوا مِنْهَا، وَلَمْ يَأْكُلْ عِيسَى لِأَنَّهُمُ الْخَاصَّةُ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ

پس روایت شده است که عیسی عزتش نیرومند باد به حواریون گفت: "چه چیزی می‌خواهید بر روی سفره باشد؟" پس گفتند: نان فتیر و ماهی گرم و سبزی می‌خواهیم. پس با دستش به سوی آسمان اشاره کرد و گفت: ﴿عیسی پسر مریم گفت: بار خدایا، پروردگار ما، بر ما مائده‌ای از آسمان فرو فرست که برای اول و آخر ما عید باشد و نشانه‌ای از سوی تو؛ و ما را روزی ده که تو بهترین روزی‌دهندگانی﴾ پس در همان حال سفره از آسمان بر آنان فرود آمد و در آن هر آنچه طلب کرده بودند بود. پس از آن خوردند، ولی عیسی نخورد؛ زیرا حواریون خاصّه و برگزیدگان هستند که می‌دانند او طعام می‌دهد ولی طعام نمی‌خورد.

---

[1] سوره مائده، آیه ۱۱۴

[٣٨٠] وَرُوِيَ أَنَّ الْيَهُودَ لَّما اجْتَمَعُوا عَلَى قَتْلِهِ أَتَوْا إِلَيْهِ وَمَعَهُمْ يَهُوذَا الْأَسْخَرْيُوطِيُّ فَتَقَدَّمَهُمْ وَدَخَلَ إِلَى الْبَيْتِ الَّذِي كَانَ فِيهِ سَيِّدُنَا الْمَسِيحُ عَزَّعَزُّهُ لِيَنْظُرَ هَلْ هُوَ هُنَاكَ أَمْ لَا فَيُخْبِرُهُمْ، فَلَمَّا دَخَلَ يَهُوذَا رَأَى الْمَسِيحُ جَالِسًا فَقَبَّلَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ فَقَالَ لَهُ الْمَسِيحُ: "هَذِهِ قُبْلَةُ غِشٍّ" وَمَسَحَ يَدَهُ عَلَى وَجْهِهِ فَأَلْقَى شَبَهَهُ عَلَيْهِ، وَخَرَجَ يَهُوذَا لِيُخْبِرَهُمْ أَنَّهُ فِي الْبَيْتِ، فَلَمَّا رَآهُ الْيَهُودُ بِصُورَةِ الْمَسِيحِ ظَنُّوا أَنَّهُ هُوَ فَوَثَبُوا عَلَيْهِ فَقَتَلُوهُ وَهُوَ يَقُولُ: أَنَا يَهُوذَا.

يُؤَيِّدُ ذَلِكَ قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ ۚ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ ۚ مَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ ۚ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ۞ بَل رَّفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾[١].

و روایت شده است که چون یهود بر کشتن مسیح گرد آمدند، نزد او آمدند در حالی که یهوذا اسخریوطی با آنان بود. پس یهوذا از آنان پیشی گرفت و وارد خانه‌ای شد که سَیِّد ما مسیح عَزَّعَزُّهُ در آن بود تا ببیند آیا او آنجاست یا نه تا به ایشان خبر دهد. پس چون یهوذا وارد شد، مسیح را نشسته دید. پس میان دو چشمش را بوسید. مسیح به او گفت: "این بوسه فریب است" و دستش را بر صورت او کشید و شکل خود را بر او انداخت. و یهوذا خارج شد تا آنان را خبر دهد که مسیح در خانه است. پس چون یهود

[١] سوره نساء، آیه ١٥٧-١٥٨

او را به صورت مسیح دیدند، گمان بردند که اومسیح است، پس بر او جهیدند و او را کشتند در حالی که می‌گفت: من یهوذا هستم.

این را گفته خداوند تعالی تأیید می‌کند: ﴿و به سبب گفتارشان که: همانا ما مسیح، عیسی پسر مریم، فرستاده خدا را کشتیم؛ در حالی که نه او را کشتند و نه به صلیب آویختند، بلکه امر بر ایشان همانند شد. و همانا کسانی که در مورد او اختلاف کردند، قطعاً در شک از او هستند؛ ایشان را به حقیقت علمی نیست مگر پیروی از گمان. و او را به یقین نکشتند ❁ بلکه خداوند او را به سوی خود بالا برد. و خداوند عزتمند و حکیم بوده است﴾.

[٣٨١] وَرَوَتْ طَائِفَةٌ أُخْرَى: إِنَّ الَّذِي دَخَلَ عَلَى السَّيِّدِ الْمَسِيحِ وَأَلْقَى شَبَهَهُ عَلَيْهِ هُوَ الَّذِي يُدْعَى بُولُسَ فَلَمَّا خَرَجَ إِلَى الْيَهُودِ قَتَلُوهُ وَحَمَلُوهُ عَلَى الصَلَبُوتِ وَإِنَّ يَهُوذَا الْأَسْخَرِيُوطِيُّ لَمَّا كَانَ مِنَ الْمَسِيحِ سَيِّدُنَا يَسُوعُ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ مَا كَانَ وَمَا أَظْهَرَهُ مِنَ الْغَيْبَةِ، سُبْحَانَ مَنْ هُوَ حَاضِرٌ لَا يَغِيبَ، جَلَسَ يَوْمَاً وَفِي يَدِهِ دِيكٌ قَدْ ذَبَحَهُ وَهُوَ يَنْتِفُ رِيشَهُ فَقَالَتْ لَهُ زَوْجَتُهُ: السَّاعَةَ يَرْجِعُ الْمَسِيحُ وَأَنْتَ أَحَدُ مَنْ كَانَ يُظْهِرُ لَهُ الْمَحَبَّةَ، فَبِأَيِّ وَجْهٍ تَلْقَاهُ وَقَدْ كُنْتَ مَعَ أَعْدَائِهِ؟ فَقَالَ لَهَا: إِنْ رَجَعَ الْمَسِيحُ فَإِنَّ هَذَا الدِّيكَ يَعُودُ حَيَّاً فَنَفَضَ الدِّيكُ رِجْلَيْهِ فِي يَدِهِ وَدَخَلَ الدَّارَ وَهُوَ يَدْرُجُ وَيَصِيحُ، فَشَاعَ الْخَبَرُ بَيْنَ الْيَهُودِ، فَدَخَلُوا إِلَى مَنْزِلِ يَهُوذَا وَأَخْرَجُوهُ وَلَمْ يَزَالُوا يَضْرِبُونَهُ بِشَوْكِ الْقِتَادِ حَتَّى قَتَلُوهُ.

و طایفه‌ای دیگر روایت کرده‌اند: همانا کسی که بر سَیِّد مسیح وارد شد و مسیح شکل خود را بر او انداخت، همان کسـی اسـت که بولس نامیده می‌شـود. پس چون نزد یهود خارج شد، او را کشتند و بر چوبه صلیب بالا بردند. و همانا یهوذا اسخریوطی، چون از مسیح سَیِّد ما یسوع عیسی بن مریم، آنچه بود و آنچه را از غایب شدن آشکار ساخت، رخ داد . منزّه ا ست آنکه حاضر ا ست و غایب نمی شود، روزی نشست و در د ستش خروسـی بود که آن را ذبح کرده بود و داشـت پرهایش را می‌کند. پس همسرـش به او گفت: همین ساعت م سیح بازمی‌گردد و تو یکی از ک سانی بودی که به او اظهار محبت می‌کردی، پس با چه رویی او را ملاقات خواهی کرد در حالی که با د شمنان او بودی؟ پس به او گفت: اگر مسیح بازگردد، این خروس زنده خواهد شد. پس خروس پاهایش را در د ست او تکان داد و در حالی که آه سته حرکت می‌کرد و فریاد می‌زد، وارد خانه شـد. پس این خبر میان یهود شـایع شـد. پس به خانه یهوذا وارد شـدند و او را بیرون کشیدند و همچنان باخاری از درختچه بیابانی او را زدند تا اینکه او را کشتند.

[٣٨٢] وَمِمَّا وَرَدَ فِي الْأَخْبَارِ: إِنَّ الْيَهُودَ لَمَّا صَلَبُوا شَبَهَهُ عَلَى خَشَبَةٍ أَوْقَفُوا تِلْكَ الْخَشَبَةَ الَّتِي وُضِعَ الْمُشَبَّهُ عَلَيْهَا وَهُمْ يَظُنُّونَ أَنَّهُ الْمَسِيحُ، بَيْنَ لِصَّيْنِ مَصْلُوبَيْنِ عَلَى خَشَبَتَيْنِ، لِأَنَّهُمْ أَرَادُوا الْوَضْعَ مِنْهُ وَإِطْفَاءَ نُورِ اللهِ، فَلَمَّا كَانَ مِنْ بُخْتَنَصَّرَ مَا كَانَ وَأَظْفَرَهُ اللهُ بِهِمْ وَهَرَبَ الْبَاقُونَ مِنَ الْبَيْتِ الْمُقَدَّسِ، أَخَذَ بُخْتَنَصَّرَ الثَّلَاثَ خَشَبَاتِ الْمَصْلُوبِ عَلَى إِحْدِهَا جَسَدُ

المُشبَّهِ بِالمَسِيحِ عَزَّوَجَلَّ فَلَمَّا وَضَعهَا بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ لِبَعْضِ عُلَمَاءِ النَّصارَى: كَيْفَ لَنَا بِمَعْرِفَةِ خَشَبَةِ المُسِيحِ؟ قَالَ لَهُ: تَحْضُرُ ثَلاثَ أَمْوَاتٍ يُقَامُ عَلَى كُلِّ خَشَبَةٍ مِنْ هَذِهِ الجُثَثِ مَيِّتٌ فَإِنَّ المَيِّتَ الَّذِي يَكُونُ عَلَى خَشَبَةِ السَيِّدِ المُسِيحِ يَقُومُ قَائِماً كَأَنَّهُ حَيٌّ، وَاللَّذَانِ يَكُونَانِ عَلَى خَشَبَتَيْ اللِّصَّيْنِ يَسْقُطَانِ إِلَى الْأَرْضِ، فَأَمَرَ بِنَبْشِ ثَلاثَةِ أَمْوَاتٍ وَإِحْضَارِهِمْ لَدَيْهِ، وَفَعَلَ كَمَا قَالَ عَالِمُ النَّصَارَى، ثُمَّ رَفَعَهُمْ عَلَى الخُشَبِ، فَوَقَعَ اللَّذَانِ كَانَا عَلَى خَشَبَتَيْ اللَّصَّيْنِ وَقَامَ المَيِّتُ الَّذِي كَانَ عَلَى خَشَبَةِ المُشَبَّهِ بِالمُسِيحِ قَائِماً كَأَنَّهُ حَيٌّ، فَعُرِفَتْ الخَشَبَةُ حِينَئِذٍ بِذَلِكَ.

و از جمله آنچه در اخبار آمده: همانا یهود وقتی شکل او را بر چوبی به صلیب کشیدند، آن چوبی که فرد همانند شده بر آن قرار داده شده بود، در حالی که گمان می‌کردند او مسیح است، میان دو دزد مصلوب بر دو چوب دیگر، برپا کردند؛ زیرا می‌خواستند او را خوار کنند و نور خدا را خاموش سازند. پس چون از بخت‌نصر آنچه بود، واقع شد و خداوند او را بر آنان پیروز ساخت و باقی‌ماندگان از بیت‌المقدس گریختند، بخت‌نصر سه چوبه مصلوب را گرفت که بر یکی از آنها جسد مُشَبَّه به مسیح عَزَّوَجَلَّ بود. پس هنگامی که آنها را پیش رویش نهاد، به یکی از علمای نصاری گفت: چگونه می‌توانیم چوبه مسیح را بشناسیم؟ او گفت: سه مرده را حاضر می‌کنی و بر هر چوب از این سه چوب، یک مرده از این جسدها را برپا می‌کنی. پس مرده‌ای که بر چوبه سَیِّد مسیح باشد، برپا می‌ایستد گویی که زنده است، و آن دو مرده که بر دو چوبه دو دزد باشند، بر

زمین می‌افتند. پس بخت‌نصر فرمان داد تا سه مرده نبش قبر شوند و نزد او آورده شوند. و طبق گفته عالم نصاری عمل کرد، سپس آنها را بر چوب‌ها بالا برد. پس آن دو مرده که بر چوب‌های دو دزد بودند افتادند، و مرده‌ای که بر چوبه مُشَبَّه به مسیح بود، برپا ایستاد گویی که زنده است. پس چوبه در آن هنگام به وسیله این امر شناخته شد.

[٣٨٣] وَالْخَبَرُ الْمَأْثُورُ أَيْضاً: إِنَّ السَّيِّدَ الْمَسِيحَ عَزَّعَزُّهُ قَامَ مِنَ الْقَبْرِ بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فَأَحْيَا الْأَمْوَاتَ، فَلَمَّا شَاهَدُوا ذَلِكَ مِنْ فِعْلِهِ مِمَّا لَمْ نُورِدْهُ وَادْعُوا فِيهِ مَا ادَّعَوْا أَنْزَلَ اللهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ۖ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ۖ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ ۖ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ﴾[١] وَفِي هَذَا الْقَوْلِ وَجْهَانِ:

أَحَدُهُمَا: إِنَّهُ كَفَرَ مَنْ قَالَ أَنَّ اللهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ الْمَجْدَلَانِيَّةِ الَّذِي هُوَ الْمُنَبَأُ الَّذِي قَدَّمْنَا ذِكْرَهُ.

وَالْوَجْهُ الثَّانِي: لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللهَ هُوَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ الرَّبُّ الْمَعْبُودُ، وَإِنَّهُ الْمَعْنَى بِالتَّحْقِيقِ، وَإِنَّهُ الْغَايَةُ، وَإِنَّهُ لَيْسَ بِإِسْمٍ لِلْمَعْنَى، وَإِنَّهُ لَيْسَ فَوْقَهُ غَايَةٌ، بَلْ مَنْ قَالَ إِنَّهُ إِسْمٌ لِلْمَعْنَى فَقَدْ وَحَّدَ وَأَصَابَ فِي قَوْلِهِ وَتَوْحِيدِهِ، وَمَنْ قَالَ إِنَّهُ وَالْمَعْنَى سَوَاءٌ فِي الْقِدَمِ وَالْمَعْنَوِيَّةِ فَقَدْ ضَلَّ وَغَوَى وَافْتَرَى.

---

[١] سوره مائده، آیه ٧٢

وَإِنَّهُ عَزَّ عِزُّهُ قَالَ عَنْ نَفْسِهِ: ﴿وَمُبَشِّـــرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾[1] فَنَفَى عَنْهُ مَا ادَّعَوْهُ فِيهِ مِنَ الْمَعْنَوِيَّةِ وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿لَّن يَسْـــتَنكِفَ الْمَسِـــيحُ أَن يَكُونَ عَبْدًا لِّلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ ۚ وَمَن يَسْتَنكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُـــرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا﴾[2] فَقَوْلُهُ: وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ: إِشَارَةً إِلَى الثَّانِي لَعَنَهُ اللهُ وَمَنْ ادَّعَى مَا ادَّعَاهُ مِنْ أَشْخَاصِهِ وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ هَاهُنَا الْأَبْوَابُ عَلَيْنَا سَلَامُهُمْ.

وَاللهُ: إِسْمٌ خَاصٌّ لِلْمَعْنَى، وَهُوَ ثَلَاثَةُ أَحْرُفٍ وَعَلِيٌّ ثَلَاثَةُ أَحْرُفٍ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ: ﴿وَإِذْ قَالَ اللهُ يَا عِيـــسَى ابْنَ مَـــرْيَمَ أَأَنتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ ۖ قَالَ سُـــبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ ۚ إِن كُنتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ ۚ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ ۚ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾[3].

مَعْنَاهُ: إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا فِي غَيْبِي، وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي غَيْبِكَ وَمَكْنُونِ سِرِّكَ، يَا عِينَ الزَّمَانَ وَعِلَّةَ الْمَكَانِ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ فَهَذَا أَمْرٌ مِنَ الْإِسْـــمِ جَلَّ ذِكْرُهُ، وَدَلَالَةٌ مِنْهُ عَلَى أَنَّ الْعِبَادَةَ لِلْمَعْنَى جَلَّ جَلَالُهُ. ثُمَّ ظَهَرَ الْإِسْـــمُ وَهُوَ مُحَمَّدٌ عَزَّ عِزُّهُ فِي الْقُبَّةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ بِخَمْسَةِ أَشْخَاصٍ وَهُمْ: (مُحَمَّدٌ، فَاطِرٌ، الْحَسَنُ، الْحُسَيْنُ، مُحْسِنٌ) وَالْمَعْنَى الْقَدِيمُ الْأَزَلُ عَزَّ عِزُّهُ ظَاهِرٌ بِذَاتِهِ لَا بِشَيْءٍ مِنْ أَسْمَائِهِ وَصِفَاتِهِ.

---

[1] سوره الصف، آيه ۶

[2] سوره نساء ، آيه ۱۷۲

[3] سوره مائده ، آيه ۱۱۶

وَكَانَ الْبَابُ ظَاهِراً بِسَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ وَهُوَ رُوزَبَةُ بْنُ الْمَرْزُبَانِ مِنْهُ السَلامُ وَأَيْتَامُهُ: الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ الْكِنْدِيُّ، وَأَبُو الذَرِّ جُنْدُبُ بْنُ جُنَادَةَ الْغِفَارِيِّ وَعَبْدُ اللهِ بْنُ رَوَاحَةَ الْأَنْصَارِيِّ، وَعُثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ الْيَمَانِيِّ، وَقُنْبُرُ بْنُ كَادَانَ بْنِ غُرَارَةَ الدَّوْسِيِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

وَكَانَ لِلسَيِّدِ مُحَمَّدٍ عَزَّوَجَلَّ فِي هَذِهِ الْقُبَّةِ خَمْسَةُ أَيْتَامٍ وَهُمْ: جَعْفَرٌ، وَأَبُو الْهَيَّاجِ وَأَبُو سُفْيَانَ بَنُو الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَيُحْيَى وَصَالِحٌ ابْنَا أُمَامَةَ بِنْتِ زَيْنَبَ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ وَأَبُوهُمَا الْمُغِيرَةُ بْنُ نَوْفَلِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

وَكَانَ لِلسَيِّدِ فَاطِرٍ خَمْسَةُ أَيْتَامٍ مِنَ النِّسَاءِ وَإِنْ كَانُوا فِي الْحَقِيقَةِ ذُكْرَانًا لِأَنَّهُمْ جَوْهَرَةُ فَاطِرٍ عَزَّوَجَلَّ وَهُنَّ: أُمُّ ايْمَنَ وَحَبَّابَةُ الْوَالِبِيَّةِ وَأُمُّ الْكَرَّاتِ وَفَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ وَأُمُّ كُلْثُومٍ أُخْتُهَا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

وَقِيلَ: فِضَّةٌ، وَكَذَلِكَ أُمُّ سَلَمَةَ وَهِيَ هِنْدُ ابْنَةُ أَبِي أُمَيَّةَ فِي الْقُبَّةِ الْهَاشِمِيَّةِ وَهِيَ مِنْ أَشْخَاصِ سَلْمَانَ وَجَوْهَرَتِهِ، وَإِنَّمَا ظَهَرَتْ بِالتَّأْنِيثِ حُجَّةً عَلَى النِّسَاءِ لِأَنَّهُ لَمَّا عَظَّمَ الْمَعْنَى مَنْزِلَةَ الْإِسْمِ الْأَعْظَمِ وَشَرَّفَهُ وَظَهَرَ كَمَثَلِ صُورَتِهِ فَكَذَلِكَ الْإِسْمُ الْأَعْظَمُ شَرَّفَ بَابِهِ وَظَهَرَ بِهِ فِي الْقُبَّةِ الْهَاشِمِيَّةِ فَقَطْ حَسْبَمَا وَرَدَ وَسَنَذْكُرُ ذَلِكَ فِي مَوْضِعٍ يَلِيقُ بِهِ.

وَلَمَّا أَنْحَلَ الْمَعْنَى عَزَّوَجَلَّ الْأَمْرَ لِلإِسْمِ جَلَّ ذِكْرُهُ أَمَرَهُ أَنْ يَخُصَّ بَابَهُ بِمِثْلِ ذَلِكَ، وَلَمَّا أَظْهَرَ الْمَعْنَى إِسْمَهُ بِفَاطِرٍ وَهُوَ أَحَدُ أَشْخَاصِهِ شَرَّفَ الْبَابَ بِالظُّهُورِ بِأُمِّ سَلَمَةَ مِنْهَا السَلامُ وَأَقَامَ لَهَا أَيْتَاماً مِنْ جَوْهَرَتِهَا كَأَيْتَامِ فَاطِرٍ وَهُنَّ: مَيْمُونَةُ بِنْتُ الْحَارِثِ الْهِلَالِيَّةِ، وَأَمَةُ اللهِ ابْنَةُ خَالِدِ

بْنِ سِـنَانٍ الْعَبْـسِيِّ وَإِمُّ إِسْحَاقَ أَرْوَى ابْنَةُ الْحَارِثِ وَآمِنَةُ بِنْتُ الشَّـرِيدِ وَهِيَ زَوْجَةُ عَمْرِو بْنِ الْحَمْقِ الْخُزَاعِيِّ وَأُمُّ مَالِكٍ امْرَأَةُ سَعْدِ بْنِ مَالِكٍ الْأَنْصَارِيِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

وَأَيْتَامُ سَـلْمَانَ الَّذِينَ قَدَّمْنَا ذِكْرَهُمْ هُمْ أَيْتَامُ الْمُلْك وَأَتَمُّ أَهْلِ الْمَرَاتِبِ وَأَوَّلُ الْخَلْقِ، وَهُمْ الْمُؤَهَّلُونَ لِلْخِدْمَةِ، وَبِهِمْ تَمَّ خَلْقُ الْعَالَمَيْنِ الْعُلْوِيِّ وَالسُّـفْلِيِّ، وَخَلْقُ الْعَالَمِ، وَبِهِمْ تَمَّتْ الْمَعْرِفَةُ، وَهُمْ الْكَوَاكِبُ الْخَمْسَـةُ الْمُدَبِّرَةُ السَّـيَّارَةُ وَهُمْ: زُحَلُ، الْمُشْـتَرِي، الْمِرِّيخُ، الزُّهْرَةُ، عُطَارِدٌ، وَهُمْ أَفْضَـلُ مِنْ أَيْتَامِ السَّـيِّدِ مُحَمَّدٍ وَمَنْ يَلِيهِمْ مِمَّنْ ذَكَرْنَاهُ مِنَ الْأَيْتَامِ، لِأَنَّ الْعِلْمَ مِنْهُمْ يَخْرُجُ إِلَى مَنْ دُونَهُمْ مِنْ أَهْلِ الْمَرَاتِبِ: إِذْ خَصَّهُمُ الْمَوْلَى تَقَدَّسَ إِسْمُهُ مِنَ الْفَضْلِ بِمَا ذَكَرْنَاهُ، وَمَا أَلْقَيْنَاهُ خَوْفَ الْإِطَالَةِ.

وَلِمَا ذَكَرْنَا أَنَّ الْأَيْتَامَ هُمْ الْكَوَاكِبُ الْخَمْسَـةُ فَيَجِبُ أَنْ نَعْلَمَ شَـخْصَيْ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، فَشَخْصُ الشَّمْسِ هُوَ أَبُو عُبَيْدَةَ نَوْفَلُ بْنُ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ الشَّهِيدُ الَّذِي غَابَ بِبَدْرٍ، وَشَخْصُ الْقَمَرِ مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ مُعَلِّمُ الْأَنْصَارِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

وَأَمَّا النُّقَبَاءُ: فَهُمْ إِثْنَا عَشَـرَ نَقِيبًا كَمَا قَالَ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا ۖ وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ ۖ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنتُم بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَّأُكَفِّرَنَّ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ۚ فَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾[1].

---

[1] سوره مائده، آیه ١٢

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُم بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِن مَّحِيصٍ﴾[١] وَهُمُ النُّقَبَاءُ الَّذِي نَقَبُوا فِي مَعْرِفَةِ اللهِ تَعَالَى وَلَيْسَ شَيْءٌ يَحِيصُ عَنْ عِلْمِهِمْ وَلَا يَخْفَى عَنْهُمْ.

كَمَا قَالَ شَيْخُنَا قُدْوَتُنَا السَّيِّدُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الْخَصِيبِيُّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ وَأَعْلَا مَنَارَهُ أَنَّ أَسْمَاءَهُمْ فِي عَهْدِ الرَّسُولِ ﷺ: نَقِيبُ النُّقَبَاءِ أَبُو الْهَيْثَمُ مَالِكُ بْنُ التَّيِّهَانِ الْأَشْهَلِيُّ، وَالْبَرَاءُ بْنُ مَعْرُورٍ الْأَنْصَارِيُّ، وَالْمُنْذِرُ بْنُ عَمرِ بْنِ كَنَّاسٍ السَّاعِدِيُّ، وَرَافِعُ بْنُ مَالِكِ بْنِ الْعَجْلَانِ الزُّرَقِيُّ، وَأَسدُ بْنُ حُصَيْنٍ الْأَشْهَلِيُّ [وَفِي بَعْضِ النُّسَخِ: أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ] وَالْعَبَّاسُ بْنُ عُبَادَةَ بْنِ نَضْلَةَ الْأَنْصَارِيُّ، وَعُبَادَةُ بْنُ الصَّامِتِ النَّوْفَلِيُّ، وَعَبْدُ اللهِ بْنُ عَمرِ بْنِ حِزَامٍ الْأَنْصَارِيُّ، وَسَالِمُ بْنُ عُمَيْرٍ الْخَزْرَجِيُّ، وَأُبَيُّ بْنِ كَعْبٍ، وَرَافِعُ بْنُ وَرْقَاءَ، وَبِلَالُ بْنُ رَبَاحٍ الشَّنَوِيِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَهُمُ الْإِثْنَا عَشَرَ بُرْجاً الَّذِينَ هُمْ: [الْحَمَلُ الثَّوْرُ، الْجَوْزَاءُ السَّرَطَانُ، الْأَسَدُ، السُّنْبُلَةُ، الْمِيزَانُ، الْعَقْرَبُ، الْقَوْسُ، الْجَدْيُ الدَّلْوُ الْحُوتُ] وَهُمْ بُيُوتُ الْكَوَاكِبِ الْخَمْسَةُ.

وَالنَيِّرَانِ اللَّذَانِ قَدَّمْنَا ذِكْرَهُمَا: فَالْأَسَدُ وَالسَرَطَانُ بَيْتَا الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالْبُرُوجُ الْعَشَرَةُ: بُيُوتُ الْكَوَاكِبِ الْخَمْسَةِ لِكُلِّ كَوْكَبٍ مِنْهَا بُرْجَيْنِ وَذَلِكَ عَلَى مَا بَيَّنَهُ الْفَلَاسِفَةُ الَّذِينَ يُنْحَلُ

---

[١] سوره ق، آيه ٣٦

إِلَيْهِمْ عِلْمُ النُّجُومِ، وَكَذَلِكَ النُّجَبَاءُ: عِدَّتُهُمْ ثَمَانِيَةٌ وَعِشْرُونَ شَخْصًا، لَا يَنْقُصُونَ شَخْصًا وَلَا يَزِيدُونَ، شَخْصًا، وَهُمْ مَنَازِلُ الْقَمَرِ الَّتِي هِيَ ثَمَانِيَةٌ وَعِشْرُونَ مَنْزِلَةً:

[الشَّرْطَيْنِ، الْبَطِينُ، الثُّرَيَّا، الدَّبْرَانِ، الْهَقْعَةُ، الْهَنْعَةُ، الذِّرَاعُ، النَّثْرَةُ الطَّرَفُ، الْجَبْهَةُ، الزُّبْرَةُ، الصَّرْفُ، الْعَوَاءُ، السَمَاكُ، الْغُفْرُ، الزَّبَانَايُ، الْإِكْلِيلُ الْقَلْبُ، الشَّوْلَةُ، النَّعَائِمُ، الْبَلْدَةُ، الذَّابِحُ، سَعْدُ بَلْعَ، سَعْدُ السُّعُودِ، سَعْدُ الْأَخْبِيَةِ، الْفَرَغُ الْمُقَدَّمُ، الْفَرَغُ الْمُؤَخَّرُ، بَطْنُ الْحُوتِ وَهُوَ الرِّشَا الْمُثْبُوتُ].

وَأَمَا أَسْمَاؤُهُمْ فِي عَهْدِ السَيِّدِ مُحَمَّدٍ عَزَّعَزُّهُ فَهِيَ: [أَبُو أَيُّوبَ خَالِدُ بْنُ زَيْدٍ الْأَنْصَارِيُّ، وَأَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ، وَقَيْسُ بْنُ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ الْخَزْرَجِيُّ سَعْدُ بْنُ مَالِكُ الْأَنْصَارِيُّ، أَبُو الطُّفَيْلِ عَامِرُ بْنُ وَاثِلَةَ، زَيْدُ بْنُ نُفَيْعٍ، عُثْمَانُ بْنُ حُنَيْفٍ، حُذَيْفَةُ بْنُ الْيَمَانِ، عَمْرُ بْنُ ذِي خِدَانَ، سَهْمُ بْنُ عَمَّارٍ، جُنْدُبُ الْأَنْصَارِيُّ، أَبُو جُوَيْرِيَةَ، أَبُو سِنَانٍ الْأَنْصَارِيِّ، أَبُو عَمْرَةَ، بَشِيرٌ، أَبُو لَيْلَى الْخَوْلِيِّ هِشَامُ بْنُ عُقْبَةَ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، هِشَامُ بْنُ هَاشِمٍ، جُبَيْرُ بْنُ مُطْعِمٍ، الْمُسَيَّبُ بْنُ نَجْبَةَ، أَبُو خَالِدٍ الْوَالِبِيُّ، سُوَيْدُ بْنُ غَفْلَةَ، أَبُو تِرَاكَةَ، ذُو الْيَمِينَيْنَ، سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ، سَهْمَانُ بْنُ حُنَيْفٍ وَهُوَ مَوْلَى فِضَّةٍ، الْمُحَوَّلُ الْكَلْبِيُّ، عَبْدُ اللهِ بْنُ سَبَأَ وَهُوَ سَيِّدُهُمْ عَلَيْهِمُ السَلَامُ].

و خبرروایت شده نیز این است: همانا سَیِّد مسیح عزتش نیرومند باد پس از سه روز از قبر برخاست و مردگان را زنده کرد. پس هنگامی که آن کار را از او مشاهده کردند، و در مورد آن ادعاهایی کردند که ما نیاورده‌ایم، خداوند سبحانه و تعالی نازل فرمود: ﴿قطعاً کسانی که گفتند: همانا خداوند، او مسیح پسر مریم است، کفر ورزیدند. و مسیح گفت: ای بنی‌اسرائیل، خداوند پروردگار من و پروردگار شما را بپرستید. همانا کسی که به خداوند شرک ورزد، قطعاً خداوند بهشت را بر او حرام کرده و جایگاهش آتش است. و ستمکاران را هیچ یاوری نیست﴾ و در این آیه دو وجه است:

یکی از آن دو: این است که کفر ورزید کسی که گفت: همانا خداوند همان مسیح پسر مریم است که او همان پیامبر است که پیش از این ذکرش را آوردیم.

و وجه دوم: قطعاً کفر ورزیدند کسانی که گفتند: همانا خداوند، او مسیح پسر مریم پروردگار معبود است، و او مَعْنی به تحقیق است، و اونهایت است، و او إسم برای معنا نیست، و بالای او غایتی نیست. بلکه کسی که گفت مسیح إسم برای مَعْنی است، قطعاً توحید ورزیده و در گفتار و توحیدش به درستی عمل کرده است. و کسی که گفت او و معنا در ازلی بودن ومعنا بودن یکسان هستند، قطعاً گمراه شده و به بیراهه رفته و دروغ بسته است.

و همانا مسیح عَزَّعَزَّهُ از جانب خود گفت: ﴿و بشارت‌دهنده‌ای به رسولی که پس از من می‌آید و نام او احمد اســت﴾ پس آنچه را در او از معنا بودن ادعا کردند، از او نفی کرد. و گفته خداوند تعالی: ﴿مسـیح هرگز از اینکه بنده خدا باشـد، خودداری نمی‌کند و نه فرشــتگان مقرب. و هر کس از عبادت او سر باز زند و تکبر ورزد، پس به زودی همه را نزد خود محشــور می‌کند﴾ پس گفته او: "و هر کس از عبادت او سر باز زند و تکبر ورزد": اشــاره به عمر اســت، که خداوند او و هر کس که آنچه او ادعا کرد را از اشــخاص ثانی ادعا کند، لعنت کند. و ملائکه مقرب در اینجا أَبْواب هســتند سـلام بر آنان باد.

و اَلله: نام ویژه برای مَعْنی است، و آن سه حرف است، و عَلِيّ سه حرف است.

و اما گفته او سـبحانه: ﴿و هنگامی که خداوند فرمود: ای عیسـی پسرـ مریم، آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به غیر از خدا، دو معبود بگیرید؟ گفت: منزّهی تو، مرا سزاوار نیست که آنچه حقّ من نیست بگویم. اگر آن را گفته بودم قطعاً تو می‌دانستی. تو آنچه در باطن من ا ست می‌دانی و من آنچه در ذات تو ا ست نمی‌دانم. همانا تو خود بسیار دانای غیب‌ها هستی﴾.

معنایش: همانا تو آنچه در غیب من اســت می‌دانی و من آنچه در غیب تو و نهان سرّ تو ا ست نمی‌دانم. ای سرچ شمه زمان و علت مکان، به آنان نگفتم مگر آنچه را که به من

امر کردی که: خداوند پروردگار من و پروردگار شما را بپرستید. پس این گفتار مسیح امری اســت از محمد یادش بزرگ باد، و دلالتی اســت از او بر اینکه عبادت برای مَعْنی جلالش بزرگ باد است.

سپس إسم که همان محمد عَزَّعِزُّهُ است دردوره محمدی با پنج شخص ظاهر شد و آنان محمد، فاطر، حسن، حسین، محسن هستند. و مَعْنی قدیم ازل عَزَّعِزُّهُ به ذات خود ظاهر است، نه به چیزی از نامها و صفاتش.

و باب به سلمان فارسی ظاهر بود که او روزبه پسر مرزبان است سلام از او باد. و أَيْتام او عبارتند از: مقداد بن اســود کندی، و ابوذر جندب بن جناده غفاری، و عبدالله بن رواحه انصــاری، و عثمان بن مظعون یمانی، و قنبر بن کادان بن غراره دوســی ســلام بر آنان باد.

و سَیِّد محمد عَزَّعِزُّهُ در این دوره پنج أَيْتام داشت و آنان عبارتند از: جعفر، و ابوالهیاج و ابو سفیان پسران حارث بن عبدالمطلب، و یحیی و صالح پسران امامه دختر زینب دختر رسول خدا، و پدرشان مغیرة بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب سلام بر آنان باد.

و سَــیِّد فاطر پنج أَيْتام از زنان داشــت، هرچند که در حقیقت مردان بودند، زیرا آنان حقیقت فاطر عَزَّعِزُّهُ هستند. و آنان عبارتند از: ام ایمن، و حَبّابَة والِبیّه، و ام الکَرّات، و فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف، و ام کلثوم خواهرش سلام بر آنان باد

و گفته شده: فِضَّة کنیز فاطمه، و همچنین ام سَلَمَه که او و هند دختر ابوامیه است دردوره هاشمی. و او از اشخاص سلمان و جوهرهٔ اوست، و تنها به صورت مؤنث ظاهر شد تا حجتی بر زنان باشــد؛ زیرا هنگامی که مَعْنی، منزلت محمد را بزرگ داشـــت و آن را شریف گردانید و مانند صورتش ظاهر شد، همچنین إسم اعظم بابش را شریف گردانید و به وسیله سلمان در قُبَّه هاشمیه فقط ظاهر شد، مطابق آنچه وارد شده است، و ما آن را در جایگاه مناسب ذکر خواهیم کرد.

و هنگامی که مَعْنی عَزَّعِزُّهُ امر را به إســم که یادش بزرگ باد سـپرد، به او فرمان داد که بابش را به مانند آن اختصاص دهد. و هنگامی که مَعْنی، إسم خود را به واسطه فاطر که یکی از اشخاصش بود، ظاهر ساخت، باب را با ظهور به واسطه ام سَلَمَه سلام از او باد شریف گردانید و برای او أَیْتامی از جوهرهٔ او مانند ایتام فاطر، برپا داشت، و آنان عبارتند از: میمونه دختر حارث هلالیه، و أَمَةُ الله دختر خالد بن ســنان عَبْسِــی، و ام اسحاق أروی دختر حارث، و آمنه دختر شَرید که همسر عمرو بن حَمْق خزاعی است، و ام مالک همسر سعد بن مالک انصاری سلام بر آنان باد.

و أَیْتام ســلمان که پیش از این ذکرشـــان را آوردیم، آنان یتیمان فرمانروایی و کامل‌ترین اهل مَرَاتِب و اوّلین خلق هستند. و آنان شایستگان برای خدمت‌اند، و به واسطهٔ ایشان خلق دو جهان علوی و سفلی، و خلق عالم، تمام شد. و به واسطهٔ ایشان معرفت کامل

شد. و آنان پنج سیاره گرداننده هستند و آنان عبارتند از: زُحَل ، مُشتری، مریخ، زهره، عُطارِد . و آنان افضل از ایتام سَیِّد محمد و کسانی هستند که پس از ایشان از ایتامی که ذکر کردیم قرار دارند؛ زیرا علم از آنان به سوی کسانی که پایین‌تر از ایشان هستند از اهل مراتب، خارج می‌شود: چرا که مولا نامش پاک باد آنان را به برتری آنچه ذکر کردیم و آنچه به خاطر ترس از طولانی شدن، کنار گذاشتیم، مخصوص گردانید.

و به دلیل اینکه ذکر کردیم أَیْتام همان پنج سیاره هستند، پس واجب است که دو شخص خورشید وماه را بشناسیم. پس شخص شمس همان ابو عبیده نوفل بن حارث بن عبدالمطلب شهید است که در بدر غایب شد، و شخص قمر مُصعَب بن عُمَیر معلم.

و اما نُقَباء: پس آنان دوازده نقیب هستند، همان‌طور که عزت و جلالش بزرگ باد فرمود: ﴿و قطعاً خداوند از بنی‌اسرائیل پیمان گرفت و از میان آنان دوازده نَقیب برانگیختیم. و خداوند گفت: همانا من با شما هستم؛ اگر نماز برپا دارید و زکات دهید و به رسولان من ایمان آورید و آنان را یاری کنید و به خداوند وام نیکو دهید، قطعاً بدی‌های شما را از شما می‌پوشانم و شما را به بهشت‌هایی وارد می‌کنم که نهرها از زیر آنها روان است. پس هر کس از شما بعد از آن کفر ورزد، قطعاً از راه راست منحرف شده است﴾.

و گفته خداوند تعالی: ﴿و چه بسیار از نسل‌ها وقَرْن را پیش از ایشان هلاک کردیم که در نیرومندی از آنان سخت‌تر بودند، پس در شهرها جستجو کردند؛ آیا هیچ گریزی هست؟﴾ و آنان همان نُقَباء هستند که در معرفت خداوند تعالی جستجو کردند و چیزی از علمشان نمی‌گریزد و بر آنان پوشیده نمی‌ماند.

چنانچه شیخ و مقتدای ما سَیِّد ابوعبدالله خصیبی خداوند مقامش را شرافت بخشد و نشانه‌اش را بلند گرداند فرمود که نام‌های ایشان در عهد رسول عَزَّعِزُّهُ عبارتند از: نقیب نُقَباء ابوالهیثم مالک بن تیهان اَشهَلی، و براء بن مَعرور انصاری، و مُنذِر بن عمرو بن کُنّاس ساعدی، و رافع بن مالک بن عَجلان زُرَقی، و اسد بن حُصَین اَشهَلی و در برخی نسخه‌ها اُسَید بن حُضَیر، و عباس بن عباده بن نَضله انصاری، و عباده بن صامت نَوفلی، و عبدالله بن عمرو بن حزام انصاری، و سالم بن عُمَیر خزرجی، و اُبَیّ بن کَعب، و رافع بن وَرْقاء، و بلال بن رَباح شَنَوی سلام بر آنان باد. و آنان دوازده بُرج فلکی هستند که عبارتند از: [حَمَل (بره)، ثور (گاو)، جوزاء (دو پیکر)، سرطان (خرچنگ)، اسد (شیر)، سنبله (خوشه)، میزان (ترازو)، عقرب (کژدم)، قوس (کمان)، جدی (بزغاله)، دلو (آبکش)، حوت (ماهی)]. و اینها خانه‌های پنج سیاره هستند.

وخورشید و ماه که پیش از این ذکرشان را آوردیم: پس أسد و سرطان خانه‌های شمس و قمر هستند. و ده بُرج دیگر: خانه‌های پنج سیاره هستند که برای هر سیاره‌ای از آنها

دو برج ا ست، و این مطابق با چیزی ا ست که فلا سفه‌ای که علم نجوم به آنان ن سبت داده می‌شود، بیان کرده‌اند. و همچنین نُجَباء: تعدادشان بیست و هشت شخص است، نه یک شــخص کم می‌شــوند و نه یک شــخص زیاد می‌شــوند، و آنان منزلگاه‌های ماه هستند که بیست و هشت منزل است:

[شَرَطَین، بَطِین، ثُرَیّا، دَبَران، هَقْعَة، هَنْعَة، ذِراع، نَثْرَة، طَرْف، جَبهَة، زُبرَة، صَرْف، عَواء، سِــماک، غَفْر، زُبانای، إکلیل، قلب، شَــولَة، نَعائم، بَلْدَة، ذابِح، سَــعْد بُلَع، سَــعْد سُعُود، سَعْد أخبیه، فَرَغ مُقَدَّم، فَرَغ مُؤَخَّر، بَطْنُ الحُوت که همان نشان ماهی است.

و اما نام‌هایشان در عهد سَیِّد محمد عَزَّوَجَلَّ عبارتند از: ابوایوب خالد بن زید انصاری، و ابوسعید خُدری، و قیس بن سعد بن عباده خزرجی، سعد بن مالک انصاری، ابوالطفیل عامر بن واثله، زید بن نُفَیع، عثمان بن حُنَیف، حذیفة بن یَمان، عمرو بن ذی خِدان، سهم بن عَمّار، جُندُب انصاری، ابو جُوَیریَه، ابو سِنان انصاری، ابو عَمرَة، بَشیر، ابو لیلی خَولی، هشام بن عقبة بن ابی وقاص، هشام بن هاشم، جُبَیر بن مُطعِم، مُسَیَّب بن نَجبة، ابو خالد والبی، سُوَید بن غَفلة، ابو تِراکَة، ذو الیَمینَین، سهل بن حُنَیف، سهمان بن حُنَیف که او مولای فِضّه ا ست، مُحَوَّل کَلبی، عبدالله بن سَبأ که او سَیِّد شان ا ست سلام بر آنان باد.

وَأَمَّا الْمُنْبِؤُونَ فِي هَذِهِ الْقُبَّةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ: فَأَوَّلُهُمْ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ دَاعِي رَسُولِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَهُوَ رَأْسُ طَبَقَةِ الْمُنْبَئِيْنِ، وَقَدْ وَرَدَ أَنَّهُ شَخْصُ الرِّبْحِ لِأَنَّهُ الْمُنَبَّأُ الْمُرْسَلُ بِتَلْقِيحِ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، وَهُوَ أَجَلُّهُمْ مَرْتَبَةٌ، وَهُمْ سَبْعَةَ عَشَرَ شَخْصاً ظَهَرُوا بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ بِعَهْدِ السَيِّدِ مُحَمَّدٍ فَكَانُوا:

[زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ، سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ، ثَابِتُ بْنُ أَبِي الْأَفْلَحِ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ، تَمِيمٌ الدَّارِيُّ، مُعَاذُ بْنُ عَمْرٍ، ثَابِتُ بْنُ قَيْسٍ، سَعْدٌ بْنُ مَالِكٍ، عَمْرُ بْنُ تَغْلِبَةَ، خُزَيْمَةُ بْنُ ثَابِتٍ، حَارِثَةُ بْنُ النُّعْمَانِ، أَبُو دُجَانَةَ سِمَاكٌ، كَعْبُ بْنُ خَرْشَنَةَ الْأَنْصَارِيُّ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ، عَبْدُ اللهِ بْنُ عَمْرُ بْنِ حِزَامٍ، أَبُو لُبَانَةَ حِزَامُ بْنُ حَيَّانَ، أَبَا الْهَيْثَمِ مَالِكُ بْنُ التَيْهَانِ الْأَشْهَلِيُّ، عَمْرُ بْنُ الْجُمُوحِ عَلَيْهِمُ السَلَامُ].

وَكَانَ الضِدُّ لَعَنَهُ اللهُ فِي الْقُبَّةِ الْهَاشِمِيَّةِ ظَاهِراً بِأَشْخَاصٍ عِدَّةٍ مِنْهَا: [أَبُو جَهْلٍ عَمْرُ بْنُ هِشَامٍ، أَبُو لَهَبٍ ضِرَارٌ، عَمْرُ بْنُ عَبْدِ وُدٍّ، سُرَاقَةُ بْنُ مَالِكٍ الْفَزَارِيُّ، الْحُطَيْئَةُ، أَبُو سُفْيَانَ صَخْرُ بْنُ حَرْبٍ مُحَزِّبُ الْأَحْزَابِ، وَأُبَيُّ بْنُ خَلَفٍ الْجُمَحِيِّ] هَؤُلَاءِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ.

وَأَمَّا فِي الْإِسْلَامِ: فَأَوَّلُ مَنْ أَعْلَنَ رَسُولُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ بِذَمِّهِ مَرْوَانُ بْنُ الْحُكْمِ لِنَفْيِهِ إِيَّاهُ وَأَبَاهُ مِنَ الْمَدِينَةِ، وَالتِّسْعَةِ الَّذِينَ قَالَ اللهُ فِيهِمْ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ: ﴿وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ﴾[١].

---

[١] سوره نمل، آيه ٤٨

وَهُمْ: الْأَوَّلُ: أَبُو بَكر عَبْدُ اللَّاتِ بْنُ عُثْمَانَ وَسُمِّيَ فَسَعٌ لِأَنَّهُ عَتِيقُ أَبِي قُحَافَة، فَلَمَّا ظَهَرَ الْإِسْلَامُ سُمِّيَ عَبْدُ اللَّهِ عِوَضًا عَنْ عَبْدِ اللَّاتِ

وَالثَّانِي: عُمرَ بْنُ الْخَطَّابِ، وَالثَّالِثُ: عُثْمَانَ بِن عَفَانَ وَحَهْطَلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَسَعْدُ بْنُ ابِي وَقَّاصٍ، وَسَعِيدُ بْنُ الْعَاصِ، وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ الزَّاهِرِيِّ وَأَبُو عُبَيْدَةَ عَامِرُ بْنُ الْجَرَّاحِ، وَخَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ، وَلَوْ ذَكَرْتُ أَسْمَاؤَهُمْ وَأَشْخَاصُهُمْ الَّتِي ظَهَرُوا بِهَا فِي الْقِبَابِ جَمِيعِهَا وَأَمْثِلَتُهُمْ لَأَطَلَتُ الْخِطَابَ وَرُبَّمَا لَمْ يَفِدْ ذَلِكَ لَكِنَّ الْأَصْلَ وَالْجُمْلَةَ إِبْلِيسُ الْأَبَالِسَةُ وَهُوَ الثَّانِي، وَهَؤُلَاءِ مِنْهُ وَهُوَ عُنْصُرُهُمْ وَبَدْءُ ضَلَالَتِهِمْ وَكُفْرُهُمْ.

وَقَدْ أُوْرِدَتْ فِي هَذِهِ الرِّسَالَةِ مِنَ الْقُدَرِ الرَّبَّانِيَّةِ وَالْأَفْعَالِ الْإِلَهِيَّةِ الَّتِي تَدُلُّ عَلَى تَوْحِيدِ الْمَعْنَى عَزَّوَجَلَّ مَا فِيهِ كِفَايَةً لِمَنْ رُزِقَهُ اللَّهُ التَّوْفِيقَ لِفَهْمِ هَذَا التَّحْقِيقِ.

وَنَعُودُ إِلَى تَمَامِ السِّيَاقَةِ بِتَوْفِيقِ اللَّهِ تَعَالَى: ثُمَّ غَابَ السَّيِّدُ مُحَمَّدٌ عَزَّعِزُّهُ وَهُوَ الْإِسْمُ الْأَعْظَمُ وَالْحِجَابُ الْأَكْرَمُ وَالْبَيْتُ الْمُعَظَّمُ سُبْحَانَ مَنْ لَا يَغِيبُ وَلَا يَزُولُ عَنْ كِيَانِهِ وَإِنْ ظَهَرَ لِعِيَانِهِ.

و اما مبلغان در اين دوره محمدى: نخستين آنان زيد بن حارثه، داعى يا مبلّغ رسول خدا عَزَّعِزُّهُ است، و او رئيس طبقه منبئون است. و وارد شده است كه او شخص رِبح [سود/ بهره] است، زيرا او منبّأ و فرستاده شده براى بارور كردن قلب‌هاى مؤمنين است. و او از همه آنان برتر است. و آنان هفده شخص هستند كه با اين نام‌ها در عهد سَيِّد محمد ظاهر شدند، و آنان عبارتند از:

زید بن حارثه، ســعد بن معاذ، ثابت بن ابی الافلح، اُبیّ بن کَعب، تمیم داری، معاذ بن عمرو، ثابت بن قیس، ســعد بن مالک، عمرو بن تَغْلِبَه، خُزَیمه بن ثابت، حارثه بن نُعمان، ابو دُجانَه سِماک، کَعب بن خَرْشَنَه انصاری، عمّار بن یاسر، عبدالله بن عمرو بن حزام، ابو لُبانَة حزام بن حیّان، ابوالهیثم مالک بن تیهان اشـهلی، عمرو بن جَمُوح سـلام بر آنان باد.

و دشــمن خداوند لعنتش کند دردوره هاشــمی به چندین شــخص ظاهر بود که از آن جمله: ابوجهل عمرو بن هشـــام، ابو لهب ضِرار، عمرو بن عبد وُدّ، سراقة بن مالک فَزاری، حُطَیئَه، ابو سفیان صخر بن حرب، مُحَزِّبُ الأحزاب [تحریک کننده احزاب]، و اُبیّ بن خَلَف جُمَحی اینها در جاهلیت هستند.

و اما در اسلام: اولین کسی که رسول خدا عَزَّوَجَلَّ به نکوهش او اعلام کرد، مروان بن حَکَم است، به دلیل تبعید او و پدرش از مدینه. و نکوهش نُه نفری که خداوند در مورد آنان فرمود و قول او حق اســت: ﴿و در شــهر مدینه نُه گروه بودند که در زمین فســاد می‌کردند و اصلاح نمی‌کردند﴾.

و آنان عبارتند از:ابوبکر: ابوبکر عبداللات بن عثمان، و فَسَع [نام قدیمی/ لقب] نامیده شد، زیرا عَتیق [بنده سابق] ابوقحافه است. پس هنگامی که اسلام ظاهر شد، به جای عبداللات، عبدالله نامیده شد.

وعمر: عمر بن خطاب، و عثمان: عثمان بن عفان، و حَهطَل بن عبدالله، و ســعد بن ابی وقاص، و ســعید بن عاص، و عبدالرحمن بن عوف زاهری، و ابوعبیده عامر بن جراح، و خالد بن ولید. و اگر نام‌ها و اشــخاصــی که با آنها در تمام دوره‌ها ظاهر شــدند و مثال‌هایشان را ذکر می‌کردم، سخن را طولانی کرده بودم و شاید سودی نداشت؛ اما اصل و ریشه ابلیسُ الأبالِسَة [شیطانِ شیطان‌ها] است و اوعمر است، و اینان از او هستند و او عنصر و آغاز گمراهی و کفر آنان است.

و در این رســاله از قدرت‌های ربّانی و افعال الهی که بر توحید مَعْنی عَزَّ وَ جَلَّ دلالت می‌کند، چیزی آورده شد که برای کسی که خداوند توفیق فهم این تحقیق را روزی‌اش کرده باشد، کافی است.

و با توفیق خداوند تعالی به ادامه سیر بحث باز می‌گردیم: سپس سَیِّد محمد عَزَّعِزُّهُ که او إســم أعظَم و حِجاب أکرَم و بَیت مُعَظَّم اســت، غایب شــد. منزّه اســت آنکه غایب نمی‌شود و از هستی‌اش زائل نمی‌گردد، اگرچه برای دیده‌ها ظاهر شود.

وَغَابَ بَعْدَهُ مَوْلَانَا الْمُحْسِنُ عَزَّعَزَّهُ وَهُوَ الْإِسْمُ الْخَفِيُّ عَنْ أَعْيُنِ الْجَاحِدِينَ كَمَا شَرَحْنَاهُ فِيمَا تَقَدَّمَ وَغَابَ بَعْدَهُ السَّيِّدُ فَاطِرٌ عَزَّعَزَّهُ وَبَقِيَ الْإِسْمُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، وَأَظْهَرَ مَوْلَانَا عَزَّعَزَّهُ الْغَيْبَةَ، تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا، عَلَى يَدِ الْوَلِيِّ الْمُخْتَبَرِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنُ مُلْجِمٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَزَالَ الْمَعْنَى عَزَّعَزَّهُ مَوْلَانَا الْحَسَنَ وَظَهَرَ كَمَثَلِ صُورَتِهِ فَكَانَ مَوْلَانَا الْحَسَنُ عَزَّعَزَّهُ مَعْنًى مِثْلِيًّا.

وَالْإِسْمُ ظَاهِرٌ بِشَخْصَيْنِ: الْحُسَيْنُ وَسَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ سُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا، لِأَنَّ مَوْلَانَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ظَهَرَ قَبْلَ غَيْبَةِ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ بِأَرْبَعِ سِنِينَ وَقِيلَ سَنَتَيْنِ.

ثُمَّ غَابَ مَوْلَانَا الْحَسَنُ وَظَهَرَ الْمَعْنَى كَالسَّيِّدِ الْحُسَيْنِ، سُبْحَانَ مِن جَعَلَ الْغَيْبَةَ سِتْرًا عَلَى عِزَّتِهِ، فَكَانَ الْإِسْمُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَزَّعَزَّهُ.

ثُمَّ غَابَ مَوْلَانَا الْحُسَيْنُ عَزَّعَزَّهُ وَظَهَرَ الْمَعْنَى كَعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، فَكَانَ الْإِسْمُ حِينَئِذٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عَزَّعَزَّهُ سُبْحَانَ مَنْ لَهُ الْقُدْرَةُ وَالْإِخْتِرَاعُ وَالْبِدَا وَالْمَشِيئَةُ.

ثُمَّ غَابَ الْمَوْلَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَظَهَرَ الْمَعْنَى كَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ فَكَانَ الْإِسْمُ الْأَعْظَمُ مَوْلَانَا جَعْفَرُ الصَّادِقُ عَزَّعَزَّهُ سُبْحَانَ مَنْ يَظْهَرُ لِمَنْ يشَاءٍ كَمَا يَشَاءُ بِمَا يَشَاءُ، فَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، لِا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ.

ثُمَّ غَابَ مُحَمَّدٌ الْبَاقِرُ وَظَهَرَ الْمَعْنَى كَالْمَوْلَى جَعْفَرٍ الصَّادِقِ عَزَّعِزُّهُ فَكَانَ الْإِسْمُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَزَّعِزُّهُ.

ثُمَّ غَابَ الْمَوْلَى جَعْفَرٌ عَزَّعِزُّهُ وَظَهَرَ الْمَعْنَى كَالْمَوْلَى مُوسَى الْكَاظِمِ وَكَانَ الْإِسْمُ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَزَّعِزُّهُ.

ثُمَّ غَابَ الْمَوْلَى مُوسَى الْكَاظِمُ وَظَهَرَ الْمَعْنَى كَعَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَزَّعِزُّهُ فَكَانَ الْإِسْمُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْجَوَّادُ التَّاسِعَ، جَلَّ صَاحِبُ الْأَسْمَاءِ الظَّاهِرَاتِ وَالْقُدَرِ الْبَاهِرَاتِ.

ثُمَّ غَابَ الْمَوْلَى الرِّضَا وَظَهَرَ الْمَعْنَى كَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْجَوَادِ التَّاسِعِ، فَكَانَ الْإِسْمُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَادِي الْعَسْكَرِيُّ عَزَّعِزُّهُ الْعَاشِرُ.

ثُمَّ غَابَ الْمَوْلَى مُحَمَّدُ الْجَوَادُ وَظَهَرَ الْمَعْنَى كَعَلِي الْهَادِي الْعَسْكَرِيِّ الْعَاشِرِ، فَكَانَ الْإِسْمُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ الْحَادِي عَشَرَ صَاحِبَ الْعَسْكَرِ.

ثُمَّ غَابَ الْمَوْلَى عَلِيٌّ وَظَهَرَ الْمَعْنَى كَالْمَوْلَى الْحَسَنِ، فَكَانَ الْإِسْمُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَائِمُ الْمَأْمُولُ الْمُنْتَظَرُ عَزَّعِزُّهُ وَهُوَ مِيمٌ مَحْضٌ، لِأَنَّهُ التَّاسِعُ مِنْ أَشْخَاصِ الْمِيمِ الَّتِي هِيَ التِّسْعَةُ الذَّاتِيَّةُ الْمُقَدَّمُ ذِكْرُهَا وَكَانَ الْمَعْنَى عَزّ ذِكْرُهُ وَجَلَتْ قُدْرَتُهُ مَوْلَانَا الْحَسَنُ عَزَّعِزُّهُ حَسَبَ مَا بَيْنَاهُ، وَالْإِسْمُ مَوْلَانَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَهْدِيُّ الْمُؤَمَّلُ عَزَّعِزُّهُ.

فَاعْلَمْ ذَلِكَ وَاشْكُرْ مَوْلَاكَ تَقَدَّسَ إِسْمُهُ عَلَى مَا أَوْصَلَهُ إِلَيْكَ وَأَنْعِمْ بِهِ عَلَيْكَ، وَاطْلُبْ مِنْهُ الزِّيَادَةَ يَزِدْكَ مِنْ نِعَمِهِ وَخَيْرِهِ كَمَا قَالَ تَعَالَى فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ النَّاطِقِ: ﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ ۖ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾[١] فَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ عَذَابِهِ.

و پس از او مولای ما مُحْسِن عَزَّعِزُّهُ غایب شد، که او نام پنهان از چشمان منکران است، چنانچه در آنچه گذشت شرح دادیم. و پس از او سَیِّد فاطر عَزَّعِزُّهُ غایب شد. و إسم حسن و حسین باقی ماند. و مولای ما عَزَّعِزُّهُ غایب شدن را (خداوند از آنچه می گویند بسیار برتر است) بر دست وَلیّ امتحان شده عبدالرحمن بن مُلجِم سلام بر او باد آشکار ساخت. پس مَعْنی عَزَّعِزُّهُ مولای ما حسن را از چشم پنهان کرد و مانند صورتش ظاهر شد. پس مولای ما حسن عَزَّعِزُّهُ مَعْنی مِثْلِیّ ظاهر شده بود.

و إسم به دو شخص ظاهر بود: حسین و سَیِّد العابدین علی بن الحسین.منزّه است آنکه همسر و فرزندی نگرفته است. زیرا مولای ما علی بن الحسین چهار سال و گفته شده دو سال، قبل از غیبت مولای ما امیرالمؤمنین عَزَّعِزُّهُ ظاهر شد.

سپس مولای ما حسن غایب شد و مَعْنی مانند سَیِّد حسین ظاهر شد.منزّه است آنکه غیبت را پرده‌ای بر عزتش قرار داد. پس إسم، علی بن الحسین سَیِّد العابدین عَزَّعِزُّهُ بود.

---

[١] سوره ابراهیم، آیه ۷

سپس مولای ما حسین عَزَّعَزَّهُ غایب شد و مَعْنی مانند علی بن الحسین ظاهر شد. پس در آن هنگام إسم، محمد بن علی باقر عَزَّعَزَّهُ بود. (منزّه است آنکه قدرت و اختراع وتغییر در تقدیر و مشیت از آن اوست).

سپس مولا علی بن الحسین غایب شد و مَعْنی مانند محمد بن علی باقر ظاهر شد. پس إسم أعظَم، مولای ما جعفر صادق عَزَّعَزَّهُ بود.منزّه است آنکه برای هر که بخواهد، هرگونه که بخواهد و با هرچه بخواهد ظاهر می‌شود. پس معبودی جز او نیست، از آنچه می‌کند پرسیده نمی‌شود ولی مخلوقات پرسیده می‌شوند.

سپس محمد باقر غایب شد و مَعْنی مانند مولا جعفر صادق عَزَّعَزَّهُ ظاهر شد. پس إسم، موسی بن جعفر عَزَّعَزَّهُ بود.

سپس مولا جعفر عَزَّعَزَّهُ غایب شد و مَعْنی مانند مولا موسی کاظم ظاهر شد. و إسم، علی بن موسی الرضا عَزَّعَزَّهُ بود.

سپس مولا موسی کاظم غایب شد و مَعْنی مانند علی بن موسی الرضا عَزَّعَزَّهُ ظاهر شد. پس إسم، محمد بن علی جَواد نهم بود.(بزرگ است صاحب نام‌های آشکار و قدرت‌های درخشان).

سپس مولا رضا غایب شد و مَعْنی مانند محمد بن علی جواد نهم ظاهر شد. پس إسم، علی بن محمد هادی عسکری عَزَّعَزَّهُ دهم بود.

سـپس مولا محمد جواد غایب شـد و مَعْنی مانند علی هادی عسـکری دهم ظاهر شـد. پس إسم، حسن بن علی عسکری یازدهم، صاحب لشکر بود.

سپس مولا علی (هادی) غایب شد و مَعْنی مانند مولا حسن عسکری ظاهر شد. پس إسـم، محمد بن الحسـن قائم مأمول منتظر عَزَّعِزُّهُ بود. و او محمد خالص اسـت، زیرا او نهمین شخص از ا شخاص محمد ا ست که همان نُه ذات هستند که ذکر شان پیش از این آمد. و مَعْنی یادش عزیز و قدرتش بزرگ باد، مولای ما حسـن عَزَّعِزُّهُ بود، طبق آنچه بیان کردیم، و إسم مولای ما محمد بن الحسن مهدی مورد آرزو عَزَّعِزُّهُ است.

پس این را بدان و مولای خود را نامش پاک باد بر آنچه به تو ر سانده و به تو انعام کرده اسـت شـکرگزار باش، و از او فزونی طلب کن تا از نعمت‌ها و خیرش بر تو بیافزاید، چنانچه تعالی در کتاب ناطق و محکم خود فرمود: ﴿و آن هنگام که پروردگارتان اعلام کرد: هر آینه اگر شکر کنید، قطعاً بر شما می‌افزایم، و اگر کفران کنید، همانا عذاب من بسیار سخت است﴾ پس از عذاب خداوند به او پناه می‌بریم.

وَأَنْشَدَنِي أَبُو الْحَسَنِ رَائِقُ بْنُ الْخِضِرِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ:

هُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَالصِّـرَاطُ ... السَّوِيُّ وَلَا إِلَهَ سِـوَى اللهِ لِلْـعِبَـادِ وَلِيُّ

فَمَنْ عَدَّ ذَاكَ شَـكًّا فَهُوَ الْعَمْيُ ... الْغَوِيُّ وَاللهُ إِسْمٌ لِمَعْنًى وَالْقَوْلُ فِيهِ خَفِيُّ

وَالْإِسْـمُ مِيمٌ وَمَعْنَاهُ إِنْ فَهِمْتَ عَلِيُّ.

و ابوالحسن رائق بن خضر خداوند از او خشنود باد برای من سرود: این همان داستان راستین و راه هموار است و معبودی جز خدا نیست، که او برای بندگان ولیّ است. پس هر که توحید را شک پندارد، او کور و گمراه است. و اَللّٰه إسم برای مَعْنی است و سخن دربارۀ آن پنهان است. و إسم، محمد است و معنای آن، اگر فهمیدی، عَلِیّ است.

(باب هشتم/ ظهورات باب از اول بشريت تا محمد بن الحسن عزعزه)

يَتَضَمَّنُ مَعْنَى ظُهُورَاتِ بَابِ الْأَنْوَرِ الْجَلِيلِ إِلَيْهِ التَّسْلِيمَ وَالتَّفْضِيلَ وَشَرْحُ ذَلِكَ مِنْ أَوَّلِ ظُهُورِ الْبَشَرِ إِلَى غَيْبَةِ مَوْلَانَا الْقَائِمِ الْمُنْتَظَرِ الظَّاهِرِ عِنْدَ أَهْلِ الْعَقْلِ وَالنَّظَرِ وَالْمَفَاخِرِ.

وَقَدْ شَرَحْنَا بِتَوْفِيقِ اللهِ وَعِظَمِ مِنَّتِهِ طَرِيقًا هُوَ السَّبِيلُ إِلَى مَعْرِفَةِ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ عَزَّتْ آلَاؤُهُ وَتَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ، وَأَوْضَحْنَا مَا قَدَرْنَا عَلَيْهِ وَوَصَلَ فَهْمُنَا إِلَيْهِ مِنَ الْقَوَانِينِ الْمُفْتَرَضَةِ وَالشَّوَاهِدِ الْمُحَقَّقَةِ الْأَرْبَعَةِ الَّتِي هِيَ غَيْرُ مُنْتَقَضَةٍ، الْمُوَافِقُ بَعْضُهَا الْبَعْضُ بِقَدْرِ وُسْعِ الطَّاقَةِ لَا عَلَى ادِّعَاءِ الْإِسْتِقْصَاءِ، لَكِنَّهُ جُزْءٌ مِنْ كُلٍّ، وَفِيهِ مُقْنِعٌ لِذَوِي الْعُقُولِ وَالْجَوَاهِرِ وَالْأَلْبَابِ وَالْبَصَائِرِ.

وَمِنَ اللهِ نَسْتَمِدُّ الْمَعُونَةَ عَلَى مَا قَصَدْنَاهُ وَالْهِدَايَةَ فِيمَا أَوْرَدْنَاهُ، إِنَّهُ الْأَزَلُ الْقَدِيمُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ الْأَحَدُ الْمَعْبُودُ الظَّاهِرُ الْمَوْجُودُ، وَإِنَّ مُحَمَّدًا الْكَرِيمُ رَسُولُهُ الْعَظِيمُ إِلَى الْأُمَمِ بِبَوَالِغِ الْآيَاتِ وَالْحِكَمِ، وَلَقَدْ بَيَّنَّا أَنَّهُ الْبَيْتُ الْمَقْصُودُ وَالْعَابِدُ لَا الْمَعْبُودُ، وَقَدْ شَرَحْنَا ذَلِكَ وَأَثْبَتْنَاهُ وَدَلَّلْنَا عَلَيْهِ وَأَوْضَحْنَاهُ.

فَيَجِبُ عَلَيْنَا أَنْ نَشْرَحَ بَعْضَ مَا وَصَلَ إِلَيْنَا وَعَرَفْنَاهُ وَتُقْدِرَ عَلَيْهِ مِنْ مَعْرِفَةِ الْبَابِ الْمَنْصُوبِ لِهَذَا الْبَيْتِ الْكَرِيمِ الْمَطْلُوبِ وَمَا خَصَّهُ اللهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ الْوَهَّابُ، وَأَبَانَهُ فِي مُحْكَمِ الْكِتَابِ، فَهُوَ الذُّخْرُ لَنَا فِي الْمُنْقَلَبِ وَالْمَآبِ بِقَوْلِهِ: ﴿أَمْ لَهُم مُّلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا

بَيْنَهُمَا ۖ فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ﴾[١] تَنْبِيهاً لَنَا لِنَهْتَدِيَ إِلَى طَرِيقِ الصَّوَابِ، وَنُحَقِّقَ الْمَأْمُورَ بِهِ بِأَفْصَحِ خِطَابٍ، تَعْرِيفاً وَاضِحاً لِمَعْرِفَةِ الْأَبْوَابِ، إِذْ بِمَعْرِفَتِهِمْ النَّجَاةُ مِنَ الْعَذَابِ.

فَقَالَ: ﴿لَّيْسَ الْبِرَّ أَن تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا ۖ وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ ۗ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا ۖ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾[٢].

ثُمَّ قَالَ عَزَّوَجَلَّ: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ ۖ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ ۗ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِن ظُهُورِهَا وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ ۗ وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾[٣].

وَمَا أَمَرَنَا بِهِ سُبْحَانَهُ بِقَوْلِهِ: ﴿إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ ۚ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾[٤] فَالْقَرْيَةُ هَاهُنَا الْإِسْمُ.

---

[١] سوره ص، آيه ١٠

[٢] سوره بقره، آيه ١٧٧

[٣] سوره بقره، آيه ١٨٩

[٤] سوره بقره، آيه ٥٨

این فصل شامل معنای ظهوراتِ بابِ بسیار نورانی و با عظمت است، که تسلیم وبرتری دادن نسبت به او لازم است، و شرح آن از اولین ظهور بشر تا غیبت مولای ما قائم منتظر است، آنکه نزد اهل عقل و بصیرت و افتخارات، آشکار است.

و ما با توفیق خداوند و عظمت نعمتش، راهی را شرح دادیم که آن راهی است به سوی معرفت مولای ما امیرالمؤمنین، علیّ عظیم نعمت‌هایش عزیز و نام‌هایش پاک باد. و آنچه را که توانستیم و فهم ما به آن رسید، ازقوانین واجب و دلایل محکم چهارگانه که نقص نمی‌پذیرند، روشن ساختیم؛ که برخی از آنها با برخی دیگر به اندازهٔ وسع و توان، موافق است، نه بر اساس بررسی کامل ، بلکه شرح ما جزئی از یک کل است، و در آن برای صاحبان عقل و جوهرها و خردها و بینش‌ها، قانع کننده است.

و از خداوند برای آنچه قصد کرده‌ایم یاری می‌جوییم، و هدایت در آنچه آورده‌ایم. همانا او أزَل قدیم، عَلِیّ عظیم، أحَد مَعبود، ظاهر موجود است. و همانا محمد کریم، رسول عظیم او به سوی امت‌هاست با آیات و حکمت‌های رسا. و ما پیش از این بیان کردیم که محمد خانه مورد نظر و عابِد است نه مَعبود . و ما آن را شرح دادیم، اثبات کردیم، بر آن دلیل آوردیم و روشنش ساختیم.

پس بر ما واجب است که بخشی از آنچه به ما رسیده و شناخته‌ایم و توان آن را داریم، از معرفت باب تعیین شده برای این بَیت کَریم مَطلوب و آنچه خداوند عَلِیّ عظیم و

بلند مرتبه بزرگ بخشنده او را به آن اختصاص داده و درآیات روشن قرآن آشکار کرده است، شرح دهیم. پس او پشتیبان ما در بازگشت و سرانجام است به گفتهٔ او: ﴿آیا فرمانروایی آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است، برای آنهاست؟ پس درراه‌ها ارتقاء یابند﴾ این آیه هشداری است برای ما تا به راه درست هدایت شویم، و آنچه به آن مأمور شده‌ایم را با فصیح‌ترین خطاب محقق سازیم؛ این آشکارا شناساندنِ أبواب است، زیرا نجات از عذاب به معرفت ایشان است.

پس فرمود: ﴿نیکی آن نیست که روی‌هایتان را به سوی مشرق و مغرب بگردانید، ولی نیکی کسی است که به خداوند و روز آخر و فرشتگان و کتاب و پیامبران ایمان آورد، و مال را با وجود دوست داشتنش، به ذَوِی الْقُرْبَى و یتیمان و مسکینان و در راه‌مانده و سائلان و در آزاد کردن بردگان ببخشد، و نماز برپا دارد و زکات بدهد، و کسانی که به عهد خود وفا می‌کنند هرگاه پیمان بندند، و صبرکنندگان در تنگدستی و بیماری و هنگام جنگ . آنانند کسانی که راست گفتند و آنانند پرهیزکاران﴾.

سپس عزت و جلالش بزرگ باد فرمود: ﴿از تو دربارهٔ ماه‌های نو می‌پرسند. بگو: آنها گاه شمارها برای مردم و حج هستند. و نیکی آن نیست که خانه‌ها را از پشت آنها وارد شوید، ولی نیکی کسی است که پرهیزکاری کند. و به خانه‌ها از دَرهایشان وارد شوید. و تقوای الهی پیشه کنید، باشد که رستگار شوید﴾.

و آنچه خداوند پاک و منزّه به ما امر کرده است با گفتهٔ خود: ﴿و به یاد آورید هنگامی که گفتیم: به این شهر وارد شوید، و از هر جای آن که خوا ستید با فراوانی بخورید، و از دَر با حالت سجده‌کنان وارد شوید ودرخواست آمرزش کنید تا خطاهای شما را بیامرزیم، و به زودی براجر نیکوکاران می‌افزاییم﴾ پس قَریَه در اینجا همان محمد است.

[٣٨٤] **وَقَدْ قَالَ السَّيِّدُ الرَّسُولُ عَزَّعَزُّهُ: "أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا".**

أَيْ: مَنْ أَرَادَ الدُّخولَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ، وَذَلِكَ نَصٌّ مِنْهُ عَلَى سَيِّدِنَا سَلْمَانَ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ لَا حَيْثُ يَذْهَبُ إِلَيْهِ أَهْلُ الْغُرُورِ بِنَقْلِ الزُّورِ: أَنَّ قَوْلَهُ ذَلِكَ إِشَارَةٌ إِلَى مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِالْبَابِيَّةِ، تَعَالَى اللهُ عَنْ قَوْلِ الْمُفْتَرِينَ عُلُوًّا كَبِيرًا وَكَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ وَمَوْلَانَا عَزَّعَزُّهُ الْأَزَلُ مُعِلُّ الْعِلَلِ.

و سَیِّد رسول عزتش نیرومند باد فرمود: "من شهر علم هستم و علی دَرِ آن است."

یعنی: هر کس که بخواهد داخل شود، پس باید از دَر وارد شود. و این گفتار پیامبر بر سَیِّد ما سلمان تسلیم بر او باد است، نه آنجا که فریب خوردگان با نقل دروغ به آن می‌روند: که گفته او اشاره به مولای ما امیرالمؤمنین با جایگاه باب است. خداوند از گفتار دروغ‌بندان بسیار برتر است. و چگونه چنین چیزی ممکن است، در حالی که مولای ما عَزَّعَزُّهُ ازلی و علتِ علت‌ها است.

[٣٨٥] وَقَدْ رُوِيَ مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ: "أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ أَنْبَأَ بِهَا" وَذَلِكَ لِأَنَّ الْمَعْنَى عَزَّعِزُّهُ هُوَ الْمُنْبِيءُ لِلْإِسْمِ وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَن بَعْضٍ ۖ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنبَأَكَ هَٰذَا ۖ قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ﴾[١].

وَقَدْ قَالَ قُدْوَةُ الزَّمَانِ شَيْخُنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ الْخَصِيبِيُّ نَضَّرَ اللهُ وَجْهَهُ فِي فَصْلٍ مِنْ رِسَالَتِهِ: وَالْبَابُ هُوَ الْوَحْدَانِيَّةُ بَعْدَ الْأَحَدِ وَالْوَاحِدُ لَا شَيْءَ غَيْرُهُمَا وَهُمَا الْإِسْمُ وَالْبَابُ، وَكُلُّ بَابٍ يَقُومُ فَهُوَ سَلْسَلٌ لِا يَتَغَيَّرَ أَبَدَاً، بَلْ يَظْهَرُ فِي كُلِّ ظُهُورٍ بِغَيْرِ الصُّورَةِ وَبِغَيْرِ الْقَبَائِلِ وَالشُّعُوبِ وَبِغَيْرِ النَّعْتِ وَهُوَ هُوَ.

وَحَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ سُرُورٍ الْهَيَّاجِيُّ رَحِمَهُ اللهُ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ مَيمُوْنِ بْنِ الْقَاسِمِ الطَّبَرَانِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ مَوْلَايَ الْجَلِيَّ قَدَّسَ اللهُ لَطِيفَهُ عَنْ الْبَابِ لِمَ سُمِّيَ وَحْدَانِيَّةً؟ فَقَالَ: لِأَنَّهُ جَمَعَ الْآحَادَ، وَعَرَّفَهُمْ الْأَحَدَ وَالْوَاحِدَ.

و از طریق دیگری نیز روایت شده است: "من شهر علم هستم و علی به آن خبر داد ".

و این بدان سبب است که مَعْنی عَزَّعِزُّهُ همان مُنْبِئ [خبردهنده] برای محمد است، و آن همان گفته خداوند تعالی است: ﴿و هنگامی که پیامبر سخنی را به برخی از همسرانش در پنهانی گفت. پس هنگامی که همسر آن را خبر داد و خداوند پیامبر را بر آن آگاه

[١] سوره تحریم، آیه ٣

ســاخت ، برخی از آن را به او شــناســاند و از برخی روی برگرداند. پس هنگامی که پیامبر آن را به همسرــخود خبر داد، گفت: چه کســی تو را از این خبر داد؟ گفت:دانای آگاه مرا خبر داد﴾.

و مقتدای زمان، شیخ ما ابوعبدالله خصیبی خداوند رویش را شاداب گرداند در فصلی از رسالهاش فرمود: و باب واسطه همان وَحْدانِیَّة یا یگانگی پس از أحَد و واحِد است. چیزی جز أحد و واحد نیست واحَد و واحد همان محمد و سلمان هستند. و هر باب که قیام می‌کند، اوسلمان است که هرگز تغییر نمی‌کند، بلکه در هر ظهوری با صــورتی دیگر و با قبایل وملت‌ها دیگر و با وصفی دیگر ظاهر می‌شود، و او همان ذات است.

و ابوالحسن علی بن سُرور هَیّاجی خداوند او را رحمت کند از ابوسعید میمون بن قاسم طبرانی برای من حدیث گفت که او گفت: از مولای جلیل خود خداوند لطفش را پاک گرداند پرسـیدم: چرا باب، وَحْدانِیَّة یا وحدت نامیده شــد؟ پس فرمود: برای اینکه او آحاد را جمع کرد و أحَد و واحِد [وجود مطلق و نام مطلق] را به آنان شناساند.

[۳۸۶] وَ بِإِسـنَادِهِ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ الرَّبِيعِ قَالَ: قَالَ سَـيِّدِي أَبُو شُـعَيْبٍ مُحَمَّدُ بْنُ نُصَـيْرٍ مِنْهُ السَلامُ قَالَ مَوْلَانَا الْحَسَنُ عَزَّعَزَّهُ : "إِنَّا لَا نَغِيبُ حَتَّى نَنُصَّ، وَلَا يَغِيبَ لَنَا وَلِيٌّ حَتَّى يُنَصِّبَ خَلَفَاً مِنْهُ، فَلَا تَتَعَدَّوْا طَاعَةَ مَنْ نُنَصِّبُهُ لِدِينِكُمْ" وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ سَيِّدِنَا أَبِي شُعَيْبٍ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ أَنَّهُ قَالَ: "لَا تَأْخُذُوا دِينَكُمْ إِلَّا عَمَّنْ أَخَذَ نَصَّاً مِنَّا بَعْضَاً عَنْ بَعْضٍ".

و با ا سنادش از حمزة بن ربیع گفت: سَیِّد من ابو شعیب محمد بن نُصَیر سلام از او باد گفت: مولای ما حسن عزّعزّه فرمود: "ما غایب نمی‌شویم تا اینکه جانشینی تعیین کنیم ، و هیچ ولیّی از ما غایب نمی‌شـــود تا اینکه جانشـــینی از خود منصـــوب کند. پس از اطاعت کسی که او را برای دینتان منصوب می‌کنیم، تجاوز نکنید." و با همین ا سناد از سَیِّد ما ابو شعیب تسلیم بر او باد که او گفت: "دینتان را نگیرید مگر از کسی که تعیین قطعی از ما گرفته باشد، برخی از برخی دیگر."

[٣٨٧] وَرُوِيَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِــنَانٍ الزَّاهِرِيِّ عَلَيْهِ السَــلَامُ قَالَ: سَــأَلْتُ مَوْلَايَ الصَّــادِقَ عزّعزّه عَنْ صِــفَةِ الظُّهُورَاتِ؟ قَالَ: "الْإِقْرَارُ بِالتَّوْحِيدِ، فَالْمَعْنَوِيَّةُ لِعَلِيٍّ وَالرُّبُوبِيَّةُ لِمُحَمَّدٍ بِالْإِسْــمِيَّةِ، وَإِنَّ سَــلْمَانَ بَابُهُ الظَّاهِرُ بِوَحْدَانِيَّةِ الْأَحَدِ وَالْوَاحِدِ، وَإِنَّهُ خَلَقَ خَلْقًا دَعَاهُمْ إِلَى مَعْنَوِيَّةِ الذَّاتِ، فَمَنْ آمَنَ بِالْمَعْنَى كَانَ مُؤْمِناً، وَمَنْ سَاوَى بِهِ خَلْقَهُ كَانَ مُشْرِكًا، فَهَذَا أَصْلُ التَّوْحِيدِ".

و از محمد بن سِنان زاهری سلام بر او باد روایت شده است که گفت: از مولایم صادق عزتش افزون باد دربارۀ صفت ظهورات پر سیدم؟ فرمود: "اقرار به توحید ا ست؛ پس مَعْنَویَّة برای علی است، و رُبوبِیَّة برای محمد با إسمِیَّة است. و همانا سلمان، باب اوست که به وَحْدانِیَّة أحَد و واحِد [علی و محمد] ظاهر شـــده اســـت. و همانا معنی خلقی را آفرید که آنان را به معنا بودن ذات فراخواند. پس هر کس به علی عزعزه ایمان آورد،

مؤمن ا ست، و هر كس خلق او را با او مُساوى گرداند، مُشرِك ا ست. پس اين ا صل توحيد است."

[٣٨٨] وَعَنْ مَوْلَانَا الْعَالِمِ عَزَّعِزُّه أَنَّهُ قَالَ: "إِذَا كَانَ اللهُ أَحَدًا لا يُحَاطُ بِهِ فَكَذَلِكَ إِسْمُهُ وَاحِدٌ لَا يُحَاطُ بِهِ، وَكَذَلِكَ بَابُهُ وَحْدَانِيَّةٌ لَا يُحَاطُ بِهِ".

و از مولاى ما عالِم عزتش نيرومند باد روايت شده است كه فرمود: "هنگامى كه خداوند يگانه است و احاطه نمى‌شود، پس همچنين محمد واحِد است و احاطه نمى‌شود، و همچنين سلمان وَحْدانِيَّة است و احاطه نمى‌شود."

[٣٨٩] وَرُوِيَ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ مَوْلَانَا الصَّادِقُ عَزَّعِزُّه: "لِلهِ بُيُوتٌ، وَلِبُيُوتِهِ أَبْوَابٌ، فَمَنْ دَخَلَ إِلَى تِلْكَ الْبُيُوتِ مِنْ أَبْوَابِهَا اهْتَدَى، وَمَنْ رَغِبَ عَنْهَا ضَلَّ وَغَوَى".

وَقَدْ تَقَدَّمَ الْقَوْلُ فِي الْمَعْنَى جَلَّ وَعَلَا أَنَّهُ كَانَ وَلَا مَكَانَ وَلَا دَهْرَ وَلَا زَمَانَ فَلَمَّا شَاءَ أَنْ يُظْهِرَ الْمَكَانَ اخْتَرَعَ الْإِسْمَ مِنْ نُورِ ذَاتِهِ، وَهُوَ الْعَقْلُ الَّذِي يَعْقِلُ الْقَاصِدُ إِلَيْهِ، وَهُوَ الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ الَّذِي يُتَوَجَّهُ إِلَيْهِ وَيُقْصَدُ وَيُطْلَبُ مِنْهُ الْمَعْنَى فَيُوجَدُ، وَإِنَّهُ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى إِسْمِهِ بِغَيْرِ وَاسِطَةٍ أَنْ يَخْلُقَ لَهُ بَابًا وَيَصْطَفِيَهُ وَيَخْتَصُّهُ وَيَجْتَبِيَهُ، فَخَلَقَهُ مِنْ نُورِ نُورِهِ لَا مِنْ نُورِ ذَاتِهِ، وَجَعَلَهُ الدَّالَّ عَلَيْهِ وَالسَّبِيلَ إِلَيْهِ وَالْبَابَ الَّذِي لَا دُخُولَ إِلَيْهِ إِلَّا مِنْهُ، لِأَنَّهُ لَيْسَ فِي الْحِكْمَةِ وَلَا فِي الْعَدْلِ وَالرَّحْمَةِ وَرَأْفَةِ الْمَوْلَى بِالْأُمَّةِ أَنْ يَكُونَ بَيْتٌ بِغَيْرِ بَابٍ كَمَا لَا يُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ

بَابٌ إِلَّا لِبَيْتٍ وَلَمْ تَجْرِ الْعَادَةُ إِلَّا بِذَلِكَ فِي الْمَأْلُوفِ الْمَشْهُورِ بَيْنَ الْخَلْقِ، وَإِنَّهُ لَابُدَّ مِنْ نَصٍّ يَقَعُ مِنَ الْبَيْتِ عَلَى بَابِهِ لِأَنَّ عِنْدَ أَهْلِ التَّوْحِيدِ لِلْبَابِ دَلَائِلَ وَشُرُوطًا حَفِظُوهَا وَنَقَلُوهَا يَدُلُّ بِهَا الْبَيْتُ عَلَى بَابِهِ وَيُشِيرُ بِهَا إِلَيْهِ فِي خِطَابِهِ فَإِذَا شَاهَدَ الْمُؤْمِنُ ذَلِكَ دَخَلَ مِنْهُ إِلَى الْبَيْتِ الَّذِي ثَبَتَ عِنْدَهُمْ دَلَالَتُهُ وَصَحَّتْ لَدَيْهِمْ عَلَامَتُهُ، فَوَصَلُوا إِلَى مَعْرِفَتِهِ مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ، وَجَازُوا الْعَقَبَةَ الَّتِي مِنْهَا حَذَّرَهُمْ.

فَقَالَ الْمَعْنَى عَزَّ عِزُّهُ: ﴿فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ ۞ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ ۞ فَكُّ رَقَبَةٍ﴾[١]. وَسَأَلْتُ شَيْخِي وَسَيِّدِي أَبَا الْفَتْحِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَنْ هَذِهِ الْعَقَبَةِ؟

فَقَالَ: سَمَاعِي فِيهَا عَنْ سَيِّدِنَا أَبِي عَبْدِ اللهِ الْخَصِيبِيِّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ فَقَالَ: الْعَقَبَةُ هِيَ مَعْرِفَةُ الْبَابِ، فَإِذَا وَصَلَ إِلَيْهَا الْمُؤْمِنُ فَكَّ رَقَبَتَهُ مِنَ الْمُسُوخِيَّةِ.

فَأَوَّلُ الدَّلَائِلِ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا النَّصُّ مِنَ الْبَيْتِ عَلَى بَابِهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ سُنَّةٌ جَارِيَةٌ لَابُدَّ لِكُلِّ بَيْتٍ مِنْ أَنْ يَظْهَرَ مِنَ النَّصِّ عَلَى بَابِهِ، وَإِشَارَةُ الْمَوْلَى إِلَيْهِ جَلَّ إِسْمُهُ وَمَا شَرَّفَهُ بِهِ الْإِسْمُ فِي الْقُبَّةِ الْهَاشِمِيَّةِ مِنْ ظُهُورِهِ بِهِ فِي أَحَدَ عَشَرَ مَقَامًا فِي سَطْرِ الْإِمَامَةِ إِلَى آخِرِهِ وَهُوَ الْحَسَنُ الْحَادِي عَشَرَ فِي الْإِمَامَةِ، ثُمَّ الْعِلَّةُ الَّتِي لَا تُوجَدُ عِنْدَ غَيْرِهِ مِنْ أَهْلِ الْمَرَاتِبِ وَالْمُعْجِزِ الْبَاهِرِ، وَاللُّغَةِ وَالنِّدَاءُ مِنَ الْبَابِ بِلَاهُوتِيَّةِ الْمَعْنَى تَعَالَى جَدُّهُ، وَالْإِعْلَانِ بِتَوْحِيدِهِ، وَغَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا لَا حَاجَةَ لَنَا إِلَى ذِكْرِهِ مِنَ الْأَفْعَالِ الْمُفَوَّضَةِ إِلَيْهِ.

---

[١] سوره بلد،آيه ١١ـ١٣

فَهَذِهِ الدَّلَائِلُ الَّتِي يُعْرَفُ بِهَا الْبَابُ وَمَنْ خَصَّــهُ اللهُ تَعَالَى بِمَعْرِفَتِهِ وَهَدَاهُ وَوَفَّقَهُ لِطَاعَتِهِ وَاجْتِبَاهُ، وَنَحْنُ نَعْلَمُ ذَلِكَ وَنَتَحَقَّقُهُ وَنُؤْمِنُ بِهِ وَنُصَدِّقُهُ.

وَأَمَّا النَّصُّ: فَقَدْ ذَكَرْنَا مِنْهُ مَا وَرَدَ فِي كِتَابِ اللهِ تَعَالَى وَقَوْلُ السِيِّدِ الرَّسُولِ عَزَّعَزَّهُ وَمَا أَشَارَ إِلَيْهِ، وَنَحْنُ نَذْكُرُ مَا وَصَلَ إِلَيْنَا وَعَلَّمْنَاهُ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي يَقْتَضِي ذِكْــرُهُ فِيهِ، وَذِكْرُ هَــذِهِ الْخِصَــالِ بِعَوْنِ ذِي الْمِنَّةِ وَالْأَفْضَالِ وَالْإِكْرَامِ وَالْجَلَالِ، وَلْنَعُدْ إِلَى شَرْحِ ظُهُورِ سَيِّدِنَا سَلْمَانَ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ مِــنْ بَدْءِ الْكَوْنِ الْبَشَــرِيِّ إِلَى آخِرِ الظُّهُورِ الْحَسَنِيِّ عَلَى التَّرْتِيبِ وَالنِّظَامِ بِعَوْنِ الْعَلِيِّ مَوْلَانَا الْعَلَّامِ عَزَّعَزَّهُ.

إِعْلَمِ اسْــعَدَكَ اللهُ بِمَعْرِفَتِهِ وَوَفَّقَكَ لِلْعَمَلِ بِطَاعَتِهِ: أَنَّهُ لَمْ تَزَلْ السُــنَّةُ جَارِيَةً فِي الْكَوْنِ الْبَشَــرِيِّ فِي بَدْءِ ظُهُورِ السَيِّدِ آدَمَ عَزَّعَزَّهُ إِلَى آخِرِ ظُهُورِ مَوْلَانَا الْحَسَنِ الْحَادِي عَشَــرَ عَزَّعَزَّهُ إِلَى أَنْ يَظْهَرَ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ جَلَّ جَلَالُهُ يَدْعُو الْعَالَمَ إِلَى مَعْرِفَتِهِ وَيَدُلُّهُمْ عَلَى وَحْدَانِيَّتِهِ وَمَعْنَوِيَّتِهِ، وَيَظْهَرُ بَيْتُهُ وَمَكَانُهُ السَــيِّدُ الْمِيمُ عَزَّعَزَّهُ يَدْعُو الْعَالَمَ إِلَى عِبَادَةِ مَعْنَاهُ وَيُعْلِنُ بِإِلَهِيَّةِ مَوْلَاهُ وَيَظْهَرُ بَابُهُ نَاطِقًا مُبَلِّغًا، وَيُوَضِّــحُ السَّــبِيلَ إِلَيْهِ، وَيُصَرِّــحُ بِالدَّلَالَةِ عَلَيْهِ، وَذَلِكَ مِنْهُ عَدْلٌ مِنَ الْبَارِي جَلَّ وَعَلَا فِي خَلْقِهِ لِئَلَّا يَكُونُوا فِي شَــكٍّ مِنْ دِينِهِمْ وَلَبْسٍ مِنْ يَقِينِهِمْ رَأْفَةً لَهُمْ وَرَحْمَةً وَتَعَطُّفًا عَلَيْهِمْ وَنِعْمَةً.

وَلَمَّا ظَهَرَ السَيِّدُ آدَمُ عَزَّعَزَّهُ وَهُوَ الْبَيْتُ الْمُعَظَّمُ وَالْإِسْمُ الْمُكَرَّمُ كَانَ الْبَابُ مَعَهُ سَيِّدُنَا جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّــلَامُ وَهُوَ الْمَلِكُ النُّورَانِيُّ صَــاحِبُ الْوَحْيِ وَالتَّنْزِيلِ وَالْهَابِطُ بِالصُّــحُفِ وَالتَّوْرَاةِ

وَالْإِنْجِيلِ، وَهُوَ الرُوحُ الْأَمِينُ وَالسَّفِيرُ إِلَى جَمِيعِ الْمُرْسَلِينَ، وَمُهْلِكُ جَمِيعِ الْأُمَمِ الْجَاحِدِينَ بِالْخَسْفِ وَالتَّنْكِيلِ وَالْمُرْسِلُ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ، وَالثَّوَابِ وَالْعِقَابُ إِلَيْهِ، وَقِسْمَةُ الْأَرْزَاقِ بِيَدَيْهِ، وَهُوَ مُرَتِّبُ الْمَرَاتِبِ الْعُلْوِيَّةِ وَمُقِيمِهَا، كُلُّ هَذَا فَوَّضَهُ مَوْلَانَا إِلَيْهِ مِنَّةٌ بِهَا عَلَيْهِ فَلَمْ يَزَلْ الْبَابُ فِي جَمْعِ الْقِبَابِ نَاطِقاً ظَاهِراً مَعَ كُلِّ بَيْتٍ يُظْهِرُهُ اللهُ فِي أَرْضِهِ، يُرْشِدُ إِلَى الْإِسْمِ الَّذِي هُوَ مَوْلَاهُ، وَيَدْعُو إِلَى الْأَزَلِ الْمَعْنَى وَهُوَ هَابَيْلُ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى الْجَلِيلُ.

ثُمَّ غَابَ مَوْلَانَا هَابِيلُ وَظَهَرَ بِشِيثٍ، وَكَانَ جِبْرِيلُ بِحَالِهِ هُوَ الْبَابُ مَعَ مَوْلَانَا شِيثٍ عَزَّ عِزّهُ وَهُوَ الْعَلِيُّ عَزَّ عِزُّهُ ثُمَّ كَانَ مَعَ آنُوشَ وَقَيْنَانَ وَمَهْلَائِيلَ وَيَازْدَ وَهُوَ جِبْرِيلُ مِنْهُ السَلامُ.

ثُمَّ ظَهَرَ مَعَ إِدْرِيسَ عَزَّ عِزُّهُ بِيَائِيلَ بْنِ فَاتِنِ بْنِ أَنُوشَ بْنِ شِيثِ بْنِ آدَمَ مِنْهُ السَّلامُ وَأَظْهَرَ الْبَرْبَطَ وَعَبْدَ النُّورِ وَالْأَغَانِي كُلَّهَا وَالطُّنْبُورَ وَالشَطْرَنْجَ وَالنَرْدَ فَاسْتَعْظَمَتْ الْأُمَّةُ مَا أَتَى بِهِ مِنْ ذَلِكَ وَاسْتَغْرَبُوهُ لِأَنَّهُ أَظْهَرَ لَهُمْ مِنَ الْحِكْمَةِ مَالَمْ يَكُونُوا شَاهَدُوا مِثْلَهُ وَلَا عَرَفُوهُ فَافْتَتَنُوا وَأَتَوْا إِلَى إِدْرِيسَ عَزَّ عِزُّهُ وَقَالُوا لَهُ: يَا نَبِيَّ اللهِ وَرَسُولَهُ، إِنَّ صَاحِبَكَ يَائِيلُ بْنَ فَاتِنٍ قَدْ ادَّعَى فِيهِ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ الرُّبُوبِيَّةَ لِمَا أَظْهَرَ فِيهِمْ مِنَ الْمَلَاهِي وَعَبْدِ النُّورِ الَّذِي قَدْ فَتَنَهُمْ بِهِ.

فَقَالَ لَهُمْ إِدْرِيسُ عَزَّوَجَلَّ: هُوَ بَابِي الَّذِي مِنْهُ أُوتَى، وَمَا يُظْهِرُهُ لَكُمْ فَمِنْ عِنْدِي مَادَّتُهُ وَبِأَمْرِي أَحْدَثَهُ، وَمَا عَلِمَهُ يَائِلُ مِنِّي فَإِنَّ مَادَّتَهُ مِنْ مَعْنَايَ وَإِلَهِي الَّذِي أَمَرَنِي بِذَلِكَ: فَأَقَرَّ لَهُ الْعَارِفُونَ وَآمَنُوا بِهِ، وَكَفَرَ بِهِ الْجَاهِلِينَ وَصَدُّوا عَنْهُ.

وَلَمْ يَزَلْ ظَاهِرًا نَاطِقًا مَعَ كُلِّ مَنْ يُظْهِرُ تَوْحِيدَ مَعْنَاهُ، فَكَانَ كَذَلِكَ مَعَ إِدْرِيسَ عَزَّوَجَلَّ وَالْمُتَوشُولَحَ وَلَامِكَ وَنُوحٌ وَسَامٌ وَأَرْفَخْشَدُ وَيُعْرَبُ وَهُودٌ وَصَالِحٌ وَغَابَ وَظَهَرَ بِحَامِ بْنِ كُوشِ بْنِ أَرْفَخْشَدَ بْنِ سَامِ بْنِ نُوحٍ، وَسُمِّيَ حَامًا لِأَنَّهُ حَامٍ فِي الدُّهُورِ مَعَ الْمَعْنَى وَالْإِسْمِ.

وَقَالَ شَيْخُنَا فَقِيهُنَا السَّيِّدُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الْخَصِيبِيَّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ: إِنَّمَا سُمِّيَ حَامًا، لِأَنَّهُ حَامَّةُ الْمَعْنَى وَالْإِسْمِ، لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ ۝ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ۝ فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۝ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً ۖ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ۝ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴾[١].

وَأَظْهَرَ مَعَ السَّيِّدِ إِبْرَاهِيمَ سَائِرَ الْمَلَاهِي وَالرَّبَابِ وَالسَّرَانِيِّ وَالنَّايَاتِ وَالطُّبُولِ وَالْبُوقَاتِ وَالدُّفُوفِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنَ آلَاتِ الطَّرَبِ وَالصَّنَائِعِ الْغَرْبِيَّةِ وَالْحَرَكَاتِ وَأَبْوَابِ الشَّعْبَذَةِ وَالنِّيرَنَجَاتٍ، فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ ظَاهِرًا فِي كُلِّ بَيْتٍ أَظْهَرَهُ اللهُ سُبْحَانَهُ فِي أَرْضِهِ يُرْشِدُ إِلَى الْإِسْمِ مَوْلَاهُ وَيَدْعُو إِلَى الْأَزَلِ مَعْنَاهُ، فَكَانَ كَذَلِكَ مَعَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَاسَ وَقُصَيٍّ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَمَعَ مَوْلَانَا يُونُسَ وَمَعَ مُوسَى وَهَارُونَ: وَهُوَ حَامٌّ وَهُوَ الْبَابُ.

---

[١] سوره شعرا،آيه ١٠٠-١٠٤

ثُمَّ غَابَ وَظَهَرَ بِدَانِ بْنِ إِ صْبَاؤُوتَ بْنِ عَمَالِيقَ، وَمَعْنَى إِ سْمِهِ دَانٍ: لِأَنَّهُ دَانٍ لِلْمَعْنَى عَزَّعَزُّهُ وَالْإِسْمُ، وَفِيهِ يَقُولُ اللهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى: ﴿مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ ۚ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ﴾[1] أَيْ: فَجَنَى ثَمَرُ هَا دَانٍ أَيْ: جَنَى مَعْرِفَتُهَا فَأَظْهَرَ ا لدَّلَا ئِلَ وَالْبَرَاهِينَ وَالْمُعْجِزَاتِ.

وَلَمْ يَزَلْ نَاطِقاً مَعَ كُلِّ بَيْتٍ يَظْهَرُ بِأَمْرِ اللهِ فِي أَرْضِهِ يُرْشِدُ إِلَى الْإِسْمِ مَوْلَاهُ وَيَدْعُو إِلَى الْأَزَلِ مَعْنَاهُ، فَكَانَ كَذَلِكَ يَدْعُو إِلَى مَعْنَى الْعُيُونِ مَوْلَانَا يُوشَعُ بْنُ نُونٍ عَزَّعَزُّهُ الَّذِي لَا تُحِيطُ بِهِ الْأَوْهَامُ وَالظُّنُونُ، وَمَعَ كَوْلَبِ بْنِ يُوقِنَا وَحِزْقِيلِ بْنِ الْعَجُوزِ وَشَمْوِيلَ وَطَالُوتَ وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ، وَمَعَ مَوْلَانَا آ صِفِ بْنِ بَارِخِيَا عَزَّعَزُّهُ وَمَعَ أَيُّوبَ وَيُونُسَ بْنِ مَتَّى: وَهُوَ دَانٍ وَهُوَ الْبَابُ.

ثُمَّ غَابَ وَظَهَرَ بِعَبْدِ اللهِ بْنِ سَمْعَانَ بْنِ أَبِي إِسْرَائِيلَ، وَلَمْ يَزَلْ نَاطِقاً مَعَ كُلِّ بَيْتٍ يُظْهِرُهُ اللهُ فِي أَرْضِهِ لِعِبَادِهِ يُرْشِدُ إِلَى الْإِسْمِ مَوْلَاهُ وَيَدْعُو إِلَى تَوْحِيدِ الْأَزَلِ مَعْنَاهُ، فَكَانَ كَذَلِكَ مَعَ أَشْعِيَا بْنِ الْخَطُوبِ، وَالْخَضِرِ وَهُوَ إِلِيَّا عَزَّعَزُّهُ وَزَكَرِيَّا وَهُوَ مَعَ ذُو الْكِفْلِ لِأَنَّهُ كَفِلَ مَرْيَمَ، وَمَعَ يَحْيِي.

---

[1] سوره الرحمن،آيه٥٤

و از یونس بن ظَبیان سلام بر او باد روایت شده است که گفت: مولای ما صادق عزتش نیرومند باد فرمود: "برای خداوند خانه‌هایی هست، و برای خانه‌هایش دَرهایی هست. پس هر کس که از دَرهای آن خانه‌ها وارد شود، هدایت می‌یابد، و هر کس که از آنها روی بگرداند، گمراه شده و به بیراهه می‌رود."

و پیش‌تر دربارۀ معنی بزرگ و متعال است گفته شد که او بود در حالی که نه مکان بود و نه دهر و نه زمان. پس هنگامی که خواست مکان را آشکار سازد، اسم یعنی محمد را از نور ذاتش اختراع کرد، و او همان عقل است که شخصِ قصدکننده به واسطۀ او تعقل می‌کند، و او همان خانه آباد است که به سوی او توجه می‌شود و قصد می‌گردد و معنی از او طلب می‌شود و در او یافت می‌گردد. و همانا او تعالی بدون واسطه به إسمش وحی کرد که برای او باب بیافریند و او را برگزیند و خاص گرداند و انتخاب کند . پس او را از نور نورش آفرید نه از نور ذاتش. و او را دلیل بر خود، و راه به سوی خود، و دَری قرار داد که جز از طریق او وارد شدن ممکن نیست، زیرا در حکمت و نه در عدل و رحمت و رأفت مولا به امت نیست که خانه‌ای بدون در باشد، چنانکه ممکن نیست دَری باشد مگر برای خانه‌ای، و عادت در امور مأنوس و مشهور بین خلق جز به این صورت جاری نشده است. و همانا حتماً باید تصریحی از بیت بر بابش واقع شود، زیرا نزد اهل توحید برای باب دلایل و شروطی است که آنها را حفظ کرده و نقل نموده‌اند،

که بیت به واسـطهٔ آنها بر بابش دلالت می‌کند و در خطابش به او اشـاره می‌نماید. پس هنگامی که مؤمن آن را مشـاهده کرد، ازباب وارد بیت می‌شـود، خانه‌ای که دلالت آن نزد آنها ثابت و نشانهٔ آن برایشان صحیح شده است، پس از آنجا که به آنها امر شده بود، به معرفت او رسیدند و از عقبه که از آن بر حذرشان داشته بود، گذشتند.

پس معنی عزتش نیرومند باد فرمود: ﴿پس از عَقَبَه بالا نرفت ❁ و تو چه دانی عقبه چیست؟ ❁ آزاد کردن برده‌ای﴾.

و من از شیخ و سَیِّدم ابوالفتح خداوند از او خشنود باد دربارهٔ این عقبه پرسیدم؟ پس فرمود: شـنیدهٔ من در این باره از سَـیِّد ما ابوعبدالله خصـیبی خداوند مقامش را شریف گرداند این اسـت که او گفت: عقبه همان معرفت باب اسـت، پس هرگاه مؤمن به آن برسد، گردن خود را از مسخ‌شدگی آزاد ساخته است.

پس اولین دلایلی که ذکر کردیم،تصریح از بیت [اسم] بر بابش است. زیرا این سنتی جاری است که حتماً باید هر بیتی بر بابش به واسطهٔ نَصّ آشکار گردد، و اشارهٔ مولی علی به باب اسـت نامش بزرگ باد و آنچه محمد او را درقُبه مربوط به محمد و خاندانش به آن شرافت بخشیده است، از ظهورباب با اسم در یازده مَقام در سطر امامت تا آخر آن، که یازدهمین امام حسن یازدهم در امامت است. سپس،دلیل وجودی که نزد غیر او از اهل مراتب یافت نمی‌شـود، و معجزهٔ خیره‌کننده، وزبان و ندا از سـوی باب با

لاهوتيت معنی عظمتش بلند مرتبه است و اعلان به توحید او، و غیر از این‌ها از افعال تفویض شده به او که نیازی به ذکرشان نداریم.

پس این‌ها دلایلی هستند که باب با آنها شناخته می‌شود، و کسی که خداوند تعالی او را به معرفتش اختصاص داده، و او را هدایت کرده، و برای طاعتش موفق داشته، و او را برگزیده است. و ما این را می‌دانیم، و به آن یقین داریم، و به آن ایمان می‌آوریم و تصدیق می‌کنیم.

و اماتصریح: پس ما از آن، آنچه در کتاب خداوند تعالی آمده، و گفتهٔ سَیِّد رسول عَزَّعَزُّهُ و آنچه به آن اشاره کرده است را ذکر کردیم. و ما آنچه به ما رسیده و آموخته‌ایم را در موضعی که ذکر آن اقتضا کند، خواهیم آورد. و ذکر این ویژگی ها به یاری خداوند صاحب نعمت و افضال و اکرام و جلال خواهد بود. و بازمی‌گردیم به شرح ظهور سَیِّد ما سلمان تسلیم بر او باد از آغازعالم انسان‌ها تا آخرین ظهور امام حسن عسکری به ترتیب و نظم، به یاری عَلِیّ، مولای ما عَلّام عزتش نیرومند باد.

بدان خداوند تو را با معرفتش سعادتمند گرداند و برای عمل به طاعتش توفیق دهد که پیوسته این سنت درعالم انسان‌ها جاری بوده است، از آغاز ظهور سَیِّد آدم عَزَّعَزُّهُ تا آخرین ظهور مولای ما امام حسن عسکری عَزَّعَزُّهُ تا زمانی که مولای ما امیرالمؤمنین جلالش بزرگ باد ظاهر شود و جهانیان را به معرفت خود فرا خواند و آنان را بر

یگانگی یا وَحدانِیَّة و مَعْنَویَّت خود دلالت کند. و بیت [محمد] و مکان او، سَیِّدمحمدعَزَّعِزُّه، ظاهر می شود که جهانیان را به عبادت معنای خود فرا می‌خواند و به الهیّت مولای خود اعلان می‌کند. و باب [سلمان] او ناطق و مُبَلِّغ ظاهر می شود، و راه به سوی او را روشن می سازد و به دلالت بر او تصریح می‌نماید. و این از جانب باری تعالی بزرگ و متعال است عدل در حق خلقش است تا از دین خود در شک نباشند و از یقین خود در اشتباه واقع نشوند، و این از روی رأفت و رحمت و مهربانی و نعمت بر آنهاست.

و هنگامی که سَیِّد آدم عَزَّعِزُّه ظاهر شد، و او بیت مُعَظَّم و إسم مُکَرَّم است، باب همراه او سَیِّد ما جبرئیل عَلَیهِ السَّلامُ بود، و او فرشته نورانی ، صاحب وحی و فرستادن کتاب و فرودآورندهٔ صُحُف و تورات و انجیل است. و او روح امین و سفیر به سوی پیامبران است، و هلاک‌کنندهٔ جمیع امت های منکر با فرو بردن وعقوبت شدیدو فرستندهٔ طیر أبابیل بر آنان است که آنها را با سنگ‌هایی از گِل پخته می‌انداختند و آنان را چون کاه خورده شده گردانید. و ثواب و عقاب به جبرئیل بازمی‌گردد، و تقسیم روزی‌ها به دست اوست، و او مرتب‌کنندهٔ مراتب عُلوی و برپادارندهٔ آنهاست. مولای ما همهٔ این‌ها را به او تفویض کرده است، این نعمتی است که بر او ارزانی داشته است.

پس باب همواره در همه دوره ها ناطق و ظاهر بوده است، همراه هر بیتی که خداوند در

زمین خود آشکار ساخته است، و به إسم که مولای او ست، ارشاد می‌کند و به أزَلیت علی فرا می‌خواند. و علی عزعزه در آن ظهور، هابیل بلندمرتبه برتر با عظمت است.

سپس مولای ما هابیل غایب شد و به صورت شیث ظاهر گردید، و جبرئیل به همان حال، باب همراه مولای ما شیث عَزَّعِزَّهُ بود، و شیث علیّ عَزَّعِزَّهُ بود. سپس جبرئیل همراه آنوش و قَینان و مَهْلائیل و یازَد بود و او جبرئیل سلام از او باد است.

سپس همراه ادریس عَزَّعِزَّهُ به صورت یائیل بن فاتِن بن أنوش بن شیث بن آدم مِنْهُ السَّلامُ ظاهر شد، و بَربَط (نوعی ساز) و عبدالنور و تمام آوازها و طَنبور (نوعی ساز) و شطرنج و نرد را آشکار ساخت. پس مردم آنچه یائیل با آن آمده بود را بزرگ شمردند و آن را عجیب یافتند، زیرا چیزی از حکمت برایشان آشکار کرد که مانند آن را ندیده و نشناخته بودند، پس دچارآزمایش شدند و نزد ادریس عَزَّعِزَّهُ آمدند و به او گفتند: ای پیامبر و رسول خدا، بسیاری از مردم دربارهٔ صاحب تو یائیل بن فاتن ادعای پروردگاری کرده‌اند به خاطر آنچه از ابزار لهو و عبدالنور که با آن دچار فتنه شده‌اند، در میانشان آشکار کرده است.

پس ادریس عَزَّعِزَّهُ به آنان گفت: او باب من است که از طریق او به من داده می شود، و آنچه برای شما آشکار می سازد،اصل و مبنایش از نزد من است و به فرمان من آن را پدید آورده است، و آنچه یائیل از من دانسته است، مادّه‌اش ازعلی ومعبود من است که

به من چنین امر کرده اســـت. پس عارفان به او اقرار کردند و به او ایمان آوردند، و جاهلان به او کفر ورزیدند و از او روی گرداندند.

و سلمان پیوسته ظاهر و ناطق همراه هر کسی که توحید علی او را آشکار می‌کند، بود. پس به همین صورت همراه ادریس عَزَّعِزُّهُ و متوشالح و لامِک و نوح و سام و أرفَخشَد و یُعرِب و هود و صالح بود، و سپس غایب شد و به صورت حام بن کوش بن أرفَخشَد بن سام بن نوح ظاهر شد، و حام نامیده شد زیرا در زمان‌ها همراه معنی و إسم حامی بوده است.

و شیخ و فقیه ما، سَیِّد ابوعبدالله حسین بن حمدان خصیبی خداوند مقامش را شریف گرداند گفت: همانا او حام نامیده شد، زیرا اوحامی معنی و إسم است، به دلیل گفتۀ خداوند تعالی: ﴿پس ما را نه شفاعت‌کنندگانی هست ❁ و نه دوست گرم و صمیمی ❁ پس ای کاش ما را بازگشتی بود تا از مؤمنان می‌شدیم ❁ همانا در این سخنان آیت و نشانه‌ای هست، و بیشتر آنان مؤمن نبودند ❁ و همانا پروردگار تو، او عزیز و مهربان است﴾.

و همراه سَیِّد ابراهیم، بقیه آلات موسیقی و رَباب [نوعی کمانچه] و سَرانیّ [نوعی ساز] و نی‌ها وطبل ها وبوق‌ها ودف‌ها و غیر از این‌ها از آلات شـــادی و صـــنایع غریبه و حرکات و درهای شعبده‌بازی و نیز افسونگری را آشکار ساخت. پس سلمان پیوسته به

همین صورت ظاهر بود در هر بیتی که خداوند سبحانه در زمین خود آشکار ساخت، و به إ سم [محمد] که مولای او ست، ار شاد می‌کند و به أزَل معنی [علی] فرا می‌خواند. پس به همین صورت همراه ابراهیم و ا سماعیل و الیاس و قُصَیّ و ا سحاق و یعقوب و همراه مولای ما یونس و همراه مو سی و هارون بود. و او در این ظهورات حامّ ا ست و او همان باب است.

سپس غایب شد و به صورت دان بن إ صباؤوت بن عَمالیق ظاهر شد، و معنای نام او نزدیک ا ست: زیرا او به معنی عَزَّعِزُّهُ و إ سم نزدیک ا ست. و خداوند سبحانه و تعالی دربارهٔ او می‌فرماید: ﴿بر تخت‌هایی تکیه داده‌اند که آسترهایشان از دیبای ضخیم است، ومیوهٔ چیده شده دو بهشت نزدیک است﴾ یعنی: پس میوهٔ چیدنی آن دو نزدیک است؛ یعنی: میوهٔ معرفت معنی و اسم را چید، پس دلایل و برهان‌ها و معجزات را آشکار ساخت.

وسلمان پیوسته ناطق بود همراه هر بیتی که به امر خدا در زمینش ظاهر می‌شد، و به إسم که مولای اوست، ارشاد می‌کند و به أزَل معنی فرا می‌خواند. پس به همین صورت بود که به معنای حقایق، مولای ما یوشع بن نون عَزَّعِزُّهُ که اوهام و گمان ها او را در بر نمی‌گیرند، فرا می‌خواند. و همراه کَولَب بن یوقِنا و حِزقیل بن العَجوز و شَمویل و

طالوت و داوود و سليمان بود، و همراه مولای ما آصف بن بارِخيا عَزَّعَزَّهُ و همراه ايوب و يونس بن مَتّى. و او در اين ظهورات دان است و او همان باب است.

سپس غايب شد و به صورت عبدالله بن سَمعان بن أبى اسرائيل ظاهر شد، و پيوسته ناطق بود همراه هر بيتى كه خداوند در زمينش براى بندگانش ظاهر مى‌كرد، و به محمد كه مولاى او ست، ار شاد مى‌كند و به توحيد على فرا مى‌خواند. پس به همين صورت همراه اِشعيا بن خَطوب و خِضْر كه او إليا عَزَّعَزَّهُ است و زكريا بود، و او همراه ذوالكِفل بود زيرا او كفالت مريم را برعهده داشت، و همراه يحيى بود.

[٣٩٠] وَهُوَ الَّذِي قَالَ عَزَّعَزَّهُ: "أَنَا أَوْلَجْتُ عِيسَى فِي بَطْنِ أُمِّهِ إِيلَاجًا" وَكَانَ يُحْيَى لَمَّا قَالَ ذَلِكَ مَعْنًى مِثْلِيًّا عَزَّعَزَّهُ.

ثُمَّ غَابَ يُحْيَى، وَكَانَ الْمَعْنَى عَزَّعَزَّهُ قَدْ ظَهَرَ وَهُوَ شَمْعُونُ الصَّفَا عَزَّعَزَّهُ بِالذَّاتِ جَلَّ مَنْ لَا تُشْبِهُ ذَاتَهُ الذَّوَاتُ، وَغَابَ عَبْدُ اللهِ وَهُوَ الْبَابُ وَظَهَرَ بِرُوزَبِهِ بْنُ الْمَرْزُبَانِ الْفَارِسِيِّ، وَمَعْنَى رُوزْبِهْ: مَعْرِفَةُ رَوْزِ الْعَارِفِينَ، وَمَعْنَى بِهِ: خُيْرٌ بِالْفَارِسِيَّةِ.

وَقَالَ أَيْضًا شَيْخُنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الْخُصَّيبِيِّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ فِي رِسَالَتِهِ: وَمَعْنَى رُوزْبِهْ: لِأَنَّ مَعْرِفَتَهُ رَوْزُ الْعَارِفِينَ وَأَمَانٌ مِنْ أَنْ يَسْلُبَ مَعْرِفَةَ الْبَارِي وَالْإِسْمِ، وَمَعْنَى بِهِ: خُيْرٌ بِالْفَارِسِيَّةِ، وَإِسْمُ الْبَابِ خَيْرٌ. وَلَمْ يَزَلْ ظَاهِراً نَاطِقاً مَعَ كُلِّ بَيْتٍ يُظْهِرُهُ اللهُ فِي أَرْضِهِ، وَيُرْشِدُ إِلَى الْإِسْمِ مَوْلَاهُ، وَيَدْعُو إِلَى تَوْحِيدِ الْأَزَلِ مَعْنَاهُ، فَكَانَ ظَاهِراً مَعَ

عِيسَــى ﷺ وَمَعَ الْمَعْنَى شَــمْعُونُ ﷺ بْنُ يُونَانَ الْمَعْبُودِ، ثُمَّ مَعَ دَانْيَالَ وَذِي الْقَرْنَيْنِ الْإِسْــكَنْدَرِ بْنِ فِيلِيبْسَ الرُّومِيِّ، وَإِزْدَشِــيرَ بْنِ بَابَكَ الْفَارِسِيِّ وَابْنِهِ سَــابُورَ، ثُمَّ مَعَ لُؤَيِّ بْنِ غَالِبٍ وَمُرَّةٍ وَكِلَابٍ وَقُــــصَيٍّ ـ وَعَبْدِ مَنَافٍ وَعَمْرِ الْعَلَا وَهُوَ هَاشِــمٌ وَعَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَهُوَ عِمْرَانُ، وَعَبْدُ اللهِ وَإِسْمُهُ عَبْدُ مَنَافٍ، وَهُوَ رُوزَبَةٌ وَهُوَ الْبَابُ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ.

و او کسی ا ست که ﷺ فرمود: "من عیسی را به طور کامل در شکم مادرش جای دادم . و یحیی هنگامی که این را گفت، علی در صورت یک انسان ﷺ بود.

سپس یحیی غایب شد، و معنی ﷺ ظاهر شده بود و او شمعون الصَّفا ﷺ بالذات بود (بزرگ ا ست آنکه ذاتش شبیه ذات‌ها نیست). و عبدالله که همان باب ا ست، غایب شــد و به صــورت روزبه بن مَرزُبان فارســی ظاهر شــد. و معنای روزبه: معرفت نور عارفان است، و معنی بِه در فارسی نیکی است.

و همچنین شیخ ما ابوعبدالله حسین بن حمدان خصیبی خداوند مقامش را شریف گرداند در ر ساله‌اش گفت: و معنای روزبه: برای اینکه معرفت او رو شنایی عارفان و امانی از آن ا ست که معرفت خدا و إ سم را سلب کند، و معنای بِه در فار سی خیر ا ست، و نام باب، خیر است.

و ســلطان پیوســته ظاهر و ناطق بود همراه هر بیتی که خداوند در زمین خود آشــکار می ساخت، و به إ سم که مولای او ست، ار شاد می‌کند و به توحید علی فرا می‌خواند.

پس ظاهر بود همراه عیسی عَزَّعَزَّهُ و همراه معنی، شمعون عَزَّعَزَّهُ بن یونان معبود، سپس همراه دانیال و ذوالقرنین اسکندر بن فیلیپس رومی، و اردشیر بن بابک فارسی و پسرش شاپور، سپس همراه لُؤَیّ بن غالب و مُرَّة و کِلاب و قُصَیّ و عبد مناف و عَمرُ العُلی که همان هاشم است و عبدالمطلب که همان عمران است، و عبدالله که نامش عبد مناف است. و او در این ظهورات روزبه است و او همان باب است تسلیم بر او باد.

[٣٩١] وَقَدْ وَرَدَ فِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ مَا حَدَّثَنِي بِهِ سَيِّدِي وَشَيْخِي أَبُو الْفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ أَنَّ الْبَابَ كَانَ مَعَ الْمَوْلَى يُوسُفَ عَزَّعَزَّهُ ظَاهِراً بِأَخِيهِ بِنْيَامِينَ، وَكَانَ مَعَ عِيسَى ظَاهِراً بِيُوحَنَّا الدَّيْلَمِيِّ.

و در برخی روایات وارد شده است، آنچه سَیِّد و شیخ من ابوالفتح محمد بن حسن خداوند از او خشنود باد برای من حدیث گفت، که باب همراه مولای یو سف عَزَّعَزَّهُ به صورت برادرش بِنیامین ظاهر بود، و همراه عیسی به صورت یُوحَنّا الدَّیلَمیّ ظاهر بود.

[٣٩٢] مَا رَوَاهُ أَيْضاً أَنَّ الْمَعْنَى كَانَ ظَاهِراً فِي الْيُونَانِيِّينَ بِأَرُسْطَالِيسَ عَزَّعَزَّهُ وَكَانَ الْإِسْمُ عَزَّعَزَّهُ ظَاهِراً بِإِفْلَاطُونَ الْأَكْبَرِ، وَكَانَ الْبَابُ ظَاهِراً بِسُقْرَاطٍ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ وَكَانَ الْيَتِيمَانِ ظَاهِرَيْنِ بِبَقْرَاطِيسَ وَجَالِينُوسَ، وَكَانَ الضِّدُّ ظَاهِرًا بِسُوفَسْطَا لَعَنْهُ اللهُ وَرَوَاهُ بَكْرُ بْنُ أَحْمَدَ الْعَبَّادِيُّ فِي كِتَابِ الظُّهُورَاتِ أَنَّ الْمَعْنَى جَلَّ ثَنَاؤُهُ كَانَ ظَاهِراً بِالْهُمَيْسَعِ، وَكَانَ بَابُهُ أَحَدٌ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ.

فَهَذَا وَإِنْ لَمْ يُورِدْهُ شَيْخُنَا الْخُصِيبِيُّ شَرَفُ اللهُ مَقَامَهُ فِي رِسَالَتِهِ فَقَدْ وَقَعَ بِهِ الْإِجْمَاعُ بَيْنَ أَهْلِ الْإِرْتِفَاعِ، وَلَسْنَا نَدْفَعُهُ، بَلْ نَقُولُ: إِنَّهُمَا يَعْنِي سُقْرَاطَ وَأَدَدَ مِنْ أَشْخَاصِ سَلْمَانَ وَ صَفَقَاتِهِ لِأَنَّ الْبَابَ مِنَ الْبَيْتِ مَا فَارَقَهُ مِنْ أَوَّلِ الظُّهُورِ إِلَى آخِرِهِ إِلَّا فِي الْقُبَّةِ الْهَاشِمِيَّةِ فَإِنَّهُ هَاجَرَ إِلَيْهِ مِنْ بِلَادِ فَارِسَ إِلَى أَرْضِ الْحِجَازِ.

همچنین روایت شده است که معنی در میان یونانیان به صورت أرسطو عزتش نیرومند باد ظاهر بود، و إسم عَزَّعَزَّهُ به صورت افلاطون اکبر ظاهر بود، و باب به صورت سقراط تسلیم بر او باد ظاهر بود، و یتیمان[مقداد و ابوذر]به صورت بُقراطیس و جالینوس ظاهر بودند، ودشمن به صورت سوفِسطا خدا او را لعنت کند ظاهر بود. و بکر بن احمد عبادی در کتاب الظهورات روایت کرده است که معنی ستایشش بزرگ باد به صورت همَیسَع ظاهر بود، و باب او أحَد إِلَيهِ التَّسلِيمُ بود.

پس اگر چه این روایت را شیخ ما خصیبی خداوند مقامش را شریف گرداند در رساله‌اش نیاورده است، اما توافق میان اهل معرفت باطنی بر آن واقع شده است. و ما آن را رد نمی‌کنیم، بلکه می‌گوییم: سقراط و أدَد از اشخاص وجلوه‌های سلمان هستند، زیرا باب از بیت از اولین ظهور تا آخر آن جدا نشد، مگر دردوران محمد و ائمه که در آنجا از سرزمین فارس به سوی او به سرزمین حجاز هجرت کرد.

[٣٩٣] فَلِذَلِكَ قَالَ رَسُولُ اللهِ عَزَّعِزُّهُ: "بَدَا الْإِسْلَامُ غَرِيبًا، وَسَيَعُودُ كَمَا بَدَا، فَيَا طُوبَى لِلْغُرَبَاءِ".

إِشَارَةً مِنْهُ إِلَى السَّيِّدِ سَلْمَانَ مِنْهُ السَّلامُ وَهُوَ الْإِسْلَامُ، وَسَلْمَانُ بَدَا غَرِيباً وَسَيَعُودُ غَرِيباً كَمَا إِشَارَةً إِلَى السَّيِّدِ أَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرِ بْنِ بَكْرٍ النُّمَيْرِيِّ مِنْهُ السَّلامُ لِأَنَّهُ هَاجَرَ هِجْرَتَيْنِ، إِحْدَاهُمَا مِنْ كَابُلْ شَاهٍ إِلَى الْمَدِينَةِ وَهُوَ أَبُو خَالِدٍ عَبْدُ اللهِ بْنُ غَالِبٍ الْكَابِلِيُّ مِنْهُ السَّلامُ وَهَاجَرَ مِنَ الْبَصْرَةِ إِلَى بَغْدَادَ وَسَنَذْكُرُ ذَلِكَ فِي مَوْضِعِهِ وَكَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَقُولُ: الْإِسْلَامُ سَلْمَانُ.

وَقَدْ كَانَ رَوزْبَةُ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ أَظْهَرَ فِي زَمَنِ الْفُرْسِ فِي بِلَادِ فَارِسَ الدَّعْوَةَ إِلَى السَّيِّدِ مُحَمَّدٍ عَزَّعِزُّهُ وَالْإِقْرَارُ بِهِ، وَظَهَرَتْ مِنْهُ دَلَائِلُ لِأَبِيهِ وَأَهْلِهِ مِنْهَا.

مَا رُوِيَ عَنْهُ أَنَّهُ دَخَلَ إِلَى بَيْتِ النَّارِ، فَعِنْدَ دُخُولِهِ إِلَيْهَا قَرْقَرَتْ كَمَا تُقَرْقِرُ الدَّجَاجَةُ، وَرُوِيَ: كَمَا تُقَرْقِرُ الْحَجَلَةُ، وَصَاحَ مِنْهَا صَائِحٌ: مَالُنَا وَلَكَ وَخَمَدَتْ وَذَكَرَ الْمَجُوسُ عَنْهَا أَنَّهَا أَقَامَتْ ثَلَاثَمِائَةِ سَنَةٍ لَمْ تَخْمُدْ، فَتَشَاءَمَ بِهِ أَبُوهُ وَعَمُّهُ، وَلَمْ يَزَلْ سَيِّدُنَا رُوزَبَةُ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ مَعَ حَوَارِيِّ عِيسَى الْمَسِيحِ عَزَّعِزُّهُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ مُعْلِناً بِالدَّعْوَةِ وَيَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَيُقِرَّ لِعِيسَى بِالرِّسَالَةِ وَيَحُثُّ بِالْإِشْتِيَاقِ لِمُحَمَّدٍ عَزَّعِزُّهُ إِلَى أَنْ ظَهَرَ مُحَمَّدٌ بِالنُّبُوَّةِ وَالرِّسَالَةِ، فَهَاجَرَ إِلَيْهِ مِنْ بِلَادِ فَارِسَ إِلَى أَرْضِ الْحِجَازِ وَوَصَلَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَهِيَ طَيِّبَةٌ بِأَرْضِ يَثْرِبَ مِنْ قَبْلِ وُصُولِ السَّيِّدِ مُحَمَّدٍ عَزَّعِزُّهُ إِلَيْهَا.

به همین دلیل، ر سول خدا ﷺ فرمود: "ا سلام غریبانه آغاز شد، و به زودی همچنان که آغاز شد، باز خواهد گشت، پس خوشا به حال غریبان."

این اشاره‌ای است از او به سَیِّد سلمان سلام از او باد، و او همان اسلام است. و سلمان غریبانه آغاز شد و غریبانه باز خواهد گشت، همچنانکه اشاره‌ای به سَیِّد ابوشعیب محمد بن نُصَیر بن بَکر نُمیری است، زیرا او دو هجرت کرد: یکی از کابل‌شاه به سوی مدینه، که او ابوخالد عبدالله بن غالب کابلی است، و هجرت دیگر از بصره به سوی بغداد. و ما این را در جای خود ذکر خواهیم کرد. و عمر بن خطاب می‌گفت: اسلام همان سلمان است.

و روزبه تسلیم بر او باد در زمان پارسیان در سرزمین فارس، دعوت به سوی سَیِّد محمد ﷺ و اقرار به او را آشکار کرد. و دلایلی از او برای پدر و خانواده‌اش ظاهر شد، از جمله: آنچه از او روایت شده است که به آتشکده داخل شد، پس با ورود او، آتش قَرقَر کرد، همان‌طور که مرغ خانگی قرقر می‌کند، و روایت شده است: همان‌طور که کبک قرقر می‌کند. و بانگ‌زننده‌ای از آن آتش ندا داد: ما را با تو چکار است؟ و آتش خاموش شد، در حالی که مجوس دربارهٔ آن گفته بودند که سیصد سال خاموش نشده بود. پس پدر و عمویش او را به فال بد گرفتند. و سَیِّد ما روزبه یا همان سلمان پیو سته همراه حواریون عیسی مسیح ﷺ پس از غیبت او بود، و علناً به دعوت به توحید

می‌پرداخت و شــهادت می‌داد که لا إِلَهَ إِلَّا اللهُ و رســالت عیســی را اقرار می‌کرد، و با اشتیاق به محمد عَزَّوَجَلَّ تشویق می‌نمود، تا اینکه محمد با نبوت و رسالت ظاهر شد. پس روزبه از سرزمین فارس به ســوی او به سرزمین حجاز هجرت کرد و به مدینه که همان طَيِّبَة در سرزمین یثرب است، قبل از رسیدن سَيِّد محمد عَزَّوَجَلَّ به آنجا، رسید.

[٣٩٤] وَنَحْنُ نُورِدُ مَا وَرَدَ مِنْ ذَلِكَ سَبَبَ هِجْرَتِهِ مِنْ بِلَادِ فَارِسَ إِلَى الْحِجَازِ وَهُوَ مَا رَوَاهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى، مَا رَوَاهُ فِي كِتَابِ الْغَيبَةِ قَالَ: حَدَّثَنِي الشَّيْخُ أَبُو سَــعِيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَــنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي الصَّــلْتِ الْقُمِّيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىالْعَطَّارِ وَمُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعَــاً عَــنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مَنْ ذَكَرَ عَنْ مَوْلَانَا مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَزَّوَجَلَّ قَالَ: قُلْتُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ أَلَا تُخْبِرُنَا كَيْفَ كَانَ إِسْلَامُ سَلْمَانَ؟

قَالَ: "نَعَمْ حَدَّثَنِي أَبِي عَزَّوَجَلَّ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّوَجَلَّ وَسَــلْمَانُ وَأَبَا ذَرٍّ كَانُوا مُجْتَمِعِينَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّوَجَلَّ: يَا سَلْمَانُ أَلَا تُخْبِرُنَا عَنْ مَبْدَأِ أَمْرِكَ؟"

فَقَالَ سَــلْمَانُ: "وَاللهِ لَوْ كَانَ غَيْرُكَ سَــأَلَنِي لَمَا أَخْبَرْتُهُ يَا مَوْلَايَ: أَنَا رَجُلٌ كُنْتُ مِنْ أَهْلِ شَيرَازَ مِنْ أَبْنَاءِ الدَّهَاقِينَ، وَكُنْتُ عَزِيزاً عَلَى وَالِدِي، فَبَيْنَمَا أَنَا سَائِرٌ مَعَ أَبِي فِي عِيدٍ لَهُمْ وَإِذَا أَنَا بِصَوْمَعَةٍ فِيهَا رَجُلٌ يُنَادِي: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَأَشْــهَدُ أَنَّ عِيسَى رُوحُ اللهِ وَكَلِمَتَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً حَبِيبُ اللهِ فَوَجَدْتُ حُبَّ مُحَمَّدٍ فِي لَحْمِي وَدَمِي وَلَمْ يُهَنِّنِي طَعَامٌ وَلَا شَرَابٌ.

فَقَالَتْ لِي أُمِّي: مَالَكَ يَا بُنَيَّ لَمْ تَسْـجُدْ الْيَوْمَ لِمَطْلَعِ الشَّـمْسِ؟ فَكَابَرْتُهَا حَتَّى سَـكَنَتْ، فَلَمَّا انْصَـرَفْتُ إِلَى مَنْزِلِي وَإِذَا أَنَا بِكِتَابٍ مُعَلَّقٍ فِي السَّقْفِ فَقُلْتُ لِأُمِّى: مَا هَذَا الْكِتَابُ؟ فَقَالَتْ: يَا رُوزْبَةُ، إِنَّ هَذَا الْكِتَابَ لَمَّا رَجَعْنَا مِنْ عِيدِنَا رَأَيْنَاهُ مُعَلَّقاً، فَلَا تَقْرَبْ ذَلِكَ الْمَكَانَ، فَإِنَّكَ إِنَّ قَرْيْتَهُ قَتَلَكَ أَبُوكَ فَجَاهَدْتهَا حَتَّى جُنَّ اللَّيْلُ وَنَامَ أَبِي وَأُمِّي، فَأَخَذْتُ الْكِتَابَ فَإِذَا فِيهِ: [بِسْمِ اللهِّ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذَا عَهْدُ اللهِّ إِلَى آدَمَ، إِنَّهُ خَالِقٌ مِنْ صُلْبِهِ نَبِّي يُقَالُ لَهُ مُحَمَّدٌ يَأْمُرُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، وَيَنْهَى عَنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ وَيَا رُوزْبَةُ أَنْتَ وَحْيُ عِيسَى فَآمِـنْ وَاتْرُكْ دِينَ الْمَجُـــوسِ] فَصُعِقْتُ صَعْقَةً وَنَالَنِي شِدَّةٌ فَعَلِمَ بِذَلِكَ أَبِي وَأُمِّي فَأَخَذُونِي وَتَرَكُونِي فِي بِئْرٍ عَمِيقٍ وَقَالَا لِي: إِنَّ مَا رَجَعْتَ عَمَّا أَنْتَ عَلَيْهِ وَإِلَّا قَتَلْنَاكَ.

فَقُلْتُ لَهُمْ: اِفْعَلُوا مَا شِئْتُمْ، فَإِنَّ حُبَّ مُحَمَّدٍ قَدْ تَمَكَّنَ مِنْ قَلْبِي فَلَا يَزُولُ مِنْهُ قَالَ: وَمَا كُنْتُ أَعْرِفُ بِالْعَرَبِيَّةِ قَبْلَ قِرَاءَتِي ذَلِكَ الْكِتَابَ، وَلَقَدْ فَهَّمَنِي اللهُّ بِالْعَرَبِيَّةِ مِنْ وَقْتِ قِرَاءَتِهِ، فَبَقِيَتُ فِي الْبِئْرِ، وَجَعَلُوا يناوِلُونَنِي أَقْرَاصَاً صِغَارَاً فِي كُلِّ يَوْمٍ، فَلَمَّا طَالَ أَمْرِي رَفَعْتُ يَدِي إِلَى السَّمَاءِ وَقُلْتُ: يَا رِبَ أَنْتَ حَبِيْبُ مُحَمَّدٍ وَوَصِيُّهُ إِلَيَّ، فَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَسَلَالَتِهِ عَجِّلْ فَرَجِي مِمَّا أَنَا فِيهِ فَأَتَانِي آتٍ عَلَيْهِ ثِيَابٌ بيضٌ فَقَالَ لِي: قُمْ يَا رُوزَبَةُ، فَأَخَذَ بِيَدِي وَأَتَى إِلَى الصَّوْمَعَةِ: فَجَعَلْتُ أَقُولُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُّ وَإِنَّ عِيـــسَى رُوحَ اللهِّ وَإِنَّ مُحَمَّدًا حَبِيبُ اللهِّ فَأَشْرَفَ عَلِيَّ الدِّيرَانِيُّ وَقَالَ لِي: أَنْتَ رُوزْبَةُ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ.

فَقَالَ لِي: أَصْعَدُ إِلَيَّ فَصَعِدْتُ إِلَيْهِ وَأَقَمْتُ عِنْدَهُ فِي صَوْمَعَتِهِ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ، فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ قُلْتُ: يَا سِيدِي، عَلَى مَنْ تَخَلَّفَنِي؟ فَقَالَ: مَا أَعْرِفُ أَحَداً يَقُولُ بِمَقَالَتِي إِلَّا رَجُلاً بِإِنْطَاكِيَّةَ، فَاذْهَبْ إِلَيْهِ فَإِذَا لَقِيتَهُ فَأَقْرِءْهُ مِنِّي السَّلَامَ وَادْفَعْ إِلَيْهِ هَذَا اللَّوْحَ، وَنَاوَلَنِي لَوْحًا، فَلَمَّا مَاتَ غَسَلْتُهُ وَكَفَفْتُهُ وَدَفَنْتُهُ، وَاخَذْتُ اللَّوْحَ وَسِرْتُ إِلَى إِنْطَاكِيَّةَ وَقَصَدتْ الصَّوْمَعَةُ فَأَقْبَلْتُ أَقُولُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَإِنَّ عِيسَى رُوحِ اللهِ وَإِنَّ مُحَمَّداً حَبِيبُ اللهِ، فَأَشْرَفَ عَلَيَّ الدِّيرَانِيُّ وَقَالَ لِي: أَنْتَ رُوزْبَةُ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ.

فَقَالَ: اِصْعَدْ إِلَيَّ، فَصَعِدْتُ وَخَدَمْتُهُ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ، فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ قَالَ لِي: إِنِّي مَيِّتٌ فَقُلْتُ لَهُ: عَلَى مَنْ تُخَلِّفُنِي؟ فَقَالَ: لَا أَجِدُ أَحَدًا يَقُولُ بِمَقَالَتِي فِي الدُّنْيَا، وَإِنَّ مُحَمَّداً قَدْ حَانَتْ وِلَادَتُهُ، فَإِذَا أَتَيْتَهُ فَأَقْرِهِ عَنِّي السَّلَامَ وَادْفَعْ إِلَيْهِ هَذَا اللَّوْحَ، فَلَمَّا تُوُفِّيَ غَسَلْتُهُ وَكَفَّنْتُهُ وَدَفَنْتُهُ، وَأَخَذْتُ اللَّوْحَ وَخَرَجْتُ، فَصَحِبْتُ قَوْمًا فَقُلْتُ لَهُمْ: أَكْفُونِي الطَّعَامَ وَالشَّرَابَ أَكْفِيكُمْ الْخِدْمَةَ فَقَالُوا: نَعَمْ، فَكَانُوا إِذَا أَرَادُوا أَنْ يَأْكُلُوا شَيْئًا شُدُّوا شَاةً وَقَتَلُوهَا بِالضَّرْبِ ثُمَّ جَعَلُوا بَعْضَهَا شِوَاءً وَبَعْضَهَا كِبَابًا، فَامْتَنَعْتُ مِنَ الْأَكْلِ مَعَهُمْ فَقَالُوا: كُلْ فَقُلْتُ: إِنِّي غُلَامٌ دِيرَانِيٌّ، وَالدِّيرَانِيُّونَ لَا يَأْكُلُونَ اللَّحْمَ، فَضَرَبُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: أَمْسِكُوا عَنْهُ حَتَّى يَأْتِيَكُمْ شَرَابُكُمْ، فَلَمَّا أَتَوْا بِالشَّرَابِ قَالُوا: إِشْرَبْ.

قُلْتُ: إِنِّي غُلَامٌ دِيرَانِي لَا أَشْرَبُ الْخَمْرَ، فَشَدُّوا عَلَيَّ وَأَرَادُوا قَتْلِي فَقُلْتُ: يَا قَوْمُ لَا تَضْرِبُونِي فَإِنِّي أُقِرُّ لَكُمْ بِالْعُبُودِيَّةِ، فَأَقْرَرْتُ لِوَاحِدٍ مِنْهُمْ فَأَخَذَنِي وَبَاعَنِي بِثَلَاثِمِائَةِ دِرْهَمٍ

لِرَجُلٍ مِنَ الْيَهُودِ، فَسَأَلَنِي عَنْ قِصَّتِي فَأَخْبَرْتُهُ وَقُلْتُ: لَيْسَ لِي ذَنْبٌ إِلَّا إِنَّنِي مُحِبٌّ مُحَمَّداً وَمُحِبٌّ وَصِيَّهُ فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: إِنِّي لَأُبْغِضُكَ لِبُغْضِي مُحَمَّداً، ثُمَّ أَخْرَجَنِي إِلَى خَارِجِ، دَارِهِ، فَإِذَا بِرَمْلٍ كَثِيرٍ عَلَى بَابِهِ فَقَالَ لِي: وَاللهِ يَا رُوزبَةُ لَإِنْ أَصْبَحْتَ وَلَمْ تَنْقُلْ هَذَا الرَّمَلَ كُلَّهُ مِنْ هَذَا الْمَوْضِعِ لَأَقْتُلَنَّكَ فَجَعَلْتُ أَجْهَدُ طُولَ لَيْلَتِي، فَلَمَّا أَجْهَدَنِي التَّعَبُ رَفَعْتُ يَدِي إِلَى السَّمَاءِ وَقُلْتُ: يَا رَبَّ حَبِيبِي مُحَمَّدَاً، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَوَصِيِّهِ وَسِيلَتِي إِلَيْكِ عَجِّلْ فَرْجِي وَارْحَمْنِي مِمَّا أَنَا فِيهِ فَبَعَثَ اللهُ رِيحَاً، فَقَلَعَتْ الرَّمْلَ مِنْ مَكَانِهِ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أَرَادَ الْيَهُودِيُّ، فَلَمَّا أَصْبَحَ نَظَرَ إِلَى الرَّمَلِ قَدْ نُقِلَ كُلَّهُ فَقَالَ: يَا رُوزبَةُ، أَنْتَ سَاحِرٌ وَأَنَا لَا أَعْلَمُ لَأُخْرِجَنَّكَ مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ لِأَلَّا تُهْلِكَهَا، فَأَخْرَجَنِي مِنْهَا وَسَارَ حَتَّى أَتَى الْمَدِينَةَ وَبَاعَنِي لِامْرَأَةٍ يَهُودِيَّةٍ، فَأَحَبَّتْنِي حُبَّاً شَدِيدًا، وَكَانَ لَهَا حَائِطٌ فَقَالَتْ لِي: هَذَا الْحَائِطُ لَكَ كُلْ مِنْهُ مَا شِئْتَ وَتَصَدَّقْ بِمَا شِئْتَ فَبَقِيتُ فِي ذَلِكَ الْحَائِطِ مُدَّةً مَا شَاءَ اللهُ، فَبَيْنَا أَنَا ذَاتَ يَوْمٍ فِي الْحَائِطِ وَإِذَا بِسَبْعَةِ أَنْفَارٍ قَدْ أَقْبَلُوا عَلَيَّ وَعَلَيْهِمْ غَمَامَةٌ بَيْضَاءُ تُظِلُّهُمْ مِنَ الشَّمْسِ.

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: وَاللهِ مَا هَؤُلَاءِ كُلُّهُمْ أَنْبِيَاءُ بَلْ إِنَّ فِيهِمْ نَبِيَّاً، فَأَقْبَلُوا حَتَّى دَخَلُوا وَالْغَمَامَةُ تَسِيرُ مَعَهُمْ حَيْثُ سَارُوا، فَلَمَّا دَخَلُوا الْحَائِطَ وَإِذَا فِيهِمْ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَبُو الذَّرِّ، وَالْمِقْدَادُ، وَعَقِيلُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَحَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَزَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ، فَجَعَلُوا يَأْكُلُونَ الْحَشَفَ مِنَ النَّخْلِ وَرَسُولُ اللهِ يَقُولُ: كُلُوا الْحَشَفَ وَلَا تُفْسِدُوا عَلَى الْقَوْمِ شَيْئًا فَدَخَلْتُ عَلَى مَوْلَاتِي وَقُلْتُ لَهَا: هَبِي لِي طَبَقًا مِنْ هَذَا الرُّطَبِ.

فَقَالَتْ: لَكَ سِتَّةُ أَطْبَاقٍ مِمَّا شِئْتَ، فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ فَحَمَلْتُ مِنْهَا طَبَقاً وَقُلْتُ فِي نَفْسِي: إِنْ كَانَ نَبِيّاً فَإِنَّهُ لَا يَأْكُلُ الصَّدَقَةَ وَيَقْبَلُ الْهَدِيَّةَ وَقُلْتُ لَهُ: هَذِهِ صَدَقَةٌ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: كُلُوا، وَأَمْسَكَ هُوَ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَعَقِيلٌ وَحَمْزَةُ، وَقَالُوا لِزَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ: مُدَّ يَدَكَ وَكُلْ فَأَكَلَ هُوَ وَالْبَاقُونَ.

فَقُلْتُ: وَاللهِ هَذِهِ عَلَامَةٌ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ بِطَبَقٍ آخَرَ وَقُلْتُ لَهُ: هَذِهِ هَدِيَّةٌ فَمَدَّ يَدَهُ وَقَالَ: بِسْمِ اللهِ كُلُوا، وَأَكَلَ مَعَهُمْ، فَقُلْتُ: هَذِهِ عَلَامَةٌ أُخْرَى فَبَيْنَمَا أَنَا أَدُورُ خَلْفَهُ إِذْ حَانَتْ مِنْهُ الْتِفَاتَةُ فَقَالَ: يَا رُوزَبَةُ أَتَطْلُبُ خَاتَمَ النُّبُوَّةِ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ فَكَشَفَ ﷺ عَنْ كَتِفِهِ فَإِذَا بِخَاتَمِ النُّبُوَّةِ مَخْتُومٌ بَيْنَ كَتِفَيْهِ فِيهِ ثَلَاثُ شَعَرَاتٍ فَسَقَطْتُ عَلَى قَدَمَيْ رَسُولِ اللهِ أُقَبِّلُهُمَا.

فَقَالَ لِي: يَا رُوزَبَةُ، أَدْخُلُ إِلَى هَذِهِ الْمَرْأَةِ وَقُلْ لَهَا: يَقُولُ لَكَ رَسُولُ اللهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدُ اللهِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ: أَتَبِيعِينَنَا هَذَا الْغُلَامَ؟ فَدَخَلْتُ وَقُلْتُ لَهَا: يَا مَوْلَاتِي، إِنَّ مُحَمَّدًا بْنَ عَبْدِ اللهِ يَقُولُ لَكَ: أَتَبِيعِينَنَا هَذَا الْغُلَامَ؟ فَقَالَتْ: قُلْ لَهُ لَا أَبِيعُكَ إِلَّا بِأَرْبَعِمِائَةِ نَخْلَةٍ نِصْفُهَا أَصْفَرُ وَنِصْفُهَا أَحْمَرُ.

فَجِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ وَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: مَا أَهْوَنَ مَا سَأَلَتْ، ثُمَّ قَالَ: قُمْ يَا عَلِيُّ فَاجْمَعْ هَذِهِ النَّوَى كُلَّهُ فَخُذْهُ وَاغْرِسْهُ، فَأَخَذَهُ وَغَرَسَهُ، ثُمَّ قَالَ: إِسْقُهُ، فَسَقَاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فَلَمَّا بَلَغَ آخِرَهُ خَرَجَ النَّخْلُ وَلَحِقَ بَعْضُهُ بَعْضًا فَقَالَ: أَدْخِلْ إِلَيْهَا وَقُلْ لَهَا: يَقُولُ لَكَ مُحَمَّدُ

بْنُ عَبْدِ اللهِّ: خُذِي شَــيْئَكِ وَادْفَعِي لَنَا شَــيْئَنَا، فَدَخَلْتُ إِلَيْهَا وَقُلْتُ لَهَا ذَلِكَ فَخَرَجَتْ وَنَظَرَتْ إِلَى النَّخْلِ ثُمَّ قَالَتْ: وَاللهِّ لَا أَبِيعُكَ إِلَّا بِأَرْبَعِمِائَةِ نَخْلَةٍ كُلُّهَا صُفْرٌ.

فَهَبَطَ جِبْرِيلُ فَمَسَــحَ جَنَاحَهُ عَلَى الْأَحْمَرِ فَعَادَ أَصْــفَرَ، فَقَالَ رَسُــولُ اللهِّ ﷺ: قُلْ لَهَا إِنَّ مُحَمَّدًا يَقُولُ لَكَ: خُذِي شَيْئَكِ وَادْفَعِي لَنَا شَيْئَنَا فَقَالَتْ: وَاللهِّ لَنَخْلَةٌ مِنْ هَذَا النَّخْلِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مُحَمَّدٍ وَمِنْكَ فَقُلْتُ لَهَا: وَاللهِّ إِنَّ يَوْمَاً وَاحِدَاً مَعَ مُحَمَّدٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ أَنْتَ فِيهِ، ثُمَ أَعْتَقَنِي رَسُولُ اللهِّ ﷺ: وَسَمَّانِي سَلْمَانُ".

و ما آنچه را که از هجرت سلمان وارد شده و سبب هجرت او از بلاد فارس به حجاز گشته است، نقل می‌کنیم. و آن چیزی است که ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی روایت کرده است. آنچه را که در کتاب الغیبة خود روایت کرده است، گفت: برایم شیخ ابوسعید محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن احمد بن ابی الصلت قمی حدیث گفت، او گفت: محمد بن یحیی العطار و محمد بن ادریس، هردوی آنها از احمد بن محمد بن عیسی بن محمد بن مهران، از پدرش، از یک راوی، از مولای ما موسی بن جعفر عزتش والا باد روایت کرد که گفت: عرض کردم: ای پسر رسول خدا ﷺ آیا به ما خبر نمی‌دهی که اسلام آوردن سلمان چگونه بود؟

فرمود: "آری، پدرم عليه‌السلام برايم حديث گفت كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام و سلمان و ابوذر در مسجد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله جمع شده بودند، پس اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: ای سلمان! آيا ما را از آغاز امر خود خبر نمی‌دهی؟"

پس سلمان گفت: "به خدا سوگند، اگر غير از شما از من می‌پرسيد، به او خبر نمی‌دادم، ای مولای من! من مردی بودم از اهالی شـيراز، از فرزندان بزرگان و اشراف ايرانی، و نزد پدرم عزيز بودم. در حالی كه من همراه پدرم در يكی از عيدهايشان در حال حركت بودم، ناگهان به صومعه‌ای برخوردم كه در آن مردی ندا می‌داد: گواهی می‌دهم كه هيچ معبودی جز خدا نيســت، و گواهی می‌دهم كه عيســی روح خدا و كلمه‌اش اســت، و محمد حبيب خدا ست. پس محبت محمد را در گو شت و خون خود يافتم و هيچ طعام و شرابی برايم خوشايند نبود.

پس مادرم به من گفت: تو را چه شــده اســت ای پسرــكم كه امروز برای طلوعگاه خورشيد سجده نكردی؟ با او مجادله كردم تا آرام گرفت. هنگامی كه به منزلم بازگشتم، ناگهان كتابی ديدم كه در سقف آويزان بود. به مادرم گفتم: اين كتاب چيـ ست؟ مادرم گفت: ای روزبه، اين كتاب را وقتی از عيدمان برگشتيم آويزان ديديم، پس به آن مكان نزديک مشو، زيرا اگر به آن نزديک شوی، پدرت تو را خواهد كشت. پس با او تلاش كردم تا شب فرا رسيد و پدر و مادرم خوابيدند. پس كتاب را برداشتم و ديدم كه در آن

اســـت: [بِسْـــمِ اللهِّ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، این عهد خدا به آدم اســـت، که خدا از صـــلب آدم پیامبری را خلق می‌کند که به او محمد گفته می‌شـــود، به مکارم اخلاق امر می‌کند، و از پرستش بت‌ها نهی می‌نماید. و ای روزبه، تو وحی عیسی هستی، پس ایمان بیاور و دین زرتشتیان را ترک کن]. پس صدمه‌ای شدید مرا گرفت و شدتی به من رسید. پدر و مادرم از این امر آگاه شدند، پس مرا گرفتند و در چاهی عمیق انداختند و به من گفتند: اگر از آنچه بر آن هستی بازنگردی، تو را خواهیم کشت.

به آنها گفتم: هرچه می‌خواهید انجام دهید، زیرا محبت محمد در قلب من جای گرفته و از آن زایل نمی‌شـــود. گفت: و من قبل از خواندن آن کتاب به زبان عربی آشـــنایی نداشـــتم، و به تحقیق، خداوند عربی را از همان وقت خواندن آن به من فهماند. در چاه ماندم، و هر روز قرص‌های کوچکی از نان به من می‌دادند. وقتی کارم به درازا کشـید، دستم را به آسمان بلند کردم و گفتم: ای پروردگار! تو حبیب محمد و وصی او هستی، پس به حق محمد و خاندانش،گشـایش کارم را از آنچه در آن هســتم، تعجیل فرما. پس شخصی به سویم آمد که لباس‌های سفیدی بر تن داشت، و به من گفت: برخیز ای روزبه! پس دستم را گرفت و به صومعه آمد. پس شروع به گفتن کردم:گواهی می‌دهم که هیچ معبودی جز خدا نیســـت، و عیســـی روح خدا و محمد حبیب خداســـت. پس راهبِ دِیرنشین بر من مشرف شد و به من گفت: تو روزبه هستی؟ گفتم: بله.

به من گفت: نزد من بالا بیا. پس نزد او بالا رفتم و دو سال کامل نزد او در صومعه‌اش ماندم. وقتی مرگش فرا رسید، گفتم: ای سرورم، مرا بر عهده چه کسی می‌گذاری؟ گفت: کسی را نمی‌شناسم که به مانند عقیده من بگوید، مگر مردی در انطاکیه. پس نزد او برو و چون او را ملاقات کردی، سلام مرا به او بر سان و این لوح را به او بده. و لوحی به من داد. وقتی مُرد، او را غسل دادم و کفن کردم و دفن نمودم، و لوح را بردا شتم و به انطاکیه رفتم و قصد صومعه را نمودم. پس شروع کردم به گفتن: گواهی میدهم که هیچ معبودی جز خدا نیست و عیسی روح خدا و محمد حبیب خداست.

پس دِیرانی بر من مشرف شد و به من گفت: تو روزبه هستی؟ گفتم: بله.

گفت: نزد من بالا بیا. پس بالا رفتم و دو سال کامل خدمت او کردم. وقتی مرگش فرا ر سید، به من گفت: من می‌میرم. به او گفتم: مرا بر عهده چه کسی می‌گذاری؟ گفت: کسی را نمی‌یابم که در دنیا به مانند عقیده من بگوید، و به تحقیق ولادت محمد نزدیک شده است. پس هرگاه نزد او رفتی، سلام مرا به او برسان و این لوح را به او بده. وقتی درگذشت، او را غسل دادم و کفن کردم و دفن نمودم، و لوح را برداشتم و خارج شدم. پس با قومی همراه شدم. به آنها گفتم: طعام و شراب مرا تأمین کنید، من هم خدمت شما را کفایت می‌کنم. گفتند: بله. پس وقتی می‌خواستند چیزی بخورند، گوسفندی را می‌بستند و با ضربه کُشتند، سپس بعضی از آن را کباب و بعضی را

گو شت بریان می‌کردند. پس از خوردن با آنها امتناع ورزیدم. گفتند: بخور. گفتم: من جوانی دِیرانی هســتم، و دِیرانی‌ها گوشــت نمی‌خورند. پس مرا زدند و نزدیک بود که مرا بکشند. بعضی از آنها گفتند: از او دست بردارید تا شرابتان بیاید. پس وقتی شراب را آوردند، گفتند: بنوش.

گفتم: من جوانی دِیرانی هـ ستم و شراب نمی‌نو شم. پس بر من هجوم آوردند و قـ صد کـ شتنم را دا شتند. گفتم: ای قوم، مرا نزنید، زیرا من به بندگی برای شما اقرار می‌کنم. پس قبول کردم که برده یکی از آنهاشــوم. او مرا گرفت و به ســیصــد درهم به مردی یهودی فروخت. پس او از دا ستان من پر سید. به او خبر دادم و گفتم: من گناهی ندارم جز اینکه محب محمد و محب وصی او هستم. یهودی گفت: من به خاطر دشمنی با محمد، با تو دشمنی می‌کنم. سپس مرا به بیرون از خانه‌اش برد، و ناگهان دیدم که شن بسیاری در آستانه خانه‌اش است. پس به من گفت: به خدا سوگند ای روزبه، اگر صبح شود و تو تمام این شن را از این مکان منتقل نکرده باشی، تو را خواهم کشت. پس تمام شبم را تلاش کردم. هنگامی که خســتگی مرا از پای درآورد ، دســتم را به آســمان بلند کردم و گفتم: ای پروردگار حبیبم محمد، به حق محمد و وصی او که وسیله من به سوی توست، فرجم را تعجیل فرما و به من رحم کن از آنچه در آن هســتم. پس خداوند بادی را فرســتاد، و شــن را از مکانش به مکانی که یهودی می‌خواســت، کَند و بُرد. هنگامی که

صبح شد، به شن نگاه کرد و دید که همه آن منتقل شده است. پس گفت: ای روزبه، تو جادوگری و من نمی‌دانستم، تو را از این آبادی خارج خواهم کرد تا آن را هلاک نکنی. پس مرا از آنجا بیرون کرد و رفت تا به مدینه رسـید و مرا به زنی یهودی فروخت. پس او مرا بسیار دوست داشت، و او را باغی بود. به من گفت: این باغ مال توست، از آن هرچه می‌خواهی بخور و هرچه می‌خواهی صـدقه بده. پس مدت‌ها، هرآنچه خدا خواست، در آن باغ ماندم. در حالی که یک روز در باغ بودم، ناگهان هفت نفر به سوی من آمدند و ابری سفید بر سر آنها بود که بر آنها از آفتاب سایه می‌انداخت.

با خودم گفتم: به خدا سوگند، همه اینها پیامبر نیستند، بلکه پیامبری در میان آنها ست. پس آمدند تا داخل شـدند و ابر هرجا که می‌رفتند با آنها حرکت می‌کرد. هنگامی که وارد باغ شـدند، ناگهان در میان آنها رسـول خدا و امیرالمؤمنین، و ابوذر، و مقداد، و عقیل بن ابی‌طالب، و حمزة بن عبدالمطلب، و زید بن حارثه بودند. پس شروع به خوردن خرمای خشک ونامرغوب از نخل کردند، و رسول خدا می‌گفت: خرمای نامرغوب بخورید و چیزی از خرماهای خوب قوم را تباه نکنید. پس نزد مولایم وارد شـدم و به او گفتم:ظرفی از این خرمای تازه را به من ببخش. گفت: شـش ظرف از هرچه می‌خواهی مال توست، هرچه می‌خواهی انجام بده. پس یک ظرف از آن را برداشتم و با خودم گفتم: اگر پیامبر باشـد، صـدقه نمی‌خورد و هدیه را می‌پذیرد. و به او گفتم:

این صدقه است. پس رسول خدا فرمود: "بخورید"، و او و امیرالمؤمنین و عقیل و حمزه نخوردند، و به زید بن حارثه گفتند: "دســـتت را دراز کن و بخور." پس او و بقیه از جمله ابوذر و مقدادخوردند.

گفتم: به خدا سوگند، این یک علامت ا ست. سپس طبق دیگری نزد او آوردم و به او گفتم: این هدیه ا ست. پس د ستش را دراز کرد و گفت: "بِسْمِ اللهِّ، بخورید"، و با آنها خورد. گفتم: این علامت دیگری است. در حالی که من پشت سر او می‌گشتم، ناگهان التفاتی از او سر زد برگشت و نگاه کرد. پس فرمود: "ای روزبه! آیا دنبال مُهر پیامبری می‌گردی؟" گفتم: بله. پس از کتف خود لباســش را کنار زد و ناگهان مهر پیامبری را دیدم که بین دو کتفش مُهر شــده بود و در آن ســه مو بود. پس بر قدم‌های رســول خدا افتادم و آنها را بوسیدم.

به من گفت: "ای روزبه! نزد این زن داخل شــو و به او بگو: رســول خدا، محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب به تو می‌گوید: آیا این غلام را به ما می‌فروشی؟" پس داخل شدم و به او گفتم: ای مولایم، محمد بن عبدالله به تو می‌گو ید: آ یا این غلام را به ما می‌فرو شی؟ گفت: به او بگو: تو را نمی‌فرو شم مگر در برابر چهار صد درخت خرما که نصف آن زرد و نصف آن سرخ باشد.

نزد رسـول خدا ﷺ آمدم و او را خبر دادم. پس فرمود: " چه آسـان چیزی را درخوا ست کرد." سپس فرمود: "برخیز ای علی! همه این هسته‌ها را جمع کن، بگیر و بکار." پس او گرفت و کاشت، سپس فرمود: "آن را آب بده." پس امیرالمؤمنین ﷺ آن را آب داد. هنگامی که به آخر آن رسـید، نخل‌ها خارج شـدند وبلافاصـله به ثمر نشسـتند. پس فرمود: "نزد او داخل شـو و به او بگو: محمد بن عبدالله به تو می‌گوید: مالت را بگیر و مال ما را به ما بده." پس نزد او داخل شـدم و این را به او گفتم. او خارج شد و به نخل‌ها نگاه کرد، سپس گفت: به خدا سوگند، تو را نمی‌فرو شم مگر در برابر چهارصد درخت خرما که همه آنها زرد باشند.

پس جبرئیل فرود آمد و بالش را بر نخل‌های سرخ کشید، پس زرد شدند. ر سول خدا ﷺ فرمود: "به او بگو: محمد به تو می‌گوید: مالت را بگیر و مال ما را به ما بده." پس او گفت: به خدا سـوگند، یک نخل از این نخل‌ها نزد من از محمد و از تو محبوب‌تر است. به او گفتم: به خدا سوگند، یک روز با محمد نزد من از تو و از هرچیزی که در آن هسـتی، محبوب‌تر اسـت. سـپس رسـول خدا ﷺ مرا آزاد کرد، و نامم را سـلمان گذاشت.

[٣٩٥] وَفِي مَعْنَى هَذَا الْخَبَرِ مَا رَوَاهُ شَيْخُنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ الْخَصِيبِيُّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ فِي كِتَابِهِ الْمَعْرُوفِ بِالْهِدَايَةِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يُحَيِّى الْفَارِسِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ التَّمَارِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ زَيْدٍ الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ مُؤْمِنِ الطَّاقِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيِّبِ عَنْ زَادَانَ مَوْلَى سَلْمَانَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ مِنْهُ السَّلامُ قَالَ: "لَمَّا ابْتَاعَنِي رَسُولُ اللهِ عَزَّعَزَّهُ مِنَ الْيَهُودِيَّةِ بِالْحَدِيقَةِ مِنَ النَّخْلِ الَّتِي ساومَتْهَا عَلَى رَسُولِ اللهِ عَزَّعَزَّهُ أَنْ يَخُطَّهَا فِي أَرْضٍ سَبْخَةٍ بُورٍ لَا تُنْبِتُ شَيْئًا، وَأَنْ يَغْرِسَهَا لَهَا نَوًى يَنْبُتُ وَيَحْمِلُ وَيُثْمِرُ وَيُطْعِمُ فِي يَوْمِهِ، وَالْيَهُودِيَّةُ تَظُنُّ أَنَّ هَذَا لَا يَكُونُ وَلَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ.

قَالَ: فَاخْتَطَّهَا لَهَا فِي أَرْضٍ سَبْخَةٍ كَمَا شَاءَتْ، وَأَمَرَ بِنَوَى، فَجَمَعَ لَهُ وَسارَ إِلَى الْخُطَّةِ وَمَعَهُ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمِقْدَادُ وَأَبُو الذَرِّ، فَأَقْبَلَ مَوْلَانَا يَحْفِرُ وَالرَّسُولُ يَغْرِسُ وَالْمِقْدَادُ يُوَارِي قَالَ رَسُولُ اللهِ عَزَّعَزَّهُ: إِسْقِ يا سَلْمَانُ فَإِنَّكَ بَابُ حَياةِ الْمُسْلِمِينَ، وَأَبُو الذَرِّ يُقَدِّمُ، وَكُنْتُ أَنَا أَصُبُّ الْمَاءَ فِي الْحُفَرِ، فَلَمَّا تَمَّتْ الْخُطَّةُ إِلَى آخِرِ الْحَدِيقَةِ نَبَتَ أَوَّلُهَا وَخَرَجَ نَخْلًا وَحَمَلَ وَأَثْمَرَ مِنْ يَوْمِهِ وَأَطْعَمَ أَلْوَانًا مِنَ التَمْرِ.

فَلَمَّا عَايَنَتْ الْيَهُودِيَّةُ النَّخْلَ آمَنَتْ وَسَبْعُونَ رَجُلًا مِنَ الْيَهُودِ وَفِيهِمْ أَحْبَارٌ رَبَّانِيُّونَ وَقَالُوا: مَا ظَنَنَّا أَنَّ اللهَ تَعَالَى يَبْعَثُ نَبِيّاً بَعْدَ مُوسَى وَإِنْ كَانَتْ التَّوْرَاةُ تَنْطِقُ بِأَنَّكَ رَسُولُ اللهِ حَقّاً وَدَخَلَ رَسُولُ اللهِ عَزَّعَزَّهُ وَنَحْنُ مَعَهُ فَأَقْبَلَ الْمُؤْمِنُونَ يُهَنِّؤُونَ النَّبِيَّ عَزَّعَزَّهُ وَيُهَنِّؤُونَنِي، فَقَالَ

لَهُمْ: أَتُهَنِّؤُنَ سَلْمَانَ بِالْإِسْلَامِ وَهُوَ كَانَ يَدْعُو بَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَى الْإِيمَانِ بِاللهِ مُنْذُ أَرْبَعِمِائَةِ سَنَةٍ وَخَمْسِينَ سَنَةً؟!

فَقَالَ لَهُ قَوْمٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ: يَا رَسُولَ اللهِ، لَقَدْ فَضَّلَ اللهُ تَعَالَى هَذَا الْفَارِسِيَّ عَلَى كَثِيرٍ مِنَ النَّاسِ فَقَالَ لَهُمْ: وَهَذَا فَضْلُهُ عِنْدَكُمْ، إِنَّ اللهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَيَّ أَنَّ الْجَنَّةَ تَشْتَاقُ إِلَى ثَلَاثَةِ نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِي مِنْهُمْ سَلْمَانُ قَالَ: وَأَكْثَرُوا سُؤَالَ النَّبِيِّ ﷺ عَنِ الْإِثْنَيْنِ الْآخَرَيْنِ بَعْدَ سَلْمَانَ، فَقَالَ ﷺ: سَيِّدُ الْإِثْنَيْنِ وَإِمَامُهُمَا أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ سَلْمَانُ ثُمَّ عَمَّارٌ.

و در معنی این خبر گذشته چیزی است که شیخ ما ابوعبدالله الخصیبی خداوند مقامش را شرافت بخشد در کتاب معروفش به نام الهِداية روایت کرده است، گفت: برایم محمد بن یحیی فارسی از محمد بن خالد التّمار، از جعفر بن زید الخزّاز، از محمد بن النعمان مؤمن الطّاق، از ابوحمزه الثمالی، از سعید بن المسیّب، از زاذان شاگرد سلمان علیهم السلام، از سلمان فارسی سلام بر او باد روایت کرد که گفت: "هنگامی که رسول خدا ﷺ مرا از آن زن یهودی در مقابل باغی از نخل خرید، که آن زن با رسول خدا ﷺ معامله کرده بود بر اینکه آن باغ را در زمینی شوره‌زار و بی‌حاصل که چیزی نمی‌رویاند، مشخص کند، و هسته‌هایی را برای او بکارد که همان روز بروید و بار دهد و میوه و طعام آورد، و زن یهودی گمان می‌کرد که این اتفاق نمی‌افتد ورسول خدا قادر بر این کار نیست.

گفت: پس آن باغ را در زمینی شوره‌زار برای او خط کشید همانطور که می‌خواست، و فرمان داد تا هسته‌ها جمع شود، پس برایش جمع کردند و به سوی آن خط رفت، و مولای ما امیرالمؤمنین و مقداد و ابوذر با او بودند. پس مولای ما شروع به حفر کردن نمود، و رسول خدا می‌کاشت، و مقداد روی هسته‌ها خاک می‌ریخت. رسول خدا ﷺ فرمود: "ای سلمان آب بده، به درستی که تو باب حیات مسلمین هستی"، و ابوذر جلو می‌آورد، و من بودم که آب را در چاله‌ها می‌ریختم. پس هنگامی که کاشت تا آخر باغ تمام شد، اول آن رویید و به صورت نخل درآمد و همان روز بار داد و میوه آورد و انواع خرما را طعام داد.

پس هنگامی که زن یهودی نخل را به چشم دید، ایمان آورد و هفتاد مرد از یهودیان که در میانشان علمای الهی بودند، نیز ایمان آوردند و گفتند: "گمان نمی‌کردیم که خداوند تعالی پیامبری را بعد از موسی مبعوث کند، در حالی که تورات ناطق است که تو به حق رسول خدایی." و رسول خدا ﷺ داخل شد و ما با او بودیم، پس مؤمنان شروع به تبریک گفتن به پیامبر ﷺ و به من کردند. پس پیامبر به آنها گفت: "آیا به سلمان به خاطر اسلام آوردن تبریک می‌گویید، در حالی که او چهار صد و پنجاه سال است که بنی اسرائیل را به ایمان به خدا دعوت می‌کرده است؟!"

پس قومی از مسلمانان به او گفتند: "ای رسول خدا، به تحقیق خداوند تعالی این فارسی را بر بســیاری از مردم برتری داده اســت." پس به آنها گفت: "و این برتری او نزد شماست، به درستی که خداوند تعالی به من وحی کرده است که بهشت مشتاق سه نفر از اصحاب من است که یکی از آنها سلمان است." گفت: و آنها سؤال از پیامبر ﷺ را درباره آن دو نفر دیگر بعد از سلمان زیاد کردند، پس ﷺ فرمود: "سرور آن دو نفر و امام آن دو، برادرم علی بن ابی‌طالب است، سپس سلمان، سپس عمار."

[٣٩٦] وَحَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ رَائِقُ بْنُ الْخَضِـرِ الْغَسَّانِيُّ بِإِسْنَادِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى سَيِّدِنَا سَلْمَانَ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ قَالَ: "رَأَيْتُ بَعْدَ غَيْبَةِ الْمَسِيحِ ﷺ فِيمَا يَرَى النَّائِمُ كَأَنِّي فِي وَسَطِ بَرِيَّةٍ قَفْرَاءَ إِذْ رَأَيْتُ عَسْكَرَيْنِ قَدْ الْتَقَيَا، فَانْهَزَمَ أَحَدُهُمَا وَبَقِيَ الْآخَرُ إِذْ رَأَيْتُ فَارِسًا عَظِيمًا قَدْ خَرَجَ مِنْ صَدْرِ الْبَرِيَّةِ، فَحُمِلَ عَلَى مَيْمَنَةِ الْعَسْكَرِ، فَقَلَبَهَا عَلَى الْمَيْسَـرَةِ، ثُمَّ حَمَلَ عَلَى الْمَيْسَـرَةِ فَقَلَبَهَا عَلَى الْقَلْبِ، ثُمَّ حَمِلَ عَلَى الْقَلْبِ فَكَسَـرَهُ وَعِشْتُ بَعْدَ ذَلِكَ ثَلَاثَمِائَةِ سَنَةٍ وَبُعِثَ النَّبِيُّ ﷺ وَخَرَجَ إِلَى غَزْوَةِ حُنَيْنٍ لِلِقَاءِ الْمُشْـرِكِينَ، فَهَزَمَ عَسْكَرَ الْمُشْـرِكِينَ لِعَسْكَرِ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَلَمْ يَبْقَ مَعَهُ أَحَدٌ إِلَّا عَمَّهُ الْعَبَّاسُ مَاسِكًا بِلِجَامِ بَغْلَتِهِ وَأَنَا وَاقِفٌ بَيْنَ يَدَيْهِ.

فَقَالَ: يَا سَلْمَانُ، أَنْظُرْ هَلْ تَرَى عَلِيًّا، فَاقْتَحَمَتِ الْغَبْرَاءُ يَمِينًا وَشِمَالًا فَإِذَا بِفَارِسٍ يَحْمِلُ عَلَى مَيْمَنَةِ الْمُشْرِكِينَ فَيَقْلِبُهَا عَلَى الْمَيْسَـرَةِ وَيَحْمِلُ عَلَى الْمَيْسَـرَةِ فَيَقْلِبُهَا عَلَى الْقَلْبِ، وَيَحْمِلُ عَلَى الْقَلْبِ فَيَرُدُّهُ عَلَى السَّـاقَةِ، وَإِنَّهُ لَيَذُودُهُمْ ذَوْدَ الْإِبِلِ، فَذَكَرْتُ الْمَنَامَ وَتَأَمَّلْتُ الْفَارِسَ فَرَأَيْتُهُ

ذَلِكَ الْفَارِسَ فَقَصَدْتُ نَحْوَهُ، فَلَمَّا دَنَوْتُ مِنْهُ رَأَيْتُ مَوْلَايَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَهُوَ يَصِيحُ لِي: يَا سَلْمَانُ حَيْثُ صَحَّ مَنَامُكَ، قُلْتُ: نَعَمْ يَا مَوْلَايَ، يَا مَنْ لَا تُنْكَرُ لَهُ قُدْرَةٌ".

و برایم ابوالحسن رائِق بن الخِضر الغسّانی با اسنادش حدیث گفت که آن را به سیدمان سلمان الیه التسلیم می‌رساند، گفت: "بعد از غیبت مسیح ﷺ در عالم رؤیا دیدم که گویا در وسط بیابانی خشک و بی‌آب و علف هستم، ناگهان دو لشکر را دیدم که با هم تلاقی کردند، پس یکی از آنها شکست خورده شد و دیگری باقی ماند. ناگهان دیدم که سواری عظیم از سینه بیابان خارج شد، پس بر سمت راست لشکر حمله کرد، و آن را بر سمت چپ واژگون ساخت، سپس بر میسره حمله کرد و آن را بر مرکز لشکر واژگون ساخت، سپس بر قلب حمله کرد و آن را شکست داد. و من بعد از آن سیصد سال زندگی کردم و پیامبر ﷺ مبعوث شد و برای غزوه حُنَین برای ملاقات با مشرکین خارج شد، پس لشکر مشرکین بر لشکر رسول خدا ﷺ پیروز شدند و کسی جز عمویش عباس که افسار قاطرش را گرفته بود، با او باقی نماند، و من در مقابل او ایستاده بودم. پس فرمود: "ای سلمان، نگاه کن آیا علی را می‌بینی؟" پس غبار و خاک به راست و چپ غلتید وکنار رفت، و ناگهان سواری را دیدم که بر میمنه مشرکین حمله می‌کند و آن را بر میسره واژگون می‌سازد، و بر میسره حمله می‌کند و آن را بر قلب واژگون می‌سازد، و بر قلب حمله می‌کند و آن را به سوی انتهای لشکر می‌راند، و به

تحقیق که او آنها را مانند راندن شــتران بیرون می‌راند. پس من آن خواب را به یاد آوردم و در سواردقت نمودم، پس دیدم که او همان سوار است. پس به سوی او رفتم، هنگامی که به او نزدیک شـــدم، مولایم امیرالمؤمنین عَزَّعَزَّهُ را دیدم و او بر من فریاد می‌زد: "ای سـلمان، خواب توصــحیح درآمد." گفتم: بله ای مولای من، ای کسـی که هیچ قدرتی برایش انکار نمی‌شود."

[٣٩٧] وَفِي مَعْنَاهُ مَا نَقَلْتُهُ مِنْ نُسْخَةٍ بِخَطِّ أَبِي الْحَسَنِ بْنِ الْقَاسِمِ الرَّهَاوِيِّ الْمُؤَدِّبِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ مُرْسَلًا: عَنْ عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنِي سَيِّدِي أَبُو عَبْدِ اللهِ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ إِلَيْهِ التَّسْــلِيمُ قَالَ: "لَمَّا كَانَ فِي يَوْمِ ذَاتِ السَّــلَاسِــلِ رَأَيْتُ مَوْلَايَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ قَدْ حَمَلَ عَلَى جَيْشٍ عَدَدُهُ خَمْسَــةٌ وَسَــبْعُونَ أَلْفَ فَارِسٍ وَرَاجِلٍ، فَرَدَّهُمْ إِلَى الْبَابِ وَقَتَلَ مِنْهُمْ أَبْطَالًا وَ شَجْعَانًا، ثُمَّ رَجَعَ مِنْ وَسَطِ الْقَسْطَلِ وَلَيْسَ مَعَهُ غَيْرُ قَطْفٍ مِنْ عِنَبٍ فَأَتَى بِهِ إِلَيَّ وَقَدْ اشْتَدَّ ظَمَأِي فَقَالَ لِي: أَدْنُ، فَدَنَوْتُ وَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَسَلَّمَ قَطْفَ الْعِنَبِ إِلَيَّ فَأَكَلَهُ، ثُمَّ حَمَلَ ثَانِيَةً فَقَتَلَ أَبْطَالًا وَأَبَادَ شُجْعَانًا ثُمَّ رَجَعَ إِلَيَّ مِنْ وَسَطِ الْقَسْطَلِ وَلَيْسَ مَعَهُ شَيْءٌ. فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، زِدْنِي مِنَ الْعِنَبِ فَقَالَ: يَا رُوزْبَةُ، لَوْ زَادَكَ الْفَارِسُ بِبَلَدِكَ بِفَارِسَ لَزَادَكَ مَوْلَاكَ هَاهُنَا فَذَكَرَنِي مَوْلَايَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَمْرًا مِنْ ثَمَانِينَ وَمِائَتَيْ سَــنَةٍ قَالَ عُثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ: فَقُلْتُ: يَا سِيدِي، وَمَا كَانَ ذَلِكَ الْأَمْرُ؟

فَقَالَ: إِنِّي كُنْتُ بِمَدِينَةٍ تُعْرَفُ (بِرَامِزْ هُرْمُزْ) وَقَدْ خَرَجْتُ مَعَ فِتْيَانٍ لِقِتَالِ أَوْلَادِ فَارِسَ وَهُمْ أَرْبَعُمِائَةِ أَلْفِ فَارِسٍ، فَلَمَّا تَوَسَّطْنَا الْفَلَاةَ خَرَجَ إِلَيْنَا فَارِسٌ رَاكِبٌ فَرَساً أَشْهَبَ مُتَقَلِّدًا بِحُسَامٍ، فَصَـرَخَ بِنَا صَرْخَةً كادت الْمَرَائِرُ() تَنْفَطِرُ لِعِظَمِ صَوْتِهِ، فَقَتَلَ مِنَّا أَبْطَالاً وَأَبَادَ شُجْعَانَاً، فَأَخَذَنِي مِنْ ذَلِكَ فَشَلٌ وَرُعْبٌ فَصَاحَ بِي: يَا رُوزْبَةُ (بَيْش مَنْ بِيَا) يُرِيدُ: أَدْنُو مِنِّي فَدَنَوْتُ إِلَى قُرْبِهِ، ثُمَّ حَمَلَ عَلَى الْعَسْكَرِ وَصَرَخَ صَرْخَةً كَادَتْ تَنْفَطِرُ مِنْهَا الْمَرَائِرُ وَعَادَ وَمَعَهُ قَطْفُ عِنَبٍ، فَدَفَعَهُ إِلَيَّ وَقَالَ لِي: كُلْ، فَأَكَلْتُهُ، فَهَدَأَ رُوعِي، ثُمَّ حَمَلَ ثَالِثَةً عَلَى الْقَوْمِ فَسَحَقَهُمْ وَهُمْ يَقُولُونَ: (زِنْهَارْ زِنْهَارْ) ثُمَّ خَمَدَتْ أَصْوَاتُهُمْ، وَأَتَى إِلَيَّ وَلَيْسَ مَعَهُ شَيْءٌ مِنَ الْعِنَبِ، وَقَالَ لِي: يَا رُوزْبَةُ، إِنِّي مُسَمِّيكَ سَلْسَلًا، ثُمَّ غَابَ عَنْ الْقَوْمِ، فَذَكَرَنِي ذَلِكَ فِي غَزْوَةِ ذَاتِ السَّلَاسِلِ لِمَا رَأَيْتُهُ بِصُورَتِهِ تِلْكَ وَهُوَ رَاكِبٌ عَلَى فَرَسٍ أَشْهَبَ مُتَقَلِّدٌ بِسَيْفٍ صَمَدٍ وَهُوَ الْمُطْعَمُ لِي بِبَلَدِ فَارِسَ وَالْمُطْعِمُ لِي بِالْحِجَازِ".

وَقَدْ ذَكَرْنَا سَبَبَ هِجْرَتِهِ مِنْ بِلَادِ فَارِسَ، وَصَدْرًا مِنْ أَخْبَارِهِ إِلَى أَنَّ وَرْدَ الْحِجَازِ، وَإِنَّهُ لَمْ يَزَلْ سَيِّدُنَا رُوزْبَةُ مَعَ حَوَارِيِّي عِيسَى ﷺ مُعْلِنًا بِالدَّعْوَةِ وَيَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، وَيُقِرُّ لِعِيسَى بِالرِّسَالَةِ، وَيَحِنُّ اشْتِيَاقَاً إِلَى سَيِّدِنَا الرَّسُولِ مُحَمَّدٍ ﷺ إِلَى أَنْ ظَهَرَ بِالنُّبُوَّةِ وَالرِّسَالَةِ فَهَاجَرَ إِلَيْهِ كَمَا شَرَحْنَاهُ وَهُوَ رُوزْبَةُ بْنُ الْمَرْزَبَانِ وَهُوَ الْبَابُ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ.

فَلَمَّا اشْتَرَاهُ السَّيِّدُ مُحَمَّدٌ ﷺ سَمَّاهُ سَلْمَانُ، وَسَمَّاهُ مَوْلَانَا ﷺ سَلْسَلٌ وَسَلْسَبِيلٌ، وَهُوَ الْبَابُ فِي كُلِّ عَصْرٍ وَزَمَانٍ وَهُوَ سَلْمَانُ وَإِنْ تَغَيَّرَتْ أَسْمَاؤُهُ وَصِفَاتُهُ، فَهَذَا الَّذِي اجْتَمَعَتْ

عَلَيْهِ الطَّائِفَةُ الْمُوَحِدَةُ لَا خِلَافَ بَيْنَهُمْ أَنَّ بَابَ اللهِ بَابٌ أَبَدَاً تَقَدَّمَ أَوْ تَأَخَّرَ، ظَهَرَ أَوْ غَابَ، صَمَتَ أَوْ نَطَقَ، وَهُوَ بَابُ الرَّسُولِ النَّاطِقُ الَّذِي هُوَ الْبَيْتُ وَالْحِجَابُ لِمَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ فَاعْلَمْ ذَلِكَ، وَأَمَّا مَا فَضْلُهُ بِهِ السَيِّدُ مُحَمَّدٌ عَزَّعَزَّهُ مِنْ إِشَارَتِهِ إِلَيْهِ ظَاهِرَاً وَبَاطِنَاً.

و در معنای خبر گذ شته، چیزی ا ست که من از نسخه‌ای به خط ابوالحسن بن القا سم الرَّهاوی المؤدِّب خداوند از او راضی باشد به صورت حدیثی که سلسله راویانش کامل ذکر نشــده نقل کرده‌ام: از عثمان بن مظعون علیه الســلام که گفت: برایم سرورم ابوعبدالله ســلمان فارســی ســلام بر او باد حدیث گفت که: "هنگامی که روز ذات السَّلاسل جنگ یا واقعه‌ای که به نام ذات السلاسل معروف است بود، دیدم که مولایم امیرالمؤمنین عَزَّعَزَّهُ بر لـ شکری که تعداد شان هفتاد و پنج هزار سواره و پیاده بود، حمله کرد، پس آنها را تا دروازه عقب راند و قهرمانان و شــجاعانشــان را کُشــت، ســپس از درگیری بازگ شت در حالی که چیزی جز یک خو شه‌ی انگور با او نبود. پس آن را نزد من آورد و تشنگی‌ام شدید شده بود. به من گفت: "نزدیک شو"، پس نزدیک شدم و بر او سلام کردم. پس خو شه انگور را به من داد و من آن را خوردم. سپس برای بار دوم حمله کرد، پس قهرمانان را کشت و شجاعان را نابود ساخت، سپس از و سط درگیری به سوی من بازگشت در حالی که چیزی با او نبود.

گفتم: ای مولای من، بر انگورم بیفزا. فرمود: "ای روزبه! اگر آن سوار در سرزمین تو در فارس به تو می‌افزود، مولای تو علی نیز اینجا به تو می‌افزود." پس مولایم امیرالمؤمنین، امری مربوط به دویست و هشتاد سال پیش را به یاد من آورد. عثمان بن مظعون گفت: پس گفتم: ای سیدم، آن امر چه بود؟

فرمود سلمان: "به درستی که من در شهری بودم که به رامهرمز معروف بود، و همراه با جوانانی برای جنگیدن با فرزندان فارس خارج شدم، و آنها چهارصد هزار سوار بودند. پس هنگامی که به وسط بیابان رسیدیم، سواری با اسبی سفید متمایل به خاکستری و شمشیری بر کمر به سوی ما بیرون آمد، پس فریادی بر ما زد که نزدیک بود کیسه‌های صفرا از عظمت صدایش متلاشی شوند. پس قهرمانانی از ما را کشت و شجاعانی را نابود کرد. پس از آن فاجعه بر من سستی و ترس چیره شد. پس بر من فریاد زد: "یا روزبه! پیش من بیا،" یعنی: "نزدیک من شو." پس به نزدیکی او رفتم. سپس بر لشکر حمله کرد و فریادی زد که نزدیک بود کیسه های صفرا از آن متلاشی شوند، و بازگشت در حالی که خوشه انگوری با او بود. پس آن را به من داد و به من گفت: "بخور." پس من آن را خوردم و ترس من آرام گرفت. سپس برای بار سوم بر قوم حمله کرد، پس آنها را نابود ساخت در حالی که می‌گفتند: (زنهار زنهار)، سپس صدایشان خاموش شد، و نزد من آمد در حالی که هیچ انگوری با او نبود، و به من

گفت: "ای روزبه، من تو را سَلسَل نام می‌نهم." سپس از میان قوم غایب شد. پس آن واقعه را در غزوه ذات السلاسل به یاد آوردم، زیرا او را به همان شکل دیدم، در حالی که بر اسبی سوار بود و شمشیری محکم (اشاره به قدرت علی) بر کمر داشت، و او بود که در شهر فارس به من طعام داد، و او بود که در حجاز به من طعام داد."

و به تحقیق سبب هجرت سلمان از بلاد فارس و بخشی از اخبار او تا زمان ورود به حجاز را ذکر کردیم، و اینکه سید ما روزبه پیوسته با حواریون عیسی عَزَّعِزَّهُ بود، در حالی که علناً به دعوت دین مسیحیت می‌پرداخت و گواهی می‌داد که هیچ معبودی جز خدا نیست، و به رسالت عیسی اقرار می‌کرد، و از سر اشتیاق به سوی سیدمان رسول خدا محمد عَزَّعِزَّهُ تمایل و اشتیاق شدید داشت، تا آنکه محمد با نبوت و رسالت ظهور کرد، پس به سوی او هجرت کرد، همانطور که شرح دادیم. و سلمان همان روزبه بن المرزبان است، و او باب است سلام بر او باد. پس هنگامی که سید محمد عَزَّعِزَّهُ او را خرید، نام او را سلمان گذاشت، و مولای ما عَزَّعِزَّهُ او را سَلسَل و سَلسَبیل نامید، و او باب در هر عصر و زمانی است، و او سلمان است هرچند نام‌ها و صفاتش تغییر یابد. و این همان چیزی است که طایفه موحِّده (اشاره به فرقه علویه) بر آن اجماع دارند، که هیچ اختلافی بین آنها نیست که باب خدا همواره باب است، چه پیش باشد یا پس، چه ظاهر شود یا غایب گردد، چه سکوت کند یا نطق نماید، و او باب رسول ناطق است که او

باب خانه و حجاب برای مولای ما امیرالمؤمنین ﷺ اســـت. پس این را بدان، و اما آنچه که سید محمد ﷺ او را به آن برتری داده، از اشاره ظاهری و باطنی به سوی او.

[٣٩٨] فَمِنْ ذَلِكَ قَوْلُهُ ﷺ: "أَنَّ جِبْرِيلَ أَتَانِي بِالنُّبُوَّةِ مِنْ عِنْدِ اللهِ، وَهُوَ الدَّالُّ عَلَى وَحْيِهِ وَهُوَ كَانَ يَأْتِينِي بِأَمْرِهِ إِذَا أَمَرَ، وَبِنَهْيِهِ إِذَا نَهَى، وَهُوَ يَأْتِينِي بِمَا يُتْحِفُنِي بِهِ رَبِّي".

پس از جمله آن برتری‌ها و اشارات است، گفتار او ﷺ محمد: "به درستی که جبرئیل نبوت را از نزد خدا برای من آورد، و او دلالت کننده بر وحی خدا اســـت، و او بود که امر خدا را هنگامی که امر می‌کرد، و نهی او را هنگامی که نهی می‌کرد، نزد من می‌آورد، و او بود که آنچه را پروردگارم با آن به من هدیه می‌داد، نزد من می‌آورد.

[٣٩٩] وَمِنْ إِشَارَتِهِ ﷺ: "سَلْمَانُ مِنَّا أَهْلِ الْبَيْتِ" فَقِيلَ لَهُ: مِنْ بَنِي هَاشِمٍ؟ فَقَالَ: "نَعَمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، عَلِمَ عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ".

و از اشارات او ﷺ است قولش: "سلمان از ما اهل بیت است." پس به او گفته شد: "آیا از بنی هاشـم اسـت؟" فرمود: "بله، از بنی هاشـم اسـت، علم اولین و آخرین را آموخته است."

[٤٠٠] وَقَوْلُهُ ﷺ: "بَخٍ بَخٍ لَكَ يَا سَلْمَانُ عَلِمْتَ الْعِلْمَ الْأَوَّلَ وَالْآخِرَ وَأَنْتَ بَحْرٌ لَا يَنْزَحُ".

و گفتار او عزّعزّه محمد: "آفرین، چه نیکو! بر تو ای سلمان، علم اول و آخر را دانستی و تو دریایی هستی که خشک نمی‌شود."

[۴۰۱] وَقَوْلُهُ عزّعزّه : "مَازَجَ الْحَقَّ وَمَازَجَهُ الْحَقُّ، فَهُوَ لَا يَحُولُ".

و گفتار او عزّعزّه : "با حق آمیخته شد، و حق با او آمیخت، پس تغییر و دگرگونی در او راه ندارد."

[۴۰۲] وَقَوْلُهُ عزّعزّه : "سَلْمَانُ مِنَ اللهِ بِمَنْزِلَةٍ لَا يَبْلُغْهَا مَلْكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ".

و گفتار او عزّعزّه : "سلمان نزد خدا در منزلتی است که نه مَلَک مقرّب و نه نبی مرسل به آن نمی‌رسد."

[۴۰۳] وَقَالَ عزّعزّه : "سَلْمَانُ لِيَغْضَبُ اللهُ لِغَضَبِهِ".

و فرمود عزّعزّه : "به درستی که خداوند به خاطر خشم سلمان، خشم می‌گیرد."

[۴۰۴] وَقَالَ عزّعزّه : "لَوْلَا سَلْمَانُ لَمَا نَجَبَتْ الْفُرْسُ".

و فرمود عزّعزّه : "اگر سلمان نبود، ایرانیان نجیب و برگزیده نمی‌شدند یا به نجابت نمی‌رسیدند."

[۴۰۵] وَقَالَ عزّعزّه : "سَيِّدُ الْعَرَبِ أَنَا، وَسَيِّدُ الْفُرْسِ سَلْمَانُ".

و فرمود عزّعزّه : "سرور عرب من هستم، و سرور ایرانیان سلمان است."

[٤٠٦] وَقَالَ عليه السلام: "إِنَّ سَلْمَانَ شَهِدَ حَوَارِيَّ عِيسَى وَأَنْصَارَهُ عليه السلام وَإِنَّهُ تَلَا الْكُتُبَ السَّالِفَةَ وَطَافَ بِالدُّنْيَا، حَتَّى لَوْ قُلْتُ لَكُمْ أَنَّهُ سَلَكَ حَيْثُ سَلَكَ ذُو الْقَرْنَيْنِ وَمَرَّ فِي الظُّلُمَاتِ وَوَقَفَ عَلَى يَاجُوجَ وَمَاجُوجَ وَبَلَغَ مَطْلَعَ الشَّمْسِ وَمَغْرِبَهَا وَاخْتَرَقَهَا لَقُلْتُ حَقًّا وَإِنَّهُ عُمِّرَ أَعْمَارَ قُرُونٍ كَثِيرَةٍ، كُلُّ ذَلِكَ يَطْلُبُ مَبْعَثِي" فَهَذَا مِنْ نَصِّهِ عَلَيْهِ وَإِشَارَتِهِ إِلَيْهِ.

و فرمود عليه السلام: "به درستی که سلمان حواريون عيسی و ياران او را عليه السلام شاهد بوده است، و به تحقيق که او کتاب‌های گذشته را تلاوت کرده و دنيا را گشته است، تا جايی که اگر به شما بگويم که او راهی را که ذوالقرنين پيمود، سلوک کرده و از تاريکی‌ها گذشته و بر يأجوج و مأجوج توقف نموده و به طلوعگاه و مغرب خورشيد رسيده و از آن عبور کرده است، به حق گفته‌ام، و به درستی که او به اندازه عمر قرن‌های بسياری، عُمر کرده است، همه اينها به خاطر طلب مبعث من."

پس اين همه، از نصّ محمد برسلمان و اشاره او به سوی اوست.

[٤٠٧] وَرُوِيَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: "إِنَّ اللهَ عزّوجلّ أَدَّبَ نَبِيَّهُ عَلَى إِرَادَتِهِ فَقَالَ لَهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾[١] وَلَمَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ فَوَّضَ الْأَمْرَ إِلَيْهِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۖ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾[٢] إِنَّ اللهَ تَعَالَى قَسَّمَ الْفَرَائِضَ فَلَمْ يَقْسِمْ لِلْجَدِّ شَيْئاً،

---

[١] سوره قلم،آيه۴

[٢] سوره حشر،آيه٧

فَأَعْطَاهُ رَسُولُ اللهِ السُّدُسَ، فَأَجَازَ اللهُ ذَلِكَ لَهُ، وَإِنَّ اللهَ حَرَّمَ الْخَمْرَ بِعَيْنِهَا فَحَرَّمَ رَسُولُ اللهِ ﷺ الْمُسْكِرَ مِنْ كُلِّ شَرَابٍ، فَأَجَازَ اللهُ لَهُ ذَلِكَ، وَإِنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ كَانَ يُعْطَى الْجَنَّةَ عَلَى اللهِ فَيُجِيزُ ذَلِكَ لَهُ وَهُوَ قَوْلُهُ: ﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾[1] مَعْنَاهُ: فَأَعْطِ أَوْ اِمْنَعْ، وَإِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ فَوَّضَ إِلَى مُحَمَّدٍ ﷺ دِينَهُ كَمَا فَوَّضَ إِلَى سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ مُلْكَهُ".

و از اسحاق بن عمّار از مولای ما صادق ﷺ روایت شده است که فرمود: "به درستی که خداوند عزّ و جلّ پیامبرش را بر طبق اراده خود تربیت کرد، پس تعالی ذکره به او فرمود:و به درستی که تو بر خُلق عظیم و والایی هستی. و چون این را به او فرمود، کار را به او واگذار کرد. پس سبحانه و تعالی فرمود:و آنچه را رسول به شما داد، بگیرید و از آنچه شما را نهی کرد، باز ایستید، و از خدا بپرهیزید، به درستی که خدا سخت کیفر است. به درستی که خداوند تعالی احکام واجب را تقسیم کرد، اما برای جَدّ چیزی قسمت نکرد، پس رسول خدا یک ششم را به او عطا کرد، و خداوند این را برای او جایز شمرد. و به درستی که خداوند خمر را به عین آن حرام کرد، پس رسول خدا ﷺ هرمست کننده را از هر شرابی حرام کرد، و خداوند این را برای او جایز شمرد. و به درستی که رسول خدا ﷺ به اذن خدا بهشت را می‌بخشید، پس خداوند این را برای

[1] سوره ص،آیه۳۹

او جایز می شمرد، و آن همان گفتار او ست:این بخشش ما ست، پس یا ببخش و یا نگه دار، بدون حساب. معنی آن این ا ست: پس عطا کن یا منع نما. و به در ستی که خداوند عزّ و جلّ، دینش را به محمد ﷺ واگذار کرد، همانگونه که پادشـاهی سـلیمان بن داود را به او واگذار کرد."

[۴۰۸] وَرُوِيَ عَنْ حَنَّانَ بْنِ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ زَادَانَ مُولَى سَلْمَانٍ عَلَيْهِمُ السَلَامُ قَالَ: مَرِضَ رَجُلٌ مِنَ الشِّـيعَةِ مِنْ بَنِي حَجَرٍ، فَعَادَهُ مَوْلَايَ سَـلْمَانُ وَأَنَا مَعَهُ فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِـهِ، فَقَالَ مَوْلَايَ: "يَا مِلِكَ الْمَوْتَ إِرْفِقْ بِهَذَا الْعَبْدِ فَإِذَا بِصَـوْتٍ مِنْ جَانِبِ الْبَيْتِ يَقُولُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللهَّ، إِنِّي بِكُلِّ مُؤْمِنٍ رَفِيقٌ وَعَلَى كُلِّ كَافِرٍ عَنِيدٍ".

و از حَنّان بن سَدیر الصیرفی از پدرش، از زادان خادم جناب سلمان روایت شده است که گفت: مردی از شیعیان از بنی حَجَر بیمار شد، پس مولایم سلمان به عیادتش آمد و من همراه او بودم. پس بر او وارد شـدیم در حالی که اودر حال جان دادن بود. پس مولایم گفت: "ای ملک الموت! با این بنده مدارا کن." پس ناگهان صـدایی از جانب خانه آمد که می‌گفت: "ای اباعبدالله، من با هر مؤمنی رفیق و بر هر کافرلجوجی سخت‌گیر هستم.

[٤٠٩] وَأَمَّا الْآيَةُ الَّتِي أَظْهَرَهَا مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّ عِزُّهُ فِي وَفَاةِ سَيِّدِنَا سَلْمَانَ الَّتِي هِيَ مَشْهُورَةٌ بَيْنَ الْعَالِمِ بِالْإِجْمَاعِ، أَنَّهُ أَخْبَرَ بِهَا عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَغَيْرَهُ مِنَ الصَّحَابَةِ وَهُمْ جُلُوسٌ مَعَهُ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللهِ عَزَّ عِزُّهُ بِنَقْلَتِهِ بِالْمَدَائِنِ، وَإِنَّهُ سَارَ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى الْمَدَائِنِ وَمَعَهُ قَنْبَرٌ حَتَّى وَصَلَ إِلَيْهَا وَصَلَّى عَلَيْهِ وَتَوَلَّى جِهَازَهُ وَوَارَاهُ وَعَادَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَقَدْ عَلَاهُ الْغُبَارُ فَصَلَّى مَعَهُمْ الْجُمُعَةَ، فَقَالُوا لَهُ وَقَدْ رَأَوْهُ مُعْتَقًا مُعْتَجِرًا مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ يَا أَبَا الْحَسَنِ؟ فَقَالَ: "مِنَ الْعِرَاقِ مِنْ حَضْرَةِ سَلْمَانَ، إِنَّ اللهَ تَعَالَى آلَا عَلَى نَفْسِهِ أَنْ لَا يَتَوَلَّى سَلْمَانَ فِي أَمْرِهِ غَيْرِي".

فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ عَظِيمٌ، فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ثَلَاثَةٍ وَعِشْرِينَ يَوْمًا وَصَلَ إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رِجَالٌ مِنَ الْعِرَاقِ بِمَا خَلْفَهُ سَلْمَانُ مِنَ الْمَالِ وَالسِّلَاحِ، فَوَضَعَهُ عُمَرُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَقَالَ لَهُمْ: مُنْذُ كَمْ مَاتَ، وَفِي أَيِّ وَقْتَ دُفِنَ؟ فَقَالُوا: فِي وَقْتِ كَذَا وَفِي لَيْلَةِ كَذَا فَنَظَرُوا فَإِذَا هُوَ الْوَقْتُ الَّذِي أَخْبَرَهُمْ بِهِ مَوْلَانَا عَزَّ عِزُّهُ فَقَالَ لَهُمْ: مَنْ وَارَاهُ وَمَنْ تَوَلَّى غُسْلَهُ وَأَمْرَهُ وَمَنْ صَلَّى عَلَيْهِ؟ فَقَالُوا: أَخْبَرَنَا زَادَانُ أَنَّ مَوْلَاهُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ تَوَلَّاهُ، فَقَالَ لَهُمْ: إِذَا رَأَيْتُمُوهُ أَتَعْرِفُونَهُ؟ قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: أَنْظُرُوا، هَلْ هُوَ فِينَا، فَنَظَرُوا فَعَرَفُوا مَوْلَانَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّ عِزُّهُ فَقَالُوا: هَذَا وَاللهِ الَّذِي وَارَى سَلْمَانَ بِالْعِرَاقِ وَ صَلَّى عَلَيْهِ، فَقَالَ عُمَرُ كَقَوْلِهِ الْأَوَّلِ، وَقَدْ اخْتَصَرْنَا خَبَرَ الْوَفَاةِ عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ خَوْفًا مِنَ الْإِطَالَةِ فَيَنْقَطِعُ مَا اعْتَمَدْنَاهُ.

و اما نشانه ای که مولای ما امیرالمؤمنین ﷺ در وفات سیدمان سلمان ظاهر کرد، که این واقعه با اِجماع در میان عالمین مشهور است، اینکه علی عزعزه و عمر بن خطاب و دیگر صحابه را در حالی که با او در مسجد رسول خدا ﷺ نشسته بودند، به انتقال سلمان به مدائن خبر داد، و اینکه علی در شب جمعه از مدینه به مدائن رفت و قَنبر نیز همراه او بود، تا اینکه به آنجا رسید و بر او نماز گزارد و تجهیزات تدفین و غسل او را بر عهده گرفت و او را دفن کرد و به مدینه بازگشت در حالی که غبار بر او نشسته بود. پس نماز جمعه را با آنها خواند. پس هنگامی که او را دیدند که عرق کرده و غبارآلود، و عمامه بر سر یا پیشانی بسته است، به او گفتند: ای ابوالحسن، از کجا آمدی؟ پس فرمود: "از عراق، نزد سلمان بودم. به درستی که خداوند تعالی بر خود قسم خورده است که هیچ کس جز من، کار سلمان را به عهده نگیرد."

پس عمر گفت: "به درستی که این جادویی پیوسته و بزرگ است." پس چون بیست و سه روز گذشت، مردانی از عراق نزد عمر بن خطاب رسیدند که آنچه سلمان از مال و سلاح به جای گذاشته بود، همراه داشتند. پس عمر آن را پیش روی خود نهاد و به آنها گفت: چند وقت است که مُرده است، و در چه وقت دفن شده است؟ گفتند: در وقت کذا و در شب کذا. پس نگریستند و دیدند که همان وقت و شبی است که مولای ما ﷺ به آنها خبر داده بود. پس به آنها گفت: چه کسی او را دفن کرد و چه کسی غسل

و کار او را بر عهده گرفت و چه کســی بر او نماز خواند؟ گفتند: زادان به ما خبر داد که مولای او علی بن ابی‌طالب آن را بر عهده گرفت. پس به آنها گفت: اگر او را ببینید، آیا می‌شناسیدش؟ گفتند: بله. گفت: نگاه کنید آیا او در میان ما هست؟ پس نگاه کردند و مولای ما امیرالمؤمنین عَزَّعَزُّهُ را شناختند و گفتند: به خدا سوگند، این همان کسی است که سلمان را در عراق دفن کرد و بر او نماز خواند. پس عمر همان سخن اولش را گفت. و ما خبر وفات سلمان را به آنچه ذکر کردیم،کوتاه کردیم از ترس طولانی شدن کلام تا آنچه بر آن اعتماد کرده‌ایم، قطع نشود

[۴۱۰] وَمِنَ الْمُعْجِزَاتِ الَّتِي أَظْهَرَهَا سَيِّدُنَا سَلْمَانُ مِنْهُ السَلامُ بِالْمَدَائِنِ حِينَ وَلَّاهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَ سَارَ إِلَيْهَا مَا حَدَّثَنِي بِهِ الشَّيْخُ أَبُو الْخَيْرِ سَلَامَةُ أَحْمَدُ الْحَدَّادُ رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى قَالَ: حَدَّثَنِي جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحابِنَا عَنْ زَادَانَ مَوْلَى سَلْمَانَ عَلَيْهِ السَلَامُ أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا قَلَّدَ عُمَرُ سَيِّدِي سَلْمَانَ الْمَدَائِنَ تَلَقَّاهُ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِهَا وَقَدْ كَانَ خَرَجَ إِلَيْهَا رَاكِباً أَتَانَهُ وَعَلَيْهِ لَامَةَ سِلَاحِهِ، فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى الْقُرْبِ مِنَ الْمَدَائِنِ لَقِيَهُ أَهْلُهَا فَسَـــأَلُوهُ عَنْ وَالِيهِمْ، فَعَرَّفَهُمْ مَكَانَهُ فَنَظَرُوا إِلَيْهِ وَاسْـــتَزَرو حَالَهُ، حَتَّى وَصَـــلَ إِلَى نَهْرٍ كَانَ فِي طَرِيقِهِ، فَدَخَلَ فِيهِ وَتَوَسَّـــطَهُ وَأَخَذَ قَعْبًا كَانَ مُعَلَّقًا بَيْنَ يَدَيْهِ فَرَمَى بِهِ فِي جُرْبَةِ الْمَاءِ فَلَمَّا بَعُدَ عَنْهُ نَادَاهُ بِالْفَارِسِـيَّةِ: (بِيَا بِيَا) فَرَجَعَ إِلَيْهِ فَمَدَّ يَدَهُ وَأَخَذَهُ وَقَطَعَ الْمَاءَ إِلَى الْجَانِبِ الْآخَرِ فَلَمَّا نَظَرُوا ذَلِكَ مِنْهُ أَذْعَنُوا لَهُ وَسَلَّمُوا إِلَيْهِ.

و از جمله معجزات است که سید ما سلمان مِنهُ السلام در مدائن آشکار کرد، هنگامی که عمر بن خطاب او را به حکومت آنجا گمارد و به ســوی آنجا حرکت کرد؛ آنچه را که شیخ ابوالخیر سلامة احمد الحداد رحمه الله تعالی برایم حدیث گفت، او گفت: جماعتی از اصحاب ما از زادان مولای سلمان علیه السلام برایم حدیث گفتند که او گفت: هنگامی که عمر، سید من سلمان را والی مدائن گرداند، بسیاری از اهل آن به ا ستقبالش آمدند، در حالی که او برالاغ ماده سوار شده و به سوی آنجا خارج گ شته بود و سلاح کامل جنگی‌اش بر او بود. پس هنگامی که به نزدیکی مدائن رســید، اهل آن با او ملاقات کردند و درباره والی‌شان از او پرسیدند. او مکان والی را به آنهارامعرفی کرد، پس به او نگریستند و حالش را حقیر شمردند، تا اینکه به نهری ر سید که در م سیرش بود. پس وارد آن شد و به و سط آن رفت وکا سه چوبی یا ظرفی کوچک را که جلوی او آویزان بود، گرفت و آن را درمحل جمع شــدن آب انداخت. پس هنگامی که از او دور شــد، با زبان فار سی او را ندا داد: (بیا، بیا) پس کا سه چوبی به سوی او بازگشت، و او د ست دراز کرد و آن را گرفت و از آب عبور کرد و به جانب دیگر رفت. پس هنگامی که این را از او دیدند، تسلیم او شدند و به او گردن نهادند.

[٤١١] وَسُـئِلَ مَوْلَانَا الصَّـادِقُ عَزَّعَزَّهُ عَنْ الْقُدُسِ فَقَالَ: "الْقُدْسُ سَـلْمَانُ وَأَمَّا رُوحُ الْقُدُسِ فَمُحَمَّدٌ عَزَّعَزَّهُ لِأَنَّ الرُّوحَ هِيَ حَيَاةُ الْقُدْسِ".

و از مولای ما صادق عَزَّعَزَّهُ درباره قدس سؤال شد، پس فرمود: "قدس، سلمان است، و اما روح القُدس، محمد عَزَّعَزَّهُ است، زیرا روح، حیات قُدس است."

[٤١٢] وَسُـئِلَ عَزَّعَزَّهُ عَنْ سَـلْمَانَ فَقَالَ: "حَبْلُ الْوُصُـولِ وَعَيْنُ الْمَعْرِفَةِ وَطَرِيقُ النَّجَاةِ وَحِجَابُ الْإِسْمِ وَالصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ".

و از او عَزَّعَزَّهُ درباره سلمان سؤال شد، پس فرمود:ریسمان رسیدن وچشمه شناخت و راه رستگاری و حجاب الإسم و راه راست است."

[٤١٣] وَسُـئِلَ عَزَّعَزَّهُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ۞ عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ۞ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ﴾[١] فَقَالَ عَزَّعَزَّهُ: "مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الرُّوحِ الرَبَّانِيِّ فَلْيَنْظُرْ إِلَى سَلْمَانَ، وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى النَّفْسِ اللَّاهُوتِيَّةِ فَلْيَنْظَرْ إِلَى السَيِّدِ مُحَمَّدٍ عَزَّعَزَّهُ".

و از او عَزَّعَزَّهُ درباره قول خداوند تعالی:(قرآن را روح الامین نازل کرد، بر قلب تو، تا از بیم دهندگان باشی، به زبان عربی آشکار) سؤال شد، پس او عَزَّعَزَّهُ فرمود: "هرکس می‌خوا هد به روح الهی بنگرد، پس به سـلمان بنگرد، و هرکس می‌خوا هد به نفس لاهوتی بنگرد، پس به سید محمد عَزَّعَزَّهُ بنگرد."

---

[١] سوره شعرا،آیه١٩٣-١٩٥

[٤١٤] وَسُئِلَ عَزَّ عَزَّهُ عَنْ الْبَدْءِ وَالْمَشِيئَةِ؟ فَقَالَ: "هُمَا الْحِجَابُ وَالْبَابُ وَهُمَا جَمِيعاً لِلْمَعْنَى عَزَّ عَزَّهُ" وَقَالَ فِي قَوْلِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ ۞ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾[١] فَقَالَ: "الْكَافُ السَيِّدُ الْمِيمُ وَالنُّونُ السِّينُ".

و از او عَزَّ عَزَّهُ درباره آغاز واراده الهی سؤال شد، پس فرمود: "آن دو، همان حجاب و باب هستند، و آن دو همگی برای معنی عَزَّ عَزَّهُ هستند." و درباره قول او سبحانه و تعالی:(همانا فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، فقط به آن می‌گوید: "باش"، پس موجود می‌شود. پس منزه است کسی که ملکوت همه چیز به دست اوست و به سوی او بازگردانده می‌شوید) فرمود: "کاف در کُن همان سید محمد است، و نون در کُن همان سلمان است."

[٤١٥] وَرُوِيَ عَنْ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّ عَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ: "خَيْرُ الْكَلَامِ مَاقَلَّ وَدَلَّ وَلَمْ يُمِلَّ".

و از مولای ما امیرالمؤمنین عَزَّ عَزَّهُ روایت شده است که فرمود: "بهترین کلام، آن است که کم باشد و دلالت کند و خسته کننده نباشد."

[٤١٦] وَرَوَاهُ أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ الْبَصْرِيِّ يَنْقُلُهُ عَنْ رِجَالِهِ إِلَى سَلْمَانَ مِنْهُ السَلامُ أَنَّهُ كَانَ جَالِسًا وَ بَيْنَ يَدَيْهِ عَبْدَاهُ زَادَانُ وَ شَاذَانُ فَقَالَ لَهُمَا: "إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَرْقَى إِلَى السَّمَاءِ

[١] سوره یس،آیه ٨٢-٨٣

وَأُظْهِرُ غَيْبَةً، فَمَاذَا تَقُولَانِ لِمَنْ سَأَلَكُمَا عَنِّي؟" فَقَالَ زَادَانُ: أَقُولُ: إِنَّكَ فِي بَعْضِ أَسْفَارِكَ وَتَعُودُ بَعْدَ وَقْتٍ، وَقَالَ شَاذَانُ: بَلْ أُبْدِي لَهُمْ أَنَّكَ قَدْ مَلَلْتَ دُخُولَهُمْ عَلَيْكَ، وَإِنَّكَ قَدْ أَهَّلْتَنِي لَهُمْ فَأَكُونُ مَعَهُمْ كَذَلِكَ أُجْرِي أَمْرَهُمْ عَلَى بَدْوِكَ فِيهِمْ حَتَّى يَسْكُنُوا لِأَمْرِي وَيَرْضَوْا بِحُكْمِي وَعَدْلِي وَيَرْغَبُوا عَنْكَ وَيَتَنَاسَوْكَ، فَخَلَّفَهُمَا عَلَى مَا عَهِدَ إِلَيْهِمَا وَرَقِيَ بِهِ الْبِسَاطُ وَهُمَا يَنْظُرَانِ إِلَيْهِ حَتَّى تَفَتَّحَتْ لَهُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَدَخَلَ فِيهَا وَخَرَجَا إِلَى مَنْ سَأَلَهُمَا عَنْهُ بِمَا قَالَا لَهُ، فَثَبَتَ الْأَمْرُ لِشَاذَانَ وَكَانَ زَادَانُ عَوْنَهُ عَلَى ذَلِكَ وَلَمْ يَطْلُبُوا لِسَلْمَانَ خَبَرًا بَعْدَ ذَلِكَ.

وَلَهُ مِنْهُ السَّلَامُ مِنَ الدَلَائِلِ كَثِيرٌ، وَالْمُعْجِزُ الَّذِي رَوَاهُ الْجَمُّ الْغَفِيرُ، وَلَوْ ذَهَبْنَا إِلَى إِيرَادِ مَا رَوَيْنَاهُ وَنَقَلْنَاهُ مِنْ مُعْجِزَاتِ السَّادَةِ الْأَبْوَابِ لَاتَسَعَ فِيهِ الْخِطَابُ وَكَانَ بِذَاتِهِ كِتَاباً وَرُبَّمَا مَلَّهُ السَّامِعُونَ وَقَصُرَتْ أَفْهَامُهُمْ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَ الرَّاوُونَ عَنْ نَقْلِهِ وَكِتَابَتِهِ، وَقَدْ أَوْرَدْنَا مِنْ ذَلِكَ مَا ثَبَتَتْ بِهِ الدَلَالَةُ: وَوَضَحَتْ بِهِ الْحُجَّةُ لِأَهْلِ هَذِهِ الْمَقَالَةِ بِتَوْفِيقِ اللهِ وَمَعُونَتِهِ، وَنَعُودُ إِلَى تَتِمَّةِ شَرْحِ ظُهُورَاتِ سَلْمَانَ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ فِي الْمَطَالِعِ الْأَحَدَ عَشْرِيَّةِ وَمَا وَرَدَ مِنَ النَصِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْلَى عَزَّعِزُّهُ.

و ابوعلی محمد بن عبدالملک بصری آن را از مردانش تا سلمان مِنهُ السلام روایت کرده است که: سلمان نشسته بود و دوخادم او، زادان و شاذان، پیش رویش بودند، پس به آن دو گفت: "من می‌خواهم به آسمان بروم و غیبتی را آشکار کنم، پس شما در پاسخ کسی

که از من بپر سد، چه می گویید؟" زادان گفت: می گویم: "تو در بع ضی از سفرهایت هستی و بعد از مدتی باز خواهی گشت." و شاذان گفت: "بلکه من برای آنها آ شکار می‌کنم که تو از ورود آنها بر خودخسته گشته‌ای، و اینکه تو مرا برای آنها شایسته دانسته‌ای، پس من با آنها خواهم بود، همینطور کار آنها را بر ا ساس آ شکار شدن تو در میان آنها، جریان می‌دهم تا برای امر من آرام گیرند و به حکم و عدل من را ضی شوند و از تو روی گردانند و تو را به فراموشی سپارند."

پس سلمان آن دو را بر آنچه که به آنها عهد کرده بود، جانشین ساخت، وفرش یا مرکب او را بالا برد، در حالی که آن دو به او می‌نگریستند تا اینکه درهای آسمان برای او گشوده شد و وارد آن گشت. و آن دو نزد کسانی که از او سؤال می‌کردند، با آنچه به آنها گفته بود، خارج شدند. پس امر برای شاذان ثابت ماند، و زادان یاور او در این کار بود، و بعد از آن کسی خبری از سلمان نخواست.

و برای او مِنهُ السلام دلیل‌های فراوانی است، و معجزه که جمعیت انبوه آن را روایت کرده‌اند، و اگر ما به وارد کردن آنچه از معجزات سادات الأبواب که ما روایت و نقل کرده‌ایم، بپردازیم، کلام در آن به درازا می‌کشد و خود کتابی مستقل خواهد بود، و چه بسا شنوندگان از آن ملول شوند و فهم‌هایشان از شناخت آن کوتاه آید و راویان از نقل و کتابت آن عاجز گردند. و به تحقیق ما از این معجزات آن مقداری را که دلالت با آن

ثابت گشته و حجّت برای اهل این عقیده و فرقه با توفیق و یاری خدا واضح شده است، آوردیم. و باز می‌گردیم به ادامه شرح ظهورات سلمان إلیه التسلیم در مطالع یازده‌گانه و آنچه از نَصّ (تصریح) بر او از مولا عَزَّعِزُّهُ وارد شده است:

[٤١٧] فَمِنْ ذَلِكَ مَا حَدَّثَنِي بِهِ أَبُو نَصْرٍ مُحَمَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنِي مَوْلَايَ الشَّيْخُ الثِّقَةُ أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدٌ الْجِلِّيُّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ عَنِ السَّيِّدِ الْخُصِيبِيِّ نَضَّرَ اللهُ وَجْهَهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يُوسُفَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي سُكَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ قَالَ: سَمِعْتُ مَوْلَايَ الصَّادِقَ عَزَّعِزُّهُ يَقُولُ: "إِنَّ اللهَ جَعَلَ الْإِمَامَةَ بَعْدَ الرِّسَالَةِ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَفِي أَحَدَ عَشَرَ شَخْصاً مِنْ وَلَدِهِ وَجَعَلَهُمْ الْحُجَّةَ عَلَى أَهْلِ مُلْكِهِ وَالْقَوَّامُونَ بِأَمْرِهِ وَنَهْيِهِ وَمَعَادِنِ سِرِّهِ وَعِلْمِهِ وَدُعَاتِهِ: وَجَعَلَ لَهُمْ أَحَدَ عَشَرَ مَطْلِعاً بِعَدَدِ الْأَئِمَّةِ لِكُلِّ إِمَامٍ بَابٌ، فَمَنْ جَحَدَ بَابًا فَقَدْ جَحَدَ إِمَاماً، وَيَأْبَى اللهُ أَنْ يَقْبَلَ لِجَاحِدِ الْبَابِ صَرْفاً وَلَا عَدْلاً، فَيَظْهَرُ الْأَحَدَ عَشَرَ إِمَامًا وَيَغِيبُ الْبَابُ الْحَادِي عَشَرَ بِغَيْبَةِ الْإِمَامِ الثَّانِي عَشَرَ" فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ مَنْ الْإِمَامُ الْحَادِي عَشَرَ؟ فَقَالَ: "ابْنِيَ الْحَسَنُ مِنْ ابْنِي عَلِيٍّ مِنْ ابْنَيْ مُحَمَّدٍ مِنْ ابْنِي عَلِيٍّ مِنْ ابْنَيْ مُوسَى، وَبَابُهُ مُحَمَّدُ بْنُ نُصَيْرِ بْنِ بَكْرٍ النُّمَيْرِيُّ، يَكْثُرُ حُسَّادُهُ فِي عَصْرِهِ حَتَّى يُفَرِّقَهُمْ الْحَسَدُ عَنْهُ وَيَشُكُّوا فِيهِ، وَأُولَئِكَ مِنَّا بَرَاءٌ وَنَحْنُ مِنْهُمْ بَرَاءٌ، وَهُمْ الْخَاسِرُونَ".

وَقَدْ تَقَدَّمَ الْقَوْلُ فِيمَا شَرَحْنَاهُ بِأَنَّ الْمَعْنَى فِي سَطرِ النُّبُوَّةِ يَكُونُ صَامِتًا وَيَكُونُ الإِسْمُ نَاطِقًا يَدْعُو إِلَى الْمَعْنَى وَيُشِيرُ إِلَيْهِ، وَإِنَّ الْمَعْنَى يَكُونُ فِي سَطرِ الْإِمَامَةِ نَاطِقًا يَدْعُو بِذَاتِهِ إِلَى مَعْرِفَتِهِ وَيَكُونُ الْإِسْمُ صَامِتًا، فَاعْلَمْ ذَلِكَ.

ثُمَّ نَعُودُ إِلَى سِيَاقَةِ الْبَابِ فِي الْقُبَّةِ الْهَاشِمِيَّةِ، وَكَانَ الْبَابُ سَلْمَانَ مَعَ السَيِّدِ مُحَمَّدٍ عَزَّ عِزُّهُ وَهُوَ الْإِسْمُ الْمُعَظَّمُ وَالْبَيْتُ الْمُكَرَّمُ مَعَ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْإِلَهُ الْقَدِيمُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمِ فِي حَالِ صَمْتِهِ لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ فَلَمَّا غَابَ السَيِّدُ مُحَمَّدٌ ظَهَرَ بِالْبَابِ، وَكَانَ الْبَابُ ظَاهِراً بِسَلْمَانَ فَظَهَرَ بِسَفِينَةَ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَيْسُ بْنُ وَرْقَة الرِّيَاحِيِّ، وَنَحْنُ نَذْكُرُ شَرْحَ ظُهُورَاتِ الْإِسْمِ بِالْبَابِ بَعْدَ تَمَامِ هَذِهِ السِيَاقَةِ فِي فَصْلٍ مُفْرَدٍ إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى.

وَكَانَ سَفِينَةُ الْبَابُ لِلْمَوْلَى النَّاطِقِ الْأَنْزَعِ الْبَطِينِ إِلَهُ الْعَالَمِينَ وَلِإِسْمِهِ الصَّامِتِ مَوْلَانَا الْحَسَنِ الْأَوَّلُ الْبَيْتُ الْمُعَظَّمُ عَزَّ عِزُّهُ وَلَمَّا ظَهَرَ الْمَعْنَى النَّاطِقُ عَزَّتْ آلَاؤُهُ كَالْحَسَنِ فِي أَوَّلِ سَطْرِ الْإِمَامَةِ كَانَ الْإِسْمُ الْحُسَيْنُ وَابْنُهُ عَلِيّاً، وَالْبَابُ رَشِيدُ الْهَجَرِيُّ لِلْمَوْلَى الْحَسَنِ النَّاطِقِ، وَالصَّامِتُ هُوَ الْمَوْلَى الْحُسَيْنُ عَزَّ عِزُّهُ.

وَلَمَّا ظَهَرَ الْمَوْلَى النَّاطِقُ كَالْحُسَيْنِ كَانَ الصَّامِتُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ، وَهَاجَرَ إِلَيْهِ الْبَابُ أَبُو خَالِدٍ عَبْدُ اللهِ بْنُ غَالِبٍ الْكَابُلِيُّ مِنْ كَابُلَ شَاهٍ إِلَى الْمَدِينَةِ الَّتِي هِيَ طَيْبَةٌ، وَإِنَّمَا سُمِّيَتْ طَيْبَةٌ لِأَنَّهَا طَابَتْ بِرَسُولِ اللهِ عَزَّ عِزُّهُ.

پس از جمله نص‌ها و اشـارات اسـت، آنچه را که ابونصر ـ محمد برایم حدیث گفت، او گفت: مولایم شـیخ مورد اطمینان ابوالحسـین محمد الجَلّی خداوند روحش را پاک گرداند برایم از سید الخصیبی خداوند رویش را شاداب گرداند از احمد بن یوسف، از اسحاق بن محمد، از ابی سُکَینه، از محمد بن سِنان علیه السلام، از مُفَضَّل بن عُمر سلام بر او باد حدیث گفت که، گفت: از مولایم صـادق عَزَّعِزُّهُ شـنیدم که می‌فرمود: "به درسـتی که خداوند امامت را پس از رسـالت در امیرالمؤمنین و در یازده شـخص از فرزندانش قرار داد، و آنها را حجّت بر اهل مُلک خود و قیام کنندگان به امر و نهی خود و معدن های سِرّ و علم خود و داعیان خود قرار داد: و برای آنها یازده محل ظهور و طلوع به تعداد ائمه قرار داد، برای هر امامی یک باب اسـت، پس هرکس بابی را انکار کند، به تحقیق امامی را انکار کرده اسـت، و خداوند ابا دارد از اینکه از منکر باب،نافله یا توبه و فریضه یا فدیه را بپذیرد. **پس یازده امام ظاهر می شوند و باب یازدهم با غیبت امام دوازدهم غایب می‌شود."**

پس گفتم: ای مولای من، امام یازدهم کیست؟ فرمود: "پسرم حسن عسکری از پسرم علی، از پسرم محمد، از پسرم علی، از پسرم موسی کاظم، و باب او محمد بن نُصَیر بن بَکر النُّمَیری است. **حسودانش در عصر او زیاد می‌شوند تا جایی که حسادت، آنها را از**

او متفرق می‌سازد و در او شک می‌کنند، و آنان از ما بیزارند و ما از آنان بیزاریم، و ایشان زیانکاران هستند."

و به تحقیق، سخن درباره آنچه شرح دادیم، پیش از این گذشت که معنی در سطر نبوت، صامت است و اِسم ناطق است و به سوی "معنی" دعوت می‌کند و به او اشاره می‌نماید، و به درستی که معنی در سطر امامت، ناطق است و به ذات خود به سوی معرفت خود دعوت می‌کند و اِسم صامت است، پس این را بدان.

سپس باز می‌گردیم به دنباله بحث "باب" در قُبَّة ها شمیه، و باب، همان سلمان بود که همراه سید محمد عَزَّعِزُّهُ بود ومحمد همان اِسم بزرگ داشته شده وخانه گرامی بود که همراه مولای ما امیرالمؤمنین،خدای قدیم، والا و بزرگ درحال سکوت او بود، خدایی که از آنچه انجام می‌دهد سؤال نمی شود، درحالی که بقیه مورد سؤال قرار می‌گیرند.

پس هنگامی که سید محمد غایب شد، با باب ظاهر شد، و باب با سلمان ظاهر بود، پس با سَفینَه ابوعبدالرحمن قیس بن وَرْقَه الریاحی ظاهر شد، و ما شرح ظهورات "اِسم" را با "باب" پس از اتمام این دنباله، در فصلی جداگانه ذکر خواهیم کرد، ان شاء الله تعالی.

و سَفینَه، باب برای مولای ناطق، الأنزع البَطین إله العالمین و برای اسم صامت او مولای ما حسن اوّل، البیت المعظّم عَزَّعِزُّهُ بود. و هنگامی که معنی ناطق نعمت‌هایش عزیز باد مانند حسن در اول سطر امامت ظاهر شد، اِسم همان حسین و پسرش امام

سجاد بود، و باب همان ر شيد الهَجَری برای مولای ناطق، حسن، بود، و صامت همان مولای حسين عَزَّعِزُّهُ است.

و هنگامی که مولای ناطق مانند حسين ظاهر شد، صامت همان علی بن الحسين، سيد العابدين بود، و باب همان ابی خالد عبدالله بن غالب كابلی، از كابُل شاه، به سوی مدينه كه همان طيبَه ا ست، هجرت كرد، و آن را طيبه ناميدند زيرا به وجود ر سول خدا عَزَّعِزُّهُ پاک شد.

[۴۱۸] فَلَمَّا قَدِمَ عَلَى مَوْلَانَا وَقَفَ بِالْبَابِ، فَنَادَاهُ: "يَا كَنْكَرُ، أَدْخُلْ" فَلَمَّا دَخَلَ سَجَدَ، فَقَالَ لَهُ: "أَنْتَ الَّذِي كَلَّمْتَ أُمَّكَ وَأَنْتَ فِي بَطْنِهَا؟"

فَقَالَ: نَعَمْ، بِذَلِكَ أَخْبَرْتَنِي يَا مَوْلَايَ.

پس هنگامی كه بر مولای ما وارد شد، بر در ايستاد، پس مولا او را ندا داد: "ای كَنكَر (لقب او)، داخل شو." پس هنگامی كه داخل شد، سجده كرد، پس به او فرمود: "تو همان كسی هستی كه با مادرت در حالی كه در شكم او بودی، سخن گفتی؟"پس گفت: بله، ای مولای من، با اين واقعه مرا خبر دادی.

[۴۱۹] مَا رَوَاهُ سَيِّدُنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ الْخُصَيبِيُّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ فِي خَبَرٍ اِخْتَصَرْنَا مِنْهُ هَذَا الْفَصْلَ كَيْ لَا تَنْقَطِعَ السِّيَاقَةُ قَالَ: لَمَّا دَخَلَ أَبُو خَالِدٍ مِنْهُ السَّلامُ عَلَى مَوْلَانَا سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَزَّعِزُّهُ قَالَ لَهُ: "مَرْحَباً يَا كَنْكَرُ()" فَخَرَّ سَاجِداً شُكْرًا للهِ تَعَالَى وَقَالَ: الْحَمْدُ للهِ الَّذِي لَمْ

يُمِتْنِي حَتَّى عَرَفْتُ إِمَامِي، فَقَالَ لَهُ مَوْلَانَا عَزَّ عِزُّهُ: "وَكَيْفَ عَرَفْتَ إِمَامَكَ يَا أَبَا خَالِدٍ؟" فَقَالَ: يَا مَوْلَايَ، لِأَنَّكَ دَعَوْتَنِي بِالْإِسْمِ الَّذِي سَمَّتْنِي أُمِّي بِهِ وَمَا سَمِعَهُ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ، فَقَالَ لَهُ مَوْلَانَا: "وَمَا مَعْنَى كَنكَرُ؟" فَقَالَ لَهُ: يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، فَقَالَ لَهُ مَوْلَانَا: "كُنْتَ ثَقِيلًا فِي بَطْنِهَا وَأَنْتَ حَمْلٌ فَكَانَتْ تَقُولُ بِلُغَةِ كَابُلَ: يَا كَنكَرُ تُرِيدُ بِذَلِكَ يَا ثَقِيلَ الْحَمْلِ" وَالْخَبَرُ بِطُولِهِ.

وَكَانَ عَبْدُ اللهِ بْنُ غَالِبٍ الْبَابَ لِلْمَوْلَى الْحُسَيْنِ النَّاطِقِ، وَالْبَيْتُ الصَّامِتُ هُوَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ وَلَمَّا ظَهَرَ الْمَوْلَى النَّاطِقُ كَعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ كَانَ يَحْيَى بْنُ مَعْمَرِ بْنِ أُمِّ الطَّوِيلِ الثُّمَالِيِّ الْبَابُ لِلْمَوْلَى عَلِيٍّ النَّاطِقِ وَلِمَوْلَانَا مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ الصَّامِتِ وَهُوَ الْبَيْتُ عَزَّ عِزُّهُ.

وَلَمَّا ظَهَرَ الْمَوْلَى النَّاطِقُ عَزَّ ذِكْرُهُ كَمُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ كَانَ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ وَهُوَ أَبُو مُحَمَّدٍ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ الْبَابُ لِلْمَوْلَى النَّاطِقِ مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ وَلِمَوْلَانَا الصَامِتِ جَعْفَرٍ الصَّادِقِ وَهُوَ الْبَيْتُ الْمُعَظَّمُ عَزَّ عِزُّهُ.

وَلَمَّا ظَهَرَ الْمَوْلَى النَّاطِقُ عَزَّ عِزُّهُ كَجَعْفَرٍ الصَّادِقِ كَانَ الْبَابُ أَبَا الطَّيِّبَاتِ مُحَمَّدُ بْنُ اسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زَيْنَبَ الْكَاهِلِيَّ الْبَزَّازِ لِلْمَوْلَى النَّاطِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ وَلِمَوْلَانَا مُوسَى الصَّامِتِ وَهُوَ الْبَيْتُ الْمُعَظَّمُ عَزَّ عِزُّهُ.

وَلَمَّا ظَهَرَ الْمَوْلَى النَّاطِقُ عَزَّ عِزُّهُ كَمُوسَى الْكَاظِمِ كَانَ الْبَابُ أَبَا الزَّاكِيَاتِ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ الْجُعْفِيِّ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ لِلْمَوْلَى النَّاطِقِ مُوسَى وَلِمَوْلَانَا الصَّامِتِ عَلِيٍّ الرِّضَا وَهُوَ الْبَيْتُ الْمُعَظَّمُ

عَزَّعِزُّهُ وَلَمَّا ظَهَرَ مَوْلَانَا النَّاطِقُ عَزَّعِزُّهُ كَعَلِيِّ بْنِ مُوسَى كَانَ الْبَابُ أَبَا السَّهْلِ مُحَمَّدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ الْجُعْفِيَّ لِلْمَوْلَى النَّاطِقِ عَلِيٍّ الرِّضَا وَلِمَوْلَانَا الصَّامِتِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَهُوَ الْبَيْتُ الْمُعَظَّمُ وَلَمَّا ظَهَرَ الْمَوْلَى النَّاطِقُ عَزَّعِزُّهُ كَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ كَانَ الْبَابُ أَبَا التَّحِيَّاتِ عُمَرِ بْنَ الْفُرَاتِ لِلْمَوْلَى النَّاطِقِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَلِمَوْلَانَا الصَّامِتِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْبَيْتُ الْمُعَظَّمُ عَزَّعِزُّهُ.

وَلَمَّا ظَهَرَ الْمَوْلَى النَّاطِقُ كَعَلِيٍّ الْعَاشِرِ تَعَالَى رَبُّنَا الْعَلِيُّ الْقَادِرُ كَانَ الْبَابُ سَيِّدَنَا أَبَا شُعَيْبٍ مُحَمَّدَ بْنَ نُصَيْرِ بْنِ بَكْرٍ الْعَبْدِيَّ النُّمَيْرِيَّ، وَإِنَّمَا كَنَّاهُ الْمَوْلَى عَزَّعِزُّهُ أَبَا شُعَيْبٍ لِأَنَّ الْبَابَ هُوَ شُعْبَةٌ مِنَ الْبَيْتِ.

وَأَغْرَبُ مِنْ هَذَا مَا رَوَاهُ السَّيِّدُ شَيْخُنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الْخَصِيبِيِّ نَوَّرَ اللهُ لَطِيفَهُ: إِنَّمَا كُنِّيَ أَبَا شُعَيْبٍ لِأَنَّهُ تَشَعَّبَتْ فِيهِ مَعَانِي الْإِسْمِ وَالْبَابِ مِنْ أَوَّلِ مَقَامٍ إِلَى آخِرِهِ، وَذَلِكَ أَنَّهُ هَاجَرَ مِنَ الْبَصْرَةِ إِلَى بَغْدَادَ إِلَى حَضْرَةِ مَوْلَانَا أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ جَلَّ ثَنَاؤُهُ مِنْ قَبْلِ غَيْبَتِهِ بِثَلَاثَةِ أَشْهُرٍ، تَعَالَى مَنْ لَا يَغِيبُ.

وَسَنُورِدُ خَبَرَ هِجْرَتِهِ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ مِنْ هَذَا بَعْدَ إِنْقِضَاءِ ذِكْرِ أَخْبَارِهِ بِعَوْنِ اللهِ وَتَوْفِيقِهُ وَكَانَ هُوَ الْبَابُ لِمَوْلَانَا عَلِيٍّ النَّاطِقِ وَلِمَوْلَانَا الْحَسَنِ الصَّامِتِ وَهُوَ الْبَيْتُ الْمُعَظَّمُ.

ثُمَّ ظَهَرَ الْمَوْلَى النَّاطِقُ كَالْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ الْآخَرِ، وَالصَّامِتِ مُحَمَّدٌ الْحُجَّةُ، فَكَانَ الْمَعْنَى الْحَادِي عَشَرَ الْحَسَنَ صَاحِبَ الْعَسْكَرِ وَكَانَ حِجَابُهُ مُحَمَّدُ الْحُجَّةُ، وَالْبَابُ جُزْءٌ مِنْهُ وَهُوَ

أَبُو شُعَيْبٍ لِأَنَّهُ مِنَ الْبَيْتُ الْمُعَظَّمِ وَخَدَمَ فِي مَطْلَعَيْنِ لِلْمَوْلَيَيْنِ الْعَسْكَرِيَّيْنِ كَمَا خَدَمَ سَفِينَةٌ عَلَى عَهْدِ الرَّسُولِ ﷺ وَلِمَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَكَانَ السَّيِّدُ أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ نُصَيْرٍ خَادِمَاً لِمَوْلَانَا الْحَسَنِ ﷺ وَهُوَ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَهُوَ الْقَائِمُ الْمُؤَمَّلُ مُحَمَّدُ الْحُجَّةِ، وَأَبُو شُعَيْبٍ أَحَدُ أَشْخَاصِ الْإِسْمِ، وَعَادَ الْبَابُ نُورَانِيَاً خَفِيَّاً عِنْدَمَا مَازَجَهُ الْحِجَابُ مُحَمَّدٌ وَغَابَ بِغَيْبَتِهِ عَزَّ مَنْ لَا يَغِيبُ، وَكَانَ فِي بَدْءِ الْقُبَّةِ الْآدَمِيَّةِ الْمَعْنَى الْقَدِيمُ هَابِيلُ تَعَالَى اللهُ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ وَالْإِسْمُ آدَمُ ﷺ وَالْبَابُ نُورَانِيَاً خَفِيَّاً، وَغَابَ الْمَعْنَى الْحَسَنُ كَمَا غَابَ وَهُوَ هَابِيلُ وَبَقِيَ أَبُو شُعَيْبٍ الْمِيمُ لَمَّا مَازَجَهُ مُحَمَّدٌ الْحُجَّةَ كَمَا كَانَ آدَمُ ﷺ فِي بَدْءِ الظُّهُورِ فَاعْلَمْ ذَلِكَ.

وَقَدْ ذَكَرْنَا فِيمَا تَقَدَّمَ مِنْ دَلَائِلِ الْبَابِ وَهِجْرَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَشَرَحْنَا هِجْرَةَ سَيِّدِنَا سَلْمَانَ مِنْ بِلَادِ فَارِسَ إِلَى أَرْضِ الْحِجَازِ، وَكَذَلِكَ هِجْرَةَ سَيِّدِنَا أَبِي خَالِدٍ عَبْدِ اللهِ بْنِ غَالِبٍ الْكَابُلِيِّ مِنْ كَابُلْ شَاهٍ إِلَى الْمَدِينَةِ.

وَقَدْ بَقِيَ ذِكْرُ سَيِّدِنَا أَبِي شُعَيْبٍ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ وَهِجْرَتُهُ مِنَ الْبَصْرَةِ إِلَى بَغْدَادَ، وَنَحْنُ نَشْرَحُ مَا عَلِمْنَاهُ مِنْ ذَلِكَ بِتَوْفِيقِ اللهِ.

آنچه را که سید ما ابوعبدالله الخصیبی خداوند مقامش را شرافت بخشد در خبری روایت کرده که ما این فصل را از آن کوتاه کردیم تا دنباله قطع نشود، گفت: هنگامی که ابی خالد مِنهُ السلام بر مولای ما سید العابدین ﷺ وارد شد، به او گفت: "خوش

آمدی ای کَنکَر!" پس ابی خالد از روی شکرگزاری برای خداوند تعالی به سجده افتاد و گفت: "حمد و سپاس خدایی را که مرا نمیراند تا امامم را شناختم." پس مولای ما ﷺ به او گفت: "چگونه امام خود را شناختی ای ابی خالد؟" گفت: ای مولای من، به دلیل اینکه مرا به همان اسمی خواندی که مادرم مرا با آن نام نهاده بود و کسی از مردم آن را نشنیده بود. پس مولای ما به او گفت: "و معنی کَنکَر چیست؟" گفت: ای مولای من، تو به آن داناتری از من. پس مولای ما به او فرمود: "تو در شکم مادرت سنگین بودی در حالی که بار بودی، پس او به زبان کابُل می‌گفت: یا کَنکَرُ، و با آن قصدش این بود: ای حَمل سنگین." و روایت به طول کامل است.

و عبدالله بن غالب، باب برای مولای ناطق حسین، و خانه خاموش علی بن الحسین زین العابدین بود. و هنگامی که مولای ناطق مانند علی بن الحسین ظاهر شد، یحیی بن مُعَمَّر بن اُمّ الطویل الثمالی، باب برای مولای ناطق سجاد و برای مولای صامت ما محمد باقر که او البیت ﷺ است بود.

و هنگامی که مولای ناطق یادش عزیز باد مانند محمد باقر ظاهر شد، جابر بن یزید الجُعفی که همان ابومحمد إلیه التسلیم ا ست، باب برای مولای ناطق، محمد باقر، و برای مولای صامت ما، جعفر صادق که او بیت المعظم ﷺ است بود.

و هنگامی که مولای ناطق ﷻ مانند جعفر صادق ظاهر شد، باب همان ابوالطیّبات محمد بن اسماعیل بن ابی زینب الکاهلی البزّاز برای مولای ناطق جعفر بن محمد الصادق و برای مولای صامت ما موسی کاظم که او بیت المعظم ﷻ است بود.

و هنگامی که مولای ناطق ﷻ مانند موسی کاظم ظاهر شد، باب همان ابوالزاکیّات، مفضّل بن عمر الجُعفی إلیه التسلیم برای مولای ناطق موسی و برای مولای صامت ما علی الرضا که او البیت المعظم ﷻ است بود. و هنگامی که مولای ناطق ﷻ مانند علی بن موسی الرضا ظاهر شد، باب همان ابوالسهل محمد بن المفضّل بن عمر الجُعفی برای مولای ناطق علی الرضا و برای مولای صامت ما امام جواد که او البیت المعظم است بود. و هنگامی که مولای ناطق ﷻ مانند جواد ظاهر شد، باب همان ابوالتحیات عمر بن الفُرات برای مولای ناطق محمد بن علی و برای مولای صامت ما هادی که او البیت المعظم ﷻ است بود.

و هنگامی که مولای ناطق مانند علی دهم پروردگار والا و توانای ما متعالی است ظاهر شد، باب همان سیدمان ابو شعیب محمد بن نُصَیر بن بَکر العَبدی النمیری بود، و مولا ﷻ او را ابوشعیب لقب داد، زیرا باب، شاخه و بخشی از بیت (خانه) است.

و عجیب‌تر از این، چیزی است که سید شیخ ما ابوعبدالله الحسین بن حمدان الخصیبی خداوند لطافت او را روشن گرداند روایت کرده که: ابن نصیر را ابوشعیب کنیه دادند،

زیرا معانی الإ سم و الباب از اول مقام تا آخر آن در اومنشعب و متفرق شده ا ست، و این به دلیل آن ا ست که او از بصره به بغداد به حَضرَت مولای ما ابی جعفر دوم، امام جواد ستایشش بزرگ باد سه ماه قبل از غیبت او هجرت کرد.متعالی ا ست کسی که غایب نمی‌شود.

و خبر هجرت او را در موضعی دیگر از این کتاب، پس از پایان ذکر اخبارش به یاری و توفیق خداوند وارد خواهیم کرد، و او باب برای مولای ناطق ما هادی و برای مولای صامت ما حسن عسکری که او البیت المعظم است بود.

سپس مولای ناطق مانند حسن عسکری امام یازدهم ظاهر شد، و صامت همان محمد الحجّة امام دوازدهم است، پس معنای یازدهم همان حسن، صاحب العسکر بود و حجاب او محمد الحجّة بود، و باب، جزئی از او بود و او ابوشعیب بود، زیرا او از البیت المعظم است، و او دردو محل ظهور برای دو مولای عسکری یعنی هادی و حسن عسکری خدمت کرد، همانگونه که سفینه در عهد رسول عَزَّعَزُّهُ و برای مولای ما امیرالمؤمنین عَزَّعَزُّهُ خدمت کرد، و سید ابوالقا سم محمد بن نُصَیر خادم برای مولای ما حسن عَزَّعَزُّهُ بود و حسن پیش روی او بود، و ابن نصیر همان برپا دارنده مورد امید محمد الحجّة ا ست، و ابو شعیب یکی از ا شخاص الإ سم ا ست، و باب به صورت نورانی و مخفی بازگشت، هنگامی که محمد با او درآمیخت و با غیبت او غایب شد. عزیز ا ست

کســی که غایب نمی‌شــود، و در آغاز دوره آدم، المعنی القدیم همان هابیل متعالی باد خداوند والا و بزرگ و الإســم همان آدم عَزَّعِزُّهُ بود، و باب به صــورت نورانی و مخفی بود، و معنی حسن عسکری غایب شد، همانگونه که هابیل غایب شد، و ابو شعیب که همان محمد اســت، باقی ماند، هنگامی که محمد الحجّة با او درآمیخت، همانگونه که آدم عَزَّعِزُّهُ در آغاز ظهور بود، پس این را بدان.

و به تحقیق در گذشــته از دلائل باب و هجرت او علیه الســلام ذکر کردیم و هجرت ســیدمان ســلمان را از بلاد فارس به سرزمین حجاز شرح دادیم، و همچنین هجرت ســیدمان ابی خالد عبدالله بن غالب کابلی را از کابُل شــاه به مدینه. و ذکر ســیدمان ابو شعیب إلیه التسلیم و هجرت او از بصره به بغداد باقی مانده است، و ما آنچه را که از آن دانسته‌ایم، به توفیق خداوند شرح خواهیم داد.

[۴۲۰] وَهُوَ مَا حَدَّثَنِي بِهِ مَوْلَايَ أَبُو الْفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَـنِ الْبَغْدَادِيُّ بِإِسْـنَادِهِ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ عَنْ رِجَالِهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ عَنْ يَتِيمِ دِينِ اللهِ فَادَوَيْهِ الْكُرْدِيِّ عَلَيْهِ السَلَامُ قَالَ: أَنْفَذَنِي سَيِّدُنَا أَبُو السَّهْلِ عُمَرُ بْنُ الْفُرَاتِ مِنْهُ السَلامُ فِي بَعْضِ حَوَائِجِهِ وَمُهِمَّاتِهِ إِلَى الْبَصْـــرَةِ، فَانْحَدَرْتُ وَدَخَلْتُ إِلَيْهَا وَقَضِيْتُ حَوَائِجَهُ وَ صَعِدْتُ سَفِينَةً أُرِيدُ بَغْدَادَ مَعَ عِدَّةِ سُفُنٍ، فَلَمَّا صِرْنَا بِوَاسِـطٍ قَدِمَتْ السَّـفِينَةُ إِلَى الشَـطِّ وَنُصِـبَ الكوار لِيَعْبُرَ عَلَيْهِ النَّاسُ، فَخَرَجَ الرُكَّابُ لِقَضَاءِ حَوَائِجِهِمْ وَجَلَستُ مُقَابِلَ السَّفِينَةِ الَّتِي كُنْتُ فِيهَا، إِذْ نَظَرْتُ إِلَى شَابٍّ

حَسَنِ الثِّيَابِ طَيِّبِ الرَّائِحَةِ لَمْ أَرَ أَكْمَلَ مِنْهُ صُورَةً وَلَا أَحْسَنَ هَيْئَةً وَجَمَالاً، وَإِذَا بِغُلَامٍ قَدْ صَعِدَ وَمَعَهُ زَيٌّ فَبَسَطَهُ وَوَضَعَ عَلَيْهِ كُرْسِيّاً وَمُخَاداً بِالْقُرْبِ مِنِّي، فَجَلَسَ عَلَيْهِ مُقَابِلَ السَّفِينَةِ الَّتِي كَانَ فِيهَا، فَسَمِعَنِي وَأَنَا أَقُولُ لِغُلَامٍ كَانَ مَعِي: وَحَقُّ سَيِّدِي مَا كَانَ كَذَا وَكَذَا فَقَالَ الرَّجُلُ الشَّابُّ الْجَالِسُ عَلَى الْبِسَاطِ: "يَا فَتى مَنْ سَيِّدُكَ؟" فَقُلْتُ: كَاتِبٌ مِنْ أَهْلِ بَغْدَادَ يُعْرَفُ بِعُمَرِ بْنِ الْفُرَاتِ فَنَظَرَ إِلَيَّ وَقَالَ: "أَنْتَ فَادَوَيهِ الْكُرْدِيُّ؟" فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا سِيدِي.

فَقَالَ: "أَدْنُ مِنِّي" فَدَنَوْتُ مِنْهُ، فَصَافَحَنِي وَعَانَقَنِي وَضَحِكَ إِلَيَّ وَسَأَلَنِي عَنْ أَخْبَارِ سَيِّدِي وَمَنْ يَلُوذُ بِهِ حَتَّى كَأَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الدَّارِ، فَشَرَحْتُ لَهُ ذَلِكَ فَقَالَ: "أَلْزَمْنِي يَا فَادْوَيْهُ" وَكُلَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَهُ مَنْ هُوَ تَمْنَعُنِي الْهَيْبَةُ عَنْ ذَلِكَ، وَكُنْتُ جَائِعًا، فَعَلِمَ مَا فِي نَفْسِي وَقَالَ: "يَا غُلَامُ، هَاتِ السَّفْرَةَ" فَجَاءَ بِهَا فَأَكَلْتُ، وَوَثَبَ لِبَعْضِ حَوَائِجِهِ، فَقُلْتُ لِبَعْضِ غِلْمَانِهِ: بِمَنْ يُعْرَفُ سَيِّدَكَ؟ فَقَالَ: هُوَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ نُصَيْرٍ النُّمَيْرِيُّ مِنْهُ السَلامُ أَتَى مُهَاجِراً إِلَى مَوْلَانَا أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَزَّ عِزُّهُ وَكَانَ ذَلِكَ سَنَةَ عِشْرِينَ وَمِائَتَيْنِ، وَمَا كُنْتُ أَعْرِفُهُ إِلَّا بِأَبِي جَعْفَرٍ النُّمَيْرِيِّ، إِلَى أَنْ وَصَلَ وَدَخَلَ عَلَى مَوْلَانَا أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا، فَحَيَّاهُ وَكَنَّاهُ بِأَبِي شُعَيْبٍ.

وَأُصْعِدَ الْكَوارَ، فَجَلَسْتُ مَعَهُ فِي السَّفِينَةِ، فَرَأَيْتُ مِنْ فَضْلِهِ مَا غَمَرَنِي وَمِنْ عِلْمِهِ مَا بَهَرَنِي وَلَمْ أَزَلْ مَعَهُ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ إِلَى أَنْ دَخَلْنَا بَغْدَادَ، فَلَمَّا حَازَيْنَا الْمَشْرَعَةَ قَالَ: "يَا فَادَوَيْهُ، هَذَا

مَوْضِعُكَ الَّذِي تَصْعَدُ فِيهِ فَاسْتَخِرْ اللهَّ وَأَقْرِئْ سَيِّدِي مِنِّي السَّلَامَ" فَقُلْتُ: بَلْ تَصْعَدُ يَا سِيدِي مَعِي فَتَنْزِلُ عِنْدَ سَيّدِي فَإِنَّهُ مُشْتَاقٌ إِلَيْكَ وَمُحِبٌّ لَكَ وَلِلْقَائِكَ.

فَقَالَ: "إِذَنْ فِي غَدٍ إِنْ شَاءَ اللهُّ" فَصَعِدْتُ وَأَتَيْتُ إِلَى سَيِّدِي فَسَأَلَنِي عَنْ أَخْبَارِي وَأُمُورِي فِيمَا قَضَيْتُ، فَشَرَحْتُ لَهُ ذَلِكَ إِلَى أَنْ أَتَيْتُ إِلَيْهِ، ثُمَّ حَدَّثْتُهُ بِحَدِيثِ سَيِّدِي أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ النُّمَيْرِيِّ مِنْهُ السَلامُ فَنَظَرَ إِلَى مُبْتَسِمًا وَأَقْبَلَ يَسْتَعِيدُنِي الْحَدِيثَ وَقَالَ: "يَا فَادَوَيْهُ، بَلَغْتَ دَرَجَةً لَمْ تَكُنْ بَلَغْتَهَا أعْلَمْ أَنَّ هَذِهِ الصِّفَةَ الَّتِي وَصَفَهَا بَعْضُ حُجَجِ اللهَّ الْمُقِيمَةِ وَأَعْلَامُهُ الْقَائِمَةُ، أجْلِسْ فَقَدْ وَجَبَ لَكَ الْجُلُوسُ" وَمَا كُنْتُ جَلَسْتُ بِحَضْرَتِهِ سَاعَةً قَطُّ، فَامْتَنَعْتُ مِنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: "وَحَقِّ مَنْ هُوَ مَوْلَايَ لِتَجْلِسَ، فَقَدْ وَجَبَ لَكَ الْجُلُوسُ" فَجَلَسْتُ يَوْمَئِذٍ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَأَقْبَلَ يَسْتَعِيدُنِي الْحَدِيثَ وَأَنَا أَوْرِدُهُ عَلَيْهِ وَهُوَ يَبْتَسِمُ، ثُمَّ نَهَضْتُ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ بَاكَرْتُهُ وَإِذَا بِسَيِّدِي أَبِي جَعْفَرٍ النُّمَيْرِيِّ مِنْهُ السَلامُ عَلَى الْبَابِ فَقَالَ: "يَا فَادَوَيْهُ، أَتُعَرِّفُ سَيِّدِي أَنَّنِي عَلَى الْبَابِ؟" فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَكَانَ سَيّدِي عِنْدَهُ الْحَسَنُ وَوَهَبُ ابْنَا قَارَانَ وَخَالِدَ بْنَ أَبِي الْأَشْعَثِ وَنَصْرَ بْنَ سَلَامٍ وَمُكْرَمُ بْنُ عُمَرَ الْكَنَّاسِيُّ عَلَيْهِمُ السَلَامُ وَبَنُو قَوطَمَاهْ وَبَنُو دَائِقٍ، وَهُوَ يَذْكُرُ لَهُمْ سَيّدِي أَبَا جَعْفَرٍ وَأَمْرَهُ فَقُلْتُ: يَا سِيدِي، إِنَّ الرَّجُلَ عَلَى الْبَابِ.

فَقَالَ: "قُلْ لَهُ يَدْخُلُ" فَلَمَّا وَقَعَتْ عَيْنُهُ عَلَيْهِ وَثَبَ إِلَيْهِ وَعَانَقَهُ وَأَجْلَسَهُ إِلَى جَانِبِهِ وَقَبَّلَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَقَالَ: "تَاللهِ إِنَّكَ الْإِرَادَةُ التَامَّةُ" قَالَهَا ثَلَاثاً فَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ قَارَانَ: يَا سِيدِي، مَا أَرَدْتَ بِقَوْلِكَ الْإِرَادَةَ التَّامَّةَ؟

فَقَالَ: حَدَّثَنِي سَيِّدِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِيهِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ الْجُعْفِيِّ مِنْهُمَا السَلَامُ قَالَ: أَنْشَدَ رَجُلٌ بِحَضْرَةِ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَزَّعَزُّهُ قَوْلَ الشَّاعِرِ جَرِيرٍ:

فَغُضَّ الطَّرْفَ إِنَّكَ مِنْ نُمَيْرٍ فَلَا كَعْبًا بَلَغْتَ وَلَا كِلَابًا

وَلَوْ وُضِعَتْ قُلُوبُ بَنِي نُمَيْرٍ عَلَى زُبُرِ الْحَدِيدِ إِذَنْ لَذَابًا

فَقَالَ لَهُ الصَّادِقُ عَزَّعَزُّهُ: "مَهْ، فَضَّ اللهُ فَاكَ إِنَّ للهِ الْإِرَادَةَ التَّامَّةَ فِي نَمِيرٌ وَإِنَّهُ يُظْهِرُهَا وَلَوْ بَعْدَ حِينٍ وَهَذِهِ وَاللهِ الْإِرَادَةُ التَّامَّةُ لَا مَحَالَةَ" فَوَثَبَ سَائِرُ مَنْ كَانَ بِحَضْرَتِهِ وَقَبَّلَ يَدَ سَيِّدِي أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ وَرِجْلَيْهِ وَكُنَّا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ جُلُوسًا عِنْدَهُ وَرَكِبْنَا إِلَى دَارِ مَوْلَانَا أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَزَّعَزُّهُ جَلَّ مَنْ لَا يَحْوِيهِ مَكَانٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ عَادَةٌ بِالرُّكُوبِ فَوَجَدْنَا قَدْ سَبَقْنَا مَنْ كَانَ عِنْدَ سَيِّدِي أَبِي السَّهْلِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَدَخَلَ سَيِّدَانَا وَدَخَلَ الْجَمَاعَةَ وَأَنَا فِي جُمْلَتِهِمْ فَلَمَّا صِرْنَا بِحَضْرَةِ مَوْلَانَا، نَظَرَ إِلَى سَيِّدِي أَبِي جَعْفَرٍ فَقَالَ عَزَّعَزُّهُ: "يَا آلَ نُمَيْرٍ يَا آلَ نَمْير تَمَّتْ الْإِرَادَةُ فِي أَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ، يَا أَبَا شُعَيْبٍ أَنْتَ شُعَيْبُهَا الْأَوَّلُ وَأَنْتَ شُعَيْبُهَا الثَّانِي، وَأَنْتَ سَلْمَانُهَا الْأَوَّلُ وَأَنْتَ سَلْمَانُهَا الثَّانِي".

فَقَالَ لَهُ الحُسَــنُ بْنُ قَارَانَ: يَا مَوْلَايَ، أَمَّا الْإِرَادَةُ فَقَدْ عَلِمْنَاهَا مِنْ أَبِي التَّحِيَّاتِ، فَمَا أَرَدْتُ بِقَوْلِكَ وَهُوَ الحُقُّ: "سَلْمَانُهَا الْأَوَّلُ وَ سَلْمَانُهَا الثَّانِي؟" فَقَالَ لَهُ مَوْلَانَا عَزَّعَزُّهُ: "إِنَّ سَلْمَانَ وَإِنْ كَانَ شَاهِدَ الْأُمَمِ السَّالِفَةِ وَالدُّهُورَ الْغَابِرَةَ، فَإِنَّهُ قَدْ شَاهَدَ فِي الْقُبَّةِ الْهَاشِمِيَّةِ أَرْبَعَةٌ مِنْ الْأَئِمَّةِ أَوَّلُهُمْ سَيِّدُهُمْ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ وَالشَّخْصُ الخَفِيُّ وَهُوَ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُذَّةِ بِالْقُذَّةِ" فَقَالَ لَهُ مُكْرَمُ بْنُ عُمَرَ الْكَنَّاسِيُّ: وَقَدْ شَــاهَدَ سَـلْمَانُ مُحَمَّداً أَيْضــاً؟ فَقَالَ عَزَّعَزُّهُ: "أَنَا قُلْتُ لَكُمْ فِي سَـطْرِ الْإِمَامَةِ وَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ فِي سَـطْرِ الرِّسَالَةِ" ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى كَتِفِ سَيِّدِي أَبِي التَّحِيَّاتِ عُمْرِ بْنِ الْفُرَاتِ وَقَالَ: "هَذَا يَقُومُ فِيكُمْ مَقَامَ مُحَمَّدٍ الَّذِي شَاهَدَهُ سَلْمَانُ وَقَدْ شَاهَدَهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ نُصَيْرٍ".

ثُمَّ لَبِثْنَا يَوْمَنَا عِنْدَ مَوْلَانَا أَبِي جَعْفَرٍ عَزَّعَزُّهُ وَسَــيِّدِي بِالْقُرْبِ مِنْهُ يُحَاوِرُهُمَا وَيُخَاطِبُهُمَا ثُمَّ انْصَـرَفَ فِي آخِرِ النَّهَارِ إِلَى دَارِ سَيِّدِي أَبِي التَّحِيَّاتِ وَمَكَثَ أَبُو جَعْفَرٍ النُّمَيْرِيُّ عِنْدَ سَيِّدِي ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ، وَأَظْهَرَ مَوْلَانَا الْغَيْبَةَ فِي سَنَةِ عِشْـرِينَ وَمِائَتَيْنِ.

وَوَرَّدَ مَوْلَانَا الْعَسْــكَرِيُّ عَلِينَا ابْنَهُ مُحَمَّدٍ عَزَّعَزُّهُ وَهُوَ ابْنُ سَــبْعِ سِــنِينَ عَلَى مَا يَرَاهُ النَّاسُ وَيُشَــاهِدُونَهُ بِأَعْيُنِهِمِ الْمُغْشِــيَةِ وَيَظُنُّونَ بِعُقُولِهِمْ الْعَمِيَّةِ وَصَــعِدَ إِلَى سِرِّ مَنْ رَأَى وَصَــعِدَ سَيِّدِي أَبُو شُعَيْبٍ مَعَهُ، فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ سِتَّةِ أَشْهُرٍ مِنْ نَطَقَ مَوْلَانَا عَلِيَ الْعَاشِرِ عَزَّعَزُّهُ أَظْهَرَ سَيِّدِي أَبُو التَّحِيَّاتِ الْغَيْبَةَ، فَضَاقَتْ عَلَيَّ الدُّنْيَا، فَلَمْ أَجِدْ لِزَوَالِ مَا عِنْدِي غَيْرُ سَيِّدِي أَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ فَصَعِدْتُ إِلَيْهِ وَلَزِمْتُهُ، فَكَانَ مُحْسِناً إِلَى وَرَفِيقًا بِي مِنْهُ السَّلَامُ.

و آن همان است که مولایم ابوالفتح محمد بن الحسن البغدادی با اسنادش خداوند روحش را پاک گرداند از مردانش رضی الله عنهم از یتیم دین الله فادوَیْه الکُردی علیه السلام برایم حدیث گفت که: سید ما ابوالسهل عمر بن الفُرات مِنهُ السلام مرا برای برخی از حوائج و امور مهمش به بصره فرستاد. پس به آنجا فرود آمدم و داخل آن شدم و حوائجش را برآورده کردم و با چند کشتی، سوار کشتی شدم و قصد بغداد کردم. پس هنگامی که به واسط رسیدیم، کشتی به ساحل آمد و پل یا تختهای چوبی که برای پیاده شدن استفاده می‌شد نصب شد تا مردم از روی آن عبور کنند. پس مسافران برای برآوردن حوائجشان خارج شدند و من مقابل کشتی‌ای که در آن بودم، نشستم. ناگهان به جوانی نیکو لباس و خوش‌بو نگریستم که صورتی کامل‌تر و هیئت و جمالی نیکوتر از او ندیده بودم، و ناگهان دیدم غلامی بالا آمد و پارچه‌ای با خود داشت، پس آن را پهن کرد و کرسی و بالشی نزدیک من بر آن نهاد. پس آن جوان بر آن نشست، مقابل کشتی‌ای که در آن بودم. پس صدای مرا شنید در حالی که به غلامی که با من بود می‌گفتم: "به حق سیدم، چنین و چنان نبود." پس آن مرد جوان نشسته بر بساط گفت: "ای جوان، سید تو کیست؟" گفتم: کاتبی از اهل بغداد که به عمر بن فُرات شناخته می‌شود. پس به من نگریست و گفت: "تو فادَوَیه کُردی هستی؟" گفتم: بله ای سیدم.

گفت: "نزدیک من بیا." پس به او نزدیک شــدم. پس با من دســت داد و مرا در آغوش گرفت و به رویم خندید و از اخبار سیدم و کسانی که به او پناه می‌برند، سؤال کرد تا جایی که گویا او از اهل خانه اســت. پس من آن را برایش شرح دادم. پس گفت: "از من جدا مشو ای فادوَیه!" و هر وقت می‌خواستم از او بپرسم که کیست، هیبتش مرا از آن بازمی‌داشت، و گرسنه بودم، پس آنچه در نفس من بود دانست و گفت: "ای غلام، توشــه ســفر یا غذا را بیاور." پس آن را آورد، و من خوردم. و ســید برای برخی از حوائجش برخاســت. پس به یکی از غلامانش گفتم: ســید تو به چه کســی شــناخته می‌شود؟ گفت: او ابوجعفر محمد بن نُصَیر نُمیری مِنهُ السلام است که به عنوان مُهاجر به سوی مولای ما ابوجعفر ثانی عَزَّعِزُّهُ آمده است، و این هجرت در سال دویست و بیست بود، و من او را جز به ابوجعفر نُمیری نمی شناختم، تا آنکه به بغداد ر سید و بر مولای ما ابوجعفر محمد بن علی الرضــا وارد شــد، پس او را تحیت گفت و او را به ابوشعیب کنیه داد.

وپل بالا برده شد. پس من با او در کشتی نشستم، و از فضل او چیزی را دیدم که مرا در خود غرق کرد، و از علم او چیزی را دیدم که مرا مبهوت ساخت. و پیوسته با او بر این حالت بودم تا آنکه وارد بغداد شدیم. پس هنگامی که به محل پیاده شدن کشتی نزدیک شــدیم، گفت: "ای فادوَیه، این جایگاه تو اســت که در آن پیاده می‌شــوی، پس از خدا

خیر بخواه و سلام مرا به سیدم برسان." گفتم: بلکه تو نیز ای سیدم با من بالا می‌آیی و نزد سیدم منزل می‌کنی، زیرا او مشتاق تو و دوستدار تو و دیدارت است.

گفت: "اگر خدا بخواهد، فردا می‌آیم." پس من بالا رفتم و نزد سـیدم آمدم، و او از اخبار و امور من در مورد آنچه برآورده کردم، سـؤال کرد. پس من آن را برایش شرح دادم تا جایی که به او ر سیدم. سپس حدیث سیدم ابوجعفر محمد بن نُ‌صَیر نُمیری مِنهُ السلام را برایش گفتم. پس او با تبسم به من نگریست و شروع کرد به تکرار خوا ستن حدیث از من و گفت: "ای فادوَیه، به مرتبه‌ای رسـیدی که پیش از این نرسـیده بودی، بدان که این صفتی است که بعضی از حجّت‌های برپای خدا و نشانه‌های استوار او آن را و صف کرده‌اند. بنشین، به تحقیق نشستن برای تو واجب شده ا ست." و من تا آن ساعت هرگز در حضور او ننشسته بودم، پس از نشستن امتناع کردم. پس گفت: "به حق آنکه مولای من اسـت، حتماً می‌نشـینی، به تحقیق نشـسـتن برای تو واجب شـده است." پس من آن روز پیش روی او نشستم، و شروع کرد به تکرار خواستن حدیث از من و من آن را بر او وارد می‌کردم و او تبسم می‌کرد. سپس برخا ستم. پس چون فردا شد، صبح زود نزد او رفتم و ناگهان سیدم ابوجعفر نُمیری مِنهُ السلام بر در بود. پس گفت: "ای فادوَیه، آیا به سیدم می‌شناسانی که من بر در هستم؟" پس من برسیدم وارد شدم و نزد سیدم، حسن و وهب، پسران قاران، و خالد بن ابی الا شعث و نصر بن

سلام و مُکرَم بن عمر کَنّا سی علیهم الـ سلام و بنو قوطهاه و بنو دائق بودند، و او برای آنها سیدم ابوجعفر و امر او را ذکر می‌کرد. پس گفتم: ای سیدم، آن مرد بر در است. پس گفت: "به او بگو وارد شـود." پس هنگامی که چشـمش به او افتاد، به سـوی او جست و او را در آغوش گرفت و او را کنار خود نشاند و بین دو چشمش را بو سید و گفت: "به خدا سوگند، تو همان اراده کامل هستی،" این را سه بار گفت. پس حسن بن قاران گفت: ای سیدم، منظور تو از گفتن: اراده کامل چیست؟

فرمود: سیدم ابوجعفر محمد بن المفضّل بن عمر از پدرش مفضّل بن عمر جُعفی مِنهُما السـلام برایم حدیث گفت که، گفت: مردی در حضـور مولای ما صـادق عَزَّعَزَّهُ قول شاعر جَریر را خواند:

پس دیده بپوش، به درسـتی که تو از نُمیر هسـتی، پس نه به کعب رسـیدی و نه به کِلاب/ و اگر قلب‌های بنی نُمیر بر قطعات آهن نهاده می‌شـد، در آن صـورت ذوب می‌شد.

پس صـادق عَزَّعَزَّهُ به او گفت: "سـاکت باش، خدا دهانت را بشـکند! به درسـتی که خداوند اراده کامله را در نُمیر قرار داده و آن را آشـکار خواهد سـاخت ولو بعد از مدتی، و به خدا سـوگند این همان اراده کامل اسـت بدون شـک و تردید." پس سـایر کسانی که در حضور او بودند برخاستند و دست و پای سیدم ابوجعفر محمد بن نُصَیر

را بو سیدند. و ما سه روز نزد او نشسته بودیم و به سوی خانه مولای ما ابوجعفر ثانی ﷺ سوار شدیم. بزرگ است کسی که مکان او را در بر نمی‌گیرد ومولا عادتی به سوار شدن نداشت. پس دیدیم کسانی که نزد سیدم ابوالسهل بودند، در آن روز بر ما سبقت گرفتند. و دو سید ما مولا و ابوجعفر وارد شدند و جماعت نیز وارد شدند و من در جمع آنها بودم. پس هنگامی که در حضور مولای ما بودیم، به سیدم ابوجعفر نگریست و ﷺ فرمود: "ای خاندان نُمیر! ای خاندان نُمیر! اراده کامل در ابو شعیب محمد بن نُصَیر تمام شد. ای ابو شعیب! تو شُعیب اوّل آن هستی و تو شُعیب دوم آن هستی، و تو سلمان اوّل آن هستی و تو سلمان دوم آن هستی."

پس حسن بن قاران به او گفت: ای مولای من، اما اراده کامل را ازعمر بن فرات دانستیم، اما منظورت از این قول که حق است: "سلمان اوّل و سلمان دوم" چه بود؟

پس مولای ما ﷺ به او فرمود: "به درستی که سلمان، اگرچه شاهد امت‌های گذشته و دوران‌های سپری شده بود، اما او در قُبَّة هاشمیه، چهار نفر از ائمه را شاهد بوده است، اوّلین آنها سید آنها مولای ما امیرالمؤمنین و حسن و حسین و شخص پنهان که همان قائم مهدی است، قدم به قدم و پر به پر." پس مُکَرَم بن عمر الکَنّاسی گفت: و آیا سلمان محمد را نیز شاهد بوده است؟ فرمود ﷺ: "من به شما در سطر امامت گفتم و در سطر رسالت به شما نگفتم." سپس با دست خود بر شانه سیدم ابی التحیات عمر بن

فُرات زد و گفت: "عمر بن فرات در میان شما به جای محمد قیام می‌کند، همان که سلمان او را شاهد بود، و ابوجعفر محمد بن نُصَیر او را شاهد بوده است."

سپس روزمان را نزد مولای ما ابوجعفر عَزَّعَزُّهُ ماندیم، و سیدم در نزدیکی او بود و با آنها محاوره و خطابه می‌کرد. سپس در آخر روز به خانه سیدم عمربن فرات بازگشت، و ابوجعفر نُمیری سه ماه نزد سیدم ماند، و مولای ما، غیبت را در سال دویست و بیست آشکار کرد. و مولای ما عسکری، پسرش محمد عَزَّعَزُّهُ را وارد کرد، در حالی که او هفت ساله بود، طبق آنچه مردم با چشم‌های پوشیده خود می‌دیدند و با عقل‌های کور خود گمان می‌کردند، و به سامرا صعود کرد، و سیدم ابوشعیب نیز همراه او صعود کرد. پس هنگامی که شش ماه پس از نطق مولای ما علی دهم عَزَّعَزُّهُ گذشت، سیدم عمربن فرات، غیبت را آشکار کرد. پس دنیا بر من تنگ شد. پس برای از بین رفتن آنچه نزد من بود، کسی جز سیدم ابوشعیب محمد بن نُصَیر را نیافتم، پس به سوی او رفتم و ملازم او شدم. پس او با من احسان کرد و با من رفیق بود مِنهُ السلام.

(مَعرِفَةُ ظهور الإفراج)

حَدَّثَنِي الشَّـيْخُ أَبُو عَبْدِ اللهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَـيْنِ الْبَلَدِيُّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: سَـأَلْتُ مَوْلَايَ الشَّـيْخَ الثِّقَةَ أَبَا الْحُسَـيْنِ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْجِلِّيَّ رَفَعَ اللهُ دَرْجَهُ عَنْ الْمَعْنَى هَلْ يَظْهَرُ بِحِجَابِهِ؟ وَهَلْ الْحِجَابُ يَظْهَرُ بِبَابِهِ؟

فَقَالَ: هَذَا مُحَالٌ وَبَاطِلٌ، وَلَا قَالَ مَنْ تَقَدَّمْنَا مِنْ شُـيُوخِنَا بِهَذَا، وَلَا مَنْ قَالَ بِقَوْلِنَا وَاعْتَقَدَ الْحَـقَّ مَعَنَا، فَإِنَّ الْمَعْنَى لَا يَظْهَرُ إِلَّا بِذَاتِهِ، لَا بِـشَيْءٍ مِنْ خَلْقِهِ وَصِفَاتِهِ، وَهَذَا الْقَوْلُ الَّذِي قِيلَ أَنَّهُ يَظْهَرُ بِالْإِسْـمِ هُوَ قَوْلٌ مُحَرَّفٌ وَرَأْيٌ مُسْـتَحْدَثٌ مُسْـتَقْبَحٌ، وَإِنَّمَا مَعْنَاهُ: أَنْ يَظْهَرَ الْمَعْنَى تَعَالَى كَمَثَلِ الْحِجَابِ لَا الْحِجَابِ لِأَنَّهُ يَظْهَرُ مِنْ غَيْرِ زَوَالٍ وَلَا انْتِقَالٍ وَهُوَ ظُهُورُ الْإِفْرَاجِ، وَالْإِسْمِ وَهُوَ مُحَمَّدٌ يَظْهَرُ بِالْبَابِ وَهُوَ ظُهُورُ الْمِزَاجِ.

وَهَذَا ثَابِتٌ مَوْجُودٌ فِي رِسَالَةِ شَيْخِنَا فَقِيهُنَا وَإِمَامِ طَائِفَتِنَا السَّيِّدِ أَبِي عَبْدِ اللهِ الْخَصِيبِيِّ رَفَعَ اللهُ دَرَجَتَهُ وَشَرَفَ مَقَامَهُ عِنْدَ ذِكْرِ السِّـيَاقَةِ لِلْمَعْنَى وَالْإِسْـمِ وَالْبَابِ، يَقُولُ: أَزَالَ الْمَعْنَى الْإِسْمَ وَظَهَرَ كَمَثْلِ صُورَتِهِ، وَظَهَرَ الْإِسْمُ بِالْبَابِ.

لِأَنَّ عِنْدَنَا وَعَلَى رَأْيِ شَيْخِنَا السَّيِّدِ الْخَصِيبِيِّ شَرَفَ اللهُ مَقَامَهُ: إِنَّ رُوحَ الْبَابِ خُلِقَتْ مِنْ جَسَدِ الْحِجَابِ الَّذِي ظَهَرَ بِهِ فِي الْبَشَـرِيَّةِ، فَكَأَنَّهُ لَمَّا ظَهَرَ الْحِجَابُ بِالْبَابِ امْتَزَجَ جَسَدُ الْمِيم

بِرُوحِ السِّينِ الَّتِي هِيَ مَخْلُوقَةٌ مِنْ جَسَدِ الْمِيمِ فَتَمَازَجَ فِيهِ هَذَانِ النُّورَانِ فَصَارَا وَاحِدًا أَصْلًا وَفَرْعاً، وَجَسَدَ السِّينَ مِنْهُ رُوحُ الْيَتِيمِ الْأَكْبَرِ، وَجَسَدُ الْمِيمِ وَرُوحُ السِّينِ هُمَا شَيْءٌ وَاحِدٌ.

وَقَدْ تَقَدَّمَ قَوْلِي قَدِيمًا فِي فَصْلٍ هُوَ أَوْسَعُ مِنْ هَذَا وَأَبْلَغُ وَأَتْبَعْتُهُ بِهَذَا الْقَوْلِ فِي هَذَا الْمَكَانِ عَلَى وَجْهِ الْإِخْتِصَارِ، وَلَا أَقُولُ أَنَّ جَسَدَ الْمِيمِ بَشَرِيٌّ بَلْ جَوْهَرِيٌّ شَفَّافٌ خَلْقٌ مِنْ نُورِ نُورِ اللهِ، يَرَاهُ أَهْلُ الصَّفَاءِ كُلٌّ عَلَى قَدْرِ مَرْتَبَتِهِ وَعُلُوِّ مَنْزِلَتِهِ، وَيَرَاهُ أَهْلُ الْكَدْرِ جِسْماً كَالْأَجْسَامِ وَجَسَداً كَالْأَجْسَادِ وَذَلِكَ حُجَّةٌ عَلَيْهِمْ وَزِيَادَةً فِي كَدِرْهِمٍ، وَرُوحُ السَّيِّدِ الْمِيمِ الَّتِي تَحِلُّ هَذَا الْجَسَدَ النُّورِيَّ الَّذِي بَدُّوهُ مِنْ نُورِ نُورِ اللهِ هِيَ مِنْ نُورِ الذَّاتِ بَدَتْ وَإِلَيْهِ تَعُودُ، فُصِلَتْ مِنْ نُورِ الذَّاتِ لِسُكُونِ الْحَرَكَاتِ، غَيْرَ مَخْلُوقَةٍ وَلَا خَالِقَةٍ قَدِيمَةٍ عِنْدَنَا، مُحْدَثَةٌ عِنْدَ بَارِيهَا.

كَمَا تَقَدَّمَ قَوْلِي فِي رِسَالَةِ الْفَتْقِ وَالرَّتْقِ: إِنَّ الْإِسْمَ قَدِيمٌ بِالنُّورِ، مُحْدَثٌ بِالظُّهُورِ وَيَتْلُوهُ شَرْحُ يَطُولُ اخْتَصَرْنَا مِنْهُ هَذَا الْفَصْلَ الَّذِي احْتَجْنَا إِلَى ذِكْرِهِ هَاهُنَا.

وَفِي مَعْنَاهُ مَا حَدَّثَنِي بِهِ أَبُو الْحَسَنِ بْنُ سُرُورٍ الْهَيَّاجِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي الشَّيْخُ أَبُو سَعِيدٍ مَيْمُونُ بْنُ الْقَاسِمِ الطَّبَرَانِيُّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ قَالَ: سَأَلْتُ مَوْلَايَ الشَّيْخَ أَبَا الْحُسَيْنِ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْجِلِّيَّ عَلَيْهِ صَلَاةُ الْمَلِكِ الْعَلِيِّ عَنْ شَرْحِ ظُهُورِ الْمِزَاجِ وَتَلْخِيصِهِ؟

فَقَالَ: أَعْلَمْ عَلَّمَكَ اللهُ الْخَيْرَ أَنْ رَأْيَنَا وَقَانُونَ مَذْهَبِنَا وَطَرِيقَ نَجَاتِنَا شَيْخُنَا السَّيِّدُ أَبُو عَبْدِاللهِ أَعْلَى اللهُ مَقَامَهُ أَنّ الْمَوْلَى الْحَسَنَ عَزَّعِزُّهُ فِي وَقْتِ الْغَيْبَةِ كَانَ الْعَلِيُّ الْأَحَدَ الْأَزَلَ

الصَّمَدَ، وَكَانَ الْإِسْمُ السَّيِّدَ الْقَائِمَ الْمُنْتَظَرُ الْمُؤَمَّلُ عَزَّعَزُّهُ وَغَابَ الْبَابُ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ بِغَيْبَةِ الْمَوْلَى الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ فَكَانَ الْإِسْمُ ظَاهِراً بِشَخْصَيْنِ السَّيِّدُ مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ وَالسَّيِّدُ أَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدُ بْنُ نُصَيْرٍ، وَالْجُمْلَةُ و الْمُجمَلُ فِي الْبَيْتِ الْمُحَمَّدِيِّ الْهَاشِمِيِّ أَعْنِي الْإِمَامُ الْحُجَّةُ الْمُنْتَظَرُ، وَالْمِنُ وَالْبَعْضُ فِي السَّيِّدِ أَبِي شُعَيْبٍ، فَكَانَ السَّيِّدُ الْمُنْتَظَرُ الْقَائِمُ الْحُجَّةُ ظَاهِرًا لِأَوْلِيَائِهِ، وَالسَّيِّدُ أَبُو شُعَيْبٍ مُتَبَعِّضَةٌ مِنْ نُورِهِ ظَاهِراً بِسْرَ مَنْ رَأَى يَعْرِفُهُ الْمُقِرُّ وَالْمُنْكَرُ، فَإِذَا ظَهَرَ الْمِيمُ بِالْبَابِ كَانَ بَعْضُ الْأَنْوَارِ لَا جُمْلَتِهَا، لِأَنَّ جُمْلَتَهَا فِي الْبَيْتِ الْمُحَمَّدِيِّ.

شيخ ابوعبدالله محمد بن الحسين البَلَدی ر ضی الله عنه برایم حدیث گفت که، گفت: از مولایم، شیخ مورد اطمینان، ابوالحسین محمد بن علی جَلّی خداوند مقامش را بالا بَرَد درباره "مَعنی" پرسیدم: آیا او با "حجاب" ظاهر می‌شود؟ و آیا "حجاب" با "باب" ظاهر می‌شود؟

فرمود: "این محال و باطل است، و هیچ یک از شیوخ پیشین ما و نه هیچ کس از کسانی که به قول ما قائل شده و حق را با ما اعتقاد کرده‌اند، چنین نگفته‌اند. زیرا "معنی" جز به ذات خود، و نه به هیچ چیز از خلق و صفاتش، ظاهر نمی شود. و این قولی که گفته شده که او با "اِسم" ظاهر می‌شود، قولی تحریف شده و رأیی نوپدید و ناپسند است. و معنی ظهور فقط این ا ست: که معنی تعالی مانند حجاب ظاهر شود، نه خود حجاب،

زیرا او بدون زوال و انتقال ظاهر می شود واین نوع ظهورظهور گشایش است، و اِسم که همان محمد است، با باب ظاهر می‌شود و آن ظهور آمیختگی است."

و این در رساله شیخ ما، فقیه ما، و امام طایفه ما، سید ابوعبدالله الخصیبی رفع الله درجته و شرّف مقامه هنگام ذکر دنباله برای معنی و اِسم و باب، ثابت و موجود است که می گوید: معنی، اِسم را کنار زد و مانند صورت او ظاهر شد، و اِسم با باب ظاهر گشت.

زیرا نزد ما و بر رأی شیخ ما سید خصیبی شرّف الله مقامه: **روح باب از جسد حجاب که با آن در بشریت ظاهر شد، خلق گردیده است. پس گویی هنگامی که حجاب با باب ظاهر شد، جسد محمد با روح سلمان که از جسد محمد خلق شده، درآمیخت. پس این دو نور در باب درآمیختند و یکی شدند،از اصل و فرع. و جسد سلمان از آن، روح یتیم اکبر است، و جسد محمد و روح سلمان یک چیز واحد هستند.**

و به تحقیق قول من در گذشته در فصلی که گسترده‌تر و رساتر از این بود، پیش رفته است و این قول را در این مکان به صورت خلاصه به دنبال آن آوردم. و من نمی گویم که جسد محمد بشری است، بلکه جوهری، شفاف است که از نور نور خدا خلق شده است. **اهل صفا هر یک به اندازه مرتبه و علو منزلتش آن را می‌بینند، و اهل کدورت آن را جسمی مانند اجسام و جسدی مانند جسدها می‌بینند، و این دیدن حجتی بر علیه آنها**

و افزایشی در تیرگی شان است. و روح سید محمد که در این جسد نوری که آغاز آن از نور نور خداست، حلول می‌کند، از نور ذات پدید آمده و به سوی او باز می‌گردد، از نور ذات برای سکون حرکات جدا شده است، نزد ما غیر مخلوق و غیر خالق و قدیم است، و نزد آفریدگارش پدید آمده است.

همانطور که قول من در رساله الفتق و الرتق گذشت: "**به درستی که اِسم به نور قدیم است، و به ظهور مُحدَث**." و شرحی به دنبال آن می‌آید که طولانی است و ما این فصل را که به ذکر آن در اینجا نیاز داشتیم، از آن مختصر کردیم.

و در معنای آن، چیزی است که ابوالحسن بن سُرور الهیّاجی برایم حدیث گفت، گفت: شیخ ابو سعید میمون بن القاسم طبرانی قدّس الله روحه برایم حدیث گفت که، گفت: از مولایم، شیخ ابوالحسین محمد بن علی جَلّی درباره شرح و تلخیص "ظهور المِزاج" سؤال کردم؟

فرمود: "بدان خداوند خیر را به تو بیاموزد که رأی ما و قانون مذهب ما و راه نجات ما شیخ ما سید ابوعبدالله خصیبی خداوند مقامش را والا گرداند این است که مولا حسن عسکری عَزَّعِزُّهُ در وقت غیبت، والا، یکتا، ازلی، بی نیاز بود، و اِسم همان سید القائم المنتظر المؤمَّل عَزَّعِزُّهُ بود، و باب إلیه التسلیم با غیبت مولا حسن عسکری غایب شد، پس اِسم با دو شخص ظاهر بود: سید محمد بن الحسن و سید ابوشعیب محمد بن نُصَیر.

و "جمله" و "مُجمَل" دربيت محمدی ها شمی، یعنی امام حجّت منتظر ا ست، و بخ شی در سید ابو شعیب است. پس سید منتظر، قائم، حجّت، برای اولیای خود ظاهر بود، و سید ابو شعیب که جزئی از نور او بود در سامرا ظاهر بود و اقرار کننده و انکار کننده او را می شناختند. پس هنگامی که محمد با باب ظاهر می شد، بخشی از انوار بود نه تمامی آنها، زیرا تمامی آنها در بیت محمدی است."

[٤٢١] وَمِمَّا يُؤَكِّدُ قَوْلَنَا مَا رَوَاهُ الْخَاصُّ وَالْعَامُّ أَنَّ يَوْمَ الْمُبَاهَلَةِ قَالَ السَّـيِّدُ الْأَكْبَرُ مُحَمَّدٌ عَزَّ عِزُّهُ لِلسَّـيِّدِ سَـلْمَانَ: "سَـلْمَانُ مِنَّا أَهْلِ الْبَيْتِ" وَاعِداً أَنَّهُ سَـيَظْهَرُ بِهِ وَيَكُونُ مِنْ بَعْضِ أَنْوَارِهِ وَلَمْ يَقُلْ: سَـلْمَانُ وَنَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ وَقَالَ: خَادِمُ الْقَوْمِ سَـيِّدُهُمْ مَعْنَاهُ: سَـلْمَانُ كَانَ الْبَابُ وَالْخَادِمُ فَلَمَّا ظَهَرَ بِهِ الْمِيمُ صَارَ سَيِّداً بَعْدَ أَنْ كَانَ عَبْداً. فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: إِذَا كَانَتْ رُوحُ السِّينِ مِنْ جَسَدِ الْمِيمِ النُّورَانِيِّ الَّذِي ظَهَرَ بِهِ فِي الْبَشَـرِيَّةِ فَكَأَنَّ سَلْمَانَ كَانَ مِنْ بَعْضِ نُورِ الْمِيمِ قَبْلَ الظُّهُورِ بِهِ، فَمَا الزِّيَادَةُ الَّتِي وَصَلَتْ إِلَيْهِ عِنْدَ ظُهُورِهِ بِهِ، وَمَا الْفَرْقُ بَيْنَهُمَا؟ كَانَ الْجَوَابُ وَاللهُ الْمُوَفِّقُ لِلصَّوَابِ: لَا شُبِهَةَ أَنَّ الْقَوْلَ عَلَى مَا ذَكَرْتُهُ مِنَ الْقُرْبِ، إِلَّا أَنَّ مَا هُنَا شَـيْئاً يَجِبُ إِيضَـاحُهُ وَنَحْنُ نُبَيِّنُهُ: أَعْلَمُ أَنَّ الْجَسَـدَ النُّورَانِيَّ الَّذِي ظَهَرَ بِهِ الْبَابُ وَهُوَ عِنْدَنَا أَنَّ مِنْهُ رُوحَ الْيَتِيمِ الْأَكْبَرِ وَهُوَ الْمِقْدَادُ، لَمَّا ظَهَرَ الْمِيمُ بِالسِّينِ مَازَجَتْ أَنْوَارُ جَسَدِ الْمِيمِ رُوحَ السِّينِ وَجَسَدَهُ، فَكَانَ التَّمَازُجُ هُوَ تَشْـرِيفَ السِّينِ، وَلَا بُدَّ مِنْ وُقُوعِ الزِّيَادَةِ عِنْدَ الْمُمَازَجَةِ، وَتِلْكَ الزِّيَادَةُ هِيَ التَّشْرِيفُ.

وَبَيَانُ ذَلِكَ: زِيَادَةُ النُّورِ الثَّانِي عَلَى النُّورِ الْأَوَّلِ، فَالزِّيَادَةُ وَإِنْ كَانَتْ مَادَّةً مُتَّصِلَةً إِلَّا أَنَّهُ عِنْدَ التَّمَازُجِ يَقَعُ فِي النُّورِ الْأَدْنَى زِيَادَةٌ مِنَ النُّورِ الْأَعْلَى لَمْ يَكُنْ يُدْرِكُهَا إِلَّا بِالتَّمَازُجِ الْوَاقِعِ فِي آوَانِهِ "فَاجْتِمَاعُ النُّورِ الْأَدْنَى بِالنُّورِ الْأَعْلَى يُوجِبُ لَهُ التَّشْرِيفَ وَعُلُوَّ الْمَرْتَبَةِ عَمَّا كَانَتْ عَلَيْهِ".

وَقَدْ يُقَالُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ لِسَلْمَانَ أَنَّهُ اللهُ عِنْدَ التَّمَازُجِ، لِأَنَّ التَّمَازُجَ الْإِتِّحَادِ، فَإِذَا وَقَعَ ذَلِكَ يَكُونُ سَلْمَانُ فِي هَذِهِ الْمَرْتَبَةِ، وَعَلَى هَذَا الْمَوْضِعِ هُوَ اللهُ لِظُهُورِ الْإِسْمِ بِهِ، وَالْحُكْمُ فِي كُلِّ الْأَوْقَاتِ لِلظَّاهِرِ فِي الَّذِي يَظْهَرُ بِهِ، وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُدْعَى سَلْمَانَ اللهَ إِلَّا عِنْدَ ظُهُورِ الْإِسْمِ بِهِ، لِأَنَّهُ إِذَا ظَهَرَ الْإِسْمُ بِهِ انْمَحَتْ صُورَةُ الْبَابِيَّةِ وَظَهَرَ عَلَيْهِ تَشْرِيفُ الْإِسْمِيَّةِ، فَمَنْ قَالَ: إِنَّ الْمِيمَ هُوَ أَبُو شُعَيْبٍ جُمْلَةً فَقَدْ كَفَرَ.

وَمِمَّا رَوَاهُ شَيْخُنَا السَّيِّدُ الْخَصِيبِيُّ شَرَفُ اللهِ مَقَامَهُ وَوَلَدُهُ الْوَلِيُّ أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْجُلِي قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ فِي رِسَالَةِ بَاطِنِ الصَّلَاةِ فِي فَصْلٍ مِنْهَا اسْتَخْرَجْنَا مِنْهُ مَا ذَكَرْنَاهُ فِي قَوْلِنَا بِالرُّكُوعِ: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ، وَمَا فَسَّرَهُ مِنْ بَاطِنِهِ فَقَالَ: سُبْحَانَ: هُوَ إِسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ الْإِسْمِ عَزَّ عِزُّهُ وَشَاهِدُهُ مِنْ الْكِتَابِ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ۝ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ۝ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾[١].

---

[١] سوره صافات ،آيه ١٨٠-١٨٢

فَسُبْحَانَ هُوَ الْإِسْمُ وَرَبُّ الْعِزَّةِ: هُوَ أَمِيرُ النَّحْلِ وَالْعِزَّةِ: فَاطِرٌ وَمُحَمَّدٌ وَهُمَا اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِيْنِ وَهُمَا أَسْمَاؤُهُ وَحَجَبُهُ وَمَعْنَى قَوْلِهِ: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا ۚ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾[1] فَالْعَبْدُ الْمُسْرَى بِهِ هُوَ سَلْسَلٌ وَالَّذِي أَسْرَى بِهِ هُوَ السَّيِّدُ الْمِيمُ.

وَحَقِيقَةُ الْإِسْرَاءِ هُوَ عُلُوّ الْمَنْزِلَةِ لِلسِّينِ عَمَّا كَانَ عَلَيْهِ، وَذَلِكَ أَنَّ السَّيِّدَ سَلْمَانَ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ لَمْ يَزَلْ فِي جَمِيعِ الظُّهُورَاتِ وَالْكَرَّاتِ يَظْهَرُ بِالْبَابِيَّةِ فَقَطْ، وَفِي الْقُبَّةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ عَلَاهُ السَّيِّدُ الْمِيمُ بِأَمْرِ مَوْلَاهُ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ إِلَى رُتْبَةٍ أَعْلَى مِنَ الْمَرْتَبَةِ الْبَابِيَةِ وَأَسنَا وَأَشْرَفُ وَهُوَ ظُهُورُهُ بِهِ وَنَسَبُهُ إِلَى نَفْسِهِ وَأَجْمَلَهُ إِلَى مُجْمَلَهِ وَأَضَافَهُ إِلَى عِدَّةِ أَشْخَاصِهِ، إِلَى ظُهُورِهِ بِالسَّيِّدِ ابِي شُعَيْبٍ مِنْهُ السَّلامُ. وَأَمَّا مَعْنَى قَوْلِهِ: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا ۚ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ فَاعْلَمْ عَلِمْتَ الْخَيْرَ أَنَّ جَمِيعَ الْمَسَاجِدِ الَّتِي ذَكَرَهَا اللّٰهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ، كَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِم بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَن يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ ۗ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا ۗ وَلَيَنصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾[2].

---

[1] سوره اسراء،آيه ۱

[2] سوره حج،آيه ۴۰

وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ ۖ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ۚ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴾[١] فَهَذِهِ كُلُّهَا أَشْخَاصُ السَّيِّدِ المِيمِ المُفْتَرَضِ الطَّاعَةُ عَلَى جَمِيعِ الْعِبَادِ.

وَالْمَسْجِدُ الْحَرَامِ: هُوَ رُتْبَةُ الْبَابِ لَا غيرِهَا، وَهَذِهِ الرُّتْبَةُ مُحَرَّمٌ عَلَى جَمِيعِ الْمَرَاتِبِ الْإِرْتِقَاءُ إِلَيْهَا وَمُحَرَّمٌ أَنْ يُنْسَبَ ظُهُورُ الْمَعْنَى عَزَّعَزَّهُ إِلَى جِهَتِهَا.

وَمَعْنَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى: يُرِيدُ بِهِ الْإِسْمَ الَّذِي انْقَطَعَتْ دُونَهُ الْأَفْكَارُ وَهُوَ الْغَايَةُ الْقُصْوَى وَالْحِجَابُ الْأَعْلَى، وَالْمَعْنَى جَلَّ ثَنَاؤُهُ أَعْلَى مِنْ ذَلِكَ وَأَجَلُّ وَمِنْ كَلَامِ الْعَيْنِ عَزَّتْ قُدْرَتُهُ إِشَارَةٌ إِلَى الْمِيمِ وَدَلَالَةٌ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ دَلَّ عَلَى إِسْمِهِ، وَدَلَّ إِسْمُهُ وَحِجَابُهُ عَلَيْهِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾[٢] يَعْرِفُ مَوْلَانَا الْأَزَلَ الْقَدِيمَ عَزَّعَزَّهُ أَنَّ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ بِيَدِ حِجَابِهِ وَإِلَيْهِ يَرْجِعُونَ.

وَمِمَّا رَوَاهُ سَيِّدِي شَيْخِي أَبُو الْفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْبَغْدَادِيُّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَأَرْضَاهُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِندَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ ۗ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾[٣] فَقَالَ: رِوَايَتِي عَنْ شَيْخِي أَبِي الْحَسَنِ الْمُقْرِيِّ عَنْ أَشْيَاخِهِ: أَنَّ الْمَاءَ هُوَ سَلْسَلٌ وَهُوَ الشَّيْءُ.

---

[١] سوره اعراف،آيه ٢٩
[٢] سوره يس،آيه ٨٣
[٣] سوره نور،آيه ٣٩

وَفِيهِ يَقُولُ شَيْخُنَا الْخَصِيبِيُّ شَرَفُ اللهُ مَقَامَهُ فِي رِسَالَتِهِ مِنْ الْقَصِيدَةِ الْمَائِيَّةِ: وَالـــشَّيْءُ مُـؤْمِنُ دِينٌ بُرٌّ تَفِي وُصُولَ

فَالظَّمْآنُ: هُوَ الْمُؤْمِنُ، لِأَنَّهُ ظَمْآنُ إِلَى الْبَابِ، وَذَلِكَ أَنَّ الْمُؤْمِنَ كَانَ يَنْظُرُ إِلَى السِّينِ فَيَظُنُّ أَنَّهُ الْبَابُ، فَقَالَ اللهُ: ﴿وَيَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً﴾ أَيْ يَحْسَبُهُ بَاباً، حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللهُ عِنْدَهُ اي: لَمْ يَجِدْهُ بَابًا وَهُوَ الْمِيمُ قَدْ ظَهَرَ بِالسِّــينِ، فَوَفَّاهُ حِسَــابُهُ: أَيْ: أَعْطَاهُ مِنْ الْعِلْمِ إِرَادَتَهُ.

وَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَن تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾[1] فَقَالَ: سَمَاعِي عَنْ ثِقَاتِي وَأَشْيَاخِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ أَنَّ هَذِهِ الْبُيُوتَ هَاهُنَا هِيَ الْأَبْوَابُ أَمْرُ الْمَعْنَى تَعَالَى الْإِسْمُ أَنْ يَرْفَعَهَا وَيَظْهَرَ بِهَا فَيُذْكَرَ فِيهَا إِسْمَهُ وَيُوجَدُ عِنْدَهَا.

و از جمله چیزهایی که قول ما را تأیید می‌کند، آن چیزی اســت که خاص و عام روایت کرده‌اند که: روز مُباهَلَه، سید اکبر، محمد عَزَّعِزُّهُ به سید سلمان گفت: "سلمان از ما اهل بیت اســت"، وعده داد که به زودی با او ظاهر می‌شــود وسـلمان از بخشــی از انوار او خواهد بود، و نگفت: "ســلمان و ما اهل بیت هســتیم." و فرمود: "خادم قوم، ســید آنهاســت" معنای آن این اســت: ســلمان، باب و خادم بود، پس هنگامی که محمد با او ظاهر شد، پس از آنکه بنده بود، سید شد.

[1] سوره نور ،آیه۳۶

اگر کسی بگوید: اگر روح سلمان از جسد محمد نورانی بود که با آن در بشریت ظاهر شد، پس گویی سلمان قبل از ظهور محمد با او، از بعضی از نور محمد بود، پس آن "زیادتی" که هنگام ظهور محمد با او، به او رسید، چیست؟ و فرق بین قبل و بعد از ظهور چیست؟

پاسخ و خداوند توفیق دهنده به صواب است این است: شبهه‌ای نیست که قول بر همان نزدیکی‌ای است که ذکر کردم، مگر اینکه در اینجا چیزی است که باید توضیح داده شود و ما آن را بیان می‌کنیم: بدان که آن جسد نورانی که "باب" با آن ظاهر شد و نزد ما روح یتیم اکبر، یعنی مقداد، از آن است، هنگامی که محمد با سلمان ظاهر شد، انوار جسد محمد با روح سلمان و جسد او درآمیخت، پس این درآمیختن، همان تشریف و گرامی‌داشت سلمان بود، و ناچار است که هنگام درآمیختن، "زیادتی" واقع شود، و آن زیادتی، همان "تشریف" است.

و بیان آن این است: زیادتی نور دوم بر نور اول، پس زیادتی اگرچه ماده‌ای متصل است، اما هنگام درآمیختن، در نور پایین‌تر، زیادتی از نور بالاتر واقع می شود که آن را جز به درآمیختنی که در زمان خود واقع می‌شود، درک نمی‌کند. "پس اجتماع نور پایین‌تر با نور بالاتر، تشریف و علو مرتبه را برای او نسبت به آنچه بر آن بود، ایجاب می‌کند."

و در آن وقت، به سلمان گفته می‌شود که او الله است، هنگام درآمیختن، زیرا درآمیختن همان اتحاد ا ست. پس هنگامی که این واقع شد، سلمان در این مرتبه خواهد بود، و در این موضـع او الله اسـت به دلیل ظهور اِسـم با او، و حکم در تمامی اوقات از آنِ ظاهر شونده در کسی ا ست که با او ظاهر می شود، و جایز نیست که سلمان را الله بخوانند مگر هنگام ظهور اِسم با او، زیرا هنگامی که اِسم با او ظاهر شد، صورت "بابیّت" محو می‌شود و تشریف "اِسمیّت" بر او ظاهر می‌گردد. پس کسی که بگوید: "محمد به کلیّت همان ابوشعیب است،" به تحقیق کافر شده است.

«تفسیر عبادات و آیات»

و از جمله چیزهایی که شیخ ما سید خصیبی شرّف الله مقامه و فرزندش ولیّ، ابوالحسین محمد بن علی جَلّی قدّس الله روحه در ر ساله "باطن الـصلاة" روایت کرده‌اند، فـصلی اســت که ما از آن چیزی را که در قولمان هنگام رکوع: "سُــبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ" ذکر کردیم، اســتخراج کردیم و باطن آن را تفسـیر کرد و گفت: "سُـبْحَانَ": اسـمی از اسم‌های "اِسم" عَزَّعِزُّهُ است، و شاهد آن از کتاب، قول خداوند تعالی است:

پس "سُبْحَانَ" همان اِسم ا ست و "رَبُّ الْعِزَّةِ": همان امیر النحل ا ست و الْعِزَّة: فاطر و محمد هستند، وعلی و محمد همان الله، رَبُّ الْعَالَمِين هستند و آنها اسمها و حجاب‌های اویند. و معنای قول او تعالی: (منزه و پاک است آن خدایی که شبی بنده اش محمد را از م سجدالحرام به م سجدالاق صی که پیرامونش را برکت دادیم حرکت داد تا بخ شی از نشانه های قدرت و عظمت خود را به او نشان دهیم ؛ یقینا او شنوا و دانا است).

پس بنده‌ای که به شب بُرده شد همان سَلْسَل (سلمان) ا ست و آن کس که او را به شب بُرد، همان سید محمد است.

و حقیقت اسراء، همان علوّ منزلت برای سلمان نسبت به آنچه بر آن بود، ا ست، و آن به دلیل این ا ست که سید سلمان إلیه التسلیم پیو سته در تمامی ظهورات و کرّات، فقط به "بابیّت" ظاهر می شد، و دردوره محمدی سید محمد به امر مولای خود، العلیّ العظیم، او را به مرتبه‌ای بالاتر و بلندتر و شریف‌تر از مرتبه "بابیّت" بالا برد، و آن، ظهور محمد با سلمان و نسبت دادن او به خویش و اجمال کردن او به مجموع خود و ا ضافه کردن او به تعدادی از اشخاص خویش است، تا ظهور محمد به سید ابوشعیب مِنهُ السلام است.

و اما معنای قول او (تعالی): ﴿منزه و پاک است آن خدایی که شبی بنده اش محمد را از م سجدالحرام به م سجدالاق صی که پیرامونش را برکت دادیم حرکت داد تا بخ شی از نشانه های قدرت و عظمت خود را به او نشان دهیم ؛یقینا او شنوا و دانا ا ست﴾ پس

بدان خداوند خیر را به تو بیاموزد که تمامی مســاجدی که خداوند تعالی در کتابش ذکر کرده اســت، مانند قول خداوند تعالی: ﴿همانان که به ناحق از خانه هایشــان اخراج شدند و گناهی ندا شتند جز اینکه میگفتند: پروردگار ما خدا ست واگر خدا برخی از مردم را به وســیله برخی دیگر دفع نمیکرد،همانا صــومعه ها و کلیســاها وکنیســه ها ومسجدهایی که در آنها بسیار نام خدا ذکر میشود به شدت ویران میشدند؛و قطعا خدا به کســانی که دین او را یاری میدهند یاری میرســاند؛مســلماً خدا نیرومند و توانای شــکســت ناپذیر اســت﴾.و همچنین این آیه شریفه :﴿بگو:پروردگارم به میانه روی در همه امور و اجتناب از افراط و تفریط فرمان داده و امر فرموده:درهر مسجدی به هنگام عبادت دل خودرا آن گونه متوجه خدا کنید که از هرچیزی غیر از او قطع شود ، واو را در حالی که ایمان وعبادت را برای وی از هر گونه شرکی خالص میکنید بخوانید؛همانگونه که شما را آفرید، پس از مرگ به او بازمیگردید﴾

اینها همگی اشخاص سید محمد هستند که طاعتش بر تمامی بندگان واجب شده است.

و الْمَسْجِدُ الْحَرَامِ: همان مرتبه باب ا ست و غیر آن نیـ ست، و این مرتبه بر تمامی مراتب، بالا رفتن به ســوی آن، حرام اســت و حرام اســت که ظهور معنی عَزَّعَزُّهُ به ســوی آن نسبت داده شود.

و معنای الْمَسْجِدُ الْأَقْصَى: منظور از آن همان اِسم است که افکار از درک او بازمانده‌اند و او همان نهایت دور وحجاب برتر است، **و معنی جلّ ثناؤه بالاتر و والاتر از آن است،** و در کلام علی قدرتش عزیز باد اشاره‌ای به محمد و دلالتی بر اوست، زیرا علی بر اِسم خود محمد دلالت کرد، و اِسم و حجاب او محمد بر علی دلالت کرد به قول خداوند تعالی:﴿بنابراین از هر عیب و نقصی منزه است خدایی که مالکیت و فرمانروایی همه چیز به دست اوست،و به سوی او بازگردانده می شوید﴾

این آیه می شنا ساند مولای ما أزل قدیم عَزَّعِزُّهُ را که ملکوت هر چیز به د ست حجاب اوست و به سوی او بازگردانده می‌شوند.

و از جمله چیزهایی که سید و شیخ من ابوالفتح محمد بن الحسن البغدادی -ر ضی الله عنه و أرضاه- در مورد قول خداوند تعالی ﴿و کافران اعمالشان مانند سرابی در بیابانی مسطح و صاف است که تشنه، آن را از دور آب میپندارد تا وقتی که به آن رسد آن را چیزی نیابد، و خدارا نزد اعمالش می یابد که حسابش را کامل و تمام میدهد، و خدا حسابرسی سریع است﴾ روایت کرده است:

پس گفت: روایت من از شیخ ابوالحسن الْمُقرئ از اشیاخش این است که: آب همان سلمان است و او همان چیز است."

و در این باره شیخ ما خصیبی شرّف الله مقامه در رساله‌اش از قصیده مائیّه می‌گوید:

پس تشنه: همان "مؤمن" است، زیرا او تشنه به سوی باب است، و این به دلیل آن است که مؤمن به سلمان می‌نگریست و گمان می‌کرد که او باب ا ست، پس خداوند فرمود: و تشـــنه آن را آب می‌پندارد، یعنی او را باب می‌پندارد، تا هنگامی که نزد آن آمد، آن را هیچ چیز نیافت، و خدا را نزد او یافت، یعنی: او را باب نیافت، وآنکه یافت محمد است که با سلمان ظاهر شده ا ست، پس حسابش را به طور کامل به او داد یعنی: اراده‌اش را از علم به او عطا کرد.

و از شیخ درباره قول خداوند تعالی سؤال کردم:﴿این نور در خانه هایی ا ست که خدا اذن داده منزلت و قدر و عظمت آنها رفعت یابندو نامش در آنها ذکر شود،همواره در آن خانه ها صبح و شام اورا تسبیح میگویند﴾

فرمود: شنیدن من از ثقات و ا شیاخ من این ا ست که: این خانه‌ها در اینجا همان أبواب هـ ستند که معنی به اِ سم امر کرد که آنها را بالا ببرد و با آنها ظاهر شود، پس اِ سم او در آنها ذکر شود و نزد آنها یافت شود.

[٤٢٢] وَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى حِكَايَةً عَنْ السَّيِّدِ مُوسَى عَزَّوَجَلَّ : ﴿وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ ۞ قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَىٰ﴾[١] فَقَالَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ: سَمَاعِي عَنْ أَشْيَاخِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ أَنَّ الْعَصَا هِيَ الْبَابُ وَالْغَنَمُ الْمُؤْمِنُونَ، وَقَوْلُهُ: وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى: قَالَ: الْمَآرِبُ هِيَ الظُّهُورُ بِهِ فِيهَا لِلْإِسْمِ.

وَقَدْ ذَكَرْنَا فِي مَعْرِفَةِ الْمِزَاجِ مَا تَيَسَّرَ، وَيَجِبُ أَنْ نَشْرَحَ: سِيَاقَةَ ظُهُورِ السَّيِّدِ الْمِيمِ بِبَابِهِ الْكَرِيمِ فِي الْأَحَدَ عَشَرَ مُطْلَعاً الَّتِي تَقَدَّمَ ذِكْرُهَا لِتَتِمَّ مَعْرِفَةُ السِّيَاقَةِ عَلَى التَّمَامِ وَمَعْرِفَةِ رُتْبَةِ الْبَابِ فِيهَا عَلَى النِّظَامِ، فَمِنْ ذَلِكَ أَنَّ سَيِّدَنَا سَلْمَانَ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ أَظْهَرُ فِي الْقُبَّةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ شَخْصَيْنِ هُمَا الْبَابُ وَالصَّفَقُ وَكَانَ الْبَابُ سَلْمَانَ، وَالصَّفَقُ سَفِينَةٌ وَهُوَ عِنْدَهُمْ الْمُؤَهَّلُ.

فَلَمَّا أَظْهَرَ السَّيِّدُ الْمِيمُ الظُّهُورَ بِسَلْمَانَ ظَهَرَ سَلْمَانُ بِسَفِينَةٍ وَكَانَ الصَّفْقُ رَشِيدَ الْهِجْرِي، فَكَانَ هَذَا تَعَاصُرَ الْأَبْوَابِ هَاهُنَا، الْمِيمُ سَلْمَانُ وَالْبَابُ سَفِينَةٌ وَالصَّفْقُ رَشِيدٌ وَكَذَلِكَ فِي وَقْتِ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَزَّوَجَلَّ : كَانَ الْمِيمُ ظَاهِراً بِجَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ، وَالْبَابُ بِأَبِي الْخَطَّابِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي زَيْنَبَ وَالصَّفْقُ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ، فَهَذَا تَعَاصُرُ الْأَبْوَابِ فِي هَذَيْنِ الْمُطَّلِعَيْنِ فَقَطْ وَلَيْسَ فِي السِّيَاقَةِ فِيمَا تَقَدَّمَ وَإِلَى آخِرِ الْمَطَالِعِ لِلْأَبْوَابِ مِثْلُ هَذَا.

و از شیخ درباره قول خداوند تعالی که حکایت از سید موسی عَزَّوَجَلَّ می‌کند، سؤال کردم:﴿و ای موسی این قطعه چوب در دست راستت چیست؟ ۞ گفت:این عصای

---

[١] سوره طه،آیه١٧ـ١٨

من است ، برآن تکیه میزنم،وبا آن برگ درختان را برای گوسفندانم فرو می ریزم و مرا در آن نیازهای دیگری هم هست.﴾

پس رضی الله عنه فرمود: شنیدن من از اشیاخ من این است که: عصا همان باب است وگوسفندان همان مؤمنون هستند، و قول موسی:و مرا در آن منافع دیگری است، فرمود:منافع همان ظهور با او در عصا برای محمد است.

« دنباله ظهور سید محمد با باب»

و به تحقیق در شناخت مِزاج یا آمیختگی آنچه میسر شد، ذکر کردیم، و واجب است که شرح دهیم:دنباله ظهور سید محمد با باب کریمش در یازده محل ظهور را که ذکر آنها گذشت، تا شناخت دنباله به تمام و شناخت مرتبه باب در آن به نظم و ترتیب کامل شود. از جمله آن است که سید ما سلمان إلیه التسلیم دردوره محمدی دو شخص را ظاهر کرد که آنها باب و صَفَق به معنای طبقه یا خادم هستند، و باب، سلمان بود، و صَفَق، سَفینه بود و او نزد آنها شایسته ساز است.

پس هنگامی که سید محمد ظهور با سلمان را آشکار کرد، سلمان با سَفینه ظاهر شد و صَفَق، رَشید هِجری بود. پس این در اینجا معاصر بودن ابواب است: محمد همان سلمان

ا ست و "باب"، سَفینه ا ست و " صَفَق"، رَ شید ا ست. و همچنین در وقت مولای ما صادق ﷻ: **محمد با جابر بن یزید جُعفی ظاهر بود، و "باب" با ابوالخطّاب محمد بن ابی زینب و "صَــفَق" با مُفضّــل بن عمر بود**. پس این،معاصر بودن ابواب فقط در این دو ظهور است و دردنباله در آنچه گذشت و تا آخر مَطالِع برای ابواب، مانند این وجود ندارد.

[۴۲۳] وَنَعُودُ إِلَى تَمَامِ مَعْرِفَةِ السِّيَاقَةِ فِي ظُهُورِ الْمِزَاجِ، وَمَنْ أَحْسَنَ مَا وَرَدَ فِي ذَلِكَ مَا رَوَاهُ شَيْخُنَا السَّيِّدُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الْخَصِيبِيُّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْعَالِمِ ﷻ أَنَّهُ قَالَ: **"إِنَّ اللهَ أَنْ يَظْهَرَ بِالْبَابِ وَلَيْسَ لِلْبَابِ أَنْ يُظْهَرَ بِاللهِ، وَاللهُ إِسْمٌ وَهُوَ السَّيِّدُ الْمِيمُ، وَلِلسَّيِّدِ مُحَمَّدٍ أَنْ يَظْهَرَ بِسَلْمَانَ وَلَيْسَ لِسَلْمَانُ أَنْ يَظْهَرَ بِمُحَمَّدٍ"**.

و باز می‌گردیم به اتمام شـناخت "سـیاقَة" در "ظهور المِزاج"، و از بهترین چیزهایی که در آن وارد شده است، چیزی است که شیخ ما سید ابوعبدالله خصیبی شرّف الله مقامه با اسنادش از العالِم ﷻ روایت کرده که فرمود: "به درستی که برای الله (محمد) است که با باب ظاهر شـود، ولی برای باب نیسـت که با الله ظاهر شـود، و الله در اینجا همان اِسم است و او همان سید میم است، و برای سید محمد است که با سلمان ظاهر شود، ولی برای سلمان نیست که با محمد ظاهر شود."

[٤٢٤] وَقَوْلُهُ أَيْضاً عَزَّ عِزُّهُ : "إِنّ الْإِسْمَ لَهُ أَنْ يَظْهَرَ بِالْبَابِ وَلَيْسَ لِلْبَابِ أَنْ يَظْهَرَ بِالْإِسْمِ لِأَنَّهُ دُونَهُ، وَالْإِسْمُ مُكَوِّنُهُ".

فَاعْلَمْ فِقْهَ ذَلِكَ وَلَمَّا ظَهَرَ مُحَمَّدٌ بِسَلْمَانَ ظَهَرَ سَلْمَانُ بِسَفِينَةٍ، وَلَمَّا ظَهَرَ الْمِيمُ بِسَفِينَةٍ ظَهَرَ سَلْمَانُ بِرَشِيدٍ وَلَمَّا ظَهَرَ الْمِيمُ بِرَشِيدٍ ظَهَرَ الْبَابُ بِأَبِي خَالِدٍ عَبْدِ اللهِ بْنِ غَالِبٍ الْكَابُلِيِّ وَلَمَّا ظَهَرَ الْإِسْمُ بِأَبِي خَالِدٍ ظَهَرَ الْبَابُ بِيَحيَى بْنِ أُمِّ الطَّوِيلِ الثُّمَالِي وَلَمَّا ظَهَرَ الْإِسْمُ بِيُحَيِّى ظَهَرَ الْبَابُ بِجَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ وَلَمَّا ظَهَرَ الْإِسْمُ بِجَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ ظَهَرَ الْبَابُ بِأَبِي الْخَطَّابِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي زَيْنَبَ وَلَمَّا ظَهَرَ الْإِسْمُ بِأَبِي الْخَطَّابِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي زَيْنَبَ ظَهَرَ الْبَابُ بِالْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ الْجُعْفِيِّ وَلَمَّا ظَهَرَ الْإِسْمُ بِالْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ ظَهَرَ الْبَابُ بِمُحَمَّدِ بْنِ الْمُفَضَّلِ وَلَمَّا ظَهَرَ الْإِسْمُ بِمُحَمَّدِ بْنِ الْمُفَضَّلِ ظَهَرَ الْبَابِ بِعُمْرِ بْنِ الْفُرَاتِ وَلَمَّا ظَهَرَ الْإِسْمُ بِعُمْرِ بْنِ الْفُرَاتِ ظَهَرَ الْبَابُ بِمُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ وَغَابَ الْبَابُ بِغَيْبَةِ الْمَعْنَى جَلَّ جَلَالُهُ فَهَذَا بَيَانُ ظُهُورِ الْمِزَاجِ، وَلَمْ يَزَلْ الْأَمْرُ جَارِياً مِنْ أَوَّلِ الظُّهُورِ الْمُحَمَّدِيِّ إِلَى آخِرِ سَطرِ الْإِمَامَةِ، يَظْهَرُ الْإِسْمُ بِالْبَابِ وَالْبَابُ بِالصَّفَقِ الْمُؤَهَّلِ لُبَابِهِ إِلَى ظُهُورِ أَبِي شُعَيْبٍ عَزَّ عِزُّهُ عَادَ الظُّهُورُ كَمَا كَانَ فِي الْقُبَّةِ الْآدَمِيَّةِ الْبَابُ جِبْرِيلُ نُورَانِيّاً خَفِيّاً.

و قول او عَزَّ عِزُّهُ نیز این است: "به درستی که برای اِسم است که با باب ظاهر شود، و برای باب نیست که با اِسم ظاهر شود، زیرا باب پایین‌تر از اوست، و اِسم، باب را مُکوِّن یا ایجاد کننده است."

پس فقه آن را بدان. و هنگامی که محمد با سلمان ظاهر شد، سلمان با سَفینه ظاهر شد. و هنگامی که محمد با سَفینه ظاهر شد، سلمان با رَشید ظاهر شد. و هنگامی که محمد با رَشید ظاهر شد، باب با ابی خالد عبدالله بن غالب کابُلی ظاهر شد. و هنگامی که اِسم با ابی خالد ظاهر شد، باب با یحیی بن اُمّ الطویل الثّمالی ظاهر شد. و هنگامی که اِسم با یحیی ظاهر شد، باب با جابر بن یزید جُعفی ظاهر شد. و هنگامی که اِسم با جابر بن یزید الجُعفی ظاهر شد، باب با ابوالخطّاب محمد بن ابی زینب ظاهر شد. و هنگامی که اِسم با ابوالخطّاب محمد بن ابی زینب ظاهر شد، باب با مفضّل بن عمر الجُعفی ظاهر شد. و هنگامی که اِسم با مفضّل بن عمر ظاهر شد، باب با محمد بن مفضّل ظاهر شد. و هنگامی که اِسم با محمد بن مفضّل ظاهر شد، باب با عُمر بن فُرات ظاهر شد. و هنگامی که اِسم با عُمر بن فُرات ظاهر شد، باب با محمد بن نُصَیر ظاهر شد. و باب با غیبت معنی جلّ جلاله غایب شد. پس این بیان "ظهور المِزاج" است، و این امر پیوسته از اوّل ظهور محمدی تا آخر سطر امامت جاری بوده است؛ اِسم با باب ظاهر می‌شود و "باب" با "صَفَق" المُؤَهِّل ظاهر می‌شود تا ظهور ابی شعیب عَزَّعِزُّهُ که ظهور بازگشت، همانگونه که در دوره آدم، باب همان جبرئیل به صورت نورانی و مخفی بود.

[٤٢٥] وَفِي ذَلِكَ يَقُولُ سَيِّدُنَا مُحَمَّدٌ عَزَّعَزَّهُ : "مَا جَرَى فِي أَوَّلِنَا جَرَى فِي آخِرِنَا حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُذَّةِ بِالْقُذَّةِ" وَهُوَ مَا شَرَحْنَاهُ.

فَهَذِهِ أَحَدَ عَشَرَ مَقَاماً لِلسَّيِّدِ مُحَمَّدٍ عَزَّعَزَّهُ فِي الْبَابِيَّةِ لِتُتِمَّ أَسْمَاؤُهُ أَرْبَعَةً وَسَبْعِينَ أَسْماً مِنْ آدَمَ إِلَى الْمَهْدِيِّ فِي مَقَامَاتِ النُّبُوَّةِ وَالرِّسَالَةِ وَالْأَئِمَّةِ ثَلَاثَةٌ وَسِتُّونَ إِسْماً، ثُمَّ هَذِهِ الْأَحَدَ عَشَرَ مُطَّلَعاً كَمَا قَالَ سَيِّدُنَا شَيْخُنَا ابُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الْخَصِيبِيُّ شَرَفُ اللهِ مَقَامَهُ:

أَسْمَاءُ سَبْعاً تَسَمَّى — مُسَمِّيَاً لَا مُسَمَّى
بِهَا وَسَبْعُونَ أَسْمَا — لِلْإِسْمِ هُنَّ أَعَمَّ
وَأَرْبَعٌ لَا سِوَاهَا — أَسْمَاؤُهُ حِينَ تَمَّ

و در این باره، سید ما محمد عَزَّعَزَّهُ می‌فرماید: "آنچه در آغاز ما جاری شد، در پایان ما نیز جاری می‌شود، پا به پای کفش و پر به پر." و این همان است که ما شرح دادیم.

پس اینها یازده مقام برای سید محمد عَزَّعَزَّهُ در "بابیّت" است تا اسم‌های او در ظهورات مختلف به هفتاد و چهار اسم کامل شود، از آدم تا مهدی، در مقامات نبوت و رسالت و ائمه، شصت و سه اسم است، سپس این یازده محل ظهور، همانطور که سید ما، شیخ ما ابوعبدالله الحسین بن حمدان خصیبی شرّف الله مقامه فرموده است:

(هفت اسم نامیده می شود، نام‌گذاری کننده است نه نامیده شده / و هفتاد اسم دیگر برای محمد است که آنها عام‌ترند / و چهار اسم که غیر از آنها نیست، اسم‌های محمد هستند هنگامی که کامل شد.)

[۴۲۶] ثُمَّ فَسَّـــرَ ذَلِكَ فِي فِقْهِ رِسَالَتِهِ نَضُرَ اللهُ وَجْهَهُ فِي الرِّسَالَةِ الرَّسْبَاشِيَّةِ: أَسْمَاءٌ سَبْعٌ للمَعْنَى بِالذَّاتِ وَهِيَ: هَابِيلُ، شِيثٌ، يُوسُفُ، يُوشِعُ، أَصْفُ شَمْعُونْ الصَّفَا، عَلِيٌّ أَمِيرُ المُؤْمِنِينَ الْمُسَمِّي لِلْإِسْمِ وَالْبَابِ وَمِنْ دُوْنَهُمَا وَالْأَرْبَعَةُ وَسَبْعُونَ هِيَ أَسْمَاءُ الْإِسْمِ مِنْ آدَمَ ثُمَّ أَنْوشَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ فَتَمَّتْ أَسْمَاءُ الْإِسْمَ عَزَّعَزَّهُ.

سپس آن را در فقه رساله‌اش نضّر الله وجهه در رساله الرّسّباشية تفسیر کرد: هفت اسم برای "معنی" یا همان مولا علی به ذات اســت و آنها: هابیل، شِـیث، یوسـف، یُوشَـع، آصَف، شَمعون الصَّفا، و علی امیرالمؤمنین هستند که نام‌گذارنده اِسم و باب و کسانی که پایین‌تر از آن دو هستند، می‌باشد.

و هفتاد و چهار اسم: اسم‌های محمد از آدم، سپس اَنوش، تا محمد بن نُصَیر است، پس اسم‌های محمد عَزَّعَزَّهُ کامل شد.

[٤٢٧] وَحَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ سُرُورٍ الصُّورِيُّ الْمَعْرُوفُ بِالْهَيَاجِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي الشَّابُّ الثِّقَةُ أَبُو سَعِيدٍ مَيْمُونُ بْنُ الْقَاسِمِ الطَّبَرَانِيُّ قَالَ: سَأَلْتُ الشَّيْخَ أَبَا الْحُسَيْنِ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْجِلِّيَّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ عَنْ قَوْلِ الْعَالِمِ عَزَّعَزُّهُ: "مَنْ أَكَلَ عَلَى الرِّيقِ فِي كُلِّ يَوْمٍ إِحْدَى وَعِشْرِينَ زَبِيبَةً أَمِنَ مِنَ الْعِلَلِ؟".

قَالَ: مَعْنَاهُ أَنْ يَذْكُرَ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَاحِدَاً وَعِشْرِينَ مَنْطِقَاً مِنْ مَنَاطِقِ الْبَابِ مِنَ الْقُبَّةِ الْآدَمِيَّةِ إِلَى السَّيِّدِ مُحَمَّدٍ سِتَّةٌ وَهِيَ: جِبْرِيلُ، يَائِيلُ، حَامٌ، دَانٌ، عَبْدُ اللهِ رُوزْبَةُ وَأَحَدَ عَشَرَ مِنْ سَلْمَانَ إِلَى أَبِي شُعَيْبٍ، وَأَرْبَعَةٍ وَهِيَ أَشْخَاصُ الْبَابِ: سَلْسَلٌ وَسَلْسَبِيلٌ وَدِحْيَةُ وَأُمُّ سَلَمَةَ.

وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ شَيْخِنَا السَّيِّدِ الْخُصَيبِيِّ رَفَعَ اللهُ دَرَجَتَهُ عَنْ دِيكِ الْعَرْشِ وَالْعُشْرِ دَجَاجَاتٍ؟ فَقَالَ: دِيكُ الْعَرْشِ سَلْمَانُ وَالْعَشْرُ دَجَاجَاتٍ أَيْتَامُهُ الْخَمْسَةُ وَالْوَلْيَانِ نَوْفَلُ بْنُ الْحَارِثِ وَمُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ وَثَلَاثَةُ إِخْوَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ظَاهِرَاً وَهُمْ: طَالِبٌ وَعَقِيلٌ وَجَعْفَرٌ، وَقِيلَ: هُمْ صَفَقَاتُ الْأَبْوَابِ وَكَذَلِكَ الصَّاعُ الْمَذْكُورُ فِي كِتَابِ اللهِ فِي قِصَّةِ يُوسُفَ هُوَ الْبَابُ لِأَنَّهُ صَاحِبُ كَيْلِ الْعُلُومِ عُلُومِ اللهِ.

وَبِإِسْنَادِهِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ لِمُوسَى عَزَّعَزُّهُ: ﴿وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِب بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ ۖ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا ۖ قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ ۖ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِن رِّزْقِ اللهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾.

فَقَالَ: مُوسَى هُوَ الْمِيمُ عَزَّعِزُّهُ وَالْعَصَا هِيَ الْبَابُ، وَالْحَجَرُ هُوَ الْمِقْدَادُ وَالْإِثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْناً هُمْ النُّقَبَاءُ الْإِثْنَا عَشَرَ قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبِهُمْ.

وَمِمَّا يَجِبُ أَنْ نَذْكُرَهُ مِنْ تَعَاصُرِ الْأَبْوَابِ فِي الْمَقَامِ الْأَوَّلِ الْمُحَمَّدِيِّ وَالْمَقَامِ السَّادِسُ الْجَعْفَرِيُّ.

فَأَمَّا الْمَقَامُ الْأَوَّلُ: فَكَانَ سَلْمَانُ وَسَفِينَةُ وَرَشِيدُ الْهِجْرِي كَانُوا مُتَعَاصِرِينَ، وَكَذَلِكَ فِي الْمَقَامِ السَّادِسِ الْجَعْفَرِيِّ: كَانَ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ وَأَبُو الْخَطَّابِ مُحَمَّدٌ وَالْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ، فَلِهَذَا يُقَالُ: بَابٌ وَصَفَّقَ وَمُؤَهَّلٌ وَلَمْ يُشَاهِدْ مِثْلَ هَذَا فِي ظُهُورَاتِ الْأَبْوَابِ إِلَّا فِي الْقُبَّةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ فَقَطْ.

وَذَلِكَ كَمَا قَدَّمْنَا ذِكْرَهُ مِنْ ظُهُورَاتِ الْمِزَاجِ وَهُوَ ظُهُورُ الْحِجَابِ بِالْبَابِ فِي أَحَدَ عَشَرَ مِنْ السَّيِّدِ سَلْمَانَ إِلَى السَّيِّدِ أَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدٍ النُّمَيْرِيِّ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ لِأَنَّهُ لَمَّا شَرُفَ الْإِسْمُ بَابَهُ الْأَنْوَرُ بِالظُّهُورِ بِهِ لِلْمَازِجَةِ امْتَزَجَ فِي رُوحِ السِّينِ بَعْضُ أَنْوَارِ جَسَدِ الْمِيمِ، وَرُوحُ السِّينِ الَّتِي هِيَ مَخْلُوقَةٌ مِنْ جَسَدِ الْمِيمِ، فَتَمَازَجَ فِيهِ هَذَانِ النُّورَانِ لِأَنَّ الْجِسْمَ الْمُحَمَّدِيَّ وَرُوحُ سَلْمَانَ مَعْدِنٌ وَاحِدٌ، فَوَجَبَ أَنْ يُضَافَ إِلَى جُمْلَةِ أَسْمَاءِ الْمِيمِ وَيُكْتَبَ فِي عَدَدِهَا فَكَانَ الْبَابُ سَلْمَانَ وَالصَّفْقُ سَفِينَةٌ وَالْمُؤَهَّلُ رَشِيداً فَلَمَّا ظَهَرَ الْإِسْمُ بِسَلْمَانَ كَانَ الصَّفْقُ الَّذِي هُوَ سَفِينَةُ بَابًا، وَصَارَ رَشِيدُ الْمُؤَهَّلَ صَفْقًا وَكَذَلِكَ جَرَى تَعَاصُرُهُمْ فِي الْمَقَامِ السَّادِسِ الْجَعْفَرِيِّ، فَكَانَ الْبَابُ جَابِرَ بْنَ يَزِيدَ الْجُعْفِيَّ وَالصَّفْقُ أَبَا الْخَطَّابِ مُحَمَّدَ بْنَ إِسْمَاعِيلَ، وَالْمُؤَهَّلُ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ فَلَمَّا ظَهَرَ الْإِسْمُ بِجَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ كَانَ الصَّفْقُ أَبَا الْخَطَّابِ فَصَارَ بَابًا وَالْمُؤَهَّلُ

الْمُفَضَّلَ بْنُ عُمَرَ صَارَ صَفْقًا فَلَمَّا غَابَ جَابِرٌ ظَهَرَ الْإِسْمُ بِأَبِي الْخَطَّابِ فَأَظْهَرَ الدَّعْوَةَ وَنَادَى بِمَعْنَوِيَّةِ مَوْلَانَا جَعْفَرٍ عَزَّعَزُّهُ وَكَانَ الْبَابُ الْمُفَضَّلُ، وَالصَّفْقُ وَلَدَهُ مُحَمَّداً فَاعْلَمْ ذَلِكَ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: مَا تَقُولُ بِقَوْلِ أَبِي الْغُصْنِ جَحَى لِلْمُسْتَرْشِدِ: "نَعَمْ هُوَ هُوَ وَأَبُو الْخَطَّابِ بَابُهُ؟"

قُلْنَا: صَدَقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَوْلِهِ، وَفِيهِ جَوَابَانِ: أَحَدُهُمَا: أَنَّ جَابِراً لَمْ يَكُنْ غَابَ بَعْدُ فَالْبَابُ أَبُو الْخَطَّابِ، وَالْجَوَابُ الثَّانِي: إِنْ كَانَ فِي الْوَقْتِ الَّذِي وَفَدَ إِلَيْهِ الْمُسْتَرْشِدُ الْمُسْتَدِلُّ مِنْهُ قَدْ غَابَ جَابِرٌ وَظَهَرَ الْإِسْمُ بِأَبِي الْخَطَّابِ فَقَدْ صَدَقَ بِقَوْلِهِ أَنَّ الْإِسْمَ بَابٌ لِلْمَعْنَى وَهُوَ مُبَوِّبُ الْأَبْوَابِ وَمُسَبِّبُ الْأَسْبَابِ فَقَدْ صَحَّ قَوْلُهُ بِالْوَجْهَيْنِ وَاتَّضَحَ الْجَوَابُ.

و ابوالحسن على بن سُرور الصورى معروف به الهياجى برايم حديث گفت كه، گفت: جوان مورد اعتماد ،ابو سعيد ميمون بن القا سم الطبرانى برايم حديث گفت كه، گفت: از شيخ ابوالحسين محمد بن على جَلّى قدّس الله روحه درباره قول العالِم عَزَّعَزُّهُ پرسيدم: "هر كس ناشتا در هر روز بيست و يک کشمش بخورد، از بيماری‌ها در امان می‌ماند؟"

فرمود: "معنای آن اين است كه در هر روز، بيست و يک ظهورات را از مَناطِق الباب (نُطَقای باب) ذكر كند، از دوره آدم تا دوره محمد: شش نفر هستند و آنها عبارتند از: جبرئيل، يائيل، حام، دان، عبدالله رُوزبَه، و يازده نفر از سلمان تا ابوشعيب محمد بن نُصير، و چهار نفر كه آنها اشخاص "باب" هستند: سلسل، سَلسَبِيل، دِحْيَة و اُمّ سَلَمَة."

و به اسنادش از شیخ ما سید خصیبی رفع الله درجته درباره خروس عرش و ده مرغ؟ فرمود: "خروس عرش، سلمان است و ده مرغ، ایتام پنج‌گانه او و دو ولیّ یعنی نوفل بن حارث و مُصعب بن عُمَیر، و سه برادر امیرالمؤمنین علی ظاهراً هستند و آنها: طالب، عقیل و جعفر می‌باشند، و گفته شده: آنها صَفَقاتُ الأبواب (خادمان باب‌ها) هستند. و همچنین پیمانه که در کتاب خدا در قصه یوسف ذکر شده است، همان باب است، زیرا او صاحب پیمانه علوم الهی است."

و به اسنادش گفت: از شیخ جلی درباره قول خداوند به موسی عَزَّعَزَّهُ پرسیدم: ﴿وياد كنيد آن گاه كه مو سى براى قومش درخوا ست آب كرد،پس گفتيم:ع صايت را به اين سنگ بزن.پس دوازده چشمه از آن جوشيد به طورى كه هر گروهى از دوازده گروه بنى اسراييل چشمه ويژه خود را شناخت.وگفتيم:از روزى خدا بخوريد و بيا شاميد و تبهكارانه در زمين فتنه وآشوب برپا نكنيد﴾

فرمود: "مو سى همان محمد عَزَّعَزَّهُ ا ست و ع صا همان باب ا ست، و سنگ همان مِقداد ا ست و دوازده چ شمه همان نُقَباء دوازده‌گانه ه ستند.هر گروهى محل نو شيدن خود را دانستند."

« معاصربودن ابواب در مقام محمدی و جعفری »

و از جمله چیزهایی که باید ذکر کنیم، "تعاصر ابواب" در مقام اول محمدی و مقام ششم جعفری است.

اما مقام اول: سـلمان و سَـفینه و رَشـید هِجری با هم معاصر بودند، و همچنین در مقام ششم جعفری: جابر بن یزید الجُعفی و ابوالخطّاب محمد و مُفضّل بن عمر با هم بودند.

به همین دلیل گفته می شود: باب و صَفَق و مُؤَهِّل. و مانند این در ظهورات ابواب دیده نشده است مگر فقط در دوره محمدی.

و آن همان ا ست که پیـ شتر ذکر کردیم از "ظهورات المِزاج"، و آن ظهور محمد با سلمان در یازده نفر ا ست، از سید سلمان تا سید ابو شعیب محمد النُمیری إلیه التـ سلیم. زیرا هنگامی که اِسم ، باب نورانی خود را با ظهور با او برای آمیختگی شرافت داد، بخشی از انوار جـ سد محمد در روح سلمان درآمیخت، و روح سلمان همان ا ست که از جـ سد محمد خلق شده ا ست، پس این دو نور در سلمان درآمیختند، زیرا جسم محمدی و روح سلمان یک ریشه واحد هستند، پس واجب شد که به مجموعه اسم‌های محمد اضافه شود و در عدد آنها نوشته شود.

پس باب سلمان بود و صَفَق سَفینه و المُؤَهَّل رَشید بود. پس هنگامی که اِسم با سلمان ظاهر شد، صَفَق که سَفینه بود، باب شد، و رَشید که مُؤَهَّل بود، صَفَق شد. و همچنین تعاصر آنها در مقام ششم جعفری جاری شد: باب جابر بن یزید جُعفی بود و صَفَق ابوالخطّاب محمد بن اسماعیل، و المُؤَهَّل مفضّل بن عمر بود. پس هنگامی که اِسم با جابر بن یزید جُعفی ظاهر شد، صَفَق که ابوالخطّاب بود، باب شد و المُؤَهَّل که مفضّل بن عمر بود، صَفَق شد. پس هنگامی که جابر غایب شد، اِسم با ابوالخطّاب ظاهر شد، پس ابوالخطاب دعوت را آشکار کرد و به معنویّت مولای ما جعفر عَزَّعَزُّهُ ندا داد و باب مفضّل بود و صَفَق فرزند مفضّل، محمد بود. پس این را بدان.

«پاسخ به یک اشکال اعتقادی»

اگر کسی بگوید: در مورد قول ابی الغُصن جَحی به طالب هدایت چه می‌گویی: "بله، امام همان اوست و ابوالخطّاب باب اوست؟"

گفتیم: او علیه السلام در قول خود راست گفته است، و در این باره دو جواب است:

جواب اول: اینکه جابر هنوز غایب نشده بود، پس باب ابوالخطّاب است.

جواب دوم: اگر در زمانی که طالب هدایت نزد او آمد، جابر غایب شده بود و اِسم با ابوالخطّاب ظاهر شده بود، پس او در قول خود را ست گفته ا ست که اِ سم بابی برای معنی ا ست و اِ سم خود قراردهنده ابواب و مُسَبِّب الأ سباب ا ست. پس قول او با هر دو وجه صحیح است و پاسخ روشن شد.

[۴۲۸] وَبِإِسْنَادِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى فُرَاتِ بْنِ أَحْنَفَ عَلَيْهِ السَلَامُ قَالَ: سَمِعْتُ مَوْلَانَا الصَّادِقَ عَزَّعِزُّهُ وَقَدْ سَأَلَهُ سَائِلٌ عَنْ أَبِي الخَطَّابِ مِنْهُ السَلامُ فَقَالَ: "إِنِّي آلَيْتُ أَنْ لَا أَتَقَبَّلَ تَوْحِيدَ أَحَدٍ مِنْ النَّاسِ إِلَّا بِوِلَايَةِ سَلْمَانَ، وَمَعْرِفَةِ كُنْهِ جِبْرِيلَ وَهُوَ سَلْسَلُ بَابِ اللهِ وَحِجَابِهِ، ثُمَّ قَالَ: أَنَا جَنَّةُ الخُلْدِ، وَسَلْمَانُ جَنَّةُ عَدْنٍ، وَأَبُو الخَطَّابِ جَنَّةُ المَأْوَى".

و به ا سنادش آن را به فُرات بن اَحنَف علیه السلام میرساند که گفت: شنیدم مولای ما صادق عَزَّعِزُّهُ را که سائلی از او درباره ابی خطّاب مِنهُ السلام پرسید، پس فرمود: من سوگند خوردهام که توحید هیچ کس از مردم را نپذیرم مگر به ولایت سلمان، و معرفت کُنه جبرئیل که او همان سَلسَل، باب الله و حجاب اوست. سپس فرمود: "من جنّة الخُلد هستم، و سلمان جنّة عَدن است، و ابوالخطّاب جنّة المَأوَی است."

[۴۲۹] وَعَنْ أَبِي خَدِيجَةَ سَالِمِ بْنِ مُكْرَمٍ عَلَيْهِ السَلَامُ قَالَ: "رُؤِيَ أَبُو الْخَطَّابِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَالْمَلَائِكَةِ خَلْفَهُ تُشِيرُ إِلَيْهِ وَتَقُولُ: هَذَا دَاعِي اللهِ فَأَجِيبُوهُ يَا مَعْشَرَ النَّاسِ".

و از ابی خدیجه سالم بن مُکرَم علیه السلام روایت شده که گفت: ابوالخطّاب بین آسمان و زمین دیده شد و فرشتگان در پشت سرش به او اشاره می‌کردند و می گفتند: این دعوت کننده به سوی خداست، پس ای گروه مردم، او را اجابت کنید.

[۴۳۰] وَقَدْ رُوِيَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانشَقَّ الْقَمَرُ ۞ وَإِن يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ ۞ وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ ۚ وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقِرٌّ ۞ وَلَقَدْ جَاءَهُم مِّنَ الْأَنبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ ۞ حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ ۖ فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ ۞ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ ۘ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكُرٍ﴾[1] فَقَالَ: ظُهُورُ الْبَابِ فِي الْقُبَّةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ بِشَخْصَيْنِ سَلْمَانُ وَسَفِينَةٍ صَفْقَةٌ.

و به تحقیق در مورد قول خداوند تعالی روایت شده است:(قیامت بسیار نزدیک شد و ماه از هم شکافت۞واگر معجزه ای را ببینند،روی برگردانند و گویند :این جادویی همیشگی است۞وقرآن رسالت پیامبر را انکار کردند وهواهای نفسانی خود را پیروی نمودند، در حالی که هرکاری در قرارگاه ویژه خود قرار میگیرد۞بی تردید آنچه از خبرهای گذشتگان که درآن مایه بازداشتن از کفر و گناهان است برای آنان آمده است۞ این خبرها پندی رساست ولی هشدارها به این ستمکاران سودی

[1] سوره قمر،آیه ۱-۶

نمیبخشـــد﴿بنابراین از آنان روی برگردان و روزی را یاد کن که آن دعوت کننده یعنی اسرافیل آنان را به امری بس دشـــوار و هولناک دعوت میکند).پس فرمود: ظهور باب دردوره محمدی به دو شخص سلمان و سَفینه است که یک طبقه هستند.

[۴۳۱] وَسُئِلَ الْعَالِمُ عَزَّعَزَّهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ تَعَالَى: ﴿قُلْ بِفَضْلِ اللهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾[۱] فَقَالَ عَزَّعَزَّهُ: الْفَضْلُ مُحَمَّدٌ وَالرَّحْمَةُ سَلْمَانُ.

و از عالِم عَزَّعَزَّهُ درباره قول خداوند تعالی سؤال شد: بگو:این هدایت و رحمت به فضل و رحمت خدا ستف پس باید مومنان به آن شاد شوند که آن از همه ثروتی که جمع میکنند بهتر است

پس عَزَّعَزَّهُ فرمود: "فضل ،محمد است و رحمت سلمان است."

[۴۳۲] وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَىٰ مِنكُم مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَٰكِنَّ اللهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ ۗ وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾[۲]

فَقَالَ: هُمَا الْإِسْمُ وَالْبَابُ.

وَقَوْلُهُ: ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۞ خَلَقَ الْإِنسَانَ مِن صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ ۞ وَخَلَقَ الْجَانَّ مِن مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ ۞ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۞ رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ ۞ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۞ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ۞ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ ۞ فَبِأَيِّ آلَاءِ

[۱] سوره یونس، آیه ۵۸

[۲] سوره نور ، آیه ۲۱

رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۞ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ ۞ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۞ وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ ۞ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۞ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ۞ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ۞ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۞ يَسْأَلُهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ۞ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۞ سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ ۞ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۞ يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَن تَنفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا ۚ لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ ۞ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۞ يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّن نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنتَصِرَانِ ۞ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۞ فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ ۞ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۞ فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُسْأَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَلَا جَانٌّ ۞ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۞ يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ ۞ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۞ هَٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ ۞ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ ۞ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۞ وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ ۞ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۞ ذَوَاتَا أَفْنَانٍ ۞ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۞ فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ ۞ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۞ فِيهِمَا مِن كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ ۞ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۞ مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ ۚ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ ۞ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۞ فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ ۞ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۞ كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ ۞ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۞ هَلْ جَزَاءُ

الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ ❁ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ❁ وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ ❁ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ❁ مُدْهَامَّتَانِ ❁ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ❁ فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ ❁ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ❁ فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ ❁ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ❁ فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ ❁ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ❁ حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ ❁ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ❁ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ ❁ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ❁ مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ ❁ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ❁ تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾[1]

و همچنین سخن خداوند عزّ و جلّ: ﴿اگر فضل خدا و رحمتش بر شما نبود، هرگز هیچ یک از شما پاک نمیشد و رشد نمی یافت؛ ولی خدا هر که را بخواهد، پاک میکند و رشد میدهد.خدا بسیلر شنوا و داناست.﴾

پس آن را چنین تفسیر نمود: آن دو یعنی فضل و رحمت، اِسم و باب هستند..

و قول خداوند در سوره الرحمن: (معنی آیات، به خصوص در مورد دو نعمت)

[۴۳۳] قَالَ عَزَّعَزَّهُ: "بِأَيِّ النَّعَمَيْنِ بِالْحِجَابِ أَوْ بِالْبَابِ".

فرمود عَزَّعَزَّهُ: "به کدام یک از دو نعمت حجاب یا به باب "

[1] سوره الرحمن، آیه ۱۳-۷۸

[٤٣٤] وَرُوِيَ مِنْ وَجْهٍ آخَرَ عَــنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَزَّعَزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "وَلَا بِشَيْءٍ مِنَ الْآئِكَ يَا عَلِيُّ" وَقَدْ قُرِئَتْ هَذِهِ الْآيَةُ بَيْنَ يَدَيْهِ.

و از راه دیگری از مولای ما صادق عَزَّعَزُّهُ روایت شده است که فرمود: "و به هیچ چیز از نعمت‌های آشکار تو ای علی". در حالی که این آیه در حضور او خوانده شد.

[٤٣٥] وَعَنْ أَبِي الْحَسَــنِ الْهَيَاجِيِّ عَنْ أَبِي سَــعِيدٍ مَيْمُونِ بْنِ الْقَاسِــمِ الطَّبَرَانِيِّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ قَالَ: سَــأَلْتُ الشَّــيْخَ أَبَا الْحُسَــيْنِ الْجِلِّيَّ رَفَعَ اللهُ دَرَجَتَهُ عَنْ قَوْلِ الرَّسُــولِ عَزَّعَزُّهُ: "أبدأوا بِالْمِلْحِ وَاخْتَمُوا بِهِ؟" فَقَالَ: الْمِلْحُ شَــخْصُ الْبَابِ بِهِ بَدَأْنَا وَبِهُ خَتَمَنَا فَأَمِنَّا، وَبِهِ خَتَمْنَا فَأَمِنَّا مِنْ الْعَاهَاتِ وَمِنْ السَّبْعِينَ الَّتِي ذَكَرَهَا مَوْلَانَا وَالْخَلَاصُ مِنْهَا.

وَمَعْنَاهُ: إِذَا بَدَأَ الرَّجُلُ بِالْمِلْحِ فِي أَوَّلِ طَعَامِهِ وَخَتَمَ بِهِ، أَيْ: إِذَا عُرِفَ أَنَّ السَّــيِّدَ سَــلْمَانَ هُوَ جِبْرِيلُ فِي أَوَّلِ الْقِبَابِ، وَهُوَ السَّيِّدُ أَبُو شُعَيْبٍ فِي آخِرِ الْمَقَامَاتِ فَقَدْ عُوفِيَ مِنْ سَبْعِينَ طَبَقَةٌ يَدْخُلُهَا الْكَافِرُ فِي الْمُسُوخِيَّةِ.

و از ابوالحســن الهیاجی از ابوســعید میمون بن قاســم طبرانی خداوند روحش را پاک گرداند نقل شده است که گفت: از شیخ ابوالحسین جلّی خداوند درجه‌اش را بالا بَرَد درباره سخن رسول عَزَّعَزُّهُ پرسیدم: "با نمک آغاز کنید و با آن پایان دهید؟"

فرمود: نمک سلمان در لباس بشری است؛ با او آغاز کردیم و با او پایان دادیم پس در امان ماندیم؛ و با او پایان دادیم پس ازبلاها و از آن هفتاد مرتبه‌ای که مولای ما ذکر کرد و رهایی از آن، در امان ماندیم.

و معنای حدیث این اســت: اگر مرد به نمک در اول غذایش آغاز کند و با آن ختم کند، یعنی: اگر شناخته شود که سید سلمان در آغاز مظاهر و ادوار همان جبرئیل است، و سـلمان در آخر مقامات، ســید ابوشـعیب اســت، پس قطعاً از هفتاد طبقه‌ای که کافر درتناسخ حیوانی وارد آن می‌شود، رهایی و سلامتی یافته است.

(باب نهم/ آنچه را که باب،آورد و از معجزات آشکار کرد)

يَتَضَمَّنُ شَرْحُ مَا أَتَى بِهِ الْبَابُ وَمَا أَظْهَرَهُ مِـــنَ الْعُلُومِ وَالْمُعْجِـــزَاتِ لِذَوِي الْأَلْبَابِ

وَاللهُ الْمُوَفِّقُ بِكَرَمِهِ وَقَدْ شَرَحْنَا فِي الْبَابِ الَّذِي قَبْلَ هَذَا هِجْرَةُ الْبَابِ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ وَمَا شَرَّفَهُ بِهِ الْمِيمُ عَزَّعِزُّهُ مِنْ ظُهُورِهِ بِهِ، وَالنَّصُّ بِالْبَابِيَّةِ عَلَيْهِ وَالْإِشَارَةُ الَّتِي أَشَارَ بِهَا إِلَيْهِ وَقَدْ بَقِيَ مِنْ الدَّلَائِلِ الَّتِي كُنَّا ذَكَرْنَاهَا: النِّدَاءُ بِلَاهُوتِيَّةِ الْمَعْنَى جَلَّ جَلَالُهُ، وَالْمُعْجِزُ الْبَاهِرُ، وَاللَّعْنَةُ الَّتِي حُجِبَ بِهَا عَنْ مَعْرِفَةِ بَاطِنِهَا الْمُقَصِّـرَةِ أَهْلُ الظَّاهِرِ، وَالْعِلْمُ الَّذِي يَقْصُرُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ مَنْ هُوَ دُونَ أَهْلِ الْمَرَاتِبِ وَنَحْنُ نُورِدُ مِنْ ذَلِكَ مَا يَزِيدُ الطَّالِبُ نُورًا وَصَــفَاءً، وَيُفِيدُ الرَّاغِبُ بَصِيرَةً وَهُدَى بِعَوْنِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى إِنَّهُ سَمِيعُ الدُّعَاءِ.

فَأَمَّا نِدَاءُ الْبَابِ بِالْمَعْنَوِيَّةِ لِلْمَوْلَى تَعَالَى: فَهِيَ نِدَاءَاتٌ كَثِيرَةٌ، لِأَنَّ الْبَابَ هُوَ الْمُؤَذِّنُ بِتَوْحِيدِ مَوْلَاهُ الْعَيْنِ فِي كُلِّ كَوْرٍ وَدُورٍ وَقُبَّةٍ، وَفِيهِ يَقُولُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُـــولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْـــرِكِينَ ۙ وَرَسُولُهُ ۚ فَإِن تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ وَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ ۗ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾[1] وَهُوَ يَوْمُ الظُّهُورِ.

[1] سوره توبه ، آیه ٣

وَمَعْنَى قَوْلِهِ سُبْحَانَهُ: وَأَذَانٌ: أَيْ يَأْذَنُ الْمَوْلَى لِإِسْمِهِ الْأَعْظَمِ أَنْ يُأْذَنَ لِلسِّينِ أَنْ يُنَادِيَ وَقَدْ نَادَى بَعْدَ غَيْبَةِ الرَّسُولِ عَزَّعَزَّهُ يَوْمَ السَّقِيفَةِ حِينَ عَكَفَ النَّاسُ عَلَى الْعِجْلِ فَبَايَعُوهُ، وَالْخَبَرُ بِطُولِهِ مَشْهُورٌ وَيُعْرَفُ بِخَبَرِ الْأَعِنَّةِ، وَنَحْنُ نُورِدُهُ بِكَمَالِهِ بَعْدَ تَمَامِ هَذَا الْفَصْلِ بِمَشِيئَتِهِ وَعَوْنِهِ وَمَا يَشْفَعُ ذَلِكَ بِنِدَائِهِ الثَّانِي وَهُوَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي أَمَرَهُ مَوْلَانَا عَزَّ اسْمُهُ أَنْ يَدْخُلَ إِلَى الْمَسْجِدِ وَيَخْطُبَ وَيُثْبِتَ الْحُجَّةَ عَلَى الطَّاغِينَ وَأَهْلِ الرِّدَّةِ، وَهُو الْيَوْمُ الَّذِي قَالَ لَهُ: سَلْسَلُ أُعْطِكَ الْبَيَانَ وَأَمْنَحُكَ الْبُرْهَانَ، وَأَقَامَهُ عَلَمًا لِلْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ: "سَلْمَانُ شَجَرَةٌ وَأَنْتُمْ أَغْصَانُهَا" وَذَلِكَ فِي يَوْمِ الْأَحَدِ لِلَيْلَتَيْنِ خَلَتَا مِنْ ذِي الْحِجَّةِ، وَهِيَ السَّنَةُ الَّتِي أَظْهَرَ فِيهَا السَّيِّدُ الْمِيمُ الْغَيْبَةَ.

این بخش دربرگیرنده شرح آنچه حضرت سلمان با خود آورد و آنچه را که از علوم و معجزات برای صاحبان خردها آشکار نمود، می‌باشد.

و خداوند با کرمش توفیق‌دهنده است. و ما در فصلی که پیش از این بود، هجرت باب و آنچه را که محمد عَزَّعَزَّهُ، او را به سبب ظهورش به سلمان شرافت داد، و تصریح بر بابیّت او، و اشاره‌ای که میم (محمد) به او نمود، شرح دادیم.

و از دلایلی که ذکر کرده بودیم، موارد زیر باقی مانده است: ندای لاهوتیت حضرت علی جلّ جلاله، و معجز شگفت‌انگیز، و لعنتی که مقصّره اهل ظاهر به وا سطه آن از

معرفت باطن ، محروم شـــدند، و علمی که کســـی که در مرتبه پایین‌تر از مؤمنان کامل و درجات روحانی باشد، از شناخت آن ناتوان است.

و ما از این موارد، آنچه را که طالب را نور و صـــفا می‌افزاید، و راغب را بصـــیرت و هدایت می‌بخشد، به یاری علیّ اعلی خواهیم آورد، همانا او شنوای دعاست.

اما ندای باب به معنویّت مولا علی عزعزه:

پس اینها نداهای بسیاری اســت، زیرا حضـرـت سـلمان مؤذّن به توحید مولای مولای خویش در هر عصر و نوبت و قُبّه است.

و درباره اباب ،خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: ﴿و این اعلامی اســـت از ناحیه خدا و پیامبرش به عموم مردم در روز حج اکبر که خداوند و پیامبرش از مشرـــکان بیزارند،با این حال،اگر توبه کنید برای شـــما بهتر اســـت و اگر سرپیچی کنید، بدانید که شـــما نمی توانید از قلمرو قدرت خداوند خارج شـــوید.وکافران را به مجازات دردناکی بشـــارت ده﴾ و حج اکبر روز ظهور است.

و معنای فرمایش خداوند: و اعلامی؛ یعنی: مولا به اِســـم اعظم یعنی حضـــرت محمد اذن می‌دهد که به سلمان اجازه دهد تا ندا کند.

و باب پس از غیبت حضرت محمد عَزَّعَزَّهُ ، در روز سقیفه، هنگامی که مردم به گو ساله (کنایه ازخلیفه اول) دل بســـتند و با او بیعت کردند، ندا در داد؛ و آن خبر به طول کامل

مشهور است و به خبر أَعِنّة یا افسارها معروف است. و ما آن را به کمال پس از اتمام این فصل، به مشیّت و یاری مولا خواهیم آورد، و آنچه که این ندا را به ندای دوم او تکمیل می‌کند؛ و ندای دوم در روزی است که مولای ما ، به او امر فرمود تا به مسجد داخل شود و خطبه بخواند و حجت را بر طاغیان و بازگشت کنندگان از ولایت ثابت کند.

و آن روزی است که به او فرمود: "سلمان به تو قدرت سخنوری و آشکارسازی می‌دهم و دلیل و حجت قاطع می‌بخشم. و سلمان را به عنوان نشانه برای مؤمنان برپا داشت و فرمود: "سلمان، درخت است و شما شاخه‌های آن هستید".

و این واقعه در روز یکشنبه، دو شب مانده از ذی الحجّه بود، و این همان سالی است که محمد عزعزه غیبت را در آن آشکار نمود.

[٤٣٦] وَأَمَّا سَيِّدُنَا جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ الْبَابُ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ: فَإِنَّ مَوْلَانَا الْبَاقِرَ عَزَّعَزَّهُ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِهِ، فَوَجَدَ بَرْدَ أَنَامِلِهِ فِي ظَهْرِهِ وَقَالَ فِي حَقِّهِ: "جَابِرٌ حَجَّةُ اللهِ فِي أَرْضِهِ وَسَمَائِهِ عَلَى خَلْقِهِ" ثُمَّ أَمَرَهُ بِالْبَيَانِ وَالدُّعَاءِ للهِ جَهْرَاً، فَدَعَا بِأَمْرِ مَوْلَاهُ عَزَّعَزَّهُ وَصَرَّحَ بِلَاهُوتِيَّةِ مَعْنَاهُ، فَأُخِذَ وَجُعِلَ السِّنْدَانِ الْمُحَمَّى عَلَى صَدْرِهِ حَتَّى زَالَتْ حُمْرَتُهُ (وَالْخَبَرُ يَطُولُ شَرْحُهُ).

وَكَذَلِكَ نَادَى أَبُو الْخَطَّابِ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زَيْنَبَ الْكَاهِلِيِّ وَهُوَ الْبَابُ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ نِدَائَيْنِ: الْأَوَّلُ مِنْهُمَا نِدَاؤُهُ مُعْلِنَاً وَتَصْرِيحُهُ عَلَى مِئْذَنَةِ الْجَامِعِ فِي الْكُوفَةِ لَيْلَاً بِمَعْنَوِيَّةِ مَوْلَانَا

جَعْفَرٍ الرَّفِيعِ الْأَعْلَى الصَّـــادِقِ عَزَّعَزَّهُ إِلَى أَنِ اتَّصَـــلَ النِّدَاءُ إِلَى بَغْدَادَ مِنَ الْكُوفَةِ فِي وَقْتِهِ، وَوَقَعَ فِي مَسَامِعِ الْمَنْصُورِ وَهُوَ نَائِمٌ عَلَى فِرَاشِهِ وَمَا لَحِقَهُ فِي ذَلِكَ مِنَ الْجَزَعِ.

وَنِدَاؤِهِ الثَّانِي: حِينَ كَسَـــرَ الْجَيْشَ وَخَرَجَ مِنْ دَارِ الرِّزْقِ بِالْكُوفَةِ وَقَاتَلَهُ عِيسَى بْنُ مُوسَى بِظَهْرِ خُزَاعَةَ، وَنَحْنُ نَشْـــرَحُ مَا نَقَلْنَاهُ مِـنْ ذَلِكَ بَعْدَ تَمَامِ الْفَصْلِ وَقَدْ نَادَى سَيِّدُنَا عُمَرُ بْنُ الْفُرَاتِ وَهُوَ الْبَابُ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ بِمَعْنَوِيَّةِ الْمَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّ ضَا عَزَّعَزَّهُ حِينَ دَلَّ مَوْلَانَا عَلَيْهِ.

و اما سید ما ،باب الله، جابر بن یزید جعفی،که بر او درود باد:

مولای ما امام محمد باقر عَزَّعَزَّهُ، دستش را بر سینه جابر نهاد، پس سردی نوک انگشتانش (اشـــاره به تماس روحانی) را در پشـــت خود یافت، و در حق او فرمود: "جابر، حجت خداست در زمین و آسمانش بر خلق او". سپس او را به آشکار سازی حقایق و دعوت برای خدا به صـــورت آشـــکار امر فرمود. پس او به فرمان مولای خویش عَزَّعَزَّهُ دعوت کرد و جنبه الوهی مولا علی را تـ صریح نمود. پس د ستگیر شد و سندان داغ شده بر سینه‌اش نهاده شد تا آنکه سرخی‌اش از بین رفت و شرح این خبر طولانی است.

و همچنین ابوالخطاب محمد بن اسماعیل بن ابی زینب کاهلی که او نیز باب ا ست و بر او درود باد، دو ندا در داد:

اولین آنها، ندای او به صورت علنی و تصریح بر منارهٔ مسجد جامع کوفه در شب، به معنویّت مولای ما جعفر رفیع امام جعفر صادق ﷺ بود؛ به گونه‌ای که آن ندا در آن زمان از کوفه به بغداد رسید، و به گوش منصور خلیفه عباسی در حالی که بر بسترش خوابیده بود، افتاد، و از آن بی‌قراری و اضطراب که به او رسید.

و ندای دوم او: هنگامی که لشکر عباسیان را شکست داد و از دار الرزق کوفه بیرون آمد و عیسی بن موسی سردار عباسی در پشت خزاعه با او جنگید؛ و ما آنچه را که از این وقایع نقل کرده‌ایم، پس از اتمام فصل، شرح خواهیم داد.

و همچنین سید ما عُمر بن فُرات که او نیز باب است و بر او درود باد، به معنویّت مولا امام جواد ﷺ، هنگامی که مولای ما عمر بن فرات را به عنوان باب معرفی کرد، ندا در داد.

[٤٣٧] وَقَالَ لِشِيعَتِهِ ﷺ: "إِئْتُونِي مِنْ بَابِي عُمَرَ بْنِ الْفُرَاتِ فَإِنَّ مَقَامَهُ فِيكُمْ مَقَامُ رَسُولِ اللهِ ﷺ" فَنَادَى بِأَمْرِهِ وَأَعْلَنَ بِمَعْنَوِيَّتِهِ وَصَرَّحَ بِمَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْكَشْفِ.

وَكَذَلِكَ نَادَى سَيِّدُنَا أَبُو شُعَيْبٍ مُحَمَّدُ بْنُ نُصَيْرٍ النُّمَيْرِيُّ وَهُوَ الْبَابُ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ بِمَعْنَوِيَّةِ مَوْلَانَا الْحَسَنِ الْأَخِيرِ الْعَسْكَرِيِّ ﷺ وَالْكُلُّ مِنْ سَلْمَانَ وَبِنِدَائِهِ بِمَعْنَوِيَّةِ مَوْلَاهُ الْأَزَلُ سُبْحَانَهُ فِي يَوْمٍ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿فَتَوَلَّ عَنْهُمْ ۘ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُكُرٍ ۞ خُشَّعًا

أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ ❁ مُّهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ ۖ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ﴾[1]

وَهُوَ الدَّاعِي إِلَى الْحَقِّ، وَالْإِنْكَارُ يَكُونُ مِنْ أَهْلِ الْجُحُودِ وَالشَّكِّ وَالْكُفْرِ وَفِيهِ قَالَ اللهُ تَعَالَى حِكَايَةً: ﴿يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴾[2].

وَهُوَ سَيِّدُنَا سَلْمَانُ وَقَدْ نَادَى يَتِيمُ دِينِ اللَّهِ أَبُو ذَرٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَقَامِ الْمُحَمَّدِيِّ وَصَرَّحَ بِمَعْنَوِيَّةِ مَوْلَاهُ وَاسْمِهِ وَبَابِهِ وَأَهْلِ مَرَاتِبِ مُلْكِهِ مَا سَنُوْرِدُهُ عَلَى تَمَامِهِ وَكَذَلِكَ سَيِّدُ النُّجَبَاءِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَبَأ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَادَى بِمَعْنَوِيَّةِ الْمَوْلَى جَلَّ وَعَلَا وَصَرَّحَ بِذَلِكَ قَبْلَ الْبَعْثِ وَفِيهِ وَبَعْدَ غَيْبَةِ الْإِسْمِ فِي عِدَّةِ دَفَعَاتٍ وَأَمَاكِنَ شَتَّى وَقَدْ قِيلَ أَنَّهَا أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُحْصَى.

و به شیعیان خود فرمود: "نزد من از باب من عمر بن فُرات بیایید، زیرا جایگاه او در میان شما جایگاه رسول الله عَزَّ عِزُّهُ است." پس عمر بن فرات به فرمان او ندا در داد و معنویّت او را اعلام کرد و آنچه را که بود و آنچه را که تا روز آشکار شدن حقیقت خواهد بود، تصریح نمود.

---

[1] سوره قمر، آیه ۶–۸

[2] سوره احقاف، آیه ۳۱

و همچنین سید ما ابو شعیب محمد بن نُصَیر نُمَیری که او نیز باب است و بر او درود باد، به معنویّت مولای ما امام حسن عسکری عَزَّعِزُّهُ ندا در داد؛ و همه این ابواب از سلمان نشأت می گیرند.

و او همچنین به معنویّت مولای ازلی خود ، در روزی که این آیه نازل شد، ندا در داد: ﴿ بنابراین از آنها روی بگردان و روزی را به یاد آور که دعوت کننده ی الهی مردم را به امر ناخوشایندی دعوت میکند ❀ آنان در حالی که چشم هایشان از شدت وحشت به زیر افتاده،همچون ملخ هایی که به هر سو پراکنده می شوند از قبرها بیرون می آیند ❀ در حالی که به سوی دعوت کننده الهی گردن می کشند؛کافران می گویند:امروز روز سخت و دردناکی است﴾

و باب، دعوت‌کننده به حق است، و انکار از سوی اهل جحود ، شک و کفر صورت می‌گیرد. و خداوند تعالی در حکایت از او فرمود: ﴿ ای قوم ما دعوت کننده ی الهی را اجابت کنید و به خدا ایمان آورید تا گناهان را بیامرزد و شما را از عذابی دردناک پناه دهد﴾

و داعی سید ما سلمان است. و همچنین ابوذَر علیه السلام در مقام محمدی ندا در داد و به معنویّت مولای خود، و اِسم او، و باب او، و اهل مراتب مُلک او تصریح نمود، که ما آن را به طور کامل خواهیم آورد.

و همچنين سرور نجيبان عبدالله بن سبأ عليه السلام به معنويّت مولا جلّ و علا ندا در داد و به آن تصريح نمود، پيش از ظهور حضرت محمد عزعزه و در آن دورهٔ و پس از پنهان شدن حضرت محمد عزعزه در چندين نوبت و مكان‌هاى مختلف؛ و گفته شده است كه شمارش آنها بيش از آن است كه به حساب آيد.

[۴۳۸] فَأَمَا مَا وَقَعَ بِهِ بِالْإِجْمَاعِ فَهُوَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَلَامُ: "أُحْرِقْتُ أَنَا وَأَصْحَابِي خَمْسَاً، وَلَا بُدَّ مِنْ تَمَامِ اَلسَّادِسَةِ، وَعَلَى اللهِ تَبْلِيغُنَا اَلسَّابِعَةَ بِرِضَائِهِ وَأَمْرِهِ" فَكَانَ هَذَا الْقَوْلُ مِنْهُ عِنْدَ تَحْرِيقِهِ بِالْمَدَائِنِ فِي زَمَنِ مَرْوَانَ بْنِ الْحُكَمِ لَعَنَهُ اللهُ، وَفِي هَذِهِ التَّحْرِيقَةِ.

اما آنچه كه به اتفاق دربارهٔ عبدالله بن سبأ عليه السلام رخ داد، اين است كه فرمايش او: "من و اصحابم پنج بار سوزانده شديم، و چاره‌اى جز تكميل ششمين بار نيست، و بر خداوند است كه با رضايت و امرش ما را به هفتمين بار برساند."

اين سخن از او هنگامى بود كه در مدائن در زمان مروان بن حكم لعنه الله سوزانده مى‌شد، و در همين سوزانده شدن بود.

[٤٣٩] قَالَ سَــيِّدُ الْعَابِدِينَ ﷺ وَقَدْ وَرَدَ عَلَيْهِ خَبَرُ تَحْرِيقِهِ: "لَوْ رَأَيْتُ أَدْمِغَةَ عَبْدِ اللَّهِ وَأَصْحَابِهِ مَصْـرُورَةً فِي صُرَّةٍ، لَشَهِدْتُ أَنَّهُمْ يَسْـرَحُونَ فِي الْمَلَكُوتِ أَحْيَاءً يُرْزَقُونَ" وَفِيهِ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا ۞ قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾[١].

وَأَعْظَمَ النِّدَاءَاتِ كَشْــفَاً وَأَعْلَاهَا شَرَفَاً مَا كَانَ فِي يَوْمِ غَدِيرِ خُمٍّ، إِذَا كَانَ يَوْماً لَا كَالْأَيَّامِ وَنِدَاءً لَا كَالنِّدَاءَاتِ، لِأَنَّهُ نِدَاءُ الْإِسْــمِ الْأَعْظَمِ ﷺ بِمَعْنَوِيَّةِ مَوْلَانَا أَمِيرِ النَّحْلِ ﷺ وَتَصْــرِيحُهُ مُعْلِناً وَنِدَاؤُهُ مُسْمِعاً لِلْعَالَمَيْنِ الْعُلَوِيِّ النُّورَانِيِّ وَالسُّفْلِيِّ الْبَشَــرِيِّ عَالَمُ الصَّفَا وَالْعَالَمُ الظُّلْمِيُّ الْكَدِرُ بِمَعْنَوِيَّةِ الْأَزَلِ مَوْلَاهُ بِصَــوْتٍ جَهِيرٍ بِأَمْرِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ: [هَذَا إِلَهُكُمْ فَاعْبُدُوهُ وَهَذَا بَارِئُكُمْ فَوَحِّدُوهُ] "هَذَا الَّذِي أَشَرْتُ فِي كِتَابِي إِلَيْهِ وَدَلَلْتُكُمْ بِقَوْلِي عَلَيْهِ وَقُلْتُ لَكُمْ: هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ تَلْوِيحاً، وَهَذَا الْقَوْلُ أَقُولُهُ تَصْــرِيحاً، وَالَّذِي كُنْتُ أَدْعُوكُمْ إِلَيْهِ هَا هُوَ هَاهُنَا ظَاهِرٌ بَيْنَكُمْ فَاعْبُدُوهُ حَقَّ عِبَادَتِهِ وَوَحِدُوهُ مُخْلِصِينَ بِتَوْحِيدِهِ".

وَالْمَوْلَى جَلَّتْ قُدْرَتُهُ صَامِتٌ عَنْ النُّطْقِ وَالسَّيِّدُ الْإِسْمُ ﷺ يَدُلُّ عَلَيْهِ وَيُشِيرُ إِلَيْهِ، فَالْفَوْزُ وَالْغَنْمُ لِمَنْ آمَنَ مِنْ أَهْلِ الطَّاعَةِ وَالْإِجَابَةِ، وَالْوَيْلُ وَالثُّبُورِ لِمَنْ جَحَدَ وَكَفَرَ بَعْدَ سَــمَاعِ هَذَا النِّدَاءِ، أَعَاذَنَا اللَّهُ وَإِيَّاكَ مِنْهُمْ، وَثَبَّتْنَا عَلَى مَعْرِفَتِهِ بِفَضْلِهِ وَرَحْمَتِهِ.

---

[١] سوره جن، آيه ١٩-٢٠

فَأَوَّلُ نِدَاءَاتِ الْبَابِ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ مَا وَرَدَ عَنْ السَّيِّدِ سَلْمَانَ فِي الْخَبَرِ الْمَعْرُوفِ بِخَبَرِ الْأَعِنَّةِ وَمَا قَالَهُ بِحَضْرَةِ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ وَقَدْ غَابَ السَّيِّدُ الْإِسْمُ مُحَمَّدٌ عَزَّعَزَّهُ وَقَدْ ظَهَرَ بِالْبَابِ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ.

امام زین العابدین عَزَّعَزَّهُ فرمود، در حالی که خبر سوزانده شدن عبدالله بن سبأ علیه السلام به او رسیده بود: "اگر مغز سر عبدالله و اصحابش را در یک بقچه پیچیده ببینم، شهادت خواهم داد که آنان در مَلَکوت در حال حرکت و زنده و روزی‌داده‌شده هستند."

و درباره عبدالله بن سبأ خداوند تعالی نازل فرمود: ﴿ و اینکه هنگامی که بنده خدا به عبادت بر می خواست و او را می خواند،گروهی پیرامون او به شدت ازدحام می کردند ❁ بگو:من تنها پروردگار را می خوانم و هیچ کس را همتای او قرار نمیدهم﴾

و بزرگترین نداها از حیث آشکارسازی و بلندترین آنها از حیث منزلت، ندایی است که در روز غدیر خُم واقع شد، زیرا آن روزی بود که مانند روزها نبود و ندایی بود که مانند نداها نبود؛ چون که آن ندای حضرت محمد عَزَّعَزَّهُ، به معنویّت مولای ما امیر النحل عَزَّعَزَّهُ بود و آشکار سازی او به صورت اعلان و ندای او به صورت شنواننده برای دو عالم، یعنی عالم عُلوی نورانی و عالم سُفلی بشری بود، به حقیقت ازلی مولای خویش، با صدایی بلند به امر علیّ کبیر:

[علی معبود شماست، پس او را بپرستید، و آفریننده شماست، پس او را به یگانگی بپذیرید. این همان کسی است که در کتابم به او اشاره کردم و با گفتارم شما را به او رهنمون کردم و به شما گفتم: او اول و آخر و ظاهر و باطن است و او به هر چیزی داناست، به صورت اشاره غیرمستقیم، و این سخن را به صورت آشکارا می‌گویم، و آن کسی که شما را به سویش دعوت می‌کردم، اکنون در اینجا میان شما آشکار است، پس او را به حق عبادتش بپرستید و خالصانه به توحید او، او را یگانه بدانید].

و مولا از سخن گفتن خاموش است و حضرت محمد عَزَّعَزُّهُ به او دلالت می‌کند و به او اشاره می‌نماید. پس پیروزی و بهره از آنِ کسی است که از اهل طاعت و اجابت ایمان آورد، هلاکت بر کسی که پس از شنیدن این ندا انکار کند و کافر شود. خداوند ما و شما را از آنها پناه دهد و ما را بر معرفت او به فضل و رحمت خویش ثابت گرداند.

پس اولین نداهای باب سلمان که بر او درود باد، همان است که از سید سلمان در خبر معروف به خبر الأَعِنَّة (افسارها) وارد شده است و آنچه را که در حضور مولای ما امیر المؤمنین عَزَّعَزُّهُ گفت، در حالی که محمد عَزَّعَزُّهُ پنهان شده بود، و اسم به واسطهٔ باب که بر او درود باد، ظاهر شده بود.

[٤٤٠] وَهُوَ مَا حَدَّثَنِي بِهِ الشَّيْخُ أَبُو عَبْدِ اللهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْبَلَدِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي الشَّابُّ الثِّقَةُ أَبُو سَعِيدٍ مَيْمُونُ بْنُ الْقَاسِمِ الطَبَرَانِيِّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ قَالَ: حَدَّثَنِي الشَّيْخُ الثِّقَةُ أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْجِلِّيِّ نَضَّرَ اللهُ وَجْهَهُ قَالَ: حَدَّثَنِي شَيْخِي أَبُو عَبْدِ اللهِ الْخَصِيبِيِّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرٌ الْمَعْرُوفُ بِالْقَصِيرِ الْبَصْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي الطَّيِّبَاتِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زَيْنَبَ الْكَاهِلِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ مَعْمَرِ بْنِ أُمِّ الطَّوِيلِ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ عَنْ رُشَيْدٍ الْهَجَرِيِّ عَنْ سَفِينَةَ قَيْسُ بْنُ وَرْقَة عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ مِنْهُمُ السَلامُ قَالَ: لَمَّا عَكَفَ النَّاسُ عَلَى الْعِجْلِ وَبَايَعُوهُ يَوْمَ السَّقِيفَةِ تَكَلَّمْتُ وَخَطَبْتُ وَقُلْتُ بِالْفَارِسِيَّةِ: "كَرُوَيد وَتَكْرِويد وَحَقِّ أَمِيرِ النَّحْلِ بِبَرْدِي فِي بَعْضِ النُّسَخِ: كُرْدِي وَنَكْرِدِي، وَحَقُّ أَمِيرِ النَّحْلِ نَبْرْدِي وَبَعْضُهَا: كَرْدِي وَنَكْرِدِي، وَحَقِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بَرْدِي، فَوَثَبَ الْقَوْمُ بِأَجْمَعِهِمْ عَلَيَّ وَعَرَكُوا عُنُقِي عَرْكَ الْأَدِيمِ الْعُكَاظِيِّ، فَخَرَجْتُ إِلَى الْجَبَّانَةِ أُرِيهِمْ أَنِّي أَشْكُو إِلَى اللهِ مَا نَزَلَ بِي، فَتَبِعَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْمِقْدَادُ، فَوَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْ مَوْلَايَ عَزَّ عِزُّهُ فَقَالَ لِي: أَحْزَنَكَ وَثَوْبُهُمْ عَلَيْكَ؟ فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ لَيْسَ حُزْنِي إِلَّا فِيكَ وَلَا رِضَائِي إِلَّا فِيكَ فَمَدَّ يَدَهُ الْيُمْنَى إِلَى السَّمَاءِ فَقَبَضَ عَلَى أَعِنَّتِهَا وَمَدَّ يَدَهُ الْيُسْرَى إِلَى الْأَرْضِ حَتَّى لَمْ يَبْقَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا قَابَ طُولِنَا، فَظَنَنْتُ أَنَّهُ قَدْ بَدَّلَ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءَ بِغَيْرِهَا، وَإِنَّ السَّمَاءَ قَدْ طُوِيَتْ، وَإِنْ خَلَقَهُ قَدْ بَرَزُوا إِلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا سَلْمَانُ، كَمْ تَذْكُرُ لِي مِثْلَ هَذِهِ

الْقُدْرَةِ فِي الْأُمَمِ السَّـالِفَةِ؟ فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، أَذْكُرُهَا وَلَا أُحْصِـيهَا عَدَداً، مِنْ عِلْمِكِ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ هَذَا الْيَوْمَ لَيْسَ هُوَ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِلَّا أَنْ تَشَـاءَ، فَلَكَ الْبَدْءُ وَالْمَشِـيئَةُ فَأَطْلَقَ أَعِنَّةَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ مِنْ يَدَيْهِ، فَعَادَتَا إِلَى مَوْضِعَيْهِمَا وَإِلَى حَالَتِهِمَا الْأُولَى.

ثُمَّ قَالَ: يَا سَلْمَانُ، كَمْ تَذْكُرُ لِي؟ فَقُلْتُ: أَذْكُرُكَ وَلَا أَرْضَ وَلَا سَمَاءَ وَلَا زَمَانَ مِنْ الْأَزْمِنَةِ الْغَابِرَةِ الْقَدِيمَةِ وَأَنْتَ أَحَدٌ فِي أَحَدَيْتِكَ، قَدِيمٌ فِي أَزَلَيْتِكَ صَمَدٌ أَزَلٌ، مُنْـشِيءٌ لَا شَيْءَ مَعَكَ، ثُمَّ شِئْتَ فَاخْتَرَعْتَ الشَّيْءَ وَهُوَ إِسْمُكَ وَحِجَابُكَ وَنَفْسُكَ الْمُحَذِّرَةُ وَعَيْنُكَ النَّاظِرَةُ وَأُذُنُكَ السَّامِعَةُ وَلِسَانُكَ النَّاطِقُ وَالْجَانِبُ وَالْجَنْبُ وَالْعَرْشُ الَّذِي عَرَّشْتَهُ عَلَى جَمِيعِ مُلْكِكَ وَأَلْقَيْتَ إِلَيْهِ قْلِّيدَكَ وَمَلَكْتَهُ مَقَالِيدَكَ، اخْتَرَعْتَهُ بِقُدْرَتِكَ وَدَبَّرْتَهُ بِحِكْمَتِكَ، فَأَنْتَ الْمُسَـمِّي وَهُوَ الْإِسْمُ، وَهُوَ الرَّسُولُ وَأَنْتَ الْمُرْسِلُ، وَهُوَ الْمَكَانُ وَأَنْتَ الْمُكَوِّنُ، فَأَنْتَ مِنْ فَوْقِهِ وَهُوَ مِنْ دُونِكَ، ثُمَّ خَلَقَنِي كَمَا خَلَقْتَهُ، وَأَبْدَانِي كَمَا أَبْدَيْتَهُ، وَأَمَرَنِي كَمَا أَمَرْتَهُ، فَكُنْتُ لَهُ كَمَا هُوَ لَكَ، فَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ وَلَا بَارِيَ سِوَاكَ، أَظْهَرْتَهُ بِالرِّسَالَةِ وَظَهَرْتَ بِالْوَصِيَّةِ وَأَظْهَرَنِي بِالْبَابِيَةِ، وَأَمَرَنِي فَأَيْتَمْتُ الْأَيْتَامَ وَنَقَّبْتُ النُّقَبَاءَ وَنَجَّبْتُ النُّجَبَاءَ وَاخْتَصَصْتُ الْمُخْتَصِّينَ وَأَخْلَصْتُ الْمُخْلِصِـينَ وَامْتَحَنْتُ الْمُمْتَحَنِينَ فَصِـلْنِي بِأَهْلِ مَرَاتِبِ مَعْرِفَتِكَ وَخَزَنَةِ كُنُوزِ حِكْمَتِكَ الْمُظْهِرِينَ لِسُـلْطَانِكَ وَمَا مَلَكْتَنَا مِنْ قُدْرَتِكَ، وَمَا مِنَّا إِلَّا وَلَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ، وَنَحْنُ حِزْبُكَ الْمُفْلِحُونَ الْغَالِبُونَ وَجُنْدُكَ الْأَعْلَوْنَ وَأَنْتَ أَحَدٌ أَبَدَاً، وَإِسْـمُكَ وَاحِدٌ ابْدَاً، وَبَابُكَ وَحْدَانِيَّةٌ أَبَدَاً، وَأَيْتَامُكَ خَمْسَـةٌ أَبَدَاً، وَنُقَبَاؤُكَ اثْنَا

عَشَـــرَ أَبَدَاً وَنُجَبَاؤُكَ ثَمَانِيَةٌ وَعِشْـــرُونَ أَبَدَاً، وَالْمُخْتَصُّونَ وَالْمُخْلِصُونَ وَالْمُمْتَحَنُونَ هُمْ تَمَامُ الْخَمْسَـــةِ آلَافٍ، فَنَحْنُ وَهُمْ أَشْـــخَاصٌ لِكُلِّ مَا خَلَقْتَ مِنْ سَـــمَاءٍ مَبْنِيَّةٍ وَأَرْضٍ مَدَّحِيةٍ وَشَمْسٍ وَقَمَرٍ وَلَيْلٍ وَنَهَارٍ وَفَلْكٍ دَوَارٍ وَهَوَاءٍ وَرِيَاحٍ وَسَحَابٍ وَمَطَرٍ وَبِقَاعٍ مَحْمُودَةٍ وَجِنَانٍ مُخْتَارَةٍ وَأَبْنِيَةٍ مَرْضِيَةٍ وَنَبَاتٍ مَحْمُودٍ وَشَرَابٍ مَسْكُوبٍ، وَطَيِّبٌ مَذْخُورٌ وَجَوْهَرٌ نَفِيسٌ وَمَا شَاكَلَ ذَلِكَ وَجَعَلْتَ أَضْدَادَكَ وَأَتْبَاعَهُمْ مِنَ الْخَلْقِ الْمَنْكُوسِ أَشْخَاصُ كُلِ ظَلَمَةٍ وَطَاغِيَةٍ مِنَ الْخَلْقِ جَمِيعًا وَمَا شَـاكَلَهُمْ مِنَ الْقَبَائِحِ وَالْخَبَائِثِ وَالْعَكَرِ وَالْقَذَرِ وَالْكَدَرِ وَالنَّجَاسَـاتِ وَالرِّجْسِ وَقَدَّرْتَ الْأَشْـيَاءَ بُيُوتًا وَمَعَادِنَ مِثْلًا بِمِثْلٍ وَسَـوَاءً بِسَـوَاءٍ بِدَوَامِ مُلْكِكَ وَبَقَاءِ خَلْقِكَ، سَعِيدٌ فَسَعِيدٌ وَشَقِي فَشَقِيَ إِلَى الرَجْعَةِ الْبَيْضَاءِ وَالْكَرَّةِ الزَهْرَاءِ وَكَشْفِ الْغِطَاءِ وَجَلَاءِ الْعَمَى، ثُمَّ الْقِصَـاصُ وَالْعَدْلُ وَاسْـتِيفَاءُ الْحُقُوقِ وَالْمُجَازَاتِ وَدُورِ الْمُلْكِ وَدَوَامِهِ وَنُفُوذِ مَشِـيئَتِكَ فِيهِ عَدْلًا وَحَقّاً وَصِـدْقَاً، ثُمَّ لِكُلِّ عِلْمٍ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ فَهُوَ إِلَيْكَ، وَعَلَيْنَا الرِّضَا بِكَ وَالتَّسْلِيمُ لِأَمْرِكَ ثُمَّ خَرَرْتُ سَاجِدَاً.

فَقَالَ لِي مَوْلَايَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيْلَهُمْ يَا سَلْمَانُ، لَوْ قَدْ سَمِعُوا عِلْمَ مَا قُلْتَ وَأَنَّى لَهُمْ بِسَمَاعِهِ، وَقَدْ أَعْلَنْتَ لَهُمْ بِهِ وَنَادَيْتَ بِهِ فِي الْقِدَمِ فَضَلُّوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارَاً مُبِينًا وَضَلُّوا ضَـلَالًا بَعِيدًا، وَقَدْ جَعَلْتُ إِلَى إِسْـمِي وَحِجَابِي حِسَـابَهُمْ وَإِلَيْهِ مَآبَهُمْ وَحَسْـبِي بِهِ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا.

و آن ندا، چیزی است که شیخ ابوعبدالله محمد بن الحسن بلدی برایم نقل کرد و گفت: جوان مورد وثوق ابوسعید میمون بن قاسم طبرانی خداوند روحش را پاک گرداند برایم نقل کرد و گفت: شیخ مورد وثوق ابوالحسین محمد بن علی الجلّی خداوند رویش را روشن گرداند برایم نقل کرد و گفت: شیخ من ابوعبدالله خصیبی خداوند مقامش را شرافت بخشد برایم نقل کرد و گفت: جعفر معروف به القصیر بصری برایم نقل کرد و گفت: جعفر بن محمد بن المفضل بن عمر جعفی از ابوالطیبات محمد بن اسماعیل بن ابی زینب کاهلی از جابر بن یزید جعفی از یحیی بن مَعْمَر بن اُمّ الطویل ثُمالی از ابوخالد کابُلی از رشید هَجَری از سفینة قیس بن وَرْقَه از سلمان فارسی بر همه آنان درود باد نقل کرد که گفت:

هنگامی که مردم به گوساله (کنایه از خلیفه اول) دل بستند و در روز سقیفه با او بیعت کردند، من سخن گفتم و خطبه خواندم و به فارسی گفتم: آرام باشید و دور نشوید و به حق مولای زنبورها

در برخی نسخه‌ها: انجام دادی و انجام ندادی، و حق امیر نحل را نبردی.

و در برخی دیگر: انجام دادی و انجام ندادی، و حق امیرالمؤمنین را بردی.

پس تمام آن قوم یکپارچه بر من جستند و گردنم را مانند پوست دباغی‌شده و سفت مالیدند. پس به سوی صحرا خارج شدم تا به آنان نشان دهم که به خداوند از آنچه بر من نازل شده شکایت می‌برم.

پس امیرالمؤمنین ، و حسن و حسین و مقداد به دنبالم آمدند. پس در برابر مولایم عَزَّعِزُّهُ ایستادم. او به من فرمود: "برخاستن و حمله‌ی آنان بر تو، تو را غمگین کرد؟"

گفتم: "ای مولایم، غمگین شدن من جز در مورد تو نیست، و رضایت من نیز جز در مورد تو نیست."

پس دست راست خود را به سوی آسمان دراز کرد و لگام‌های آن را گرفت، و دست چپ خود را به سوی زمین دراز کرد تا جایی که بین آسمان و زمین جز به اندازهٔ قدّ ما باقی نماند. گمان بردم که او زمین را به زمینی دیگر و آسمان را به آسمانی دیگر تبدیل کرده است، و اینکه آسمان درهم پیچیده شده است، و خلق او و مولا برای او آشکار گشته‌اند.

سپس فرمود: "ای سلمان، چند بار از این قدرت را در امت‌های گذشته برای من ذکر می‌کنی؟"

گفتم: ای مولایم، آنها را ذکر می‌کنم و از لحاظ تعداد نمی‌توانم آنها را شـــمارش کنم. از علم تو دانستم که امروز روز نزدیک نیست، مگر آنکه تو بخواهی؛ پس آغاز و مشیّت از آنِ توست.

پس لگام‌های آسمان و زمین را از دستانش رها کرد، و آسمان و زمین به جایگاه و حالت اولیه خود بازگشتند.

سپس فرمود: ای سلمان، چند بار مرا با این صفات یاد می‌کنی؟

گفتم: تو را یاد می‌کنم در حالی که نه زمینی بود و نه آســمانی و نه زمانی از زمان‌های قدیمی سپری شده، و تو یکتا در احدیت خود هستی، قدیم در ازلیت خود، صمد و ازل هســتی، آفریننده در حالی که چیزی با تو نبود. ســپس اراده کردی و آن شـــیء را اختراع کردی، و آن شیء اِسم و حجاب و نفس بیم‌دهنده و چشم بیننده و گوش شنوا و زبان ناطق و جانب و جَنب تو، و عرشی است که آن را بر تمام مُلک خود برپا کردی و کلیدهای خود را به او ســپردی و کلیدهای قدرت خود را به او تملیک گردانیدی. تو او را با قدرت خود اختراع کردی و با حکمت خود تدبیر نمودی. پس تو مُسمّی هستی و او اِسم است، و او رسول است و تو فرستنده هستی، و او جایگاه تجلی است و تو ایجادکننده هستی. پس تو بالاتر از او هستی و او پایین‌تر از توست. سپس اِسم، مرا آفرید همانطور که تو او را آفریدی، و مرا ظاهر ســاخت همانطور که تو او را ظاهر

ســاختی، و مرا امر فرمود همانطور که تو او را امر فرمودی. پس من برای او همانطور بودم که او برای توست. پس معبودی جز تو نیست و آفریننده‌ای جز تو نیست. او را به رسالت آشکار ساختی و خود به وصایت وجانشینی ظاهر شدی، و مرا به بابیّت آشکار ســاختی، و مرا امر فرمودی، پس ایتام را تربیت کردم، و نُقباء را برگزیدم، و نُجَباء را انتخاب کردم، و مُختَصّین را اِختِصاص دادم، و مُخلَصین را خالص نمودم، و مُمتَحَنین را امتحان کردم.

پس مرا به اهل مراتب معرفت خود و خزانه‌داران گنج‌های حکمت خود که قدرت تو را آشــکار می‌ســازند و آنچه را از قدرت خود به ما تملیک گردانیدی، وصــل گردان. و هیچ یک از ما نیســت مگر آنکه مقام معلومی دارد. و ما گروه پیروز و غالب تو، و سربازان برتر تو هستیم.

و تو همیشه یگانه هستی، و اِسم تو همیشه واحد است، و باب تو همیشه وحدانیّت است، و ایتام تو همیشه پنج نفرند، و نُقباء تو همیشه دوازده نفرند، و نُجباء تو همیشه بیست و هشت نفرند، و مُختَصّون و مُخلَصون و مُمتَحَنون، تمام‌کننده پنج هزار نفر هستند.

پس ما و ایشان ، اشخاصی برای تمام آنچه آفریدی هستیم: از آسمان برافراشته، و زمین گسترده، و خور شید و ماه، و شب و روز، و فلک دوّار، و هوا و بادها، و ابر و باران،

ومناطق ستوده، و بهشت‌های برگزیده، و بناهای رضایت‌بخش، و نبات ستوده، و نوشیدنی ریخته‌شده، و عطر ذخیره‌شده، و گوهر نفیس، و آنچه شبیه به آن است.

و دشمنان خود و پیروان آنها را از خلق واژگون ، اشخاص هر ظلمت و طاغی از همه خلق قرار دادی، و آنچه شبیه به آنها ست از ز شتی‌ها و خباثت‌ها و کدورت و پلیدی و نجا سات و ناپاکی. و ا شیا را خانه‌ها و معدن‌ها قرار دادی، مثل به مثل و برابر به برابر، به دوام پاد شاهی و ماندگاری خلق تو: سعادت‌مند پس سعید، و شقی پس شقی، تا رجعت بیضاء و کرّهٔ زهراء و برداشته شدن پرده و زدودن کوری.

سپس قصاص و عدل و گرفتن حق‌ها و مجازات‌ها، و دوره‌های مُلک و دوام آن، و نفوذ مشیّت تو در آن با عدل و حق و صدق. سپس برای هر علمی آنچه ورای آن است، پس بازگشتش به سوی تو ست، و بر ما ست که به تو ر ضا دهیم و در برابر امر تو ت سلیم باشیم.

سپس به سجده افتادم. پس مولایم امیر المؤمنین عَزَّعَزَّهُ به من فرمود: وای بر ایشان ای سلمان! کاش علم آنچه گفتی را می شنیدند. و از کجا شنیدن آن برایشان ممکن ا ست؟ در حالی که تو آن را آشکارا برایشان بیان کردی و در ازل با آن ندا در دادی، پس گمراه شدند و با استکباری آشکار تکبر ورزیدند، و به گمراهی دوری گمراه شدند. و من

حساب آنان و بازگشت آنان را به اِسم و حجاب خود قرار دادم، و او برای حساب رسی آنان بر من وکیلی کافی است.

« نداء أبي الذر جندب بن جنادة »

هَذَا وَإِنْ كَانَ يَتِيمُ دِينِ اللهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ فَإِنَّ الْفَضْلَ فِيهِ لِسَيِّدِنَا سَلْمَانُ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ فَلِذَلِكَ شَرَحْنَاهُ.

[٤٤١] رَوَاهُ أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ عَتَّابٍ الْبَصْرِيَّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ غِيَاثٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جُنْدُبٍ عَلَيْهِ السَلاَمُ قَالَ: حَدَّثَنِي سَيِّدِي أَبُو شُعَيْبٍ مُحَمَّدُ بْنُ نُصَيْرٍ مِنْهُ السَلامُ قَالَ: "يَا مُحَمَّدُ بْنَ جُنْدُبٍ، إِنَّ سَلْمَانَ دَخَلَ إِلَى مَوْلَاهُ السَّيِّدُ مُحَمَّدٌ عَزَّ عِزُّهُ فَقَالَ لَهُ: يَا سَلْمَانُ، مَا فَعَلَ أَبُو الذَرِّ فِي هَذَا الْيَوْمِ؟ فَقَالَ: يَا مَوْلَايَ، فَعَلَ مَا تَقَدَّمْتَ إِلَى سَلْمَانَ بِهِ فِيهِ، وَأَمْضَاهُ كَمَا مَضَى سَلْمَانُ لَهُ حَتَّى كَأَنَّهُ عَلِمَ مُرَادَكَ مِنْ سَلْمَانَ، فَقَصَدَ لَهُ وَأَكْمَلَهُ وَذَلِكَ بِإِرَادَتِكَ فِيهِ، فَقَالَ: يَا سَلْمَانُ، مَوْضِعُهُ مِنْكَ كَمَوْضِعِكَ مِنِّي، فَإِنِّي لِذَلِكَ أَهَلْتُهُ فَقَالَ: قَدْ فَعَلْتُهَا يَا مَوْلَايَ، قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ جُنْدُبٍ: فَقُلْتُ لِمَوْلَايَ أَبِي شُعَيْبٍ عَلَيْنَا سَلَامُهُ: يَا سِيدِي، وَمَا كَانَ الْأَمْرُ الَّذِي أَمَرَ بِهِ السَيِّدُ مُحَمَّدٌ عَزَّ عِزُّهُ لِسَيِّدِنَا سَلْمَانَ فَفَعَلَهُ أَبُو الذَرِّ وَأَمْضَاهُ؟ فَقَالَ أَبُو شُعَيْبٍ: إِنَّ السَيِّدَ الْأَكْبَرَ مُحَمَّداً عَزَّ عِزُّهُ كَانَ أَمَرَ سَلْمَانَ أَنْ يَرْقَى إِلَى قُطْبِ السَّمَاءِ وَيُظْهِرَ ذَاتَهُ

الَّتِي هُوَ بِهَا فِي الْبَشَــــرِيَّةِ مَوْجُودٌ، لِأَهْلِ الْمَرَاتِبِ الْعَالِيَةِ وَيُخَاطِبُهُمْ بِاللِّسَـانِ الْفَارِسِيِّ، ثُمَّ يُعِيدُ فِيهِمْ الْخِطَابَ بِاللِّسَانِ الْعَرَبِيِّ، ثُمَّ يُبْدِي الْخِطَابَ بِلِسَانٍ بَعْدَ لِسَانٍ إِلَى سَبْعَةِ أَلْسُنٍ، ثُمَّ يَصْــعَدُ إِلَى الْمَحَلِّ الثَّانِي مِنَ السَّـمَاءِ فَيَفْعَلُ مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ إِلَى الْمَحَلِّ الثَّالِثِ، ثُمَّ إِلَى الْمَحَلِّ الرَّابِعِ، ثُمَّ إِلَى الْخَامِسِ، ثُمَّ إِلَى السَّـادِسِ ثُمَّ إِلَى السَّـابِعِ حَتَّى يَأْتِيَ بِمَا أَتَى بِهِ فِي أَوَّلِ الْقُطْبِ مِنَ الْمَحَلِّ الْأَوَّلِ عَلَى كَمَالِهِ وَتَمَامِهِ ثُمَّ يَهْبِطُ مِنَ الْمَحَلِّ السَّابِعِ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْمَحَلِّ السَّابِعِ مِنْ مُسْــتَقِرِّ الْأَرْضِ، فَيُبْدِي مِثْلَ ذَلِكَ فِي الْعَوَالِمِ التُّرَابِيَّةِ الظُّلْمِيَّةِ، ثُمَّ مِنْهَا إِلَى الْمَحَلِّ الَّذِي هُوَ فَوْقَهُ وَهُوَ الثَّانِي مِنْ مَحَلِّ الْأَرْضِ فَيُبْدِي مِثْلَ الَّذِي أَبْدَاهُ، ثُمَّ فِي الْمَحَلِّ الثَّالِثِ ثُمَّ الرَّابِعِ ثُمَّ الْخَامِسِ ثُمَّ السَّادِسِ، ثُمَّ السَّابِعِ وَهُوَ الْوَجْهُ إِلَى الْقُطْبِ، فَيَكُونُ فِي الْمَحَلِّ الْعُلْوِيِّ وَالسُّفْلِيِّ غَيْرُ مُنْهَبِطٍ فَإِذَا بَدَا ذَلِكَ لِأَهْلِ الْمَحَلَّيْنِ الْعُلْوِيِّ وَالسُّــفْلِيِّ إِلَى مَا بَيْنَ ذَلِكَ مِنْ جَمِيعِ أَجْنَاسِ الْمَسُوخِيَّةِ وَالرُّسُوخِيَّةِ، فَأَبَدَا مَا أَبْدَاهُ وَعَمَّهُمْ بِذَلِكَ فِي جَمِيعِ عَوَالِمِ التَّكْوِينِ.

فَخَرَجَ سَلْمَانُ فَلَقِيَهُ أَبُو الذَرِّ فَقَالَ لَهُ: يَا بَابَ اللهِ وَمَعْدِنَ سِرِّهُ وَعِلْمِهِ ما أَنْتَ قَا صِدٌ؟ فَقَالَ لَهُ: مَوْلَايَ أَمَرَنِي أَنْ أُبْدِيَ كَذَا وَكَذَا فِي حَيْثُ كَذَا وَكَذَا فَقَالَ لَهُ أَبُو الذَرِّ: فَإِنِّي مُلْتَمِسٌ أَنْعَامَكَ بِمَا تَخُصُّــنِي بِهِ وَلَهُ فَهَلْ أَهَلْتَ أَبَا الذَرِّ لِيَكُونَ مَعَكَ فِي هَذِهِ الْحَالِ مِنْ إِرَادَةِ الْمَوْلَى؟ فَقَالَ لَهُ سَلْمَانُ: كُنْ مَعَ سَلْمَانَ حَيْثُ كَانَ فَلَمَّا صَارَ إِلَى الْقُطْبِ مِنْ مَحَلِّ السَّمَاءِ أُمِدَّتْ إِرَادَةُ الْقَدِيمِ وَهُوَ السَّـيِّدُ مُحَمَّدٍ إِلَى سَــلْمَانَ بِالْأَمْرِ إِلَيَّ أَبِي الذَرِّ مَا يُرِيدُهُ سَــلْمَانُ أَنْ يُبْدِيَهُ مِنْ إِرَادَةِ مَوْلَاهُ، فَأَبَدَأَ أَبُو الذَرِّ بِاللِّسَانِ الْفَارِسِيِّ فَنَطَقَ بِمَا لَمْ يَكُنْ وَعَاهُ مِنْ سَلْمَانَ وَلَا وَعَاهُ سَلْمَانُ مِنْ

مَوْلَاهُ، وَإِنَّمَا كَانَ أَمْرُهُ أَنْ يَنْطِقَ بِالْفَارِسِيَّةِ، فَإِنِّي أُجْرِي النُّطْقَ عَلَى إِرَادَتِي الَّتِي أُرِيدُ أَنْ أُبْدِيَهَا فَنَطَقَ أَبُو الذَرِّ عَلَى لِسَانِ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ.

يَقُولُ: مَعَاشِرُ أَهْلِ الْمَرَاتِبِ وَالدَّرَجِ وَالْمَنَازِلِ الْخَاصَّةِ النُّورَانِيَّةِ الْعَلَوِيَّةِ الَّتِي حَلَّتْ مَحَلَّ الْعُلُوِّ، إِنَّ الْقَدِيمَ الْوَاحِدَ مُحَمَّدَ الظَّاهِرَ فِي عَالَمِهِ الْبَشَرِيِّ بِالْبَشَرِيَّةِ يُوجِدُ ذَاتَهُ لَهُمْ كَإِيجَادِ ذَاتِهِ لَكُمْ فِي النُورَانِيَّةِ، وَإِنَّ أَزَلَهُ وَغَايَتَهُ أَبْدَاهُ بَدْأَةً أَوْجَدَ ذَاتَهُ مِنْ نُورِ ذَاتِهِ، وَإِنَّهُ هُوَ الدَّاعِي لِخَلْقِهِ إِلَى نَفْسِهِ وَهُوَ غَيْرُ قَدِيمِةٍ وَأَزَلِهِ وَغَايَتِهِ الْأَحَدُ، وَإِنَّ مَحَلَّ نُورِ ذَاتِهِ الْوَاحِدُ الْقَدِيمُ، وَعِلْمُهُ وَخَاصَّتُهُ وَبَابُ إِرَادَتِهِ وَمُبْدِي قُدْرَتِهِ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ هُوَ ذَاتُ شَمْسِهِ وَسَمَائِهِ، أَوْجَدَهُ فِي جَمِيعِ عَوَالِمِ كَوْنِهِ الْبَشَرِيِّ بِهَذَا النَّعْتِ وَالْوَصْفِ وَأَنْطَقَهُ بِهَذَا اللِّسَانِ، فَأَوْجَدَهُ كَمَا أَوْجَدَكُمْ ذَاتَهُ النُّورَانِيَّةَ وَكَذَلِكَ أَهْلُ إِصْطِفَائِهِ وَصَفْوَتِهِ فُلَانٌ وَفُلَانٌ، وَجَعَلَ يُسَمِّي شَخْصَاً شَخْصَاً مِنْ يَتِيمٍ وَنَقِيبٍ وَنَجِيبٍ وَمُخْتَصٍّ وَمُخْلَصٍ وَمُمْتَحَنٍ، وَأَهْلُ الْمَرَاتِبِ الْعَلَوِيَّةِ فَأَبَدَا ذَلِكَ بِاللِّسَانِ الْفَارِسِيِّ، ثُمَّ أَبْدَاهُ بِاللِّسَانِ الْعَرَبِيِّ، ثُمَّ بِلِسَانٍ بَعْدَ لِسَانٍ حَتَّى مَضَى سَبْعَةَ أَلْسُنٍ فِي ذَلِكَ الْقُطْبِ مِنَ الْمَحَلِّ الْأَوَّلِ ثُمَّ عَلَا إِلَى الْمَحَلِّ الثَّانِي فَأَبَدَا مِثْلَ ذَلِكَ وَنَطَقَ بِمَا نَطَقَ بِهِ فِي الثَّالِثِ وَالرَّابِعِ وَالْخَامِسِ، حَتَّى كَمُلَ ذَلِكَ النُّطْقُ فِي تِلْكَ الْأَلْسُنِ السَّبْعَةِ فِي جَمِيعِ مَا كَانَ أَبْدَاهُ لَهُ وَفِيهِ مِنْ صُنُوفِ عَوَالِمِهِ وَمُسوخِهِ وَرُسوخِهِ، فَلَمَّا عَادَ إِلَى وَجْهِ مَحَلِّهِ الَّذِي رَقَا مِنْهُ إِلَى الْقُطْبِ قَالَ لَهُ سَلْمَانُ: يَا أَبَا ذَرٍّ ذَرَيْتَ الْعَالَمَ ذَرْوَاً ثَانِياً بِإِيجَادِكَ لَهُمْ مَا أُوْجِدْتَ وَتَبْلِيغِكَ لَهُمْ مَا حُمِّلْتَ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو الذَرِّ: يَا سِيدِي لَكَ عَلَيَّ مِنَّةُ ذَلِكَ وَالْفَضْلُ بِهِ فَرَآهُ الْمِقْدَادُ وَقَدْ أَحَلَّهُ سَلْمَانُ مِنْهُ مَحَلًّا عَظِيمًا وَأَبْدَاهُ إِلَى أَنْ نَطَقَ بِنُطْقِهِ عَلَى لِسَانِهِ، فَأَبْدَا ذَلِكَ الْمِقْدَادُ إِلَى السَيِّدِ الْأَكْبَرِ مُحَمَّدٍ عَزَّعَزَّهُ فَقَالَ عِنْدَ ذَلِكَ: مَا أَظَلَّتِ الخُضْرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْغَبْرَاءَ ذَا لَهْجَةٍ أَفْصَحَ مِنْ أَبِي ذَرٍّ. فَاسْتَوْجَبَ بِصِحَّةِ ذَلِكَ النُّطْقِ وَالْأَلْسُنِ بِمَا أَفْصَحَ بِهِ فِي جَمِيعِ تِلْكَ الْمَحَالِّ الْعَلْوِيَّةِ وَالسُّفْلِيَّةِ أَنْ وَصَفَهُ السَيِّدُ مُحَمَّدٌ بِهَذَا الْوَصْفِ إِذْ لَمْ يُحِلَّهَا أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ مَرْتَبَتِهِ وَلَا نَطَقَ بِهَا كَنُطْقِهِ، وَلَا وَصْفَ شَرْحَ مَا شَرَحَهُ أَحَدٌ غَيْرُهُ، وَلَا شَاهَدَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ أَحَدٌ غَيْرَهُ مِنْ أَهْلِ الْمَرَاتِبِ وَالدَّرَجِ، وَإِنَّهَا مَنْزِلَةٌ خُصَّ بِهَا بِإِرَادَةِ الْمَوْلَى وَتَقْدِيرِهِ فِيهِ، فَكَانَ هَذَا يَا مُحَمَّدُ بْنَ جُنْدُبٍ إِخْتِصَاصُ سَلْمَانَ لِأَبِي الذَرِّ وَتَشْرِيفِهِ وَتَرْتِيبِهِ كَمَا رُتِّبَت الرُّتَب مِنَ الْمَعْنَى إِلَى الْإِسْمِ فَخَصَّ بِهَا أَهْلَ الْمَرَاتِبِ.

« ندای ابی‌الذر جُندُب بن جَناده »

این واقعه اگرچه مربوط به ابوذر صلوات الله علیه است، اما فضیلت آن به سید ما سلمان درود بر او برمی‌گردد، به همین دلیل آن را شرح دادیم.

ابوعلی محمد بن عتّاب بصری روایت کرد و گفت: احمد بن غیاث برایم نقل کرد و گفت: محمد بن جندب علیه السلام برایم نقل کرد و گفت: سید من ابو شعیب محمد بن نُصَیر درود از او باد برایم نقل کرد و گفت:

ای محمد بن جندب، سلمان نزد مولای خود سید محمد عَزَّعِزُّهُ وارد شد. پس او به سلمان فرمود: ای سلمان، امروز اباذر چه کرد؟

پس سلمان گفت: ای مولایم، او همان کاری را کرد که تو قبلاً به سلمان به عنوان باب امر کرده بودی، و آن را به انجام رساند همان‌گونه که سلمان آن را به انجام می‌رساند، تا جایی که گویی مراد تو از سلمان را دانست، پس آن را قصد کرد و کامل نمود، و این به ارادۀ تو در او بود.

پس سید محمد فرمود: ای سلمان، جایگاه ابوذر نزد تو، مانند جایگاه تو نزد من است، و من او را برای این مقام شایسته کردم.

سلمان گفت: ای مولایم، من چنین کردم.

محمد بن جندب گفت: پس به مولایم ابوشعیب سلام بر ما و او گفتم: ای سیدم، امری که سید محمد ﷺ به سید سلمان فرمود و ابوذر آن را انجام داد و عملی کرد، چه بود؟

ابوشعیب فرمود: سید اکبر محمد ﷺ به سلمان امر کرده بود که به بالاترین نقطه آسمان بالا رود و ذات خود را که با آن در بشریّت موجود است، برای اهل مراتب عالیه آشکار سازد و با زبان فارسی با آنان خطاب کند، سپس آن خطاب را با زبان عربی در میان آنان تکرار کند، سپس بیان را با زبان‌های بعدی تا هفت زبان آشکار نماید.

سپس به محل دوم آسمان صعود کند و مانند آن را انجام دهد، سپس به محل سوم، سپس به محل چهارم، سپس به پنجم، سپس به ششم، سپس به هفتم، تا جایی که آنچه را در اولین قُطب از محل اول آورده بود، به کمال و تمام بیاورد.

سپس از محل هفتم آسمان به محل هفتم از پایین‌ترین طبقات فرود آید، و مانند آن را در عوالم خاکی و تاریک آشکار سازد، سپس از آنجا به محل بالاتر که دوم از محل زمین است برود و مانند آنچه را آشکار کرد، آشکار نماید، سپس در محل سوم، سپس چهارم، سپس پنجم، سپس ششم، سپس هفتم که رو به قُطب است.

پس سلمان در محل عُلوی و سُفلی (آسمانی و زمینی) بدون فروپاشی باشد. پس هنگامی که این حقیقت برای اهل دو محل عُلوی و سُفلی و آنچه بین آنهاست از تمام اجناس

مَسُوخیّه (تناسخ‌های حیوانی و پست) و رُسوخیّه (تناسخ‌های ثابت) آشکار شد، آنچه را که آشکار نمود، آشکار کرد و همه را در تمام عوالم تکوین با آن فراگیر ساخت.

سلمان خارج شد، پس ابوذر او را ملاقات کرد و گفت: ای باب الله و معدن سِرّ و علم او، نیت چه داری؟

سلمان به او گفت: مولایم به من امر کرده است که چنین و چنان را در چنین و چنان محل آشکار سازم.

ابوذر به او گفت: من التماس می‌کنم که نعمت‌بخشی به آنچه مرا به آن مختص می‌سازی و آن از ارادهٔ مولاست، شامل حالم کنی. آیا اباذر را شایسته گردانیده‌ای که در این حال از ارادهٔ مولا، همراه تو باشد؟

سلمان به او گفت: همراه سلمان باش، هر جا که باشد.

پس هنگامی که به قُطب از محل آسمان رسید، ارادهٔ قدیم ،همان سید محمد به سلمان با این امر مدد رساند که ابوذر آنچه را که سلمان اراده دارد به امر مولایش آشکار سازد، اعلام کند.

پس ابوذر با زبان فارسی آغاز کرد، و به چیزی نطق کرد که آن را نه از سلمان دریافته بود و نه سلمان آن را از مولایش دریافته بود، بلکه امر این بود که سلمان با فار سی نطق کند: پس من نطق را بر اساس اراده‌ای که می‌خواهم آشکار کنم، جاری می‌سازم.

پس ابوذر بر زبان سلمان فارسی نطق کرد. می‌گوید:

ای گروه اهل مراتب و درجات و منازل خاصـــه نورانیه عُلویّه که در محل عُلوّ (بلندی) جای گرفته‌اید، قدیم واحد محمد که در عالم بشرـی خود به بشرـیّت ظاهر اسـت، ذات خود را برای شما موجود می‌سازد، همانند موجود ساختن ذاتش برای شما در نورانیّت. و همانا اَزل و غایت او، در آغاز آ شکار شد که ا سمش را از نور ذاتش ایجاد نمود. و او همانا دعوت‌کننده خلقش به ســوی ذات خویش اســت، و اســم غیر از قدیم و اَزل و غایت اَحَد است.

و همانا محل نور ذات واحد قدیم، و علم و خاصّــه او، و باب ارادهٔ او، و آشــکارکننده قدرت او، سلمان فارسی است که او ذات خورشید و آسمان اوست. محمد عزعزه سلمان را در تمام عوالم کون بشرـی‌اش با این صـفت و وصـف ایجاد نمود و با این زبان به نطق آورد. پس او را موجود ساخت همانطور که ذات نورانی شما را موجود ساخت.

و همچنین برگزیدگان او فلان و فلان هستند.

و شروع کرد به نام بردن شــخص‌شــخص از یتیم و نقیب و نجیب و مختص و مخلص و ممتحن و اهل مراتب عُلویّه (آسمانی).

پس اباذر آن را با زبان فارسی آشکار کرد، سپس آن را با زبان عربی آشکار کرد، سپس با زبان پس از زبان تا هفت زبان در آن قُطب از محل اول سپری شد. سپس به محل دوم

بالا رفت و مانند آن را آشــکار کرد و به آنچه در ســوم و چهارم و پنجم نطق کرده بود، نطق کرد، تا آن نطق در آن هفت زبان در تمام آنچه برایش آشــکار شــده بود، و در انواع عوالم و مسوخ و رسوخ او، کامل گشت.

پس هنگامی که به روی محلی که از آنجا به قُطب بالا رفته بود، بازگشــت، ســلمان به او گفت: ای اباذر، تو عالم را باری دیگر با آشــکار کردنت و رســاندنت آنچه را که بر تو حمل شد، دانه پاشیدی.

پس ابوذر به او گفت: ای سیدم، منّت آن و فضل آن بر عهدهٔ توست.

پس مقداد او ابوذر را دید در حالی که ســلمان او را به جایگاه عظیمی رســانده بود و تا جایی آشکار نموده بود که با نطق سلمان بر زبان او سخن گفت.

پس مقداد آن را به ســید اکبر محمد عَزَّعِزُّهُ آشــکار کرد. پس محمد عزعزه در آن هنگام فرمود: نه آسمان سبز سایه‌بان کسی شد و نه زمین خاک‌آلود حامل کسی گشت که زبانی فصیح‌تر از اباذر داشته باشد.

پس به واســطه صــحت آن نطق و زبان‌ها، به آنچه در تمام آن محل‌های عُلوی و سُــفلی تصریح نمود، سزاوار شد که سید محمد او را به این وصف توصیف کند، زیرا هیچ کس از اهل مرتبه ابوذر این مأموریت را اجرا نکرد و مانند او به آن نطق نکرد و هیچ کس جز او شرح آنچه او شرح داد را وصــف نکرد، و هیچ کس جز او از اهل مراتب و

درجات، این منزلت را مشاهده نکرد. و همانا این منزلتی است که به ارادهٔ مولا و تقدیر او در مورد ابوذر اختصاص داده شد.

پس ای محمد بن جندب، این اختصاص سلمان به اباذر و شرافت بخشیدن و مرتبه‌بندی او بود، همانگونه که مرتبه‌ها از معنی (علی) تا اِسم (محمد) مرتب شدند، و محمد اهل مراتب را با آن ویژه گردانید.

«نداء سيدنا أبي الطيبات إليه التسليم»

[٤٤٢] رَوَاهُ ابُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ عَتَّابٍ الْبَصْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ غِيَاثٍ قَالَ: حَدَّثَنِي سَيِّدِي أَبُو شُعَيْبٍ مُحَمَّدُ بْنُ نُصَيْرٍ مِنْهُ السَلامُ قَالَ: "يَا مُحَمَّدُ بْنَ جُنْدُبٍ، إِنَّ أَبَا الْخَطَّابِ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي زَيْنَبَ الْكَاهِلِيَّ كَانَ فِي مَقَامِ الْمِيمِ قَدْ ظَهَرَ بِهِ مُحَمَّدُ الْأَكْبَرُ، وَالْأَزَلُ الْغَايَةُ ظَهَرَ بِالْجِيمِ وَهُوَ الْمُوْلَى جَعْفَرٌ عَزَّعِزُّهُ فَأَمَرَهُ بِإِظْهَارِ الدَّعْوَةِ وَالْكَشْفِ فَقَالَ: يَا أَبَا الْخَطَّابِ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي زَيْنَبَ الْكَاهِلِيَّ، فَقَالَ لَهُ: لَبَّيْكَ فَقَالَ: قُمَّ يَا مُحَمَّدُ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَأَعْلِنْ مَا أُمِرْتَ بِهِ وَلَا تَكْتُمْهُ وَلَا تَسْتُرْ مِنْهُ شَيْئاً، فَإِنِّي مَعَكَ حَيْثُ كُنْتَ وَهَذَا أَبُو الذَرِّ الصَّادِقُ يُصَدِّقُ عَنْكَ قَوْلَكَ وَيُبْدِي إِنْذَارَكَ إِلَى أَهْلِ صَفْوَةِ اللهِ وَأَحِبَّائِهِ، قُمْ يَا عَبْدِي، فَقَامَ أَبُو مُحَمَّدٍ سُفْيَانُ بْنُ مُصْعَبٍ الْعَبْدِيُّ حَتَّى وَضَعَ يَدَهُ فِي يَدِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي الطَّيِّبِ وَقَامَا بَيْنَ يَدَيْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي

زَيْنَبَ وَقَالَ اللهُ: قَدْ أَمَرْتَ وَلَكَ الْأَمْـرُ، وَنَحْنُ نُمْضِي أَمْـرَكَ فَإِنَّ أَمْرَ اللهِ حُسِمَ، وَأَنْتَ اللهُ الَّذِي لَكَ الْأَمْرُ وَالنَّهْيُ وَالْمَشِيئَةُ فَقَالَ: إِذَا عَلَوْتُ مِئْذَنَةَ الْجَامِعِ بِالْكُوفَةِ وَأَعْلَنْتُ فَأَعْلِنُوا بِمَا أُعْلِنُ، فَلَمَّا أَنْ كَانَ أَذَانُ الْفَجْرِ عَلَا السَّـيِّدُ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي زَيْنَبَ الْمِئْذَنَةَ بِجَامِعِ الْكُوفَةِ وَكَانَ ذَلِكَ مِنْهُ كَمَا كَانَ يَعْلُو بِمَكَّةَ جَبَلَ أَبِي قُبَيْسٍ فَيُنَادِي: يَا أَهْلَ مَكَّةَ، هَلُمُّوا إِلَى تَوْحِيدِ الْأَزَلِ وَيُصَـــرِّحُ بِإِسْـمِهِ وَلَا يُخْفِيهِ، كَمَا عَلَا يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ وَجَهَرَ بِمَا جَهَرَ بِهِ فِيهِ وَأَقَامَهُ لِلْعِيَانِ مُشِيرًا بِإِصْبَعِهِ فَلَمَّا رَقَا مِئْذَنَةَ الْجَامِعِ بِالْكُوفَةِ نَادَى بِرَفِيعِ صَوْتِهِ حَتَّى بَلَغَ مَشْـرِقَ الْأَرْضِ وَغَرْبَهَا وَسَهْلَهَا وَجَبَلَهَا وَأَرْضَهَا وَسَمَاءَهَا حَتَّى عَمَّ بِصَوْتِهِ جَمِيعَ خَلَائِقِ اللهِ مِنَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَهُمُ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ، وَمِنَ الثَّقَلَيْنِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، وَوَعَى ذَلِكَ الْحِيتَانُ فِي قَعْرِ الْأَبْحُرِ السَّـبْعَةِ وَالْوَحْشُ فِي الْغِيَاضِ وَالْآكَامِ وَالْآجَامِ، وَكَانُوا لِذَلِكَ وُعَاةً كَأُذُنٍ وَاحِدَةٍ، وَكَانَتِ الدَّعْوَةُ لِمَعَاشِرِ الْخَلَائِقِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَـلِينَ وَالْإِنْسِ وَالْجِنِّ وَالْهَوَامِّ وَالدَبِيبِ وَالْوَحْشِ وَكُلِّ ذِي رُوحٍ نَاطِقٍ وَجَنِينٍ: أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ رَسُـولُ اللهِ إِلَيْكُمْ أَوَّلاً وَآخِراً وَظَاهِرًا وَبَاطِناً أُبَلِّغُكُمْ رِسَـالَاتِ رَبِّكُمْ وَأَنْصَـحُ لَكُمْ، أَلَا إِنَّ رَبَّكُمْ وَخَالِقَكُمْ ظَاهِرٌ بَيْنَكُمْ، حَالٌّ بَيْنَ أَظْهُـــرِكُمْ، يَمْشِي فِي أَسْـــوَاقِكُمْ، وَيَحِلُّ فِي آفَاقِكُمْ، وَيَجْلِسُ فِي مَحَافِلِكُمْ يُشَافِهُكُمْ خِطَاباً، وَيُعِيدُ إِلَى سُؤَالِكُمْ جَوَاباً، لَا حِجَابَ يُوَارِيهِ عَنْ مُشَاهَدَتِكُمْ، وَلَا حَيْثٌ يَكْتَسِـيهِ عَنْ مُلَاحَظَتِكُمْ، أَمَرَنِي فَقُلْتُ، وَأَرْسَـلَنِي فَبَلَّغْتُ، أَلَا فَاقْصِـدُوهُ فَهُوَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، هُوَ رَبُّكُمُ الْأَوَّلُ السَّـابِقُ قَبْلَ الْقِدَمِ الْأَوَّلِ، هُوَ غَايَةُ كُلِّ طَالِبٍ، وَأَمَلُ كُلِّ

رَاغِبٍ، أَلَا وَهُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، فَلَمَّا نَادَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي زَيْنَبَ بِهَذَا النِّدَاءِ وَجَهَرَ بِهِ جَعَلَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي الطَّيِّبَاتِ وَأَبُو مُحَمَّدٍ الْعَبْدِيُّ يَدَيْهِمَا فِي يَدَيْ بَعْضٍ وَجَعَلَا يَقُولَانِ: صَدَقَ رَسُولُ اللهِ، حَتَّى لَمْ يَبْقَ فِي الْكُوفَةِ قَبِيلَةٌ إِلَّا وَنَادَيَا فِيهَا وَإِنَّ صَوْتَهُمَا يَمُرُّ مَعَ الرِّيحِ مَعَ صَوْتِ مُحَمَّدٍ وَيَبْلُغُ حَيْثُ بَلَغَ، فَضَجَّتْ الْكُوفَةُ وَارْتَجَّتْ، وَخَرَجَ النَّاسُ يَهْرَعُونَ إِلَى مِئْذَنَةِ الْجَامِعِ يَطْلُبُونَ الْمُنَادِيَ، فَلَمْ يَرَوْا بِهَا أَحَدَاً، وَإِنَّ الصَّوْتَ لَيَخْرُجُ عَلَى حَالِهِ، وَكَذَلِكَ صَوْتُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي الطَّيِّبِ وَأَبِي مُحَمَّدٍ الْعَبْدِيِّ يُسْمَعَانِ فِي قَبَائِلِ الْكُوفَةِ، فَيُسْمَعُ فِي هَذِهِ الْقَبِيلَةِ فَيَطْلُبُونَ الصَّوْتَ فَلَا يَجِدُونَ فِيهَا أَحَدًا، فَيُسْمَعُ فِي الْقَبِيلَةِ الْأُخْرَى، فَكَانَ كَذَلِكَ إِلَى أَنْ بَزَغَتْ الشَّمْسُ، وَإِنَّ الصَّوْتَ تَنَاهَى إِلَى مَسَامِعِ أَبِي جَعْفَرٍ الدَّوَانِيقِيِّ لَعَنَهُ اللهُ وَهُوَ بِمَدِينَةِ بَغْدَادَ فِي خَضْرَائِهِ الَّتِي كَانَ اتَّخَذَهَا لَهُ فِي الْمَدِينَةِ وَهُوَ فِي فِرَاشِهِ، فَارْتَاعَ لِذَلِكَ وَجَلَسَ وَضَجَّتْ الْمَدِينَةُ بِجَمِيعِ مَنْ فِيهَا وَخَرَجَ الْجَوَارِي وَالْخَدَمُ مِنَ الْمَقَاصِيرِ يَهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَقَالُوا: قَدْ قَامَتْ الْقِيَامَةُ قَالَ: لَا عِلْمَ لِي بِذَلِكَ، فَمَا زَالَ جَمِيعُ أَهْلِ مَمْلَكَتِهِ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِ وَيَقُولُونَ: يَا سَيِّدَنَا مَا هَذِهِ الدَّاهِيَةُ؟! فَقَالَ: يَبْدُو لِي أَنَّهَا مِنْ دَوَاهِي هَذَا الْحِجَازِيِّ الَّذِي بِالْكُوفَةِ، قَدْ اسْتَغْوَى أَهْلَهَا وَصَارَ يُدْعَى فِيهِمْ إِمَامُ الشِّيعَةِ، وَهُوَ مِنْ قَوْمٍ هُمْ أَصْلُ السِّحْرِ وَالْكَهَانَةِ وَالتَّمْوِيهِ وَالْحِيلَةِ، فَإِنْ كَانَ الْأَمْرُ عَلَى مَا وَقَعَ لِي بِصِحَّةِ الْحَقِيقَةِ فَإِنِّي إِذَاً مُرْسِلٌ إِلَيْهِ لِأُحْضِرَهُ بِحَضْرَتِي وَأَسْأَلُهُ عَنْ هَذَا السِّحْرِ الَّذِي أَظْهَرَهُ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ، فَإِنْ صَدَقَنِي حَبَسْتُهُ بِحَيْثُ لَا يَنْفَعْهُ سِحْرُهُ، وَإِنْ لَمْ يَصْدُقْنِي قَتَلْتُهُ وَأَتْبَعْتُ بِقَتْلَتِهِ جَمِيعَ مَنْ قَدْ جَعَلَهُ

إِمَامَهُ، فَلَمَّا أَصْبَحَ وَجَّهَ إِلَيْهِ بِالْخَيْلِ وَالرِّجَالِ إِلَى الْكُوفَةِ حَتَّى أَحْضَرَهُ بِحَضْرَتِهِ، وَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ مَوْلَانَا جَعْفَرٌ قَامَ إِلَيْهِ إِلَى بَابِ إِيوَانِهِ وَعَانَقَهُ وَقَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَرَفَعَهُ فَأَجْلَسَهُ مَوْضِعَهُ وَجَلَسَ مِنْ دُونِهِ وَقَالَ يَا بْنَ عَمِّي، لَمْ أَزَلْ مُشْتَاقًا إِلَيْكَ وَإِنَّمَا أَنْفَذْتُ إِلَيْكَ لِشَوْقِي إِلَيْكَ، وَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ شِيعَتَكَ وَمَوَالِيكَ قَدْ أَرْجَعُوا بِي إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ حَالٍ، وَأَنَا أَسْأَلُكَ أَنْ تَعُودَ إِلَى الْكُوفَةِ، وَقَامَ قَائِماً وَخَلَعَ عَلَيْهِ مَا كَانَ عَلَيْهِ مِنْ لِبَاسٍ وَقَدْ كَانَ الْمَوْلَى عَزَّعَزَّهُ قَالَ وَقَدْ خَرَجَ مِنَ الْكُوفَةِ وَهُوَ بِالدَّسَاكِرِ وَشِيعَتُهُ وَمَوَالِيهِ مِنْ حَوْلِهِ وَقَدْ تَدَاخَلَهُمْ مَنْ أَمْرِ ذَلِكَ مَا تَدَاخَلَهُمْ كُلٌّ عَلَى قَدْرِ مَرْتَبَتِهِ فِي مَعْرِفَتِهِ، فَقَالَ لَهُمْ: لَا تُرَاعُوا، فَإِنِّي أَدْخُلُ عَلَيْهِ فَيَقُومُ لِي وَيَسْتَقْبِلُنِي وَيُجَالِسُنِي فِي مَوْضِعِهِ عَلَى سَرِيرِهِ وَيَعْتَذِرُ إِلَيَّ وَيَقُولُ إِنَّهُ إِنَّمَا اشْتَاقَنِي فَأَرْسَلَ إِلَيَّ، وَإِنَّهُ يَخْلَعُ عَلَيَّ مَا عَلَيْهِ مِنْ لِبَاسٍ، وَفِيمَا يُخْلَعُ عَلَيَّ مُبَطَّنَةٌ بِمِصْمَتٍ ابْيَضَ مُطَرَزَةِ الظِّهَارَةِ وَمُطَرَزَةِ الْبِطَانَةِ سَوْدَاءُ، فَطَابَتْ بِذَلِكَ قُلُوبُ الشِّيعَةِ وَالْمَوَالِي، ثُمَّ امَرَ لَهُ بِعَشَرَةِ تَخُوتٍ مِنْ فَاخِرِ مَصْمَتِ خُرَاسَانَ وَرَاخَنْجَةٍ وَمِثْلُهَا مِنْ دَقِّ مِصْرَ وَثَلَاثِمِائَةِ أَلْفِ دِينَارٍ، وَمَا يُحْمَلُ ذَلِكَ عَلَيْهِ، وَظَهْرٍ يَرْكَبُهُ مِنْ عِدَدِهِ الَّتِي هِيَ لَهُ، وَأَذِنَ لَهُ بِالْخُرُوجِ مِنْ يَوْمِهِ وَلَمْ يُلْبِثْهُ، فَخَرَجَ الْمَوْلَى وَوَرَدَ الْكُوفَةَ فِي الْيَوْمِ الْعَاشِرِ مِنْ خُرُوجِهِ مِنْهَا فَجَاءَ إِلَيْهِ مَنْ بِهَا مِنْ شِيعَتِهِ وَمَوَالِيهِ يَهْنُونَهُ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ كُبَرَاءِ الشِّيعَةِ وَوُجُوهِ أَهْلِ الْكُوفَةِ يُقَالُ لَهُ وَهْبُ بْنُ سُلَيْمَانَ السَّكُونِيِّ إِنِّي قَدْ سَمِعْتُ مِنْ سَيِّدِي أَبِي عَبْدِ اللهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَزَّعَزَّهُ يَوْمَ وَدَعَنَا إِلَى الدَّسَاكِرِ كَلَاماً حَصَلْتُ عَلَيْهِ، وَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَتَبَيَّنَ ذَلِكَ، فَأَتَى حَتَّى دَخَلَ وَالْمَجْلِسُ

حَافِلٌ مُغْتَصٌّ بِشِيعَتِهِ وَمَوَالِيهِ فَجَعَلَ يَتَخَطَّى النَّاسَ حَتَّى جَلَسَ إِلَى جَانِبِ مُصَلَّاهُ الَّذِي هُوَ جَالِسٌ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى مَوْلَانَا وَهُنَأَهُ بِقُدُومِهِ وَمَا أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِ مِنَ السَّلَامَةِ مِنَ الطَّاغِي، فَرَدَّ عَلَيْهِ، وَكَانَتْ الْمُبَطَّنَةُ عَلَيْهِ وَمِنْ فَوْقِهَا ثَوْبٌ قَدْ غَطَّاهَا، فَجَعَلَ وَهْبُ بْنُ سُلَيْمَانَ يُجِيلُ نَظَرَهُ فِي أَثْوَابِهِ فَعَلِمَ مَا فِي نَفْسِهِ، فَدَعَا بِالْخَادِمِ، وَقَالَ: هَلُمَّ فَخُذْ هَذَا الثَّوْبَ عَنِّي فَقَدْ نَادَى بِهِ وَهْبُ بْنُ سُلَيْمَانَ، فَأَتَى الْخَادِمُ فَأَخَذَ الثَّوْبَ مِنْ فَوْقِ الْمُبَطَّنَةِ فَعِنْدَمَا نَزَعَهُ ظَهَرَتْ الْمُبَطَّنَةُ، فَتَأَمَّلْهَا فَوَجَدَهَا بِصِفَةِ مَا ذَكَرَهُ إِلَّا أَنَّ الْبِطَانَةَ لَيْسَتْ يُعَايَنُ مِنْهَا مَا يَعَايَنُ مِنَ الظِّهَارَةِ، فَدَعَا بِالْخَادِمِ إِلَيْهِ وَقَالَ: خُذِ الْمُبَطَّنَةَ وَأْتِنِي بِغَيْرِهَا، فَلَمَّا أَنْ أَخَذَهَا الْخَادِمُ قَالَ لَهُ وَهْبُ بْنُ سُلَيْمَانَ: هَاتِهَا، فَدَفَعَهَا الْخَادِمُ إِلَيْهِ، فَقَلَبَهَا بِحَضْرَةِ مَنْ فِي الْمَجْلِسِ مِنَ الْجَمْعِ، وَجَعَلَ يُقَلِّبُ الْبِطَانَةَ مَرَّةً وَالظِّهَارَةَ مَرَّةً أُخْرَى حَتَّى اكْتَفَى مِنَ النَّظَرِ إِلَيْهَا وَدَفَعَهَا إِلَى الْخَادِمِ وَقَالَ لَهُ: صَدَقْتَ يَا سِيدِي قَدْ وَجَدْتُ مَا وَصَفْتَهُ كَمَا ذَكَرْتَهُ فَقَالَ لَهُ: وَكَذَلِكَ عَلِمْتَ أَنَا مِنْكَ مَا أَسْرَرْتَهُ فَأَبْدَيْتُهُ حَتَّى عَايَنْتُهُ. وَكَانَ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي زَيْنَبَ بَعْدَ ذَلِكَ أَقَاصِيصُ أَظْهَرَهَا وَأَبْدَاهَا بِأَمْرِ مَوْلَاهُ مَعَ عِيسَى بْنِ مُوسَى الْهَاشِمِيِّ، ثُمَّ إِنَّ مَوْلَاهُ قَالَ لَهُ: أَوْجِدْ أَنَّكَ مَغْلُوبٌ وَمَقْتُولٌ كَمَا كَانَ مِنْكَ فِي السَّالِفِ حِينَ قُلْتَ: رَبِّ إِنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ، فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ، وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ، فَأَظْهَرَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي زَيْنَبَ مَا أَمَرَهُ بِالنِّدَاءِ ثَانِيَةً وَكَانَ مِنْهُ وَمِنْ أَصْحَابِهِ مَا قَدَّمَهُ إِلَيْهِ وَوَرَدَ بَعْدُ وَقَدِمَ إِلَى الْمَوْلَى جَعْفَرٍ عَزَّعِزُّهُ إِلَى الْكُوفَةِ الْكُتُبَ مِنَ الدَّوَانِيقِيِّ لَعَنَهُ اللهُ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى

الْحِجَازِ، وَإِنَّ إِسْمَاعِيلَ بْنَ أَبِي الطَيِّبِ يُدْعَى بِالْكُوفَةِ بِالْمِقْدَادِ، وَأَبُو مُحَمَّدٍ سُفْيَانُ يُدْعَى بِأَبِي ذَرٍّ مِنْ وَقْتِ سَمَّاهُمَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي زَيْنَبَ وَقَالَ: كُنْتُ أَدْعَى بِمُحَمَّدِ بْنِ أَبِي كَبْشَةَ فَصِرْتُ الْآنَ أَدْعَى بِمُحَمَّدِ بْنِ أَبِي زَيْنَبَ.

« ندای سید ما ابوالخطاب »

ابوعلی محمد بن عتّاب بصری روایت کرد و گفت: احمد بن غیاث برایم نقل کرد و گفت: سید من ابوشعیب محمد بن نُصَیر درود بر او باد برایم نقل کرد و گفت:

"ای محمد بن جندب، همانا ابوالخطاب محمد بن ابی زینب کاهلی در مقام میم (اشاره به حضرت محمد) بود، در حالی که محمد اکبر به واسطه او ظاهر شده بود، مولا علی به واسطهٔ جیم (اشاره به جعفر) ظاهر شد که او مولا امام جعفر صادق عَزَّعِزُّهُ است.

پس مولا جعفر به ابوالخطاب امر کرد که دعوت را ظاهر سازد. پس فرمود: "ای ابوالخطاب محمد بن ابی زینب کاهلی!"

ابوالخطاب گفت: "لبّیک (گوش به فرمانم)."

فرمود: "برخیز ای محمد، **امروز اعلام کن آنچه را که بدان مأمور شده‌ای، و آن را پنهان مکن و چیزی از آن را نپوشان، زیرا من با تو هستم هر جا که باشی**. و این ابوذر است

که قول تو را تصـــدیق می‌کند و انذار تو را به ســوی برگزیدگان خدا و دوســتداران او آشکار می‌سازد. برخیز ای بندۀ من."

پس ابومحمد سفیان بن مصعب عبدی(اباذر) برخاست تا جایی که دستش را در دست اســماعیل بن ابی الطیب (مقداد) نهاد و آن دو در برابر محمد بن ابی زینب (ابوالخطاب) ایستادند و گفتند: "خداوند امر فرمود، و فرمان از آن توست، و ما فرمان تو را به انجام می‌رسانیم، زیرا فرمان خدا قطعی شد، و تو خدایی هستی که امر و نهی و مشیّت از آن توست."

پس ابوالخطاب گفت: "هنگامی که بر منارۀ مســجد جامع کوفه بالا رفتم و اعلان کردم، شما نیز آنچه را که اعلان می‌کنم، اعلان کنید."

هنگامی که اذان فجر شد، سید محمد بن ابی زینب بر منارۀ جامع کوفه بالا رفت. و این کار او همانند آن بود که پیامبردر مکّه بر کوه ابوقُبَیس بالا می‌رفت و ندا می‌داد: "ای اهل مکه، بشتابید به سوی توحید اَزَل" و اِسم علی را تصریح می‌کرد و آن را پنهان نمی‌کرد؛ همانطور که در روز غدیر خم بالا رفت و آنچه را آشکار کرد، علی ساخت و علی عزعزه را برای مشاهده عینی با اشاره انگشت برپا داشت.

پس هنگامی که به منارۀ جامع کوفه بالا رفت، با صدای بلند ندا داد تا جایی که مشرق و مغرب زمین، و هموار و کوهستان آن، و زمین و آسمانش را فرا گرفت، تا اینکه صدای

او تمام خلائق خدا را از ملأ اعلی که همان ملائکه مقرب هستند، و ازدو عالم جن و انس، فراگیر ساخت. و این را ماهی‌ها در عمق هفت دریا و وحوش در جنگل‌ها و تپه‌ها و نیزارها دریافتند، و آنان آن را همانند یک گوش دریافت‌کننده بودند.

و دعوت برای اقوام خلائق از ملائکه مقرب و انبیاء و مرسلین و انس و جن و حشرات و جنبندگان و وحوش و هر صاحب روح ناطق و جنین، این بود:

"من محمد بن عبدالله، رسول الله به سوی شما، اول و آخر، ظاهر و باطن هستم. پیام‌های پروردگارتان را به شما می‌ر سانم و شما را نصیحت می‌کنم. آگاه با شید! پروردگار و خالق شما میان شما ظاهر ا ست، در میان شما حلول کرده ا ست، در بازارهای شما راه می‌رود، و در افق‌های شما فرود می‌آید، و در مجالس شما می‌نشیند، رودررو با شما سخن می‌گوید، و به سؤال شما پاسخ می‌دهد. هیچ حجابی او را از مشاهدهٔ شما پنهان نمی‌کند، و هیچ مکانی او را از ملاحظه شما نمی‌پو شاند. او به من امر کرد، پس گفتم، و مرا فرستاد، پس رساندم. آگاه باشید! پس او را قصد کنید، که او جعفر بن محمد است. او پروردگار اول شماست، که سابِق پیش از قِدَم اول است. او غایت هر طالب، و آرزوی هر راغب است. آگاه باشید! و او همان علی بن ابی طالب است."

هنگامی که محمد بن ابی زینب با این ندا اعلام کرد و آن را آشکار ساخت، اسماعیل بن ابی الطیبات (مقداد) و ابومحمد عبدی (ابوذر) دست‌هایشان را در دست یکدیگر نهادند

و می‌گفتند: "رسول الله راست گفت." تا جایی که هیچ قبیله‌ای در کوفه نماند مگر آنکه آن دو در آن ندا دادند، و صدای آن دو با باد همراه صدای ابوالخطاب حرکت می‌کرد و به هر جا که می‌رسید، می‌رسید.

پس کوفه به همهمه افتاد و لرزید، و مردم شتابان به سوی منارۀ جامع خارج شدند و ندا دهنده را طلب کردند، اما هیچ کس را در آنجا ندیدند، در حالی که صدا همچنان به حال خود خارج می شد. و همچنین صدای اسماعیل بن ابی الطیب و ابومحمد عبدی در قبایل کوفه شنیده می شد، در این قبیله شنیده می شد و مردم به دنبال صدا می‌گشتند، اما کسی را در آنجا نمی‌یافتند، سپس در قبیله دیگر شنیده می‌شد. این وضعیت تا طلوع خورشید ادامه داشت.

و همانا صدا به گوش ابوجعفر دَوانیقی لعنه الله در حالی که او در شهر بغداد در قصرش که برای خود در شهر ساخته بود و بر بسترش بود منتهی شد. پس از آن ترسید و نشست. و شهر با تمام کسانی که در آن بودند، به همهمه افتاد. و کنیزان و خدمتکاران از اتاق‌ها شتابان به سوی او خارج شدند و گفتند: "قیامت برپا شد!"

او گفت: "من از این خبر ندارم." پس تمامی اهل مملکت او نزد او می‌آمدند و می‌گفتند: "ای سید ما، این چه مصیبتی است؟!"

او گفت: "به نظر من این از مـصیبت‌های آن حجازي ا ست که در کوفه ا ست. او اهل آنجا را اغوا کرده و در میان آنان امام شـیعه خوانده می‌شـود، و او از قومی اسـت که اصل سحر و کهانت و سفسطه و حیله هستند. اگر این امر بر آنچه از حقیقت برای من آشـکار شـد، باشـد، پس من هم اکنون کسـی را به سـویش می‌فرسـتم تا او را نزد من حاضر کند و در مورد این سحر که امـشب آ شکار ساخت، از او بپر سم. اگر را ست گفت، او را در جایی حبس می‌کنم که سـحرش به او نفعی نرسـاند، و اگر راسـت نگفت، او را می‌کشم و به دنبال قتل او، تمامی کسانی را که او را امام خود قرار داده‌اند، می‌کُشم."

هنگامی که صبح شد، سواران و مردان را به سوی کوفه فر ستاد تا او را نزد او حاضر کردند. هنگامی که مولا جعفر بر منـصور وارد شد، منـصور تا در ایوانش به سوی او برخاسـت و او را در آغوش گرفت و میان چشـمانش را بوسـید و او را بالا برد و در جایگاه خود نشاند و خود پایین‌تر از او نشست و گفت: "ای پسر عمویم، همیشه مشتاق تو بودم و فقط به دلیل شوق به تو کسی را به سویت فرستادم، و به من خبر رسیده است که شیعیان و موالیان تو مرا در حق تو اذیت کرده‌اند. می‌خواهم در مورد وضعیتی از تو بپرسم، و از تو می‌خواهم که به کوفه بازگردی."

و در حالی که ایستاده بود، لباسی که بر تن داشت را به او هدیه داد. و مولا عَزَّعِزّهُ پیش از آن، هنگامی که از کوفه خارج شده بود و در آبادی‌ها بود و شیعیان و موالیانش گرد او بودند، و از این امر آنچه که به اندازه مرتبه هر کدام از معرفت بود، بر آنها مستولی شده بود، فرمود: "نترسید، زیرا من بر او وارد می‌شوم و او برای من برمی‌خیزد و از من استقبال می‌کند و مرا در جایگاه خود بر تختش می‌نشاند و از من عذرخواهی می‌کند و می‌گوید که فقط مشتاق من بوده و به همین دلیل به سوی من فرستاده است، و اینکه او لباسی را که بر تن دارد، به من خلعت می‌دهد، و در آن خلعت، لباس آستردار است با آستر سفید براق که ظاهرش گلدوزی شده و آسترش سیاه گلدوزی شده است."

پس قلب شیعه و موالی با این سخن آرام گرفت. سپس برای او ده دست از فاخر پارچه براق خراسان و نوعی پارچه و مانند آن از پارچه ظریف مصر و سیصد هزار دینار و آنچه با آن حمل می‌شد و مرکبی که از تجهیزات خود بر آن سوار می‌شد، امر داد.

و به او اذن خروج در همان روز داد و او را معطّل نکرد. پس مولا خارج شد و در روز دهم از خروجش از کوفه به آنجا وارد شد. پس کسانی که از شیعیان و موالیان او در آنجا بودند، برای تبریک به نزد او آمدند.

مردی از بزرگان شیعه و وجوه اهل کوفه به نام وهب بن سلیمان سکونی گفت: "من از سیدم ابوعبدالله جعفر بن محمد عَزَّعَزَّهُ، در روزی که ما را به سوی دَساکِر وداع کرد، سخنی شنیدم که آن را حفظ کرده‌ام، و می‌خواهم در این باره اطمینان حاصل کنم."

پس آمد تا وارد شد و مجلس از شیعیان و موالیانش پُر و شلوغ بود. پس شروع کرد به قدم گذاشتن از روی سر مردم تا اینکه کنار مصلّی که مولا بر آن نشسته بود، نشست و بر مولا سلام کرد و ورود او و نعمت سلامتی از منصور را به او تبریک گفت.

مولا پاسخ سلام او را داد، در حالی که لباس آستردار بر تن او بود و بالای آن لباسی بود که آن را پوشانده بود. وهب بن سلیمان شروع کرد به گرداندن نگاهش در لباس‌های او. پس مولا آنچه در ذهن او بود را دانست. پس خادم را صدا زد و گفت: "بیا و این لباس را از من بگیر، زیرا وهب بن سلیمان به آن توجه کرد."

پس خادم آمد و لباس را از روی آستر برداشت. هنگامی که آن را برداشت، آستر ظاهر شد. پس وهب با دقت به آن نگاه کرد و آن را با وصفی که مولا ذکر کرده بود، مطابق یافت، جز اینکه آستر آن به اندازهٔ ظاهر آن مشاهده نمی‌شد.

پس مولا خادم را به سوی خود خواند و گفت: "آستر را بگیر و دیگری برایم بیاور."

هنگامی که خادم آن را گرفت، وهب بن سلیمان به او گفت: "آن را به من بده." پس خادم آن را به او داد. وهب آن را در حضور تمام جمع حاضر در مجلس پشت و رو کرد،

و شروع کرد به پشـــت و رو کردن آســـتر یک بار و ظاهر یک بار دیگر، تا اینکه از نگاه کردن به آن کفایت کرد و آن را به خادم داد و گفت: "راســـت گفتی ای سـیدم، آنچه را وصف کردی، همانطور که گفتی یافتم."

پس مولا به او فرمود: "و من نیز آنچه را که پنهان کردی، دانســـتم، پس آن را آشـــکار ساختم تا آن را مشاهده کردی."

و از محمد بن ابی زینب (ابوالخطاب) پس از آن، حکایاتی بود که به امر مولایش همراه با عیسی بن موسی هاشمی ظاهر و آشکار ساخت.

سپس همانا مولایش به او فرمود: "آشکار ساز که مغلوب و کشته می شوی، همانگونه که در گذشـــته از تو بود که گفتی: «پروردگارا، من مغلوبم، پس یاری کن.» پس ما درهای آسـمان را با آبی ریزان گشـودیم، و زمین را به چشـمه‌هایی شـکافتیم، و آب بر امری مقدر جمع شد."

پس محمد بن ابی زینب آنچه را که به آن امر شـــده بود، بار دیگر به ندا آورد. و از او و اصحابش آنچه به او مقدر شده بود، واقع شد.

و پس از آن، نامه‌هایی از دَوانیقی لعنه الله به سوی مولا جعفر عَزَّعَزَّهُ در کوفه ر سید که باید به حجاز خارج شود. و همانا ا سماعیل بن ابی الطیب در کوفه به مقداد، و ابومحمد سفیان به ابوذر خوانده می شدند، از زمانی که محمد بن ابی زینب آنها را نامید و گفت:

"من قبلاً محمد بن ابى كَبْشَــة خوانده مى‌شــدم، پس اكنون محمد بن ابى زينب خوانده مى‌شوم."

(نداء أبي الخطاب إليه التسليم عند خروجه من دارالرزق)

[٤٤٣] وَهُوَ مَا حَدَّثَنِي بِهِ شَـيْخِي أَبُو الْفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَـنِ الْبَغْدَادِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَبِي إِسْـحَاقَ الرُّقَاعِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا عَنْ سَـيِّدِنَا أَبِي عَبْدِ اللهِ الْحُسَـيْنِ حَمْدَانَ الْخُصِيبِيِّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ عَنْ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ سَـالِمِ بْنِ مُكْرَمِ بْنِ الْعَبْسِيِّ عَلَيْهِ السَلَامُ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا الْخَطَّابِ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي زَيْنَبَ مِنْهُ السَلامُ وَقَدْ كَسَرَ بَابَ السِّجْنِ الَّذِي كَانَ فِيهِ بِدَارِ الرِّزْقِ بِالْكُوفَةِ، وَهِيَ الدَّارُ الَّتِي كَانَ يُخْزَنُ فِيهَا طَعَامُ السُّلْطَانِ، وَخَرَجَ وَأَصْـحَابُهُ مِنْ حَوْلِهِ حَتَّى أَتَى إِلَى الْجَامِعِ وَرَقَا إِلَى الْمِئْذَنَةِ فَسَـمِعْتُهُ يَقُولُ: "أَنَا اللهُ الْمَأْلُوهُ بِالْأُلُهِيَّةِ الْمَعْرُوفُ بِالْأَزَلِيَّةِ، فَمَنْ تَقَوَّلَ عَلَيَّ مَالَمْ أَقُلْ فَقَدْ بَرِيءَ مِنْ تَوْحِيدِ جَعْفَرٍ الرَّفِيعِ الْأَعْلَى".

ندای سید ما ابوالخطاب سلام بر او هنگام خروج از دارالرزق و آن خبر، چیزی ا ست که شیخ من ابوالفتح محمد بن الحسن بغدادی ر ضی الله عنه برایم نقل کرد، از پدرش، از جدش ابواسحاق رُقاعی ، از سید ما ابوعبدالله حسین حمدان خصیبی ، راویان موثقش ، از ابوخدیجه سالم بن مکرم بن عبسی علیه السلام که گفت:

ابوالخطاب محمد بن ابی زینب درود از او باد را دیدم که درِ زندانی را که در آن در دارالرزق کوفه (خانه‌ای که غذای سلطان در آن انبار می‌شد) بود، شکست، و او و ا صحابش در اطرافش خارج شدند تا به مسجد جامع ر سید. و او بر مناره بالا رفت. پس شنیدم که می‌گفت:

"من پروردگار معبود هستم، که به اَزَلیّت معروف است. پس هر کس بر من چیزی بگوید که من نگفته‌ام، همانا از توحید جعفر رفیع اعلی (امام جعفر صادق) بیزار است."

[٤٤٤] وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمَ الرُّقَاعِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ شَيْخَنَا أَبَا عَبْدِ اللهِ الْخَصِيبِيَّ شَرَفَ اللهُ مَقَامَهُ عَنْ ذَلِكَ الْقَوْلِ؟! فَقَالَ: يَا بُنِي بِالْحَقِّ نَطَقَ وَ صَدَقَ فِيمَا قَالَ لِأَنَّهُ كَانَ الْبَابُ، وَفِي الْوَقْتِ الَّذِي نَادَى فِيهِ بِهَذَا النِّدَاءِ كَانَ السَّيِّدُ الْمِيمُ قَدْ ظَهَرَ بِهِ، فَقَوْلُهُ: أَنَا اللهُ الْمَأْلُوهُ بِالْأُلُهِيَّةِ، أَرَادَ بِهِ أَنَّهُ الْإِسْمُ وَمَعْنَى قَوْلِهِ: الْمَأْلُوهُ بِالْإِلَهِيَّةِ الْمَعْرُوفِ بِالْأَزَلِيَّةِ: إِنِّي أَنَا اللهُ، أَيْ رَبُّ الْعَالَمِ وَإِنَّ فَوْقَهُ إِلَهُ الْآلِهَةِ فَرْقًا بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَعْنَاهُ، لِأَنَّ مَعْنَاهُ الْأَزَلُ، وَهُوَ الْأَزَلِيُّ

فَأَحَالَ التَّأَلُّهَ عَلَى سِــوَاهُ، ثُمَّ قَالَ: فَمَنْ تَقَوَّلَ عَلَيَّ مَا لَمْ أَقُلْ فَقَدْ بَرِيءَ مِنْ تَوْحِيدِ جَعْفَرٍ الرَّفِيعِ الْأَعْلَى هَذَا بَيِّنٌ، أَيْ لَا تَقُولُوا عَنِّي أَنِّي جَعْفَرٌ الَّذِي هُوَ الْمَعْنَى.

وَقَدْ نَادَى سَيدَنَا جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ، وَكَذَلِكَ سَيِّدُنَا عُمَر بْنُ الْفُرَاتِ وَأَبُو شُعَيْبٍ مِنْهُمْ السَّلَامُ بِمَعْنَوِيَّةِ الْمَوْلَى وَأَعْلَنُوا بِتَوْحِيدِهِ، لَكِنْ اعْتَمَدْنَا فِيمَا أَوْرَدْنَا فِي رِ سَالَتِنَا هَذِهِ الْمَعْرُوفَ مِنْ ذَلِكَ الْخَبَرِ الْمَ شْهُورِ الَّذِي أَجْمَعَ عَلَى صِحَّتِهِ الْجُمْهُورُ، نَ سْأَلُ اللهَ الْخِيرَةَ فِي جَمِيعِ الْأُمُورِ بِمَنِّهِ وَرَحْمَتِهِ.

و به سند او، از ابوا سحاق ابراهیم رُقاعی روایت شده که گفت: از شیخمان ابوعبدالله خصیبی درباره آن سخن پرسیدم؟

پس فرمود: "ای پسر من، ابوالخطاب به حق نطق کرد و در آنچه گفت راستگو بود، زیرا او باب بود، و در وقتی که با این ندا اعلام کرد، سید میم (اشاره به حضرت محمد) به واسطه او ظاهر شده بود.

پس قول او: " من پروردگار معبود هستم "، مرادش این بود که او اِسم (محمد) است.

و معنای قول او: "به ازلیت معروفم": " من همان خدایم، یعنی پروردگار جهان، و همانا بالاتر از او، معبود معبودها است، که این فرق بین إسم و معنی (علی) است، زیرا معنی، همان أزَل قدیم ا ست، و إ سم مظهر قدیم ا ست. پس او ادعای الوهیت بودن را به سوی جز خود یعنی به سوی معنی حواله داد.

سـپس گفت: " پس هر کس بر من چیزی بگوید که من نگفته‌ام، همانا از توحید جعفر رفیع اعلی (امام جعفر صادق) بیزار است."

"، این روشن است، یعنی: نگویید که من، جعفر هستم که او همان معنی است."

و همانا سید ما جابر بن یزید جعفی، و همچنین سید ما عُمر بن فُرات و ابوشعیب (درود از آنان باد)، به معنویّت مولا ندا دادند و توحید او را اعلان کردند.

لیکن ما در آنچه در این کتاب خود آوردیم، بر آن خبر معروف مشـــهور که اکثریت بر صـــحت آن اجماع کردند، اعتماد نمودیم. از خداوند خیر در جمیع امور را به منّ و رحمت او مسألت می‌داریم.

[۴۴۵] وَبِالْإِسْـنَادِ وَهُوَ تَمَامُ الْخَبَرِ الْأَوَّلِ عَنْ شَـيْخِي أَبِي الْفَتْحِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَـنِ أَنَالَهُ اللهُ الرِّضَا قَالَ: ثُمَّ إِنَّ عِيسَى بْنَ مُوسَى لَعَنَهُ اللهُ وَكَانَ مِـنْ بَنِي الْعَبَّاسِ وَجَمَرَتِهِمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ أَشَدُّ بَأْسًا مِنْهُ، قَاتَلَهُ فِي جَمٍّ غَفِيرٍ مِنْ عَسْكَرِ الْمَنْصُورِ الَّذِينَ كَانُوا مَعَهُ بِالْكُوفَةِ، وَكَانَ عِدَّةُ مَنْ مَعَ سَيِّدِنَا أَبِي الْخَطَّابِ عَلَيْنَا سَلَامُهُ مِنْ أَصْحَابِهِ سَبْعِينَ رَجُلًا وَإِنَّهُ حَمَلَ عَلَى سَيِّدِنَا أَبِي الْخَطَّابِ فَقَتَلَهُ وَأَخَذَ رَأْسَهُ لِيَحْمِلَهُ إِلَى الْمَنْصُورِ لَعَنَهُ اللهُ.

فَوَقَعَتْ الصَّـيْحَةُ فِي عَسْـكَرِهِ: هَذَا أَبُو الْخَطَّابِ عَلَيْنَا سَـلَامُهُ فَرَجَعَ فَوَجَدَهُ وَاقِفًا يُقَاتِلُهُمْ أَحَدَى عَشْـــرَةَ مَرَّةً يَحُزُ رَأْسَ أَبِي الْخَطَّابِ وَيَرْمِي بِهِ إِلَى عِيسَى بْنِ مُوسَى، ثُمَّ يَرَى فِي الْفَتْرِ الْآخَرِ أَبُو الْخَطَّابِ يَحْمِـلُ وَيُكَبِّرُ، وَقَدْ كَانُوا وَهُمْ فِي الْقِتَالِ اجْتَازَ بِهِمْ رَجُلٌ شَارِيٌّ فَسَمِعَ

رَجُلًا مِنَ الْخَطَّابِيَّةِ يَقُولُ: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ ۚ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾[١] فَقَالَ الشَّارِيُّ: تَاللَّهِ إِنَّ هَؤُلَاءِ عَلَى حَقٍّ فَدَخَلَ فِي جُمْلَتِهِمْ وَقَاتَلَ مَعَهُمْ، فَقُتِلَ، فَلَمَّا حَكَمَ عَلَى الْخَطَّابِيَّةِ وَقُتِلُوا بِأَجْمَعِهِمْ فِي اللَّيْلِ خَلْفَ عِيسَى بْنُ مُوسَى عَسْكَرَهُ مِنْ حَوْلِهِمْ وَأَحَاطُوا بِهِمْ حَفِظُونَهُمْ إِلَى الصَّبَاحِ لِيَحْمِلُوا رُؤُوسَهُمْ إِلَى بَغْدَادَ مَعَ رَأْسِ أَبِي الْخَطَّابِ فَلَمَّا أَصْبَحَ عِيسَى بْنُ مُوسَى لَمْ يُصِبْ مِنَ الْقَتْلَى أَحَدًا غَيْرَ الشَّارِيِّ فَوَجَفَ مِنْ ذَلِكَ وَأَمَرَ أَنْ يَقْطَعَ رَأْسَهُ وَيُحْمَلَ إِلَى الدَّوَانِيقِيِّ، فَلَمَّا رَآهُ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: مَا هَذَا رَأْسُ أَبِي الْخَطَّابِ صَاحِبِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَأَنَا أَعْرِفُهُ، فَأُخْبِرَ بِخَبَرِ أَبِي الْخَطَّابِ وَمَا كَانَ مِنْهُ وَمِنْ أَصْحَابِهِ، فَقَالَ لَهُ الْمَنْصُورُ لَعَنَهُ اللَّهُ: أَكْتُمْ هَذَا الْأَمْرَ وَلَا تَذِعْهُ قَالَ أَبُو الْخَطَّابِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ: "كُنْتُ أُدْعَى بِمُحَمَّدِ بْنِ أَبِي كَبْشَةَ فَصِرْتُ الْآنَ أُدْعَى بِمُحَمَّدِ بْنِ أَبِي زَيْنَبَ وَسَأُدْعَى بِمُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ".

فَمَعْنَاهُ: أَنَّهُ كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ رَجُلٌ كَاهِنٌ يُقَالُ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي كَبْشَةَ يُخْبِرُهُمْ بِأَخْبَارِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَمَا يَصْنَعُونَ فِي بُيُوتِهِمْ وَمَا يَكُونُ مِنْهُمْ فِي غَدِهِمْ فَلَمَّا ظَهَرَ السَّيِّدُ مُحَمَّدٌ عَزَّ عِزُّهُ غَابَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي كَبْشَةَ وَأَتَى سَيِّدَنَا مُحَمَّدٌ فَأَخْبَرَهُمْ بِمَا فِي النُّفُوسِ وَبِمَا كَانَ فِي الْأُمَمِ

---

[١] سوره آل عمران، آيه ٦٤

السَّالِفَةِ وَبِمَا يَكُونُ وَيَحْدُثُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرَضِينَ، فَقَالَتْ قُرَيْشٌ: هَذَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي كَبْشَةَ بِالْفِعْلِ وَالنُطْقِ اللَّذَيْنِ سَمِعُوهُمَا لِأَنَّهُ هُوَ بِالْحَقِيقَةِ.

و به اسناد و آن تمام شدن خبر اول است، از شیخ من ابوالفتح محمد بن الحسن خداوند خشنودی را به او عطا کند که گفت: سپس همانا عیسی بن موسی لعنه الله که از بنی عباس و اصل آنان بود و کسی در میانشان قدرتمندتر از او نبود با جمعیت انبوهی از لشکر منصور که همراه او در کوفه بودند، با ابوالخطاب جنگید. و تعداد کسانی که از اصحاب سید ما ابوالخطاب سلام بر او همراهش بودند، هفتاد مرد بود. و عیسی بن موسی بر سید ما ابوالخطاب حمله کرد و او را کشت و سرش را گرفت تا آن را برای منصور لعنه الله حمل کند.

پس فریاد در لشکر او در گرفت که: "این ابوالخطاب است، سلام بر او." پس عیسی بن موسی بازگشت و ابوالخطاب را ایستاده دید که با آنان می‌جنگد.

یازده بار سر ابوالخطاب را برید و آن را به سوی عیسی بن موسی پرتاب کرد، سپس در فاصله زمانی بعد، ابوالخطاب را دید که حمله می‌کند و تکبیر می‌گوید.

و در حالی که در حال جنگ بودند، مردی خارِجی از کنارشان عبور کرد. پس شنید که مردی از خطّابیّه می‌گوید: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا

نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ ۚ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ (آل عمران/ ۶۴).

پس آن خارجی گفت: "به خدا سوگند، همانا اینان بر حق هستند." پس به جمع آنان پیوست و همراه آنان جنگید و کشته شد.

هنگامی که کار خطّابیّه تمام شد و همگی کشته شدند، عیسی بن موسی در شب، لشکرش را در اطراف آنان پشت سر نهاد و آنان را محاصره کردند و تا صبح از آنها محافظت نمودند تا سرهایشان را به همراه سر ابوالخطاب به بغداد حمل کنند.

هنگامی که عیسی بن موسی صبح کرد، از کشته شدگان هیچ کس جز آن مرد خارجی را نیافت. پس از این واقعه مضطرب شد و دستور داد تا سر او را ببُرند و به نزد دَوانیقی منصور حمل کنند.

هنگامی که منصور آن را دید، به اصحابش گفت: "این سر ابوالخطاب، یار جعفر بن محمد نیست، من او را می‌شناسم."

پس خبر ابوالخطاب و آنچه از او و ا صحابش رخ داده بود، به او گزارش داده شد. پس منصور لعنه الله به او گفت: "این امر را پنهان دار و آن را منتشر مکن."

ابوالخطاب در آن وقت گفت: "من محمد بن ابی کَبْشَة خوانده می‌شدم، پس اکنون محمد بن ابی زینب خوانده می‌شوم، و به زودی محمد بن نُصَیر خوانده خواهم شد."

معنای این سخن این است که: در جاهلیّت، مرد کاهنی به نام محمد بن ابی کَبْشَة بود که به آنان از اخبار آسمان و زمین و آنچه در خانه‌هایشان انجام می‌دهند و آنچه در فردایشان رخ می‌دهد، خبر می‌داد. پس هنگامی که سید محمد عَزَّعِزُّهُ ظاهر شد، محمد بن ابی کَبْشَة غایب شد و سید ما محمد آمد و به آنان از آنچه در نفوس بود و آنچه در امت‌های گذشته بود و آنچه در آسمان‌ها و زمین‌ها رخ می‌دهد و خواهد داد، خبر داد. پس قریش گفتند: "این محمد بن ابی کَبْشَة است، به واسطهٔ آن فعل و نطقی که شنیدند، زیرا پیامبر در حقیقت همان مظهر قدیم است.

[۴۴۶] وَمِمَّا وَرَدَ فِي مَقْتَلِ أَبِي الْخَطَّابِ فَأَضَفْتُهُ إِلَى هَذَا الْفَصْلِ عَنْ سَيِّدِنَا الْمُفَضَّلِ مِنْهُ السَلامُ قَالَ: حَجَّ مَوْلَانَا الصَّادِقُ عَزَّعِزُّهُ وَقَدْ كَانَ كَتَبَ إِلَى أَبِي الْخَطَّابِ مِنْهُ السَلامُ يَأْمُرُهُ بِالْحَجِّ، فَلَمَّا صَارُوا بِالْعَقَبَةِ طَلَعَ عَلَيْنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ عَزَّعِزُّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ فَلَمَّا نَظَرَ أَبُو الْخَطَّابِ بِالْقِبَابِ وَقَدْ الْتَقَى الْمَدَنِيُّونَ وَالْعِرَاقِيُّونَ.

ابْتَدَأَ أَبُو الْخَطَّابِ مِنْهُ السَلامُ فَقَالَ: "لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ إِلَهَ الْهُدَى لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ دَيَّانَ يَوْمَ الدِّينِ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ إِلَهَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ الْكَرِيمُ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ يَا ذَا الْفَضْلِ وَالنِّعَمُ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ الْقَدِيمُ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ يَا ذَا الْفِعْلِ الْحَمِيدِ الْمَجِيدِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ".

قَالَ: فَضَجَّ النَّاسُ ضَجَّةً وَاحِدَةً ظَنَنْتُ أَنَّ الْأَرْضَ قَدْ زُلْزِلَتْ، فَقَالَ مَوْلَانَا أَبُو عَبْدِ اللهِ عَزَّعَزَّهُ: "اطْرَحُوا الْقِبَابَ فَلَيْسَ يَنْبَغِي أَنْ يُوَحَدَ اللهُ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ" وَالْخَبَرُ بِطُولِهِ اخْتَصَرْنَا مِنْهُ هَذَا الْفَصْلَ.

و از جمله آنچه دربارۀ مقتل ابوالخطاب وارد شده است و آن را به این فصل افزودم، از سید ما مفضَّل سلام بر او است که گفت: مولای ما صادق عَزَّعَزَّهُ به حج رفت، در حالی که قبلاً به ابوالخطاب نامه نوشته و به او امر به حج کرده بود. پس هنگامی که به محل رمی جمرات رسیدند، امام صادق عَزَّعَزَّهُ با اهل بیتش بر ما ظاهر شد. پس هنگامی که ابوالخطاب به خیمه‌ها نگاه کرد که اهل مدینه و اهل عراق به هم رسیده بودند، ابوالخطاب آغاز کرد و گفت: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ إِلَهَ الْهُدَى لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ دَيَّانَ يَوْمَ الدِّينِ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ إِلَهَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ الْكَرِيمُ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ يَا ذَا الْفَضْلِ وَالنِّعَمُ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ الْقَدِيمُ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ يَا ذَا الْفِعْلِ الْحَمِيدِ الْمُجِيدِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ.
گفت: پس مردم فریادی واحد برآوردند که گمان کردم زمین لرزیده است. پس مولای ما امام صادق عَزَّعَزَّهُ فرمود: "خیمه‌ها را پایین بکشید، زیرا شایسته نیست که خداوند از پشت حجاب به یگانگی خوانده شود."

و خبر به طول خود باقی است که ما این فصل را از آن خلاصه کردیم.

[٤٤٧] وَعَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَلَيْهِ السَلَامُ مِـنْ خَبَرٍ اخْتَصَرْنَا مِنْهُ عَلَى هَـذَا الْفَصْلِ قَالَ: بَعَثَ أَبُو الْخَطَّابِ إِلَى الْمُفَضَّلِ وَأَصْحَابِهِ وَهُوَ إِذْ ذَاكَ مُعْتَقَلٌ بِدَارِ الرِّزْقِ فِي الْكُوفَةِ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي فِي صَبِيحَتِهَا كَانَ الْكَشْفُ وَالدَّعْوَةُ، فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ وَجَدُوهُ سَاجِدًا وَهُوَ يَدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ: "اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ سُلُوّاً عَنْ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا، وَبُغْضاً لَهَا وَلِأَهْلِهَا، فَإِنَّ خَيْرَهَا زَهِيدٌ، وَشَرَّهَا عَنِيدٌ وَجِيرَانُهَا بُعْدٌ وَسُرُورُهَا نَكَدٌ، وَصَفْوهَا ضِيقٌ، وَجَدِيدُهَا خَلِقٌ، وَنَعِيمُهَا حَسْرَةٌ وَلِبَاسُهَا فِتْنَةٌ إِلَّا مَنْ نَالَتْهُ مِنْكَ عِصْمَةٌ، اللَّهُمَّ مَوْلَايَ لَا تَجْعَلْنِي كَمَنْ رَضِيَ بِهَا وَاطْمَأَنَّ إِلَيْهَا، فَإِنَّ مَنْ أْتَمَنَهَا خَانَتْهُ، وَمَنْ اطْمَأَنَّ إِلَيْهَا فَجَعَتْهُ، أُجِلُّكَ اللَّهُمَّ عَمَّا يَقُولُ فِيكَ الْمُفْتَرُونَ، وَأَبْتَغِي بِالْخِلَافِ عَلَيْهِمْ الْوَسِيلَةَ، فَأَيِّدْنِي اللَّهُمَّ بِمَعُونَةٍ تَعْصِمُنِي مِنْ مُشَارَكَةِ الْجَهَلَةِ، وَتَكْفِينِي مَؤُونَةَ الْمُعْتَدِينَ فَقَدْ نَالَنِي فِيكَ الْغَضَا وَتَحَزَّبَ عَلَيَّ الْأُولَى سَاوُوكَ بِالْبَشَرِ وَشَبَّهُوكَ بِالْأَوْثَانِ تَغَيَّرَ عَلَيَّ مَنْ كَانَ لِي قَبْلَ إِظْهَارِي تَوْحِيدَكَ مُجَامِلًا، وَأَنَا فِيهِمْ كَأَسِيرٍ فِي يَدِ عَدُوٍّ قَدْ تُمُكِّنَ مِنْهُ، أَمَّا جُهَّالُهُمْ فَقَدْ عَصَوْنِي حَسَدًا وَالْتَمَسُوا الْوَضْعَ مِنِّي بِصَرْفِ وُجُوهِ الرِّجَالِ عَنِّي، وَأَمَّا عُلَمَاؤُهُمْ فَقَدْ شَارَكُونِي فِي الْإِيمَانِ بِكَ وَالتَّسْلِيمِ لَكَ وَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ، وَلَوْ أَجِدْ اللَّهُمَّ دَافِعًا أَعْرِفُ مَكَانَهُ يَدْفَعُ عَنى عَادِيَةَ الْمُفْتَرِينَ عَلَيَّ فِيكَ لَقَصَدْتُهُ، فَأَسْكِنِ اللَّهُمَّ عَدَاوَةَ الدَّهْرِ لِمَنْ ضَامَنِي فِيكَ، وَإِنْ كَانَ قَدْ سَبَقَ لَهُ فِي عِلْمِكَ الرُّجُوعَ إِلَى الْإِيمَانِ بِكَ وَالتَّسْلِيمِ فَقَدْ جَلَّ ثَنَاؤُكَ، تَعْلَمُ أَنِّي لَمْ أَتَوَجَّهْ مُنْذُ فَطَّرْتَنِي عَلَى تَوْحِيدِكَ إِلَّا إِلَيْكَ وَلَمْ أُشِرْ بِالرُّبُوبِيَّةِ إِلَى مَعْبُودٍ سِوَاكَ، وَإِنَّ مِنْ صِفَاتِكَ الْحُسْنَى فِي جُمْلَةِ

إِيمَانِي بِكَ، إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الَّذِي لَا تَصُمُكَ الْأَصْوَاتُ وَلَا تَشْتَبِهُ عَلَيْكَ اللُّغَاتِ، وَلَا تُعْوِزُكَ الْحَاجَاتُ، وَإِنَّ كُلَّ شَيْءٍ عِنْدَنَا سِرٌّ عِنْدَكَ عَلَانِيَةٌ، وَمَا كَانَ غَائِبَاً عِنْدَنَا فهو عِنْدَكَ حَاضِرٌ شَاهِدٌ وَإِنَّكَ أَنْتَ اللهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتِ عَلِيٌّ عَظِيمٌ، فَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ".

قَالَ يُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ عَلَيْهِ السَلَامُ: فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ دُعَائِهِ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنْ سُجُودِهِ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فَدَاكَ أَتَأْمُرُنَا بِأَمْرٍ؟ فَقَالَ: "عَلَيْكُمْ بِهَذَا [يَعْنِي الْمُفَضَّلَ بْنَ عُمَرَ مِنْهُ السَلامُ] فَإِنَّ فِيهِ خَلَفَ الْخَلَفِ وَتَأْوِيلَ مَا فِي الْمُصْحَفِ، فَاسْتَصْحِبُوا رَأْيَهُ وَأْتَمِرُوا لِأَمْرِهِ، فَقَدْ تَضَايَقَتْ حِلَقُ الْبِطَانِ وَاسْتَدَارَ بِأَهْلِهِ الزَّمَانُ".

وَأَنَا مَعَ وَصِيَّتِهِ أَنْظُرُ إِلَى الْمُفَضَّلِ وَهُوَ كَالْمَاخِضِ فِي شَهْرِهَا، فَقَالَ لِلْمُفَضَّلُ مِنْهُ السَلامُ "كُنْ اللَّيْلَةَ، فَقَدْ أُنَادِي أَنَكَ أَنْتِ الْمَلْحَمَةُ الَّتِي يُمَيِّزُ اللهُ فِيهَا أَصْحَابَكَ عِنْدِ النُّورُ مِنْ الظُّلْمَةِ، وَيُكْرِمُ أَقْوَامَاً بِهَوَانِ أَقْوَامٍ" لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ﴾[١] ثُمَّ إِنَّهُ مِنْهُ السَلامُ أَوْصَانَا بِوَصِيَّةٍ كَانَ فِيهَا مُزْدَجَرٌ لِمَنْ فَهِمَهَا عَنْهُ إِنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ، وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ مِنْهُ السَلامُ: "حَسْبِي جَعْفَرٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ حَسْبِي جَعْفَرٌ مِنْ دُونِ الْبَرِيَّةِ أَجْمَعِينَ لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ مَرْهُوبَاً

[١] سوره صف، آيه ١۴

إليك" وَهَذَانِ الْخَبَرَانِ يَرِدَانِ فِي مَقْتَلِ أَبِي الْخَطَّابِ عَلَى كَمَالِهِمَا لِأَنَّنَا اخْتَصَـرْنَا عَلَى مَا أَوْرَدْنَا هَاهُنَا لِتَلْخِيصِ الدُّعَاءِ لِمَنْ وَفَّقَهُ اللهُ تَعَالَى لِحِفْظِهِ وَتِلَاوَتِهِ.

و از یونس بن ظَبیان علیه السلام از خبری که این فصل را از آن خلاصه کردیم، روایت شده که گفت: ابوالخطاب به سوی مفضَّل و اصحابش فرستاد، در حالی که آن زمان در دارالرزق کوفه در بازدا شت بود، در شبی که صبح آن کشف و آشکار سازی حقایق بود. هنگامی که بر او وارد شدند، او را در حال سجده یافتند و با این دعا نیایش می‌کرد:

خدایا، من از تو فراموشی از دنیا و زینت آن، و دشمنی با آن و اهل آن را مسألت می‌کنم. زیرا خیر آن ناچیز است، و شر آن لجوج، و همسایگان آن دورند، و شادی آن سختی است، و صفای آن تنگی، و نوی آن کهنه است، و نعمت آن حسرت، و لباس آن فتنه است؛ مگر کسی که حفاظت از تو به او برسد.

مولای من، مرا همچون کسی قرار مده که به آن راضی شد و به آن آرام گرفت. زیرا هر کس به آن اعتماد کرد، خیانتش کرد، و هر کس به آن آرامش یافت، او را به فاجعه رساند.

تو را تعظیم می‌کنم از آنچه دروغ‌پردازان دربارهٔ تو می‌گویند، و با مخالفت با آنان قرب می‌جویم. پس مرا با یاری تأیید فرما که از مشارکت جاهلان حفظ کند، و مرا از زحمت

متجاوزان کفایت کند. زیرا در راه تو خشم به من رسید و گروهی بر من متحد شدند، کسانی که تو را به بشر تشبیه کردند و تو را به بت‌ها مانند ساختند.

آن کس که پیش از آشــکار کردن توحید تو با من مدارا می‌کرد، بر من تغییر کرد، و من در میان آنان همچون اسیری در دست دشمنی هستم که بر او مسلط شده است. اما جاهلان آنها از روی حسد از من عصیان کردند و با برگرداندن چهره‌های مردان از من، به دنبال پایین آوردن جایگاهم هستند. و اما دانشمندان آنها، همانا در ایمان به تو و تسلیم در برابر تو با من شریک شدند، در حالی که نمی‌دانند.

و اگر خدایا دفاع‌کننده‌ای را می‌یافتم که جایگاهش را می شناختم و تجاوز افتراکنندگان بر من دربارۀ تو را از من دفع می‌کرد، حتماً به ســوی او رجوع می‌کردم. پس دشــمنی روزگار را برای کسی که به خاطر تو بر من ظلم کرد، آرام ساز؛ هرچند که در علم تو، بازگشت او به ایمان به تو و تسلیم برای تو سبقت گرفته باشد.

پس همانا ثنای تو بزرگ اســت. می‌دانی که من از زمانی که مرا بر توحیدت فطرت دادی، جز به سوی تو روی نیاوردم و به ربوبیّت به معبودی جز تو اشاره نکردم. و همانا از صفات حسنای تو در مجموعۀ ایمان من به تو، این است که تو همان شنوای بینا هستی که صــداها تو را کر نمی‌کند، و لغت‌ها بر تو مشــتبه نمی‌شــود، و حاجات تو را ناتوان نمی‌سازد. و همانا هر چیزی نزد ما راز است، نزد تو آشکار است، و آنچه نزد ما غائب

است، نزد تو حاضر و شاهد است. و تو همان اللهی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست، علیّ عظیم. پس قدم‌های ما را ثابت بدار و ما را بر قوم کافرین یاری کن.

یونس بن ظبیان علیه السلام گفت: هنگامی که از دعایش فارغ شد، سرش را از سجده بلند کرد. پس به او گفتم: فدایت شوم، آیا به ما امری می‌فرمایی؟

فرمود: بر شما باد به مفضل بن عمر سلام بر او، زیرا در او جانشینِ جانشین و تأویل آنچه در مصحف است، وجود دارد. پس رأی او را همراه بگیرید و امر او را اطاعت کنید. زیرا سخت شده است و زمان بر اهل آن دَوَران کرده است.

و من در هنگام وصیت او، به مفضَّل نگاه می‌کردم و او همانند زنی باردار در ماه آخر بود. پس مفضَّل سلام بر او فرمود: امشب، تو خود باش. زیرا ندا می‌دهم که تو همان نقطهٔ تمایز هستی که خداوند در آن، اصحابت را هنگام نور از ظلمت متمایز می‌سازد، و اقوامی را به واسطهٔ خواری اقوام دیگر گرامی می‌دارد. به دلیل قول خداوند متعال: ﴿ما کسانی را که ایمان آورده بودند در برابر دشمنانشان تایید کردیم و سرانجام بر آنان پیروز شدند.﴾ (صف/ ۱۴).

سپس او ما را به وصیتی فرمود که در آن هشدار برای کسی بود که آن را از او بفهمد، اگر قلبی داشت یا گوش فرا می‌داد در حالی که حاضر بود. و از کلام او سلام بر او این

اســـت: "جعفر از میان مخلوقات مرا بس اســـت، جعفر از میان تمام جهانیان مرا بس است. لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، به سوی تو هراسناکم."

و این دو خبر در مورد مقتل ابوالخطاب به کمال خود وارد می‌شـــوند، زیرا ما اینجا به منظور خلاصـــه کردن دعا برای کســـی که خداوند او را برای حفظ و تلاوت آن موفق کرده است، آنچه را آوردیم، اقتصار کردیم.

[۴۴۸] وَمِمَّا رَوَاهُ أَبُو الْقَاسِـــمِ الْحُسَـــيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ دِقَّةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فِي مُصَـــنَّفِهِ قَالَ: هَذَا سَـــيِّدُنَا أَبُو الْخَطَّابِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي زَيْنَبَ مِنْهُ السَـــلامُ الْبَابُ الْمُكَرَّمُ وَالسَّـــبَبُ الْمُعَظَّمُ يَقُولُ بِالْكُوفَةِ وَنَارُ الْحَرْبِ قَدْ أَسْـعَرَتَ بِالْكَفَرَةِ: "يَا هَؤُلَاءِ لِمَنْ كُنْتُ أَدْعُوكُمْ فِي الرَّخَاءِ؟" قَالُوا: إِلَى جَعْفَرٍ، قَالَ: "فَإِنِّي لَسْـــتُ أَدْعُوكُمْ فِي الشِّـــدَّةِ إِلَى غَيْرِ مَنْ كُنْتُ أَدْعُوكُمْ إِلَيْهِ فِي الرَّخَاءِ، وَاللهِ لَوَلَمْ أَقُلْهَا فِي جَعْفَرٍ مَا قُلْتُهَا فِي مُحَمَّدٍ، وَإِنْ جَعْفَرَاً وَمُحَمَّدَاً شَيْءٌ وَاحِدٌ" فَقَوْلُهُ: إِنْ جَعْفَرَاً وَمُحَمَّدَاً شَيْءٌ وَاحِدٌ، مِمَّا يَجِبُ أَنْ يَتَأَمَّلُهُ الْعَارِفُ بِعَيْنِ الْبَصِيرَةِ بِعَوْنِ اللهِ وَتَوْفِيقِهِ.

و از جمله آنچه ابوالقاســـم حســـین بن علی بن دِقَّة در مصـــنَّف خود روایت کرده، که گفت: این سید ما ابوالخطاب محمد بن ابی زینب سلام بر او، باب گرامی و سبب بزرگ اســـت که در کوفه می‌گوید، در حالی که آتش جنگ با کافران شـعله‌ور شـده بود: "ای قوم، من شما را در زمان آسایش به سوی چه کسی دعوت می‌کردم؟"

گفتند: "به سوی جعفر." گفت: "پس به خدا سوگند، من شما را در سختی به سوی غیر از کسی که در آسایش شما را به سوی او دعوت می‌کردم، دعوت نمی‌کنم. و به خدا سوگند، اگر آن سخن را دربارۀ جعفر نمی‌گفتم، دربارۀ محمد نمی‌گفتم، و همانا جعفر و محمد یک چیز واحد هستند."

پس قول او: "همانا جعفر و محمد یک چیز واحد هستند"، از جملۀ چیزهایی است که بر عارف واجب است که با چشم بصیرت و به یاری و توفیق خدا در آن تأمل کند.

[٤٤٩] وَمِمَّا رَوَاهُ فَقِيهُنَا الشَّيْخُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الْخَصِيبِيُّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ فِي كِتَابِ الْهِدَايَةِ الَّذِي أَلَّفَهُ لِلْأَمِيرِ سَيْفِ الدَّوْلَةِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ يُوسُفَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي سُكَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ الدَّهْكَنِيِّ قَالَ قَالَ بَعْضُ الشِّيعَةِ لِلصَّادِقِ عَزَّعِزُّهُ: يَا سِيدَنَا قَدْ انْقَطَعَتْ ظُهُورُنَا مُنْذُ لَعَنْتَ أَبَا الْخَطَّابِ، وَقَدْ سَمِعْنَا عَنْكَ أَنَّ أَبَا الْخَطَّابِ بَابَكَ الَّذِي وَهَبَهُ اللهُ لَكَ وَمَا وَهَبَهُ اللهُ فَلَا يَسْتَرْجِعُ هِبَتُهُ أَبَدَاً؟! فَقَالَ لَهُمْ الصَّادِقُ عَزَّعِزُّهُ: "أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِالْبَحْرِ: فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا، أئتوا أَبَا الْخَطَّابِ فَقُولُوا لَهُ عَنِّي: أَنْتَ تَأْوِيلُ السَّفِينَةِ، وَالْمَلِكُ تَأْوِيلُهُ عِيسَى بْنُ مُوسَى بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْعَبَّاسِ أَمِيرِ الْأُمَرَاءِ مَعَ الْمَنْصُورِ".

و از جمله آنچه فقیه ما شیخ ابوعبدالله حسین بن حمدان خصیبی در کتاب الهداية که برای امیر سیف الدولة تألیف کرد، روایت کرده، که گفت: احمد بن یوسف برایم نقل کرد، از اسحاق بن محمد، از ابی سُکینة، از محمد بن منصور، از مفضل دَهکَنی که گفت: برخی از شیعه به صادق عَزَّعِزُّهُ گفتند: "**ای سید ما، از زمانی که ابوالخطاب را لعن کردی، پشت ما قطع شده است، در حالی که ما از شما شنیده‌ایم که ابوالخطاب باب شماست که خداوند او را به شما بخشید و آنچه را خداوند ببخشد، هرگز بخشش خود را بازپس نمی‌گیرد؟!"

پس صادق عَزَّعِزُّهُ به آنان فرمود: "اما آن کشتی از آنِ بینواهایی بود که در دریا کار می‌کردند، پس خواستم آن را معیوب سازم، و پشت سر آنان پادشاهی بود که هر کشتی سالم را به زور می‌گرفت. نزد ابوالخطاب بروید و از قول من به او بگویید: تو همان تفسیر باطنی کشتی هستی، و پادشاه، تأویل او عیسی بن موسی بن علی بن عبدالله بن عباس، بزرگ امیران همراه منصور است."

[٤٥٠] وَبِرِوَايَتِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنِ اسْمَاعِيلَ الْقُمِيِّ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ زَيْدٍ قَالَ: سَمِعْتُ الصَّادِقَ عَزَّعِزُّهُ يَقُولُ: "أَبُو الْخَطَّابِ عَيْبَةُ عِلْمِنَا وَمَوْضِعُ سِرِّنَا وَهُوَ الْأَمِينُ عَلَى أَخْبَارِنَا وَهُوَ بَابُنَا، وَإِنِّي سَأَلْتُ اللهَ أَنْ يَجْعَلَ رِزْقَهُ تَحْتَ يَدِي وَرِزْقِي تَحْتَ يَدَيْهِ فَفَعَلَ ذَلِكَ وَوَهَبَهُ اللهُ لِي هِبَةً لَا يَرْجِعُ فِيهَا أَبَدًا" وَالْخَبَرُ بِطُولِهِ اخْتَصَرْنَا مِنْهُ عَلَى هَذَا الْفَصْلِ.

و به روايت ابوعبدالله خصيبى از محمد بن عامر، از اسماعيل قمى، از هيثم بن عبيد، از زيد كه گفت: شنيدم صادق ﷺ مى‌فرمود: "ابوالخطاب ، ظرف محل اسرار علم ما و موضع سِرّ ماست، و او امين بر اخبار ما و باب ماست. و همانا من از خداوند خواستم كه روزى او را زير دست من و روزى مرا زير دست او قرار دهد، پس چنين كرد و خداوند او را به من هديه داد كه هرگز آن را بازپس نمى‌گيرد." و خبر به طول خود باقى است كه ما از آن بر اين فصل اقتصار كرديم.

[٤٥١] وَفِي مَعْنَى مَا جَمَعْنَاهُ مِنَ النِّدَاءَاتِ مَا حَدَّثَ بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: نَظَرْتُ إِلَى بَشَّارٍ الشُّعَيْرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يُنَادِي فِي مَدِينَةِ مَسْجِدِ رَسُولِ اللهِ ﷺ: "لَبَّيْكَ يَا أَوَّلَ الْأُولَيَيْنِ، لَبَّيْكَ يَا آخِرَ الْآخِرِينَ لَبَّيْكَ يَا جَعْفَرُ" فَاسْتَبْشَعَ أَصْحَابُنَا ذَلِكَ وَأَنْكَرُوهُ عَلَيْهِ وَقَالُوا لَهُ: أَذَعْتَ سِرَّ اللهِ فِي غَيْرِ أَوَانِهِ وَلَمْ تُؤْمَرْ بِهِ فَقَالَ: دَعُونِي وَيْحَكُمُ، فَإِنِّي دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَايَ الصَّادِقِ ﷺ فَوَجَدْتُهُ جَالِسًا عَلَى جَنَاحِ نَسْرٍ فِي رَوْضَةٍ مِنْ نُورٍ، فَلَمَّا رَأَيْتُهُ خَرَرْتُ سَاجِدًا، فَقَالَ لِي: "يَا بَشَّارُ، إِرْفَعْ رَأْسَكَ، فَلَيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يُصَلُّونَ فِيهِ إِلَيَّ" قُلْتُ: مَتَى ذَلِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ؟ قَالَ: "إِذَا اجْتَمَعَتْ الْأُمَّةُ وَنُودِيَ عَلَى الصَّوَامِعِ عَلِيٌّ رَبُّ الْعَالَمِينَ".

و در معنای آنچه از نداها جمع‌آوری کردیم، چیزی اســت که محمد بن سِــنان نقل کرد و گفت: به بشّار شُعَیری نگاه می‌کردم در حالی که در شهر مسجد رسول الله عَزَّعَزَّهُ ندا می‌داد: "لَبَّيْكَ يَا أَوَّلَ الْأُولَيَيْنِ، لَبَّيْكَ يَا آخِرَ الْآخِرِينَ لَبَّيْكَ يَا جَعْفَرُ."

پس اصحاب ما آن را زشتی دیدند و بر او انکار کردند و به او گفتند: راز خدا را در غیر زمان آن فاش کردی و به آن مأمور نبودی.

پس او گفت: وای بر شــما، مرا رها کنید. همانا من بر مولای خود صــادق عَزَّعَزَّهُ وارد شدم و او را دیدم که بر بال عقاب در باغی از نور نشسته است. پس هنگامی که او را دیدم، به سجده افتادم.

پس به من فرمود: ای بشّار، سرت را بلند کن، همانا زمانی بر مردم خواهد آمد که در آن به سوی من نماز می‌خوانند.

گفتم: آن کی خواهد بود، ای کسی که معبودی جز تو نیست؟

فرمود: هنگامی که امّت جمع شــوند و برمناره‌ها ندا داده شــود:علی پروردگار جهانیان است.

[٤٥٢] يَرْجِعُ الْحَدِيثُ إِلَى مَا رَوِيَّتِهِ عَنْ شَيْخِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَبْلَ إِلْحَاقِ هَذَا الْفَصْلِ، وَإِنَّ عِيسَى بْنِ مُوسَى لَعَنَهُ اللهُ لَمَّا عَادَ مِـــــنْ بَغْدَادَ إِلَى الْكُوفَةِ اجْتَازَ بَعْضَ اللَّيَالِي فِي مَسْجِدِ الْخَطَّابِيَّةِ، فَرَآهُ أَسْوَداً بِلَا ضَوْءٍ فِيهِ، هَامِدًا لَيْسَ لَهُ صَوْتٌ يَسْمَعُ مِنْهُ وَقَدْ كَانَ يَجُوزُ بِهِ قَبْلَ الْكَائِنَةِ فَيَسْمَعُ قِرَاءَتَهُمْ وَتَهَجُّدَهُمْ فِي هُدُوءِ اللَّيْلِ وَصَلَاتَهُمْ فَيَأْنَسُ بِهِمْ، فَوَقَفَ عَلَيْهِ وَقَالَ لِصَاحِبِ الشُّـــرْطَةِ: مَا فَعَلَ الْقَوْمُ الَّذِينَ كَانُوا فِي هَذَا الْمَسْجِدِ فَقَدْ كَانَ لَنَا بِهِمْ أُنْسٌ بِطِيبِ قِرَاءَتِهِمْ وَبِحُسْـــنِ صَـــلَاتِهِمْ وَتَهَجُّدِهِمْ؟ فَقَالُوا: هُمُ الْقَوْمُ الَّذِينَ قَتَلْتَهُمْ بِالْأَمْسِ مَعَ أَبِي الْخَطَّابِ صَاحِبِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ لِأَنَّهُمْ كَانُوا مِنْ شِيعَتِهِ فَقَالَ: إِنَّا للهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ لَقَدْ قَتَلْنَا قَوْمَاً صُلَحَاءَ مِنْ خِيَارِ أَهْلِ الْكُوفَةِ

ثُمَّ تَمَثَّلَ يَقُولُ:

مَا بَالُ شَمْسِ أَبِي الْخَطَّابِ قَدْ حُجِبَتْ   يَا صَاحِبِي لَعَلَّ السَّاعَةَ اقْتَرَبَتْ

وَأَمَرَ أَنْ يُغَنَّى لَهُ ذَلِكَ فَغُنِّيَ. وَأَمَّا اللَّعْنَةُ وَمَا أَظْهَرَهُ مَوْلَانَا الصَّـــادِقُ عَزَّعَزُّهُ مِنْ ذَلِكَ وَخُرُوجُ اللَّعْنَةِ مِنْهُ لِأَبِي الْخَطَّابِ عَلَى لِسَـانِ هَيَّاجِ الْمَدَائِنِيِّ عِنْدَمَا آذَاهُ زُرَارَةُ بْنُ أَعْيُنٍ وَغَيْرُهُ مِنَ الْأَضْدَادِ لَعَنَهُم اللهُ وَكَذَلِكَ عِنْدَمَا لَعَنَ مَوْلَانَا الْحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ لِسَيِّدِنَا أَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ مِنْهُ السَلامُ وَخُرُوجُ اللَّعْنَةِ عَلَى لِسَانِ صَقِيلِ الْخَادِمِ إِلَى الشِّيعَةِ فَهِيَ كَمَثَلِ اللَّعْنَةِ الَّتِي خَرَجَتْ عَلَى لِسَانِ هَيَّاجٍ فِي أَبِي الْخَطَّابِ مِنْهُ السَلامُ.

حدیث به آنچه از شـیخم پیش از الحاق این فصـل روایت کردم، بازمی‌گردد؛ و همانا عیسـی بن موسـی لعنه الله هنگامی که از بغداد به کوفه بازگشـت، برخی از شـب‌ها از کنار مسـجد خطّابیه عبور کرد. پس آن را سـیاه و بدون روشـنایی و خاموش دید، و صدایی از آن شنیده نمی‌شد.

در حالی که پیش از کشـته شـدن، از آنجا عبور می‌کرد و قرائت وشـب‌زنده‌داری و نمازشـان را در آرامش شـب می‌شـنید و با آنان اُنس می‌گرفت. پس بر آن ایسـتاد و به فرمانده پلیس گفت: آن قومی که در این مسـجد بودند، چه کردند؟ زیرا ما با خوبی قرائتشان و نیکویی نماز و شب‌زنده‌داریشان با آنان اُنس داشتیم؟

گفتند: آنان همان قومی هستند که دیروز با ابوالخطاب، یار جعفر بن محمد، کشتید، زیرا آنان از شـیعیان او بودند.او گفت:همانا ما از آن خداییم و به سـوی او باز می‌گردیم، به راستی که قومی صالح و از بهترین اهل کوفه را کشتیم! سپس این شعر را زمزمه کرد و گفت:چه شده است که خورشید ابوالخطاب پنهان شد؟ ای رفیقم، شاید قیامت نزدیک شده است.

و دستور داد که آن برای او خوانده شود، پس خوانده شد.

اما لعنت و آنچه مولای ما صادق عَزَّعَزُّهُ از آن آشکار ساخت و خروج لعنت از او برای ابوالخطاب بر زبان هیّاج مدائنی، هنگامی که زرارة بن أعیُن و دیگر دشـمنان لعنهم الله

او را آزار دادند؛ و همچنین هنگامی که مولای ما حسن عسکری، سید ما ابو شعیب محمد بن نُصَیر را لعن کرد و خروج لعنت بر زبان صَقِیل خادم به سوی شیعه؛ همهٔ اینها مانند لعنتی است که بر زبان هیّاج دربارهٔ ابو الخطاب خارج شد و تأویل خاص دارد.

[٤٥٣] وَقَدْ وَرَدَ فِي ذَلِكَ أَخْبَارٌ كَثِيرَةٌ، مِنْهَا مَا رُوِي عَنْ شَيْخِنَا السَّيِّدِ أَبِي عَبْدِ اللهِ الْخَصِيبِيِّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ قَالَ: حَدَّثَنِي شَيْخِي أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللهِ الْجُنَّانُ قَالَ: حَدَّثَنِي شَيْخِي مُحَمَّدُ بْنُ جُنْدُبٍ الْيَتِيمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَوْلَى مُحَمَّدٍ عَنْ الْمَوْلَى عَلِيٍّ عَنِ الْمَوْلَى مُوسَى عَنِ الْمَوْلَى جَعْفَرٍ الصَّادِقِ عَزَّ عِزُّهُم أَنَّهُ قَالَ وَقَدْ أَكْثَرُوا فِي لَعْنِ أَبِي الْخَطَّابِ مِنْهُ السَّلامُ: "إِنَّمَا يَحْمِلُ كُلُّ إِنْسَانٍ مِنْكُمْ مَا يُطِيقُ حَمْلَهُ، وَذَلِكَ أَنَّ لِكُلٍّ مِنْكُمْ مَقَامًا مَعْلُومًا فِي دَرَجِ الْمَلَكُوتِ، لَا يَعْلُو أَحَدٌ مِنْكُمْ رُتْبَةً مِنْ فَوْقِهِ، وَكَذَلِكَ وَصَلَ أَهْلُ الصَّفَاءِ إِلَى مَا لَمْ يَصِلْ إِلَيْهِ مَنْ تَخَلَّفَ، وَلَا يَزَالُ ذَلِكَ يَصْفُو حَتَّى يَرْقَى إِلَى الْمَنَازِلِ الْعَالِيَةِ، فَحِينَئِذٍ يَعْلَمُ مَا لَمْ يَكُنْ يَعْلَمُ، وَيَحْمِلُ مَا لَمْ يَكُنْ يَحْمِلُ، فَلَوْ عَلِمْتُمْ بَاطِنَ الْإِرَادَةِ فِي لَعْنِ أَبِي الْخَطَّابِ لَأَقْصَرْتُمْ عَنْ الْخَوْضِ فِيهِ، وَلَقَدْ عَلِمَهُ مِنْكُمْ قَوْمٌ سَلَّمُوا لَهُ وَرَضُوا بِهِ، وَهُمْ فِيكُمْ بِمَنْزِلَتِكُمْ، إِلَّا أَنَّكُمْ لَا تَحْمِلُونَ مَا يَحْمِلُونَ مِنَ الْقُدْرَةِ كَمَا أَنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا عَلِمَ مِنْ أَخِيهِ أَنَّهُ هُوَ دُونَهُ فِي الْمَنْزِلَةِ فَلَا يَنْبَغِي أَنْ يَطْرَحَ إِلَيْهِ مَا يُدَاخِلُهُ فِيهِ شَكٌّ فَيَكْسِرَهُ فَيَحْتَاجَ أَنْ يُجْبِرَهُ، فَإِنْ لَمْ يُجْبِرْهُ يَطْلُبُ لَهُ جَابِرًا وَيَدْعُو لَهُ فَيَقُولُ: يَا جَابِرَ الْعَظْمِ الْكَسِيرَ، وَهُوَ جَابِرٌ، وَهُوَ سَلْمَانُ، وَهُوَ الَّذِي يُجْبِرُ الْأَشْيَاءَ الْوَاهِنَةَ".

و در این باره اخبار بسیاری وارد شده است، از جمله آنچه از شیخ ما سید ابوعبدالله خصیبی روایت شده که گفت:

شیخ من ابومحمد عبدالله جنّان برایم نقل کرد، از شیخ من محمد بن جُندُب یتیم، از مولا محمد، از مولا علی، از مولا موسی، از مولا جعفر صادق عَزَّعِزُّهُ م که فرمود، در حالی که دربارهٔ لعن جناب ابوالخطاب زیاد سخن می‌گفتند: همانا هر انسانی از شما، آنچه را که توان حملش را دارد، حمل می‌کند، و این بدان روست که هر یک از شما در درجات ملکوت، مقام معینی دارید، و هیچ یک از شما رتبه‌ای بالاتر از خود را صعود نمی‌کند.

و همچنین اهل صفا به جایی رسیدند که کسانی که عقب ماندند به آن نرسیدند. و این پاکی همواره ادامه می‌یابد تا اینکه انسان به منازل عالیه صعود کند. پس در آن هنگام، چیزی را می‌داند که نمی‌دانست، و چیزی را حمل می‌کند که حمل نمی‌کرد.

اگر شما باطن اراده در لعن ابوالخطاب را می‌دانستید، حتماً از ورود در آن کوتاهی می‌کردید. و به راستی که قومی از شما آن را دانستند و برای او تسلیم و به آن راضی شدند، و آنان در میان شما به منزلهٔ شما هستند، مگر اینکه شما قدرتی را که آنان حمل می‌کنند، حمل نمی‌کنید؛ همانگونه که اگر یکی از شما بداند که برادرش در منزلت پایین‌تر از اوست، شایسته نیست که چیزی را به او عرضه کند که در آن شک بر او عارض شود و او را متحیر سازد، پس نیاز باشد که او را جبران کند. و اگر او را جبران نکند، برای

او جبران‌کننده‌ای طلب می‌کند و او را می‌خواند و می‌گوید: ای جبران‌کننده استخوان شکسته، و او جبران کننده است، و او سلمان است، و او کسی است که چیزهای سُست را جبران می‌کند.

[۴۵۴] وَلَقَدْ دَخَلَ سَلْمَانُ مِنْهُ السَلامُ يَوْماً عَلَى الْمِقْدَادِ وَعِنْدَهُ أَبُو ذَرٍّ عَلَيْهِمَا السَلَامُ وَالْمِقْدَادُ يَطْبُخُ قِدْرًا وَيَسُوطُهَا بِيَدِهِ وَيُوقِدُ تَحْتَهَا حِجَارَةً، وَرُوِيَ أَنَّهُ كَانَ يُوقِدُ تَحْتَهَا قَدَمَهُ وَسَاقَهُ، وَأَنَّ أَبَاذَرٍّ لِيَنْظُرَ إِلَيْهِ وَيَعْجَبَ مِنْهُ فَقَالَ السَيِّدُ سَلْمَانُ: "يَا مِقْدَادُ رِفْقاً بِأَخِيكَ فَإِنَّهُ لَيْسَ يَحْمِلُ مَا حَمَلْتَ وَلَا يَبْلُغُ مَا بَلَغْتَ" فَتَأَدَّبُوا مَعَاشِرَ الْمُؤْمِنِينَ وَاسْأَلُوا عَمَّا اشْتَكَلَ عَلَيْكُمْ تَعْلَمُوهُ إِنْ شَاءَ اللهُ.

و همانا سلمان روزی بر مقداد وارد شد، در حالی که ابوذر نزد او بود. و مقداد در حال طبخ دیگی بود و آن را با دستش به هم می‌زد و زیر آن سنگ‌هایی را آتش می‌زد. و روایت شده که او زیر آن قدم و ساق پای خود را آتش می‌زد. و ابوذر به او نگاه می‌کرد و از کارش تعجب می‌نمود. پس سید سلمان فرمود: ای مقداد، مدارا کن با برادرت، زیرا او آنچه را که تو حمل کردی، حمل نمی‌کند و به آنچه تو رسیدی، نمی‌رسد. پس ای اقوام مؤمنین، ادب داشته باشید و دربارهٔ آنچه بر شما مشکل و پوشیده است، بپرسید تا آن را بدانید، ان شاء الله.

[٤٤٥] وَقَالَ عليه السلام: "إِذَا رَأَيْتُمُونَا نَلْعَنْ رَجُلاً فَلَا تَلْعَنُوهُ فَإِنَّ لَنَا لَعْنَةً ذَاتَ رَحْمَةٍ وَلَنَا لَعْنَةٌ ذَاتُ سُخَطٍ".

و امام عليه السلام فرمود: هر گاه دیدید که ما مردی را لعن می‌کنیم، شما او را لعن نکنید، زیرا ما را لعنتی دارای رحمت است و لعنتی دارای خشم.

[٤٥٦] يُؤَيِّدُ ذَلِكَ مَا رَوَاهُ لِي أَبُو مُحَمَّدٍ بْنُ الْحَسَنِ عَنِ الشَّيْخِ أَبِي سَعِيدٍ مَيْمُونِ بْنِ الْقَاسِمِ الطَّبَرَانِيِّ يَرْفَعُهُ بِإِسْنَادِهِ إِلَى يَحْيَى بْنِ مَعِينٍ السَّامِرِيّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: بَلَغَ الْمُعْتَمَدَ أَنَّ أَبَا شُعَيبٍ مُحَمَّدُ بْنُ نُصَيرٍ مِنْهُ السَّلامُ يَدْعُو إِلَى مَوْلَانَا أَبِي الْحَسَنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام فَعَظُمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُعْتَمِدِ وَقَالَ: هُوَ فِي نِعْمَتِي وَيَدْعُو إِلَى غَيْرِي، لَأَضْرِبَنَّ عُنُقَهُ، فَبَلَغَ ذَلِكَ مَوْلَانَا أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام فَقَالَ: "لَعَنَ اللهُ أَبَا شُعَيْبٍ، أَكَلَ رَحِلِي بِالسُّخْرِيَةِ، وَقَالَ عَنِّي مَالَمْ أَقُلْ" فَبَلَغَ ذَلِكَ الْمُعْتَمَدَ فَخَلَعَ عَلَى أَبِي شُعَيْبٍ وَحَمَلَهُ عَلَى شَهْرِيٍّ قَالَ يَحْيَى بْنُ مَعْيَنٍ: فَرَأَيْتُهُ وَأَنَا وَاقِفٌ عَلَى بَابِ دَارِ الْمُعْتَمِدِ قَدْ خَرَجَ وَالْخِلْعَةُ عَلَيْهِ وَهُوَ رَاكِبٌ عَلَى الشَّهْرِيِّ وَبَيْنَ يَدَيْهِ الْبُوقَاتُ وَالدَبَادِبُ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: هَذَا الَّذِي قَالُوا عَنْهُ أَنَّهُ يَدْعُو إِلَى مَوْلَانَا الْحَسَنِ الْأَخِيرِ، فَرَأَيْتُهُ وَقَدْ شَقَّ الصُّفُوفَ وَأَتَى إِلَيَّ وَقَالَ: "نَعَمْ أَنَا" قَالَ يَحِيى: وَلَقَدْ رَأَيْتُهُ مِنَ الْغَدِ عَلَى فَرَسٍ أَدْهَمَ بِمَرْكَبِ ذَهَبٍ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: هَذَا الَّذِي يَزْعُمُونَ أَنَّهُ إِذَا جَاءَ الْمَالُ مِنْ خُرَاسَانَ يَعْلَمُ بِعَدَدِهِ وَوَزْنِهِ قَبْلَ أَنْ يَعُدَّهُ أَوْ يَزِنَهُ وَيَقُولُ لِعَبْدِهِ: أَمْضِ إِلَى طَرِيقِ

كَذَا فَإِنَّكَ تَلْقَى رَجُلًا صِفَتُهُ كَذَا، وَيَعْلَمُ الْأَشْيَاءَ الْمُغَيَّبَةَ عَنْهُ قَبْلَ حُضُورِهَا بَيْنَ يَدَيْهِ، قَالَ: فَشَقَّ الصُّفُوفَ وَأَتَى إِلَيَّ وَقَالَ: "نَعَمْ أَنَا ذَلِكَ" فَقُلْتُ: آمَنْتُ وَصَدَّقْتُ.

فَكَانَتْ لَعْنَةُ مَوْلَانَا الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَزَّعَزَّهُ كَمَا كَانَتْ لَعْنَةُ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَزَّعَزَّهُ عَلَى أَبِي الْخَطَّابِ، وَهُوَ أَبُو الْخَطَّابِ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ.

این امر را تأیید می‌کند آنچه ابومحمد بن الحسن برایم روایت کرد، از شیخ ابوسعید میمون بن قاسم طبرانی که آن را با اسنادش به یحیی بن مَعین سامری علیه السلام بالا می‌بَرد که او گفت: به مُعتَمَد خلیفهٔ عباسی خبر رسید که جناب ابوشعیب محمد بن نُصَیر به سوی مولای ما ابوالحسن علی عسکری عَزَّعَزَّهُ دعوت می‌کند. پس این امر بر مُعتَمَد سخت بود و گفت: او در نعمت من است و به سوی غیر من دعوت می‌کند؟ حتماً گردنش را خواهم زد.

پس این خبر به مولای ما ابوالحسن عَزَّعَزَّهُ رسید. پس فرمود: لعنت خدا بر ابو شعیب باد! بار و بنهٔ مرا به تمسخر خورد و چیزی را از قول من گفت که من نگفتم.این خبر به مُعتَمَد رسید. پس به ابو شعیب لباس پادشاهی بخشید و او را بر اسبی شهری (اسب اصیل) سوار کرد.

یحیی بن مَعین گفت: من ایستاده بر درِ سرای مُعتَمَد او را دیدم که خارج شد در حالی که خلعت بر تن داشت و بر اسب شهری سوار بود و بوق‌ها و طبل‌ها در مقابل او بود.

پس با خودم گفتم: این همان کسی است که درباره‌ٔ او گفتند به سوی مولای ما حسن عسکری دعوت می‌کند؟

پس دیدم که صف‌ها را شکافت و به سوی من آمد و گفت: بله، من همان هستم. یحیی گفت: و فردا او را بر اسبی سیاه با تجهیزات زرین دیدم. پس با خودم گفتم: این همان کسی است که گمان می‌کنند هنگامی که مال از خراسان می‌آید، تعداد و وزن آن را قبل از اینکه شمرده یا وزن شود، می‌داند و به غلامش می‌گوید: به فلان راه برو، زیرا مردی با فلان صفت را ملاقات خواهی کرد، و چیزهای پنهان را قبل از حضورشان نزد او می‌داند؟

گفت: پس صف‌ها را شکافت و به سوی من آمد و گفت: بله، من همان هستم. پس گفتم: ایمان آوردم و تصدیق کردم. پس لعنت مولای ما حسن عسکری ﷿، همانند لعنت مولای ما صادق ﷿ بر ابوالخطاب بود، و او همان ابوالخطاب است که تسلیم بر او باد.

[٤٥٧] وَحَدَّثَنِي أَبُو نَصْرٍ مُحَمَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنِي الشَّيْخُ أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْجِلِّيِّ قَدَّسَ اللهُ لَطِيفَهُ قَالَ: حَدَّثَنِي شَيْخِي السَّيِّدُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الْخَصِيبِيِّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَسْعُودٍ وَمُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخِرَقِيِّ قَالَا جَمِيعاً دَخَلْنَا عَلَى الْمَوْلَى أَبِي مُحَمَّدٍ ﷿ فَقُلْنَا لَهُ: جُعِلْنَا فِدَاكَ، أَتَأْذَنُ لَنَا بِالسُّؤَالِ؟ فَقَالَ: "أَتُرِيدَانِ أَنْ تَسْأَلَانِي عَنْ بَابِ أَبِي

عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بَابَهُ وَبَابِي مِنْ بَعْدِهِ مُحَمَّدُ بْنُ نُصَيْرٍ" قُلنا: نَعَمْ يَا سِيدَنَا، فَإِنَّهُ قَدْ أَمْرَضَ الْقُلُوبَ وَفَجَعَ الْأَنْفُسَ وَأَكْثَرَ الشُّكُوكِ، فَقَالَ: "أَيُّ شَيْءٍ كَانَ عِنْدَكُمْ لَعْنُ جَدِّي جَعْفَرٍ لِأَبِي الْخَطَّابِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ؟" قُلْنَا لَهُ: رَحْمَةٌ؟ فَقَالَ: "وَيُحْكَمُ، فَلَوْ كَانَتْ لَعْنَةُ أَبِي مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ عَذَاباً لَمَا كَانَ لِي بَابٌ مِنْ بَعْدِهِ" فَقُلْنَا: يَا سِيدَنَا مَا كَانَ سَبَبُ ذَلِكَ اللَّعْنُ؟ فَقَالَ: "وَاللَّهِ مَا كَانَ سَبَبُهُ إِلَّا الْحَسَدَ مِنْ شِيعَتِنَا، حَسَدُوهُمَا عَلَى نِعْمَةِ اللهِ عَلَيْهِمَا وَكَانُوا فِيهِمَا" كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا ۚ قَالُوا أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ ۚ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ ۖ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ ۚ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾[1] . وَكَقَوْلِهِ سُبْحَانَهُ: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ ۖ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عَظِيمًا﴾[2] "وَكَإِخْوَةِ يُوسُفَ لَمَّا حَسَدُوهُ وَأَلْقَوْهُ فِي غِيَابَةِ الْجُبِّ وَجَاؤُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ" فَقُلْنَا: يَا مَوْلَانَا، نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ أَنْ نَشُكَّ فِي لَعْنَةِ أَبِي الْخَطَّابِ وَأَبِي شُعَيْبٍ أَنَّهَا لَيْسَتْ رَحْمَةً.

فَقَالَ: "إِنْ شَكَكْتُمْ كُنْتُمْ مِنَ الْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا، وَاللَّهِ لَوَ لَمْ يَلْعَنْ جَدِّي لِأَبِي الْخَطَّابِ وَأَبِي شُعَيْبٍ لِلَعَنَهُمَا مُقَصِّرُوا الشِّيعَةِ وَحَسَدُونَا"

---

[1] سوره بقره، آيه ٢٤٧

[2] سوره نساء، آيه ٥٤

فَقُلْنَا: الْحَمْدُ للهِ وَلَكَ عَلَى تَثْبِيتِنَا عَلَى طَاعَتِكَ وَإِزَالَةِ الشُّكُوكِ عَنَّا فَقَالَ لَنَا: "أَحْذَرُوا أَنْ يَسْتَزِلَّكُمْ الشَّيْطَانَ فَإِنَّ مَنْ اسْتَزَلَّهُ الشَّيْطَانُ لَمْ تَنْفَعْهُ وِلَايَتُنَا".

وَقَدْ أَوْرَدْنَا فِي اللَّعْنَةِ مَا وَرَدَ عَنِ الْمَوَالِي مِمَّا فِيهِ لِأَهْلِ الْمَعْرِفَةِ كِفَايَةٌ.

وَأَمَّا الْعِلْمُ وَالْمُعْجِزُ الَّذِي أَظْهَرَهُ سَيِّدُنَا أَبُو شُعَيْبٍ مِنْهُ السَلامُ وَالْفَضَائِلُ الَّتِي شَرَّفَهُ مَوْلَاهُ بِهَا، وَالتَّوْقِيعَاتُ الَّتِي خَرَجَتْ مِنْ عِنْدِ حَضْـرَةِ مَوْلَانَا لَهُ إِلَى شِيعَتِهِ فَنَحْنُ نَذْكُرُ مِنْ ذَلِكَ جُزْءًا فِي هَذَا الْبَابِ مِمَّا تَسْهُلُ رِوَايَتُهُ وَيَقْرُبُ عَلَى النَّاظِرِ فِيهِ حِفْظُهُ وَقِرَاءَتُهُ وَيَقْمَعُ بِذَلِكَ حَاسِدَهُ وَمَنْ أَظْهَرَ عَدَاوَتَهُ بِعَوْنِ اللهِ وَحُسْنَ تَوْفِيقِهُ.

و ابونصر ـ محمد برایم نقل کرد و گفت: شیخ ابوالحسن محمد بن علی جلیّ برایم نقل کرد و گفت: شیخم سید ابوعبدالله حسین بن حمدان خصیبی برایم نقل کرد، از حسن بن مسعود و محمد بن یحیی خِرَقی که هر دو گفتند: بر مولای ما ابومحمد امام حسن عسکری عَزَّعِزُّهُ وارد شدیم. پس به او گفتیم: فدایت شویم، آیا به ما اجازه سؤال می‌دهید؟فرمود: آیا می‌خواهید از باب پدرم امام هادی بپرسید که باب او بود و باب من پس از او محمد بن نُصَیر است؟گفتیم: بله، ای سید ما، زیرا او دل‌ها را بیمار کرده و به جان‌ها فاجعه رسانده و شک‌ها را زیاد کرده است.

فرمود: لعنت جدم جعفر بر ابوالخطاب محمد بن اسماعیل، نزد شما چه بود؟به او گفتیم: رحمت بود؟فرمود: وای بر شما، اگر لعنت من بر محمد بن نُصَیر عذاب بود، پس از او

بابی برای من نبود!پس گفتیم: ای سـید ما، سـبب آن لعنت چه بود؟فرمود: به خدا سوگند، سبب آن چیزی جز حسد از سوی شیعیان ما نبود. به آن دو بر نعمت خدا بر آنان حسـادت ورزیدند، و آنان دربارۀ آن دو باب همانند این بودند که خداوند متعال فرمود: ﴿و پیامبرشـان به آنان گفت:بی تردید خدا طالوت را برای شـما به زمامداری برانگیخت.گفتند:شـگفتا!چگونه او را برای ما حکومت باشـد و حال آنکه ما به فرمانروایی از اوسـزاوارتریم،وبه او وسـعت وفراخی مالی داده نشـده پس ما کجا و زمامداری فردی تهدید ست کجا!؟پیامبر شان گفت:خدا اورا بر شما برگزیده و وی را در دانش و نیروی جسـمی فزونی داده؛و خدا ز ما مداریش را برهر که بخوا هد عطا میکند؛وخدا بسیار عطاکننده و داناست.﴾. و همچون قوم موسی

و همانند قول او سـبحانه: ﴿بلکه آنان به مردم بخاطر آنچه خدا از فضـلش به آنان عطاکرده،حسـد می ورزند.تحقیقاً ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم،وبه آنان فرمانروایی بزرگی بخشیدیم﴾.

و همانند برادران یوسـف، هنگامی که به او حسـد ورزیدند و او را در تاریکی چاه انداختند و پیراهنش را با خون دروغین آوردند.

پس گفتیم: ای مولای ما، به خدا پناه می‌بریم از اینکه شک کنیم در لعنت ابوالخطاب و ابوشعیب که آن رحمت نیست.

فرمود: اگر شـــک کنید، از زیانکارترین افراد از نظر عمل خواهید بود، کســـانی که کوشـــشـــان در زندگی دنیا تباه شـــد و خود می‌پندارند که کار نیکو انجام می‌دهند. به خدا ســـوگند، اگر جدم، ابوالخطاب و ابوشـــعیب را لعن نمی‌کرد، شـــیعیان مقصّرـــه (کوتاهی‌کنندگان) آن دو را لعن می‌کردند و به ما حسد می‌ورزیدند.

پس گفتیم: حمد و سپاس مخصوص خدا و شماست بر ثابت قدم کردن ما بر اطاعت شما و برطرف کردن شک‌ها از ما.

پس به ما فرمود: برحذر باشید از اینکه شیطان شما را بلغزاند، زیرا کسی که شیطان او را بلغزاند، ولایت ما به او نفعی نمی‌رساند.

و ما دربارۀ لعنت آنچه را از اولیای الهی وارد شـــده اســـت، آوردیم، که در آن برای اهل معرفت کفایت است.

و اما علم و معجزه‌ای که سید ما ابوشعیب آشکار ساخت، و فضائلی که مولایش او را با آنها گرامی داشت، و نامه‌هایی که از نزد حضرت مولای ما برای او و به سوی شیعیانش خارج شـــد؛ ما بخشـــی از آن را در این باب ذکر می‌کنیم، از آنچه که روایت آن آســـان است و حفظ و خواندنش بر نظرکننده در آن آسان است، و بدین وسیله حسودش و هر کس که دشمنی با او آشکار کرد، با یاری خدا و حسن توفیق او سرکوب می‌شود.

[۴۵۸] فَمِنْهُ مَا حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ رَائِقُ بْنُ الْخَضِرِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ رِجَالِهِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: أَتَيْتُ مَنْزِلَ مَوْلَايَ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَزَّعِزُّهُ وَإِسْحَاقُ الْأَحْمَرُ لَعَنَهُ اللهُ فِي الدِّهْلِيزِ، فَدَخَلْتُ وَجَلَسْتُ مَعَهُ إِذْ خَرَجَ الْإِذْنُ لِي بِالدُّخُولِ وَلَمْ يَأْذَنْ لِإِسْحَاقَ، فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَايَ رَأَيْتُ سَيِّدَنَا أَبَا شُعَيْبٍ مُحَمَّدَ بْنَ نُصَيْرٍ عِنْدَهُ، فَسَلَّمْتُ، وَأَذِنَ لِي بِالْجُلُوسِ، فَجَلَسْتُ فَلَمَّا اسْتَقَرَّ بِيَ الْمَجْلِسُ قُلْتُ فِي نَفْسِي: أَتُرَى عِلْمَ مَوْلَايَ أَبُو شُعَيْبٍ بِإِسْحَاقَ فَرَأَيْتُهُ وَقَدْ نَظَرَ إِلَيَّ وَهُوَ يَقُولُ: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ ۚ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾[1].

فَقَالَ مَوْلَانَا الْحَسَنُ: ﴿كَلَّا ۖ بَلْ ۜ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۞ كَلَّا إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ ۞ ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ ۞ ثُمَّ يُقَالُ هَٰذَا الَّذِي كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ﴾[2] وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى سَيِّدِنَا أَبِي شُعَيْبٍ.

از جمله آن اخبار چیزی است که ابوالحسن رائق بن الخَضِر برایم نقل کرد، با اسنادش ازراویان موثقش، از اسحاق بن عمّار که گفت: به منزل مولای من حسن عسکری عَزَّعِزُّهُ آمدم، در حالی که اسحاق أحمر لعنه الله در دهلیز بود. پس من داخل شدم و با او نشستم تا اینکه اجازه ورود برای من خارج شد و برای اسحاق اجازه نداد.

---

[1] سوره بقره، آیه ۲۳۵

[2] سوره مطففین، آیه ۱۴-۱۷

پس هنگامی که بر مولای خود وارد شدم، سید ما ابو شعیب محمد بن نُصَیر را نزد او دیدم. پس سلام کردم و به من اجازه نشستن داد. پس نشستم.

هنگامی که در مجلس قرار گرفتم، با خودم گفتم: آیا مولای من از ابو شعیب و ا سحاق علم دارد؟ پس ابوشعیب را دیدم که به من نگاه کرد و می‌گوید:و بدانید که خداوند آنچه در باطن شما ست می‌داند، پس از او برحذر با شید. و بدانید که خداوند آمرزنده و بردبار است. پس مولای ما حسن عسکری فرمود:هرگز! بلکه آنچه کسب کرده‌اند بر دل‌هایشان پرده افکنده است. هرگز! آنان در آن روز از پروردگارشان محجوب هستند. سپس همانا آنان وارد دوزخ خواهند شد. سپس گفته می‌شود: این همان چیزی است که آن را تکذیب می‌کردید.

و با دستش به سوی سید ما ابوشعیب اشاره کرد. یعنی این مقام باطن و اسرار است که آن کاذب (اسحاق احمر) تکذیب می‌کند.

[٤٥٩] وَحَدَّثَنِي أَبُو الْفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي شَيْخِي أَبُو الْحَسَنِ الْمُقْرِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي وَسَيِّدِي أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الرِّفَاعِيِّ رَحِمَهُ اللهُ قَالَ: حَدَّثَنِي شَيْخِي أَبُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الْخُصِيبِيِّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْحَسَنِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ سَيِّدِي أَبِي شُعَيْبٍ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ وَهُوَ يُرِيدُ الرُّكُوبَ وَقَدْ أَتَى بِخُفٍّ جَدِيدٍ، فَرَأَيْتُ أَنَّهُ قَدْ صَعُبَ عَلَيْهِ لِبْسُهُ

فَقُلْتُ لَهُ: يَا سِيدِي إِنْ أَمَرْتَنِي لَبِسْتُهُ لَيَلِيْنَ مَلْبَسُهُ عَلَيْكَ فَقَالَ: "يَا مُحَمَّدُ أَنَا أَقْدَرُ عَلَى تَلْيِينِهِ مِنْكَ أَتُحِبُّ أَنْ يُخْبِرَكَ بِقِصَّتِهِ؟" فَقُلْتُ: إِي وَاللهِ يَا سِيدِي فَأَشَارَ إِلَى مَنْ بِحَضْـرَتِهِ فَتَفَرَّقُوا وَنَقَرَ الخُفَّ بِسَــبَّابَتِهِ وَقَالَ: "حَدِّثْهُ وَيْلَكَ" فَنَطَقَ الخُفُّ بِلِسَــانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ وَقَالَ: نَعَمْ يَا مَوْلَايَ، أَذَكُرُكَ وَأَنْتَ الْمُفَضَّـــلُ بْنُ عُمَرَ وَأَنَا جَمَلٌ حَمَلْتُكَ عَلَى ظَهْرِي إِلَى مَكَّةَ وَرَدَدْتُكَ، وَأَذْكُرُكَ وَأَنْتَ مُحَمَّدُ بْنُ الْمُفَضَّـلِ وَأَنَا بِرْذُونٌ أَشْـهَبُ قِرْطَاسِيٌّ وَقَدْ حَمَلْتُكَ عَلَى ظَهْرِي إِلَى الْمَدِينَةِ ثُمَّ نَفَقْتُ، وَأَذْكُرُكَ وَأَنْتَ عُمَر بْنُ الْفُرَاتِ وَأَنَا بَغْلَةٌ شَــهْبَاءُ بَرْشَــاءُ الذَّنْبِ وَقَدْ حَمَلْتُكَ إِلَى بَغْدَادَ فِي وَقْتِ إِظْهَارِ الدَّعْوَةِ، وَأَذْكُرُكَ وَأَنْتَ أَبُو شُــعَيْبٍ وَأَنَا حِمَارٌ حَمَلْتُكَ عَلَى ظَهْرِي سِتَّ سَنَوَاتٍ ثُمَّ نَقَلْتَنِي تَيْسًا وَذُبِحْتُ بِالطَّائِفِ وَبِيعَ جِلْدِي وَحُمِلْتُ وَقُطِعْتُ، وَأَنَا هُوَ، قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْــمَاعِيلَ: فَخَرَرْتُ لِوَجْهِي سَــاجِدَاً حَامِدَاً شَــاكِرَاً، فَقَالَ: "يَا مُحَمَّدُ أَسْتَحَقَيْتَ بِشُكْرِكَ الزِّيَادَةَ، فَحَدِّثْ إِخْوَانَكَ وَامْنَعْ مِنْهُ مُسْتَرِقَ السَّمْعِ".

و ابوالفتح محمد بن الحسن بغدادی برایم نقل کرد و گفت: شیخ ابوالحسن مُقریّ برایم نقل کرد و گفت: پدر و ســیدم ابواســحاق ابراهیم بن محمد رِفاعی برایم نقل کرد و گفت: شیخم ابوعبدالله حسین بن حمدان خصیبی برایم نقل کرد، از جعفر بن محمد بن مالک، از محمد بن اسماعیل حسنی که گفت:

نزد سیدم ابوشعیب بودم، در حالی که او قصد سوار شدن داشت و کفش نوی برایش آورده بودند. پس دیدم که پوشیدن آن بر او سخت است. پس به او گفتم: ای سیدم،

اگر به من دستور دهید، آن را می‌پوشم تا برای شما نرم شود.فرمود: ای محمد، من تواناتر به نرم کردن آن از تو هستم. آیا دوست داری که تو را از قصهٔ آن خبر دهد؟ گفتم: آری به خدا، ای سیدم! پس به کسانی که حاضر بودند ا شاره کرد، و آنان متفرق شدند. و با انگشت اشاره به کفش ضربه‌ای زد و گفت: وای بر تو، سخن بگو!

پس کفش با زبان عربی آشکار سخن گفت و فرمود: بله ای مولای من! من تو را به یاد می‌آورم در حالی که تو مفضَّل بن عمر بودی و من شتری بودم که تو را بر پشتم به سوی مکه حمل کردم و بازگرداندم. و تو را به یاد می‌آورم در حالی که تو محمد بن مفضّل بودی و من ا سب اَ شهَبِ قرطا سی بودم و تو را بر پ شتم به سوی مدینه حمل کردم، سپس تلف شدم. و تو را به یاد می‌آورم در حالی که تو عمر بن فُرات بودی و من استر ماده‌ای (بَغلة) خاکستری با دم خالدار (برشاء الذنب) بودم و تو را در وقت آشکارسازی دعوت به بغداد حمل کردم. و تو را به یاد می‌آورم در حالی که تو ابوشعیب بودی و من خری بودم که شش سال تو را بر پشتم حمل کردم، سپس مرا به بُز نری تبدیل کردی و در طائف ذبح شدم و پو ستم فروخته شد و حمل گشت و بریده شد. و من همان هستم.

محمد بن اسماعیل گفت: پس من به رو در سجده افتادم، در حالی که حمد و شکر می‌کردم. پس فرمود: ای محمد، به واسطهٔ شکر خود، سزاوار زیادت شدی. پس برادرانت را حدیث کن، و کسی را که به دنبال استراق سمع است، از آن منع کن.

[۴۶۰] وَبِالْإِسْنَادِ عَنْ شَيْخِي عَنْ أَشيَاخِهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ أَنَّ إِسْحَاقَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنَ إِبَّانَ النَخَعِيَّ لَقِيَ سَيِّدَنَا أَبَا شُعَيْبٍ إِلَيْهِ التَّسْلِيمَ فَأَخْرَجَ مِنْ كُمِّهِ زَوْرَقَ بَلَوْرٍ قَدِ انْصَدَعَ فَقَالَ: يَا سِيدِي، إِنَّ هَذَا الزَّوْرَقَ لَهُ ثَمَنٌ كَثِيرٌ وَقَدْ انْصَدَعَ، وَخَسِرْتَ ثَمَنَهُ: وَأَسْأَلُكَ أَنْ تُعِينَنِي عَلَى مَوْلَايَ إِذَا أَنَا سَأَلْتُهُ أَنْ يَلْحُمَ صَدْعَهُ وَيُعِيدَهُ إِلَى مَا كَانَ عَلَيْهِ، فَأَخَذَهُ السَيِّدُ أَبُو شُعَيْبٍ مِنْ يَدِ إِسْحَاقَ ثُمَّ أَدْخَلَهُ فِي كُمِّهِ وَأَخْرَجَهُ فَدَفَعَهُ إِلَى إِسْحَاقَ، فَأَخَذَهُ مِنْهُ فَإِذَا هُوَ صَحِيحٌ وَأَقْبَلَ إِسْحَاقُ يَنْظُرُ إِلَى مَوْضِعِ الصَّدْعِ فَلَمْ يَجِدْ لَهُ أَثَرًا، وَعَادَ الزَّوْرَقُ إِلَى حَالِهِ الْأَوَّلِ وَحُسْنِهِ، فَقَالَ بَعْضُ مَنْ حَضَرَ مِنَ الشِّيعَةِ فِي ذَلِكَ: كَصَدْعِ الزُّجَاجَةِ أَعْيَا الصُنَّاعَ.

و به اسناد از شیخم از اشیاخش روایت شده است که اسحاق بن محمد بن اَبّان نَخَعی با سید ما ابوشعیب ملاقات کرد. پس از آستینش یک قایق بلورین را که شکسته بود، بیرون آورد و گفت:ای سید من، این قایق قیمت زیادی دارد و اکنون شکسته ا ست و قیمتش را باختم. و از شما مسألت می‌کنم که اگر من از مولایم خواهش کردم که ترک آن را جوش دهد و آن را به حالت اولش بازگرداند، کمکم کنید. پس سید ابوشعیب آن را از دست اسحاق گرفت، سپس آن را در آستینش داخل کرد و بیرون آورد و به

اسحاق تحویل داد. اسحاق آن را از او گرفت، و دید که سالم است. و اسحاق مشغول نگاه کردن به جای شکستگی شد، اما هیچ اثری از آن نیافت و قایق به حالت اول و زیباییاش بازگشته بود. پس برخی از شیعیان حاضر در آنجا گفتند: همانند شکستگی شیشه بود که صنعتگران را عاجز می‌کرد.

[٤٦١] وَحَدَّثَنِي أَبُو نَصْرٍ مُحَمَّدٌ عَنِ الشَّيْخِ أَبِي الْحُسَيْنِ مُحَمَّدٍ الْجِلِّيِّ عَنِ السَيِّدِ أَبِي عَبْدِ اللهِ الْخَصِيبِيِّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ عَاصِمٍ الْمَحْجُوبِ الْكُوفِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا غَابَ مَوْلَانَا الْحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ عَزَّعِزُّهُ اخْتَلَفَتْ الشِّيعَةُ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَا يَجُوزُ أَنْ يَغِيبَ الْإِمَامُ وَهُوَ الْبَيْتُ وَيَقُومَ الْبَابُ بَعْدَهُ، سِيرُوا بِنَا إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ حَتَّى نَسْأَلَهُ قَالُوا: فَمَنْ يَسْأَلُهُ مِنْكُمْ؟ فَقَالَ أَبُو عَبَّادٍ الْبَصْرِيّ: أَنَا أَسْأَلُهُ، فَصَارُوا إِلَى دَارِهِ وَاسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ أَبُو عَبَّادٍ الْبَصْرِيَّ بِالدُّخُولِ، فَأَذِنَ لَهُ، فَدَخَلَ وَهُوَ جَالِسٌ فِي إِيوَانٍ لَهُ فِي النَّصْرِيَّةِ بِسُرَ مَنْ رَأَى، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَجَلَسَ بِإِزَائِهِ وَقَالَ لَهُ: يَا بَابَ الْهُدَى وَمَنْ أَرَانَا الْآيَةَ الْكُبْرَى وَأَمَرَنَا بِطَاعَةِ الْمَوْلَى، إِنَّ الشِّيعَةَ قَدْ اضْطَرَبَتْ وَتَشَكَّكَتْ وَقَالَتْ: كَيْفَ يَظْهَرُ الْبَابُ وَالْإِمَامُ قَدْ نُقِلَ يُوشِكُ أَنَّ للهِ إِرَادَةً لَا يَعْلَمُهَا أَحَدٌ؟

فَقَامَ السَيِّدُ أَبُو شُعَيْبٍ مِنْهُ السَلامُ فَانْتَعَلَ بِنَعْلِهِ وَخَطَا بُسْتَانًا كَانَ فِي صَحْنِ دَارِهِ عَرْضُهُ مِائَةُ خُطْوَةٍ فِي خُطْوَةٍ وَاحِدَةٍ وَوَقَفَ، ثُمَّ خَطَا أُخْرَى فَرَجَعَ إِلَى مَوْضِعِهِ وَخَلَعَ نَعْلَهُ وَجَلَسَ فَقَالَ أَبُو عَبَّادٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبَّادٍ الْبَصْرِيِّ: لَوْ شَاءَ لَأَتَى بِأَعْظَمَ مِنْ هَذَا فَقَالَ لِي: "يَا أَبَا عَبَّادٍ،

أَنْظُرُ إِلَى الْبَابِ الَّذِي وَرَاءَ ظَهْرِكَ فِي الْإِيوَانِ فَافْتَحْهُ وَانْظُرْ مَاذَا تَرَى؟" قَالَ أَبُو عَبَّادٍ: وَمَا كَانَ فِي الْإِيوَانِ بَابٌ، فَالْتَفَتُّ فَإِذَا وَرَاءَ ظَهْرِي بَابٌ، فَفَتَحْتُهُ وَ دَخَلْتُ مِنْهُ، فَأَشْرَفْتُ عَلَى ظُلُمَاتٍ وَأَهْوَالٍ وَرَوَائِحَ مُنْتِنَةٍ وَخَلْقٍ يَأْكُلُ بَعْضُهُ بَعْضاً فِي اقْبَحِ الصُّورِ فَذُهِلَ عَقْلِي وَقُلْتُ: إِنَّ هَذَا لَهَوْلٌ عَظِيمٌ فَصَاحَ بِي: "ارْجِعْ يَا أَبَا عَبَّادٍ" فَرَجَعَتْ، فَعَادَ الْبَابُ وَأَسْنَدْتُ ظَهْرِي إِلَى الْحَائِطِ فَأَمْهَلَنِي قَلِيلًا ثُمَّ قَالَ: "أَرْجِعْ يَا أَبَا عَبَّادٍ فَافْتَحْ الْبَابَ وَانْظُرْ مَاذَا تَرَى؟" فَرَجَعْتُ فَإِذَا الْبَابُ فِي الْجِدَارِ، فَفَتَحْتُهُ فَأَشْرَفْتُ مِنْهُ عَلَى أَنْوَارٍ وَأَضْوِيَةٍ وَخَلْقٍ حَسَنَةٍ وَرَوَائِحَ طَيِّبَةٍ وَذَلِكَ الْخَلْقُ يُكْثِرُونَ مِنْ حَمْدِ اللهِ وَ شُكْرِهِ وَالثَّنَاءِ عَلَيْهِ وَالصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ عَزَّوَجَلَّ وَعَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ إِمَامًا إِمَامًا إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عَزَّوَجَلَّ فَقُلْتُ: إِنَّ هَذَا لَشَأْنٌ عَظِيمٌ.

فَصَاحَ السَيِّدُ أَبُو شُعَيْبٍ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ: "أَرْجِعْ يَا أَبَا عَبَّادٍ فَرَجَعْتُ فَاسْتَوَى الْجِدَارُ وَغَابَ الْبَابُ" فَقُمْتُ وَقُلْتُ: يَا سِيدِي، مَا أَقُولُ لِمَنْ شَكَّ فِيكَ بَعْدَ مَا رَأَيْتُ؟ فَقَالَ لِي: "حَدِّثْهُمْ بِمَا رَأَيْتَ وَعَرِّفْهُمْ أَنَّ مَا وَرَائِي لِطَالِبٍ مِنْ مَطْلَبٍ بِالْبَابِيَّةِ إِلَى أَنْ يُظْهِرَ اللهُ أَمْرَهُ" فَخَرَجَ أَبُو عَبَّادٍ فَحَدَّثَ الْقَوْمَ بِمَا رَأَى وَبِمَا قَالَ السَيِّدُ أَبُو شُعَيْبٍ مِنْهُ السَلامُ فَقَالَ إِسْحَاقُ وَأَبُو عَبَّادٍ الْحَسَنُ بْنُ الْمُنْذِرِ وَحَبِيبُ الْعَطَّارِ: إِنَّ أَبَا شُعَيْبٍ قَدْ ادَّعَى الْمَعْنَوِيَّةَ وَلَوْ أَقَامَ عَلَى الْبَابِيَّةِ مَا شَكَكْنَا فِيهِ قَطُّ.

و ابونصر ــ محمد برایم نقل کرد، از شـــیخ ابوالحســـین محمد جلیّ، از ســـید ابوعبدالله خصـیبی، از ابوالحســـن علی بن عاصـم محجوب کوفی که گفت: هنگامی که مولای ما حسن عسکری عَزَّعَزُّهُ غایب شد، شیعیان مختلف شدند. پس برخی از آنان گفتند: جایز نیست که امام که او خانه اسرار است، غایب شود و باب پس از او برپای باشد. بیایید به سوی محمد بن نُصَیر برویم تا از او بپرسیم.

گفتند: پس چه کســی از شـما از او ســؤال می‌کند؟ ابوعبّاد بصرـی گفت: من از او می‌پرســم. پس به خانه او رفتند و ابوعبّاد بصرـی اجازه ورود خواســت. پس او به وی اجازه داد. ابوعبّاد داخل شــد، در حالی که ابوشــعیب در ایوانی که در نصرـیه ســامرا داشت، نشسته بود.

پس به او سلام کرد و مقابلش نشست و به او گفت: "ای باب هدایت و ای کسی که آیت کبری را به ما نشان دادی و ما را به اطاعت مولا امر کردی، همانا شیعیان مضطرب شــده و شــک کرده‌اند و گفتند: چگونه باب ظاهر شــود در حالی که امام از دنیا غایب شده است؟ نزدیک است که خداوند را اراده‌ای باشد که هیچ کس آن را نمی‌داند؟"

پس سید ابوشعیب سلام بر او برخاست و کفشش را پوشید و با یک قدم باغی را که در صــحن خانه‌اش بود و عرضــش صــد قدم بود، طی کرد و ایســتاد. ســپس قدم دیگری برداشت و به جایگاهش بازگشت و کفشش را درآورد و نشست.

ابوعبّاد محمد بن عبّاد بصری گفت: اگر می‌خواست، قطعاً بزرگ‌تر از این را انجام می‌داد. پس ابوشعیب به من فرمود:ای ابوعبّاد، به دری که پشت سرت در ایوان است نگاه کن، آن را باز کن و ببین چه می‌بینی؟

ابوعبّاد گفت: در آن ایوان دری نبود. پس برگشتم، و دیدم که پشت سرم دری است. پس آن را باز کردم و از آن داخل شدم. پس بر تاریکی‌ها و ترس‌ها و بوهای بد و خلقی که زشت‌ترین صور را داشتند و برخی برخی دیگر را می‌خوردند، اشراف یافتم. پس عقلم پریشان شد و گفتم:همانا این ترس بزرگی است. پس بر من فریاد زد: بازگرد ای ابوعبّاد! پس بازگشتم. در ناپدید شد و پشتم را به دیوار تکیه دادم.

پس مرا کمی مهلت داد، سپس فرمود: بازگرد ای ابوعبّاد، در را باز کن و ببین چه می‌بینی؟بازگشتم، و دیدم در، در دیوار است. پس آن را باز کردم و از آن اشراف یافتم بر نورها و روشنایی‌ها و خلقی نیکو و بوهای خوش؛ و آن خلق زیاد حمد و شکر خدا و ثناء بر او و صلوات بر رسولش محمد ﷺ و بر امیرالمؤمنین و امامان پس از او، امام به امام، تا صاحب الزمان ﷺ را می‌گفتند. پس گفتم: همانا این شأن عظیمی است. پس سید ابوشعیب سلام بر او فریاد زد: بازگرد ای ابوعبّاد! پس بازگشتم. دیوار هموار شد و در ناپدید گشت. پس برخاستم و گفتم: ای سیدم، به کسی که پس از آنچه دیدم دربارۀ شما شک کند، چه بگویم؟

پس به من فرمود: آنچه را دیدی برایشان نقل کن و به آنان بشناسان که آنچه پشت سر من است، برای طلب‌کننده‌ای که مطلبش بابیّت است، نیست تا زمانی که خداوند امرش را آشکار سازد.

پس ابوعبّاد خارج شد و قصد قوم را به آنچه دید و آنچه سید ابو شعیب سلام بر او گفت، حدیث کرد. پس اسحاق و ابوعبّاد الحسن بن المُنذِر و حبیب عطّار گفتند: "همانا ابوشعیب ادعای الوهیت کرد. و اگر بر بابیّت استوار می‌ماند، هرگز در او شک نمی‌کردیم.

[۴۶۲] وَبِالْإِسْنَادِ عَنْ الشَّيْخِ أَبِي الْحُسَيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْجِلِّيِّ قَدَّسَ اللهُ رُوحُهُ عَنْ سَيِّدِنَا أَبِي عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنِ بْنِ حَمْدَانَ الْخَصِيبِيِّ نَضَّرَ اللهُ وَجْهَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِيهِ إِسْحَاقَ قَالَ: أَقْرَأَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جُنْدُبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَوْقِيعاً خَرَجَ إِلَى الشِّيعَةِ مِنَ الْمَوْلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَزَّ عِزُّهُ وَهُوَ يَقُولُ فِيهِ: "مُحَمَّدُ بْنُ نُصَيْرٍ بَابُنَا وَحُجَّتُنَا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَنُورٌ لَهُمْ فِي الظُّلُمَاتِ مِنَ الشَّكِّ وَالشِّرْكِ، وَهُوَ لُؤْلُؤَةٌ مَكْنُونَةٌ فِي مَحَلِّ سَلْمَانَ، وَبَابٌ مِنْ أَبْوَابِنَا فَمَنْ شَكَّ فِيهِ أَوْ رَدَّ عَلَيْهِ قَوْلَهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ وَالنَّاسِ وَالْمَلَائِكَةِ أَجْمَعِينَ".

و به سند از شیخ ابوالحسین محمد بن علی جلیّ ، از سید ما ابوعبدالله حسین بن حمدان خصیبی ، از محمد بن اسحاق، از پدرش اسحاق که گفت: محمد بن جُندُب علیه السلام نامه ای را به من داد که از مولا ابومحمد حسن عسکری عَزّعِزّهُ برای شیعه صادر شده بود، و در آن می‌فرمود:

"محمد بن نُصَیر باب ما و حجت ما بر مؤمنین است، و نوری برای آنان در تاریکی‌های شک و شرک. و او لؤلؤهٔ پنهان در محل سلمان است، و دری از درهای ماست. پس هر کس دربارهٔ او شک کند یا قولش را رد نماید، لعنت خدا و مردم و تمام ملائکه بر او باد."

[٤٦٣] وَبِالْإِسْنَادِ عَنِ الشَّيْخِ أَبِي الْحُسَيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْجِلِّيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَنْ شَيْخِهِ أَبِي عَبْدِ اللهِ الْخَصِيبِيِّ رَفَعَ اللهُ دَرَجَتَهُ قَالَ: حَدَّثَنِي الشَّيْخُ أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللهِ الْجُنَّانُ الزَّاهِدُ الْفَارِسِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ السَّامِرِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ غَيْبَةِ مَوْلَانَا الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَزّعِزّهُ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ: أَنَّهُ لَقِيَ السَّيِّدُ أَبُو شُعَيْبٍ مُحَمَّدُ بْنُ نُصَيْرٍ النُّمَيْرِيِّ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرَ وَأَبِي عَبَّادٍ الْبَصْرِيِّ وَالْحَسَنِ بْنِ مُنْذِرٍ وَحَبِيبِ الْعَطَّارِ فَقَالُوا لَهُ: يَا سِيدَنَا، بِمَنْ وَقَعَتْ الْإِشَارَةُ مِنْ مَوْلَانَا؟ وَكَانَ السَّيِّدُ أَبُو شُعَيْبٍ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ رَاكِبًا عَلَى بَرْذُونٍ أَشْهَبَ مُغَلِّسٍ وَتَحْتَهُ سَرْجٌ طَاهِرِيٌّ، وَرِكَابُهُ بَلُورٌ، فَأَخْرَجَ رِجْلَهُ مِنَ الرِّكَابِ وَرَكَلَهُ بِهَا، فَإِذَا بِهِ قَدْ صَارَ ذَهَبًا أَحْمَرَاً إِبْرِيزاً، ثُمَّ رَدَّ رِجْلَهُ إِلَيْهِ وَأَخْرَجَهَا مِنْهُ وَرَكَلَهُ ثَانِيَةً فَإِذَا بِهِ

فِضَّــةٌ مُحَرَّقَةٌ، ثُمَّ رَدَّ رِجْلَهُ إِلَيْهِ وَأَخْرَجَهَا مِنْهُ، وَرَكَلَهُ ثَالِثَةً فَإِذَا بِهِ حَدِيدًا، ثُمَّ رَدَّ رِجْلَهُ وَأَخْرَجَهَا مِنْهُ، ثُمَّ رَكَّلَهُ رَابِعَةً فَإِذَا بِهِ نُحَاسَــاً أَحْمَرَاً ثُمَّ رَدَّ رِجْلَهُ إِلَيْهِ وَأَخْرَجَهَا مِنْهُ، وَرَكَلَهُ خَامِسَةً فَصَارَ بَلْلُورًا كَمَا كَانَ، ثُمَّ قَالَ: "مَا وِرَائِي لِطَالِبٍ مِنْ مَطْلَبٍ".

قَالَ يَحْيى: فَأَتَيْتُ يَتِيمَ الْوَقْتِ مُحَمَّدَ بْنَ جُنْدُبٍ عَلَيْهِ السَّــلَامُ فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا جَرَى مِنْ قَوْلِ السَيِّدِ أَبِي شُعَيْبٍ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ وَمَا سَمِعْتُهُ مِنْ قَوْلِهِ لِمَنْ حَضَــرَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ جُنْدُبٍ عَلَيْهِ السَّــلَامُ: هُـــوَ مُحَمَّدُ الْحَمْدِ، وَعَلَيْهِ وَقَعَ النَّظَرُ فِي الْمَقَامِ السَّــادِسِ حِينَ كَانَ ظَاهِرَاً بِأَبِي الْخَطَّابِ مِنْهُ السَّــلامُ حَتَّى قَالَ مُحَمَّدُ الْحَمْدُ: كُنْتُ أُدْعَى فِي الْقُبَّةِ الْهَاشِــمِيَّةِ بِمُحَمَّدِ بْنِ أَبِي كَبْشَــةَ، وَأَنَا الْآنَ أَدْعَى بِمُحَمَّدِ بْنِ أَبِي زَيْنَبَ، وَسَــأُدْعَى بِمُحَمَّدِ بْنِ نُصَــيْرٍ وَأَمَّا قَوْلُهُ: مَا وَرَائِي لِطَالِبٍ مِنْ مُطَّلِبٍ: أَرَادَ بِالْوَرَاءِ قُدَّامَ، أَيْ: مَا قُدَّامُهُ غَيْرُ ظُهُورِ مَوْلَانَا الْقَائِمِ الْحُجَّةَ الْمُنْتَظَرِ، وَلَوْ عَرَفُوهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ لَاسْتَغْنَوْا عَنْ انْتِظَارِهِ.

و به اســناد از شــیخ ابوالحســین محمد بن علی جلیّ ، از شــیخش ابوعبدالله خصــیبی که گفت: شــیخ ابومحمد عبدالله جنّان زاهد فارســی برایم نقل کرد و گفت: یحیی بن مَعین سامری علیه السلام سه روز پس از غیبت مولای ما حسن عسکری عَزَّعِزُّهُ ، برایم نقل کرد: همانا سید ابو شعیب محمد بن نُصَیر نُمَیری سلام بر او با ا سحاق احمر و ابی عبّاد بصــری و حســن بن منذر و حبیب عطّار ملاقات کرد. پس به او گفتند: "ای ســید ما، اشاره مولایمان به چه کسی واقع شد؟"

و سید ابو شعیب در آن روز ا سب قوی خاکستری تیره سوار بود و زیر آن زینی زیبا و رکابش بلورین بود. پس پایش را از رکاب خارج کرد و با آن به رکاب لگد زد. پس ناگهان آن طلای سرخ خالص شد.

سپس پایش را به آن بازگرداند و از آن خارج کرد و بار دوم به آن لگد زد. پس ناگهان آن نقره سوخته شد.

سپس پایش را به آن بازگرداند و از آن خارج کرد و بار سوم به آن لگد زد. پس ناگهان آن آهن شد. سپس پایش را به آن بازگرداند و از آن خارج کرد و بار چهارم به آن لگد زد. پس ناگهان آن مس سرخ شد.

سپس پایش را به آن بازگرداند و از آن خارج کرد و بار پنجم به آن لگد زد. پس بلور شد، همانگونه که بود.

سپس فرمود: "پشت سر من، برای طلب‌کننده‌ای مطلوبی نیست." (یعنی هدف نهایی همین است).

یحیی گفت: پس نزد یتیم وقت، محمد بن جندب علیه السلام آمدم و آنچه از قول سید ابو شعیب سلام بر او گذ شته بود و آنچه را که از قولش برای حاضران شنیده بودم، به او خبر دادم.

محمد بن جندب علیه السلام گفت: "او محمد الحمد ا ست، و توجه در مقام ششم باب بر او واقع شـد، هنگامی که به صـورت ابوالخطاب سـلام بر او ظاهر بود، تا جایی که محمد الحمد گفت: من در قبۀ ها شمیه، محمد بن ابی کبشه خوانده می شدم، و اکنون محمد بن ابی زینب خوانده می‌شوم، و به زودی محمد بن نُصَیر خوانده خواهم شد."

و اما قول او: "پشت سر من، برای طلب‌کننده‌ای مطلوبی نیست"، منظورش از پشت سر ، پیش رو بود؛ یعنی: پیش روی او چیزی جز ظهور مولای ما قائم، حجت منتظر نیست. و اگر او را به حق معرفتش می‌شناختند، از انتظار او بی‌نیاز می‌شدند."

[٤٦٤] وَحَدَّثَنِي ابُو الْقَا سِمِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الطَّبَرَانِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ بِإِ سْنَادِهِ عَنْ رِجَالِهِ عَنْ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ: دَخَلَ عَلَى مَوْلَانَا الْحَسَنِ الْأَخِيرِ الْعَسْكَرِيِّ عَزَّعِزُّهُ وَبِحَضْرَتِهِ أَبُو شَعَيبٍ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ فَقَالَ مَوْلَانَا وَقَدْ مَثُلَ إِسْحَاقُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى سَيِّدِنَا أَبِي شُعَيْبٍ:

عِلْمُ الْمُحَجَّةِ وَاضِحٌ لِمُرِيدِهِ — وَأَرَى الْقُلُوبَ عَنِ الْمُحَجَّةِ فِي عَمًى
وَلَقَدْ عَجِبْتُ لِهَالِكٍ وَنَجَاتُهُ — مَوْجُودَةٌ وَلَقَدْ عَجِبْتُ لِمَنْ نَجَا

فَأَرَادَ مَوْلَانَا إِثْبَاتَ الْحُجَّةِ عَلَى إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ وَمَنْ دُونَهُ، لِأَنَّ السَّيِّدَ أَبَا شُعَيْبٍ بَابُهُ وَسَبِيلُهُ وَهُوَ عِلْمُ الْمَحَجَّةِ وَالطَّرِيقِ إِلَى الْمَوْلَى عَزَّعِزُّهُ وَالْإِقْرَارُ بِالْبَابِيَّةِ لَهُ، وَالْهَالِكُ هُوَ إِسْحَاقُ

الْأَحْمَرُ، لِأَنَّ نَجَاتَهُ مَوْجُودَةٌ وَهُوَ يَحِيدُ عَنْهَا لِمَا بِهِ مِنْ الضِدِّيَةِ وَ الْإِنْحِرَافِ عَنْ الْحَقِّ فِي كُلِّ قُبَّةٍ.

و ابوالقاسم علی بن احمد طبرانی برایم نقل کرد، با اسنادش از راویان موثقش، از اسحاق احمر لعنه الله:

بر مولای ما حسن عسکری ﷺ وارد شد، و ابو شعیب محمد بن نُصَیر سلام بر او در حضور او بود. پس مولای ما فرمود، در حالی که ا سحاق در مقابلش ایستاده بود و با د ستش به سید ما ابو شعیب ا شاره می‌کرد: علم راه رو شن برای خوا ستارش آ شکار است / و دل‌ها را از راه روشن در کوری می‌بینم / و به راستی از هلاک‌شونده‌ای تعجب کردم که نجاتش موجود است / و به راستی از نجات‌یافته تعجب کردم.

و مولای ما قصد دا شت که حجت را بر ا سحاق احمر و کسانی که پایین‌تر از او بودند، ثابت کند، زیرا سید ابوشعیب باب او و راه اوست، و او علم راه روشن و طریق به سوی مولا ﷺ و اقرار به بابیّت برای اوست. و هلاک‌شونده همان اسحاق احمر است، زیرا نجاتش موجود بود و او به سبب دشمنی) و انحراف از حق در هر دوره ، از آن روی گردان شد.

[٤٦٥] وَحَدَّثَنِي شَيْخِي عَنْ شَيْخِهِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمَ الرِّفَاعِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللهِ الْخُصِيبِيِّ نَضَّرَ اللهُ وَجْهَهُ فِيمَا رَوَاهُ عَنْ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ: أَنَّهُ رَكِبَ يَوْمًا يُرِيدُ دَارَ مَوْلَانَا الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَزَّعَزَّهُ فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الدَّارِ عَرَفَ أَنَّ مَوْلَانَا قَدْ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ مَنْ كَانَ بِحَضْرَتِهِ فَسَأَلَ عَنْ سَيِّدِنَا أَبِي شُعَيْبٍ فَقِيلَ لَهُ: قَدْ رَكِبَ إِلَى قَصْرِ الْأَخْضَرِ وَمَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنَ الشِّيعَةِ، فَأَسْرَعَ بِاللَّحَاقِ بِهِ فَأَدْرَكَهُ وَقَدْ عَبَرَ الْجِسْرَ يُرِيدُ الْبُسْتَانَ فَقَالَ لَهُ: يَا سِيدِي، قَدْ اشْتُهَيْتُ التِّينَ وَلَيْسَ هَذَا أَوَانَهُ فَمَرَّ السَّيِّدُ أَبُو شُعَيْبٍ مِنْهُ السَلامُ بِشَوْكَةٍ فَقَالَ: "يَا أَبَا مُقُوبٍ، أعْدَلْ وَكُلْ مِنْهَا شَهْوَتَكَ" فَعَدَلَ إِلَيْهَا إِسْحَاقُ وَالشِّيعَةُ مَعَهُ فَوَجَدُوهَا حَامِلَةً تِينًا، فَأَكَلُوا مِنْهَا، فَلَمَّا جَلَسَ أَبُو شُعَيْبٍ فِي الْبُسْتَانِ وَجَلَسَ بَيْنَ يَدَيْهِ مَنْ حَضَرَ قَالَ رَجُلٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ: يَا سَيِّدَنَا لَقَدْ كَمُلَ هَذَا الْبُسْتَانُ لَوْ أَنَّ فِيهِ الْهِلْيُونَ، فَمَا أَظُنُّ يَعُوزُهُ شَيْءٌ غَيْرُهُ فَقَالَ أَبُو شُعَيْبٍ مِنْهُ السَّلَامُ: "هَذَا الْهِلْيُونُ وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى مَسْكِيَّةٍ فَإِذَا هِيَ هِلْيُونٌ".

و با سند از شیخم، از شیخش، از ابواسحاق ابراهیم رفاعی که گفت: ابوعبدالله خصیبی برایم نقل کرد، در آنچه از اسحاق احمر لعنه الله روایت کرده است:

همانا او روزی سوار شد و قصد سرای مولای ما حسن عسکری عَزَّعَزَّهُ را داشت. پس هنگامی که به سرای رسید، دریافت که مولایم کسانی را که در حضورش بودند، مرخص کرده است. پس از سید ما ابوشعیب سؤال کرد.

به او گفته شد: سوار شده و به سوی قصر اخضر رفته است و گروهی از شیعه نیز با او هستند.

پس ا سحاق شتابان به دنبال او رفت تا به او ملحق شود. او را دریافت در حالی که از پل عبور کرده و قصد رفتن به باغ را داشت.

پس به او گفت: ای سیدم، هوس انجیر کرده‌ام، در حالی که هنوز وقتش نیست.

پس سید ابوشعیب سلام بر او از کنار بوته‌ای خار عبور کرد و فرمود: ای ابومُقوَّب، منحرف شو و از آن هوس خود را بخور!

پس ا سحاق و شیعیان همراهش به سوی آن منحرف شدند و دیدند که آن بوته، انجیر دارد. پس از آن خوردند.

هنگامی که ابوشعیب در بستان نشست و حاضران در مقابلش نشستند، مردی از مؤمنین گفت: ای سید ما، این بستان کامل است، اگر مارچوبه (هلیون) نیز در آن بود. گمان نمی‌کنم چیزی جز آن نقصش باشد.

پس ابو شعیب سلام بر او فرمود: این مارچوبه ا ست. و با د ستش به یک بوته مُ شک اشاره کرد. پس ناگهان آن مارچوبه شد.

[٤٦٦] وَبِالْإِسْنَادِ عَنْ شَيْخِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِمَا عَنْ سَيِّدِنَا أَبِي عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنِ بْنِ حَمْدَانَ الْخَصِيبِيِّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مَالِكٍ الْفَزَارِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْحَسَنِيِّ قَالَ: اخْتَلَجَ فِي نَفْسِي قَوْلُ النَّبِيِّ عَزَّعَزُّهُ: "عُمْرُ الْمُؤْمِنِ فِي الدَّارِ ثَمَانُونَ قَمِيصاً وَعُمْرُ الْمُخَالِفِ سَبْعُونَ قَمِيصاً" وَلَمْ أَزَلْ مُفَكِّراً فِي ذَلِكَ بَقِيَّةَ لَيْلَتِي، فَلَمَّا أَصْبَحْتُ غَدَوْتُ إِلَى بَابِ مَوْلَايَ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ عَزَّعَزُّهُ وَقَدْ كُنْتُ أَضْمَرْتُ السُّؤَالَ عَنْ الْمَسْأَلَةِ، فَرَأَيْتُ إِسْحَاقَ بْنَ مُحَمَّدٍ جَالِساً عَلَى الْبَابِ فَقُلْتُ: أَسْأَلُهُ عَنْ ذَلِكَ فَقُلْتُ: يَا سِيدِي يَا أَبَا يَعْقُوبَ رُوِيَ عَنْ السَيِّدِ مُحَمَّدٍ أَنَّهُ قَالَ: "عُمْرُ الْمُؤْمِنِ فِي الدَّارِ ثَمَانُونَ قَمِيصًا، وَعُمَرُ الْمُخَالِفُ سَبْعُونَ قَمِيصًا" أَفَنَحْنُ لَمْ نَتُمْ ثَمَانِينَ قَمِيصاً إِلَى وَقْتِنَا هَذَا؟

قَالَ: لَا قُلْتُ: كَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ لَمَّا قَالَ الْبَارِي جَلَّ مِنْ قَائِلٍ: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ۖ قَالُوا بَلَىٰ﴾[1] فَسَبَقُونَا إِلَى قَوْلِهِمْ بَلَى فَتَقَدَّمُوا وَتَأَخَّرْنَا فَإِذَا بِسَيِّدِنَا أَبِي شُعَيْبٍ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ قَدْ أَقْبَلَ وَنَحْنُ فِي الْكَلَامِ، فَنَهَضْنَا وَسَلَّمْنَا عَلَيْهِ، فَلَمَّا جَلَسَ قَالَ: "فِيمَ أَنْتُمَا؟" فَأَعَدْتُ عَلَيْهِ الْقَوْلَ، فَقَالَ أَبُو شُعَيْبٍ مِنْهُ السَلامُ: "لَيْسَ هَذَا الْجَوَابُ" وَهَمَّ أَنْ يَقُولَ إِذْ فَتَحَ صَقِيلُ الْبَابَ وَأَذِنَ لِلنَّاسِ بِالدُّخُولِ.

فَدَخَلَ السَيِّدُ أَبُو شُعَيْبٍ وَإِسْحَاقُ، وَدَخَلَ مَنْ كَانَ عَلَى الْبَابِ مِنَ الشِّيعَةِ، فَسَلَّمُوا عَلَى مَوْلَانَا، فَلَمَّا اسْتَقَرَّ بِنَا الْمَجْلِسُ نَظَرَ إِلَيَّ الْمَوْلَى عَزَّعَزُّهُ مِنْ غَيْرِ قَوْلٍ وَقَالَ لِي: "يَا حَسَنِيُّ، أَعْدِ

[1] سوره اعراف، آيه ١٧٢

سُؤَالَكَ" فَأَعَدْتُ الْقَوْلَ وَمَا أَجَابَ بِهِ إِسْحَاقُ، فَقَالَ مَوْلَانَا لِأَبِي شُعَيْبٍ: "يَا بَابَ اللهِ، نَبِّئْهُ عَنْ ذَلِكَ"

فَقَالَ أَبُو شُعَيْبٍ مِنْهُ السَّلامُ: "قَدْ قُلْتُ لَهُ هَذَا يَا مَوْلَايَ" قَالَ الْمَوْلَى عَزَّعَزُّهُ: "قُلْ يَا أَبَا شُعَيْبٍ" قَالَ أَبُو شُعَيْبٍ: "إِنَّ إِسْحَاقَ يَظُنُّ أَنَّ الثَّمَانِينَ قَمِيصاً قَلِيلٌ مَدَاهَا، وَذَلِكَ أَنَّ الْقَمِيصَ الْبَشَرِيَّ لِلْمُؤْمِنِ بِالتَقَدُّمِ وَالتَّأَخُّرِ إِنَّمَا هِيَ بِالْأَعْمَالِ، أَرَايتَ لَوْ كَانَ لَكَ عَبِيدٌ قِيَامٌ بَيْنَ يَدَيْكَ فَنَادَيْتَهُمْ، هَلْ يُجِيبُونَ كُلُّهُمْ أَوْ يُجِيبُ عَنْهُمْ وَاحِدٌ فَتُغْنَى بِهِ، لِأَنَّ غَرَضَكَ مِنْ جَمْعِهِمْ طَاعَتَهُمْ وَقَبُولَهُمْ لِأَمْرِكَ؟" قُلْتُ: هُوَ ذَلِكَ يَا سِيدِي.

قَالَ أَبُو شُعَيْبٍ مِنْهُ السَلامُ: "وَكَذَا جَمِيعُ الْعَالَمِ، مَا أَرَادَ مِنْهُمْ الْمَوْلَى غَيْرَ الطَّاعَةِ، وَإِسْحَاقُ يَظُنُّ أَنَّ الثَّمَانِينَ قَمِيصَاً كَانَتْ قَلِيلٌ مَدَاهَا، فَثَمَانُونَ فِي أَرْبَعِينَ ثَلَاثَةُ آلافٍ وَمِائَتَيْ سَنَةٍ، وَسَبْعُونَ فِي أَرْبَعِينَ أَلْفَانِ وَثَمَانِمِائَةِ سَنَةٍ، فَهَذَا مَدًى لَا يَسْتَعْظِمُهُ إِلَّا مَنْ لَا يَعْلَمُ لِأَنَّ الْمُخَالِفَ يُحْسِنُ إِلَى رَجُلٍ مُؤْمِنٍ فَيُطْعِمُهُ وَيَسْقِيهِ، وَإِنْ رَآهُ حَافِيًا يُحْذِيهِ، يَزِيدُهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ قَمِيصَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةً فِي الْبَشَرِيَّةِ الَّتِي هِيَ جَنَّتُهُ، لِأَنَّ الدُّنْيَا هِيَ سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ كَمَا قَالَ السَيِّدُ الرَّسُولُ عَزَّعَزُّهُ وَكَذَلِكَ الْمُؤْمِنُ يُحْسِنُ إِلَى أَخِيهِ وَيَبُرُّهُ وَيَتَعَطَّفُ عَلَيْهِ فَيُنْقِصُهُ الْمَوْلَى قَمِيصاً أَوْ اثْنَيْنِ وَثَلَاثَةً بِفِعْلِهِ ذَلِكَ وَيُخَلِّصُهُ مِنْ ذَلِكَ السِّجْنِ، وَمَنّ ذَلَّ أَخَاهُ أَوْ ضَرَبَهُ أَوْ اغْتَابَهُ أَوْ جَفَاهُ يَزِيدُهُ اللهُ تَعَالَى قُمْصَانَاً يَكُرُّهُ فِيهَا، لِأَنَّ عِزَّ الْمُخَالِفِ وَجَنَّتَهُ قُمْصَانُهُ بِالْبَشَرِيَّةِ، فَإِذَا خَرَجَ مِنْهَا فَهُوَ يَحِلُّ فِي أَنْوَاعِ الْعَذَابِ مِنَ الْمُسُوخِيَّةِ، وَذُلُّ الْمُؤْمِنِ وَسَجْنُهُ

قُمْصَانُهُ الْبَشَـرِيَّةُ، فَإِذَا تَخَلَّصَ مِنْهَا نُقِلَ إِلَى مَحَلِّ الصَّفَاءِ وَالنُّورَانِيَّةِ، فَذُلُّ الْمُؤْمِنِ فِي الْبَشَرِيَّةِ إِنْ كَانَ لَهُ سَيِّئَةٌ مَعَ إِخْوَانِهِ يُطِيلُ فِيهَا تَكْرَارَهُ، وَهِيَ عَنْدَ الْمُخَالِفِ بِفِعْلِهِ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ يَطُولُ مَقَامُهُ فِيهَا" فَقَالَ مَوْلَانَا عَزَّعَزَّهُ لِسَيِّدِنَا أَبِي شُعَيْبٍ مِنْهُ السَّلامُ: "صَدَقْتَ يَا بَابَ اللهِ الْأَعْظَمِ".

و با سند از شیخم رضی الله عنه ، از پدرش، از جدش ، از سید ما ابوعبدالله حسین بن حمدان خصیبی، از جعفر بن مالک فزاری، از محمد بن اسماعیل حسنی که گفت:

در باطن نفس من سخن پیامبر عَزَّعَزَّهُ خطور کرد: عمر مؤمن در دنیا ، هشتاد قمیص است، و عمر مخالف، هفتاد قمیص است. و من باقیمانده شبم را همچنان در فکر آن بودم.

پس هنگامی که صبح شد، به سوی باب مولای من ابومحمد الحسن عَزَّعَزَّهُ شتافتم، در حالی که سؤال دربارهٔ این مسئله را پنهان کرده بودم. اسحاق بن محمد را دیدم که بر در نشسته است. پس گفتم: از او درباره آن بپرسم.

پس گفتم: ای سیدم، ای ابویعقوب! از سید محمد روایت شده که فرمود: عمر مؤمن در دار، هشتاد قمیص است و عمر مخالف، هفتاد قمیص است. آیا ما تا کنون هشتاد قمیص را تمام نکرده‌ایم؟

گفت: خیر. گفتم: چگونه؟ گفت: زیرا هنگامی که خداوند فرمود: آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بله، پس آنان به گفتن بله بر ما پیشی گرفتند، در نتیجه مقدم شدند و ما متأخر شدیم.

در همین حال سید ما ابو شعیب سلام بر او در حالی که ما مشغول گفتگو بودیم، وارد شد. پس برخاستیم و بر او سلام کردیم.

هنگامی که نشست، فرمود: مشغول چه کاری هستید؟ پس من سؤال را بر او تکرار کردم.

پس ابو شعیب سلام بر او گفت: این پاسخ نیست. و خواست بگوید که خادم در را گشود و به مردم اجازه ورود داد.

پس سید ابوشعیب و اسحاق وارد شدند، و هر کس از شیعیان که بر در بود، وارد شد. پس بر مولای ما سلام کردند.

هنگامی که در مجلس قرار گرفتیم، مولا عَزَّ عِزُّهُ بدون هیچ پیش‌گفتاری به من نگاه کرد و به من فرمود: ای حسنی، سؤال خود را تکرار کن.

من سؤال و پاسخی را که اسحاق داده بود، تکرار کردم.

پس مولای ما به ابوشعیب فرمود: ای باب الله، او را از این خبر ده.

ابوشعیب گفت: من همین را به او گفتم، ای مولای من.

مولا عَزَّعَزَّهُ فرمود: بگو ای ابوشعیب!

ابوشعیب فرمود: همانا اسحاق گمان می‌کند که هشتاد قمیص، مدت کوچکی است. و این بدان روست که قمیص بشری برای مؤمن با تقدم و تأخر، تنها با اعمال است. آیا نمی‌بینی که اگر بردگانی در مقابلت ایستاده باشند و آنها را ندا دهی، آیا همه آنها پاسخ می‌دهند یا یکی به جای آنها پاسخ می‌دهد و تو را کفایت می‌کند؟ زیرا غرض تو از جمع کردن آنان، اطاعت و قبول فرمان توست؟

گفتم: همینطور است ای سیدم.

ابوشعیب سلام بر او فرمود: و همچنین تمام عالم؛ مولا از آنان جز اطاعت نخواسته است. و اسحاق گمان می‌کند که هشتاد قمیص، مدت کوتاهی است.

پس هشتاد ضربدر چهل می‌شود سه هزار و دویست سال، و هفتاد ضربدر چهل می شود دو هزار و هشتصد سال. پس این مدتی است که آن را عظیم نمی شمارد مگر کسی که نمی‌داند.

زیرا کافر به مردی مؤمن احسان می‌کند، پس به او طعام و آب می‌دهد، و اگر او را پابرهنه بیند، به او کفش می‌دهد. پروردگار جهانیان دو قمیص یا سه قمیص در بشریت یا همان زندگی دنیوی که بهشت اوست، بر او می‌افزاید. زیرا دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است، همانگونه که سید رسول عَزَّعَزَّهُ فرمود.

و همچنین مؤمن به برادرش احســان می‌کند و به او نیکی می‌کند و بر او مهر می‌ورزد. پس مولا به خاطر این عملش، یک قمیص یا دو یا سه قمیص از او کم می‌کند و او را از آن زندان خلاص می‌سازد.

و هر کس که برادرش را خوار کند یا او را بزند یا غیبتش کند یا با او سرد باشد، خداوند متعال بر قمصانش یعنی دوره های حیات بشری می‌افزاید و او را در آنها تکرار می‌دهد. **زیرا عزت و بهشــت مخالف، همان قمصــانش در بشریــت اســت. پس هنگامی که از آن خارج شود، در انواع عذاب مسخ شدن جای می گیرد.**

و ذلت و زندان مؤمن، همان قمصــان بشریــتش اســت. پس هنگامی که از آن خلاص شود، به محل صفا و نورانیت منتقل می‌شود.

پس ذلت مؤمن در بشریت **اگر خطایی با برادرانش داشته باشد،** تکرارش در آن طولانی می‌شــود. و برای مخالف، به ســبب عملش در میان مؤمنین، مقامش در آن طولانی می‌شود. پس مولا عَزَّعِزُّهُ به سید ما ابوشعیب سلام بر او فرمود: راست گفتی ای باب اعظم خدا.

[٤٦٧] وَبِالْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدُ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْحَسَنِيِّ قَالَ: فَكَّرْتُ فِي الْغُرَابِ الْمَحْمُودِ الَّذِي بَعَثَهُ اللهُ كَمَا قَالَ: ﴿فَبَعَثَ اللهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ ۚ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَٰذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي ۖ فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ﴾[١] مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ الْغُرَابِ الْمَذْمُومِ الَّذِي أَرْسَلَهُ سَيِّدُنَا نُوحٌ عَزَّعَزَّهُ فَدَخَلْتُ إِلَى حَضْـــرَةِ مَوْلَانَا الْحَسَنِ الْآخَرِ الْعَسْكَرِيِّ عَزَّعَزَّهُ لِأَسْأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ، فَإِذَا بِسَيِّدِي أَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ مِنْهُ السَّــلَامُ قَدْ دَخَلَ وَعَلَيْهِ ثِيَابٌ بِيضٌ وَعِمَامَةٌ بَيْضَــاءُ وَطَيْلَسَــانٌ أَبْيَضُ، وَفِي رِجْلِهِ خُفٌّ أَحْمَرُ، فَسَلَّمَ عَلَى مَوْلَانَا، فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَأَجْلَسَهُ إِلَى جَانِبِهِ عَنْ يَمِينِهِ، ثُمَّ دَخَلَ إِسْحَاقُ الْأَحْمَرُ وَعَلَى رَأْسِهِ عِمَامَةٌ سَوْدَاءُ وَعَلَيْهِ ثَوْبُ خَزٍّ دَاكِنٌ وَهُوَ مُرْتَدٍ بِطَيْلَسَانٍ مَحْشُوٌّ بِسَوَادٍ وَفِي رِجْلَيْهِ خُفٌّ أَسْوَدُ.

فَقَالَ مَوْلَانَا عَزَّعَزَّهُ وَقَدْ عَلِمَ مَـا فِي نَفْـسِي فَسُبْحَانَ مَنْ لَا يَفُوتُهُ غَيْبٌ:

"يَا مُحَمَّدُ، هَذَا الْغُرَابُ الْمَذْمُومُ" يَعْنِي إِسْحَاقَ، ثُمَّ أَشَارَ إِلَى السَّيِّدِ أَبِي شُعَيْبٍ مِنْهُ السَلامُ وَقَالَ: "هَذَا الْغُرَابُ الْمَحْمُودُ" فَخَرَرْتُ لِوَجْهِي سَاجِدًا وَفِي ذَلِكَ يَقُولُ شَيْخُنَا قَدَّسَ اللهُ لَطِيفَهِ:

أَلَا لِلهِ دَرُّكَ مِنْ غُـرَابٍ　　　　يَحْضُنُ بَيْضَةَ الصَّقْرِ الصَدُوحِ

[١] سوره مائده ، آيه ٣١

و با اسناد از محمد بن اسماعیل حسنی که گفت: در مورد کلاغ ستوده شده که خداوند فرستاد، فکر کردم، همانطور که فرمود: پس خداوند کلاغی را فرستاد که در زمین جستجو می‌کرد تا به او نشان دهد چگونه بدی جسد برادرش را بپو شاند. گفت: وای بر من، آیا عاجز بودم که مانند این کلاغ با شم و بدی جسد برادرم را بپو شانم؟ پس از پشیمانان شد.این فکر به خاطر آن کلاغ نکوهیده بود که سید ما نوح عَزَّعَزَّهُ فرستاد و بازنگشت.

پس بر حضرت مولای ما حسن آخر عسکری عَزَّعَزَّهُ وارد شدم تا از او درباره آن بپرسم.

در این هنگام سید من ابو شعیب محمد بن نُصَیر وارد شد، در حالی که بر او جامه‌های سفید و عمامه‌ای سفید و شال سفید بود، و در پایش کفش سرخ بود. پس بر مولای ما سلام کرد. مولا نیز سلامش را پاسخ داد و او را کنار خود، در سمت راستش نشاند.

سپس اسحاق احمر لعنه الله وارد شد، و بر سرش عمامه‌ای سیاه و بر تنش جامه‌ای از ابریشم تیره بود، و طیلسانی که با سیاهی پر شده بود، پوشیده بود و در دو پایش کفش سیاه بود.

پس مولای ما عَزَّعَزَّهُ در حالی که آنچه در باطن من بود می‌دانست (سبحان من لا یفوته غیب):

فرمود: ای محمد، این همان کلاغ نکوهیده است. یعنی اسحاق.

سپس به سید ابوشعیب اشاره کرد و گفت: این همان کلاغ ستوده شده است.

پس من بر صورت به سجده افتادم. و شیخ ما در این باره می گوید:

هان! آفرین بر تو ای کلاغی (باب) که تخم شـــاهین نغمه‌خوان (امام) را در آغوش می گیری.

[۴۶۸] وَمِمَّا رَوَاهُ إِسْحَاقُ الْأَحْمَرُ فِي مُصَنَّفَاتِهِ: إِنَّ الْقَمَرَ هُوَ الْمَعْنَى وَالشَّمْسُ الْإِسْمُ!! وَاللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ۚ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾ [۱] وَقَالَ: إِنَّ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ هُمَا الْمَعْنَى وَالْإِسْمِ؟! وَالنَّبِيُّ عَزَّعَزَّهُ يَقُولُ: "لَعَنَ اللهُ هَذَيْنِ الْحَجَرَيْنِ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ"

و از جمله آنچه اسحاق احمر درنوشته‌هایش روایت کرده است: همانا ماه همان معنا است وخور شید همان ا سم ا ست!! در حالی که خداوند تعالی می‌فرماید:و از نشانه‌های او شب و روز و خورشید و ماه است. برای خورشید و ماه سجده نکنید، بلکه برای خدایی سجده کنید که آنها را آفرید، اگر فقط او را می‌پرستید. و گفت: همانا طلا و نقره همان معنا و ا سم هستند؟! در حالی که پیامبر عَزَّعَزَّهُ می‌فرماید: خداوند این دو سنگ، طلا و نقره را لعنت کند.

[۱] سوره فصلت، آیه ۳۷

[٤٦٩] وَحَدَّثَنِي أَبِي وَ سَيِّدِي أَبُو الْفَتْحِ أَنَالَهُ اللهُ الرِّ ضا قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُـفَ الْقَاضِي قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرٍ الطَّبَرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَـنِ عَلِيُّ بْنُ الْحَسَـنِ النَحَوِيُّ بِوَاسِـطٍ فِي مَنْزِلِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَادِرَانِيِّ وَقَدْ جَرَى ذِكْرُ الْعِلْمِ وَالشَّـعْبَذَةِ وَالْأُمُورِ الْعَجِيبَةِ فَقَالَ: أُحَدِّثُكُمْ بِحَدِيثٍ حَدَّثَنِي بِهِ أَبُو بَكْرٍ الطَّبَرِيُّ النَّحْوِيُّ، وَكَانَ مِمَّنْ يَقْصِدُ أَهْلَ الْعِلْمِ وَيَكْتُبُ عَنْهُمْ قَالَ أَبُو بَكْرٍ النَحوِيُّ: وَصَفَ لِي رَجُلٌ يُعْرَفُ بِأَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ النُّمَيْرِيِّ وَإِنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ وَالنَّحْوِ وَفُنُونِ الْأَدَبِ، فَقَصَدْتُهُ فَوَجَدْتُ عِنْدَهُ مَا وُصِفَ لِي وَكَتَبْتُ عِنْدَهُ، وَكُنْتُ كَثِيراً مَا أَغْشَاهُ لِلْقِرَاءَةِ عَلَيْهِ، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ يَوْمًا فَوَافَيْتُهُ جَالِسًـا فِي مَجْلِسٍ حَسَـنٍ وَبَيْنَ يَدَيْهِ تُرُنْجَةٌ كَبِيرَةٌ وَعَنْ يَمِينِهِ بَابٌ صَـغِيرٌ مُغْلَقٌ، فَسَـلَّمْتُ عَلَيْهِ وَجَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَقَرَأْتُ مَا كَانَ مَعِي عَلَيْهِ، وَكَتَبْتُ عَنْهُ أَشْـيَاءَ كَثِيرَةً، ثُمَّ اسْتَأْذَنْتُهُ بِالْإِنْصِـرَافِ، فَأَمَرَنِي بِالْجُلُوسِ، ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى الاتْرَجَةِ، فَحَلَقَ بِهَا إِلَى خَارِجِ الْبَيْتِ فَإِذَا هِيَ قَدْ صَارَتْ دَجَاجَةً رَقْطَاءَ فَقَالَ: "يَا غُلَامُ، إِذْبَحَ هَذِهِ الدَّجَاجَةَ وَأَصْلِحْهَا" كَذَا وَكَذَا فَكَبُرَ ذَلِكَ عَلَيَّ وَكَثُرَ تَعَجُّبِي، فَلَمَّا رَآنِي مُتَعَجِّباً فَقَالَ لِي: "أَنْظُرْ" وَفَتَحَ الْبَابَ الصَّـغِيرَ الَّذِي كَانَ عَلَى يَمِينِهِ، فَإِذَا بِبَسَـاتِينَ لَمْ أَرَ قَطُّ أَحْسَـنَ مِنْهَا وَلَا أَطْيَبَ مِنْ رَوَائِحِهَا وَهِيَ مُحْدِقَةٌ بِالْأَشْـجَارِ الْمُثْمِرَةِ وَأَنْوَاعِ الْفَاكِهَةِ الشَّـتَوِيَّةِ وَالصَـيْفِيَّةِ فِي غَيْرِ أَوَانِهَا، وَكَذَلِكَ جَمِيعُ أَنْوَاعِ الرَّيَاحِينِ الشَتَوِيَّةِ وَالصَّيْفِيَّةِ وَشَمَمْتُ رَوَائِحَ لَمْ أَشُمَّ مِثْلَ طِيبِهَا فِي الْأَزْهَارِ الَّتِي أُشَـاهِدُهَا، فَزَادَ وَكَثُرَ تَعَجُّبِي، وَإِنَّهُ أَطْبَقَ الْبَابَ ثُمَّ فَتَحَهُ وَقَالَ لِي: "أَنْظُرْ" فَنظَرْتُ، فَإِذَا

أَجَامٌ وَآكَامٌ وَرِيَاضٌ مِنَ الْخِلَافُ وَالْقَصَبِ وَالدَّغْلِ وَ سِبَاعٌ وَرَوَائِحُ لَمَا شَمٌّ قَطُّ أَنْتَنَ مِنْهَا، فَمُلِئْتُ رُعْبًا وَخَوْفًا وَبَقِيتُ لَا أَقْدِرُ أُدِيرُ لِسَانِي فِي فَمِي، ثُمَّ أَطْبَقَ الْبَابَ وَقَالَ: "يَا غَلَامُ، أَطْعِمْنَا مِمَّا عِنْدَكَ" فَوُضِعَتْ الْمَائِدَةُ، فَأَكَلْتُ مَعَهُ وَأَنَا أَرْتَعِدُ فَزَعًا، فَلَمَّا رُفِعَتْ الْمَائِدَةُ اسْتَأْذَنْتُهُ فِي الْإِنْصِرَافِ، فَأَذِنَ لِي، فَانْصَرَفْتُ، وَهَذَا آخِرُ خُرُوجِي مِنْ عِنْدِ السَّاحِرِ، وَلَسْتُ أَرْجِعُ إِلَيْهِ، وَكُنْتُ أَسْمَعُ السِّحْرَ وَلَا أُصَدِّقُ بِهِ حَتَّى رَأَيْتُهُ.

و پدر و سیدم ابوالفتح برایم نقل کرد و گفت: ابوالعباس محمد بن یوسف قاضی برایم نقل کرد و گفت: محمد بن جریر طبری برایم نقل کرد و گفت: ابوالحسن علی بن الحسن نحوی در واسط، در منزل احمد بن محمد مادرانی برایم نقل کرد؛ و ذکر علم و شعبده و معجزه و امور عجیب به میان آمد. پس گفت: حدیثی را برایتان نقل می‌کنم که ابوبکر طبری نحوی برایم نقل کرد، و او از کسانی بود که قصد اهل علم را می‌کرد و از آنان کتابت می‌نمود.

ابوبکر نحوی گفت: مردی که به ابوشعیب محمد بن نُصَیر نُمَیری شناخته می‌شد، و اینکه او از اهل علم و نحو و فنون ادب است، برایم توصیف شد. پس قصد او را کردم و آنچه برایم وصف شده بود، نزد او یافتم و نزد او کتابت نمودم، و بسیار برای قرائت بر او نزدش می‌رفتم. روزی بر او وارد شدم و او را دیدم که در مجلس زیبایی نشسته است و در مقابلش یک بالنگ بزرگ بود، و در سمت راستش در کوچکی بسته بود.

پس بر او سلام کردم و در مقابلش نشستم و آنچه همراهم بود، بر او قرائت کردم و چیزهای بسیاری از او نوشتم. سپس برای رفتن از او اجازه خواستم. پس به من امر کرد که بنشینم.

سپس دستش را به سوی بالنگ زد، و آن را به خارج خانه انداخت. پس ناگهان آن مرغی خالدار شد. پس گفت: ای غلام، این مرغ را ذبح کن و آن را چنین و چنان آماده کن. این بر من بزرگ آمد و تعجبم زیاد شد. پس هنگامی که مرا متعجب دید، به من فرمود: نگاه کن! و در کوچکی که در سمت راستش بود را باز کرد.

پس ناگهان باغ‌هایی دیدم که هرگز زیباتر از آنها ندیده بودم و خوشبوتر از رایحه‌های آنها نشنیده بودم. و آن باغ‌ها با درختان میوه‌دار و انواع میوه‌های زمستانی و تابستانی در غیر وقت آنها احاطه شده بودند، و همچنین تمام انواع ریحان‌های زمستانی و تابستانی را دیدم. و رایحه‌هایی را بو کردم که هرگز خوشبویی مانند آنها در گل‌هایی که مشاهده می‌کردم، نبوده بود. پس تعجبم بیشتر و زیادتر شد. سپس او در را بست و دوباره باز کرد و به من فرمود: نگاه کن!

پس نگاه کردم، ناگهان نیزارها و تپه‌ها و باغ‌هایی از نی و علفزار و بیشه و درندگان و بوهایی که هرگز بدبوتر از آنها نشنیده بودم، دیدم. پس پر از ترس و وحشت شدم و ناتوان گشتم از اینکه زبانم را در دهانم بچرخانم.

سپس در را بست و گفت: ای غلام، از آنچه نزدت هست، به ما طعام ده. پس سفره گذاشته شد. و من با او خوردم، در حالی که از وحشت می‌لرزیدم. هنگامی که سفره برداشته شد، برای رفتن از او اجازه خواستم. پس به من اجازه داد. منصرف شدم، و این آخرین باری بود که از نزد ساحر خارج شدم، و باز نمی‌گردم به سوی او. سحر را می‌شنیدم و آن را تصدیق نمی‌کردم تا اینکه آن را دیدم.

[٤٧٠] وَحَدَّثَنِي أَبُو نَصْرٍ مُحَمَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنِي الشَّيْخُ الثِّقَةُ أَبُو الحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الجِلِّيُّ عَنْ أَبِيهِ وَشَيْخِهِ أَبِي عَبْدِ اللهِ الحُسَيْنِ بْنِ حَمْدَانَ الخَصِيبِيِّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَيْهِمَا قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الفَارِسِيِّ وَعَلِيُّ بْنُ حَسَّانَ وَأَبُو الحَسَنِ بْنُ أَخِي حَاجِزٍ، قَالُوا جَمِيعاً: لَمَّا ظَهَرَ الحَسَدُ وَالخِلَافُ وَالدَّعَاوِي عَلَى أَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ مِنْهُ السَّلَامُ اِشْمَأَزَّتْ قُلُوبُنَا وَتَطَلَّعَتْ أَنْفُسنَا إِلَى عِلْمِ مَا عِنْدَهُ فِي ذَلِكَ، فَاجْتَمَعْنَا مِنَ المُجَاهِدِينَ (بِسُرَ مَنْ رَأَى) اثْنَانِ وَثَلَاثُونَ رَجُلاً وَدَخَلْنَا عَلَى أَبِي شُعَيْبٍ مِنْهُ السَّلَامُ لِنَسْأَلَهُ عَنْ حَسَادَةِ المُرْتَابِينَ فِيهِ وَالمُدَّعِينَ عَلَيْهِ، فَلَمَّا اسْتَقَرَّ بِنَا المَجْلِسُ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ لَنَا: "قُومُوا إِنَّ المَاءَ غَداً يَنْقُصُ أَرْبَعَةَ أَحْزَابٍ" فَقُلْنَا وَقَدْ قُمْنَا مِنْ عِنْدِهِ: جِئْنَا لِنَسْأَلَهُ عَنْ الشَاكِّينَ فِيهِ وَالمُدَّعِينَ عَلَيْهِ فَأَخْبَرَنَا بِنُقْصَانِ المَاءِ أَرْبَعَةَ أَحْزَابٍ، وَلَوْلَا أَنَّهُ أَمَرَنَا بِالقِيَامِ وَلَمْ يَجُزْ مُخَالَفَتُهُ لَسَأَلْنَاهُ عَنْ ذَلِكَ وَقَالَ بَعْضُ البَعْضِ: لَمْ يَقُلْ هَذَا إِلَّا وَهُوَ الجَوَابُ عَنْ مَسْأَلَتِنَا، فَصِرْنَا إِلَى شَاطِيءِ الدِّجْلَةِ لِنَرْقُبَ نُقْصَانَ المَاءِ يَوْمَنَا هَذَا وَثَانِيهُ وَثَالِثَهُ فَلَمْ يَنْقُصْ فَجِئْنَا جَمِيعًا إِلَيْهِ وَقُلْنَا لَهُ: يَا

سِيدَنَا، أَخْبَرْتَنَا أَنَّ الْمَاءَ يُنْقُصُ أَرْبَعَةَ أَحْزَابٍ فِي ثَانِي يَوْمِنَا الَّذِي كُنَّا عِنْدَكَ فِيهِ، فَرَاعَيْنَاهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَلَمْ يَنْقُصْ وَلَمْ يَزِدْ.

فَقَالَ لَنَا: "وَيْحَكُمْ إِنَّمَا قُلْتُ لَكُمْ إِنَّ الْمَاءَ يُنْقُصُ أَرْبَعَةَ أَحْزَابٍ أَيْ أَرْبَعَةَ رِجَالٍ مِمَّنْ بِهِمْ حَيَاةُ الْمُؤْمِنِينَ" فَوَجِلَتْ قُلُوبُنَا وَقُلْنَا: إِنَّا للهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَقُمْنَا عَلَى أَقْدَامِنَا وَقُلْنَا: يَا سِيدَنَا اللهَ اللهَ، فَرِّجْ عَنَّا وَعَرِّفْنَا مَنْ الْقَوْمِ؟ فَقَالَ: "مَسْتُورٌ عَلَيْهِمْ" أَوْ قَالَ: "مَرْمُوزٌ عَلَيْهِمْ، كَمَا سَتَرَ رَسُولُ اللهِ عَلَى مَنْ خَاطَبَهُ اللهُ فِيهِمْ" فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: ﴿أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا ۖ فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ ۖ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾[١] .

وَقَوْلُهُ: ﴿فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِن لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهَٰذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا﴾[٢] فَقُلْنَا لَهُ: جَعَلَنَا اللهُ فِدَاكَ مَنْ الْقَوْمُ؟

فَقَالَ: "الْمُجْتَمِعُونَ فِي غُرْفَتِهِمْ قَبْلَ حُضُورِكُمْ عِنْدِي وَإِخْبَارِي لَكُمْ بِنُقْصَانِ الْمَاءِ أَرْبَعَةَ أَحْزَابٍ وَهُمْ: أَبُو عَبَّادٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبَّادٍ الْبَصْرِيُّ وَإِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ النُخَعِيُّ وَالْحَسَنُ بْنُ الْمُنْذِرِ الْقَيْسِيُّ و وَحَبِيبٌ الْعَطَّارُ" فَقُلْنَا: إِنَّا للهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ لَقَدْ تَوَقَّعْنَا لَهُمْ هَذَا مُنْذُ قَالَ لَهُمْ مَوْلَانَا الْحَسَنُ عَزَّعِزُّهُ: "قَدِ اسْتَرْجَعْتُ كَلِمَتَكُمْ".

---

[١] سوره فاطر، آيه ٨

[٢] سوره كهف، آيه ۶

و ابونصر ـ محمد برایم نقل کرد و گفت: شــیخ ثقه ابوالحســین محمد بن علی جلیّ، از پدرش و شیخش ابوعبدالله حسین بن حمدان خصیبی برایم نقل کرد و گفت: ابوالحسین محمد بن یحیی فار سی و علی بن حـسّان و ابوالحـسن بن برادر حاجز برایم نقل کردند و همگی گفتند: هنگامی که حســد و خلاف و دعوی‌ها علیه ابوشــعیب محمد بن نُصَــیر ظاهر شــد، دل‌هایمان رنجید و جان‌هایمان مشــتاق شــد که علم او را در این باره بدانیم. پس سی و دو نفر از مجاهدین در سامرا جمع شدیم و بر ابو شعیب وارد شدیم تا از او دربارهٔ حسادت شک‌کنندگان در او و ادعاکنندگان علیه او بپرسیم.

هنگامی که در مقابلش نشــســتیم، به ما فرمود: برخیزید! همانا آب فردا چهار حِزب (واحد اندازه‌گیری آب) کم می‌شود.

ما در حالی که از نزد او بر خاســتیم، با خود گفتیم: آ مده بودیم تا از او در بارهٔ شک‌کنندگان در او و ادعاکنندگان علیه او بپرسیم، اما او ما را از کم شدن آب به میزان چهار حِزب خبر داد. و اگر امر به برخاســتن نمی‌داد و مخالفتش جایز نبود، حتماً درباره آن از او سؤال می‌کردیم.

برخی از ما به برخی دیگر گفتند: او این را نگفته مگر اینکه پاسخ مسأله ماست.

پس به سوی ساحل دجله رفتیم تا کم شدن آب را در این روز و روز دوم و سوم رصد کنیم. اما کم نشد و زیاد هم نشد.

پس همگی نزد او آمدیم و به او گفتیم: ای سـید ما، به ما خبر دادی که آب در روز دوم که نزد شما بودیم، چهار حِزب کم می‌شود. ما سه روز آن را رصد کردیم، اما کم و زیاد نشد.

پس به ما فرمود: وای بر شـما! من فقط به شـما گفتم که آب چهار حِزب کم می‌شـود. یعنی چهار مرد که حیات مؤمنین به آنان است.

پس دل‌هایمان مضطرب شد و گفتیم: "إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ." و بر پای خود ایستادیم و گفتیم: ای سید ما، خدا را، خدا را! از ما گشایش ده و ما را بشنا سان که آن قوم چه کسانی هستند؟

فرمود: بر آنان پو شیده ا ست. یا گفت: بر آنان مرموز شده ا ست، همانگونه که ر سول خدا بر کسانی که خداوند دربارهٔ آنان با او مخاطب شد، پوشاند.

پس عزّ و جلّ فرمود: پس آیا کسـی که کردار زشـتش برای او زینت داده شـده وآن را خوب دیده مانند کسی ا ست که در پرتو ایمان خوب و بد را تشخیص داده ا ست؟ همانا خدا هرکه را بخواهدگمراه میکند و هرکه را بخواهد هدایت می نماید.پس مبادا جانت به سـبب حسرـت هایی که برآنان میخوری از بین برود؛بی تردید خدا به آنچه انجام میدهد داناست.

و قول او: شــايد تو ميخواهی اگر به اين ســخن ايمان نياورند،خود را از شــدت اندوه هلاک کنی!! پس به او گفتيم: خداوند ما را فدای شــما گرداند، آن قوم چه کســانی هستند؟ فرمود: اجتماع‌کنندگان دراتاق خودشان قبل از حضور شما نزد من و خبر دادن من به شما از نقصان آب به ميزان چهار حِزب؛ و آنان: ابوعبّاد محمد بن عبّاد بصری، و اسحاق بن محمد نَخَعی، و حسن بن منذر قيسی، و حبيب عطّار هستند. پس گفتيم: إِنَّا لله وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. همانا اين را از هنگامی که مولای ما حسن عَزَّعَزَّهُ به آنان فرمود: کلمهٔ شما را بازگرداندم، برايشان انتظار داشتيم.

[٤٧١] وَحَدَّثَنِي شَـيْخِي أَبُو الْفَتْحِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: رَوَاهُ جَمَاعَةُ رِجَالَ إِسْـحَاقَ الْأَحْمَرِ عَنْ صَـاحِبِهِمْ أَنَّهُ قَالَ إِسْـحَاقُ الْأَحْمَرُ: لَوْ ثَبَتَ لَنَا أَبُو شُـعَيْبٍ عَلَى الْبَابِيَةِ لَأَقْرَرْنَا لَهُ لَكِنَّهُ ادَّعَى الْمَعْنَوِيَّةَ، وَهَذَا الْقَوْلُ مِنْ إِسْحَاقَ إِقْرَارٌ لِسَيِّدِنَا أَبِي شُعَيْبٍ بِالْبَابِيَّةِ وَأَمَّا قَوْلُهُ: (لَكِنَّهُ ادَّعَى الْمَعْنَوِيَّةَ) فَمُحَالٌ لَا تَثْبُتَ لَهُ بِهِ حُجَّةٌ، لِأَنَّهُ مَا اعْتَقَدَ أَحَدٌ مِنْ طَوَائِفِ الشِّيعَةِ أَنَّهُ مَعْنَىً جَلَّ مَوْلَانَا وَتَعَالَى، بَلْ قَالُوا: إِنَّ أَبَا شُـعَيْبٍ كَانَ بَابًا فَظَهَرَ بِهِ الْمِيمُ عَزَّعَزَّهُ الَّذِي هُوَ نُورُ الْإِسْـمِ الْقَدِيمِ الْمُخْتَرَعُ مِنْ نُورِ ذَاتِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، وَلِهَذَا شَرْحٌ لَا يَقِفُ عَلَيْهِ إِلَّا أَهْلُهُ، فَإِنْ قَالَ لَنَا قَائِلٌ: أَعْنِي الْفِرْقَةَ الْأَحْمَرِيَّةَ، إِنَّ أَبَا شُعَيْبٍ كَانَ بَابَ قُدْرَةٍ وَإِسْحَاقَ كَانَ بَابَ عِلْمٍ؟ قُلْنَا لَهُ: كَفَرْتَ وَ ضَلَلْتَ، لِأَنَّ رَسُولَ اللهِ عَزَّعَزَّهُ يَقُولُ: "لَعَنَ اللهُ ذَا اللَّوْنَيْنِ" وَلَا خِلَافَ أَنَّ إِسْـحَاقَ كَانَ أَبْرَصَـاً وَلِذَلِكَ سُـمِّيَ الْأَحْمَرَ وَهُوَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ عِنْدَ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ، وَاللهُ

تَعَالَى جَدُّهُ يَقُولُ: ﴿مُسَلَّمَةٌ لَّا شِيَةَ فِيهَا﴾[١] أَيْ: الْاعِيبَ فِيهَا وَالْبَقَرَةُ هِيَ الْبَابُ أَفَيَكُونُ فِيهِ عَيْبٌ؟ مَعَاذَ اللهِ تَنَزَّهَتْ عَنْ هَذِهِ الْأَوْصَافِ أَبْوَابُهُ.

وَهُوَ مَا رَوَى أَنَّ الْبَقَرَةَ هِيَ الْبَابُ، وَالْبَرَصُ ثَلَاثَةُ أَلْوَانٍ أَسْوَدُ وَأَحْمَرُ وَأَبْيَضُ، فَإِذَا رَأَيْتَ فِي إِنْسَانٍ خَيْلَاناً سُوداً فَذَلِكَ بَرَصٌ وَإِذَا رَأَيْتَ فِي يَدَيْهِ بُقَعًا حَمْرَاءَ فَذَلِكَ بَرَصٌ، وَأَشْنَعُهَا الْبَيَاضُ، وَقَالَتْ طَائِفَةٌ: "إِنَّمَا سُمِّيَ إِسْحَاقُ بِالْأَحْمَرِ لِأَنَّهُ أُحْمِرَ عَنْ مَعْرِفَةِ بَابِ اللهِ".

و شیخم ابوالفتح ر ضی الله عنه برایم نقل کرد و گفت: گروهی از رجال ا سحاق احمر از صاحبشان روایت کردند که اسحاق احمر گفت:

"اگر ابو شعیب بر بابیّت برای ما ثابت می‌ماند، حتماً به او اقرار می‌کردیم، اما او ادعای معنویّت (الوهیت) کرد."

و این قول ا سحاق اقرار به بابیّت سید ما ابو شعیب ا ست. **و اما قولش: (لکن او ادعای معنویّت کرد) محال ا ست که حجتی با آن برای او ثابت شود، زیرا هیچ کس از طوایف شیعه اعتقاد ندارد که او معنا (خدا) است، که مولای ما جلیل و برتر است.**

بلکه گفتند: "همانا ابوشعیب باب بود، پس میم عَزَّعَزَّهُ (یعنی محمد) که نور اسم قدیم است و از نور ذات علی عظیم خلق شده است، توسط او ظاهر شد."

و این شرحی دارد که جز اهلش بر آن آگاه نمی‌شوند.

---

[١] سوره بقره، آیه ٧١

پس اگر گوینده‌ای (یعنی فرقه احمریّه) به ما بگوید: "همانا ابوشـــعیب باب قدرت و اسحاق باب علم بود؟"

به او می‌گوییم: "کافر شـــدی و گمراه گشـــتی، زیرا رســول خدا عَزّعَزّهُ می‌فرماید: "خداوند صاحب دو رنگ را لعنت کند."

و هیچ خلافی نیست که ا سحاق پیس و دارای لکه بود و به همین دلیل احمر نامیده شد، **و او نزد اهل معرفت اَنس بن مالک است**. و خداوند تعالی جدّه می‌فرماید:

﴿ گاو ســالمی که لکه در آن نیســت ﴾ (البقره/ ٧١). **و گاو همان باب اســت**. آیا ممکن است در آن عیبی باشد؟ معاذ الله! باب‌های او از این اوصاف منزه هستند.

و این همان است که روایت کرده که بقره همان باب است. و بَرَص سه رنگ است: سیاه و سرخ و سفید. پس اگر در انسانی خال‌های سیاهی دیدی، آن برص ا ست، و اگر در دو دستش لکه‌های سرخی دیدی، آن برص است، و زشت‌ترین آن سفیدی است.

و طایفه‌ای گفتند: "همانا اســحاق به احمر نامیده شــد، زیرا او از معرفت باب الله محروم شد."

[٤٧٢] وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: "الْبَرَصُ وَالْجُذَامُ كَلْبَانِ للهِ فِي أَرْضِهِ وَمَا سَلَّطَهُمَا اللهُ عَلَى عَبْدٍ وَلَهُ فِيهِ حَاجَةٌ".

وَمِنْ كُفْرِهِ الْعَمِيمِ وَشِرْكِهِ بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وقَوْلُهُ: إِنَّ الْعَلَوِيِّينَ هُمْ أَوْلَادُ الْأَزْوَرِ بْنُ قَيْسٍ الْعَطَّارِيِّ، وَإِنَّ مَوْلَانَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ تَعَالَى اللهُ عَنْ قَوْلِ الْمُفْتَرِينَ قَالَ لَهُ: يَا أَزْوَرُ أَلَا أُقَمِّصُكَ بِقَمِيصٍ مَا قَمَّصْتُ بِهِ أَحَدٌ قَبْلَكَ وَلَا أُقَمِّصُهُ لِأَحَدٍ بَعْدَكَ وَأَخَذَ بِعَضُدِهِ فَزَجَّهُ إِلَى الْهَوَاءِ ثُمَّ أَعَادَهُ، فَلَمْ يَشُكَّ أَحَدٌ مِمَّنْ شَاهَدَهُ أَنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، قُلْنَا لَهُ: لِقَائِلِ هَذَا الْإِفْكِ وَالْكُفْرُ وَالشَّكِّ أَمُولَاتُنَا فَاطِمَةُ عَزَّتْ وَعَلَتْ عَنْ هَذِهِ الْعِبَارَةِ فِي عِدَادِ النِّسَاءِ اللَّاتِي يَطِؤُهُنَّ الْأَزْوَرُ؟ فَإِنْ قَالَ: أَقَامَ لِلنِّسَاءِ أَشْخَاصاً كَمَا أَقَامَ لَهُ شَخْصاً.

قُلْنَا لَهُ: الْأَزْوَرُ عَلَى دَعْوَاكَ شَخْصُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَمَنْ شَخْصُ فَاطِمَةَ؟ فَلَنْ يَجِدَ لِذَلِكَ مِنْ سَبِيلٍ، وَمَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لِذِكْرِهِ التَّعْظِيمُ يَقُولُ: لَعَنَ اللهُ الدِّيُوثَ، قِيلَ لَهُ: مَنْ الدَّيُّوثُ؟ قَالَ: الَّذِي يُدْخِلُ عَلَى عِيَالِهِ الرِّجَالَ تَعَالَى اللهُ عَنْ قَوْلِ أَهْلِ الضَّلَالِ.

وَالَّذِي رَوَاهُ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْإِرْتِفَاعِ: أَنَّ النِّسَاءَ كُنَّ يَرَيْنَ فِي مَنَامِهِنَّ أَنَّهُنَّ يُوطَأْنَ كَمَا يَرَى الرَّجُلُ فِي مَنَامِهِ.

وَقَالَ أَهْلُ الْحَقِيقَةِ الْمُهْتَدُونَ: بَلْ هُمْ أَوْلَادُ الْمَشِيئَةِ، شَاءَ الْبَارِي أَنْ يَكُونُوا أَوْلَادَهُ وَأَزْوَاجَهُ فِي ظَاهِرِ الْأَمْرِ، وَهُمْ حُجُبُ أَنْوَارِهِ.

و به راستی رسول خدا ﷺ فرمود: "پیسی و جذام دو سگ خدا در زمین او هستند، و خداوند آن دو را بر بنده‌ای که در او حاجتی دارد، مسلط نمی‌کند."

و از کفر عمومی و شرک اسحاق احمر به خدای علی عظیم و قولش این است که: همانا علویون فرزندان اَزوَر بن قَیس عطّاری هستند، و اینکه مولای ما امیرالمؤمنین (تعالی الله عن قول المفترین) به او گفت: "ای ازور، آیا تو را به قمیصی بپوشانم که قبل از تو هیچ کس را به آن ملبس نکرده‌ام و بعد از تو نیز هیچ کس را به آن ملبس نخواهم کرد؟" و بازویش را گرفت و او را به سوی هوا پرتاب کرد و سپس بازگرداند. پس هیچ کس از کسانی که مشاهده کردند، شک نکرد که او امیرالمؤمنین است.

به گوینده این دروغ ، کفر و شک گفتیم: "آیا مولاتنا فاطمه عزّت و عُلوّ یافت، از این عبارت در زمرهٔ زنانی قرار می‌گیرد که اَزوَر بر آنان وطی می‌کند؟"

پس اگر بگوید: "برای زنان نیز شخصیت‌هایی را برپا کرد، همانگونه که برای او (امام) شخصیتی را برپا کرد."

به او می‌گوییم: "اَزوَر بنا بر ادعای تو، شخص امیرالمؤمنین ا ست، پس شخص فاطمه کیست؟" هیچ راهی برای این نخواهند یافت.

و مولای ما امیرالمؤمنین که ذکرش عظیم باد می‌فرماید: خداوند دَیّوث را لعنت کند. از او پرسیده شد: "دَیّوث کیست؟" فرمود: "کسی که مردان را بر عیالش وارد می‌کند."

و آنچه طایفه‌ای از اهل غُلات روایت کرده‌اند [این است]: همانا زنان در خوابشان می‌دیدند که بر آنان وطی می شود، همانگونه که مرد در خوابش می‌بیند. و اهل حقیقت هدایت‌شده گفتند: "بلکه آنان فرزندان مشیّت هستند. خالق اراده کرد که آنان در ظاهر امر فرزندان و همسران او باشند، در حالی که آنان حُجُب انوار او هستند."

[۴۷۳] وَعَنْ سَيِّدِنَا أَبِي خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ مِنْهُ السَلامُ عَنْ خَوْلَةَ الْحَنَفِيَّةِ أَنَّهَا قَالَتْ: مَا مُحَمَّدٌ ابْنِي مِنْ نِكَاحٍ، وَلَكِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَانَ يَقَبِّلُنِي فَحَمَلْتُهُ وَوَلَدَتُهُ.

و از سید ما ابوخالد کابلی سلام بر او، از خوله حنفیه روایت شده است که گفت: "محمد ابن حنفیه پسر من از نکاح نیست، بلکه امیرالمؤمنین مرا بوسید و من او را حامله شدم و زاییدم."

[۴۷۴] وَمِثْلُهُ مَا رُوِي عَنْ جَعْدَةَ الْكِلَابِيَّةِ وَقَدْ سُئِلَتْ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَتْ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَمَرَنِي فَجَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى ظَهْرِي وَقَالَ: كُنْ الْعَبَّاسَ، فَحَمَلْتُهُ وَوَلَدَتْهُ، فَهُمْ أَوْلَادُ الْمَشِيئَةِ.

و مانند آن، آنچه از جعده کلابیه روایت شده است؛ و از او سؤال شد، پس گفت: همانا امیرالمؤمنین به من امر کرد، پس من در مقابلش نشستم و با دستش بر پشتم زد و گفت: "عبّاس باش!" پس او را حامله شدم و زاییدم. پس آنان فرزندان مشیّت هستند.

[٤٧٥] كما قَالَ شَـيْخُنَا: شَـاءَ الْمَوْلَى عَزَّعِزُّهُ إِظْهَارَهُمْ، وَأَنْ يَحْتَجِبَ بِهِمْ فَأَظْهَرَهُمْ كَمَا قَالَ السَّيِّدُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الْخَصِيبِيِّ رَفَعَ اللهُ دَرَجَتَهُ فِي شِعْرِهِ الَّذِي فِيهِ بَيَانُ كُلِّ مُشْكِلٍ عَلَى طَالِبِ الْهِدَايَةِ:

وَاللهُ مُحْتَجِبٌ فِي خَمْسَةٍ شُبِّهَتْ ... فِي الْأَبِ وَالْأُمِّ وَالْأَزْوَاجِ وَالْوَلَـدِ

وَإِخْــوَةٍ هُــمْ أَدِلَّاءُ عَـلَيْهِ بِهِ ... وَهُمْ شُـهُودٌ لَهُ فِي الْقُرْبِ وَالْبُعْدِ

فَهَؤُلَاءِ الْخَمْسَــةُ هُمْ حَجْبٌ، أَلَا تَعْلَمُ يَا وَلَدِي أَنَّ الصُّــورَةَ الْأَنْزَعِيَّةَ عَظِيمَةٌ جَلِيلَةٌ وَهِيَ ذَاتُ الْمَعْنَى وَحَقِيقَتُهُ الَّتِي لَمْ يَظْهَرْ بِهَا الْإِسْــمُ عَلَى عِظَمِ مَنْزِلَتِهِ عِنْدَهُ، وَلَا قَمَّصَــهُ بِهَا، بَلْ الظُّهُورَاتُ الْمِثْلِيَّةُ الَّتِي شَرَّفَهُ بِهَا فَغَيَّبَهُ تَحْتَ تَلَأْلُئِ نُورِ ذَاتِهِ وَظَهَرَ كَمِثْلِ صُــورَتِهِ، فَكَيْفَ يُقَمَّصُ بِهَا الْأَزْوَرُ بْنُ قَيْسٍ؟ تَعَالَى اللهُ عَنْ قَوْلِ أَهْلِ الشِّرْكِ.

همانگونه که شیخ ما گفت: "مولا عَزَّعِزُّهُ اراده کرد که آنان را ظاهر سازد و با آنان پنهان شود، پس آنان را آشکار ساخت. همانگونه که سید ابوعبدالله خصیبی در شعرش که در آن بیان هر امر دشوار برای جوینده هدایت است، گفته است:

(و خداوند محجوب اســت در پنج تنی که به آنها تشـبیه شـده اسـت / در پدر و مادر و همسران و فرزند / و برادرانی که آنان دلیل بر او و به واسطهٔ او هستند / و آنان شاهدان او در نزدیک و دور هستند.)

پس این پنج نفر همان حجاب‌ها هســتند. آیا نمی‌دانی ای فرزندم، که صــورت اَنزعیه (صورت علی) عظیم و جلیل است، و آن ذات معنا و حقیقت اوست، که اسم (محمد) با آن ظاهر نشــد، با وجود عظمت منزلتش نزد او، و او را با آن ملبس نکرد، بلکه ظهورات مثلیه است که او را با آنها گرامی داشت، پس او را زیر تلألؤ نور ذاتش غایب کرد و مانند صورتش ظاهر شد. پس چگونه اَزْوَر بن قیس با آن ملبس شود؟ خداوند از قول اهل شرک برتر است.

[٤٧٦] وَقَدْ رُوِيَ عَنِ الْمَوَالِي عَزَّعِزُّهُم فِي قَوْلِنَا: "أَنْزَعٌ" أَيْ: "نَزْعَ هَذِهِ الصُّورَةِ عَنْ الْعَالَمِ وَلَمْ يُقَمَّصْ بِهَا سِوَاهُ وَلَا ظَهَرَ بِهَا إِلَّا هُوَ".

لِأَنَّنَا وَإِنْ رَأَيْنَاهُ فِي الظُّهُورَاتِ الْمِثْلِيَّةِ ظَاهِرَاً بِغَيْرِهَا بِمِثْلِ صُورَةِ الْحِجَابِ فَالْعِلَّةُ فِينَا لِمَا مَعَنَا مِنَ الْمِزَاجِ وَأَنَّ الْعَالَمَ الْعُلْوِيَّ لَا يَرُونَهُ إِلَّا ظَاهِرًا بِأَنْزَعٍ بَطِينٍ وَهُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ.

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ: إِنَّمَا سُــمِّيَ إِسْــحَاقُ الْأَحْمَرُ لِأَنَّهُ أَكَلَ رُمَّانًا وَمَسَــحَ وَجْهَهُ فَعَلِقَ فِيهِ مِنْ يَدَيْهِ حُمْرَةُ الرُّمَّانِ، أَفَمَنْ يَكُونُ هَذَا عَمَلُهُ وَتِلْكَ صِــفَتُهُ الَّتِي تَقَدَّمَتْ أَيَكُونُ بَابَ عِلْمٍ؟ لَقَدْ افْتَرَى عَلَى اللهِ مَنْ ادَّعَى ذَلِكَ وَضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا.

وَمِنْ مَثَالِبِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ أَيْضاً: أَنَّ رَسَائِلَهُ وَكُرَّاسَاتِهِ الَّتِي وَضَعَهَا يَقُولُ فِيهَا: حَدَّثَنِي فُلَانٌ الْعَابِدُ الزَّاهِدُ عَنْ فُلَانٍ الْمُصَلِّي، فَيُزَكِّي رِجَالَهُ الَّذِينَ يُسْنَدُ إِلَيْهِمْ مُحَالَّهُ، ثُمَّ يَرْوِي عَنْ الصَّــادِقِ، وَلَا يَعْلَمُ الْأَبْلَهُ الْمُتَحَيِّرُ أَنَّ مَوْلَانَا الصَّــادِقَ عَزَّعِزُّهُ فِي عَصْرِــهِ وَهُوَ مَعَهُ يَرَاهُ

وَيُشَـاهِدُهُ لَمْ يَغِبْ عَنْهُ وَهُوَ مَوْلَانَا الْحَسَـنُ عَزَّعِزُّهُ لَكِنَّهُ فِي ذَلِكَ عَلَى أَحَدِ وَجْهَيْنِ: إِمَّا أَنْ يَكُونَ مَوْلَانَا الْحَسَـنُ لَمْ يَرَهُ أَهْلَ عِلْمٍ فَلَأَجِلِ ذَلِكَ لَمْ يُلْقِهِ إِلَيْهِ، أَوْ يَكُونَ إِسْـحَاقُ مَا آمَنَ بِمَوْلَانَا الْحَسَنِ عَزَّعِزُّهُ: فَلِذَلِكَ مَا رَوَاهُ عَنْهُ، لَا غَيَّرَ اللهُ مَا بِنَا مِنْ نِعْمَةٍ وَثَبَّتَنَا عَلَى ذَلِكَ بِمَنِّهِ وَكَرَمِهِ.

وَلِحَيْدَرَةَ وَلَدِ شَيْخِنَا أَبِي الْفَتْحِ قَدَّسَهُ اللهُ شعراً:

وَإِنِّي مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ سُيُوفُهُمْ — حِدَادٌ إِذَا مَا أَسْتَعَرَتْ أُمُّ قَشْعَمِ
وَلَكِنَّ فَخْرِي مِنْ نُمَيْرٍ وَأَنْتَمِي — إِلَى ابْنِ نُصَيْرٍ ذِي الْجَلَالِ الْمُعَظَّمِ
وَلَسْتُ لِإِسْحَاقَ الْأُحَيْمِرِ صَاحِبًا — وَلَكِنْ شُعَيْبِي السَرِيرَةَ فَافْهَمْ

و به راسـتی از امامان عَزَّعِزُّهُم دربارهٔ قولمان: "اَنزَع" (لقب علی عزعزه) روایت شـده است، یعنی: "برداشتن این صورت از عالَم، و ملبس نشدن کسی جز او به آن، و ظاهر نشدن جز او با آن."

زیرا ما اگر او را در ظهورات مثلیه ، ظاهر به غیر صورت اصلی مانند صورت حجاب می‌بینیم، علت در ماسـت به خاطر مزاجی که داریم؛ در حالی که عالم عُلوی او را جز ظاهر به اَنزَع بَطین (لقب علی) نمی‌بینند، و او حق آشکار است.

و طایفه‌ای گفتند: "همانا اسحاق احمر نامیده شد، زیرا انار خورد و صورتش را مسح کرد، پس سرخی انار از دستش به آن چسبید."

آیا کسی که کارش این باشد و صفات ذکر شده قبلی را داشته باشد، باب علم خواهد بود؟ به راستی دروغ گفته بر خداوند کسی که چنین ادعا کند و به گمراهی دوری گمراه شده است.

و از عیوب اسحاق احمر نیز این است: همانا رسائل و جزواتی که تألیف کرده است، در آنها می‌گوید: "فلان عابد زاهد از فلان نمازگزار برایم نقل کرد." پس راویان خود را که مطالبش را به آنان اسناد می‌دهد، تزکیه می‌کند، سپس از امام صادق روایت می‌کند.

و این ابله متحیر نمی‌داند که مولای ما صادق عَزَّعِزُّهُ در عصرش امام است، و اسحاق با اوست، او را می‌بیند و مشاهده می‌کند و از او غایب نشده است؛ و او مولای ما حسن عسکری عَزَّعِزُّهُ است.

لکن اسحاق در روش روایت بر یکی از دو وجه است: یا آن است که مولای ما حسن او را اهل علم ندیده است، و به همین دلیل چیزی را به او بیان نکرده است؛ یا آن است که اسحاق به مولای ما حسن عَزَّعِزُّهُ ایمان نیاورده است؛ و به همین دلیل از او روایت نکرده است. خداوند نعمتی که داریم را از ما تغییر ندهد و ما را بر آن به کَرمش ثابت گرداند.

و حیدرة، فرزند شیخ ما ابوالفتح قدّسه الله شعری دارد:

(و من از قومی هستم که شمشیرهایشان / تیز است هنگامی که جنگ شعله‌ور شود / ولیکن فخر من از نُمَیر است و انتساب می‌یابم / به ابن نُصَیر، صاحب جلالت معظم / و پیرو اسحاق احمر نیستم / ولیکن باطنم شُعَیبی است، پس بفهم!)

(باب دهم/ معرفت اهل مراتب و مختبرين من جمله ابن ملجم و زبير)

يَتَضَمَّنُ مَعْرِفَةَ أَهْلِ الْمَرَاتِبِ عَلَيْهِمُ السَلَامُ وَمَا وَرَدَ فِي حَمْدِ الْمُخْتَبَرِ بن ملجم وَالزُّبَيْرِ عَلَيْهِمُ السَلَامُ.

اين بخش شاملِ شناختِ اهلِ مراتب عليهم السلام است، و آنچه وارد شده است در بابِ ستايش و منقبتِ آن وجودِ آزموده شده ابن ملجم و زبير عليهم السلام.

[سياق الابواب والأيتام]

وَلَمَّا أَوْرَدْنَا سِيَاقَةَ الْأَبْوَابِ مِنْهِمُ السَلامُ وَشَرَحْنَا مَا عَلِمْنَا مِنْ فَضْلِ اللهِ عَلَيْنَا وَجَبَ أَنْ نَشْرَحَ بَعْدَ ذَلِكَ مَرْتَبَةَ الْأَيْتَامِ عَلَيْهِمُ السَلَامُ وَتَذْكُرُ أَسْمَاءُ أَشْخَاصِهِمْ فِي الْمُطَالِعِ الْأَحَدَ عَشَرَ لِتَتِمَّ بِهِمْ الْمَعْرِفَةُ لِمَنْ تَذَكَّرَ...

و چون سياقِ «ابواب» منهم السلام را آورديم و آنچه از فضلِ خدا بر ما معلوم بود را شرح داديم، واجب شد كه بعد از آن، مرتبه «ايتام» عليهم السلام را شرح دهيم. و نام‌هاى صورتهاى بشرى ايشان در مَطالِعِ يازده‌گانه ذكر مى شود تا به واسطهٔ آنان،

معرفت برای کسی که متذکر شود تمام گردد، و ایمانِ کسی که دارای گوش و چشم است و خداوند او را به علم و عمل و بصیرت اختصاص داده، افزوده شود.

[حقیقت ایتام و جایگاه آنان]

فَأَمَّا الْأَيْتَامُ: فَهِيَ الْمَرْتَبَةُ الثَّانِيَةُ مِنْ مَرَاتِبِ الْعَالَمِ الْعُلْوِيِّ، لِأَنَّهَا مُرَتَّبَةٌ بِمَرْتَبَةِ الْأَبْوَابِ وَلَيْسَ بَعْدَهُمْ أَجَلُّ مِنْهَا

اما ایتام: پس آن مرتبه دوم از مراتبِ عالمِ عِلوی (جهان بالا) اســت، چرا که این مرتبه، ترتیب یافته به مرتبۀ ابواب ا ست (بلافا صله پس از باب قرار دارد) و در عالم، والاتر از آن پس از ابواب نیست.

[تکوین و خلقت نوری]

فَأَوَّلُ الْأَكْوَانِ: الْكَوْنُ الْأَوَّلُ النُّورَانِيُّ الْجَلِيلُ الَّذِي كَوَّنَهُ السَّيِّدُ الْإِسْمُ عَزَّعِزُّهُ وَأَحْدَثَهُ وَهُوَ السَّيِّدُ سَلْمَانُ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ وَلَيْسَ بَعْدَهُ فِي الْمُلْكِ أَجَلُّ مِنْ أَيْتَامِهِ وَهُمْ خَمْسَةٌ أَبَدَاً.

پس اولِ هستی‌ها: همان هستيِ اولِ نورانيِ جليل است که جنابِ سيد محمد عَزَّعَزُّهُ آن را پديد آورد و اِحداث نمود، و او همان جناب سلمان که تسليم به سوی اوست می‌باشد. و پس از سلمان در مُلک، کسی جليل‌تر و بزرگوارتر از «ايتامِ او» نيست، و ايشان هميشه پنج تن هستند.

[طبايع و برتری ايتام سلمان]

فَالْكَوْنُ الْأَوَّلُ مِنْهُمْ: الْجَوْهَرِيُّ، وَالْهَوَائِيُّ، وَالْمَائِيُّ، وَالنَّارِيُّ وَ التُّرَابِي وَهُمْ أَفْضَلُ مِنْ أَيْتَامِ السَّيِّدِ الْمِيمِ عَزَّعَزُّهُ لِأَنَّ أُولَئِكَ لَمْ يَخْدِمُوا إِلَّا فِي الْقُبَّةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ.

پس ماهيتِ وجودی اول از ايشان شامل: ذاتی، هوايی، آبی، آتشين و خاکی است.

و ايتام سلمان برتر از ايتامِ سيدِ محمد عَزَّعَزُّهُ هستند، زيرا ايتام محمد عزعزه خدمت نکردند مگر در قُبهٔ محمديه (دوره ظهور محمدی).

[نقش کیهانی و هدایت]

وَأَيْتَامُ سَلْمَانَ هُمْ أَيْتَامُ الْمُلْكِ مِنَ الْبَدْءِ الْأَوَّلِ وَهُمْ الْأَمْلَاكُ الْعِظَامُ وَهُمْ الْكَوَاكِبُ الْخَمْسَةُ السَيَّارَةُ الَّذِينَ يُدَبِّرُونَ الْأَنَامَ وَبِهِمْ تَمَّتْ الْمَعْرِفَةُ لِأَهْلِ الْإِقْرَارِ السُّعَدَاءِ الْأَبْرَارِ

اما ایتامِ سلمان، همان ایتامِ پادشاهی الهی از آغاز آفرینش هستند، و ایشان فرشتگانِ بزرگ و همان ستارگانِ پنج‌گانهٔ سیاره هستند که خلق را مدیریت می‌کنند.

و به واسطهٔ ایشان است که معرفت برای مؤمنین معترف که سعادتمندان و نیکان‌اند، تمام و کامل گشت.

[سلسله مراتب فیض]

لِأَنَّ الْعِلْمَ يَخْرُجُ مِنَ الْبَابِ إِلَيْهِمْ وَمِنْهُمْ يَصِلُ إِلَى مَنْ هُوَ دُونَهُمْ مِنْ أَهْلِ الْمَرَاتِبِ وَمَنْ عِنْدَهُمْ مَادَّةُ أَهْلِ الْمَرَاتِبِ عَلَى النِّظَامِ وَالتَّرْتِيبِ الَّذِي رَتَّبَهُمْ الْمَوْلَى جَلَّتْ قُدْرَتُهُ وَهُمْ بِحَسَبِ الْمَنَازِلِ الَّتِي خَصَّهُمْ بِهَا لَا يَتَجَاوَزَ أَحَدُهُمْ مَرْتَبَتَهُ وَلَا يُفَارِقُ مَنْزِلَتَهُ، فَسُبْحَانَ مَنْ أَبْدَعَهُمْ وَشَرَّفَهُمْ.

زیرا علم از «باب» به سوی ایشان خارج می شود، و از ایشان به کسانی از اهلِ مراتب که پایین‌تر از آنان هستند، می‌رسد.

و ماده اهلِ مراتب از نزد ایشان ا ست، بر ا ساس نظام و ترتیبی که «مولا» جلّت قدرته آنان را مرتب فرموده ا ست. و ایشان بر حسبِ منازلی که مولا به آنان اختصاص داده، هیچ‌یک از مرتبهٔ خود تجاوز نمی‌کند و از منزلتِ خویش جدا نمی‌شــود؛ پس منزه است کسی که آنان را ابداع کرد و شرافت بخشید.

[معرفت الألف ومرتبة الأيتام الملائكية]

[۴۷۷] وَقَدْ قِيلَ عَنْ الصَّادِقِ عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "إِعْرِفُوا الْأَلِفَ، فَإِنَّمَا خَرَجَ إِلَيْكُمْ مِنْ عِلْمِنَا أَلِفٌ غَيْرَ مَعْطُوفٍ، وَلَوْ انْعَطَفَ لَانْعَطَفْتُمْ" فَالْأَلِفُ هُوَ الْمِقْدَادُ، مَعْنَاهُ: لَوْ شَكَّ لَشَكَكْتُمْ. فَلَمَّا كَانَ الْبَابُ نُورَانِيًّا وَهُوَ سَلْمَانُ وَهُوَ جِبْرِيلُ عَلَيْنَا سَلَامُهُ كَانَ أَيْتَامُهُ الْخَمْسَةُ نُورَانِيِّينَ وَهُمْ: مِيكَائِيلُ وَإِسْرَافِيلُ وَعِزْرَائِيلُ وَدَرْدَائِيلُ وَصَلْصَائِيلُ عَلَيْهِ السَلَامُ.

و گفته شده از صادق عَزَّعِزُّهُ که فرمود: «الف را بـ شنا سید، چرا که از علم ما تنها یک الفِ غیر معطوف به سوی شما خارج شده ا ست، و اگر او معطوف می شد، شما نیز

منحرف می‌شدید.» پس الف همان مقداد است، معنی آن این است که: اگر او شک می‌کرد، شما نیز شک می‌کردید.

و چون «باب» نورانی بود، و او همان سلمان و او همان جبرئیل است، سلام بر او باد، «ایتام» پنج‌گانهٔ او نیز نورانی بودند، و ایشان عبارتند از: میکائیل، اسرافیل، عزرائیل، دِرْدائیل و صلْصائیل علیهم السلام.

[ارتباط الأيتام بالكواكب والنيران]

[٤٧٨] وَقَدْ رَوَيْنَا عَنِ الشَّيْخِ الثِّقَةِ أَبِي الْحُسَيْنِ الْجَلِيلِ بِإِسْنَادٍ حَذَفْنَاهُ بِحَيْثُ التَّطْوِيلُ: إِنَّهُمْ أَيْضًا الْكَوَاكِبُ الْخَمْسَةُ: زُحَلُ وَمُشْتَرِي وَمِرِّيخُ وَالزُّهْرَةُ وَعُطَارِدٌ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَهَؤُلَاءِ الْأَشْخَاصُ السَّبْعَةُ وَهُمُ الْكَوَاكِبُ الْخَمْسَةُ وَالنَّيِّرَانِ.

و ما از شیخ موثق، ابوالحسین جلیل، با سندی که به جهت طولانی شدن حذف نمودیم، روایت کرده‌ایم: که ایشان همچنین همان سیاراتِ پنج‌گانه هستند: زحل، مشتری، مریخ، زهره و عطارد. و خورشید و ماه ، که ذکر کردیم آن دو مصعب بن عمیر و نوفل بن حارث علیهما السلام می‌باشند. و این افراد هفتگانه، همان کواکبِ پنج‌گانه و دو خورشید و ماه هستند.

[حكمة معرفة الأيتام وتدبير العالم]

وَبِهِمْ يَحْكُمُ الْمُنَجِّمُونَ فِي السُّعُودِ وَالنُّحُوسِ وَتَأْثِيرِ الْأَفْعَالِ وَتَدْبِيرِ الْعَالَمِ وَالْأَقَالِيمِ، وَلَا يَعْلَمُونَ حَقِيقَةَ أَشْخَاصِهَا، وَهُمْ فِي ذَلِكَ عَلَى طَرِيقٍ مِنْ طُرُقِ الْحَقِيقَةِ، وَوَصَلُوا إِلَى صِحَّةِ مَعْرِفَتِهِمْ، لِأَنَّهُمْ عِنْدَنَا الْأَيْتَامُ الْخُمْسُ الَّذِينَ بِأَيْدِيهِمْ مَقَالِيدُ الْمُلْكِ وَالتَّدْبِيرِ بِأَمْرِ الْمَوْلَى الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ وَمَشِيئَةِ اسْمِهِ الْحَكِيمِ الْقَدِيرِ وَمَا فُوِّضَ إِلَى بَابِهِ مِنَ الْأَمْرِ الْخَطِيرِ وَلَوْ ذَهَبْنَا إِلَى الْبَحْثِ عَمَّا وَرَدَ فِي مَنْزِلَتِهِمْ لَمَا كُنَّا نَأْتِي مِنْ ذَلِكَ عَلَى الْيَسِيرِ لِأَنَّا مِنْ أَهْلِ الْمِزَاجِ وَالتَّقْصِيرِ، وَفِيمَا ذَكَرْنَاهُ كِفَايَةٌ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ

و منجمان به واسطهٔ ایشان است که در بابِ نیک‌بختی و شوم‌بختی و تأثیر افعال و تدبیر عالم و اقالیم حکم می‌کنند، در حالی که حقیقتِ اشخاص آن‌ها را نمی‌دانند. **با این وجود، منجمان در حکم کردن به کواکب بر راهی از راه‌های حقیقت هستند و به صحتِ معرفتِ ایتام رسیده‌اند، زیرا ایشان در نزد ما ایتامِ پنج‌گانه هستند که کلیدهای مُلک و تدبیر به دستشان است.**

به امرِ مولای علیِ کبیر و مشیتِ «اسمِ» او (محمد) حکیم قدیر، و آنچه از کار مهم و بزرگ به «بابِ» او واگذار شده است.

و اگر به بحث درباره آنچه در منزلت ایشـــان آمده بپردازیم، به اندکی از آن نیز دســـت نمی‌یابیم، زیرا ما از اهلِ «مِزاج» و کوتاهی هـ ستیم، و آنچه ذکر نمودیم برای کـ سی که قلب دارد یا گوش فرا داده و شاهد است، کفایت می‌کند.

[ذکر أسماء الأیتام في المطالع الأحد عشر]

وَنَعُودُ إِلَى ذِكْرِ أَسْمَائِهِمْ فِي الْمَطَالِعِ الْأَحَدَ عَشَـــرَ الَّتِي مَنَّ اللهُ عَلَيْنَا بِمَعْرِفَتِهَا وَأَوْصَلْنَا إِلَى حِفْظِهَا بِفَضْلِهِ وَرَحْمَتِهِ، فَمِنْ ذَلِكَ:

و باز می‌گردیم به ذکرِ نام‌های ایشـــان در «مطالع» (ادوار/ محل‌های ظهور) یازده‌گانه، که خداوند معرفتِ آن‌ها را بر ما منت نهاد و به فضـــل و رحمتش ما را به حفظ آن‌ها رسانید؛ از آن جمله است:

ظهور اول سید سلمان، همان روزَبه بن مرزبان، و از کُنیه‌هایش: ابوالطاهر، ابوالیقین، و ابوعبدالله مقداد بن عمرو بن الأسود الكندي، أبو ذر جندب بن جنادة الغفاري، عبدالله بن رواحة الأنصاري، عثمان بن مظعون الهلالي، و قنبر عبد مولانای امیرالمؤمنین عَزَّعَزُّهُ.

المُطْلَعُ الثَّانِي أبو عبدالرحمن قيس بن ورقه، و به أبا المصـابيح مكنّا اسـت و لقبش سـفينة [صعصعة و زيد پسران صوحان العبدي، عمار بن ياسر، محمد بن أبى بكر، و محمد بن أبى حذيفة]

المُطْلِعُ الثَّالِثُ أبو العلاء رشـيد الهجري، و به أبى الناميات مكنّا اسـت [عمرو بن الحَمِق الخزاعي، الحارث الأعور الهمداني، الأصـبغ بن نباتة الطائي، ميثم التمّار النهر واني، و حِجر بن عدي الكندي]

المُطْلِعُ الرَّابِعُ أبو خالد عبدالله بن غالب الكابُلى، و لقبش كنكَر؛ و به أبى التحيّات مكنّا است [سعيد بن المسيّب، حكيم بن جبير، جابر بن عبدالله السلمي، و القاسم و حبيب پسران محمد بن أبي بكر]

المُطْلِعُ الْخَامِسُ يحيى بن معمّر بن أم الطويل الثمالي [يحيى بن أبي العقِب، و أبو حمزة ثابت بن أبي صفيّة الثمالي، كميل بن زياد، فرات بن أحنف، و حمران بن أعين]

المُطْلِعُ السَّـادِسُ أبو محمد جابر بن يزيد الجعفي، و به أبى التُحَف مكنّا اسـت [جابر بن يحيى المعبراني، بنّان بن المغيرة، ميمون بن إبراهيم التبّان، فرات بن أحنف، و حمران بن أعين]

المُطْلِعُ السَّـــابِعُ أبو إســماعيل محمد بن إســماعيل بن أبى زينب الكاهلي البزّاز، و به أبى الطيّبات مكنّا ا ست [پـسرش: إ سماعيل، و أبو محمد سفيان بن مـصعب العبدي، بـشّار الشعيرى، المعلى بن خنيس، و أبو أيوب القمّى]

المُطْلِعُ الثَّامِنُ أبو عبدالله المفضـــل بن عمر الجعفي، و به أبا الزّاكيات مكنّا اســت [يونس بن ظبيان الصـخري، و أبو الغصـن جحى (و او ثابت بن الدُّكين اسـت)، يحيى بن زيد، أبو الغمر الشمالي، و أبو أيوب القمّى]

المُطْلِعُ التَّاسِعُ أبو جعفر محمد بن المفضل بن عمر الجعفي، و به أبى السهل مكنّا ا ست [أسد بن إسماعيل بن أبي الطيّبات، و الحَرُّ النخّاس (دلالِ چارپايان و انسانها)، صالح بن عبد القدوس، عبدالله بن محمد الهَرْثمي، و على بن عبد الملک القمي]

المُطْلِعُ الْعَاشِرُ أبو القاسم عمر بن الفرات الكاتب، و به أبى السهل مكنّا است [الحسن و وهب پسران قاران، خالد بن أبي الأشعث، نصر بن سلام، و محمد بن عمر الكنّاسى]

المُطْلِعُ الْحَادِيَ عَشَرَ- أبو شـعيب محمد بن نصـير بن بكر النميرى العبدي، و از كُنيه‌هاى غريبش: أبو طالب

[مرتبة النقباء وأسماؤهم]

وَأَمَّا مَرْتَبَةُ النُّقَبَاءِ: فَقَدْ تَقَدَّمَ عِدَّتُهُمْ وَأَسْمَاؤُهُمْ، وَأَنَّهُمْ فِي هَذِهِ الْمَرْتَبَةِ اثْنَا عَشَرَ نَقِيبًا لَا يَزِيدُونَ شَخْصًا وَلَا يَنْقُصُونَ شَخْصًا فَأَوَّلُهُمْ فِي الْمَنْزِلَةِ: أَبُو الْهَيْثَمِ مَالِكُ بْنُ التَّيِّهَانِ الَّذِي سَمَّاهُ السَّيِّدُ مُحَمَّدٌ عَزَّعَزَّهُ نَقِيبَ النُّقَبَاءِ. وَقَدْ رُوِيَ أَنَّهُمْ أَشْخَاصُ الْإِثْنِيَّ عَشَرَ بُرْجاً وَهُمْ: [الْحَمْلُ، وَالثَّوْرُ وَالْجَوْزَاءُ، وَالسَّرَطَانُ، وَالْأَسَدُ، وَالسُّنْبُلَةُ، وَالْمِيزَانُ، وَالْعَقْرَبُ، وَالْقَوْسُ وَالْجُدْيُ، وَالدَّلْوُ، وَالْحُوتُ]. وَأَسْمَاؤُهُمْ فِي زَمَنِ مَوْلَانَا الصَادِقِ عَزَّعَزَّهُ: [عَبْدُ اللهِ بْنُ مُعَاوِيَةَ بْنِ جَعْفَرٍ الطَّيَّارِ، وَمُحَمَّدُ بْنُ صَدَقَةَ الْعَنْبَرِيِّ، وَمُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ الزَّاهِرِيِّ، وَأَخُوهُ عَبْدُ اللهِ، وَأَبُو خَدِيجَةَ سَالِمُ بْنُ مُكْرَمٍ الْعَبْسِيِّ، وَأَبُو سَمِينَةَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، وَأَبُو سُكَيْنَةَ الْمُفَضَّلُ بْنُ صَالِحٍ، وَمُحَمَّدُ بْنُ النُّعْمَانِ مُؤْمِنُ الطَّاقِ، وَمَاهَانُ الْأَبُلِّيُّ وَهِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ، وَهِشَامُ بْنُ هِشَامٍ، وَأَبُو الطُّفَيْلِ عَامِرُ بْنُ وَاثِلَةَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ اجْمَعِينَ].

و اما مرتبه نُقَبا: تعداد و نام‌های ایشان پیشتر ذکر شد، و آنان در این مرتبه دوازده نقیب هستند که نه شخصی اضافه می شوند و نه شخصی کم می شوند. پس اولینِ آن‌ها در منزلت: أبو الهیثم مالک بن التیهان است، که سید محمد عَزَّعَزَّهُ او را نقیب النقباء نامید.

و روایت شده است که ایشان همان اشخاصِ دوازده برج فلکی هستند، و عبارتند از: حمل، ثور، جوزاء، سرطان، أسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو، و حوت.

و نام‌های ایشـــان در زمان مولای ما صـــادق ﷷ: [عبدالله بن معاوية بن جعفر طيّار، محمد بن صدقة العنبري، محمد بن سنان الزاهری، و برادرش عبدالله، و أبو خديجة سالم بن مكرم العبسی، و أبو سمينة محمد بن علی، و أبو سكينة المفضل بن صالح، و محمد بن النعمان (مؤمن الطاق)، ماهان الأبْلی، هشـام بن حكم، هشـام بن هشـام، و أبو الطفيل عامر بن واثلة، درود خدا بر همگی ایشان باد].

وَكَذَلِكَ أَسْمَاءُ النُّجَبَاءِ: وَقَدْ ذَكَرْنَا أَسْمَاءَهُمْ فِي عَهْدِ السَيّدِ مُحَمَّدٍ ﷷ فَغَنِيْنَا عَنْ إِعَادَتِهِ هَاهُنَا، وَهَذِهِ الْمَرْتَبَةُ عِدَّتُهُمْ ثَمَانِيَةٌ وَعِشْـــرُونَ شَخْصًا لَا يَزِيدُونَ شَخْصًا وَلَا يَنْقُصُونَ شَخْصًاً.

و همچنین نام‌های نُجَبا: که نام‌هایشان را در عهدِ سید محمد ﷷ ذکر کردیم و از تکرار آن در اینجا بی‌نیازیم، و تعداد این مرتبه بیست و هشت شخص است که نه شخصی اضافه و نه شخصی کم می‌شوند.

[مرتبۀ النجباء ومنازل القمر]

وَقَدْ رُوِيَ أَنَّهُمْ أَشْـخَاصُ الثَّمَانِيَةِ وَالْعِشْـرِينَ مَنْزِلَةً الَّتِي هِيَ مَنَازِلُ الْقَمَرِ وَهِيَ: [الشَّـرْطَيْنِ، وَالْبَطِينِ، وَالثُّرَيَّا، وَالدُّبْرَانِ، وَالْهَقْعَةُ، وَالْهَنْعَةُ، وَالذِّرَاعُ وَالنَّثْرَةُ، وَالطَّرْفَةُ، وَالْجَبْهَةُ، وَالزُّبْرَةُ، وَالصَّـرْفُهُ، وَالْعَوَى، وَالسِّمَاكُ، وَالْغُفْرَةُ وَالزَّبَّانَينِ، وَالْإِكْلِيلُ، وَالْقَلْبِ، وَالشَّوْلَةُ، وَالنَّعَائِمُ، وَالْبَلْدَةُ، وَسَعْدُ ذَابِحٍ وَسَعْدُ بَلْعٍ، وَسَعْدُ السُّعُودِ، وَسَعْدُ الْأَخْبِيَةِ، وَفَرْعَ الْمُقَدَّمِ، وَفَرْعُ الْمُؤَخَّرِ، وَبَطْنُ الْحُوتِ، وَعَبْدُ اللهِ بْنُ سَـبَأ، تَمَامُ عِدَّتِهِمْ لِأَنَّهُ شَـخْصُ الثَّامِنَ وَالْعِشْـرِينَ]

و روایت شده است که نجباء همان اشخاصِ بیست و هشت منزل هستند که منازل قمر می باشـند، و آنها عبارتند از: [شرطین، بطین، ثریا، دبران، هقعة، هنعة، ذراع، نثرة، طرفة، جبهة، زبرة، صرفه، عوّا، سماک، غُفرة، زبّانَین (دو شاخ عقرب)، إکلیل، قلب، شولة، نعائم، بلدة، سعد ذابح، سعد بلع، سعد السعود، سعد الأخبیة، فرع مقدّم، فرع مؤخّر، و بطن الحوت. و عبدالله بن سبأ، کامل کنندۀ شمار ایشان است، زیرا او شخصِ بیست و هشتم میباشد.]

إِلَّا أَنَّهُ صَارَ أَوَّلَ هَذِهِ الْمَرْتَبَةِ بَعْدَ أَنْ كَانَ آخِرَهَا وَهُوَ أَفْضَلُهُمْ، وَجَرَى أَمْرُهُ فِي التَقَدُّمِ عَلَى جَمِيعِهِمْ كَمَا جَرَى أَمْرُ الْمِقْدَادِ وَمَا وَرَدَ عَنْهُ فِي السُّجُودِ وَوُقُوفِهِ وَإِنَّهُ كَانَ آخِرَ الْحُرُوفِ الثَّمَانِيَةِ وَعِشْرِينَ فَصَارَ أَوَّلَهَا وَصَارَتْ الْحُرُوفُ بَعْدَهُ مُضَافَةً إِلَيْهِ

جز اینکه ابن سبأ، پس از آنکه آخر این مرتبه بود، اول آن شد، و او فا ضل‌ترین ایشان است. و امرِ تقدم او بر همگان جاری شد، همان‌گونه که امرِ مقداد جاری گشت، و آنچه درباره سجود و توقف او وارد شده است که مقداد آخر حروف بیست و هشت‌گانه بود، سپس اول آن شد و حروف بعد از او، به او اضافه شدند.

وَكَذَلِكَ عَبْدُ اللهِ بْنُ سَبَأ اسْتَحَقَّ بِنِدَائِهِ وَمَا أَظْهَرَهُ مِمَّا جَرَى عَلَيْهِ فِي الظُّهُورَاتِ أَنَّهُ صَارَ أَوَّلَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةِ وَهُمْ بَعْدَهُ، وَكَذَا رَوَيْنَاهُ بِإِسْنَادٍ عَنِ الشَّيْخِ الثِّقَةِ أَبِي الْحُسَيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْجِلِّيِّ عَلَيْهِ رِضْوَانُ الْمَلِكِ الْجَلِيلِ فَحَذَفْنَا مِنْهُ الْأَسَانِيدَ لِلتَّطْوِيلِ.

و همچنین عبدالله بن سبأ، به سبب دعوتش و آنچه از اموری که در ظهورات بر او گذشت، اظهار نمود، استحقاق یافت که اول این منزلت باشد و دیگران بعد از او قرار گیرند. و این را بدین‌گونه با سند، از شیخ موثق ابوالحسین محمد بن علی جلیّ روایت کرده‌ایم، بر او باد رضوانِ ملک جلیل؛ پس سندها را جهت طولانی شدن از ذکر آن حذف نمودیم.

[مرتبه المنبئون (خبردهندگان)]

وَأَمَّا الْمُنْبِؤُونَ: فَإِنِّي سَأَلْتُ مَوْلَايَ وَ شَيْخِي أَبَا الْفَتْحِ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ نَضَّرَ اللهُ وَجْهَهُ فَقَالَ: هُمْ سَبْعَةَ عَشَرَ شَخْصاً لَا يَزِيدُونَ عَلَى هَذِهِ الْعِدَّةِ وَلَا يَنْقُصُونَ، وَلَيْسَ لَهُمْ رُتْبَةٌ مُفْرَدَةٌ، وَلَكِنْ مَثَلُهُمْ فِي الْعَالَمِ الْعُلْوِيِّ الْخَمْسَةِ آلَافِ النُّورَانِيَّةِ مِثْلُ سَرِيَّةٍ أَخْرَجَهَا الْمَلِكُ فَقَدَّمَ عَلَيْهَا رَجُلًا، فَكَانَ الْمُقَدَّمُ عَلَيْهِمْ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ لِأَنَّهُ زَادَ عَلَى مَنْزِلَتِهِمْ وَلِذَاكَ سُمِّيَ زَيْدًا، وَهُمْ مِنْ جَمِيعِ الْمَرَاتِبِ الْعَلَوِيَّةِ فَهُمْ فِي عَالَمِ الْمُلْكِ مِثْلُ مَنْ ضَمَّ إِلَيْهِ السُّلْطَانُ مِنْ كُلِّ طَائِفَةٍ رَجُلًا فَخَرَجُوا مَعَهُ فِي تِلْكَ الْخِدْمَةِ وَعَادُوا مِنْ خِدْمَتِهِمْ، رَجَعَ كُلٌّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ إِلَى حَيْثُ مَنْزِلَتُهُ، لِأَنَّكَ تَجِدُ مِنْهُمْ فِي الْأَيْتَامِ وَفِي النُّقَبَاءِ وَفِي جَمِيعِ الْمَرَاتِبِ، وَقَدْ ذَكَرْنَا أَسْمَاءَهُمْ فِيمَا تَقَدَّمَ، فَغَنِيْنَا بِهِ عَنْ إِعَادَتِهِ هَاهُنَا.

و اما مُنْبِئُون (خبردهندگانِ از غیب): از مولا و شیخ خود ابوالفتح محمد بن الحسن پرسیدم، روی او را خدا شادمان بدارد، پس گفت: ایشان هفده شخص هستند که نه بر این تعداد افزوده و نه کاسته می‌شوند، و رتبه‌ای جداگانه ندارند، بلکه مَثَلِ ایشان در عالَم عِلوی (پنج هزار شخصِ نورانی)، مانند لشکر کوچکی است که پادشاه آن را خارج کند و مردی را بر آن مقدم گرداند؛ پس مقدم بر ایشان زید بن حارثة بود، زیرا او

بر منزلت شان افزوده گشت، و به همین سبب زید نامیده شد، و منبئون از جمیع مراتب عِلویّه هستند.

پس ایشان در عالم مُلک مانند کسی هستند که سلطان از هر طایفه‌ای مردی را به خود ضمیمه کند تا در آن خدمت با او خارج شوند؛ و پس از بازگشت از خدمتشان، هر یک از آنان به جایگاهِ خود بازمی‌گردد، زیرا تو از منبئون در ایتام و در نُقبا و در جمیع مراتب می‌یابی. و نام‌های ایشان را در آنچه پیشتر گذشت ذکر کردیم و بدین سبب از تکرار آن در اینجا بی‌نیاز شدیم.

[مراتب المختصّون والمُخلِصون والمُتحِنون وحقيقة العالم النوراني]

وَأَمَّا الْمُخْتَصُّونَ وَالْمُخْلِصُونَ وَالْمُمْتَحِنُونَ: فَإِنَّ شَيْخَنَا أَبَا عَبْدَ اللهِ قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ لَمْ يَذْكُرْ فِي رِسَالَتِهِ أَسْمَاءَهُمْ، وَلَمْ نُورِدْ نَحْنُ هَاهُنَا إِلَّا مَا عَلِمْنَاهُ مِنَ الْأَسْمَاءِ الَّتِي تَفَضَّلَ عَلَيْنَا بِمَعْرِفَتِهَا عَلَى يَدِهِ، جَزَاهُ اللهُ عَنَّا الْحُسْنَى وَبَلَّغَهُ اللهُ الرِّضَا لَكِنَّ هَذِهِ الْمَرَاتِبَ السَّبْعِ الْعَلَوِيَّةِ حَسْبَمَا رَوَاهُ وَبَيَّنَهُ وَجَلَّاهُ هُمُ الْعَالَمُ النُّورَانِيُّ الَّذِي عَدَدُهُ خَمْسَةُ آلَافِ شَخْصٍ الَّذِينَ يَظْهَرُونَ بِظُهُورِ الْمَعْنَى أَمِيرِ النَّحْلِ وَإِسْمِهِ وَبَابِهِ وَيَغِيبُونَ لِغَيْبَتِهِمْ، وَيُظْهِرُهُمْ مَوْلَاهُمْ بِأَسْمَاءٍ وَصِفَاتٍ وَقَبَائِلَ وَأَنْسَابٍ كَمَا أَظْهَرَ ذَاتَهُ عَزَّوَجَلَّ وَعَنِ الصِّفَاتِ امْتَنَعَتْ وَكَمَا أَظْهَرَ إِسْمَهُ

وَبَابَهُ عَدْلاً مِنْهُ جَارِياً فِي مُلْكِهِ وَرَحْمَةً وَرَأْفَةً بِخَلْقِهِ، وَأَلَا فَهِمَ فِي الْحَقِيقَةِ أَنْوَارٌ لا أَجْسَامٌ وَإِنْ ظَهَرُوا كَسَائِرِ الْأَنَامِ، فَاعْلَمْ ذَلِكَ.

و اما مُختَصّون و مُخلِصون و مُمتحِنون: شیخ ما ابوعبدالله خدایش روحش را قدس بخشد در رسالهٔ خود نام‌های ایشان را ذکر نکرد، و ما نیز در اینجا چیزی نیاورده‌ایم جز نام‌هایی که خداوند به معرفت آن‌ها بر ما منت نهاد، به دست شیخ، خدایش جزای نیکو عطا فرماید و به مقام رضا برساند.

لکن این مراتبِ هفتگانهٔ عِلویه، بنا بر آنچه او روایت کرد و توضیح داد و روشن ساخت، همان عالم نورانی هستند که تعدادش پنج هزار شخص است، که با ظهور معنی (علی بن أبی طالب) امیر النحل و اسم او (محمد) و باب او (سلمان) ظاهر می‌شوند، و پنهان شدنِ ایشان غایب می‌گردند. و مولایشان آنان را به نام‌ها و صفات و قبائل و نسبت‌ها ظاهر می سازد، همان‌گونه که ذاتِ عزّ و جلّ خود را ظاهر ساخت، در حالی که ذات از صفات محدود امتناع دارد، و همان‌گونه که اسم و باب خود را ظاهر ساخت، به عنوان عدلی که در مُلک او جاری است و رحمتی و رأفتی بر خلق اوست. و بدان که ایشان در حقیقت انوار هستند و نه اجسام، اگرچه مانند سایر مردمان ظاهر می شوند. پس این را بدان.

[تفسير الماء]

وَمِمَّا أَضَفْنَاهُ إِلَى ذَلِكَ مَا حَدَّثَنِي بِهِ سَيِّدِي شَيْخِي أَبُو الْفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْبَغْدَادِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَهُوَ مَا فَسَّرَهُ مِنْ قَوْلِ سَيِّدِنَا أَبِي عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنِ بْنِ حَمْدَانَ الْخَصِيبِيِّ نَضَّرَ اللهُ وَجْهَهُ، وَالْفَضْلُ لَهُ فِيمَا أَوْرَدَهُ مِنْ ذَلِكَ، لِأَنَّ جَمِيعَ مَا ذَكَرْتُهُ مِنْ نِعَمِ اللهِ الَّتِي جَرَتْ عَلَى يَدِيْهِ، وَاللهُ الْمُوَفِّقُ إِلَى الصَّوَابِ. فَمِنْ سَبِيلِ الْعَاقِلِ اللَّبِيبِ أَنْ يَتَدَبَّرَ هَذَا الْمَقَالَ، فَهُوَ فِقْهٌ وَعِلْمٌ فِي هَذِهِ الْقَصِيدَةِ جَمِيعِهَا، إِنَّمَا أَشَارَ بِهَا إِلَى مَعْرِفَةِ الْأَشْخَاصِ الْعُلْوِيَّةِ أَهْلُ الْمَرَاتِبِ النُّورِيَّةِ لِأَنَّهُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ بَعْدَ تَمَامِهَا: فَهَذِهِ كُلُّهَا مَعَانِي أَشْخَاصٍ وَمَرَاتِبَ وَمَقَامَاتٍ أَظْهَرْنَاهَا رَمْزًا وَأَخْفَيْنَاهَا كَشْفاً وَأَنَا أَذْكُرُ مِنْ ذَلِكَ مَا عَلِمْتُهُ وَسَمِعْتُهُ مِنْ ثِقَاتِي شُيُوخِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ مِمَّنْ لَقِيتُهُمْ وَبِاللهِ أَسْتَعِينُ قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۚ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا ۞ لِّنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا ۞ وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا﴾[١] فَحَمِدَهُ هَاهُنَا وَذَمَّهُ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ فَقَالَ: ﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن كَانَ بِكُمْ أَذًى مِّن مَّطَرٍ أَوْ كُنتُم مَّرْضَىٰ أَن تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ ۖ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ ۗ إِنَّ اللهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا﴾[٢] فَجَعَلَهُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ أَذًى. وَقَالَ سُبْحَانَهُ: ﴿فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا

---

[١] سوره فرقان، آيه ٤٨-٥٠

[٢] سوره نساء، آيه ١٠٢

عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِـجِّيلٍ مَّنضُـودٍ﴾[١] وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِم مَّطَرًا ۖ فَسَـاءَ مَطَرُ الْمُنذَرِينَ﴾[٢] فَسَمَّاهُ بِهَذَا الْإِسْمِ الْمُنْكَرِ مَطَرَاً وَذَمَّهُ، وَسَمَّى الْمَاءَ بِإِسْمِ الْحَيَاةِ وَحَمْدِهِ فَالْمَاءُ الْمُبَارَكُ الْمَحْمُودُ هُوَ الْعِلْمُ الَّذِي يَأْتِي مِنَ الْبَابِ، لِأَنَّ السَّـمَاءَ بِشَـخْصِ سَـلْسَـلٍ، وَالْأَرْضُ بِشَخْصِ الْمِقْدَادِ، وَمَادَّةُ الْعِلْمِ مِنْهُمَا إِلَى الْمُؤْمِنِينَ.

وَالْأَيْتَامُ: يُلْقُوْنَ مَا نَزَلَ مِنَ الْبَابِ عَلَيْهِمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَالْمَادَّةُ مِنَ الْبَابِ مُتَّصِـلَةٌ بِهِمْ أَبَدًا، فَتَتَّصِـلُ مِنْهُمْ إِلَى الْمُؤْمِنِينَ وَهِيَ الْعِلْمُ، وَبِالْعِلْمِ حَيَاتُهُمْ، لِأَنَّ اللهَ تَعَالَى ذَكَرَ أَنَّ الْعِلْمَ حَيَاةٌ. فَقَالَ تَعَالَى ذِكْرُهُ: ﴿أَوَمَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْـشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا...﴾[٣] فَكَانَ ذَلِكَ مَيِّتًا بِالْجَهْلِ فَأَحْيَاهُ بِالْعِلْمِ الَّذِي أُلْقِيَ إِلَيْهِ مِنْ تَوْحِيدِ اللهِ وَمَعْرِفَتِهِ، فَعَاشَ وَخَرَجَ عَنْ حَدِّ الْأَمْوَاتِ الَّذِينَ هُمْ الظَّالِمُونَ الْكَافِرُونَ.

و از جمله آنچه ما به مطالب قبلی افزودیم، آن چیزی اســت که ســیدي و شــیخ من، ابوالفتح محمد بن الحسن بغدادي خدا از او را ضی با شد، برایم نقل کرد، و آن تفسیری اســت که او از گفتار ســید ما ابوعبدالله حســین بن حمدان خصــیبی خدایش رویش را شاداب کند بیان فرمود. و فضل و برتری در آنچه از این مطالب آورده، برای او ست،

---

[١] سوره هود، آیه ٨٢
[٢] سوره نمل، آیه ٥٨
[٣] سوره انعام، آیه ١٢٢

زیرا تمامی آنچه ذکر کردم از نعمت‌های خدا ست که بر د ست او جاری شده ا ست، و خداوند توفیق دهنده به سوی درستی است.

سید ابوعبدالله خصیبی خداوند درجۀ او را رفیع گرداند فرمود:

الْمَاءُ شَخْصٌ جَلِيلٌ   بِهِ الْحَيَاةُ تَطُولُ

(آب وجودی جلیل است)   (به واسطۀ او حیات طولانی می‌شود)

پس از وظیفه عاقلِ خردمند اســت که در این گفتار تدبر کند، چرا که این فقه و علمِ تمامی این قصــیده اســت. همانا خصــیبی با آن قصــیده به معرفت اشــخاص عِلویه، اهلِ مراتبِ نوریه اشاره کرده است.

زیرا خ صیبی، خدا از او را ضی با شد، پس از اتمام ق صیده فرمود: پس اینها همه معانیِ ا شخاص و مراتب و مقامات هستند که آن‌ها را به صورت ا شاره و رمز ظاهر ساختیم و به صورت مکشوف و آشکار پنهان نمودیم.

و من از معانی، آنچه را که دانستم و از شیوخِ موثق خود خدا از آنان را ضی با شد که با آن‌ها ملاقات کردم شنیدم، ذکر می‌کنم؛ و از خداوند یاری می‌جویم.

خدای عَزَّوَجَلَّ فرمود: {و کســی اســت که بادها را بشــارتگرانی پیش از باران رحمتش فرستاد، و از آسمان آبی پاک کننده نازل کردیم....}. پس در اینجا آن را ستایش کرد، و در موضــعی دیگر آن را نکوهش نمود و فرمود: {و اگر از باران ناراحتید، و یا بیمار

هستید،گناهی نیست که سلاح های خود را بر زمین بگذارید...} . پس در این مو ضع آن را آزار قرار داد.

و فرمود: {هنگامی که امر ما برای هلاک آنها فرا رسید آن سرزمین را زیر و رو کردیم و آنجا را با کلوخ ها سنگ باران کردیم...} . و عَزَّوَجَلَّ فرمود: { و قطعا بارانی از سنگ بر آنان باراندیم و چقدر باران آن افراد که هشــدار داده شــدند، بد بود} . پس نزول باران سنگ یا را به این ا سمِ ناپسند مَطَر نامید و نکوهش کرد، و آب رحمت را به ا سم حیاة نامید و ستایش کرد.

پس آبِ مبارکِ ستایش شده، همان علمی است که از باب می‌آید، زیرا آسمان به شخصِ سلسَل (ا شاره به سلمان ا ست)، و زمین به شخص مقداد ا ست، و مادۀ علم از آن دو (سلسل و مقداد) به سوی مؤمنان است.

و ایتام: آنچه از علم بر ایشان از باب نازل شده است را به مؤمنان القاء می‌کنند، و فیض از باب پیوسته و همیشه به آنان متصل است، پس از ایشان به مؤمنان متصل می‌شود، و آن همان علم اســت. و حیاتِ ایشــان به علم اســت، زیرا خداوند تعالی ذکر فرموده که علم، حیات است.

پس میت به واسطه جهل مرده بود، پس او را به علمی که از توحیدِ خدا و معرفت او و به او القاء شـد زنده کرد، پس زندگی یافت و از حد مردگان که همان ظالمان و کافران هستند خارج شد.

[تأويل الليل والنهار والحي والميت]

وَقَدْ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى: ﴿تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ ۖ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ...﴾[1] فَاللَّيْلُ هُوَ الْكَافِرُ، لِأَنَّهُ مَحَلُّ الظُّلْمَةِ وَعُنْصُرُهَا، وَالنَّهَارُ هُوَ الْمُؤْمِنُ لِأَنَّهُ مَحَلُّ النُّورِ وَعَنْهُ، فَلَمَّا جَعَلَ الْجَمِيعَ فِي عَالَمِ الْمِزَاجِ صَارَ الْكَافِرُ يَخْرُجُ مِنَ الْمُؤْمِنِ وَالْمُؤْمِنُ يَخْرُجُ مِنَ الْكَافِرِ لِنُفُوذِ الْحُكْمِ وَثُبُوتِ الْقُدْرَةِ.

فَخُرُوجُ الْمُؤْمِنِ مِنَ الْكَافِرِ وَالْكَافِرُ مِنَ الْمُؤْمِنِ بِحُكْمِ الْإِنْتِقَالَاتِ وَالتَّوَالُدِ، فَالْكَافِرُ يَخْرُجُ مِنَ الْمُؤْمِنِ بِالتَوَالُدِ، وَالْمُؤْمِنُ حَيٌّ بِمَعْرِفَةِ اللّٰهِ وَكَذَلِكَ الْمُؤْمِنُ وَهُوَ الْحَيُّ قَدْ يَلِدُ الْكَافِرَ الْجَاحِدَ وَهُوَ الْمَيِّتُ، فَالْمُؤْمِنُ حَيٌّ أَبَدًا لَا يَمُوتُ بَلْ هُوَ بَاقٍ بِمَعْرِفَةِ اللّٰهِ تَعَالَى، وَالْكَافِرُ مَيِّتٌ أَبَدَاً.

[1] سوره آل عمران، آيه ٢٧

خدای تعالی فرمود: {شب را در روز داخل میکنی و روز را در شب...}. پس شب همان کافر است، زیرا محل و عنصِر ظلمت است، و روز همان مؤمن است، زیرا محل و عنصُر نور است. پس چون خداوند همه را در عالمِ مزاج (جهانِ ترکیب و اختلاط) قرار داد، کافر از مؤمن و مؤمن از کافر خارج می‌شود، برای نفوذ حکم و ثبوت قدرت.

پس خروج مؤمن از کافر و کافر از مؤمن به حکم تناسخ و تولید نسل است. پس کافر از مؤمن به توالد خارج می شود، و مؤمن به معرفتِ خدا زنده است. و همچنین مؤمن که حیّ است، کافر جحدکننده را که میّت است، به دنیا می‌آورد. پس مؤمن همیشه زنده است و نمی‌میرد، بلکه به معرفتِ خدای تعالی باقی است، و کافر همیشه مرده است.

[تأویل بحرین (آب شور و شیرین)]

فَهَذِهِ إِشَارَةُ سَيِّدِنَا أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ الْحُسَيْنِ بْنِ حَمْدَانَ الْخَصِيبِيِّ شَرَّفَ اللّٰهُ مَقَامَهُ بِقَوْلِهِ: الْمَاءُ شَخْصٌ جَلِيلٌ، بِهِ الْحَيَاةُ تَطُولُ وَلَمْ يُرِدْ الْمَاءَ الَّذِي يُشْرَبُ، لِأَنَّهُ قَدْ يَشْرَبُ مِنْهُ الْإِنْسَانُ جُرْعَةً فَيُغْتَصُّ بِهَا وَيَشْرَقُ وَرُبَّمَا مَاتَ، وَقَدْ يَسْبَحُ فَيَغْرَقُ فِي دِجْلَةَ أَوْ الْفُرَاتِ أَوْ غَيْرِهَا مِنَ الْمِيَاهِ أَوْ يَرْكَبُ فِي النِّيلِ أَوْ فِي الْبَحْرِ الْمَالِحِ فَيَغْرَقُ.

وَقَدْ نَعَتَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ الْمِيَاهَ الْمَالِحَةَ وَالْعَذْبَةَ فَقَالَ تَعَالَى: ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ...﴾[1] فَالْعَذْبُ الْفُرَاتُ: هُوَ مَعْرِفَةُ اللهِ تَعَالَى السَّائِغَةُ الشَّرَابُ الَّتِي تَخْرُجُ مِنَ الْبَابِ فِي بَعْضِ الرِوَيَاتِ.

وَقَدْ وَرَدَ الْقَوْلُ بِقَوْلِهِ: ﴿وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا﴾[2]. ﴿هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ﴾ دَلَالَةٌ عَلَى عُمَرِ بْنِ الْفُرَاتِ، وَإِنَّ الْإِشَارَةَ إِلَيْهِ بِهَذِهِ الَايَةِ، وَمَا هُوَ إِلَّا الْحَقُّ، لِأَنَّ عُمَرَ بْنَ الْفُرَاتِ هُوَ الْبَابُ وَهُوَ سَلْمَانُ وَهُوَ أَبُو شُعَيْبٍ وَإِنْ بَعُدَتْ أَسْمَاؤُهُ وَتَقَارَبَتْ عُهُودُهُ فِي كُلِّ مِلَّةٍ وَزَمَانٍ.

وَالْمَالِحُ: هُوَ الضِدُّ وَهُوَ الثَّانِي لَعَنَهُ اللهُ وَهُوَ إِسْحَاقُ الْأَحْمَرُ وَمَنْ تَبِعَهُ وَشَايَعَهُ مِنْ أَبْوَابِ الضِدِّ كَمَا أَنَّ السَّيِّدَ سَلْمَانَ بَابُ الْهِدَايَةِ فِي كُلِّ دَوْرٍ وَمِلَّةٍ وَإِنْ تَغَيَّرَتْ أَسْمَاؤُهُ وَكِنَاهُ.

پس این همان اشارهٔ سید ما ابوعبدالله حسین بن حمدان خصیبی خداوند مقامش را شریف گرداند است به گفتارش: آب وجودی جلیل است، به واسطهٔ او حیات طولانی می‌شود.

و مقصودش آبی که نوشیده می‌شود نبود، زیرا انسان ممکن است جرعه‌ای از آن بنوشد و به واسطهٔ آن دچار غصه و خفگی شود و چه بسا بمیرد، و ممکن است شنا کند و در

---

[1] سوره فاطر، آیه ١٢

[2] سوره فرقان، آیه ٥٣

دجله یا فرات یا آب‌های دیگر غرق شود، یا در رود نیل یا در دریای شور سوار شود و غرق گردد.

و خدای عزّ و جلّ آب‌های شور و شیرین را وصف نموده و فرمود: {ای دو دریا یکسان نیستند، این گوارا و شیرین است و نوشیدنش خوشگوار، و آن یکی شور و تلخ و گلوگیر...}. پس آب شیرین و گوارا: همان معرفت خدای تعالی است که نوشیدنش گواراست که از باب خارج می‌شود.

و این قول وارد شده به گفتارش: {او کسی است که دو دریا را در کنار هم قرار داد، این گوارا و شیرین و آن شور و تلخ...}. {هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ} دلالت بر عمر بن الفرات دارد، و همانا اشاره به او با این آیه است، و این جز حق نیست، زیرا عمر بن الفرات همان باب است و او همان سلمان است و او همان أبو شعیب است، اگرچه نام‌هایش دور و ظهوراتش در هر ملت و زمانی به هم نزدیک شده‌اند.

و شور: همان ضِد است و او همان دومی است، خدا او را لعنت کند. و او همان إسحاق الأحمر و کسی است که از ابوابِ ضِد او را پیروی و یاری کرده است؛ همان‌گونه که سید سلمان بابِ هدایت در هر دور و ملتی است، اگرچه نام‌ها و کنیه‌هایش تغییر کرده است.

[تفسير باطن الماء و مقام الباب]

وَبَاطِنُ الْمَاءِ شَخْصٌ هُوَ الدَّلِيلُ وَالرَّسُولُ

يُرِيدُ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ أَنَّ بَاطِنَ الْمَاءِ هُوَ الْبَابُ وَهُوَ ظَاهِرُ الْإِسْمِ، لِأَنَّ السَّيِّدَ الْمِيمَ عَزَّ عِزُّهُ نُورَيْنِ: نُورٌ قَدِيمٌ وَنُورٌ مُحْدَثٌ، فَالنُّورُ الْقَدِيمُ: هُوَ بَاطِنُهُ لِأَنَّ الْمَعْنَى اخْتَرَعَهُ مِنْ نُورِ ذَاتِهِ وَسَمَّاهُ اللهُ عِنْدَ مُخَاطَبَتِهِ فِي الْمُنَاجَاةِ.

وَالنُّورُ الْمُحْدَثِ: هُوَ ظَاهِرُ الصُّورَةِ، وَهُوَ الْجِسْمُ الَّذِي ظَهَرَ لِلْعَالَمِ، فَهَذَا ظَاهِرُ الْإِسْمِ الَّذِي هُوَ بَاطِنُ الْبَابِ. كَمَا قَالَ: وَبَاطِنُ الْمَاءِ شَخْصٌ: وَهُوَ نُورٌ مَخْلُوقٌ مِنْ نُورِ اللهِ، وَهُوَ الْجَبَلُ وَمِنْهُ رُوحُ السِّينِ، وَبَاطِنُهُ كَمَا ذَكَرْنَا، وَهُوَ الدَّلِيلُ الرَّسُولُ مَعْنَاهُ: أَنَّهُ مُرْسِلُ الرُّسُلِ وَمُشَرِّعُ الشَّرَائِعِ.

وَكُلُّ شَيْءٍ فَمِنْهُ حَيَاتُهُ لَا تَزولُ

مَعْنَاهُ: أَنَّهُ مَنْ عَرَفَ هَذَا الرَّسُولَ بِالْحَقِيقَةِ وَعَرَفَ ظَاهِرُهُ وَبَاطِنَهُ كَمَا شَرَحْنَاهُ فَقَدْ حَيَا الْحَيَاةَ الْأَبَدِيَّةَ الَّتِي لَا يَلْحَقُهُ مَعَهَا مَوْتٌ كَمَا يَلْحَقُ الْجُهَّالَ الَّذِينَ هُمُ الْأَمْوَاتُ

وَالشَّيْءُ مُؤْمِنٌ دِينٌ بَرٌّ تَقِيٌّ وُصُولُ

فَقَدْ وَرَّى أَنَّ الشَّيْءَ هُوَ السَّيِّدُ سَلْمَانُ أَنْحَلَهُ بِهِ السَّيِّدُ الْمِيمُ عَزَّ عِزُّهُ وَالشَّيْءُ الْمَوْجُودُ الْيَوْمَ فِي الدَّارِ هُوَ الْمُؤْمِنُ الْمُتَحَقِّقُ بِمَعْرِفَةِ اللهِ الْبَارِّ بِإِخْوَانِهِ مِنْ دِينِهِ وَدُنْيَاهُ.

وَاللَّا شَيْءُ كَافِرُ دِينٍ رِجْسٌ غَوِيٌّ جَهُولٌ

فَاللَّاشَيْءُ هُوَ الثَّانِي الْغَوِيُّ الْجُهُولُ وَمَنْ كَانَ مِنْ سِنْخِهِ وَأَتْبَاعِهِ وَأَشْيَاعِهِ فَهُوَ أَرْجَسُ مِنَ الْكَلْبِ وَالْخِنْزِيرِ لِكُفْرِهِ بِاللهِ وَبُعْدِهِ عَنْ اللهِ وَخَلْفِهِ عَلَيْهِ وَجُحُودِهِ لِمَعْرِفَتِهِ كَمَا قَالَ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا ۚ إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾[١] وَهُمُ الْهَمَجُ الرَّعَاعُ.

مقصود خصیبی، خدایش روحش را قدس بخشد، این است که باطنِ آب همان باب است و او ظاهرِ اسم می‌باشد. زیرا سید میم عَزَّعَزَّهُ دارای دو نور است: نورِ قدیم و نورِ مُحدَث (نوظهور). پس نورِ قدیم: همان باطنِ اوســـت، زیرا علی عزعزه ،محمد را از نور ذاتِ خود آفرید و او را هنگام خطاب در مناجات نامید.

و نورِ مُحدَث: همان ظاهرِ صــورت اســت، و آن همان جســمی اســت که برای عالَم ظاهر شد. پس این همان ظاهرِ اسم است که باطنِ باب می‌باشد.

همان‌گونه که فرمود: و باطنِ آب، شخصی است؛ و او نوری است مخلوق از نورِ خدا، و او جبل است و روح سین (اشاره به سلمان) از اوست، و باطنِ او همان است که ذکر کردیم. و او دلیل و رسول است، معنی آن این است که: او فرستندهٔ رسولان و شارعِ شریعت‌ها است.

[١] سوره فاطر، آیه ۶

معنی آن این است که: هر کس این رسول (باب) را به حقیقت بشناسد و ظاهر و باطنِ او را همان‌گونه که شرح دادیم بشناسد، پس به حیاتِ ابدی زنده گشته است که با آن مرگی به او نمی‌رسد، همان‌گونه که به جاهلانی که مردگان‌اند می‌رسد.

پس توریه کرد که «الشیء» همان سید سلمان است، و سید میم عَزَّ عِزُّهُ آن را به او نسبت داده است.

و «الشـــیء» که امروز در جهان موجود اســـت، همان مؤمنِ حقیقت یافته به معرفت خداست، که در دین و دنیایش نسبت به برادرانش نیکوکار است.

و «لا شیء» (عنصُرِ فقدان) کافِرِ دین است رجس، گمراه و نادان است.

پس «لا شیء» همان ثانی گمراهِ نادان است، و هر کس از سنخ او، و پیروان و یاران او باشد؛ او از سگ و خوک نجس‌تر است، به سبب کفرش به خدا و دوری‌اش از خدا و مخالفتش بر او و انکارش نســـبت به معرفت او؛ همان‌گونه که خدای تعالی فرمود: { شیطان دشمن شما ست پس او را دشمن بگیرید...} و ایشان مردمان فرومایه و ناآگاه هستند.

[٤٧٩] كَمَا قَالَ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعِزَّهُ لِكُمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: عَالِمٌ رَبَّانِيٌّ، وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ النَّجَاةِ، وَهَمَجٌ رِعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ غَوِيٍّ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَلَمْ يَلْحَقُوا إِلَى دِينٍ".

فَالْعَالِمُ الرَّبَّانِيُّ: هُمْ الْعَالِمُ الْعَلَوِيُّ، وَالْمُتَعَلِّمُ عَلَى سَبِيلِ النَّجَاةِ: هُمْ الْمُؤْمِنُونَ يَطْلُبُونَ النَّجَاةَ بِمَا قَدْ عَلِمُوهُ مِنَ الْمَعْرِفَةِ وَبِهَا خَلَاصُهُمْ، وَالْهَمَجُ الرِّعَاعُ: فَهُمْ الْمُقَصِّرَةُ الَّذِينَ لَا يَعْبَأُ اللهُ بِهِمْ، فَهُمْ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ لِلضَّلَالِ وَهُمْ نَجَسٌ كَمَا قَالَ اللهُ جَلَّ وَعَزَّ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا ۚ...﴾[١].

وَالْمَسْجِدُ الْحَرَامُ هُوَ الْإِسْمُ، وَالْمُشْرِكُونَ لَا يَقْرَبُونَهُ لِأَنَّهُمْ بَرِيؤُونَ مِنْهُ كَمَا أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ بَرِيؤُونَ مِنْ الثَّانِي ظَاهِرًا وَبَاطِنًا لِأَنَّهُمْ مِنْ غَيْرِ عُنْصُرِهِ وَجِبِلَّتِهِ، فَهُمْ لَا يَأْنَسُونَ إِلَيْهِ وَلَا يَتَحَقَّقُونَ شَيْئًا مِنْ عِلْمِهِ، بَلْ يَسْتَوْحِشُونَ مِنْهُ وَيَسُبُّونَهُ وَكَذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ يُبْغِضُونَهُمْ وَيَسُبُّونَهُمْ وَلَا يَأْنَسُونَ إِلَيْهِمْ يُؤَيِّدُ ذَلِكَ قَوْلَ اللهِ سُبْحَانَهُ تَعَالَى: ﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ ۖ وَاللهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا ۗ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾[٢]

---

[١] سوره توبه، آیه ٢٨

[٢] سوره بقره، آیه ٢٦٨

همان‌گونه که مولای ما امیرالمؤمنین عَزَّعَزَّهُ به کمیل بن زیاد علیه السلام فرمود: «مردم سه گروه‌اند: عالِمِ ربّانی، و متعلّمی که در راهِ نجات است، و فرومایگان و عوام که پیروان هر فریادگر گمراهی هستند که به نور علم روشن نشده‌اند و به دینی نپیوسته‌اند.»

پس عالِم ربّانی: همان عالَمِ عِلوی (اصول و مراتب نورانی) هستند. و متعلّم بر راهِ نجات: همان مؤمنانی هستند که به واسطه آنچه از معرفت دانسته‌اند، طلب نجات می‌کنند و با آن نجات می‌یابند. و فرومایگان: همان **منکرین مقام الوهی علی** **عزعزه** هستند که خداوند به آنان اهمیتی نمی‌دهد، پس ایشان پیرو هر فریادگرِ گمراهی هستند و نجس می‌باشند.

همان‌گونه که خدای جلّ و عزّ فرمود: {ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید مشرکان ناپاکند، پس نباید بعد از این سال به مسجدالحرام نزدیك شوند...}.

و مسجد الحرام همان اسم (محمد) است، و مشرکان به آن نزدیک نمی‌شوند، زیرا از آن بری هستند، همان‌گونه که مؤمنان از ثانی در ظاهر و باطن بری هستند، زیرا ایشان از غیرِ عنصُر و سرشت او می‌باشند. پس مؤمنان با ثانی مأنوس نمی‌شوند و چیزی از علم او را درک نمی‌کنند، بلکه از او وحشت دارند و به او ناسزا می‌گویند.

و همچنین مشرکان با مؤمنان دشمنی می‌ورزند، به آنان ناسزا می‌گویند و با ایشان مأنوس نمی شوند. قولِ خدای سبحانه و تعالی این را تأیید می‌کند: {الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ...}.

[تأویل باطنی الصلاة]

كَمَا الصَّلَاةُ رِجَالُ | اشْخَاصُهَا تَأْوِيلُ
خَمْسُونَ شَخْصًا وَشَخْصٌ | مُقَدَّسٌ بُهْلُولُ

الصلاة (نماز) مردانی است | اشخاصش تأویل هستند
پنجاه شخص و یک شخص | بسیار خندان و خوشرو

فَالصَّلَاةُ: السَيِّدُ مُحَمَّدٌ عَزَّعَزَّهُ وَهِيَ خَمْسٌ بِعَدَدِ أَشْخَاصِهِ، وَكَذَلِكَ: هِيَ أَشْخَاصُ رَكَعَاتِ كُلِّ فَرْضٍ مِنْهَا بِعَدَدِ حُرُوفِ إِسْمِهِ، وَمَا سِوَى ذَلِكَ مِنَ النَّوَافِلِ فَهُوَ تَتِمَّةُ إِحْدَى وَخَمْسِينَ رَكْعَةً.

پس نماز همان سید محمد عَزَّعَزَّهُ است، و اوقات نماز پنج است، به عدد اشخاص (مراتب) او. و همچنین: آن (نماز) اشخاصِ رکعاتِ هر نماز واجب است، به عدد

حروف ا سم او (ا سم محمد شامل ۴ حرف ا ست، و فرض‌ها شامل ۲، ۳، ۴ رکعت هستند)، و آنچه غیر از آن از نوافل است، تتمّهٔ پنجاه و یک رکعت می‌باشد.

كَمَا قَالَ الشَّيْخُ السَيِّدُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الْخَصِيبِيِّ نَضَّـرَ اللهُ وَجْهَهُ فِي رِسَالَتِهِ نَثْرَاً ثُمَّ بَيَّنَهُ وَأَوْرَدَهُ فِي مَقَالَتِهِ نَظْمَاً، فَقَالَ فِي النَّثْرِ:

همان‌گونه که شیخ سید ابوعبدالله خ صیبی خدایش روی او را شاداب کند در ر ساله خود به نثر گفت، سپس آن را بیان نمود و در مقاله خود به نظم آورد، پس در نثر فرمود:

الْوَقْتُ الْأَوَّلُ: الزَّوَالُ (ظهر)، وَصَلَاةُ النَّافِلَةِ ثَمَانِي رَكَعَاتٍ وَهُمْ:

وقت اول: زوال (ظهر)، و نماز نافلهٔ آن هشت رکعت است، و ایشان عبارتند از:

[القاسم، الطاهر، عبدالله، زينب، رقية، أم كلثوم (که نامش آمنه است)، فاطمة الزهراء] (اولاد پیامبر از خدیجه بنت خویلد)، و [إبراهيم] (از مارية القبطية). (جمعاً ۸ نفر).

وَبَعْدَهُمْ فَرْضُ الظُّهْرِ: أَرْبَعُ رَكَعَاتٍ:

و بعد از آن، فرض ظهر: چهار رکعت است، و ایشان عبارتند از:

[محمد، فاطر، الحسن، و الحسين] (جمعاً ۴ نفر).

وَبَعْدَهُمْ نَافِلَةُ الْعَصْرِ ثَمَانِي رَكَعَاتٍ:

و بعد از آن، نافلهٔ عصر: هشت رکعت است، و ایشان عبارتند از:

[عبدالله، و محمد، و عون] (پسران جعفر بن أبی طالب)، و [أبو سفیان، و جعفر، و محمد، و أبو الهیاج] (پسران حارث بن عبدالمطلب) و [محمد بن أبي حذيفة]. (جمعاً ٨ نفر).

الْوَقْتُ الثَّانِي: الْعَصْرُ، الْفَرْضُ أَرْبَعُ رَكَعَاتٍ:

وقت دوم: عصر، فرض آن چهار رکعت است، و ایشان عبارتند از:

[محمد، فاطر، الحسن، و الحسين]. (جمعاً ۴ نفر).

الْوَقْتُ الثَّالِثُ: الْمَغْرِبُ، فَرْضُهُ ثَلَاثُ رَكَعَاتٍ:

وقت سوم: مغرب، فرض آن سه رکعت است، و ایشان عبارتند از:

[محمد، فاطر، و الحسن]. (جمعاً ۳ نفر).

وَبَعْدَهَا نَافِلَتُهُ أَرْبَعُ رَكَعَاتٍ:

و بعد از آن، نافلۀ آن چهار رکعت است، و ایشان عبارتند از:

[ثوبان] (مولای رسول الله)، و [خزيمة بن ثابت]، و [أبو الهيثم مالک بن التيهان]، و [أبو سعيد الخدري]. (جمعاً ۴ نفر).

الْوَقْتُ الرَّابِعُ: الْعِشَاءُ الْآخَرُ، الْفَرْضُ أَرْبَعُ رَكَعَاتٍ:

وقت چهارم: عشاء آخر، فرض آن چهار رکعت است، و ایشان عبارتند از:

[محمد، فاطر، الحسن، و الحسين]. (جمعاً ۴ نفر).

بَعْدَهَا رَكْعَتَانِ مِنْ جُلُوسٍ وَهُمَا:

بعد از آن، دو ركعت نشسته، و آن دو عبارتند از:

[زينب الحولاء العطارة] و [أمة الله بنت خالد بن سنان العبسي]. (جمعاً ٢ نفر).

بَعْدَهَا صَلَاةُ اللَّيْلِ ثَمَانِي رَكَعَاتٍ:

بعد از آن، نماز شب هشت ركعت است، و ايشان عبارتند از:

[عبدالله، و عبدمناف (كه أبو طالب اســـت)، و حمزة، و الحارث، و الزبير، و الحجل، و المقوّم، و الغيداق] (اولاد عبدالمطلب). (جمعاً ٨ نفر).

بَعْدَهَا ثَلَاثَةُ رَكَعَاتٍ وَهِيَ: الشَّفْعُ وَالْوِتْرُ فَالشَّفْعُ: أَسَدٌ وَعِمْرَانُ ابْنَا حُصَينٍ وَالْوِتْرُ: عُبَادَةُ بْنُ بَشِيرٍ.

بعد از آن، سه ركعت است و آن شَفع و وِتر است. پس شفع: [أسد و عمران] (پسران حُصَين)، و وِتر: [عبادة بن بشير]. (جمعاً ٣ نفر).

الْوَقْتُ الْخَامِسُ: الْفَجْرُ، الْفَرْضُ رَكْعَتَانِ: مُحَمَّدٌ وَفَاطِرٌ، قَبْلَهُمَا النَّافِلَةُ سَــعْدُ بْنُ مَالِكٍ الْأَنْصَارِيِّ وَنُعَيْمَانُ الْأَنْصَارِيُّ

وقت پنجم: فجر، فرض آن دو ركعت است: [محمد و فاطر]. و قبل از آن، نافله: [سعد بن مالك الأنصاري و نُعيمان الأنصاري]. (جمعاً ٢ نفر).

فَهَذِهِ إِحْدَى وَخَمْسُونَ رَكْعَةً ذَكَرَهَا السَّيِّدُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الْخُصِيبِيِّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ فِي رِسَالَتِهِ شَرْحًا وَنَظْمًا فِي شِعْرِهِ، وَهِيَ بِالْعَدَدِ اثْنَانِ وَخَمْسُونَ رَكْعَةً وَاثْنَانِ وَخَمْسُونَ شَخْصاً، لِأَنَّ الرَّكْعَتَيْنِ مِنْ جُلُوسٍ هُمَا رَكْعَةٌ وَاحِدَةٌ فِي الظَّاهِرِ لِإِجْمَاعِهِمْ أَنَّ صَلَاةَ الْجَالِسِ عَلَى النِّصْفِ مِنْ صَلَاةِ الْقَائِمِ.

پس این پنجاه و یک رکعت است که سید ابوعبدالله خصیبی خداوند مقامش را شریف گرداند در رساله‌اش به شرح و در شعرش به نظم ذکر کرد، در حالی که در عدد ظاهری پنجاه و دو رکعت و پنجاه و دو شخص می‌باشد، زیرا دو رکعت نشسته در عشاء در ظاهر یک رکعت حساب می‌شود، به دلیل اجماع ایشان که نماز نشسته نصف نماز ایستاده است.

مُحَمَّدٌ ثُمَّ فَاطِرٌ وَالشُبَّرَانِ أُصُولُ
وَالْكُلُّ مَعَهُمْ وَمِنْهُمْ هُمُ الْهُدَى وَالسَّبِيلُ

محمد، سپس فاطر و شبّران (حسن و حسین) اصولند و بقیه با ایشان و از ایشان هستند ایشان هدایت و راه هستند

فَالسَّيِّدُ مُحَمَّدٌ عَزَّعَزُّهُ هُوَ الظُّهْرُ لِأَنَّهُ أَوَّلُ الصَّلَوَاتِ وَهُوَ أَشْخَاصُ الْحَاءَاتِ وَبَدْءُ ظُهُورِهَا مِنْهُ، وَبِهِ يُظْهِرُ اللهُ أَمْرَهُ ظَاهِرَاً وَبَاطِنَاً، فَلِذَلِكَ سُمِّيَ الظُّهْرُ وَهُوَ شَخْصُ صَلَاةَ الظُّهْرِ وَأَمَّا شَخْصُ صَلَاةِ الْعَصْرِ فَهُوَ السَّيِّدُ فَاطِرٌ عَزَّعَزُّهُ لِكَوْنِهَا انْعَصَرَتْ مِنَ السَيِّدِ الْمِيمِ وَلَيْسَ

بَعْدَهَا صَلَاةٌ فِي النَّهَارِ، مَعْنَاهُ: إِنَّ الْمَعْنَى تَعَالَى لَمْ يُظْهِرْ الْإِسْمَ بَعْدَهَا بِالتَّأْنِيثِ وَلَا ظَهَرَ قَبْلَهَا بِالْفَرْجِ وَالْوَفْرَةِ إِلَّا فِي هَذِهِ الْقُبَّةِ الْهَاشِمِيَّةِ لِظُهُورِ الْحَاءَاتِ الثَّلَاثِ مِنْهَا.

المغرب بالإمام الحسن: وَشَخْصُ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ مَوْلَانَا الْحَسَنِ، مَا تَرَكَهَا النَّبِيُّ فِي حَضَرٍ أَوْ فِي سَفَرٍ عَزَّعَزَّهُ وَلَا أَمَرَنَا بِالْقَصْرِ فِيهَا، وَهِيَ الْوُسْطَى الَّتِي أَمَرَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِالْمُحَافَظَةِ عَلَيْهَا فَقَالَ تَعَالَى: ﴿حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾[1] كُلُّ ذَلِكَ إِعْظَامًا وَإِجْلَالًا لِلسَّيِّدِ الْحَسَنِ،لِأَنَّ أَوَّلَ ظُهُورِ الْمَعْنَى عَزَّ ذِكْرُهُ فِي سَطْرِ الْإِمَامَةِ كَانَ كَمِثْلِهِ.

پس سـيد محمد عَزَّعَزَّهُ همان وقت ظهر اسـت، زيرا او اولين نمازهاسـت و او اشـخاصِ حاءات (حروف "ح" در نام‌هاى محسن، حسن، حسين) و آغاز ظهور آن‌ها از او ست، و خداوند امرش را به وا سطهٔ او در ظاهر و باطن آ شكار مى سازد، به همين دليل ظهر ناميده شد، و او شخصِ نماز ظهر است.

و اما شخصِ نماز عصر همان سيد فاطر عَزَّعَزَّهُ (فاطمة الزهراء) است، به اين دليل كه از سيد محمد خارج شد و بعد از فاطر نماز ديگرى در روز نيست. معنى آن اين ا ست كه: معنى تعالى، ا سم را بعد از فاطر با مؤنث ظاهر نساخت و قبل از او نيز با فرج و ظاهر نساخت، مگر در همين قبّهٔ ها شميه، به خاطر ظهور حاءاتِ سه‌گانه (محسن، حسن،

[1] سوره بقره، آيه ٢٣٨

حسين) از فاطر. و شخص صلاة مغرب مولای ما حسن است. كه پيامبر ﷺ آن را نه درخانه و اقامت و نه در سَفَر ترک نكرد و ما را نيز به شكستن آن امر نفرمود، و آن همان نماز ميانه است كه خدای عزّ و جلّ به محافظت بر آن امر فرمود و گفت: (بر نمازها و نماز ميانه محافظت كنيد و برای خدا با فروتنی بايستيد).

همۀ اينها از باب بزرگداشت و تجليل سيد حسن است، زيرا اولين ظهور معنی عزّ ذكره در سطر امامت، مانند حسن بود.

[٤٨٠] وَقَدْ سُئِلَ مَوْلَانَا الصَّادِقُ ﷺ: أَيُّهَا أَفْضَلُ الحَسَنُ أَمُّ الحُسَيْنِ؟ فَقَالَ ﷺ: "كِلَاهُمَا بِالْفَضْلِ وَاحِدٌ إِلَّا أَنَّ الْحَسَنَ كَانَ إِمَامًا لِلْحُسَيْنِ وَلَمْ يَكُنْ الْحُسَيْنُ إِمَامًا لِلْحَسَنِ" وَهُوَ مِنْ بَدْءِ مَا ذَكَرْنَاهُ فِي الظُّهُورِ كَمِثْلِهِ، وَالْحَسَنُ الرَّحْمَنُ، وَالْحُسَيْنُ الرَّحِيمُ، وَلِهَذَا قَالَ: "إِنَّهُمَا إِسْمَانِ رَقِيقَانِ، أَحَدُهُمَا أَرَقُّ مِنَ الْآخَرِ" وَلِهَذَا سُمِّيَ الْمُغْرِبُ، لِأَنَّ الْإِسْمَ غَرُبَ فِيهِ، وَغَيَّبَهُ الْمَعْنَى وَظَهَرَ كَمِثْلِ الصُّورَةِ الْحَسَنِيَّةِ لَمَّا شَاءَ أَنْ يَظْهَرَ لِلْعَالَمِ بِغَيْرِ الْأَنْزَعِيَّةِ.

وَالْعَتَمَةُ: شَخْصُ السَيِّدِ الْحُسَيْنِ ﷺ وَإِنَّمَا سُمِّيَ الْعَتَمَةَ لِأَنَّ الْخَلْقَ الْمَنْكُوسَ اعْتَمَوْا عَنْهُ وَهُوَ مُشْتَقٌّ مِنَ الظُّلْمَةِ، وَقَوْلُهُمْ: إِنَّ مَوْلَانَا الْحُسَيْنَ قَتَلَهُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ تَعَالَى اللهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا. وَشَخْصُ الْفَجْرِ السَّيِّدُ الْمُحْسِنُ ﷺ وَهُوَ اللُّطْفُ الْخَفِيُّ عَنْ أَعْيُنِ الْجَاحِدِينَ الَّذِي أُمِرْنَا أَنْ نَتَوَسَّلَ إِلَى اللهِ بِهِ فِي الشَّدَائِدِ فَنَقُولُ: [اللَّهُمَّ إِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِلُطْفِكَ الْخَفِيِّ الَّذِي مَا بَدَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ]

وَقَصَّـــــرَ مِنْ أَشْـخَاصِـهِ فَجَعَلَ رَكْعَتَيْنِ لِظُهُورِهِ لِعَالَمِ الصَّـفَاءِ وَخَفَائِهِ عَنْ عَالَمِ الْجَهْلِ وَالْعَمَى. فَهَذِهِ الْأَشْخَاصُ الْخَمْسَةُ الَّتِى هِىَ أَوْقَاتُ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ الْمَفْرُوضَةِ مَعْرِفَتُهَا، فَإِنْ عَرَفْتَ تَمَامَ الْأَشْخَاصِ الْوَاحِدِ وَخَمْسِينَ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا وَعَمِلْتَ بِهَا ظَاهِراً وَبَاطِناً فَذَلِكَ أَجَلُّ خَيْرٍ تُمَهِّدُهُ لِنَفْسِكَ، وَإِنْ قَصَّرتَ فَمَا لَكَ فُسْحَةٌ فِي التَّقْصِيرِ عَنْ مَعْرِفَةِ الْأَشْخَاصِ الْخَمْسَةِ وَالْقِيَامِ بِمُفْتَرَضَاتِهَا ظَاهِرًا وَبَاطِناً فَاعْلَمْ ذَلِكَ.

وَالْكُلُّ مَعَهُمْ وَمِنْهُمْ هُمُ الْهُدَى وَالسَّبِيلُ

مَعْنَاهُ: أَنَّ الْخَمْسَةَ هُمْ الْأُصُولُ، وَمَا بَعْدَهَا مِنَ الْأَشْخَاصِ هُمْ الْهُدَى وَالسَّبِيلُ كَمَا ذَكَرْنَا فَلَا تُفَرِّطْ بِمَعْرِفَتِهِمْ وَالْقِيَامِ بِهَا ظَاهِرًا وَبَاطِنًا.

كَمَا الزَّكَاةُ هِيَ الْبَابِ أَصْلُهُ جِبْرِيلُ

فَهَذَا بَيِّنٌ فِي كِتَابِ اللهِ إِذْ يَقُولُ سُـبْحَانَهُ: ﴿وَأَقِيمُوا الصَّـلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾[١] فَالصَّـلَاةُ الْإِسْـمُ قَالَ اعْرِفُوهَا، وَالزَّكَاةُ الْبَابُ قَالَ اعْرِفُوهُ، وَاعْلَمُوا أَنَّهُ غَيْرُ مُنْفَصِلٍ عَنْ الْإِسْمِ، وَإِنَّهُ لَا تَتِمُّ مَعْرِفَتُهُ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ بَابِهِ، فَإِذَا أَقَامَ الصَّلَاةَ وَأَدَّى الزَّكَاةَ بَاطِنًا وَظَاهِرًا كَانَ مُؤْمِنًا حَقًّا.

---

[١] سوره بقره، آیه ۴۳

سَلْمَانُ لَيْسَ سِوَاهُ إِلَى الرَّسُولِ دَلِيلُ

لِأَنَّهُ وَإِنْ كَانَ وَرَدَ مِنْ بِلَادِ فَارِسَ وَأَظْهَرَ أَنَّهُ أَعْجَمِيٌّ فَلَيْسَ غَيْرُهُ بَاباً، وَلَا دَلِيلَ عَلَى الرَّسُولِ غَيْرُهُ، وَإِنْ أَظْهَرَ أَنَّهُ مُنْفَصِلٌ عَنْهُ فَهُوَ فِي الْحَقِيقَةِ مُتَّصِلٌ بِهِ دَالٌّ عَلَيْهِ.

و از مولای ما صادق عَزَّعِزُّهُ سؤال شد: آیا حسن افضل است یا حسین؟ پس ایشان عَزَّعِزُّهُ فرمود: «هر دو از نظر فضل یکی هستند، جز اینکه حسن، امامِ حسین بود و حسین، امامِ حسن نبود.»

و این (اولویت حسن) همانند آن چیزی است که در ابتدای ظهور ذکر کردیم. و حسن، الرَّحمن است، و حسین، الرَّحیم است، و به همین دلیل فرمود: «این دو نام‌هایی لطیف هستند، که یکی لطیف‌تر از دیگری است.»

و به همین دلیل مغرب نامیده شد، زیرا اسم در آن غروب کرد، و معنی (علی) آن را غایب ساخت و به سان صورتِ حسن ظاهر گشت، هنگامی که خواست برای عالَم بدون نشانه‌های أنزعیّة ظاهر شود.

و وقت عشاء: شخصِ سید حسین عَزَّعِزُّهُ است، و همانا عشاء نامیده شد، زیرا خلقِ منکوس از او نابینا و کور گشتند، و عشاء مشتق از تاریکی است.

و این سخن ایشان که: «مولای ما حسین را عمر بن سعد به قتل رساند»، در حالی که خداوند از نسبت قتل برتر و بالاتر است.

و شخص صبح سید مُحسن عَزَّعَزَّهُ است، و او همان لطف پنهان است که از دیدگان جحدکنندگان پنهان است؛که به ما امر شده است تا در شدائد به وا سطهٔ او به سوی خدا توسل جوییم، پس می‌گوییم: خدایا ما به تو توسل می‌جوییم به لطف خفیّ تو، آنکه جز از تو و به سوی تو ظاهر نشد.

و خداوند از اشخاص شمار رکعات کاست، پس دو رکعت قرار داد؛ به دلیل ظهورش برای عالم مؤمنان و پنهان بودنش از عالم منکرین. پس این اشخاص پنج‌گانه‌ای که اوقات نمازهای پنج‌گانهٔ واجب هستند، شناختشان ضروری است. اگر تمام اشخاص پنجاه و یک‌گانه‌ای را که ذکر کردیم شناختی و به آن در ظاهر و باطن عمل کردی، پس آن بزرگ‌ترین خیری است که برای خودت آماده می‌کنی. و اگر کوتاهی کردی، پس تو را در کوتاهی از شناخت اشخاص پنج‌گانه و انجام واجباتشان در ظاهر و باطن، رخصتی نیست، پس این را بدان.

معنی آن این است که: پنج تن اصول هستند، و اشخاصی که بعد از آنها می‌آیند، همان هدایت و راه هستند، همان‌گونه که ذکر کردیم. پس در معرفت ایشان و قیام به آن در ظاهر و باطن، کوتاهی مکن.

و زکات همان "باب" است که اصلش جبرئیل است.

پس این در کتابِ خدا روشن است، هنگامی که سبحانه می‌فرماید: {و نماز را بپادارید و زکات را بدهید و با رکوع کنندگان رکوع کنید}.

پس نماز همان اسم (محمد) است؛ گفت بشناسیدش. و زکات همان باب (سلمان) است؛ گفت بـ شنا سیدش. و بدانید که باب از ا سم جدا نیـ ست، و معرفت او کامل نمی شود مگر به معرفت بابش. پس هنگامی که نماز را به پا داشـــت و زکات را در باطن و ظاهر ادا کرد، مؤمن حقیقی خواهد بود.

سلمان کسی جز او نیست　　　که به سوی رسول دلیل باشد

زیرا او اگرچه از سرزمین فارس آمده و اظهار می‌کند که عجمی اســـت، اما هیچ کس جز او باب نیست، و هیچ دلیل دیگری بر رسول جز او نیست. و اگرچه اظهار شود که او از رسول جداست، در حقیقت به او متصل است و دلالت‌کننده بر او می‌باشد.

[٤٨١] كَمَا رُوِيَ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَلَيْهِ السَـــلَامُ أَنَّهُ قَالَ لِمَوْلَانَا عَلِيِّ بْنِ الْحُسَـــيْنِ ﷺ: يَا مَوْلَايَ، أَمْنُنْ عَلَيَّ بِمَعْرِفَةِ هَذِهِ الْأَبْوَابِ الْخَمْسَةِ فَقَالَ: "يَا أَبَا حَمْزَةَ، هُمْ فِي حَالِ الظُّهُورَاتِ بِالْعَدَدِ خَمْسَةٌ، وَهُمْ بِالْحَقِيقَةِ وَاحِدٌ سَلْمَانُ وَإِنْ تَغَيَّرَتْ أَسْمَاؤُهُ وَصِفَاتُهُ فَهُوَ بَابٌ وَاحِدٌ".

وَالْإِسْمُ يَهْدِي إِلَى　　　اللهُ رَبِّهِ وَيُنِيلُ

فَالْإِسْمُ هُوَ السَّيِّدُ مُحَمَّدٌ ﷺ وَهُوَ الَّذِي يَهْدِي إِلَى اللهِ الْمَعْنَى رَبُّهُ الَّذِي لَا مَعْبُودَ لَهُ سِوَاهُ.

همان‌گونه که از ابوحمزه علیه السلام روایت شده است که به مولای ما علی بن الحسین عَزَّعِزُّهُ گفت: «ای مولای من، بر من به معرفت این پنج باب منّت بگذار.» پس ایشان فرمود: «ای اباحمزه، ایشان در حال ظهورات به صورت پنج عدد هستند، اما در حقیقت یک شخص هستند و آن سلطان است؛ و اگرچه نام‌ها و صفاتش تغییر کرده، او یک باب واحد است.»

و اسم هدایت می‌کند به سوی معنی پروردگارش و می‌رساند به او

پس اسم همان سید محمد عَزَّعِزُّهُ است، و او کسی است که به سوی معنی که پروردگارش است و معبودی جز او ندارد، هدایت می‌کند.

[۴۸۲] وَقَدْ رُوِيَ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ مِنْهُ السَّلامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ ۚ وَذَٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾[1] فَقَالَ مِنْهُ السَّلامُ: "الْعِبَادَةُ لِلْمَعْنَى بِالْإِخْلَاصِ، وَالْمِيمُ يَهْدِي إِلَى اللهِ رَبِّهِ وَيُنِيلُ بِمَعْرِفَتِهِ، لِأَنَّ الْمُلْكَ لَهُ وَبِيَدِهِ، وَالْجَزَاءُ عَلَيْهِ".

---

[1] سوره بینة، آیه ۵

وَالصَّوْمُ صَمْتٌ حَقِيقٌ		مَا فِيهِ قَالَ وَقِيلُ

فَشَهْرُ رَمَضَانَ هُوَ عَبْدُ اللهِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَالصَّوْمُ هُوَ الصَّمْتُ الَّذِي أَظْهَرَهُ فِيهِ عَبْدُ اللهِ، فَصَارَ الصَّمْتُ أَصْلُ الصَّوْمِ وَهُوَ لُزُومُ التَّقِيَّةِ، لِأَنَّ الصَّمْتَ أَنْ لَا يَدْفَعَ أَحَدٌ عِلْمَ اللهِ إِلَى غَيْرِ مُسْتَحِقِّهِ وَلَا يُذِيعُهُ بَيْنَ غَيْرِ أَهْلِهِ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ بَذَّرَهُ، وَمَنْ بَذَّرَهُ وَأَلْقَاهُ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ كَانَ كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ ۖ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا﴾[۱] .

و از مفضّل بن عمر علیه السلام روایت شده است که از او درباره قول خدای عزّ و جلّ: {وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ ۚ وَذَٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ} سؤال شد. پس ایشان علیه السلام فرمود: «عبادت برای معنی (علی) با اخلاص است، و محمد به سوی معنی که پروردگارش است هدایت می‌کند و به معرفت او می‌ر ساند، زیرا پاد شاهی برای او و به د ست او ست، و پاداش بر عهدهٔ اوست.»

و روزه، سکوت حقیقی است که در آن قیل و قال نیست.

---

[۱] سوره اسراء، آیه ۲۷

پس شهر رمضان همان عبدالله بن عبدالمطلب است، و روزه همان سکوت است که عبدالله در آن ظاهر ساخت. پس سکوت ا صلِ روزه شد، و آن عبارت ا ست از لازم دانستن تقیّه.

زیرا سکوت این ا ست که کسی علم خدا را به سوی غیر مستحقّ آن دفع نکند و آن را بین غیر اهلش فاش نسازد. پس هر کس چنین کند، آن را تباه ساخته است.

و کسی که علم را پراکنده سازد و به سوی غیر اهلش افکند، همانند آن ا ست که خدای تعالی فرمود: {همانا اسراف کنندگان برادران شیطانند و شیطان بر پروردگار خویش کفر ورزید}.

[٤٨٣] وَقَدْ رُوِيَ عَنْ مَرْيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ ﷺا الرَّحْمَنِ أَنَّ جِبْرِيلَ أَتَاهَا فَقَالَ لَهَا أَصِمْتِي وَلَا تَتَكَلَّمِي، وَمَنْ كَلَّمَكَ فَقُولِي: ﴿فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا ۖ فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنسِيًّا﴾[١] وَهُوَ التَّقِيَّةُ.

و از مریم بنت عمران ﷺا روایت شده است که جبرئیل نزد او آمد و به او گفت: «ساکت باش و سخن نگو، و هر کس با تو سخن گفت، بگو:(بخور و بنوش و چشمت روشن باد؛ اگر کسی از بشر را دیدی، بگو من برای رحمن روزه‌ای نذر کرده‌ام، پس امروز با هیچ انسانی سخن نخواهم گفت). و آن همان تقیّه است.»

[١] سوره مریم، آیه ٢٦

[٤٨٤] وَقَوْلُ السَّــيِّدِ الْمِيمِ عزّعزّه : "إِنْ نَابَذَكُمْ وَقَاتَلَكُمْ أَحَدٌ فَلَا تُنَابِذُوهُ وَلَا تُقَاتِلُوهُ وَلْيَقُلْ الْمُقَاتَلُ لِمُقَاتِلِهِ: إِنِّي صَائِمٌ" وَالْكَذِبُ يَنْقُضُ الْوُضُوءَ وَيُفْطِرُ الصَّوْمَ وَكَذَلِكَ الْغَيْبَةُ وَالنَّمِيمَةُ، وَقَدْ قِيلَ: "التَقِيَّةُ حِصْنٌ حَصِينٌ وَدِرْعٌ مَنِيعٌ".

شَهْرٌ ثَلَاثُونَ يَوْمًا تَحْرِيمُهَا تَحْلِيلٌ

وَنَحْنُ نَذْكُرُ أَشْخَاصَهَا كَمَا ذَكَرَهَا شَيْخُنَا السَيِّدُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الْخَصِيبِيُّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ. فَهَذِهِ عِدَّةُ أَيَّامِ شَــهْرِ رَمَضَــانَ وَلَيَالِيهِ. وَمِنْ هَذِهِ اللَّيَالِي لِفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ عزّعزّها سِتُّ لَيَالِيَ.

و قول سید محمد عزّعزّه : «اگر کسی با شما درگیر شد و جنگید، شما با او درگیر نشوید و نجنگید، و بگذارید آن که مورد جنگ واقع شــده اســت به جنگ‌کننده‌اش بگوید: من روزه‌ام.» و دروغ و همچنین غیبت و ســخن‌چینی وضــو را باطل می‌کند و روزه را می‌شکند. و گفته شده است: «تقیّه قلعه‌ای محکم و سپری بازدارنده است.»

و ما اشــخاص آن ســی روز را همان‌گونه که شــیخ ما ســید ابوعبدالله حســین بن حمدان خصــیبی خداوند مقامش را شرافت دهد ذکر کرده اســت، بیان می‌کنیم. اشــخاص آن سی روز عبارتند از:

چهار فرزند سید محمد: القاسم، الطاهر، عبدالله از خدیجه، و إبراهیم از ماریهٔ قبطیه.

سه برادر مولا عزّعزّه (علی) در ظاهر، فرزندان ابوطالب: طالب، عقیل، و جعفر.

پنج یتیمِ محمد ﷺ، و پنج یتیمِ سلمان.

دوازده نقیب در عهد رسول الله که ذکرشان پیشتر گذشت.

و نوفل بن الحارث بن عبدالمطلب تتمهٔ سی روز.

و اما اشخاص شب‌های آن ، سی رکعت است و این نام‌های ایشان است:

خدیجه بنت خویلد، و آمنة بنت وهب، و فاطمة بنت أسـد، و زینب، و رقیة، و أم کلثوم (آمنه)، و فاطمة الزهراء دختران سـید محمد ﷺ، و میمونة بنت الحارث الهلالیة، و أم أیمن، و أم سلمة، و صفیة الخیبریةهم سران پیامبر، و خواهر او یعنی أم هانیء، و جمانة بنت أبی طالب، و أمامة ابنة زینب دختر رسول الله، و الرباب ابنة امرئ القیس الکلابیة، و صفیة ابنة عبدالمطلب، و زینب الحولاء العطارة، و فضة، و ریحانة، و أسماء ابنة عمیس الخثعمیة، و ماریة القبطیة، و أم مالک همسرـ سـعد بن مالک الأنصـاری، و أمة الله ابنة خالد بن سنان العبسی، و أروی بنت الحارث بن عبدالمطلب که أم إسحاق است، و آمنة بنت الشرید همسر عمرو بن الحمق که أم معبد ا ست، و فاطمة ابنة عمران بن عابد مادر عبدالله و ابوطالب و الزبیر، پسران عبدالمطلب، و زینب ابنة جحش، و حلیمة ال سعدیة دایهٔ پیامبر، و حبابَة الوالبیة، و زینب ابنة ثابت الکلبی.

پس این تعداد ایام و شب‌های ماه رمضان ا ست. و از این شب‌ها، شش شب برای فاطمة الزهراء ﷺا است

أَوَّلَ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ (كه در آن نزديكى حلال شد و غسل واجب شد).

وَلَيْلَةُ سَبْعَ عَشْرَةَ، وَلَيْلَةُ تِسْعَ عَشْرَةَ، وَلَيْلَةُ إِحْدَى وَعِشْرِينَ، وَلَيْلَةُ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ.

وَلَيْلَةُ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ. كُلُّ هَذِهِ اللَّيَالِي تُرْتَجَى فِيهَا لَيْلَةَ الْقَدْرِ، وَأَوْجَبَ فِيهَا الْغُسْلَ كُلَّهَا، وَفِي لَيْلَةِ النِصْفِ مِنْ شَعْبَانَ زِيَارَةُ مَوْلَانَا الْحُسَيْنِ عَزَّ عِزُّهُ.

در همهٔ این شب‌ها، لیلة القدر امید می‌رود، و غسل در همهٔ آنها واجب است. و در شب نیمهٔ شعبان، زیارت مولای ما حسین عَزَّ عِزُّهُ قرار دارد.

وَفِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ سَمَاعٌ، وَهُوَ مَا حَدَّثَنِي بِهِ الشَّيْخُ أَبُو الْهَيْثَمِ سِرِّيُّ بْنُ حَمْدَانَ، وَحَدَّثَنِي يُونُسُ الدَّاوُودِيُّ وَمَحْمُودُ الْمِصْرِيُّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ كُلُّهُمْ لَا خَلَافَ بَيْنَهُمْ عَنْ سَيِّدِنَا أَبِي عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنِ بْنِ حَمْدَانَ الْخَصِيبِيِّ نَضَّرَ اللهُ وَجْهَهُ وَقَدْ سَأَلُوهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ سُبْحَانَهُ: ﴿إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ...﴾[١] فَقَالَ: "لَيْلَةُ الْقَدْرِ: أُمُّ سَلَمَةَ شَخْصُ السَّيِّدِ سَلْمَانَ، تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا: فَالْمَلَائِكَةُ الْأَيْتَامُ، بِإِذْنِ رَبِّهِمْ: سَلْمَانُ الْبَابُ، مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ هِيَ: السَّلَامُ هُوَ سَلْمَانُ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ، حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ: هَذَا سَمَاعِي مِنْهُمْ فَلْيَقُلْ خَصْمُنَا مَا شَاءَ".

و دربارهٔ لیلة القدر، روایتی وجود دارد، که شیخ ابوالهیثم سرّی بن حمدان و یونس الداوودی و حمود المصری خدای از همه ایشان راضی باد بدون اختلاف از سید ما ابوعبدالله حسین بن حمدان خصیبی خدایش روی او را شاداب کند برای من روایت

[١] سوره قدر

کردند، در حالی که از او دربارهٔ قول خدا سبحانه سؤال کردند: {إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ...}

پس ایشان فرمود: «لیلة القدر: أم سَلَمَه است، که شخص سید سلمان است. تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا: ملائکه همان ایتام هستند. بِإِذْنِ رَبِّهِمْ: سلمان همان باب است. مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ هِيَ: سلام همان سلمان است و تسلیم به سوی اوست. حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ: این شنیدهٔ من از ایشان است، پس خصم ما هرچه می‌خواهد بگوید.»

وَالْحَجُّ أَشْهَرُ عِلْمٍ　　　يَحُجُّهَا مُسْتَطِيلُ

و حج، ماه‌های علم است که به آن حج می گزارد.

فَأَشْهُرُ الْعِلْمِ مَعْرِفَةُ أَشْخَاصِ الْأَشْهُرِ بِالتَّحْقِيقِ، لِأَنَّهَا أَشْهَرُ وَجَبَ فِيهَا السَّعْيُ إِلَى الْحَجِّ وَالنَّفْرِ وَتَحْرِيمُ مَا حَرَّمُوهُ مِنَ الْأَشْهُرِ الْحُرُمِ.

پس ماه‌های دانش شناخت اشخاص ماه‌ها به صورت تحقیقی است، زیرا اینها ماه‌هایی هستند که سعی به حج و کوچ در آن‌ها واجب شده است، و حرام کردن آنچه از ماه‌های حرام ،حرام کرده‌اند.

و اینها نام‌های اشخاص ماه‌های سال هستند:

شَهْرُ رَمَضَانَ: عبدالله بن عبدالمطلب (همان‌طور که ذکر کردیم).

شَوَّالُ: الحارث.

ذُو الْقِعْدَةِ: الزُّبَير.

ذُو الْحِجَّةِ: حمزة.

الْمُحَرَّمُ: أبو طالب.

صَفَرٌ: المقوّم.

رَبِيعٌ الْأَوَّلُ وَرَبِيعٌ الْآخِرِ: حجل و الغيداق.

جُمَادَى الْأُولَى: عبد الكعبة (همهٔ ايشان فرزندان عبدالمطلب هستند).

جُمَادَى الْآخِرُ: إبراهيم.

رَجَبُ: الطاهر.

شَعْبَانُ: القاسم (فرزندان رسول الله عزّوجلّ).

فَهَذِهِ أَشْخَاصُ الْأَشْهُرِ وَقَدْ وَرَدَ أَيْضًا فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ۚ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ ۚ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنفُسَكُمْ ۚ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً ۚ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾[1] فَالْإِثْنَي عَشَرَ شَهْرًا هُمْ تِسْعَةُ أَوْلَادِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ كَمَا ذَكَرْنَاهُمْ، وَثَلَاثَةٌ هُمْ أَوْلَادُ السَيِّدِ الرَّسُولِ كَمَا ذَكَرْنَاهُمْ.

---

[1] سوره توبه، آيه ۳۶

پس اینها اشــخاص ماه‌ها هســتند و همچنین در کلام خداوند متعال آمده اســت: "همانا شمار ماه‌ها نزد خداوند، در کتاب الهی از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، دوازده ماه ا ست؛ از این میان، چهار ماه حرام ا ست؛ این ا ست آیین ا ستوار. پس در این ماه‌ها بر خود ستم مکنید، و همگی با مشرکان بجنگید، همان‌گونه که آنان همگی با شما می‌جنگند؛ و بدانید که خداوند با پرهیزگاران اســـت."و در تأویل قرآنی: دوازده ماه، نُه فرزند عبدالمطلب هستند ، و سه نفر از فرزندان سید رسول هستند.

وَقِيلَ: بَلْ هُمْ أَسْــمَاءُ الْبُيُوتِ الَّتِي هِيَ الْمَقَامَاتُ، وَقَدْ رَوَى أَهْلُ الظَّاهِرِ فِيهَا أَنَّ الْأَشْــهُرَ الْحُرُمَ هُمْ الْعَلِيُّونَ الْأَرْبَعَةُ، وَهُمْ فِي رِوَايَةِ أَهْلِ الْبَاطِنِ الْمُحَمَّدُونَ الْأَرْبَعَةُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهَا أَنْفُسَكُمْ وَتَقُولُوا أَنَّهُمْ جَوَاهِرُ مُتَفَرِّقُونَ كُلُّ جَوْهَرٍ مُفْتَرِقٌ بِكَيفِيَّتِهِ.

وَقَدْ رُوِيَ أَيْضاً فِي مُصَنَّفَاتِ الْمُتَقَدِّمِينَ أَنَّ قَوْلَهُ اثْنَيْ عَشَــرَ شَهْرَاً إِشَارَةٌ إِلَى الْأَبْوَابِ، هَذَا رَوَاهُ أَبُو الْقَاسِمِ بْنُ دِقَّةَ فِي مُصَنَّفِهِ، وَأَمَّا مَا تَقَدَّمَ أَوَّلًا فَهُوَ رِوَايَةُ السَيِّدِ الْخَصِيبِيِّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ، وَقَدْ وَرَدَ فِيهَا غَيْرُ ذَلِكَ إِلَّا أَنَّنَا لَمْ نُفَسِّرْ ـ قَوْلَهُ تَعَالَى إِلَّا بِحَسَــبِ مَا رَوَاهُ الْخُصِــيبِيُّ قَدَّسَ اللهُ رُوحُهِ.

و گفته شــده اســت: بلکه آنان نام‌های بیوت هســتند که همان مقامات می‌باشــند. اهل ظاهر در این باره روایت کرده‌اند که ماه‌های حرام همان علیون چهارگانه هســتند، و در

روایت اهل باطن، آنان محمدون چهارگانه می‌باشـــند؛ پس در حق خود ســتم مکنید و مگویید که آنان گوهرهایی پراکنده‌اند که هر گوهر در کیفیّت خود از دیگری جداست.

همچنین در مصنّفات پیشینیان روایت شده است که سخن خداوند دوازده ماه، اشاره به ابواب دارد؛ این مطلب را ابوالقاســم بن دقّه در مصــنّف خود روایت کرده اســت. اما آنچه در ابتدا ذکر شد، روایت سید خصیبی شرف الله مقامه است. در این باره روایات دیگری نیز وارد شده، لکن ما سخن خداوند متعال را جز بر اساس آنچه خصیبی قدس الله روحه روایت کرده، تفسیر ننموده‌ایم.

وَالْبَيْتُ وَالْبَابُ وَالرُّكْنُ حَـجـُّهُ مَقْبـُولُ

فَالْبَيْتُ هُوَ السَّـــيِّدُ مُحَمَّدٌ وَهُوَ الْكَعْبَةُ الْحَرَامُ لِأَنَّهُ بَيْتُ اللهِ وَمَكَانُهُ وَقَوْلُهُ: وَالرُّكْنُ: أَرَادَ أَرْكَانَ الْبَيْتِ هُمْ أَشْخَاصُ الْمِيمِ الْأَرْبَعَةُ فَاطِرٌ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْمُحْسِنُ، وَالْبَابُ سَلْمَانُ إِلَيْهِ التَّسْـــلِيمُ وَكُلُّ نَصٍّ يَرِدُ عَلَى الْبَابِ فَالْمُرَادُ بِهِ سَـــلْمَانُ،فَمَنْ عَرَفَ الْبَيْتَ كَمَا عَرَفْنَاهُ وَشَرْحَهُ كَمَا شَرَحْنَاهُ وَأَرْكَانَهُ وَبَابُهُ كَانَ حَجُّهُ مَقْبُولاً لَا مَبْرُوراً.

پس کعبه همان سید محمد است و او کعبهٔ حرام است، زیرا خانهٔ خدا و مکان اوست.

و قول او: والرُّكنُ: منظور ارکان بیت است که اشخاص میم چهارگانه هستند: فاطر و الحسن و الحسین و المحسن. و باب، سلمان است و تسلیم به سوی اوست و هر متنی که درباره "باب" وارد شده است، مقصود از آن " سلمان" می‌باشد پس هر کس بیت را

همان‌گونه که ما شناساندیم، و شرح آن را همان‌گونه که ما توضیح دادیم، و ارکان و بابش را بشناسد، حجّش مقبول و پاداش‌داده شده خواهد بود.

وَالْحَجُّ أَشْخَاصُ نُورٍ   تَشْخِيصُهَا تَهْلِيلُ
لَا بُقْعَةٌ وَجِـــدَارٌ   وَلَا بِنَاءٌ يَمِـــيلُ

فَهَذَا بَيِّنٌ جَلِيٌّ أَنَّ الْحَجَّ أَشْـخَاصٌ، وَإِنَّ مَعْرِفَتَهَا هُوَ الْحَجُّ الْأَكْبَرُ، لِأَنَّ السَّـعْيَ إِلَى الْجِدَارِ وَالْأَبْنِيَةِ لَيْسَ بِحَجٍّ، وَالْمَقَامُ هُوَ الْإِسْمُ كَمَا قَالَ تَعَالَى: ﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى ۖ وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾[1].

و حج اشخاص نور هستند شناختشان تهلیل است نه بقعه و دیواری است و نه بنایی که متمایل شود.

پس این امری روشن و آشکار است که حج همان ذوات مقدسه هستند، و همانا شناخت آنان همان حج اکبر ا ست؛ چرا که شتافتن به سوی دیوارها و بناها حج نیست. و مقام همان اسم است، چنان‌که خداوند متعال فرمود: و یاد کن هنگامی که خانه کعبه را برای مردم محل بازگشت و مرکز امن قرار دادیم؛ و فرمودیم: از مقام ابراهیم، نمازگاهی برای

[1] سوره بقره، آیه ۱۲۵

خود برگیرید. و به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که خانه‌ی مرا برای طواف‌کنندگان و معتکفان و رکوع‌کنندگان و سجده‌گذاران پاکیزه سازید.

(أَرْكَانُ الْبَيْتِ):

وَأَمَّا الْمِيزَابُ وَالْمَاءُ الَّذِي يَنْزِلُ مِنْهُ فَهُوَ الْعِلْمُ الَّذِي يَخْرُجُ مِنَ الْبَابِ إِلَى الْأَيْتَامِ وَيَمُدُّهُمْ بِهِ، وَالرُّكْنُ الْيَمَانِيُّ هُوَ الْمِقْدَادُ، وَكَذَلِكَ الْحَجَرُ، وَالرُّكْنُ الْعِرَاقِيُّ هُوَ أَبو الذَرِّ وَالرُّكْنُ الشَّامِيُّ هُوَ عَبْدُ اللهِ بْنُ رَوَاحَةَ، وَالرُّكْنُ الْيَمَانِيُّ الْآخَرُ هُوَ عُثْمَانُ بْنُ مَظعُونٍ لِأَنَّهُمَا رُكْنَانِ يَمَانِيَانِ، وَالْخَشَبَةُ الَّتِي مَا بَيْنَ الرُّكْنَيْنِ وَهِيَ إِلَى جَانِبِ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ قَائِمَةٌ يَقِفُ الْحَاجُّ عِنْدَهَا هِيَ قُنْبَرٌ وَكَذَلِكَ الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ هُوَ الْمِقْدَادُ.

هَذَا رِوَايَتِي عَنْ شَيْخِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، وَرَوَيْتُ مِنْ وَجْهٍ آخَرَ أَنَّ الْحَجَرَ هُوَ أُمُّ سَلَمَةَ لِأَنَّ الْحَجَرَ هُوَ مِنْ خَارِجِ الْكَعْبَةِ وَكَذَلِكَ أُمُّ سَلَمَةَ مَنْزِلَتُهَا مَجْهُولَةٌ عِنْدَ أَهْلِ الظَّاهِرِ، وَهِيَ فِي الْبَاطِنِ مِنَ الْبَيْتِ لِأَنَّهَا شَخْصُ الْبَابِ.

و اما ناودان و آبی که از آن فرو می‌ریزد، همان علم است که از باب به سوی ایتام خارج شده و آنان را مدد می‌رساند. و رکن یمانی همان مقداد است و همچنین حجر (سنگ) نیز اوست. و رکن عراقی همان ابوذر است و رکن شامی همان عبدالله بن رواحه

می‌با شد. و رکن یمانی دیگر همان عثمان بن مظعون ا ست، چرا که آن دو، دو رکن یمانی هستند. و آن چوبی که میان دو رکن و در کنار حجرالا سود ا ستوار گشته و حاجی نزد آن می‌ایستد، همان قنبر است؛ و همچنین حجرالاسود نیز همان مقداد می‌باشد.

این روایت من از شیخ من خدای از او راضی باد است، و از وجهی دیگر روایت کردم که حجر الأسود همان أم سلمة است، زیرا حجر در خارج کعبه قرار دارد و همچنین منزلۀ أم سلمة نزد اهل ظاهر نا شناخته است، در حالی که در باطن از اهل بیت است، زیرا او شخص باب است.

[٤٨٥] وَكَذَلِكَ قَالَ السَيِّدُ الرَّسُولُ عَزَّ عِزُّهُ: "الْحَجَرُ هُوَ مِنَ الْبَيْتِ".

وَقَوْلُهُ: تَشْخِيصُهَا تَهْلِيلٌ: فِي الْبَيْتِ الَّذِي هُوَ قَبْلَهُ، فَهُمْ أَشْخَاصٌ يُهَلِّلُونَ وَيُقَدِّسُونَ وَيَقْضُونَ وَيَمْضُونَ وَلَيْسُوا بُقْعَةً وَلَا جِدَارًا، فَاعْلَمْ ذَلِكَ.

وَلَا جِمَارَ حِصَاءٍ وَلَا طَوَافٌ يَجُولُ

الْجِمَارُ الَّتِي يُرْمَى بِهَا: هِيَ حَصًى فَأَوَّلُ مَا أُمِرَتْ بِغَسْلِهَا لِئَلَا تُنَجِّسَ يَدَكَ بِهَا وَهِيَ سَبْعُونَ حَصَاةً فِي الْأَصْلِ،وَقَدْ رُوِيَ أَنَّ الْجِمَارَ الثَّلَاثَ هِيَ الْأَوَّلُ وَالثَّانِي وَالثَّالِثُ، وَإِنَّ الْحُصَا الَّتِي تُرْمَى بِهَا هِيَ عِدَّةُ أَشْخَاصِهِ مِنَ الْقُبَّةِ الْجَانِيَةِ إِلَى الْقُبَّةِ الْهَاشِمِيَّةِ، أَوَّلُهَا عَزَازِيلُ، وَآخِرُهَا الثَّانِي.

وَقِيلَ: هِيَ أَرْبَعُونَ حَصَاةً، وَأَنَّهَا أَشْخَاصُهُ الَّتِي تَظْهَرُ مَعَهُ فِي كُلِّ عَصْرٍ وَزَمَانٍ أُمِرْتَ أَنْ تَرْمِيَ بِهَا، أَيْ: تَكْفُرَ بِهَا وَتَتَبَرَّأَ مِنْهَا، وَكَذَلِكَ السَّبْعُ عَقَبَاتٍ الَّتِي بِمِنًى هِيَ مَضْرُوبَةٌ عَلَى السَّبْعَةِ ظُهُورَاتٍ الَّتِي لِلثَّانِي لَعَنَهُ اللهُ فِي ظُهُورِ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ السَّبْعَةُ الذَّاتِيَّةُ، لِأَنَّهُ مَا ظَهَرَ إِلَّا وَالضِّدُّ مَعَهُ ظَاهِرٌ يَسْمَعُ النِّدَاءُ وَيُشَاهِدُ الْقُدْرَةَ لِتَثْبُتَ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ، فَإِذَا بَرِئْتَ مِنْهَا فَقَدْ جُزْتَ مِنًى وَأَمِنْتَ مِنَ الْمُسُوخِيَّةِ.

و همچنین سید رسول عَزَّعَزَّهُ فرمود: «حجر الأسود از کعبه است.»

و سخن او: {تَشْخِيصُهَا تَهْلِيلٌ} در بیتی است که پیش از آن قبلاً آمد. پس ایشان (اشخاص نور) کسانی هستند که تهلیل می‌گویند (لا اله الا الله)، تقدیس می‌کنند، قضاوت می‌کنند و حکم می‌رانند، و نه مکان و نه دیوارند، پس این را بدان و نه جَمَراتی از سنگریزه و نه طوافی که بچرخد.

سنگ‌هایی که با آن سنگ‌زنی می شود: سنگریزه‌اند. پس اولین چیزی که به شستن آن امر شده‌ای، برای آن ا ست که د ستت را با آن نجس نکنی، و در ا صل هفتاد سنگریزه است.

و روایت شده است که سه جمره (جمرات ثلاث) همان اول و ثانی و ثالث (ضِدّها) ه ستند، و سنگریزه‌هایی که با آن رمی می شود، به عدد ا شخاص منکرین او ست؛ از

قبهٔ شــیاطین تا قبّهٔ هاشــمیه (اهل حق). اولین آن عزازیل (ابلیس) و آخرین آن ثانی (عمربن خطاب) است.

و گفته شده: آن چهل سنگریزه ا ست، و اینها ا شخاص ضدّ هستند که در هر عصر و زمانی با او ظاهر می‌شــوند و به تو امر شــده اســت که با آن رمی کنی، یعنی: به آن کفر ورزی و از آن تبرّی جویی.

و همچنین هفت عَقَبه مواضــع رمی که در مِنی اســت، بر هفت ظهور ثانی ،لعنه الله، در برابر هفت ظهور ذاتی مولای ما امیرالمؤمنین عَزَّعِزُّهُ زده شــده اســت؛ زیرا معنی ظاهر نشد مگر آنکه ضدّ همراه او ظاهر شد، که ندا را می شنود و قدرت را می‌بینند تا حجّت بر او ثابت شود. پس اگر از آن‌ها تبرّی جستی، همانا از مِنی عبور کرده‌ای و از مَسُوخیّه در امان گشته‌ای.

وَلَا وُقُوفَ وَسَعْيٍ وَلَا احْتِلَاقٌ جَمِيلُ

فَحَلْقُ الرَّأْسِ تَمَامُ الطَّهَارَةِ لِلْقَوْلِهِ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: ﴿لَّقَدْ صَــدَقَ اللهُ رَسُــولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ ۖ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّــرِينَ لَا تَخَافُونَ ۖ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِن دُونِ ذَٰلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا﴾[۱] يُرِيدُ بِذَلِكَ أَنَّ الْمُؤْمِنَ يَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يَكُونَ

[۱] سوره فتح، آیه ۲۷

طَاهِرَاً لَا تَّعَلُوهُ الرِّجَالَ الَّذِينَ أَرْجَلُوا عَنْ الْمُعْرِفَةِ، بَلْ يَكُونُ هُوَ الْعَالِي عَلَيْهِمْ بِالنَّظَرِ وَالْكَلَامِ.

وَقَوْلُهُ: وَلَا وُقُوفَ بِعَرَفَةٍ: مَعْنَاهُ أَنَّهُ يَقِفُ عَلَى مَعْرِفَةِ اللهِّ تَعَالَى وَلَا يَحُولُ عَنْهَا وَلَا تَتَقَلَّبُ بِهِ الْآرَاءُ وَلَا تَتَلَاعَبُ بِهِ الْأَهْوَاءُ، بَلْ يَكُونُ كَمَا قَالَ اللهُّ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُّ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾[١]

وَالسَّعْيُ: هُوَ أَنْ يَسْعَى فِي طَلَبِ مَعْرِفَةِ اللهِّ تَعَالَى إِلَى أَهْلِ الْعِلْمِ بِهِ، ثُمَّ يَسْعَى فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِمْ.

و نه وقوف و سعی است و نه تراشیدن زیباست.

پس تراشیدن سر کمال طهارت است، به دلیل قول خدا که فرمود: به‌راستی خداوند رؤیای پیامبرش را به حق تحقق بخشید؛ که اگر خدا بخواهد، قطعاً سر تراشیده و مو کوتاه کرده، در امن و امان، بدون هیچ ترسی وارد مسجدالحرام خواهید شد. پس او آنچه را که شما نمی‌دانستید دانست، و پیش از آن پیروزی نزدیکی قرار داد.

منظور از آن این ا ست که: بر مؤمن واجب ا ست که پاک با شد و مردانی که از معرفت عقیم گشته‌اند، بر او برتری نیابند، بلکه او با نگاه و کلام بر آن‌ها برتری داشته باشد.

---

[١] سوره فصلت، آیه ٣٠

و ســـخن او: وَ لَا وُقُوفَ بِعَرَفَةٍ: معنی آن این اســـت که مؤمن بر معرفت خدای تعالی ثبات ورزد و از آن برنگردد و آراء مختلف او را دگرگون نســـازد و میل‌ها او را بازیچه نکنند.

بلکه همان‌گونه باشـــد که خدای تعالی فرمود: {همانا کســـانی گفتند پروردگار ما الله هســـتســـپس اســـتقامت ورزیدند بر آنها ملائکه نازل می شـــوند...} پس هنگامی که همان‌گونه که ذکر کردیم مستقیم باشد، ملائکه‌ای که علم حق به ایشان داده شده، بر او نازل می‌شوند.

و سعی بین صفا و مروه: این است که در طلب معرفت خدای تعالی به سوی اهل علم به او بکوشد، سپس در برآوردن نیازهای ایشان سعی کند.

[۴۸۶] كَمَا قَالَ الرَّسُولُ ﷺ: "لَايَزَالُ اللهُّ فِي عَوْنِ الْمُؤْمِنِ مَادَامَ الْمُؤْمِنِ فِي عَوْنٍ أَخِيهِ".

همان‌گونه که ر سول ﷺ فرمود: «خداوند پیو سته در یاری مؤمن ا ست، تا زمانی که مؤمن در یاری برادرش باشد.»

وَلَا سِقَايَةَ مَاءٍ وَلَا اسْتُلَامُ فُصُولِ

و نه آب‌دادنی است و نه دست‌کشیدنی بر حجر

مَعْنَى السِّــقَايَةِ هُوَ أَنْ يَسْــقِيَ الْعَارِفُ لِمَنْ عَرَفَهُ لِوَجْهِ اللهِّ تَعَالَى وَالسِّــقَايَةُ فِي الْبَاطِنِ هُوَ أَنْ تَسْــقِيَ مِنْ مَاءِ الْمَعْرِفَةِ إِنْ كُنْتَ عَالِمًا لِمَنْ هُوَ أَقَلُّ مِنْكَ عِلْمًا وَتَرْوِيهِ وَمَعْنَى اسْــتِلَامُ الْحَجَرِ: تَقْبِيلُهُ وَهُوَ أَنَّ اللهَّ يُرِيدُ مِنْ عَبْدِهِ مَعْرِفَةَ بَاطِنِ الْحَجَرِ وَالْقَبُولُ مِنْهُ.

وَلَا اغْتِسَالٌ وَصَبٌّ وَلَا لِهَدِي مُقِيلُ

مَعْنَى الْإِغْتِسَالِ: هُوَ أَنْ يَغْتَسِلَ بِالْمَاءِ وَيَتَطَهَّرَ مِنَ الْجَنَابَةِ. وَالْجَنَابَةُ: هِيَ عِنْدَ أَهْلِ التَّوْحِيدِ مُجَانَبَةُ الْعِلْمِ بِلَا مَعْرِفَةٍ، فَإِذَا وَقَفْتَ عَلَيْهِ وَعَلِمْتَهُ فَقَدْ اغْتَسَــلْتَ وَطَهَّرَكَ الْعَالِمُ بِالْعِلْمِ الَّذِي أَلْقَاهُ إِلَيْكَ، وَالْهَدْيُ عِنْدَ أَهْلِ الظَّاهِرِ: الذَّبِيحَةُ الَّتِي تُذْبَحُ بِمِنًى وَهِيَ فَرْضٌ عَلَيْكَ.

أَمَّا عِنْدَ أَهْلِ الْبَاطِنِ: مَعْنَاهُ أَنَّهُ مُفْتَرِضٌ عَلَيْكَ أَنْ تَهْدِيَ الْعِلْمَ إِلَى أَخِيكَ الْمُؤْمِنِ وَتُتْحِفَهُ بِهِ مِمَّا خَصَّكَ اللهُّ عَزَّوَجَلَّ وَرَزَقَكَ مِنْ دِينِكَ وَدُنْيَاكَ وَلَا تُحْوِجْ أَخَاكَ الْفَقِيرَ إِلَى سُؤَالٍ، بَلْ تَبْتَدِئَهُ بِهِ.

معنی آب‌دادن این اســت که عارف برای کســی که او را به خاطر خدای تعالی شــناخته است، آب دهد. و سِقايَة در باطن این است که اگر عالم هستی، از آب معرفت به کسی که علمش از تو کمتر است، بنوشانی و او را سیراب سازی.

و معنی دســت کشــیدن یا بوســیدن حجر: بوســیدن این اســت که خداوند از بنده‌اش معرفت باطن حجر و قبول از او را می‌خواهد.

و نه شستشویی و ریختنی است و نه ذبیحه که بپذیرد.

معنی غسل: این است که با آب غسل کند و از جنابت پاک شود.

و جنابت نزد اهل توحید: دوری جستن از علم بدون معرفت است. پس هنگامی که بر آن علم وقوف یافتی و آن را دانستی، همانا غسل کرده‌ای و عالم تو را با علمی که به تو القا کرده است، پاک ساخته است.

و قربانی کردن نزد اهل ظاهر: ذبیحه‌ای است که در منی ذبح می‌شود و بر تو واجب است.

اما نزد اهل باطن: معنی آن این است که بر تو واجب است که علم را به برادر مؤمنت هدیه کنی و از آنچه خداوند عزّ و جلّ تو را به آن اختصاص داده و از دین و دنیایت روزی داده است، او را بهره‌مند سازی، و برادر فقیرت را محتاج سؤال نکنی، بلکه خودت آغاز به بخشش کنی.

[٤٨٧] كَمَا قَالَ الرَّسُولُ عَزَّعَزَّهُ: "تَهَادَوْا تَحَابُّوا" أَيْ: لِيَهْدِ بَعْضُكُمْ بَعْضاً مَا قَدِرَ عَلَيْهِ وَأَوْصَلَهُ اللهُ إِلَيْهِ مِنْ دِينِهِ وَدُنْيَاهُ، وَلَا يَمُنُّ عَلَيْهِ.

همان‌گونه که رسول عَزَّعَزَّهُ فرمود: «به یکدیگر هدیه دهید تا محبت ورزید.» یعنی: هر یک از شما به دیگری از دین و دنیایش آنچه خداوند به او رسانده و قادر به آن است، هدیه دهد و بر او منّت نگذارد.

وَلَا حِرَامَ لِبَيْتٍ يُـكْسَى وَلَا تَحْلِيلُ

أَيْ لَيْسَــتْ الحُرْمَةُ لِظَاهِرِ الْبَيْتِ مِنْ الحِجَارَةِ وَالْأَبْنِيَةِ، وَإِنَّمَا الحُرْمَةُ لِبَاطِنِ الْبَيْتِ وَهُوَ المِيمُ عَزَّعِزُّهُ فَمَنْ عَرَفَهُ فَقَدْ وَجَبَ عَلَيْهِ لِلْمُؤْمِنِ حُرْمَتُهُ وَحَرُمَ عَلَيْهِ أَذِيَّتُهُ وَمَضَــرَّتُهُ وَإِذَاعَةُ سِرٍّ عَنْهُ أَوْ سِعَايَةً بِهِ أَوْ نَمِيمَةً أَوْ كَذِبٌ عَلَيْهِ وَالنَّظَرُ إِلَى أَهْلِهِ بِرِيبَةٍ أَوْ اسْتِحْلَالِ مَالِهِ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ، وَقَدْ شَرَحْتُ فِي رِسَالَةِ صِفَةِ الْإِخْوَانِ وَبِرِّهِمْ مَا يُغْنِي عَنْ إِعَادَتِهِ هَاهُنَا.

إِلَّا فِعَالٌ صَحِيحٌ فِي ظَاهِرٍ تَمْثِيلُ

أَيْ هَذِهِ الْأَفْعَالُ الصَّحِيحَةُ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا هِيَ الْبَاطِنَةُ وَتَمْثِيلُهَا:

حَقٌّ وَصِدْقٌ أَتَانَا بِوَحْيِهِ التَّنْزِيلُ

الحَقُّ وَالصِّــدْقُ هُمَا مَعْرِفَةُ الْعَيْنِ الَّذِي هُوَ الحَقُّ كَمَا قَالَ تَعَالَى: ﴿يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ﴾[1] أَيْ: بَانَ وَظَهَرَ.

یعنی: حرمت برای ظاهر کعبه از سنگ‌ها و بناها نیست، بلکه حرمت برای باطن بیت است و آن همان محمد عَزَّعِزُّهُ است.

پس هر کس او باطن بیت را بشناسد، بر او ست که حرمت مؤمن را واجب بشمارد، و آزار رساندن به او، ضرر زدن به او، افشای سری از او، یا بدگویی از او، یا سخن‌چینی، یا دروغ بستن بر او، و نگریســتن به اهل او با تردید، یا حلال شــمردن مال او و مانند

[1] سوره نور، آیه ٢٥

این‌ها، بر او حرام است. و من در رسالهٔ «صفت الأخوان و بِرّهم» آنچه را که از اعادهٔ آن در اینجا بی‌نیاز می‌سازد، شرح داده‌ام.

یعنی: این افعال صحیحی که ذکر کردیم، همان افعال باطنی هستند و تمثیل آن‌ها این است:

حق و صدق همان معرفت به عین هستند که همان حق است، همان‌گونه که خدای تعالی فرمود:(در آن روز خداوند پاداش حقیقی آن‌ها را به طور کامل خواهد داد و خواهند دانست که خداوند، حق آشکار است). یعنی: آشکار و ظاهر شد.

(تأويل العبادة والجهاد)

[٤٨٨] وَقَوْلُ السَّـيِّدِ الرَّسُـولِ عَزَّعَزَّهُ: "الْعَيْنُ حَقٌّ كَمَا أَنِّي رَسُـولُ اللهِ حَقّاً" وَهُوَ الْحَقُّ الَّذِي عَايَنْتُهُ وَ آمَنْتُ بِهِ، وَفَرَّقْتُ بِمَعْرِفَتِهِ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ.

و قول سید رسول عَزَّعَزَّهُ: «علی حق است، همان‌گونه که من رسول خدا حقاً هستم.» و او همان حقی است که با دیدهٔ بصیرت دیدم و به او ایمان آوردم و به واسطهٔ معرفت او میان حق و باطل فرق گذاشتم.

وَاللهُ أَعْدَلُ مِنْ أَنَّ　　　　يُرْضِيهِ فِعْلٌ عَلِيلُ

مَعْنَاهُ: إِنَّ مَعْرِفَةَ هَذَا الْحَقِّ هُوَ الَّذِي يُرْضِي اللهَ تَعَالَى لِقَوْلِهِ سُبْحَانَهُ: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾[١] وَقَدِ اتَّفَقَ أَهْلُ التَّفْسِيرِ ظَاهِراً وَبَاطِنَاً أَنَّ الْعِبَادَةَ هِيَ الْمَعْرِفَةُ، وَالْفِعْلُ الْعَلِيلُ مَا فَعَلَهُ أَهْلُ الظَّاهِرِ، وَهُوَ السَّقِيمُ الَّذِي لَا يَرْضَى اللهُ بِهِ وَلَا يَرْضَى بِهِ عَنْهُمْ.

و خدا عادل‌تر از آن است که فعل ضعیف و علیل، او را خشنود سازد.

معنی آن این است: همانا معرفت به این حق است که خدای تعالی را خشنود می سازد؛ به دلیل قول سبحانه: نیافریدم جن و انس را مگر برای عبادت.

و اهل تفسیر در ظاهر و باطن متفق‌اند که عبادت، همان معرفت است. و کار ضعیف و ناقص، همان چیزی است که اهل ظاهر انجام داده‌اند، و آن همان کار بیمارگونه‌ای است که خداوند به آن راضی نیست و از ایشان به واسطهٔ آن راضی نمی‌شود.

[١] سوره ذاریات، آیه ۵۶

وَلَا امْتَحَانُ جِهَادٍ بِالسَّيْفِ أَمْرٌ جَلِيلٌ

مَعْنَاهُ: إِنَّ اللهَ أَعْدَلُ وَأَكْرَمُ مِنْ أَنْ يَبْتَلِيَكَ بِالْجِهَادِ وَأَنْ تُقَاتِلَ بِالسَّيْفِ لِتَقْتُلَ، وَإِنَّمَا أَمَرَكَ أَنْ تُجَاهِدَ بِنَفْسِكَ وَبِلِسَانِكَ وَعِلْمِكَ إِنْ قَدِرْتَ وَأَمْكَنَكَ الْوَقْتُ لِلْكُفَّارِ وَتُخَالِفُهُمْ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَ تُجَاهِدُهُمْ قَوْلاً وَفِعْلاً، فَإِنَّ أَمْوَالَهُمْ وَدِمَاءَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ مُبَاحُونَ لَكَ، وَحَلَالٌ لَكَ كُلُّهُ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مُحَرَّمٌ عَلَيْكَ مِنْ جَمِيعِ مَا فِي الدَّارِ إِلَّا ظَهْرُ أَخِيكَ الْمُؤْمِنَ وَمَالُهُ وَحُرْمَتُهُ، فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ حَرَمٌ كُلُّهُ.

معنی آن این اســت: همانا خداوند عادل‌تر و بزرگوارتر از آن اســت که تو را به جهاد مبتلا سازد و به تو امر کند که با شمشیر بجنگی تا کسی را بکشی. بلکه به تو امر کرده اســت که با نفْس خودت، و با زبان خودت، و با علم خودت اگر قادر بودی با کفار جهاد کنی.

و در هر چیز با کفار مخالفت کنی و با آن ها در گفتار و کردار جهاد کنی. پس همانا اموال، خون و اهل آن‌ها بر تو مباح و حلال اســت، و هیچ چیزی از تمام آنچه در این جهان اســت بر تو حرام نیســت، مگر پشــت برادر مؤمنت غیبت و سـعایت و مالش و حُرمتش؛ زیرا مؤمن سراپا حرمت است.

[٤٨٩] وَقَدْ قَالَ السَــيِّدُ الْمِيمُ عَزَّعَزُّهُ: "لَوْ أَنَّ الدُّنْيَا دَمٌ عَبِيطٌ كَانَ قُوتُ الْمُؤْمِنِ مِنْهَا حَلَالًا".

و ســـيد محمد عَزَّعَزُّهُ فرمود: «اگر دنيا سراسر خون تازه بود، خوراک مؤمن از آن حلال بود.» (اشاره به جواز انتفاع از دار و اموال مخالفين).

لِأَنَّهَا النَّفْسُ تَبْقَى فَقَاتِلٌ مَقْتُولُ

فَنَفْسُ الْمُوَالِفِ تَبْقَى لِأَنَّهُ إِذَا قُتِلَ بِسَيْفٍ أَوْ غَيْرِهِ فَهُوَ يُنْقَلُ إِلَى أَشْرَفِ مِمَّا كَانَ عَلَيْهِ، وَالْكَافِرُ إِذَا قُتِلَ أَوْ مَاتَ نُقِلَ إِلَى مَا هُوَ دُونَ مَا كَانَ عَلَيْهِ. كَمَا رُوِيَ: أَنَّ نَفْسَ الْمُخَالِفِ إِذَا خَرَجَتْ تُغْمَسُ فِي سِجِّينٍ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَذُوقُ كُلَّ عَذَابٍ مَرَّ عَلَيْهِ فِيمَا تَقَدَّمَ، وَمَا يَنَالُهُ فِيمَــا يَتَأَخَّرُ، وَيَنْسَى مَا كَانَ فِيهِ مِـــنْ نَعِيمِ الْبَشَرِيَّةِ، فَإِنْ كَانَتْ قَدْ وَفَّتْ مَا عَلَيْهَا مِنْ تَكْرَارِ التَّنَاسُخِ نُقِلَتْ فِي حَوْصَلَةِ طَائِرٍ مِنْ جِنْسِهَا تُعَذَّبُ إِلَى يَوْمِ الْكَشْفِ، وَإِنْ كَانَ قَدْ بَقِيَ عَلَيْهَا شَيْءٌ مِنَ التَّكْرَارِ فِي التَّنَاسُــخِ فَهِيَ تُعَادُ فِي الْهَيَاكِلِ إِلَى أَنَّ تُوُفِّيَ مَا عَلَيْهَا وَتَبْقَى عَلَى حَسَــبِ اسْتِحْقَاقِهَا.

وَالْمُؤْمِنُ إِذَا خَرَجَتْ رُوحُهُ مِنْ جَسَدِهِ غُمِسَتْ فِي عَيْنٍ يُقَالُ لَهَا عَيْنُ الْحَيَاةِ، فَذَاقَتْ كُلَّ لَذَّةٍ ذَاقَتْهَا فِي دَارِ الدُّنْيَا فِي سَائِرِ قُمْصِهَا، ثُمَّ تُودَّعُ فِي حَوْصَلَةِ طَائِرٍ مِنْ جِنْسِهِ فَيَرْعَى مِنْ أَطْيَبِ الطَّعَامِ، وَتُجَاوِرُ كُلَّ حَسَنٍ فِي جِوَارِ خَيْرِ سُكَّانٍ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، ثُمَّ تَخْرُجُ إِلَى دَارِ الدُّنْيَا، وَهَذَا هُوَ الْبَرْزَخُ لِلْمُوَالِفِ وَالْمُخَالِفُ.

وَالْقَتْلُ بِالسَّيْفِ شَخْصٌ يُدَالُ ثُمَّ يَدِيلُ

فَالسَّيْفُ الَّذِي تَقْتُلُ بِهِ فِيهِ تُقْتَلُ.

پس نفس مؤمن باقی می‌ماند، زیرا هنگامی که با شمشیر یا غیر آن کشته شود، به چیزی شرافتمندتر از آنچه بود منتقل می‌شود. و کافر اگر کشته شود یا بمیرد، به چیزی پایین‌تر از آنچه بود منتقل می‌شود.

همان‌گونه که روایت شده: هنگامی که نفس دشمن خارج شود، در سِجّین فرو برده می‌شود، پس در آن هنگام هر عذابی را که در گذشته بر او گذشته است و آنچه در آینده به او خواهد رسید می‌چشد، و هر نعمتی را که در بشریت داشته است، فراموش می‌کند.

پس اگر به اندازهٔ کافی تکرار تناسخ را گذرانده باشد، در چینه دان پرنده‌ای از جنس خود قرار داده می شود و تا روز کشف عذاب می‌بیند. و اگر چیزی از تکرار در تناسخ بر او باقی مانده باشد، در هیاکل تکرار می‌شود تا آنکه آنچه بر عهدهٔ اوست، تمام کند و بر حسب استحقاق خود باقی بماند.

و مؤمن هنگامی که روحش از جسدش خارج شود، در چشمه‌ای که به آن چشمه زندگی می گویند فرو برده می‌شود.

پس تمام لذتی را که در این دنیا در همهٔ قالب‌های جسدی چشیده است، می چشد.
سپس در سینه ی پرنده‌ای از جنس خود به امانت گذاشته می شود، و از بهترین طعامها می‌خورد، و چهل روز در کنار هر خوبی در جوار بهترین ساکنان، همسایه می‌شود. سپس به دار دنیا خارج می‌شود. و این همان برزخ است، هم برای مؤمن و هم برای کافر.

و کشتن با شمشیر، یک شخص است که غلبه می‌یابد، سپس غلبه داده می‌شود.
پس شمشیری که با آن می‌کُشی، با آن کشته می شوی (اشاره به دور و جزای اعمال در تناسخ و اینکه شمشیر خود،یک شخص است).

[۴۹۰] كَمَا قَالَ مَوْلَانَا وَقَوْلُهُ الْحَقُّ: "مَنْ جَرَّدَ سَيْفَ الْبَغْيِ قُتِلَ بِهِ"
وَرُوِيَ عَنِ السَّيِّدِ الْمَسِيحِ عَزَّعَزُّهُ أَنَّهُ مَرَّ عَلَى رَجُلٍ مَقْتُولٍ فَقَالَ: "قَتَلْتَ فَقُتِلْتَ وَسَيُقْتَلُ قَاتِلُكَ".

وَالْمَوْتُ أَعْلَى مِنَ الْقَتْلِ وَالْحَدِيثُ مَهُولُ

فَالْمَوْتُ هَاهُنَا مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزُّهُ وَالْقَتْلُ هُوَ السَّيِّدُ الْمِيمُ عَزَّعَزُّهُ فَالْمَوْتُ أَعْلَى مِنْهُ لِكَوْنِهِ مَعْنَاهُ، وَكَذَلِكَ كَانَ يُسَمِّي نَفْسَهُ فِي الْحَرْبِ يَقُولُ أَنَا الْمَوْتُ.

قَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿وَلَقَدْ كُنتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِن قَبْلِ أَن تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ﴾[١] تَعَالَى مَوْلَانَا الْعَلِيُّ الْكَبِيرَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ.

وَذَكَرَ لِي شَيْخِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ أَنَّهُ كَانَ شَرَحَ هَذِهِ الْقَصِيدَةَ الْمِائِيَّةَ الْمَذْكُورَةَ بِكَمَالِهَا، لَكِنْ كَانَتْ نُسْخَتُهَا الْمَنْقُولُ عَنْهَا قَدْ تَمَزَّقَتْ وَلَمْ يَتَخَلَّصْ مِنْهَا لِتَقَادُمِ عَهْدِهَا إِلَّا مَا أَوْرَدْنَاهُ وَشَرَحْنَاهُ الْآنَ فِيهَا.

همان‌گونه که مولای ما فرمود و قول او حق است: «هر کس شمشیر سرکشی و ظلم را از غلاف کشید، با همان کشته می‌شود.»

و از سید مسیح عَزَّعَزَّهُ روایت شده است که بر مردی مقتول گذشت، پس فرمود: «کُشتی، پس کشته شدی، و به زودی قاتل تو نیز کشته خواهد شد.»

و مرگ بالاتر از قتل است و این حدیث هولناک است.

پس مرگ در اینجا مولای ما امیرالمؤمنین عَزَّعَزَّهُ است، و قتل همان سید محمد عَزَّعَزَّهُ است.

پس موت (علی) از او (محمد) بالاتر است، به دلیل آنکه او اصل است. و همچنین علی عزعزه در جنگ خود را می‌نامید و می‌گفت: «من مرگ هستم.»

---

[١] سوره آل عمران، آیه ۱۴۳

خدای تعالی فرمود: (شما آرزوی مرگ می‌کردید پیش از آنکه با آن روبرو شوید، اکنون آن را دیدید در حالی که نظاره می‌کنید). مولای ما علی کبیر، جل ثناؤه، بسیار بلندمرتبه است.

و شیخ من خدای از او راضی باد برای من ذکر کرد که او این قصیدهٔ مائیهٔ مذکور را به طور کامل شرح داده بود، اما نسخه‌ای که از آن نقل شده بود، پاره شده بود و به دلیل قدمت طولانی‌اش، چیزی از آن باقی نمانده بود جز آنچه ما اکنون در این کتاب آوردیم و شرح دادیم.

(فصلى در ستايش عبدالرحمن و زبير عليهما السلام)

وَقَدْ ذَكَرْنَا فِيمَا تَقَدَّمَ الْعَالَمَ الْكَبِيرَ وَكَوْنَهُ خَمْسَةَ آلَافِ شَخْصٍ وَهِيَ الْمَرَاتِبُ الْعُلْوِيَّةُ النُّورِيَّةُ، وَكَذَلِكَ الْعَالَمُ الصَّغِيرُ الْبَشَرِيُّ التُّرَابِيُّ الَّذِينَ عِدَّتُهُمْ مِائَةُ أَلْفٍ وَتِسْعَةَ عَشَرَ أَلْفَ شَخْصٍ وَهُمْ مُرَتَّبُونَ بِسَبْعِ مَرَاتِبَ: الْمُقَرَّبُونَ وَالْكُرُوبِيُّونَ وَالرُّوحَانِيُّونَ وَالْمُقَدَّسُونَ وَالسَّائِحُونَ وَالْمُسْتَمِعُونَ وَاللَّاحِقُونَ.

فَأَوَّلُ هَذِهِ الْمَرَاتِبِ السَّبْعِ مَرْتَبَةُ الْمُقَرَّبِينَ وَهُمُ الَّذِينَ قَالَ اللهُ تَعَالَى فِيهِمْ: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ۞ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ۞ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ۞ ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ ۞ وَقَلِيلٌ مِّنَ الْآخِرِينَ﴾[١]

فَأَوَّلُ دَرَجَةٍ مِنْ دَرَجِ الْمُقَرَّبِينَ وَأَشْرَفُهُمْ مَنْزِلَةً الْمُخْتَبَرِينَ، وَأَجَلُّ الْمُخْتَبِرِينَ مَرْتَبَةً وَأَشْرَفُهُمْ مَنْزِلَةً عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُلْجِمٍ الْمُرَادِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَهُوَ أَوَّلُ الْمُقَرَّبِينَ وَسَيِّدُ الْمُخْتَبَرِينَ، وَهُوَ أَبُو النَّوَّاسِ الْحَسَنُ بْنُ هَانِيءٍ فِي زَمَانِ مَوْلَانَا الْإِمَامِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَزَّ عِزُّهُ وَ إن تغير اسمه و صفته فَهُوَ عِنْدَ الطَّائِفَةِ الْخَصِيبِيَّةِ الَّذِينَ هُمْ أَهْلُ الْحَقِيقَةِ الْمُهْتَدُونَ، وَفِي ذَلِكَ يَقُولُ شَيْخُنَا السَّيِّدُ الْخَصِيبِيُّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ:

أَنَا النَّوَاسِيُّ فِي زَمَانِكَ ذَا ... سَيِّدَ قَوْمِي وَعَبْدَ إِخْوَانِي

[١] سوره واقعه، آيه ١٠-١۴

وَالَّذِي رَوَيْنَاهُ فِي هَذَا الْفَصْلِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُلْجِمٍ عَلَيْهِ السَلَامُ أَنَّهُ أَوَّلُ الْمُقَرَّبِينَ هُوَ مَا حَدَّثَنِي بِهِ أَبُو نَصْرٍ مُحَمَّدٌ رَحِمَهُ اللهُ... أَنَّهُ سَمِعَ مِنَ السَيِّدِ أَبِي عَبْدِ اللهِ الْخُصِيبِيِّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ: [أَنَا النَّوَاسِيَّ] مَعْنَاهُ: أَنَّهُ يَقُولُ بِحَمْدِ النَّوَاسِيِّ الَّذِي هُوَ الْمُخْتَبَرُ الْمُرَادِيُّ، وَخَالَفَ بِذَلِكَ جَمِيعَ فِرَقِ الْمُوَحِّدَةِ وَعَلِمَ مِنْ فَضْلِهِ وَعَجِيبِ مَنْزِلَتِهِ مَا قَصُرَ عِلْمُ شُيُوخِهِمْ عَنْ مَعْرِفَتِهِ، يُؤَيِّدُ ذَلِكَ مَا نَقَلْنَاهُ رِوَايَةً عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ يَوْماً لِأَصْحَابِهِ: إِنِّي جِئْتُكُمْ بِمَدْحِ رَجُلَيْنِ مَتى سَمِعَ أَهْلُ التَّوْحِيدِ بِمَدْحِهِمَا كَفَّرُوكُمْ وَلَعَنُوكُمْ وَهُمَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُلْجِمٍ وَالزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوَّامِ عَلَيْهِمَا السَلَامُ فَمَدَحَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُلْجِمٍ هُوَ السِّرُّ الْمُسْتَتِرُّ الصَّعْبُ الْمُسْتَصْعَبُ الَّذِي لَا يَحْمِلُهُ إِلَّا مَنْ مَنَّ عَلَيْهِ الْمَوَالِي عَزَّ عِزُّهُمْ.

ما در آنچه گذشت جهان بزرگ و اینکه آن پنج هزار شخص است که همان مراتب علوی نورانی هستند را ذکر کردیم، و همچنین جهان کوچک که بشری و خاکی است.

که تعداد شان صد و نوزده هزار شخص است و ایشان به هفت مرتبه تقسیم شده‌اند:

المقربون، الکروبیون، الروحانیون، المقدسون، السائحون، المستمعون، و اللاحقون.

پس اولینِ این هفت مرتبه، مرتبهٔ مقربین است، و ایشان کسانی هستند که خدای تعالی دربارهٔ آن‌ها فرمود: {وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ❁ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ❁ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ❁ ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ ❁ وَقَلِيلٌ مِّنَ الْآخِرِينَ}.

پس اولین درجه از درجات مقربین و شریف‌ترین آن‌ها از نظر منزلت، مُختَبَرین هســتند. و والاترین مُختَبَرین از نظر مرتبه و شریف‌ترین آن‌ها از نظر منزلت، عبدالرحمن بن مُلجَم مرادی علیه السلام است.

پس او اولینِ مقربین و سید مُختَبَرین است، و او همان أبونواس الحسن بن هانیء در زمان مولای ما امام علی بن موسی عَزَّعِزُّهُ است، اگرچه نام و صفتش تغییر کرده است.

او نزد طایفهٔ خصــیبیه که اهل حقیقت و هدایت یافته‌اند، چنین اســت. و در این باره، شیخ ما سید خصیبی خدا مقامش را شرافت دهد می‌گوید:

من نواسی (ابونواس) در این زمان تو هستم ای سید قومم و بندهٔ برادرانم

و آنچه ما در این فصــل دربارهٔ عبدالرحمن بن ملجم علیه الســلام روایت کردیم که او اولین مقربین است، چیزی است که ابونصر محمد رحمه الله برایم روایت کرد... که او از سید ابوعبدالله خصیبی شرف الله مقامه شنیده است: «أنا النواسی»؛ معنی آن این است که او به مدح نواسی که همان مُختَبَر مرادی (ابن ملجم) است، سخن می‌گوید.

و با این کار، با تمام فرقه‌های موحدین مخالفت کرد و از فضل و منزلت شگفت‌انگیز ابن ملجم چیزی را دانست که دانش شیوخ آن‌ها از درک آن قاصر بود.

این امر تأیید می‌شــود با روایتی که از خصــیبی نقل کردیم که روزی به یارانش گفت: «من با مدح دو مرد نزد شما آمده‌ام که اگر اهل توحید مدح آن‌ها را بشنوند، شما را کافر

داز سته و لعنت می‌کنند، و آن دو عبدالرحمن بن مُلجَم و الزبیر بن العوّام علیهما الـ سلام هستند.»

پس مدح عبدالرحمن بن ملجم همان راز پنهان، سخت و بسیار د شوار ا ست که حمل آن را فقط کسی می‌تواند که اهل بیت عَزَّعَزَّهُ م بر او منّت نهاده باشند.

[٤٩١] وَذَلِكَ قَوْلُهُمْ عَزَّعَزَّهُمْ: "مَنْ سَبَّنَا لَيْسَ مِنَّا".

و حمل سرّ دشـوار مدح ابن ملجم به دلیل قول ایشـان عَزَّعَزَّهُ م اسـت که فرمودند: «هر کس به ما دشنام دهد، از ما نیست.»

[٤٩٢] وَرَوَاهُ أَبُو إِسْـحَاقَ إِبْرَاهِيمُ الرِّفَاعِيُّ فِي مُصَـنَّفِهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الرَّقِيِّ وَكَانَ مِنْ حُجَّابِ هَارُونَ الرَّشِـيدِ قَالَ: كَانَ هَارُونُ الرَّشِـيدُ يَوْمَاً جَالِسَـاً وَمَوْلَانَا عَلِيُّ بْنُ مُو سَى عَزَّعَزَّهُ جَالِـسًا مَعَهُ، فَتَذَاكَرَا الـشُّعَرَاءُ،فَقَالَ هَارُونُ الرَّ شِيدُ: يَا ابَا عَبْدِ اللهِ، أَخْرِجْ إِلَى الْبَابِ فَانْظُرْ هَلْ تَرَى مِنْ الشُّـعَرَاءِ أَحَدَاً فخرجت فَرَأَيْتُ أَبَا نُوَاسٍ فعدت اليه و اخبرته فَقَالَ لِي: إِلَيْكَ عَنِّي، فَوَ اللهِ لَقَدْ قُلْتُ فِي الرَّشِـيدِ ثَلَاثِينَ بَيْتًا فِي يَوْمِنَا هَذَا مَا مَدَحَهُ بِمِثْلِهَا عَرَبِيٌّ وَلَا عَجَمِيٌّ، فَقُلْتُ لَهُ: أُدْخُلْ أَنْشِدْهُ مَا قُلْتَ فِيهِ، فَإِنَّهُ يَوْمُ غِنَاكَ، وَهُوَ يَوْمُ سَـعَادَتِكَ، وَأَنَا أُؤَمِّلُ لَكَ الْغِنَى فِيهِ.قَالَ أَبُو نُوَاسٍ: فَدَخَلْتُ عَلَى الرَّشِـيدِ، فَلَمَّا سَـلَّمْتُ عَلَيْهِ قَالَ لِي: هَاتِ مَدِيحَنَا يَا خَبِيثُ، فَلَمَّا رَأَيْتُ مَوْلَانَا الرِّضَـا عَزَّعَزَّهُ جَالِسَـاً إِلَى جَانِبِهِ ذَهَبْتُ لِأَذْكُرَ مِمَّا مَدَحْتُهُ بَيْتَاً وَاحِدًا فَلَمْ أَقْدِرْ عَلَيْهِ لِمَا تَدَاخَلَنِي مِنْ هَيْبَةِ مَوْلَايَ

وَخَوْفِي مِـنَ اللهِ أَنْ أَمْدَحَ الطَّاغِيَةَ بِحَضْـرَتِهِ فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَفِيكَ أَوْ فِي ابْنِ عَمِّكَ جَلِيسُكَ؟ فَقَالَ: بَلْ فِي ابْنِ عَمِّي فَقُلْتُ فِيهِ:

و آن را ابوا سحاق ابراهیم الرفاعی رضی الله عنه در مصنّف خود از ابوعبدالله بن محمد الرقّی که از پرده‌داران هارون الرشـــید بود روایت کرده اســـت که گفت: روزی هارون الر شید نشسته بود و مولای ما علی بن مو سی عليه السلام نیز با او نشسته بود. پس دربارهٔ شعرا گفتگو کردند.

هارون الرشـــید گفت: «ای اباعبدالله، به ســـوی در برو و ببین آیا کســـی از شـــعرا را می‌بینی؟» بیرون رفتم و ابونواس را د یدم پس نزد او برگشـــتم و به او خبر. دادم ،ابونواس به من گفت: «از من دور شو! به خدا سوگند، دربارهٔ الر شید در همین امروز سی بیت سروده‌ام که هیچ عرب و عجم او را مانند آن مدح نکرده ا ست!» به او گفتم: «وارد شـــو و آنچه دربارهٔ او سروده‌ای، بخوان! امروز روز ثروتمند شـــدن تو و روز سعادت توست، و من برای تو امید ثروتمندی دارم.»

ابونواس گفت: پس بر الرشید وارد شدم. هنگامی که سلام کردم، به من گفت: «مدیح ما را بیاور ای خبیث!» هنگامی که مولای ما الر ضا عليه السلام را در کنار او ن شسته دیدم، خواستم یک بیت از آنچه او را مدح کرده بودم، به یاد آورم، اما نتوانستم؛ به دلیل هیبت مولایم و ترس از خدا که طاغوت را در حضور او مدح کنم.

پس گفتم: «ای امیرالمؤمنین، دربارهٔ شما بگویم یا دربارهٔ پسرعمویتان که همنشین شماست؟» گفت: «بلکه دربارهٔ پسرعمویم.» پس دربارهٔ علی بن موسی گفتم:

قِيلَ لِي أَنْتَ أَوْحَدُ النَّاسِ طُرًّا فِي فُنُونٍ مِنَ الْمَقَالِ النَّبِيهِ

به من گفته شد که تو در همهٔ فنون گفتار برجسته، یکتای روزگار هستی

لَكَ مِنْ مُحْكَمِ الْقَرِيضِ بَدِيهٌ يُثْمِرُ الدُّرُّ فِي يَدَيْ مُجْتَنِيهِ

و برای تو در شعر استوار، بداهه‌ای است که در دست چیننده‌اش، مروارید می‌دهد

فَعَلَامَ تَرَكْتَ مَدْحَ ابْنِ مُوسَى وَالْخِصَالِ الَّتِي تَجَمَّعْنَ فِيهِ

پس چرا مدح پسر موسی را ترک کردی با خصایلی که در او جمع شده است؟

قُلْتُ لَا أَسْتَطِيعَ مَدْحَ إِمَامٍ كَانَ جِبْرِيلُ خَادِمًا لِأَبِيهِ

گفتم: من نمی‌توانم امامی را مدح کنم که جبرئیل، خادم پدرش بود.

قَالَ الرَّشِيدُ: هَاتِ الَآنُ مَا مَدَحْتَنَا بِهِ، فَتَذَكَّرْتُ مَاكُنْتَ عَمِلْتُ فِيهِ أَوَّلاً فَأَرْتَجَ عَلَيَّ مَدْحُهُ، فَلَمْ أَذْكُرْ مِنْهُ بَيْتَاً، فَقُلْتُ: فِيكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَوْ فِي ابْنِ عَمِّكَ؟ فَعَلِمَ إِنِّي قَدْ لَحِقَنِي الْحَصْرُ وَكَلَّ خَاطِرِي عَنْ مَدْحِهِ، فَقَالَ: قُلْ فِي ابْنِ عَمِّي، فَقُلْتُ فِيهِ:

رشید گفت: «اکنون آنچه را در مدح ما سروده‌ای بیاور.» پس آنچه را پیش‌تر در ستایش او ساخته بودم به یاد آوردم، اما راهِ سخن بر من بسته شد و مدح او را به کل فراموش کردم، چنان‌که حتی یک بیت از آن را به یاد نیاوردم. پس گفتم: «ای پادشاه، این مدح

درباره‌ی تو باشد ای امیرالمؤمنین، یا درباره‌ی پسرعمویت؟» پس او دانست که من دچار لکنت و درماندگی شده‌ام و ذهنم از ستایش او بازمانده است؛ پس گفت: «درباره‌ی پسرعمویم بگو.» و من درباره‌ی او چنین سرودم:

مَلِكٌ أَبُوهُ وَأُمُّهُ مِنْ لَامِعٍ. فِيهِ ضِيَاءُ الْكَوْكَبِ الْوَهَّاجِ

پادشاهی است که پدر و مادرش از نوری درخشنده هستند که در آن، پرتو ستارهٔ فروزان است

شَرِبَ النُّبُوَّةَ فِي ذُرَى بَطْحَائِهَا. مَاءُ الرِسَالَةِ لَمْ يُشَبْ بِمِزَاجِ

نوشیدن نبوت در قلهٔ بَطْحاء (مکه) است آب رسالت با هیچ آمیزه‌ای مخلوط نشده است

نُورٌ عَلَى نُورٍ تَلَالَا نُورُهُ. مِصْبَاحُهُ فِي ذُرْوَةِ الْمِعْرَاجِ

نوری است بر روی نور، نورش می‌درخشد و چراغش در اوج معراج است

قَالَ: فَالْتَفَتَ الرَّشِيدُ إِلَى مَوْلَانَا الرِّضَا ﷺ وَقَالَ: كَذَا هُوَ يَا أَبَا الْحَسَنِ؟ فَقَالَ: "نَعَمْ" حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: "إِنَّ أَوْلِيَاءَنَا وَشِيعَتَنَا الْمُخْلِصِينَ فِي مَحَبَّتِنَا إِذَا هُمْ نَظَرُوا إِلَيْنَا وَرَامُوا نَشْرَ فَضْلِنَا أَيَّدَهُمُ اللهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ".

فَقَالَ لِي الرَّشِيدُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ، امْضِ بِأَبِي نُوَاسٍ إِلَى مُتَوَلِّي الخِزَانَةِ وَقُلْ لَهُ يَدْفَعُ لِأَبِي نُوَاسٍ خَمْسِينَ أَلْفَ دِينَارٍ، فَلَمَّا صِرْنَا بِالْبَابِ قُلْتُ: سِرْ بِنَا إِلَى الخِزَانَةِ لِتَأْخُذَ صِلَتَكَ فَقَدْ صَحَّتْ لَكَ بُشْرَايَ، فَقَالَ لِي أَبُو نُوَاسٍ: مَالِي بِهَا مِنْ حَاجَةٍ، فَقُلْتُ: لِمَ يَا أَخِي، هَذِهِ جَائِزَةٌ سَنِيَّةٌ، وَمَتَى يَتَّفِقُ مِثْلُهَا؟

فَقَالَ: إِلَيْكَ عَنِّي، إِنَّمَا مَدَحْتُ مَوْلَايَ احْتِسَاباً مَا مَدَحْتَهُ اكْتِسَاباً، وَاللهِ يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ، لَقَدْ دَعَا لِي مَوْلَايَ عَزَّوَجَلَّ بِدَعَوَاتٍ هُنَّ آثَرُ عِنْدِي وَأَحَبُّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ.

تَمَّ الْبَابُ الْعَاشِرُ وَالْحَمْدُ للهِ الْعَلِيِّ الْقَادِرِ، وَصَلَّى اللهُ عَلَى ذِي النُّورِ الزَّاهِرِ وَالْمُعْجِزِ الْبَاهِرِ، وَعَلَى مَنْ يَلِيهِ مِنَ الْمَرَاتِبِ الْعُلْوِيَّةِ أَنْجُمُ الْفَلَكِ الدَّائِرِ صَلَاةً مُتَّصِلَةً عَلَى الدَّوَامِ مَا نَظَرَ نَاظِرٌ وَصَفَرَ صَافِرٌ وَسَارَ سَائِرٌ وَرَنَّمَ طَائِرٌ.

رشید به مولای ما رضا عَلَیْهِ‌السَّلَامُ روی آورد و گفت: «آیا چنین است ای اباالحسن؟» ایشان فرمودند: «آری.» پدرم از پدرش، از جدّش امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب عَلَیْهِ‌السَّلَامُ برایم روایت کرد که فرمود: «همانا دوستان و شیعیان ما که در محبت ما مخلص هستند، هنگامی که به ما نگاه کنند و بخواهند فضائل ما را منتشر سازند، خداوند آن‌ها را با روح القدس تأیید می‌کند.»

رشـــید به من گفت: «ای اباعبدالله، ابونواس را نزد خزانه‌دار ببر و به او بگو که پنجاه هزار دینار به ابونواس بپردازد.» چون به درگاه خروجی رسیدیم، گفتم: «با ما به خزانه بیا تا پاداش خویش را بستانی، که نوید من برای تو محقق گشت.»

ابونواس به من گفت: «مرا به آن نیازی نیســت.» گفتم: «چرا ای برادر؟ این جایزه‌ای گرانبهاست، و کی نظیر آن فراهم می‌آید؟»

پس گفت: «از من دور شــو! من سرورم را به نیت تقرب مدح گفتم، نه برای کســب مال. به خدا ســوگند ای اباعبدالله، مولایم عزّ و جلّ دعاهایی برایم کرد که نزد من پرارزش‌تر و دوست‌داشتنی‌تر از هر چیزی است که خورشید بر آن طلوع کرده است.

باب دهم به پایان رسید و سپاس و ستایش سزاوار خداوند بلندمرتبه‌ی تواناست؛ و درود خداوند بر آن صــاحب نور تابان و معجزه‌ی نمایان باد، و بر آنان که در پی او از مراتب والای کمال هســتند، که اخترانِ چرخِ گردانند؛ درودی پیوســته و جاودان، تا آن زمان که چشمی به نظاره برخیزد و سوت‌زنی صفیر کشد و رهروی راه پوید و مرغی نغمه‌سرایی کند.

(باب یازدهم / معرفت اشخاص ضد و ظهورات آن در قباب مختلف)

يتضمن ذكر القبة الجانية ومعرفة أشخاص الضد لعنه الله وذكر أسمائه في الظهورات، وذكر ما يحل بأتباعه وأشياعه من التكريرات في العذاب ما دامت الأرض والسموات.

وهو ما حدثني به مولاي وشيخي أبو الفتح محمد بن الحسن البغدادي رضي الله عنه مما رواه عن الشيوخ الذين لقيهم من أصحاب الحديث من نقل كتاب المبتدأ إن الله سبحانه وتعالى أمر النار أن تستمد بلسانين فاستمدت بهما، وأمر أحدهما فضرب الآخر فوقع بينهما شخصان ذكر وأنثى، فسمى الذكر همليت والأنثى جمليت، وأمر الله سبحانه الذكر أن واقع الأنثى، فواقعها فحملت منه ثم باضت عشر بيضات، فألهمها الله أن تحضنهن، فحضنتهن فخرج منهن عشرة أشخاص خمسة ذكور وخمس إناث، فتزوج بعضهم ببعض وتناسلوا فكانوا أصل الجان.

وذلك بيان قوله: ﴿وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ﴾[1] وكانوا في الدار بعد العوالم الأربعة الذين كانوا قبلهم وهم الحن والبن والطم والرم والدليل على صحة ما ذكرناه أن هؤلاء القوم أعني الأمم الذين كانوا في الدار قبل الجان الذين هم الجن ومن جاء بعدهم من عالمنا الترابي.

---

[1] سوره حجر، آيه ٢٧

این شامل قُبه‌ی جانی و شناخت اشخاص ضِدّ لعنت خدا بر او باد و ذکر نام‌هایش در ظهورات، و ذکر آنچه بر پیروان و اشـیاعش از تکریرات در عذاب مادامی که زمین و آسمان‌ها برقرارند نازل می‌شود، است.

و این همان اسـت که مولا و شـیخم، ابوالفتح محمد بن الحسـن بغدادی رضـی الله عنه برایم نقل کرد، از آنچه که او از شیوخي که از اصحاب حدیث دیدار کرده بود، روایت نموده است، از نقل کتاب المبتدأ:

همانا خداوند سبحانه و تعالی به آتش امر فرمود که با دو شعله قوت یابد، پس آتش با آن دو مَدَد گرفت، و به یکي از آن دو امر فرمود که دیگري را بزند، پس دو شـخص، یك نر و یك ماده، در میان آن‌ها خلق شدند، پس نر را هملیت و ماده را جملیت نامید، و خداوند سبحانه به نر امر فرمود که با ماده آمیزش کند، پس با او مواقعه کرد و او از آن باردار شـد و سـپس ده تخم گذاشـت، پس خدا به او الهام کرد که آن‌ها را زیر پر و بال گیرد، پس آن‌ها را حضانت کرد و ده شخص از آن‌ها خارج شدند، پنج نر و پنج ماده، پس برخي با برخي دیگر ازدواج کردند و نسل پدید آوردند، پس آن‌ها اصل جن بودند.

و آن اشخاص ضد تفسیر سخن اوست: (و جِنّ را پیش از آن از آتش سوزان آفریدیم) و آن‌ها در این دار پس از چهار جهانی بودند که قبل از آن‌ها بودند و آن‌ها الحَنّ و البَنّ و الطَمّ و الرَمّ هستند و دلیل بر صحت آنچه ذکر کردیم این است که این قوم، مقصودم

امت‌هایی هستند که در دار پیش از الجَانّ بودند که آن‌ها همان جن هستند و نیز کسانی که پس از آن‌ها از عالم خاکي آمدند.

[۴۹۳] مَا رُوِيَ عَنْ السَيِّدِ الرَّسُولِ عَزَّعَزَّهُ فِي يَوْمِ حُنَيْنٍ الَّذِي قَالَ تَعَالَى فِيهِ: ﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ ۙ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ ۙ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ ۞ ثُمَّ أَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنزَلَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا ۚ وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾[۱] .

آنچه از سَیِّد رَسول عَزَّعَزَّهُ در مورد روز حُنَین، که خداوند تعالی در آن فرمود: ﴿به تحقیق خدا شما را در جایگاه‌های بسیاری یاری کرد، و در روز حُنین، آنگاه که کثرت شما شما را به اعجاب آورد، پس هیچ چیزی از شما دفع نکرد و زمین با وجود فراخی بر شما تنگ شد، سپس پشت کنان فرار کردید ۞ آنگاه خداوند سَکینَت خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل کرد و سپاهیانی را فرو فرستاد که آن‌ها را نمی‌دیدید، و کسانی را که کافر شدند عذاب داد، و این جزای کافران است﴾، روایت شده است.

[۱] سوره توبه ، آیه ۲۵-۲۶

وَرُوِيَ أَنَّ الْمُسْلِمِينَ كَانُوا فِي مَصَافِّهِمْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ حَتَّى أَحَسُّوا أَنَّ الْأَرْضَ تَهْتَزُّ بِهِمْ وَإِذَا بِصَوْتٍ لَمْ يَسْمَعُوا بِأَعْظَمَ مِنْهُ، فَرُعِبُوا مِنْ ذَلِكَ وَجَاؤُوا إِلَى رَسُولِ اللهِ جَافِلِينَ وَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ كَادَتِ الْأَرْضُ تَنْخَسِفُ بِنَا هَذِهِ السَّاعَةَ، وَسَمِعْنَا صَوْتاً أَرْعَبَتْنَا شِدَّتُهُ فَمَا هُوَ؟! فَقَالَ لَهُمْ عَزَّ وَجَلَّ: "لَا تَرْتَعِبُوا، فَإِنَّ جِبْرِيلَ حَدَّثَنِي أَنَّهُ كَانَ نَزَلَ إِلَى هَذِهِ الْأَرْضِ فِي زَمَنِ الْجِنِّ وَالْبِنِّ الْوَقْعَةُ كَانَتْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ نَبِيٍّ مِنْ أَنْبِيَائِهِمْ خَالَفُوهُ وَقَاتَلُوهُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ، فَأَمَرَ اللهُ جِبْرِيلَ أَنْ يَنْصُرَ ـ ذَلِكَ النَّبِيَّ بِهَذِهِ الْعِدَّةِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ نَزَلُوا مَعَهُ فِي هَذَا الْيَوْمِ". قَالَ جِبْرِيلُ مِنْهُ السَلامُ: "فَلَمَّا نَزَلْتُ كُنْتُ رَاكِبًا هَذَا الْفَرَسَ بِعَيْنِهِ، فَلَمَّا صِرْتُ عَلَى الْأَرْضِ اهْتَزَّتْ مَنْ وَقْعَ قَوَائِمُهُ عَلَيْهَا، وَإِنَّ الْفَرَسَ لَمَّا حَصَلَ عَلَى الْأَرْضِ عَرَفَ الْبُقْعَةَ الَّتِي نَزَلَ بِهَا أَوَّلاً فَصَهَلَ، وَلَوْلَا أَنَّهُ لَمْ يَعْرِفْ الْأَرْضَ لَمَا اسْتَقَرَّ لَهُ قَرَارٌ، فَكَانَ الصَّوْتُ الَّذِي سَمِعْتُمْ صَهِيلَ ذَلِكَ الْفَرَسِ، فَلَا تَرْتَعِبُوا، وَارْجِعُوا إِلَى مَوَاطِنِكُمْ، وَتَحَقَّقُوا أَنَّ اللهَ مَعَكُمْ وَنَاصِرُكُمْ عَلَى عَدُوِّكُمْ".

ثُمَّ إِنَّ اللهَ أَمَرَ الْأَبَوَيْنِ هَمْلِيت وَجَمْلِيت أَنْ يُزَوِّجَا الذُّكُورَ بِالْإِنَاثِ، وَكَانَ إِبْلِيسُ أَحَدَ الذُّكُورِ إِسْمُهُ عَزَازِيلَ، فَأَبَى أَنْ يَتَزَوَّجَ، فَقَالَ لَهُ أَبُوهُ وَأُمُّهُ: لِمَ لَا تَتَزَوَّجْ وَقَدْ أَمَرَكَ اللهُ سُبْحَانَهُ بِذَلِكَ، أَفَتُخَالِفُ أَمْرَهُ؟ فَقَالَ لَهُمَا: قَدْ كَانَ سَبِيلُهُ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَنِي أَعْلَمَنِي ذَلِكَ، فَإِنْ أَرَدْتُ خَلَقَنِي وَإِنْ لَمْ أُرِدْ لَمْ يَخْلُقْنِي.

فَسَخَطَ الرَّبُّ عَلَيْهِمْ وَأَهْبَطَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَأَسْكَنَهُمْ فِيهَا فَهُمْ أَصْلُ الْجَانِّ، وَإِنَّهُمْ أَقَامُوا فِي هَذِهِ الدَّارِ مَا شَاءَ اللهُ تَعَالَى وَتَنَاسَلُوا وَكَانُوا قَبَائِلَ لَا تُحْصَى، وَإِنَّ اللهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ بَعَثَ فِيهِمْ أَنْبِيَاءَ كَمَا بَعَثَ إِلَى مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ، فَكَذَّبُوا الْأَنْبِيَاءَ وَالرُّسُلَ وَلَمْ يُؤْمِنُوا وَقَتَلُوا رَأْسَ طَبَقَةِ الْأَنْبِيَاءِ الْمَبْعُوثِينَ إِلَيْهِمْ وَكَانَ إِسْمُهُ يُوسُفُ بْنُ مَاكَانَ، وَفِيهِ قَالَ اللهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى فِي كِتَابِهِ: ﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِن قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِّمَّا جَاءَكُم بِهِ ۖ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَن يَبْعَثَ اللَّهُ مِن بَعْدِهِ رَسُولًا ۚ كَذَٰلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ﴾[1].

وَقَوْلُهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ: ﴿وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَرُسُلًا لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ ۚ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا﴾[2] يَعْنِي الرُّسُلَ الَّذِينَ أَرْسَلَهُمْ إِلَى الْأُمَمِ الْمَذْكُورِينَ قَبْلَنَا.

وَكَانَ الْمَعْنَى جَلَّ ثَنَاؤُهُ يُدْعَى فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ بِالْبَرِّ الرَّحِيمِ كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ مُخْبِرًا عَنْهُمْ: ﴿إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلُ نَدْعُوهُ ۖ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ﴾[3].

وَلَقَدْ نُقِلَ: أَنَّ إِبْلِيسَ أَسَرَهُ جِبْرِيلُ فِي وَقْعَةٍ كَانَتْ لِيُوسُفَ بْنِ مَاكَانَ مَعَ الْجَانِّ بِأَرْضِ الْأُرْدُنِّ، فَتَابَ إِبْلِيسُ عَلَى يَدِ جِبْرِيلَ وَأَظْهَرَ الطَّاعَةَ وَلَهُ أَحَادِيثُ كَثِيرَةٌ، مِنْهَا: أَنَّهُ لَمْ يَزَلْ يَعْبُدُ اللهَ فِي الْأَرْضِ حَتَّى رَقِيَ إِلَى السَّمَاءِ، وَلَمْ يَزَلْ عَلَى الْعِبَادَةِ وَالطَّاعَةِ يَرْقَى سَمَاءً سَمَاءً

[1] سوره غافر، آيه ٣۴
[2] سوره نساء، آيه ١۶۴
[3] سوره طور، آيه ٢٨

حَتَّى صَـارَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ الطَّائِفِينَ حَوْلَ الْعَرْشِ الْمُسَـبِّحِينَ. فَلَمَّا شَـاءَ الْبَارِي جَلَّتْ قُدْرَتُهُ وَعَظُمَتْ مَشِيئَتُهُ عِمَارَةَ هَذِهِ الدَّارِ بِعَالَمِ الطِّينِ الْبَشَـــــرِيِّ وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ ۞ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ۞ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ۞ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾[١].

وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۖ قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِـــدُ فِيهَا وَيَسْـفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَـبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ ۖ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾[٢].

فَهَذَا كُلُّهُ يَدُلُّ عَلَى صِحَّةِ مَا رَوَيْنَاهُ بِأَنَّهُ كَانَ قَبْلَ هَذَا الْعَالَمِ الْبَشَـــرِيِّ أُمَمٌ هَذِهِ صِفَتُهُمْ كَمَا قَالَتْ الْمَلَائِكَةُ وَهُمْ الْعَالَمُ الْعَلَوِيُّ الْخَمْسَةُ آلَافٍ أَهْلَ الْمَرَاتِبِ النُّورَانِيَّةِ.

فَلَمَّا خُلِقَ آدَمُ كَمَا رَوَاهُ أَهْلُ الظَّاهِرِ بَشَـــــرًا مِنْ طِينٍ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّـــجُودِ لَهُ كَمَا قَالَ تَعَالَى: ﴿إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْـجُدُوا لِآدَمَ فَسَـجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾[٣]

وَقِدَمُ الْمَذْكُورِ هَاهُنَا عِنْدَنَا أَهْلُ الْحَقِيقَةِ هُوَ الْإِسْمُ، وَهَؤُلَاءِ الْمَلَائِكَةُ الَّذِينَ أُمِرُوا بِالسُّجُودِ هُمْ الْعَالَمُ الْعُلْوِيُّ وَمَنْ يَلِيهِمْ مِنَ الْمَرَاتِبِ السَّبعِ الْبَشَرِيَّةِ الْعَالَمُ الصَّغِيرُ الْمِائَةُ أَلْفٍ وَتِسْعَةَ

---

[١] سوره ص، آيه ٧١-٧٤

[٢] سوره بقره، آيه ٣٠

[٣] سوره بقره، آيه ٣٤

عَشَـرَ أَلْفَ شَخْصاً، وَكَانُوا فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ أَشْبَاحاً لَمْ يَلْبَسُوا الْقُمُصَ الْبَشَرِيَّةَ الْجِسْمِيَّةَ، وَهُمْ مَالَكُوا عِلْمِ اللهِّ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَتَوْحِيدِهِ فَسَجَدُوا لِلْإِسْمِ وَقَبِلُوا الْأَمْرَ وَأَطَاعُوا كَمَا أَخْبَرَ عَنْهُمْ بِقَوْلِهِ: ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ۞ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ أَن يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ﴾[1] فَكَانَ هَذَا أَوَّلَ خِلَافِهِ وَمَعْصِيَتِهِ.

فَقَالَ لَهُ الْمَعْنَى عَزَّوَجَلَّ: ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ ۖ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ ۞ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ ۖ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ﴾[2] وَهَذَا يُؤَيِّدُ مَا شَرَحْنَاهُ أَنَّ الْمَعْنَى مَا أَبْدَى وَلَا كَوَّنَ غَيْرَ الْإِسْمِ، فَكَانَتْ الْمُحَاوَرَةُ فِي الظَّاهِرِ امْتِنَاعُهُ عَنْ السُّجُودِ لِآدَمَ.

وَكَذَلِكَ فِي الْبَاطِنِ: فَقَدْ وَرَدَتْ الرِّوَايَةُ أَنَّ إِبْلِيسَ امْتَنَعَ مِنْ السُّجُودِ لِلْإِسْمِ لِأَنَّ الضِدَّ لَمْ يَتَفَرَّعْنَ وَلَا عَانَدَ مِنْ أَوَّلِ الْأَمْرِ إِلَّا لِلْإِسْمِ، وَلَا كَانَ سَبَبَ عُتُوِهِ وَاسْتِكْبَارِهِ إِلَّا حَسَداً لِلْإِسْمِ.

و روایت شده است که مسلمانان در آن روز در صفوف خود بودند تا اینکه احساس کردند زمین زیر پایشان می‌لرزد، و ناگهان صدایی آمد که بزرگتر از آن نشنیده بودند، از آن ترسیدند و با شتاب نزد رسول الله آمدند و گفتند: یا رسول الله، نزدیك بود زمین همین ساعت ما را فرو ببرد، و ما صدایی شنیدیم که شدّت آن ما را به وحشت انداخت،

---

[1] سوره حجر، آیه ٣٠-٣١

[2] سوره ص، آیه ٧٥-٧٦

آن چیســـت؟!پس به آن‌ها فرمود: نترســـید، زیرا جبرئیل به من خبر داد که او در زمان (الحَنّ) و (البَنّ) به این زمین فرود آمده بود. نبرد میان آن‌ها و پیامبری از پیامبرانشـــان بود که او را مخالفت و در این مکان با او جنگیدند، پس خداوند به جبرئیل امر فرمود که آن پیامبر را با همین عِدّه گروه از فرشتگانی که امروز با او نازل شده‌اند، یاری دهد."

جبرئیل علیه السلام گفت: هنگامی که فرود آمدم، سوار همین اسب بودم، و چون بر زمین قرار گرفتم، زمین از فرود سُـــم‌هایش لرزید، و همانا اســـب وقتی بر زمین قرار گرفت، آن نقطه جایگاه را که برای اولین بار در آن فرود آمده بود شـناخت، پس شـیهه زد، و اگر زمین را نمی‌شناخت، آرامشی برایش نبود، پس صدایی که شنیدید، شیهه‌ی آن اسب بود، پس نترسید، و به جایگاه‌های خود بازگردید، و مطمئن باشید که خداوند با شماست و شما را بر دشمنانتان یاری می‌کند.

ســـپس همانا خداوند به آن دو والدین، هَمْلِیت و جَمْلِیت، امر فرمود که ماده‌ها را به نران تزویج کنند، و اِبلیس که نامش عَزازیل بود، یکی از نران بود، پس از ازدواج سر باز زد، پس پدر و مادرش به او گفتند: چرا ازدواج نمی‌کنی در حالی که خداوند ســـبحانه تو را به آن امر فرموده، آیا با امر او مخالفت می‌کنی؟

پس به آن دو گفت: شیوه و روش خداوند این بود که وقتی می‌خوا ست مرا خلق کند، این امر را به من اعلام کرد ، پس اگر می‌خواستم، مرا خلق می‌کرد و اگر نمی‌خواستم، مرا خلق نمی‌کرد.

پس پروردگار بر ابلیس و والدینش خشمگین شد و آن‌ها را از آسمان به زمین فرو فرستاد و در آنجا ساکن گرداند، پس آن‌ها اصل الجَانّ هستند، و همانا آن‌ها در این دار تا زمانی که خداوند متعال خواست اقامت گزیدند و نسل پدید آوردند و قبایل بی شماری بودند، و همانا خداوند جلّ ثناؤه در میان آن‌ها پیامبرانی برانگیخت همانگونه که برای کسانی که قبل از آن‌ها بودند مبعوث کرد، پس پیامبران و رسولان را تکذیب کردند و ایمان نیاوردند و رئیس طبقه‌ی پیامبران مبعوث شده به سوی آن‌ها را کشتند و نامش یُوسُف بن ماکان بود، و درباره‌ی او خداوند سبحانه و تعالی در کتاب خود فرمود: ﴿و به تحقیق یوسف پیش از این با دلایل آشکار نزد شما آمد، پس پیوسته در آنچه برایتان آورد در تردید بودید، تا آنگاه که هلاك شد گفتید خدا هرگز پس از او رسولی نخواهد فرستاد، اینگونه خداوند کسی را که اسراف‌کار و شکّاك است گمراه می‌کند﴾.

و سخن او تعالی ذکره : ﴿و ر سولانی که سرگذ شت شان را پیش از این بر تو حکایت کردیم و رسولانی که سرگذشتشان را بر تو حکایت نکردیم، و خداوند با موسی سخن گفت﴾، یعنی رسولانی که به سوی امت‌های مذکور پیش از ما فرستاد.

و معنی جلّ ثناؤه در آن وقت با عنوان البَرّ الرَّحیم خوانده می شد، چنانکه سبحانه در خبر دادن از آن‌ها (الجانّ/ آدمیان) فرمود: ﴿همانا ما پیش از این او را می‌خواندیم، همانا اوست (البَرّ) نیکوکار و (الرَّحیم) مهربان﴾.

و نقل شده است: که جبرئیل، اِبلیس را در نبردی که برای یُوسف بن ماکان با الجَانّ در سرزمین اردن بود، اسیر کرد، پس اِبلیس به دست جبرئیل توبه کرد و اطاعت را آشکار نمود و او احادیث زیادی دارد، از جمله: اینکه او پیوسته در زمین خدا را عبادت می‌کرد تا اینکه به آسمان صعود کرد، و پیوسته بر عبادت و اطاعت، آسمان به آسمان صعود می‌کرد تا اینکه از مُقَرَّبین طواف کننده گرد عرش و تسبیح‌گوینده شد.

پس هنگامی که خداوند جلّت قدرته و عظمت مشیئته خواستار آبادانی این دار با عالم خاکی بشری شد و آن، سخن خداوند تعالی است: ﴿هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: همانا من آفریننده‌ی بشری از گِل هستم ❁ پس هرگاه او را سامان دادم و از روح خود در او دمیدم، برای او سجده کنید ❁ پس فرشتگان همه بدون استثناء سجده کردند ❁ مگر اِبلیس که استکبار ورزید و از کافران بود﴾.

و سخن او عَزَّوَجَلَّ : ﴿هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: همانا من در زمین جانشینی خلیفه قرار خواهم داد، گفتند: آیا در آن کسی را قرار می‌دهی که در آن فساد

کند و خون‌ها بریزد در حالی که ما با ســتایش تو تســبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟ گفت: همانا من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید﴾.

پس این همه دلالت بر صحت آنچه روایت کردیم دارد، به اینکه قبل از این عالم بشری، امت‌هایی بودند که صــفتشــان این بود که فرشــتگان گفتند، و آن‌ها پنج هزار نفر اهل مراتب نورانی هستند.

پس هنگامی که آدم، آنگونه که اهل ظاهر روایت کرده‌اند، بشری از گِل خلق شد و از روح خود در او دمید، فرشــتگان را به ســجده برای او امر کرد، چنانکه تعالی فرمود: ﴿هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، پس سجده کردند مگر اِبلیس که سر باز زد و استکبار ورزید و از کافران بود﴾.

و قِدَم مذکور در اینجا، نزد ما اهل حقیقت، اِسم است، و این فرشتگانی که به سجده امر شدند، همان عالم عُلویّ و کسانی هستند که در پی ایشان از مراتب هفتگانه بشری می‌آیند، عالم صــغیر صــد و نوزده هزار شــخص، و آن‌ها در آن وقت اَشْـباح بودند که قمیص‌هاي بشری جسمانی را نپوشیده بودند، و آن‌ها مالکان علم خداوند سبحانه و تعالی و توحید او بودند، پس برای اِســم ســجده کردند و امر را پذیرفتند و اطاعت نمودند، همانگونه که در ســخن خود از ایشــان خبر داد: ﴿پس فرشــتگان همگی بدون

استثناء سجده کردند ❁ مگر اِبلیس که اِبا کرد از اینکه با سجده‌کنندگان با شد﴾، پس این اولین مخالفت و معصیت او بود.

پس معنی عَزَّوَجَلَّ به او فرمود: ﴿گفت: ای اِبلیس، چه چیز تو را باز داشت از اینکه برای آنچه با دو دست خود آفریدم سجده کنی؟ آیا استکبار ورزیدی یا از برترین‌ها بودی؟ ❁ گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفریدی و او را از گِل آفریدی﴾ و این، تأیید می‌کند آنچه را شرح دادیم، که معنی جز اسم چیزی را آشکار و ایجاد نکرد، پس محاوره در ظاهر، امتناع او از سجده برای آدم بود.

و همچنین در باطن: روایت وارد شده است که اِبلیس از سجده برای اسم اِبا کرد، زیرا ضِدّ از اول آفرینش سر باز نزد و معانده نکرد مگر با اِسم، و سبب سرکشی و استکبارش چیزی جز حسد بر اِسم نبود.

وَقَدْ وَرَدَتِ الْأَخْبَارُ أَنَّ الْأَوَّلَ قَالَ لِلْمَعْنَى عَزَّوَجَلَّ: "لَوْ ظَهَرْتَ بِي لَأَطَعْتُكَ" لِأَنَّ الْأَوَّلَ هُوَ شَخْصٌ مِنْ أَشْخَاصِ الثَّانِي وَصِفَةٌ مِنْ صِفَاتِهِ، قَالَ اللهُ تَعَالَى: وَهُوَ قَوْلُ إِبْلِيسَ: ﴿قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ ۖ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾ وَقَدْ كَانَ لَمَّا عُصِيَ وَاسْتَكْبَرَ جَعَلَهُ اللهُ نَارًا، وَكَذَلِكَ الثَّانِي لَمَّا طَغَى وَعَتَا هُوَ وَأَشْكَالُهُ خَلَقَ مِنْ فِعْلِهِ نَارًا مُظْلِمَةً، فَكَانَتْ تِلْكَ الظُّلْمَةُ عُنْصُرًا لِلْعَالَمِ الْأَسْوَدِ الْمَنْكُوسِ وَأَصْلِهِ، وَلِذَلِكَ قَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ❁ مِن دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطِ الْجَحِيمِ ❁ وَقِفُوهُمْ ۖ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ﴾[١] وَالْأَزْوَاجُ هُمُ النُّظَرَاءُ وَالْأَشْكَالُ بِالْقَوْلِ وَالْفِعْلِ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ تَعَالَى لِإِبْلِيسَ: ﴿أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾ فَقَدْ رُوِيَ فِي الظَّاهِرِ عَنْ الْعَالِينَ أَنَّهُمْ الْأَمْلَاكُ الْكَرُّوبِيُّونَ وَحَمَلَةُ الْعَرْشِ وَمِيكَائِيلُ وَإِسْرَافِيلَ وَعِزْرَائِيلَ وَدَرْدَائِيلَ أَنَّهُمْ الَّذِينَ لَمْ يَسْجُدُوا لِآدَمَ وَأَنَّهُمْ الْعَالُونَ.

وَالَّذِي رَوَتْهُ كَافَّةُ الشِّيعَةِ مِنَ الْمُفَوَّضَةِ وَغَيْرِهِمْ: أَنَّ مَوَالِينَا الْخَمْسَةَ عَزَّعِزُّهُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا أَشْبَاحًا عَلَى الْعَرْشِ قَبْلَ خَلْقِ آدَمَ عَزَّعِزُّهُ: فَنَظَرَ إِلَى سُرَادِقِ الْعَرْشِ فَرَأَى خَمْسَةَ أَشْبَاحٍ فَقَالَ: إِي يَا رِبْ، أَخَلَقْتَ قَبْلِي مِنْ الْإِنْسِ أَحَدًا. قَالَ: لَا يَا آدَمُ، قَالَ: فَمَنْ هَؤُلَاءِ؟ قَالَ: هُمْ أَسْمَائِي، شَقَقْتُهُمْ مِنْ نُورِي لَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتُكَ وَلَا خَلَقْتُ جَنَّةً وَلَا نَارًا وَلَا سَمَاءً وَلَا أَرْضًا.

---
[١] سوره صافات، آيه ٢٢-٢٤

فَقَالَ آدَمُ: بِحَقِّهِمْ عَلَيْكَ إِلَّا عَرَفْتَنِي إِيَّاهُمْ، فَقَالَ: يَا آدَمُ أَنَا الْمَحْمُودُ وَهَذَا مُحَمَّدٌ، وَأَنَا الْعَالِي وَهَذَا عَلِيٌّ وَأَنَا الْفَاطِرُ وَهَذِهِ فَاطِمَةُ، وَأَنَا الْمُحْسِنُ وَهَذَانِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، آلَيْتُ بِعِزَّتِي وَجَلَالِي: لَا يَأْتِينِي أَحَدٌ بِمِثْقَالِ ذَرَّةٍ مِنْ مَحَبَّتِهِمْ إِلَّا أَدْخَلْتُهُ جَنَّتِي وَلَا يَأْتِيِي أَحَدٌ بِمِثْقَالِ ذَرَّةٍ مِنْ عَدُوَاتِهِمْ إِلَّا أَدْخَلْتَهُ نَارِي، يَا آدَمُ: هَؤُلَاءِ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي فَلَمَّا جَرَتْ عَلَيْهِ الْمِحْنَةُ وَوَقَعَ فِي الْخَطِيئَةِ وَأُهْبِطَ مِنَ الْجَنَّةِ تَوَسَّلَ بِهِمْ فَغَفَرَ لَهُ مَا جَنَى.

كَمَا قَالَ تَعَالَى: ﴿فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ ۚ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾[١] وَكَانَ قَوْلُهُ لِإِبْلِيسَ لَعَنَهُ اللهُ: ﴿أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾ إِشَارَةً إِلَى هَذِهِ الْأَسْمَاءِ الْكِرَامِ وَالْأَشْخَاصِ الْعَظِيمَةِ وَهُمْ عِنْدِي أَشْخَاصُ: الْمَشِيئَةِ وَالْفِطْرَةِ وَالْعِلْمِ وَالْقُدْرَةِ وَاللُّطْفِ الْخَفِيِّ، وَالْمَعْنَى عَزَّتْ أَسْمَاؤُهُ قَدِيمُهُمْ غَيْرُ دَاخِلٍ فِيهِمْ وَلَا هُوَ مِنْ عَدَدِهِمْ.

فَقَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لِإِبْلِيسَ: ﴿قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ۞ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ ۞ قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۞ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ ۞ إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ۞ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ۞ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾[٢]

وَرُوِيَ: أَنَّ الْمَلَائِكَةَ قَالُوا: لَقَدْ عُمِّرَ هَذَا الشَّخْصُ، فَسُمِّيَ عُمَر فِي الْقُبَّةِ الْهَاشِمِيَّةِ، يُؤَيِّدُ ذَلِكَ قَوْلَهُ سُبْحَانَهُ: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ ۗ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ ۚ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ

---

[١] سوره بقره، آيه ٣٧

[٢] سوره ص، آيه ٧٧–٨٣

بَدَلًا﴾[١] فَأَهْبَطَهُ اللهُ مِنْ سَمَاءِ الْمَعْرِفَةِ كَمَا قَالَ: ﴿قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ❁ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ﴾فَهَذَا أَخْصَـــرُ قِصَّةِ إِبْلِيسَ وَقَدْ تَقَدَّمَ إِسْمُهُ عَزَازِيلُ، وَمِنْ أَسْمَائِهِ: الشَّيْصَبَانُ، وَبِذَبَخْتُ بْنُ شَوْمَانَ، وَكَانَ يُعْرَفُ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ فِي الْأَزْمِنَةِ الْغَابِرَةِ.

و اخبار وارد شده است که ابابکر به معنی عَزَّوَجَلَّ گفت: اگر توسط من ظاهر می‌شدی، تو را اطاعت می‌کردم، زیرا اولی شـــخصـــی از اشـــخاص دومی و صـــفتی از صـــفات او ست، خداوند تعالی می‌فرماید: و آن، سخن اِبلیس ا ست: ﴿گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفریدی و او را از گِل آفریدی﴾ و به تحقیق وقتی که او عصـــیان ورزید و اســـتکبار نمود، خداو ند او را آتش قرار داد، و همچنین دومی هنگامی که او و همشکلانش طغیان و سرکشی کردند، از فعل او آتشی تاریك خلق کرد، پس آن تاریکی، عُنصُرـ و اصـل عالم سـیاه واژگون بود، و برای همین خداوند تعالی فرمود: ﴿جمع کنید کسانی را که ظلم کردند و همسرانشان را و آنچه را غیر خدا می‌پرستیدند ❁ پس آن‌ها را به راه دوزخ هدایت کنید ❁ و آن‌ها را نگه دارید، همانا مسئول هستند﴾

و همسران،همانندها و همشکل‌ها در قول و فعل هستند.

و اما سخن خداوند تعالی به اِبلیس: ﴿آیا ا ستکبار ورزیدی یا از برترین‌ها بودی؟﴾، به تحقیق در ظاهر درباره‌ی (برترین ها) روایت شده ا ست که آن‌ها فر شتگان مقرّب، و

---

[١] سوره کهف ، آیه ٥٠

حاملان عرش و میکائیل و اِسرافیل و عزرائیل و درداییل هستند، و آن‌ها کسانی هستند که برای آدم سجده نکردند و آن‌ها همان برترین ها هستند.

و آنچه عموم شـیعیان از مفَوَّضَـه و غیر آن‌ها روایت کرده‌اند: این اســت که مَوالی پنجگانه‌ی ما عَزَّعَزَّهُم ، اَشْباحی بر عرش بودند پیش از آفرینش آدم عَزَّعَزَّهُ: پس به پردهٔ عرش نگریست و پنج شکل دید و گفت: ای پروردگارم، آیا پیش از من کسی از اِنس آفریده‌ای؟

فرمود: نه ای آدم، گفت: پس اینان کیستند؟ فرمود: آن‌ها اَسماء من هستند، آن‌ها را از نور خود جدا کردم ، اگر آن‌ها نبودند، نه تو را می‌آفریدم، و نه بهشــت و نه دوزخ، و نه آسمان و نه زمین را می‌آفریدم.

پس آدم گفت: به حقّشان تو را قسم می‌دهم، مگر آنکه آن‌ها را به من بشناسانی، پس فرمود: ای آدم، من ستوده شده هستم و این محمد است، و من بلند مرتبه هستم و این علی است و من آفریننده هستم و این فاطمه است، و من احسان‌کننده هستم و این دو حسن و حسین هستند، به عزّت و جلالم سوگند خوردم: هیچکس با مثقال ذرّه‌ای از محبّت آن‌ها نزد من نیاید مگر اینکه او را وارد بهشــت خود کنم و هیچکس با مثقال ذرّه‌ای از عداوت آن‌ها نزد من نیاید مگر اینکه او را وارد دوزخم کنم، ای آدم: اینان برگزیدگان من از خلقم هستند، پس هنگامی که آزمایش بر او جاری شد و در اشتباه

افتاد و از بهشت فرو فرستاده شد، به آن‌ها متوسل شد، پس آنچه را که مرتکب شده بود آمرزید.

چنانکه تعالی فرمود: ﴿پس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت کرد، پس او توبه‌اش را پذیرفت، همانا اوســت توبه‌پذیر و مهربان﴾ و ســخن او به اِبلیس لعنت خدا بر او باد: ﴿آیا اســتکبار ورزیدی یا از برترین‌ها بودی؟﴾، اشــاره‌ای بود به این اَســماء کِرام و اشــخاص عظیم، و آن‌ها نزد من اشــخاص المَشِــیئَة، و الفِطرَة، و العِلم، و القُدرَة، و اللُّطف الخَفِيّ هســتند، و معنی **قدیم آن‌هاســت، که نه داخل در آن‌هاســت و نه از عدد آن‌هاست.**

پس خداوند عَزَّوَجَلَّ به اِبلیس فرمود: ﴿گفت: پس از آن جایگاه خارج شو، که تو رانده شده‌ای ❁ و همانا لعنت من تا روز قیامت بر تو ست ❁ گفت: پروردگارا، پس مرا تا روزی که برانگیخته می‌شوند مهلت ده ❁ فرمود: همانا تو از مهلت داده‌شدگان هستی ❁ تا روز وقت معلوم ❁ گفت: پس به عزّت تو سوگند، همه‌ی آن‌ها را گمراه خواهم کرد ❁ مگر بندگان مخلص تو از ایشان را﴾.

و روایت شده است: که فرشتگان گفتند: این شخص عُمر یافت ، پس در قُبّه‌ی هاشمی عُمَر نامیده شــد، این امر را ســخن خداوند ســبحانه تأیید می‌کند: ﴿و هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، پس سجده کردند مگر اِبلیس که از جنّ بود و

از فرمان پرورد گارش سرپیچی کرد ، آیا او و نسل او را به جای من، اولیاء خود می‌گیرید در حالی که آن‌ها دشمن شما هستند؟ چه بد جایگزینی برای ستمکاران است﴾

پس خداوند او را از آسمان معرفت فرو فرستاد، چنانکه فرمود: ﴿گفت: پس از آن جایگاه خارج شو، که تو رانده شده‌ای ❁ و همانا لعنت من تا روز قیامت بر تو ست﴾

پس این خلاصه‌ترین داستان اِبلیس است و نام او پیش از این عزازیل ذکر شد، و از نام‌هایش: الشَّیصَبان، و بِذَبَخت بن شومان ا ست، و در زمان‌های گذ شته با این نام‌ها شناخته می‌شد.

[٤٩٤] يُؤَيِّدُ ذَلِكَ مَا رَوَيْنَاهُ عَنْ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزُّهُ أَنَّهُ قَالَ عَلَى مِنْبَرِ عَظَمَتِهِ بِالْبَصْرَةِ: "أَنَا أَبْدَيْتُ إِبْلِيسَ وَأَخْزَيْتُهُ بِعِلْمِي لَا أَنَّنِي ظَلَمْتُهُ، لَكِنَّ عَمَلَهُ السُّوءُ أَوْرَدَهُ هَذَا الْمَوْرِدَ".

این امر را آنچه از مَولای ما امیرالمؤمنین عَزَّعَزُّهُ روایت کرده‌ایم تأیید می‌کند، که او بر منبر عظمت خود در بصره فرمود: "من اِبلیس را آشکار کردم و با علم خود او را خوار نمودم، نه به اینکه به او ستم کردم، بلکه کار بَد او، وی را به اینجا کشاند."

[٤٩٥] وَرُوِيَ: أَنَّ مَوْلَانَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزُّهُ لَقِيَ عُمَرَ يَوْماً فَقَالَ لَهُ فِي بَعْضِ طُرُقَاتِ الْمَدِينَةِ: "يَا بَذَبَخْتُ بْنُ شَوْمَانَ، كَمْ تَعْرِفُ طَرِيقَ خُرَاسَانَ عَامِرَةً؟" فَقَالَ: أَذْكُرُهَا وَهِيَ عَامِرَةٌ فِي سَبْعِينَ كَرَّةٍ، وَكُنْتُ أَنَا مَرَّةً نَسْـــرٌ، وَمَرَّةً فِيلٌ، وَمَرَّةً بُخْتِيٌّ، وَكُنْتُ أُذْبَحُ وَأُقْتَلُ، وَمِنْ ثَمَّ تُحْيِينِي، وَغَيْرَ ذَلِكَ مِمَّا أَنْتَ تَعْلَمُهَا يَا مَوْلَايَ.

وَمَا ذَكَرَهُ أَحَدٌ مِنْ رُوَاةِ الْحَدِيثِ وَالسِـــيَرِ أَنَّهُمْ عَرَفُوا أَنَّ الْبَرِّيَّةَ الْمَعْرُوفَةَ فِي طَرِيقِ خُرَاسَـــانَ كَانَتْ فِي وَقْتٍ مَا عَامِرَةً، وَإِنَّمَا يَعْرِفُهَا هُوَ عَامِرَةٌ لِقَدَمِهِ وَعِتْقِهِ فِي الضِدِيَّةِ، وَبِقَدْرِ مَا عُمِّرَ فِي الْأَحْقَابِ الْغَابِرَةِ وَالدُّهُورِ السَّالِفَةِ.

وَمِمَّا رُوِيَ عَنْ مَوْلَانَا الصَّـــادِقِ عَزَّعَزُّهُ أَنْ قَالَ: "وَاللهِ مَا بَعَثَ اللهُ نَبِيًّا إِلَّا وَهُوَ مُحَمَّدٌ، وَلَا وَصِيًّا إِلَّا وَهُوَ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَا ضِدَّيْنَ لَهُمَا إِلَّا وَهُمَا الْأَوَّلُ وَالثَّانِي".

و روایت شده است: که مَولای ما امیرالمؤمنین عَزَّعَزُّهُ روزی با عُمر دیدار کرد، پس در یکی از کوچه‌های مدینه به او فرمود: "ای بَذَبَخت بن شُومان، چند بار راه خرا سان را آباد می‌شـــناســـی؟" پس گفت: به یاد دارم که هفتاد بار آباد بود، و من یك بار عقاب بودم، و یك بار فیل بودم، و یك بار شتر دوکوهانۀ خراسانی بودم، و ذَبح می‌شدم و به قتل می‌رســـیدم، و از آنجا تو مرا زنده می‌کردی ، و غیر از اینها که تو خود می‌دانی ای مَولای من.

و هيچ يك از راويان حديث و سيره‌ها ذكر نكرده‌اند كه آن‌ها دانسته با شند كه آن بيابان معروف در راه خرا سان، در زمانی آباد بوده ا ست، و تنها عُمر آن را آباد می شنا سد به خاطر قدمت و پيشـــينه‌اش در دشـــمنی، و به اندازه‌ی عمری كه در دوره‌های طولانی گذشته و زمان‌های پيشين يافته است.

و از جمله آنچه از مَولای ما صـــادق عَزَّعِزُّهُ روايت شـــده كه فرمود: "به خدا ســوگند، خداوند هيچ پيامبری را مبعوث نكرد مگر اينكه او در حقيقت محمد بود، و هيچ وصيّی را مگر اينكه او در حقيقت علی اميرالمؤمنين بود، و دو دشـــمن برای آن‌ها مبعوث نكرد مگر اينكه آن دو، عمرو ابابكر بودند."

[٤٩٦] وَرُوِيَ: أَنَّ الثَّانِيَ نَظَرَ إِلَى مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعِزُّهُ بَعْدَ غَيْبَةِ السَّـيِّدِ الْمِيمِ عَزَّعِزُّهُ وَعَلَى قَدَمِهِ أَثَرُ تُرَابٍ فَقَالَ: مِنْ أَيْنَ أَتَيْتَ يَا أَبَا الْحَسَنِ؟ فَقَالَ: مَوْلَانَا: "جِئْتُ مِنْ السَّلَامِ عَلَى رَسُولِ اللهِ عَزَّعِزُّهُ" فَقَالَ لَهُ: وَأَيْنَ رَسُولُ اللهِ، وَكَيْفَ أَتَيْتَ مِنْ سَلَامِكَ عَلَيْهِ وَنَحْنُ بِالْأَمْسِ دَفَنَّاهُ؟ !فَقَالَ لَهُ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعِزُّهُ: "أَتُحِبُّ أَنْ تَرَاهُ يَا عُمَرَ؟" فَقَالَ: نَعَمْ يَا أَبَا الْحَسَنِ، فَأَخَذَ مَوْلَانَا عَزَّعِزُّهُ بِيَدِهِ إِلَى الْبَقِيعِ، فَقَالَ عُمَرُ: فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللهِ عَزَّعِزُّهُ قَدْ أَقْبَلَ وَمَعَهُ قَوْمٌ عَرَفْتُهُمْ وَقَوْمٌ لَمْ أَعْرِفْهُمْ فَعَدَلَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَسَـلَّمَ عَلَيْهِ وَلَمْ يُسَـلِّمْ عَلَيَّ.وَلَهُ لَعَنَهُ اللهُ قُبَّةٌ ضِـدِّيَةٌ بِأَبْوَابٍ وَأَيْتَامٍ وَنُقَبَاءَ وَنُجَبَاءَ وَمُخْتَصِّـينَ وَمُخْلِصِـينَ وَمُمْتَحَنِينَ يَدْعُونَ إِلَيْهِ كَمَا يَدْعُو أَهْلَ الْمَرَاتِبِ النُّورِيَّةِ إِلَى مَعْرِفَةِ الْمَعْنَى عَزَّعِزُّهُ.

وَكَذَلِكَ دَعْوَةُ إِبْلِيسَ قَائِمَةٌ بِإِزَاءِ دَعْوَةِ الْمَوْلَى جَلَّ وَعَلَا لِيَعْرِفَ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾[١].

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ ۖ وَمِن كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا ۖ وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاخِرَ لِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾[٢] فَأَمَّا الْعَذْبُ الْفُرَاتُ: فَهُوَ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَعِلْمُ الْبَاطِنِ، وَأَمَّا الْمَالِحُ الْأُجَاجُ: فَهُوَ الْبَاطِلُ وَعِلْمُ الظَّاهِرِ الَّذِي هُوَ مَعَهُمْ، وَقَوْلُهُ: ﴿وَمِن كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا﴾ فَقَدْ أَمَرَكَ أَنْ تَأْخُذَ مِنْ عِلْمِهِمْ مَا تَنْتَحِلُّهُ بَيْنَهُمْ تَقِيَّةً عَلَى دِينِكَ وَلِيَكُونَ ظَاهِرُكَ أَحْسَنَ مِنْ ظَوَاهِرِهِمْ.

وَلَوْلَا خَوْفُ الْإِطَالَةِ فَيُمَلُّ هَذَا الْكَلَامُ وَتَضْجَرُ مِنْهُ الْأَفْهَامُ لَذَكَرْتُ الْقُبَّةَ الْجَانِيَةَ مِنْ أَوَّلِهَا إِلَى آخِرِهَا، وَلَكِنَّ خَيْرَ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَدَلَّ وَلَمْ يَطُلْ فَيُمَلَّ.

وَكَانَ أَوَّلَ ظُهُورُ الضِّدِّ لَعَنَهُ اللهُ فِي الْكَوْنِ الْبَشَرِيِّ مَعَ السَّيِّدِ آدَمَ عَزَّعَزَّهُ قَابِيلُ وَأُخْتُهُ عَنَاقُ وَلَدَيْ آدَمَ، لِأَنَّهُ نَكَحَهَا وَأَوْلَدَهَا عِوَجًا كَمَا نَكَحَ الْخَطَّابُ أُمَّهُ صِهَاكٌ فَأَوْلَدَهَا عُمَرَ.

وَلَمْ يَزَلْ ظَاهِرًا بِهَذِهِ الْأَشْخَاصِ إِلَى أَنْ ظَهَرَ إِدْرِيسُ، وَكَانَ الضِّدُّ مَعَ إِدْرِيسَ عَزَّعَزَّهُ إِلَى ظُهُورِ السَّيِّدِ نُوحٍ عَزَّعَزَّهُ ظَاهِرًا بِحَامِ بْنِ نُوحٍ وَأَشْخَاصُهُ يَغُوثُ وَيَعُوقُ وَنَسْرٌ، وَوَدٌّ

---

[١] سوره انفال، آيه ٣٧

[٢] سوره فاطر، آيه ١٢

وَيَافِثُ إِبْنَا نُوحٍ وَهُمَا شَخْصَاهُ. وَقَدْ رُوِيَ أَنَّهُ كَانَ ظَاهِرًا مَعَ نُوحٍ بِالدَرْمَسِيلِ وَيَافِثَ بْنِ نُوحٍ وَهُمَا شَخْصَاهُ، وَكَانَ مَعَ هُودٍ عَزَّعَزَّهُ ظَاهِرًا بِعَادِ الْأَصْغَرِ وَسُدُومٍ صَاحِبِ قَضَاءِ السُّوءِ الَّذِي يَقُولُ الْقَائِلُ مِنَ النَّاسِ: هَذَا حُكْمُ سَدُومٍ وَكَانَ مَعَ السَيِّدِ صَالِحٍ ظَاهِراً بِقِيْدَارَ عَاقِرِ النَّاقَةِ، وَسَادِمِ الْجَبَّارِ وَعَابِرٍ وَكَانَ مَعَ إِبْرَاهِيمَ عَزَّعَزَّهُ ظَاهِراً بِالنَّمْرُودِ بْنِ كُوشِ بْنِ كَنْعَانَ وَوَزِيرِهِ خُوبَالَ، وَكَانَ مَعَ يَعْقُوبَ عَزَّعَزَّهُ عِمْلَاقُ الْجَبَّارِ وَوَزِيرُهُ عَمَالِيقُ.

وَكَانَ مَعَ السَّيِّدِينِ مُوسَى وَهَارُونَ عَزَّعَزَّهُما: فِرْعَوْنُ مِصْرَ وَهُوَ الْوَلِيدُ بْنُ مُصْعَبٍ وَأَشْخَاصُهُ: قَارُونُ وَهَامَانُ وَهُوَ السَّامِرِيُّ وَهُوَ الثَّالِثُ، وَالْعِجْلُ الْأَوَّلُ وَالثَّانِي نَفْسُ الْعِجْلِ وَحَقِيقَتُهُ وَهُمَا عَتِيقٌ وَعُمَرُ.

وَكَانَ مَعَ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عَزَّعَزَّهُما ظَاهِرًا بِجَالُوتَ الْجَبَّارِ وَصَخْرِ الْعِفْرِيتِ الَّذِي اخْتَطَفَ الْخَاتَمَ وَجَلَسَ فِي مُلْكِ سُلَيْمَانَ، وَلَيْسَ هُوَ الْعِفْرِيتُ الْجِنِّيَّ الَّذِي قَالَ اللهُ سُبْحَانَهُ عَنْهُ حِكَايَةً: ﴿قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن تَقُومَ مِن مَقَامِكَ ۖ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ﴾[1] بَلْ غَيْرُهُ ﴿قَالَ الَّذِي عِندَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ ۚ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِندَهُ قَالَ هَٰذَا مِن فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ ۖ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ ۖ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ﴾[2] فَهَذَانِ مَحْمُودَانِ وَالْأَوَّلُ الْمِقْدَادُ، وَالثَّانِي صَاحِبُ الْقُدْرَةِ آصِفُ بْنُ بَرخِيَا عَزَّتْ الاَؤُهُ.

---

[1] سوره نمل، آيه ٣٩

[2] سوره نمل، آيه ٤٠

وَكَانَ الضِدُّ مَعَ السَـيِّدِ دَانِيَالَ ظَاهِرًا بِبُخْتَنَصَّـرَ وَابْنِهِ جُوَيْنٍ وَكَانَ مَعَ السَّادَةِ زَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَالْمَسِيحُ عَزَّعَزَّهُ م ظَاهِراً بِهَرْدُوسِ الْمَلِكِ وَيَهُوذَا الْأَسْخَرْيُوطِيُّ وَبُولُسَ وَيَهُوذَا الْمَقْتُولِ الَّذِي أَلْقَى السَيِّدُ الْمَسِيحُ شَبَهَهُ عَلَيْهِ وَكَانَ فِي الفُرْسِ ظَاهِرًا بِكِسْــرَى أَبْرَوِيزَ وَهُرْمُزَ أَنُوشِرْوَانَ الَّذِي كَاتَبَهُ النَّبِيُّ عَزَّعَزَّهُ فَحَرَقَ كِتَابَهُ فَانْقَرَضَ مُلْكُهُ وَزَالَ الْمُلْكُ مِنَ الْفُرْسِ بِفِعْلِهِ، وَمِنْ أَشَــخَاصِــهِ بَهْرَامُ جُوِينْ، وَكَانَ مَعَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ظَاهِراً بِأَبْرَهَةَ بْنِ الصَّــبَّاحِ وَالْجُلَنْدِيِّ بْنِ كَرْكَرٍ صَاحِبُ الْفِيلِ.

وَكَانَ مَعَ السَـيِّدِ مُحَمَّدٍ عَزَّعَزَّهُ ظَاهِراً بِأَشْـخَاصِـهِمْ، مِنْهُمْ: أَبُو جَهْلٍ عُمَرِ بْنُ هِشَـامٍ، وَأَبُو لَهَبٍ ضِرَارٌ، وَأَبُو سُــفْيَانَ صَــخْرُ بْنُ حَرْبٍ مُحَزِبُ الْأَحْزَابِ وَعَمْرو بْنُ عَبْدِ وُدٍّ الْعَامِرِيِّ، وَالْحُطَيْئَةُ، وَعُقْبَةُ بْنُ أَبِي مُعِيطٍ، وَسُرَاقَةُ بْنُ مَالِكٍ الْفَزَارِيِّ، وَالْعُيُونُ الْأَرْبَعُ عُيُونُ السُّــوءِ، وَحَفْصَةُ.

ثُمَّ التِّسْــعَةُ الرَّهْطُ الَّذِينَ ذَكَرَهُمْ اللهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ فَقَالَ: ﴿وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْــعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ﴾[١] وَهُمْ هُمْ وَإِنْ اخْتَلَفَتْ أَسْمَاؤُهُمْ وَهُمْ: [عَتِيقٌ وَعُمَر وَعُثْمَانُ وَطَلْحَةُ وَسَــعْدٌ وَسَــعِيدٌ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ الزُّهْرِيِّ وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ، وَخَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ، وَمُعَاوِيَةُ وَابْنُهُ يَزِيدُ، وَعَمْرُ بْنُ الْعَاصِ، وَأَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ، وَمَرْوَانُ

---

[١] سوره نمل، آيه ٤٨

بْنُ الْحَكَمِ] وَغَيْرُهُمْ مِنْ جَبَابِرَةِ بَنِي أُمَيَّةَ وَفَرَاعِنَةُ بَنِي الْعَبَّاسِ مِمَّنْ تَسَمَّى بِالْإِسْمِ الْأَجَلِّ الَّذِي هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَظْهَرَ الْخِلَافَ عَلَى الْمَوَالِي.

وَأَمَّا أَسْمَاؤُهُمْ فِي الْمَقَامِ الْجَعْفَرِيِّ وَهُوَ السَّادِسُ: فَإِنَّ الضِّدَّ الْكُلِّيَّ كَانَ الْمَنْصُورُ وَهُوَ الدَّوَانِيقِيُّ وَبَابُهُ زُرَارَةُ بْنُ أَعْيَنَ كَمَا كَانَ ظَاهِرًا بِعُمَرَ وَبَابُهُ الْأَوَّلِ وَهُوَ فِرْعَوْنُ مِصْرَ وَبَابُهُ هَامَانُ وَكُلُّ فِرْعَوْنٍ هُوَ الثَّانِي، وَتَمَامُ التِّسْعَةِ مَعَ الْمَنْصُورِ أَبُو بَصِيرٍ الثَّقَفِيُّ لَا الْأَسَدِيُّ، وَأَبُو بَكْرٍ الْحَضْرَمِيُّ، وَمُحَمَّدُ بْنُ أَبِي يَعْفُورٍ، وَمُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيُّ، وَعَامِرُ بْنُ خُزَاعَةَ، وَكَثِيرٌ بَيَّاعُ النَّوَى، وَبُرَيْدَةُ الْعَجَلِيُّ وَحِجْرُ بْنُ زَائِدَةَ، وَيَدْخُلُ مَعَهُمْ فِي الْعَدَدِ: عِيسَى بْنُ مُوسَى بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْعَبَّاسِ أَمِيرُ الْأُمَرَاءِ مَعَ الْمَنْصُورِ وَهُوَ الْمَلِكُ الْجَبَّارُ الَّذِي خُرِقَتْ السَّفِينَةُ مِنْ أَجْلِهِ، وَهُوَ الَّذِي حَارَبَ أَبُو الْخَطَّابِ وَهُوَ السَّفِينَةُ وَالْخَبَرُ بِطُولِهِ.

وَكَذَلِكَ لَمَّا كَانَ الضِّدُّ ظَاهِرًا بِالْمُتَوَكِّلِ وَالْمُعْتَمِدِ كَانَ بَابُهُمَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِبَّانَ النَّخَعِيَّ، وَكَانَ أَيْتَامُهُ: عُمَرُ بْنُ الْفَرَجِ السَاكِنِ يَوْمَئِذٍ بَدْرًا وَعَبْدُ اللهِ بْنُ صَاعِدٍ، وَالْأَعْوَرُ الْحَارِثِيُّ، وَمَرْوَانُ بْنُ أَبِي حَفْصَةَ وَعَلِيُّ بْنُ الْجَهْمِ وَهُوَ أَبُو زِنَةَ، وَالثَّلَاثَةُ الَّذِينَ أُهْبِطُوا مِنَ الْمَعْرِفَةِ وَهُمْ: أَبُو عَبَّادٍ الْبَصْرِيِّ، وَالْحَسَنُ بْنُ الْمُنْذِرِ الْعَبْسِيِّ، وَحَبِيبٌ الْعَطَّارُ.

فَذَلِكَ تِسْعَةُ رَهْطٍ كَمَا كَانُوا مَعَ الْمَنْصُورِ وَالْجُمْلَةِ فَهُمْ: زُفَرُ الثَّانِي الَّذِي هُوَ إِبْلِيسُ الْأَبَالِسَةِ لَعَنَهُ اللهُ، وَالْكُلُّ أَشْخَاصُهُ وَهُوَ أَصْلُهُمْ وَمُضِلُّهُمْ، وَيَدْخُلُ فِي عَدَدِهِمْ: مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبٍ الشُّرَيْعِيِّ، وَعَلِيُّ بْنُ حُسَيْنٍ التَّفْلِيسُ وَهُوَ ابْنُ حَسَكَةَ، لِأَنَّهُمَا ادَّعَيَا الْبَابِيَةَ بِغَيْرِ دَلِيلٍ ثَبَتَ

لَهُمَا، وَكَذَلِكَ فَارِسُ بْنُ مَاهَوِيَّةَ وَخَرَجَ الْأَمْرُ بِقَتْلِهِ مِنْ مَوْلَانَا الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَزَّعَزَّهُ، فَامْتَثَلَ الْأَمْرُ فِيهِ.

وَرُوِيَ إِنَّمَا سُمِّيَ عَتِيقٌ لِعِتَقِهِ فِي الضَّلَالِ، وَفِيهِمْ يَقُولُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ ۚ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا ۞ يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا﴾[1]

وَقَوْلُهُ: ﴿زُرْقًا﴾: أَيْ سُودًا، وَهُوَ الْأَسْوَدُ بِعَيْنِهِ الْفَاقِعُ السَّوَادُ الْأَحْمَرُ الْعَيْنَيْنِ الْأَبْيَضُ الرَّاحَتَيْنِ، فَمَنْ كَانَتْ هَذِهِ صِفَتَهُ فَإِنَّهُ لَا يَنْجُبُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ ۚ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ﴾[2]

و روایت شده است: که عمر پس از پنهان شدن سَیِّد محمد عَزَّعَزَّهُ به مَولای ما امیرالمؤمنین عَزَّعَزَّهُ نگریست در حالی که بر پایش اثر خاك بود، پس گفت: از کجا آمدی ای ابا الحسن؟ مَولای ما فرمود: از سلام کردن بر ر سول خدا عَزَّعَزَّهُ آمدم پس به او گفت: ر سول خدا کجا ست، و چگونه توا ستی بر او سلام کنی در حالی که ما دیروز او را دفن کردیم؟!

پس مَولای ما امیرالمؤمنین عَزَّعَزَّهُ به او فرمود: آیا دوست داری او را ببینی ای عُمر؟ پس گفت: بله ای ابا الحسن، پس مَولای ما عَزَّعَزَّهُ د ست او را گرفت و به سوی بقیع برد، پس عُمر گفت: رسول خدا عَزَّعَزَّهُ را دیدم که رو آورد در حالی که گروهی با او

---

[1] سوره طه، آیه ١٠٢

[2] سوره زمر، آیه ٦٠

بودند که آن‌ها را می‌شناختم و گروهی را نمی‌شناختم، پس به سمت امیرالمؤمنین متمایل شد و بر او سلام کرد و بر من سلام نکرد.

و برای او لعنت خدا بر او باد قُبّه‌ای ضِدّی با اَبواب و اَیْتام و نُقَباء و نُجَباء و مُخْتَصّین و مُخْلِصین و مُمْتَحَنین وجود دارد که به سوی او دعوت می‌کنند، همانگونه که اهل مراتب نوری به سوی معرفت معنی عَزَّعَزُّهُ دعوت می‌کنند.

و همچنین دعوت اِبلیس در مقابل دعوت مولا جلّ و علا برپاست تا حق از باطل شناخته شود، چنانکه خداوند تعالی فرمود: ﴿تا خدا ناپاك را از پاك جدا كند و ناپاك را روی هم بگذارد، و آن را یکباره متراکم سازد و در دوزخ قرار دهد، آنان همان زیانکارانند﴾.

و سخن او تعالی: ﴿و دو دریا یکسان نیستند، این شیرین و بسیار گوارا است که نوشیدنش خوشگوار است و این یکي شور و تلخ و ناگوار است، و از هر کدام گوشت تازه می‌خورید و زیور بیرون می‌آورید که می‌پوشید، و کشتی‌ها را در آن می‌بینی که پیش می‌روند تا از فضل او روزی بجویید و باشد که شکر کنید﴾. اما شیرین گوارا همان دعوت حَقّ و علم باطن است، و اما شور تلخ: همان باطل و علم ظاهر است که با آن‌هاست، و سخن او: ﴿و از هر کدام گوشت تازه می‌خورید﴾ **پس به تو امر کرده**

اســت که از علم ظاهر چیزی را بگیری که آن را در میان آن‌ها به صــورت تَقِیّه بر دین خود جا بزنی ، و تا ظاهر تو از ظواهر آن‌ها بهتر باشد.

و اگر ترس از طولانی شدن نبود که این کلام ملال‌آور شود و فهم‌ها از آن به تنگ آیند، هر آینه بارگاه جانی را از اول تا آخرش ذکر می‌کردم، لیکن بهترین سـخن آن اسـت که کوتاه باشد و دلالت کند و طولانی نشود تا خسته‌کننده گردد.

و اولین ظهورضــد لعنت خدا بر او باد در جهان انســانی، با آدم عَزَّوَجَلَّ، قَابیل و خواهرش عَنَاق فرزندان آدم بود، زیرا او با عناق نِکاح کرد و عِوَج را از او به دنیا آورد، همانگونه که الخَطّاب با مادرش صِهاك نِکاح کرد و عُمر را از او به دنیا آورد.

و پیو سته با این ا شخاص ظاهر بود تا اینکه إدریس ظهور کرد، و ضدّ با إدریس عَزَّوَجَلَّ بود، تا ظهور سَیِّد نوح عَزَّوَجَلَّ که با حام بن نوح و ا شخاصش: یَغوث و یَعوق و نَسر، و وَدّ و یافِث پسران نوح که ود و یافث دو شخص ضدّ بودند، ظاهر بود. و روایت شده است که با نوح با الدَّرمَسِیل و یافِث بن نوح ظاهر بود و آن دو، دو شخص او بودند، و با هود عَزَّوَجَلَّ با عادِ اَصــغَر و سَــدوم که گوینده‌ای از مردم می‌گوید: این حکم سَــدوم است، ظاهر بود، و با سَیِّد صالح با پی‌کننده شتر ماده و سادِمِ الجَبّار و عابِر ظاهر بود، و با إبراهیم عَزَّوَجَلَّ با نَمرود بن کُوش بن کَنعان و وزیرش خُوبال ظاهر بود، و با یعقوب عَزَّوَجَلَّ عِملاق الجَبّار و وزیرش عَمالِیق ظاهر بود.

و با موســی و هارون عليهما: فِرعون مصر ـ بود که همان الوليد بن مُصـعَب اســت و ا شخا صش: قارون و هامان ا ست که او همان سامری و همان عثمان ا ست، و گو ساله، اولی و دومی جوهر گوساله و حقیقت آن هستند که آن دو ابوبکر و عُمر می‌باشند.

و با داوود و ســليمان عليهما با جالوت الجَبّار و صَــخْرِ العِفريت که خاتم را ربود و بر ملك سليمان نشست، ظاهر بود، و او آن عِفريت جِنّی نیست که خداوند سبحانه از قول او حکایت کرد: ﴿عفریتی از جنّ گفت: من آن را پیش از آنکه از جایگاهت برخیزی، برایت می‌آورم، و من بر آن قویّ و امین هســتم﴾، بلکه غیر از اوســت، ﴿گفت: آن که داذ شی از کتاب نزد او بود، آ صف بن برخیا گفت: من آن را پیش از آنکه چ شم بر هم زنی، برایت می‌آورم، پس هنگامی که ســليمان آن تخت را نزد خود مســتقرّ دید، گفت: این از ف ضل پروردگارم ا ست تا مرا بیازماید که آیا شکر می‌کنم یا کفران می‌ورزم؟ و هر که شکر کند، برای خود شکر می‌کند، و هر که کفران ورزد، همانا پروردگارم بی‌نیاز و کریم ا ست﴾، پس این دو که تخت را آوردند ستوده ه ستند، و اولی مِقداد ا ست، و دومی صاحب قدرت، آصِف بن بَرخیا عزّت آلاؤه است.

و ضد با سَیِّد دانیال با بُختنَصر و پسرش جُوَیْن ظاهر بود، و با سادات، زکریا و یحیی و المَســیح عليهم با هَرْدوس المَلِك و یهوذا الأســخریُوطی و بولس و یهوذای مقتول که سَیِّد مسیح شَبَه خود را بر او انداخت، ظاهر بود، و در ایرانیان با کِسْرَی اَبَرویز و هُرمُز

انوشـــیروان که پیامبر ﷺ به او نامه نوشـــت و او نامه‌اش را ســـوزاند و به این خاطر حکومتش منقرض شـــد و حکومت از ایرانیان با فعل او زائل گشـــت، ظاهر بود، و از اشخاص او بَهرام جُوَیْن است، و با عبدالمطّلب با أبرَهَة بن الصَبّاح و الجُلَنديّ بن كَرْكَر صاحب فیل ظاهر بود.

و با سَیِّد محمد ﷺ با اشخاصشان ظاهر بود، از جمله: ابو جهل عُمر بن هشام، و ابو لَهَب ضِرار، و ابو سُفیان صَخر بن حَرب که لشکر احزاب را گرد آورد، و عمرو بن عبد وُدّ العامِریّ، و الحُطَیئَة، و عُقبه بن ابی مُعیط، و سُراقَة بن مالك الفَزاریّ، و چهار چشم چشمان بد، و حَفصَه.

ســـپس نُه گروه که خداوند تعالی در کتابش ذکر کرد و فرمود: ﴿و در شـــهر، نُه گروه بودند که در زمین فساد می‌کردند و اصلاح نمی‌نمودند﴾ و آن‌ها همان‌ها هستند هر چند اسم‌هایشان متفاوت است و آن‌ها عبارتند از: ابوبکر و عُمر و عُثمان و طلحه و سَعد و سَـــعید و عبدالرحمن بن عَوف الزُّهریّ و ابو عُبیده بن الجَرّاح، و خالد بن الولید، و مُعاویه و پسرش یزید، و عمرو بن العاص، و ابو موسی الأشعریّ، و مروان بن الحکم و غیر آن‌ها از جَبّاران بني اُمیّه و فِرعون‌های بني عبّاس، از کسانی که به اِسم بزرگتر که همان امیرالمؤمنین است نامیده شدند، و مخالفت بر أئمه را آشکار کردند.

و اما نام‌های آن‌ها در مقام جَعفری که امام ششم است: همانا ضدّ کلی منصور بود که همان دوانیقیّ است و باب او زُرارَة بن اَعیَن بود، همانگونه که با عُمر و باب او ابوبکر ظاهر بود، و او همان فِرعون مصر است و باب او هامان است و هر فِرعونی همان عمر است، و تکمیل کننده‌ی نُه نفر با منصور: ابو بَصیر الثَّقَفيّ نه الأسدی، و ابوبکر الحَضرَمیّ، و محمد بن ابی یَعفور، و محمد بن مُسلم الثَّقَفيّ، و عامر بن خُزاعَة، و کَثیر بَیّاع النَوی، و بُرَیدة العِجلیّ، و حِجر بن زائده، و در شمار آن‌ها وارد می شود: عِیسی بن موسی بن علیّ بن عبدالله بن العبّاس امیر الأمراء همراه با المنصور، و او همان مَلِك جَبّار است که کشتی در داستان خضر و موسی به خاطر او سوراخ شد، و او کسی است که ابوالخطّاب با او جنگید و ابوالخطّاب همان کشتی است و خبرش طولانی است.

و همچنین هنگامی که ضد با متوکل و معتمد ظاهر بود، باب آن دو اسحاق بن محمد بن إبّان النَخَعیّ بود، و اَیتام اسحاق عبارت بودند از: عُمر بن الفَرَج که آن روز در بَدر ساکن بود، و عبدالله بن صاعِد، و الأعْوَر الحارِثیّ، و مروان بن ابی حَفصَة و علیّ بن الجَهْم که او همان ابو زِنَة است، و سه نفر که از مَعرفت سقوط داده شدند، و آن‌ها: ابو عَبّاد البَصریّ، و الحَسن بن الْمُنذِر العَبسیّ، و حَبیب العَطّار هستند.

پس این‌ها نُه گروه هستند، همانگونه که با منصور بودند، و در کلّیت آن‌ها: عمر که همان شیطان شیطان‌ها لعنت خدا بر او باد است، و همه، اشخاص جلوه‌های او هستند و او اصل و گمراه‌کننده‌ی آن‌هاست، و در شمار آن‌ها وارد می‌شود: محمد بن وَهْب الشُّرَيعيّ، و عليّ بن حسين التَفليسي که همان ابن حَسَكَة است، زیرا این دو ادّعای بابیّت کردند بدون دلیل ثابتی که برای آن‌ها با شد، و همچنین فارِس بن ماهَويّه و امر به قتل او از جانب مَولای ما حسن عسکریّ عَزَّعِزُّهُ صادر شد، پس امر در مورد او اطاعت شد.

و روایت شده است که: همانا عَتیق نامیده شد به خاطر پیشینه‌اش در گمراهی ، و درباره‌ی ضد و اشخاصش خداوند عَزَّوَجَلَّ می‌فرماید: ﴿روزی که در صور دمیده می شود، و مجرمان را در آن روز کبود چشم محشور می‌کنیم ❁ در میان خود به آرامی می‌گویند: جز ده روز درنگ نکردید﴾.

و سخن خداوند: ﴿زُرقاً﴾: یعنی سیاه ، و او همان سیاه است که سیاهیش پررنگ است، با چشمان قرمز ، و کف دست‌های سفید ، پس هر که صفتش این باشد، او نجیب نیست، به دلیل سخن تعالی: ﴿و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بستند، می‌بینی که چهره‌هایشان سیاه شده است، آیا در دوزخ جایگاهی برای متکبّران نیست؟﴾.

[٤٩٧] وَفِيهِ قَالَ مَوْلَانَا الصَّادِقُ عَزَّعَزَّهُ: "الْأَسْوَدُ كَلَوْنِهِ هُوَ الْعَبْدُ الْمَذْمُومُ الَّذِي قَالَ الْمِيمُ عَزَّعَزَّهُ فِيهِ: عَلِّقْ سَوْطَكَ بِحَيْثُ يَرَاهُ عَبْدُكَ".

و در مورد او مولای ما صادق عَزَّعَزَّهُ فرمود:آن که سیاه است مانند رنگش، همان بنده‌ی نکوهیده اســت که محمد عَزَّعَزَّهُ درباره‌ی او فرمود: «شــلاق خود را در جایی بیاویز که بنده‌ات آن را ببیند» (اشاره به لزوم ترساندن او).

[٤٩٨] وَقَدْ سُئِلَ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ عَنِ الْأَسْوَدِ الَّذِي صِفَتُهُ مَا تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ فَقَالَ: "لَا يَنْجُبُ" فَقِيلَ لَهُ: يَا مَوْلَانَا، فَإِنْ عَرَفَ؟ قَالَ: "تَكُونُ حُجَّةً عَلَيْهِ لَا لَهِ".

و از مَولای ما امیرالمؤمنین عَزَّعَزَّهُ درباره‌ی أسوَد که صفتش پیشتر ذکر شد پرسیده شد، پس فرمود: نَجیب نیست.پس به او گفته شد: ای مَولای ما، اگر معرفت و حقیقت شما را بشناسد چطور؟ فرمود: " آن معرفت حجّتی علیه او خواهد بود، نه به نفع او."

[٤٩٩] يُؤَيِّدُ مَا ذَكَرْنَاهُ مِنَ السِّــلْسِــلَةِ الَّتِي ذَرَعُهَا سَــبْعُونَ ذِرَاعًا مَا رَوَاهُ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ مِنْهُ السَــلامُ قَالَ: قَالَ مَوْلَانَا الْبَاقِرُ عَزَّعَزَّهُ: ﴿ثُمَّ فِي سِــلْسِــلَةٍ ذَرْعُهَا سَــبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْــلُكُوهُ﴾[1] فَقَالَ: "يَجْرِي فِي سَــبْعِينَ نَوْعٍ مِنَ الْعَذَابِ فِي الْقَوَالِبِ كُلُّ قَالِبٍ سَــبْعُونَ قَمِيصاً".

[1] سوره الحاقه، آیه ٣٢

آنچه را که از ســلســلهای به طول هفتاد ذِراع ذکر کردیم، آنچه جابِر بن یَزید الجُعفی ســلام بر او روایت کرده تأیید می‌کند که گفت: مَولای ما باقر ﷺ دربارهی ســخن خداوند در قرآن: ﴿سپس در سلسلهای که طولش هفتاد ذِراع است، او را داخل کنید﴾ فرمود: "در هفتاد نوع از عذاب، در اَجســاد جاری می‌شــود، و هر قالبی هفتاد پیراهن دارد (اشاره به تکرار تناسخ و عذاب در آن).

[٥٠٠] وَحدَّثَ الْعَدَوِيُّ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ مَوْلَانَا الصَّــادِقِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ وَقَدْ رَأَى جُعْلَاً يَجُرُّ رَوْثَهُ: "كَفَى بِالْكَافِرِ هَذَا ذُلَّاً".

و العدَویّ از حمّاد از مَولای ما صــادق ﷺ روایت کرد که فرمود، در حالی که سرگین‌غلتانی را دید که سرگین خود را می‌کشــد: "این ذلّت برای کافر کافی اســت." (اشاره به تناسخ کافر که در نجاست خود می‌غلتد در قالب حشرات).

[٥٠١] وَمَا أَضَفْنَاهُ إِلَى هَذَا الشَّــرْحِ وَهُوَ مَا حَدَّثَنِي بِهِ أَبُو الحُسَنِ رَائِقُ بْنُ الخُضِــرِ الْغَسَّانِيِّ رَحِمَهُ اللهُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللهِ الْوَاحِدِ الْعَامِرِيِّ عَنْ أَبِي الحُسَنِ بْنِ مَسْعَدَةَ وَمُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُــورٍ: قَالَا: حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللهِ بْنُ دَاهِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فَضْــلِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنِ ابْنِ كَثِيرٍ الخُزَاعِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مَوْلَانَا أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ:

"إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يَأْتِي اللهُ بِأَرْبَعَةِ نَفَرٍ أَحَدُهُمْ إِبْلِيسُ، فَيَأْمُرُ بِهِ فَيُزَمُّ بِزِمَامٍ مِنْ نَارٍ وَيُشَــدُّ إِلَى رُكْنٍ مِنْ أَرْكَانِ جَهَنَّمَ، ثُمَّ يُؤْتَى بِفِرْعَوْنَ فَيُؤْمَرُ بِهِ فَيُزَمُّ بِزِمَامٍ مِنْ نَارٍ وَيُشَدُّ إِلَى رُكْنٍ مِنْ

أَرْكَانِ جَهَنَّمَ، ثُمَّ يُؤْتَى بِزُفَرَ فَيُؤْمَرُ بِهِ وَيُشَـدُّ إِلَى رُكْنٍ مِنْ أَرْكَانِ جَهَنَّمَ وَيُغَلُّ بِثَلَاثَةِ أَغْلَالٍ وَتُكَتَّفُهُ زَبَانِيَةٌ غِلَاظٌ شِـدَادٌ حَدِيدٌ وَ يَحُثُّونَهُ حَثًّا فَإِذَا نَظَرَ إِلَيْهِ إِبْلِيسُ قَالَ لَهُ: وَيْلَكَ، مَنْ أَنْتَ، فَوَ اَللهِ مَاكُنْتُ أَدْرِي أَنَّ اللهَ خَلَقَ خَلْقاً إِلَّا وَهُـوَ تَحْتَ قَدَمِي، قَالَ: فَيَسْـكُتُ وَلَا يُجِيبُهُ بِشَيْـءٍ ثُمَّ يَعُودُ، فَيَقُولُ لَهُ: وَيْلَكَ أَنَا الَّذِي أَخْرَجْتُ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ، وَأَنَا الَّذِي أَمَرْتُ قَابِيلَ بِقَتْلِ أَخِيهِ هَابِيْلَ وَلَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مُؤْمِنٌ غَيْرُهُ، وَأَنَا الَّذِي أَهْلَكْتُ الْأَوَّلِينَ وَأَمَرْتُهُمْ بِالْمُنْكَرِ فَأَتَوْهُ، وَأَمَرْتُهُمْ بَالطُّغْيَانِ وَسَـفْكِ الدِّمَاءِ وَقَطْعِ الْأَرْحَامِ، فَفَعَلُوا ذَلِكَ كُلَّهُ، فَمَنْ أَنْتَ وَيْلُكَ ما الَّذِي زَادَ عَذَابُكَ عَلَى عَذَابِي فَيُجِيبُهُ عِنْدَ ذَلِكَ وَيَقُولُ لَهُ: أَيْنَ فَعْلُكَ مِنْ فِعْلِي، وَأَيْنَ قَوْلُكَ مِنْ قَوْلِي أَتَرى أَنَّكَ فِي شَيْءٍ أَوْ عَلَى شَيْءٍ، أَلَسْـتَ أَنْتَ أَخْرَجْتَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ عَلَى مَا زَعَمْتَ ثُمَّ نَدِمْتَ عَلَى مَا ذَلِكَ فَقُلْتُ لِآدَمَ عِنْدَمَا أَكَلَ مِنَ الشَّـجَرَةِ وَبَدَتْ لَهُ سَوْأَتُهُ وَسَوْأَةُ زَوْجَتِهِ: ﴿كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾[١].

ثُمَّ يَقُولُ لَهُ فِرْعَوْنُ مِثْلُ مَقَالَةِ إِبْلِيسَ فَيَقُولُ: أَلَسْـتَ أَنْتَ الَّذِي قُلْتَ: ﴿فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ﴾[٢] ثُمَّ نَدِمْتَ بَعْدَ ذَلِكَ فَقُلْتُ خَوْفاً مِنَ الْغَرَقِ: ﴿وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ

---

[١] سوره حشر،آیه۱۶

[٢] سوره نازعات ،آیه۲۴

فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا ۖ حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنتُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾[١].

وَيَقُولُ لَهُ قَابِيلُ مِثْلَ مَقَالَةِ فِرْعَوْنَ فَيَقُولُ: أَنْتَ الَّذِي قَتَلْتَ أَخَاكَ هَابِيلَ بِأَمْرِ إِبْلِيسَ ثُمَّ نَدِمْتَ عَلَى قَتْلِهِ وَلَزِمَكَ الْعَارُ بِذَلِكَ وَأَنْزَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ مَا بَدَا مِنْكَ حَيْثُ يَقُولُ: ﴿فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۞ فَبَعَثَ اللهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ ۚ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَٰذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي ۖ فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ﴾[٢] لَيْسَ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا وَقَدْ نَدِمَ عَلَى مَا صَنَعَ وَطَلَبَ الْإِسْتِقَالَةَ مِمَّا فَعَلَ وَلَسْتُ مِثْلَكُمْ.

ثُمَّ يَلْتَفِتُ إِلَى إِبْلِيسَ فَيَقُولُ لَهُ: أَتَفْخَرُ عَلَيَّ بِإِخْرَاجِكَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ وَإِنَّكَ لَمْ تَسْجُدْ وَيَقُولُ لِقَابِيلَ: وَأَنْتَ تَفْخَرُ عَلَيَّ بِمُخَالَفَتِكَ لِأَبِيكَ وَقَتْلِكَ لِأَخِيكَ هَابِيلَ وَيَقُولُ لِفِرْعَوْنَ: وَأَنْتَ تَفْخَرُ عَلَيَّ بِقَوْلِكَ أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى. وَقَدْ رَجَعْتُمْ عَنْ ذَلِكَ كُلِّهِ وَكُلُّكُمْ مُقِرُّونَ. وَأَنَا مُنْذُ قُبِضَ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَقَبْلَ ذَلِكَ فِي التَّدْمِيرِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ بَيْتِهِ وَأُمَّتِهِ، لَمْ أَنْدَمْ عَلَى ذَلِكَ، وَحَلَفْتُ لِمُحَمَّد كَذِبًا، وَحَلَفْتُ لِصَاحِبِي مِثْلَ مَا حَلَفْتُ، ثُمَّ حَلَفْنَا مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ، وَجَهِدْنَا بَعْدَمَا حَلَفْنَا عَلَى قَتْلِهِ وَلَمْ تَقْدِرْ عَلَى ذَلِكَ، وَأَوْصَيْنَا جَمِيعاً كُلَّ وَاحِدٍ مِنَّا عِنْدَ الْمَوْتِ بِمَا كُنَّا

---

[١] سوره يونس،آيه ٩٠

[٢] سوره مائده ،آيه٣١ـ ٣٠

عَلَيْهِ، وَلَمْ أَنْدَمْ عِنْدَ الْمَوْتِ، وَعَايَنْتُ الْأَهْوَالَ وَكَذَلِكَ صَــاحِبِي، وَلَيْسَ أَنَا وَأَنْتُمْ سَــوَاءٌ، وَكُلُنَا فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ.

و آنچه به این شرح افزوده‌ایم، آن است که ابوالحسن رائِق بن الخِضر الغَسّانی رحمه الله با سندش از عبدالله الواحِد العامِریّ، از ابوالحسن بن مَسعَدَة و محمد بن مَنصور برای من روایت کردند که گفتند: عُبیدالله بن داهِر از محمد بن فَضل بن علی از ابوحمزه از ابن کثیر الخُزاعی از پدرش از مَولای ما ابوجعفر محمد بن علی باقر عَزَّعَزُّهُ برای ما روایت کرد که فرمود:

چون روز قیامت شود، خداوند چهار نفر را می‌آورد که یکی از آن‌ها ابلیس است، پس به او امر می شود و با مهار آتشینی، لگام می شود و به یك گوشه از ارکان جهنّم بسته می شود. سپس فِرعون آورده می شود، پس به او امر می شود و با مهار آتشینی، مُهار می شود و به یك رُکن از ارکان جهنّم بسته می شود. سپس عُمر آورده می شود، پس به او امر می‌شود و به یك رُکن از ارکان جهنّم بسته می‌شود و با سه زنجیر بسته می‌شود و زبانیه‌های درشت و سخت و آهنین، او را در غل و زنجیر می‌کنند و او را می‌خراشند. پس هنگامی که ابلیس به او نگاه می‌کند، به او می‌گوید: وای بر تو، تو کیستی؟ به خدا ســوگند گمان نمی‌کردم که خداوند خلقی را آفریده باشــد مگر اینکه او در شرارت زیر پای من است. راوی گفت: پس او ساکت می‌ماند و به او چیزی پاسخ نمی‌دهد. سپس

ابلیس باز می‌گردد، و به او می‌گوید: وای بر تو، من هستم که آدم را از بهشت بیرون کردم، و من هستم که به قابیل امر کردم برادرش هابیل را بکشد در حالی که مؤمنی جز او در دنیا نبود، و من هستم که پیشینیان را هلاك کردم و به کار زشت امر شان کردم و آن را انجام دادند، و به طغیان و خونریزی و قطع رَحِم امرشان کردم، و همه آن کارها را انجام دادند، پس تو کیستی وای بر تو؟ چه چیزی عذاب تو را بر عذاب من افزون کرده است؟

پس در آن هنگام به او پاسخ می‌دهد و می‌گوید: عمل تو کجا و عمل من کجا؟ سخن تو کجا و سخن من کجا؟ آیا گمان می‌کنی که در حقیقت چیزی هستی یا بر حقیقت چیزی قرار داری؟ آیا تو نبودی که آدم را از بهشت بیرون کردی بر اساس آنچه گمان می‌کنی سپس بر آن کار پشیمان شدی؟ پس به آدم گفتی هنگامی که از آن درخت خورد و زشتی او و زشتی همسرش بر او آشکار شد: ﴿مانند شیطان که به انسان گفت: کافر شو، و چون کافر شد، گفت: من از تو بیزارم، من از خدا، پروردگار جهانیان، می‌ترسم﴾؟

سپس فِرعون مانند سخن ابلیس به او می‌گوید. پس می‌گوید: آیا تو نبودی که گفتی: ﴿من پروردگار برتر شما هستم﴾؟ سپس بعد از آن پشیمان شدی و از ترس غرق شدن گفتی: ﴿و بنی اسرائیل را از دریا گذراندیم، و فرعون و لشکرش از روی ستم و تجاوز

به دنبالشان رفتند، تا هنگامی که غرق شدن او را دریافت، گفت: ایمان آوردم که خدایی جز آنکه بنی اسرائیل به او ایمان آوردند، نیست و من از تسلیم شدگان هستم﴾؟

و قابیل مانند سـخن فرعون به او می‌گوید. پس می‌گوید: تو کسـی هسـتی که برادرت هابیل را به فرمان ابلیس کشتی، سپس بر کشتن او پشیمان شدی و ننگ آن بر تو ماند، و خداوند عَزَّوَجَلَّ در کتابش آنچه از تو آشکار شد را نازل کرد، آنجا که می‌فرماید: ﴿نفس او، کشتن برادرش را برایش آسان نمود، پس او را کشت و از زیانکاران شد ❁ پس خداوند کلاغی را فرستاد که در زمین جستجو می‌کرد تا به او نشان دهد چگونه جسد برادرش را پنهان کند. قابیل گفت: وای بر من، آیا از این کلاغ عاجز بودم که مانند او باشم و جسد برادرم را پنهان کنم؟ پس از پشیمانان شد﴾. پس هیچ یك از شما نیست مگر آنکه بر آنچه انجام داده پشیمان شده و طلب بخشش از آنچه کرده نموده است، و من مثل شما نیستم.

سـپس عمر به سـوی ابلیس روی می‌گرداند و به او می‌گوید: آیا به بیرون کردن آدم از بهشت بر من فخر می‌کنی، در حالی که تو سجده نکردی؟ و به قابیل می‌گوید: و تو بر من فخر می‌کنی به خاطر مخالفتت با پدرت و کشـتن برادرت هابیل؟ و به فرعون می‌گوید: و تو بر من فخر می‌کنی به خاطر سـخنت که گفتی من پروردگار برتر شـما هستم؟ و شما همگی از این‌ها پشیمان شدید و همگی اقرار کننده هستید.

و من، از هنگامی که رسول خدا ﷺ قبض روح شد و قبل از آن، در نابودگری بر محمد و اهل بیتش و امّتش، بر آن پشیمان نشدم، و به محمد دروغی را سوگند خوردم، و به ابوبکر نیز همانند آنچه سوگند خوردم، سوگند یاد کردم، سپس سوگند خوردیم، بارها پشت سر هم، و پس از سوگندمان برای کشتن او محمد کوشش کردیم اما بر آن قادر نشدیم، و هر یك از ما، هنگام مرگ به آنچه بر آن بودیم وصیّت کردیم، و هنگام مرگ پشیمان نشدم، و هول و وحشت‌ها را دیدم و ابوبکر نیز چنین بود، و من و شما برابر نیستیم، اگرچه همگی در عذاب شریك هستیم."

[٥٠٢] وَرُوِيَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَلَيْهِ السَلَامُ أَنَّهُ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ ﷺ: "إِنَّ اللهَ ظَهَرَ فِي صُورَةِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ سَبْعُمَائَةِ مَرَّةٍ يَدْعُوهُمْ بِكَمَالِ الدَّعْوَةِ الَّتِي ظَهَرَ بِهَا فِي أَوَّلِ الْقُبَّةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ مِثْلاً بِمِثْلٍ، فِي كُلِّ ذَلِكَ يُقِرُّونَ لِمُحَمَّدٍ بِالنُّبُوَّةِ وَيَجْحَدُونَ عِظَمَ مَنْزِلَتِهِ بِالنُّورَانِيَّةِ، وَأَنَّهُ أَمِينُ اللهِ وَمَقَامُهُ وَإِسْمُهُ الْأَعْظَمُ وَيُقِرُّونَ لِعَلِيٍّ بِالْوِلَايَةِ وَمَقَامِ الْإِمَامَةِ، وَيَجْحَدُونَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ".

وَحَدَّثَنِي مَوْلَايَ الشَّيْخُ أَبُو عَبْدِ اللهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْبَلَدِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْقَاسِمِ عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عِيسَى النُّعْمَانِيِّ رَحِمَهُ اللهُ عَنْ الشَّيْخِ الْجَلِيلِ أَبِي الْحُسَيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْجِلِّيِّ عَلَيْهِ رِضْوَانُ الْمَلِكِ الْعَلِيِّ أَنَّهُ قَالَ: قَالَ اللهُ مَا أَنْزِلُ فِي بَيْتٍ قَطُّ إِلَّا وَنَزَلَ الضِدُّ لَعَنَهُ اللهُ حِذَاءَهُ.

و از محمد بن سِنان علیه السلام روایت شده است که گفت: صادق عَزَّعَزُّهُ فرمود: "همانا خداوند در صورَت محمد و علی هفتصد بار ظاهر شد و آن‌ها را به کمال دعوت خواند، همانگونه که با آن در اوّل قبه محمدی ظاهر شد، مانند به مانند. در تمام آن موارد، خلق برای محمد به نبوت اقرار می‌کنند، اما عظمت منزلتش را به نورانیّت، و اینکه او امین خدا و مقام او و اسم اعظم اوست انکار می‌نمایند، و برای علی به ولایت و مقام امامت اقرار می‌کنند، اما او را به ربوبیت انکار می‌نمایند."

و مَولای من شیخ ابوعبدالله محمد بن الحسن البَلَدی رضی الله عنه برایم روایت کرد که گفت: ابوالقاسم علی بن الحسن بن عیسی النُعمانی رحمه الله از شیخ جلیل ابوالحسین محمد بن علی الجَلّي برایم روایت کرد که فرمود: خداوند فرمود: من در هیچ مکانی فرود نمی‌آیم، مگر آنکه ضد لعنت خدا بر او باد در مقابل آن فرود آید.

[۵۰۳] وَمِنْ قَوْلِ السَيِّدِ مُحَمَّدٍ عَزَّعَزُّهُ : "مَا بَعَثَ اللهُ نَبِيًّا إِلَّا وَبَعَثَ مَعَهُ شَيْطَانًا وَإِنِّي سَأَلْتُ اللهَ أَنْ يُسْلِمَ شَيْطَانِي فَأَسْلَمَ" وَقَالَ أَيْضاً مَا أَجْمَعَ عَلَيْهِ سَائِرُ الْمُسْلِمِينَ: "اللَّهُمَّ تَمِّمِ الْإِسْلَامَ بِأَحَدِ الْعُمَرَيْنِ إِمَّا عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ أَوْ بِأَبِي جَهْلِ بْنِ عُمَرَ هِشَامٌ" فَأَضَافَهُ إِلَى شَكْلِهِ وَسَنْحِهِ وَظُلْمَتِهِ.

و از جمله سـخنان سـيِّد محمد ﷺ :خداوند هيچ پيامبری را مبعوث نكرد مگر اينكه شيطانی را با او مبعوث كرد، و من از خدا خوا ستم كه شيطان من ا سلام آورد، پس او اسلام آورد. و نيز سخنی را گفت كه ساير مسلمانان بر آن اجماع دارند:خداوندا، اسلام را به يكي از دو عُمَر كامل گردان، يا عُمر بن الخَطّاب يا ابو جَهل بن عُمر هـ شام؛پس او محمد عُمر بن خطّاب را به شكل، چهره ، و ظلمت ابوجهل منسوب كرد.

[٥٠٤] وَمِنْ ذَلِكَ قَوْلُ الْحَبْرِ: يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي مَا قَرَأْتُ كِتَاباً إِلَّا وَجَدْتُ فِيهِ أَنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ فِرْعَوْنَاً فَمِنْ فِرْعَوْنِكَ؟ قَالَ: "فِرْعَوْنِي زَغْلُولٌ" قَالَ: وَمِنْ زُغْلُولُ؟ قَالَ: "الَّذِي يُزِيغُ الْأُمَّةَ عَنْ الْحَقِّ وَالسَّاعَةَ يَدْخُلُ عَلَيْكَ مِنْ هَذَا الْبَابِ" فَإِذَا عُمَرَ بْنِ الْخُطَّابِ قَدْ دَخَلَ، فَقَالَ سَيِّدُنَا مُحَمَّدٌ ﷺ: "سَأَلْتُكَ بِاللهِّ الْعَظِيمِ يَا بْنَ الْخُطَّابِ، مَا كَانَ إِسْمُكَ فِي صَباكَ؟" فَقَالَ: سَمَّتْنِي أُمِّي فِي صِغْرِي زُغْلُولًا، فَلَمَّا كَبِرْتُ سَمْتْنِي عُمَرَ، فَقَالَ الْحُبْرُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُّ لَا شْرِيكَ لَهُ فِي مُلْكِهِ وَأَنَّ مُحَمَّدَاً رَسُولُ اللهِّ حَقّاً حِقًا.

و از جمله آن ادله: سـخن عالم يهود اسـت كه گفت: ای محمد، من هيچ كتابی نخواندم مگر آنكه در آن يافتم كه برای هر پيامبری فِرعونی اسـت، پس فِرعون تو كيسـت؟ فرمود: فِرعون من زَغلول است.گفت: زغلول كيست؟ فرمود: كسي كه امّت را از حَقّ منحرف می‌كند و همين سـاعت از اين در بر تو وارد خواهد شـد.پس ناگهان عُمر بن الخَطّاب وارد شد. پس سَيِّد ما محمد ﷺ فرمود: تو را به خدای عظيم سوگند می‌دهم

ای ابن الخَطّاب، ا سم تو در نوجوانی چه بود؟ پس گفت: مادرم در کودکی مرا زغلول نامید، و چون بزرگ شـــدم، مرا عُمر نامید. پس عالم یهودی گفت: گواهی می‌دهم که خدایی جز اللهّ نیست، شریکی در مُلکش ندارد، و همانا محمد به حق رسول خداست.

[٥٠٥] وَنَعُودُ إِلَى شَرْحِ مَا نَقَلْنَاهُ عَنْ شَيْخِنَا فِي هَذَا الْمَعْنَى وَغَيْرِهِ إِلَى تَمَامِ هَذَا الْبَابِ، فَمِنْ ذَلِكَ مَا حَدَّثَنِي بِهِ مَوْلَايَ وَمُذَكِّرِي أَبُو الْفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَـنِ الْقَاضِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَكْدِ بْنِ وَمَشْحُوزٍ لَعَنَهُ اللهُ: أَنَّهُ نَظَرَ إِلَى مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ جَلَّتْ قُدْرَتُهُ وَقَدْ لَفُوا الْعِمَامَةَ فِي عُنُقِهِ وَجَرُّوهُ إِلَى بَيْعَةِ زَارِمِدَ، فَضَـحِكَ، فَقَالَ لَهُ سَـيِّدُنَا سَـلْمَانُ مِنْهُ السَّـلامُ "مَا أَضْـحَكَكَ يَا بْنِ الْخَطَّابِ؟" فَقَالَ: كَيْفَ لَا أَضْـحَكُ وَأَرَى الْعِمَامَةَ فِي عُنُقِهِ وَهُوَ يَجُرُّ نَفْسَهُ مَعَهُمْ، وَلَوْ أَرَادَ أَنْ يُطَبِّقَ خَضْـــرَاءَهَا عَلَى غَبْرَائِهَا وَغَبْرَاءَهَا عَلَى خَضْرَائِهَا لَفَعَلَ، وَأَنْ يَجْعَلَ ذَلِكَ دَكًّا لَفَعَلَ.

و باز می‌گردیم به شرح آنچه از شـــیخ خود در این معنی و غیر آن تا پایان این باب نقل کردیم، از جمله آن شروح آن اسـت که مَولای من ابوالفتح محمد بن الحســن القاضــی با ســـندش از سَـــکْد بن وَمَشـــحوز لعنت خدا بر او باد برای من روایت کرد: که عمر به مَولای ما امیرالمؤمنین جلّت قُدرتُه نگریســت در حالی که عمامه را بر گردن او پیچیده و او را به ســوی بیعت کشــیدند، پس عُمرخندید. پس سَـیِّد ما سـلمان منه السـلام به او گفت: چه چیزی تو را به خنده انداخت ای ابن الخَطّاب؟پس گفت: چگونه نخندم و

حال آنکه عمامه را بر گردن او می‌بینم و او خودش را با آن‌ها می‌کشد، در حالی که اگر بخواهد آسمان را بر زمین و زمین را بر آسمان برگرداند، هر آینه این کار را می‌کند، و اگر بخواهد همه هستی را کوبیده کند، هر آینه این کار را می‌کند.

[٥٠٦] وَرَوَاهُ شَيْخِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ مُحَمَّدَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ النُّعْمَانِيِّ رَحِمَهُ اللهُ عَنْ زَازِمِدَ وَ سَكَدَ لَعَنَهُمَا اللهُ فَقُلْتُ: يَا سِيدِي، أَيُّ شَيْءٍ سَمِعْتَ مِنَ الشُّيُوخِ فِي الْأَوَّلِ وَالثَّانِي، وَأَوَّلُ مَا نُقِلَا فِيهِ مِنَ الْمُسُوخِيَّةِ؟ فَقَالَ: سَمَاعِي فِيهِ عَنْ ثِقَاتِي أَنَّ أَوَّلَ قُمُصِهِمَا كَانَا حِمَارَيْنِ ذَكَرَيْنِ وَفَرْجَيْنِ.

وَإِنَّنِي اجْتَمَعْتُ بِالشَّيْخِ أَبِي الْحُسَيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْجُلِيِّ نَضَّرَ اللهُ وَجْهَهُ وَذَكَرْتُ لَهُ مَا قَالَهُ أَبُو الْفَتْحِ النُّعْمَانِيِّ، فَقَالَ: إِنَّ شَيْخَنَا أَبَا عَبْدِ اللهِ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ سُئِلَ عَنْهُمَا فَقَالَ: إِنَّهُمَا يُنْقَلَانِ فِي سَائِرِ الْمَذْبُوحَاتِ وَالْمَمْسُوخَاتِ إِلَى يَوْمِ الْكَشْفِ، فَيَكُونُ مِنْهُمَا مَا هُوَ مَسْطُورٌ مِنْ إِعَادَتِهِمَا إِلَى الْبَشَرِيَّةِ وَقَتْلِهِمَا وَذَبْحِهِمَا وَحَرْقِهِمَا، أَلْفَ قَتْلَةٍ وَأَلْفَ ذَبْحَةٍ وَأَلْفَ حَرْقَةٍ مُتَدَارَكَةٍ مُتَأَلِّفَةٍ، ثُمَّ يَكُونُ لِلْبَارِي تَعَالَى ذِكْرُهُ فِيهِمُ الْبَدْءُ وَالْمَشِيئَةُ.

وَأَوَّلُ مَا يُنْقَلَانِ مِنَ الْبَشَرِيَّةِ إِذَا شَاءَ الْبَارِي جَلَّتْ قُدْرَتُهُ أَنْ يُغَيِّبَ شَخْصَيْهِمَا يَنْقُلُهُمَا فِي حِمَارَيْنِ بِفَرْجَيْنِ، ذَكَرٌ وَأُنْثَى، يَطَأُ هَذَا لِهَذَا ثُمَّ فِي الْقَالَبِ بِعَيْنِهِ يَعُودُ الذَّكَرُ أُنْثَى وَالْأُنْثَى ذَكَرًا، فَيَطَأُ هَذَا لِهَذَا وَهَذَا لِهَذَا.

و شیخم رضی الله عنه آن را روایت کرد و گفت: از ابوعبدالله محمد بن إبراهیم النُعمانی رحمه الله درباره‌ی زازِمِد و سَــگَد (ابوبکر و عمر) لعنت خدا بر آن دو باد پرســیدم و گفتم: ای سرورم، از شــیوخ در باره‌ی ابوبکر و عُمر و اولین چیزی که در آن به م سوخیت منتقل شدند، چه شنیده‌ای؟ پس گفت: شنیده‌ی من در این باره از راویان مورد اعتماد این است که اولین قالب آن‌ها، دو الاغ نر و دارای دو آلت بود.

و من با شــیخ ابوالحســین محمد بن علی الجَلِّيّ خداوند رویش را روشــن ســازد ملاقات کردم و آنچه را که ابوالفتح النُعمانی گفته بود برایش ذکر کردم. پس گفت: همانا شــیخ ما ابوعبدالله درباره‌ی آن دو پرســیده شــد، پس گفت: همانا آن دو در ســایرحیوانات کشتنی و حیوانات مسخ شده تا روز آشکار شدن حقایق منتقل می‌شوند. پس از آن دو همان می شود که نو شته شده ا ست: بازگرداندن آن دو به بَ شریت، و ک شتن و ذبح و ســوزاندن آن‌ها، هزار کشــتن و هزار ذبح و هزار ســوزاندن به صــورت پی در پی و مرکب، سپس برای آفریننده در مورد آن دو تقدیر نوین و خواست الهی خواهد بود.

و اولین چیزی که از بَشرــیت قالب انســانی به آن منتقل می‌شــوند، هنگامی که خدا بخواهد شخصیت آن دو را پنهان کند ، آن دو را به دو الاغ با دو فَرْج منتقل می‌کند، نر و ماده، که یکي بر دیگری عمل همبستری انجام می‌دهد. سپس در همان قالب نر دوباره

ماده می‌شود و ماده دوباره نر می‌شود، پس این بار بر آن و آن بار بر این عمل همبستری انجام می‌دهد.

[٥٠٧] وَعَنْ شَيْخِي نَضَّرَ اللهُ وَجْهَهُ قَالَ: حَضَرْتُ بِحَرَّانَ فِي مَنْزِلِ أَبِي الْقَاسِمِ هَارُوْنُ الْحَرَّانِيِّ الْقَطَّانُ وَهُوَ مِنْ أَحَدِ أَوْلَادِ شَيْخِنَا الْحُسَيْنِ بْنِ حَمْدَانَ الْخَصِيبِيِّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَيْهِمَا وَحَضَرَ مَعَنَا رَجُلٌ مِنْ شُيُوخِ الْإِسْحَاقِيَّةِ يُعْرَفُ بِالْمِقْدَادِيِّ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ سُوفَخْلَ أَوَّلَ مَا نُقِلَتْ مِنَ الْبَشَرِيَّةِ؟ فَقَالَ: سَمَاعِي عَنْ شُيُوخِي عَنِ الْمَوْلَى عَزَّعِزُّهُ أَنَّ أَوَّلَ مَا نُقِلَتْ سُوفَخْلُ إِلَى حِمَارَةٍ فَلِذَلِكَ سَمَّاهَا السَّيِّدُ مُحَمَّدٌ عَزَّعِزُّهُ [الْحُمَيْرَاءُ] فَضَحِكْتُ لَمَّا سَمِعْتُ مِنْهُ هَذَا الْقَوْلَ، فَقَالَ: مَا أَضْحَكَكَ؟ فَقُلْتُ: الْحَمْدُ للهِ الَّذِي أَنْطَقَكَ بِالْحَقِّ فَقَالَ: أَقْسَمْتُ عَلَيْكَ إِلَّا قُلْتَ لِي مَا فِي نَفْسِكَ فَقُلْتُ لَهُ: يَا هَذَا، صَاحِبُكَ إِنَّمَا سُمِّيَ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرُ لِأَنَّهُ حُمِرَ عَنْ مَعْرِفَةِ اللهِ تَعَالَى وَلَمْ يَحْمِلْهَا، وَهُوَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، لِأَنَّ عُمَرَ لَمْ يَحْمِلِ الْمَعْرِفَةَ وَأَذَاعَهَا وَكَفَرَ بِهَا، وَالْحُمَيْرَاءُ هِيَ شَخْصٌ مِنْ أَشْخَاصِهِ، وَتَقُولُ: أَنَّهَا نُقِلَتْ مِنْ قَمِيصِ الْبَشَرِيَّةِ إِلَى حِمَارَةٍ فَلِأَجْلِ ذَلِكَ سُمِّيَتْ الْحُمَيْرَاءُ.

قَالَ لِي أَبُو الْقَاسِمِ هَارُونُ الْقَطَّانُ: وَاللهِ لَقَدْ سَمِعْتُ مَوْلَايَ الشَّيْخُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الْخَصِيبِيُّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ يَقُولُ: إِنَّ الْحِمَارَ الَّذِي ضَرَبَ اللهُ فِيهِ مَثَلًا فَقَالَ: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا ۚ بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ

كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ ۚ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾[١] هُوَ إِسْحَاقُ الْأَحْمَرُ، لِأَنَّهُ رَوَى مِنْ عِلْمِ اللَّهِ جَلَّ إِسْمُهُ مَالَمْ يَتَحَقَّقْهُ سَاعَةً قَطُّ وَلَا قَبْلَهُ وَلَا أَقَرَّ بِهِ.

وَبِرِوَايَتِهِ قَالَ: سَأَلْتُ شَيْخِي أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْمُقْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنْ زَازِمَدَ لَعَنَهُ اللَّهُ، لِمَ سُمِّيَ سَدْفَنَ؟ قَالَ: اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهِ فَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ لَعَنَهُم اللَّهُ: إِنَّ أُمَّهُ لَمْ يَكُنْ يَعِيشُ لَهَا وَلَدٌ، فَلَمَّا وَضَعَتْهُ أَتَتْ بِهِ إِلَى الْبَيْتِ وَقَالَتْ: يَا رَبَّ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ، أَحْيِي لِي هَذَا الْوَلَدَ فَإِذَا بِيَدٍ قَدْ خَرَجَتْ مُتَرَفْرِفَةً عَلَيْهِ وَهِيَ تَقُولُ: يَا أَمَةَ اللَّهِ بِالتَّحْقِيقِ أَبْشِرِي بِسَلَامَةِ هَذَا الْوَلَدِ الْعَتِيقِ الْمَعْرُوفِ بِالتَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ بِالصِّدِّيقِ.

وَأَجْمَعَتِ الرُّوَاةُ لَا خَلَافَ بَيْنَهُمْ أَنْ زَازَمَدَ كَانَ قَدْ أَصَابَ دَمَاً فِي الْجَاهِلِيَّةِ، وَكَانَتْ الْعَرَبُ إِذَا أَرَادَتْ أَنْ تَقْتُلَ رَجُلَاً جَاءَتْ بِهِ إِلَى الْبَنِيَّةِ وَأَلْقَتْهُ إِلَى جَانِبِهَا مَكْشُوفًا وَضَرَبُوا مِنْ حَوْلِهِ سُرَدِقًا، ثُمَّ يَدْخُلُ الَّذِي يُرِيدُ قَتْلَهُ أَوْ عُنُقَهُ وَسَيْفُهُ مُجَرَّدٌ فِي يَدِهِ وَهُوَ يَقُولُ: يَا لَثَارَاتِ الْأَحْبَابِ، فَإِذَا دَنَا مِنْهُ أَوْ يَقْتُلُهُ، أَوْ يَقُولَ لَهُ: قُمْ، فَقَدْ أَعْتَقْتُكَ لِهَذِهِ الْبَنِيَّةِ وَإِنَّ زَازَمَدَ لَعَنَهُ اللَّهُ قَتَلَ وَلَدَاً لِأَبِي قُحَافَةَ، فَفَعَلَ بِهِ مَا ذَكَرْنَاهُ وَأَعْتَقَهُ، فَسُمِّيَ عَتِيقُ أَبِي قُحَافَةَ.

وَقَالَ أَهْلُ الْحَقِيقَةِ: إِنَّمَا سُمِّيَ عَتِيقاً لِأَنَّهُ عَتِيقٌ فِي الضَّلَالَةِ وَالْإِبْلِيسِيَّةِ لَعَنَهُ اللَّهُ، وَقَدْ أَجْمَعَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ التَّوْحِيدِ أَنَّ لِسَكَدٍ حَسَنَاتٌ إِسْتَحَقَّ بِهَا مِنَ الْمَوْلَى أَنْ يَمْلِكَ الْأَرْضَ وَيَحْكُمَ فِيهَا، فَمِنْ الْحَسَنَاتِ الَّتِي اسْتَحَقَّ الْمُجَازَاةَ فِي الدُّنْيَا حَتَّى لَا يَكُونَ لَهُ حَظٌّ فِي الْآخِرَةِ قَوْلُهُ

[١] سوره جمعه،آيه٥

لَعَنَهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْغَدِيرِ لِمَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ تَعَالَى ذِكْرُهُ: بَخٍ بَخٍ يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ.

وَمِنْهَا قَوْلُهُ فِي الْبَدْءِ: ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾[١] فَأَثْبَتَ أَنَّ للهِ الْعِزَّةَ. وَقَوْلُهُ: ﴿قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾[٢] فَأَقَرَّ أَنَّ للهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَقَوْلُهُ: ﴿قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ ۖ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ﴾[٣] فَأَقَرَّ أَنَّ لَهُ خَالِقًا. وَقَوْلُهُ: ﴿قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾[٤] فَاعْتَرَفَ بِالْعُبُودِيَّةِ وَأَقَرَّ بِيَوْمِ الْبَعْثِ.

ثُمَّ قَوْلُهُ حِينَ خَرَجَ مِنْ دَارِ الْخَيْزَرَانِ شَاهِرًا سَيْفَهُ: لَا يُعْبَدُ اللّٰهُ سِرًّا إِشَارَةً إِلَى مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَقَوْلُهُ: إِنَّ الْإِلَهَ الَّذِي تَدْعُونَ إِلَى عِبَادَتِهِ هُوَ ظَاهِرٌ بَيْنَكُمْ وَقَوْلُهُ فِي خِلَافَتِهِ دَفَعَاتٍ: إِذَا اشْتَكَلَ عَلَيْهِ أَمْرٌ فَيَسْأَلُ عَنْهُ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ فَيَقُولُ: لَوْلَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ. وَمَا رُوِيَ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: أُمِرْنَا إِذَا اخْتَلَفْنَا أَنْ نُحَكِّمَ عَلِيًّا وَقَوْلُهُ لِلْإِعْرَابِيِّ فِي خِلَافَتِهِ حِينَ كَسَرَ مَوْلَانَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّ ذِكْرُهُ لَهُ ضِلْعًا فَاسْتَعْدَى عَلَيْهِ إِلَى سَكَدٍ، فَقَالَ لَهُ: تِلْكَ يَدِي يَفْعَلُهَا حَيْثُ يَشَاءُ.

---

[١] سوره ص،آيه٨٢

[٢] سوره اعراف ،آيه١٦

[٣] سوره اعراف ،آيه١٢

[٤] سوره ص،آيه٧٩

وَقَالَ الْعِرَاقِيُّونَ فِي هَذِهِ الْحَسَنَاتِ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا: إِنَّ الْعَوْدَ الَّذِي تَخْرُجُ مِنْهُ الرَّوَائِحُ الطَيِّبَةُ، وَكُلُّ حَطَبٍ يُحْرَقُ فِي النَّارِ فَهُوَ جِسْمُ الثَّانِي لَعَنَهُ اللهُ وَإِنْ مَا يُشَمُّ مِنَ الْعَوْدِ مِنَ الطِيبِ هِيَ هَذِهِ الْأَلْفَاظُ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا تَكَلَّمَ بِهَا فَجُوزِيَ بِذَلِكَ عَلَيْهَا.

وازشيخم نضّر الله وجهه: گفت: در حَرّان در منزل ابوالقاسم هارون الحَرّانی القَطّان که از فرزندان شیخ ما الحُسین بن حمدان الخصیبی قدّس الله روحیهما است، حاضر بودم. و با ما مردی از شیوخ إسحاقیّه که به المقدادی معروف بود، حضور داشت. پس از او درباره عایشه پر سیدم که اوّل بار از بَشریت به چه چیزی منتقل شد؟ گفت: شنیده‌ی من از شیوخم از المَولی عَزَّعِزُّهُ این است که اوّل بار به یك الاغ ماده منتقل شد، و به همین دلیل سَیِّد محمد عَزَّعِزُّهُ او را حُمَیراءیعنی سرخرو نامید. من وقتی این سخن را از او شنیدم، خندیدم. پس گفت: چه چیزی تو را خنداند؟ گفتم: سپاس از آن خدایی که تو را به حقّ سخن گفتن وادا شت. پس گفت: به تو قسم می‌دهم که آنچه در دل داری به من بگویی. پس به او گفتم: ای مرد، پیشوای شما إسحاق الأحمر نامیده شد زیرا او از معرفت خداوند متعال بر کنار و محروم شد و آن را حمل نکرد، و او همان عُمر بن الخَطّاب است، زیرا عُمر معرفت را حمل نکرد و آن را افشا کرد و به آن کافر شد، و حُمَیراء (عایشه) شخصی از اشخاص عُمر است، و تو می‌گویی: او از پیراهن بَشریت به الاغ ماده منتقل شد، و به همین دلیل حُمَیراء نامیده شد.

ابوالقاسم هارون القَطّان به من گفت: به خدا سوگند شنیدم که مَولای من شیخ ابوعبدالله الحُسین بن حمدان الخصیبی قدّس الله روحه می‌فرمود: الاغی که خداوند در مورد آن مثلی زد و فرمود: ﴿مَثَل کسانی که تورات برآنان دادند، سپس آن را حمل نکردند، مانند الاغی است که کتاب‌هایی را حمل می‌کند. چه بد مَثَلی است مَثَل قومی که آیات خدا را تکذیب کردند و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند﴾، همان إسحاق الأحمر است، زیرا او از عِلم خدا جلّ اسمه روایت کرد، در حالی که حتی یک لحظه آن را تحقّق نبخشید و نه آن را قبول کرد و نه بدان اقرار نمود.

و به روایت اوگفت: از شیخم ابوالحسن علی بن عبدالله المُقری رضی الله عنهما درباره‌ی ابوبکر لعنت خدا بر او باد پرسیدم که چرا سَدْفَن نامیده شد؟ گفت: مردم در این باره اختلاف نظر داشتند؛ گروهی از اصحاب او لعنت خدا بر آنان باد گفتند: مادرش فرزندی برایش زنده نمی‌ماند. هنگامی که او را به دنیا آورد، او را به کنار کعبه آورد و گفت: ای پروردگار بیت العَتیق (کعبه)، این فرزند را برایم زنده گردان. پس ناگهان دستی پدیدار شد که بر او پر می‌زد و می‌گفت: ای بنده‌ی خدا، به تحقیق بشارت ده به سلامتی این فرزند آزاد شده که در تورات و انجیل به صِدّیق معروف است.

و راویان اجماع دارند که هیچ اختلافی میانشان نیست که زازِمد ابوبکر در جاهلیت خونی ریخته بود. و رسم عرب این بود که چون می‌خواستند مردی را بکُشند، او را به

کنار خانه‌ی کعبه می‌آوردند و در کنار آن، عریان رها می‌کردند، و پرده‌ای دور او می‌زدند. سپس کسی که قصد کشتن یا گردن زدن او را داشت وارد می شد، در حالی که شمشیر برهنه در دست داشت و می‌گفت: ای خونخواهان دوستان. پس اگر به او نزدیك می‌شـد، یا او را می‌کشـت، یا به او می‌گفت: برخیز، تو را به خاطر این بَنِیَّة آزاد کردم . و همانا زازِمِد لعنت خدا بر او باد فرزندی از ابوقُحافه (پدر ابوبکر) را کشـت، پس با او همان کرد که ذکر کردیم و او را آزاد کرد ، پس ابوبکر عَتیق (آزاد شـده‌ی) ابوقُحافه نامیده شد.

و اهل حقیقت گفتند:ابوبکر تنها به این دلیل عَتیق نامیده شد که در گمراهی و شیطانی بودن کهنه‌کار بود لعنت خدا بر او باد. و گروهی از اهل توحید اجماع دارند که عُمر حَسَناتی دارد که به واسطه‌ی آن‌ها از خداوند سزاوار شد که مالك زمین شود و در آن حکومت کند. و از جمله‌ی آن حَسَـنات که مسـتحق پاداش در دنیا شـد تا در آخرت بهره‌ای نداشـته باشـد، سـخن اوسـت لعنت خدا بر او باد در روز غدیر به مَولای ما امیرالمؤمنین تعالی ذکره: « آفرین آفرین ای پسرـ ابوطالب، تو مَولای من و مَولای هر مرد و زن مؤمنی شدی.»

و از جمله‌ی آن حسـنات: سـخن عمر در اِبلیسـیت اسـت آنجا که در آغاز گفت: ﴿ به عزّتت سـوگند که همگی آنان را گمراه خواهم کرد﴾، پس ثابت کرد که عزّت از آن

خداســـت. و ســـخن او: ﴿گفت: به ســـبب آنكه مرا گمراه كردی، هر آينه بر سر راه مستقيم تو در كمينشان می‌نشينم﴾، پس اقرار كرد كه خدا را صراط مستقيمی است. و ســـخن او: ﴿گفت: چه چيز تو را بازداشـــت از اينكه ســـجده كنی هنگامی كه تو را امر كردم؟ گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفريدی و او را از گِل آفريدی﴾، پس اقرار كرد كه او را آفريننده‌ای هســـت. و ســـخن او: ﴿گفت: پروردگارا، مرا تا روزی كه مبعوث می‌شوند مهلت ده﴾، پس به بندگی اعتراف كرد و به روز رستاخيز اقرار نمود.

سپس سخن عُمر هنگامی كه شمشيرش را كشيد و از خانه‌ی الخيزَران خارج شد: «خداوند در پنهانی عبادت نمی‌شـــود»، كه اشـــاره به مَولای ما اميرالمؤمنين تعالی ذكره است. و سخن او: «همانا خدايی كه شما را به عبادت او می‌خوانند، در ميان شما ظاهر است». و سخن او بارها در دوران خلافتش: هنگامی كه امری بر او مشتبه می شد، از مَولای ما اميرالمؤمنين عَزَّعَزُّهُ می‌پرســـيد، پس می‌گفت: «اگر علی نبود، عُمر هلاك می‌شـــد». و آنچه از او روايت شـــده كه گفت: «به ما امر شـــده اســـت كه اگر اختلاف كرديم، علی را حاكم قرار دهيم». و سخن او به باديه‌نشين در دوران خلافتش، هنگامی كه مَولای ما اميرالمؤمنين عزّعزه يكی از دنده‌های او را شـــكســـت، و او عليه علی نزد عُمر دادخواهی كرد، پس به آن اَعرابی گفت: «آن دست من است كه هر كجا بخواهد، آن كار را انجام می‌دهد» (اشاره به قدرت علی بر عُمر).

و باطنيان عراق دربارەی این حَسَـــنات که ذکر کردیم گفتند: چوبی که از آن بوهای خوش خارج می شود، و هر هيْزُمي که در آتش سوزانده می شود، جسم عُمر است لعنت خدا بر او باد و آن بوی خوشـی که از آن چوب (عود) اسـتشـمام می‌شـود، همان الفاظی اســت که ذکر کردیم و عُمر به آن‌ها تکلّم کرد، پس به ســبب آن در دنیا پاداش داده شد.

[٥٠٨] وَخَالَفَهُمْ شَــيْخُنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ وَأَوْرَدَ الْحَقَّ فِي قَوْلِهِ وَرِوَايَتِهِ عَنْ الْعَالِمِ عَزَّعَزُّهُ: "إِنَّ الْجِسْمَ الثَّانِيَ وَعُنْصُـــرَهُ الْكَدَرُ وَالظُّلْمَةُ وَمَا يَتَوَلَّدُ مِنْهَا الْأَدْوِيَةُ الْكُرْهَةُ فِي الشَّمِّ وَالْإِسْتِعْمَالِ، وَمَا كَانَ مِنْ أَنْوَاعِ الطِّيبِ الْمُخْتَلَفِ فِي مَذَاقِهِ وَزَكَاوَتِهِ فَهُوَ مِنْ مَرَاجِعِ اجْسَــادِ الْمُؤْمِنِينَ". بَلْ الْحَسَــنَاتُ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا قَدْ جُوزِيَ عَلَيْهَا بِمَا نَالَهُ مِنَ الْمُلْكِ وَعُلُوِّ الْأَمْرِ وَطَاعَةِ الْعَالَمِ الْمُظْلِمِ لَهُ إِلَى وَقْتِنَا هَذَا، فَاعْلَمْ ذَلِكَ.

و شــیخ ما ابوعبدالله قدّس الله روحه با آن‌ها مخالفت کرد و حق را در ســخن و روایت خود از امام عَزَّعَزُّهُ بیان داشت: "همانا جسم عمر و عنصر او تیرگی و ظلمت است و آنچه از آن‌ها متولد می شود، داروهای ناخوشایند در بو و استفاده هستند، و آنچه از انواع عطریات اســت که در مزه و پاکیزگی آن اختلاف اســت، مرجعش از بازگشــت اجساد مؤمنین اســت. بلکه آن حسـناتی که ذکر کردیم، عُمر به واسـطه‌ی آن‌ها پاداش

دنیوی داده شـد، به آنچه از پادشـاهی و علوّ امر و اطاعت عالم مُظلم از او تا زمان حال ما به دست آورد، پس این را بدان.

[٥٠٩] وَمِنْ الشَّوَاهِدِ الَّتِي تَدُلُّ عَلَى التَّنَاسُخِ مَا وَرَدَ عَنْ سَيِّدِنَا رَسُولِ اللهِ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ: "رَأَيْتُ أَبَا الْعَرَبِ رَبِيعَةَ بْنَ كَرْمٍ جَمَلًا أَوْرَقًا يَأْكُلُ مِنْ أَطْرَافِ الشَّجَرِ".

و از جمله شواهد که بر تناسخ دلالت می‌کند، آن است که از سَیِّد ما رسول خدا عَزَّعَزَّهُ وارد شـده اسـت که فرمود: من ابوالعرب رَبیعة بن کَرْم را به صـورت شُـتُری خاکستری‌مایل به سیاه دیدم که از شاخه‌های درختان می‌خورد.

[٥١٠] وَحَدَّثَ الْعَدَوِيُّ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ مَوْلَانَا الصَّـادِقِ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ وَقَدْ رَأَى جَعْلَاً يَجُرُّ رَوْثَهُ: "كَفَى بِالْكَافِرِ هَذَا ذُلًّا".

و العَدَویّ از حمّاد از مَولای ما صـادق عَزَّعَزَّهُ روایت کرد که فرمود، در حالی که سرگین‌غلتانی را دید که سرگینش را می‌کشد: این ذلّت برای کافر کافی است.

[٥١١] وَعَنْ سَيِّدِنَا الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ الْجُعْفِيِّ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ قَالَ: قِيلَ لِمَوْلَانَا الصَّادِقِ عَزَّعَزَّهُ: لِمَ يَكْرَهُ الْكَافِرُ الْمَوْتَ؟ فَقَالَ عَزَّعَزَّهُ: "لِأَنَّ نَفْسَـهُ خَرَجَتْ مِنَ الصُّـورَةِ الْإِنْسَـانِيَّةِ مِنْ بَلَاءٍ وَشِدَّةٍ شَدِيدَةٍ، فَهِيَ تُكْرَهُ أَنْ تَرُدَّ إِلَى مَا خَرَجَتْ مِنْهُ".

وَآخِرُ قُمْصِ النُّسُوخِيَّةِ فِي الْبَشَـرِيَّةِ التَّأْنِيثَ، وَمِنْهَا تَنْتَقِلُ إِلَى الْمُسُوخِيَّةِ كَالْقِرْدِ، أَلَا تَرَى أَنَّهُ لَا يَتْرُكُ شَيْئاً لِأَنَّهُ يَأْكُلُ بِيَدِهِ وَيَضْحَكُ بِفِيهِ، وَسَائِرُ الْحَيَوَانِ يَأْكُلُ بِفَمِهِ وَيَضْحَكُ بِأَعْضَائِهِ،

فَإِنَّ الْكَلْبَ إِذَا حَرَّكَ ذَنْبَهُ فَقَدْ ضَحِكَ، وَكَذَلِكَ الثَّعْلَبُ وَالسِّنَّوْرُ وَالدُّبُّ أَيْضًا خِلْقَتُهُ قَرِيبَةٌ مِنْ خِلْقَةِ ابْنِ آدَمَ وَمِنْهُ، إِلَى أَنْ تَصِيرَ رُكْبَتَاهُ فِي يَدَيْهِ فَيَكُونُ حِمَارًا وَمَا شَاكَلَهُ مِنْ هَيَاكِلِ الدَّوَابِّ، أَلَا تَرَى أَنَّهُ أَجْوَدُهَا ذَكَاءً وَحِسًّا، وَأَشَدُّهَا حِفْظًا لِلطُّرُقَاتِ، ثُمَّ إِلَى الْخَيْلِ وَالْبِغَالِ وَالْحَمِيرِ وَالْجِمَالِ، فَتَصِيرُ لِحْيَتُهُ ذَنَبُهُ، أَعَاذَنَا اللهُ وَكَافَّةَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ ذَلِكَ وَقَدْ رُوِيَ أَيْضًا أَنَّ أَوَّلَ التَّنَاسُخِ الْفِيلُ وَمِنْهُ إِلَى الْجَمَلِ.

و از سَیِّد ما الْمُفَضَّل بن عُمر الجُعفِی درود بر او باد روایت شده است که گفت: به مَولای ما صادق عَزَّعَزُّهُ گفته شد: چرا کافر از مرگ بیزار است؟ پس عَزَّعَزُّهُ فرمود: زیرا نفس او از صورت انسانی، از بلاء و سختی شدیدی خارج شده است، پس او ناخوش می‌دارد که به آنچه از آن خارج شده است بازگردانده شود.

و آخرین پیراهن تناسخ در بَشریت، مؤنث شدن است، و از آنجا به مسخ کامل مانند میمون منتقل می‌شود. آیا نمی‌بینی که میمون چیزی را ترك نمی‌کند، زیرا با دستش می‌خورد و با دهانش می‌خندد، در حالی که سایر حیوانات با دهانشان می‌خورند و با اعضای بدنشان می‌خندند (کنایه از حرکت دم سگ و روباه و...)؟ زیرا سگ هنگامی که دمش را تکان می‌دهد، خندیده است، و روباه و گربه نیز چنین‌اند. و خِرس نیز خلقتش نزدیك به خلقت آدمیزاد است، و از او به موجودی دیگر، تا اینکه دو زانویش در دستانش قرار می‌گیرد و به صورت الاغ و آنچه مانند آن از هیاکل چهارپایان است،

درمی‌آید. آیا نمی‌بینی که الاغ از لحاظ هوش و حسّ بهترین آن‌ها، و از لحاظ حفظ راه‌ها شدیدترین آن‌ها است؟ سپس تناسخ به اَسبان و قاطرها و الاغ‌ها و شترها می‌رسد، پس ریشش دُمش می شود. پناه بر خدا و کافه‌ی مؤمنین از آن و نیز روایت شده است که اولین تناسخ، فیل است و از او به شُتر.

[٥١٢] وَعَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ قَالَ: قُلْتُ لِمَوْلَايَ الصَّادِقِ عَزَّعِزُّهُ: يَا مَوْلَايَ، هَلْ يَقَعُ بِهِ تِذْكَارٌ وَهُوَ فِي الْمُسُوخِيَّةِ؟ قَالَ: "نَعَمْ يَا جَابِرٌ إِنَّهُ لَيَكُونُ يَمْشِي فِي الطَّرِيقِ تَحْتَ الْحِمْلِ أَوْ مِنْ غَيْرِ الْحِمْلِ، فَيَلْتَفِتُ يَمِيناً وَشِمَالًا فَيَنْظُرُ صُورَتَهُ الْبَشَرِيَّةَ الَّتِي كَانَ فِيهَا، وَلَا يَدْرِي كَيْفَ يَتَوَجَّهُ إِلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ وَلَا يَعْلَمُ أَنَّ إِنْكَارَهُ لِمَوْلَاهُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَوْرَدَهُ ذَلِكَ الْمَوْرِدَ فَيَقِفُ فِي سَيْرِهِ مُفَكِّراً مُتَأَسِّفاً عَلَى صُورَتِهِ الْبَشَرِيَّةِ الَّتِي كَانَ فِيهَا، فَيُضْرَبُ وَلَا يَمْشِي، وَإِنَّهُ لَيَذْهَبُ تِذْكَارُهُ فِي سَاعَتِهِ وَالْعَصَا تَأْخُذُهُ وَهُوَ لَا يَبْرَحُ مِنْ مَوْضِعِهِ، فَيَقُولُ مَنْ لَا يَعْلَمُ: أَنَّهُ قَدْ حَرَنَ، وَإِنَّمَا هُوَ تَذَكُّرُهُ مَا كَانَ فِيهِ، ثُمَّ يَقَعُ بِهِ النِّسْيَانُ فِي الْحَالِ فَيَمْشِي وَيَعُودُ إِلَى مَا كَانَ عَلَيْهِ، وَلَوْ بَقِيَ عَلَى تِذْكَارِهِ لَانْفَطَرَتْ مَرَارَتُهُ حَسْرَةً وَلَمَاتَ أَسَفًا، لَكِنَّهُ يَنْسَى وَيَتَوَجَّهُ فِيمَا يُرَادُ مِنْهُ".

وَمِمَّا يَشْهَدُ بِصِحَّةِ التَّنَاسُخِ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى: ﴿نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ۝ عَلَىٰ أَن نُّبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ

الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ﴾[١]. وَقَوْلُهُ تَعَالَىَ: ﴿أَوَمَن يُنَشَّأُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ﴾[٢].

وَلِلدَّوَابِّ حُلِيٌّ يُعْرَفْنَ بِهَا، وَالْخَيْلُ وَالْبِغَالُ وَالْحَمِيرُ وَالْجِمَالُ تَنْشَأُ فِي الْحِلْيَةِ وَيُعْرَفْنَ بِهَا كَمَا يَعْرِفُونَ الْبَشَرَ بِصِفَاتِهِمْ وَأَسْمَائِهِمْ، إِلَّا أَنَّ، صُوَرَهُمْ غَيْرُ نَاطِقَةٍ وَلَا مُبَيِّنَةٍ لِأَنَّهَا مَمْنُوعَةٌ مِنَ الْكَلَامِ.

وَقَوْلُهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىَ: ﴿قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا ۞ أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ ۚ فَسَيَقُولُونَ مَن يُعِيدُنَا ۖ قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ ۚ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هُوَ ۖ قُلْ عَسَىٰ أَن يَكُونَ قَرِيبًا ۞ يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا﴾[٣] فَالْحِجَارَةُ وَالْحَدِيدُ مَعْرُوفَانِ، وَالَّذِي يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ الذَّهَبُ وَالْفِضَّةُ.

و از جابر بن یزید الجُعفی روایت شده است که گفت: به مَولای من صادق عَزَّعِزُّهُ گفتم: ای مولای من، آیا هنگامی که کافر در قالب حیوان مسخ شده است، یادآوری برایش رخ می‌دهد؟ فرمود: بله ای جابر، همانا او در راه در حالی که بار حمل می‌کند یا بدون بار، راه می‌رود، پس به راست و چپ می‌نگرد و صورت بَشریّ را که در آن بوده می‌بیند، و نمی‌داند چگونه به وضع کنونی خود منتقل شده است و نمی‌داند که انکار او نسبت به مَولایش امیرالمؤمنین او را به آن ورطه مسوخیّه کشانده است. پس در مسیر

[١] سوره واقعه
[٢] سوره زخرف،آیه١٨
[٣] سوره اسراء،آیه٥٠-٥٢

خود می‌ایستد در حالی که اندیشناك و افسوس‌خورنده بر صورت بشريّ است که در آن بود، پس کتك می‌خورد اما راه نمی‌رود. و همانا یادآوری او در همان لحظه از بین می‌رود و چوب بر او فرود می‌آید در حالی که از جایش حرکت نمی‌کند، پس کسی که نمی‌داند می‌گوید: او لجبازی کرده است، در حالی که این حالت، یادآوری او از آنچه در آن بوده است. سپس فراموشی در همان حال بر او چیره می‌شود و راه می‌رود و به همان حالی که بوده است باز می‌گردد. و اگر بر یادآوری‌اش باقی می‌ماند، کیسه صفرایش از حسرت می‌پاشید و از اَسف می‌مُرد، اما او فراموش می‌کند و به آنچه از او خواسته می‌شود، مشغول می‌گردد."

و از جمله شواهدی که بر صحّت تناسخ گواهی می‌دهد، سخن خداوند سبحانه و تعالی است: ﴿ما مرگ را میان شما مقدّر کردیم و در این کار بر ما پیشدستی نمی‌توان کرد ❁ تا امثال شما را تبدیل کنیم و شما را در آنچه نمی‌دانید پدید آوریم ❁ و همانا آفرینش اوّل را دانستید، پس چرا متذکّر نمی‌شوید؟﴾ و سخن او: ﴿آیا کسی که در زیور پرورش می‌یابد و در دشمنی ناتوان است، شریك خداست؟﴾. و برای چهارپایان نیز زیورهایی است که با آن‌ها شناخته می‌شوند، و اسبان و قاطرها و الاغ‌ها و شترها در زیور پرورش می‌یابند و با آن‌ها شناخته می‌شوند، همانگونه که بشر را با

صفات و نام‌هایشان می شنا سند، جز اینکه صورت‌های آن‌ها گویا و بیان‌گر نیست، زیرا از سخن گفتن منع شده‌اند.

و سخن خداوند سبحانه و تعالی : ﴿بگو: سنگ یا آهن با شید ❁ یا خلقی از آنچه در سینه‌های شما بزرگ می‌نماید. پس خواهند گفت: چه کسی ما را باز می‌گرداند؟ بگو: همان کسی که شما را نخستین بار آفرید. پس به سوی تو سرهای خود را تکان می‌دهند و می‌گویند: آن کِی خواهد بود؟ بگو: امید است که نزدیك با شد ❁ روزی که شما را فرا می‌خواند، پس با ستایش او اجابت می‌کنید و گمان می‌برید که جز اندکی درنگ نکرده‌اید﴾. پس سنگ و آهن معروف هستند، و آنچه در سینه‌های شما بزرگ می‌نماید، طلا و نقره است.

[۵۱۳] وَرُوِيَ فِي مُصْحَفِ ابْنِ مَسْعُودٍ: ﴿وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا ۚ كَانَ [عَلِيٌّ] رَبُّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا﴾[۱].

و در مُصحَف ابن مسعود روایت شده است: ﴿و هیچ یك از شما نیست مگر آنکه وارد جهنم می‌شود؛ علی پروردگار تو بود و این امری حتمی و قضاشده است﴾. (اشاره به تفسیر باطنی که "ربُّك" را به علی عزعزه منسوب می‌کند.)

[۱] سوره مریم،آیه ۷۱

[٥١٤] وَرُوِيَ عَنْ النَّقِيبِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَوْلَانَا ﷻ وَالرِّضْوَانُ أَنَّهُ قَالَ: "يَسْلُكُونَ فِي الْعَذْرَةِ وَالْإِنْتِقَالِ، وَمِنْهَا يُحَلُّونَ خَنَافِسًا وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ أَلَا تَرَى أَنَّ طَعَامَ الْمُسُوخِ مِنَ الْجُعْلِ وَغَيْرِهِ كَالرَّوْثِ وَكَذَلِكَ الْخَنَازِيرُ وَالدَّجَاجُ وَالْجِرْيِ وَالْبَقُّ مِنْ رَوْثِ النَّاسِ".

و از نقیب محمد بن سِنان علیه السلام از مَولای ما ﷻ روایت شده است که فرمود: " کافرین در نجاست و تناسخ جاری می شوند، و از آنجا به شکل سوسک‌های سیاه خَنافِس و آنچه شبیه به آن است، آراسته می شوند. آیا نمی‌بینی که غذای مسخ شدگان از سرگین است، و همچنین خوک‌ها و مرغ‌ها و ماهی جَرّی و پشه نیز از سرگین مردم تغذیه می کنند؟"

[٥١٥] وَسُئِلَ مَوْلَانَا الْحَسَنُ الْأَوَّلُ ﷻ عَنِ الْمَسُوخِيَّاتِ فَقَالَ: "هُوَ دُورٌ دَائِرٌ يَدُورُ فِيهِ أَهْلُ الْإِنْكَارِ، فَمِنْهُمْ ذَوَاتُ الذَّبْحِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَمُوتُ بِغَيْرِ ذَبْحٍ، وَمِنْهُمُ الْمُرَكَّسَاتُ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَمُوتُ مَوْتُهُ فِي الْبَرِّ وَهُوَ وَحْشٌ وَمِنْهُمْ مَا يَمُوتُ فِي الْبَحْرِ، وَمَا يُصَادُ فِي الْبَرِّ وَيُذْبَحُ وَيُنْتَفَعُ بِجِلْدِهِ وَوَبَرِهِ مِنَ الْوُحُوشِ، وَكَذَلِكَ مَا يَكُونُ فِي الْبَحْرِ سَمَكًا يُصَادُ وَيُؤْكَلُ وَمِنْهُمْ يَتَرَبَّى وَيَكْبُرُ فِي الْبَحْرِ ثُمَّ يَمُوتُ مَوْتَتَهُ فِي الْمُدَّةِ الْمَحْتُومَةِ كَالطَّيْرِ وَالْوَحْشِ فِي الْبَرِّيَّةِ وَالْفَسْخُ الَّذِي يُفْسَخُ هُوَ فِي الْبَشَرِيَّةِ فَيَصِيرُ أَعْرَجاً أَوْ مَفْلُوجاً، أَوْ تَلْحَقُهُ عَاهَةٌ، أَوْ يَنْقُصُ مِنْ

صُورَتِهِ وَآلَاتِهِ، فَإِذَا نُقِلَ إِلَى الْمُسُوخِيَّةِ فَكَذَلِكَ يَكُونُ فِيهَا، إِنْ تَغَيَّرَ حُسْنُهُ، كَانَ فِي الْبَشَرِيَّةِ أَعْمَى فَإِنَّهُ يَكُونُ كَذَلِكَ، أَوْ أَعْوَرَ أَوْ أَعْرَجَ إِلَى غَيْرِهِ مِنَ الْعِلَلِ وَالْعَاهَاتِ".

و از مَولای ما امام حسن عسکری در این روایات باطنی عَزَّ عِزُّهُ درباره‌ی حیوانات مسخ شده پرسیده شد، پس فرمود: "آن دوري چرخان است که اهل انکار در آن می‌چرخند؛ پس برخی از آن‌ها حیواناتی که ذبح می‌شوند هستند، و برخی از آن‌ها کسانی هستند که بدون ذبح می‌میرند، و برخی از آن‌ها بازگردانده شدگان به پایین‌ترین حد هستند، و برخی از آن‌ها کسانی هستند که مرگ شان در خشکی رخ می‌دهد و آن حیوانات وحشی است و برخی از آن‌ها در دریا می‌میرند. و آنچه در خشکی شکار می شود و ذبح می گردد و از پوست و پشمش از وحوش استفاده می شود، و همچنین آنچه در دریا ماهی است که صید می شود و خورده می شود. و برخی از آن‌ها در دریا پرورش می‌یابند و بزرگ می‌شوند سپس در مدّت حتمی می‌میرند، مانند پرندگان و وحوش در بیابان. و فسخ که رخ می‌دهد در بشریّت است، پس لَنگ یا فلج می‌شود، یا آفتی به او می‌رسد، یا از صورت و اندامش کاسته می‌شود. پس هرگاه به مَسوخیّه منتقل شد، در آن نیز چنین خواهد بود: اگر نیکوییِ‌اش تغییر یافت (زشت شد)، اگر در بشریت کور بود، در آن نیز چنین خواهد بود، یا یک چشم یا لَنگ و دیگر بیماری‌ها و آفت‌ها."

[٥١٦] وَعَنْ سَيِّدِنَا الْمُفَضَّلِ مِنْهُ السَلامُ أَنَّهُ قَالَ: "النَّسْخُ هُوَ مِثْلُ ذَلِكَ، إِذْ حَكَى الشَّيْءَ مِثْلُ الشَّيْءِ وَالْفَسْخُ هُوَ تَحْوِيلُ صُورَةٍ إِلَى غَيْرِهَا، إِلَّا أَنَّ الْمَسْخَ تَطْبِيسٌ".

و از سَیِّد ما الْمُفَضَّل منه السلام روایت شده است که فرمود: "نَسْخ مانند آن است، زیرا شیئی را حکایت می‌کند که شبیه شیئ دیگر است (تشابه در اصل)، و فَسْخ (مسخ جزئی) عبارت است از تحویل دادن صورتی به غیر آن (تغییر نوع قالب)، جز اینکه مَسْخ، تَطْبیس (در اصطلاح باطنی به معنای فرو رفتن در قالب حیواناتی چون میمون و...) است."

[٥١٧] وَحَدَّثَنِي شَيْخِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللهِ الْمُقْرِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ رِجَالِهِ عَنْ مَوْلَانَا أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَزَّ عِزُّهُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا ۚ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا﴾ فَقَالَ: عِنْدَ خُرُوجِ نَفْسِ الْمُتَوَفِّي تُمَثَّلُ لَهُ الْقَوَالِبُ الَّتِي يَسْلُكُهَا وَالْقُمْصَانُ الَّتِي يَلْبَسُهَا وَتُعْرَضُ عَلَيْهِ الدَّعْوَةُ، فَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِهَا أَقَرَّ بِهَا وَكَانَ كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوا﴾[١] بِإِقْرَارِهِمْ، وَإِنْ أَبَى وَأَنْكَرَ الْحَقَّ كَمَا قَالَ: ﴿وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا﴾[٢] فِي الْمُسُوخِيَّةِ، فَكَمْ مَنْ أَكَلَ لَحْمَ أَخِيهِ وَكَسَرَ عَظْمَ أَبِيهِ.

[١] سوره مریم،آیه ٧٢

[٢] سوره مریم،آیه ٧٢

و شیخم ابوالحسن علی بن عبدالله المُقریّ رضی الله عنه با سندش از راویان خود، از مَولای ما ابوجعفر باقر عَزَّعِزُّهُ برایم روایت کرد که از او درباره‌ی سخن خداوند عزّوجلّ پرسیده شد: ﴿و هیچ یك از شما نیست مگر آنکه وارد جهنم می‌شود؛ این امری حتمی و قضا شده بر پروردگار توست﴾، پس فرمود: "هنگام خارج شدن نَفس مُتوفّی، قالب‌هایی که نفس در آن‌ها سیر خواهد کرد و پیراهن‌هایی که خواهد پوشید، برای او مجسم می‌شود، و دعوت به توحید بر او عرضه می‌گردد. پس اگر از اهل آن دعوت باشد، به آن اقرار می‌کند و چنان می‌شود که خداوند تعالی فرمود: ﴿سپس کسانی را که تقوا پیشه کردند نجات می‌دهیم﴾، به سبب اقرار شان به دعوت. و اگر امتناع ورزد و حقّ را انکار کند، چنان می شود که فرمود: ﴿و ستمکاران را در آن زانو زده رها می‌کنیم﴾؛ یعنی در مَسوخیّه (مسخ در قالب حیوان)؛ پس چه بسیارند کسانی که گوشت برادرش را خورد و استخوان پدرش را شکست."

[٥١٨] وَبِالْإِسْنَادِ بِعَيْنِهِ عَنْ شَيْخِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَنْ أَشْيَاخِهِ عَنِ الْمُوَلَى الصَّادِقِ الْوَعْدِ عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللهِ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا ۚ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا﴾ قَالَ مَوْلَانَا: "هِيَ دَعْوَةُ الْحَقِّ، لَابُدَّ لِلْمُؤْمِنِ وَالْكَافِرِ فِي هَذِهِ الدَّارِ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّ مَوْلَانَا أَمِيرَ النَّحْلِ إِلَهُ الْآلِهَةِ وَرَبُّ الْأَرْبَابِ، فَإِذَا كَانَ عِنْدَ نَقْلَتِهِ رَأَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَمَا قَالَ:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ ۖ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾[1] وَقَوْلُهُ: ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنكُمْ وَلَٰكِن لَّا تُبْصِرُونَ﴾[2] فَيُعْرَضُ عَلَيْهِ عَمَلُهُ وَمَا اسْتَحَقَّهُ وَمَا اكْتَسَبَهُ مِنْ خَيْرٍ وَشَرٍّ، فَإِنْ كَانَ مُؤْمِنًا فَقَدْ عَلِمَ أَنَّهُ مَاضٍ إِلَى رَحْمَةِ مَوْلَاهُ حَيْثُ اسْتَحَقَّ مِنْ دَرَجِ النَّعِيمِ، وَإِنْ كَانَ كَافِرًا مُخَالِفًا فَقَدْ رَأَى جَمِيعَ فِعْلِهِ وَمَا اكْتَسَبَهُ وَعَلِمَ مَا هُوَ صَائِرٌ إِلَيْهِ مِنْ دَرَجِ الْعَذَابِ الْمُقِيمِ كَمَا قَالَ السَّيِّدُ مُحَمَّدٌ عَزَّعَزُّهُ: حَرَامٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ أَنْ تَخْرُجَ مِنْ دَارِ الدُّنْيَا حَتَّى تَعْلَمَ مُسْتَقَرَّهَا إِمَّا إِلَى الْجَنَّةِ أَوْ إِلَى النَّارِ".

و با همان سند از شیخم رضی الله عنه از مشایخش، از مَولای صادق الوَعد عَزَّعَزُّهُ روایت شده است که از او درباره‌ی سخن خداوند پر سیده شد: ﴿و هیچ یك از شما نیست مگر آنکه وارد آن می شود؛ این امری حتمی و قضا شده بر پروردگار تو ست﴾. مَولای ما فرمود: "آن ورود همان دعوت حقّ است. چاره‌ای نیست که مؤمن و کافر در این دنیا بدانند که مَولای ما امیرالنَّحل خدای خدایان و پروردگار پروردگاران است. پس چون هنگام مرگ و تناسخ او فرا رسد، امیرالمؤمنین را می‌بینند، چنانکه خداوند فرمود: ﴿و همانا ما انسان را آفریدیم و می‌دانیم که نفسش چه و سوسه‌ای به او می‌کند و ما از رگ گَردَن به او نزدیك‌تریم﴾، و سخن او: ﴿و ما از شما به او نزدیك‌تریم، ولی شما نمی‌بینید﴾. پس کارش و آنچه را که سزاوارش شده و از خیر و شرّ کسب کرده بر

---

[1] سوره ق،آیه ١۶

[2] سوره واقعه،آیه ٨۵

او عرضه می‌شود؛ پس اگر مؤمن باشد، به یقین می‌داند که به سوی رحمت مَولایش می‌رود به جایی که استحقاق داشته از درجات نعیم، و اگر کافر و مخالف باشد، همه‌ی افعال و آنچه کسب کرده را می‌بیند و می‌داند که به کدام درجه از عذاب مقیم می‌رسد، چنانکه سَیِّد محمد عَزَّعِزُّهُ فرمود: «حرام است بر هر نفسی که از دار دنیا خارج شود، مگر آنکه جایگاه نهایی خود را بداند، یا به سوی بهشت یا به سوی آتش.»"

[٥١٩] وَرُوِيَ عَنْ سُدَيْرِ بْنِ حَنَّانَ الصَّيْرَفِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ عَلَى بَابِ دَارِ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَزَّعِزُّهُ جَزَّارٌ، فَأَتَيْتُ يَوْمًا إِلَى دَارِ مَوْلَايَ الصَّادِقِ عَزَّعِزُّهُ فَرَأَيْتُهُ وَبَيْنَ يَدَيْهِ خَرُوفٌ مَسْلُوخٌ وَقَدْ زَيَّنَهُ بِالزَّعْفَرَانِ وَالرَّصَاصِ وَهُوَ يَصْفِّرُ عَلَيْهِ، وَقَدْ فَرِحَ بِهِ فَرَحًا شَدِيدًا وَعَلَّقَهُ عَلَى الْعَضْمِ، فَكَثُرَ تَعَجُّبِي مِنْهُ وَمِنْ فَرَحِهِ، وَإِنَّنِي دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَايَ مِنْهُ الرَّحْمَةُ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ مُبْتَدِئًا: أَسُدَيْرُ، فَقُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا مَوْلَايَ وَسَعْدَيْكَ، قَالَ: "أَعْجَبْتَ مِنَ الْجَزَّارِ وَفَرَحِهِ بِالْخُرُوفِ؟" فَقُلْتُ: نَعَمْ قَدْ كَانَ ذَلِكَ، وَحَدَّثْتُهُ بِالْحَدِيثِ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ فَقَالَ لِي: "أُخْرُجْ إِلَيْهِ وَقُلْ لَهُ: يَقُولُ لَكَ مَوْلَايَ مَا فَعَلَ أَبُوكَ؟" قَالَ: فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ فَرَأَيْتُهُ وَفِي يَدِهِ سِكِّينٌ وَهُوَ يَقْطَعُ اللَّحْمَ لِرَجُلٍ وَاقِفٍ عَلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ: يَقُولُ لَكَ مَوْلَايَ مَا فَعَلَ أَبُوكَ؟ فَقَالَ: مَاتَ رَحِمَهُ اللهُ. فَرَجَعْتُ إِلَى مَوْلَايَ فَأَخْبَرْتُهُ الْخَبَرَ، وَهُوَ الْعَالِمُ بِهَا فِي السِّرِّ وَالْإِعْلَانِ، فَقَالَ لِي: "يَا سُدَيْرُ، كَمَا كَانَ يَفْرَحُ بِهِ وَهُوَ مَعَهُ فِي الْبَشَرِيَّةِ كَذَلِكَ فَرَحُهُ بِهِ وَهُوَ قَدْ وَصَلَ إِلَى بَيْنِ يَدَيْهِ فِي الْمُسُوخِيَّةِ" فَقُلْتُ: عَزَّتْ قُدْرَتُكَ يَا مَوْلَايَ.

و از سُدَیر بن حنّان الصَّیرفی علیه السلام روایت شده است که گفت: بر درب خانه‌ی مَولای ما صادق عَزَّوَجَلَّ قصّابی بود. روزی به خانه‌ی مَولایم صادق آمدم و او را دیدم که در مقابلش گوسفند سلاخی شده‌ای است و آن را با زعفران و سُرب آراسته و بر آن سوت می‌زند، و از آن سخت شادمان بود و آن را از استخوان آویزان کرده بود. تعجّب من از او و شادی‌اش بسیار شد. و من نزد مَولایم وارد شدم و بر او سلام دادم. پس او آغاز به سخن کرد و فرمود: ای سُدَیر، آیا از قصّاب و شادمانی‌اش به خاطر آن گوسفند تعجّب کردی؟گفتم: بله، چنین بود. و حدیث را از اوّل تا آخر برایش تعریف کردم. پس به من فرمود: برو نزد او و به او بگو: مَولای من از تو می‌پرسد، پدرت چه کرد؟ سدیر گفت: پس به سوی او رفتم و او را دیدم در حالی که چاقویی در دست داشت و مشغول بُریدن گوشت برای مردی بود که در آنجا ایستاده بود. به او گفتم: مَولایم از تو می‌پرسد پدرت چه کرد؟ گفت: مُرد، خدا رحمتش کند. پس نزد مَولایم بازگشتم و خبر را به او دادم، در حالی که او دانای به پنهان و آشکار است. پس به من فرمود: ای سُدَیر، همانگونه که شادمانی می‌کرد در حالی که پدرش همراهش در قالب بشریّت بود، همچنین شادی او به خاطر آن است که پدر به صورت مسوخیّه در مقابل او قرار گرفته است." گفتم: قدرتت والاست ای مولای من.

[٥٢٠] وَرُوِيَ: أَنَّ رَجُلاً مِنَ الشِّــيعَةِ وَ كَانَ يَصْــحَبُ مُحَمَّدَ بْنَ صَــدَقَةَ، وَ كَانَ لَهُ ابْنٌ يَتَنَصَّبُ، فَاوَصَى ابْنُهُ عِنْدَ وَفَاتِهِ قَالَ: يَا بَنِي، إِذَا دَفَنْتَنِي فَانْبُشْنِي مِنْ يَوْمِكَ ثُمَّ مَاتَ، فَدَفَنَهُ ابْنُهُ وَا شْتَغَلَ عَنْهُ يَوْمَهُ ذَاكَ، ثُمَّ جَاءَ مِنَ الْغَدِ فَنَبَشَهُ فَخَرَجَ مِنْهُ جُعَلٌ عَظِيمٌ فَخَاطَبَهُ بِلِسَانٍ فَصِيحٍ بَيِّنٍ: جِئْتَ إِلَيَّ لِتَنْبُشَنِي بَعْدَ أَنْ صِرْتُ مِنَ الْقَوْمِ وَتَزَوَّجْتُ فِيهِمْ.

و روایت شده است: مردی از شیعیان بود که با محمد بن صَدَقَة مصاحبت داشت، و او پسری داشت که ناصبی بود. آن مرد هنگام مرگش به پسرش وصیت کرد و گفت: ای پسرم، هرگاه مرا دفن کردی، در همان روز مرا نبش قبر کن. سپس مُرد. پسرش او را دفن کرد و آن روز از نبش قبر باز ماند. سپس روز بعد آمد و او را نبش قبر کرد، پس سرگین‌غلتان بزرگی از او خارج شد که با زبانی فصیح و آشکار او را مورد خطاب قرار داد: آمده‌ای مرا نبش قبر کنی پس از آنکه به جمع این قوم درآمدم و در میان آنان ازدواج کردم؟! (اشاره به ازدواج با گونه‌ی خودش در عالم تناسخ).

[٥٢١] وَرُوِيَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَــدَقَةَ عَلَيْهِ السَّــلَامُ عَنْ مَوْلَانَا الرِّضَــا عَزَّعِزُّهُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿يَمْحُو اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ ۖ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾[١] فَقَالَ: "يَمْحُو الصُّورَةَ" قِيلَ: فَقَوْلُهُ وَيَثْبِتُ؟ قَالَ: "مَكَانَهَا أُخْرَى مِثْلَهَا عَلَى حَسَبِ الْإِسْتِحْقَاقِ".

---

[١] سوره رعد،آیه ٣٩

و از محمد بن صَدَقَة علیه السلام از مَولای ما رِضا عَزَّعِزُّهُ دربارهٔ‌ی سخن خداوند عَزَّوَجَلَّ روایت شـده اسـت: ﴿خداوند آنچه را بخواهد محو می‌کند و ثابت می‌دارد، و لوح محفوظ نزد اوست﴾. پس فرمود: صـورت را محو می‌کند. گفته شـد: پس سـخن خداوند و ثابت می‌دارد؟ فرمود: به جای آن، صـورت دیگری مانند آن را بر حسـب استحقاق ثابت می‌دارد. (تفسیر آیه به تبدیل قالب‌های تناسخ).

[۵۲۲] وَبِالْإِسْنَادِ عَيْنِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةَ الْعَنْبَرِيِّ عَلَيْهِ السَلَامُ عَنْ مَوْلَانَا الرِّضَا عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "الْحَجَرَانِ الْمَمْسُوخَانِ اللَّذَانِ يُقِيمَانِ أَرْوَاحَ هَذِهِ الدُّنْيَا كُلِّهَا وَرُكْنَا دَوْلَةَ إِبْلِيسَ، لَا يُحِبُّهُمَا إِلَّا مَنْ كَانَ مِنْ سِنْخِهِمَا" قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ صَدَقَةَ: سَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ؟ فَقِيلَ: كَانَ أَبُوهُ قَدْ سَلَكَ الْحَصَاةَ فِي الرُّسُوخِيَّةِ فَرُوحُهُ تَشْتَاقُ إِلَى الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ. فَمَنْ كَانَ مِنْ ذَلِكَ الْأَبِ اشْتَاقَ مِنْ جِهَتَيْنِ: وَاحِدَةٌ أَنَّهُ مِنْ أَبِيهِ، وَأُخْرَى أَنَّهُ جَارٍ فِي الْأَصْنَافِ، فَأَمْثَالُ هَؤُلَاءِ يَكُونُ الذَّهَبُ وَالْفِضَّةُ أَرْوَاحَهُمْ.

أَلَا تَرَى إِلَى قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ ۗ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾[۱] أَيْ يَدَّخِرُونَهَا، لِأَنَّ مَنْ أَرَادَ طَرِيقَ اللَّهِ وَسَبِيلَهُ لَا يَسْلُكُ هَذَا الْمَسْلَكَ، لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ أَرْوَاحٌ بِلَا أَجْسَادٍ فَمَحَبَّةُ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ تَكُونُ مِنَ النَّاسِ

[۱] سوره توبه،آیه ۳۴

بِحَسَبِ الْأَقْرَبِ فَالْأَقْرَبِ، فَكُلَّمَا كَانَ إِلَى النَّسْخِ أَقْرَبُ كَانَ أَشَدَّ حُبًّا، وَكُلَّمَا كَانَ أَبْعَدَ كَانَ أَشَدَّ بُغْضًا لِبُعْدِ جَسَدِهِ مِنْهُ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: تَكْسِرُ الْحَجَرَ النَّفْسُ فَبِمَاذَا تَكُونُ؟ قُلْنَا: فِي الْكَبِيرِ، فَإِذَا كُسِرَ كَانَتْ فِي الْكَبِيرِ مِمَّا يُكْسَرُ مِنْهُ إِلَى أَنْ يَصِيرَ دَقِيقاً يُنْقَلُ إِلَى حَجَرٍ آخَرَ، وَكَذَلِكَ الْحَدِيدُ وَالذَّهَبُ وَالْفِضَّةُ يَدْخُلُ النَّارَ فَتَسْمَعُ لَهُ انِينَا، وَلِغَيْرِهِ مِنَ الْحِجَارَةِ وَالْقَرَامِيدِ الَّتِي تُشْوَى تَسْمَعُ أَنِينَهَا مِنْ عِظَمِ الْعَذَابِ الَّذِي يَحِلُّ بِهَا، فَاعْلَمْ ذَلِكَ وَاسْأَلْ مَوْلَاكَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ بِأَسْمَائِهِ الْحُسْنَى الْعَفْوَ وَالْإِقَالَةَ وَالثَّبَاتَ عَلَى مَا أَنْعَمَ عَلَيْكَ بِهِ مِنْ مَعْرِفَتِهِ، وَابْتَهِلْ إِلَيْهِ فِي لَيْلِكَ وَنَهَارِكَ فَإِنَّهُ غِيَاثٌ مَنْ عَرَفَهُ، وَمُنْجِي مَنْ وَحَّدَهُ بِتَوْفِيقِهِ وَرَحْمَتِهِ.

و با همان سند از محمد بن صَدَقَة العَنبَرىّ عليه السلام از مَولاى ما رِضا عَزَّعِزُّهُ روايت شده است كه فرمود: دو سنگ مسخ‌شده كسانى هستند كه ارواح تمام اين دنيا را بَرقَرار مى‌دارند و دو رُكن دولت ابليس هستند؛ اين دو را دوست نمى‌دارد مگر كسى كه از اصل آن‌ها باشد. محمد بن صَدَقَة گفت: درباره‌ى آن پرسيدم؟ گفته شد: پدر آن دو ستدار سنگ‌ها به سنگريزه در رُسوخيّه (مسخ در قالب جمادات) سِلك يافته بود، پس روحش مشتاق طلا و نقره است. پس كسى كه از آن پدر باشد، از دو جهت مشتاق است: يكي اينكه از طرف پدرش است، و ديگرى اينكه او در انواع مسخ‌شدگان جارى است. پس طلا و نقره، ارواح كسانى مانند اين‌ها خواهد بود.

آیا به سخن خداوند عَزَّوَجَلَّ نمی‌نگری: ﴿ای کسانی که ایمان آوردید، همانا بسیاری از عالمان یهودی و راهبان اموال مردم را به باطل می‌خورند و از راه خدا باز می‌دارند؛ و کسانی که طلا و نقره را ذخیره می‌کنند و آن را در راه خدا انفاق نمی‌کنند، پس آنان را به عذابی دردناک بشارت ده﴾. یعنی آن را ذخیره می‌کنند، زیرا کسی که راه و طریق خدا را خواسته باشد، این مسیر را نمی‌پیماید، زیرا مؤمنان ارواحی بدون اجساد هستند در این عالم. پس محبّت طلا و نقره از مردم بر حسب نزدیک‌تر و نزدیک‌تر به مبدأ مسخ خواهد بود. پس هرکس به تناسخ نزدیك‌تر باشد، محبّتش شدیدتر است، و هرکس دورتر باشد، کراهتش شدیدتر است، به سبب دوری جسمش از آن. پس اگر کسی بپرسد: نفسی که سنگ را می شکند، در چه چیزی خواهد بود؟ می‌گوییم: در سنگ بزرگ، و چون شکسته شود، در سنگ‌های بزرگ حاصل از آن شکستن خواهد بود تا اینکه ریز شود و به سنگ دیگری منتقل گردد. و همچنین آهن و طلا و نقره وارد آتش می‌شوند و برای آن‌ها ناله و فریادی می‌شنوی، و برای دیگر سنگ‌ها و کاشي‌ها که بریانی می‌شوند نیز ناله‌شان را از عظمت عذابی که بر آن‌ها فرود می‌آید می‌شنوی. پس این را بدان، و از مَولای خود به اسماء حسنی‌اش، عفو و بخشایش و ثبات بر آنچه از معرفت خود به تو نعمت داده است را بخواه، و در شب و روزت به سوی او تضرّع

كن، زيرا او فريادرس كسى است كه او را بشناسد، و نجات‌دهنده‌ى كسى است كه او را با توفيق و رحمتش توحيد كند.

[٥٢٣] وَرُوِيَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ صَدَقَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ مَوْلَانَا الرِّضَا عَزَّعِزُّهُ: "لَيْسَ فِي كِتَابِ اللهِ مَأْكُولٌ وَلَا مَشْرُوبٌ وَلَا مَلْبُوسٌ بَلْ إِنَّمَا هِيَ أَمْثِلَةٌ مَضْرُوبَةٌ يَعْنِي كُلَّ وَاحِدٍ بِمَعْنَى سِنْخِهِ، وَلَيْسَ ذَلِكَ لِكِتَابِ اللهِ وَحْدَهُ بَلْ لِلْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَلِكَلَامِنَا أَمْثِلَةٌ وَأَشْخَاصٌ وَمَعَارِجُ وَأَشْبَاحٌ وَإِشَارَاتٌ إِلَى ظُلَمٍ وَأَنْوَارٍ".

وَأَمَّا الرَّسْخُ: فَهُوَ كُلُّ مَا رَسَخَ وَلَا يَتَحَرَّكُ كَالْحِجَارَةِ وَالْحَدِيدِ وَسَائِرِ الْمَعَادِنِ الذَّائِبَةِ الرَّاسِخَةِ لِلْقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا ۞ أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ ۚ فَسَيَقُولُونَ مَن يُعِيدُنَا [بَعْدَ ذَلِكَ] ۖ قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ [مِنْ ذَلِكَ الَّذِي أَخْرَجَكَ مِنَ التُّرَابِ إِلَى الْحَدِيدِ وَالْحِجَارَةِ] أَوَّلَ مَرَّةٍ ۚ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هُوَ [أَيْ إِنَّ ذَلِكَ بَعِيدٌ] ۖ قُلْ عَسَىٰ أَن يَكُونَ قَرِيبًا ۞ يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا﴾.

وَهُوَ إِذَا بَلَغَ الْخَلْقُ بِالْخَطَايَا إِلَى الْحَدِيدِ فَلَا يَبْقَى إِلَّا أَنْ يُرَدَّ إِلَى الْإِنْسَانِيَّةِ لِيُعْرِضَ عَلَيْهِ الْإِقْرَارُ وَالْوِلَايَةُ، فَإِنْ أَقَرَّ وَتَوَالَى لَا يُقِيمُ فِيهَا وَإِلَّا رُدَّ إِلَى النَّسْخِ ثُمَّ إِلَى الْفَسْخِ ثُمَّ إِلَى الرَسْخِ فَالْمُؤْمِنُ يُنْقَلُ مِمَّا هُوَ أَدْنَى إِلَى مَا هُوَ أَعْلَى حَتَّى يَصِيرَ بِخَيْرٍ وَنِعْمَةٍ بِحَيْثُ الْعَالَمُ الْعُلْوِيُّ فَيَكُونُ مَلِكًا مُخَيَّرًا بِجَمِيعِ إِرَادَتِهِ وَالْكَافِرُ يُنْقَلُ مِمَّا هُوَ أَعْلَى إِلَى مَا هُوَ أَدْنَى حَتَّى يَنْكَبَّ

وَيَحِلَّ فِيمَا شَرَحْنَاهُ وَهُوَ بَعْضُ مَا وَرَدَ فِيهِ، أَعَاذَنَا اللهُ مِنْ ذَلِكَ وَجَمِيعُ الْمُؤْمِنِينَ بِفَضْلِهِ وَرَحْمَتِهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ مُجِيبٌ.

وَاعْلَمْ يَا وَلَدِي: إِنَّ الْمُؤْمِنَ رَأْسُ مَالِهِ دِيْنُهُ، لَا يَأْمَنُ عَلَيْهِ الرِّجَالَ وَلَا يُخَلِّفُهُ فِي الرِّحَالِ: الصِّدْقُ لِسَانُهُ، وَالْوَفَاءُ عِمَادُهُ، وَالتُّؤْدَةُ رُتْبَتُهُ، وَالْجُوعُ إِدَامَتُهُ، وَالْوَرَعُ لَذَّتُهُ، وَالنَّبِيُّونَ أَحِبَّتُهُ، وَالصِدِّيقُونَ إِخْوَتَهُ، وَأَمِيرُ النَّحْلِ عَزَّوَجَلَّ إِلَهُهُ وَعُمْدَتُهُ فَمَنْ تَكُونُ هَذِهِ صِفَتُهُ يُوشِكُ أَنْ تَكُونَ الْجَنَّةُ مَنْزِلَتُهُ وَهَذَا كُلُّهُ لَا يَنْفَعُ بَلْ يَضِيعُ إِذَا أَنْتَ عَلِمْتَهُ وَلَمْ تَعْمَلْ بِهِ فَعَلَيْكَ بِمُوَاسَاةِ إِخْوَانِكَ إِذَا أَنْتَ لَمْ تُسَاوِهِمْ، لِأَنَّ الْمُسَاوَاةَ عَظِيمَةٌ إِلَّا أَنْ يُوَفِّقَكَ اللهُ، أَخُوكَ دِينُكَ فَاصْنَعْ بِدِينِكَ الَّذِي تُرِيدُ، هُوَ رَبُّكَ فَاصْنَعْ بِعِبَادَةِ رَبِّكَ مَا يُخَلِّصُكَ هُوَ صِرَاطُكَ وَأَنْتَ صِرَاطُهُ، هُوَ يَحْمِلُكَ وَأَنْتَ تَحْمِلُهُ، وَفَّقَنَا اللهُ وَأَيَّاكَ لِاتِّبَاعِ أَوَامِرِهِ وَالْقَوْلِ وَالْعَمَلِ لِطَاعَتِهِ فِي عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّهُ قَرِيبٌ مُجِيبٌ.

و از اسماعیل بن صَدَقَة علیه السلام روایت شده است که گفت: مَولای ما رِضا عزّعزّه فرمود: در کتاب خدا هیچ خوردنی، نوشیدنی، یا پوشیدنی وجود ندارد، بلکه همه‌ی آن‌ها مَثَل‌هایی هستند که زده شده‌اند؛ یعنی هر یك، به معنای اصل خود است. و این تنها مخصوص کتاب خدا نیست، بلکه برای بهشت و جهنم و برای سخنان ما نیز مَثَل‌ها و اشخاص و مَدارج و اشباح و اشاراتی به تاریکی‌ها و نورها وجود دارد. (تأکید بر تفسیر باطنی و رمزی تمام متون دینی).

و اما رَ سْخ (م سخ در قالب جمادات): آن هر چيزى ا ست كه سخت و ثابت گ شته و حركت نمى‌كند؛ مانند سنگ‌ها و آهن و ساير فلزات ذوب‌شده‌ى ثابت؛ به دليل سخن خداوند تعالى: ﴿بگو: سنگ يا آهن باشيد ❁ يا خلقى از آنچه در سينه‌هاى شما بزرگ مى‌نمايد. پس خواهند گفت: چه كسى ما را باز مى‌گرداند بعد از آن؟ بگو: همان كسى كه شما را نخستين بار آفريد از همان چيزى كه تو را از خاك به آهن و سنگ آورد. پس به ســوى تو سرهاى خود را تكان مى‌دهند و مى‌گويند: آن كِى خواهد بود؟ يعنى آن دور است بگو: اميد است كه نزديك باشد ❁ روزى كه شما را فرا مى‌خواند، پس با ستايش او اجابت مى‌كنيد و گمان مى‌بريد كه جز اندكى درنگ نكرده‌ايد﴾.

و چون مخلوق به سبب خطايايش به آهن بر سد (آخرين حدّ ر سخ)، ديگر چيزى جز آن نمى‌ماند كه به انسانيت بازگردانده شود تا اقرار و ولايت بر او عر ضه شود. پس اگر اقرار كرد و ولايت را پذيرفت، در آهن باقى نمى‌ماند؛ وگرنه به نَسْــخ (مســخ كامل) سپس به فَسْخ (مسخ ناقص) و سپس به رَسْخ (مسخ در جماد) بازگردانده مى‌شود. پس مؤمن از آنچه پايين‌تر است به آنچه بالاتر است منتقل مى‌شود تا به خير و نعمت در عالم عُلوى برسد و پادشاهى شود كه در تمام اراده‌اش مختَرّ است. و كافر از آنچه بالاتر است به آنچه پايين‌تر ا ست منتقل مى شود تا در آنچه شرح داديم واژگون و م ستقرّ گردد، و

این تنها بخ شی از آن چیزی ا ست که در این باره وارد شده ا ست. خداوند ما و تمامی مؤمنان را به فضل و رحمت خود از آن پناه دهد، همانا او شنوا و اجابت کننده است."

و بدان ای فرزندم: همانا سرمایه‌ی مؤمن دین اوســـت؛ بر آن از غفلت مردمان ایمن نمی شود و آن را در هنگام سفر در پ شت سر نمی‌گذارد: را ستی زبان او ست، و وفا ستون او ست، و آرامش مرتبه‌ی او ست، و گر سنگی نانخورش او ست، و پرهیزکاری لذّت او ست، و پیامبران دو ستداران اویند، و صدّیقان برادران اویند، و امیرالنَّحل علی عزّ و جلّ معبود و تکیه‌گاه او ست. پس ک سی که این صفتش با شد، نزدیك ا ست که به شت منزلگاه او با شد. و این همه سودی نمی‌ر ساند، بلکه تلف می شود، اگر آن را بدانی و به آن عمل نکنی. پس بر تو باد که با برادرانت مواســـات کنی، اگرچه با آن‌ها برابری نکنی به سبب تفاوت رتبه، زیرا م‌ساوات امری بزرگ ا ست مگر آنکه خداوند تو را توفیق دهد. برادر تو، دین توســـت، پس با دینت آنچنان کن که می‌خواهی؛ او پروردگار توســـت، پس با عبادت پروردگارت آنچنان کن که تو را رهایي بخشـــد؛ او صراط توســـت و تو صراط او هســـتی؛ او تو را حمل می‌کند و تو او را حمل می‌کنی. خداوند ما و تو را به پیروی از اوامرش و گفتار و کردار برای اطاعتش در میان بندگان مؤمنش موفق گرداند، همانا او نزدیك و اجابت‌کننده است.

(باب دوازدهم/ حاوى تفسيرى از قرآن)

[٥٢٤] وَهُوَ مَا سَمِعْتُهُ مِنْ مَوْلَايَ وَسَيِّدِي وَمُذَكِّرِي وَشَيْخِي وَنَقَلْتُهُ رِوَايَةً عَنْهُ، قَالَ سَيِّدِي وَأَبِي حَقًّا أَبُو الْفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْبَغْدَادِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَأَرْضَاهُ فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾.

أَمَّا بِسْمِ: فَهُوَ الْمِيمُ وَقَدْ رُوِيَ أَنَّهُ الْبَابُ، أَمَّا اللهُ: فَهُوَ الْإِسْمُ الْأَعْظَمُ السَّيِّدُ الْمِيمُ: عَزَّعِزُّهُ إِسْمٌ لِلْمَعْنَى جَلَّ مَنْ سَمَّاهُ، أَمَّا الرَّحْمَنِ: فَالْحَاءُ الْأُولَى وَالرَّحِيمُ: الْحَاءُ الثَّانِيَةُ وَهُمَا إِسْمَانِ رَقِيقَانِ أَحَدُهُمَا أَرَقُّ مِنَ الْآخَرِ لِأَنَّهُ يُقَالُ: رَجُلٌ رَحِيمٌ وَلَا يُقَالُ: رَجُلٌ رَحْمَانٌ.

وَذَلِكَ أَنَّهُ أَوَّلُ الظُّهُورِ كَهُوَ فِي سَطْرِ الْإِمَامَةِ كَانَ الْمَقَامُ الْحَسَنِيُّ وَهُوَ السَّيِّدُ الْمِيمُ لِأَنَّهُ لَوْ ظَهَرَ الْإِسْمُ بِأَلْفِ شَخْصٍ كَانَتْ أَسْمَاءُ الْمَعْنَى وَحُجُبُهُ وَهُمْ السَّيِّدُ مُحَمَّدٌ بِالْحَقِيقَةِ، وَ اللهُ ثَلَاثَةُ أَحْرُفٍ، إِسْمٌ خَاصٌّ لِلْمَعْنَى عَزَّعِزُّهُ لِأَنَّهُ لَا يُشَارُ بِهِ إِلَّا إِلَيْهِ، فَإِذَا دَخَلَتْ عَلَيْهِ الْأَلِفُ صَارَ اللهُ أَرْبَعَةَ أَحْرُفٍ وَهُوَ السَّيِّدُ مُحَمَّدٌ، إِنْ أَرَدْتَ بِهِ الْمَعْنَى أَصَبْتَ وَإِنْ أَرَدْتَ بِهِ الْمِيمَ أَصَبْتَ فَهَذَا مَا عَلِمْتُهُ مِنْ ذَلِكَ، وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ.

﴿الْحَمْدُ للهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ الْحَمْدُ الْمِيمُ، يُقَالُ: الْحَمْدُ وَالْكِبْرِيَاءُ وَالْعِزَّةُ للهِ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ، وَهِيَ أَسْمَاءُ الْإِسْمِ، وَهِيَ لِلْمَعْنَى عَزَّتْ أَسْمَاؤُهُ.

رَبِّ الْعَالَمِينَ: السَــيِّدُ الْمِيمُ، لِأَنَّهُ أَبْدَى الْعَالَمَيْنِ الْعُلْوِيِّ النُّورِيِّ، وَالْعَالِمِ السُّــفْلِيِّ الطِّينِيِّ: خَلْقُهُمَا وَكَوَّنَهُمَا كَمَا ذَكَرْنَا، الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ: كَمَا فَسَّرْنَاهُ.

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ: هُوَ الْمِيمُ بِمَلَكَةِ الْعَيْنِ عَزَّعِزُّهُ وَهُوَ الْيَوْمُ الْمَشْهُودُ وَالدِّيْنُ السَيِّدُ سَلْمَانُ.

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ أُخْرَى: إِنَّ الدِّينَ هُوَ الْبَابُ، وَمَالِكُهُ وَالْقَادِرُ عَلَيْهِ الْإِسْمُ عَزَّعِزُّهُ وَوَجْهٌ آخَرُ: مَالِكٌ هَاهُنَا أَمِيرُ النَّحْلِ، وَالْيَوْمُ الْمِيمُ الْمَشْهُودُ، وَالدِّينُ سَلْمَانُ.

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ الْعِبَادَةَ لِلْمَعْنَى، وَالسُّــجُودُ وَالرُّكُوعُ لِلْإِسْــمِ بِالْإِشَــارَةِ وَالْقَصْــدُ بِالْعِبَادَةِ لِلْمَعْنَى، وَهَذَا كَلَامُ زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ الْمُنَبَّأَ.

(مُتَضَمِّنِ تفسير قسمتی از قرآن عظيم)

و این چیزی ا ست که از مولایم، سرورم، تذکّر دهنده‌ام و شیخم شنیدم و آن را روایتاً از او نقل کردم. سید و پدر حقیقي‌ام ابوالفتح محمد بن الحسن بغدادي رضی الله عنه در مورد سخنِ خداوند عَزَّوَجَلَّ: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ فرمود:

اما بِسْمِ: پس آن «میم» است و روایت شده که آن باب است. اما اللهُ: پس آن إسم أعظم ، سید محمد است؛ نامی برای معنی است، بزرگ است آنکه او را نامید. اما الرَّحْمَنِ: پس آن «حاءِ» اول (امام حسن) است و الرَّحِيمُ: «حاءِ» دوم (امام حسین) است و آن دو نام

ظریف هستند، یکی از آن دو ظریف‌تر از دیگری ا ست زیرا گفته می شود: رَجُلٌ رَحِيمٌ (مردی مهربان) و گفته نمی‌شود: رَجُلٌ رَحْمَانٌ (مردی رحمان).

و این بدان جهت اســت که اوّلین تجلی، چنانکه او در ســطرِ امامت بود، مقام حســن عزعزه بود و او همان ســید محمد عزعزه اســت. زیرا اگر إســم به هزار شــخص ظاهر می‌شد، آن هزار نفر اسامیِ معنا و حُجُبِ او بودند و آنان در حقیقت سید محمد هستند.

و للهِ سه حرف ا ست، نامی ویژه برای معنی عَزَّعَزَّهُ ا ست ، زیرا با آن ا شاره نمی شود مگر به سوی او. پس هنگامی که «الف» بر آن داخل شود، اللهُ چهار حرف می‌شود و او سید محمد است. اگر منظور تو از آن معنی باشد، درست گفته‌ای و اگر منظور تو از آن محمد باشــد، درســت گفته‌ای (تأکید بر صــحة هر دو تأویل). این اســت آنچه من از آن دانستم و بالاتر از هر صاحب علمی، داناتری است.

﴿الْحَمْدُ للهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ الحمد نام میم است، گفته می‌شود: ستایش و کبریا و عزت از آن خدا ست و آنچه شبیه اینها ست. و اینها نام‌های سید محمد عزعزه ه ستند و برای معنی هستند، نام‌هایش والا باد.

رَبِّ الْعَالَمِينَ: الســید المیم اســت. زیرا او دو جهان عالم بالا و نوری و عالم پایین و خاکی را ظاهر ساخت، خلقشان کرد و هستيِ‌شان بخشید همانگونه که ذکر کردیم.

الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ: همانگونه که تفسیر کردیم.

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ : او ميم است با سلطه معنى عَزَّعِزَّهُ. و آن روز شهادت داده شده است و الدِّين سرورمان سلمان است.

و گروه ديگرى گفتند: الدِّينَ همان باب ا ست، و مالك و قادر بر آن إ سم ا ست عزتش والا باد. و يك وجه ديگر: مالک در اينجا أَمِيرُ النَّحْلِ ا ست، و الْيَوْمُ سيد محمد ا ست ، و الدِّينُ سيد سلمان است.

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ ﴾ پر ستش براى معنى ا ست، سجده و ركوع براى إ سم ا ست، و نيت از پرستش براى معنى است. و اين سخن زيد بن حارثة است،خطاب به معنى.

[٥٢٥] وَرُوِيَ عَنْ النَّبِيِّ عَزَّعِزَّهُ أَنَّهُ قَالَ: "إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ قَالَ: قَدْ قَسَمْتُ الْحَمْدَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي، فَإِذَا قَالَ عَبْدِي: الْحَمْدُ للهِ، قُلْتُ: حَمِدْتَنِّي يَا عَبْدِي وَعَظَّمْتَنِي، وَإِذَا: قَالَ الْعَبْدُ: رَبُّ الْعَالَمِينِ، قُلْتُ: نَعَمْ أَنَا رَبُّ الْعَالَمِينِ الْعُلْوِيُّ وَالسُّفْلِيُّ، وَإِذَا قَالَ: مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، قُلْتُ: نَعَمْ وَالدُّنْيَا وَالْمَمْلَكَةُ، إِيَّاكَ نَعْبُدُ: فَإِنَّ الْعَبْدَ يَدْعُو لِنَفْسِهِ وَهُوَ قَوْلُ الْمُنَبِئِ".

﴿وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ۞ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ وَقَدْ رَوَتْ الشِّيعَةُ فِي مُصْحَفِ ابْنِ مَسْعُودٍ: "وَهَذَا صِرَاطُ عَلِيٌّ مُسْتَقِيمٌ" فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ فَالصِّرَاطُ: الْمَعْرِفَةُ هَاهُنَا وَهُوَ كَلَامُ الْمُنَبِئِ.

﴿صِرَاطُ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ هُمْ الْعَالَمُ الْكَبِيرُ الْعُلْوِيُّ يَسْأَلُ أَنْ يَبْلُغَهُ مَرَاتِبَ الرُّوحَانِيِّينَ.

﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ فَالْمَغْضُوبُ عَلَيْهِمْ الْيَهُودُ لِأَنَّهُمْ قَالُوا: إِنَّ اللهَ غَضْبَانٌ عَلَيْهِمْ، وَلَوْ رَضِيَ عَنْهُمْ لَسَلَّمَ الْمُلْكَ إِلَيْهِمْ، فَهَذِهِ الْآيَةُ شَمَلَتْهُمْ، وَلَا الضَّالِّينَ: هَذِهِ عَائِدَةٌ عَلَى النَّصَارَى.

قَالَ شَيْخُنَا قُدْوتُنَا وَإِمَامُ طَائِفَتِنَا السَّيِّدُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الْخَصِيبِيِّ قَدَّسَ اللهُ لَطِيفَهُ وَشَرَّفَ مَقَامِهِ: بَلْ هِيَ عَائِدَةٌ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ رُبُوبِيَّةَ مَوْلَانَا الْعَيْنِ عَزَّعَزُّهُ وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمِ﴾[1].

رَوَى أَهْلُ الظَّاهِرِ أَنَّهَا سُورَةُ الْحَمْدِ، وَالْقُرْآنُ الَّذِي أَتَى بَعْدَهَا

وَعِنْدَنَا: هَذَا الْخِطَابُ مِنَ الْبَابِ لِلْمُنبيء، وَهُوَ ظُهُورُ الْمَوْلَى تَعَالَى ذِكْرُهُ فِي الْقِبَابِ السَّبْعِ الذَّاتِيَّةِ، وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ هُوَ السَّيِّدُ الْمِيمُ.

وَقَوْلُهُ: آتَيْنَاكَ: مَعْنَاهُ: عَرَّفْنَاكَ حَقِيقَتَهُمْ، وَإِنَّمَا سُمِّيَ الْقُرْآنُ قُرْآنًا لِأَنَّهُ مُقْتَرِنٌ بِالْمَعْنَى لَا فَاصِلَةَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ وَلَا فَرْقَ وَلَا وَاسِطَةَ وَلَا كَوْنَ وَلَا حُدُوث وَلَوْ كَانَ فَرْقاً أَوْ فَاصِلَةً أَوْ وَاسِطَةً لَكَانَ شَخْصًا وَلَكَانَ أَقْرَبَ إِلَى الْمَعْنَى مِنْهُ.

و از پيامبر عَزَّعَزُّهُ روايت شده است كه فرمود: به درستی كه خداوند عَزَّوَجَلَّ گفت: من حمد را ميان خود و بنده‌ام قسمت كردم، پس هرگاه بنده‌ام بگويد: الْحَمْدُ للهِ، می‌گويم: ای بنده من مرا ستودی و بزرگ داشتی. و هرگاه بنده بگويد: رَبُّ الْعَالَمِينَ، می‌گويم:

---

[1] سوره حجر،آيه۸۷

آری، من پروردگار عالمیانِ علوی و سفلی هستم. و هرگاه بگوید: مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ، می‌گویم: آری و مالک دنیا و پاد شاهی هـ ستم. إِيَّاكَ نَعْبُدُ: پس به در ستی که بنده برای خود دعا می‌کند و این قولِ الْمُنَبِّئِ است.

﴿وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ❁ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ و شیعه در مصحف ابن مسعود روایت کرده است: وَهَذَا صِرَاطُ عَلِيٌّ مُسْتَقِيمٌ (و این صراط علی است مستقیم)؛ پس اگر چنین باشد، در اینجا الصِّرَاطُ همان شناخت است و این سخن الْمُنَبِّئِ است.

﴿صِرَاطُ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ (راه کسانی که به آنها نعمت دادی)﴾ آنان الْعَالَمُ الْكَبِيرُ الْعُلْوِيُّ (عالم بزرگ علوی) هستند؛ (بنده) می‌خواهد که او را به مراتب الرُّوحَانِيِّينَ (روحانیون) برساند.

﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ پس غضب‌شدگان، یهود هستند زیرا آنها گفتند: به درستی که خداوند بر آنان غضبناك است، و اگر از آنان راضی می شد، پادشاهی را به آنها می‌سپرد. پس این آیه شامل حال آنها می‌شود. و لَا الضَّالِّينَ (و نه گمراهان): این به مسیحیان برمی‌گردد.

شیخ ما، پیشوای ما و امام طایفه‌ی ما، السید أبو عبد الله الحسین بن حمدان الخصيبي فرمود: **بلکه این آیه به کسی برمی‌گردد که پروردگاری مولایان علی عَزَّعِزُّهُ را انکار کرد**. و در مورد قوله تعالی: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمِ﴾:

اهل ظاهر روایت کرده‌اند که سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي همان سوره حمد است، و قرآن آن است که بعد از آن آمده اســت. و نزد ما باطنیون: این خطاب از سـلمان اســت به آنکه به او خبر داده شــده، و آن تجلی مولا تعالی ذکره در قِباب هفتگانه ذاتی اســت، **و الْقُرْآنُ الْعَظِيمُ همان سرور میم است.** و سخن او: به تو دادیم: معنایش این است که: حقیقت قباب را به تو شناساندیم. و قرآن، قرآن نامیده شده است زیرا که به معنا مُقترن و پیوسته است، هیچ فاصـله ای و فرقی و واسـطه‌ای و حدوثی میان آن و معنی نیسـت، و اگر فرقی یا فاصـله‌ای یا واسـطه‌ای بود، آن یك شـخص می‌بود و به معنی نزدیکتر از آن شـخص می‌بود.

﴿الم ۞ ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ ۛ فِيهِ﴾ أَمَّا الْأَلِفُ فَهُوَ الْمِقْدَادُ، وَاللَّامُ سَـلْمَانُ، وَالْمِيمُ فَهُوَ السَـيِّدُ مُحَمَّدٌ، ذَلِكَ الْكِتَابُ لَارِيبَ فِيهِ: هُوَ الْإِسْــمُ وَهُوَ التَّوْرَاةُ وَهُوَ الْإِنْجِيلُ وَهُوَ الْمُصْــحَفُ وَهُوَ الزَّبُورُ وَهُوَ كُلُّ كِتَابٍ مُنَزَّلٍ، وَقَوْلُهُ: لَا رِيبَ فِيهِ: أَيْ لَاشَــكَ فِيهِ بَلْ هُوَ حَقٌّ، وَإِنَّمَا قَالَ ذَلِكَ الْكِتَابُ، يَعْنِي بِهِ السَيِّدَ مُحَمَّدَاً لَا غِيرَ كَقَوْلِ الشَّاعِرِ:

مَا زِلْتُ أَطْرُدُ ظَهْرَهُ بِالرُّمْحِ مَعَ قَوْلِي لَهُ أَجْفَالُ أَنِّي ذَاكَا

أَيْ أَعْلَمُ إِنِّي أَنَا ذَاكَ، لَارِيبَ فِيهِ: أَيْ لَاشِكَ فِيهِ، لَكِنَّهُ لَيْسَ هَذَا الَّذِي تَزْعُمُونَ أَنَّكُمْ تَرَوْنَهُ بِأَبْصَارِكُمْ وَتَنْسُبُونَهُ إِلَى جَمِيعِ النَّقَائِصِ وَهُوَ مُنَزَّهٌ عَنْهَا بَلْ هُوَ الرَّبُّ الرَّحِيمُ.

﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ هُوَ السَيِّدُ الْمِيمُ.

(تفسير آياتي از سوره بقرة)

﴿الم ❁ ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ ۛ فِيهِ﴾:

اما «الف» پس او مقداد است، و «لام» سلمان است، و «ميم» پس او سيد محمد است.

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ (آن كتابى كه در آن شكى نيست): او همان إسم است، و او همان تورات است و او همان انجيل است و او همان مصحف است و او همان زبور است و او هر كتاب نازل شده‌اى است.

و لَا رِيبَ فِيهِ (در آن شكى نيست): يعنى هيچ ترديدى در آن نيست بلكه او حق است.

و به درستى كه خداوند گفت: آن كتاب، منظورش سيد محمد است و نه غير او، مانند قول شاعر كه مى‌گويد:

ما زِلْتُ أَطْرَدُ ظَهْرَهُ بِالرُّمْحِ مَعْ　　　قَوْلِي لَهُ أَجْفَالُ أَنِّي ذَاكَا

يعنى: مخاطب مى‌داند كه من همانم.

لَا رِيبَ فِيهِ (در آن شكى نيست): يعنى شكى در آن نيست، ليكن محمد عزعزه آن شخصى نيست كه شما گمان مى‌كنيد كه او را با چشمان خود مى‌بينيد و او را به تمام نقصان‌ها نسبت مى‌دهيد، در حالى كه او از آن‌ها منزه است، بلكه او پروردگار رحيم است.

﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (رهنمودى براى پرهيزگاران)﴾: او همان سرور ميم است.

[٥٢٦]﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾ يَعْنِي بِالْغَيْبِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَوْلَانَا أَمِيرُ النَّحْلِ عَزَّ عِزُّهُ كَمَا قَالَ عَلَى مِنْبَرِ عَظَمَتِهِ: "ظَاهِرِي إِمَامَةٌ وَوَصِيَّةٌ، وَبَاطِنِي غَيْبٌ لَا يُدْرَكُ" فَالْغَيْبُ هُوَ هُوَ، وَالصَّلَاةُ، فَإِقَامَتِهَا: مَعْرِفَةُ الْإِسْمِ أَنَّهُ مُتَّصِلٌ بِالْمَعْنَى.

﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ فَمِنْ شَأْنِ الْمُؤْمِنِ أَنْ يُنْفِقَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَمِنَ الْإِنْفَاقِ أَنَّهُ إِذَا عَلِمَ عَمِلَ بِعِلْمِهِ وَعَلَّمَ أَخَاهُ وَأَوْصَلَهُ إِلَيْهِ، وَكَذَلِكَ إِذَا غَنِمَ غَنِيمَةً وَقَدِرَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ عَرْضِ الدُّنْيَا وَعَلِمَ أَنَّ أَخَاهُ أَحْوَجُ إِلَيْهِ فَلَا يَسْتَبِدُّ بِهِ دُونَهُ، فَإِنْ لَمْ يُؤْثِرْهُ فَلْيُقَاسِمْهُ

﴿وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ﴾ هَذَا كَلَامُ الْمُنَبَّأِ، وَمَوْقِعُ الْقَوْلِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، فَهَذِهِ صِفَتُهُمْ أَنْ يُؤْمِنُوا وَيُصَدِّقُوا بِمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمُنَبِّءِ وَيُطِيعُونَهُ وَلَا يَعْصُونَ لَهُ أَمْرًا.

﴿وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ﴾ أَيْ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ مِنْ قِبَلِ الْقُبَّةِ الْهَاشِمِيَّةِ أَنَّهُ الْحَقُّ أُنْزِلَ عَلَى هَذَا الْمُنَبِّءِ بِعَيْنِهِ، وَإِنْ تَقَادَمَتْ عُهُودُهُ وَتَغَيَّرَتْ أَسْمَاؤُهُ وَتَبَدَّلَتْ كُنَاهُ وَتَقَدَّمَتْ أَزْمِنَتُهُ فَإِنَّهُ لَا يَتَغَيَّرُ الْمُرْسِلُ وَلَا الرَّسُولُ وَلَا النَّبِيُّ وَلَا الْمُنَبِّءُ، وَيَعْلَمُونَ أَنَّ الْقِبَابَ كُلَّهَا مُحَمَّدِيَّةٌ.

﴿وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾ وَهِيَ الرَّجْعَةُ يُوقِنُونَ بِهَا وَيُؤْمِنُونَ، وَقَدْ رُوِيَ سَيِّدِنَا أَبِي الْخَطَّابِ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ هُوَ الْآخِرَةُ لِقَوْلِهِ وَهُوَ الْحَقُّ: "كُنْتُ أُدْعَى فِي الْقُبَّةِ الْهَاشِمِيَّةِ بِمُحَمَّدِ بْنِ أَبِي كَبْشَةَ، وَأَنَا الْيَوْمَ أُدْعَى بِمُحَمَّدِ بْنِ أَبِي زَيْنَب، وَسَأُدْعَى مُحَمَّدُ بْنُ نُصَيْرٍ النُّمَيْرِيِّ".

﴿أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ ۖ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ فَهَذِهِ صِفَاتُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ أَنْظُرْ أَرْشَدَكَ اللهُ إِلَى الْكَلَامَيْنِ وَمَا مَدَحَ بِهِ مَوْلَانَا عَزَّ عِزُّهُ عِبَادَهُ الْعَارِفِينَ بِهِ، وَذَمَّ الْكَافِرِينَ الَّذِي حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ وَعُمُوا عَنْ طَرِيقِ الصَّوَابِ كَيْفَ قَالَ تَعَالَى فِيهِمْ ﴿خَتَمَ اللهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ ۖ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ هَذَا الْعَذَابُ يَحِلُّ بِهِمْ بَعْدَ الْفِعْلِ عُقُوبَةً لَهُمْ، لِأَنَّ اللهَ تَعَالَى عَدْلٌ لَا يَجُورُ بِقَضَائِهِ.

﴿کسانی که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را بر پا می‌دارند﴾ : منظور از غیب ، امیرالمؤمنین مولایمان أَمِيرُ النَّحْلِ است عزتش والا باد، همانطور که بر منبر عظمت خود فرمود: "ظاهر من امامت و وصایت است، و باطن من غیبی است که درک نمی‌شود"؛ پس غیب خود اوست. و نماز، برپاداشتن آن: شناخت اسم است که او به معنی متصل است.

﴿ و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند﴾: از شأن مؤمن این است که در راه خدا انفاق کند، و از انفاق این است که وقتی مؤمن دانست، به علم خود عمل کند و به برادرش بیاموزد و آن را به او برساند. و همچنین اگر غنیمتی بدست آورد و بر چیزی از کالای دنیا قدرت یافت و دانست که برادرش به آن محتاج‌تر است، آن را بدون او به خود اختصاص ندهد. پس اگر او را مقدم ندارد، پس باید با او تقسیم کند.

﴿ کسانی که ایمان می‌آورند به آنچه بر تو نازل شده﴾: این سخن الْمُنَبَّأ است، و جایگاه این قول بر مؤمنین است. پس این صفت آنها ست که ایمان بیاورند و آنچه بر الْمُنَبِّئِ نازل شده است را تصدیق کنند و از او اطاعت کنند و هیچ امری از او را عصیان نکنند.

﴿ و آنچه پیش از تو نازل شده﴾: یعنی ایمان می‌آورند به آنچه از پیشِ قبه ها شمیه نازل شده است، که آن حق است، و بر همین پیامبر به ذاته نازل شده است. اگر چه عهدهای آن به درازا کشیده و نام‌هایش تغییر یافته و کنیه‌هایش تبدیل شده و زمان‌هایش پیش رفته با شد؛ اما به در ستی که فر ستنده و ر سول و نبی و آنکه به او خبر داده شده تغییر نمی‌کند. و می‌دانند که قبه‌ها همگی محمدی هستند.

﴿ و به آخرت یقین دارند﴾: و آن همان بازگشت است که به آن یقین دارند و ایمان می‌آورند. و روایت شده است:سرورمان ابی الخطاب که تسلیم بر او باد او همان آخرت است، به دلیل سخن حق او: "من در قبه هاشمیه به نام مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي كَبْشَةَ خوانده می‌شدم، و امروز به مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي زَيْنَبَ خوانده می‌شوم، و به زودی مُحَمَّدِ بْنُ نُصَيْرٍ النُّمَيْرِيِّ خوانده خواهم شد."

﴿آنان بر هدایتی از سوی پروردگارشان هستند و آنان رستگارانند﴾: پس اینها صفات مؤمنین است. ﴿کسانی که کفر ورزیدند، برای آنها یکسان است چه آنها را هشدار دهی یا هشدار ندهی، ایمان نمی‌آورند﴾. بنگرخداوند تو را ارشاد کند به این دو کلام و آنچه

مولای ما عزّعزّه بندگان عارف خود را با آن مدح کرده اســـت، و کافران را که کلمه عذاب بر آنان حتمی شده و از راه در ست کور شده‌اند، مذمت نموده ا ست. چگونه خدای متعال در مورد آنها فرمود: ﴿ خدا بر دل ها و گوش های آنها مُهر نهاده و بر چشمانشان پرده ا ست و برای آنها عذاب عظیمی ا ست﴾. این عذاب بعد از گناه و به عنوان عقوبت برای آنها نازل می‌شـــود، زیرا خدای متعال عادل اســـت و در حکم خود ستم نمی‌کند.

[٥٢٧] كَمَا قَالَ السَـــيِّدُ الْمِيمُ عَزَّعَزُّهُ فِي بَعْضِ خُطَبِهِ: "إِنَّ اللهَّ لَا يَظْلِمُ وَلَا يُجَوِّزُ ظُلْمَ ظَالِمٍ وَهُوَ بِالْمِرْصَـادِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَـاؤُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِي الَّذِينَ أَحْسَـنُوا بِالْحُسْـنَى" وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ۗ وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾[١].

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللهَّ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُم بِمُؤْمِنِينَ ۞ يُخَادِعُونَ اللهَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾ فَهَؤُلَاءِ هُمْ الْمُتَشَبِّهُونَ بِالْمُوَحِّدِينَ فَيَقُولُونَ: إِنَّا مِنْكُمْ وَعَلَى مَذْهَبِكُمْ وَلَيْسُـــوا كَذَلِكَ، فَأَخْبَرَ اللهَّ عَنْهُمْ أَنَّهُمْ لَيْسُـــوا بِمُؤْمِنِينَ لِأَنَّهُمْ يُخَادِعُونَ اللهَّ وَذَلِكَ لِأَنَّ ﴿فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللهَّ مَرَضًا ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾ بِتَوْحِيدِ اللهَّ وَمَعْرِفَتِهِ.

[١] سوره فصلت،آیه ۴۶

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ﴾ فَالْأَرْضُ الْمِقْدَادُ، وَالْإِشَارَةُ بِالْأَرْضِ هَاهُنَا إِلَى الْعَالِمِ، وَالْخِطَابُ هَاهُنَا وَاقِعٌ بِالْمُفْسِدِينَ بِالْعِلْمِ الَّذِينَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ.

وَقَدْ قَالَ: ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَٰكِن لَّا يَشْعُرُونَ﴾ وَهُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ مَا لَا يَعْلَمُونَ، وَيَقِيسُونَ بَارَائِهِمْ وَيَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُصِيبُونَ، مِثْلَ مَنْ يَجْعَلُ الْمِقْدَادَ وَالْأَيْتَامَ آلَةً مِثْلَ الْقَدُّومِ وَالْمِنْشَارِ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ، أَلَيْسَ هَذَا الْقَوْلُ فَسَادًا فِي الْعِلْمِ، فَقَالَ فِيهِمْ ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَٰكِن لَّا يَشْعُرُونَ﴾.

﴿إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ ۗ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَٰكِن لَّا يَعْلَمُونَ﴾ فَهَلْ يُفَسِّرُ مُفَسِّرٌ لِهَذَا الْقَوْلِ بِأَبْيَنَ مِمَّا فَسَّرَهُ اللهُ وَأَوْضَحَهُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ، غَلَبَتْ عَلَيْهِمُ الشَّقَاوَةُ وَالْأَهْوَاءُ وَخَدَعَتْهُمُ الْغَبَاوَةُ وَأَدْرَكَهُمُ الْبَلَاءُ، وَقَدْ قَالَ اللهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِن بَعْدِ اللَّهِ ۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾[1].

فَقَوْلُهُ: ﴿وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾ أَيْ: عَلَى عِلْمٍ مِنْهُ أَنَّهُ الْحَقُّ، وَقَدْ نَفَى اللهُ عَنْ نَبِيِّهِ عَزَّ عِزُّهُ الْهَوَى فَقَالَ تَعَالَى: ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۝ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾[2].

---

[1] سوره جاثيه،آيه ٢٣

[2] سوره نجم،آيه ٣-٤

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ﴾ هَذِهِ الْآيَةُ مَكْشُوفَةٌ غَيْرُ: مُحْتَاجَةٍ إِلَى تَفْسِيرٍ، لِأَنَّهَا جَاءَتْ فِي وَصْفِ الْجَاحِدِينَ.

﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾ فَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ﴾ يَعْنِي أَتْبَاعَ الثَّانِي عِوَضًا عَنْ الْهُدَى الَّذِي هُوَ اتِّبَاعُ مَوْلَانَا أَمِيرِ النَّحْلِ عَزَّعَزَّهُ وَمَعْرِفَتُهُ، فَبِذَلِكَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ.

﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَّا يُبْصِرُونَ﴾ مَعْنَاهُ: يَكُونُونَ فِي الْهَيَاكِلِ الْمُظْلِمَةِ الَّتِي هِيَ هَيَاكِلُ التَّنَاسُخِ وَالتَّرَدُّدِ فِي الْعَذَابِ، وَهَذِهِ النَّارُ هِيَ الْمَعْرِفَةُ الَّتِي وَصَلَتْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ كَفَرُوا بِهَا بَعْدَ ذَلِكَ وَعَبَدُوا الْعِجْلَ وَصَاحِبَهُ وَاعْتَقَدُوا وِلَايَتَهُمَا، فَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ.

﴿صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾ فَهَذَا التَّفْسِيرُ فِيهِمْ حَقٌّ لَا يَشُكُّ فِيهِ مَنْ لَهُ مَسْكَةٌ مِنَ الْعَقْلِ وَالْعِلْمِ، فَأَيُّ فَضِيحَةٍ أَعْظَمُ مِنْ هَذِهِ الْفَضِيحَةِ الَّتِي شَهَرَهُمْ اللَّهُ بِهَا؟

﴿أَوْ كَصَيِّبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِم مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ ۚ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ﴾ ذَلِكَ الْعَذَابُ الَّذِي يَنْزِلُ مِنْ عِنْدِ جِبْرِيلَ الَّذِي هُوَ الْبَابُ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ الَّذِي إِلَيْهِ الصَّوَاعِقُ وَالزَّلَازِلُ وَالْخَسْفُ وَالْبَرْقُ وَالرَّعْدُ، فَهُوَ الْكَلَامُ

الَّذِي يَصْدُرُ مِنَ الْبَابِ، وَالْعِلْمُ الَّذِي يَخْرُجُ مِنْهُ شَبَّهَهُ اللهُ بِالصَّوَاعِقِ، وَقَدْ رُوِيَ أَنَّ الْبَرْقَ كَلَامُ الْبَابِ وَالرَّعْدُ كَلَامُ الْيَتِيمِ الْأَكْبَرِ، وَالظُّلُمَاتُ عِلْمُ الْبَاطِلِ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَعْمَهُونَ.

﴿يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ ۖ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُم مَّشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا ۚ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ الْبَرْقُ وَالرَّعْدُ قَدْ ذَكَرْنَاهُمَا، فَإِذَا سَمِعَ الْمُؤْمِنُ ذَلِكَ الْعِلْمَ قَبِلَهُ وَاسْتَشْفَى بِهِ، وَالْمُنَافِقُ يُكْفُرُ بِهِ وَيُكَذِّبُهُ، وَلَوْ شَاءَ اللهُ لَعَجَّلَ لَهُمْ الْعَذَابَ لَكِنَّهُمْ مُؤَجَّلُونَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ وَالْأَجَلِ الْمَحْتُومِ.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ هَؤُلَاءِ النَّاسُ الْمُخَاطَبُونَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ، وَالْعِبَادَةُ لِلْمَعْنَى، وَالرُّكُوُّعِ وَالسُّجُودُ لِلْإِسْمِ.

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ ۖ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَندَادًا وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ فَالْأَرْضُ الْأَيْتَامُ، وَالسَّمَاءُ الْبَابُ، وَالْمَاءُ هُوَ الْعِلْمُ الَّذِي يَخْرُجُ مِنَ الْبَابِ إِلَى الْأَيْتَامِ، وَمِنْهُمْ يَصِلُ إِلَى أَهْلِ الْمَرَاتِبِ، ثُمَّ إِلَى الْمُؤْمِنِينَ، فَيَجِبُ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ لَهُ قَرِيحَةُ طَلَبِ الْعِلْمِ وَذِهْنًا صَافِيًا لِاسْتِمَاعِهِ وَاجْتِهَادِهِ فِي طَلَبِ الزِّيَادَةِ مِنْهُ.

﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَندَادًا وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ مَعْنَاهُ: إِنَّكُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ فِي الدُّنْيَا مَنْ يَتَسَمَّى بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُمْ لَهُ أَنْدَادٌ، وَإِنَّ هَذَا الْإِسْمَ لَهُ لَا يُدْعَىٰ بِهِ غَيْرُهُ عَزَّوَجَلَّ.

﴿وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾ هَذَا كَلَامُ الْإِسْمِ لِلْمُنَبِّئِ، وَالْخِطَابُ وَاقِعٌ عَلَى الْمُنبَئِ.

ثُمَّ قَالَ: ﴿فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَن تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ ۖ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾ مَعْنَاهُ: إِنْ لَمْ تُطِيعُوا الْمُنبَأَ فِي الَّذِي أَقُولُهُ لَهُ وَأُلْقِيهِ إِلَيْهِ فَاتَّقُوا هَذَا الْعَذَابَ الَّذِي تَصِيرُونَ إِلَيْهِ إِنْ خَالَفْتُمُ اللَّهَ تَعَالَى كَمَا قَالَ ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾[1].

وَقَوْلُهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ﴾[2] فَمَنْ عَبَدَ وَثَنَاً فَهُوَ مَعَهُ فِي الْعَذَابِ وَهَيَاكِلِ التَّنَاسُخِ: أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ جَمِيعِ ذَلِكَ بِلُطْفِهِ وَرَحْمَتِهِ.

همانگونه که سرور محمد عَزَّ عِزُّهُ در برخی از خطبه‌هایش فرمود: "به درستی که خداوند ستم نمی‌کند و ستمِ ستمکاری را روا نمی‌دارد، و او در کمین ا ست تا کسانی که بدی کردند را به سزای عملشان برساند و کسانی که نیکي کردند را به نیکی پاداش دهد." و سخن خداوند متعال: ﴿هر کس کار شایسته کند به سود خود او ست و هر کس بدی کند به زیان اوست، و پروردگارت هرگز به بندگان ستم نمی‌کند﴾.

﴿و برخی از مردم کسانی هستند که می‌گویند: به خدا و روز آخر ایمان آوردیم، در حالی که مؤمن نیستند، خدا و مؤمنان را فریب می‌دهند، در حالی که فریب نمی‌دهند

[1] سوره جن،آیه۱۵
[2] سوره انبیاء،آیه ۹۸

مگر خودشان را و نمی‌فهمند﴾: اینان کسانی هستند که خود را به اهل توحید شبیه می‌سازند و می‌گویند: ما از شما و بر مذهب شما هستیم، در حالی که چنین نیستند. پس خداوند از حال آنها خبر داد که مؤمن نیستند زیرا خدا را فریب می‌دهند، و این بدان جهت است که ﴿در دل‌هایشان مرضی است و خدا بر مرضشان افزود، و به سزای دروغ‌هایی که می‌گفتند، عذاب دردناکی در پیش دارند﴾، به خاطر دروغ گفتنشان درباره‌ی توحید خداوند و معرفت او.

﴿و چون به آنها گفته شود در زمین فساد نکنید، می‌گویند ما فقط اصلاح‌کننده هستیم﴾: پس زمین همان مقداد است، و اشاره به زمین در اینجا به سوی جهان است، و این خطاب در اینجا متوجه فسادکنندگان در علم است، کسانی که دین را از جایگاه‌های آن تحریف می‌کنند.

و خداوند فرمود: ﴿آگاه باشید! به درستی که ایشان خود مفسدانند، ولی نمی‌فهمند﴾. و اینان کسانی هستند که چیزی را که نمی‌دانند، می‌گویند، و با رأی‌های خود قیاس می‌کنند و گمان می‌کنند که بر حقند، مانند کسی که مقداد و ایتام را به مانند تبر و اره و مانند آن، آلت و ابزار قرار می‌دهد؛ آیا این سخن، فساد در علم نیست؟ پس درباره‌ی آنها فرمود: ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَٰكِن لَّا يَشْعُرُونَ﴾.

﴿و چون به آنها گفته شـود ایمان بیاورید همان‌طور که مردم ایمان آوردند، می‌گویند: آیا ما ایمان بیاوریم همانند سفیهان؟ آگاه باشید! به درستی که ایشان خود سفیهانند، ولی نمی‌دانند﴾: آیا تفسیرکننده‌ای می‌تواند این سخن را آشکارتر از آنچه خداوند تفسیر و روشن ساخته است، تفسیر کند؟ ولی آنها نمی‌دانند؛ شقاوت و هواهای نفساني بر آنان غلبه یافته، جهالت آنها را فریفته و بلا دامنگیرشـان شـده اسـت. و خداوند جلّ ثناؤه فرموده است: ﴿ آیا دیدی کسی را که هوای نفسش را معبود خود گرفت؟ و خدا او را با وجود علم و آگاهی گمراه سـاخت و بر گوش و قلبش مُهر زد و بر دیده‌اش پرده افکند. پس چه کسی بعد از خدا او را هدایت می‌کند؟ آیا متذکر نمی‌شوید؟﴾.

پس سخن او: (و خدا او را با وجود علم گمراه ساخت): یعنی با وجود علم و آگاهی او به اینکه حق اسـت او را گمراه سـاخت. و خداوند هوای نفس را از پیامبرش عَزَّوَجَلَّ نفی کرده و فرموده اسـت: ﴿و از روی هوای نفس سـخن نمی‌گوید، آن نیسـت مگر وحیی که به او نازل می‌شود﴾.

﴿و چون با اهل ایمان ملاقات کنند، گویند: ایمان آوردیم، و چون با شـیاطین خود خلوت کنند، گویند: ما با شماییم، فقط مسخره‌کننده هستیم﴾: این آیه آشکار است و نیازی به تفسیر ندارد، زیرا در وصف انکارکنندگان آمده است.

﴿آنان کسانی هستند که گمراهی را در عوض هدایت خریدند، پس تجارتشان سود نکرد و هدایت یافته نبودند﴾: پس سخن خداوند: گمراهی را در عوض هدایت خریدند: یعنی پیروی کردن از خلیفه دوم در عوض هدایت، که همان پیروی از مولایمان أَمِيرِ النَّحْلِ عَزَّعَزُّهُ و معرفت اوست. پس به این سبب کلمه عذاب بر آنان حتمی شد.

﴿مَثَل آنها مانند کسی است که آتشی برافروخت، و چون اطرافش را روشن ساخت، خدا نورشان را گرفت و آنها را در تاریکی‌هایی رها کرد که نمی‌بینند﴾: معنایش این است که: آنان در کالبدهای تاریک که همان کالبدهای تناسخ و تردد و رفت و برگشت در عذاب است، خواهند بود. و این آتش همان شناخت است که به آنها رسید، سپس بعد از آن به آن کفر ورزیدند و گوساله و صاحبش را پرستیدند و به ولایت آن دو معتقد شدند. پس آنها در تاریکي‌هایی هستند که نمی‌بینند.

﴿کرند، لالند، کورند، پس باز نمی‌گردند﴾: پس این تفسیر در مورد آنها حق است و کسی که بهره‌ای از عقل و علم دارد در آن شك نمی‌کند. پس کدام رسوایی بزرگتر از این رسوایی است که خداوند آنان را با آن مشهور ساخته است؟

﴿یا مانند بارانی سیل‌آسا از آسمان که در آن تاریکی‌ها و رعد و برق است، انگشتان خود را به خاطر صدای صاعقه‌ها از ترس مرگ در گوش‌هایشان می‌گذارند، و خداوند بر کافران احاطه دارد﴾: آن عذابی است که از نزد جبرئیل نازل می‌شود، که او همان

سلمان است که تسلیم بر او باد و صاعقه‌ها و زلزله‌ها و فرو رفتن در زمین و برق و رعد به او برمی‌گردد. پس رعد و برق همان سخن است که از سلمان صادر می‌شود، و علمی ا ست که از او خارج می‌گردد. خداوند آن را به صاعقه‌ها تشبیه کرده ا ست، و روایت شده ا ست که برق کلام سلمان ا ست و رعد کلام مقداد ا ست، و تاریکي‌ها علم باطلی است که آنها در آن سرگردانند.

﴿نزدیک ا ست که برق چشمانشان را برباید، هرگاه برایشان روشن کند در آن راه روند و چون تاریک شود بایستند، و اگر خدا می‌خواست قطعاً شنوایی و بیناییشان را از بین می‌برد، زیرا خداوند بر هر کاری تواناست﴾: برق و رعد را ذکر کردیم. پس هرگاه مؤمن آن علم را بشنود، آن را می‌پذیرد و با آن شفا می‌یابد، و منافق به آن کفر می‌ورزد و آن را تکذیب می‌کند. و اگر خداوند می‌خواست عذاب را برای آنها تعجیل می‌کرد، لیکن آنها تا روز وقت معلوم و اجل حتمی مهلت داده شده‌اند.

﴿ای مردم پروردگارتان را بپرستید، آنکه شما و پیشینیان شما را آفرید، باشد که پرهیزگار شوید﴾: این مردمی که مخاطب هستند، مؤمنین هستند، و پرستش برای معنی است، و رکوع و سجود برای اسم است.

﴿آنکه زمین را برای شما بستری و آسمان را بنایی قرار داد و از آسمان آبی فرود آورد و به وسیله آن از میوه‌ها روزی برای شما خارج ساخت، پس برای خدا همتایانی قرار ندهید

در حالی که می‌دانید﴾: پس زمین همان ایتام ا ست، و آ سمان همان سلمان ا ست، و آب همان علم ا ست که از سلمان به سوی ایتام خارج می شود، و از ایشان به اهل مراتب، سپس به مؤمنان می‌رسد. پس بر مؤمن واجب است که طلب علم و ذهنی صاف برای شنیدن آن و کوشش برای طلب افزایش از آن داشته باشد.

﴿پس برای خدا همتایانی قرار ندهید در حالی که می‌دانید﴾: معنایش این است که: شما می‌دانید که در دنیا کسانی هستند که خود را به نام امیرالمؤمنین می‌خوانند و می گویند که آنها همتایانی برای او هستند، در حالی که این لقب مخصوص او ست و کسی غیر او عَزَّ عِزُّهُ با آن خوانده نمی‌شود.

﴿و اگر در شک هستید از آنچه بر بنده خود نازل کردیم، پس یک سوره مانند آن بیاورید و گواهان خود را جز خدا فرا بخوانید اگر راستگویید﴾: این کلام اسم برای المُنبَّىءِ است، و خطاب متوجه المُنبَّىءِ است.

سپس فرمود: ﴿پس اگر انجام ندادید و هرگز هم نخواهید داد، از آتشی بپرهیزید که سوخت آن مردم و سنگ‌ها هستند و برای کافران آماده شده است﴾: معنایش این است که: اگر از المُنبَىَءَ در آنچه به او می گویم و القا می‌کنم اطاعت نکنید، پس از این عذابی که اگر با خداوند متعال مخالفت کنید به سوی آن می‌روید، بپرهیزید. همانگونه که فرمود: ﴿و اما ستمکاران، پس هیزم جهنم خواهند بود﴾.

و سـخن خداوند تعالی: ﴿به درسـتی که شـما و آنچه جز خدا می‌پرسـتید، هیزم جهنم هسـتید و شـما به آن وارد خواهید شـد﴾. پس هر کس بتی را پرسـتیده، او همراه آن در عذاب و کالبدهای تناسـخ خواهد بود،خداوند ما را به لطف و رحمت خود از همه‌ی آن امور پناه دهد.

(تفسیر قسمتی از سوره یوسف)

وَهُوَ مِمَّا أَتْحَفَنِي بِهِ شَيْخِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ مِمَّا كَانَ فَسَّرَهُ قَبْلَ اجْتِمَاعِي بِهِ رَحِمَهُ اللهُ.

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم

﴿الر ۚ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾ فَأَمَّا قَوْلُهُ [الر]: فَهُوَ مِنْ أَسْـمَاءِ الْإِسْـمِ، وَكَذَلِكَ [أَلَم] وَمَا شَابَهَ ذَلِكَ مِنْ أَوَائِلِ السُّورِ وَالْآيَاتِ فَهِيَ الَّتِي أَظْهَرَهَا الْإِسْمُ فِي الْمَقَامَاتِ، فَمِنْ ذَلِكَ مَعَ فِرْعَوْنَ: الْعَصَا وَالْيَدُ الْبَيْضَاءُ وَالْقَمْلُ وَالضَّفَادِعُ وَالدَّمُ وَالْجَرَادُ وَالطَّمْسَةُ وَزِيَادَةُ النِّيلِ حَتَّى غَرَّقَ الْبِلَادَ.

وَهِيَ الَّتِي ذَكَرَهَا اللهُ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ فَقَالَ: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ ۖ فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَـىٰ مَسْـحُورًا﴾[1] وَفِي الْقُبَّةِ

[1] سوره اسراء،آیه ١٠١

الْمَسِيحِيَّةِ إِبْرَاءُ الْأَكْمَهِ وَالْأَبْرَصِ وَإِحْيَاءُ الْمَوْتَى، وَفِي الْقُبَّةِ الْهَاشِمِيَّةِ: تَسْيِيرُ السَّحَابِ وَتَقْطِيعُ الْحَدِيدِ، فَهَذِهِ الْآيَاتُ وَالْخِطَابُ هَاهُنَا عَائِدٌ إِلَى زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ الْمُنَبِّئِ.

﴿إِنَّا أَنزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ التَّنْزِيلُ النُّطْقُ، كَانَ بَاطِناً فَصَارَ ظَاهِراً، وَكَانَ مَكْتُوماً فَصَارَ مَذَاعاً فَسَمِعَهُ الْخَاصُّ وَالْعَامُّ، عَرَبِيّاً كَوْنُهُ لَمْ يَنْطِقْ بِالْعَرَبِيَّةِ إِلَّا فِي هَذِهِ الْقُبَّةِ لَا غَيرُ، وَأَمَّا مَا قَبْلَهَا مِنْ جَمِيعِ الْقِبَابِ فِي الْأَكْوَارِ وَالْأَدْوَارِ فَإِنَّهُ نَطَقَ بِسَائِرِ اللُّغَاتِ.

﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَٰذَا الْقُرْآنَ وَإِن كُنتَ مِن قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾ فَكَانَ" الْوَحْيُ" هَاهُنَا مِنَ الْإِسْمِ إِلَى الْمُنَبَّأِ بِلَا وَاسِطَةٍ، وَقَوْلُهُ: ﴿وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾ أَيْ: مَا سَمِعْتَ بِهِ فِي الْقِدَمِ مِنَ الْأَدْوَارِ السَّالِفَةِ.

﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾ فَالْكَوَاكِبُ الْأَحَدَ عَشَرَ هُمُ الْأَسْبَاطُ أَوْلَادُ يَعْقُوبَ ظَاهِرًا وَهُمْ إِخْوَتُهُ، وَمِثْلُهُمْ مَا كَانَ لِلسَّيِّدِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فِي الْقُبَّةِ الْهَاشِمِيَّةِ وَهُمْ أَيْضاً أَوْلَادُ السَّيِّدِ مُحَمَّدٍ ثَمَانِيَةٌ وَثَلَاثَةٌ إِخْوَةُ الْمَعْنَى أَوْلَادُ أَبِي طَالِبٍ، أَمَّا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ فَهُمَا فِي هَذَا الْمَوْضِعِ أَبَوَاهُ وَهُمَا يَعْقُوبُ وَخَالَةُ يُوسُفَ عِنْدَ أَهْلِ الظَّاهِرِ، وَأَمَّا بِالْحَقِيقَةِ فَإِنَّهُمَا كَانَا الْإِسْمَ وَالْبَابَ.

وَقَوْلُ يَعْقُوبَ: ﴿قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا﴾ فَالْكَيْدُ هَاهُنَا عَلَيْهِمْ لَا عَلَى يُوسُفَ، لِأَنَّهُ لَوْ دَعَاهُمْ إِلَى تَوْحِيدِهِ بِغَيْرِ دَلَالَةٍ وَلَا مُعْجِزٍ شَكَوا فِيهِ.

﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾ فَالشَّيْطَانُ هُوَ الثَّانِي، وَكَانَ يَتَمَكَّنُ مِنْ غِوَايَتِهِمْ إِذْ دَعَاهُمْ بِغَيْرِ دَلَالَةٍ تَثْبُتُ عِنْدَهُمْ.

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَكَذَٰلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ ۚ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ فَهَذَا قَوْلُ الْإِسْمِ السَّيِّدِ يَعْقُوبَ عَلَى وَجْهِ الْإِسْتِتَارِ وَالتَّلْبِيسِ، سُبْحَانَ مَنْ لَا تَسْتُرُهُ السَّوَاتِرُ.

و این از جمله چیزهایی است که شیخ من رضی الله عنه به من بخشید، از آنچه پیش از دیدار من با او، تفسیر کرده بود.

﴿الر، اینها آیات کتاب روشنگر است﴾: اما سخن او: [الر] پس آن از نام‌های اسم است، و همچنین [ألم] و آنچه شبیه اینها از اول سوره‌ها و آیات است. پس آنها همان چیزهایی هستند که اسم در جایگاه‌ها آشکار ساخت.

از آن جمله، با فرعون: عصای موسی و دست سفید و شپش و قورباغه‌ها و خون و ملخ و فرورفتن اموال و زیاد شدن نیل تا جایی که شهرها را غرق کرد. و اینها همان آیاتی هستند که خداوند در کتاب عزیزش ذکر کرده و فرموده است: ﴿و به راستی به موسی نُه معجزه روشن دادیم؛ پس از بنی‌اسرائیل بپرس، آنگاه که به سوی آنها آمد و فرعون به او گفت: ای موسی! به گمان من تو سحر شده‌ای﴾.

و در مظهر عیسی: شفای کور مادرزاد و پیس و زنده کردن مردگان.

و در مظهر محمد: به حرکت درآوردن ابرها و تکه تکه کردن آهن. پس اینها همان آیات هستند، و خطاب در اینجا به زید بن حارثه، آنکه به او خبر داده شده برمی‌گردد.

﴿به راستی ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که بیندیشید﴾: نازل کردن همان سخن گفتن است. او باطن بود، پس ظاهر شد، و پنهان بود، پس آشکار گردید، و خاص و عام آن را شنیدند. عربی بودن آن به این دلیل است که جز در این مظهر به عربی سخن نگفت. و اما آنچه پیش از آن از جمیع مظاهر در ادوار بزرگ و ادوار کوچک بود، او با سایر لغت‌ها سخن گفت.

﴿ما بهترین قصه‌ها را به واسطه وحی این قرآن بر تو حکایت می‌کنیم، در حالی که پیش از آن از بی‌خبران بودی﴾: پس وحی در اینجا از اسم به سوی الْمُنَبَّإِ بدون واسطه بود. و سخن او: ﴿در حالی که پیش از آن از بی‌خبران بودی﴾: یعنی در گذشته از ادوار گذشته در مورد آن نشنیده بودی.

﴿آنگاه که یوسف به پدرش گفت: ای پدر! من یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم، دیدم که برای من سجده می‌کنند﴾: پس یازده ستاره همان نوادگان یعقوب هستند در ظاهر، که همان برادران اویند. و مانند آنها کسانی بودند که برای سرور عبدالمطلب در

مظهر محمدیه بودند، و آنها نیز فرزندان سرور محمد هستند: هشت نفر و سه برادر معنی،که فرزندان ابوطالب هستند.

اما خورشید و ماه، در این آیه، پدر و مادر او هستند، که همان یعقوب و خاله‌ی یوسف نزد اهل ظاهرند. اما به حقیقت، آن دو، محمد و سلمان بودند.

و سخن یعقوب: ﴿گفت: ای پسرم! خوابت را بر برادرانت بازگو مکن که برای تو نیرنگی بیندیشند﴾: پس نیرنگ در اینجا متوجه آنهاست نه یوسف، زیرا اگر آنها را بدون دلیل و معجزه به توحید خود فرا می‌خواند، در او شك می‌کردند.

﴿به درستی که شیطان برای انسان دشمنی آشکار است﴾: پس شیطان همان خلیفه دوم است، و می‌توانست آنها را به گمراهی بکشد اگر یوسف آنها را بدون دلیلی که نزدشان ثابت شود، دعوت می‌کرد.

و سخن خداوند متعال: ﴿و بدین سان پروردگارت تو را بر می‌گزیند و از تأویل احادیث به تو می‌آموزد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می‌کند، همانگونه که پیش از این بر پدرانت ابراهیم و ا سحاق تمام کرد؛ به را ستی پروردگارت دانای حکیم است﴾: پس این سخن اسم، یعقوب است به یوسف که معنی بود، بر وجه پنهان شدن و پوشاندن حقیقت. پاک است آنکه پوشاننده‌ها او را پنهان نمی‌کنند.

[٥٢٨] كَمَا قَالَ مَوْلَانَا الصَّادِقُ عَزَّعَزَّهُ : "نَزَلَ الْقُرْآنُ وَأَنَا وَاعٍ بِأَخْبَارِهِ".

همانگونه که مولایمان صادق عَزَّعَزَّهُ در برخی از خطبه‌هایش فرمود: قرآن نازل شد در حالی که من از اخبار آن آگاه بودم.

[٥٢٩] وَكَذَلِكَ قَالَ عَزَّعَزَّهُ : "أَكْثَرُ هَذِهِ السُّــورَةِ هُوَ قَوْلُ السَــيِّدِ يَعْقُوبَ عَزَّعَزَّهُ" كَمَا شَرَحْنَاهُ.

وَأَمَّا قَوْلُ إِخْوَةِ يُوسُفَ: ﴿اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ﴾ فَالْقَتْلُ هَاهُنَا هُوَ الْمَعْرِفَةُ أَيِ اُقْتُلُوهُ عِلْمًا، سَلُوا أَبَاكُمْ عَمَّا رَأَيْتُمُوهُ مِنْ تَفْضِــيلِهِ عَلَيْكُمْ وَإِعْظَامِهِ لَهُ دُونَكُمْ وَهُوَ قَوْلُهُمْ فِيهِ: ﴿إِذْ قَالُوا لَيُوسُــفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَىٰ أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْــبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَــلَالٍ مُّبِينٍ﴾ فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ الْفِعْلُ لِكَوْنِهِ الْمَعْنَى عَرَفْنَاهُ فَعَبَدْنَاهُ وَلَمْ نَشُكَّ فِيهِ، وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ كُنَّا عَلَى يَقِينٍ مِنْ طَاعَتِهِ وَمَعْرِفَتِهِ.

﴿وَتَكُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَــالِحِينَ﴾ إِذَا عَلِمْنَا مِنْ يَعْقُوبَ حَقِيقَةَ الْمَعْرِفَةِ اِنْصَلَحَ مَا نَحْنُ فِيهِ مِنَ الشَكِّ.

﴿قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُــفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَــيَّارَةِ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ﴾ الْقَائِلُ لَهُمْ هَذَا الْقَوْلُ كَانَ يَهُوذَا وَهُوَ هَاهُنَا طَالِبٌ، وَقِيلَ جَعْفَرٌ الطَيَّارُ، مَعْنَاهُ: إِنَّ يُوسُفَ أَفْضَلُ مِنْكُم وَأَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ ذَلِكَ، وَالْجُبُّ هُوَ الْغَيْبَةُ وَالْإِسْتِتَارُ وَالْعَجْزُ الَّذِي

يُظْهِرُهُ الْمَعْنَى فِي الظُّهُورَاتِ، وَقَوْلُهُ: يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ: فَالسَّيَّارَةُ هُمُ النُّقَبَاءُ الَّذِينَ يَسِيرُونَ بِعِلْمِ الْحِجَابِ وَيُنَقِّبُونَ فِي طَلَبِهِ مِنَ الْبَابِ، إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ: أَيْ طَالِبِينَ الْمَعْرِفَةَ فَارْجِعُوا إِلَى النُّقَبَاءِ فِي ذَلِكَ.

﴿قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَن تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَن يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ﴾ الذِّئْبُ هَاهُنَا شَمْعُونُ الْأَصَمُّ، وَهُوَ فِي هَذَا الْقُبَّةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ عَقِيلُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، مَذْمُومٌ ظَاهِرًا مَحْمُودٌ بَاطِنًا، أَيْ يَنَالُ عِلْمَهُ فَيَفُوزُ بِهِ دُونَكُمْ، وَالْأَكْلُ هَاهُنَا هُوَ الْعِلْمُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِن كُنتُم بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ﴾[1].

وَقَالَ: ﴿وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ ۗ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ ۖ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾[2] فَلَوْ كَانَ الطَّعَامُ إِذَا أَكَلَهُ الْإِنْسَانُ وَنَسِيَ أَنْ يُسَمِّيَ عَلَيْهِ حَرَامًا لَوَجَبَ عَلَى ذَلِكَ عُقُوبَةً كَمَا يَجِبُ عَلَيْهِ فِي اسْتِعْمَالِ الْمُحَرَّمَاتِ، لَكِنَّ الطَّعَامَ هُوَ الْعِلْمُ.

و همچنین فرمود: بیشتر این سوره، سخن یعقوب عَزَّعَزَّهُ است همانطور که شرح دادیم.

و اما سخن برادران یوسف: ﴿یوسف را بکشید یا او را در سرزمینی بیندازید تا توجه پدرتان خاص شما شود و پس از او مردمی شایسته باشید﴾: پس کشتن در اینجا همان معرفت است، یعنی: او را از نظر علمی بکشید. از پدرتان در مورد آنچه از برتری دادن

---

[1] سوره انعام،آیه ۱۱۸

[2] سوره انعام،آیه ۱۲۱

او بر شما و بزرگداشت او به جای شما دیده‌اید بپرسید، و این همان سخن آنها در مورد اوست: ﴿هنگامی که گفتند: یوسف و برادرش نزد پدرمان از ما محبوب‌ترند، در حالی که ما خود گروهی نیرومند هستیم؛ به راستی پدرمان در گمراهی آشکاری است﴾.

پس اگر آن برتری دادن به خاطر بودن او به عنوان معنا است، او را می‌شناسیم و می‌پرستیم و در او شك نمی‌کنیم، و اگر غیر از آن باشد، ما بر یقین به اطاعت و معرفت او خواهیم بود.

﴿و پس از او مردمی شایسته باشید﴾: اگر ما از یعقوب حقیقت شناخت را بدانیم، آنچه ما در آن از شك هستیم، اصلاح خواهد شد.

﴿گوینده‌ای از میانشان گفت: یوسف را مکشید و او را در نهانگاه چاه بیندازید تا برخی از کاروانیان او را برگیرند، اگر قصد انجام کاری دارید﴾: گوینده این سخن به آنها، یهودا بود، و او در اینجا طالب است. و گفته شده است که جعفر طیار بود. معنایش این است که: یوسف از شما برتر است و شما این را نمی‌دانید، و چاه همان غیبت و پنهان شدن و ناتوانی است که معنا در ظهورها آشکار می سازد. و سخن او: برخی از کاروانیان او را برگیرند: پس کاروانیان همان برگزیدگان هستند که با علم حجاب سیر می‌کنند و در طلب آن از سلمان جستجو می‌نمایند.

(اگر قصـــد انجام کاری دارید): یعنی اگر جوینده معرفت هســـتید، پس در این باره به سوی نقیبان بازگردید.

﴿گفت: به راســتی من از اینکه او را ببرید غمگین می‌شـــوم و می‌ترســـم گرگ او را بخورد در حالی که شما از او غافل باشید﴾: گرگ در اینجا شَمْعُونُ الْأَصَمُّ است، و او در مظهر محمدی، عقیل فرزند ابوطالب است؛ در ظاهر مذموم و در باطن ستوده است. یعنی علم او را دریابد و مبادا غیر شما به آن رستگار شود، و خوردن در اینجا همان علم اســت، به دلیل سـخن خداوند متعال: ﴿پس بخورید از آنچه نام خدا بر آن برده شـده، اگر به آیات او ایمان دارید﴾.

و فرمود: ﴿و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده، نخورید، زیرا آن فسق است. و به راستی شیاطین به دو ستاذ شان وحی می‌کنند تا با شما مجادله کنند، و اگر از آنها اطاعت کنید، قطعاً مشـرک خواهید بود﴾: پس اگر طعام زمانی که انسـان آن را می‌خورد و فراموش می‌کند که بر آن نام خدا ببرد، حرام می‌شـــد، بر این عمل عقوبتی واجب می‌شـــد، همانگونه که در استفاده از محرّمات واجب می‌شود؛ لیکن طعام همان علم است.

[٥٣٠] وَفِي ذَلِكَ يَقُولُ الرَّسُولُ ﷺ: "مَنْ لَعَقَ أَصَابِعَهُ صَلَّتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ" وَهِيَ الْأَصَابِعُ الْخُمْسُ: وَهِيَ أَشْخَاصُ الْإِسْمِ الْخُمْسَةُ ﷺم وَالَيْهِمْ أَشَارَ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ، فَمَنْ عَرَفَهُمْ وَبَحَثَ عَنْ عِلْمِهِمْ اتَّصَلَ بِالْمَلَائِكَةِ فَصَارَ مَلِكًا.

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَن يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ ۚ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمْرِهِمْ هَٰذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ فَالْوَحْيُ هَاهُنَا الْإِلْهَامُ كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ﴾[١] وَالْمَعْنَى يُوسُفُ أَوْحَى إِلَى يَعْقُوبَ بِمَا يَكُونُ مِنْ أَمْرِهِمْ فَأَنْبَأَهُمْ يَعْقُوبُ بِذَلِكَ وَأَعْلَمَهُمْ بِهِ.

وَالدَّلِيلُ عَلَيْهِ قَوْلُهُ تَعَالَى عَنْهُ: ﴿يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيْأَسُوا مِن رَّوْحِ اللَّهِ ۖ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِن رَّوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ وَيُوسُفُ كَشَفَ لَهُمْ أَسْرَارَهُمْ وَأَفْئِدَتَهُمْ حَتَّى عَايَنُوهُ بِالْحَقِيقَةِ وَهُوَ ظَاهِرٌ بِذَاتِهِ، فَقَالُوا: ﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ ۞ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي ۖ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ يَعْنِي يُوسُفَ.

﴿وَجَاءُوا عَلَىٰ قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ ۚ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا ۖ فَصَبْرٌ جَمِيلٌ ۖ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾ فَهُوَ كَذِبٌ مِنْ قَوْلِهِمْ إِنَّهُ بَشَرٌ لِأَنَّ قَمِيصَهُ هَاهُنَا هُوَ ظُهُورُهُ كَالْبَشَرِ لِأَنَّهُمْ مَا قَتَلُوهُ عِلْمًا، وَلَوْ عَرَفُوهُ بِالْحَقِيقَةِ لَعَلِمُوا أَنَّهُ غَيْرُ مَخْلُوقٍ مِثْلُهُمْ.

---

[١] سوره نحل،آيه٦٨

وَقَدْ قَالَ أَهْلُ الظَّاهِرِ: أَنَّهُمْ ذَبَحُوا كَبْشًا وَلَطَّخُوا بِهِ قَمِيصَ يُوسُفَ وَعِنْدِي: إِنْ كَانَ الْأَمْرُ كَذَلِكَ فَالْكَبْشُ الْمَذْبُوحُ هُوَ الثَّانِي، فَهُوَ الْمَذْبُوحُ فِي كُلِّ عَصْرٍ وَحِينٍ وَالدَّمُ دَمُهُ، أَلَا تَرَى إِلَى قَوْلِهِ: ﴿بِدَمٍ كَذِبٍ﴾ لِأَنَّهُ دَمٌ كَذِبَ مِنْ كَاذِبٍ.

﴿وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ﴾ فَالْعَشَاءُ هُوَ الطَّعَامُ فِي لُغَةِ الْعَرَبِ وَقِيلَ: الْعِشَاءُ هُوَ صِفَةُ الْأَحَدَ عَشَرَ، وَقِيلَ: عِشَاءٌ، أَيْ: أَنَّهُمْ عَشَتْ أَبْصَارُهُمْ مِنَ الْبُكَاءِ فَهُمْ لَا يَبْصِرُونَ، وَمِنْهُ الْأَعْشَى وَبَاطِنُ الطَّعَامِ: هُوَ الْعِلْمُ، أَيْ يَبْكُونَ عَلَى مَالَمْ يَصِلُوا إِلَيْهِ مِنْ عِلْمِ الْحَقِّ.

وَقَوْلُهُمْ: ﴿قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِندَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ ۖ وَمَا أَنتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ﴾ فَالسَّعَى الْإِسْتِبَاقُ إِلَى الْعِلْمِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ۞ أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ۞ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ۞ ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ ۞ وَقَلِيلٌ مِّنَ الْآخِرِينَ﴾[١].

وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا ۖ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ ۚ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾[٢] فَالذِّئْبُ أَكْلُهُ: أَيْ أَكَلَهُ عِلْمًا وَوَصَلَ إِلَى مَا لَم تَصِلُ إِلَيْهِ إِخْوَتُهُ.

وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَمَا أَنتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ﴾ فَالْإِيمَانُ هُوَ التَّصْدِيقُ مَعْنَاهُ: لَوْكُنَا مُؤْمِنِينَ كُنَّا قَدْ سَلَّمْنَا إِلَيْكَ حِينَ أَظْهَرْتَ إِعْظَامَهُ وَأَمَرْتَنَا بِطَاعَتِهِ وَلَمْ نَشُكَّ فَكُنَّا مُؤْمِنِينَ.

---

[١] سوره واقعه ،آيه ١٠-١۴

[٢] سوره بقره،آيه ١۴٨

﴿وَجَاءُوا عَلَىٰ قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ ۚ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا ۖ فَصَبْرٌ جَمِيلٌ ۖ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾ يُرِيدُ بِأَنْ أَظْهَرْتُ لَكُمْ أَمْرَاً، فَصَبْرٌ جَمِيلٌ، مَعْنَاهُ: أَثْبِتُوا عَلَى مَا قَدْ أَنَلْتُكُمْ مِنَ الْمَعْرِفَةِ وَتَمَسَّكُوا بِهَا.

﴿وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾ هَذَا الْقَوْلُ مِنْ يَعْقُوبَ إِشَارَةٌ إِلَى يُوسُفَ، بِهِ يَسْتَعِينُ لَاإِلَهِ إِلَّا اللهُ، لِأَنَّ اللهَ إِسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ الْمَعْنَى وَهُوَ أَرْبَعَةُ أَحْرُفٍ، فَإِذَا حُذِفَتْ الْأَلِفُ بَقِيَ [للهُ] ثَلَاثَةَ أَحْرُفٍ، كَانَ الْإِسْمُ خَاصًّا لِلْمَعْنَى وَكَذَلِكَ [عَلِيٌّ] ثَلَاثَةُ أَحْرُفٍ وَهُوَ إِسْمٌ ذَاتِيٌّ لِلْمَعْنَى، فَقَالَ يَعْقُوبُ: بِاللهِ اسْتَعِينُوا وَأَنَا أَسْتَعِينُ مَعَكُمْ، فَهَذَا تَصْرِيفُ الْآيَةِ.

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُ ۖ قَالَ يَا بُشْرَىٰ هَٰذَا غُلَامٌ ۚ وَأَسَرُّوهُ بِضَاعَةً ۚ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾ وَقَدْ قُلْنَا أَنَّ السَيّارَةَ هُمْ النُّقَبَاءُ الْإِثْنِيُّ عَشَرَ السَّائِرُونَ فِي الْمَلَكُوتِ، وَالْوَارِدُ هُوَ الْبَابُ

لِأَنَّهُ الْوَارِدُ بِكُلِّ خَيْرٍ، فَأَدْلَى دَلْوَهُ وَهُوَ عِلْمُ الْحَقِّ الَّذِي يَدْفَعُ بِهِ الْبَاطِلَ أَدْلَاهُ الْبَابُ، وَهُوَ إِثْبَاتُ الْحُجَّةِ، وَالْحَبْلُ هُوَ الْعِلْمُ الَّذِي بَيْنَ الْحِجَابِ وَالْبَابِ وَهُوَ الْإِسْمُ الْأَكْبَرُ، لِأَنَّ الْمُسْتَقِي هُوَ الْمِقْدَادُ.

وَقَالَ آخَرُونَ: بَلْ الَّذِي اسْتَقَى هُوَ الْبَابُ مِنَ الْحِجَابِ، وَقَالَ أَهْلُ الْحَقِيقَةِ: الَّذِي اسْتَقَى هُوَ الْإِسْمُ مِنَ الْمَعْنَى، فَقَالَ الْإِسْمُ: يَا بُشْرَايَ هَذَا غُلَامٌ إِشَارَةٌ إِلَى الْمَعْنَى ﴿وَأَسَرُّوهُ بِضَاعَةً ۚ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾ وَالْبِضَاعَةُ هَاهُنَا عِلْمُ الْحَقِّ وَمَعْرِفَتُهُ الْمُرْبِحَةُ.

و در این باره رسول ﷺ می‌فرماید: هر کس انگشتانش را بلیسد، ملائکه بر او درود می‌فرستند. و آن اشاره به پنج انگشت است که آنها اشخاص پنجگانه‌ی اسم هستند عزّعزّهم ، و در این موضع به آنها اشاره کرده است. پس هر کس آنها را بشناسد و در مورد علمشان بحث و جستجو کند، به ملائکه متصل می‌شود و فرشته‌ای می‌گردد.

﴿پس هنگامی که او را بردند و همداستان شدند که او را در نهانگاه چاه قرار دهند، به او وحی کردیم که آنان را از این کارشان با خبر خواهی ساخت در حالی که نمی‌دانند﴾: وحی در اینجا الهام است، همانگونه که فرمود: ﴿و پروردگارت به زنبور عسل وحی کرد که از کوه‌ها و از درختان و از آنچه بنا می‌کنند، خانه‌هایی برگزین﴾. و معنی در شخص یوسف، به یعقوب در مورد آنچه از کار برادرانش خواهد بود وحی کرد، پس یعقوب آنها را از آن باخبر ساخت و به آنان اعلام نمود.

و دلیل بر این تأویل، سخن خداوند متعال از قول او است: ﴿ای پسرانم! بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا ناامید نشوید، به راستی که جز گروه کافران کسی از رحمت خدا ناامید نمی‌شود﴾. و یوسف اسرار و دل‌های آنها را بر ایشان آشکار ساخت تا اینکه او را به حقیقت مشاهده کردند و او به ذات خود آشکار بود، پس گفتند: ﴿گفتند: ای پدر! برای گناهان ما آمرزش بخواه، به راستی ما خطاکار

بودیم. گفت: به زودی برایتان از پروردگارم آمرزش می‌طلبم، به راستی اوست که آمرزنده‌ی مهربان است﴾. یعنی آمرزش می‌خواهم از یوسف.

﴿و پیراهن او را با خونی دروغین آوردند. یعقوب گفت: بلکه نفس‌های شما کاری را برایتان آراسته است، پس صبری نیکو می‌کنم، و خدا یاری‌دهنده است بر آنچه وصف می‌کنید﴾: پس آن دروغ است از سخنشان که او بشر است، زیرا پیراهن او در اینجا همان ظهور او به مانند بشر است، زیرا آنها او را از نظر علمی نکشتند. و اگر او را به حقیقت می‌شناختند، می‌دانستند که او مخلوق مانند آنها نیست.

و اهل ظاهر گفته‌اند: آنها گوسفندی را سر بریدند و پیراهن یوسف را به خون آن آغشته کردند. و نزد من: اگر امر چنین باشد، پس گوسفند ذبح شده همان خلیفه دوم است، پس او در هر عصر و زمانی ذبح شده است و خون، خون اوست. آیا به سخن یعقوب: ﴿با خون دروغین﴾ نگاه نمی‌کنی؟ زیرا آن خونی است دروغین از شخص دروغگو.

﴿و شبانگاه گریان نزد پدرشان آمدند﴾: عشاء در لغت عرب همان شام است و گفته شده: الْعِشَاءُ صفت آن یازده نفر است. و گفته شده: چشمانشان نابینا شد، یعنی: چشمانشان از گریه نابینا شد، پس نمی‌بینند. و باطن طعام همان علم است، یعنی: آنها بر آنچه از علم حق به آن دست نیافته‌اند، گریه می‌کنند.

و سخن شان: ﴿گفتند: ای پدر! ما رفتیم تا مسابقه بدهیم و یوسف را نزد کالای خود گذاشتیم، پس گرگ او را خورد، و تو ما را باور نخواهی کرد اگر چه راستگو باشیم﴾: پس تلاش و مسابقه دادن، به سوی علم است، به دلیل سخن خداوند متعال: ﴿و سبقت گیرندگان، همان سبقت گیرندگان، آنان مقربان هستند، در باغ‌های پر نعمت، گروهی از پیشینیان و اندکی از متأخران﴾.

و سخن خداوند عز و جل: ﴿و برای هر کسی جهتی است که او روی خود را به سوی آن گردانده است، پس در کارهای نیک سبقت گیرید؛ هر کجا باشید خداوند همه‌ی شما را با هم می‌آورد، به راستی که خداوند بر هر کاری تواناست﴾. پس خوردن گرگ: یعنی او را از نظر علمی خورد و به آنچه برادرانش به آن دست نیافتند، رسید.

و سخن خداوند عز و جل: ﴿و تو ما را باور نخواهی کرد اگر چه راستگو باشیم﴾: ایمان همان تصدیق است، معنایش این است که: اگر ما مؤمن بودیم، زمانی که تو بزرگداشت او را آشکار کردی و ما را به اطاعت از او امر نمودی، به تو تسلیم می‌شدیم و شك نمی‌کردیم، پس ما مؤمن بودیم.

﴿و پیراهن او را با خونی دروغین آوردند. [یعقوب] گفت: بلکه نفس‌های شما کاری را برایتان آراسته است، پس صبری نیکو می‌کنم، و خدا یاری‌دهنده است بر آنچه وصف می‌کنید﴾: یعقوب می‌خواهد بگوید: امری را بر شما آشکار ساختم. پس

صبری نیکو می‌کنم، معنایش این ا ست که: بر آنچه از معرفت به شما ر سانده‌ام ثابت قدم باشید و به آن چنگ بزنید.

﴿و خدا یاری‌دهنده است بر آنچه وصف می‌کنید﴾: این سخن از یعقوب اشاره به یو سف ا ست، به و سیله او یاری می‌جوید، هیچ معبودی جز او نیست، زیرا اللهّٰ ا سمی نام‌های معنی ا ست و چهار حرف ا ست، پس اگر الف حذف شود للهّٰ سه حرف باقی می‌ماند. لفظ اسم خاص برای معنی بود، و همچنین عَلِيٌّ سه حرف است و آن اسم ذاتی برای معنی است. پس یعقوب گفت: به خدا استعانت بجویید و من هم با شما استعانت می‌جویم. پس این تفسیر آیه است.

﴿و کاروانی آمد، پس آب‌آور خود را فرستادند، او دلو خود را در چاه انداخت. گفت: ای مژده! این یک پسر ا ست. و او را به عنوان کالای تجاری پنهان کردند، و خداوند به آنچه می‌کنند داناست﴾: و ما گفتیم که کاروان همان دوازده نقیب هستند که در ملکوت سیر می‌کنند، و آب‌آور همان سلمان ا ست زیرا او ست که وارد هر خیری می شود. پس دلو خود را انداخت، و آن علم حق ا ست که به و سیله آن باطل را دفع می‌کند، سلمان آن را انداخت، و آن اثبات حجت است، و طناب همان علم است که بین حجاب و سلمان است، و آن مقداد است، زیرا آب‌کشنده همان مقداد است.

و دیگران گفتند: بلکه آن که آب کشید سلمان بود از حجاب. و اهل حقیقت گفتند: آن که آب کشید اسم از معنی بود. پس اسم گفت: ای مژده ! این یک پسر است، اشاره به معنی. ﴿و او را به عنوان کالای تجاری پنهان کردند، و خداوند به آنچه می‌کنند داناست﴾. و کالا در اینجا همان علم حق و شناخت سودآور او است.

[٥٣١] كَمَا قَالَ السَيِّدُ الْمِيمُ ﷺ: "الْعِلْمُ بِمَعْرِفَةِ اللهِ هُوَ الْبِضَاعَةُ الْمُربِحَةُ".

همانگونه که محمد ﷺ فرمود: علم به شناخت خدا همان کالای سودآور است.

[٥٣٢] وَقَالَ أَيْضاً ﷺ: "مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ أَوْرَثَهُ اللهُ عِلْمَ مَالَمْ يُعْلَمْ".

﴿وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ﴾ وَالْمُشْتَرِي لَهُ فِي الظَّاهِرِ مَالِكُ بْنُ ذَعْرٍ الْخُزَاعِيُّ وَهُوَ مَحْمُودٌ لَهُ رُتْبَةٌ فِي عَالَمِ الْمُلْكِ، كَذَا رُوَيْتُهُ عَنْ شُيُوخِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ لَكِنَّنِي لَا أَدْرِي فِي أَيِّ رُتْبَةٍ هُوَ فَأَذْكُرُهَا، وَالدَّرَاهِمُ: كَانَتْ تِسْعَةَ عَشَرَ دِرْهَمًا، وَهُمْ: [الْعُيُونُ السُّوءُ الثَّلَاثَةُ، وَطَلْحَةُ، وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ، وَسَعْدُ بْنُ الْعَاصِ، وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ، وَأَبُو عُبَيْدَةَ عَامِرُ بْنُ الْجَرَّاحِ، وَخَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ، وَأَبُو سُفْيَانَ صَخْرُ بْنُ حَرْبٍ، وَمُعَاوِيَةُ، وَوَلَدُهُ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ، وَالْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ، وَقُثَمُ بْنُ الْعَبَّاسِ، وَعَبْدُ اللهِ أَخُوهُ، وَأَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ، وَعَمْرُ بْنُ الْعَاصِ، وَمَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ، وَعُمَرُ بْنُ سَعْدٍ] فَهَؤُلَاءِ أَصْحَابُ الدِبَابِ فِي لَيْلَةِ الْعَقَبَةِ وَإِنْ اخْتَلَفَتْ، أَسَامُؤُهُمْ وَتَغَيَّرَتْ أَشْخَاصُهُمْ فَهُمْ هُمْ لِأَنَّ قُبَّةَ الضِدِّ قَائِمَةٌ بِإِزَاءِ قُبَّةِ الْحِجَابِ، وَلَهُ أَشْخَاصٌ وَمَرَاتِبُ كَمَا لِلْإِسْمِ مَرَاتِبُ

وَأَشْــخَاصٌ، كُلُّ مَرْتَبَةٍ بِإِزَاءِ مَرْتَبَةٍ، وَأَشْــخَاصُــهَا لِأَشْــخَاصِ هَذِهِ، وَهُمْ الثَّمَنُ الْبَخْسُ الْمَذْكُورُ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَعَنَهُمْ اللهُ تَعَالَى وَقَدْ ذَمَّهُمْ اللهُ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿بَخْسٍ﴾ وَأَخْبَرَ عَنْهُمْ بِقَوْلِهِ: ﴿وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ﴾ فَوَقَعَ الذَمُّ عَلَى هَؤُلَاءِ الْأَشْــخَاصِ لِكَوْنِهِمْ زَهَدُوا فِي يُوسُفَ وَمَعْرِفَتِهِ، وَلَمْ يَزَلْ الْقَوْمُ مُعَانِدِينَ وَهَلُمَّ جَرَّاً.

﴿وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ﴾ وَهُــوَ الَّذِي ابْتَاعَهُ مِــنْ مَالِكِ بْنِ ذَعْرٍ الْخُزَاعِيِّ، وَكَانَ هُوَ الْعَزِيزَ وَإِسْمُهُ الرَّيَّانُ بْنُ دَوْفَعٍ وَهُوَ مِنْ أَشْخَاصِ الْإِسْمِ عَزَّعَزَّهُ وَأَنَّ مِصْـــرَ فَهِيَ الْمِيمُ، وَكَذَلِكَ مَكَّةُ، وَكُلُّ مَدِينَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى مَحْمُودَةٌ هِيَ الْإِسْــمُ، وَامْرَأَتُهُ زُلَيْخَةُ وَهِيَ فِي الْقُبَّةِ الْهَاشِمِيَّةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ الْخَثْعَمِيَّةِ.

وَقَوْلُ الْعَزِيزِ: ﴿لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ﴾ أَيْ إِعْرِفِيهِ، فَهُوَ الْمَعْنَى الْمَعْبُودُ، ﴿عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا﴾ وَكُلُّ عَسَى وَلَعَلَّ فِي الْقُرْآنِ مَفْعُــولٌ مِــنَ اللَّهِ تَعَالَى وَهُوَ حَقٌّ، وَهَذَا بِالْإِجْمَاعِ، ﴿أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدَاً﴾ فَالْوَلَدُ لَا خِلَافَ فِيهِ أَنَّهُ عِنْدَ أَبَوَيْهِ مُعَظَّمٌ، فَأَرَادَ بِذَلِكَ التَّعْظِيمَ، وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ: ﴿أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدَاً﴾ أَيْ يُوَلِّدُ لَنَا الْحَقَّ وَالْمَعْرِفَةَ.

﴿وَكَذَلِكَ مَكَنَّا لِيُوسُــفَ فِي الْأَرْضِ﴾ فَالتَّمْكِينُ إِظْهَارُ الدَّعْوَةِ مِنَ الْمَعْنَى إِلَى الْإِسْــمِ وَهُوَ الْحِجَابُ، وَالْأَرْضُ الْمِقْدَادُ، ﴿وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ﴾ هَذَا خِطَابُ الْمَعْنَى لِلْبَابِ لِعِلْمِهِ مَنْزِلَةَ الْحِجَابِ مِنْهُ، ﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ فَاللَّهُ فِي

هَذَا الْمَوْضِــعِ يُوسُــفُ ﷺ فَهُوَ غَالِبٌ عَلَى مَا يَعْمَلُ غَيْرُ مَغْلُوبٍ، وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ الرَّبُّ الْغَالِبُ.

وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ مَعْنَى الْبُلُوغِ هُوَ مَشِيئَةُ ظُهُورِ الدَّعْوَةِ بِكَمَالِهَا وَالْأَشَدُّ هُوَ إِتْمَامُ الْأَمْرِ، آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا، أَيْ أَعْطَى الْمَعْنَى لِحِجَابِهِ حُكْمًا وَأَمَرَهُ أَنْ يُوَصِّــلَهُ إِلَى بَابِهِ فَبَلَغَ الْحِكْمَةَ وَالْعِلْمَ، وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِــنِينَ: وَالْجَزَاءُ هُوَ الْمَعْرِفَةُ.

كَمَا قَالَ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ: ﴿وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِــهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ﴾ فَالْمُرَاوِدَةُ هِيَ زُلِيخَةُ، وَقَدْ ذَكَرْنَا أَنَّهَا أَسْــمَاءُ بِنْتُ عُمَيسٍ، وَكَانَ قَدْ تَزَوَّجَهَا جَعْفَرٌ الطَّيَّارُ فَأَوْلَدَهَا عَبْدُ اللهِ، وَتَزَوَّجَهَا أَبُو بَكْرٍ فَأَوْلَدَهَا مُحَمَّدًا وَتَزَوَّجَهَا ظَاهِرًا مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَأَوْلَدَهَا يَحْيَى بْنُ عَلِيٍّ، وَكَانَ قَدْ تَزَوَّجَهَا فِرْعَوْنُ فِي الْقُبَّةِ الْمُوسَــوِيَّةِ، فَكَأَنَّ زُلَيْخَةَ قَدْ أَحَبَّتْ أَنْ تَلْتَمِسَ مِنَ الْعِلْمِ فَوْقَ مَا وَصَــلَتْ إِلَيْهِ، فَطَلَبْتُ ذَلِكَ مِنَ الْمَعْنَى ﷻ لِتَعْلَمَهُ وَالنَّفْسُ هَاهُنَا الْإِسْــمُ، فَأَرَادَتْ أَنْ تَعْرِفَ حَقِيقَةَ مَا طَلَبَتْهُ مِنْ غَيْرِ وَاسِــطَةٍ، وَغَلَّقَتْ الْأَبْوَابَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ الْمَعْنَى تَعَالَى ذِكْرُهُ إِلَّا الْبَابَ الَّذِي وَرَدَتْ مِنْهُ فَإِنَّهَا تَرَكَتْهُ مَفْتُوحًا مُذَاعًا وَهُوَ الْعِلْمُ.

و همچنین فرمود: هر کس به آنچه دانست عمل کرد،خداوند علم آنچه را که نمی‌دانست به او به ارث می‌دهد.

﴿و او را به بهای ناچیزی، چند درهم شـمردنی، فروختند و نسـبت به او بی‌رغبت بودند﴾: و خریدار او در ظاهر مالک بن ذعر خزاعی بود و او ستوده است و رتبه‌ای در عالم مُلک دارد. بدینگونه از مشـایخم خداوند از آنها خشـنود باد روایت کردم، لیکن نمی‌دانم در کدام رتبه است که آن را ذکر کنم.

و درهم‌ها: نوزده درهم بودند، و آنها عبارتند از: [سه خلیفه غا صب، و طلحه و سعد بن ابی وقاص، و سـعد بن العاص، و عبدالرحمن بن عوف،و ابوعبیده عامر بن الجراح، و خالد بن ولید، و ابو سفیان صخر بن حرب، و معاویه، و فرزندش یزید بن معاویه، و مغیره بن شعبه، و قثم بن عباس، و برادرش عبدالله، و ابومو سی ا شعری، و عمرو بن العاص، و مروان بن حکم، و عمر بن سعد].

پس اینان یاران ظرف پوسـتین در شـب عقبه هسـتند. اگرچه اسـم‌هایشـان مختلف و ا شخا صشان تغییر کرده ا ست، اما آنها همان‌ها هستند، زیرا مظهر ضد در مقابل مظهر حجاب ایسـتاده اسـت، و او نیز اشـخاص و مراتب دارد، همانگونه که اسـم مراتب و اشخاص دارد، و هر مرتبه‌ای در مقابل مرتبه‌ای، و اشخاص آن در مقابل اشخاص این

ا ست. و آنها همان بهای ناچیز ذکر شده در کتاب خداوند هستند. خداوند متعال آنها را لعنت کند.

و خداوند آنها را ذم کرده ا ست: ﴿ناچیز﴾ و از آنها با سخن خود خبر داده ا ست: ﴿و نسبت به او بی‌رغبت بودند﴾. پس ذم بر این ا شخاص واقع شد، زیرا آنها در یو سف و معرفت او بی‌رغبت شـــدند، و این قوم همواره ســتیزه‌جو بوده‌اند و بر این حال باقی ماندند.

﴿ و آن کس که او را از مصر خرید، گفت﴾: و او کسی بود که یو سف را از مَالِكِ بْنِ ذَعْرٍ الْخُزَاعِيِّ خرید، و او همان عزیز بود و ا سمش ریان بن دوفع بود، و او از ا شخاص ا سم ا ست عزتش والا باد. و اما مصر همان میم ا ست، و همچنین مکه، و هر شهری در کتاب خداوند متعال که ستوده شده ا ست، همان ا ست. و همسر او زلیخا بود، و او در مظهر محمدی،اسماء بنت عمیس خثعمی است.

و سخن عزیز مصر به همسرش: ﴿جایگاه او را گرامی بدار﴾: یعنی: او را بشناس، پس او همان معنای پر ستیده شده ا ست. ﴿ شاید به ما سودی ر ساند﴾: و هر "عَسَى" و "لَعَلَّ" در قرآن، از سوی خداوند متعال انجام شدنی است و حق است، و این مورد به اجماع ا ست. ﴿یا او را فرزند بگیریم﴾: پس در مورد فرزند اختلافی نیست که نزد پدر و مادرش بزرگ دا شته می شود، پس عزیز به و سیله آن قصد بزرگدا شت دا شت. و

همچنین سـخن او: ﴿یا او را فرزند بگیریم﴾: یعنی حق و معرفت را برای ما متولد سازد.

﴿و بدین سان یوسف را در آن سرزمین جای دادیم﴾: پس جای دادن همان آشکار شدن دعوت از معنی به سوی اسم است که همان حجاب است، و زمین همان مقداد است.

﴿و تا از تأویل احادیث به او بیاموزیم﴾: این خطاب معنی به سلمان است، به دلیل علم او به منزلت حجاب از جانب خود.

﴿و خداوند بر کار خود چیره اسـت، ولی بیشـتر مردم نمی‌دانند﴾: پس اَللّٰهَ در این موضع یوسف است عزتش والا باد، پس او بر آنچه غیر او انجام می‌دهد چیره است و مغلوب نمی‌شود، لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند که او پروردگار چیره است.

﴿و چون به نهایت قوت خود رسید، به او حکمت و علم دادیم، و بدین سان نیکوکاران را پاداش می‌دهیم﴾:معنای رسـیدن همان مشـیت ظهور دعوت با کمال آن اسـت، و نهایت قوت همان اتمام امر اسـت. (به او حکمت و علم دادیم)، یعنی معنی به حجاب خود حکمت داد و او را امر کرد که آن را به باب خود برساند، پس حکمت و علم به آن رسید. (و بدین سان نیکوکاران را پاداش می‌دهیم): و پاداش همان معرفت است.

همانگونه که فرمود و سخن او حق است : ﴿و آن کس که یوسف در خانه‌ی او بود، از او کام خواسـت و درها را بسـت﴾: پس تمایل نشـان دادن، کار زلیخا اسـت، و ما ذکر

كرديم كه او اسماء بنت عميس است، و جعفر طيار با او ازدواج كرده بود و عبدالله از او متولد شد، و ابوبكر با او ازدواج كرد و محمد از او متولد شد، و در ظاهر مولايمان أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ با او ازدواج كرد و يحيى بن على از او متولد شد، و فرعون در مظهر موسى با او ازدواج كرده بود.

پس گويا زليخا دوست داشت كه از علم بيش از آنچه به آن رسيده است، طلب كند، پس آن را از معنى عزتش والا باد خواست تا آن را بداند. و نفس در اينجا اسم است. پس مى‌خواست حقيقت آنچه را طلب كرده بدون واسطه بشناسد، و درها را بين خود و معنى كه ذكرش والا است بست، جز آن دري كه از آن وارد شده بود، زيرا آن را باز و آشكار گذاشت، و آن همان علم است.

[٥٣٣] كَمَا يَقُولُ الْعَالِمُ عَزَّعِزَّهُ: "حَفَّظْتُ فُلَانًا وَفُلَانًا كَذَا وَكَذَا بَابًا مِنَ الْعِلْمِ، فَلَمْ تَدَعْ زُلَيْخَةُ شَيْئًا مِنَ الْعِلْمِ الَّذِي حَفِظَتْهُ إِلَّا أَذَاعَتْهُ إِلَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ فَإِنَّهَا كَتَمَتْهُ وَقَصَدَتْ بَابًا مِنَ الْبَاطِنِ الْمَحْضِ الَّذِي لَا يَشُوبُهُ شَيْءٌ مِنَ الظَّاهِرِ".

وَقَالَتْ ﴿هَيْتَ لَكَ﴾ أَيْ أَنَا عَبْدَةٌ لَكَ مُخْلِصَةٌ، فَعَرِّفْنِي نَفْسَكَ مِنْ نَفْسَكَ بِنَفْسِكَ بِغَيْرِ وَاسِطَةٍ فَقَالَ مَوْلَانَا عَزَّعِزَّهُ: "مَعَاذَ اللَّهِ" وَمَعَاذَ اللَّهِ هَا هُنَا الْإِسْمُ، أَيْ هُوَ عِنْدِي أَكْبَرُ وَأَجَلُّ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ تَعْرِفِي حَقِيقَةَ مَنْزِلَتِهِ لِأَنَّهَا مَنْزِلَةٌ لَا يَعْلَمُهَا عَلَى حَقِيقَتِهَا غَيْرِي إِذْ أَنَا مَعْنَاهُ، وَفِيهِ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ

وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا﴾[١] أَيْ يَطْلُبُونَ أَنْ يَكُونَ بَيْنَ الْمَعْنَى وَحِجَابِهِ وَاسِطَةٌ فَاصِلَةٌ يَجْعَلُونَهَا طَرِيقًا إِلَى الْجُحُودِ أُولَئِكَ الْكَافِرُونَ حَقًّا.

﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي﴾ أَلَا تَرَى إِلَى قَوْلِ أَبِي الْخَطَّابِ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ حِينَ قَالَ: "أَنَا اللَّهُ الْمَأْلُوهُ بِالْإِلَهِيَّةِ" أَيْ: أَنَا اللَّهُ الْمَأْلُوهُ بِإِلَهٍ، وَهَذَا أَعْجَبُ مَوْضِعٍ قَالَ مَوْلَانَا يُوسُفُ عَزَّعِزُّهُ فِي هَذِهِ السُّورَةِ وَإِشَارَتُهُ إِلَى إِسْمِهِ تَعْظِيمًا لِمَنْزِلَتِهِ مِنْهُ، وَكَيْفَ لَا يَكُونُ ذَلِكَ كَذَلِكَ وَهُوَ نَفْسُهُ وَسِرُّهُ وَحِجَابُهُ: ﴿أَحْسَنَ مَثْوَايَ﴾ أَيْ تَوْحِيدِي وَمَعْرِفَتِي، إِذْ هُوَ الظَّاهِرُ وَأَنَا الْبَاطِنُ، وَهُوَ النَّاطِقُ وَأَنَا الصَّامِتُ وَهُوَ أَحْسَنَ مَثْوَايَ: أَيْ أَحْسَنَ بُيُوتِي فِي الْعِبَادَةِ لِي وَالْبَلَاغِ عَنِّي وَالْوَاسِطَةُ بَيْنِي وَبَيْنَ خَلْقِي.

وَوَجْهٌ آخَرُ: إِنَّهُ رَبِّي، أَيْ رَبَّى لِي الدَّعْوَةَ الَّتِي نَصَبْتُهُ لَهَا، فَلَمْ يَقْطَعْهُ قَاطِعٌ وَلَمْ يَمْنَعْهُ مَانِعٌ وَكَيْفَ لَا يَكُونُ كَذَلِكَ وَقَدْ جَعَلْتُهُ الْإِسْمَ الْأَعْظَمَ الرَبَّ الْأَرْحَمَ، وَقَوْلُهُ: ﴿أَحْسَنَ مَثْوَايَ﴾ هَذَا وَاقِعٌ عَلَى زُلَيْخَةَ، أَيْ أَحْسَنَ مَثْوَاكَ إِذْ عَرَّفَكِ بِي وَأَنْحَلَكَ تَوْحِيدِي، وَقَدْ جَعَلْتُهُ يَعْرِفُ مِنْكَ مَالَا تَعْرِفِينَهُ مِنْ نَفْسِكَ، وَالَّذِي يَجِبُ عَلَيْكَ أَنَّكَ حَيْثُ أَوقَفَكِ أَنْ تَقِفِي وَلَا تَطْلُبِي مَالَا يَحِلُّ لَكَ ﴿إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾ أَيْ لَا يُفْلِحُ مَنْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَجَحَدَ مَكَانَ الْمِيمِ الْمُعَظَّمِ وَمَا أَتَى بِهِ فِي الظُّهُورَاتِ وَالدَّعَوَاتِ.

---

[١] سوره نساء،آيه ١٥٠

﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ ۖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ ۚ كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ ۚ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ وَهُوَ مَا ذَكَرْنَا أَنَّهَا هَمَّتْ بِهِ أَنْ تَأْخُذَ الْعِلْمَ مِنَ الْمَوْلَى الْعَلِيمِ بِغَيْرِ وَاسِطَةِ حِجَابِهِ الْعَظِيمِ إِلَّا مِنَ الْمَعْنَى مُجَرَّدًا، وَهُمَّ بِهَا: أَرْشَدَهَا إِلَى أَنْ تَطْلُبَ الْأَمْرَ مِنْ مَظَانِّهِ وَهُوَ الْإِسْمُ عَرَّفَهَا عِظَمَ مَنْزِلَتِهِ وَمَكَانِهِ، وَأَمَرَهَا أَنْ تَطْلُبَ الْمَعْرِفَةَ وَشَرْحَهَا مِنْهُ وَقَوْلُهُ: ﴿لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ ۚ﴾ الْبُرْهَانُ هُوَ إِقَامَةُ الْأَدِلَّةِ الَّتِي دَلَّ عَلَيْهَا.

وَ جَوَابٌ آخَرُ: وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ: ظَاهِرُ هَذَا الْكَلَامِ عِنْدَنَا أَنَّهُ تَزَوَّجَ بِهَا وَأَوْلَدَهَا، فَعَلَتْ مَنْزِلَتُهَا عَمَّا كَانَتْ عَلَيْهِ، ﴿لَوْلَا أَن رَّأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ ۚ﴾ الْإِسْمُ، لِأَنَّ هَذَا الْقَوْلَ عَطْفٌ مِنْ يُوسُفَ عَلَى الْمِيمِ، ﴿كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ ۚ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ صَرَفَ عَنْهَا الْعُيُونَ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ وَوَجْهٌ آخَرُ: بَلْ هُوَ وَاقِعٌ عَلَى زُلَيْخَةَ لِأَنَّهَا بِالْحَقِيقَةِ شَخْصٌ مُذَكَّرٌ.

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ﴾ فَالسِّجْنُ إِسْمٌ وَاقِعٌ عَلَى الْمِيمِ، أَيْ الْمِيمُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكُمْ.

همانگونه که عالم عَزَّ وَجَلَّ می‌فرماید: من به فلانی و فلانی چنین و چنان بابی از علم را حفظ دادم. پس زلیخا هیچ چیز از علمی را که حفظ کرده بود آشـکار نگذاشـت، مگر در این روز، که آن را پنهان کرد و قصد بابی از باطن خالص را کرد که هیچ شائبه‌ای از ظاهر در آن نیست.

و گفت: ﴿بشتاب که برای تو آماده ام﴾: یعنی من بنده‌ای خالص برای تو هستم، پس خودت را از خودت به وسیله خودت و بدون واسطه به من بشناسان.

پس مولایمان عَزَّ وَجَلَّ فرمود: پناه بر خدا. و مَعَاذَ اللهِ در اینجا همان اسـم اسـت. یعنی: او (اسـم) نزد من بزرگتر و جلیل‌تر و عظیم‌تر از آن اســت که تو حقیقت منزلت او را بشنا سی، زیرا آن منزلتی ا ست که جز من آن را به حقیقت نمی‌داند، چرا که من معنای او هستم.

و در اینجا سخن خداوند متعال وارد شده ا ست: ﴿کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می‌ورزند و می‌خواهند میان خدا و پیامبرانش جدایی افکنند و می‌گویند: به برخی ایمان می‌آوریم و به برخی کفر می‌ورزیم، و می‌خواهند راهی میان آن دو برگزینند﴾: یعنی می‌خواهند که بین معنا(علی) و حجاب او(محمد) واســطه‌ای جدا کننده باشــد تا آن را راهی برای انکار قرار دهند.آنان کافران حقیقی هستند.

﴿گفت: پناه بر خدا، او پروردگار من است﴾: آیا به سخن ابی الخطاب که تسلیم بر او باد توجه نمی‌کنی، آنگاه که گفت: "من خدای معبود به الوهیت هستم"؟ یعنی: من خدای معبود به واسطه اسم هستم. و این عجیب‌ترین موضعی است که مولایمان یوسف عَلَيْهِ‌السَّلَامُ در این سوره فرمود، و اشاره‌ی او به اسم برای بزرگداشت منزلت او نزد اوست. و چگونه چنین نباشد در حالی که اسم نفس او و راز او و حجاب او است؟

﴿جایگاه مرا نیکو داشت﴾: یعنی توحید و معرفت من را نیکو داشت. زیرا اسم ظاهر و من باطن هستم، و او گوینده و من خاموش هستم. و او جایگاه مرا نیکو داشت: یعنی نیکوترین خانه‌های مرا در عبادت برای من و رساندن تبلیغ از جانب من و واسطه بودن بین من و خلقم، نیکو ساخت.

و وجه دیگر: (او پروردگار من است)، یعنی پروراند برای من دعوتی را که او را برای آن نصب کردم، پس هیچ مانعی آن را قطع نکرد و هیچ بازدارنده‌ای آن را منع ننمود. و چگونه چنین نباشد در حالی که او را اسم اعظم و پروردگار رحیم قرار دادم؟

و سخن او: ﴿جایگاه مرا نیکو داشت﴾ این متوجه زلیخاست، یعنی جایگاه تو را نیکو داشت، زیرا تو را به من شناساند و توحید مرا به تو بخشید. و من او را چنان قرار دادم که آنچه را تو از خودت نمی‌دانی، او می‌داند. و آنچه بر تو واجب است این است که جایی که تو را متوقف کرد، بایستی و آنچه را که برای تو حلال نیست، طلب نکنی.

﴿به راستی که ستمکاران رستگار نمی شوند﴾: یعنی رستگار نمی شود کسی که به خودش ستم کرد و مقام میم معظم و آنچه را که او در ظهورها و دعوت‌ها آورده است، انکار کرد.

﴿و زن قصد او کرد و او نیز اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، قصد او می‌کرد؛ چنین کردیم تا بدی و زشتی را از او دور سازیم، به راستی که او از بندگان خالص شده‌ی ما بود﴾: و آن همان است که ذکر کردیم: قصد او کرد یعنی اینکه علم را از مولای دانا بدون واسطه حجاب عظیمش، بلکه از معنا به صورت مجرد بگیرد. و قصد او کرد: یوسف او را راهنمایی کرد به اینکه امر را از جایگاه‌های مظاهر آن طلب کند، و آن همان محمد عزعزه است. یوسف عظمت منزلت و مقام اسم را به او شناساند و او را امر کرد که معرفت و شرح آن را از او طلب کند.

و سخن او: ﴿اگر برهان پروردگارش را ندیده بود﴾: برهان همان برپایی دلایل است که یوسف بر آنها دلالت کرد.

و پاسخ دیگر: (و به راستی زن قصد او کرد): ظاهر این کلام نزد ما این است که او با زلیخا ازدواج کرد و از او صاحب فرزند شد، پس منزلت زلیخا از آنچه بود بالاتر رفت. ﴿اگر برهان پروردگارش را ندیده بود﴾؛ محمد، زیرا این سخن اشاره به توجّه و مهربانی یوسف به سوی محمد است.

﴿چنین کردیم تا بدی و زشـتی را از او دور سـازیم، به راسـتی که او از بندگان خالص‌شده‌ی ما بود﴾: خداوند چشمان بد و زشتکاری را از او دور کرد. و وجه دیگر: بلکه این کلام متوجه زلیخاست، زیرا او در حقیقت یك شخص مذکر است.

و سخن خداوند متعال: ﴿گفت: پروردگارا! زندان برای من دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند﴾: پس زندان ا سمی ا ست که متوجه محمد ا ست، یعنی محمد نزد من از شما دوست‌داشتنی‌تر است.

[٥٣٤] وَقَدْ رُوِيَ عَنْ السَـيِّدِ مُحَمَّدٍ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ: "الدُّنْيَا سِـجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ وَالْمِيمُ رَبُّهُ" فَأَشَارَ إِلَيْهِ: رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ.

وَقَوْلُهُ: ﴿إِلَّا تَصْـرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ إِنْ كَانَ هَـذَا قَوْلَ يُوسُفَ فَلَيْسَ هُـوَ نَبِيًّا، إِنَّمَا يُصْرَفُ هَـذَا الْقَوْلُ عَلَى وَجْهِ التَّلْبِيسِ لِيَثْبُتَ مَنْ سَبَقَتْ لَهُ مِنَ اللهِ الْحُسْنَى، وَمَنْ رَسَخَتْ قَدَمُهُ عِنْدَ الْإِبْتِلَاءِ وَالْإِمْتِحَانِ.

و به راستی از سید محمد عَزَّعَزَّهُ روایت شده است که فرمود: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و محمد پروردگار اوست. پس یوسف عزعزه به میم اشاره کرد:پروردگارا! زندان برای من دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند.

و سـخن او: ﴿و اگر کید زنان را از من باز نداری، به سـوی آنان تمایل پیدا می‌کنم و از جاهلان خواهم بود﴾: اگر این سخن، سخن یوسف باشد، پس او پیامبر نیست. بلکه

این سخن بر وجه تلبیس میبا شد تا کسی که خیر الهی بر او سبقت گرفته و کسی که قدمش هنگام آزمایش و امتحان استوار شده است، ثابت بماند.

[٥٣٥] كَمَا قَالَ مَوْلَانَا عَزَّعَزُّهُ: "أَنَا عَبْدُ اللهِ وَأَخُو رَسُـولِهِ" مَعْنَاهُ: أَنَا عَبْدُ اللهِ بِزَعْمِكُمْ وَكَمَا تَظُنُّونَ، وَأَخُو رَسُـولِهِ كَمَا تَزْعُمُونَ، فَعَرَفَهُ مَنْ عَرَفَهُ عِنْدَ هَذَا الْقَوْلِ، وَأَنْكَرَهُ مَنْ أَنْكَرَهُ.

﴿فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ ۚ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ وَهَذَا أَيْضاً مِنْ تَمَامِ التَّلْبِيسِ وَالْإِخْتِبَارِ.

همانگونه که مولایمان عَزَّعَزُّهُ فرمود: من بنده‌ی خدا و برادر رسول او هستم. معنایش این است که: من بنده‌ی خدا هستم به گمان شما و همانگونه که شما می‌پندارید، و برادر رسول او هستم همانگونه که شما می‌پندارید. پس هر کس که او را شناخت، او را نزد این سخن شناخت، و هر کس که او را انکار کرد، انکارش نمود.

﴿پس پروردگارش دعای او را پذیرفت و کید زنان را از او باز داشت، به راستی که او شنوا و داناست﴾: و این نیز از پوشاندن حقیقت(تلبیس) و آزمایش است.

[٥٣٦] كَقَوْلِ السَيِّدِ الْمِيمِ عَزَّعَزُّهُ: "أَنَا النَّبِيُّ وَعَلِيٌّ الْوَصِيُّ".

مانند سخن محمد عزتش والا باد: من پیامبر هستم و علی وصی.

[٥٣٧] وَمِثْلُ قَوْلِهِ عَزَّعَزُّهُ: "خُلِقْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ مَنْ طِينَةٍ وَاحِدَةٍ".

و مانند سخن او عزتش والا باد: من و علی از یک گِل آفریده شدیم.

[٥٣٨] وَمِثْلُ قَوْلِهِ عَزَّعَزُّهُ: "أَنَا الْمُنْذِرُ وَالدَّاعِي وَعَلِيٌّ الْوَصِيُّ وَالْهَادِي".

فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ: وَهُوَ مُحَمَّدُ رَبُّهُ هَاهُنَا الْمَرْبُوبُ بِهِ، فَاسْتَجَابَ لَهُ لَمَا اخْتَرَعَهُ وَهُوَ الْعَقْلُ إِذْ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ مُتَّصِلًا، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ وَبَانَ عَنْهُ مُنْفَصِلًا.

فَاسْتَجَابَ الْمِيمُ لِلْعَيْنِ فَصَـــرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ، أَيْ صَرْفَ الْإِسْمُ عَنْ الْمُؤْمِنِينَ كَيْدَ الْكَافِرِينَ كَمَا قَالَ تَعَالَى: ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً﴾[1]

وَقَوْلُهُ: ﴿إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ مَعْنَاهُ أَنَا السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، لِأَنَّ هُوَ لَا تَدُلُّ إِلَّا عَلَى الْمَعْنَى، وَإِنْ كَانَ الْمِيمُ هُوَ النَّاطِقُ بِهَذَا الْقَوْلِ فَحَقِيقَتُهُ وَاقِعَةٌ عَلَى الْمَعْنَى كَمَا أَنَّ حَقِيقَةَ هَيْئَةِ النُّطْقِ مِنَ الْمَعْنَى، لَكِنَّهُ لَوَّحَ بِغَيْرِ تَصْـرِيحٍ بِقَوْلِهِ: [إِنَّهُ رَبِّي].

و مانند سخن او عزتش والا باد: من هشداردهنده و دعوت‌کننده هستم و علی و صی و هدایت‌گر.

(پس پروردگارش دعای او را پذیرفت): و اسم در اینجا، آن که پرورىده شده به وسیله او ا ست. پس برای او اجابت کرد آنچه را که او ابداعش کرد و آن عقل ا ست، آنگاه که به او گفت: رو کن، پس متصل به او رو کرد، سپس به او گفت: پشت کن، پس پشت کرد و منفصل از او آشکار شد.

[1] سوره نساء ،آیه ۱۴۱

پس میم، برای عین اجابت کرد، پس کید زنان را از او باز داشـــت، یعنی: اســـم کید کافران را از مؤمنان باز داشت، همانگونه که فرمود: ﴿ و خداوند هرگز برای کافران راه تسلّطی بر مؤمنان قرار نداده است﴾.

و سخن او: ﴿به راستی که او شنوا و داناست﴾: منظور معنی است، زیرا "هُوَ" جز بر معنی دلالت نمی‌کند. و اگرچه میم گوینده‌ی این ســخن باشـد، اما حقیقت آن متوجه مولایمان علی است، همانگونه که حقیقت سخن گفتن از معنی است، لیکن او یوسف با سخن خود: [او پروردگار من است]، بدون تصریح اشاره کرد.

[٥٣٩] مِثْلُ قَوْلِهِ عَزَّعِزُّهُ: "ظَاهِرِي إِمَامَةٌ وَوَصِيَّةٌ وَبَاطِنِي غَيْبٌ لَا يُدْرَكْ".

مانند ســخن او عزتش والا باد: ظاهر من امامت و وصــایت اســت و باطن من غیبی است که درک نمی‌شود.

[٥٤٠] كَمَا قَالَ مَوْلَانَا الصَّادِقُ عَزَّعِزُّهُ: "مَنْ عَرَفَ مَوَاقِعَ الصِّفَةِ بَلَغَ قَرَارَ الْمَعْرِفَةِ".

همانگونه که مولایمان صــادق عزتش والا باد فرمود: هر کس جایگاه‌های صــفت را شناخت،به قرارگاه معرفت رسید.

[٥٤١] قَالَ عَزَّعِزُّهُ: "مَنْ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْإِمْتِحَانِ عَلَى الْأَشْــخَاصِ الظَّاهِرَةِ عَرَفَ مَحْضَ التَّوْحِيدِ".

وَأَمَّا السِّجْنُ: فَهُوَ يَجْرِي مَجْرَى مَا أَظْهَرَهُ مَوْلَانَا عَزَّعِزُّهُ مِثْلُ: الرَّمَدِ وَمِثْلُ كُسُوفِ الشَّمْسِ وَخُسُوفِ الْقَمَرِ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ مِنْ التَّلْبِيسِ وَالْإِمْتِحَانِ، وَأَمَّا الْفَتَيَانِ: فَقَدْ وَرَدَ فِيهِمَا وُجُوهٌ كَثِيرَةٌ، مِنْهَا الْإِسْمُ وَالْبَابُ.

وَقَالَ آخَرُونَ: إِنَّهُمَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ، وَالْمَصْلُوبُ هُوَ الثَّالِثُ

[فِي نُسْـخَةٍ أُخْرَى وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ، وَقَالَ قَوْمٌ: أَنَّهُمَا الْيَتِيمَانِ، وَقَالَ أَهْلُ الْحَقِيقَةِ: بَلْ هُمَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ وَالْمَصْلُوبُ سَجْكُوقُ بْنُ دَافِعٍ لَعَنَهُ اللهُ].

﴿وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَىٰ سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْـرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ ۖ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِن كُنتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ﴾.

فَرُوِيَ أَنَّ السَّـبْعَ بَقَرَاتٍ عَبَّرَ عَنْهَا بِالظُّهُورَاتِ السَّـبْعَةُ الذَّاتِيَّةُ، وَإِنَّ السَّـبْعَ الْعِجَافَ ظُهُورَاتُ الثَّانِي لِأَنَّهُ لَابُدَّ لَهُ مِنْ إِظْهَارِ قُبَّةٍ مَعَ كُلِّ دَعْوَةٍ وَقَدْ كَانَ حِجَابُهُ فِي هَذِهِ الْقُبَّةِ الْهَاشِمِيَّةِ أَبَا جَهْلٍ مَعَ عُمَرَ لَعَنَهُمَا اللهُ، وَفِيهِ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا﴾[١].

فَلَمَّا أَذَاعَ الْعَزِيزُ الدَّعْوَةَ وَأَظْهَرَهَا كَفَرُوا بِهَا وَكَذَّبُوهَا وَقَالُوا: ﴿أَضْـغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ﴾ وَالْأَحْلَامُ هِيَ مِنْ أَنْوَاعِ الْكَذِبِ لِأَنَّ قَوْلَهُ: ﴿إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ﴾[٢] أَيْ فِي اللَّيْلِ، وَهُوَ بِمَعْنَى الْخِفْيَةِ وَالِاسْـتِتَارِ وَهُوَ عِلْمُ الْبَاطِنِ الْمَسْـتُورُ بِالظَّاهِرِ، وَقَدْ قَالَتْ قُرَيْشٌ مِثْلَ ذَلِكَ فَقَدْ كَذَبُوا.

---

[١] سوره فرقان،آيه ٥٥

[٢] سوره صافات،آيه ١٠٢

﴿وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُم بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ﴾ وَهُوَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ وَهُوَ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ، فَذَكَّرَهُمْ بِقَوْلِهِ: ﴿أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ﴾ وَكَانَ هَذَا أَوَّلُ دَلَالَةٍ بَدَتْ مِنْهُ عَلَى الْمَعْنَى، فَقَالَ الْمَعْنَى: ﴿تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا﴾ كَمَا ذَكَرْنَا الظُّهُورَاتِ الذَّاتِيَّةِ.

وَقَدْ رُوِيَ أَنَّهَا الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَعَلِيٌّ وَمُحَمَّدٌ وَجَعْفَرٌ وَمُوسَى وَعَلِيٌّ فِي سَطْرِ الْإِمَامَةِ، ﴿فَمَا حَصَدتُّمْ فَذَرُوهُ فِي سُنبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ﴾ وَرُوِيَ انَّهُ فِي ظُهُورِ مَوْلَانَا الرِّضَا عَلِيِّ بْنُ مُوسَى سُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَزَلْ ظَاهِرًا مَسْتُورًا، تَعَالَى عَنْ الزَّوْجَةِ وَالْأَوْلَادِ، أَظْهَرُ عَجَائِبَ وَدَلَائِلَ مُبْهِرَةً، وَكَذَلِكَ أَظْهَرَهَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ أَصْحَابُ الْمَرَاتِبِ فِي وَقْتِهِ تَبَارَكَ مُوَقِّتُ الْأَوْقَاتِ.

﴿ثُمَّ يَأْتِي مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تُحْصِنُونَ﴾ فَرُوِيَ أَنَّهُ بَعْدَ غَيْبَةِ مَوْلَانَا الرِّضَا عَزَّعِزُّهُ جَلَّ مِنْ لَا يَغِيبُ وَلَا يَحْتَجِبُ بَقِيَ الْمُؤْمِنُونَ فِي شِدَّةٍ مِنْ إِظْهَارِ التَقِيَّةِ وَكِتْمَانِ الدَّعْوَةِ إِلَى ظُهُورِ مَوْلَانَا الْحَسَنِ الْأَخِيرِ الْعَسْكَرِيِّ عَزَّعِزُّهُ فَإِنَّ السَيِّدَ أَبَا شُعَيْبٍ مُحَمَّدَ بْنَ نُصَيْرٍ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ أَظْهَرَ الدَّعْوَةَ وَأَذَاعَهَا.

وَسَأَلْتُ شَيْخِي أَبَا الْفَتْحِ مُحَمَّدٍ رَحِمَهُ اللهُ قَالَ: سَأَلْتُ شَيْخِي أَبَا الْحَسَنِ الْمُقْرِيِّ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿فَمَا حَصَدتُّمْ فَذَرُوهُ فِي سُنبُلِهِ﴾ فَقَالَ: يُرِيدُ مَا حَصَدْتُمْ مِنْ عُلُومِ اللهِ وَعَلِمْتُمُوهُ

مِنَ الثِقَاةِ، فَذَرُوهُ فِي سُـنْبُلِهِ: مَعْنَاهُ أَخْفُوهُ فِي أَنْفُسِـكُمْ وَدَعَوْهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَاكْتُمُوهُ مَا أَمْكَنَ وَاسْتَطَعْتُمْ.

﴿إِلَّا قَلِيلاً مِمَّا تَأْكُلُونَ﴾ أَيِ الَّذِي لَا يَكُونَ فِيهِ خَرْقُ سِـيَاجِ التَّقِيَّةِ فَهُوَ الْقَلِيلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ وَهُوَ الَّذِي تُعَامِلُونَ اللهَّ بِهِ مَعَ إِخْوَانِكُمْ فِي مُذَاكَرَتِكُمْ.

عزتش والا باد، فرمود: هر کس جایگاه‌های امتحان را بر ا شخاص ظاهری بـشنا سد، توحید خالص را شناخته است.

و اما زندان: پس آن به همان مسیری می‌رود که مولایمان عزتش والا باد آشکار ساخت، مانند: چشم درد و مانند گرفتگی خورشید و گرفتگی ماه و آنچه شبیه اینها از پوشاندن حقیقت(تلبیس) و آزمایش است.

و اما دو جوان: پس وجوه زیادی در مورد آنها وارد شده است، از جمله:اسم و باب.

و دیگران گفتند: آنها محمد فرزند ابی بکر هستند، و به صلیب کشیده شده همان خلیفه سوم است.

در نسخه‌ی دیگری: و محمد فرزند حنفیه، و گروهی گفتند: آنها دو یتیم هستند، و اهل حقیقت گفتند: بلکه آنها مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ و به صلیب کشیده شده سجقوق فرزند دافع است. خداوند او را لعنت کند.

﴿و پادشـــاه گفت: من در خواب هفت گاو فربه را می‌بینم که هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند، و هفت خو شه‌ی سبز و خو شه‌های دیگری خشکیده؛ ای بزرگان! رؤیای مرا تعبیر کنید اگر می‌توانید رؤیا را تعبیر کنید﴾:

روایت شده است که هفت گاو، تعبیر شده‌اند به هفت ظهور ذاتی مولا ، و هفت لاغر، ظهورات خلیفه دوم اســت، زیرا او ناگزیر اســت که با هر دعوتی، مظهری را آشــکار ســازد، و حجاب او در این مظهر هاشــمی، ابو جهل همراه با عُمَرَ لعنهم الله بود، و در این باره ســخن خداوند عز و جل وارد شــده اســت: ﴿و کافر ضــد پروردگارش بوده است﴾.

پس هنگامی که عزیز دعوت را منتشر ساخت و آشکار نمود، آنها به آن کفر ورزیدند و آن را تکذیب کردند و گفتند: ﴿خواب‌های آشفته است و ما به تعبیر خواب‌های آشفته دانا نیســتیم﴾. و خواب ها از انواع دروغ هســتند، زیرا ســخن او: ﴿من در خواب می‌بینم﴾ یعنی در شب، و آن به معنای پنهانی و مخفی شدن است، و آن علم باطن پنهان شده با ظاهر است. و قریش نیز مانند همین را گفتند و دروغ گفتند.

﴿و آن کسی که از آن دو نجات یافته بود و پس از مدتی به یاد آورد، گفت: من شما را به تأویل آن خبر می‌دهم، پس مرا بفر ستید﴾: و او محمد فرزند ابی بکر ا ست، و او مؤمن

آل فرعون اســـت. پس آنها را با ســـخن خود به یاد آورد: ﴿من شـــما را به تأویل آن خبر می‌دهم، پس مرا بفرستید﴾. و این اولین نشانه بود که از او بر معنی آشکار شد.

پس معنی فرمود: ﴿هفت سال پی‌درپی کشت می‌کنید﴾: همانگونه که ظهورات ذاتی را ذکر کردیم. و روایت شـــده اســـت که آنها حســـن و حســـین و علی و محمد و جعفرو موسی و علی در سطر امامت هستند.

﴿پس آنچه را درو کردید، جز اندکی که می‌خورید، آن را با خوشـــه‌اش واگذارید﴾: و روایت شده است که آن در ظهور مولایمان الرِّضَا عَلِيِّ بْنُ مُوسَى است. پاك است آن که همواره ظاهر و پنهان بوده اســـت، از همسر و فرزندان والا اســـت. او عجایب و دلایل خیره‌کننده آشـــکار ســـاخت، و همچنین مؤمنانی که صـــاحبان مراتب در زمان او بودند، آنها را آشکار ساخت. مبارك باد تعیین‌کننده زمان‌ها.

﴿ســـپس بعد از آن هفت ســـال ســـخت می‌آید که هر چه برای آنها پیش فرســـتاده‌اید می‌خورند، مگر اندکی که آن را حفظ می‌کنید﴾: پس روایت شـــده اســـت که بعد از غیبت مولایمان ر ضا عَزَّعِزُّهُ بلندمرتبه ا ست آن که غایب نمی شود و محتجب نمی‌گردد مؤمنان در ســـختی از آشـــکار ســـاختن تقیه و پنهان کردن دعوت باقی ماندند تا ظهور مولایمان حسن عسکری عَزَّعِزُّهُ. زیرا سرور ابوشعیب محمد فرزند نصیر تسلیم بر او باد دعوت را آشکار و منتشر ساخت.

و از شیخ خود ابو الفتح محمد رحمة الله علیه پرسیدم، گفت: از شیخ خود ابو الحسن مقری در مورد سخن خداوند عز و جل پرسیدم: ﴿پس آنچه را درو کردید، آن را با خوشه‌اش واگذارید﴾، گفت: خداوند می‌خواهد بگوید آنچه را از علوم الهی درو کردید و از افراد مورد اعتماد دانستید، پس آن را با خوشه‌اش واگذارید: معنایش این است که آن را در وجود خودتان پنهان کنید و در دل‌هایتان بگذارید و تا حد امکان و استطاعت، آن را کتمان کنید.

﴿مگر اندکی که می‌خورید﴾: یعنی آن که در آن نقض پرچین تقیه نباشد، پس آن اندکی است که می‌خورید و آن همان است که با برادران خود در مباحثه‌هایتان با خداوند به آن عمل می‌کنید.

[٥٤٢] وَقَدْ قَالَ مَوْلَانَا الصَّادِقُ عَزَّعَزُّهُ: "لَخَبَرٌ تَرْوِيهِ وَتَدْرِيهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ خَبَرٍ تَرْوِيهِ وَلَا تَدْرِيهِ".

وَرَوَتْ طَائِفَةٌ فِي قَوْلِهِ: ﴿فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ﴾ إِنَّهُ بَقِيَ الْمُؤْمِنُونَ فِي زَمَنِ الْمَوْلَى يُوسُفُ تَحْتَ التَقِيَّةِ إِلَى أَنْ جَاءَ وَقْتُ مُوسَى عَزَّعَزُّهُ وَذَلِكَ لِأَنَّهُ كَانَتْ دَعْوَةُ الْبَاطِلِ لَعَنَهُ اللهُ ظَاهِرَةً قَائِمَةً، وَهِيَ السَّبْعُ الْعِجَافُ فَكَانَتْ مِنْ غَيْبَةِ مَوْلَانَا يُوسُفَ عَزَّعَزُّهُ سُبْحَانَ مَنْ لَا يَغِيبُ، إِلَى أَنْ أَرْسَلَ اللهُ مُوسَى إِلَى فِرْعَوْنَ وَظَهَرَتْ عِنْدَ ذَلِكَ دَعْوَةُ الْحَقِّ فَزَالَتِ الْفَتْرَةُ.

وَرُوِيَ: إِنَّ السُّنْبُلَاتِ السَّبْعَ الْخُضْرِ هِيَ الْقُدْرَةُ الَّتِي أَظْهَرَهَا مَوْلَانَا يُوسُفُ عَلَيْنَا سَلَامُهُ مِنْ ظُهُورِهِ بِالذَّاتِ.

﴿ثُمَّ يَأْتِي مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ﴾ فَفِيهِ وُجُوهٌ مِنْهَا: ظُهُورُ مَوْلَانَا الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى عَزَّ عِزُّهُ وَقِيلَ: ظُهُورُ السَّيِّدِ أَبِي شُعَيْبٍ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ.

وَوَجْهٌ آخَرُ وَهُوَ أَعْلَى مِمَّا ذَكَرْنَا: إِنَّ الْعَامَ الَّذِي فِيهِ يُغَاثُ النَّاسَ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ هُوَ ظُهُورَ مَوْلَانَا عَزَّ عِزُّهُ يَوْمَ الرَّجْعَةِ، وَالنَّاسُ هُمْ الْمُؤْمِنُونَ فَفِيهِ يُغَاثُونَ.

﴿وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ ۖ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ فَقَالَ قَوْمٌ أَنَّهُ طَالِبُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فِي الْقُبَّةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ وَالَّذِي رَوَيْتُهُ عَنْ شَيْخِي بِإِسْنَادِهِ إِلَى الْخَصِيبِيِّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ أَنَّهُ جَعْفَرُ الطَّيَّارُ.

وَقَوْلُهُ ﴿قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ﴾ هُوَ ظُهُورُهُ لَهُ بِالنُّورَانِيَّةِ، فَعَرَفَهُ أَنَّهُ الْمَعْنَى الْمَعْبُودُ وَهُوَ بِنْيَامِينُ فِي الظُّهُورِ الْيُوسُفِيِّ، فَعُرِفَ مَوْضِعُ الْإِنْفِصَالِ مِنَ الْإِتْصَالِ، وَهِيَ الْمَعْرِفَةُ الَّتِي طَارَ بِهَا فِي كُلِّ ظُهُورٍ.

وَقَوْلُهُ: ﴿فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ﴾ يَعْنِي الصَّاعَ الَّذِي كَانَ يُكَالُ لَهُمْ: بِهِ هَذَا فِي الظَّاهِرِ.

وَأَمَّا فِي الْبَاطِنِ: فَالصَّاعُ هُوَ الْبَابُ، وَبِهِ تُكَالُ وَتُعْرَفُ عُلُومُ اللهِ وَهُوَ أَيْضًا الْمُسْتَقِي لَهُمْ وَالْمُؤَدِّي، لِأَنَّ الْمُسْتَقِيَ جَعَلَهُ فِي رَحْلِ أَخِيهِ، أَيْ جُعَلَ عِلْمَ مَعْرِفَتِهِمْ إِلَيْهِ لِيَدُلُّهُمْ عَلَيْهَا،

وَقَوْلُهُ: ﴿ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ﴾ فَحَقِيقَةُ السَّرِقَةِ هِيَ أَخْذُ مَعْرِفَةِ اللهِ بِغَيْرِ أُبُوَّةٍ وَغَيْرِ اسْتِحْقَاقٍ.

و به راستی مولایمان صادق عَزَّعَزَّهُ فرمود: به راستی خبری که آن را روایت کنی و بدانی، بهتر است از هزار خبری که آن را روایت کنی و ندانی.

و گروهی در مورد سخن خداوند: ﴿پس آنچه را درو کردید، آن را با خوشه‌اش واگذارید﴾، روایت کرده‌اند که: مؤمنان در زمان مولای ما یوسف در پوشش تقیه باقی ماندند تا زمانی که وقت موسی عَزَّعَزَّهُ فرا رسید، و این به دلیل آن بود که دعوت باطل ظاهر و برقرار بود، و آن همان هفت گاو لاغر است. پس این تقیه از غیبت مولایمان یوسف عَزَّعَزَّهُ پاك است آن که غایب نمی‌شود تا زمانی بود که خداوند موسی را به سوی فرعون فرستاد و در آن هنگام دعوت حق آشکار شد و دوره فترت از بین رفت.

و روایت شده است: هفت خوشه‌ی سبز، همان قدرت است که مولای ما یوسف سلام بر او از ظهورش به ذات بر ما آشکار ساخت.

﴿سپس بعد از آن سالی می‌آید که مردم در آن یاری می‌شوند و در آن عصاره می‌گیرند﴾: پس در آن وجوهی است، از جمله: ظهور مولایمان رضا فرزند موسی عَزَّعَزَّهُ، و گفته شده: ظهور سرور ابوشعیب تسلیم بر او باد.

و وجه دیگر، که بالاتر از آنچه ذکر کردیم است: سال که در آن مردم یاری می شوند و در آن عصــاره می‌گیرند، ظهور مولایمان عَزَّعَزّه در روز رجعت اســت، و مردم همان مؤمنان هستند، پس در آن یاری می‌شوند.

﴿و چون بر یوســف وارد شــدند، برادرش را نزد خود جای داد، گفت: به راســتی من برادر تو هستم، پس به سبب آنچه می‌کردند غمگین مباش﴾: پس گروهی گفتند که او طالب فرزند ابوطالب در مظهر محمدی اســت، و آنچه من از شــیخ خود با ســندش به خصیبی شرف الله مقامه روایت کرده‌ام، این است که او جعفر طیار است.

و سخن او: ﴿گفت: به راستی من برادر تو هستم﴾: این ظهور او برای او به نورانیت است، پس برادر، او را شناخت که او همان معنای پرستیده شده است. و او بنیامین در ظهور یوسفی است. پس موضع انفصال از اتصال شناخته شد، و آن همان معرفت است که او در هر ظهوری با آن پرواز می‌کرد.

﴿پس هنگامی که بارهایشــان را آماده کرد، پیمانه را در بار برادرش نهاد، ســپس ندا دهنده‌ای ندا داد: ای کاروانیان! به راستی شما دزد هستید﴾: یعنی صاع که با آن برای آنها پیمانه می‌کردند؛ این در ظاهر است.

و اما در باطن: صاع همان سلمان است، و با آن علوم الهی پیمانه و شناخته می شود. و باب همچنین آب‌کشنده برای آنها و رساننده است، زیرا آب‌کشنده آن را در بار برادرش

قرار داد، یعنی علم معرفت آنها را به ســوی او قرار داد تا آنها را به آن راهنمایی کند. و سخن او : ﴿سپس ندا دهنده‌ای ندا داد: ای کاروانیان! به راستی شما دزد هستید﴾: پس حقیقت دزدی همان گرفتن معرفت خدا بدون ابوت و بدون استحقاق است.

[٥٤٣] قَالَ مَوْلَانَا الصَّادِقُ عَزَّعِزُّهُ فِي ذَلِكَ: "احْذَرُوا سُرَّاقَ لُصُوصِ الْأَفْنِيَةِ" أَيْ: مَنْ لَا أُبُوَّةَ لَهُ، وَهُوَ أَنْ يَأْخُذَ الْعِلْمَ مِنْ غَيْرِ أَبٍ وَأَمَّا الْمُؤَذِّنُ فَهُوَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ.

وَقَوْلُهُ: ﴿فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْـتَخْرَجَهَا مِن وِعَاءِ أَخِيهِ ۚ كَذَٰلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ ۖ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ ۚ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّن نَّشَاءُ ۗ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾.

فَقَدْ قُلْنَا أَنَّ الـ صَّاعَ هُوَ الْبَابُ فَأَذِنَ لَهُ الْمَوْلَى بِالنُّطْقِ وَإِظْهَارِ الدَّعْوَةِ فَفَعَلَ. وَقَوْلُهُمْ: ﴿قَالُوا إِن يَسْـــرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ ۚ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ ۚ قَالَ أَنتُمْ شَرٌّ مَّكَانًا ۖ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ﴾.

﴿نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ﴾ قَالَ الشَّيْخُ أَبُو الْحَسَنِ الْمُقْرِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ: هَذَا هُوَ مَوْضِعُ مَدْحٍ لَيْسَ هُوَ بِمَوْضِـعِ ذَمٍّ، لِأَنَّهُمْ لَمَّا نَظَرُوا إِلَى الْمَوْلَى يُوسُــفَ عَزَّعِزُّهُ وَقَدْ أَظْهَرَ الْعَجْزَ حِينَ بَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ عَلِمُوا أَنَّ ذَلِكَ حِكْمَةً مِنْهُ تَمَّمُوا إِظْهَارَ الْعَجْزِ بِذِكْرِ التَّلْبِيسِ مِنْهُمْ وَلَبَّسُوا بِقَوْلِهِمْ: ﴿إِنْ يَسْـرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ﴾ وَكُلُّ سَرِقَةٍ هِيَ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَذْمُومَةٌ إِلَّا فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فَإِنَّهَا مَدْحٌ مِنْهُمْ وَلَيْسَتْ بِذَمٍّ.

﴿فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ﴾ أَيْ ثُمَّ وَلَيْسَ مَا عَلِمَهُ مِنَ التَّلْبِيسِ الَّذِي أَظْهَرَهُ بِقَوْلِهِ لَهُمْ. ﴿أَنتُمْ شَرٌّ مَّكَانًا ۖ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ﴾ وَالْمَكَانُ هَاهُنَا الْبَلْدَةُ الَّتِي هُمْ فِيهَا، وَهِيَ الْمَذْمُومَةُ لَاهُمْ.

فَقَالَ: أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا، أَيْ أَنْتُمْ مُقِيمُونَ بِشَرِّ مَكَانٍ ذَمًّا مِنْهُ لِلْبَلْدَةِ، لَا لَهُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَهُ بِهِ مِنَ الْعَجْزِ وَالتَّلْبِيسِ.

ثُمَّ شَيَّدُوا ذَلِكَ وَتَمَّمُوهُ بِقَوْلِهِمْ لَهُ: ﴿قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ ۖ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ۞ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَن نَّأْخُذَ إِلَّا مَن وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِندَهُ إِنَّا إِذًا لَّظَالِمُونَ ۞ فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا ۖ قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُم مَّوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ وَمِن قَبْلُ مَا فَرَّطتُمْ فِي يُوسُفَ ۖ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّىٰ يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي ۖ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾ يَعْنِي لَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْ بِنْيَامِينَ وَهِيَ الْفَتْرَةُ الَّتِي كَانُوا فِيهَا عَلَى أَنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ، مَعْنَاهُ، عَلِمُوا أَنَّ الْأَمْرَ بِقُرْبِ الْكَشْفِ خَلَصُوا مِنَ التَّقِيَّةِ وَنَجُوا مِنْهَا.

وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُم مَّوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ وَمِن قَبْلُ مَا فَرَّطتُمْ فِي يُوسُفَ ۖ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّىٰ يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي ۖ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾ هَذَا كَلَامُ رُوبِيلَ بْنِ يَعْقُوبَ لِإِخْوَتِهِ وَكَانَ أَكْبَرُهُمْ سِنًّا وَهُوَ الْبَشِيرُ الَّذِي خَصَّصَهُ الْمَوْلَى يُوسُفُ عَزَّعِزُّهُ بِحَمْلِ الْقَمِيصِ إِلَى أَبِيهِ مِنْ دُونِ إِخْوَتِهِ، وَالْقَمِيصُ فِي الظَّاهِرِ هُوَ قَمِيصُ

إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ مِنْ كِسْوَةِ الْجَنَّةَ أَلْبَسَهُ إِيَّاهُ جِبْرِيلُ لَمَّا أُلْقِيَ فِي النَّارِ، وَانْتَقَلَ مِنْهُ إِلَى إِسْحَاقَ وَانْتَقَلَ مِنْهُ إِلَى يَعْقُوبَ، ثُمَّ أَنَّ يَعْقُوبَ خَصَّ بِهِ يُوسُفَ وَكَانَ مُفْرَدًا.

وَقَالَ آخَرُونَ: إِنْ يَهُوذَا عَرَفَ الْإِنْفِصَالَ مِنَ الْإِتْصَالِ فَقَالَ: لَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ، أَيْ لَنْ أَبْرَحَ مِنْ هَذِهِ الْمَنْزِلَةِ، لِأَنَّ الْأَرْضَ هِيَ عِلْمُ الْمِقْدَادِ هَاهُنَا، أَيْ لَا أَبْرَحُ مِنْ عِلْمِهِ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ وَهُوَ يَعْقُوبُ.

وَقَوْلُهُ: ﴿ارْجِعُواْ إِلَى أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ﴾ ظَاهِرُ هَذَا الْقَوْلِ وَبَاطِنُهُ سَوَاءٌ لِأَنَّهُمْ مَا شْهَدُوا إِلَّا بِمَا عَلِمُوا

وَقَوْلُهُ: ﴿وَسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ﴾ الْقَرْيَةُ هَاهُنَا قُنْبَرٌ.

وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ: ﴿وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرىً ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامَاً آمِنِينَ﴾[1] فَالْقُرَى هُمْ الْأَيْتَامُ وَالسَّيَّارَةُ النُّقَبَاءُ وَاللَّيَالِي هِيَ الْعَيْنَاتُ الثَّلَاثُ السُّوءُ وَالْأَيَّامُ هِيَ الظُّهُورَاتُ وَالْعِيرُ هُمْ الْمُنْبِّؤُونَ.

وَقَوْلُهُ: ﴿قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرَاً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ الْمُرَادُ بِهِمْ جَمِيعًا بِنْيَامِينُ وَيَهُوذَا وَيُوسُفُ هَذَا فِي الظَّاهِرِ.

---

[1] سوره سبأ،آيه ١٨

وَأَمَّا فِي الْحَقِيقَةِ: فَعَسَى الْمَعْنَى عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَكْشِفَ إِسْـــــمَهُ وَعِلْمَهُ وَمَا أَسَرَّهُ فِي ذَلِكَ وَمَا أَخْفَاهُ.

وَقَوْلُهُ: ﴿وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴾ وَالْعَيْنَانِ هُمَا الْيَتِيمَانِ وَقِيلَ: الْبَابُ وَصَفْقُهُ وَقِيلَ: ظُهُورُ الْمَعْنَى خَاصَّةً تَعَالَى، فَظُهُورُهُ بُطُونٌ وَبُطُونُهُ ظُهُورٌ.

وَقَوْلُهُ: وَتَوَلَّى عَنْهُمْ: مَعْنَاهُ، رَجَعَ إِلَى عِلْمِ الْبَاطِنِ وَقِيلَ: ابْيَضَّـــتْ عَيْنَاهُ: أَيْ رَقَّاهُ مَعْنَاهُ إِلَى دَرَجَتِهِ الَّتِي هِيَ أَعْلَى مِمَّا كَانَ فِيهَا فَتَوَلَّى إِلَيْهَا: كَمَا أَخْبَرَ عَنْهُ وَهُوَ مُوسَى أَنَّهُ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ، وَالظِّلُّ هُوَ الْمَعْنَى، فَتَوَلَّى يَعْقُوبُ عَنْهُمْ إِلَى مَعْنَاهُ، وَقَوْلُهُ: ﴿مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴾.

مولای ما صـــادق، عَزَّعَزَّهُ، در آن باره فرمود: از دزدانِ رهزنانِ حیاط ها حذر کنید. یعنی: کسی که پدر معنوی ندارد، و آن این است که علم را از غیر پدر بگیرد و اما مؤذّن محمد بن ابی بکر است.

و سخن او: ﴿پس به کیسه‌های آنان پیش از کیسه برادرش شروع کرد، سپس آن را از کیســه برادرش بیرون آورد. این گونه برای یوســف چاره‌جویی کردیم. او برادرش را طبق آیین پاد شاه نمی‌تواند ست بگیرد، مگر این که خدا بخواهد. درجات هر کس را که بخواهیم بالا می‌بریم، و بالاتر از هر صاحب علمی، داناتری هست﴾

پس گفتیم که پیمانه همان باب اســـت، و مولا به او اجازه اعلام و اظهار دعوت را داد، پس او چنین کرد. و سخن برادران: ﴿گفتند: اگر بنیامین دزدی کند، برادری (یوسف) از او پیش از این دزدی کرده است. پس یوسف آن سخن را در دل خود پنهان کرد و آن را برای ایشـــان آشـــکار نکرد. گفت: شـــما در جای بدتری هســـتید، و خداوند به آنچه وصف می‌کنید داناتر است﴾.

﴿در دل خود پنهان کرد و آن را برای ایشان آشکار نکرد﴾ شیخ ابوالحسن مُقری، رحمه الله، گفت: اینجا موضع مدح است، نه موضع ذم، زیرا برادران چون به مولا یوسف، عَزَّ عِزُّهُ، نگریستند در حالی که او عجز را اظهار کرد، آن هنگام که پیش از کیسه برادرش به کیسه‌های آنان شروع کرد، دانستند که آن حکمتی از جانب اوست، پس اظهار عجز را با ذکر تَلْبیس از سوی خود به انجام رساندند و با سخنشان تَلْبیس کردند: ﴿اگر او دزدی کند، برادری از او پیش از این دزدی کرده اســـت﴾ و هر دزدی‌ای در کتاب خدا مذموم اســت مگر در این موضـع، که در آن ســتایشــی از جانب آنان اســت و نکوهش نیست.

﴿پس یوســـف آن را در دل خود پنهان کرد و آن را برای ایشـــان آشـــکار نکرد﴾ یعنی: ســپس آنچه را که از تَلْبیســی که به گفتار خود بر ایشـــان آشـــکار ســـاخت، پنهان نکرد.

﴿ شما در جای بدتری هستید، و خداوند به آنچه و صف می‌کنید داناتر است﴾ و مکان در اینجا، شهری است که آنان در آن هستند، و آن شهر مذموم است نه خود آنان.

پس فرمود: شما در جای بدتری هستید، یعنی شما در بدترین مکان اقامت دارید، و این نکوهش از جانب او برای شهر است، نه برای خود شان. و خداوند به آنچه او را به آن وصف می‌کنند، از عجز و تَلْبیس ، داناتر است.

سپس آن را تأیید و تکمیل کردند با گفتارشان به او: ﴿گفتند: ای عزیز! بنیامین پدری بسیار پیر دارد، پس یکی از ما را به جای او بگیر. ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم. ❀ گفت: پناه بر خدا از این که جز کسی را که متاعمان را نزد او یافته‌ایم، بگیریم! در این صورت، قطعاً ستمکار خواهیم بود. ❀ پس چون از بنیامین ناامید شدند، جداگانه در خلوت به راز گفتن پرداختند. بزرگترشان گفت: آیا نمی‌دانید که پدرتان از شما پیمان محکمی به نام خدا گرفته است، و پیش از آن نیز درباره یوسف کوتاهی کردید؟ پس من از این سرزمین جدا نخواهم شد تا پدرم به من اجازه دهد یا خدا برای من حکمی کند، و او بهترین حاکمان است﴾ یعنی: وقتی از بنیامین ناامید شدند، و آن دوره فترت بود که آنان در آن بر این بودند که حکم از آنِ خداست ، دانستند که امر به آشکار شدن حقیقت نزدیك است، از تَقِیّه خلاص شدند و از آن نجات یافتند.

و سخن عَزَّوَجَلَّ: ﴿آیا نمی‌دانید که پدرتان از شما پیمان محکمی به نام خدا گرفته است، و پیش از آن نیز درباره یوسف کوتاهی کردید؟ پس من از این سرزمین جدا نخواهم شد تا پدرم به من اجازه دهد یا خدا برای من حکمی کند، و او بهترین حاکمان است﴾ این سخن روبیل فرزند یعقوب به برادرانش است، و او بزرگترین‌شان بود و او حامل بشارت بود که مولا یوسف، عَزَّعِزُّهُ، او را به حمل پیراهن به سوی پدرش، جدای از برادرانش، اختصاص داد. و پیراهن در ظاهر، پیراهن ابراهیم خلیل از پوشش بهشت بود که جبرئیل آن را به او پوشاند هنگامی که در آتش افکنده شد، و از او به اسحاق منتقل شد و از او به یعقوب منتقل شد، سپس یعقوب یوسف را به آن اختصاص داد و او یکتا بود.

و دیگران گفتند: یهودا انفصال را از اتصال شناخت، پس گفت: هرگز زمین را ترك نمی‌کنم، یعنی: هرگز این منزلت را ترك نمی‌کنم، زیرا زمین در اینجا علم مِقداد است، یعنی از علم او جدا نمی‌شوم تا پدرم به من اجازه دهد یا خدا برای من حکمی کند، و او بهترین حاکمان است و او یعقوب است.

و سخن او: ﴿به سوی پدرتان بازگردید و بگویید: ای پدر ما! پسرت بنیامین دزدی کرد، و ما جز به آنچه دانستیم شهادت ندادیم، و ما نگهبان غیب پنهان نبودیم﴾ ظاهر این سخن و باطنش یکسان است، زیرا آنان جز به آنچه دانستند شهادت ندادند.

و سـخن او: ﴿و از شـهری که در آن بودیم و کاروانی که با آن آمدیم بپرس، و ما قطعاً راستگوییم﴾ شهر در اینجا قَنْبَر است.

و همچنین سخن او: ﴿و میان آنان و میان شهرهایی که در آن برکت نهادیم، شهرهای آشکاری قرار دادیم و در آن سیر را اندازه گرفتیم. در آن، شب‌ها و روزها ایمن سفر کنید﴾ پس شـهرها همان ایتام هسـتند، و کاروانیان همان نقباء هسـتند، و شـب‌ها همان خلفای سه گانه هستند، و روزها همان ظُهورات هستند، و کاروان همان مُنْبِئُون هستند.

و سخن او: ﴿گفت: بلکه نفس‌های شما امری را برای شما بیاراسته است. پس صبری زیبا ست. امید ا ست خداوند همه آنان (یو سف و دو برادرش) را به سوی من بیاورد. قطعاً اوسـت دانای حکیم﴾ مراد از همه آنان، بنیامین و یهودا و یوسـف اسـت، این در ظاهر است.

و اما در حقیقت: پس امید است که معنی عَزَّوَجَلَّ، اسم و علمش و آنچه را در آن پنهان و مخفی کرده است، آشکار کند.

و سخن او: ﴿و از آنان روی برگرداند و گفت: ای افسوس بر یو سف! و چشمانش از اندوه سـفید شـد، در حالی که او خشـم خود را فرو می‌برد﴾ و دو چشـم همان دو یتیم هستند، و گفته شده: باب و صَفْقَش (ظهورات باب) است، و گفته شده: ظهور معنی به تنهایی ، پس ظهورش بطون است و بطونش ظهور است.

و سـخن او: و از آنان روی برگرداند: معنایش، بازگشت به علم باطن است. و گفته شده: چ شمانش سفید شد: یعنی معنا او را به درجه‌ای که بالاتر از درجه‌ای که در آن بود، ارتقا داد، پس به سوی آن روی برگرداند: همان طور که از موسی خبر داد که او به سوی سایه روی برگرداند، و سایه همان معنی است، پس یعقوب از پسرانش به سوی معنایش روی برگرداند. و سـخن او: ﴿از اندوه، در حالی که او خشـم خود را فرو می‌برد﴾.

[٥٤٤] كَمَا رُوِيَ عَنْهُ فِي الْقُبَّةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ أَنَّهُ قَالَ: "لَيُرَانُ عَلَى قَلْبِي حَتَّى إِنِّي أَتُوبُ فِي الْيَوْمِ بِضْعًا وَسَبْعِينَ مَرَّةً".

وَقَوْلُهُ: ﴿قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ﴾ فَاللهُ هَاهُنَا الْمَعْنَى وَشَكْوَى يَعْقُوبَ إِفْتِقَارُهُ إِلَى مَعْنَاهُ، وَقَوْلُهُ: ﴿وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ لَا خِلَافَ بَيْنَ الْمُوَحِّدَةِ أَنَّ الْحِجَابَ يَعْلَمُ مِنْ عِلْمِ الْمَعْنَى مَالَا يَبْلُغُهُ وَيَعْلَمُهُ الْبَابُ.

وَقَوْلُهُ: ﴿يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِن يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيْأَسُوا مِن رَّوْحِ اللَّهِ ۖ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِن رَّوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ مَعْنَاهُ: اسْأَلُوا عَنْ عِلْمِ يُوسُفَ لِتَزِيدَ مَرْتَبَتُكُمْ بِالْعِلْمِ مِنْ أَخِيهِ وَاعْرِفُوا بِنْيَامِينَ تَعْرِفُونِي فَقَدْ رُوِيَ أَنَّ بِنْيَامِينْ كَانَ الْبَابَ، وَرُوِيَ أَنَّهُ أَحَدُ أَشْخَاصِ مِنْ رُوحِ يَعْقُوبَ فَاعْرِفُوهُ بِالْحَقِيقَةِ تَعْرِفُوا الْمَعْنَى.

﴿وَلَا تَيْأَسُوا مِن رَّوْحِ اللَّهِ﴾ فَالرُّوحُ هَاهُنَا الْعِلْمُ، وَقِيلَ: الْبَابُ، وَقَالَ آخَرُونَ: هُوَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ لِأَنَّهُ مُرَوِّحُ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ.

﴿فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ﴾ هَذَا إِسْمٌ تَسَمَّى بِهِ الْمَعْنَى فِي الظُّهُورِ الْيُوسُفِيِّ فَكَانَ يُخَاطَبُ بِهِ، ﴿مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ﴾ وَيَحِقُّ لِمِثْلِهِمْ أَنْ يَسْأَلُوا بَارِأَهُمْ هَذَا السُّؤَالَ، لِأَنَّ الْأَشْيَاءَ تَصْدُرُ إِلَيْهِ وَعَنْهُ تُؤْخَذُ.

﴿وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ﴾ فَالْبِضَاعَةُ هِيَ الْعِلْمُ، وَالْمُزْجَاةُ الْقَلِيلَةُ وَهَذَا كَلَامُ إِفْتِقَارٍ وَحَاجَةٍ، ﴿فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا﴾ حَقِيقٌ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَتَصَدَّقَ عَلَيْهِمْ: لِأَنَّهُ الْخَالِقُ وَهُمُ الْمَخْلُوقُونَ وَهُوَ الرَّبُّ وَهُمُ الْمَرْبُوبُونَ .

﴿إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ﴾ هَذَا كَلَامُهُمْ لِلْمَعْنَى إِنَّكَ أُمِرْتَ بِالصَّدَقَةِ وَوَعَدْتَ بِالْمُجَازَاةِ عَلَيْهَا لَمَّا أَقَرُّوا لَهُ بِالْمَعْنَوِيَّةِ وَأَعْلَنُوا التَّوْحِيدَ.

﴿قَالَ هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنتُمْ جَاهِلُونَ﴾ أَيْ بِمَعْرِفَتِي وَمَنْزِلَتِهِ مِنِّي، فَعِنْدَ ذَلِكَ عَرَفُوهُ إِذْ كَشَفَ لَهُمْ، وَفَهِمُوهُ إِذْ أَسْمَعَهُمْ: لِأَنَّ الْأَعْيُنَ لَا تَنْظُرُ إِلَّا بِقَدْرِ طَاقَتِهَا مِنْهُ، وَلَا تُسْمَعُ الْآذَانُ إِلَّا بِقَدْرِ سَعَتِهَا.

وَقَوْلُهُ: ﴿قَالُوا أَإِنَّكَ لَأَنتَ يُوسُفُ﴾ هَذِهِ إِشَارَةٌ مِنْ إِشَارَاتَ التَّوْحِيدِ وَالْإِقْرَارِ، كَمَا قَالَ فِي مَوْ ضِعٍ آخَرَ: ﴿إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾[١] وَلَا يَسْتَحِقُّ أَحَدٌ هَذِهِ الْإِ شَارَةَ غَيْرَهُ لِأَنَّهُ هُوَ الْعَلِيُّ الْأَحَدُ وَمَا دُونَهُ الْوَاحِدُ فَلَمَّا أَذْعَنُوا بِالتَّوْحِيدِ وَأَقَرُّوا بِهِ.

﴿قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي﴾ إِشَارَةً إِلَى ذَاتِهِ أَنَّهُ الْمَعْبُودُ وَقَوْلُهُ: وَهَذَا أَخِي: إِشَارَةٌ إِلَى الْإِسْمِ، ﴿قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا ۖ إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾مَعْنَاهُ: قَدْ مَنَّ الْحِجَابُ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ إِلَى مَعْرِفَتِي ﴿قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ﴾ عَنَوا بِذَلِكَ يَعْقُوبَ أَيْ أَنَّهُ عَرَفَ مَنْزِلَتَكَ وَجَهِلْنَاهَا فَكُنَّا خَاطِئِينَ بِالْمَعْرِفَةِ، فَلَمَّا أَقَرُّوا بِذُنُوبِهِمْ تَجَاوَزَ عَنْهُمْ وَغَفَرَ لَهُمْ.

﴿قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ ۖ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ ۖ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ فَأَمَّا يَعْقُوبُ فَإِنَّهُ وَعَدَهُمْ فَقَالَ: ﴿قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي ۖ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ مَوَا ضِعَ كَثِيرَةٍ، مِنْهَا مَا فَسَّرَهُ سَيِّدُنَا شَيْخُنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الْخُصِيبِيُّ نَضَّرَ اللَّهُ وَجْهَهُ، وَمِنْهَا مَا فَسَّرْتُهُ أَنَا، وَلَيْسَ عَلَى قَوْلِي مِنْ مَعِيبٍ فِي ذَلِكَ لِأَنِّي شُعْبَةٌ مِنْ شُعَبِهِ ، وَجَمِيعُ مَا أَقُولُهُ وَأَذْكُرُهُ فَفَضْلُهُ لَهُ، وَهُوَ عَلِمَهُ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ الَّتِي أَجْرَاهَا عَلَى يَدِهِ إِلَى وَلَدِهِ أَبِي إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمَ الرِّفَاعِيِّ رَفَعَ اللَّهُ دَرَجَتَهُ وَبِسَبَبِهِ وَصَلَتْ إِلَيَّ، وَبِاللَّهِ أَحْلِفُ صَادِقاً إِنِّي مَا أَوْرَدْتُ فِي

---

[١] سوره بقره،آیه١٢٧

تَفْسِيرِ هَذِهِ السُّورَةِ مِنْ كَلَامِ الْإِسْحَاقِيَّةِ إِلَّا مَا لَمْ يَتَفَرَّدُوا بِهِ عَنَّا وَمَا أَجْمَعْنَا مَعَهُمْ عَلَيْهِ، وَأَرَدْتُ أَنْ أُبَيِّنَ ذَلِكَ فِي مَوْضِعِهِ فَخَشِيتُ مِنَ الْإِطَالَةِ فَيَمَلُّهُ الْمُسْتَمِعُ.

وَكُلُّ مَا مَرَّ بِكَ فِي هَذِهِ السُّورَةِ وَفِي غَيْرِهَا مِنْ قَوْلِهِ: [أَنَا، وَالْعَزِيزُ وَالْحَكِيمُ، وَالْعَلِيُّ الْكَبِيرُ] فَهُوَ كَلَامُ الْمَعْنَى عَزَّوَجَلَّ وَكُلُّ مَا مَرَّ بِكَ مِنْ قَوْلِهِ: [نَحْنُ، وَلَدَيْنَا، وَإِلَيْنَا، وَخَلَقْنَا] فَهُوَ كَلَامُ الْإِسْمِ، [وَالَّذِي فَسَّرْنَاهُ فَهُوَ لِلنُّصَيْرِيَّةِ لا لْغَيْرِهِمْ لِأَنَّ دِينَ اللهِ لَا يُؤْخَذُ إِلَّا عَنْهُمْ وَلَا تُوجَدُ حَقِيقَتُهُ إِلَّا عِنْدَهُمْ].

همانطور که در قبه محمدیّه از او روایت شده که فرمود: بر دل من کدورتی می‌نشیند تا جایی که من در روز بیش از هفتاد و چند بار توبه می‌کنم.

و سخن او: ﴿گفت: من شکایت غم و اندوه خود را تنها به خدا می‌برم﴾ پس اللهّ در اینجا مولا علی است، و شکایت یعقوب نیازمندی او به معنایش می‌باشد، و سخن او: ﴿و من از خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید﴾ بین اهل توحید اختلافی نیست که اسم از علم معنی چیزی را می‌داند که باب به آن نمی‌رسد و آن را نمی‌داند.

و سخن او: ﴿ای پسرانم! بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا نومید نشوید. همانا جز قوم کافر کسی از رحمت خدا ناامید نمی‌شود﴾ معنایش: درباره علم یوسف بپرسید تا مرتبه شما با علم برادرش بنیامین افزوده شود و بنیامین را بشناسید تا مرا بشناسید، زیرا روایت شده است که بنیامین باب بود، و روایت شده که

او یکی از اشــخاص از روح یعقوب اســت، پس او را به حقیقت بشــناســید تا معنی را بشناسید.

﴿و از روح خدا نااميد نشويد﴾ پس روح در اينجا علم است، و گفته شده: باب است، و دیگران گفتند: او عبدالله بن رواحه اســـت زیرا او آرامش‌بخش قلب های مؤمنان است.

﴿پس چون بر یوســف وارد شــدند، گفتند: ای عزیز!﴾ این اســمی اســت که معنی در ظهور یوســفی به آن نامیده شــد، و با آن مورد خطاب قرار می‌گرفت، ﴿به ما و خاندان ما سختی رسیده است﴾ و برای همانند آنان سزاوار است که این سؤال را از آفریننده خود بپرسند، زیرا اشیاء به سوی او صادر می‌شوند و از او گرفته می‌شوند.

﴿و با کالایی اندك آمده‌ایم﴾ پس کالا همان علم است، و کم و اندك است، و این سخن از سر نیازمندی و حاجت است، ﴿پس پیمانه ما را تمام بده و بر ما تصدق کن﴾ بر خدا شایسته است که بر آنان بخشش کند: زیرا او خالق است و آنان مخلوقند، و او رب است و آنان پرورده‌شدگانند.

﴿همانا خداوند به صدقه‌دهندگان پاداش می‌دهد﴾ این سخن آنان به معنی است که تو به صدقه دادن امر شده‌ای و وعده مجازات بر آن داده‌ای، هنگامی که برای او به معنویّت اقرار کردند و توحید را آشکار نمودند.

﴿گفت: آیا دانستید با یوسف و برادرش چه کردید، هنگامی که شما نادان بودید؟﴾ یعنی: به معرفت من و منزلت او نزد من نادان بودید، در این هنگام او را شناختند چون برای آنان کشف کرد، و او را فهمیدند چون به آنان شنواند؛ زیرا چشم‌ها نمی‌بینند مگر به اندازه توان خود از او، و گوش‌ها نمی‌شوند مگر به اندازه گنجایش خود.

و سخن او: ﴿گفتند: آیا تو همان یوسفی؟﴾ این اشارتی از اشارات توحید و اقرار ا ست، همانطور که در مو ضع دیگر فرمود: ﴿همانا تو شنوای دانا هستی﴾ و هیچ کس جز او شایسته این ا شارت نیست، زیرا او ست علی احد و پایین‌تر از او واحد (محمد) است، پس چون به توحید گردن نهادند و به آن اقرار کردند.

﴿گفت: من یوسفم و این برادر من است﴾اشاره به ذات خود که او معبود است و سخن او: و این برادر من است: اشاره به اسم (محمد) است، ﴿به راستی خدا بر ما منّت نهاد. همانا هر کس پرهیزگاری کند و صبر نماید، پس خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند﴾ معنایش: همانا حجاب (محمد) بر شما منّت نهاد که شما را به معرفت من هدایت کرد ﴿گفتند: به خدا سوگند، قطعاً خدا تو را بر ما برتری داده ا ست، و اگرچه ما خطا کار بودیم﴾ منظور شان از این، یعقوب بود، یعنی او منزلت تو را شناخت و ما آن را ندانستیم، پس در معرفت خطاکار بودیم. پس چون به گناهانشان اقرار کردند، از آنان درگذشت و آمرزیده شدند.

﴿گفت: امروز هیچ سرزنشی بر شما نیست، خدا شما را می‌آمرزد و او مهربان‌ترین مهربانان است﴾ و اما یعقوب، او به آنان وعده داد و گفت: ﴿گفت: به زودی از پروردگارم برای شما طلب آمرزش می‌کنم، زیرا او ست آمرزنده مهربان﴾ در مواضع بسیاری، از جمله آنچه سرور و شیخ ما ابوعبدالله حسین بن حمدان خصیبی، خداوند رویش را روشن گرداند، تفسیر کرده است، و از جمله آنچه من تفسیر کرده‌ام، و در گفتار من در این باره عیبی نیست زیرا من شاخه‌ای از شاخه‌های او هستم، و تمام آنچه می‌گویم و ذکر می‌کنم فضل او است، و او آن را از نعمت‌های خدا که به دست او جاری ساخت، به فرزندش ابواسحاق ابراهیم رفاعی، خداوند درجه‌اش را بالا برد، رساند و به سبب او به من رسیده است، و به خدا صادقانه سوگند می‌خورم که من در تفسیر این سوره از سخن اسحاقیّه وارد نکرده‌ام مگر آنچه را که آنان تنها از ما روایت نکرده‌اند و بر آن با آنان اجماع کرده‌ایم، و خواستم آن را در موضعش بیان کنم اما از طولانی شدن ترسیدم که شنونده را ملول سازد.

و هر آنچه در این سوره و در غیر آن از قول او [من، و عزیز، و حکیم، و علیّ کبیر] بر تو گذشت، کلام معنی عَزَّوَجَلَّ است، و هر آنچه بر تو گذشت از قول او: [ما (نحن)، و نزد ما (لدینا)، و به سوی ما (إلینا)، و آفریدیم (خلقنا)]، کلام اسم (محمد) است، [و

آنچه ما تفسير كرديم، مخصوص نُصَيْرِيّه است نه غير آنها، زيرا دين خدا جز از آنها گرفته نمی‌شود و حقيقت آن جز نزد آنها يافت نمی گردد].

[۵۴۵] يُؤَيِّدُ ذَلِكَ مَا رُوِيَ عَنْ مَوْلَانَا الْحَسَنِ الْأَخِيرِ الْعَسْكَرِيِّ عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ سَأَلَهُ بَعْضُ شِيعَتِهِ فَقَالَ: يَا مُولَايْ، مِمَّنْ آخُذُ مَعَالِمَ دِينِي، وَبِمَنْ أَهْتَدِي إِلَى طَرِيقِ الْحَقِّ فَإِنَّ الْآرَاءَ قَدْ اخْتَلَفَتْ؟ فَقَالَ لَهُ مَوْلَانَا عَزَّعِزُّهُ: "تَأْخُذُ مَعَالِمَ دِينِكَ مِمَّنْ تَرْمِيهِ النَّاصِبَةُ بِالرَّفْضِ، وَتَرْمِيهِ الشِّيعَةُ بِالْغُلُوِّ، وَتَرْمِيهِ الْغَالِيَةُ بِالْكُفْرِ، فَالْحَقُّ هُنَاكَ" قَالَ السَّائِلُ: فَمَا وَجَدْتُ بِهَذِهِ الصِّفَةِ غَيْرَ سَيِّدِنَا أَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدِ بْنِ نَصِيرٍ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ فَعَلِمْتُ أَنَّ الْإِشَارَةَ إِلَيْهِ فَاتَّبَعْتُهُ فَهُدِيتُ إِلَى الْحَقِّ بِهِ.

فَخُذْ يَا أَخِي دِينَكَ وَعَلْمَكَ عَنْ رِجَالِهِ مِنْ بَيْتِ الشَّيْخِ السَيِّدِ أَبِي عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنِ بْنِ حَمْدَانَ الْخَصِيبِيِّ. وَتَمَامُ الْوَصِيَّةِ لَكَ: بِرُّ الْإِخْوَانِ، وَمَوَاصَلَتِهِمْ وَالتَّحَرُّزِ مِنْ مَظَالِمِهِمْ فَإِنَّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بِاللهِ.

آن را تأييد می‌کند آنچه از مولای ما حسنِ عسكری عَزَّعِزُّهُ، روايت شده است كه يكی از شيعيانش از او پرسيد و گفت: ای مولای من، معالم دينم را از چه كسی بگيرم، و به وسيله چه كسی به راه حق هدايت شوم، زيرا آراء مختلف شده است؟ مولای ما عزّعزّه، به او فرمود: معالم دينت را از كسی بگير كه دشمنان اهل بيت او را به ترک سنت متهم می‌كنند، و شيعه او را به غُلُوّ متهم می‌كند، و غالی‌ها او را به كُفر متهم می‌كنند، پس

حق آنجا ست. پر سشگر گفت: من کسی با این صفات جز سرورمان ابو شعیب محمد بن نُصَیْر صلوات بر او باد نیافتم، پس دانستم که اشاره به اوست و از او پیروی کردم و به وسیله او به حق هدایت شدم.

پس ای برادر، دین و علم خود را از مردان آن، از خاندان شیخ سیّد ابوعبدالله حسین بن حمدان خصیبی بگیر. و کمال وصیت برای تو: نیکی به برادران ، و پیوستن (ارتباط و حفظ رابطه) با آنان، و پرهیز از ستم بر آنان، زیرا آن سبب متصل به خدا است.

[٥٤۶] كَمَا قَالَ السَيِّدُ مُحَمَّدٌ عَزَّعَزَّهُ: "كُلُّ حَسَبٍ وَنَسَبٍ يَنْقَطِعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا حَسْبِي وَنَسَبِي" يَعْنِي بِهِ: نَسَبَ الْإِيمَانِ فِي الدِّينِ، وَصِلَةُ الْإِخْوَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، فَمَنْ لَيْسَ لَهُ صِلَةٌ لِإِخْوَانِهِ فَلَا إِيمَانَ لَهُ.

همانطور که سیّد محمد عَزَّعَزَّهُ، فرمود: هر حسب و نَسبی در روز قیامت قطع می شود مگر حَسَب و نَسب من.یعنی: نَسب ایمان در دین، و صله (رابطه و پیوند) برادران از مؤمنان است، پس کسی که با برادرانش رابطه ای نداشته باشد، ایمانی برای او نیست.

[٥٤٧] لِقَوْلِ السَيِّدِ مُحَمَّدٍ عَزَّعَزَّهُ: "لَا يَكْمُلُ إِيمَانُ الْمُؤْمِنِ حَتَّى يَرْضَى لِأَخِيهِ مَا يَرْضَاهُ لِنَفْسِهِ" رَزَقَنَا اللهُ وَإِيَّاكُمْ عِلْماً وَعَمَلاً نَسْتَعِينُ بِهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بِمَنِّهِ وَكَرَمِهِ وَفَضْلِهِ وَرَحْمَتِهِ.

به دلیل سخن سیّد محمد، عَزَّعِزُّهُ: ایمان مؤمن کامل نمی‌شود تا آنکه برای برادرش (هم‌دینش) همان را بپ سندد که برای خود می‌پ سندد. خداوند به ما و شما علم و عملی روزی کند که به وسیله آن در دنیا و آخرت یاری جوییم، به بخشندگی و کَرَم و فَضل و رحمت او.

وَهُوَ مِمَّا رَوَاهُ سَيِّدِي وَشَيْخِيٌّ أَبُو الْفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَفَسَّرَهُ مِمَّا ضَمِنَهُ فِي رِسَالَتِهِ الْيُوسُفِيَّةِ، فَاسْتَخْرَجْتُ مِنْهَا مَا أَنَا ذَاكِرُهُ إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى: وَكَانَ أَلْفَهَا رَحِمَهُ اللهُ قَبْلَ إِجْتِمَاعِيٍّ بِهِ لِبَعْضِ مَنْ سَأَلَهُ فَمِنْ ذَلِكَ رِوَايَتُهُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا﴾ وَعَمَّا يَرِدُ بَعْدَ ذَلِكَ.

فَقَالَ: إِعْلَمْ أَنَّ الْأَحَدَ عَشَرَ هُمُ الْأَسْبَاطُ أَوْلَادُ يَعْقُوبَ، وَمِثْلُهُمْ كَانَ لِعَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَبِنْيَامِينَ أَخُو يُوسُفَ لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ: فَقَدْ وَرَدَ أَنَّهُ أَحَدُ أَشْخَاصِ الْبَابِ وَهُوَ بِالرِّوَايَةِ الصَّحِيحَةِ جَعْفَرُ الطَّيَّارُ، وَالصَّاعُ: هُوَ الْبَابُ، وَهُوَ صَاحِبُ كَيْلِ عُلُومِ اللهِ وَمَعْرِفَتِهِ.

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَٰذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ﴾ فَالْقُمْصَانُ ثَلَاثَةٌ:

أَوَّلُهَا: قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَجَاءُو عَلَىٰ قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ﴾ وَهُوَ ظُهُورُهُ كَالْبَشَرِ بِالنَّاسُوتِ، وَهُوَ كَذِبٌ مِنْ قَوْلِهِمْ إِنَّهُ بَشَرٌ.

وَالثَّانِي: قَوْلُهُ: ﴿وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ﴾ فَالْقَمِيصُ الْمَقْدُودُ هُوَ الْعِلْمِ، وَزُلَيْخَةُ: هِيَ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ الْخُثْعَمِيَّةُ، وَهِيَ أَسِيَّةُ، وَقَوْلُهُ عَنْهَا: ﴿وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ﴾ أَرَادَتْ زُلَيْخَةُ أَنْ تَأْخُذَ عِلْمَ الْحَقِّ مِنْ غَيْرِ وَاسِطَةِ بَابٍ وَلَا حِجَابٍ بَلْ تَأْخُذُهُ مِنَ الْمَعْنَى، فَقَالَ لَهَا: ﴿مَعَاذَ اللَّهِ ۖ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ﴾ أَيْ: الْمِيمُ اللهُ رَبِّي أَحْسَنُ تَرْبِيَتِي، وَالْمَثْوَى هُوَ التَّعْلِيمُ، ﴿إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾ أَيْ لَا يَفْلَحْ مَنْ أَخَذَ عِلْمًا مِنْ غَيْرِ بَابٍ وَلَا حِجَابٍ، وَالْإِسْمُ رَبٌّ بِالْمَعْنَى، أَمَا سَمِعْتُ قَوْلَ سَيِّدِنَا أَبِي الْخَطَّابِ: "أَنَا اللهُ الْمَأْلُوهُ بِالْإِلَهِيَّةِ الْمَعْرُوفِ بِالْأَزَلِيَّةِ" أَيْ: أَنَا رَبٌّ بِرَبٍّ وَإِلَهٌ بِإِلَهٍ، وَكَانَ حِينَئِذٍ قَدْ ظَهَرَ بِهِ الْمِيمُ سُبْحَانَهُ.

وَقَوْلُهُ: ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا﴾ هَمَّتْ بِهِ: أَنْ تَنَالَ الْعِلْمَ مِنْ غَيْرِ بَابٍ وَلَا حِجَابٍ وَهَمَّ بِهَا: أَيْ أَرْشَدَهَا إِلَى الْبَابِ وَالْحِجَابِ، وَقَوْلُهُ: ﴿لَوْلَا أَنْ رِءَا بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾ فَالْبُرْهَانُ: هُوَ الدَّلِيلُ الَّذِي ادَّلَ عَلَيْهَا، ﴿كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ ۚ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى لَا سُوءَ فِيهِ وَلَا فَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ، عَطْفًا عَلَى زُلَيْخَةَ لِأَنَّهَا شَخْصٌ مُذَكَّرٌ وَلَيْسَتْ بِالْحَقِيقَةِ أُنْثَى بَلْ هِيَ مِنْ عِبَادِ اللهِ وَمَلَائِكَتِهِ الْمُخْلَصِينَ.

وَقَوْلُهُ: ﴿وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِن دُبُرٍ﴾ إِشَارَةً مِنَ الْمَعْنَى إِلَى الْبَابِ لِيَدُلَّهَا عَلَى الْإِسْمِ فَيَدُلَّهَا الْإِسْمُ عَلَى الْمَعْنَى فَعِنْدَ ذَلِكَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ وَالْقَمِيصُ هُوَ الْقَلْبُ فِي لُغَةِ الْعَرَبِ، أَيْ نَفْسُ الشَّيْءِ، قَالَ الشَّاعِرُ:

وَإِنْ تَكَ قَدْ سَاءَتْكَ مِنِّي خَلِيقَةٌ ... فَسُلِّي ثِيَابِي مِنْ ثِيَابِكَ تَنْسَلِي

أَيْ خَلِصِي قَلْبِي مِنْ قَلْبِكَ.

وَقالَ الآخَرُ:

فَشَكَكْتُ بِالرُمْحِ الأَصَمِّ ثِيابَهُ. لَيْسَ الكَرِيمَ عَلَى القَنا بِمُحَرَّمٍ

أَيْ شَكَكْتَ قَلْبَهُ بِالرُمْحِ، فَقَدْتُ الْقَمِيصَ وَوَصَلَتْ إِلَى مَعْرِفَةِ الحَقِّ مِن طَرِيقِهِ وَوَجْهِهِ.

أَمّا القَمِيصُ الثالِثُ: فَهُوَ قَوْلُهُ: ﴿اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هٰذا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا﴾يَعْنِي بِهِ: قَمِيصَ الذاتِ، لِأَنَّهُ قَدْ تَقَدَّمَ هٰذا الكَلامُ وَقَدْ جَرَى لَهُ مَعَ إِخْوَتِهِ لِما قالُوا لَهُ: ﴿أَإِنْكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ﴾ أَيْ: أَنْتَ المَعْنَى فَقالَ: نَعَمْ أَنا المَعْنَى فَاذْهَبُوا بِقَمِيصِي هٰذا، أَيْ قَمِيصِ الذاتِ وَالدَعْوَةِ وَاسْتَبْشِرُوا، وَتَمامُ الآيَةِ تَدُلُّ عَلَى ذٰلِكَ.

﴿فَأَلْقَوْهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا﴾ الوَجْهُ هاهُنا طَرِيقُ الحَقِّ: دَلِيلُ ذٰلِكَ قَوْلُهُ تَعالَى: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلّا وَجْهُهُ﴾[١] أَيْ: كُلُّ طَرِيقٍ وَدَعْوَةٌ هالِكٌ إِلّا طَرِيقُ الحَقِّ وَدَعْوَتُهُ الَّتِي يَدُلُّ عَلَيْها الإِسْمُ.

وَقَوْلُهُ: ﴿يَأْتِ بَصِيرًا﴾ أَيْ: إِتُونِي أَنْتُمْ بُصَراءَ بِهِ ، فَلَمّا فَصَلَتْ الْعِيرُ قالَ يَعْقُوبُ: ﴿إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ﴾ مَعْناهُ: قَدْ جاءَتْكُمْ الدَعْوَةُ وَهَبَتْ رِيحُ الرَحْمَةِ مِنَ الشَكِّ وَالفَتْرَةِ .

قالَ: وَسَأَلْتُ الشَيْخَ أَبا الحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الجَلِيِّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ عَنْ الْأَبَوَيْنِ بِقَوْلِهِ: ﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى العَرْشِ﴾ فَقالَ السَيِّدُ الجَلِيُّ نَضَّرَ اللهُ وَجْهَهُ: هُما الرَيّانُ بْنُ دَوْفَعٍ بِالتَرْبِيَةِ

---

[١] سوره قصص،آيه٨٨

، وَيَعْقُوبُ بِتَلْبِيسِ التَقْلِيدِ ، سُـبْحانَ مَنْ لَيْسَ لَهُ والِدٌ وَلا وَلَدٌ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُّوا أَحَدٌ (خداوند منزّه است از آنکه والد و ولدی داشته باشد و همتایی برایش باشد)، وَهُما واحِدٌ بِمَنْزِلَةِ الإِسْمِ.

وَرَوانِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بِقَوْلِهِ تَعالَى: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِـرُونَ ❁ وَمَا لَا تُبْصِـرُونَ﴾[1] قالَ: سَأَلْتُ القاضِيَ أَبا العَبَّاسِ أَحْمَدَ بْنَ يُوسُفَ رَحِمَهُ اللهُ عَنْ ذٰلِكَ فَقالَ: هٰذا قَوْلُ الإِسْمِ عَزَّعَزُّهُ وَقَسَمُهُ ، مُخاطِبًا لِأَهْلِ المَراتِبِ ، فَلا أَقْسِمُ بِما تُبْصِـرُونَ وَما لَا تُبْصِـرُونَ، لِأَنَّ الإِسْمَ يَرَى المَعْنَى بِما لا يراهُ البابُ لِأَنَّهُ دُوْنَهُ فِي المَرْتَبَةِ، وَهُوَ مُبْدِيهِ وَمُكَوِّنُهُ ، وَيَراهُ البابُ بِما لا يراهُ بِهِ اليَتِيمُ الأَكْبَرُ وَهُوَ المِقْدادُ لِأَنَّهُ دُوَّنَهُ، وَيَراهُ المِقْدادُ بِما لا يراهُ أَبُو الذَرِّ، وَ كَذٰلِكَ إِلَى آخِرِ المَراتِبِ لا يْراهُ كُلُّ شَخْصٍ مِنْهُمْ إِلّا عَلَى قَدْرَ مَنْزِلَتَهُ .

وَرَوَى رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فِي قَوْلِهِ تَعالَى: ﴿بَدِيعُ السَّـماواتِ وَالأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صاحِبَةٌ﴾[2] فَقالَ: هٰذا قَوْلُ المَعْنَى جَلَّ جَلالُهُ فِي إِسمِهِ وَدَلالَتِهِ عَلَيْهِ أَنَّهُ أَبْدَعَ السَموات وَالأَرْضَ، وَالسَمَواتِ سَلْسَلٌ ، وَالأَرْضُ المِقْدادَ لِقَوْلِهِ تَعالَى: ﴿وَاللهُ أَنْزَلُ مِنَ السَماءِ مَاءً فَأَحْيا بِهِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها﴾[3] وَالماءُ هُوَ العِلَمُ الَّذِي يَخْرُجُ مِنَ الْبَابِ إِلَى الْأَيْتَامِ وَهُمْ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ هُمْ النُّقَباءُ ، وَأَمّا قَوْلُهُ: ﴿كُنْ﴾ فَهُوَ الْإِسْمُ السَّيِّدُ الْمِيمُ.

---

[1] سوره الحاقه،آیه ٣٨ـ٣٩

[2] سوره انعام ،آیه١٠١

[3] سوره نحل،آیه۶۵

و این از چیزهایی ا ست که سرور و شیخ من، ابوالفتح محمد بن حسن، ر ضی الله عنه، روایت کرده و تفسیر نموده ا ست، از آنچه در ر ساله یو سفی‌اش گنجانده، و من از آن استخراج کردم آنچه را که اگر خدا بخواهد ذکر خواهم کرد. و او این رساله را، پیش از ملاقات من با او، برای یکی از سؤال کنندگانش تألیف کرده بود. از آن جمله روایت او در مورد سخن خداوند متعال ا ست: ﴿من یازده ستاره را دیدم﴾ و آنچه پس از آن می‌آید.

پس فرمود: بدان که یازده همان اولاد یعقوب هستند، و مانند آنان برای عبدالمطلب بود. و بنیامین برادر یو سف از پدر و مادر ا ست: روایت شده که او یکی از ا شخاص باب ا ست و او به روایت صحیح جعفر طیّار ا ست، و پیمانه همان باب ا ست، و او صاحب پیمانه علوم خدا و معرفت او است.

و سخن خداوند متعال: ﴿این پیراهن مرا ببرید و بر روی صورت پدرم بیندازید تا بینا شود، و همه خاندان خود را نزد من بیاورید﴾پس پیراهن‌ها سه گونه‌اند:

نخست: سخن عَزَّوَجَلَّ: ﴿و با خونی دروغین بر پیراهن او آمدند﴾ و آن ظهور او مانند بشر در ناسوت (جسم بشری) است، و آن دروغی است از قول آنها که او بشر است.

و دوم: سخن او: ﴿و پیراهن او را از پشت درید﴾ پس پیراهن دریده شده همان علم است، و زلیخا همان اسماء بنت عمیس خثعمیه است، و او آسیه است، و سخن او

درباره زلیخا: ﴿و درها را بـست و گفت: بیا برای تو آماده‌ام﴾ زلیخا می‌خوا ست علم حق را بدون وا سطه باب (سلمان) و حجاب (محمد) بگیرد، بلکه آن را از معنی (علی) بگیرد، پس به او گفت: ﴿پناه بر خدا! همانا او پروردگار من ا ست که جایگاهم را نیکو داشته است﴾ یعنی: میم (محمد)، پروردگار من است که تربیت مرا نیکو داشته، و جایگاه همان تعلیم است، ﴿همانا ستمکاران رستگار نمی‌شوند﴾ یعنی: رستگار نمی‌شود کسی که علمی را بدون باب و حجاب بگیرد، و ا سم (محمد) به وا سطه معنی (علی) پروردگار است. آیا سخن سرورمان ابوالخطاب را نشنیده‌ای که: "من خدا هستم که به الوهیت پر ستیده شده و به ازلیت شناخته شده‌ام" یعنی: من پروردگار به وا سطه پروردگار و معبود به وا سطه معبود هستم، و در آن هنگام میم (محمد) سبحانه، به واسطه او ظاهر شده بود.

و سخن او: ﴿و قطعاً زلیخا قصد یو سف کرد و یو سف نیز قصد او می‌کرد﴾ قصد او کرد: که علم را بدون باب و حجاب به دست آورد، و او نیز قصد او می‌کرد: یعنی او را به سوی باب و حجاب ارشاد کرد، و سخن او: ﴿اگر برهان پروردگارش را ندیده بود﴾ پس برهان: همان دلیل است که بر زلیخا آشکار شد.

﴿این‌گونه کردیم تا بدی و فحشا را از او بگردانیم. همانا او از بندگان مخلص ما بود﴾ خداوند منزّه و متعال از آن است که در او بدی و فحشائی باشد. همانا او از بندگان

مخلص ما بود، این عَطف بر زلیخا است زیرا او شخص مذکّر است و در حقیقت مؤنث نیست بلکه او از بندگان خدا و فرشتگان مخلص اوست.

و ســـخن او: ﴿و هر دو به ســوی در شــتافتند و زلیخا پیراهنش را از پشـــت درید﴾ ا شاره‌ای از معنی (علی) به سوی باب (سلمان) تا او را به سوی ا سم (محمد) رهنمون شود، و ا سم او را به سوی معنی رهنمون شود، پس در آن هنگام پیراهن او را درید، و پیراهن در زبان عرب قلب است، یعنی خود چیز. شاعر گوید:

و اگر خصـــلتی از من تو را بد آمده اســـت پس لباس‌های مرا از لباس‌های خود بیرون کش تا بیرون کشیده شود.

یعنی: قلب مرا از قلب خود جدا کن.

و دیگری گفت: پس با نیزه سخت، لباس‌هایش را شکافتم کریم بر نیزه‌ها حرام نیست

یعنی: قلب او را با نیزه شـــکافتی، پس پیراهن را درید و از راه و وجه حقیقی خود به معرفت حق رسید.

اما پیراهن سوم: سخن اوست: ﴿این پیراهن مرا ببرید و بر روی صورت پدرم بیندازید تا بینا شود﴾ یعنی: پیراهن ذات است، زیرا این سخن پیشتر گفته شده و در حق یوسف با برادرانش جاری شد، هنگامی که به او گفتند: ﴿آیا تو همان یوسفی؟﴾ یعنی: تو همان

معنی (علی) هستی؟ پس گفت: بله، من معنی هستم، پس این پیراهن من را ببرید، یعنی پیراهن ذات و دعوت را، و بشارت دهید، و تمام آیه بر آن دلالت دارد.

﴿پس آن را بر روی صورت پدرم بیندازید تا بینا شود﴾ صورت در اینجا طریق حق است: دلیل آن سخن خداوند متعال است: ﴿هر چیزی نابودشونده است مگر وجه او﴾یعنی: هر راه و دعوتی نابودشونده است مگر راه حق و دعوت آن که اسم (محمد) بر آن دلالت می‌کند.

و سخن او: ﴿تا بینا شود﴾ یعنی: شما نیز به واسطه آن بینا نزد من آیید، پس هنگامی که کاروان جدا شد، یعقوب گفت: ﴿همانا من بوی یوسف را می‌یابم﴾ معنایش: همانا دعوت به شما رسیده و بوی رحمت از شك و سستی ایمان وزیده است.

گفت: و از شیخ ابوالحسین محمد بن علی جُلّی، قدس الله روحه، درباره دو والد در سخن خدا پرسیدم: ﴿و پدر و مادرش را بر تخت بالا برد﴾پس سیّد جُلّی، نضّرـ الله وجهه، فرمود: آن دو، ریّان بن دوفع به واسطه تربیت، و یعقوب به واسطه تَلْبیس (پوشاندن حقیقت) تقلید هستند، منزّه است آنکه نه والدی دارد و نه فرزندی و نه همتایی برایش بوده است، و آن دو به منزله اسم (محمد) واحد هستند.

و روایت کرد، رضی الله عنه، درباره سخن خداوند متعال: ﴿پس سوگند نمی‌خورم به آنچه می‌بینید ❁ و آنچه نمی‌بینید﴾ گفت: از قاضی ابوالعباس احمد بن یوسف، رحمه

الله، درباره آن پر سیدم، پس گفت: این سخن ا سم (محمد) ﷻ، و سو گند او ست، خطاب به اهل مراتب ، پس ســو گند نمی‌خورم به آنچه می‌بینید و آنچه نمی‌بینید، زیرا اســم (محمد)، معنی (علی) را به گونه‌ای می‌بیند که باب (ســلمان) نمی‌بیند، زیرا او در مرتبه پایین‌تر از او ست، و ا سم آ شکار شده و ایجاد شده معنی ا ست، و باب او را به گونه‌ای می‌بیند که یتیم اکبر (مقداد) او را نمی‌بیند زیرا او پایین‌تر از او ست، و مقداد او را به گونه‌ای می‌بیند که ابوذر نمی‌بیند، و به همین ترتیب تا آخر مراتب، **هیچ شــخصــی از آنان او را نمی‌بیند مگر به اندازه منزلت و جایگاه خود.**

و روایت کرد، ر ضی الله عنه، در مورد سخن خداوند متعال: ﴿پدید آورنده آ سمان‌ها و زمین ا ست، چگونه او را فرزندی با شد در حالی که او را همسری نبوده ا ست؟﴾ پس گفت: این سخن معنی (علی) جلّ جلاله، است در اسم و دلالتش بر آن که او آسمان‌ها و زمین را ابداع کرده است، و آسمان‌ها سلمان است، و زمین مقداد است، به دلیل سخن خداوند متعال: ﴿و خدا از آســمان، آبی نازل کرد و به وســیله آن زمین را پس از مرگش زنده ساخت﴾ و آب همان علم ا ست که از سلمان به سوی ایتام خارج می شود و آنان همان زمین هستند و کوه‌ها همان نقبا هستند، و اما سخن او: ﴿کُنْ (باش)﴾ پس آن اسم سیّد محمد است.

[٥٤٨] وَرَوَى عَنْ أَشْـياخِهِ قَدَّسَـهُمْ اللهُ فِي قَوْلِهِ تَعالَى: ﴿يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُكُرٍ﴾[١] فَقالَ: ذٰلِكَ يَوْمُ الرَجْعَةِ البَيْضاءِ وَالكَرَةِ الزَهْراءِ، يَظْهَرُ سَيِّدُنا سَلْمانُ بِوَسَطِهِ كَشَتِيزٌ مَخْلُوقاً وَسَطُ رَأْسِهِ، بِيَدِهِ اليُمْنَى كَأْسٌ فِيهِ عَبْدُ النُورِ، وَقَدْ اِرْتَفَعَ عَنْ يَدِهِ الكَأْسُ شِبْرًا، وَفِي يَدِهِ اليُسْــرَى عُودٌ، وَفِي أُذُنَيْهِ تَراكِيٌّ وَقَدْ جَعَلَ عَلَى إِحْدَى أُذُنَيْهِ أَذْرَيُونَةً يَدْعُو الناسَ إِلَى البَهْمَنِيَّةِ فَيُبْهَتُ الناسُ مِنْهُ وَيَرْتَدُّونَ عَلَى أَدْبارِهِمْ وَيَقُولُونَ: كُنَّا نَنْتَظِرُ مَنْ يَدْعُونَا إِلَى دِينِ الإِخْلاصِ ظَهَرَ لَنَا مَنْ يَدْعُونا إِلَى دِينِ المَجُوسِ، وَلِهٰذا قالَ تَعالَى: ﴿إِلَى شَيْءٍ نُكُرْ﴾ ثُمَّ يَظْهَرُ السَـيِّدُ مُحَمَّدٌ يَدْعُو الناسَ إِلَى مَعْرِفَتِهِ وَالإِقْرارُ بِهِ، فَبَيْنَما الناسُ فِي حَيْرَةٍ مِنْ اِخْتِلافِ المَعْنَيَيْنِ وَالظُهُورَيْنِ بِالْبَهْمَنِيَّةِ وَالمُحَمَّدِيَّةِ إِذْ يَتَجَلَّى لَهُمْ مَوْلَانا أَمِيرُ النَّحْلِ الْمَعْنَى الْمَعْبُودُ عَزَّتْ آلَاؤُهُ مِنْ عَيْنِ الشَّـمْسِ وَفِي يَدِهِ ذُو الفَقَّارِ فَيَشْـخَصُ الناسُ بِأَبْصـارِهِمْ وَيَقُولُونَ لِلسَـيِّدِ مُحَمَّدٍ: مَنْ هٰذا؟ فَيَقُولُ لَهُمْ المِيمُ: "هٰذا مَوْلاكُمْ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ" فَيَخُرُّونَ عَلَى وُجُوهِهِمْ وَيَأْخُذُهُمْ السَّـيْفُ، ثُمَّ يَحِلُّ بِهِمْ أَنْواعُ الْعَذابِ مِنَ الْقَتْلِ وَالحُرْقِ، ثُمَّ لا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنْتَ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمانِها خَيْرًا، وَبَيانُهُ قَوْلُهُ تَعالَى: ﴿وَلَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ عِندَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ ۚ حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ ۖ قَالُوا الْحَقَّ ۖ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾[٢]

---

[١] سوره قمر، آيه ۶

[٢] سوره سبأ، آيه ٢٣

و روایت کرد از مشایخ خود، قد سهم الله، در مورد سخن خداوند متعال: ﴿روزی که دعوت‌کننده به ســوی امری ناخوشــایند دعوت می‌کند﴾ پس گفت: آن روز رجعت بیضــاء و رجعت درخشــان اســت، سرورمان سـلمان با حالی ظاهر می‌شــود که وسـط سرش همچون کَشتیز ترا شیده شده ا ست، در د ست را ستش جامی ا ست که در آن عبدالنور است، و جام به اندازه یك وجب از دستش بالا رفته است، و در دست چپش چوبی است، و در هر دو گوشش گوشواره‌هایی است و بر یکی از گوش‌هایش اَذْرَیونَة نهاده اســـت، مردم را به ســوی آیین بهمن دعوت می‌کند، پس مردم از او متعجب و سرگشته می شوند و مرتد میشوند و می‌گویند: ما منتظر کسی بودیم که ما را به توحید ناب دعوت کند، اما کســی بر ما ظاهر شــد که ما را به دین مجوس (زرتشــتی) دعوت می‌کند، و به همین دلیل خداوند متعال فرمود: ﴿به ســوی امری ناخوشــایند﴾ ســپس سرورمان محمد ظاهر می‌شود و مردم را به سوی معرفت و اقرار به خود دعوت می‌کند، پس در حالی که مردم در حیرت از اختلاف دو معنی و دو ظهور به بهمَنیّه و مُحَمَّدیّه هســتند، ناگهان مولای ما امیر نَحل، معنای معبود، از چشــمه خورشــید بر آنان تجلی می‌کند، و در د ستش ذوالفقار ا ست، پس مردم با چشمانشان خیره می شوند و به سیّد محمد می‌گویند: این کیست؟ پس میم (محمد) به آنان می‌گوید: این مولای شما علیّ کبیر است، پس بر صورت‌های خود به خاك می‌افتند و شمشیر آنان را در بر می‌گیرد، سپس

انواع عذاب از کشتن و سوزاندن بر آنان فرود می‌آید، آنگاه ایمان کسی که از پیش ایمان نیاورده باشد یا در ایمانش خیری کسب نکرده باشد، سودی به حالش نخواهد داشت، و بیان آن سخن خداوند متعال است: ﴿و شفاعت در نزد او سودی نمی‌دهد، مگر برای کسی که به او اجازه دهد، تا هنگامی که ترس از دل‌هایشان برداشته شود، می‌گویند: پروردگارتان چه گفت؟ می‌گویند: حق را گفت، و او علیّ کبیر است﴾

[٥٤٩] وَعَنْ جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفَضَّلِ عَنْ أَبِي الصَّقْرِ عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ أَنَّهُ قَالَ: "سُورَةُ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ لَيْسَ مَعْنَاهَا فَاطِرٌ بَلْ مَعْنَاهَا أَنَّ اللَّهَ أَحَدٌ أَمِيرُ النَّحْلِ، لَا شَيْءَ مَعَهُ وَلَا إِسْمَ وَلَا بَابَ وَلَا عَرْشَ وَلَا كُرْسِيَّ وَلَا سَمَاءَ وَلَا أَرْضَ، ﴿اللَّهُ الصَّمَدُ﴾ الَّذِي لَا جَوْفَ لَهُ ، وَيَصْمُدُ الْعِبَادُ إِلَيْهِ بِهِمَمِهِمْ وَإِرَادَتِهِمْ، ثُمَّ اِخْتَرَعَ الإِسْمَ الْوَاحِدَ وَهُوَ الْمِيمُ.

﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ۞ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ، وَلَا حِدثٌ فِي بَدْءِ الْأَمْرِ وَلَا فِي الظِّلَالِ، وَإِنَّمَا ظَهَرَ الْمَعْنَى أَحَدًا شَخْصًا نُورًا لَا يُوصَفُ وَلَا يُحَدُّ، لَيْسَ لَهُ جَوْفٌ فَيُقَالُ أَجْوَفُ، وَلَا مَعَهُ شَيْءٌ فَيُقَالُ لَهُ وَلَدٌ، وَلَا كَانَ قَبْلَهُ أَحَدٌ فَيُقَالُ لَهُ وَالِدٌ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كَفُوا أَحَدٌ.

وَالْكُفُؤُ: الْمِثْلُ عِنْدَ أَهْلِ التَّشْبِيهِ وَالْعَدَدِ، وَمَنْ ضَلَّ عَنْ الْحَقِّ وَجَعَلَ هَاهُنَا مُحَمَّدًا وَفَاطِرًا وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْمُحْسِنَ إِذْ جَعَلُوهُمْ أَكِفَّاءَ وَجَعَلُوهُمْ شَيْئًا وَاحِدًا، فَنَفَى عَنْ نَفْسِهِ

ذٰلِكَ وَأَخْبَرَ أَنَّهُ الْفَرْدُ الَّذِي لَا نِدَّ لَهُ وَلَا شَبِيهَ لَهُ وَلَا نَظِيرَ، وَإِنَّمَا هُوَ ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ ثُمَّ أَحْدَثَ أَسْمَاؤَهُ الْحُسْنَى الَّذِينَ هُمْ ظَاهِرُ هٰذِهِ السُّورَةِ.

فَأَوَّلُ بَاطِنٍ هٰذِهِ السُّورَةُ السَّيِّدُ مُحَمَّدٌ لِلْمَعْنَى وَهُوَ أَمِيرُ النَّحْلِ وَذٰلِكَ أَنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ نَزَّهَهُ وَحْدَهُ: فَلَيْسَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ الْأَحَدُ، وَإِسْمُهُ الْوَاحِدُ الَّذِي هُوَ مُحَمَّدٌ، وَأَمِيرُ النَّحْلِ مَعْنَاهُ.

ثُمَّ أَحْدَثَتْ الصُّورَةُ سَائِرَ الصُّوَرِ بِالذِّكْرَانِ وَهُمْ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَفَاطِرٌ وَمُحْسِنٌ، فَاللهُ الْأَحَدُ وَالْإِسْمُ الْمِيمُ الْأَكْبَرُ لِكَوْنِهِ بِالنِّدَاءِ وَاحِدٌ لَيْسَ مَعَهُ قَرِينٌ، وَاللهُ الصَّمَدُ، الْحَسَنُ ﴿لَا يَلِدْ﴾ وَالْحُسَيْنُ ﴿وَلَمْ يُولَدْهُمَا﴾ فَاطِرٌ، ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُّواً أَحَدٌ﴾، فَهٰذِهِ الْأَسْمَاءُ هِيَ نِسْبَةُ الرَّبِّ ﴿قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ﴾، وَاللهُ مَعْنَاهُ.

و از جعفر بن محمد بن مفضّل، از ابوالصقر، از مفضّل بن عمر، علیه التسلیم، روایت شده است که گفت: سوره ﴿قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ﴾ معنایش فاطمه نیست، بلکه معنایش این است که اللهّ احد همان امیر نحل (علی) است، هیچ چیزی با او نیست و نه اسم (محمد) و نه باب (سلمان) و نه عرش و نه کرسی و نه آسمان و نه زمین، ﴿اللهُ الصَّمَدُ﴾ کسی که جوف (تو خالی نیست)، و بندگان با همت ها و اراده های خود به سوی او روی می‌آورند، سپس اسم را اختراع کرد و او همان میم (محمد) است.

﴿فرزند نیاورده و زاده نشده است ❁ و هیچ کس همتای او نبوده است﴾ او فرزندی نداشته است، و در آغاز امر و نه درتجلی ها ،مُحدَث نیست، و بلکه معنی (علی) به

صورت احد، شخص، نور ظاهر شد که توصیف و حدّ ندارد، جوفی (توخالی) ندارد که گفته شود اَجوَف (توخالی) ا ست، و چیزی با او نیست که گفته شود او را فرزند است، و کسی پیش از او نبوده که گفته شود او پدر است، و همتایی برای او نبوده است.

و کُفؤ: مانند (مثل) است نزد اهل تشبیه و عدد، و کسی که از حق گمراه شد و در اینجا محمد و فاطر و حسن و حسین و محسن را قرار داد، زیرا آنان را همتاها قرار دادند و آنان را چیزی واحد شمردند، پس خداوند آن را از خود نفی کرد و خبر داد که او فردی است که همتا و شبیه و نظیر ندارد، و بلکه اوست ﴿هیچ چیزی مانند او نیست و او شنوای بیناست﴾ سپس اسماء الحسنی خود را پدید آورد که آنان ظاهر این سوره هستند.

پس اولین باطن این سوره سیّد محمد است برای معنی (علی) و او همان امیر نحل است، و آن به این دلیل ا ست که خداوند سبحانه او را به تنهایی تنزیه کرده ا ست: پس نیست مگر اللهّ احد به تنهایی، **و اسم واحد او همان محمد است، و امیر نحل معنای اوست.**

سپس صورت سایر صُوَر تجلی‌ها را ابداع کرد و آنان عبارتند از: حسن و حسین و فاطر و محسن، پس اللهّ احد ا ست، و ا سم میم اکبر (محمد) به دلیل آن که به ندا واحد ا ست و قرینی ندارد، و اللهّ الصمد، حسن ﴿فرزند نیاورده﴾ و حسین ﴿و زاده نشده‌اند﴾از

فاطر ، ﴿و هيچ كس همتاى او نبوده است﴾، پس اين اسماء نسبت رب در قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ هستند، و **اللهُ همان معنا (على) است.**

[٥٥٠] وَفِي مِثْلِ ذٰلِكَ ما نَقَلْناهُ مِنْ غَيْرِ رِوايَتِهِ عَنْ عُثْمانَ بْنِ رَشِيدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ اِسْماعِيلَ العَسَلِيِّ عَنْ عُثْمانَ بْنِ عِيسَى الرَّوَّاسِ عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ قَالَ: قُلْتُ لِلْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ: يَا سِيدِي، أَمَرَنِي مَوْلايَ بِطَاعَتِكَ، فَأَثْلَجْ صَدْرِي بِتَفْسِيرِ هٰذِهِ ﴿قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ﴾ **فَقالَ: "اللهُ أَحَدُ أَمِيرِ النَّحْلِ** ، لَيْسَ مِنَ النِّسْبَةِ الظَّاهِرَةِ فِي شَيْءٍ، وَلَيْسَ هُوَ وَاحِدٌ مِنْ جَمَاعَةٍ، وَهُوَ أَحَدٌ لَيْسَ مِثْلَهُ أَحَدٌ، وَهُوَ الصَّمَدُ وَذٰلِكَ أَنَّ النَّاسَ نَسَبُوهُ إِلَى الْأَكْلِ وَكُلُّ آكِلٍ لَهُ جَوْفٌ ، وَالصَّمَدُ الَّذِي لَا جَوْفَ لَهُ، لَمْ يَلِدْ، وَذٰلِكَ أَنَّهُ لَمَّا أَظْهَرَ أَسْمَاءَهُ الْحُسْنَى قَالُوا إِنَّ لَهُ وَلَدًا وَدَعَوْهُمْ أَوْلَادَهُ، فَنَفَى عَنْ نَفْسِهِ ذٰلِكَ فَقَالَ: لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ لِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّ أَبَا طَالِبٍ أَبُوهُ، فَنَفَى ذٰلِكَ عَنْ نَفْسِهِ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ: لَيْسَ يُشْبِهُهُ شَيْءٌ فَيَكُونُ مِثْلَهُ وَيَكُونُ كُفْؤُهُ، وَالْكُفْؤُ الْمِثْلُ."

و در مانند آن، چيزى است كه از غير روايت ابوالفتح محمد بن حسن نقل كرده‌ايم از عثمان بن رشيد، از على بن اسماعيل عَسَلى، از عثمان بن عيسى رَوّاس، از خالد بن نَجيح كه گفت: به مفضّل بن عمر، عليه التسليم، گفتم: اى سرور من، مولايم مرا به اطاعت از تو امر كرده است، پس سينه‌ام را با تفسير اين سوره ﴿قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ﴾ مطمئن ساز،پس گفت: " **اللهُ أَحَدُ همان امير نحل (على) است**، كه هيچ چيزى از

نسبت‌های ظاهری را ندارد، و او واحدی از یك جماعت نیست، و او احَد است که مانند او هیچ کسی نیست، و او بی نیاز ا ست، و این به دلیل آن ا ست که مردم او را به خوردن نسبت دادند، در حالی که هر خورنده‌ای جوف (توخالی) دارد، و صَمَد کسی است که جوفی ندارد، فرزندی نیاورده است ، و این به دلیل آن است که هنگامی که ا سماء الحسنی خود را آ شکار کرد، گفتند که او را فرزندی ا ست و آنان را فرزندان او خواندند، پس آن را از خود نفی کرد و گفت: زاده نشده است، زیرا آنان گفتند که ابوطالب پدر اوست، پس آن را از خود نفی کرد، و هیچ کس همتای او نبوده است: یعنی هیچ چیزی به او شباهت ندارد تا مانند او باشد و همتای او باشد، و کُفْؤُ همان مِثل است."

[٥٥١] وَبِإِسْنادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَهْرانَ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَلْمَانُ أَنَّ إِبْراهِيمَ الجَعْدِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ مَوْلَايَ الرِضَا عَلِيَّ بْنُ مُوسَى عَزَّعَزَّهُ يَقُولُ: "إِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى يَقُولُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: أَرْفَعُ نَسَبِي وَأَضَعُ نَسَبَكُمْ" فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، فَمَا مَعْنَى ذٰلِكَ؟ فَقالَ: "إِنَّهُ أَظْهَرَ الحُجُبَ فَجَعَلَهَا نَسَبًا، وَهُمْ الذُّرِّيَّةُ مِثْلُ الْإبْنِ وَالْإبْنَةِ وَالزَّوْجَةِ وَالْأَخِ وَالْأُخْتِ وَالْأُمِّ وَالْأَبِ، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْكَشْفِ ظَهَرَ بِالنُّورَانِيَّةِ، فَبَانَ لِلنَاسِ إِطْرَاحُ النَّسَبِ".

و به اسناد او، از محمد بن عبدالله بن مهران، گفت: سلمان به من خبر داد که ابراهیم جَعْدی گفت: شنیدم مولایم رضا علی بن موسی، عَزَّعَزَّهُ، می‌فرمود: "همانا خداوند

متعال روز قیامت می‌فرماید: نَسَب مرا بالا می‌برم و نَسَب شما را پایین می‌آورم. پس گفتم: ای سرور من، معنای آن چیست؟ فرمود: او محمد و اهل بیت را ظاهر کرد و آنان را خویشاوند قرار داد، و آنان همان فرزندان هستند مانند پسر و دختر و همسر و برادر و خواهر و مادر و پدر، پس هنگامی که روز آشکار شدن حقیقت فرارسد، به نورانیت ظاهر می‌شود، پس بی اعتباری نَسَب برای مردم آشکار می‌گردد.

[٥٥٢] وَقَوْلُ الصَّادِقِ عَزَّعَزَّهُ : "﴿وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا﴾، فَقَالَ: مَنْ يَعْرِضُ عَنْ وِلَايَةِ أَمِيرِ النَّحْلِ ".

و سخن امام جعفر صادق، عَزَّعَزَّهُ : ﴿و هر کس از یاد پروردگارش روی بگرداند، او را در عذابی سخت و بالارونده در می‌آورد﴾، پس فرمود: منظور کسی است که از ولایت امیر نَحل روی بگرداند.

[٥٥٣] وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ عَزَّعَزَّهُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوا وَّآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوا وَّأَحْسَنُوا ۗ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾[1] فَقَالَ عَزَّعَزَّهُ : "عَلَى الْمُؤْمِنِ فِي دِينِهِ ثَلَاثُ تَقِيَّاتٍ، تُقِيَّةٌ مِنْ هٰذا الْخَلْقِ الْمَنْكُوسِ، وَتُقِيَّةٌ مِنَ الْمُقَزْمَنَةِ وَتُقِيَّةٌ مِنَ الْمُتَشَبِّهَةِ بِأَهْلِ الْحَقِّ ، فَإِذَا عَمِلَ بِذٰلِكَ فَقَدْ أَبَاحَهُ اللّٰهُ كُلَّ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا

[1] سوره مائده،آیه٩٣

أَظَلَّتْهُ السَّمَاءُ وَمَا أَقَلَّتْهُ الْأَرْضُ" قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا مَوْلَايَ فَمَا أُحِلَّ لِلْمُؤْمِنِ؟ فَقَالَ: "لَا تَقُلْ هٰذا وَلٰكِنْ قُلْ: فَمَا حُرِّمَ عَلَى الْمُؤْمِنِ" قُلْتُ: فَمَا حُرِّمَ عَلَيْهِ؟ قَالَ: "مَا حُرِّمَ عَلَيْهِ إِلَّا مَا كَابَرَ عَلَيْهِ مُؤْمِنًا".

وَرَوَى رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا أَتَعِدَانِنِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللهَ وَيْلَكَ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾[1]

قَالَ: قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: الْوَالِدَانِ مُوسَى وَعَلِيُّ بْنُ مُوسَى، فَهُمَا وَالِدَاهُ فِي الْعِلْمِ وَهُمَا الْعَيْنُ وَالْمِيمُ .

و به اسناد او، از محمد بن سنان، از مفضّل بن عمر، گفت: امام جعفر صادق عَزَّعِزُّهُ، در تفسیر سخن خداوند متعال: ﴿بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، در آنچه پیش از این چشیده‌اند گناهی نیست، هرگاه پرهیزگاری کنند و ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند، سپس پرهیزگاری کنند و ایمان بیاورند، سپس پرهیزگاری کنند و احسان نمایند. و خداوند نیکوکاران را دوست دارد﴾ فرمود: بر مؤمن در دینش سه گونه تقیّه لازم است: تقیّه از این خلق منکوس ، و تقیّه از مُقَزْمَنَه و تقیّه از کسانی که خود را شبیه اهل حق می‌کنند، پس هنگامی که به آن عمل کند،

---

[1] سوره احقاف،آیه ١٧

خداوند تمام آنچه در خشکی و دریا ست و آنچه آسمان بر آن سایه افکنده و زمین آن را حمل کرده ا ست، بر او حلال کرده ا ست. راوی گفت: پس به او گفتم: ای مولای من، چه چیزی بر مؤمن حلال شـده اسـت؟ فرمود: این را نگو، بلکه بگو: چه چیزی بر مؤمن حرام شده است؟ گفتم: پس چه چیزی بر او حرام شده است؟ فرمود: **بر او هی چیزی حرام نشده است مگر آنچه مؤمنی بر آن با اصرار و عناد مخالفت کرده باشد.**

و روایت کرد، رضـی الله عنه، در تفسـیر سـخن خداوند عَزَّوَجَلَّ: ﴿و کسـی که به پدر و مادرش گفت: اُف بر شـما! آیا به من وعده می‌دهید که پس از مرگ زنده می‌شـوم، در حالی که نسل‌های پیش از من گذ شتند؟ و پدر و مادر از خدا کمك می‌خواهند و به او می‌گویند: وای بر تو، ایمان بیاور، همانا وعده خدا حق اسـت، پس او می‌گوید: این نیست مگر افسانه‌های پیشینیان﴾.

گفت: محمد بن اسماعیل گفت: پدر و مادر، موسی و علی بن موسی هستند، پس آن دو والدین او در علم هستند و آن دو همان عین و میم (علی و محمد) می‌باشند.

[٥٥٤] يُؤَيِّدُ ذٰلِكَ قَوْلُ السَيِّدِ الرَسُولِ عَزَّعَزُّهُ لِمَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزُّهُ: "أَنَا وَأَنْتَ أَبَوَا هٰذِهِ الْأُمَّةِ".

وَسَأَلْتُهُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَلَا تَنكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُم مِّنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ ۚ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا﴾[١] فَقَالَ: لَا يَحِلُّ لِلْوَلَدِ أَنْ يَسْمَعَ مَنْ قَدْ تَعَلَّقَ عَلَى سَيِّدِهِ، لِأَنَّهُ فِي ذٰلِكَ أَخُوهُ فَلَا يَجُوزُ لَهُ إِسْمَاعُهُ.

وَسَأَلْتُهُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ ۗ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾[٢] فَقَالَ: سَمَاعِي فِيهِ عَنْ شُيُوخِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ أَنَّ السَّيِّدَ أَبَا الْخَطَّابِ مِنْهُ السَّلَامُ ابْتَلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَهِيَ قُوَّةُ دَعْوَةِ الضِّدِّ فِيهَا يُخِيفُ الْمُؤْمِنِينَ، وَالْجُوعُ: عَدَمُ الْعِلْمِ فِي أَيَّامِ الْفَتْرَةِ، وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ: نُقْصَانُ الْأَمْوَالِ هَاهُنَا تَغْيِيرُ الدِّيَانَاتِ، وَالْأَنْفُسِ النَّاقِصَةِ: غَيْبَةُ الْأَئِمَّةِ الَّذِينَ هُمُ الْأَنْفُسُ وَالثَّمَرَاتُ عِنْدَ الْمُعْجِزَاتِ بِالتُّحَفِ الْغَرْبِيَّةِ، وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ: أَيْ بَشِّرِ الْعَارِفِينَ عِنْدَ إِقَامَةِ التَّقِيَّةِ.

آن را تأیید می‌کند سخن محمد عَزَّعَزُّهُ، به مولای ما امیرالمؤمنین عَزَّعَزُّهُ، که: من و تو پدران این امت هستیم.

و از او درباره سخن خداوند عَزَّوَجَلَّ پرسیدم: ﴿و با زنانی که پدرانتان با آنها ازدواج کرده‌اند، ازدواج نکنید مگر آنچه در گذشته انجام شده است. همانا آن کاری زشت و

[١] سوره نساء، آیه ٢٢

[٢] سوره بقره، آیه ١٥٥

مورد خشم بود و بد راهی است﴾ پس فرمود: بر شاگرد حلال نیست که به کسی که به سرورش وابسته است گوش دهد و از او علم بگیرد، زیرا او در این امر برادر او ست و برای شاگرد جایز نیست که علم باطنی را از او بگیرد.

و از او درباره سـخن خداوند عَزَّوَجَلَّ پرسـیدم: ﴿و قطعاً شما را به چیزی از ترس و گرسـنگی و کاهشـی در اموال و جان‌ها و ثمرات می‌آزماییم؛ و شـکیبایان را بشـارت ده﴾ پس فرمود: آنچه در این باره از بزرگان خود شـنیده‌ام این اسـت که سرور ابوالخطاب، سـلام بر او، مؤمنان را آزمود، و این همان قوت دعوت مخالف اسـت که مؤمنان را می‌ترسـاند، و گرسـنگی: نبود علم در روزهای فترت اسـت، و کاهش از اموال: کم شـدن اموال در اینجا تغییر در دین‌ها اسـت، و جان‌های ناقص : غیبت ائمه است که آنان همان نفس‌ها هستند، و ثمرات نزد معجزات به وسیله تحف غریبه است، و شکیبایان را بشارت ده: یعنی عارِفان را هنگام برپایی تقیّه بشارت ده.

[٥٥٥] وَعَنْ قَوْلِهِ: ﴿وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ﴾[١] فَقَالَ: سَمَاعِي فِيهِ مِنْ شَيْخِي بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ قَالَ: قُلْتُ لِمَوْلَايَ الصَّادِقِ عَزَّعِزُّهُ: أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ﴾ فَقَالَ: "لَا تُطْلِعُوا

[١] سوره بقره،آیه ٢٢١

أَحَدًا مِـــنَ الْمُرْجِئَةِ وَالْمُقَصِّـــرَةِ عَلَى عِلْمِ الْمَلَكُوتِ حَتَّى يُؤْمِنُوا بِوِلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْحَقِيقَةِ."

و درباره ســخن او: ﴿و با زنان مشرــك ازدواج نكنيد تا زمانى كه ايمان بياورند﴾ پس فرمود: شنيدن من در اين باره از شيخم به اسناد او، از محمد بن سنان، از مفضّل بن عمر، اليه التســليم، گفت: به مولايم امام جعفر صــادق عَزَّعَزُّهُ، گفتم: مرا از ســخن خداوند متعال: ﴿و با زنان مشرــك ازدواج نكنيد تا زمانى كه ايمان بياورند﴾ آگاه كن. پس فرمود: هيچ كدام از مُرجِئه (گروهى از اهل سنت) و مُقَصِّرَه (كوتاهى كنندگان در حق ائمه) را بر علم ملكوت (علم باطنى) آگاه نســازيد تا زمانى كه به ولايت اميرالمؤمنين بر حقيقت ايمان بياورند.

[٥٥٦] وَبِرِوايَتِهِ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ ۝ فَذَٰلِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ ۝ وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ ۝ فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ ۝ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ۝ الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ ۝ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ﴾[1] فَقالَ: الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِينِ هُوَ العَيْنُ الثالِثَةُ، وَالدِينُ: هُوَ السَيِّدُ المِيمُ عَزَّعَزُّهُ فَهُوَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ تَوْحِيدِ مَوْلَانَا أَمِيرِ النَحْلِ.

[1] سوره ماعون

فَذٰلِكَ الَّذِي يَدُعُّ اليَتِيمَ: وَاليَتِيمُ هَاهُنَا أَبُو الذَرِّ، وَذٰلِكَ أَنَّهُ نَفَاهُ إِلَى الرَبْذَةِ، وَلَا يَحُضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ: فَالِمسْكِينُ هَا هُنَا هُوَ الْمُؤْمِنُ العَارِفُ الَّذِي يَسْكُنُ إِلَى مَعرِفَةِ اللهِ، وَطَعَامُهُ: إِسْتِمَاعُهُ العِلْمَ مِنَ العُلَمَاءِ البَالِغِينَ وَهُوَ فِي دَوْلَتِهِ مَمْنُوعٌ.

وَمَعْنَى قَوْلِهِ: وَلَا يَحُضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ: أَيْ لا يَأْمُرُ فِي نُسْخَةٍ أُخْرَى: فَقَالَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِينِ سُجْكُوقٌ لَعَنَهُ اللهُ.

فَوَيْلٌ لِلمُصَلِّينَ: وَهُمْ أَصحابُ الباطِنِ، تَقْدِيرُهُ: فَوَيْلٌ لِتارِكِي صَلاةُ الباطِنِ وَالساهِينَ عَنْها بَعْدَ مَعرِفَتِهَا، الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ: وَلَا يُصَرِّحُونَ بِتَوْحِيدِ أَمِيرِ النَحْلِ.

و به روایت او درباره کلام خداوند متعال: ﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ ❁ فَذَٰلِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ ❁ وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ ❁ فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ ❁ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ❁ الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ ❁ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ﴾پس گفت: آنكه دين باطن را تكذيب مى‌كند، او عثمان است؛ و الدّين: او سيد محمد عَزَّعِزُّهُ است. پس او كسى است كه آنچه را سيد ميم از توحيد مولاى ما أَمِيرِ النَحْلِ آورده، تكذيب مى‌كند.

(پس اوست كه يتيم را به سختى ميراند دور مى‌كند): و يتيم در اينجا ابوذر است، و اين به سبب آن است كه عثمان ابوذر را به رَبْذَة (مكانى در بيابان) تبعيد كرد.

(و بر خوراک مسکین تشویق نمی‌کند): پس مسکین در اینجا مؤمن عارف است که به معرفت اللهّ آرامش می‌یابد. و طعام او : شنیدن علم باطنی از علمای کامل و واصل است، و این دسترسی به علم در دولت ضد ممنوع است.

و معنی قول خداوند: وَلَا يَحُضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ: یعنی امرکننده امر نمی‌کند. در نسخه‌ای دیگر: پس گفت آنکه دین را تکذیب می‌کند، سُجْكُوق (عمربن خطاب) است، لعنت خدا بر او باد.

(پس وای بر نمازگزاران): و آنان یاران باطن هستند، تفسیر آن است: پس وای بر ترک‌کنندگان نماز باطن و کسانی که از آن پس از شناخت باطنی آن ،غافل و فراموشکار هستند. (آنان که ریا می‌کنند): و توحیدِ أَمِيرِ النَحْلِ (توحید و یگانگی علی) را آشکارا بیان نمی‌کنند.

وَبِرِوَايَتِهِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا﴾[1] قَالَ: الظِلُّ هَاهُنَا هُوَ ظُهُورُ أَمِيرِ النَحْلِ بِالصُورَةِ البَشَرِيَّةِ، فَهُوَ الظِلُّ، وَشَاهَدُ ذٰلِكَ قَوْلُ مُوسِى عَزَّعَزَّهُ: ﴿ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَى الظِّلِّ﴾[2] وَهُوَ أَنَّ مُوسَى وَهُوَ الإِسْمُ رَاجِعٌ إِلَى مَعْنَاهُ فَقِيرًا إِلَيْهِ وَقَوْلُهُ: مِنَ الظِلِّ، لِظُهُورِهِ بِالنَاسُوتِ إِينَاسَاً يَعْنِي وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ

---

[1] سوره فرقان،آیه ۴۵

[2] سوره قصص،آیه۲۴

سَاكِنًا: أَيْ لَوْلَا مَشِيئَتُهُ لَمَا ظَهَرَ بِذٰلِكَ، ﴿ثُمَّ جَعَلْنَا الشَمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ۝ ثُمَّ قَبَضْناهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا﴾[1] الغَيْبَةُ وَالإِسْتِتَارُ، وَهٰذَا خِطَابُ السَيِّدِ مُحَمَّدٍ لِلبَابِ وَمَنْ دُونَهُ.

وَرَوَى أَنالَهُ اللهُ الرِضَى فِي قَوْلِهِ: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾ فَقَالَ: هٰذَا خِطَابُ الإِسْمِ لِزَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ، وَالمَثَانِي هُمْ المَنْبَؤُونُ السَبْعَةَ عَشَـــرَ وَالقُرْآنُ العَظِيمُ: هُوَ مَعْرِفَةُ الحِجَابِ بِالحَقِيقَةِ، وَهُوَ القُرْآنُ.

وَوَجْهٌ آخَرُ: وَهُوَ أَسْنَى وَأَعْلَى، وَهُوَ أَنَّ السَبْعَ المَثَانِيَ هِيَ الظُهُورَاتُ السَبْعَةُ الذاتِيَّةُ الَّتِي ظَهَرَ بِها المَعْنَى، فَهٰذَا خِطَابُ الإِسْمِ لِلبَابِ

وَقَوْلُهُ: آتَيْنَاكَ، أَيْ عَرَّفْنَاكَ حَقِيقَتَهَا، وَإِنَّهُ لَمْ يَظْهَرْ المَعْنَى بِذَاتِهِ إِلَّا بِهَا وَالقُرْآنُ العَظِيمُ: السَيِّدُ المِيمُ.

و به روایت او درباره کلام خداوند متعال: ﴿آیا ندیدی که پروردگارت چگونه سایه را گسترد؟ و اگر می‌خواست، آن را ساکن می‌گرداند، سپس خورشید را بر آن دلیلی قرار دادیم﴾ گفت: سایه در اینجا ظهور أَمِیرِ النَحْلِ به صورت بشری است، پس امیر النحل سایه است. و شاهد این این تفسیر،کلام موسی عَزَّ عِزُّهُ، است: ﴿سپس به سوی سایه روی آورد﴾و اشاره به آن است که موسی، که او محمد است، بازگشت‌کننده به سوی علی و نیازمند به اوست. و کلام خدا: (از سایه)، به سبب ظهور معنی به ناسوت جهت

[1] سوره فرقان،آیه۴۵-۴۶

انس گرفتن است.(و اگر می‌خواست، آن را ساکن می‌گرداند): یعنی اگر مشیّت او نبود، بدین گونه ظاهر نمی‌شد. ﴿ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ۞ ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا﴾ غیبت و پنهان شدن ا ست، و تمام آنچه گفته شد خطاب سید محمد به سلمان فارسی و هر که در مرتبه پایین‌تر از اوست.

و روایت کرد ، در کلام خداوند: ﴿و به راستی به تو هفت مثانی و قرآن بزرگ را عطا کردیم﴾ پس گفت: این آیه خطاب محمد عزعزه به زید بن حارثه ا ست. و مثانی: ایشان هفده نفر پیام‌رسان هستند. و قرآن بزرگ: او شناخت حقیقت حجاباست، و این معرفت، قرآن است.

و تفسیر دیگر: و آن والاتر و بالاتر ا ست، و آن تفسیر این ا ست که هفت مثانی همان هفت ظهور ذاتی ا ست که معنی به وا سطه آنها ظاهر شد. پس این وجه خطاب ا سم به باب است.

و کلام خداوند:(به تو عطا کردیم)، یعنی حقیقت ظهورات را به تو شناساندیم. و اینکه معنی به ذات خود جز به واسطه ظهورات ظاهر نشده است. و القُرْآنُ العَظِيمُ: سید محمد است.

وَرَوَى أَيْضًا رَضِيَ اللهُ عَنهُ فِي قَوْلِهِ: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا ۖ فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ

الْكَبِيرُ﴾[١] فَالكِتَابُ: هُوَ المِيمُ، وَالَّذِينَ أَوْرَثَهُمْ الكِتَابَ: هُمْ المُؤْمِنُونَ الَّذِينَ اِصْطَفَاهُمْ فَآمَنُوا بِهِ فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ: أَيْ لِأَخِيهِ، أَيْ أَنَّهُ يَشْبَعُ وَيُجِيعُ إِخْوانَهُ، وَيَكْتَسِي وَيُعَرِّيهِمْ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ: أَيُّ مَوَاسٍ لَهُمْ، وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالخَيْراتِ بِإِذْنِ اللهِ: أَيْ مُؤْثِرٌ لَهُمْ عَلَى نَفْسِهِ بِمَا هُوَ مُحْتاجٌ إِلَيْهِ مِنْ مَتَاعِ الدُنْيَا، وَيُبِرُّهُمْ مِنْ غَيْرِ سُؤالٍ.

وَفِي وَجْهٍ آخَرَ: إِنَّ الظَالِمَ لِنَفْسِهِ أَنَّهُ يَجُوعُ وَيُشْبِعُ إِخْوَانَهُ، وَيَعْرَى وَيَكْسُوهُمْ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ: أَيُّ مُوَاسٍ لَهُمْ، وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالخَيْرَاتِ: عَطْفًا عَلَى الأَوَّلِ الَّذِي يُؤْثِرُ إِخْوَانَهُ عَلَى نَفْسِهِ وَيُبِرُّهُمْ بِغَيْرِ سُؤَالٍ، وَفِي الكَلَامِ تَقْدِيمٌ وَتَأْخِيرٌ وَمِثْلُهُ كَثِيرٌ فِي كَلَامِ العَرَبِ، قَالَ الشَاعِرُ:

وَرَأَيْتُ زَوْجَكِ فِي الوَغَى ... مُتَقَلِّدًا رُمْحًا وَسَفَا

و روایت کرد همچنین در کلام خداوند: ﴿سپس کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیدیم به میراث دادیم؛ پس از ایشان ستمکار بر خویش است، و از ایشان میانه‌رو است، و از ایشان پیش‌گام در خیرات به اذن خداوند است. این همان فضل بزرگ است﴾ پس کتاب: محمد است. و کسانی که کتاب را به ارث بردند: همان مؤمنانی هستند که خداوند ایشان را برگزید، پس به کتاب ایمان آوردند.

[١] سوره فاطر،آیه ٣٢

فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ: یعنی بر برادرش ظلم میکند ، یعنی او سیر می‌شود و برادرانش را گرسنه می‌دارد، و لباس می‌پوشد و آنان را عریان می‌سازد. و وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ: یعنی مواسات‌کننده با آنان است. و وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ: یعنی آنان برادرانشان را بر نفس خود ترجیح دهنده هستند، به آنچه خودش به آن از متاع دنیا نیازمند است، و بدون درخواست به آنان نیکی می‌کند.

و در تفسیر دیگر: اینکه ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ (ستمکار بر خویش) آن است که خودش گرسنه می‌ماند و برادرانش را سیر می‌کند، و خودش عریان می‌ماند و آنان را می‌پوشاند. و وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ: یعنی با آنان مواسات‌کننده است. و وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ: عطف بر ظالم لنفسه است که برادرانش را بر نفس خود ترجیح می‌دهد و بدون درخواست به آنان نیکی می‌کند. و در کلام تقدیم و تأخیر وجود دارد، و مانند آن در کلام عرب بسیار است. شاعر گفته است:

وَرَأَيْتُ زَوْجَكِ فِي الوَغَى. مُتَقَلِّدًا رُمْحًا وَسَفَا

(و شوهرت را در جنگ دیدم، در حالی که نیزه و شمشیر بر دوش داشت.)

وَرَوَى قَدَّسَهُ اللهُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ﴾[1] فَالْهُدْهُدُ هُوَ شَخْصُ البَابِ

[1] نمل،آیه ۲۰

وَقَوْلُهُ: ﴿ فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِن سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ﴾[١] هٰذا حَرْفُ إِسْتِفْهامٍ، أَيْ ما عَلِمْتُ إِلَّا مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي وَلَا أَحَطْتُ إِلَّا بِمَا أَنْتَ مُحِيطٌ بِهِ، وَسَبَأُ إِسْمُ المَدِينَةِ فِي اليَمَنْ.

وَقَوْلُهُ عَنْ بَلْقِيسَ: ﴿إِنِّي وَجَدتُّ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ﴾[٢] أَيْ أُوتِيتَ مِنْ كُلِّ عِلْمٍ وَالعَرْشُ العَظِيمُ: العِلْمُ العَظِيمُ.

وَقَوْلُهُ: ﴿وَجَدتُّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنْ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ﴾[٣]

قالَتْ طَائِفَةٌ: إِنَّهُمْ كَانُوا يُعَظِّمُونَ الـ ضِدَّ وَيُطِيعُونَهُ، وَقَالَ أَهْلُ الحَقِيقَةِ: إِنَّهُمْ كانُوا يَعْبُدُونَ الإِسْمَ وَهُوَ الشَمْسُ فِي هٰذا المَوْضِعِ.

وَقَوْلُ السَيِّدِ سُلَيْمانُ عَزَّ عِزُّهُ: ﴿قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَن يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ❁ قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ ۖ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ﴾[٤] فَالعِفْرِيتُ القَائِلُ هٰذَا القَوْلَ: المِقْدادُ مَعْنَاهُ: أَنَا أَتْلُو عِلْمَهَا وَأَعْرِفُهُ.

﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ ۚ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هٰذَا مِن فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ ۖ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ

---

[١] سوره نمل،آيه ٢٢
[٢] سوره نمل،آيه ٢٣
[٣] سوره نمل،آيه ٢۴
[۴] سوره نمل،آيه ٣٨_٣٩

كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ﴾[١] فَالَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الكِتَابِ: هُوَ المَعْنَى تَعَالَى آصِفُ بْنُ بُرْخِيا عَزَّعِزُّهُ القَادِرُ عَلَى الأَشْياءِ.

﴿فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِندَهُ قَالَ هَٰذَا مِن فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ﴾ إِشَارَةً مِنْهُ إِلَى آصِفٍ وَصِيِّهِ، فَهُوَ رَبُّهُ المُتَفَضِّلُ عَلَيْهِ.

وَقَوْلُهُ: ﴿قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنظُرْ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ﴾[٢] أَيْ عِلْمُهَا، فَهٰذَا خِطَابٌ لِلبَابِ فَتُكِرِرَ عَلَيْهَا فَقَالَتْ: ﴿كَأَنَّهُ هُوَ﴾ أَيْ لَيْسَ هُوَ عِلْمِي وَلٰكِنْ يُشْبِهُهُ، وَبَلْقِيسُ هِيَ صَفِيَّةُ بِنْتُ حُيَيِّ بْنِ أَخْطَبَ الخَيْبَرِيَّةِ.

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾[٣]

فَالنَّمْلَةُ: أَمُّ سَلَمَةُ وَهِيَ جَوْهَرَةُ البَابِ و شَخْصٌ مِنْ أَشْخاصِهِ .

﴿فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا﴾[٤].

و روایت کرد خداوند او را پاک گرداند در کلام خداوند متعال: ﴿و سلیمان پرندگان را بازر سی کرد و گفت: مرا چه شده که هُدْهُد را نمی‌بینم؟ آیا از پنهان شدگان ا ست؟﴾ پس هُدْهُد: او شخصِ باب است.

[١] سوره نمل ، آیه ۴۰
[٢] سوره نمل ، آیه ۴۱
[٣] سوره نمل ، آیه ۱۸
[٤] سوره نمل ، آیه ۱۹

و کلام خداوند: ﴿پس درنگ کرد و گفت: من به چیزی آگاه شـــدم که تو از آن آگاه نشدی، و از سَـــبَأ خبری یقینی برایت آوردم﴾ این آیه پر سش ا ست، یعنی: من آگاه نشـــدم جز به آنچه تو به آن از من داناتری، و به آن احاطه علمی پیدا نکردم جز به آنچه تو به آن احاطه‌داری. و سَبَأ: نام شهری در یمن است.

و کلام او درباره بلقیس: ﴿من زنی را یافتم که بر آنان فرمانروایی می‌کند، و از هر چیز به او داده شده است، و او تخت بزرگی دارد﴾ یعنی از هر علم به او داده شده است. و تخت بزرگ: علم بزرگ است.

و کلام او: ﴿او و قومش را یافتم که به جای خداوند، برای خورشید سجده می‌کنند، و شیطان اعمال‌شان را در نظر شان آرا سته ا ست، پس آنان را از راه بازدا شته ا ست، لذا هدایت نمی‌شوند﴾

گروهی گفتند: آنان ضِدّ را بزرگ می‌داشتند و از او اطاعت می‌کردند.

و اهل حقیقت گفتند: آنان اسم را می‌پرستیدند و اسم در این موضع خورشید است.

و کلام سید سلیمان عَزَّعَزَّهُ: ﴿گفت: ای گروه، کدام یک از شما تخت بلقیس را برای من می‌آورد، پیش از آنکه تسـلیم‌شـونده نزد من بیایند؟ ❁ عفریتی از جن گفت: من آن را پیش از آنکه از جایگاهت برخیزی، برایت می‌آورم، و من بر این کار توانا و امین

هستم﴾پس گوینده این کلام: مقداد است. معنی‌اش این است: من علم بلقس را بررسی و روایت می‌کنم و آن را می‌شناسم.

﴿کسی که نزدش دانشی از کتاب بود گفت: من آن را پیش از آنکه چشم بر هم زنی، برایت می‌آورم. پس چون آن را نزد خود مستقر دید، گفت: این از فضل پروردگارم ا ست، تا مرا بیازماید که شکرگزاری می‌کنم یا کفر می‌ورزم. و هر که شکر کند، تنها برای خویش شکر می‌کند، و هر که کفر ورزد، به راستی پروردگارم بی‌نیاز و کریم ا ست﴾ پس الَّذِي عِندَهُ عِلْمٌ مِنَ الكِتَابِ: او علی متعالی ا ست،آصف بن برخیا عَزَّعَزَّهُ، که بر همه چیز توانا است.

﴿ پس چون آن را نزد خود مستقر دید، گفت: این از فضل پروردگارم است، تا مرا بیازماید که شکرگزاری می‌کنم یا کفر می‌ورزم ﴾: ا شاره‌ای از سلیمان ا ست به آ صِف جانشینش، پس آصف پروردگار سلیمان و نعمت‌بخش بر اوست.

و کلام سلیمان: ﴿گفت: عرش بلقیس را برایش ناشناس سازید، تا ببینیم آیا هدایت می شود یا از کسانی ا ست که هدایت نمی شوند﴾ یعنی علم بلقیس. پس این د ستور خطاب به باب است. پس عرش بر بلقیس متغیّر شد، پس او گفت: ﴿گویی که خود اوست﴾ یعنی آن علم من نیست، ولی شبیه آن است. و بَلْقِيسُ: او صفیه دختر حیی بن اخطب خیبری است.

و مورچه: مومنان هســـتند. و کلام مورچه:(به خانه‌هایتان وارد شــویـد): مؤمنان را به پنهان کردن علم امر کرد، تا زمانی که ســلیمان به آنان اذن دهد؛ زیرا آن زمان تقیه و پنهان‌کاری بود. (سلیمان شما را درهم نشکند): یعنی شما را به سبب فاش کردن علم در زمان نامناسب آن مجازات نکند.

و لبخند: نشانه خشنودی به آنچه مورچه گفت، است.

[٥٥٧] وَبِالإِسْنَادِ عَنْ مَوْلَانَا الصَادِقِ عَزَّعَزُّهُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا﴾[1] فَقَالَ عَزَّعَزُّهُ: "المَالُ: مَا أَمَالَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مَعْرِفَةِ عِلْمِ البَابِ، وَالبَنُونَ: الأَيْتَامُ، وَزِينَةُ الحَيَاةِ الدُنْيَا: هُمْ النُقَبَاءُ وَالبَاقِيَاتُ الصَالِحَاتُ: السَعْيُ فِي حَوَائِجِ الْمُؤْمِنِينَ".

و به اِ سناد از مولای ما امام صادق عَزَّعَزُّهُ، که از او درباره کلام خداوند متعال پر سیده شد: ﴿مال و پسران ، زینت زندگی دنیا هستند، و باقیات صالحات نزد پروردگارت از نظر پاداش بهتر و از نظر امید نیکوتر اســـت﴾ پس او فرمود: مال: چیزی اســـت که دل‌های مؤمنان را به ســوی معرفت و شـــناخت دانش باب متمایل کند. و پسـران: شاگردان یا مؤمنانی که نیازمند تعلیم هستند. و زینت زندگی دنیا: ایشان نقیبان هستند. و باقیات صالحات: تلاش در نیازهای مؤمنین است.

---

[1] سوره کهف ، آیه ۴۶

[۵۵۸] وَبِإِسْنَادٍ عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ مِنْهُ السَلامُ قَالَ: سَأَلْتُ مَوْلَانَا الصَادِقَ عَزَّعِزُّهُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾[۱] فَقَالَ: "يَا مُفَضَّلُ قَتَلُهُ عَلَيْهِ وَذٰلِكَ أَنْ يَكُونَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ عَلَّمَ عِلْماً لِتِلْمِيذٍ مِنْ تَلامِيذِهِ وَرَقَّاهُ إِلَى دَرَجَتِهِ الَّتِي هُوَ فِيهَا، وَأَوْصَلَهُ إِلَيْهَا، فَيَرُدُّ عَلَى أَبِيهِ قَوْلَهُ وَيُكَذِّبُهُ، فَيَكُونُ جَزَاؤُهُ مَا ذَكَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ".

و به اِسناد از مفضل بن عمر، که سلام بر او باد ، گفت: از مولای ما امام صادق عزّعزّه، درباره کلام خداوند متعال پرسیدم: ﴿و هر کس مؤمنی را عمداً به قتل برساند، جزای او جهنم ا ست که جاودانه در آن خواهد ماند، و خداوند بر او خ شم گرفته و او را لعنت کرده و برای او عذابی عظیم آماده کرده است﴾ پس فرمود: ای مفضّل، کشتن مؤمن این ا ست: که مردی مؤمن دانشی را به شاگردی از شاگردانش تعلیم دهد و او را به همان درجه‌ای که خود در آن است بالا برد و او را به آن برساند، اما آن شاگرد قول پدرش را رد کند و او را تکذیب نماید؛ پس جزای او همان خواهد بود که خداوند عزّوجلّ ذکر کرده است.یعنی تکذیب تعلیم دهنده، به منزله قتل مؤمن است.

[۵۵۹] وَبِرِوايَتِهِ: إِنَّهُ سَأَلَ العَالِمَ عَزَّعِزُّهُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ ۚ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾[۲] فَقَالَ: "الإِسْمُ هُوَ الْمُصَوِّرُ لِلذُّكْرَانِ وَالإِنَاثِ

---

[۱] سوره نساء، آیه ۹۳

[۲] سوره آل عمران، آیه ۶

كَيْفَ يَشاءُ فِي الأَرْحَامِ كَمَا قَالَ لِلحَوارِيِّينَ: ﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُم بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ ۖ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم مِّنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ ۖ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ ۖ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾[١] فَهُوَ الْمُصَوِّرُ، كَمَا قَالَ: أَنَا أَخْلُقُ وَالنَفْخَةُ لَيْسَت مِنِّي بَلْ هِيَ مَنْ الَّذِي وَرَائِي إِلٰهِي مَعْنَايَ".

و به نقل از امام ﷺ، درباره کلام خداوند متعال پرسید: ﴿اوست کسی که شما را در رَحِم‌ها تصویر می‌کند آن گونه که بخواهد ؛ هیچ معبودی جز او نیست، که قدرتمند و شکست‌ناپذیر و حکیم است﴾

پس فرمود: محمد است که تصویرگر مردان و زنان در رَحِم‌ها، آن گونه که بخواهد، می‌باشد. همان گونه که به حواریون گفت عیسی در قرآن به نقل از خود: ﴿و او را رسولی به سوی بنی اسرائیل قرار می‌دهد که می‌گوید: من با نشانه‌ای از سوی پروردگارتان نزد شما آمده‌ام؛ من برای شما از گِل چیزی شبیه هیئت پرنده می‌آفرینم ، پس در آن می‌دَمم ، و آن به فرمان خداوند پرنده‌ای می‌شود؛ و کور مادرزاد و پیس را شفا می‌دهم، و مردگان را به اذن الله زنده می‌کنم؛ و شما را از آنچه می‌خورید و آنچه در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید، خبر می‌دهم. قطعاً در این امور برای شما نشانه است اگر

---

[١] سوره آل عمران ، آیه ۴۹

مؤمن باشید﴾ پس محمد در قالب عیسی تصویرگر است، همان گونه که گفت: من می‌آفرینم ، و دَمیدن از من نیست، بلکه از کسی ا ست که ورای من ا ست، یعنی معبود من، علی عزعزه.

[٥٦٠] وَعَنْ العَالِمِ عَزَّعَزُّهُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ۞ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ﴾[١] فَقَالَ: إِرَمَ ذَاتُ العِمَادِ هِيَ زَيْنَبُ بِنْتُ رَسُولِ اللهِ ﴿وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ﴾[٢] هُوَ الثالِثُ، وَمَا أَظْهَرَ مِنْ مُصَاهَرَتِهِ.

و از امام عَزَّعَزُّهُ، درباره کلام خداوند متعال: ﴿إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ۞ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ﴾ پس فرمود: إِرَمَ ذَاتُ العِمَادِ : او زینب دختر رسول خدا است. و ﴿وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ او خلیفه سوم است، و آنچه از وصلت خانوادگی و دامادی او آشکار شد.

[٥٦١] وَرُوِيَ أَنَّ مَوْلَانَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ تَعَالَى ذِكْرُهُ قَالَ لِسَلْمَانَ إِلَيْهِ التَسْلِيمُ: "يَا سَلْمَانُ مَا كُنْتَ تَقْرَأُ البَارِحَةَ؟" فَقَالَ: آيَةُ الكُرْسِيِّ، فَقَالَ لَهُ مَوْلَانَا: اقْرَأْهَا، فَقَرَأَهَا وَسَارَ فِي قِرَاءَتِهِ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ ۖ قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ ۚ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا ۗ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾[٣] ثُمَّ قَالَ: وَاللهِ إِنَّهُ أَمِيرُ النَحْلِ فَقَالَ لَهُ مَوْلَانَا: "إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللهُ" فَقَالَ سَلْمَانُ: إِلَّا أَنْ يَشَاءَ أَمِيرُ النَحْلِ.

---

[١] سوره فجر ، آیه ٧-٨

[٢] سوره فجر ، آیه ١٠

[٣] سوره بقره ، آیه ٢٥٦

و روایت شده که مولای ما امیر مؤمنان،ذکر او بلند مرتبه باد، به سَلْمان،تسلیم به سوی او باد، فرمود: ای سلمان، دیشب چه می‌خواندی؟ پس گفت: آیة الکرسی. پس مولای ما به او فرمود: آن را بخوان. پس آن را خوا ند و در قرائتش پیش ر فت تا کلام او خداوند: ﴿اجباری در دین نیست، به راستی که راه راست از بیراهه آشکار شده است؛ پس هر که به طَاغُوت کفر ورزد و به اللهّ ایمان آورد، همانا به ریسمان محکم چنگ زده ا ست که گسستنی برای آن نیست؛ و خداوند شنوا و دانا ست﴾ سپس سلمان گفت: سوگند به خدا، که عروة الوثقی أَمِيرُ النَحْلِ است. پس مولای ما به او فرمود: مگر آنکه اللهّ بخواهد. پس سلمان گفت: مگر آنکه أَمِيرُ النَحْلِ بخواهد.

[۵۶۲] وَوَرَدَ فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ ۖ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا﴾[۱] أَضَاعُوا الصَلَاةَ: مَعْرِفَةُ أَمِيرِ النَحْلِ جَلَّ اسْمُهُ، وَاتَّبَعُوا الشَهَوَاتِ: وِلَايَةَ الجِبْتِ وَالطَاغُوتِ.

و در روایت آمده درباره کلام خداوند، عزّ و جلّ: ﴿پس از ایشان، جانشینانی جایگزین شدند که نماز را ضایع کردند و از شهوات پیروی نمودند، پس به زودی گمراهی را ملاقات خواهند کرد﴾ نماز را ضایع کردند: معرفتِ أَمِيرِ النَحْلِ نامش بزرگ باد، است.

[۱] سوره مریم، آیه ۵۹

و از شـــهوات پیروی کردند: ولایت جبت و طاغوت ،کنایه از دشـــمنان اهل بیت و خلفای پیشین است.

[٥٦٣] وَبِالإِسْـنادِ مَرْفُوعًا إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ سِـنَانٍ عَنْ الْمُفَضَّـلِ بْنِ عُمَرَ عَن مَوْلَانَا الصَّـادِقِ الحَكِيمِ لِذِكْرِهِ التَعْظِيمُ فِي قَوْلِهِ جَلَّ وَعَلَا: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْــــــرُ اللهِّ وَالْفَتْحُ ۞ [فَتحَ أَرْضَ الْمُؤْمِنِينَ وَلَهَا] وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللهِّ أَفْوَاجًا ۞ [زُمَرًا زُمَرًا] فَسَــبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ [أَمِيرِ النَحْلِ] وَاسْتَغْفِرْهُ ۚ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ۞ [فَقَالَ: إِلَيْهِ يَؤُوبُ كُلُّ مُؤْمِنٍ]﴾[١]

و به اِسناد، به سند پیوسته تا معصوم به مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ از الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ از مولای ما امام صـــادق حکیم، در کلام خداوند، جلّ و علا: ﴿چون یاری خدا و پیروزی فرا رسـد۞ سرزمین مؤمنین را فتح کرد و آن برای اوســت و مردم را دیدی که گروه گروه در دینِ اللهّ وارد می شوند ۞ پس به ستایشِ پروردگارت أَمِيرِ النَحْلِ تسبیح گوی و از او آمرزش بخواه؛ که او بسیار توبه‌پذیر است ۞ پس فرمود: به سوی او هر مؤمنی باز می گردد﴾.

[٥٦٤] وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ قَالَ: سَمِعْتُ مَوْلَايَ الصَادِقَ عَزَّعِزُّهُ يَقُولُ: "التَسْلِيمُ إِسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللهِّ، عَظِيمٌ يَدُورُ بَيْنَ عِبَادِهِ، وَهُوَ سَلْمَانُ".

---

[١] سوره نصر

و به اِسنادش از مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ از يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ، گفت: شنیدم مولایم صادِق عزّعزّه، می‌فرماید: تسلیم: اسمی از اسماءِ اللهّٰ است، بزرگ است و در میان بندگانش در گردش است، و او سَلْمَان است.

[٥٦٥] وَبِالإِسْـــنادِ بِعَيْنِهِ عَنْ مَوْلاَنَا الصَـــادِقِ لِذِكْرِهِ التَعْظِيمُ فِي قَوْلِهِ: ﴿الحَمْدُ للّٰهِ رَبِّ العَالَمِينَ﴾ فَقالَ: "الحَمْدُ: أَمِيرُ النَحْلِ، رَبُّ العالَمِينَ: سَـلْسَـلُ وَالمِقْدَادُ وَأَبُو الذَرِّ، الرَحْمٰنُ: أَبُو طَالِبٍ، الرَحِيمُ: عَبْدُ الْمُطَّلِبِ، وَهٰذِهِ أَسْماءُ اللهِّٰ أَمِيرُ النَحْلِ وَهِيَ غَيْرُهُ، وَهُوَ مَالِكُها وَبِهِ قَوَامُهَا، مَالِكِ يَوْمِ الدِينِ: سَلْمانُ.

و به همان سند پیشین از مولای ما صادِق عزعزه در کلام خداوند: ﴿ستایش مخصوص خدایی است که پروردگار جهانیان است﴾ پس فرمود: ستایش: أَمِيرُ النَحْلِ علی است. پروردگار جهانیان: سَلْسَل (نام باطنی سلمان) و المِقْدَاد و أَبُو الذَرِّ هستند. الرَحْمٰنُ: أَبُو طَالِبٍ است. الرَحِيمُ: عَبْدُ الْمُطَّلِبِ است. و اینها اسماءِ اللهّٰ، أَمِيرِ النَحْلِ، هستند و آنها غَیرِ او هستند (با او یکی نیستند)، و او امیر النحل مالکِ آنهاست و پایداری آنها به اوست. مالک روز جزا: سَلْمَان است.

[٥٦٦] وَعَنْهُ فِي قَوْلِ اللهِّٰ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ۖ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا ۚ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾[١] فَقَالَ: الكُرْسِيُّ: مُحَمَّدٌ الأَكْبَرُ وَالسَـــموَاتُ: البَابُ، وَالأَرْضُ:

---

[١] سوره بقره، آیه ٢٥٥

الأَيْتَامُ وَسِعْهُمْ مُحَمَّدٌ الغايَةُ عِلْمًا مِنْ عِنْدِهِ يَسْتَقُونَ وَعَنْ أَمْرِهِ يَتَصَـــرَّفُونَ، وَكُلُّ مَا اِرْتَفَعَ عَلَى مَنْ هُوَ دُونَهُ، فَالْمُرْتَفِعُ سَمَاءٌ، وَالَّذِي دَوَّنَهُ أَرْضٌ.

و از امام صـادق در کلام اللهّٰ، عزّ و جلّ: ﴿کُرسـی او آسـانها و زمین را در بر گرفته ا ست، و نگهداری آن دو بر او سنگینی نمی‌کند، و او علیِ عظیم ا ست﴾ پس فرمود: کر سی: محمد اکبر ا ست. و آ سمانها: سلمان ا ست. و زمین: الأَيْتَامُ ه ستند. محمد که غایت ا ست به علم بر آنان احاطه دارد، از نزد او کسب فیض می‌کنند و به امر او کارها را انجام می‌دهند. و هر آنچه بر کسـی که پایین‌تر از اوسـت برتری یابد، پس آن بالاتر، آسمان است، و آن که پایین‌تر است، زمین است.

[٥٦٧] وَبِالإِسْنَادِ عَنْ السَيِّدِ مُحَمَّدٍ عَزَّعَزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "كُلُّ مَا كَانَ فِي القُرْآنِ [مِنْهُ، وَ هُوَ، وَ بِهِ، وَ لَهُ] فَهُوَ أَمِيرُ النَحْلِ".

و به اِ سناد از سید محمد عَزَّعَزُّهُ، که او فرمود: هر چه در قرآن با شد [از کلمات: مِنْهُ (از او)، و هُوَ (او)، و بِهِ (به وسیله او)، و لَهُ (برای او)] پس مقصود أَمِيرُ النَحْلِ علی است.

[٥٦٨] وَقُرِءَ بِحَضْـــرَةِ مَوْلَانَا الصَادِقِ عَزَّعَزُّهُ: ﴿إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ﴾[١] فَقَالَ: "مَا هٰكَذَا نَزَلَتْ" فَقِيلَ لَهُ: كَيْفَ نَزَلَتْ يَا سَـيْدَنَا؟ فَقَالَ: "إِنَّ عَلِيًّا لَهُوَ الْهُدَى وَإِنَّ لِعَلِيٍّ الآخِرَةَ وَالأُولَى".

[١] سوره لیل، آیه ١٢

و در حضـــور مولای ما صـــادِق عَزَّعَزُّهُ، این آیه خوانده شـــد: ﴿همانا هدایت بر عهده ماســـت﴾ پس فرمود: این گونه نازل نشـــد. پس به او گفته شـــد: ای سرور ما، چگونه نازل شد؟ پس فرمود: ﴿همانا علی، قطعاً او هدایت ا ست﴾ و ﴿و همانا آخرت و دنیا از آنِ علی است﴾.

[٥٦٩] وَعَنْ مَوْلَانَا العَالَمِ عَزَّعَزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: أَنَا جَعَلْتُ النَارَ بَرْداً وَسَلَامًا عَلَى إِبْراهِيمَ، وَأَنَا كُنْتُ فِي تِلْكَ الْمُواطِنِ كُلِّها، وَمَعَ مُوسَى وَهارُونَ أَسْمَعُ وَأَرَى".

و از مولای ما عالِم عَزَّعَزُّهُ، که او فرمود: "أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علی فرمود: من آتش را بر ابراهیم سرد و سلامت قرار دادم، و من در تمام آن جایگاه‌ها بودم، و با موسی و هارون بودم، می‌شنیدم و می‌دیدم (اشاره به حضور الهی و قیومی).

[٥٧٠] وَعَنْ الْمُفَضَّـلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ مَوْلَايَ الصَـادِقُ عَزَّعَزُّهُ: "كُلُّ مَا كَانَ فِي القُرْآنُ فِيهِ: [اللهُ] فَالْمَعْنَى فِيهِ أَمِيرُ النَحْلِ عَزَّعَزُّهُ".

و از الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، گفت: مولایم صادِق عَزَّعَزُّهُ، فرمود: هر چه در قرآن با شد که در آن اللهُ است، پس معنی در آن، أَمِيرُ النَحْلِ علی عزّعزّه، است.

[٥٧١] وَبِالإِسْـنَادِ عَنْ مَوْلَانَا الرِضَـا عَزَّعَزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "لَمْ يَتْرُكْكَ القُرْآنَ تَحْتَجُّ حُجَّةً، وَلَوْ عَلِمَ اللهُ أَنَّ أَحَدًا مِنْ خَلْقِهِ يُنْكِرُ أَنَّ لَهُ صَـانِعًا لَاحْتَجَّ عَلَيْهِ كَمَا اِحْتَجَّ عَلَى القائِلِينَ بِاثْنَيْنِ

وَثَلاثَةٍ، وَلٰكِنَّ مَعْرِفَتَهُ بِأَسْمَائِهِ غَيْرُ مَعْرِفَتِهِ بِحَقِيقَتِهِ" ثُمَّ قَالَ: ﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللهُ ۖ فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ﴾[١]

و به اِسناد از مولای ما رِضاعَزَّعِزَّهُ، که فرمود: قرآن تو را رها نکرد که دلیلی بیاوری، و اگر اللهّٰ می‌دانست که احدی از خلقش انکار می‌کند که او را سازنده‌ای است، قطعاً بر او استدلال می‌کرد، همان‌گونه که بر قائلین به دوگانه‌پرستان و تثلیث‌گرایان احتجاج کرد. ولیکن شناخت او از طریق نام‌هایش غیر از معرفت او به حقیقتش است. سپس این آیه را خواند: ﴿و اگر از آنان بپرسی چه کسی خلقشان کرده، قطعاً خواهند گفت: اللهّٰ؛ پس چگونه دروغ می‌بندند؟﴾

[٥٧٢] وَعَنْهُ بِإِسْنادِهِ إِلَى يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانٍ عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ فِي قَوْلِ اللهِ جَلَّ إِسْمُهُ ﴿لَّن يَسْتَنكِفَ الْمَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبْدًا لِّلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ ۚ وَمَن يَسْتَنكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا﴾[٢] فَقَالَ: "لَنْ يَسْتَنْكِفَ المَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِعَلِيٍّ".

و از امام رضا به اِسنادش به یونس بن ظبیان از مفضل بن عمر در کلام اللهّٰ، جَلَّ إِسْمُهُ: ﴿مسیح هرگز خودداری نمی‌کند از اینکه بنده‌ای برای اللهّٰ باشد، و نه فرشتگان مقرب؛ و هر کس از خداوند خودداری ورزد و تکبر کند، پس به زودی همه آنان را به سوی

[١] سوره زخرف، آیه ٨٧

[٢] سوره نساء، آیه ١٧٢

خود محشـــور می‌کند﴾ پس فرمود: مســیح هرگز ننگ ندارد از اینکه بنده‌ای برای علی باشد.

[٥٧٣] وَبِالإِسْـــنَادِ بِعَيْنِهِ مَرْفُوعًا إِلَى جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الجُعْفِيِّ قَالَ: قَالَ لِي مَوْلَايَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدٌ البَاقِرِ عَزَّعِزَّهُ يَوْمًا: "يَا جَابِرُ، مَا يَقُولُ النَاسُ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟" قُلْتُ: هُمْ مُتَفَرِّقُونَ مُخْتَلِفُونَ، فَمِنْهُمْ مَنْ قارَبَ الحَقَّ وَلَمْ يُقِرَّ بْهُ، وَآخَرُ حارَ فِيهِ بَعْدَ البَيَانِ، وَشَـــاكٌّ مُرْتَابٌ وَمُسْتَضْعَفٌ فَقَالَ مَوْلَانَا عَزَّعِزَّهُ: "كُلٌّ لَا خَيْرَ فِيهِ وَلَا نَجِيبَ فِيمَنْ وَصَـــفْتَ، مَا يَقُولُونَ فِي عِيــــسَى بْنِ مَرْيَمَ وَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟" قُلْتُ: قَوْمٌ يَزْعُمُونَ أَنَّ عِيسَى هُوَ هُوَ، وَقَوْمٌ قالُوا هُوَ دُونَهُ، فَقَالَ مَوْلَانَا البَاقِرُ عَزَّعِزَّهُ: "أَمِـــيرُ النَحْلِ مُولِجُ عِيـــسَى فِي بَطْنِ أُمِّـــهِ وَمُطْعِمُ مَرْيَمَ رُطَبًا جَنِيًّا، وَأَمِيرُ النَحْلِ وَاللهِ،الَّذِي لا يَسْـــتَنْكِفُ عَنْ عِبادَتِهِ المَلائِكَةُ المُقَرَّبُونَ" ثُمَّ سَكَتَ هُنَيْهَةً وَقالَ: "قَالَ مَوْلَانَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: أَنـــا نـــادَيْتُ مُوسَى مِنَ الشَجَرَةِ، وَأَنَا كُنْتُ مَعَ يُوسُفَ فِي الجُبِّ، وَأَنَا أَولَجْتُ عِيسَى فِي بَطْنِ أُمِّـهِ وَأَنَا أَطْعَمْتُ مَرْيَمَ رُطَبًا جَنِيًّا" قُلْتُ: أَشْهَدُ أَنَّهُ كَمَا قَالَ وَإِنَّهُ القَادِرُ عَلَى مَا أَرَادَ.

وَرَوَى شَيْخِي مَوْلَايَ أَبُو الفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ البَغْدادِيُّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ۝ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾[١]

[١] سوره قیامت، آیه ٢٢-٢٣

فَقَالَ: النَظَرُ فِي كِتَابِ اللّٰهِ عَلَى وُجُوهٍ: أَمَّا قَوْلُهُ: وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ: فَهٰذِهِ صِفَةُ الْمُؤْمِنِينَ.

و به همان اِسـناد، به سـند پیوسـته تا معصـوم به جَابِرِ بْنِ یَزِیدَ الجُعْفِيِّ، گفت: روزی مولایم امام محمد باقر عَزَّعِزُّهُ، به من فرمود: ای جابر، مردم درباره أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علی چه می‌گویند؟ گفتم: ایشان متفرق و مختلف هستند؛ برخی به حق نزدیک شده‌اند ولی به آن اقرار نکرده‌اند، و دیگری پس از وضوح، در آن سرگردان شده است، و شکاک و مُرتَاب و ضعیف وجود دارد. پس مولای ما عَزَّعِزُّهُ، فرمود: هیچ خیری در هیچ یک از کسانی که وصف کردی نیست و هیچ برگزیده‌ای در میان آن‌ها نیست. درباره عِیسَی بْنِ مَرْیَم و أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ چه می‌گویند؟ گفتم: قومی گمان می‌کنند که عیسی، علی است، و قومی گفتند که او پایین‌تر از علی است. پس مولای ما بَاقِر عَزَّعِزُّهُ، فرمود: أَمِیرُ النَحْلِ علی، داخل کننده عیسی در شکم مادرش است، و اطعام کننده مریم با خرمای تازه است. و سوگند به اللّٰه، أَمِیرُ النَحْلِ، کسی است که فرشتگان مقرب از عبادتش ننگ ندارند. سپس اندکی سکوت کرد و فرمود: مولای ما أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ فرمود: من بودم که موسی را از درخت صدا زدم، و من با یوسف در چاه بودم، و من بودم که عیسی را در شکم مادرش داخل کردم، و من بودم که به مریم رطب جنی اطعام دادم. گفتم: شهادت می‌دهم که همان‌گونه است که گفت و او بر آنچه اراده کند قادر است.

و شـــیخ من، مولایم أَبُو الفَتْح مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَـــنِ البَغْدادِيُّ، خداوند روحش را تقدیس کند، درباره کلام خداوند متعال روایت کرد: ﴿چهره‌هایی در آن روز درخشـان اسـت ❁ به سوی پروردگارشان چشم دوخته هستند﴾

پس گفت: نگاه کردن در کتاب اللّٰه بر وجوه اسـت. اما کلام او: وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ: پس این، صفتِ مؤمنین است.

[۵۷۴] لِأَنَّهُ رُوِيَ عَنْ سَـيِّدِنَا رَسُـولِ اللّٰهِ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ: "إِنَّكُمْ لَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ يَوْمَ القِيَامَةِ كَمَا تَرَوْنَ القَمَرَ لَيْلَةَ البَدْرِ لَا تُضَامُونَ فِي رُؤْيَتِهِ" وَقِيلَ: كَمَا تَرَوْنَ الشَمْسَ وَالقَمَرَ كَمَا يَرَاهُ القَرِيبُ، كَذَا يَرَاهُ البَعِيدُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾[۱]

زیرا روایت شده از سرور ما رَسُولُ اللّٰه عَزَّعَزَّهُ، که او فرمود: همانا شما پروردگارتان را در روز قیامت خواهید دید، همان‌گونه که ماه را در شـب چهارده می‌بینید، در دیدنش مضایقه‌ای برایتان نیست. و گفته شده است: همان‌گونه که خورشید و ماه را می‌بینید، همان‌گونه که نزدیک آن را می‌بیند، دور نیز آن را می‌بیند، به خاطر کلام خداوند متعال: ﴿و پروردگارت بیاید و فرشته صف در صف﴾. (اشاره به تجلی رب در قالب تجسد روحانی و مقامی).

---

[۱] سوره فجر، آیه ۲۲

[٥٧٥] وَعَنْهُ عَزَّوَجَلَّ أَنَّهُ قَالَ: "يَقُولُ اللهُ لِلْخَاصَّةِ يَوْمَ القِيامَةِ: هَا وَجْهِي فَانْظُرُوهُ وَهَا جِنَانِي فَتَمَتَّعُوا".

وَحَدَّثَنِي زُرَيْقُ الخَوَّاصِ رَحِمَهُ اللهُ قَالَ: قَالَ لِي مَوْلَايَ الشَيْخُ أَبو عَبْدِ اللهِ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ: إِنَّنَا نَرَاهُ فِي الآخِرَةِ كَذَا رَأَيْنَاهُ فِي الدُنْيَا بِأَنْزَعَ بَطِينٍ.

وَوَجْهٌ آخَرُ وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَلَا يَنظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾[١] وَهُوَ يَوْمُ الكَشْفِ، وَاللهُ نَاظِرٌ إِلَى كُلِّ شَيْءٍ، وَإِنَّمَا مَعْنَاهُ: لا يَرْحَمُهُمْ هُمْ العُصاةُ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا﴾[٢] فَاسْتَحَقُّوا العَذابَ بِما كَسَبَتْ أَيْدِيهِمْ، وَمَا اللهُ بِظَلَّامٍ لِلعَبِيدِ.

وَوَجْهٌ آخَرُ وَهُوَ: نَظَرُ إِنْظارٍ، لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿إِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِم بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ﴾[٣] وَاللهُ لَيْسَ بِغائِبٍ فَيَؤُوبُ، فَهٰذَا نَظَرُ إِنْظَارٍ لِإِثْبَاتِ الحُجَّةِ عَلَيْهِمْ بِالمُرْسَلِينَ، وَمَا أَظْهَرَ فِيهِمْ مِنَ البَرَاهِينِ كَمَا قَالَ: ﴿هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِن دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ ۚ مَا ظَنَنتُمْ أَن يَخْرُجُوا ۖ وَظَنُّوا أَنَّهُم مَّانِعَتُهُمْ حُصُونُهُم مِّنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا ۖ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ ۚ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُم بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ﴾[٤] وَاللهُ لَا يُعْتَبَرُ بِهِ، وَإِنَّمَا يُعْتَبَرُ بِأَفْعَالِهِ، لِتَثْبُتَ

---

[١] سوره آل عمران، آيه ٧٧
[٢] سوره نساء، آيه ١٣٧
[٣] سوره نمل، آيه ٣٥
[٤] سوره حشر، آيه ٢

الْحُجَّةُ عَلَى أَهْلِ الْجُحُودِ مِنْ وَجْهِ الْعَدْلِ، لِأَنَّهُ ظَهَرَ فِيهِمْ بِذَاتِهِ وَخَاطَبَهُمْ بِغَيْرِ وَاسِطَةٍ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُ، وَهُمْ عُقَلَاءُ فُهَمَاءُ، فِيهِمْ قُوَّةُ السَّمَاعِ وَالنَّظَرِ الصَّحِيحِ الَّذِي لَيْسَ فِيهِ ارْتِيَابٌ وَقَالَ لَهُمْ: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾[1] ثُمَّ كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ الْوَسَائِطُ وَالرُّسُلُ وَالْأَعْذَارُ وَالْإِنْذَارُ وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَهُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ﴾[2]

و از امام صادق عزّعزّه، که او فرمود: اللهّٰ در روز قیامت به مؤمنین خالص می‌گوید: این روی من است، پس به آن بنگرید و این بهشت‌های من است، پس بهره‌مند شوید.

و زُرَيْقُ الْخَوَّاصُ، خداوند او را رحمت کند، برای من حديث گفت: مولايم الشَّيْخُ أَبُو عَبْدِ اللهِّٰ، خداوند روحش را تقديس کند، به من فرمود: ما وجه الله را در آخرت همان‌گونه که در دنيا ديديم، خواهيم ديد؛ با سرِ کم مو و شکم بزرگ صفتی مشهور برای اميرالمومنين.

وتفسير ديگر، و آن کلام خداوند متعال است: ﴿و خداوند در روز قيامت به آنان نمی‌نگرد و پاکشان نمی‌سازد و برايشان عذابی دردناک است﴾ و آن روز آشکار شدن

[1] سوره اعراف، آیه ١٧٢
[2] سوره فاطر، آیه ٣٧

حقایق اســت، و الله به هر چیزی بیننده اســت، و معنای آن این اســت که: به آنان رحم نمی‌کند ، ایشان گناهکاران هستند: ﴿همانا کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند، دوباره ایمان آوردند، باز کافر شــدند، ســپس بر کفرشــان افزودند، الله هرگز آن‌ها را نخواهد بخشید و به راهی هدایت‌شان نخواهد کرد﴾ پس به سبب آنچه دست‌هایشان کسب کرده ، مستحق عذاب شدند، و الله نسبت به بندگانش ستمکار نیست.

و وجهی دیگر، و آن: نگاهِ انتظار برای بازگشــت اســت، به خاطر کلام او عَزَّوَجَلَّ: ﴿من هدیه‌ای برای اهل سـبأ می‌فرسـتم، پس منتظر می‌مانم که فرسـتادگان با چه چیزی باز می‌گردند﴾ و الله غایب نیســت که بازگردد ، پس این نگاهِ انتظار اســت، برای اثبات دلیل و برهان بر آنان به وا سطه فر ستادگان، و آنچه از دلایل در میان آنان آ شکار کرد، همان‌طور که گفت: ﴿او کســی اســت که کافران از اهل کتاب را در اولین حَشْرــ از خانه‌هایشــان بیرون راند؛ گمان نمی‌کردید که خارج شــوند، و آنان گمان می‌کردند که دژهایشان مانع آنان از الله خواهد شد، پس الله از جایی که گمان نمی‌کردند به سراغشان آمد، و ترس را در دل‌هایشــان افکند، خانه‌هایشــان را با دســت‌های خودشــان و دســت‌های مؤمنان خراب می‌کردند؛ پس عبرت بگیرید ای صــاحبان بینش و الله به خودی خود مورد عبرت قرار نمی‌گیرد، بلکه به کارهای او عبرت گرفته می‌شــود، تا حجت بر منکران از جهت عدل ثابت شــود، زیرا او در میان آنان با ذاتش ظاهر شــد و

آنان را بدون واسطه میان خود و ایشان، مورد خطاب قرار داد، و آنان عاقل و فهمیده بودند، و در آنان قوّت شنیدن و نظرِ صحیح وجود داشت که در آن شکی نبود.

و به آنان فرمود: ﴿و یاد بیاور هنگامی که پروردگارت از پشت های بنی آدم، فرزندانشان را گرفت و آنان را بر خودشان گواه ساخت و پرسید: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بله، شهادت می‌دهیم؛ تا مبادا روز قیامت بگویید: ما از این پیمان غافل بودیم﴾ سپس پس از آن پیمان مستقیم، واسطه‌ها و رسولان و عذرها و هشدارها آمد. و آن کلام او عزّ و جلّ، است: ﴿و آنان در آن آتش فریاد می‌زنند: پروردگارا، ما را بیرون آور تا عمل صالحی غیر از آنچه می‌کردیم، انجام دهیم. پاسخ می‌آید: آیا شما را به اندازه‌ای که هر کس باید متذکر شود، عمر ندادیم؟ و هشداردهنده به سوی شما آمد؛ پس بچشید، که برای منکران هیچ یاوری نیست.﴾

[٥٧٦] وَبِرِوَايَةٍ أُخْرَى: إِنَ سَيِّدَنَا مُحَمَّدُ الحَمْدِ عَزَّعَزَّهُ كَانَ يَقُولُ: "الحَمْدُ للهِ وَحْدَهُ، الَّذِي أَنْجَزَ وَعْدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ" وَلَمْ يَخْتَلِفْ أَحَدٌ فِي هَذِهِ الرِّوَايَةُ بِهَذَا الدُّعَاءِ هَكَذَا.

و به روایتی دیگر: همانا سرور ما مُحَمَّدُ الحَمْدِ عَزَّعَزَّهُ، می‌فرمود: سپاس و ستایش فقط از آنِ الله است، کسی که وعده‌اش را عملی ساخت، و بنده‌اش را یاری داد، و گروه‌های

دشــمن را به تنهایی شــکســت داد. و کســی در این روایت، با این دعا، اختلاف نکرده است.

[٥٧٧] وَقَدْ قَرَأَ الْإِجْمَاعُ أَنَّهُ قَرَأَ فِي سُــورَةِ الْأَحْزَابِ: ﴿وَرَدَّ اللهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ [بِعَلِيٍّ] ۚ وَكَانَ اللهُ قَوِيًّا عَزِيزًا﴾[١] هٰكَذَا مَوْجُودٌ فِي مُصْحَفِ اِبْنِ مَسْعُودٍ.

و همگی روایت کرده‌اند که پیامبر در سوره الأَحْزَاب چنین قرائت نمود: ﴿و الله کافران را با خشم‌شان بازگرداند، به هیچ خیری نرسیدند، و الله مؤمنان را از جنگ به واسطه علی کفایت کرد؛ و الله قوی و شکست‌ناپذیر است﴾ این‌گونه در مُصْحَفِ اِبْنِ مَسْعُودٍ موجود است.

[٥٧٨] وَفِيهِ أَيْضًــا: ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّــمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ [إِمَامٌ]﴾[٢] إِشَــارَةٌ إِلَى مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزُّهُ فَهُوَ أَبُو الْآبَاءِ، كَذَا قَالَ سَيِّدُنَا الْمَسِيحُ مِنْهُ السَلَامُ: "أَنَا مَاضٍ إِلَى أَبِي وَأَبِيكُمْ، إِلٰهِي وَإِلٰهُكُمْ" وَهُوَ أَبُو تُرَابٍ.

وَكَقَوْلِ الْعَامَّةِ وَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ مَعْنَاهُ: تَرَكْنَا عَلَيًّا رَبُّ شُعَيْبٍ وَشُعَيْبُ الْإِسْمُ وَعَلِيٌّ مَا بَيْنُ الْقَوْسَيْنِ هِيَ فِي مُصْحَفِ اِبْنِ مَسْعُودٍ.

---

[١] سوره احزاب، آیه ٢٥

[٢] سوره زخرف، آیه ٨۴

و در مصحف ابن مسعود نیز آمده است: ﴿و اوست کسی که در آسمان خدا است و در زمین امام﴾ این اشاره‌ای است به مولای ما أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علی عَزَّ عِزُّهُ، پس او اصل و منشأ وجودی است. همچنین سرور ما المسیح سلام بر او، گفت: من عازم به سوی پدرم و پدر شما هستم، خدای من و خدای شما. و او، امیرالمؤمنین أَبُو تُرَابٍ است.

و مانند سخن اهل ظاهر است، در حالی که معنای آن را نمی‌دانند: علی را که پروردگار شعیب بود، رها کردیم. و شعیب مقام محمد است و علی میان دو کمان است. و این [کلمه امام] در مُصْحَفِ اِبْنِ مَسْعُودٍ است.

(باب سیزدهم/ روایات متفرقه و بعضی از شرح ها)

يَتَضَمَّنُ شَــــرْحًا وَأَخْبارًا مِنَ الرِسـالَةِ مَنْثُورَةً مِنْ كُلِّ فَنٍّ، وَفَّقَنا اللهُ لِفَهْمِهِ

[٥٧٩] حَدَّثَنِي مَوْلَايَ وَمُذَكِّرِي أَبُو الفَتْح مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَــنِ البَغْدادِيَّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَأَوْصانِي بِهِ فِي رِسالَتِهِ الَّتِي أَرْسَلَها إِلَيَّ وَخَصَّنِي بِها، فَاسْتَخْرَجْتُ مِنْها ما ضَمَّنْتُهُ هٰذَا البَابَ، وَمَا نَقَلْتُهُ مِنْ غَيْرِهِ أَيْضًــا، وَقَدْ بَيَّنَّاهُ فِي مَواضِــعِهِ فَمِنْ ذٰلِكَ: مَا رَوَاهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ بِإِسْنَادِهِ عَنِ المُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قُلْتُ لِمَوْلَايَ الصَادِقِ عَزَّعَزُّهُ: يَا مَولَايَ، مَا يَجِبُ عَلَى العَبْدِ المُؤْمِنِ أَنْ يُعامِلَ بِهِ أَخَاهُ؟

فَقَالَ: "يَا مُفَضَّــلُ، مَا مِنْ رَجُلٍ اِدَّعَى الإِيمَانَ ثُمَّ عَامَلَ أَخَاهُ بِمَا يُعَامِلُ بِهِ سَــائِرَ النَاسِ إِلَّا كَانَ بَرِيئًا مِنَ اللهِ، وَاللهُ بَرِيءٌ مِنْهُ".

شــامل شرح و اخبار از رســاله نثری جامع از هر فن، خداوند ما را برای فهم آن توفیق دهد.

مولای من و استاد من،ابوالفتح محمد بن حسن بغدادی، خداوند از او راضی باشد، برای من حدیث گفت و در رساله‌اش که برایم فرستاد و من را به آن مختص گرداند، به من وصــیت کرد. پس من از آن رســاله آنچه را که در این فصــل گنجاندم، اســتخراج

کردم، و نیز آنچه را که از غیر او نقل نموده‌ام، آوردم، و آن را در مواضعش بیان کرده‌ایم. و از آن جمله است:

آنچه او از محمد بن سنان با اِسنادش از مفضل بن عمر روایت کرده است که گفت: به مولایم صَادِق عَزَّعَزَّهُ، گفتم: ای مولای من، بر بنده‌ی مؤمن واجب است که با برادرش چگونه رفتار کند؟

پس فرمود: ای مفضّل، هیچ مردی ادعای ایمان نکرد، سپس با برادرش به گونه‌ای رفتار کند که با سایر مردم رفتار می‌کند، مگر آنکه آن مرد از خدا بی‌زار است، و خدا از او بیزار است.(اشاره به لزوم رفتار خاص و متمایز مؤمنان با یکدیگر).

[٥٨٠] وَعَنْ الصَادِقِ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ: "مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا أَرَادَ بِهِ مُناظَرَةَ العُلَمَاءِ وَمُجَادَلَةَ الفُقَهَاءِ أَوْ لِيَأْكُلَ بِهِ مِنَ الأَغْنِياءِ، أَوْ يَسُودَ بِهِ عَلَى الضُعَفاءِ، أَوْ يَسْتَخْدِمَ بِهِ الفُقَراءَ، فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَارِ".

و از صَادِق، عَزَّعَزَّهُ، که او فرمود:هر کس دانشی بیاموزد در حالی که به وسیله آن مناظره با علماء و مجادله با فقهاء را قصد کند، یا اینکه به واسطه‌ی آن از مال ثروتمندان کسب روزی کند، یا به واسطه‌ی آن بر ضعیفان حکومت کند، یا به واسطه‌ی آن فقیران را به خدمت گیرد، پس باید جایگاهش را در آتش جهنم آماده سازد.

[٥٨١] وَعَنْهُ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ للمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ مِنْهُ السَلامُ: "يا مُفْضَلُ، مَنْ اِغْتابَ مُؤْمِنًا فَقَدْ اِرْتَكَبَ مِنَ الإِثْمِ مَرْكَباً رَكِبَهُ الجَاهِلُونَ، وَالغَيْبَةُ أَنْ يَقُولَ فِيهِ مَا فِيهِ، وَإِنْ قَالَ ما لِيسَ فِيهِ فَقَدْ قَتَلَهُ، وَكَانَ جَزاؤُهُ جَهَنَّمُ".

و از او عَزَّعَزَّهُ، که به مفضـل بن عمر سـلام بر او، فرمود: ای مفضّـل، هر کس غیبت مؤمنی را کند، همانا سوار بر مرکبی از گناه شده است که جاهلان بر آن سوار می‌شوند. و غیبت: آن است که چیزی را که در او هست، درباره‌اش بگوید. و اگر چیزی که در او نیست را بگوید، همانا او را کشته است، و جزای او جهنم خواهد بود.(تأکید بر شدت تهمت و بهتان که حتی از غیبت شدیدتر است.

[٥٨٢] وَسُئِلَ مَوْلَانَا الصَادِقُ عَزَّعَزَّهُ فَقِيلَ لَهُ: مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ مِنْ شِيعَتِكَ تَابَ مِنْ ذَنْبٍ ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِ؟ فَقَالَ عَزَّعَزَّهُ: "هِيَ الهَفَوَاتُ الَّتِي ذَكَرَهَا رَسُولُ اللهِ عَزَّعَزَّهُ فِي قَوْلِهِ: المُؤْمِنُ مِثْلُ الرَيْحَانَةِ، تارَةً تَقُومُ وَتارَةً تَسْقُطُ".

و از مولای ما صَادِق عَزَّعَزَّهُ، پر سیده شد: درباره مردی از شیعیان شما که از گناهی توبه کرد، سپس دوباره آن گناه را تکرار نمود، چه می‌فرمایید؟

پس عَزَّعَزَّهُ فرمود: این‌ها خطاهای کوچک هستند که رسول خدا عَزَّعَزَّهُ، در کلام خود ذکر کرده است: مؤمن مانند ریحانه به معنای گل خوشبو است، گاهی برپا می‌ایستد و گاهی سقوط می‌کند.(اشاره به تزلزل و ضعف‌های انسانی که با توبه جبران می‌شود).

[٥٨٣] وَرُوِيَ أَنَّ العَالَمَ العُلْوِيَّ سَأَلُوا المَوْلَى عَزَّعِزُّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْ إِخْوانِهِمْ مِنَ البَشَرِ مِنَ الأَغْلَالِ وَالأَصَارِ وَحَمُوِّ الأَمْرَاضِ؟ فَقَالَ: "قَدْ خَفَّفْتُ عَنْهُمْ ذٰلِكَ وَفَرَضْتُ عَلَيْهِمْ حُقُوقَ إِخْوَانِهِمْ فَعَلَيْهِمْ بِمُواسَاتِهِمْ إِنْ لَمْ يُسَاوُهُمْ فَلْيُطْعِمُوا جائِعَهُمْ وَيُواصِلُوا فَقِيرَهُمْ وَيَنْصُرُوا مَظْلُومَهُمْ وَيُعِينُوا مُسْتَضْعَفِيهِمْ، فَهٰذَا الَّذِي اِفْتَرَضَ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنْ حُقُوقِ إِخْوانِهِمْ فَعَلَيْكُمْ بِالتَعَطُّفِ وَالتَحَنُّنِ عَلَيْهِمْ" وَلْيَكُنْ أَحَدُكُمْ كَمَا قَالَ العَالِمُ عَزَّعِزُّهُ: "مَنْ سَأَلَنَا أَعْطَيْنَاهُ وَمَنْ لَمْ يَسْأَلْنَا اِبْتَدَأْنَاهُ فَمَنْ لَيْسَ لَهُ ظَاهِرٌ يُقِيمُهُ وَلَا مُواسَاةَ لِإِخْوَانِهِ فَبِمَاذَا يَتَعَلَّقُ وَعَلَى مَاذَا يَتَكِلُ؟".

فَلَيْسَ بِمُؤْمِنٍ مَنْ لَمْ يُقِمْ الظَاهِرَ مَعَ أَهْلِهِ وَيَصِلْ إِخْوَانَهُ فَعَلَيْكَ بِاعْتِمادِ الحَالَيْنِ جَمِيعًا إِقامَةُ الظَاهِرِ مَعَ أَهْلِهِ وَصِلَةُ إِخْوَانِكَ وَاجْتَهِدْ فِي مُجانَبَةِ أَعْدائِكَ فِي الدِينِ المُخالِفِينَ وَإِيَّاكَ أَنْ تُخالِطَ أَحَدًا مِنْهُمْ وَانْفَرِدْ عَنْهُمْ مَا اِسْتَطَعْتَ وَلَا تَنْصَحْ أَحَدًا مِنْهُمْ وَلَا تُؤاكِلْهُمْ وَلَا تُشَارِبْهِمْ، فَإِنَّ ذٰلِكَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكَ.

وَحَدَّثَنِي بَعْضُ إِخْوَانِي أَنَّ جَماعَةً مِنَ المُؤْمِنِينَ كَانُوا يُسافِرُونَ بِتِجَارَةٍ لَهُمْ وَعَلَى طَرِيقِهِمْ قَرْيَةٌ فِيهَا رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنَ الإِخْوَانِ فَكَانُوا يَنْزِلُونَ عِنْدَهُ فَيَتَنَاهَى بِضِيَافَتِهِمْ وَكَرَامَتِهِمْ حَسْبَ إِمْكَانِهِ وَطَاقَتِهِ فَرَافَقَهُمْ شَخْصٌ يَذْكُرُ أَنَّهُ مِنْهُمْ فَنَزَلُوا فِي تِلْكَ القَرْيَةِ عِنْدَ أَخِيهِمْ وَبَاتُوا عِنْدَهُ لَيْلَتَهُمْ، فَلَمَّا أَصْبَحُوا وَدَعَوْهُ وَسَارُوا، فَقَالَ لَهُمْ ذٰلِكَ الرَجُلُ: يا أَصْحابَنَا، هَلْ الجَارِيَةُ الصَفْراءُ الَّتِي كانَتْ تَخْدِمُنا مَمْلُوكَةٌ أَمْ مِنْ بَعْضِ أَهْلِهِ؟ فَقالُوا: ما نَعْلَمُ لَوْنَهَا

أَصَــفْرَاءُ أَمْ بَيْضـــاءُ؟ وَلَمَّا اِفْتَرَقُوا مِنْ سَــفَرِهِمْ وَعَادُوا بَعْدَ مُدَّةٍ لَقُوْا ذٰلِكَ الرَجُلَ أَعْمَى فَقَالُوا: يا أَخَانَا نَظَرُكَ إِلَى الجَارِيَةِ الصَفْراءِ أَعْمَى عَيْنَيْكَ.

و روایت شـــده که عالم فرشـــتگان، از مولا عَزَّعَزَّهُ، درخواســـت کردند که از بابت قید وزنجیرها وعهدهای ســنگین و تب و بیماری‌های ســخت، بر برادرانشــان ازانســان‌ها تخفیف دهد؟ پس فرمود:آن را از ایشـــان تخفیف دادم و حقوق برادرانشـــان را بر آنان واجب کردم. پس بر ایشـــان اســـت که مُواسَـــات (همدردی/ کمک مالی) کنند، اگر مُســاوات (برابری در ثروت) نمی‌کنند، پس باید گرســـنه را اطعام دهند و با فقیرشـــان ارتباط داشته باشند، و مظلومشان را یاری کنند و ضعیفانشان را کمک کنند. این است آنچه الله از حقوق برادرانشـــان بر آنان واجب کرده اســـت. پس بر شـــما باد که با آنان مهربانی و عطوفت داشته باشید.

و باید هر یک از شـــما همان‌گونه باشـــد که امام عَزَّعَزَّهُ، فرمود: هر کس از ما درخواســـت کند، به او عطا می‌کنیم، و هر کس از ما درخواســـت نکند، ما خود به او می‌دهیم. پس کسی که عمل آشکار ندارد که او را برپا دارد و مُواسَات به برادرانش ندارد، پس به چه چیزی دل ببندد و بر چه چیزی توکل کند؟

پس کســـی که نماز و اعمال شرعی را با اهلش برپا نکند و به برادرانش وصـــلت نکند، مؤمن نیـ ست. پس بر تو باد که به هردو حالت اعتماد کنی: برپادا شتنِ ظاهر با اهلش و

وصلت با برادرانت. و در دوری از دشمنانت در دین که مخالف هستند تلاش کن، و بپرهیز از اینکه با احدی از آنان معاشرت کنی و تا هر جا که می‌توانی از آنان دوری کن، و به هیچ یک از آنان نصیحت مکن، و با آنان هم‌غذا مشو و هم‌نوش مباش، چرا که این بر تو حرام است.

و برخی از برادرانم برایم حدیث گفتند که: گروهی از مؤمنین برای تجارت سفر می‌کردند و در مسیر شان روستایی بود که در آن مرد مؤمنی از برادران زندگی می‌کرد. پس آنان نزد او اقامت می‌کردند و او در میزبانی و کرامتشان تا حد توان و طاقتش نهایت تلاش را می‌کرد. شخصی آن‌ها را همراهی می‌کرد که ادعا می‌کرد از ایشان است. پس در آن روستا نزد برادرشان فرود آمدند و شب را نزد او گذراندند. چون صبح شد با او خداحافظی کردند و رفتند. پس آن مردِهمراه به آنان گفت: ای یاران ما، آیا آن دخترک زردپوست که به ما خدمت می‌کرد، کنیز بود یا ازخانواده او؟ پس گفتند: ما رنگ او را نمی‌دانیم، زردپوست بود یا سفیدپوست؟ (اشاره به پاکدامنی). و هنگامی که از سفرشان جدا شدند و پس از مدتی بازگشتند، آن مرد همراه را نابینا دیدند، پس گفتند: ای برادر ما، نگاهت به دخترک زردپوست، چشمانت را کور کرد.

[۵۸۴] وَسُئِلَ مَوْلَانَا الصَادِقُ عَزَّعَزُّهُ عَنْ قَوْلِ النَبِيِّ عَزَّعَزُّهُ: "النَظْرَةُ الأُولَى حَلَالٌ وَالثانِيَةُ حَرامٌ؟" فَقَالَ مَوْلَانَا عَزَّعَزُّهُ لِلسَائِلِ: "كَأَنَّكَ نَظَرْتَ إِلَى اِمْرَأَةٍ كَانَتْ زَوْجَةً لِرَجُلٍ مُؤْمِنٍ

أَوْ هِيَ مِنْ بَعْضِ أَهْلِهِ أَوْ نِسَائِهِ وَلَمْ تَعْلَمْ فَاسْتَحْسَنْتَهَا، فَقِيلَ لَكَ: إِنَّهَا مِنْ أَخِيكَ نَسَبًا فَإِنْ غَضَضْتَ طَرْفَكَ عَنْهَا بَعْدَ ذٰلِكَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ، وَإِنْ نَظَرْتَ إِلَيْهَا كَالأُولَى فَإِنَّ ذٰلِكَ وَهُوَ الحَرَامَ الَّذِي تُعَاقَبُ عَلَيْهِ"

و از مولای ما صَادِق عَزَّعَزَّهُ، درباره کلام پیامبر عَزَّعَزَّهُ، پرسیده شد: نگاه اول حلال است و نگاه دوم حرام؟

پس مولای ما، عَزَّعَزَّهُ، به پرسشگر فرمود: گویا به زنی نگاه کردی که همسرِ مرد مؤمنی بود یا ازخانواده یا زنان او بود، و تو نمی‌دانستی و او را زیبا یافتی. پس به تو گفته شد: او از نظر نَسَب، برادر توست. پس اگر پس از آن چشمت را فروبندی، گناهی بر تو نیست. و اگر دوباره به او مانند نگاه اول بنگری، پس همان حرام است که بر آن مجازات می‌شوی. (تأویل حرمت نگاه به محارم ایمانی).

[٥٨٥] وَرَوَاهُ السَيِّدُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الخُصَيْبِيِّ قَدَّسَهُ اللهُ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الحَسَنِ الكُوفِيِّ المَعْرُوفُ بِالمُهَلَّبِي عَنْ غَيْلَانَ بْنِ بَكْرٍ عَنْ أَبِي مُحَمَّدِ بْنِ القَاسِمِ سَلَامَةَ الفَارِسِيِّ عَنْ أَبِي مِخْنَفٍ لُوطُ بْنُ مِخْنَفِ الأَزْدِيِّ عَنْ حَنَّانِ بْنِ سَدِيرٍ الصَيْرَفِيِّ قَالَ: كُنْتُ بِحَضْرَةِ مَوْلَانَا الصَادِقِ عَزَّعَزَّهُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ شَابٌّ مِنَ البَادِيَةِ يُقَالُ لَهُ الحَرِيضُ بْنُ مَنِيعِ العَامِرِيِّ، فَسَلَّمَ عَلَى مَوْلَانَا، فَرَدَّ عَلَيْهِ السَلَامَ، ثُمَّ قَالَ: "مِمَّنْ الرَجُلُ؟" فَقَالَ: مِنْ مُحِبِّيكُمْ وَمَوَالِيكُمْ، فَقَالَ لَهُ مَوْلَانَا: "لَا يُحِبُّ اللهُ عَبْدًا حَتَّى يَتَوَلَّاهُ وَلَا يَتَوَلَّاهُ حَتَّى يُوجِبَ لَهُ الجَنَّةَ فَمِنْ أَيِّ مُحِبِّينَا

أَنْتَ؟" فَسَكَتَ الرَجُلُ، فَقَالَ حَنَّانُ: يا سَيِّدِي، كَمْ مُحِبُّوكُمْ؟ فَقَالَ: "ثَلَاثُ طَبَقَاتٍ، طَبَقَةٌ: أَحَبُّونَا بِالعَلَانِيَةِ وَلَمْ يُحِبُّونَا بِالسِرِّ، وَطَبَقَةٌ: أَحَبُّونَا بِالسِرِّ وَلَمْ يُحِبُّونَا بِالعَلَانِيَةِ، وَطَبَقَةٌ: أَحَبُّونَا بِالسِرِّ وَالعَلَانِيَةِ، فَقُلْتُ: يا سِيدِي، إِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُفَسِّرَ لِي ذٰلِكَ كُلَّهُ؟

قَالَ: "نَعَمْ، أَمَّا الَّذِينَ أَحَبُّونَا بِالعَلَانِيَةِ وَلَمْ يُحِبُّونَا بِالسِرِّ: فَهُمْ قَوْمٌ سَارُوا بِسِيرَةِ المُلُوكِ، أَلْسِنَتُهُمْ مَعَنَا وَسُيُوفُهُمْ مُصْلَتَةٌ عَلَيْنَا، فَهُمْ فِي الطَبَقَةِ السُفْلَى مِنَ النَارِ مَعَ المُنَافِقِينَ.

وَأَمَّا الَّذِينَ أَحَبُّونَا بِالسِرِّ وَلَمْ يُحِبُّونَا بِالعَلَانِيَةِ: فَهُمْ الَّذِينَ أَنْزَلُونَا مِنْ الأَصْلَابِ، وَأَجْرَوْنَا فِي الأَرْحَامِ، فَهُمْ فِي الطَبَقَةِ الوُسْطَى مَعَ المُنافِقِينَ فِي النَارِ.

وَأَمَّا الَّذِينَ أَحَبُّونَا بِالسِرِّ وَالعَلانِيَةِ: فَهُمْ فِي الطَبَقَةِ العُلْيَا، شَرِبُوا مِنَ المَاءِ الفُرَاتِ وَالمَالِحِ، وَعَلِمُوا تَأْوِيلَ الكِتَابِ وَفَصْلَ الخِطَابِ وَسَبَبَ الأَسْبَابِ، الفَقْرُ وَالفاقَةُ شِعَارُهُمْ، وَالبَلَاءُ وَأَنْواعُ المِحَنِ أَسْرَعُ إِلَيْهِم مِنْ رَكْضِ الخَيْلِ مُسَّتهُمْ البَأْسَاءُ وَالضَرَّاءِ وَزُلْزِلُوا وَفُتِنُوا وَقُتِلُوا، فَهُمْ بَيْنَ مَجْرُوحٍ وَمَقْتُولٍ، مُتَفَرِّقُونَ فِي كُلِّ بِلَادٍ قَاصِيَةٍ، بِهِمْ تُشْفَونَ، وَبِهِمْ تُسْقَوْنَ، وَبِهِمْ تُرْزَقُونَ، وَبِهِمْ تُمْطَرُونَ، هُمْ الأَقَلُّونَ عَدَدًا، الأَكْثَرُونَ خَطَرًا" فَقَالَ الرَجُلُ: أَنَا مِنْ مُحِبِّيكُمْ فِي السِرِّ وَالعَلَانِيَةِ.

فَقَالَ مَوْلَانَا عَزَّعَزُّهُ: "إِنَّ لِمُحِبِّينَا عَلَامَاتٍ يُعْرَفُونَ بِهَا" قَالَ حَنَّانُ: فَقُلْتُ: وَمَا تِلْكَ العَلَامَاتُ؟ قَالَ: "إِنَّهُمْ عَرَفُوا التَوْحِيدَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَأَحْكَمُوا عِلْمَ الإِيمَانِ بِصِفَتِهِ، وَمَا هُوَ

حَقُّهُ وَمَا هُوَ صِـفَتُهُ، وَعَلِمُوا تَأْوِيلَ الكِتَابِ وَحُدُودَ الإِيْمَانِ وَشُرُوطَهُ وَحُقُوقَهُ" فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، ما رَأَيْتُكَ فَسَّرْتَ الإِيمانَ إِلَّا فِي هٰذَا اليَوْمِ.

قَالَ: "نَعَمْ يَا حِنَّانُ لَيْسَ لِلسَائِلِ أَنْ يَسْأَلَ إِلَّا عَنْ الإِيمَانِ" قَالَ حَيَّانُ: فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ إِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُفَسِّـــــرَ لِي مَا قُلْتَ؟ قَالَ: "نَعَمْ يَا حَنَّانُ، نِعْمَ مَا قُلْتَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ اللهَ بِتَوَهُّمِ القُلُوبِ فَهُوَ مُشْـــرِكٌ، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ غَيْرَ مَوْجُودٍ فَقَدْ نَفَى المَعْبُودَ، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ الإِسْمَ وَالمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ وَجَعَلَ لَهُ شَرِيكًا، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ الإِسْمَ دُونَ المَعْنَى فَقَدْ أَقَرَّ بِعِبادَةِ غَيْرِ اللهِ، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ المَعْنَى بِحَقِيقَةِ الإِسْـمِ فَأُولٰئِكَ أَصْـحَابُ أَمِيرِ المُؤْمِنِينَ، يُجِيبُونَهُ فِي البَرِّ وَالبَحْرِ".

و سـيد ابو عبدالله خصـيبى، خداوند او را تقديس كند، آن را روايت كرد، گفت: محمد بن على بن حسن كوفي معروف به مُهَلَّبِي از غيلَانَ بْنِ بَكْرٍ از أبي محمد بن القاسم سلامة الفارسي از أَبِي مِخْنَفٍ لُوطُ بْنُ مِخْنَفٍ الأَزْدِيِّ از حَنَّانِ بْنِ سَدِيرٍ الصَيْرَفِيِّ براى من حديث گفت، كه او گفت:

در محضر مولايمان امام صادق عَزَّعَزُّهُ، بودم كه جوانى باديه‌نشين به نام حَرِيضُ بْنُ مَنِيعٍ عَامِرِيِّ بر او وارد شـد. بر مولايمان سـلام كرد، و او جواب سـلامش را داد، سـپس فرمود: مرد جوان از كجاست؟ گفت: از دوستداران و مواليان شما. پس مولايمان به او فرمود:خدا بنده‌اى را دوست نمى‌دارد تا اينكه او را متولى كند، و او را متولى نمى‌كند

تا اینکه بهشــت را برایش واجب گرداند. پس تو از کدام یک از دوســتداران مایی؟ مرد ساکت شد. پس حَنَّان گفت: ای سرورم، دوستداران شما چند دسته هستند؟

فرمود: سه دسته هستند. دسته ای: ما را در آشکار دوست داشتند ولی در نهان دوست نداشتند. و دسته ای: ما را در نهان دوست داشتند ولی در آشکار دوست نداشتند. و دسته ای: ما را در نهان و آشکار دوست داشتند.

گفتم: ای سرورم، اگر صلاح می‌دانید، همه این‌ها را برایم تفسیر کنید؟

فرمود: بله. اما کسانی که ما را در آشکار دوست داشتند و در نهان دوست نداشتند: این‌ها قومی هستند که با روش پادشاهان رفتار کردند، زبانشان با ماست در حالی که شمشیرهایشان علیه ما آخته است. پس آنان در طبقه‌ی زیرین آتش با منافقان هستند.

و اما کسانی که ما را در نهان دوست داشتند و در آشکار دوست نداشتند: این‌ها کسانی هستند که ما را از اَصْلَاب نازل کردند، و ما را در رحم‌های زنان جاری ساختند . پس آنان در طبقه‌ی میانی آتش با منافقان هستند.

و اما کسانی که ما را در نهان و آشکار دوست داشتند: آنان در طبقه‌ی بالا هستند، از آب گوارا و آب شور نوشیدند (اشاره به علم ظاهر و باطن)، و تأویل قرآن و داوری نهایی و سَبَبَ الأَسْبَابِ را دانستند. فقر و تنگدستی شعار آنان است، و بلا و انواع سختی‌ها سریع‌تر از دوی اسب به سوی ایشان می‌آید. سختی و زیان به آن‌ها رسیده و

متزلزل و آزموده و کشته شدند. پس آن‌ها بین زخمی و کشته‌شده هستند، و در هر شهر دوردستی پراکنده‌اند. به واسطه‌ی ایشان شما شفا می‌یابید، و به واسطه‌ی ایشان سیراب می‌شوید، و به واسطه‌ی ایشان روزی داده می‌شوید، و به واسطه‌ی ایشان باران می‌بارد. آنان اندک در شمارش، و با ارزش و مقام بالا هستند.

پس مرد گفت: من از دوستداران شما در نهان و آشکار هستم.

پس مولایمان عَزَّ عِزُّهُ، فرمود: همانا برای دوستداران ما نشانه‌هایی است که با آن‌ها شناخته می‌شوند.

حَنَّان گفت: پس گفتم: آن نشانه‌ها چیست؟

فرمود: همانا آن‌ها توحید را حقِ معرفت آن شناختند، و علمِ ایمان را با صفتش، و آنچه حق آن است و آنچه صفت آن است، استوار ساختند، و تأویل کتاب و حدود ایمان و شروط و حقوق آن را دانستند.

پس گفتم: ای مولای من، ندیدم که ایمان را تفسیر کرده باشید مگر در همین امروز.

فرمود: بله ای حَنَّان، سائل را نشاید که بپرسد مگر درباره ایمان.

حَنَّان گفت: پس گفتم: ای مولای من، اگر صلاح می‌دانید، آنچه فرمودید را برایم تفسیر کنید؟

فرمود: بله ای حَنَّان، چه نیکو گفتی:

هر کس گمان کند که خدا را با گمانه‌های ذهنی می‌شناسد، پس او مشرک است.

و هر کس گمان کند که غیرِ موجود را عبادت می‌کند، پس او معبود را نفی کرده است.

و هر کس گمان کند که اسم و مَعْنَی را عبادت می‌کند، پس شرک ورزیده و برای او شریکی قرار داده است.

و هر کس گمان کند که ظاهر را بدون مَعْنَی عبادت می‌کند، پس به عبادت غیرِ خدا اقرار کرده است.

و هر کس گمان کند که مَعْنَی را به حقیقتِ اِسم عبادت می‌کند، پس آنان ا صحاب أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ هستند که در خشکی و دریا او را اجابت می‌کنند.

[٥٨٦] وَسُئِلَ سَيِّدُنَا الرَسُولُ عَزَّ عِزُّهُ فَقِيلَ: مَنْ يُصَلِّي عَلَيْكَ؟ فَقَالَ: "رَجُلٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ ثُمَّ الأَمْثَلُ فَالأَمْثَلُ هٰذا مِنْ بَعْدِ قَوْلِهِ: أَوَّلُ مَنْ يُصَلِّي عَلَيَّ رَبِّي ثُمَّ المَلائِكَةُ قَبَيْلَاً قَبَيْلَاً".

و ازسرور ما پیامبر عَزَّ عِزُّهُ، پرسیده شد، پس گفته شد: چه کسی بر تو صلوات می‌فر ستد؟ پس فرمود:مردی از بنی ها شم، سپس شبیه‌ترین و سپس شبیه‌ترین. این گفتار بعد از سخن اوست که فرمود: اولین کسی که بر من صلوات می‌فرستد، پروردگارم است، سپس فرشتگان قبیله به قبیله.

[٥٨٧] وَعَنْ المُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ إِلَيْهِ التَسْلِيمُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ مَنْ صَلَّى عَلَى رَسُولِ اللهِ؟ فَتْلَى قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ اللهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النبِيِّ ۚ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾[١] ثُمَّ قَالَ: "عَلَيٌّ وَشِيعَتُهُ".

و از مفضل بن عمر سلام بر او، روایت شده که از او درباره چه کسی بر رسول خدا صلوات می‌فرستد، پرسیده شد؟ پس کلام خداوند متعال را تلاوت کرد: ﴿همانا خدا و فرشتگانش بر پیامبر صلوات می‌فرستند؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او صلوات بفرستید و تسلیم شوید، تسلیمی کامل﴾سپس فرمود:علی و پیروانش.

[٥٨٨] وَبِإِسْنادِهِ عَنْ الْمُفَضَّلِ مِنْهُ السَلامُ قَالَ: سَأَلْتُ مَوْلَانَا الصَادِقَ عَزَّعَزُّهُ عَنْ بِلَالِ بْنِ حَمَامَةَ الحَبَشِيِّ عَلَيْهِ السَلَامُ الْمُؤَذِّنِ؟ فَقَالَ: "كَانَ عَارِفًا، وَكَانَ إِذَا رَأَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَسُولَ اللهِ مَعَهُ يُشِيرُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَيَقُولُ: يَا أَحَدُ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الوَاحِدِ [وَيُومِي إِلَى مُحَمَّدٍ] أَنْ تُنَوِّرَ لِي قَلْبِي وَتُقَوِّيَ عَزْمِي وَاجْعَلْنِي خَادِمًا لِأَوْلِيَائِكَ فِي الدُنْيَا وَالآخِرَةِ، وَامْسَحْ إِسْمِي مِنْ حِزْبِ الظَالِمِينَ. فَلَمَّا أَظْهَرَ السَيِّدُ مُحَمَّدٌ الغَيْبَةَ بَعَثَ إِلَيْهِ زازْمَدُ، فَأَتَاهُ [وَقَدْ كَانَ قَعَدَ فِي مَنْزِلِهِ] فَقَالَ: لِمَ لَا تُؤَذِّنُ؟ فَقَالَ: إِنِّي دَعَوْتُ اللهَ بِأَسْمَاءٍ عِظَامٍ وَسَأَلْتُهُ أَنْ يَصْرِفَ عَنِّي أَنْ لَا أُؤَذِّنَ لِأَحَدٍ، وَلَا أُقِيمُ فِي أَوْقاتِ الصَلَاةِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ، فَإِنْ كُنْتَ أَعْتَقْتَنِي

[١] سوره احزاب، آیه ۵۶

لِلدُنْيَا شَهِدْتُ عَلَيْكَ وَأَذَّنْتُ، وَإِنْ كُنْتَ أَعتَقْتَنِي للهِ فَدَعْنِي أَصْنَعُ بِنَفْسِي ما شِئْتُ، فَقَالَ لَهُ: اذْهَبْ حَيْثُ شِئْتَ".

و به اِسنادش از مفضل سلام بر او، گفت: از مولایمان صَادِق عَزَّعِزُّهُ، درباره بلال حبشی سلام بر او ، مؤذّن، پرسیدم؟

پس فرمود: "عَارِف اهل معرفت باطنی بود، و هرگاه امیرالمومنین و رسول خدا را که با او بودند می‌دید، به امیرالمومنین اشاره می‌کرد و می‌گفت: یَا أَحَدُ، از تو به اسم یگانه‌ات درخواست می‌کنم و به محمد اشاره می‌کرد که قلبم را نورانی سازی و عزمم را قوی گردانی، و مرا خادم اولیای خود در دنیا و آخرت قرار دهی، و اسمم را از حزب دشمنان پاک کنی.

پس هنگامی که سید محمد غیبت را آشکار کرد، زازْمد به سوی او فرستاد، پس نزد او آمد در حالی که در خانه‌اش نشسته بود، پس گفت: چرا اذان نمی‌گویی؟ پس بلال گفت:من خدا را با اسم‌های بزرگی خوانده‌ام و از او درخواست کرده‌ام که برایم کاری کند که برای هیچ کسی اذان نگویم، و بعد از محمد در اوقات نماز اقامه اذان نکنم. پس اگر من را برای دنیا آزاد کرده‌ای، بر تو شهادت می‌دهم و اذان می‌گویم، و اگر من را برای خدا آزاد کرده‌ای، پس بگذار با خودم هر چه می‌خواهم انجام دهم. پس زازمد به او گفت: هر جا که می‌خواهی برو.

[۵۸۹] وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ دَاودَ بْنِ كَثِيرٍ الرَقِّيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ سَيِّدِي أَبِي الطَيِّبَاتِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي زَيْنَبَ الكَاهِلِيِّ مِنْهُ السَــلامُ وَعِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْــحَابِنَا فَقَالَ: "أَلَا مَنْ يُرِيدُ اللهَ؟ أَلَا مَنْ يَشْـتَاقُ إِلَى اللهِ؟ فَأَنَا اللهُ الدَاعِيَ إِلَى اللهِ خَلَقَنِي مِنْ نُورِهِ وَانْحَلَنِي إِسْـمَهُ وَجَعَلَنِي دَاعِيًا إِلَى اللهِ بِإِذْنِهِ".

و به اِســنادش از داود بن کثیر رقی گفت: نزد ســید من، ابی طیبات محمد بن ابی زینب کاهلی (ابو الخطاب) سلام بر او، بودم و گروهی از یارانمان نزد او بودند. پس گفت:آیا کسی هست که خدا را بخواهد؟ آیا کسی هست که مشتاق خدا با شد؟ پس منم خدا، دعوت کننده به سوی خدا ؛ مرا از نور خود خلق کرد و اِسمش را به من بخشید ، و مرا با اجازه‌اش دعوت کننده به سوی خدا قرار داد.

[۵۹۰] وَعَنْهُ عَنْ أَشْـياخِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْـمَاعِيلَ الحَسَـنِيِّ قَالَ: سَـمِعْتُ المَوْلَى الحَسَـنَ العَسْـكَرِيَّ عَزَّعَزُّهُ يَقُولُ: "أَبُو شُـعَيْبٍ بَابُ اللهِ الأَعْظَمُ الَّذِي يُؤْتَى منه، فَمَنْ كَفَرَ بِهِ وَجَحَدَ بابِيَتَهُ فَقَدْ جَحَدَ مَعْرِفَةَ اللهِ".

و از اساتیدش از محمد بن اسماعیل حسنی گفت: شنیدم که امام حسن عسکری عَزَّعَزُّهُ، می‌فرماید: أَبُو شُعَیْبٍ، باب بزرگ خدا است که از آن وارد می‌شوند، پس هر کس به او کفر ورزد و بابیت او را انکار کند، همانا معرفت خدا را انکار کرده اســت. (تأکید بر نقش ابی شعیب محمد بن نُصَیر به عنوان باب).

[٥٩١] وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ المُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ مِنْهُ السَلامُ قَالَ: سَأَلْتُ المَوْلَى الصَادِقَ عَزَعَزَهُ فَقُلْتُ لَهُ: مَنْ يَعْرِفُ اللهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ؟ قَالَ: "وَلِيُّهُ مُحَمَّدٌ".

و به اِسنادش از مفضل بن عمرسلام بر او، گفت: از امام صادق عَزَعَزَهُ، پرسیدم و به او گفتم: چه کسی خدا را آنچنان که شایسته ا ست می شنا سد؟ فرمود:ولیّ و مظهر او محمد است.

[٥٩٢] وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُنْدُبٍ عَلَيْهِ السَلَامُ قَالَ: سَمِعْتُ المَوْلَى صَاحِبَ العَسْكَرِ عَزَعَزَهُ يَقُولُ: "أَبُو شُعَيْبٍ هُوَ سَلْمَانُ، وَهُوَ مِنَّا أَهْلَ البَيْتِ مَا اِنْفَكَّ سَاعَةً قَطُّ".

و به اِسـنادش از محمد بن جندب سـلام بر او، گفت: شـنیدم که امام حسـن عسـکری عَزَعَزَهُ، می‌فرماید: "اَبُو شُعَيْب محمد بن نُصَير همان سلمان ا ست، و او از ما اهل بیت است و هرگز لحظه‌ای از ما جدا نشده است.

[٥٩٣] وَعَنْ سَيِّدِنَا الشَيْخُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الحُسَيْنُ بْنُ حَمْدانَ الخَصِيْبِيِّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الحُسَيْنِ المَقَرِيِّ الصُوفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ الطَرِيقِيَّ عَنْ أَحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ البَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَلَيْهِ السَـلَامُ: "أَنَّ جَابِرَ بْنَ يَزِيدَ الجُعْفِيَّ مَرَّ بِقَنْطَرَةٍ بِالْكُوفَةِ، فَسَـقَطَ خاتَمُهُ فِي القَنْطَرَةِ، فَتَناوَلَ حَصَـاً وَرَمَى بِهَا فِي أَثَرِ الخَاتَمِ فَارْتَفَعَ الخَاتَمُ طَائِفًا عَلَى وَجْهِ المَاءِ فَتَنَاوَلَهُ بِيدِهِ".

و از سید ما شیخ ابو عبدالله حسین بن حمدان خصیبی،خداوند روحش را تقدیس کند، گفت: علي بْن الحُسَيْن المَقَرِي الصُوفِي برای من حدیث گفت، از مُحَمَّدِ بْنِ سِنَان الطريقي، از أَحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِد البَرْقِي، از پدرش، از يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَلَيْهِ السَلَامُ،که روایت کرد:

همانا جابر بن یزید جعفی از پُلی در کوفه عبور می‌کرد، پس انگشترش در پل افتاد. پس سنگریزه‌هایی برداشت و آنها را به دنبال انگشتر در آب پرتاب کرد. پس انگشتر به صورت شناور بر روی آب بالا آمد، و او آن را با دستش برداشت.

[۵۹۴] وَعَنْ شَيْخِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ يَرْفَعُهُ عَنْ رِجَالِهِ إِلَى مَوْلَانَا الصَادِقِ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ: "المُؤْمِنُ حَرَمِي وَغِيبَتُهُ السَرِقَةُ فَمَنْ اِغْتَابَ مُؤْمِناً كَانَ فِي حَرَمِي سَارِقاً".

و از شیخ من ابوالفتح بغدادی خداوند از او راضی باشد، که آن را با سندش به مولایمان صَادِق عَزَّعَزَّهُ روایت می‌کند، که او فرمود:مؤمن، حَرَمِ من است، و غیبت او، سرقت است. پس هر کس غیبت مؤمنی را کند، مانند دزدی است که در حَرَمِ من دزدی کرده باشد.

(مزا میر داوود)

[٥٩٥] فَمِنْهُ مَا رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ المَلِكِ البَصْرِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ النَقِيبِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ عَلَيْهِ السَلَامُ عَنْ مَوْلَانَا الصادِقِ عَزَّعَزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "إِنَّ اللهَ فَرَضَ عَلَى مَلائِكَتِهِ أَنْ يُسَبِّحُوهُ وَلَا يَفْتُرُوا، فَسَبَّحُوهُ فَفَتَرُوا وَعَيُوا، فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَأَخْلُقَنَّ آلَةَ لِخَلْقِي فِي أَرْضِي تَسْبَحُنِي وَتُمَجِّدُنِي وَلَا تَعِيَا، فَخَلَقَ مَزامِيرَ دَاوُدَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَأَمَرَ داوُدَ أَنْ يَضْرِبَ، فَكَانَتْ إِذَا مَلَّ داوُدَ تَرَنَّحَتْ المَزَامِيرُ".

و از آن اخبار، چیزی است که محمد بْن عَبْد مَلك بصـري به اِسنادش از نِقیب محَمدِ بْن سنان سلام بر او، از مولایمان صَادِق عَزَّعَزُّهُ، روایت کرده است که او فرمود:

همانا اللّٰه بر فرشتگانش واجب کرد که او را تسبیح گویند و سست نشوند. پس او را تسبیح گفتند، اما سست شدند و خسته گشتند. پس به سوی ایشان وحی فرستاد: به عزّت و جلالم سوگند، آلتی را برای خلقم در زمینم خلق خواهم کرد که مرا تسبیح گوید و تمجید کند و خسته نشود. پس مَزامِیرَ دَاوُودَ، درود خدا بر او، را خلق کرد و به داوود امر کرد که بر آن بنوازد. پس هرگاه داوود خسته می شد، آن مزامیر به اهتزاز در می آمد.

[٥٩٦] وَبِالإِسْنَادِ عَنْ مَوْلَانَا الصَادِقِ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ: "مَزَامِيرُ دَاوُدَ هِيَ العُودُ وَلٰكِنْ عَلَيْهَا أَرْبَعَةٌ وَثَمَانُونَ وَتَرَاً".

و به اِسنادش از مولايمان صادِق عَزَّعَزَّهُ، كه او فرمود: مَزَامِيرُ دَاوُدَ همان عُود است، ولى بر آن هشتاد و چهارسيم وجود داشت.

(آنچه كه در مورد عبدالنور آمده)

[٥٩٧] وَمِمَّا وَرَدَ فِي عَبْدِ النُورِ، يُرْوَى بِالإِسْنَادِ عَنْ سَيِّدِنَا أَبِي خَالِدٍ عَبْدِ اللهِ بْنِ غَالِبٍ الكَابُلِيِّ إِلَيْهِ التَسْلِيمُ أَنَّهُ قَالَ: "دَخَلَ المِقْدَادُ عَلَى سَيِّدِنَا عَبْدِ المُطَّلِبِ فِي الجَاهِلِيَّةِ وَفِي يَدِهِ كَأْسٌ مِنْ فِضَّةٍ بَيْضَاءَ فِيهَا خَمْرَةٌ حَمْرَاءُ وَهُوَ عَلَى سَرِيرٍ مِنْ ذَهَبٍ وَعَلَى رَأْسِهِ تَاجٌ مُرَصَّعٌ بِأَنْوَاعِ الجَوْهَرِ فَقَالَ لَهُ: أُدْنُ مِنِّي فَدَنَا مِنْهُ فَقَالَ: هٰذَا الَّذِي عَمَرْتُ بِهِ قُلُوبَ مَنْ نَصَرَنِي وَوَصَلْتُ بِهِ قُلُوبَ إِخْوَانِكَ حَتَّى صَارُوا وَاحِدًا إِنَّهُ لَا يَلَذُّ بِهَا مُنْكِرٌ وَلَا يُنْكِرُهَا مُؤْمِنٌ".

و از آنچه در مورد عَبْدِ النُورِ آمده است، به اِسناد از سرور ما أَبِي خالد عَبْدِ اللهِ بْن غالب كَابُلِي سلام بر او، روايت مى‌شود كه گفت: "مقْداد در دوران قبل از ظهور دين ظاهر بر سيد ما عبد المطلب وارد شد، در حالى كه در دستش جامى از نقره سفيد بود و در آن شراب قرمزى قرار داشت و او بر تختى از طلا نشسته بود و بر سرش تاجى بود كه با

انواع جواهر نشـــانده شـــده بود. پس عبدالمطلب به او گفت: نزدیک من بیا. پس او نزدیک رفت. آنگاه گفت: شراب چیزی اســـت که با آن قلوب کســـانی که مرا یاری دادند، آباد کردم و با آن قلوب برادرانت را به هم و صل کردم تا اینکه یکی شدند. همانا هیچ مخالفی از آن لذت نمی‌برد و هیچ مؤمنی آن را انکار نمی‌کند.

[٥٩٨] وَبِإِسْـنَادِهِ عَنْ الصَـادِقِ عَزَّوَجَلَّ أَنَّهُ قَالَ: "الخَمْرَةُ صَـدِيقَةُ أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ وَعَدُوَّةُ أَرْوَاحِ الكَافِرِينَ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِمَّنْ حَضَرَ: يَا سَيِدِي، نَرَى الرَجُلَ الْمُؤْمِنَ يَشْـرَبُهَا فَتَكُونُ مِنْهُ الهَنَّاتُ؟ فَقَالَ سَـيِّدِي: لَسْـتَ مِمَّنْ يَعْرِفُ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّمَا تَزِيدُ الْمُؤْمِنِينَ شَـوْقًا إِلَى اللهِ، وَتُقَسِّي قُلُوبَ الكَافِرِينَ وَتُنْسِيهِمْ ذِكْرَ اللهِ".

و به اِسـنادش از صـادِق عَزَّوَجَلَّ، که او فرمود: شراب دوسـت ارواح مؤمنان اسـت و دشـمن ارواح کافران. پس مردی از حاضران به او گفت: ای سرورم، ما مرد مؤمنی را می‌بینیم که آن را می‌نوشـد و از او لغزش‌هایی سر می‌زند؟ پس سرورم فرمود: تو از کسانی نیستی که مؤمنان واقعی را می شنا سند چرا که این لغزش‌ها از شراب نیست. شراب فقط شوق مؤمنان را به الله می‌افزاید، و قلوب کافران را سخت می‌کند و یاد الله را از خاطرشان می‌برد.

[٥٩٩] وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَلَيْهِ السَلَامُ قَالَ: قَالَ مَوْلَايَ الصَادِقُ عَزَّوَجَلَّ: "الخَمْرَةُ عَبْدُ النُورِ، تُطِيعُ كُلَّ رُوحٍ مُؤْمِنَةٍ، وَتَعْصِي كُلَّ رُوحٍ كَافِرَةٍ".

و از مُحَمدِ بْن سنان سلام بر او، گفت: مولای من صادِق، عَزَّعَزُّهُ، فرمود: شراب عَبْدُ النُورِ است؛ از هر روح مؤمنی اطاعت می‌کند، و از هر روح کافری سرپیچی می‌کند.

[۶۰۰] وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَلَيْهِ السَلَامُ قَالَ: سَأَلْتُ مَوْلَايَ الصَادِقَ عَزَّعَزُّهُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّٰهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ ۚ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۗ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾[١] قَالَ: "مَتَى أَقَامَ الْمُؤْمِنُ بِتَوْحِيدِ اللّٰهِ وَمَعْرِفَتِهِ، أَبَاحَهُ اللّٰهُ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ أُمُورِ الدُنْيَا وَالآخِرَةِ".

و از مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ سلام بر او باد، گفت: از مولای من صادِق عَزَّعَزُّهُ، درباره کلام خداوند متعال پرسیدم: ﴿بگو چه کسی زینت اللّٰه را که برای بندگانش خارج کرده است و پاکیزگی‌ها از روزی را حرام کرده است؟ بگو: این‌ها برای کسانی است که در زندگی دنیا ایمان آورده‌اند و در روز قیامت فقط برای آنان خالص است. این‌گونه آیات را برای قومی که می‌دانند، تفصیل می‌دهیم﴾ فرمود: هر گاه مؤمن به توحید اللّٰه و معرفتش معتقد شود، اللّٰه هر چیزی از امور دنیا و آخرت را بر او حلال می‌سازد.

(بیان یک اصل مهم اباحی در صورت حصول معرفت باطنی کامل).

---
[١] سوره اعراف، آیه ٣٢

[٦٠١] وَعَنْ المَوْلَى العَالِمِ عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ سُـئِلَ عَنْ الخَمْرَةِ فَقَالَ: "الخَمْرَةُ خَمْرَتَانِ: خَمْرَةٌ مُحَلَّلَةٌ وَخَمْرَةٌ مُحَرَّمَةٌ فَأَمَّا المُحَلَلَةُ: فَالشَـــرابُ وَهُوَ عَبْدُ النُورِ، وَالمُحَرَّمَةُ: فَهِيَ شَخْصُ الَّذِي مِنْ أَجْلِهِ حُرِّمَ الشَـرابُ عَلَى كُلِّ مَنْ كَانَ مَعَهُ، وَلَمْ تَحْرُمْ عَلَى مَنْ كَانَ عَلَيْهِ" فَقِيلَ لَهُ: يَا مَولَانَا فَمَنْ هُوَ؟ زِدْنَا لِنَعْرِفَهُ، قَالَ: هُوَ الَّذِي قَالَ فِيهِ تَعَالَى: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ۞ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْـفَلَ سَـافِلِينَ﴾[١] فَقُلْنَا: وَمَنْ ذَاكَ يَا مَوْلَانَا؟ فَقَالَ: "أَبُو بَكْرٍ عَبْدَ اللهِ بْنُ عُثْمَانَ خُلِقَ فِي أَحْسَـنِ تَقْوِيمٍ أَيْ أَحْسَـنِ صُـورَةٍ وَمُحَمَّدٌ فِي صُـلْبِهِ فَلَمَّا خَرَجَ مُحَمَّدٌ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ".

و از امامِ عالم عَزَّعِزُّهُ، درباره شراب پرسـيده شـد، پس فرمود: شراب دو نوع اسـت: شراب حلال و شراب حرام. اما حلال: آن شَراب ا ست و آن همان عَبْدُ النُورِ ا ست. و حرام: همان شخص ا ست که به خاطر او، شَراب بر هر کسی که پیرو او بود حرام شد، اما بر کسی که مخالف او بود حرام نشد.

به او گفته شد: ای مولای ما، آن شخص کیست؟ بیشتر برایمان بگو تا او را بشناسیم.

فرمود: او همان کسی ا ست که خداوند متعال درباره‌اش فرمود:﴿همانا ما انسان را در بهترین ساختار آفریدیم. سپس او را به پست‌ترینِ پست‌ها بازگرداندیم﴾ پس ما گفتیم: ای مولای ما، آن شخص کیست؟

[١] سوره تین، آیه ۴-۵

فرمود:ابوبکر، در احسن تقویم خلق شد، یعنی در بهترین صورت، در حالی که محمد در صُلْبِ او بود، پس هنگامی که محمد خارج شد، او را به أَسْفَلَ سَافِلِينَ بازگرداندیم. (تأویل آیه به ابوبکر و اعتقاد به اینکه جایگاه او صرفاً به خاطر حمل نور بوده و پس از ولادت آن نور، مقامش ساقط شده است).

[٦٠٢] وَعَنْ شَيْخِي رَحِمَهُ اللهُ يَرْفَعُهُ بِإِسْنَادِهِ إِلَى بَشَّارِ الشَعِيرِيِّ عَلَيْهِ سَلامُ اللهِ قَالَ بَشَّارُ: اِجْتَمَعْنَا وَجَمَاعَةٌ مِنَ الإِخْوَانِ فِي غُرْفَةٍ نَتَنَاوَلُ عَبْدَ النُورِ فَوَثَبَ مِنَّا رَجُلٌ يُصَلِّي فَلَمَّا أَصْبَحْنَا غَدَوْنَا إِلَى مَوْلَانَا الصَادِقِ عَزَّعِزُّهُ فَقَالَ: "أَنْتُمْ كُنْتُمْ البَارِحَةَ تَذْكُرُونَنِي وَهٰذَا المُصَلِّي يَسُبُّنِي".

و از شیخ من که خداوند او را بیامرزد که به اِسنادش آن را به بَشّارِ الشَعِيرِيِّ، سلام خدا بر او، می‌رساند. بَشّار گفت: ما و گروهی از برادران در اتاقی جمع شدیم و مشغول نوشیدن شراب بودیم، ناگهان مردی از میان ما برخاست و نماز می‌خواند. پس چون صبح شد، نزد مولایمان صادق عَزَّعِزُّهُ، رفتیم. پس فرمود: شما دیشب من را ذکر می‌کردید، اما این نمازگزار مرا سَبّ می‌کرد.

[٦٠٣] وَعَنْهُ أَيْضًا عَلَيْهِ السَّلَّامُ قَالَ: كُنَّا مُجْتَمِعِينَ فِي غُرْفَةٍ نَتَنَاوَلُ عَبْدَ النُورِ وَإِذَا بِالحَائِطِ قَدْ اِنْشَقَّ وَكَفٌّ قَدْ خَرَجَ مِنْهُ وَفِيهِ أُقْحُوَانَةٌ فَحَيَّانَا بِهَا وَقَالَ: "اِنْتَشُوا بِخَمْرٍ، حَلَالٌ لَكُمْ مَعَكُمْ، حَرَامٌ لَكُمْ مَعَ غَيْرِكُمْ" فَنَظَرْنَا الكَفَّ فَإِذَا هِيَ كَفُّ مَوْلَانَا الصَادِقِ عَزَّعَزُّهُ فَقَدْ أَمَرَنَا بِإِسْتِعْمَالِ التَقِيَّةِ مَعَ المُخَالِفِ وَنَهَى عَنْ إِسْتِعْمَالِهَا مَعَ الأَخِ المُؤَالِفِ.

و از او نیزسلام خدا بر او باد، گفت: در اتاقی جمع بودیم و مشغول نوشیدن شراب بودیم، ناگهان دیوار شکافته شد و کفی از آن بیرون آمد و در آن گل بابونه بود. پس با آن ما را تحیت گفت و فرمود: از شراب مست شوید؛ برای شما حلال است در حالی که با شماست در میان اخوان، و برای شما حرام است در حالی که با غیر شماست در حضور مخالفان. پس به دست نگاه کردیم، آن دست مولایمان صادق عَزَّعَزُّهُ، بود. پس او به ما امر کرد که تقیّه را با اهل ظاهر به کار ببریم و از به کار بردن آن با برادر موافق نهی نمود.

[٦٠٤] وَرُوِيَ أَنَّهُ إِذا كَانَ يَوْمُ القِيَامَةِ يَجْمَعُ الرَبَّ تَعَالَى ذِكْرُهُ الخَاصَّةَ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَتُنْصَبُ لَهُمْ مَوَائِدُ يَأْكُلُونَ وَتَدُورُ عَلَيْهِم الخَمْرَةُ فَيَشْرَبُونَ فَيَقُولُ لِداوُدَ: أَطْرِبْ عِبادَكَ فَيُطْرِبُهُمْ فَتَبْلُغُ الكَأْسُ إِلَى خَاصَّةِ الخَاصَّةِ فَيَأْبَوْنَ أَنْ يَشْرَبُوا فَتَقُولُ المَلائِكَةُ: لِمَ لَا تَشْرَبُونَ؟ فَيَقُولُونَ: مَا بِهٰذَا وَعَدْنَا مَوْلَانَا فَتَقُولُ المَلَائِكَةُ: بِأَيِّ شَيْءٍ وَعَدَكُمْ؟ فَيَقُولُونَ: وَعَدَنَا أَنْ يَسْقِيَنَا بِيَدِهِ فَيَعْظُمُ ذٰلِكَ القَوْلُ عَلَى المَلَائِكَةِ فَيَقُولُ اللهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى: "صَدَقَ عَبِيدِي بِهٰذَا وَعَدْتُهُمْ

بِقَوْلِي وَهُوَ الحَقُّ: ﴿عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ ۖ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾[١] "

و روایت شده که چون روز قیامت شود، پروردگار، که ذکرش متعالی است، خواص را در حضورش جمع می‌کند، و سفره هایی برایشان نصب می‌شود که از آن می‌خورند و شراب میانشان می‌گردد و می‌نوشند. پس به داوود می‌گوید: بندگانم را به شادی درآور. پس او ایشان را به شادی درمی‌آورد. آنگاه جام شراب به بالاترین مرتبه اخوان می‌رسد، اما از نوشیدن امتناع می‌کنند. پس ملائکه می‌گویند: چرا نمی‌نوشید؟ می‌گویند: مولایمان به این چیز به ما وعده نداده است! پس ملائکه می‌گویند: به چه چیزی به شما وعده داده است؟ می‌گویند: به ما وعده داده است که ما را با دست خودش سیراب کند. پس این سخن بر ملائکه گران می‌آید. پس الله سبحانه و تعالی می‌فرماید: بندگانم راست گفتند؛ به آنان وعده دادم با کلامم، و آن حق است: ﴿بر تن آن‌ها جامه‌های ابریشمی نازک سبز و دیباج ضخیم است؛ و با دستبندهایی از نقره آراسته شده‌اند، و پروردگارشان شرابی پاکیزه به آنان نوشانید﴾.

(تأویل شراب طهور که مستقیم از دست ذات نوشیده می‌شود).

---

[١] سوره انسان، آیه ٢١

[٦٠٥] وَرَوَاهُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ هَارُونَ الصَّايِغِ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ قَالَ: حَدَّثَنِي شَيْخِي وَمَوْلَايَ وَمُذَكِّرِي أَبُو عَبْدِ اللهِ الحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الخُصَيْبِيِّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ المِقْدَادِ بْنِ الأَسْوَدِ الكِنْدِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَايَ عَبْدِ المُطَّلِب عَزَّ عِزُّهُ يَوْمًا وَهُوَ جالِسٌ عَلَى كُرْسِيٍّ مِنْ ذَهَبٍ مُرْتَفِعٍ عَنْ الأَرْضِ شِبْرًا وَبِيَدِهِ كَأْسٌ مِنْ جَوْهَرٍ صَافٍ فِيهِ عَبْدُ النُورِ وَقَدْ عَلَا عَنْ القَدَحِ شِبْرًا فَخَرَرْتُ لِوَجْهِي ساجِدًا فَقَالَ لِي: "يَا مِقْدَادُ إِرْفَعْ رَأْسَكَ ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى عَبْدِ النُورِ وَقَالَ: هٰذَا شَرَابٌ مَلَكُوتِيٌّ وَصَفاءٌ جَبَرُوتِيٌّ وَنُورُ بَابِي وَأَنَا اللهُ الطَّالِبُ الغَالِبُ دَعَوْتُ هٰذَا الخَلْقَ المَنْكُوسَ إِلَى نَفْسِي فَأَبَوْا وَظَهَرْتُ لَهُمْ بِذَاتِي فِي البَشَرِيَّةِ فَعَتَوا وَأَظْهَرْتُ لَهُمْ البَرَاهِينَ فَأَنْكَرُوا فَوَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَأُظْهِرَنَّ لَهُم المُحَمَّدِيَّةَ وَلَأُعَذِبَنَّهُمْ فِي الهَياكِلِ الطِينِيَّةِ وَلْأُحَمِلَنَّهُمْ الأَغْلَالَ وَالآصَارَ وَلَأَجْعَلَنَّ مَصِيرَهُمْ إِلَى النَارِ".

وَعَنْ شَيْخِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَنْ جَدِّهِ أَبِي إِسْحَاقَ الرِفَاعِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ سَيِّدُنَا الشَيْخُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الخُصَيْبِيِّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ يَقُولُ: عَبْدُ النُورِ لَا يَمْزِجُ بِالمَاءِ، وَمَا كَانَ يَشْرَبُهُ مَعَنَا إِلَّا صَرْفًا، وَمَا يَتَطَيَّبُ قَطُّ بِشَيْءٍ مِنَ الطِيبِ وَلَا المِسْكِ وَالكَافُورِ إِلَّا وَعَمِدَ إِلَى عَبْدِ النُورِ وَمَزَجَهُ بِمَاءِ الوَرْدِ وَخَلَطَ ذٰلِكَ فِيهِ ثُمَّ يَتَطَيَّبُ وَيُطَيِّبُنَا وَقَالَ: بِهٰذَا يُمْزَجُ عَبْدُ النُورِ لَا بِغَيْرِهِ.

وَرُوِيَ فِي عَبْدِ النُورِ: إِنَّ النُورَ الإِسْمُ وَالعَبْدُ البَابُ.

وَقَالَ آخَرُونَ: النُورُ البَابَ وَالعَبْدُ المِقْدَادُ.

و أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ الحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ هَارُونَ الصَّايِغِ، قَدَّسَ اللّٰهُ رُوحَهُ، آن را روايت كرد، گفت: شيخ من و مولای من و يادآور من، أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ الحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الخُصَيْبِيِّ، خداوند مقامش را شرافت بخشد، به اِسنادش از المِقْدَادِ بْنِ الأَسْوَدِ الكِنْدِيِّ گفت:

روزی بر مولايم عَبْدِ المُطَّلِب عَزَّعَزَّهُ، وارد شدم، در حالی كه او بر صندلی طلا نشسته بود كه يک وجب از زمين بالاتر بود، و در دستش جامی از گوهر صاف بود كه در آن شراب قرار داشت و يک وجب از قدح بالا آمده بود. پس من به سجده افتادم. پس به من گفت: ای مقداد، سرت را بلند كن. سپس با دستش به شراب اشاره كرد و گفت: اين شراب مَلَكُوتی و صافی جَبَرُوتِی و نورِ بابِ من است. و منم اللّٰهُ، طلب‌كننده غالب. اين خَلقِ واژگون را به خودم دعوت كردم، اما امتناع كردند. و با ذاتم در بشريت بر آنان ظاهر شدم، پس سركشی كردند. و دليل‌ها را بر آنان آشكار كردم، اما انكار نمودند. پس به عزّت و جلالم سوگند، شريعت ظاهر را بر آنان آشكار خواهم كرد، و آنان را در هياكل طينی عذاب خواهم داد، و زنجيرها و عهدهای سنگين را بر آنان تحميل خواهم كرد، و سرانجامشان را به سوی آتش قرار خواهم داد.

(بيان اصول و چرايی وجود شريعت به عنوان عذاب منكران معرفت).

و از شيخ من، رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ، از جدش، أَبِي إِسْحَاقَ الرِفَاعِيِّ، رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ، گفت: سرورمان الشَّيْخُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ الحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الخُصَيْبِيِّ، قَدَّسَ اللّٰهُ رُوحَهُ، می‌گفت:

شراب با آب ممزوج نمی شود، و او هرگز آن را با ما ننو شید مگر به صورت خالص و هرگز با هیچ نوع عطر یا مِسک و کافور خوشبو نشد، مگر اینکه قصد شراب را کرد و آن را با گلاب ممزوج می نمود و در آن مخلوط می کرد، سپس خودش را خوشبو می‌کرد و ما را خوشبو می‌ساخت، و گفت: شراب فقط با گلاب ممزوج می‌شود و نه با غیر آن. (توضیح عملیات آیینی ممزوج کردن گلاب با شراب).

و در مورد عَبْدُ النُورِ روایت شده است: همانا النُّورُ اِسْم است و العَبْدُ باب.

و دیگران گفته‌اند: النُّورُ باب است و العَبْدُ مقداد است.

(دعای هنگام نوشیدن عبد النور)

[٦٠٦]وَلَمَّا يَدْعُو بِهِ العَارِفُ عَلَى شُرْبِهِ: "الحَمْدُ للهِ العَلِيُّ وَحْدَهُ، الَّذِي صَدَقَ عَهْدَهُ، وَأَنْجَزَ وَعْدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدُهُ، وَهَزَمَ الأَحْزَابَ وُحْدَهُ، مَفْزَعُ الطَّالِبِينَ، وَغَايَةُ العَارِفِينَ، أَلَا لَهُ الدِينُ الخَالِصُ ذٰلِكَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ البَاطِلُ، وَإِنَّ اللهَ هُوَ العَلِيُّ الكَبِيرُ أَمِيرُ المُؤْمِنِينَ المَلِكُ الحَقُّ المُبِينُ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى سَلْسَلٍ وَعَلَى آلِ سَلْسَلٍ مَصَابِيحُ الظُلَمِ وَمَفَاتِيحُ الكَلِمِ شَهَادَةُ الإِخْلاصِ وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ اللّٰهُمَّ إِنَّ هٰذَا عَبْدُكَ عَبْدُ النُورِ شَخْصٌ كَرَّمْتَهُ وَفَضَّلْتَهُ وَلِأُولِيَائِكَ العَارِفِينَ بِكَ

حَلَّلْتَهُ وَعَلَى أَعْدائِكَ الجَاحِدِينَ حَرَّمْتَهُ اللّٰهُمَّ اُرْزُقْنَا بِهِ الأَمْنَ وَالإِيمَانَ وَالصِحَّةَ مِنَ الأَسْقَامِ وَانْفِ عَنَّا الهَمَّ وَالحُزْنَ وَاجْعَلْهُ خَالِصًا فِي طَاعَتِكَ وَوَفِّقْنَا لِلقَوْلِ وَالعَمَلِ بِمَا يُرْضِيكَ بِرَحْمَتِكَ وَأَبْدَأْ بِإِخْوَانِنَا المُؤْمِنِينَ فِي مَشَارِقِ الأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا وَأَلِّفْ بَيْنَ كَلِمَتِنَا وَكَلِمَتِهِمْ عَلَى تَوْحِيدِكَ وَلَا تُفَرِّقْ بَيْنَنا وَبَيْنَهُمْ إِنَّكَ عَلِيٌّ عَظِيمٌ وَعَلَى مَا تَشَاءُ قَدِيرٌ وَبِالإِجَابَةِ جَدِيرٌ".

وَلِبَعْضِ العَارِفِينَ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ يَقُولُ:

جَاءَتْ وَفِي كَفِّهِ مُشَعْشَعَة — جِسْمٌ مِنَ النُورِ يُوَرِّثُ الطَرَبَا
شَرِبْتُهَا قَهْوَةً لِتُعْلِيَنِي — إِلَى عَلِيِّ الَّذِي عَلَّا لَنَا الرُتَبَا
كَأَنَّهَا وَالهَجِيرُ يَأْخُذُهَا — إِنَاءٌ عَقِيقٌ قَدْ قَمَّعْتَهُ ذَهَبًا
لَأَلَاؤُهَا سَلْسَلٌ إِذَا اِنْتَسَبَتْ — وَنُورُهَا مِنْ ضِيَاءِ اِبْنِ سَبَا

و دعایی که عارف هنگام نوشیدن شراب می‌خواند:

ستایش مخصوص علی یگانه است؛ کسی که به عهدش صادق بود، و وعده‌اش را عملی ساخت، و بنده‌اش محمد را یاری کرد، و دشمنان را به تنهایی شکست داد. پناه طالبان، و نهایت عارفان. آگاه باشید که دین خالص از آن اوست. این بدان سبب است که اللّٰه اوست که حق است، و آنچه جز او می‌خوانند باطل است، و همانا اللّٰه همان علیِ بزرگ است، أَمِيرُ المُؤْمِنِينَ، پادشاه حق آشکار.

خداوندا، درود فرست بر مُحَمَّدٍ و بر آلِ مُحَمَّدٍ، و بر سلمان و بر پیروانش. چراغ‌های تاریکی‌ها و کلیدهای کلمات، گواهی اخلاص وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ (اشاره به آیه قرآن).

خدایا، همانا این بنده‌ات، عَبْدُ النُور است؛ شـخصـی اسـت که او را گرامی داشـتی و برتری دادی، و برای اولیای عارف به خودت ،حلال کردی، و بر دشمنان انکارکننده‌ات حرام نمودی.

خدایا، به وا سطه عبد النور، ایمنی و ایمان و سلامتی از بیماری‌ها را روزی ما گردان، و اندوه و غم را از ما دور کن، و آن را خالصـــانه در اطاعتت قرار ده، و ما را به گفتار و کردار آنچه تو را را ضی می سازد، توفیق ده، به رحمتت. و دعا را با برادران مؤمنمان در مشارق و مغارب زمین آغاز کن، و کلام ما و کلام ایشان را بر توحیدت متحد گردان، و جدایی میان ما و ایشـــان مَینداز. همانا تو عَلِيٌّ عَظِیمٌ هســـتی، و بر هر چه بخواهی توانایی ، و سزاوار اجابت هستی.

و یکی از عارفان با اشاره به شعر،که خداوند او را رحمت کند، می‌گوید:

آمد در حالی که در کف دستش شراب نورانی و آمیخته بود، جسمی از نور که شادی به ارث می‌گذارد.

آن را به عنوان شراب نو شیدم تا مرا بالا ببرد، به سوی علی که درجات را برای ما بالا برد.

گویی آن شراب، در حالی که گرمای روز او را می‌گیرد، ظرف عقیقی اسـت که لبه‌اش را با طلا پوشانده‌ای.

درخشش سَلْسَل ا ست، هرگاه که نسبت داده شود، و نورش از پرتوِ عبدالله بن سبأ است.

(شطرنج)

[۶۰۷] وَرَوَاهُ الثقَفِيُّ عَنْ الحَكَمِ قالَ: رُوَيَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ يَلْعَبُ بِالشَطَرَنْجِ، فَقِيلَ ذٰلِكَ لِمَوْلَانَا الصَادِقِ عَزَّعَزَّهُ فَقَالَ: "مَكِيدَةٌ تُستَعَادُ عَلَى الأَعْدَاءِ، وَمُعَيَّنَةٌ عَلَى الخَلْقِ، وَالعَداوَةُ لِمَنْ خالَفَكُمْ، وَقِيلَ: عَلَى مُلْكِ الطَاغِيَةِ".

ثقفی از حکم آن را روایت کرد، گفت: روایت شده که إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ پسر امام صادق شطرنج بازی می‌کرد. این مو ضوع به مولایمان صَادِق عَزَّعَزَّهُ، گفته شد. پس فرمود: حیلتی است که برای غلبه بر دشمنان استفاده می‌شود، و یاری‌دهنده بر خَلق، و د شمنی با کسانی که با شما مخالفت کردند. و گفته شد: بازی شطرنج حیلتی ا ست بر علیه حکومت ستمگر.(تأویل بازی شطرنج به استعاره‌ای از مبارزه و کینه‌جویی با دشمنان).

تفسير الدرع الفاضل (سپر برتر)

مَعْنَاهُ: ظُهُورُ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعِزُّهُ كَمِثْلِ صُورَةِ الإِسْمِ، وَمَعْنَى الفَاضِلِ: هُوَ فَضْلُ ظُهُورِهِ عَلَى ظُهُورِ السَيِّدِ المِيمِ.

معنايش اين است: ظهور مولايمان أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ على عَزَّعِزُّهُ، مانند صورت اِسْم (محمد) است. و معناى الفَاضِلِ (برتر): برترى ظهور على بر ظهور السَيِّدِ المِيمِ (محمد). (اشاره به برترى مقام على بر مقام محمد).

(تحريف در قرآن)

وَحَدَّثَنِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ يَعْنِي شَيْخَهُ قَالَ: رُوِيَ أَنَّ الحَجَّاجَ بْنَ يُوسُفَ الثَقَفِيِّ لَعَنَهُ اللهُ جَمَعَ مِنْ سَائِرِ الأَمْصَارِ القُرَّاءَ الَّذِينَ يَقُولُونَ قُرْآنًا عَلَى مَنْ قَرَأَ عَلَى رَسُولِ اللهِ أَوْ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَوْ عَلَى عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ أَوْ عَلَى غَيْرِهِ مِنَ الصَحَابَةِ وَأَخَذَ جَمِيعَ المَصَاحِفِ مِمَّا كَانَ عِنْدَهُمْ فَأَحْرَقَهَا وَقَتَلَهُمْ وَأَلَّفَ هٰذَا المُصْحَفَ مِنْ مُصْحَفِ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ وَلَمْ يَبْقَ فِي أَيْدِي النَاسِ إِلَّا مَا كَانَ مَشْهُورًا عَلَى الأَلْسِنَةِ فَلَمْ يَتَمَكَّنْ مِنْ حَرْقِهِ وَإِخْفَائِهِ.

وَقَدْ نُقِلَ: أَنَّ القُرْآنَ كَانَ اِثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَلْفِ آيَةٍ وَكَانَ فِيهِ كَثِيرٌ مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿تَبَّتْ﴾ وَمِنْ ذِكْرِ البُيُوتِ فَلَمْ يَدَعْ إِلَّا قَوْلَهُ: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ﴾[1]

وَقِيلَ: لَمَّا وَصَلَ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّ اللهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾[2] قَالَ لِلْكَاتِبِ: أَكْتُبْ، وَآلِ مَرْوَانَ

فَقَالَ لَهُ مَنْ كَانَ فِي حَضْرَتِهِ مِمَّنْ أَعَانَهُ عَلَى ذٰلِكَ: إِنْ كَتَبْتَ ذٰلِكَ عَلِمَتْ أُمَّةُ مُحَمَّدٍ أَنَّكَ قَدْ غَيَّرْتَ الْمُصْحَفَ، فَقَالَ لِلكَاتِبِ أَكْتُبُ وَآلُ عِمْرَانَ عَلَى العَالَمِينَ.

و خداوند از او راضی باشد، یعنی شیخ من، برای من حدیث گفت: روایت شده است که حَجَّاجَ بْنَ يُوسُفَ الثَّقَفِيِّ، لعنت خدا بر او، قاریانی را که بر اساس قرائت رسول اللهﷺ یا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ یا عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ یا دیگر صحابه قرآن می‌خواندند، از تمام شهرها جمع کرد. و تمام نسخه‌های قرآن را که نزد آن‌ها بود گرفت و آتش زد و آن‌ها را کُشت. و این مُصحَف موجود را از مُصحَفِ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ مرتب کرد، و باقی نماند در دستان مردم مگر آنچه بر زبان‌ها مشهور بود، که نتوانست آن را بسوزاند و مخفی سازد. (اشاره به اعتقاد به تحریف و ناقص بودن قرآن موجود).

---

[1] سوره مسد، آیه ۱

[2] سوره آل عمران، آیه ۳۳

و نقل شــده اســت که: همانا قرآن دوازده هزار آیه بود، و در آن بســیار از کلام خداوند متعال: ﴿تَبَّتْ﴾ (نابود باد) و از ذِکرِ خانواده‌ها بود، اما باقی نماند مگر کلام او: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ﴾ (نابود باد دستان ابولهب).

و گفته شــده اســت: هنگامی که حجاج به کلام خداوند متعال رسـید: ﴿ همانا خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید﴾، به کاتب گفت: بنویس، و آلِ مَرْوَانَ.

پس کسی که در حضورش بود و او را بر این کار یاری می‌کرد، به او گفت: اگر این را بنویســی، اُمت محمد خواهند دانســت که تو مُصــحَف را تغییر داده‌ای. پس حجاج به کاتب گفت: بنویس، وَآلُ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ. (ذکر نمونه‌ای از تلاش برای تغییر قرآن موجود).

[۶۰۸] وَرُوِيَ عَنْ مَوْلَانَا البَاقِرِ عَزَّعَزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "أَرَادُوا أَنْ يُزِيلُوا الحَقَّ فَمَنَعَهُمْ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَنْ إزالَتِهِ إِنَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ إِسْمُهُ عِمْرَانَ قَالَ: آلُ مُحَمَّدٍ وَآلُ عِمْرانَ واحِدٌ".

و روایت شــده اســت از مولایمان امام باقر عَزَّعَزُّهُ، که او فرمود: خواســتند که حق را از بین ببرند، پس اللهُ عزّ و جلّ آن‌ها را از بین بردنش بازداشــت. همانا اِســم عَبْدُ الْمُطَّلِبِ (جد پیامبر)، عِمْرَانَ است. امام فرمود: آلُ مُحَمَّدٍ و آلُ عِمْرانَ یکی هستند.(تأویل اسم عبدالمطلب به عمران، و تأکید بر وحدت خاندان آل محمد و آل عمران در باطن).

(رهايى روح)

[٦٠٩] وَبِرِوَايَتِهِ نَضَّــرَ اللهُ وَجْهَهُ عَنْ سُدِيرِ بْنِ حَنَّانَ الصَيْرَفِيِّ قَالَ: كُنْتُ فِي بَعْضِ الأَيَّامِ جَالِسًا فِي مَسْجِدِي وَعِنْدِي قَوْمٌ مِنْ إِخْوَانِي وَنَحْنُ نَتَحَدَّثُ إِلَى أَنْ غَرَبَتْ الشَمْسُ فَخَرَجْنَا نَتَجَهَّزُ لِلصَلَاةِ وَعُدْتُ إِلَى المَسْجِدِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْنَا شَابٌّ حَسَنُ الوَجْهِ عَلَيْهِ أَطْمَارٌ رَثَّةٌ إِلَّا أَنَّهَا نِظَافٌ وَفِي يَدِهِ نَعْلٌ عَرَبِيٌّ، فَسَــلَّمَ فَرَدَّدْتُ عَلَيْهِ السَــلَامُ، فَقَالَ: أَفِيكُمْ مَنْ يَغْتَنِمُ مَثُوبَةً فَفِيَّ جَوْعَةٌ فَقُلْتُ: يَا عَبْدَ اللهِ إِجْلِسْ وَصَلِّ مَعَنَا المَغْرِب.

فَجَلَسَ ثُمَّ صَــلَّيْنَا وَخَرَجْتُ مِنَ المَسْــجِدِ وَيَدُهُ فِي يَدِي فَأَتَيْتُ بِهِ مَنْزِلِي وَدَخَلْنَا فَوَجَدْتُ المَائِدَةَ قَدْ نُصِبَتْ لِأَنِّي كُنْتُ صَائِمًا فِي ذٰلِكَ اليَوْمِ فَأَكَلْتُ وَكُنْتُ شَدِيدَ الجُوعِ فَشُغِلْتُ عَنْ الرَجُلِ وَالنَظَرِ إِلَيْهِ فَأَشَــارَ إِلَيَّ الغُلَامُ فَرَفَعْتُ رَأْسِي إِلَيْهِ وَقَالَ: إِنَّ الضَــيْفَ لَمْ يَنَلْ شَــيْئًا مِنَ الطَعَامِ وَإِذَا بِهِ كَمَا قُدِّمَ مَا نَالَ مِنْهُ شَيْئًا فَتَأَمَّلْتُ الرَجُلَ فَإِذَا هُوَ بِغَيْرِ الصُورَةِ الَّتِي دَخَلَ بِهَا عَلَيَّ فِي المَسْجِدِ فَهِبْتُهُ وَذَكَرتُ نُورَ المَوَالِي وَاسْتَعَذْتُ بِهِمْ فِي نَفْسِي فَزَالَ ذٰلِكَ عَنِّي.

فَقُلْتُ: يَا سَــيِّدِي مَنْ أَنْتَ؟ فَقَالَ: رَجُلٌ عَرَفَ اللهَ فَمَلَّكَهُ نَفْسَــهُ وَأَعْتَقَ رَقَبَتَهُ فَاجْتَهِدْ يَا سُدَيْرُ فِي خَلَاصِ نَفْسِكَ وَعِتْقِ رَقَبَتِكَ مِــــنْ هٰذِهِ القُمُصِ البَشَــرِيَّةِ وَالهَيَاكِلِ اللَحْمِيَّةِ الدَمَوِيَّةِ فَتَكُونَ مِمَّنْ أَكْرَمَهُم اللهُ عَزَّوَجَلَّ وَقَالَ فِي حَقِّهِم: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ

اسْــتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾[١] مَا مَعْنَاهُ: عُرِفُوا ثُمَّ اِشْــتَغَلُوا بِالمَعْرِفَةِ وَبِرِّ الإِخْوَانِ وَعَمِلُوا بِتَوْحِيدِ اللهِ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا وَعَصَوْا الثَانِيَ وَتَبَرَّؤُوا مِنْهُ وَمِنْ أَشْيَاعِهِ وَأَتْبَاعِهِ وَأَنْفَقُوا فِي اللهِ وَأَطْعَمُوا فِي اللهِ وَوَصَلُوا فِي اللهِ وَقَطَعُوا فِي اللهِ وَأَحَبُّوا فِي اللهِ وَأَبْغَضُوا فِي اللهِ، فَاللهَ اللهَ فِي نَفْسِكَ يَا سُدَيْرُ إِحْرِصْ فِي خَلَاصِهَا فِي مُواصَلَتِكَ الإِخْوَانَ فَإِنَّ أَخَاكَ دِينَكَ وَبِهِ تَنْجُو مِنْ بَوائِقِ الدُنْيَا وَالآخِرَةِ ثُمَّ غَابَ عَنْ عَيْنَيَّ فَلَمْ أَرَهُ وَلَمْ أَدْرِ أَيْنَ ذَهَبَ.

و به روایت او، خداوند رویش را شـاداب سـازد، از سُـدِیرِ بْنِ حَنَّانَ الصَّـیْرَفِیِّ، گفت: روزی در مسجدم نشسته بودم و گروهی از برادرانم نزد من بودند و مشغول گفتگو بودیم تا خورشـید غروب کرد. پس بیرون رفتیم تا برای نماز مغرب آماده شـویم و به مسجد برگشتم. ناگهان جوانی با چهره‌ای زیبا بر ما وارد شد که جامه‌های کهنه بر تن داشـت، اما پاکیزه بودند، و در دسـتش کفش عربی بود. پس سـلام کرد و من پاسـخ سلامش را دادم. گفت: آیا در میان شما کسی هست که کسب ثواب کند؟ زیرا گرسنگی دارم. گفتم: ای بنده خدا، بنشین و نماز مغرب را با ما بخوان.

پس نشستیم و نماز خواندیم و من از مسجد بیرون آمدم در حالی که دستش در دستم بود. او را به خانه‌ام بردم و وارد شدیم. دیدم که سفره گسترده شده است، زیرا من در آن روز روزه بودم. پس غذا خوردم، و چون شدیداً گرسنه بودم، از مرد و نگاه کردن به

[١] سوره احقاف، آیه ١٣

او غافل شدم. پس خادم به من اشاره کرد. سرم را بلند کردم و خادم گفت: مهمان هیچ چیزی از غذا نخورده است. دیدم که همانطور که پیش گذاشته شده بود، چیزی از آن نخورده است. پس به مرد دقت کردم؛ دیدم که او غیر از آن صورتی است که با آن در مسجد بر من وارد شده بود. پس ترسیدم و نورائمه را به یاد آوردم و در دل خود به آن‌ها پناه بردم، پس آن حالت ترس از من برطرف شد.

پس گفتم: ای سرورم، تو کیستی؟ فرمود: مردی هستم که الله را شناخت، پس الله او را مالک نفسش کرد و گردنش را آزاد ساخت. پس ای سُدَیْرُ، در رهایی نفست و آزادی گردنت از این پیرهن‌های بشری و هیکل‌های گوشتی خونی کوشا باش، تا از کسانی باشی که الله عزّ و جلّ آن‌ها را گرامی داشته و در حقشان فرموده است: ﴿همانا کسانی که گفتند پروردگار ما الله است، سپس استقامت ورزیدند، پس نه ترسی بر آن‌هاست و نه اندوهگین می‌شوند﴾ معنایش این است: اهل معرفت شناخته شدند، **سپس به معرفت و نیکی به برادران مشغول شدند،** و به توحید الله ظاهراً و باطناً عمل کردند، و از خلیفه دوم سرپیچی کردند، و از او و پیروان و اتباعش بیزاری جستند، و در راه الله انفاق کردند، و در راه الله اطعام کردند، و در راه الله وصل کردند، و در راه الله قطع کردند، و در راه الله دوست داشتند و در راه الله دشمنی ورزیدند. پس حواست باشد در مورد نفست ای سُدَیْرُ؛ **در رهایی آن با ارتباط برقرار کردن با برادران کوشش کن،**

زیرا برادرت دین تو ست و به وا سطه او از بلاهای دنیا و آخرت نجات می‌یابی. سپس از چشمان من ناپدید شد و او را ندیدم و ندانستم به کجا رفت.

(فرو افتادن ستارگان)

[٦١٠] وَعَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ قَالَ لِجَابِرٍ: "أَيُّ شَيْءٍ تَقُولُ الْعَامَّةُ فِي اِنْقِضَاضِ هٰذِهِ الكَوَاكِبِ؟" قَالَ: يَقُولُونَ: أَصَابَ سَهْمُ اللهِ وَيَحْتَجُّونَ بِقَوْلِ اللهِ: ﴿وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ ۖ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ﴾[١] فَقَالَ: "مَا أَعْمَى قُلُوبَهُمْ، اللهُ تَعالَى يَرْمِي بِسَهْمٍ؟" فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ فَمَا هِيَ؟ فَقَالَ: "هُوَ مُؤْمِنٌ عَارِفٌ قَدْ صَفَا وَصَارَ فِي العُلْوِّ وَمَلَكَ نَفْسَهُ وَإِبانَتَهُ، قَدْ زَارَ مُؤْمِنًا بَشَرِيًّا فِي تِلْكَ السَاعَةِ فِي مَنْزِلِهِ فَيَنْظُرُ إِلَيْهِ أَهْلُ الأَرْضِ وَقَدْ اِنْقَضَّ هَابِطًا مِنَ العُلُوِّ، فَذٰلِكَ النُورُ هُوَ نُورُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي قَدْ صَفَا فَصَارَ حُرًّا وَجَازَ العَقَبَةَ".

و از مولایمان صادق عَزَّعَزَّهُ، که به جابِرٍ فرمود: عامه مردم درباره فرو افتادن این ستارگان چه می گویند؟"

[١] سوره ملک، آیه ٥

گفت: می‌گویند: تیرِ الله به آن اصابت کرده است و به کلام الله استدلال می‌کنند: ﴿و همانا آسمانِ دنیا را به چراغ‌هایی زینت دادیم و آن‌ها را تیرهایی برای شیاطین قرار دادیم، و برایشان آتش سوزان را آماده کردیم﴾.

پس امام فرمود: چه کورند دل‌هایشان! الله متعال با تیر پرتاب می‌کند؟

پس گفتم: ای مولای من، پس آن نورِ فرو افتاده چیست؟

فرمود: آن نور مؤمنِ عارفی است که پاک شده و به عُلُوّ رسیده است، و مالک نفس و تجلّی‌اش شده است. او در آن ساعت در منزلش به دیدار برادر اخوانی رفته است. پس اهل زمین به او نگاه می‌کنند، در حالی که او به سرعت از عُلُوّ به زیر آمده است. پس آن نور، نورِ مؤمنی است که پاک شده و آزاد گشته و از قید ناسوت عبور کرده است. (تفسیر شهاب ثاقب به عنوان انتقال و تنزّل روحانیِ مؤمنانِ به کمال رسیده، و دیدار آن‌ها با اخوان بشری).

(علم و عمل نکردن به آن)

[۶۱۱] وَحدَّثَني شَيْخِي أَبُو الفَتْح مُحَمَّدُ بْنُ الحَسنِ البَغْدادِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بِإِسْنادِهِ عَنْ رِجالِهِ عَنْ السَيِّدِ الرَسُولِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: "أَشَدُّ النَاسِ حَسْرَةً يَوْمِ القِيامَةِ عَالِمٌ عَلِمَ عِلْمًا وَلَمْ يَعْمَلْ بِهِ أَلْقاهُ إِلَى تِلْمِيذِهِ فَعَمِلَ بِهِ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ القِيَامَةِ نَظَرَ إِلَى تِلْمِيذِهِ مَاضِيًا بِعَمَلِهِ إِلَى الجَنَّةِ وَهُوَ مَاضٍ بِعَمَلِهِ إِلَى النَارِ".

و شیخ من، أَبُو الفَتْح مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ البَغْدادِيِّ، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، به إِسنادش از راویانش، از پیامبر ﷺ، برایم حدیث گفت که او فرمود: حسرت‌بارترین مردم در روز قیامت، عالمی است که دانشی آموخته ولی به آن عمل نکرده است. آن علم را به شاگردش القا کرده و او به آن عمل کرده است. پس چون روز قیامت شود، آن عالم به شاگردش نگاه می‌کند که با عملش به سوی بهشت می‌رود، در حالی که خودش با عملش به سوی آتش می‌رود.(تأکید بر لزوم عمل به علم باطنی).

[٦١٢] وَرُوِيَ: أَنَّهُ كَانَ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ رَجُلٌ قَدْ مَلَأَ بَيْتًا عِلْمًا فَأَوْحَى اللهُ اليَه عَلَى لِسَانِ نَبِيِّ اللهِ مُوسَى عَزَّوَجَلَّ: "قُلْ لِهٰذَا الرَجُلِ: إِنَّهُ قَدْ خَبَّأَ العِلْمَ وَلَمْ يَعْمَلْ بِهِ فَإِنْ لَمْ يَتَقَرَّبْ إِلَيَّ بِشَيْءٍ مِنْهُ فَلَنْ أَقْبَلَهُ".

وَرُوِيَ: عَنْ بَعْضِ العُلَمَاءِ أَنَّهُ رُؤِيَ عِنْدَ وَفَاتِهِ يَنْظُرُ إِلَى يَدِهِ وَيَبْكِي فَقَالَ لَهُ بَعْضُ تَلَامِذَتِهِ: يَا سِيدِي إِنَّا نَرَاكَ تَنْظُرُ إِلَى يَدِكَ وَتَبْكِي؟ فَقَالَ: وَدِدْتُ لَوْ أَنَّهَا قَطِعَتْ وَلَمْ أَكْتُبْ ما كُتَبْتَ وَلَمْ أَعْمَلْ بِهِ فَقَدْ صَارَ حُجَّةً عَلَيَّ.

و روایت شده است که: در میان بنی اسرائیل مردی بود که خانه‌ای را از علم پر کرده بود. پس الله بر زبان مُوسَی عَزَّوَجَلَّ، به سوی او وحی فر ستاد: به این مرد بگو: همانا او علم را اندوخته ولی به آن عمل نکرده است. پس اگر با چیزی از آن علم به من تقرّب نجوید، آن را نخواهم پذیرفت.

و روایت شده است: از بعضی از علما که هنگام وفاتش دیده شد که به دستش نگاه می‌کند و می‌گرید. پس بعضی از شاگردانش به او گفتند: ای سرور ما، ما تو را می‌بینیم که به دستت نگاه می‌کنی و می‌گریی؟

گفت: کاش دستم قطع شده بود و آنچه نوشتم را ننوشته بودم و به آن عمل نکرده بودم، زیرا همانا آن بر من حجت شده است.

[٦١٣] وَقَدْ قَالَ مَوْلَانَا الصَادِقُ عَزَّعَزُّهُ : "تَعَلَّمُوا العِلْمَ وَأُضِيفُوا إِلَيْهِ السَكِينَةَ وَالحُلْمَ وَلَا تَكُونُوا مِنْ جَبَابِرَةِ العُلَمَاءِ فَلَا يَفِي عَلَيْكُمْ بِجَهْلِكُمْ وَتَوَاضَعُوا لِمَنْ تَتَعَلَّمُونَ مِنْهُ لِيَتَوَاضَعَ لَكُمْ مَنْ يَتَعَلَّمُ مِنْكُمْ".

و مولایمان صادِق عَزَّعَزُّهُ، فرمود: علم بیاموزید و آرامش و بردباری را به آن اضافه کنید. و از عالمان متکبر نبا شید تا علم بر جهلتان برتری نیابد. و در برابر ک سی که از او می‌آموزید، متواضع باشید، تا کسی که از شما می‌آموزد، در برابر شما متواضع باشد.

[٦١٤] وَقَالَ أَمِيرُ المُؤْمِنِينَ عَزَّعَزُّهُ فِي وَصِيَّةٍ لِكُمَيلِ بْنِ زِيَادٍ: "يَا كُمَيْلُ: العِلْمُ خَيْرٌ مِنَ المَالِ العِلْمُ يَحْرُسُكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ المَالَ، يَا كُمَيْلُ: المَالُ تَنْقُصُهُ النَفَقَةُ وَالعِلْمُ يَزْكُو عَلَى الإِنْفَاقِ، يَا كُمَيْلُ: العِلْمُ حَاكِمٌ وَالمَالُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ يَا كُمَيلُ: العِلْمُ يُورِدُكَ الجَنَّةَ وَالمَالُ يُورِدُكَ النَارَ، يَا كُمِيلُ: إِذَا مَاتَ خُزَّانُ الأَمْوَالِ اِنْقَطَعَ ذِكْرُهُمْ وَخُزَّانُ العِلْمِ أَحْيَاءٌ بَاقُونَ مَا بَقِيَ العِلْمُ".

وَقَالَ بَعْضُهُمْ: مَثَلُ العَالِمِ الَّذِي لا يَعْمَلُ بِعِلْمِهِ كَمَثَلِ حِمَارِ الطَاحُونِ يَدُورُ مِنْ أَوَّلِ نَهَارِهِ إِلَى آخِرِهِ، وَعِنْدَهُ قَدْ قَطَعَ مَسَافَةً بَعِيدَةً فَإِذَا حَلَّتْ عَيْنَاهُ نَظَرَ فَإِذَا هُوَ مَكَانُهُ الَّذِي كَانَ فِيهِ.

وَقَدْ قَالَ اللهُ تَعَالَى فِي حَقِّ مَنْ جَمَعَ عِلْمًا وَلَمْ يَعْمَلْ بِهِ وَلَا عَامَلَ اللهَ بِهِ: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا ۚ بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ

ۚ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾[١] وَفِيهِمْ يَقُولُ سُبْحانَهُ: ﴿وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُورًا﴾[٢] وَمِن سَبِيلِ الأَخِ وَفَّقَهُ اللهُ وَإِيَّانَا لِلقَوْلِ وَالعَمَلِ بِطَاعَتِهِ وَمَرَضاتِهِ أَنْ يَعْرِفَ اللهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ، فَقَدْ قَالَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ﴾[٣] فَلَمَّا عَلِمَ مِنْهُمْ التَقْصِيرَ فِي حَقِّ مَعْرِفَتِهِ وَإِنَّهُمْ لَا يَعْبُدُونَهُ حَقَّ عِبَادَتِهِ قَالَ رَحْمَةً لَهُمْ: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنفِقُوا خَيْرًا لِّأَنفُسِكُمْ ۗ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾[٤] وَالإِشارَةَ فِي هٰذا الأَمْرِ إِلَى المَعْرِفَةِ بِهِ وَإِلَى العَمَلِ بِطَاعَتِهِ، لِأَنَّهُ لا يَتِمُّ الإِيمَانُ إِلَّا بِالعَمَلِ.

و أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزَّهُ، در وصیتی به کُمَیلِ بْنِ زِیَادٍ فرمود: ای کُمَیل: علم بهتر از مال است. علم تو را حفظ می‌کند و تو مال را حفظ می‌کنی. ای کُمَیل: مال با خرج شدن کم می شود و علم با انفاق ر شد می‌کند. ای کُمَیل: علم حاکم ا ست و مال محکوم .ای کُمَیل: علم تو را به بهشت وارد می‌کند و مال تو را به آتش وارد می‌کند. ای کُمَیل: هرگاه خزانه‌داران اموال بمیرند، یادشان قطع می‌شود، در حالی که خزانه‌داران علم زنده‌اند و تا زمانی که علم باقی است، باقی می‌مانند.

---

[١] سوره جمعه، آیه ۵

[٢] سوره فرقان، آیه ۲۳

[٣] سوره آل عمران، آیه ۱۰۲

[٤] سوره تغابن، آیه ۱۶

و بعضی علما گفتند: مَثَلِ عالِمی که به علمش عمل نمی‌کند، مانند الاغ آسیاب است که از ابتدای روز تا انتهایش می‌چرخد، و در نزد خودش مسافتی طولانی را طی کرده است. اما هرگاه چشمانش باز شود ،می‌بیند که او همان جایی است که در آن بوده است.

و الله متعال در حق کسی که علمی جمع کرد اما به آن عمل ننمود و با الله با آن علم معامله نکرد، فرمود: ﴿مَثَل کسانی که تورات بر آن‌ها تحمیل شد، سپس آن را حمل نکردند، مانند مَثَلِ درازگوشی است که کتاب‌هایی را حمل می‌کند. بد مَثَلِی است، مَثَلِ قومی که آیات الله را تکذیب کردند؛ و الله قوم ظالم را هدایت نمی‌کند﴾ و درباره این گروه می‌فرماید: ﴿و به سوی هر کاری که انجام دادند، رو آوردیم، و آن را مانند گَردی پراکنده ساختیم﴾

و از راه برادر است که الله او و ما را به گفتار و عمل به اطاعت و رضایتش موفق گرداند که الله را حق معرفتش بشناسد. همانا الله که ستایشش بزرگ است، فرمود: ﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آن‌گونه که شایسته ترس از الله است، از الله بترسید، و نمیرید مگر در حالی که تسلیم امر ولایت باشید﴾

پس هنگامی که خداوند کوتاهی آن‌ها در حق معرفتش را دانست، و اینکه آن‌ها او را حق عبادتش عبادت نمی‌کنند، از روی رحمت به آنان فرمود: ﴿پس تا آنجا که می‌توانید، از الله بترسید و بشنوید و اطاعت کنید و انفاق کنید که برای خودتان بهتر است؛ و هر

کس از بخل نفس خویش در امان بماند، پس آنان همان رستگارانند﴾ و اشاره در این امر به معرفت به او و به عمل به اطاعتش است، **زیرا ایمان کامل نمی‌شود مگر با عمل.**

[٦١٥] وَقَدْ سُـئِلَ مَوْلَانَا الصَـادِقُ عَزَّعِزُّهُ فَقِيلَ لَهُ: يا مَولَايَ مَا مَعْنَى قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَمَن يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾[١] فَقَالَ: "هُوَ تَرْكُ العَمَلِ بِشُرُوطِهِ".

و از مولایمان صَادِق عَزَّعِزُّهُ، پرسیده شد و به او گفته شد: ای مولای من، معنای کلام الله عزّ و جلّ چیست: ﴿و هر کس به ایمان کافر شود، پس عملش تباه شده است و او در آخرت از زیانکاران است﴾ پس فرمود: آن کفر به ایمان، ترک عمل به شروطش است.(اشاره به اینکه کفر به ایمان، صرفاً انکار زبانی نیست، بلکه عمل نکردن به لوازم و شروط ایمان باطنی است).

[٦١٦] وَرُوِيَ: عَنْ مَوْلَانَا الصَادِقِ عَزَّعِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "أَيُّمَا رَجُلٍ وَصَفَ بِلِسَانِهِ شَيْئًا مِنَ الحَقِّ وَلَمْ يَعْمَلْ بِهِ فَهُوَ مُنَافِقٌ" قُلْتُ: وَمَا يَصِفُ بِلِسَانِهِ يَا مَوْلَايَ وَلَا يَعْمَلُ بِهِ؟ قَالَ: "يَصِفُ الإِيمَانَ وَلَا يَعْرِفُ حَقَّ الْمُؤْمِنِ".

وَعَنْ شَيْخِي أَبِي الفَتْحِ مُحَمَّدِ بْنِ الحَسَنِ البَغْدَادِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي الشَيْخُ الثِقَةُ أَبُو الحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الجِلِّيِّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ قَالَ: سَأَلْتُ السَيِّدَ أَبَا عَبْدِ اللهِ الخُصَيبِيِّ

---
[١] سوره مائده، آیه ٥

نَضَّــــرَ اللهُ وَجْهَهُ فَقُلْتُ: مَا عَلَامَةُ دَرَجَةِ الصَفَاءِ لِلمُؤْمِنِ؟ فَقَالَ: هُوَ أَنْ يَقِلَّ زِنَاهُ وَيَكْثُرَ نِكَاحُهُ، فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ لَخِّصْــهُ لِي؟ فَقَالَ: مَعْنَى يَقِلُّ زِنَاهُ أَيْ: لَيْسَ يَكُونُ فِي العَالَمِ الَّذِي هُوَ فِيهِ أَحَدٌ يَحْتاجُ أَنْ يَسْــأَلَهُ عَنْ مَسْــأَلَةٍ لِيَأْخُذَ مِنْهُ فِيهَا جَوابًا، وَمَعْنَى يَكْثُرُ نِكَاحُهُ: إِنَّهُ مَا يُسْأَلُ عَنْ مَسْأَلَةٍ إِلَّا يَأْتِي بِجَوَابِهَا.

ثُمَّ قَالَ لِي: إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُجِيبُ إِلَّا بِعِلْمٍ وَبِحَقٍّ فَمَنْ اِسْتَعْمَلَ هٰذَا الحَدِيثَ عَلَى ظَاهِرِهِ وَكَانَ لِأَحَدِكُمْ تِلْمِيذٌ وَ سَأَلُهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ لَا يَعْلَمُ جَوَابَهَا فَيَسْتَحِي أَنْ يَنْقَطِعَ عَنْ الجَوَابِ فَيُجِيبُهُ بِغَيْرِ الصَــوَابِ، فَيَكُونُ كَمَا قَالَ اللهُ: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْــيَةَ إِمْلَاقٍ ۖ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ ۚ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا﴾[1] فَإِنَّهُ إِذَا أَجَابَهُ عَمَّا سَأَلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَقَدْ قَتَلَهُ.

و روایت شده از مولایمان صَادِق عَزَّعِزَّهُ، که او فرمود: هر مردی که با زبانش چیزی از حق را و صف کند ولی به آن عمل نکند، منافق است. گفتم: ای مولای من، چه چیزی را با زبانش وصــف می‌کند و به آن عمل نمی‌کند؟ فرمود: اِیمان را وصــف می‌کند ولی حقِ مؤمن (حقوق اخوت) را نمی‌شناسد.

و از شیخ من أَبِي الفَتْح مُحَمَّدِ بْنِ الحَسَنِ البَغْدادِيِّ، گفت: شیخ مورد اعتماد، أَبُو الحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الجَلِيِّ ، برای من حدیث گفت: از السَــيِّدَ أَبَا عَبْدِ اللهِ الخُصَــيْبِيِّ، خداوند رویش را شاداب گرداند، پرسیدم و گفتم: علامت درجه صَفَا برای مؤمن چیست؟

[1] سوره اسراء، آیه ٣١

فرمود: این است که زنایش کم شود و نکاحش زیاد شود .

گفتم: ای مولای من، آن را برای من توضیح بده؟

فرمود: معنای زنایش کم شود این ا ست که: هیچ کس در عالمی که او در آن قرار دارد، نیاز نداشته باشد که از او سوالی بپرسد تا پاسخی در مورد آن از او بگیرد (کنایه از کمال علمی). و معنای نکاحش زیاد شود این ا ست که: هیچ سوالی از او پر سیده نمی شود مگر اینکه پاسخ آن را می‌آورد (کنایه از فراگیری و جامعیت علمی).

سپس به من گفت: **همانا مؤمن پاسخ نمی‌دهد مگر با علم و به حق**. پس هر کس این حدیث را بر ظاهرش به کار بندد و یکی از شما شاگردی دا شته با شد و از او سوالی بپرسد که پاسخ آن را نمی‌داند، و شرمش آید که از پاسخ دادن بازماند، پس نادرست به او پا سخ می‌دهد، پس چنین کسی مانند آن ا ست که الله فرمود: ﴿و فرزندان خود را از ترس فقر نکشید؛ ما به آن‌ها و شما روزی می‌دهیم؛ همانا کشتن آن‌ها گناهی بزرگ ا ست﴾ **همانا هرگاه او به سوالی که از وی شده، بدون علم پاسخ دهد، پس او را کشته است.**

(تفسیر باطنی زنا و نکاح به معنای علمی و تأکید بر عدم پاسخگویی بدون علم صحیح).

[٦١٧] وَرُوِيَ بِإِسْنَادِهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ أَنَّ الرَسُولَ عَزَّعَزَّهُ قَالَ: "بَيْنَ قَبْرِي وَمِنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الجَنَّةِ" مَعْنَاهُ: إِنَّ المِنْبَرَ ظُهُورُهُ وَوُجُودُهُ وَالقَبْرُ غَيْبَتُهُ وَبَيْنَ الغَيْبَةِ وَالظُهُورِ فاطِرٌ عَزَّعَزَّهُ وَهِيَ جَوْهَرَتُهُ وَهِيَ الرَوْضَةُ الَّتِي هِيَ مِنْ رِيَاضِ الجَنَّةِ فَإِنَّهُ لَمَّا غَابَ المِيمُ نَطَقَ السَيِّدُ فَاطِرٌ وَأَظْهَرَ المُعْجِزَ البَاهِرَ عِنْدَمَا قُلِعَتْ أَرْكَانُ المَسْـــجِدِ وَأَظْهَرَتْ الظُلْمَةَ فِي المَدِينَةِ وَبَعْدَ ذٰلِكَ أَظْهَرَتْ الغَيْبَةَ.

وَرُوِيَ فِي قَوْلِهِ: فَاطِرٌ أُمَّ أَبِيهَا فَهِيَ أُمُّ الحَاءَاتِ الثَلاثِ وَهُمْ المِيمُ.

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ: أَرَادَ بِهِ مَرْيَمَ اِبْنَةَ عِمْرَانَ، وَهٰذَا مَا لَا حَقِيقَةَ لَهُ لِأَنَّ مَرْيَمَ فِرَاشُ نُورٍ وَهِيَ آمِنَةُ بِنْتُ وَهْبِ بْنِ عَبْدِ مُنَافٍ وَفَاطِرُ جَوْهَرَةُ الإِسْمِ وَأَحَدُ أَشْخَاصِهِ وَبَيْنَهُمَا بَونٌ فِي المَنْزِلَةِ.

و روايت شــده به اِســنادش، كه پيامبر عَزَّعَزَّهُ، فرمود: بين قبر من و منبر من، باغى از باغ‌هاى بهشت است.

معنايش اين است كه:منبرظهور و وجود اوست ، و قبر غيبت اوست. و بين غيبت و ظهور، فَاطِرٌ (فاطمه) عَزَّعَزَّهَا قرار دارد، و او گوهر اوست و همان روضه است كه از باغ‌هاى بهشت مى‌باشد. زيرا هنگامى كه محمد غايب شد، السَيِّدُ فَاطِرٌ سخن گفت و معجزه را آشكار ساخت، هنگامى كه اركان مسجد كنده شد و تاريكى در مدينه آشكار گشت، و پس از آن غيبت آشكار شد. (تأويل حديث به فاطمه الزهراء به عنوان واسطه بين ظهور و غيبت و محل معرفت باطنى).

و روایت شده در کلامش: فاطمه مادرِ پدرش ا ست، **پس او مادر سه "حاء" ا ست و آن‌ها محمد** عزعزه **هستند.**

و گروهی گفتند: منظورش مریم دختر عمران اســـت، و این چیزی اســـت که هیچ حقیقتی ندارد، زیرا مَرْیَمَ در اینجا بســـتر نور اســـت، و او آمِنَةُ بِنْتُ وَهْبِ بْنِ عَبْدِ مُنَافٍ مادر پیامبر است، و فَاطِرُ گوهرِ اِسْم و یکی از مظاهر اوست، و بین آن دو فاصله زیادی در منزلت وجود دارد.

[٦١٨] وَرَوَاهُ فِي قَوْلِ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَزَّعَزَّهُ: **"عِلْمُنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ الصَّعْبُ: الإِقْرَارُ بِالصُّورَةِ المَرْئِيَّةِ وَالمُسْتَصْعَبُ: الإِذْعَانُ لَهَا بِالعُبُودِيَّةِ" وَفِيهِ وَجْهٌ آخَرُ: إِنَّ الصَّعْبَ: الإِقْرَارُ بِالصُّورَةِ وَالمُسْتَصْعَبُ: نَفْيُ التَّصْوِيرِ بِالحَقِيقَةِ.**

و آن را روایت کرد راوی در کلام مولایمان صَادِق عَزَّعَزَّهُ: علم ما دشوار و دشوارتر است. دشوار: اقرار به مظهر بشری مولا علی است، و دشوارتر: گردن نهادن به بندگی برای آن است.

و در آن تفسیر دیگری است: همانا دشوار: اقرار به پذیرش تجلی در قالب بشری است، و دشوارتر: نفی تجسیم یا صورت دادن به خدا در حقیقت با وجود پذیرش مظهر بشری است.

(اشخاص اهل كهف و ايام هفته)

وَ سَأَلْتُ شَيْخِي أَبَا الفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ البَغْدَادِيِّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ عَنْ أَشْخَاصِ أَهْلِ الكَهْفِ وَأَشْخَاصِ الأَيَّامِ السَبْعَةِ؟ فَقَالَ: سَمَاعِي فِي ذٰلِكَ عَنْ السَيِّدِ أَبِي عَبْدِ اللهِ الخُصَيبِيِّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ أَنَّ أَهْلَ الكَهْفِ هُمْ أَشْخَاصُ المِيمِ الإِسْمِ العَظِيمِ الخَمْسَةُ وَالْكَالِي لَهُمْ أَمِيرُ النَحْلِ.

وَأَمَّا أَشْخَاصُ الأَيَّامِ السَبْعَةِ: [فَيَوْمُ الأَحَدِ المِيمُ، وَيَوْمُ الإِثْنَيْنِ السِينُ وَالثُلاثاءُ المِقْدادُ، وَالأَرْبِعاءُ أَبُو ذَرٍّ، وَالخَمِيسُ عَبْدُ اللهِ بْنُ رَوَاحَةَ، وَالجُمْعَةُ عُثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ، وَالسَبْتُ قَنْبَرٌ].

وَرُوِيَ أَيْضًا: [أَنَّ يَوْمَ الأَحَدِ المِيمُ، وَالإِثْنَيْنِ فاطِرٌ، وَالثُلاثاءِ الحَسَنُ وَالأَرْبِعاءِ الحُسَيْنُ، وَالخَمِيسِ المُحْسِنُ، وَالجُمْعَةِ القائِمُ، وَالسَبْتِ السِينُ وَيَوْمَ الفِطْرِ المِيمُ، وَيَوْمُ النَحْرِ].

هُوَ أَيْضًا لِقَوْلِهِ: "هُوَ يَوْمُ صَوْمِكُمْ يَوْمُ نَحْرِكُمْ" وَقَوْلُنا فِي المِقْدادِ: إِنَّهُ قَدْ قُدْتُ مِنْهُ قِدَدُ الخَلائِقِ وَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ نُورَانِيٌّ يُقَدُّ مِنْهُ جُسْمَانِيٌّ طِينِيٌّ وَإِنَّمَا قُدَّ مِنْهُ عِلْمُ العَالَمِ وَالخَالِقُ الإِسْمُ كَمَا قَالَ تعالَى: ﴿وَاللهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾[1].

[1] سوره صافات، آيه ٩٦

و از شیخ من أَبَا الفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ البَغْدَادِيِّ، پرسیدم درباره اشخاصِ اهل کهف و اشخاصِ ایام هفت‌گانه؟

فرمود: آنچه در این باره شنیده‌ام از سید أَبِي عَبْدِ اللهِ الخُصَيْبِيِّ، خداوند مقامش را شرافت بخشد، این است که: اهل کهف، اشخاصِ مِیمِ عظیم هستند؛ پنج نفرند، و نگهبان آن‌ها أَمِيرُ النَّحْلِ است.

و اما ا شخاصِ ایام هفت‌گانه: پس روز یک شنبه محمد ا ست، و روز دو شنبه سلمان، و سه‌شنبه مِقْدَاد، و چهارشنبه أَبُو ذَرٍّ، و پنجشنبه عَبْدُ اللهِ بْنُ رَوَاحَةَ، و جمعه عُثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ، و شنبه قَنْبَرٌ (غلام علی).

و همچنین روایت شده است: که روز یکشنبه محمد، و دوشنبه فَاطِرٌ ، و سه‌شنبه الحَسَنُ، و چهار شنبه الحُسَيْنُ، و پنج‌شنبه المُحْسِنُ، و جمعه القَائِمُ ، و شنبه سلمان. و روز فطر محمد است، و روز عید قربان.

روز نَحر نیز همان است به دلیل کلامش: آن روزِ روزه شما، روزِ نَحر شماست.

و سخن ما درباره مقْدَاد : این که خُلقیات از او مشتق شده ا ست. و آیا جایز ا ست که نورانی‌ای، جسمانیِ گِلین از او مشتق شود؟ همانا از او علمِ عالم مشتق شده ا ست، و خالق ، اِسْم است، چنانکه اللهّ متعال فرمود: ﴿و اللهّ شما و آنچه عمل می‌کنید را آفرید﴾.

[٦١٩] وَسَـــأَلْتُهُ عَنْ الطَوِيلِ العَنَطْنَطِ الَّذِي لَا يَنْجُبُ؟ فَقَالَ: "سَـمَاعِي فِيهِ عَنْ المَوْلَى عَزَّعَزَّهُ أَنَّهُ المُتَطَاوِلُ عَلَى إِخْوَانِهِ وَالقَصِيرُ الدَحْدَاحُ هُوَ الَّذِي يَتَقاصَرُ بِإِخْوَانِهِ وَيُقَصِّــرُ فِي قَضَــاءِ حَوَائِجِهِمْ وَالأَعْزَلُ الأَيْمَنُ الَّذِي لَا يَنْجُبُ: الَّذِي يَقُولُ بِالمِيمِ وَلَا يَقُولُ بِالعَيْنِ وَالْمُقَامِرُ الَّذِي لَا يَنْجُبُ: هُوَ الَّذِي يُقَامِرُ عِلْمَ التَوْحِيدِ بِعِلْمِ الظَاهِرِ فَيُبَدِّلُ هٰذَا بِهٰذَا".

و از او پرسیدم درباره بلند قامت و لافزن که پاک و نجیب نمیشود؟

فرمود: آنچه در این باره از مولا عَزَّعَزَّهُ، شنیده‌ام این است که: او کسی است که در بر طرف کردن حوائج برادرانش میکوشد. و کوتاه و درشت کسی است که از مقام برادرانش می‌کاهد و در برآورده کردن حاجاتشان کوتاهی می‌کند. و کسی که فقط از جهت راست را استفاده می‌کند، یا کسی که یک پهلو کار می‌کند که پاک نمیشود: کسی است که به محمد قائل است ولی به علی قائل نیست. و قمارباز: کسی است که علم توحید باطن را با علم ظاهر عوض می‌کند، پس این را با آن عوض می‌کند.(تفسیر باطنی صفات انسانی به صفات اخوانی و معارف دینی).

(غسل و جنابت)

[٦٢٠] وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ سُدَيْرِ بْنِ حَنَّانَ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ جَعْفَرٍ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ الغُسْلِ وَالجَنَابَةِ؟ فَقَالَ مَوْلَانَا: "يَا سُدَيْرُ أَصْلُ الجَنَابَةِ مَا هُو؟" قُلْتُ: يَقُولُ مَوْلَايَ، قَالَ: "الجَنَابَةُ: أَنْ تَخْتَلِجَ فِي نَفْسِكَ مَسْأَلَةُ عِلْمٍ لَا تَعْرِفُ لَهَا جَوَابًا وَلَا مَخْرَجًا فَأَنْتِ مُجَانِبٌ لِمَعْرِفَتِهَا فَإِذَا لَقِيتَ عَارِفًا أَجَابَكَ عَنْ تِلْكَ المَسْأَلَةِ فَهُوَ الغُسْلُ".

قَالَ سُدَيْرٌ: يَا مَوْلَايَ إِذَا وَطَأْتُ أَمَا أَغْتَسِلُ؟ قَالَ: "بَلَى الغُسْلُ وَاجِبٌ عَلَيْكَ فَرْضٌ لَازِمٌ مِنَ الوَطْءِ" قُلْتُ: يَا مَوْلَايَ قَدْ عَرَّفْتَنِي بَاطِنَ الجَنَابَةِ وَالغُسْلِ الآنَ فَكَيْفَ هٰذَا؟ قَالَ: "يَا سُدَيْرُ أَلَيْسَ الَّذِي وَطَأْتَهُ مِسْخًا؟" فَقُلْتُ: بَلَى، قَالَ: "فَإِذَا اِلْتَصَقَ جِسْمُكَ وَجِلْدُكَ بِجِسْمِهِ وَجِلْدِهِ أَمَا تَغْتَسِلُ؟" قُلْتُ: بَلَى قَدْ فَرَّجْتَ عَنِّي يَا مَوْلَايَ.

قَالَ: "إِيَّاكَ أَنْ تَنْزِلَ النُّقْعَةَ الَّتِي فِي الحَمَّامِ فَإِنَّهُ يُنْزِ لَهَا النَاصِبِيُّ وَهُوَ أَبْلَدُ مِنَ الكَلْبِ وَالخِنْزِيرِ، فَإِنْ اِحْتَجْتَ فَلَا تَغْمِسْ فِيهَا رَأْسَكَ، وَإِيَّاكَ وَشُقْفَةَ الحَمَّامِ فَإِنَّهَا قَدْ مَسَحَتْ جُلُودَ القِرَدَةِ وَالخَنَازِيرِ النَوَاصِبِ لَنَا أَهْلَ البَيْتِ وَاُسْتُرْ عَوْرَتَكَ فِي الحَمَّامِ فَإِنَّ اللهَ تَعَالَى لَعَنَ النَاظِرَ وَالمَنْظُورَ إِلَيْهِ"

فَقُلْتُ: سَمْعًا وَطَاعَةً.

و به اِسـنادش از سُـدَیرِ بْنِ حَنَّانَ الصَّـیْرَفِیِّ گفت: از أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ جَعْفَرٍ الصَّـادِقِ عَزَّعِزُّهُ ، در باره غُسْـل و جَنَابَت پرسـیدم؟ مولایمان فرمود: ای سُـدَیْرُ، ریشـه جَنَابَت چیست؟ گفتم: مولای من بفرماید.

فرمود: جَنابَت: این اسـت که مسـئله علمی در نفسـت خلجان کند که پاسـخ و راه خروجی برای آن نمی‌دانی؛ پس تو از معرفت آن دوری .پس هر گاه عارفی را دیدار کنی و او تو را در مورد آن مسئله پاسخ دهد، این است غُسل.

سُدَیْرٌ گفت: ای مولای من، هنگامی که نزدیکی جسمانی می‌کنم، آیا غسل نمی‌کنم؟

فرمود: چرا، غُسل از نزدیکی بر تو واجب، فرض و لازم است.

گفتم: ای مولای من، شـما باطن جَنَابَت و غُسـل را به من شـناسـاندید؛ پس این حکم ظاهر چگونه اسـت؟ فرمود: ای سُـدَیْرُ، آیا کسـی که با او نزدیکی می‌کنی، مسـخ نیست؟ گفتم: چرا.

فرمود: پس هرگاه جِسم و پوستت به جِسم و پوست او بچسبد، آیا غسل نمی‌کنی؟

گفتم: چرا، مولای من، مرا آسوده خاطر کردی.

فرمود: بپرهیز از اینکه در محل تجمع آب حمّام فرو روی، زیرا دشمن اهل بیت در آن فرو می‌رود و او پلیدتر از سگ و خوک است. پس اگر نیاز داشتی، سرت را در آن فرو مبر.

و بپرهیز از تکه سفال حمام، زیرا آن پوست میمون‌ها و خوک‌های ناصبیِ دشمن ما اهل

بیت را پاک کرده است. و عورتت را در حمام بپوشان، زیرا الله تعالی، نگاه‌کننده و کسی که به او نگاه می‌شود را لعنت کرده است. گفتم: شنیدم و اطاعت کردم.

[٦٢١] وَحَدَّثَنِي شَيْخِي أَبُو الفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ البَغْدادِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بِإِسْنَادِهِ إِلَى المَوْلَى البَاقِرِ عَزَّعَزُّهُ أَنَّهُ قَالَ يَوْمًا لِبَعْضِ غِلْمَانِهِ: "امْضِ إِلَى الحَمَّامِ وَأَعِدَّ فِيهِ مَا نَحْتَاجُ إِلَيْهِ" فَمَضَى الغُلَامُ لِمَا أَمَرَهُ بِهِ مَوْلَاهُ ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهِ فَأَعْلَمَهُ فَأَتَى المَوْلَى إِلَى الحَمَّامِ فَلَمَّا دَخَلَ إِلَيْهِ نَظَرَ إِلَى قَوْمٍ عُرَاةٍ بِغَيْرِ مَآزِرَ فَغَمَّضَ عَيْنَيْهِ وَالْتَمَسَ الحَائِطَ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا بْنَ بِنْتَ رَسُولِ اللهِ مَتَى أَصَابَكَ هٰذا؟ فَقَالَ لَهُ مَوْلَانَا: "يَوْمَ هَتَكَ اللهُ سَتْرَكَ فِيهِ".

و شیخ من أَبُو الفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ البَغْدَادِيِّ،به اِسنادش تا مولا باقِر عَزَّعَزُّهُ، برایم حدیث گفت که او روزی به یکی از غلامانش فرمود: به حمّام برو و آنچه نیاز داریم را در آن آماده کن.

پس غلام برای انجام آنچه مولایش به او دستور داده بود، رفت. سپس نزد او بازگشت و او را مطلع ساخت. پس مولا به حمّام آمد. هنگامی که وارد شد، به گروهی برهنه که لُنگ نداشتند، نگاه کرد. پس چشمانش را بست و دنبال دیوار برای راه رفتن گشت.

مردی به او گفت: ای پسرِ دختر رسول الله، این نابینایی یا مشکل بینایی چه زمانی به شما روی داد؟

مولایمان به او فرمود: روزی که اللهّٰ پرده تو را در آن پاره کرد." (کنایه از اینکه دیدن عریانی دیگران در حمام نوعی هتک حرمت اســـت و یا اینکه آن مرد برهنه، در واقع پرده‌اش در نزد خدا دریده شده است).

(رأس مال مومن)

وَاعْلَمْ يَا وَلَدِي: أَنَّ رَأْسَ مَالِ الْمُؤْمِنِ دِينُهُ لَا يُخْلِفُهُ فِي الرِحَالِ وَلَا يَأْمَنُ عَلَيْهِ الرِجَالَ الَّذِينَ أُرْجِلُوا عَنْ الْمَعْرِفَةِ فَالعِلْمُ كَرَمُهُ، وَالإِيمَانُ عِلْمُهُ، وَمَعْرِفَتُهُ حَسْـبُهُ، وَالفَقْرُ صِـفَتُهُ، وَالْجُوعُ حِرْفَتُهُ، وَالصِـدْقُ مَقَالَتُهُ، وَالتَعَبُّدُ تَرَقُّبُهُ وَالصَـدِيقُونَ إِخْوَانُهُ، وَمَنْ كَانَتْ هٰذِهِ سِـيرَتُهُ يُوشِكُ أَنْ تَكُونَ الجَنَّةُ مَنْزِلَتَهُ وَقَدْ وَاللهِّٰ نَصَحْتُكَ كَمَا نَصَحَنِي أَبِي وَ سَيِّدِي، وَوَصَّلْتُكَ إِلَى مَا إِلَيْهِ أَوْ صَلَنِي مِنْ مَعْرِفَةِ اللهِّٰ عَزَّوَجَلَّ الَّتِي بِهَا أَتْحَفَنِي، وَهُوَ دِينُ اللهِّٰ القَيِّمُ وَصِرَاطُهُ الْمُسْتَقِيمُ جَعَلَ اللهُّٰ ذٰلِكَ مُسْـتَقِرًّا ثَابِتًا عِنْدَكَ، فَإِيَّاكَ أَنْ تَبْذُلَهُ أَوْ تُذِيعَهُ أَوْ تُبَذِرَهُ أَوْ تُضَـيِّعَهُ، وَفِيمَا أُوصِيكَ بِهِ وَأَمَرْتُكَ وَنَهَيْتُكَ عَنْهُ وَنَبَهْتُكَ كِفَايَةٌ وَمُقْتَنَعٌ، زادَكَ اللهُّٰ بَصِيرَةً.

و بدان ای فرزندم: که سرمایه مؤمن، دین اوست. آن را در سفرها رها نمی‌کند، و آن را به دست مردانی که از معرفت کنار گذاشته شده‌اند ایمن نمی‌سپارد. پس علم اوست؛ و ایمان، علم اوست؛ و معرفت او، کفایت اوست؛ و فقر، صفت اوست؛ و گرسنگی،

پیـشه او ست؛ و را ستی، گفتار او ست؛ و عبادت، نگاه‌دا شت او ست؛ و صدیقان، برادران او هـ ستند. و هر کس که این سیره او با شد، نزدیک ا ست که بهـ شت، منزلش باشد.

و سوگند به الله، تو را نـ صیحت کردم همان‌گونه که پدر و سرورم مرا نـ صیحت کرد، و تو را به چیزی رســاندم که او مرا بدان رســاند؛ یعنی معرفت الله عزّ و جلّ که با آن مرا گرامی داشت. و آن معرفت، دین استوار الله و راه مستقیم اوست.

خداوند این را در نزد تو پایدار و ثابت قرار دهد. پس بپرهیز از اینکه آن را ببخشــی یا افـشا کنی، یا اسراف کنی، یا ضایع سازی. و در آنچه تو را بدان وصیت کردم و به تو امر و نهی نمودم و هشــدار دادم، کفایت و قناعت اســت. خداوند بصــیرتت را افزون گرداند.

(ابوبكر درابى و نميريه)

[٦٢٢] وَرَوَاهُ الشَيْخُ أَبُو الفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الشَهِيدِ وَأَبُو بَكْرٍ زَيْدُ بْنُ الدَرَابِيِّ وَأَبُو العَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يُوسُفَ القَاضِي يَرْفَعُ الحَدِيثَ إِلَى قَيْسِ بْنِ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ بْنِ دَيْلَمِ الخَزْرَجِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ مَوْلايَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: "لَمَّا خَرَجَ رَسُولُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ يَعْرِضُ نَفْسَهُ بِسُوقِ عُكَاظٍ وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ عَبْدُ اللهِ بْنُ عُثْمَانَ لَعَنَهُ اللهُ وَوَقَفَ النَبِيُّ بِدِعْبِلَ النُمَيْرِيِّ، فَناظَرَهُ أَبُو بَكْرٍ، فَقَاطَعَهُ دِعْبِلٌ" فَقَالَ لَهُ النَبِيُّ بَعْدَ عَوْدِهِ: "كَيْفَ رَأَيْتَ النُمَيْرِيَّ، مَا مِنْ طَامَّةٍ إِلَّا وَفَوْقَهَا طَامَّةٌ؟" فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: لَعَنَ اللهُ نَمِيراً، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: "لَا تَفْعَلْ فَإِنَّ للهِ سِرًّا فِي نُمَيرٍ، لَابُدَّ مِنْ أَنْ يَظْهَرَ فِي آخِرِ الزَمَانِ" وَعَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: "لَقَدْ عَظَّمَ اللهُ نُمَيْرًا".

و الشيخ أَبُو الفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ آن را روايت كرد، گفت: مُحَمَّدُ بْنُ الشَّهِيدِ و أَبُو بَكْرٍ زَيْدُ بْنُ الدَّرَابِيِّ و أَبُو العَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يُوسُفَ القَاضِي براى من حديث گفتند و حديث را به قَيْسِ بْنِ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ بْنِ دَيْلَمٍ الخَزْرَجِيّ ، اسناد مى‌دهند، گفت: شنيدم مولايم أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ على عَزَّوَجَلَّ، مى‌فرمود: هنگامى كه رَسُولُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، براى عرضه كردن خويش در بازار عُكَاظ خارج شـــد، و أَبُو بَكْرٍ عَبْدُ اللهِ بْنُ عُثْمَانَ لعنه اللهُ، همراه او بود؛ نبى نزد دِعْبِلِ النُّمَيْرِيِّ توقف كرد، پس ابوبكر با او مناظره كرد، و دِعْبِل سخن او را قطع كرد.

پس نبی پس از بازگشت به او فرمود: نمیری را چگونه دیدی؟ هیچ بلای بزرگی نیست مگر بالاتر از آن بلایی وجود دارد.

پس أَبُو بَكْرٍ گفت: خداوند نُمَیراً را لعنت کند.

پس رَسُــولُ اللهِّ عَزَّعَزُّهُ، به او فرمود: این کار را نکن، زیرا اللهّ در نُمَیر سرّی دارد که باید در آخرالزمان آشکار شود. و از رسول روایت شده که فرمود: به راستی که اللهّ نُمَیر را بزرگ داشته است.

[۶۲۳]وَعَنْ شَيْخِي بِإِسْنَادِهِ إِلَى الصَادِقِ عَزَّعَزُّهُ وَقَدْ أَنْشَدَ رَجُلٌ بَيْنَ يَدَيْهِ قَوْلَ جَرِيرٍ:

فَغُضَّ الطَرْفَ إِنَّكَ مِنْ نُمَيْرٍ   فَلَا كَعْبًا بَلَغْتَ وَلَا كِلَابًا

فَقَالَ الصَادِقُ عَزَّعَزُّهُ: "لَعَنَ اللهُ قَائِلَ هٰذَا الشِعْرَ إِنَّ للهِّ سِرًّا فِي نُمَيرٍ لَابُدَّ أَنْ يَبْلُغَهُ".

و از شیخ من به اِسنادش تا صَادِق عَزَّعَزُّهُ، روایت شده در حالی که مردی نزد او شعر جَرِیر شاعر را خواند:

پس چشم بپوش، همانا تو از نُمَیری که نه به کَعْب و نه به کِلَاب نرسیده‌ای.

پس صَــادِق، عَزَّعَزُّهُ، فرمود: خداوند گوینده این شــعر را لعنت کند. همانا اللهّ در نُمَیر سرّی دارد که باید به آن برسد.(تأکید بر وجود سر باطنی در نام نمیر).

[۶۲۴] وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ سَيِّدِنَا أَبِي الخَطَّابِ مِنْهُ السَلامُ أَنَّهُ سَمِعَ مُغَنِّيًا يُغَنِّي:

يا سْوادُ العَيْنِ قُلْ لِي   هَلْ تُرَى عَيْنِي تَرَاكَا

فَقَالَ أَبُو الخَطَّابِ مِنْهُ السَلامُ: "مَا دْرَى وَاللهِ المُغَنِّي مَا يَقُولُ"

فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ حَضَرَ: يَا سَيدَنَا وَكَيْفَ يَقُولُ؟

قَالَ: كَانَ يَقُولُ:

يَا نُمَيْرَ العَيْنِ قُلْ لِي هَلْ تُرَى عَيْنِي تَرَاكَا

وَقَوْلُهُ مِنْهُ السَــلامُ: "كُنْتُ أُدْعَى فِي القُبَّةِ الهَاشِــمِيَّةِ بِمُحَمَّدِ بْنِ أَبِي كَبْشَــةَ وَأَنَا اليَوْمَ أَدْعَى بِمُحَمَّدِ بْنِ أَبِي زَيْنَبَ وَسَأُدْعَى بِمُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ".

و به اِسنادش از سرورمان أَبِي الخَطَّابِ (محمد بن ابی زینب)، سلام بر او، که او شنید که خواننده‌ای می‌خواند:

ای سیاهی چشم، به من بگو آیا چشمم می‌تواند تو را ببیند؟

پس أَبُو الخَطَّابِ، سلام بر او باد ، فرمود: به الله سوگند، خواننده نمی‌داند چه می‌گوید.

پس بعضی از حاضران به او گفتند: ای سرور ما، پس چگونه باید بگوید؟

فرمود: او باید می‌گفت: ای نُمَیر چشــم، به من بگو آیا چشــمم می‌تواند تو را ببیند؟

(تأویل سیاهی چشم به نمیر به دلیل سرّ باطنی).

و کلام ابوالخطاب، سلام بر او: در قُبَّةِ هَا شِمِیَّة ، مرا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي كَبْشَة می‌خواندند، و امروز مرا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي زَيْنَبَ می‌خوانند، و به زودی مرا مُحَمَّدُ بْنُ نُصَيْرٍ خواهند خواند.

[٦٢٥] وَقَدْ قَالَ الصَادِقُ عَزَّعَزَّهُ "إِذَا أَحَبَّ اللهُ قَبِيلَةً ظَهَرَ فِيهَا".

و صَــادِق عَزَّعَزّهُ، فرمود: هر گاه اللهّ قبیله‌ای را دوســت بدارد، در آن قبیله ظاهر می‌شود.(تفسیر تجلی لاهوتی در مظاهر بشری).

[٦٢٦] وَبِالإِسْـنَادِ عَنْ فَادَوَيْهِ الكُرْدِيِّ قَالَ لِمَوْلَانَا الحَسَـنِ الآخِرِ العَسْـكَرِيِّ عَزَّعَزّهُ: قَدْ كَثُرَتْ الأَقَاوِيلُ وَاخْتَلَفَتْ الآرَاءُ فَالحَقُّ فِيمَنْ حَتَّى نَتَّبِعَهُ؟ فَقَالَ: "الحَقُّ فِيمَنْ تَلْعَنُهُ العَامَّةُ وَتَتَبَرَّأُ مِنْهُ الشِـيعَةُ وَتُكَفِّرُهُ المُوَحِدَةُ" قَالَ: فَمَا رَأَيْتُ بِهٰذِهِ الصِـفَةِ إِلَّا سَـيِّدِي أَبَا شُـعَيْبٍ، فَأَخْبَرْتُ مَوْلَايَ بِذٰلِكَ فَقَالَ: "يَا فَادَوَيْهُ اِتَّبِعْهُ فَإِنَّ الحَقَّ مَعَهُ وَهُوَ بَابِي الَّذِي مِنْهُ أُوتَى".

و به اِسـناد از فَادَوَيْهِ الكُرْدِيِّ (یکی از بزرگان)، گفت: به مولایمان الحَسَـنِ العَسْـكَرِيِّ عزّعزّه، گفتم: به راستی که سخنان زیاد شده و آراء مختلف گشته؛ پس حق در کیست تا از او پیروی کنیم؟

فرمود: حق در کسی است که عامه مردم او را لعنت کنند، و شیعه از او بیزاری جوید، و مُوَحِّدَان او را کافر بدانند.

فادویه گفت: پس من کسی با این صفت ندیدم مگر سرورم ابو شعیب محمد بن نُصَیر، پس مولایم را از این موضوع باخبر ساختم.

پس امام فرمود: ای فَادَوَيْهِ، از او پیروی کن، زیرا حق با اوست و او بابی است که از آن وارد می‌شوند.(تصریح به اعتبار ابوشعیب به عنوان "باب" از سوی امام عسکری، در تضاد با مواضع عمومی).

(آنچه که در مورد اسحاق نخعی و شریعی وارد شده است)

[٦٢٧] وَمِمَّا وَرَدَ فِي إِسْحَاقِ النَخعِيِّ وَالشَّرِيعِيِّ لَعَنَهُمَا اللهُ عَنْ شَيْخِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فَقَالَ: حَدَّثَنَا أَسدُ بْنُ الهَيْثَمِ قَالَ: حَدَّثَنِي الشَيْخُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الخُصَيْبِيِّ نَضَّرَ اللهُ وَجْهَهُ قَالَ: حَدَّثَنِي عَسْكَرُ بْنُ مُحَمَّدُ الفَارِسِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَايَ العَسْكَرِيِّ عَزَّعِزُّهُ وَإِذَا بِإِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِبَّانَ النَخعِيِّ عَنْ يَمِينِ المَوْلَى جَالِسًا وَالشَّرِيعِيُّ: عَن شَمَالِهِ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: وَاللهِ مَا يُرِيدَانِ هٰذَانِ فَضِيلَةً أَعْظَمُ مِنْ هٰذِهِ الجَلْسَةِ فَرَفَعَ المَوْلَى طَرْفَهُ وَعَلِمَ مَا فِي نَفْسِي فَقَالَ: يَا عِسْكَرُ إِقْرَأْ: ﴿فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ ۞ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِمَالِ عِزِينَ ۞ أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَن يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ ۞ كَلَّا ۖ إِنَّا خَلَقْنَاهُم مِّمَّا يَعْلَمُونَ﴾[1].

و از جمله آنچه در مورد إِسْحَاقِ النَّخَعِيِّ و الشَّرِيعِيِّ، لعنهما اللهُ، وارد شده است، از شیخ من رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، گفت: أَسَدُ بْنُ الهَيْثَمِ برای ما حدیث گفت، گفت: الشيخ أَبُو عَبْدِ اللهِ الحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الخُصَيْبِيِّ، برای من حدیث گفت، گفت: عَسْكَرُ بْنُ مُحَمَّدُ الفَارِسِيِّ برای من حدیث گفت: بر مولایم امام حسن عسکری عَزَّعِزُّهُ، وارد شدم، در حالی که إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِبَّانَ النَّخَعِيِّ در سمت راست مولا نشسته بود و الشَّرِيعِيُّ

[1] سوره معارج، آیه ۳۶-۳۹

در سمت چپ او. پس در دل خود گفتم: به اللهّٰ سوگند، این دو فضیلتی عظیم‌تر از این نشستن نمی‌خواهند. پس مولا چشمش را بالا برد و آنچه در دل من بود را دانست، و فرمود: "ای عَسْکَرُ، بخوان: ﴿پس کافران را چه شده که شتابان نزد تو می‌آیند ❀ از راست و چپ، در گروه‌های متعدد؟ ❀ آیا هر یک از آنان طمع دارد که به بهشت پُرنعمت درآید؟ ❀ هرگز؛ همانا ما آن‌ها را از آنچه می‌دانند آفریدیم﴾." (تفسیر آیه به حضور منافقان و دشمنان در اطراف امام برای کسب مقام ظاهری، و اشاره به آفرینش آن‌ها از "آنچه می‌دانند" که اشاره به اصل پست آن‌ها در عقیده باطنی دارد).

[٦٢٨] وَعَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ أَحْمَدُ بْنُ سَلْمَانَ النَجّادِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللهِّٰ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الرُوزُبَارِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا هِلاَلُ بْنُ العَلَاءِ الرِقِّيِّ يَرْفَعُ الحَدِيثَ إِلَى عَبْدِ اللهِّٰ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: سَأَلْتُ مَوْلَانَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزُّهُ عَنْ قَوْلِ اللهِّٰ تَعَالَى: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا الَّذَيْنِ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ نَجْعَلْهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ﴾[١] قَالَ: "هُمَا الأَوَّلُ وَالثَانِي".

و از شیخ ابوالفتح روایت شده، گفت: أَبُو بَكْرٍ أَحْمَدُ بْنُ سَلْمَانَ النَّجَّادِيِّ برای ما حدیث گفت، گفت: أَبُو عَبْدِ اللهِّٰ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الرُّوزُبَارِيِّ برای ما حدیث گفت، گفت: هِلاَلُ بْنُ العَلَاءِ الرِّقِّيِّ برای ما حدیث گفت و حدیث را به عَبْدِ اللهِّٰ بْنِ مَسْعُودٍ بالا

[١] سوره فصلت، آیه ٢٩

می‌بَرَد، گفت: از مولایمان أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علی عَزَّعِزُّهُ، پرسیدم درباره کلام اللهّٰ تعالی: ﴿و کســانی که کافر شــدند می‌گویند: پروردگارا! آن دو نفر از جنّ و اِنس که ما را گمراه کردند، به ما نشــان بده تا آن‌ها را زیر قدم‌هایمان قرار دهیم تا از فرومایگان باشــند﴾. فرمود: آن دو نفر، ابوبکر و عمر هستند. (تفسیر آیة قرآن به عنوان لعن و تبری از اولین خلفا، که جزء اصول اعتقادی است).

[٦٢٩] قَالَ السَــيِّدُ أَبُو عَبْدِ اللهِّٰ الْخُصَــيْبِيِّ شَرَّفَ اللهُّٰ مَقَامَهُ قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ السَامِرِيِّ أَنَّهُ سَأَلَ مَوْلَانَا عَزَّعِزُّهُ عَنْ هٰذِهِ الآيَةِ؟ فَقَالَ: "هُمَا الأَوَّلُ وَالثَانِي".

السَيِّدُ أَبُو عَبْدِ اللهِّٰ الخُصَيْبِيِّ، شَرَّفَ اللهُّٰ مَقَامَهُ، گفت: يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ السَّامِرِيِّ برای من حدیث گفت که او از مولایمان عَزَّعِزُّهُ، درباره این آیه پرسید؟ پس فرمود: آن دو، ابوبکر و عمر هستند.

(مجلس مناظره‌ای که بین سید ابوشعیب و اسحاق احمر درگرفت)

[٦٣٠] رَوَاهُ السَــيِّدُ أَبُو عَبْدِ اللهِّٰ الخُصَــيْبِيِّ شَرَّفَ اللهُّٰ مَقَامَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْــمَاعِيلَ قَالَ: اِجْتَمَعَ أَبُو عَبَّادٍ البَصَــرِيَّ وَمُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الشَــرِيعِيِّ وَالحَسَنُ بْنُ الْمُنْذِرِ وَحَبِيبٌ العَطَّارُ وَجَمَاعَةٌ مِنْ دُونِهِمْ يَوْمًا عِنْدَ إِسْحَاقَ الأَحْمَرِ فَتَذَاكَرُوا أَمْرَ سَيِّدِنَا أَبِي شُعَيْبٍ وَمَا يَظْهَرُ مِنْ

تَفْضِيلِ مَوْلَانَا لَهُ وَتَقْدِيمِهِ عَلَى جَمِيعِ شِيعَتِهِ، وَإِشَارَتِهِ إِلَيْهِ دُونَ غَيْرِهِ وَأَكْثَرُوا القَوْلَ فِي ذٰلِكَ، وَوَصَفُوا عِلْمَهُ وَمَا سَمِعُوهُ مِنْهُ، وَ مِمَّا هَدَاهُ المَوْلَى بِهِ وَأَسَرَّهُ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُمْ إِسْحَاقُ وَقَدْ مُلِئَ غَيْظاً وَحَسَدًا: إِذَا كَانَ فِي غَدٍ فَأَنَا أَقْطَعُ أَبَا شُعَيْبٍ بِمَسَائِلَ أَسْأَلُهُ إِيَّاهَا لَا يَجِدُ عِنْدَهُ لَهَا جَوَابًا وَلَا مَخْرَجًا.

فَانْصَرَفُوا مَسْرُورِينَ بِذٰلِكَ، وَوَصَلَ الخَبَرُ إِلَيَّ بِاجْتِمَاعِهِمْ وَمَا كَانَ مِنْهُمْ فَأَتَيْتُ إِلَى فَادَوَيْهِ الكُرْدِيِّ فَأَخْبَرْتُهُ بِذٰلِكَ، فَقَالَ لِي: إِذَا كَانَ فِي بُكْرَةٍ عُدْ بَاكِراً إِلَى دَارِ مَوْلَايَ وَلْتَكُنْ أَنْتَ المُبْتَدِيءُ لِإِسْحَاقَ بِالسُّؤَالِ، فَإِنَّهُ يَعْجَزُ وَيَنْقَطِعُ بِالجَوَابِ فِي ذٰلِكَ بَيْنَ أَصْحَابِهِ، قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: فَبَكَّرْتُ إِلَى فَادَوِيهِ وَسِرْتُ أَنَا وَهُوَ إِلَى دَارِ المَوْلَى الحَسَنِ عَزَّتْ آلَاؤُهُ، فَكُنَّا أَوَّلَ مَنْ غَدَا إِلَى البَابِ، فَنَحْنُ جُلُوسٌ إِذْ أَقْبَلَ إِسْحَاقُ الأَحْمَرُ وَالأَرْبَعَةُ نَفَرٌ مَعَهُ فَسَلَّمُوا عَلَيْنَا فَرَدَدْنَا عَلَيْهِمْ السَلَامَ وَجَلَسُوا، فَقُلْتُ لِإِسْحَاقَ: يَا أَبَا يَعْقُوبَ مَسْأَلَةٌ حَضَرَتْ قَالَ: قُلْ مَا بَدَا لَكَ.

فَقُلْتُ: أَيُّ شَيْءٍ سَمِعْتَ فِي قَوْلِ اللهِ تَعَالَى: ﴿الرَّحْمَٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ﴾[١] فَلَمَّا هَمَّ بِالجَوَابِ أَقْبَلَ السَيِّدُ أَبُو شُعَيْبٍ مِنْهُ السَلامُ فَقَامَتْ الجَمَاعَةُ وَقَامَ إِسْحَاقُ، فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ كَمَا جَرَتْ عَادَتُهُمْ، فَلَمَّا جَلَسَ وَجَلَسُوا مِنْ حَوْلِهِ، وخَرَجَ الإِذْنُ، فَقَالَ لِأَبِي شُعَيْبٍ: أُدْخُلْ فَدَخَلَ، وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ إِلَى حَضْرَةِ مَوْلَانَا عَزَّعِزُّهُ وَآخِرَ مَنْ يَخْرُجُ، لِأَنَّهُ كَانَ وَكِيلَ

---

[١] سوره طه، آيه ٥

ضَيَاعِهِ وَأَمْوَالِهِ، وَالأَمْرُ إِلَيْهِ مُفَوَّضٌ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا، ثُمَّ أَذِنَ لَنَا بِالدُّخُولِ، فَدَخَلْنَا وَ سَلَّمْنَا عَلَى مَوْلَانَا عَزَّعَزَّهُ فَأَذِنَ لَنَا بِالجُلُوسِ، فَجَلَسْنَا ثُمَّ إِنَّ المَوْلَى قَالَ وَقَدْ عَلِمَ مَا كُنَّا فِيهِ: "يَا مُحَمَّدُ بْنُ اِسْمَاعِيلَ، أَعِدْ المَسْأَلَةَ الَّتِي سَأَلْتَ عَنْهَا إِسْحَاق" فَأَعَدْتُ القَوْلَ.

فَقَالَ إِسْحَاقُ: إِنْ أَذِنَ المَوْلَى لِعَبْدِهِ بِالجَوَابِ قُلْتُ مَا أَعْلَمُ، فَقَالَ لَهُ مَوْلَانَا: "قَدْ أَذِنَّا لَكَ يَا إِسْحَاقُ، أَجِبْ الحَسَنِيَّ بِمَا عِنْدَكَ" فَقَالَ إِسْحَاقُ: هُوَ لَمَّا صَعَدَ المَعْنَى عَزَّعَزَّهُ عَلَى ظَهْرِ المِيمِ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ وَرَمَى الأَصْنَامَ مِنْ فَوْقِ البَيْتِ نَزَلَتْ الآيَةُ وَهِيَ مَكِيَّةٌ: ﴿الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ﴾ وَكَانَ المَوْلَى مُتَّكِئاً، فَاسْتَوَى جَالِسًا وَهُوَ يَتَبَسَّمُ، ثُمَّ اِلْتَفَتَ إِلَى أَبِي شُعَيْبٍ.

فَقَالَ: "يَا أَبَا شُعَيْبُ ﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا﴾[١] أَهٰذَا قَوْلُكَ فِي المَسْأَلَةِ؟" فَقَالَ أَبُو شُعَيْبٍ: "قَوْلِي مَا عَلِمْتُهُ مِنْكَ وَهُوَ رَأْيِي وَمُعْتَقِدِي، إِنْ أَذِنْتَ قُلْتُ مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي" فَقَالَ لَهُ المَوْلَى: "عَلَى رِسْلِكَ يَا أَبَا شُعَيْبُ، ثُمَّ قَالَ: يَا إِسْحَاقُ مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ هٰذَا الجَوَابَ؟" قَالَ: سَمِعْتُهُ مِنْ رِجَالٍ رَوَوْهُ عَنْ جَدِّكَ الصَادِقِ عَزَّعَزَّهُ.

قَالَ مَوْلَانَا: "يَا إِسْحَاقُ، أَنْتَ تَعْتَقِدُ أَنَّنِي الصَادِقُ؟" قَالَ: نَعَمْ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الصَادِقُ وَأَنْتَ البَاقِرُ وَأَنْتَ زَيْنُ العَابِدِينَ وَأَنْتَ الحَسَنُ وَأَنْتَ الحُسَيْنُ وَأَنْتَ الكُلُّ عَزَّتْ آلَاؤُكَ فَقَالَ لَهُ المَوْلَى: "فَإِذَا كُنْتُ أَنَا الصَادِقُ فَارْوِ عَنِّي وَأَنْتَ مُشَاهِدُنِي فِي زَمَانِكَ هٰذَا وَدَعْ الرِوَايَةَ عَنْ مَنْ لَا تُشَاهِدُهُ فِي زَمَانِهِ لٰكِنَّ الكَذّابَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَكْذِبَ أَبْعَدَ شَاهِدَهُ، يَا أَبَا

---

[١] سوره بقره، آیه ١٠٢

شُعَيْبُ: مَا عِنْدَكَ فِي ذٰلِكَ؟" فَقَالَ أَبُو شُعَيْبٍ: "يَا إِسْحَاقُ أَلَسْتَ شَهِدْتَ أَنَّ المَعْنَى صَعِدَ عَلَى ظَهْرِ المِيمِ يَوْمَ إِلْقَاءِ الأَصْنَامِ عَنْ البَنِيَّةِ وَقُلْتُ: إِنَّ المِيمَ هُوَ العَرْشُ وَقُلْتُ أَنَّ هٰذِهِ الآيَةَ أُنْزِلَتْ فِي ذٰلِكَ اليَوْمِ لِيَعْلَمَ المُؤْمِنُونَ أَنَّ المِيمَ هُوَ العَرْشُ وَإِنَّ المَعْنَى هُوَ الرَحْمٰنُ الَّذِي عَلَى العَرْشِ اِسْتَوَى؟" قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ أَبُو شُعَيْبٍ مِنْهُ السَلامُ: "يَا إِسْحَاقُ، هٰذِهِ بِإِجْمَاعِ أَهْلِ الظَاهِرِ نَزَلَتْ بِمَكَّةَ قَبْلَ هِجْرَةِ النَبِيِّ عَزَّعَزَّهُ إِلَى المَدِينَةِ، فَكَيْفَ تَقُولُ إِنَّهَا نَزَلَتْ يَوْمَ الفَتْحِ؟ هٰذا غَلَطٌ مِنْكَ، وَمَعَ ذٰلِكَ فَقَدْ رُوِيَ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ عَزَّعَزَّهُ لَمَّا تَلَا هٰذِهِ الآيَةَ عَلَى قُرَيْشٍ بِمَكَّةَ وَثَبَ عَلَيْهِ المُشْرِكُونَ وَأَرَادُوا قَتْلَهُ".

قَالَ إِسْحَاقُ: فَمَنْ الرَحْمٰنُ يَا سَيِدِي؟ **قَالَ أَبُو شُعَيْبٍ: "إِنَّ الأَسْمَاءَ وَالصِفَاتِ تَقَعُ عَلَى السَيِّدِ مُحَمَّدٍ، إِلَّا مَوْلَانَا أَمِيرَ المُؤْمِنِينَ فَذٰلِكَ إِسْمٌ خَاصٌّ لِلمَعْنَى لا يُسَمَّى بِهِ المِيمُ**، وَكَذٰلِكَ قَوْلُنَا: المَعْنَى، لَا يَجُوزُ أَنْ يُدْعَى بِهِ الإِسْمُ بَلْ هُوَ خَاصٌّ لِمَوْلَانَا أَمِيرِ النَحْلِ وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَقَعَ ذٰلِكَ عَلَى الإِسْمِ، فَالصِفَةُ الإِسْمُ، وَالمَوْصُوفُ البَابُ".

قَالَ إِسْحَاقُ: أَشْهَدُ بِاللّٰهِ إِنَّ الَّذِي قُلْتَهُ حَقٌّ وَهُوَ إِعْتِقَادِي وَبِهِ أَدِينَ اللّٰهَ تَعَالَى، فَقَالَ لَهُ أَبُو شُعَيْبٍ: "فَإِذَا كَانَ هٰذَا دِينُكَ، فَاعْلَمْ أَنَّ الرَحْمٰنَ إِسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ المَعْنَى الَّتِي تَقَعُ عَلَى المِيمِ" فَتَبَسَّمَ مَوْلَانَا عَزَّعَزَّهُ وَقَالَ: "قُلْ يَا أَبَا شُعَيْبٍ" فَقَالَ: "الرَحْمٰنُ هُوَ الحَسَنُ، لِأَنَّ الإِسْمَ ظَهَرَ بِخَمْسَةِ أَشْخَاصٍ: بِالمِيمِ وَالفَاءِ وَالحَاءَاتِ الثَلَاثِ، فَلَمَّا غَابَ الإِسْمُ وَغَابَ فَاطِرٌ

وَالْمُحْسِنُ بَقِيَ الإِسْمُ الحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، فَغَيَّبَ المَعْنَى الحَسَنَ تَحْتَ تَلَأْلُؤِ نُورِهِ وَظَهَرَ كَمِثْلِ صُورَتِهِ، وَهُوَ الإِسْتِواءُ عَلَى العَرْشِ".

وَ دَلِيلٌ آخَرُ: "إِنَّ الرَحْمٰنَ هُوَ السَيِّدُ الإِسْمُ، أَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ آدَمَ الْمُصْطَفَى هُوَ المِيمُ؟" قَالَ: نَعَمْ يَا سِيدِي، قَالَ: "أَلَمْ يَقُلْ المَعْنَى لِلمَلَائِكَةِ: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾[1] فكانَ السُجُودُ لِلإِسمِ، وَالعِبَادَةُ لِلمَعْنَى، وَبَيَانُهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿الرَّحْمٰنُ ❁ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ❁ خَلَقَ الْإِنسَانَ ❁ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾[2] فَالرَحْمٰنُ عَلَّمَ العَالَمَ العِبَادَةَ وَالطَاعَةَ فَإِنَّ اللهَ افْتَرَضَ عَلَى العَالَمِ العُلْوِيِّ وَالسُفْلِيِّ فِي الذَرِّ وَعِنْدَ البَدْءِ الأَوَّلِ وَالنِداءِ عِنْدَ الدَعْوَةِ طَاعَةَ الإِسْمِ ثُمَّ خَلَطَ العَالَمَ العُلْوِيَّ بِالسُفْلِيِّ وَمَزَجَهُمْ كُلًّا بِكُلٍّ وَنَادَاهُمْ فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ فَكَمَا يَصُومُ العَالَمُ السُفْلِيُّ وَيُصَلُّونَ وَيَعْبُدُونَ وَيُسَبِّحُونَ وَيَسْجُدُونَ، فَكَذٰلِكَ هُمْ مِثْلُهُمْ فِي العِبَادَةِ".

فَقَالَ إِسْحَاقُ: أَشْهَدُ أَنَّ هٰذَا هُوَ الحَقُّ، قَالَ لَهُ أَبُو شُعَيْبٍ: "فَإِذَا أَجْمَعْتَ مَعَى عَلَى هٰذَا فَقَدْ لَزِمَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِلإِسمِ كَمَا سَجَدَ العَالَمُ العُلْوِيُّ أَصْحَابُ المَرَاتِبِ" قَالَ إِسْحَاقُ: مَنْ لَمْ يَسْجُدْ لِلإِسْمِ مِنَ العَالَمَيْنِ فَهُوَ كَافِرٌ، يَا سَيِّدِي، زِدْنِي مِنْ قَوْلِكَ أَنَّ الرَحْمٰنَ هُوَ الإِسْمُ بَيَانًا وَوُضُوحًا.

---

[1] سوره ص، آيه ٧٢

[2] سوره الرحمن، آيه ١-٤

قَالَ أَبُو شُعَيْبٍ: "أَلَمْ يَقُلْ اللهُ لِلعَالَمِ المُنْكِرِ: اُسْجُدُوا لِلرَّحْمٰنِ، قَالُوا مُخَالَفَةً: وَمَا الرَّحْمٰنُ؟ يُرِيدُونَ بِذٰلِكَ مِنْ إِنْكَارِهِمْ اِسْتِصْغَارًا لِلرَّحْمٰنِ لِأَنَّهُمْ مِنْ حِزْبِ مَنْ لَمْ يَسْجُدْ لَهُ أَوَّلًا، وَكَانَ آدَمُ، فَقَالَ الضِدُّ: أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ لِأَنَّهُ مُضِلُّهُمْ وَإِبْلِيسُهُمْ، خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ، فَقالُوا: وَمَا الرَّحْمٰنُ، أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا فَالرَّحْمٰنُ الحَسَنُ، وَهُوَ أَحَدُ المَغَارِبِ، وَلَمَّا غَابَ المِيمُ غَرُبَ فِيهِ، وَغَابَ فَاطِرٌ وَالمُحْسِنُ وَغَرَبَا فِيهِ فَغَيَّبَهُ مَوْلَانَا أَمِيرُ النَحْلِ تَحْتَ تَلَألُو أَنْوَارِهِ وَظَهَرَ كَمِثْلِ صُورَتِهِ".

ثُمَّ إِنَّ السَيِّدَ أَبَا شُعَيْبٍ قَامَ قَائِمًا وَخَرَّ سَاجِدًا تِجَاهَ مَوْلَانَا الحَسَنِ عَزَّعِزُّهُ وَقَالَ: "أَشْهَدُ أَنَّ المَشَارِقَ كُلَّهَا غَرَبَتْ فِيكَ".

فَقَالَ لَهُ مَوْلَانَا عَزَّعِزُّهُ: "إِرْفَعْ رَأْسَكَ يَا أَبَا شُعَيْبٍ، فَمَا عَرَفَ اللهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ غَيْرَكَ" فَجَلَسَ ثُمَّ قَالَ: "يَا إِسْحَاقُ، السُجُودُ لِلرَّحْمٰنِ مِنَ العَالَمِ العُلْوِيِّ وَالسُفْلِيِّ، وَالعِبَادَةُ لِلمَعْنَى، كَذَا قَالَ: اُسْجُدُوا لِلرَّحْمٰنِ، وَقَالَ عَزَّ ذِكْرُهُ: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ ۚ وَذَٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾[١] فَهٰذِهِ الآيَاتُ كُلُّهَا تَدُلُّ عَلَى مَوْجُودٍ مُعَايَنٍ بِآيَاتِهِ، وَهِيَ ظُهُورَاتُهُ لِلعَالَمِ كَالعَالَمِ بِمُقْتَضَى مَا تُوجِبُ الحِكْمَةُ أَنْ لَا يُعْبَدَ مَعْدُومٌ، وَمَنْ لا يُعْرَفُ فَهُوَ مَجْهُولٌ، وَمَنْ لَا يُعايَنُ فَمَفْقُودٌ فَظُهُورَاتُهُ وُجُودُهُ،

---

[١] سوره بينة ، آيه ٥

وَوَجُدُوهُ عِيَانُهُ، وَعِيَانُهُ تَوْحِيدُهُ، وَتَوْحِيدُهُ نَفْيُ الصِفَاتِ عَنْهُ وَنَفْيُ الصِفَاتِ عَنْهُ كِينُونِيَّتَهُ، وَكِينُونِيَّتُهُ بِينُونِيَّتُهُ عَنْ خَلْقِهِ أَنَّهُ رَبٌّ وَغَيْرُهُ عَبْدٌ".

ثُمَّ إِنَّ أَبَا شُعَيْبٍ قَالَ لِمَوْلَانَا الحَسَنِ: "يَا مَوْلَايَ أَمَا تَرْكَبُ اليَوْمَ؟"

قَالَ المَوْلَى: "بَلَى" فَنَهَضَ أَبُو شُعَيْبٍ وَقَامَ وَقَامَتْ الجَمَاعَةُ، قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: فَأَخَذَ فَادَوَيْهُ الكُرْدِيُّ بِيَدِي وَتَبِعْنَا أَثَرَ إِسْحَاقَ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبّادٍ: يَا أَبَا يَعْقُوبَ، وَعَدْتَنَا بِالأَمْسِ أَنَّكَ تَقْطَعُ أَبَا شُعَيْبٍ، وَاللهِ لَقَدْ أَعْجَزَكَ اليَوْمَ وَقَطَّعَكَ.

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: فَلَمَّا كَانَ مِنَ الغَدِ أَتَيْتُ إِلَى دَارِ مَوْلَانَا عَزَّعِزُّهُ وَقَدْ أَسْحَرْتُ، فَدَخَلْتُ إِلَيْهِ وَالمَجْلِسُ مُسْتَوْثِقٌ، فَسَلَّمْتُ، فَرَدَّ عَلَيَّ مَوْلَايَ السَلَامَ، وَأَمَرَنِي بِالجُلُوسِ إِلَى جَانِبِ فَادَوَيهِ الكُرْدِيِّ، فَجَلَسْتُ ثُمَّ اِلْتَفَتَ إِلَى فادَوِيهِ وَأَشَارَ إِلَى سَيِّدِنَا أَبِي شُعَيْبٍ وَقَالَ: "الرَحْمٰنُ، فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيْرًا".

سيد أَبُو عَبْدِ اللهِ الخُصَيْبِيِّ، شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ، روايت كرد از مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ كه گفت: أَبُو عَبَّادِ البَصرِيَّ، مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الشَّرِيعِيِّ، الحَسَنُ بْنُ المُنْذِرِ، حَبِيبٌ العَطَّارُ و جمعى پايين‌تر از آن‌ها، روزى نزد إِسْحَاقَ الأَحْمَرِ جمع شدند. آن‌ها درباره امر سرورمان محمد بن نصير گفتگو كردند و اينكه مولايمان امام عسكرى چگونه او را برتر مى‌داند، و بر همه شيعيانش مقدم مى‌دارد، و تنها به او بدون ديگران توصيه مى‌كند. در اين باره بسيار

صحبت کردند و علم او و آنچه از او شنیده بودند را و صف کردند، و آنچه مولا او را بدان هدایت کرده و به او اسرار نموده بود.

پس إِسْحَاقُ در حالی که پُر از خشم و حسد شده بود، به آن‌ها گفت: اگر فردا شود، من أَبَا شُعَيْبٍ را با مسائلی که از او می‌پرسم، شکست خواهم داد که پاسخ و راه گریزی برای آن‌ها پیدا نکند.

پس آن‌ها شادمان از نزد او رفتند. و خبر جمع شدنشان و آنچه از آن‌ها گذشته بود، به من رسید. پس نزد فَادَوَيْهِ الكُرْدِيِّ رفتم و او را از این موضوع باخبر ساختم.

پس او به من گفت: اگر صبح شد، زود به خانه مولایم برگرد، و تو شروع‌کننده سؤال از إِسْحَاق باش، زیرا او در آنجا، در میان اصحابش، از پاسخ عاجز و درمانده خواهد شد.

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ گفت: پس صبح زود نزد فَادَوَيْهِ رفتم و من و او به سوی خانه مولا حسن عسکری عَزَّتْ آلَاؤُهُ، حرکت کردیم. ما اولین کسانی بودیم که به در خانه رفتیم. ما نشسته بودیم که إِسْحَاقُ الأَحْمَرُ و چهار نفر همراهش وارد شدند. به ما سلام کردند و ما سلامشان را پاسخ دادیم و نشستند.

پس به إِسْحَاقُ گفتم: ای أَبَا يَعْقُوبَ، سؤالی پیش آمده است.

گفت: هر چه در نظرت است، بگو.

گفتم: درباره کلام اللهّٰ تعالی ﴿الرَّحْمَٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ﴾ چه شنیده‌ای؟

هنگامی که قصد داشت پاسخ دهد، السَيِّدُ أَبُو شُعَيْبٍ سلام بر او، وارد شد. پس جماعت و إِسْحَاقُ برخاستند. به او سلام کردند همان‌گونه که عادتشان جاری بود.

هنگامی که ابو شعیب نشست و آن‌ها دورش نشستند، اذن ورود صادر شد و به أَبِي شُعَيْبٍ گفته شد: وارد شو. پس وارد شد. او اولین کسی بود که به محضر مولایمان عزّعزّه، وارد می شد و آخرین کسی بود که خارج می شد، زیرا او وکیل املاک و اموال مولا بود و امر ولایت ظاهراً و باطناً به او واگذار شده بود.

سپس به ما اِذن دخول داده شد. وارد شدیم و بر مولایمان عَزَّعَزُّهُ، سلام کردیم. به ما اِذن نشستن داد، پس نشستیم.

سپس مولا در حالی که می‌دانست ما در چه موضوعی بودیم، فرمود: ای مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، مسئله‌ای که از إِسْحَاقُ پرسیدی را تکرار کن.

پس من کلامم را تکرار کردم.

إِسْحَاقُ گفت: اگر مولا به بنده‌اش اِذن پاسخ دهد، آنچه می‌دانم را می گویم.

پس مولایمان به او فرمود: ای إِسْحَاقُ، به تو اِذن دادیم، محمد بن اسماعیل را با آنچه نزد توست، پاسخ ده.

پس إِسْحَاقُ گفت: آن آیه هنگامی نازل شد که علی ﷺ، بر پشت محمد در روز فتح مکه بالا رفت و بت‌ها را از بالای خانه کعبه به زمین انداخت. آیه نازل شـــد، در حالی که در نزول ظاهری مکی است: ﴿الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ﴾.

و مولا تکیه داده بود، پس راست نشست در حالی که لبخند می‌زد. سپس به أَبِي شُعَيْبٍ روی کرد.

فرمود: ای أَبَا شُعَيْبُ، ﴿و سلیمان کافر نشد، بلکه شیاطین کافر شدند﴾آیا این قول تو درباره مسئله است؟ (کنایه از اینکه پاسخ اسحاق خلاف واقع است).

پس أَبُو شُعَيْبٍ گفت: قول من آن است که از شما آموختم و آن رأی و اعتقاد من است. اگر اِذن دهید، می‌گویم، در حالی که شما داناترید از من.

پس مولا به او فرمود: آرام باش ای أَبَا شُعَيْبُ. سپس گفت: ای إِسْحَاقُ، این پاسخ را از کجا دانستی؟

گفت: آن را از مردانی شنیدم که از جد شما صَادِق ﷺ، روایت کردند.

مولایمان فرمود: ای إِسْحَاقُ، آیا معتقد هستی که من صَادِق هستم؟

گفت: بله ای مولای من، تو صادق هستی و توباقر هستی و تو زَيْنُ العَابِدِين هستی و تو الحَسَن و تو الحُسَيْن هستی و تو همه هستی، بزرگ باد نعمتهایت.

پس مولا به او فرمود: پس اگر من صادق هستم، از من روایت کن، در حالی که تو در این زمانت مرا می‌بینی. روایت کردن از کسی که او را در زمانش نمی‌بینی را رها کن. لیکن دروغگو هرگاه بخواهد دروغ بگوید، شاهدش را دور می‌کند. ای أَبَا شُعَيْبُ، نظر تو در این باره چیست؟

پس أَبُو شُعَيْبٍ گفت: ای إِسْحَاقُ، آیا تو شهادت ندادی که علی عزعزه بر پشت محمد عزعزه در روز انداختن بت‌ها از ساختمان کعبه بالا رفت، و گفتی که محمد همان عرش است، و گفتی که این آیه در آن روز نازل شد تا مؤمنان بدانند که میم همان عَرْش است و معنی همان الرَّحْمَٰنُ است که بر عَرْش مستقر یافت؟

گفت: بله.

أَبُو شُعَيْبٍ، درود بر او، گفت: ای إِسْحَاقُ، این آیه به اِجماع اهل ظاهر، در مکه و قبل از هجرت نَبِيّ عَزَّعَزَّهُ، به مدینه نازل شده است. پس چگونه می‌گویی که آن در روز فتح نازل شد؟ این اشتباه از جانب توست. و با این حال، روایت شده که هنگامی که رَسُولُ اللهِ عَزَّعَزَّهُ، این آیه را در مکه بر قریش تلاوت کرد، مشرکان بر او شوریدند و قصد کشتنش را کردند.

إِسْحَاقُ گفت: پس الرَّحْمَٰنُ کیست ای سرورم؟

أَبُو شُعَيْبٍ گفت: همانا اَسْماء و صِفات بر سَيِّد مُحَمَّد واقع می شوند، مگر مولايمان أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، كه آن اِسْم خاصی برای علی است و ميم با آن ناميده نمی‌شود. و همچنين قول ما: الْمَعْنَى، جايز نيست كه اِسْم (محمد) با آن خوانده شود، بلكه آن خاص مولايمان أَمِيرِ النَّحْلِ علی است و جايز نيست كه آن بر اِسْم محمد واقع شود. پس صِفَتْ، اِسْم است، و مَوْصُوفْ، البَاب است. (تشريح مراتب سه گانه: المعنى، الاسم، الباب).

إِسْحَاقُ گفت: به اللهّٰ شهادت می‌دهم كه آنچه گفتی حق است و آن اعتقاد من است و با آن اللهّٰ تعالى را عبادت می‌كنم.

پس أَبُو شُعَيْبٍ به او فرمود: پس اگر اين دين تو ست، بدان كه الرَّحْمَٰنُ اِسمی از اَسماء الْمَعْنَى است كه بر المِيمِ (محمد) واقع می‌شود.

پس مولايمان عَزَّعِزُّهُ، تبسم كرد و فرمود: بگو ای أَبَا شُعَيْبُ.

پس گفت: الرَّحْمَٰنُ همان امام حسن است، زيرا اِسْم با پنج شخص ظاهر شده است: با المِيمِ (محمد) و الفَاءِ (فاطمه) و الحَاءَاتِ الثَّلَاثِ (حسن، حسين، محسن). پس هنگامی كه محمد و فَاطِر و محسن غايب شدند،اسم حسن و حسين باقی ماندند. پس معنى، حسن را زير تلألؤ نورش پنهان كرد و معنى مانند صورت حسن ظاهر شد، و اين است الإِسْتِوَاءُ عَلَى العَرْشِ." (تأويل الاستواء به تجلی امعنى در شخص حسن).

و دلیل دیگری نیز وجود دارد: همانا الرَّحْمٰنُ همان سَـیِّدُ محمد اسـت. آیا نمی‌دانی که آدَمِ مصطفی همان محمد است؟

گفت: بله ای سرورم.

فرمود: آیا معنی به ملائکه نگفت: ﴿پس هنگامی که او را نظام بخشیدم و از رُوحِ خود در او دمیدم، در برابر او به سجده درافتید﴾ پس سجده برای ا سم بود، و عبادت برای معنی. و بیان آن، کلام اللهّ تعالی اسـت: ﴿الرَّحْمٰنُ ❁ قرآن را تعلیم داد ❁ انسـان را آفرید ❁ بیان را به او آموخت﴾. پس الرَّحْمٰنُ، عبادت و اطاعت را به عالَمِ آموخت. همانا اللهّ بر عالَمِ عُلْوِيّ و سُـفْلِيّ در عالم ذر و هنگام آغاز اول و ندا در زمان دعوت، اطاعت از محمد را فرض کرد. سـپس عالَمِ عُلْوِيّ را با سُـفْلِيّ مخلوط کرد و همه را با هم درآمیخت و در یک مقام به آن‌ها ندا داد. پس همان‌گونه که عالَمِ سُـفْلِيّ روزه می‌گیرند و نماز می‌خوانند و عبادت می‌کنند و تسبیح می‌گویند و سجده می‌کنند، عالَمِ عُلْوِيّ نیز در عبادت همانند آن‌ها هستند.

إِسْحَاقُ گفت: شهادت می‌دهم که این همان حق است.

أَبُو شُعَيْبٍ به او فرمود: پس اگر بر این با من اِجماع کردی، **بر تو لازم است که برای اسم سجده کنی**، همان‌گونه که عالَمِ عُلْوِيّ، صاحبان مَراتِب، سجده کردند.

إِسْحَاقُ گفت: هر کس از دو عالَمِ عُلْوِيّ و سُفْلِيّ برای اسم سجده نکند، کافر است. ای سرورم، از کلامت که الرَّحْمَٰنُ همان اسم است، برایم بیشتر و واضح‌تر بیان کن.

أَبُو شُعَيْبٍ گفت: آیا اللّٰه به عالَمِ مُنْكِر نگفت: برای الرَّحْمَٰنُ سجده کنید؟ آن‌ها از سرِ مخالفت گفتند: الرَّحْمَٰنُ کیست؟ آن‌ها از این اِنکارشان، قصد خُرد شمردن الرَّحْمَٰنُ را داشتند، زیرا آن‌ها از حزب کسانی بودند که اولاً برای او سجده نکردند، و آن کسی که سجده نـ شد آدم بود. پس ابلیس گفت: من بهتر از او هـ ستم، زیرا ابلیس گمراه‌کننده و ابلیس آن‌هاست؛ مرا از آتش آفریدی و او را از گِل آفریدی. پس گفتند: الرَّحْمَٰنُ کیست؟ آیا برای آنچه به ما امر می‌کنی سجده کنیم؟ و این بر نفرتشان افزود.

پس الرَّحْمَٰنُ، حـ سن ا ست، و او یکی از مظاهر غیبت ا ست. و هنگامی که محمد عزعزه غایب شد، در او غُروب کرد. و فاطمه و محسن نیز غایب شدند و در او غُروب کردند. پس مولایمان أَمِيرُ النَّحْلِ علی حـسن را زیر تلألؤ انوارش پنهان کرد و او مانند صورت او ظاهر شد.

سپس السَّيِّدُ أَبُو شُعَيْبٍ به پا خاست و در برابر مولایمان حسن عسکری عَزَّعَزَّهُ، به سجده افتاد و گفت: شهادت می‌دهم که مشارق انوار همگی در تو غُروب کرده‌اند.

پس مولایمان عَزَّعَزَّهُ، به او فرمود: سرت را بلند کن ای أَبَا شُعَيْبٍ، به راستی که هیچ کس اللّٰه را حق معرفتش نشناخت مگر تو.

پس نشست. سپس مولا فرمود: ای إِسْحَاقُ، سُجُود برای الرَّحْمٰنُ از عالَمِ عُلْوِيّ و سُفْلِيّ اســت، و عِبَادَة برای معنی اســت. این‌گونه گفته: برای الرَّحْمٰنُ ســجده کنید. و فرمود: ﴿و امر نشدند مگر به اینکه اللهّٰ را خالصانه با دین حق، در حالی که مایل به حق هستند، عبادت کنند، و نماز به پا دارند و زکات بپردازند؛ و این است دین راستین﴾

پس این آیات همگی بر موجودی دلالت دارند که با آیاتش قابل مشاهده است، و آن‌ها ظهورات او برای عالَم هستند، همانند خود عالَم. به اقتضای آنچه حِكْمَت ایجاب می‌کند که معدوم پرستیده نشود، و کسی که شناخته نشود، مجهول است، و کسی که دیده نشود، مفقود است. **پس ظهورات او، وجود اوست، و وجود او، دیدن اوست، و دیدن او، توحید اوست، و توحید او، نفی صِفات از اوست، و نفی صِفات از او، کینُونیَّت اوســت، و کینُونِیَّت او، بینُونِیَّت اوســت (جدایی و فرق گذاری) از خلقش، به این صورت که او رَبّ است و غیر او عَبْد.**

سپس أَبُو شُعَيْبٍ به مولایمان حسن گفت: ای مولای من، آیا امروز خارج می شوید؟

مولا فرمود: بله.

پس أَبُو شُعَيْبٍ برخاست و ایستاد و جماعت نیز برخاستند.

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ گفت: پس فَادَوَيْهِ الكُرْدِيُّ دست مرا گرفت و به دنبال إِسْحَاقُ روان شديم. پس أَبُو عَبَّادٍ به او گفت: اى اسحاق، ديروز به ما وعده دادى كه أَبَا شُعَيْبٍ را قطع خواهى كرد، به اللهّٰ سوگند كه او امروز تو را عاجز ساخت و شكست داد.

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ گفت: پس چون فردا شد، من به خانه مولايمان عَزَّعَزَّهُ، آمدم در حالى كه سحر برخاسته بودم. وارد شدم، در حالى كه مجلس مملو از جمعيت بود. سلام كردم، پس مولايم سلام مرا پاسخ داد، و به من امر كرد كه كنار فَادَوَيْهِ الكُرْدِيِّ بنشينم. پس نشستم. سپس به فَادَوَيْهِ روى كرد و به سرورمان أَبِي شُعَيْبٍ اشاره كرد و فرمود: الرَّحْمٰنُ، پس از او به عنوان يک آگاه بپرس. (تأييد مجدد مولا بر مقام علمى ابى شعيب).

[٦٣١] وَبِإِسْنَادِ شَيْخِي أَبِي الفَتْحِ مُحَمَّدِ بْنِ الحَسَنِ رَحِمَهُ اللهُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى الكِنَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي سَيِّدُنَا شَيْخُنَا أَبُو عَبْدِ اللهِّٰ الحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الخُصَيْبِيِّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ قَالَ: حَدَّثَنِي يُحَيِّى بْنُ مُعَينِ السَامِرِيِّ قَالَ: كُنْتُ مَعَ سَيِّدِي أَبِي شُعَيْبٍ فِي بُسْتَانٍ بِالمَطِيرَةِ نَتَنَاوَلُ عَبْدَ النُورِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْنَا خَادِمُ البُسْتَانِ وَقَالَ: يَا مَوْلَايَ إِنَّ إِسْحَاقَ يُرِيدُ الدُخُولَ عَلَيْكَ فَمَا تَأْمُرُ؟ فَقَالَ: "نَأْذَنُ لَهُ بِالدُخُولِ" فَدَخَلَ عَلَيْنَا إِسْحَاقُ فَسَلَّمَ وَجَلَسَ، ثُمَّ قَالَ: يَا سَيِّدِي لَسْتُ أَدْرِي السَبَبَ الَّذِي بَيْنِي وَبَيْنَ فَادَوَيْه الكُرْدِيِّ مَا هُوَ؟ بَلَغَنِي أَنَّهُ يَسُبُّنِي وَيَثْلِبُنِي وَيَسْعَى بِالقَبِيحِ فِي حَقِّي، وَالدَلِيلُ عَلَى صِدْقِ مَنْ أَبْلَغَنِي ذٰلِكَ مَا

جَبَهَنِي فِي وَجْهِي بِحَضْـــرَتِكَ فَقَالَ: "أَنْتَ تُفْتِي بِغَيْرِ حَقٍّ وَبِغَيْرِ مَا أَمَرَكَ اللهُ بِهِ وَبِخِلَافِ السُنَةِ" فقال: وَاللهِ إِنِّي مُجْتَهِدٌ فِي إِعْتِمَادِي الحَقَّ فِيمَا أَقُولُهُ وَأُورِدُهُ.

قَالَ لَهُ سَــيِّدُنَا أَبُو شُــعَيْبٍ: "لَا يَجُوزُ يَا أَبَا يَعْقُوبَ أَنْ تَقُولَ ذٰلِكَ، إِنَّ كُلَّ مُجْتَهِدٍ مُخَاطِرٌ مُخْطِيءٌ إِذَا كَانَ فِي الزَمَانِ مُبَلِّغٌ عَنْ اللهِ أَوْ إِمَامٍ هُوَ سُــلْطَانُهُ وَالمَوْلَى حَاضِرٌ مُشَـاهَدٌ، فَاِجْتِهادُكَ فِي أَنْ تُصِيبَ الحَقَّ عَنَاءٌ فَخَلِّ عَنْكَ وَسَلْ إِمَامَكَ يُجِبْكَ لِأَنَّهُ الضَامِنُ لِلإِجْتِهادِ، وَالإِمَامُ ضَــامِنٌ وَالمُؤَذِّنُ مُؤْتَمَنٌ، لِأَنَّ المُؤَذِّنَ هُوَ المُبَلِّغُ عَنْ الإِمَامِ وَهُوَ ثِقَةٌ أَمِينٌ آخِذٌ مِنْ ثِقَةٍ مُبَلَّغٍ إِلَى ثِقَةٍ" يَا أَبَا يَعْقُوبَ: "أَيُّ شَيْءٍ كَانَ بَيْنَ عُثْمَانَ وَأَبِي ذَرٍّ؟".

فَقَالَ إِسْحَاقُ: إِذَنْ أَبُو ذَرٍّ هُوَ فادَوَيْهُ الكُرْدِيُّ قَالَ لَهُ أَبُو شُعَيْبٍ: "سَلْ المَوْلَى عَنْ ذٰلِكَ" فَقَالَ إِسْحَاقُ: كَفَى فَادَوَيْهِ أَنَّهُ كُرْدِيٌّ أَعْجَمِيٌّ لَا يَنْجُبُ فَقَالَ لَهُ أَبُو شُعَيْبٍ: "لَا تَقُلْ هٰذا يَا إِسْحَاقُ إِنَّ المَوْلَى سَأَلَهُ سَائِلٌ فَقَالَ لَهُ: يَا مَوْلَايَ: أَيُّما أَفْضَلُ أَعَرَبِيٌّ بْنُ عَرَبِيٍّ يَعْرِفُ اللهَ أَمْ أَعْجَمِيٌّ بْنُ أَعْجَمِيٍّ يَعْرِفُ اللهَ؟" فَقَالَ: "بَلْ الأَعْجَمِيُّ لِقَوْلِهِ تَعالَى: ﴿وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ ۞ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِم مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ﴾[١] وَقَوْلُهُ تَعالَى: ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَّقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ ۖ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ ۗ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ ۖ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى ۚ أُولَٰئِكَ يُنَادَوْنَ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ﴾[٢] فَالقُرْآنُ نَزَلَ بِلُغَةِ العَرَبِ فَآمَنَتْ بِهِ العَجَمُ وَلَوْ نَزَلَ بِلُغَةِ العَجَمِ لَمَا آمَنَتْ بِهِ العَرَبُ".

---

[١] سوره شعرا، آيه ١٩٨_١٩٩

[٢] سوره فصلت، آيه ۴۴

وَقَدْ قَالَ رَسُـولُ اللهِ ﷺ: "لَوْ أَنَّ العِلْمَ مُعَلَّقٌ بِالثُّرَيَّا لَنالَتْهُ طَائِفَةٌ مِنْ أَبْناءِ فارِسَ، وَتَوْحِيدُ اللهِ كَانَ فِي العَجَمِ قَبْلَ العَرَبِ، أَلَا تَعْلَمُ يا أَبَا يَعْقُوبَ إِنَّ لُـؤَيَّ هُـوَ الَّـذِي لَـوَى الأَنْوَارَ مِنَ الفُرْسِ إِلَى العَرَبِ، وَذٰلِكَ لا لِذَنْبٍ أَذْنَبَتْهُ العَجَمُ وَلَا لِحِكْمَةٍ ثُبِّتَتْ فِي العَرَبِ، وَلا لِحَاجَةٍ مِنَ المَوْلَى إِلَى ذٰلِكَ، وَلٰكِنْ لِأَمْرٍ سَبَقَ فِي عِلْمِهِ لابُدَّ مِنْ إِتْمامِهِ وَإِثْباتِ حُجَّتِهِ".

قَالَ يَحْيَى بْنُ مُعَيْنٍ: ثُمَّ أَمْسَـكَ سَـيِّدِي أَبُو شُـعَيْبٍ عَنْ الخِطَابِ بَقِيَّةَ ذٰلِكَ اليَوْمِ، وَجَلَسَ إِسْحاقُ مَعَنَا إِلَى أَوانِ إِنْصِـرَافِنَا، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الغَدِ غَدَوْتُ إِلَى دَارِ مَوْلَانَا الحَسَنِ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ بِخَبَرِ إِسْحاقَ مَعَ فادويهِ، فَقَالَ مَوْلَانَا: "وَاللهِ إِنَّ إِسْحَاقَ لَعُثْمَانُ، وَإِنَّ فادَوَيهِ لَأَبُو ذَرٍّ، وَلَوْ قَدِرَ إِسْـحَاقُ عَلَى نَفْيِ فَادَوَيهِ مِنْ سِرِّ مَنْ رَأَى لَفَعَلَ وَمَا أَبْقَاهُ، أَلَا وَإِنَّ إِسْـحَاقَ رَجُلٌ كَذَّابٌ عَلَيْنا فَلَا تَقْبَلُوا فَتْوَاهُ".

قَالَ أَبُو الحَسَنِ الجِسْـرِيُّ: قَالَ سَيِّدِي أَبُو عَبْدِ اللهِ الخُصَيْبِيُّ نَضَّـرَ اللهُ وَجْهَهُ: لَقَدْ قَالَ إِسْحَاقُ فِي القُبَّةِ الهَاشِمِيَّةِ وَهُوَ عُثْمَانُ كَلَامُ أَهْلِ النَارِ فِي النارِ بِالأَعْجَمِيَّةِ.

و به اِسـناد شـيخ من أَبِي الفَتْحِ مُحَمَّدِ بْنِ الحَسَـنِ، رَحِمَهُ اللهُ، گفت: أَبُو الحُسَـيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَـى الكِنَانِيِّ براى ما حديث گفت، گفت: سرور و شـيخ ما أَبُو عَبْدِ اللهِ الحُسَـيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الخُصَـيْبِيِّ، شَرَّفَ اللهُ مَقامَهُ، براى من حديث گفت، گفت: يَحْيَى بْنُ مُعَينٍ السَّامِرِيِّ براى من حديث گفت، گفت: من با سرورم محمد بن نصير در باغى در المَطِيرَة بودم و عبدالنور مى‌خورديم. ناگهان خادم باغ بر ما وارد شـد و گفت: اى مولاى من،

إِسْـــحَاقُ قصـــد ورود بر شـــما را دارد، چه دســـتور می‌دهید؟ فرمود: به او اِذن ورود می‌دهیم. پس إِسْحَاقُ بر ما وارد شد، سلام کرد و نشست.

سپس گفت: ای سرور من، نمی‌دانم م شکل بین من و فَادَوَيْهِ الكُرْدِيِّ چیـ ست؟ به من ر سیده ا ست که او به من د شنام می‌دهد، بدگویی می‌کند و به ز شتی در حق من تلاش می‌کند. و دلیل بر صدق کسی که این را به من رسانده است، آن است که او در حضور شما با تندی در روی من گفت: تو بدون حق فتوا می‌دهی و بر خلاف آنچه الله به تو امر کرده و بر خلاف سُنَّت.

پس اســحاق گفت: به الله ســوگند، من در اِعتماد به حق در آنچه می‌گویم و می‌آورم، تلاش می‌کنم.

سرور ما أَبُو شُعَيْبٍ به او گفت: جایز نیست ای أَبَا يَعْقُوبَ که چنین بگویی. هر مُجْتَهِدی در خطر اســت و خطا می‌کند هنگامی که در آن زمان مُبَلِّغی از طرف الله یا امامی که سُلطان اوست، وجود داشته باشد، و مولا حاضر و قابل مشاهده باشد. پس اِجْتِهاد تو برای رسیدن به حق، رنج و تلاش بیهوده است . پس آن را رها کن و از امامت بپرس تا تو را پا سخ دهد، زیرا او ضامن اِجْتِهاد ا ست. و امام ضامن ا ست، و باب مورد اعتماد ا ست، زیرا باب همان مُبَلِّغ از طرف امام ا ست، و او قابل اعتماد، امین ا ست، اَخذکننده از ثِقِه، و مُبَلِّغ به ثِقِه.

ای أَبَا يَعْقُوبَ: چه چیزی بین عُثْمَانَ و أَبِي ذَرٍّ بود (اشـــاره به منازعه تاریخی به عنوان تأویلی بر منازعه فعلی).

پس إِسْحَاقُ گفت: پس أَبُو ذَرٍّ همان فَادَوَيْهِ الكُرْدِيُّ است.

أَبُو شُعَيْبٍ به او گفت: درباره این موضوع از مولا بپرس.

پس إِسْحَاقُ گفت: کافی است فَادَوَيْهِ كُردی و اَعجَمی است و نجابت ندارد.

پس أَبُو شُعَيْبٍ به او گفت: این را نگو ای إِسْحَاقُ. همانا مولا را پرسش‌کننده‌ای پرسید و به او گفت: ای مولای من: کدام یک برتر است؛ عربی پسر عرب که اللهّ را می‌شناسد، یا اَعجَمی پسر اَعجَمی که اللهّ را می‌شناسد؟

پس فرمود: بلکه اَعجَمی برتر اســـت، به خاطر کلام اللهّ تعالی: ﴿و اگر آن قرآن را بر برخی غیراز عرب نازل می‌کردیم ❁ و او آن را بر آنان می‌خواند، به آن ایمان نمی‌آوردند﴾ و کلام اللهّ تعالی: ﴿و اگر آن را قرآنی غیرعربی قرار می‌دادیم، حتماً می‌گفتند: چرا آیاتش به تفصیل بیان نشده است؟ آیا اَعجَمی و عربی؟ بگو: آن برای کسانی که ایمان آورده‌اند، هدایت و شفا است؛ و کسانی که ایمان نمی‌آورند، در گوش‌هایشان سنگینی است و قرآن بر ایشان کوری است؛ آنان از مکانی دور ندا داده می‌شوند﴾

پس قرآن به زبان عرب نازل شـد و عجم به آن ایمان آوردند، و اگر به زبان عجم نازل می‌شد، عرب به آن ایمان نمی‌آورد.

و رَسُـولُ اللّٰه عَزَّعَزَّهُ، فرمود: اگر عِلْم به سـتاره پروین آویزان بود، گروهی از فرزندان فارس به آن د ست می‌یافتند، و توحید اللّٰه در عجم قبل از عرب بود. آیا نمی‌دانی ای أَبَا یَعْقُوبَ، که لُؤَيّ همان کسـی اسـت که علوم را از فارس به عرب گرداند ؟ و این نه به خاطر گناهی بود که عجم مرتکب شد، و نه به خاطر حکمتی که در عرب تثبیت شده باشـد، و نه به خاطر نیازی از مولا به آن؛ بلکه به خاطر امری بود که در علم او سـبقت داشت و باید به اتمام می‌رسید و حجت او اثبات می‌شد.

يَحْيَى بْنُ مُعَينٍ گفت: سپس سرورم أَبُو شُعَيْبٍ در باقی‌مانده آن روز از گفتگو خودداری کرد، و إِسْحَاقُ تا زمان رفتن ما با ما نشست.

پس چون فردا شد، به خانه مولایمان حسن عسکری عَزَّعَزَّهُ، رفتم و او را از خبر إِسْحَاقُ با فَادَوَيْهِ آگاه ساختم.

پس مولایمان فرمود: به اللّٰه سـوگند، إِسْـحَاقُ همان عُثْمَانُ اسـت، و فَادَوَيْهِ همان أَبُو ذَرٍّ است. و اگر إِسْحَاقُ می‌توانست فَادَوَيْهِ را از سامراء تبعید کند، حتماً انجام می‌داد و او را باقی نمی‌گذاشت. آگاه باشید، همانا إِسْحَاقُ مردی دروغگو بر ماست، پس فتوای او را نپذیرید.

أَبُو الحَسَنِ الجِسْرِيِّ گفت: سرورم أَبُو عَبْدِ اللهِ الخُصَيْبِيِّ، خداوند روحش را شاد كند، گفت: به راستى كه اسحاق در قبه هاشميه، در حالى كه او عثمان است، كلام اهل آتش را در آتش به زبان فارسى گفت (تأويل باطنى كه عثمان همان اسحاق است).

(جزای کسی که مؤمنی را رد کند)

[٦٣٢] وَحَدَّثَنِي شَيْخِي أَبُو الفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ رَحِمَهُ اللهُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمُ الرِفَاعِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي المَعْبَرَانِيُّ قَالَ: كَانَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ قُرَى بَغْدَادَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ أَصْحَابُ الدُنْيَا أَوْلَمَ وَلِيمَةً وَجَمَعَ عِنْدَهُ جَمَاعَةً مِنْ مُؤَالِفٍ وَمُخَالِفٍ، فَخَرَجَ إِلَى بَابِ الدَارِ لِحَاجَةٍ، فَوَقَفَ بِهِ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ ذُو فَقْرٍ وَفَاقَةٍ وَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَقَالَ لَهُ: أَنَا رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ إِخْوَانِكَ فِي جَوْعَةٍ، فَقَالَ: صَنَعَ اللهُ لَكَ.

فَعِنْدَ مُضِيِّهِ فَكَّرَ الرَجُلُ فِي نَفْسِهِ وَقَالَ: أَيَقِفُ لِي رَجُلٌ وَيَقُولُ أَنَا مِنْ إِخْوَانِكَ فِي جَوْعَةٍ فَأَقُولُ لَهُ: صَنَعَ اللهُ لَكَ، وَاللهِ لَا لَقِيتُ فِي يَوْمِي هٰذَا خَيْرًا وَمَضَى مُسْرِعًا فِي أَثَرِ الفَقِيرِ، فَلَحِقَهُ فِي عُزْلَةٍ مِنْ مَشْرَعَةِ الدِجْلَةِ وَهُوَ فِي أَصْلِ الحَفْرِ يَقْلَعُ الطِينَ وَيَأْكُلُ مِنْهُ وَيَقُولُ لِنَفْسِهِ: قَدْ قُلْتُ لَكَ لَا تَسْأَلِيهِ، فَغَلَبْتِينِي وَسَأَلْتِيهِ، فَلَمْ تَنَالِ مِنْهُ خَيْراً وَأَثِمْتِ فِيهِ وَأَثِمَ إِذْ

رَدِّكِ، فَلَمَّا نظَرَ الرَجُلُ أَخاهُ وَثَبَ قَائِمًا عَلَى قَدَمَيْهِ وَقَالَ: يَا أَخِي، قَدْ كَانَ مِنِّي غَلْطَةٌ وَأَنَا أَسْأَلُكَ مُساحَتِي وَالمَسِيرَ مَعِي إِلَى مَنْزِلِي.

فَقَالَ لَهُ: أَنْتَ فِي حِلٍّ، وَأَنَا أَسِيرُ مَعَكَ إِلَى مَنْزِلِكَ، وَأَمَّا أَنْ آكُلَ مِنْ طَعَامِكَ فَلَا، فَإِنِّي آلَيتُ لَمَّا فَارَقْتُكَ بِمَوْلايَ إِنِّي لَا آكُلُ مِنْ طَعَامِ أَحَدٍ فِي هٰذَا اليَوْمِ وَلَا بُدَّ لِي مِنَ الوَفَاءِ بِقَسَمِي، فَقَالَ لَهُ: وَمَا يَنْفَعُنِي مَسِيرُكَ مَعِي إِذَا لَمْ تَأْكُلْ مِنْ طَعَامِي، وَتَرَكَهُ وَانْصَرَفَ، فَأَوْلَمَ وَلِيمَتَهُ، فَلَمَّا كَانَ فِي اللَيْلِ وَقَعَ فِي دَارِهِ عَرْبَدَةٌ فَقُتِلَ رَجُلٌ مِمَّنْ كَانُوا عِنْدَهُ، وَخَرَجَ القَاتِلُ مِنْ دَارِهِ هَارِباً مِنْ بَغْدادَ فَإِذا بِدَيْلَمِيٍّ أَعْجَمِيٍّ قَدْ أَتَى إِلَيْهِ بَعْدَ ذٰلِكَ إِلَى دَارِ الرَجُلِ، فَأَخَذَهُ وَامْرَأَتُهُ تَنْظُرُ إِلَيْهِ، فَوَسَّدَهُ عَلَى الأَرْضِ وَقَوَّرَ عَيْنَيْهِ بِالسِكِّينِ وَلَمْ يَأْخُذْ مِنْ مَالِهِ شَيْئًا وَتَرَكَهُ وَانْصَرَفَ، فَكَانَ الرَجُلُ يُحَدِّثُ عَنْ نَفْسِهِ ذٰلِكَ لِلنَاسِ وَيَقُولُ [هٰذَا جَزَاءُ مَنْ رَدَّ مُؤْمِنًا] فَإِيَّاكَ وَالزُهْدُ فِي المُؤْمِنِينَ وَرْدِهِمْ، وَوَاسِ أَخَاكَ وَلَوْ بِتَمْرَةٍ أَوْ زَبِيبَةٍ إِذَا كُنْتَ لَا تَقْدِرُ عَلَى غَيْرِهَا.

و شيخ من أَبُو الفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ، رَحِمَهُ اللهُ، براى من حديث گفت، گفت: أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمُ الرِّفَاعِيِّ براى من حديث گفت، گفت: المَعْبَرَانِيُّ براى من حديث گفت، گفت: در يكى از روستاهاى بغداد، مردى مؤمن و ثروتمند بود كه ضيافتى ترتيب داد و جمعى از موافق و مخالف نزد خود جمع كرد.

برای کاری از خانه خارج شد. مردی مؤمن، فقیر و نیازمند نزد او ایستاد و سلام کرد و به او گفت: من مردی مؤمن از برادران تو هستم که گرسنه هستم.

مرد ثروتمند گفت: الله برای تو بسازد. (دعایی است که در اینجا به معنی عذرخواهی برای عدم کمک آمده است).

پس از رفتن او، مرد ثروتمند با خود فکر کرد و گفت: آیا مردی نزد من می‌ایستد و می‌گوید من از برادران تو هستم و گرسنه‌ام، و من به او می‌گویم الله برای تو بسازد؟**!** به الله سوگند، من در این روز خیری نخواهم دید.

سپس با شتاب به دنبال آن فقیر رفت و او را در مکانی خلوت در جایی که برای آب خوردن از دجله استفاده می‌شد دریافت. او در اصل حفره‌ای بود که گِل را می‌کند و از آن می‌خورد و به خود می‌گفت: **به تو گفتم درخواست نکن، اما تو بر من غلبه کردی و از او درخواست نمودی، پس خیری از او نبردی و گناهکار شدی، و او نیز با رد کردن تو گناهکار شد.**

هنگامی که مرد ثروتمند برادرش را دید، با سرعت بر پا ایستاد و گفت: ای برادرم، از من خطایی سر زد و از تو می‌خواهم که مرا ببخشی و با من به خانه‌ام بیایی.

فقیر به او گفت: تو بخشیده شده هستی و من با تو به خانه‌ات می‌آیم، اما اینکه از غذای تو بخورم، نه. زیرا هنگامی که از تو جدا شدم، با مولایم سوگند خوردم که در این روز از غذای هیچ کس نخورم و من باید به قسمم وفا کنم.

ثروتمند به او گفت: پس رفتن تو با من چه فایده‌ای دارد، وقتی از غذایم نمی‌خوری؟

او را رها کرد و برگشت و ضیافتش را ادامه داد.

هنگامی که شب شد، در خانه‌اش نزاعی رخ داد و مردی از کسانی که نزد او بودند، کشته شد. و قاتل از خانه‌اش به سرعت از بغداد گریخت.

پس ناگهان مردی اهل دیلم و غیر عرب پس از آن به خانه آن مرد آمد، او را گرفت در حالی که همسرش به او نگاه می‌کرد. او را بر روی زمین خواباند و با چاقو چشمانش را درآورد و هیچ از مالش نگرفت و او را رها کرد و رفت.

پس مرد ثروتمند این اتفاق را برای مردم تعریف می‌کرد و می‌گفت: این جزای کسی است که مؤمنی را رد کند. پس بترسید از کم شمردن مؤمنان و رد کردن آن‌ها، و با برادرت مواسات کن حتی اگر با یک خرما یا یک کشمش باشد، اگر نمی‌توانی بیش از آن بدهی.

[٦٣٣] وَعَنْ سَـيِّدِي أَبِي إِسْـحَاقَ إِبْرَاهِيمِ الرِفَاعِيِّ قَالَ: كَانَ لَنَا أَخٌ بَيْتُهُ مَنْزِلٌ لِلمُؤْمِنِينَ، وَكَانَتْ لَهُ دُنْيَا وَكَانَ مُوَسَّـعًا عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ مَنْ لَا خِيرَ فِيهِ: أَتُفْقِرُ نَفْسَـكَ بِمَا تَفْعَلُهُ، وَالْمُتَشَبِّهُونَ بِهٰذَا الأَمْرِ وَالْمُدَّعُونَ لَهُ كَثِيرُونَ.

فَأَغْلَقَ الرَجُلُ بَابَهُ وَامْتَنَعَ عَنْ كَثِيرٍ مِمَّا كَانَ يَعْمَلُ وَيُعَامِلُ بِهِ إِخْوَانَهُ وَجَاءَ فَقِيرٌ إِلَى دَارِهِ يَسْتَأْذِنُ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ البَوَّابُ: إِنَّ الَّذِي كُنْتَ تَسْمَعُ عَنْ صَاحِبِ هٰذِهِ الدَارِ تَغَيَّرَ عَنْهُ، وَقَدْ غُلِقَ بَابُهُ، وَلَيْسَ يُخَاطِبُ إِلَّا مَنْ اِخْتَصَّ بِهِ فَقَالَ لَهُ الرَجُلُ: يَا هٰذَا، قَدْ أَمْسَـيْتُ وَلَسْـتُ أَعْرِفُ فِي هٰذِهِ البَلْدَةِ مَنْ أَدُلُّ عَلَيْهِ، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَدَعَنِي أَنَامُ عِنْدَكَ فِي دِهْلِيزِ الدَارِ، فَإِذَا أَسْفَرَ الصُبْحُ مَضَيْتُ، فَافْعَلْ فَإِنِّي رَجُلٌ غَرِيبٌ.

فَرَقَّ لَهُ البَوّابُ وَأَدْخَلَهُ إِلَى الدِهْلِيزِ، وَأَظْلَمَ اللَيْلُ، فَأَغْلَقَ بَابَ الدَارِ وَأَوْقَدَ سِرَاجَهُ وَوَطَّأَ فِرَاشَـهُ، وَكَانَ البَوَّابُ أَعْوَرَ وَعَلَى عَيْنِهِ عِصَـابَةٌ، فَحَلَّهَا عَنْ عَيْنِهِ فَقَالَ لَهُ الرَجُلُ لَمَّا أَسْـفَرَ الصُـبْحُ: كَمْ لَكَ مُنْذُ سُـلِبْتَ عَيْنَكَ؟ قَالَ: أَرْبَعُ سِـنِينَ، فَمَرَّ يَدَهُ عَلَيْهَا، فَعَادَتْ إِلَى حَالِ الصِـحَّةِ، فَنَظَرَ البَوَّابُ فَلَمْ يَرَ الرَجُلَ، فَبَقِيَ مَرْعُوبًا وَدَخَلَ إِلَى صَـاحِبِ الدَارِ، فَلَمَّا رَآهُ تَعَجَّبَ مِنْهُ، فَأَخْبَرَهُ بِخَبَرِ الفَقِيرِ وَمَا صَـنَعَ بِهِ، فَقَالَ: إِنَّا للهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، هٰذَا وَاللهِ البَازُ الأَشْـهَبُ الَّذِي كُنَّا نَطْلُبُهُ، فَتَابَ الرَجُلُ عَنْ جَفْوَتِهِ وَعَادَ عَمَّا كَانَ عَلَيْهِ، وَازْدَادَ فِي مُواصَلَةِ الإِخْوَانِ وَبِرِّهِمْ.

فَاحْذَرْ يَا وَلَدِي كُلَّ الحَذَرِ، وَإِيَّاكَ وَالزُهْدُ فِي المُؤْمِنِينَ، وَاخْضَعْ لَهُمْ وَلِنْ الكَلامَ، فَقَدْ وَاللهِ نَصَحْتُكَ كَمَا نَصَحُونِي، وَذٰلِكَ فَرْضٌ عَلَيْكَ، وَإِيَّاكَ وَالغَيْبَةَ لَهُمْ، فَقَدْ قَالَ النَبِيُّ عزعزه: "الغَيْبَةُ تَنْقُضُ الوُضُوءَ، وَتُفْطِرُ الصَائِمَ".

و از سرورم أَبِي إِسحاق إبراهيم رفاعي روايت شده، گفت: ما برادری داشتیم که خانه‌اش منزلگاهی برای مؤمنین بود و ثروت داشت و وضع مالی‌اش گشاده بود.

پس کسی که خیری در او نبود، به او گفت: آیا خودت را با آنچه انجام می‌دهی، فقیر می‌سازی؟ کسانی که شبیه به این عقیده هستند و ادعای آن را می‌کنند، بسیارند.

پس آن مرد درِ خانه‌اش را بست و از بسیاری از کارهایی که انجام می‌داد و معاملاتی که با برادرانش می‌کرد، خودداری نمود.

فقیری به خانه‌اش آمد و اذن ورود خواست. دربان به او گفت: آنچه درباره صاحب این خانه می‌شنیدی، از او تغییر کرده است و درِ خانه‌اش بسته شده و فقط با کسانی که خاص او هستند، صحبت می‌کند.

پس آن مرد فقیر به او گفت: شب بر من فرارسیده و من کسی را در این شهر نمی‌شناسم که به او پناه ببرم. اگر صلاح می‌دانی بگذار نزد تو در دِهلِیز خانه بخوابم و چون صبح روشن شد، می‌روم. این کار را بکن، زیرا من مردی غریب هستم.

پس دربان دلش به حال او سوخت و او را به دِهلِیز وارد کرد.

شب تاریک شد، دربان درِ خانه را بست و چراغش را روشن کرد و بسترش را پهن نمود.

دربان یک چشم بود و چشمانش با پارچه بسته شده بود. پس آن را از چشمانش باز کرد برای خوابیدن.

آن مرد فقیر چون صبح روشن شد، به او گفت: چند سال است که چشمت را از دست داده‌ای؟ گفت: چهار سال.

پس دستش را بر روی آن کشید، و آن چشم به حالت سلامت برگشت.

دربان نگاه کرد، اما آن مرد را ندید. پس ترسان و لرزان باقی ماند و نزد صاحبخانه رفت. صاحبخانه چون او را دید، تعجب کرد. پس او را از خبر آن فقیر و کاری که با او انجام داده بود، باخبر ساخت.

صاحبخانه گفت: إِنَّا للهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. به الله سوگند، این همان شاهین خاکستری است که ما به دنبالش بودیم. پس مرد ثروتمند از بدرفتاری‌اش توبه کرد و به آنچه قبلاً بود برگشت، و در پیوستن به برادران و نیکی به آن‌ها افزود.

پس ای فرزندم، نهایت احتیاط را به کار ببر و از کم شمردن مؤمنین و رد کردنشان بپرهیز. در برابرشان فروتن باش و کلامت را نرم کن. به الله سوگند، من تو را نصیحت

کردم، همان‌گونه که آن‌ها مرا نصیحت کردند، و آن بر تو واجب است. و **از غیبت کردن آن‌ها بپرهیز**، زیرا نَبیّ ﷺ فرمود: غیبت، وضو را باطل می‌کند و روزه را می‌شکند.

[۶۳۴] وَقَدْ رُوِيَ عَنْهُ ﷺ أَنَّهُ كَانَ جَالِسًا وَعِنْدَهُ أُمُّ سَلَمَةَ وَعائِشَةَ، وَإِنَّ عائِشَةَ أَشارَتْ بِطَرَفِها إِشـارَةَ غِيْبَةٍ إِلَى أُمِّ سَـلَمَةَ، تَعْنِي أَنَّها قَصِـيرَةٌ، فَقَالَ لَهَا النَبِيُّ: "تَنَخَّعِي" فَتَنَخَّعَتْ دَمًا، وَقِيلَ: رَمَتْ قِطْعَةَ لَحمٍ، فَقالَتْ: مَا هٰذَا؟ فَقَالَ: لَحُمُ أُمِّ سَـلَمَةَ، أَلَمْ تَسْـمَعِي قَوْلَ اللّٰهِ تَعالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَنِّ إِثْمٌ ۖ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُـكُم بَعْضًـا ۚ أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ ۚ وَاتَّقُوا اللّٰهَ ۚ إِنَّ اللّٰهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ﴾[١]

فَكُنْ لِأَخِيكَ عَيْنًا وَسَـمْعًا وَلِسَـانًا، فَإِنَّ أَخَاكَ دِينَكَ، فَاصْـنَعْ بِدِينِكَ مَا تَشَـاءُ، وَكَذٰلِكَ والِدُكَ الَّذِي أَنْعَمَ عَلَيْكَ بِالمَعْرِفَةِ، فَاخْفِضْ لَهُ صَـوْتَكَ عِنْدَ مُخَاطَبَتِكَ لَهُ، وَشـاوِرْهُ فِي أُمُورِكَ، وَاسْمَعْ لَهُ وَأَطِعْهُ فِيمَا يَرَاهُ لَكَ، وَلَا تُخَالِفْهُ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ دِينِكَ وَدُنْيَاكَ، لِأَنَّكَ قَدْ اِرْتَضَيْتَهُ لِدِينِكَ وَنَجاتِكَ فَامْحَضْهُ مَوَدَّتَكَ، وَأَحْبِبْ مَنْ أَحَبَّهُ، وَأَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَهُ: وَصِلْ مَنْ وَصَـلَهُ، فَإِنَّ ذٰلِكَ فَرْضٌ عَلَيْكَ كَمَا نَصَـحَكَ، وَاعْتِقِ رَقَبَتَكَ فَتَأَدَّبْ وَتَدَيَّنْ، فَإِنَّ أَدَبَ الدَيْنِ قَبْلَ الدِيْنِ.

[١] سوره حجرات، آیه ١٢

و از نَبِيّ ﷺ، روایت شده است که نشسته بود و ام سلمه و عایشه نزد او بودند. و عایشه با گوشه چشمش اشاره‌ای به عیب ام سلمه کرد، منظورش این بود که او کوتاه قد است.

پس نَبِيّ به او فرمود: بالا بیاور .

پس او خون بالا آورد ، و گفته شده که تکه‌ای گوشت انداخت.

پس گفت: این چیست؟

فرمود: گوشت أُمِّ سَلَمَةَ است. آیا کلام اللهّٰ تعالی را نشنیده‌ای: ﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید، زیرا بعضی از گمان‌ها گناه است؛ و تجسس نکنید و برخی از شما از برخی دیگر غیبت نکند. آیا دوست دارد یکی از شما که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ پس آن را ناخوش داشتید. و از اللهّٰ بترسید. همانا اللهّٰ بسیار توبه‌پذیر و مهربان است﴾.

پس برای برادرت چشم و گوش و زبان باش، زیرا برادر تو، دین توست. پس با دینت هرچه می‌خواهی انجام ده.

و همچنین پدر تو، شیخ و مرشد که با شناخت باطنی بر تو منت نهاده است، صدایت را هنگام صحبت کردن با او پایین بیاور، **و در امورَت با او مشورت کن، و به او گوش کن**

و در آنچه برای تو می‌بیند، از او اطاعت کن، و در هیچ چیز از امور دین و دنیای خود با او مخالفت نکن؛ زیرا تو او را برای دین و نجات خود پسندیده‌ای.

پس تمام دو ستی‌ات را به او تقدیم کن، و کسی را که او دو ست دارد، دو ست بدار، و کسی را که د شمن می‌دارد، د شمن بدار؛ و با کسی که او پیوند دارد، پیوند برقرار کن، زیرا آن بر تو واجب اســت، همان‌گونه که تو را نصــیحت کرده و گردنت را آزاد نموده است. پس مؤدب باش و متدین شو، زیرا اَدَبِ دین قبل از دین است.

[٦٣٥] كَمَا قَالَ العَالِمُ عَزَّعَزَّهُ: "تَأَدَّبُوا ثُمَّ تَدَيَّنُوا" فَكُنْ أَدِيبًا عَالِمًا عَفِيفًا عَاقِلًا ظَرِيفًا حَسَنًا نَظِيفًا، وَرُمَّ شَــعْثَكَ، وَطَهِّرْ ثِيَابَكَ، وَأَظْهِرْ زُهْدَكَ، وَأَكْثِرْ مِنْ تَعَبُّدِكَ وَخُشُــوعِكَ وَخُضُوعِكَ.

همان‌گونه که امام عَزَّعَزَّهُ فرمود: مؤدب شــوید، ســپس متدین شــوید. پس ادیب، عالم، پاکدامن، عاقل، خوش‌برخورد، نیکو و پاکیزه باش، و ژولیدگی‌ات را اصــلاح کن، و لباس‌هایت را پاکیزه گردان، و زهد خود را آشکار ساز، و بر عبادت، خشوع و فروتنی خود بیفزای.

فَقَدْ قالَ المَسِيحُ عَزَّعَزَّهُ: "تَطَيَّبُوا بِطِيبِ الدُنْيَا، وَنَظِفُوا أَجْسَامَكُمْ فَإِنَّهَا كَالجِيفَةِ".

وَاعْلَمْ: أَنَّ اللّٰهَ يَنْظُرُ إِلَى عَمَلِكَ كَمَا يَنْظُرُ إِلَى صُــورَتِكَ، فَلا تَعْرِضْ عَلَى اللّٰهِ فِي عَمَلِكَ مَا يُبغِضُــهُ، فَإِنَّكَ إِذَا أَطَعْتَ اللّٰهَ مِنْ حَيْثُ أَمْرُكَ بِطَاعَتِهِ وَاتَّقَيْتَهُ فِي أَوْلِيَائِهِ حَقَّ تُقَاتِهِ وَعَبَدْتَهُ

بِحَقِيقَةِ مَعْرِفَتِهِ، فَكُلُّ مَا فِي الدَارِ حَلالٌ لَكَ. كَمَا قَالَ المَوْلَى ﴿عَزَّ عَزَّهُ﴾ : "لَوْ أَنَّ الدُنْيَا دَمٌ عَبِيْطٌ لَكَانَ قُوتُ الْمُؤْمِنِ مِنْهَا حَلَالًا".

وَاِعْلَمْ: أَنَّكَ إِذَا كَانَ لَكَ عَمَلٌ صَالِحٌ مَعَ إِخْوَانِكَ أَلْقَى اللهُ عَنْكَ الآصَارَ وَالأَغْلَالَ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَمَلٌ صَالِحٌ مَعَ إِخْوَانِهِ وَلَا عَمَلٌ يُعَامِلُ اللهُ بِهِ كَمَا أَمَرَهُ فَلَيْسَ بِمُؤْمِنٍ.

همانا عیسی ﴿عَزَّ عَزَّهُ﴾، فرمود: با عطر دنیا خود را معطر سازید، و بدن‌هایتان را پاکیزه کنید، زیرا آن‌ها مانند مُردار هستند.

و بدان: الله به عمل تو نگاه می‌کند، همان‌گونه که به صورت تو نگاه می‌کند. پس در عملت چیزی را که الله از آن متنفر است، به او عرضه نکن.

زیرا اگر از الله اطاعت کنی از آن جهت که به تو امر به اطاعت کرده است، و در حق دوستانش حق تقوا را رعایت کنی، و او را به حقیقت معرفتش عبادت کنی، هرچه در عالم است بر تو حلال است. همان‌گونه که امام ﴿عَزَّ عَزَّهُ﴾ فرمود:اگر دنیا خون تازه و کثیف باشد ، باز هم روزی مؤمن از آن حلال است.

و بدان: اگر تو با برادرانت عمل صالح داشته باشی، خدا بارهای سنگین و بندها را از تو برمی‌دارد. و کسی که با برادرانش عمل صالح نداشته باشد و عملی نداشته باشد که با آن با الله معامله کند، همان‌گونه که به او امر شده است، پس او مؤمن نیست.

[٦٣٧] كَمَا قَالَ مَوْلَانَا الصَادِقُ ﷺ: "وَلَا كَرَامَةَ لَهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مُؤْمِنًا".

وَالأَصْلَحُ لَكَ وَالأَعْوَدُ عَلَيْكَ فِي إِخْوَانِكَ أَنْ تَجْمَعَ بَيْنَ الحَالَتَيْنِ: إِقَامَةُ الظَاهِرِ وَالعَمَلُ بِهِ، وَمُوَاسَاتُكَ لِإِخْوَانِكَ.

وَقَدْ كُنْتَ تَصُومُ وَتُصَلِّي لِمَنْ لَا تَعْرِفُهُ، فَلَمَّا عَرَفْتَهُ لِمَ لا تَصِلِي وَلَا تَصُومُ، وَلِمَ لا تَكُونُ مُخْلِصًا مُجْتَهِدًا فِي عِبَادَتِهِ وَطَاعَتِهِ؟ بَلْ كُنْ عَابِدًا زَاهِدًا ذَا نُسُكٍ وَوَرَعٍ وَسَكِينَةٍ وَتَقِيَّةٍ كَمَا أَظْهَرَ مَوَالِيكَ ﷺم فِي المَقَامَاتِ وَأَدَّبُوا أَشْيَاعَهُمْ مِنْ إِظْهَارِ النُسُكِ وَوُجُوهِ العِبَادَاتِ.

همان‌گونه که مولایمان امام جعفر صادق ﷺ فرمود:و هیچ کرامتی برای او نیست، مگر اینکه مؤمن باشد.

و شایسته‌ترین و سودمندترین چیز برای تو در مورد برادرانت این است که دو حالت را با هم جمع کنی: برپاداشتن ظاهر و عمل به آن، و مواسات کردن با برادرانت.

تو برای کسی که نمی‌شناختی، روزه می‌گرفتی و نماز می‌خواندی، پس وقتی او را شناختی، چرا پیوند با او برقرار نمی‌کنی وعبادت نمی‌کنی؟ و چرا در عبادت و اطاعت او مُخلص و کوشا نیستی؟

بلکه عابد، زاهد، دارای پارسایی و پرهیزگاری، آرامش و تقیه باش، همان‌گونه که موالیان تو ﷺم در مقام‌ها آشکار کردند و پیروانشان را به اظهار پارسایی و صورت‌های عبادات ادب آموختند.

[٦٣٨] رَوَى سَيِّدِي أَبُو الفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ بَيَّاعَ التَشَاوُرِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَانَا الصَادِقِ عَزَّعَزَّهُ فَقُلْتُ: يَا مَوْلَانَا أَيُّنَا أَشَدُّ حُبًّا لِدِينِهِ؟ فَقَالَ: "أَشَدُّكُمْ حُبًّا لِإِخْوَانِهِ، أَيُّ مُؤْمِنٍ عَامَلَ أَخَاهُ بِمَا يُعَامِلُ بِهِ سَائِرَ النَاسِ فَهُوَ بَرِيءٌ مِمَّا نَعْتَقِدُهُ"

سید من أَبوفتح محمد بن حسن به اِسناد خود از عمر بن یزید بیاع تشاوري روایت کرد که گفت: بر مولایمان صَّادِقُ عَزَّعَزَّهُ وارد شدم و گفتم: ای مولای ما، کدام یک از ما در محبت به دینش عمیق‌تر است؟

فرمود: کسی که در محبت به برادرانش عمیق تر است. هر مؤمنی که با برادرش، آن‌گونه که با سایر مردم معامله می‌کند، رفتار کند، او از آنچه ما به آن معتقدیم، بر کنار است.

[٦٣٩] فَلَمَّا غَابَ مَوْلَايَ دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَانَا مُوسَى عَزَّعَزَّهُ فَقُلْتُ لَهُ: يَا مَوْلَايَ، أَيُّنَا أَشَدُّ حُبًّا لِدِينِهِ؟ فَقَالَ كَمَا قَالَ مَوْلَانَا الصَادِقُ عَزَّعَزَّهُ: "يَا عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ، أَيُّ مُؤْمِنٍ عَامَلَ أَخَاهُ بِمَا يُعَامِلُ بِهِ سَائِرَ النَاسِ فَهُوَ بَرِيءٌ مِمَّا يَعْتَقِدُهُ".

فَكَأَنَّ القَوْلَيْنِ خَرَجَا مِنْ فَمٍ وَاحِدٍ، ثُمَّ عَرَضَتْ لِي حَاجَةٌ مِنْ بَعْدِ خُرُوجِي مِنْ عِنْدِهِ وَقِيلَ لِي: إِنَّهَا عِنْدَ بَعْضِ مَنْ يُخَالِفُنِي فِي دِينِي، فَقُلْتُ: وَاللّٰهِ لَا سَأَلْتُهُ فِيهَا إِلَّا عَنْ أَمْرِ مَوْلَايَ، فَدَخَلْتُ عَلَى مَوْلَايَ فِي صَبِيحَةِ ذٰلِكَ اليَوْمِ وَهُوَ يُصَلِّي، فَلَمَّا رَآنِي أَوْجَزَ فِي صَلَاتِهِ وَقَالَ لِي مُبْتَدِئًا قَبْلَ خِطَابِهِ فِيمَا قَصَدْتُ لَهُ: "يَا عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ، إِنَّ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

وَالحَسَنَ وَالحُسَيْنَ وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا وَجَعْفَرًا وَأَنَا بَرِيئُونَ مِمَّنْ كَانَتْ لَهُ حَاجَةٌ عِنْدَ ضِدٍّ وَسَأَلَهُ فِيهَا سُؤَالاً مُتَفَضِّلاً بِهَا عَلَيْهِ".

قَالَ عُمَر: فَانْصَرَفْتُ مِنْ حَضْرَةِ مَوْلَايَ، فَلَمَّا كَانَ المَسَاءُ طَرَقَ طَارِقٌ عَلَيَّ البَابَ: فَنَزَلْتُ وَفَتَحْتُ لَهُ، فَإِذَا هُوَ بَعْضُ إِخْوَانِي وَالحَاجَةُ مَعَهُ مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ فَلَمَّا أَصْبَحْتُ دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَانَا مُوسَى عَزَّعَزَّهُ فَقَالَ لِي: "يَا عُمَرُ أَجَاءَتْكَ حَاجَتُكَ؟" قُلْتُ: نَعَمْ يَا مَوْلَايَ، فَقَالَ لِي: "أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللهَ جَعَلَ لِأَوْلِيَائِهِ المَخْرَجَ مِمَّا يَكْرَهُونَ، وَالرِزْقَ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُونَ".

پس هنگامی که مولایم جعفر صادق غایب شد ، نزد مولایمان موسی کاظم عَزَّعَزَّهُ رفتم و به او گفتم: ای مولای من، کدام یک از ما در محبت به دینش عمیق تر است؟

فرمود، همان‌گونه که مولایمان صادق عَزَّعَزَّهُ فرموده بود:ای عمر بن یزید، هر مؤمنی که با برادرش، آن‌گونه که با سایر مردم معامله می‌کند، رفتار کند، او از آنچه ما اعتقاد داریم، بر کنار است.پس گویا این دو کلام از یک دهان خارج شده‌اند و یکسان بودند.

سپس حاجتی برایم پیش آمد پس از خروج از نزد او و با خودم میگفتم: آن حاجت نزد کسی است که در دین با من مخالف است.

گفتم: به الله سوگند، در آن از او درخواست حاجت نمی‌کنم، مگر به امر مولایم.

پس در صبح آن روز نزد مولایم وارد شدم در حالی که او مشغول نماز بود.

وقتی مرا دید، نمازش را کوتاه کرد و پیش از اینکه در مورد قصد من صحبت کند، ابتدا به من گفت: ای عمر بن یزید، همانا الله، و رسولش، و امیر المومنین و حسن و حسین و زین‌العابدین و محمد باقر و جعفر صادق، و من، از کسی که حاجتی نزد دشمنی دارد و در آن حاجت، از او سؤالی کند که او را بر آن مومن صاحب منت کند، بیزاریم.

عمر گفت: از حضور مولایم برگشتم. چون شب شد، کوبنده‌ای بر در کوبید. پس پایین رفتم و در را برایش باز کردم؛ ناگهان او یکی از برادرانم بود و حاجت را بدون سؤال کردن همراه داشت.

وقتی صبح شد، نزد مولایمان موسی عَزَّ عِزُّهُ وارد شدم. پس به من فرمود: ای عمر، آیا حاجتت به تو رسید؟ گفتم: بله ای مولای من.

پس به من فرمود: آیا ندانستی که الله برای اولیائش، گریزگاه از آنچه ناخوش می‌دارند، قرار داده و روزی را از جایی که گمان نمی‌برند، به آن‌ها می‌رساند؟

[٦٤٠] وَعَنْ مَوْلَانَا الرِضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَزَّ عِزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "إِنَّ للهِ فِي خَلْقِهِ آنِيَةٌ، فَأَحَبُّهَا إِلَيْهِ أَرَقُّهَا وَأَصْفَاهَا وَأَصْلَبُهَا، لَيْسَتْ بِذَهَبٍ وَلَا فِضَّةٍ، وَلٰكِنْ رِجَالٌ أَرَقُّهُمْ عَلَى إِخْوَانِهِمْ وَأَصْلَبُهُمْ فِي دِينِهِمْ وَأَصْفَاهُمْ مِنَ الذُنُوبِ".

و از مولایمان رضا علی بن موسی ﷺ روایت شده است که فرمود: همانا برای اللهّٰ در میان خلقش ظرف هایی اســـت. پس محبوب‌ترین آن ها نزد او، رقیق‌ترین، پاک‌ترین و سخت‌ترین آنهاست. نه از طلا هستند و نه از نقره؛ بلکه مردانی هستند که رقیق‌ترینشان نسبت به برادرانشان است، سخت‌ترینشان در دینشان، و پاک‌ترینشان از گناهان.

[٦٤١] وَبِإِسْـــنَادِهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ يَرْفَعُهُ إِلَى سَـــيِّدِنَا رَشِـــيدٍ الهَجَرِيِّ إِلَيْهِ التَسْـــلِيمُ أَنَّهُ قَالَ: سَـــمِعْتُ مَوْلَانَـــــا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ يَقُولُ: "مَا آمَنَ بِاللهِّٰ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِي، وَلَا أَقَرَّ بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ مَنْ لَمْ يُقِرَّ بِوِلَايَتِي، أَلَا وَإِنَّ سُلَيْمَانَ وَقَفَ عَنْ وِلَايَتِي حِينَ عُرِضَتْ عَلَيْهِ، فَسَلَبَهُ اللهُ مُلْكَهُ وَنُبُوَتَهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا حَتَّى أَقَرَّ بِوِلَايَتِي، فَرَدَّ اللهُ عَلَيْهِ مُلْكَهُ وَنُبُوَتَهُ، أَلَا وَإِنَّ يُونُسَ حَبَسَهُ اللهُ فِي بَطْنِ الحُوتِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا حَتَّى أَقَرَّ بِوِلَايَتِي فَأَخْرَجَهُ حِينَئِذٍ أَلَا وَأَنَّ داوُدَ اِبْتَلَاهُ اللهُ حِينَ خَطَرَ فِي قَلْبِهِ شَـــكٌّ فِي وِلَايَتِي حَتَّى رَجَعَ وَتَابَ، أَلَا وَإِنَّ أَيُّوبَ اِبْتَلَاهُ اللهُ أَعْوَامًا وَامْتَحَنَهُ اِمْتِحَانًا عَظِيمًا بِوِلَايَتِي حَتَّى وَجَدَهُ صَـــابِرًا، أَلَا وَإِنَّ الأَنْبِياءَ عُرِضَـــتْ عَلَيْهِمْ وِلَايَتِي، فَمِنْهُمْ مَنْ سَـــارَعَ إِلَى الإِجَابَةِ، وَمِنْهُمْ مَنْ أَبْطَأَ، فَمَنْ سَـــارَعَ إِلَى الإِجَابَةِ جَعَلَهُمْ مُرْسَـــلِينَ أَلَا إِنَّ وِلَايَتِي وِلايَةُ اللهِّٰ، قَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ للهِّٰ الْحَقِّ ۚ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا﴾[١] وَهِيَ وِلَايَتِي، فَمَنْ أَقَرَّ بِهَا فَقَدْ أَقَرَّ للهِّٰ بِالوَحْدَانِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ بِالنُّبُوَّةِ، وَمَنْ أَنْكَرَهَا فَقَدْ أَنْكَرَ وَحْدَانِيَّةَ اللهِّٰ وَنُبُوَّةَ مُحَمَّدٍ".

[١] سوره کهف، آیه ۴۴

وَبِإِسْنَادِهِ مَرْفُوعًا إِلَى أَبِي ذَرٍّ عَنْ سَيِّدِنَا سَلْمَانَ الفَارِسِيِّ مِنْهُ السَّلامُ حِينَ دَعَاهُ الرَّسُولُ عَزَّعَزَّهُ فِي مَنْزِلِ أُمِّ سَلَمَةَ، وَالخَبَرُ بِطُولِهِ أَلْغَيْنَا إِيرَادَهُ هَاهُنَا، لِأَنَّا أَوْرَدْنَاهُ فِي البَابِ الثَّانِي فِيمَا تَقَدَّمَ مِنْ هٰذِهِ الرِسَالَةِ الَّتِي تَشْتَمِلُ عَلَى مَعْرِفَةِ التَوْحِيدِ بِالإِيضَاحِ وَالبَيَانِ.

و به اِ سنادش رَضِيَ اللهُ عَنْهُ آن را بالا می‌برد به سرور ما ر شید هجری درود بر او باد که گفت: شنیدم مولایمان امیرالمومنین عَزَّعَزَّهُ می‌فرماید: به الله ایمان نیاورده ا ست کسی که به من ایمان نیاورد، و به پیامبری محمد اقرار نکرده است کسی که به ولایت من اقرار نکند. آگاه باشید، همانا سلیمان هنگامی که ولایت من بر او عرضه شد، از آن توقف کرد، پس الله حکومت و نبوتش را چهل روز از او سلب کرد تا زمانی که به ولایت من اقرار نمود. پس الله حکومت و نبوت او را به او بازگرداند. آگاه باشید، همانا یونس را الله در شکم ماهی چهل روز زندانی کرد تا زمانی که به ولایت من اقرار کرد، پس در آن هنگام او را خارج ساخت. آگاه با شید، همانا داوود را الله مبتلا ساخت هنگامی که شکّی در ولایت من در قلبش خطور کرد، تا اینکه برگشت و توبه کرد. آگاه باشید، همانا ایوب را الله سال‌ها مبتلا ساخت و او را به امتحانی بزرگ به سبب ولایت من آزمود تا زمانی که او را صابر یافت. آگاه باشید، همانا ولایت من بر همه پیامبران عرضه شد، پس برخی از آنان به سرعت به اجابت شتافتند، و برخی کندی کردند. پس کسانی که به اجابت شتافتند، الله آن‌ها را رسول قرار داد. آگاه باشید، ولایت من ولایت الله

است. اللهّٰ تعالی فرمود: ﴿ در آنجا ولایت برای اللهّٰ حق است، او بهترین پاداش‌دهنده و بهترین سرانجام اســـت ﴾ و آن ولا یت من اســـت. پس هر کس به آن اقرار کند، به وحدانیت خدا و به نبوت محمد اقرار کرده ا ست، و هر کس آن را انکار کند، وحدانیت خدا و نبوت محمد را انکار کرده است.

و به اِسنادش به صورت سلسله سند تا معصوم به اباذر از سرور ما سلمان فارسی درود بر او باد هنگامی که رسـول ﷺ او را در خانه ام سـلمه فرا خواند، و ما از آوردن این خبر به طور کامل در اینجا صرف نظر کردیم، زیرا آن را در باب دوم در قســمت‌های پیشین همین رساله که شامل معرفت توحید با توضیح و روشنگری است، آورده‌ایم.

(دعای مولایمان علی بن الحسين عَزَّعِزُّهُ)

وَحَدَّثَنِي شَيْخِي قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ قَالَ: كَانَ مَوْلَانَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَزَّعِزُّهُ: يَقُولُ: "أَسْأَلُكَ بِالْآدَمِيَّةِ الْأَزَلِيَّةِ، بِالنَوْحِيَّةِ الْحِجَابِيَّةِ، وَبِالْإِبْرَاهِيمِيَّةِ الْخَلِيلِيَّةِ، بِالْمُوسَوِيَةِ الْكَلِيمِيَّةِ، بِالْعِيسَوِيَّةِ الرُوحِيَّةِ الْمَسِيحِيَّةِ بِالْمُحَمَّدِيَّةِ الْمَحْمُودِيَّةِ، بِالْعَلَوِيَّةِ الْعَالِيَةِ، بِكَ فَلَا شَيْءَ أَعْظَمُ مِنْكَ، بِإِسْمِكَ الْخَفِيِّ الَّذِي مَا بَدَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، بِمُحَمَّدٍ، بِمَكَانِهِ مِنْكَ، يَا عَلِيُّ يَا كَبِيرُ إِشْرَحْ صُدُورَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَسِّرْ أُمُورَهُمْ، وَأَنْجِحْ طَلِبَاتِهِمْ، وَاعْطِهِمْ رَغَبَاتِهِمْ وَاكْفِهِمْ مَا أَهَمَّهُمْ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاهُمْ، وَدِينِهِمْ فِي الدُنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَلَا تَكِلْهُمْ إِلَّا إِلَيْكَ، يَا مَنْ فِي السَمَاءِ عَرْشُهُ وَفِي الْأَرْضِ سُلْطَانُهُ، وَالْأَنْبِيَاءُ حُجُبُهُ وَالْأَئِمَّةُ كُنْهُهُ، يَا مَنْ يَمْلِكُنِي لَا تُهْلِكْنِي.

و شیخ من، قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ، برای من حدیث گفت، گفت: مولایمان زین‌العابدین عَزَّعِزُّهُ می‌فرمود:

از تو درخواست می‌کنم به حق مقام حضرت آدم، به مقام حضرت نوح به عنوان حجاب، و به مقام حضرت ابراهیم خلیل، به مقام حضرت موسی کلیم، به مقام حضرت عیسی مسیح روح الله، به مقام حضرت محمد ستوده، به مقام حضرت علی والا، به خودت که چیزی بزرگ‌تر از تو نیست، به اسم پنهانت که از تو جز به سوی تو آشکار نشده است ،به محمد، به جایگاه او نزد تو.

ای علی، ای بزرگ، سینه‌های مؤمنین را گشاده گردان، و امورشان را آسان کن، و درخواست‌هایشان را به سرانجام برسان، و خواسته‌هایشان را به آنان عطا کن، و آنچه برایشان مهم است از امر دنیا و دینشان در دنیا و آخرت، کفایت کن، و آنان را جز به خودت واگذار مکن.

ای کسی که عرشش در آسمان است و سلطنتش در زمین، و انبیا حجاب‌های او هستند، و امامان کُنه اویند، ای کسی که مالک من هستی، مرا هلاک مکن.

(دعای مولایمان باقر عَزَّعَزُّهُ)

وَكَانَ مَوْلَانَا البَاقِرُ عَزَّعَزُّهُ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ: "يَا عَلَيُّ، يَا أَمِيرَ النَحْلِ، يَا مَنْ هُوَ فِي السَمَاءِ إِلٰهٌ وَفِي الأَرْضِ إِمَامٌ، إِشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرَ لِي أَمْرِي، وَاقْضِ لِي حَاجَتِي، وَأَنْجِحْ لِي طَلِبَتِي، وَاعْطِنِي بُغْيَتِي، وَمَكِنِّي مَكَانًا مِنْكِ يَا عَلِيُّ يَا عَظِيمُ".

و مولایمان امام محمد باقر عَزَّعَزُّهُ در دعایش می‌فرمود:

ای علی، ای امیرالنحل، ای کسی که در آسمان معبود است و در زمین امام، سینه‌ام را برایم گشاده گردان، و کارم را برایم آسان کن، و حاجتم را برآورده ساز، و طلبم را به

سرانجام بر سان، و خوا ستهام را به من عطا کن، و به من نزد خودت جایگاهی بده. ای علی، ای بزرگ.

[۶۴۴] وَرُوِيَ عَنْ سَيِّدِنَا رَسُولِ اللهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: "إِنَّ فِي أُمَّتِي الْمُتَحَدِّثِينَ وَالْمُتَكَلِّمِينَ وَمَنْ تَنْطِقُ السَكِينَةُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، لِأَنَّ نَفْسَ الْمُؤْمِنِ حَسَّاسَةٌ دَرَّاكَةٌ يَرَى الغَيْبَ مِنْ وَرَاءِ سَتْرٍ رَقِيقٍ حَتَّى أَنَّهُ لَيُصِيبُهُ شَيْءٌ مِنَ السُوءِ فَيَقُولُ: وَاللهِ لَقَدْ حَدَّثَتْنِي نَفْسِي بِذٰلِكَ، فَهُوَ مُؤَانَسٌ مُحَدَّثٌ مُكَلَّمٌ".

و از سرورما رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمود: همانا در میان امت من، کسانی هستند که مُتَحَدِّثِينَ (کسانی که فرشتگان با آنها سخن می‌گویند) و مُتَكَلِّمِينَ (سخنوران) هستند، و کسانی که الهام بر زبان شان جاری می شود، زیرا نَفْس مؤمن، حس کننده و درک کننده است، غیب را از پشت پرده‌ای نازک می‌بیند، به طوری که چیزی از بدی به او می‌رسد و می‌گوید: به الله سوگند، نَفْسَم این را به من گفته بود. پس مؤمن کسی است که با او اُنس گرفته شده، با او سخن گفته شده و با او تکلم شده.

(داستان سَفِينَة و شير)

[۶۴۵] وَبالإِسْنَادِ عَنْ الإِصْبَغِ بْنِ نَبَاتَةَ عَلَيْهِ السَلَامُ قَالَ: رَكِبَ سَفِينَةُ فِي مَرْكِبٍ فِي البَحْرِ مَعَ قَوْمٍ فغَرِقُوا وَعَطَبُوا بِأَجْمَعِهِمْ إِلَّا هُوَ فَإِنَّهُ رَكِبَ خَشَبَةً مِنْ خَشَبِ المَرْكَبِ إِلَى أَنَّ وَرْدَ السَاحِلِ فَإِذَا هُوَ بِأَسَدٍ قَدْ تَلَقّاهُ، فَقَالَ لَهُ: أَنَا سَفِينَةُ صَاحِبُ رَسُولِ اللهِ فَنَكَّسَ الأَسَدُ رَأْسَهُ وَطَأْطَأَ لَهُ ظَهْرَهُ وَالْتَجَأَ إِلَيْهِ، فَرَكِبَ سَفِينَةَ الأَسَدَ وَهُوَ يَسِيرُ بِهِ حَتَّى اِنْتَهَى إِلَى قَرْيَةٍ، فَلَمَّا نَظَرَ أَهْلُهَا إِلَى سَفِينَةَ قَدْ رَكِبَ الأَسَدَ فَزِعُوْا وَتَعَجَّبُوا، فَنَزَلَ عَنْهُ وَدَخَلَ القَرْيَةَ وَوَدَّعَهُ الأَسَدُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَقَدْ هَمْهَمَ فِي وَجْهِهِ، فَرَدَّ عَلَيْهِ وَانْصَرَفَ فَقَالَ لَهُ أَهْلُ القَرْيَةِ: إِنَّ أَمْرَكَ لَعَجَبٌ، فَمَنْ أَنْتَ؟ فَقَالَ: أَنَا سَفِينَةُ مَوْلَى رَسُولِ اللهِ عَزَّ وَعَزَّهُ فَعَظَّمُوهُ وَرَفَعُوا قَدْرَهُ وَسَأَلُوهُ الدُعَاءُ.

و به روایت از الإِصْبَغِ بْنِ نَبَاتَةَ درود بر او باد گفته شده است که سَفِینَةُ صحابی پیامبر با گروهی سوار بر کشتی در دریا شد. پس همگی غرق و هلاک شدند، جز او. او بر تخته‌ای از چوب کشتی سوار شد تا اینکه به ساحل رسید. ناگهان با شیری روبه‌رو شد که به استقبالش آمده بود.

سَفِینَةُ به شیر گفت: من سَفِینَةُ، همراه رَسُولِ اللهِ هستم.

پس شیر سرش را پایین انداخت، و پشتش را برای او خم کرد و به او پناه برد.

سَفِينَةُ بر پشت شیر سوار شد در حالی که شیر او را با خود می‌برد تا به روستایی رسید.

چون اهل آن روستا سَفِينَةُ را دیدند که بر شیر سوار است، ترسیدند و تعجب کردند.

سَفِينَةُ از شیر پایین آمد و وارد روستا شد. شیر با او وداع کرد در حالی که مردم به او نگاه می‌کردند و شیر در برابر او صدا کرد. سَفِينَةُ به او پاسخ داد و شیر برگشت.

اهل روستا به او گفتند: همانا کار تو شگفت‌انگیز است، تو کیستی؟

گفت: من سَفِينَةُ، آزادشده رَسُولِ اللهِ ﷺ هستم.

پس آن‌ها او را بزرگ شمردند و قدرش را بالا بردند و از او درخواست دعا کردند.

(باب چهاردهم/ اسامی کسانی که مولف با آنها ملاقات کرد از شیوخ ایمان)

يَتَضَمَّنُ أَسْمَاءَ مَنْ لَقِيَهُ شَيْخِي مِنْ شُيُوخِ الفَضْلِ وَالإِيمَانِ خَصَّهُمْ اللهُ بِالرَحْمَةِ وَالرِضْوانِ، وَعَمَّهُمْ جَمِيعَهُمْ بِالغُفْرَانِ.

وَقَدْ تَقَدَّمَ القَوْلُ فِي هٰذِهِ الرِسَالَةِ أَنَّ مَوْلَايَ وَسَيِّدِي وَمُذَكِّرِي أَبَا الفَتْحَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ البَغْدَادِيُّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَدْ كَانَ أَلَّفَ رِسَالَةً فِي أَيَّامِ حَيَاتِهِ وَجَعَلَهَا وَصِيَّةً لِي أَعْتَمِدُ عَلَيْهَا بَعْدَ وَفَاتِهِ، وَقَدْ أَوْرَدْنَا مِنْهَا هَاهُنَا فُصُولًا كَثِيرَةً أَثْبَتْنَاهَا فِي مَوَاضِعِهَا، وَكَانَ فِيمَا أَوْدَعَهَا مِنْ العُلُومِ الْمُنْتَخَبَةِ وَالسَمَاعَاتِ الجَلِيلَةِ الْمُهَذَّبَةِ هٰذَا الفَصْلَ الَّذِي يَتَضَمَّنُ أَسْمَاءَ مَنْ لَقِيَهُ مِنْ الرِجَالِ شُيُوخُ

الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ، فَجَعَلْتُ ذٰلِكَ بَابًا مُفْرَدًا وَخَتَمْتُ بِهِ هٰذِهِ الرِسَالَةَ نَسْأَلُ اللهَ العَظِيمَ بِعِلْمِهِ وَقُدْرَتِهِ وَكِبْرِيَائِهِ وَجَلَالَتِهِ وَبِإِسْمِهِ وَحِجَابِهِ السَيِّدِ الكَرِيمِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَنْ يَجْعَلَنَا مِمَّنْ اِعْتَقَدَ الحَقَّ وَقَالَهُ، وَيُقِيلُنَا مِنَ الظُلْمِ وَيَكْفِينَا رِجَالَهُ وَيُوَفِّقُنَا وَإِخْوانَنَا الْمُؤْمِنِينَ إِلَى العَمَلِ بِمَا يُرْضِيهِ، وَيُعِيذُنَا مِنْ مُقَارَنَةِ أَهْلِ جُحُودِهِ وَمُعَانِدِيهِ، بِمَنْهُ وَرَحْمَتِهِ إِنَّهُ قَرِيبٌ مُجِيبٌ.

قَالَ أَبِي حَقًّا وَمَنْ أَنَا عَبْدُهُ رِقًّا الشَيْخُ أَبُو الفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ البَغْدَادِيِّ أَنَالَهُ اللهُ الرِضَا وَأَجْزَلَ لَهُ الْمَثُوبَةَ وَالعَطَاءَ: اعْلَمْ يَا وَلَدِي أَغْنَى اللهُ بِحَيَاتِكَ وَصَرَفَ السُوءَ عَن حَوْبَاتِكَ،

إِنَّنِي لَمَّا كُنْتُ مُقِيمًا بِحَلَبَ وَصَـلَ إِلَيَّ كِتَابٌ مِنْ وَلَدٍ لِي يُدْعَى أَبا عَبْدِ اللهِ مُحَمَّدُ بْن مُحَمَّدٍ الْبَغْدَادِيُّ المَعْرُوفُ بِالْمُهَلْهَلِيِّ وُهُوَ أَحَدُ إِخْوَانِكَ الفُضَلاءِ الَّذِينَ تَتَجَمَّلُ بِأُخُوَّتِهِم رَضِيَ اللهُ عَنْهُ يَذْكُرُ أَنَّ رَجُلًا قَالَ لَهُ: مَنْ أَنْتَ، وَمَنْ أَبُوكَ؟

فَأَجَبْتُهُ عَنْ ذٰلِكَ بِمَا أَنَا ذاكِرُهُ لَكَ لِيَكُونَ عِنْدَكَ ذَخِيرَةً بَعْدَ وَفَاتِي، لِأَنَّكَ تَحْتَاجُ إِلَى مَعْرِفَتِهِ، فَتُذَاكِرُ بِهِ إِخْوَانَكَ وَأَحِبَّائِكَ، وَتَفْخَرُ وَتَسْمُو عَلَى مَنْ فَاخَرَكَ وَنَاوَأَكَ، وَتَقْمَعُ بِهِ مَنْ بَايَنَكَ وَعَادَاكَ بِعَوْنِ اللهِ وَمَشِيئَةِ مَوْلَاكَ وَهُوَ: أَمَّا بَعْدُ: يَا وَلَدِي العَزِيزُ أَطَالَ اللهُ فِي مَعْرِفَتِهِ بَقَاءَكَ، وَلَا فَتَنَكَ فِي دِينِكَ وَوَقَاكَ، وَجَعَلَكَ مِمَّنْ سَـمِعَ فَوَعَى، وَأَمِنَ فَحَقَّقَ وَارْعَوَى، لَقَدْ وَصَـلَ كِتابُكَ تَذْكُرُ أَنَّ رَجُلًا قَالَ لَكَ: مَنْ أَنْتَ وَمَنْ أَبُوكَ؟ وَتَسْأَلُنِي أَنْ أُعَرِّفَكَ ذٰلِكَ فَشَاوَرْتُ فِي ذٰلِكَ الشَيْخَ الجَلِيلَ أَبَا الحُسَيْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ الجِلِّيِّ رَضِيَ اللهُ عَنهُ وَلَد سَيِّدِنَا الشَيْخِ أَبِي عَبْدِ اللهِ الحُسَـيْنِ بْنِ حَمْدَانَ الخُصَـيْبِيِّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ لِكَوْنِهِ وَصِـيَّهُ وَفَقِيهُنَا مِن بَعْدِهِ وَالرِجَالُ الحَلَبِيِّينَ حَرَسَـهُم اللهُ تَعَالَى فَإِنَّ حَلَبَ هِيَ دارُ الهِجْرَةِ، وَمِنْهَا مَنْشَـأُ التَوْحِيدِ للهِ عَزَّوَجَلَّ وَشَيْخُ هٰذَا المَذْهَبِ وَقُدْوَةُ أَهْلِهِ سَيِّدُنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ الحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الخُصَيْبِيِّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ وَأَنَالَهُ مَرَامَهُ أَتَى حَلَبَ قَصْـدًا وَاِتَّخَذَهَا وَطَنًا وَمَسْـكَنًا، وَأَتى إِلَى أَرْضٍ حُرَّةٍ، فَأَحَبَّهَا وَعَرَّفَ أَهْلَهَا مَعْرِفَةَ اللهِ جَلَّ إِسْـمُهُ وَكُلُّ مَنْ بِالشَـامِ بَلْ وَأَكْثَرُ مَنْ بِالعِرَاقِ مِنَ المُوَحِدَةِ الشُـعِيبِيَّةِ فَمِنْ عِلْمِهِ عَلِمُوا، وَلَهُ بِالفَضْـلِ اِعْتَرَفُوا، لٰكِنْ نَبَغَ فِي زَمَانِنَا هٰذَا وَنَشَـأَ بِالشَامِ قَوْمٌ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ عُلَمَاءُ، وَيَنْتَسِبُونَ إِلَى بَيْتِ سَيِّدِنَا الخَصِيبِيِّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ، وَهُم

مِنْهُ بُعَدَاءُ، لِأَنَّهُم يُحَرِّفُونَ أَقْوالَهُ وَيُغَيِّرُونَ رِوَايَتَهُ، وَيَقُولُونَ عَنهُ قَدَّسَهُ اللهُ مَالَمْ يَقُلْ، وَيُلْزِمُونَهُ مَالَمْ يَدِنْ اللهَ بِهِ، فَلَعَنَ اللهُ قَائِلَ ذٰلِكَ وَفَاعِلَهُ، وَمَنْ حَالَ عَنْ مَذْهَبِهِ وَسَبِيلِهِ وَأَبْطَنَ غَيْرَ مَا يُظْهِرُ. وَأَمَّا قَوْلُ القَائِلِ: مَنْ أَنْتَ وَمَنْ أَبُوكَ؟

فَأَنْتَ أَبُو عَبْدِ اللهِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ البَغْدَادِيُّ المَعْرُوفُ بِالمُهَلْهَلِيِّ، وَأَمَّا أَبُوكَ: فَهُوَ أَبُو الفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ بْنِ مُقَاتِلٍ البَغْدَادِيِّ المَعْرُوفِ بِالقَطِيعِيِّ، هٰذَا نَسَبِي ظَاهِرًا.

وَأَمَّا النَسَبُ الَّذِي عَلَيْهِ أَعْوَلُ وَبِهِ أَفْتَخِرُ وَأَسْمُو بِالفِعْلِ وَالقَوْلِ بِعَوْنِ اللهِ ذِي القُوَّةِ وَالطَوْلِ وَالشِدَّةِ وَالحَوْلِ وَبِتَوْفِيقِهِ لِعَبْدِهِ وَمِنَّتِهِ عَلَيْهِ وَرَحْمَتِهِ: فَأَبِي المَعْرُوفُ بِأَبِي الفَحَّاصِ، وَهُوَ أَبُو الحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللهِ المُقْرِيِّ البَصرِيِّ وَلَدُ الشَيْخِ أَبِي إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمُ الرِفَاعِيِّ وُلَدُ شَيْخِنَا أَبِي عَبْدِ اللهِ الحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الخُصَيبِيِّ وَلَدِ الشَيْخِ الجَلِيلِ الزَاهِدِ أَبِي مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الفَارِسِيِّ الجَنَّانِ الَّذِي كَانَ مُقِيماً بِجَنْبَلَاءَ وشَاهَدَ المُوَالِي مِنْهُمْ الحُمَةُ وَرَوَى عَنْهُمْ بِلَا وَاسِطَةٍ وَسَمِعَهُ مِنْ سَيِّدِنَا مُحَمَّدِ بْنِ جُنْدُبٍ يَتِيمِ الْوَقْتِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَمَعَ ذَلِكَ إِنِّي قَدْ عُمِّرْتُ فِي تَوْحِيْدِ اللهِ وَمَعْرِفَتِهِ وَلَقِيتُ السَادَةَ أَهْلَ الْفَضْلِ مِنَ الشُيُخِ وسَأَذْكُرُ لَكَ مَنْ أَحْفَظُ مِنْ أَسْمَاءِ مَنْ لَقِتُهُ مِنْهُمْ

لَقِيتُ الشَيْخَ الجَلِيلَ أَبَا الحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الجَلِيِّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ وَقَالَ لِي: مَنْ قَالَ وَحَدَهُ عَلَى الأَرْضِ: [يا مُحَمَّدُ يَا فَاطِرُ يَانُورَ اللهِ الأَعْظَمِ بِكَ اِسْتَجَرْتُ] أَلْفَ مَرَّةٍ أَعْطَاهُ اللهُ مَا سَأَلَ بِهِ.

وَلَقِيتُ أَبَا الهَيْثَمِ السِرِّيَّ بْنِ الحُسَيْنِ بْنِ حَمْدَانَ الخُصَيْبِيِّ وَقَدْ وَرَدَ مِنَ العِرَاقِ بِرِسَالَةِ المَلِكِ فَنَاخَسْرُوا إِلَى مُتَمَلِّكِ الرُومِ وَاجْتَمَعْتُ مَعَهُ، فَحَدَّثَنِي وَقَالَ: كُنْتُ أَسْمَعُ أَبِي يَقُولُ فِي تَسْبِيحِهِ: حَسَبُنَا رَبُّنَا الَّذِي فَتَحَ البَصْرَةَ بِالأَمْسِ، وَالحَدِيثُ يَطُولُ.

وَلَقِيتُ الشَيْخَ أَبَا الحُسَيْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الجِسْرِيِّ الكَتَانِيِّ.

وَلَقِيتُ جَدِّي أَبَا إِسْحَاقَ إِبْراهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الرِفَاعِيِّ بِإِنْطَاكِيَةَ وَقَالَ لِي: مَنْ قَالَ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ: سُبْحَانَ مَعْنَى المَعَانِي، كَتَبَهُ اللهُ مِنَ المُسَبِّحِينَ.

وَلَقِيتُ أَبَا بَكْرٍ مُحَمَّدَ بْنَ الشَهِيدِ فَقَالَ لِي: مَنْ قَالَ طُولُ عُمْرِهِ: لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ العَلِيُّ الأَعْلَى وَأَكْثَرَ مِنْهَا، فَقَدْ اِشْتَرَى نَفْسَهُ مِنَ اللهِ.

وَلَقِيتُ أَبَا بَكْرٍ مُحَمَّدَ بْنَ يَزِيدَ الدَارِيِّ وَقَالَ لِي: مَنْ قَالَ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ مِائَةَ مَرَّةٍ: لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ العَلِيُّ العَظِيمُ، كَانَ مِنَ المُؤْمِنِينَ.

وَلَقِيتُ أَبَا العَبّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يُوسُفَ القَاضِي وَقَالَ لِي: مَنْ قَالَ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ أَلْفَ مَرَّةٍ: لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ العَلِيُّ الكَبِيرُ، كُتِبَ مِنَ الفَائِزِينَ.

وَلَقِيتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ النُعْمَانِيِّ وَزِيرَ الشَامِ بِإِنْطَاكِيَّةٍ وَقَالَ لِي: مَنْ قَالَ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ أَلْفَ مَرَّةٍ: إِيّاكَ نَعْبُدُ يَا عَلِيُّ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ سَمَّتْهُ المَلائِكَةَ وَلِيَّ رَبِّ العَالَمِينَ.

وَلَقِيتُ أَخَاهُ أَحْمَدَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ النُعْمَانِيِّ وَهُوَ مَعَهُ فِي إِنْطَاكِيَّةٍ فَقَالَ لِي: مَنْ قَالَ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةَ أَلْفَ مَرَّةٍ: يَا مُحَمَّدُ يَا مَحْمُودُ يَا عَلِيُّ يَا مَعْبُودُ، كَلَاهُ اللهُ.

وَلَقِيتُ أَخَاهُ أَبَا الفَتْحِ مُغَلِّسٌ وَقَالَ لِي: قَالَ السَيِّدُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الحُسَيْنُ: مَنْ قَالَ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةَ أَلْفِ مَرَّةٍ: سُبْحَانَ اللهِ القَدِيمِ الأَزَلِ الَّذِي لَمْ يَتَجَسَّدْ فِي جَسَدٍ وَلَمْ يَنْحَصِرْ فِي عَدَدٍ، فَقَدْ اِشْتَرَى نَفْسَهُ مِنَ اللهِ.

وَلَقِيتُ أَبَا مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللهِ بْنِ الحَسَنِ البَصْرِيِّ وَقَالَ لِي: مَنْ قَالَ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ أَلْفَ مَرَّةٍ: سُبْحَانَ مَعَلِّ العِلَلِ وَمُبْدِي حَرَكَاتِ الأُوَلِ، كُتِبَ مِنَ المُسَبِّحِينَ وَلَقِيتُ أَبَا مَنْصُورٍ إِينَالُ التُرْكِيِّ الخَصِيبِيِّ فَقَالَ لِي: سَمِعْتُ مَوْلَايَ الشَيْخَ يَقُولُ: مَنْ قَالَ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةِ أَلْفَ مَرَّةٍ، سُبْحَانَ مُكَوِّرُهَا وَمُكَوِّنُهَا وَهُوَ العَلِيُّ الأَعْلَى كَتَبَهُ اللهُ مِنَ المُؤْمِنِينَ المَرْضِيِّينَ.

وَلَقِيتُ أَحْمَدَ المَوْلَى فَقَالَ لِي: سَمِعْتُ مِنَ الشَيْخِ أَبِي عَبْدِ اللهِ الخَصِيبِيِّ يَقُولُ مَنْ قَالَ: يَا أَمِيرَ المُؤْمِنِينَ، يَا بَارِيءَ النَسَمِ وَمُحْيِي العِظَامِ وَهِيَ رِمَمٌ، صَافَحَتْهُ المَلَائِكَةُ إِذَا جَعَلَهَا شِعَارَهُ.

وَلَقِيتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ، وَكَانَ مِنَ الشُيُوخِ الفُضَلَاءِ.

وَلَقِيتُ أَبَا الطَيِّبِ المُنْشِدِ وَزُرَيقَ الخَوَّاصِ، وَهُمَا اللَّذَانِ حَمَلَا الرِسَالَةَ مِنْ سَيِّدِنَا أَبِي عَبْدِ اللهِ إِلَى المَلِكِ رَاسْتبَاشَ الدَيْلَمِيِّ الجَبَلِيِّ وَهُوَ بِبَغْدَادَ، فَكَانَ مِمَّنْ يَفْتَخِرُ بِلِقَائِهِمَا.

وَلَقِيتُ أَبَا اللَيْثِ الكَتَّانِيِّ الحَلَبِيِّ وَقَالَ لِي: سَمِعْتُ مَوْلَايَ الشَيْخَ أَبَا عَبْدِ اللهِ يَقُولُ: مَنْ قَالَ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ: يَارَبَّ الأَرْبَابِ وَمَالِكَ الرِقَابِ، فَقَدْ أَعْتَقَ اللهُ رَقَبَتَهُ مِنَ المُسُوخِيَّةِ.

شامل نام کسانی که شیخ من از شیوخ فضل و ایمان ملاقات کرده است خداوند آنان را به رحمت و رضوان مخصوص گرداند، و همگی آنان را با مغفرت شامل شود.

و همان‌طور که در این رســاله گفته شــد، مولا و سرور من و یادآور من، أَبُو الفَتْحَ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَــنِ البَغْدَادِيُّ، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، در دوران حیات خود رســاله‌ای تألیف کرده بود و آن را وصیتی برای من قرار داد تا پس از وفاتش به آن تکیه کنم. و ما بسیاری از فصول آن را در اینجا ذکر کردیم و آن‌ها را در جایگاه مناســبشـــان ثبت نمودیم. و در میان علومی که در آن به ودیعه نهاده بود از علوم منتخب و روایات شــنیده شـــده بزرگ و پاکیزه ، این فصل بود که شامل نام کسانی ا ست که از شیوخ مؤمنین، رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ، ملاقات کرده ا ست. پس من این را یک باب جداگانه قرار دادم و این ر ساله را با آن به پایان رســاندم. از اللهِ بزرگ با علم، قدرت، بزرگی و جلالش، و به نام و حِجَاب کریم او، مُحَمَّد و آل او، می‌خواهیم که ما را از ک سانی قرار دهد که حق را اعتقاد دا شته و آن را گفته اســت، و ما را از ظلم برکنار کند، و مردان او ما را کفایت کنند، و ما و برادران مؤمنمان را به عملی که او را خشنود می‌سازد، موفق بگرداند، و ما را از همنشینی با اهل انکار و دشمنان او پناه دهد. به کرم و رحمت او، همانا او نزدیک و اجابت‌کننده است.

پدرم حقاً، و من بنده و برده اویم الـشیخ أَبُو الفَتْح مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ البَغْدَادِيِّ خدا ر ضا را نصــیب او گرداند و پاداش و عطای او را فراوان ســازد، فرمود: بدان ای فرزندم :

خداوند تو را به زندگیت بی‌نیاز ســازد و بدی را از دردهایت دور کند، هنگامی که در حلب اقامت داشتم، نامه‌ای از فرزندم که أَبا عَبْدِ اللهِ مُحَمَّدُ بْن مُحَمَّدٍ الْبَغْدَادِيُّ معروف به الْمُهَلْهَلِيِّ نامیده می‌شــود، به من رســید، و او یکی از برادران فاضــل تو اســت که به برادری‌شــان آراســته می‌شــوی، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ. او در نامه ذکر کرده بود که مردی به او گفته است: تو کیستی و پدرت کیست؟

پس من او را در این باره پاســخ دادم به همان چیزی که برای تو ذکر خواهم کرد، تا پس از وفات من، نزد تو ذخیره‌ای با شد، زیرا تو به معرفت آن نیاز داری، تا آن را با برادران و دو ستانت مذاکره کنی، **و بر کسی که بر تو فخر فرو شی کرده و د شمنی نموده، فخر کنی و برتری جویی، و کسی را که با تو مخالفت کرده و د شمنی ورزیده، با یاری خدا و مشیت مولای تو، سرکوب کنی.**

و آن پاسخ این است:

اَمَّا بَعْد: ای فرزند عزیز من : خداوند بقای تو را در معرفت خود طولانی کند، و تو را در دینت گرفتار فتنه‌ها نکند و محافظت نماید، و تو را از کســانی قرار دهد که شــنید و فهمید، و ایمان آورد و محقق ساخت و متنبه شد.

نامه تو رسید که در آن ذکر کرده‌ای مردی به تو گفته است: تو کیستی و پدرت کیست؟ و از من می‌خواهی که این را به تو بشناسانم.

پس در این باره با شـیخ بزرگوار أَبَا الحُسَـيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الجَلِّيِّ، رَضِيَ اللهُ عَنهُ، فرزند سرور ما شیخ أَبِي عَبْدِ اللهِ الحُسَيْنِ بْنِ حَمْدَانَ الخُصَيْبِيِّ (شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ) و مردان حَلَبِيّ مشورت کردم؛ به دلیل اینکه ابوالحسین وصی خصیبی و فقیه ما پس از او بود.

زیرا حَلَب، سرزمین هجرت است، و از آنجا منشأ توحید برای اللهٔ عزّ و جلّ است. و شـیخ این مذهب و الگوی اهل آن، سرور مان أَبُو عَبْدِ اللهِ الحُسَـيْنِ بْنُ حَمْدَانَ الخُصَـيْبِيِّ قصـد حَلَب کرد و آن را وطن و محل سـکونت خود قرار داد، و به سرزمینی پاک آمد، پس آن را دوست داشت و اهل آن را با شناخت خدا، آشنا کرد.

و هر کس در شَـام، بلکه اکثر کسـانی که در عِرَاق هسـتند از یکتاپرسـتان، از علم او آموختند و به فضل او اعتراف کردند.

لیکن در زمان ما قومی در شَام پدید آمدند و رشد کردند که گمان می‌برند عالِم هستند، و خود را به خاندان سرورما خصـیبی، نسـبت می‌دهند، در حالی که از او دور هسـتند، زیرا اقوال او را تحریف می‌کنند و روایت او را تغییر می‌دهند، و چیزهایی را درباره او، می‌گویند که او نگفته اسـت، و او را ملزم به چیزی می‌کنند که اللهٔ را به آن متدین نکرده اسـت. پس اللهٔ گوینده و فاعل این کار را لعنت کند، و کسـی را که از مذهب و راه او منحرف شود و غیر آنچه آشکار می‌کند را پنهان کند.

و اما در پاسخ به گوینده: تو کیستی و پدرت کیست؟

تو أَبُو عَبْدِ اللهِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ البَغْدَادِيُّ معروف به المُهَلْهَلِيِّ هستی.

و اما پدرت: او أَبُو الفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ بْنِ مُقَاتِلٍ البَغْدَادِيِّ معروف به القَطِيعِيِّ است.

این نَسَب ظاهری من است.

و اما نَسَبِی که بر آن تکیه می‌کنم و با آن فخر می‌کنم و برتری می‌جویم، در عمل و گفتار، با یاری خدا صاحبِ قُوَّة، قدرت، شدت و نیرو، و با توفیق او به بنده خود و منّت و رحمتش بر او، این است:

پدر من که به أَبِي الفَحَّاصِ معروف است، او أَبُو الحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللهِ المُقْرِيِّ البَصَرِيِّ است، فرزند الشَّيخ أَبِي إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمُ الرِّفَاعِيِّ، فرزند شیخ ما أَبِي عَبْدِ اللهِ الحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الخُصَيبِيِّ، فرزند الشَّيخ الجَلِيلِ الزَّاهِدِ أَبِي مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الفَارِسِيِّ الجَنَّانِ، که در جَنْبَلَاء مقیم بود و ائمه را از نزدیک مشاهده کرد و بدون واسطه از آن‌ها روایت کرد، و آن را از سرورمان مُحَمَّدِ بْنِ جُنْدُبٍ شنید.

با این حال، من در توحید اللهِ و معرفت او عمر کردم و با بزرگان و اهل فضل از شیوخ ملاقات کردم و برای تو نام کسانی را که از آن‌ها به یاد دارم و ملاقات کردم، ذکر خواهم کرد:ملاقات کردم الشَّيخ الجَلِيلَ أَبَا الحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الجَلِيِّ، و به من گفت: هر کس در حالی که گونه‌اش بر روی زمین است، هزار مرتبه بگوید: ای محمد، ای

آفریننده، ای نور بزرگ‌تر اللهّٰ، به تو پناه می‌برم، اللهّٰ هر آنچه را بخواهد به او عطا می‌کند.

و ملاقات کردم أَبَا الهَيْثَمِ السِّرِّيَّ بْنِ الحُسَيْنِ بْنِ حَمْدَانَ الخُصَيْبِيِّ؛ او از عِرَاق با نامه مَلِك فَنَاخَسْرُوا به پادشاه رُوم آمده بود. با او دیدار کردم و برایم حدیث گفت و گفت: شنیدم پدرم در تسبیحش می‌گوید: پروردگار ما که دیروز بصره را فتح کرد، ما را بس است و حدیث طولانی است.

و ملاقات کردم الشَّيخ أَبَا الحُسَيْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الجِسْرِيِّ الكَتَانِيِّ را.

و ملاقات کردم جَدِّي أَبَا إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الرِّفَاعِيِّ را در اِنْطَاكِيَةَ و به من گفت: هر کس در هر شبانه‌روز بگوید: پاک است معنای معانی، اللهّٰ او را از تسبیح‌کنندگان می‌نویسد.

و ملاقات کردم أَبَا بَكْرٍ مُحَمَّدَ بْنَ الشَّهِيدِ و به من گفت: هر کس در طول عمر خود زیاد بگوید: هیچ معبودی جز اللهّٰ والای برتر نیست، به تحقیق خود را از اللهّٰ خریده است.

و ملاقات کردم أَبَا بَكْرٍ مُحَمَّدَ بْنَ يَزِيدَ الدَّارِيِّ و به من گفت: هر کس در هر شبانه‌روز صد مرتبه بگوید: لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُّٰ العَلِيُّ العَظِيمُ، از مؤمنین خواهد بود.

و ملاقات کردم أَبَا العَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنْ يُوسُفَ القَاضِي و به من گفت: هر کس در هر شبانه‌روز هزار مرتبه بگوید: لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُّٰ العَلِيُّ الكَبِيرُ، از فائزین نوشته می‌شود.

و ملاقات کردم أَبَا عَبْدِ اللهِّ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ النُّعْمَانِيِّ، وزیر شَـــام، را در اِنْطَاكِيَّةَ و به من گفت: هر کس در هر شبانه‌روز هزار مرتبه بگوید: تنها تو را می‌پر ستیم ای علی و تنها از تو یاری می‌جوییم، ملائکه او را دوست پروردگار جهانیان می‌نامند.

و ملا قات کردم برادرش أَحْمَدَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ النُّعْمَانِيِّ را در اِنْطَاكِيَّةَ همراه او، پس به من گفت: هر کس در هر شــبانه‌روز هزار مرتبه بگوید: "يَا مُحَمَّدُ يَا مَحْمُودُ يَا عَلِيُّ يَا مَعْبُودُ، اللهّ او را کفایت می‌کند.

و ملاقات کردم برادرش أَبَا الفَتْحِ مُغَلَّسُ را و به من گفت: سَـــيِّدُ أَبُو عَبْدِ اللهِّ الحُسَـــيْنُ خصیبی گفت: هر کس در هر شبانه‌روز هزار مرتبه بگوید:پاک است اللهّ قدیم ازلی که در جسمی تجسد نیافته و در عددی منحصر نشده، به تحقیق خود را از اللهّ خریده است.

و ملاقات کردم أَبَا مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللهِّ بْنِ الحَسَـــنِ البَصَرِـــيِّ را و به من گفت: هر کس در هر شبانه‌روز هزار مرتبه بگوید: پاک ا ست بالا برنده علل و ایجاد کننده حرکات اولین‌ها، از مُسَبِّحِينَ نوشته می‌شود.

و ملاقات کردم أَبَا مَنْصُـــورٍ إِينَالُ التُرْكِيِّ الخَصِـــيبِيِّ را و به من گفت: شـــنیدم مولایم الشَّيخ می‌گوید: هر کس در هر شبانه‌روز هزار مرتبه بگوید: "سُبْحَانَ مُكَوِّرُهَا وَمُكَوِّنُهَا وَهُوَ العَلِيُّ الأَعْلَى (پاک است جمع‌کننده و تشکیل‌دهنده آن، و او والای برتر است)، اللهّ او را از مؤمنین مورد رضایت می‌نویسد.

و ملاقات کردم أَحْمَدَ الْمَوْلَى را و به من گفت: شـــنیدم از الشَّـــيخ أَبِي عَبْدِ اللهِ الخَصَـــيْبِيِّ می‌گفت: هر کس بگوید: "يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، يَا بَارِيءَ النَّسَمِ وَمُحْيِي العِظَامِ وَهِيَ رِمَمٌ (ای امیرالمؤمنین، ای آفریننده جان‌ها و زنده‌کننده استخوان‌ها در حالی که پوسیده شده‌اند)، اگر این را ذکر دائم خود قرار دهد، ملائکه با او مصافحه می‌کنند.

و ملاقات کردم أَبَا عَبْدِ اللهِ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ را، و او از شیوخ فاضل بود.

و ملاقات کردم أَبَا الطَّيِّبِ الْمُنْشِدِ و زُرَيْقَ الخَوَّاصِ را، و آن دو کسانی بودند که رساله را از سرورمان خصـــیبی به مَلِكِ رَاسْـــتَبَاشَ الدَّيْلَمِيِّ الجَبَلِيِّ که در بَغْدَاد بود، حمل کردند، پس ابوالفتح از ملاقات با آنان فخر می‌کرد.

و ملاقات کردم أَبَا اللَّيْثِ الكَتَّانِيِّ الحَلَبِيِّ را و به من گفت: شنیدم مولایم الشَّيخ أَبُو عَبْدِ اللهِ می‌گوید: هر کس در هر شـــبانه‌روز بگوید: يَارَبَّ الأَرْبَابِ وَمَالِكَ الرِّقَابِ (ای پروردگارِ پروردگاران و مالکِ گردن‌ها)، اللهُ گردن او را از مسخ شدن آزاد می‌کند.

[٦٤٦] وَلَقِيتُ أَبَا الحَسَـــنِ الجُنْدِيَّ بِطَبَرِيَّا فَحَدَّثَنِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الأَبْلَقَ أَنَّهُ رَوَاهُ عَنْ مَوْلَانَا الصَادِقِ عَزَّعَزُّهُ أَنَّهُ قَالَ: "مَنْ قَالَ عِنْدَ الصَبَاحِ عَشْـرَ مَرَّاتٍ: الحَمْدُ للهِ وَحْدَهُ الَّذِي أَنْجَزَ وَعْدَهُ وَنَصَـرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ نَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ: أَرَاهُ اللهُ وَجْهَهُ فِي عَالَمِهِ هٰذا، وَهُوَ المِيمُ".

وَلَقِيتُ أَبَا الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ مُصْلِحٍ الْكَفَرْسُوسَيِّ الْكَاتِبِ، وَلَقِيتُ أَبَا صَالِحِ الدَّيْلَمِيِّ الَّذِي أَلَّفَ كِتَابَ هِدَايَةِ الْمُسْتَرْشِدِ.

وَأَنْشَدَنِي لِلسَّيِّدِ الْحِمْيَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِمْرَأَةُ نُوحٍ فِي الْكِتَابِ هِيَ الَّتِي ... نَبَحَتْ بِهَا سَحَرَاً كِلَابُ الْحَوْأَبِ
وَامْرَأَةُ لُوطٍ تَرْبُهَا بَلْ نَفْسُهَا ... أَعْنِي سُلَالَةَ بِنْتِ جِبْتِ الشَّيْصَبِ
وَامْرَأَةُ فِرْعَوْنَ الَّتِي نَطَقَ الْهُدَى ... فِي رُتْبَةٍ بِمِثَالِ أُمِّ الزَّيْنَبِ
لَوْ كُنْتَ تَدْرِي مَا أَتَيْتَ جَهَالَةً ... مَا شَمْسُ إِبْرَاهِيمَ بَعْدَ الْكَوْكَبِ
أَوْ كُنْتَ تَدْرِي مَا النَّبِيُّ مُحَمَّدٌ ... وَالطَّاهِرُونَ وَصِنْوُهُ وَابْنُ النَّبِي
لَبَرِئْتَ مِمَّنْ قَالَ فِي تَحْمِيدِهِ ... قَبْلَ التَّشَهُّدِ خَالِدَاً لَا تَضْرَبِ

وَلَقِيتُ مِنَ الْإِسْحَاقِيَّةِ مَنْ لَا أُحْصِيهِمْ كَثْرَةً، وَجَمِيعُ مَنْ لَقِيتُهُمْ وَرَوَيْتُ عَنْهُمْ مِنَ الرِّجَالِ بِإِسْنَادِهِمْ عَنِ الْمَوَالِي عَزَّعِزَّهُم وَإِنَّمَا تَرَكْتُ الْإِسْنَادَاتِ لِئَلَّا يَطُولَ الشَّرْحُ.

وَلَقِيتُ أَنْبَلَ الْإِسْحَاقِيَّةِ وَأَذْكَاهُمْ حَمْزَةَ الصُّوفِيَّ، وَجَرَتْ بَيْنِي وَبَيْنَهُ مُنَاظَرَةٌ وَهِيَ: قَالَ لِي: قِيلَ لِي أَنَّكَ تُفَسِّرُ الْقُرْآنَ؟ قُلْتُ لَهُ: فَمَنْ هُوَ الْقُرْآنُ عِنْدَكَ؟ قَالَ: الْمِيمُ، قُلْتُ: صَدَقْتَ، هُوَ الْمِيمُ الَّذِي قَالَ الْمَعْنَى فِيهِ: ﴿هُوَ الَّذِي أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ ۖ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ ۗ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ ۗ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا

ۚ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾[١] أَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ عَبْدَ اللهِ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ هُوَ شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنَ، وَالْقُرْآنُ هُوَ الْمِيمُ ظَهَرَ مِنْهُ بِالتَّأْيِيدِ فَإِذَا كَانَ الْقُرْآنُ هُوَ الْمِيمُ فَأَنَا لَا أَقْدِرُ عَلَى تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَهُوَ مَوْضِعُ الْإِسْمِ مِنَ الْمَعْنَى جَلَّ وَعَلَا وَتَقَدَّسَ إِسْمُهُ وَلَا أَحَدَ مِنَ الْعَالَمِينَ الْعُلْوِيِّ وَالسُّفْلِيِّ يَعْلَمُ ذٰلِكَ وَلَا هُمْ يُحِيطُونَ بِمَعْرِفَتِهَا وَلَا بِبَعْضِهَا مِنْ مَنْزِلَتِهِ مِنَ الْمَعْنَى فَمَا بَالِي أَنَا الضَّعِيفُ الْأَدْنَى.

وَقَدْ قَالَ شَيْخُنَا وَقُدْوَتُنا السَّيِّدُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الْخُصَيْبِيُّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ: "إِنَّ لِلْإِسْمِ مِنَ الْمَعْنَى مَنْزِلَةً لَا يَعْلَمُهَا الْمِيمُ إِجْلَالًا وَإِعْظَامًا" فَمَنْ هٰذِهِ مَنْزِلَتُهُ مِنْ بَارِيهِ كَيْفَ أُفَسِّرُهُ أَنَا وَأَبْلُغُ مِنْ مَعْرِفَتِهِ إِلَّا بِحَيْثُ وَفَّقَنِي وَعَرَّفَنِي.

و ملاقات کردم أَبَا الْحَسَنِ الْجُنْدِيَّ را در طَبَرِيَّا، پس او برایم از عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَبْلَقَ حدیث گفت که او از مولایمان امام جعفر صادق عَزَّعَزَّهُ، روایت کرده است که فرمود: هر کس هنگام صبح ده مرتبه بگوید:(سپاس از آنِ اللهّ یگانه است که وعده‌اش را محقق ساخت و بنده خود را یاری داد و احزاب را به‌تنهایی شکست داد)، ملائکه او را ندا می‌دهند: اللهّ تجلی او را در این عالمش نشان دهد، و آن وجه محمد عزعزه است.

و ملاقات کردم أَبَا الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ مُصْلِحِ الْكَفَرْسُوسِيِّ الْكَاتِبِ را، و ملاقات کردم أَبَا صَالِحٍ الدَّيْلَمِيِّ را که کتاب **هِدَايَةِ الْمُسْتَرْشِدِ** را تألیف کرد.

---

[١] سوره آل عمران، آیه ٧

و سَيِّدِ الْحِمْيَرِيِّ درود بر او باد برایم شعر خواند:

همسر نوح در قرآن، همان کسی است که سگ‌های حَوْأَب به او در سحر نباح کردند (اشاره به حادثه‌ای که برخی آن را در مورد عائشه روایت کرده‌اند، اما در اینجا با تأویل باطنی بر همسر نوح تطبیق داده شده است).

و همسرـ لُوط، پروردگار او، بلکه خودش منظورم نسل دختر طاغوت شیطان است (اشاره به تفسیر باطنی شخصیت‌های منفی).

و همسرـ فِرْعَوْن، که هدایت در رتبه‌ای با مَثَل أُمِّ الزَّيْنَب (یکی از زنان طاهره) به سخن آمد (اشاره به آسیه بنت مزاحم). اگر می‌دانستی چه جهالتی مرتکب شده‌ای، خورشید ابراهیم پس از ستاره چه بود.

یا اگر می‌دانستی نَبِيُّ مُحَمَّد کیست، و طاهرین و پسر عمویش و فرزند نَبِي چه کسانی هستند، از کسی که در ثنایش می‌گوید: خالد ابن ولید را قبل از تشهد مَكُش ، بیزار می‌شدی. (اشاره به اختلاف در فضائل و تطهیر ظالمان در مذهب مخالف).

و از پیروان ابی اسحاق ابراهیم الرفاعی کسانی را ملاقات کردم که شمارشان را نمی‌دانم. و همه کسانی که آن‌ها را ملاقات کردم و از آن‌ها روایت کردم از رجال، با اِسنادشان از ائمه عَزَّعَزَّهُم، بودند؛ و من اِسنادها را ترک کردم تا شرح طولانی نشود.

و ملاقات کردم **نجیب‌ترین و زیرک‌ترین** پیروان اسحاقیه ، حَمْزَةَ الصُّوفِيَّ را، و مناظره‌ای بین من و او رخ داد و آن این است:

به من گفت: به من گفته شده ا ست که تو قُرْآن را تفسیر می‌کنی؟ به او گفتم: قُرْآن نزد تو کیست؟گفت: میم.

گفتم:راست گفتی. اومیم است که معنی در مورد او فرمود: ﴿او کسی است که کتاب را بر تو نازل کرد؛ بخشی از آن آیات استوار و صریح است که آن‌ها مادر کتاب هستند، و بخشی دیگر متشابه است. اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است، به دنبال متشابه آن می‌روند تا فتنه ایجاد کنند و به دنبال تأویل آن با شند. و تأویل آن را جز اللّٰه و ثابت قدمان در علم نمی‌دانند، که می‌گویند: ما به آن ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ماست. و جز صاحبان خرد، کسی متذکر نمی‌شود﴾.

آیا نمی‌دانی که عَبْدَ اللّٰہِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، ماه رمضان است که قُرْآن در آن نازل شد؟ و قُرْآن میم ا ست که از او ظاهر شد. پس اگر قرآن میم با شد، من توانایی تفسیر قرآن را ندارم. و المیم موضع اسم از علی است، جلیل و والا و نامش مقدس است. **و هیچ کس از دو عالم عُلْوِيٍّ و سُفْلِيٍّ، این را نمی‌داند و به معرفت اسم و معنی و یا حتی بخشی از جایگاه میم از معنی احاطه ندارند**. پس جایگاه منِ ضعیف پایین‌تر چگونه است؟

و همانا شیخ و مقتدای ما السَّيِّدُ أَبُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الْخُصَيْبِيُّ، شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ، فرمود: همانا برای اسم از معنی، جایگاهی است که میم از جهت بزرگداشت و عظیم، آن را نمی‌داند.

پس کسی که این جایگاهش از آفریننده‌اش است، چگونه من او را تفسیر کنم و به معرفتش برسم، مگر به مقداری که او مرا موفق بدارد و به من بشناساند؟

[٦٤٧] وَقَدْ أَدَّبَنِي المَوْلَى عَزَّعِزُّهُ بِقَوْلِهِ: "إِسْأَلُونِي عَمَّا دُونَ العَرْشِ وَالْعَرْشُ هُوَ المِيْمُ عَزَّعِزُّهُ" بَلْ أَنَا أَشْرَحُ وَأُفَسِّرُ القِصَصَ وَالتَّنْزِيلَ الَّذِي يُتْلَى بِالْأَلْسِنَةِ.

فَقَالَ لِي: مَا مَعْنَى قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ فِي الَّذِي أَوْرَدْتَهُ فِي بَدْءِ كَلَامِكَ: ﴿هُوَ الَّذِي أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾

فَقُلْتُ لَهُ: أَمَّا الكِتَابُ فَالمِيمُ كَمَا قَالَ الخَصِيبِيُّ قَدَّسَ اللهُ رُوحَهُ وَهُوَ التَّوْرَاةُ وَهُوَ الإِنْجِيلُ وَهُوَ القُرْآنُ، وَإِنَّمَا سُمِّيَ القُرْآنُ قُرْآنًا: لِإِقْتِرَانِهِ بِالمَعْنَى، لَا فَرْقَ بَيْنَهُمَا، وَلَا فَاصِلَةً، وَلَا كَوْنَ، وَلَا حُدُوثَ، وَلَا وَقْتَ، وَلَا آوَانَ، وَلَا عَصْرَ، وَلَا زَمَانَ، وَلَا يُحِيطُ بِمَعْرِفَتِهِ الإِنْسُ وَالجَانُّ، كَمَا قَالَ شَيْخُنَا الخَصِيبِيُّ: وَلَوْ كَانَ بَيْنَهُمَا فَرْقٌ أَوْ فَاصِلَةٌ أَوْ وَاسِطَةٌ لَكَانَ شَخْصًا وَلَكَانَ غَيْرَ المِيمِ.

وَالْآيَاتُ المُحْكَمَاتُ: هِيَ ظُهُورَاتُ المَعْنَى بِالذَّاتِ، وَهِيَ الْأَنْزَعِيَّةُ مِنْ هَابِيلَ إِلَى مَوْلَانَا أَمِيرِ النَّحْلِ (الإمام علي). فَهٰذِهِ السَّبْعَةُ الذَّاتِيَّةُ الْعُلْوِيَّةُ الْأَنْزَعِيَّةُ هِيَ الَّتِي ظَهَرَ بِهَا فِي الْقِدَمِ، وَبِهَا

يَرَاهُ الْعَالَمُ الْعُلْوِيُّ لَا يَتَغَيَّرُ ذٰلِكَ عَلَيْهِمْ فَهُوَ بِطِينٌ فِي الْأُمَمِ أَنْزَعُ مِنَ الْوَالِدِ وَالْوَلَدِ وَجَوَابٌ آخَرُ: بِطِينٌ بِالذَّاتِ أَنْزَعُ مِنَ الصِّفَاتِ.

وَجَوَابٍ آخَرَ: أَنْزَعُ، نَزَعَ هٰذِهِ الصُّورَةَ عَنِ الْعَالَمِينَ وَمَا قَمَّصَهَا لِأَحَدٍ غَيْرِهِ مِنَ الْإِسْمِ إِلَى مَنْ دُونَهُ، وَبِهَا ظَهَرَ هُوَ، وَهُوَ وَإِنْ أَرَانَا أَنَّهُ ظَهَرَ بِغَيْرِ الصُّورَةِ الْأَنْزَعِيَّةِ فَإِنَّمَا يُقَلِّبُ أَبْصَارَنَا وَيُرِينَا مَا شَاءَ، لِأَنَّنَا عَالَمُ الْمِزَاجِ السُّفْلِيِّ، وَهُوَ تَعَالَى يُغَيِّرُ وَلَا يَتَغَيَّرُ، يُشَكِّلُ وَلَا يَتَشَكَّلُ كَنَقْشِ فَصِّ الْخَاتَمِ يُؤَثِّرُ وَلَا يُؤَثِّرُ فِيهِ شَيْءٌ، يَنْقِلُ وَلَا يَنْتَقِلُ، جُزْءٌ أَصَمٌّ لَا يَتَجَزَّأُ وَلَا يَنْقَسِمُ، فَإِنْ قَالَ أَحَدٌ مِنَ الْمُوَحِّدَةِ أَنَّهُ يَتَجَزَّأُ وَيَنْقَسِمُ فَقَدْ كَفَرَ بِالْمَعْنِيِّ وَأَشْرَكَ بِالْعَلِيِّ الْأَعْلَى لِأَنَّهُ الذَّاتُ، وَالذَّاتُ لَا تَتَجَزَّءُ وَلَا تُقْسَمُ وَلَا تَتَبَعَّضُ، وَلَا تَتَجَذَّرُ، فَهُوَ تَعَالَى يُرِينَا مَا يَشَاءُ بِحَسَبِ اسْتِحْقَاقِنَا مِنْ مَعْرِفَتِهِ، وَهُوَ لَا يَزُولُ عَنْ كِيَانِهِ وَإِنْ ظَهَرَ لِعِيَانِهِ، فَإِذَا كَانَ الْمَعْنَى جَوْهَرًا قَائِمًا غَنِيًّا بِذَاتِهِ مُنْفَرِدًا فَهُوَ غَيْرُ مُضْطَرٍّ وَلَا مُحْتَاجٍ.

وَقَوْلُهُ: ﴿هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ﴾: فَقَدْ تَبَيَّنَ مَا قُلْتُهُ فِي ذٰلِكَ أَنَّهَا الظُّهُورَاتُ الذَّاتِيَّةُ، إِذَا الْكِتَابُ الْإِسْمُ، وَبَدَؤُهُ مِنْ نُورِ ذَاتِ الْمَعْنَى وَعَوْدُهُ إِلَيْهِ، وَقَوْلُهُ: ﴿وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾: فَهِيَ ظُهُورَاتُ الْمَعْنَى الْمِثْلِيَّةِ، أَيْ كَمِثْلِ صُورَةِ الْإِسْمِ.

و مولا عَزَّعِزُّهُ، مرا با کلامش ادب آموخت: از من در مورد هر چه زیر عَرش است سؤال کنید، و عَرش همان میم عَزَّعِزُّهُ است. بلکه من داستان‌ها و ظاهر قرآن را که بر زبان‌ها تلاوت می‌شود، شرح و تفسیر می‌کنم.

پس حمزه صـــوفی به من گفت: معنای این کلام اللهّٰ عَزَّوَجَلَّ که تو در آغاز کلامت آوردی چیست: ﴿او کسی است که کتاب را بر تو نازل کرد؛ بخشی از آن آیات مُحْکَمات است که آن‌ها أُمُّ الْكِتَاب هستند، و بخشی دیگر مُتَشَابِهَات است﴾.

به او گفتم: اما کتاب، همان میم است، همان‌طور که خصیبی فرموده است؛ و **میم همان تَوْرَاةُ است، و همان إِنْجِيلُ است، و همان قُرْآنُ است.** و قُرْآن را قُرْآن نامیدند: به خاطر همراهی‌اش با علی، هیچ فرقی میان آن‌ها نیست، و نه فاصله، نه کَوْن (وجود مادی)، نه حُدُوث (پدید آمدن)، نه وَقْت، نه زمان، نه عَصْـر و نه زَمَان. **و انس و جنّ به معرفت او احاطه ندارند.** همان‌طور که شیخ ما خصیبی گفت: و اگر میان آن‌ها فرقی یا فاصله یا واسطه‌ای بود، مخلوق می‌شد و غیر از میم می‌بود.

و الْآيَاتُ الْمُحْكَمَاتُ: تجلّیات ذاتی معنی هســتند، و آن‌ها الْأَنْزَعِيَّة هســتند، از هَابِيلَ تا مولایمان أَمِيرِ النَّحْلِ. پس این هفت تجلی ذات علوی همان کسانی هستند که معنی در اَزَل توســط آن‌ها ظاهر شــد، و عالم بالا او را با آن‌ها می‌بیند و این امر بر آن‌ها تغییر نمی‌کند. پس معنی در میان اُمت‌ها بَاطِن اســت (بِطِينٌ)، نزاع ناپذیرتر (أَنْزَعُ) از پدر و فرزند. و جوابی دیگر: باطن اســت بِالذَّات (به‌خودی‌خود)، نزاع ناپذیرتر (جدا شــده) از صِفات.

و جوابی دیگر: أَنْزَعُ (جدا شده)، این صورت را از دو عالم علوی و سفلی جدا کرد و آن را به کسی جز خودش، از ا سم تا پایین‌تر، نپو شاند. و معنی به و سیله آن صورت نزاع‌ناپذیر ظاهر شـد. و او، حتی اگر به ما نشـان دهد که به صـورتی غیر از صـورت الْأَنْزَعِيَّة ظاهر شـده اسـت، **صرفاً دیدگان ما را دگرگون می‌کند و هر چه بخواهد به ما نشان می‌دهد، زیرا ما عالم ترکیب پایین هستیم.**

و او تغییر می‌د هد، ا ما خودش تغییر نمی‌کند؛ شـکل می‌د هد، ا ما خودش شـکل نمی‌پذیرد؛ مانند نَقْش فصّ انگشـتری که تأثیر می گذارد، ا ما هیچ چیز در آن تأثیر نمی‌گذارد؛ منتقل می‌کند، اما خودش منتقل نمی‌ شود. او جزءِ صُمّی ا ست که تجزیه و تقسیم نمی شود. پس اگر کسی از یکتاپر ستان بگوید که او تجزیه و تقسیم می شود، به معنی کافر شده و به علی اعلا شرک ورزیده ا ست، زیرا او ذات ا ست، و ذات تجزیه و تقسیم و تکه‌تکه و ریشه‌کن نمی‌شود.

پس او هرچه بخواهد به ما نشـان می‌دهد، بر حسـب اسـتحقاق ما از معرفتش، و او از هسـتی خود زایل نمی‌شـود، حتی اگر برای دیدگان ما ظاهر شـود. پس اگر معنی جوهری قائم، بی‌نیاز به ذات خود و منفرد باشد، پس او ناچار و نیازمند نیست.

و کلام خدا: ﴿هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ﴾: پس آنچه در این باره گفتم، آ شکار شد که آن‌ها همان ظهورات ذاتی هستند؛ زیرا کتاب همان اسم است، و آغاز آن از نور ذاتِ معنی است و بازگشتش نیز به سوی اوست.

و کلام او: ﴿وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٍ﴾: پس آن‌ها تجلّیات مِثالی معنی هستند، یعنی مانند صورت میم.

[٦٤٨] كَمَا قَالَ مَوْلَانَا الصَّادِقُ عَزَّعَزُّهُ: "الْإِسْمُ غَيْرُ الْمُسَمِّي، وَالسَّاكِنُ غَيْرُ الْمَسْكُونِ، بَائِنٌ مِنْهُ بِأَزَلِيَّتِهِ، ظَاهِرٌ بِكَمَالِهِ، فَالْمَعْنَى عَزَّتْ آلَاؤُهُ إِذَا ظَهَرَ كَمِثْلِ صُورَةِ الْإِسْمِ، لَا يَلْبَسُهُ قَمِيصاً، وَإِنَّمَا يُغَيِّبُهُ تَحْتَ تَلْأَلُؤِ نُورِ ذَاتِهِ الَّذِي مِنْهُ أَظْهَرُهُ وَكَوَّنُهُ، وَيَظْهَرُ كَمِثْلِ صُورَتِهِ الْإِسْمِيَّةِ، وَالْعَالَمُ الْعُلْوِيُّ فَلَا يَرَوْنَهُ إِلَّا بِأَنْزَعَ بِطِينٍ، لِأَنَّهُمْ لَا تَتَقَلَّبُ أَفْئِدَتُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا اخْتَلَفَتْ مَنَاظِرُهُمْ."

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ﴾ فَالزَّيْغُ هُوَ الْمَرَضُ، يَعْنِي الشَّكَّ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ، وَالْفِتْنَةُ: أَنْ يَقُولُوا أَنَّ الْمَعْنَى وَالْإِسْمَ وَالْبَابَ سَوَاءٌ كَلَّا بَلْ الْمِيمُ وَالسِّينُ عَبْدَانِ لِلْمَعْنَى لَمْ يَكُونَا فَكُوَّنَا (لم يكونا شيئاً فكوّنهما).

﴿ابْتِغَاءِ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءِ تَأْوِيلِهِ ۗ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ ۗ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا ۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ أَيْ ظُهُورُ الْإِسْمِ وَبُطُونُهُ مِنْ عِنْدِ

الْمَعْنَى عَزَّوَجَلَّ يُظْهِرُهُ إِذَا شَاءَ وَيُغَيِّبُهُ إِذَا شَاءَ فَقَالَ حَمْزَةُ الْإِسْحَاقِيُّ الصُّوفِيُّ: "لَيْسَ الْخَبَرُ كَالْعِيَانِ."

ثُمَّ أَنْشَدَ:

خُذْ مَا تَرَاهُ وَدَعْ شَيْئًا سَمِعْتَ بِهِ فِي طَلْعَةِ الشَّمْسِ مَا يُغْنِيكَ عَنْ زُحَلِ

همان‌طور که مولایمان صادِقْ عَزَّوَجَلَّ، فرمود: اسم غیر از معنی است، و ساکن غیر از محل سکونت است. با ازلیّتش،اسم از معنی جدا است، و با کمالش ظاهر است. پس معنی، هنگامی که ظاهر شود، مانند صورت اسم است، ولی جامه‌ای بر او نمی‌پوشد، بلکه معنی، **اسم را در زیر تلألؤ نور ذات خود که او را از آن ظاهر کرده است، پنهان می‌کند، و مانند صورت اِسمی‌اش ظاهر می‌شود.** و عالم بالا او را نمی‌بینند مگر به صورت اَنْزَع و بِطِین، زیرا دل‌هایشان و دیدگانشان دگرگون نمی‌شود و دیدگاه‌هایشان مختلف نمی‌گردد.

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ﴾: انحراف همان مرض است، یعنی شَكّ. پس آنچه از آن متشابه است را دنبال می‌کنند به جهت فتنه‌جویی. **و فتنه این است: که بگویند معنی و اسم و باب مساوی هستند.** هرگز! **بلکه اسم و باب دو بنده برای معنی هستند که نبودند و معنی آن‌ها را به وجود آورد.**

﴿ابْتِغَاءِ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءِ تَأْوِيلِهِ ۗ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللهُ ۗ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا ۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾: یعنی ظهور و بطون اسم از نزد معنی عَزَّعِزُّهُ است. او هر گاه بخواهد آن را ظاهر می‌کند و هر گاه بخواهد آن را پنهان می‌سازد.

پس حَمْزَةُ الْإِسْحَاقِيُّ الصُّوفِيُّ گفت: شنیدن مانند دیدن نیست.

سپس شعر خواند:

آنچه می‌بینی را بگیر و آنچه شنیده‌ای را رها کن، در طلوع خور شید، چیزی ا ست که تو را از زُحَل بی‌نیاز می‌کند (یعنی حقیقت عینی بالاتر از روایت است).

[٦٤٩] ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: وَقَدْ رَوَتْ شُيُوخِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ مَا سَمِعْتُهُ مِنْهُمْ وَرَوَيْتُهُ عَنْهُمْ بِإِسْنَادِهِمْ إِلَى الْمِقْدَادِ بْنِ الْأَسْوَدِ الْكِنْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كُنْتُ وَاقِفًا بَيْنَ يَدَيْ مَوْلَايَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعِزُّهُ إِذْ اخْتَلَجَ فِي نَفْسِي - كَيْفَ الظُّهُورَاتُ الذَّاتِيَّةُ؟ فَقَالَ لِي وَقَدْ عَلِمَ مَا فِي نَفْسِي -: "يَا مِقْدَادُ، هَلْ تَعْرِفُ مَوْلَاكَ هَابِيلَ؟" قُلْتُ: نَعَمْ يَا مَوْلَايَ إِذَا عَرَّفْتَنِي (إذا عرفتني)، فَتَحَرَّكَ مَوْلَايَ عَزَّعِزُّهُ فَإِذَا بِهِ هَابِيلُ. ثُمَّ قَالَ لِي: "هَلْ تَعْرِفُ مَوْلَاكَ شَيْئًا؟" فَقُلْتُ: نَعَمْ إِذَا عَرَّفْتَنِي فَتَحَرَّكَ فَإِذَا بِهِ شِيثٌ، وَلَمْ يَزَلْ بِصُورَةٍ صُورَةٍ حَتَّى ظَهَرَ بِالسَّبْعِ الذَّاتِيَّةِ إِلَى أَنْ أَكْمَلَهَا فَإِذَا بِهِ مَوْلَانَا أَمِيرُ النَّحْلِ جَلَّتْ قُدْرَتُهُ. فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، إِظْهَرْ كَيْفَ شِئْتَ وَتَرَاءَى بِمَا شِئْتَ فَأَنْتَ هُوَ، فَقَالَ لِي: "يَا مِقْدَادُ، هٰذِهِ بُيُوتِي، أَصْلُهَا الْأَنْزَعِيَّةُ

وَأَنا الْأَنْزَعُ الْبَطِيْنُ." قَالَ الْمِقْدَادُ: وَاللهِ لَقَدْ كُنتُ أَتَحَرَّكُ، فَبِتَحَرُّكِي أَرَى مَوْلَايَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ تَعَالَى جَدُّهُ بِصُورَةٍ صُورَةٍ.

وَقَوْلُهُ عَلَى الْمِنْبَرِ، وَهُوَ الْإِلٰهُ الْمَعْبُودُ، الْأَنْزَعُ الْبَطِيْنُ عَزَّتْ آلَاؤُهُ، حَيْدَرَةُ الَّذِي هُوَ حَيَاةُ الدَّارِ، وَهُوَ حَيُّ دَارٍ، وَهُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ، وَهُوَ أَبُو تُرَابٍ، وَالْعَالَمُ كُلُّهُمْ مِنَ التُّرَابِ، وَهُوَ أَبُوهُمْ وَإِلٰهُهُمْ وَمَالِكُهُمْ وَخَالِقُهُمْ وَرَازِقُهُمْ، الْمُحْيِي الْمُمِيتُ، الْحَيُّ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ، الَّذِي أَشَارَ إِلَيْهِ إِسْمُهُ الْأَعْظَمُ السَّيِّدُ الْمِيمُ عَزَّعَزُّهُ بِقَوْلِهِ:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ۚ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ ۚ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ...﴾[1]

وَقَالَ فِي الْقُبَّةِ الْمُوسَوِيَّةِ مُخَاطِبًا لِإِسْمِهِ: ﴿وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ ۝ إِنَّنِي أَنَا اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾[2] وَهُوَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى فِي قِصَّةِ إِسْمِهِ سُلَيْمَانَ: ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾[3] فَالْكِتَابُ الْإِسْمُ، وَالْمَعْنَى عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْمِيمِ، وَسُمِّينَا مُوَحِّدَةً لِأَنَّا عَبَدْنَا مَنْ رَأَيْنَاهُ وَسَمِعْنَا كَلَامَهُ.

---

[1] سوره بقره، آيه ٢٥٥
[2] سوره طه، آيه ١٣-١٤
[3] سوره نمل، آيه ٤٠

وَقَالَ شَـيْخُنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ نَضَّرَ اللهُ وَجْهَهُ: يَجُوزُ أَنْ يُدْعَى الْإِسْـمُ عَلِيًّا وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُدْعَى مَعْنَىً وَلَا بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، لِأَنَّ هٰذَيْنِ إِسْمَانِ خَاصَّانِ لِأَمِيرِ النَّحْلِ عَزَّعَزَّهُ فَمَنْ قَالَ أَنَّ الْمَعْنَى ظَهَرَ بِجِسْمٍ وَرُوحٍ فَقَدْ حَدَّهُ وَبَعَّضَهُ إِذْ جَعَلَهُ شَيْئَيْنِ جَسَدًا وَرُوحًا.

وَقَدْ قُلْنَا أَنَّ الْمَعْنَى لَا يَتَجَزَّأُ وَلَا يَتَجَذَّرُ وَلَا يَنْقَسِـمُ، وَأَنَّهُ جُزْءٌ أَصَـمٌّ، فَإِذَا كَانَ تَعَالَى لَهُ جِسْـمٌ فَذٰلِكَ الْجِسْـمُ الَّذِي ظَهَرَ بِهِ لَهُ مُبْدِيءٌ وَمُظْهِرٌ أَظْهَرَهُ وَكَذٰلِكَ الرُّوحُ لَهَا مَنْ أَبْدَاهَا أَفَيَكُونُ لِلْمَعْنَى تَعَالَى مُبْدِيٌ أَبْدَاهُ، تَعَالَى اللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ، بَلْ ظَهَرَ كَيْفَ شَاءَ لِمَنْ شَاءَ كَمَا شَاءَ، كَمَا قَالَ مَنْ لَقِيتُهُ مِنَ السَّادَاتِ وَالشُّيُوخِ.

وَلَقَدْ لَقِيتُ الشَّـيْخَ الْجَلِيلَ أَبَا الْحُسَـيْنِ الْجَلِّيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَهُوَ الْقُدْوَةُ لَنَا بَعْدَ شَـيْخِهِ، فَمَا سَمِعْتُ مِنْهُ إِلَّا مَا أَذْكُرُهُ لَكَ وَهُوَ دِينِي: إِنَّ الْمَعْنَى عَزَّ إِسْمُهُ ظَهَرَ كَيْفَ شَاءَ لَمَّا عَلِمَ أَنَّهُمْ مُحْتَاجُونَ إِلَى الظُّهُورِ، لِتُقَرِّبَ الصُّـورَةُ مِنَ الصُّـورَةِ، وَلَوْ ظَهَرَ بِلَاهُوتِيَّتِهِ الْعُظْمَى لَمْ يَكُنْ ذٰلِكَ حِكْمَةً وَلَا عَدْلًا، وَإِنَّمَا الْحِكْمَةُ وَالْعَدْلُ أَنْ يَظْهَرَ لَنَا تَجْنِيسًـا، وَنَحْنُ مُدْرَكُونَ، وَهُوَ تَعَالَى لَا مَدْرُوكٌ وَلَا مَوْصُوفٌ، فَمَنْ قَالَ: إِنَّ اللهَ تَعَالَى رُوحٌ وَجَسَدٌ فَقَدْ شَبَّهَهُ بِخَلْقِهِ ذَوِي الْأَرْوَاحِ وَالْأَجْسَامِ، بَلْ نَقُولُ: إِنَّهُ لَا يَتَسَاوَى اثْنَانِ بِالنَّظَرِ إِلَيْهِ، فَإِنَّ الْإِسْمَ يَرَاهُ بِمَا لَا يَرَاهُ بِهِ الْبَابُ لِأَنَّهُ دُونَهُ فِي الْمَنْزِلَةِ، وَالْبَابُ يَرَاهُ بِمَا لَا يَرَاهُ بِهِ الْيَتِيمُ الْأَكْبَرُ وَكَذٰلِكَ الْمِقْدَادُ يَرَاهُ بِمَا لَا يَرَاهُ بِهِ أَبُو ذَرٍّ، وَكَذٰلِكَ إِلَى آخِرِ الْعَالَمِ الْعُلْوِيِّ جَلَّ رَبُّنَا عَنِ الصِّفَاتِ وَعَنْ قَوْلِ أَهْلِ الْكُفْرِ وَالضَّلَالِ.

بَلْ أَقُولُ كَقَوْلِ شُـيُوخِي: إِنَّ ظَاهِرَهُ إِمَامَةٌ وَوَصِـيَّةٌ، وَبَاطِنُهُ غَيْبُ لَا يُدْرَكُ، لِأَنَّهُ تَعَالَى لَا يُدْرَكُ بِصِـفَةٍ وَلَا بِشَيْءٍ، وَهُوَ يُدْرِكُ وَلَا نُدْرِكُ، وَيَعْلَمُ وَلَا يُعْلَمُ، وَهٰكَذَا قَالَ عَلَى مِنْبَرِ عَظَمَتِهِ: "عَالِمٌ بِلَا تَعْلِيمٍ، مُبْدِيءُ الْأَشْـيَاءِ وَمُكَوِّنُهَا" فَمَنْ أَبْدَا الْأَشْـيَاءَ، وَكَوَّنَهَا كَيْفَ تَصِفُهُ الْأَلْسُنُ؟ بَلْ نَصِفُهُ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ: إِنَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ.

وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْـجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ ۖ أَسْـتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾[١]

وَقَوْلُهُ: ﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْـرَتَا عَلَىٰ مَا فَرَّطتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ﴾[٢]

وَقَوْلُهُ: ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾[٣]

وَقَوْلُهُ: ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا ۚ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾[٤]

فَإِذَا جِئْتَ إِلَى الْمَعْنَى عَزَّوَجَلَّ وَجَعَلْتَ لَهُ أَجْزَاءً فَلَا بُدَّ لَهُ مِنْ مُجَزِّيءٍ جَزَّأَهُ وَمُبْدٍ أَبْدَاهُ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا بَلْ أَقُولُ: إِنَّهُ سُبْحَانَهُ غَيْبٌ كُلُّهُ، عِلْمٌ كُلُّهُ، قُدْرَةٌ كُلُّهُ، سَمْعٌ كُلُّهُ، بَصَـرٌ كُلُّهُ، وَجْهٌ كُلُّهُ، ذَاتٌ كُلُّهُ، لَا يُحَدُّ، وَلَا يُوصَفُ كَذَا قَالَ الرِّجَالُ الَّذِينَ لَقِيتُهُمْ وَاعْتَقَدْتُ الْحَقَّ مَعَهُمْ وَأَخَذْتُ الْعِلْمَ عَنْهُمْ: فَهٰذَا دِينِي وَمَذْهَبِي، وَهُوَ دِينُ الشُّـيُوخِ

[١] سوره ص ، آيه ٧٥
[٢] سوره زمر ، آيه ٥٦
[٣] سوره مائده ، آيه ٦٤
[٤] سوره مجادله ، آيه ١

أَصْحَابُ الْعَكَاكِيزِ عَلَى مَا سَمِعْتُهُ مِنْهُمْ وَتَحَقَّقْتُهُ لَا كَمَا يَقُولُ الْمُبْتَدِعُونَ فِي وَقْتِنَا هٰذَا الَّذِينَ هُمْ كَمَا قَالَ الشَّيْخُ أَبُو بَكْرٍ الشِّبْلِيِّ رَحِمَهُ اللهُ: وَقَدْ جَرَى عِنْدَهُ ذِكْرُ هٰؤُلَاءِ الْمُبْتَدِعَةِ وَسُخْفُ آرَائِهِمْ وَارْتِكَابِهِمْ أَهْوَاءَهُمْ.

فَقَالَ: قَوْمٌ جَاؤُوا بَعْدَنَا وَتَعَلَّمُوا الْعِلْمَ قَبْلَنَا، وَالْعِنَبُ إِذَا أَنْتَ رَبَّيْتَهُ وَهُوَ حُصْرُمٌ أَخْضَرُ لَا يَجِيءُ مِنْهُ شَيْءٌ، وَالشَّـــامِيُّ يَلْقَى الشَّـــامِيَّ فَيَقُولُ لَهُ: أَنْتَ عَلَى الدِّينِ الْأَوَّلِ، أَشْهَدُ عَلَيْكَ أَنَّكَ عَلَى الدِّينِ الْأَوَّلِ، فَاتْرُكِ الْبِدَعَ وَاتْبَعِ السُّنَنَ لِقَوْلِ اللهِ تَعَالَى: ﴿فَلَمْ يَكُ يَنفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا ۖ سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ ۖ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ﴾[١]

وَلَقِيتُ أَبَا الْحَسَنِ زَيْدَ الْجُنْبُلَانِيَّ الضَّرَّابَ، وَكَانَ مِنَ الشُّيُوخِ الْعِرَاقِيِّينَ وَجَرَى بَيْنِي وَبَيْنَهُ مُنَاظَرَةٌ، فَمِنْهَا أَنَّهُ سَـــأَلَنِي عَنِ الْهُدْهُدِ فَقَالَ لِي: مَا تَقُولُ فِيهِ؟ فَقُلْتُ: كَمَا قَالَ فَقِيهِي وَجَدِّ أَبِي السَّيِّدَ أَبُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الْخُصَيْبِيَّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَقَدْ سُئِلَ عَنْهُ فَقَالَ: بَابُ الْأَبْوَابِ وَمُسَبِّبُ الْأَسْبَابِ سَلْمَانُ.

فَقَالَ لِي زَيْدٌ: يَا هٰذَا (الْهُدْهُدُ مَسْخٌ) وَتَقُولُ إِنَّهُ الْبَابُ؟! قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللهُ، فَمَا تَقُولُ أَنْتَ فِي الْغُرَابَيْنِ اللَّذَيْنِ اقْتَتَلَا بَيْنَ يَدَيْ قَابِيلَ، فَقَتَلَ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ، أَهُمَا غُرَابَانِ بِالْحَقِيقَةِ؟ فَإِنْ قُلْتَ أَنَّ اللهَ بَعَثَ غُرَابَيْنِ وَهُمَا مِسْـــخَانِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ

---

[١] سوره غافر، آيه ٨٥

لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ ۚ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَٰذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي ۖ فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ﴾[1] وَالرَّسُولُ مِنْ جِنْسِ الْمُرْسِلِ.

فَقَالَ زَيْدٌ: لَا أَقُولُ هٰذَا، بَلْ أَقُولُ إِنَّ الْغُرَابَيْنِ كَانَا مَلَكَيْنِ وَهُمَا جِبْرِيلُ وَمِيكَائِيلُ، فَقُلْتُ لَهُ: فَكَذٰلِكَ لَمَّا جَازَ أَنْ يَكُونَا مَلِكَيْنِ جَازَ أَنْ يَكُونَ الْهُدْهُدُ الْبَابَ، فَكَانَ بَابُهُ فِي ذٰلِكَ الْوَقْتِ غُرَابًا، وَفِي هٰذَا الْوَقْتِ هُدْهُدًا، وَهُوَ دِيكُ الْعَرْشِ أَيْضًا.

قَالَ: فَكَيْفَ يَقُولُ الْهُدْهُدُ الَّذِي هُوَ الْبَابُ لِلسَّيِّدِ سُلَيْمَانَ وَهُوَ الْإِسْمُ: ﴿فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ﴾[2] فَقُلْتُ لَهُ: ارْجِعْ إِلَى عَقْلِكَ وَ صَفَاءِ ذِهْنِكَ، وَفَكِّرْ فِي تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ فَإِنَّ ذٰلِكَ أَنْفَعُ لَكَ مِنْ تِلَاوَتِهِ، قَوْلُ الْهُدْهُدِ هٰذَا: حَرْفُ اسْتِفْهَامٍ، مَعْنَاهُ: إِنَّكَ تُحِيطُ بِي وَبِعِلْمِي، وَتَعْلَمُ عِلْمَ الْمُلْكِ بِأَسْرِهِ قَبْلَ عِلْمِي، وَأَنْتَ مُبْدِيءٌ، وَأَنَا لَا أَعْلَمُ إِلَّا مَا عَلَّمْتَنِي (أي صيغة تلطف واستفهام إنكاري لإظهار فضل سليمان).

وَقَوْلُهُ: ﴿وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ﴾ أَيْ أَنَّ الْخَبَرَ يَقِينٌ حَقٌّ، إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَهِيَ بِلْقِيسُ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ، أَيْ عِلْمٌ كَبِيرٌ، وَجَدْتُهَا وَقَوْمُهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللهِ، وَقَالَتْ طَائِفَةٌ: كَانُوا يَعْبُدُونَ الثَّانِيَ وَبِلْقِيسُ هِيَ أُمُّ سَلَمَةَ.

---

[1] سوره مائده، آیه ٣١

[2] سوره نمل، آیه ٢٢

وَقَالَ شَيْخُنَا أَبُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الْخُصَيْبِيُّ شَرَّفَ اللهُ مَقَامَهُ: كَانُوا يَعْبُدُونَ الْإِسْمَ وَهُوَ الشَّمْسُ فِي هٰذَا الْمَوْضِعِ، وَرَوَى أَيْضًا: أَنَّ بِلْقِيسَ هِيَ صَفِيَّةُ بِنْتُ حُيَيِّ بْنِ أَخْطَبَ الْخَيْبَرِيِّ.

قَالَ زَيْدٌ: فَمَا تَقُولُ فِي النَّمْلَةِ الَّتِي قَالَتْ: ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾[١] فَقُلْتُ: النَّمْلَةُ أُمُّ سَلَمَةَ وَهِيَ صَفْقَةُ الْبَابِ، وَالنَّمْلُ الْمُؤْمِنُونَ.

وَلَقِيتُ أَسَدَ بْنَ الْهَيْثَمِ وَقَالَ لِي: الْمُؤْمِنُ وَاللهِ لَا يَكُونُ كَذَّابًا، رَأْسُ مَالِهِ دِينُهُ، لَا يَأْمَنُ عَلَيْهِ الرِّجَالَ، وَلَا يُخْلِفُهُ فِي الرِّحَالِ، الصِّدْقُ شَأْنُهُ، وَالْوَفَاءُ عِمَادُهُ، وَالْقَنَاعَةُ زَادُهُ، وَالتَّوَدُّدُ زِينَتُهُ، وَالسُّكُونُ ظَاهِرُهُ، وَالْجُوعُ إِدَامُهُ وَالْوَرَعُ حِرْفَتُهُ، وَالصِّدِّيقُونَ إِخْوَانُهُ، وَالنَّبِيُّونَ مُحِبُّوهُ، وَرَبُّ الْأَرْبَابِ وَمَالِكُ الرِّقَابِ أَمِيرُ النَّحْلِ إِلٰهُهُ وَعُمْدَتُهُ وَغِيَاثُهُ فِي شِدَّتِهِ.

وَلَقِيتُ أَبَا الْفَرَجِ الْبَالِسِيِّ، وَهُوَ كَانَ يَقُولُ فِي سُجُودِهِ: يَا مَنْ هُوَ فِي السَّمَاءِ إِلٰهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِمَامٌ، وَعِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ: يَا أَمَانَ الْخَائِفِينَ، يَا مَالِكَ الْعَالَمِينَ أَنْتَ أَمِيرُ النَّحْلِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَقَالَ لِي: مَنْ قَالَ هٰذَا عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَعِنْدَ غُرُوبِهَا، لَمْ يَكُنْ جَزَاؤُهُ عِنْدَ اللهِ إِلَّا أَنْ يُمَكِّنَهُ مِنَ النَّظَرِ إِلَيْهِ.

---

[١] سوره نمل، آيه ١٨

وَلَقِيتُ أَبَا الدُّنْيَا الْمُعَمَّرُ الْأَشْبَحُ الْمَغْرِبِيُّ وَهُوَ عَلِيُّ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ الْخَطَّابِ الْيَمَنِيِّ، وَقَدْ وَصَلَ مِنَ الْمَغْرِبِ إِلَى مَكَّةَ سَنَةَ ثَلَاثِمِائَةٍ وَعِشْرِينَ وَاجْتَمَعْتُ مَعَهُ فِي الْمَوْصِلِ، وَرَوَيْتُ عَنْهُ ثَلَاثَةَ أَحَادِيثَ وَهِيَ:

سپس به حمزه صوفی گفتم: شیوخ من خدا از آنها راضی باشد روایت کرده‌اند آنچه را که از آن‌ها شنیده‌ام و روایت نموده‌ام، با اِسناد شان به مِقْدَادِ بْنِ الْأَسْوَدِ الْكِنْدِيِّ علیه السلام که گفت:

نزد مولایم أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّ عِزُّهُ ایستاده بودم که در درونم خطور کرد: تجلیات ذاتی چگونه است؟ پس او در حالی که از درون من آگاه بود، به من گفت: ای مقداد، آیا مولای خود هَابِيلَ را می‌شناسی؟ گفتم: بله، ای مولای من، اگر به من بشناسانی. پس مولایم حرکت کرد و ناگهان او هَابِيلُ بود. سپس به من گفت: آیا مولای خود شیث را می‌شناسی؟ گفتم: بله، اگر به من بشناسانی. پس حرکت کرد و ناگهان او شیث بود. و پیوسته به صورتی پس از صورت دیگر ظاهر می‌شد تا اینکه به هفت ذات ظاهر شد تا آن‌ها را کامل کرد و ناگهان او مولایمان أَمِيرُ النَّحْلِ بود، جَلَّتْ قُدْرَتُهُ. پس گفتم: ای مولای من، هر طور که می‌خواهی ظاهر شو و هرچه می‌خواهی خود را نشان ده، پس تو او هستی. به من گفت: ای مقداد، این‌ها خانه‌های من هستند، اصل آن‌ها الْأَنْزَعِيَّة

است و من الْأَنْزَعُ الْبَطِيْنُ هستم." مقداد گفت: به الله سوگند، من در حال حرکت بودم و با حرکت خود، مولایم أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ را در صورتی پس از صورتی می‌دیدم.

و کلام او بر منبر، و او الْإِلٰهُ الْمَعْبُودُ، الْأَنْزَعُ الْبَطِيْنُ، عَزَّتْ آلَاؤُهُ، حَيْدَرَةُ است که حَيَاةُ الدَّارِ و الْحَيُّ الْقَيُّومُ است، و او أَبُو تُرَابٍ است، و عالم همگی از تُرَاب است، و او پدرشان، الهشان، مالکشان، خالقشان و روزی‌دهنده‌شان، مُحْيِي الْمُمِيتُ، الْحَيُّ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ است، همان کسی که اسم اعظم، سید محمد عَزَّعِزُّهُ، با این آیه به او اشاره کرد: (آیة الکرسی) و (آیه سوره طه). و او کسی است که عِلْمُ الْكِتَابَ نزد اوست، زیرا معنی در قصه اِسْمش سُلَيْمَانَ فرمود: ﴿آن کس که عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ نزد او بود گفت: من آن را قبل از آنکه پلک بر هم زنی نزد تو می‌آورم﴾. پس کتاب اِسْم است، و معنی عِلْم از میم دارد. و ما را موحد نامیدند چون کسی را پرستیدیم که او را دیدیم و کلامش را شنیدیم.

و شیخ ما أَبُو عَبْدِ الله خصیبی فرمود: جایز است که اسم را علی بخوانند، اما جایز نیست که اسم را به **"مَعْنَى" یا "أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ"** بخوانند، زیرا این دو اسم مختص أَمِيرِ النَّحْلِ علی عزعزه است. هر کس بگوید معنی با جسم و روح ظاهر شد، او را محدود کرده و قطعه‌قطعه نموده است، زیرا او را دو چیز (جسد و روح) قرار داده است... ما می‌گوییم معنی تجزیه و تقسیم نمی‌شود و ذات او مطلق است. حکمت و عدالت در

این است که او برای ما همجنس با ما ظاهر شود، و ما درک‌کنندگان هستیم، و او تعالی نه درک می‌شود و نه توصیف می‌گردد. ظاهر او امامت و وصایت است و باطن او غیبی است که درک نمی‌شود.

سپس مناظره‌ای با زید الجُنْبِلَانِيِّ الضَّرَّاب آغاز شد:

زید از من درباره هدهد پرسید. گفتم: چنان که فقیه و جدّ پدرم، السَّيِّدَ أَبُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الْخُصَيْبِيُّ گفت، که هدهد همان باب الابواب و مُسَبِّبُ الْأَسْبَابِ، سلمان است.

زید گفت: ای مرد! هدهد مَسخ است، تو می‌گویی او باب است؟!

گفتم: الله تو را ا صلاح کند، تو درباره دو کلاغ که نزد قَابِيلَ جنگیدند و یکی دیگری را کشت، چه می‌گویی؟ آیا آن‌ها واقعاً دو کلاغ بودند؟ اگر بگویی الله دو کلاغ مسخ‌شده فرستاد، پس فرستاده از جنس فرستنده است (استدلال بر اینکه کلاغ‌ها فرشتگان بودند).

زید گفت: نه، بلکه می‌گویم دو کلاغ دو ملک بودند، جِبْرِيلُ و مِيكَائِيلُ بودند.

گفتم: پس همان‌طور که جایز بود دو کلاغ، دو ملک با شند، جایز ا ست که هدهد، باب باشد. پس باب او در آن زمان کلاغ و در این زمان هدهد بود، و او خروس عرش نیز هست.

زید گفت: پس چگونه هدهد که باب است، به سلیمان که اسم است، می‌گوید: ﴿پس درنگ زیادی نکرد و گفت: من به چیزی احاطه یافتم که تو به آن احاطه نیافتی، و از سَبَأ با خبری یقینی نزد تو آمده‌ام﴾؟

گفتم: به عقل و صفای ذهنت بازگرد، و در تأویل قرآن بیندیش، که این برای تو از تلاوتش سودمندتر است. این کلام هدهد، حرف استفهام انکاری است، معنایش این است: تو به من و علم من احاطه داری، و علم تمام مُلْك را قبل از علم من می‌دانی، و تو آغازگر هستی، و من جز آنچه تو به من آموختی نمی‌دانم.

و کلام او: ﴿و از سَبَأ با خبری یقینی نزد تو آمده‌ام﴾ یعنی آن خبر یقینی و حق است: من زنی را یافتم که بر آن‌ها حکومت می‌کرد و او بِلْقِيسُ بود و تخت بزرگ داشت، یعنی علم بزرگ داشت. او و قومش را یافتم که از غیر اللهّٰ برای خورشید سجده می‌کردند. و بلقیس همان ام سلمه است.

و شیخ ما خصیبی فرمود: آن‌ها اسم را می‌پرستیدند و اسم در این موضع، خورشید بود. و روایت شده است که بِلْقِيسُ همان صَفِيَّةُ بِنْتُ حُيَيِّ بْنِ أَخْطَبَ الْخَيْبَرِيِّ است.

زید گفت: پس درباره مورچه‌ای که گفت: ﴿تا چون به وادی مورچگان رسیدند، مورچه‌ای گفت: ای مورچگان، به لانه‌هایتان داخل شوید تا سُلَيْمانُ و لشکریانش شما

را درهم نشکنند در حالی که نمی‌دانند﴾ چه می‌گویی ؟ گفتم: مورچه، ام سلمه است و او ازمظاهر باب است، و مورچگان، مؤمنان هستند.

(سپس ذکر سایر شیوخ):

و ملاقات کردم أَسَدَ بْنَ الْهَيْثَمِ و به من گفت: مؤمن به اللهّ، دروغگو نیست... (سپس ویژگی‌های مؤمن حقیقی را ذکر کرد). رَبُّ الْأَرْبَابِ و مَالِكُ الرِّقَابِ، أَمِيرُ النَّحْلِ ، خدا و تکیه‌گاه و فریادرس او در سختی است.

و ملاقات کردم أَبَا الْفَرَجِ الْبَالِسِيِّ را، و او در سجده‌اش می‌گفت: يَا مَنْ هُوَ فِي السَّمَاءِ إِلٰهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِمَامٌ، و هنگام طلوع خورشید: يَا أَمَانَ الْخَائِفِينَ، يَا مَالِكَ الْعَالَمِينَ أَنْتَ أَمِيرُ النَّحْلِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ. و به من گفت: هر کس این را هنگام طلوع و غروب خورشید در هر روز بگوید، پاداش او نزد اللهّ جز این نیست که او را از نگاه به او متمکن سازد.

و ملاقات کردم أَبَا الدُّنْيَا الْمُعَمَّرُ الْأَشْبَحُ الْمُغْرِبِيُّ را که او عَلِيُّ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ الْخَطَّابِ الْيَمَنِيِّ است، و او از مَغْرِب به مَكَّةَ در سال ۳۲۰ هجری رسید و من با او در موصل دیدار کردم، و سه حدیث از او روایت کردم و آن‌ها....

[٦٥٠] قَالَ الْمُعَمَّرُ: قَالَ مَوْلَايَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: قَالَ لِي رَسُـــولُ اللّٰهِ ﷺ: "يَا عَلِيُّ أَحْبِبْ حَبِيبَكَ هَوْنًا مَا، عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْمًا مَا وَابْغِضْ بِغَيْضَكَ هَوْنًا مَا، عَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبُكَ يَوْمًا مَا."

مُعَمَّر گفت: مولايم أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ، فرمود: رســول اللّٰه ﷺ، به من فرمود: اى على، دوستت را به اندازه‌اى دوست بدار، شايد روزى دشمنت شود، و با دشمنت نيز به اندازه‌اى دشمن باش، شايد روزى دوستت شود.

[٦٥١] قَالَ الْمُعَمَّرُ: قَالَ مَوْلَايَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: قَالَ لِي رَسُـــولُ اللّٰهِ ﷺ: "يَا عَلِيُّ أَنَا وَأَنْتَ أَبَوَا هٰذَا الْخَلْقِ، فَمَنْ عَقَّنَا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ أَمِّنْ يَا عَلِيُّ، فَقُلْتُ: آمِينَ."

مُعَمَّر گفت: مولايم أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ، فرمود: رســول اللّٰه ﷺ، به من فرمود: اى على، من و تو پدران اين خلق هستيم، پس هر كس ما را نافرمانى كند، لعنت خدا بر او باد. آمين بگو اى على. من گفتم: آمين.

[٦٥٢] قَالَ الْمُعَمَّرُ: قَالَ مَوْلَايَ أَمِيرُ النَّحْلِ ﷺ: قَالَ لِي رَسُـــولُ اللّٰهِ ﷺ: "يَا عَلِيُّ أَنَا وَأَنْتَ مَوْلَيَا هٰذَا الْخَلْقِ، فَمَنْ جَحَدَ وَلَاءَنَا وَأَنْكَرَ حَقَّنَا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ، أَمِّنْ يَا عَلِيُّ، فَقُلْتُ: آمِينَ."

مُعَمِّر گفت: مولایم أَمِيرُ النَّحْلِ عَزَّعِزُّهُ، فرمود: رســول الله عَزَّعِزُّهُ، به من فرمود: ای علی، من و تو سرپرستان این خلق هستیم، پس هر کس ولایت ما را انکار کند و حق ما را جحد نماید، لعنت خدا بر او باد. آمین بگو ای علی. من گفتم: آمین.

[٦٥٣] وَأَمَّا مَنْ لَقِيتُهُ مِنْ فُقَهَاءِ الظَّاهِرِ وَحَفِظْتُ مَقَالَاتِهِمْ وَالْخِلَافَ بَيْنَهُمْ أَعَاذَنَا اللهُ مِنْهُمْ وَمِمَّا يَقُولُونَ، فَهُمُ الَّذِينَ قَالَ اللهُ تَعَالَى فِيهِمْ: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ ۖ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ﴾[١]

وَعِلْمُهُمْ فَهُوَ نَهْرُ طَالُوتَ الَّذِي قَالَ اللهُ تَعَالَى فِيهِ: ﴿فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُم بِنَهَرٍ فَمَن شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَن لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ ۚ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ ۚ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ ۚ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَاقُو اللَّهِ كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾[٢]

فَأَمَرَكَ أَنْ تَأْخُذَ مِنْهُ مَا تَحْتَاجُ إِلَى اسْتِعْمَالِهِ مَعَهُمْ تَقِيَّةً عَلَى دِينِكَ، فَاعْرِفْ ذٰلِكَ وَاعْمَلْ بِهِ.

فَهٰذَا يَا وَلَدِي الْعَزِيزُ عَلَيَّ وَمَنْ هُوَ عِنْدِي كَمَا قَالَ الشَّاعِرُ:

إِنِّي وَجَدْتُكَ مِنْ قَلْبِي بِمَنْزِلَةٍ ... هِيَ الْمُصَفَّاةُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالرَّاحِ

---

[١] سوره قصص، آیه ۴۱
[٢] سوره بقره، آیه ۲۴۹

فَهٰذَا مَحَلُّ قَدْرِكَ عِنْدِي عَلَى جَلِيَّتِهِ، وَقَدْ ذَكَرْتُ لَكَ أَسْمَاءَ مَنْ لَقِيتُهُمْ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ وَالْمَعْرِفَةِ بِحَمْدِ اللّٰهِ تَعَالَى وَفَضْلِهِ، فَمَنْ فَاخَرَكَ فَفَاخِرْهُ، وَمَنْ وَادَعَكَ فَوَادِعْهُ، وَمَنْ بَايَنَكَ فَبَايِنْهُ، وَاصْدَعْ بِحَقِّكَ بَاطِلَهُ، فَطَرِيقُكَ وَاضِحٌ، وَقَنَاعَتُكَ أَسْتَرُ، وَذِرَاعُكَ أَمَدُّ، بِمِنَّةِ اللّٰهِ وَتَوْفِيقِهِ وَحُسْنِ مَعُونَتِهِ بِالْهِدَايَةِ إِلَى سُلُوكِ طَرِيقِهِ، فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ.

و اما کسانی که از فقهای شریعت ظاهری ملاقات کردم و گفته‌هایشان و اختلافاتشان را به خاطر سپردم، **خداوند ما را از شرّ آن‌ها و آنچه می گویند پناه دهد**؛ آن‌ها کسانی هستند که الله تعالی درباره شان فرمود: ﴿و آن‌ها را پیشوایانی قرار دادیم که به سوی آتش دعوت می‌کنند، و روز قیامت یاری نخواهند شد﴾.

و علم آن‌ها، همان رود طالوت است که الله تعالی درباره‌اش فرمود: ﴿پس هنگامی که طالوت با لشکریان بیرون رفت، گفت: همانا الله شما را با رودی می‌آزماید؛ پس هر کس از آن بنوشد، از من نیست، و هر کس از آن نچشد، او از من است، مگر کسی که با دستش یک کف بردارد. پس همه از آن نوشیدند جز اندکی از آن‌ها. هنگامی که او و کسانی که با او ایمان آورده بودند از آن گذشتند، گفتند: امروز توانایی مبارزه با جالوت و لشکریانش را نداریم. اما کسانی که گمان داشتند با الله ملاقات خواهند کرد، گفتند: چه بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار به اذن الله پیروز شدند، و الله با صابران است﴾.

پس به تو فرمان داده شده است از سوی شریعت باطنی که از علم فقهای ظاهر به مقدار نیاز برای استفاده، به رسم تقیه بر دین خود، برداری. پس این را بدان و به آن عمل کن.

پس این وصیت ای فرزند عزیزم برای من و کسی که نزد من جایگاهی دارد، همان‌طور که شاعر گفت:

من تو را در قلبم در منزلتی یافتم که آن، شراب صاف‌شده میان آب و شراب گران‌بها است (یعنی تو خالص و برگزیده‌ای).

پس این جایگاه و ارزش تو نزد من، با وضوح آن است. و من نام‌های کسانی را که از اهل علم و معرفت ملاقات کردم برایت ذکر کردم، به سپاس و فضل الله تعالی. پس هر کس با تو مفاخره کرد، با او مفاخره کن، و هر کس با تو آشتی کرد، با او آشتی کن، و هر کس با تو جدایی جست، با او جدایی بجوی؛ و با حق خود، باطل او را آشکار ساز. پس راه تو روشن است، و قانع بودنت پنهان‌کننده‌تر است، و قدرتت بیشتر، به مِنت و توفیق الله و یاری نیکوی او با هدایت به سلوک راهش. پس آنچه به تو دادم بگیر و از شاکران باش.

(خاتمه كتاب)

[٦٥٤] وَمِمَّا أَضَــفْنَاهُ إِلَى هٰذَا الْبَابِ وَجَعَلْنَاهُ خَاتِمَةَ هٰذَا الْكِتَابِ هُوَ مَا رَوَيْنَاهُ مِنْ عِدَّةِ جِهَاتٍ عَنْ مُعَاوِيَةِ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ غِيَاثِ بْنِ يُونُسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَهْرَانَ الْكَرْخِيِّ عَنْ أَسَدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ:

دَخَلَ غُلْبَا بْنُ أَحْمَدَ عَلَى مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزُّهُ فَقَالَ لَهُ: أَنْتَ أَنْتَ؟

فَقَالَ لَهُ:

"أَنَا الَّذِي آمَنَتْ بِي بَنُو إِسْرَائِيلَ، وَأَنَا الَّذِي نَادَانِي نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُ كُنْتُ لَهُ، وَأَنَا الَّذِي نَادَانِي ذُو النُّونِ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ، وَأَنَا الَّذِي نَادَيْتُ مُوسَى أَنَّنِي أَنَا اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا، وَأَنَا الَّذِي كَلَّمْتُهُ مِنَ الشَّــجَرَةِ، وَأَنَا الَّذِي أَرْسَــلْتُ إِلَى مَرْيَمَ مَنْ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِنَا، وَأَنَا الَّذِي رَفَعْتُ إِدْرِيسَ مَكَانًا عَلِيًّا، وَأَنَا الَّذِي طَهَّرْتُ عِيسَــى وَرَفَعْتُهُ إِلَيَّ، وَأَنَا الَّذِي طَلَبَتْنِي الْقُرُونُ بَعْدَ الْقُرُونِ، وَأَنَا الرَّحْمٰنُ الَّذِي عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى، لِي مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى، وَأَنَا اللهُ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا، لِي الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَالْمَثَلُ الْأَعْلَى وَالرُّبُوبِيَّةُ الْكُبْرَى وَالْإِلٰوهِيَّةُ الْعُظْمَى، وَكُلُّ ذِي رُوحٍ نَاطِقٌ بِأَمْرِي، وَمَا تَسْــقُطُ مِنْ

وَرَقَةٍ إِلَّا أَعْلَمُهَا، وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ بِعِلْمِي، لَا إِلٰهَ غَيْرِي وَلَا مَعْبُودَ سِوَايَ.

"يَا غُلْبَا: كَذَبَ مَنْ شَبَّهَنِي بِشَيْءٍ، أَوْ شَبَّهَ الْأَشْيَاءَ بِي، أَوْ زَعَمَ أَنَّ الْأَبْصَارَ تُدْرِكُنِي وَالْأَوْهَامَ تُحِيطُ بِي، وَكَيْفَ يُدْرَكُ مَنْ لَا نِهَايَةَ لَهُ وَلَا تُعْلَمُ كَيْفِيَّتُهُ وَلَا مَاهِيَّتُهُ وَلَا كَمِّيَّتُهُ، فَسُبْحَانَ مَنْ هُوَ هٰكَذَا، لَا كَمَا وَصَفَهُ الْمُلْحِدُونَ بِأَسْمَائِهِ، وَالْمُبْطِلُونَ بِتَوْحِيدِهِ، وَالْمُشْرِكُونَ بِإِلَهِيَّتِهِ، وَالْمُسْتَهْزِؤُونَ بِرُبُوبِيَّتِهِ يَا غُلْبَا: هٰذِهِ صِفَتِي وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرَاً."

و از جمله مطالبی که به این باب افزودیم و آن را خاتمه این کتاب قرار دادیم، آن است که از چندین طریق از جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْأَنْصَارِيِّ روایت کرده‌ایم که گفت: غُلْبَا بْنُ أَحْمَدَ بر مولایمان أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّ عِزُّهُ، وارد شد و به او گفت: تو، تو هستی؟ پس به او فرمود: من همانم که بَنُو إِسْرَائِيلَ به من ایمان آوردند، و من همانم که نُوحٌ مرا ندا کرد و چه نیکو اجابت‌کننده‌ای برایش بودم، و من همانم که یونس مرا در تاریکی‌ها ندا کرد که خدایی جز تو نیست، و من همانم که مُوسَى را ندا کردم که همانا من اللهُ هستم که خدایی جز من نیست، و من همانم که از درخت با او سخن گفتم، و من همانم که کسی را به سوی مریم فرستادم که از رُوحِمان در او دمید، و من همانم که ادریس را به مکانی عالی بالا بردم، و من همانم که عِيسَى را تطهیر کردم و او را به سوی خود بالا بردم، و من همانم که قرن‌ها پی در پی مرا طلب کردند، و من الرَّحْمٰنُ هستم که بر عرش تسلط یافتم. آنچه

در آسمان‌ها و آنچه در زمین و آنچه بین آن‌ها و آنچه زیر خاک است، از آن من است، و من الله هستم که خدایی جز من نیست، نام‌های نیکو و نمونه اعلی و پروردگاری بزرگ و الوهیت والا از آن من است، و هر صاحب روحی با امر من سخن می‌گوید، و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر اینکه آن را می‌دانم، و نه هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و نه تَر و نه خشک، مگر در کتاب آشکار به علم من است. **خدایی غیر از من و معبودی جز من نیست.**

ای غُلْبَا: دروغ گفت هر کس مرا به چیزی تشبیه کرد، یا اشیا را به من تشبیه نمود، یا گمان کرد که دیده‌ها مرا درک می‌کنند و اوهام بر من احاطه می‌یابند، و چگونه درک شود کسی که نهایت ندارد و کِیفیَّت و مَاهیَّت و کَمّیَّتش معلوم نیست؟ پس منزه است کسی که این‌چنین است، نه آن‌گونه که منکران او را با اسم‌هایش، و باطل‌گرایان با توحیدش، و مشرکان با الوهیتش، و مسخره‌کنندگان با ربوبیتش وصف کردند. ای غُلْبَا: این صِفَتِ من است و همانا ما از نزد خود به تو عطا کردیم.

[٦٥٥] وَعَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الأَنْصَارِيِّ قَالَ: لَقِيْتُ مَوْلَانَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَزَّعَزُّهُ وَهُوَ مُتَوَجِّهٌ إِلَى الخَوَارِجِ وَقَدْ لَقِيَهُ عُمَرُ بْنُ جُرْمُوزِ الدَهْقَانُ، فَقَالَ لَهُ: لَا تَلْقَ العَدُوَّ فِي يَوْمِكَ هٰذَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّ الشَمْسَ تَرَبَّعَتْ مَعَ ذَنَبِ التِنِّينِ فَقَالَ لَهُ مَوْلَانَا عَزَّعَزُّهُ: "ثَكَلَتْكَ أُمُّكَ، أَنَا كَيَّفْتُ الشَمْسَ وَأَبْدَأْتُ القَمَرَ وَبِقُدْرَتِي تَسِيرُ النُجُومُ، وَبِإِرَادَتِي تَجْرِي الفُلْكُ فِي

البَحْرِ، مَلَكْتُ المُلُوك بِقُدْرَتِي، وَسَكَّنْتُهُمْ بِعِزَّتِي، قُلُوبُهُمْ وَنَوَا صِيهِمْ بِيَدِي، وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَأَنْتَقِمَنَّ اليَوْمَ مِنْ أَعْدَائِي إِلَّا أَرْبَعَةً، وَلَا يُقْتَلُ مِنْ أَصْحَابِي إِلَّا أَرْبَعَةٌ، وَلَوْلَا مَا أَعْدَدْتُ لَهُمْ مِنْ كَرَامَتِي مَا نالَهُمْ مِنْ ذٰلِكَ شَيْءٌ، أَنَا اللهُ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي هٰذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ".

وَالحَمْدُ لله فِي جَمِيعِ مَا أَوْرَدْنَاهُ فِي رِسَالَتِنَا هٰذِهِ، وَأَوْدَعْنَاهَا اللهُ العَلِيُّ الأَعْلَى وَحْدَهُ، وَإِسْمَهُ وَبَابَهُ بَعْدَهُ، وَلِمَنْ شَمِلَنِي فَضْلُهُ، وَجَرَتْ نِعْمَةُ اللهِ عَلَى يَدِهِ سَيِّدِي وَأَبِي حَقًّا الشَّيْخُ أَبُو الفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ البَغْدادِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَعَمَّنْ لَقِيَهُ مِنَ الشُّيُوخِ مِمَّنْ كَانَ يَهْواهُ وَيَوَدُّهُ مِنْ جَمِيعِ الإِخْوَانِ مِمَّنْ هٰذَا دِينُهُ وَاعْتِقادُهُ، أَحْسَنَ اللهُ مَعُونَتَهُمْ وَرَضِيَ عَنْهُمْ وَوَصَلَ مَا بَيْنَنَا بِلُطْفِهِ وَمَنِّهِ، وَأَلْحَقْنَا بِاللَّاحِقِينَ عَالَمَ الصَفَاءِ وَأَهْلِ الوَفَاءِ، إِنَّهُ سَمِيعٌ مُجِيبِ الدُعَاءِ الفَاعِلُ لِمَا يشَاءُ.

وَقَدْ نَظَمْتُ فِي وَصْفِ هٰذِهِ الرِسالَةِ أَبْياتًا هِيَ دُونَ مَحَاسِنِهَا فِي الإِسْتِحْسَانِ:

دُونَكَهَا عَاتِقُ المَعَـــانِي ... يَحْـظَى بِهـا كُـلُّ جَنْبُلَانِي
بَدِيعَةً بِالجَمَالِ تَزْهُـــو ... بِواضِـحٍ مُشْـرِقٍ هَجَّانِ
نُفِيَتْ فِيهَا الصِفَاتُ عَمَّنْ ... لَا كُـفْـءَ يُدْعَى لَهُ وَثَانِي
مَـــنْ بَعْـدَ إِيجَادِهِ عَيَانًا ... وَرُتْـبَةُ البَـابِ وَالمَكَـانِ

فِي نُسْخَةٍ: الهِرْمِزَانِ الدِهْقَان:

ثُمَّ تَبَيَّنَتْ مَا رُوِينَا ... بِالنَفْسِ وَالعَيْنِ وَاللِسَانِ
بِغَيْرِ مَيْلٍ وَغَيْرِ مَيْنٍ ... إِلَى هَوَى مَوْسِمِ الجِنَانِ
ثُمَّ رَدَدْتُ الأُمُورَ جَمِيعًا ... إِلَيْهِ فِي البَدْوِ وَالكِيَانِ
وَأَنَّهُ لا يَكُونُ إِلَّا ... مَا شَاءَ مِنْ طَائِعٍ وَجَانِ
وَلَا نَجَاةً تَكُونُ إِلَّا ... لِكُلِّ ذِي عِصْمَةٍ مَعَانِ
فَضْلٌ عَلَيْهِ بِغَيْرِ صُنْعٍ ... وَنِعْمَةٌ تُوجِبُ التَهَانِي
خُصَّ بِهَا مَنْ أَرَادَ لِأَمْنٍ ... يُجْزَى بِمَا تَكْسِبُ اليَدانِ
نَبَأَنَا بِاليَقِينِ مِنْهُ ... فِي السَبْعِ مِنْ ذِكْرِهِ المَثَانِي
فَقَدْ أَسْنَدْتُ الحَدِيثَ عَنْهُ ... بِمَحْكَمَاتٍ مِنَ القُرْآنِ
فَأَصْبَحَتْ كَالعَرُوسِ تَجَلَّى ... يُفَاخِرُ الشَذْرَ وَالجُمَانِ
يَظْفَرُ مِنهَا اللَبِيبُ عَفْوًا ... بِمُنْتَهَى لَذَّةِ الأَمَانِيِّ
سَمَّيْتُهَا لِلَّذِي حَوَتْهُ ... مِن باطِنِ السِرِّ وَالمَعَانِي
بِمَنْهَجِ العِلْمِ وَالبَيَانِ ... وَنُزْهَةِ السَمْعِ وَالعِيانِ
وَنُورَ بُرْهانِ كُلِّ حَقٍّ ... لِمُؤْمِنٍ مِنْهُ فِي أَمَانِ

وَفِي وَصْفِهَا أَيْضًا:

عَـرُوسٌ لَمْ تَجِدْ كُـفُّوًا كَرِيمًا ... تَـزِفُّ إِلَـيْـهِ بِالمَهْـرِ الـعَـظِيمِ
كَسَوْنَاهَا الطَّرَائِفِ مِنْ ثِيَابٍ ... وَمِـنْ حُـلِّيٍ عَلَيْها كَالنُـجُـومِ
فُـصـوُلًا كَالجَواهِـرِ وَالآلِي ... فَأَضْحَتْ نُزْهَةً لِذَوِي الفُهُومِ
وَمَـاءً بَـارِدًا عَـذْبًا طَـهُـورًا ... وَجَـنَّةَ خـائِفٍ حَـرَّ الجَـحِيمِ
فَلَـمَّا جَـاءَ يَخْطِبُـهَا شَـرِيـفٌ ... أَخُـو صِـدْقٍ حَمِيمٍ مِـنْ حَمِيمٍ
فَأَمْـسَتْ عَـائِقًا لَمْ يَفْـتَرِعْهـا ... خَـبِـيرٌ بِالسَّـرَائِرِ وَالعُـلُومِ
وَكَـيْدُ العَهْدِ ذُو عَـقْدٍ وَثِـيقٍ ... سَـوِيٍّ بِالـصِـرَاطِ المُسْتَقِيمِ
سِـوَى قُـلٍّ وَلا فَـخْـرًا ... لِكُثْرِ عَلِيمٍ عِنْدَ ذِي لُبٍ عَلِيمٍ

تَمَّتْ الرِسَالَةُ بِحَمْدِ اللهِ وَعَوْنِهِ، العَلِيِّ الَّذِي عَلَا فَقَدَرَ، الظَاهِرُ الجَلِيُّ الَّذِي بَطُنَ فَظَهَرَ وَبِحُكْمِهِ فِي مُلْكِهِ قَدَّمَ وَأَخَّرَ، فَسُبْحَانَ رَبِّ العِزَّةِ، سُبْحَانَ ذِي العَظَمَةِ وَالسُلْطَانِ وَصَلَواتُهُ عَلَى إِسْمِهِ وَحِجَابِهِ العَظِيمِ الشَانِ، عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ المَبْعُوثُ فِي كُلِّ عَصْرٍ وَزَمَانٍ، وَعَلَى سَلْسَلِ الرُوحِ الأَمِينِ، هَادِي المُؤْمِنِينَ إِلَى مَعْرِفَةِ الحَقِّ المُبِينِ، وَعَلَى أَهْلِ المَرَاتِبِ النُورانِيِّينَ الكِرَامِ الكَاتِبَيْنَ، وَمَنْ يَلِيهِمْ إِلَى آخِرِ مَرَاتِبِ اللّاحِقِينَ، صَلاةً دائِمَةً إِلَى يَوْمِ الدِينِ وَعَلَيْنَا مِنْ بَرَكَاتِهِمْ وَشَرَفِ دَعَواتِهِمْ مَا يُوصِلُنَا إِلَى المَطْلُوبِ وَيُبَلِغُنَا المَرْغُوبَ، إِنَّهُ سَمِيعٌ مُجِيبٌ.

وَفِي الْخِتَامِ نَحْمَدُ الْعَلِيَّ الْعَلَّامَ عَلَى تَوْفِيقِهِ لِإِتْمَامِ هَذَا الأَثَرِ الْكَرِيمِ مِنْ مَوَائِدِ دُرَرِ آلِ مُحَمَّدٍ، بَعْدَ أَنْ قَابَلْنَاهُ مَعَ نُسْخَتَيْنِ مَطْبُوعَتَيْنِ وَمَخْطُوطَةٍ قَدِيمَةٍ وَوَجَدْنَا اخْتِلَافَاتٍ بَسِيطَةً أَصْلَحْنَاهَا بِتَوْفِيقِهِ.

كَتِيبَةُ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْر ١٦/ ١٢/ ٢٠٢٤

جُمَادَى الآخِرَة ١٤٤٦هـ

تَمَّ الْكِتَابُ بِحَمْدِ اللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ.

و از جابر بن عبدالله انصــاری روایت اســت که گفت: سرورمان امیرالمؤمنین عَزَّعَزُّهُ را ملاقات کردم در حالی که ایشان به سوی خوارج رهسپار بودند. در آن هنگام عمر بن جرموز دهقان با ایشان دیدار کرد و عرض کرد: «ای امیرالمؤمنین، در این روز با دشمن پیکار مکن، زیرا خورشید در پیکره دم اژدها جای گرفته است.»

پس مولایمان عَزَّعَزُّهُ به او فرمود: «مادرت به عزایت بنشیند! من هستم که به خورشید کیفیت بخشیدم و ماه را پدید آوردم ، و به قدرت من است که ستارگان سیر می‌کنند، و به اراده من است که کشتی‌ها در دریا روان می شوند. **پادشاهان را به قدرتم به ملکیت درآوردم و به عزتم آنان را آرامانیدم؛ دل‌ها و پیشانی‌هایشان در دست من است**. سوگند به عزت و جلالم، که امروز از دشـــمنانم انتقام خواهم گرفت مگر از چهار تن، و از یارانم کشته نخواهد شد مگر چهار تن. و اگر آنچه از کرامتم برایشان مهیا کرده‌ام نبود، چیزی از آن به آنان نمی‌رسید. **منم آن الله که خدایی جز من نیست، پس مرا پرستش کن که این راهی است مستقیم.**»

و سپاس خدای را بر تمام آنچه در این رساله آوردیم و آن را به خداوند علیّ أعلی ، و به "اسم" و "باب" او و پس از او، سپردیم. و نیز به کسی که فضلش شامل حال من گشت و نعمت خدا بر دست او جاری شد، یعنی سرور و پدر حقیقی‌ام، شیخ ابوالفتح محمد بن حسن بغدادی خدا از او راضی باشد و هر که از مشایخی که او را دوست می‌داشت

ملاقات کرد، و تمامی برادرانی که این دین و اعتقاد آنان اســت. خداوند یاری‌شــان را نیکو گرداند و از آنان خشــنود باشــد و به لطف و منّت خویش میان ما پیوند برقرار ســازد، و ما را به پیوســتگان به عالم صــفا و اهل وفا ملحق گرداند، که او شــنوا و اجابت‌کننده دعا و انجام‌دهنده هر آن چیزی است که اراده کند.

و در وصف این رساله ابیاتی سروده‌ام که در زیبایی به پای محاسن آن نمی‌رسد:

[ترجمه منظوم به نثر فني فارسی]:

١. این رساله که سرشار از معانی کهن و اصیل است پیش روی توست؛ که هر جنبلانی (منسوب به طریق جنبلانی) از آن بهره‌مند می‌شود.

٢. بدیع و بی‌همتاست و با جمال خویش می‌خرامد؛ با بیانی روشن، درخشان و اصیل.

٣. در آن، صــفات نفی شــده اســت از کســی که هیچ همتا و دومی برای او خوانده نمی‌شود.

۴. از آن کسی که پس از ایجاد عیانِ خویش، رتبه "باب" و "مکان" را پدید آورد.

(در نسخه‌ای دیگر: هرمزان دهقان)

۵. سپس آنچه روایت کردیم، با جان و چشم و زبان آشکار گردید.

۶. بدون هیچ انحراف و دروغی، به سوی اشتیاقِ جایگاهِ بهشت.

٧. سپس تمامی امور را در آغاز و آفرینش، به سوی او بازگرداندم.

۸. و اینکه هیچ بودنی نیست، مگر آنچه او از طاعت‌کار و گناهکار اراده کرده باشد.

۹. و رستگاری و نجاتی نخواهد بود، مگر برای هر آن که دارای عصمتِ معانی است.

۱۰. فضلی است بر او بدون هیچ ساختگی، و نعمتی که موجب تهنیت‌هاست.

۱۱. هر که را برای امنیت اراده کرده بود، به آن برگزید؛ و هر کسی به آنچه دستانش کسب کرده پاداش می‌یابد.

۱۲. او با یقین از سوی خویش، در "سبع مثانی" ما را آگاه ساخت.

۱۳. پس من حدیث را از او، با آیات محکم قرآن مستند ساختم.

۱۴. و این رساله همچون عروسی جلوه‌گر شد که بر دُّر و مرجان مفاخره می‌کند.

۱۵. خردمند به آسانی از آن، به غایتِ آرزوهای خویش دست می‌یابد.

۱۶. آن را به سبب آنچه از سِرّ باطن و معانی در بر دارد، نام نهادم:

۱۷. به "منهج العلم و البیان" و "نزهة السمع و العیان".

۱۸. و نورِ برهانِ هر حقیقتی، برای مؤمنی که در سایه او در امان است.

و همچنین در وصف آن:

عروسی است که همتای بزرگواری برایش یافت نشده، تا با مهریه‌ای عظیم به سوی او روانه شود.

جامه‌هایی از جامه‌های کمیاب بر او پوشـاندیم، و زیورهایی همچون سـتارگان بر او نهادیم.فصـل‌هایی بسـان گوهرها و مرواریدها، که تفرجگاهی برای صـاحبان خرد گشت.و آبی سرد، گوارا و پاک، و بهشتِ کسی که از گرمای دوزخ هراسان است.

پس چون بزرگزاده‌ای شریف برای خواستگاری‌اش آمد، که برادری صادق و صمیمی بود، مانعی گشت که هیچ کسی جز آن که به اسرار و علوم آگاه است، بدان راه نیافت.

و پیمانِ عهد، دارای گرهی استوار و راست، بر صراط مستقیم.

جز برای اندکی خواص، و فخری نیست برای عوام، نزد هر صاحب خردِ دانایی.

ختام متن و پایان رسـاله: رسـاله با حمد و یاری اللهّٰ به پایان رسـید، علی والا، آشـکار جلوه‌گر که باطن شد و ظاهر گشت، و با حکم او در مُلکَش، مقدم شد و مؤخر گشت.

پس منزه ا ست پروردگار عزّت، منزه ا ست صاحب عظمت و سلطنت. و درود او بر اِسـمش و حجاب عظیم الشـأن او، بنده و رسـولش که در هر عصرـ و زمانی مبعوث می‌شود، و بر سلمان روح الامین ، هدایت‌کننده مؤمنان به معرفت حق آشکار، و بر اهل مراتب نورانی کریم.

گردان محمد بن نصیر ١٦/ ١٢/ ٢٠٢٤

جُمَادَى الْآخِرَة ١٤٤٦ه

کتاب با ستایش خداوند والا و بزرگ به پایان رسید.